
پرس وجو با موضوع
مذاهب

بسم الله الرحمن الرحیم

مذاهب

نویسنده:

مرکز ملی پاسخگوئی به سوالات دینی

ناشر چاپی:

مرکز ملی پاسخگوئی به سوالات دینی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مذاهب

مشخصات کتاب

نویسنده : مرکز ملی پاسخگوئی به سوالات دینی

ناشر : مرکز ملی پاسخگوئی به سوالات دینی

کلیات

تعریف

مذهب حقیقی(تشیع) همان حقیقت اسلام است، نبابراین تشیّع به عنوان یک مذهب همان اسلام راستین است. لیکن، غالباً واژه ی اسم از نظر مفهوم، در معنایی عامتر از مذهب به کار می رود; یعنی: تمامی مذاهب اسلامی جزو اسلام هستند. به عنوان مثال امامت از مسائل مذهبی است; بنابراین مذهب، روش و طریقه ی خاصی است که در درون اسلام وجود دارد.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۰۸۴

آیا مذهب عامل عقب افتادگی مسلمانان است؟

پرسش

آیا مذهب عامل عقب افتادگی مسلمانان است؟

پاسخ

اگر با کمی دقت اسلام را مورد مطالعه قرار دهیم، خواهیم دید اسلام در تمام زمینه های مادی و معنوی بهترین و عالی ترین قوانین را داراست و چنانچه ملتها و جمعیتها واقعاً خواستار تعالی و ترقی خویش باشند، باید آن قوانین را مورد عمل قرار دهند. دلیل این مطلب مسلمانان پیشین هستند که در زمانی که اروپا و آمریکا در توحش به سر می بردند، مسلمانان صاحب دانشگاه و اکتشافات و اختراعات بودند.

مسیو سدیو، مورّخ مشهور فرانسوی، می نویسد:« تمدن امروز اروپا مرهون دانشهایی است که اسلام در سراسر شرق و غرب منتشر ساخت و حقیقتاً باید اعتراف کرد که مسلمانان استادان اولیه ی ملل اروپا بوده اند. در زمانی که غرب در آتش جهل می سوخت و دانشمندان خود را به جرم علم و دانش زنده زنده می سوزانید، اسلام در اثر برنامه های عالی خود دانشمندانی چون: جابر بن حیان (بنیانگزار شیمی، محمدزکریای رازی و بوعلی سینا (در زمینه طبّ و داروسازی)، ابو نصر فارابی و خواجه نصیر الدین طوسی و ابوریحان بیرونی (در زمینه ریاضیات و نجوم) و دانشمندانی دیگر در زمینه های دیگر در دامن خویش

تربیت کرد، که کتابهای بسیاری از این دانشمندان هنوز هم مورد استفاده ی دانشمندان جهان است»

با این توضیح مختصر معلوم شد که آیین صحیح، نه تنها عامل عقب افتادگی نیست؛ بلکه بزرگ ترین عامل پیشرفت و ترقی جامعه است. همانطور که در تاریخ آمده است مسلمانها تا زمانی که به احکام قرآن و دستورات اسلام عمل می کردند، بر جهان حاکم بودند؛ اما عقب افتادگی، سرخوردگی، بدبختی و بیچارگی مسلمانها از آن زمان شروع شد که دستورات دین را از

متن زندگی خویش خارج ساختند. امید است مسلمانها E

از خواب گران برخیزند و عظمت و سربلندی از دست رفته ی خویش را با به کار بستن دستورات و قوانین حیات بخش اسلام، دوباره به دست آورند.

« بخش پاسخ به سؤالات »

تاریخچه مذاهب اسلامی

در طول ۱۴۰۰ سال عمر اسلام چند فرقه اسلامی به وجود آمده است؟ نام و محل زندگی شان کجا است؟

پرسش

در طول ۱۴۰۰ سال عمر اسلام چند فرقه اسلامی به وجود آمده است؟ نام و محل زندگی شان کجا است؟

پاسخ

در زمان حیات پیامبر گرامی اسلام(ص)، اختلافاتی در پاره ای از مسایل میان مسلمانان رخ داد، ولی وجود رسول خدا(ص) مانع پیدایش فرقه ها و مذاهب بود. پس از رحلت حضرت عده ای بر اثر هوا و هوس وجاه طلبی باعث مهم ترین اختلاف در جهات اسلام شدند که تا به امروز باقی است و گروه کثیری از مسلمانان را به انحراف از اسلام اصیل کشانده است، و آن عبارت بود از اختلاف درباره امامت و خلافت و جانشینی رسول اکرم(ص). از همین جا امت اسلامی به دو دسته تقسیم شد: یک دسته با استناد به آیات قرآن و احادیث پیامبر اکرم(ص) معتقد بودند که خلیفه پیامبر و امام مسلمانان از جانب خداوند تعیین شده و او امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب(ع) است، و بعد از او هم یازده تن از فرزندان علی و فاطمه(س) خواهند بود.

دسته دوم به همان دلیلی که اشاره شد، آیات و احادیث مربوط به امامت را نادیده گرفته و گفتند جانشین رسول خدا(ص) از طرف خداوند تعیین نگردیده و مردم رهبر خود را انتخاب می کنند.

بنابر این مسلمانان، به دو گروه اصل تقسیم می شوند: یکی شیعه و دیگری سنی.(۱)

بعدها هر یک از این دو گروه به شعبه های متعدد منشعب شدند، که با توجه به کثرت این شعب از ذکر نام و توضیح آن ها معذوریم. می توانید با مراجعه به کتاب "فرهنگ فرق اسلامی" نوشته دکتر محمد جواد مشکور، "شیعه در اسلام" اثر مرحوم علامه طباطبایی، "فرق و مذاهب کلامی" از علی ربانی گلپایگانی، "شناخت کشورهای اسلامی" از غلامرضا

گلی زواره و کتب دیگر، فرقه های اسلامی را مطالعه فرمایید.

اکثر شیعیان در کشورهای ایران، جمهوری آذربایجان، عراق، یمن، بحرین و لبنان زندگی می کنند و اکثر سنیان در بقیه کشورهای اسلامی به سر می برند.

پی نوشت ها:

۱ – علی ربانی گلپایگانی، فرق و مذاهب کلامی، ص ۲۴ و ۲۷؛ علامه طباطبایی، شیعه در اسلام ص ۱۹ و ۲۳.

اگر شیعه حق است , چرا در اقلیت است و اکثر مسلمانان جهان , آن رانپذیرفته اند ؟

پرسش

اگر شیعه حق است , چرا در اقلیت است و اکثر مسلمانان جهان , آن رانپذیرفته اند ؟

پاسخ

شناخت حق و باطل , در گرو کمی پیروان و یا فزونی آنها نیست . در جهان امروز ,نسبت مسلمانان به منکران اسلام , در حدود یک پنجم یا یک ششم است , اکثریت ساکنان خاور دور را بت پرستان و گاو پرستان و سایر منکران ماوراء طبیعت تشکیل می دهند . چین با جمعیت متجاوز از یک میلیارد , جزء اردوگاه الحادی کمونیسم است و اکثریت مردم هندوستان را , که نزدیک یک میلیارد جمعیت دارد , گاو پرستان و بت پرستان تشکیل می دهند . و از سویی چنین نیست که اکثریت , نشانه حقانیت باشد . قرآن مجید غالبا اکثریت هارا نکوهش نموده و به ستایش از برخی اقلیتها می پردازد , که در این مورد به عنوان نمونه , به برخی از آیات اشاره می نماییم :

۱ – و لا تجد اکثرهم شاکرین . (۱)- اکثر آنان را سپاسگزار نخواهی یافت .

۲ – ان اولیائه الا المتقون و لکن اکثرهم لا یعلمون . (۲)- اولیای وی نیستند مگر پرهیزکاران , ولیکن اکثر آنان نمی دانند .

۳ – و قلیل من عبادی الشکور . (۳)- و اندکی از بندگان من سپاسگزارند .

بنابراین , انسان واقع گرا , هیچگاه نباید از اقلیت پیروان آیین خود بهراسد ونیز نباید به خاطر اکثریت آنان مباهات کند . بلکه شایسته است چراغ عقل را روشن سازد و از نور و فروغ آن بهره مند گردد . مردی به امیرمومنان علی علیه السلام عرض کرد : چگونه ممکن است

که مخالفـان تو درجنـگ جمـل , که اکثریت نسبی را تشـکیل می دهنـد , بر باطل باشـند ؟امام علیه السـلام فرمود : ان الحق و الباطـل لا یعرفان باقـدار الرجال , اعرف الحق تعرف اهله , اعرف الباطل تعرف اهله . - حق و باطل , با مقـدار پیروان , شـناخته نمی شود , حق را بشـناس , اهل آن راخواهی شناخت . باطل را بشناس , اهل آن را خواهی شناخت . بر یک فرد مسلمان لازم است که این مساله را از طریق علمی و منطقی تحلیل نماید وآیه و لا تقف ما لیس لک به علم (۵) را بسان چراغی فرا راه خود قرار دهد . گذشـته از این , هر چند شـیعه از نظر جمعیت به پایه اهل تسـنن نمی رسد , اما اگرسرشماری دقیقی صورت گیرد , معلوم خواهد شد که یک چهارم مسـلمانان جهان را شیعیان تشکیل می دهند , و آنان در نوع مناطق مسلمان نشین دنیا زندگی می کنند (۵) و درتمام برهه های تاریخ , در میان آنان دانشـمندان و نویسـندگان نام آور و صاحبان تصانیف و آثار می زیسته انـد . شایسـته است روشن گردد که پـایه گـذاران علوم اسـلامی نیز غالبا شـیعه بوده انـد که درمیان آنان :ابوالاسود دئلی , پایه گـذار علم نحو خلیل بن احمـد , پایه گذار علم عروض معاذ بن مسـلم بن ابی ساره کوفی , پایه گذار علم صـرف و ابوعبداللّه محمـد بـن عمران کـاتب خراسـانی (مرزبـانی) یکی از پیشـتازان علم بلاـغت به چشم می خورنـد . (۶)برای آگـاهی بیشتر بر تالیفات انبوه علما و دانشمندان شیعه

, که شمارش همه آنهابسیار دشوار است , می توانید به کتاب ارزشمند الذریعه الی تصانیف الشیعه مراجعه کنید و نیز جهت آشنایی با شخصیتهای بزرگ شیعه کتاب اعیان الشیعه وبرای کسب اطلاع از تاریخچه شیعیان تاریخ الشیعه را ملاحظه فرمایید .

آیا فزونی و کمی پیرو را می توان ملاک حق و باطل دانست؟

پرسش

آیا فزونی و کمی پیرو را می توان ملاک حق و باطل دانست؟

پاسخ

هر گاه مسلمانان جهان را یک میلیارد تخمین بزنیم یک چهارم یا یک سوم آنان را جمعیت شیعه تشکیل میدهد، اکنون سوال میشود چگونه میتوان گفت گروه کمی بر حق و گروه بیشتری بر باطلند.

ولی باید توجه نمود که:

اولاًـ میان شیعه و سنی مشترکات زیادی در اصول و فروع هست که اگر در یک بررسی دور از تعصب مطرح شوند خواهیم دید که سخن مصلح بزرگ سید شرف الدین عاملی (۱۲۹۰–۱۳۷۷) در خطاب به دانشمندان اهل سنت، بسیار صحیح و پا برجاست، آنجا که فرمود:

«ما یجمعنا اکثر مما یفرقنا.»

«مشترکات ما بیش از مایه های تفرقه ماست.»

ثانیاً: کثرت و قلت هیچگاه مایه حق و باطل نیست، فزونی جمعیت را نمی توان نشانه حقانیت گرفت، امروز جمعیت جهان از پنج میلیارد فراتر رفته و در آستانه شش میلیاردی قرار گرفته است، پنج ششم آنان از اسلام روی گردان بوده و یک ششم اسلام پذیرفته اند، آیا میتوان در این مورد آن سخن را نیز تکرار کرد.

قرآن پیوسته اکثریت امم پیشین رانکوهش نموده و می فرماید: «بل اکثرهم لاـ یومنون» بقره/۱۰۰، «و اکثرهم الفاسقون» آل عمران/۱۱۰، «و اکثرهم لا یعقلون» مائده/۱۰۳، «و اکثرهم لا یعلمون» انعام/۳۷، «و لکن اکثرهم یجهلون» انعام/۱۱۱

امیر مؤمنان (ع) در مورد این نوع طرز تفکر سخنی بسیار حکیمانه دارد که دکتر طه حسین مصری پس از نقل آن، یاد آور میشود: گوش زمانه سخنی به این استحکام و استواری پس از وحی الهی نشنیده است. این سخن را امام موقعی فرمود که شرکت عایشه و طلحه و زبیر در جنگ جمل مایه

تردید و دودلی بعضی از فرماندهان سپاه علی (ع) شده بود و با خود می اندیشیدند: چگونه علی با این شخصیت های با عظمت از در نبرد وارد میشود و برخی از آنان به حضور علی (ع) رسیدند و این مشکل را مطرح کردند.

امام در پاسخ چنین فرمود:

«انک رجل لملبوس علیه» [تو فرد مشتبه هستی یعنی میزان حق و باطل بر تو اشتباه شده است.]

«ان الحق لا یعرفان باقدار الرجال» [حق و باطل با شخصیت افراد شناخته نمیشود یعنی شخصیت، نشانه حقانیت نیست.]

«اعرف الحق تعرف اهله، اعرف الباطل تعرف اهله» [حق و باطل را بشناس آنگاه پیروان آن دو را بشناس.]

یک انسان فرزانه واقع بین نباید فریب فزونی و زرق و برق دستگاه مخالف را بخورد بلکه باید با بینش صحیح حق را بشناسد هر چند در کلبه درویش باشد، و از باطل بگریزد هر چند در کاخ فراعنه باشد.

چرا بیشتر افرادی که به دین اسلام مشرف می شوند، به تسنن گرایش پیدا می کنند؟

پرسش

چرا بیشتر افرادی که به دین اسلام مشرف می شوند، به تسنن گرایش پیدا می کنند؟

پاسخ

این که بگوییم تمامی افرادی که به دین اسلام مشرف شده اند سنی می شوند کلیت ندارد، چون که هستند بعضی هابعداز این که مسلمان می شوند، تشیع - دوازده امامی - را به عنوان مذهب خود انتخاب می کنند مثل پرفسور ساشادینا و امثال ایشان و بعضی ها بعد ازمسلمان شدن و انتخاب مذهب اهل سنت مستبصر شده به تشیع گرایش پیدا می کنند مثل پرفسور حامد الگار که سنی بوده و اخیرا" شیعه شده است. ۲- متفکرین و روشنفکرانی که مسلمان شده اند بیشتر از طریق اهل سنت بااسلام آشنا شده اند، لذا سنی بودن آنها چندان استبعاد ندارد .۳- از طرفی مستشرقین نیز در معرفی شیعه به آن معنا کار نکرده اند و معمولا" سیاستشان بر آن است که شیعه مطرح نشود و اضافه بر آن اهل سنت در این مورد بیشترکار کرده اند و منابعشان در دسترس می باشد .۴- برای بعضی از دانشمندان مساله مذهب مطرح نیست تا دنباله شیعه و سنی بودن بروند، آنچه که برای آنها مهم است خود اسلام و قرآن می باشد در مقابل سایر ادیان. ;

چرا اکثر مسلمانان کشورهای غربی، اهل سنّت می باشند؟

پرسش

چرا اکثر مسلمانان کشورهای غربی، اهل سنّت می باشند؟

پاسخ

پـذیرفتن حق و تسـلیم در برابر آن نیـاز به عـواملی از جمله برکنـاری از تعصّب و ترس و تقلیـد دارد که معمولاـ در مقـایسه با گرایش به باطل، اقلیّتی از آن(حقّ) پیروی می کننـد. از این رو می بینیم که اهل حقّ همواره در اقلیّت بوده انـد. بنابراین طبیعی است که شیعیان نسبت به مجموع مسلمانان، در اقلیّت باشند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۱۶۲

اگر در قرآن کریم تحریفی به وجود نیامده که همه به آن اعتقاد کامل داریم پس دلیل بوجود آمدن فرق مختلف اسلامی چیست

پرسش

اگر در قرآن کریم تحریفی به وجود نیامـده که همه به آن اعتقـاد کامـل داریم پس دلیـل بوجود آمـدن فرق مختلف اسـلامی چیست

پاسخ

در قرآن کریم تحریفی صورت نگرفته و آیات آن بـدون هیچ گونه کم و یا زیاد به دست ما رسـیده است "لَآ یَأْتِیهِ ِ الْبَطِلُ ُ مِن بَیْنِ ِ یَدَیْهِ ِ وَ لَا مِن ْ خَلْفِهِ ِی تَنزِیل ٌ مِّن ْ حَکِیم ٍ حَمِید;(فصلت ۴۲) از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به سویش نمی آید، وحی]نامه ای است از حکیم ستوده]صفات ." "إِنَّا نَحْن ُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنَّا لَه ُو لَحَفِظُون (حجر،۹)، ما قرآن را نازل کردیم و ما به طور قطع نگه دار آنیم "

از طرفی آیـات قرآن کریم به محکمات و متشابهات تقسـیم می شونـد; محکمات آیاتی هسـتند که مفهوم آن بقـدری روشـن است که جای گفتگو و بحث در معنای آن ها نیست مانند آیه "قُل ْ هُوَ اللَّه ُ أَحَد" و...

واژه "متشـابه در اصـل به معنـای چیزی است که قسـمت هـای مختلف آن شبیه یکـدیگر باشـند، به همین خـاطر به جمله هـا و کلماتی که معنای آن ها پیچیـده باشد و گاهی احتمال های مختلف درباره آن ها داده می شود، متشابه می گویند; پس منظور از آیـات متشابهـات آیـاتی است که معـانی آن در آغـاز نظر پیچیـده است و احتمـال هـای متعـدد در آن می رود و با توجه به محکمات و روایات معتبر تفسیر آن ها روشن می شود; قرآن کریم می فرماید: "او کسی است که این کتاب]آسمانی را بر تو نازل کرد که قسـمتی از آن آیات "محکم]صریح و روشن است که اساس این کتاب می باشد]و هر گونه پیچیدگی در آیات دیگر

به نظر برسـد با مراجعه به این ها بر طرف می گردد[و قسـمتی از آن "متشابه است ولی آن ها که در قلوبشان انحراف است از متشابهات پیروی می کننـد، تا فتنه انگیزی کننـد]و مردم را گمراه سازنـد[و تفسـیر]نادرستی برای آن می طلبند، در حالی که تفسیر آن ها را جز خدا و راسخان در علم نمی دانند]آن ها هستند که بر اثر فهم و درک اسرار همه آیات قرآن در پرتو علم و دانش الهی می گوینـد: مـا به همه آن ها ایمان آوردیم همه از طرف پروردگار ماست و جز صاحبان مغز متـذکر نمی شونـد." (آل عمران ۷)(ر.ك نمونه آیت الله مکارم شیرازی و دیگران ج ۲، ص ۳۲۰۳۲۹، دارالکتب الاسلامیه تهران)

بنابراین ممکن است یکی از علل بوجود آمدن اختلاف و وجود فرق های متعدد، فهم غیر صحیح از متشابهات باشد. البته علت هـا و عوامل دیگری نیز وجود داشـته و دارد که به مرور زمان در میان مسـلمانان باعث پدیـد آمـدن فرقه ها و مـذاهب مختلف شده است که به عناوین برخی از آن ها اشاره می شود:

۱. جریان سقیفه بنی ساعده و انحراف امامت و جانشینی پیامبر از مسیر واقعی آن بعد از وفات پیامبر اکرم

۲. منع نقل و نوشتن احادیث پیامبر بعد از وفات آن حضرت تا زمان منصور خلیفه عباسی (حدود صد سال .

۳. ساختن احادیث دروغی در زمینه های مختلف (خصوصاً مدح خلفا، حقانیت آن ها، فضل معاویه و نسبت دادن این احادیث به پیامبر اکرم که علامه امینی در کتاب الغدیر (ج ۵، نشر دارالکتاب العربی بیش از چهارصد هزار از این احادیث را

شمارش نموده که برخی از فرقه های اسلامی شدیداً به آن معتقدند و براساس این احادیث عمل می کنند.

۴. تکبر، تعصب ریاست طلبی نفاق کینه و سودجویی برخی افراد سرشناس اسلامی

۵. روبرو شدن مسلمانان بعد از فتوحات اسلام با فرهنگ ها، عقاید و اندیشه های مختلف یهودی مسیحی رومی ایرانی تأثیرگذاری اندیشه های آنان در مسلمانان و ورود اسرائیلیات و اسطوره های یهود و نصاری در احادیث اسلامی

۶. فهم ها و تفسیرهای مختلف از قرآن در زمان پیامبر اکرم اگر در فهم آیه ای از قرآن اختلاف پیش می آمد، می رفتند پیش پیامبر و آن حضرت حق را برای مردم بیان و رفع اختلاف می نمود، ولی بعد از وفات آن حضرت این گونه نبود. براساس حدیث متواتر ثقلین (که شیعه و سنی آن را نقل کرده اند) پیامبر اکرم برای بعد از وفات خود نیز چاره اندیشی کرده بود تا مسلمانان گمراه نشوند (فرمود: من در بین شما دو چیز گران بها می گذارم کتاب خدا و عترت (اهل بیتم)؛ این دو از هم جدا نمی شوند اگر به این دو تمسک کنید هرگز گمراه نخواهید شد) اما بعد از وفات آن حضرت مفسران واقعی قرآن حامل علوم پیامبر یعنی اهل بیت معصوم از رأس جامعه اسلامی کنار گذاشته شدند و مسلمانان به اختلاف و گمراهی دچار شدند.(ر.ك بحوث فی الملل و النحل آیت الله جعفر سبحانی ج ۱، ص ۴۷۱۰۹، نشر مرکز مدیریت حوزه علمیه قم / معالم المدرستین العلامه سید مرتضی عسکری ج ص ۱۷۲۳، المجمع العلمی الاسلامی)

با توجه به حدیث ثقلین و امامت ائمه پس چرا عقاید مختلف است و مسلمانان به دو شاخه سنی و شیعه تقسیم شده اند

پرسش

با توجه به حدیث ثقلین و امامت ائمه پس

چرا عقاید مختلف است و مسلمانان به دو شاخه سنی و شیعه تقسیم شده اند

پاسخ

پیدایش مذاهب و گروه های مختلف فکری علل مختلفی دارد؛ از جمله :

۱- بسیاری از مسلمین برخلاف روایت ذکر شده، به طور شایسته به ثقلین تمسّک نکردند و فقدان پرتو گیری از معارفاهل بیت - علیهم السلام - آنان را به این سو و آن سو کشاند.

۲- پیدایش برخی از اختلافات فکری و نظری، تا حدود زیادی طبیعی است و سخن پیامبر اکرم (ص) نیز به معنای آننیست که در اثر تمسّك به قرآن و اهل بیت (ع) چند گونه اندیشی به کلی رخت برخواهد بست؛ زیرا در درك و تفسیرکلام اهل بیت (ع) نیز ممکن است آرای مختلفی ظهور و بروز نماید، لیکن در عین حال تمسک به ثقلین بسیاری ازگرایش های پراکنده را محدود ساخته و از انحرافات اساسی جلوگیری خواهد نمود.{J

آیا ایجاد مذاهب موجب تحریف دین نیست ؟

پرسش

آیا ایجاد مذاهب موجب تحریف دین نیست ؟

پاسخ

اگر مقصود از ایجاد مذاهب، به وجود آوردن فرقه هایی با دیدگاه هایی خارج از دین و ناسازگار با محتوای واقعی آناست، این همان بدعت و تحریف است؛ ولی اگر مذهبی دارای عین محتوای دین باشد و صرفا با نام خاصی از دیگرکلمه ها متمایز شود، این تحریف نیست.

در حال حاضر تعداد شیعیان در جهان زیاد است یا تعداد اهل سنت

پرسش

در حال حاضر تعداد شیعیان در جهان زیاد است یا تعداد اهل سنت

پاسخ

در حال حاضر تعداد اهل سنت در سطح جهان بیشتر است. البته باید توجه داشت که کثرت عددی از نظر منطقی،مساوی با صحت و حقانیت نیست؛ به تعبیر حضرت علی(ع) باید حقیقت را ملاك شناسایی افراد قرار داد، نه افراد راملاك تشخیص حق. از طرف دیگر حکومت ها در تمامی این کشورها از زمان بنی امیه تا حال با شیعیان و مذهب آنان به شدت در مخالفت و

دشـمنی بودند واز هر وسـیله ای استفاده می کردند تا شیعیان را نابود سازند. در مثل بسیاری از اهلسنت کشورهایی مانند: هند، پاکسـتان، سری لانکا و علوییـن ترکیه و سوریه و بسیاری از دیگر مناطق از نظر تاریخی سابقه تشیع داشته اند، لیکن بر اثر فشار و خفقان شدید حکام ناچار به تقیه شده و براساس فقه شافعی ها و دیگرمذاهب اهل سـنت عمل نمودند. اسـتمرار این وضعیت در چنـد نسل متوالی و دوری از علما باعث شـد که به تـدریجنسل های بعدی اصل و تشـیع خود را به فراموشـی سپرده و با آن بیگانه شدند.

علت کثرت جمعیت اهل تسنن تسبت به شیعیان چیست؟آیا این دلیل حقانیت آنان نیست؟

پرسش

علت کثرت جمعیت اهل تسنن تسبت به شیعیان چیست؟آیا این دلیل حقانیت آنان نیست؟

پاسخ

درباره علت کثرت جمعیت اهل تسنن توجه به چند نکته لازم است:

۱- کثرت عـدد هیچ ارتباط لزومی با حقانیت ندارد. عین همین سؤال را می توان درباره فزون تعداد مسـیحیان مطرحساخت. به تعبیر حضرت علی(ع) باید حقیقت را معیار شناخت افراد قرار داد، نه اشخاص را معیار شناختحقیقت.

۲- کم بودن تعداد شیعه در برابر اهل سنت علل تاریخی مهمی دارد؛ از جمله:

الـف) حکـومت هـای جور در طول تاریـخ مـانع جـدی تبلیغ و شـناسایی مکتب اهـل بیت(ع) بوده و به هر شـکل ممکن از آن جلوگیری می کردند.لاجرم جهانیان آن سان که باید و شاید در طول تاریخ با این فرهنگ غنی آشنایی نیافتند.

ب) بر اثر فشار و سـختگیری های فزون از حد حکام، شیعه در طول تاریخ در رعب وحشت و رنج به سر می بردند. این مسأله نیز مانع نزدیکشدن دیگران به شیعه و گسترش تشیع می گردید.

ج) در بسـیاری از مـوارد بر اثر جور و سـتم شدیـد حکـام، شـیعیان به شـدت در تقیه بوده و ناچـار به عمـل براسـاس برخی از مکاتب فقهی اهل سـنت بودند. اسـتمرارطولانی این وضـعیت موجب شدپس از گذشت مدتی، نسل های بعدی اصالت شـیعی خود را فراموش کرده و آیینی را که توسط آبای آنها به خاطر تقیه برگزیده شده بود، عین حقیقت تلقی کنند و برای همیشه به آن پای بند باشـند. این مسأله در بسـیاری ازنقاط جهان اسـلام به ویژه در هند و بنگلادش و سـریلانکا و سوریه و ترکیه وجود داشته است.

د) در مورد اثبـات حقـانیت شـیعه کتـاب های بسـیاری نوشـته شـده، جالـب این است که اکثر علمای شـیعه حقانیت شـیعه را با مدارک اهل سنت به

اثبات می رسانند. طبیعی است برای اثبات این مدعا نمی توان در یک نامه ادله و مدارک ارائه نمود. ازاین رو خوانندگان را به مراجعه متون زیر دعوت می کنیم:

۱- الغدیر علامه امینی، ترجمه: جلال الدین فارسی

۲- شیعه در اسلام علامه طباطبایی

۳- عقبات الانوار علامه میر حامد حسین لکنهوی

این کتاب مشتمل بر بیش از ده جلد و همه منابع آن از اهل سنت می باشد.

۴- معارف اسلام در دو مکتب (ترجمه: معالم المدرستین) علامه عسکری، ترجمه: دکتر جلیل تجلیل

۵- حق جو و حق شناس (ترجمه: المراجعات) علامه سید شرف الدین، ترجمه امامی

این کتاب حاوی مناظره علمی و تحقیقی دو عالم برجسته شیعه و سنی است و دارای اتقان و استدلالات محکم و به دور از هرگونه تعصب است.

ه) در مورد نماز و روزه در سنت پیامبر(ص) نوشته های بسیاری وجود دارد؛ از جمله: وضوء النبی من خلال ملابسات التشریع، علیالشهرستانی، و سبع مسائل فقهیه، جعفر السبحانی .

چرا با آن که حقانیت شیعه ثابت شده است اکثر مسلمانان جهان را اهل سنت تشکیل می دهند؟

پرسش

چرا با آن که حقانیت شیعه ثابت شده است اکثر مسلمانان جهان را اهل سنت تشکیل می دهند؟

پاسخ(قسمت اول)

این که گفته شده «حقانیت شیعه ثابت شده» باید توضیح داده شود اگر مقصود این است که حقّانیت شیعه برای مسلمانان سنّی مذهب جهان، ثابت شده، این صحیح نیست. چون برای همه ی مسلمانانِ سنّی مذهب جهان، حقّانیت شیعه ثابت نشده و بیشتر آنان، از این مسائل بدورند، چون بسیاری اهل تحقیق نیستند و زمینه تحقیق هم ندارند، همان طوری که بیشتر شیعیان هم اهل تحقیق نیستند و امکان هم ندارد که بیشتر مردم مسلمان و شیعه ی جهان، محقّق باشند. تحقیق در حقانیت یک مذهب، سال ها وقت و تلاش های علمی بی وقفه می خواهد و این، برای همه میسّر نیست.

و اگر مقصود این است که حقانیت شیعه برای همه ی علمای اهل سنّت ثابت شده، این هم صحیح نیست. چون همه علمای اهل سنت اهل تحقیق نیستند، همان طوری که همه ی علمای شیعه اهل تحقیق نیستند. در میان شیعه و سنی، عده ای از علماء

اهل تحقیق هستند و تشخیص حقانیت یک مذهب و یا بطلان آن، به عهده ی آن هاست و دیگران با اعتماد به تحقیق آنان، مذهبی را اختیار می کنند.

بنابر این، سؤال را باید به شکل دیگری مطرح کرد. به عنوان مثال می توان چنین سؤال کرد: «چرا بیشتر مسلمانان جهان سنّی هستند؟» و می توان به این صورت هم مطرح کرد: «چرا تعداد شیعیان کمتر از سنّی ها است؟»

برای روشن شدن پاسخ همه ی این پرسش ها به آن چه در زیر می آید توجه کنید:

۱ علی(ع) فرمود: «ایها الناس! لاتَسْتَوحِشُوا فی طریق الهُدی لِقِلَّهِ اَهلِه؛ ای مردم! در طریق هدایت، از کمی تعدادِ هدایت یافته ها

دلتنگ نشوید»(نهج البلاغه دشتی، ص ۴۲۲، خطبه ۲۰۱).

این سخن، می رساند که کم بودن پیروان حق و هدایت، نشانه باطل بودن و گمراهی نیست و حتی این سخن می فهماند که پیروان حق، همیشه کم هستند.

و نیز آن حضرت در نامه اش به مالک اشتر آورده است: «والحقُّ کُلُّهُ ثقیلٌ و قد یخفّفه اللّه علی اقوام طلبوا العاقبه فصبّروا انفسهم و وَثِقوا بصدقِ موعوداللّه لهم؛ حق، همه اش سنگین است و خداوند آن را بر کسانی که آخرت را می خواهند، نَفس خود را به صبر و شکیبایی وا می دارند و به وعده های پروردگارشان درباره بهشت و جهنم اطمینان دارند، آسان و سبک می سازد»(نهج البلاغه دشتی، ص ۵۸۲، بند۱۷، نامه به مالک اشتر، نامه ۵۳).

این جمله از حضرت امیر(ع) می رساند که زیر بار حق رفتن آسان نیست و تا انسان به کمک خدا به مقامات والای معنوی نرسد، نمی تواند آن را به دوش بکشد.

از امیرمؤمنان علی(ع) نقل شده که فرمود: «انّ الحق ثقیل مری ءٌ و انّ الباطل خفیف و بی ءٌ؛ ظاهر حق سنگین و باطن آن گوارا است و ظاهر باطل سبک و باطن آن کشنده است»(نهج البلاغه دشتی، ص ۷۲۰، حکمت ۳۷۶ / نهج البلاغه فیض الاسلام، یک مجلدی، ص ۱۲۶۵، حکمت ۳۶۸).

در غررالحکم و دررالکلم از امیرمؤمنان(ع) آورده است: «اِصبِرْ عَلی مَرارَهِ الحقّ و اِیّاکَ اَنْ تَنخَدِعَ لِحَلاوهِ الباطل؛ به تلخی حقّ صبر کن و بپرهیز از این که فریب شیرینی باطل را بخوری»(شرح غرر و درر، ج ۲، ص ۲۳۷، چاپ دانشگاه تهران، هفت مجلدی).

«لایَصبرُ عَلی مُرِّ الحقّ الاّ من ایقَنَ بحلاوَهِ عاقبته؛ بر تلخی حق صبر نمی کند، مگر آن کس که به شیرین عاقبت این

صبر، یقین داشته باشد»(شرح درر و غرر، ج ۶، ص ۴۲۳).

از این سخنان به دست می آید که حق، سنگین و تلخ است و برای همین هر کسی نمی تواند زیر بار آن برود.

۲ کثرت پیروان، معیار حقانیت نیست و کم بودن پیرو هم معیار حقانیت نیست. تعداد پیرو، ربطی به حقانیت یا باطل بودن ندارد. همین الآن که قرن پانزدهم هجری قمری است، تعداد غیرمسلمانان بیشتر از تعداد مسلمانان است و حتی تعداد مارکسیست های چین، شوروی سابق و بعضی از کشورهای دیگر، بیشتر از سنّی مذهب ها است. آیا می توان گفت: غیرمسلمانان حقّ اند؟ آن هنگام که پیامبر اسلام ظهور کرد، یک نفر بود، در حالی که مخالفان هزاران نفر بودند. آیا پیامبر به خاطر این که در اقلیت بود، حق نبود؟!

در قرآن آیاتی آمده که اکثریت را محکوم و نکوهش می کند. برخی از این آیات چنین است:

... و انَّ کثیراً لَیُضلّون باهوائهم بغیر علم... (،انعام، آیه ی ۱۲۰).

و ما یؤمن اکثرهم باللّه .. (،یوسف، آیه ی ۱۰۶).

و لاتَجِدُ اکثرهم شاکرین... (،اعراف، آیه ی ۱۷).

... اِنْ اولیائُهُ الاّ المتقون و لکن اکثرهم لایعلمون (انفال، آیه ی ۳۴).

و آیاتی در قران هست که اقلیّت را مدح می کند مانند:

... کَم مِنْ فِئهٍ قلیلهٍ غَلَبَتْ فئهً کثیرهً باذن الله والله مع الصابرین (،بقره، آیه ی ۲۴۹).

و ما آمن معه الاّ قلیل (،هود، آیه ی ۴۰).

و قلیل من عبادی الشکور (،سبأ،آیه ۱۳).

ما فعلوه الا قلیل (،نساء، آیه ۶۶).

فشربوا منه الاّ قلیلاً منهم

(درباره ی این آیات به «الایضاح» نوشته فضل بن شاذان، ص ۱۲۵ مراجعه کنید). این آیات تصور کسانی را که کثرت جماعت را علامت حقانیت به حساب می آورند، باطل می سازد.

۳ به خلیل بن احمد گفتند: چرا اصحاب پیامبر

با همـدیگر مانند برادران اَبَوینی بودند، ولی علی(ع) در میان آنان مانند نابرادری بود؟ خلیل در جواب گفت: چون علی(ع) از همه آنـان عـالم تر، شـریف تر و حلیم تر بود و زودتر از آنان اسـلام آورد و برای همین اصـحاب پیامبر نسـبت به او حسـد می ورزیدند، زیرا مردم به همفکر و هم سلیقه ی خود مایل ترند(الشیعه والحاکمون، ص ۲۱، چاپ پنجم، بیروت).

واز مسـیلمه بن نمیل پرسـیدند: چرا با این که (ع) از همه برتر بود، او راترک کردنـد؟ در جواب گفت: چون آنان طاقت دیدنِ او را نداشتند(الشیعه والحاکمون، ص ۲۱، چاپ پنجم، بیروت).

پیامبر اسـلام(ص) در غـدیر خم فرمود: مَن کنتُ مولاهُ فهـذا علیٌّ مولاهُ . این حـدیث را همه علمای شـیعه و سـنی آورده انـد و کمتر حـدیثی به قوّت این حدیث می رسد. این حدیث مانند آفتاب ظهر است و هیچ کس نمی تواند در آن تردید کند. از نظر علمای شـیعه این حدیث نصّ صـریح و روشن برای خلافت بلافصل علی(ع) است و از نظر علمای سـنی، کلمه «مولا» به معنای دوست داشـتن است. اگر فرض کنیم که این کلمه به این معناست، آیا پس از پیامبر با علی(ع) دوستی کردنـد؟ در جواب باید گفت: نه تنهـا دوستی نکردنـد، بلکه دشـمنی کردنـد، آن هم نه دشـمنی سـاده، بلکه به خـانه اش هجوم بردنـد، هتک حرکت کردند و آن حضـرت را با شمشـیر به بیعت فرا خواندند و پس از آن که علی(ع) به خلافت رسید و مردم بیعت کردند، باز هم دوستی نکردنـد، بلکه به جنگ او برخاسـتند، جنگ جمل را برپا کردنـد، جنگ صـفین را راه انداختند، جنگ نهروان را پیش آوردند و خود او را در مسجد در حال نماز

به شـهادت رساندند. نه تنها با علی(ع) چنین رفتار کردند، فرزندان او را نیز کشتند، فرزندزاده های او را کشتند و این کشتار تا به امروز ادامه دارد. برای نمونه به چند مورد اشاره می کنیم:

امام حسـین(ع) به معاویه نوشت: ای معاویه! تو «زیاد» را بر عراق حاکم کردی، در حالی که او دست و پای مسـلمانان را قطع و چشـمانشان را کور می کرد و آن هـا را بر شاخه های نخل به دار می آویخت. تو به او نوشتی که هر کس بر دین علی است او را بکش و او نیز به دسـتور تو آن ها را کشت و به امر تو مثله کرد(به تاریخ تشـیع در ایران، جعفریان، ص ۳۹ به نقل از طبقات و انساب الاشراف مراجعه شود).

امام باقر(ع) فرمود: همیشه ما را تحقیر می کنند، ما مورد ظلم و ستم هستیم، ما را تبعید می کنند، از حقوق خودمان محروم می سازند و می کشند. ما بر خون خود و دوستانمان تأمین نداریم. شیعیان ما را کشتند، دست و پایشان را قطع کردند، نام هر کس در زمره ی اصـحاب مـا برده می شـد، زنـدانی می گردیـد، یـا مـالش غارت می شـد یا خانه اش را ویران می ساختنـد. این بلا همچنان بود تا زمان عبیداللّه بن زیاد. پس از او حجاج آمد. حجاج شـیعیان بسـیاری را کشت، بهتر از این بود که او را شیعه ی علی معرفی کنند(به صفحه ۴۰ تاریخ تشیع مراجعه شود).

خـوارزمی در نـامه ای که به شـیعیان نیشـابور نوشـته، به بهـترین شـکل این مظلومیت را ترسـیم کرده است. او می نویسـد: هیچ شهری از شـهرهای کشـور اسـلامی نیسـت، مگر آن که علـوی مظلـومی به شـهادت رسـیده و بنی امیه و بنی عبـاس در قتـل او شریک اند

و عـدنانی و قحطانی بر آن متفق انـد. معاویه حجر بن عدی کندی و عمرو بن حمق خزاعی را بعد از آن که قسم های مؤکد و عهـدهای شدیـد کرده بود، به شـهادت رسانـد. و زیاد بن سـمیه هزاران نفر از شـیعیان بصـره را اعـدام کرده و بیشترین اسـیر و زنـدانی را از آنـان داشت. او بنی هاشم را به بازی گرفته بنی فاطمه را تهدیـد می کرد و شـیعیان علی را می کشت و آثار اهل بیت رسول اللّه را محو می نمود(تاریخ تشیع در ایران، ص ۴۱).

پاسخ(قسمت دوم)

منصـور خلیفـه ی عباسـی، محمـد بن ابراهیم بن حسن را که یکی از سـادات بـود، احضـار کرد و به او گفت: تـو را به شـکلی خواهم کشت که تاکنون کسـی را آن گونه نکشـته ام. پس از آن دستور داد محمد را خواباندند و بر بدن او ستونی را ساختند و محمد در زیر آن ستون جان داد(الشیعه و الحاکمون، ص ۱۴۷).

حالا شـما بیندیشـید و بگوئید که آیا همه کس می تواند راه علی و خاندان علی(ع) را برود؟ آیا هر کسی می تواند تحمل این شکنجه ها، زندان ها و کشـتارها را داشـته باشد؟ آیا هر کسـی می تواند مانند حسین بن علی و یارانش در برابر حکومت باطل یزیـد قـد علم کنـد و با آن درافتـد؟ به طور طبیعی، رونـدگان این راه نمی توانند، زیاد باشـند، چون تحمل سـختی از هر کسـی برنمی آید.

۴ پیامبر اسـلام(ص) سـیزده سال در مکه مردم را به اسـلام دعوت کردنـد و در این مدت تعداد کمی مسـلمان شدند. دشـمنان پیامبر تصـمیم به کشـتن آن حضرت گرفتند، پیامبر نتوانستند بیش از آن در مکه بمانند و به مدینه هجرت کردند. دشمنان پس از هجرت نیز از

آن حضـرت دست برنداشـتند و با او مبازره کردند. نیروهای شمشیر زن دشمن، جنگ بدر را به راه انداختند و در آن جنگ با این که از نظر نفرات و تـدارکات، بسـیار هم قـوی بودنـد، ولی از مسـلمانان شـکست خوردنـد و به مکه برگشـتند. پس از آن دوبـاره بـا نیروهـای جنگی برای نابودی پیامبر و مسـلمانان به مـدینه حمله کردنـد و در این جنگ که در منطقه اُحـد روی داد، مسـلمانان، در ابتدا دشـمن را عقب راندند، ولی دشـمن با اسـتفاده از فرصت به دست آمده، حمله ی دیگری را تدارک دید و در این حمله مسـلمانان غافلگیر و شـکست خوردند. در جنگ احد نیروهای پیامبر اسـلام در هجوم دوباره ی دشمنان معرکه را خالی کردنـد و پیامبر را تنها گذاشـتند. جز تنی چنـد، همه فرار کردنـد. اسامی آنان که در جنگ احـد فرار کردنـد و پیامبر را یاری نکردند، در کتاب های تاریخی آمده است. از این افراد، همین الآن از نظر برخی از مسلمانان، انسان های بزرگ به شمار می روند، ولی از نظر برخی این اصحاب جزو انسان های بدکار به شمار می روند.

دشـمنان پیامبر، دست از آن حضـرت نکشـیدند و جنگ های دیگری هم بر آن حضـرت تحمیل کردند و پیامبر اسلام در برابر آنان ایستاد و تسلیم نشد.

روزها، ماه ها و سال ها گذشت تا این که سال هشتم هجرت رسید. پیامبر اسلام با ده هزار نفر نیروی شمشیرزن به مکه حمله و بـدون خونریزی مکه را فتـح کرد، همه آنان که تا آن روز با پیامبر اسـلام مخالف بودند و ۲۱ سال با آن حضرت مبارزه کرده بودند، ناگهان شکست خوردند و اسیر پیامبر اسلام گردیدند و پیامبر هم

همه ی آن هـا را آزاد کرد و فرمـود: انتُمُ الطَّلَقـاء شـما همه آزادیـد{M، سردسـته های کفر به ظاهر مسـلمان شدنـد و با پیامبر همراه گردیدند. پس از وفات رسول خدا، همین بنی امیه به تدریج بر سـر کار آمدند و در زمان معاویه قدرت بیشتری یافتند و شروع به انتقام از پیامبر گرفتند. پیامبر از بنی هاشم بود و بنی امیه همواره با بنی هاشم دشـمنی داشت. بنی امیه همه ی شکست های خود را از بنی هاشم می دیدند و حال که قدرت را به دست گرفته اند، باید از بنی هاشم انتقام بگیرند. معاویه تا توانسـت بر بنی هاشم ضـربه زد و تا آخرین توان با علی(ع) جنگید. پس از علی(ع)، با امام حسن مجتبی(ع) جنگید. معاویه از دنیا رفت و پسرش یزید بر سر کار آمد. او هم از همان روزهای اول خلافت خود با امام حسین(ع) مخالفت کرد و آن حضرت را با همه ی فرزنـدان، فامیل ها و یارانش در کربلا به بـدترین شـکل به قتل رسانید و پس از یزید خلفای اموی دیگر همین رویّه را ادامه دادند. حکومت به دست عباسـیان رسـید، آنان نیز با علویان مخالفت کردند، و به نسل کشـی پرداختند و هر کجا سید و علوی یافتند، کشتند.

بـا توجه به این مطـالب، روشن می گردد که چرا علی(ع) را پس از پیـامبر تنها گذاشـتند و با این که همه شان می دانسـتند که پیـامبر، علی(ع) را به امـامت و خلافـت معرفی کرده است، بـا این حال قبول نکردنـد و کسان دیگری را بر سـر کار آوردنـد و خلاـصه جواب این سؤال این است که آنـان بـا این که می دانسـتند پیـامبر اسـلام علی(ع) را به خلافت نصب کرده، ولی آنان نسبت به خود پیامبر، ایمان نداشتند

و در سال هشـتم هجرت، از ترس شمشیر اسلام آوردند و پیامبر هم که نمی توانست در مدت دو سال، آنان را تربیت کند و به مقامات عالی معنوی برسانـد. رسول خدا ۱۳ سال در مکه و هشت سال در مـدینه تلاش کرد، ولی دشـمنان همواره با او درگیر می شدنـد و از آن حضـرت فرصت تربیت اسـلامی مسـلمانان را می گرفتنـد و در دو سال باقی مانده ی عمر، نمی توان عادت هـای هزار سـاله ی جاهلی را از آنان گرفت. بنابر این اگر در غـدیر خم یکصـد هزار نفر هم حضور داشـته باشـند، ولی تربیت اسلامی کامل نداشته باشند، گوش به حرف پیامبر نمی کنند.

در تاریخ اسـلامی، موارد فراوانی هست که صـحابه پیامبر، گوش به حرف آن حضرت نکرده اند. برای نمونه یک مورد از آن موارد را که شیعه و سنی آن را قبول دارند می آوریم:

ابن عبـاس می گویـد: «هنگامی که بیماری رسول خـدا(ص) سـخت شـد، آن حضـرت فرمود: لوازم کتابت بیاوریـد تا مکتوبی بنویسم که پس از آن گمراه نشوید. عمر گفت: درد بر او مستولی شده است، کتاب خدا کافی است. صحابه اختلاف کردند و سر و صـدا بالاـ گرفت. پیامبر فرمود: از من دور شویـد، پیش من قیل و قال سـزاوار نیست». ابن عباس می گفت: «سـخت ترین مصـیبت آن لحظه ای بود که بین کتابت و پیامبر حائل شدند»(صـحیح بخاری، به شرح کرمانی، جز ۲-۱، ص ۱۲۶، باب کتابه العلم، چاپ دوم، بیروت، ۱۴۰۱ هجری قمری.)

در «صـحیح مسلم» به این صورت آمده است: «روز پنج شنبه، چه روز سختی بود!! در حالی که اشک از چشمان ابن عباس می ریخت: گفت رسول خدا فرمود: لوازم کتابت بیاورید تا مکتوبی بنویسم که پس از آن هرگز

گمراه نشوید. آنان که در خدمت پیامبر بودند گفتند: پیامبر هذیان می گوید(صحیح مسلم، به شرح نووی، جزء ۱۲-۱۱، ص ۹۴، طبع بیروت، ۱۳۹۲).

در صحیح مسلم، این روایت به این صورت هم آمده است: سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می کند که او گفت: روز پنج شنبه چه روز غم انگیزی بود!! گفت: بیماری پیامبر سخت شد. پس از آن فرمود: لوازم کتابت بیاورید تا مکتوبی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید. صحابه با هم اختلاف کردند، در حالی که سزاوار نبود که در محضر پیامبر سر و صدا به پا کنند و با هم به تنازع برخیزند. آنان که در خدمت پیامبر بودند، گفتند: پیامبر را چه شده؟! آیا هذیان می گوید؟! از خودش بپرسید. پیامبر فرمود: رهایم کنید، مرگ برایم بهتر است(صحیح مسلم، به شرح نووی، جزء ۱۲-۱۱، ص ۸۹، طبع بیروت، ۱۳۹۲).

کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم را اهل سنت، بسیار مهم می دانند. در این دو کتاب این حدیث به این صورت ها آمده است. و این حدیث به خوبی نشان می دهد که گوش به حرف پیامبر نکردند. گرچه ممکن است هر کسی هر جور بخواهد توجیه کند، ولی در هر صورت گوش به حرف پیامبر نکردند و قلم و کاغذ نیاوردند.

این حدیث در تاریخ طبری به این صورت آمده است: پیامبر خدا فرمود: لوازم کتابت بیاورید تا مکتوبی بنویسیم که پس از آن گمراه نشوید. صحابه با هم به منازعه برخاستند و گفتند: او چه می گوید؟ آیا هذیان می گوید؟! از خودش بپرسید. از پیامبر توضیح خواستند. آن حضرت فرمود: رهایم کنید، این حال که دارم بهتر از آن چیزی است که مرا به آن

می خوانید(تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۹۲، ده مجلّدی، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ۱۹۶۲ میلادی، چاپ مصر).

ابن ابی الحدید می گوید: از ابن عباس نقل شده که گفت: عمر بن خطاب از من پرسید: آیا پسرعمویت علی بن ابی طالب باز هم به خلافت می اندیشد؟ گفتم: بله. ای عمر بن خطاب! از پدرم درباره ادعای پسرعمویم علی پرسیدم. پدرم گفت: علی در ادعای خود صادق است. عمر بن خطاب گفت: البته از پیامبر خدا همیشه در مورد خلافت او، تکّه کلامی صادر می شد که چیزی را به عنوان حجت ثابت نمی کرد و قاطع عذر نبود و پیامبر سعی داشت درباره خلافت علی بن ابی طالب از هر فرصتی استفاده کند و حتی در حال بیماری خواست به اسم او تصریح کند که من مانع شدم، زیرا دلم به حال اسلام سوخت. به خدای این خانه قسم، قریش دور او جمع نمی شوند و اگر او خلافت را به دست بگیرد از هر سو بر او می شورند...(شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۲۱، چاپ بیروت، داراحیاء التراث العربی، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم).

ابن ابی الحدید از علمای بزرگ اهل سنّت است و در شرح نهج البلاغه او، بسیاری از حقایق تاریخ صدر اسلام آمده است.

از آن چه گذشت معلوم شد که انسان گاهی با این که حق را می داند، ولی هواهای نفسانی و دشمنی های دیرینه مانع قبول حق می گردد و چنین نیست که اگر کسی حق را دانست عمل بکند.

۵ در پایان توجه سؤال کننده گرامی را به این نکته جلب می کنیم که تعداد شیعیان، در جهان کم نیستند، بلکه در جهان صدها میلیون نفر شیعه است، گر چه در مقایسه با اهل سنّت کم

هستند، همان طوری که اهل سنت در مقابل با مسیحیان کم هستند(به اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۹۴، البحث الثانی عشر و کتاب های دیگر مراجعه شود).

۶- نکته آخر این است که باید توجه داشته باشیم که در زمان پیامبر اسلام(ص)، زمان حضرت علی(ع) و زمان امام حسن(ع) و امام حسین(ع) مسأله شیعه و سنی به این صورت که الان مطرح است، مطرح نبود و صفوف شیعه و سنی به این صورت از هم جدا نشده بود و از زمان امام باقر و امام صادق(ع) به تدریج صفوف شیعه و سنی از یکدیگر به صورت منظم وحساب شده جدا شد.

در آن زمان نیروهای رزمی مسلمانان به دستور خلفای بنی امیه و بنی عباس به کشورهای دیگر هجوم بردند و آنها را از نظر نظامی شکست دادند. مسلمانان فاتح پس از فتح آن کشورها آن را بین مسلمان شدن و به دین خود ماندن مخیر می ساختند. هر کس که مسلمان نمی شد به دین خود می ماند و هر سال جزیه پرداخت می کرد. آنان که مسلمان می شد، اسلامشان اسلام اموی وعباسی بود و آنان نمی دانستند که در میان مسلمانان اختلافاتی پیدا شده و عده ای معتقد به اسلام علی هستند و تنها علی را حق می دانند و ابوبکر و عمر را حق نمی دانند به این جهت هر کس که مسلمان می شد، اسلامش همان بود که حاکمان بنی امیه و بنی عباس تبلیغ کرده بودند.

به عنوان مثال، کشور ایران در سال ۳۱ ه.ق به طور کامل فتح شد. همان سال های فتح که مسلمان نشدند. سال های طولانی گذشت و مردم

ایران به تدریج مسلمان شدند. اوج اسلام مردم ایران قرن سوم هجری قمری است. سیصد سال طول کشید تا مردم ایران مسلمان شدند. در آن زمان که مسلمان می شدند چنین نبود که بفهمند اسلام آنان اسلامی است که حاکمان اموی و عباسی تبلیغ کرده اند. بلکه سال های طولانی سپری شد تا فهمیدند که در میان مسلمانان اختلافاتی بوده و این مردم به تدریج راه علی را تشخیص دادند و آن راه را رفتند. اوج تشیع مردم ایران قرن چهارم است و مبلغان شیعه در این قرن و قرن های بعد توانستند به مردم بفهمانند که راه حق راه علی(ع) است و از آن زمان ها تا به امروز به تدریج مسلمانان دیگر هم شیعه می شوند.

بر این اساس بسیار طبیعی است که از میان آن همه مسلمان اموی و عباسی، به تدریج به سوی اسلام علی و اولاد علی(ع) کشانده شوند.

این نکته هم مورد توجه قرار بگیرد که از پیامبر و علی(ع) عده ای بودند که علی را حق می دانستند و در هر قرنی هم حضور داشتند ولی این حضور چشمگیر نبود و از قرن چهارم به بعد در کل کشور اسلامی آن روز عده زیادی به سوی تشیع گرایش یافتند.

خواهشمند است در مورد (علل پیدایش) فرقه های مختلف اسلامی که در طول ۱۴۰۰ سال به وجود آمدند توضیح دهید.

پرسش

خواهشمند است در مورد (علل پیدایش) فرقه های مختلف اسلامی که در طول ۱۴۰۰ سال به وجود آمدند توضیح دهید.

پاسخ

منشأ اختلاف در دین اسلام و پدید آمدن فرقه های مختلف - که فرقه های شیعه و سنی بزرگ ترین آنها است - می تواند دلایل گوناگونی داشته باشد؛ از جمله:

الف) اندیشه های کلامی: بی شک نظرات متفاوت درباره مسائل کلامی موجب انشعاب در دین اسلام گردیده است، چنان که مسیحیت نیز در اثر این عامل، به فرقه های کاتولیک، پروتستان و ارتدوکس منشعب گردیده است.

موضوعاتی همچون: نیل به مفاهیم قرآن با لحاظ فهم و درک ائمه(ع)، معنا و مفهوم حسن و قبح ذاتی و عصمت و مصونیت از خطا در ائمه اطهار(ع) باعث اختلاف شیعه و سنی شده است.

ب) اندیشه های سیاسی: مهم ترین نقطه جدایی میان شیعه و سنی در طول تاریخ، این مسأله بوده است. شیعه معتقد است که جانشین رسول الله(ص) در امر حکومت، تنها ائمه می باشند؛ اما اهل تسنن بر خلاف آن قائلند.

ج) اندیشه های فقهی و حدیثی: فقه شیعه مبتنی بر منابع چهارگانه؛ کتاب، سنت، عقل و اجماع است، اما منابع اهل سنت متکی بر کتاب، سنت، قیاس و استحسان است. در نظر شیعه، تمامی احادیث منقول از صحابه و تابعین را نمی توان یکجا پذیرفت؛ زیرا برخی از آنهاساختگی اند و برخی از اصحاب فاقد عدالت گردیده اند؛ اهل تسنن بر این باور است که باید

سخنان تمامی صحابی پیامبر(ص) را پذیرفت. این عوامل دست به دست هم داده و باعث اختلاف مسائل شرعی - که کارهای روزمره جامعه مسلمانان را تشکیل می دهد - گردیده است؛ مانندآداب وضو، نماز، روزه و... بی تردید جمود بر احادیث ساختگی و قیاس و

استحسان و غفلت از مفاد صحیح آیات قرآنی و احادیث معتبر، به اختلافات فوق دامن زده است.

فلسفه ی پدیداری فرقه های مختلف : تمامی ادیان در درون خود فرقه ها و شاخه ها و گرایش های گوناگون و بعضا" متفاوتی دارند, طرح تفصیلی این موضوع در دو دین بزرگ یهودی و مسیحی در اینجا امکان نداشته و تنها به ذکر علل پدیداری فرقه های مختلف در اسلام اشاره می شود; اما قبل از آن تذکر دو نکته ضروری است:

اولا، این علل گاهی در پیدایش یک جریان با یکدیگر تداخل می کنندو برخی اوقات هر علتی موجب پدید آمدن گروه خاصی گشته و در مواقعی علتی در مؤسس آن جریان نقش چشمگیر داشته و علت دیگری در پیرو و پذیرنده ی آن مؤثر بوده است .

ثانیا، دو مسأله شاخص و ریشه ای منشأ بسترسازی برای پدید آمدن فرق گوناگون در اسلام گشته است . یکی در نخستین زمان فوت رسول اکرم (ص) و مربوط به مسأله ی خلافت و امامت است و دیگری مرتبط با ماجرای حکمیت در جریان جنگ صفین (نگا: فی علم الکلام , احمد محمود صبحی , بیروت دار النهضه , چاپ اول , ۱۴۰۵ ق , ج ۱, صص ۳۲ - ۳۴).

اما علل :

۱. ضعف فکری و فرهنگی : اصولا" محدودیت قوای ادراکی انسان و عدم توانایی او برای حل قطعی همه مسائل اعتقادی , از جمله مهم ترین علل اختلاف انسان هاست , در مواردی که مسأله به روشنی قابل حل نیست هر کس به حدس و گمان می رسد که ممکن است با حدس و گمان دیگران متفاوت باشد.

در این صورت است که اختلاف نظرها آشکار می شود. حضرت رسول (ص) در مدت کوتاه رسالتش فرصت بیان همه مطالب را برای مردم نیافت ; از این رو, لازم بود از سوی رسول خدا(ص) جانشینی همچون او که معصوم باشد کار را به عنوان امامت مسلمین و تبیین معارف قرآن و سنت نبوی ادامه دهند ولی چنین نشد. یکی از علل پیدایش غلات را در همین امر می توان جست , (نگا: بحارالانوار, محمدباقر مجلسی , بیروت مؤسسه الوفاء, چاپ دوم , ۱۹۸۳ م , ج ۲۵, ص ۲۸۸, روایت ۴۴).

۲. تعصبات قبیله ای : پس از وفات پیامبر(ص), مردم به جای این که در مراسم خاکسپاری شرکت کنند, هر گروهی مدعی شد که حق خلافت از آن اوست . بنابر شواهد تاریخی هیچ یک از انصار و مهاجران در تعیین جانشین پیامبر(ص) از قرآن و سنت رسول خدا(ص) یا از مصلحت امت سخن نگفت , بلکه سخن در این بود که جانشینی پیامبر حق گروه انصار است یا مهاجر و چون در میان انصار دو قبیله ی اوس و خزرج بود این دو نیز به رقابت برخاستند و به دلیل همین مخالفت مهاجران غالب شدند, (نگا: جانشینی حضرت محمد(ص), ویلفردمادولونگ , ترجمه ی احمد نمایی , جواد قاسمی و... مشهد, بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی , چاپ اول , ۱۳۷۷ ش , صص ۴۷ - ۶۵ و قیام حسین (ع), دکتر سید جعفر شهیدی , تهران , دفتر نشر فرهنگ اسلامی , بهمن ۱۳۵۹, صص ۲۶ - ۳۶).

۳. مادی : از منابع تاریخی و روایی

معلوم می شود گروهی بوده و هستند که مثلا" با جعل مطالب و اخبار غلوآمیز و انتشار آن , توجه عده ای را به خود جلب کرده و از مواهب و فضل و بخششهای مادی آنان بهره مند شوند; مانند مغیره بن سعید که در تمام عمر خود در تلاش بود تا مرام جدیدی احداث کرده و گروهی متشکل پدید آورد تا به اهداف مادی و دنیایی خود برسد, (نگا: ابن ابی الحدید, شرح نهج البلاغه , تحقیق : محمد ابوالفضل ابراهیم بیروت , دار احیاء الکتب العربیه , چاپ دوم , ۱۳۸۵ ق , ج ۸, ص ۲۱ و شهرستانی ابوالفتح , الملل و النحل , بیروت , دار المعرفه للطباعه و النشر, چاپ دوم , بی تا, ص ۸۳).

یا برخی برای آن که می خواستند در محیط اسلامی راهی برای مباح کردن گناهان و ترک واجبات و فراهم ساختن بساط عیش و عشرت توأم با توجیه شرعی پیدا کنند تا توده های ناآگاه مسلمان به آن ایمان آورده آنگاه به کمک همین توده های ناآگاه تشکیلاتی به وجود آورده و به اهداف خود که همان بسط اباحه گری بوده دست یابند. برخی از مورخان ملل و نحل یکی از علل پیدایش فرقه ی غلات را همین امر دانسته اند, (نگا: الاشعری , سعد بن عبدالله ابن خلف , المقالات و الفرق , تصحیح محمدجواد مشکور, تهران , مرکز انتشارات علمی و فرهنگی , چاپ دوم , ۱۳۶۰ ش , صص ۵۱ - ۵۲).

۴. سیاسی : سیاست بازانی که بیشتر به اهداف غلط خود می اندیشند برای نیل به مقصود خود از حربه های

گوناگونی استفاده می کنند و یکی از این حربه های قوی و کارآمد ایجاد فرق و نحله های گوناگون مذهبی است . اینان با به وجود آوردن چنین فرقه هایی یک سلسله مسائل و آموزه های دور از ذهن و عقل را وارد جریان مخالف خود می کردند تا به آن آسیب وارد کرده و آن را در مقابل چشم دیگران نامیمون جلوه دهند. مانند برخی از اخبار در مورد ائمه (ع) که به دور از حقیقت و واقعیت است , (نگا: الذهبی , ابی عبدالله محمد بن احمد بن عثمان , میزان الاعتدال فی نقد الرجال , تحقیق علی محمد البجاوی , دار احیاء الکتب العربیه , چاپ اول , ۱۳۸۲ ق , ج ۲, ص ۴۵). یا پدیداری فرقه ی کیسانیه که پیروان مختار بن ابی عبیده ثقفی تلقی شده اند برای تضعیف دیدگاه و حرکت مختار از سوی مخالفانش پدیدار شد, (نگا: صفری فروشانی , نعمت الله , غالیان , مشهد, بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی , چاپ اول , ۱۳۷۸ ش , صص ۸۳ - ۸۹).

۵. گسترش حوزه جغرافیایی اسلام با فتوحات مسلمانان , به تدریج پیروان ادیان و عقاید دیگر وارد حوزه حکومت اسلامی شدند. گروهی از این افراد که مسلمان شده بودند به طرح مسائل و مشکلات خود برای مسلمانها پرداختند و آنها که بر دین خود باقی مانده بودند در این مسائل با مسلمانان مجادله می کردند این مسأله در اواخر حکومت بنی امیه و اوائل حکومت عباسیان به دلیل ترجمه ی فلسفه ی یونان شدت بیشتری گرفت و باعث پدیداری برخی از فرقه ها شد.

بر اساس گزارش دکتر حسین عطوان , قدریه دیدگاههای خود را از تأثیرپذیری یهودیان و مسیحیان مسلمان شده ی شامی صورت می دادند, (نگا: فرقه های اسلامی در سرزمین شام در عصر اموی , دکتر حسین عطوان , ترجمه ی حمیدرضا شیخی , مشهد, بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی , چاپ اول , ۱۳۷۱ ش , صص ۳۱ - ۳۳ و نیز نگا: تاریخ الجدل , محمد ابو زهره , قاهره , دار الفکر العربی , صص ۷۶ - ۸۱ و نیز المیزان , علامه سید محمدحسین طباطبایی (ره), موسسه الاعلمی للمطبوعات , ج ۵, ص ۲۷۶).

۶. منع حدیث , یکی دیگر از عوامل پدیداری فرقه های گوناگون اسلام گشت , زیرا با جلوگیری از ضبط و تدوین حدیث که در واقع ترجمان اصلی و مفسر حقیقی وحی به شمار می رفت , اسرائیلیاتی وارد آموزه های دینی گشت و موجب پدیداری هرج و مرج در اعتقادات اعمال , اخلاق و آداب و حتی جوهره و کنه دین وارد کرد و این خود موجب پیدایش بدعت های یهودی و مسیحی در آموزه های اسلام گردید, (نگا: معالم المدرستین , علامه سید مرتضی عسگری , قم , کلیه اصول الدین و المجمع العلمی الاسلامی , چاپ ششم , ۱۴۱۶ ق (۱۹۹۶ م), ج ۲, ص ۵۷)

این موضوع را به خوبی می توان در تفاسیر قرآن رهیابی کرد, (در این باب نگا: پژوهشی در باب اسرائیلیات در تفاسیر قرآن , دکتر محمدتقی دیاری , تهران , دفتر پژوهش و نشر سهروردی , چاپ اول , ۱۳۷۹ ش , مجموع کتاب).

این موارد بخشی

از علل پیدایش فرقه ها در اسلام بود.

برای توضیح بیشتر خوب است دانسته شود حدیث افتراق امت به گروه های مختلف در متون معتبر شیعه واهل سنت نقل شده است. از منابع اهل سنت در «سنن ابی داود» (حدیث شماره ۳۹۸۱) آمده است: «... ان رسول اللّه ص) قام فینا فقال الا ان من قبلکم من اهل الکتاب افترقوا اثنتین و سبعین مله و ان هذه المله ستفترق علی ثلاث و سبعین. اثنتان و سبعون فی النار و واحده فی الجنه...؛... پیامبر خدا(ص) برخاست و فرمود: همانا اهل کتاب پیش از شما به هفتاد و دو فرقه گراییدند و این امت به زودی هفتاد و سه فرقه خواهد شد. از میان آنان هفتاد و دو فرقه در آتش اند و یکی در بهشت».

در این جا باید توجه داشت که رستگاری تنها یک فرقه درمیان دیگر فرقه ها، امر عجیب و غریبی نیست؛ زیرا راه حق و صراط مستقیم الهی که پیامبر اکرم(ص) بدان دعوت فرموده است یکی بیش نیست. پس اگر اختلاف و دگرگونی و چند دستگی پدید آید، ناشی از بدعت و وارد کردن تعالیم غیر دینی در دین است و گریز از بخشی از آموزه های دینی است. اکنون این سؤال پدید می آید که راه شناخت فرقه ناجیه چیست و آنان چه کسانی اند؟ عقل و منطق حکم می کند که بهترین راه شناخت رستگاران، سخن و تعالیم خود پیامبر است که از افتراق امت و نجات و فلاح تنها یک گروه از میان همه گروه ها خبر داده است.

با توجه به روایات رسیده از پیامبر(ص) متوجه می شویم که راه رستگاری پیروی از قرآن و اهل بیت(ع) است؛ زیرا قرآن کتاب معصوم

و خطاناپذیر الهی است. قطعا چنین کتابی مفسر و مجری معصوم می طلبد و آن همان عترت پیامبر(ص) است؛ زیرا پیامبر(ص) در حجه الوداع و در آخرین وصیت فرمودند: «... انی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکتم بها لن تضلوا بعدی ابدا و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما...؛ من دو چیز گران بها در میان شما می گذارم: کتاب خدا و عترت و اهل بیت خویش. تا زمانی که به آن دو چنگ زنید پس از من هرگز گمراه نخواهید شد. آن دو از یکدیگر جدایی پذیر نیستند تا آن که در حوض (کوثر) بر من وارد آیند.پس بنگرید که پس از من با آن دو چه می کنید»، (بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۰۰).

این حدیث به طور متواتر در متون شیعه و اهل سنت یافت می شود. هم چنین برحسب روایت دیگری پیامبر(ص) فرمودند: «ستفترق امتی علی ثلاثه و سبعین فرقه منها فرقه ناجیه والباقون هالکون. فالناجون الذین یتمسکون بولایتکم و یقتبسون من علمکم ولا یعملون برأیهم فأولئک ما علیهم من سبیل فسالت عن الائمه فقال عدد نقباء بنی اسرائیل؛ به زودی امت من هفتاد و سه فرقه خواهند شد که تنها یکی از آنها رستگار و بقیه هلاک خواهند شد. نجات یابندگانشان کسانی اند که به ولایت شما (اهل بیت«ع») چنگ زنند واز کردار شما الگو گیرند و به رأی خویش [در مقابل شما]عمل نکنند...»، (بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۳، ح ۱۶۸).

در روایت دیگری نیز آمده است که پیامبر(ص) به حضرت علی(ع) فرمودند: «یا علی مثلک فی امتی مثل المسیح عیسی بن مریم افترق قومه ثلاث فرق فرقه مؤمنون و

هم الحواریون و فرقه عادوه و هم الیهود و فرقه غلوا فیه فخرجوا عن الایمان و ان امتی ستفترق فیک ثلاث فرق فرقه شیعتک و هم المؤمنون و فرقه عدوک و هم الشاکون و فرقه تغلوا فیک و هم الجاحدون و انت فی الجنه یا علی و شیعتک و محب شیعتک و عدوک والغالی فی النار؛ ای علی! مثل تو در امت من همانند مثل عیسی بن مریم است که امتش سه فرقه شدند: ۱- گروه مؤمنان که حواریون بودند، ۲- گروه دشمنان یعنی یهود، ۳- گروه غلو کنندگان که از دایره ایمان برون رفتند. همانا امت من نیز در مورد تو سه گروه می شوند: ۱- شیعیان تو که آنان مؤمنانند، ۲- دشمنان که همان تردید کنندگانند، ۳- گروهی که در مورد تو غلو می کنند و آنان حق ستیزند. ای علی! تو و شیعیان و دوست داران پیروانت در بهشتید ودشمنان و غلو کنندگان در تو اهل دوزخند»،(بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۶۴، ح ۴).

ازاین رو درباره این که کدام یک از فرقه ها و مذاهب، به سنت پیامبر(ص) نزدیکتر هستند. به دلایل مختلف عقلی، روایی و تاریخی می توان شیعیان دوازده امامی را معرفی کرد. زیرا نزدیکترین افراد به پیامبر(ص) که مطابق سنت او عمل می کردند امام علی(ع) و حضرت فاطمه(س) و فرزندان ایشان بودند و شیعیان به دنبال پیروی کامل از این بزرگان هستند و کسانی هم چون امام باقر(ع) و امام صادق(ع) که آگاه ترین مردم به کلام خدا و سنت پیامبر(ص) در عصر بعد از صدر اسلام بودند. شیعیان بیشترین بهره را از احادیث آن دو بزرگوار دارند تا آنجا که به عنوان مذهب جعفری شهرت یافته اند.

این گونه شواهد

به طور اجمال نزدیکی شیعیان به سنت پیامبر(ص) را تأیید می کند و حتی می توان گفت شیعیان «اهل سنت واقعی» هستند. ناگفته نماند، نباید سنت پیامبر(ص) به برخی اعمال ظاهری خلاصه کرد. اگر چه در اعمال ظاهری دیگر مذاهب نیز خلاف سنت بسیار مشاهده می شود از آن جمله «تکتف در نماز» (دست بسته) که از زمان خلیفه دوم آغاز شده است.

برای آگاهی بیشتر ر.ك:

۱ رهبری امام علی(ع) در قرآن و سیره پیامبر (ترجمه المراجعات)، مترجم: سید محمد سیاهپوش

۲ آنگاه هدایت شدم تیجانی سماوی

۳ بررسی مسائل کلی امامت ابراهیم امینی

۴ الغدیر علامه امینی

۵ عتبات الانوار میر حامد حسینی لکنهوی

۶ شبهای پیشاور سلطان الواعظین شیرازی

چرا در اسلام مذاهب گوناگون فقهی و اعتقادی پدید آمده و تاریخ و نحوه پیدایش مذاهب به چه صورت بوده است؟

پرسش

چرا در اسلام مذاهب گوناگون فقهی و اعتقادی پدید آمده و تاریخ و نحوه پیدایش مذاهب به چه صورت بوده است؟

پاسخ

برای روشن شدن پاسخ بیان چند نکته لازم است:

الف) از منظر قرآن کریم تنها دین پذیرفته شده در پیشگاه خدای بزرگ اسلام است؛ «اَنّ الدّینَ عِنْدالله اَلْاَسلام...»؛{۱} و «وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْاَسلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ منه...».{۲} در نزد خداوند هیچ دینی جز اسلام پذیرفته نمی شود و روشن است که اسلام به معنای تسلیم در برابر عظمت خداوند و در برگیرنده تمامی ادیان الهی است؛ گرچه هر یک از ادیان الهی شریعت مخصوص به خود دارند اما در اصول اساسی خود مانند اعتقاد به توحید، قیامت، وحی و نبوت مشترک می باشند/

دین و شریعت اسلام کامل ترین و خاتم همه ادیان الهی است و پس از آن دین و پیامبری نیامده و نخواهد آمد. از این رو تمام مسلمانان، دین اسلام را پذیرفته و به دستورهای آن ملتزم هستند و باور دارند که دین اسلام، راه های سعادت را به بشر نشان داده است؛ البته در درون اسلام مذاهب و مسلک های گوناگونی پدید آمده است/

ب) همه مسلمانان بر این عقیده اند که وجود پیامبر اکرم(ص) و وحی، موجب کرامت، عزت و سربلندی اسلام و مسلمین بوده و هست. آن حضـرت در مدت کوتاهی عربسـتان را فتح کرده و حکومت اسلامی تشکیل دادند. پیامبر(ص) در زمان حیاتشان پناهگاه و نجات دهنده همه مسـلمانان بود، وجود آن حضـرت در همه مشکلات، پشتوانه ای قوی و تکیه گاهی آرامش بخش بود روزی گروهی از صحابه درباره مسأله قضا و قدر بحث می کردند و هر یک برای ادعای خود به آیه ای از قرآن استناد می نمودند، پیامبر اکرم(ص)

بسیار ناراحت شدند به گونه ای که صورت مبارکشان سرخ گردید. آن حضرت سپس خطاب به جمع حاضر فرمودند: «آیا من شما را به این امور دستور دادم و آیا من برای این برانگیخته شدم که شما برخی از آیات را به برخی دیگر بزنید؟ بدانید که امت های پیش از شما از این راه نابود شدند. شما توان حل این مباحث را ندارید. به آنچه شما را بدان دستور داده ام و از آنچه جلوگیری کرده ام عمل کنید». {۳}

آن حضرت بدین سان نسبت به اختلاف هشدار می داد و معیارها و ملاک هایی برای برطرف کردن مشکلات معرفی می فرمود؛ گاه مسلمانان را به چنگ زدن به قرآن و سنّت، و گاه به قرآن و عترت توصیه می فرمود. گاهی نیز اهل بیت خود را به کشتی نوح تشبیه می نمود تا مردم با تمسک به آنها از غرق شدن و نابودی نجات یابند. این معیارها و میزان ها نه تنها از زبان پیامبر بلکه در قرآن کریم نیز در آیاتی همچون آیه تطهیر، آیه مباهله، آیه زکات در رکوع و آیه مودّت، بیان شده است/

ج) با ارتحال جانسوز پیامبر اسلام(ص) و قطع ارتباط مسلمانان با غیب و وحی در اثر استفاده از رأی و اجتهادهای شخصی، اختلافات فراوانی بین مسلمانان پدید آمد که در نهایت منجر به پیدایش مذاهب مختلف و یا حوادث گوناگون گردید که در مورد آنها کتاب های مختلفی به رشته تحریر درآمده است/

از جمله مواردی که منجر به بروز اختلاف در بین مسلمانان گردید می توان به مسایل زیر اشاره کرد:

۱- اختلاف در آوردن قلم و کاغذ طبق درخواست پیامبر(ص) پیش از وفات آن حضرت؛

۲- اختلاف در مرگ پیامبر(ص)؛ بدین معنا که آیا آن

حضرت می میرد و یا مثل حضرت عیسی به آسمان برده می شود؟

۳- اختلاف در محل دفن آن حضرت؛

۴- اختلاف در مسأله امامت؛

۵- اختلاف در فدک حضرت زهرا و... {۴}

هر یک از اختلافات مذکور، برای اسلام و مسلمانان زیان هایی در برداشت امّا مهم ترین آنها که می توان گفت سایر اختلافات را تحت الشعاع خود قرار داد، مسأله جانشینی پیامبر(ص) و امامت بود. پس از رحلت پیامبر(ص) گروهی بر این باور بودند که پیامبر(ص) جانشین و امام پس از خود را معرفی فرموده و گروه دیگری برخلاف آنان انتخاب جانشین از طرف پیامبر را باور نداشتند. این دوگانگی دیدگاه ها، همواره بین مسلمانان بحث های گوناگونی در پی داشته و بزرگان هر دو گروه برای ادعای خود دلایلی ذکر کرده اند. {۵}

پس از وفات پیامبر اسلام(ص) و هم زمان با فتوحات و پیشرفت های مسلمانان، نیازهای فکری و عقیدتی فراوانی پدید آمد و شبهات و اشکالاتی که از جانب دیگران مطرح می شد، مسلمانان را ناگزیر به پاسخگویی می کرد. از این رو کسانی که توانایی داشتند به پرسش ها پاسخ می دادند و دیگران به علما صحابه مراجعه می نمودند و مرجع پاسخگویی مردم هر منطقه از سرزمین اسلامی عالم و یا عالمانی می شدند که در آن ناحیه حضور داشتند. {۶} این مسأله به مرور موجب گسترش نظرهای گوناگون شد و علمای هر شهر و منطقه براساس برداشت خود از قرآن و روایات پیامبر(ص) به پرسش ها و نیازهای مردم پاسخ می دادند. روشن است که این روش به مرور زمان باعث ایجاد اختلافات فکری و مذهبی می گردید و روش های استنباط متفاوت و به تبع آن برداشت های مختلف پدید می آمد. پس از دوران صحابه، در زمان تابعین این مسأله ابعاد گسترده تری یافت و هر

چه اختلافات بیشتر می شد جعل حدیث و تمسک به آن جهت اثبات ادعاها نیز بیشتر می گردید و بر دامنه نزاع ها می افزود/

کتاب اصحاب الفتیا نوشته ابن حزم اندلسی (م ۴۵۶ ه'. ق) به طور مفصل علمایی را که در صدر اسلام اهل فتوا و نظر بودند همراه با یادآوری مکان استقرار آنها نقل کرده است. این کتاب می نویسد: در شهر مکه ۲۲ نفر، در مدینه ۸۲ نفر، در بصره ۵۷ نفر، در کوفه ۶۸ نفر و... در مجموع ۴۵۲ تن از فقها و صحابه در بلاد اسلامی وجود داشتند که هر یک صاحب فتوا و بسیاری دارای مذهب بوده اند و با تقلید مبارزه می نمودند. بنابراین مذاهب و مسلک های گوناگونی پس از پیامبر به وجود آمد، به گونه ای که در دوره فقهای اربعه، برخی از نزدیکان ابوحنیفه دارای فتوا بودند و از ابوحنیفه نیز تقلید نمی کردند. در کوفه ابن ابی لیلا، در مکه ابن جریح و مالک، در بصره عثمان تیمی و سوار، در شام اوزاعی و در مصر لیث بن سعد حضور داشتند که هر یک از مسلک و شیوه ای خاص برخوردار بودند/

با توجه به ظهور مذاهب گوناگون در میان اهل سنت، در قرن چهارم هجری تصمیم گرفته شد تا مذاهب فقهی، منحصر به چهار مذهب شده و از رسمیت دادن به مذاهب دیگر جلوگیری گردد. این چهار مذهب عبارت بودند از مذهب حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی که هر یک دارای مسلک و مذهب فقهی مخصوص به خود می باشد/

روشن است که حصر مذاهب در قالب چهار مذهب بدون همکاری و حمایت خلفا و حکام آن عصر امکان پذیر نبود از این رو گسترش این مذاهب را می توان

نتیجه دو عامل دانست:

۱- وجود علما و قضات پیرو هر مذهب در مناطق گوناگون؛ به گونه ای که مردم هر منطقه از قاضی و عالم آن شهر پیروی می کرده اند چنان که تاریخ نشان می دهد که در هر منطقه که قاضی ای حضور داشت، مردم آن محل طبق مذهب قاضی عمل می کردند؛

۲- عامل دیگر گسترش مذاهب، همکاری خلفا و حکامی است که از یک مذهب خاصی دفاع کرده و با سایر مذاهب مبارزه می نمودند/

البته برادران اهل سنّت در مذاهب اعتقادی نیز متفرق و پراکنده اند. گروهی در مذهب اعتقادی خویش طرفدار ابوالحسن اشعری، گروهی ماتریدی، گروهی پیرو احمد بن حنبل و یا اهل حدیث و گروهی نیز معتزله اند که از روش استنباط مبتنی بر عقل استفاده می کنند و گروه های فراوان دیگری نیز وجود داشته که تاریخ از آنها نام برده است. امروزه نیز در داخل هر یک از این مذاهب گروه های دیگری پدید آمده است/

این مذاهب اعتقادی مانند مذاهب فقهی به مرور زمان بر اثر برداشت های مختلف و با استفاده از رأی و اجتهاد پدید آمده است و می توان گفت همه آنها از قرن سوم و چهارم پدیدار شده اند و پیش از آن به صورت مذهب، وجود خارجی نداشته و از انسجام و تشکل خاص برخوردار نبوده اند حتی در صدر اسلام و زمان صحابه واژه ای به نام اهل سنّت و جماعت وجود نداشته و در هیچ تاریخی، از گروهی با این عنوان نام برده نشده است؛ البته افکار و اندیشه های آن وجود داشته، از جمله اندیشه خلافت/

از قرن دوم به بعد بر اثر درگیری بین معتزله و اهل حدیث، این واژه به کار برده شد، چرا که معتزله از عقل استفاده

می کردنـد و بدین جهت مورد حمله و اعتراض اهل حدیث واقع می شدند. شعار اهل حدیث نیز این بود که ما کسانی هستیم که به سنّت پیامبر(ص) عمل می کنیم و معتزله به عقل عمل می نمایند. از آن زمان بود که واژه اهل سنت مطرح گردید/

برخی از نویسندگان ماننـد محمود ابوریه نویسـنده مصری اعتقـاد دارنـد: «این نام از زمان معاویه پدیـد آمـد و معاویه پس از مصالحه با امام حسن(ع)، آن سال را عام الجماعه نامید»/

در هر صورت با تحقیق و بررسی تاریخ، روشن می شود که نام اهل سنت به مرور زمان متداول شده است؛ هر چند افکار و اندیشه هایی که اهل سنّت بدان باور دارند پس از پیامبر اکرم(ص) پدید آمده است - از جمله مسأله عقیده به خلافت - /

آنچه یادآوری شد درباره نحوه پیدایش مذهب اهل سنّت بود که با استفاده از منابع این برادران عنوان گردید. اما در صدر اسلام اعتقاد و باور دیگری نیز وجود داشت که معتقد بود پیامبر اسلام برای آینده مسلمانان چاره اندیشی کرده و مردم را به حال خودشان رها ننموده است. در نگاه پیروان این باور، پیامبر اسلام کسی یا کسانی را به مردم معرفی نموده بود تا پس از ایشان پناهگاه اختلافات، نیازها و مشکلات فکری و سیاسی مردم باشند؛ چنان که در روز غدیر و سایر ایام مردم را به تمسک و مراجعه به اهل بیت: بویژه حضرت علی(ع) توصیه می فرمود. آن حضرت برای آخرین بار در حال احتضار دستور داد تا قلم و دواتی حاضر نمایند تا مطلبی را املا فرماید که به وسیله آن اختلافات برطرف شود که متأسفانه این مسأله امکان پذیر نشد. این دیدگاه، مذهب و اندیشه دیگری را

تشکیل داد که در تمام مسایل فقهی و عقیدتی، اهل بیت: و بویژه حضرت علی(ع) را محور قرار می داد و برای مدعای خود دلایل بسیار داشت. این گروه در موارد اختلاف بین صحابه با استناد به حدیث پیامبر(ص) که فرموده: «علی مَعَ الْحَقّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلی»» و «أنا مَدینُ العِلْم وَ عَلی بابُها» قول حضرت علی(ع) را ترجیح می داد. این گروه که به شیعیان شهرت یافتند پس از علی(ع)، امام حسن(ع) و امام حسین(ع) و نُه تن از فرزندان امام حسین(ع) را محور مراجعه افکار و اندیشه های دینی و سیاسی خود قرار دادند/

شکی نیست که این اندیشه و باور از زمانی که پیامبر اکرم(ص) از دنیا رفتند و بلکه در زمان خود آن حضرت و با استناد به فرمایش های حضرت رسول(ص) مطرح بوده است و احادیث غدیر، ولایت و منزلت بر آن دلالت دارد. این اعتقاد پس از ارتحال پیامبر به مرحله عمل رسید و گروهی که دستورات و توصیه های پیامبر اکرم(ص) را درباره علی به خوبی شنیده و بدان وفادار بودند، مثل سلمان، ابوذر، مقداد و گروه فراوانی از بنی هاشم و پیروانشان به آن عمل نمودند/

پیامبر اکرم(ص) خود در مورد هواداران و علاقمندان امام علی(ع) واژه شیعه را به کار برده اند که در این زمینه روایاتی وارد شده است؛{۷} البته این بدان معنا نیست که در کنار پیامبر اسلام مذهب خاصی به نام شیعه وجود داشته است بلکه تمام مسلمانان به دستورات خدا و پیامبر عمل می کردند و چون پس از وفات آن حضرت عقیده به امامت علی(ع) داشتند تفکر شیعی را پایه ریزی نمودند که این تفکر به مرور زمان گسترش یافت/

[۱]. سوره

آل عمران، آیه ۱۹/

[۲]. همان، آیه ۸۵/

[۳]. مسند، احمد، ج ۲، ص ۱۹۶/

[۴]. ر.ک: مقالات الاسلامیین، ابوالحسن اشعری و فرق بین الفرق، بغدادی/

[۵]. جهت اطلاع بیشتر بنگرید به: تاریخ الشرایع، مناع القطان، ص ۳۷۷/

[۶]. همان/

[۷]. ینابیع المودْ، سلیمان قندوزی، ج ۱، ص ۱۲۱/

موضوع: امکان مشروعیت خلافت و امامت با بیعت

چگونه ممکن است از ۷۳ فرقه اسلامی تنها یکی بهشتی باشد، در حالی که همه مسلمانند؟

پرسش

چگونه ممکن است از ۷۳ فرقه اسلامی تنها یکی بهشتی باشد، در حالی که همه مسلمانند؟

پاسخ

اسلام صراط مستقیمی است که از جانب خدای بزرگ توسط رسول الله((صلی الله علیه وآله)) برای انسانها به ارمغان آورده شده است و صراط مستقیم، راهی واحد است، چند راه نیست. صراط مستقیم، راه عبودیّت خداوند است که از طریق «اطیعوالله و اطیعوا الرسول و اولی الامرمنکم»(۱)، ظهور فعلی پیدا می کند. نمی توان گفت که ۷۳ فرقه که گاه روشهایی و افکار متضاد در زمینه اصول و فروع دارند، همه در طریق حق هستند; زیرا در میان این فرقه ها تنها یک فرقه مصداق آیه شریف «اطیعوا الله» و... هستند; البته پیروان فرقه های دیگر اگر حجت بر آنها تمام نشده باشد]قاصدین[به فضل الهی نجات خواهند یافت; امّا مقصّران در آتش قهر خداوندی خواهند سوخت.

(بخش پاسخ به سؤالات)

پاورقی

۱ – سوره نساء، آیه ۵۹.

۱– مذهب شیعه وسنی از چه تاریخی وتوسط چه کسی برقرار شده ؟

اشاره

۲– اهل سنت درمنظر فقه شیعه ؟

۳– حرمت اسماء متبرکه از جمله اسماء ائمه معصومین علیهم السلام

۴– ادب قرائت قرآن

۵– با چه غسلهایی می توان نماز خواند ؟

پرسش

۱– مذهب شیعه وسنی از چه تاریخی وتوسط چه کسی برقرار شده ؟

۲– اهل سنت درمنظر فقه شیعه ؟

۳– حرمت اسماء متبرکه از جمله اسماء ائمه معصومین علیهم السلام

۴– ادب قرائت قرآن

۵– با چه غسلهایی می توان نماز خواند ؟

پاسخ

پس ازوفات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دو مکتب پدیدآمد :

مکتب امامت ومکتب خلافت

الف : مکتب امامت براین اصل معتقد بود که جانشین پیامبرگرامی اسلام از آن علی علیه السلام ویازده فرزند معصوم آن بزرگوار است این اعتقاد اصیل پیروان مکتب امامت بردلائل خدشه ناپذیری استوار است که ریشه درقرآن و سنت و حدیث دارد برمبنای این عقیده خلل ناپذیر , رهبری جامعه وامامت امت ازآن اولوالامری است که یقین آنان از ناحیه ذات اقدس الهی صورت می گیرد وابلاغ آن برعهده رسول اکرم است که درغدیرخم امیرالمومنین(را به فرمان وحی الهی بعنوان خلیفه تعیین نمود ودرهنگام وفات خود حدیث ثقلین رابعنوان یادگار جاودانه برجای گذاشت و اهل بیت (را همسنگ قرآن قرار داد .(۱)

لازم به ذکر است که حدیث ثقلین ازاحادیث متواتر بین شیعه وسنی است .

ب : مکتب خلافت به این مطب قائل شد که پیامبر گرامی اسلام(نسبت به آینده امت اسلامی چاره جویی نکردند وامر خلافت را به حال خود رها نمودند تا وفاه یافتند آنگاه گروهی ا زاصحاب پیامبر صلی الله علیه واله درسقیفه بنی ساعده اجتماع کردند وخلیفه نخستین را بعنوان زمامدار برگزیدند بدیهی است که چنین نسبتی به شخصیت گرامی پیامبر اکرم(روانیست چه آنکه آن بزگواراز نهایت دوراندیشی برخوردار بودند ونسیت به آینده امت اسلامی دغدغه خاطر داشتند واز

همین رو با بهره گیری از شیوه

های گوناگون وتـدابیر هوشـمندانه خودسـرنوشت جامعه اسـلامی را درغـدیر خم رقم زدند هر چند عوامل گوناگون دست به دست هم دادند واین چاره جویی حکیمانه برخواسته از وحی را عقیم ساختند .

بنابراین تاریـخ پیـدایش شـیعه به زمان رحلت پیامبر اکرم (وحتی پیش از آن بر می گردد که ویژگی بارز آن پیروی از مکتب امامت امیر المومنین (می باشد (۲) وشخص پیامبر اکرم صلی الله علیه واله با رها از این عنوان برای دوستداران علی (نام بردند , برای آگاهی بیشتر به کتاب شیعه دراسلام نوشته مرحوم علامه طباطبایی(قدس سره) مراجعه فرمائید .

واما درخصوص احکام جاری نسـبت به برادران اهل تسـنن یادآور می شود هر کس که شهادتین را برزبان جاری سازد از همه حقوقیکه یک مسلمان برخوردار است بهره مند خواهد شد حفظ جان ومال وناموس وعرض وآبروی او برهمه مسلمانان واجب است . عبـاراتی از قبیـل آنچه در پرسـش خودمرقوم نموده ایـد از جامعه مسـلمانان (اعم از شـیعه وسـنی) بـدور است و حفظ حرمت ومقدسات همه فرقه اسلامی بنابه تاکید امام راحل ومقام معظم رهبری بر همه مسلمانان لازم است .

درمورد نوشـتن نـام ائمه برروی شـله زرد بطور کلی بایـد گفت هر عملی که موجب هتـک حرمت ائمه معصومین (وپیـامبران الهی گردد حرام است واگراین عمل چنین نتیجه ای در پی داشته باشد باید از آن خودداری کرد .(۳)

درمورد آداب تلاوت قرآن کریم شایسـته است به همه ابعاد آداب ظاهری وباطنی قرائت قرآن توجه لازم بعمل آیـد خصوصـاً درنحوه نشستن آمده است که دو زانو و رو به قبله باشد .(۴) ودر احوالات رسول اکرم (روایت

شده است که هنگام قرائت قرآن نهایت ادب را رعایت می فرمودند .

درخصوص غسلهایی که می توان بدون وضو نماز خواند نظر حضرت آیه الله العظمی خامنه ای حفظ الله اینست که فقط با غسل جنابت می توان بدون وضو گرفتن نماز خواند (۵) ودرسایرغسلها باید برای نماز وضو گرفت .برای آگاهی بیشتر به کتاب استفتاء از مقام معظم رهبری مراجعه فرمائید. معالم المدرسین _ علامه عسکری

(۲) شیعه دراسلام _ عللمه طباطبایی

(۳) رساله اجوبه الاستفتاء ات _ حضرت آیه الله العظمی خامنه ای ازص ۴۷ تا ص ۵۳

(۴) مقالات _ استاد محمد شجاعی , ج سوم ص ۱۰۷

(۵) اجوبه الاستفتاء ات _ حضرت آیه الله العظمی خامنه ای ص ۶۰

آیا می شود عده ای قلیل (شیعه) حق باشند و عده کثیر (سنی) باطل باشند؟

پرسش

آیا می شود عده ای قلیل (شیعه) حق باشند و عده کثیر (سنی) باطل باشند؟

پاسخ

اولا ـ": ملاک حق و باطل بودن یک عقیده تعداد گروندگان به آن نیست . امروز مسلمانان تقریبا" یک پنجم غیر مسلمانان هستند آیا این دلیل باطل بودن آنان است ؟! حضرت علی (ع) فرمود: حق و باطل با مقدار پیروان شناخته نمی شود. حق را بشناس اهل حق را خواهی شناخت , باطل را بشناس , اهل باطل را خواهی شناخت . ثانیا": اگر ملاک حق و باطل یک عقیده وابسته به میزان گروندگان به آن بود می بایست با کم و زیاد شدن گروندگان حق و باطل نیز تغییر می کرد در حالی که می دانیم چیزی که حق است همیشه حق است و چیزی که باطل است همیشه باطل است . مثلا ـ" زمانی اکثریت قریب به اتفاق مردم معتقد بودند که زمین ثابت است و خورشید به دور آن می چرخد آیا این اتفاق عقیده نشان از حقانیت آن است ؟! آیا بعدا" که همه معتقد شدند خورشید ثابت است و زمین به دور آن می چرخد, صرف اتفاق عقیده باعث حقانیت آن می شود؟! بعدا" که معلوم شد هم خورشید در حال حرکت است و هم زمین چطور؟! آیا وضعیت حرکت خورشید و زمین با اعتقاد مردم متفاوت می شود؟ {J

(بیان علت و منشاء فرقه های مختلف در جهان اسلام)

اشاره

مسلمانان جهان در حال حاضر چند دسته هستند مثلا شیعه و سنی و ... و چگونه به این دسته ها تقسیم شده اند و نظریات آنها

راجع به آقا امام زمان و اصول دین و توحید چگونه است؟

پرسش

(بیان علت و منشاء فرقه های مختلف در جهان اسلام)

مسلمانان جهان در حال حاضر چند دسته هستند مثلا شیعه و سنی و ... و چگونه به این دسته ها تقسیم شده اند و نظریات آنها راجع به آقا امام زمان و اصول دین و توحید چگونه است؟

پاسخ

در روایتی که شیعه و سنی از پیامبر اکرم(ص) نقل کرده اند آمده است: «ان امتی مستغرق بعدی علی ثلاث و سبعین فرقه، فرقه منها ناجیه و اثنتان و سبعون فی النار؛ به زودی امت من به هفتاد و سه فرقه متفرق می شوند که یک فرقه نجات یافته و هفتاد و دو فرقه در آتشند» (شیخ صدوق، الخصال، ص ۵۸۴ ؛ المتقی المهذی، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۱۴ ؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشقی، ج ۳۲، ج ۳۲، ص ۳۷ با کمی اختلاف در عبارات).

تاریخ اسلام نشان می دهد که در درون اسلام فرقه های متعددی ظهور کرده اند که در دو مذهب کلی اهل سنت و شیعه جای می گیرند. اما ریشه اختلافات به اموری چون تعصبات کور قبیله ای و گرایش های حزبی، حسد و جمود فکری و کج اندیشی در فهم قرآن و سنت نبوی(ص)، جلوگیری از تدوین احادیث پیامبر اکرم(ص)، تلاش احبار (دانشمندان) یهود و راهبان مسیحی در جعل حدیث و تحریف و از همه مهمتر قدرت طلبی برخی از افراد صاحب نفوذ بر می گردد.

به تعبیر دیگر دلیل اولیه اختلاف در مذاهب قدرت طلبی و نفاقی بود که در سقیفه بنی ساعده - چند روز پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام - رخ نمود و اسلام را از مسیر خود منحرف

کرد و امام علی(ع) را خانه نشین کرد و در پس این اختلاف، اختلافات سیاسی و کلامی و فقهی و فرقه ای در سراسر اسلام نفوذ پیدا کرد.

اما راجع به اعتقادات این گروه ها درباره اصول دین و توحید، کلیه فرقه های اسلامی به توحید و نبوت پیامبر گرامی اسلام و معاد اعتقاد دارند. البته در فهم برخی از جزئیات اختلافاتی است و آن هم به دلیل نزدیک بودن یا دور بودن از اصل و منبع علم یعنی اهل بیت پیامبر(ص) است.

درباره امامت، شیعه معتقد به امامت است و اهل سنت چنین اعتقادی را ندارد. شیعه به عدل نیز به عنوان یکی از اصول دین اعتقاد دارد. اما در اهل سنت، تنها معتزله به چنین اصلی اعتقاد دارند.

درباره امام زمان(عج) نیز به طور اجمال همه فرقه های اسلامی به ایشان اعتقاد دارند. منتها در عین اعتقاد به اصل وجود منجی و مهدی موعود، اعتقادات برخی از آن همانند ماست که او را فرزند امام حسن عسکری(ع) می دانند که اکنون غائب است و روزی ظاهر می شود و جهان پر از ظلم و جور را به سمت عدالت و معنویت سوق می دهد. برخی دیگر معتقدند که حضرت مهدی(عج) در آینده متولد می شود.

برای مطالعه بیشتر درباره فرقه های اسلامی و اصول اعتقادات آنها نگا:

۱. استاد جعفر سبحانی، فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، انتشارات توحید، قم، چاپ اول ۱۳۷۱

۲. عبدالکریم شهرستانی، توضیح الملل، ترجمه: مصطفی فالقداد هاشمی، تصحیح سید محمد رضا جلالی نائینی. در دو جلد انتشارات اقبال ۱۳۶۲، تهران، چاپ سوم.

۳. سید عبدالحسین شرف الدین، اجتهاد در مقابل نص، ترجمه علی دوانی، کتابخانه بزرگ

اسلامی بی تا.

۴. سید هادی خسروشاهی، مصلح جانی و مهدی موعود از دیدگاه اهل سنت، انتشارات اطلاعات تهران ۱۳۷۴

علّت آن که برخی دانشمندان اسلامی مذهب سنّی دارند، چیست؟

پرسش

علّت آن که برخی دانشمندان اسلامی مذهب سنّی دارند، چیست؟

پاسخ

دانشمندان مذکور به چند دسته تقسیم می شوند:

۱.آنان که در اثر مطالعه و تتبع فراوان، حق بر ایشان آشکار شده و به حقیقت رسیده اند، ولی تعصّب و حبّ ریاست و مقام مانع اعتراف آنان به حقیقت می شود.

۲.دانشمندانی که در اثر مطالعه فراوان – حتّی در کتاب های اهل تسنن – به حقیقت پی برده و در باطن به آن معتقدند، ولی در ظاهر برای حفظ جان و مال خویش مجبور به ؟؟؟؟ با آنان تظاهر می کنند.

امّا عامه پیروان اهل سنّت به پیروی از علمای خود و تقلید از پدران و نیاکان یا نمی توانند حقّانیت شیعه را درک کنند و یا وجود تعصّب در آنان، مانع دست یافتن به حق می شود.

« بخش پاسخ به سؤالات »

چرا اسلام به فرقه های مختلف تقسیم شد؟

پرسش

چرا اسلام به فرقه های مختلف تقسیم شد؟

پاسخ

نخست باید توجّه داشت که اسلام یک آیین هماهنگ و کامل است که مصداق واقعی آن همان تشیع است. لیکن فرقه های اسلامی هر یک، قسمتی از تعلیمات اسلام را پذیرفته و قسمتی را قبول نکرده اند. تنها مذهبی که تعالیم اسلام را به طور کامل در خود حفظ کرده، تشیع راستین است.

با توجّه به این مطلب یادآور می شویم که عامل اختلافاتی که در میان مسلمانان پیش آمده و منجر به پیدایش فرقه های

مختلف شـده امور مختلفی، مانند حب ریاست، جاه طلبی، تعصّب، تقلید کورکورانه، ترس و... بوده است اگر انسانها خواسته ها و تمایلات نفسانی خویش و تعصّبات بیجا را کنار بگذارند و تنها برای یافتن حقیقت به تحقیق و پی جویی برخیزند این اختلافات از میان خواهد رفت.

« بخش پاسخ به سؤالات »

فرقه های مهم فقهی و کلامی اهل سنت در افغانستان، آسیای میانه، ترکیه، جنوب شرق آسیا کدامند؟

اشاره

۱. افغانستان

پرسش

فرقه های مهم فقهی و کلامی اهل سنت در افغانستان، آسیای میانه، ترکیه، جنوب شرق آسیا کدامند؟

۱. افغانستان

پاسخ

مسلمانان ۹۸٪ جمعیت افغانستان را تشکیل می دهند. ترکیب جمعیتی مذاهب اسلامی از افغانستان بدین صورت است: الف) اهل سنت: نزدیک به ۷۰٪ مسلمانان افغانستان، سنی اند، که بیش ترشان حنفی می باشند.{۱} ابوحنیفه پیشوای حنفی ها اهل کابل بود.{۲} در قانون اساسی سال ۱۹۳۱ م، شریعت حنفی به عنوان مذهب رسمی کشور شناخته شد. در قانون اساسی مدون ۱۹۷۷ م، اسلام به عنوان دین کشور شناخته شد و نامی از احناف نبود. در سال ۱۹۷۸ م، پس از به قدرت رسیدن حزب کمونیست، جمعیت دموکراتیک خلق افغانستان رسماً مخالفت خود را با دین اسلام اعلام کرد. با این وجود، مهم ترین مذهب فقهی در افغانستان، حنفی است.

حنفی ها در کلام پیرو ماتریدی هستند، لکن به دلایلی که در جای خود می آید اشعری ها در کلام بیش ترین پیرو را دارند/

ب) شیعه دوازده امامی: ۲۵٪ جمعیت مسلمانان افغانستان را تشکیل می دهند/

ج) اسماعیلیه: در کوه های هندوکش و ولایت بغلان زندگی می کنند/

د) فرقه های صوفیه: حضوری فعال در افغانستان دارند. احمد فاروقی کابلی یکی از رهبران طریقه نقشبندیه بود که در هند تحصیل کرد و اینک در کابل، در منطقه بازار شور، مدرسه و خانقاه او قرار دارد. رهبر طریقه قادریه نیز پیراحمد گیلانی فرزند حضرت نجیب صاحب و نیز دارای پیروانی در منطقه می باشد.{۳}

۲. آسیای میانه

توسعه اسلام در این قسمت از آسیا از قرن اول هجری صورت گرفت. جمعیت این قسمت به اضافه جمهوری های مسلمان نشین روسیه در آسیای مرکزی را ۶۰ تا ۷۰ میلیون نفر تخمین زده اند.{۴}

غیر از جمهوری آذربایجان که ۷۰٪ مسلمانان آن را شیعیان تشکیل می دهند، بیش تر

مسلمانان آسیای میانه سنّی حنفی هستند. بیش تر مسلمانان قرقیزستان حنفی اند. ترکمنستان فاقد دین رسمی است، ولی بیش تر جمعیت ۷۳/۳٪ مسلمانان آن را حنفی ها تشکیل می دهند. مردم تاجیکستان نیز حنفی اند در آسیای میانه زندگی می کنند. بیشتر پیروان مذهب اسماعیلیه به رهبری آقاخان زندگی می کنند در حال حاضر ۹۰٪ شیعیان بدخشان، اسماعیلی و ۱۰٪ دوازده امامی هستند. نهضت تصوف، بویژه فرقه نقشبندیه نقش مهمی در اشاعه اسلام داشت. تصوف، ابتدا در ازبکستان به شکوفایی نهاد. بهأالدین نقشبندیه در بخارا مسلک نقشبندیه معروف به طریقت خواجگان را اشاعه داد که اکنون بزرگ ترین فرقه تصوف در آن جا است/

۳. ترکیه

در زمینه اعتقادات دینی و مذهبی در این کشور، وحدتی موجود نیست و اعتقاد به مذاهب و طریقت های مختلف در میان اقشار مختلف یکی از ویژگی های ساختار مذهبی این جامعه است. آمار سال ۱۹۹۰ میلادی نشان می دهد حدود ۹۸٪ مردم ترکیه مسلمان اند، ۲٪ مسیحی و کلیمی و دیگر ادیان. بیش تر مسلمانان تابع مذهب تسنن و از میان آن ها حنفی ها بزرگ ترین مذهب محسوب می شوند که عمدتاً در مرکز و غرب ترکیه اند و شافعی ها با جمعیتی کمتر در مناطق شرقی ترکیه و اکثراً کرد هستند و از دیگر فرقه های اهل سنت هم درصد کمی وجود دارند. {۵}

۴. جنوب شرق آسیا

بیش از نیمی از جمعیت ۴۱۰ میلیونی جنوب شرق آسیا را مسلمانان تشکیل می دهند. که حدود ۲۰ میلیون نفر آن در سه کشور اندونزی، مالزی و برونئی و بقیه به صورت اقلیت های مسلمان در ۷ کشور دیگر به سر می برند. {۶}

پر وسعت ترین و پر جمعیت ترین کشور مسلمان در این منطقه اندونزی است که ۸۵٪ جمعیت آن را مسلمانان تشکیل می دهند. حنفی ها ۹۰٪ و اهل حدیث

٪۱۰ جمعیت مسلمانان اندونزی را تشکیل می دهند.

[۱].افغانستان،ش ۶، ص ۲۹، از سری کتاب های دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت خارجه/

[۲].فرهنگ فرق اسلامی، محمدجواد مشکور، ص ۱۷۰/

[۳].افغانستان، ریشه یابی و بازخوانی تحولات معاصر، مهدی علیزاده موسوی، ص ۲۷ – ۲۹/

[۴].شناخت کشورهای اسلامی و نواحی مسلمان نشین جهان، غلامرضا گلی زواره، ص ۲۷۸ – ۲۸۱/

[۵].ترکیه، ش ۴۳، ص ۲۵ – ۲۷ – ۲۸، از سری کتاب های دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت خارجه/

[۶].شناخت کشورهای اسلامی و نواحی مسلمان نشین جهان، غلامرضا گلی زواره، ص ۲۷۷/

هفتاد و دو فرقه مسلمان از کجا تشکیل شده اند و ریشه آن چیست؟

پرسش

هفتاد و دو فرقه مسلمان از کجا تشکیل شده اند و ریشه آن چیست؟

پاسخ

روایت معروفی است که سنّی و شیعه آن را با اختلافات جزئی در کتاب های خود آورده اند. پیامبر اکرم(ص) فرمود: «ان امتی تفرق الی ثلاث و سبعین فرقه»؛ اّمت من به ۷۳ فرقه تقسیم خواهند شد که از میان آن ها فقط یک فرقه نجات می یابد». {۱}

برخی معتقدند: این عدد، آمار دقیق و واقعی را نشان نمی دهد و کنایه از کثرت تفرّق است و تردید نیست که این ۷۳ فرقه در مدّت طولانی پدید خواهد آمد، نه در همان سال وفات پیامبر.

با این وجود اختلاف بین مسلمانان و فرقه فرقه شدن آنان، علل و عوامل متعدّدی دارد که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱. جریان سقیفه بنی ساعده و نزاع درباره جانشینی پیامبر(ص):

هنگام رحلت پیامبر گرامی اسلام(ص) گروهی از مهاجران و انصار در محلّی به نام سقیفه جمع شدند، و بی توجّه به آن چه رسول خدا(ص) درباره خلافت فرموده بود، در صدد تعیین جانشین برای حضرت برآمدند. انصار تصمیم داشتند سعد بن عباده را نامزد این امر کنند؛ ولی با سخنرانی تأثیر گذار ابوبکر و حمایت عمر بن خطاب و ابو عبیده جراح، ابوبکر به صورت جانشین معیّن شد و زمینه ای برای بیان حقّ اهل بیت(علیهم السلام) فراهم نیامد.

از آن پس، مسلمانان دو گروه شدند: گروه حاکم و پیرو حکومت معتقد شدند که رسول خدا(ص) جانشینی تعیین نکرد و این

امر را به مسلمانان وا گذاشت. گروه پیرو اهل بیت(علیهم السلام) معتقد شدند که خلافت به تعیین رسول خدا(ص) حقّ علی بن ابی طالب(ع) بوده است. بدین سان ابوبکر، عمر و عثمان مدّت ۲۵ سال خلافت

کردند و پس از ایشان، علی(ع) نیز کم تر از پنج سال به حکومت رسید. در همین مدّت، کشته شدن عثمان به دست مسلمانان و نیز جنگ جمل، صفین و نهروان عامل اختلافات تازه تر شد و گروه خوارج، و زمانی بعد، فرقه مرجئه پدید آمد.

باید توجّه داشت که هر یک از این گرایش ها، به دنبال خود، مبانی و اندیشه هایی را در اصول دین و خدا و معاد و انسان داشتند که پرداختن به مکاتب کلامی این گروه ها از حوصله این مختصر خارج است.

به دنبال این تشتّت آرا که پای عمل پیش کشیده شد، مسأله اراده و اختیار انسان مطرح شد و گروه های قدری، معتزله و اشاعره و... تولّد یافتند.

۲. منع نقل و نوشتن احادیث پیامبر پس از وفات حضرت (تا حدود یک قرن)؛

که باعث به فراموشی سپرده شدن سخنان پیامبر، پدید آمدن زمینه جعل احادیث دروغ، اضطراب و تشتّت در احکام و پدید آمدن مکتب های فقهی گوناگون بین مسلمانان شد/

۳. گسترش کشور اسلامی و مبادلات فرهنگی میان تمدّن های مختلف(ایران، روم و...)

باعث شد تا عقاید رومی ها، ایرانی ها، مسیحی ها، یهودیان و... در مسلمانان تأثیر گذارد و اساطیر و عقاید باطل آنان وارد افکار مسلمانان شود/

۴. تکبّر، تعصّب، ریاست طلبی، سودجویی، کینه و نفاق برخی افراد سرشناس اسلامی؛

۵. فهم ها و تفسیرهای گوناگون از قرآن، به ویژه فهم های نادرست از متشابهات/

توضیح این که زمان پیامبر، اگر در فهم آیه ای از قرآن اختلاف پیش می آمد، پیش پیامبر می رفتند و حضرت، حق را برای آنان بیان می کرد؛ ولی پس از وفات او این گونه نبود. رسول خدا(ص) برای پس از وفات خودش چاره اندیشی کرده بود و فرمود: «من از میان شما می روم

و دو چیز گران بها، قرآن و عترت و اهل بیتم را میان شما می گذارم. اگر به این دو تمسّک کنید، هرگز گمراه نخواهید شد»؛ امّا بعد از وفات حضرت، اهل بیت(علیهم السلام) یعنی مفسّران واقعی قرآن و حامل علوم پیامبر از جامعه اسلامی کنار گذاشته، و مسلمانان به اختلاف و گمراهی دچار شدند.{۲}

میان شیعیان یعنی طرفداران اهل بیت نیز شعبه هایی پدید آمد که گروهی به امامت زید بن علی بن الحسین معتقد شدند و پس از او یحیی و هر کس از علویانی که با شمشیر قیام کند. گروهی سلسله امامت را در امام صادق(ع)، و سپس اسماعیل قرار دادند و به غیبت اسماعیل معتقد شدند که اسماعیلیّه نام گرفتند. گروهی امامت را پس از امام صادق(ع) از آن محمد افتح دانسته که فتحیه نام گرفتند و گروهی نام امام هفتم یعنی موسی بن جعفر را پذیرفته؛ و سپس توّقف کردند و واقفه نام گرفتند و گروهی امامان را هم چنان دوازده نفر می دانند که اکثرّیت قاطع شیعه را تشکیل دادند. فرقه هایی نیز میان مسلمانان از نظر تقسیمات عرفانی و تصوّف، و شیوخ و طریقت آن ها از قبیل نقشبندیّه و قادریّه پدید آمد که خود حدیث مفصّلی دارد.

[۱].الخصال، شیخ صدوق، ص ۶۳۶، به تحقیق علی اکبر، انتشارات اسلامی، قم/

[۲].اقتباس از معالم المدرستین، سید مرتضی عسکری، ج ۱، ص ۱۵ – ۲۳، نشرالمجمع العلمی الاسلامی.(با اضافات)/

مذاهب اسلامی چگونه پدید آمد؟

پرسش

مذاهب اسلامی چگونه پدید آمد؟

پاسخ

پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام(ص) عده ای از صحابه در سقیفه بنی ساعده گرد آمدند و ابوبکر بن ابی قحافه را به خلافت انتخاب نمودند. آنان می گفتند پیامبر گرامی(ص) کسی را از ناحیه خداوند به عنوان جانشین خود معرفی ننموده و انتخاب خلیفه به مردم واگذار شده است. حضرت علی(ع) به جمعی از مسلمانان که در سقیفه حضور پیدا نکردند گفتند پیامبر(ص)، به دستور خداوند حضرت علی(ع) را به عنوان جانشین خود معرفی نموده است. وظیفه مردم این بود که به جای اجتماع در سقیفه و انتخاب خلیفه، سراغ حضرت علی(ع) می آمدن..دستور الهی ر...در مورد خلافت و امامت حضرت علی(ع) اجرا می نمودند و در امور دینی، احکام فقهی، تفسیر قرآن و... به آن حضرت و اولادش به عنوان اهل بیت پیامبر(ص) رجوع می کردند/

گروه اول، سنی و گروه دوم، شیعه علی (پیرو علی(ع» نامیده شدند. اهل تشیع در تمام مسایل فقهی و اسلامی به قرآن و ائمه اهل بیت(علیهم السلام) (حضرت علی و اولادشان) رجوع می نمودند.

اهل تسنن به قرآن و روایات صحابه مراجعه می کردند. به تعبیر دیگر، شیعه و سنی می خواهند علاوه بر قرآن، به سنت

پیامبر(ص) عمل کنند. اهل تشیع برای شناخت سنت پیامبر(ص) بیشتر سراغ روایات ائمه اهل بیت(علیهم السلام) می روند و روایات صحابه مورد اطمینان را در شناخت قول و فعل و تقریر پیامبر(ص) قبول دارند، ولی اهل سنت برای شناخت سنت پیامبر(ص) بیشتر به روایات صحابه مراجعه می کنند و روایات جمیع صحابه را قبول دارند، چون همه آنان را عادل می دانند و ائمه اهل بیت را به عنوان راوی مورد اعتماد قبول دارند. اهل سنت گاهی به قوانینی همچون قیاس رجوع می نمایند.

اجماع، با مختصر تفاوتی در میان شیعه و سنی، به عنوان یکی از منابع فقهی مطرح است.

برای توضیح و آشنایی بیشتر می توانید به کتاب های زیر مراجعه نمایید:

۱. تاریخ المذاهب الاربعه، امام ابو زهره/

۲. ادوار اجتهاد، استاد جناتی/

۳. الامام الصادق و المذاهب الاربعه، استاد اسد حیدر/

چرا دینی به وجود نمی آید که فقط مسلمانیت باشد نه شیعه و سنی؟

پرسش

چرا دینی به وجود نمی آید که فقط مسلمانیت باشد نه شیعه و سنی؟

پاسخ

بعد از ظهور پیامبر اسلام(ص) نبوت به پایان رسید و با بعثت آن حضرت سنت نزول پیامبران ختم شد. بنابراین اسلام آخرین آیینی است که از سوی خداوند نازل شده و پس از آن دین جدیدی نخواهد آمد.

اسلام تنها دینی بود که توسط پیامبر اسلام برای بشریت به ارمغان آورده شد و این دین کامل ترین ادیان الهی و آخرین آنهاست. حضرت محمد(ص) با بیان تمام و کمال اسلام نه تنها در عصر خود راه راست را به مسلمانان نشان داد بلکه با تدارک برنامه جانشینی خود راه را برای همیشه بر روی مسلمانان گشود و اگر مسلمانان به آن عمل می کردند در دنیا و آخرت سعادتمند می شدند ولی چون دنیاپرستان و ریاست طلبان و دشمنان آن حضرت منافع خود را در خطر دیدند موانعی جدی بر سر راه مسلمانان ایجاد کردند و نگذاشتند اهداف حقیقی آن حضرت تحقق پذیرد و این گونه بود که جز گروه اندکی از مسلمانان دیگران به راه های باطل رفتند و فرقه ها و مذاهب گوناگون ایجاد گردید. در زمان ها و اعصار مختلف نیز فرمانروایان که قریب به اتفاق آنان ستمگر و خودکامه بودند از برخی از این مذاهب که با اهداف پلیدشان سازگاری بیشتری داشت حمایت کردند و باعث شدند دیگر مذاهب یا منقرض شوند و یا تحت فشار شدید قرار گیرند و پیروانشان در ترس و تقیه به سر برند.

به هر تقدیر خدا و رسول او یک دین بیشتر نیاوردند. قرآن مجید در این باره می فرماید: «ان الدین عنداللّٰه الاسلام»؛ {۱} دین در پیشگاه الهی فقط اسلام است.

بنابراین می توان گفت این

سردمداران، خودسران و هواپرستان بودند که باعث تفرقه و چند دستگی مسلمانان شدند و مذاهب مختلف را ایجاد کردند و باعث سر درگمی مسلمانان شدند اما اگر کسی بخواهد به دینی که مورد پذیرش خدا و پیامبر اوست رهنمون گردد، بایستی به منابع و مآخذ معتبر حدیثی، تاریخی و کلامی مراجعه کند و نظریات فرقه ها و مذاهب گوناگون را با یکدگیر بسنجد و از خداوند نیز بخواهد که او را راهنمایی کند تا به صراط مستقیم و راه صحیح دست یابد.

کتاب الغدیر نگارش علامه امینی یکی از این منابع است که از سوی شیعه و سنی مورد تقدیر قرار گرفته و در موضوع ولایت علی(ع) نگاشته شده است. احقاق الحق اثر علامه نوراله شوشتری - تستری - و تتمه آن اثر آیت اله مرعشی نجفی کتاب دیگری است که صدها منبع مورد اعتماد شیعه و سنی را جمع آوری کرده و برای رهنمون شدن به ولایت علی(ع) کافی است. دلائل الصدق اثر علامه محمدرضا مظفر نیز از جمله کتبی است که می تواند در این زمینه رهگشا باشد. و اما از کتاب های اهل سنت که تا حدود زیادی مفید و برای دستیابی به راه درست کارآیی دارد، می توانند به کتاب ینابیع الموده اثر سلیمان قندوزی و مناقب ابن مغازلی و مطالب السؤول محمد بن طلحه شامی مراجعه کرد. اگر توفیق الهی رفیق انسان باشد، به دین حق رهنمون می شود و همان طور که قرآن مجید فرموده یک دین بیش تر وجود ندارد و آن مذهب شیعه دوازده امامی است.

[۱].سوره آل عمران، آیه ۱۹.

چه فرقه هایی از اهل سنت در کلام و فقه، در ایران وجود دارند؟ آنان در کجا زندگی می کنند؟ آمار آن ها چه قدر است؟ گزارشی از موقعیت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فعالیت های آنان بنویسید (ضمناً درباره دیوبندیه و بریلویه نیز اگر مطالبی ذکر شود بسیار سپاسگزاریم).

پرسش

چه فرقه هایی از اهل سنت در کلام و فقه، در ایران وجود دارند؟ آنان در کجا

زنـدگی می کننـد؟ آمار آن ها چه قـدر است؟ گزارشـی از موقعیت اجتماعی، سیاسـی، اقتصادی و فعالیت های آنان بنویسـید (ضمناً درباره دیوبندیه و بریلویه نیز اگر مطالبی ذکر شود بسیار سپاسگزاریم).

پاسخ

در ایران عمـدتاً دو فرقه کلامـی اشـاعره و ماتریـدیه و دو فرقه فقهی شافعی و حنفی وجود دارنـد. اشاعره در فقه تابع شافعی و ماتریـدیه تـابع حنفی است، البته این قاعـده اسـتثناء دارد. بیضاوی و سـیوطی در فروع تابع شافعی و در اصول تابع اشـعری انـد. زمخشری در اصول پیرو اعتزال و در فروع پیرو حنفی است.

پیروان مـذهب شـافعی در منـاطق مختلف ایران از جمله کردسـتان، آذربایجـان غربی، کرمانشـاه و گیلاـن (تالش، رضوانشـهر) مستقرند. این قوم عده ای از کردهای مهاجرند که به این مناطق کوچ کرده اند.{۱}

از نظر قومیت، بیش تر شافعی ها از قوم کرد هسـتند. کردها در ایران عمدتاً در مناطق کوهسـتانی شـمال غربی کشور سـکونت دارند. حدود ۳۰۰ هزار نفر کرد هم در مناطق کوهسـتانی شـمال شرقی مشهد، در امتداد خطر مرزی با شوروی سکونت دارند. کردها همچنین در جنوب غربی خرم آباد، نزدیک شـیراز، بیرجنـد (شـرق اسـتان خراسان) و جنوب زاهـدان زندگی می کنند. همچنین تعدادی از کردها در تهران و سایر شهرهای بزرگ ایران زندگی می کنند.{۲}

پیروان مذهب ابو حنیفه عمدتاً در بلوچسـتان، ترکمن صـحرا و قسـمتی از جنوب و شمال خراسان مستقر هستند. از نظر قومیت، بیش تر حنفی هـا بلـوچ هسـتند. قوم بلوچ از روزگـاران کهن در این سـرزمین سـاکن بوده انـد. این قوم آریـایی نژاد و به بیـان دیگر، ایرانی نژاد از شـمال ایران به جنوب مهـاجرت کرده انـد و در سـرزمین هایی که امروز بلوچسـتان نامیـده می شود اقامت گزیده اند. به همین سبب زبان و گویش قدیم بلوچی، علاوه بر

بلوچستان، در برخی از نواحی ترکمنستان شوروی و همچنین گویش «براهویی» که از شعب دراویدی، است در میان اقوام بلوچ رایج است.

مردم بلوچستان تحت تأثیر شرایط خاص محیط خویش، بردبار هستند، با حداقل امکانات زندگی می کنند، در دوستی ثابت قدم و وفادارند و در دشمنی سرسخت و انتقام جو هستند. مردان بلوچ به ازدواج های مکرر علاقه مندند. مردان دارای سه تا چهار زن در این منطقه زیادند. آنان به زندگی و همسر و فرزندان خود علاقه زیادی دارند و برای اسلحه و مرکب سواری خود اهمیتی بسزا قایلند. بلوچ ها سخت پایبند اعتقادات مذهبی و دینی خویش اند، نماز خود را به موقع به جای می آورند، در سخت ترین شرایط روزه می گیرند و شکستن روزه را گناهی بزرگ می شمارند. آنان برای شرکت در نماز جمعه فرسنگ ها راه را می پیمایند. اعیاد آنان منحصر به اعیاد مذهبی است – اخیراً بر اثر تماس با مردم نقاط دیگر، فقط در مناطق شهری هنگام نوروز شادی می کنند – در میان اعیاد مذهبی، بیش تر از همه برای دو عید فطر و قربان اهمیت قایل هستند و با توجه به معتقدات مذهبی خویش تشریفات ویژه ای برای این دو عید مقرر می دارند.{۳}

استان سیستان و بلوچستان یکی از کم تراکم ترین استان های کشور است و ۱۸۱۴۷۰/۹ کیلومتر مربع مساحت دارد که ۸۱۱۷ کیلومتر مربع مربوط به سیستان است که شیعه نشین اند و ۱۷۳۳۵۴ کیلومتر مربع مربوط به بلوچستان است که سنی نشین اند. بر اساس آمار سال ۱۳۶۵ جمعیت استان سیستان و بلوچستان ۱۱۹۷۰۵۹ نفر می باشد.{۴}

اهل سنت ایران (شافعی و حنفی) حدوداً از جمعیت ۶ تا ۷ میلیونی برخوردارند. دیوبندی ها را جزء متأثرین از صوفی می داند و بریلوی ها را از

فروعات صوفی ها و در عین حال، جزء متأثرین از آنان شمرده اند. دیوبندی ها را نگهبان تعالیم اسلامی و پس از تبیین عقاید بریلوی ها با نگرشی نقادانه به آنان این فرقه را منتسب به شیعه می کند که این انتساب صحت ندارد و بریلوی ها مانند دیوبندی ها سنی حنفی اند.

به دنبال سیطره کامل انگلستان بر شبه قاره هند و ترویج زبان انگلیسی و فرهنگ اروپایی، مسلمانان شیعه و سنی هند و پاکستان که باورهای خویش را در معرض تهدید و استحاله غرب ها می دیدند، به تأسیس و ترویج مدارس علمیه مذهبی پرداختند. مسلمانان احناف نیز یک مدرسه دینی را در روستای دیوبند هندوستان به وجود آوردند و با گسترش روز افزون آن، به فرقه دیوبندی معروف گشتند. در کتاب الموسوعه المیسره دیوبندی ها و بریلوی ها این گونه معرفی شده اند:

۱. دیوبندی ها: در سال ۱۸۵۷ م. انگلستان سیطره کامل در هند پیدا کرد. علما (شیخ امداداله مهاجر مکی و شاگردش محمد قاسم نانوتوی و دیگر یاران آنان) به تأسیس مدارس دینی و مراکز اسلامی پرداختند و دارالعلوم را با یک مدرسه دینی کوچک در قریه دیوبند در پنجم محرم ۱۲۸۳ ه' ق برابر با ۱۸۸۶ م تأسیس کردند. که بعداً از بزرگترین مجامع دینی عربی در شبه قاره هند گردید. از شخصیت های جدید آنان شیخ ابوالحسن علی حسنی ندوی رئیس جامعه ندوه العلماء در لکهنو و رئیس رابطه الادب الاسلامی العالمیه، شیخ المحدث حبیب الرحمن الاعظمی می باشند. دیوبندیه در فقه و فروع تابع مذهب حنفی، در اعتقاد و اصول تابع ماتریدی، و در صوفی گری منتسب به نقشبندیه، جشتیه و کادر سهروردیه می باشد. از افکار این فرقه محافظت بر تعالیم اسلامی، نشر اسلام و مقاومت

در مقابل مذاهب تخریبی و تبشیری، نشر آداب اسلامی و ستیز با آداب و رسوم انگلیسی، اهتمام به نشر زبان عربی به عنوان ابزار استفاده از منابع اسلامی است. این فرقه در شبه قاره هند شهرت یافته و در هند و پاکستان مدارسی تأسیس نموده است. رجال جماعت تبلیغی های مشهور و معروف در هند و جهان اسلام همچون محمد یوسف مؤلف حیاه الصحابه و شیخ محمد الیاس مؤسس جماعه تبلیغی و بیش تر علمای لکهنو در هند از جمله رئیس فعلی دارالعلوم داعیه ابوالحسن الندوی {۵} از دانش آموختگان دارالعلوم اند.

۲. بریلوی ها: مؤسس این فرقه احمدرضا خان بن تقی علی خان (۱۲۷۲ - ۱۳۴۰ ه' ق) در شهر بریلی، در ولایت اترابردیش متولد شد. او شاگرد میرزا غلام قادربیک است. انباء المصطفی، خالص الاعتقاد و دوام العیش از آثار اوست. از دیدگاه بریلوی ها، رسول خدا(ص) صاحب قدرتی است و نایب مطلق خداست. محمد(ص) و اولیای بعد او قدرت بر تصرف در هستی دارند. احمد رضا خان می گوید: یا غوث یعنی یا عبدالقادر گیلانی. آنان در رسول(ص) مرتبه ای از الوهیت قایل شدند، در صفات او هم غلو کردند و رسول خدا را آگاه به غیب می دانند، منکر بشر بودن نبی(ص) شدند و او را نوری از خدا دانستند، بقیه موجودات را آفریده از نور او می دانند، پیروان خود را به استغاثه به انبیا و اولیا دعوت می کنند، ابن تیمیه را تکفیر کنند. عقاید بریلوی در قاره هند (هند، پاکستان، بنگلادش، بورما و سریلانکا) انتشار یافت. فرقه بریلوی ساخته استعمال بریتانیا است. این فرقه در جنوب آفریقا، کنیا، مورشیوس، و عده ای از کشورهای قاره آفریقا نفوذ دارند.

[۱].فرهنگ و فرق اسلامی، محمدجواد

مشکور، ص ۳۷۹ – ۳۷۵.

[۲].اسناد لانه جاسوسی، شماره ۳۱، کردستان، ج ۱، ص ۴۱ – ۴۴.

[۳].بلوچستان و تمدن دیرینه آن، ایرج افشار (سیستانی)، صص ۳۶۴ – ۳۷۵ – ۳۷۶.

[۴].آمار نامه استان سیستان و بلوچستان ۱۳۶۷، سازمان برنامه و بودجه استان سیستان و بلوچستان، معاونت آمار و اطلاعات، شهریور ۱۳۶۹.

[۵].الموسوعه المیسره فی الادیان و المذاهب و الاحزاب المعاصره، ج ۲، ص ۳۰۴.

وحدت مذاهب اسلامی

معنای وحدت

با اینکه شیعه باید اهل سنت را امر به معروف و نهی از منکر کند، وحدت با آنان چگونه میسّر است؟

پرسش

با اینکه شیعه باید اهل سنت را امر به معروف و نهی از منکر کند، وحدت با آنان چگونه میسّر است؟

پاسخ

معنای وحدت این نیست که شیعه از اعتقاد خویش دست بردارد و به مذهب آنان گرایش پیدا کند; بلکه به این معناست که مشترکاتی در بین مسلمانان وجود دارد، مانند این که همه مسلمانان به خدا و قرآن و پیامبران الهی و معاد معتقدند. ضمن اینکه دشمنان مشترکی نیز دارند و برای ما وجود دارند، برای مقابله و رویارویی با دشمنان باید متحد شوند و با دشمنان مقابله کنند. در نتیجه اتحاد، منافاتی با بحث در باره مسائل مذهبی ، براساس ادله و براهین ندارد.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۵۵

وحدت شیعه و اهل سنت به چه معنی است؟

پرسش

وحدت شیعه و اهل سنت به چه معنی است؟

پاسخ

بی تردید در حال حاضر، ملت مسلمان ما بیش از هر چیز دیگر نیاز به وحدت داد، ولی توجّه به یک نکته لازم است که معنای وحدت این نیست که شیعه مسائل اعتقادی اساسی خویش را نادیده بگیرد، یا اهل سنت از مسائل اساسی اعتقادی خود دست بردارد، بلکه معنای وحدت آن است که مسلمانان با حفظ آنچه بدان عقیده دارند، به این نکته توجّه داشته باشند که دشمن مشترکی دارند که برای مقابله با آن، باید هر چه بیشتر با یکدیگر همکاری و وحدت داشته و درگیری و نزاع نداشته باشند، بنابراین وحدت با بحث و گفتگو درباره مسائل مذهبی با تفاهم و صمیمیت منافات ندارد; آری، طرح این مسائل نباید به گونه ای اختلاف برانگیز باشد، تا باعث برخورد و خصومت شود; بلکه بیان مطالب تنها باید به انگیزه روشن شدن حقیقت باشد،

همچنین باید سعی کرد که توطئه گران و دشمنان اسلام، از این امر سوء استفاده نکنند و چنانچه زمینه برای چنین سوء استفاده هایی باشد، مسائل مذکور را نیز نباید طرح کرد.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۰

مقصود از وحدت چیست؟ و آیا وحدت بین مذاهب اسلامی امکان دارد؟

پرسش

مقصود از وحدت چیست؟ و آیا وحدت بین مذاهب اسلامی امکان دارد؟

پاسخ

۱- مذاهب اسلامی یعنی مذاهبی که هر کدام به اسلام و اصول آن اعتقاد و باور دارند و همه آنها در تحت لوا و نام اسلام جمع شده اند، در برابر مذاهب و گروهایی که مذاهب غیراسلامی را انتخاب نموده اند و نام اسلام بر آنان صدق نمی کند مانند اهل کتاب، غلات، نواصب.

۲- عمود و پایه های اسلام عبارت است از توحید، نبوت، عقیده به قیامت، نماز، زکات، حج، جهاد و بسیاری از احکام دیگر که همه مذاهب اسلامی بدان عقیده دارد هر چند در مسائل فراوان دیگر اختلاف وجود دارد امّا آن اختلافات فرعی و صغروی است. این گونه اختلافات را که بیشترشان از اجتهاد علما و فقهای هر مذهب سرچشمه می گیرد نمی توان از بین برد چنان که از صدر اسلام در بین صحابه وجود داشته است و سپس در بستر تاریخ همچنان ادامه دارد.

۳- مقصود از وحدت اگر آن باشد که همه مذاهب دست از باورهای خود بردارند و به یک مذهب دیگر بپیوندند، امکان عملی ندارد و اگر عملی شود پس از مدتی مذاهب دیگر پدید خواهد آمد چرا که با حذف مذاهب و یا ادغام آنها وحدت تحقق پیدا نمی کند. بکله مقصود از وحدت آن است که هر مذهب اسلامی به باورهای مسلم خود ملتزم و بدان عمل نماید

ولی در برابر مذاهب دیگر از ظرفیت وسعه صدر برخوردار باشد و هیچ گونه تعصّب اظهار نکند چرا که تعصبات موجب نزاع و درگیری می شود قرآن کریم می فرماید: ولا تَنازَعُوا فَتفْشَلُوا او تَذهبَ ریحکم و اصبروا انّ اللّه مع الصابرین {۱}

«و همه با روح وحدت ایمانی

پیرو فرمان خدا و رسول خدا باشد و هرگز راه اختلاف و تنازع که در اثر تفرقه ضعیف شده و قدرت و عظمت شما نابود می شود بکله یکدل پایدار و صبور باشید که خدا با صابرین است. مشترکات را گرفته و در مسائل اختلافی هر کس به عقیده خودش عمل نماید و همه در برابر دشمن مشترک که همواره درصدد اختلاف و نزاع و نابودی مسلمانان گام برمی دارد متحد شوند. روشن است که این وحدت امکان عملی دارد و سرمایه فراوانی جز تلاش در راستای بیداری مسلمانان و شناخت یکدیگر و طرح مباحث علمی در میان علمای مذاهب و برخی شرائط دیگر که در ج اوّل سؤال ۶۰ آمده، ندارد.

[۱].- سوره انفال، آیه۴۶.

اصول آیین مقدس اسلام عبارت است از توحید، نبوت و معاد؛ این اصول و نیز فرایضی چون نماز، روزه، زکات، حج، جهاد و.... پایه ها و ارکان این آیین حیات بخش را تشکیل می دهند. بی شک تمامی مذاهب اسلامی به این ارکان اعتقاد دارند؛ اگر چه ممکن است در کیفیت آنها با هم اختلاف داشته باشند اما به هر حال در باور و اعتقاد به این اصول مشترک می باشند. بنابراین با تمسک به این باورها و تعریف وحدت با این مضمون که مذاهب اسلامی با التزام به باورهای مسلم خود، در برابر دیگر مذاهب سعه صدر پیشه کرده و با احترام عمل کنند و بر مشترکاتی که می توان گفت از ارکان دین محسوب می شود تأکید نموده و از تفرقه و جدایی پرهیز کنند، بدون تردید تحقق وحدت نه تنها امری محال نیست بلکه می توان گفت ضرورتی است دست یافتنی که باید به آن پرداخته شود

و مقصود منادیان وحدت اسلامی همانا این معنی بوده است. قرآن کریم می فرماید: «... وَ لا تَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ ریحُکم وَاصْبِرُوا إِنَّ الله مَعَ الصَّابِرین»؛{۱} و همه با روح وحدت ایمانی پیرو فرمان خدا و رسول باشید و هرگز راه تفرقه را نپیمایید که در اثر آن ضعیف شده و قدرت و عظمت شما نابود می شود و یکدل و صبور باشید که خدا با صابران است/

نکته دیگر این که در تعریف مذاهب باید توجه نمود که به آن گروه از مذاهب، مذاهب اسلامی اطلاق می شود که به اسلام واصول آن اعتقاد دارند ولی گروه های مانند غلات و نواصب در جمع مذاهب اسلامی قرار نمی گیرند. بنابراین همان گونه که پیش تر بیان شد وحدت بین مذاهب اسلامی امکان پذیر بوده و بلکه ضرورتی حیاتی است/

ولی اگر مقصود از وحدت آن باشد که همه مذاهب دست از باورهای خود برداشته و به یک مذهب بپیوندند، این امر امکان عملی ندارد و اگر عملی شود پس از مدتی از آن مذهب واحد، مذاهب دیگری پدید خواهد آمد، چرا که بسیاری از اختلافات مذاهب، در مسایل فرعی است که زاییده اجتهاد علما و استنباط آنان از منابع و مبانی دینی می باشد و در صورت وحدت در مذهب به واسطه اختلاف نظر علما و فقها بدون شک دوباره اختلاف بروز خواهد کرد و این خود به ظهور مذاهب جدید خواهد انجامید/

[۱]. سوره انفال، آیه ۴۶/

موضوع: تعداد آیات قرآن

با توجه به آیه های ۸۳ تا ۸۵ و ۹۴ سوره طه آیا حضرت موسی ۷ مرتکب خطا نشد، چون در نهایت به گمراهی جامعه ختم شد؟ و آیا وحدت جامعه مهم تر از دین است

پرسش

با توجه به آیه های ۸۳ تا ۸۵ و ۹۴ سوره طه آیا حضرت موسی ۷ مرتکب خطا نشد، چون در نهایت به گمراهی جامعه ختم شد؟ و آیا وحدت جامعه مهم تر از دین

است

پاسخ

حضرت موسی ۷ با افراد برگزیده از بنی اسرائیل به سوی کوه طور، میعادگاه پروردگار حرکت کردند. آن چنان آتش و جذبه عشق خدا و مناجات با پروردگار در درون موسی شعله ور بود که در حرکت شتاب نمود و پیش از دیگران به میعادگاه رسید. در آن جا خداوند به او فرمود: " وَ مَآ أَعْجَلَكَ عَن قَوْمِكَ يَمُوسَىٰ ;(طه ۸۳) ای موسی چه چیز سبب شد که از قومت پیشی گیری و]برای آمدن به کوه طور[عجله کنی . موسی پاسخ داد: " قَالَ هُم أُوْلَآءِ عَلَىٰٓ أَثَرِى وَ عَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ ; (طه ۸۴) پروردگارا، آنان در پی منند، و من به سوی تو شتاب کردم تا از من خشنود شوی .

عجله حضرت موسی خطا و گناهی نیست بلکه به خاطر عشق مناجات با پروردگار بود و مشتاق بود هر چه زودتر احکام و قوانین الهی را بگیرد و به مردم برساند تا از این راه رضایت خداوند را بهتر جلب کند، بنابراین عجله حضرت موسی ۷ خطا و گناهی نبود.

به گمان بنی اسرائیل مدت اقامت موسی در کوه طور سی روز بود، ولی آن حضرت چهل روز ماند. در این چند روز پایانی اقامت آن حضرت سامری گوساله ای از طلا ساخت که صدا می کرد و گفت این خدای شما و موسی است و از این راه بنی اسرائیل گمراه شدند، خداوند موسی را پیش از بازگشت از کوه طور از گمراهی بنی اسرائیل باخبر کرد و به او فرمود: " قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِن بَعْدِكَ وَ أَضَلَّهُمُ السَّامِرِىُّ ;(طه ۸۵) فرمود: در حقیقت ما

قوم تو را پس از]عزیمت تو آزمودیم و سامری آنان را گمراه ساخت "

حضرت موسی از گمراهی بنی اسرائیل خشمگین و اندوهناک شد; زیرا سال ها برای هدایت آنان رنج و زحمت کشیده بود، و آنان در کم تر از ده روز همه چیز را فراموش کردند و گوساله پرست شدند. آن حضرت با همان خشم واندوه به سوی قوم خود بازگشت و به برادرش هارون گفت ای هارون چرا هنگامی که دیدی آنان گمراه شدند، از من پیروی نکردی یعنی چرا از روش من در شدت عمل نسبت به بت پرستی پیروی نکردی آیا فرمان مرا عصیان نمودی

هارون در پاسخ گفت " قَال ٍيَبْنَؤُم َلاَ تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَ لاَ بِرَأْسِ ی َإِنِّي خَشِيت ُأَن تَقُول ٍفَرَّقْت ٍبَيْن ٍبَنِى َإِسْرَ ّءِيل ٍوَ لَم ْتَرْقُب ْقَوْلِي ;(طه ۹۴) ای پسر مادرم نه ریش مرا بگیر و نه]موی سرم را، من ترسیدم بگویی میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و سخنم را مراعات نکردی .

این سخن هارون بیان علت جلوگیری از گوساله پرستی است اگر هارون می خواست در برابر گوساله پرستان مقاومت کند، تنها افراد اندکی از او پیروی می کردند و این سبب می شد، بنی اسرائیل دو دسته شوند، یک دسته مؤمن ومطیع و دسته دیگر مشرك و نافرمان و این دو دستگی باعث می شد وحدت ظاهری بنی اسرائیل از بین برود و چه بسا به کشتار بینجامد، و این با سفارش حضرت موسی به اصلاح سازگار نبود، و اگر بنی اسرائیل دو دسته می شدند، حضرت موسی اعتراض می کرد که چرا سفارش مرا رعایت نکردی و میان بنی اسرائیل تفرقه

افکندی

حضرت موسی با این برخورد با هارون خواست بی گناهی او را برای همه روشن سازد.

بی شک دین و حفظ آن مهم است حفظ وحدت برای حفظ دین است اگر میان بنی اسرائیل تفرقه می افتاد، به جنگ و خون ریزی می انجامید و اساس دین از بین می رفت بنابراین هارون تمام تلاش خود را برای جلوگیری از گوساله پرستی تا آن جا که وحدت شکسته نشود، انجام داد.(ر.ک تفسیر المیزان علامه طباطبایی ج ۱۴، ص ۱۹۰ ۱۹۸، دفتر انتشارات اسلامی قم / تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی و دیگران ج ۱۳، ص ۲۶۷ ۲۹۲، دار الکتب الاسلامیه)

تاریخچه وحدت اسلامی

پرسش ۳: با این که پیامبر گرامی اســلام تمامی احکام خداوند را به طور صریح به امّت خود ابلاغ کرده، پس چرا چند دستگی در امّت اسلام بوجود آمده است و هر کدام خود را بر حق می دانند؟

پرسش

پرسش ۳: با این که پیامبر گرامی اسلام تمامی احکام خداوند را به طور صریح به امّت خود ابلاغ کرده، پس چرا چند دستگی در امّت اسلام بوجود آمده است و هر کدام خود را بر حق می دانند؟

پاسخ

پاسخ: تمام مسلمانان اتفاق نظر دارند که پیامبر اسلام، هم? احکام و تکالیف دینی را در فرصت کوتاهی که داشتند، بیان نکردند.

در این میان بسیاری از احکام وجود دارند که پیامبر فرصت لازم برای بیان آن ها نیافته بود، یا موضوع حکم برای مسلمانان پیش نیامده بود تا پیامبر آن را بیان نماید.

از طرف دیگر در همان تعداد احکام و تکالیف الهی که بیان شده بود، نیز در تفسیر آیات بعد از رحلت پیامبر میان مسلمانان اختلاف ایجاد شد و افراد و گروه های مختلف بر اساس آرا و نظریات خود به دسته های گوناگون تقسیم شدند. در این میان دو گروه اهل سنّت و شیعیان، اصلی ترین گروه های اسلامی می باشند که هر کدام در احکام و مسائل دینی رویکرد خاصی را پیش گرفته اند.

اختلاف شیعه و اهل سنت در این مسائل به اختلاف در مبانی استنباط احکام دینی بر می گردد.

هر یک از مذاهب فقهی اسلامی برای استنباط احکام دین، از یکسری اصول و مبانی بهره می گیرند. طبیعی است که اگر در اصول، مبانی و منابع استنباط با هم اختلاف داشته باشند، نتیجه و رهاورد استنباط ها متفاوت خواهد شد. بسیاری از اختلافات فقهی شیعه و سنی، ریشه در تفاوت دیدگاه ها در اصول و مبانی استنباط دارد، مثلاً ـ اهل سنت افزون بر قرآن و سنت

پیامبر(ص) به سنت صحابه و گاهی به سنت تابعین ارزش می دهند، ولی

شیعه افزون بر قرآن و سنت پیامبر (ص)، به سنت اهل بیت پیامبر(ص) بها می دهند و سنت صحابه را اگر مستند به سنّت پیامبر نباشد، به عنوان منبع شرعی نمی پذیرند.

برخی از اختلافات فقهی ریشه در همین نکته دارد. اختلاف در وضو هم از همین نوع است. شیعیان با تمسک به حدیث ثقلین، به اهل بیت و امامان معصوم(ع) مراجعه می کنند و احکام شرعی خویش را فرا می گیرند، امّا اهل سنّت این چنین نیستند.

در زمان خلفا به ویژه خلیفه دوم (عمر) سیاست جلوگیری از نشر حدیث رواج داشت و خلفای بعدی تا زمان عمر بن عبدالعزیز، همین سیاست را در پیش گرفتند که سرانجام بسیاری از روایت های پیامبر اسلام(ص) و حوادث صدر اسلام به فراموشی سپرده شد و نسل های بعدی نسبت به آن بیگانه شدند. زین پس شیعیان با مراجعه به امامان معصوم(ع) توانستند سنت فراموش شده پیامبر(ص) را دریابند و آن را سرمشق زندگی خویش قرار دهند؛ به عنوان مثال: امام باقر(ع) در این راستا ظرف آبی برداشت و به وضو پرداخت و فرمود: پیامبر (ص) چنین وضو می ساخت.(۱)

کیفیت وضوی اهل سنت به جهت تفسیری است که ایشان از آیه "فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق" (۲) دارند.

ظاهر معنای آیه چنین است که صورت و دست ها را تا آرنج بشویید. اهل سنت از کلمه "الی" خیال می کنند که آیه می گوید دست ها را از سرانگشتان به طرف آرنج بشویید، ولی با اندکی دقّت روشن می شود که کلمه "الی" تنها برای بیان حدّ شستن است، نه کیفیّت شستن.

توضیح: آیه درست به آن می ماند که انسان به کارگری سفارش می کند دیوار اتاق

را از کف تا یک متر رنگ کند

. بـدیهی است منظور این نیست که دیوار از پـایین به بالاـ رنـگ شود، بلکه منظور این است که این مقـدار بایـد رنگ شود، نه بیشتر و نه کمتر. بنـابراین فقـط مقـداری از دست که بایـد شسـته شود، در آیه ذکر شـده امـا کیفیت آن در سـنت پیامبر (که به وسیله اهل بیت به ما رسیده) آمده است و آن شستن آرنج است به طرف سر انگشتان.(۳)

البته مذاهب چهارگانه اهل سـنت، شستن دست هنگام وضو از سر انگشتان تا آرنج را واجب نمی دانند و می گویند بهتر است که بدین طریق وضو گرفته شود.

امامیه(شـیعه) گفته انـد: از آرنـج واجب است و عکس آن باطل است، هم چنان که مقـدّم داشـتن دست راست بر چپ واجب است. باقی مـذاهب گفته انـد: شسـتن آن ها به هر طریقی که باشـد، واجب بوده و تقـدیم دست راست و شـروع از انگشـتان تا آرنج افضل است؛ (۴) یعنی ثواب بیشتری دارد.

شسـتن پا به جای مسح که میان اهل سنت رواج دارد، تفسیر خاصی است که از ادامه همان آیه ارائه داده اند. به نظر آنها کلمه "ارجلکم" (پاها) بر "وجوهکم" (صورتها) عطف شده و باید مانند آن شسته شود، اما شیعه معتقد است این کلمه بعد از کلمه رؤوس (سرها) ذکر شده و عطف به آن است و باید پاها را مانند سر مسح کنید.

در هر حـال اختلاف عمل در مـذاهب اسـلامی ناشـی از اختلاف برداشت و فهم متفاوت از آیات بوده و سـنت پیامبر را هر دو گروه طبق عقیده خود می دانند، اما شیعه افتخار دارد که پیرو ائمه اطهار بوده و پیشوایان معصوم(ع) از آیات

الهی و روش و سنت و گفتار رسول خدا(ص) آگاه تر بوده و درست تر تفسیر می کنند.

و همان گونه که بیان شددر روایات ائمه(ع) بیان شده که روش وضوی پیامبر(ص) به روش شیعه بوده است.

مسئله دست بسته بودن (تکفیر و یا تکتّف) در حال نمازکه اهل سنت انجام می دهند, از زمان خلیفهء دوم مرسوم شد و از بدعت های ایشان است . در زمان پیامبر و خلیفهء اول این طور نماز می خواندندهنگامی که اسیران جنگی ایرانی بر عمر وارد شدند, همین کار راکردند. عمر از این کار خوشش آمد و گفت : خوب است در نماز در برابر پروردگار همین کار را بکنیم . اما شیعه با توجه به روایات امامان معصوم آن را درست نمی داند.

. امام باقر(ع) فرمود: و علیک بالاقبال علی صلاتک ... قال : ولا تکفّر فانّما یصنع ذلک المجوس ; بر تو باد به توجه قلبی بر نمازت ... و دست بر روی دست در حال نماز نگذار, زیرا این کار مجوس است (۵).

بنابر این به عقیده شیعه این نحو نماز خواندن درست نیست وتکفیر یکی از مبطلات نماز است , زیرا بدعت در دین محسوب می شود.پیامبر(ص)فرمود: صلّوا کما رأیتمونی أصلی ; همانطور که من نماز می خوانم نماز بخوانید. پیامبر و اصحاب دست بسته نمی خواندند.

پی نوشت ها:

۱- شیخ حرّ عاملی، وسایل الشیعه، ج ۱، ص ۲۷۴، ج ۷.

۲ - سوره مائده (۵) آیه ۶.

۳ - تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۲۸۶.

۴ - محمد جواد مغنیه، فقه تطبیقی ،ترجمه کاظم پورجوادی، ص ۴۰.

۵ -وسائل الشیعه , ج ۴ باب ۱۵ از ابواب قواطع الصلاه

چرا بین علمای امامیه و اهل تسنن بحث و بررسی صورت نمی گیرد تا حقیقت روشن گردد؟

پرسش

چرا بین علمای امامیه و اهل

تسنن بحث و بررسی صورت نمی گیرد تا حقیقت روشن گردد؟

پاسخ

علمای شیعه از صدر اسلام در شناساندن ائمه ی اطهار((علیهم السلام)) و اثبات حقانیّت مذهب شیعه و تلاشها و کوششهای پی گیر داشته اند و در این زمینه کتابهای زیادی نوشته اند و مباحثات زیادی با علمای اهل تسنن کردند و حقانیّت این مذهب را به طور واضح آشکار ثابت نمودند و این تلاش و کوشش پیوسته ادامه داشته و دارد و علماء و نویسندگان این زمان هم تا آنجا که امکانات برای آنها فراهم است فعّالیّت می کنند و لیکن توجّه به دو نکته اساسی و مهم در این زمینه لازم است:

۱. پذیرش و تن دادن به حقائق نیاز به آمادگی زمینه دارد که بسیاری از موارد این آمادگی فراهم نیست کسی که تعصب و حب جاه و یا تقلید و عوامل دیگر بر وی حاکم

باشد با وجود روشن شدن حق نمی تواند آن را بپذیرد.

۲. اختلاف اهل مذاهب معمولاـ به نفع قدرتهای بزرگ است از این رو آنان همواره به اختلافات دامن می زنند و به نشر رکاذیب وتهمتها علیه یکدیگر می پردازند این علمان مذاهب هستند که باید با نشستهای دوستانه و بحثا و گفتگونهای سازنده مواضع خویش را برای یکدیگر روشن کنند و به توضیح ادله مذهب خویش بپردازند.

خوشبختانه اخیراً با تشکیل برخی کنفرانسها این کار صورت می گیرد که در این زمینه سودمند بوده و انشاءالله با توسعه این اقدامها قدمهای گسترده تری در این راه برداشته شود.

(بخش پاسخ به سؤالات)

وحدت اسلامی در تشیع

چرا شیعیان ، اهل سنّت را برادران خود می نامند، با این که آنان محبّت علی و آل او را یا ندارند یا درجه کمی از حبّ نسبت به آنان دارند؟

پرسش

چرا شیعیان ، اهل سنّت را برادران خود می نامند، با این که آنان محبّت علی و آل او را یا ندارند یا درجه کمی از حبّ نسبت

به آنان دارند؟

پاسخ

اوّلاً ـ اکثر اهـل سـنت می گوینـد ما نسـبت به آل پیامبر محبّت داریم. آنان بر اساس آیه " قل لا اسئلکم عیه اجراً الاّ المودةْ فی القربی " ، دوستی و مودت اهل بیت پیامبر را قبول دارنـد، گرچه محبت خود را ابراز نمی دارند. ثانیاً : شـیعه و اهل سـنت باید در مقابل استکبار جهانی که علیه اسلام اقدام می کند، متّحد شوند و نباید بین آنان تفرقه و چند دستگی باشد.

ما با سنی ها چگونه باید رفتار کنیم؟ و اگر ممکن است به چند مورد از اعتقادات کلیه مذاهب آنها اشاره کنید؟

پرسش

ما با سنی ها چگونه باید رفتار کنیم؟ و اگر ممکن است به چند مورد از اعتقادات کلیه مذاهب آنها اشاره کنید؟

پاسخ

رفتـار شـیعیان با مسـلمانان اهل سـنت، به گواهی تاریـخ در اکثر قریب به اتفاق مواقع، رفتاری مبتنی بر مسالحت و دوستی بوده است و امروز هم بر همان پایه و مبنا بایـد باشد، علی الخصوص در زمان کنونی که وحدت مسـلمین از هر چیز دیگری اهمیّت بیشتر و والاتری دارد.

اما در مورد اعتقادات کلیه مذاهب آن ها به آسانی نمی توان سخن گفت، با این حال یقیناً مهم ترین اعتقادات آن ها در مسئله اعتقاد به جانشینی رسول خدا(ص) و عصمت آنان قول و فعل ایشان را حجت دانسته و اعتقادات خویش را پس از پیامبر از آن بزرگواران اخذ کرده اند. اما اهل سـنت با عدم پذیرش ائمه و تنها تکیه بر سنت پیامبر و عمل صحابه – که همه آن ها را عادل می داننـد راهی دیگر را در پیش گرفتند. کم کم برداشت های مختلف از قرآن و سـنت و خلافت و حتی موضوعات کلامی و ... نیز راه را برای ایجـاد فرقه هـای گونـا گون در میـان شـیعه و سـنی گشود و مثلاً ـ یـک جبریه و دیگری مرجئه شـد. گروهی خوارج نام گرفتند، گروهی دیگر اسماعیلیه و زیدیه و ... شدند.

آیا بهتر نیست شیعه با مذاهب اربعه در برابر دشمنان مشتر ک که با اصل اسلام مخالفند متحد شود ؟

پرسش

آیا بهتر نیست شیعه با مذاهب اربعه در برابر دشمنان مشترک که با اصل اسلام مخالفند متحد شود ؟

پاسخ

این نکته معلوم است که اختلاف بین مذاهب چهارگانه اهل سـنت کمتر از اختلاف بین آنها و بین مذهب شـیعه نیست . شاهد

گویای این سخن , هزاران کتاب است که در اصول و فروع مذهب این دو گروه تالیف یافته است . پس چرا شایعه پردازان , در میان مسلمانان شایع می سازند : شیعه مخالف اهل سنت است , اما شایع نمی سازند که : اهل سنت مخالف شیعه اند ؟ و چرا شایع نمی کنند که : گروهی از اهل تسنن مخالف گروهی دیگرند ؟ اگر جایزاست که چهار مذهب باشد چرا پنج تای آن جایز نباشد ؟ چطور ممکن است چهار مذهب موافق با اجتماع و اتحاد مسلمانان باشد اما همینکه به پنج رسید اجتماع از هم پراکنده می شود و مسلمانان هر کدام به راهی می روند و موجب از هم گسیختگی آنهاخواهد شد ؟ چه شد که شما (تابعان مذهب اهل بیت (ع)) را سبب قطع پیوند اجتماعی و پراکنده شدن می دانید اما پیروان دیگر مذاهب را هر چند از نظر مذهب , نظریه , مشرب وخواسته ها متعدد و مختلف باشند , باعث اجتماع دلها , و اتحاد عزمها می پندارید ؟بلی اتفاق و اتحاد مسلمانان از این طریق صورت می گیرد که نظر پیروان هر یك ازمذاهب شافعی , حنفی , مالکی و حنبلی نسبت به (شیعه آل محمد (ص)) همچون نظرشان نسبت به پیروان آن مذهب دیگر باشد .

ازدیدگاه ائمه (ع) آشنایی با عقاید اهل تسنن به منظور مناظره ، چگونه است ؟ برای تحکیم اعتقادات چطور؟

پرسش

ازدیدگاه ائمه (ع) آشنایی با عقاید اهل تسنن به منظور مناظره ، چگونه است ؟ برای تحکیم اعتقادات

چطور؟

پاسخ

آشنایی باعقاید اهل تسنن به منظور مناظره و تحکیم اعتقادات از نظر ایمه (ع) : بی شک شناختن عقاید اهل تسنن تاثیری شگرفت و عمیق برای کسی که در صددشناخت عمیق از تشیع هست به جا می گذارد .تاریخ ، که صفحاتی از زندگی پرافتخار ایمه (ع) را در خود جمع کرده گزارشهای جالبی را از چگونگی محاوره وگفتگوی امامان با سران سایر مکاتب و یا افراد عادی ثبت و ضبط نموده است . تقریبا" در زندگانی همه ایمه این شکل را می توان مشاهده کرد .به خصوص گفتگوهایی که میان برخی از دانشمندان و عالمان دینی و ...باامیرالمومنین (ع) ، امام صادق (ع) ، امام باقر (ع) ، امام موسی کاظم (ع) و امام رضا (ع) و سایر ایمه (ع) صورت گرفته ، بیشتر در تاریخ منعکس شده است . آنچه که می توان از همه اینها استفاده کرد این است که به هیچ وجه آشنایی بانظرات عامه اشکالی نداشته بلکه خود امامان (ع) متخصصانی در این زمینه تربیت کرده و به آنان دستور می دادند که در محافل علمی اهل تسنن حاضرشوند و با آنها به مباحثه علمی و منطقی بپردازند .تاریخ نام افرادی همچون هشام بن حکم و زراره و مفضل و ابو بصیر و محمد بن مسلم و فضیل و مباحثه های عمیق و ریشه دار آنها را فراموش نمی کند .از باب نمونه در حدیثی چنین آمده : روزی که امام صادق (ع) پس از شنیدن مباحثه هشام بن

حکم بـا عمرو بن عبیدخوشـحال شـد و خندیـد، به هشام فرمود : این راکی به تو آموخت ؟ هشام گفت : آنچه از شـما شـنیده بودم منظم کرد .فرمود : به خـدا سوگنـد این مطالب درصـحف ابراهیم و موسـی می باشد .(اصول کافی ، ج ۱، کتاب حجه ، باب ناگزیراز حجت ، حدیث ۳) و نیز امـام صـادق (ع) به هشام می فرمایـد : ((ای هشام توبه هر دو پا به زمین نمی خوری خواهی به زمین برسـی پرواز می کنی ، ماننـد توبایـد با مردم سـخن بگویـد ...)) (مـدرک سابق ، حدیث ۴) . حاصل سـخن اینکه ، ازسـیره و روش ایمه اطهار به طور واضـح می توان چنین اسـتنباط کرد که آشـنایی بانظرات مخالفین به خصوص افکار برادران اهل تسنن به منظور بحث و یا تحکیم عقیده حق هیچگونه ایرادی ندارد .

البته در اینجا ناگزیریم به نکاتی اشاره کنیم :

۱- روش ایمه (ع) به طـور حتم طبـق مفـاد آیه ((و جـادلهم بـالتی هی احسن)) و آیه ((الـذین یسـتمعون القـول و یتبعون احسـنه)) می باشد .آیه اولی آشنایی برای جدال نیکو را تجویز می کند و آیه دوم مجاز بودن آشنایی به منظور تحکیم عقیده حق را اشاره دارد .

۲- آشـنایی با عقاید دیگران بدون صـرف وقت برای مطالعه و تطبیق و مقایسه بین آنها امکان ناپذیر است . اگرانسان پیشاپیش مطالعات کافی پیرامون عقاید حقه شیعه اخذ کند و آنها راهضم بکند به طور یقین بهتر می تواند صحت و سقم مطالب غیر

شیعه را بفهمدو درک بکند .این به خاطر این است که تا انسان برای خود میزانی و ملاکی راانتخاب نکند، به سختی می تواند از لابلای این همه مطالب متنوع و پراکنده پیروزمندانه از آب بیرون بیاید بالاخره در این میدان بایستی انسان عقل وشرع را میزان محک برای خود قرار دهد.;

پس از گذشت چهارده قرن چه لزومی دارد درباره مسأله اختلاف برانگیز خلافت بعد از پیامبر را پیش کشید؟

پرسش

پس از گذشت چهارده قرن چه لزومی دارد درباره مسأله اختلاف برانگیز خلافت بعد از پیامبر را پیش کشید؟

پاسخ

اصل مسأله اخلافت به عنوان یک اصل اعتقادی اسلامی اکنون نیز زنده و پایدار است; زیرا اسلام دینی جاویدان است و اصول آن هم پاینده و جاوید می باشد; از جمله اصولی که دارای اهمّیت بسیاری است، اصل ولایت است و رابطه تنگاتنگ اصل ولایت با اسلام مسأله ای است که هم قرآن و هم سنت بر آن دلالت روشن دارند.

بنابراین، همانگونه که گذشت قرنها اسلام را کهنه نمی کند و تعالیم اسلام همچنان با گذشت زمان زنده و حیات بخش است، اصل ولایت هم که از مهمترین اصول اسلامی است. باید همواره مورد توجّه باشد.

امّا این که طرح این مسأله ممکن است در شرایط کنونی با وحدت میان تشیع تسنن منافات داشته باشد، باید گفت که طرح این مسائل چنانچه براساس انصاف و تفاهم و دوستی باشد، هیچگاه باعث از بین رفتن وحدت نیست. آنچه به وحدت زیان می رساند، کینه توزی و اختلاف است و بحث علمی براساس انصاف تفاهم هیچگاه باعث اختلاف نمی شود.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۵۴۷

آیا ممکن است که بین علمای سنّی و شیعه این تفاوتها برداشته شود و آیا علمای ما در این امور گامی بر می دارند یا خیر؟ و همانطور که می دانیم بیشتر مسلمانان سنّی هستند. آیا می شود به رهبران سنّی در مساجد اقتدا کرد؟ چگونه؟

پرسش

آیا ممکن است که بین علمای سنّی و شیعه این تفاوتها برداشته شود و آیا علمای ما در این امور گامی بر می دارند یا خیر؟ و همانطور که می دانیم بیشتر مسلمانان سنّی هستند. آیا می شود به رهبران سنّی در مساجد اقتدا کرد؟ چگونه؟

پاسخ

و امـا جواب سؤال دوم و سوم شـما: تلاـش هـای فراوانی در طول تاریـخ برای رفع اختلاـف بین شـیعه و سـنی، عموماً از طرف علمای شیعه شده است که این تلاش ها از زمان مرحوم آیت الله العظمی بروجردی(ره) سیر صعودی بیشتری یافت تا اینکه بعد از انقلاب اسلامی به دستور حضرت امام دستور ایجاد تشکیلاتی تحت عنوان »مجمع تقریب بین مذاهب اسلامی« ایجاد گردید که بحمدالله قدم های مفیدی در این راسـتا برداشـته شده که اثرات بسیار مثبتی در دیدگاه های علمای غیر شیعه نسبت به شیعه را شاهد هستیم. در مورد اقتدا به اهل سنّت به فتوای اکثر مراجع جایز است و در بعضی جاها شاید رجحان هم داشته باشد.

چرا با وجود ظلم بیش از حد عمر، ابوبکر،عثمان به حضرت علی(و آل محمد(، ولی باید در مورد اهل تسنن تقیه کرد؟

پرسش

چرا با وجود ظلم بیش از حد عمر، ابوبکر،عثمان به حضرت علی(و آل محمد(، ولی باید در مورد اهل تسنن تقیه کرد؟

پاسخ

در تاریـخ مبارزات مـذهبی و اجتماعی و سیاسـی گاه زمانهایی پیش می آیـد که مـدافعان یک حقیقت اگر بخواهند به مبارزه آشـکار و علنی دست بزننـد، هم خودشان و هم مرام و مکتبشان از بین خواهـد رفت و یا در معرض خطر قرار می گیرد. از این رو روی آوردن به تقیه یک روش عقلانی و منطقی برای مقابله با دشـمن نیرومنـد و قوی است. در حقیقت در چنین زمانهایی، تقیه به معنـای تغییر شـکل مبـارزه است، نه دست کشـیدن از هر نوع مبارزه ای. به هنگام تقیه، مبارزان هم مکتب خویش را از نابودی نجات می دهند و هم در دراز مدت به اهداف خویش دست می یابند.(۱)

امام صادق(می فرماید : "تقیه سپر و وسیله حفظ مؤمن است."(۲)

روش و سـیره ائمه(در برخورد با حوادث وجریانات اجتماعی در هر زمانی به گونه ای بود که صـلاح و مصلحت اسلام و امت اسـلامی همواره در اولویت قرار داشت. شـیعه نیز با رهبری علما و فقهای مـذهبی خویش، همواره تلاش کرده تا در برخورد با حوادث و مصائب روزگار به همان شیوه و روش ائمه (اقتدا کند.

اگر در برهه ای از تاریـخ، شـیعه راه تقیه را پیموده و از ابراز عقیـده و مخـالفت بـا اوضـاع نابسامـان به صورت علنی خودداری کرده، بـدان جهت بوده که مصـلحت بزرگتری را پیش رو داشـته که همان حفاظت و صـیانت از کیان اسـلام و آبرو و ناموس مسلمین بوده است. ولی در عین حال

برای پیشبرد اهداف مقدس خود به مبارزات غیر مستقیم و یا مخفیانه روی آورده و هر زمان که مصلحت اسلام و مسلمین و اقتضای زمان را نادیده گرفته و نسنجیده وارد قیامها و مبارزات خونین گردیده، لطمات و صدمات فراوانی بر پیکره اسلام وارد کرده است. مانند قیام ابومسلم خراسانی، زمانی که ابومسلم علیه بنی امیه خروج کرد و به پیروزی دست یافت، بیعت خلافت را به امام صادق(عرضه داشت و امام به طور جدی آن را رد کرد و فرمود : "تو از مردان من نیستی و زمان نیز زمان من نیست." (۳) عاقبت هم بنی عباس خویشاوندی خویش را با پیامبر بهانه قرار دادند و خلافت را از آن خود کردند. ابومسلم بدست منصور، اولین خلیفه عباسی کشته شد و دیری نگذشت که شیوه ظالمانه بنی امیه را در پیش گرفتند و از هیچ بیداد و ظلمی کوتاهی نکردند.(۴)

اما روزگاری که زمینه جهت مبارزه مهیا بوده، شیعه در برابر مدعیان مذهبی، که به اتکاء قدرت خلیفه بغداد آنان را مورد اذیّت و

آزاد قرار می دادند، قد عَلَم کرده و آزادانه به تبلیغ مذهب خویش پرداخته است.

دوران حکومت آل بویه در قرن چهارم هجری، فرصت خوبی در جهت بیداری افکار جهان اسلام ازعقاید و مرام مذهب تشیع فراهم ساخت. پادشاهان آل بویه شیعه بودند و نفوذ بسیاری در بغداد و خلیفه بغداد داشتند. چنانکه تاریخ نگاران نوشته اند، در این قرن، در بسیاری از مناطق شبه جزیزه عربستان، مردم شیعه بودند و علناً به تبلیغ می پرداختند و بسیار اتفاق می افتاد که در شهرهای بزرگی چون بغداد و بصره و نیشابور، درگیری میان شیعه و

سنی در می گرفت و در برخی از آنها شیعه غلبه می کرد.(۵)

سادات مرعشی که شیعه بودند سالیان سال در مازندران حکومت کردند و به تبلیغ مذهب و عقاید خود می پرداختند.(۶)

نفوذ شیعه به قدری بود که حتی در زمان استیلای مغول بر ایران، برخی از پادشاهان مغول نیز مذهب شیعه را اختیار کردند.(۷)

در قرن دهم هجری نیز با به حکومت رسیدن خاندان صفوی در ایران، مذهب کشور رسماً شیعه اعلام گردید که تا زمان حال ادامه دارد.(۸)

بنابراین می بینیم، آن بینشی که از تقیه در اذهان متصوّر است، مطابق واقع نیست. تقیه در واقع تغییر نوع مبارزه به مقتضای زمان است. و اینگونه هم نیست که تمام مبارزات باید علنی و آشکار باشد تا جنبه مبارزه و مقابله حقیقی را بخود بگیرد. گاه بحثهای کلامی و اقامه دلیل و برهان و تربیت افراد مکتبی و انتشار کتب مذهبی و عقیدتی در جوی آرام و بدون تشنج، در برابر مخالفان، بسیار برنده تر و کوبنده تر از ضربات شمشیر است.

از اینرو از زمان امیرالمؤمنین علی(تا عصر کنونی، مبارزات شیعه برای اثبات حقانیت مذهب خویش همواره وجود داشته ولی نوع مبارزه و ابراز عقیده او در هر زمانی تابع مقتضیات زمان و در نظر گرفتن اولویتها و مصلحتها بوده است.(۹)

درحال حاضر نیز که دشمنان اسلام به شیوه های گوناگون در اندیشه تفرقه و جدایی میان مذاهب اسلامی هستند، شیعه با حفظ وحدت دینی میان خود و برادران اهل تسنن، با گشودن باب بحث و گفتگو و اقامه دلیل و برهان به اثبات عقاید خود می پردازد. چرا که بهترین حربه در قبال فتنه های دشمنان دین

در عصر کنونی، وحدت و همبستگی میان همه مسلمانان است.

منابع و مآخذ :

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص۴۲۵

۲. وسایل الشیعه ج ۱۱،حدیث ۶، باب۲۴ از ابواب امربه معروف، بنقل از همان منبع

۳. شیعه در اسلام، علامه طباطبایی، ص۲۷

۴. همان

۵. همان، ص ۳۰

۶. همان

۷. همان

۸. همان

زندگانی دوازده امام ، هاشم معروف الحسینی / امامان شیعه و جنبشهای مکتبی، علامه محمد تقی مدرسی

چرا با وجود این همه ظلم که این سه ملعون (عمر، ابوبکر و عثمان) که بر حضـرت علی(و آل محمد(کرده اند باز باید تقیه کرد و در مجامع عمومی واضح صحبت نمی کنند؟

پرسش

چرا با وجود این همه ظلم که این سه ملعون (عمر، ابوبکر و عثمان) که بر حضـرت علی(و آل محمـد(کرده انـد باز بایـد تقیه کرد و در مجامع عمومی واضح صحبت نمی کنند؟

پاسخ

در پاسخ به سؤال شما مطالب فراوانی می توان گفت اما آنچه در این فرصت کم میسّر این است که :

۱.خداونـد در سوره حجرات می فرمایـد : "یا ایها الـذین آمنوا لا تُقدموا بین یَدَی الله و رسول واتقوا الله ان الله سـمیع علیم"(۱) در این آیه خداوند ما را از اینکه از پیامبر و خداوند پیش افتیم نهی نموده است، یعنی باید مطابق با دسـتورات دین عمل کنیم، و بعـد به صـورت ضـمنی تهدیـد نمـوده است که خداونـد به آنچه می کنیم شـنوا و دانـاست، پس بایـد به روش اهـل بیت در برخورد با موافق و معاند توجه کنیم و سیره آنان را عمل کنیم، بطور مثال علی(درباره عثمان خلیفه سوم می فرمایند :

الف : و برای خداست حکم عادلانه درباره عثمان که خویشاوندان را بر مسلمین ترجیح داد و درباره شما که در کارهای او به داد و فریاد و اضطراب افتادید.(۲)

در این بیان حضرت، ضمن نکوهش عثمان، از داد و فریاد علیه او و قتلش نکوهش شده است.

ب : سوگند به خدا، آن قدر از عثمان دفاع کردم که می ترسم گنهکار شوم.(۳)

در این بیان نیز امام ضمن توجه دادن به اشتباهات عثمان، اعلام می کند که از دولت او حمایت کرده است. و موارد متعدّد دیگر که بطور خلاصه اشاره می کنم؛ حضرت فرمودند : من بیشتر خوشنودی عثمان را می طلبیدم و کمتر او

را سرزنش می کردم. و این همه را از آن رو انجام می دادند که حریصترین مردم در حفظ وحدت امت بودند. ما نیز که شیعیان ایشانیم باید در هر حالتی که هستیم با بصیرت به شرایط زمانی و مکانی نظر کنیم و عمل خود را به شکلی که مصلحت امت اسلامی است تنظیم کنیم.

۲. در حال حاضر امت اسلامی متوجه ایران اسلامی است و رهبری معنوی آن در بسیاری کشورها پذیرفته شده است. رزمندگان فلسطینی که عموماً از اهل سنت هستند به رهبری حضرت امام و رهبر فرزانه انقلاب افتخار می کنند. در آفریقا، اروپا و بسیاری بلاد نیز اینچنین است. این بدلیل رفتار اعتدال گونه دولت اسلامی ایران بوده است که گرچه قدرت برخورد با اهل سنت حداقل در ایران را دارد با آنان برادروار زندگی می کند و نتیجه این امر گسترش وحدت مسلمانان است. در شرایطی که دولت آمریکا به تمام ممالك اسلامی به چشم تروریسم می نگرد سخن گفتن از لعن صحابه پیامبر چیزی جز ایجاد تفرقه نیست. ممکن است من یا شما اعتقاداتی داشته باشیم که می توانیم خصوصی به آن بپردازیم، اما آنچه که امروز به عنوان تبرّی و بیزاری جویی باید در اماکن

عمومی شیوع یابد لعن بر قاتلان مسلمانان در افغانستان، عراق و فلسطین است، یعنی آمریکا اسرائیل و انگلیس.

و دیگر اینکه معصومین(پدران معنوی ما هستند. طبق حدیث پیامبر که فرمودند : "انا و علی ابوا هذه الامه" یعنی من و علی پدران این امت هستیم. و در باب حقوق والدین آمده است که فرزند نباید با مردم طوری صحبت کند (مثلاً از کلمات رکیک

و لعن استفاده کند.) که آنها والدین او را لعن و نفرین کنند.

چه بسا در صورت لعن خلفای اهل تسنن، آنها هم ائمه (را لعن کنند. البته در بعضی موارد هم که موقعیت ایجاب می کند و ضرر چندانی به وحدت اسلامی نمی زند می شود خلفای اهل تسنن را لعن کرد کما اینکه در زیارت عاشورا این لعن انجام می شود. در هر صورت شأن منبر و مجلس ذکر اهل بیت که قداست خاصّی دارد نباید با کلمات پست و زشت شکسته شود.

منابع و مآخذ :

۱. سوره مبارکه حجرات / آیه ۱

۲. خطبه ۳۰

خطبه ۲۴۰

باید رابطه شیعه و سنی در چه حد باشد؟ آیا می توان نقاط مورد اختلاف شیعه و سنی را نادیده گرفت و آنها را کوچک شمرد؟ و از آنجا که یکی از شرایط کافر، قبول نداشتن و یا حتی خصومت و دشمنی یا دشنام دادن به ائمه معصومین :) است آیا می توان گفت اهل سنت کافر هستند؟

پرسش

باید رابطه شیعه و سنی در چه حد باشد؟ آیا می توان نقاط مورد اختلاف شیعه و سنی را نادیده گرفت و آنها را کوچک شمرد؟ و از آنجا که یکی از شرایط کافر، قبول نداشتن و یا حتی خصومت و دشمنی یا دشنام دادن به ائمه معصومین :) است آیا می توان گفت اهل سنت کافر هستند؟

پاسخ

در شرایط فعلی جهان که دشمنان اسلام سعی در اختلاف اندازی بین مسلمانها دارند، رابطه بین شیعه و سنی باید برادرانه و تفاهم آمیز باشد. برای ایجاد اتحاد می بایست بر مشترکات فیمابین تأکید کرد و اگر موقعیت زمانی و مکانی مناسبی با فرض مطالعات لازم جهت پاسخگویی به اشکالات و شبهه ها یافت شد، برادرانه و با استدلال به بحث و گفتگو پرداخت و در غیر این صورت طبق نظر حضرت امام (؛)بیان اختلافات و دامن زدن به آنها جایز نیست (به فتوای ایشان در مورد افرادی که به زیارت خانه خدا می روند که چگونه با سنی ها نماز جماعت بخوانند و مُهر نگذارند و... توجه نمایید، همه حاکی از ضرورت اتحاد و همدلی در زمان حاضر است البته معنای تأکید بر مشترکات این نیست که به اعتقادات شیعه با تساهل بنگریم و بگوییم عقیده مهم نیست برادری مهم است بلکه منظور دامن نزدن به اختلافات در مقابل دشمنان اسلام است

طبق نظر مراجع عظام تقلید، اهل سنت کافر نیستند و مسلمان می باشند، مگر ناصبی ها (که عداوت اهل بیت عصمت و طهارت را به دل دارند.)

چگونه میشود بین روایات وارده راجع به مودت اهل بیت و دوستی با دوستانشان و دشمنی بادشمنانشان , ومسئله وحدت و برابری بین شیعه و سنی جمع کرد؟

پرسش

چگونه میشود بین روایات وارده راجع به مودت اهل بیت و دوستی با دوستانشان و دشمنی بادشمنانشان , ومسئله وحدت و برابری بین شیعه و سنی جمع کرد؟

پاسخ

مسأله دوستی با دوستان اهل بیت(ع) و دشمنی با دشمنان آنان منافاتی با وحدت اسلامی بین شیعه و سنی ندارد؛زیرا چنان نیست که اهل تسنن از دشمنان اهل بیت(ع) باشند. بلکه بسیاری از آنان به حکم آیه شریفه «قل لااسئلکمعلیه اجرا الاالموده فی القربی - شوری ۲۳» دوستی و مودت اهل بیت(ع) را واجب می شمارند. بنابراین دستور فوق تنها شامل کسانی می شودکه با اهل بیت(ع) از سرناسازگاری در آمده و با آنان به مقابله برخاستند؛ مانند حاکمانستمگر و یاوران آنها. افزون بر آن سر منع دوستی با دشمنان اهل بیت قرارگرفتن در خط و جریان انحرافی آنهاست. ازاین رو پیوندهایی که در این راستا قرار نگیرد چندان اشکالی ندارد. البته این نکته نیز لازم به تذکر است که دوستی باخاندان عصمت و طهارت مراتبی دارد ولیکن از امتیازات شیعه آن است که با تمام ابعاد به این دستور الهی جامه عمل پوشانده است. بنابراین اگر دوست شما از کسانی نباشد که نسبت به ائمه اطهار(ع) اظهار عداوت کند دوستی با اواشکالی ندارد.{J

چگونگی رابطه و دعوت اهل سنت به تشیع

اشاره

وظیفه ما در قبال افرادی که سنی هستند چیست؟

پرسش

چگونگی رابطه و دعوت اهل سنت به تشیع

وظیفه ما در قبال افرادی که سنی هستند چیست؟

پاسخ

چگونگی رابطه با اهل سنت در محیط ها و شرایط مختلف متفاوت است. در هر صورت اصل اخوت و برادری اسلامی رابابد محفوظ داشت. اما دعوت شخص یا اشخاصی از آنان به تشیع بستگی به توانایی های فکری و استدلالی دعوت کننده و روحیات و قابلیت های دعوت شونده دارد و کار نسبتاً دشواری است. و در صورتی که پیش بینی نتیجه سودمندی نسبت به

مورد اشاره شده نمی کنید لازم نیست با ایشان وارد گفت و گو در این مقولات شوید.

ولی در هر حال رعایت چند نکته در این رابطه ضروری است:

۱- آشنایی کامل با مکتب تشیع و تفاوت های اساسی آن با اهل سنت، در این زمینه، باید اولاً مطالعات خود را بیشتر کنید و ثانیاً با دانشمندان با تجربه در این زمینه ارتباط داشته باشید تا هم سؤال های خود را بپرسید و هم آرام آرام شیوه های بحث در این گونه مسائل را دریابید.

۲- حسن رفتار و پرهیز از تحریک تعصبات مذهبی، همان گونه که قرآن، اخلاق نیکوی پیامبر را مایه گرایش مردم به دین معرفی کرده است، اخلاق نیکوی شما نیز می تواند وسیله استحکام ایمان اطرافیان و علاقه دیگران به مکتب تشیع و ما شود.

۳- پس از مطالعه منابع معرفی شده، ایجاد سؤال روشنگرانه و دلسوزانه - و نه از روی تعصب و مخالفت - اولین قدم برای هدایت گری است.

ضمناً در این زمینه هرگز نباید منتظر پاسخ سریع باشید، بلکه باید فرصت کافی برای تفکر و مطالعه به دوستان غیرشیعه خود بدهید.

در زیر، فهرستی از کتاب های مناسب برای دانشجویان معرفی می گردد که با

مطالعه آنها راه تحقیقات بیشتر برای شما باز خواهد شد.

۱- معارف اسلامی از دیدگاه دو مکتب (ترجمه کتاب معالم المدرستین)، علامه سید مرتضی عسگری، ترجمه: دکتر جلیل تجلیل

۲- فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، جعفر سبحانی، انتشارات توحید

۳- مناظرات (ترجمه المراجعات)، سید شرف الدین عاملی، ترجمه حیدر قلی بن نورمحمدخان

۴- شیعه پاسخ می دهد، سید رضا حسینی نسب، نشر مشعر

۵- ترجمه الغدیر، علامه امینی

۶- آنگاه هدایت شدم، دکتر تیجانی سماوی

۷- اهل سنت واقعی کیست؟ دکتر تیجانی

۸- منشور عقاید امامیه، جعفر سبحانی، انتشارات توحید

۹- شبهای پیشاور، سلطان الواعظین شیرازی

برخورد ما با اقلیتها و اهل تسنن چگونه باید باشد؟

پرسش

برخورد ما با اقلیتها و اهل تسنن چگونه باید باشد؟

پاسخ

}اصطلاح اقلیت تنها در مورد مذاهب کلیمی، مسیحی، زردشتی و صائبی به کار می رود و اهل تسنن از اقلیت ها بهشمار نمی روند.

اهل کتاب به فتوای بسیاری از مراجع پاک هستند. بنابراین معاشرت با آنها همانند معاشرت با دیگران است و تنهاباید از مواردی که نجس است و آنها اجتناب نمی کنند پرهیز کرد. برخورد با آنها نیز باید برخوردی سازنده واخلاقیباشد.

درباره برخورد با اهل سنت نیز گفتنی است که باید با آنان با روش حکیمانه و موعظه رفتار کرد و با مطالعه دربارهمذهب شیعه و مبانی آن، در موارد مناسب به ارشاد آنها پرداخت.{

برخورد ما با اهل سنت باید چگونه باشد؟ اگر برخورد مناسب را توصیه می کنید پس تبری که گفته می شود چیست ؟

پرسش

برخورد ما با اهل سنت باید چگونه باشد؟ اگر برخورد مناسب را توصیه می کنید پس تبری که گفته می شود چیست ؟

پاسخ

درباره چگونگی رفتار با اهل سنت و دیگر فرقه های مذهبی باید به این نکته مهم توجه کرد که حساب «سردمداران بدعت گذار» از «پیروان دل پاک» جداست و سرانجام «دانایان لجاجت پیشه» از «ناآگاهان عبودیت پیشه» را باید جدا دانست.

آنچه درباره «تبری» و لزوم «بغض» گفته شده است، بیشتر درباره گروه اول است. اما عموم مردم و پیروان ناآگاه، در صورتی که روحیه حق پذیر و «قلب سلیم» داشته باشند، اما در تشخیص حق اشتباه کرده اند مورد لطف خداوند قرار می گیرند.

ما نیز در رفتار با آنان باید نگاه محبت آمیز و هدایتگر داشته باشیم. اما باید توجه داشت که اختلاط و رفتارهای محبت آمیز موجب سستی در اعتقاد و بی اعتنایی به احکام ویژه مذهب خود ما نشود.

بهترین شیوه در رفتار با اهل سنت آن است که بدون تحریک احساسات و بروز تعصبات بر نقاط مشترک تکیه کنیم و هر چه بیشتر از فضایل اهل بیت و تعالیم و سیره آنان بازگو کنیم که در پرتو این گفتگوها محبت هر چه بیشتر حاصل آید و طبیعی است که به دنبال «محبت»،«متابعت» و پیروی خواهد آمد.{J

برای گرویدن دیگران به مذهب شیعه، وظیفه ما چیست و چه کتاب هایی پیشنهاد می کنید؟

پرسش

برای گرویدن دیگران به مذهب شیعه، وظیفه ما چیست و چه کتاب هایی پیشنهاد می کنید؟

پاسخ

وظیفه شما تبلیغ دین حق و مذهب اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم با زبان نرم و با دلیل و برهان عقلی و نقلی است: ادع الی سبیل ربّک بالحکمه و الموعظه الحسنهِ و جادلهم بالّتی هی احسن به راه پروردگارت با حکمت و اندرز نیکو دعوت کن و با آنان با شیوه ای که نیکوتر است، مجادله نما{M(سوره ی نحل، آیه ی ۱۲۵).

وظیفه ما مسلمانان این است که با مردم به ویژه کسانی که از حق دورند، با مدارا و نرم خویی برخورد کنیم و آن ها را به حقیقت آشنا نماییم. اما برای این کار دو شرط اساسی را باید رعایت کرد:

اول: خود ما به حقیقت و مذهب اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم علم و آگاهی داشته باشیم. بدین منظور مطالعه

کتاب هایی که توسط علماء بزرگوار نگارش یافته است و همچنین پرسش از دانشمندان شهری که اقامت دارید، توصیه می شود. همچنین می توانید سؤالات خود را به طریق نامه از ما بپرسید.

دوم: آنهایی که طرف دعوت ما هستند نسبت به حقیقت عناد نداشته باشند. در این صورت باید از این گروه کناره گیری کرد: ... وَ اَعرض عن الجاهلین ... و از نادانان کناره گیری کن {M(سوره ی اعراف، آیه ی ۱۹۹).

برای نمونه به دو کتاب زیر مراجعه کنید:

۱. اصول کافی، کتاب الحجه، ترجمه سید جواد مصطفوی، ج ۲، صص ۱۲۰ - ۳۸ که روایاتی را که در امامت دوازده امام وارد شده اند بیان کرده است

۲. سعیدی فر، محمد، آموزش کلام اسلامی، ج ۲، صص ۱۸۳ ۱۷۵، مرکز جهانی علوم اسلامی،

قم

آیـا گفتن به افراد به اینکه خلفای سـنی را لعنت کننـد کار درستی است در صورتی که این عمل در خفا باشـد؟ (با توجه به اینکه لعن دشمنان دین از ثواب بالایی برخوردار است.)

پرسش

آیـا گفتن به افراد به اینکه خلفـای سنی را لعنت کننـد کـار درستی است در صورتی که این عمـل در خفـا باشـد؟ (با توجه به اینکه لعن دشمنان دین از ثواب بالایی برخوردار است.)

پاسخ

بـا توجه به شـرایط کنونی جهـان اسـلام و خطرات فراوانی که کـل مسـلمین را تهدیـد می کنـد، حفـظ وحـدت و انسـجام بین مسـلمانان از واجبات بسـیار مهم می باشد، بنابراین ترویج لعن به خلفا صـحیح نبوده و با مصالح عالیه اسـلام سازگار نمی باشد چرا که طرح این مسائل در جامعه کنونی، حتی به فرض مخفی کاری، احتمال بروز مشکلات جدی برای اسلام و مسلمین و به خصوص شیعه را دارد و باید تلاش نمود که مسلمانان را به سمت وحدت سوق داد.

در بحثی که بین چنـد از بچه هایمان بود یکی از بچه ها می گفت من زیارت عاشورا را قبول ندارم و نخوانده ام و هیچ وقت نمی خوانم چرا که شـیعه از یک طرف دم از اتحاد و وحدت می زند و از طرف دیگر در این زیارت می گوید اللهم خص انت اول ظالم ....و از نظر شیعه اول ابوبکر

پرسش

در بحثی که بین چنـد از بچه هایمان بود یکی از بچه ها می گفت من زیارت عاشورا را قبول نـدارم و نخوانـده ام و هیچ وقت نمی خوانم چرا که شیعه از یک طرف دم از اتحاد و وحدت می زند و از طرف دیگر در این زیارت می گوید اللهم خص انت اول ظالم ....و از نظر شـیعه اول ابوبکر لعنت الله علیه دوم عمر لعنت الله علیه و سوم عثمان است این در حرف تناقض دارد ما به جوابهایی به ایشان دادیم حال از شما خواهش می کنم توضیحات بیشتری برای جوابشان بدهید.

پاسخ

در مـورد لعن، بایـد گفت لعن که به معنـای دوری از لطـف و رحمت الهی است و آنچه نکـوهش شـده ناسـزاگویی و سب به خـدایان مشـرکان است «لا تسـبوا الـذین یـدعون من دون الله فیسـبوا الله عـدوا بغیر علم؛ ... و آنهایی را که جز خدا می خوانند دشنام مدهید که آنان از روی دشمنی [و] به نادانی خدا را دشنام خواهند داد» (انعام، آیه ۱۰۸).

امـا لعن به معنـای طلب دوری از رحمت الهی، نسـبت به کـافران و ظالمان در قرآن نیز آمـده است «ان الله لعن الکافرین و اعد لهم سعیرا؛ خداوند کافران را لعن می کند و عذاب را برای آنان آماده کرده است» (احزاب، ایه ۶۴).

و همچنین کسانی که پیامبر را آزار داده اند مورد لعن قرار گرفته اند. «ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره؛ کسانی که خداوند و پیامبرش را آزار می دهند خداوند آنان را در دنیا و آخرت مورد لعن قرار می دهد» (احزاب، آیه ۵۷).

برای معاندان

و محاربان با امام حسین(ع) و ظالمین به اسوه ها و الگوهای هدایت مردم، ابدی است. زیرا ملاک لعن، ابدی است. آنچه که موجب لعن و نفرین نسبت به ظالمین به حق محمد و آل محمد(ص) شده است، و ملاک لعن است، چون باقی است لعن هم باقی است. علاوه بر این، حقیقت و روح دین را همین حب و بغض ها تشکیل می دهد.

حب و عشق نسبت به کسانی که بندگان مطیع و عارف درگاه الهی بوده اند و بغض نسبت به کسانی که دشمن حق و حقیقت بوده اند (تولی و تبری) از نشانه های ایمان است. همچنان که در متون دینی آمده است «هل الدین الاّ الحبّ؟ و هل الایمان الاّ الحبّ و البغض؟ آیا دین و ایمان چیزی غیر از حبّ و بغض است؟»، (میزان الحکمه، ج ۲، ص ۹۴۴)

و در حدیث قدسی آمده است: «خداوند به موسی(ع) فرمود: آیا هرگز کاری برای من انجام داده ای؟ موسی عرض کرد: برایت نماز گزاردم، روزه گرفتم، صدقه دادم و تو را یاد کردم؛ خداوند فرمود: نماز برهان و حجّت برای توست و روزه سپر تو در برابر آتش جهنم است و صدقه، سایه ی سرت و یاد من، نوری است برای تو چه کاری برای من کرده ای؟ موسی(ع) عرض کرد: مرا به کاری که برای توست راهنمایی فرما. خداوند فرمود: ای موسی! آیا هرگز برای من با کسی دوستی کرده ای و برای من با کسی دشمنی کرده ای؟ پس، موسی دانست که برترین اعمال، حبّ و دوستی به خاطر خدا و بغض و دشمنی به خاطر خداست»، (همان، ص ۹۶۶).

در زمینه حب و بغض بخاطر خدا، نقل متواتر از شیعه

و سنی رسیده است. نبی اکرم می فرماید: «حبّ و بغض به خاطر خداوند، واجب است»، (کنزالعمّال، ح ۲۴۶۸۸) بنابراین، یکی دیگر از فلسفه های زیارت عاشورا را همین تحکیم حبّ و بغض به خاطر خدا می توان برشمرد.

نکته آخر آن که زیارت شریف عاشورا و خواندن با اصل تأکید بر وحدت اسلامی تنافی و تناقض ندارد زیرا از نظر فقه شیعه آنجا که انجام کاری باعث نزاع و تفرقه می شود حتما باید از آن پرهیز کرد و با تکیه بر اهل دیگر دینی «تقیه» از انجام آن باید خودداری شود چنان که هر سال در موسم حج اتفاق می افتد که طبق نظر فقهای شیعه برای حفظ وحدت و هماهنگی اسلامی، مهر گذاشتن در نماز لازم نیست و شرکت در نماز جماعت اهل سنت جایز بوده و نماز هم اعاده ندارد. گذشته از همه اینها، خواندن زیارت عاشورا نوعا در جمع شیعیان است و یا هر کسی در خانه خود آن را می خواند، در این صورت هیچ ضرر و زیانی به وحدت بین المللی اسلامی با دیگر مسلمانان وارد نمی کند.

وحدت امت اسلامی از نگاه حضرت علی

اشاره

زبان عربی برای قرآن ذاتی است یا عرضی؟

پرسش

وحدت امت اسلامی از نگاه حضرت علی

زبان عربی برای قرآن ذاتی است یا عرضی؟

پاسخ

وحدت و یکپارچگی امت اسلام نزد امیر مؤمنان(ع) از جایگاه و اهمیت ویژه ای برخوردار است و اهتمام آن حضرت در حفظ یکپارچگی مسلمانان بر کسی پوشیده نیست.

علی(ع) را بی گمان می توان بزرگ ترین منادی وحدت امت رسول اللّٰه(ص) نامید و پژواک وحدت خواهی را از کلام و رفتار او شنید.

آن حضرت در تبیین جایگاه ارزشی و اهمیت فوق العاده وحدت و نقش مخرّب تفرقه و جدایی، خطاب به مردم کوفه می فرماید: «آگاه باشید که شما اکنون دست از رشته اطاعت کشیدید و با زنده کردن ارزش های جاهلیت، دژ محکم الهی را در هم شکستید، در حالی که خداوند بر امت اسلامی با وحدت و برادری منت گذارده بود تا در سایه آن زندگی کنند؛ نعمتی بود که هیچ ارزشی را همانند آن نمی توان تصور کرد...».نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۱۹۲.

آن حضرت اعتقاد به خدای سبحان و تمسک به کتاب، شریعت و پیامبر واحد را محور گردهمایی مسلمانان و عروهالوثقای

آنان می دانـد، و اجرای صـحیح قوانین شـریعت و پیروی از رهبری را عامل تداوم و بقای آن می شـمرد، و سـرپیچی و تمرد از دستورات رهبری را عامل تضعیف و متلاشی شدن آن معرفی می کند.همان، خطبه ۱۸.

آن حضـرت در یکی از خطبه های خود می فرمایـد: «پیروزی و شـکست اسـلام، به فراوانی و کمی طرفداران آن نبود. اسـلام، دین خداست و هموست که آن را پیروز ساخت... . جایگاه رهبر، چونان ریسـمانی محکم است که مهره ها را متحد ساخته، به هم پیوند می دهد. اگر این رشته از هم بگسلد، مهره ها پراکنده و هر کدام به سویی افکنده خواهند

شـد... . عرب امروز، گرچه از نظر مقـدار اندکنـد، امـا به نعمت اسـلام فراوان انـد و بـا اتحاد و هماهنگی عزیز و قدرتمنـد می باشند».همان، خطبه ۱۴۶.

وحدت طلبی، در سیره عملی و رفتار آن حضرت نیز به راحتی مشاهده می شود؛ چنان که در مقابل حق به غارت رفته ءخویش ۲۵ سال سـکوت کرد و با آن که خار در چشم و اسـتخوان در گلو خانه نشـین شـده بود، از هیچ تلاشـی برای اتحاد مسـلمانان دریغ نورزید. امام علی(ع) آن زمان که سـستی مسلمانان را در جنگ با مرتدان مشاهده کرد، با خلیفه اول بیعت نمود. و شاهد این مطلب، گفتار عثمان خطاب به امام(ع) است که گفت: «اگر تو بیعت نکنی، مسـلمانان متفرق شده و کسـی به دستور خلیفه برای جنگ با مرتـدان نخواهـد رفت».ر.ک: امام علی و زمامداران، علی محمد میرجلیلی، ص ۷۹، (انتشارات وثوق). به نقل از انساب الاشراف، بلاذری، ج ۱، ص ۵۸۷، (نشر دارالمعارف، مصر).

آن حضرت در جواب نامه ابوموسی اشعری درباره حکمیت می نویسد: «پس بدان در امت اسلام هیچ کس وجود ندارد که به وحدت امت محمد(ص) و به انس گرفتن آنان به یکدیگر از من دلسوزتر باشد. من در این کار پاداش نیک و سرانجام شایسته را از خدا می طلبم و به آنچه پیمان بسته ام وفا دارم».نهج البلاغه، نامه ۷۸.

کوتـاه سـخن آن که علی(ع) بزرگ ترین منـادی وحـدت امت اسـلامی بـوده است که در راه تحقـق و تـداوم وحـدت از هیچ تلاشی دریغ نورزیده است.

آیا این اندیشه، درست است که بحث در مورد مسأله خلافت پیامبر و امامت، جز ایجاد تفرقه، ثمره دیگری ندارد و بنابراین نباید به سرغ آن رفت؟

پرسش

آیـا این انـدیشه، درست است که بحث در مورد مسـأله خلاـفت پیامبر و امامت، جز ایجاد تفرقه، ثمره دیگری نـدارد و بنابراین نباید به سرغ آن رفت؟

پاسخ

خیر. دارنـدگان این انـدیشه از نتایج درخشان این بحث غفلت ورزیده، و لذا آن را یک نوع بحث غیر مهم و احیاناً بی فایده و یا خاری بر سـر راه وحدت اسـلامی اندیشـیده اند. ولی ما فکر می کنیم که این اندیشه جز غفلت از فلسـفه امام شناسـی، ریشه دیگری ندارد، و از یک نوع « سنی زدگی» یا «وهّابی مآبی» سرچشمه می گیرد.

چرا که هرگاه هدف از این بحث، صـرفاً شناختن جانشین راستین پیامبر از مدعیان دروغین این منصب باشد در این صورت جا دارد که این گـونه بحثهـا را غیر مفیـد و بی ثمر بخـوانیم، و همچـون افراط گران، که هرنـوع بحث علمی و منطقی را مخـالف اتحاد اسـلامی می داننـد، آن را خار راه یگانگی بـدانیم، زیرا چه سودی دارد که پس از چهارده قرن، کاوش کنیم و حق را از ناحق تشخیص داده و درباره زورگو، یک رأی غیابی صادر کنیم که فعلاً هیچ نوع ضامن اجرا ندارد.

ولی این اشکال زمانی وارد است که چونان دانشمندان اهل تسنن، امامت و خلافت اسلامی را یک نوع مقام و منصب عرفی بدانیم که وظیفه او در حفظ مرزهای اسلامی و تقویت نیروهای دفاعی و گسترش عدل و دادگری و اجرای حدود الهی و بازگیری حقوق مظلومان و... خلاصه می گردد. زیرا در این صورت این نوع بحث ها بسان این خواهد بود که بنشینیم بحث کنیم که در قرن پانزدهم میلادی چه فردی بر کشور انگلیس حکومت می کرد و یا پس از لوئی پنجم چه کسی حق

داشت بر کرسی حکومت بنشیند؟!

ولی از دید شیعه، که امامت را امتداد رسالت و دنباله همان فیض معنوی نبوت می داند، وجود چنین بحثی لازم و ضروری است. زیرا در این صورت وظایف امام در امور یاد شده خلاصه نمی گردد، بلکه علاوه بر آنها وی، مبیّن احکام الهی و مفسّر معضلات قرآن و مرجع حلال وحرام پس از درگذشت رسول خدا(ص) نیز هست. در این صورت این سؤال پیش می آید که پس از درگذشت پیامبر اسلام(ص) مرجع مسلمانان، در فراگرفتن احکام و شناسایی حلال و حرام کیست، تا در مسائل نوظهور که در آن موارد نصی از قرآن و حدیثی معتبر از پیامبر(ص) نرسیده است، به او مراجعه کنیم و قول او حجت قاطع در این موارد باشد.

اصولاً امّت اسلام در معضلات قرآن و مسائل اختلافی، که متأسفانه تعداد آنها از حد و حصر بیرون است، باید به چه مقامی مراجعه کنند و گفتار و رفتار او را «حجّت زندگی» و «چراغ راه» خویش قرار دهند؟

اینجاست که می بینیم بحث درباره جانشین علمی رسول خدا(ص)، رنگ ضرورت به خود گرفته و به صورت یک مسئله کاملاً حیاتی و زنده در می آید. زیرا در این فرض، امام، راهنمای امّت در معارف و اصول و احکام و فروع است و تا چنین مقامی با دلایل قطعی شناخته نشود هرگز به نتیجه مطلوب نمی توان رسید.

اگر مسلمانان در تمام اصول و فروع، وحدت نظر داشتند بحث پیرامون امامت تا این حد ضرورت و لزوم نداشت، ولی متأسفانه کمتر مسئله ای است که در آن میان آنان اختلاف نظر وجود نداشته باشد.

اکنون وظیفه ما مردم، که پس از چهارده قرن از درگذشت پیامبر اسلام(ص)

گـام به پهنه هستی نهـاده ایم، چیست؟ آیـا در مسائـل نوظهور و معضـلات قرآن و مسائـل اختلافـی بایـد به این صـحابی و آن صحابی (فی المثل به ابوحنیفه یا شافعی) مراجعه کنیم یا اینکه بایستی به علی(ع) و فرزندان گرامی وی، که شـیعه مدعی اسـت دلایـل عقلی و نقلی بر فضـیلت و عصـمت و طهـارت و علم وسـیع و بینش عمیق و انتصاب آنان به مقام امامت از جانب رسول گرامی(ص) گواهی می دهد، رجوع نماییم؟

پاسخ این پرسش را همان بحث ولایت و موضوع «امام شناسی» می دهد و نتیجه تحقیق و بررسی، رفع چنین تحیر و سرگردانی در مسائل یاد شده است.

حتی اگر ما مسئله خلافت را هم کنار بگذاریم و از موضوع زمامداری مسلمانان پس از پیامبر(ص) که از آنِ امام معصوم است چشم بپوشیم، تنها بررسی این مسئله که مرجع دینی و علمی پس از درگذشت پیامبر اکرم(ص) کیست، از جهاتی حایز اهمیت بوده و با سـعادت و خوشـبختی و سـرنوشت مسـلمانان کاملاً ارتباط دارد. اگر ما فعلاً از مسـئله خلافت و زمامداری صرف نظر کنیم با اطمینان کامل می توانیم بگوییم که مسـلمانان جهان بنا به تصـریحات مکرر پیامبر(ص)، پس از درگذشت وی، پس از قرآن تنهـا یـک مرجع دینی و علمی دارنـد و آن اهـل بیت پیامبر و عترت پاک او است. زیرا آن حضـرت در مواقع مختلفی به پیوند ناگسستنی کتاب و عترت تصریح کرده و فرموده است:

«اَیُّهـا النّاس اِنّی یُوشـک اَن اُدعی فَـاجُیب و اِنّی تـارِک فیکم الثَقَلین کِتاب الله و عِترتی کِتاب الله حَبل مَمـدُود مِن السـماء إلی الأرض و عِترتی أَهل بیتی وَ اِنّ اللطیفَ أَخبرنی اِنَّهما لَن یَفترقا»

[هان ای مردم! نزدیک است من دعوت حق را اجابت

کنم، من در میان شما دو امانت سنگین و گرانبها می گذارم: یکی کتاب خدا، و دیگری عترت من. کتاب خدا وحی الهی و حبل و ریسمان نجات است که از آسمان به زمین کشیده شده است و عطرت من اهل بیت من است و خدایم به من خبر داده است که این دو هرگز از هم جدا نمی گردند.]

پیامبر اکرم(ص) به تلازم این دو حجت در روز عرفه حجه الوداع، یا در روز غدیر، در بالای منبر، در دوران نقاهت و در بستر بیماری، در حالی که حجره او مملو از صحابه بود، تصریح فرمود و در مرتبه آخر افزود:

«هذا علی مع القرآن والقرآن مع علی لایفترقان». (الصواعق المحرقه/۵۷)

[علی پیوسته با قرآن است، و قرآن نیز با علی است و آن دو هیچگاه از هم جدا نمی شوند.]

چرا در اسلام مکتب ها و فرقه هایی; چون: شافعی، مالکی، حنبلی محترمند؟

پرسش

چرا در اسلام مکتب ها و فرقه هایی; چون: شافعی، مالکی، حنبلی محترمند؟

پاسخ

انسان نباید با پیروان دیگر فرقه ها برخورد خشونت آمیز نماید; بلکه باید عقاید آنها را با استدلال رد کرد.

روشن است که این امر بر این معنا نیست که مکتب ها و فرقه های مذکور بر حق می باشند; زیرا تنها مکتبی که در اسلام بر حق است و در واقع جز اسلام نیست، مذهب شیعه است. به هر حال اسلام اصیل همان تشیع است. بر اساس حدیث ثلقین(۱)، که تمام فرقه های اسلامی درستی آن را قبول دارند، پیامبر فرمود: «من بعد از خود دو چیز نفیس و گرانقدر در میان شما می گذارم: یکی قرآن و دیگری عترت و اهل بیتم. مادامی که به آنها تمسک کنید هرگز گمراه نخواهید شد. این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.» لیکن هیچیک از مذاهب و فرقه ها، جز تشیع، به این حدیث شریف عمل نکردند و تنها شیعه بود که در معارف دین به عترت و اهل بیت پیغمبر((صلی الله علیه وآله)) تمسک کردند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

پاورقی

۱ - ینابیع الموده، ص ۳۵.

سؤال :مسئله تولی وتبری ازفروع دین اسلام هست پس مادرمسئله تبری لازم هست لازم است که بااهل تسنن برائت جسته وازآنهافاصله

گرفت وچون آنان ولایت حضرت علی (ع) نداشته اندبایداز آنهانفرت داشت.

اشاره

باتوجه به این مسئله تبری بافرمایشات امام خمینی که گفتند:(برابروبرادری د

پرسش

سؤال :مسئله تولی وتبری ازفروع دین اسلام هست پس مادرمسئله تبری لازم هست لازم است که بااهل تسنن برائت جسته وازآنهافاصله گرفت وچون آنان ولایت حضرت علی (ع) نداشته اندبایدازآنهانفرت داشت.

باتوجه به این مسئله تبری بافرمایشات امام خمینی که گفتند:(برابروبرادری درمیان سنی وشیعه چطورمی شود)

پاسخ

جواب : درجواب سؤال حضرتعالی خاطرشمارابه چندنکته جلب می نمائیم:

۱-تولی وتبری ازفروع دین است وبرهرمسلمان وشیعه ای لازم است توجه وعمل آنها

۲- تولی یعنی دوستی اهل بیت (ع) ودوستان ایشان وتبری یعنی بیزاری ازدشمنان اهل بیت ودوستان آنها

۳-توجه به این مطلب لازم است که تمام اهل سنت دشمنی بااهل بیت علیهم السلام ندارند، بلکه عده بسیاری ازآنهااهل بیت رادوست دارندوحتی درگرفتاری ومشکلاتشان به آنهامتوسل می شوندوبه زیارت قبورایشان میروند، البته عده ای آنهامثل ناصبی ها بااهل بیت دشمنندیامثل خوارج ویابعض وهابی هاکه اظهار دشمنی بااهل بیت می نمایند، پس حساب تمام اهل سنت رایکجورنبایدگذاشت بلکه آنهاهم نسبتبه اهل بیت برچند دسته اند.

۴-واماهیچ منافاتی نیست بین اینکه تبری داشته باشیم وازهرکس دوست دشمنان اهل بیت است، دردل بیزاری جسته برآنهامترتب می شوندوبایدمسلمین درمقابل دشمنان مشرك وكفار،وحدت اسلامی خویش راحفظ نمایند.

واقعه حجه الوداع چگونه بر حقانیت شیعه دلالت می کند.

اشاره

چنانچه اهل تسننی به مذهب شیعه توهین نماید چگونه باید جواب او را داد تا وحدت نیز حفظ شود؟

پرسش

واقعه حجه الوداع چگونه بر حقانیت شیعه دلالت می کند.

چنانچه اهل تسننی به مذهب شیعه توهین نماید چگونه باید جواب او را داد تا وحدت نیز حفظ شود؟

پاسخ

حفظ وحدت لازم است، ولی لازمه آن این نیست که اجازه دهیم آنان هر چه می خواهند بگویند و ما سکوت کنیم؛ بلکه باید با زبانی منطقی و استدلالی آنان را به حقایق تشیع و حقانیت آن آگاه سازیم. برای این کار البته لازم است که افراد مطالعات مناسبی داشته باشند.

درباره حقانیت شیعه که اساسی ترین رکن برتری می باشد، در طول تاریخ صدها جلد کتاب پر حجم و عمیق توسط عالمان و فرزانگان نگاشته شده که در غالب آنها استناد به معتبرترین منابع اهل سنت شده و هیچ جای گریزی برای مخالفین باقی نگذاشته است. برای روشن شدن این مطلب باید ابتدا توجه کرد که اساسی ترین رکن اختلاف بین شیعه و دیگر مسلمانان چیست؟ آنچه در این باره می توان گفت این است که: شیعه معتقد است پیامبر(ص) به امرالهی برای رهبری دینی و اجتماعی امت افراد معصوم و شایسته ای را نصب و معرفی نموده اند که اولین آنها حضرت علی(ع) می باشد. بنابراین رهبر و پیشوای حقیقی امت پس از پیامبر(ص)، امامان اهل بیت(ع) می باشند. تنها یکی از ده ها دلیل متقن و معتبر شیعه در این باره حادثه غدیرخم در حجه الوداع است.

در رابطه با مسأله حجه الوداع و غدیر خم، عین واقعه را به نقل از ترجمه الغدیر (ج ۱، ص ۲۹ – ۳۷) تقدیم می داریم. لازم است بدانید که این واقعه و خطبه پیامبر اکرم(ص) در آن، مورد اجماع و اتفاق جمیع مسلمانان شیعه و سنی است و جایگاه ویژه ای در

نصوص دینی و ادبیات و اشعار مسلمانان – اعم از عرب و غیر عرب – دارد. در متون اسلامی هیچ روایتی به اندازه این واقعه به حد فوق تواتر نرسیده است و احدی را یارای تردید در آن نیست. درمیان صحابه پیامبر(ص) ۱۱۰ نفر و از تابعین ۸۹ نفر آن را نقل کرده اند و طبقات راوی آن، به ۳۶۰ نفر رسیده است. شاعران بسیاری نیز این جریان را به نظم آورده اند؛ ازجمله:

در قرن اول: امیرالمؤمنین(ع)، حسان بن ثابت انصاری، قیس بن سعد بن عباده انصاری، عمر و بن عاص بن وائل، محمد بن عبداللّه حمیری.

در قرن دوم: کمیت بن زیاد، سید اسماعیل بن محمد حمیری، شعیان بن مصعب کوفی.

در قرن سوم: ابو تمام حبیب بن اوس طایی، دعبل بن علی بن رزین الخزاعی و در قرون بعد ده ها نفر دیگر.

از اهمیت این واقعه، همان بس که علامه امینی یازده جلد کتاب ارزشمند «الغدیر» را درباره این حادثه به نگارش درآورده است.

اکنون این سؤال رخ می نماید که اگر این واقعه در میان همه مسلمین، اجماعی و مورد اتفاق است، پس اختلاف در چیست؟ اساس اختلاف بر سر همان ماهیت و دلالت این واقعه است:

۱ برادران اهل تسنن اظهار می دارند که این حادثه عظیم تاریخی و سخنان و تأکیدات پیامبر اکرم(ص)، صرفا به معنای لزوم «محبت و دوستی» حضرت علی(ع) است، و هیچ دلالتی بر امامت و زمامداری و لزوم پیروی از ایشان ندارد. دلیل آنان نیز آن است که «ولایت» چند معنا دارد و یکی از معانی آن «دوستی» است. بنابراین تا زمانی که به این معنا قابل حمل است، نمی توان به معانی دیگر آن تمسّک

جست.

۲ دیدگاه شیعه این است که ماهیت این حادثه و سخنان پیامبر اکرم(ص)، نصی صریح و قاطع بر امامت و پیشوایی حضرت علی(ع) است و قراین و شواهد حالی، مقالی و مقامی به گونه ای است که هرگز نمی توان آن را تنها به دوستی و محبت تفسیر کرد. البته باید توجه داشته باشید که شیعه ادله بی شمار دیگری از قرآن و عقل و سنت بر امامت آن حضرت در دست دارد و این مسأله یکی از آن ادله می باشد، نه تنها دلیل. در عین حال این رخداد، حجتیقاطع و خلل ناپذیر است و به هیچ روی نمی توان از آن دست برداشت. دلایل و قرائنی که بر صحّت دیدگاه شیعه گواهی می دهد، عبارت است:

۱ معنای ولایت: لغت شناسان و کتاب های برجسته و ممتاز لغت، کلمه ولایت را به معنای سرپرستی، عهده داری امور، سلطه، استیلاء رهبری و زمامداری معنا کرده اند. در این جا معنای این کلمه را با برخی از مشتقاتش فقط از کتاب های لغت اهل سنت برایتان نقل می کنیم:

– راغب اصفهانی می نویسد: «وِلایت؛ یعنی، یاری کردن. و وَلایت؛ یعنی، زمامداری و سرپرستی امور و گفته شده است که ولایت و ولایت مانند دِلالت و دَلالت است و حقیقت آن «سرپرستی» است. ولی و مولی نیز در همین معنا به کار می رود»، (المفردات الراغب، ص ۵۷۰).

– ابن اثیر می نویسد: «ولیّ؛ یعنی، یاور... و هر کس امری را بر عهده گیرد، «مولی و ولیّ آن است». سپس خودش می گوید: «و از همین قبیل است حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه»... و سخن عمر که به علی(ع) گفت: «تو مولای هر مؤمنی شدی»؛ یعنی، «ولی مؤمنان گشتی»، (النهایه، لابن اثیر، ج

۵، ص۲۲۷).

- صاحب صحاح اللغه می نویسد: «... هر کس سرپرستی امور کسی را به عهده گیرد ولی او است»، (الصحاح فی لغه العرب، ج ۶، ص ۲۵۲۸).

- صاحب مقاییس می نویسد: «.. هر کس زمام امر دیگری را به عهده گیرد «ولیّ او است»»، (معجم مقاییس اللغه، ج ۶، ص ص ۱۴۱).

اکنون با این گفته های مصرّح ارباب لغت، چگونه می توان «من کنت مولاه فعلی مولاه» را به «دوستی» صرف معنا کرد و سرپرستی اجتماعی و زمامداری را از آن جدا ساخت؟! مگر نه این است که «ابن اثیر» لغت شناس معروف عرب و سنی، خودش تصریح می کند که کلمه «مولی» در روایت «من کنت مولاه فعلیّ مولاه» از زبان پیامبر(ص) و در گفتار عمر در همین معنا به کار رفته است؟

۲ خطاب تند و قاطع الهی: آیا اگر حادثه غدیر صرفا برای اعلام دوستی حضرت علی(ع) بود، آن قدر اهمیت داشت که خداوند به پیامبرش وحی کند، که اگر آن را ابلاغ نکنی، رسالت الهی را انجام نداده ای؟ خداوند می فرماید: یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك و ان لم تفعل فما بلغت رسالته واللّه یعصمك من الناس ان اللّه لایهدی القوم الکافرین ، (مائده، آیه ۷۰). آیا این اخطار شدید اللحن به خوبی نشان نمی دهد که مسألهبالاتر از این حرف ها است؟ البته محبت امیرالمؤمنین(ع) جایگاه بسیار بلندی دارد و یکی از نشانه های ایمان است؛ لیکن بحث در این است که این خطبه بنا به دلایل ذکر شده، قطعا منحصر به «ولایت محبت» نیست.

۳ دلداری خدایی: در آیه یاد شده، خداوند پیامبر را دلداری داده، می فرماید: در راستای اجرای این مأموریت، خداوند تو را در

مقابـل توطئه هـای مردم محـافظت می کنـد واللّه یعصـمک من النـاس . آیـااین مسأله نشان نمی دهـد که این مأموریت، مسأله مهمی بوده است که پیـامبر(ص) بیم آن داشـته که برخی بر اثر هواهـای نفسـانی به مقـابله برخاسـته و توطئه کننـد؟ آیـا فقط با اعلام دوستی حضرت علی(ع) جای چنین خوفی بود؟

۴ گزینش مکان: آیا این که پیامبر(ص) جحفه را – که مکان جـدا شـدن و انشـعاب مسافران است – انتخاب کردنـد، تا همگی قبـل از انشـعاب در سـخنرانی آن حضـرت حضور داشـته باشـند و نیز این که پیـامبر(ص)دسـتور دادنـد کسانی که از آن مکان گذشته بودند برگردند، و صبر نمودند تا کسانی هم که عقب مانده بودند، از راه برسند و... نشانه چیست؟

این که دسـتور دادنـد که شاهـدان به غایبان اطلاع دهنـد و این «نبأ عظیم» را به گوش همگان برساننـد، دلالت بر این ندارد که مسـأله، برای امت اسـلامی فوق العـاده مهم و حیاتی است؟ آیا عاقلانه است که پیشوای بزرگ مسـلمانان در آخرین سـخنرانی برای جمعیت باشـکوه حـج گزاران و در آن گرمـای سوزان، مسـافران خسـته و کوفته را گرد آورد و بـا این تأکیـدات، با آنان سخن بگوید و تنها مقصودش این باشد که بگوید: «علی را دوست داشتهباشید»؟!

۵ نزول آیه اکمال: این که پس از اجرای این مأموریت، آیه نازل شد که: الیوم اکملت لکم دینکم و رضیت لکم الاسلام دینا ، (مائده، آیه۳). آیا دلالت بر این ندارد که مسأله بالاتر از صـرف محبت بوده و آیا فقط با دوستی حضـرت علی(ع) – نه رهبری و پیشوایی آن حضرت – دین کامل شد و خداوند اسلام را پسندید؟

اگر مسأله فقط دوستی و مودّت بود، که در

این رابطه قبلاًـ آیه ای نـازل شـده و از این جهت نقصـی در دین نبود؛ زیرا آیه قـل لاـ اسـألکم علیه اجرا الا الموده فی القربی ، (شوری، آیه ۲۳) قبلاً نازل گشته بود. پس نتیجه می گیریم که آیه اکمال، پیام دیگری را در بر دارد.

۶ چرا پیامبر(ص) در آن حادثه، به مسائل اعتقادی استشهاد نموده و در کنار آنها مسأله ولایت را مطرح کردند؟

۷ چرا پیامبر(ص) عترت را در کنار قرآن و به عنوان «ثقل اصغر» ذکر نمودند؟

۸ چرا پیامبر(ص)فرمودنـد: قرآن و عترت از یکـدیگر جـدا نمی شونـد و فرمودنـد: امت بایـد به هر دو چنگ زند؟ آیا صـرف دوست داشـتن قرآن کافی است یا باید از آن پیروی کرد و آن را امام و پیشوای خود دانست؟ وحدت سیاق نشان می دهد که در مورد اهل بیت(ع) ، نیز باید همین گونه رفتار کرد و آنان را سرمشق، الگو و پیشوای عملی خود قرار داد.

۹ چرا پیـامبر(ص) به مسـألهٔ ایفای رسالت و سـپس به «اولویت» خود بر مؤمنان انگشت می گـذارد و بلافاصـله مسألهٔ ولایت را طرح می کند؟

۱۰ چرا پیامبر(ص) مسأله ولایت را سه یا چهار بار تکرار می کند؟ این همه تأکید برای چیست؟

۱۱ چرا پیامبر(ص) بعـد از این حادثه فرمودنـد: «اللّه اکبر» بر اکمال دین و اتمام نعمت و خشـنودی خدا به رسالت من و ولایت علی «بعد از من»؟

نکته مهم در این جا این است که اگر مقصود از «ولایت» محبت باشد دیگر قید «بعد از من»، زا

چرا ما «شـیعیان» با روی خوش و با حسن خلق و کمال مهربانی با اهل تسـنن برخورد می کنیم ولی آنها نوعاً با دید عناد و دشـمنی و لجاج با ما برخورد می کنند و حتی برخی از آنان نسبت شرک و تهمت قبرپرستی بما می زنند، منشأ و علت این گونه برخوردها چیست؟

پرسش

چرا مـا «شـیعیان» بـا روی خوش و بـا حسن خلق و کمـال مهربـانی با اهل تسـنن برخورد می کنیم ولی آنها نوعاً با دیـد عناد و دشمنی و لجاج

بـا مـا برخورد می کننـد و حتی برخی از آنان نسـبت شـرک و تهمت قبرپرستی بما می زننـد، منشأ و علت این گونه برخوردها چیست؟

پاسخ(قسمت اول)

مکتب تشیع در راستای پیروی از قرآن کریم و به تبعیت از سنت پیـامبراکرم(ص) و اهـل بیت آن حضـرت روشـی جز مهر و محبت و خوش خلقی نسبت به همه مسـلمانان، نمی پذیرد و نمی پسندد و در واقع مقتضای مکتب و نشان شیعه بودن شخص، خـوش رفتـاری و خوش زبـانی بـا دیگران است، به طوری که فقهـا و مراجع تقلیـد فرموده انـد: شایسـته است شـیعیان در نمـاز جماعت اهل تسـنن شـرکت کنند و با حضور خود تألیف قلوب نمایند و از آنچه موجب تفرقه و بدبینی است پرهیز کنند. (البته در چگونگی نماز با آنها و اینکه اقتدا است یا صوری باید هر کس به مرجع تقلید خود مراجعه و طبق فتوای او عمل کند).

ولی از بین اهل تسـنن، عـدّه ای با دیـد دیگری به شـیعه و خصوصاً به ایرانیها نگاه می کننـد و مبلغین آنها در بین مردم وانمود کرده انـد که شـیعیان، اعمـال شـرک آمیز انجـام می دهنـد و حتی در مـدارس و در رسـانه هـای گروهی و در خطبه نمازهـای جمعه {۱} علیه شیعه برنـامه دارنـد و شـیعیان را متهم می کننـد که بـدعت گـذار و مشـرکند و همین تبلیغات و تهمتها موجب بدبینی آنها نسبت به شیعه شده است.

البته گاهی اعمال عوامانه ای از ایرانیها می بیننـد و آنها را دلیل و مدرک تهمتهای خود قرار می دهند که ما باید مراقب باشـیم و بهانه دست آنها ندهیم و سـبب وهن مذهب و بدنامی شـیعه نشویم، از ریختن نامه در بقیع یا ریسـمان و پارچه بستن به پنجره های بقیع یا شمع روشن کردن

و خاک از بقیع برداشتن و یا پشت دیوار بقیع نماز خواندن و مانند این امور، پرهیز کنیم.

سال گذشته شبها که حضور در پشت بقیع آزاد بود متأسفانه برخی از عوام پشت بقیع شمع روشن می کردند که دیوار سیاه می شد، پارچه و ریسمان و قفلهای متعدد به پنجره ها می بستند نامه های مختلف با عباراتی، خطاب به ائمه بقیع(علیهم السلام) به فاطمه زهرا (س)، به امام زمان(ع) داخل بقیع می ریختند.

صبح که مأمورین می آمدند و آن وضع را می دیدند، آن قفلها و ریسمانها و نامه ها را مشاهده می کردند، شروع به بدگویی و توهین به شیعیان می کردند و انواع فحش و سب و لعن و نسبتهای ناروا به شیعه و به ایرانی نثار می کردند.

یکی از آنها ریسمانها و کهنه ها را با چاقو می برید و با غیظ و غضب رو به اینجانب گفت: شما می گویید ما مسلمان و جعفری هستیم، اگر مسلمان و شیعه جعفر بن محمد(ع) هستید، این کارها چیست که انجام می دهید؟ این قفلها و این نامه ها چیست؟ چرا حاجات خود را از خدا نمی طلبید؟ چرا به جای دعا و خواندن قرآن به این کارها رو می آورید؟

به او گفتم: آیا دیده ای یک نفر از اهل علم و خردمند و فهمیده چنین اعمالی انجام داده باشد یا در کتابی دستور این قبیل اعمال را در اینجا داده باشند؟

گفت: نمی دانم ولی هر چه هست کار شما است و غیر ایرانیها اینجا نیستند و چنین کارهایی نمی کنند و نامه ها هم به فارسی نوشته شده است.

گفتم: این کارها از جانب افراد نادان و بی سواد سر می زند و روحانیون مرتب تذکر می دهند ولی آنها گوش نمی دهند، بعد گفتم: این اعمال را نباید انجام

دهنـد ولی در عین حال مجوز تهمت و ناسـزاگویی به آنها نمی شود، اینها شـرک و کف نیست، نهایت اشـتباه است و از روی جهالت انجام داده اند. این را گفتم و رفتم و او همچنان بدگویی می کرد.

خداونـد همه مـا را بوظـائف دینی و اخلاقی آگاه فرمایـد و از آنچه موجب توهین به شـیعه و مـذهب حقّه جعفری می شود بر کنار دارد. امام صادق(ع) فرمود:

«معاشر الشیعه کونوا لنا زیناً و لا تکونوا علینا شیناً، قولوا للناس حسنا و احفظوا السنتکم و کفّوها عن الفضول و قبح القول».

آبروی مـا باشـید و ما را زشت و بـد جلوه ندهیـد و نسـبت به مردم خوش زبان باشـید و زبانتان را حفظ کنیـد و از حرفهای بی فایده و زشت خودداری کنید.{۲}

در هر حـال، حرف آƠگروه خاص به شـیعیان و سایر مسـلمانان این است که می گوینـد: هر عمل دینی که رسول اللّه(ص) یا صحابه آن حضـرت انجام داده اند، مشـروع و جایز است و آنچه نبوده و انجام نداده اند و بعد از آنها رایج شده است بدعت و حرام و مـوجب شـرک و خروج از دیـن اسـت، چـون اگر در ایـن کارهـا کـه بعـداً رایـج شـده، خی...و مصلحت بـود، رəşĝاللّه(ص) و صـحابه در انجام آن بر ما پیشی می گرفتند و از اینکه آنها انجام نداده اند معلوم می شود خیر و مصلحت در انجام آنها وجود ندارد.

روایتی نیز نقل کرده اند که رسول اللّه(ص) و صـحابه در انجام آن بر ما پیشی می گرفتند و از اینکه آنها انجام نداده اند معلوم می شود خیر و مصلحت در انجام آنها وجود ندارد.

روایتی نیز نقل کرده اند که رسول اللّه(ص) مسلمانان را از انجام کارهایی که سابقه ندارد بر حذر داشته و فرموده است:

«ایّاکم

و محدثات الأمور فإن کل محدثه بدعه و کل بدعه ضلاله».

از اموری که تازگی دارد پرهیز کنید به درستی که هر امر تازه (که در دین سابقه نداشته) بدعت است و هر بدعتی ضلالت و گمراهی است.{۳}

بر این اساس مدعی هستند که بعضی اعمال چون در عهد رسول اللَّه(ص) و در زمان صحابه انجام نشده و سابقه ندارد، بدعت و حرام است و برخی از آنها شرک اکبر و مرتکب آن کافر است، و حتی اینکه ابن تیمیه گفته است:

هر کس برخی از این کارها را انجام دهد توبه داده می شود و اگر توبه نکرد کشته می شود.{۴} (یعنی باید او را کشت و خونش هدر است) و آن اعمال که به نظر آن گروه بدعت و موجب شرک و کفر است، به قرار ذیل می باشد.

اعمالی که به نظر عده ای از آنان بدعت و حرام است

۱. سفر کردن به قصد زیارت قبر رسول اللَّه(ص) و ائمه(علیهم السلام) و کلیّه اماکن مقدسه و مساجد، جز مسجدالحرام و مسجدالنبی و مسجدالأقصی.

۲. گنبد و بارگاه و گلدسته و هر گونه بنایی روی قبر ساختن -. قبر هر کس که باشد -.

۳. چیز روی قبر نوشتن.

۴. روی قبر یا کنار آن قرآن خواندن.

۵. ضریح و منبر رسول اللَّه(ص) و ضریح و سایر آثار متعلق به ائمه(علیهم السلام) و اعتاب مقدسه آنان را بوسیدن و دست کشیدن و صورت بر آنها نهادن.

۶. بوسیدن و دست کشیدن به ارکان کعبه و صورت نهادن به دیوار کعبه و مقام ابراهیم(ع) و هر جمادی از جمادات، جز حجر الأسود.

۷. توسل به انبیاء و اولیای خدا و آنان را بین خود و خدا واسطه قرار دادن و دعای

توسل خواندن و یا رسول اللَّه(ص) و یا علی(ع) و یا حسن(ع) و یا حسین(ع) و مانند اینها گفتن.

۸. نذر کردن برای مشاهد مشرفه و برای تعمیر و روشنایی آنها، شمع روشن کردن و نذر گوسفند و قربانی برای زوار و مانند اینها -. که مدعی هستند این قبیل نذرها برای غیر خدا است و بدعت و حرام است -.

۹. کار خیر انجام دادن و ثوابش را به دیگری که زنده است هدیه کردن.

۱۰. از رسول اللَّه(ص) و سایر انبیاء و اولیای خدا طلب شفاعت نمودن.

۱۱. در حالی که زائر رو به قبر رسول اللَّه(ص) یا سایر قبور ایستاده است، دست به دعا بلند کردن. - می گویند: باید رو به قبله دعا کرد و رو به قبله دست به دعا بلند کرد -.

۱۲. روی قبر و کنار آن نماز خواندن و دعا کردن. - قبر هر کس که باشد -.

۱۳. به غیر خدا استغاثه نمودن.

۱۴. برای غیر خدا خم شدن.

۱۵. دور قبر گردیدن. (طواف قبور)

۱۶. جلوی کسی بلند شدن.

۱۷. در موالید و اعیاد مذهبی جشن گرفتن.

۱۸. مجلس عزاداری تشکیل دادن.

۱۹. برای کسی که فوت کرده مجلس ختم و فاتحه گرفتن و اطعام کردن.

۲۰. به غیر خدا قسم یاد کردن.

۲۱. هم خوانی و هم آهنگ چیز خواندن، اعم از قرآن یا دعا و شعر و حتی صلوات دسته جمعی فرستادن.

۲۲. «اللهمن بحرمه فلان عندک» گفتن.

و غیر اینها از کارهایی که به اسم دین و به عنوان عبادت انجام می شود و حال اینکه در صدر اسلام چنین اعمالی نبوده و انجام نداده اند و همه اینها را بدعت و شرک دانسته و می گویند هر کس یکی از اینها را انجام دهد از

دین خارج است.{۵}

آری آنها طبق این طرز تفکر مـدعی هسـتند که اعمال نام برده بدعت و موجب شـرک است و انجام آنها حرام می باشد و می داننـد و می بیننـد که برخی از این امور در کتابهـای شـیعیان موجود است و نیز توسـلات و دعاهای دسـته جمعی و نـذورات و زیارت رفتن شیعیان را می بینند و برای آنها از همه ناگوارتر شهرت زیارت عاشورا است که مشتمل بر لعن است و توسط شیعه تکثیر و خوانده می شود، از سویی بی اعتنایی به دو خلیفه در مسجدالنبی و عثمان در بقیع و شدت علاقه شیعه را به ائمه بقیع و ام البنین مادر ابوالفضل العباس(ع) را مشاهده می کنند و این جهات همه دست به هم داده و سـبب تندی و خشونت آنها نسبت به شیعه می باشد.

پاسخ(قسمت دوم)

از همه اینها گذشـته، عدّه ای از آنان ذاتاً تند خو و حتی در بین خودشان نسـبت به یکدیگر کم عاطفه و احیاناً بی رحم هستند و از کوزه همان در آید که در او است.

به این روایت از صحیح بخاری توجه کنید

سعـد بن عباد بیمار شد رسول اللَّه(ص) با عبدالرحمن بن عوف و سـعد وقاص و ابن مسـعود به عیادت او رفتند، اهل بیت سـعد بن عبـاده دور او جمـع و او را احـاطه کرده بودنـد رسـول اللَّه(ص) احوال او را پرسـید و شـروع کرد به گریه کردن، همراهـان حضـرت نیز با دیدن گریه رسول اللَّه(ص) شـروع به گریه کردند، سپس رسول اللَّه(ص) فرمود: خداوند به گریه و اشک چشم حزن قلب، کسـی را عـذاب نمی کنـد، بلکه به واسـطه زبان که حرفهایی که نبایـد بزند و می زند، عذاب می کند یا ترحم می کند، [سپس در ادامه روایت نقل کرده اند

که] به درستی که میّت به سبب اینکه اهلش بر او گریه می کند، عذاب می شود و عمر بن الخطاب این گونه بود که در گریه بر مرده با عصا کتک می زد و سنگ پرتاب می کرد و خاک می پاشید.

«و کان عمر رضی اللّه عنه یضرب فیه بالعَصاء و یَرمِی بالحجاره و یَحثی بِالتُّراب». {۶}

ظاهر این روایت این است که سیره مستمر و اخلاق ذاتی عمر این بوده که هر کس بر مرده اش گریه می کرده است با چوب و سنگ و خاک او را از گریه باز می داشته و ساکت می کرده است، مثلاً اگر زنی فرزند جوانش را از دست داده و در مصیبت و عزای او گریه می کرده است داروی آرام بخش او چوب و سنگ و خاکی بوده که از دست این خلیفه نثارش می شده است و همانجایی که رسول اللّه(ص) اشک می ریخته، او چوب و سنگ و خاک به کار می برده است ببین تفاوت ره از کجا است تا به کجا، یعنی درست در نقطه مقابل و ضد «رحماء بینهم» و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

ضمناً اگر این روایت در صحیح بخاری - که می گویند، بعد از قرآن صحیح ترین و معتبرترین کتابها است - نبود، جرأت نقل آن نبود.

در هر حال، جایی که رفتار آنها در جامعه خودشان آن گونه بوده است، توقع رفتار مناسب و انسانی از آنها نسبت به شیعه آن هم ایرانی بی وجه است.

شخصی از آنان در مقام تفاخر، به یک ایرانی گفته بود، خداوند به ما عنایت خاصّی دارد و دلیل آن این است که، رسول اللّه(ص) را در بین ما فرستاده است.

شخص ایرانی به آن گفته بود، بلی،

معلوم است که تعمیر کار را برای ماشین خراب و معیوب می فرستند، برای ماشین سالم و بی عیب که نمی فرستند.

در اینجا مناسب است به مبدأ این طرز فکر و عقیده و پیامدهای آن اشاره شود.

بنیان گزار گروه تندرو

به طور خلاصه اول کسی که با زیارت اولیاء و بنای مزارها مخالفت کرد ابن تیمیه حرانی (م ۷۲۸ ق) است که پدرش حنبلی مذهب بوده و پس از او شاگردش ابن قیّم جوزیّه (م ۷۵۱ ق) است که عقاید استادش را دنبال کرد و در این رابطه کتابهایی هم نوشته اند.

ابن تیمیه معتقد بد پیرایه هایی بر دین اسلام بسته شده که می بایست آنها را کنار گذارد و به سادگی اولیه اسلام برگشت منتها در این عقیده به افراط رو آورد و روایات و سیره عملی مسلمانان را نادیده گرفت و مدعی شد که بنابر قبور و سفر برای زیارت بدعت است.

شاگردش ابن قیم از عقاید استاد دفاع کرد ولی این دو نفر با مخالفت علمای اسلام، روبرو شدند و کاری از پیش نبردند تا این که محمد بن عبدالوهاب نجدی معتقد به همان عقیده شد و چون شخصی سیاسی بود و زمینه را برای ایجاد یک گروه و فرقه خاصی مناسب دید خود را به عنوان مصلح دینی معرفی کرد و دست و سیاست نیز با او همراهی نمود و پس از مدتی مردم را به مرام تازه یعنی همان عقاید ابن تیمیه سوق داد.

محمد بن عبدالوهاب به مدینه منوره رفت و برای اولین بار مسلمانان را از توسل و تبرک به قبر پیغمبر اکرم(ص) منع کرد و سرانجام فرقه ای تشکیل داد.

در بدو امر نام این فرقه به نام بنیان گزار

آن مرام بود و وهابی خوانده می شدند ولی پس از مدتی نام خود را عوض کرده و خود را سلفی خواندند و مدعی هستند که از سلف اسلام و سنت رسول اللّه(ص) پیروی می کنند و در زمینه توحید و برخی از اعمال عبادی با اکثر مسلمانان اعم از شیعه و سنی مخالف و در تضاد هستند.

بر همین اساس در سالهای ۱۱۶۰ تا ۱۲۰۶ به نام دفاع از توحید و مبارزه با شرک جمع کثیری از مسلمانان را قتل عام کردند و در سال ۱۲۱۶ با یک حمله غافلگیرانه به کربلا هجوم آورده و به تخریب حرم مطهر امام حسین(ع) و سایر اماکن مقدسه کربلا پرداختند و اموال با ارزش اماکن مقدسه را به غارت بردند و جمع کثیری از اهالی کربلا را کشتند و به پیر و جوان، زن و مرد رحم نکردند و خانه های زیادی را غارت کردند.

در سال ۱۳۴۳ قبور بزرگان اسلام را در حجاز تخریب کردند، در روز هشتم شوال قبور ائمه بقیع و سایر اماکن مقدّسه را منهدم نمودند، جز قبر پیامبر(ص) را که از ترس نفرت عموم مسلمانان متعرض آن نشدند.{۷}

این گروه اکثراً خشن، متعصب، قشری و بی منطق هستند و به جای توجه به دلیل و برهانو عقل و عاطفه، بر عناد و لجاج و خشونت و تهمت زدن تکیه کرده و مسائل اسلام را در مبارزه با چند مسأله مانند زیارت، توسل، گریه بر اموات، شفاعت خلاصه کرده اند و به اندک چیزی به طور جدّی به مسلمانان نسبت شرک و کفر می دهند و چنانچه قدرت بدستشان بیاید به سادگی خون و مال هر مسلمانی که با آنها هم عقیده نباشد

مباح و حلال می دانند.{۸}

از سویی پیروان خود را عملاً از مباحث مهم اسلام مانند عدالت اجتماعی، مسائل اقتصادی، سیاسی و شناخت دشمنان اسلام و مسلمین دور نگاه داشته و آنها را نسبت به روش استعمارگران به اهداف شوم آنها ناآگاه و بی تفاوت ساخته اند.

در موسم حج و عمره افرادی را که غالباً افغانی و به زبان فارسی آشنا هستند، تجهیز می کنند و آنها در جمع زائران و گاهی در قبرستان بقیع همان حرفها و تهمتها را با تندی و خشونت مطرح و همه را مشرک و کافر می خوانند، گاهی که دانشجویان ایرانی مشرّف می شوند سراغ آنها می روند و کتابهای مشتمل بر عقاید انحرافی و یا کتابهایی بر ضد تشیع و بر علیه فقها شیعه در اختیار آنها قرار می دهند، از ورود کتابهایی مانند الغدیر، المراجعات و شبهای پیشاور و مانند اینهاإ؛اِّت سخت جلوگیری می کنند، حاضر نیستند با علمای شیعه که از نجف اشرف و قم و سایر بلاد شیعه مشرّف می شوند، بحث و تبادل نظر کنند.

در قبرستانهای مورد توجه مسلمانان، خصوصاً شیعیان، تابلوهایی نصب کرده و روی آنها آیات و روایاتی نوشته اند که مربوط به کفار و مشرکین است و گویا زائران آن اماکن مقدسه مشرک و کافر هستند و آنها می خواهند با ارائه آن آیات و روایات زائران را به اسلام دعوت کنند.

یک نفر از آنها به یک ایرانی نسبت شرک داد، با تندی به او گفتم: یعنی می گویی ملک فهد مشرک را به مدینه و مکه راه داده است؟ تا این حرف را زدم وحشت کرد و گفت: خیر، مقصود من شما ایرانی ها نبوده اید و فرار کرد.

[۱]. مانند آنچه در حضور آقای هاشمی رفسنجانی

انجام داده اند.

[۲]. سفینه البحار، باب الشین بعده الیاء: الشیعه و اوصافهم.

[۳]. نقل از کتاب، فتاوی مهمه لعموم الامه تألیف عبداللّه بن باز، شماره ۱۱، ص ۳۲ و تحفه الاخوان او، ص ۸.

[۴].ابن تیمیه در رساله زیارت القبور و الاستنجاد بالمقبور، ص ۱۹ گفته است: «و اما من یأتی الی قبر نبیّ او صالح... و یسأله و یستنجده فهذه علی ثلاثه درجات، احدها ان یسأله حاجته مثل ان یسأله ان یزیل مرضه او مرض دوابه او یقضی دینه او ینتقم من عدوه او یعافی نفسه و اهله و نحو ذلک ممّا لا یقدر علیه الا اللّه عزوجل، فهذا شرک صریح یجب ان یستتاب صاحبه فان تاب و الإقتل»

و در صفحه ۵۹ گفته است: هر کس به غیر خدا استغاثه کند و از غیر خدا مدد بجوید کافر است و توبه داده می شود و اگر توبه نکرد کشته می شود.

[۵]. درباره بدعت بودن امور نام برده به رساله «زیارت القبور و الاستنجاد بالمقبور» ابن تیمیه، و به کتاب «تحفه الاخوان» بن باز، و «فتاوی مهمه» بن باز و «صلاهالمؤمن» القحطانی، ص ۱۳۶، مراجعه شود.

[۶]. صحیح بخاری، کتاب الجنائز باب البکاء عند المریض، ص ۲۰۹، ح ۱۳۰۴ و صحیح مسلم، کتاب الجنائز «باب البکاء علی المیت» ص ۳۹۴، ح ۹۲۴.

[۷]. به کتاب: کشف الارتباب فی اتباع محمد بن عبدالوهاب، تألیف سید محسن امین(قدس سره) مراجعه شود.

[۸]. همان

عوامل تقویت وحدت جهان اسلام

برای این که بین شیعه و سنی رابطه برقرار کنیم ، و بین آنان وحدت ایجاد نماییم، چه باید کنیم؟

پرسش

برای این که بین شیعه و سنی رابطه برقرار کنیم ، و بین آنان وحدت ایجاد نماییم، چه باید کنیم؟

پاسخ

برای ایجاد وحدت اسلامی راهکارهای متعددی وجود دارد که به بعضی اشاره می شود:

۱) گفتگو (دیالوگ)

اولین و مهم ترین راهکار جهت همگرایی مسلمانان، گفتمان علمی است، بدین معنا که نظریه پردازان و عالمان دینی فرقه های اسلامی در کنار هم قرار گرفته، گفتگوهای علمی انجام دهند. در این گفتگوها بر مسایل مشترک تأکید شده و عالمان اسلامی از مبانی یکدیگر آشنا شوند؛ زیرا خیلی از مسایل اختلافی بین مسلمانان ناشی از آن است که فرقه های اسلامی از بعضی اصول و مبانی یکدیگر آشنایی کامل ندارند . عدم آشنایی کامل آنها از اصول یکدیگر موجب شده که مسلمانان که برداشت های نادرستی از هم داشته و نسبت به یکدیگر بدبین گردند، حتی حکم تکفیر یکدیگر را صادر نموده و زمینه های برخوردهای فیزیکی فراهم گردد. بیشتر تعصبات مذهبی و قومی نیز ریشه در عدم آگاهی از مبانی گروه های اسلامی دارد.

عدم آشنایی مذاهب از عقاید یکدیگر موجب می شود دشمنان اسلام و آنها که از تفرقه ها میان فرقه های اسلامی سود می برند . به واسطه جهل و ناآگاهی مردم، موارد اختلاف برانگیز را پررنگ تر کرده و مواردی را که موجب اتحاد بین مسلمانان می شود، نادیده گیرند.

علامه شرف الدین یکی از اندیشمندان شیعی است که به گفتمان علمی پرداخته و بین او و شیخ سلیم بشری (از علمای اهل سنت) سؤال و جواب هایی مطرح شده است که نتیجه آن کتاب "المراجعات" است که نقش بنیادی در زمینه و فرهنگ سازی برای

وحدت اسلامی دارد.

۲ – توجه به نقاط مشترک و دشمن مشترک:

یکی از عوامل مهمی که در جهان معاصر می تواند موجب وحدت بین دو گروه بزرگ اسلام شود، توجه به نقاط مشترک بین این دو مذهب است. مطمئناً مسائل مورد اتفاق میان این دو مذهب بسیار فراتر از موارد اختلاف می باشداما غالباً مسائل مورد اختلاف مورد توجه قرار گرفته و مسائل و اعتقادات مشترک نادیده نگاشته می شود، که یکی از عوامل ایجاد اختلاف و دوری هر چه بیشتر مسلمانان از یکدیگر است.

هم چنین توجه به دشمن مشترکی که اصل اسلام و کشورهای اسلامی و مردم جهان اسلام را مورد مذمت قرار داده است، یکی از عوامل مهم اتفاق نظر و وحدت میان کشورهای اسلامی می تواند می باشد. اگر به صدر اسلام نیز نگاه کنیم، علت اساسی سکوت امیرمؤمنان و ائمه معصومین (ع) و همراهی با مخالفان فکری و عقیدتی در جهان اسلام، توجه به دشمن مشترک و مورد تهدید قرار گرفتن مرزهای اسلامی به وسیله دشمنان اسلام بوده است.

۳ – تدوین آثار فرشت های علمی

یکی از شیوه های کاربردی در ایجاد وحدت اسلامی تدوین اثار علمی در قالب کتاب ، مجله و روزنامه ، نیز برگزاری نشست های علمی و تبادل افکار و نظریات است . در آثار علمی باید به عوامل وحدت و عوامل اختلاف پرداخته شده و مشکلات جهان اسلام بررسی گردد. تدوین فقه مقارن و عقاید تطبیقی و مقایسه ای نیز باید از محورهای مهم آثار علمی باشند . کتاب هایی مانند "الفصول المهمه" تألیف علامه شرف الدین و انتشار مجله ای مانند "رسالهالتقریب" نقش بنیادی در زمینه سازی

وحدت اسلامی داشتند. از سوی دیگر با تدوین سریال ها و نمایش نامه ها نیز می توان جهت ایجاد وحدت اسلامی زمینه سازی نمود. بهتر است این دست از آثار به زبان های مختلف ترجمه شوند و در اختیار مسلمانان قرار گیرند.

۴ – صدور فتواهای همگرایی

بی تردید صدور فتوای مجتهدان فرقه های اسلامی نقش بنیادی در وحدت اسلامی دارد، همان گونه که نقش اساسی در اختلافات مسلمانان دارد. اگر مجتهدان فتاوایی مانند جواز شرکت نمودن مسلمانان در مراسم عبادی همدیگر را صادر نمایند، زمینه های همسویی مسلمانان را فراهم می کند. بعضی از مجتهدان و عالمان اهل سنت و تشیع در این خصوص پیشگام بوده اند.

شیخ محمود شلتوت ، رئیس دانشگاه الازهر مصر در زمان جمال عبدالناصر یکی از کسانی است که در فتوای معروف خود، مذهب جعفری و فقه شیعه را به عنوان یک مذهب رسمی و فقهی تأیید کرد.(۱) فتوای معروف او در زمان خود در نزدیکی اهل سنت به شیعه تأثیر به سزایی داشت.

۵ – آشنایی با معارف اسلامی

یکی از راهکارهای وحدت اسلامی، آشنایی مسلمانان با آموزه های دینی است. در آیات متعدد مسلمانان به همگرایی دعوت شده اند.(۲) در برخی از آیات همه مسلمانان برادران دینی خوانده شده و مرزهای جغرافیایی و ملی نادیده گرفته شده است :"انما المؤمنون اخوه..."(۳)

"واعتصموا بحبل الله جمیعاً و لا تفرّقوا...".(۴) در روایات اسلامی نیز همه مسلمانان به همبستگی و اتحاد اسلامی سفارش شده است. (۵)

چرا مسلمانان وحدت ندارند؟

یکی از عوامل مهم آن فاصله گیری از معارف و آموزه های دینی است. شخصیت هایی مانند امام راحل و علامه شرف الدین بر این باور بودند که

جهت" ایجاد وحدت اسلامی" آشنایی کامل مسلمانان با معارف اسلامی لازم است. نکته قابل دقت آن است که یکی از موارد قانون اساسی "جماعه التقریب بین المذاهب الاسلامیه" که در قاهره تشکیل شده ، آن بود که مسلمانان با معارف اسلامی آشنایی پیدا کنند.

۶ - شناسایی عوامل اختلاف

برای ایجاد وحدت اسلامی، همان گونه که شناخت عوامل و زمینه های همگرایی ضرورت دارد، شناخت عوامل و زمینه های اختلاف نیز بایسته است. بر این اساس برای ایجاد وحدت اسلامی، باید عوامل اختلاف همانند تعصبات قومی، قدرت گرایی و پیروی از هواهای نفسانی، شناسایی و با آنها مبارزه گردد. دشمنان خارجی نیز نقش بنیادی در ایجاد اختلاف داشته و دارند استعمارگران با شعار "اختلاف بینداز و حکومت کن" بین مسلمانان اختلاف ایجاد کرده اند. داده های تاریخی نشان از آن دارد که استعمارگران در حوادث ناگواری که در جهان اسلام به وجود آمدند، نقش اساسی داشتند. آنان با ایجاد اختلاف جنگ های داخلی را به وجود آوردند. حتی می توان عامل اساسی و ریشه ای ایجاد و پیدایش بعضی از فرقه ها میان اهل سنت و شیعه را استعمارگران دانست و دست های مرموز آنها را پیدا کرد.

بر این اساس برای ایجاد وحدت اسلامی ، شناخت عوامل داخلی و خارجی اختلاف ضرورت دارد. مرحوم آیت الله بروجردی در آخرین لحظات عمر خویش یکی از راه های ایجاد وحدت اسلامی را شناسایی عوامل اختلاف دانست وی می گوید : "من برای ایجاد حسن تفاهم میان مسلمانان آرزوهای بسیار داشتم و درصدد بودم در نامه ای به شیخ محمود شلتوت بنویسم و به ایشان یادآور شوم که موجبات رفع

اختلاف را فراهم سازند".(۶)

۷ – اتخاذ سیاست های مشترک

یکی از شیوه های ایجاد وحدت اسلامی ، اتخاذ سیاست مشترک توسط کشورهای اسلامی است. این سیاست ها می توانند در روابط بین المللی و سیاست های اقتصادی و تشکیل بازارهای مشترک اقتصادی شکل گیرد هم چنین می توان در صحنه های سیاسی در برابر دشمنان مسلمانان سیاست های راهبردی اتخاذ نموده و به حمایت از مظلومان و آسیب دیدگان جهان اسلام پرداخت.

پی نوشت ها :

۱ – عبدالکریم بی آزار شیرازی، همبستگی مذاهب اسلامی . ص ۳۱۰ – ۳۱۱.

۲ – آل عمران، آیه ۱۰۳؛ تفسیر نمونه، ج۳، ص ۴۳.

۳ – حجرات، (۴۹) آیه ۱۰.

۴ – آل عمران، آیه ۱۳.

۵ – تفسیر نمونه، ج۳، ص ۴۶.

۶ – عبدالکریم شیرازی، پیشین، ۱۱۵.

قرآن چگونه به مسأله وحدت در حوزه پیروان ادیان توحیدی پرداخته است؟

پرسش

قرآن چگونه به مسأله وحدت در حوزه پیروان ادیان توحیدی پرداخته است؟

پاسخ

در این باره به دو آیه از قرآن کریم اشاره می کنیم و درباره آن دو مطالبی بیان می نماییم.

آیه ایمان به همه پیامبران و کتب آنان

«امَن الرَّسول بِمـا أُنزل إِلیه مِن رَبّه والمؤُمنون کـلٌّ امَن بِـالله و مَلائِکته وکُتبه و رُسُـله لانُفرّق بَین أَحـد مِن رُسُـله...» بقره / ۲۸۵ [پیامبر (ص) بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده, ایمان آورده است و مؤمنان, همگی به خدا وفرشتگان و کتاب معاد و فرستادگانش ایمان آورده اند [و گفتند]میان هیچ یک از فرستادگانش فرق نمی گذاریم... .]

آیه مزبور, همه موحدان عالم را به اتحاد دعوت می کند و ما باید در دو جبهه اتحاد تلاش و کوشش کنیم یکی اتحاد در داخله مسلمین, که بیش از یک میلیارد مسلمان به عنوان امت اسلام در صف واحد باشند و دیگر آن که پس از تحصیل وحدت اسلامی, باید پای را فراتر نهاده, برای تأمین وحدت موحدان عالم اقدام کنیم تا همه مسلمانان با همه کسانی که دارای کتاب أسمانی اند متحد شده, بتوانند بر ضد ملحدان جهان قیام کنند؛ زیرا الحاد و انکار ماورای طبیعت و حصر موجود, در ماده و انکار وحی و رسالت و قیامت و معاد و نبوت و معجزه و سایر معارف غیبی, پیامدهای تلخ و سوانح سنگین غیر قابل تحمل را به دنبال دارد. لذا, خدای سبحان گذشته از دعوت مسلمانان به اتحاد, موحدان عالم را هم دعوت به اتحاد می کند.

اکنون در دنیای پیشرفته از نظر علوم و صنایع بسیاری از مردم به ذلّت بت پرستی تن داده اند؛ بت پرستی مرامی نیست که

در شرایط کنونی بتواند باقی بماند اگر موحدان عالم, جبهه واحدی تشکیل دهند و از فرهنگ الاهی و توحیدی طرفی ببندند, می توانند بت پرستان عالم را از فرو مایگی رهایی بخشند؛ وگرنه بت پرستان را خطر اِلحاد تهدید می کند که قابل جبران نیست؛ گرچه الحادو بی دینی مورد قبول فطرت نیست و دوام نمی یابد و بت پرستان خود را بر ملحدان ترجیح می دهند.

اتحاد دینی موحدان, سهم به سزایی در رهایی جوامع بشری از ذلت به عزت دارد. لذا خدای سبحان هم به رسول اکرم (ص) دستور داد «قُل یا أَهل الکِتاب تَعالَو إِلی کَلِمه سَواء بَیننا وبَینکم...» آل عمران / ۶۴ و هم به مسلمین آموخت که با همه موحدان عالم از راه جدال اَحسن مجادله کرده, بگویند خدای همه ما یکی است و به آنچه نازل کرده ایمان داریم؛ مگر گروهی که در کسوت اهل کتاب, اهل شرک و الحاد ونفاقند و امید به هدایت آنها نیست «وقُولوا امنّا بِالَذی أُنزل إِلینا وأُنزل إِلیکم وإلهنا وإلهکم واحد وَنَحن لَه مُسلمون»؛ عنکبوت / ۴۶ [خدای ما وشما یکی است و ما در برابر خدای یگانه و یکتا مسلِم و متقادیم و شما نیز چنین باشید.] این مکتب می تواند تمامی موحدان عالم را, که اکثریت قاطع انسان های عصر حاضر را تشکیل می دهند و در برابر ملحدان اقلیتی بیش نیستند, در صف واحد قرار دهد.

آیه دعوت اهل کتاب به وحدت

«قُل یا أَهل الکِتاب تَعالوا اِلی کلمه سواء بیننا وبینکم أَلاّ نَعبد إلّا الله ولا نُشرک بِه شَیئاً ولا یَتّخذ بُعضنا بَعضاً أَرباباً من دون الله فَإِن تَولّوا فَقولوا اشْهِدوا بِأَنّا مُسلمون» أل عمران /۶۴ [بگو ای اهل کتاب!

بیاییـد از آن کلمـه حـق که میـان مـا و شـما یکسـان است, پیروی کنیم و آن کلمه این است که جز خـدای یکتـا هیـچ کس را نپرستیم و چیزی را بـا او شـریک قرار نـدهیم و برخی, برخی را به جـای خـدا به ربوبیت تعظیم نکنیم.] پس, اگر آن ها از حق روی گرداننـد, بگوئیـد شـما گواه باشـید که ما تسلیم فرمان خداونـدیم. گرچه دین, نزد خـدای سـبحان یکی است «إنّ الـدّین عنـدالله الإسـلام ... » آل عمران / ۶۴ لیکن آنچه رایـج است, ادیانی ماننـد یهودیت, مسـیحیت و اسـلام است که دارای اصول مشترک فراواننـد که اگر همه موحدان عالم حول آن اصول مشترک گرد آیند, بسـیاری از عقاید شـرک آلود؛ مانند تثلیث, و ثنیت و رفتارهای ظالمانه اجتماعی رخت بر خواهد بست.

از این رو, قران کریم, نه تنهـا همه مسـلمانان را به اتحـاد حول محور حبـل الله دعوت می کنـد «واعتَصـموا بِحَبل الله جَمیعاً ولا تَفرقوا...» آل عمران / ۱۰۳ بلکه همه موحـدان عالم را به اتحاد دعوت می کنـد؛ چنان که می فرمایـد «قُل یا اهل الکِتاب تَعالَوا إلی کَلمه سواءِ بیننا و بینکم ألّا نعبد إلّا الله ولا نشـرک به شـیئاً ولایَتخذ بَعضـنا بعضاً أرباباً مِن دون الله فإن تولّوا فَقولوا اشْـهدوا بأنّا مسلمون» آل عمران / ۱۰۳

گفتنی است «کلمه» در آیه یاد شـده, به معنای حقیقتی است که در قلب جای می گیرد و در عمل ظهور می کند و در محاوره هـا نیز بیـان می شود و از آن به «حرف» و «قول» نیز تعبیر شـده است. بنـابراین, «قول», «حرف» و «کلمه» برآن معـانی ومعـارفی اطلاق می شود که هم در قلب ریشه دارد, هم در عمل ظهور می کند

و هم بر زبان جاری می شود.

همچنین خطاب بـا کلمه «یـا آهل الکتاب» هماننـد خطاب با کلمه «یا أهل القرآن» به مسـلمانان, زیباترین خطاب به یهودیان و مسیحیان است که جاذبه ای ویژه دارد.

قرآن, چگونه به مسأله وحدت اسلامی پرداخته است؟

پرسش

قرآن, چگونه به مسأله وحدت اسلامی پرداخته است؟

پاسخ

دعوت مسـلمانان به اتحـاد و اُخوّت, در آیـات متعـددی مورد تأکیـد قرار گرفته است که به برخی از آن هـا, همراه با توضـیح مختصر, اشاره می کنیم.

آیه اعتصام به حبل الله

«و اعتصَـموا بِحَبل الله جَمیعاً ولاتَفرّقوا واذکُروا نِعمت الله عَلیکم إِذ کُنتم أَعداءً فَأَلّفَ بَین قُلوبکم فَأَصـبحتم بِنعمته إِخواناً و کُنتم عَلی شَـفا حُفره مِن النّـار فَأَنقـذکم مِنها کَـذالک یُبیّن اللهُ لَکم ایاته لَعلّکم تَهتـدون»؛ آل عمران / ۱۰۳ [همگی به ریسـمان خدا چنگ زنیـد و پراکنـده نشویـد و نعمت خدا را بر خود یادکنید؛ آن گاه که دشـمنان یک دیگر بودید, پس میان دل های شـما اُلفت انداخت تا به لطف او برادران هم شدید و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شـما را از آن رهانید. این گونه, خداوند, نشانه های خود را برای شما روشن می کند؛ باشد که شما هدایت یابید.]

مراد از برادری در این آیه, برادری ایمـانی است. مسـلمانان بـا یکـدیگر برادرنـد؛ چون هر یک از آنان همان چیزی را قصـد و طلب می کند که دیگری در پی آن است.

امیر مؤمنان (ع) در نامه ای به مالک اشتر, او را به رفتار رحیمانه با زیر دسـتان سفارش کرده و برادری دینی و ایمانی و ی را با مسـلمانان مطرح ساخته است «... فَإِنّهم صِنفان إِما أَخ لَک فیِ الدِّین...» (نهج البلاغه, نامه ۵۳, بند۹)؛[مردم و رعیّت دو صنفند یا برادر دینی تو هستند... .]

اعتصـام به حبـل الهی, راه را برای صـعودی جمعی فراهم می آورد و پیامبر (ص) که به تنهایی می توانـد تا «... قاب قوَسـَین أَو أدنی» (سوره نجم, آیه ۹) پرواز کند, مأمور می شود که

امّتی را در این پرواز مـدد رساند تا دیگران نیز پر و بال بگشایند و مجموعه ای متشـکّل از امّت و امام,هماهنگ و منسـجم را ه قرب حق را در پیش گیرند «وَاخَفض جَناحک لِمن اتّبعک من المؤمنین» شعراء / ۲۱۵

پس, سـیر الی الله صعود است و صعود وسیله می طلبد «یا أَیّهُا الذَین آمنوا اتّقوا الله وابتَغوا إلیه الوَسیله وَجاهِدوا فی سَبیله لَعلّکم تُفلحون» مائده / ۳۵ و وسیله همان «حبل الله» یعنی «دین» است.

اعتصـام جمعی و اتحـاد و همـاهنگی و انسـجام بر محـوریت حبـل الاـهی, مـوجب می شـود همگـان در برداشـتن بـار سـنگین مسوؤلیت با نشاطی فزاینده مشارکت داشـته باشـند و بر اساس «فَإِنّ یدالله مَع الجماعه» (نهج البلاغه. خطبه ۱۲۷)با قدرتی افزون تر, رسالت الاهی خویش را به انجام برسانند.

آیه ورود همگان در سِلْم

«یا اَیُها الـذَینِ امنوا ادخُلوا فِی السِّلم کافّه وَلا تتَّبِعوا خُطوات الشَـیطان إنّه لَکم عَدوّ مبُین» بقره / ۲۰۸ [ای اهل ایمان! همگان در سِلْم درآیید و گام های شیطان را دنبال مکنید که او برای شما دشمنی آشکار است.]

واژه «سِلْم» مقابـل حرب و به معنـای صـلح و سـازش است و کلمه «کافّه» از ماده «کفّ» به معنای مانع شـدن از فعلیت و ظهور چیزی است و بر جماعت اطلاق می شود.

از ابن عباس نقل شده

این آیه در شأن «عبدالله بن سـلام یهودی» و اصـحابش نازل شده است؛ آنان وقتی اسلام آوردند, با مسلمانان بر سر پاره ای از مسائل مانند تعظیم روز شنبه, کراهت گوشت و شیر شتر , اختلاف کردند؛ آن گاه از پیامبر اکرم خواستند که تورات را بیاورد و به آن عمل کند. خداوند این آیه را نازل کرد

و همگان را به صلح و زندگی مسالمت آمیز دعوت کرد. در برخی از تقاسیر آمده است که از پیامبر اکرم (ص) اجاز خواستند تا تورات را در نمازهایشان بخوانند؛ آنگاه این آیه نازل شد و آنان را از پیروی شیطان نهی کرد. (اسباب النزول واحدی,/۶۸)

خدای سبحان در این آیه مؤمنان را مورد خطاب قرار داده, همگان را به صلح و اتحاد و زندگی مسالمت آمیز, دعوت کرده است.

ذات اقدس اله می فرماید ای مؤمنان! همگی با هم وارد قلعه محکم سازش و وحدت شوید؛ چون صلح و اتحاد, به منزله دژ محکم و حِصْن حَصینی است که انسان را از هر حادثه ای حفظ می کند؛ مانند کلمه «لا إله إلّا الله» و ولایت علی بن ابی طالب (ع) که روایات از آن ها به نام قلعه محکم الاهی یاد کرده است؛ چون مایه حفظ و صیانت از عذاب الاهی می شوند.

بنابراین, منظور از «سِلْم» در این آیه, صلح و سازش و اتحاد و برادری در حوزه اسلامی میان مسلمانان و مؤمنان است؛ نه دعوت به اسلام. پس, این آیه, خطاب به مؤمنان است و آنان را در محدوده داخلی ایمان و اسلام, به انقیاد و اتحاد همگانی دعوت و از تفرقه نهی می کند.

آری, اگر خطاب به عموم مردم بود, مانند «یا أَیُها الناس کُلوا مِمّا فِی الأرض حَلالاً طَیّباً ولاتَتّبعوا خُطوات الشَیطان...» بقره / ۱۶۸ یا نظیر سوره نصر بود «وَرأَیت الناسَ یَدخلون فی دین الله اَفواجاً» نصر/۲ که کلمه «ناس» دارد, ممکن بود که «سِلم» بر اصل اسلام منطبق شود؛ چنان که برخی از مفسّران اهل تسنن, (الجامع لأحکام القرآن, ۲/ ۲۳۲۴) این گونه معنا کرده

اند.

«اُدخلوا» فعل امر است و بر وجوب دلالت دارد و چون کلمه «کافّه» در «...ادْخلوا فی السِّلم کافّه» به معنای جمیع و همگی است، معلوم می شود که حکم وجوب به اتحاد و برادری, ویژه فرد یا افراد غیر معیّن نیست تا مانند واجب کفایی باشد و با انجام دادن یکی, از دیگران ساقط شود.

همچنین و اجب بودن اتحاد بر خصوص «مجموع من حیث المجموع» بار نشده است تا آن که افراد به تنهایی تکلیفی نداشته باشند؛ بلکه چون هر فردی , هم حیثیّت فردی دارد و هم حیثیت اجتماعی, حکم آیه به تک تک افراد اختصاص دارد؛ منتها با عنایت به حیثیّت اجتماعی آنان.

آیه اُخوّت ایمانی

«إِنّما المؤُمنون اِخوه فَأَصلِحوا بَین أَخوَیکم و اَتقوا الله لَعلّکم تُرحمون» حجرات / ۱۰ [در حقیقت, مومنان باهم برادرند. پس, بین برادرانتان را سازش دهید و از خدا پروا بدارید؛ امید که مورد رحمت قرار گیرید.

این آیه, مؤمنان را به اخوّت و برادری دعوت کرده است و از هر گونه تفرقه باز می دارد تا بر اساس «.. أشدّاءُ علی الکفاّر رُحماء بینهم...»فتح/۲۹ به خوبی و مهربانی در زیر سایه اسلام, زندگی مسالمت آمیزی داشته باشند.

بنابراین, باید کسی را که در دایره حوزه اسلام به داعیه مؤمن بودن خود, به جان مردم می افتد و ایجاد اختلاف می کند, از این کار بازداشت و آن اختلاف را حلّ کرد؛ چنان که قرآن می فرماید اگر دو گروه از مؤمنان , بر اثر برداشت های گوناگون یا تشخیص باطل, با هم به مبارزه بر خواستند, نخست باید از راه موعظه و نصیحت بین آنان را اصلاح کنید و اگر اصلاح نشدند و گروهی بر گروه

دیگر ستم روا داشتند, باید طایفه و گروهی یاغی و ستمگر را با مبارزه بر سر جایشان بنشانید تابه قانون الاهی تَن دهند؛ اگر آنان تابع قانون الاهی شدند, به وسیله عدل, میانشان اصلاح کنید و عادل باشید و نه صلح طلب؛ چون صلح و سازش در این جا محمود وممدوح نیست؛ یعنی حقّ ستمدیده را از ستمگر بگیرید و به او بدهید؛ نه آن که ستمدیده را وادار کنید که از حقّش بگذرد؛ زیرا این کار, گرچه صلح و سازش ایجاد می کند, ولی از عدل و عدالت فاصله دارد «وإِن طائِفتان مِن المُؤمنین اقتَتَلوا فَأَصلِحوا بَینَهما فَإِن بَغت إِحدیهما علی الأُخری فَقاتِلوا الَّتی تَبغی حتّی تَفیءَ إِلی أَمر الله فَإِن فائت فَأَصلِحوا بَینهما بِالعَدل وأَقسطوا إِنّ الله یُحبّ المُقسطین» حجرات / ۹.

امیرمؤمنان (ع) به اخوت ایمانی تصریح کرده, می فرماید «إِنّما أَنتم إِخوان عَلی دین الله ما فَرّق بَینکم إِلّا خُبث السَرائر و سوء الضَمائر»؛ [شما بر اساس دین خدا با هم برادرید؛ چیزی جز دشمنی درون و بدی نیّت, شما را از هم پراکنده نکرده است.] (نهج البلاغه, خطبه۱۱۳, بند۶)

برادری, نخستین شعار پیامبر (ص)

نخستین شعار رسول اکرم (ص) هنگام ورود به مدینه و پیش از ساختن مسجد و پرداختن به امور عمرانی, درباره اُخوت و برادری دینی بود . آن حضرت (ص) مسلمانان را دو به دو در راه خدا برادر یک دیگر کرد «اخی النبیّ(ص) بین أصحابه من المُهاجرین و الأَنصار أَخوین أخوین» (بحار, ۳۸, /۳۳۶) و با ایجاد عقد اخوت مین مسلمانان و بین خود و حضرت امیرالمؤمنین (ع) و نیز میان دو قبیله «اُوس» و «خزرج», اتحاد و هماهنگی را تحقق

بخشید.

شعار وحدت, هم در آغاز تأسیس حکومت اسلام مطرح شد و هم هنگام استحکام حکومت اسلامی در مدینه و هم پس از فتح مکه و تفوّق مسلمانان بر شبه جزیره عربستان؛ چنان که پیامبر اکرم (ص) در حجّه الوادع از حفظ وحدت, سخن به میان آورد و فرمود «المُسلمون إِخوه َتتکافی دِمائهم یَسعی بِذَمّتهم أَدناهم وَهم یَد عَلی مَن سِواهم»؛ (بحار, ۶۷/, ۲۴۲) [مسلمانان با هم برادرند و خون هایشان همسان یک دیگر است و خون هیچ کس ارزشمندتر از خون دیگری نیست.]

همان طور که برادران نسبی, پدر نسبی دارند, برادران ایمانی نیز پدر ایمانی خواهند داشت که همان رسول خدا و امیرمؤمنان (ع) است. بر همین اساس, پیامبر خود و حضرت علی (ع) را دو پدر امت اسلامی معرفی کرد «أَنا وَ عَلیّ أبوا هذه الأُمه» (همان ۱۶/۹۵)

عناصر تقریب مسلمانان چیست؟

پرسش

عناصر تقریب مسلمانان چیست؟

پاسخ

عناصر و مایه هایی که میتواند امت اسلامی را در نقطه واحدی گرد آورد، دو گونه است:

الف: «عقیدتی و آرمانی».

ب: «کرداری و رفتاری».

درباره عنصر نخست، باید بگوییم که قرآن مجید بر یگانگی صراط تاکید می ورزد و می گوید برای پیمودن راه رستگاری بیش از یک راه وجود ندارد و دیگر راه ها همگی انحراف از آن صراط است. چنان که می فرماید:

«و اَنَّ هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فَتَفرق بکم عن سَبیله ذلکم وَصّاکم به لعلکم تتقون». اعراف/۱۵۳

[آگاه باشید که این است راه راست، از آن پیروی کنید و از راه های دیگر که شما را از آن راه پراکنده می سازد نروید، اینها است که خدا شما را به آن سفارش کرده تا به تقوا بگرایید.]

برای رسیدن به کمال از طریق عقیده و عمل، یک صراط بیش نیست و هر نوع راهی برخلاف آن، کژ راهی است که انسان را از پیمودن راه سعادت باز میدارد. تصور نشود که این صراط واحد، مربوط به پیامبر عظیم الشان اسلام است، بلکه تمام پیامبران مردم را به پیمودن یک راه دعوت کرده اند و آن تسلیم در برابر خداوند است.

آنچه که امروزه از آن به «صـراط هـا» یـاد میشود، درست نقطه مقابـل وحی الهی است که همواره بر «وحـدت صـراط» تـاکید داشته و دارد.

بخاطر همین وحدت صراط است که قرآن و حدیث در تمام موارد از «دین واحد» سخن بمیان می آورد نه از «ادیان» و تنها در یک روایت و آن از امام هشتم(ع) است که لفظ «دین» به صورت جمع آمده و احتمال میرود که حدیث

نقل به معنا شده است.

اصرار قرآن بر لفظ « دین » به صورت مفرد، برای این است که اصول عقیدتی و قوانین کلی در مسائل عملی، در تمام ادوار یکسان بوده و خداوند یک دین بیش نداشته و نخواهد داشت، چنان که می فرماید:

«ان الدین عند الله الاسلام». آل عمران/۱۹

و همه شرایع در جوهر دین و قوانین سعادت، مانند حرمت شراب و قمار، اختلاف ندارند.

اکنون «تبیین عناصر وحدت ساز در قلمرو عقیده و آرمان»

۱. یکتا پرستی و یکتا گرایی

«توحید» در جلوه های مختلف، رابطه ای است که میتواند همه مسلمانان را در نقطه واحدی گرد آورد. مسلمانان جهان به خدای یکتا، خالق و آفریدگار یکتا و مدبر و گرداننده یکتا اعتقاد و باور دارند و آیات قرآن و همچنین دلایل عقلی، بر توحید در ذات و توحید در خالقیت و توحید در تدبیر گواهی می دهند. در زیر آسمان خدا، مسلمانی پیدا نمی شود که ثنویت در ذات را بپذیرد و به خالقی جز خدا و یا مدبری جز او بیندیشد مگر این که از صراط مستقیم منحرف گردد.

یکی از مراتب توحید، توحید در عبادت است که همگان به آن معتقدیم و در نماز پیوسته می گوییم:

«ایاک نعبد و ایاک نستعین». حمد/۵

اعتقاد به اصل توحید در عبادت، برای یک مسلمان کافی است، دیگر لازم نیست در فروع آن به بحث و گفتگو پردازد.

از توحید که بگذریم، نبوت عامه و نبوت خاتم رسولان، عنصر وحدت ساز است و همه مسلمانان در این اصل یک صدا هستند و یک نظریه دارند.

مساله «خاتمیت» اصل مستحکمی است که همه مسلمانان در آن وحدت نظریه دارند و معتقدند که با

آمدن پیامبر خاتم، باب نبوت لاک و مهر گردید و دیگر این باب به روی کسی باز نخواهد شد.

از این اصل که بگذریم اصل سومی به نام « معاد» مطرح است و همه مسلمانان معتقدند که خداوند بزرگ روزی همه را زنده می کند و نیکوکاران را پاداش و یدکاران راکیفر میدهد.

قال سبحانه:

«کتب علی نفسه الرحمه لیجمعنکم الی یوم القیامه» انعام/۱۲

[خداوند رحمت و بخشش را بر خویش واجب گردانید و به یقین شما را در روز قیامت که در آن شکی نیست، گرد خواهد آورد.]

این اصول سه گانه که از آن بعنوان «عقیده و آرمان» تعبیر میشود، عناصری است که یک میلیارد مسلمان در آن وحدت نظریه دارند و اختلاف در جزئیات، جزو مسائل کلامی است و نباید مایه اختلاف شود.

اعتراف به این اصول سه گانه، مایه ایمان، و انحراف از آن مایه کفر است، بنابراین نباید گروهی گروه دیگر را، که هر دو در این اصول وحدت نظریه دارند، تکفیر کنند.

۲. یگانگی شریعت و آیین

مقصود از شریعت و آیین، همان احکامی است که رفتار و کردار ما را از نظر فعل و ترک، محدود می سازد، برخی را واجب و برخی دیگر را مستحب و مواردی را مکروه و ... معرفی می کند.

سر چشمه شریعت، کتاب خدا و سنت پیامبر است و همه مسلمانان در حجیت این دو اصل اختلافی ندارند و خوشبختانه امیر مؤمنان علی(ع) هم نگهبان قرائت قرآن و هم حافظ سنت پیامبر است و در روزگاری که نگارش سنت بدعت بود، او سنت پیامبر را در کتابی که بعدها به نام «کتاب علی» معروف شد، گرد آورد و تا عصر حضرت

صادق (ع) در اختیار عترت بوده است.

۳. وحدت رهبری

از عناصر سازنده « تقریب »، اتفاق مسلمانان بر وحدت رهبری است و این که رهبری را از آن خدا و رسول وی، و اولی الامر می دانند و همگان این اصل را از وحی الهی برگرفته اند، آنجا که می فرماید:

«...اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم....» نساء/۵۹

[از خدا اطاعت کنید و از رسول و صاحبان فرمان از خودتان نیز اطاعت کنید.]

رهبری این گروه، در مسائل خاص سیاسی خلاصه نمی شود، بلکه همه جوانب زندگی جامعه اسلامی را فرا میگیرد. از این جهت باید در گروه سوم، شرایطی مانند تقوا و علم و دانش برتر وجود داشته باشد که صلاحیت آنان را برای امر رهبری بیمه کند.

۴. وحدت رهبری

وحدت در هدف نیز از عوامل سازنده وحدت است. امت اسلامی معتقد است که باید جامعه را به سوی خوبی ها و نیکی ها و فضیلت و مکرمت سوق داد، چنان که می فرماید:

«کنتم خیر امه اُخرجت لِلناس تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تومنون بالله و لو آمن اهل الکتاب لکان خیراً لهم منهم المومنون و اکثرهم الفاسقون» آل عمران/۱۱۰

[شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شدید، به کار پسندیده فرمان می دهید و از کار ناپسند باز می دارید و به خدا ایمان دارید. اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند، قطعا؛ برایشان بهتر بود، برخی از آنان مؤمنند ولی بیشترشان نافرمانند.]

یکی از اهداف رسالت پیامبر که همه مسلمانان باید در تحقق آن کوشا باشند، محو شرک و بت پرستی در جهان و جایگزین ساختن توحید به جای آن است و این هدف

بزرگ به وسیله مسلمانان در جهان تحقق خواهد پذیرفت و از شرک و بت پرستی اثری باقی نخواهد ماند چنان که می فرماید:

«هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون» توبه/۳۳

[او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست، فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند]

بنابراین، امت اسلامی در عقیده و شریعت، در امر قیادت و رهبری و در غرض و هدف، وحدت نظریه دارند و باید در مجامع جهانی با هم همکاری کنند، نه این که به تکفیر و تفسیق یکدیگر بپردازند.

آیا نمی شود که دو گروه تشیع و تسنن هماهنگ و هم عقیده شوند

پرسش

آیا نمی شود که دو گروه تشیع و تسنن هماهنگ و هم عقیده شوند

پاسخ

این زمانی ممکن است که تعصبات کنار رود و از عمق ضمیر، بدون اندک چشم پوشی در حقایق به تفحصپرداخت. حال اگر چنین چیزی گسترش می یافت، بسیاری از عالمان و دانشمندان شیعه؛ مانند علامه تستری و صدهاو هزاران نفر دیگر از علما و دیگر پیروان امام علی(ع) - که علامه امینی در کتاب «شهداء الفضیله» از آنان یاد کردهاست - به جرم گفتن و نگاشتن حقایق به چوبه دار برده نمی شدند و هر روز شاهد شهادت تعدادی از شیعیان حضرت علی(ع) در پاکستان و دیگر جاها نبودیم و به صورت یک جا هشت هزار نفر از شیعیان بامیان - به اعتراف دبیر کل سازمان ملل - توسط طالبان به شهادت نمی رسیدند.

امید آن داریم که ابرهای تیره تعصب و لجاجت کنار رود و آن خورشید حقیقت، عالم تاب شود.

جهت آگاهی بیشتر ر.ک: شهیدان راه فضیلت، علامه امینی، ترجمه جلال الدین فارسی.

آری وحدت بسیار شیرین، گوارا و پر ثمر است؛ اما وحدت حقیقی چگونه پدید می آید؟ نکته اساسی این جا است که رمز اساسی تفرقه و وحدت، به درستی شناخته شود. البته صرف شناخت کافی نیست و به دنبالش تسلیم قلبی وعمل خارجی و پیروی از راه حق و حقیقت و صراط مستقیم، لازم است.

ما عمیقا اعتقاد داریم و بر این اعتقاد برهان داریم که وحدت واقعی و همه جانبه همه امت اسلامی، تنها زمانی پدید می آید که تمام آنان به آخرین وصیت پیامبر خدا(ص)؛ یعنی، تمسک به ثقلین (کتاب و عترت) - که در نصوص معتبر شیعه و سنی وارد شده است - گردن نهند

و آن را بپذیرنـد. دلیل این مطلب آن است که: قرآن مجید کتابی جامع،کامل و معصوم است که در آن هیچ نقص و کاستی و خطا راه ندارد. چنین کتابی به راه صـحیح و صـراط مستقیم هدایتمی کند و آدمی را از کج روی و انحراف بازمی دارد؛ لیکن هدایت به صراط مستقیم توسط قرآن چگونه صورت می گیرد؟ هیچ تردیدی نیست که قرآن نیاز به مفسّر و قرآن شناس کامل دارد و اگر کسـی نباشد که در شـناخت قرآن وتبیین و تفسیر آن، «معصوم» باشد، در فرایند شناخت و عمل به قرآن، مکاتب و اندیشه ها و روش های انحرافی گسترده ای پدید خواهد آمد. بنابراین کتاب معصوم، داننده و عامل معصوم نیز می طلبد. وقتی تبیین گرو عمل کننده وحاکم معصوم نیز وجود داشـته باشد، در شناخت و عمل به قرآن صد راهه پدید نمی آید و امت اسلام یک پارچه ومتحـد به راه خویش ادامه می دهند. اکنون می پرسـیم این وحدت از کجا لطمه دیده است؟ از آن جا که برخی با سخن پیامبر(ص) مخالفت کردند و نگذاشـتند وصیت پیامبر(ص) نوشته شود و راهنمای ابدی امت اسلام گردد و به دنبال آن، صـدها راه انحرافی پدیـد آمد که هنوز هم امت اسـلامی باید تاوان آن را بپردازد و تا زمانی که امت به سوی آنچه پیامبر(ص) وصـیت کردند باز نگردد، همچنان مشـکلات موجود بر سر راه آنان باقی خواهد ماند. حضرت امام خمینی(ره) در وصیت نامه بسـیار مهم الهی - سیاسـی شان فرمودند: «ذکر این نکته لازم است که حدیث ثقلین متواتربین جمیع مسلمین است و کتب اهل سنت از صحاح ششگانه تا کتب دیگر آنان، با الفاظ مختلفه و موارد مکرره ازپیغمبر

اکرم(ص) به طور متواتر نقل شده است واین حدیث شریف حجت قاطع است بر جمیع بشر به ویژه مسلمانانمذاهب مختلف و بایـد همه مسـلمانان که حجت بر آنان تمام است جواب گوی آن باشـند و اگر عـذری برای جاهلانبی خبر باشـد، برای علمای مذاهب نیست»،(صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۶۹)

راههای عملی برای دستیابی به وحدت شیعه و سنی چیست و چه باید کرد تا همه مسلمانان برادرانه زندگی کنند؟

پرسش

راههای عملی برای دستیابی به وحدت شیعه و سنی چیست و چه باید کرد تا همه مسلمانان برادرانه زندگی کنند؟

پاسخ

برای رسیدن به وحـدت مطلوب راههای مختلفی بایـد پیموده شود تا امت اسـلامی اعتقاد و باور پیـدا کند که رمز موفقیت در یک پارچگی و یکدلی، صـفا و صمیمیت است اما به عنوان راههای عملی با رعایت اختصار ۱۰ راه ذیل را پیشنهاد می کنیم تا انشأالله مورد توجه قرار گیرد/

۱ –مراجعه به قرآن و سنت و عترت رسول خدا(ص) که همواره مسلمانان را توصیه به برادری و یکدلی و مهربانی می فرمایند/

۲ –داشتن سعه صدر و تحمل نظر مخالف/

(س)– پرهیز از تعصبات خشک و بی منطق/

۴ –آشنایی بیشتر شیعه و سنی از یکدیگر با مطالعه کتب فرقه یکدیگر و پرسش از دانشمندان/

۵ –آشنایی با ترفند و و توطئه های دشمن برای ایجاد تفرقه/

(ص) – پرهیز از اهانت به مقدسات یکدیگر/

(ع) – پرهیز از تهمت و افترا/

۸ – ارتباط مستمر اندیشمندان فرقه های اسلامی و گفتگوهای صمیمی جهت رفع سؤ تفاهم ها/

۹ – کنترل افراد تندرو که همواره موجب نفاق و تفرقه می گردد/

۱۰ – تأکید و تقویت نقاط مشترک/

چه راههایی وجود دارد که همه فرقه ها بتوانند در کمال آرامش و دوستی در کنار هم زندگی کنند؟

پرسش

چه راههایی وجود دارد که همه فرقه ها بتوانند در کمال آرامش و دوستی در کنار هم زندگی کنند؟

پاسخ

دست یابی به زندگی مسالمت آمیز و وحدت فرقه های اسلامی آرزوی است که همواره توسط نخبگان و علمای دوراندیش دنبال می شده است اما، ایجاد این دوستی و آرامش زمینه ها و ابزاری را طلب می کند که با تمسک به آن بتوان به این آرزو جامه تحقق پوشاند. برخی از این راه کارها و زمینه ها چنین است:

۱ - شناخت مبانی فکری، اخلاقی، فقهی و سیاسی فرقه ها توسط یکدیگر و رعایت حدود آنها در حد امکان. البته در قوانین حکومتی می بایست فرقه های موجود در کشور، تابع مقررات دستگاه حکومتی که سیاستگزاران حکومت مجری آنها هستند باشند و به طبع آن حکومت نیز باید حد و مرز فرقه ها را در حدی که مقررات اجازه می دهد رعایت نماید.

۲ - پرهیز از تهمت و افترا به یکدیگر؛ به طور مثال در میان برخی از برادران اهل سنت شایعه ای رواج یافته مبنی بر این که شیعیان قایل به تحریف قرآن می باشند در حالی که محققان بزرگی چون شیخ صدوق، شیخ طوسی و سید مرتضی تحریف به زیادت و نقصان را در قرآن باطل می دانند{۱}.

آیت اللّه خویی در این باره می گوید: «یکی دیگر از شبهاتی که بر علیه شیعه انتشار داده اند، قول به تحریف قرآن است در صورتی که از نظر مشاهیر، علما و محققان شیعه در قرآن هیچ تحریف و تغییری پدید نیامده نیامده است»{۲}.

بنابراین نباید با تمسک به برخی از اقوال نادر از علمای شیعه و پاره ای از روایات - که مجمل و مبهم هستند و منظور آنها برای هر کسی معلوم نیست -

تحریف را به علمای شیعه نسبت داد. همچنان که نباید با دستاویز قرار دادن پاره ای از روایات اهل سنت، آنان را قایل به تحریف قرآن دانست.

برای نمونه در ذیل به برخی از این روایات اشاره می شود:

۱ - دمیری در حیاه الحیوان از عایشه نقل کرده است: «نزلت آیه الرجم و رضاعه الکبیره عشراً و لقد کانتا فی صخیفه تحت سریری، فلما مات رسول اللّه(ص) تشاغلنا بوته، دخل داجن فأکلها» {۳}.

ظاهراً یعنی ده آیه در مورد رجم و حداکثر مدت شیر دادن نازل شده بود. این آیات در صحیفه ای زیر تخت من قرار داشت: وقتی رسول خدا(ص) وفات یافت، مشغول امور ایشان شدیم و در همان اوقات گوسفندی داخل اتاق شد و آنها را خورد.

۲ - سیوطی در الدر المنثور روایات بسیاری از حافظان و علمای اهل سنت پیرامون تحریف و نقصان قرآن مجید آورده که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

- ابوالشیخ از خدیفه نقل کرده که آنچه از سوره توبه می خوانید (و در قرآنها موجود است) یک سوم آن است (وباقی آن حذف گردیده است) {۴}.

- ابن ابو داود گوید: حمیده دختر یونس گفته که پدرم که هشتاد سال داشت در مصحف عایشه خوانده بود: «ان اللّه و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و علمموا تسلیماً و علی الذین فی الصفوف الاولی» {۵}.

- عایشه گفته است: سوره احزاب در زمان پیامبر(ص) دویست آیه قراءت شده بود. وقتی عثمان مصحف ها را نگاشت، نتوانست به بیش از آنچه در حال حاضر از این سوره هست، دست یابد. (در حال حاضر این سوره ۷۳ آیه دارد) {۶}. امثال این گزارشها بسیار است. برای طولانی شدن از

ذکر آنها خودداری می کنیم.

۳ – تأسیس پژوهشکده ای به منظور بررسی نقاط اشتراک فرقه های اسلامی: به منظور تأکید بر اصول و مبانی مشترک نامه توحید، نبوت، معاد و دیگر اعتقادات متفق القول میان فرقه ها و نیز فروعات مشابه به منظور دست یابی زندگی مسالمت آمیز در حد امکان.

۴ – خودداری از توهین فرقه ها نسبت به مقدسات یکدیگر. در این خصوص قرآن مجید می فرماید: (و لا تسبوا الذین یدعون من دون اللّه فیسبوا اللّه عدواً بغیر علم...) {۷}.

۵ – شناسایی و اعلان مواضع ائمه اطهار(علیهما السلام) در مواجهه با مخالفان. به طور مثال مشاهده می شود زمانی که اصل اسلام در خطر است مولا علی(ع) از حق مسلم خویش در موضوع خلافت صرفنظر می کند.

۶ – شناسایی و اعلان آیات الهی مربوط به اتحاد میان مسلمین، به منظور مقابله با دشمن مشترک از جمله این آیات می توان به آیه ی زیر اشاره نمود:

– (و اعتصموا بحبل اللّه جمیعاً ولا تفرقوا) {۸}

– (و اطیعوا اللّه و رسوله ولا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم) {۹}

– (و قالوا کونوا هوداً او نصاری تهتدوا قل بل مله ابراهیم حنیفاً) {۱۰}

– (قولوا آمنا باللّه و ما انزل الینا و ما انزل الی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و الاسباط و ما اوتی موسی و عیسی و ما اوتی النبیّون مِنْ ربهم لا نفرق من احد منهم و نحن له مسلمون) {۱۱}

– (یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر وانثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عنداللّه اتقاکم) {۱۲}

– (و قاتلوا الذین لا یؤمنون باللّه ولا بالیوم الاخر ولا یحرمون ما حرم اللّه و رسوله و لا یدینون دین الحق من الذین اوتوا الکتاب حتی یعطوا الجزیه عن یدوهم صاغرون) {۱۳}

–

(ان هذه امتکم امه واحده وانا ربکم فاعبدون) {۱۴}

۷ - شناسایی احادیثی از فرقه های اسلامی که در ارتباط با اتحاد مسلمین از رسول خدا(ص) و صحابه صادر شده است، مانند: «المؤمنون اخوه تتکافاً دماؤهم و هم ید علی من سواهم...» {۱۵}.

۸ - برگزاری بحثهای علمی بدور از مشاجرات و مغالطات برای دستیابی به نقاط مشترک در تمامی ابعاد.

۹ - افشای خطر بیگانگان نسبت به اسلام و مسلمانان و تبیین سیاستهای استثماری آنان در ابعاد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و بررسی و بازگویی اثرات منفی تفرقه.

۱۰ - معرفی پرچمداران وحدت و اتحاد میان مسلمین از صدر اسلام تاکنون و بررسی زوایا و تفکرات سیاسی آنان؛ شخصیتهای چون حضرت علی(ع) از پیشینیان و فرزند برومندشان امام خمینی(ره) از معاصران.

به طور قطع نشر و اشاعه افکار رهبران مصلح و خردمند - از فرقه های مختلف - اثر فزاینده ای در ایجاد اتحاد میان مسلمانان دارد و آنها را از خطرات و آفات تفرقه دور می نماید.

آیا این خبر صحیح است که هنگام وفات پیامبر آن حضرت می خواست علی(ع) را جانشین خود قرار دهد ولی وحی آمد که مردان بزرگتری وجود دارند! اول ابوبکر و دوم عمر؟

در هیچ یک از منابع معتبر تشیع و تسنن مطلبی با این مضمون وجود ندارد و می توان گفت که این سخن ادعایی کذب، نادرست و جعلی است.

گفتنی است که با مراجعه به منابع مورد اعتماد شیعی و سنی چنین برداشت می شود که رسول خدا(ص) نسبت به جانشین پس از خود حساسیت بسیاری نشان می داده و به مناسبتهای گوناگون و به طور مکرر به خلیفه بعد از خود اشاره و تصریح فرموده است. مهمترین این اخبار مربوط به روز

غـدیر است که در آن روز پیـامبر(ص) علی(ع) را به عنوان حـاکم و خلیفه بعـد از خود معرفی می فرمایـد. از این رخـداد مهم تاریخی تحت عنوان حدیث غدیر یاد شده است و این موضوع نه تنها در کتب و جوامع روایی، کلامی و تفسیری شیعی که در کتب مختلف اهل سنت مثل صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن سنایی، صحیح ابو داود، مسند حنبل، مناقب ابن مغازلی، تفسیر شعلبی، کتاب وسیله {۱۶} و بسـیاری از منابع به طرق گوناگون و متواتر ذکر شـده است. ابن طلحه شامی شافعی گوید: «واقعه غـدیر خم به صـد روایت از طریق اهـل سـنت ذکر شـده و در قـانون دین محمـدی(ع) امری چون حـادثه روز غـدیر - که اگر انصـاف را در نظر بگیریم، قطعاً جزو امور متواتر است - بـدین پـایه از مقبولیت در نگاه اهل شـیعه و سـنی نرسـیده است». ابن جوزی در کتاب خصایص گوید: این حدیث - غدیر - از صحابه ای چون عمر بن خطاب، براء بن عازب، سعد بن ابی وقاص، طلحه بن عبیداله، عباس و فرزندش عبداللّه، حسین بن علی، ابن مسعود، عمار و یاسر، ابوذر غفاری، ابو ایوب، ابن عمر، عمران بن حصـین، زید بن حصـین، ابو هریره، جابر بن عبداللّه، ابو رافع غلام پیامبر(ص)، جریر بن عبداللّه، انس بن مالک، خدیفه بن اسـید غفاری، زید بن ارقم، عبدالرحمن بن عمر دیلمی، زید بن سـراجیل، عامر بن ابی لیلی، وهب بن حمزه، وحشی بن حرب، سعد بن جناده، عمرو بن سراجیل، جابر بن سمره، ملک بن حویرث و ابو دویب شاعر عبداله بن ربیعه روایت شده است {۱۷}.

واما مقصود از این حدیث شریف چیست؟ در این

خصوص پاسخ محمد بن طلحه شامی شافعی شنیدنی است. وی در این باره می گوید: «چون لفظ «مَنْ» از الفاظ عموم است، دلالت می کند که هر کس که حضرت رسول(ص) مولا و صاحب اختیار اوست امیر المؤمنین(ع) نیز نسبت به او چنین است».

وی در ادامه می گوید: «این حدیث صراحت دارد که حضرت رسول(ص) امیر المؤمنین(ع) را به منقبت و مرتبه و درجه ای، مخصوص کرده که غیر از شخص رسول خدا از رهگذر رسالت به چنین مزیتی نرسیده است». وی همچنین می گوید: «باید دانست که مضمون حدیث مذکور از جمله اسرار ربانی است که در آیه مباهله {۱۸} مندرج شده است».

محمد بن طلحه در توضیح مطلب فوق گوید: «خداوند تعالی نَفْسِ نبی ونِفْسِ ولی - یعنی علی(ع) - را در آیه مباهله مثل یکدیگر دانسته، و هر دوی آنان را در یک کلمه عنوان کرده و به ضمیری که به رسول اللّه اضافه شده، متصل نموده است {۱۹}. حضرت رسالت نیز موافق کلام الهی در صدد بیان این مطلب بر آمده که ثابت نماید امیر المومنین نیز از ویژگیهای آن حضرت به آن موصوف بوده و درجه ای را که خداوند تعالی به او عنایت نموده، برخوردار است و دارای آن درجه و مقام و منزلت است {۲۰} ولذا فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه؛ تا از این رهگذر برای مردم معلوم شود که چون رسول خدا(ع) اولی به مؤمنین، ناصر مؤمنین، دوست مؤمنین، سیّد مؤمنین، سردار مؤمنین و صاحب اختیار مؤمنین است، بنابراین حضرت امیر نیز این گونه است» {۲۱}

بنابراین می توان گفت که مسأله جانشینی حضرت علی(ع) به عنوان مولا، رهبر، حاکم و صاحب اختیار مؤمنین از جمله امور و اخبار

و روایات متواتر است و اگر حدیث یا خبری در مقابل آن وجود داشته - البته اگر باشد - ضعیف، بی اعتبار و غیر قابل استدلال است.

[۱]. ر.ک: تفسیر صافی، ملاحسین فیض، ج ۱، ص ۴۸ - ۴۹.

[۲]. همبستگی مذاهب اسلامی، ترجمه بی آزار شیرازی، ص ۲۴۸.

[۳]. حیاه الحیوان، ج ۱، ص ۴۵۳، دار الکتب العلمیه.

[۴]. الدار المنثور، ج ۳، ص ۲۰۸.

[۵]. در المنثور، ج ۵۷، ص ۲۲۰، مجاوره، قائدیه، سید امیر محمد کاظمی قزوینی، ص ۲۳۱.

[۶]. ر.ک: در المنثور، ج ۵، ص ۱۸۰.

[۷]. انعام، آیه: ۱۰۸.

[۸]. آل عمران، آیه ۱۰۳.

[۹]. انفال، آیه ۴۶.

[۱۰]. سوره بقره، آیه ۱۳۵.

[۱۱]. سوره بقره، آیه ۱۳۶.

[۱۲]. سوره حجرات، آیه ۱۳.

[۱۳]. سوره توبه، آیه ۲۹.

[۱۴]. سوره انبیاء، آیه ۹۲.

[۱۵]. بحار ج ۳۷: ص ۶۹، روایت ۶، باب ۳.

[۱۶]. تذکره الخواص، ابن جوزی، ص ۳۵، - ۳۶.

۲ - مسند، ابن جند، ج ۴، ص ۳۷۰.

۳ - سنن، ابن ماجه، ج ۱، ص ۸۲، ۸۳ و ۸۶.

۴ – ترجمه الامام علی بن ابی طالب(ع) من تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، تحقیق محمودی، ج ۲، ص ۵ – ۹۰.

۵ – مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول، محمد بن طلحه البیهقی، ص ۱۶.

۶ – فرائد السمطین، جوینی، ج ۱، ص ۶۳.

۷ – مروج الذهب، مسعودی، ج ۲، ص ۴۳۷.

۸ – اسد الغابه، ابن اثیر، تحقیق محمد ابراهیم بنا وغیره، ج ۴، ص ۱۰۸ – ۱۰۹.

[۱۷]. ر. ک: تحفه الشاهی، کزهرودی، تحقیق شیخ محمد علی رسولی، ص ۱۴۰ به بعد.

[۱۸]. منظور آیه ۶۱ سوره آل عمران است: (فمن حاجّک فیه من بعد ما جاءک من العلمَ فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم

ثم نبتهل فنجعل لعنت اللّه علی الکاذبین)؛

[۱۹]. منظور کلمه «انفسنا» است.

[۲۰]. بـدیهی است که حضـرت علی(ع) ویژگیهای مخصوص به حضـرت محمد(ص) چون مقام رسالت برخوردار نبوده اند و در حدیث متواتر منزلت به این موضوع اشاره شده است.

[۲۱]. ر.ک: تحفه الشاهیه، ص ۱۴۳ و ۱۴۴، مطالب السؤول، ص ۱۶.

وظیفه حاکم اسلامی برای برقراری وحدت بین مذاهب اسلامی چیست{۱}؟

اشاره

[۱]. وحدت در قرآن، محمد علوی مقدم، مجموعه مقالات کتاب وحدت، ص ۴۹، به نقل از مجله الازهر، ش رمضان ۱۳۷۷ ه' ق.

پرسش

وظیفه حاکم اسلامی برای برقراری وحدت بین مذاهب اسلامی چیست{۱}؟

[۱]. وحدت در قرآن، محمد علوی مقدم، مجموعه مقالات کتاب وحدت، ص ۴۹، به نقل از مجله الازهر، ش رمضان ۱۳۷۷ ه' ق.

پاسخ

برای پاسخ به این پرسش نخست واژه وحدت را از نظر لغوی و اصطلاحی مورد بررسی قرار می دهیم.

وحـدت در لغت به معنـای یگـانه بودن و یکی بودن است ولی در معنـای اصـطلاحی به مفهوم اتحاد و یکی شـدن دو چیز و یا بیشتر به کار می رود. علامه شـیخ محمـد بخار در توضـیح بیشتر این اصـطلاح می گویـد: «سـخن ما از وحدت اسـلامی است، همان وحدتی که اگر از بین نمی رفت مسلمانان معنویت خود را از دست نمی دادند و جهان اسلام این چنین تجزیه نمی شد و ظلم، فساد و تباهی جانشـین فضـیلت، راستی، معنویت و ارزشـهای واقعی اسلام نمی گردید و استعمار نمی توانست افکار خود را به مسلمین تحمیل کرده و اسلام راستین را از پیشرفت باز دارد»{۱}.

با تبیین واژه و اصـطلاح وحدت به خوبی روشن می شود که وحدت اسـلامی اصل اساسی است که در سایه آن می توان مجد و تمـدن بزرگ اسـلامی را احیـا نمـود؛ امـا پرسـش اینجـاست که حـاکم اسـلامی برای تحقق وحـدت بین مـذاهب اسـلامی و مسلمانان چه وظایفی را بر عهده دارد.

بی شک هیچ وحدت و اعتمادی بدون تمسک به مشترکات بین گروهها و به تبع آن مذاهب اسلامی به وجود نخواهد آمد. تکیه بر اصول مورد قبول و باور مذاهب اساسی ترین راهکاری است که می تواند به وحدت بین مذاهب بینجامد. حاکم اسلامی با عنایت به این که ابراز قدرت و سازکار حکومت را در دست دارد می تواند نقش اساسی و کارسازتر

از دیگران در این راهگذار ایفا کند. ایجاد زمینه های که بتوان در حیطه آن به مشترکات دست یازید همواره برای حاکم اسلامی امکان پذیرتر است و در این خصوص راهکارهای متعددی را می توان در نظر گرفت. ایجاد زمینه ارتباط علمای مذاهب با یکدیگر و امکان گفتگوی آنان با یکدیگر، جلوگیری از تبلیغات سوء هر مذهب علیه دیگری و اهانت به مذاهب دیگر، پاسخگویی پیروان هر مذهب به شبهاتی که ممکن است در اذهان پیروان سایر مذاهب وجود داشته باشد و از همه مهم تر تبیین و ترمیم مشترکات بین مذاهب و محورهای مورد اتفاق پیروان مذاهب و بسیاری دیگر از راهکارها می تواند زمینه ساز وحدت باشد که ایجاد امکانات دست یافتن به آنها برای حاکمان مسلمان ممکن تر و آسان تر است.

در میان راهکارهای که برای نیل مسلمانان به وحدت پیشنهاد گردیده، تکیه بر مشترکات مذاهب از سایر راهکارها راهگشاتر است که برای تبیین بیشتر موضوع به برخی از آنان اشاره می شود:

۱ – یکتا پرستی و ایمان به خدای یگانه، غیب، فرشتگان، کتابهای آسمانی، پیامبران الهی وروز بازپسین.

قرآن کریم راه اتحاد بین مسلمانان را همانا چنگ زدن به ریسمان الهی می داند: (و اعتصموا بحبل اللّٰه جمیعاً ولا تفرّقوا) {۲} همگی به ریسمان خداوند چنگ زنید و پراکنده نشوید. و یا در جای دیگر با تکیه بر راه واحد و آیین یگانه همگی را به پرستش خدای متعال فرا می خواند که یکی شدن راه، دست یافتن به محوری مشترک برای وحدت می باشد: (إنَّ هذا اُمتکم اُمته واحدةً و انا ربکم فاعبدون) {۳} شما امت یگانه اید و من پروردگار شمایم؛ پس مرا بپرستید.

۲ – پیروی و اطاعت از پیامبر.

آیین اسلام میراث گرانبهای

پیامبر اسلام است دستورات آن حضرت بعد از قرآن اساسی ترین منبع راهیابی به اسلام ناب و پیروی از سنت رسول اللّه مسأله ای است که مورد توافق پیروان تمامی مذاهب بوده و می تواند به عنوان محور وحدت مورد توجه قرار گیرد.

۳ - ترویج اخوت دینی.

قرآن اصل اخوت و برادری را در بین مسلمانان مورد تأکید قرار داده و به آن سفارش نموده است: (انّما المؤمنون اخوه فاصلحوا بین اخویکم) همانا مسلمانان با هم برادرند پس بین برادرانتان صلح و آشتی برقرار کنید. با تکیه بر این اصل و ایجاد زمینه های برادری و عطوفت میان برادران دینی می توان وحدت اسلامی را تسهیل نمود.

۴ - ترویج همیاری بر مبنای تقوا در بین مردم.

قرآن کریم در راستای استحکام بخشیدن به وحدت و هم بستگی بر همیاری بین مسلمانان تأکید می کند (و تعاونوإّ؛ علی البر و التقوی ولا تعاونوا علی الائم والعدوان) {۴} باید شما یکدیگر را در نیکوکاری و تقوا کمک کنید نه بر گناه ستمکاری.

۵ - احیا وزنده نگه داشتن شعایر اسلامی.

احیا وبه پاداشت شعایر اسلامی می تواند روح وحدت و همبستگی را در میان مردم تقویت کند؛ حج، اعیاد اسلامی زاد روز پیامبر وائمه(ع) و یا رحلت آن بزرگواران، فرصتهای است که با بزرگداشت آنها می توان روحیه وحدت را در بین مسلمانان زنده نگه داشت و تقویت نمود.

۶ - اصلاح اختلافات بین پیروان مذاهب؛

حاکم اسلامی باید برای حفظ وحدت گروههای مختلف اسلامی، هرگاه در بین آنان اختلافی پدید آمد آن را اصلاح کند {۵}.

از آنچه گفته شد می توان نتیجه گرفت که حاکم اسلامی وظیفه دارد با ایجاد زمینه های دست یابی پیروان مذاهب به مشترکات گام نخستین تحقق وحدت را در بین

آن برداشته و با ایجاد ارتباط سالم و جلوگیری از اهانت به پیروان مذاهب و راهکارهای دیگری که پیشتر به آن اشاره شد زمینه های ایجاد وحدت را به وجود آورد.

[۱]. همان.

[۲]. آل عمران، آیه ۱۰۳.

[۳]. انبیاء، آیه ۹۱.

[۴]. شوری، آیه ۴۰.

[۵]. مجموعه مقالات کتاب وحدت، مقاله وحدت رمز پیروزی وتداوم انقلاب. مهدوی کنی، ص ۳۶.

عوامل تضعیف وحدت جهان اسلام

با توجه به این که در قرآن وحدت مسلمانان را داریم، آیا در دعای زیارت عاشورا که لعنت بر اوّلی، دوّمی و سوّمی می فرستند، آیا خللی در وحدت مسلمانان ایجاد نمی کند و این بر خلاف قرآن نمی باشد؟

پرسش

با توجه به این که در قرآن وحدت مسلمانان را داریم، آیا در دعای زیارت عاشورا که لعنت بر اوّلی، دوّمی و سوّمی می فرستند، آیا خللی در وحدت مسلمانان ایجاد نمی کند و این بر خلاف قرآن نمی باشد؟

پاسخ

آری قرآن به وحدت مسلمانان توجه خاصی دارد و همه را به آن دعوت نموده است (واعتصموا بحبل اللّٰه جمیعاً و لا تفرقوا).

سیره پیامبر اسلام(ص) و اهل بیت معصوم آن حضرت نیز گویای اهتمام به وحدت مسلمانان است که در این تردیدی وجود ندارد. حال سخن دراین است که با این وجود لعن های مندرج در زیارت عاشورا (لعن بر اولی، دومی و سومی) چگونه توجیه می گردد. پاسخ به این پرسش را در چند نکته بیان می داریم:

۱- زیارت عاشورای معروف توسط دو راوی از امام باقر(ع) نقل شده است؛ یکی علقمه بن محمد حضرمی است که می گوید: به امام باقر(ع) عرض کردم: به من دعایی تعلیم بده که با آن در روز عاشورا امام حسین(ع) را زیارت کنم امام به او دعایی تعلیم داد که همین زیارت عاشورای معروف است، لیکن در این دعا جمله "اللّهم خُصّ أنت أوّل ظالم باللّعن منّی وابْدأ به اوّلاً ثم الثّانی و الثّالث" وجود ندارد.(۱)

در نقل دیگری آمده است: صالح بن عقبه از پدرش و او از امام باقر(ع) همین دعا را نقل کرده است که جمله بالا در این نقل

آمده است.(۲)

۲- درباره زیارت امام حسـین(ع) و زیارت عاشورا از امامان اهل بیت(ع) دعاها، اذکار و زیارات بسیاری نقل شده است که در هیچ یک از آن ها جمله لعن بر اوّلی، دوّمی و سومی وجود ندارد.(۳)

۳- در مسائل فقهی و احکام

با یکٔ سری شرایط می توان خبر واحد عادل را حجّت دانست و به مقتضای آن عمل نمود، امّا در غیر از مسائل فقهی و احکام این حجّیّت وجود ندارد، بلکه در این حوزه یکٔ سری ملاحظاتی وجود دارد که به جهت پرهیز از به درازا کشیده شدن پاسخ از ذکر آن ها پرهیز می نماییم.

۴- همان گونه که در فهم معنای آیات قرآن توجه به اسباب نزول ضروری است، در فهم سخنان و رهنمودهای پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) توجه به اسباب صدور و بستر زمان و مکان ضرورت دارد. در همین رابطه است که گویند در اجتهاد عنصر زمان و مکان تأثیر گذار است.

حال در صورت صحت صدور و انتساب جمله: "اللّهم خُصّ أنت أّل ظالم..." به امام باقر(ع) می بایست در فهم آن به دوره غربت شیعه، واژه فلان به صورت مبهم، ارشاد و تعلیم امام به صورت خصوصی به یکی از شاگردان و مظلومیت امام حسین(ع) در دوره استبداد اموی و... توجه داشت.

شاید بتوان گفت: اکنون که دوره دیگری است و شیعیان تا حدودی از غربت رهایی یافته اند و اوضاع اجتماعی تفاوت هایی پیدا کرده است، حکم دیگری داشته باشد.

۵- به فرض صحت سند و انتساب سخن مذکور، این سخن نمی تواند مجوزی باشد که شیعیان به نزاع با اهل سنت بپردازند و به پیشوایان آنان ناسزا گویند.

امام صادق(ع) به شیعیانش سفارش می کند: "با اهل سنت به خوبی رفتار کنید. معاشرت شما با آنان به قدری پسندیده باشد که شما را به عنوان پیشنماز و مؤذن بپذیرند و با دیدن شیعیان و خوبی هایشان به ستایش از امامان(ع) بپردازند".(۴) طبیعی است اگر شیعیان به پیشوایان آنان ناسزا

گویند، نه تنها نمی توانند پیشنماز آنان گردند، بلکه به کلی مطرود آنان می گردند.

با صرف از صحت روایت وارد شده در زیارت عاشورا و به دور از توجیهات فوق، پنهان ماندن اسامی افراد در لابلای دعا و آورده شدن به صورت اوّل و دوم، می توانـد بیانگر این مسئله باشد که اصولاً نباید در صدد تطبیق اوّل و دوم در مورد کسی بوده و مصداق خاصی برای آن تعیین کنیم و این خود می توانـد تأیید کننده اهتمام امام(ع) به مسئله وحدت باشد، در حالی که به یکی از یاران خاص خود تعلیم داده و می توانسته آن ها را آشکار نماید.

پی نوشت ها:

۱.مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۲۹۰ – ۲۹۳.

۲.همان، ج ۹۸، ص ۲۹۳ – ۲۹۶؛ ج ۳۰، ص ۳۹۹.

۳.همان، ج ۹۸، ص ۲۹۶ به بعد.

۴.شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۸۳.

آیا شیعه عامل افتراق مسلمانان نیست ؟

پرسش

آیا شیعه عامل افتراق مسلمانان نیست ؟

پاسخ

مصلحان و دانشمندان روشنفکر اسلامی معاصر, اتحاد و همبستگی ملل و فرق اسلامی رااز ضروری ترین نیازهای اسلامی می دانند, به ویژه در اوضاع و احوال کنونی که دشمن از همه جوانب به آنها هجوم آورده و پیوسته با وسایل مختلف در پی توسعه اختلافات کهن و اختراع اختلافات نوین است .همان طور که می دانیم وحدت و اخوت اسلامی , سخت مورد عنایت و اهتمام شارع مقدس اسلام بوده و از اهم مقاصد اسلام محسوب می شود و قرآن , سنت و تاریخ اسلام و سیره پیامبر(ص) گواه آن می باشد.اما باید ببینیم مقصود از وحدت اسلامی چیست ؟نکته مسلم این است که وجود فرقه های مختلف اسلامی با برداشت های متفاوتی که ازاسلام دارند و هر یک نیز اسلام واقعی را در نگرش فرقه و مذهب خود تلقی می نمایند,واقعیتی است که به هیچ عنوان نمی توان منکر آن شد.حال آیا مقصود از وحدت اسلامی این است که از میان مذاهب اسلامی یکی انتخاب شودو سایر مذاهب کنار گذاشته شود ؟ یا مقصود این است که مشترکات همه مذاهب گرفته شود و مفترقات همه آنها کنار گذاشته شود و مذهب جدیدی اختراع شود که مانندهیچ یک از مذاهب موجود نباشد؟ یا اینکه وحدت اسلامی , به هیچ وجه ربطی به وحدت مذاهب ندارد و مقصود, اتحاد پیروان مذاهب مختلف , در عین اختلاف نظرهای مذهبی ,در برابر بیگانگان است ؟بدیهی است که منظور علمای روشنفکر اسلامی از وحدت , حصر مذاهب به یک مذهب و یااخذ مشترکات

مذاهب و طرد مفترقات آنها نیست , زیرا

چنین اندیشه ای نه معقول ومنطقی است و نه مطلوب و عملی , بلکه منظور تشکل مسلمانان در یک صف واحد دربرابر دشمنان مشترکشان می باشد.عالمان روشنفکر بر این باورند که مسلمانان نقاط مشترک بسیاری دارند که می تواندمبنای یک اتحاد محکم گردد, مسلمانان همگی خدای یگانه را می پرستند و همه به نبوت رسول اکرم (ص) ایمان داشته و محبت اهل بیت را در دل دارند, کتاب همه قرآن وقبله همه کعبه است . با هم و مانند هم جمع می کنند و مانند هم نماز می خوانند,روزه می گیرند و تشکیل خانواده می دهند و جز در اموری جزئی با هم تفاوتی ندارند.همه از یک نوع جهان بینی برخوردارند و یک فرهنگ مشترک دارند و در یک تمدن عظیم و با شکوه و سابقه دار شرکت دارند.وحدت در جهان بینی , فرهنگ , سابقه تمدن , بینش و منش , معتقدات مذهبی , پرستشها ونیایشها, و آداب و سنن اجتماعی ... می تواند ملت واحدی ساخته و قدرتی عظیم و باهیبت به وجود آورد که قدرتهای عظیم جهان به ناچار در برابر آنها خضوع نمایند.به ویژه اینکه در اسلام بر این اصل تاکید شده و نص صریح قرآنی , مسلمانان رابرادر هم دانسته است : ((انما المومنون اخوه (۱))) با این وجود چرا مسلمانان ازاین همه امکانات وسیع که از برکت اسلام نصیبشان گشته , استفاده نمی کنند؟از نظر این گروه از عالمان اسلام , هیچ ضرورتی ایجاب نمی کند که مسلمانان به جهت اتحاد اسلامی , صلح و مصالحه و گذشتی درباره اصول یا فروع مذهبی خود بنمایند,زیرا لازمه وحدت این

است که مسلمانان درباره اصول و فروع اختلافی بین خود, بحث و استدلال نکنند تا احساسات کینه توزی در میانشان شعله ور نگردد, متانت را حفظکرده و یکدیگر را سب و شتم ننمایند, به یکدیگر تهمت نزده و دروغ نبندند, منطق یکدیگر را مسخره نکنند و بالاخره عواطف یکدیگر را جریحه دار نساخته و از حدودمنطق و استدلال خارج نشوند. سیره عملی بزرگان اسلام و تشیع نیز همواره همین گونه بوده است . امیرالمومنین (ع) با اینکه بارها به غصب حق مسلم خود اعتراض می کردو با منطقی قوی سخنان خود را در این باره بیان می نمود,(۲) در عین حال هیچ گاه کاری نمی کرد که اساس وحدت مسلمانان برهم بریزد و می فرمود: تا زمانی که روال کارمسلمانان بر منوال خود باشد و تنها بر شخص من ستم رود, دست به اقدام عملی نخواهم زد.(۳) یا درباره مسائلی که به مصالح اسلام و مسلمانان مربوط می گشت ,نظر می داد و به مشورت خواهی خلفا جواب مساعد داده , آنان را راهنمایی می کرد.(۴)حتی در اجتماعات و نمازهای آنان شرکت می کرد. البته سیره امامان دیگر شیعه هم همین گونه بوده است , تا جاییکه در کتب معتبر شیعه رهنمودهای بسیاری خطاب به شیعیان مبنی بر الفت با سایر فرقه های اسلامی و شرکت در اجتماعات و تشیع جنازه آنان و... آمده است .(۵)سیره عملی عالمان بزرگ تشیع هم در طول تاریخ این گونه بوده است , برای نمونه می توان به مساعدت و همکاری مرجع بزرگ عالم تشیع حضرت آیت اللّه العظمی بروجردی در تاسیس و استمرار حرکت دارالتقریب بین المذاهب

الاسلامیه و اعزام نماینده ازجانب ایشان , اعلام هفته ای به نام هفته وحدت از سوی نظام جمهوری اسلامی ورهنمودهای رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی (قد سره) و رهنمودهای مقام معظم رهبری درهمین زمینه اشاره کرد.از آنجا که تشیع بزرگترین آرزو و آرمان خود را گسترش و حاکمیت جهانی اسلام می داند, وحدت بین تمامی مذاهب و فرقه های اصیل اسلامی را نخستین گام در راه تحقیق این ایده مقدس می شمارد.(۶)

موانع تقریب مسلمانان چیست؟

پرسش

موانع تقریب مسلمانان چیست؟

پاسخ

۱. اختلافات کلامی و فقهی

پس از گذشت سه قرن از آغاز اختلافات کلامی، اهل سنت سرانجام در اصول عقاید مقلد یکی از دو امام گردیده اند و آنان عبارتند از: «اشعری» و «ماتریدی».

اما معتزله که از نظر ما شاخه ای از اهل سنت هستند – هر چند از نظر اهل سنت جزو آنان نمی باشند – برای خود مکتب خاصی دارند و به مرور زمان نابود شده و از آنان اثری جز چند کتاب باقی نیست.

شیعه در مسائل کلامی به سه گروه تقسیم میشوند: «اثنی عشری»، «زیدی» و «اسماعیلی» ولی اگر حقیقت این مذاهب کلامی، چه در سنی و چه در شیعه، شکافته شود خواهیم دید اختلاف در مسائلی است که ارتباطی به ایمان و اسلام ندارد و اگر مسلمان درباره آنها سخن نگوید مشکلی نخواهد داشت، مسائلی مانند:

الف:صفات خدا عین ذات اوست یا زاید بر آن؟

ب:قرآن کریم قدیم است یا حادث؟

چه کسانی از تفرقه میان شیعیان و اهل سنت سود می برند؟

پرسش

چه کسانی از تفرقه میان شیعیان و اهل سنت سود می برند؟

پاسخ

تفرقه افکنی میان شیعه و سنی یکی از نقشه ها و توطئه های شوم استعمار است; زیرا استعمار برای غارت منابع مادی و معنوی ملتها، از هر راه ممکن وارد می شود. یکی از نقشه های کارساز و ابزارهایی که استعمار، در سایه آن می تواند بخوبی به اهداف پلید خود شود، ایجاد تفرقه میان مسلمانان است; وقتی نیروها در اثرتفرقه به ضعف گرایید، استعمار به مقصد خویش می رسد. البته باید توجّه داشت که اگر شیعه و سنی به این معنی نیست که شیعه از اعتقادات مذهبی خویش دست بردارد; بلکه منظور این است که از موضع گیری خصمانه نسبت به یکدیگر احترام کرد، علیه دشمن مشترک متّحد شوند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۵۴

چرا با وجود اینکه در این زمان نیاز به اتحاد وجود دارد، از مطالبی که درباره اختلاف مذاهب است سخن گفته می شود؟

پرسش

چرا با وجود اینکه در این زمان نیاز به اتحاد وجود دارد، از مطالبی که درباره اختلاف مذاهب است سخن گفته می شود؟

پاسخ

اتحاد بین مسلمانان به این معنی است که مسلمانان در برابر دشمنان خویش، به طور مشترک مبارزه کرده و با یکدیگر اختلاف و تفرقه نداشته باشند. در برابر دشمنانشان بت نگشته، ناتوان گردند; ولی این بدان معنی نیست که بحث های علمی و منطقی را کنار بگذارند، یا یکی از دو طرف تسلیم معتقدات دیگری شود و درصدد تحقیق و بررسی درباره اعتقادات خویش نباشد.

بدیهی است، مسائلی که به اتحاد اسلامی ضربه وارد می سازد، مسائلی است که اختلاف و نزاع و کینه توزی را به دنبال دارد، ولی بحث علمی و استدلالی برای روشن شدن حق است و برای شخص بی طرف و منصف، منشاء هیچ گونه اختلاف و کینه توزی و دشمنی نخواهد بود.

امروز، دستهای مرموزی در گوشه و کنار، برای دور ساختن مردم، به ویژه جوانان، از حریم دین و رهبران راستین شیعه، به فعالیت هایی دست زده اند و شبهات و اشکالاتی در این زمینه در میان آنان منتشر می سازند که اگر جوانان ما در معتقدات مذهبی خویش، با دلیل و برهان آشنایی نداشته باشند، تحت تاثیر واقع شده، بتدریج، اعتقادات خویش را از دست می دهند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۲۱

چرا کشورهای اسلامی با هم متحد نیستند؟

پرسش

چرا کشورهای اسلامی با هم متحد نیستند؟

پاسخ

وحدت در لغت به معنای یکی بودن و یگانه بودن، یگانگی و اشتراک گروهی در یک مرام و مقصد و یا به معنای یگانگی خدای تعالی می باشد{۱}.

منظور از وحدت کشورهای اسلامی این نیست که از میان مذاهب اسلامی یک مذهب اختیار شود و سایر مذاهب طرد شود یا اینکه مشترکات همه مذاهب اسلامی گرفته شود و مذهب جدیدی اختیار شود، بلکه مقصود اتحاد پیروان مذاهب مختلف در عین حفظ اصول و فروع در برابر بیگانگان است{۲}.

علل عدم اتحاد کشورهای اسلامی

۱-دسیسه های استعمار

با مراجعه به تاریخ کشورهای اسلامی این مطلب ثابت و روشن می شود که استعمار بیش از هر عامل دیگری در قرن اخیر در ایجاد تفرقه بین مسلمانان موثر بوده است. از میان بردن خلافت اسلامی که آخرین پایگاه سیاسی اسلام بود و تکه تکه کردن جهان اسلام به صورت کشورهای پراکنده بسیار و نیز بهره گیری از فرقه های کوچک مذهبی در هند، سوریه، لبنان، ایران و صدها نمونه و گونه دیگر از این دسیسه ها را می توان یاد کرد{۳}.

برخی دیگر از این دسیسه چنین است:

تسلط استعمار بر دانشگاهها و آموزشگاههای دینی

بخشی از نقشه ها و برنامه های استعمار، تسلط و نابودی فرهنگ اسلامی بوده است. نیروهای استعمار همواره سعی در تسلط بر دانشگاهها و آموزشهای دینی و تبدیل آنها به آموزشگاههای غربی که در اعماق افکار دانشجویان و طلاب رسوخ نماید داشته اند و با ایجاد روشنفکران و مبلغان وابسته کوشیده اند روحیه نفاق و تفرقه را در جامعه تزویج کنند.{۴}

استعمار اقتصادی نیز از دیگر موانع وحدت مسلمین است. استعمارگران همواره سعی کرده اند کشورهای اسلامی را از سازندگی باز دارند و مصرف کننده محصولات خود

نمایند. چنان که هنگام اقدام آنها در جهت غیر مصالح خود از حربه تحریم علیه آنها استفاده نمایند و بدین گونه از انجام کشورهای اسلامی جلوگیری کرده اند.

تهاجم فرهنگی

سعی استعمار در تغییر فرهنگ و سنتها اسلامی یکی دیگر از موانع پیوستگی کشورهای اسلامی به یکدیگر بوده است. چرا که رواج شربها و افکار غربی باعث اقتدای کشورهای اسلامی، شربها و مکاتب غربی شده و از انجام آنها جلوگیری کرده است.

۲ – جهل پیروان مذاهب اسلامی نسبت به عقاید و احکام یکدیگر و جهل به تاریخ اسلام و تاریخ مذاهب اسلامی؛

این جهل باعث شده که بسیاری اوقات مطالبی که برخی مغرضان به دروغ به مذاهب اسلامی نسبت داده اند موجب نزاع در بین پیروان مذاهب و کشورهای اسلامی گردد {۵}.

۳ – تعبیر ماهیت مذهب در غالب قومیت و جنسیت

گاه پیروان یک مذهب فقط خود را به حق دانسته و پیروان مذاهب دیگر را تخطئه و حتی در مواردی تکفیر کرده اند و این موجب بروز اختلاف و خونریزی شده است {۶}.

۴ – یأس از رسیدن به وحدت

هرگاه سخن از وحدت اسلامی به میان می آید کسانی یافت می شوند که آیه یأس می خوانند و این کار را محال می دانند. البته برخی افراد دست به فتنه انگیزی و شعله ور کردن دشمن های دیرینه می زنند تا راه را سدّ کنند ولی برخی دیگر با وجود اختلافات مسلمین، واقعا این کار را عملی نمی دانند. لکن واقعیت آن است که وحدت به معنای کنار گذاشتن دشمنی ها با حفظ مذاهب ممکن می باشد {۷}.

۵ – فاصله گرفتن از اسلام اصیل و اولیه و نفوذ خرافات و بدعتها در عقاید مسلمانان

دور شدن از اسلام اصیل و اولیه و اکتفای صِرف به ظواهر

و جزییات تعالیم دینی و نفوذ عقاید خرافی، و نیز پیرایه ها و بدعتها در عقاید مسلمانان موجب تفرقه کشورهای اسلامی گردیده است {۸}.

۶ – اختلاف ملیت و نژاد

اختلاف نژادی موجب تفرقه در بین مسلمین شده است، چرا که برخی خود را از نژاد برتر می دانند و دیگران را پست تر از خود می دانند. از دیدگاه اسلام اختلاف ملیت موجب امتیاز و برتری گروهی بر دیگران و نژادی بر سایر نژادها نیست بلکه به خاطر این است که همدیگر را بشناسند.

قرآن ملاک برتری افراد بر یکدیگر را تقوای الهی می داند که در حقیقت رابطه انسان با خداست. قرآن می فرماید: «یا ایها الناس إنّا خَلَقْناککك مِن ذَکَرٍ و اُنثی و جعلناکم شعوباً و قبائِلَ لِتَعارَفوا إنَّ اَکْرَمَکُم عنداللّه أتْقاکُمْ».

ای مردم ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را گروه گروه و قبیله قبیله قرار دادیم تا یکدیگر را بهتر بشناسید. همانا گرامی ترین شما در نزد خداوند با تقواترین شما است {۹}.

۷ – تحزّب و تعصّب

تحزب آن است که مسلمانان فرقه فرقه و حزب حزب شوند و هر کدام بر رأی و گفته خود پا فشاری کند. اختلاف و تفرقه در امر دین و در سایر شؤون، گسستن از هم و فرقه فرقه شدن و دلشاد شدن هر دسته به آنچه خود می گوید و حق را زیر پا نهادن و به آن ستم کردن، نشانه تحزّب است.

تعصب مذموم آن است که انسان از مرام و مسلک و حزبی به طور مطلق حتی پس از دانستن بطلان آن حمایت کند {۱۰}.

[۱].فرهنگ فارسی، محمد معین، ج ۴، ص ۴۹۸۸، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۷۱.

[۲].صادقی اردستانی، وحدت امت در قرآن و سنت،

وحدت اسلام، دفتر کنگره جهانی ائمه جمعه و جماعات، ص ۵۰۱.

[۳].عناصر وحدت اسلامی و موانع آن، محمد واعظ زاهد خراسانی، کتاب وحدت ص ۲۵۷، وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۳۶۲.

[۴].وحدت و موانع حقیقی و خیالی، محمد سعد، وحدت اسلامی، ص ۵۶۱، دفتر کنگره جهانی ائمه جمعه و جماعات.

[۵].عناصر وحدت اسلامی و موانع آن، محمد واعظ زاده خراسانی، کتاب وحدت، ص ۲۳۴، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۲.

[۶].همان، ص ۲۴۷.

[۷].همان، ص ۲۵۴.

[۸].احمد موثقی، استراتژی وحدت در اندیشه سیاسی اسلام، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۰، ص ۲۹۸.

[۹].حجرات، آیه ۱۳.

[۱۰].محمد واعظ زاده خراسانی، پیشین، ص ۲۴۴.

با توجه به این که در حال حاضر، دشمنان خارجی از هر طرف ما را احاطه کرده اند، سب و لعن با استفاده از آیات قرآن و روایات چه حکمی دارد؟

پرسش

با توجه به این که در حال حاضر، دشمنان خارجی از هر طرف ما را احاطه کرده اند، سب و لعن با استفاده از آیات قرآن و روایات چه حکمی دارد؟

پاسخ

واژه سب و لعن در لغت به معنای شتم و دوری از خیر می باشد{۱} این واژه در اصطلاح نیز به همین معانی به کار می رود و در زبان آیات و روایات نیز بسیار به کار آمده است که برخی از آن چنین است. خداوند متعال در آیه شریفه ۱۰۸ سوره انعام می فرماید: «و لا تسبوا الذین یدعون من دون اللّٰه فیسبوا اللّٰه عدوا بغیر علم کذلک زینّا لکل امه عملهم ثم الی ربهم مرجعهم فینبهم بما کانوا یعملون».

کسانی که غیر خدا را می خوانند دشنام ندهید، مبادا آنها نیز از روی ظلم و جهل خدا را دشنام دهند. این چنین برای هر امتی عملشان را زینت دادیم. سپس بازگشت آنها به سوی پروردگارشان است و - او - آنها را از آنچه کرده اند آگاه می سازد.

امام علی(ع) هنگامی که شنید برخی از اصحاب آن حضرت اهل شام را دشنام می دهند فرمود: «انی اکره لکم ان تکونوا

السبابین و لکنکم لو وصفتم اعمالهم و ذکرتم حالهم کان اصوب فی القول و ابلغ فی الغدر»؛ {۲} من خوش ندارم که شما فحاش باشید. اگر شما به جای دشنام، اعمال آنها را برشمرید و حالات آنها را متذکر شوید به حق و راستی نزیک تر است و برای شما حجتی.

پیامبر گرامی اسلام(ص) فرمود: «لا ـ تبسّوا الناس فتکتبوا العداوه بینهم»؛ به مردم فحش ندهید تا دشمنی بین آنها به وجود نیاید.

از این آیات و روایات یک نکته مسلم به نظر می رسد و آن

اینکه اسلام دین منطق است و قرآن کریم ما را به صراحت از دشنام و سب نهی کرده و رعایت اصول ادب، عفت و نزاکت را در بیان و گفتار و حتی در برابر خرافی ترین و بدترین ادیان لازم می شمارد. سبب آن هم واضح است چرا که با دشنام و ناسزا کسی را از مسیر غلط نمی توان بازداشت.

با توجه به سیره ائمه (علیهم السلام) نیز می بینیم آن بزرگواران نیز از دشنام گفتن نهی فرموده اند چنان که حضرت علی(ع) اصحاب را از دشنام گفتن نهی می فرماید پس به روشنی می توان دریافت که در منطق اسلام و قرآن از دشنام گفتن و سبّ نهی شده است.

اما درباره لعن و حکم آن؛ پاره ای از آیات و روایات به آن پرداخته است. خداوند متعال در آیه ۱۸ سوره هود می فرماید: «و من اظلم ممن افتری علی اللّٰه کذباً اولئک یعرضون علی ربهم و یقول الاشهاد هولاء الذین کذبوا علی ربهم الا لعنه اللّٰه علی الظالمین»

چه کسی ستمکارتر از کسانی است که بر خدا افترا می بندند؟ آنان بر پرودگارشان عرضه می شوند در حالی که شاهدان گویند: اینها همانها هستند که به پرودگارشان دروغ بستند. همانا لعنت خدا بر ظالمان باد.

و خداوند متعال در آیه شریفه ۷۸ سوره مائده می فرماید: «لُعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داوُد و عیسی ابن مریم ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون»

کافران بنی اسراییل بر زبان داوُد(ع) و عیسی بن مریم لعن و نفرین شدند. این بدانجهت بود که - آنان - گناه کردند و تجاوز می نمودند.

و نیز آیه شریفه ۶۴ سوره احزاب می فرماید: «ان اللّٰه لعن الکافرین و اعدَّ لهم سعیرا.

خداوند کافران را

لعن کرده و از رحمت خود دور داشته و برای آنان آتش سوزاننده ای آماده نموده است.

و نیز خداونـد متعـال در آیه هـای دیگری لعن کرده است {۳} گروههـای از عصـیانگران و گنهکاران رااما روایات بسـیاری از پیـامبر گرامی اسـلام نقل شـده که در آنها حضـرت از لعن کردن نهی فرموده است: «لو یکون المومن لعانا»؛ مؤمن لعن کننـده نمی باشد. در روایت دیگری آن حضرت می فرماید: «لا ینبغی مومن ان یکون لعانا»؛ سزاوار نیست مؤمن لعن کننده باشد.

آن حضـرت به طور اجمال برخی را لعن کرده انـد مانند امر کنندگان به منکر ترک کنندگان معروف، عمل کنندگان به منکر و نهی کنندگان از معروف، کسانی که عمل قوم لوط را انجام می دهند، کسانی که ذکر به غیر نام خداوند گویند، کسانی که بکشـند غیر قاتل را، کسانی که بزننـد غیر ضارب را، کسانی که پـدر خود را لعنت گویند، کسانی که رشوه بگیرند و بدهند و واسـطه باشـند، علمای یهود که ترک کردنـد امر به معروف و نهی از منکر را، کسانی که چیزی بر کتاب خدا بیفزایند، کسانی که قـدر الهی را تکذیب کنند، کسانی که با ایشان مخالفت کنند، کسانی که آنچه خداوند بر عترت حرام کرده حلال شـمرند و کسانی که حرام خدا را حلال شـمرند، همچنین آن حضرت کسی که بدون حق، ربا بخورد، پدر و مادرش را مورد ضرب و شتم قرار دهد و عاق والدین باشد و نیز آن حضرت منجم، کاهن، ساحر و برخی دیگر از افراد را لعنت کرده اند.

پس فرد یـا افرادی از مصـادیق این گروههـا باشـند لعن آنها ارتکاف فعل حرام نیست زیرا کسانی که آن حضـرت آنها را لعن کرده

بی شک مستحق آن بوده انـد. در غیر این موارد به طبق روایات وارده از آن حضـرت و سایر معصومـان از لعن عمومی باید پرهیز کرده و چنانچه فرموده اند لعن عمومی شایسته نیست بنابراین باید توجه نمود که بین سب و لعن تفاوت وجود دارد سب به طور مطلق ممنوع است و از آن نهی شده ولی لعن در مواردی در شارع وجود دارد و جایز است.

[۱]. لسان العرب، ذیل این دو ماده.

[۲]. میزان الحکمه، ج؟، ش ۸۲۱۶ و نهج البلاغه، حکمت ۲۰۶.

[۳]. سوره نساء آیات ۴۶، ۵۲، ۹۴؛ مائده آیات ۶۰، ۷۸؛ بقره آیات ۸۸، ۱۵۹، ۱۶۱؛ توبه آیه ۶۸؛ محمد آیه ۲۳؛ فتح آیه ۶؛ نور آیه ۷؛ اعراف آیه ۳۳؛ حجر آیه ۳۵ و سوره ص آیه ۷۸.

فرق کلامی

کلیات

تاریخ کلامی فرق

مسایل مهم مورد اختلاف و مورد اشتراک شیعه و سنّی را توضیح دهید و راه حل اختلافات را بیان نمایید.

پرسش

مسایل مهم مورد اختلاف و مورد اشتراک شیعه و سنّی را توضیح دهید و راه حل اختلافات را بیان نمایید.

پاسخ

موارد اختلاف و همین طور موارد اتفاق و اشتراک شیعه و سنّی فراوان است، ولی ریشه اختلافات به یک چیز بر می گردد، و آن امامت است.

شیعه معتقـد است که رسول خـدا(ص) بعد از خودش پیشوایانی را معرفی کرده و آنان را دوازده نفر دانسـته که اینان یکی بعد از دیگری پیشوای مردم هستند و بر مسلمانان واجب کرده که از آنان اطاعت کننـد و آنان را مفسّـر و مبیّن قرآن نامیده است. اهل سنّت این مطلب را قبول ندارند و امامت بعد از رسول خدا(ص) را بر عهده شورا و انتخاب مردم می دانند و امامان دوازده گانه را الگو و حجّت و مقتـدای خود نمی دانند و فقط به آیات قرآن و سنّت پیامبر که از طریق صحابه به آنان رسیده است عمل می کنند. هر جا که دلیلی و حدیثی نداشتند، به اجتهادات شخصی و استحسان و مصالح مرسله رو می آورند. برخی از موارد اختلافی بین شیعه و سنّی مانند نحوه وضو، مسائل خمس و ارث ناشی از این مسئله است، چون شیعه معتقداست قول و فعل امامـان حجّت است و مسائـل شرعی را از امام باقر و امام صادق و دیگر امامان سؤال می کننـد و نظر آنان را مبنای حکم شرعی می دانند، چون آنان اهل بیت پیامبرند و به قرآن و سنّت پیامبر آگاهی کامل دارند. به عبارت دیگر: شیعه، سنّت پیامبر را از طریق اهل بیت، امیرالمؤمنین(ع) و امام حسین و امام حسین و دیگر ائمه(ع) می

گیرند. البته روایاتی که از طریق صحابه با تقوا و راویان مورد اعتماد به ما رسیده باشد، مقبول است.

موارد اتفاق بین شیعه و اهل سنت فراوان است. موارد اختلاف که ناشی از امامت است، در اصول دین مانند جبر و تفویض، عدل الهی، عصمت و توحید۸ می باشد. در فقه در فروعی مانند وضو، نماز، ارث، حج و ازدواج موقت مورد اختلاف است.

راه حل اختلافات این است که اهل سنت مانند شیعه به امامت ائمه(ع) که مورد تأیید پیامبر بوده و هر کدام از آنان در زمان خویش اعلم و اتقی بوده اند مراجعه کنند و مسائل دینی از اینان بپرسند، زیرا اینان اهل ذکرند و اهل البیت بهتر از دیگران می دانند. اگر مردم در زمان امام صادق(ع) به ایشان مراجعه می کردند نه به ابوحنیفه مسلّماً اختلافات فقهی نبود.

آیا ابوحنیفه قابل مقایسه با امام صادق(ع) است؟ او شاگرد امام صادق(ع) بود.

۸ بعضی از اهل سنت قائل به جسمانیت خدا هستند. ر.ک: صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۱۵؛ صحیح مسلم، ج۱، ص ۱۱۲؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۴۸، و ج ۸، ص ۱۸۳.

اختلافات اساسی و کلّی در مذهب تشیع و تسنّن چیست؟

پرسش

اختلافات اساسی و کلّی در مذهب تشیع و تسنّن چیست؟

پاسخ

منشأ اختلافات بین شیعه واهل سنت، اختلاف در امامت بعد از رسول خدا(ص) است. اهل سنّت اعتقادی به منصوب شدن امامان دوازده گانه از طرف پیامبر ندارند ولی شیعه معتقد است که پیامبر از طرف خدا، علی(ع) و فرزندان او را به عنوان امام و رهبر تعیین کرد و به مردم ابلاغ نمود که آنان مبیّن و مفسر قرآن و آگاه به رمز و رموز و بطون آن هستند.

شیعیان در اعتقادات و در فروع دین تابع سلوک و تعلیمات امامان(ع) بوده و معارف دینی را از آنان گرفته ومعتقدند که ŘـŘـƠـبه قرآن آـــــــــو به سنّت پیامبر آگاه تر از دیگران بودند. شیعه علی(ع) را برتر از بقیه صحابه پیامبر می دانند و او را آگاه تر و فقیه تر و عادل تر از بقیه می شناسد، همین طور در زمان امام باقر و امام صادق(ع) اینان از دیگران مانند ابوحنیفه داناتر بوده اند. شیعه سنّت پیامبر را از طریق اهل بیت گرفته اند ولی اهل سنّت، سنّت پیامبر را از غیر اهل بیت می گیرند. در نتیجه در بسیاری از مسائل مهم اعتقادی و فقهی درمانده اند و به گمان و اجتهادات شخصی استناد کرده اند. اختلاف در جبر و اختیار، امامت و رهبری و در احکام شرعی مانند کیفیت وضو، ارث، نماز و روزه مسافر از این قبیل است.

تفاوت ها و شباهت های مذهب سنی و شیعه را بنویسید؟

پرسش

تفاوت ها و شباهت های مذهب سنی و شیعه را بنویسید؟

پاسخ

اختلاف اساسی شیعه و سنی برسد خلافت اسلامی و مرجعیت دینی است. اهل سنت امامت را به عنوان رهبری اجتماع قبول دارند، ولی امامت به معنای مرجعیت دینی و به معنی ولایت را نمی پذیرند. اهل تسنن برای هیچ کس حتی برای ابوبکر و عمر و عثمان چنین منصبی را قائل نیستند، از این رو عصمت را در امام و خلیفه لازم نمی دانند، ولی شیعه امامان خود را معصوم از خطا می دانند. از این رو استاد مطهری(ره) اختلاف سنی و شیعه را در بحث امامت ریشه ای می داند و می گوید: "آن چیزی که شیعه به نام امامت معتقد است، غیر از آن چیزی است که آن ها به نام امامت معتقدند. آن چه اهل تسنن به نام امامت معتقدند، یک شأن دنیایی امامت معتقدند. امام همان حاکم میان مسلمین، فردی از افرادی مسلمین که باید او را برای حکومت انتخاب کنند. آن ها بیش از حکومت بالا نرفتند، ولی امامت در شیعه مسئله ای است تالی تلو (مقارن) نبوت و بلکه از بعضی از درجات نبوت بالاتر است".

بر این اساس امامت از نظر شیعه جزء اصول دین است، ولی نزد اهل سنت از فروع دین محسوب می شود، زیرا امامت از منظر اهل سنت در حد رهبری سیاسی مسلمانان بعد از پیامبر است.

در این صورت یک مسئله فرعی مثل نماز خواهد بود، اما امامت در شیعه مفهومی است نظیر نبوت. در حقیقت ولایت ادامه نبوت است. این از رو باید در کنار نبوت به عنوان یکی از اصول دین مطرح

گردد.

اختلاف دیگر سنی و شیعه در مورد صحابه رسول الله است. اهل سنت معتقدند همه صحابه عادل اند. ابن حجر می گوید: "اهل سنت اجماع دارند بر این که همه صحابه عادل اند و در این مورد جز بدعت گزاران مخالفتی ندارند".

اما شیعه معتقد است در صحابه منافق نیز وجود داشته و آیه "افک" گواه بر این مدعا است. از طرفی ملاک جدایی مؤمن و منافق را پیامبر اکرم(ص) محبت امام علی و بغض آن حضرت قرار داده اند.

از این رو هر کس بغض علی(ع) را داشته باشد و با او بجنگد، منافق خواهد بود و در این جهت فرقی بین صحابه و غیر صحابه نیست.

شایان یاد آوری است که امروزه برخی از اهل سنت، عدالت صحابه را قبول ندارند.

اختلاف اصلی دیگر در منابع استنباط احکام اسلامی است. اهل سنت در کنار کتاب و سنت و اجماع، اجتهاد صحابه را نیز به عنوان یکی از منابع اصلی شناخت و تعیین احکام بر شمرده اند که منظور از اجتهاد، عمل به رأی است. نزد شیعه و اهل بیت، قرآن و سنت دو منبع اساسی برای احکام الهی است و قیاس و عمل به رأی و اجتهاد جایگاهی ندارد. اهل بیت خود نیز حکمشان را مستند به قرآن و سنت رسول می کردند. برای مطالعه و تحقیق بیشتر به کتاب معالم المدرستین یا ترجمه آن به نام نشانه های دو مکتب علامه سید مرتضی عسگری مراجعه فرمایید.

البته اختلافات دیگری نیز در مسائل جزئی و امور عبادی وجود دارد، مانند نحوه وضو گرفتن، نحوه نماز خواندن که همه به مبنای کلامی واعتقادی بر می گردد که توضیح داده شد.

اما

شباهت های سنی و شیعه زیاد است. در اصل اعتقاد به توحید و نبوت و معاد و قرآن و کعبه و وجوب نماز و روزه و زکات و بقیه فروع دین بسیاری از احکام و محرمات مانند حرمت قمار و شراب و دروغ و غیبت وحدت نظر وجود دارد.

[۱] حسینی دشتی، معارف و[معاریف، ج ۲، ص ۵۸۸.

آیا تشریع با تفویض سازگار است ؟

پرسش

آیا تشریع با تفویض سازگار است ؟

پاسخ

تفویض یعنی واگذاری ملکیت , حق تصرف و سلطنت به دیگری ; و تشریع یعنی امر و نهی مالکانه و مولوی . بنابراین تشریع با تفویض قابل جمع نیست .

صفوف گروههای کلامی اسلامی، در ابتدا، چگونه مشخص شد؟

پرسش

صفوف گروههای کلامی اسلامی، در ابتدا، چگونه مشخص شد؟

پاسخ

با طرح مسأله حسن و قبح عقلی و مسأله معلَّل بودن افعال باری به اغراض در کنار مسأله عدل و مسأله جبر و اختیار، صفوف گروههای کلامی کاملاً مشخص شد. معتزله با شدت طرفدار عدل و عقل و استطاعت (اختیار) و حکمت (معلَّل بودن افعال باری تعالی به اغراض) شدند؛ و اشاعره که تا آن زمان هنوز «اهل السّنّه» یا «اهل الحدیث» نامیده می شدند به شدت در مقابل معتزله و طرز تفکر آنها ایستادند.

معتزله به نام «عدلیّه» خوانده شدند. این کلمه تنها نماینده مفهوم عدل نبود، از این کلمه علاوه بر مفهوم عدل به شکل معتزلی، مفاهیم اختیار و حسن و قبح عقلی و معلَّل بودن فعل باری به اغراض نیز فهمیده می شد.

بحث «مستقلات عقلیه» در کلام اسلامی، چگونه طرح شد و نظر معتزله و اشاعره درباره آن، چه بود؟

پرسش

بحث «مستقلات عقلیه» در کلام اسلامی، چگونه طرح شد و نظر معتزله و اشاعره درباره آن، چه بود؟

پاسخ

این بحث به این صورت طرح شد که آیا عقل در ادراک حسن و قبح اشیاء «استقلال» دارد و به تنهائی قادر به درک و تشخیص آنها است یا نیازمند به کمک و راهنمائی شرع است؟ از اینرو حسن و قبح ذاتی به نام حسن و قبح عقلی خوانده شد.

معتزله، بشدت طرفدار حسن و قبح ذاتی عقلی شدند و مسأله «مستقلّات عقلّیه» را طرح کردند، گفتند: با لبداهه ما درک می کنیم که افعال ذاتاً متفاوتند و بالبداهه درک می کنیم که عقول ما بدون اینکه نیازی به ارشاد شرع داشته باشد، این حقایق مسلّم را درک می کند.

اشاعره، همچنانکه عدل را به عنوان یک صفت قبلی و ذاتی منکر شدند، حسن و قبح ذاتی قبلی عقلی را نیز مورد انکار قرار دادند. اشاعره اولاً ـ حسن و قبح ها را اموری نسبی و تابع شرائط خاص محیطها و زمانها و تحت تأثیر یک سلسله تقلیدها و تلقینها دانستند؛ و ثانیاً عقل را در ادراک حسن و قبح ها تابع راهنمائی شرع دانستند.

یکی از امتیازات مهمّ شیعیان بر اهل تسنن، چیست؟

پرسش

یکی از امتیازات مهمّ شیعیان بر اهل تسنن، چیست؟

پاسخ

این است که برای اهل سنت دوره معصوم، یعنی دوره ای که یک شخصیت معصوم در آن وجود داشته است که از سیره او می شود به طور جزم بهره برد، بیست و سه سال بیشتر نیست، چون تنها معصوم را پیغمبر اکرم می دانند. و درست است که پیغمبر در طول بیست و سه سال با شرایط مختلف بوده است و در شرایط مختلف، بسیار سیره پیغمبر آموزنده است، ولی ما شیعیان همان بیست و سه سال را داریم به علاوه تقریباً ۲۵۰ سال دیگر؛ یعنی ما مجموعاً، در حدود ۲۷۳ سال دوره عصمت داریم و از سیره معصوم می توانیم استفاده کنیم، از زمان بعثت پیغمبر اکرم تا زمان وفات حضرت امام عسکری(ع) یعنی سال ۲۶۰ هجری. ۲۶۰ سال که از هجرت می گذرد ابتدای غیبت صغری است که عموم، دسترسی به امام معصوم ندارند. آن ۲۶۰ سال به علاوه ۱۳ سال از بعثت تا هجرت، تمام برای شیعه دوره عصمت است. در این ۲۷۳ سال شرایط و اوضاع چندین گونه عوض شده و در تمام این دوره ها معصوم وجود داشته است و لهذا ما در شرایط مختلف می توانیم روش صحیح را استنباط کنیم. مثلاً امام صادق در دوران بنی العباس هم بوده است در صورتی که دوره ای شبیه دوره بنی العباس برای پیغمبر اکرم رخ نداده است. از این جهت سرمایه های ما غنی تر و جامعتر است.

انگیزه مامون از اصرار نسبت به مسأله خلق قرآن کریم چه بود؟

پرسش

انگیزه مامون از اصرار نسبت به مسأله خلق قرآن کریم چه بود؟

پاسخ

نگارنده تا کنون سرّ اصرار مأمون را نسبت به مسأله خلق قرآن، به دست نیاورده است. در این جا دو احتمال وجود دارد:

۱ خلیفه از روی ایمان به توحید و اینکه اندیشه عدم خلق قرآن، به توحید اسلام لطمه وارد می سازد، وارد میدان شده و همه پیامدهای آن را به خاطر یک آرمان معنوی به جان خریده بود. او هرچند برای ریاست چند روزه امام معصوم «حضرت رضا(ع)» را شهید کرد، ولی در مجرمان افرادی پیدا می شوند که در مواردی آنجا که با منافع مادی آنان در تزاحم نباشد کار خیر انجام دهند.

۲ طرح این نوع مسائل بی حاصل و مشغول ساختن متفکران و محدثان به این نوع بحثها، بر غفلت مردم از مسائل اساسی کمک می کند واندیشه انقلاب و بر اندازی نظام را ناتوان می سازد، وقتی دل فارغ از مسائل شد، به فکر ثوره و شورش می افتد، نه به هنگام اشتغال جدی به این نوع مسائل به اصطلاح بی سروته.

نامههای چهارگانه ای که طبری از خلیفه نقل کرده، اگر به املای خود او صورت پذیرفته باشد، حاکی از تسلط خلیفه بر آیات قرآن و عمق تعقل در مضامین آنهاست. او در پرتو تأمل در آیات قرآن از طرق مختلف، بر حدوث و مخلوق بودن قران استدلال کرده و می گوید: گواه بر مخلوق بودن قرآن متعلق جعل (مقصود «إنّا جعلنا قرآناً عربیاً» است) قرار گرفتن آن و احاطه لوح محفوظ به آن است («إنّه لقرآن مجید فی لوح محفوظ») و به محدَث («وما یأتیهم من ذکر من ربهم محدث») توصیف شده

و با کلیه صفات حدوث توصیف گردیده (مقصود صفاتی از قبیل :«انزال، عربی، مبارک، نور» و غیره است) و برای او پیش رو و پشت سر تصور شده است. («لایأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه»). احاطه بر چنین آیاتی و استدلال با آنها در موقع مناسب بر مقصود، نشانه حافظه توانا و درک فوق العاده نویسنده نامه است، از آنجا که غالباً نامه های خلفا را دیگران تنظیم می کردند و به امضای او می رسانیدند، نمی توان در این مورد قضاوت قطعی کرد.

نامه سوم مأمون حاکی است که اندیشه عدم خلق قرآن ریشه مسیحی گیری دارد و در پوشش برخورد فرهنگی دو ملت به محیط اسلامی راه یافته است و این گروه در این عقیده مقلدان مسیحیانند که عیسای کلمه الله را قدیم می دانند که اطرافیان خلافت اموی این اندیشه را مطرح می کردند و آن را به گونه ای در جامعه اسلامی منتشر می ساختند.

مناظراتی که میان اسحاق بن ابراهیم و سران اهل حدیث انجام گرفته، حاکی است که اهل حدیث، به حق افرادی جامد و دور از تعقل و استدلال بوده اند، زیرا به هنگام سؤال از قرآن همگی می گفتند: قرآن خالق نیست، ولی حاضر نبودند بگویند قرآن مخلوق است و در نتیجه میان خالق و مخلوق، واسطه ای ثابت می کردند.

اگر علت پرهیز آنان از اعتراف به مخلوق بودن قرآن این است که مبادا دشمنان از آنان سوء استفاده و آن را مجهول بشر بدانند، کافی بود که بگویند، قرآن مخلوق خداست نه بشر، مجعول مقام ربوبی است، ارتباطی به بشر ندارد.

عمل خلیفه بدون شک دور از تعالیم معتزله بوده، زیرا این گروه به عقیده خود پرچمدار حریت و

آزادی بودنـد، هر چنـد پس از رسـیدن به قـدرت، این اصـل را زیر پا نهادنـد و این نوع محاکمه ها، شبیه محاکمه های تفتیش عقایـد است که بعـدها در غرب پی ریزی شـده و هزاران انسـان، قربانی این نوع محاکم گردیدنـد و در نتیجه گروهی سوخته، گروهی تحویل چوبه دار و گروههای دیگر به انواع وسایل نابود شدند. (ویل دورانت، عصر ایمان بخش دوم/ فصل ۲۸)

این نوع اعترافهـا و اقرارهـا که در سـایه زور انجـام می گیرد، فاقـد ارزش است، مگر اینکه هـدف بـازداری مردم از گرایش به باطل باشـد اصولاً جایگاه عقیده و ایمان، قلب و دل است و زور به آنجا راه ندارد اکراه می تواند در اندام انسان مؤثر باشد، نه در روح و روان. از این جهت بایـد گفت : هـدف خلافت این بود که این گروه در سایه زور، به حـدوث قرآن تظاهر کننـد و مردم که از حرکتهای پشت پرده آگاهی نداشتند (به خاطر اعتمادی که به اهل حدیث داشتند) از آنان پیروی کنند و سرانجام، شرک به جامعه اسلامی راه نیابد.

نقطه اصلی اختلاف بین شیعه و سنی چیست ؟

پرسش

نقطه اصلی اختلاف بین شیعه و سنی چیست ؟

پاسخ

نقطه اساسی اختلاف شیعه و سنی درمرجعیت و رهبری دینی و سیاسی ، بعد از پیامبر اسلام است . اهل سنت در دریافت معنا و مفهوم و تحقق خارجی امامت مشکل دارند.امامت از دیدگاه شیعیان به جعل الهی است : ((انی جاعلک للناس اماماً)) و این جعـل الهی را اهل سـنت لازم نمی داننـد .به علاوه در عین تصـدیق حادثه ((غـدیر)) آن را به معنای بیان و ابلاغ جعل الهی نمی داننـد و در نهـایت حـادثه و حـدیث غـدیر را بـه معنـای لزوم محبت حضـرت علی (ع) به شـمار آورده و در واقـع آن را تحریف معنوی می کنند .ب;

تفاوت ایدئولوژی دو فرقه شیعه و سنی در اسلام چیست

پرسش

تفاوت ایدئولوژی دو فرقه شیعه و سنی در اسلام چیست

پاسخ

با ارتحال جانسوز پیامبر گرامی اسـلام و قطع ارتباط مسـلمانان با غیب و وحی دراثر اسـتفاده از رأی و اجتهاد شخصی اختلاف های فراوانی بین مسـلمانان بوجود آمـد که در نهایت به پیدایش مذاهب مختلف و حوادث گوناگون منجر شد. از جمله موارد اختلاف در میان مسلمانان عبارت بودند از:

۱. اختلاف در امامت و جانشینی پیامبر اکرم ۲. اختلاف در آوردن قلم و کاغذ طبق درخواست پیامبر گرامی پیش از وفات آن حضرت

۳. اختلاف در رحلت پیامبر گرامی به این معنا که آیا آن حضرت می میرد و یا مثل حضرت عیسی غ به آسمان برده می شود؟!

۴. اختلاف در محل دفن آن حضرت ۵. اختلاف در فدک که متعلق به حضرت زهرا۳ بود و... هر کدام از اختلاف های مذکور برای اسلام و مسلمانان زیان هایی را در بر داشت ولی مهمترین و برجسته ترین این اختلافها بحث امامت و جانشینی پیامبر گرامی بود که سایر اختلاف ها را تحت الشعاع خود قرار داد.

شیعیان پیرو حضرت علی و معتقد به جانشینی بی واسطه آن حضرت بعد از پیامبر گرامی و نص و تصریح ولایت آن حضرت در غدیرخم از طرف پیامبر اکرم می باشند که در پی آن پیامبر اسلام مردم را در صحرای گرم و سوزان "خُم" متوقف کرد و با بیان خطبه ای از جمله فرمود: "من کنت مولاه فهذا علی مولاه هر کس من مولا و ولی او بوده ام علی ۷] مولا و ولی او است .." و به همین مناسبت آیه ۶۲، سوره مائده نازل شد.(الکافی محمد بن یعقوب کلینی ، ج ۱، ص ۴۲۰، دارالکتب الاسلامیه تهران) و حدیث مذکور

در منابع و کتاب های معتبر اهل تسنن نیز نقل شده است (ر.ک الدر المنثور، جلال الدین السیوطی ج ۳، ص ۹۸، داراحیأ التراث العربی بیروت)

به اعتقاد شیعیان ولایت و امامت حضرت علی بن ابیطالب در قرآن کریم نیز مورد تأکید قرار گرفته و شأن نزول آیه ۵۵، سوره مائده که به آیه ولایت معروف است و نیز بسیاری دیگر از آیات قرآن کریم درباره حضرت علی می باشد.(ر.ک تفسیر مجمع البیان مرحوم طبرسی ، ج ۲، ص ۱۲۶۱۲۹، منشورات دارمکتبه الحیاه بیروت)

شیعه معتقد است که پس از حضرت علی امامام معصوم یکی پس از دیگری جانشین پیامبر و بیان کننده قرآن و احکام الهی هستند و معتقدند که تمام وظایف و شئوون پیامبر به جز دریافت وحی تشریعی برای آنان ثابت است به همین جهت احکام و معارف اسلامی را از آنان دریافت نموده و پیرو مکتب اهل بیت می باشند.

شیعیان همچنین معتقدند که پیشوای مسلمانان باید عادل عالم و معصوم باشد و چنین کسی منصوب شده از ناحیه خداوند متعال است و شخص غیرمعصوم نمی تواند امامت و ولایت مسلمانان را بر عهده بگیرد و آیه تطهیر(احزاب ۳۳) دلیل روشنی بر عصمت اهل بیت می باشد.(ر.ک تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی و دیگران ج ۱۷، ص ۲۹۷۳۰۶، دارالکتب الاسلامیه تهران)

ولی اهل تسنن چنین اعتقادی را ندارند و جانشینی پیامبر گرامی را به بیعت جمعی از مسلمانان با فردی و یا وصیت یک خلیفه نسبت به خلیفه بعد از خود و... معتبر می دانند و اعتقاد دارند که برای خلافت و رهبری

مسلمانان عصمت شرط نیست و مردم هر کس را برگزیدند گر چه عادل هم نباشد، کفایت می کند! آنان بعد از رحلت پیامبر گرامی به خلافت ابوبکر، عمر و عثمان معتقد هستند و حضرت علی را خلیفه چهارم می دانند.

آنـان منصبی را که شـیعیان برای امامان معصوم قائلنـد، قبول ندارنـد و اغلب آنان در احکام و معارف اسـلامی از فتاوای چهار امام معروف خود و احادیثی که در کتاب های روایی خود مانند "صحاح سته و... جمع آوری شده پیروی می کنند.

از آن جـا که شـیعیان براساس دلایل عقلی و نقلی معتبر ماننـد: حـدیث "ثقلین و دلایل دیگر در احکام و معارف اسـلامی پیرو مکتب اهل بیت]قرآن و عترت می باشـد; ولی اهل سـنت از آنان پیروی نمی کنند; به همین جهت بین شـیعه و اهل سـنت در معـارف اسـلامی و احکـام شـرعیه ماننـد: وضو، نمـاز و... تفـاوت هـایی وجود دارد که در این بـاره (اختلاف معارف و احکام شرعی کتاب های مستقلی نوشته شده که کتاب "الخلاف مرحوم شیخ طوسی ; بحوث فی الملل والنحل آیه الله جعفر سبحانی الفقه المقـارن للاحوال الشخصـیه بین المـذاهب الاربعه السـنیه والمـذهب الجعفری بـدران ابوالعینین بـدران و... از جمله آن ها است

اختلاف میان اهل تسنن و تشیع در چیست ؟

پرسش

اختلاف میان اهل تسنن و تشیع در چیست ؟

پاسخ

ریشه اساسـی اختلاف آن است که اهل تسـنن به سیره خلفا روی آورده و حتی اجتهادات آنان در برابر نصوص دینی را حجت می دانند، لذا حتی درمواردی که سیره خلفا برخلاف ظاهر قرآن یا پیامبر باشد، به آن عمل می کنند.

مثلاً در باب وضو، مسأله چگونگی شسـتن دست ها نیز از سویی بازگشت به تردید در سیره پیامبر می کند و از سویی به تفسیر آیه شـریفه : «فاغسـلواوجوهکم وایدیکم الی المرافق بر اساس روایاتی که سیره پیامبر(ص راتوضیح داده اند نحوه شستن دست هـا توسـط آن حضـرت از بالاـ به پـایین بوده که مطـابق رونـد طبیعی جریـان آب است و کلمه «الی که در آیه آمـده به عنوان منتهـای غـایت ذکر شـده است یعنی حـد نهایی شسـتن دست ها را بیان فرموده است لیکن بنا به تفسـیر اهل تسـنن «الی در آیه بیانگر جهت شست و شواست

وجه اصـلی افتراق برادران شیعه و سـنی از نظر مـذهب آن است که شـیعیان در فقه و نیز اصول اعتقـادی خود پیرو مکتب اهل بیـت می باشـند ولی برادران اهـل سـنت در ایـن زمینـه از فقیهـانی غیر از اهـل بیـت نیز تبعیت می کننـد. همین امر مـوجب آن گردیده که تفاوت هایی از عملی نیز در احکام بروز نماید.

پس از پیامبر اکرم ۶ افراد زیادی به عنوان صـحابه و یا تابعین از آن حضـرت نقل حدیث می کردند. این نقل ها سرآغاز شکل

گیری فقه و مکاتب فقهی بوده است

متأسفانه به دلیل فاصله گرفتن حکومت و خلافت پس از پیامبراکرم ۶ این حکومت ها بنا به دلایل سیاسی به ترویج افراد و مکاتبی که متفاوت با مکتب اهل بیت بود همت گماشتند تا

آن جا که حتی قرن های بعد همه مذاهب فقهی دیگر رسمیت یافتند، ولی مکتب اهل بیت رسمیت نیافت

درگیری مداوم شیعه با حکومت های اموی و عباسی و عثمانی نیز مزید برعلت گردید. از همین رو می بینیم مذهب حنفی ترویج می شود ولی مذهب استاد ابو حنیفه مسکوت می ماند.

اگر ائمه دائماً از مظلومیت خود سخن رانده اند یکی از مظاهر آن همین مسأله بوده است

لازم به ذکر است ابو حنیفه تنها از امام صادق ۷ اخذ حدیث و علم ننموده بلکه طرق دیگری نیز برای اخذ حدیث داشته است

در این زمینه ر . ک :

۱- آنگاه هدایت شدم تیجانی ۲- چرا شیعه شدم رازی ۳- شبهای پیشاورسلطان الواعظین ۴- ادیان و مذاهب جهان نبی حسینی ۵- تاریخ فقه صدری ۶- ادوار فقه محمود شهابی ۷- اصحاب صحاح ستّه صالحی ۸- یادنامه شیخ طوسی

وجوه اصلی افتراق شیعه و سنی در چیست و چرا با اینکه علماء اهل سنت شاگردان ائمه (ع) بودند از ائمه جدا شدند؟

پرسش

وجوه اصلی افتراق شیعه و سنی در چیست و چرا با اینکه علماء اهل سنت شاگردان ائمه (ع) بودند از ائمه جدا شدند؟

پاسخ

وجه اصلی افراق برادران شیعه و سنی از نظر مذهب آن است که شیعیان در فقه و نیز اصول اعتقادی خود پیرو مکتب اهل بیت(ع) می باشند ولی برادران اهل سنت در این زمینه از فقیهانی غیر از اهل بیت(ع) تبعیت می کنند. همین امر موجب آن گردیده که تفاوت هایی از عملی نیز در احکام بروز نماید.

پس از پیامبر اکرم(ص) افراد زیادی به عنوان صحابه و یا تابعین از آن حضرت نقل حدیث می کردند. این نقل ها سرآغاز شکل گیری فقه و مکاتب فقهی بوده است.

متأسفانه به دلیل فاصله گرفتن حکومت و خلافت پس از پیامبر اکرم(ص) این حکومت ها بنا به دلایل سیاسی به ترویج افراد و مکاتبی که متفاوت با مکتب اهل بیت(ع) بود همت گماشتند تا آن جا که حتی قرن های بعد همه مذاهب فقهی دیگر رسمیت یافتند، ولی مکتب اهل بیت رسمیت نیافت.

درگیری مداوم شیعه با حکومت های اموی و عباسی و عثمانی نیز مزید بر علت گردید. از همین رو می بینیم مذهب حنفی ترویج می شود ولی مذهب استاد ابو حنیفه مسکوت می ماند.

اگر ائمه(ع) دائما از مظلومیت خود سخن رانده اند یکی از مظاهر آن همین مسأله بوده است.

لازم به ذکر است ابو حنیفه تنها از امام صادق(ع) اخذ حدیث و علم ننموده، بلکه طرق دیگری نیز برای اخذ حدیث داشته است.

در این زمینه ر . ك :

آنگاه هدایت شدم تیجانی چرا شیعه شدم رازی

شبهای پیشاور سلطان الواعظین ادیان و مذاهب جهان نبی حسینی

تاریخ فقه صدری ادوار فقه محمود شهابی

اصحاب صحاح ستّه صالحی

تشیع و تسنن چیست و کدام کاملترند

پرسش

تشیع و تسنن چیست و کدام کاملترند

پاسخ

اما این که تشیع و تسنن چیست؟ چگونه پدید آمده اند؟ کدام یک کامل تر است؟ مباحثی بسیار طولانی از جهت مفهوم شناختی، تاریخی و کلامی می طلبد. قطعا بحث مستوفا در این زمینه، از حوصله این نوشتار خارج است.ازاین رو به ناچار به طور فشرده نکاتی را به آگاهی می رساند. قبل از هر چیز باید این نکته را یادآور شد که این که نوشته اید: «دلایلی بنویسید، نه دیدگاه اهل سنت و اهل شیعه» در واقع مطلبی ناشدنی است. اگر این طور باشد، پس رأی و ادله چه کسانی نقل شود؟ آیا آرای مستشرقان غربی؟ آنچه مهم است این که به طور واقع بینانه، باید به منابع وادله طرفین نگریست و منصفانه و بدون تعصب، در آن داوری کرد. البته همان طور که گفته شد، مستندات و مطالب علمای شیعه، معمولاً در متون معتبر اهل تسنن نیز وجود دارد و اگر آنان به درستی و با کنار زدن حجاب تعصب در آنهابنگرند، مطالب بسیاری برایشان روشن خواهد شد.

الف – بررسی مفهوم شناختی و تاریخی

«تسنن» نیز در لغت به معنای «سنت گروی» است.

۲ کلمه «تشیع» در لغت به معنای «پیروی» است و «شیعه»؛ یعنی، «پیرو».

اگر صرفا به معنای لغوی تسنن و تشیع، نظر افکنیم و بار اصطلاحی آن را در نظر نگیریم، همه اهل تسنن، شیعه اند وهمه اهل تشیع، سنی؛ زیرا اهل تسنن نیز پیروند؛ اما پیرو چه چیز؟ و همه شیعیان، نیز اهل سنت و پیرو سنت می باشند، اما کدام سنت؟ این جا است که باید قدری دقیق تر شد و معنای دقیق اصطلاحی را – که حقیقت این دوگروه را می نمایاند و

فرق آن دو را روشن می سازد – به دست آورد. ناآگاهی از حقیقت این دو مفهوم، موجب خلط ومغالطه بسیاری شده است، تا آن جا که برخی خیال می کنند «تسنن»؛ یعنی، پیروی از سنت پیامبر(ص) و «تشیع»؛یعنی پیروی از ائمه اهل بیت(ع) اما آیا به راستی این معنا درست است؟ و اگر درست نیست حقیقت مسأله چیست.در جواب این پرسش گفتنی است که:

معنای واقعی «تسنن» و آنچه اهل سنت به آن معتقدانـد، مجموع سنت و میراث گفتاری و کرداری «پیامبر وخلفای راشدین» است. حامد الگار (یکی از اسلام شناسان برجسته اهل سنت و استاد دانشگاه برکلی آمریکا) روی این مسأله انگشت نهاده و پس از اشاره به قرآن مجید و سنت پیامبر(ص) می گوید: «... و برای ما سنی ها، تمام میراث خلفای راشدین [هست و ما] با استفاده از این همه منابع اصیل، می توانیم همه مشکلاتمان را حل کنیم»، (کتاب نقد ۲ و ۳- دین و دنیا، بهار و تابستان ۷۶، ص ۱۱۸ – ۱۱۹).

اکنون این سؤال پدید می آید که:

اولاً، به چه دلیل میراث و سنت خلفا در کنار سنت پیامبر و جزو مصادر تشریع قرار گرفته و معتبر شمرده شده است؟

ثانیا، اگر تعارض بین سنت پیامبر و سنت و سیره خلفا پدید آید، کدام یک مقدم است؟ با کمال تأسف می بینیم که الگار و دیگران، به صراحت می گویند که «تمام میراث خلفای راشدین». بنابراین اگر در موردی روش یکی از خلفا،برخلاف سنت پیامبر(ص) بود، بر اساس دیدگاه فوق، سنت خلفا مقدم شمرده می شود و نمی توان آن را کنار گذاشت.هم چنین با کمال تأسف می بینیم که میزان پای بندی برادران اهل سنت به سنت خلفا، خیلی جدی تر از

پیروی از سیره پیامبر(ص) است. از همین رو اجتهادات خلیفه را در مقابل نصوص معتبر، مقدم می انگارند؛ در حالی که اجتهاد درمقابل نص جایز نیست!!

مرحوم علامه سید شرف الدین در کتاب «النص والاجتهاد»، هفتاد مورد از مواردی را که خلیفه دوم برخلاف نص قطعی و سیره و سنت پیامبر(ص) دست به اجتهاد زده است برمی شمرد و با کمال تأسف برادران اهل سنت، در این موارد سنت خلیفه را بر سنت پیامبر(ص) مقدم داشته و به آن عمل می کنند؟! از همین رو می توان تسنن را «مکتب خلفا» نامید.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک:

۱ اجتهاد در مقابل نص سید شرف الدین

۲ اندیشه های اسلامی در دیدگاه دو مکتب علامه عسکری، ترجمه: دکتر جلیل تجلیل

«تشیع» پیروی از حقیقت اسلام ناب است، که از قرآن و سنت پیامبر(ص) به دست می آید و این پیروی پس ازرحلت پیامبر(ص)، در پیروی از امام علی بن ابیطالب(ع) و سپس دیگر ائمه معصومین(ع) تجلی می یابد و چون شیعه پس از پیامبر اکرم(ص) از پیروی مکتب خلفا دست برداشته و به پیروی از حضرت علی(ع) و ائمه اهل بیت(ع)پیوسته است، او را «شیعه علی(ع)» یا «شیعه اهل بیت(ع)» می نامند. در این جا توجه به چند نکته لازم است:

اولاً، کلمه «شیعه» را برای اولین بار و به کرات، خود پیامبر اکرم(ص) در مورد پیروان حضرت علی(ع) به کار برده اندو آنان را در این باره ستوده اند؛ تا آن جا که خطاب به حضرت علی(ع) می فرمودند:«انت و شیعتک علی منابر من نور؛ [ای علی [تو و پیروانت [البته مقصود پیرو و شیعه حقیقی است] بر منبرهای نور قرار دارید.

ثانیا، پیروی از اهل بیت(ع) به دستور خود پیامبر(ص) و

مبتنی بر وصایای مکرر آن حضرت بوده و در واقع پیروی از سنت خود رسول اکرم(ص) است. بنابراین تشیع؛ یعنی، تسنن حقیقی و ناب. در همین رابطه دکتر تیجانی سماوی کتابی نگاشته است به نام «الشیعه هم اهل السنه» که به فارسی به نام «اهل سنت واقعی کیست» ترجمه شده است.

ثالثا، پیروی از اهل بیت(ع) تا آن جا است که با قرآن و سنت قطعیه پیامبر(ص) مطابقت داشته باشد. ازاین رو هیچ یک از ائمه(ع) به چیزی برخلاف قرآن و سنت پیامبر(ص) دستور نداده اند و خود آنان فرموده اند: «اگر چیزی برخلاف آنها از ما نقل شد به دیوار بزنید و بدانید که ما آن را نگفته ایم». حال خود قضاوت کنید که کدام یک از این دو مکتب،اصیل تر است.

از آنچه گذشت علاوه بر جنبه مفهومی، مسأله تاریخی و چگونگی پیدایش تشیع و تسنن نیز روشن شد. به عبارت دیگر تشیع و تداوم پیروی راه پیامبر(ص) در راه اهل بیت(ع) خلاصه می شود و این مسأله در سخنان خود پیامبراکرم(ص) ریشه دارد. ازاین رو پس از رحلت آن حضرت، مسلمانان به دو گروه تقسیم شدند:

۱ پیروان مکتب خلفا (اهل تسنن)،

۲ پیروان اهل بیت(ع) بنا به دستور پیامبر اکرم(ص) (تشیع).

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱ شیعه در اسلام علامه طباطبایی

۲ بررسی مسائل کلی امامت ابراهیم امینی

۳ الحضاره الاسلامیه جعفر سبحانی

۴ تشیع مولود طبیعی اسلام شهید سید محمد باقر صدر

- کدام یک کامل تر است؟

بهتر است پاسخ این سؤال را از قرآن بشنویم. قرآن مجید می فرماید: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دنیا»؛ امروز دین را برای شما کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم (به حد نهایی آن رساندم)

و راضی شدم که اسلامدین شما باشد(مائده، آیه ۳).

آیه یاد شده در روز غدیر خم و پس از معرفی حضرت علی(ع) به عنوان جانشین پیامبر(ص) نازل گردید و معنای آن این است که تا پیش از اعلام ولایت امیرالمؤمنین(ع) - که بهترین استمرار دهنده راه پیامبر(ص) است - دین ناقص بود و نعمت خدا تمام نگشته و هنوز رضایت خاطر الهی فراهم نشده بود. افزون بر آن، این همه میراث عظیم علمی درباب معارف، فقه و دیگر مسائل اسلامی - که از اهل بیت عصمت و طهارت(ع) به یادگار مانده و اقیانوس بی کران ازدانش و معرفت را در اختیار بشر قرارر می دهد - قابل مقایسه با فرهنگ دیگر مذاهب اسلامی نیست. از امام علی(ع)فقط در مدت پنج سال خلافت با آن همه دشواری ها، کتاب عظیمی مانند «نهج البلاغه» پدید آمد که نه تنها جهان اسلام را متحیر و شگفت زده ساخته است؛ بلکه برای تمام بشریت فوق العاده زیبا و شگفت انگیز است. آری شیعه مفتخر به پیروی از امامی است که همه جهانیان، او را می ستایند و هر کجا سخن از علم، عرفان، زهد، شجاعت، عدالت،آزادگی، رادمردی و... است، نام مبارکش چون خورشید می درخشد و بسیاری از مسیحیان چون جرداق، زیدان،شکیب ارسلان، کتانی، ولتر و... شخصیت او را با برترین عبارات و واژه ها می ستایند. اما جای این پرسش هست که دربرابر نهج البلاغه امام علی(ع)، خلفا کدامین میراث علمی را به یادگار نهاده اند؟ و اگر آنان چیزی در این زمینه دارند،چیست و کجا است؟

- آیا این که خلیفه دوم بارها و بارها در حل مسائل به امام شیعیان مراجعه می کرد و از آن حضرت جواب سؤال هایش را

می گرفت و خود بیش ازهفتاد بار می گوید: « لولا ـ علی لهلک عمر»؛ اگر علی نبود هر آینه عمر هلا ـ ک می شد» دلیلی بر کامل تر بودن مکتب اهل بیت(ع)نیست؟

– آیا این که طنطاوی دانشمند بزرگ اهل سنت، صحیفه سجادیه امام سجاد(ع) را فوق کلام بشر می خواند، نشانگر برتری مکتب اهل بیت(ع)نیست؟

– آیا این که بسیاری از راویان صحاح اهل سنت، از شیعه می باشند و ده ها نفر از آنان را علامه سید شرف الدین در «المراجعات» معرفی کرده اند،نشانه تفوق علمی مکتب اهل بیت(ع) نیست؟

– آیا این که همه اهل سنت بر عظمت و بزرگی و فضائل امامان اهل بیت(ع) اتفاق نظر دارند و هیچ کس تاکنون کمترین انتقادی نتوانسته است به آنان وارد کند، نشانگر برتری مکتب اهل بیت(ع) نمی باشد؟

– آیا این که همه ائمه بزرگ اهل سنت مانند:

فرق اساسی بین شیعه و سنی چیست ؟

پرسش

فرق اساسی بین شیعه و سنی چیست ؟

پاسخ

البته اهل سنّت فرقه ها و گروهای مختلفی هستند که هر کدام دارای عقاید مخصوص به خود می باشند؛ لکن همه آنها بعد از پیامبر(ص) ابوبکر، عمر و عثمان را خلفای پیامبر(ص) می شمارند و حضرت علی(ع) را به عنوان خلیفه چهارم قبول دارند. آنها امامان معصوم(ع) را به عنوان جانشینان پیامبر(ص) قبول ندارند؛ گرچه نسبت به آنان احترامی کنند. پس فرق اساسی و مهم مذهب شیعه با اهل سنت در همین مسأله امامت است.

تفاوت بین عقاید و اعمال شیعه و سنی (مانند وضو و نماز) ناشی از چیست ؟

پرسش

تفاوت بین عقاید و اعمال شیعه و سنی (مانند وضو و نماز) ناشی از چیست ؟

پاسخ

در ابتدا ذکر یک مطلب به عنوان مقدمه و به صورت کلی لازم است : به اعتقاد شیعه امامیه , هیچ کس جز نبی اکرم (ص) حق تشریع , تفسیر و تبیین احکام الهی را ندارد. پیامبر اکرم (ص) از طریق اتصال به منبع غیب , از احکام الهی مطلع می

شدند و مأمور به تبلیغ این احکام بودند. پس از پیامبر اسلام طبق نص و تصریح ایشان , ائمه (ع) برای تبیین احکام الهی (و نه تشریع آن) منصوب شده اند. از جمله طبق حدیث مورد اتفاق جمیع فرق مسلمین : «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتم بها لن تضلوا ابدا ; دو شیء گرانبها میان شما باقی می گذارم : کتاب خدا و اهل بیتم , مادامی که به این دو چنگ بزنید گمراه نخواهید شد».

اگر ائمه (ع) حکمی یا کیفیت عملی را بیان می کنند, صرفا" بیان حکم الهی و نحوه عمل و سیره رسول اکرم (ص) است و از پیش خود چیزی را تشریع نمی کنند. منشأ پیدایش برخی تفاوت ها در کیفیت نماز و وضو، به دو عامل اساسی برمی گردد:

۱- دور شدن از عصر حضور پیامبر اکرم (ص) و پیدایش سؤالات جدید: با رحلت رسول اسلام , دوران دسترسی به کسی که مبین حکم الهی بود به سیر رسید. با گذشت زمان و دور شدن از عصر نبی اکرم و پیدایش مسائل و سؤالات جدیدی در زمینه های مختلف (از جمله در

زمینه مسائل مربوط به نماز و وضو) اهل سنت - که راه دسترسی به بیانگر حکم الهی را بسته می دیدند - برای یافتن پاسخ سؤالات خود, با اجتهاد و سلیقه خود به پاسخ آنها پرداختند.

اما از دیدگاه شیعه ائمه معصومین , مفسر و بیانگر حکم الهی بعد از نبی اکرم و بنا به سفارش ایشان بودند. آنان تا حدود ۲۵۰ سال پس از رحلت نبی اکرم , نیز دسترسی به مبین و مفسر احکام الهی داشتند و ائمه (ع), آنچه را که حکم الهی بود تبیین می کردند; مثلا" در مسائلی چون : آیا می توان با کفش نماز خواند؟ آیا اگر بر روی زمین و محل سجده نمازگزار, چیزی غیر از اجزای زمین (مثل فرش) فاصله شود, می توان بر آن سجده کرد یا نه ؟ آیا خواندن سوره هایی که سجده واجب دارد در قرائت نماز جایز است و..., در حالی که اهل سنت در این امور به فهم و رأی خود استناد کرده اند.

۲- تغییرات و تشریعاتی که از سوی خلفا, پس از رحلت رسول اکرم (ص) صورت گرفت - مانند مسأله تکتف (دست بسته نماز خواندن), عموما" از زمان عمر خلیفه دوم مرسوم شد. به عنوان نمونه وقتی اسیران فارس را نزد وی آوردند, آنان مقابل عمر دست بسته ایستادند. وی علت این عمر را جویا شد, گفتند ما مقابل امیران و بزرگان خود به جهت احترام این گونه می ایستیم . عمر از این نحوه اظهار ادب خوشش آمد و گفت خوب است ما هم در مقابل خداوند در نماز این گونه بایستیم (مستند العروه

الوثقی , آیت الله خویی , ج ۴, ص ۴۴۵ - جواهرالکلام , ج ۱۱, ص ۱۹).

در مسأله وضو آمده است که وضوی همه ی مسلمانان تا خلافت عثمان صورت واحدی داشته و مانند وضوی کنونی شیعه بوده است . این مسأله با آیه قرآن نیز تطبیق دارد که می فرماید: «وامسحوا برؤوسکم و ارجلکم» (مائده , آیه ۶)

در این آیه خداوند امر به مسح سر و پاها نموده است , در حالی که اهل تسنن پاها را می شویند, علت تغییر وضو این بود که عثمان در اواسط دوران خلافت خود نسبت به چگونگی وضوی پیامبر گرفتار تردید شد, او سپس وضوی پیامبر را به شکلی که اکنون در میان اهل سنت مرسوم است اعلام نمود. این قضیه مورد مخالفت بسیاری از صحابه پیامبر واقع شد, لکن حکومت اموی بنا به اغراض سیاسی در نقاط مختلف اسلامی شیوه عثمان را تبلیغ کردند و جوی به وجود آوردند که برخی از صحابه جرأت مخالفت با روش دستگاه حاکم را نداشت و در نتیجه این گونه وضو گرفتن رواج یافت .

برای آگاهی بیشتر ر . ک : وضوء النبی من خلال ملابسات التشریع , علی الشهرستانی , نشر مشعر.

انگیزه مامون از اصرار نسبت به مسأله خلق قرآن کریم چه بود؟

پرسش

انگیزه مامون از اصرار نسبت به مسأله خلق قرآن کریم چه بود؟

پاسخ

نگارنده تا کنون سرّ اصرار مأمون را نسبت به مسأله خلق قرآن، به دست نیاورده است. در این جا دو احتمال وجود دارد:

۱ خلیفه از روی ایمان به توحید و اینکه اندیشه عدم خلق قرآن، به توحید اسلام لطمه وارد می سازد، وارد میدان شده و همه پیامدهای آن را به خاطر یک آرمان معنوی به جان خریده بود. او هرچند برای ریاست چند روزه امام معصوم «حضرت رضا(ع)» را شهید کرد، ولی در مجرمان افرادی پیدا می شوند که در مواردی آنجا که با منافع مادی آنان در تزاحم نباشد کار خیر انجام دهند.

۲ طرح این نوع مسائل بی حاصل و مشغول ساختن متفکران و محدثان به این نوع بحثها، بر غفلت مردم از مسائل اساسی کمک می کند واندیشه انقلاب و بر اندازی نظام را ناتوان می سازد، وقتی دل فارغ از مسائل شد، به فکر ثوره و شورش می افتد، نه به هنگام اشتغال جدی به این نوع مسائل به اصطلاح بی سروته.

نامههای چهارگانه ای که طبری از خلیفه نقل کرده، اگر به املای خود او صورت پذیرفته باشد، حاکی از تسلط خلیفه بر آیات قرآن و عمق تعقل در مضامین آنهاست. او در پرتو تأمل در آیات قرآن از طرق مختلف، بر حدوث و مخلوق بودن قران استدلال کرده و می گوید: گواه بر مخلوق بودن قرآن متعلق جعل (مقصود «إنّا جعلنا قرآناً عربیاً» است) قرار گرفتن آن و احاطه لوح محفوظ به آن است («إنّه لقرآن مجید فی لوح محفوظ») و به محدَث («وما یأتیهم من ذکر من ربهم محدث»)

توصیف شده

و با کلیه صفات حدوث توصیف گردیده (مقصود صفاتی از قبیل :«انزال، عربی، مبارک، نور» و غیره است) و برای او پیش رو و پشت سر تصور شده است. («لایأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه»). احاطه بر چنین آیاتی و استدلال با آنها در موقع مناسب بر مقصود، نشانه حافظه توانا و درک فوق العاده نویسنده نامه است، از آنجا که غالباً نامه های خلفا را دیگران تنظیم می کردند و به امضای او می رسانیدند، نمی توان در این مورد قضاوت قطعی کرد.

نامه سوم مأمون حاکی است که اندیشه عدم خلق قرآن ریشه مسیحی گیری دارد و در پوشش برخورد فرهنگی دو ملت به محیط اسلامی راه یافته است و این گروه در این عقیده مقلدان مسیحیانند که عیسای کلمه الله را قدیم می دانند که اطرافیان خلافت اموی این اندیشه را مطرح می کردند و آن را به گونه ای در جامعه اسلامی منتشر می ساختند.

مناظراتی که میان اسحاق بن ابراهیم و سران اهل حدیث انجام گرفته، حاکی است که اهل حدیث، به حق افرادی جامد و دور از تعقل و استدلال بوده اند، زیرا به هنگام سؤال از قرآن همگی می گفتند: قرآن خالق نیست، ولی حاضر نبودند بگویند قرآن مخلوق است و در نتیجه میان خالق و مخلوق، واسطه ای ثابت می کردند.

اگر علت پرهیز آنان از اعتراف به مخلوق بودن قرآن این است که مبادا دشمنان از آنان سوء استفاده و آن را مجهول بشر بدانند، کافی بود که بگویند، قرآن مخلوق خداست نه بشر، مجعول مقام ربوبی است، ارتباطی به بشر ندارد.

عمل خلیفه بدون شک دور از تعالیم معتزله بوده، زیرا این گروه به عقیده خود پرچمدار حریت و

آزادی بودنـد، هر چنـد پس از رسـیدن به قـدرت، این اصـل را زیر پا نهادنـد و این نوع محاکمه ها، شبیه محاکمه های تفتیش عقایـد است که بعـدها در غرب پی ریزی شـده و هزاران انسـان، قربانی این نوع محاکم گردیدنـد و در نتیجه گروهی سوخته، گروهی تحویل چوبه دار و گروههای دیگر به انواع وسایل نابود شدند. (ویل دورانت، عصر ایمان بخش دوم/ فصل ۲۸)

این نوع اعترافهـا و اقرارهـا که در سـایه زور انجـام می گیرد، فاقـد ارزش است، مگر اینکه هـدف بـازداری مردم از گرایش به باطل باشـد اصولاً جایگاه عقیده و ایمان، قلب و دل است و زور به آنجا راه ندارد اکراه می تواند در اندام انسان مؤثر باشد، نه در روح و روان. از این جهت بایـد گفت : هـدف خلافت این بود که این گروه در سایه زور، به حـدوث قرآن تظاهر کننـد و مردم که از حرکتهای پشت پرده آگاهی نداشتند (به خاطر اعتمادی که به اهل حدیث داشتند) از آنان پیروی کنند و سرانجام، شرک به جامعه اسلامی راه نیابد.

دیدگاه های مختلف درباره مسأله تقدم قدرت بر فعل و یا تقارن آن با فعل و نقد آن چیست؟

پرسش

دیدگاه های مختلف درباره مسأله تقدم قدرت بر فعل و یا تقارن آن با فعل و نقد آن چیست؟

پاسخ

از مسائلی که معتزله و اشاعره در آنها از یکـدیگر فاصـله زیادی گرفته اند، مسأله «تقدّم قدرت بر فعل » و یا «تقارن آن با فعل» است و به عبـارت دیگر: انسـان قـادر و توانـایی که کـاری را صورت می دهـد، آیـا پیش از انجام فعل، قادر و توانا می باشـد؟ آنگاه کار مورد نظر خود را صورت می دهـد، یا اینکه قـدرت همزمان با فعل در عضـلات و انـدام او پدیـد می آید، نه قبل از آن، معتزله از نظریه نخست دفـاع می کننـد، در حالی که اشاعره نظریه دوم را برگزیـده و بر آن، اقامه برهان می نماینـد. اینک تحقیق موضوع در ضمن بیان چند مطلب که به فهم هر دو نظریه کمک می کند:

۱ جایگاه این مسـئله باب «قـدرت» و «اسـتطاعت» است و چندان ارتباطی به باب «عدل» ندارد، ولی قاضـی عبد الجبار از آن در باب «عدل» یاد نموده و علّت عنوان آن را در این باب چنین گفته است: نظریه دوم (مقارنت قدرت با فعل) مسـتلزم «تکلیف ما لا یطاق» است و آن کار قبیح است و شخص حکیم کار قبیح انجام نمی دهد.

۲ قـدرتی که درباره تقدم و تقارن او سـخن می گویند، یکی از دو معنی را می تواند داشـته باشد و با ید روشن شود که کدام یک از این دو، مورد بحث و نزاع است و درباره تقدّم و تقارن کدام، سخن می گویند.

الف قـدرت: چیزی که وجود پدیـده را به هنگام وجود آن ضـروری و اجتناب ناپـذیر می سازد. به دیگر سـخن: قـدرت: یعنی علّت تام

پدیده که پس از تحقق آن، هیچ نوع حالت انتظاری برای فعل نمی ماند و پدیده بدون کوچکترین وقفه تحقّق می پذیرد.

قاعده «الشیء مالم یجب لم یوجد» یعنی: «پدیده تا وجود او به حد ضرورت و لزوم نرسد، جامه وجود نمی پوشد» ناظر به قدرت به این معنی است، زیرا چنین قدرتی است که به پدیده لزوم و وجوب می بخشد، و این کار جز با بستن تمام راههایی که وجود پدیده را تهدید می کند، صورت نمی گیرد.

ب قدرت به معنی « توانستن» یعنی اقتدار بر انجام کار در برابر کسی که توانایی آن را ندارد. اگر می گوییم خیاط می تواند لباس بدوزد و یا بنّا خانه بسازد، مقصود از قدرت در این دو مورد، این است که: چنین افرادی پس از آموزشهای لازم، توانایی آ نرا دارند که اگر مثلاً پارچه در اختیار آنان قرار گیرد آن را به صورت جامه مورد دلخواه طرف در آورند، در مقابل کسانی این توانایی و آمادگی را ندارند.

قادر و توانا به این معنا را چنین تعریف کرده اند: «إن شاء فعل وإن لم یشأ لم یفعل» بخواهد انجام می دهد و نخواهد انجام نمی دهد.

اکنون باید دید، محل نزاع میان دو گروه، کدام یک از این دو معنی است.

۳ قدرت به معنی نخست ، متقدّم بر فعل نیست، بلکه پیوسته با فعل همزمان است، زیرا فرض این است که میان چنین قدرت و فعل، جدایی امکان پذیر نیست و برای تحقق فعل هیچ نوع حالت منتظره ای وجود ندارد، در این صورت قدرت، به این معنی، باید همزمان با فعل باشد، نه متقدّم بر آن و إلّا لازم آن، تخلف فعل ار علّت تام است

و آن امکان پذیر نیست.

قدرت به معنی دوم که همان استعداد قریب به فعل است، حتماً متقدّم بر فعل است زیرا قدرت به این معنی، جز مقتضی و علّت ناقص چیزی بیش نیست، و باید چیزهای دیگری به آن ضـمیمه گردد، تا شخص مبدأ فعل گردد، مثلاً یک دوزنده کار کشته، بایـد سـراغ نـخ و سوزن یا چرخ خیاطی و پارچه مورد نظر برود تا پس از تهیّه آنها، نقش خود را ایفا کنـد و تهیه این مقدمات خود زمان می برد.

۴ بـا توجه به تفسیر قـدرت، می توان میان این دو گروه به روشـنی داوری کرد هر چنـد هیـچ یک از دو گروه مقصود خود را درباره «قـدرت» روشن نگفته انـد فقط در این میان، فخر رازی که خود از پیروان شـیخ اشـعری است، توانسـته است که پرده از سیمای حقیقت بر کشد و میان دو گروه متنازع داوری کند و او این داوری را در مسئله «تعلّق قدرت به ضدین» آورده است.

۵ بـا توجه به روشن بودن مسأله، نیازی به نقل براهین معتزله نیست. ولی از آنجا که دلایل اشاعره را بر همزمانی قـدرت با فعل نقل کردیم، از این نظر به توضیح برخی از دلایل معتزله می پردازیم:

الف اگر قـدرت بـا فعـل همزمان باشـد، در این صورت تکلیف کافر به ایمان، تکلیف به خارج از اختیار خواهـد بود، زیرا اگر قـدرت و توان داشت حتمـاً ایمـان می آورد (زیرا قـدرت همزمـان بـا فعـل، از آن جـدا نمی گردد) از اینکه ایمان نیاورده باید گفت قدرت بر ایمان نداشته است.

ب قدرت پیوسته بر ضدین تعلّق می گیرد، قادر به کسی می گویند که فعل و ترک یک

شیء در اختیار او باشـد و از درون ملزم به فعل و یا ملزم به ترک نباشد، هرگاه قدرت با فعل همزمان باشد، از آنجا که قدرت، از فعل جدا نمی شود، باید در کافری که مکلّف به ایمان است در یک لحظه، ایمان و کفر گرد آید.(قاضی عبد الجبار: ۳۹۶)

در اسـتدلال نخست، قـدرت مورد بحث، به معنی علّت تام گرفته شـده است، علّتی که هرگز از معلول خود جدا نشده و در آن انفصال، امکان پذیر نیست.

هر گاه بگوییم شـرط تکلیف داشـتن چنین قدرتی است و آن باید با فعل همزمان باشد، از عدم تحقّق مکلف به (ایمان و کفر) می توان کشف کرد که او دارای قدرت و توان نبوده زیرا اگر دارا بود، حتماً ایمان تحقق می پذیرفت.

در حالی که شـرط تکلیف، داشتن قدرت، به معنی دوم است، یعنی آمادگی برای انجام تکلیف و چنین شرطی در تمام کافران موجود است و نپذیرفتن ایمان، دلیل بر نبودن آن نیست در این صورت اشـعری می تواند، وجود چنین قدرتی را شـرط تکلیف دانسـته و پیوسـته آن را با تکلیف همراه بدانـد هر چنـد فعل از او سـر نزند و کوچکترین تالی فاسدی بر تقارن قدرت با فعل به این معنی، مترتب نمی شود.

اگر اساس اسـتدلال نخست ، تفسیر قدرت به معنی علّت تام است، اساس استدلال دوم، تفسیر قدرت به معنی «مقتضی» و علت نـاقص است، زیرا قـدرت به معنی اقتضاء است که صـلاحیت تعلّق بر ضـدین را دارد نه علّت به معنی علّت تام، زیرا آن فقط به یک طرف توجه پیدا می کند و در این صورت تالی فاسدی که در استدلال قاضی است، بر این تفسیر

متوجه نمی شود، زیرا لازمه چنین قدرتی، وجود ضدین (ایمان و کفر) نیست و قدرت به معنی استعداد، مستلزم وجود دو مقتضی متضاد در آن واحد است، نه دو مقتضی یعنی ایمان و کفر.

خلاصه در کلام مستدل دوگانگی روشن به چشم می خورد از طرفی می گوید: باید در آن واحد کفر و ایمان جمع شود و از طرفی می گوید: قدرت بر ضدین تعلّق می گیرد، لازم سخن اوّل، تفسیر قدرت به علّت تام است و لازم سخن دوم تفسیر به علّت تام و استعداد و اقتضاء است.

حق این است که پاسخ هر دو صورت مسئله روشن است و همگی می دانیم که قدرت به معنی استعداد، بر انجام فعل مقدّم است و به قول محقق لاهیجی هر انسان پیش از آنکه برخیزد، خود را قادر به آن می اندیشد، و پیش از راه رفتن خود را توانا بر آن می انگارد. (شوارق ۱/۴۴۱)

۶ نکته ای که باقی ماند این است که انگیزه این نزاع چیست و چرا اشاعره بر تقارن قدرت و معتزله بر تقدّم آن اصرار می ورزند؟ قاضی عبد الجبار در این جا نکته آن را روشن کرده است:

«اشاعره اصرار می ورزند که بشر فاعل فعل خود نیست و مُحْدِث افعال در حقیقت خود خداست. از این جهت قدرت خدا را بر فعل مقدّم بر آن و قدرت بشر را مقارن با آن قلمداد می کنند.» (شرح اصول خمسه،۳۹۶)

سخن روشنتر اینکه بگوییم اشاعره قدرت متقدّم بشر را مزاحم قدرت الهی دانسته و لذا از آن سلب تقدّم می کنند و به تقارن آن اصرار می ورزند و معتقدند نقش از آن قدرت متقدم است و قدرت همزمان با فعل فاقد نقش می باشد و

از این طریق به گمان خود توحید در خالقیت را در تمام مراحل حفظ می کنند.

اصولاً تفاوت شیعه و سنی در چیست ؟

پرسش

اصولاً تفاوت شیعه و سنی در چیست ؟

پاسخ

تفاوت شیعه و سنی با شناختن عقایدشان معلوم می شود اما عمده اختلاف در موضوع جانشینی پیامبر (ص) و امامت امت که شیعه آن را یک امر مصلحتی و جزئی نمی داند که بسته به اختیار مردم باشد بلکه رکن دین است که حتماً باید از طرف پیامبر (ص) وبا نص صریح تعیین شوند و دارای ملکه عصمت و منزه از گناهان کوچک و بزرگ باشند و این مقام به تصریح پیامبر به شخص علی (ع) و ۱۱نفر از فرزندان ایشان می رسد اما آنها(اهل سنت) قائل هستند هرکس به هر طریقی مثل رأی گیری با انتخاب حاکم قبلی به حکومت برسد همانا خلیفه مسلمین است مثلاً معتز میگوئید : هر کس بخاطر کتاب و سنت قیام کند شایسته اطاعت است که قریشی باشد بر اجماع امت انتخاب می شود .

۳-شیعه تحت تعلیم امامان معصوم است و اهل سنت عمده مبانی اعتقادی و فرعی را از اشخاص حداقل قرن بعد از پیامبر مثل ابو حنیفه – احمدبن حنبل – مالک – شافعی میگیرند لذا از همین رهگذر اختلافاتی در فروعات فقهی و اصول اعتقادی داریم ضمن اینکه در اصل توحید – نبوت – معاد اصل نماز روزه و مسائل دیگر اشتراکاتی داریم اما مواردی هم مثلاً در صفات خدا – شرائط نبی و مباحثی مثل رجعت و چگونگی نماز وروزه و ۰۰۰ اختلافاتی داریم .

۴-همچنانکه اشاره شد اهل سنت چون اصل به امامت و عصمت اعتقادندارند درنتیجه کلیه مسائل اعتقادی و احکام و سایر آموزه های مذهب خود را از افراد و غیر معصوم

گرفته اند و اما شیعه کلیه آموزه های دینی را از امامان معصوم فراگرفته اند .

۲ کتاب جهت آشنایی

۱-کتاب محمدرضا مظفر (عقاید شیعه) ترجمه استشهادی

۲-کتاب سید عبدالحیسن شرف الدین (اجتهاد در مقابل نص) جهت آشنایی با مسائل شیعه و سنی مراجعه فرماید .

۳-ملل و نحل جعفر سبحانی

در مجموع بین مذهب شیعه و سنی اشتراکات زیادی وجود دارد و اختلافاتی هم وجود دارد عمده اختلافاتی بین دین و مذهب در بحث جانشینی پیامبر است با این توضیح که اهل سنت معتقدند که جانشینی پیامبر انتصابی است یعنی به هر طریقی که به قدرت برسد کافی است و او امام و خلیفه مسلمین است ولی شیعه می گوید چون پیامبر (ص) معصوم بودند و اصولاً قاعده کلی این است که کسی میخواهد رهبر الهی جامعه ای باشد باید بی عیب باشد در همین رابطه جانشینان پیامبر هم باید معصوم باشند چرا که مردم بعد از پیامبر قرار است تمام امور دینی و دنیای خود را از امام سؤال کنند لذا باید معصوم و بی خطا باشد والا شخص جاهل یا پر عیب چگونه میتواند الگوی دیگران باشد لذا شیعیان معتقدند که امام را باید خداوند و پیامبر تعیین کنند .

شیعیان سؤالاتشان را ازکسانی می پرسند که در زمان حضور کسی را یاری مقابله علمی و تقوایی با آنها نبوده است در حالی که از خود خلیفه اول و دوم صدها بار سؤال کردند و جواب نشنیدند و اهل سنت اصول مذهبشان را از امامانی مثل ابو حنیفه – احمدبن همبل – مالك و شافعی مگیرند که حدود یك قرن بعد پیامبر تازه

به دنیا آمدند و بعضـی مثل ابو حنیفه سـر کلاسهای امام صادق حاضر میشود و علم میآموخت با توجه به همین نوع تقلید یعنی تقلیـد از معصوم و اسـتاد میکنـد و دیگری تقلیـد از غیر معصوم و شاگردی می کند لذا اختلافات بین شـیعه و سـنی بیشتر شده است .

منظور از تشبیه و تجسیم چیست ؟

پرسش

منظور از تشبیه و تجسیم چیست ؟

پاسخ

عقیده تشبیه و تجسیم این است که شخص خداوند را شبیه به خلق و دارای جسم بداند. این عقیده کفر و منافی با توحید است. عده ای از اهل سنت چنین عقیده ای داشته اند.{J

شیعه و اهل سنت در چه مواردی با هم اختلاف دارند و ریشه این اختلافات در چیست؟

پرسش

شیعه و اهل سنت در چه مواردی با هم اختلاف دارند و ریشه این اختلافات در چیست؟

پاسخ

دین اسـلام مجموعه ای از آموزه ها در سه بخش ۱. عقاید ۲. اخلاق ۳. احکام (دستورات عملی) است شیعه و سنّی، در اصول عقایـد، که شـرط مسـلمانی است، یعنی در پـذیرش اصـل توحیـد و نبوت و معـاد و همچنین در حقـانیت قرآن کریم و کعبه به عنوان قبله واحـد مسـلمین و نیز در بسـیاری از اصول اخلاـقی و احکام، با هم اتفاق نظر دارنـد. اما در چگونگی برخی معارف دینی و بسیاری از جزئیـات و شـاخه هـای مسائـل مربوط به هر سه بخش عقایـد و اخلاـق و به ویژه احکام فرعی شـرعی مانند کیفیت اعمال عبادی و احکام عبادی و معاملات، اختلاف نظر و فتوا دارنـد. منشأ و ریشه ی این اختلاف نظرها و اختلاف فتاوا به یک اختلاف اساسی و بنیادین بر می گردد، و آن مسأله «امامت و جانشـینی پیامبر اکرم(ص) است. هم از نظر مفهوم امامت «شأن و جایگاه امام» و هم از نظر تعیین مصـداق آن. از دیـدگاه شـیعه، نقش امام که جانشـینی پیامبر است، در دو ناحیه متجلی می شود:

۱. حکومت و اداره ی جامعه

۲. مرجعیت دینی، یعنی تبیین و تفسـیر معصومـانه ی آموزه هـای دین در سه بخش عقایـد و اخلاـق و احکـام. بر همین اساس، امامت از دیدگاه شیعه منصبی الهی است و امام کسی است که از سوی خداوند و بر زبان نبی اکرم، منصوب شده باشد.

شیعیان با اسـتناد به ادله متعـدد از قرآن و عقل و سـنت معتقدنـد که علی(ع) و یازده فرزنـد ایشان از ناحیه خداوند و با ابلاغ به پیامبر(ص) به این مقام منصوب شده اند.

بنابراین، پذیرش امامت ائمه معصومین(ع) از سوی شیعه تنها به معنای جانشینی آنان از نبی اکرم در مسأله حکومت و اداره ی جامعه نیست بلکه جلوه ی مهم دیگری نیز دارد و آن اینکه آنان، پس از نبی اکرم(ص) مهمترین منبع و مأخذ برخوردار از عصمت، برای کسب حقایق دینی و تعالیم اسلامی اند. اما اهل سنت که خلافت و جانشینی پیامبر اکرم را در مسأله حکومت و اداره ی جامعه خلاصه می کنند، به ترتیب به خلافت ابوبکر و عمر و عثمان و علی(ع) معتقدند و در ناحیه ی مرجعیت دینی و فراگیری آموزه های دینی به منابع دیگری از جمله قول صحابه پیامبر و احکام ظنی عقل همچون قیاس و استحسان پناه برده اند. بنابراین، اگر در ناحیه ی جزئیات مسائل اعتقادی، همچون صفات و افعال خداوند (عدل، تعدد و زائد بودن صفات بر ذات، جبر و تفویض)، صفات انبیا و ویژگی های معاد و به ویژه در ناحیه احکام شرعی همچون وضو و نماز و روزه و حج و... اختلاف نظر و فتوا میان شیعه و اهل سنت وجود دارد، بدین جهت است که شیعه به سخن و عمل امامان منصوب از ناحیه پیامبر اکرم استناد می کنند، اما اهل سنت به قول صحابه و اجتهادات مبتنی بر قیاس و استحسان و... عمل می کنند. قابل ذکر است که شیعه برای اثبات امامت علی(ع) و یازده فرزندش، به ادله یقینی متعددی از جمله احادیث متواتر تمسک می کند. مقصود از حدیث متواتر این است، که یک سخن یا عمل نبی اکرم(ص)، توسط افراد بسیاری زیادی نقل شود، به گونه ای که برای انسان یقین به صدور آن حاصل شود.

احادیث یوم الانذار، ثقلین، غدیر خم، منزلت، مدینه

العلـم، از جملـه احـاديثی اسـت که به شـکل متـواتر توسـط شـيعه و سـنّی نقـل شـده است و بر هر دو نقش و شـأن علی(ع) در جانشـينی نبی اکرم(ص) دلالت می کند. بر اين اساس، بسـياری از آموزه ها و احکام شرعی که ا هل سنت به آن معتقدند و بر پايه آن عمل می کننـد مسـتند نمی باشـد و قهرا ممکن است به سـبب ناسازگاری با حق و واقع، در جامعه قابل اجرا نباشد و با مشکل مواجه شود.

برای آشنايی بيشتر و مستدل تر با مذهب شيعه و سنی ر.ک: شيعه در اسلام، علامه طباطبايی.

عوامل دخيل در ايجاد دو فرقه تشـيع و تسنن چه کسانی بودند و هدف هر يک از گروهها چه بوده است در صورتيکه هر يک از فرقه ها خود را حق می دانند.

پرسش

عوامل دخيل در ايجاد دو فرقه تشيع و تسنن چه کسانی بودند و هدف هر يک از گروهها چه بوده است در صورتيکه هر يک از فرقه ها خود را حق می دانند.

پاسخ

فلسـفه پديـداری فرقه هـای مختلف: تمـامی اديـان در درون خود فرقه هـا و شاخه ها و گرايش های گوناگون و بعضا متفاوتی دارند، طرح تفصـيلی اين موضوع در دو دين بزرگ يهودی و مسـيحی در اينجا امکان نداشته و تنها به ذکر علل پديداری فرقه های مختلف در اسلام اشاره می شود؛ امّا قبل از آن تذکر دو نکته ضروری است اوّلاً اين علل گاهی در پيدايش يک جريان با يکـديگر تـداخل می کنند و برخی اوقات هر علتی موجب پديد آمدن گروه خاصـی گشـته و در مواقعی علتی در مؤسـس آن جريان نقش چشمگير داشته و علت ديگری در پيرو و پذيرنده آن مؤثر بوده است.

ثانيـا، دو مسـأله شـاخص و ريشه ای منشأ بسترسازی برای پديـد آمـدن فرق گوناگون در اسـلام گشـته است. يکی در نخستين زمـان رحلت رسول اکرم(ص) و مربوط به مسـأله خلافـت و امامت است و ديگری مرتبط با ماجرای حکميّت در جريان جنگ صفين، (نگا: فی علم الکلام، احمد محمود صبحی، بيروت دار النهضه، چاپ اوّل، ۱۴۰۵ ق، ج ۱، صص ۳۲ ۳۴).

اما علل:

۱. ضـعف فکری و فرهنگی: اصولاًـ محـدوديت قوای ادراکی انسـان و عـدم توانايی او برای حلّ قطعی همه مسائل اعتقادی، از جمله مهم ترين علـل اختلـف انسـان هـاست، در مواردی که مسأله به روشـنی قابل حلّ نيست هر کس به حـدس و گمان می رسد که ممکن است با حدس و گمان ديگران متفاوت باشد. در اين صورت است که اختلاف نظرها آشکار می شود.

حضـرت رسول(ص) در مـدت کوتاه رسالتش فرصت بیان همه مطالب را برای مردم نیافت؛ از این رو، لازم بود از سوی رسول خدا(ص) جانشینی همچون او

که معصوم باشـد کار را به عنوان امامت مسـلمین و تبیین معارف قرآن و سـنت نبوی ادامه دهنـد ولی چنین نشـد. یکی از علل پیـدایش غلات را در همین امر می توان جست، (نگا: بحارالانوار، محمدباقر مجلسـی، بیروت مؤسـسه الوفاء، چاپ دوّم، ۱۹۸۳ م، ج ۲۵، ص ۲۸۸، روایت ۴۴).

۲. تعصبات قبیله ای: پس از وفات پیامبر(ص)، مردم به جای این که در مراسم خاکسپاری شرکت کنند، هر گروهی مدعی شد که حق خلافت از آن اوست. بنابر شواهد تاریخی هیچ یک از انصار و مهاجران در تعیین جانشـین پیامبر(ص) از قرآن و سـنت رسول خدا(ص) یا از مصـلحت امت سـخن نگفت، بلکه سخن در این بود که جانشینی پیامبر حق گروه انصار است یا مهاجر و چون در میـان انصار دو قبیله اوس و خزرج بود این دو نیز به رقابت برخاسـتند و به دلیل همین مخالفت مهاجران غالب شدنـد، (نگا: جانشـینی حضـرت محمد(ص)، ویلفردمادولونگ، ترجمه احمد نمایی، جواد قاسمی و... مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آسـتان قدس رضوی، چاپ اوّل، ۱۳۷۷ ش، صص ۴۷ ۶۵ و قیام حسـین(ع)، دکتر سید جعفر شهیدی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بهمن ۱۳۵۹، صص ۲۶ ۳۶).

۳. مـادی: از منابع تاریخی و روایی معلوم می شود گروهی بوده و هسـتند که مثلاً با جعل مطالب و اخبار غلوآمیز و انتشار آن، توجه عده ای را به خود جلب کرده و از مواهب و فضل و بخششهای مادی آنان بهره مند شوند؛ مانند مغیره بن سعید که در

تمام عمر خود در تلاش بود تا مرام جدیدی احداث کرده و گروهی متشکل پدید آورد تا به اهداف مادی و دنیایی خود برسد، (نگا: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم بیروت، دار احیاء الکتب العربیه، چاپ دوّم، ۱۳۸۵ ق، ج ۸، ص ۲۱ و شهرستانی ابوالفتح، الملل و النحل، بیروت، دار المعرفه للطباعه و النشر، چاپ دوّم، بی تا، ص ۸۳). یا برخی برای آن که می خواستند در محیط اسلامی راهی برای مباح کردن گناهان و ترک واجبات و فراهم ساختن بساط عیش و عشرت توأم با توجیه شرعی پیدا کنند تا توده های ناآگاه مسلمان به آن ایمان آورده آنگاه به کمک همین توده های ناآگاه تشکیلاتی به وجود آورده و به اهداف خود که همان بسط اباحه گری بوده دست یابند. برخی از مورخان ملل و نحل یکی از علل پیدایش فرقه غلات را همین امر دانسته اند، (نگا: الاشعری، سعد بن عبدالله ابن خلف، المقالات و الفرق، تصحیح محمدجواد مشکور، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوّم، ۱۳۶۰ ش، صص ۵۱ ۵۲).

۴. سیاسی: سیاست بازانی که بیشتر به اهداف غلط خود می اندیشند برای نیل به مقصود خود از حربه های گوناگونی استفاده می کنند و یکی از این حربه های قوی و کارآمد ایجاد فرق و نحله های گوناگون مذهبی است. اینان با به وجود آوردن چنین فرقه هایی یک سلسله مسائل و آموزه های دور از ذهن و عقل را وارد جریان مخالف خود می کردند تا به آن آسیب وارد کرده و آن را در مقابل چشم دیگران ناميمون جلوه دهند. مانند برخی از اخبار در مورد ائمه(ع) که به دور از حقیقت و واقعیت

است، (نگا: الـذهبی، ابی عبـدالله محمـد بن احمـد بن عثمان، میزان الاعتـدال فی نقـد الرجال، تحقیق علی محمد البجاوی، دار احیـاء الکتب العربیه، چاپ اوّل، ۱۳۸۲ ق، ج ۲، ص ۴۵). یا پدیـداری فرقه کیسانیه که پیروان مختار بن ابی عبیـده ثقفی تلقی شـده انـد برای تضـعیف دیـدگاه و حرکـت مختـار از سوی مخالفـانش پدیـدار شـد، (نگا: صـفری فروشانی، نعمت الله، غالیان، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اوّل، ۱۳۷۸ ش، صص ۸۳ ۸۹).

۵. گسترش حوزه جغرافیـایی اسـلام با فتوحات مسـلمانان، به تدریـج پیروان ادیان و عقایـد دیگر وارد حوزه حکومت اسـلامی شدنـد. گروهی از این افراد که مسـلمان شده بودند به طرح مسائل و مشـکلات خود برای مسـلمانها پرداختند و آنها که بر دین خود بـاقی مانـده بودنـد در این مسائـل بـا مسـلمانان مجادله می کردنـد این مسأله در اواخر حکومت بنی امیه و اوائل حکومت عباسیان به دلیل ترجمه فلسفه یونان شدت بیشتری گرفت و باعث پدیداری برخی از فرقه ها شد. بر اساس گزارش دکتر حسین عطوان، قدریه

دیـدگاههای خود را از تأثیرپـذیری یهودیـان و مسـیحیان مسـلمان شـده شـامی صورت می دادنـد، (نگا: فرقه های اسـلامی در سرزمین شـام در عصـر اموی، دکتر حسـین عطوان، ترجمه حمیـدرضا شـیخی، مشـهد، بنیاد پژوهشـهای اسـلامی آسـتان قـدس رضوی، چاپ اوّل، ۱۳۷۱ ش، صص ۳۱ ۳۳ و نیز نگا: تاریخ الجدل، محمد ابو زهره، قاهره، دار الفکر العربی، صـص ۷۶ ۸۱ و نیز المیزان، علامه سید محمدحسین طباطبایی(ره)، موسسه الاعلمی للمطبوعات، ج ۵، ص ۲۷۶).

۶. منع حدیث، یکی دیگر از عوامل پدیداری فرقه های گوناگون اسلام شد، زیرا با جلوگیری از ضبط و تدوین حدیث که در واقع ترجمان اصلی

و مفسر حقیقی وحی به شمار می رفت، اسرائیلیاتی وارد آموزه های دینی شد و موجب پدیداری هرج و مرج در اعتقادات اعمال، اخلاق و آداب و حتی جوهره و کنه دین وارد کرد و این خود موجب پیدایش بدعت های یهودی و مسیحی در آموزه های اسلام گردید، (نگا: معالم المدرستین، علامه سید مرتضی عسگری، قم، کلیه اصول الدین و المجمع العلمی الاسلامی، چاپ ششم، ۱۴۱۶ ق (۱۹۹۶ م)، ج۲، ص ۵۷) این موضوع را به خوبی می توان در تفاسیر قرآن رهیابی کرد، (در این باب نگا: پژوهشی در باب اسرائلیات در تفاسیر قرآن، دکتر محمدتقی دیاری، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، چاپ اوّل، ۱۳۷۹ ش، مجموع کتاب).

این موارد بخشی از علل پیدایش فرقه ها در اسلام بود.

برای توضیح بیشتر خوب است دانسته شود حدیث افتراق امت به گروه های مختلف در متون معتبر شیعه واهل سنت نقل شده است. از منابع اهل سنت در «سنن ابی داود» (حدیث شماره ۳۹۸۱) آمده است: «... ان رسول اللّه ص) قام فینا فقال الا ان من قبلکم من اهل الکتاب افترقوا اثنتین و سبعین مله و ان هذه المله ستفترق علی ثلاث و سبعین. اثنتان و سبعون فی النار و واحده فی الجنه...؛... پیامبر خدا(ص) برخاست و فرمود: همانا اهل کتاب پیش از شما به هفتاد و دو فرقه گراییدند و این امت به زودی هفتاد و سه فرقه خواهد شد. از میان آنان هفتاد و دو فرقه در آتش اند و یکی در بهشت».

در این جا باید توجه داشت که رستگاری تنها یک فرقه درمیان دیگر فرقه ها، امر عجیب و غریبی نیست؛ زیرا راه حق و صراط مستقیم الهی که پیامبر

اکرم(ص) بدان دعوت فرموده است یکی بیش نیست. پس اگر اختلاف و دگرگونی و چند دستگی پدید آید، ناشی از بدعت و وارد کردن تعالیم غیر دینی در دین است و گریز از بخشی از آموزه های دینی است. اکنون این سؤال پدید می آید که راه شناخت فرقه ناجیه چیست و آنان چه کسانی اند؟ عقل و منطق حکم می کند که بهترین راه شناخت رستگاران، سخن و تعالیم خود پیامبر است که از افتراق امت و نجات و فلاح تنها یک گروه از میان همه گروه ها خبر داده است.

با توجه به روایات رسیده از پیامبر(ص) متوجه می شویم که راه رستگاری پیروی از قرآن و اهل بیت(ع) است؛ زیرا قرآن کتاب معصوم و خطاناپذیر الهی است. قطعا چنین کتابی مفسر و مجری معصوم می طلبد و آن همان عترت پیامبر(ص) است؛ زیرا پیامبر(ص) در حجه الوداع و در آخرین وصیت فرمودند: «... انی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّٰه و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکتم بها لن تضلوا بعدی ابدا و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما...؛ من دو چیز گران بها در میان شما می گذارم: کتاب خدا و عترت و اهل بیت خویش. تا زمانی که به آن دو چنگ زنید پس از من هرگز گمراه نخواهید شد. آن دو از یکدیگر جدایی پذیر نیستند تا آن که در حوض (کوثر) بر من وارد آیند.پس بنگرید که پس از من با آن دو چه می کنید»، (بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۰۰).

این حدیث به طور متواتر در متون شیعه و اهل سنت یافت می شود. هم چنین برحسب روایت دیگری پیامبر(ص) فرمودند: «ستفترق امتی علی ثلاثه و سبعین فرقه منها فرقه

ناجیه والباقون هالکون. فالناجون الذین یتمسکون بولایتکم و یقتبسون من علمکم ولا یعلمون برأیهم فأولئک ما علیهم من سبیل فسالت عن الائمه فقال عدد نقباء بنی اسرائیل؛ به زودی امت من هفتاد و سه فرقه خواهند شد که تنها یکی از آنها رستگار و بقیه هلاک خواهند شد. نجات یابندگانشان کسانی اند که به ولایت شما (اهل بیت«ع») چنگ زنند واز کردار شما الگو گیرند و به رأی خویش [در مقابل شما]عمل نکنند...»، (بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۳، ح ۱۶۸).

در روایت دیگری نیز آمده است که پیامبر(ص) به حضرت علی(ع) فرمودند: «یا علی مثلک فی امتی مثل المسیح عیسی بن مریم افترق قومه ثلاث فرق فرقه مؤمنون و هم الحواریون و فرقه عادوه و هم الیهود و فرقه غلوا فیه فخرجوا عن الایمان و ان امتی ستفترق فیک ثلاث فرق فرقه شیعتک و هم المؤمنون و فرقه عدوک و هم الشاکون و فرقه تغلوا فیک و هم الجاحدون و انت فی الجنه یا علی و شیعتک و محب شیعتک و عدوک والغالی فی النار؛ ای علی! مثل تو در امت من همانند مثل عیسی بن مریم است که امتش سه فرقه شدند: ۱- گروه مؤمنان که حواریون بودند، ۲- گروه دشمنان یعنی یهود، ۳- گروه غلو کنندگان که از دایره ایمان برون رفتند. همانا امت من نیز در مورد تو سه گروه می شوند: ۱- شیعیان تو که آنان مؤمنانند، ۲- دشمنان که همان تردید کنندگانند، ۳- گروهی که در مورد تو غلو می کنند و آنان حق ستیزند. ای علی! تو و شیعیان و دوست داران پیروانت در بهشتید ودشمنان و غلو کنندگان در تو اهل دوزخند»،(بحارالانوار،

ج ۲۵، ص ۲۶۴، ح ۴).

ازاین رو درباره این که کـدام یک از فرقه ها و مذاهب، به سـنت پیامبر(ص) نزدیکتر هسـتند. به دلایل مختلف عقلی، روایی و تـاریخی می توان شـیعیان دوازده امـامی را معرفی کرد. زیرا نزدیکترین افراد به پیامبر(ص) که مطابق سـنت او عمل می کردند امام علی(ع) و حضـرت فاطمه(س) و فرزنـدان ایشان بودند و شـیعیان به دنبال پیروی کامل از این بزرگان هسـتند و کسانی هم چون امام باقر(ع) و امام صادق(ع) که آگاه ترین مردم به کلام خـدا و سـنت پیامبر(ص) در عصـر بعـد از صـدر اسـلام بودند. شیعیان بیشترین بهره را از احادیث آن دو بزرگوار دارند تا آنجا که به عنوان مذهب جعفری شهرت یافته اند.

این گونه شواهد به طور اجمال نزدیکی شـیعیان به سـنت پیامبر(ص) را تأیید می کند و حتی می توان گفت شیعیان «اهل سنت واقعی» هسـتند. نـاگفته نمانـد، نبایـد سـنت پیـامبر(ص) به برخی اعمـال ظـاهری خلاـصه کرد. اگر چه در اعمال ظاهری دیگر مذاهب نیز خلاف سنت بسیار مشاهده می شود از آن جمله «تکتف در نماز» که از زمان خلیفه دوم آغاز شده است.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱ رهبری امام علی(ع) در قرآن و سیره پیامبر (ترجمه المراجعات)، مترجم: سید محمد سیاهپوش

۲ آنگاه هدایت شدم تیجانی سماوی

۳ بررسی مسائل کلی امامت ابراهیم امینی

۴ الغدیر علامه امینی

۵ عتبات الانوار میر حامد حسینی لکنهوی

۶ شبهای پیشاور سلطان الواعظین شیرازی

چه فرقی میان شیعه و سنی هست؟ چرا بیش تر مردم ایران شیعه هستند، در حالی که بیش تر مسلمانان جهان اهل سنت می باشند؟

پرسش

چه فرقی میان شـیعه و سـنی هست؟ چرا بیش تر مردم ایران شـیعه هسـتند، در حالی که بیش تر مسـلمانان جهان اهل سـنت می باشند؟

پاسخ

مهم ترین تفـاوت و به عبـارت دیگر مرز جـدایی شیعه بـا اهل سـنت دیـدگاه این دو مـذهب در خصوص رهبری امت پس از پیـامبر(ص) می باشـد با این بیان که، آنچه پس از پیامبر(ص) باعث به وجود آمـدن دو گروه با دو دیـدگاه متفاوت گردیـد و

مسلمانان را به دو گروه تقسیم کرد. درباره مسأله امامت و رهبری جامعه پس از رحلت نبی مکرم اسلام، در میان مسلمانان، دو دیدگاه متفاوت ظهور کرد/

عده ای پس از رحلت پیامبر(ص) در حالی که جنازه آن حضرت بر زمین مانده بود، در سقیفه بنی ساعده گرد هم جمع شدند و پس از شور و مشورت و مضروب کردن بزرگ انصار، با ابوبکر بیعت کردند و بدین وسیله انصار را از گردونه قدرت سیاسی و رهبری جامعه پس از پیامبر(ص) حذف کردند.{۱}

در مقابل، برخی دیگر به خصوص بنی هاشم با استناد به سخنان پیامبر(ص) در طول تاریخ بعثت، همچون حدیث غدیرخم،{۲} حدیث ثقلین،{۳} حدیث یوم الانذار،{۴} حدیث منزلت،{۵} و احادیث دیگر و آیاتی چند از قرآن مجید، همچون، آیه ولایت،{۶} آیه تطهیر،{۷}... و روایاتی که در شأن نزول و تفسیر این آیات وارد شده، بر این باور بودند که منصب رهبری و امامت جامعه پس از پیامبر(ص) امری است خطیر و از وظایف رسالت شمرده می شود، به گونه ای که آن حضرت وظیفه داشته است مصداق این امر خطیر را معین نماید. آن حضرت نیز در انجام این وظیفه کوتاهی نکرده و برای خلافت پس از خویش علی بن ابی طالب(ع) را در موارد

مختلف معین و معرفی کرده اند و تکلیف امت را پس از خویش مشخص و روشن نموده اند تا دچار اختلاف و انحطاط نشوند/

بدین جهت این گروه پس از دفن جنازه مطهر پیامبر(ص) با استناد به مستنداتی که بخشی از آن ذکر شد، پیرامون حضرت علی(ع) گرد آمده و با آن حضرت به عنوان امام خویش بیعت کردند و به نوعی به جریان سقیفه که خود در آن حضور نداشتند، معترض گشتند. این گروه اندک، به تصریح تاریخ از همان روز به شیعیان علی(ع) معروف گشتند.

بنابراین مهم ترین اختلاف میان شیعه و سنی همان مسأله امامت است که هم در خاستگاه بحث امامت و هم در مصداق آن اختلاف دارند. اهل سنت آن را از امور فرعیه شمرده اند اما شیعه امامت را در ردیف رسالت و به عبارت دیگر تداوم رسالت و از اصول می شمارد/

قاضی ایجی درباره امامت می گوید: «هیعندنا من الفروع»;{۸} امامت نزد ما - اهل سنت - از فروع شمرده می شود/

از مهم ترین اختلاف شیعه و سنی که بگذریم، اختلافات دیگری همچون:

رؤیت باری تعالی، زیادت یا عینیّت صفات یا ذات، اثبات دست و پا برای خداوند از ناحیه اهل سنت، عصمت انبیأ، و مسائل فرعیه فقهی دیگر در میان شیعه و اهل سنت دیده می شود؛ اما مهم ترین اختلافات همان است که ذکر شد/

در پاسخ به علت شیعه بودن اکثر ایرانیان، شهید مطهری می گوید:

«حقیقت این است که علت تشیع ایرانیان و مسلمان شدن آنان یک چیز است: ایرانی روح خود را با اسلام سازگار دید و گم گشته خود را در اسلام یافت. مردم ایران که طبعاً مردمی با هوش بودند و به علاوه سابقه تمدن و فرهنگ

داشتند، بیش از هر ملت دیگر نسبت به اسلام شیفتگی نشان دادند و به آن خدمت کردند.

مردم ایران بیش از هر ملت دیگر، به روح و معنی اسلام توجه داشتند و به همین دلیل توجه ایرانیان به خاندان رسالت از هر ملت دیگر بیش تر بود. و تشیع در میان ایرانیان نفوذ بیش تری یافت؛ یعنی ایرانیان روح اسلام و معنی اسلام را در نزد خاندان رسالت یافتند. فقط خاندان رسالت بودند که پاسخگوی پرسش ها و نیازهای واقعی روح ایرانیان بود/

آن چیزی که بیش از هر چیز دیگر روح تشنه ایرانی را به سوی اسلام می کشید، عدل و مساوات اسلامی بود. ایرانی قرن ها از این نظر محرومیت کشیده بود و انتظار چنین چیزی را داشت. ایرانیان می دیدند دسته ای که بدون هیچ گونه تعصبی عدل و مساوات اسلامی را اجرا می کنند و نسبت به آن ها بی نهایت حساسیت دارند، خاندان رسالتند/

خاندان رسالت پناهگاه عدل اسلامی مخصوصاً از نظر مسلمانان غیر عرب بودند. اگر اندکی به تعصبات عربی و تبعیضاتی که از ناحیه برخی خلفا میان عرب و غیر عرب صورت می گرفت و دفاعی که علی بن ابی طالب(ع) از مساوات اسلامی و عدم تبعیض میان عرب و غیر عرب می نمود، توجه کنیم، کاملاً این حقیقت روشن می شود»/

معاویه در نامه ای به زیاد بن امیه می نویسد: «مراقب ایرانیان باش! هرگز آنان را با عرب هم پایه قرار مده! عرب حق دارد از آنها زن بگیرد ولی آنان حق ندارند از عرب زن بگیرند»/

از آن جایی که تفکر شیعی از روز نخست رحلت پیامبر(ص) به کنار زده شد، همواره حاکمان که تفکر شیعی را در مقابل اندیشه ای که خود ترویج می کردند می یافتند، شیعیان تحت

فشار قرار می دادند. ظلم بر شیعیان در ایام زمامداری بنی امیه و بنی عباس مضاعف گشته بود. به همین دلیل بسیاری از علویان و سادات برای حفظ جان خویش به اطراف و اکناف ایران فراری گشتند که حضور آنان در ایران باعث رواج تفکر شیعی شد.

شیعیان به دلیل روح حقیقت جوی خویش با آغوش باز از این تفکر استقبال کردند و بدین وسیله بذر تشیع در ایران کاشته شد/

البته در کنار حضور سادات و علویان فراری که امروز قبور صالحان آنان با عنوان امام زاده محل زیارت شیعیان می باشد، حضور امام هشتم(ع) را نیز نباید نادیده گرفت که حضور این وجود مقدس نقش بسزایی در بسط و گسترش تفکر شیعی داشته است/

خلاصه کلام آن که علت گرایش ایرانیان به تشیع همان روح حقیقت جویی است که بذر تشیع در ایران به وسیله شیعیان فراری که برای حفظ جان خویش به ایران پناهنده گشته بودند، پاشیده شد و حضور امام هشتم(ع) نیز در این خصوص محور بسط و گسترش مذهب شیعه در ایران محسوب می شود/

از طرفی از آن جایی که حاکمان همواره به دنبال سرکوب تفکر شیعی و ترویج اندیشه مقابل فکر شیعی بوده اند، اکثریت مردم مسلمان به حکم الناس علی دین ملوکهم به تفکر مقابل شیعه گرایش پیدا کرده اند.

برای مطالعه بیش تر مراجعه به کتب ذیل پیشنهاد می گردد:

۱. الملل و النحل، استاد جعفر سبحانی؛

۲. اصل الشیعه و اصولها، شیخ محمد حسین کاشف الغطأ/

۳. اضوأ علی عقاید الشیعه الامامیه و تاریخهم، استاد جعفر سبحانی/

۴. رابطه ایران با اسلام و تشیع، محمدی اشتهاردی/

۵. خدمات متقابل اسلام و ایران، شهید مطهری/

[۱].فروغ ولایت، جعفر سبحانی، ص ۱۳۶/

[۲].الغدیر، علامه امینی، ج ۱، ص ۱۹۶ به بعد/

[۳].صحیح

مسلم، مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۳، ح ۲۴۰۸؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۸۸۹، ح ۳۱۹۸ و مسند احمد، ج ۷، ص ۷۵، ح ۱۹۲۸۵/

[۴].مسند، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۵۹/

[۵].قادتنا کیف نعرفهم، محمدهادی حسینی میلانی، ج ۲، ص ۱۱/

[۶].سوره مائده، آیه ۵۵/

[۷].سوره احزاب، آیه ۳۳/

[۸].شرح المواقف، قاضی ایجی، ص ۳۹۵/

چرا ما «شیعیان» با «اهل تسنن» اختلاف پیدا کرده ایم و سرچشمه اختلاف کجا و از چه زمانی شروع شده است؟

پرسش

چرا ما «شیعیان» با «اهل تسنن» اختلاف پیدا کرده ایم و سرچشمه اختلاف کجا و از چه زمانی شروع شده است؟

پاسخ

سرچشمه اختلاف و زمان پیدایش آن بحسب ظاهر از آن وقتی است که رسول اللّٰه(ص) در بستر بیماری و در حال احتضار بود و عدّه ای از رجال که در بین آن ها عمربن خطاب نیز بود، نزد آن حضرت جمع بودند.

در صحیح بخاری هفت روایت با اندک تفاوتی نقل شده که: رسول اللّٰه(ص) در آن حال بیماری فرمود: بیایید و کاغذی بیاورید تا چیزی برای شما بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید، عمربن خطاب گفت: درد بر رسول اللّٰه(ص) غلبه کرده است و کتاب خدا نزد ما موجود است و همان کتاب خدا ما را کفایت می کند، همین که عمر این حرف را زد، بین حاضرین اختلاف افتاد و کار به نزاع و خصومت کشید و هر کس چیزی می گفت، برخی می گفتند کاغذ بیاوریم تا رسول اللّٰه(ص) بنویسد و برخی حرف عمر را می زدند و همهمه و سر و صدا بالا گرفت، حضرت فرمود: «قُومُوا عَنّی» از نزد من برخیزید و دور شوید، سزاوار نیست نزد من با هم نزاع کنید، ابن عباس خارج شد و سخت گریه می کرد و می گفت: همه مصیبتها از اینجا شروع شد که نگذاشتند رسول اللّٰه(ص) چیزی بنویسد و بین آن حضرت و آنچه می خواست بنویسد حائل شدند.

این روایت در صحیح بخاری در هفت مورد با کمی تفاوت آمده است.

۱ - در کتاب «العلم» {۱} با جمله: قال عمر: ان النبی(ص) غلبه الوجع و عندنا کتاب اللّٰه حسبنا، فاختلفوا... آمده است.

۲ - در کتاب «الجهاد و السیر» {۲} آمده است. در این روایت است که: «ابن

عباس زیاد گریه کرد به طوری که ریگها از اشک چشم او تَر شد» نیز در این روایت است که حاضرین با هم نزاع کردند: «فتنازعوا».

۳ – در کتاب «الجزیه و الموادعه» {۳} آمده و این روایت شبیه روایت قبل است.

۴ – در کتاب «المغازی» {۴} آمده است این روایت و روایت دوم با کمی اختلاف نقل شده است.

۵ – در کتاب «المغازی» {۵} آمده و شبیه روایت دوم است.

۶ – در کتاب «المرض» {۶} آمده و در این روایت است که:

«لمّا حُضِرَ رسول اللّه(ص) و فی البیت رجال فیهم عمر بن الخطاب قال النبی(ص) «هَلُّمَ اکتب لکم کتاباً لا تضلّوا بعده» فقال عمر: ان النبی(ص) قد غلب علیه الوجع و عندکم القرآن حسبنا کتاب اللّه فاختلف اهل البیت فاختصموا...»

۷ – در کتاب «الاعتصام بالکتاب و السنه» {۷} آمده است، این روایت مانند روایت قبل است.

در اینجا از باب نمونه یکی از آن روایات را عیناً می آورم.

عن ابن عباس قال: «لمّا حُضِرَ النّبی(ص) و فی البیت رجال فیهم عمر بن الخطاب، قال: «هَلُّمَ اَکتُب لکم کِتاباً لَنْ تَضِلُّوا بَعدَه» قال عُمر: إنَّ النّبی(ص) غَلَبَه الوَجَع و عِنْدَکُم القُرآنُ، فحسبُنا کتابُ اللّه.

و اختلفَ اَهْلُ البَیتِ. اخْتصَمُوا، فَمنهم من یقول: قَرِّبُوا یَکتب لکم رسول اللّه(ص) کتاباً لن تَضِلُّوا بَعْدَه، و منهم مَن یقولُ ما قالَ عُمر، فَلَمّا اَکثَروا اللَّغَطَ {۸} و الاخْتلافَ عند النَّبی(ص) قال: «قُومُوا عَنّی» قال عُبیدُ اللّه: فکان اِبْنُ عَبّاسٍ یَقولُ: اِنَّ الرَّزیَّهِ ما حالَ بَینَ رَسُول اللّه(ص) و بَیْنَ اَن یکتُب لَهُم ذلک الْکِتابَ مِنْ اِخْتِلافِهِم و لَغَطِهِم.» {۹}

ابن عباس گفت: وقتی رسول اللّه(ص) در حال احتصار بود، و در خانه [آن حضرت] مردانی بودند و در بین آنها عمر بن الخطاب نیز

حضور داشت، رسول اللّٰه(ص) فرمود: بیایید بنویسم برای شما نوشته ای که بعد از آن گمراه نشوید، عمر گفت: درد بر رسول اللّٰه(ص) غلبه کرده و نزد شما قرآن هست، پس کتاب خدا ما را کفایت می کند، و کسانی که در خانه بودند اختلاف کردند با هم خصومت و دشمنی کردند، پس برخی می گفتند: بیاورید تا رسول اللّٰه(ص) کتابی بنویسد، که بعد از آن گمراه نشوید، و برخی حرف عمر را می زدند، پس وقتی همهمه و سر و صدا را زیاد کردند و نزد آن حضرت اختلاف نمودند، رسول اللّٰه(ص) فرمود: «از نزد من برخیزید» عبیداللّٰه [راوی حدیث] گوید: پس ابن عباس می گفت: بدرستی که مصیبت و همه مصیبتها آن است که حائل شد بین رسول اللّٰه(ص) و بین اینکه برای آنها آن نوشته را بنویسد از جهت اختلاف آنها و همهمه و سر و صدای آنها.

این روایات در صحیح ترین کتابهای اهل تسنن است و در مقدمه آن نوشته اند: صحیح بخاری بعد از کتاب اللّٰه اجلّ کتب اسلام است «هو اجلّ کتب الاسلام بعد کتاب اللّٰه اطلاقاً و اعظمها شأناً».

این روایات به چند مطلب بسیار مهمّ و غیر قابل انکار دلالت دارند:

اول اینکه: رسول اللّٰه(ص) کسانی را که دور بسترش جمع بودند و همه مسلمانان را در معرض ضلالت و گمراهی می دید و به حاضرین خطاب کرد و فرمود: بنویسم تا شما هرگز گمراه نشوید. «لن تضلّوا ابداً».

دوم اینکه: وقتی نامه رسول اللّٰه(ص) نوشته نشد، قهراً حاضرین یعنی کسانی که گرد بسترش جمع بودند از ضلالت و گمراهی مصون نماندند، چون آنچه طبق فرموده آن حضرت آنها را از گمراهی نجات می داد همان نامه بود که نوشته نشد.

سوم اینکه: اختلاف در همان جلسه

و از همان زمان شروع شد. «فاختلفوا».

چهارم اینکه: نزاع و کشمکش و خصومت و دشمنی از همان موقع و در همان جلسه شروع شد.

پنجم اینکه: حرف عمر و سر و صداها پس از آن، چنان رسول اللّه(ص) را با آن حال بیماری، ناراحت کرد که فرمود: از نزد من بروید و آنان را طرد کرد، «قُومُوا عنّی».

ششم اینکه: ابن عباس که خود حاضر و ناظر ماجرا بود و از سویی اهمیت آن نوشته را می دانست و می فهمید شدیداً از وضع پیش آمده گریه می کند و از حوادث تلخ و تأسف باری که بعدها دامن گیر می کند و از حوادث تلخ و تأسف باری که بعدها دامن گیر اسلام و مسلمانان می شود ناراحت است و تصریح می کند که همه گرفتاریها، همه مصیبتها از حائل شدن بین رسول اللّه(ص) و بین نوشتن آن حضرت بوجود آمد.

بنابراین، سرچشمه همه اختلافات، خصومتها، جنگهایی که بین مسلمانان رخ داد از همین جا سرچشمه گرفت و باعث همه مصائب آن شخص بوده است.

[۱]. باب کتابه العلم، ص ۲۵، ح ۱۱۴.

[۲]. باب جوائز الوفد، ص ۵۰۴، ح ۳۰۵۳.

[۳]. باب اخراج الیهود، ص ۵۲۷، ح ۳۱۶۸.

[۴]. باب مرض النبی(ص) و وفاته، ص ۷۵۴، ح ۴۴۳۱.

[۵]. باب مرض النبی(ص) و وفاته، ص ۷۵۴، ح ۴۴۳۲.

[۶]. باب قول المریض، قوموا عنّی، ص ۱۰۰۴، ح ۵۶۶۹.

[۷]. باب کراهه الاختلاف، ص ۱۲۶۶، ح ۷۳۶۶.

[۸]. اَللَّغَط: همهمه و سر و صدای مبهم، (اقرب الموارد).

[۹]. صحیح بخاری، کتاب الاعتصام بالکتاب و السنه، باب کراهیه الاختلاف، ص ۱۲۶۶، ح ۷۳۶۶.

فرقه های اهل تشیع و اهل تسنن را مختصراً ذکر نمایید/

پرسش

فرقه های اهل تشیع و اهل تسنن را مختصراً ذکر نمایید/

پاسخ(قسمت اول)

مسلمانان در ابتدا همگی پیرو پیامبر اکرم بودند، اما پس از پیامبر اکرم اختلافاتی به وجود آمد که منجر به پیدایش گروه های گوناگون شد. در اینجا به طور خلاصه به بررسی برخی می پردازیم.

گروه های کلامی اهل سنت عبارتند از:

۱. مرجئه؛

۲. قدریه؛

۳. معتزله؛

۴. اشعریه؛

۵. ماتریدیه/

مرجئه

به توده مردم می گفتند که خلافت بنی امیه را پذیرفته بودند.

۱. به معنای تأخیر چنان که در فرمایش خداوند متعال به همین معنا آمده است: (قالوا ارجه و اخاه) مهلت بده به او و به تأخیر بینداز!

۲. به معنای امید دادن است: اطلاق اسم مرجئه به گروهی به معنای اول درست است؛ زیرا آنها عمل را از نیت و عقیده به تأخیر می انداختند. اما اطلاق کلمه مرجئه به معنای دوم از آن جهت درست است، که آنها می گفتند همان گونه که عبادت کردن با کفر نفعی ندارد، معصیت کردن هم از ایمان نمی کاهد.{۱}

معنای دیگری را نوبختی برای مرجئه ذکر کرده است که می گوید: ارجأ به معنی امیدوار کردن است؛ زیرا این فرقه اهل کبایر را به ادای شهادتین مسلمان می شمردند و آنان را کافر نمی شمردند و برای همه امید آمرزش داشتند. مرجئه از مخالفان سرسخت خوارج بودند؛ زیرا خوارج می گفتند: مسلمانان با ارتکاب گناه کبیره کافر می شوند. اما مرجئه بر خلاف آنان عقیده داشتند که مسلمانان با ارتکاب کبیره از اسلام خارج نمی شوند و همین عقیده باعث شد که سیاست خود را بر سکوت بنا نهند و بگویند: اگر امام یا خلیفه مرتکب کبیره شود از ایمان خارج نیست و واجب الاطاعه است و می توان در نماز به او اقتدا کرد.{۲}

قدریه

قدریه یا قائلین به تفویض کسانی

هستند که قدرت و استطاعت مستقل برای انسان قائلند و نخستین مروجان این عقیده معبد جهنی (م ۸۰) و بعد از او غیلان و جعد بن درهم می باشند، این گروه معتقدند:

«مقصود از قدریگری یا تفویض نفی اراده ازلی خداوند در مورد آن دسته از افعال انسان است که متعلق تکالیف الهی می باشند و نتیجه آن اثبات استطاعت و توانایی مستقل برای انسان در انجام کارهای اختیاری و تفویض این کارها به اراده و قدرت خود اوست، بنابراین نظریه مزبور را می توان با ویژگی زیر بیان نمود.

۱. نفی قدر پیشین نسبت به افعال اختیاری.

۲. نفی مشیت ازلی در مورد افعال اختیاری.

۳. اثبات استطاعت و قدرت مستقل برای انسان در انجام کارهای اختیاری.

۴. تفویض افعال یاد شده به اراده و قدرت مستقل او،{۳} و نیز معتقد است طاعت و معصیت و خیر و شر فعل بندگان است نه به قضا و قدر.{۴}

معتزله

یکی از دانشمندان می گوید: «از روزی که مسایل کلامی در محیط اسلامی به صورت ساده مطرح گردید، مسلمانان به دو گروه تقسیم شدند»/

۱. اهل حدیث که آنان را حشویه و سلفیه و حنابله می نامند. این گروه عقاید خود را از ظواهر آیات، و قسمت اعظم آن را از حدیث می گیرند، و برای عقل و خرد، ارزشی قائل نمی شوند، و اگر در میان این گروه عقایدی مانند تشبیه و تجسیم و جبر و حکومت قضا و قدر بر افعال اختیاری انسان، پدید آمده و یا بر رؤیت خدا در روز قیامت اصرار می ورزند، به سبب احادیثی است که به آنها اعتقاد دارند.

۲. معتزله به عقل و خرد بها و ارزش داده، حدیث و روایتی که با حکم

عقل مخالف باشد را رد می کنند و عقاید خود را از نصوص قطعی کتاب و سنت و حکم عقل می گیرند.

اشکالی که بر آنها می گیرند این است که به عقل بیش از حد، بها می دهند و چه بسا نصوص فراوانی که در شریعت مقدس آمده به خاطر مخالفت آن با عقل به کنار می گذارند.{۵} ابتدای پیدایش معتزله را یکی دیگر از متکلمان به این صورت بیان نموده است: در زمان بنی امیه و در عهد عبدالملك مروان (۶۵ – ۶۸۶) قدریه یا معتزله ظهور کردند و با فرقه مخالف خود جبریه و صفاتیه اختلاف داشتند. جبریه معتقد بودند که بندگان خدا صاحب افعال خود نیستند و خیر و شر را به خدا نسبت می دادند و نسبت آن دو را به انسان امری مجازی می شمردند، بر خلاف ایشان معتزله یا قدریه طرفدار قدرت و حرمت انسان بودند و آدمی را در کردار و رفتار خویش آزاد می پنداشتند.{۶} اما معتزله دارای پنج اصل می باشند.

۱. توحید و یکتاپرستی؛

۲. عدل یعنی خدا شر و فساد را دوست ندارد؛

۳. وعده (مژده دادن به بهشت) وعید (ترسانیدن از عذاب دوزخ)؛

۴. منزلْ بین المنزلتین؛

۵. امر به معروف و نهی از منکر، یعنی وا داشتن مردم به کار نیک و باز داشتن آنان از کار زشت.

اشعریه

اشاعره پیروان یکی از شاگردان ابو علی جبائی به نام علی بن اسماعیل می باشند. ابوالحسن اشعری (۲۶۰ – ۳۲۳) تا سن چهل سالگی در محضر استاد خود ابو علی جبائی به آموختن و روش معتزله می پرداخت، ولی سرانجام بر استاد خویش اعتراض کرد، روزی در مسأله صلاح و اصلح با وی اختلاف و از استاد خویش جدا گشت و

از اعتزال توبه کرد. اشعری که تا چهل سالگی از جمله پیروان مکتب معتزله بود، به عقاید معتزله آشنایی کامل داشت لذا میان عقیده جبر گرایان که فقط به ظاهر معتقد بودند و از استدلال عقلی و برهانی دوری کردند، و نیز معتزله که ظواهر قرآن را در صورت مخالفت با عقیده اشعری با تلفیق بین این دو عقیده، مکتب جدیدی را به وجود آورد. در این زمینه یکی از دانشمندان معاصر در مورد ابتکاری که اشعری به آن دست زد چنینی می گوید:

«اشعری به ارایه طرح نوینی اقدام نمود که به گونه ای تضاد موجود میان عقل گرایی را برطرف نماید. بدین جهت با هر یک از آن دو گروه هم موافق بود و هم مخالف. با عقل گرایان در این جهت که استدلال عقلی در اثبات عقاید دینی، بدعت حرام نبوده بلکه راجح و پسندیده است موافقت نمود، و به تألیف رساله «استحسان الخوض فی علم الکلام» مبادرت ورزید، و این در حالی بود که اهل حدیث علم کلام و استدلال عقلی را بدعت و حرام می دانستند. و از طرفی در تعارض عقل با ظواهر، را مقدم داشت، و در نتیجه در بحث صفات ذات و صفات خبریه با عقاید معتزله مخالفت نمود، همان گونه که اصل تحسین و تقبیح عقلی و متفرعات آن را نیز مردود دانست و هیچ واجب عقلی را نپذیرفت، و در این زمینه ها با اصل حدیث هماهنگ گردید، و چون نادرست دانستن تأویل و اصرار بر حفظ ظواهر در مواردی با اصل تنزیه و صفات جمال و جلال الهی منافات داشت، با استفاده از استدلال عقلی فرضیه های کلامی جدیدی را ابداع

نمود، و یـا اگر قبـل از وی مطرح شـده بود به تحکیم آن پرداخت که این فرضـیه هـا عقایـد و آرای ویژه وی را در علم کلام تشکیل می دهند». {۷}

ماتریدیه

در زمانی که جهان اسلام از اختلاف و تفرقه و درگیری که بین ظاهرگرایان اهل حدیث از یک طرف و معتزله از طرف دیگر رنج می برد، دو تن از شخصیت های علمی و اصلاح طلب دست به اصلاحات زدند که یکی از آنان ابوالحسن اشعری بود که در عراق اصلاحات خود را آغاز نمود، و شخصیت دیگر محمد بن محمد بن محمود ابو منصور، تریدی بود که از ائمه بزرگ کلامی اهل سنت به حساب می آید.

او قیام خود را در آسیای مرکزی در محله ای در سمرقند آغاز نمود، ولی این دو شخصیت از همدیگر اطلاعی نداشتند. آرأ و نظرات ماتریدی را چنین بیان نموده اند: «ما تریدی با تمام اصول کلامی اشعری مخالفت کرده است و هر چند که رد بر معتزله نوشته به کلام آن طائفه نزدیک تر است، دانشمندان مسایل مورد اختلاف اشاعره و ماتریدیه را به سیزده و برخی به چهل رسانیده اند و برخی که ماتریدی با اشعری است از این قرار است:

۱.حسن و قبح عقلی است.

۲.خداوند به کسی تکلیف مالایطاق نمی کند.

۳.خداوند ظلم نمی کند و عقلا محال است که ظالم باشد.

۴.تمام افعال خداوند مبنی بر مصالح است.

۵.انسان در افعال دارای قدرت و اختیار است و این قدرت در پدید آمدن افعال مؤثر است.

۶.ایمان کم و زیاد نمی شود.

۷.در حال یأس از حیات هم توبه مقبول است.

۸.توسط حواس خمسه چیزی را درک کردن علم نیست بلکه ذریعه و وسیله علم است.

۹.اعاده اعراض ممکن نیست.

اشاعره با تمام این عقاید مخالفند. {۸}

بعضی از دانشمندان

معاصر درباره عقاید ماتریدیه چنین می گویند: «ماتریدی نظام خود را بر دو اصل استوار کرده است یکی تنزیه و دیگری حکمت خداوند. بنابر اصل تنزیه، وی بی آنکه صفات الهی را نفی کند، با همه اشکال تشبیه و تجسم به مخالفت برخواسته است... در مورد اصل دیگر، یعنی حکمت الهی، ماتریدی می کوشید تا آرای متعارض جبریه از یک سو، و معتزله را از سوی دیگر آشتی دهد و برای انسان حد معینی از آزادی را اثبات کند، بدون اینکه این امر موجب نفی و انکار مشیت نافذ الهی و قدرت و تقدیر او شود.

حکمت عبارت از نهادن هر چیزی در جای خود است. بنابراین حکمت الهی شامل عدل و فضل او هم می شود». {۹}

مکاتب فقهی

۱.حنفی

۲.مالکی

۳.شافعی

۴.حنبلی

گرچه مکاتب فقهی دیگری هم در تاریخ اسم برده شده ولی آنچه که فعلاً موجود است همین چهار مذهب می باشد و ما در صدد بیان آنها نیستیم.

مکاتب کلامی امامیه

در میان مکاتب کلامی امامیه اثناعشریه تنها مکتبی است که امروز در سراسر جهان از پیروان زیادی برخوردار است و آرأ و نظرات دقیق و مدونی دا∏jیکی از فضلای مع........در زمینه کلام امامیه می گوید: کلام امامیه از روش استدلال عقلی پیروی می کند و به روی تفکر عقلانی اهمیت بسیار قائل است ولی تفاوت آن با کلام معتزله در این است که فقط به عقل عادی استناد نکرده و عقل برتر (عقل آموزگاران معصوم کلام) را تکیه گاه خود قرار داده است. و به همین دلیل از هر گونه لغزش و انحرافی در تبیین معارف دینی و حل معضلات کلامی مصون مانده و همه جا راه اعتدال (امر بین الامرین) را پیموده است. {۱۰}

از عقاید امامیه چنین یاد

شده است: «اثنی عشریه یا دوازده امامیه پرجمعیت ترین فرقه های شیعه هستند که معتقد به دوازده امامند که از حضرت علی آغاز می شود و به محمد بن حسن مهدی آل محمد(ص) ختم می گردد. از همان آغاز ایشان را در مقابل سبعیه یا هفت امامیان، اثنی عشریه خواندند. ایشان در صحت شمار ائمه خود که دوازده تن هستند به آیات قرآنی از قبیل (... و بعثنا فیهم اثنی عَشَرَ نقیبا)؛{۱۱} (و قطّعنا هم اثنی عَشرْ اسباطاً اُمَما)؛{۱۲} (ان عدْ الشهور عند الله اثناعشر شهرا...)؛{۱۳} استناد می جویند، اما برخی از ادله امامیه بر امامت خاندان عترت عبارت است از وجوب عصمت در امام، زیرا اگر امام، معصوم نباشد اطمینان به وی در ابلاغ احکام سلب می شود به علاوه ممکن است در امامت و زعامت مسلمین بر خلاف عدالت رفتار نماید.

پاسخ(قسمت دوم)

۲.نصب امام به واسطه رفع فتنه و اختلاف است و چنان چه امام را مردم تعیین کنند این اختلاف تشدید می شود.

۳.امامت، خلافت از خدا و رسول است که قهراً باید توسط خدا و رسول خدا خلیفه تعیین شود.

۴.سیره رسول اکرم در زمان حیات خود بر استخلاف و تعیین جانشین در موارد غیبت خود از مدینه بود، بنابراین چگونه می شود آن حضرت برای بعد از خود جانشین تعیین نکند.

زیدیه

زیدیه از فرق معروف شیعه است و پیرو زید بن علی بن حسین بن علی هستند. زید در سال ۷۹ هجری متولد شد در سال ۱۲۲ هجری وفات یافت. او معروف به زید شهید است. زیدیه پس از امام حسین(ع) زید شهید را امام می دانند، و امام زین العابدین را پیشوای علم و معرفت می شمارند نه امام به معنای رهبر سیاسی و زمامدار

اسلامی. زیرا یکی از شرایط امام از نظر آنان، قیام مسلحانه بر علیه ستمگران است. زید در کوفه امامت داشت و از شاگردان و اصل بن عطا پیشوای معتزله بود، از این جهت پس از وی زیدیه پیرو اهل اعتزال شدند و مکتب «معتزله» را پذیرفتند، سپس زید از کوفه به شام رفت و در رهانه در مجلس هشام بن عبدالملك حاضر شد و با او مکابره نمود، و هشام او را به زندان افکند و پنج ماه در زندان بماند. بعد از آن به مدینه و عراق بازگشت و گروهی از کوفیان او را بر خروج بر امویان برانگیختند و در سال ۱۲۰ هجری، چهل هزار تن از مردم کوفه که بیشتر ایشان خوارج و پیروان علی بن ابی طالب بودند با وی بیعت کردند، او مردم را دعوت به کتاب و سنت و جهاد با ستمگران و حمایت از محرومان می کرد، و درباره غنایم جنگی می گفت: باید به عدالت قسمت شود و در رد مظالم اصرار فراوان داشت و سرانجام به دستور یوسف بن عمر ثقفی کشته شد. زیدیه امامت را در اولاد فاطمه می دانند و در غیر ایشان کسی را امام ندانند و گویند هر فاطمی که عالم و زاهد و شجاع و سخی باشد و دعوی امامت کند و خروج نماید، امام واجب الاطاعه است خواه از اولاد حسن و یا حسین باشد.

ایشان خروج دو امام را در دو قطر از اقطار اسلام که جامع این خصال باشند جایز دانند و گویند هر کلام از آن دو در قطر خود واجب الاطاعه هستند. ایشان قائل به عصمت و رجعت نیستند و بر

خلاف امامیه که قائل به نص جلی می باشند، زیدیه معتقد به نص خفی شدند و گفتند نصی را که پیامبر درباره حضرت علی فرموده نص خفی یعنی تعیین پنهان اوست و آن حضرت بنابر مصالحی راز امامت را به طور پنهان به بعضی از اصحاب خاص خویش فرموده است. از این جهت خلافت ابوبکر و عمر و عثمان را صحیح دانند. زیدیه در مقابل امامت فاضل که امام علی باشد به امامت مفضول نیز قائلند و گفتند با وجود شخص فاضل تعیین مفضول به امامت جایز است و به همین دلیل ابوبکر و عمر و عثمان را که مفضول بودند امام می دانند.{۱۴}

سمیطیه

یکی از فرق شیعه پیروان یحیی بن محیط هستند که بعد از امام صادق(ع) به امامت محمد بن جعفر فرزند او قال شده اند و در کتاب ملل و نحل آمده که امروز این فرقه در جهان پیرو ندارد و می گوید: «این عقیده به رئیس این فرقه به اسم یحیی بن سمیط نسب داده شده و این فرقه امروزه وجود ندارد نه رسماً و نه اسماً، و شیعه که به فرق خودشان داناترین از این گروه در کتب آنها اسمی برده نشده است.{۱۵} و از قول مامقانی نوشته اند: «که یحیی بن ابی سمیط مردی خبیث و در حدیث ضعیف بود».{۱۶}

فطحیه

یکی دیگر از فرق شیعه «فطحیه» پیروان عبدالله بن جعفر افطح (وفات ۱۴۸) هستند و مرحوم شیخ مفید می گوید: «عبدالله پس از اسماعیل بزرگ ترین فرزند امام جعفر صادق(ع) ولی منزلت و احترایم در پیش او نداشت»/

چون عبدالله در هنگام وفات پدرش، مهم ترین فرزند بود و در مجلس آن حضرت حضور می یافت دعوی امامت و جانشینی پدر

کرد. نویسندگان ملل و نحل عقاید این فرقه را چنین نگاشته اند: «فطحیه قائل به امامت اثناعشراند به علاوه عبدالله افطح فرزند امام صادق(ع) که او ربا بعد از امام صادق و قبل از امام کاظم امام می دانند و مرحوم شهید گفته امامت عبدالله را بعد از امام کاظم و قبل از امام رضا(ع) می دانند و عبدالله را افطح می گفتند از آن جهت که سر پهن داشت، و به قول بعضی پاهای پهن داشت. عبدالله را افطح می گفتند از آن جهت در نزد او دانشی نیافتند و نیز چیزهایی از او مشاهده کردند که سزاوار شأن امام بشود لذا عده ای که به امامت او معتقد شده بودند برگشتند، جز معدودی که باقی ماندند، و عبدالله بعد از رحلت پدرش امام صادق(ع) بعد از هفتاد روز مرد و این گروه را ابوالحسن اشعری عمادیه هم نامیده است.{۱۷}

اسماعیلیه

اسماعیلیه که آنها قرامط هم گفته می شود پیروان اسماعیل بن جعفر می باشند که امامت اسماعیل را پذیرفته و پس از مرگ او به امامت فرزندش محمد بن اسماعیل گرویدند و امروزه نیز پیروان زیادی در شبه قاره هند و افغانستان و آسیای مرکزی دارد، به دو فرقه اسماعیلیه خاص و اسماعیلیه عام تقسیم می شدند و در کتب ملل و نحل به اسم هایی از قبیل «باطنیه، تعلیمیه، سبعیه، حشیشیه»، و قرامطه نیز اشاره شده است.{۱۸}

واقفیه

فرقه دیگر که در امامیه به وجود آمده است واقفیه می باشد، دلیل نامگذاری این گروه را چنین ذکر شده: در شیعه امامیه که قائل به امامت دوازده امام اند می گویند: امام بعد از موسی بی جعفر فرزندش علی بن موسی(ع) است و آنها ادّله متقن بر این مطلب دارند،

و هنگام که امام هفتم رحلت نمود واقفیه قائل به امامت فرزند او علی بن موسی نشدند.{۱۹}

حال که فرق و گروه های کلامی شیعه روشن شد، خوب است توضیح داده شود که آنهایی که به اشتباه گاهی یک راوی را رئیس یک فرقه معرفی کرده اند، چنان که عبدالقاهر بغدادی می گوید: «امامیه که مخال زیدیه، کیسانیه هستند دارای پانزده فرقه می باشند: کاملیه، محمدیه، باقریه، ناووسیه، شحیطیه، عماریه، اسماعیلیه، مبارکیه، موسویه فطحیه، اثنا عشریه، هشامیه، زراریه، یونسیه، شیطانیه»;{۲۰} کسانی که اندکی آگاهی از تاریخ حدیث و کلامی شیعه داشته باشند، می دانند که اینهایی که عبدالقاهر بغدادی از آنها اسم برده اکثر آنها راویان حدیث می باشند نه رئیس گروه کلامی و بعضی دیگری را اصل در کتب شیعه اسمی از آنها برده نشده و ارتباط به شیعه ندارند.

[۱].ملل و نحل، شهرستانی، ابی الفتح محمد بن عبدالکریم، ج ۱، ص ۱۶۲ - ۱۶۱، طبع ۱۴۱ بیروت/

[۲].مکشور، محمد جواد، طبع آستان قدس رضوی، ص ۴۰۲ - ۴۰۳/

[۳].جزوه فرق و مذاهب کلامی، علی ربانی، ص ۶ - ۵/

[۴].فرهنگ فرق اسلامی، ص ۳۵۷/

[۵].فرهنگ عقاید اسلامی، جعفر سبحانی، ج ۴، ص ۵، انتشارات توحید/

[۶].فرهنگ فرق اسلامی، محمدجواد شکور، ص ۴۱۵/

[۷].جزوه فرق و مذاهب کلامی، علی ربانی، ص ۳۵/

[۸].فرهنگ فرق اسلامی، محمدجواد شکور، ص ۳۸۰/

[۹].تاریخ فلسفه در اسلام، میرمحمد شریف، ج ۱، ص ۳۷۵ - ۳۷۴، انتشارات دانشگاه/

[۱۰].جزوه مذاهب کلامی، علی ربانی، ص ۹۵؛ ملل و نحل، جعفر سبحانی، ج ۷، ص ۵۳/

[۱۱].سوره مائده، آیه ۱۲/

[۱۲].سوره اعراف، آیه ۱۶۰/

[۱۳].سوره توبه، آیه ۳۶/

[۱۴].فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۱۴ - ۲۱۶ با کمی اصلاح و نیز فرق و مذاهب کلامی، علی ربانی، ص ۱۵۸/

[۱۵].ملل و نحل، جعفر سبحانی، ج

۷، ص ۵۳/

[۱۶].فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۳۶/

[۱۷].ملل و نحل، سبحانی، ج ۷، ص ۷۴ و نیز فرهنگ فرق اسلامی، ص ۳۵۲ – ۳۵۳/

[۱۸].همان، ص ۵۴ و نیز جزوه مکاتب اسلامی؛ ربانی، ص ۱۳۳ به بعد و فرهنگ اسلامی، ص ۴۷/

[۱۹].همان، ص ۵۵ و نیز فرهنگ فرق اسلامی، ص ۴۵۵ – ۴۵۴/

[۲۰].الفرق بین الفرق، امام عبدالقاهر بن طاهر بن محمد بغدادی، ص ۶۰، دارالمعوفه بیروت، طبع دوم/

رفض چیست؟ و رافضی به چه کسی گفته می شده است؟

پرسش

رفض چیست؟ و رافضی به چه کسی گفته می شده است؟

پاسخ

یکی از واژه هایی که نیاز به ریشه یابی و تحقیق دارد، رفض و رافضی است. در طول تاریخ، گروه ها و فرقه های اسلامی برای کوبیدن و از صحنه بیرون کردن گروه مخالف خود، همواره از القاب ناپسند و ناشایست استفاده می کرده اند و متأسفانه عدم آگاهی توده های مردم در عصر اموی و وجود سیاست های خاص حاکمان آن دوره بر این مسأله دامن زده است. رفض و رافضی از جمله چنین القابی است که برخی از نویسندگان آن را به شیعه امامیّه نسبت داده اند/

رفض در لغت

رفض به معنای ترک و رها کردن چیزی است: «رفضته ای ترکته»؛ رها کننده چیزی را رافضی گویند/

در اصطلاح نویسندگان تاریخ و عقاید در مورد وجوه استعمال این واژه اختلاف است/

نه ها و خرافات بت پرستی و طاغوت پرستی. به عبارت دیگر بازگشت به آثار و ارزش های جاهلیت و این حقیقت را به شخصی به نام عبداله بن سبا و پیروان او نسبت داده اند زیرا وی، امام علی بن ابیطالب(علیه السلام) را پیغمبر می پنداشت و با این پندار دین اسلام را رفض نمود/

«اِنّما سَمُّوا الروافضَ لِکونهم رفضُوا الدینَ»؛بدین جهت رافضی گفته اند که دین را رها کردند/

هستند که واژه رفض و رافضی از سال ۱۲۲ ه. ق. در زمان زید بن علی به کار برده شد. بغدادی می نویسد: «فرقه زیدیّه را

رافضـی می گوینـد».در مفاتیـح العلوم، خوارزمی آمـده است: «به جمـاعتی که با زیـد بن علی بیعت کردنـد و سـپس او را رها کردند رافضی گفته شده است»/

هذا المذهب و

أجاز الطعنُ فی الصحابه»؛رافضی به گروهی از شیعیان کوفه گفته شده است که زید بن علی را رها کردند و از شیخین – ابوبکر و عمر – برائت جستند، سپس این لقب به کسانی که در برائت آن دو غلو و زیاده روی کردند و اجازه طعن در مورد صحابه دادند اطلاق شد/

به مرور زمان این لقب درباره شیعه امامیه نیز به کار برده شد و در کتاب های فِرَق و مذاهب یادداشت گردید، چنانکه ابوالحسن اشعری می نویسد: «و انّما سمَّوا الامامیهَ رافضهَ لَرِفَضهم امامهَ ابی بکر و عُمر».

ذهبی نیز در المیزان و حافظ در تهذیب رافضی را به کسانی اطلاق کرده اند که شیخین را مورد طعن قرار داده اند/

هُ علیِ و تفضیلُه علَی الصحابهِ فمَن قدّمَه علی أبی بکر و عُمر فهو رافضی غال فی التشیع و من لم یُقدمه علیهما فَهُو شیعیُ»؛کسی که علی را بر ابوبکر و عمر مقدم بدارد رافضی است و کسی که علاقمند به علی باشد و او را از صحابه افضل و برتر بداند شیعه می باشد/

واژه رافضی به کسانی که به اهل بیت(علیهم السلام) محبت و عشق می ورزیده اند نیز اطلاق می شده است چنان که امام شافعی گفته است:

«اِن کان رفَضاً حبُّ آلِ محمد ××× ×××فلیشهَد الثقلانَ اِنّی رافضی»؛

اگر علاقه و محبت آل بیت محمد(صلی الله علیه وآله) رفض است پس آدمیان و پریان گواه باشند که من رافضی هستم/

این مطلب حاکی از آن است که هر کس نسبت به اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) محبّت و عشق می ورزیده – هر چند سنّی باشد – لقب رافضی به او داده می شده است/

به

نقل از بیهقی وقتی که به امام شافعی گفته شد که گروهی اهل بیت را دوست ندارند و هر کس چیزی در این خصوص نقل می کند او را رافضی می خوانند وی این شعر را سرود:

«اذ نحن فضّلنا علیّاً فانّنا××× ×××روافض بالتفصیل عند ذوی الجهل»؛

هنگامی که ما علی را برتر بدانیم در نزد آنان که از حقیقت نادان هستند به رافضی بودن متهم می شویم/

رازی از قول بدیع همدانی نقل کرده که وی بر سر مزار علی بن موسی الرضا(علیه السلام)گفت:

«أنا مع اعتقادی فی التسنّن رافضی فی ولائک××× ×××و الا اشتغلت بهؤلأ فلست اغفل اولئک».

و شاگردانش - . همچنین جُبّایی از علمای بزرگ اهل سنت گفته است: اگر روایت نقل شده توسط طائر صحیح باشد، علی افضل است.وی روایت می کند که پیامبر از خدا خواست بهترین فرد را بر سفره غذایش حاضر نماید، آن وقت علی وارد شد و هر دو با هم غذایی بهشتی میل فرمودند/

ابن عبدالبر نیز گفته است، پیشینیان در تفضیل ابوبکر و علی اختلاف داشته اند، افرادی مانند سلمان، ابوذر، مقداد، جابر، ابوسعید خُدری و زید بن ارقم، علی را بر غیرش تفضیل داده اند/

للسنهِ لم یُوجَد مِن اهل الروایهِ و الدرایهِ شیٔ اصلا فایّاک و التعصبُ فی الدین و التجنبُ عنِ الحق و الیقین»؛اگر نقل فضایل علی(علیه السلام) رفض و ترک سنت باشد چیزی از اهل روایت و درایت حدیث یافت نمی شود پس بپرهیزید از تعصب در دین و اجتناب از حق و یقین/

ک کرده اند که از نظر متخصصان علم حدیث، مجعول است. مضمون این روایت چنین است که پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «یَظهرُ فی

آخِرِ الزمان قومٌ یُسـمَّون الرافضهَ یرفَضون الاسـلامَ»؛ در آخر زمان قومی آشـکار می شوند که نام آنان رافضی است و اسلام را رفض می کنند/

اد نمی باشد؛ نخست آن که این روایت از نظر سـند صـحیح نیست چنان که ذهبی از رجال شـناسان اهل سـنت می گوید: «این روایت از مجعولات است» و همچنین ابو عقیل یحیی بن متوکل آن را ضـعیف و واهی دانسـته است و ابن عبد البر نیز گفته این حدیث در نزد جمیع رجالیّون ضعیف است.

ن گروه رافضـی دانسـته شوند و شاید مقصود حضـرت همان مطلبی باشد که در روایت دیگر آمده است که از سرزمین حجاز «قرن شـیطان»ظهور می کنـد و آنها هسـتند که فتنه و فساد ایجاد می کننـد و یهود و کفر را به سـرزمین مقدس اسـلامی دعوت کرده و اسلام واقعی را رفض و رها می کنند/

ریدونَ منکُم و ما یُعیبوُنکم یقولَون الرّافضهَ، نَعم و اللهُ رفضَـتُم الکِذبَ و أتَّبعتُم الحقَ...»؛چه شده آنان را با شـما، از شما چه می خواهند و چرا عیب می گیرند و به شما لقب رافضی می دهند! آری سوگند به خدا شما دروغ را رفض کردید و حق را پیروی نمودید/

از اینجـا به خوبی روشن می شود که دست هـای تفرقه افکن در میـان امت اسـلامی، این گونه القـاب را ترویـج کرده تـا چهره مکتب اهل بیت را دگرگون و خدشه دار نماید/

در کتب فِرَق و مـذاهب، رفض و رافضـی بودن را به گروهی به نـام سـبائیه نسبت داده اندسـپس این لقب به گروه هایی مانند زیدیه، امامیه، کیسانیه و غلات نیز اطلاق گردیده است/

د که داخل امت اسلامی می باشند

و امّا فرقه سبئیّه از فرقه های امت اسلامی نیستند زیرا آنان علی را خدا نامیده اند. از این بیان استفاده می شود که نسبت رفض به امامیه و زیدیه درست نیست زیرا آنان جزو مسلمانان اند و رافضی کسی است که از اسلام و امت اسلامی خارج باشد/

باید دانست که این اصطلاح در احادیث نبوی نیامده، لقبی است که گروهی به گروه دیگر نسبت داده اند/

عقاید رافضی ها

شیعه را روشن می کند، عقایدی است که در کتب فِرَق و مذاهب به عنوان عقاید رافضی ها بیان شده است زیرا شیعه امامیه به هیچ یک از این عقاید باور ندارد و بلکه آنها را از عقاید باطل به شمار می آورد. بغدادی در بیان عقاید رافضی ها می نویسد عقاید رافضیان چنین است/

۱- نسبت پیغمبری به علی و نسبت خطا در رساندن وحی توسط جبرییل؛ این نسبت را برخی از نویسندگان ناآگاه به شیعه نسبت داده اند و گفته اند که قرآن برای علی نازل شد و جبرییل - نعوذ بالله - به اشتباه آن را بر پیغمبر خوانده است/

لی بن ابیطالب؛ تا جایی که در مرگ ایشان شبهه کردند و گفتند علی مخفی شده و مانند عیسی بن مریم(علیه السلام)به آسمان عروج نموده و گمان برده اند که او خداست و این عقیده به برخی دیگر مانند کیسانیه و خطابیه سرایت نمود و محمد بن حنفیه و امام صادق را خدا دانستند/

۳- تحریم گوشت شتر.

این توصیف ها روشن می کند که شیعه امامیه از تمامی عقاید یاد شده پاک است و در این باره به مکتب اهل بیت ظلم شده و تاریخ نگاران و

نویسندگان ملل و نحل انصاف را رعایت نکرده اند/

موضوع: حکمت وضو و غسل

منابع کلامی فرق

چرا شیعه بیش از غیر شیعه تمایل فلسفی داشته است؟

پرسش

چرا شیعه بیش از غیر شیعه تمایل فلسفی داشته است؟

پاسخ

طرح مباحث الهیّات به وسیله ائمه اهل بیت(ع) و تجزیه و تحلیل آن مسائل، که نمونه آنها و درصدر آنها نهج البلاغه است سبب شد که عقل شیعی از قدیم الایام به صورت عقل فلسفی درآید و البته این یک بدعت و چیز تازه در اسلام نبود, راهی است که خود قرآن پیش پای مسلمانان نهاده است و ائمه اهل بیت(ع) به تبع تعلیمات قرآنی و به عنوان تفسیر قرآن آن حقایق را ابراز و اظهار نمودند. اگر توبیخی هست، متوجه دیگران است که این راه را نرفته اند و وسیله را از دست دادند.

تاریخ نشان می دهد که از صدر اسلام، شیعه بیش از دیگران به سوی این مسائل گرایش داشته است. درمیان اهل تسنن گروه معتزله که به شیعه نزدیکتر بودند، گرایش بدین جهت داشتند، ولی چنانچه می دانیم مزاج اجتماعی جماعت، آن را نپذیرفت وتقریباً از قرن سوم به بعد منقرض شدند.

احمد امین مصری، درجلد اول ظهرالاسلام این مطلب را تصدیق می کند. او پس از بحثی درباره جنبش فلسفی درمصر به وسیله فاطمیین که شیعی بودند می گوید:

فلسفه به تشیع بیش از تسنن می چسبد و این را، در عهد فاطمیون مصر و آل بویه ایران می بینیم. حتی درعصرهای اخیر نیز کشور ایران که شیعه است، از تمام کشورهای اسلامی دیگر بیشتر به فلسفه عنایت داشت. سید جمال الدین اسدآبادی که تمایلات شیعی داشت و درایران تحصیل فلسفه کرده بود، همین که به مصر آمد، یک جنبش فلسفی درآنجا به وجود آورد.

ولی احمد امین دراین که چرا شیعه

بیش ازغیر شیعه تمایل فلسفی داشته است، عمداً یا سهواً دچار اشتباه می شود. او می گوید: علت تمایل بیشتر شیعه به بحثهای عقلی و فلسفی، باطنیگری وتمایل آنها به تآویل است. آنها برای توجیه باطنیگری خود ناچار بودند از فلسفه استمداد کنند و بدین جهت مصر فاطمی و ایران بویهی و همچنین ایران صفوی و قاجاری بیشتر از سایر اقطار اسلامی تمایل فلسفی داشته است.

سخن احمد امین یاوه ای بیش نیست. این تمایل راائمه شیعه به وجود آوردند. آنها بودندکه دراحتجاجات خود، درخطابه های خود، دراحادیث و روایات خود و در دعاهای خود عالی ترین و دقیق ترین مسائل حکمت الهی را طرح کردند. نهج البلاغه یک نمونه از آنهاست، حتی ازنظر احادیث نبوی، ما در روایات شیعه، روایات بلندی می یابیم که درروایات غیرشیعی از رسول اکرم روایت نشده است. عقل شیعی اختصاص به فلسفه ندارد، درکلام و فقه و اصول فقه نیز امتیاز خاص دارد و ریشه همه یک چیز است برخی دیگر این تفاوت را مربوط به « ملت شیعه » دانسته اند و گفته اند: چون شیعیان ایرانی بودند و ایرانیان شیعه بودند و مردم ایران متفکر و نازک اندیش بودند، با فکر وعقل نیرومند خود معارف شیعی را بالاتر برده اند و به آن رنگ اسلامی داده اند.

اعتقادات شیعه در اصول و فروع; بر چه پایه ای استوار است و مبنای امامیه در سجده بر زمین و کیفیّت خاصّ آنها در وضو کدام است؟

پرسش

اعتقادات شیعه در اصول و فروع; بر چه پایه ای استوار است و مبنای امامیه در سجده بر زمین و کیفیّت خاصّ آنها در وضو کدام است؟

پاسخ

در باب اعتقادات شیعه، باید گفت: طبق حدیث ثقلین که متواتر و مشهورترین شیعیان و اهل سنّت است، اعتقادات شیعه در اصول و فروع و کیفیّت عبادات آنان طبق مشی اهل بیت رسول((صلی الله علیه وآله)) می باشد. آن حضرت مردم را بعد از خود در اندیشه و عمل به آنها ارجاع داده است. و به همین جهت ما اعمال اهل بیت((علیهم السلام))را کاشف از اعمال و رفتار رسول خدا((صلی الله علیه وآله)) می دانیم; هر چند شخص حضرت رسول((صلی الله علیه وآله)) بیان نکرده باشند. و دیگر اینکه پیامبر عظیم الشأن، حضرت محمّد((صلی الله علیه وآله)) فرمودند: «انا مدینه العلم و علیٌ بابها; من شهر علم هستم و علی درِ آن است»(۱). کسی که بخواهد وارد شهر شود، باید از در آن وارد شود. پس ورود به علم و سنّت و رفتار پیامبر((صلی الله علیه وآله))، اطاعت از مولا امیرالمؤمنین((علیه السلام)) است; که شیعیان به آن توجّه دارند.

و امّا راجع به قسمت دوم سؤال، سجده بر زمین تجویز شده است. به همین جهت اگر چیزی مانند قالی، نمد و... مانع باشد سجده بر زمین انجام نشده و نماز باطل است. و یا ممکن است چیزهایی مانند گچ، سنگ های معدنی، کاشی، موزائیک و... مانع باشد. و سجده بر آنها جایز نیست به همین جهت شیعیان قطعه خاک پاکی با خود همراه دارند تا در موقع نماز، سجده بر خاک انجام شود، نه بر فرش و لذا جایی

که مانعی نیست نیاز به مهر نخواهد بود و این مطلب از زمان ابتدا به تبعیّت از اهل بیت پیامبر((صلی الله علیه وآله)) معمول

پاورقی

۱ - تفسر برهان، ج ۱، ص ۱۹۱.

بوده و می دانیم که روش اهل بیت((علیهم السلام)) کاشف از روش رسول خدا((صلی الله علیه وآله)) است.

و در مسأله وضو هم باید بگوییم شیعیان به همان روش پیغمبر((صلی الله علیه وآله)) وضو می گیرند; زیرا اگر روش آن حضرت غیر از آن بود، امیرالمؤمنین علیّ ابن ابی طالب و دیگر اهل بیت((علیهم السلام)) برای ما بیان می کردند. ولی آنان طبق نصوص همین روش را داشته اند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

آیا مبانی اهل سنّت مورد اطمینان است؟

پرسش

آیا مبانی اهل سنّت مورد اطمینان است؟

پاسخ

مبانی اهل سنّت از منبعی مطمئن و معصوم از خطا و اشتباه به دست نیامده است ، زیرا آنان سنّت را از کسانی می گیرند که معصوم نیستند و به همین جهت، گفته آنان قابل اعتماد نیست؛ ولی علمای شیعه سنّت رسول خدا«صلی الله علیه وآله» را از منبع معصوم، یعنی اهل بیت«علیهم السلام» گرفته اند و به همین جهت، آنچه که شیعه از سنّت رسول خدا«صلی الله علیه وآله» نقل می کند، مورد اطمینان است. در این مورد می توان به«حدیث ثقلین»(۶) که از طریق شیعه و سنّی نقل شده، مراجعه نمود.

« بخش پاسخ به سؤالات »

کاربرد و جایگاه عقل از نگاه مذاهب اسلامی چگونه است؟

پرسش

کاربرد و جایگاه عقل از نگاه مذاهب اسلامی چگونه است؟

پاسخ(قسمت اول)

از آن جا که اسلام، دین همیشگی است، پیامبر اکرم(ص) نیز برای نسل بشر در طول تاریخ، راهنمای همیشگی (کتاب خدا و اهل بیت)را معرّفی فرمود؛{۱}امّا شماری از مسلمانان بنابر عللی از این مهم غفلت کردند و هنگام برخورد با پرسش های جدید به ویژه در عصر فتوحات اسلامی و برخورد با فرهنگ های جدید و مسلک های عقلی روم و ایران، جامعه فکری اسلام ابتدا دو گروه شدند:

أ. اکثریّت، موضع سلبی گرفتند و عقل ورزی و شیوه های منطقی را مردود دانسته، به ظاهر شریعت بسنده کردند تا آن جا که قاضی ابو یوسف، جهل به علم کلام را علم معرّفی کرد؛

ب. شمار اندکی اهل اندیشه بودند و برای تحکیم و توضیح و دفاع عقلانی از باورهای دینی در میدان عقل و منطق آستین بالا زدند.{۲}

هر کدام از این دو گروه، گرفتار افراط و تفریطهایی شدند و هر از چند گاهی اشخاصی ظهور می کردند که خواستار تعدیل می شدند و به پیدایش گروهی می انجامید. یگانه مکتب ثابت و حافظ دین و پویا، همان روش و مکتب اهل بیت(علیهم السلام) بود که پیامبر اکرم(ص) معرّفی فرمود/

به هر حال، علّت عمده پیدایش فرقه ها و مذاهب، جدایی مسلمانان از اهل بیت و مفسّران واقعی اسلامی بود. مورد بحث مادر این نوشتار مذاهبی است که دارای اندیشه های کلامی و مشرب خاصّ فکری باشند(نه تمام فرقه ها و مذاهب دینی و فقهی مانند مالکی و شافعی و...)؛البتّه شماری از این مذاهب در حال حاضر پیروانی ندارند؛ امّا اندیشه های آن ها هنوز باقی است یا نقش مهم تاریخی داشته اند.

قدریه:{۳} یکی از کهن ترین فرقه های کلامی است که

در جهـان اسـلام پدیـد آمـد. تاریـخ دقیق ظهور آنان روشن نیست؛ ولی قـدر مسّـلم این است که در اواخر قرن نخست هجری مطرح بوده و فعّالیّت داشته اند.{۴}

معبـد جهنی(درگذشت ۸۰ ق)، حسـن بصـری (درگـذشت در ۱۱۰ ق)، غیلان دمشـقی(درگذشت ۱۱۲ ق) و جعـد بـن درهم (درگذشت ۱۲۴ ق)از رهبران و مروّجان اندیشه قدری اند.{۵}

محور بحث نزد این فرقه، کارهـای اختیـاری انسـان (بویژه کارهـای ناروای او) است. آنان گمان می کردنـد که اعتقاد به قـدر الهی بـا مختـار و مکلّف بودن انسـان سازگاری نـدارد. در این صورت، مجازات خطاکاران عادلانه نیست و از طرف دیگر اگر تمام کارهای انسان به قضا و قدر الهی باشد، کارهای ناروای انسان به خداوند نسبت داده می شود و این با پیراسـتگی خداوند از زشتی ها، «سبحان الله» منافات دارد;{۶}

پس برایـدفاع از عـدل الهی و اختیار انسان، قضا و قدر الهی را در حدود کارهای اختیاری انسان نفی کردند. کوشـش آنان در رد عقیده جبرگرایی – انسان مجبور قضا و قدر الهی است – درست بود؛ امّا روش آن ها صـحیح نبود؛ چون انسان را مسـتقل و خـارج از مشیت خـدایی می دانسـتند و این بـا اصـل توحیـد در خالقیّت منافات دارد;{۷}بـدین سـبب مکتب اهل بیت(علیهم السلام) در صدد اصلاح و ارشاد آن ها بود؛ به طور مثال امام رضا(ع) فرمود: «بیچاره قدری ها خواستند عدالت خدا را درست کنند؛ ولی سلطنت (توحید)او را خراب کردند».{۸}

قدریّه چون با بنی امیّه سازش نداشت، دوام نیاورد؛ ولی اندیشه آن ها را معتزله ادامه داد.{۹}

از آن چه آورده شـد، به خوبی به دست می آید که این گروه، قضا و قدر الهی را بر اساس عقل سـلیم انسانی تفسـیر و کردند. حریّت انسان را

محور معقول بودن تکالیف الهی می دانستند تا بدین سبب آن ها از نخستین مذاهبی هستند که به عقل اهمّیّت دادند و آموزه های دینی را عقل مدار می دیدند، نه عقل گریز و عقل ستیز/

این ها باورهای عقل مآّبانه خود را با آیات و احادیث مستند و مستحکم می کردند،برای مثال، معبد جهنی از ابن عبّاس حدیث شنیده، روز تحکیم را درک کرده و شخصی راستگو و از تابعی های ثقه بود.

قدریّه، جنبش اصلاح طلبی و جبر ستیزی را تا سر حدّ مرگ ادامه داد. بنی امیّه که در قالب تفسیر نادرست از قضا و قدر الهی، تمام اشتباهات خود را به خدا نسبت می دادند، معبد و غیلان و دیگر سران این اندیشه را به صلیب کشیدند.{۱۰}

جبّریه «جَهمیّه»:نخستین فرقه ای است که میان مسلمانان، از اندیشه های فلسفی یاری گرفت.{۱۱} پیروان جهم بن صفوان (در گذشت ۱۲۸ ق) شاگرد جعد بن درهم و از معاصران واصل بن عطا مؤسّس مکتب معتزله هستند. منشأ پیدایش فکر جبرگرایی، سرزمین شام و حکومت معاویه بود تا تمام جنایات و مسؤولیّت کارهای خلاف شرع خود و والیان ستم گر را به قضا و قدر الهی مستند و خود را تبرئه کند.{۱۲}

آنها بر این باور بودند که انسان ها هیچ گونه و قدرتی ندارند و هیچ کاری از کسی جز خدا سر نمی زند؛ نسبت کارها به انسان ها مجازی است؛ حقیقت ایمان را همان معرفت خالی می دانستند، و بسیاری از صفات را مانند عالم، حی، مرید و.. به خداوند نسبت نمی دادند. آنان به خیال تنزیه و رهایی از تشبیه خداوند با استفاده از این قانون عقلی که حرکات و اشیای نامتناهی، از نظر آغاز و انجام ممکن نیست، بلکه هر چیزی اوّل

و آخر دارد و با استفاده از آیاتی که جاویدان ماندن در بهشت و دوزخ را به خواست خداوند واگذاشته است،{۱۳} به این نتیجه رسیده اند که بهشت و جهنّم، ابدی و دائم نیست.

از عقاید دیگر آنان که با مذهب معتزله و امامیّه نیز موافقت دارد می توان نفی رؤیت بصری خداوند، عینیّت صفات ذاتی خداوند با ذات او، حادث بودن قرآن و عقلی بودن وجوب معرفت خداوند را نام برد.{۱۴}

این که ایمان، صرفاً معرفت باشد با صریح آیات قرآن منافات دارد،{۱۵} و این که اطلاق صفاتی مانند عالم بودن یا زنده بودن و یا... سبب تشبیه خدا به مخلوقات شود نیز پذیرفته نیست؛ چون سرانجام به تعطیلی شناخت اوصاف خدا می انجامد؛ به همین سبب امام جواد(ع) در پاسخ این پرسش که آیا جایز است خدا را شئ بنامیم، فرمود: آری با رعایت نفی تشبیه و نفی ابطال (تعطیل)، یعنی اصل صفت درباره خداوند صادق است؛ امّا از تشبیه و هم سان نگری باید پرهیز شود/

از بررسی مختصر آرای این گروه، به این نتیجه می رسیم که آن ها آغازگر برگشت ارتجاعی به باورهای عصر جاهلی بودند؛ مانند جبر، تجسیم خداوند و... .{۱۶}

مشرکان و اهل کتاب مهم ترین سوغات شان مجبور بودن مطلق انسان بود.

خوارج: خوارج در آغاز، مکتب و مشرب فکری و دارای اندیشه های خاصّی نبود؛ بلکه متولّد نادانی شماری از سران کوفه و شیطنت بنی امیّه بود و صرفاً حرکتیسیاسی و ناشی از روی تعصّب به شمار می رفت و بسیار زود به فرقه های متعدّدی تقسیم شد.{۱۷}

بر همین اساس، آموزه ها و باورهای خاصّ کلامی نداشتند؛ هر چند ظاهر رفتارشان جمودگرایی و مخالفت با عقل و اندیشه بود. رفتار و گفتار این

گروه در پیدایش مذاهب و اندیشه های کلامی تأثیر ژرفی داشت. آنان به ظاهر آیه شریفه«ان الحکم الاّلله»;{۱۸} جمود ورزیدند و به این نتیجه رسیدند که واگذاری، سرنوشت جنگ در صفین، حَکَم قرار دادن غیر خدا بود؛ پس همه مرتکب گناه شده ایم و ارتکاب گناه هم منافی ایمان است؛ بنابراین همه حتّی امیر المؤمنان(ع) کافر شده ایم و باید توبه کنیم .

از همین جا بود که مباحث داغ ایمان، چیستی و حدّ و مرز آن مطرح شد.

معتزله: معتزله عقل گراترین مشرب میان مذاهب کلام اسلامی است. آنان بیش از اندازه به عقل و داده های عقل اهمّیّت داده اند؛ حتّی در مواردی که عقل به آن ها راهی ندارد.

تسلّط سیاسی و اجتماعی اندیشه اشعری و اهل حدیث، مانع حفظ و طرح آثار علمی معتزله شد و کار به جای رسید که امروزه، راه شناخت و آشنایی با معتزله فقط با کتاب هایی ممکن است که به وسیله نویسنده گان اشعری مسلّم است؛ مانند مقالات الاسلامیین، اشعری؛ الفرق بین الفرق، بغدادی و الملل و النحل شهرستانی. طبیعی و روشن است که انعکاس اندیشه و آرای معتزله آن طوری که بوده، در این کتاب ها نیامده است؛ چون در مقام نزاع با معتزله اند.{۱۹}

امروزه خاورشناسان به میراث علمی و عقلی مکتب معتزله روی آورده اند که این امر سبب شده جهان اهل سنّت و پیشاپیش آن ها دانشمندان مصری، به تدریس، نشر و تقدیر اندیشه معتزله بپردازند/

برخی از عقاید معتزله: خوارج، مسلمان گنهکار را کافر و مشرک، حسن بصری او را منافق، و اکثریّت امّت اسلامی، او را مؤمن فاسق می دانند. واصل بن عطا (۸۰ – ۱۳۱) شاگرد بصری با این استدلال، رأی جدیدی داد: ایمان، اسم مدح و

عبارت از صفات پسندیده، و فسق اسم ذم و عبارت از صفات و اعمال بد است؛ پس فاسق، مؤمن نیست و چون به توحید اقرار دارد، کافر هم نیست. استادش او را سرزنش کرد و گفت: «اعتزل عنّا؛ از ما کناره بگیر»؛ بدین سبب به آن ها معتزله گویند. {۲۰}

معتزله در بحث های کلامی و تفسیری از تفکّر عقلانی استفاده می کردند و هر جا نتایج استدلال آن ها با ظواهر دینی مخالفت داشت، به داده های عقلی اهمّیّت داده، ظواهر را توجیه و تأویل می کردند تا میان عقل و دین هماهنگی برقرار شود. فیلسوفان اسلامی نیز اغلب از راه عقل وارد می شوند و تفکّر برهانی دارند؛ امّا معتزله غالباً تفکر جدلی داشتند/

از جمله عوامل مؤثّر در گرایش آنان به عقل، درگیری و جدال کلامی آنان با دانشمندان اهل کتاب و بت پرستان بود؛ چون استناد به نقل در مقابل آن ها کفایت نمی کرد. {۲۱}

ابو هذیل علاف (۲۳۵)، ابراهیم بن نظام (۲۳۱)، ابو علی جبایی (۳۰۳)، ابو هاشم جبایی (۳۲۱)، قاضی عبدالجبار (۴۱۵) و ابوالحسن بصری (۴۳۶) از چهره های معروف معتزله بصره هستند/

پاسخ(قسمت دوم)

بشر بن معتمر (۲۱۰) مؤسس معتزله بغداد، و ابوالقاسم بلخی کعبی از چهره های معروف آن است. این دو مدرسه کلامی در اصول کلّی و روش فکری توافق دارند و دیدگاه معتزله بغداد اعلب به اصول اعتقادی امامیّه نزدیک است. {۲۲}

مذهب معتزله بر پنج اصل استوار است: {۲۳} نخستین اصل توحید (ذاتی، صفاتی، افعالی، و عبادی) است که تأکید معتزله روی توحید صفاتی است (صفات خدا عین ذات اویند) که در مقابل، صفاتیّه (صفات خدا زاید و غیر ذات خدا است) و اشاعره قرار دارند، الهام بخش امامیّه و معتزله، احادیث نورانی اهل بیت(علیهم السلام)

است. امام باقر(ع) فرمود: «من صفْ القدیم اله واحد احد صمد احدی المعنی و لیس بمعان کثیرْ». {۲۴}

اصل دوم عـدل است ؛ یعنی عدل، معنایی است که عقل آن را دریافته و بر پایه آن، افعال خدا را به عدل وصف می کند بدین معنا کهحُسن و قبح اشـیا را عقل انسان به طور مستقل درک می کند و خدا همواره کار حسن انجام می دهد و از کار قبیح می پرهیزد. در مقابل، اشاعره می گوینـد: عقل ما به طور مسـتقل حسن و قبحی نمی شـناسد؛ بلکه هر آن چه خسـرو کنـد، شـیرین است. نتیجه این گفتـار این می شود که اگر خداونـد انسان بی گناه و با تقوا را به جهنّم ببرد، ممکن است و کار قبیحی نیست؛ بلکه چون خداوند انجام داده، حسن است/

این اصل به تنهایی در اثبات عقلی بودن مـذهب اعتزال کافی است و نقطه عطف جـدایی اندیشه آن ها از اندیشه های جامد و سطحی نگر مذاهب هم زمان خود است.

مبنای این اصل، پـذیرش حُسن و قبح عقلی است و این قاعده به درخت تنومندی می ماند که عقاید بسـیاری برگ و شاخه آن می شوند. «اهل حدیث و حنبلی ها که به فکر این قاعده اند، از افکار، معارف و حقایق فراوانی سر درآورده اند». {۲۵}

اثبات عدل الهی در گرو سه مقدّمه ای است که همه عقلی و از ذهن و اندیشه متعالی برخاسته اند.

۱. خِرَد درباره برخی از کارها به خوبی و بدی حکم می کندصرف نظر از فاعل آن (چه خداوند چه غیر او)؛

۲. خداوند از حُسن و قبح کارها خبر دارد و می داند که نیکی در مقابل نیکی، خوب، و بدی در برابر نیکی، بد است؛

۳. کار زشت از خداوند سر نمی زند، چون عالم به

زشتی و از انجام آن نیاز می باشد.{۲۶}

مسائل ذیل بر اصل پذیرش عدالت استوارند:

أ. انسان، کننده کارهای خود است؛ پس مسؤول است، نه مجبور؛

ب. خداوند به بندگانش تکلیف فراتر از توانشان نمی دهد؛

ج. خداوند، معاصی و پلیدی ها را از بندگان نخواسته؛

د. خداوند بر بندگانش لطف می کند/

اصل سوم، وعد و وعید است؛ یعنی از آن جا که لطف، کار حَسن و خوب است، انجام لطف بر خداوند واجب است و یکی از مصادیق لطف، وفا به وعده ها و وعیدهااست؛ بدین سبب به آن ها «وعیدیّه» نیز می گویند در مقابل مرجئه که عفو الهی را شامل همه می دانند.{۲۷} مکتب اهل بیت(علیهم السلام) وفا به وعده ها را می پذیرند؛ امّا وفا به وعید (تهدیدها و عذاب کردن گنهکاران) را لازم نمی دانند؛ چون خداوند اختیار دارد حقّ خود را ببخشد و هیچ کار قبیحی لازم نمی آید؛ امّا اشاعره هیچ کدام را لازم نمی دانند.

اصل چهارم، منزلی میان دو منزل است؛{۲۸} یعنی مسلمان گنهکار، نه کافر و نه مؤمن است. این عقیده از ابتکارهای معتزله است. مکتب اهل بیت(علیهم السلام) چنین شخصی را مؤمن فاسق می داند و بقیّه مذاهب اسلامی نیز با الهام و مشاهده استدلال کامل امامان(علیهم السلام) همین عقیده را برگزیده اند.

در اصل پنجم، خوارج امر به معروف و نهی از منکر را تا سر حّد قتل بر همه واجب عینی می دانستند؛ امّا در مقابل عدّه ای امر به معروف و نهی از منکر را فقط در محدوده قلب و زبان واجب می دانستند؛ بدین سبب در ماجرای صفّین علی(ع) را تنها گذاشتند بیش تر اهل حدیث و حنابله همین نظر را دارند. معتزله شبیه امامّیه ضمن بها دادن به این دو اصل مراحل شدید آن (قتل)

را وظیفه رهبر اسلامی می دانستند.{۲۹}

[۱].صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۸، دارالفکر؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۷ - ۵۹؛ ج ۵، ص ۱۸۱، دارالصادر بیروت؛ خصایص نسایی، ص ۹۳، مکتبْ نینوی/

[۲].بحوث فی الملل و النحل، جعفر سبحانی، ج ۳، ص ۱۱، پنجم، نشر اسلامی ۱۴۲۳ه' ق/

[۳].گروهی می گویند: قدریّه کسانی بودند که تمام اشیا از جمله کارهای انسان را ناشی و مستند به قضا و تقدیر الهی می دانستند که معادل جبریّه می شوند؛ امّا گروهی می گویند: آن ها منکر قضا و قدر الهی درباره کارهای اختیاری انسان ها بودند که معادل مفوضه می شوند یعنی به مستقل بودن انسان در کارهایش قائل بودند.(بحوث فی الملل و النحل، جعفر سبحانی، ج ۳، ص ۱۲۴)/

[۴].در احادیثی که از پیامبر(ص) نقل شده، اسم قدرّیه آمده: القدریْ مجوس هذه الامْ....(سنن ابی داوود، ج ۴، ص ۴۱۰، دارالفکر، بیروت)/

[۵].الفرق بین الفرق، عبدالقاهر اسفراینی، ص ۱۴، دارالآفاق الجدیده/

[۶].تاریخ علم کلام، حلبی، ص ۶۷، اساطیر، دوم؛ فرق و مذاهب کلامی، علی ربانی گلپایگانی، ص ۲۴۷/

[۷].همان/

[۸].بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۵، ص ۵۴، مؤسسْ الوفأ، ۱۴۰۳ ه' ق/

[۹].فرق و مذاهب کلامی، علی ربانی گلپایگانی، ص ۲۵۱/

[۱۰].بحوث فی الملل و النحل،جعفر سبحانی، ج ۳، ص ۱۱۵/

[۱۱].تاریخ الفرق الاسلامیه، محمد خلیل الزین، ص ۶۸، بیروت مؤسّسْ الاعلی/

[۱۲].همان/

[۱۳].هود، ۱۰۷ و ۱۰۸:(خالدین فیها ما دامت السموات و الارض الا ما شأ ربک؛ تا زمین و آسمان برقرار است، آنها در بهشت [و یا جهّنم] هستند، مگر این که خدا بخواهد؛ پس جاودانگی قطعی و حتمی نیست که مشروط به مشیّت خدا شده. است؛ چون آیات پاسخ روشن فراوانی می گویند: بهشت و جهنّم جاویدان هستند که مفسّر و روشن کننده آیه مورد بحث

است/

[۱۴].فرق و مذاهب کلامی، ربانی گلپایگانی، ص ۲۹۶/

[۱۵].به طور نمونه، نمل، ۱۴: «و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم؛ و آن آیات را انکار کردند در حالی که در دل یقین داشتند»؛ این جا معرفت هست؛ اما ایمان نیست/

[۱۶].بحوث فی الملل و النحل، جعفر سبحانی، ج ۳، ص ۱۳۹/

[۱۷].تاریخ الفرق الاسلامیه، محمد خلیل الزین، ص ۹۸. آن چه آشکار است، این حقیقت است که انگیزه تمرّد خوارج، دنیایی بود و به همین سبب با قریش حسادت می کردند که چرا متولّی منصب امامت و خلافت باشند.

[۱۸].انعام، ۵۷/

[۱۹].بحوث فی الملل و النحل،جعفر سبحانی، ج ۳، ص ۱۶۶«مثلاً در کتاب های اشاعره به معتزله نسبت داده شده که عذاب قبر را منکرند؛ در حالی که قاضی عبدالجبار در شرح اصول خمسه، صفحه ۷۳۲ می گوید: ما به عذاب قبر معتقدیم و منکر آن نیستیم/

[۲۰].عدّه ای تاریخ پیدایش معتزله را عصر خلافت علی(ع) می دانند آن جا که عدّه ای از بیعت و همراهی با علی(ع) سر باز زدند و گفتند: ما در منازل خود کناره گیری می کنیم.(همان، ص ۱۳۰، به نقل از فرق و طبقات معتزله، ص ۶)/

[۲۱].ضحی الاسلام، احمد امین، ج ۳، ص ۱۵/

[۲۲].شیخ مفید نمونه هایی از آن را در اوایل المقالات خود یادآور شده، و در رساله المقنعه پاره ای از نظریّات معتزله را که با روایات اهل بیت هماهنگ است جمع کرده است، فرق و مذاهب کلامی،علی ربانی گلپایگانی، ص ۲۵۷/

[۲۳].به همین دلیل قاضی عبدالجبار کتاب مهم معتزلی را شرح اصول خمسه نام نهاده است/

[۲۴].توحید، صدوق، ص ۱۴۴، انتشارات اسلامی، قم.

[۲۵].همان، بحوث فی الملل و النحل،جعفر سبحانی، ج ۳، ص ۱۶۹/

[۲۶].همان، ج ۳، ص ۳۴۰/

[۲۷].مذاهب الاسلامیین، عبدالرحمان بدوی، ص ۵۵ – ۷۳؛

تاریخ علم کلام در ایران و جهان، علی اصغر حلبی، ص ۷۵ – ۸۶/

[۲۸].شیخ مفید یگانه معرف و مشخصه مکتب اعتزال را همین اصل می داند مصنفات، شیخ مفید، ج ۴، ص ۳۸؛ المؤتمر العالمی ایران، اوّل، ۱۴۱۳ه’ق/

[۲۹].فرق و مذاهب کلامی، علی ربانی گلپایگانی، ص ۲۳۶/

فرق کلامی شیعه

کلیات

تعریف شیعه

کلمه شیعه به چه معنا است؟ جمله های " به جهان خُرسند گشتن نادانی است" یا "بدگویی از مردم بدترین بهتان است" یعنی چه؟

پرسش

کلمه شیعه به چه معنا است؟ جمله های " به جهان خُرسند گشتن نادانی است" یا "بدگویی از مردم بدترین بهتان است" یعنی چه؟

پاسخ

شیعه در لغت به معنای پیرو و تابع است. اصطلاحاً به پیروان خاندان عصمت و طهارت شیعه می گویند. اصطلاح شیعه علی یا شیعه اهل بیت در سخنان پیامبر (ص) بسیار دیده می شود .

در حدیث ام سلمه از رسول خدا (ص) آمده است: "شیعهْ علی هم الفائزون یوم القیامه؛ پیروان علی تنها کسانی اند که در روز قیامت اهل نجاتند ".

جابربن عبدالله انصاری می گوید: نزد رسول خدا (ص) بودم که علی (ع) از دور نمایان شد . پیغمبر فرمود: "سوگند به آن که جانم به دست او است! این شخص و شیعیانش در قیامت رستگار خواهند بود".

ابن عباس می گوید: موقعی که آیه "انّ الذین آمنوا و عملواالصالحات اولئک هم خیرالبریّه" نازل شد، پیغمبر (ص) به علی (ع) فرمود: "مصداق این آیه تو و شیعیانت می باشید که در قیامت خشنود خواهید بود و خدا هم از شما راضی است".

امام کاظم (ع) فرمود: " چنین نیست هر که ادعای بستگی به ما نمود، مؤمن باشد، بلکه این گونه افراد تنها مایه انس مؤمنان اند".

جمله " به جهان خرسند گشتن نادانی است" حجت و برهانی ندارد. بدیهی است اشخاصی که از سر ناگواری ها ، سختی ها و مصیبت ها سخنی گفته اند، نمی توان از نظر عقلی دلیلی بر آن اقامه کرد. البته این سخن بی جانیست و به یک معنا درست است و آن این که از دیدگاه یک نفر عارف که دنیا را صل نمی داند و به معنویت و توجه به خدا بیشتر اهمیت می

دهد، از دیدگاه او توجه زیاد به دنیا، نادانی و بی خردی است.

امّا جمله "بدگویی از مردم بدترین بهتان است"حاکی از حقیقتی است. تهمت زدن به افراد بی گناه و بدگویی از آنان از گناهان بزرگ است. بهتان به معنای تهمت زدن به بی گناه است.

منظور از شیعه چیست ؟

پرسش

منظور از شیعه چیست ؟

پاسخ

شیعه در لغت عرب به معنای پیرو است . قرآن مجید می فرماید : و ان من شیعته لابراهیم (۱) یکی از پیروان نوح , ابراهیم است . اما در اصطلاح مسلمانان , شیعه به گروهی اطلاق می شود که معتقدند پیامبر صلی اللّه علیه و آله پیش از درگذشت خود , جانشین خویش و خلیفه مسلمین را در مناسبتهای متعددی ; ازجمله در روز هیجدهم ذوالحجه , سال دهم هجری که به روز غدیر معروف است , دریک اجتماع بزرگ معین فرمود و او را به عنوان مرجع سیاسی , علمی و دینی پس ازخود , تعیین نمود . توضیح آن که : پس از پیامبر گرامی , مهاجر و انصار به دو گروه تقسیم شدند :۱ - گروهی معتقد بودند که پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله مساله خلافت را نادیده نگرفته و جانشین خویش را تعیین فرموده است و همان علی بن ابی طالب است ; نخستین کسی که به وی ایمان آورد . این جمعیت که متشکل از گروهی مهاجر و انصار بود و در راس آنان , کلیه شخصیتهای بنی هاشم و جمعی از بزرگان صحابه ; مانند سلمان , ابوذر , مقداد , خباب بن ارث وامثال آنان قرار داشتند , بر همین عقیده باقی ماندند و شیعه علی علیه السلام نام گرفتند . البته این لقب را پیامبر گرامی , در حال حیات خود به پیروان امیرمومنان عطافرموده است . آنجا که با اشاره به علی بن ابی طالب می فرماید : والذی نفسی بیده , ان هذا و شیعته لهم الفائزون

یوم القیامه . (۲)- سوگند به آن که جان من در دست او است , او (علی علیه السلام) و پیروان وی درروز رستاخیز , رستگارانند . بنابراین شیعه , عبارت است از گروهی از مسلمانان صدر اسلام که به خاطر اعتقاد به تنصیصی بودن مقام ولایت , بدین نام معروف گردیده اند و این جمعیت تاکنون نیزبر خط وصایت و پیروی از اهل بیت پیامبر باقی مانده اند . مقام و موقعیت شیعه , از همین طریق معین می شود و بدین بیان , بی پایگی گفتاربرخی از جاعلان جاهل یا مغرض , مبنی بر این که تشیع زاییده دورانهای بعدی است ,روشن می گردد . برای شناخت گسترده تر تاریخ شیعه , به کتابهای اصل الشیعه واصولها , المراجعات و اعیان الشیعه رجوع شود . ۲ - گروه دیگر بر آن بودند که مقام خلافت , مقامی است انتخابی , از این رو باابوبکر بیعت نمودند و بعدها به اهل سنت یا تسنن , ملقب گردیدند . و سرانجام نتیجه آن شد که بین هر دو طایفه اسلامی , با داشتن مشترکات بسیار در اصول ,اختلاف نظر پیرامون مساله خلافت و جانشینی پیامبر به وجود آمد و هسته های نخستین هر دو گروه را همان مهاجر و انصار تشکیل می دادند .

«شیعه» به چه معنی است؟

پرسش

«شیعه» به چه معنی است؟

پاسخ

«شیعه» در لغت به معنی پیرو است و در اصطلاح به گروهی از مسلمانان گفته می شود که رهبری جامعه اسلامی را پس از در گذشت پیامبر اکرم(ص) از آن حضرت علی(ع) و فرزندان معصوم او می دانند.

به گواهی تاریخ، پیامبر گرامی(ص) در طول حیات خود در موارد مختلف کراراً از فضایل و مناقب و نیز قیادت و رهبری علی(ع) پس از خویش سخن به میان می آورد. و این توصیه ها و سفارشها سبب شده بود که طبق روایات مستند، در همان زمان پیامبر، گروهی دور علی(ع) را بگیرند و به نام شیعه علی(ع) شناخته شوند. این گروه پس از رحلت پیامبر بر همان عقیده پیشین خود باقی ماندند و مصلحت اندیشیهای فردی و گروهی را بر تنصیص رسول خدا در باب رهبری مقدّم نداشتند، وچنین بود که گروهی در عصر رسول خدا و پس از درگذشت او به نام شیعه معروف شدند. به این مطلب در گفتار نویسندگان ملل و نحل نیز اشاره و تصریح شده است.

نوبختی (متوفای ۳۱۰ه) می نویسد: شیعه به کسانی گفته می شود که در زمان رسول خدا و پس از او، علی(ع) را به امامت و خلافت پذیرفته و از دیگران گسسته و به او پیوسته اند» (فرق الشیعه/۱۷).

ابوالحسن اشعری می گوید: علت آنکه این گروه را شیعه می گویند آن است که اینان علی را پیروی کرده و او را بر دیگر صحابه مقدم می دارند (مقالات الاسلامیین: ۱/۶۵.).

شهرستانی می نویسد: شیعه کسانی هستند که از علی(ع) بالخصوص پیروی کرده و به امامت و خلافت او از طریق نص و وصیت قائل شده اند (ملل ونحل: ۱/۱۳۱).

بنابراین شیعه، تاریخی جز اسلام، و سرآغازی جز مبدأ

پیدایش اسلام ندارد، و در حقیقت، اسلام و تشیع دو رویه یک سکه یا دو نیمرخ از یک چهره اند که در یک زمان متولد شده اند. پیامبر(ص) در نخستین روزهای دعوت آشکار خود، بنی هاشم را جمع کرد و خلافت و وصایت علی را به آنان اعلان نمود، و پس از آن نیز در مراحل مختلف، بخصوص در روز غدیر خلافت اورا رسماً اعلام داشت.

آری، تشیع نه زاییده تبانی اهل سقیفه و نه فراورده حوادث دوران قتل عثمان و دیگر افسانه ها است، بلکه این خود پیامبر گرامی بود که با رهنمودهای آسمانی مکرر خویش، بذر تشیع را برای اولین بار در دل صحابه غرس نمود و به مرور زمان آن را رشد داد و جمعی از اصحاب کبار چون سلمان و اباذر را شیعه نامید. مفسران اسلامی در تفسیر آیه «إِنّ الّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالحات و أُلئِکَ هُمْ خَیْرُ البَریّه» (بینه/۷) نقل کرده اند که پیامبر اکرم(ص) فرمود: مقصود از این آیه علی و شیعیان اوست. (الدر المنثور: ۸/۵۸۹، به نقل از جابر بن عبدالله، ابن سعید خدری، ابن عباس و علی(ع)).

چرا باید شیعه باشیم ؟

پرسش

چرا باید شیعه باشیم ؟

پاسخ

] پس از قبول اسلام] مشاهده می کنیم که مسلمانان بعد از پیامبر اکرم(ص) به فرقه های مختلفی تقسیم شدند و هر یکبرای خویش طریقه ای را برگزیدند. تعالیم اسلام نیز دستخوش ذوق ها و سلیقه ها و نیز تمایلات افراد و حکومت هاگردید. در این بین با مراجعه به گفته های پیامبر(ص) و نیز قرآن، به دنبال راه می گردیم که در این جنجال و هیاهوبالاخره باید به چه راهی رفت و تعالیم دین و احکام آن را از چه کسی باید فرا گرفت؟

با کمی تحقیق، به این نتیجه خواهیم رسید که پیامبر اکرم(ص) برای پس از خود، مردم را در سر در گمی رها نساختهو برای آنان راه و طریقه ای را مشخص کرده است. آن حضرت فرموده اند: «من دو چیز گران بها در بین شما می گذارم.قرآن و اهل بیت». با تمسّک به همین کلام نورانی درمی یابیم که پس از پیامبر باید به دنبال اهل بیت آن حضرت حرکتنمود تا در پیچ و خم افکار و عقاید و راه های گوناگون، اسیر گمراهی نشد.{J

چرا شیعه شدم؟

پرسش

چرا شیعه شدم؟

پاسخ

برای آن که به دلیل عقلی و نقلی معتقدم که پس از درگذشت پیامبر(ص)، باید از جانب خدای متعال امامی برای مردم تعیین شود که حافظ و نگهبان معارف و احکام دین باشد و مردم را به راه حق هدایت کند.

دلیل عقلی: یک سازمان دولتی که در کشوری تشکیل می شود و کارهای عمومی مردم را اداره می کند، خودکار نیست و تا جمعی از افراد شایسته و کاردان در نگهداری و اداره آن کوشش نکنند، قابل بقا نخواهد بود و مردم را از فوائد خود بهره مند نخواهد ساخت. بدون شک، سازمان دین اسلام نیز که به جرأت می توان آن را از وسیع ترین سازمان های جهانی شمرد، همین حکم را دارد و در بقا و جریان خود به نگهبان و گرداننده نیازمند است؛ و پیوسته افراد شایسته ای می خواهد که معارف وقوانین آن را به مردم برسانند و مقررات دقیق آن را در جامعه اسلامی اجرا کنند و کمترین غفلت و مسامحه در رعایت و نگهداری آن روا ندارند. اگر گفته شود که این مطلب با وجود علما و مفسران دین حل می شود و نیازی به تعیین جانشین از سوی خداوند وجود ندارد، می گوییم علما هر چه صالح و با تقوا هم باشند، از خطا و معصیت مصون و معصوم نیستند و تغییر یافتن برخی از معارف و قوانین دینی از ناحیه آنان، اگر چه غیرعمدی باشد، محال نیست. بهترین شاهد این مطلب، وجود مذاهب گوناگون و اختلافاتی است که در اسلام به وجود آمده است.

به بیان دیگر، می توان گفت: همان دلیلی که فرستادن پیامبران و برقرار ساختن دعوت دینی را ایجاب می کرد، عیناً اقتضا می کند

که پس از درگذشتن پیامبر – که با عصمت خود نگهبان دین و رهبر مردم بود – باید خداوند متعال کسی را که در اوصاف کمالی (به غیر از وحی و نبوت) مانند او باشد، به جای وی بگمارد که معارف و شرایع دین را دست نخورده نگهبانی؛ و مردم را رهبری کند؛ وگرنه برنامه هدایت عمومی به هم می خورد و حجت مردم بر خدا تمام می شود.

دلیل نقلی: از پیغمبر اکرم(ص) به طرق مختلف روایت شده که امت اسلام پس از آن حضرت امامان و پیشوایانی دارد که جانشینان وی می باشند. در روایت معروفی که شیعه و سنی نقل می کنند، آن حضرت می فرماید: «امامان دوازده نفر می باشند و همه از قریشند» و در روایتی مشهور، به جابر انصاری فرموده «امامان دوازده نفرند» سپس نام های ایشان را یک به یک شمرده، به جابر فرمود که «تو پنجمین امام را درک خواهی کرد. سلام مرا به او برسان» گذشته از اینها پیغمبر اکرم(ص) جانشین خود را که حضرت امیرالمؤمنین(ع) باشد، شخصاً و با اسم و مشخصات و نشان دادن، تعیین فرموده است. آن حضرت نیز امام پس از خود را معرفی کرده و همچنین هر امامی امام بعد از خود را معین نموده است. علامه سید محمد حسین طباطبایی، آموزش دین، ص ۱۴۸ – ۱۵۳.

چرا خاندان ما، مکتب شیعه را پذیرفتند؟

پرسش

چرا خاندان ما، مکتب شیعه را پذیرفتند؟

پاسخ

شیعه به معنای پیروان و یاران است از این رو، به پیروان حضرت علی و دیگر امامان معصوم شیعه می گویند.(قاموس قریشی ج ۴، ص ۹۴، دارالکتب الاسلامیه)

از آن جا که خداوند متعال و قرآن کریم پیامبر اکرم و حضرت علی و پیروان او را بر حق دانسته است و هر کس از مولا علی اطاعت کند، به مقصد و سعادت دنیا و آخرت می رسد; به همین خاطر، گذشتگان ما با آگاهی کامل مکتب شیعه را پذیرفتند.

پیامبر اکرم می فرماید: "ان علیاً و شیعته هم الفائزون حضرت علی و پیروان او همان سعادتمندند."(میزان الحکمه محمد محمدی ری شهری ج ۶، ص ۲۹۲۵، دارالحدیث)

و نیز می فرماید: "یا علی نخستین چهار نفری که وارد بهشت می شوند، من هستم و تو و حسن و حسین و پشت سر ما ذرّیه ما وارد می شوند، و پشت ذرّیه ما دوست داران ما و شیعیان ما از سمت راست و چپ]وارد می شوند[."(همان)

اینک برای روشن تر شدن مطلب به چند نکته درباره حق بودن شیعه اشاره می کنیم

حقـانیت شـیعه را بـا توجه به حقـانیت امامـان معصوم در قرآن می توان اثبـات کرد. در قرآن آیات فراوانی در این مورد وجود دارد; از جمله

۱. آیه "تطهیر": "إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّه ُلِیُذْهِب َعَنکُم ُالرِّجْس َأَهْل َالْبَیْت ِوَ یُطَهِّرَکُم ْتَطْهِیرًا; (احزاب ۳۳) خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شـما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد". علاوه بر مفسران شیعه برخی از اهل سنت نیز معتقدند: این آیه در

عصمت اهل بیت پیامبر۹ نازل شده است المسند، سلیمان بن داود بن الجارود، ج ۸، ص ۲۷۴، حیدرآباد.) و روشن است که تنها معصوم می تواند پیشوا و امام مردم باشد.

۲. آیه "اکمال دین : "الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي (مائده ۳) امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم . این آیه در غدیرخم بعد از نصب حضرت علی به خلافت نازل گردید.

آیه شریفه به روشنی بر نصب خلافت علی از جانب خداوند دلالت دارد. اکثر مفسران اهل سنت نیز به آن اعتقاد دارند.(الارشاد، جوینی ص ۴۲۰، چ مصر.)

۳. آیه "اولی الامر": "أَطِيعُواْ اللَّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَ ?مْرِ مِنكُمْ (نسأ، ۵۹) اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولواالامر]= اوصیای پیامبر[را". برخی اهل سنت در این آیه شریفه نیز مانند شیعه می گویند: مراد از "اولی الامر"، امامان معصوم هستند.(تفسیر بحرالمحیط، ابن حیان اندلسی ج ۳، ص ۲۷۸، السعاده مصر.)

۴. اعلان رهبری و سرپرستی امامان در قرآن (مائده ۵۵)؛ رکن دین بودن امامان (شوری ۱۳)؛ حبل الله (ریسمان خدا) بودن امامان (آل عمران ۱۰۳)؛ صراط مستقیم بودن آن ها (حمد، ۶ ۷)؛ معیار حق بودن امامان در قیامت اعراف ۷)؛ با تقواترین (بقره ۲)؛ رستگارترین (بقره ۵)؛ برترین (آل عمران ۱۹۸)؛ صابرترین (آل عمران ۲۰۰)؛ شایسته ترین برای هدایت کردن (اعراف ۱۸۱)؛ عادل ترین (اعراف ۱۸۱)؛ صادق ترین (توبه ۱۱۹) و... از جمله آیاتی است که در حقانیت امامان معصوم به نقل از شیعه و سنی در قرآن آمده است (ر.ک احقاق الحق نورالله حسینی

ج ۴، ص ۱۵۰ ۱۶۵ و ۱۷۰، کتابفروشی اسلامی / ینابیع الموده قندوزی حنفی ج ۱، ص ۳۳۱ ۳۳۲ و ۳۴۳، دارالاسوه / درالمنثور، سیوطی ج ۳، ص ۲۹۰، چ مصر / شواهدالتنزیل حسکانی نیشابوری ج ۱، ص ۶۶، مؤسسه تبع و نشر / الشیعه فی القرآن صادق الحسینی الشیرازی ص ۱ ۱۳۵، مؤسسه الوفأ.)

چرا ما «شیعیان» که اهل بیت رسول الله(ص) را قبول داریم، به اسم و به عنوان شیعه شناخته شده ایم ولی اهل تسنن را سنّی و به عنوان اهل تسنن می شناسند؟

پرسش

چرا ما «شیعیان» که اهل بیت رسول الله(ص) را قبول داریم، به اسم و به عنوان شیعه شناخته شده ایم ولی اهل تسنن را سنّی و به عنوان اهل تسنن می شناسند؟

پاسخ

شیعه به معنای «پیرو» است و شیعه اولاً معتقد است که رسول الله(ص) در مناسبتهای متعددی جانشین خود را تعیین نمود، در اولین جلسه ای که دعوت خود را اظهار و مردم را به اسلام فراخواند، امام و جانشین خویش را نیز معرفی و او را به مردم شناساند.

خلاصه آن ها چنین است: رسول الله(ص) تا سال سوم بعثت مخفیانه دعوت به اسلام می فرمود، تا این که آیه شریفه (و و انذر عشیرَتَکَ الأَقْرَبینَ) {۱} نازل گردید. رسول الله(ص) بستگان نزدیکش را که حدود چهل نفر بودند دعوت کرد، پس از صرف غذا فرمود:

خداوند به من دستور داده است که شما را به آیین اسلام دعوت کنم، کدام یک از شما مرا در این کار یاری خواهید کرد تا برادر من وصی و جانشین من باشد؟ حاضرین همگی سرباز زدند جز علی(ع) که از همه کوچکتر بود برخاست و عرض کرد، ای رسول الله(ص) من در این راه یار و یاور توام، رسول الله(ص) دست بر گردن علی(ع) نهاد و فرمود: این برادر و وصی و جانشین من در میان شما است، سخن او را بشنوید و فرمانش را اطاعت کنید.

«اِنَّ هذا اَخی و وصیّی و خلیفَتی فِیکُم فَاسْمَعوا له و اَطیعُوا، فقام القوم یضحکون و یقولون لأبی طالب: قد أمرک أن تسمع لابنک و تطیع».

این حدیث را جمع کثیری از دانشمندان اهل تسنن، همچون ابن جریر، ابن ابی حاتم، ابن مردویه، ابونعیم، بیهقی، ثعلبی و غیر اینها

نقل کرده اند. و در تفسیر مجمع البیان، المیزان، برهان و نورالثقلین و غیر اینها ذیل آیه شریفه (و انذر عشیرتک الأقربین) {۲} مضمون این حدیث نقل شده است.

همچنین رسول الله(ص) در فرصتهای مناسب و با بیانهای گوناگون امامت حضرت امیر(ع) و یازده فرزندش را به اطلاع مردم رساند.

در سال دهم هجرت به مکه معظمه عزیمت کرد و در پایان مراسم حج در سرزمین «غدیر خم» در حضور حدود صد و بیست هزار نفر، پس از حمد و ثنای پروردگار فرمود:

من به زودی از میان شما می روم و دو چیز گرانقدر در میان شما به یادگار می گذارم، کتاب خدا و خاندانم (تا آنکه) ناگهان مردم دیدند رسول الله(ص) دست علی را گرفت و بلند کرد و با صدای بلند فرمود: چه کس از همه مردم نسبت به مسلمانان از خود آنها سزاوارتر است؟ گفتند: خدا و رسول خدا(ص) داناترند، رسول الله(ص) فرمود: «من کنت مولاهُ فَعلیٌّ مولاه»هر کس من مولا و رهبر او هستم علی(ع) مولا و رهبر او است. «اللهمّ و آل مَنْ والاهُ و عادِ من عاداهُ».

خداوند دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار. خطبه حضرت که به پایان رسید این آیه نازل شد:

(الیوم اَکْمَلْتُ لَکُم دِینکُمْ و اَتْمَمْتُ علیکم نِعمتی و رَضیتُ لِکُم الاسلامَ دِیناً) {۳}.

این حدیت را نیز جمع کثیری از دانشمندان اهل تسنن نقل کرده اند. {۴}

همچنین در عبارات دیگر مانند حدیث منزلت و طیر مشوی و غیره خلافت و امامت ائمه(علیهم السلام) را برای مردم بیان کرد، در حدیث ثقلین و در موارد دیگر مردم را به تمسک به کتاب خدا و اهل بیت(علیهم السلام) سفارش کرد.

بر این اساس شیعه

خود را ملزم می دانـد امامت و خلافت امیرالمؤمنین علی(علیهم السـلام) و یازده فرزنـدش را بپـذیرد و پـذیرفته است و از آنان پیروی می کند لذا به عنوان شیعه شناخته شده است.{۵}

ثانیـاً، شـیعه مسائل اعتقادی و اخلاقی و فروع دین خود را از قرآن کریم و سـنت پیامبر(ص) که برگرفته از بیانات اهل بیت آن حضـرت است اخـذ و به آن بزرگوار رجوع و از آنـان تبعیت می کنـد. و طبق حـدیث ثقلین مرجع احکام و مسائل دین را تنها اهل بیت عصمت و طهارت(علیهم السلام) می داند و به همین لحاظ نیز به آنان شیعه (یعنی پیرو) علی و آل علی(ع) گفته شده و می شود.

ثالثـاً رسول اللّه(ص) در حـال حیات خود پیروان امیرالمؤمنین(ع) را به این نام معرفی و آنان را شـیعه خوانـده است. آنجا که با اشاره به علی بن ابیطالب(ع) فرموده است: «و الَّذی نَفْسی بِیَده، انَّ هذا و شیعَتَهُ لهم الفائزون یوم القیامه.» {۶}

ولی اهل تسـنن در مقابل شـیعه است و از اهل بیت رسول اللّه(ص) اطاعت و تبعیت نکرده و نمی کنند و مدّعی هستند که فقط به سـنت رسول اللّه(ص) عمل می کنند (که عمدهً از طریق دو نفر فارسی الأصل {۷} به آنها رسیده است) و باین لحاظ سنّی و اهل تسنن نامیده شده اند.

آری بـا وجـود حـدیث ثقلین و سـفارش مکرر رسول الله(ص) بر اینکه بعـد از خودش، مسـلمانان به کتـاب خـدا و اهـل بیتش تمسک کننـد و با اینکه این حـدیث در صـحاحو مسانیـد اهل تسـنن آمده است. در عین حال به آن اعتنا نکرده و در حالی که خود را اهل سنت می دانند کوچکترین توجهی به این حدیث نمی کنند و گویا حدیث ثقلین را

سنت رسول الله نمی دانند.

مرحوم آیه الله العظمی بروجردی(قدس سره) فرموده است:

حدیث معروف به حدیث ثقلین را شیعه و سنی اجماع بر آن دارند، و سی و چهار نفر از اصحاب رسول خدا(ص) آن را روایت کرده اند و علاوه بر علما و محدثین شیعه دوازده امامی، بیش از یکصد و هشتاد نفر از بزرگان و مشاهیر علما و محدثین اهل سنت این حدیث را در کتاب های خود با سندهای صحیح نقل و ثبت کرده اند. {۸}

بلی در بعضی از کتابهایی که نزد خودشان نیز معتبر نیست،{۹} بجای «اهل بیتی» لفظ «سنتی» آمده است که عوامل وابسته به امویها متن حدیث را تغییر داده و آن را آن گونه ساخته و پرداخته اند.

گاهی که در بحث با اهل تسنن به حدیث ثقلین تمسک کرده ام و ابتدا قبول می کردند که حدیث «اهل بیتی» است، اما وقتی از جواب عاجز می شدند می گفتند حدیث «سنتی» حنبل{۱۰} و سنن ترمذی{۱۱} «اهل بیتی» است نه «سنتی» و آنها از این جواب هیچ راه گریزی نداشتند.

[۱]. سوره شعراء / ۲۱۴.

[۲]. سوره شعراء / ۲۱۴.

[۳]. سوره مائده / ۳.

[۴]. به «الغدیر» مرحوم علامه امینی یا به: «جامع احادیث الشیعه، مرحوم آیه الله بروجردی، ، ج ۱ المقدمه: مراجعه شود.

[۵]. پیدایش شیعه را در جزوه ای بررسی و نوشته ام به آنجا مراجعه شود.

[۶]. به درّالمنثور جلال الدین سیوطی، ج ۶، ذیل تفسیر سوره بینه، آیه هفتم «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه» مراجعه شود. و المیزان ج ۲۰، ص ۳۴۱ نیز این حدیث را از ابن عساکر نقل کرده است.

[۷]. محمد بن اسماعیل، متولد بخارا، و متوفی و مدفون در سمرقند، صاحب صحیح بخاری

(به مقدمه صحیح بخاری، ص ۲ مراجعه شود) مسلم بن حجاج، متولد و متوفی و مدفون در نیشابور، صاحب مسلم (به مقدمه آن ص ۶، مراجعه شود).

[۸]. الحدیث المعروف به حدیث الثقلین المجمع علیه بین الفریقین فانه قد رواه عن النبی(ص) اربع و ثلثون من الصحابه و الصحابیات و اخرجه مضافاًالی علماء الامامیه و محدثیهم اکثر من الثمانین و المأه من اکابر اهل السنه و مشاهیر علمائهم و محدثیهم فی جوامعهم و صحاحهم و سنتهم باسانید صحیحه منهم ابوالحسین مسلم بن حجاج فی صحیحه – (جامع احادیث الشیعه، ج ۱، المقدمه، چاپ اول، ص ۲۹.

[۹]. مانند مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۱، ص ۹۳.

[۱۰]. همان، ج ۴، ص ۴۳۷.

[۱۱]. همان، ج ۵، ح ۳۷۸۶.

آیا بین محب بودن و شیعه بودن تفاوتی است لطفا توضیح دهید.

پرسش

آیا بین محب بودن و شیعه بودن تفاوتی است لطفا توضیح دهید.

پاسخ

از جهت معنای لغوی، واژه شیعه به معنای پیروی کردن و دنباله رو بودن است و از نظر کلامی و اعتقادی، شیعه به کسی گفته می شود که اولین خلیفه و جانشین پیامبر(ص) را علی(ع) بداند. و در اصطلاح اخلاقی شیعه علی(ع) بودن به معنی پیرو آن حضرت بودن، یعنی این که انسان شیوه زندگی و رفتار و اخلاق خود را بر اساس زندگی علی(ع) تنظیم نماید؛ یعنی آن حضرت و اولاد طاهرینش را عملاً راهنما و الگوی زندگی خویش قرار دهد و بکوشد تا کیفیات نفسانی، اخلاقی و همچنین ظواهر زندگی خود را به کیفیات و کمالات آن حضرات(ع) نزدیک نماید؛ یعنی این که انسان در زندگی فردی و اجتماعی اش و همچنین در زندگی طبیعی و معنوی، پایش را جای پای آن اولیاء معصوم(ع) بگذارد و شیعه و دنباله رو ایشان باشد؛ منتهی نکته قابل توجه این است که این تشیع، دنباله روی و همانند سازی، بدون محبت، عشق، دلبستگی و ارادت قلبی به ایشان هرگز میسر نمی باشد و از لوازم بسیار ضروری و اساسی شیعه بودن همانا محبت و علاقه قلبی به ایشان است.

در مورد محب بودن هم گفتنی است که اصولاًـ محبت هنگامی واقعی و اصیل است که بتواند محب را به محبوب نزدیک کند؛ قادر باشد که انسان مرید را به مراد خود شبیه نماید؛ توان آن را داشته باشد که عاشق را به پیروی و دنباله روی از معشوق وا دارد و کاری کند که مجذوب جمال و کمال محبوب، خواسته و ناخواسته تحت اراده و فرمان معشوق خویش

درآید. بنابراین

در مورد این که شیعه بودن بهتر است یا محب بودن بهترین پاسخ این است که این دو عنوان تنها از حیث مفهوم با هم متفاوت هستند و از حیث مصداق هر دو مساوی می باشند، یعنی لازمه شیعه بودن محب بودن و لازمه محب اهل بیت(ع) بودن (به معنای حقیقی کلمه) شیعه و پیرو ایشان بودن است. به عبارت دیگر تشیع و پیروی از اهل بیت کاری نیست که زاییده ترس یا اکراه یا جبر و زور و امثال آنها باشد. شیعه بودن عملی است برخاسته از عشق و محبت به خاندان عصمت و طهارت و تنها نیروی عشق به آنهاست که انسان را قادر به اطاعت، مسانخت و همگونی با ایشان می سازد. محبت علت تشیع و شیعه بودن (به معنای حقیقی کلمه) لازمه اعتقاد عاشقانه به ایشان است.

بنابراین محبت و تشیع نسبت به اهل بیت(ع) تنها از حیث مفهوم اختلاف داشته، هر دو از مصداق واحدی برخوردار می باشند؛ زیرا که نه تشیع و پیروی، بدون محبت و عشق واقعی مقدور است و نه عشق و محبت واقعی، بدون دنباله روی تصور می شود؛ ولی در عین حال باید توجه نمود که محبت به اهل بیت به طور کلی از دو مرحله: ۱- عنوان، اسمی، شناسنامه ای و ادعائی، ۲- محبت واقعی برخاسته از شناخت و آگاهی، برخوردار است که تنها عشق و محبت واقعی برخاسته از شناخت و عمق است که انسان را به مشابهت و پیروی عملی و مشاکلت با شخصیت و زندگی امام محبوب(ع) وا می دارد و محبت ادعائی سطحی و شناسنامه ای ارزش کاربردی چندانی ندارد و به حقیقت نمی توان هر مدعی محبت را

شیعه واقعی به شمار آورد. اما ناگفته نماند که محبت یک شعله گرمی بخش درونی است که فروزش آن دارای درجات می باشد و به هر مقدار محبت به شوق نزدیک شود ثمر بخشی آن در رفتار نمایان تر است؛ ولی باید دانست که محبت اهل بیت(ع)، چنان اکسیر اعظم و گوهر گرانبهائی است که پایداری آن محبت در دل و جان هر انسانی حتی به مقدار اندک،منشاء برکات و توفیقات فراوان در دنیا و آخرت می شود. بنابراین اگر چه محبان علی(ع)، شیعه واقعی نباشند، امّا زمینه مساعد بسیار خوبی برای نجات از آلودگی و راهیابی به سعادت دارند.

تاریخ کلام شیعی

راز ماندگاری مذهب شیعه چیست؟

پرسش

راز ماندگاری مذهب شیعه چیست؟

پاسخ

مهم ترین دلیل ماندگاری مذهب شیعه حق بودن آن است. قرآن مجید بر اصیل بودن حق تأکید دارد و می فرماید: کف روی اب نابود می شود و اما آن چه به مردم سود می رساند می ماند.۷

خداوند این مثل را برای حق و باطل مطرح کرده است.۸ از این رو، با وجود مخالفت های شدیدی که با شیعه در طول تاریخ شده است نتوانستند آن را از صفحه روزگار محو نمایند.

برای ماندگاری علل گوناگونی مانند اهتمام ائمه اطهار(ع) و غنی بودن محتوای کلام پیشوایان مذهب از جمله نهج البلاغه و احادیث اهل بیت(ع) و صحیفه سجادیه امام سجاد(ع) و نشر و اشاعه فرهنگ تشیع از طریق مباحثه و مناظره و تشکیل جلسات و کلاس درس از طریق امام باقر(ع) و امام صادق(ع) و پرورش شاگردان متعدد در حوزه های علمی و زحمات بی شائبه عالمان دین در عصر غیبت در ترویج مکتب تشیع و پویایی فقه تشیع به مقتضای اجتهاد و حفظ شعائر مذهب از طریق اقامه مجالس عزاداری در محرم و صفر و وقوع نهضت خونین حسینی و شهادت امام حسین(ع) و اسارت خاندان پیامبر (ص) مؤثر بوده است.

۷ رعد(۱۳) آیه ۱۷.

۸ همان.

چرا مذهب شیعه به چند فرقه منشعب شده است؟

پرسش

چرا مذهب شیعه به چند فرقه منشعب شده است؟

پاسخ

مهم ترین عامل انشعاب مـذهبی، اختلافات کلامی و سیاسـی است که در طول زمان میان پیروان یک مـذهب ایجاد می شود. مذهب شیعه نیز از این قاعده مستثنی نیست، از این رو انشعاب آن امری ناگزیر می نماید.

هر چنـد فرقه های بسیاری را برای مـذهب شـیعه ذکر کرده اند، اما در اصل وجود آن ها تردید اساسـی وجود دارد. از این رو تعداد فرقه های غیر قابل تردید از سه فرقه تجاوز نمی کند که به اختصار به آرای هر یک می پردازیم:

۱ . اثنی عشـریه "دوازده امامی ها" : مهم ترین و بزرگ ترین گروه شیعه است که قائل به خلافت بلافصل امام علی(ع) بعد از پیامبر از طریق "نصب" و "نص" است.

نیز امـامت امام حسن و امام حسـین(ع) و نه فرزنـد از سـلاله حضـرت سیدالشـهدا، که پیامبر اکرم(ص) آنان را نام برده و معیّن کرده است، که آخرین ایشان امام غایب و منجی عالم بشریت حضرت مهدی (عج) است.

۲ . فرقه زیدیه(۱): منظور از زیدیه کسانی هسـتند که خود را پیروان زید بن علی بن حسـین(ع) می دانند، پس از شهادت زید، بین پیروان او دانشـمندانی به وجود آمدنـد که به تنظیم عقاید و احکام زیدیه پرداختند، بدین ترتیب، این فرقه را پدیدآوردند. گرچه دانشـمندان زیدیه به سیره عملی و نوشته های زید توجه داشتند ، اما در عقاید از معتزله و در فقه از مکتب ابوحنیفه تاثیر پذیرفته اند.

علت به وجود آمدن فرقه زیدیه : کسانی که به امامت حسین بن علی (ع) معتقد بودند، پس از او پسرش علی بن الحسین(ع) را

امام دانستند. پس از رحلت او شیعیان حسنی و حسینی درباره جانشینی وی اختلاف نمودند.

زیدیه گفتند که پس از او "زید" امام است، چون به شمشیر رو آورده و جهاد نموده است.(۲)

به عقیده آنان یکی از این شرایط امام، جهاد علنی و مبارزه مسلحانه با ستمکاران است و دومین آن فاطمی بودن است، یعنی امام از طریق پدر به یکی از حسن و حسین (ع) برسد.

(۳) اسماعیلیه : اسماعیلیه فرقه ای هستند که به امامت شش امام اول شیعیان اثنی عشر معتقدند، اما پس از امام صادق(ع) بزرگ ترین فرزند او اسماعیل ؤ یا فرزند اسماعیل محمد) را به امامت می پذیرند.(۳)

شاید بتوان گفت که علت یا زمینه پیدایش شیعه اسماعیلیه این باشد که او پسر بزرگ امام صادق(ع) بود، و برخی گمان می کردند که حتما پسر بزرگ می بایست امام باشد، نیز تلاش برخی از غلات همانند ابی الخطاب و پیروانش که حاضر نشدند مرگ اسماعیل را در زمان حیات امام صادق (ع) بپذیرند.

این ها گفتند اسماعیل نمرده است. او و یا پسرش محمد امام است.

مهم ترین ویژگی این گروه باطن گری و تأویل آیات و احادیث و معارف و احکام اسلامی است، از این رو به آنان "باطنیه" هم می گویند آنان معتقدند که متون دینی و معارف اسلامی دارای ظاهر و باطن است که باطن آن را امام می داند و فلسفه امامت ، تعلیم باطن دین و بیان معارف باطنی است.(۴)

با صرف نظر از این گروه های رسمی ، از فرقه های بسیاری در شیعه نام برده شده که به عنوان غلاه (غالیان) شناخته می شوند. این گروه ها که

فرقه رسمی شیعه محسوب نمی شوند، کسانی هستند که در حق حضرت علی(ع) یا یکی از امامان شیعه غلو می کردند و آنها را تا حد الوهیت و خداوندگاری بالا می برند. سبب اساسی پیدایش این گروه ها از یک طرف عظمت امامان شیعه بوده و از طرف دیگر عدم درک صحیح برخی از این همه عظمت انسانی، که آنها را تا حد خدایی بالا دانسته اند.

پی نوشت ها:

۱ – آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی ، ص ۸۸ ؛ تاریخ ادیان و مذاهب جهان، ص ۱۲۱۵ به بعد؛ تاریخ عقاید و مذاهب شیعه، دکتر مشکور، ص ۱۴۲ به بعد.

۲ – ترجمه فرق الشیعه نوبختی، صفحه هشتاد و نه (مقدمه)، دکتر محمد جواد مشکور.

۳ – فرق الشیعه ص ۶۸، به نقل از آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی، ص ۹۶ .

۴ – فرق الشیعه، ص ۶۹؛ المقالات و الفرق ، ص ۸۱، به نقل از آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی، ص ۹۶.

تفاوت های جوهری دو مکتب شیعه و معتزله چیست

پرسش

تفاوت های جوهری دو مکتب شیعه و معتزله چیست

پاسخ

۱ عینیت صفات با ذات یا نیابت ذات از صفات

در کلام شیعه صفات ذاتی خدا عین ذات معرفی می شود، یعنی ذات، در حالی که واقعیت علم و قدرت و ... را داراست، با صفات یکی است. و نظریه معتزله در این مورد چندان روشن نیست، در میان مشایخ اعتزال تنها عبارت ابو الهذیل علاف (۱۳۵۲۳۵) با نظریه امامیه انطباق کامل دارد (قاضی عبدالجبار: شرح اصول الخمسه / ۱۸۳) و اگر از او بگذریم، دیگران نظریه «نیابت ذات از صفات» (اشعری: مقالات الاسلامیین ۱/۲۲۵) را مطرح می کنند که اگر توجیه نشود، سر از خلو ذات، از صفات درمی آورد، که بی پایگی آن بر کسی پوشیده نیست و به خاطر ابهام و دو پهلو بودن نظریه نیابت، اشعری سخت ترین حمله را بر مکتب معتزله نموده و معتزله را متهم به پیروی از زنادقه کرده که می گویند خدا عالم و قادر و شنوا و بینا نیست. (اشعری: الابانه / ۱۰۸)

۲ بدا

امامیه، بـدا را بر خـدا تجویز کرده (بدائی که موجب کشف خلاف نمی باشد) ولی معتزله، بدا را به شدت منکرند. ولی «چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند» و اگر از حقیقت بدا آگاه می شدند به انکار آن نمی پرداختند.

۳ نیاکان پیامبر گرامی، موحد بودند

متکلمان امامیه می گویند نیاکان پیامبر گرامی همگی موحد بودند، معتزله منکر این اصل می باشند.

۴ بازگشت گروهی به دنیا

بازگشت گروهی از مردم به این جهان به نام «رجعت» از عقاید امامیه است و معتزله آن را رد می کنند.

۵ بهشت و دوزخ هم اکنون موجودند

امامیه و اشاعره به پیروی از ظواهر قرآن، بهشت و دوزخ

را هم اکنون موجود می دانند، و معتزله با هر دو گروه مخالفند.

۶ شفاعت از آنِ گنهکاران است نه مطیعان

شفاعت از نظر امامیه و اشاعره بخشوده شدن گناه گنهکاران در سایه شفاعت انبیاء و اولیاء است در حالی که از نظر معتزله، واقعیت آن ترفیع درجه صالحان است، از این نظر دو گروه نخست آن را از آن گنهکاران می دانند در حالی که معتزله آن را مربوط به صالحان و مطیعان و پاکدامنان می اندیشند.

۷ مرتکب گناه کبیره مؤمن فاسق است

مرتکب گناه کبیره از نظر امامیّه و اشاعره، مؤمن فاسق است، در حالی که از نظر معتزله نه مؤمن است و نه کافر، بلکه در حدّ میان آن دو قرار دارند.

۸ جاودانی در آتش از آن کافران است

جاودانی در آتش از آن کافران است، و مسلمان مرتکب گناه کبیره هر چند موفّق به توبه نشود، سرانجام از آتش بیرون می آید، ولی معتزله کافر و مرتکب کبیره را در ردیف هم قرار داده، و هر دو را در آتش مخلّد می دانند.

۹ پذیرفتن توبه تفضّل الهی است

پذیرفته شدن توبه گنهکار، مورد اتفاق تمام مکاتب کلامی است، و همگی آن را مایه سقوط عذاب می دانند امّا پذیرفته شدن توبه تائب و سقوط مجازات، از نظر امامیه و اشاعره، یک نوع تفضل الهی است و اگر نپذیرد و عقاب کند بر خلاف عدل خود رفتار نکرده است، ولی معتزله می گویند: خرد حکم می کند که خدا باید توبه تائب را بپذیرد، و از مجازات او صرف نظر کند، و هر نوع رفتار بر خلاف این حکم، با عدل و حکمت او سازگار نیست.

۱۰ احباط در موارد جزئی

باطل است

امامیه و اشاعره، جز در موارد بسیار نادری مانند ارتداد و غیره منکر احباط می باشند، در حالی که معتزله می گویند: اگر انسان یک عمر اطاعت کند سرانجام مرتکب گناهی گردد، تمام اعمال نیک او باطل می گردد، و همچنین است مطلب جانب مقابل.

۱۱ عمل به «وعده» لازم ولی عمل به «وعید» لازم نیست

بسیاری از مسائل گذشته از این اصل سرچشمه می گیرند، همه گروهها عمل به وعده را بر خدا لازم می دانند و می گویند: مقتضای حکمت الهی این است که اگر به کسی نوید دهد، حتماً به آن عمل کند، اگر انسان را به خاطر انجام عملی، تهدید به مجازات کند، در عمل به آن، مختار است، می تواند مجازات نماید، و می تواند او را ببخشد اما معتزله عمل به هر دو را یکسان شمرده و هر دو را الزامی می دانند.

و با دقت در محتوای این اصل می توان به برخی از پیامدهای آن که در اصول گذشته منعکس است پی برد.

۱۲ عصمت پیامبران پیش از بعثت

پیامبران الهی در نظر امامیه چه پیش از بعثت و چه پس از آن، از هر نوع گناهی اعم از صغیره و کبیره مصون می باشند، و مکتب معتزله هر نوع ارتکاب گناه را بر پیامبران پیش از بعثت تجویز می کنند و پس از بعثت فقط آنان را از گناهان کبیره معصوم می دانند.

۱۳ امر به معروف واجب شرعی است

در اینکه امر به معروف و نهی از منکر یک فریضه است، جای سخن نیست ولی مشاهیر علمای امامیه می گویند: دلیل وجوب آن سمع، یعنی کتاب و سنّت است، و از نظر خرد، دلیلی بر وجوب آن نیست، در حالی که مسأله

از نظر معتزله بر عکس این نظر است آنان می گوینـد، خرد بر لزوم آن دو حکم می کند، و حکم شـرع یک نوع تأیید و تأکید خرد است. (بحوث فی الملل و النحل ۳/۳۷۵)

۱۴ پیامبران افضل از فرشتگان هستند

امامیه پیامبران را برتر از ملائکه می دانند، و معتزله این اصل را نمی پذیرند.

۱۵ انسان در زندگی وانهاده نیست

عقیده امامیه در افعال انسان، حد وسـطی است میان جبر و تفویض، در صورتی که معتزله راه تفویض را پیش گرفته و به خاطر حفظ عدل الهی، انسان را در کار خود مستقل می دانند، و برای حفظ صفت عدل، توحید افعالی را خدشه دار ساخته اند.

۱۶ میان وجود و عدم، واسطه ای نیست

از نظر امامیه، واسـطه ای میان وجود و عدم نیست در صورتی که معتزله با پیش کشـیدن «احوال » این حصـر را نادیده گرفته و می گویند: یک رشته اوصافی داریم که نه موجودند و نه معدوم بلکه میان این دو قرار دارند.

۱۷ حکم خرد و تأویل ظواهر قرآن و سنت

در اینکه خرد یکی از ادله قطعیه در عقائد و معارف است. جای سـخن نیست، ولی معتزله در اعتماد به حکم خرد، فزون از حد پیش رفتـه، و در مـواردی کـه حکـم خرد قطعی نیست و یـا شایسـتگی داوری در آنجـا راه نـدارد، به حکم آن اعتمـاد کرده و ظواهر قرآن و سـنت را تأویل کرده اند این نوع اسـراف و تجاوز از حد در کلام امامیه مطرود بوده و اصولاً در قرآن مجید آیه ای که ظاهر تصدیقی و جملی (نه ظاهر ابتدائی و افرادی آن) با حکم صریح خرد مخالفت داشته باشد وجود ندارد.

۱۸ اختلاف در مسائل مربوط به رهبری

پس از پیامبر

تا اینجا با هفده تفاوت و امتیاز آشنا شدیم و اگر اختلاف دو مکتب را در مسائل مربوط به امامت اضافه کنیم، شکاف، وسیع تر گشته و دامنه اختلاف گسترده می شود زیرا:

الف از نظر امامیه شیوه خلافت پس از رسول گرامی، تنصیصی و از نظر معتزله شورائی است.

ب امام از نظر امامیه باید معصوم باشد، و آنان امامت فاسق را تجویز می کنند.

ج ناکثان و قاسطان و مارقان از نظر شیعه امامیه، ملعون و گمراه می باشند در حالی که آنان آنها را فاسق و احیاناً مجتهد خطاکار می اندیشند.

اینها نمونه هائی از اختلافات دو مکتب است، که با مراجعه به کتاب (اوائل المقالات/۸ ۱۶) و شرح اصول خمسه قاضی عبدالجبار، و شرح مواقف سید شریف (ت ۸۱۶) و کشف المراد علامه حلی، و شرح تجرید قوشچی، و دهها کتاب کلامی دیگر، می توان به دلائل طرفین دست یافت، و با این اختلافهای چشم گیر چگونه افرادی به خود اجازه می دهند که امامیه را تابع معتزله دانسته، و فرعی از آن بینگارند

از نظر شیخ مفید تفاوتهای دو مکتب شیعه و معتزله در چیست؟

پرسش

از نظر شیخ مفید تفاوتهای دو مکتب شیعه و معتزله در چیست؟

پاسخ

ملاحظه کتاب «اوائل المقالات» شیخ مفید ما را به تفاوتهای جوهری این دو مکتب کلامی آشنا می سازد. اینک مواردی را که مرحوم مفید در این کتاب یاد آور شده از نظر خوانندگان گرامی می گذرانیم:

۱ امامیه اتفاق نظر دارند که جاودانگی در آتش، از آن کفار است. مؤمن مرتکب گناه کبیره در آتش جاودان نخواهد بود برخلاف معتزله.

۲ امامیه می گویند: شفاعت برای نجات مرتکبان کبیره است، بر خلاف معتزله که آن را برای مطیعان می دانند و نتیجه آن ترفیع رتبه است.

۳ امامیه می گویند: مرتکب گناه کبیره از اهل معرفت، مؤمن فاسق است و معتزله آن را در منزلتی میان کفر و ایمان جای می

دهند.

۴ امامیه می گویند: پذیرفتن توبه بر خدا واجب نیست بلکه از طریق تفضل می پذیرد، در حالی که معتزله می گویند: اثر توبه در اسقاط عقاب، ضروری است نه تفضلی.

۵ امامیه می گویند: پیامبران از فرشتگان برترند، برخلاف معتزله.

۶ امامیه می گویند: انسان نه مجبور است و نه وانهاده شده، بلکه در منزلتی بین جبر و تفویض قرار دارد در حالی که معتزله خلاف آن را می گویند و قائل به تفویضند.

۷ امامیه می گویند: لفظ «بداء» بر خدا اطلاق می شود، بر خلاف معتزله.

۸ امامیه معتقدند که گروهی از مردگان پیش از قیامت به این دنیا باز خواهند گشت بر خلاف معتزله.

۹ امامیه می گویند: نیاکان رسول خدا از آدم تا عبدالله مؤمن و موحد بودند بر خلافه معتزله.

۱۰ امامیه می گویند: ناکثان و قاسطان کافر و گمراهند و مورد لعن خدا هستند و به همین جهت در آتش جاودانند، بر خلاف معتزله که

آنان را کافر نمی دانند بلکه می گویند: آنان در این نبرد اجتهاد کردند، و از این طریق مطیع به شمار می روند.

۱۱ امامیه می گویند: رسول گرامی علی را برای امامت نصب کرد، بر خلاف معتزله.

۱۲ امامیه معتقد است که در هر زمانی امام معصومی لازم است که خدا با آن احتجاج کند، بر خلاف معتزله.

۱۳ امامیه معتقد است که امام باید معصوم از گناه باشد و بر علوم دینی تسلط کامل داشته باشد، بر خلاف معتزله.

ما در اینجا به همین تفاوتهای سیزده گانه اکتفا کردیم و یاد آور می شویم که فرق این دو گروه منحصر به اینها نیست بلکه فرق های دیگری نیز هست.

آیا این ادعای «آدم متز» درست است که می گوید: «تا اواسط قرن چهارم شیعه مذهب کلامی خاصی نداشته است و اصول کلامی خود را از معتزله گرفته و از نظر عقیده و مذهب، وارث معتزله بوده است؟

پرسش

آیا این ادعای «آدم متز» درست است که می گوید: «تا اواسط قرن چهارم شیعه مذهب کلامی خاصی نداشته است و اصول کلامی خود را از معتزله گرفته و از نظر عقیده و مذهب، وارث معتزله بوده است؟

پاسخ

خیر. او مدعی است تا اواسط قرن چهارم شیعه مذهب کلامی خاصی نداشته است، در حالی که متکلمان بزرگ شیعه از اوایل قرن دوم تا آن زمان، گروه بزرگی را تشکیل می دهند، مانند:

۱ عیسی بن روضه . نجاشی می گوید: او حاجب منصور، متکلم نیکو کلامی بود. کتابی در امامت دارد و «احمد بن أبی طاهر» آن را در «کتاب بغداد» ستوده است، برخی از اصحاب ما این کتاب را دیده اند و من خود وجود چنین اثری را از او در بعضی از کتابها خواندم، آنگاه که منصور وارد حیره شد، در مجلس درس عیسی بن روضه حاضر شد. او درباره امامت سخن می گفت منطق او مایه اعجاب خلیفه شد و آن را ستود. (رجال نجاشی، شماره ترجمه/۷۹۶)

۲ علی بن اسماعیل بن میثم تمار بغدادی. ابن ندیم می گوید: او نخستین کسی است که در مذهب امامیه بحث کلامی کرد و اجداد او از یاران بزرگ علی بودند، او کتابهایی به نامهای الإمامه و الإستحقاق نوشته است. نجاشی می گوید: او از چهره های معروف متکلمین شیعه است، با ابوالهذیل و نظّام مباحثاتی دارد و او کتابهایی چون «الإمامه» و «مجالس هشام بن الحکم» نوشته است. (فهرست ابن ندیم/فن دوم از مقاله پنجم/۲۲۳)

۳ ابو جعفر محمد بن علی بن نعمان: معروف به مؤمن الطاق، نجاشی می گوید: مقام و مرتبه او در دانش و استحضار بسیار

معروف است. او کتابهایی به نامهای «افعل و لا

تفعل» و «الاحتجاج» و غیره نوشته است. ابن ندیم می گوید: او در دانش کلام فوق العاده حاذق و در بدیهه گویی سرآمد روزگار بود و با ابو حنیفه مناظراتی دارد. (رجال نجاشی، شماره ترجمه۸۸۶)

۴ هشام بن الحکم، او از شاگردان برجسته امام صادق و ازمتکلمین شیعه و رازدار تشیع است. او کسی است که باب مذاکره در امامت را گشود و راه استدلال را آسان نمود. در علم کلام استاد و حاضر جواب بود. نخست از یاران جهم بن صفوان بود و بعداً به مذهب امام صادق(ع) در آمد. (فهرست ابن ندیم /۳۳۴و ۲۲۳)

احمد امین درباره هشام بن الحکم می گوید: او بزرگترین شخصیت شیعی در علم کلام بود. در جدل و مناظره با خصم قوی و نیرومند بود. با معتزله مناظره کرد و آنان نیز با او مناظره کرده اند. مناظرات او در کتب ادبی متفرق است و همگی استحضار و نیرومندی استدلال او را می رساند. او با ابا ابوالهذیل علاف به مناظره پرداخت. (ضحی الإسلام۳/۲۶۸)

آیا با وجود این شخصیتهای بزرگ و چهره های درخشان که همگی مربوط به قرن دوم و سوم اسلامی هستند، صحیح است که این مستشرق بگوید شیعه تا سال ۳۳۴ مذهب کلامی خاصی نداشت؟ اگر چنین بود، پس اینها متکلم کدام مذهب بودند و چه ایدئولوژی داشتند؟ اگر مذهب کلامی خاصی نداشتند پس چرا با معتزله به مناظره می نشستند؟

این مستشرق از مناظره های علمای شیعه با معتزله و ردّیه هایی که بر کتابهای معتزله نوشته اند، چندان آگاه نیست و اگر در این مورد به فهرست کتب شیعه مراجعه می کرد، چنین اشتباهی برای او رخ نمی داد. اینک نمونه هایی را یاد آور می شویم:

۱

محمـد بن عبـدالرحمن بن قبه که در اوایـل قرن چهـارم در گذشـته است، کتابی بنام «الرد علی الجبائی» نوشـته است. جبائی از مشایخ اعتزال و معاصر با او بود که در سال ۳۰۳ در گذشته است. ابو الحسن سوسنجردی می گوید: من پس از زیارت قبر امام رضـا(ع) به سوی ابوالقاسم بلخی رفتم که با او آشـنایی داشـتم سـلامی کردم و کتابی از ابن قبه را به نام «الانصاف» که درباره امـامت بـود، همراه داشـتم. او کتـاب را از مـن گرفـت و به مطـالعه آن پرداخت و نقـدی به نـام «المسترشـد فی الإمـامه» بر آن نگـاشت. مـن این کتـاب را همراه خـود به ری آوردم و به «ابن قبه» دادم. او به نقض آن پرداخت و آن را «نقض المسـتثبت فی الإمـامه» نامیـد. من آن را برای بلخی آوردم. او مجـدداً آن را نقض کرد و آن را «نقض المسـتثبت» نـام نهـاد. من نقض دوم را همراه خود به ری آوردم ولی متوجه شدم که ابن قبه در گذشته است. (رجال نجاشی، شماره ترجمه/۱۰۲۳)

۲ حسن بن موسـی نوبختی از بزرگان علمی شیعه، ردودی بر معتزله نوشته است. مانند: الرد علی الجبائی، الرد علی أبی الهذیل العلاـف (مـدعی پایـان پـذیری نعمتهای بهشت)، النقض علی أبی الهـذیل (درمسأله معرفت)، النقض علی جعفر بن حرب، الرد علی أصحاب المنزله بین المنزلتین.

۳ شـیخ مفید، (۳۳۶ ۴۱۳) قسـمتی ار کتابهای معتزله رانقـد کرده است و مرحوم نجاشـی از ۱۲ کتـاب که همگی در رد عقاید معتزله است، نام می برد. (رجال نجاشی، شماره ترجمه/ ۱۰۶۸)

۴ سید مرتضی (۳۵۵ ۴۳۶) آخرین جلد کتاب قاضی عبدالجبار را نقض کرده و به نام «الشافی

فی الإمامه» چاپ شده است. با توجه به وجود چنین مناقشاتی، انکار اصالت کلام شیعه و پیروی آنان از کلام معتزله کاملاً بی جاست.

شخصیتهای بزرگی که برای حفظ عقاید شیعه زحمات بسیاری متحمل شده اند چه کسانی هستند؟

پرسش

شخصیتهای بزرگی که برای حفظ عقاید شیعه زحمات بسیاری متحمل شده اند چه کسانی هستند؟

پاسخ

در آغاز غیبت کبری —۳۲۹ق- عالمان شیعی احساس کردند که برای حفظ عقاید شیعه و رفع هر نوع تهمت، لازم است که عقاید مزبور به صورت رساله های موجز نوشته و منتشر گردد. از این روی شخصیتهای بزرگواری در این راه نوشته های موجزی نگاشته و به جهان اسلام عرضه داشته اند، مانند:

۱.صدوق (۳۰۶-۳۸۱) رساله ای به نام « عقاید الامامیه ».

۲.سید مرتضی (۲۶۴ ۳۵۵) رساله ای به نام «جمل العلم و العمل».

۳.شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰) رساله ای به نام «عقاید الامامیه».

۴.شیخ کراجکی (۴۴۹-...) رساله ای به نام «البیان عن جمل اعتقاد اهل الایمان ».

۵.نجم الدین محقق حلی (۶۰۱-۶۷۲) رساله ای موجز به نام « الماتعیه » در عقاید دارد که متن آن در مجله تخصصی علم کلام به شماره دوم سال ۱۳۷۱ چاپ گردیده، سپس بصورت مستقل نیز منتشر شده است.

۶.علامه حلی (۶۴۸-۷۲۶ ه .) پس از خلاصه کردن کتاب « مصباح المجتهد » شیخ طوسی در ده باب، احساس کرد که این کتاب دعا، باید همراه با بابی به نام عقاید باشد. لذا فوراً باب یازدهمی بر آن افزود و طی آن عقاید شیعه را با استدلال اجمالی به رشته تحریر در آورد. بر این کتاب که بنام: «باب حادی عشر» معروف بوده و شاید از دو برگ تجاوز نمی کند، شروح و تعلیقه های فراوانی نوشته شده است.

۷.فخر المحققین (۷۷۱) به پیروی از گذشتگان رساله ای به نام « ارشاد المسترشدین » در عقاید امامیه دارد که در مجله تخصصی علم کلام به شماره یکم، سال ۱۳۷۲

منتشر گردیده است.

عمل علامه حلی و دیگر دانشمندان شیعی نشان دهنده این است که آنان پیوسته می کوشیده اند عقاید شیعه از کاستی و فزونی در امان بماند.

آنچه این بزرگان نگاشته اند، یا محصول برداشت آنان از کتاب و سنت، و یا براهینی عقلی بوده است. از این جهت، در کلیات عقاید و اصول متفق بوده و اگر اختلافی هم باشد در مسائل کلامی است که دوگانگی در آن مایه زیان نیست.

۲۰- سهم شیعه در علوم نقلیه را بررسی نمائید؟ تعدادی از علماء و مبتکرین این علوم را برشمرید؟

پرسش

۲۰- سهم شیعه در علوم نقلیه را بررسی نمائید؟ تعدادی از علماء و مبتکرین این علوم را برشمرید؟

پاسخ

((شیعه)) در تاسیس و تنقیح علوم نقلیه سهم بسزایی دارند بلکه موسس و مبتکر بسیاری از آنها ((شیعه)) بوده است؛ چنانکه نحو (دستور زبان عربی را) ابوالاسود دئلی که از صحابه پیغمبر اکرم(ص) و علی (ع) بود به املاء و راهنمایی علی(ع) تدوین نمود و یکی از بزرگترین موسسین (۱) علوم فصاحت و بلاغت (معانی و بیان و بدیع) صاحب بن عباد شیعی از وزرای آل بویه بود و اولین کتاب و لغت (۲) ((کتاب العین)) است که تألیف دانشمند معروف خلیل بن احمد بصری شیعی است که واضع علم عروض بوده است و هم در علم نحو استاد سیبویه نحوی می باشد. و قرائت عاصم در قرآن به یک واسطه به علی (ع) می رسد و عبدالله بن عباس که در تفسیر , مقدمترین صحابه شمرده می شود, شاگرد علی(ع) می باشد و مساعی اهل بیت(علیهم السلام) و شیعیانشان در حدیث و فقه و اتصال فقهای اربعه وغیر آنها به امام پنجم و ششم شیعه معروف است و در اصول فقه نیز پیشرفت عجیبی که در زمان وحید بهبهانی (متوفای ۱۲۰۵) و بالاخص به دست شیخ مرتضی انصاری (متوفای سال ۱۲۸۱ هجری قمری) نصیب شیعه شده هرگز با اصول فقه اهل سنت قابل مقایسه نیست.

(۱)- وفیات ابن خلکان ص ۷۸, اعیان الشیعه ج ۱۱, ص ۲۳۱

(۲)– وفیات, ص ۱۹۰

////

۱۶- فرق های بین شیعیان دوازده امامی با زیدیه و اسماعیلیه در چیست؟

پرسش

۱۶- فرق های بین شیعیان دوازده امامی با زیدیه و اسماعیلیه در چیست؟

پاسخ

((شیعه)) می گفتند: خلافت اسلامی که البته ولایت باطنی و پیشوائی معنوی لازم لاینفک آن است, از آن علی و اولاد علی (ع) است که به موجب تصریح خود پیغمبر اکرم (ص) و سایر ائمه اهل بیت, دوازده تن می باشند و می گفتند: تعلیمات ظاهری قرآن که احکام و قوانین شریعت می ب.........و در عین حال که به حیات معنوی کامل نیز مشتملند, دارای اصالت و اعتبارند و تا درقیامت, فسخ بردار نیستند و این احکام و قوانین را از راه اهل بیت باید به دست آورد و بس.

و از اینجا روشن می شود که : فرق کلی میان شیعه دوازده امی و شیعه زیدی این است که ((شیعه زیدی)) غالباً امامت را مختص به اهل بیت نمی داند و عدد ائمه را به دوازده منحصر نمی بیند و از قفه اهل بیت پیروی نمی کند بر خلاف ((شیعه دوازده امامی)) وفرق کلی میان شیعه دوازده امای و شیعه اسماعیلی نیز این است که اسماعیلیه معتقدند که امامت به دور ((هفت)) گردش میدکند و نبوت در حضرت محم..(ص) ختم نشده است و تغییر و تبدیل در احکام شریعت بلکه ارتقاع اصل تکلیف خاصه به قول باطنیه مانع ندارد! بر خلاف شیعه دوازده امامی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم را خاتم الانبیاء می دانند و برای وی دوازده وصی و جانشین قائلند و ظاهر وشریعت را معتبر و غیر قابل نسخ می بیند و برای قرآن کریم وهم ظاهر و هم باطن اثبات می کنند.

////

آیا اندیشه معتزله با اندیشه شیعه نزدیک است ؟

پرسش

آیا اندیشه معتزله با اندیشه شیعه نزدیک است ؟

پاسخ

معتزله در باب حسن و قبح عقلی ، با شیعه هم اندیشی دارند .ولی در موارد متعددی نیز اختلاف نظر دارند، مثلا" درباب اختیار انسان معتزله قایل به تفویض می باشند، در حالی که شیعه نه این دیدگاه را می پذیرد و نه نظریه جبرگرایانه اشاعره را؛ بلکه معتقد به امربین الامرین می باشد.;

چرا اهل سنّت شیعه را «رافضی» می نامند؟

پرسش

چرا اهل سنّت شیعه را «رافضی» می نامند؟

پاسخ

«رفض» به معنی ترک است و اهـل سـنّت شـیعه را «رافضـی» می نامنـد، زیرا شـیعه خلافت عمر و ابوبکر و عثمان را رد کرده و نپذیرفته است.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۳۰۶

مذهب شیعه به چند دسته تقسیم می شود؟

پرسش

مذهب شیعه به چند دسته تقسیم می شود؟

پاسخ

شیعه به کسـی گفته می شود که عقیـده دارد جانشـین پیامبر، از طرف خداوند، علی بن ابیطالب((علیه السـلام)) است. شـیعه از گروههـای مختلفی تشـکیل شـده است; از جمله: کیسـائیه، که محمّـد بن حنفیه را بعـد از امام حسـین((علیه السـلام)) امام می دانند; زیدیه، که زید بن علی بن الحسین((علیهم السلام)) را بعد از امام زین العابدین((علیه السلام)) امام می دانند; اسماعیلیه، که اسـماعیل فرزنـد امام صادق((علیه السـلام)) را بعد از آن حضـرت امام می دانند; واقفیه، که در امام موسـی بن جعفر((علیه السـلام)) توقف کردنـد و امامـان بعـدی را انکـار نمودنـد; ولی شـیعه دوازده امامی کسانی هسـتند که به امامت امامان دوازده گـانه((علیه السـلام)) که از طرف خداونـد و به وسـیله رسـول الله((صـلی الله علیه وآله)) معیّن شـده انـد عقیـده دارنـد، که این مذهب، همان مذهب بر حق و راستین است.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۳۳۴

عدلیه چه کسانی هستند؟

پرسش

عدلیه چه کسانی هستند؟

پاسخ

عدلیه همان شیعه است. از آنجا که شیعه معتقد به حسن و قبح عقلی است و اعتقاد به این مساله، اساس اعتقاد به عدل خداوند است به شیعه، عدلیه نیز گفته می شود. در برابر دیدگاه شیعه درباره عدل خداوند دیدگاه اشاعره(از اهل سنّت) است که با انکار حسن و قبح عقلی، لزوم عدالت خدا را انکار کرده اند. آنان می گویند که عقل، قطع نظر از حکم شارع، حسن و قبح چیزی را درک نمی کند و حسن و قبح اشیا تابع دستورات شرع است. بر طبق این نظریه مانعی ندارد خداوند فرد ستمگری را به بهشت و یا انسان مؤمنی را به جهنّم ببرد; چون او فعّال مایشاء است. بدیهی است که نتیجه این عقیده، انکار عدل خداوند و جایز بودن ظلم و کار قبیح از سوی خداوند است.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۳۴۱

فرق مختلف شیعه کدامند و هر کدام در چه برهه ای زمان به وجود آمدند. دلایل رد یا قبول هر کدام چیست؟

پرسش

فرق مختلف شیعه کدامند و هر کدام در چه برهه ای زمان به وجود آمدند. دلایل رد یا قبول هر کدام چیست؟

پاسخ

هر مذهبی یک رشته مسائلی (کم یا زیاد) دارد که اصول اولیه آن مذهب را تشکیل می دهند و مسائلی دیگر که در درجه دوم واقعند و اختلاف اهل مذهب در چگونگی مسائل اصلی و نوع آنها با حفظ اصل مشترک، انشعاب نامیده می شود.

انشعاب در همه مذاهب و خاصه در چهار دین آسمانی، کلیمی و مسیحی و مجوسی و اسلام و حتی در شعب آن ها نیز وجود دارد. مذهب شیعه در زمان سه پیشوای اول از پیشوایان اهل بیت (ع) (حضرت امیرالمؤمنین علی و حسین بن علی و حسین بن علی) هیچگونه انشعابی نپذیرفت ولی پس از شهادت امام سوم اکثریت شیعه بامامت حضرت علی بن حسین سجاد قائل شدند

و اقلیتی معروف به کیسانیه پسر سوم علی (ع) محمد بن حنفیه را امام دانستند و معتقد شدند که محمد بن حنفیه پیشوای چهارم و همان مهدی موعود است که در کوه رضوی غایب شده و روزی ظاهر خواهد شد.

پس از رحلت امام سجاد(ع) اکثریت شیعه بامامت فرزندش امام محمدباقر(ع) معتقد شدند و اقلیتی به زید شهید که پسر دیگر امام سجاد بود گرویدند و به زیدیه موسوم شدند.

پس از رحلت امام محمدباقر شیعیان وی بفرزندش امام جعفر صادق(ع) ایمان آوردند و پس از درگذشت آن حضرت، اکثریت شیعه فرزندش امام موسی کاظم(ع) را امام هفتم دانستند و جمعی اسماعیل پسر بزرگ امام ششم را که در حال حیات پدر بزرگوار خود در گذشته بود امام گرفتند و از اکثریت شیعه

جدا شده بنام اسماعیلیه معروف شدند. بعضی پسر دیگر آن حضرت عبدالله افطح و بعضی فرزند دیگرش محمد را پیشوا گرفتند و بعضی در خود آن حضرت توقف کرده آخرین امامش پنداشتند.

پس از شهادت امام موسی کاظم(ع) اکثریت شیعه فرزندش امام رضا(ع) را امام هشتم دانستند و برخی در امام هفتم توقف کردند که به واقفیه معروفند.

پس از امام هشتم تا امام دوازدهم که پیش اکثریت شیعه مهدی موعود است انشعاب قابل توجهی بوجود نیامد و اگر وقایعی نیز در شکل انعشاب پیش آمده چند روز بیش نپائیده و خود بخود منحل شده است مانند اینکه جعفر فرزند امام دهم پس از رحلت برادر خود (امام یازدهم) دعوای امامت کرد و گروهی به وی گرویدند ولی پس از روزی چند متفرق شدند و جعفر نیز دعوی خود را تعقیب نکرد و همچنین اختلافات دیگری در میان رجال شیعه در مسائل علمی کلامی و فقهی وجود دارد که آن ها را انشعاب مذهبی نباید شمرد.

فرقه های نامبرده که منشعب شده و در برابر اکثریت شیعه قرار گرفته اند در اندک زمانی منقرض شدند جز دو فرقه زیدیه و اسماعیلیه که پایدار مانده اند و هم اکنون گروهی از ایشان در مناطق مختلف زمین مانند یمن و هند و لبنان و جاهای دیگر زندگی می کنند؛ از این روی تنها به ذکر این دو طائفه و اکثریت شیعه که دوازده امامی می باشند اکتفا می شود.

شیعه زیدیه:

زیدیه پیروان زید شهید فرزند امام سجاد می باشند. زید سال (۱۲۱) هجری بر خلیفه اموی هشام ابن عبدالملك قیام کرد و گروهی با وی بیعت کردند و در جنگی که در

شهر کوفه میان او و لشکریان خلیفه در گرفت کشته شد.

وی پیش پیروان خود امام پنجم از امامان اهل بیت شمرده می شود و پس از وی فرزندش یحیی بن زید که بر خلیفه اموی ولید بن یزید قیام کرده و کشته شد، بجای وی نشست و پس از وی محمد بن عبدالله و ابراهیم بن عبدالله که بر خلیفه عباسی منصور دوانقی شوریده و کشته گردیدند، برای امامت برگزیده شدند.

پس از آن تا زمانی امور زیدیه غیر منظم بود تا ناصر اطروش که از اعقاب برادر زید بود در خراسان ظهور کرد و در اثر تعقیب حکومت محل از آنجا فرار کرده به سوی مازندران که هنوز اهالی آن اسلام نپذیرفته بودند رفت و پس از سیزده سال دعوت جمع کثیری را مسلمان کرده بمذهب زیدیه درآورد سپس بدستیاری آنان ناحیه طبرستان را مسخر ساخته و به امامت پرداخت و پس از وی اعقاب او تا مدتی در آن سامان امامت کردند.

به عقیده زیدیه هر فاطمی نژاد، عالم زاهد شجاع، سخی که بعنوان قیام بحق خروج کند می تواند امام باشد.

زیدیه در ابتداء حال، مانند خود زید دو خلیفه اول را (ابوبکر و عمر) جزو ائمه می شمردند ولی پس از چندی جمعی از ایشان نام دو خلیفه را از فهرست ائمه برداشتند و از علی(ع) شروع کردند.

بنابر آنچه گفته اند زیدیه در اصول اسلام مذاق معتزله و در فروع، فقه ابی حنیفه رئیس یکی از چهار مذهب اهل سنت را دارند. اختلافات مختصری نیز در پاره ای از مسائل در میانشان هست، (مطالب از ملل و نحل شهرستانی و کامل ابن اثیر مأخوذ

است)

شیعه اسماعیلیه و انشعاباتشان:

باطنیه: امام ششم شیعه فرزند پسری داشت بنام اسماعیل، (مطالب از کامل ابن اثیر و روضه الصفا و حبیب السیر و ابی الفداء و ملل و نحل شهرستانی و بعضی جزئیات آن از تاریخ آقاخانیه مأخوذ است.) که بزرگترین فرزندانش بود و در زمان حیات پدر وفات نمود و آن حضرت بمرگ اسماعیل استشهاد کرد حتی حاکم مدینه را نیز شاهد گرفت در این باره جمعی معتقد بودند که اسماعیل نمرده بلکه غیبت اختیار کرده است و دوباره ظهور می کند و همان مهدی موعود است و استشهاد امام ششم بمرگ او یک نوع تعمد بوده که از ترس منصور خلیفه عباسی بعمل آورده است و جمعی معتقد شدند که امامت حق اسماعیل بود و با مرگ او به پسرش محمد منتقل شد و جمعی معتقد شدند اسماعیل با اینکه در حال حیات پدر در گذشته امام می باشد و امامت پس از اسماعیل در محمد بن اسماعیل و اعقاب او است.

دو فرقه اولی پس از اندک زمانی منقرض شدند ولی فرقه ء سوم تاکنون باقی هستند و انشعاباتی نیز پیدا کرده اند.

اسماعیلیه بطور کلی فلسفه ای دارند شبیه بفلسفه ستاره پرستان که با عرفان هندی آمیخته می باشد و در معارف و احکام اسلام برای هر ظاهری باطنی و برای هر تنزیلی تأویلی قائلند؛ اسماعیلیه معتقدند که زمین هرگز خالی از حجت نمی شود و حجت خدا بر دو گونه است ناطق و صامت، ناطق پیغمبر و صامت ولی و امام است که وصی پیغمبر می باشد و در هر حال حجت مظهر تام ربوبیت است.

اساس حجت پیوسته روی عدد هفت می

چرخد بـاین ترتیب که یـک نـبی مبعوث می شود که دارای نبوت (شـریعت) و ولاـیت است و پس از وی هفت وصـی دارای وصایت بوده و همگی دارای یک مقام می باشند جز اینکه وصی هفتمین دارای نبوت نیز هست و سه مقام دارد. نبوت

و وصایت و ولایت . باز پس از وی هفت وصی که هفتمین دارای سه مقام می باشد و بهمین ترتیب.

می گویند: آدم علیه السـلام مبعوث شد با نبوت و ولایت، و هفت وصـی داشت که هفتمین آنان نوح و دارای نبوت و وصایت و ولایت بود و ابراهیم(ع) وصی هفتمین نوح و موسی وصی هفتمین ابراهیم و عیسی وصی هفتمین موسی و محمد(ص) وصی هفتمین عیسـی و محمد بن اسـماعیل وصی هفتمین محمد(ص) باین ترتیب محمد(ص) و علی و حسین و علی بن حسین سجاد و محمـدباقر و جعفر صـادق و اسـماعیل و محمـد بن اسـماعیل (امـام دوم حضـرت حسن بن علی را امـام نمی داننـد) و پس از محمـد بن اسـماعیل هفت نفر از اعقاب محمد بن اسـماعیل که نام ایشان پوشـیده و مسـتور است و پس از آن هفت نفر اول از ملوک فاطمیین مصر که الول آنان عبیدالله مهدی، بنیان گذار سلطنت فاطمیین مصر می باشد.

اسـماعیلیه معتقدنـد که علاـوه بر حجت خـدا، پیوسـته در روی زمین دوازده نفر نقیب که حواریین و خواص حجت انـد وجود دارد ولی بعضی از شعب (در وزیه) باطنیه شش نفر از نقباء را از ائمه میگیرند و شش نفر از دیگران.

در سال ۲۷۸ هجری (چند سال قبل از ظهور عبیدالله مهدی در آفریقا) شخصی خوزستانی و ناشناس که هرگز نام و

نشان خود را اظهار نمی کرد در حوالی کوفه پیدا شد شخص نامبرده روزها را روزه می گرفت و شبها را بعبادت می گذرانید و از دسترنج خود ارتزاق می کرد و مردم را مذهب اسماعیلیه دعوت نمود. بدینوسیله مردم انبوهی را بخود گروانید و دوازده نفر بنام نقباء از میان پیروان خود انتخاب کرد و خود عزیمت شام کرده از کوفه بیرون رفت و دیگر از او خبری نشد.

پس از مرد ناشناس، احمد معروف بقرمط در عراق بجای وی نشست و تعلیمات باطنیه را منتشر ساخت و چنانکه موخرین می گویند او نماز تازه ای را به جای نمازهای پنجگانه اسلام گذاشت و غسل جنابت را لغو و خمر را اباحه کرد و مقارن این احوال سران دیگری از باطنیه بدعوت قیام کرده گروهی از مردم را بدور خود گرد آوردند.

اینان برای جان و مال کسانی که از باطنیه کنار بودند هیچگونه احترامی قائل نبودند و از این روی در شهرهائی از عراق و بحرین و یمن و شامات نهضت راه انداخته خون مردم را می ریختند و مال شان را به یغما می بردند و بارها و بارها راه قافله حج را زده ده ها هزار نفر از حجاج را کشتند و زاد و راحلهشان را بیغما بردند.

ابو طاهر قرمطی یکی از سران باطنیه که در سال ۳۱۱ بصره را مسخر ساخته و از کشتار و تاراج اموال مردم فروگذاری نکرد و در سال ۳۱۷ با گروه انبوهی از باطنیه در موسم حج عازم مکه گردید و پس از درهم شکستن مقاومت مختصر دولتیان، وارد شهر مکه شد و مردم شهر و حجاج

تـازه وارد را قتـل عـام نمود و حتی در مسـجد الحرام و داخل کعبه جوی خون روان ساخت پیراهن کعبه را در میان یاران خود قسمت نمود و در کعبه را کند و حجر الاسود را از جای خود درآورده بیمین برد که مدت بیست و دو سال پیش قرامطه بود.

در اثر این اعمال بود که عامه مسـلمین از باطنیه برائت کرده آنان را خارج از آئین اسلام شمردند و حتی عبیدالله مهدی پادشاه فاطمی که آن روزها در آفریقا طلوع کرده خود را مهدی موعود و امام اسماعیلیه معرفی می کرد، از قرامطه بیزاری جست.

طبق اظهار مورخین، مشـخصه مـذهبی باطنیه این است که احکام و مقررات ظاهری اسـلام را بمقامات باطنی عرفانی تأویل می کنند و ظاهر شـریعت را مخصوص کسانی می دانند که کم خرد و از کمال معنوی بی بهره بوده اند با این وصف گاهی برخی از مقررات از مقام امامت شان صادر می شود.

نزاریه و مستعلیه و دروزیه و مقنعه:

عبیدالله مهدی که سال ۲۹۶ هجری قمری در آفریقا طلوع کرد بطریق اسـماعیلیه به امامت خود دعوت کرد و سلطنت فاطمی را تأسـیس نمود پس از وی اعقـابش مصـر را دار الخلافه قرار داده تـا هفت پشت بـدون انشـعاب سـلطنت و امامت اسـماعیلیه را داشـتند پس از هفتمین که مستنصر بالله سعد بن علی بود دو فرزند وی نزار و مستعلی سر خلافت و امامت منازعه کردند و پس از کشمکش بسیار و جنگهای خونین مستعلی غالب شد و برادر خود نزار را دستگیر نموده زندانی ساخت تا مرد.

در اثر این کشمکش پیروان فاطمین دو دسته شدند »نزاریه و مستعلبیه«

نزاریه گروندگان

حسن صباح می باشند که از مقربان مستنصر بود و پس از مستنصر، برای طرفداری که از نزار مینمود، بحکم مستعلی از مصر اخراج شد و به ایران آمده پس از چندی از قلعه الموت از توابع قزوین سر در آورد قلعه الموت و چند قلعه دیگر مجاور را تسخیر کرد و به سلطنت پرداخت در آغاز کار به نزار دعوت کرد و پس از مرگ حسن سال ۵۱۸ هجری قمری »بزرگ امید رودباری« و پس از وی فرزندش »کیا محمد« بشیوه و آئین حسن صباح سلطنت کردند و پس از وی فرزندش »حسن علی ذکره السلام« پادشاه چهارم الموتی روش حسن صباح را که نزاری بود برگردانیده به باطنه پیوست.

تا هلاکوخان مغول بایران حمله کرد، وی قلاع اسماعیلیه را فتح نمود و همه اسماعیلیان را از دم شمشیر گذرانید بنای قلعه ها را نیز با خاک یکسان ساخت و پس از آن در سال ۱۲۵۵ هجری آقاخان محلاتی که از نزاریعه بود در ایران بمحمدشاه قاجار یاغی شد و در قیامی که در ناحیه کرمان نمود شکست خورده به بمبئی فرار کرد و دعوت باطنی نزاری را بامامت خود منتشر ساخت و دعوتشان تاکنون باقی است و نزاریه فعلاً آقاخانیه نامیده می شوند.

مستعلیه – پیروان مستعلی فاطمی بودند که امامت شان در خلفاء فاطمین مصر باقی ماند تا در سال ۵۵۷ هجری قمری منقرض شدند و پس از چندی فرقه »بهره« در هند به همان مذهب ظهور کردند و تاکنون نیز میباشند.

دروزیه – طائفه دروزیه که در جبال دروز شامات ساکنند در آغاز کار پیروان خلفاء فاطمیین مصر بودند تا در ایام خلیفه ششم

فاطمی بدعوت نشتگین دروزی بباطنیه ملحق شدند دروزیه در »الحاکم بالله« که به اعتقاد دیگران کشته شده متوقف گشته می گویند وی غیبت کرده و به آسمان بالا رفته و دوباره به میان مردم خواهد بر گشت.

مقنعه – در آغاز پیروان عطاء مروی معروف به مقنع بودند که طبق اظهار مورخین از اتباع ابو مسلم خراسانی بوده است و پس از ابومسلم مدعی شد که روح ابو مسلم در وی حلول نموده است و پس از چندی دعوی پیغمبری و سپس دعوی خدائی کرد و سرانجام در سال ۱۶۲ در قلعه کیش از بلاد ماوراء النهر بمحاصره افتاد و چون بدستگیری و کشته شدن خود یقین نمود آتش روشن کرده با چند تن از پیروان خود داخل آتش شده و سوخت پیروان عطاء مقنع پس از چندی مذهب اسماعیلیه را اختیار کرده و بفرقه باطنیه ملحق شدند.

شیعه دوازده امامی و فرق ایشان با زیدیه و اسماعیلیه

اکثریت شیعه که اقلیت های نامبرده از آن منشعب و جدا شده اند شیعه امامیه و دوازده امامی نامیده می شوند و چنانکه گفتیم در آغاز پیدایش بعنوان انتقاد و اعتراض در دو مسئله اساسی از مسائل اسلامی پیدا شده اند بی آنکه در آئینی که طبق تعلیم پیغمبر اکرم(ص) در میان مسلمین معاصر آنحضرت بود سخنی داشته باشند و آن دو مسئله »حکومت اسلامی ومرجعیت علمی« بود که شیعه آن را حق اختصاصی اهل بیت می دانستند.

شیعه می گفتند: خلافت اسلامی که البته ولایت باطنی و پیشوائی معنوی لازم لاینفک آن است از آن علی و اولاد علی(ع) است که بموجب

تصریح خود پیغمبر اکرم(ص) و سائر ائمه اهل بیت، دوازده

تن می باشـند و می گفتند: تعلیمات ظاهری قرآن که احکام و قوانین شریعت می باشند در عین حال که به حیات معنوی کامل نیز مشـتملند دارای اصالت و اعتبارند و تا قیامت فسخ بردار نیسـتند و این احکام و قوانین را از راه اهل بیت باید بدست آورد و بس. و از اینجا روشن می شود که:

فرق کلی میان شـیعه دوازده امامی و شـیعه زیـدی این است که شـیعه زیـدی غالباً امامت را مختص باهل بیت نمی داند و عدد ائمه را به دوازده منحصـر نمی بینـد و از فقه اهـل بیت پیروی نمی کنـد بر خلاـف شـیعه دوازده امـامی. و فرق کلی میان شـیعه دوازده امامی و شـیعه اسـماعیلی نیز این است که اسـماعیلیه معتقدند که امامت به دور عدد »هفت« گردش می کند و نبوت در حضرت محمد(ص) ختم نشده است و تغییر و تبدیل در احکام شریعت بلکه ارتفاع اصل تکلیف خاصه بقول باطنیه مانع ندارد بر خلاف شـیعه دوازده امامی که حضـرت محمـد(ص) را خاتم الانبیاء می داننـد و برای وی دوازده وصـی و جانشـین قائلند و ظاهر شریعت را معتبر غیر قابل نسخ می بیند و برای قرآن کریم هم ظاهر و هم باطن اثبات می کنند.

خاتمه فصل: دو طائفه شـیخیه و کریمخانیه که در دو قرن اخیر در میان شیعه دوازده امامی پیدا شده اند نظر به اینکه اختلافشان با دیگران در توجیه پاره ای از مسائل نظری است نه در اثبات و نفی اصل مسائل، جدائی ایشان را انعشاب نشمردیم.

و همچنین فرقه »علی اللهی« از شیعه ۱۲ امامی که غلاه نیز نامیده می شوند و مانند باطنیه

شیعه اسماعیلی تنها به باطن قائلند؛ از این روی که هیچگونه منطق منظمی ندارند به حساب نیاوردیم.

برای شناسائی فرق مختلف شیعه و عقاید آنها و بررسی صحت و بطلان آن عقاید کتب زیر معرفی می شود

۱. شیعه در اسلام، علامه طباطبایی

۲. ملل و نحل، استاد جعفر سبحانی، ۶ جلد و یا فرهنگ فرق و مذاهب اسلامی، همان مؤلف.

انواع گروههای مذهب شیعه را معرفی کنید؟

پرسش

انواع گروههای مذهب شیعه را معرفی کنید؟

پاسخ

اصطلاح شیعه از زمان رسول خدا۹ بر پیروان علیاطلاق میشد. در روایات زیادی که از اهلسنّت نیز نقل شده وارد شده است که پیامبر۹ پس از تلاوت آیه: "إِنَّ الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّـلِحَـتِ أُوْلَـئكَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّه;(بیّنه،۷)]امّا[کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، بهترین مخلوقات]خدا[هستند" فرمود: "هم أنت و شیعتک یا علی; آنان یعنی "خیرالبریّه" تو و شیعیانت میباشید یا علی."(تفسیر نمونه، آیهالله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۲۷، ص ۲۰۹ ۲۱۱، نشر دارالکتب الاسلامیه.) امّا چگونگی پیدایش شیعه و فرقهای آن، و اینکه کدام فرقه براساس قرآن، برحق است، روز هجدهم ذیالحجه آخرین روزی که پیامبر۹ میتوانست با جمع کثیری از امت اسلام، که از نواحی مختلف آمده بودند، سخن بگوید خداوند فرمان داد تا پیامبر۹ رهبر و امام مسلمانان را برای آینده معرفی کند: "یَأَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُو وَاللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاس;(مائده،۶۷) ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً به مردم برسان; و اگر نکنی، رسالت او را انجام ندادهای، خداوند تو را از]خطرات احتمالی[مردم نگاه میدارد." پیامبر۹ با آمدن این فرمان، مردم را از امامت الهی علیآگاه ساخت; با همین نصب بود که همه دین خدا، حتی رهبرش، کامل شد; پس فرمود: "الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الْا سِّسْلَمَ دِینًا;(مائده،۳) امروز]هجدهم ذیالحجه، روز نصب علیاز طرف خداوند به امامت[کافران از دین شما مأیوس شدند; بنابراین از آنها نترسید و از

]مخالفت[من بترسید. امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آیین]جاویدان[شما پـذیرفتم." این مقـدمه برای این گفته شـد که اگر بین مسـلمین مـذاهب گوناگون اختلاف ایجاد شـد; برای آن بود که از فرمان الهی سرپیچی کردند; و به فرقههای مختلف تقسیم شدند; امّا شیعه گوش به فرمان الهی سپرد و به امامت علیایمان آورد و اسـلام واقعی و الهی در قـالب تشـیع، به حیات خود ادامه داد. ولی در همین طریق نیز، گروهی از فرمان الهی سـرباز زدنـد و امامت بعضـی از ائمّه: را نپذیرفتند، زیرا علاوه بر آنکه پیشاپیش و از قبل، پیامبر۹ نام دوازده رهبر الهی را که هنوز متولد نشده بودند، بیان فرموده بود،(بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۲۳، ص ۲۸۹، مؤسسه الوفأ بیروت.) علاوه بر این، علیکه رهبر الهی بود، خود امام بعـدی را که باز به تعیین الهی بود، مشـخص فرموده و بـدین ترتیب هر رهبر الهی، رهبر بعـد از خود را تعیین میکرد، ولی همانطور که عدهای به تعیین الهی در مورد علیتن نداده; عدهای هم به تعیین ائمّه: در مورد امام بعدی خود که به امر خدا بود تن ندادند; و به رأی و سـلیقه خود عمل کردند و مسـیری غیر از راه خدا را پیمودند; بدین ترتیب بود که امامیّه نیز به چند فرقه تبدیل شد. با این مقدمه، روشن شد که صرف اینکه فرقهای از فِرَق، شیعه باشد، امتیاز، محسوب نمیشد، مگر آنکه تا آخر راه، ملتزم به تعیین الهی در "اصل امامت" باشد; مانند شیعه دوازده امامی اثناعشری

که تا آخرین امام خود، به سلیقه شخصی عمل نکرد؛ و تن به فرمان الهی داد. غیر از شیعه دوازده امامی، همه فرقهها در مسئله امامت، از فرمان الهی خارج شدند که مهمترین آنها فرقههای "زیدیّه" و "اسماعیلیّه" هستند. فرقه اوّل، سخن امام سجاد7 را با آنکه به نظر آنان امام سجاد رهبری بود که خدا او را تعیین کرده بود در امامت فرزندش، امام باقر7 نپذیرفتند و به سلیقه و رأی خودشان، قائل به امامت پسر دیگر امام سجاد7 شدند که "زید" نام داشت و از آن به بعد نیز خود به گروههای مختلفی تقسیم شدند. و فرقه دوّم اسماعیلیه سخن امام صادقرا که فرمان خدا بود در مورد امامت امام موسی بن جعفر7 نپذیرفتند، و با سلیقه و رأی خود، به امامت فرزند دیگر امام قائل شدند که "اسماعیل" نام داشت و از آن به بعد به گروههای مختلف تقسیم شدند و گروهها و فرقههای دیگر شیعه نیز به همین روش به وجود آمدند.(ر.ك: تفسیر نمونه، آیهالله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۴، ص ۲۵۷ ۲۷۲ و ج ۵، ص ۲ ۲۲، نشر دارالکتب الاسلامیّه / اصول کافی، کلینی، کتاب الحجّه، ج ۱، ص ۲۸۶ ۴۳۸، نشر دارالاضوأ بیروت.) البته همانطور که اشاره شد؛ فرقههای شیعه بیشتر از آن است که بیان شد، ولی طرح و بحث قرآنی در این باره ممکن نیست.

از چه زمانی شیعه وجود یافت؟

اشاره

سنّی ها که حضرت علی را به عنوان امام اول قبول ندارند؛ این موضوع چه ارتباطی به طرز نماز خواندن آن ها دارد؟

پرسش

از چه زمانی شیعه وجود یافت؟

سنّی ها که حضرت علی را به عنوان امام اول قبول ندارند؛ این موضوع چه ارتباطی به طرز نماز خواندن آن ها دارد؟

پاسخ

پیش از پرداختن به پاسخ تذکر این نکته لازم است که پیدایش مذهب تشیع به زمان حیات پیامبر اکرم باز می گردد و پیامبر اکرم خود هسته اصلی تفکر شیعی را بنا نهاده است برای نمونه حدیثی را در این باره به روایت اهل سنت یادآور می شویم سیوطی از دانشمندان به نام اهل سنت در تفسیر معروفش "الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور"، ذیل آیه سوره "إِنَ ٱلَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّـٰلِحَـٰتِ أُولَـٰٓئِكَ هُم خَیْرُ الْبَرِیَّه ِ؛(بینه ۷) گفته است ابن عساکر از جابر بن عبدالله، حدیثی در کتاب خود یاد کرده است که جابر می گفت ما نزد پیامبر اکرم بودیم که علی وارد شد؛ حضرت با دیدن علی فرمود: "و الذی نفسی بیده ان هذا و شیعته لهم الفائزون یوم القیامه و نزلت "إِنَ ٱلَّذِینَ ءَامَنُوا..."؛ سوگند به آن که جان در ید قدرت اوست این شخص]علی و شیعه او در روز قیامت فائز و رستگار و موفق اند و آیه "إِنَ ٱلَّذِینَ ءَامَنُوا؛]درباره آن ها[نازل شده است " سیوطی روایتی

دیگر به همین معنا از ابن عباس نقل کرده است

بنابراین روایت و روایاتی دیگر، شالوده تفکر شیعی در دو محور "حکومت اسلامی و "مرجعیت علمی و دینی از همان دوران اولیه تبلیغ دین مبین اسلام ریخته شده آن چه مجموعه مسلمانان را به دو فرقه شیعه و سنی تقسیم کرد، اختلاف بر دو محور یاد شده بین این دو

گروه بود.

هواداران و پیروان علی نظر به مقام و منزلت و دستورات مؤکّدی که پیامبر اکرم درباره جانشینی آن حضرت داده بود، در برابر گروه مخالف که با عجله و بدون مشورت و رعایت دستورات اکید رسول خدا۹، ابوبکر را به جانشینی او انتخاب کرده بودند، از جهت اعتقادی موضع گرفته همچنان به پیروی از علی و عمل به دستور پیامبر۹ ادامه دادند.

از آن پس رفته رفته و با قوت گرفتن و گسترده شدن تفکر شیعی مباحثات و مجادلات و گفتگوهای فراوانی بین دانشمندان شیعی و سنی رخ داد که در نتیجه آن دامنه اختلاف های یاد شده گسترده تر گردید و پای شماری از مباحث کلامی چون علم و عصمت امام نیز به دایره بحث و گفتگو باز شد.(برای آگاهی بیشتر از سیر تفکر شیعی ر.ک "شیعه در اسلام علامه طباطبایی انتشارات جامعه مدرسین / "تاریخ شیعه تألیف آیه الله محمد حسین مظفر و ترجمه: دکتر سید محمد باقر حجتی دفتر نشر فرهنگ اسلامی)

یادآور می شویم که دانشمندان و عالمان شیعی برای اثبات حقّانیت مذهب خویش کتاب های مسبوطی تألیف کرده اند که "عبقات الانوار" در ده ها جلد، تألیف علامه میر حامد حسین لکهنودی نیشابوری و "الغدیر" در ۱۱ جلد، تألیف علامه امینی و "احقاق الحق از نمونه های برجسته آن هاست کتاب "الرجعان (مجموعه مکاتبات دو عالم شیعی و سنی نوشته های استاد تیجانی (از دانشمندان اهل سنّت که به مذهب تشیّع گرویده است که به فارسی ترجمه شده در این باره قابل استفاده است

"تشیع و "تسنن در معارف اسلامی و احکام شرعیه

با یکدیگر تفاوت های زیادی دارند، اما ریشه همه این اختلافات به مسأله امامت و جانشینی پیامبر۹ برمی گردد.

شیعیان پیرو حضرت علی و معتقد به جانشینی بلا فصل آن حضرت بعد از پیامبر اسلام و نص ّولایت او در غدیرخم از طرف پیامبر می باشند; و امامان معصوم را یکی پس از دیگری جانشین پیامبر، و بیان کننده قرآن و احکام الهی می دانند، و معتقدند که تمام وظایف و شؤون پیامبر جز دریافت وحی برای آنان ثابت است به همین جهت احکام و معارف اسلامی را از آنان دریافت نموده و پیرو مکتب اهل بیت می باشند.

اما اهل تسنن این اعتقاد را ندارند و جانشینی پیامبر را به بیعت جمعی از مسلمانان با فردی و یا وصیت یک خلیفه نسبت به خلیفه بعد از خود و... معتبر می دانند، و معتقد به خلافت ابوبکر، عمر و عثمان بعد از پیامبر۹ هستند و حضرت علی را خلیفه چهارم می دانند.

آنان منصبی را که شیعیان برای امامان معصوم قائلند، قبول ندارند، و اغلب آنان در احکام و معارف اسلامی از فتاوای چهار امام معروف خود، و احادیثی که در کتاب های حدیثی شان مانند: "صحاح سته و... جمع آوری شده پیروی می کنند; از آن جا که شیعه براساس حدیث "ثقلین و ادله دیگر، در احکام و معارف اسلامی پیرو مکتب اهل بیت (قرآن و عترت می باشد; ولی اهل سنت از آنان پیروی نمی کنند; به همین جهت بین شیعه و اهل سنت در معارف اسلامی و احکام شرعیه تفاوت هایی وجود دارد که در کتاب های مربوط به آن مانند کتاب الخلاف الشیخ الطوسی ; الفقه المقارن للاحوال الشخصیه بین المذاهب الاربعه

السنّه و المذهب الجعفری بدران ابوالعینین بدران بحوث فی الملل و النحل استاد جعفر سبحانی امنوأ علی عقائد الشیعه الامامیه و تاریخهم الشیخ جعفر السبحانی الامام الصادق المذاهب الاربعه اسد حیدر; کتاب های دیگر بیان اشاره شده است

در "تشیع و "تسنن فرقه ها و مذاهب مختلفی وجود دارد.

مهمترین فرقه تشیع شیعه امامیه اثنی عشریه است که معتقد به امامت امامان دوازده گانه از حضرت علی تا امام مهدی غ هستند، و اکثریت تشیع را این فرقه تشکیل می دهند، و به آنان شیعه جعفری نیز گفته می شود.

مهمترین فرقه ها و مذاهب اهل تسنن نیز چهار تا است

۱ مالکیه پیروان ابوعبدالله مالک بن انس بن مالک ۲ حنفیه پیروان ابوحنیفه نعمان بن ثابت ۳ شافعیه پیروان ابوعبدالله محمد بن ادریس شافعی ۴ حنبلیه پیروان ابوعبدالله احمد بن محمد بن حنبل ر.ک دایره المعارف تشیع ج ۴، ص ۲۷۱ ۴۰۲، نشر شهید سعید محبّی / معارف و معاریف سید مصطفی دشتی ج ۶، ص ۳۴۸ ۳۵۳ و ۶۰۰ ۶۰۹ / فرهنگ فرق اسلامی دکتر محمد جواد مشکور، با مقدمه و توضیحات استاد کاظم مدیر شانه چی آستان قدس رضوی)

با توجه به مطالب بالا می گوییم چون ریشه اختلاف به طور کلی در فروع به دلیل اختلاف در اصول است علت اختلاف هایی که بین شیعه و سنی در نماز وجود دارد نیز، به دلیل اختلاف هایی است که در اصول مشاهده می شود. شیعه فروع و احکام جزئی که در قرآن

نیامـده را از پیامبر اکرم و جانشـینان به حق آن حضـرت می گیرنـد، اما اهل سـنت از اصـحابی ماننـد ابوهریره و... به دست می آورند. علمای اهل سـنت در صدر اسـلام برخی فروع مانند دست بسـته نماز خواندن در نماز را از پیش خود اضافه کردند، در حالی که نه پیامبر۹ این گونه نمـاز می خوانـد و نه می توان آن را از قرآن اثبات کرد; اما علمای شـیعه احکام را از چهار منبع]قرآن روایات عقل و اجماع استنباط می کنند; از این رو، در برخی احکام مانند طرز نماز خواندن اختلاف به وجود می آید.

علت پیدایش فرقه های شیعی باطنی ،زیدی و ... در قرون اولیه اسلام چیست.

پرسش

علت پیدایش فرقه های شیعی باطنی ،زیدی و ... در قرون اولیه اسلام چیست.

پاسخ

مسـلمانان، پس از پیامبر اسـلام به دو گروه بزرگ تقسـیم شدند: شیعه و سنی. و این دو گروه، هر کدام به گروه های متعددی تقسـیم شدند. شـیعه در زمان حضرت علی، امام حسن و امام حسین(ع) هیچگونه انشعابی نداشت. پس از شهادت حضرت امام حسـین(ع) اکثریت شـیعه به امامت فرزنـد ایشان حضـرت امام زین العابـدین(ع) قائل شدنـد و اقلیتی به امامت محمـد بن حنفیه معتقد گشتند. این اقلیت به نام «شیعه ی کیسانیه» معروف شدند.

پس از شـهادت امام زین العابدین، اکثریت شیعه به امامت فرزند آن حضرت امام محمدباقر(ع) قائل شدند و اقلیتی زید را امام دانسـتند. این اقلیت را «شـیعه ی زیـدیه» می گوینـد. پس از رحلت حضـرت امام باقر(ع)، شـیعیان او به فرزندش امام صادق(ع) ایمان آوردنـد. پس از رحلت حضـرت امام صادق(ع) اکثریت شـیعه به فرزنـد او امام موسـی الکاظم(ع) روی آوردند و اقلیتی پسر دیگر امام صادق(ع) اسماعیل را به امامت انتخاب کردند. این اقلیت به نام «شیعه ی اسماعیلیه» معروف شدند.

پس از شـهادت امام موسـی الکاظم(ع) اکثریت شیعه به امامت فرزندش حضرت امام رضا(ع) قائل شدند و برخی در خود امام موسـی الکاظم توقف کردند. این اقلیت به نام «واقفیه» معروف هسـتند. پس از امام رضا(ع) تا حضـرت مهدی(ع) انشعاب قابل توجهی به وجود نیامد و شـیعیان پس از امام رضا به امام جواد و پس از او به امام هادی، امام حسن عسـکری و امام زمان ایمان آورنـد. این اقلیتها، در انـدک زمانی منقرض شدنـد جز دو فرقه ی زیـدیه و اسـماعیلیه که تاکنون پایـدار مانـده اند، (شـیعه در اسلام، ص ۳۲).

شیعه ی دوازده امامی

دو گونه است:

الف. شیعه ی دوازده امامی پایبند به احکام شریعت و معتدل در اعتقاد.

ب. شیعه ی دوازده امامی غالی.

گروه دوم، اقلیت ناچیز را تشکیل می دهند. جمع کلمه غالی «غلات» است. غلات به معنای غلو کنندگان می باشد.

کلمه ی غلو به معنای تجاوز از حد است، (صحاح اللغه). این اقلیت، درباره امامان معصوم اعتقادات خاصّی دارند. به عنوان مثال برخی از آنان معتقدند که خداوند، کار جهان را به حضرت علی(ع) سپرده است، برخی از آنان می گویند: امام صادق(ع) غایب شده و وفات نکرده است و برخی می گویند: ابن ملجم علی(ع) را نکشت بلکه علی(ع) به آسمان عروج کرده و کسی که کشته شده، او نبوده است و حتی برخی از اینها می گویند که جبرئیل وحی را باید به علی(ع) می رسانید و خیانت کرد که وحی را بر حضرت محمد(ص) آورد، (تاریخ ادیان و مذاهب جهان، ج ۳، ص ۱۳۶۴، عبدالله مبلّغی آبادانی). این نوع اعتقادات، تجاوز از حد و غلو نامیده می شوند.

علی اللهی ها، جزو غلات شیعه ی دوازده امامی هستند، (شیعه در اسلام، ص ۴۰، س ۵)

برای مطالعه عقاید علی اللهی ها به لغتنامه ی دهخدا، کلمه ی «علی اللهی» مراجعه کنید و می توانید به تاریخ ادیان و مذاهب جهان نوشته ی عبدالله مبلغی آبادانی مراجعه کنید.

درباره کافر بودن و کافر نبودن علی اللهی ها باید گفت:

غلات به معنای غلو کنندگان در اعتقاد و متجاوزان از حد اعتدال، چند طایفه اند: طایفه ای می گویند: حضرت علی(ع) اله و خدای مجسم است. اگر چنین گفته باشند هم نجس و هم کافر هستند. طایفه ای از غلات می گویند: جهان را خداوند آفریده ولی کار تشریع و تکوین به دست حضرت علی(ع) سپرده شده است. این اعتقاد را تفویض و

معتقـدان به آنرا مفوضه گوینـد. اگر کسـی آگاهانه و عمدا چنین بگوید، تردیدی در کفر او نیست ولی اگر شـبهه ای برای او حاصل شده و در اثر مطالعه برخی از روایات و دعاها به چنین اعتقادی رسیده، در این صورت، نمی توان به کفر او حکم کرد.

به طور کلی غلوی که به توحید در خالقیت و توحید در ربوبیت تکوینی و تشـریعی و توحید در الوهیت و عبودیت ضـرر نزند، هر چنـد مردود است اما موجب کفر نمی شود، (التنقیح فی شـرح العروه الوثقی، ج ۲، ص ۷۳، میرزا علی تبریزی غروی، چاپ نجف).

بـا تـوجه به مطـالب فـوق از جهت معنـای لغوی , واژه شـیعه به معنـای پیروی کردن و دنبـاله رو بودن است و از نظر کلامی و اعتقادی , شـیعه به کسـی گفته می شود که اولین خلیفه و جانشـین پیامبر(ص) را علی (ع) بداند. و در اصطلاح اخلاقی شیعه علی (ع) بودن به معنی پیرو آن حضـرت بودن , یعنی این که انسـان شـیوه زنـدگی و رفتار و اخلاق خود را بر اساس زنـدگی علی (ع) تنظیم نمایـد; یعنی آن حضـرت و اولاـد طاهرینش را عملا" راهنما و الگوی زنـدگی خویش قرار دهـد و بکوشـد تا کیفیـات نفسانی , اخلاقی و همچنین ظواهر زنـدگی خود را به کیفیات و کمالات آن حضـرات (ع) نزدیک نمایـد; یعنی این که انسـان در زنـدگی فردی و اجتمـاعی اش و همچنین در زنـدگی طبیعی و معنوی , پـایش را جای پای آن اولیا معصوم (ع) بگذارد و شیعه و دنباله رو ایشان باشد; منتهی نکته قابل توجه این است که این

تشیع , دنباله روی و همانند سازی , بدون محبت , عشق , دلبستگی و ارادت قلبی به ایشان هرگز میسر نمی باشد و از لوازم بسیار ضروری و اساسی شیعه بودن همانا محبت و علاقه قلبی به ایشان است.

آنچه از مجموعه روایات درباره صفات شیعه می توان فهرست نمود به شرح زیر است:

۱- محافظت بر وقت نمازها

۲- حفظ اسرار

۳- بذل اموال و مواسات با برادران دینی

۴- عبادت و شب زنده داری و روزه فراوان

۵- گریه و زاری بسیار در برابر خداوند

۶- دوری از شهوات و پرخوری

۷- اطاعت و پیروی کامل از ائمه (ع) و اوامر آنها

برای توضیح بیشتر به بحارالانوار جلد ۶۸ صفحه ۱۴۹ و ترجمه کتاب «صفات الشیعه» شیخ صدوق مراجعه نمایید.

تشیع در طول تاریخ پر بار خود، فراز و نشیب های فراوانی را پشت سر گذاشته است ؛ فرازهایی که گاه این مکتب را در آستانه تسلط بر کلّ جهان اسلام قرار داده و نشیبهایی که گاه آن را در سراشیبی سقوط نمایانده است. در این میان، آنچه این مکتب را متمایز کرده، عناصری ما نند پیشینه دیرین غنا در ابعاد مختلف معارف اسلامی، ادّعای توان تشکیل حکومت و به اثبات رسانیدن این ادّعا در مقاطعی چند و بالاخره هویّت مستقل آن در طول تاریخ بوده است ؛ هویتی که گاه آن را در تقابل با جریان های کلامی - سیاسی دیگر قرار داده و موجبات تنش هایی را فراهم آورده است. این تنش ها گاه از برخوردهای فیزیکی فراتر رفته بستر ابهام زادیی و تشکیک در مبانی عملکرد و هویت این مکتب را گسترده است.

برخی از مورخان وارونه نگار و تحلیلگران وارونه نگر در ارائه چهره ای

غیر حقیقی از این مکتب به جهانیان نقشی بس مهم داشته اند؛ به گونه ای که متأسفانه برخی از مطالبی که در طول تاریخ تشیع بارها نادرستی آن توسط متفکران شیعی اثبات شده است هنوز در بعضی از نوشته ها به صورت اصولی مسلّم این مکتب آورده می شود.

از این رو، اهدافی چون ابهام زدایی از خاستگاه و جرهان های تاریخی این مکتب و نیز پاسخگویی به پر سش های تاریخی غیر مغرضانه می تواند انگیزه مناسبی برای پژوهش و نگارش درباره تشیع فراهم آورد.

واژه شناسی اصولاً واژه شیعه به چه معنا است؟

به منظور روشن تر شدن بحث، بررسی معنای لغوی و اصطلاحاتی این واژه ضرورت دارد:

شیعه در لغت

کتاب هایی چون «القاموس المحیط»۱، «تاج العروس»۲ «لسان العرب»۳ و «النهایه ابن اثیر»۴ شیعه را دارای معانی زیر دانسته اند:

۱. پیرو و یاور در این کتب آمده است: «شیعه الرجل ای اتباعه و انصاره؛۵ شیعه کسی، یعنی پیروان و یاورانش» در قرآن کریم نیز این واژه در این معنا به کار رفته است ؛ چنان که در داستان حضرت موسی(ع) می خوانیم: در فوجد فیها رجلین یقتتلان هذا من شیعته و هذا من عدوه ۶

حضرت موسی(ع) در شهر با دو نفر برخورد کرد که با هم در نزاع بودند یکی از آن ها از پیروانش بود و دیگری از دشمنان او.

درباره این معنا توجه به د و نکته ضرورت دارد:

الف) لازم نیست شخصی رهبر مثبت باشد؛ برای مثال پیروان خاندان ابو سفیان «شیعه - آل ابی سفیان» خوانده می شوند.

ب) کار برد این واژه نشان دهنده شدت همبستگی میان پیرو و رهبر است ؛ همبستگی ای که در کاربرد و اژه هایی چون «اتباع»(پیروان) دیده نمی شوند.

بنابر این، می توان چنین نتیجه

گرفت نسبت میان واژه های شیعه و «تبع» عموم و خصوص مطلق است. یعنی هر شیعه ای تبع خوانده می شود، ولی هر تبع و پیروی شیعه نیست. این سخن را می توان با تعریف راغب اصفهانی از واژه شیعه نیز تأیید کرد؛ زیرا او که معمولاً به ریشه یابی واژه های قرآنی می پردازد، این واژه را از خانواده شیاع به معنای انتشار و تقویت، شمرده است و شیعه را کسانی دانسته که انسان به وسیله آن ها تقویت می شود و انتشار پیدا می کند؛۶

به عبارت دیگر شیعیان فرد، کسانی هستند که از جهت زمان و مکان باعث افزایش گستره وجودی وی می گردند.

۲. گروهی که حول محوری خاص اجتماع کرده اند؛ « کل قوم اجتمعوا علی امرتهم شیعه » این معنا بر خلاف معنای قبلی، غیر نسبی است؛ در آن نسبت میان پیرو و رهبر دیده نشده است و به هر گروه مستقل دارای مرام گفته می شود. آیه شصت و نهم سوره مریم از موارد استعمال قرآنی این معنا به شمار می آید: « ثم لننزعن من کل شیعه ایهم أشد علی الرحمن عتیّا ۷ سپس از میان هر گروه آن را که بر خداوند نافرمان تر بود، بیرون می کشیم.

۳. هماهنگ در اهداف اصول و مبانی

در این کاربرد، دو شخص که اهداف و اصول و مبانی مشترک دارند، شیعه یکدیگر خوانده می شوند؛ گرچه معمولاً شخص متأخر را شیعه شخص متقدم می نامند. در کتب واژه شناسی به این معنا کم تر اشاره شده است، اما می توان کاربرد آن را در قرآن کریم مشاهده کرد. در آیه هشتاد و سوم سوره صافات آمده است: « وان من شیعته لابراهیم ... ؛ ابراهیم از شیعیان او(نوح) بود {M...»

این آیه حضرت ابراهیم(ع)

را از شیعیان حضرت نوح(ع) معرفی می کند. با توجه به برخورداری ابراهیم از شریعت مستقل نمی توان او را پیرو حضرت نوح(ع) دانست. آن ها در اصول و مبانی و اهداف مشترک بودند.

جالب آن است که بعضی در این آیه ضمیر «شیعته» را به حضرت محمد(ص) بر گردانده اند. در این صورت معنای آیه چنین می شود: حضرت ابراهیم(ع) از شیعیان حضرت محمد(ص) بود۸... با توجه به آن که حضرت ابراهیم(ع) از نظر زمانی پیش از حضرت محمد(ص) می زیست، شیعه را در این جا به معنای «منهاج و دین یکسان داشتن» تفسیر کرده و چنین گفته اند: «هو(ابراهیم) علی منهاجه [محمد(ص)] و دینه...

شیعه در اصطلاح

این واژه در میان مسلمانان وابستگی ویژه ای با حضرت علی(ع) پیدا کرده است ؛ وابستگی ای که در نوشته ای مختلف به شکل های مختلف نمود یافته است؛

۱. شیعه به معنای دوستدار و محبّ حضرت علی(ع) است.

۲. شیعه یعنی کسی که حضرت علی(ع) را از عثمان برتر می داند و در مقابل شیعه علی(ع) شیعه عثمان قرار دارد.

۳. شیعه کسی است که حضرت علی(ع) را از عثمان و دو خلیفه نخستین و همه صحابه برتر می داند.

۴. شیعه کسی است که به جانشینی بلا فصل حضرت علی(ع) اعتقاد دارد.

البته هیچ یک از این تعاریف جامع و مانع نیست.

شاید بتوان با توجه به فرقه های مختلف شیعه در طول تاریخ عبارت زیر را بهترین تعریف برای این واژه دانست: شیعه کسی است که جانشینی حضرت علی (ع) را از راه نصّ ثابت دانسته و حضرت علی(ع) را سزاوارترین شخص برای جانشین حضرت پیامبر اکرم(ص) می داند.

در این تعریف بر واژه نصّ تأکید شده است که نقطه افتراق شیعه و گروه های دیگر است ؛

زیرا گروه های دیگر جانشینی پیامبر اکرم(ص) را انتخابی می دانند، ولی شیعه آن را به نص و بیان حضرت پیامبر اکرم(ص) منوط دانسته است.

واژه نص در این جاعام است و هر دو نوع نص جلیّ و خفی [نصّ اسمی و نصّ وصفی را شامل می شود:

مراد از نصّ جلیّ یا نصّ اسمی آن است که بگوییم: پیامبر اکرم(ص) جانشین خود(حضرت علی) را مشخصاً با ذکر نام معرفی کرده است ؛ چنان که گروه جارودیه از فرقه زیدیه چنین اعتقادی دارند.۹

مراد از نصّ وصفی آن است که بگوییم پیامبر اکرم(ص) تنها اوصاف جانشین خود را ذکر کرده و این اوصاف تنها بر حضرت علی(ع) منطبق است ؛ اما امت آن را بر افراد دیگر تطبیق دادند.

عمومیت واژه نصّ به ماکمک می کند تا برخی از گروه های زیدیه را که قائل به نصّ وصفی اند، از دایره تشیع خارج نسازیم. قید توضیحی سزاوارترین شخص نیز به همین جهت آورده شده است ؛ زیرا این گروه ها بر خلاف بعضی دیگر از گروه های شیعه خلافت دو خلیفه اول را نیز نا مشروع نمی دانند.

با این تعریف افرادی که تنها در شمار دوستداران حضرت علی(ع) جای دارند، از دایره شمول واژه شیعه خارج می شوند.

تشیع اعتقادی و سیاسی

تشیع اعتقادی و سیاسی یعنی چه؟ و چه تفاوتی میان آن دو وجود دارد؟

برخی از نویسندگان مفهوم تشیع را به دو بخش اعتقادی یاروحی و سیاسی تقسیم کرده اند و به تبیین جداگانه آن ها پرداخته اند. در نظر اینان شیعه اعتقادی کسی است که اولاً در بعد کلامی به خلافت بلا فصل حضرت علی(ع) اعتقاد داشته باشد و ثانیاً در بعد فقهی مشروعیت انحصاری مرجعیت علمی حضرت علی (ع) و

اهل بیت عصمت را بپذیرد نه آن که آنها را مانند صحابه و تابعین دیگر، دارای حق افتا بدانند. در نگاه شیعه اعتقادی، حق اظهارنظر نهایی در بیان احکام فقهی تنها به حضرت علی(ع) و ائمه علیهم السلام تعلق دارد.۱۰

تشیع سیاسی آن است که شخص، بدون اعتقاد به مبانی فکری شیعه، در جهت درگیری های سیاسی از رهبری اهل بیت(ع) در مبارزه با ظلم و بیداد خلفا حمایت کند. طبق این تعریف، بسیاری از زیدیه که در قیام هایی همچون قیام زید و فرزندش یحیی علیه حکومت اموی شرکت جسته یا از آن جانبداری کردند شیعه سیاسی به شمار می آیند .۱۱

این نظر به خروج بسیاری از شیعیان زیدی از دایره تشیع اعتقادی(مفهوم حقیقی تشیع) می انجامد ؛ در حالی که کتب ملل و نحل و کلامی آن ها از شیعیان شمرده اند. افزون بر این، زیدیان به جوهره اصلی تشیع اعتقاد دارند، گرچه بعضی از آن ها دایره نص را وسیع تر کرده آن را شامل نص وصفی نیز می دانند.

شیعه و واژه های متداول واژه هایی مانند رافضی که گاه به معنای شیعه استعمال می شود، چه تفاوتی با مفهوم شیعه دارد؟

واژه شیعه مفهومی عام است که طبق تعریف پذیرفته شده همه فرقه ها و گروههای شیعی، مانند زیدیه و کیسانیه و اسماعیلیه و... را شامل می شود ؛ اما در این میان واژه های دیگری نیز وجود دارد که با این مفهوم عام تفاوت هایی دارد برخی از این واژه ها عبارت است از:

۱. رافضی : رفض به معنای رد کردن و ترک و و اگذاشتن کاری است. مخالفان شیعه این واژه را معمولاً برای مذمّت و بد گویی به کار می برند.۱۲

درباره این واژه گفته شده است:

از آن جا که شیعیان خلافت دو خلیفه اول را رد کردند رافضی خوانده می شوند.۱۳

برخی نیز گفته انـد. رافضـی به شـیعیانی گفته می شود که به جهت موضع نسـبتاً ملایم زید درباره دو خلیفه اول در هنگام قیام خود، اردوی وی را ترک کردند.۱۴

هر یک از دو معنا را که بپـذیریم واژه رافضـی با شـیعه در مفهوم عامش مترادف نیست ؛ زیرا این کلمه گروه هایی از زیدیه را در بر نمی گیرد.

۲. جعفری : امام جعفر صادق(ع) با تلاش بسـیار خود به شـیعیان معتقد به رهبری امامان معصوم(ع) هویّت فقهی و کلامی ویژه ای بخشید. از این رو، شیعیان بهره مند از آموزه های آن بزرگوار جعفری شهرت یافتند.

امروزه واژه جعفری با شـیعه اثنی عشـری مترادف می نماید؛ اما ذاتاً اسـماعیلیان را نیز شامل می شود ؛ زیر آن ها به امامت امام جعفر صادق(ع) اعتقاد دارند.

۳. امامی : در دوران هر یک از امامان به شـیعیانی که به امامت امامان معصوم(ع) از فرزندان حضـرت فاطمه(س) اعتقاد داشـته اند و این خط سیر را تا امام دوازدهم ادامه می دادند، امامی خوانده می شدند. امامی در سیر تاریخی اش، به تناسب زمان های مختلف معانی دیگر، چون ترادف با شیعه در زمان حضرت علی(ع) نیز داشته ۱۵ ولی امروزه معنایی معادل اثنا عشریه دارد.

۴. خـاصّه: این واژه بیش تر درمتون فقهی و در مقابـل لفـظ عـامه(اکثریت مسـلمانان) به کـار می رود و به معنـای شـیعه است. معنای ویژه تر این واژه درمتون فقهی امامیه اثنا عشریه است که فقه خود را از امامان معصوم دوازده گانه می گیرند.

۵. علوی : شایـد این واژه در زمان هایی برگرایش کلامی شیعه(اعتقاد به برتری حضـرت علی(ع)) دلالت می کرده است ؛ اما بعدها بیش تر در معنای

نسبی اش بیان وابستگی نسبی افراد به حضرت علی(ع) به کار رفته است.

۶. فاطمی : این واژه بیش تر درمعنای نسبی کار برد دارد و برای تبیین تمایز فرزندان امام حسن و امام حسین علیهما السلام – از فرزندان محمد حنفیه که کیسانیه خود را بدو منسوب می ساختند، به کار می رود؛ زیرا محمد حنفیه از فرزندان حضرت فاطمه(س) نبود ؛ هر چند در شمار فرزندان حضرت علی(ع) جای داشت.

۷. طالبی : این واژه نیز مفهومی نسبی دارد ؛ ولی دایره شمولش از دو واژه پیشین بیش تر است. طالبی به معنای فرزندان ابو طالب است که فرزندان آن بزرگوار از طریق غیر از حضرت علی(ع) را نیز شامل می شود.

فهم دقیق این واژه با مطالعه کتاب «مقاتل الطالبین» ابو الفرج اصفهانی به دست می آید که در آن از قیام های همه طالبی های و از جمله قیام های فرزند ان جعفر بن ابی طالب نیز نام برده است.

شیعه رافضی را توضیح دهید؟

پرسش

شیعه رافضی را توضیح دهید؟

پاسخ

واژه هایی مانند رافضی که گاه به معنای شیعه استعمال می شود، چه تفاوتی با مفهوم شیعه دارد؟

واژه شیعه مفهومی عام است که طبق تعریف پذیرفته شده همه فرقه ها و گروههای شیعی، مانند زیدیه و کیسانیه و اسماعیلیه و... راشامل می شود ؛ اما در این میان واژه های دیگری نیز وجود دارد که با این مفهوم عام تفاوت هایی دارد برخی از این واژه ها عبارت است از:

۱. رافضی

رفض به معنای رد کردن و ترک و و اگذاشتن کاری است. مخالفان شیعه این واژه را معمولاً برای مذمّت و بد گویی به کار می برند.۱۲

درباره این واژه گفته شده است: از آن جا که شیعیان خلافت دو خلیفه اول را رد کردند رافضی خوانده می شوند.۱۳

برخی نیز گفته اند. رافضی به شیعیانی گفته می شود که به جهت موضع نسبتاً ملایم زید درباره دو خلیفه اول در هنگام قیام خود، اردوی وی را ترک کردند.۱۴

هر یک از دو معنا را که بپذیریم واژه رافضی با شیعه در مفهوم عامش مترادف نیست ؛ زیرا این کلمه گروه هایی از زیدیه را در بر نمی گیرد.

لطفاً در مورد شیعه و امامانش توضیحاتی بدهید؟

پرسش

لطفاً در مورد شیعه و امامانش توضیحاتی بدهید؟

پاسخ

شیعه در لغت، یعنی پیرو و در اصطلاح به کسی گفته می شود که بر این باور است که رسول خدا(ص) به دستور خداوند، حضرت علی(ع) و اولاد بزرگوارش جانشین خود را معرفی فرموده است. امامان بنابر روایات وارده از سوی پیامبر(ص)، دوازده نفرند که وارثان علم پیامبر(ص) هستند. سنت آنان، همانند سنت جدشان رسول الله، حجت است و به عنوان منبع در استنباط احکام شرعی استفاده می شود. شیعه یعنی پیروی از امامت حضرت علی(ع)، شیعیان احکام و عقاید خود را از دستورهای آنان می گیرند. درباره پیدایش شیعه، آیات و روایات فراوانی وجود دارند که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

خداوند می فرماید: (ان الذین آمَنوا و عملوا الصالحات اوُلئک هم خیرُ البریه)؛ کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، بهترین مخلوقات خدا هستند. در روایات فراوانی که اهل سنت و شیعه نقل کرده اند، آیه (اولئک هم خیرُ البریه) به حضرت علی(ع) نسبت داده شده است.

ابن عباس می گوید: هنگامی که آیه مذکور نازل شد، پیامبر اکرم(ص) به علی(ع) فرمود: «هو انت و شیعتُک تأتی انتَ و شیعتک یوم القیامْ راضیین مرضیین و یأتی عدوُّک غضبانا»؛ منظرو از این آیه تو و شیعیانت هستید که در روز قیامت وارد عرصه محشر می شوید، در حالی که هم شما از خدا راضی و هم خدا از شما راضی است و دشمنانت خشمگین وارد محشر می شوند و به زور به جهنم می روند.{۱}

در حدیث ثقلین آمده است: «قال رسول الله انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابداً و انهما لن یفترقا حتی یردا

علی الحوض»؛ من در میان، دو امانت گرانبها و نفیس می گـذارم: یکی کتاب خدا و دیگری عترت من است. شـما مادامی که به این دو تمسک می جوییـد گمراه نمی شوید و این دو یادگار من هیچ گاه از هم جدا نمی شوند، تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

سمهودی شافعی، از علمای معروف قرن دهم هجری، نویسـنده «وفأ الوفأ»، در «جواهر العقد» که درباره حدیث ثقلین است، می نویسـد: «اِنّ ذلکَ یَفهَمْ وجود من یکون اهلا لیتمسک به من اهلِ البیتِ و العترْ الطاهره فی کلِ زمانِ واجدوا فیه الی قیامِ الساعْ، حتی یتوجه البحث المـذکور الی التمسک به کمال ان الکتاب العزیز کـذلک»؛ این حـدیث می فهماند که در هر زمانی تا روز قیامت در میان اهل بیت(علیهم السـلام) کسـی وجود دارد که شایسـتگی تمسک و پیروی دارد؛ همان گونه که قرآن مجید نیز چنین است.{۲}

حضرت محمد(ص) فرمود: تا وقتی داوزده تن قریشی بر این امت ولایت دارند این دین پابرجاست.{۳}

گروهی از دانشمندان اهل سنت این حدیث را از مسروق این گونه آورده اند: شبی در محضر عبدالله بن مسعود نشسته بودیم و او به ما قرآن می آموخت، در آن میان فردی از او پرسـید: ای عبدالرحمن، آیا از رسول خدا(ص) پرسـیده اید که جانشینان تو بر این امت چند نفرند؟ ابن مسـعود در پاسخ گفت: از آن زمان که به عراق آمده ام، تاکنون کسـی چنین پرسشی از من نکرده است. آری، از او پرسیدم و آن حضرت فرمود آنان به تعداد بنی اسرائیل هستند؛ یعنی دوازده نفر.

در ایـن کـه پیـامبر(ص) گرامی، خلفـای خـود را دوازده نفر معرفی کرده اسـت در میـان محـدثان اسـلامی سـخنی نیست، زیرا روایات به اندازه ای است

که نمی توان در صحت آنها شک و تردید نمود. در این جا به نقل دو حدیث اکتفا می کنیم/

۱. حدیث جابر: «عن جابر بن سمره قال سمعتُ رسولُ الله(ص) یقول یکون اثنا عشرةَ امیراً فقال کلِمُ لَمْ اسْمَعها فقال ابی اِنّه قال کلّهم فی قریش»؛ از جابر بن سمره نقل شده که می گوید: از پیامبر(ص) شنیدم که فرمود: دوازده نفر امیر خواهد بود؛ سپس کلمه ای گفت که من نشنیدم، پدرم گفت پیامبر فرمود همگی از قریش خواهند بود.

۲. حدیث ابن مسعود: «ان سئَل لم یَملک هذه الامْ مِن خلیفْ فقال سألنا عنها رسول الله(ص) فقال اِثنا عشر کعدِْ نقباً بنی اسرائیل»؛ از ابن مسعود پرسیده شد که زمام این امت را چند نفر به دست می گیرند، گفت: ما از پیامبر(ص) سؤال کردیم، فرمود: دوازده نفر به تعداد نقبای بنی اسرائیل.{۴}

در روایات متعددی که از طرق اهل سنت و شیعه نقل شده، نام امامان دوازده گانه به همان گونه که پیروان مکتب اهل بیت معتقدند، آمده است. در بعضی روایات، تنها به نام اولین و آخرین امام به عنوان اولهم علی(ع) و آخرهم مهدی(عج) بسنده شده و در بعضی روایات به نام امام حسین(ع) اشاره شده است؛ به این صورت که از پیامبر اکرم(ص) نقل شده که اشاره به امام حسین(ع) کرده، فرمود: «هذا البخا امام، ابن امام، اخر امام ابوائمه تسعْ»؛ این فرزندم امام است، فرزند او امام، برادر او امام، پدر امامان... و به این ترتیب به همه امامان دوازده گانه اشاره شده است.{۵}

در بعضی از روایات که در منابع اهل سنت آمده نام تمام امامان دوازده گانه به طور کامل برده شده، یعنی به ترتیب ذکر شده: علی،

حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی الباقر، جعفر بن محمد الصادق، موسی بن جعفر الکاظم، علی بن موسی الرضا، محمد بن علی التقی، علی بن محمد النقی، حسن بن علی العسکری و محمد بن الحسن المهدی۸؛ از جمله سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی در کتاب «ینابیع المودْ» دو حدیث در این زمینه نقل کرده است/

وی از «فرائد السمطین»، به سندی که به ابن عباس می رسد، نقل می کند که یک نفر یهودی خدمت پیامبر(ص) آمد و سؤالات مختلفی درباره اسلام و تعلیمات اسلامی کرد؛ از جمله درباره وصی پیامبر(ص) سؤال کرد؛ رسول خدا(ص) نخستین وصی خویش را علی بن ابی طالب و سپس فرزندانش حسن و حسین و بعد ائمه نه گانه دیگر را هر کدام با اسم نام برد. مرد یهودی ایمان آورد و تصریح کرد که من نیز در کتب انبیای پیشین و در کتاب موسی(ع) دیده ام که نخستین جانشین پیامبر(ص) خاتم، داماد او است و دومین و سومین آنها دو برابر و فرزندان او هستند و نه نفر دیگر از اولاد سومین امام هستند. {۶}

[۱].تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۲۱۰/

[۲].پیام قرآن، ج ۹، ص ۷۶/

[۳].پیام قرآن، ج ۹، ص ۹۵/

[۴].خدا و امامت، جعفر سبحانی/

[۵].پیام قرآن، ج ۹، ص ۱۰۲/

[۶].ینابیع الموده، ص ۴۴۰، باب ۷۶/

رفض چیست؟ و رافضی به چه کسی گفته می شده است؟

پرسش

رفض چیست؟ و رافضی به چه کسی گفته می شده است؟

پاسخ

یکی از واژه هایی که نیاز به ریشه یابی و تحقیق دارد، رفض و رافضی است. در طول تاریخ، گروه ها و فرقه های اسلامی برای کوبیدن و از صحنه بیرون کردن گروه مخالف خود، همواره از القاب ناپسند و ناشایست استفاده می کرده اند و متأسفانه عدم آگاهی توده های مردم در عصر اموی و وجود سیاست های خاص حاکمان آن دوره بر این مسأله دامن زده است. رفض و رافضی از جمله چنین القابی است که برخی از نویسندگان آن را به شیعه امامیّه نسبت داده اند/

رفض در لغت

رفض به معنای ترک و رها کردن چیزی است: «رفضته ای ترکته»؛ رها کننده چیزی را رافضی گویند/

در اصطلاح نویسندگان تاریخ و عقاید در مورد وجوه استعمال این واژه اختلاف است/

برخی می گویند: رفض یعنی رها کردن وحی و برگشت به افسانه ها و خرافات بت پرستی و طاغوت پرستی. به عبارت دیگر بازگشت به آثار و ارزش های جاهلیت و این حقیقت را به شخصی به نام عبداله بن سبا و پیروان او نسبت داده اند زیرا وی، امام علی بن ابیطالب(ع) را پیغمبر می پنداشت و با این پندار دین اسلام را رفض نمود/

«اِنّما سَمُّوا الروافضَ لِکونهم رفضُوا الدینَ»؛ {۱} بدین جهت رافضی گفته اند که دین را رها کردند/

بعضی معتقد هستند که واژه رفض و رافضی از سال ۱۲۲ ه. ق. در زمان زید بن علی به کار برده شد. بغدادی می نویسد: «فرقه زیدیّه را رافضی می گویند». {۲} در مفاتیح العلوم، خوارزمی آمده است: «به جماعتی که با زید بن علی بیعت کردند و سپس او را رها کردند رافضی گفته شده است»/

مصباح المنیر نیز چنین می نویسد: «و الرّافضُ فِرقٌ من

شیعِ الکوفْ سَـمُّوا بـذلک لأنّهم ترکـوا زیـد بنُ علیٍ(ع) حین هُمْ عن الطعن فی الصحابِ فلمّا عرَفوا مقـالَته و انّه لا یَبرأ من الشیخینِ رفضَوه ثمَ استعمَل هذا اللّقبَ فی کلٍّ من غلافی هذا المذهب و أجاز الطعنُ فی الصحابْ»؛{۳} رافضی به گروهی از شیعیان کوفه گفته شده است که زیـد بن علی را رها کردنـد و از شیخین - ابوبکر و عمر - برائت جستند، سپس این لقب به کسانی که در برائت آن دو غلو و زیاده روی کردند و اجازه طعن در مورد صحابه دادند اطلاق شد/

به مرور زمـان این لقب دربـاره شیعه امـامیه نیز به کـار برده شـد و در کتـاب هـای فِرَق و مـذاهب یـادداشت گردیـد، چنـانکه ابوالحسن اشعری می نویسد: «و انّما سمَّوا الامامیَ رافضْ لِرفَضهم امامَ ابی بکر و عُمر». {۴}

ذهبی نیز در المیزان و حافظ در تهذیب رافضی را به کسانی اطلاق کرده اند که شیخین را مورد طعن قرار داده اند/

عسقلانی می نویسد: «التشیعُ هو محبُ علیٍ و تفضیلُه علَی الصحابِ فمَن قدّمَه علی أبیبکر و عُمر فهو رافضیغالٍ فیالتشیع و من لم یُقدمه علیهما فَهُو شیعیُ»؛{۵} کسی که علی را بر ابوبکر و عمر مقدم بدارد رافضی است و کسی که علاقمند به علی باشد و او را از صحابه افضل و برتر بداند شیعه می باشد/

واژه رافضی به کسانی که به اهل بیت(علیهم السلام) محبت و عشق می ورزیده انـد نیز اطلاق می شـده است چنان که امام شافعی گفته است:

«اِن کان رفَضاً حبُّ آلِ محمدفلیشهَد الثقلانَ اِنّی رافضی»؛{۶}

اگر علاقه و محبت آل بیت محمد(ص) رفض است پس آدمیان و پریان گواه باشند که من رافضی هستم/

این مطلب حاکی از آن است که هر کس نسبت به

اهل بیت پیامبر(ص) محبّت و عشق می ورزیده - هر چند سنّی باشد - لقب رافضی به او داده می شده است/

به نقل از بیهقی وقتی که به امام شافعی گفته شد که گروهی اهل بیت را دوست ندارند و هر کس چیزی در این خصوص نقل می کند او را رافضی می خوانند وی این شعر را سرود:

«اذ نحن فضّلنا علیّاً فانّنا روافض بالتفصیل عند ذوی الجهل»؛{۷}

هنگامی که ما علی را برتر بدانیم در نزد آنان که از حقیقت نادان هستند به رافضی بودن متهم می شویم/

رازی از قول بدیع همدانی نقل کرده که وی بر سر مزار علی بن موسی الرضا(ع) گفت:

«أنا مع اعتقادی فی التسنّن رافضی فی ولائک و الا اشتغلت بهؤلأ فلست اغفل اولئک».{۸}

بنابراین اگر مقصود این است که به خاطر تفضیل و برتر دانستن علی بر ابوبکر و عمر واژه رافضی بر تشیع اطلاق می شود، روشن است که تفضیل باعث ترک دین نمی شود زیرا برتر داشتن علی بر ابوبکر و عمر، در نزد شیعه به خاطر دلایلی است که علی را برتر و خلیفه بلافصل معرفی می نماید، چنان که در نزد جمعی از علمای اهل سنت نیز تفضیل علی بر ابوبکر مسلّم شده است؛ مانند بغدادیون - بشر بن معمر، ابوجعفر اسکافی، ابوالحسن خیاط، محمود بلخی و شاگردانش - . همچنین جُبّایی از علمای بزرگ اهل سنت گفته است: اگر روایت نقل شده توسط طائر صحیح باشد، علی افضل است.{۹} وی روایت می کند که پیامبر از خدا خواست بهترین فرد را بر سفره غذایش حاضر نماید، آن وقت علی وارد شد و هر دو با هم غذایی بهشتی میل فرمودند/

ابن عبدالبر نیز گفته است، پیشینیان در تفضیل ابوبکر و علی

اختلاف داشته اند، افرادی مانند سلمان، ابوذر، مقداد، جابر، ابوسعید خُدری و زید بن ارقم، علی را بر غیرش تفضیل داده اند/

بنابراین اگر تفضیل را ملاک رفض بدانیم باید بیشتر پیشینیان و راویان حدیث را رافضی بدانیم و این نوع برخورد تنها ناشی از تعصب است، چنان که در این رابطه یکی از نویسندگان اهل سنت پس از نقل فضایل و کمالات علی(ع) چنین گفته است: «فضایل علی قابل انکار نیست و انکار فضایل و نسبت رفض به معتقدان آن جز از ناحیه متعصبان صورت نمی گیرد». و نیز می گوید: «لو کان هذا رفضاً و ترکاً للسنْ لم یُوجَد مِن اهل الروایِ و الدرایِ شیء اصلًا فایّاک و التعصبُ فی الدین و التجنبُ عنِ الحق و الیقین»;{۱۰} اگر نقل فضایل علی(ع) رفض و ترک سنت باشد چیزی از اهل روایت و درایت حدیث یافت نمی شود پس بپرهیزید از تعصب در دین و اجتناب از حق و یقین/

برخی از نویسندگان اهل سنت در توجیه این لقب به روایتی تمسک کرده اند که از نظر متخصصان علم حدیث، مجعول است. مضمون این روایت چنین است که پیامبر(ص) فرمود: «یَظهرُ فی آخِرِ الزمان قومٌ یُسمَّون الرافضْ یرفَضون الاسلامَ»؛ در آخر زمان قومی آشکار می شوند که نام آنان رافضی است و اسلام را رفض می کنند/

در پاسخ این گروه باید گفت این روایت به دو دلیل قابل اعتماد نمی باشد؛ نخست آن که این روایت از نظر سند صحیح نیست چنان که ذهبی از رجال شناسان اهل سنت می گوید: «این روایت از مجعولات است» و همچنین ابو عقیل یحیی بن متوکل آن را ضعیف و واهی دانسته است و ابن عبد البر نیز گفته این حدیث در نزد

جمیع رجالیّون ضعیف است. {۱۱}

دوم بر فرض صحت و سلامت حدیث، حضرت گروه خاصی را مشخص نفرموده اند تا آن گروه رافضی دانسته شوند و شاید مقصود حضرت همان مطلبی باشد که در روایت دیگر آمده است که از سرزمین حجاز «قرن شیطان» {۱۲} ظهور می کند و آنها هستند که فتنه و فساد ایجاد می کنند و یهود و کفر را به سرزمین مقدس اسلامی دعوت کرده و اسلام واقعی را رفض و رها می کنند/

با توجه به مطالبی که یادآوری شد روشن می شود که نسبت رفض و رافضی به شیعه امامیه، به هیچ وجه صحیح نیست زیرا شیعه راهی جز راه قرآن، سنت و عترت برنگزیده است؛ چنان که امام صادق(ع) در این باره فرمود: «مالَهُم و لَکُم ما یُریدونَ منکُم و ما یُعیبوُنکم یقولَون الرّافضْ، نَعم و الله رفضَتُم الکِذبَ و أتَّبعتُم الحقَ...»؛ {۱۳} چه شده آنان را با شما، از شما چه می خواهند و چرا عیب می گیرند و به شما لقب رافضی می دهند! آری سوگند به خدا شما دروغ را رفض کردید و حق را پیروی نمودید/

از اینجا به خوبی روشن می شود که دست های تفرقه افکن در میان امت اسلامی، این گونه القاب را ترویج کرده تا چهره مکتب اهل بیت را دگرگون و خدشه دار نماید/

در کتب فِرَق و مذاهب، رفض و رافضی بودن را به گروهی به نام سبائیه نسبت داده اند {۱۴} سپس این لقب به گروه هایی مانند زیدیه، امامیه، کیسانیه و غلات نیز اطلاق گردیده است/

بغدادی پس از اینکه سبئیّه را به عنوان رافضی معرفی کرده است چند گروه دیگر مانند امامیه و زیدیه را به این نام می خواند سپس می نویسد: «امّا فرق الزیدیه و فرق الامامیه فمعدودون

فی فرق الأمْ و الفرقْ السبئیه لیست من فرق امْ الاسلام لتسمتیهم علیّاً الهاً»;{۱۵} فرقه زیدیه و امامیه از گروه ها و فرقه هایی هستند که داخل امت اسلامی می باشند و امّا فرقه سبئیّه از فرقه های امت اسلامی نیستند زیرا آنان علی را خدا نامیده اند. از این بیان استفاده می شود که نسبت رفض به امامیه و زیدیه درست نیست زیرا آنان جزو مسلمانان اند و رافضی کسی است که از اسلام و امت اسلامی خارج باشد/

باید دانست که این اصطلاح در احادیث نبوی نیامده، لقبی است که گروهی به گروه دیگر نسبت داده اند/

عقاید رافضی ها

نکته ای که به خوبی ناروایی نسبت رفض به شیعه را روشن می کند، عقایدی است که در کتب فِرَق و مذاهب به عنوان عقاید رافضی ها بیان شده است زیرا شیعه امامیه به هیچ یک از این عقاید باور ندارد و بلکه آنها را از عقاید باطل به شمار می آورد. بغدادی در بیان عقاید رافضی ها می نویسد عقاید رافضیان چنین است/

۱- نسبت پیغمبری به علی و نسبت خطا در رساندن وحی توسط جبرییل؛ این نسبت را برخی از نویسندگان ناآگاه به شیعه نسبت داده اند و گفته اند که قرآن برای علی نازل شد و جبرییل - نعوذ بالله - به اشتباه آن را بر پیغمبر خوانده است/

۲- غلو درباره علی بن ابیطالب؛ تا جایی که در مرگ ایشان شبهه کردند و گفتند علی مخفی شده و مانند عیسی بن مریم(ع) به آسمان عروج نموده و گمان برده اند که او خداست و این عقیده به برخی دیگر مانند کیسانیه و خطابیه سرایت نمود و محمد بن حنفیه و امام صادق را خدا دانستند/

۳- تحریم گوشت شتر.{۱۶}

این توصیف ها روشن می کند که

شیعه امامیه از تمامی عقاید یاد شده پاک است و در این باره به مکتب اهل بیت ظلم شده و تاریخ نگاران و نویسندگان ملل و نحل انصاف را رعایت نکرده اند/

[۱].مقالات الاسلامیین، ابوالحسن اشعری، ص ۸۹، پاورقی/

[۲].الفرق بین الفرق، بغدادی، ص ۲۱/

[۳].مصباح المنیر، فیومی/

[۴].مقالات الاسلامیین، اشعری ابوالحسن، ص ۸۹/

[۵].هدی الساری، ابن حجر عسقلانی، ص ۳۳۳/

[۶].تفسیر فخر رازی، ذیل آیه قربی و صواعق المحرقه، ابن حجر، بحث محبت اهل بیت/

[۷].اتحاف بحبّ الاشراف، شیرانی شافعی، ص ۲۷ و نور الابصار، شبلنجی، ص ۱۱۵/

[۸].نقض، عبدالجلیل بن ابی الحسین، ص ۲۱۸/

[۹].ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج اول، مبحث تفصیل/

[۱۰].حاشیه شرح عقائد، نسفی، ص ۲۳۰، ابوالفضل عبیدالله الحنفیالقندهاری.

[۱۱].اسنی المطالب، ص ۱۱۵/

[۱۲].شرح عقاید نسفی، تفتازانی.

[۱۳].جامع احادیث الشیعه، ج ۱، ص ۱۰، اسماعیل المعزی الملایری.

[۱۴].علامه بغدادی در فرق بین الفرق در مورد سبائیه می گوید: «سبائیه گروهی پیرو عبداله بن سبا بوده اند که در تاریخ پیدایش شیعه و سنی بحث آن گذشت و روشن شد که آنها واقعیت خارجی نداشته اند»/

[۱۵].الفرق بین الفرق، بغدادی، با حواشی محمد محیی الدین عبدالحمید/

[۱۶].همان، ص ۲۲۳/

پی نوشت

۱. القاموس المحیط، ج ۳، ص ۶۱ و ۶۲.

۲. تاج العروس، ج ۵، ص ۴۰۵

۳. لسان العرب، ج ۷، ص ۲۵۸.

۴. النهایه ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۴۶.

۵. قصص(آیه): ۱۵.

۶. معجم مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۷۹.

۷. مریم(۱۹): ۶۹.

۸. لسان العرب، ج ۷. ص ۲۵۸.

۹. الملل و النحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۲۵۵.

۱۰. با استفاده از تاریخ تشیع در ایران رسول جعفریان، ص ۲۴ – ۲۸.

۱۱. همان، ص ۲۲.

۱۲. الشیعه فی مسارهم التاریخی، سیدمحسن امین عاملی، ص ۴۳.

۱۳. مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلّین، ابوالحسن اشعری، ص ۱۶.

۱۴. تاریخ شیعه و فرقه های اسلام تا قرن چهارم هجری

محمد جواد مشکور، ص ۵۹؛ الملل و النحل، شهرستانی ج ۱، ص ۲۵۱.

۱۵. الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۶۵ – ۲۷۱.

امامیه

تاریخچه کلامی امامیه

وجه تمایز شیعه و اشاعره و معتزله در چه بوده، در عدل یا امامت؟

پرسش

وجه تمایز شیعه و اشاعره و معتزله در چه بوده، در عدل یا امامت؟

پاسخ

شیعه با اشاعره و معتزله که هر دو از اهل سنت هستند، در هر دو مسئله عدل و امامت اختلاف نظر دارد. شیعه امامت را منصب الهی می داند و معتقد است امام باید معصوم و از طرف خدا باشد. اشاعره و معتزله امامت را منصب الهی نمی دانند و به عصمت امام هم اعتقاد ندارند.

وجه تمایز شیعه و معتزله با اشاعره در اصل عدل به این است که شیعه و معتزله به اصل عدل معتقدند، ولی اشاعره به این اصل اعتقاد ندارند. البته واضح است که هیچ فرقه ای از فرقه های اسلامی منکر عدل به عنوان یک صفت از صفات الهی نیست. کسی نگفته که خدا عادل نیست. اختلاف معتزله با اشاعره در تفسیر و توجیهی است که درباره عدل می کنند. اشاعره عدل را به گونه ای تفسیر می کنند که چنین تفسیری از نظر معتزله و شیعه مساوی است با انکار عدل معتزله می گوید: برخی کارها فی حد ذاته عدل است و برخی کارها فی حد ذاته ظلم است، مثلاً پاداش دادن به مطیع و کیفر دادن به عاصی، به خودی خود عدل است و خدا عادل است، یعنی به مطیع پاداش می دهد و به عاصی کیفر، و محال است که بر ضد این عمل کند، ولی اشاعره معتقدند هیچ کاری به خودی خود، عدل یا ظلم نیست. آن چه که خدا بکند، عین عدل است. فرضاً خداوند به مطیعان کیفر بدهد و به گناه کاران پاداش دهد، عین عدل است.[۱۷]

فرق شیعه با معتزله در مسئله عدل

این است که گرچه عدل مورد وفاق شیعه و معتزله است، لیکن در شیعه در مسئله جبر و اختیار که از فروع مسئله عدل است، با معتزله اختلاف نظر دارد.

اختیار و آزادی انسان در معتزله مساوی با تفویض است، یعنی واگذاشته شدن انسان به خود و بی اثر بودن مشیت الهی از تأثیر، که این امری است محال و نشدنی، زیرا مخلوقات همان گونه که در اصل وجود نیازمند خالقند، در بقای وجود هم نیازمند به خالقند، مثل لامپی که روشنایی اش از اول تا آخر وابسته به منبع برق است.

اختیار و آزادی مورد اعتقاد شیعه به این معنی است که بندگان مختار و آزاد آفریده شده اند، اما بندگان مانند هر مخلوق دیگر، در تمام هستی و در تمام شئون هستی و از آن جمله شأن فاعلیت، قائم به ذات حق و مستمند از مشیت و عنایت اویند. این است که اختیار و آزادی در مذهب شیعه حد وسطی است میان جبر اشعری و تفویض معتزلی، و این است معنی جمله معروف که از ائمه اطهار رسیده است: **"**لا جبر و لا تفویض بل أمرٌ بین الامرین؛ نه جبر است نه تفویض، بلکه مسئله ای است حد وسط این دو**"**.[۱۸] بنابراین اختلاف سه گروه کلامی فوق الذکر که هر کدام عقیده خاصی و جدای از عقاید دو گروه دیگر دارند، در مسئله جبر و اختیار و ارتباط آن با اراده و مشیت الهی است که از فروع مسئله عدل الهی به حساب می آید.

[۱۷] مرتضی مطهری آشنایی با علوم اسلامی(کلام عرفان) ص ۲۹.

[۱۸] همان، ص ۶۳.

کدام یک از دو مکتب معتزله و امامیه اصیل است

پرسش

کدام یک از دو مکتب معتزله و امامیه

اصیل است

پاسخ

در این جا پرسش دیگری مطرح است و آن اینکه کدام یک از دو مکتب کلامی (معتزله و امامیه) اصیل و دیگری فرع و مشتق از دیگری است. این پرسشی است که برخی از «خاور شناسان» آن را برانگیخته و افرادی مانند «احمد امین مصری» را به دنبال خود کشیده اند، و تصور می کنند که قضیه دو صورت بیشتر ندارد. یا معتزله از شیعه گرفته، و یا شیعه از معتزله. آنگاه به خاطر یک رشته تمایلات درونی ضدشیعی، ترجیح می دهند که کلام معتزله اصل بوده و شیعه مکتب کلامی خود را از آن گرفته است، حتی احمد امین می گوید: دوستم ابو عبدالله زنجانی کتاب یاقوت ابو اسحاق را که از متکلمان دیرینه شیعه امامیه است، به من هدیه کرد و من آن را خواندم و موقع خواندن تصور می کردم یکی از کتب معتزله را می خوانم، زیرا چندان تفاوتی با کتب معتزله نداشت، جز در مسائل معدودی مانند فصل اخیر که مربوط به امامت است.

حقیقت این است که اصل و فرعی در کار نیست و هر دو گروه اصول مکتب را از یک جا گرفته و همگی در این اصول، مرهون علم و دانش اهل بیت می باشند و هرگز یکی اصل و دیگری فرع نیست، بلکه هر دو به سرچشمه واحدی می رسند، و اگر بنا باشد، اصل و فرعی مطرح کنیم، باید بگوییم معتزله اصول عقیدتی خود را از امام شیعیان گرفته، و در پرتو خطب و کلمات امام، صاحب مکتب شده اند.

چرا حقانیّت شیعه را نمی توانیم به جهانیان ثابت کنیم؟

پرسش

چرا حقانیّت شیعه را نمی توانیم به جهانیان ثابت کنیم؟

پاسخ

پرسش شما نشان دهنده توجه و علاقه تان به مذهب شیعه است، اما سؤال را درست طرح نکرده اید. ثابت کردن و اثبات کردن حق چیزی نیست که از طاقت علم بیرون باشد، و اندیشمندان شیعه در طول تاریخ، با الگو گرفتن از تعالیم قرآن و اهل بیت این موضوع را با استدلالهای روایی و عقلی مطرح کرده اند. از جمله این کتابها کتاب کم نظیر الغدیر علامه امینی است که در ۱۰ جلد عربی است و در ۲۱ جلد به فارسی ترجمه شده، و جالب اینجاست که تمام منابعی که برای اثبات حقانیّت شیعه در آن به کار رفته است، از منابع اهل سنت استخراج شده است.

ابن ابی الحدید دانشمند سنّی که نهج البلاغه علی(را شرح کرده است، در ابتدای کتاب خود به این موضوع اعتراف می کند که علی(از جناب ابوبکر و عمر فضیلت و لیاقت بیشتری برای جانشین رسول ا...(داشت. و از حضرت، تعبیر به فاضل و از ابوبکر، تعبیر به مفضول می کند.(۱) بویژه در قرن حاضر بر اثر تلاشهای بی وقفه سیدشرف الدین، میرحامد حسین، علامه بروجردی، علامه امینی و حضرت امام (، شیعه در جهان رشد چشمگیری یافته است، و قدرت استدلالهای علمی شیعه به حدّی

بود که دانشـمندان اهل سنت رسماً شیعه را در کنار چهار مذهب فقهی خود بعنوان دین اسلام می پذیرند و بقیه گروهها چون وهـابیّت را جزء دین نمی پذیرنـد. در عرصه جهانی نیز اندیشـمندانی نظیر علامه طباطبایی و علامه جعفری و شـهید مطهری به خوبی به تبیین دیدگاههای علمی

اسلام شیعی پرداخته اند. و اگر شما به روزنامه ها مراجعه کنید هر ماه اخباری را از افزایش گرایش مسیحیان به سوی اسلام و بویژه شیعه می بینید که حتی یهودیان را نیز در برگرفته است. در هر صورت راه هدایت از راه گمراهی آشکار است و انسانهایی که از هوی و هوس خود پیروی نکنند به آن گردن می نهند. در مقیاسی وسیعتر می توان سؤال شما را اینگونه طرح کرد که چرا تنها یک میلیارد و نیم مسلمان داریم، در حالی که بیش از ۳ میلیارد مسیحی هستند. این در حالی است که خود دانشمندان مسیحی کتابهای فراوانی در تناقض، تحریف و ناکارآمدی دین خود نوشته اند. در این میان تبلیغات رسانه های استکباری و قلع و قمع انسانهای آزاده در سرتاسر دنیا از جمله دلایل کاهش انسانهای راستین می باشد.

منابع و مآخذ :

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید

آیا مذهب شیعه جعفری مخصوص کسانی است که پس از امام صادق حضرت امام موسی بن جعفر امام کاظم را قبول دارند، یا کسانی که پس از امام جعفر صادق به پیروی پسر دیگر ایشان اسماعیل گرویدند و تنها هفت نفر امام را قبول کردند؟

پرسش

آیا مذهب شیعه جعفری مخصوص کسانی است که پس از امام صادق حضرت امام موسی بن جعفر امام کاظم را قبول دارند، یا کسانی که پس از امام جعفر صادق به پیروی پسر دیگر ایشان اسماعیل گرویدند و تنها هفت نفر امام را قبول کردند؟

پاسخ

"مذهب جعفری به مذهب پیروان ائمه دوازده گانه گفته می شود، اگرچه ما شیعیان دوازده امامی از همه ائمه پیروی می کنیم و همه آنها نیز یک مذهب را ترویج می کرده اند، ولی به دلیل آن که امام جعفر صادق در زمانی زمان انتقال حکومت ها و حاکم نشدن کامل استبداد عباسیان واقع شد که برای ایشان نشر معارف مذهب بر حق ّامامیّه ممکن بود و ایشان بیش تر از ائمّه دیگر، علم و تفسیر و حدیث را منتشر نموده اند، به گونه ای که از محضر درس ایشان چهار هزار شاگرد استفاده می کردند; به این سبب مذهب دوازده امامی به نام ایشان شهرت پیدا کرد و این اصطلاح یعنی مذهب جعفری به شیعه غیر دوازده امامی مانند "اسماعیلیه گفته نمی شود.(مواقف شیعه حسین علی احمدی میانجی ج ۳، ص ۱۳۳، نشر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم)

مکتب تشیع دارای چه ضعف هایی در پاسخ گویی است که جوانان ما به سراغ مکتب های بیگانه می روند؟

پرسش

مکتب تشیع دارای چه ضعف هایی در پاسخ گویی است که جوانان ما به سراغ مکتب های بیگانه می روند؟

پاسخ

اشاره

پرسش یاد شده از دو جهت با چالش مواجه است:

۱. با نگاهی اجمالی به صفحات پر ماجرای تشیّع و تاریخ صد ساله اخیر و به ویژه در جریان انقلاب اسلامی ایران و پس از پیروزی به جوانان بسیار زیادی بر می خوریم که نه تنها واله و شیفته فرهنگ ها و مکاتب بیگانه نشدند بلکه در مقابل رژیم شاه و رژیم متجاوز بعثی (به عنوان اینکه نماینده و مزدور بیگانگان و غارتگران اند)، جانانه ایستادند، بعضی به عشق همنشینی با امام شهید شیعیان حسین بن علی(ع)، در این راه سرباخته و شربت شهادت نوشیدند و برخی دیگر، سایر اعضای بدن خویش را تقدیم مکتب نموده تا سند افتخاری برای جانبازی در مسیر هدف مقدسشان باشد. و عده ای دیگر چشم به راه فرصتی دیگرند تا دلدادگی خویش به مکتب اسلام و تشیع را به اثبات رسانده و به آرزوی دیرین خویش دست پیدا کنند. اینان مصداق بارز این آیه شریفه قرآن هستند که: A{من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظرو ما بدّلوا تبدیلًا}A؛ M{در میان مؤمنان، مردانی هستند که بر سر عهدی که با خدا بستند صادقانه ایستاده اند، بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند) و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود نداده اند»}M دلیل ما، وجود میلیون ها بسیجی جوان و آماده فداکاری در این کشور مسلمان است. جوانانی که با مشارکت در عرصه های اقتصادی، فرهنگی،

سیاسی، اجتماعی و عبادی اعم از نمازهای جمعه و جماعات، فعالیت های دینی و جلسات مذهبی، مراسم عزاداری ها و جشن های مذهبی و سایر عرصه ها، جلوه های بدیعی از عشق به مکتب و مذهب را به نمایش می گذارند و در مقابل هجوم های بیگانگان از حریم شعایر دینی، پاسداری می کنند. البته، برخی از جوانان هم هستند که تحت تأثیر القائات فرهنگی قرار گرفته و از الگوهای غربی پیروی می کنند، که در مقابل جوانان شیفته مکتب و مذهب، از فراوانی بسیار کمتری برخوردارند. با این تفصیل، اگر پرسشگر محترم می فرمود، برخی از جوانان شیعه... با واقعیت موجود سازگارتر بود. ۲. درصد بالایی از پیروان الگوهای غربی، با انگیزه های گوناگون از جمله، کار، تحصیل، تجارت و نیز وسعت حوزه مباحات در فرهنگ غرب، به الگوهای غربی تمایل پیدا کرده اند، بدون اینکه از خاستگاه ملی، فرهنگی و دینی خویش دست کشیده باشند و شیفته مکاتب بیگانه شده باشند. بنابراین، بهتر بود پرسشگر محترم به جای جمله «شیفته مکاتب بیگانه شدن»، اینگونه می فرمود

که: برخی جوانان شیعه... شیفته الگوهای غربی شدند. ناگفته پیداست که گروهی بسیار اندک از جوانان مسلمان و شیعه هم وجود دارند که به مکاتب بیگانه به ویژه مکاتب غربی، تمایل پیدا کرده اند که این درصد اندک نسبت به جامعه هفتاد میلیونی جامعه ما چیز عجیبی نیست، البته قابل بررسی است.

دلایل این پدیده را در چند عامل می توان جستجو کرد:

۱. هویت گمشده: نسل جوانی که تصویر روشنی از هویت خویش ندارد و به درستی نمی داند کیست و در چه مرحله ای از زندگیبه سر می برد و جوانی که فصل بهار زندگیش می باشد چه اقتضائات و ویژگی هایی دارد، به سرعت تحت تأثیر فرهنگ

غرب واقع می شود و خود را می بازد و چون از درون به شدّت تهی شده است و فقر روحی و اعتقادی زیادی احساس می کند، به جاذبه های فرهنگ غرب دلبسته می شود.

۲. احساس بیگانگی با فرهنگ خودی به طور کلی، جوانانی که فرهنگ ملی و اسلامی خویش را به درستی می شناسند و به آن ایمان داشته و از میوه های آن استفاده می کنند، همچون درختانی هستند که در اعماق زمین ریشه دوانده اند. ولی در مقابل آن، جوانانی هستند که با فرهنگ اسلامی و ملی خود بیگانه می باشند و چون با ارزش ها، باورها، افتخارات و امتیازات خویش، آشنایی ندارند و با تاریخ پرافتخار خویش قطع رابطه کرده اند، به راحتی در مقابل هر جلوه ای رنگ می بازند و به هر ندایی پاسخ مثبت

می دهند. در حقیقت، اینان چون به چیزی پایبند نیستند، هر پدیده ای می تواند بر آنها تأثیر بگذارد.

۳. احساس خودی با فرهنگ بیگانه غالب جوانانیکه، غرب گرا هستند، دریافت ها و اطلاعاتشان از فرهنگ بیگانه به مراتب بیش تر از شناخت آنها از فرهنگ خودی است و هر شناختی نسبت به هر پدیده ای، احساس نوعی الفت و انس در فرد می آفریند و به همین میزان، احساس غربت با فرهنگ خودی در آنها رشد می کند و به ویژه این احساس دوستی و الفت، مانع می شود که جوانان، خطر ویرانگر تهاجم فرهنگی غرب را به درستی درک کنند و در قبال آن چاره اندیشی نمایند.

۴. عدم تبیین درست دین: عدم تبیین و دریافت درست دین، از مهم ترین عوامل، پیروی برخی از جوانان از الگوهای بیگانه است. روش های نادرست در آموزش دینی در دوران کودکی و نوجوانی، ضعف و سستی بنیان های دینی در خانواده، ضعف بینش

و نداشتن آگاهی درست از ماهیت دین و نقش و کارکرد آن در تأمین سعادت دنیوی و اخروی انسان و گرایش به سوی تمایلات و هواهای نفسانی از عوامل ویرانگر پایه های اعتقادی جوانان است. ۵

. القاء ناکارآمدی دین و مذهب نوجوانی و جوانی، مقطعی از عمر آدمی است که مشحون از انرژی و به تعبیر دیگر، بمب انرژی است که باید به درستی از آن استفاده کرد تا مفید واقع شود و الاّ یا به انفعال می رسد و یا ویرانگر خواهد شد. با توجه به حاکمیت نظام اسلامی در ایران از یک طرف و ناکارآمدی بعضی از مدیران جامعه در اجرای برنامه های مدوّن حکومت دینی و عدم توزع عادلانه امکانات و فرصت ها در برخی از دستگاه های کشور و نیز درگیری برخی گروه ها و جناح های سیاسی بر سر کسب، حفظ و استمرار قدرت سیاسی و از یاد بردن وظایف اصلی خویش از طرف دیگر، موجب یأس و سرخوردگی جوانان برای نیل به خواسته های مشروع خویش، ممکن است این خطر متوجه اصل دین و مذهب بشود که مذهب و مکتب ناکارآمد تلقی شود، مخصوصا که دشمنان اسلام با تبلیغات سوء خویش در صدد القای شبهه پیرامون دین و اثبات ناکارآمدی آن هستند. عوامل پیش گفته می توانند زمینه های سرخوردگی جوانان از آموزه های ملی و اسلامی را فراهم کنند و آنان را به سمت بهشت موعود غرب!! و پیروی از الگوهای آنان، سوق دهند. پرسش ما این است: به راستی اگر اسلام به درستی برای جوانان تبیین می شد و قوانین اسلامی در حد توان در جامعه به اجرا در می آمد و به نیازهای جدی جوانان توجه می شد آیا

باز هم شاهد پیروی گروهی از جوانان از الگوهای غربی بودیم؟ آیا این جوانان، چقدر به مبانی دین، آگاهی دارند؟ پاسخ این پرسش ها دور از دسترس نیست.

در پایان باید گفت، وظایف نهادهای فرهنگی و اجرایی در این میان بیش از همه بوده چرا که اینان می توانند با تبیین درست هنجارهای دینی و اجرای بدون نقص آن، زمینه های خودباوری و ایمان به فرهنگ اسلامی و ملی را در جوانان تقویت کنند و مانع از گرایش بی چون و چرای بعضی از آنان به الگوهای بیگانه بشوند.

پرسش

برای بقای اندیشه شیعی چه باید کرد؟

برای بقای اندیشه شیعی چه باید کرد؟

پاسخ

رمز بقاء تفکر شیعی همان رمز ختم نبوت و غیبت وصایت است و آن همانا «اجتهاد» است. شهید طهری در این باره می گوید: «علمای عصر خاتمیّت که عصر علم است، قادرند با معرفت به اصول کلی اسلام و شناخت شرایط زمان و مکان، آن کلیات را با شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی تطبیق دهند و حکم الهی را استخراج و استنباط نمایند. نام این عمل «اجتهاد» است.» البته این بدان معنا نیست که هر چه به نام اجتهاد معمول و مرسوم است همان مکانیسم مورد نظر برای عصر علم (عصر غیبت) باشد، چه بسا اجتهاد و مجتهدی که شایسته عنوان تقلید و مقلّد است. برای روشن شدن مطلب پاره ای از یژگیهای این اجتهاد را بر می شماریم:۱انعطاف و پویایی: تداوم حیات یک تفکر در گرو آن است که بر تمام صور متغیر زندگی احاطه داشته باشد و برای هر مشکلی راه حلی ارائه نماید. به عبارت دیگر از نوعی پویایی و انعطاف برخوردار باشد تا در مواجهه با مسائل و موضوعات جدید نفیا یا اثباتا حرف داشته باشد. منابع اسلامی خصوصا قرآنی از ظرفیت و استعداد پایان ناپذیری برای تحقیق، کشف و استنباط برخوردار است و این اختصاص به مسائل فقهی و حقوقی ندارد. با یک نگاه به تحقیقات مختلف به عمل آمده طی چهارده قرن بر روی قرآن به فیاضیّت این منبع الهی پی می بریم. هر قدر بینش ها عمق و وسعت یابد، قرآن را با عمق و ظرفیت بیشتری خواهد یافت. ۲. پرهیز از جمود و تحجّر: انعطافی که در فوق از آن سخن به میان آمد

بـا جمود و توقف بر بینش مخصوص یک زمان و یک دوره معین سازگار نیست. روی دیگر سـکه جمود و تحجّر، تحقیر عقل و تأکید بر پایان پذیری، دیگر منابع اسـلامی یعنی قرآن و روایات است. این در حالی است که اولیاء دین بر اسـتعداد کاوش و تحقیق پایان ناپذیر منابع اسـلامی اصـرار دارند. جمود و رکود فکری به گونه دیگر نیز می تواند به تفکر شیعی آسیب رساند و آن همانا تمایلات و گرایش های کورکورانه به غرب گرایی است، عدم تحرّک اجتهاد در طی قرون به این تمایلات دامن زده است. امروز جهان اسلام بیش از هر وقت دیگر نیازمند به یک نهضت قانونگزاری است که با یک دید نو و وسیع و همه جانبه از عمق تعلیمات اسـلامی برخاسـته و بر اسـتعمار فکری غرب پایان دهد. ۳. پرهیز از تجـددگرایی افراطی: تجددگرایی افراطی یعنی آراسـتن اسـلام به آنچه از اسلام نیست و پیراستن اسلام از آنچه از آن است تا آن به رنگ زمان درآید و این آفاتی بس بزرگ است.

بدیهی است مشـکلات نو جامعه بشـری راه حل نو می طلبد. ضـرورت وجود مجتهد و رجوع به مجتهد زنده همین است اما در این راه نباید طریق افراط را پیمود و سـخاتمندانه از اسـلام مایه گذاشت و سلیقه و روح زمان را معیار اسلام قرار داد مثل اینکه مَهْر نباید باشد چون زمان نمی پسندد و همین طور حجاب.

۴. پرهیز از عوامزدگی: اجتهاد پویا و بالنـده که بر آن پا می فشاریم نقطه اعتـدال است. طرف افراط آن تجـددگرایی افراطی و طرف تفریط آن از یک جهت جمود و تحجّر است که پیش از این به آن پرداختیم و

از یـک جهت عوامزدگی است. عـامه مردم میـل دارنـد اشـیاء و امور را از خود دور نگـاه دارنـد و آنها را در فضایی تاریک و مبهم ببیننـد در چنین صورتی است که حول آن موضوع به خیالپردازی و توهم می پردازنـد چرا که خیال همیشه شـیرین است. این حقیقت است که گاهی تلـخ است و حقیقت را باید بر اساس عقل که تابع منطق و قانون است درک کرد و البته آنچه مایه بقاء یک تفکر است کشف حقایق است نه اشتغال

به موهومـات. اجتهـاد را کسوتی خاص نیست اما در طول تاریـخ روحانیت متکفّل این امر بوده است و از آنجا که هر جامعه و قشـری آفتی دارد آفت روحـانیت و آنچه او را فلـج کرده و از پـا در آورده «عوامزدگی» است. این آفت روحـانیت را از ایفای نقش پیشـرو و قافله سالار باز می دارد زیرا خاصیت عوام نگاه به گذشته و خو گرفتن با آن است. عوام هر تازه ای را بدعت یا متابعت هوا و هوس انگاشته و همیشه

طرفدار وضع موجود است. آفت عوامزدگی روحانیت را وادار می کند تا در مسائل اجتماعی سـطحی بیندیشد یا نسـبت به این مسائل به گونه ای اظهار نظر کند که علامت عقب ماندگی اسـلام قلمداد شده، وسایل هجوم به اسـلام را برای دشـمنان فراهم سازد. ۵. توجه به غرایز انسـان: خـالق هستی در وجود انسـان غرایزی را نهـاده است تا آن را به سوی هـدفی که در متن خلقت لحاظ شـده، رهنمون سازد. بـدیهی است که با این غرایز نبایـد معارضه کرد البته اصـلاح، تعـدیل و تدبیر غرایز مطلب دیگری است و نجارهای

اجتماعی و واجبات و محرّمات در این

راستا مطرح می شود. غرایزی چون حقیقت جویی، دانش طلبی، تولیـد مثـل، طلب مـال، احترام و... در نوع انسان وجود دارد. مبـارزه بـا این غرایز برای همیشه نه امکـان دارد و نه مطلوب است خـاصه اگر این مبارزه با نام دین صورت گیرد. رسالت دین محو غرایز نیست؛ تعدیل و تدبیر

آنهـا اسـت. قهرا اگر بـا نـام دفـاع از دیـن و تفکر دینی به معـارضه بـا غرایز برویم در این معـارضه این تفکر دینی است که در نهایت محکوم به شکست است. بقاء نوع بشر در گرو ارضاء متعادل و مدبرانه غرایز انسانی است، قهرا ماندگاری یک تفکر نیز در گرو ارضاء متعادل غرایز است.

۶. نارسـایی مفـاهیم دینی، اجتماعی و سیاسـی: یک تفکر از عناصـر و مفاهیمی تشـکیل شـده است. تفکر دینی ممکن است از نـاحیه عناصـر و مفـاهیم مطرح در درون خود دین ضـربه بخورد. مفاهیمی چون تقوا، توکل، زهـد، صبر، تقیه و... از عناصـر و مفاهیم دینی هسـتند. اگر این عناصـر به گونه ای مسخ شده و وارونه تفسـیر و تبلیغ شود طبق فرموده امیرالمؤمنین(ع) جامه دین را وارونـه به تن کرده ایم؛H{لبس الاسلام لبس الفرو مقلوبا}H؛ M{و اسـلام در دست اینها به پوستینی ماند که وارونه به تن شود.}M در چنین صورتی دین که مردمـان از جـانب خـدا و رسول به آن دعوت می شونـد تـا مـایه ی حیات و زنـدگی آنان باشد A{یا ایها الذین آمنوا اسـتجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم}A مایه سـستی و رخوت و نیستی فرد و جامعه خواهد شـد. گـاه ممکن است یـک مفهوم سیاسـی و اجتمـاعی نو و بـدیعی برای متفکران دینی مطرح شود، چه بسا این مفهوم در آن سوی مرزهای

اسلامی متولد شده است اما اکنون در زمره تجارب موفق (البته به طور نسبی) بشر امروز شمرده می شود. مفاهیمی چون مردم سالاری، پاسخگویی صاحبان قدرت در برابر مردم، حق و حقوق شهروندی، پارلمان، قانون و... برخورد منفی متفکر دینی با

این مقولات که امروز جزو میراث بشر محسوب می شود آثار منفی در گرایش به آن تفکر بر جای خواهد گذاشت. شهید مطهری این ملازمه را در تاریخ فلسفه سیاسی غرب چنین بیان می کند:

«... در تاریخ فلسفه سیاسی می خوانیم که آنگاه که مفاهیم خاص اجتماعی و سیاسی در غرب مطرح شد و مسأله حقوق طبیعی و مخصوصا حق حاکمیت م...eبه میان آمد و عده ای طرفدار استبداد سیاسی شدند و برای توده مردم در مقابل حکمران حقی قائل نشدند و تنها چیزی که برای مردم در مقابل حکمران قائل شدند وظیفه و تکلیف بود، این عده در استدلالهای خود برای اینکه پشتوانه ای برای نظریات سیاسی استبداد مابانه خود پیدا کنند، به مسأله خدا چسبیدند و مدّعی شدند که حکمران در مقابل مردم

مسؤول نیست، بلکه او فقط در برابر خدا مسؤول است... از این رو طبعا در افکار و اندیشه ها نوعی ملازمه و ارتباط تصنعی به وجود آمد میان اعتقاد به خدا از یک طرف، و اعتقاد به لزوم تسلیم در برابر حکمران... و همچنین قهرا ملازمه به وجود آمد میان حق حاکمیت ملی از یک طرف و بی خدایی از طر `دیگر.» مطهری ملازمه فوق را از نظر فلس...□...Ř...ـ......Yاسلام مردود دانسته و می گوید:

«از نظر فلسفه اجتماعی اسلام، نه تنها نتیجه اعتقاد به خدا پذیرش حکومت مطلقه افراد نیست و حاکم در مقابل مردم مسؤولیت دارد، بلکه از نظر این

فلسـفه تنهـا اعتقـاد به خـداست که حاکم را در مقابل اجتماع مسؤول می سازد و افراد را ذی حق می کنـد و استیفای حقوق را یک وظیفه لازم شرعی معرفی می کند...

از نظر اسـلام، مفاهیم دینی همیشه مساوی آزادی بوده است، درست بر عکس آنچه در غرب جریان داشته، یعنی اینکه مفاهیم دینی مساوی با اختناق اجتماعی بوده است. پر واضـح است که چنین روشـی، جز گریزاندن افراد از دین و سوق دادن ایشان به سوی ماتریالیسم و ضـدیت با مـذهب و خدا و هر چه رنگ خدایی دارد محصولی نخواهد داشد.» امروز در جامعه ما تفاسـیری از دین که با مردم سالاری در تضادّ است بیش از تبلیغات لیبرال ها به گسترش سکیولاریزم در جامعه مساعدت می رساند.

۷. محیط اخلاقی و اجتماعی مساعد: آنچه تاکنون بیان شد بیشتر به شـرایط، مقدمات و موانع نظری اجتهاد مطرح در عصر علم و غیبت مربوط است. امـا بایـد توجه داشت که اجتهـاد مورد نظر ممکن است بـا موانع عملی روبرو شود و آن عبـارت است از محیـط اخلاـقی و اجتمـاعی نامساعـد. هم فکری که فکر او قرار است ظرف چنین اجتهادی باشـد نیاز به محیط پاک اخلاقی و اجتمـاعی دارد و هم سـایر افراد جـامعه که محصولاـت اجتهـاد به آنان عرضه می شود به چنین محیطی نیازمنـد هسـتند. متفکر شهید مطهری پیرامون

اهمیت این موضوع می گویـد: «هر تفکر و انـدیشه ای برای اینکه رشـد کنـد و باقی بمانـد، زمینه روحی مساعدی می خواهد. چقـدر زیبا و عالی در آثار دینی گفته شـده است که: H{لا یـدخل الملائکه بیتا فیه کلب أو صوره کلب}H؛ M{فرشتگان به خانه ای که در آن خانه، سگ یا تصویر سگ وجود داشته

باشد وارد نمی گردند...}M شک نیست که جو اجتماعی نیز باید مساعد باشد. جو فاسد اجتماعی جو روحی را فاسد می کند و جو فاسد روحی زمینه رشد اندیشه های متعالی را ضعیف و زمینه رشد اندیشه های پست را تقویت می کند.» متفکر عصر غیبت که عصر علم است جهد خود را در اجتهاد به کار می بندد تا جامعه از حاصل کارش بهره مند گردد. همانطور که فکر و قلب خالی از ایمان الهی ظرف مناسبی برای صدور تفکر شیعی نیست، جامعه ای که از لحاظ اخلاقی و اجتماعی فاسد گردیده، قابلیت جذب چنین تفکری را ندارد و با مرور زمان افکار و عقاید مردمان رنگ و بوی اعمال آنان را می گیرد، زیرا اعقتاد و عمل تأثیر متقابل بر یکدیگر دارند، A{ثم کان عاقبه الذین أساؤا السوأی ان کذّبوا بایات الله}A؛M{سرانجام آنان که به اعمال ناشایست دست زنند تکذیب آیات الهی است}M بدین سان می توان نتیجه گرفت که تداوم و گسترش وضعیت ناهنجار کنونی جامعه ما حیات و بقاء تفکر شیعی را به مخاطره خواهد انداخت. تلاش برای بهبود این اوضاع مصداق اتم و اکمل امر به معروف و نهی از منکر است. از آنجا که این واجب الهی که بقاء دین در گرو آن است واجبی منطقی (و نه تعبّدی) است، بر داعیان خیر و ناهیان از منکر است که با تدبیر، مقدمات و شرایط حل این مشکل را شناسایی و فراهم سازند و بر موانع راه فائق آیند.

اکنون که در دوران حاکمیت اسلام به سر می بریم به نظر می رسد برای توقف این روند نامساعد محیط اجتماعی و اخلاقی و تبدیل آن به جهت گیری مثبت چاره ای از طی گامهای ذیل

نباشد:

۱. تحقق باور عمیق، عقلانی و مشی بر ارزشهای اسلامی در مدیران مؤثر جامعه نسبت به جایگاه مدیریتی مؤثر خویش در جهت گیری فرهنگی و ارزشی جامعه و پرهیز آنان از برخورد انفعالی، یأس و تسلیم در برابر عناصر ناسازگار فرهنگی که در فرآیند جهانی شدن با آن روبرو هستیم.

۲. تلاش مجموعه مدیریتی کشور برای دست یابی به معرفتی واحد در مورد اصول و چارچوب های اساسی نظام ارزشی و سعی برای تعمیق آنها.

۳. تلاش برای جریان روح نظام ارزشی مورد توافق در تمامی سطوح و فعالیت ها.

۴. تجلی و تجسم این نظام ارزشی در گفتار و کردار مدیران، ساختار کلان کشور و تمامی برنامه ها.

۵. وجود مرجعی صاحب اختیار و پاسخگو که با شیوه های حکیمانه و مجدانه روند فوق را مدیریت کند.

آراءکلامی امامیه

امامت

جانشینی

فهرستی از نام های بعضی از صحابه و تابعین و تعداد آنان که روایت حدیث غدیر را روایت کرده اند بیان کنید.

پرسش

فهرستی از نام های بعضی از صحابه و تابعین و تعداد آنان که روایت حدیث غدیر را روایت کرده اند بیان کنید.

پاسخ

مرحوم علامه امینی اسامی و مشخصات ۱۱۰ نفر از صحابه را ذکر کرده است که حدیث غدیر را گزارش کرده اند. جهت آگاهی از اسامی و مشخصات صحابه می توانید به کتاب الغدیر، ج۱، از ص ۱۴ - ۶۱، چاپ سوم، ۱۳۸۷ هجری رجوع کنید.

همچنین ایشان اسامی و تعداد ۸۴ نفراز تابعین را گزارش کرده که حدیث غدیر را روایت کرده اند. جهت آگاهی از مشخصات آنان می توانید به ص ۶۲ - ۷۲ کتاب مذکور رجوع کنید.

شما چگونه ثابت می کنید که ابوبکر خلیفه بلافصل رسول اللّه (ص) نیست ؟

پرسش

شما چگونه ثابت می کنید که ابوبکر خلیفه بلافصل رسول اللّه (ص) نیست ؟

پاسخ

همه انبیـا و پیامبران الهی در زمان حیات خویش , جانشـین خود را برای امت معرفی ومنصوب کرده انـد و بر این اساس پیروان مـذهب جعفری معتقدنـد که همـان طوری که ارسـال رسول برای هـدایت مردم بایـد از نـاحیه خداونـد متعـال باشـد , خلیفه و جانشین او نیزباید از ناحیه خداوند عالم منصوب شود , بنابراین کسانی که مدعی اند ابوبکر خلیفه بلافصل رسول خدا هست , بایـد اسـتدلال کننـد که او به چه صورت این خلافت را به دست آورده است .همان گونه که گفته شد , جانشـین پیامبر (ص) باید از طرف خداوند متعال و خود آن حضرت تعیین و اعلام شود که این اعلام به دو گونه می باشد :

اولا , بیان اوصاف وشـرایط و ویژگی ها می باشد که انسان با ملاحظه آنها یقین پیدا می کند که او خلیفه وامام مسـلمانان بعد از رسول خداست , مثل آنچه که در آیه شریفه (انما ولیکم اللّه و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یوتون الزکوه و هم راکعون) آمـده است . (۱) این اوصاف در هرکس باشـد , او جانشـین رسول خـدا (ص) است و خود واسـطه پیام است و چـون حضـرت علی (ع) بنـا بـه نقـل فریقین هم دارای آن شـرایط کلی امـامت است و هم به اسم ایشـان تصـریح شـده است , بنـابراین شـیعه معتقـد است که او خلیفه بلافصـل رسول خـدا (ص) است . آن حضـرت دارای فضائـل فراوانی است که خاص ایشان است ودر

کتب فریقین نقل شده است و هیچ یک از صحابی مدعی آن نبوده اند و ما به برخی از آنها اشاره می کنیم :

۱ حدیث بدء الدعوه , پیامبر اسلام (ص) در اوایل بعثت به فرمان خداوند سبحان ,اقوام و بستگان نزدیک خود را جمع نمود و رسالت خویش را به آنان ابلاغ فرمود و درهمان مجلس اعلام نمود که هر کس از شما در پذیرفتن دعوت من سبقت جوید او پس ازمن جانشینم خواهد بود , از میان آنان فقط حضرت علی (ع) جواب مثبت داد و دعوت آن حضرت را پذیرفت که آن حضرت فرمود : انت اخی و وزیری و وارثی و خلیفتی من بعدی ,تو برادر و وزیر و وارث و جانشین بعد از من هستی) . (۲)

۲ آیه تبلیغ , ابواسحاق ثعلبی در تفسیر خود و طبری در کتاب الولایه و ابن صباغ مالکی و... نوشته اند که آیه کریمه تبلیغ : (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک) (۳) درباره حضرت علی (ع) نازل شده است و رسول خدا (ص) دست ایشان را گرفت و فرمود : (من کنت مولاه فهذا علی مولاه). (۴)

۳ حدیث منزلت , احمد بن حنبل و شیخ سلیمان بلخی و ابن صباغ مالکی و دیگران نوشته اند که پیامبر اسلام (ص) به حضرت علی (ع) فرمود : (انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی , تو برای من به منزله حضرت هارون نسبت به حضرت موسی هستی , جز اینکه بعد از من پیامبری نخواهد بود

) . (۵)روایاتی نیز در اوصاف حضرت علی (ع) از زبان مبارک رسول خدا نقل شده است که آنهاهم می تواند امر جانشینی را روشن کند , حضرت رسول می فرماید : (انا دار الحکمه و علی بابها , (۶) من سرای حکمت و علم هستم و علی (ع) دروازه آن) , یا درحدیث دیگر می فرماید: (و اقضاهم علی بن ابیطالب , آگاه ترین شخص به قضاوت ,حضرت علی (ع) است) . (۷)از این رو , آنچه شیعه به آن معتقد است بر اساس ادله قطعیه ای است که مورد اتفاق فریقین است , اما آنچه که خلافت بلافصل را برای دیگران اثبات نماید , کسی مدعی نشده و ذکر هم نشده است , بنابراین این منصب الهی است و تعیین آن هم از جانب خداست , زیرا علم به اینکه چه کسی شایستگی این مقام را دارد , از قدرت غیرخداوند و فرستادگانش خارج است .

فرق بین امامت و خلافت را روشن نموده و توضیح دهید که این دو چه نسبتی با یکدیگر دارند؟ آیا مقابل هم می باشند؟

پرسش

فرق بین امامت و خلافت را روشن نموده و توضیح دهید که این دو چه نسبتی با یکدیگر دارند؟ آیا مقابل هم می باشند؟

پاسخ

اگر معنای لغوی «امامت» و «خلافت» را در نظر بگیریم، بین آن دو تقابل نیست و خلیفه، «امام» نیز خوانده می شود؛ لیکن اگر محتوای دو جریان و دو گونه رهبری را، ناظر به دو مکتب پدید آمده در جامعه اسلامی در نظر گیریم و آن دو را با معیارهای تعیین شده در نصوص دینی بسنجیم؛ به روشنی در می یابیم که حکومت مورد تأیید دین، همان نظام «امامت و ولایت» است. این مطلب دلایل فراوانی دارد؛ از جمله:

یکم. دلایل قرآنی مبتنی بر اینکه امامت، عهدی الهی است و تنها به اشخاصی که دارای صلاحیت و شایستگی های ویژه ای باشند، می رسد: (وَ اِذِ ابْتَلی اِبْراهیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قالَ اِنّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَتی قالَ لایَنالُ عَهْدِی الظالِمینَ) بقره (۲)، آیه ۱۲۴. «[به خاطر آورید] هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود و او به خوبی از عهده این آزمایش ها برآمد؛ خداوند به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم؛ ابراهیم عرض کرد: از دودمان من [نیز امامانی قرار بده ، خداوند فرمود: پیمان من، به ستمکاران نمی رسد [و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقام اند]». این آیه نشان می دهد:

۱. امامت عهد و پیمانی خدایی است و از سوی خداوند وضع و اعتبار می شود.

۲. ستمکاران – چه ستم پیشگان عملی و چه اعتقادی – شایستگی این منصب الهی را ندارند؛ هر چند از ذریه پیامبر بزرگی چون ابراهیم(ع) باشند.

دوّم.

دلایل روایی مبتنی بر اینکه امامت و رهبری مخصوص امامان اهل بیت عصمت و طهارت (ع) است.

این دلایل بسیار و متواتر است. جالب اینکه بیشتر این نصوص، در متون معتبر اهل سنت نیز یافت می شود؛ از جمله:

پیامبر خدا(ص) فرمود: «لا تزال هذه الامه مستقیماً امرها، ظاهره علی عدوّها، حتی یمضی منهم اثنا عشر خلیفه کلّهم من قریش» ؛ منتخب کنزالعمال، ج ۵، ص ۳۲۱؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۶، ص ۲۴۹؛ تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۱۰؛ کنزالعمال، ج ۱۳، ص ۲۶؛ الصواعق المحرقه، ص ۲۸. «کار این امت بسامان است، تا وقتی که دوازده خلیفه بر آنان حکم رانند، که همگی از قریش اند».

در روایت دیگری آمده است: «کار این امت تا هنگامی که دوازده مرد بر آنان ولایت داشته باشند، در جریان است». نَدَوی، شرح صحیح مسلم، ج ۱۲، ص ۲۰۲؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۸؛ تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۱۰.

مشابه این روایات در متون شیعه و سنی، بسیار زیاد است. احادیث دیگری نیز در تفسیر این روایات وارد شده است؛ از جمله: امام جوینی (امام الحرمین) از عبداللّه بن عباس روایت می کند که پیامبراکرم(ص) فرمود:

«انا سیدالنبیّین و علی بن ابیطالب سیّد الوصیّین و ان اوصیائی بعدی اثناعشر، اولهم علی بن ابی طالب و آخرهم المهدی» ؛ فرائدالسمطین، ش ۱۱۶۴. «من آقا و بزرگ پیامبرانم و علی بن ابی طالب سَرْوَر اوصیا است. همانا اوصیای پس از من، دوازده نفرند که نخستین آنان علی بن ابی طالب و آخرینشان مهدی(عج) است». برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک: عسکری، علامه سید مرتضی، امامان این امت دوازده نفرند.

سوّم. دلایل مربوط به ولایت فقیه در عصر غیبت که جداگانه قابل بررسی است.

عقیده شیعه در مورد جانشینی پیامبر اکرم چیست

پرسش

عقیده شیعه در مورد

جانشینی پیامبر اکرم چیست

پاسخ

به نظر شیعه جانشین بلافصل پیامبر اسلام حضرت امیرالمؤمنین علی است شیعه برای این عقیده خود دلایل فراوانی از آیات قرآن کریم و روایاتی که شیعه و اهل سنت نقل کرده اند، دارد.

گرچه در قرآن کریم نام مبارک حضرت امیرالمؤمنین علی ذکر نشده است ولی حدود ۸۴ آیه به امامت امامان معصوم دلالت دارند از جمله آیات ۵۹ از سوره نسأ " ?گطیعوا الله... و ?گُولی الأمر منکم "فس ?‹لوا أهل الذّکر إن کنتم لاتعلمون (نحل ۴۳; انبیا، ۷) "اتّقوا اللّه و کونوا مع الصَّدقین (توبه ۱۱۹) "إنّما ولیّکم اللّه و رسوله و الّذین ءامنوا..." (مائده ۵۵) "یرید اللّه لیذهب عنکم الرّجس أهل البیت (احزاب ۳۳) و همچنین آیه تطهیر و مباهله و غیره که این آیات را پیامبر اکرم به ائمه اثنی عشر معصومین تفسیر و تک تک آنها را با نام و نشان و خصوصیات برای مسلمانان معرفی کردند که از جمله آن این حدیث مشهور، به نقل از جابربن عبداللهانصاری است جابر می گوید: خدمت پیامبر اکرم رسیدم در حالی که تازه آیه ۵۹ از سوره نسأ نازل شده بود. عرض کردم یا رسول الله، خدا و رسول خدا را شناختیم و اطاعت می کنیم امّا اولی الامری که در این آیه آمده کیانند که اطاعتشان همچون اطاعت شما و خداوند بر ما واجب شده است

پیامبر گرامی فرمودند: "ای جابر! اولی الأمر، جانشینان من و امامان مسلمانان بعد از منند که اوّل آنها علی فرزند ابوطالب سپس حسن بعد حسین بعد علی فرزند حسین

سپس محمّد فرزند علی که در کتاب آسـمانی تورات به باقر مشهور است و تو ایشان را خواهی دید و وقتی دیدی سلامم را به او برسان سـپس جعفرصادق فرزند محمّد سـپس از آن موسی فرزند جعفر بعد علی فرزند موسی، سپس محمّد فرزند علی بعد علی فرزنـد محمّـد پس از آن حسن فرزنـد علی سـپس هم نام من و هم کنیه ام حجت خـدا در زمین و باقیمانـده خـدا در میان بنـدگانش فرزنـد حسن بن علی همان شخصـی که خداوند به وسـیله او مشارق و مغارب زمین را فتح می کند و او از پیروانش غایب می شود. در زمان غیبت آن حضـرت کسانی در اعتقاد به امامت او ثابت قـدم میماننـد که خداوند دلهایشان را با ایمان امتحان کرده است (کتاب کمال الدین باب نص الله عزوجل علی القائم ص ۲۵۳.)

در روایتی دیگر از ابوبصیر نقل شده که به امام باقر۷ عرض کردم مردم اهل سنت به ما اعتراض می کنند که اگر امامان حقّند، چرا خـدا نامی از آنها در قرآن نبرده است امام باقر فرمود: در پاسـخ آنها بگوییـد: خدا نماز را بر پیغمبر۹ نازل کرد و اسمی از سه یـا چهـار رکعت آن نبرد تـا اینکه رسول خـدا آن را توضـیح داد و نیز فریضه حـج را نـازل فرمود، ولی تعـداد طواف هـای هفتگـانه آن را نـازل نکرده تا پیغمبر۹ آن را تفسـیر کرد; همین طـور است امـامت مـا; خداونـد آیه " ?گطیعوا الله و ?گطیعوا الرسول و ?گولی الأمر منکم را نازل و پیامبر اولوالأمر را به ائمه اثنی عشر تفسیر فرمود و

اگر ساکت می شد و بیان نکرده بود، آل عباس و آل عقیل و یا دیگران مدعی می شدند که مراد از اولی الأمر ماییم .."(تفسیر عیاشی ذیل آیه ۵۹ سوره نسأ.)

بدین مطلب در برخی روایات اشاره شده است شخصی از امام باقر۷ تفسیر آیه "إِن َاللَّه َ یَأْمُرُکُم ْأَن تُؤَدُّواْ الاْ ?َمَنَت ِ إِلَی ٰ أَهْلِهَا; (نسأ، ۵۸) خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبانش بدهید!" پرسید؟ امام فرمود: مقصود ما هستیم که باید امام سابق کُتب و علم و سلاح را (که نشانه های امامت است به امام بعد از خود تحویل دهد.

در روایتی دیگر نیز آمده است که امام رضا۷ در تفسیر "اهلها" در آیه شریفه مذکور (نسأ، ۵۸) فرمود: آن ها (مقصود از اهلها) ائمه از آل محمدند که هر امامی باید امانت را به امام بعد از خود تحویل دهد و... .

علمای اهل تسنن با چه دلایلی مسئله ء غدیر را رد می کنند؟

پرسش

علمای اهل تسنن با چه دلایلی مسئله ء غدیر را رد می کنند؟

پاسخ

در این نامه بنا به درخواست شما مهم ترین توجیهاتی که اهل سنت در برابر حدیث غدیر اتخاذ کرده اند را از کتاب«الهیات آیت الله سبحانی، ج ۴، ص ۱۰۳ - ۸۲» ذکر می کنیم.

اشکال اول: فخر رازی امام المشککین می گوید: مولی به معنای اولی نیست بلکه به معنای ناصر است. دلیلاین که مولی به معنای اولی نیست این است که نمی توان آن را به جای اولی به کار برد. مثلاً نمی توان گفت «هو مولی منفلان» در حالی که می توان گفت «هو اولی من فلان».

پاسخ: اولاً این که مولی به معنای اولی است باعث نمی شود همه حالات لفظی آن را نیز داشته باشد. دو لفظمترادف در اصل معنا با هم شریکند ولی خصوصیات کاربردی هر یک وابسته به صیغه آنها است. مثلاً صیغه افعل کهاولی از آن صیغه است اضافه به جمع و تثنیه می شود ولی اضافه به مفرد نمی شود. مثلاً گفته می شود «هو افضل القوم»ولی هرگز گفته نمی شود «هو افضل زید» بلکه باید با «من» استعمال شود و گفته شود «هو افضل من زید» و واضح استکه معنای افضل در هر دو مثال یکی است.

ثانیا، فخر رازی می گوید مولی به معنای ناصر است ما همین اشکال را به عنوان جدل به او وارد می کنیم. مثلاًخداوند فرمود: من انصاری الی الله... نحن انصار الله ، (آل عمران، آیه ۵۲) در حالی که نمی توان به جای آن گفتهشود من موالی الی الله... نحن موالی الله .

ثالثا، کسی نگفته است کلمه «مولی» به معنای اولی است بلکه اسم است برای آن کس که اولی به تصرف و صاحبتدبیر کاری است.

مانند روایت نبوی: ایما امراه نکحت نفسها بغیر اذن مولاها ؛ بدون اذن کسی که نسبت به او سزاوارتراست و صاحب اختیار او است{M و این معنا را مفسرین در آیه مأواکم النار هی مولاکم ، (حدید، آیه ۱۵) تصریحکرده اند. لذا تفتازانی در شرح المقاصد، ج ۲، ص ۲۹ تصریح می کند که «الولایه بالناس» و مالکیت تدبیر امور آنان بهمعنای امامت است و اشکالی را که مطرح می کند در متواتر نبودن حدیث غدیر است و هیچ اشکالی را در دلالتروایت نمی پذیرد.

در نامه قبل اثبات شد که چگونه حدیث غدیر متواتر است و باز لغت دانان تصریح کرده اند که ولیّ و مولی به یکمعنا است.

فراء در معانی القرآن، ج ۳، ص ۱۲۴

ابن اثیر در نهایه، ج ۵، ص ۲۲۸

فیروزآبادی در القاموس المحیط، ج ۴، ص ۴۰۱

زبیدی در تاج العروس، ج ۱۰، ص ۳۹۹

اشکال دوم: اگر حدیث غدیر صحیح باشد امکان نداشت صحابه پس از وفات پیامبر اکرم(ص) آن را ترککنند و خلافت ابوبکر را مطرح کنند.

پاسخ: اولاً، این اشکال ناشی از برداشت باطلی است که از صحابه پیامبر اکرم در ذهن اهل سنت است. آنانگمان می کنند همه صحابه پیامبر اکرم عادل و پابرجای بر دین بودند در حالی که چنین نبود.

ثانیا، عده کثیری از صحابه پیامبر اکرم(ص) با خلافت ابوبکر مخالفت کردند اما به پیروی از امام علی(ع) دست بهشورش نزدند.

ثالثا، موارد فراوانی وجود دارد که زیرپا گذاردن این امر را از سوی صحابه پیامبر تأیید می کند مانند:

۱- آنچه در روز پنج شنبه در بستر بیماری پیامبر اکرم رخ داد (رزیه یوم الخمیس) یعنی منع عمر از کتاب وصیتتوسط پیامبراکرم که این مسأله را اهل سنت نیز نقل کرده اند.

وقتی در زمـان حیـات پیـامبر گفتار آن حضـرت دربارهحضـرت علی(ع) چنین زیرپا گـذارده می شود و به پیامبر تهمت هزیان داده می شود پس از وفات آن حضرت آسان ترانجام می شود.

برای مطـالعه این مطلب ر.ك: بخاری، ج ۱، باب کتابه العلم، ح ۲ - ج ۴، ص ۷۰ - ج ۶، ص ۱۰ و نیز مسند احمد، ج ۱، ص ۳۵۵.

۲- سـریه اسامه: پیامبر اکرم در اواخر عمر شـریف خود لشـگری مهیا فرمود و اسامه را فرمانده آن کرد و تأکید فرمودکه همراه اسامه حرکت کنیـد واز کسانی که پیامبر اکرم(ص) تأکیـد داشت که همراه اسامه بروند ابوبکر و عمر و چند تندیگر بودند. اما آنان از این فرمان سرپیچی کردند و نرفتند.

اهل سنت این سرپیچی را این گونه توجیه می کنند که آنان برای تسکین تشنج ناشی از مرگ احتمالی پیامبراکرم(ص) ماندند تا مبادا قلوب مردم نلرزد و جامعه اسـلامی تضعیف شود، (شهرستانی، الملل والنحل، ج ۱، ص ۲۳) حالکه چنین عذری و بهانه ای در سـرپیچی از فرمان حرکت در لشـگر اسامه جاری است در تخلف از حـدیث غـدیر نیزامکان دارد و آنان همین توجیه را نیز آورده انـد و گفته اند که امامت علی(ع) بر مردمی که فرزندان یا پدران آنان به دسـتعلی(ع) کشـته شده اند به صـلاح امت اسلامی نیست.

در این زمینه می توانید به کتبی که در باب غدیر سخن گفته اند رجوع کنید مانند:

۱- الغدیر علامه امینی

۲- المراجعات سید شرف الدین

۳- الالهیات آیت الله سبحانی

عقیده است که سکینه و آرامش بر پیامبر«صلی الله علیه وآله» ناز شده است؟

پرسش

در ماجرای غار، با این که ابوبکر محزون و اندوهناك بود، چرا شـیعه بر این عقیده است که سکینه و آرامش بر پیامبر«صلی الله علیه وآله»

ناز شده است؟

پاسخ

با در نظر گرفتن وضعیّت و دانستن هدف کفّار از تعقیب پیامبر«صلی الله علیه وآله»، درمی یابیم که ناراحتی پیامبر«صلی الله علیه وآله» در آن موقعیّت امری طبیعی است. اضافه بر آن، یکی دیگر از عواملی که به ناراحتی پیامبر«صلی الله علیه وآله» می افزود، ترس و اندوه ابوبکر بود؛ زیرا در چنین موقعیّتهایی، اگر کسی همراه انسان باشد که وی را تسکین دهد، تا اندازه ای از ناراحتی انسان کاسته می شود؛ امّا اگر کسی همراه انسان باشد که خود وی دستخوش اندوه و اضطراب باشد، باعث افزایش نگرانی انسان خواهد بود؛ بر این اساس، روشن می شود که حزن و اندوه ابوبکر دلیل نزول سکینه و آرامش بر او نیست؛ دلیل این مطلب این است که اوّلاً: آیه شریفه در مقام بیان الطاف و عنایات خاصّه الهی نسبت به پیامبر و در جواب تخلفّ مسلمانان از جهاد است؛ زیرا در اوّل آیه می فرماید اگر شما پیامبر«صلی الله علیه وآله» را یاری نمی کنید، خداوند همواره وی را مشمول عنایات خاصّه خویش قرار داده است؛ از جمله این که وی را یاری کرده، در آن هنگام که کفّار قریش او را از مکّه بیرون کردند و با صاحب خویش در غار بود و پیامبر«صلی الله علیه وآله» به او می فرمود: «محزون مباش که خدا با ما است؛ در این زمان، خدا سکینه و آرامش را بر وی نازل کرد و او را با سپاهیان غیر مرئی تایید نمود.»

با توجّه به سیاق آیه، روشن می شود که نزول آرامش، تفسیر و بیان یاری خدا نسبت به پیامبر«صلی الله علیه وآله» است و ربطی به ابوبکر ندارد. ثانیاً: ضمیرهایی که

قبل و بعد از کلمه «علیه» آمده، همه به پیامبر«صلی الله علیه وآله» برمی گردد؛ «الّا تنصروه فقد نصره اللّه اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لاتحزن ان اللّه معنا فانزل اللّه سکینه علیه و ایده بجنود لم تروها...».

تمامی ظمایر در «الا تنصروه، نصره، اذا خرجه، یقول، لصاحبه، وایده» به پیامبر«صلی الله علیه وآله» برمی گردد و اگر تنها ضمیر «علیه» که در میان اینها قرار گرفته، به ابوبکر برگردد، برخلاف محاورات عقلایی است و از روش سخن گفتن - آن هم از قرآن مجید که در حدّ اعلای فصاحت و بلاغت است - به دور می باشد.

« بخش پاسخ به سؤالات »

پیامبر اکرم چرا و چگونه حضرت علی(ع) را در کودکی به عنوان وزیر و وصی و خلیفه خود برگزیدند؟

پرسش

پیامبر اکرم چرا و چگونه حضرت علی(ع) را در کودکی به عنوان وزیر و وصی و خلیفه خود برگزیدند؟

پاسخ

شیعه بر تعیینی بودن مقام خلافت از سوی خداوند اعتقاد دارد و بر این باور است که همان گونه که پیامبر را خدا معرفی می فرماید، وصی او نیز می باید از جانب خداوند متعال تعیین گردد. تاریخ زندگانی رسول خدا(ص) بر این اصل گواهی می دهد؛ زیرا ایشان در موارد متعددی حضرت علی(ع) را به عنوان جانشین خود تعیین نموده اند، که اینک به یکی از موارد آن اشاره می کنیم:

در آغاز بعثت، آن گاه که پیامبر از جانب خدا مأموریت یافت تا خویشانش را طبق فرمانِ (وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ)؛{۱} به آیین توحید دعوت کند، بستگان خویش را به خانه خود دعوت نمود و خطاب به ایشان فرمود: «هر کس مرا در این راه یاری کند، وصی و وزیر و جانشن من خواهد بود. «فَأَیُّکُمْ یُوَازِرُنی فِی هذا الْأَمْرِ عَلی أَنْ یَکُونَ أَخِی وَ وَزِیری وَ خَلِیفَتِی وَ وَصیّی فِیکُم»؛ کدام یک از شما مرا در این امر یاری می نماید تا برادر و وزیر و وصی و جانشین من در میان شما باشد؟ تنها کسی که به این ندای ملکوتی پاسخ مثبت داد، فرزند ۱۳ ساله ابوطالب، علی(ع)، بود. در این هنگام، رسول خدا(ص) روی به خویشاوندان خود کرد و فرمود: «إِنَّ هَذا أَخِی وَ وَصِیّی وَ خَلیفَتِی فِیکُمْ فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِیعُوه»؛{۲} این علی، برادر، وصی و جانشین من در میان شماست؛ پس به سخنان وی گوش فرا دهید و از او پیروی نمایید/

اما درباره این که چرا آن حضرت، علی(ع) را با وجود سن کم

به وصـایت خویش برگزیـد، اولاً ـ بایـد گفت که اعطـای موهبتی الهی همچون نبوت و یـا وصـایت پیـامبری به یک کودک یا نوجوان، امر غریب و نـامعقولی نیست؛ همچنـان که قرآن کریم دربـاره حضـرت یحیی(ع) می فرمایـد: (وَ آتیناه الحکم صبیاً)؛ {۳} و ما فرمان نبوت را در کودکی به او دادیم، ثانیاً تحقق عملی جانشـینی پیامبر(ص) به طور طبیعی پس از وفات پیامبر(ص) صورت می گرفت که حضـرت دیگر در آن هنگـام نوجوان نبوده انـد. اعلاـن وصـایت آن حضـرت که به امر و فرمان الهی از همان آغاز، رسالت صورت پذیرفت، بدان جهت بوده است که جامعه اسـلامی و همه مسلمانان بدانند که خداوند چه کسی را به وصایت و خلافت بعد از رسول منصوب گردانیده است تا مبادا وفات پیامبر(ص) مایه اختلاف امت گردد. هر چند متأسـفانه در عمـل بـا وجود همه این محکم کـاری هـا به گونه ای دیگر عمـل شـد. افزون بر این، جهـات دیگری نیز ممکن است وجود داشـته باشد؛ مانند: ۱. اعلاـم هم طرازی و آمیختگی نبوت بـا امـامت و این که ولاـیت از ارکـان دین و مکمل اسـلام است؛ ۲. اعلام این مطلب که امامت و ولایت و وصایت با انتصاب الهی و بر اساس ارزش ها و ملاک های ویژه الهی صورت می پذیرد که در رأس آنها دوری از شائبه هر گونه شرک و بت پرستی است، نه بر اساس انتخاب یا راه های دیگر.

[۱].سوره شعرا، آیه ۲۱۴/

[۲].تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۶۳ - ۶۲؛ الکامل فی التاریـخ، ابن اثیر، ج ۱، ص ۴۸۸ - ۴۸۷، ذکر امر الله تعالی نبیه(ص) باظهار دعوته؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۱، (دارصادر، بیروت)؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۱۱

[۳].سوره مریم، آیه ۱۲/

دلایل فنی و تاریخی قانع کننده ای که بتوانیم بر سنی ها اثبات کنیم که پیروان شیعه، صحیح تر و اصولی تر می باشند، چیست؟ آیا ممکن است که بین علمای سنی و شیعه این تفاوت ها برداشته شود و آیا علمای ما در این امور گامی برداشته آند یا خیر؟ و همان طور که می دانیم، ب

پرسش

دلایل فنی و تاریخی قانع کننده ای که بتوانیم بر سنی ها اثبات کنیم که پیروان شیعه، صحیح تر و اصولی تر می باشند، چیست؟ آیا ممکن است که بین علمای سنی و شیعه این تفاوت ها برداشته شود و آیا علمای ما در این امور گامی برداشته آند یا خیر؟ و همان طور که می دانیم، بیشتر مسلمانان سنی هستند. آیا می شود به رهبران سنی در مساجد اقتدا کرد؟ چگونه؟

پاسخ

شیعه و سنی در برخی از مسایل مهم اعتقادی و فقهی و مسایل فرعی اختلاف دارد و گردآوری این اختلاف ها خود در خور یک کتاب است. وانگهی اهل سنت - چه در اصول و چه در فروع - به فرقه ها و مذاهب گوناگونی تقسیم می شوند. از نظر اصول آنها به فرقه های اهل حدیث و ظاهریه، معتزله، اباضیّه، اشاعره، ماتریدیه و وهابیت تقسیم می شوند.{۱} و از نظر فقهی در حال حاضر در چهار فرقه حنبلی، حنفی، مالکی و شافعی قرار می گیرند.

برای بیان اختلافات موجود میان فرقه های کلامی و فقهی اهل سنت با شیعه نگارش کتاب های زیادی لازم است. اما به طور کوتاه برخی از مهم ترین اختلافات عقیدتی آنها چنین است:

نخستین مسأله ای که پس از رحلت پیامبر(ص) مورد بحث و گفتگو میان مسلمانان قرار گرفت، مسأله خلافت و امامت بود. اگر چه اهل سنت این مسأله را در شمار مسایل اعتقادی و کلامی نمی دانند،{۲} ولی امامیه برآنند که مسأله امامت، منصبی است الهی و در تداوم راه رسالت و نبوت و تکمیل دین اسلام پرداختن به آن ضروری می باشد و بدین جهت، صبغه اعتقادی و کلامی دارد.{۳}

علاوه بر این شیعه به مسأله امامت به عنوان مسأله ای که سعادت واقعی مردم را در بردارد، می نگرد و آن

را منحصر به حضرت علی(ع) و اولاد معصوم ایشان می داند اما اهل سنت چنین منزلتی برای آن قایل نیستند و انتخاب جانشین را به عهده مردم می دانند. حتی آنان معتقداند که اگر کسی به قهر و غلبه بر مردم مستولی شود، حاکم و امام مردم خواهد بود و مردم بایـد از او بی چون و چرا اطـاعت کننـد. قبیـح تر آن که حتی حـاکمیت و امات فرد فاسق و معصیت کار را بر دیگران پذیرفته و مجاز می دانند.{۴}

در حقـانیت علی(ع) و اولاـد ایشان برای این منصب دلایل عقلی و نقلی - اعم از آیه و روایت - بسـیار زیادی مطرح شـده و از صـدر اسـلام تـاکنون هزاران هزار کتـاب و مقـاله و جزوه در این زمینه تـدوین گشـته است. در این جا به چنـد دلیل از قرآن و روایت اکتفا می کنیم:

طبق آیه ۱۲۴ سوره بقره، امام باید عادل باشد.{۵} به تصـریح قرآن چنین ویژگی ای فقط در اهل بیت نبوت وجود دارد. زیرا در آیه ۳۳ سوره احزاب معروف به آیه تطهیر، عصـمت و طهارت روحی اهل بیت اثبات شـده است: «... إِنَّما یُریـدُ اللَّهَ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتَ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً»؛ خداوند می خواهد تنها آلودگی را از شما اهل بیت بردارد و پاکتان سازد.

با توجه به دو آیه یاد شده می توان نتیجه گرفت که منصب و مقام امامت فقط شایسته حضرت علی و اولاد ایشان است.

شایسته ذکر این که اهل سـنت روایت هایی را به طرق گوناگونی مطرح کرده انـد که آیه تطهیر در مورد پنج تن آل عباست. برای نمونه در روایتی از ابو سعید خدری آمده که رسول اللّه(ص) فرمود: این آیه در مورد پنج نفر نازل شده است:

در مورد من، علی، فاطمه، حسن و حسین... . و در روایت دیگری از ام سلمه آمده است که در خانه من آیه «انما یرید اللّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت» نازل شد در حالی که در آن جا فاطمه، علی، حسن و حسین بودند. در آن وقت رسول اللّه(ص) آنان را با عبایی که بر دوشش بود پوشاند و فرمود: خدایا، اینان اهل بیت من هستند. آلودگی را از آنان ببر و به طور کامل پاکشان ساز. {۶}

باید توجه نمود که روایات، احادیث و گزارش های تاریخی غیر قابل شماری پیرامون حقانیت اهل بیت و شایستگی آنان برای خلافت و عدم شایستگی مخالفشان برای این منصب ذکر شده است. از جمله آنها حدیث ثقلین است که دوست و دشمن آن را با سندهای صحیح و فراوان و الفاظ قریب به هم روایت کرده اند. در یکی از آنها آمده است: «اِنّی تارِکٌ فیکُمْ مارانَ تَمَتَّکْتُمْ بِهِ بَعْدی لَنْ تَضِلُّوا: کتابَ اللّهِ وَ عِتْرَتی اهْلَ بَیْتی وَ اِنَّهُما لَنْ یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الْحَوْضِ»؛ {۷} همانا من در میان شما چیزی قرار می دهم که اگر پس از من به آن چنگ زنید، هرگز گمراه نشوید؛ کتاب خدا و عترتم، خاندانم را و آن دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا بر من در حوض وارد شوند.

ناگفته پیداست که اگر قرآن به تنهایی برای مسلمانان و رفع نیازمندی ها و اختلافاتشان کافی بود، رسول خدا(ص) تا به این اندازه به همدوشی عترت با قرآن تأکید نداشتند.

از سوی دیگر همان بی توجهی به بیان گهربار رسول اللّه(ص) در مورد این نکته مهم باعث به وجود آمدن فرقه های گوناگون عقیدتی شده و موجب اختلافات

فراوانی گردیـده است و این در حـالی است که کلیه فرقه ها مسـتندات فکری خود را غیر متعارض با قرآن می داننـد. در حالی که وقتی از بالا به قضـیه بنگریم، بایـد اذعان کنیم که فقط عقایـد یک فرقه می توانـد همخوان با کتاب خـدا باشد و فرقه های دیگر باطل بوده و محلی از اعراب نخواهند داشت.

روایت دیگر حدیث معروف حدیث سـفینه است که در آن رسول خدا(ص) اهل بیت خویش را به کشتی نجات حضـرت نوح تشبیه می کنـد که هر کس سوار آن شود نجـات یـافته و هر کس از آن دوری جویـد، هلاـک خواهـد گشت: «مثـل اهل بیتی کسیفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق». {۸}

حـدیث دیگر به حـدیث منزلت معروف است که در آن تمـامی مقامـات و منـاصب پیـامبر - جز مقـام رسـالت - برای علی(ع) اثبات شده است. در این حدیث رسول خدا(ص) خطاب به امام علی(ع) می فرماید: «انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی»؛ {۹} تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی جز آن که پیامبری بعد از من نخواهد بود.

حـدیث انـذار، حدیث غدیر، حدیث مؤاخات - برادری -، حدیث مدینه و نظایر آن همگی بر برتری علی(ع) دلالت دارد ولی بـا این حـال بسیاری از علمـای اهـل سـنت از آنها اعراض کرده انـد و همین امر نشانگر اختلاف عمیق شـیعه و سـنی در مسأله جانشینی رسول اللّه(ص) می باشد که با رهایی هر اندیشه سلیمی از تعصب قابل اثبات است.

اختلافات مهم دیگر اعتقادی میان اهل سنت و شیعه بر سر مسأله توحید، جبر و اختیار، صفات الهی، مسأله عدل و جز آن است که پرداختن

به آنها فرصت زیادی می طلبد.{۱۰}

اما در مورد اختلاف شیعه و سنی در مسایل فرعی و فقهی. در این گونه مسایل نیز تفاوت های فراوانی میان مذاهب گوناگون اهل سنت با شیعه وجود دارد که به پاره ای از آنها اشاره می کنیم و قضاوت در مورد صحت و سقم فتاواها و نظریات را به عهده خوانندگان می گذاریم.

شیعه می گوید: تنها آب مطلق است که می توان با آن به پاک کردن نجاست پرداخت، اما ابوحنیفه معتقد است که با آب مضاف - مثل آب گیلاس - هم می توان نجاست را پاک کرد.{۱۱}

طبق نظر شیعه وضو و غسل فقط با آب مطلق رواست. اما ابوحنیفه معتقد است که با شراب خرما در مسافرت و در حال ناچاری می توان وضو گرفت.{۱۲} در برخی از فتاوای وی آمده که می توان با آبی که با ماده پاکی چون زعفران مخلوط شده و یکی از ویژگی های آن - چون بو یا رنگ یا مزه اش - تغییر یافته، وضو گرفت.{۱۳}

همه مذاهب - اعم از سنی و شیعه - جز مالکی ها سگ را نجس می دانند.{۱۴}

شیعه و مالکی ها و حنفی ها منی انسان را نجس و شافعی ها و حنبلی ها آن را پاک می دانند.{۱۵}

حنفی ها، مالکی ها و حنبلی ها می گویند که با انزال منی فقط وضو باطل می شود و احتیاجی به غسل نیست و شافعی ها انزال منی را ناقض و مبطل وضو هم نمی دانند. اما شیعه معتقد است که انزال منی هم ناقض وضو و طهارت است و هم موجب غسل می شود.{۱۶}

اختلافات فوق و صدها اختلاف دیگر باعث گشته که فاصله زیادی در میان مذاهب اهل سنت و هم میان سنی و شیعه به وجود آید. البته صرف نظر از اختلافات - با

تکیه بر نقاط مشترک که تعداد آنها نیز بسیار می باشد می توان به طور نسبی به وحدت دست یافت.

وحدت مسأله ای است که از دیر باز یعنی از زمان امام علی(ع) توجه فراوان به آن شده تا اصل و پایه های اسلام حفظ شود. و در حقیقت برای حفظ وحدت آن بزرگوار بیست و پنج سال خون جگر خوردند و خانه نشین شدند و از حق مسلم خود دست شستند. دیگر امامان شیعه نیز بدین مهم اهمیت داده، در مواضع و مواقعی امور دیگر را فدای اصل اسلام می کردند و با راهنمایی های سودمند خویش باعث اتحاد میان مسلمانان می شدند. علمای بزرگ هم به تبعیت از رهبران خویش هموار، به این عامل حیات بخش عمل نموده و از آن چه موجب در هم شکستن پایه و اساس اسلام می شود، پرهیز کرده اند و با نشست های دوستانه علمی در صدد کشف و طرح نقاط اشتراک و رسیدن به وحدت نسبی بوده و هستند.

در عصر ما نیز کسانی چون آیت اله بروجردی، امام خمینی و رهبر معظم انقلاب از شیعه و شیخ شلتوت و دیگران از اهل سنت در این زمینه گام برداشته اند. و هر ساله نیز همایش هایی بدین مناسبت در نقاط گوناگون برگزار می گردد.

و اما پاسخ بخش آخر سؤال؛ همان طور که در کتب فقهی و رساله های علمیه آمده، از جمله شرایط امام جماعت، شیعه دوازده امامی بودن آن است.

بنابراین در حال عادی نمی توان به ائمه جماعت سنی اقتدا کرد. اما در حال تقیه و ضرورت اقتدا کردن جایز است و این محدود به زمان حج نمی شود. امام خمینی رحمه الله در پاسخ به این پرسش – در غیر موارد حج شیعیان می توانند به امام جماعت اهل

تسنن اقتدا نمایند یا خیر؟ – فرموده اند: «می توانند». {۱۷}

رهبر حکیم انقلاب هم از تمامی شیعیان خواسته اند که در نماز جماعت اهل سنت بویژه در ایام حج شرکت نمایند، و از انجام اعمالی که سستی مذهب شیعه را در پی دارد، خودداری نمایند. {۱۸}

[۱].ر.ک: درآمدی بر علم کلام، علی ربانی گلپایگانی، ص ۲۳۷ به بعد.

[۲].ر.ک: شرح المقاصد، تفتازانی، ج ۵، ص ۲۳۲، تحقیق عبدالرحمان عمیره، تفتازانی در این باره گوید: نزاعی نیست که بحث های امامت به علم فروع شایسته تر است.

[۳].ر.ک: درآمدی بر علم کلام، ص ۱۲۵.

[۴].ر.ک: شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۳.

[۵].در آیه ۱۲۴ آمده است: «...وَ اِذَا ابْتَلی اِبْراهیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَاَتَمَّهُنَّ، قالَ اِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ اِماماً، قالَ وَ مِنْ ذُرّیَّتی، قالَ لا تَنالُ عَهْدی الظّالِمینَ»؛ و زمانی که آزمود ابراهیم را پروردگارش به امور چند پس او از آنها سرافراز بیرون آمد خداوند فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم. ابراهیم گف: و از فرزندانم؟ خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی رسد.

[۶].ر.ک: درالمنثور، سیوطی، ج ۶، ص ۶۰۳ تا ۶۰۷.

[۷].ر.ک: کنزالعمال، هندی، ج ۱، ص ۱۸۶، ش ۹۴۵، تصحیح صفوه السقا، هندی چند حدیث دیگر نظیر آن را در شماره های ۹۴۳، ۹۴۴ و ۹۴۶ و جز آن عنوان کرده است و در مصادر فراوانی از شیعه و سنی این حدیث روایت شده است.

[۸].این حدیث به عبارت های مختلف ولی نزدیک به هم در مآخذ شیعه و سنی نقل شده است. برای نمونه ر.ک: مستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۱؛ ینابیع الموده، قندوزی، ج ۲، ص ۲۱۹، تحقیق اشرف حسینی، مناقب علی بن ابیطالب، ابن مغازلی، ص ۱۳۲ – ۱۳۴، تحقیق بهبودی، و فضائل الخمسه، فیروزآبادی، ص

۵۶ – ۵۸.

[۹].این روایت هم در بسیاری از مآخذ مطرح گشته است، ر.ک: مناقب علی بن ابی طالب، ابن مغازلی، ص ۲۷ به بعد؛ مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، محب الـدین طبری، ص ۹۳ به بعد (تحقیق سـراوی حسینی، دارالکوثر، دمشق، و دارذوالفقار، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۲۰ه‍).

[۱۰].در این باره می توان به کتاب «عقاید تطبیقی»، اثر حسین رجبی، نشر دفتر نمایندگی مقام معظم رهبری در امور اهل سنت بلوچستان رجوع کرد.

[۱۱].الفقه علی المذاهب الخمسه، محمدجواد مغنیه، ص ۱۷ (مؤسسه الصادق، تهران، چاپ دوم، ۱۴۱۱ه‍).

[۱۲].المغنی، ابن قدامه، ج ۱، ص ۳۸، (دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۰۴ه‍).

[۱۳].المغنی، ج ۱، ص ۴۰ – ۴۱.

[۱۴].الفقه علی المذاهب الخمسه، ص ۲۴.

[۱۵].الفقه علی المذاهب الخمسه، ص ۲۵.

[۱۶].الفقه علی المذاهب الخمسه، ص ۳۱.

[۱۷].استفتاآت، ج ۱، ص ۲۷۹.

[۱۸].ر.ک: توضیح المسائل مراجع، ج ۱، ص ۱۹۷.

بحث ثبوتی است. آیا با بیعت امامت ثابت می شود؟ یعنی شخصی که قبلاً منصب امامت را به لحاظ لیاقت داشته، وقتی مردم با او بیعت کنند؟ حجت بر دیگران تمام نمی باشد؟

پرسش

بحث ثبوتی است. آیا با بیعت امامت ثابت می شود؟ یعنی شخصی که قبلاً منصب امامت را به لحاظ لیاقت داشته، وقتی مردم با او بیعت کنند؟ حجت بر دیگران تمام نمی باشد؟

پاسخ

اولاً مراد از منصب چیست؟ ثانیاً: منصب کسبی و اکتسابی است یا داده شده است؟

اگر گفته شود داده شده است!! می گوئیم کی این منصب را داده است؟ اگر بگوئید مردم داده اند! این حرف دور است. توقف شیی بر نفس لازم می آید. اگر بیعت مردم با او متوقف بر این است که او دارای این منصب باشد و ما به او اعلام وفاداری کنیم. پس او از قبل این منصب را دارد. و ما با دست در دست گذاشتن اعلام وفاداری و التزام به لوازم به ای منصب انجام می دهیم و اگر بنا شد با بیعت این منصب برای او حاصل شود، دور لازم می آید. اگر با بیعت ما منصب منصب حاصل می شود. پس منصب قبلاً نبوده است و بیعت علت برای حصول منصب است و اگر بیعت اعلام وفاداری باشد پس منصب باید متقدم بر بیعت باشد و لازم می آید تقدم و تأخر یک شی ء در آن واحد و این محال است.

اساس پذیرش مبنای انتخابی بودن امامت چیست؟

پرسش

اساس پذیرش مبنای انتخابی بودن امامت چیست؟

پاسخ

اساس و ریشه مبنای انتخابی بودن امامت، انکار نص است.

به این مال توجه فرمائید. صالح نجف آبادی کتابی به نام شهید جاوید درباره زندگانی امام حسین و واقعه کربلا نگاشت، یکی از دوستان از او پرسیده بود. مبنی نوشتن شما برای این کتاب چه بوده است؟ بر اساس چه مبانایی نوشته اید؟ گفته بود: من این کتاب را بر اساس اسناد و مدارک تاریخی، صرف نظر از مقام عصمت حضرت سید الشهداء، به عنوان یک بحث و حادثه تاریخی نوشته ام. دوست ما با یک عبارت تند از او پرسیده بود. که بفرمائید شما صرف نظر از انسانیت چه فرقی با یک حیوان دارید؟ مانده بود که چه جواب بدهد. شما وقتی درباره امام حسین صرف نظر از مقام عصمت بحث کنید. فرقی بین او و دیگران نمی ماند. لذا بحث از جانشینی رسول خدا، صرف نظر از مقام جانشینی حضرت رسول فرقی با مقام صدام و حکّام جبّار ندارد. بحث درباره جانشینی حضرت رسول اللّٰه است یعنی چه کسی باید خلا؟ حضرت را پُر کند. و بعد از حضرت رسول بحث دو تا است:

۱- آیا احتیاج به پُر کننده خلاء وجود دارد؟

۲- پُر کننده چه شخصی باید باشد؟ چه شرائطی باید داشته باشد.

اگر نباشد احتیاج به نصب داشته باشیم، امّا احتیاج به نص نداشته باشیم. چه فرقی بین این مقام و مقام صدام وجود دارد. با قطع نظر از انسانیت زید، فرق بین زید و حمار چیست؟ اگر قطع نظر از نص کردیم و اجازه دادیم به غیر خداوند که در پُر کردن این خلاأ اظهار نظر کند، باید به مردم رجوع کنیم.

شما در

بحث با یک سنی از پله اول پائین نیائید. بحث صرف نظر از عصمت یک بحث انحرافی است. اگر صرف نظر کردید و گفتید: فراق و خلاء را باید مردم پُر کنند ازدو حال خارج نیست. دو اصطلاح وجود دارد. ۱- بیعت ۲- شورا

شورا توسط کی و برای چی بوجود آمد را عرض کردیم. بیعت هم بعد از شورا است. بیعت یعنی بعد از ایمان به حقانیت خلافت یعنی من جان بر کف هستم. یعنی اعلام وفاداری و آمادگی عملی بر اجرا و تطبیق و تنفیذ اوامر. خلاصه بیعت بعد از ایمان و اعتقاد است، نه اینکه بیعت، ایمان باشد. بیعت ابزار اظهار ایمان است.

شورا هم عمر در اواحر حیاتش اختراع کرد و در زمان بیعت ابوبکر نبوده است.

امّا اگر ادعا اجماع نمودند. ما می گوئیم: اجماع تک تک مسلمین که ممکن نیست، پس اجماع اهل حل و عقد بوده است. ما می گوئیم؛ اهل حل و عقد شام یا یمن یا بصره یا حجاز یا مدینه؟ اهل حل و عقد کجا مراد است؟ چون مدینه مرکز بوده می گویند اهل حل و عقد مدینه مراد است. می گوئیم: اهل بیعت حل عقد و عقد چه کسانی بودند؟ می گویند لا اقل عشره مبشره. سؤال می شود آیا این عده به خلافت ابوبکر ایمان آورده بودند؟ طلحه و زبیر و حضرت علی که نبودند، عثمان هم نبود. و بیعت عمر خلافت و امامت ابوبکر را ثابت کرد.

بنابراین آنها که از اجماع تنزل به بیعت اهل حل و عقد نمودند، دوباره دایره را محصور به اهل مدینه کردند. دوباره گفتند: مراد از اهل مدینه عشره مبشره هستند. دوباره دیدند، واقعه تاریخی اینطوری نبوده

گفتند: بیعت یک نفر کفایت می کند این همان توجیه ما وقع است. و ربطی به قرآن و سنت ندارد. و مطلبی که به کتاب و سمنت ربط نداشته باشد. بر چه پایه ای استوار است؟ در آخر می گویند: یکفی بیعته رجل واحد. لان امامه ابی بکر ثبتت ببیعه عمر وحده

آیا این درست است که تمام افراد مسلمانان در شرق و غرب عالم به خلافت ابوبکر، به خاطر بیعت و اعتقاد عمر به خلافت ابوبکر معتقد باشند. به چه دلیل؟ این بحثها انحرافی و تاریخی است. و آقایان فکر کرده اند که چگونه این واقعه تاریخی را توجیه کنند. با یک سنی وقتی وارد بحث شدید، از پله اول پائین نیائید.

آیا شورا مثبت امامت نیست؟ مطالبی را در مورد شورا بفرمائید.

پرسش

آیا شورا مثبت امامت نیست؟ مطالبی را در مورد شورا بفرمائید.

پاسخ

در صحیح بخاری آمده است که عمر در اواخر عمرش در حج به گوشش رسید که بعضی از اصحاب رسول اللّٰه که الان در حج هستند گفته اند وقتی عمر مرد ما با فلانی بیعت می کنیم. عمر ناراحت شد و قرار شد مردم را در منی جمع کند و خطبه ای را ایراد کند. به او گفتند: در منی صلاح نیست بهتر این است که در مدینه صحبت کنید. ابن عباس می گوید جمعه اول بعد از ورود مردم به مدینه به مسجد رفتم و کنار منبر نشستم....

(این مطلب را هم بدانید. داستان سقیفه را عمر آنچه صلاح می دانسته نقل کرده است. و راویان این حدیث هم آنچه صلاح می دانستند نقل کرده اند. یعنی این حدیث دوبار سانسور شده است)

عمر می گوید: که به گوشم رسیده است که کسانی گفته اند: لو مات عمر لبایعنا فلاناً. من به اینها اخطار می کنم که مواظب باشند. اگر بدون مشورت با سایر مسلمین با کسی بیعت کنند. هم با کسی که بیعت شده و هم بیعت کنندگان را می کشم. احدی حق بیعت با کسی ندارد با تهدید به قتل شور را جا انداخت.

اینها که می خواستند بیعت کنند چه اشخاصی بودند؟ و با چه شخصی قصد بیعت داشتند؟

با تحقیقات در این زمینه روشن شد که آنهایی که قصد بیعت داشتند، بزرگان صحابه رسول خدا مانند طلحه، زبیر، عمار و این طبقه افراد بودند که در جلسه ای در منی گفته اند: ما در داستان سرکار آمدن ابوبکر شُل آمدیم و کلاه سر ما رفت ما منتظر مرگ عمر هستیم تا با فلانی بیعت کنیم. بنابراین گویندگان و

کسانی که قصد بیعت داشتند، بزرگان صحابه و اهل حل و عقد بودند.

امّا به چه شخصـی قصد بیعت داشتند؟ ابن حجر عسقلانی در فتح الباری که شرح صحیح بخاری است در یکی از ابواب مقدمه آن مبهمات بخاری را روشن و تصـریح می کند و پرده از ابهامات برمی دارد و می گوید مراد از فلان در این حدیث حضـرت علی(ع) می باشـد ابن حجر به سـند معتبر نقل می کنـد که آنها گفتند ما در قضـیه ابوبکر کوتاه آمدیم، گناه کردیم و لو مات عمر لبایعنا علیاً

از این حدیث روشن می شود که اولاً حضـرت علی حکومت را می خواست و ثانیاً صحابه در مورد حکومت علی کوتاه و شُل آمدند و می خواستند در اولین فرصت حق را برگردانند و عمر این مطلب را نمی خواست. عمر قصد داشت بر طبق نقشه قبلی، خلافـت رسول اللّه در بین قبائـل عرب تقسـیم شود اولیتم بعـد عـدی، بعـد امویـان، بعـد بنی زهره و بعـد از عمر، عثمان و عبد الرحمن باشـند. عبـدالرحمن چون ریش سـفید بنی زهره بود، قرار بر این بود که خلیفه شود و وقتی عثمـان به حکومت رسـید، عبدالرحمت به سراغ او نیامد و بنی امیه خودشان کودتا کردند و عثمان را کشتند تا معاویه به حکومت رسید.

بنابراین عمر تهدیـد می کنـد که هر کس با علی بیعت کند. علی و آنها را می کشم. لذا شورا یعنی کشـتن صـحابه و حضـرت علی. یعنی شورا درست کنیم که علی نباشـد، عثمـان باشـد. شورا عملاًـ هم کنار زدن علی بوده است. ظاهراً شورا بود اما باطنا خلافـت عثمـان بود. مثل بعضـی از رأی گیریهایی که در عالم وجود دارد. بنابراین قضـیه عثمان، شورای حقیقی و واقعی نبوده لذا معاویه

روی کار آمـد بعـد یزیـد و تا امروز صـدام و فردا صـدامهای دیگر و از عمر یک حدیث که دال بر مشـروعیت شورا باشد نقل نشده است، بلکه شورا با زور پیش رفت.

مشورت در اسـلام و در میـان تمـام عقلاـ کـل عـالم معمول و مرسوم بوده است امـا شورا در امـامت و خلافت ریشه و مبنی در اسلام ندارد.

آیا بیعت در زمان رسول خدا بوده است؟ بیعت با رسول خدا چه معنی دارد؟

پرسش

آیا بیعت در زمان رسول خدا بوده است؟ بیعت با رسول خدا چه معنی دارد؟

پاسخ

بیعت بعـد از ایمان به نبوت رسول خـدا بوده است و بیعت یعنی اعلام التزام به لوازم ایمان. وقتی که مؤمن به نبوت رسول خدا شد. البته باید ملزم به این لوازم بشود. هر گاه رسول خدا امر نمود، اطاعت کند.

بیعت مشتق از بیع و مبایع است. یعنی انسان جانش را که خیلی دوست دارد، بفروشد، در این راه بدهد، یعنی من تمام هستی و قوا و موجودی و امکاناتم در خـدمت شـما است. بیعت یعنی اعلام التزام به لوازم بیعت در سـیره رسول اللّٰه و امیرالمؤمنین بوده است. امـام حسن(ع) در کوفه مردم بـا او بیعت نمودنـد. و لکن شورای در امامت نـداریم. بلهماننـد حلف الفضول که قسم می خوردند به مشـکلات دیگران و خودشان برسند. مانند بیعت یک نحوه قرار دادی بین رؤسا و مرئوسین یا این قبیله یا قبیله دیگر بوده است. بیعت بعد از اسـلام یعنی اظهار عملی به اسـلام. فرض کنید، کسـی که شهادتین را گفت، خونش، مالش محفوظ و محترم است. اما از نظر عملی که باید در اسـلام نقش داشـته باشد، یعنی به عنوان مسـلمان باید عملاً نشان بدهند، تسـلیم بودن خـودش را به رسـول اللّٰه نشـان بدهـد. بیعت به معنـای اظهـار وفـاداری و عملی و الـتزام به لوازم اسـلام است و اگر در موردی تخلف ورزد، روشن می شود که اظهار شهادتین به لسان واقعیت نداشته و منافق بوده است.

دانشمندان اهل تسنن با یک سلسله روایات و احادیث , بر صحت اعمال مهاجر و انصارو حجیت اجماع و اتفاق امت , استدلال نموده اند . این استدلالات تا چه اندازه صحیح است ؟ .

پرسش

دانشمندان اهل تسنن با یک سلسله روایات و احادیث , بر صحت اعمال مهاجر و انصارو حجیت اجماع و اتفاق امت , استدلال نموده اند . این استدلالات تا چه اندازه صحیح است ؟ .

پاسخ

اول - لا تجتمع امتی علی خطاء (۱) . امت من بر خطا مجتمع نمی شوند . استدلال به این حدیث اشکالاتی دارد که یادآور می شویم .

۱ - این حدیث با اینکه پیوسته در کتابهای کلامی و اصولی مورد استناد دانشمندان آنان می باشد , ولی متاسفانه هیچمدرکی ندارد و در کتابهای حدیثی و صحاح آنان نقل نشده است . از این جهت خبر واحدی خواهد بود , که سند آن روشن نیست .

۲ - بر فرض صحت سند و نقل آن در کتابهای اصیل , این حدیث گواه بر حجیت اجماع واتفاق نخواهد بود , زیرا در چنین مسائل ریشه ای خبر واحد , هر چه هم سند آن صحیح باشد , حجت نیست . و هرگز با خبر واحد نمی توان یک مساله عقیدتی و زیر بنائی راثابت نمود , بلکه در این مسائل خبر متواتر یا خبر واحدی که با قرائن همراه باشد , لازم است که بر اثر قطعی بودن , بتواند مساله ای عقیدتی را ثابت کند و خبرواحد , جز ظن , چیز دیگری را نمی سازد .

دوم - لم یکن اللّه لیجمع امتی علی خطاء (۲) . خدا هرگز امت مرا بر خطا جمع نمی کند .

اشکالاتی که بر حدیث پیشین متوجه است , بر این حدیث نیز وارد می باشد .

اولا : این حدیث به این صورت , در کتابهای حدیثی

و مدارک اصیل اسلامی نقل نشده است ۰ و از نظر ارزش , به پایه خبر واحد صحیح السند نمی رسد .

۰ثانیا : بر فرض صحت سند , در مسائل عقیدتی و اصولی باید با خبر متواتر و یامانند آن استدلال نمود , نه با خبر واحد . گذشته بر این , استاد نقد حدیث , نووی , در شرح مسلم , جلد ۱ , باب لا تزال طائفه من امتی بامرالله لا یضرهم من خذلهم او خالفهم صفحه ۱۴۲ , چاپ سال ۱۳۱۹ می گوید : حدیث لا تجتمع امتی علی خطاء ضعیف و الصحیح هو حدیث لا تزال طائفه من امتی قائمه علی الحق . حدیث امت من بر خطا جمع نمی شوند , ضعیف است و صحیح آن حدیث دیگری است و آن اینکه گروهی از امت من پیوسته بر حق هستند .

سوم - ان الله لا یجمع امتی علی ضلاله . خداوند امت مرا بر گمراهی گرد نمی آورد .

این حدیث در مسند احمد , جلد ۵ , صفحه ۱۴۵ نقل شده , و مولف المعجم المهفرس لالفاظ الحدیث النبوی این حدیث را از سنن ترمذی کتاب فتن , ومقدمه سنن دارمی , نیز نقل نموده است . این حدیث با اینکه در این جوامع وارد شده است , باز چهره خبر واحد دارد و نقل سه محدث , بر تواتر آن دلالت نمی کند . شرط تواتر این است که حدیث در هر عصری ازاعصار , تا زمان نویسندگان این جوامع و از زمان آنان تا زمان پیامبر , به صورت متواتر نقل شده باشد , بطوری که توطئه ناقلان

حدیث در هر عصری بر جعل آن , محال عادی باشد . و این شرط در این حدیث که سه محدث آنرا با سندی نقل کرده اند ,موجود نیست . از مناقشه های سندی که بگذریم , این حدیث و مشابه آن گواه بر صیانت اجماع همه افراد امت از خطا و گمراهی است , و این حقیقت را همه افراد جامعه اسلامی اعم ازشیعه و سنی می پذیرند . شیعه , از این نظر مضمون آن را پذیرفته است که پیوسته در میان امت , فرد معصومی بنام امام وجود دارد . و اتفاق همه امت بر یک مطلب که یکی از افراد آن ,خود امام معصوم است , گواه بر صحت و استواری اتفاق خواهد بود . دانشمندان اهل تسنن , به اتکاء این روایات , خود اجتماع و اتفاق امت را , حجت ودلیل می شمارند , نه اینکه آنرا کاشف از نظر معصوم بدانند . ولی ناگفته پیداست که مقصود از کلمه امت همه افراد امت است , نه برخی و یا اکثریتی از آنان . و چنین اتفاق در مساله امامت تحقق نیافت . خاندان بنی هاشم پیشوائی ابوبکر را به رسمیت نشناخته و با او به مخالفت برخاستند . قبیله خزرج که در راس آنان سعد بن عباده بود , با خلیفه نخست بیعت نکردند , و روابط خزرج با دستگاه خلافت , آنچنان به تیرگی گرائید که رئیس خزرج در دوران خلافت عمر مجبور به ترک مدینه شد و سرانجام در سرزمین شام به وضع مرموزی کشته شد و خون او آنچنان لوث گردید که معلوم نشد که

وی بدست چه کسی کشته شد و سرانجام قتل او را به جنیان نسبت دادند . از آغاز سقیفه , دو گروه بصورت اقلیت و اکثریت , رویاروی یکدیگر قرارگرفتند . جامعه شیعه خلافت و جانشینی خلفاء را به رسمیت نشناخته , و معتقد بودندکه آنان نصوص ولایت را به دست فراموشی سپرده اند . از این جهت هیچ وقت امت اسلامی بر امامت و رهبری فردی اتفاق نکرد . در این باره کافیست سرگذشت سقیفه را باردیگر بخوانید (۳) . گذشته بر همه اینها , اتفاق و اجماع امت در صورتی حجت و گواه است که از طرف پیامبر حکم مورد اتفاق بیان نشده باشد . در غیر اینصورت , اجماع جز اجتهاد درمقابل نص ارزشی نخواهد داشت . و در کتب مربوط به امامت روشن شده که پیامبرگرامی صلی اللّه علیه و آله پس از خود , وصی و جانشین خویش را تعیین کرده وموضوع زعامت و رهبری را به اختیار امت نگذاشته است .

چهارم - کونوا مع الجماعه , یداللّه مع الجماعه . با جماعت باشید , دست خدا همراه جماعت است .

مرحوم شیخ طوسی در کتاب تلخیص الشافی جلد ۱ , صفحه ۱۸۲ , این حدیث رااز دلائل اهل تسنن شمرده است . این حدیث , گذشته بر این که خبر واحد است , برفرض تواتر گواه مدعای آنان نیست , زیرا جماعتی که این حدیث ما را به آن دعوت می کند , غیر از امت است . امت به همه مسلمانان جهان می گویند , درصورتی که جماعت به گروه معدودی از سه نفر به بالا گفته می شود

. مدعای آنان این است که اتفاق امت حجت قاطع است , در صورتی که این حدیث اتفاق گروهی را که به آنان جماعت گفته شود , حجت می شمارد . کسی از امت , اتفاق گروه سه نفری را حجت ندانسته و در نتیجه مضمون حدیث , مورد اعتراض همگان است و کسی به مضمون این حدیث عمل نکرده است . گذشته بر این , حدیث بر فرض صحت به اتحاد و اتفاق دعوت می کند , و لذا در ذیل حدیث دارد : فان الشیطان مع الواحد و هو عن الاثنین ابعد (۴) . شیطان با یکنفر است و از دو نفر دورتر است . شکی نیست که اموری که از نظر عقل و شرع به اختیار امت واگذار شده است , باگرایش اکثریت به یک سو لازم است اقلیت نیز از آن پیروی کرده و نیروها را در نقطه واحدی گرد آورند و از اختلاف و دو دستگیها بپرهیزند . لزوم پیروی از جماعت درموردی است که جماعت صلاحیت مداخله در آن مورد را داشته باشند و در این مورد بایدبه اکثریت پیوست . ولی در موردیکه امت و یا جماعت , حق اظهار نظر ندارند ,مانند مسائل عبادی از قبیل نماز و روزه یا مسائلی که نمی دانیم آیا صلاحیت دارندیا نه , مانند مساله زمامداری , در چنین موردی این حدیث و مشابه آن نقش موثری ندارند و مشروح این قسمت را در توضیح آیه و امرهم شوری بینهم بیان کرده ایم (۵) .

پنجم - مثل اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم . یاران من بسان ستارگان آسمان هستند , از

هر کدام پیروی کردید , هدایت می یابید .

این حدیث , نه در صحاح ششگانه نقل شده و نه در کتابهای حدیثی اصیل که در قرون نخستین بدست محدثان زبردست اسلامی تنظیم شده است . ما با فحص اکیدی که انجام دادیم , این حدیث را در صحاح ششگانه معروف پیدانکردیم , صحاح ششگانه عبارتند از : صحیح بخاری , صحیح مسلم , صحیح نسائی , صحیح ترمذی , صحیح ابوداود و صحیح ابن ماجه . برای جستجوی بیشتر , به مواردی از سنن دارمی , موطا مالک , مسند احمد بن حنبل و مستدرک حاکم نیز مراجعه کرده و اثری از این حدیث نیافتیم . نه تنها ما اثری از آن ندیدیم , بلکه نویسندگان پر توان المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی که لجنه ای بر تالیف آن اشراف داشته اند , این حدیث را در هیچیک از الفاظ و مواد حدیث نقل نکرده اند . بنابر این یک چنین حدیث نمی تواند برای یک مساله عقیدتی و حیاتی سند و مدرکی باشد . علاوه بر این , حدیث از نظر سند بسیار ضعیف است . ذهبی , متوفای ۷۴۸ , در کتاب نفیس میزان الاعتدال فی نقد الرجال جلد ۱ , طبع دار المعرفه بیروت می نویسد : حدیث اصحابی کالنجوم ایهم اخذتم بقوله اهتدیتم را حمزه بن ابی حمزه جزری نصیبی نقل کرده است و احادیث او به اندازه یک فلس ارزش ندارد , بخاری احادیث او را منکر شمرده , دار قطنی احادیث او را متروک خوانده , و ابن عدی می گوید : هر چه نقل می کند همگی موضوع

و ساختگی است . آیا با این وضع می توان با چنین حدیثی بر یک مساله حیاتی استدلال نمود ؟ . محمد ناصرالدین , مولف کتاب سلسله الاحادیث الضعیفه و الموضوعه , صفحه ۷۸ تا۸۳ و صفحه ۴۳۶ , این حدیث را بصورتهای مختلف نقل کرده و همه را مجعول دانسته وجاعل آنها را معرفی کرده است . برای روشنی بیشتر , فرازی از آنرا که مربوط به داوری درباره صورتهای مختلف این حدیث است , نقل می کنیم .

۱ - حدیث : اصحابی کالنجوم , بایهم اقتدیتم اهتدیتم . را ابن عبدالبر , در کتاب جامع العلم ج ۲ , صفحه ۹۱ و ابن حزم , در کتاب الاحکام جلد ۲ , صفحه ۸۲ نقل کرده اند و سند آن به قرار ذیل است . سلام بن سلیم , از حارث بن غصین , از اعمش , از ابوسفیان , از جابر . درباره ضعف سلام بن سلیم , اتفاق نظر است . ابن فراش می گوید : کذاب است . ابن حبان می گوید : احادیث جعلی را روایت می کند . حارث بن غصین مجهول است , کار او نقل احادیث مجعول می باشد .

۲ - حدیث : ان اصحابی بمنزله النجوم فی السماء , فایها اخذتم به اهتدیتم . را خطیب در کتاب الکفایه فی علم الروایه صفحه ۴۸ و دیگران نقل کرده اند و درسند آن سلیمان بن ابی کریمه از جویبر از ضحاک از ابن عباس وارد شده است . سلیمان ضعیف الحدیث است , جویبر متروک الحدیث است و ضحاک اصلا ابن عباس را ملاقات نکرده است .

- حدیث : یا محمد , ان اصحابی بمنزله النجوم فی السماء بعضها اضوء من بعض . را برخی نقل کرده اند و در سند آن , نعیم بن حمال و عبدالرحیم بن ریه است که هردو کذاب هستند .

۴ - حدیث : انما اصحابی مثل النجوم , فایهم اخذتم بقوله اهتدیتم . را برخی نقل کرده اند و در سند آن حمزه جزری متروک الحدیث قرار دارد , که ابن عدی درباره او می گوید : عامه روایاته موضوعه .

۵ - حدیث : مثل اصحابی مثل النجوم , فمن اقتدی بشیی ء منها اهتدی . در سند آن جعفر بن عبدالواحد است و کار او وضع و جعل احادیث است (۶) . گذشته بر این , مضمون آنها بر ساختگی بودن آن ها گواهی می دهد , زیرا پیامبر , به گواهی اهتدیتم - یا اخذتم - , گروهی را مورد خطاب قرار می دهد و سخن می گوید , حال ببینیم طرف خطاب پیامبر کیست ؟آیا پیامبر به یاران خود که همگی صحابه او بودند , خطاب می کند که بایهم اقتدیتم اهتدیتم ؟ در اینصورت خطاب غیر صحیح خواهد بود , زیرا صحابه و یاران او به حکم مضمون حدیث , هادی و راهنما و مقتدا و پیشوا هستند که دیگران باید به آنان اقتدا کنند , نه آنها به دیگران . در اینصورت فردی نخواهد بود که از آنان پیروی نماید . و یا به غیر صحابه خود این جمله ها را القاء می نماید ؟ این فرض نیز صحیح نیست زیرا چنین افرادی در زمان پیامبر نبودند که وی به

آنان خطاب کند . توضیح اینکه : گاهی سخن بصورت جعل قانون کلی است , مانند : لا رهبانیه فی الاسلام , یا لا ضرر و لا ضرار . بطور مسلم در چنین قوانین که رنگی کلی داردو بصورت جعل قانون است , در این خطاب مخاطب و غایب , موجود و معدوم یکسانند . گاهی به صورت خطاب به گروه است . چنین سخنی برای خود , مخاطبی لازم دارد که سخن بر او القاء شود . حال سوال می شود : مخاطب پیامبر در این خطاب کیست ؟ آیا خودصحابه است ؟ بطور مسلم این خطاب به آنان صحیح نخواهد بود , زیرا فرض این است که آنان پیشروند نه پیرو , هادیند نه گمراه , و این سخن باید به کسانی گفته شود که پیرو باشند نه پیشرو , هدایت طلب باشند نه هادی و راهنما . و اگر این خطاب به غیر صحابه است , بازهم این خطاب غیر صحیح خواهد بود , زیرا چنین گروهی در محضرپیامبر نبودند تا پیامبر درباره مطلبی به آنان خطاب کند . به عبارت فشرده تر : هرگاه این سخن خطاب به صحابه پیامبر است , خطاب صحیح نیست . و اگر به غیر صحابه است , چنین افرادی در محضر پیامبر نبودند تا پیامبر به آنان خطاب کند . ما از همه این سخنها صرفنظر می کنیم و توجه خوانندگان را به نکات زیر جلب می کنیم :

اولا : پس از پیامبر خدا , یاران او به چند گروه تقسیم شدند و اختلاف عمیقی درمیان آنان پدید آمد . مثلا گروهی کمر به قتل

خلیفه سوم بستند , و گروهی از اوحمایت کردند , حال ما از کدامیک پیروی نماییم ؟ هرگاه گروهی از دسته نخست وگروهی از دسته دوم پیروی کردند , حق با کدام است ؟ اگر بنا باشد به مضمون حدیث عمل کنیم , باید هر دو گروه را اهل حق بدانیم آیا ممکن است هر دو گروه بر حق باشند ؟ حق پیوسته یکی است و دیگری جز ضلال و گمراهی چیز دیگری نیست , چنانکه خداوند تعالی می فرماید : فماذا بعد الحق الا الضلال فانی تصرفون (۷) . پس از حق , جز ضلال و گمراهی چیز دیگری نیست . پس به کدام سمت می روید ؟ .

ثانیا : مضمون این حدیث با آیات قرآن مخالف است , زیرا قرآن صحابه پیامبر را به دسته های گوناگونی تقسیم کرده که دسته هائی از آنان برای پیروی صلاحیت ندارند . دراین صورت پیامبر چگونه دستور می دهد که از تمام آنان - که برخی منافق و برخی دیگرسماعون و دسته سوم مرضی القلوب و ··· می باشند - پیروی نماییم .

ثالثا : این حدیث ها با احادیث دیگری که در صحاح اهل سنت وارد شده است , کاملاتضاد دارد . بخاری درباره گروهی از یاران رسول خدا این چنین نقل می کند :حدیث اول یجاء برجال یوم القیامه فیوخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب اصحابی , فیقول :انک لا تدری ما احدثوا بعدک , ان هولاء لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذفارقتهم (۸) . روز قیامت گروهی را می آورند و در جرگه اصحاب شمال قرار می دهند . می گویم :خدایا آنان

یاران من هستند , می فرماید : تو نمی دانی پس از تو آنان چه کرده اند ,آنان پس از رحلت تو , به دوران جاهلیت بازگشته و راه ارتداد پیش گرفتند . از اینکه پیامبر می گوید : خدایا آنان یاران من هستند , معلوم می شود که آنان صحابه غیر منافق بودند که پیامبر آنها را در جرگه صحابه خود می شمارد . وگرنه صحیح نیست که پیامبر درباره گروه منافق بگوید : یا رب اصحابی . حدیث دوم بینا انا قائم , فاذا زمره حتی اذا عرفتهم , خرج رجل من بینی و بینهم ,فقال : هلم , قلت : این ؟ فقال الی النار و اللّه , قلت ما شانهم ؟ قال ارتدوابعدک علی ادبارهم القهقری ۰۰۰ (۹) . روز رستاخیز در حالی که ایستاده ام , ناگهان گروهی به چشم می خورند , که آنان را می شناسم . در این موقع , مردی میان من و آنان بلند می شود و می گوید : به سوی آتش ; من از او سوال می کنم : به سوی چه آنان را دعوت می کنی ؟ می گوید : به خداسوگند , به سوی آتش . من می گویم : آنان چه کرده اند ؟ می گوید : آنان پس از توراه ارتداد را پیش گرفته اند . حدیث سوم لیرون علی اقوام اعرفهم و یعرفوننی , ثم یحال بینی و بینهم , فاقول انهم منی فیقال انک لاتدری ما احدثوا بعدک , فاقول : سحقا سحقا لمن غیر بعدی (۱۰) . روز رستاخیز گروهی را به من نشان می دهند

که آنـان را می شـناسم و آنـان مرامی شناسـند , سـپس میـان من و آنـان چیزی حائل می شود می گویم : آنان از من هسـتند . خطاب می آیـد : تو نمی دانی آنان پس از تو چه کرده انـد و چه بـدعت هائی گذارده اند . در این موقع من از آنان تبری می جـویم و می گـویم : دور بـاد , دور بـاد , گروهی که پس از من دین مرا دگرگون کردنـد . حـدیث چهـارم یرد علی الحوض رجال من اصـحابی , فیجلون عنه , فاقول یا رب اصحابی , فیقال انک لا علم لک بما احدثوا بعدک , انهم ارتدوا علی ادبارهم القهقری (۱۱) . گروهی از اصـحاب من , در کنـار حـوض بر من وارد می شونـد , ولی از آنجـا کوچ داده می شونـد . من می گویم : پروردگارا , آنان اصـحاب من هسـتند . گفته می شود : تونمی دانی که آنان پس از تو مرتد شدند و به دوران جاهلیت بازگشتند . روشن تر از همه , حدیث بطانه است که پیامبر بطور آشـکار یاران خود را به دودسـته تقسـیم کرده است , چنانکه بخاری نقل می کنـد : ما بعث اللّه من نبی و لا اسـتخلف من خلیفه الا کانت له بطانتان , بطانه تامره بالمعروف و تحصـنه علیه و بطانه تامره بالشر و تحصنه علیه , فالمعصوم من عصمه اللّه (۱۲) . خداوند هیچ پیامبری را برنیانگیخت و جانشینی بر روی زمین معین نکرد , مگراینکه برای او , دو دسته رازدار قرار داد , رازداری که او را به کارهای نیک دعوت

می کرد و رازداری که او را به شر دعوت می کرد . معصوم کسی است که خدا او راباز دارد . آیا با وجود این احادیث متظافر , که همگی در صحیح بخاری - مهمترین کتاب اهل سنت , پس از قرآن - نقل شده است , باز می توان گفت : مثل اصحابی کالنجوم ۰۰۰ ؟ما در اینجا دامن سخن را کوتاه می کنیم , و داوری صحیح درباره این گونه ازاحادیث را - که از احادیث موضوعه اعصار اموی و عباسی است - بر عهده خوانندگان گرامی می گذاریم .

چرا شیعه , خلافت را تنصیصی می داند ؟

پرسش

چرا شیعه , خلافت را تنصیصی می داند ؟

پاسخ

روشن است که دین مقدس اسلام , آیینی جهانی و جاودانی است و تا پیامبر گرامی درقید حیات است , رهبری مردم بر عهده او است و پس از درگذشت وی , باید رهبری به شایسته ترین فرد و امت , واگذار گردد . در این که آیا مقام و منصب رهبری پس از پیامبر صلی اللّه علیه و آله یک مقام تنصیصی است (که به فرمان پروردگار جهان و تصریح رسول خدا صلی اللّه علیه و آله برگزیده می شود) و یا یک مقام انتخابی است , دو نظریه وجود دارد : شیعیان معتقدند که مقام رهبری , مقام تنصیصی است و باید جانشین پیامبر , از جانب خداتعیین گردد , در حالی که اهل سنت معتقدند که این مقام , مقام انتخابی و گزینشی است و امت باید فردی را پس از پیامبر صلی اللّه علیه و آله برای اداره امور کشوربرگزینند . محاسبات اجتماعی گواه است بر تنصیصی بودن خلافت دانشمندان شیعه , دلایل بسیاری را بر لزوم تنصیصی بودن مقام خلافت , در کتابهای اعتقادی خویش بیان کرده اند , ولی آنچه در اینجا می توان مطرح کرد , تجزیه وتحلیل شرایط حاکم بر عصر رسالت است که به روشنی بر صحت نظریه شیعه گواهی می دهد . بررسی سیاست خارجی و داخلی اسلام در عصر رسالت , ایجاب می کرد که جانشین پیامبرصلی اللّه علیه و آله باید بوسیله خدا از طریق خود پیامبر صلی اللّه علیه و آله برگزیده شود . زیرا جامعه اسلامی , پیوسته از ناحیه

یـک خطر مثلث (امـپراطوری روم , پادشـاهی ایران و منافقـان) به شـکست و نـابودی تهدیـد می شـد . همچنین مصالـح امت ایجاب می کرد که پیامبر با تعیین رهبر سیاسـی , همه امت را در برابر دشمن خارجی , در صف واحدی قرار دهد و زمینه نفوذ دشـمن و تسلط او را - که اختلافات داخلی به آن کمک می نمایـد - از بین ببرد . اینک توضـیح این مطلب یک ضـلع از این مثلث خطرناک را , امپراطوری روم تشـکیل می داد . این قدرت بزرگ ,در شـمال شبه جزیره استقرار یافته و پیوسته فکر پیامبر را به خـود مشـغول کرده بـودو آن حضـرت تـا آخرین لحظه زنـدگانی خویش از انـدیشه روم فـارغ نگشت . نخسـتین برخورد نظامی مسـلمانان با ارتش مسـیحی روم , در سال هشـتم هجری در سـرزمین فلسـطین بود . این برخورد به قتل سه فرمانده به نام های جعفر طیار , زید بن حارثه و عبداللّه بن رواحه و شـکست ناگوار ارتش اسـلام منتهی گردید . عقب نشینی سپاه اسلام در برابر سـپاه کفر , مایه جرات ارتش قیصر گردید و هر لحظه بیم آن می رفت که مرکز اسلامی مورد تاخت و تاز قرار گیرد . از این جهت پیامبرصـلی اللّه علیه و آله در سـال نهم هجرت , بـا ارتش گران و سـنگینی , به سوی کرانه های شام حرکت کرد تا هر نوع برخورد نظامی را شخصا رهبری کند . در این مسافرت سراسر رنج و زحمت , ارتش اسلام توانست حیثیت دیرینه خود را بازیابد وحیات سیاسی خود را تجدید کند . این پیروزی

نسبی , پیـامبر صـلی اللّه علیه و آله را قانع نساخت و چنـد روز پیش ازبیماری خود , ارتش اسـلام را به فرمانـدهی اسامه مامور کرد تا به کرانه های شام برونـد و در صـحنه حضور یابند . ضـلع دوم دشـمن , پادشاهی ایران بود , تا آنجا که خسـرو ایران از شـدت ناراحتی ,نامه پیامبر را پاره نمود و سـفیر او را با اهانت بیرون کرد و به اسـتاندار یمن نوشت که پیامبر را دسـتگیر کند و در صورت امتناع , او را بکشد . اگر چه خسـرو پرویز - پادشاه ایران - , در زمان رسول خدا صـلی اللّه علیه و آله درگذشت , اما موضوع اسـتقلال ناحیه یمن - که مـدتها مسـتعمره دولت ایران بود - ازچشم انـداز خسـروان ایران دور نبود و هرگز تکبر و نخوت به سیاسـتمداران ایرانی اجـازه نمی داد که وجـود چنین قـدرتی را تحمـل کننـد . خطر سوم , خطر حزب منـافق بود که پیوسـته به صورت سـتون پنجم در میـان مسـلمانان مشـغول تبهکـاری و ایجاد نفاق بودنـد تا آنجا که قصـد جان پیامبر نموده و خواسـتنداو را در راه تبوک به مدینه , ترور نمایند . گروهی با خود زمزمه می کردند که بامرگ رسول خدا , نهضت اسـلامی پایـان می گیرد و همگی آسوده می شونـد . (۱)قـدرت تخریبی منافقـان , به پـایه ای بود که قرآن از آنها , در سوره های :آل عمران , نساء , مائـده , انفال , توبه , عنکبوت , احزاب , محمـد , فتـح ,مجادله , حـدیث , منافقین و حشـر یاد می کنـد . آیا با وجود

چنین دشمنانی نیرومند که در کمین اسلام نشسته بودند , صحیح است که پیامبر اسلام , برای جامعه نو بنیاد اسلامی , جانشینی برای رهبری دینی و سیاسی و ۰۰۰ معرفی نکند ؟محاسبات اجتماعی می گوید که پیامبر صلی اللّه علیه و آله باید با معرفی زعیم ورهبر , از بروز هر نوع اختلاف پس از خود , جلوگیری نموده و با پدید آوردن یک خطدفاعی محکم و استوار , وحدت اسلامی را بیمه سازد . پیشگیری از هر نوع حوادث بد وناگوار و این که پس از درگذشت پیامبر گرامی صلی اللّه علیه و آله , هر گروهی بگوید : باید امیر از ما باشد جز با معرفی و تعیین رهبر , امکان پذیر نبود . این محاسبات اجتماعی , ما را به صحت و استواری نظریه تنصیصی بودن مقام رهبری پس از پیامبر صلی اللّه علیه و آله رهنمون می کند . گواهی نصوص رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بر اساس این زمینه اجتماعی و جهات دیگر , پیامبر صلی اللّه علیه و آله از نخستین روزهای بعثت تا واپسین ایام عمرخویش , مساله جانشینی را مطرح کرده و جانشین خویش را هم در آغاز رسالت خود - درمراسمی که به مناسبت آشکار ساختن نبوت برای خویشاوندان خود بقرار نمود - و هم در پایان عمر خود - هنگام بازگشت از حجه الوداع در غدیر خم - و در طول زندگانی خویش , معین فرموده است .با در نظر گرفتن شرایط اجتماعی یاد شده در صدر اسلام و با مراجعه به نصوص رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در مورد معرفی

و تعیین امیرمومنان به عنوان جانشین خویش , به روشنی معلوم می گردد که مساله تنصیصی بودن مقام خلافت مساله ای ضروری و اجتناب ناپذیر است .

می دانیم اجماع امت به طور قطع حجت است , زیرا رسول خـدا (ص) فرمود : لا تجتمع امتی علی الخطا (امتم بر خطا اجتماع نمی کنند (۱)) . و نیز فرمود : لا تجتمع امتی علی ضلال (امت من بر گمراهی , اجتماع نخواهندکرد (۲) .) بنابراین با اجماع امت بر بیعت با ابوب

پرسش

می دانیم اجماع امت به طور قطع حجت است , زیرا رسول خدا (ص) فرمود : لا تجتمع امتی علی الخطا (امتم بر خطا اجتماع نمی کنند (۱)) . و نیز فرمود : لا تجتمع امتی علی ضلال (امت من بر گمراهی , اجتماع نخواهندکرد (۲) .) بنابراین با اجماع امت بر بیعت با ابوبکر چه خواهید کرد ؟

پاسخ

منظور رسول خدا (ص) از امت من بر خطا اجتماع نمی کنند و بر ضلالت وگمراهی , اجتماع نمی نمایند این است :در امری که امت به مشورت پردازد و با اختیار خود و اتفاق آراء آن را مورد تصویب قرار دهد , خطا و گمراهی در آن راه نخواهد داشت . این معنی ازسنت پیامبر (ص) متبادر می شود و بس . اما کاری که بر اساس نظریه شخصی چند نفر از امت باشد , که برای پیشبرد آن به پا خیزند و بتوانند اهل حل و عقد و افراد فهمیده و آگاه امت را بر آن مجبور سازند , دلیلی بر درستی و عدم گمراهی آن وجود ندارد . همه ما می دانیم که بیعت سقیفه از روی مشورت صورت نگرفت , بلکه عمر بن خطاب , ابوعبیده جراح و چند نفر که با این دو بوده اند قیام نموده , و به طور ناگهانی , زبدگان امت و اهل حل و عقد را در بن بست و جریان از کار گذشته قرار دادند ; زمینه جامعه اسلامی و جوامع اطراف آن , و اوضاع زمان نیز با آنهامساعدت نمود , و بالاخره به خواسته خود رسیدند

. ابوبکر خود , تصریح نموده که بیعت او از روی مشورت و فکر انجام نگرفته . این مطلب را در همان اوائل خلافت در حالی که از مردم عذر خواهی می کرد ,می گفت : ان بیعتی کانت فلته وقی اللّه شرها و خشیت الفتنه . (بیعت با من ناگهانی و بدون فکر صورت گرفت . خداوند , شر آن را برطرف ساخت و من از فتنه می ترسیدم (۳)) . عمر نیز - (در خطبه ای که در جمعه آخر خلافتش بر منبر پیامبر (ص) ایراد کرد- آشکارا گفت و به این معنی گواهی داد و این معنی به همه جا رسید . بخاری این خطبه را در صحیح خود آورده که ما محل شاهد را می آوریم :به من خبر رسیده که شخصی از شما گفته است : به خدا سوگند اگر عمر بمیردبا فلانی بیعت می کنیم (۴) . (زنهار) کسی به این مطلب مغرور نشود , وبا خود نگوید که بیعت با ابوبکر هم ناگهانی , بدون مشورت و فکر انجام شد و بالاخره سرگرفت (من هم با فلانی بیعت می کنم و سرانجام روبراه می شود) . بلی , بیعت با ابوبکر آنگونه انجام شد , ولی خداوند شر آن رابرطرف ساخت ۰۰۰ (مواظب باشید) کسی که بخواهد بدون مشورت با شخصی بیعت کند (باید بدانید) نه بیعت کننده و نه شخصی که با او بیعت شده لیاقت برگزیده شدن از طرف مردم به خلافت را ندارند و نباید با آنها بیعت شود , زیرا ایمن از

کشته شدن نخواهند بود (چرا که که اینها جامعه مسلمانان رابی ارزش انگاشته , باید از این جامعه طرد , و کشته شوند (۵)) . بخاری از قول عمر اضافه کرده که : بلی , از جریانات گذشته پس از وفات پیامبر (ص) این بود که انصار به مخالفت ما برخاستند و همه در سقیفه بنی ساعده جمع شدند . علی و زبیر و کسانی که با آنها بودند نیز با ماموافق نبودند . سپس جریان سقیفه را از تنازع , اختلاف نظر و سر و صدا راه افتادن که موجب پراکندگی در اسلام شد , نقل نموده و جریان بیعت عمر باابوبکر در آن حال را نیز آورده است (۶)) . از اخبار و احادیث و تواریخ , به روشنی استفاده می شود که حتی یک نفر از اهل بیت نبوت و پایگاه رسالت در این بیعت حضور نداشته و بلکه همه در خانه علی (ع) گرد آمده بودند . در این جمع سلمان , ابوذر , مقداد , عمار , زبیر , خزیمه بن ثابت , ابی بن کعب , فروه بن عمرو بن ودقه انصاری , براء بن عازب , خالد بن سعید بن عاص اموی و تعداددیگری از این گونه افراد نیز بودند . با تخلف این افراد , چگونه اجماع تمام و کامل می شود ؟ در بین این مخالفان , تمام آل محمد (ص) بودند , همانها که نسبت به امت همچون سر نسبت به تمام بدن و همچون چشم نسبت به چهره هستند , آنها که ثقل ووزنه سنگین رسول خدا (ص

) و ظروف علوم او هستند , آنها که همسنگ قرآن و سفیران خدایند , آنها که کشتی نجات امتند و باب حطه آن , امان امت از گمراهی در دینندو پرچمهای هدایت . - چنانکه در گذشته ثابت کردیم . علاوه , مقام و موقعیت آنها از استدلال بی نیاز است , زیرا وجدان گواه این حقیقت است . بخاری و مسلم در صحیح خود , - و دیگر نویسندگان سنن و اخبار - کناره گیری علی (ع) از بیعت با ابوبکر را نگاشته اند (۷) و آورده اند : تا وقتی فاطمه (علیهاالسلام) به پدرش ملحق نشده بود - که ششماه بعد از بیعت بود - علی با زمامدار خلافت , صلح و آشتی نداشت . اما پس از ششماه , مصلحت جامعه اسلامی در آن ظروف و موقعیت سخت , وی را ناچار ساخت که با او از در صلح و مسالمت درآید . حدیث , در این باره , مستند به عایشه است , در آنجا تصریح کرده که : زهراء از ابوبکر قهر کرد , و پس از پیامبر (ص) تا هنگامی که ازدنیا رفت با او حرف نزد (۸) و علی هنگامی که با آنها صلح کرد , به آنها گفت که حقش (خلافت) را به زور و استبدادگری از او غصب کرده اند . در این حدیث ,تصریح نشده که هنگام صلح با آنها , بیعت نموده باشد . و چه جالب و رسا استدلال فرموده , خطاب به ابوبکر : فان کنت بالقربی حججت خصیمهم فغیرک اولی بالنبی واقرب (اگر

تـو از نـاحیه خویشاونـدی بر ضـد مخالفـان خـود اسـتدلال کرده ای , دیگران نسـبت بـه پیـامبر اولی و نزدیکترنـد) و ان کنت بـالشوری ملکت امورهم فکیف بهـذا و المشـیرون غیب (۹)(و اگر وسـیله مشورت زمـام امور را بـدست گرفـتی , این چگونه شورائی است بـااینکه افراد طرف مشورت غایب بودنـد) ابن عباس نیز با ابوبکر همینگونه احتجاج نمود , در بحثی که بین این دودرگیر شـد : ابن عباس به او گفت : اگر به واسـطه قرابت و نزدیکی با رسول خـدا خلافت راخواستی , که حق ما را غصـب نمـوده ای و اگر بـه واسـطه مومنـان آن راخواسـتار شـدی , مـا در میـان مومنـان بر همه مقـدم بـودیم و اگر معتقـدی که دراثر درخواست و بیعت مومنان , بر تو واجب شـد خلافت را بپذیری , این درست نیست و وجوب نمی آورد زیرا ما موافق نبودیم و کراهت داشتیم (۱۰) . بنـابراین , کـدام اجمـاع , خلافت ابوبکر را ثابت می کنـد ؟ کـدام اجماع پس از این تصـریح از عموی پیامبر (ص) و شاخه وجودی پدرش ؟ و پس از این تصریح ازپسر عم آنحضرت و ولی و برادرش ؟ و اهل بیت و خاندانش ؟

(اهل سنت می گویند) ما کاری به سنت نبوی نداریم زیرا خیلی از موارد آن مورد اختلاف است و ما را کتاب خدا بس است

اشاره

و (چنین دلیل می آورند که)کتاب خدا می گوید : در کارهایتان با یکدیگر مشورت کنید

و از طرف دیگر (نیز)شنیده ایم : ابوبکر خلیفه خود را تعیین کرد

پرسش

(اهل سنت می گویند) ما کاری به سنت نبوی نداریم زیرا خیلی از موارد آن مورد اختلاف است و ما را کتاب خدا بس است

و (چنین دلیل می آورند که)کتاب خدا می گوید : در کارهایتان با یکدیگر مشورت کنید

و از طرف دیگر (نیز)شـنیده ایم : ابـوبکر خلیفه خـود را تعیین کرد و او را بر مسـلمانان مسـلط نمود بی آنکه آن را به مشورت بگذارد . آیا این تناقض نیست ؟

پاسخ

ابوبکر و عمر در توطئه محو سـنت پیـامبر بالاـخره موفق شدنـد تـا آنجـا که امروز - وپس از چهـارده قرن - وقتی با نصوص به تواتر رسـیده پیامبر که خلافت علی را به اثبات رسانده , اسـتدلال می کنی , به تو گفته می شود : ما هیچ کاری به سـنت نبوی که اینقـدر مورد اختلاـف است نـداریم ; مـا را کتاب خـدا بس است ; و کتاب خـدا هیـچ جانگفته است که علی خلیفه پیامبر است بلکه گفته است که امرشـان میانشـان به شورابایـد گـذارده شود \این است احتجـاج آنـان و من بـا هر یک از علمای اهل سنت که بحث کردم شـعارش ومطلب گفتنیش فقـط همین شورا بود و بس . بگـذریم از اینکه خلافت ابوبکر , کاری عجولانه

بود که خداونـد شـرش را از مسـلمانان دور سـاخت , (۱) و هر گز - چنـانکه برخی ادعـا می کننـد - از روی شـور و مشـورت صورت نپـذیرفت بلکه در غفلت و با زور و تهدیـد و کتک , تصویب شـد (۲) و بر گزیـده ترین اصـحاب , از آن کناره گیری کرده و با آن به مخالفت برخاستند که در راس آنان

علی بن ابی طالب , سعد بن عباده , عمار , سلمان , مقداد , زبیر , عباس و بسیاری دیگرقرار داشتند و اغلب مورخین آن را ثبت کرده اند . ما از آن چشم می پوشیم و به خلافت رسیدن عمر را به میان می کشیم و سپس از اهل سنت که اینقدر به شورا پایبند هستند می پرسیم : چگونه ابوبکر خلیفه خود را تعیین کرد و او را بر مسلمانان مسلطنمود , بی آنکه او را به مشورت بگذارد چنانکه ادعا می کنید ؟برای توضیح بیشتر به کتابهای اهل سنت , استدلال می کنیم , و چگونگی به خلافت رسیدن عمر توسط ابوبکر را بیان می کنیم :ابن قتیبه در کتاب تاریخ الخلفاء , باب مرض ابی بکر و استخلافه عمر می گوید :۰۰۰ سپس ابوبکر , عثمان بن عفان را طلبید و به او گفت : وصیتم را بنویس . عثمان طبق گفته ابوبکر شروع به نوشتن کرد : بسم اللّه الرحمن الرحیم . این وصیت ابوبکر است در آخرین لحظات دنیایش و اولین روزهای آخرتش . من عمر بن خطاب را برشما خلیفه قرار دادم , اگر او را انسان شایسته دیدید که من امیدم به او است اورا بپذیرید و اگر در دین خدا تبدیل و تغییر کرد , من جز خیر نمی خواستم و از غیب اطلاعی ندارم و آنان که ظلم می کنند , خواهند دید که چه بازگشتی خواهند داشت . سپس وصیت نامه اش را مهر کرد و به آنان واگذار نمود . مهاجرین و انصار که خبرتعیین جانشین را شنیده بودند نزد او آمدند

و گفتنـد : می بینیم عمر را بر مـاخلیفه قرار دادی . تو او را می شـناختی و در دورانی که خود زنـده بودی کارهای ناشایسـته و خلافش را دیـدی , الان که از نزد ما می روی , چگونه او را بر ما ولایت می بخشـی ؟ تو که با خـدایت دیـدار خواهی کرد , اگر از تـو بپرسـد , چه پاسـخی می دهی ؟ابـوبکر گفت : اگر خداونـد از من پرسـید , به تحقیـق پاسـخ می دهم که : کسـی را برآنـان گماشـتم که به نظرم از همه آنان بهتر بود . (۳)برخی از مورخین مانند طبری (۴) و ابن اثیر (۵) یادآور می شوند که : وقتی ابوبکر , عثمـان را طلبیـد که وصـیتش را بنویسـد , در میـان املاـ , ابوبکر از هوش رفت پس عثمان نام عمر بن خطاب را نوشت . وقتی به هوش آمـد گفت : بخوان آنچه رانوشـته ای عثمـان در میـان خوانـدن نام عمر بن خطاب را ذکر کرد , ابوبکر گفت : ازکجـا فهمیـدی ؟ گفت : من می دانسـتم که غیر از او را نمی پـذیری . ابـوبکر گفت : آری حق بـا تو است . وقـتی از نوشـتن فارغ شـد گروهی از اصـحاب من جمله طلحه بر او وارد شدنـد و گفتند :تو فردا به پروردگارت چه می گوئی که یک انسـان خشن تنـدخو را بر مـا ولاـیت می بخشـی ;کسـی که مردم از او متنفر و قلب هـا از او پراکنـده انـد ؟ ابوبکر پاسـخ داد : مرادرست بنشانید - او قبلا دراز کشیده بود - پس او را نشاندند . به

طلحه گفت : آیاتو مرا از خدا می ترسانی ؟ اگر فردا از من بازخواست کرد , به او می گویم : بهترین آفریدگانت را بر آنها مسلط کردم . (۶)حال که مورخین اتفاق نظر دارند که ابوبکر , بدون مشورت اصحاب , عمر را جانشین خود قرارداد , پس می توانیم بگوئیم که : او , جانشین خود را علی رغم نارضایتی اصحاب تعیین کرد . دیگر فرقی ندارد که ابن قتیبه بگوید : مهاجرین و انصار بر اووارد شدند و گفتند که : تو کارهای خلافش را در میان ما خبر داری . یا طبری که بگوید : اصحاب من جمله طلحه به او گفتند : فردا چه پاسخ پروردگارت را می دهی که یک انسان خشن و تندخو را که مردم از او می هراسند و قلب ها از او پراکنده اند ,بر ما مسلط می کنی ؟ نتیجه یکی است و آن اینکه هرگز شورا در میان اصحاب حکمفرمانبود و هرگز اصحاب از خلافت عمر راضی نبودند بلکه ابوبکر بدون مشورت آنان , اورا به زور بر آنها مسلط نمود و نتیجه اش همین شد که امام علی قبلا ـ از آن خبر داده بود ; آن روزی که عمر بن خطاب بر او فشار آورد که با ابوبکر بیعت کند , حضرت به او گفت : شیری بدوش که قسمتی از آن به خودت می رسد و امروز در کار او فشار آورتا فردا , کار را به تو واگذار کند . (۷)و این درست همان سخنی بود که یکی از اصحاب به عمر بن خطاب گفت ; آن وقت که

عمروصیت خلافت را به او نشان داد , به او گفت : در کتاب چه نوشته است ای ابوحفص ؟ گفت : نمی دانم ولی من اولین کسی هستم که می شنوم و اطاعت می کنم . آن مرد گفت : ولی من به خدا قسم می دانم که در آن چه نوشته است ؟ تو در آن سال اورا امیر کردی و امروز او تو را امیر کرده است . (۸)و بدینسان برای ما کاملا روشن می شود که تئوری شورا که اهل سنت بدان نغمه سرائی می کنند , نزد ابوبکر و عمر هیچ اعتباری ندارد . و به عبارت دیگر : ابوبکرنخستین کسی بود که این اصل را لغو و از بین برد و راه را برای حکام بنی امیه گشود تا خلافت را به پادشاهی تبدیل کنند و فرزندان , حکومت را از پدران ارث ببرند , و بنی عباس نیز بر همین منوال گذراندند و تئوری شورا خواب و خیالی بیش نبود که گاهی به سراغ اهل سنت می آید و هرگز محقق نشده و نمی شود .

آیا آیه استخلاف در مشروعیت خلافت خلفای ثلاثه نازل شده است ؟

پرسش

آیا آیه استخلاف در مشروعیت خلافت خلفای ثلاثه نازل شده است ؟

پاسخ

آیه شریفه استخلاف : (وعد اللّه الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم). (۱) متضمن دو مطلب مهم است : اول اینکه خداوندبه خلافت الهی درگذشته اشاره دارد , دوم اینکه خلافت الهی را در آینده همراه باتمکن دین اسلام (که همان دین حق است و خداوند به غیر آن راضی نمی گردد) و زوال خوف و جایگزین شدن امنیت و آسایش و عبادت خالصانه خداوند سبحان و بر چیده شدن بساط شرک و ظلم به مسلمانان بشارت می دهد .مفسران در شان نزول این آیه آورده اند : وقتی پیامبر اسلام (ص) همراه با مسلمانان به مدینه منوره هجرت کردند و ساکنان مدینه با آغوش باز و به گرمی پذیرای آنان شدند , (که به حمیت همین عمل ایثارگرانه خویش انصار رسول نام گرفتند) اعراب آن زمان بر ضد پیامبر(ص) و یارانش قیام نمودند, به گونه ای که عرصه بر مسلمانان تنگ گشت و چنان تحت فشار قرار گرفتند که شبها نیز شمشیر به کمر بسته و به حالت آماده می خوابیدند , در این زمان عده ای زبان به شکوه گشوده و می گفتند این حالت تا چه زمانی ادامه خواهد یافت ؟ آیا زمانی فرا خواهد رسید که ما با خیالی آسوده شب به استراحت بپردازیم و آیا امنیت و آسایش بر ما حکم فرما خواهد گردید , به گونه ای که غیر از خداوند تبارک و تعالی خوف و هراسی نداشته باشیم , در این هنگام برای

ایجاد امید در دل مسلمانان و تشویق آنان جهت استقامت و پایداری درمقابل تهاجم دشمنان و شدائد و مشکلات آیه فوق نازل گشت .(۲)قسمت اول آیه به خلافت الهی درگذشته اشاره می کند که هریک از مفسران به قطعه ای ازحکومت الهی پیامبران در گذشته اشاره می کنند. عده ای آن را منطبق با حکومت داوود,آدم و سلیمان دانسته اند , چنان که خداوند در قرآن کریم می فرماید : (انی جاعل فی الارض) (۳) یا درباره حضرت داوود می فرماید : یا داوود انا جعلناک خلیفه فی الارض).(۴)عده ای دیگر از مفسران خلافت الهی را در امت های پیشین , منطبق بر بنی اسرائیل می دانند که با آمدن حضرت موسی (ع) و نابود شدن قدرت و شوکت فرعون مالک حکومت بر روی زمین شدند , چنان که خداوند می فرماید : (و اورثنا القوم الذین کانوایستضعفون مشارق الارض).(۵)اما با توجه به همه اقوال در این باره می توان گفت که خداوند سبحان به خلافت الهی در امت های پیشین اشاره کرده است , اما اینکه این خلافت را خاص زمان یکی از انبیابدانیم , چنین انحصاری از آیه به دست نمی آید , بلکه خداوند به صورت کلی به خلافت در امتهای گذشته که دارای ایمان و عمل صالح بوده اند, اشاره نموده است .اما قسمت دوم آیه که به خلافت الهی در آینده اشاره می کند, مورد اختلاف مفسران است و به فرموده علامه الهی طباطبائی (رحمهم اللّه) اختلاف در این جا شدت گرفته است .عده ای از مفسران بشارت خلافت الهی را خلافت

خلفای راشدین , یعنی خلافت خلفای ثلاث و حضرت علی (ع) دانسته و عده ای آن را منحصر در خلافت خلفای ثلاثه دانسته اند.(۶)عده ای دیگر نیز آن را خاص جمیع امت پیامبر(ص) دانسته و گفته اند : همان گونه که امت های پیشین بر زمین حکومت نموده اند, جمیع امت پیامبر(ص) حکومت بر زمین را به ارث خواهند برد.عده ای دیگر نیز می گویند که این آیه به حکومت حضرت مهدی موعود اشاره دارد که روایات وارده در این باب به حد تواتر رسیده و ظهور آن حضرت را بشارت داده است .اما با دقت به آیه شریفه , این مطلب روشن می شود که خداوند سبحان به عده ای خاص ازمسلمانان , نه عموم آنان که دارای ایمان راسخ و عمل صالح باشند , سه بشارت داده است : ۱ استخلاف حکومت الهی در زمین , ۲ اشاعه آیین حق به صورت کلی و اساسی در روی زمین , ۳ زوال خوف و هراس و جایگزین شدن امنیت و آرامش به جای آن ,با توجه به سیاق آیه و با صرف نظر از مسامحات مفسران در این زمینه روشن خواهدشد که بشارت به عده ای خاص از مسلمانان است و نه هر مسلمانی که دارای ایمان راسخ و عمل صالح باشد . همچنین در آیه فوق , هیچ قرینه ای دال بر اینکه آنان ازاصحاب پیامبر و یا اهل بیت آن حضرت و یا جمیع امت پیامبر(ص) باشد , وجود ندارد,بلکه خداوند سبحان صرفا به عده ای خاص بشارت حکومت و امنیت و آسایش (نه تنهاایمن ماندن از

دشـمن بیرونی بلکه ایمن مانـدن و نترسـیدن از درون) را داده است .بـا توجه به این صـفات و خصوصـیات می توان گفت که هنوز این وعـده الهی متحقق نگشـته وهیچ قرینه نقلی و عقلی وجود ندارد که ما این آیه را خاص خلافت خلفای ثلاثه بدانیم , بلکه اینگونه سـخن گفتن تحکمی بـدون دلیـل بیش نیست .تنها می توان گفت که بشارت آیه فوق طبق روایات ماثوره , فقط درب...Љ...حکومت مهدی موعود (عج) تطبیق می نماید.

جانشینی پیامبر (ص)ازنگاه فریقین

اشاره

آیا حضرت علی (ع) جزء خلفای راشدین است ؟

پرسش

جانشینی پیامبر (ص)ازنگاه فریقین

آیا حضرت علی (ع) جزء خلفای راشدین است ؟

پاسخ

اولین اختلاف اساسـی که در میان مسلمانان پدید آمد, مسئله جانشینی پیامبر اکرم (ص)بود. علی رغم نظریات مختلفی که در طول تاریـخ در میان مسـلمانان بر سـر ویژ گی ها وشـرایط و نحوه انتخاب خلیفه و رهبر مسـلمانان وجود داشـته و دارد , دو نظر کلی دراین مسـئله وجود دارد که زمـان پیـدایش این دو نظریه در واقع به همـان هنگام رحلت پیامبر (ص) و نیازمنـدی جامعه اسلامی به تعیین خلیفه و جانشین برای پیامبر گرامی (ص) اسلام بر می گردد.

۱ نظر اول بر این باور بود که از آنجا که جانشـینی پیامبر اکرم (ص) منصبی بسـیارخطیر است و شـرایطی ویژه در حد عصمت را داراست , تنها بایـد از طرف خداوند اعلام شده و به مردم ابلاغ گردد و با توجه به موارد فراوان و موقعیت های بسـیاری که پیـامبر (ص) جانشـین بعـد از خود را معرفی نمود , آن شـخص کسـی جز حضـرت علی (ع)نیست . این نظر در یـک کلام به تنصیصـی بودن مقام جانشینی پیامبر(ص) اعتقاد داشت وگروهی از مسـلمانان صـدر اسـلام که در میان آنان اصـحاب بزرگ پیامبر اسلام (ص) دیده می شوند , پیرو این نظریه بودند . (۱)

۲ در نظریه دوم , برخی از مسـلمانان منصب خلافت را انتخابی دانسـته و معتقد بودندپیامبر (ص) کسـی را برای جانشینی خود برنگزیـده , بلکه امت اسـلامی را در انتخـاب رهـبر و خلیفه مسـلمانان مختـار و آزاد گذاشـته است , البته این انتخـاب راههـای مختلفی می تواند داشته باشد

که مهم ترین آن اجماع مسلمانان , یا اجماع اهل حل وعقد می باشد . (۲)

حال با توجه به این اختلاف , مسئله خلافت و امامت امیرالمومنین علی (ع) را بررسی می نمائیم :جمعیتی متشکل از گروهی از انصار و مهاجرین و در راس آنان همه شخصیت های بنی هاشم و جمعی از بزرگان صحابه , مانند : سلمان , ابوذر , مقداد بن اسود , جندب بن جناده غفاری , عمار بن یاسر و ... گرد حضرت علی (ع) را گرفته و معتقد به امامت و جانشینی او بعد از پیامبر اکرم (ص) بودند (۳) که از همان زمان پیامبر (ص) به شیعه حضرت علی (ع) معروف شدند .(۴)تاریخ زندگانی رسول خدا (ص) نیز بر صحت قول این افراد (که جانشینی پیامبر(ص) راتنصیصی می دانستند) گواهی می دهد , که تنها به سه مورد از آن که در کتب معتبراهل سنت نیز آمده , اشاره می کنیم :

۱ - در آغاز بعثت و آنگاه که پیامبر (ص) از جانب خدا ماموریت یافت تا خویشان خودرا به مقتضای آیه شریفه (وانذر عشیرتک الاقربین) (۵) به آیین توحید دعوت کند ,خطاب به آن جمع فرمود : هرکس مرا در این راه یاری کند وصی , وزیر و جانشین من در میان شما است , به سخنان او گوش فرا دهید و از او پیروی نمایید . (۶)

۲ در غزوه تبوک پیامبر(ص) خطاب به حضرت علی (ع) فرمود: آیا تو را خشنود نمی کنداینکه تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به

موسی باشی , جز اینکه پس از من پیامبری نیست , (۷) یعنی همانگونه که هارون وصی و جانشین بلافصل حضرت موسی بود ,تو نیز خلیفه و جانشین من خواهی بود .

۳ در سال دهم هجرت , رسول خدا (ص) به هنگام بازگشت از حجه الوداع در سرزمین غدیرخم حضرت علی (ع) را در میان جمعیتی انبوه به عنوان ولی مسلمین و مومنین معرفی کرد و فرمود : (من کنت مولاه فهذا علی مولاه , هرکس که تاکنون من سرپرست وصاحب اختیار او بودم , از این پس علی (ع) مولا و سرپرست اوست .(۸) و با توجه به اقراری که پیامبر (ص) در این حادثه بر صاحب اختیاری خود از مردم گرفت , شکی نمی ماند که مقصود از مولا , سرپرستی و صاحب اختیاری بوده است .

بنابراین از نظر تنصیص , شکی نیست که تنها کسی را که پیامبر(ص) به عنوان جانشین خود معرفی کرده , علی (ع) است و حتی کسی نگفته است که خلفای ثلاثه با نصب پیامبر(ص) شایستگی خلافت یافته اند .

اما از نظر بحث انتخاب و اختیار مردم نیز شکی نیست که همان ملاکی را که عموم اهل سنت قائل هستند و معتقدند با همان معیار خلفا ثلاثه شایستگی خلافت را یافته اند, در مورد علی (ع) نیز مصداق داشته و صحیح است .

مستندات این قول به شرح زیر است :

۱ پس از قتل عثمان گروه زیادی از مسلمانان , با اصرار فراوان مسئله بیعت باامیرالمومنین (ع) را مطرح کردند که حضرت در ابتدا به عللی استنکاف ورزیدند, ولی

سرانجام براثر اصرار فراوان پذیرفتند و فرمودند : حال که چاره ای از بیعت نیست ,به مسجد رویم تا این بیعت در منظر مهاجرین و انصار صورت پذیرد. پس به مسجد روان شدند در حالی که گروه مهاجر و انصار وی را همراهی می کردند و در پیش و جلوی آنان زبیر بن عوام و طلحه بن عبیداللّه بودند , همگی بیعت نمودند مگر عده ای بسیاراندك که تعدادشان از انگشتان دست تجاوز نمی کرد . (۹)

۲ حضرت علی (ع) درباره کثرت بیعت کنندگان چنین می فرماید: پس از کشته شدن عثمان ,مردم برای بیعت بامن ازدحام نمودند, مانند ازدحام شتر تشنه هنگام آشامیدن آب ...و چنان بر من هجوم آورند که گمان کردم می خواهند مرا به قتل رسانند, یا بعضی ازایشان قصد دارند در حضور من بعض دیگر را بکشند . (۱۰)

۳ ابن عساکر از قول ابراهیم بن سوید ارمنی نقل پیامبر(ص) را تنصیصی بدانیم و چه انتخابی که با اجماع و بیعت محقق می شود , قطعا حضرت = خلافت و جانشینی ۰ ;هستند ؟ گفت : ابوبکر و عمر و علی (ع) در هر حال جانشین و شایسته و بر حق پیامبر(ص) محسوب می شود .

آیا ارتباطی بین اعتقادات شیعه راجع به جانشین پیامبر و اعتقادات یهود درباره جانشین یوشع بن نون وجود دارد؟

پرسش

آیا ارتباطی بین اعتقادات شیعه راجع به جانشین پیامبر و اعتقادات یهود درباره جانشین یوشع بن نون وجود دارد؟

پاسخ

ج : یکی از سنت های الهی که در اسلام و امت های پیشین بوده است , مسئله وصایت وتعیین وصی برای پیامبران می باشد و کتاب های تاریخی , اسامی اوصیای پیامبران رانوشته اند, البته بنابر گفته خداوند سنت های الهی تغییرناپذیر است , ((لن تجد لسنه اللّه تبدیلا)).(۱)مسعودی نام اوصیای پیامبران خدا را از حضرت آدم (ع) تا حضرت محمد(ص) پشت سرهم آورده است و می نویسد: وصی آدم (ع) هبه اللّه (ع), وصی ابراهیم (ع) و اسماعیل (ع)و وصی یعقوب (ع) یوسف (ع) وصی موسی (ع) یوشع بن نون و وصی خاتم پیامبران علی بن ابیطالب و یازده فرزند او می باشند.(۲)داستان جانشینی یوشع بن نون , وصی حضرت موسی (ع) در تورات , کتاب قاموس , واژه یوشع آمده است و در پایان , اصحاب بیست و هفتم , از سفر عدد, انتصاب از سوی خداوند به عنوان وصی حضرت موسی (ع) آمده است .یعقوبی می نویسد: چون مرگ موسی (ع) فرا رسید, خداوند عزوجل به او فرمان داد تایوشع بن نون را درون قبه الرمان بخواند و دست خود را بر اندام او بگذارد تابر کفش به اندام یوشع بن نون منتقل شود و او را وصی خود گرداند و اموربنی اسرائیل را به او بسپارد.البته بین وصی خاتم پیامبران و وصی حضرت موسی (ع) یوشع بن نون که همراه حضرت موسی (ع) در کوه سینا حضور

داشت و آلوده به گوساله پرستی نشد و خداوند به حضرت موسی (ع) فرمان داد تا او را وصی خود گرداند تا سپس از او گروه خداپرستان را رهبری کند و حضرت علی (ع) نیز همراه رسول خدا(ص) در غار حرا حضور داشت و هرگزبتی را نپرستید و خداوند هم به خاتم پیامبران دستور داد تا هنگام بازگشت از حجه الوداع در برابر حاجیان او را به عنوان وصی خود معرفی کند, وجه تشابه وجود دارد .(۳)همچنین بین برخی احکام و قوانین دین اسلام و ادیان سابق تشابهاتی وجود دارد, ازجمله اینکه ادیان الهی در اصول دعوت انسان ها به توحید و یکتاپرستی و نبوت ومعاد یکسان اند, اما وجه تمایز اسلام با ادیان دیگر الهی , عدم تحریف آن است و اینکه بعضی احکام در امت های پیشین بوده و در اسلام نسخ شده است , اما امر وصایت در امت های پیشین بوده و نسخ هم نشده , بلکه روایات زیادی از پیامبر(ص) رسیده است که به برخی اشاره می شود:۱ پیامبر گرامی اسلام می فرماید: ((لیاتین علی امتی ما اتی علی بنی اسرائیل حذواالنعل بالنعل)),(۳۵) هر چه بر امت موسی آمده است , بر امت من خواهد آمد نظیرآن , و وصایت حضرت موسی (ع) به یوشع بن نون یکی از امور واقع در بنی اسرائیل بوده است و وصایت علی (ع) هم در امت اسلام واقع شده که در حدیث منزلت به آن اشاره شده است . ۲ حضرت محمد(ص) می فرماید:((انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی)),(۵)

همان گونه که حضرت موسی (ع) وصیی به نام هارون داشت من هم وصی دارم . آنگاه روی به حضرت علی (ع) کرد و فرمود: تو به منزله هارون برای موسی هستی , گرچه هارون قبل از موسی (ع) از دنیا رفت , ولی یوشع بن نون وصی بعد از رحلت حضرت موسی (ع) بود.۳ طبرانی از قول سلمان فارسی آورده است که به رسول خدا(ص) گفتم : ((هر پیامبری وصی داشته است , وصی بعد از تو کیست ؟)) سلمان می گوید: ((پاسخم را نداد, بعد ازمدتی مرا دید و فرمود: سلمان)) به خدمت او شتافتم و گفتم : بلی , فرمود: ((می دانی وصی موسی چه کسی بوده است ؟)) گفتم : ((آری یوشع بن نون .)) فرمود: چرا؟ عرض کردم :((از آن جهت که از همه مردم آن روزگار داناتر بود)). فرمود: ((همین طور هم وصی من و مخزن الاسرار من و بهترین یادگار من که وظیفه مرا به عهده می گیرد و دینم راادا می کند, علی بن ابیطالب است)).(۶)۴ بریده صحابه می گوید رسول خدا(ص) فرمود: ((لکل نبی وصی و وارث و ان علیا وصیی و وارثی)).(۷) و رسول خدا(ص) از اول بعثت و از روزی که عشیره و اقربین خود راجمع کرد, بحث وصایت را مطرح کرد و در سخنان صحابه آن حضرت و خود علی بن ابیطالب (ع) هم زیاد است که فرمود: ((انا اخو رسول اللّه و وصیه)).(۸) و در کلام امام حسن (ع) هم آمده است که فرمود: انا الحسن بن علی و انا

ابن النبی و انا ابن الوصی)).(۹) که خود را امام حسن (ع) فرزند وصی و فرزند نبی معرفی می کند و خودحضرت هم به این لقب مشهور بوده اند. در تاج العروس ذیل واژه وصی آمده است :((الوصی کفنی لقب علی)) (رضی اللّه عنه) وصی لقب حضرت علی (ع) است)).(۱۰)و لسان العرب در ذیل وصی آورده است که به حضرت علی (ع) وصی می گفتند. مبرد درکتاب الکامل آورده است : ((وصی همان کسی است که ابن ملجم با کشتن او کاخ آمال امت را در هم کوبید)).(۱۱)با توجه به آنچه گفته شد, روشن می شود که هر پیامبری وصی داشته است و خود پیامبرهم وصی دارد و آنچه بر امت موسی (ع) آمده است , در این امت هم خواهد آمد و سخن آن حضرت تصریح دارد که وصی حضرت موسی (ع) یوشع بن نون بوده و وصی آن حضرت , حضرت علی (ع) است .اینکه شیعه معتقد به وصایت است , مبدا این تشابه و اعتقاد سخنان حضرت رسول (ص)است که کلام وحی است : ((و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی)) و اینکه درامت های پیشین نیز بوده و حضرت موسی هم برای خود وصی معین نموده اند, این تشابه با دین الهی حضرت موسی (ع) و اینکه در این مورد نسخ حکم وصایت نیامده است ,هیچ گونه منقصتی را ایجاد نمی کند و مکلف به اخذ اعتقادات و عمل به احکام اسلام هستیم و تشابه و عدم آن با احکام امتهای پیشین موجب رد حکم

الهی یا قبول آن نیست و این تشابه نه تنها شبهه آفرین نیست , بلکه موید و موکد و نشانگر این مطلب است که تعیین وصی برای پیامبران از سنت های الهی است و از اصول ثابت همه ادیان الهی می باشد که در امت های پیشین و انبیای قبل از نبی اکرم (ص) جاری بوده است و در امت اسلام و نبوت پیامبر(ص) هم جاری شده است .

جریان منصوب شدن امیرمومنان (ع) به امامت را بیان کنید ؟

پرسش

جریان منصوب شدن امیرمومنان (ع) به امامت را بیان کنید ؟

پاسخ

کیفیت آن چنین بود که پیامبر اکرم (ص) هنگام بازگشت از حجه الوداع همه حجاج رادر محل (غدیر خم) جمع و ضمن ایراد خطبه مفصلی سوال کرد الست اولی بکم من انفسکم ؟ همگی یک صدا جواب مثبت دادند آنگاه زیر بغل علی (ع) را گرفته و دربرابر مردم بلند کرد و فرمود : من کنت مولاه فعلی مولاه سپس همه مردم با آن حضرت بیعت کردند و عمر ضمن بیعت با علی (ع) گفت بخ بخ لک یا علی اصبحت مولای و مولی کل مومن و مومنه و در این روز بود که آیه فوق نازل شد . و پیامبر اکرم (ص)تکبیر گفتند و فرمودند (تمام نبوتی و تمام دین اللّه ولایه علی بعدی) .

۱۶ عده ای معتقدند ائمه شیعه (ع) هم سنی بوده اند, نظر شیعه در این باره چیست ؟

پرسش

۱۶ عده ای معتقدند ائمه شیعه (ع) هم سنی بوده اند, نظر شیعه در این باره چیست ؟

پاسخ

ظاهرا منظور از سوال این است که استنادی که بزرگان تشیع به ائمه اهل بیت (ع)داشته و اصول و فروع مذهب خود را به آنان منسوب می دادند, غیر واقعی و ساختگی می باشد, بنابراین ائمه اهل بیت خود نیز تابع مذهب عامه بوده ومسلکی غیر از آنچه اهل سنت اختیار کرده اند, نداشته اند.ادعای فوق با بدیهیات تاریخی سازگار نمی باشد, زیرا اولا, لفظ شیعه بنا به نقل بسیاری از محدثین برای اولین بار توسط پیامبر(ص) بر یاوران و پیروان علی (ع)اطلاق شد.(۱) ثانیا, حضرت علی (ع) و بسیاری از صحابه که از همان زمان به شیعه اومعروف بودند.(۲) در مسئله خلافت و امامت (که فارق اصلی میان شیعه و سنی است)نظری غیر از آنچه به وقوع پیوست , داشتند.(۳) ثالثا, شیعه امامیه از زمان حیات امامان (ع) بزرگوار خود, در اصول و فروع و

سایر جزئیات امور, جز به ائمه اهل بیت تکیه نکرده و جز آرای آنان را به کار نبسته و دیگران را بر امامان خود ترجیح نداده است , زیرا عده زیادی از معتمدین شیعه که همگی اهل ورع و تقوا بوده اند وعدد آنان به حد تواتر می رسد, اصول و فروع دین را از ائمه اخذ کرده و آن رابرای ما در طول تاریخ نسل به نسل روایت کرده اند, تا جائی که برای ما روشن است که این سلسله سند که توسط علمای بزرگوار ما به زمان ائمه (ع) می رسد,

در اصول وفروع همانی است که ائمه (ع) به اصحاب و پیروان خود القا کرده اند.اصحاب ائمه در زمان حیات خود ائمه (ع) مسائلی را که از پیشوایان بزرگوار خودمی شنیدند, به صورت تصنیف و تالیف کتاب در می آوردند که مرجع اهل تشیع در اصول وفروع خود بوده است , و جزئیات این مولفات واسامی کتاب های آنان در کتابهایی ماننـدالفهرست ابن ندیم و کتابهای رجالی و... ضبط و ثبت است , در حالی است که پیروان مذاهب اربعه اهل سنت , هیچ یک در زمان حیات آنان به تالیف حتی کوچکترین کتابی هم توفیق نیافته انـد, زیرا آنان در زمان حیات خود, مانند سایر فقها و محدثین بوده وامتیازی بر افراد دیگر از طبقه خود نداشته انـد و لـذا کسی هم اهتمام به تـدوین اقوال آنـان نـداشت و تنها پس از حیات آنان و هنگامی که مذاهب فقهی در تقلید ازآنان منحصر گشت , این کار تحقق پذیرفت و این در حالی بود که شیعه از آنجا که رجوع به غیر ائمه (ع) را در امور دینی جایز نمی دانست , به تـدوین اقوال آنـان همت گماشت و تمامی همت خود را بر این امر مصروف کرد که نمونه آن تالیف اصول اربع ماه توسط ۴۰۰ مصنف (۴) می باشد.بنابر نقل مرحوم سید محسن امین , قدمای شیعه از زمان امیرالمومنین (ع) تا زمان امام حسن عسگری (ع) نزدیک به ۶۶۰۰ کتاب حدیث که همگی از ائمه اطهار(ع) نقل شده ,تالیف کرده اند.(۱۲۷)اما ائمه چهارگانه اهل سنت , به هیچ وجه منزلتی را که ائمه شیعه (ع

) نزد پیروان خود کسب کرده بودنـد, در نزد پیروان خود دارا نبودنـد, بلکه حتی منزلتی را هم که پس از حیات خود به دسـت آوردنـد, در زمان خود نداشـتند, چنان که ابن خلـدون درمقـدمه معروف خود به آن اشاره کرده است .(۶)بنابراین , در اینکه مـذهب ائمه چهارگـانه همـان مـذهب پیروان آنان است که در طول زمان محور و مبنای عمل آنان بوده و در کتب خود آن را تـدوین کرده انـد, تردیـدی نیست , زیرا پیروان این پیشوایـان از دیگران آگـاه تر به مـذهب آنـان هسـتند, چنانچه شـیعه نیز به مذهب ائمه (ع) خود آگاه تر از دیگران است , یعنی همان مذهب و روشـی که به واسطه آن به خدای خود تقرب می جویند. (۷)

عقیده شیعه نسبت به امامت و خلافت بعد از پیغمبر(ص) چیست؟

پرسش

عقیده شیعه نسبت به امامت و خلافت بعد از پیغمبر(ص) چیست؟

پاسخ

فرقـه محقـه و طـایفه حقـه اثنی عشـریه معتقدنـد کـه: در ایـن امـت بعـد از پیـامبر اکرم(ص) دوازده نفر بـه ترتیـب از حضـرت امیرالمؤمنین(ع) تا امام دوازدهم، حضرت مهدی حجه بن الحسن(ع)، امام و ولی وقت و صاحب الزمان و خلیفه و وصی رسول خدا(ص) میباشـند. و دلائل و براهین بر امامت آن بزرگواران بسـیار است که به تعدادی از آن ادلّه اشاره میکنیم؛ ۱ با توجه به اینکه ثـابت گردیـده است که امـامت منصبی است الهی و ولایـت از جانب خـدا و مقام خلیفه اللهی است که به نصب و تعیین خدا و نص پیغمبر(ص) صورت پذیرفته است و حتماً این نصب که با هدایت الهیه و ربانیت، رحمانیت، رجمیّت، حکمت، علم و سایر صـفات جمالیه او ارتباط دارد از سوی خـدا انجام شده است، میگوئیم: به اتفاق مسـلمین، بر غیر از این دوازده نفر (ائمه اثنی عشـر(ع)) تنصـیص و تعیین نرسـیده است. بنـابراین؛ این دوازده نفر منصـوب از جـانب خـدا میباشـند؛ چـون اگر آنهـا نیز منصوب نباشـند امت بـدون امام و زمین بـدون حجت باقی خواهـد مانـده و علاوه، قطع فیض و نقض غرض و نقص هـدایت و ربـانیت و رحمانیّت الهی خواهـد بود؛ و چون این امور، همه فاسـد و باطل است، پس منصوب بودن آن بزرگواران و امامتشان حق و ثابت است. رسول اکرم(ص) مکرر تنصـص به امامت ائمه اثنی عشـر(ع) فرمود. و علاوه، هر امامی بر امام بعـد از خود و بلکه بر امامان بعد از خود تنصیص و تصریح فرموده تا نوبت رسید به امام یازدهم،

حضرت امام حسن عسگری(ع) که او نیز امامت فرزند عزیزش، حضرت مهدی بقیه الله(ع)، را مانند پدران بزرگوارش تسجیل و تنصیص کرد که در واقع، حضرت صاحب الامر از سوی پیامبر خدا(ص) و یازده امامی که بعد از رسول خدا(ص) امامتشان ثابت است به امامت معرفی شدهاند؛ و لذا طبعاً، نص بر امامت آن حضرت، از نص بر امامت سایر ائمه(ع) بیشتر است و همه نصوصی که در اعلام امامت ائمه قبل از آن حضرت است، حتی نصوصی غدیر و ثقلین به طور مستقیم و یا غیر مستقیم، نص بر امامت حضرت مهدی ارواحنا فداه میباشد. در کتب عهد عتیق و جدید نیز بر امامت این بزرگواران به صراحت و اشاره تنصیص شده است

آیا پیغمبر(ص) به فرمان خدا، کسی را به عنوان امام و خلیفه بعد از خود تعیین فرمود؟

پرسش

آیا پیغمبر(ص) به فرمان خدا، کسی را به عنوان امام و خلیفه بعد از خود تعیین فرمود؟

پاسخ

به شهادت تواریخ معتبر و احادیث متواتر از آغاز بعثت پیامبر(ص)، این موضوع مطرح شد و مکرر، پیامبر(ص) فرمان خدا را در این مورد به مردم رسانید و خلافت، وصایت و ولایت علی(ع) را در ضمن بیانات مکرر و در مناسبات بسیار ابلاغ کرد و بالاخره هم در حجه الوداع برای اینکه مطلب کاملاً مستحکم بماند و کسی نتواند بگوید پیامبر در پایان عمرش در این امر تأکید نداشت وگرنه مناسب بود ابلاغ و اعلانهای سابق را تأیید و در محضر خاص و عام و مجلس رسمی آن را تجدید فرماید.

برای این و برای جهات دیگر که عمده آ« نزول آیه:

«یا اَیُّها الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنزِلَ اِلیکَ مِنْ رَبِّکَ وَ اِنْ لَمْ تَفعَلْ فَما بَلَغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللهُ یُعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ» مائده/۶۷ [ای رسول آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن و اگر چنین نکنی رسالت او را تبلیغ نکردهای و خداوند تو را از مردم محفوظ میدارد.]

و امتثال فرمان بسیار بسیار مؤکدی است که در این آیه است، در غدیر خم، در حضور جماعتی که بر حسب بعضی تواریخ از نود هزار نفر کمتر نبودند، فرمان خدا را ابلاغ و علی را به خلافت بلا فصل خود برگزید چنانکه امامت سایر امامان را نیز ابلاغ فرمود.

طبق اعتقادات شیعه زمامداری دینی و سیاسی امت اسلام بعد از پیغمبر شایسته چه کسی است؟

پرسش

طبق اعتقادات شیعه زمامداری دینی و سیاسی امت اسلام بعد از پیغمبر شایسته چه کسی است؟

پاسخ

شیعه زمامداری دینی و سیاسی را بعد از پیغمبر اعظم یک مقام الهی و منصب خلیفه اللهی می داند که به امر خداوند متعال، پیغمبر کسی را که شایسته باشد معرفی و منصوب می نماید و همانگونه که پیغمبر رهبری دینی، روحانی، سیاسی و انتظامی جامعه را عهده دار است امام که قائم مقام پیامبر و جانشین او است نیز رهبر جامعه است با این فرق که بر پیغمبر وحی نازل می شود و بی واسطه احدی از بشر دین و شریعت را از عالم غیب فرا می گیرد و به امّت و جامعه می رساند ولی امام آورنده شریعت و کتاب نیست و مقام نبوّت ندارد و از مجرای کتاب و سنّت و به واسطه پیغمبر رهبری اجتماع را انجام می دهد.

معلوم است که این روش موافق با عدل و عقل و منطق و صواب بوده و از هر ترتیب دیگر برای اداره امور اجتماع بیشتر مورد اعتماد و اطمینان است؛ زیرا یقیناً کسی راکه پیغمبر از جانب خدا معرفی کند واجد همه شرایط رهبری و شایسته زعامت و امامت است چنانچه فیلسوف بزرگ و مفخر حکمای شرق و غرب شیخ الرئیس ابو علی سینا گفته است:

«وَ الاِ ستخلافُ بِالنَّصِّ أَصْوَبُ فَاِنَّ ذلِکَ لا یُؤَدّی اَلَی التّشَعُّبِ وَ التَّشاغُبِ وَ الْاِخْتِلافِ»

[یعنی، تعیین جانشین و انتخاب خلیفه به نص و نصب(که مذهب شیعه است) صواب تر است، برای آنکه منجر به تفرقه و اختلاف و شرّ و فتنه نمی شود.]

زمامداری و رهبری، آن هم رهبری روحانی و دینی و سیاسی که عهده دار آن، سخن و کارش برای

همه حجت و میزان و حاکم بر امور دین و دنیای مردم باشد، بسیار مقام با عظمت و حساسی است و مقامی از آن بالاتر نیست. اگر در این انتخاب اندکی اشتباه رخ دهد، فسادهای بزرگ از آن برخواهد خاست و نقض غرض از بعثت انبیاء لازم می آید.

«امامت» در مکتب تشیّع چه جایگاه و مقامی دارد؟

پرسش

«امامت» در مکتب تشیّع چه جایگاه و مقامی دارد؟

پاسخ

مقام امامت در مکتب شیعه به گونه دیگر و به شکلی کاملاًـ مغایر با امامت در مکتب اهل تسنن است. در این مکتب، مقام امامت یک مقام و منصب الهی است که باید متصدی و مسئول آن را خداوند مشخص سازد.

به عبارت دیگر همان طور که مقام نبوت، یک مقام و منصب الهی است و باید نبی و پیامبر را خداوند تعیین نماید، و هرگز امکان ندارد فردی از طریق گزینش مردم به مقام نبوت برسد، همچنین مقام امامت یک مقام الهی است که هرگز فردی از طریق انتخاب مردم و یا انتخاب اهل حل و عقد و شوری به مقام امامت نمی رسد.

هرگز مردم بسان حکومتهای دموکراتیک برنامه ای ندارند که فردی را برای پیامبری انتخاب کنند، و یا انتخاب نکنند، بلکه بحث از انتخاب و شوری و اتفاق آراء و اکثریت در این مورد بی معنی است. در اینجا مسأله شناخت و عدم شناخت ایمان و انکار، تصدیق و تکذیب مطرح است.

اگر همه مردم جهان در یک انتخابات کاملاً آزاد «مسیلمه کذاب» را با اتفاق نظر برای نبوت برگزینند، و به پیامبر اسلام یک رأی هم ندهند، دموکرات ترین روشنفکر لیبرال اگر مؤمن واقعی باشد نباید برای چنین گزینش و ردّی، پشیزی ارزش قائل شود.

عین این مطلب در امام نیز حکمفرما است، امامت واقعیتی است در امام، همچنانکه نبوت حقیقی است در پیامبر، از این جهت باید رفت و نبی و امام را شناخت، گاهی مردم راه شناسائی موضوعی را در اختیار دارند والماس را از سنگهای قیمتی می شناسند و آن را از شیشه و الماس تقلبی و بلور

و الماس مصنوعی تشخیص می دهند، ولی گاهی در مردم چنین تشخیصی وجود ندارد، بلکه باید از طریق خدا به مردم معرفی گردد.

به عبارت روشنتر امامت و پیشوائی پس از پیامبر، همان انجام وظایف مقام رسالت است و امام، تمام وظایفی را که رسول و پیامبر بر عهده دارد، بر عهده می گیرد تنها تفاوتی که رسول و امام دارند این است که پیامبر پایه گذار دین و طرف وحی الهی و دارای کتاب است، و امام منهای این جهت نسخه دوم پیامبر، مبین و بیانگر اصول و فروع، حافظ و نگهبان دین از تحریف، مرجع کلیه امور دینی و دنیوی و تعقیب کننده تمام وظایف مقام نبوت به عنوان جانشین از پیامبر است.

در این نظر و دید که وظایف امامت، ادامه رسالت و امام نسخه دوم پیامبر منهای نزول وحی آسمانی است، باید این دو شرط را نیز حتماً دارا باشد:

۱ اعلم امت و آگاهترین فرد نسبت به اصول و فروع اسلام بوده و علم خود را از افراد عادی نیاموخته باشد، تا بتواند مبین اصول و فروع اسلام و برطرف کننده کلیه نیازهای علمی و معنوی امت گردد و امت با وجود او به کسی و مقامی نیازمند نشود.

به عبارت دیگر داشتن اطلاع و آگاهی وسیع تر نسبت به کلیه معارف و اصول و فروع و احکام اسلام، برای امام لازم است، زیرا بدون یک چنین علم وسیع، نمی تواند خلأی را که از رفتن پیامبر در جامعه اسلامی پدید می آید، پر کند.

۲ مصونیت از گناه و پیراستگی از خطا، زیرا بدون داشتن عصمت نمی تواند اعتماد مردم را به گفتار و رفتار خود جلب کند و الگوئی برای

مردم باشد.

همچنـانکه بـدون مقـام عصـمت نمی توانـد در قلوب و ارواح نفوذ کنـد، از این رو امام به خاطر دو جهت جلب اعتماد مردم و نفوذ در افکار و اندیشه ها باید از تمام لغزشهای عمدی و سهوی مصون بوده باشد.

بنـابراین وظیفه امـام در این مکتب، علاوه بر تأمین عـدالت اجتماعی و تحکیم امنیت و گسترش اسـلام و دیگر امور متشابه، دو موضوع زیر می باشد:

۱ بیان اصول و فروع اسلام و رفع هر نوع نیازمندیهای علمی و فکری و سیاسی جامعه اسلامی.

۲ حفـظ دین از هر نوع تحریف، تـا معارف و احکام دین بصورت دست نخورده به دست مردم برسـد، و از اسـلاف به اخلاف منتقل گردد و سوداگران و بازرگانان حدیث و تاریخ، و دشمنان خارجی با حقایق دین بازی ننماید.

نظریه دانشمندان شیعه در مورد مسأله خلافت پیامبر و امامت و حقیقت آن چیست؟

پرسش

نظریه دانشمندان شیعه در مورد مسأله خلافت پیامبر و امامت و حقیقت آن چیست؟

پاسخ

این نظریه می گوید: امامت یک نوع ولایت الهی است، که از جانب خداوند به شـخص امام داده می شود. به تعبیری روشـنتر؛ امامت به سان نبوت یک مقام انتصابی بوده و عهـده دار آن از طرف خود خداوند تعیین می گردد. بر این اساس، امامت همان امتـداد رسالت است جز اینکه پیامبر پایه گذار شـریعت و طرف پیک آسـمانی است و امام مبیّن شـریعت و حافظ و نگهبان او. امام، در تمام شـئون جز مسـئله نزول وحی، با پیامبر اکرم(ص) همگام می باشد و تمام شـرایطی که برای پیامبر ضروری و لازم شناخته شده است (از قبیل علم به معارف و اصول اسـلام و فروع و احکام آن و مصونیت از گناه و خطا و اشتباه) عیناً برای امام نیز لازم و ضروری است.

صاحبـان این نظریه معتقدنـد: درست است که پیامبر اکرم(ص) آیین کاملی برای مردم آورد و کلیات معارف و دین حق را در اختیار مردم نهاده، ولی پس از پیامبر اکرم(ص) فرد لایق و توانایی لازم است که از آن کلیات، احکام جزئی را اسـتنباط نماید، و چنین کاری بدون علم (یک علم سرشار موهبتی) امکان پذیر نیست.

درست است که در دوران پیامبر اکرم(ص) تمام احکام اسـلام تشـریع شده و به وسیله پیک وحی به او بازگو شده است، اما بر اثر نبودن شـرایط و یا وجود گرفتاریهای روزافزون بیان یک رشـته از احکام بر عهـده امام گـذارده شـده است و تصـدّی چنین

مقامی بدون یک علم مستند و وابسته به وحی الهی ممکن نیست. از این نظر شیعیان اعتقاد دارند که امام باید به

تمام امور شریعت واقف و آگاه باشد. امّا چرا امام باید معصوم باشد؟ آنان امام را معلّم و مربّی امت می دانند، و تربیت قبل از هرچیزی جنبه عملی دارد و باید بوسیله عمل مربی انجام گردد، هرگاه مربی خود قانون شکن و مرزنشناس باشد چگونه می تواند در افراد اثر مطلوب بگذارد؟ و بالأخره این نظریه می گوید: از آنجا که شناختن چنین فردی با آن علم سرشار و موهبتی، با آن عصمت همه جانبه، برای امت ممکن نیست، و باید امام از طریق انتصاب از جانب خدا تعیین شود.

آیا جانشینی ابوبکر در نماز در دوران بیماری پیامبر در آخر عمر حضرت، دلیل فضیلت و لیاقت ابوبکر برای خلافت پیامبر است؟

پرسش

آیا جانشینی ابوبکر در نماز در دوران بیماری پیامبر در آخر عمر حضرت، دلیل فضیلت و لیاقت ابوبکر برای خلافت پیامبر است؟

پاسخ

خیر،این استدلال از جهاتی مردود است:

۱ از نظر تاریخ بهیچ وجه ثابت نیست که جانشینی ابوبکر در نماز، با اذن پیامبر بوده است و بعید نیست که وی از پیش خود و یا به اشاره برخی این کار را انجام داده باشد. مؤید این امر آن است که ابوبکر یک بار دیگر نیز بدون اذن پیامبر به جای پیامبر ایستاده و پیشوایی در نماز را به عهده گرفته بود.

بخاری محدّث مشهور جهان تسنن، در صحیح خود نقل می کند: روزی پیامبر به سوی قبیله بنی عمرو بن عوف رفته بود. وقت نماز فرا رسید، ابوبکر(ص) به جای پیامبر ایستاد، و امامت در نماز را به عهده گرفت. وقتی پیامبر به مسجد آمد و مشاهده کرد که نماز شروع شده است، ناچار شد که صفهای جماعت را بشکافد، و در محراب بایستد و پیشوایی در نماز را به عهده بگیرد و ابوبکر عقبتر برود و در صف بعدی بایستد. (صحیح بخاری ۲/۲۵)

۲ بر فرض اینکه ابوبکر، به فرمان پیامبر گرامی(ص) در جایگاه او نماز خوانده باشد، باید گفت که پیشوایی در حالت نماز، هرگز گواه صلاحیت او برای تصدّی امر بسیار مهم و خطیری چون فرمانروایی و خلافت اسلامی نیست.

در پیشوایی برای نماز جز قرائت صحیح و آشنایی به احکام نماز، چیز دیگری معتبر نیست (و در نظر دانشمندان اهل تسنن حتی عدالت هم شرط نیست) ولی زعامت اسلامی شرایط سنگینی دارد که هیچ کدام از آنها در پیشوایی برای نماز لازم شمرده نشده است، مانند:

احاطه

کامل به اصول و فروع شریعت؛

توان اداره امور مسلمانان بر اساس احکام و حدود الهی؛

مصونیت از گناه و خطا و... .

لحن استدلال می رساند که استدلال کننده، منصب امامت را مقامی بس کوچک گرفته و از آن جز همان فرمانروایی معمولی، چیز دیگری اراده نکرده است. لذا می گوید جایی که پیامبر(ص) ابوبکر را برای امر دینی انتخاب کرده است لازم است که ما به زعامت او، که یک امر دنیوی است، راضی تر باشیم.

این جمله، حاکی است که گوینده از زعامت اسلامی، همان معنی سطحی آن را گرفته است، که در تمام فرمانروایان عادی جهان وجود دارد. در صورتی که خلیفه پیامبر علاوه بر حکومت ظاهری و اداره امور کشور، مناصب و مقامات معنوی دیگری دارد که در فرمانروایان معمولی وجود ندارد.

۳ چنانچه پیشوایی ابوبکر برای نماز، به فرمان پیامبر صورت گرفته بود، پس چرا پیامبر(ص) با آن ضعف و تب درحالیکه یک دست بر دوش علی(ع)، و دست دیگر بر شانه «فضل بن عباس» نهاده بود، وارد مسجد شد و در کنار ابوبکر ایستاد، و شروع به نماز کرد؟ زیرا یک چنین عمل با تعیین ابوبکر برای پیشوایی در نماز سازگار نیست.

گرچه دانشمندان اهل تسنن شرکت پیامبر را در نماز، از این راه توجیه می کنند، که ابوبکر به پیامبر و مردم نیز به ابوبکر اقتدا کردند و به همین وضع نماز خوانده شد. (صحیح بخاری ۲/۲۲)

ناگفته پیداست که این توجیه، بسیار دور از تصوّر و قبول است، زیرا هرگاه جریان از این قرار بود چه لزومی داشت که پیامبر با آن ضعف و تب در حالیکه دستهای خود را بر شانه عموزادگان خود بگذارد، به مسجد

بیاید و به نماز بایستد؟ بلکه تجزیه و تحلیل صحیح ماجرا این است که پیامبر(ص) با این عمل خود می خواست امامت ابوبکر را بشکند و پیشوایی در نماز را خود بر عهده بگیرد.

۴. از برخی از روایات استفاده می شود که امامت ابوبکر، برای نماز بیش از یک بار بوده است و توجیه همه آنها از طریق اجازه پیامبر بسیار پیچیده و مشکل است، زیرا پیامبر گرامی(ص) از آغاز بیماری خود پرچمی برای اسامه بن زید بست و به همه دستور داد، که برای نبرد با رومیان مدینه را ترک گویند و به قدری نیز در رفتن این گروه اصرار داشت که کراراً فرمود: «جهّزوا جیش اسامه» [سپاه اسامه را مجهز و آماده سازید] همچنین افرادی را که از شرکت در سپاه اسامه امتناع می ورزیدند، لعن کرد و دوری از رحمت خدا را برای آنان طلبید. (شرح نهج البلاغه حدیدی ۶/۵۲) با این وضع چگونه پیامبر می تواند به ابوبکر اجازه دهد که چند روزی پیشوایی در نماز را بر عهده بگیرد؟!

۵. مورخان و محدّثان پذیرفته اند که در همان لحظه أی که ابوبکر می خواست پیشوایی در نماز را بر عهده بگیرد پیامبر به عایشه دختر ابوبکر فرموده است: «فانّکنّ صواحب یوسف» [شما مانند زنان مصر هستید که دور یوسف را گرفته بودند.]

اکنون باید دید مفاد این جمله چیست؟ و هدف پیامبر از آن چه بوده است؟!

این جمله حاکی است که عایشه همزمان با توبیخ پیامبر، دچار خیانت شده بود، همانطور که زنان مصر دچار خیانت شده و لااقل زلیخا را برای خیانت به عزیز، تشویق می کردند. خیانتی که در این مورد می توان تصوّر نمود جز این نیست که

عایشه بدون اذن پیامبر به پدر پیغام داده بود که در جایگاه پیامبر نماز بگزارد.

دانشـمندان اهل تسـنن جمله پیامبر را طور دیگر تفسـیر می کنند. آنان می گویند: پیامبر اصرار داشت که ابوبکر در جای پیامبر نمـاز بگـذارد، ولی عایشه به این کار راضـی نبود زیرا می گفت مردم این کار را به فال بـد می گیرنـد و امامت ابوبکر را برای نمـاز گواه بر مرگ پیـامبر گرفته و او را حامـل مرگ پیـامبر می خواننـد. آیا این تفسـیر، با عمل پیامبر (حضور در مسـجد و به دست گرفتن امامت نماز) سازگار است؟!

برای بحث با برادران و خواهران اهل سنت درخصوص اصل امامت چه دلایل محکمی را ارایه کنیم ؟

پرسش

برای بحث با برادران و خواهران اهل سنت درخصوص اصل امامت چه دلایل محکمی را ارایه کنیم ؟

پاسخ

بحث کردن با برادران و خواهران اهل تسنن راه های متعددی دارد و دلایل محکم بسیاری در این زمینه هست لیکن استفاده از آنها بیش از هر چیز وابسته به تفطن و تسلط علمی کسی است که به گفت وگو می پردازد همچنین آشـنایی کافی نسبت به خصوصـیات فکری و روحی مخاطب بسیار لازم است . براهین موجود را می توان به سه دسـته کلی تقسـیم نمود : ۱) براهین عقلی . ۲) دلایل قرآنی . ۳) روایات پیامبر اکرم ص . طبیعی است گسترد گی هر یک از این سـری اسـتدلالات مطالعه کتاب های متعددی را می طلبد و دراین مختصرامکان بحث ازآنها نیست. لیکن اختصارا به دو برهان اشاره می گردد : ۱- از دیدگاه قرآن : الـف) از نظر قرآن حتمـا رهبری و امـامت امـت بایـد بـه دست معصـوم ودور از هر گـونه کژی باشـد.این نکتـه به تعابیرمختلفی درکتاب الهی بیان گردیده است. از جمله هنگامی که ابراهیم (ع) به امامت رسـید : ((انی جاعلك للناس اماما)) وآن منصب الهی را برای فرزنـدانش درخواست نمود : ((قـال ومن ذریتی)) پاسـخ آمـد : ((قال لاینال عهـدی الظالمین عهـدمن به سـتمکاران نمی رسـد .)) آیه فوق نشان می دهـد که امامت منصبی است الهی نه به انتخاب افرادو به کسانی که از هر ظلمی با مفهوم وسیع قرآنی آن پاك و مبرا باشند اعطا می شود .ب) مهمتر از

آن آیه شریفه ((اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم)) است که با اندک تاملی روشن می شود که فقطامام معصوم راواجب الاطاعه دانسته است (البته این منافی ولایت فقیه در زمان غیبت نیست ×زیراولایت فقیه نیابت ازامام معصوم (ع) است) وجه استدلال بر این آیه آن است که خداوند اطاعت احکام و دستورات خود را در آغاز آیه واجب نموده است و در پایان آیه اطاعت اولی الامر را واجب شمرده است . اکنون اگر اولی الامر فرد غیر معصوم باشد و در موردی خلاف حکم الهی دستور دهد در آیه تناقض رخ می دهد زیرا : ۱) اگر بگوییم قسمت پایانی آیه اطلاق دارد به طوریکه دراین صورت هم باید اولی الامر را اطاعت نمود با صدر آیه تناقض دارد زیرا حکمش خلاف حکم خداست و اطاعت خدا در آغاز آیه واجب شمرده شده است . ۲) اگر بگوییم دراین صورت به حکم اول آیه نبایداو را اطاعت کرد قسمت اول آیه خلاف قسمت آخرآن حکم می کندوآن را نقض می نماید.اصطلاحا این را تناقض صدر و ذیل می گویند و تناقض در قرآن -که کلام خداوند است - محال است و موجب سقوط آن از اعتباراست درحالی که با امامت امام معصوم ۷این اشکال از ریشه برطرف می شود. زیرا چنین اموری از معصوم محال است . بنابراین روشن می شود که غیر از اطاعت امام معصوم در آیه منظور دیگری نیست . خصوصا که اولی الامر را در کنار پیامبرآورده واین نشان می دهد باید خصوصیاتی حتی الامکان مشابه داشته باشد

.۳) آیه ابلاغ : ((یا ایها النبی بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالته)) و به دنبال آن آیه اکمال دین که در خصوص ولایت امیرالمومنین است و جزییات آن در روایات متواتره بیان گردیده است . ۲- از دیدگاه عقلی نیز باید توجه داشت که : ۱- لزوم رهبری در جامعه امری ضروری و انکار ناپذیر است . ۲- رهبری درجامعه اسلامی باید براساس احکام و قوانین الهی باشد .۳-احکام الهی و اجرای آن توسط کسی ممکن است که صد در صد به زوایای آن احکام آگاه و نسبت به آنها متعهد باشد .به عبارت دیگراگر پیامبرنیست ازشرایط واوصاف نزدیک ترین فردبه آن حضرت باشد و به شهادت تاریخ و گواهی خلفاهیچ کس در این جهات قابل مقایسه به امامان معصوم : نبوده است. حتی خلفا در موارد بسیاری احساس نیاز به ایمه : می کردند .۳- از دیدگاه روایی نیز روایات بی شماری از پیامبر اکرم ۶ در کتاب های شیعه و سنی به تواتر نقل گردیده که به صراحت امامت و ولایت اهل بیت : را ثابت می نماید مانند : ۱) روایات مربوط به حادثه غدیر ۲) روایات لیله الانذار .۳) احادیث سفینه . ۴) احادیث ثقلین و ... البته باید بدانید که این مقدار آگاهی هرگز کافی نیست ونیازمند مطالعات جدی است . ضمنا لازم است با کسانی بحث نمایید که اطمینان به حقیقت جویی آنان داشته باشید و در صورت برخورد با برخی از شبهات ما را در جریان بگذارید .برای آگاهی بیشتر به منابع

زیر مراجعه فرمایید : ((امامت و رهبری)) استاد مطهری ((رهبری امام علی ۷ در قرآن)) (ترجمه المراجعات) ((آن گاه هدایت شدم)) تیجانی سماوی ((بررسی مسایل کلی امامت)) ابراهیم امینی ((شیعه و تهمتهای ناروا)) محمد جواد شری ;

محور اساسی مذهب تشیّع چیست؟

پرسش

محور اساسی مذهب تشیّع چیست؟

پاسخ

مذهب تشیّع بر این اساس مبتنی است که امام را همانند پیامبر، خداوند باید معّین کند و همانگونه که انسان ها نمی توانند کسی را به رسالت تعیین کنند، امام و رهبر را مردم نمی توانند تعیین نمایند; زیرا امامت تنها حکومت و سلطنت بر مردم نیست، بلکه رهبری و زعامت بر مردم و راهنمایی آنان در تمام شؤون زندگی مادی و معنوی است و روشن است که متصدّی این مقام می گردد، اولا علوم پیامبر نزد ولی بوده و از انسان های معمولی برتر و بالاتر و آشنا به تمام آنچه سعادت مردم بدان بستگی دارد، باشد و ثانیاً مانند خود پیامبر، معصوم و خالی از اشتباه و خطا باشد، که در میان تمامی یاران پیامبر کسی جز علی بن ابی طالب ((علیه السلام)) دارای این شرایط نبوده است.

گذشته از این ها پیامر خود در موقعیتهای مختلف به جانشینی بلافصل علی((علیه السلام))تصریح نموده است، که از بارزترین آن ها صحنه غدیر خم است. دانشمندان منصف اهل تسنن اعتراف دارند که پیامبر اسلام در بازگشت از حجّه الوداع، جمعیت را متوقف ساخت و علی((علیه السلام)) را روی دست بلند کرد و فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه; هرکس من مولا و رهبر وی می باشم، علی هم مولا و رهبر اوست».

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۳۲۶

فرق خلافت و امامت از نظر شیعه و اهل سنت چیست؟

پاسخ

خلافت به معنی جانشینی پیامبر و امامت به معنی پیشوایی بر مسلمانها است. شیعه و اهل سنت در مسأله خلافت با یکدیگر اختلاف دارند، به طوری که اختلاف اساسی شیعه و اهل سنت در همین مسأله است. شیعه بر اساس آیات و تصریحات رسول

خدا((صلی الله علیه وآله)) معتقد

است که امامت و جانشینی رسول الله((صلی الله علیه وآله)) مسأله ای است که باید از ناحیه ی خداوند مشخص شود; بر همین اساس شیعه عقیده دارد که پس از پیامبر گرامی اسلام((صلی الله علیه وآله)) خداوند حضرت علی((علیه السلام)) را به جانشینی آن حضرت و رهبری مردم معین کرده است. در مقابل، اهل سنت عقیده دارند که خود مردم. می توانند امام را معین کنند.

دیگر اینکه به نظر شیعه امام باید معصوم از گناه واشتباه باشد; امّا اهل سنّت عصمت را شرط نمی دانند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۵۴۱

در دعوت رسول اکرم((صلی الله علیه وآله)) برای جانشینی اگر عموی ایشان ابو لهب اجابت می کرد آیا او وصی رسول الله می شد؟

پرسش

در دعوت رسول اکرم((صلی الله علیه وآله)) برای جانشینی اگر عموی ایشان ابو لهب اجابت می کرد آیا او وصی رسول الله می شد؟

پاسخ

در آنجا که پیامبر عظیم الشأن((صلی الله علیه وآله)) فرمودند: اوّلین فردی که به من ایمان آورد وصیی و جانشین من خواهد بود.

شکّی نیست که اگر چنین توفیقی نصیب ابو لهب و.. می شد نشانه این بود که خداوند به او توفیق داده که به این مقام نایل شود. و پیامبر((صلی الله علیه وآله)) به وعده اش وفا می کرد لکن از آنجا که خداوند مقام خلافت و وصایت را خاص معصوم قرار داده است، امثال ابو لهب توفیق چنین بهره ای را پیدا نمی کنند. و آنهم به علت ظلمی و خسارتی را که در زندگی مرتکب شدند، زیرا خداوند می فرماید شما نمی توانید از اولیاء خدا باشید زیرا اولیای خدا علامت دارند و علامت اولیای خدا این است که تمنای مرگ دارند، ولی شما هرگز نمی توانید تمنای مرگ داشته باشید زیرا تمام وجود شما آلوده به گناه است و می دانید که پیشاپیش آتش را فرستاده اید(۱) و در آن جهان آتش در انتظار شماست - بنابراین ابو لهب اگر اجابت می کند دعوت پیامبر اسلام را که دیگر ابو لهب نمی شد. بلکه چون ابو لهب شد هرگز نمی تواند اجابت کند دعوت رسول گرامی را. اینجاست که علی((علیه السلام))است که دعوت می کند زیرا او در نور پرورش پیدا کرده و یک چشم به هم زدن در زندگیش مرتکب گناهی نشده است.

پس از گذشت چهارده قرن چه لزومی دارد درباره مسأله اختلاف برانگیز خلافت بعد از پیامبر را پیش کشید؟

پرسش

پس از گذشت چهارده قرن چه لزومی دارد درباره مسأله اختلاف برانگیز خلافت بعد از پیامبر را پیش کشید؟

پاسخ

اصل مسأله اخلافت به عنوان یک اصل اعتقادی اسلامی اکنون نیز زنده و پایدار است; زیرا اسلام دینی جاویدان است و اصول آن هم پاینده و جاوید می باشد; از جمله اصولی که دارای اهمّیت بسیاری است، اصل ولایت است و رابطه تنگاتنگ اصل ولایت با اسلام مسأله ای است که هم قرآن و هم سنت بر آن دلالت روشن دارند.

بنابراین، همانگونه که گذشت قرنها اسلام را کهنه نمی کند و تعالیم اسلام همچنان با گذشت زمان زنده و حیات بخش است، اصل ولایت هم که از مهمترین اصول اسلامی است. باید همواره مورد توجّه باشد.

امّا این که طرح این مسأله ممکن است در شرایط کنونی با وحدت میان تشیع تسنن منافات داشته باشد، باید گفت که طرح این مسائل چنانچه براساس انصاف و تفاهم و دوستی باشد، هیچگاه باعث از بین رفتن وحدت نیست. آنچه به وحدت زیان می رساند، کینه توزی و اختلاف است و بحث علمی براساس انصاف تفاهم هیچگاه باعث اختلاف نمی شود.

اینکه گفته می شود امام منصوب از طرف خداست به چه معناست و چرا مردم نباید خودشان امامشان را انتخاب کنند آن طور که اهل سنت قادرند؟ و در این باره کتابی برای مطالعه معرفی فرمایید.

پرسش

اینکه گفته می شود امام منصوب از طرف خداست به چه معناست و چرا مردم نباید خودشان امامشان را انتخاب کنند آن طور که اهل سنت قادرند؟ و در این باره کتابی برای مطالعه معرفی فرمایید.

پاسخ

مکتب امامیه معتقد است که انتخاب امام و پیشوای بر حق، از عهده مردم ساخته نیست. امام خلیفه مردم نیست، بلکه خلیفه خدا و رسول(ص)است. وباید از جانب خدا و پیامبر(معین شود. علماء امت هر چه صالح و باتقوی باشند، از خطا مصون و معصوم نیستند. و تباه شدن یا تغییر یافتن برخی از معارف و قوانین دینی از ناحیه آنان، اگر چه غیر عمدی باشد، محال نیست. بهترین شاهد این مطلب، وجود مذاهب گوناگون و اختلافی است، که در اسلام بوجود آمده است. بنابراین اعتقاد شیعه چنین است که هرگز متصور نیست که خداوند مسأله سرپرستی امت را پس از رسول مکرّم اسلام(، مورد عنایت و توجه قرار نداده باشد؛ و دستور و فرمانی در این خصوص، به پیامبر(الهام نکرده باشد.

روش پیـامبر(در زمـان حیـاتش، چنین بود که به مجرد نفوذ اسـلام در جایی، در اولین فرصت، والی و عاملی برآنجا نصب می کرد. و نیز هرگـاه از مـدینه خـارج می گشت، برای خـود جانشـینی قرار می داد. و اگر لشـکری به سوی جهـاد اعزام می کرد، گـاهی تا چنـد فرمانـده، به ترتیب نصب می نمود. با این حال، آیا می توانـد نسـبت به مسأله جانشـینی پس از خود، بی تفاوت باشـد؟ و امت را رهـا کنـد تـا خود تصـمیم بگیرنـد؟ و دین خـدا را بـدست مردم بسـپارند، تـا هر گونه دخل و تصـرفی در آن بنمایند؟! حتی

اگر تعیین زمامدار جامعه اسلامی پس از رسول خدا r به مردم واگذار شده باشد، باید از پیامبر(، بیانات و دستوراتی در این خصوص رسیده باشد. و حال آنکه از چنین بیان نبوی و دستور دینی خبری نیست.(۱)

از خصوصیات امام اینست که باید معصوم باشد، یعنی باید هم از خطا و نسیان، و هم از گناه و عصیان، مصون باشد. و این مقام، یک صفت روحی و درونی است، که مردم عادی قادر به تشخیص آن نیستند. تنها فردی می تواند چنین خصوصیتی را در مورد معصوم درک کند، که متکی به علم وحی الهی باشد، و او پیامبر خداست. همچنین امام باید به تمام احکام و معارف دینی، احاطه و معرفت کامل داشته باشد. تشخیص چنین مقام و مرتبتی، از لحاظ علمی نیز از عهده مردم خارج است. بلکه شناخت دقیق آن با کسی است، که خود واجد این علم و دانش سرشار باشد. لذا باز هم تشخیص آن، با خدا و رسول اوست. بنابراین دو موضوع علم و عصمت ایجاب می کند، که امام از جانب خدا انتخاب گردد. و پیامبر هم وی را به مردم معرفی کند. و بحث امامت و جانشینی پیامبر(از ابتدا در مورد شخص امیرالمؤمنین علی(مطرح می گردد. چنانچه برای علی(چنین مقامی به ثبوت برسد، برای سایر ائمه(نیز، به فرمایش و سخن امام قبلی تمسک می شود.

برای اثبات خلافت و امامت امیرالمؤمنین علی(ادله نقلی و عقلی و قرآنی فراوانی وجود دارد. از جمله آیات قرآن، این آیه است که می فرماید : "اِنَما وَلیّکمُ الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یُقیمون الصّلوه و

یؤتون الزکوه و هم راکعون." (۲) (ولی امر و صاحب اختیار شما فقط خدا و رسولش، و مؤمنان هستند که نماز می خوانند، و در حال رکوع صدقه و زکات می دهند.) با توجه به ماجرایی که در این باره در تاریخ ثبت گردیده، مفسرین شیعی و سنی اتفاق نظر دارند، که این آیه در شأن علی(نازل شده است. و نیز می فرماید : "یا ایها الرسول بلغ ما اُنزل الیک مِن ربک ..."، (ای رسول ما، آنچه را از ناحیه پروردگار بسوی تو نازل شده، به مردم برسان. و اگر چنین نکنی، رسالت او را انجام نداده ای... .) حکمی که خداوند انتظار داردکه پیامبر (به مردم ابلاغ کند، آن چنان مهم است که می فرماید، اگر این حکم را به مردم نرسانی، گویی کل رسالت خود را تبلیغ نکرده ای. این آیه نیز به تأیید شیعه و سنی، در غدیر خم، در جریان حجه الوداع، در سال دهم هجری، بر پیامبر(نازل گشت؛ و در خصوص ولایت علی(است. چنانکه مالکی که از معتبرترین علمای اهل تسنن است، در کتاب فصول المهمه خود ذکر کرده، که بعد از نزول آیه فوق، رسول اکرم(امامت و خلافت علی(را ابلاغ فرمود. (۴)

مطلب دیگر در پاسخ به سؤال شما، اینست که همانها که بعد از پیامبرr با ولایت امیرالمؤمنین(مخالفت کردند، و خلافت را غصب نمودند، بدون اینکه عموم مردم و حتی اهل بیت پیامبر(را که از همه به او نزدیکتر بودند، و شایستگی بیشتری در رأی و نظر داشتند، در جریان بگذارند، کار را یکسره کردند. در مورد خلافت خلیفه دوم هم کار به

مردم واگذار نشد، بلکه خلیفه اول به خلافت دومی وصیت کرد. و خلیفه سوم را نیز، خلیفه دوم، با یک شورای شش نفره، که خودش اعضا و آئین نامه آن را تعیین و تنظیم کرده بود، روی کار آورد.(۵) پس مشاهده می گردد که در موضع خلافت، خلفای اهل تسنن نه توصیه خدا و رسول را در پیش گرفتند، و نه رأی مردم را؛ بلکه به گونه ای مبتکرانه!! و مستبدّانه، خلافت را تحمیل کردند.

کتاب های "بررسی مسائل کلی امامت"، نوشته ابراهیم امینی، "رهبری امام علی از دیدگاه قرآن و پیامبر"، ترجمه محمدجعفر امامی، و "شیعه در اسلام" علامه طباطبایی، جهت مطالعه پیشنهاد می گردد.

منابع و مآخذ:

۱.شیعه در اسلام، علامه طباطبایی

۲.سوره مبارکه مائده/ آیه ۵۵

۳.سوره مبارکه مائده/ آیه ۷۲

۴.شیعه در اسلام

۵.همان

اهل بیت از نظر شیعه و سنی چه کسانی هستند و آیا زنان حضرت رسول خدا باتوجه به آیه تطهیر جزء اهل بیت مح

پرسش

اهل بیت از نظر شیعه و سنی چه کسانی هستند و آیا زنان حضرت رسول خدا باتوجه به آیه تطهیر جزء اهل بیت مح

پاسخ

گرچه آیه ئ تطهیر ((انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم

تطهیراش; خداوند اراده کرده است که ناپاکی و پلیدی را از شما (اهل بیت پیامبر) دور

کند و شما را از هر نظر پاک سازد)). در لابلای آیات مربوط به همسران پیامبر(ص)

آمده است ولی لحن این آیه با آیات قبل و بعد تفاوت دارد و نشان می دهد که هدف

دیگری را دنبال می کند. چرا که آیات قبل و بعد همه با ضمایر جمع مونث است

ولی این آیه مورد بحث با ضمائر جمع مذکر آمده است!

در آغاز این آیه همسران پیامبر(ص) را مخاطب ساخته و به آنها دستور می دهد

که در خانه های خود بمانند و همانند رسوم جاهلیت نخستین درمیان مردم ظاهر

نشوند و موازین عفت را رعایت کنند، نماز را برپا دارند و زکات را پرداخت کنند و

خدا و رسولش را اطاعت نمایند (و قرن فی بیوتکن و لاتبرجن تبرج الجاهلی

و اطعن الله و رسوله) تمام شش ضمیری که در

و آتین الزکا

الاولی و اقمن الصلو

این بخش از آیه آمده است همه به صورت جمع مونث است. (دقت کنید).

سپس لحن آیه طور دیگری می شود و می فرماید: خداوند ((تنها)) می خواهد

پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور سازد و شما را کاملاش پاک کند)) (انما یرید الله

لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراش).

در این بخش از آیه دو ضمیر جمع به کار رفته است که هر دو به صورت جمع

مذکر آمده است درست است. که صدر و ذیل یک آیه معمولاش یک مطلب

را دنبال

می کند ولی این سخن در جایی است که قرینه ای بر خلاف آن وجود نداشته باشد،

بنابر این کسانی که این قسمت از آیه را نیز ناظر به همسران پیامبر دانسته اند سخنی

بر خلاف ظاهر آیه و قرینه ئ موجود در آن; یعنی تفاوت ضمیرها گفته اند.

از این گذشته در مورد این آیه دسترسی به روایات متعددی داریم که علمای

بزرگ اسلام اعم از اهل تسنن و شیعه آن را از شخص پیامبر اکرم(ص) نقل کرده اند و

در معروفترین منابع فریقین که مورد قبول آنها است این روایات به وفور و کثرت

آمده است.

این روایات همگی حاکی از آن است که مخاطب در این آیه، پیامبر اسلام (ص)

و علی و فاطمه و حسن و حسین(علیهم السلام) می باشند (نه همسران پیامبر) که

بعداش به طور مشروح خواهد آمد.

تعبیر به انما که معمولاش برای حصراست و در فارسی امروز به جای آن فقط یا

تنها گفته می شود دلیل بر این است که موهبتی که در این آیه آمده ویژه ئ خاندان

پیامبر(ص) است و شامل دیگران نمی شود.

جمعی از مفسران اهل سنت، اهل بیت را به معنی همسران پیامبر(ص)

دانسته اند ولی همان گونه که گفتیم تغییر سیاق آیه و تبدیل ضمیرهای جمع مونث

در ماقبل و ما بعد این آیه به جمع مذکر دلیل روشنی بر این است که این جمله

محتوای جداگانه دارد و منظور از آن چیز دیگری است. مگر نه این است که خداوند

حکیم است و قرآن در حد اعلای فصاحت و بلاغت و همه تغییرات آن، روی

حساب است.

گروهی دیگر از مفسران آن را مخصوص به پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین(علیهم السلام) دانسته اند. و روایات فراوانی که در منابع اهل سنت و شیعه وارد شده و در ذیل

به بخشی از آنها اشاره می کنیم گواه بر این معنی است.

و شاید به دلیل وجود همین روایات است که حتی کسانی که آیه را مخصوص به این بزرگواران ندانسته اند، معنی وسیعی برای آن قائل شده اند. که هم این بزرگواران را شامل می شود و هم همسران پیامبر(ص) را، و این تفسیر سومی است و در آیه است.

اما روایاتی که دلیل اختصاص آیه به پیامبر و علی (ع) و بانوی اسلام فاطمه ئ زهرا(س) و دو فرزندشان حسن و حسین (علیهما السلام) می باشد، همان گونه که اشاره شد بسیار زیاد است.

از جمله هیجده روایت تنها در تفسیر الدر المنثور نقل شده است که پنج روایت از ام سلمه، سه روایت از ابو سعید خدری، یک روایت از عایشه یک روایت از

بن

انس، دو روایت از ابن عباس، دو روایت از ابی الحمرا ، یک روایت از وائل اسقع، یک روایت از سعد، یک روایت از ضحاک بن مزاحم، یک روایت از زید بن ارقم است.

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان روایاتی را که در این باره وارد شده بیش از هفتاد روایت می شمرد و می فرماید: آنچه از طریق اهل سنت، در این زمینه نقل شده بیش از آن است که از طرق شیعه وارد شده است! و راویان دیگری را غیر از افرادی که در بالا نام بردیم نیز بر آنها می افزاید (روایاتی که روایت آنها در غیر تفسیر الدر المنثور آمده است.)

بعضی نیز تعداد روایات و کتبی را که این روایات در آنها نقل شده بالغ بر صدها

ذکر کرده اند و بعید نیست چنین باشد.

در اینجا تنها قسمتی از آن روایات را با ذکر منابع آنها می آوریم تا روشن شود،

نزلت فی النبی(ص) و علی و

آنچه واحدی در اسباب النزول می گوید: ان الای

لایشارکهم

فیها غیرهم; این آیه در

و الحسنین(علیهماالسلام) خاص

فاطم

خصوص پیامبر اکرم(ص) و علی و فاطمه و حسنین (علیهم السلام) نازل شده و

کس دیگری در آن با آنها مشارکت ندارند، یک واقعیت است.

این احادیث را می توان در چهار بخش خلاصه کرد.

۱ ؤ روایاتی که از بعضی از همسران پیامبر(ص) نقل شده وبا صراحت می گوید:

هنگامی که پیامبر (ص) سخن از این آیه شریفه می گفت، از حضرتش سوئال کردیم

که آیا ما هم جز این آیه هستیم؟ فرمود: شما خوبید اما مشمول این آیه نیستید!

از جمله ثعلبی در تفسیر خود از ام سلمه همسر گرامی پیامبر(ص) نقل می کند

که پیامبر(ص) در خانه ئ خود بود که فاطمه(س) غذایی نزد آن حضرت آورد،

پیامبر(ص) فرمود: ((همسر و دو فرزندت حسن و حسین(ع) را صدا کن))، آنها

آمدند، سپس غذا خوردند بعد پیامبر(ص) عبایی برآن ها افکند و گفت: اللهم!

هولا اهل بیتی و عترتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراش; خداوندا اینها

اهل بیت من و عترت منند، پلیدی را از آنها دور کن، و از هر گونه آلودگی پاکشان

گردان.)) و در اینجا بود که آیه ((انما یرید الله....)) نازل شده... من گفتم ای رسول خدا:

آیا من هم با شما هستم؟ فرمود: ((انک الی خیر; تو بر نیکی هستی)) (اما در زمره ئ این

گروه نیستی).

و نیز ثعلبی از علمای معروف اهل سنت که در اواخر قرن چهارم و اوائل قرن

پنجم می زیسته و تفسیر کبیر او معروف است از عایشه، همسر پیامبر(ص) چنین

نقل می کند:

هنگامی که از او درباره ئ جنگ جمل و دخالتش در آن جنگ ویرانگر سوئال

کردند (با تاسف) گفت: این یک تقدیر الهی بود! و هنگامی که درباره ئ علی(ع) سوئال

کردند، چنین گفت:

آیا از من درباره ئ کسی سوئال می کنی که محبوب ترین

مردم نزد پیامبر(ص) بود و

از کسی می پرسی که همسر محبوب ترین مردم نزد رسول خدا(ص) بود، من با

چشم خود دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین(ع) را که پیامبر(ص) آنها را در زیر

پارچه ای جمع کرده بود و فرمود: خداوندا! اینها خاندان منند و حامیان من، رجس

و پلیدی را از آنها ببر و از آلودگی ها پاکشان فرما، من گفتم ای رسول خدا آیا من نیز از

آنها هستم فرمود: دور باش تو بر خیر و نیکی هستی (اما جز این جمع نیستی)... .

این گونه احادیث با صراحت می گوید که همسران پیامبر جز اهل بیت در این

آیه نبودند.

۲ ؤ داستان حدیث کسا در روایات فوق العاده فراوانی با تعبیرات مختلف ودر

کتب زیادی مثل مسلم در صحیح، از قول عایشه و همچنین حاکم در مستدرک و

بیهقی در سنن و ابن جریر در تفسیرش و سیوطی در الدر المنثور آورده است.

نکته ئ دیگر این که فخر رازی بمناسبتی در ذیل آیه مباهله (آیه ۶۱ سوره آل

عمران) بعد از نقل این حدیث (حدیث کسا) می افزاید: ((بدان که این روایت

همچون روایتی است که صحتش مورد اتفاق در میان علمای تفسیر وحدیث است.

وامام احمد حنبل در مسند خود، این حدیث را از طرق مختلف آورده است.

۳ ؤ در بخش دیگری از روایت که آن نیز متعدد و فراوان است می خوانیم که

بعد از نزول آیه ئ تطهیر پیامبر(ص) تا چندین ماه (که بعضی شش ماه و بعضی نه ماه

است) هنگامی که برای نماز صبح از کنار خانه ئ فاطمه(ص) می گذشت صدا می زد:

! یا اهل البیت! انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و

الصلو

یطهرکم تطهیراش)). این حدیث در کتب شواهد التنزیل با راویان مختلف نقل شده

است و پیداست

که تکرار این سخن از ناحیه پیامبر(ص) در آن مدت طولانی یک

مساله حساب شده بوده است. او می خواسته به وضوح و با تاکید پی در پی روشن

سازد منظوراز اهل بیت تنها اهل این خانه اند تا در آینده تردیدی برای کسی باقی

نماند. وجای تعجب و حیرت است که با این همه تاکید وتکرار باز مساله برای

بعضی ها نامفهوم مانده است.

۴ ؤ روایات زیادی که از ابوسعید خدری صحابه معروف نقل شده و اشاره به

آیه تطهیر کرده، با صراحت می گوید: این آیه درباره رسول خدا و علی و فاطمه و

حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است.

کوتاه سخن اینکه روایاتی که درباره ئ آیه ئ تطهیر و اختصاص آنها به پیامبر(ص) و

علی و فاطمه و حسن و حسین که در منابع معروف اسلامی آمده اگر بخواهیم

احصا کنیم از هزار هم می گذرد.

آیا این حدیث (که همه مردم بعد از رسول خدا مرتد شدند به جز سه نفر) صحت دارد؟

پرسش

آیا این حدیث (که همه مردم بعد از رسول خدا مرتد شدند به جز سه نفر) صحت دارد؟

پاسخ

آنچه در توجیه این روایت صرف نظر از بحث در سند این روایت به نظر می رسد این است که ارتداد در این روایت بهمعنی ارتداد اصطلاحی که موجب کفر و خروج از اسلام و اجرای حد قتل است نمی باشد.

ارتداد در این روایت به معنی شکستن عهد ولایت امیرالمؤمنین(ع) و نوعی رجوع از خط مشی پیامبر اکرم ورعایت نکردن وصیت های حضرتش و یا تسلیم محض نبودن در برابر امیرالمؤمنین و دفاع از ولایت آن حضرتمی باشد، (نتایج الأفکار ۱/۱۹۶ سید محمدرضا گلپایگانی).

بعد از وفات پیامبر گرامی اسـلام عده ای از مردم ولایت امیرالمؤمنین را انکار کردند و خلافت ابی بکر را پذیرفتند.بسیاری از آنان هم به علل مختلف بی تفاوت و ساکت بودند و عملاً خلافت خلیفه اول را تأیید کردند. عده کمی هم کهولایت حضـرت را قبول داشـتند سـست عنصـر بودنـد و تسـلیم محض در برابر حضـرت نبودنـد و به نحوی در برابر ولایتو تسـلیم بودن در برابر حضرتش دچار مشکل بودند.

در روایتی آمده است چهل نفر با امیرالمؤمنین(ع) بیعت کردند حضـرت به جهت امتحان آنان فرمود فردا در حالیکه سـرهایتان را تراشـیده ایـد پیش من حاضـر شویـد هیچکس از آنـان به جز سـلمان و مقـداد و ابی ذر نیامدنـد وعمار همبعـد از ظهر پیش حضرت می آید، (بحار ۲۸/۳۵۸).

مؤیـد این روایت که همه مرتد می شوند مگر سه نفر و توجیهی که برای روایت شد روایتی است که در کافی آمدهاست: امام صـادق(ع) در ضـمن حـدیثی که راوی از کمی مؤمنان با حضـرت صـحبت می کنـد می فرمایـد: تمامی مهاجرینو انصار رفتند مگر!...

و با دستشان اشاره به عدد سه (یعنی فقط سه نفر باقی ماندند) راوی از حال عمار یاسر سؤالمی کند حضرت می فرماید خدا رحمت کند او را با امیرالمؤمنین بیعت کرد و شهید کشته شد. راوی می گوید من پیشخودم گفتم مگر چیزی از شهادت بالاتر است. حضرت به من نگاهی کردند و فرمودند فکر می کنی عمار مثل آن سه نفربود نه هرگز چنین نبود»، (کافی ۲/۲۴۴) از این روایت و روایات مشابه دیگر معلوم می شود که حتی شخصیتی مثلجناب عمار هم به مانند آن سه نفر تسلیم محض در برابر مولای خود امیرالمؤمنین نبوده است تا چه رسد بهسایرین.{J

ادله متقن و روشن بر حقانیت مذهب شیعه – به ویژه در مورد اصل امامت – در برخورد با اهل تسنن را بیان کنید.

پرسش

ادله متقن و روشن بر حقانیت مذهب شیعه - به ویژه در مورد اصل امامت - در برخورد با اهل تسنن را بیان کنید.

پاسخ

بحث کردن با برادران و خواهران اهل تسنن، راه های متعددی دارد و دلایل محکم بسیاری در این زمینه هست؛ لیکن استفاده از آنها بیش از هر چیز وابسته به تفطن و تسلط علمی کسی است که به گفت وگو می پردازد. همچنین آشناییکافی نسبت به خصوصیات فکری و روحی مخاطب بسیار لازم است. براهین موجود را می توان به سه دسته کلیتقسیم نمود: ۱. براهین عقلی، ۲. دلایل قرآنی، ۳. روایات پیامبر اکرم(ص).

طبیعی است گستردگی هر یک از این استدلالات، مطالعه کتاب های متعددی را می طلبد و در این مختصر امکان بحث از آنها نیست؛ لیکن اختصارا به دو برهان اشاره می گردد:

یک. از دیدگاه قرآن:

۱. از نظر قرآن حتما رهبری و امامت امت، باید به دست معصوم و دور از هر گونه کژی باشد. این نکته به تعابیر مختلفی در کتاب الهی بیان شده است. از جمله هنگامی که ابراهیم(ع) به امامت رسید: «انی جاعلك للناس اماما» و آن منصب الهی را برای فرزندانش درخواست نمود: «قال ومن ذریتی» پاسخ آمد: «قال لاینال عهدی الظالمین عهد من به ستمکاران نمی رسد.

آیه بالاـ نشان می دهد که امامت منصبی الهی است؛ نه به انتخاب افراد و به کسانی اعطا می شود که از هر ظلمی با مفهوم وسیع قرآنی آن پاک و مبرا باشند.

آیه ابلاـغ: «یا ایها النبی بلغ ما انزل الیك من ربك فان لم تفعل فما بلغت رسالته» و به دنبال آن آیه اکمال دین که درخصوص ولایت امیرالمؤمنین(ع) است و جزئیات آن در روایات متواتره

بیان گردیده است.

دو. از دیدگاه عقلی نیز باید توجه داشت که:

۱. لزوم رهبری در جامعه، امری ضروری و انکار ناپذیر است.

۲. رهبری در جامعه اسلامی، باید براساس احکام و قوانین الهی باشد.

۳. احکام الهی و اجرای آن به وسیله کسی ممکن است که صد در صد به زوایای آن احکام آگاه و نسبت به آنها متعهد باشد.

به عبارت دیگر اگر پیامبر نیست، از شرایط و اوصاف نزدیک ترین فردبه آن حضرت باشد و به شهادت تاریخ و گواهی خلفا، هیچ کس در این جهات قابل مقایسه به امامان معصوم(ع) نبوده است. حتی خلفا در موارد بسیاری احساس نیاز به ائمه(ع) می کردند.

سه. از دیدگاه روایی نیز روایات بی شماری از پیامبر اکرم(ص) در کتاب های شیعه و سنی، به تواتر نقل شده که به صراحت امامت و ولایت اهل بیت(ع) را ثابت میکند مانند:

۱. روایات مربوط به حادثه غدیر،

۲. روایات لیله الانذار،

۳. احادیث سفینه،

۴. احادیث ثقلین و...

البته باید بدانید که این مقدار آگاهی، هرگز کافی نیست و نیازمند مطالعات جدی است.

ضمنا لازم است با کسانی بحث نمایید که اطمینان به حقیقت جویی آنان داشته باشید.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- امامت و رهبری، استاد مطهری

۲- رهبری امام علی(ع) در قرآن (ترجمه المراجعات)

۳- آن گاه هدایت شدم، تیجانی سماوی

۴- بررسی مسائل کلی امامت، ابراهیم امینی

۵- شیعه و تهمت های ناروا، محمد جواد شری

شفاعت

آیا جرم هر چه باشد می تواند مشـمول بخشودگی از طریق شفاعت شود و آیا شفاعت کننده و شفاعت شونده باید دارای شرائط خاصی باشند ؟

پرسش

آیا جرم هر چه باشد می تواند مشمول بخشودگی از طریق شفاعت شود و آیا شفاعت کننده و شفاعت شونده باید دارای شرائط خاصی باشند ؟

پاسخ

مساله شفاعت از نظر منطق اسلام یک موضوع بی قید و شرط نیست بلکه شرایطی از نظرجرمی که درباره آن شفاعت می شود از یکسو , شخص شفاعت شونده از سوی دیگر و شخص شفاعت کننده از سوی سوم دارد مثلا گناهانی همانند ظلم و ستم بطور کلی از دایره شفاعت بیرون شمرده شده از طرف دیگر کسانی مشمول بخشودگی از طریق شفاعت می شوندکه ایمان به خدا و حساب و میزان و پاداش و کیفر و اعتراف به نیکی اعمال نیک وبدی اعمال بد داشته باشند . و در مورد شفاعت کنندگان نیز در آیه ۸۷ سوره زخرف این شرط ذکر شده که باید گواه بر حق باشد و به این ترتیب شفاعت شونده باید یک نوع ارتباط و پیوند با شفاعت کننده برقرار سازد , پیوندی از طریق توجه به حق وگواهی قولی و فعلی به آن .

رابطه شفاعت با عدل الهی را توضیح دهید ؟

پرسش

رابطه شفاعت با عدل الهی را توضیح دهید ؟

پاسخ

چنین اشکال شده است که اگر حکم الهی به عذاب گنهکاران , مقتضای عدالت باشد ,پذیرفتن شفاعت درباره آنان خلاف عدل خواهد بود و اگر نجات از عذاب - که مقتضای پذیرفتن شفاعت است - عادلانه باشد حکم به عذاب که قبلا وجود داشته غیر عادلانه بوده است . جواب این است که هر یک از احکام الهی - چه حکم به عذاب قبل از شفاعت و چه حکم به نجات از عذاب بعد از آن - موافق عدل و حکمت است و معنای عدالت و حکیمانه بودن هر دو , جمع بین ضدین نیست ,

زیرا موضوع آنها تفاوت دارد , زیرا : حکم به عذاب الهی , مقتضای ارتکاب گناه است , صرفنظر از مقتضیاتی که موجب تحقق شفاعت و پذیرش آن در حق گنهکار می شود و حکم به نجات از عذاب , به موجب ظهور مقتضیات مزبور است و تغییر حکم به تبعیت از تغییر قید موضوع , نظایر فراوانی در احکام ومقررات تکوینی و در احکام و قوانین تشریعی دارد و همچنان که عادلانه بودن حکم منسوخ نسبت به زمان خودش منافاتی , با عادلانه بودن حکم ناسخ در زمان بعد از نسخ ندارد و حکیمانه بودن تقدیر بلاء قبل از دعا یا دادن صدقه , منافاتی با حکیمانه بودن رفع آن بعد از دعاء و صدقه ندارد همچنین حکم به آمرزش گناه بعد از شفاعت هم , منافاتی با حکم به عذاب قبل از تحقق شفاعت نخواهد داشت .

آیا شفاعت موجب تغییر سنت الهی نیست ؟

پرسش

آیا شفاعت موجب تغییر سنت الهی نیست ؟

پاسخ

اشکال دیگری که مطرح شده این است که خدای متعال پیروی از شیطان را موجب دچارشدن به عذاب دوزخ دانسته است . (۴۳ و ۴۲) حجر : ان عبادی لیس لک علیهم سلطان الا من اتبعک من الغاوین و ان جهنم لموعدهم اجمعین : تو ای ابلیس بر بندگان من تسلطی نخواهی داشت مگر گمراهانی که از تو پیروی کنند و وعدگاه همگی ایشان دردوزخ است . در حقیقت عذاب کردن گنهکاران در عالم آخرت , یکی از سنتهای الهی است و می دانیم که سنتهای الهی قابل تغییر و تبدیل نیست , چنانکه در آیه (۴۳) فاطرفرموده : فلن تجد لسنه اللّه تبدیلا و لن تجد لسنه اللّه تحویلا . هرگز برای سنت الهی تبدیل و تغییری نخواهی یافت . پس چگونه امکان دارد با شفاعت , سنت الهی نقض شود و تغییر یابد ؟ جواب این است که پذیرفتن شفاعت درباره گنهکاران واجد شرائط هم , یکی از سنتهای تغییر ناپذیر الهی است , زیرا سنتهای الهی تابع ملاکها و معیارهای واقعی است وهیچ سنتی با وجود مقتضیات و شرایط وجودی و عدمی آن تغییر ناپذیر نیست , ولی عباراتی که دلالت بر این سنتها می کند غالبا در مقام بیان همگی قیود موضوع وشرایط مختلف آن نیست , و از این رو مواردی یافت می شود که ظاهر آیات مربوط به چند سنت مختلف ,شامل آنها می گردد در صورتی که در واقع مصداق آیه اخص و تابع ملاک اقوی است . پس هر سنتی با توجه به قیود و شرایط واقعی

موضوعش (و نه تنهاقیود و شرایطی که در عبارت آمده است) ثابت و تغییر ناپذیر است و از جمله آنهاسنت شفاعت است که نسبت به گنهکاران خاصی که واجد شرایط معینی و مشمول ضوابطمشخصی باشند , ثابت و غیر قابل تبدیل می باشد .

آیا وعده شفاعت , باعث گستاخی گنهکاران نمی شود ؟

پرسش

آیا وعده شفاعت , باعث گستاخی گنهکاران نمی شود ؟

پاسخ

خیر زیرا مشمول شفاعت و مغفرت واقع شدن , مشروط به شرایطی است که شخص گنهکارنمی تواند یقین به حصول آنها پیدا کند و از جمله شرایط شفاعت شدن این است که ایمان خود را تا واپسین لحظات حیاتش حفظ کند و می دانیم که هیچ کس نمی تواند به تحقق چنین شرایطی یقین داشته باشد . از سوی دیگر , کسی که مرتکب گناهی شد , اگر هیچ امیدی به آمرزش نداشته باشد ,گرفتار یاس و نومیدی می شود و همین نومیدی انگیزه ترک گناه را در او ضعیف می کندو به ادامه راه خطاء و انحراف می کشاند . از این روست که روش تربیت مربیان الهی این است که همواره مردم را بین خوف و رجاء نگهدارند , و نه چندان به رحمت الهی امیدوارشان کنند که دچار امن از مکر الهی شوند و نه چندان آنان را از عذاب بترسانند که گرفتار یاس از رحمت الهی گردند و چنانکه می دانیم اینها ازگناهان کبیره به شمار می روند .

در آیه چهارم سوره سجده آمده : ما لکم من دونه من ولی و لا شفیع جز او ولی وشفیعی برای شما نیست اینکه می گوید : غیر از خدا شما سرپرست و شفاعت کننده ای ندارید مفهومش این است که ولی و شفیع شما تنها خداست ; آیا ممکن است کسی نزدخودش شفاعت کند

پرسش

در آیه چهارم سوره سجده آمده : ما لکم من دونه من ولی و لا شفیع جز او ولی وشفیعی برای شما نیست اینکه می گوید : غیر از خدا شما سرپرست و شفاعت کننده ای ندارید مفهومش این است که ولی و شفیع شما تنها خداست ; آیا ممکن است کسی نزدخودش شفاعت کند

پاسخ

این سوال را از سه راه می توان پاسخ گفت :

۱ – با توجه به اینکه همه شفیعان بایدبه اجازه او شفاعت کنند ; بنابراین می توان گفت که شفاعت هر چند از ناحیه پیامبران و اولیای الهی باشد باز به ذات پاك او برمی گردد خواه شفاعت برای آمرزش گناهان باشد و یا برای رسیدن به نعمتهای الهی

۲ – با توجه به اینکه هنگام توسل به درگاه پروردگار ما به صفات او متوسل می شویم , از رحمانیت و رحیمیتش , ازغفاریت و غفوریتش و از فضل و کرمش استمداد می جوئیم گوئی او را نزد خودش شفیع قرار می دهیم و این صفات را واسطه میان خود و ذات پاکش می شمریم هر چند صفات اوعین ذات اوست

۳ – منظور از شفیع در اینجا ناصر و یار و یاور است و می دانیم یارو یاور و ناصر تنها خداست .

آیه ۱۲۳ سوره نساء می گوید : هر کس که عمل بد کند کیفر داده می شود و کسی را جزخدا , ولی و یاور خود نخواهد یافت و این جمله مطلق شفاعت را نفی می کند ؟

پرسش

آیه ۱۲۳ سوره نساء می گوید : هر کس که عمل بد کند کیفر داده می شود و کسی را جزخدا , ولی و یاور خود نخواهد یافت و این جمله مطلق شفاعت را نفی می کند ؟

پاسخ

معنای شفاعت این نیست که شفیعان همانند پیامبران و امامان و صالحان دستگاه مستقلی در برابر خداوند دارند بلکه شفاعت آنها نیز به فرمان خداست و بدون اجازه او , و شایستگی و لیاقت شفاعت شوندگان , هیچگاه اقدام به شفاعت نخواهند کرد ,بنابراین چنین شفاعتی سرانجام به خدا بازمی گردد , و شعبه ای از ولایت و نصرت وکمك و یاری خداوند محسوب می شود .

نظر اهل سنت و برادران شیعه درباره شفاعت چیست و اگر شفاعت از نظر دینی حقیقت دارد چه کسانی در روز قیامت شفاعت می کنند؟

پرسش

نظر اهل سنت و برادران شیعه درباره شفاعت چیست و اگر شفاعت از نظر دینی حقیقت دارد چه کسانی در روز قیامت شفاعت می کنند؟

پاسخ

شفاعت در لغت از ماده شفع به معنای ضمیمه شدن چیزی به چیز دیگر است {۱} و در اصطلاح، عبارت است از ضمیمه شدن استعداد ناقص کسی که نیاز به شفاعت دارد با دعا، و درخواست شفیع و واسطه که در نتیجه شخصی شفاعت شده ارتقای مقام پیدا کرده و یا از عقوبت و عذاب رهایی می یابد /

مسأله شفاعت در قیامت، یکی از اصول مسلّم و خدشه ناپذیر اسلام است که همه فرقه ها و مذاهب اسلامی به استناد آیات قرآن و روایات، آن را پذیرفته اند /

شیخ مفید از علمای بزرگ شیعه می گوید : «امامیه اتفاق نظر دارند که پیامبر گرامی ۶ و ائمه اطهار (علیهم السلام) در روز رستاخیز، گناهکاران را شفاعت می کنند ». {۲}

ابومنصور ماتریدی سمرقندی که امام اهل سنت در مشرق زمین است بعد از نقل آیه (...وَ لا یُقْبَلُ مِنْها شَفاعٌ...)؛ {۳} و آیه (...وَ لا یَشْفَعُونَ اَلّاَلِمَنِ ارْتَضی...)؛ {۴} می گوید : «اگرچه آیه نخست شفاعت را در ظاهر نفی می کند، ولی آیه دوم اشاره دارد که شفاعت در اسلام وجود دارد ». {۵}

شفاعت در قرآن

در قرآن کریم، آیات فراوانی پیرامون شفاعت در قیامت وجود دارد که این آیات را می توان در یک جمع بندی، به سه دسته تقسیم کرد :

۱ – آیاتی که شفاعت را در قیامت نفی می کند، مانند :

(...أَنْفِقُوا مِمّا رَزَقْناکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ لا بَیْعٌ فیهِ وَ لا خُلَّ وَ لا شَفاعٌ...)؛ {۶} از آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید، پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه داد و

ستدی است و نه دوستی و شفاعتی/

۲ - آیاتی که تنها خداوند را به عنوان شفیع معرفی می نماید، مانند :

(قُلْ لله الشَّفاعُ جَمیعاً...)؛{۷} بگو شفاعت همه اش از آن خداست/

۳ - آیاتی که شفاعت دیگران را مشروط به اذن و فرمان خدا کرده است، مانند :

(...مَنْ ذَا الَّذییَشْفَعُ عِنْدَهُ اَلّاَبِاَّذْنِهِ...)؛{۸} کیست آن کسی که جز به اذن او، در پیشگاهش شفاعت کند/

با ملاحظه مجموع این آیات، چنین به نظر می رسد که شفاعت، مختص خداوند متعال است ولی در عین حال برخی افراد می توانند با اذن و اجازه پروردگار، نسبت به اشخاصی که زمینه شفاعت دارند، شفاعت کنند /

شفاعت گنندگان قیامت

با اثبات وجود شفاعت در قیامت با استفاده از روایت می توان گفت که افراد زیر از اجازه شفاعت کردن برخورداراند/

۱ - پیامبر اسلام (ص)

شفاعت رسول گرامی اسلام (ص) در روز قیامت، از موضوعات مورد اتفاق شیعه و سنی است و روایات متواتری آن را ثابت می کند ، که به چند مورد از آن اشاره می شود:

الف) در ذیل آیه شریفه: (...عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً)؛{۹} امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند. مفسران شیعه و سنی با استناد به روایات گفته اند که مقصود از «مقام محمود» مقام شفاعت است که در روز قیامت به پیامبر اسلام اعطا می شود . در یکی از این روایات رسول خدا (ص) می فرماید : «قوله (عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً) هُوَ المَقامُ الّذیأَشْفَعَ لاِ ُمَّتیفیه»؛ مقصود از (عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ) همان مقامی است که من - به وسیله آن - امتم را شفاعت می کنم/

ب) در ذیل آیه مبارک: (وَ لَسَوفَ یُعْطیکَ رَبُّکَ فَتَرْضی)؛{۱۰} و به زودی پروردگارت تو را عطا

خواهد کرد تا خرسند گردی. بسیاری از مفسران گفته اند : مقصود از این آیه مقام شفاعت است /

ج) رسول خدا (ص) می فرماید : «أُعْطیتُ خَمْساً . . . وَأُعْطیتُ الشَّفاعَ فَادّخَرْتُها لِامَّتی»»;{۱۱} به من پنج چیز داده شد ، از جمله آن شفاعت است که آن را برای امتم ذخیره نموده ام/

د) ابوذر غفاری و سلمان فارسی از رسول خدا (ص) نقل کرده اند که فرمود : «اِنَّ الله أَعْطانیمَسْأَلُ فَادَّخَرْتُ مَسْأَلَتیلِشَفاعَ المُؤمنینَ مِنْ أُمَّتییَوْمَ القِیامِ فَفَعَلَ ذلکَ»;{۱۲} خداوند یک دعای مستجاب به من عطا فرمود و من آن را برای شفاعت مؤمنان امتم در روز قیامت نگاه داشتم ، پس خداوند هم آن را پذیرفت /

۲ - پیامبران، علما و شهدا

به جز رسول گرامی اسلام (ص) سایر پیامبران نیز از اجازه شفاعت برخورداراند و همچنین دانشمندان و شهدا نیز حق شفاعت کردن دارند/

از علی (ع) نقل شده است که پیامبر (ص) فرمود : «ثَلاثٌ یَشْفَعُون الله عَزَّوَجَلَّ فَیَشْفَعُونَ الأَنْبیأَ ثُمَّ العُلَمأ ثُمَّ الشُّهدأَ»;{۱۳} سه دسته در پیشگاه خداوند شفاعت می کنند و شفاعت آنان نیز پذیرفته می شود ، پیامبران ، دانشمندان وشهدا/

در سنن ابن ماجه - از منابع معتبر اهل سنت - آمده است که رسول خدا (ص) فرمود : «یَشْفَعُ یَوْمَ القِیامِ الأَنْبیأُ ثُمَّ العُلَمأُ ثُمَّ الشُّهدأُ»;{۱۴} پیامبران ، علما و شهدا در روز قیامت شفاعت می کنند /

۳- فرشتگان و مؤمنان

روایت شده است که رسول خدا (ص) فرمود : «یَشْفَعُ النَّبیُّونَ وَ المَلائِکُ والمُؤمِنُونَ»;{۱۵} پیامبران ، فرشتگان و مؤمنان در روز قیامت شفاعت می کنند /

۴ - امامان معصوم (علیهم السلام) و اهل بیت رسول خدا (ص)

احادیث و روایات فراوانی در منابع شیعه حق شفاعت را برای اهل بیت

و ائمه (علیهم السلام) ثابت نموده است /

رسول گرامی اسلام (ص) می فرماید : «اِنّیلأشْفَعُ یَوْمَ القیامِ فَأَشْفَعُ وَ یَشْفَعُ عَلیفَیَشْفَعُ وَ یَشْفَعُ اهل بیت یفَیَشْفَعُونَ»;{۱۶} همانا در روز قیامت ، من و علی و اهل بیت م شفاعت می کنیم و شفاعت ما پذیرفته می شود /

[۱].لسان العرب ، ماده شفع /

[۲].اوائل المقالات، شیخ مفید ، ص ۵۳ /

[۳].سوره بقره، آیه ۴۸/

[۴].سوره انبیا، آیه ۲۸/

[۵].تفسیر ماتریدی معروف به تأویلات اهل سنت ، ص ۱۴۸ /

[۶].سوره بقره، آیه ۲۵۴/

[۷].سوره زمر، آیه ۴۴/

[۸].سوره بقره، آیه ۲۵۵/

[۹].سوره اسرأ، آیه ۷۹/

[۱۰].سوره ضحی، آیه ۵/

[۱۱].صحیح، بخاری ، ج ۱ ، ص ۱۶۸، باب صلاْ فی مواضع الحنف و العذاب/

[۱۲].امالی، شیخ طوسی ، ص ۳۶ /

[۱۳].خصال، صدوق ، ص ۱۵۶ /

[۱۴].سنن، ابن ماجه ، عمر بن یزید ابوعبداله قزوینی، تحقیق محمد فواد عبدالباقی، ج ۲ ، ص ۱۴۴۳ ، باب شفاعت فی التزویج/

[۱۵].صحیح، بخاری ، ج ۹ ، ص ۷۹۹ ، کتاب التوحید /

[۱۶].مناقب، ابن شهرآشوب ، ج ۲ ، ص ۱۵ /

توسل

گاهی که در حضور فردی سُنّی "یا علی" می گوییم، می پرسند چرا "یا خدا" نمی گویید، در صورتی که علی(ع) بنده خدا است. لطفاً

بفرمایید ریشه "یا علی" گفتن چیست؟

پرسش

گاهی که در حضور فردی سُنّی "یا علی" می گوییم، می پرسند چرا "یا خدا" نمی گویید، در صورتی که علی(ع) بنده خدا است. لطفاً بفرمایید ریشه "یا علی" گفتن چیست؟

پاسخ

کسانی که "یا علی" می گویند (غیر از افرادی که علی را خدا می دانند و بدین وسیله کافر شده اند) "یا الله" هم می گویند، بلکه همواره "یا الله" می گویند و فقط گاهی "یا علی" می گویند.

"یا علی" گفتن نوعی توسل به حضرت است، یعنی گوینده "یا علی" حضرت را وسیله و تشفیع درگاه خداوند قرار می دهد که خدا به خاطر آبرویی که علی(ع) دارد، به شخص کمک کند و یاور وی شود. توسل به آبرومندانِ درگاه الهی اشکال ندارد و ریشه آن قرآن کریم است: "یا أیّها الّذین آمنوا اتّقوا الله وابتغو الیه الوسیله و جاهدوا فی سبیل الله؛(۱) ای افراد با ایمان، تقوای الهی داشته باشید و برای تقرب به او وسیله ای جستجو کنید و در راه وی جهاد کنید". باید توجه کرد که وسیله به معنای تقرّب نیست، بلکه چیزی است که مایه نزدیکی به خدا می گردد. یکی از وسایلی که مایه تقرب می گردد، جهاد در راه خدا است که در آیه ذکر شده است. در عین حال می تواند چیزهای دیگر نیز وسیله تقرب باشد، مانند نماز و روزه و ترک گناه و ... خداوند به حضرت موسی(ع) فرمود: "ای موسی، هیچ عامل و وسیله ای برای نزدیکی قرب جویندگان به من مانند دوری از گناه نیست".(۲)

گاهی خداوند افرادی را واسطه فیض خود قرار می دهد، یعنی به وسیله آنان فیض و رحمتش را

به دیگران می رساند، مثلاً پیامبر را وسیله قرار می دهد، تا بندگانش را بیامرزد.

قرآن کریم به کسانی که گناه کرده اند، فرمان می دهد سراغ پیامبر روند و توسط ایشان طلب مغفرت کنند و پیامبر برای آنان طلب آمرزش کند و نیز نوید می بخشد در این موقع خدا را توبه پذیر و رحیم خواهند یافت.(۳) بنابراین افراد با "یا علی" گفتن آن حضرت را به کمک و یاری می طلبند تا خداوند به وجاهت و آبروی حضرت خواسته آنان را فراهم کند، وگرنه می دانند که همه چیز به دست خداوند است و هیچ کس از خود چیزی ندارد، مگر این که خداوند به او بدهد. اگر حضرت عیسی مرده زنده می کند، از خودش چیزی ندارد، بلکه با تأیید و اذن الهی کارش را انجام می دهد، و دیگران هم همین طور هستند.

جهت آگاهی بیشتر به کتاب آئین وهابیت نوشته آیت الله سبحانی مراجعه فرمایید.

پی نوشت ها:

۱. مائده (۵) آیه ۳۵.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۸۰.

۳. نساء (۴) آیه ۶۴.

آیا خواندن و صدا زدن دیگران , مستلزم پرستش آنان و شرک است ؟آنچه که موجب برانگیخته شدن این پرسش گردیده ظاهر برخی از آیات قرآن است که به حسب ظاهر , از خواندن غیر خدا نهی می کند . و ان المساجد للّه فلا تدعوا مع اللّه احدا . (۱)- مساجد از آن خداست , پس ب

پرسش

آیا خواندن و صدا زدن دیگران , مستلزم پرستش آنان و شرک است ؟آنچه که موجب برانگیخته شدن این پرسش گردیده ظاهر برخی از آیات قرآن است که به حسب ظاهر , از خواندن غیر خدا نهی می کند . و ان المساجد للّه فلا تدعوا مع اللّه احدا . (۱)- مساجد از آن خداست , پس با خدا کسی را نخوانید . و لاتدع من دون اللّه ما لا ینفعك و لا یضرك . (۲)- جز خدا کسی را مخوان که نه نفعی به تو می رساند و نه ضرری

. گروهی , با دستاویز قرار دادن این گونه آیات , نـدای دیگران و خوانـدن اولیای خداو صالحان را , پس از درگذشت آنها , شرك و پرستش آنان دانسته اند .

پاسخ

برای روشن شدن پاسخ این پرسـش , شایسته است معنای دو واژه دعا و عبادت را توضـیح دهیم :شکی نیست که لفظ دعا در لغت عرب , به معنای ندا و خواندن و واژه عبادت به معنای پرستش است و هرگز نمی توان این دو لفظ را با هم مترادف و هم معنا شـمرد ;یعنی نمی توان گفت هر ندا و درخواستی عبادت و پرستش است زیرا :اولا : در قرآن مجید لفظ دعوت در موادی بکار رفته است که هرگز نمی توان گفت مقصوداز آن عبادت است مانند : قال رب انی دعوت قومی لیلا و نهارا . (۳)- (نوح گفت) : پروردگـارا من شب و روز , قوم خودم را (به سوی تو) دعوت کردم . آیـا می توان گفت مقصود نوح این است که من قـوم خود را شب و روز عبـادت کردم . بنـابراین , نمی توان گفت دعوت و عبـادت , مـترادف یکدیگرنـد و اگر کسـی از پیـامبر یـامرد صـالحی اسـتمداد کرد و آنـان را خوانـد , عبادتشـان کرده است ; زیرا دعوت و نـدااعم از پرسـتش است . ثانیا : مقصود از دعا در مجموع این آیات , مطلق خواندن نیست . بلکه دعوت خاصـی است که می تواند با لفظ پرستش ملازم باشد ; زیرا مجموع این آیات در مورد بت پرستانی وارد شده است که بت های خود را خدایان کوچك

می پنداشتند . شکی نیست که خضوع بت پرستان و دعا و استغاثه آنان در برابر بت هایی بود که آنهارا به عناوین مالکان حق شفاعت و مغفرت و ۰۰۰ توصیف می کردند و آنها را متصرف مستقل در امور مربوط به دنیا و آخرت می شناختند و ناگفته پیدا است که در این شرایط , هر نوع دعوت و درخواستی از این موجودات , عبادت و پرستش خواهد بود . روشن ترین گواه بر این که دعوت و خواندن آنان با اعتقاد به الوهیت بوده , آیه زیر است : فما اغنت عنهم آلهتهم التی یدعون من دون اللّه من شیئی . (۴)- خدایانی که جز خدای بزرگ , آنان را فرا خواندند (می پرستیدند) , آنان رابی نیاز نساخت . بنابراین , آیات مورد بحث , ارتباط به محل بحث ما ندارد , موضوع بحث ما درخواست بنده ای از بنده دیگر است که نه او را اله و رب می داند و نه مالک و متصرف تام الاختیار در امور مربوط به دنیا و آخرت , بلکه او را بنده عزیز و گرامی خدامی شناسد که او را به مقام رسالت و امامت برگزیده و وعده داده است که دعای او رادرباره بندگان خود بپذیرد , آنجا که فرموده است : و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاوك فاستغفروا اللّه و استغفر لهم الرسول لوجدوااللّه توابا رحیما . (۵)- اگر آنان هنگام ستم بر خویشتن , نزد تو می آمدند و از خدا درخواست آمرزش می کردند و پیامبر نیز برای آنان طلب آمرزش می نمود , یقینا خدا را

توبه پـذیر ومهربـان می یافتنـد . ثالثـا : آیات یاد شـده , گوه روشن است که مقصود از دعوت , مطلق درخواست کار وحاجت نیست بلکه دعوت پرستشـی است , از این جهت در یـک آیه , پس از لفظ دعوت ,بلافاصـله از همان معنا به لفظ عبادت تعبیر آورده است . و قال ربکم ادعونی اسـتجب لکم ان الـذین یسـتکبرون عن عبادتی سـیدخلون جهنم داخرین . (۶)- و پروردگار شما فرمود مرا بخوانیـد (دعوت کنیـد) تا اجابت کنم شـما را . آنان که از عبادت من سرکشـی می کنند , به زودی به ذلت و خواری , به دوزخ وارد می شونـد . همانطور که ملاحظه می نمایید در آغاز آیه , لفظ ادعونی و در ذیل آن لفظ عبادتی بکار برده شده , و این گواه است که مقصود از این دعوت , درخواست ویا اسـتغاثه خاص در برابر موجوداتی بوده است که آنها را به صفات الهی شناخته بودند . نتیجه از سه مقدمه یاد شده چنین نتیجه می گیریم که هدف اساسی قرآن در این آیات , نهی از دعوت گروههای بت پرست است که بت ها را شـریک خدا و مدبر یا مالکان شـفاعت می دانسـتند و هر نوع خضوع و تذلل و یـا نـاله و اسـتغاثه و طلب شـفاعت و یا درخواست حاجت , از این دیـد بود که آنان خـدایان کوچک می باشـند که عهـده دار کارهای خـدایی هسـتند و بت پرسـتان معتقـد بودنـد که خداوند , بخشـی از کارهای مربوط به دنیا وآخرت را به آنان واگذار نموده است . این آیات , چه ارتباطی

دارد با استغاثه ازروح پاکی که از نظر دعوت کننده , ذره ای از مرز بندگی , گام فراتر ننهاده بلکه بنده محبوب و گرامی خدا محسوب می شود ؟اگر قرآن می فرمایـد : و ان المساجـد للّه فلا تدعوا مع اللّه احدا . (۷) مساجد از آن خدا است , پس همراه خـدا کسـی را نخوانیـد مقصود , دعوتهـای پرستشـی است که عرب جـاهلی , بت هـا و یـا اجرام کیهانی و فرشـته و جن را می پرستیدند . این آیه و نظایر آن , مربوط به دعوت از شـخص یا شـیئی است که با معبود دانسـتن وی همراه باشد و شـکی نیست که درخواست از این موجودات , با چنین اعتقاد , پرسـتش آنان خواهـد بود . لیکن این آیات چه ارتباطی به درخواست دعا از شخص دارد که درخواست کننـده هیـچ مقام الهی و ربوبی و تـدبیری برای او قائل نیست بلکه او بنـده شایسـته و محبوب خـدا است ؟ممکن است تصور شود که دعوت اولیای شایسـته خـدا , تنها در زمان حیات آنان جایزاست و پس از درگذشت آنان , شرک می باشـد . در پاسـخ این پرسـش می گوییم :اولا ـ: مـا از ارواح پـاک بنـدگان نیکوکـاری چون پیـامبر و امامان , که به تصـریح آیات قرآن زنـده انـد و در افقی فراتر از شـهدا به حیات برزخی خود ادامه می دهنـد ,اسـتمداد می کنیم نه از بدنهای خفته در خـاک . و اگر در کنـار قبور آنـان چنین درخواستی می نماییم به خاطر آن است که این حالت , در ما ایجاد ارتباط و توجه بیشتر به ارواح مقدس

آنان می نماید . افزون بر این که طبق روایات , این مقام ها ,محل استجابت دعا نیز هستند . ثانیا : زنده و مرده بودن آنان , نمی تواند ملاک شرک و توحید باشد , در حالی که سخن ما در معیارهای شرک و توحید است نه مفید و غیر مفید بودن این دعوت ها .

آیا بزرگداشت زاد روز اولیای خدا , بدعت یا شرک است ؟

پرسش

آیا بزرگداشت زاد روز اولیای خدا , بدعت یا شرک است ؟

پاسخ

گرامی داشت خاطره بندگان شایسته خدا , بسان برپایی یادواره ها و جشن های میلادآنان , گرچه از دیدگاه خردمندان , مساله ای روشن است , لیکن به منظور رفع هرگونه شبهه ای در این زمینه , دلائل مشروع بودن آن را از نظر می گذرانیم :۱ - برپایی مراسم , ابراز محبت است قرآن کریم , مسلمانان را به دوستی پیامبر گرامی و اهل بیت آن حضرت دعوت می کند : قل لا اسالکم علیه اجرا الا الموده فی القربی (۱)- (ای پیامبر) , بگو از شما پاداشی جز دوستی خویشاوندانم نمی خواهم . شکی نیست که برگزاری مراسم گرامیداشت اولیای الهی , جلوه ای از عشق و علاقه مردم به آنان است که از دیدگاه قرآن کریم مورد پذیرش است . ۲ - برپایی مراسم , تعظیم پیامبر است قرآن , علاوه بر یاری رسول خدا , تجلیل از مقام وی را نیز به عنوان معیاررستگاری و سعادت , معرفی می کند . فالذین آمنوا به و عزروه و نصروه و اتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون . (۲)- آنان که به پیامبر گرویدند و او را گرامی داشتند و یاریش نمودند و از روشنایی که بر وی فرو فرستاده شد پیروی کردند , رستگارانند . از آیه یاد شده , بخوبی معلوم می شود که گرامی داشت رسول خدا از دیدگاه اسلام ,مطلوب و پسندیده است و برگزاری مراسمی که خاطره شکوهمند پیامبر را همیشه زنده نگاه دارد و از مقام شامخ وی تمجید نماید ,

مورد خوشنودی خداوند است . زیرا دراین آیه , چهار صفت برای رستگاران بیان گردیده است :الف : ایمان , الذین آمنوا به کسانی که به وی گرویدند . ب : پیروی از نور وی و اتبعوا النور الذی انزل معه از نوری که بر وی فرو فرستاده شد , پیروی نمودند . ج : یاری نمودن او و نصروه او را یاری کردند . د : تعظیم و تجلیل از مقام پیامبر و عزروه او را گرامی داشتند . بنابراین , احترام و تعظیم پیامبر نیز علاوه بر ایمان و یاری وی و پیروی ازدستوراتش , امری ضروری است و بزرگداشت پیامبر گرامی , امتثال و عزروه می باشد . ۳ - برپایی مراسم , تاسی و پیروی از پروردگار است خداوند در قرآن مجید , به تجلیل از پیامبر گرامی پرداخته , می فرماید : و رفعنا لàذکرک (۳) آوازه تو را در جهان , بلند کردیم . در پرتو این آیه شریفه , معلوم می گردد که خدا می خواهد شکوه و جلال پیامبر درجهان گسترش یابد و خود نیز در لابلای آیات قرآن , به تمجید از وی برمی خیزد . ما نیز به پیروی از کتاب آسمانی خویش , با برگزاری یادواره های شکوهمند , ازمقام والای آن اسوه کمال و فضیلت , تجلیل نموده و از این طریق , مراتب تاسی وپیروی خود را از پروردگار جهانیان , ابراز می داریم . روشن است که هدف مسلمانان از این مراسم , جز بلند آوازه ساختن پیامبر گرامی چیزدیگری نیست . ۴ - نزول وحی , کمتر از نزول مائده

نیست قرآن مجید از زبان پیامبر خدا , عیسی علیه السلام چنین حکایت می کند : قال عیسی ابن مریم اللهم ربنا انزل علینا مائده من السماء تکون لنا عیدالاولنا و اخرنا و ایه منک و ارزقنا و انت خیر الرازقین . (۴)- عیسی بن مریم عرض کرد : بار الها , پروردگارا مائده ای از آسمان فرو فرست تابرای همه ما عید باشد و نشانه ای از جانب تو , و ما را روزی ده که بهترین روزی دهندگان تویی . حضرت عیسی , از خدا درخواست می کند تا مائده ای آسمانی بر آنان نازل گردد وروز نزول آن را عید بگیرند . اینک می پرسیم : در حالی که پیامبر گرامی , ر.....Ṣرا که مائده آسمانی - که موجب لذت بردن جسم انسان است - نازل گردید ; عید بگیرد , اکنون اگر مسلمانان جهان درروز نزول وحی خدا و یا زاد روز پیامبر گرامی - که نجات بخش انسان ها و مایه حیات جوامع بشری است - مراسم جشنی بر پا سازند و آن را عید بگیرند , مایه شرک یابدعت است ؟ ۵ - سیره مسلمانان پیروان آیین اسلام , از دیر زمان به برپایی چنین مراسمی , که به منظور بزرگداشت خاطره پیامبر گرامی برگزار می گردد , مبادرت می ورزیدند . حسین بن محمد دیار بکری , در تاریخ الخمیس چنین می نگارد : و لایزال اهل الاسلام یحتفلون بشهر مولده علیه السلام و یعملون الولائم و یتصدقون فی لیالیه بانواع الصدقات و یظهرون السرور و یزیدون فی المبرات و یعتنون بقرائه مولده الکریم و یطهر علیهم من

برکاته کل فضل عمیم . (۵)- مسلمانان جهان , هماره در ماه ولادت پیامبر جشن می گیرند و ولیمه می دهند ودر شبهای آن , صـدقه می پردازنـد و ابراز شادمانی می کنند و به انواع نیکی ها جامه عمل می پوشانند و به خواندن یادنامه میلاد وی , اهتمام می ورزند , و رحمتها و برکتهای فراگیر او بر همگان آشکار می گردد . با این بیان , حکم کلی جایز بودن و شایستگی مراسم گرامی داشت خاطره اولیای خدااز دیـدگاه قرآن و سـیره مسـلمانان , بـدست می آید و بدین سان , بی پایگی سـخن آنان که برپـایی یـادواره عزیزان درگـاه خـدا را بـدعت دانسـته انـد , روشن می گردد ; زیرا بـدعت آن است که تجـویز آن به صورت خصوصـی یا کلی , از قرآن و سـنت اسـتفاده نشود , درحالی که حکم کلی مساله یاد شده به روشـنی از آیات قرآن و روش و سیره همیشـگی مسـلمانان , بدست می آید . همچنین , برپایی این مراسم , تنها به خاطر ابراز احترام و تجلیل از بندگان شایسته خـدا و با اعتقاد به بنـدگی و نیازمنـدی آنان به پروردگار جهان , صورت می گیرد . بنابراین , رفتار یاد شـده با اصل توحیـد و یگـانه پرستی کاملاـ سازگـار است . بـدین سـان روشن می گردد گفتـار کسـانی که برپایی مراسم بزرگـداشت اولیای الهی را موجب شرک و دوگانه پرستی دانسته اند , پایه و اساسی ندارد .

قرآن در آیه ۸۸ سوره قصـــص می فرماید : و لا تدع مع اللّه الها آخر هیچ معبوددیگری را با خدا مخوان این آیه صریحا از عبادت و پرستش غیر خدا و اینکه نام کسانی را همراه او ببریم نهی کرده است از اینجا می فهیم توسل و شفاعت با توحیدسازگار نیست

پرسش

قرآن در آیه ۸۸ سوره قصص می فرماید : و لا تدع مع اللّه الها آخر هیچ معبوددیگری را با خدا مخوان این آیه

صریحا از عبادت و پرستش غیر خدا و اینکه نام کسانی را همراه او ببریم نهی کرده است از اینجا می فهیم توسل و شفاعت با توحیدسازگار نیست

پاسخ

منظور از این آیه و آیات مشابه مسلما این نیست که ما اشخاص دیگری را صدانزنیم ; بلکه منظور این است یعنی ; اگر کسی کار خدا را از غیر خدا بخواهد و اورا مستقل در انجام آن بداند , مشرك است . اما اگر همه قدرتها را مخصوص خدابدانیم و کسی را با او همراه و مبدء اثر نشناسیم ولی معتقد باشیم اولیاء خدا به اذن و فرمان او شفاعت می کنند و به آنها متوسل شویم که در پیشگاه خدا برای ماشفاعت کنند , این عین توحید است و این همان چیزی است که مکرر در آیات قرآن به آن اشاره شده است .

آیا اعتقاد به قدرت غیبی اولیای الهی مایه شرک است ؟

پرسش

آیا اعتقاد به قدرت غیبی اولیای الهی مایه شرك است ؟

پاسخ

روشن است که هرگاه انسانی از کسی درخواست کاری نماید , وی را در انجام آن توانامی داند و این توانایی بر دو گونه است :۱ - گاهی این توانایی در چهارچوب نیروهای مادی و طبیعی قرار دارد ; مثل این که از کسی بخواهیم که ظرف آبی به ما بدهد . ۲ - و گاهی این قدرت , نیروی غیبی و خارج از چهارچوب مادی و طبیعی است . مثل این که کسی معتقد باشد که بنده وارسته خدا - مانند عیسی بن مریم - می تواننددردهای بی درمان را علاج نموده و با نفس مسیحایی خویش , بیماران صعب العلاج را شفادهد . روشن است که اعتقاد به چنین قدرت غیبی , در صورتی که متکی و مستند به قدرت واراده خدا باشد ; مانند اعتقاد به قدرت طبیعی است و هرگز مایه شرك نخواهد بود ;زیرا پروردگاری که قدرت مادی و طبیعی را به انسان ها عطا فرموده است , توانایی غیبی را نیز می تواند به برخی از بندگان صالح خود , عنایت نماید . اینک در توضیح پاسخ یاد شده می گوییم : اعتقاد به سلطه غیبی اولیای الهی , به دوصورت تصور می شود :۱ - اعتقاد به قدرت غیبی برای شخصی که وی را به عنوان منشا مستقل و اصیل آن قدرت , تلقی نماییم بطوری که کاری خدایی را مستقلا به او نسبت دهیم . شکی نیست که اعتقاد به چنین قدرت مستقل و جدا از قدرت خدا , موجب شرك است ;زیرا در این صورت

, غیر خـدا را منشا قـدرت مسـتقل و اصـیل دانسـته و کار خـدایی رابه وی نسـبت داده ایم , در حالی که سرچشـمه همه نیروها پروردگـار جهان است . ۲ – اعتقاد به سـلطه غیبی برخی از بنـدگان وارسـته خـدا , با ایمان به این که آن نیرو از قـدرت لایزال خـدا سرچشـمه گرفتـه است و اولیـای الهی – به اذن خـدا – تنهاوسـیله تجلی و بروز آن قـدرت بی پایـان می باشـند و از خـود استقلال ندارند , بلکه هم در هستی خویش و هم در اعمال سلطه غیبی , متکی به پروردگار بزرگ جهان هستند . روشن است که چنین بـاوری , به معنـای خـدا دانسـتن اولیـای الهی و یـا نسـبت دادن کـاری خـدایی به آنـان نیست , زیرا در این صورت , بندگان صالح , به اذن خدا و اراده تخلف ناپذیری , سـلطه غیبی خدادادی خویش را ابراز می دارند . قرآن کریم در این زمینه می فرمایـد : و مـا کان لرسول ان یاتی بایه الا باذن اللّه . (۱)– هیـچ پیامبری نمی توانـد معجزه ای بیاورد , مگر به اذن خدا . با این بیان , به روشـنی معلوم می گردد که چنین اعتقادی , نه تنها مایه شـرک نیست که با اصل توحید و یکتاپرستی , هماهنگی کامل دارد . سـلطه غیبی اولیای خدا از دیدگاه قرآن کتاب آسـمانی اسلام , با صراحت کامل , گروهی از بندگان وارسته خدا را نـام می بردکه به اذن پروردگـار دارای چنین قـدرت شـگرفی بودنـد . برخی از فرازهـای آن را دراین زمینه می آوریم :۱ – قدرت غیبی حضرت موسی

خداونـد بزرگ , به پیـامبر خود - موسـی - فرمان داد عصای خویش را بر صـخره سـنگی بزنـد تا چشـمه هایی از آب گوارا , جـاری گردد : و اذاستسـقی موسـی لقومه فقلنا اضـرب بعصاك الحجر فانفجرت منه اثنتا عشـره عینا . (۲)- و آنگاه که موسـی برای قوم خود , طلب آب نمود , به وی گفتیم : عصـای خود را برسـنگ بزن , پس دوازده چشـمه آب , از آن صـخره جـاری گشت . ۲ - سـلطه غیبی حضـرت عیسـی سـلطه غیبی عیسـی در موارد گونـاگونی از قرآن بیان گردیـده است که به نمونه ای ازآنهـا اشـاره می کنیم : انی اخلق لکم من الطین کهیئه الطیر فانفـخ فیه فیکون طیرا بـاذن اللّه و ابری الا ـکمه و الا ـبرص و احی الموتی باذن اللّه ۰۰۰ (۳)- (عیسـی فرمود) : من مجسـمه ای را از گـل می سازم و در آن می دمم تا به اذن خـدا ,به صورت مرغی حقیقی درآیـد و نابینای مادرزاد و مبتلای به بیماری پیسـی را به اذن خـدا شـفا می دهم و مردگان را به اذن خدا , زنده می گردانم ۳۰۰۰ - قدرت غیبی حضـرت سـلیمان قرآن مجید , پیرامون نیروهای غیبی که سلیمان در اختیار داشت , چنین می فرمایـد : و ورث سـلیمان داوود و قـال یـا ایهـا النـاس علمنـا منطق الطیر و اوتینا من کل شـی ءان هـذا لهو الفضل المبین . (۴)- سلیمان , وارث داوود گردید و چنین گفت : ای مردم زبان مرغان به ما آموخته شدو از هر نوع نعمت به ما ارزانی گشت , این فضل و بخششی

آشکار است . شکی نیست کارهایی از قبیل جاری ساختن چشمه های آب زلال از صخره ای ستبر بر اثرتماس عصای موسی با آن سنگ و یـا آفرینش مرغی حقیقی از گـل و شـفا دادن دردهـای بی درمـان و زنـده نمودن مردگـان , توسـط عیسـی , و یا آگـاهی سـلیمان بر منطق پرنـدگان و دانسـتن زبـان آنهـا , اموری خارق العاده و بیرون از مجاری طبیعی هسـتند و نوعی اعمال قدرت و سلطه غیبی به شمار می روند . در حالی که قرآن مجید در این آیه ها و آیات بسیار دیگر , به بیان سلطه غیبی بندگان شایسـته خدا می پردازد , آیا اعتقاد ما به مضمون این آیه های روشن قرآنی ,که بیانگر قدرت خارق العاده اولیای الهی است , موجب شـرک و یـا مایه بـدعت در دین خواهـد بود ؟با این بیان , به خوبی روشن می گردد که اعتقاد به نیروی غیبی بنـدگان صالـح , به معنای خـدا دانسـتن آنان و یا نسـبت دادن کارهای خدایی به آنها نیست زیرا درصورتی که چنین اعتقادی ملازم به الوهیت و خدایی آنان باشد , باید گفت موسـی وعیسی و سلیمان و ٠٠٠ از نظر قرآن , به عنوان آلهه و خدایان , شـمرده شده اند , در حالی که همه مسلمانان می دانند که قرآن کریم , اولیای الهی رابندگان وارسته خدا به شمار می آورد . تا اینجا معلوم گردیـد که اعتقاد به قدرت غیبی عزیزان درگاه خدا , در صورتی که آن را متکی به نیروی پایان ناپذیر الهی دانسـته و آنان را وسیله ابراز قدرت خداوندی قلمداد نماییم , نه

تنها موجب دوگانه پرستی نیست , بلکه با اصل توحیدحقیقی هماهنگی کامل دارد ; زیرا ملاک توحید و یکتاپرستی آن است که همه نیروها رادر جهان به خدا منسوب بدانیم و او را سرچشمه تمام سلطه ها و حرکت ها تلقی نماییم .

آیا توسل وتوجه به اولیای خدا شرک است؟

پرسش

آیا توسل وتوجه به اولیای خدا شرک است؟

پاسخ

پس از آن که آدمی به خدا رو آورد و خدا را شناخت در مرحله بعدی به اولیای خدا از ان جهت که اولیای خدا وپرستندگان خدا وفانی فی الله اند ومراحل عبودیت را طی کرده اند ، رو می آورد. در این مرحله است که آنها را وسیله استغفار ودعا قرار میدهد، یعنی از آنها که بندگان صالح خدایند ودرجهان دیگر زنده اند استمداد می کند که از خداوند بخواهند که فی المثل به قلب او روشنی عنایت فرماید ، گناهانش را به لطف وکرم خود ببخشاید.

این استمداد ازآن جهت رواست که طرف ، یک موجود زنده وحتی مرزوق است ومراتب قرب را باقدم عبودیت پیموده است و می تواند بهتر از ما مراتب تذلل وعبودیت را انجام دهد وبه همین جهت از ما مقربتر است . ما مسلمانان در زیارت رسول اکرم(ص) چنین می خوانیم:

« اَللهُمَ اِنی اَعتَقِدُ حُرمهَ صاحِبِ هذا المَشهَدِ الشریفِ فی غَیبَتِهِ کَما اَعتَقِدُها فی حَضرَتِهِ وَ اَعلَمُ اَنَّ رَسولَکَ وخُلَفائَکَ عَلَیهِمُ السَّلامُ اَحیاءُ عِندَکَ یُرزَقوُنَ ، یَرونَ مَقامی وَ یَسمَعوُنَ کَلامی وَ یَرُدونَ سَلامی.»

[خدایا من احترام صاحب این محل را پس از وفات، همان میدانم که درزمان حیات داشت. من میدانم که پیامبر تو و جانشینانی که تو بر گزیدی، همه در پیشگاه تو زنده و مرزوقند، مرا در جایگاهم میبینند، سخنم را میشنوند، سلامم را پاسخ میگویند.]

در آخر همین زیارت چنین میخوانیم:

«اَللهُمَ اِنَکَ قُلتَ: « وَ لَو اَنَهُم اِذ ظَلَموا اَنفُسَهُم جاؤُکَ فَاستَغفَروا اللَه وَاستَغفَرَ لَهُم الرَّسولُ لَوَجَدوا اللَه تَوابا رَحیما » وَ اِنی اَتیتُکَ مُستَغفِرا تائِبا مِن ذُنوبی وَ

اِنی اَتَوَجّهُ بِکَ اِلَی اللهِ رَبی وَ رَبکَ لِیَغفِرَ لی ذُنوبی.»

[خدایا تو در کلام مجیدت به پیامبرت گفتی : « اگر آنان آنگاه که به خود ستم می کنند نزد تو بیایند واز خداوند طلب آمرزش کنند وپیامبر نیز برای آنها طلب آمرزش کند ، خداوند را توبه پذیر ومهربان خواهند یافت.» سپس خطاب به رسول اکرم(ص) میگوییم : ای پیامبر عزیز، من آمدهام نزد تو در حالی که از خداوند آمرزش میطلبم و در حالی که از گناه گذشتهام پشیمانم. من به وسیله تو که بنده صالح خدا هستی و میتوانی برای من دعا و استغفار کنی، به سوی خدا که هم پروردگار من است و هم پروردگار تو رو آوردهام تا (در اثر استغفار من واستغفار تو) گناهان مرا بیامرزد.]

توسل و توجه به اولیای خدا چون به این صورت و به این شکل است شرك نیست، بلکه عین عبادت خداوند است.

اگر خدا را در هر مکانی صدا می کنیم می شنود و ائمه هم در هر مکانی می شنوندپس فرق خدا با بنده چیست ؟

پرسش

اگر خدا را در هر مکانی صدا می کنیم می شنود و ائمه هم در هر مکانی می شنوندپس فرق خدا با بنده چیست ؟

پاسخ

بی نیاز حقیقی و قایم با لذات در تمام عالم هستی یکی است ، و او خداست . همه انسان هابلکه همه موجودات سر تا پا نیازند و فقر و وابسته به آن وجود مستقل –خدای متعال – که اگر لحظه ای ارتباطشان قطع شود همه هیچند و پوچ . بنابراین انسان ها نیازمند به او هستند و نه غیر او و لذا هرگز نباید سر تعظیم و تسلیم بر آستان غیر او بگذارند و رفع نیازمندی خود را از غیر او بطلبند که آنها نیزهمه مانند خودش نیازمند و محتاجند، حتی بزرگداشت و درخواست و توسل ازپیامبران و ایمه (ع) به خاطر آن است که فرستادگان و نمایندگان اویند، نه اینکه از خود استقلال دارند .و اینکه گفته اید، اگر خدا را در هر مکانی صدا کنیم بشنود و ایمه هم در هر مکانی بشنود، پس فرق خدا با بنده چیست . بایدگفت ، اولا" : خداوند خالق است و ایمه (ع) بنده و مخلوق می باشند .ثانیا" : علم خداوند ازلی است ، ولی علم ایمه (ع) را خداوند داده است ، و در مواردی که خداوند بخواهد می شنوند پس شنیدن ایمه (ع) با خواست خدا است واجابت کردن آنها نیز با اراده خدا می باشد .به بیان دیگر، همه عظمت ها وکرامت ها که از ایمه (ع) سر می زند، ذاتی نیست بلکه خداوند چنین خواسته

است و ایمه (ع) هم از خدا می خواهند چون باب فیض خدایند .بنابراین بین سمیع بودن خدا و ایمه (ع) تفاوتی وجود دارد مانند تفاوت خالق و مخلوق ،خداوند از ازل علیم و سیمع است بدون اینکه معلومی باشد همین طور از ازل بصیر و قادر است بدون اینکه مقدور و مستبصری باشد علم و سمع در خداوندذاتی است ولی در ایمه (ع) عرضی است و همه کمالات و شایستگی هایی که دربشر موجود است از انبیا و ایمه (ع) گرفته تا انسان های دیگر همه آنها عرضی وموهبت خداوند می باشد .جمعی از وهابیین ، برای بریدن و جدا کردن ارتباطمسلمین از پیامبر اسلام و ایمه (ع) از طریق توسل و شفاعت طلبیدن به آیاتی تمسک جسته اند و گفته اند که هر گونه توسل به ارواح پیامبران و امامان شرک است و مخالف توحید می باشد .((... و الذین تدعون من دونه... ؛ و کسانی را که جز او می خوانید و می پرستید ...)) (سوره فاطر، آیه ۱۳) . ((ان تدعوهم لایسمعوا دعاکم و لو سمعوا ما استجابوا لکم... ؛ اگر آنها را بخوانید صدری شما رانمی شنوند و اگر بشنوند به شما پاسخ نمی گویند ...)) ، (فاطر، آیه ۱۴) . ((... والذین تدعون من دونه لا یستطیعون نصرکم و لا انفسهم ینصرون ؛ و آنهایی را که جز او می خوانید نمی توانند یاریتان کنند و نه حتی خودشان را یاری دهند)) ، (سوره

اعراف ، آیه ۱۹۷) . ولی با یک نگاه ساده به آیاتی که قبل از این آیات و بعد از آن است ، برای درک این حقیقت کافی است . که منظور ازآن بتها می باشد .سخن از سنگها و چوبهایی است که آنها را شریک خدامی پنداشتند و برای آنها قدرتی در برابر قدرت خدا قایل بودند .و این شرک است و باطل . اما درخواست کمک و توسل از پیامبران و اولیا الله فرق دارد، بدون شک توسل به این ارواح پاک نه به این معنی است که برای آنهادر مقابل خداوند استقلالی قایل شویم . بلکه هدف آن است که از آبرو وموقعیت آنها در پیشگاه خداوند مدد طلبیم و از احترام و عظمتی که در درگاه خدا دارند کمک بخواهیم که این شرک که نیست ، بلکه عین عبودیت و توحیداست . و قرآن هم با صراحت از حیات برزخی انبیا و اولیا همچون شهیدان راه خدا سخن می گوید و این بزرگواران دارای حیات برزخی هستند و فعالیت روحدر حیات برزخی خیلی گسترده تر وسیعتر است . [که این مسیله خودش نیازبه بحث دارد] و از طرفی خدا سبحان در قرآن کریم امر می کند که وسیله برای خودتان تحصیل کنید ((یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیله... ؛ای افراد با ایمان پرهیز کار باشید و به سوی خدا وسیله ای تحصیل کنید)) ، (سوره مایده ، آیه ۳۵) . این آیه بصورت کلی می گوید وسیله تحصیل کنید، اماوسیله چیست در خود این آیه بیان نشده است

. انجام وظایف دینی از وسایل رستگاری است ، ولی وسیله منحصر به آن نیست بلکه با توجه به تاریخچه توسل به اولیا الهی روشن می شود که خود این عمل از وسایل رستگاری می باشد .از آیات دیگر قرآن نیز به خوبی استفاده می شود که وسیله قراردادن مقام انسان صالحی در پیشگاه خدا و طلب چیزی از خداوند بخاطر او به هیچوجه ممنوع نیست و منافات با توحید ندارد .((و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاوک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما"؛ اگرآنها هنگامی که به خویشتن ستم کردند و مرتکب گناهی شدند به سراغ تومی آمدند و از خداوند طلب عفو و بخشش می کردند و تو نیز برای آنها طلب عفو می کردی خدا را توبه پذیر و رحیم می یافتند)) ، (سوره نسا، آیه ۶۴) . ازروایات متعددی که از طریق شیعه و تسنن وارد شده نیز به خوبی استفاده می شود که توسل به انبیا و اولیا الله اشکال ندارد .دانشمند معروف سنی سمهودی در کتاب [وفا الوفا] آورده است . مدد گرفتن و شفاعت خواستن در پیشگاه خداوند از پیامبر (ص) و از مقام و شخصیت او، هم پیش از خلقت اومجاز است و هم بعد از تولد و هم بعد از رحلتش ، هم در عالم برزخ و هم در روزرستاخیز، سپس روایت معروف توسل آدم را به پیامبر (ص) را نقل کرده است . که آدم روی اطلاعی که از آفرینش پیامبر اسلام در آینده داشت به پیشگاه خداوند -

چنین عرض کرد، ((یا رب اسیلک بحق محمد لما غفرت لی ؛خداوندا به حق محمد از تو تقاضا می کنم که مرا ببخش)) . [وفا الوفا، ج ۳، ص ۱۳۷۱ [ ] التوصل الی حقیقه التوسل ، ص ۲۱۵] (نقل از تفسیر نمونه ، ج ۴،ص ۳۶۷) . ابن حجر مکی در کتاب صواعق از امام شافعی پیشوای معروف اهل تسنن نقل می کند، که به اهل بیت پیامبر توسل می جست و چنین می گفت. آل النبی ذریعتی هم الیه وسیلتی ارجوبهم اعطی غدا" بیدالیمین صحیفتی یعنی : خاندان پیامبر اسلام وسیله منند، آنها در پیشگاه اوسبب تقرب من می باشند .امیدوارم به سبب آنها فردای قیامت نامه عمل من به دست راست من سپرده شود، (التوصل الی حقیقه التوسل ، ص ۳۲۹ -نقل از تفسیر نمونه ، ج ۴، ص ۳۶۸) . در حقیقت وسیله قرار دادن ایمه (ع) ودرخواست کمک از آنها برای رسیدن به توحید است آنها دربان رحمت الهی هستند و خواستن از آنها برای باز کردن در رحمت است . الف) تمام متکلمان وفلاسفه اسلامی متفق القولند که خدای سبحان متصف به صفات کمال و جمال (علم و سمع و قدرت و ...) است ولی در کیفیت این صفات در مورد خدااختلاف دارند و مورد توحید صفاتی سه نظریه وجود دارد .۱- نظریه نیابت ذات از صفات ، عده ای از معتزله برای یکتایی و تنزیه خدا از ترکیب (ذات وصفات) به نظریه نیابت قایلند و می گویند آنچه که هست ذات است

صفات ورا ذات واقعیت نـدارد و این نظریه از معتزله به خاطر این است که می گفتنـداگر بگوییم برای خدا صـفاتی است مانند علم ، در حقیقت اعتراف کرده ایم که برای خدا هم ذات است و هم صفات و این دو چیز است و مستلزم ترکیب خداست و از طرفی نمی توانستند علم و قدرت و دیگر صـفات کمال را از خدانفی کنند چون مستلزم نقص خدا می شد، لذا قایل به نیابت ذات از صـفات شـده انـد، (الالهیات ، ج ۲، ص ۳۳، جعفر سبحانی) . ۲- نظریه صـفات زایـد برذات که قایلین به این نظریه اشاعره (طوایفی از اهل سـنت) هستند ومی گویند صفت غیر از ذات است . خدا خود یک حقیقتی است و هفت صفت دارد که قایم بر ذات هستند اما عین ذات نیستند و همه اینهاقدیم اند و به خاطر همین نظریه می گویند اشاعره قایل به قدمای ثمانیه (۸گانه) می باشند .۳- نظریه عینیت ذات و صفات است و این نظریه امامیه وجمعی از معتزله است که می گویند صفات خدا با ذاتش یکی است و عینیت دارد و صفات جز ذات چیزی نیست ، یک ذات بسیط برای خدا هست که عقل ما از این ذات مفاهیم مختلفی را انتزاع می کند .بنابراین صفاتی را که به خدای سبحان نسبت می دهیم چیزی غیر از ذات خدا نیست نه این که صفات موجوداتی غیر از ذات باشند که به ذات ملحق می شوند و می چسبند و ذات به آنها اتصاف پیدا می کند، (معارف قرآن ، بخش خداشناسی

، ص ۷۹، استادمحمد تقی مصباح یزدی) . ب) استعمال این صفات درباره خدای سبحان استقلالی است یعنی علیم و سمیع بودن خدای متعال ذاتی است . خدای سبحان بالذات علیم است وقتی که می گوییم خداوند سمیع و بصیر است یعنی سمیع بودنش بدون عضو است و بصیر بودنش بدون ابزار می باشد.امام صادق (ع) در این مورد می فرماید : ((هو تعالی سمیع بصیر، سمیع بغیرجارحه و بصیر بغیر آله بل یسمع بنفسه و یبصر بنفسه ؛ خدای سبحان می شنودبه غیر اعضا و می بیند بدون ابزار و آلت ، بلکه خدای تعالی به نفس خودش وبالذات می شنود و می بیند، (توحید صدوق ، ص ۱۴۴، نقل از الالهیات ،جعفر سبحانی ، ج ۱، ص ۱۶۲) . و در ایمه (ع) چنین نیست ، یعنی سمیع و علیم بودن در ایمه استقلالی نیست بلکه عرضی است از قبل نبوده بعدخدای تعالی داده است ، بنابراین وقتی که عرضی شد تشابه خالق و مخلوق به وجود نمی آید، چرا که خود خدای سبحان این کرامت را بر آنها بخشیده است ، علم و قدرت و شنیدن آنها در طول علم و قدرت و شنیدن خداست نه در عرض آن و موثر در شنیدن حاجت مومنین توسط ایمه (ع) نیز خدای سبحان است و این شرک نیست بلکه عین توحید است و اگر خدا نخواهد نمی توانندبشنوند .;

آیا لعن بر یزید جایز است نظر اهل سنت در این باره چیست؟

پرسش

آیا لعن بر یزید جایز است نظر اهل سنت در این باره چیست؟

پاسخ

اهل تسنن و تشیع نظر اتفاق دارند، در این که کسی که باعث آزار خدا و رسولش شود مورد لعن خداوند متعال است و لعنش جایز است، و یزید از کسانی است که با به شهادت رساندن امام حسین((علیه السلام)) و به اسارت بردن امام زین العابدین((علیه السلام)) و خاندان رسالت و اهل بیت((علیهم السلام)) سبب آزار رساندن به رسول خدا((صلی الله علیه وآله)) و خدا است.

آنها که خدا و پیامبرش((صلی الله علیه وآله)) را آزار می دهند خداوند آنان را در دنیا و آخرت مورد لعن قرار داده و از رحمت خود دور ساخته است و برای آنها عذاب خوار کننده ای آماده کرده است.

(بخش پاسخ به سؤالات)

پاورقی

(۱)۱ - سوره احزاب، آیه ۵۷.

چرا هنگام زیارت ضریح را می بوسیم در حالی که از نظر اهل تسنن این کار نوعی بت پرستی است نظر اسلام در این باره چیست

پرسش

چرا هنگام زیارت ضریح را می بوسیم در حالی که از نظر اهل تسنن این کار نوعی بت پرستی است نظر اسلام در این باره چیست

پاسخ

برخی از گروه ها، مانند فرقه وهابیت ساختن ضریح و بارگاه روی قبر امامان و بزرگان و بوسیدن آن و حتی ساختن مسجد در کنار مزارشان را جایز ندانسته آن را عبادت و پرستش صاحب قبر، و نوعی شرک و بت پرستی می دانند. لذا حکومت وهّابی عربستان در حدود هشتاد سال پیش بارگاه و مزار متبرکه ائمه بقیع در مدینه را خراب کرد و فقط صورتی از قبر آنان به جای گذاشت آنان برای اثبات این عقیده باطل خود، دلیل هایی آورده اند که هیچ کدام قابل پذیرش و ثابت کننده مدعای آنان نیست جهت آگاهی بیشتر از تاریخ پیدایش این عقیده و هم چنین بررسی دلیل ها و جواب آنان به کتاب "آئین وهّابیت ، استاد جعفر سبحانی نشر دفتر انتشارات اسلامی مراجعه فرمایید.

شرک و بت پرستی آن است که کسی برای خداوند سبحان شریک قائل شود، و غیر او را پرستش نماید; بنابراین ساختن ضریح و بوسیدن آن اگر به منظور پرستش صاحب قبر یا پیامبر و امام باشد، بدون شک این عمل شرک و ممنوع می باشد، ولی اگر برای تعظیم و احترام صاحب قبر (یعنی کسی که سزاوار احترام است) باشد شرک محسوب نمی شود; زیرا هر تعظیمی شرک نیست بزرگداشت چیزی که به پروردگار منسوب باشد، تعظیم شعائر به شمار می آید که قرآن کریم به محترم شمردن آن سفارش نموده است "وَ مَن یُعَظِّم ٠شَعَغ رَ اللَّه ِ فَإِنَّهَا مِن

تَقْوَى الْقُلُوبِ ؛(حج ٣٢) هر که نشـانه هـای خـدا را بزرگ دارد، همانا آن بزرگ داشت از پرهیزکاری دل ها است چنان که لمس نمودن و بوسـیدن "حجر الاسود" جزء شـعائر الهی است و این کار شـرک به حساب نمی آیـد؛ بنابراین همان گونه که تخریب قبور و بناهـا، اهانت و تحقیر صاحب قبر به شـمار می آیـد، وجود بارگاه ضـریح و بوسـیدن آن بزرگ داشت شـعائر و احترام به پیامبر، امامان و اولیای الهی است

افزون بر آن بوسـیدن ضـریح بزرگان نشانه پیونـد و علاقه ما به آنان است نه پرسـتش آنان چنان که پدر به نشانه محبتی که به فرزند خردسالش دارد، او را می بوسد، و یا مسـلمانان جهت احترام و علاقه به قرآن مجید، جلد آن را می بوسـند، و این کارها شرک به حساب نمی آید.

درست است که در، دیوار، قبر و ضـریح جز خاک و فلز چیز دیگری نیست ولی این ها بر اثر مجاورت و نزدیک بودن به بـدن مقـدّس آنان دارای احترام ارزش و آثار خاصّی شـده اند؛ چنان که پیراهن حضـرت یوسف غ پارچه ای بیش نبود؛ ولی بر اثر مجاورت با یوسف دارای ارزش و خاصـیتی شده بود که حضـرت یعقوب غ آن را به چشم خود مالید و بینا شد. (ر.ک یوسف ۹۶)

اولیای الهی دارای آثار درخشان معنوی هسـتند، که بهره گیری از آثار آنان نه تنها شرک نیست بلکه توحید خالص است زیرا چنین آثـاری از عقیـده پـاک و نـاب توحیـدی آن هـا، نشأت گرفته است (اقتبـاس از: عقایـد تطـبیقی حسـین رجبی ص ۸۱، انتشارات دفتر

نمایندگی مقام معظم رهبری در امور اهل سنت بلوچستان / معالم المدرستین علامه سید مرتضی عسگری ج ۱، ص ۶۷۷۴، نشر المجمع العلمی الاسلامی / صد و یک مناظره جالب و خواندنی محمدی اشتهاردی ص ۱۷۵ ۱۷۷، انتشارات علامه قم / آیین وهابیت استاد جعفر سبحانی دفتر انتشارات اسلامی)

چرا تبرّک کردن پارچه و غیره بر ضریح ها و مکان های مقدس که یکی از اعمال مردم کشور ما و شیعیان است سنّی ها شرک می شمارند؟ آیا در این باره قرآن کریم مطلبی فرموده است

پرسش

چرا تبرّک کردن پارچه و غیره بر ضریح ها و مکان های مقدس که یکی از اعمال مردم کشور ما و شیعیان است سنّی ها شرك می شمارند؟ آیا در این باره قرآن کریم مطلبی فرموده است

پاسخ

در بین مسلمانان گروهی به نام وهابیت معتقدند، کسی که به قبر و ضریح و مانند آن تبرّك جوید، آن را معبود (و مورد پرستش قرار داده است و کسی که غیر خدا را معبود قرار دهد مشرك است لذا این کار را شرك به شمار می آورند. امّا شیعه و اهل سنت چنین عقیده ای را ندارند.(ر.ك عقاید تطبیقی حسین رجبی ص ۸۳، انتشارات دفتر نمایندگی مقام معظم رهبری در امور اهل سنت بلوچستان) چرا که ما با این کار آن ها را مورد پرستش قرار نمی دهیم و آنان را مستقل در تأثیر نمی دانیم تا منافات با توحید داشته باشد; بلکه معتقدیم خداوند، چنین برکتی در وجود پاك اولیای خود قرار داده است

"تبرّك به معنای طلب برکت و "برکت به معنای ثبوت خیر خدایی در چیزی است (ر.ك مفردات الفاظ القرآن راغب اصفهانی ص ۴۱، دارالکاتب العربی)

از آیات و روایات روشن می شود، هر چیزی که نوعی تعلق و انتساب به اولیای الهی داشته باشد، برکت ارزش و شرافت پیدا می کند و تبرك جستن به آن منافاتی با توحید ندارد; به عنوان نمونه به دو مورد که در قرآن آمده است اشاره می کنیم ۱. قصه پیراهن یوسف ع قرآن کریم از قول حضرت یوسف می فرماید: "اذْهَبُواْ بِقَمِیصِی هَٰذَا فَأَلْقُوه ُعَلَى

وَجْه ِ أَبِي يَأْت ِ بَصِيرًا;(یوسف ۹۳) این پیراهن مرا ببرید، و بر صورت پدرم بیندازید تا بینا شود" بعد می فرماید: "هنگامی که بشارت دهنده آمد، آن را بر صورت او افکند، ناگهان بینا شد"(یوسف ۹۶). پیراهن پارچه ای بیش نبود، ولی بر اثر مجاورت و انتساب به حضرت یوسف دارای چنین برکت و خاصیتی شد که چشمان یعقوب ع را بینا نمود.

این رفتار حضرت یوسف و یعقوب که پیامبر خدا و منادی توحید حقیقی بودند، به ما می فهماند که تبرک جستن به چیزهایی که به اولیای الهی تعلق دارد، منافاتی با توحید ندارد.

۲. قصه تبرک جستن بنی اسراییل به صندوق در بنی اسراییل صندوقی بود که آثار انبیای الهی مانند: عمامه و عصای موسی الواح و... در آن بود. این صندوق با این که چوب یا فلزی بیش نبود، اما وقتی در میان بنی اسراییل بود، به برکت آن دشمن فرار می کرد و وجودآن در میان لشکر، در میدان جنگ مایه سکون و آرامش آنان بود: "فِيه ِ سَكِينَه ٌمِّن رَّبِّكُم ٌوَبَقِيَّه ٌمِّمَّا تَرَكَ ءَال ُمُوسَى ٰوَءَال ُهَرُون َتَحْمِلُه ُالْمَلَغ كَه (بقره ۲۴۸) در آن (صندوق آرامشی از پروردگار شما، و یادگارهای خاندان موسی و هارون قرار دارد; در حالی که فرشتگان آن را حمل می کنند."(ر.ك بحارالانوار، علامه مجلسی ، ج ۱۳، ص ۴۵۲ و ج ۴۰، ص ۲۸۳، مؤسسه الوفأ بیروت)

در روایات شیعه و اهل سنت نیز آمده است که اصحاب در زمان حیات و بعد از وفات پیامبر اکرم به آثار آن حضرت مانند: آب وضو، مو، ظرف آب منبر و قبر پیامبر تبرّک می جستند.(جهت آگاهی بیشتر

از این موضوع و روایات آن می توانید به کتاب های "معالم المدرستین علامه سید مرتضی عسکری ج ۱، ص ۴۲۴۹، نشر المجمع العلمی الاسلامی / التبرّک علی الاحمدی دارالاسلامیه بیروت / التبرک بالصالحین و الاخیا و المشاهد المقدسه صباح علی البیاتی المجمع العالمی لاهل البیت قم / تبرک و توسل جواد محدثی مرکز پژوهش های فارسی الغدیر" مراجعه فرمایید.)

چنان که در روایت آمده است هنگامی که پیامبر اکرم وضو می گرفتند، اصحاب نمی گذاشتند قطره ای از آن به زمین بیفتد، و در تبرّک جستن به آب وضوی آن حضرت با یکدیگر به رقابت می پرداختند.(ر.ک بحارالانوار، علامه مجلسی ، ج ۲۰، ص ۳۳۲، مؤسسه الوفأ بیروت / الدرالمنثور، سیوطی ج ۶، ص ۷۷، دارالمعرفه)

در پایان لازم به یادآوری است که تبرک به هر چیز، کاری مناسب همان چیز خواهد بود، به عنوان مثال تبرک به خوردن و نوشیدنی به خوردن و نوشیدن است چنان که در روایات آمده است که نوشیدن آب زمزم موجب شفا است (کنزالعمال المتقی الهندی ج ۱۲، ص ۲۲۵، مؤسسه الرساله بیروت)

تبرک به خانه خدا، با زیارت طواف دست کشیدن به حجرالاسود و دعا کردن در آن جا انجام می گیرد، و تبرک به مساجد و مقام های مقدس به نماز خواندن در آن جاهاست چنان که خداوند دستور داده در مقام ابراهیم نماز خوانده شود: "وَ اتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبْرَٰهِیمَ مُصَلًّی (بقره ۱۲۵).

بنابراین تبرک با همان ملاکی که در نوشیدن از چشمه زمزم دست کشیدن

به حجرالاسود، نماز خواندن در مقام ابراهیم و... به شرک منتهی نمی شود; در تبرک به ضریح های مقدس نیز موجب شرک نمی شود.(اقتباس از عقاید تطبیقی حسین رجبی ص ۸۲۸۳، انتشارات دفتر نمایندگی مقام معظم رهبری در امور اهل سنت بلوچستان با اندکی تغییر و اضافات)

چرا ما «شیعیان» مفاتیح الجنان و دعاهای آن را قبول داریم و می خوانیم ولی اهل تسنن چنین نیستند و اگر دست ما ببینند آن را از ما می گیرند و گویا همراه داشتن و خواندن مفاتیح جرم است؟

پرسش

چرا ما «شیعیان» مفاتیح الجنان و دعاهای آن را قبول داریم و می خوانیم ولی اهل تسنن چنین نیستند و اگر دست ما ببینند آن را از ما می گیرند و گویا همراه داشتن و خواندن مفاتیح جرم است؟

پاسخ

اهل تسنن و خصوصاً گروه تندرو به دعا و زیارات چندان اهمیت نمی دهند و اصولاً دعاهای وارده از معصومین – علیهم السلام – را ندارند و طعم و لذت دعا و مناجات و زیارات را نچشیده اند و حال اینکه اگر به دعای کمیل که تماماً در رابطه با توحید و عذرخواهی از گناهان در پیشگاه خداوند است توجه کنند، یا مناجات خمس عشره یا دعای ابوحمزه و مانند اینها را بخوانند دیدشان عوض می شود ولی از آنها سلب توفیق شده است که جا دارد درباره برخی از آنان این آیه خوانده شود: (ختم اللّه علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوه){۱}.

در هر صورت، حساسیت آنها، خصوصاً گروه تندرو، نسبت به زیارت عاشورا است که در مفایتح آمده و آن هم نسبت به لعن اول و دوم و سوم است. و همچنین از جهت لعن به ابوسفیان و معاویه که در این زیارت است و در نتیجه آن گونه برخورد می کنند.

[۱]. سوره بقره / ۷.

اصول دین

آیا اسناد مذهب شیعه – هم دراصول و هم در فروع – به ائمه اهل بیت علیهم السلام صحیح است ؟

پرسش

آیا اسناد مذهب شیعه – هم دراصول و هم در فروع – به ائمه اهل بیت علیهم السلام صحیح است ؟

پاسخ(قسمت اول)

۱ - افراد آگاه , کاملا , و بدون هیچ تردید , و به طوری ضروری می دانند که شیعه امامیه , همواره در اصول دین و فروع آن به عترت پاک رسول خدا (ص) وابسته بوده و از آنها یک ذره هم جدا نشده است . بنابراین , رای و نظریه شیعه تابع رای ائمه عترت (ع) است هم در اصول دین , هم در فروع دین , و هم در سائر علومی که از قرآن و سنت گرفته می شود و یابه آنها تعلق دارد . در هیچیک از این قسمتها جز به ائمه اهل بیت (ع) اعتمادنمی کنند و به دیگری در این باره مراجعه نمی نمایند . بنابراین , آنها متدین به آیین خداوند هستند و به او تقرب می جویند ولی فقط ازطریق مذهب اهلبیت (ع) . راهی برای انصراف از آنها برای خود نمی بینند ودیگری را به جای آنان هرگز نمی پذیرند . بر همین منوال , گذشتگان صالح شیعه گذرانده اند . آنها از زمان امیرمومنان , امام حسن , امام حسین و امامان نه گانه از نسل امام حسین (علیهم السلام) ۰۰۰ تا هم اکنون و این عصر , زندگی خویش را بدینگونه سپری نموده اند . از هر کدام از ائمه (ع) عده فراوانی از ثقات و حفاظ شیعه , اصول وفروع مذهب خود را فرا گرفته اند . از این جمعیت , تعداد آنها که اهل

ورع , ضبط و اتقان هستند بیش از حد تواتر است و اینان برای کسانی که باقی مانده اند طبق تواتر قطعی مطالب را نقل نموده اند این نسل نیز برای کسانی که پس از آن می زیسته اند همینگونه نقل کرده است ; همچنان هر نسلی برای نسل بعد از خود , ۰۰۰ تا به ما رسیده که همچون خورشید هنگام ظهر - که پرده و حجابی بر آن نیست - می درخشید . بنابراین , ما , هم اکنون در فروع و اصول بر همانیم که ائمه آل رسول (علیهم السلام) بر آن بودند . این مذهب را با تمام ریزه کاریهایش , تمام پدران ما برای ما از همه پدرانشان نقل نموده اند و آنها همه از جمیع نیاکانشان این وضع همچنان در تمام نسلها ۰۰۰تا زمان امام عسکری , امام هادی , امام جواد , امام رضا , امام کاظم , امام صادق , امام باقر , امام سجاد , امام حسین , امام حسن و امیرمومنان (علیهم السلام) یکنواخت به پیش می رود . ما هم اکنون به تمام افراد از پیشینیان شیعه , که از صحابه ائمه بوده اند و احکام دین را از آنها شنیده و علوم اسلام را از آنان فراگرفته و نگهداری کرده اند , احاطه نداریم چرا که تلاش و کوشش وسیع , قدرت استقصاءو شمارش آنها را ندارد (۱) . کافی است به آنچه از قلمهای اعلام و بزرگان آنها تراوش کرده , یعنی , به نوشته های آنها مراجعه شود , با توجه به اینکه شمارش آنها در اینجا

ممکن نیست (۲) . و بـدون تردید توجه دارید که این نوشـته ها را همه از نور دانش ائمه هدی , آل محمد (ص) اقتباس کرده انـد و با پیمانه وجود خود از اقیانوس علوم آنها برداشت نموده , از دهان آنها شـنیده و از دو لب آنان گرفته اند . بنابراین , این نوشـته هادفتر دانش آنان و عناوین حکمشان می باشد که در عهد خودشان نگاشته شده (۳) و پس از آن بزرگواران , مرجع و مدرک برای شـیعه گشـته است . به این وسـیله , امتیاز مذهب اهل بیت (ع) از مذاهب سایر مسـلمین آشکارمی گردد , زیرا ما حتی یک شـخص از مقلدان ائمه اربعه اهل سـنت را نمی شناسـیم که در عهد خود آنها کتابی درباره مذهبشان نگاشـته باشد , بلکه مردم با مـذهب آنهاالفت گرفته و کم کم پس از مرگ آنها بر تعـدادشان افزوده شد . (۴) و این افزونی به این خاطر بود که از نـاحیه حکومت زمـان , تقلیـد را به یکی از چهـار مـذهب ,منحصـر کردنـد و پیشوائی در فروع مـذهب به این چهـار نفر اختصاص یافت , وگرنه این چهار نفر نیز در عصـر خود همچون فقهاء و محدثان معاصـر خود بودند و بر آنهاامتیازی نداشتند . از این جهت , در عصـر خودشـان کسـی نبـود که به تـدوین اقوال آنهـااهمیت دهـد . ولی شـیعه , از اول در تـدوین اقوال ائمه معصومین (علیهم السـلام) اهتمام می ورزیـد زیرا در مسائل دینی و مـذهبی , جز رجوع به اینان را جائز نمی دانست . و لـذا , سخت اطراف آنان

را گرفت و در گرفتن دستورات دینی , تنها به آنهامراجعه نمود , و قدرت و تلاش خود را در تدوین آنچه از آنها شنید به کار برد , وآنچنان همت و عزم خود را در این راه به کار انداخت که بیش از آن امکان پذیرنبود . و این , به خاطر حفظ و نگهداری علم و دانشی بود که - طبق نظریه شیعه -غیر از آن در پیشگاه خدا , قابل قبول نیست . کافی است بدانی , تنها در عصر امام صادق (ع) چهارصد اصل نوشته شده که به اصول اربعماه معروف است . و این چهارصد اصل چهارصد کتاب بود که چهارصد نویسنده آنها را نوشته اند . این نوشته ها فتاوای امام صادق (ع) درعصر خود بوده است (۵) . اصحاب امام صادق (ع) غیر از این چهارصد اصل چندین برابر دیگر نوشته دارند که تفصیل آن را به زودی خواهی دانست -ان شاءاللّه . اما ائمه چهارگانه اهل سنت , در پیشگاه هیچکس آن منزلت و مقامی را که ائمه اهل بیت (ع) در نزد شیعه دارند , ندارند بلکه در زمان حیات خود , این مقامی را که پس از مرگشان برایشان انتخاب کرده اند , نداشته اند -چنانکه ابن خلدون در مقدمه خود در فصلی که برای علم فقه گشوده , به آن اعتراف نموده (۶) , و عده ای دیگر از اعلام اهل سنت نیز به این معنی اذعان کرده اند . - و ما با همه اینها , تردید نداریم که مذهب آنها همین مذهبی است که اتباع آنها دارند ,

و مدار علمشان در هر نسلی می باشد و در کتابهای خویش تدوین نموده اند . زیرا اتباع هر مذهبی به مذهب خویش آشناترند . چنانکه شیعیان نیزبه مذهب ائمه خویش آگاهترند , همان مذهبی که خداوند را بر مقتضای آن ,عبادت می کنند و قصد تقرب به خداوند در غیر این صورت , از آنها محقق نمی شود . ۲ - اهل بحث و تحقیق به روشنی می دانند که شیعه در تدوین علوم اسلامی از دیگران پیشقدم تر بوده است زیرا در عصر نخستین , غیر از علی (ع) و شیعیان دانشمندش کسی تصدی این کار را به عهده نگرفت (۷) . و شاید سر این مطلب , همان اختلاف صحابه بود که نوشتن علوم مباح است یانه ؟ - چنانکه عسقلانی در مقدمه فتح الباری و دیگران نیز نقل کرده اندکه : - عمر بن خطاب و عده ای دیگر نوشتن آن را خوشایندشان نبود , از ترس اینکه احادیث با قرآن مخلوط گردد (۸) , اما امام علی (ع) و فرزندو جانشینش امام مجتبی (ع) و گروهی از صحابه , آن را مباح می شمردند . اوضاع , بر همین حال بود , ۰۰۰ تا اینکه در قرن دوم , اواخر عصر تابعین , اجماع بر اباحه آن , مقرر گشت و بر مباح بودن آن , اتفاق نظر پیدانمودند . و این هنگام بود که ابن جریح کتاب تاریخ خود را به نقل از مجاهد و عطاء تالیف نمود که این , نخستین کتابی است که از طریق غیرشیعه در اسلام نوشته شده است . و پس

از آن کتاب معتمر بن راشد صنعانی در یمن نوشته شده و سپس کتاب موطا مالك می باشد . در مقدمه الباری آمده که ربیع بن صبیح نخستین کسی است که نوشته ای را جمع آوری کرده است , وی درآخر عصر تابعین می زیسته است . به هر حال , اجماع منعقد است که غیر از شیعه , مسلمانان دیگر , در عصرنخست تالیفی نداشته اند (۹) . اما علی (ع) و شیعیانش در همان عصر اول متصدی این کار شدند . و نخستین چیزی که امیرمومنان (ع) تدوین و جمع آوری نمود قرآن بود زیرا او پس از فراغ از تجهیز و دفن پیامبر (ص) , سوگند یاد کرد که جز برای نماز , عبا بردوش ننهد تا قرآن را جمع نماید . و آن را به ترتیب نزول جمع آوری نمود . و در , آن به عام و خاص , مطلق و مقید , محکم و متشابه , ناسخ و منسوخ , واجبات و آنچه ترکش جائز است , سنن و آدابش اشاره فرمود . و ضمنا اسباب نزول آیات را نیز آورد و بعضی از مطالب که ازجهاتی مشکل بود توضیح داد . ابن سیرین همواره می گفت :اگر به آن قرآن دست می یافتم , به علوم واقعی دست یافته بودم (۱۰) . البته افراد دیگری از قراء صحابه تصمیم بر جمع قرآن گرفتند امانتوانستند آن را بر طبق نزول جمع نمایند . و مقدورشان نشد که هیچکدام ازمطالب و رموزی که به آن اشاره کردیم , در آن بیاورند (۱۱) . بنابراین , قرآنی که

امـام علی (ع) جمع آوری نموده به تفسـير بيشترشـباهت دارد . پس از فراغت از جمع قرآن , كتـابی را برای فاطمه زهراء (ع) تاليف فرمودكه نزد فرزندان پاک آن بانوی بزرگ , مصحف فاطمه (ع) معروف گرديد . اين كتاب , متضمن حكمتها , امثال , مواعظ و پندهای عبرت آميز , اخبار و مطالب نمونه ای بود كه موجب تسلی آنحضرت در برابر مرگ پدرش رسول خدا(ص) می شد (١٢) . سـپس كتابی درباره ديات (ديه هائی كه در اثر ضرب و جرح و قتلها بايدپرداخت) تاليف فرمود و نام آن را صحيفه گذارد . اين كتاب را ابن سـعد در آخر كتاب معروف خود الجامع - با اسناد به اميرمومنان (ع) آورده است . بخاری و مسـلم متذكر اين صـحيفه می شوند و در چند مورد از صحيح خود ,مطالبی از آن نقل می كنند . و احمد بن حنبل در مسند از اين صحيفه فراوان نقل كرده است (١٣) . و در روايتی از صفار از عبدالملک آمده كه ابوجعفر (ع) , كتاب علی را خواست و جعفر (ع) برايش آورد , آن كتاب پيچيـده شـده و به ضـخامت ران يک انسان بود ٠٠٠ امام ابوجعفر (ع) فرمود : سوگنـد به خـدا اين , خطعلی و املاء رسول خدا (ص) است (١۴) . گروهی از شـيعيان به اميرمومنان (ع) اقتدا نموده و در همان عصـر , مشغول تاليف شدند . از جمله - چنانكه ابن شهر آشوب گفته - سلمان و ابوذر می باشند . وی می گويد :

نخستین کسی که در اسلام کتاب نوشت علی بن ابی طالب (ع) بود , آنگاه سلمان فارسی و سپس ابوذر (۱۵) . و نفر بعد , ابورافع , آزاد شده رسول خدا (ص) و رئیس بیت المال امیرمومنان (ع) که از خواص دوستان امام و آشنای به شان آنحضرت بود . وی کتاب سنن , احکام وقضایا را از احادیث علی (ع) گرد آورده بود . این کتاب , در پیشگاه اسلاف ما دارای مقامی بلند و عظیم بود , که اصحاب ما آن را به طرق خود به او اسناددادہ اند (۱۶) . یکی دیگر از اینان , علی بن ابی رافع می باشد . وی - چنانکه در شرح حالش درکتاب الاصابه آمده است - عصر پیامبر (ص) به دنیا آمده و پیامبر (ص) وی را علی نام گذارده است . وی کتابی در فنون فقه - طبق مذهب اهلبیت (ع) -دارد . ائمه (علیهم السلام) این کتاب را بزرگ می داشتند و شیعان خویش را به آن اجماع می دادند (۱۷) . یکی دیگر از این گروه , عبیداللّه بن ابی رافع - نویسنده و دوستدار علی (ع) - است . ابن حجر وی را در قسمت اول کتاب الاصابه به نام عبیداللّه بن اسلم آورده , زیرا نام پدرش اسلم بوده است . عبیداللّه کتابی را درباره آندسته از اصحاب پیامبر (ص) که در جنگ صفین حضوریافته اند تالیف نموده است . ابن حجر در الاصابه فراوان از این کتاب نقل می کند (۱۸) . از این گروه , ربیعه

بن سمیع را باید نام برد . او کتابی درباره زکات حیوانات دارد . احادیث آن , احادیثی است که علی (ع) از رسول خدا (ص) نقل نموده است (۱۹) . از این گروه , باید عبداللّه بن حر فارسی را برشمرد . او کتابی در حدیث دارد . در این کتاب , احادیثی که علی (ع) از رسول خدا (ص) نقل نموده ,جمع آوری کرده است (۲۰) . از این افراد , اصبغ بن نباته - یار پاکباخته امیرمومنان (ع) و ازپیوستگان سخت به آن حضرت - می باشد . همو که عهد نامه مالك اشتر و وصیت امام علی (ع) به فرزندش محمد را نقل نموده است . اصحاب ما , این دو را با سند صحیح از نامبرده نقل می نمایند (۲۱) . از جمله این افراد , سلیم بن قیس هلالی - یار امیرمومنان (ع) - است . سلیم از امام (ع) و از سلمان فارسی نقل حدیث نموده . وی کتابی درباره امامت دارد که امام محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب الغیبه از آن نام برده و گفته است : در این حقیقت بین تمام دانشمندان و علمای شیعه و ناقلان حدیث , گفتگوئی نیست که کتاب سلیم بن قیس یکی از کتب اصلی است که حاملان علم و راویان احادیث اهلبیت (ع) - از همان قدیم الایام - آن را نقل نموده و مورد اعتمادشان بوده است . این کتاب , یکی از همان کتابهای اصلی است که شیعه به آن مراجعه می کندو مورد اعتمادش می باشد (۲۲)

. در مورد افرادی که در آن عصر , دارای کتاب بوده اند , عده ای از اصحاب ما , جمع آوری نامهایشان را به عهده گرفته اند و در این زمینه تالیفاتی دارند . کسانی که خواهان آن هستند به کتابهای فهرست و رجال مراجعه می نمایند (۲۳) . ۳ - اما مولفان پیشین ما , در طبقه دوم - یعنی در بین تابعین - , بایداعتراف کنیم که اکنون برای ما میسور نیست که بتوانیم آنها را برشماریم ; و مدرک و مرجع برای شناسائی آنها و شناسائی نوشته های آنان و اسناد آن نوشته ها - به طورتفصیل - همان کتابهای فهرست علمای ما و نوشته های آنها در شرح حال رجال است (۲۴) . در عصر این طبقه , نور اهلبیت (ع) درخشش نمود , در حالی که پیشتر با ابرهای تیره ستم ستمگران پوشیده بود . و این درخشش به این خاطر بود که فاجعه طف (نبرد خونین کربلا) دشمنان آل محمد (ص) را مفتضح ساخت آنها را از چشم افراد عاقل و آگاه انداخت توجه محققان را به مصائب اهلبیت (ع) جلب نمود , توجه به مصائبی که از زمان فقدان رسول خدا (ص) شروع شده بود . این فاجعه - با همان کوبندگیش - مردم را ناچار ساخت تا درباره اساس این مصیبت به بحث و کاوش پردازند آنها را واداشت تا از ریشه ها و اسباب آن جستجو به عمل آورند , که بالاخره بذر و نهالهای آن را شناختند , و متوجه شدند که این مصائب از کجا شروع شده

است . بدین خاطر بود که مسلمانانی که رگ مردانگی در بدنشان بود , برای حفظ مقام اهلبیت (ع) و یاری آنها به پاخاستند , چرا که فطرت و سرشت بشری علاقه مند به یاری مظلوم است و از ستمگرو ظالم متنفر . گویا مسلمانان , پس از این فاجعه , در دوره ای جدید قرار گرفتند لذا , به موالات و دوستی امام علی بن الحسین زین العابدین (ع) پرداختند و برای آگاهی از اصول و فروع دین به او پیوستند . همچنین در تمام مطالبی که از قرآن وسنت گرفته می شود , یعنی سائر فنون اسلامی , به او مراجعه نمودند و پس ازاو به فرزندش امام باقر (ع) روی آوردند . لذا , اصحاب این دو امام (امام سجاد ع و امام باقر ع) - که از اسلاف شیعه به شمار می آیند - هزاران نفربودند که شمارش آنها ممکن نیست . اما کسانی که نامهای آنها و شرح حالشان درکتابهای رجال آمده , یعنی آنها که از علمای اصحاب به شمار می آمدندقریب چهار هزار نفرند و تعداد کتابهائی که نوشته اند ده هزار یا بیشترمی باشد . این کتابها را هر کدام از اصحاب ما , از نسل پیش از خود , با اسنادصحیح نقل نموده اند . گروهی از اعلام این جمعیت به خدمت این دو امام و به خدمت امام صادق (ع) فائزشده اند و حظ و بهره کامل برای کسانی از اینان بود که از پیمانه پری از دانش وعمل برخوردار گردیدند . یکی از این جمعیت , ابوسعید ابان

بن تغلب بن ریاح جریری است . همان کس که هم به قرآن وارد بود , هم فقیه , هم محدث , هم مفسر و هم آگاه از علم اصول یعنی , همان لغوی مشهور . او از موثق ترین مردم بود . هر سه امام (علیهم السلام) را ملاقات نموده و دانش فراوان و احادیث بسیاری را از آنان فراگرفته و نقل نموده است . همین بس که بدانی , او تنها از امام صادق (ع) - آنطور که میرزا محمد (دانشمندمعروف علم رجال) در کتاب منهج المقال در شرح حال ابان با اسناد به ابان بن عثمان از امام صادق (ع) آورده - سی هزار حدیث نقل کرده است (۲۵) . وی در پیشگاه این امامان (علیهم السلام) دارای سابقه درخشان و مقامی بلنداست

پاسخ(قسمت دوم)

می بینیم امام محمد باقر (ع) - در آن هنگامی که هر دو در مدینه هستند - به او می فرماید : اجلس فی المسجد و افت الناس فانی احب ان یری فی شیعتی مثلك (در مسجد بنشین و برای مردم فتوا بده که من دوست دارم در شیعیانم مثل تو دیده شود (۲۶) . و امام صادق (ع) به او فرموده : ناظر اهل المدینه فانی احب ان یکون مثلك من رواتی و رجالی (با اهل مدینه بحث کن من دوست دارم مانند توئی از راویان حدیث و رجالم به شمارآیند (۲۷)) ابان هنگامی که وارد مدینه می شد , به او توجه می کردند , از گرد علمای دیگر- که جلسات د داشتند فاصله

- می گرفتند و ستون مخصوص پیامبر (ص) را درمسجد برای او خالی و مهیا می نمودند . امام صادق (ع) به سلیم بن ابی حبه فرمود : پیش ابان برو که از من احادیث فراوان شنیده است ; آنچه او برای تو نقل نمود , تو شخصا می توانی از زبان من نقل کنی . (۲۸) و نیز آنحضرت به ابان بن عثمان فرمود : ابان بن تغلب سی هزار حدیث از من روایت کرده تو هم آنها را فراگیر و از او نقل کن (۲۹)و هرگاه بر امام صادق (ع) وارد می شد , آن حضرت با وی مصافحه و معانقه می نمود و دستور می داد بالش و پشتی برای او بگذارند و خود , درست روبروی اومی نشست (۳۰) . هنگامی که مرگ او را به امام (ع) گزارش کردند , فرمود : اما واللّه لقداوجع قلبی موت ابان (سوگند به خدا مرگ ابان , قلب مرا درد آورد . (۳۱)) ابان در سال ۱۴۱ هجری قمری , چشم از جهان فروبست . (۳۲) ابان از انس بن مالک , اعمش , محمد بن منکدر , سماک بن حرب , ابراهیم نخعی , فضیل بن عمرو , و حکم روایاتی نقل کرده . و مسلم و اصحابش سنن اربعه - ابوداود , ترمذی , نسائی و ابن ماجه - به احادیث او استدلال نموده اند (۳۳) . و اگر بخاری از او نقل حدیث نکرده , به او زیانی وارد نمی سازد زیرا وی به ائمه اهلبیت یعنی امام صادق , امام کاظم , امام

رضـا , امـام جواد و امـام حسن عسـكرى (عليهم السـلام) اقتـدا كرده است و بخارى ازاين بزرگواران نيز روايتى نقل ننموده , بلكه از سـبط اكبر , سـيد جوانـان اهل بهشت امام حسن مجتبى (ع) نيز چيزى نياورده است . بلى او از مروان بن حكم , عمران بن حطـان , عكرمه بربرى و از امثال اينان نقل خبر نموده است (۳۴)- انا للّه و انا اليه راجعون . ابان نوشـته هاى پر ارزشى دارد كه مى توان تفسـير غريب القرآن را از آنهابه شـمار آورد , كه در آن براى استشهاد درباره كلماتى كه در قرآن آمده - ازجنبه هاى ادبى آن - از اشـعار عرب گواه فراوان اقامه كرده است (۳۵) . عبدالرحمان بن محمد ازدى كوفى بعدا آمده و كتاب ابان و كتاب محمـد بن سائب كلبى و كتاب ابن روق , عطيه بن حارث را جمع كرده , و همه را يك كتاب قرار داده است , سـپس موارد اختلاـف و اتفـاق آنهـا را توضـيح داده است . بنـابراين ,گـاهى كتـاب ابان به تنهائى مشاهـده مى شود و گاهى همراه با كتـابى ديگر واين , به خـاطر همان كارى است كه عبـدالرحمان انجام داده است . اصـحاب ما , هر كـدام از اين دو كتاب را با سنـد معتبر و از طرق مختلف نقـل كرده انـد . ابـان دو كتـاب ديگر به نام الفضائل و صـفين نيز دارد . و او داراى يك اصل نيز هست يعنى , يكى از همان چهارصد اصل يا چهار صد كتابى كه به اصول اربعماه معروف است , كه مورد اعتماد و

مراجعه شیعه در احکام شرعی می باشدتمام کتابهای وی با اسناد از او نقل شده که تفصیل آن را باید در کتب رجال خواند (۳۶) . از این گروه , ابوحمزه ثمالی , ثابت بن دینار را باید نام برد . وی ازافراد موثق و بزرگان پیشینیان شیعه به حساب می آید . او از امام زین العابدین , از امام باقر و از امام صادق (علیهم السلام) علم فراگرفته , سخت به آنها پیوسته و در پیشگاه آنها مقرب بوده است (۳۷) . امام صادق (ع) او را چنین ستوده است : ابوحمزه در زمان خود , همچون سلمان فارسی در زمانش می باشد . (۳۸) و امام رضا (ع) درباره اش فرموده : ابوحمزه در زمان خود , همچون لقمان درزمان خویش است (۳۹) وی کتابی در تفسیر قرآن دارد که امام طبرسی در تفسیر مجمع البیان از او نقل می کند (۴۰) . و نیز کتابی به نام النوادر و کتابی در زهد دارد . کتاب رساله الحقوق را او از امام زین العابدین (ع) روایت کرده است (۴۱) . دعای سحر ماه رمضان آنحضرت را نیز او نقل نموده که از خورشید وماه درخشندگیش بیشتر است . وی از انس و شعبی نقل روایت نموده , و از طرفی وکیع , ابونعیم , و عده ای دیگر از این طبقه - چه از شیعه و چه دیگران - از او نقل حدیث نموده اند (۴۲) . قهرمانان علمی دیگری وجود دارند که به خدمت امام سجاد (ع) مشرف نشده اند ولی محضر امام باقر و

امام صادق (علیهماالسلام) را درک کرده اند . از این جمعیتند : ابوالقاسم برید بن معاویه عجلی , ابوبصیر لیث بن مرادبختری مرادی , ابوالحسن زراره بن اعین , ابوجعفر محمد بن مسلم بن رباح کوفی طائفی ثقفی ۰۰۰ و گروهی دیگر از اعلام و نشانه های هدایت و چراغهای تاریکی , که مقام , گنجایش استقصاء آنها را ندارد (۴۳) . ولی این چهار نفر , به آنچنان مرتبه ای نائل شده اند , به پیمانه پری دست یافته اند , و به مقام بلندی رسیده اند که امام صادق (ع) هنگامی که آنان رایاد کرد , درباره شان فرمود : هولاء امناء اللّه علی حلاله و حرامه (اینان امینان خداوند بر حلال و حرامش هستند (۴۴))و نیز فرمود : ما اجد احدا احیی ذکرنا الا زراره , و ابوبصیر لیث , و محمد بن مسلم , و برید , و لولا هولاء ما کان احد یستنبط هذا . (من احدی را نیافتم که یاد ما را زنده بدارد جز زراره , ابوبصیرلیث , محمد بن مسلم , و برید . و اگر اینها نبودند , احکام را کسی استنباط نمی کرد .)سپس درباره آنان فرمود : هولاء حفاظ الدین , و امناء ابی علی حلال اللّه وو حرامه , و هم السابقون الینا فی الدنیا و السابقون الینا فی الاخره . (اینان , حفاظ دین , امینان پدرم بر حلال و حرام خدا , و سبقت جویان به ما دردنیا و سبقت گیرندگان به سوی ما در آخرت هستند .) (۴۵)باز امام (ع)

فرمود : خاشعان را به بهشت بشارت ده سپس نام این چهارنفر را برد (۴۶) . و در سخنی طولانی , که آنان را در آن یاد نمود , فرمود : پدرم آنها را در حلال و حرام خدا امین می شـمرد ; آنها ظرف دانشـش بودند ; و همینگونه امروز , آنها رازداران من هسـتند . آنها اصـحاب راستین پدرم , و سـتارگان درخشـنده در میان شـیعیان من , هم در حال زندگی و هم پس از مرگ می باشـند . به وسـیله اینـان , خداونـد هربـدعتی را برملاـ می کنـد و از بین می برد . اینان , نقشه های باطل کاران را از این دین , برطرف و نقش بر آب می کننـد , و تفسـیر و تاویـل کسانی را که درباره امامان غلو می کننـد , از بین می برنـد (۴۷) . ۰۰۰ و سخنـان پر ارج دیگری از این امـام (ع) دربـاره این افراد , که فضـل ,کرامت و ولاـیت آنها را ثابت می سازد ۰۰۰ که عبارتی گنجـایش بیان آنها را نـدارد . در ایام حیات امام صادق (ع) آنقـدر علم منتشـر شـد که بالاتر از آن تصورنمی رفت و شـیعیان پدرش از تمام اماکن به سـرعت به او روی آوردند ; آنحضرت نیزبا آغوش باز از آنان استقبال کرد ; و با آنان مانوس گردید ; و از هیچ تلاشی درآگاه ساختن آنان خودداری نکرد ; و ذره ای از امکانات خویش , در راه آشنائیها ازاسرار علوم , از آنان دریغ نفرمود اسرار علوم , دقایق و ریزه کاریهای حکمت و حقایق امور را تعلیمشان

داد . ابوالفتح شهرستانی در کتاب خود الملل و النحل - در آنجا که از امام صادق (ع) نام می برد - به این معنی اعتراف کرده , گفته است : او دارای علوم فراوان در دین , ادب کاملی در حکمت , زهـدی بالغ در دنیا , وورع تامی در برابر شـهوات بود . سپس اضافه می کند : او مدتی در مدینه ,شـیعیان منسوب به خود را از علوم بهره مند می ساخت و بر دوسـتانش باران اسـرارو رموز علوم می بارید . (۴۸) جمع زیادی و گروه کثیری از اصـحاب امام صادق (ع) مقام علم و عمل خود را به آنچنان مرحله ای از بروز رسانیدند که خود , جزو پیشوایان هدایت , چراغهای تاریکی , دریاهای دانش , و سـتارگان روشنی بخش و رهنما قرار گرفتند . از این عده , آنها که نام و شرح حالشان در کتابهای تراجم و رجال آمده , چهار هزار به شمار می آیند . اینان از اهـل عراق , حجـاز , فـا و سوریه می باشـند , و دارای مصـنفات و کتابهائی هسـتند که در نزد شـیعه معروف و مشـهور است و اصول اربعماه از میان نوشـته های همین افراد , برگزیـده شـده است . اصول اربعماه چهارصـد کتاب است که چهارصـد نفر از اصـحاب و شاگردان آن حضـرت نوشـته اند . در آنها فتاوای امام صادق (ع) آمده است و مدار علم و عمل پس از آنحضرت قرار گرفته است . سپس گروهی از اعلام امت , و وکلای ائمه , آنها راتلخیص نموده , و در کتابهای خاصی یکجا

گرد آوردند , تا بر طالبان آسان شود وزودتر به خواسته های خود برسند . از میان این کتابهای جمع آوری شده کتب اربعه بهترین است که از صدر اول ۰۰۰ تا هم اکنون , مرجع و مدرک شیعه اثناعشری در اصول دین و فروع آن بوده است . کتب اربعه عبارتند از : کافی , تهذیب , استبصار و من لایحضره الفقیه (۴۹) . این کتابها متواتر هستند و صحت مضامین آنها (که ازاین نویسندگان بوده و دست تحریف در آنها دخالت نداشته) قطعی است . از این میان , کتاب کافی از بقیه قدیمی تر , با عظمت تر , احسن و متقن تراست . در این کتاب ۱۶۱۹۹ حدیث , موجود است . یعنی , بیش از صحاح سته (کتابهای ششگانه اهل تسنن) حدیث دارد - چنانکه مرحوم شهید در کتاب ذکری (۵۰) و عده ای دیگر از اعلام , تصریح نموده اند . هشام بن حکم - از اصحاب امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) - کتابهای فراوانی نوشته که ۲۹ کتابش معروف است . این ۲۹ کتاب را اصحاب ما , با سند ,از خود وی نقل کرده اند (۵۱) . کتابهای هشام بن حکم کتابهائی بس مفید و در روشنی بیان و درخشندگی استدلالاتش تلالو خاصی دارد . این کتابها درباره اصول و فروع دین , در توحید و فلسفه عقلی ورد بر تمام زنادقه , ملحدان , طبیعی مسلکها , معتقدان به قضا و قدر , جبریها ,غلو کنندگان درباره علی (ع) و اهلبیت , رد بر خوارج و ناصبیها

, رد برمنکران وصایت علی (ع) و ائمه پس از او , و در رد بر مبارزه کننـدگان با آن حضـرت - یعنی کسانی که قائل به جواز تقدم مفضول بر فاضل هسـتند - و غیراز این گروهها , بحث و اسـتدلال و تحقق می کند . هشام در میان مردم قرن دوم در علم کلاـم , حکمت الهی , و سـائر علوم و فنون پیشـگام بوده است . او از کسانی است که علم کلام در مورد امامت را شـکافت و حقیقت درون آن را آشـکار نموده , و مـذهب را با دقت و نظر و تفکر , مهذب ساخت (۵۲) . او از امـام صادق و امام کاظم (علیهاالسـلام) حدیث نقل می کند و درپیشـگاه آنان مقام و منزلتی داشته که در توصیف نمی گنجد . وی از ناحیه آنها طوری سـتوده شـده که ارزش و قـدرش را در ملاـ اعلی بالاـ می برد . او در آغـاز از جهمیه (یکی از فرقه هـای گمراه) بـود ولی در ملاقـات بـا امـام صـادق (ع) هـدایت یـافت و به او ملحق گردیـد . وی پس از آنحضـرت به امـام کاظم (ع) پیوست و بر همه اصـحاب این دو بزرگوار , فائق آمد . در عصـر امام کاظم , امام رضا , امام جواد , امام هادی و امام عسـکری (علیهم السلام) تالیفات بسـیار و کتابهای فراوانی نوشـته شـد . و راویانی که از آنها مسـتقلا و یا از شاگردان آنها روایت می کردند در شـهرها منتشر شدند ;بازوی توانای اجتهاد را آنچنان در تحقیق گرفتند که

آن را خسته نمودند ; دامن تلاش و رنج و جدیت را به کمر زدند ; در دریای علوم فرو رفتند ; و در اعماق اسرارآن به غواصی پرداختند ; مسائل آن را احصاء نموده , و حقائق آن را از نادرستیهاجدا ساختند ; در تدوین مباحث و فنون مختلف از هیچ کوششی باز نایستادند ; و درجمع آوری معارف پراکنده از به کار انداختن هیچ امکانی دریغ ننمودند . محقق - که خدا مقامش را بالا برد - در کتاب معتبر می گوید : در میان شاگردان امام جواد (ع) فضلائی وجود داشته اند همچون حسین بن سعید ,برادرش حسن , احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی , احمد بن محمد بن خالدبرقی , شاذان , ابوالفضل العمی , ایوب بن نوح , احمد بن محمدبن عیسی و غیر از اینها که تعداد و شمارش آنها به طول می انجامد . محقق اضافه می کند : کتابهای آنها - که تا هم اکنون بین ما رواج دارد -دلالت بر علم و دانش فراوان آنها می کند (۵۳) . کافی است بدانی که کتابهای برقی از یکصد کتاب متجاوز است (۵۴) . بزنطی کتاب بزرگی دارد که به جامع بزنطی معروف است . و حسین بن سعید ۳۰ کتاب نوشته است (۵۵) . امکان ندارد در اینجا تمام آنچه شاگردان این امامان (ع) - که از فرزندان امام صادق (ع) هستند - تالیف کرده اند , احصاء کرد . لذا , شما را به کتابهای تراجم (شرح حال راویان) و فهرست ها ارجاع می دهم (۵۶) . لطفادر آن کتابها

, برای آگاهی بیشتر , به شرح حال این افراد , مراجعه فرمایید : محمد بن سنان , علی بن مهزیار , حسن بن محبوب , حسن بن محمد بن سماعه , صفوان بن یحیی , علی بن یقطین , علی بن فضال , عبدالرحمان بن نجران , فضل بن شاذان - که دارای ۲۰۰ کتاب است - , محمد بن مسعود عیاشی - که بیش از ۲۰۰ تالیف دارد - , محمد بن ابی عمیر , احمد بن محمد بن عیسی - که خود , از ۱۰۰ نفر از اصحاب امام صادق (ع) نقل روایت می کند - , محمد بن علی بن محبوب , طلحه بن طلحه بن زید , عمار بن موسی ساباطی , علی بن نعمان , حسین بن عبداللّه , احمد بن عبداللّه بن مهران - که به ابن خانه معروف است - , صدقه بن منذرقمی , عبیداللّه بن علی حلبی - که کتاب خویش را به امام صادق (ع) عرضه داشت و امام آن را صحیح دانست و به نیکی یاد نمود و فرمود : آیا برای اینان (اهل تسنن) مثل این , کتاب می بینی ؟ (۶۰) - , ابوعمرو طبیب , عبداللّه بن سعید - که کتاب خویش را به امام رضا (ع) عرضه نمود - و یونس بن عبدالرحمن که او نیز کتاب خویش را بر امام حسن عسکری (ع) عرضه داشت (۶۱) . کسی که در شرح حال پیشینیان شیعه تتبع کند اصحاب هر کدام از ائمه نهگانه از اولاد حسین (ع) را بررسی نماید تالیفات آنها

در همان عصر ائمه را احصاء نماید وضع کسانی که این کتابها را از آنها روایت کرده اند مورد مطالعه قرار دهد -یعنی , وضع همانها که حامل احادیث آل محمد (ص) در مورد اصول و فروع بودند , که هزاران نفرند سپس به جمع آوری و دقت در شرح حال حاملان این علوم در هر طبقه بپردازد - که این علوم را هر طبقه از طبقه دیگر و دست به دست از زمان ائمه معصومین (ع) ۰۰۰ تابه امروز گرفته اند برای او قطع حاصل می شود که :مذهب ائمه اهلبیت (ع) متواتر است . و تردیدی نمی کند که : فروع و اصول و آنچه ما به آن معتقدیم , از خاندان رسول خدا (ص) گرفته شده است . و این حقیقت را جز شخص معاند , لجوج , و کسی که نمی خواهد حق راپذیرد , و یا شخصی جاهل کودن , انکار نمی کند .

آیا شیعه منکر ختم نبوت است ؟

پرسش

آیا شیعه منکر ختم نبوت است ؟

پاسخ

یکی از ارکان اعتقادی پیروان ادیان الهی اعتقاد به نبوت است (۱) که بشر ازبدو خلقت همواره از این نعمت بهره مند بوده است , تا اینکه پیامبر گرامی اسلام (ص)به عنوان آخرین سفیر و فرستاده الهی مامور ابلاغ پیام آسمانی قرآن گردید و دین اسلام را به عنوان جامع ترین و کامل ترین برنامه هدایت و تامین کننده سعادت بشردر تمام اعصار و دورانها به ارمغان آورد. و هرکس با اقرار به وحدانیت خداوندسبحان و رسالت آن حضرت , پیرو دین و شریعت او شمرده می شود و به فتوای همه فرق اسلامی مسلمان محسوب می گردد.(۲) اقرار به رسالت نبی مکرم اسلام (ص) عین اعتراف به خاتمیت رسالت آن حضرت می باشد, زیرا اقرار و اعتراف به نبوت پیامبر عظیم الشان اسلام (ص) به معنای پذیرفتن آیین و شریعتی است که از جانب خداوند به وسیله آن حضرت وارد شده است و یکی از مسلمات شریعت اسلام اعتقاد و التزام به خاتمیت رسالت پیامبر گرامی (ص) است که قرآن آن را به صراحت و پیامبر گرامی اسلام را به عنوان خاتم الانبیا معرفی کرده است : ((ما کان ابا احد من رجالکم و لکن رسول اللّه و خاتم النبیین و کان اللّه بکل شی علیما))(۳)پس هر کس دین اسلام را پذیرفته , خاتمیت نبوت و مسدود شدن باب رسالت را نیز معتقدگشته است , زیرا اعتقاد به اسلام مستلزم پذیرش ختم نبوت است , و بدون پذیرش ختم نبوت , اسلام محقق نخواهد شد.بنابراین , شیعه با اقرار و اعتقاد و التزام

به شـهادتین مسـلمان بودن خود رااثبات می کند و پیامبر گرامی اسلام (ص) را به عنوان خاتم الانبیا, دین او را خاتم الادیان و کتابش را نیز ناسـخ همه کتب آسـمانی می داند و مانند سایر مسـلمانان خودرا پیرو آیین و شـریعت جهانی اسـلام و مکلف به انجام فرائض آن دین می دانـد و به مسـلمانی خویش افتخار می نمایـد. البته نه تنها شـیعه خود را مسـلمان می دانـد, بلکه سایر فرق اسـلامی نیز شـیعه را مسـلمان دانسـته و پیروی و عمل بر طبق فتوای فقهای شـیعه را جایز دانسـته اند و شیخ محمود شلتوت رئیس دانشـگاه الازهر فتوا داد که اگرچنانچه پیروان یکی از مـذاهب اربعه اهل سـنت , شـیعه شده و به فقه شـیعه عمل نمایند, عمـل آنهـا مجزی است و هماننـد آن است که مـالکی از فقه حنفی متابعت نمایـدو یا بالعکس .(۴)یکی از اعتقادات شـیعه آن است که برای اجرای دسـتورات اسلام در جامعه پس ازپیامبر(ص) نیاز به رهبری است که باید به وسیله شخص پیامبر(ص) به مردم معرفی شده باشد. در اینجا به پاره ای از سـخنان گهربار پیامبر گرامی اسـلام که علی (ع) راامام , رهبر و جانشین پس از خود معرفی می کنـد, اشـاره می کنیم :پیامبر گرامی اسـلام در حـدیثی خطاب به علی بن ابیطالب (ع) می فرمایـد: ((انت منی بمنزله هارون من موسـی الا انه لا نبی بعـدی , (۵) جایگاه تو یا علی نسـبت به من مانند جایگاه هارون نسـبت به موسـی است , یعنی همان گونه که هارون وصی و جانشین حضرت موسی بود, تو نیز جانشین من هستی

, بـا این تفـاوت که پس از من پیـامبری نخواهـد آمـد)).نیز در جریان غـدیر خم که پیامبر(ص) علی (ع) را به عنوان جانشـین خویش معرفی نمود, فرمودنـد: ((الا ـ فلیبلغ شاهـدکم غـائبکم لا ـ نـبی بعـدی))(۶) پیـامبر پس از آنکـه حضـرت علی (ع) را درحضـور مردم به جانشـینی منصوب کرد, فرمودنـد که شاهـدان به غایبـان ابلا ـغ کننـد که پس از من پیـامبری نخواهـد آمـد. پیـامبر(ص) درحـالی که جانشـین خـود رامعرفی نمود, ختم نبوت را نیز گوشـزد کرده , تـا کسـی تصور نکنـد که بـاب نبوت همچنـان بـاز است .شـیعه همچنـان که صـدر جمله را معتقـد است , به مفـاد ذیل جمله نیز که ختم نبوت است , معتقـد است و پیامبر را خاتم پیامبران الهی می داند و علمای شـیعه همواره بر ختم نبوت تاکید داشـته و در کتب خویش ختم نبوت را یکی از ضروریات دین اسـلام شـمرده و منکر ختم نبوت را کافر دانسـته اند و بسـیاری از علمای درباره ختم نبوت کتاب مستقل نوشته انـد.امام صادق (ع) می فرمایـد: ((ان اللّه ختم نبیکم النبیین فلا نبی بعـده ابـدا و ختم بکتابکم الکتب فلا کتاب بعـده ابـدا,(۷) خداوند سـبحان به وسیله نبی شما پیامبراسلام سلسله نبوت را ختم نمود و تا ابد پیامبری بعد از آن حضرت نمی آید و به وسیله کتاب شما, یعنی قرآن مجید باب نزول کتاب آسمانی را نیز بست و پس از قرآن تا ابد, کتاب وحیانی نخواهد آمد.نتیجه آنکه : امامان معصوم (ع) همواره بر ختم نبوت تاکید داشته اند و علمای شیعه نیز به پیروی از آنان مبلغ ختم نبوت بوده

و منکر آن را کافر دانسته انـد.همچنین اعتقادات شـیعه مورد احترام سایر مسـلمانان بوده , تا جایی که علمای اهل سـنت شـیعه شدن و عمل به فتوای علمای شیعه را جایز دانسته اند.

نظر «شیعه» در مورد «اختیار» چیست؟

پرسش

نظر «شیعه» در مورد «اختیار» چیست؟

پاسخ

در مکتب شـیعی هرگز «اختیار» به صورت «تفویض» و واگذاری که نوعی سلب اختیار از ذات حق و نوعی استقلال در فاعلیّت و نوعی خـداگونگی برای انسان است که طبعاً ملازم با شـرک است، تفسـیر نشـد. در این مکتب، برای اولین بار ائمه اطهار(ع) که الهـام بخش این مکتب بودنـد اصـل «اَمْرٌ بَیْنَ الْـاَمْریْنِ» را طرح کردنـد و این جمله، معروف و مشـهور شـد که: «لا جَبْرَ وَ لا تَفْویضَ بَلْ اَمْرٌ بَیْنَ الْاَمْریْنِ»

آیا این نظر که ریشه اختلاف در مسأله «عدل» و دیگر مسائل، نیاز اقتصادی و مادی است، درست است؟

پرسش

آیا این نظر که ریشه اختلاف در مسأله «عدل» و دیگر مسائل، نیاز اقتصادی و مادی است، درست است؟

پاسخ

خیر، اینگونه توجیه تاریخ، یکسونگری است. شک ندارد که نیاز مادی، یک عامل بسـیار مهم و اساسـی در گرایشـهای انسان است و احیانـاً جـای پـایی از علـل اقتصادی نیز در جبهه گیریهای فکری و اجتماعی و سیاسـی اسـلامی می توان یافت. اما نمی توان همه جـاذبه هـایی که انسـان را احـاطه کرده و تحت نفوذ قرار می دهـد و همه عوامل اصـلی و اساسـی ای را که در بافت تاریـخ انسان مؤثر است، در نیازهای اقتصادی خلاصه کرد؛ و شایـد هنوز زود است که درباره مجموع عوامل اساسـی حاکم بر زنـدگی فردی و اجتماعی انسان، اظهار نظر قاطع بشود. قـدر مسـلم این است که نیازهای مادی را به عنوان نیاز اصـلی منحصـر نتوان مورد قبول قرار داد.

چگونه بـا این قالبها و معیارها می توان توجیه کرد که مثلاً چرا مأمون و معتصم و واثق بشـدت طرفـدار مکتب اعتزال می شوند واصـل عـدل را می پذیرنـد و در مقابـل، متوکـل که وابسته به همان طبقه و همان گروه و همان خون بود، گرایشـی در جهت

مخالف پیدا می کند و با طرفداران عدل همان را می کند که اسلافش با مخالفان عدل کردند.

یا مثلاً ـ چگونه می توان فکر صاحب بن عُبّاد را که یکی از برخوردارترین و متنّعم ترین مردم جهان بود در حمایت شدید از اصل عدل توجیه کرد، در صورتی که اکثریت قریب به اتفاق علمای مرحوم زمان او منکر این اصل بودند و عقیده اشعری داشتند.

صاحب بن عُبّاد وزیر برخورداری است و از این نظر کمتر نظیر دارد. او اولاً برخلاف اکثر وزرا که سری سالم به

گور نمی برند و عاقبت مغضوب بالاتر از خود می گردند، تا آخر عمر وزیر باقی ماند و تشییع جنازه تاریخی کم نظیری چه از نظر کمیت و چه از نظر کیفیت از او شد.

ابن خَلِّکان می گوید:

«هیچکس مانند صاحب بن عبّاد خوشبختی و خوش شانسی زمان حیات و بعد از ممات را توأم با یکدیگر جمع نکرد».

صاحب بن عباد که هم وزیر بود وهم عالم، زندگی را مانند هم طبقه های خودش از وزرا، در کمال کامرانی گذرانید و بر عکسِ آنها که منفور از دنیا می روند و با رفتنشان نامشان هم می رود، خوشنام و محبوب باقی ماند؛ ومردنش مانندهم طبقه های دیگرش، یعنی علما صورت گرفت که غالباً عمری را به گمنامی و محرومیت بسر می برند وشهرت و محبوبیت واحترامشان از وقت مردن آغاز می شود.

صاحب بن عباد، علاوه بر اینکه تا آخر عمر در پست وزارت باقی ماند، و علاوه بر اینکه خوشنامی علما را نیز برای خود تحصیل کرد، از یک مزیت فوق العاده دیگر نیز برخوردار بود، و آن اینکه می گویند تنها وزیر تاریخ است که پدر و جدّش نیز وزیر بوده اند و سه نسل متوالی، وزارت را از یکدیگر به ارث بردند. نام خودش اسماعیل، و نام پدرش عباد، و نام نیایش عباس است.

صاحب بن عباد با همه این برخورداریها و تنعّمها از طرفداران جدی اصل عدل است و به آن افتخار می کند. می گوید:

اگر قلب من شکافته شود، در میان آن، دو سطر دیده می شود که بدون نویسنده نگارش یافته است: عدل و توحید در یک طرف، و محبت اهل البیت در طرف دیگر.

در عدل فقهی نیز عیناً نظیر اینها را می بینیم. فی المثل ابو یوسف

قاضی القضاه هارونی طرفدار جدی اصل عدل می شود و احمد بن حنبل، حبس کشیده تازیانه خورده، بشدت روش عدل را محکوم می کند.

چرا امامیه به حُسن و قبح عقلی اعتقاد دارد؟

پرسش

چرا امامیه به حُسن و قبح عقلی اعتقاد دارد؟

پاسخ

از آنجا که مسئله حسن و قبح عقلی پایه بسیاری از عقاید ما شیعیان است، ذیلًا به صورت فشرده به دو دلیل از دلایل متعدد آن اشاره می کنیم:

الف- هر انسانی، پیرو هر مسلک و مرا می باشد و در هر نقطه از نقاط جهان زندگی کند، زیبایی دادگری و زشتی ستم، و همچنین زیبایی عمل به پیمان و زشتی پیمان شکنی و حسن «پاسخ نیکی را به نیکی دادن» و قبح «در برابر نیکی بدی کردن» را درک می کند. مطالعه تاریخ بشر به این حقیقت گواهی می دهد، و تاکنون دیده نشده است که انسان عاقلی این مطلب را انکار نماید.

ب- چنانچه فرض کنیم عقل از درک حسن و قبح افعال بکلی ناتوان است، و انسانها باید در شناخت حسن و قبح همه افعال، به شرع مراجعه کنند، ناگزیر باید بپذیریم که حتی حسن و قبح شرعی نیز قابل اثبات نیست.

زیرا اگر فرض کنیم شارع از حسن یک فعل و زشتی فعل دیگر خبر دهد، ما نمی توانیم از این خبر، به حسن و قبح آنها پی ببریم، مادام که احتمال کذب در سخن او می دهیم. مگر اینکه قبلًا زشتی کذب و منزه بودن شارع از این صفت زشت اثبات شده باشد، و آن هم جز از طریق عقل امکان پذیر نیست (عبارت محقق طوسی در تجرید الاعتقاد ناظر به این برهان است، آن جا که گفته است:«ولا نتفائهما مطلقاً لو ثبتا شرعاً»: اگر راه اثبات حسن و قبح منحصر در شرع باشد، حسن و قبح افعال به کلی منتفی می شود نه شرعاً و نه عقلًا ثابت نمی شود).

گذشته از این ، از

آیات قرآنی استفاده می شود که عقل بشر بر درک حسن و قبح پاره ای افعال توانا است. ازینروی خدای متعال خرد و وجدان آنان را به داوری می خواند، چنانکه می فرماید:

«أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمینَ کالمُجْرِمینَ * ما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُون» قلم/۳۶-۳۷ [آیا افراد مطیع را با مجرمان برابر می نهیم؟ شما را چه شده است، چگونه داوری می کنید؟!]

نیز می فرماید:

«هَلْ جَزاءُ الإحْسانِ إلا الإحْسانُ» الرحمن/۶۰ [آیا پاداش احسان چیزی جز احسان است؟]

در اینجا سؤالی مطرح است که لازم است به آن پاسخ گوییم. خدا در قرآن می فرماید: «لا یُسئلُ عَمّا یَفْعَلُ وَ هم یُسألون» انبیاء/۲۳: [خدا در مورد کاری که انجام می دهد مورد سؤال واقع نمی شود و این انسانها هستند که مورد بازخواست قرار می گیرند]. اکنون سؤال می شود خداوند خود را برتر از آن می داند که از وی سؤال شود، بنابراین هر فعلی از او صادر شود مورد بازخواست قرار نمی گیرد، در حالیکه بنابر حسن وقبح عقلی اگر فرضاً خدا فعل قبیحی را انجام دهد، مورد سؤال قرار می گیرد که چرا انجام داد؟

پاسخ: علت اینکه خدا مورد سؤال قرار نمی گیرد این است که او حکیم است و از فاعل حکیم هیچگاه فعل ناروا سر نمی زند، و پیوسته حکمت ملازم با حسن فعل است، بنابراین موضوعی برای سؤال باقی نمی ماند.

چرا عدالت یکی از اصول مذهب شیعه است و مدارک عقلی و همچنین آیات و روایاتی که آ را ثابت می کند بیان کنید؟

پرسش

چرا عدالت یکی از اصول مذهب شیعه است و مدارک عقلی و همچنین آیات و روایاتی که آ را ثابت می کند بیان کنید؟

پاسخ

خداوند را باید عادل دانست زیرا ما باید دلائل و براهین عقلی خدائی را ثابت می کنیم که هیچگونه نیاز و نقص در او نیست و دانش او نیز بی پایان است و ضمناً همه کارها را از روی حکمت و برای غرضی اجام می دهد ومحال است که او کاری برخلاف عدالتانجام دهد و آیات و روایات زیادی نیز این حقیقت را تأیید می کند و بطور نمونه چند آیه و روایت ذکر می شود.

و ان الله لیس بظلا للعبید ترجمه، خداوند هرگز در حق بندگان خود ستم نخواهد کرد، ال عمران آیه ۱۸۲ فما کان الله لیظلمهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون ترجمه و در حق آنها حکم به عدل شود و در کیفر آنها هیچ ستمی نشود سوره یونس آیه ۵۴ و

آیات زیاد دیگری به همین مضامین می باشد.

۴۶۹

اما روایات: در جلد ۵ بحارالانـوار روایـات زیـادی در این موضوع نقـل شـده است که مـا به ذکر چنـد روایت اکتفا می کنیم حضـرت صادق((علیه السـلام))می فرماید و اما العدل فان لاتنسب الی خالقک ما لامک علیه یعنی عدل این است که کارهائی را که خداونـد آنرا تو را ملاـمت و سـرزنش نموده به او نسبت نـدهی و باز در صـفحه ۱۹ ضـمن روایت دیگر جور و سـتم و بیهودگی و ظلم و تکلیف نمودن بندگان به اموری که قدرت آنرا ندارند نیست، روایات دیگری به همین مضامین.

در اینجا این سؤال مطرح می شود که شیعه به چه علت

عـدل را مورد توجه خاص قرار داد و آیا بین عـدل و سایر صـفات کمال خداونـد چه فرقی هست که عـدل جزء اصول مذهب شیعه شـیعه قرار داده شده است؟ در پاسخ این سؤال وتوضیح عرض می شود که علت اینکه عدل جزء اصول مذهب شیعه ذکر می شود این است که (اولاً) عـده یی از مسـلمانان (اشاعره) درمقیایسـی سـنجش خوبی و بـدی اعمال اختیاری تردید کردند و گفتنـد که اصـلاًعقل به تنهایی نمی توانـد خوبی بـدی بعضـی از کارها را درک کند تنها موقعی عقل می تواند خوبی یا بدی کاری را تصدیق کند که شرع درباره آن کار حکمی کند و به آن امر و یا از آن نهی نماید و نتیجه این نظر این

می شود که ما مثلاً نمی توانیم بگوییم که فلان کار قبیـح و ظلم است و خداوند حکیم آنرا انجام نخواهد داد و یا آن که فلان کـار نیکو است و خداونـد که عـالم به همه حقایق و مصالـح است حتماً این کار را انجام خواهـد داد و در نتیجه نزد(شاعره) ما نمی نـدارد که خداونـد کارهایی را که ما (عدلیه) قبیح و ظلم می دانیم مرتکب شود بلکه بالاتر از آن عملاً نیز چنین افعالی از خداوند صادر شده است مثلاً بشر را برکارهای زشت و معصیت مجبور می نماید و بعد آنها را بر همان کارها عقاب می نماید ثانیـاً بر مسـئله امامت که اشاعره می گوینـد ما نمی توانیم درک کنیم که رها کردن مردم به حال خود و تعیین و نصب نکردن امام بریا آنها کار زشت و قبیحی است و خداوند چنین کاری نکرده

است. روی این حسابها بود که شیعه عدل را به طور جدا از صفات دیگر خداوند جزء اصول مذهب قرار داد معنای این کار این است که شیعه می گوید که من خدا را عادل حقیقی و واقعی می دانم و مقیاس درستی نیز برای عدالت در دست دارم نه آنکه اسماً خدا را عادل بدانم و در ضمن همه گونه کارهای زشت و ناشایسته به او نسبت دهم (مانند اشاعره) وباز ما بمقتضای عدالت خداوند دانستیم که محال است خداوند بندگانرا بر کارهای زشت و

معصیت مجبور کند و بعد آنها را برهمان کارها عقاب نماید و همچنین می دانیم که خداوند بعد از رحلت پیامبر((صلی الله علیه وآله))مردم را به حال خود رها نکرد بلکه خداوند عادل حتماً برای آنها رهبری تعیین فرمود که آنها را در راه پیشرفت و تکامل راهنایی کند و غیر اینها از حقایق دیگر که شیعه بر اساس اعتقاد به عدالت خداوند به آن ها اعتقاد دارد.

(بخش پاسخ به سؤالات)

اگر شیعه چیزی جز اسلام نیست، چرا اصول دین از اصول مذهبّ جداست؟

پرسش

اگر شیعه چیزی جز اسلام نیست، چرا اصول دین از اصول مذهبّ جداست؟

پاسخ

این که شیعه چیزی جز اسلام نیست، با این امر که اصول دین را«توحید و نبوّت و معاد» و اصول مذهب را «عدل و امامت» بدانیم منافاتی ندارد; زیرا این که اصول دین و اصول مذهب دو امر جداگانه شمرده شده، به این معنا نیست که مذهب چیزی در برابر دین است. بلکه مذهب عبارت است از«یک روش و جریانی که در داخل دین وجود دارد». پس از درگذشت پیامبر اسلام، دو جریان مخالف در میان مسلمانان پدید آمد که یکی از آن دو مطابق با اسلام راستین به رهبری و امامت علی((علیه السلام)) بود. جریان دیگر، گرایشی بود که اکثریّت مسلمانان آن را پذیرفتند و آن این که علی((علیه السلام)) را از خلافت پیامبر((صلی الله علیه وآله)) و تصدّی حکومت اسلامی محروم ساخته، عناصر غیرصالح را براساس شیوه ای ناروا و غیرصحیح به جای وی، قرار دادند. شیعه این جریان را برخلاف اسلام راستین می داند و در تقسیم اصول دین، این حقیقت را یادآور می شود که اسلام حقیقی که توحید و نبوّت و معاد است، در درون خویش امامت و عدل را نیز داراست و بدون این دو اصل، توحید و نبوّت و معاد برای سعادت انسان در تمام ابعاد زندگی، کافی نخواهد بود.

(بخش پاسخ به سؤالات)

اصول دین با اصول مذهب چه تفاوتی دارد؟

پرسش

اصول دین با اصول مذهب چه تفاوتی دارد؟

پاسخ

اصول بنیادی تشیّع با یکدیگر تفاوت اساسی ندارند; زیرا تشیّع چیزی جز اسلام حقیقی و راستین نیست; بنابراین، نباید اصول دین و اصول مذهب را در برابر یکدیگر گذاشت و گفت که عدل و امامت، آیا از اصول اسلام است یا از اصول تشیّع؟ اما این که برخی از بزرگان گفته اند اصول دین سه تاست : توحید، نبوّت و معاد، و اصول مذهب دوتاست: عدل و امامت، به خاطر این است که تمام مسلمانان، در اعتقاد به سه اصل توحید و نبوّت و معاد مشترکند; از این رو، آن سه را اصول دین، و عدل و امامت را که در میان مسلمانان مورد اختلاف است اصول مذهب نامیده اند; در توضیح مطلب باید بگوییم که امامت، مایه افتراق شیعیان با اهل سنت است که اهل سنّت به امامت ائمه معصومین معتقد نیستند و مقصود ما از عدل، تعارض ما در این مسئله با اشاعره است; زیرا اشاعره که گروهی از اهل سنت می باشند، به مطالبی اعتقاد دارند که لازمه آن اسناد ظلم به خدا است. آنان معتقدند که اگر خداوند فرد ظالمی را به بهشت ببرد، انسان مؤمنی را به جهنّم ببرد، کار صحیحی انجام داده است; در حالی که لازمه سخن اشاعره«حسن و قبح عقلی از جانب خداوند و در نتیجه؟اسناد ظلم به خدا است. و از آن جا که یکی از اصول دین را، به عنوان اصول مذهب، عدل و دیگری را امامت می دانیم، تا موضعمان در برابر دو مسأله مذکور مشخصی باشد.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۶

شیعه می گوید اصول مذهب ۵ تاست اهل سنت می گوید ۳ تاست اصول دین، تفاوت اصول دین و اصول مذهب چیست؟ و علت آن چیست؟

پرسش

شیعه می گوید اصول مذهب ۵ تاست اهل سنت می گوید ۳ تاست اصول دین،

تفاوت اصول دین و اصول مذهب چیست؟ و علت آن چیست؟

پاسخ

اصول دین عبارتست از شالوده ها و زیرسازها و مبانی باورهای دینی بگونه ای که پذیرش آن شرط مسلمانی و عدم اعتقاد بدان موجب خروج از گستره دینداری و مسلمانی خواهد بود. نظیر اعتقاد به پدید آورنده با شعور هستی و اعتقاد به بازگشت همگان بسوی او.

و اصول مذهب عبارتست از: اصول و مبانی باورهای یک مذهب و مذهب نوع نگرش خاص و ویژه به اسلام است که از آغازین روزهای ارتحال پیامبر (بوجود آمده که پذیرش آن اصول نشانه پذیرش نگرش مذهبی خاص است و عدم آن نشانه عدم پذیرش نظیر اعتقاد به ضرورت استمرار حرکت پیامبر توسط شایستگان و منصوبین از طرف پیامبر بعنوان امامت که نشانه پذیرش مذهب تشیع است و رد آن نشانه عدم پذیرش تشیع است گر چه با مسلمانی در تضاد نمی باشد و رد آن مسلمان را از گستره اسلام خارج نمی سازد و با حقیقت اسلام در تعارض است.

چرا شیعیان به سه اصل توحید، نبوت، و معاد دو اصل دیگر یعنی عدل و امانت را اضافه کرده اند؟

پرسش

چرا شیعیان به سه اصل توحید، نبوت، و معاد دو اصل دیگر یعنی عدل و امانت را اضافه کرده اند؟

پاسخ

اصل مطلب این است که شیعیان چیزی را بر اصول دینی نیفزوده اند. اصول دینی، یا اصول اعتقادات در اسلام همان سه اصل معروف بوده است لکن به دو علت شیعیان بر عدل و امامت تأکید داشته.

۱. علت اعتقادی: مسلمانان در صفات خداوند به جز اصل عدالت و در مسئله جانشینی پیامبر حق و اصل امامت، با یکدیگر اختلافی نداشتند، اگر هم اختلافی بود مطرح نبود. اما خلافت آنها در مسئله عدل و امامت شدید بوده است، بطوری که اعتقاد و عدم اعتقاد به آن دو، علامت "مذاهب" شمرده می شد که مثلاً این شخص شیعه است یا سنی است معتزلی است یا اشعری.

۲. علت سیاسی: بیشترین توجه اسلام به عدالت و امامت در قرن هفتم و هشتم بوده است. زیرا در این دوران بیش از هر زمانی جامعه اسلامی در هجوم جبهه ظلم تبعض طبقاتی، استبداد و اختناق اجتماعی است و مسلمانان برای مبارزه با این هجوم خانمان بر انداز، لبه تیر مبارزه اشان بر این اصل منطبق می شود. پس زمان این چنین اقتضا می کند که اسلام برای اشاعه توحید و اصل عدالت و امامت بیشتر از بقیه روی آورد.

در این رابطه به کتاب فلسفه و کلام شهید مطهری مراجعه فرمایید.

چرا «شیعه» عدل را از اصول مذهب می شمارد؟

پرسش

چرا «شیعه» عدل را از اصول مذهب می شمارد؟

پاسخ

علت اینکه این صفت جزو اصول دین و مذهب و در ردیف توحید و امامت قرار گرفته است و شیعه آن را از صفات دیگر خدا جدا نموده و مستقلاً آن را اصل قرار داده است دو مطلب است:

۱ اهمیتی که این مسأله در حل بسیاری از بحث های اعتقادی دارد، زیرا عدل و حکمت الهی پایه بسیاری از عقاید «عدلیه» را تشکیل می دهد، از این جهت شایسته است که به صورت اصل مستقل عنوان گردد.

۲ روزی که علم کلام تدوین گردید، مسأله صلاحیت عقل برای تشخیص حسن و قبح و نیکی و زشتی افعال، دانشمندانِ علم کلام را دو دسته کرد:

گروهی گفتند که عقل نمی تواند خوبیها و بدیها را از هم تشخیص دهد و برای تشخیص آن باید از شرع الهام بگیرد و آنچه را شرع نیک بداند نیک است و آنچه را او زشت و قبیح بنامد زشت و قبیح خواهد بود.

روی این اساس چون عقل قادر به تشخیص خوبیها و بدیها نیست، نمی تواند درباره عدل و ظلم داوری کند و بگوید عدل نیک و حسن است و ظلم زشت و قبیح، و اگر داوری کرد رأی او پذیرفته نمی شود و بنابراین دیگر دلیل ندارد خدا را به عدل توصیف کنیم و او را از ظلم و ستم منزه بدانیم، بلکه هرچه را خدا انجام داد، همان شایسته مقام او است خواه در نظر ما و به عقل ما با عدل و داد تطبیق کند و یا با ظلم و ستم.

در برابر این دسته، دانشمندان شیعه و گروهی از دانشمندان اهل تسنن «معتزله» صلاحیت عقل را

برای تشخیص خوبی و بدی تأیید کرده و او را یگانه داور این دادگاه دانسته اند و چون در نظر عقل، ظلم و تعدی از صفات زشت و ناپسندیده است گفته اند باید خدا را از این صفت منزه بدانیم.

از این جهت، این گروه عدل را شعار خود قرار داده و از این جهت حساب خود را از آن گروه جدا ساخته و به نام «عدلیه» نامیده شده اند و صفت عدل خدا را در ردیف سایر اصول دین قرار داده اند تا امتیازی باشد بین آنان و گروه نخست از اهل تسنن که «اشاعره» نامیده می شوند.

آیا در مسلمانی شخص اعتقاد به اصول دین داشتن کفایت می کند، ولو هیچ فرعی از فروع دین را انحام ندهد؟ ویا باید التزام عملی به فروع دین داشته باشد؟فروع دین چندتا است؟

پرسش

آیا در مسلمانی شخص اعتقاد به اصول دین داشتن کفایت می کند، ولو هیچ فرعی از فروع دین را انحام ندهد؟ ویا باید التزام عملی به فروع دین داشته باشد؟فروع دین چندتا است؟

پاسخ

درخصوص سؤالی که فرمودید نکات زیر قابل توجه می باشد :

۱.دراینکه باید یک مسلمان التزام به فروع دین داشته باشد، شکی نیست وشکی هم در این نیست که اعتقاد به اصول دین کفایت نمی کند زیرا هر دینی خصوصاً دین اسلام یکسری هست ها ونیست ها دارد که همان جهان بینی یا اصول عقاید است ویک سری بایدها ونبایدها دارد که همان اصول عملی یا ایدئولوژی ویا فروع دین می باشد پس باید بدانیم که این دو یعنی اصول و فروع دین مستلزم یکدیگرند واز یکدیگر جدائی ناپذیرند واعتقاد وعمل به این دو است که انسان را در دنیا وآخرت سعادتمند می نماید منتهی باید به این نکته مهم توجه داشت که انجام ندادن فروع دین با انکار آن فرق می کند وهمچنین انکار دانسته با انکار ندانسته فرق می کند گاهی اوقات هست که شخصی یکی از فروع دین یا بعضی و یا تمام آنرا انجام نمی دهد اما منکر آن نیست این فرد بنا بر فتوای اکثر قریب به اتفاق علماء و مراجع عالیقدر، مسلمان و پاک است منتهی فاسق ومعصیت کار می باشد ولی اگر انجام ندادن او همراه با انکار است بنابر فتوای اکثر مراجع عالیقدر کافر ونجس می باشد"۱" منتهی بعضی مثل حضرت امام خمینی"ره"می فرمایند : "...چنانچه بداند آن چیز ضروری دین است و انکار آن چیز برگردد به انکار خدا یا توحید یا نبوت

نجس می باشد واگر نداند، احتیاطاً باید ازاو اجتناب کرد، گرچه لازم نیست.""۲"

۲.فروع دین ۱۰ تا است که عبارتند از : نماز، روزه، حج، خمس، زکات، جهاد، تولی، تبری، امر به معروف ونهی از منکر "۳"
(۱) توضیح المسائل مراجع، ج۱.ص۸۴به بعد اجوبه الاستفتائات،ج۱،ص۹۸،توضیح المسائل،ج۱.ص۴۱

(۲) توضیح المسائل مراجع، ج۱.ص۸۴به بعد اجوبه الاستفتائات،ج۱،ص۹۸،توضیح المسائل،ج۱.ص۴۱

کتاب فروع دین آیت ا...شیرازی،ترجمه مصطفی زمانی

بنابر روایات معاد در اعتقاد اهل سـنت جنبه روحانی دارد ولی در اعتقاد اهل تشیع همه جنبه روحانی دارد و هم جنبه جسمانی در این مورد بیشتر توضیح دهید؟

پرسش

بنابر روایات معاد در اعتقاد اهل سنت جنبه روحانی دارد ولی در اعتقاد اهل تشیع همه جنبه روحانی دارد و هم جنبه جسمانی در این مورد بیشتر توضیح دهید؟

پاسخ

با استفاده از صراحت آیات قرآن و احادیث معصومان به خوبی می توان دریافت که برخی لذت ها و دردها در قیامت همراهی جسم و روح را می طلبد. مانند: تکیه بهشتیان در مقابل یکدیگر «متکئین علیها متقابلین» (واقعه، آیه ۱۶) و همچنین برخی از عذاب های جهنمی بر جسم اثر دارد «کلما نضجت جلودهم بدلنا هم جلودا غیرها؛ هر چه پوستشان بریان گردد پوست های دیگری بر جایش نهیم تا عذاب را بچشند(نساء، آیه ۵۶).

لذا به آسانی می توان گفت معاد جسمانی است و ما معتقدیم انسان - که مجموعه ای از روح و جسم است - مجموعا محشور خواهد شد و این طور نیست که روح تنها محشور و مؤاخذ گردد و انسان در قیامت، روح بدون جسم باشد. همچنین درست است که حقیقت انسان روح و نفس او؛ یعنی،جنبه های تجردی او است و نه حیثیت مادی او؛ ولی در عین حال این نکته بسیار مهم را نباید فراموش کرد که انسان، در هر صورت، ترکیبی از جسم و روح است و ترکیب او هم، یک ترکیب مخلوطی یا اعتباری (مانند ترکیب نخود و لوبیا) نیست که هر یک وجود مستقلّی داشته باشند. ترکیب انسان از جسم و روح، یک ترکیب حقیقی است؛ ترکیبی که حقیقت واحدی را تشکیل می دهند. انسان، یک موجود واحد است که باطن او جنبه های تجردی و روحانی او و ظاهر او، همین بدن مادی و جسمانی او است.

در قیامت هم

همین انسـان، مورد محاسـبه و معـاقبه واقع خواهـد شـد. ازاین رو نمی توان گفت که تنهـا روح او بایـد عـذاب شود و یا جسـم او.کسی هم که در دنیا زندگی کرده دستش به گناهی آلوده شده است، همین انسان است. هم چنین نمی توان گفت که روح او گنـاه کرده است و نه جسم او. اگر روح و جسم در انسـان، تفکیـک شود، دیگر حقیقتی به نـام انسـان – که صاحب اراده و اختیار و تکلیف و مسؤولیت باشـد – وجود نخواهد داشت. انسان دارای جسم و روو زندگی است که مختار، مکلف و مسؤول است و در آخرت مورد محاسـبه و پاداش و جزا واقع خواهد شد. موضوع تمامی قضایایی که در قرآن کریم و روایات اسلامی وجود دارد و راجع به تکالیف شـرعی انسان است و به او وعـده بهشت یا وعده جهنم داده شده است، انسان است، نه روح تنها و یا جسم فقط.

حال اگر گفته می شود: حقیقت انسان روح او است و نه جسم او؛ به این دلیل است که رابطه جسم و روح، رابطه ظاهر و باطن است. روح از این جهت که باطن انسان است، از وجود حقیقی تری نسـبت به جسم – که ظاهر او است – برخوردار می باشـد؛ماننـد حق تعـالی که رابطه اش با جهان مظهری، همان رابطه باطن و ظاهر است. از این رو گفته می شود که حقیقت هستی، او است و غیر او، هر چه هست همه مظاهر و افعال و آثار او می باشند.

برای مطالعه بیشتر ر.ک: ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۲۹۱؛ تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۰۷.

چرا میان صفات خداوند تنها عدل او جز اصول دین شیعه قرار دارد و چرا اهل تسنن عدل را قبول ندارند؟

پرسش

چرا میان صفات خداوند تنها عدل او جز اصول

دین شیعه قرار دارد و چرا اهل تسنن عدل را قبول ندارند؟

پاسخ

کلیه فرقه های اسلامی به توحید و نبوت پیامبر گرامی اسلام و معاد اعتقاد دارند. البته در فهم برخی از جزئیات اختلافاتی است و آن هم به دلیل نزدیک بودن یا دور بودن از اصل و منبع علم یعنی اهل بیت پیامبر(ص) است.

درباره امامت، شیعه معتقد به امامت است و اهل سنت چنین اعتقادی را ندارد. همچنین شیعه به عدل نیز به عنوان یکی از اصول دین اعتقاد دارد. اما در اهل سنت، تنها معتزله به چنین اصلی اعتقاد دارند. و علت این که جزء اصول دین آمده به خاطر آن است که از گذشته های دور و در گفت و گوی با دانشمندان مذاهب، علمای شیعه بر عدالت خداوند تأکید داشتند به همین جهت از اصول مذهب شیعه شمرده شد. اما برخی از مذاهب اهل سنت مانند اشاعره به دلیل اعتقاد به جبر، گفت و گو درباره عدالت خدا را سزاوار نمی دانند و معتقد بودند هر آنچه خداوند انجام می دهد عدل است اگر چه به نظر ما ظلم باشد. اما شیعیان معتقد بودند خداوند جز عدل کاری انجام نمی دهد، لذا اگر ظلمی در جامعه دیده می شود از کوتاهی مردم و ظلم حاکمان است.

درباره مفهوم عدل توجه شما را به مطالب زیر جلب می کنیم:

عدل به معانی از قبیل؛ قصد، میانه در امور، وضع و قرار دادن هر چیزی در جایگاهش، موزون بودن و تساوی به کار می رود که در هیچ یک از این معانی در مقابلش ظلم نیست. معنای دیگر عدل عبارت است از رعایت حقوق افراد

و عطـا کردن به هر ذی حق او را این معنـای از عـدل گرچه در مقابـل ظلم قرار می گیرد و ظلم در مقـابلش عبـارت از پایمـال کردن حقوق و تجـاوز و تصـرف در حقوق دیگران، لکن این معنـای از عـدل هم به خداونـد متعـال اطلاـق نمی شود و عنوان «عـدل الهی» به خود نمی گیرد. اسـتاد مطهری در این زمینه می فرمایـد این معنی از عـدل و ظلم به حکـم این که از یک طرف براساس اولویت ها است و از طرف دیگر از یک خصوصـیت ذاتی بشـر ناشی می شود که ناچار است یک سلسله اندیشه های اعتباری اسـتخدام نمایـد و بایـدها و نبایـدها بسازد و حسن و قبح انتزاع کند از مختصات بشـری است و در ساحت کبریایی راه ندارد زیرا... او در هر چه هرگونه تصرف کند در چیزی تصرف کرد که به تمام هستی بر او تعلق دارد و ملک طلق اوست.

اما برای عدل به معنایی که بر خداوند متعال اطلاق می شود «عدل الهی» معانی متعددی ذکر کرده اند:

۱. عدل در خداوند یعنی دوری آفریدگاری از انجام هر عملی که برخلاف مصلحت و حکمت است.

۲. عـدل در خداونـد یعنی همه انسانها در پیشـگاه خداونـد از هر جهت یکسان و برابرند و هیچ انسانی نزد او بر دیگری برتری ندارد مگر به تقوا.

۳. قضاوت و یا دانش به حسن: یعنی خداوند هیچ عملی را هر چند خیلی ناچیز و کوچک باشد از هیچ کس ضایع نمی کند.

۴. یعنی این که خداوند هر پدیده و مخلوقی را در جای خود آفریده و مواد ترکیبی هر موجودی را به اندازه لازم آن

معین کرده و تعادل و تناسب در تمام پدیده های جهان آفرینش وجود دارد.

۵. عمل بر مبنای هـدف: یعنی تمام آفرینش در جهان هستی بر مبنای هـدف است و هیچ چیز بیهوده و بی هدف نیست و برای هر یک از این معانی به آیاتی تمسک جسـته اند (اصول اعتقادات، اصغر قائمی، ص ۴۶- ۴۴). لکن همه این موارد در حقیقت بیان بعضـی مصادیق عدل الهی است و جامع ترین تعرف در این زمینه که شامل همه موارد فوق می شود تعریف استاد مطهری است که می فرماینـد [عـدل الهی به معنـای] رعـایت اسـتحقاق هـا در افـاضه وجود و امتنـاع نکردن از افاضه و رحمت به آنچه امکان وجود یا کمال دارد و در توضـیح این تعریف می فرمایند هر موجودی در هر مرتبه ای که هست از نظر قابلیت استفاضـه استحقاقی خاص به خود دارد ذات مقدس حق که کمال مطلق و خیر مطلق و فیاض علی الاطلاق است به هر موجودی آنچه را که برای او ممکن است از وجود و کمـال وجودعطـا می کنـد و امساک نمی نمایـد عـدل الهی در نظام تکوین طبق این نظریه یعنی هر موجـودی هر درجه از وجود کمـال وجود که اسـتحقاق و امکـان آن را دارد دریـافت می کنـد. از نظر حکمـای الهی صفت عـدل آنچنـان که لایق ذات پروردگـار است و به عنـوان یـک صـفت کمـال برای ذات احـدیت اثبـات می شود به این معناست... حکما معتقدند که هیچ موجودی بر خدا حقی پیدا نمی کند که دادن آن حق انجام وظیفه و اداء دین شمرده شود و خداوند از آن جهت عادل شمرده شود

که به دقت تمام وظایف خود را در برابر دیگران انجام می دهد. عدل خداوند عین فضل و عین جود اوست یعنی عدل خداوند عبارت است از این که خداوند فضلش را از هیچ موجودی در حدی که امکان تفضل به آن موجود باشد دریغ نمی دارد (مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱، صص ۸۲ – ۸۱).

برای دقیق تر بودن تعریف با توجه به حوزه های اصلی عدالت خداوند می توان عدل الهی را به اقسام کلی زیر تقسیم کرد:

۱. عدل تکوینی: خداوند به هر موجودی به اندازه شایستگی های او از مواهب و نعمت ها عطا می کند. به بیان دیگر خداوند متعال به هر یک از بندگان خویش به اندازه ظرفیت وجودی و به قدر قابلیتشان از کمالات بهرمند می سازد.

۲. عدل تشریعی: خداوند از یک سو در وضع تکالیف و جعل قوانینی که سعادت انسان در گروه آن است فروگذاری نمی کند و از سوی دیگر هیچ انسانی را به عملی که بیش از طاقت و استطاعت اوست مکلف نمی سازد.

۳. عدل جزائی به خداوند در مقام پاداش و کیفر بندگان خود جزای هر انسانی را متناسب با اعمالش مقرر می کند.

نکته ای که در آخر تذکرش لازم است این که عدل مانند علم و قدرت یکی از اوصاف خداوند متعال است ولی به دلیل اهمیت وصف ناپذیر آن جایگاه ویژه ای در مباحث اعتقادی و کلامی دارد تا آنجا که از عدل به عنوان یکی از اصول پنجگانه دین یا مذهب یاد می شود و این اولا به خاطر نقش اساسی این اصل در جهان بینی ما. ثانیا، به خاطر این

که از همان سده های نخست محل بحث بوده و ثالثا، به خاطر شبهات زیادی که در رابطه با این اصل شده و مباحث مفصل درباره این اصل مطرح شده که جای تفصیل نیست.

در رابطه با این موضوع منابع زیادی موجود است که مناسبتر از همه کتب ذیل می باشد:

– عدل الهی، استاد مطهری

– آموزش کلام اسلامی، محمد سعیدی مهر

بدا چیست و شیعه و سنّی درباره آن چه نظری دارند؟

پرسش

بدا چیست و شیعه و سنّی درباره آن چه نظری دارند؟

پاسخ

بدا در لغت به معنای ظاهر و آشکار شدن است و در اصطلاح،به دگرگونی مسیر طبیعت و سرنوشت انسان در برابر انجام رفتار صالح و پسندیده اطلاق می شود. شیعه اعتقاد به آن را از آیات کریم و روایات معتبر گرفته است. خداوند متعالی در قرآن مجید می فرماید:"یمحوا الله ما یشأ و یثبت و عنده ام الکتاب".{۱}

امام صادق(ع) می فرماید: «خداوند هیچ پیامبری را به پیامبری برنینگیخت، مگر این که از او به سه چیز پیمان گرفت: ۱. اعتراف به بندگی؛ ۲. پرهیز از شرك؛ ۳. عقیده به بدا(آن چه را که خدا بخواهد می تواند ثبت و محو کند).{۲}

بدا نزد اهل سنّت جز آن چیزی که شیعه می گوید نیست و در روایات رسیده در کتاب های آن ها به صورت های گوناگون نقل شده که انفاق و دعا سرنوشت انسان را تغییر می دهد و این همان بدااست.

راوی سلیمان می گوید: «رسول خدا(ص) فرموده: هیچ عاملی نمی تواند قضای الهی را برطرف کند، مگر دعا و چیزی بر عمر انسان نمی افزاید، مگر احسان و نیکی به مردم».{۳}

ثوبان می گوید که رسول خدا فرمود: «چیزی عمر انسان را زیاد نمی کند، مگر احسان و نیکی و هیچ عاملی تقدیر الهی را تغییر نمی دهد، مگر دعا، و اعمال زشت و گناهان، انسان را از نعمت های الهی محروم می کند».{۴}

[۱].رعد، ۳۹/

[۲].توحید، صدوق، باب ۲۷۲ و اوائل المقالات، شیخ مفید، ص ۴۶، دارالمفید، بیروت، طبع دوم، ۱۴۱۴ ه' ق/

[۳].صحیح ترمذی، ترمذی، ج ۳، ص ۳۰۵، دارالفکر، دوم، ۱۴۰۳ ه' ق/

[۴].سنن، ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۵، درالفکر، بیروت/

سایر موارد

کتاب هایی برایم معرفی کنید که با مطالعه آن ها بفهمیم چه چیزهایی وارد اسـلام شده که در واقع این طور نیست و ساخته دست بشر است و چه چیزهایی که در اصل از اسلام است امّا آن را از اسلام نمی دانیم.

پرسش

کتـاب هـایی برایم معرفی کنیـد که با مطالعه آن ها بفهمیم چه چیزهایی وارد اسـلام شـده که در واقع این طور نیست و ساخته دست

بشر است و چه چیزهایی که در اصل از اسلام است امّا آن را از اسلام نمی دانیم.

پاسخ

پیش از پاسخ، نخست بنگریم بدعت به چه معنا است و بدعتگذار چه کسی است؟

معنای لغوی بدعت، چیزی است که بدون پیشینه و الگوی قبلی ایجاد گردد، یا گفتاری که بدون پیشینه بر زبان جاری گردد، از این رو خداوند بدیع آسمان ها و زمین است (بدیع السماوات و الارض) (۱) بدیع از ماده "بدع" است، به معنای نوآور. اما از لحاظ اصطلاحی ؛ یعنی چیز تازه ای که در قرآن و سنت ریشه ندارد؛ (۲) یعنی کم و زیاد کردن دین، با نام دین و هر کاری که با قصد دینداری انجام شود، در حالی که دین آن را نگفته است. بدعت گذار کسی است که فرمان خدا را نادیده گیرد و به دلخواه خود و با نام دین آن را پدید آورد. (۳)

اما از جهت مصداق که چه عملی بدعت است؟

از قرن اوّل به بعد به تناسب فرایند پیدایش فرقه ها و مذاهب با توجه به نادرست دانستن همگان به بدعت در دین، هر یک دیگری را به بدعت در دین متهم می کرد. حنبلی ها و وهابی ها بیش از همه از اتهام بدعت برای نامشروع قلمداد کردن باورها و آیین های دیگر فرقه ها استفاده کرده اند و "ابن تیمیه" از سردمداران این جریان فکری است.

از نظر وی همه متکلمان شیعی، معتزلی ، جهمی، اشعری و خوارج بدعتگذارند ، نیز همه فلاسفه از جمله فارابی و ابن سینا در دام بدعت گرفتار شده اند. او حتی از برگزاری جشن ها و آیین های دینی انتقاد می کند

و آن ها را نوعی بدعت می داند.

بر این مبنا "قرطبی" ترجمه کتاب های یونانی و آوردن فرهنگ فلسفی را میان مسلمانان بدعت می خواند و مأمون عباسی را که سر منشأ این کار بود، بدعتگذار می داند.

برخی از متکلمان، فیلسوفان را بدعتگذار و متکلمان اشعری همه فرقه ها جز خود را اهل بدعت بر می شمرند و معتزله مرجئه و اشاعره را اهل بدعت می دانند.

اهل سنت نیز همه فرقه ها جز خود را اهل بدعت می داندو شیعه امامیه ، اهل سنت و غلات و معتزله و خوارج و صوفیه را .

حال با وجود این نگاه های گوناگون و متضاد در مورد مصادیق بدعت، توجه خواهید داشت که نمی توان به صورت کلی بیان داشت که چه کارهایی بدعت است.

می توان بدعت ها را از نگاه و زاویه خاص مذهبی بیان کرد و توضیح داد، مثلاـ در نگاه وهابی ها بسیاری از کارهای مسلمانان از جمله شیعیان بدعت و حرام است. آنان می گویند:

مُهر در نماز، رفتن به زیارت قبور پیشوایان اسلام و زیارت حرم امامان و امام زاده ها و اولیاء الله، توسل، برپایی مجالس عزا و گریستن برای مظلومان کربلا، برپایی مجالس جشن و سرور به مناسبت میلاد پیامبر و امامان (ع) و حتی گذاشتن سنگ روی قبر و برپایی مجالس فاتحه و ترحیم همه بدعت و حرام است.

آنان می گویند: این گونه امور ریشه دینی ندارد، بنابراین بدعت است . اما بزرگان شیعه در پاسخ به این اتهام می گویند: این مراسم ریشه دینی دارد و پیامبر (ص) و دیگر اهل سنت این کارها را پذیرفته اند.

برای آگاهی بیشتر به کتاب آیین

وهابیت نوشته جعفر سبحانی مراجعه کنید.

دیدگاه شیعه امامیه: شیعه می گوید برخی از اموری که اهل سنت در عبادتشان دارند، بدعت است از جمله گفتن آمین بعد از پایان سوره حمد در نماز، دست بسته نماز خواندن، حذف "حیّ علی خیر العمل" از اذان، افزودن جمله "الصلاه خیر من النوم" در اذان صبح، نماز تراویح و حرام دانستن ازدواج موقت. این باورها از بدعت هایی است که توسط خلفا بر دین تحمیل شده است.

حتی شیعه معتقد است: اگر کسی در اذان و اقامه "اشهد أن علیاً ولی الله" را به عنوان اذان و اقامه (نه به عنوان قصد تیمن و تبرک) بگوید، بدعت است ، البته برخی از امور در افکار عامه مردم یا در سخن برخی از سخنرانان وجود دارد که در دین نیامده و یا به صورت ناقص و منحرف شده میان مردم جریان دارد که آنها نیز جزء بدعت های دینی محسوب می شود، مانند مواردی که استاد مطهری در کتاب حماسه حسینی در مورد بدعت های عاشورا توضیح می دهد.

گروه دیگر که به روشنفکران شناخته می شوند، نیز در برخی موارد دچار برخی بدعت ها در دین می شوند و به اسم نو شدن و به روز بودن دین، برخی از احکام و دستورهای دینی را از مذهب پاک کرده و یا بر آن اضافه می کنند، که اینها نیز نوعی بدعت محسوب می شود. در این باره می توانید از کتاب اسلام و مقتضیات زمان استاد مطهری استفاده کنید.

پی نوشت ها :

۱ - بقره (۲) آیه ۱۱۷.

۲ - مجمع البحرین، طریحی، ج۱، ص ۱۶۴.

۳ - محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج۱، ص

چرا شیعه , فرزندان علی بن ابی طالب (حسن و حسین علیهماالسلام) را فرزندان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله می خواند ؟

پرسش

چرا شیعه , فرزندان علی بن ابی طالب (حسن و حسین علیهماالسلام) را فرزندان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله می خواند ؟

پاسخ

با بررسی کتابهای تفسیر و تاریخ و روایات , روشن می شود که این گفتار , به شیعه اختصاص ندارد بلکه می توان گفت : همه محققان مسلمان , از تمام گروه های اسلامی براین مساله , اتفاق نظر دارند . اینک با استناد به قرآن مجید و احادیث و سخنان مفسران مشهور , دلایل روشن این مساله را از نظر می گذرانیم :

اصولا قرآن کریم , فرزندان صلبی انسان را فرزندان او می داند , همچنین کسانی راکه اولاد وی [اعم از دختر یا پسر] به دنیا می آیند , فرزندان وی می خوانند . از دیدگاه کتاب و سنت , شواهد فراوانی بر این حقیقت وجود دارد که برخی از آنهاعبارتند از :

۱ - قرآن مجید , در آیه ذیل , حضرت عیسی را از فرزندان ابراهیم خلیل می شمارد ,در حالی که عیسی فرزند مریم است و از طریق مادر , به حضرت ابراهیم می رسد : و وهبنا له اسحق و یعقوب کلاـ هدینا و نوحا هدینا من قبل و من ذریته داوود وسلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هرون و کذلک نجزی المحسنین , و زکریا و یحیی وعیسی . (۱)- و ما به ابراهیم , اسحق و یعقوب را عطا نمودیم و همه را به راه راست هدایت کردیم و نوح را نیز پیش از ابراهیم و از فرزندان ابراهیم : داوود و سلیمان وایوب و یوسف و موسی

و هـارون را نیز هـدایت نمودیم و این چنین نیکوکـاران را پاداش می دهیم . و [همچنین از فرزنـدان ابراهیم] زکریا و یحیی و عیسـی . دانشـمندان مسـلمان , آیه یاد شده را گواهی روشن بر این دانسته اند که امام حسن وامام حسین علیهماالسلام فرزندان رسول خدا و ذریه او هسـتند . برای نمونه , به یکی از آن موارد اشاره می کنیم :جلال الدین سـیوطی نقل می کند که : ارسـل الحجاج الی یحیی بن یعمر فقال : بلغنی انک تزعم ان الحسن و الحسین من ذریه النبی صلی اللّه علیه و آله تجده فی کتاب اللّه و قد قراته من اوله الی آخره فلم اجده . قال : الست تقرا سوره الانعام : و من ذریته داوود و سـلیمان حتی بلغ ویحیی و عیسـی ؟ قال : بلی . قال : الیس عیسی من ذریه ابراهیم و لیس له اب ؟قال : صدقت . (۲)روزی حجاج , به دنبال یحیی بن یعمر فرستاد و به وی گفت : برایم گزارش داده اند که تو می پنداری حسن و حسین , فرزندان و ذریه پیامبرند و این سخن را درکتاب خدا (قرآن) یافته ای , در حالی که من از آغاز تا پایان قرآن را خوانـده ام و این سـخن را نیافتم . یحیی بن یعمر گفت : آیا این آیه از سوره انعام را نخوانده ای که می فرماید و من ذریته داوود و سـلیمان تا آنجا که می فرماید : و یحیی و عیسی ؟گفت : چرا , خوانده ام . یحیی گفت : آیا در این

سخن قرآن , حضرت عیسی به عنوان ذریه ابراهیم به شمارنرفته است در حالی که برای او پدری نبود [و از طریق مادر به ابراهیم می رسد ؟]حجاج پاسخ داد : سخن تو , درست است . از مجموع آیه یاد شده و سخنان مفسران قرآن , به روشنی معلوم می گردد که نه تنهاشیعه بلکه تمام دانشمندان مسلمان , امام حسن و امام حسین علیهماالسلام را ذریه و فرزندان رسول خدا می نامند .

۲ - یکی از آیات روشن قرآن که بر صحت گفتار یاد شده , گواهی می دهد , آیه مباهله در سوره آل عمران است . اینک نص آیه مباهله را همراه با سخنان مفسران می آوریم : فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع - ابناءنا و انباءکم ونساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنه اللّه علی الکاذبین . (۳)- هر کس با تو در مقام مجادله برمی آید , پس از آن که به وحی خدا آگاه گشتی ,بگو : بیایید فرزندان ما و فرزندان شما , و زنان ما و زنان شما , و جان های ما وجان های شما را فرا خوانیم , سپس یکدیگر را نفرین نماییم و لعنت خدا را نثاردروغگویان سازیم . مفسران می گویند : آیه یاد شده که به آیه مباهله معروف است , در مقام مناظره پیامبر گرامی با سران مسیحیان نجران و پس از لجاجت ورزیدن آنان , فرو فرستاده شد و آن حضرت به فرمان خدا , همراه با علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا و امام حسن و

امام حسـین - سـلام اللّه علیهم - به منظور مباهله به راه افتادنـد و چون بزرگان نصاری , رفتار پیامبر و اهل بیت آن حضـرت را مشاهـده نمودنـد , بر جـان خود بیم کردنـد و از رسول خـدا صـلی اللّه علیه و آله درخواست کردنـد تـا از مباهله و نفرین آنان صرف نظر نماید و آن حضـرت هم پیشـنهاد آنان را پذیرفت و با بسـتن پیمانی ,این قضـیه خاتمه یافت . از آنجا که دانشمندان هر دو گروه شـیعه و سـنی , بر این نکته اتفاق نظر دارند که در روز مباهله , امیرمومنان و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم السـلام , همراه پیامبر گرامی بودند , به روشنی معلوم می گردد که مقصود از ابناءنا [یعنی فرزندان ما] در سخن رسول خـدا , امـام حسن و امـام حسـین می باشـند , و بـدین سـان روشن می گردد که حسن و حسـین علیهماالسـلام در آیه یاد شـده ,فرزنـدان پیـامبر گرامی قلمـداد شـده انـد . لاـزم به ذکر است که مفسـران , پس از نقـل روایات بسـیار در ذیل آیه مباهله , بر صحت این برداشت روشن , گـواهی می دهنـد و مـا به عنـوان نمـونه , به برخی از آنهـا , اشـاره می کنیم :الف : جلاـل الـدین سیوطی به نقل از حاکم و ابن مرودیه و ابونعیم , از جابر بن عبداللّه , چنین می گوید : انفسـنا و انفسـکم : رسول اللّه صـلی اللّه علیه و آله و علی , و ابناءنا :الحسن و الحسین و نساءنا : فاطمه . (۴)- مقصود از انفسنا [جان های

مـا] , علی بن ابی طـالب است و ابناءنـا [فرزنـدان مـا] حسن و حسـین و نساءنـا [بانوان ما] فاطمه . ب : فخر الـدین رازی در تفسـیر خود , پس از بیان روایت یاد شـده می گوید : و اعلم ان هذه الروایه کالمتفق علی صـحتها بین اهل التفسـیر و الحدیث . (۵)- بـدان که این روایت , به عنوان حـدیثی است که اهل تفسـیر و حـدیث , بر صـحت آن اتفاق نظر دارند . آنگاه چنین می افزاید : المساله الرابعه : هذه الایه داله علی ان الحسن و الحسـین علیهماالسـلام کاناابنی رسول اللّه صـلی اللّه علیه و آله وعد ان یدعوا ابناءه فدعا الحسن و الحسین فوجب ان یکون ابنیه . (۶)- آیه یاد شده گواه این معناست که حسن و حسین علیهماالسلام فرزنـدان پیامبربودنـد ; زیرا قرار بـود رسـول خـدا صـلی اللّه علیه و آله , فرزنـدان خـود را فرابخوانـد , پس حسن و حسـین را فراخواند . ج : ابوعبداللّه قرطبی نیز , در تفسیر خود , اینگونه آورده که : [ابناءنا] دلیل علی ان ابناء البنات یسمون ابناءا . (۷)- [ابناءنا] در سخن قرآن (در آیه یاد شده) , گواه آن است که فرزندان دخترانسان , فرزندان انسان قلمداد می گردند .

۳ - سـخنان رسول خـدا صـلی اللّه علیه و آله روشن ترین گواه است بر این که امام حسن و امام حسـین علیهماالسـلام فرزندان پیامبر گرامی اند . و اینجا به دو نمونه از سخنان آن حضرت اشاره می کنیم :الف : رسول خدا , در مورد حسن

و حسین فرمود : هذان ابنای من احبهما فقد احبنی . (۸)- حسن و حسین , دو فرزند من هستند هر که آن دو را دوست بدارد , مرا دوست داشته است . ب : و نیز پیامبر گرامی صلی اللّه علیه و آله با اشاره به حسن و حسین علیهماالسلام فرمود : ان ابنی هذین ریحانتی من الدنیا . (۹)- این دو فرزند من , دو ریحانه من از دنیا هستند .

بدعت یعنی چه؟

پرسش

بدعت یعنی چه؟

پاسخ

امروز، مطلق نوآوری را «بدعت» می نامند و از بدعت حمایت می کنند و مثلاً می گویند فلان کس بدعت آور است. ولی ما نباید اشتباه کنیم. اصلًا این اصطلاح غلط است. در میان ما از قدیم «بدعت» یعنی نوآوری در دین، «اِدْخالُ فِی الدّینِ ما لَیْسَ فِی الدّین.» نباید چیز دیگر را بدعت بنامیم، بعد کم کم بگوییم پس بدعت اشکالی ندارد. اگر امروز نوآوری را «بدعت» می گویند، این بدعت اگر در مسائل هنری، شعری، فلسفی یا علمی است، نه فقط عیب نیست، بلکه کمال است، ولی در دین، آنهم به معنی آوردن نه به معنی اجتهاد، یعنی چیزی را که در دین نیست از خود جعل کردن، در حد بزرگترین گناهان است. حتی حدیث است:

«مَنْ زارَ مُبْدِعاً (مَبْتَدِعاً) فَقَدْ خَرَّبَ الدّینَ» (کافی ۱/۵۴ با اندکی اختلاف.)

[اگر کسی به دیدن یک اهل بدعت برود، دین را خراب کرده است.]

یعنی اگر کسی بدعتی در دین ایجاد می کند، بر دیگران حرام است که با او دید و بازدید کنند. دید و بازدید هم حرام است.

بدعت یعنی چه؟

پرسش

بدعت یعنی چه؟

پاسخ

برای درک حقیقت بدعت، بایستی به دو مطلب توجه نمود:

۱ بدعت، نوعی تصرف در دین، از طریق افزودن یا کاستن شریعت است. بنابراین، آنجا که نوآوری ربطی به دین و شریعت نداشته، بلکه به عنوان یک مسئله عرفی و عادی انجام گیرد، بدعت نخواهد بود (هرچند مشروع بودن آن مشروط به این است که ابداع و ابتکار مزبور در شرع محرّم و ممنوع نباشد). فی المثل، بشر از نظر مسکن و پوشاک و دیگر وسایل زندگی همواره دست به نوآوریهایی می زند و بویژه در عصر ما بسیاری از روشها و ابزارهای معمول زندگی دگرگون شده و برای نمونه انواع ورزشها و تفریحات جدید پدید آمده است. بدیهی است همه اینها یک نوع بدعت (به معنی نوآوری) بوده، ولی ارتباط به بدعت در شرع ندارد. تنها، چنانکه گفتیم، حلال بودن آنها و استفاده از آنها مشروط به این است که مخالف با احکام و موازین شرع نباشند. مثلاً، اختلاط زن و مرد بدون حجاب در مجالس و محافل، که از ارمغانهای فاسد غرب می باشد، حرام است ولی بدعت نیست زیرا کسانی که در این محافل شرکت می کنند، این کار را به عنوان یک عمل مشروع که اسلام بر آن صحه نهاده انجام نمی دهند، بلکه احیاناً با اعتقاد به اینکه امری مخالف شرع است، روی عدم مبالات تن به این کار می دهند. لذا گاه تنبّه یافته و تصمیم جدّی می گیرند که دیگر در آنها شرکت نورزند.

برای توضیحات فوق، چنانچه ملتی روز یا روزهایی را برای خود موسم شادی و گردهمایی معین کنند، امّا نه به این قصد که شرع چنین دستوری داده است، چنین

کاری بدعت نیست، هرچند بایستی حلّیت و حرمت آن از جهات دیگر مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

از اینجا روشن می شود که بسیاری از نوآوریهای بشری در زمینه هنر، ورزش، صنعت و غیره از قلمرو بدعت اصطلاحی بیرون بوده، و آنچه درباره آنها مطرح است مسئله حلال و حرام بودن آنها از جهات دیگر است که خود ملاک و مقیاس خاص خویش را دارد.

۲ اساس بدعت در شرع به این نکته بازمی گردد که چیزی را به عنوان یک امر شرعی که دین به آن فرمان داده به کاربرند، در حالیکه برای مشروعیت آن، اصل یا ضابطه ای در شرع وجود نداشته باشد؛ ولی هرگاه کاری را که انسان به عنوان یک عمل دینی انجام می دهد، دلیل شرعی یی (به صورت خاص، یا کلّی و عام) بر مشروعیت آن وجود داشته باشد، آن عمل بدعت نخواهد بود. از ینروست که علامه مجلسی، عالم بزرگ شیعی، می گوید: «البِدْعَةُ فی الشَّرعِ ما حَدَثَ بَعْدَ الرَّسُولِ {بما انّه من الدین} وَ لَمْ یَکُنْ فِیهِ نَصٌّ عَلی الخُصوصِ وَ لا یَکُونُ داخلاً فی بَعْضِ العُمُوماتِ» (بحار الأنوار: ۷۴/۲۰۲) [بدعت در شرع، چیزی است که پس از رسول گرامی حادث شده و دلیل شرعی خاص یا عامّی نیز برجواز آن در کار نباشد].

ابن حجر عسقلانی، دانشمند مشهور اهل سنت، نیز می گوید: «البدعةُ ما أُحدثَ و لیس له أصل فِی الشرع، و ما کانَ له أصل یدلّ علیه الشّرع فلیس ببدعةٍ» (فتح الباری: ۵/۱۵۶، ۱۷/۹) : [بدعت چیزی است که (پس از پیامبر) پدید آمده باشد، دلیلی حاکی از جواز آن در شریعت یافت نشود ؛ و آن چیزی که اصل و ریشه ای

در دین دارد، بدعت نخواهد بود].

آری، هرگاه عملی را که به شرع نسبت می دهیم مسند به دلیلی خاص یا ضابطه ای کلی در شرع باشد، مسلّماً بدعت نخواهد بود. صورت نخست (وجود دلیل خاص) نیاز به بیان ندارد. مهم توضیح قسمت دوم است، زیرا چه بسا ممکن است یک عمل ظاهراً حالت نوآوری داشته و در تاریخ اسلام بی سابقه باشد ولی معناً تحت ضابطه ای قرار گیرد که شرع اسلام آن را به صورت کلی پذیرفته است. به عنوان نمونه، می توان از سربازگیری عمومی یاد کرد که امروزه در نوع کشورها اجرا می شود. دعوت جوانان به خدمت زیر پرچم به عنوان وظیفه دینی، هرچند حالت نوآوری دارد، ولی چون یک اصل و قاعده دینی پشتیبان آن است بدعت نخواهد بود. زیرا قرآن می فرماید: «وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» انفال/۶۰. بدیهی است بر اثر تحوّلات جهانی، آموزش عمومی رزمی برای جوانان موجب آمادگی بیشتر در مقابل دشمن مترصد و گوش بزنگ است و عمل به روح آیه شریفه، در عصر ما، مقتضی همین امر است.

از بیان فوق، بسیاری از شبهات واهی که بر دست و پای برخی از افراد پیچیده است حل می شود. برای نمونه، انبوه مسلمانان جهان روز میلاد پیامبر اکر(ص) را جشن می گیرند و گروهی این امر را بدعت می نامند! در حالیکه، طبق آنچه گفتیم، هرگز ملاک بدعت بر آن صادق نیست. زیرا به فرض هم که این نوع تکریم و اظهار محبت، در شرع وارد نشده باشد، ولی اظهار محبت به پیامبر گرامی اسلام خاندان او سلام الله علیهم اجمعین یکی از اصول مسلّم اسلام است که این گونه جشنها

و احتفالات مـذهبی جلوه و مظهری از آن اصل کلّی است. پیامبر گرامی (ص) فرمود: «لا یُؤْمِنُ أَحـدُکُمْ حَتّی أَکونَ أَحبَّ إِلیهِ مِنْ مالِهِ وَ أَهلِهِ وَ النّاس أجْمَعین» (جامع الأُصول ۱/۲۳۸) [هیچکدام از شـما مؤمن نخواهد بود، مگر آنکه من نزد او از فرزندان وی و تمامی مردم، محبوبتر باشم].

ناگفته پیـداست کسانی که در موالید پیامبر اکرم(ص) و اهل بیت او (ع) اظهار شادمانی کرده و بدین منظور مجالسـی تشـکیل می دهنـد، هـدفشان این نیست که برگزاری جشن در این ایـام، منصوص بوده و دسـتور برگزاری جشن عیناً به صورت خـاص امروزی، در شـرع وارد شـده است؛ بلکه اعتقـاد آنـان این است که اظهار محبت به رسول گرامی و اهل بیت او یک اصل کلی است که در کتاب و سنت با تعابیر گوناگون بر آن تکیه شده است.

قرآن کریم می فرماید: «قُلْ لا أَسأَلُکُمْ عَلَیهِ أَجْراً أِلاّ المَودَّهَ فِی القُربی» شوری/۲۳: [بگو من برای ابلاغ رسالت پاداش نمی طلبم مگر دوستی خویشاونـدان و نزدیکـان]؛ واین اصـل می توانـد در شـئون مختلف زنـدگی فردی و اجتماعی مسـلمین، برای خود جلوه ها و مظاهری پیـدا کنـد. گرفتن جشن در موالید، جنبه یادآوری نزول رحمت و برکت خدا در آن ایام، و شـکرگزاری به درگـاه الهی را دارد و این امر(جشن در روز نزول رحمت)، در شـرایع پیشـین نیز سـابقه داشـته است، چنـانکه به صـریح قرآن، حضـرت عیسـی(ع) از خدای متعال درخواست کرد مائده ای آسمانی بر وی و جمع یارانش فرو فرستد تا روز نزول مائده را او و پیروانش در توالی نسلها عید گیرند:

«قالَ عیسی بنُ مَرْیَمَ اَللّهّمَّ ربَّنا أَنْزِلْ عَلَیْنا مائده مِنَ السَّماءِ تکُونُ لَنا

عِيداً لأوّلنا وَآخِرِنا وَ آيةً مِنْكَ...» مائده/۱۱۴.

همانگونه که یادآور شدیم، بدعت عبارت از آن نوع تصرفات در دین است که برای آنها مدرک صحیحی در شرع (به صورت خاص یا عام) وجود نداشته باشد، و باید توجه نمود که روایات ائمه اهل بیت(ع)، به حکم حدیث متواتر «ثقلین»، از مصادر شریعت و دلایل احکام دینی به شمار می رود. بنابراین، هرگاه حضرات معصومین (سلام الله علیهم اجمعین) بر جواز یا منع چیزی تصریح کنند، پیروی از گفتار آنان پیروی از دین بوده و مشمول عنوان بدعت گذاری در دین نخواهد بود.

در پایان یادآور می شویم بدعت به معنی تصرف بدون اذن، پیوسته قبیح و حرام بوده و قرآن از آن با جمله: «اللهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللهِ تَفْتَرُونَ» یونس/۵۹ یاد می کند. در این صورت تقسیم بدعت (به این معنی) به قبیح وحسن و حرام وجائز، معنی صحیحی نخواهد داشت.

آری «بدعت» در معنای عام لغوی آن، به معنی نوآوری در امور زندگی بدون آنکه آن را به شرع منسوب دارند، می تواند صور گوناگون داشته و مشمول یکی از احکام خمسه تکلیفیه (واجب، حرام، مکروه، مستحب و مباح) قرار گیرد.

معنای لغوی بدعت چیست؟

پرسش

معنای لغوی بدعت چیست؟

پاسخ

بدعت در لغت عرب، به معنی کار بی سابقه است که نمونه قبلی نداشته باشد. قرآن، خدا را چنین توصیف می کند: «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ والأرضِ» انعام /۱۰۱

[آفریننده آسمان و زمین است.] که آنها را بدون الگو و نمونه پیشین، آفریده است، و به عبارت دیگر، هر چیز جدید و بی سابقه را «بدیع» و کار نو ظهور را «بدعت» توصیف می کنند. راغب در مفردات می گوید:

«ابداع، پدید آوردن چیزی است که نمونه و سابقه ای نداشته باشد و چاهی را که تازه حفر کرده باشند، بدیع می گویند.»

قرآن پیامبر را چنین توصیف می کند:

«قُلْ مَا كُنتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ» احقاف/۹

[بگو من در میان پیامبران پدیده نو ظهوری نستم، بلکه پیش از من نیز پیامبرانی آمده اند].

بدعت به معنی لغوی، یعنی کارهای نو ظهور، نمی تواند بدون قید وشرط حرام باشد، زیرا جهان زندگی پیوسته در دست تغییر و دگرگونی است و همان طور که طبیعت به طور مستمر در حرکت و تغییر و نو آوری است، زندگی انسان نیز از نظر پوشاك و خوراك و مسکن و صنایع، پیوسته در حال دگرگونی و نو شدن است و هیچ عاملی نمی تواند حرکت عظیم زندگی انسان را متوقف سازد، بلکه او باید طبق سنت الهی گام به پیش نهد و زندگی را هر روز رنگین تر ساخته و چهره زندگی را هر روز تازه تر سازد.

شیعه می گوید فلان عالم سنی عقاید شیعه را تاییدمی کند پس چرا عمل نمی کند؟

پرسش

شیعه می گوید فلان عالم سنی عقاید شیعه را تاییدمی کند پس چرا عمل نمی کند؟

پاسخ

- این که گفته می شود فلان عالم سنی حقانیت عقاید شیعه را تایید می کند و یا مثلا" گفته می شود خود اهل سنت روایات مطابق مذهب تشیع را نقل کرده اند و ...سوال می شود که چرا خود اهل سنت یا آن عالم سنی عمل نکرده است ؟

پاسخ :

اولا"، تایید عقاید شیعه از سوی یک عالم سنی ممکن است دو حالت داشته باشد :

۱- در واقع شیعه شده است زیرا حقانیت عقاید شیعه را پذیرفته است ولی در ظاهر و اسم هنوز سنی مانده است .

۲- حقانیت شیعه را تایید می کندولی حقانیت مذهب خود را نیز می پذیرد .بدین معنا که شیعه را به عنوان یکی از مذاهب اسلامی می پذیرد، همان گونه که مذاهب چهارگانه اهل سنت هریک دیگری را می پذیرند .چنان که شیخ شلتوت مفتی مصر چنین فتوا داد.البته پذیرش مذاهب دیگر فقط در فروع و احکام است نه در تمام عقاید، مگربراساس مبانی پلورالیزم .

ثانیا"، در بسیاری از موارد عالم سنی مبانی مکتب تشیع را تصدیق می کند اما به دلیل تعصب بر مذهب آن را نمی پذیرد .این حالت در علمای غیر محقق اهل سنت فراوان است و نویسنده شخصا" مواردمتعددی از این حالت را مشاهده کرده است .

ثالثا" : گاه گفته می شود روایات موید شیعه در منابع اهل سنت وجود دارد اما برخورد اهل سنت با این روایات به گونه های زیر است :

۱- آن روایات را گرچه از نظر سند و دلالت تمام می دانند اما صرفا" به

دلیل مخالفت با مـذهبشان نادیـده می گیرنـد که منشاآن همان تعصب مذهبی است مانند برخوردی که با روایات فسق یا نفاق برخی از صحابه موجود است و یا روایات متعددی که در باب وضو یا برخی از شرایط نماز وارد شده است .

۲- آن روایات را از لحاظ سند صحیحنمی دانند زیرا روایات معارضی در برابر آنها در منابع رواییشان موجود است که یکی از دسیسه های خلفای اموی جعل همین روایات بوده است (توضیحاین که تا سال ۱۰۰ هجری کتابت حدیث ممنوع بوده است و از آن پس کتابت حـدیث نبوی آغاز شد .واضح است که جعل حدیث در این حالت بسـیار آسان صورت می گیرد .قانون منع کتابت حـدیث از سوی عمر بن الخطاب در زمان خلافت ابوبکر صادر شد و تا سال ۱۰۰ هجری از سوی خلفای اموی اجرامی شد.

۳- گـاه روایت را به گونه ای معنـا می کننـد که بـا مـذهبشان سازگـار باشـد.یعنی عقایـد مـذهب را قرینه بر معنای روایت می گیرنـد که این برخورد معمولا"با روایاتی است که از لحاظ سـند به هیچ وجه قابل خدشه نیست . مانندبرخوردی که با حدیث غدیر دارند.;

تفویض چه اشکالی دارد؟

پرسش

تفویض چه اشکالی دارد؟

پاسخ

موجود بر دو قسم است

۱ - موجـود مسـتقل که به چیزی متکی نیست و هسـتی خویش را از دیگری نگرفته است و هسـتی خداونـد متعـال چنین اسـت بنابراین او در هستی و تمام - کمالات هستی بی نیاز است و هیچگونه نیازی در ذاتش راه ندارد.

۲ - موجود غیر مسـتقل که از او به وجود امکانی تعبیر می شود که در هستی اسـتقلال ندارد و متکی و مربوط به دیگری است و تمـام موجودات آفرینش هسـتی شـان چنین است یعنی ذاتشـان هسـتی نیست و در هستی و تمـام کمالاـت هستی به خـداوند نیازمند می باشند.

چنانکه قرآن مجید فرموده است : یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و هو الغنی الحمید ترجمه: ای مردمان شما نیازمند بخدائید و خـداست که بی نیاز و سـتوده است. با این مقدمه روشن شد که تفویض باطل است زیرا تفویض به این معنی است که خداوند دست

از کار بکشد و از سلطنت کناره گیرد و افاضه ی هستی نکند و روشن است که در این صورت یا موجودات به هستی ادامه می دهند یا نه اگر ادامه دهند لازم می آید مستقل در وجود باشند با اینکه ذاتاً نیازمندند.

براین اساس معلوم شد که تفویض محال و مستلزم انقلاب در وجود مخلوقات است.

(بخش پاسخ به سؤالات)

آیا آیه ای که همراهی ابوبکر باپیامبر را در غار یادآور شده دلیلی بر مدح ابوبکر است؟

پرسش

آیا آیه ای که همراهی ابوبکر باپیامبر را در غار یادآور شده دلیلی بر مدح ابوبکر است؟

پاسخ

دقت در این آیه روشن می سازد که در آیه هیچ چیز که دال بر فضیلت ابوبکر باشد وجود ندارد و اهل سنت که آیه را دال بر فضیلت ابوبکر می دانند آیه را بدرستی معنی نمی کنند حال برای روشن شدن مطلب آیه را از اول برای شما می آوریم و معنی می کنیم: الا تنصروه فقد نصره الله اذا خرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ جعل کلمه الذین کفروا السفلی و کلمه الله هی العلیا و الله عزیز حکیم ترجمه: اگر شما پیامبر را یاری نکنید (زیانی به او وارد نمی کنید) چه اینکه خدا (یاور او است) او را یاری کرد زمانیکه کافران او را (از مکه) خارج کردند در حالی که با شخص دیگری همراه بود آن زمانی که آن دو در غار بودند آنزمان که به همراهش می گفت اندوهگین مباش که خدا با ما است پس خداوند آرامش خود را بر او نازل کرد و او را به سپاهیانی که شما نمی بینید تأیید نمود و کلمه کافران را در جایگاهی پشت و کلمه «الله» را در جایگاهی بلند قرار داد و خداوند عزیز و دارای حکمت است.

همانگونه که می بینید در آیه محور سخن یاری خداوند نسبت به پیامبر است و اینکه اگر امت دست از یاری پیامبر بردارد اما آن حضرت همواره مورد حمایت خداوند و نصرت وی می باشد و یک مصداق بارز از یاری و نصرت خداوند نسبت به پیامبران را بیان می کند و سه خصوصیت و

ویژگی برای آن ذکر می نماید خصوصیت اول اینکه کفار آن حضرت را (از وطن) اخراج کرده بودند و شخص دیگری هم همراه پیامبر بود. خصوصیت دوم اینکه آن دو در غار بودند خصوصیت سوم اینکه آن حضرت به همراهش می گفت اندوهگین مباش که خدا با ما است این سه خصوصیت مقتضی است که خداوند هر چه بیشتر پیامبر رااز آرامش و تأیید خود برخوردار کند اولاً اخراج قوم که او را از شهر و دیارش بیرون کرده بودند ثانیاً آن دو نفر در غار قرار گرفته و (ترس این بود که در غار مورد هجوم قرار بگیرند) ثانیاً شخصی که همراه پیامبر بود نه تنها به پیامبر تسکین نمی داد که خودش در نوسان و اضطراب بود که پیامبر به او می فرمود اندوهگین مباش که خداوند با ما است پس ازبیان این سه خصوصیت نوع یاری و نصرت پیامبر را بیان کرده می فرماید خداوند آرامش خود را بر او نازل کرد و او را به سپاهانی تأیید نمود که شما آنها را نمی بینید.

آیا با این وصف جا دارد گفته شود که ضمیر علیه به صاحب که ابوبکر منظور است بر می گردد و منظور این است که خدا آرامش را بر ابوبکر نازل کرد این سخن اولاً ـ مطابق با سیاق آیه نیست زیرا تمام ضمیرها به پیامبر بر می گردد (به آیه توجه شود) اگر ضمیر علیه تنها به ابوبکر برگردد برخلاف سیاق آیه است ثانیاً بدون مناسب است چون لازمه اش این است که پس از اینکه سخن درباره یاری پیامبر است بدون مناسب انزال سکینه بر ابوبکر مطرح

شود ثالثاً هیچ دلیلی وجود ندارد که خیر به ابی بکر برگردد.

(بخش پاسخ به سؤالات)

چرا اهل سنت تشیّع را که همان اسلام راستین است؟

پرسش

چرا اهل سنت تشیّع را که همان اسلام راستین است؟

پاسخ

پـذیرفتن مـذهب حق ایمان بـدان در صورتی است که در وهله نخست مبانی آن مذهب دلایل و براهین قوی داشته باشد، تا با مراجعه به آن حق برای انسـان روشن شود; ولی بی تردیـد این کافی نیست، بلکه عوامل دیگری هم بایـد وجود داشـته باشـند، مانند اینکه انسان تحت تاثیر تعصبات، تقلید، حبّ جاه و مقام، ترس و مانند این ها قرار نگیرد.

مذهب تشیّع بر دلیل های قاطع عقلی و نقلی محکم استوار است; بنابراین، کسی که تحت تأثیر عوامل مذکور نباشد، ایمان می آورد و تسـلیم مـذهب حق می گردد. اسـاس اختلاـف مـذهب تشیّع و اهـل سـنت اختلاـف در مسـأله امـامت است، که شـیعه برخلاف اهل سنت آیات قران کریم و سنت نبوی و حکم عقل بر این اعتقاد است که امام از ناحیه خداوند تعیین می شود.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۲۸۵

منظور اسـلام از "تبری" آیا دوری جسـتن قلبی است؟ چون در غیر این صورت فرد در جامعه و در روابط اجتماعی خود با مشـکلات فراوانی روبرو می شود؟

پرسش

منظور اسـلام از "تـبری" آیـا دوری جسـتن قلـبی است؟ چون در غیر این صورت فرد در جـامعه و در روابـط اجتمـاعی خود با مشکلات فراوانی روبرو می شود؟

پاسخ

تولی و تبری همـان قانون جـذب و دفعی است که در گیاهان، حیوانات و انسانها وجود دارد. بـدون شک پیونـدهای اجتماعی نیازمند جاذبه قوی و فراوان است.

ولی حذف و دفع و از بین بردن نیروی دافعه بسترساز سازشکاری، نفاق، چندچهره ای و بی شخصیتی می باشد.

از این رو با تمام توان باید از جاذبه در سالم سازی زیست اجتماعی اسـتفاده کرد و به اندازه ضـرورت از نیروی دافعه در انگل زدایی و درمانگری بهره جست چنانکه در بهـداشت و درمان بایسـته های فراوانی جهت سالم سازی و درمان بکار می رونـد و گاهی چاره ای جز پرهیز از محیط آلوده و فرار از بیماری و حتی قطع و بیزاری از آن نمی باشد.

در برخورد با انگلهای اجتماعی نیز اگر با جـذب و محبت و تکریم و شایسـتگی درمان پیـدا ننماینـد و بیماری آنان مسـری نیز باشد و موجب آلودگی زیست اجتماعی گردد چاره ای جز دفع و گریز و بیزاری قلبی، افشاگری و حتی فیزیکی نمی باشد.

برای اطلاع بیشتر به کتابهای ذیل مراجعه فرمایید:

۱. جاذبه و دافعه علی (، اثر استاد شهید مطهری

۲. آذرخشی دیگر اثر استاد مصباح یزدی

۳. ولائها و ولایتها اثر استاد شهید مطهری

اتبعوا من لایسئلکم اجراً (یس)

اشاره

جمع مساله خمس (سهم سادات و پیامبر) و اینکه پیامبراز امتش اجری نخواست مگر موّت فی القربی.

پرسش

اتبعوا من لایسئلکم اجراً (یس)

جمع مساله خمس (سهم سادات و پیامبر) و اینکه پیامبراز امتش اجری نخواست مگر موّت فی القربی.

پاسخ

یکی از وظایف امت در قبال امامان (ع) حب و دوستی نسبت به آنان است و روایات بسـیاری در این باره از منابع شیعه و سنی

نقل کردیده. از جمله این روایت است، پیامبر می فرماید:

"آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد بمیرد شهید از دنیا رفته و هرکس با دشمنی و عداوت آل محمد از دنیا برود کافر از دنیا رفته است. (۱)

قرآن نیز به مردم توصیه می کند که نسبت به اهل بیت رسول خدا (ص)، محبت ورزند: "قل لا اسئلکم علیه اجراً الا الموده فی القربی". بگو در برابر انجام رسالتم، خواستار اجر و پاداشی از شما نیستم جز اینکه به خاندانم دوستی کنید و مهر بورزید"(۲)

مسلماً منافع و اثرات ثمر بخش این دوستی ومودت باز هم به خود مسلمانان باز خواهد گشت. چنان که قرآن می فرماید:

"ای رسول بگو آنچه از شما به عنوان مزد رسالتم خواستم، یعنی دوستی با اهل بیتم، آنهم برای خود شماست، همانا اجر من با خداست و او بر همه چیز گواه است." (۳)

پیامبر در واقع با این درخواست می خواهد موضوع امامت و رهبری ائمه (ع) را پس از خود در میان مردم تحکیم بخشد، که همان ادامه هدایت و سرپرستی مردم توسط معصومین از آن محمد (ص) است. و گرنه اجر و مزد رسالت پیامبر چیزی نیست که با فراهم شدن امکانات مادی و بذل مال از سوی مردم قابل پرداخت باشد. بنابراین جز خداوند کسی نمی تواند پاداش حقیقی خدمات و

زحمات و رنجهایی که رسول اکرم (ص) در طریق هدایت مردم متحمل گشته بپردازد.

نکته مهمی که باید بدان توجه کرد اینست که در اسلام، پیامبر و ائمه (ع) مسئولیت رهبری و سرپرستی مسلمانان را هم از بعد مذهبی و هم سیاسی و اجتماعی بر عهده دارند و قطعاً هر عقل سلیمی می پذیرد که فردی که رهبر و حاکم جامعه است باید از یک سری امکانات مادی برخوردار باشد تا بتواند به ادراه امور بپردازد و این ارتباطی با امر رسالت که خداوند می فرماید پاداش زحمات و رنجهای تو در امر پیامبری و هدایت مردم بر من است ندارد. چرا که هرگز از سوی مردم قابل پرداخت نبوده و نیست، بلکه تعلق خمس به پیامبر و ائمه بدان جهت است که دست این بزرگواران را در خدمت رسانی بیشتر به مردم نیازمند از نظر مادی و تقویت امور دینی که هزینه هایی را در بر دارد، باز گذارد. و از آنجایی که مصرف زکات در مورد سادات حرام است. خداوند مصرف خمس را برای آنان مقرر فرموده است. امام صادق (ع) می فرماید: "خداوند هنگامی که زکات را بر ما حرام کرد، خمس را برای ما قرار داد. بنابراین زکات بر ما حرام و خمس بر ما حلال است. " (۴)

نص صریح قرآن کریم هم به موضوع پرداخت خمس از سوی مسلمین اشاره دارد و در این باره می فرماید:

"بدانید هر گونه غنیمتی که به شما رسد خمس آن (یک پنجم) متعلق به خداوند و پیامبر (ص) و ذی القربی (امامان اهل بیت) و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است، اگر شما

به خدا و آنچه بر بنده خود در روز جدایی حق از باطل روز درگیری دو گروه (درگیری جنگ بدر) نازل کردیم ایمان آورده اید" (۵)

لذا طبق مقررات الهی نیازمندان غیر سادات می توانند مخارج سال خود را از محل وجوهات زکات دریافت کنند ولی از خمس محرومند و نیازمندان سادات متنها می توانند از محل خمس نیازهای خود را برطرف کنند و حق استفاده از زکات را ندارند.

اما نکته قابل توجه در این باره این است که پرداخت خمس به جهتی تأیید همان درخواست نبوی مبنی بر دوستی اهل بیت از سوی مردم است. زیرا یاری دادن پیامبر و امام معصوم از نظر مادی در جهت تقویت و نشر حقایق دینی و برطرف کردن نیازمندیهای مادی سادات مستمند در واقع گامی است در طریق دوستی و محبت پیامبر و اهل بیت (ع).

منابع و مآخذ:

۱ تفسیر کشاف، ج۴، ص ۲۲۰-۲۲۱، بنقل از تفسیر نمونه، ج ۲۰, ص۴۱۴۴۱۵

۲ شوری، ۲۳

۳ سبأ، ۴۷

۴ وسایل الشیعه، ج۶، بخش خمس، بنقل از تفسیر نمونه، ج۷، ص۱۷۵

۵ انفال ۴۱

آیا رحمت خدا مخصوص شیعیان است؟

پرسش

آیا رحمت خدا مخصوص شیعیان است؟

پاسخ

برای پاسخ به سؤال شما نیازمند توجه به چند نکته هستیم :

۱.رحمت الهی دو نوع است که در آیه شریفه بسم ا...الرحمن الرحیم به آن اشاره شده است.

رحمان : عمومیت رحمت خداست که برای همه موجودات از انسان و غیرانسان و مسلمان و کافر می باشد؛ مثلاً نعمت وجود،

سلامتی، قدرت و ...

رحیم : رحمت ویژه خداست که به بندگان صالح خود می دهد. مانند ایمان، لذت مناجات، توفیق فهم عمیق معارف دین، همنشینی با اولیاء خدا و معصومان و ...

۲. شیعه یعنی کسی که از چهارده معصوم پیروی می کند و در اعمال خود از آنها تبعیت دارد.(۱) مردی به نزد امام حسن(آمد و گفت : "من از شیعیان شما هستم. امام فرمود : بنده خدا! اگر در اوامر و نواهی ما مطیع هستی، راست گفتی و اگر جز این است با ادعای مرتبه شریفی که اهلیّت آن را نداری، به گناهان خود میفزا. نگو : من شیعه شما هستم ولی بگو من از موالیان و محبان شما و دشمن دشمنان شما هستم. در این حال در خیر و به سوی خیر هستی"(۲) پس مقام شیعیان مقام والایی است که ادعای آن نیازمند به عمل به وظایف است. استادی را به یاد دارم که برای تذکر این موضوع به ما می گفت : هر وقت شیعه ای را دیدید، سلام من را به او برسانید.

۳. پس، از دو شماره قبل نتیجه گرفتیم که رحمت خدا مخصوص تمامی بندگان است، و اما رحمت ویژه او به بندگان خاصش که انبیاء، اولیاء و پیروان و شیعیان آنهاست تعلق پیدا

می کنـد و مـا بایـد تلاـش کنیم و از اهـل بیت عصـمت و طهـارت بـا عجز و توسّـِل بخواهیم که ما را از موالیان و محبان خود بپذیرند و به ما توفیق دهند تا انشاءا... روزی در صف شیعیان آنها وارد شویم و این با تلاش و جدیّت قابل تحقّق است.

۴. آنچه گفتیم در مجموعه اعتقادی ما می گنجد اما آنگاه که وارد اجتماع می شویم باید توجه کنیم که در اجتماع هیچ فرقی بین مسـلمان، مسـیحی و کافر نیست. همه از حقوق اجتماعی برخوردارنـد و همانطور که امنیت و احترام مسـلمان بایـد محفوظ باشـد، امنیت و احترام آنها نیز محفوظ است و اینکه ما شـیعه یا محبّ اهل بیت هستیم، مجوّز برتری جویی، تحقیر دیگران و یا هر گونه اقدامی که با فطرت و عقل منافات داشته باشد نیست.

از خداوند می خواهم من و شما را از شیعیان اهل بیت قرار دهد.آمین.

منابع و مآخذ :

میزان الحکمه، ج۵، ص۲۳۲، حدیث۹۹۳۷

همان، حدیث ۹۹۴۴

آیا اهل تسنن که ولایت و امامت را قبول ندارند از وعده های بهشتی که در قرآن آمده بهرمند هستند و نسبت به پیروان ادیان دیگر چه فرقی دارند؟

پرسش

آیا اهل تسـنن که ولایت و امامت را قبول ندارند از وعده های بهشتی که در قرآن آمده بهرمند هستند و نسبت به پیروان ادیان دیگر چه فرقی دارند؟

پاسخ

در مورد سؤال شما باید به نکات زیر توجه کنیم.

الـف)- بهشت و جهنم مخصوص انسانهـایی که پس از بعثت پیـامبر (ص) مـا آمـده انـد نیست که فقـط ویژه شـیعیان یـا حتی مسلمانان باشد. بنابراین همه انسانهای صالح که در امتهای گذشته بوده اند نیز وارد بهشت می شوند و همانطور که قرآن کریم فرموده است: "ان الـدین عندا... الاسـلام"(الف) دین در نزد خدا اسـلام است. و بنابراین دین همه پیامبران اسـلام است، گرچه دین حضـرت ختمی مرتبت بطور ویژه اسلام نامیده می شود(ب) و کاملترین دین است و تمام معارف ادیان گذشته را در خود دارد.

ب)- قرآن کریم بهشت را بـا اسـامی زیـادی توصـیف نموده است از جمله دارالمتّقین. (ج) پس هر کس بـا تقوا و متّقی باشـد

اهل بهشت خواهد بود.

قرآن کریم در آیات متعدد ویژگی بهشتیان را بیان کرده است که آنها کسانی هستند که اعمال نیکشان بر اعمال بد غالب آمده است. از جمله این آیات می توان به این مورد اشاره کرد: "آنها که ترازویشان سنگین است رستگارانند"(د)

"هر که ترازویش سنگین باشد در یک زندگی پسندیده است."(ه)

ج)- از این بیان معلوم شد که بهشت نه ویژه شیعیان و نه ویژه مسلمانان است. اما بعد از بعثت نبی مکرّم اسلام، اگر بر کسی اسلام عرضه شود و علیرغم آشنایی وی با اسلام، از پذیرش آن سرباز زند چنین فردی کافر است. همچنین در مورد فرق اسلامی، معتقدیم کسانی که به خاندان پیامبر احترام

نگذارند و اصطلاحاً ناصبی باشند یعنی به اهل بیت بی حرمتی کنند و به آنها ناسزا بگویند اهل دوزخ می باشند.

ولی در مورد عموم برادران اهل سنت در صورتیکه حقیقت شیعه به آنها عرضه نشده باشد نمی توانیم ادعا کنیم که آنها بهشتی نخواهند بود. چرا که با تبلیغات سنگینی که از جمله توسط وهّابیون علیه شیعیان انجام می شود، بسیاری از برادران مسلمان اهل سنت آشنایی صحیحی با شیعه ندارند، اما به امامان ما احترام فراوان می گذارند که انشاءا... همین موضوع باعث نجات آنان خواهد بود. و در شرایط کنونی که استکبار جهانی بدنبال تفرقه بین مسلمانان و دست اندازی و تسلط به منابع آنان

می باشد وظیفه ما حفظ وحدت می باشد.

منابع و مآخذ:

الف) سوره مبارکه آل عمران/آیه۱۹

ب) برگزیده تفسیر نمونه، ج۱، ص ۲۷۰ و ۳۰۴

ج) دانشنامه قرآن، بهاءالدین خرمشاهی، ج۱، ص ۴۰۰

د) سوره مبارکه اعراف/آیه۸

ه) سوره مبارکه قاعده/آیات ۶و۷

آیا صحت دارد که شیعه در جهنم نمی رود و در برزخ حسابش صاف می شود؟ (هم شیعه واقعی و هم شناسنامه ای مثل ایرانیان

پرسش

آیا صحت دارد که شیعه در جهنم نمی رود و در برزخ حسابش صاف می شود؟ (هم شیعه واقعی و هم شناسنامه ای مثل ایرانیان

پاسخ

"شیعه به معنای پیرو، در بین مسلمانان نام اختصاصی دوستداران علی و اهل بیت است

درباره شیعیان و فضائل آن ها و نیز چگونگی برخورد با آن ها در قیامت روایات بسیار زیادی در کتب شیعی و سنی نقل شده که برای نمونه چند مورد را بازگو می کنیم

پیامبر گرامی اسلام فرمود: "شیعه علی هم الفائزون یوم القیامه (عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق ج ۲، ص ۵۲؛ بحارالانوار،

علامه مجلسی ج ۶۵، ص ۹، حدیث ۵، چاپ بیروت امالی شیخ صدوق ص ۲۱۷.) همانا شیعه علی در قیامت رستگارند."

نیز فرمود: یا علی بهشت مشتاق تو و شیعه تو است و ملائکه مقرب عرش به آمدن شیعیان تو خوشحال و برای آن ها استغفار می کنند.(بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۴۱.)

امام باقر۷ از جدش رسول خدا۹ روایت می کند که آن حضرت به علی فرمود: "ان الذین ءامنوا و عمل الصالحات اولئک هم خیرالبریه

حضرت فرمود: "آن ها تو و شیعیان تو هستید و قرار من و شما کنار حوض]کوثر[است وقتی مردم]در قیامت محشور می شوند، تو و شیعیانت در حالی که سیر و سیراب بوده و از همه پرنورترید، وارد می شوید"(احتجاج طبرسی ج ۱، ص ۷۹; الشیعه فی احادیث الفریقین ص ۱۳۷، حدیث ۱۵۹ / برای آگاهی بیشتر از فضایل و مناقب شیعیان اهل بیت ر. ک الشیعه فی احادیث الفریقین سید مرتضی ابطحی)

در بین روایات فراوانی که در

منقبت شیعیان وارد شده روایاتی دیده می شود که گروه اندکی از آنان را استثنا و اهل آتش معرفی کرده است این گروه غلات هستند که در محبت علی غلو نمودند و او را شریک خدا قرار دادند. در روایتی از پیامبر گرامی اسلام می خوانیم "ای علی تو در میان امت من مانند عیسایی چرا که پیروانش سه فرقه شدند؛ گروهی مؤمن و آن ها حواریون اند و گروهی دشمن و آن ها یهودند و گروهی در او غلو کردند و ازایمان خارج شدند و این امت من نیز درباره تو به سه دسته تقسیم میشوند: فرقه ای شیعه تو و با ایمانند و گروهی دشمنان و به شک افتادگانند و گروهی غلات و منکرانند، و تو یا علی و شیعه تو و دوستداران ایشان در بهشت و دشمنان تو و غلات در محبت تو، در جهنم خواهند بود.(بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۶۴، حدیث ۴).

در روایت دیگری از امام حسن عسکری از پیامبر گرامی اسلام شیعیان و دوستداران آن ها به چند دسته تقسیم شده اند، گروهی که گناهان آن ها کم است در دنیا و یا هنگام مرگ با سختی هایی روبه رو می شوند و تصفیه می گردند؛ برخی نیز که گناهانشان سنگین تر است کارشان به بعد ازمرگ می انجامد و در مراحل بعدی (برزخ و قیامت تصفیه می شوند، برخی نیز که گناهان سنگینی دارند کارشان به جهنم می کشد. اینان به طبقه بالای جهنم وارد شده و پس از تصفیه و پاک شدن بیرون آمده و به بهشت می روند. به فرموده پیامبر۹ اینان "شیعه نیستند، بلکه دوستداران و علاقه مندان اند. در ادامه حدیث آمده است شخصی

از پیامبر۹ سؤال کرد: فلانی به ناموس همسایه اش نگاه می کند و اگر برای او ممکن شود، از گناه ابایی ندارد. پیامبر۹ غضب کرده فرمودند: او را نزد من بیاورید! شخص عرض کرد: او از شیعیان و معتقدان به شما و علی است و از دشمنان شما بری است حضرت فرمود: مگر او از شیعیان ما است که این دروغ است که شیعه ما کسی است که]علاوه بر پیروی در اعتقادات ها در اعمال نیز از ما پیروی کند و آنچه که از او نقل کردی جزو اعمال ما نیست [(تفسیر امام حسن عسکری ع ، ص ۳۰۶ ۳۰۷، ط جدید.)

برخی از محققان نفی اسم "شیعه در این حدیث و احادیث مشابه را به برخی از گنهکاران نفی کمال می دانند; یعنی شیعیان درجاتی دارند که هرکس به سهم خود بهره مند می شود; چنان که در آیه ۲ سوره انفال می خوانیم "مؤمنان همان کسانی هستند که چون خدا یاد شود دل هایشان بترسد، و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید و بر پروردگار خود توکّل می کنند.

نیز در روایت دیگری از امام باقر۷ می خوانیم که آن حضرت در پاسخ شخصی که گفته بود: شیعه بین ما زیاد است فرمود: آیا غنی و ثروتمند بر فقیر عطوفت دارد؟ و آیا نیکوکار از گنهکار درمی گذرد و برادری می کنند؟ آن شخص پاسخ داد: خیر! حضرت فرمود: آن ها شیعه نیستند، شیعه کسی است که این چنین باشد.(اصول کافی محمد بن یعقوب کلینی ج ۲، ص ۱۷۳، دارالکتب الاسلامیه / نیز بنگرید بحارالانوار، علامه مجلسی ج ۶۵، ص

۱۶۴ – ۱۶۵، مؤسسه الوفأ بیروت)

آیه به کسانی اشاره دارد که "مراحل بالای ایمان قرار دارند و این به معنای انکار ایمان از دیگر مؤمنان که از صفات یاد شده در آیه بی بهره اند نمی باشد.(الشیعه فی احادیث الفریقین ص ۵۴۳.)

چرا شیعیان با اهمیت دادن بیشتر به دعا و مفاتیح نسبت به قرآن دستاویزی به عربستانی ها برای سرزنش کردن می دهند؟

پرسش

چرا شیعیان با اهمیت دادن بیشتر به دعا و مفاتیح نسبت به قرآن دستاویزی به عربستانی ها برای سرزنش کردن می دهند؟

پاسخ

بر اساس روایت مشهور پیامبر اکرم "إنّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی .." قرآن و عترت که این عترت گاه در دعا جلوه کرده است از هم جدا شدنی نیستند. تمسک به یکی از آن ها بدون دیگری ناقص و عملی انحرافی است همان گونه که ترک احادیث و دعاهای اهل بیت و بسنده کردن به قرآن کریم مذموم است همچنین کنار گذاشتن قرآن کریم و بسنده کردن به دعاها ناپسند است

همان قرآنی که بر تلاوت خودش "فَاقرَءوا ما تَیَسَّرَ مِن َالقُرءان ِ" (مزمل ۲۰) دعوت کرده است همان قرآن نیز بر دعا کردن "اُدعونی اَستَجِب لَکُم (غافر، ۶۰) فرا خوانده است بهترین و شیواترین و بلیغ ترین دعاها، دعاهایی است که از ائمه رسیده است بنابر این اصل توازن که در متون دینی بر آن تأکید شده است ایجاب می کند که انسان از هیچ یک غافل نگردد. ما شیعیان بر آنیم که دعاها، تفسیری از قرآن کریم که کلیات را بیان کرده است می باشد. و یکی از راه های نزدیک شدن به خداوند دعاها می باشند که به انسان حال خاصی هنگام خواندن می دهند. بنابر این دعاها، در راستای قرآن بوده جدای از او نیستند. مهم در هر دو معرفت خداوند و عمل به محتوای قرآن کریم و دعاها می باشد.

وانگهی وهابیت با اصل دعا و خواندن آن مشکل ندارند، اشکال و ایراد آنان به توسل و شفاعت در دعاها

می باشد که در صورت نیاز در نامه بعدی که می نویسید پاسخ داده خواهد شد.

آراءکلامی مذهب جعفری

آیا مذهب شیعه حق است یا مذهب اهل سنت به چه دلیل

پرسش

آراء کلامی مذهب جعفری

آیا مذهب شیعه حق است یا مذهب اهل سنت به چه دلیل

شیعه وسنی هر کدام برای خودنظری خاص و متضاد دارند با آنکه خدا می دانست چنین می شود, چرانام اهل بیت و.. را در قرآن صریحا نیاورد تااختلاف حل شود؟

پرسش

شیعه وسنی هر کدام برای خودنظری خاص و متضاد دارنـد با آنکه خدا می دانست چنین می شود, چرانام اهل بیت و.. را در قرآن صریحا نیاورد تااختلاف حل شود؟

پاسخ

این که بـا آمـدن نـام ائمه اطهـار علیهم السـلام یا جزئیات مسائل درقرآن دیگر همه مشـکلات واختلافات حل می شـد وریشـه پیدایش مذاهب مختلف و پراکنده از اساس زده می شد تصوری نادرست است. بر عکس باید گفت: قرآن مجیددر این مسائل بسیار از روش دقیق و حساب شده ای استفاده کرده که ما نام آن را شیوه «تلفیق بین کنایه و تصریح»می نامیم و اگر غیر از این عمل می شـد خطری بسیار بزرگ تر از اختلافات موجود که ویرانگر اساس مکتب بود اسـلام وقرآن را تهدیـد می کرد. برای روشن شـدن مطلب باید دو نکته را در نظر گرفت: الف)روند طبیعی پیدایش مذاهب و آرایمختلف در ادیان. ب) ویژگی ها و شرایط خاص جامعه ای که قرآن در آن نازل گردیده است.

الف) پیـدایش آرا و نهایتـا مـذاهب و نحله هـای گونـاگون در درون یک دین امری کاملا طبیعی است. مطالعه در تاریخادیان نشـان می دهـد که حتی اگر آرای فاسـد هم در کـار نباشـد در موارد بسـیاری برداشت و تفسـیر دانشـمندان و توده ها ازریز و درشت مسائل دینی متفاوت و چه بسا معارض است. گاه این تفاوت ها عمیق و در مسائل بسـیار اصولی است وکار را به جایی می کشانـد که صاحبان ادیان و یا حتی ارباب مـذهب واحـد در میان خود به اختلافات شدیـدی گرفتارشده تا آنکه هر کسـی دیگری را تکفیر واز حوزه دین به کلی خارج می شمارد. این مساله واقعیتی است تا حدودی گریزناپذیر و در همه ادیان وجود

دارد. ماننـد اختلافـات شدیـد ده هـا مـذهب مسیحی (ماننـد مـذهب کاتولیـک ارتدکسپروتسـتان و فرقه هـایی چون اسـیوخی مـاکیونی کـالوخی ویگلفی ژان هوسـی پـورتین یسـوعی نسـطوری آریوسـی هوژنتیمونوفیزیسـتی آرتمونی نـادنیی سـتبیه و...) .ممکـن است بگوییـد همه اینهـا یـک راه حـل دارد و آن این است که: دین وشـریعت نـازله آن چنـان دقیـق و روشن بـا تمـام جزئیـات آن نـازل شود که نه تنها همه انسان ها در تمام مسائل دینیبرداشت واحـد داشـته باشـند. بلکه حتی راه هر گونه تفسـیر سوء و فریب کاری بـدعت گـذاران و تحریف گران نیز بسـتهشود. با کمی ژرف اندیشـی روشن می شود که چنین دیـدگاهی پنداری تحقق ناپذیر است. زیرا:

۱) از دیـدگاه معرفت شـناختی(اپیسـتمولوژیک) کیفیت شـناخت و درک انسـانی در هر زمینه مکانیسم ویژه ومحـدودیت های خاصـی دارد به طوری که در یـک رشـته از معـارف بویژه در معـارف دینی که از گستردگی و ژرفـایی بسـیاربالا برخوردارند هرگز نمی توان همه انسان ها را(در همه مسائل آن مجموعه) متحد النظر و دارای برداشت و درکواحد ساخت.

۲) زبان در رونـد معرفت نقش و کارکردهای خاصـی دارد و با محدودیتهای ویژه ای روبه روست که خود یکی ازعوامل مهم تفاسیر و برداشت های گوناگون از متون دینی است. بنابراین زبان شناسی نیز حکمی مشابه معرفتشناسی دارد.

۳) اگر بنـا شود کتـاب آسـمانی در تمـام مسائـل؛ از قبیـل معـارف اخلاقیـات احکـام و دسـتورات فردی و اجتمـاعی بهصورت مجموعه ای دقیق تفصـیلی و منظم همراه بـا تمـام جزئیـات و حتی تعـاریف بیان شود در این صورت به شـکلدایره المعارفی در خواهد آمد که بخشـی از آن مسائل فلسـفی جهان بینی انسان شناسی فلسفه تاریخ و... مطرح می شودو بخشی از آن اخلاقیات و فلسفه اخلاق و در بخش

های دیگر احکام حقوق فردی و اجتماعی؛ مانند: عبادیاتاقتصاد احکام سیاسی فلسفه حقوق و... ممکن است بگویید چه عیبی دارد که چنین باشد؟ واقعیت آن است که چنینچیزی ضربه محکمی به دین خواهد زد و مخالف فلسفه اساسی بعثت انبیا و انزال کتاب های آسمانی است؛زیرا:

۱- از طرفی کتاب آسمانی را بسیار گسترده ومفصل .یعنی تبدیل به ده ها جلد کتاب می کند.

۲- هر بخشی از آن مجلدات مربوط به حوزه خاصی از مسائل شده و جنبه تخصصی پیدا می کند.

۳- زبان کتاب آسمانی دیگر زبان توده ها نخواهد بود بلکه در هر فنی زبان ویژه آن رشته را خواهد داشت.

نتیجه این امور آن است که متون دینی جاذبه عمومی خود را از دست خواهد داد و دیگر قدرت دعوت و کششفراگیری توده ای نخواهد داشت. بلکه در ردیف کتاب های فلاسفه و نوابغ برجسته ای چون ارسطوافلاطونفارابی بوعلی و... قرار خواهد گرفت که جایگاه آن به جای خانه های مردم فقط کتابخانه های دانشمندان و میزان تأثیر وسازندگی اجتماعی اش نیز در حد تاثیر فلاسفه و نوابغ خواهد بود به علاوه چنین طرحی مستلزم بسته شدن راه اجتهاداست وهمواره ایجاب می کند که در پی رخ دادن حوادث نو پیامبری جدید برانگیخته شود و یافتن پاسخ و حکممسائل هر عصر انگیزش و بعثت جدیدی را می طلبد و بر مساله خاتمیت خط بطلان می کشد. زیرا بیان تفصیلی مسائلعصرهای آتی برای طالبان فعلی نه تنها جذاب نیست بلکه موجب وازدگی و چه بسا استهزا و نهایتا اعراض از کتابآسمانی است.

۴) کاوش های جامعه شناختی نشان می دهد که افراد و جوامع مخاطب وحی الهی از نظر انگیزه های دین گرایانه ومیزان و حدود و کیفیت تأثیر پذیری در

برابر وحی و حاملان آن (انبیای الهی) بسیار متفاوت بوده اند. از طرف دیگرحکمت الهی ایجاب می کند پیام خود را درقالب و شکلی ابلاغ نماید که بیشترین و فراگیرترین جاذبه را داشته و درعین حال چیزی از حقایق نیز فرو نماند. بنابراین دو اصل در هم می آمیزند و آن دو نقش مهمی در چگونگی تفهیم وابلاغ پیام دارند: اصل «فراگیری و جاذبیت»: به عبارت دیگر دین تنها برای انسان های محدود صددرصد خالص که هرچه و با هر زبان به آنان سخن گفته شود می پذیرند نیامده است هر چند هدف اساسی آن سوق دادن انسان ها به آنسمت است . لیکن در این مسیر توده های عظیمی هستند که تنها در قالب های خاصی می توان آنها را جذب و هدایتکرد و چون دین برای همه آنهاست پس باید به گونه ای سخن بگوید که بسادگی آنان را فراری ندهد. بلکه دارای حداعلای امکان جذب و دافعه ای در حد ضرورت باشد. اصل «جامعیت»: به حکم این اصل دین نباید هیچ یک ازنیازهای دینی طالبان خود را بدون پاسخ گذارد. رعایت این دو اصل تنها زمانی ممکن است که دین در عین جامعیتبرخی از مسائل را صریح و بی پرده و برخی را با کنایه و دو پهلو گاه با قاطعیت و گاه با نرمی بیان کند. از طرفی هم بازبان توده ها سخن راند و هم بار فکری و عظیم و دقایق عقلی عظیمی برای اندیشمندان و خردورزان و لطائف عرفانیشریفی برای ارباب بصیرت داشته باشد و تیپ شناسی اجتماعی دقیقی را رعایت نماید. راز وجود آیات محکم ومتشابه در قرآن مجید نیز همین است.

ب) ویژگی ها و شرایط خاص محیط نزول

قرآن: جامعه ای که قرآن در آن نازل شد و کسانی که به این دین مبینگرویدند از نظر بینش و علایق و انگیزه های دینی و غیر دینی بسیار متفاوت بودند. یکی از اشتباهات بزرگ آن است کهفکر کنیم جوامع دینی و نیز جامعه اسلامی تنها و تنها متأثر از دین بوده و در تمام مسائل محرک اصلی آنان دین و تعالیمدینی بوده است. برعکس حتما پس از گسترش اسلام بسیاری از توده ها و حتی شخصیت های نام آور مسلمان واصحاب رسول خدا(ص) چنان متأثر از سخن جاهلی تعصبات ناروا و اهداف شخصی و خود محورانه بودند که درعین اظهار مسلمانی به راحتی در برابر پیامبر(ص) و احکام الهی مغایر خواست های خود مخالفت و سرسختی نشانمی دادند و از این جا روشن می شودکه وجود و عدم اینگونه مسائل در قرآن مجید چندان کارساز نیست به عنوان مثالقرآن با صراحت تمام نسبت به پیامبر می فرماید: «و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی. و او (پیامبر) بر اساسهوا سخن نمی گوید بلکه گفتاراو چیزی جز وحی و فرستاده نیست». در حالی که چون پیامبر (ص) درخواست قلم وکاغذی نمود تا مساله ولایت امیرالموءمنین را ثبت نمایند و سندی مکتوب گذارند در خانه خود و نزد نزدیک ترینعزیزان با مخالفت جدی برخی اصحاب مواجه شده و او فریاد زد «ان الرجل لیهجر» تا آن که پیامبر منصرف شدند و ازثبت آن خودداری فرمودند. این انصراف پیامبر (ص) نشان می دهد چنان جوی وجود داشته که اگر پیامبر نسبت به آنمساله پافشاری می ورزیدند خطر انکار اصل رسالت و بازگرداندن بخش عظیمی از جامعه از اصل اسلام وجود داشت.قرآن مجید نیز

بـا توجه به همین مسائـل شـیوه خـاص خود را در تبیین این گونه حقایق پیموده است؛ زیرا اگر همواره باصـراحت و بی پرده بر آن پای می فشـرد خطر انکار اصل قرآن و حجیت آن و یا دسـتبرد زدن و تحریف آن وجود داشت.ممکن است گفته شود که خداونـد خود وعـده صـیانت قرآن را داده است. گوییم: بلی ولی خداونـد هر کاری را از طریقاسـباب و علل خاص خود انجام می دهـد و یکی از راه هـای مصون داشـتن قرآن به کـاربردن همین شـیوه است .یعنیشـیوه ای که لااقـل از درون و متن جـامعه اسلامی انگیزه تحریف آن را بخشکاند و از بین ببرد وگرنه قرآن نیز گرفتارمسائلی چون دیگر کتاب های آسمانی می شد. در عین حال آیات زیادی از قرآن در شان اهل بیت سخن رانده است وپیامبر(ص) نیز کرارا و صراحتا مطالب خود را بیان فرموده اند به گونه ای که هیچ تردیدی برای حق جویان و خرد ورزانباقی نمی گذارد.

برای آگاهی بیشتر ر.ك:

رهبری امام علی(ع) در قرآن (ترجمه المراقبات) ترجمه سید محمود سیاهپوش

بررسی مسائل کلی امامت ابراهیم امینی

فروغ ابدیت جعفر سبحانی

سیمای امام علی(ع) در قرآن موحد

آیه التطهیر ابطحی

معالم المدرستین علامه عسکری

شیعه و تهمتهای ناروا جواد شری

آن گاه هدایت شدم (ترجمه ثم اهتدیت) تیجانی سماوی {J

اهل سـنّت با شـیعیان در بسـیاری از زمان ها در کنار هم بوده اند و گاهی برادران سنّی شیعه می شوند.چرا شیعیان نمی توانند سنّی بشوند؟

پرسش

اهل سنّت با شیعیان در بسیاری از زمان ها در کنار هم بوده اند و گاهی برادران سنّی شیعه می شوند.چرا شیعیان نمی توانند سنّی بشوند؟

پاسخ

هر کس بخواهد, می تواند به هر مسلکی گرایش پیدا بکند و مانعی برای او نیست , اما انسانِ عاقل طلارا رها نمی کند تا به خزف و سفال بچسبد. آیا انسان عاقل علی ۷و زهرا۳و حسن و حسین و ائمهء هدی را که اهل بیت پیامبر بوده اند و محبّت آنان به نصّ قرآن واجب است , رها می کند و به دیگران عقیده مند می شود؟ آیا انسان عاقل فقه امام صادق ۷را که استاد فقهی و غیر فقهی باوحنیفه و مالك و دیگران بوده و به رشتهء وحی الهی اتّصال داشته , رها می کند و از ابوحنیفه یا مالك بن انس یا احمد بن حنبل یا شافعی تقلید کند؟ آیا در نقل سنّت پیامبر واخلاق و روحیات پیامبر۶به ابوهریره که معروف به دروغ گویی بوده , مراجعه کند, یا به علی ۷و سلمان وابوذر؟ اهل سنّت چه مزیتی دارند که شیعه ای به آن ها رو بیاورد؟ تمام فضائل و مناقب و خوبی ها در آل پیامبر و علی و فرزندانِ معصومش جمع شده است . یك نفر شیعه اگر عاقل باشد, طلا را رها نمی کند و به عوض آن چیزی راانتخاب نمی کند. اگر سنّی عاقل باشد, شیعه می شود و از اهل بیت : تبعیت می کند. یک نمونهء تربیتی خاندان اهل بیت : امام خمینی (ره) بود که افتخار عالم بشریت در دوران ما محسوب می شود و همهء عاقلان

دنیا و بزرگان واندیشوران و سیاستمدارانِ با انصاف , به عظمت و بزرگی این شخصیت شیعی افتخار می کنند. اگر در تمام اهل سنّت وتاریخ آنان بنگریم , این چنین شخصیت هایی نمی یابیم .

رابطهء فردی بین سنّی و شیعه در بسیاری از آداب و رسوم , مثلاً با هم غذا خوردن یا ازدواج کردن چه حکمی دارد؟

پاسخ: روابط فردیِ اخلاقی و غیر اخلاقی شیعیان با اهل سنّت اشکالی ندارد و باید هر چه بیشتر باهم متّحدبشوند و با هم دوست و مهربان باشند و همه باهم یکدست و یک هدف در مقابل استکبار جهانی که کمر به نابودی اسلام بسته بایستند, نه این که سنیان به شیعیان , جنگی مانند جنگ عراق علیه ایران تحمیل کنند یا کمک های مادی و غیر مادی برای جنگ علیه ایران بکنند, مانند عربستان و کویت و کشورهای سنّی نشین به صدام . این ها اشتباهات اهل سنّت در زمان ما بود که الآن هم شیعیان در پاکستان و افغانستان به دست سنّیان کشته می شوند. شیعیان با اهل سنّت باید ارتباط خوبی داشته باشند تا بتوانند در مقابل سیاست های تهاجمی غربی و شرقی بایستند. بنابراین هم غذاشدن با آنان و ازدواج اشکالی ندارد, اما ازدواج دختری شیعه با مردی که سنّی است , خلاف احتیاط است .(۱)

(پاورقی ۱.امام خمینی , تحریر الوسیله , ج ۲ ص ۲۸۵

آیا در قرآن آیه ای در مورد شیعیان وجود دارد؟ این که می گویند مراد از (اولئک هم خیرالبریه) شیعیان هستند, درست است ؟ آیا مراد از فرقهء ناجیه فقط شیعه است و مابقی مردم و گروه ها رستگارنخواهند بود؟

پرسش

آیا در قرآن آیه ای در مورد شیعیان وجود دارد؟ این که می گویند مراد از (اولئک هم خیرالبریه) شیعیان هستند, درست است ؟ آیا مراد از فرقهء ناجیه فقط شیعه است و مابقی مردم و گروه ها

رستگارنخواهند بود؟

پاسخ

شکی نیست که بهترین انسان نمونه و کامل بعد از رسول خدا۶حضرت امیرالمؤمنین ۷بوده است . آن حضرت از جهات متعددی دارای فضائل و مناقب غیر قابل مقایسه با دیگران بوده است . بعد از وفات رسول خدا وقایعی پیش آمد که باعث تفرقهء مسلمانان شد و نفاق بعضی , از مرحلهء خفا به ظهور رسید و خلافت را از خاندان رسالت جدا کردند. به این جهت عده ای فدایی این راه شدند, از جمله دختر پیامبر۶حضرت فاطمهء زهرا(س) که در این راه کتک خورد و مورد ضرب و جرح قرار گرفته و بالاخره با درد و رنج فراوان به شهادت رسید. عده ای از صحابه ءپیامبر مانند سلمان , ابوذر, مقداد, عمار, ابن عباس , عباس , جابرین عبدالله , زیدبن ارقم و بنی هاشم با جریان سقیفه و غصب خلافت مخالفت کردند, گرچه مجبور به بیعت شدند, ولی تا آخر ازروند کار ناراضی بودند. از آن جا نطفهء گروهی به نام طرفداران علی ۷بسته شد و کم کم آنان را شیعه یعنی پیروان علی ۷نام نهادند. البته کلمهء شیعه در کلمات پیامبر خطاب به علی ۷آمده بود:. گر چه سنّی ها به شیعیان رافضی می گفتند, ولی این تعمتی بیش نبود. در هر صورت شیعان عقیده دارند امامت منصوص , منحصربه دوازده نفر است . آنها خود را طرفدار امیرالمؤمنین علی ۷و فرزندانش می دانند و سنت پیامبر را از طریق اینان و از طریق صحابهء مورد اعتماد می گیرند و می گویند پیامبر۶فرمود: . نیز فرمود: (۱).

همان طور که از این روایت و سایر روایات استفاده می شود, شیعیانی

که تمسـک به ولاـیت امامان داشـته باشـند و به راه و رسم آنان خود را تطبیق دهنـد, اهل نجاتنـد, نه هر کس که ادعای شـیعه بودن کند, ولی هیچ عمل صالحی انجام ندهد. از طرفی بقیهء فرقه ها در صورتی اهل هلاکت هستند که عالماً و عامداً و بدون تحقیق و تفحص خود را در آن وادی قرار داده باشـند و گرنه زنان و مردانی که از دیگر فرقه های اسـلامی باشـند و راه حق را تشخیص نداده باشند و در این راه کوتاهی نکرده باشند, اگر به وظائف شرعی و عقلی خود عمل کرده باشند, نمی توان گفت اهل جهنم خواهند بود.بهشت و جهنم و پاداش و عذاب منوط به اتمام حجت از جانب خدای متعال است . از طرفی مردم نباید از قاصران و مستضعفان فکری باشند; یعنی آنان حجت بر آنان اتمام نشده باشد.

برای توضیح بیشتر روایتی را نقل می کنیم :

زراره می گویـد: با برادرم (حمران یا بکیر) بر امام باقر۷وارد شـدیم . من به امام گفتم : ما افراد را با شاقول انـدازه می گیریم . هر کسی مانند ما شیعه باشد, خواه از اولاد علی و خواه از غیر آنان , با اوپیوند دوستی برقرار می کنیم و هر کس با عقیقدهء ما مخالف باشد, ما از او به عنوان یک فرد گمراه و اهل هلاک تبرّی می جوییم .

امام ۷فرمود: این زراره ! سـخن خدا از سخن تو راست تر است . اگر آن چه تو می گویی درست باشد, پس سخن خدا که می فرماید: چه می شود پس (المرجون لأمرالله) چیست ؟ آنان که خدا

دربارهء آنها فرمود: چه می شود؟ ای زراره ! حق است بر خدا که گمراهان (نه کافران و جاهدان) را به بهشت ببرد.(۲)

نیز امام موسی بن حعفر۷فرمود: (۳).

بنابراین فرقهء ناجیه که شیعیان هستند, با شرایطی اهل نجاتند(۴) و غیر شیعه اگر معذور باشند, یعنی حجت بر آنان اتمام نشده باشد, امید عفو الهی دربارهء آنها می رود و گرنه اهل هلاکت خواهند بود.

سیوطی در تفسیر از عایشه نقل کرده که به رسول خدا۶گفتم : گرامی ترین خلق نزد خدای عزّ و جلّ کیست : فرمود: ای عایشه ! مگر آیهء شریفهء (انّ الذین آمنوا و عملواالصالحات اولئک هم خیر البریّه) را نمی خوانی ؟ ابن عساکر از جابربن عبدالله روایت کرده که گفت : نزد رسول خدا۶بودیم که علی ۷از راه رسید. رسول خدا۶فرمود: به خدایی که جانم به دست او است ! این مرد و پیروانش (شیعیانش) تنها رستگاران در قیامتند. آن گاه این آیه نازل شد: . از وقتی که این آیه نازل شد, اصحاب رسول خدا۶هر وقت علی ۷را می دیدند, می گفتند آمد.(۵)

علامهء طباطبایی (ره) می گوید: در (درّالمنثور) این معنا را از ابن عدی از ابن عباس نیز نقل کرده و نیز از ابن - مردویه آورده و نیز تفسیر برهان آن را از موفق بن احمد (درکتاب مناقب) از یزیدبن شراحیل انصاری , کاتب علی ۷از آن جناب روایت کرده و در عبارت یزیدبن شراحیل چنین آمده : من از علی ۷شنیدم که فرمود: رسول خدا۶از دنیا رفت , در حالی که سر آن حضرت را به سینه ام تکیه داده بودم . در آن

حال فرمود: یا علی ! مگر نشنیدی کلام خدای عزّ و جلّ را که می فرماید: ؟ شیعیان تو هستند.موعد من و موعد شما نزد حوض کوثر است . وقتی که تمام امت ها برای حساب جمع می شوند, شیعیان تو به نام و لقب خوانده می شوند.(۶)

(پاورقی ۱.بحارالانوار, ج ۳۶ ص ۳۳۶

(پاورقی ۲. مرتضی مطهری , عدل الهی , ص ۳۹۶

(پاورقی ۳. همان , ص ۳۹۷

(پاورقی ۴. امام باقر۷فرمود: . یعین شیعه واقعی یکسی است که اهل تقوا و........... باشد (عدل الهی , ص ۴۱۲

(پاورقی ۵. درالمنثور, ج ۸ ص ۵۳۸

(پاورقی ۶. ترجمهء تفسیر المیزان , ج ۲۰ ص ۷۸۵

با دلائل محکم و قانع کننده حقانیت شیعه ۱۲ امامی را برای من ثابت کنید.

پرسش

با دلائل محکم و قانع کننده حقانیت شیعه ۱۲ امامی را برای من ثابت کنید.

پاسخ

الف. راه اثبات حقانیت شیعه دوازده امامی تنها از طریق شیعه بمعنای عام و یا شیعه اثنی عشر به معنای خاص نیست. بلکه در کتب روائی و سنن اهل سنت نیز به امامت دوازده گانه بعد از رسول خدا(ص) تصریح شده است. بر اساس روایات زیادی که از رسول الله(ص) بر دوران امامت حضرت مهدی(ع) و استمرار آن تا قبل از قیامت آمده است این موضوع را آشکار می سازد که امامت حضرت مهدی در دایره معتقدات شیعه اثنی عشر می گنجد. برای روشن شدن مسئله به بعضی از روایاتی که در کتب عامّه در مورد ائمه اثنی عشر آمده است اشاره می شود.

۱. قال رسول الله(ص): انّ هذا الامر لا ینقضی حتّی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفه ؛ این امر (دین اسلام) به سر نیاید تا دوازده خلیفه وجانشین را پشت سر گذارد {M»

۲. قال رسول الله(ص): لا یزال امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنا عشر رجلًا... کلّهم من قریش ؛ تا آن که دوازده مرد بر آنها فرمان رانندکار مردم پیوسته بگذرد... که همگی آنان از قریش هستند.{M».

۳. قال رسول الله(ص): انّ عده الخلفاء بعدی عده نقباء موسی ؛ شمار جانشینان من به تعداد نقبای موسی است {M».

۴. لاـ یزال هـذا الـدین قائمـا حـتی یکون علیکم اثنـا عشـر خلیفه ؛ تـا وقـتی که دوازده خلیفه و جانشـین بر شـما حکومت کنند دینپیوسته برپاست{M».

برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ك: صحیح مسلم، ج ۳، کتاب الاماره.

۵. در منتخب کنز العمال از جابر بن سمره چنین نقل شده که «بر این امت دوازده خلیفه حکومت خواهند کرد به عدد

نقباء بنی اسرائیل»، (منتخب کنز العمال).

۶. پیامبر اسلام(ص) در مورد ائمه دوازده گانه بیان صریح دارند الائمه بعدی اثنی عشر، تسعه من صلب الحسین و التاسع مهدیّهم ، (کفایه الاثر ۲۳، نقل ازموسوعه الامام علی بن ابیطالب، ج ۲، ص ۴۸).

نظیر این روایات را که از اهل سنت در مورد تعداد ائمه(ع) وارد شده است می توانید در کتب ذیل مطالعه کنید.

۱. ینابیع الموده، ص ۴۴.

۲. البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۲۴۷.

۳. سنن ابن ماجه، ج ۲ / ۱۳۶۷ / ۴۰۸۵.

۴. مسند احمد بن حنبل، ج ۱ / ۱۸۳ / ۶۴۵.

۵. سنن ابی داود، ۴ / ۱۰۷.

بنابراین نصوصی که از پیامبر اکرم(ص) در مورد تعداد ائمه(ع) وارد شده است و اهل سنت و شیعه آن را نقل کرده است، حقانیت شیعه اثبات می شود. و اضافه بر آن در مورد امامت ائمه دوازده گانه(ع) چه بصورت دسته جمعی و چه به صورت فردا به فرد نصی وارد شده است وهر یک از امامان امام بعد از خود را معرفی کرده است و امام بدون نص امام نیست.

ب. اکثریت شیعه که اقلیت های (زیدیه و اسماعیلیه) از آن منشعب و جدا شده اند؛ شیعه امامیّه و دوازده امامی است، پس از رحلت امام سجاد(ع) اکثریت شیعه به امامت، امام محمدباقر(ع) معتقد شدند، و اقلیّتی به پسر دیگر امام سجاد یعنی زید شهید گرویدند. و پس از رحلتامام محمدباقر(ع) شیعیان به امامت جعفر صادق(ع) معتقد شدند و پس از درگذشت امام صادق(ع) اکثریت فرزندش امام موسی کاظم(ع) را امام هفتم دانستند و جمعی اسماعیل پسر بزرگ امام صادق(ع) را که در حال حیات پدر خود درگذشته بود امام گرفتند و از اکثریت

شیعه جدا شدهو به نام اسماعیلیه معروف گشتند و بعضی پسر دیگر آن حضرت عبدالله افطح» و بعضی فرزند دیگرش «محمد» را پیشوا گرفتند و بعضی در خود آن حضرت توقف کرده آخرین امامش پنداشتند. و پس از شهادت امام موسی کاظم(ع) اکثریت شیعه فرزندش امام رضا(ع) را امام هشتمدانستند و برخی در امام هفتم توقف کردند که به «واقفیه» معروفند بعد از امام هشتم تا امام دوازدهم انشعاب قابل توجهی به وجود نیامد، (شیعه در اسلام، علامه طباطبایی).

بنابراین شیعه در تاریخ اسلام در زمان پیامبر(ص) و بعد از آن به کسانی اطلاق می شود که به امامت علی و اولاد آن امام(ع) اعتقاد داشته اند. و شاخه های زیدی و اسماعیلیه و امثال اینها به مرور زمان به علل مختلف و انگیزه های متعدد (سیاسی، اقتصادی) بوجود آمده اند. وبراییی بردن به حقانیت آنها اطلاع از اصول و عقاید و فروع آنها لازم است.

برای آگاهی بیشتر در این مورد ر.ک: (شیعه در اسلام، علاّمه محمدحسین طباطبایی)

خلاصه سخن آن که عدد ۱۲ در روایات اهل سنت و شیعه برای ائمه بعد از پیامبر(ص) ذکر شده است و فرقه های شیعی غیر از دوازده امامی توجیهی برای نظر خود ندارند اضافه بر اینکه پس از اثبات امامت علی(ع) امامت ائمه بعدی به تصریح امام قبل می باشد و هر یک ازفرقه های شیعه (غیر از دوازده امامی) در صورتی که به کلمات امام مورد قبول خود مثلاً ـ امام صادق(ع) رجوع کنند خواهند دید که تصریح به امامت امام بعد خود کرده و راویان این روایات منحصر در شیعه دوازده امامی نیست. به عنوان نمونه نگاه کنید (بحارالانوار، ج۴۸، ص ۱۲ تا ص ۲۸)

کسی که سنی است در چه شرایط شرعی و قانونی می تواند شیعه شود؟

پرسش

کسی

که سنی است در چه شرایط شرعی و قانونی می تواند شیعه شود؟

پاسخ

ایمان عبارت است از: ۱- اعتقاد و باور قلبی، ۲- اقرار زبانی، ۳- عمل به وظایف و دستورات الهی.

بنابراین شیعه شدن نیاز به مراسم رسمی و آداب خاص شرعی و قانونی ندارد. آنگاه که انسان بر اثر مطالعه و تحقیق و یا از راه دل به حقیقت دست یافت. و به حقانیت علی(ع) و یازده فرزنـد معصومش به عنوان امام و مرجع دینی به منظور اخـذ معارف و احکـام دین، پی برد و به دنبـال این اعتقاد، آنان را مرجع دینی خود در اعمال و رفتار و احکام و مناسک دینی قرار داد، شـیعه شده است و نیازی به اجرای مراسم خاص شرعی و قانونی (نظیر غسل تعمید در مسیحیت) نیست.

در این زمینه مطالعه کتاب های زیر و دیگر کتب مفید است:

۱- آنگاه هدایت شدم، دکتر تیجانی

۲- از آگاهان بپرسید، دکتر تیجانی

۳- شیعیان، اهل سنت واقعی، دکتر تیجانی

۴- الغدیر، علامه امینی

۵- المراجعات، علامه شرف الدین

با توجه به اینکه طبق روایات عقلی و نقلی مــذهب تشــیع بهترین مذهب می باشد چون منتهی به ائمه و وحی می گردد چرا جوانان غیر شیعه در مذهب خودشان متدین تر و پایدار تر از شیعه ها هستند و همچنین کمتربه اعتیاد و مشروبات الکلی و انحرافات دیگر گرفتار می باشند ؟

پرسش

بـا توجه به اینکه طبق روایـات عقلی و نقلی مـذهب تشیع بهـترین مـذهب می باشـد چون منتهی به ائمه و وحی می گردد چرا جوانـان غیر شـیعه در مـذهب خودشان متـدین تر و پایـدار تر از شـیعه ها هسـتند و همچنین کمتربه اعتیاد و مشـروبات الکلی و انحرافات دیگر گرفتار می باشند ؟

پاسخ

این که مذهب شیعه بهترین و کامل ترین مذهب است، مطلب حق و صحیحی است. البته باید به این نکته مهم نیز توجه داشت که در مسیر رشد، تعالی و تکامل انسان، عوامل متعددی از قبیل: خود شخص، خانواده، محیط و زمینه های لازم برای رشد او مانند دین و هدایت الهی، جامعه ای سالم و.. لازم است. بنابراین کمال و درستی مذهب هر چند لازم، اما به تنهایی باعث تکامل متدینین به آن مذهب نمی شود. «انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا» (انسان، آیه ۳) بلکه باید افراد از نظر روحی و قلبی، عمیقا به آن معتقد و در عمل نیز به آموزه های آن ملتزم باشند. در آسیب شناسی جوانان شیعه ای که به برخی مفاسد مبتلا می شوند ذکر نکات ذیل حایز اهمیت است:

اولا، این چنین نیست که درصد انحراف جوانان شیعه نسبت به جوانان غیرشیعه بیشتر باشد، بلکه برعکس جوانان شیعه به دلیل حقانیت این مذهب، به هر میزانی که از آگاهی و اعتقاد به آموزه های دینی برخوردار باشند، نسبت به جوانان مشابه غیر شیعه، در مقابل انحراف و مفاسد اجتماعی، مقاومت بیشتری داشته و از آسیب پذیری کمتری برخوردارند. نمونه های بسیار زیادی برای صحت این مدعا از زمان صدر اسلام تاکنون وجود دارد

که جوانان معتقد شیعه در سخت ترین شرایط، حاضر به عدول از ارزش های خود نشده و نمی شوند. بنابراین مذهب شیعه - که براساس ادله متعددی از حقانیت کامل برخوردار بوده و تنها راه تعالی و هدایت انسان در مسیر رشد و کمال واقعی است و این را نیز در عرصه های مختلف زندگی به اثبات رسانده است - به هیچ وجه نمی تواند عامل انحطاط تلقی شود.

ثانیا، اگر در برخی موارد بعضی جوانان شیعه دچار انحراف می شوند، ناشی از عوامل ذیل است:

۱- عدم تربیت صحیح خانوادگی براساس تعالیم اصیل اسلامی.

۲- عدم آگاهی و اعتقاد کامل به آموزه ها و ارزش های مذهبی.

۳- شرایط نامساعد محیط ناشی از:

- تهاجم شدید و گسترده فرهنگی دشمنان اسلام در جهت به انحراف کشیدن نسل آینده انقلاب با به کارگیری شیوه ها و فنون پیشرفته فرهنگی و ارتباطاتی.

- فراهم نبودن امکانات اشتغال، مسکن، ازدواج و... از زمینه های مهم در بروز پدیده مفاسد اجتماعی است.

۴- سرشت ناسالم برخی از افراد که حتی با فراهم بودن همه امکانات و زمینه های هدایت و تعالی، باز هم به سوی ضلالت و انحطاط ره می پیمایند.

متأسفانه مجموعه این عوامل باعث آلودگی بعضی جوانان به برخی انحرافات شده است.

ثالثا، با تمام این مسائل، در مجموع جوانان شیعه نسبت به جوانان جوامع دیگر از سلامت بسیار بالایی برخوردارند و آنچه که با وجود همه این مشکلات - ناشی از تهاجم فرهنگی و کمبود امکانات و... - اکثریت جوانان شیعه را از ارتکاب به انحرافات باز می دارد، هویت اصیل مذهبی و غیرت دینی آنهاست.

رابعا، اگر ما می بینیم گاهی غیر شیعه ها

یا اصولا غیر مسلمان ها در جامعه ما ظاهرا پای بندتر از خودی ها هستند دلیلش آن است از آنجا که آنها در اقلیت هستند هر اقلیتی سعی دارد در مقابل اکثریت خود را بهتر نشان دهد و آبروی دین و مذهب خود را حفظ کند در نتیجه این حکم را نمی توان به همه جا سرایت داد.

نتیجه آن که: این ادعا که درصد پایداری در مقابل انحرافات و مفاسد و تدین جوانان شیعه، نسبت به جوانان غیر شیعه کمتر است به هیچ وجه صحیح نبوده و نکته مهم تر آن که، مذهب شیعه عالم رشد و تعالی اکثریت جوانان شیعه و الگو بودن آنان برای سایر ملل جهان و بازدارندگی آنان در مقابل سیل ویرانگر انحرافات است.

نظر ائمهء دین در مورد شیعیان واقعی؟

پرسش

نظر ائمهء دین در مورد شیعیان واقعی؟

پاسخ

واژه شیعه به معنای پیروی کردن و دنباله رو بودن است و از نظر کلامی و اعتقادی , شیعه به کسی گفته می شود که اولین خلیفه و جانشین پیامبر(ص) را علی (ع) بداند. و در اصطلاح اخلاقی شیعه علی (ع) بودن به معنی پیرو آن حضرت بودن است، یعنی این که انسان شیوه زندگی و رفتار و اخلاق خود را بر اساس زندگی علی (ع) تنظیم نماید; یعنی آن حضرت و اولاد طاهرینش را عملا" راهنما و الگوی زندگی خویش قرار دهد و بکوشد تا کیفیات نفسانی , اخلاقی و همچنین ظواهر زندگی خود را به کیفیات و کمالات آن حضرات (ع) نزدیک نماید; یعنی این که انسان در زندگی فردی و اجتماعی اش و همچنین در زندگی طبیعی و معنوی , پایش را جای پای آن اولیائ معصوم (ع) بگذارد و شیعه و دنباله رو ایشان باشد; منتهی نکته قابل توجه این است که این تشیع , دنباله روی و همانند سازی , بدون محبت , عشق , دلبستگی و ارادت قلبی به ایشان هرگز میسر نمی باشد و از لوازم بسیار ضروری و اساسی شیعه بودن همانا محبت و علاقه قلبی به ایشان است.

آنچه از مجموعه روایات درباره صفات شیعه می توان فهرست نمود به شرح زیر است:

۱- محافظت بر وقت نمازها

۲- حفظ اسرار

۳- بذل اموال و مواسات با برادران دینی

۴- عبادت و شب زنده داری و روزه فراوان

۵- گریه و زاری بسیار در برابر خداوند

۶- دوری از شهوات و پرخوری

۷- اطاعت و پیروی کامل از ائمه (ع) و ا…Ř…Ṣِآنها.

اگر در

دل شما علاقه به شیعه بودن باش...همơ...علاقه به خواست خدا شما را در مسیر تشیع واقعی قرار خواهد داد. اگر شما به حقیقت علی(ع) را دوست داشته باشید و به او از ته دل علاقه داشته باشید در پایان کار به سوی آن حضرت جذب خواهید شد چون علی(ع) کسی است که هر کس او را بشناسد مجذوب می شود مگر این که کسی مانند ابن ملجم باشد و دل او چراگاه شیطان باشد، در هر صورت شما بهتر است به یکی از محققان اسلامی مراجعه کنید تا نسبت به اهمیت نماز و روزه آگاهی لازم را کسب بکنید. امیدواریم که خداوند متعال شما و ما را به راه راست هدایت بفرماید.

برای توضیح بیشتر ر.ک:

- بحارالانوار جلد ۶۸ صفحه ۱۴۹

- ترجمه صفات الشیعه، شیخ صدوق

خلاصه ای از اعتقادات شیعه را بیان کنید؟

پرسش

اشاره

خلاصه ای از اعتقادات شیعه را بیان کنید؟

پاسخ

برای آشنایی با اعتقادات شیعه می توانید به کتاب های «آیین ما» تألیف کاشف الغطأ، «شیعه در اسلام» تألیف علامه طباطبایی، «عقاید امامیه» تألیف محمدرضا مظفر، «اعتقاد ما» تألیف مکارم شیرازی و کتاب های دیگری که در این رابطه تألیف شده است مراجعه کنید/

در این مختصر به صورت خلاصه و فشرده به عقاید شیعه اشاره می شود:

۱- شیعه مانند همه مسلمانان اعتقاد به وحدانیت خداوند دارد و او را دارای تمامی صفات کمال و پاک از هر عیب و نقص می داند و معتقد است که خداوند در بین مخلوقات و بندگانش همیشه به عدل رفتار می کند و ممکن نیست بر آنان ظلم روا دارد و همچنین عبادت را مخصوص خدا که آفریننده و پرورش دهنده عالمیان است می داند/

۲- به پیامبران الهی و رسالت و نبوت پیامبر گرامی اسلام حضرت محمدبن عبدالله(ص) ایمان دارد، و او را که از همه مخلوقات افضل و برتر است، آخرین پیامبر دانسته و منکر خاتمیت ایشان را کافر می داند/

(س) به قرآن کریم معتقد است و آن را معجزه جاودانه و آسـمانی پیغمبر اسلام می داند، که برای هدایت بشر نازل شده است و معتقـد است همین قرآنی که در دست مسـلمانان جهـان است، همـان سوره ها و آیاتی است که خداونـد متعال بر پیامبر نازل فرموده و اگر کسـی یک سوره، یا یک آیه و یا یک کلمه آن را منکر شود کافر است و نیز عمل به دستوراتش را مایه سعادت دنیا و آخرت می داند/

۴- به روز رستاخیز و معاد عقیده دارد و معتقد است: خداوند همه را در قیامت برای حساب و جزای اعمال زنده می کند.

۵- شیعه اعتقاد

دارد که خلافت و جانشینی پیامبر(ص)، منصبی الهی است، یعنی خداوند هر کسی را که شایستگی این مهم را داشته باشد، برای امامت بر می گزیند و به پیامبر دستور معرفی او را می دهد و معتقد است که علی بن ابیطالب(ع) شرایط این مسؤولیت را داشته و پیامبر(ص) به دستور خدا او را به عنوان نخستین جانشین خود معرفی کرده است و پس از او یازده نفر از فرزندانش به عنوان امام و جانشینان پیامبر معرفی شده اند و آخرین آنها حضرت مهدی(عج) است که زنده است ولی از نظرها غایب می باشد و روزی به امر خدا ظهور می کند و جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد و حکومت جهانی اسلامی تشکیل می دهد/

(ص) شیعه معتقد است، که ائمه دوازده گانه برترین و کامل ترین انسان های زمان خود و معصوم از خطا و گناه بوده اند و علوم و احکامی که آنها برای ما گفته اند همان علوم و احکامی است که رسول خدا(ص) نزد آنان به ودیعت گذاشته و مسایلی که پس از پیامبر بر مردم مخفی مانده است آشکار می نماید، بنابراین شیعه بسیاری از احکام الهی را، قبل از اینکه به سراغ اجتهاد و عقل برود از ائمه اخذ می کند/

(ع) شیعه، احادیث ائمه دوازده گانه: را احادیث پیامبر(ص) می داند. زیرا ائمه: در روایاتی به طور کلی فرموده اند که در مسایل دینی هیچ مطلبی را از نزد خودمان نمی گوییم بلکه تمام مطالب ما از طریق پدرانمان به پیامبر(ص) می رسد/

۸- در بسیاری از موارد که برخی از علمای اهل سنت معتقداند درباره آنها دستور مخصوصی از پیامبر اکرم(ص) به ما نرسیده و باید بر اساس عقل خودمان (قواعدی همچون قیاس و استحسان) فتوا دهیم،

شیعه معتقـد است روایاتی از ائمه اهل بیت درباه آنها رسـیده است که بیانگر نظریه پیامبر(ص) است و علت برخی تفاوتها میان فقه شیعه و سنی همین مطلب است/

۹- از نظر شیعه، بودن و دیـدار پیامبر(ص) و همسـری ایشان یکی از افتخارات است اما معتقد است درباره آنها نیز بایـد بر طبق معیار و اصل قرآنی تقوا (ان اکرمکم عنـد الله اتقیکم) قضاوت کرد و معتقـد است در میان اصـحاب پیامبر(ص) همان گونه که افراد عادل بوده اند، افراد غیر عادل نیز حضور داشته اند.{۱}

[۱]. ر. ک: به صحفه ۴(ع) که پرسشی پیرامون صحابه است/

موضوع: زیارت قبور

معنای لغوی بدعت چیست؟

پرسش

معنای لغوی بدعت چیست؟

پاسخ

بـدعت در لغت عرب، به معنی کار بی سابقه است که نمونه قبلی نداشـته باشـد. قرآن، خـدا را چنین توصـیف می کنـد: «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ والأرضِ» انعام /۱۰۱

[آفریننـد آسـمان و زمین است.] که آنهـا را بـدون الگو و نمونه پیشـین، آفریـده است، و به عبارت دیگر، هر چیز جدیـد و بی سابقه را «بدیع» و کار نو ظهور را «بدعت» توصیف می کنند. راغب در مفردات می گوید:

«ابداع، پدید آوردن چیزی است که نمونه و سابقه ای نداشته باشد و چاهی را که تازه حفر کرده باشند، بدیع می گویند.»

قرآن پیامبر را چنین توصیف می کند:

«قُلْ مَا كُنتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ» احقاف/۹

[بگو من در میان پیامبران پدیده نو ظهوری نستم، بلکه پیش از من نیز پیامبرانی آمده اند].

بدعت به معنی لغوی، یعنی کارهای نو ظهور، نمی تواند بدون قید وشرط حرام باشد، زیرا جهان زندگی پیوسته در دست تغییر و دگرگونی است و همان طور که طبیعت به طور مستمر در حرکت و تغییر و نو آوری است، زندگی انسان نیز از نظر پوشاک و خوراک و مسکن و صـنایع، پیوسته در حال دگرگونی و نو شدن است و هیچ عاملی نمی تواند حرکت عظیم زندگی انسان

را متوقف سازد، بلکه او باید طبق سنت الهی گام به پیش نهد و زندگی را هر روز رنگین تر ساخته و چهره زندگی را هر روز تازه تر سازد.

۱-چرا ما مؤمنین و شیعیان به مالمان یعنی : این دنیا یمان فکر می کنیم ؟

اشاره

۲- چرا ما شیعیان عادت کرده ایم به دروغ گفتن ؟

۳-نمونه و الگوی مؤمنان غیر از همسر فرعون چه کسانی می باشد ؟

پرسش

۱-چرا ما مؤمنین و شیعیان به مالمان یعنی : این دنیا یمان فکر می کنیم ؟

۲- چرا ما شیعیان عادت کرده ایم به دروغ گفتن ؟

۳-نمونه و الگوی مؤمنان غیر از همسر فرعون چه کسانی می باشد ؟

پاسخ

هر کس دراین دنیاست , چون محیط زندگی اوست مجبور است درباره آن و مسائل آن , موضوعاتی که مجبور است با آنها سرو کار داشته باشد . فکر کند فکر کردن از بهترین کارهاست . اما تفکر افراطی روی بعضی مسائل بد است ؛ بویژه که از مؤمنین و شیعیان باشد . هر گز نمی توان از مال و منال صرفنظر کرد و هرگز نمی توان به آن ارزش کامل بخشید . بلکه همواره باید بدانیم این اموال اموالی است که خداوند از طرق مختلف حتی با کار و زحمت خود ما به ما رسانده است .آنچه مهم است اینست که گرفتار مال اندوزی و مال پروری در راه آرزوهای غلط نشویم . حضرت علی« علیه السلام » از ثروتمند ترین مردان روزگار خویش بود ولی تمام آن ثروت را در راه دین خدا بکار می گرفت بطوریکه خودش مانند فقیر ترین مردم می خورد و می نوشید و زندگی می کرد .

اما درغگویی از خرابی ایمان است از امام باقر علیه السلام »

« وسائل الشیعه , ج ۲ , ص ۲۳۳ »

و دروغگویی از نشانه های منافق است.

« از پیامبر « صلی الله علیه واله » مستدرک الوسائل , ج ۲ , ص ۱۰ »

و به قول امام علی« علیه السلام » بنده مزه ایمان را نمی چشد تا اینکه دروغ را چه

شوخی باشد چه جدی ترک نماید .

« وسائل الشیعه , ج ۲ , ص ۲۳۴ »

آری , دروغگویی نشانه یک شخصیت ضعیف ورشد نیافته است . هنگامیکه ما به واقعیت و رفتار واقعی و زیبائی صداقت بی توجه باشیم و درباره آنها فکر نکنیم و نیندیشم که دروغ گفتن با ذات صادقانه قلب ما در تضاد است , دروغ را جدی نمی گیریم و دروغ گفتن را عادی می شماریم . هر گاه برای ادب و شخصیت خویش ارزش قائل باشیم و هر گاه درهر رفتارمان صداقت را در نظر داشته باشم محال است که دروغ بگوئیم .

و زنان زیادی هستند که الگوی جهانی می باشند . حضرت فاطمه زهرا« سلام الله علیها » زنی است که تنها برای بانوان بلکه برای تمام مردان نیز الگوی جامع شخصیت انسانی هستند .

حضرت مریم « علیه السلام » مادر عیسی علیه السلام » ازجمله زنان معروف الگو است اگر چه مسیحیان هر گز مرام آن حضرت را نشناخته اند که به او اقتدا کنند و این مسیحیت که آلان رایج است صرفا دست ساخته قرنها در کلیساها وبدست کشیشان منحرف می باشد .

حضرت زینب« سلام علیها» که نیاز به شناخت واقعا بیشتری دارد او یک فقیه کامل بوده است در عبادت سر آمده بوده و همین بس که او زینب کربلای امام حسین « علیه السلام » است .

حضرت خدیجه سلام الله علیها » همسر پیامبر اسلام ازنمونه های عالی انسانی است زن ثروتمند ی که ثروتش را به پای دین و مرام و اخلاق پیامبر صلی الله علیه واله » نثار کرد و

در انبوه سختیهای صدر اسلام از دنیا رفت . بسیاری دیگر که واقعا شمارشان خیلی زیاد است .

چرا شیعه حق است ؟

پرسش

چرا شیعه حق است ؟

پاسخ(قسمت اول)

مسأله حقانیت تشیع ادله متعددی دارد که در اینجا فقط به یک مورد آن یعنی واقعه غدیر اشاره می شود.

در رابطه با غدیر خم، عین واقعه را به نقل از ترجمه الغدیر (ج ۱، ص ۲۹ - ۳۷) تقدیم می داریم. لازم است بدانید که این واقعه و خطبه پیامبر اکرم(ص) در آن، مورد اجماع و اتفاق جمیع مسلمانان شیعه و سنی است و جایگاه ویژه ای در نصوص دینی و ادبیات و اشعار مسلمانان - اعم از عرب و غیر عرب - دارد. در متون اسلامی هیچ روایتی به اندازه این واقعه به حد فوق تواتر نرسیده است و احدی را یارای تردید در آن نیست. در میان صحابهپیامبر(ص) ۱۱۰ نفر و از تابعین ۸۹ نفر آن را نقل کرده اند و طبقات راوی آن، به ۳۶۰ نفر رسیده است. شاعران بسیاری نیز این جریان را به نظم آورده اند؛ از جمله:

در قرن اول: امیرالمؤمنین(ع)، حسان بن ثابت انصاری، قیس بن سعد بن عباده انصاری، عمر و بن عاص بن وائل، محمد بن عبداللّه حمیری.

در قرن دوم: کمیت بن زیاد، سید اسماعیل بن محمد حمیری، شعیان بن مصعب کوفی.

در قرن سوم: ابو تمام حبیب بن اوس طایی، دعبل بن علی بن رزین الخزاعی و در قرون بعد ده ها نفر دیگر.

از اهمیت این واقعه، همان بس که علامه امینی یازده جلد کتاب ارزشمند «الغدیر» را پیرامون این حادثه به نگارش درآورده است. اکنون این سؤال رخ می نماید که اگر این واقعه در میان همه مسلمین، اجماعی و مورد اتفاق است، پس اختلاف در چیست؟ اساس اختلاف بر سر همان ماهیت و دلالت این واقعه است:

برادران اهـل تسـنن اظهار می دارنـد که این حادثه عظیم تاریخی و سـخنان و تأکیـدات پیامبر اکرم(ص)، صـرفا به معنای لزوم «محبت و دوستی» حضـرت علی(ع) است و هیـچ دلالتی بر امامت و زمامـداری و لزوم پیروی از ایشان ندارد. دلیل آنان نیز آن است که «ولـایت» چنـد معنـا دارد و یکی از معـانی آن «دوستی» است. بنـابراین تـا زمانی که به این معنا قابل حمل است، نمی توان به معانی دیگر آن تمسّک جست.

۲ دیدگاه شـیعه این است که ماهیت این حادثه و سـخنان پیامبر اکرم(ص)، نصـی صـریح و قاطع بر امامت و پیشوایی حضـرت علی(ع) است و قراین و شواهـد حـالی، مقـالی و مقـامی به گـونه ای است که هرگز نمی تـوان آن را تنهـا به دوسـتی و محبت تفسـیر کرد. البته باید توجه داشـته باشـید که شیعه ادله بی شمار دیگری از قرآن و عقل و سنت بر امامت آن حضرت در دست دارد و این مسأله یکی از آن ادله می باشـد، در عین حال این رخـداد، حجتی قاطع وخلل ناپذیر است و به هیچ روی نمی توان از آن دست برداشت. دلایل و قرائنی که بر صحّت دیدگاه شیعه گواهی می دهد، عبارت است:

۱ معنای ولایت: لغت شـناسان و کتاب های برجسته و ممتاز لغت، کلمه ولایت را به معنای سرپرستی، عهده داری امور، سلطه، استیلاـ رهبری و زمامـداری معنـا کرده انـد. در این جـا معنـای این کلمه را با برخی از مشـتقاتش فقط از کتاب های لغت اهل سنت برایتان نقل می کنیم:

– راغب اصـفهانی می نویسـد: «وِلایت؛ یعنی، یاری کردن. و وَلایت؛ یعنی، زمامـداری و سـرپرستی امور و گفته شده است که وِلایت و وَلایت مانند دِلالت و دَلالت است و حقیقت آن

«سرپرستی» است. ولی و مولی نیز در همین معنا به کار می رود»، (المفردات الراغب، ص ۵۷۰).

– ابن اثیر می نویسد: «ولیّ؛ یعنی، یاور... و هر کس امری را بر عهده گیرد، مولی و ولیّ آن است». سپس خودش می گوید: «و از همین قبیل است حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه»... و سخن عمر که به علی(ع) گفت: «تو مولای هر مؤمنی شدی»؛ یعنی، «ولی مؤمنان گشتی»، (النهایه، لابن اثیر، ج ۵، ص ۲۲۷).

– صاحب صحاح اللغه می نویسد: «... هر کس سرپرستی امور کسی را به عهده گیرد ولی او است»، (الصحاح فی لغه العرب، ج ۶، ص ۲۵۲۸).

– صاحب مقاییس می نویسد: «.. هر کس زمام امر دیگری را به عهده گیرد «ولیّ او است»، (معجم مقاییس اللغه، ج ۶، ص ص ۱۴۱).

اکنون با این گفته های مصرّح ارباب لغت، چگونه می توان «من کنت مولاه فعلیّ(ع) مولاه» را به «دوستی» صرف معنا کرد و سرپرستی اجتماعی و زمامداری را از آن جدا ساخت؟! مگر نه این است که «ابن اثیر» لغت شناس معروف عرب و سنی، خودش تصریح می کند که کلمه «مولی» در روایت «من کنت مولاه فعلیّ مولاه» از زبان پیامبر(ص) و در گفتار عمر در همین معنا به کار رفته است؟

۲ خطاب تند و قاطع الهی: آیا اگر حادثه غدیر صرفا برای اعلام دوستی حضرت علی(ع) بود، آن قدر اهمیت داشت که خداوند به پیامبرش وحی کند، که اگر آن را ابلاغ نکنی، رسالت الهی را انجام نداده ای؟ خداوند می فرماید: یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته واللّه یعصمک من الناس ان اللّه لایهدی القوم الکافرین ، (مائده،

آیه ۶۷). آیا این اخطار شدید اللحن به خوبی نشان نمی دهد که مسألهبالاتر از این حرف ها است؟ البته محبت امیرالمؤمنین(ع) جایگاه بسیار بلندی دارد و یکی از نشانه های ایمان است؛ لیکن بحث در این است که این خطبه بنا به دلایل ذکر شده، قطعا منحصر به «ولایت محبت» نیست.

۳ دلداری خدایی: در آیه یاد شده، خداوند پیامبر را دلداری داده، می فرماید: در راستای اجرای این مأموریت، خداوند تو را در مقابل توطئه های مردم محافظت می کند واللّه یعصمک من الناس . آیا این مسأله نشان نمی دهد که این مأموریت، مسأله مهمی بوده است که پیامبر(ص) بیم آن داشته که برخی بر اثر هواهای نفسانی به مقابله برخاسته و توطئه کنند؟ آیا فقط با اعلام دوستی حضرت علی(ع) جای چنین خوفی بود؟

۴ گزینش مکان: آیا این که پیامبر(ص) جحفه (مکان جدا شدن و انشعاب مسافران) را انتخاب کردند، تا همگی قبل از انشعاب در سخنرانی آن حضرت حضور داشته باشند و نیز این که پیامبر(ص) دستور دادند کسانی که از آن مکان گذشته بودند برگردند، و صبر نمودند تا کسانی هم که عقب مانده بودند، از راه برسند و... نشانه چیست؟

این که دستور دادند که شاهدان به غایبان اطلاع دهند و این نبأ عظیم را به گوش همگان برسانند، دلالت بر این ندارد که مسأله، برای امت اسلامی فوق العاده مهم و حیاتی است؟ آیا عاقلانه است که پیشوای بزرگ مسلمانان در آخرین سخنرانی برای جمعیت باشکوه حج گزاران و در آن گرمای سوزان، مسافران خسته و کوفته را گرد آورد و با این تأکیدات، با آنان سخن بگوید و تنها مقصودش این باشد که بگوید: «علی را دوست

داشتهباشید»؟!

۵ نزول آیه اکمال: این که پس از اجرای این مأموریت، آیه نازل شد که: الیوم اکملت لکم دینکم و رضیت لکم الاسلام دینا ، (مائده، آیه۳). آیا دلالت بر این ندارد که مسأله بالاتر از صرف محبت بوده و آیا فقط با دوستی حضرت علی(ع) - نه رهبری و پیشوایی آن حضرت - دین کامل شد و خداوند اسلام را پسندید؟

اگر مسأله فقط دوستی و مودّت بود، که در این رابطه قبلاً آیه ای نازل شده و از این جهت نقصی در دین نبود؛ زیرا آیه: قل لا اسألکم علیه اجرا الا الموده فی القربی ، (شوری، آیه ۲۳) قبلاً نازل گشته بود. پس نتیجه می گیریم که آیه اکمال، پیام دیگری را در بر دارد.

۶ چرا پیامبر(ص) در آن حادثه، به مسائل اعتقادی استشهاد نموده و در کنار آنها مسأله ولایت را مطرح کردند؟

۷ دلیل دیگر حدیث «ثقلین» است که پیامبر(ص) فرمود: انّی تارك فیکم الثقلین: کتاب اللّه و عترتی... . در این جا باید پرسید: چرا پیامبر(ص) عترت را در کنار قرآن و به عنوان «ثقل اصغر» ذکر نمودند؟

۸ چرا پیامبر(ص) فرمودند: قرآن و عترت از یکدیگر جدا نمی شوند و فرمودند: امت باید به هر دو چنگ بزنند؟ آیا صرف دوست داشتن قرآن کافی است یا باید از آن پیروی کرد و آن را امام و پیشوای خود دانست؟ وحدت سیاق نشان می دهد که در مورد اهل بیت(ع)، نیز باید همین گونه رفتار کرد و آنان را سرمشق، الگو و پیشوای عملی خود قرار داد.

۹ چرا پیامبر(ص) به مسأله ایفای رسالت و سپس به «اولویت» خود بر مؤمنان انگشت می گذارد و بلافاصله مسأله ولایت را

طرح می کند؟

۱۰ چرا پیامبر(ص) مسأله ولایت را سه یا چهار بار تکرار می کند؟ این همه تأکید برای چیست؟

۱۱ چرا پیامبر(ص) بعد از این حادثه فرمودند: «اللّه اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی خدا به رسالت من و ولایت علی بعد از من»؟

نکته مهم در این جا این است که اگر مقصود از «ولایت» محبت باشد دیگر قید «بعد از من»، زاید است؛ زیرا محبت حضرت علی(ع) مقید به زمان پس از مرگ پیامبر(ص) نیست و بسیار مسخره است اگر منظور پیامبر(ص) را این بگیریم که بعد از رحلت من، علی را دوست بدارید؟ زیرا محبت علی(ع) با حیات پیامبر(ص) قابل جمع است و این رهبری امام علی(ع) است که پس از پیامبر(ص) مورد نظر می باشد؛ زیرا در یک زمان وجود دو پیشوا در عرضهم ممکن نیست.

۱۲ چرا بعد از این ماجرا، مردم با حضرت علی(ع) بیعت کردند؟ مگر دوستی بیعت دارد؟ بیعت در لغت به معنای التزام به فرمان برداری و تبعیت است و حتی ابوبکر و عمر نیز با آن حضرت بیعت کرده و هر یک گفتند: «بخٍّ بخٍّ لک یا علی، اصبحت مولای و مولی کل مؤمن».

۱۳ نکته دیگر آن که همه حاضران در آن جلسه از خطابه پیامبر(ص) مسأله «امامت و پیشوایی حضرت علی(ع)» را فهمیدند و بلافاصله «حسان بن ثابت انصاری» از پیامبر(ص) اجازه گرفت و اشعاری زیبا سرود که در یکی از ابیات آن از زبان پیامبر(ص) چنین می گوید: .... قم یا علی فانأنی =رضیتک من بعدی اماما و هادیاا یعنی : ای علی ! برخیز, خرسندم که تو امام و هادی بعد از من می

باشی . ذکر این نکته لازم است که ((تقریر))؛ یعنی , سکوت و عدم مخالفت پیامبر(ص) در برابر یک سخن یا رفتار در نزد همه مسلمانان - اعم از شیعه و سنی - حجت و جزئ سنت است . بنابراین اگر مسائله غدیر معنایی غیر از امامت داشت , چرا پیامبر(ص) سخنان ((حسابن بن ثابت)) را تائیید کرده و او را تشویق فرمودند؟ و چرا دیگران اعتراض نکردند که منظور پیامبر(ص) ((امامت و هدایت)) امت نبوده است ؟ ۱۴- نکته بسیار جالب توجه دیگر, مسائله ((جابر بن نضر)) یا ((حارث بن النعمان الفهری)) است . در روایت است که پس از انتشار سخن پیامبر(ص) در غدیر خم , وی نزد پیامبر(ص) آمده و عرض کرد: ((ای محمد! از جانب خدا به ما گفتی شهادت دهیم که جز خدای یگانه پروردگاری نیست و شهادت دهیم که تو پیامبر خدایی و نماز بخوانیم و روزه بداریم و حج انجام دهیم و زکات بپردازیم ما نیز همه اینها را از تو پذیرفتیم ؛ لیکن به این حد راضی نگشتی و پسر عمویت را بر ما برتری دادی و گفتی : ((هر که را من مولای اویم , این علی مولای او است)). اکنون بگو که این سخن را از پیش خود گفتی , یا از جانب خدا؟ پیامبر(ص) فرمودند: سوگند به آن که جز او خدایی نیست , این مطلب از سوی خداوند است . در این هنگام او برگشت و به سوی اسب خود شتافت , در حالی که می گفت : خدایا! اگر آنچه محمد(ص)

می گوید حق است , پس سنگی بر ما ببار, یا ما را به عذابی دردناک گرفتار کن ! هنوز به اسب خود نرسیده بود که از طرف خدا, سنگی بر سرش بارید و او را بر زمین کوبید و جانش را بگرفت . آن گاه این آیه نازل شد که : ((سائل سائل بعذاب واقع , للکافرین لیس له دافع , من الله ذی المعارج)), (سوره معارج , آیات ۱ - ۳). اکنون باید دید چه چیزی در سخن پیامبر(ص) نهفته بود که آن مرد خیره سر را بر آشفته کرد؟ آیا اگر صرف مسائله محبت و دوستی بود, این همه لجبازی و خیره سری پدید می آمد؟ مسلماا مسائله بالاتر از این بوده است ; زیرا شخص مزبور از طرفی دلی پر کینه نسبت به حضرت علی (ع) داشت و از سوی دیگر, می دید با ولایت آن حضرت , باید عمری تحت فرمان و رهبری ایشان سپری کند واز سر بی خردی و کبر و کژاندیشی , مرگ و عذاب را بر ولایت مولای متقیان و فخر کائنات ترجیح داد.

پاسخ(قسمت دوم)

برای آگاهی بیشتر ر.ک : الغدیر - متن عربی - ج ۱, ص ۲۳۹ - ۲۴۶ . ۱۵- نکته مهم دیگر آن که , خود امیرالموئمنین در روز ((شوری)) برای اثبات امامت خود, به حادثه غدیر استناد کردند. عامربن واثله می گوید: ((در روز شوری با علی (ع) کنار درب خانه ایستاده بودم و شنیدم که امیرالموئمنین (ع) خطاب به آنان فرمود: من برای شما دلیلی می آورم که احدی نمی تواند بر آن خدشه ای

وارد کند. سپس فرمود: ((ای جماعت ! - آیا در میان شما کسی هست که پیش از من به یگانگی خداوند ایمان آورده باشد؟ گفتند: نه . - آیا در بین شما کسی هست که برادری چون جعفر طیأار داشته باشد که با ملائک پرواز می کند؟ گفتند: نه . - آیا کسی از شما غیر از من عمویی همچون حمزه - شمشیر خدا و شمشیر رسول خدا(ص) - دارد؟ گفتند: نه . - آیا غیر از من کسی از شما همسری چون فاطمه (س) دختر پیامبر(ص) و سرور زنان اهل بهشت دارد؟ گفتند: نه . - آیا کسی از شما فرزندانی مانند حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت دارد؟ گفتند: نه . - آیا کسی از شما هست که]به دستور قرآن [پیش از نجوای با پیامبر(ص) صدقه داده باشد؟ گفتند: نه . - آیا در میان شما غیر از من کسی هست که پیامبر(ص) درباره اش فرموده باشند: ((من کنت مولاه فعلی ح مولاه , اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره , لیبلأغ الشاهد الغائب))؟ گفتند: نه . برای آگاهی بیشتر ر.ك : الغدیر, ج ۱, ص ۱۵۹ - ۲۱۳ . ۱۶- شاهد دیگر آن است که پس از اعلام ولایت امیرالموئمنین (ع), پیامبر(ص) چنین دعا کردند: ((اللهم وال من والاه , و عاد من عاداه و احب أ من احبه ...; خدایا! آنکه علی را به ولایت برگزیند تو ولی او باش و آن که با او به عداوت در آید, با او دشمنی کن و

دوست بدار آن که علی را دوست دارد...))، (الغدیر، ج ۱ , ص ۱۱)]توجه داشته باشید که این قسمت در متن عربی وجود دارد و در ترجمه ارسالی به خوبی ترجمه نشده است [. اکنون به خوبی روشن می شود که اگر مقصود از ولایت , همان محبت و دوستی باشد، آن گاه دعای بعدی پیامبر(ص) که عرض داشتند: ((و احب أ من احبأه)) تکرار و لغو خواهد بود. بنابراین وجود هر دو سخن نشان می دهد که اینها، دو موضوع متفاوت می باشند و ولایت چیزی برتر از صرف محبت است و البته از لوازم ولایت , محبت و دوستی ولی أ است . مشاهده می کنیم که مسلمانان بعد از پیامبر اکرم (ص) به فرقه های مختلفی تقسیم شدند و هر یک برای خویش طریقه ای را برگزیدند. تعالیم اسلام نیز دستخوش ذوق ها و سلیقه ها و نیز تمایلات افراد و حکومت ها گردید. در این بین با مراجعه به گفته های پیامبر(ص) و نیز قرآن , به دنبال راه می گردیم که در این جنجال و هیاهو بالاخره باید به چه راهی رفت و تعالیم دین و احکام آن را از چه کسی باید فرا گرفت ؟ با کمی تحقیق , به این نتیجه خواهیم رسید که پیامبر اکرم (ص) برای پس از خود، مردم را در سر در گمی رها نساخته و برای آنان راه و طریقه ای را مشخص کرده است . آن حضرت فرموده اند: ((من دو چیز گران بها در بین شما می گذارم : قرآن و اهل بیت)).
با

تمسأک به همین کلام نورانی درمی یابیم که پس از پیامبر بایـد به دنبال اهل بیت آن حضـرت حرکت نمود تا در پیـچ و خم افکـار و عقایـد و راه هـای گوناگون , اسـیر گمراهی نشـد. تشـیع و تسـنن , از انشـعاب های فکری و عملی است که در داخل اسـلام پدیدار شده است . از همین رو بایستی ریشه های آن را در بطن اسـلام جست و جو کرد, نه بیرون از آن . گفتنی اسـت که مبانی فکری تشیع , مبتنی بر آیات قرآن و روایات است و بدون توجه به آنها, نمی توان راه به جایی برد. البته نه این که راه دیگری وجود نداشـته باشـد; ولی آنهـا به نقطه اطمینـان بخشـی ختم نمی شود. از جمله ئ این مسائل و ریشه ها, تحلیل تاریخ صـدر اسـلام و علل منتهی شدن آن به حکومت معاویه ها است . با اندک تائملی در تاریخ صدر اسـلام , این نکته به ذهن می آید که چرا سیره و سنأت پیامبر اکرم (ص) در حکومت و معیشت - که روش پیامبران بود - مبدأل به یک نوع اریستوکراسی (ycarcotsirA) عربی و اشرافیت بی حد و مرز شد. به عبارت دیگر, خاندان ابوسفیان - که از سرسخت ترین دشمنان پیامبر خـدا(ص) و اسـلام بودنـد و تا آخرین سـنگر (فتـح مکه) نیز به دشـمنی خود ادامه دادند - چگونه سـر از خلافت و حکومت درآوردنـد و فرزنـد او معـاویه و دیگر وابسـتگان خانـدان اموی , بر اریکه حکومت بر مسـلمانان تکیه کردنـد. وقـتی ریشه این حوادث را بررسی کنیم , می بینیم که معاویه

از جانب عمر به حکومت شام منصوب گردید و حتی در برابر انتقاداتی که صحابه به نحوه حکومت او داشتند, مقاومت کرد و به آنها ترتیب اثر نداد. پس از عمر نیز عثمان - که توسط شورای شش نفره به خلافت رسیده بود - به تقویت معاویه همت گماشت و علاوه بر آن , پایه های تسلط بنی امیه را بر سرنوشت اسلام و مسلمانان پی ریزی کرد. پس از عثمان مردم با رشد سیاسی و متنبه شدن نسبت به گذشته ها با حضرت علی (ع) بیعت کردند; ولی این پایه ها خود را نشان داد و عملا حکومت حضرت علی (ع) را با مشکل روبه رو ساخت و در نهایت نیز با شهادت امیرالموئمنین (ع), آخرین سنگر مقاوم در برابر جریان انحراف رو به خاموشی نهاد. باید توجه داشت که موضوع خلافت , تنها در ابعاد سیاسی محصور نبود; بلکه موجب تغییرات و ایجاد بدعت های گسترده ای در دیگر ابعاد; از جمله در فقه و مسائل عملی بود. در برابر این جریان های مختلف انحرافی , تنها حضرت علی (ع) و معدود یاران وفادار آن حضرت بودند که به مقاومت پرداختند و از اساس اسلام حراست کردند. شیعه از همان صدر اسلام , به کسانی گفته می شود که از مکتب اهل بیت (ع) پیروی می کردند و می خواستند خود را از انحرافات پیش آمده , مصون بدارند. این گروه , استمرار اسلام محمدی را در امامت علوی می دانستند. خلاصه آن که بررسی تاریخ و تحلیل دقیق آن , می تواند حقانیت تشیع و مواضع آن

را تا حدود زیادی روشن سازد. در رابطه با حقانیت شیعه , هزاران کتاب و میلیون ها صفحه به نگارش درآمده که برخی از آنها مانند ((عبقات الانوار)) نوشته ئ میرحامد حسین لکنهوی مشتمل بر ده ها مجلد است که تمام منابع و مدارک آن بدون استثنا از منابع اولیه و صحاح و مسانید اهل سنت می باشد. اما این که با آمدن نام ائمه اطهار(ع) یا جزئیات مسائل در قرآن دیگر مشکلات و اختلافات حل می شد و افراد به یقین می رسیدند, تصوری نادرست است . برعکس باید گفت قرآن مجید در این مسائل بسیار از روش دقیق و حساب شده ای استفاده کرده که ما نام آن را شیوه ((تلفیق بین کنایه و تصریح)) می نامیم و اگر غیر از این عمل می شد, خطری بسیار بزرگ تر از اختلافات موجود - که ویرانگر اساس مکتب بود - اسلام و قرآن را تهدید می کرد. برای روشن شدن مطلب باید دو نکته را در نظر گرفت : الف) روند طبیعی پیدایش مذاهب و آرای مختلف در ادیان ; ب) ویژگی ها و شرایط خاص جامعه ای که قرآن در آن نازل گردیده است . الف) پیدایش آرا و نهایتا مذاهب و نحله های گوناگون در درون یک دین , امری کاملا طبیعی است . مطالعه در تاریخ ادیان نشان می دهد که حتی اگر آرای فاسد هم در کار نباشد, در موارد بسیاری برداشت و تفسیر دانشمندان و توده ها از ریز و درشت مسائل دینی متفاوت و چه بسا معارض است . گاه این تفاوت ها

عمیق و در مسائل بسیار اصولی است و کار را به جایی می کشاند که صاحبان ادیان و یا حتی ارباب مذهب واحد در میان خود به اختلافات شدیدی گرفتار شده اند تا آن جا که هر یک , دیگری را تکفیر و از حوزه دین به کلی خارج می شمارند. این مسائله واقعیتی گریزناپذیر است و در همه ادیان وجود دارد; مانند اختلافات شدید ده ها مذهب مسیحی (مانند مذهب کاتولیک , ارتدکس , پروتستان و فرقه هایی چون اسیوخی , ماکیونی , کالوخی , ویگلفی , ژان هوسی , پورتین یسوعی , نسطوری , آریوسی , هوژنتی , مونوفیزیستی , آرتمونی , نادنیی , ستبیه و ...) ممکن است بگویید همه این ها یک راه حل دارد و آن این است که : دین و شریعت نازله آن چنان دقیق و با وضوح و صراحت با تمام جزئیات آن نازل شود که نه تنها همه انسان ها در تمام مسائل دینی برداشت واحد داشته باشند, بلکه حتی راه هر گونه تفسیر سوئو فریب کاری بدعت گذاران و تحریف گران نیز بسته شود. با کمی ژرف اندیشی روشن می شود که چنین دیدگاهی , پنداری تحقق ناپذیر است ; زیرا:

۱- از دیدگاه معرفت شناختی کیفیت شناخت و درک انسانی در هر زمینه , مکانیسم ویژه و محدودیت های خاصی دارد, به طوری که در یک رشته از معارف بویژه در معارف دینی - که از گستردگی و ژرفایی بسیار بالایی برخوردار است - هرگز نمی توان همه انسان ها را (در همه مسائل آن مجموعه) متحد النظر و دارای برداشت و درک

واحد ساخت . ۲- زبان در روند معرفت , نقش و کارکرد خاصی دارد و با محدودیت های ویژه ای روبه روست که خود یکی از عوامل مهم تفاسیر و برداشت های گوناگون از متون دینی است . بنابراین زبان شناسی نیز حکمی مشابه معرفت شناسی دارد. ۳- اگر بنا شود کتاب آسمانی مبوب در تمام مسائل ; از قبیل معارف , اخلاقیات , احکام و دستورات فردی و اجتماعی به صورت مجموعه ای دقیق , تفصیلی و منظم همراه با تمام جزئیات و حتی تعاریف بیان شود, در این صورت به شکل دائر[2]المعارفی در خواهد آمد که بخشی از آن مسائل فلسفی و جهان بینی , انسان شناسی , فلسفه , تاریخ و .... مطرح می شود و بخشی از آن اخلاقیات و فلسفه اخلاق و در بخش های دیگر احکام حقوق فردی و اجتماعی ; مانند: عبادات , اقتصاد, نظام و احکام سیاسی , فلسفه , حقوق و ... . ممکن است بگویید چه عیبی دارد که چنین باشد؟ واقعیت آن است که چنین چیزی ضربه محکمی به دین خواهد زد و مخالف فلسفه اساسی بعثت انبیا و انزال کتاب های آسمانی است ; زیرا: اولاا, از طرفی کتاب آسمانی را بسیار گسترده و مفصل یعنی تبدیل به ده ها جلد کتاب می کند. ثانیاا, هر بخشی از آن مجلدات مربوط به حوزه خاصی از مسایل شده و جنبه تخصصی پیدا می کند. ثالثاا, زبان کتاب آسمانی دیگر زبان توده ها نخواهد بود; بلکه در هر فنی زبان ویژه آن رشته را خواهد داشت . نتیجه این امور آن است که متون دینی

جاذبه عمومی خود را از دست خواهد داد و دیگر قدرت دعوت و کشش فراگیر توده ای نخواهد داشت ; بلکه در ردیف کتاب های فلاسفه و نوابغ برجسته ای چون ارسطو, افلاطون , فارابی , بوعلی و ... قرار خواهد گرفت که جایگاه آن به جای خانه های مردم , فقط کتابخانه های دانشمندان خواهد بود و میزان تاثیر و سازندگی اجتماعی اش نیز در حد تاثیر فلاسفه و نوابغ . به علاوه چنین طرحی مستلزم بسته شدن راه اجتهاد است و همواره ایجاب می کند که در پی رخ دادن حوادث نو, پیامبری جدید برانگیخته شود و یافتن پاسخ و حکم مسائل هر عصر انگیزش و بعثت جدیدی را می طلبد و بر مسائله خاتمیت خط بطلان می کشد; زیرا بیان تفصیلی مسائل اعصار آتی برای مخاطبین فعلی نه تنها جذاب نیست ; بلکه موجب وازدگی و چه بسا سخریه و استهزا و نهایتا اعراض از کتاب آسمانی است . ۴- کاوش های جامعه شناختی نشان می دهد که افراد و جوامع مخاطب وحی الهی از نظر انگیزه های دین گرایانه و میزان و حدود و کیفیت تاثیر پذیری در برابر وحی و حاملان آن (انبیای الهی) بسیار متفاوت بوده اند. از طرف دیگر حکمت الهی ایجاب می کند پیام خود را در قالب و شکلی ابلاغ نماید که بیشترین و فراگیرترین جاذبه را داشته و در عین حال چیزی از حقایق نیز فرو نماند. بنابراین دو اصل در هم می آمیزند و آن دو نقش مهمی در چگونگی تفهیم و ابلاغ پیام دارند: ۱- اصل فراگیری و جاذبیت ; به عبارت

دیگر دین تنها برای انسان های محدود صد در صد خالص که هر چه و با هر زبان به آنان سخن گفته شود می پذیرند نیامده است , هر چند هدف اساسی آن سوق دادن انسان ها به آن سمت می باشد, لیکن در این مسیر توده های عظیمی هستند که تنها در قالب های خاصی می توان آنها را جذب و هدایت کرد و چون دین برای همه آنهاست , پس باید به گونه ای سخن بگوید که به سادگی آنان را نرهاند, بلکه دارای حد اعلای امکان جذب و دافعه ای در حد ضرورت باشد. ۲- اصل جامعیت ; به حکم این اصل دین نباید هیچ یک از نیازهای دینی مخاطبان خود را بدون پاسخ گذارد. رعایت این دو اصل , تنها زمانی ممکن است که دین در عین جامعیت برخی از مسائل را صریح و بی پرده و برخی را با کنایه و دوپهلو و گاه با قاطعیت و یا با نرمی بیان کند. از طرفی هم با زبان توده ها سخن راند و هم بار فکری و عظیم و دقایق عقلی عظیمی برای اندیشمندان و خرد ورزان و لطائف عرفانی شریفی برای ارباب بصیرت داشته باشد و تیپ شناسی اجتماعی دقیقی را رعایت نماید. راز وجود آیات محکم و متشابه در قرآن مجید نیز همین است . ب) ویژگی ها و شرایط خاص محیط نزول قرآن : جامعه ای که قرآن در آن نازل شد و کسانی که به این دین مبین گرویدند, از نظر بینش و علایق و انگیزه های دینی و غیر دینی بسیار متفاوت بودند. یکی از

اشتباهات بزرگ آن است که فکر کنیم جوامع دینی و نیز جامعه اسلامی , تنها و تنها متاثر از دین بوده و در تمام مسائل محرک اصلی آنان دین و تعالیم دینی بوده است . برعکس پس از گسترش اسلام , بسیاری از توده ها و حتی شخصیت های نام آور مسلمان و صحابی رسول خدا(ص) چنان متاثر از سخنان جاهلی , تعصبات ناروا و اهداف شخصی و خود محورانه بودند که در عین اظهار مسلمانی , به راحتی در برابر پیامبر(ص) و احکام الهی مغایر خواست های خود, مخالفت و سرسختی نشان می دادند. و از این جا روشن می شود که وجود و عدم وجود این گونه مسائل در قرآن مجید چندان کارساز نیست . به عنوان مثال قرآن با صراحت تمام نسبت به پیامبر(ص) می فرماید: ((وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی ; و او (پیامبر) براساس هوا سخن نمی گوید, بلکه گفتار او چیزی جز وحی و فرستاده نیست)). در حالی که چون پیامبر درخواست قلم و کاغذی نمود تا مسائله ولایت امیرالموئمنین (ع) را ثبت نمایند و سندی مکتوب گذارند, در خانه خود و نزد نزدیک ترین عزیزان با مخالفت جدی برخی اصحاب مواجه شده و یکی از آنها فریاد زد: ((ان الرجل لیهجر!!)) تا آن که پیامبر(ص) منصرف شدند و از ثبت آن خودداری فرمودند. این انصراف پیامبر(ص) نشان می دهد, چنان جوی وجود داشت که اگر آن حضرت نسبت به آن مسائله پافشاری می ورزیدند خطر انکار اصل رسالت و بازگرداندن بخش عظیمی از جامعه از اصل اسلام

وجود داشت . قرآن مجیـد نیز بـا توجه به همین مسائـل شـیوه خـاص خود را در تبیین این گونه حقایق پیموده است ; زیرا اگر همواره بـا صـراحت و بی پرده بر آن پـای می فشـرد خطر انکار اصل قرآن و حجیت آن و یا دسـتبرد زدن و تحریف آن وجود داشت . ممکن است گفته شـود که خداونـد خـود وعـده صـیانت قرآن را داده است . گوییم بلی ولی خداونـد هر کـاری را از طریق اسـباب و علـل خاص خود انجام می دهـد و یکی از راه های مصون داشـتن قرآن به کاربردن همین شـیوه است ; یعنی , شیوه ای که لااقـل از درون و متن جـامعه اسـلامی انگیزه تحریف آن را بخشـکاند و از بین ببرد وگرنه قرآن نیز گرفتار مسائلی چون دیگر کتـاب هـای آسـمانی می شـد. در عین حـال آیات زیادی از قرآن در شائن اهل بیت (ع) سـخن رانـده و پیامبر نیز کرارا و صـراحتا مطالب خود را بیان فرموده انـد به گونه ای که هیـچ تردیدی برای حق جویان و خردورزان باقی نمی گذارد. اثبـات این مقصود در ضـمن نـامه نمی گنجـد. توصـیه ما آن است که با مراجعه به کتاب های مسـتند و مفیـد, در این زمینه تقحیق بپردازید تا حقیقت آشکار شود. در این رابطه می توانید از کتاب های زیر استفاده کنید.

پاسخ(قسمت سوم)

۱- بررسی مسائل کلی امامت ابراهیم امینی ۲- امامت و رهبری شهید مطهری ۳- آنگاه هدایت شدم تیجانی سماوی , ترجمه : سید محمد جواد مهری ۴- اهل سنت واقعی کیست ؟تیجانی سماوی , ترجمه : سید محمد جواد مهری ۵-

از آگاهان بپرسیدتیجانی سماوی , ترجمه : سید محمد جواد مهری ۶- اهل بیت , کلید مشکل هاتیجانی سماوی , ترجمه : سید محمد جواد مهری ۷- همراه با راستگویان تیجانی سماوی , ترجمه : سید محمد جواد مهری ۸- عبدالله بن سبا, ج ۳ - ۱علامه عسکری ۹- نقش ائمه در احیای دین , ج ۱۵ - ۱علامه عسکری ۱۰- یکصد و پنجاه صحابی ساختگی علامه عسکری ۱۱- نقش عایشه در تاریخ اسلام علامه عسکری ۱۲- اندیشه های اسلامی در دیدگاه دو مکتب (ترجمه معالم المدرستین), ج ۲ - ۱ , علامه عسکری , ترجمه : دکتر جلیل تجلیل ۱۳- حق جو و حق شناس (ترجمه ئ المراجعات), علامه سید شرف الدین , ترجمه محمد رضا امامی ۱۴- شیعه در اسلام علامه طباطبایی ۱۵- شیعه و تهمت های نارواعلامه جواد شری ۱۶- شیعه پاسخ می گویدسید رضا حسینی نسب ۱۷- فریب صالح الوردانی ۱۸- خاطرات مدرسه سید محمد جواد مهری ۱۹- سیری در صحیحین محمد صادق نجمی ۲۰- الغدیرعلامه امینی ۲۱- عبقات الانوارمیرحامد حسین ۲۲- احقاق الحق علامه شهید تستری ۲۳- شبهای پیشاورسلطان الواعظین شیرازی ۲۴- راه ما, راه و روش پیامبر ماعلامه امینی , ترجمه : موسوی همدانی

آیا اهل تشیع طبق سیره حضرت علی(ع) عبادت خود را انجام می دهند؟

پرسش

آیا اهل تشیع طبق سیره حضرت علی(ع) عبادت خود را انجام می دهند؟

پاسخ

شیعه در اصطلاح به معنای پیروان و یاران حضرت علی(ع) به کار می رود و به عبارت دیگر اهل تشیع طبق دستور پیامبر اسلام(ص) مقتدای خود را پس از ارتحال آن حضرت امام علی(ع) قرار داده است. و در هر مسأله اختلافی که بین صحابه وجود داشته است نظر و عمل حضرت علی(ع) را مقدم می دارد.

نمونه آن اختلاف نظر در بلند گفتن بسم اللهالرحمن الرحیم در نمازهای اخفاتیه (ظهر و عصر) است. روش و شیوه امام علی(ع) آن بود که در این دو نماز بسم الله را بلند قرائت می فرمود، چنان چه شیعیان این گونه عمل می کنند. و نظر مخالف که از برخی صحابه مثل أنس بن مالك نقل شده و اهل سنت به آن عمل می نمایند، آن است که یا بسم الله را نمی گویند - طبق نظر برخی از مذاهب اهل سنت - و یا بسم الله را آهسته می گویند - بر اساس نظر برخی دیگر اهل سنت - /

فخررازی در جلد نخست تفسیر کبیر ذیل بحث بسم اللهالرحمن الرحیم پس از بیان این دو دیدگاه می گوید: من شیوه و روش حضرت علی(ع)را ترجیح می دهم، چون پیامبر(ص) فرمود: «من اقتدا بعلیٍ فقد استمسک بالعروْ الوثقی»، و روایت دیگر «علی مع الحق و الحق مع علی حیث ما دار»، سپس می نویسد دلیل دیگر بر ترجیح روش آن حضرت این است که معاویه با روش و سیره حضرت علی مخالف بود از این رو صحابه توانایی مخالفت با معاویه را نداشتند، و نظر مخالف آن حضرت را برمی گزیدند.

اهل تشیع بر اساس دلایل نقلی و عقلی از جمله دو دلیلی که فخررازی نقل

کرده است، در تمام اعمال خود شیوه امام علی را ترجیح می دهد چون پیامبر(ص) طبق روایات شیعه و اهل سنت او را مقتدا معرفی فرموده است/

لازم به یادآوری است که شیوه و روش امام علی(ع) در عبادت و سایر اعمال همان شیوه و سیره پیامبر اسلام است که در دوران بعدی توسط فرزندان آن حضرت از جمله امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) تبیین شده و امروز شیعیان از این سیره و سنت پیروی می نمایند/

چرا بعضی از مؤلفان شیعه کتاب هایی را بر ضد اهل سنت تألیف می کنند؟

پرسش

چرا بعضی از مؤلفان شیعه کتاب هایی را بر ضد اهل سنت تألیف می کنند؟

پاسخ

تألیف کتاب از سوی فرقه یا مذهبی علیه فِرَق و مذاهب دیگر را دو گونه می توان تصور نمود:

الف) فردی از شیعه یا اهل سنت، عقاید و تفکرات مذهب مخالف را با قلم به نقد بکشد و آن را تحلیل علمی بکند و عملکرد علمأ و رهبران آن مذهب را با مبانی علمی بررسی کند نوع اقدام نه تنها مذموم نیست؛ بلکه یکی از لوازم توسعه جامعه بشری و زمینه ساز ارتباط فرهنگ ها و موجب رشد تفکرات انسانی است و تمدن امروزی مرهون این نوع تألیفات محققان و دانشمندان می باشد در حقیقت این نوع تألیفات بود که فرهنگی را به نام فرهنگ اسلامی پایه گذاری نمود و موجب به وجود آمدن تمدن اسلامی گردید.

ب) اینکه تألیف کتاب علیه مذهب دیگر به قصد توهینی و افترأ و تخریب باشد که البته این عمل مذموم و ناپسند و زمینه ساز افتراق مسلمانان و سلطه اجانب و کفار بر کشورهای اسلامی می باشد.

در تاریخ سلطه اروپائیان بر کشورهای اسلامی مطالعه و دقت بکنیم به خوبی در می یابیم که افرادی را به عنوان شرق شناس در چهره یک مسلمان متدین اجیر می نمودند و آنان با قلم زهرآگین خود، بذر اختلاف و افتراق را در جامعه اسلامی پاشیدند و به دنبال آن بر منابع کشورهای اسلامی مسلط شدند.

پس اگر کسی چه شیعه و چه سنی قلم به دست گرفت و مذهب مخالف خود را بدون توهین و افترأ نقد و تحلیل علمی کرد از این اشخاص باید قدردانی نمود و زحمات آنها را ارج نهاد، ولی اگر مؤلفی به قصد توهین و افترا

مطالبی را نوشت معلوم می شود که آن فرد یا نادان است و نسبت به مصالح مسلمانان ناآگاه است و یا اینکه عامل بیگانه و مزدور اجنبی می باشد.

خلاصه ای از اعتقادات شیعه را بیان کنید؟

پرسش

خلاصه ای از اعتقادات شیعه را بیان کنید؟

پاسخ

برایآشناییبا اعتقادات شیعه می توانید به کتابهای«آیینما» تألیف کاشف الغطأ، «شیعه در اسلام» تألیف علامه طباطبایی ، «عقاید امامیه» تألیف محمدرضا مظفر، «اعتقاد ما» تألیف مکارم شیرازیو کتابهایدیگریکه در این رابطه تألیف شده است مراجعه کنید/

در این مختصر به صورت خلاصه و فشرده به عقاید شیعه اشاره می شود:

خداونـد دارد و او را دارایتمامیصـفات کمال و پاک از هر عیب و نقص می دانـد و معتقد است که خداوند در بین مخلوقات و بنـدگانش همیشه به عـدل رفتار می کند و ممکن نیست بر آنان ظلم روا دارد و همچنین عبادت را مخصوص خدا که آفریننده و پرورش دهنده عالمیان است می داند/

۲- به پیامبران الهیو رسالت و نبوت پیامبر گرامیاسـلام حضرت محمدبن عبدالله(صلیالله علیه وآله وسلم) ایمان دارد، و او را که از همه مخلوقات افضل و برتر است، آخرین پیامبر دانسته و منکر خاتمیت ایشان را کافر می داند/

شر نازل شـده است و معتقـد است همین قرآنیکه در دست مسـلمانان جهان است، همان سورهها و آیاتیاست که خداوند متعال بر پیامبر نازل فرموده و اگر کسییک سوره، یا یک آیه و یا یک کلمه آن را منکر شود کافر است و نیز عمل به دسـتوراتش را مایه سعادت دنیا و آخرت می داند/

۴- به روز رستاخیز و معاد عقیده دارد و معتقد است: خداوند همه را در قیامت برایحساب و جزایاعمال زنده می کند.

ه است و پس از او یازده نفر از فرزنـدانش به عنوان امام و جانشـینان پیامبر معرفیشدهانـد و آخرین آنها حضـرت مهـدی (عج) است که زنده است ولیاز نظرها غایب می باشد

و روزیبه امر خدا ظهور می کند و جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد و حکومت جهانیاسلامیتشکیل می دهد/

فتهاند همان علوم و احکامیاست که رسول خدا(صلیالله علیه وآله وسلم)نزد آنان به ودیعت گذاشته و مسایلیکه پس از پیامبر بر مردم مخفیمانده است آشکار می نماید، بنابراین شیعه بسیاریاز احکام الهیرا، قبل از اینکه به سراغ اجتهاد و عقل برود از ائمه اخذ می کند/

هگانه(علیهم السلام) را احادیث پیامبر(صلیالله علیه وآله) می داند. زیرا ائمه(علیهم السلام)در روایاتیبه طور کلیفرمودهاند که در مسایل دینیهیچ مطلبیرا از نزد خودمان نمی گوییم بلکه تمام مطالب ما از طریق پدرانمان به پیامبر(صلیالله علیه وآله وسلم) می رسد/

ه وسلم) به ما نرسیده و باید بر اساس عقل خودمان (قواعدیهمچون قیاس و استحسان) فتوا دهیم، شیعه معتقد است روایاتیاز ائمه اهلبیت درباه آنها رسیده است که بیانگر نظریه پیامبر(صلیالله علیه وآله وسلم) است و علت برخیتفاوتها میان فقه شیعه و سنیهمین مطلب است/

یکیاز افتخارات است اما معتقد است درباره آنها نیز باید بر طبق معیار و اصل قرآنیتقوا (ان اکرمکم عند الله اتقیکم) قضاوت کرد و معتقد است در میان اصحاب پیامبر(صلیالله علیه وآله وسلم) همان گونه که افراد عادل بودهاند، افراد غیر عادل نیز حضور داشتهاند/

بدعت را تعریف کنید و بر چه چیزهایی اطلاق می شود؟

پرسش

بدعت را تعریف کنید و بر چه چیزهایی اطلاق می شود؟

پاسخ

واژه بدعت از «بدع» به معنای پدید آمدن چیزی است که سابقه نداشته باشد.{۱}

طریحی در مجمع البحرین می گوید: «البدعه بالکسر، الحدث فی الدین و مالیس له أصل فی کتاب و لاسنّه و انما سمّیت بدعه لأن قائلها ابتدعها هو نفسه.»

بدعت عبارت است از: پدید آوردن چیزی در دین که در قرآن و سنّت ریشه ای ندارد. بدعت را از آن جهت بدعت می گویند که چون بدون صاحب شریعت آن که صاحب شریعت آن مطلب را گفته باشد در دین وارد گردیده و از آنجا که سابقه ای در دین نداشته آن را بدعت می گویند.

علامه مجلسی می گوید: «بدعت آن است که پس رسول خدا (ص) پدید آ!ده باشد و درباره آن نصی نرسیده باشد، نه به طور خصوص و نه عموم، از این رو آنچه در عمومات داخل باشد بدعت نیست.(مراهالعقول ج۲ ، ص ۳۶۶).

بنابراین بدعت آن است که اینان حکمی صادر کند و به آن عمل کند وآن را به عنوان یک حکم شرعی و دینی انجام دهد، در صورتی که نه از کتاب و نه سنّت برای آن حجت و دلیلی وجود داشته باشد.» {۲}

البته مراد از بدعت هر أمر جدیدی نیست چرا که هر چیز جدیدی باطل و حرام نیست بلکه چیزهایی که از جانب شرع نهی شده و یا دلیلی خواه به صورت عموم یا خصوص بر جواز و صحت آن وجود نداشته باشد.

برخی در تفسیر بدعت و سنّت و معیار حق و باطل مسلمانان صدر اسلام را معیار قرار داده اند و هر کاری را که آنان انجام نداده اند بدعت شمرده اند. به عنوان مثال ابن

یتیمیه جشن گرفتن در روز میلاد پیامبر (ص) را بـدعت می داند، به این دلیل که سـلف صالح با وجود مصّضـی و فقدان مانع، چنین کاری نکرده اند. (ابن یتیمّیه، قتضاء الطراط المستقیم، ص ۲۷۶)

همچنین ابن یتیمّیه در مورد بوسیدن مصحف می گوید: «لا نعلم فیه شیئاً مأثوراً عن السلف.»، (الفتاوی الکبری، ج ۱، ص ۱۷۶)

در مورد این نظریّه باید گفت: عدم اسـتناد آن به یک دلیل معتبر برای بطلان آن کافی است. از این رو محققان اهل سـنّت این نظریّه را مردود دانسـته اند. از جمله تفتازاتی می نویسد:«و من جهله من یجعل کل أمر لم یکن فی زمن الصـحابه بدعه مذمومه و ان یقم دلیـل علی قبحه تمسـکاً بقوله علیه السـلام: ایّامکم و محـدثات الامور و لا یعلمون ان المراد بـذلک هو ان یجعل فی الدین ما لیس منه عصمتاً اللّه من اتبع الهوی.» {۳}

برخی از افراد نادان هر کاری یا عملی را که در عصر صـحابه نبوده بـدعت مذموم و ناپسـند می دانند، گر چه بر قبح آن اقامه نشـده باشـد. دلیـل آنـان تمسّک به فرمایش پیامبر اکرم (ص) است که فرمود: «از کارهای جدیـد پرهیز نمائیـد.» در صورتیکه منظور از روایت، نظریّه آنـان نیست، بلکه مراد آن است که آنچه از دین نیست، در دین داخـل بنمائیم. خداونـد ما را از پیروی هوای نفس نگه دارد.

از آنچه در تعریف بـدعت بیـان شـد، روشن می شود که هر عمـل یا کاری که مخالف با قرآن و سـنّت باشـد و یا هماهنگ با کلیّات اسـلام نباشـد، بـدعت بشـمار آیـد. از این رو برگزاری مجالس جشن، عزا و سوگواری در سالگردها، مهر گذاشـتن در نماز، جمع خواندن نماز، زیارت اهل قبور، بنای بر

قبور ائمّه و علماو امثال اینها داخل سنّت می شود، نه در بدعت. زیرا هر یک از اینها داخل در عمومات و اطّلاعات قرآن و سنّت می شود. به عنوان نمونه:

در جمع بین دو نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشا، اهل سنّت تنها در عرفان جایز می دانند، اما در سایر ایّام پیروان ابو حنیفه معتقدند که در مسافرت هم نمی توان نمازها را جمع کرد. در حالیکه این برخلاف روایاتی است که خودشان از پیامبر اکرم (ص) نقل می کنند. اما مالکی ها و شافعی ها و حنفی ها جمع بین دو نماز را در سفر جایز می دانند و در بقیّه موارد اختلاف دارند. اما شیعیان جمع بین دو نماز را در هر حال جایز می دانند و مستند آنان علاوه بر عموم آیات «اقم الصلاه لدلوک الشمس الی عشق اللیل...» روایاتی است که از ائمّه رسیده است چنانکه اهل سنّت نیز بر جمع دو نماز روایت دارند. احمد بن حنیل در سندش از ابن عبّاس نقل می کند: «صلی رسول اللّه فی المدینه مقیماً یر مسافر میعاً ثمانیاً»، «مسندی احمد، ص ۲۲۱. موطا مالک ها، ص ۱۶۴، حدیث ۴.مصحح مسلم، ج ۲، ص ۱۵۱. باب الجمع بین الصلاتین فی الحضر.»

همچنین سجده بر خاک که از روایات فراوانی بدست آمده است. البته بحث درباره هر یک از این موضوعات در سؤال و پاسخ جداگانه آمده است. در اینجا و شهادت ثلامند. همچنین عزاداری ها و زیارت اهل قبور که هر یک از عمومات ودلایل خاصّی حاصل می شود.

[۱].- مقائیس اللغه می نویسد: اباء و الدال و العین أصلان: احدهما ابتدا الشیی ء و صنعه لاعن مثال و الاخر الانقطاع و الکلام... - جوهری در صحاح می گوید: ابدعت

الشیی ء: «اخترعته لاعن المثال»

[۲].- عن علی (ع) فی خطبه: قال و انما الناس رجلان متّبع شرعه و مبتدعه لیس معه من اللّٰه برهان لسنه ولا ضیاء حجه. وسائل شیعه ج ۱۸، ص ۹۷، روایت ۳۱.

[۳].- شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۲.

دلایل فنی و تاریخی قانع کننده ای که بتوانیم اثبات کنیم که شیعه صحیح تر و اصولی تر می باشند چیست؟

پرسش

دلایل فنی و تاریخی قانع کننده ای که بتوانیم اثبات کنیم که شیعه صحیح تر و اصولی تر می باشند چیست؟

پاسخ

برای دست یابی به صحت و حقانیت یک مذهب بایستی دیدگاه های اعتقادی و فقهی آن مذهب بررسی و با منابع و مستندات اساسی که عبارت است از قرآن، سنت، عقل و اجماع منطبق شود. گرچه هر مذهبی ادعا می کند که بر حق است و دیدگاهش با منابع اسلامی نیز منطبق می باشد اما هر انسانی وظیفه دارد که با معیارهایی که اسلام روشن فرموده، دیدگاه های اعتقادی، مذهبی خویش را برگزیند. مهمترین راهی که در قرآن و روایات به عنوان معیار تشخیص حق از باطل بیان فرموده نیروی عقل و خرد است و هر کس به میزان عقل و خردش محاسبه و پرسش می شود. قرآن می فرماید: «و لو کُنّا نسمع او نعقل ما کُنّا من أصحاب السعیر».

امام کاظم در گفتاری بسیار بلند و پر معنی می فرماید: خداوند دو حجت برای هدایت انسان قرار داده یکی حجت باطنی که عقل و خرد است و دیگری حجت ظاهر که پیامبران می باشد. روشن است هنگامی حجت های ظاهر و آشکار در رسالت خویش موفق می شوند که حجت باطن وجود داشته باشد چرا که خوبی و بدی، حق و باطل، صحیح از ناصحیح به وسیله او معلوم می شود.

بنابراین با نیروی عقل و خرد می توان تشخیص داد که کدام یک از دلایل و مستندات مذاهب منطبق با قرآن و سنت می باشد. گرچه اختلاف مذاهب اسلامی در مسایل فروع و اصول فراوان است اما مهمترین اختلاف مذاهب اسلامی در دو دیدگاه اعتقادی است: ۱. مسأله امامت و جانشینی پیامبر(ص)؛ ۲. مسأله پیروی از تمام صحابه و عادل دانستن

آنان. روشن است که بسیاری از اختلافات دیگر از اختلاف در این دو مسأله سرچشمه گرفته است. اهل سنت افزون بر آن که مسأله امامت را از فروع دین دانسته اند، بر این باورند که پیامبر(ص) کسی را پس از خودشان معرفی نفرموده و مردم را به خودشان واگذار نموده است. و از سویی درباره صحابه می گویند تمام صحابه عادل اند و هر چه آنان گفته و عمل نمودند می تواند الگو و سرمشق ما باشد، هر کاری که صحابه انجام داده اند هر چند خطا و گناه باشد قابل توجیه و تأویل است از این رو کسی نمی تواند به آنان انتقاد نماید و روش اصحاب را به نقد کشاند. در صورتی که تشیع در هر دو مسأله با بهره گیری از قرآن و سنت دیدگاه خاصی دارد.

دیدگاه شیعه درباره صحابه آن است که چون از عصمت برخوردار نبوده اند و بسیاری از آنان مرتکب خطا و گناهان عمدی و غیر عمدی شده اند، و در میان آنان منافق، فاسق و... وجود داشته است از این رو نمی توان همه آنان را عادل دانست، و هیچ دلیلی بر عدالت تمام صحابه در قرآن و سنت وجود ندارد. افزون بر آن که رفتار تمام صحابه نمی تواند الگو باشد با توجه به آن که با یکدیگر اختلافات فراوانی داشته اند از جمله جنگ های که در آن ده ها تن از بزرگان صابه به قتل رسیده اند، عقل نمی تواند این مدعا را بپذیرد که تمام صحابه عادل اند چرا که این مدعا با رفتار بسیاری از صحابه سازگاری ندارد.

اما درباره دیدگاه امامت که یکی از اعتقادات مهم شیعه است، تحقیق آن نیاز به نوشتار جداگانه ای است در این جا در حدّ پاسخ

به پرسش بسنده می کنیم. آیا منابع شرعی یعنی قرآن، سنت و عقل این دیدگاه را اثبات می کند یا دیدگاه مخالف را، نخست به دلیل عقل می پردازیم.

دلیل عقل

نخست به دلیل عقل می پردازیم، تمامی مسلمانان بر این باوراند که کامل ترین دین الهی دین اسلام است، از این جهت آن را خاتم ادیان نامیده اند. چرا که تمام دستورات اسلام بر اساس نیاز بشر و برای برطرف نمودن آن نیازها نازل شده است. یکی از نیازهای ضروری بشر وجود امام و خلیفه ای است که بتواند مقتدا و الگوی مسلمانان باشد و آنان را به امنیت رساند، و عدالت را بر جامعه حاکم نماید. از این رو هر حاکم و رئیس قبیله بلکه ریش سفید اقوام در دقایق پایانی عمر خویش به فکر جانشین خود می باشند، پس از او، نظم و ساماندهی حکومت از بین نرود و خود اهل سنت درباره خلفای ثلاثه این قاعده را پذیرفته اند که چگونه خلیفه اول برای معرفی جانشین خود نامه ای می نویسد و عمر بن خطاب را انتخاب می کند و خلیفه دوم نیز با تشکیل شورای جانشین معرفی می نماید، اما هنگامی که سخن از جانشینی پیامبر(ص) می شود ادعا می کنند که پیامبر(ص) کسی را معرفی نکرده بلکه بالاتر از آن به فکر آن هم نبوده است؟! آیا هیچ مسلمانی بلکه هیچ عاقلی می تواند باور کند که پیامبر کسی را برنگزیند و دستوری صادر نکند؟! آیا این فکر تضعیف و یا تحقیر به پیامبر نیست؟! آیا عقل می پذیرد که پیامبر اسلام(ص) ۲۳ سال زحمت و تلاش نموده و برای حفظ و حراست آن پس از خودشان هیچ تدبیری نیندیشد؟! حداقل برای اختلافات دستور می فرمود: که من کسی معرفی

نکرده ام و خودتان انتخاب نمایید. بنابراین دیدگاه شیه مطابق عقل و روش عقلای عالم است و نظریه دیگر را عقل تأیید نمی کند. همین دلیل برای صحت دیدگاه شیعه کافی است ولی در قرآن و روایات دلایل متفرقه و محکمی وجود دارد که دلیل عقلی را تأیید می کند از جمله در آیه ۱۲۴ سوره بقره آمده است: «وَ اِذِ ابْتَلی اِبْراهیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قالَ اِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ اِماماً، قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتی قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظّالمینِ».

آیه فوق طبق سخن استاد قمشه ای چنین ترجمه شده است: و به یادآر هنگامی که خداوند ابراهیم را به اموری چند (مانند اعمال حج و کشتن فرزند و افتادن در آتش نمرود و غیره) امتحان کرد و او همه را به جای آورد. خدا بدو گفت: من تو را به پیشوایی خلق برگزینم. ابراهیم عرض کرد: این پیشوایی را به فرزندان من نیز عطا خواهی کرد؟ (خداوند) فرمود: (آری اگر شایسته باشند که) عهد (یعنی امامت) من هرگز به ستمکاران را نخواهد رسید.

این آیه به لزوم عصمت در امام به این صورت دلالت می کند:

مردم چهار دسته هستند: ۱. گروهی در تمامی عمر خویش ظالم اند؛ ۲. گروهی در هیچ لحظه ای از عمر خود دچار ظلم و ستم نشده اند؛ ۳. گروهی در اوایل عمرشان ستمگر بوده اند و اواخر عمرشان عادل شده اند؛ ۴. گروهی در اوایل عمرشان عادل بوده و در اواخر عمرشان ستمگر شده اند.

با توجه به شناختی که از عظمت مقام حضرت ابراهیم(ع) داریم، می فهمیم که ایشان منصب امامت را برای گروه نخست و چهارم از نسل خویش از خداوند نخواست. و لذا آیه مزبور اصلاً ارتباطی با آنها ندارد. بنابراین

دو گروه بیشتر باقی نمی مانند. و چون خداوند امامت یکی از آنها را - که الزاماً گروه سوم می شود - نفی کرد، یک دسته بیشتر باقی نمی ماند و آنان کسانی هستند که در هیچ لحظه ای از عمرشان دچار ظلم و ستم نشده اند.{۱}

«... انَّما یُریدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ البَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً». خداوند می خواهد آلودگی را فقط از شما اهل بیت بردارد و کاملاً پاکتان سازد.

اهل سنت پیرامون شأن نزول این آیه روایات بسیاری عنوان کرده اند و این آیه را - که به آیه تطهیر معروف است - در مورد پنج تن آل عبا دانسته اند از جمله در روایتی از ابو سعید خدری آمده که رسول خدا(ص) فرمود: این آیه در مورد پنج نفر نازل شده است: «در مورد من، علی، فاطمه، حسن و حسین...».{۲}

البته ده ها آیه دیگر نظیر آیه اطاعت اولوالأمر، آیه زکات و رکوع... نیز وجود دارد که برای پرهیز از طولانی شدن به همین اندازه بسنده می شود.

و اما از روایات، یکی از مهمترین احادیث بر حقانیت شیعه که متضمن خلافت بلافصل علی(ع) است، حدیث غدیر است که از سوی رسول خدا(ص) به طور متواتر و با الفاظ قریب به هم نقل شده است. در برخی از مآخذ این گونه عنوان شده است: «من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم و آل من والاه و عاد من عاداه و احبَّ من احبَّه و ابغض من ابغضه و انصُر من نصَره و اخذُل من خذله»؛{۳} هر کس که من مولا و سرپرست او هستم، علی مولا و سرپرستش است. خدایا دوست بدار کسی را که او را دوست می دارد و دشمن بدار کسی را که

او را دشمن می دارد. خدایا آنها را که علی را یاری کنند یاری کن و آنها که دست از یاری او بردارند آنها را از یاری خود محروم ساز.

استدلال به این روایت برای خلافت و امامت علی بن ابی طالب با توجه به صدور و ذیل و موقعیت حساسی که پیامبر(ص) در منطقه غدیر بیان فرموده روشن می شود.

اگر حدیث غدیر به ادعای شیعه دلالت نداشت، ابوحنیفه اصحابش را از طرح آن منع نمی کرد. گنجی شافعی در ذیل این حدیث گوید: واژه «من» که در حدیث به کار رفته از الفاظ عموم است و نشانگر آن است که هر کس که رسول خدا(ص) مولا ـ و صاحب اختیار اوست، امیرالمؤمنین هم نسبت به او چنین است. وی سپس گوید: لفظ «مولی» در قرآن مجید از روی مجاز در معانی دیگری چون یاری دهنده و وارث و دوست و جز آن استعمال شده است. و پیامبر(ص) در حدیث مزبور از لفظ «مولی» استناد کرده و تصریح به معنای صاحب و اولی به تصرف ننموده و مقید به یکی از معانی فوق ننموده تا مشخص شود که منظور از «من کنت مولاه فعلی مولاه» یعنی هر که من – یعنی پیامبر(ص) – اولی به او یا ناصر او یا دوست او یا... باشم، علی(ع) هم نسبت به او این گونه است.

وی سپس گوید: این حدیث صریح است در این که رسول خدا(ص) امیرالمؤمنین را مخصوص به فضیلت و مرتبه ای گردانده که کسی به آن نایل نگردیده و مضمون حدیث مزبور از اسرار ربانی است که در آیه مباهله عنوان شده است. خداوند در آیه مباهله، رسول خدا و علی(ع) را مانند هم

دانسته و با کلمه «انفسنا» به آن اشاره کرده است. حضرت پیامبر(ص) خواست موافق و همسو با فرموده الهی، آنچه ذات نبوی بدان موصوف است و درجه ای که خداوند به ایشان کرامت فرموده را برای امیرالمؤمنین ثابت کند و لذا فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه» تا بر مردم آشکار گردد که چون رسول اللّه(ص) اولی به مؤمنین و ناصر مؤمنین و دوست و سید مؤمنین و سردار و صاحب اختیار مؤمنین است، علی(ع) هم چنین می باشد.{۴} و این از آنجا ناشی می گردد که علی(ع) نفس پیامبر(ص) است.

یکی از نویسندگان می گوید: نکته عجیب و غریب آنکه بیشتر مسلمانان وقتی برای آنان حدیث غدیر تذکر داده می شود، آن را نمی شناسد یا بگو آن را نشنیده اند. و عجیب تر آن که چگونه علمای اهل سنت پس از این حدیث که اجماع بر صحت آن وجود دارد، ادعا می کنند که رسول خدا(ص) جانشین برای خود مشخص نفرمود و آن را به شورای مسلمانان واگذار کرد؟! {۵}

مهمترین حدیث دیگر بر خلافت ائمه اطهار و علی(ع) حدیث ثقلین از رسول خدا(ص) است که با الفاظی قریب به هم و به طور متواتر نقل شده است. در یکی از روایت های این حدیث آمده است: «انی تارک فیکم خلیفتین: کتاب اللّه و... عتری اهل بیتی و انهما لن ×...»؛{۶} من در بین شما دو جانشین واگذار می کنم: کتاب خدا و عترتم یعنی اهل بیت خویش را و آن دو از یکدیگر جدا نمی شوند.

و در برخی مآخذ آمده است: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی...»؛{۷} و در برخی از منابع این گونه حکایت شده است: «... انی تارک فیکم امرین لن تضلوا ان اتبعتموهما

کتاب اللَّه و اهل بیتی عترتی»؛ {۸} من در میان شما دو امر به جا می گذارم که اگز از آنها پیروی کنید، گمراه نمی شوید.

نحوه استدلال به حدیث

از طرق زیادی به این حدیث بر خلافت بلافصل ائمه خصوصاً علی(ع) استدلال شده که به پاره ای از آنها اشاره می شود:

۱. در این حدیث اهل بیت به طور مطلق عِـِدل و همسانِ قرآن قرار داده شده اند و لذا از مردم خواسته شده همواره از آنها در کلیه مسائل و مشکلات پیروی کنند. بدیهی است که مسأله خلافت و جانشینی رسول اللَّه(ص) از جمله معضلات و امور قابل اعتنای امت بلکه مهمترین آنهاست و لذا بایستی در این زمینه همگام با اهل بیت و موافق نظر آنان گام برداشت ولی اهل سقیفه بر خلاف آن عمل کردند.

۲. طبق برخی از مصادر این حدیث، قرآن و اهل بیت به عنوان دو خلیفه و جانشین پیامبر(ص) مطرح شده اند. خلافت قرآن با تمسک به آن در فهم احکام و معارف و مواعظ الهی و انطباق عملی با آن محقق می شود و خلافت عترت پیامبر(ص) با امامت و قیام آنان به مصالح امت اسلامی و نشر و تبیین اسلام و قوانین الهی و برپایی قسط و عدل در جامعه و پیکار با معاندین و جز آن است.

۳. طبق برخی از منابع، این حدیث را رسول گرامی اسلام بعد از باز گشت از آخرین حج خویش ابراز فرمود و در ابتدای آن – طبق برخی از مآخذ – گفت: گویا من (به جوار حق) فراخوانده شده پس (آن را) اجابت کرده ام.{۹} سپس فرمود همانا من در میان شما دو وزنه گذارده ام... .

از صدور و ذیل این

روایت طبق مأخذ آن مشخص می شود که رحلت رسول اللَّه(ص) نزدیک بوده است. همگان اطلاع دارند که آن حضرت دارای مقام ولایت و خلافت الهی بوده است. و چون ایشان می دانسته در حال رفتن به جوار حق است، در صدد برآمده اند تا موضوع خلافت را اظهار نمایند و جانشین بعد از خود را تعیین بفرمایند و الّا چه لزومی به ذکر این نکته که وفات ایشان - که دردناک ترین حادثه برای مسلمانان بوده - نزدیک می باشد، وجود داشت؟! و نیز از تأکید آن با این جمله «من کنت مولاه فعلی مولاه» - که در ذیل برخی از منابع حدیث آمده - مشخص می گردد که رسول خدا(ص) درصدد تعیین جانشینان خود بوده است.{۱۰}

نتیجه این که از آیات و روایات فوق به خوبی می توان به مسأله جانشینی رسول اللَّه(ص) و این که چه کسی به این منصب شایسته است، پی برد. و اصولی بودن دیدگاه شیعه روشن می شود.

[۱].ر.ك: المیزان، ج ۱، ص ۲۷۰ (تصحیح اعلمی، مؤسسه الاعلمی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۱ه' ق).

[۲].ر.ك: درالمنثور، سیوطی، ج ۶، ص ۶۰۴. نیز بنگرید به صفحات ۶۰۳ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ این مأخذ.

[۳].برای نمونه ر.ك: مسند ابی حنبل، ج ۶۷ ص ۲۸۱ (دارصادر، بیروت)؛ خصائص امیرالمؤمنین، نسایی، ص ۸۴ به بعد؛ کنزالعمال، ج ۱۱، ص ۳۳۲ - ۳۳۳، ح۳۱۶۶۱ (مؤسسه الرساله، بیروت، تصحیح صفوه السقا، ۱۴۰۹ ه').

[۴].ر.ك: مطالب السؤول، تحفه الشاهیه، عبدالخالق قاضی زاده کرهرودی، ص ۱۴۳ - ۱۴۴ (تحقیق محمدعلی رسولی، چاپ دوم، ۱۳۷۷).

[۵].ر.ك: مناظرات فی الامامه، عبداللَّه الحسن، ص ۵۶۰ (نشر انوارالمهدی، چاپ اول، ۱۴۱۵ ه').

[۶].مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۱۸۲.

[۷].فرائد السمطین، جوینی، ج ۲، ص

۱۴۲ – ۱۴۳ (تصحیح محمودی، مؤسسه المحمودی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۰ ه‍) نظیر آن در مستدرک حاکم، ج ۳، ص۱۰۹، نقل شده است. حاکم آن را با سندهای دیگری هم نقل کرده است. (همان، ص ۱۰۹ – ۱۱۰).

[۸].التلخیص للذهبی، ذیل مستدرک، ج ۳، ص ۱۱۰.

[۹].متن حدیث چنین است: «کأنی قد دعیت فاجبت...» (مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۹).

[۱۰].ر.ک: انوارالهدایه، غلامرضا باقری نجفی، ص ۳۹۰ – ۳۹۲ (چاپ اول ۱۳۹۸ ه‍).

چه دلایلی برتطابق عقاید شیعه با سیره و سنت پیامبر(ص) وجود دارد؟

پرسش

چه دلایلی برتطابق عقاید شیعه با سیره و سنت پیامبر(ص) وجود دارد؟

پاسخ

تشیع پیروی از حقیقت اسلام ناب است که از قرآن و سنت پیامبر به دست می آید. این پیروی از رحلت پیامبر در پیروی از امام علی(ع) و ائمه دیگر است، تجلی می یابد.

در واقع شیعیان، واقعی سنت پیامبر هستند، زیرا اوّلاً بر اساس روایت پیامبر(که جزئی از سنت او محسوب می شود)، اهل بیت به عنوان رهبران دینی معرفی شده اند که باید در احکام و تکالیف دینی پس از پیامبر به آن ها تمسک شود، و پیروی شیعیان از اهل بیت بعد از پیامبر، در واقع پیروی از خود پیامبر و سنت او است؛

ثانیاً: اهل بیت پیامبر به سنت واقعی پیامبر که بعدها دچار تحریف قرار می گیرد، آگاه تر هستند، زیرا از خانواده پیامبرند و از سرچشمه دانش پیامبر گرفته اند، پس پیروی از اهل بیت پس از پیامبر و عمل به روایات ائمه معصومین(ع) پیروی از سنّت پیامبر خواهد بود.

از این رو هیچ یک از ائمه به چیزی بر خلاف سنت پیامبر دستور نداده اند و خود فرموده اند: "اگر چیزی خلاف پیامبر از ما نقل شد، بدانید که آن را نگفته ایم".

اما اهل سنت عملاً به سنت پیامبر پای بند نیستند، زیرا آن چه اهل سنت به آن معتقدند، مجموع سنت و میراث گفتاری و کرداری پیامبر و خلفای راشدین است. حتی اگر بین سنت پیامبر و سنت و سیره خلفا ناهمگونی به وجود آید، برخی از اندیشمندان اهل سنت می گویند سنت خلفا مقدّم است و نمی توان به صرف مخالفت با سنت پیامبر، سنت و اجتهاد خلفای راشدین را کنار گذاشت.!

میزان پای بندی اهل سنت به سنت خلفا خیلی

جدی تر از پیروی از سیره پیامبر است، از همین رو اجتهادات خلیفه را در مقابل نصوص معتبر، مقدّم می دانند، در حالی که به عقیده شیعه اجتهاد در مقابل نص جایز نیست.

مرحوم علامه شرف الدین در کتاب "النص و الاجتهاد" هفتاد مورد را که خلیفه دوم بر خلاف نص قطعی و سیره و سنت پیامبر، دست به اجتهاد زده است بر می شمرد.

اهل سنت در این موارد سنت خلیفه را بر سنت پیامبر مقدّم داشته و به آن عمل می کنند، از این رو در واقع اهل تسنن را باید اهل مکتب خلفا نامید، ولی شیعه از ائمه و پیشوایان دینی که اهل بیت پیامبر هستند، اسلام ناب محمدی(ص) اطاعت می کنند و هر حدیثی را که با سنت قطعی پیامبر مخالفت داشته باشد، به آن عمل نمی کنند.

چه بدعت هایی در دین اسلام وارد شده است؟

پرسش

چه بدعت هایی در دین اسلام وارد شده است؟

پاسخ

پیش از پاسخ به پرسش نخست بنگریم بدعت به چه معنا است و بدعت گزار چه کسی است؟

معنای لغوی بدعت، چیزی است که بدون پیشینه و الگوی قبلی ایجاد گردد، یا گفتاری که بدون پیشینه بر زبان جاری گردد، از این رو خداوند بدیع آسمان ها و زمین است (بدیع السماوات و الارض) (۱) بدیع از ماده "بدع" است، به معنای نوآور. اما از لحاظ اصطلاحی ؛ یعنی چیز تازه ای که در قرآن و سنت ریشه ندارد؛ (۲) یعنی کم و زیاد کردن دین، با نام دین و هر کاری که با قصد دینداری انجام شود، در حالی که دین آن را نگفته است. بدعت گذار کسی است که فرمان خدا را نادیده گیرد و به دلخواه خود و با نام دین آن را پدید آورد. (۳)

اما از جهت مصداق که چه عملی بدعت است؟

از قرن اول به بعد به تناسب فرایند پیدایش فرقه ها و مذاهب با توجه به نادرست دانستن همگان به بدعت در دین، هر یک دیگری را به بدعت در دین هر یک دیگری را به بدعت در دین متهم می کرد. حنبلی ها و وهابی ها بیش از همه از اتهام بدعت برای نامشروع قلمداد کردن باورها و آیین های دیگر فرقه ها استفاده کرده اند و "ابن تیمیه" از سردمداران این جریان فکری است.

از نظر وی همه متکلمان شیعی، معتزلی ، جهمی، اشعری و خوارج بدعت گذارند ، نیز همه فلاسفه از جمله فارابی و ابن سینا

در دام بدعت گرفتار شده اند. او حتی از برگزاری جشن ها

و آیین های دینی انتقاد می کند و آن ها را نوعی بدعت می داند.

بر این مبنا "قرطبی" ترجمه کتاب های یونانی و آوردن فرهنگ فلسفی را میان مسلمانان بدعت می خواند و مأمون عباسی را که سر منشأ این کار بود، بدعت گزار می داند.

برخی از متکلمان فیلسوفان را بدعت گذار و متکلمان اشعری همه فرقه ها جز خود را اهل بدعت بر می شمرند و معتزله مرجئه و اشاعره را اهل بدعت می دانند.

اهل سنت نیز همه فرقه ها جز خود را اهل بدعت می داندو شیعه امامیه ، اهل سنت و غلات و معتزله و خوارج و صوفیه را .

حال با وجود این نگاه های گوناگون و متضاد در مورد مصادیق بدعت، توجه خواهید داشت که نمی توان به صورت کلی بیان داشت که چه کارهایی بدعت است.

می توان بدعت ها را از نگاه و زاویه خاص مذهبی بیان نمود و توضیح داد، مثلاـ در نگاه وهابی ها بسیاری از کارهای مسلمانان از جمله شیعیان بدعت و حرام است. آنان می گویند: مهر در نماز، رفتن به زیارت قبور پیشوایان اسلام و زیارت حرم امامان و امام زاده ها و اولیاء الله، توسل، برپایی مجالس عزا و گریستن برای مظلومان کربلا، برپایی مجالس جشن و سرور به مناسبت میلاد پیامبر و امامان (ع) و حتی گذاشتن سنگ روی قبر و برپایی مجالس فاتحه و ترحیم همه بدعت و حرام است.

آنان می گویند: این گونه امور ریشه دینی ندارد، بنابراین بدعت است . اما بزرگان شیعه در پاسخ به این اتهام می گویند: این مراسم ریشه دینی دارد و پیامبر (ص) و اهل

سنت این کارها را امضا نموده اند.

برای آگاهی بیشتر به کتاب آیین وهابیت نوشته جعفر سبحانی مراجعه نمایید.

اما از دیدگاه شیعه امامیه: شیعه می گوید برخی از اموری که اهل سنت در عبادتشان دارند، بدعت است از جمله گفتن آمین بعد از پایان سوره حمد در نماز، دست بسته نماز خواندن، حذف "حیّ علی خیر العمل" در اذان، افزودن جمله "الصلاه خیر من النوم" در اذان صبح، نماز تراویح و حرام دانستن ازدواج موقت. این باورها از بدعت های است که توسط خلفا بر دین تحمیل شده است.

گرچه شیعه معتقد است: اگر کسی در اذان و اقامه "اشهد أن علیا ولی الله" را به عنوان اذان و اقامه (نه به عنوان قصد تیمم و تبرك) بگوید، بدعت است ، یا ممکن است برخی از ما در روز عید قربان و عید فطر روزه بگیرند و ندانند که روزه در این روز اشکال دارد، یا مسافری که باید نمازش را در هنگام سفر شکسته بخواند ، اما تمام بخواند، و یا در هنگام وضو بیش از دو بار دست ها و صورت را بشوید، نیز زنی که در ایام عادت نباید نماز بخواند ، نماز بخواند، یا به درختی دخیل ببندد و این کارها را جزء دین بداند. این گونه امور بدعت و حرام است.

البته برخی از امور در افکار عامه مردم یا در سخن برخی از سخنرانان وجود دارد که در دین نیامده و یا به صورت ناقص و منحرف شده میان مردم جریان دارد که آنها نیز جزء بدعت های این دینی محسوب می شود، مانند مواردی که استاد مطهری در کتاب حماسه

حسینی در مورد بدعت های عاشورا توضیح می دهند.

گروه دیگر که به اصطلاح روشنفکران شناخته می شوند، نیز در برخی موارد دچار برخی بدعت ها در دین می شوند و به اسم نوشدن و به روز بودن دین، برخی از احکام و دستورهای دینی را از مذهب پاك نموده و یا بر آن اضافه می کنند، که اینها نیز نوعی بدعت محسوب می شود. در این باره می توانید از کتاب اسلام و مقتضیات زمان استاد مطهری استفاده کنید.

پی نوشت ها :

۱ – بقره (۲) ایه ۱۱۷.

۲ – مجمع البحرین، طریحی، ج ۱، ص ۱۶۴.

۳ – محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج ۱، ص ۱۰۷

چه دلایلی برتطابق عقاید شیعه با سیره و سنت پیامبر(ص) وجود دارد؟

پرسش

چه دلایلی برتطابق عقاید شیعه با سیره و سنت پیامبر(ص) وجود دارد؟

پاسخ

تشیع پیروی از حقیقت اسلام ناب است که از قرآن و سنت پیامبر به دست می آید. این پیروی پس از رحلت پیامبر در پیروی از امام علی(ع) و ائمه دیگر است، تجلی می یابد.

در واقع شیعیان، پیروان واقعی سنت پیامبر هستند، زیرا اوّلاً بر اساس روایت پیامبر(که جزئی از سنت او محسوب می شود)، اهل بیت به عنوان رهبران دینی معرفی شده اند که باید در احکام و تکالیف دینی پس از پیامبر به آن ها تمسك شود، و پیروی شیعیان از اهل بیت بعد از پیامبر، در واقع پیروی از خود پیامبر و سنت او است؛

ثانیاً: اهل بیت پیامبر به سنت واقعی پیامبر که بعدها دچار تحریف قرار می گیرد، آگاه تر هستند، زیرا از خانواده پیامبرند و از سرچشمه دانش پیامبر گرفته اند، پس پیروی از اهل بیت پس از پیامبر و عمل به روایات ائمه معصومین(ع) پیروی از سنّت پیامبر خواهد بود.

از این رو هیچ یك از ائمه به چیزی بر خلاف سنت پیامبر دستور نداده اند و خود فرموده اند: "اگر چیزی خلاف پیامبر از ما نقل شد، بدانید که آن را نگفته ایم".

اما اهل سنت عملاً به سنت پیامبر پای بند نیستند، زیرا آن چه اهل سنت به آن معتقدند، مجموع سنت و میراث گفتاری و کرداری پیامبر و خلفای راشدین است. حتی اگر بین سنت پیامبر و سنت و سیره خلفا ناهمگونی به وجود آید، برخی از اندیشمندان اهل سنت می گویند سنت خلفا مقدّم است و نمی توان به صرف مخالفت با سنت پیامبر، سنت و اجتهاد خلفای راشدین را کنار گذاشت.!

میزان پای بندی اهل سنت به سنت

خلفا خیلی جدی تر از پیروی از سیره پیامبر است، از همین رو اجتهادات خلیفه را در مقابل نصوص معتبر، مقدّم می دانند، در حالی که به عقیده شیعه اجتهاد در مقابل نص جایز نیست.

مرحوم علامه شرف الدین در کتاب "النص و الاجتهاد" هفتاد مورد را که خلیفه دوم بر خلاف نص قطعی و سیره و سنت پیامبر، دست به اجتهاد زده است بر می شمرد.

اهل سنت در این موارد سنت خلیفه را بر سنت پیامبر مقدّم داشته و به آن عمل می کنند، از این رو در واقع اهل تسنن را باید اهل مکتب خلفا نامید، ولی شیعه با پیروی از ائمه و پیشوایان دینی که اهل بیت پیامبر هستند، از اسلام ناب محمدی(ص) اطاعت می کنند و هر حدیثی را که با سنت قطعی پیامبر مخالفت داشته باشد، به آن عمل نمی کنند.

آیه تطهیر بر طبق چه ملاکی بر پنج تن آل عبا شامل می شود و از چه راه هایی ثابت می شود؟

پرسش

آیه تطهیر بر طبق چه ملاکی بر پنج تن آل عبا شامل می شود و از چه راه هایی ثابت می شود؟

پاسخ

انطباق آیه شریفه تطهیر بر پنج تن (ع) ادله متعددی دارد از جمله:

الف) روایات متواتر از پیامبر اکرم(ص) و سیره عملی ایشان در معرفی مکرر اهل بیت(ع). مثلا- پیامبر ماه ها از کنارخانه حضرت زهرا(س) می گذشتند و با بانگ بلند به اعضای خانه با این تعبیر سلام می دادند.

ب) مفاد آیه با زنان پیامبر(ص) که مورد ادعای اهل تسنن است سازگار نیست. زیرا با صیغه جمع مذکر آمده نهمونث. ج) اراده مذکور در آیه تکوینی است و مفاد آن عصمت است در حالی که خود اهل تسنن وجود لغزش هایی رادر مورد زنان پیامبر(ص) قبول دارند ولی نسبت به پنج تن(ع) هیچ کس حتی کسانی که معتقد به عصمت آنان نیستندهیچ گونه لغزشی را نقل نکرده اند.

برای آگاهی بیشتر ر . ک : «بررسی مسائل کلی امامت» ابراهیم امینی.{J

ویژگی های یک شیعه چیست ؟

پرسش

ویژگی های یک شیعه چیست ؟

پاسخ

آنچه از مجموعه روایات درباره صفات شیعه می توان فهرست نمود به شرح زیر است:

۱-محافظت بر وقت نمازها

۲-حفظ اسرار

۳-بذل اموال و مواسات با برادران دینی

۴-عبادت و شب زنده داری و روزه فراوان

۵-گریه و زاری بسیار در برابر خداوند

۶-دوری از شهوات و پرخوری

۷-اطاعت و پیروی کامل از ائمه (ع) و اوامر آنها برای توضیح بیشتر به بحارالانوار جلد ۶۸ صفحه ۱۴۹ مراجعه نمائید.

منظور از اهل بیت در قرآن کریم چه کسانی است ؟

پرسش

منظور از اهل بیت در قرآن کریم چه کسانی است ؟

پاسخ

اشتمال این آیه بر پنج تن آل عبا(ع) ادله متعددی دارد که اهل تسنن نیز همگی قبول دارند. لیکن برخی از آنها زنانپیامبر را نیز تحت شمول آیه می دانند ولی به دلایل قطعی از قراین موجود در آیه و سخنان خود زمان پیامبر و دیگرادله ای که بعضا علمای برجسته اهل تسنن مانند امام شافعی ذکر کرده اند. عدم شمول ایه نسبت به زوجات پیامبرثابت و مسلم می شود. برخی از آن ادله عبارتند از:

الف) شافعی گوید: از نظر معنی شناسی زوجه را نمیتوان اهل بیت(ع) شخص به حساب آورد زیرا زوجیت نوعی رابطهاعتباری است که با طلاق و مرگ از بین می رود. ولی روابط نسبی تکوین و غیراختیاری است ازاین رو طلاق بردار نیستو نسبت آن

پس از مرگ نیز محفوظ است.

ب) تغییر ضمایر مؤنث به مذکر خود اشعار به تغییر مخاطب دارد و اگر دلیل بر نفی شمول زنان پیامبر(ص) درخواست ام سلمه را که از آن حضرت اذن دخول تحت کسا نمود رد کردند و در پاسخ وی نسبت به شمول آیه فرمودند:تو هم زن خوبی هستی و این نفی مؤدبانه و کریمانه موضوع است. مشابه همین روایت در صحیح بخاری از عایشه نیزنقل شده است.

د) صالح ترین فرد برای معرفی اهل بیت(ع) خود پیامبر(ص) هستند و در این باره روایات متواتری در میان شیعه وسنی نسبت به شمول آیه در شأن پنج تن(ع) وارد شده و پیامبر(ص) در موارد متعددی تصریح نموده اند کهاهل بیت(ع) چه کسانی هستند، از جمله روایات معتبر است که پیامبر(ص) به مدت شش یا هشت ماه همه روزه از کنارخانه فاطمه(س) می گذشتند و به اهل آن خانه

(علی(ع)، فاطمه(س)، حسن و حسین(ع)) سلام می دادند ومی فرمودند: «السلام علیک یا اهل البیت».

ه) هیچ یک از همسران پیامبر حتی عایشه که همواره خود را ام المؤمنین می خواند ادعا نکرده اند که جزو اهل بیت(ع)می باشند بلکه آن را براساس روایات وارده در صحیح بخاری و مسلم که از معتبرترین کتب اهل سنت است ردنموده اند و بسیار شگفت انگیز است اگر کسی آیه را شامل آنان بداند.

و) اراده مذکور در آیه اراده تکوینی است و مفاد آن عصمت است، در جایی که علمای اهل تسنن وجود برخی ازلغزش ها مانند: مخالفت عملی عایشه با ایه «وقرن فی بیوتکن» در جنگ جمل را قبول دارند، لیکن نسبت بهچهارده معصوم هیچ کس حتی آنان که عصمت را قبول ندارند اندک گناه و خطایی از آنان نقل ننموده اند.

ز) شمول آیه بر غیر پنج تن(ع) مورد تردید است ولی مسأله عصمت و ولایت آنان از طریق روایات متعددی که درکتب فریقین آمده ثابت شده است.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- منتخب الاثر آیت اللّه صافی گلپایگانی

۲- معالم المدرستین عالمه سید مرتضی عسکری

۳- مسائل کلی امامت ابراهیم امینی

۴- ثم اهتدیت تیجانی سماوی

۵- من هم اهل البیت تیجانی سماوی

۶- فی آیه التطهیر (علی مائده المعقیده) علامه عسکری

۷- مع الدکتورا سالوس فی آیه التطهیر

۸- آیه التطهیر سید محمدباقر ابطهی

۹- الغدیر علامه امینی {J

دین اسلام تنها دینی استکه انسان را به کمال می رساند آیا در دین اسلام فقط تشیع بر حق است

پرسش

دین اسلام تنها دینی استکه انسان را به کمال می رساند آیا در دین اسلام فقط تشیع بر حق است

پاسخ

تنها راه سعادت و کمال بشر، پیمودن راهی است که آدمی را به سوی حق تعالی و قرب او رهنمون شود؛ لیکن اینراه چیزی نیست که جز در پرتو هدایت های الهی امکان شناخت داشته باشد یا با پیروی از غیر راهی که او خود معرفیفرموده است قابل پیمودن باشد؟ بنابر این، در درجه اول ضروری و لازم است که انسان به دین الهی تمسّک جوید وراهی را که خداوند برای بشر گشوده است طی کند.

از سوی دیگر خداوند در قرآن مجید می فرماید: ان الدین عند اللّه الاسلام تنها دین مورد قبول نزد خداونداسلام است {M لذا در منطق قرآن، دین الهی چیزی جز اسلام نیست و همه پیامبران در حقیقت دعوت کننده به سوییک دین بوده اند و معارف و مسیری که فراروی بشر قرار داده اند، یکی بیش نیست. البته مقصود از اسلام فقط نام آننیست؛ بلکه منظور محتوای اساسی دعوت پیامبران الهی است که همه بشریت را به تسلیم در برابر خداوند سبحانفرا خوانده اند. لیکن بر اثر تحریفات تحریفگران و نیز بر اساس رشد علمی و اجتماعی بشر هر از گاهی نیاز به آیینجدیدی رخ می نمود و خداوند با انگیزش پیامبری جدید، از سویی آثار تحریف در دین پیشین را می زدود و از دیگرسو شریعت جدید خود را متناسب با درک و فهم و نیازهای روز، کامل تر می کرد تا آنجا که بشریت به حدی برسد کهبتواند تمام برنامه تکاملی خود را دریافت کند. در نتیجه پیامبر خاتم را فرستاد و ختم نبوت را اعلام داشت و

در نهایتکامل شدن دین را اعلام کرد: الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا (سوره مائده، آیه ۳). بنابر این هر چند انبیای پیشین نیز مردم را به راه حق دعوت کرده اند، اما از سویی دین آنان دستخوش تحریفگردیده و از دیگر سو به مرور زمان دین الهی روند تکاملی داشته است تا آنجا که بتوان به کمال نهایی دست یافت. ازهمین رو نه خداوند، اجازه می دهد که کسی راهی غیر از دین خاتم برگزیند؛ زیرا موجب نقص غرض از رسالت است وهمگان را به دین اسلام دعوت می کند، و نه عقل می پذیرد که با وجود دین اکمل، کسی سراغ دیگر ادیان برود. بنابراین تا اینجا لزوم پذیرش و تبعیت از اسلام روشن می شود، و هر چند دیگر ادیان منسوب به پیامبران الهی نیز کم و بیشبهره هایی از حقیقت دارند؛ ولی این مقدار مورد قبول خداوند سبحان نیست؛ چنان که به دنبال اکمال دین فرمود: ورضیت لکم الاسلام دینا و مفهوم این آیه، آن است که خداوند به مرتبه پایین تر از آن راضی نیست؛ زیرا نوعی عقبگردبرای بشریت است.

اما در باب تشیّع جالب این است که همین آیه یاد شده بنابر نقل متواتر شیعه و سنّی در واقعه غدیر و برای بیانولایت امیرالمؤمنین(ع) نازل گشت و اکمال دین با تبیین مسیر رهبری امت اسلامی پس از پیامبراکرم(ص) انجام شد.روایات متواتری که در کتاب های فریقین آمده است به خوبی این مسأله را ثابت می کند و جای تردید باقی نمی گذارد.برای آگاهی بیشتر در این زمینه رجوع کنید به:

۱ رهبری امام علی(ع) در قرآن و سیره پیامبر (ترجمه المراجعات)، مترجم: سید

محمد سیاهپوش

۲ آنگاه هدایت شدم تیجانی سماوی

۳ بررسی مسائل کلی امامت ابراهیم امینی

۴ الغدیر علامه امینی

۵ عتبات الانوار میر حامد حسینی لکنهوی

۶ شبهای پیشاور سلطان الواعظین شیرازی {J

کتاب در مورد حقانیت شیعه

اشاره

چه دلیلی بر حقانیت شیعه دارید، در حالی که می بینیم عرفای بزرگی مثل مولوی سنی مذهب بوده اند؟

پرسش

کتاب در مورد حقانیت شیعه

چه دلیلی بر حقانیت شیعه دارید، در حالی که می بینیم عرفای بزرگی مثل مولوی سنی مذهب بوده اند؟

پاسخ

اولاـ امثال مولوی و حافظ را به آسانی به مذهبی خاص نمی توان نسبت داد چه اینکه آنها اساسا از تفرق مذهب و تعصبات موجود در این زمینه دور بوده اند ثانیا : هیچ دلیلی بر برتری عرفان مولوی بر حافظ نیست بلکه این رویکرد مولوی گرایان است ثالثا : به فرض چنین که شما نوشته اید باشد اشخاص ملاک حقانیت مکتب نیستند مکتب است که ارزش و جایگاه به افراد می دهد و اشخاص را باید از طریق آن شناخت . اما اینکه چرا شیعه دیدگاه خود را در مورد امامت و دیگر عقاید بر حق می داند سخنی نیست که پاسخ آن در نامه ممکن باشد در این زمینه می توانید به کتابهای زیر مراجعه فرمایید :

۱- رهبری امام علی (ع) در قرآن (ترجمه المراجعات) سید محمود سیاهپوس

۲- آن گاه هدایت شدم تیجانی سماوی ترجمه سید جواد مهری

۳- شیعه و تهمتهای ناروا علامه سید جواد شری ترجمه آستان قدس رضوی

۴- بررسی مسایل کلی امامت ابراهیم امینی

۵- امامت و رهبری شهید مطهری

۶- اجتهاد در مقابل نص علامه سید شرف الدین و .... ;

کتاب درباره شیعه واهل سنت

اشاره

خواب جناب ابوبکر من یکی از دانشجویان اهل تسنن هستم و اتفاقا در عقیده مذهبی خود خیلی محکم و مصمم هستم ... در واقع بودم. پریشانی من از دهم بهمن(شهادت امام محمد باقر) شروع شد.آغاز این پریشانی از یک خواب بود. و آن خواب جناب ابوبکر بود

پرسش

کتاب درباره شیعه واهل سنت

خواب جناب ابوبکر من یکی از دانشجویان اهل تسنن هستم و اتفاقا در عقیده مذهبی خود خیلی محکم و مصمم هستم ... در واقع بودم. پریشانی من از دهم بهمن(شهادت امام محمد باقر) شروع شد.آغاز این پریشانی از یک خواب بود. و آن خواب جناب ابوبکر بود.خواب دیدم جناب ابوبکر در قبرستان بقیع عزاداری می کنند با تعجب از ایشان پرسیدم چه اتفاقی افتاده است؟جناب ابوبکر پاسخ دادند مگر نمی بینی که فرزند پیامبر را به شهادت رسانده اند؟ مگر تو عزادار نیستی؟ گفتم خیر من سنی هستم و پیرو شما هستم. جناب ابوبکر ناراحت شدند و گفتند تو پیرو من هستی و بر شهادت فرزند پیامبر عزاداری نمی کنی؟ عده ای به من گفته اند که تعبیر خواب آن است که باید شیعه شوم ولی من هیچ دلیل منطقی برای دست کشیدن از عقیده ام ندارم. ۱- نمی دانم که می توانم به خوابم اعتماد کنم و واقعا تعبیر خواب من همین است؟ ۲- ضمنا در این مدت مقداری در مورد شیعه تحقیق کرده ام و هر چه بیشتر تحقیق می کنم بیشتر به باطل بودن نظریه تشیع پی می برم. چه کنم؟ ۳- ضمنا نامزدم که شیعه است پس از این خواب اصرار زیادی به تغییر مذهب من می کند و معتقد است

در صورت خودداری من قادر نخواهد بود که موضوع نامزدی ما را با خانواده اش مطرح کند (هنوز خانواده هایمان از نامزدی ما مطلع نیستند) ۴-آیا در صورت تغییر ندادن عقیده ام در زندگی مشترکمان به خصوص با وجود تعصبات مذهبی در خانواده هر دویمان مشکلی پیش نخواهدآمد؟ آیا این خواب به خاطر این نگرانیها نبوده است؟

پاسخ

از حسن اعتماد شما به این مرکز فرهنگی و از اینکه مشکلات خود را با ما در میان گذاشتید خرسندیم و امیدواریم پاسخ های ما مفید واقع گردد.

بدون تردید همه ما مسلمانان اعم از شیعه و سنی در بسیاری از اعتقادات اساسی و مهم مان با هم مشترک هستیم همه ما به نبوت پیامبر(ص) معتقدیم، همه ما معاد را به عنوان یک اصل تخلف ناپذیر و یک وعده قطعی الهی می دانیم و صدها آیه قرآن این حقیقت را تأیید می کند علاوه بر این همه ما قرآن را وحی الهی می دانیم و معتقدیم که کلام خداوند است و خوشبختانه قرآنی که مورد اتفاق شیعه و سنی است یک کلمه اختلاف در آن نیست بنابراین ما (شیعه و سنی) بسیار با هم نزدیک هستیم. و یکی از بهترین مشترکات دیگر ما این است که همه ما محب اهل بیت پیغمبر هستیم و خداوند نیز در قرآن به این حقیقت اشاره می کند که پیامبر مزد رسالت از شما نمی خواهد جز مودت، محبت و دوست داشتن اهل بیت آن حضرت.

تنها اختلاف ما در این است که ما معتقدیم پیامبر جانشینان بعد از خودش تعیین نموده است و آنها را به عنوان راهبران دینی ما مسلمانان قرار داده

است و شـما معتقدید که چنین اتفاقی رخ نداده است و مردم رهبران خودشان را بعد از پیامبر از طریق انتخاب مردمی معین می کنند و هر کس مورد اتفاق بود همان فرد رهبری جامعه را بعهده می گیرد. این مسأله منشأ اختلاف شیعه و سنی است.

بـا تـوجه به اینکه ازدواج یکی از مهمـترین حوادث زنـدگی مـا محسوب می شود زیرا بر همه جنبه هـای زنـدگی مـا تـأثیر می گذارد و برای همه عمر می خواهیم با فردی به نام همسر و شریک زندگی مکمل یکدیگر باشیم بنابراین باید فردی را انتخاب کنیم که کفو ما باشـد و یکی از مهمترین مصادیق کفویت ایمان و معتقـدات مـذهبی است و از آنجایی که شـما دو نفر از نظر مـذهبی نه تنها کفو یکـدیگر نیستید بلکه هر دو نسـبت به باورهای مذهبی خود تعصب نیز دارید. صـلاح نیست که با یکدیگر ازدواج کنیـد زیرا هـم در روابـط زنـاشویی و زنـدگی مشـترک تـان دچـار تنش می شویـد و هم خـانواده هایتـان بـدلیل عـدم همخوانی مذهبی با هم تناسبی ندارند و پذیرش همدیگر ندارند و هم در آینده برای تربیت فرزندانتان دچار مشـکل جدی می شوید.

برای مطالعه بیشتر درباره شیعه و اهل سنت ر.ك:

۱. نقش ائمه در احیاء دین، علامه سید مرتضـی عسـکری، در ۱۴ جلد و دو مجلد، انتشارات مجمع علمی اسـلامی (بهتر اسـت چاپ سوم یا بعد از آن تهیه شود)

۲. آن گاه هدایت شدم، دکتر محمد تیجانی سـماوی. این کتاب که عنوان عربی آن «ثم اهدیت» می باشد با عناوین گوناگون و از سوی اشخاص متعدد، ترجمه شده است. به عنوان نمونه: الف. از آگاهان بپرسید،

ترجمه سید محمدجواد مهری، انتشارات بنیاد معارف اسلامی قم، ب. راه یافته، ترجمه عباس جلالی، انتشارات مرکز تحقیقات و پژوهش های علوم اسلامی دفتر تبلیغات اسلامی.

۳. صد و یک مناظره جالب و خواندنی، محمدمحمدی اشتهاردی، انتشارات علامه، قم.

۴. هم اندیشی مذاهب اسلامی، مجموعه مقالات همایش علمی _ تحقیقی، انتشارات مؤسسه آموزشی پژوهشی مذاهب اسلامی.

۵. فصل الخطاب، خواجه محمد پارسا، مقدمه و تصحیح و تعلیق از دکتر جلیل مسگرنژاد، مرکز نشر دانشگاهی.

۶. معالم المدرستین، علامه سید مرتضی عسکری، این کتاب به فارسی نیز ترجمه شده است.

۷. شیعه در اسلام، علامه طباطبایی.

۸. المراجعات.

آیا شفا خواستن از اولیا و امام زادگان جایز است؟

پرسش

آیا شفا خواستن از اولیا و امام زادگان جایز است؟

پاسخ

بدون تردید شفادهنده حقیقی خداست و هیچ کس بدون مشیت و اراده حق تعالی نمی تواند مریضی را شفا دهد. در عین حال از آیات قرآن کریم استفاده می شود که پیامبران و اولیای الهی می توانند کارهای خارق العاده را به اذن و اجازه خدا انجام دهند و از آن جمله شفا دادن مرض های سخت و لاعلاج و حتی زنده کردن مردگان است/

خداوند متعال درباره حضرت عیسی(ع) می فرماید:

"وَ تُبْرِئُ اْلاَكْمَهَ وَاْلاَبْرَصَ بِاِذْنى وَ اِذْتُخْرِجُ الْمُوْتى بِاِذْنى"{۱}

«کور مادرزاد و مبتلا به بیماری غیر قابل علاج را به اذن من شفا می دادی و مردگان را به فرمان من زنده می کردی.»

و حضرت عیسی(ع) نیز به مردم می گفت:

"وَ اُبْرِئُ اْلاَکْمَ وَاْلاَبْرَصَ وَ اُحْیِ الْمَوْتی بِاذْنِ اللَّهِ"{۲}

«با فرمان الهی، کوری و پیسی را شفا و مردگان را زنده می کنم.»

همچنان که دارو می توانـد موجب درمان و بهبود مریض شود در حالی که شـفا دهنـده واقعی خداونـد است «وَلیّ اللّه» نیز می تواند با مشیت پروردگار شـفا دهد، و چون پیامبران و اولیای الهی می توانند چنین قدرتی را داشته باشـند طلب و درخواست شفا از آ...ها لغو نیست، و در صورتی که آنان را مستقل در تأثیر نـدانŘ...جایز است. یعنی اعتقا...داشته باشیم که آن هاگرچه می توانند وسیله ای برای شفای بیماران باشند ولی شفا دهنده واقعی خداوند است/

و در این جهت فرقی بین مرده و زنـده نیست، زیرا ما برای انبیا ، شـهدا، صالحین و اولیای الهی زنـدگی کاملتری پس از مرگ معتقدیم/

سمهـودی از علمـای اهـل سـنت در کتـاب خـود{۳} نمـونه هـای زیـادی را از سـیره و روش مسـلمین بر توسـل و استشـفای (درخواست شفا) از قبر رسول الله(ص) نقل کرده و نتیجه گیری می کند که پیامبر

پس از رحلتش می شنود و می توان از او درخواست کرد/

[۱]. سوره مائده، آیه ۱۱/

[۲]. سوره آل عمران، آیه ۴۹/

[۳].- وفأالوفأ، ج ۲، ص ۲۱(س)۱

موضوع: عمر حضرت مهدی(ع)

تقیه

آیه ۶۸ سوره انعام به پیامبر می گوید : در برابر دشــمنان تقیه نکن و حتی اگر درمجلس آنها باشـــی از مجلس آنها برخیز و این دلیلی است بر عدم جواز تقیه بر رهبران دینی

پرسش

آیه ۶۸ سوره انعام به پیامبر می گوید : در برابر دشـمنان تقیه نکن و حتی اگر درمجلس آنها باشـی از مجلس آنها برخیز و این دلیلی است بر عدم جواز تقیه بر رهبران دینی

پاسخ

شیعه هرگز نمی گوید در همه جا باید تقیه کرد بلکه تقیه در پاره ای از موارد قطعاحرام است و وجوب آن منحصـر به مواردی است که تقیه و ترک اظهار حق , منافعی داشته باشد که از اظهار آن بیشتر باشد و یا موجب دفع ضرر و خطرناکی گردد .

آیا پیامبران تقیه می کنند ؟

پرسش

آیا پیامبران تقیه می کنند ؟

پاسخ

تقیه انـواعی دارد , تنهـا یـک نوع از آن تقیه خوفی است که در مورد دعوت انبیـاء و ابلاـغ رسـالت منتفی است امـا تقیه انواع دیگری نیز دارد از جمله : تقیه تحببی و پوششـی . زنـدگی انبیـاء مخصوصـا پیـامبر اسـلام پر است از این گونه تقیه هـازیرا در

بسیاری از مواقع هنگامی که حرکت به سوی میدان نبرد می کرد مقصد خود رامخفی می داشت , نقشه های جنگی او کاملا در خفا کشیده می شد و استتار که نوعی ازتقیه است در تمام مراحل اجرا می گشت گاه برای بیان حکمی از روش مرحله ای که نوعی از تقیه است استفاده می کرد . به هر حال تقیه در میان همه عقلای جهان وجود دارد ورهبران الهی هم برای رسیدن به هدفهای مقدسشان در پاره ای از مراحل آن را انجام می دهند .

ملاک تقیه چیست ؟

پرسش

ملاک تقیه چیست ؟

پاسخ

تقیه به معنای مستور داشتن اعتقاد باطنی و کتمان نمودن ایمان در برابرمخالفان , به منظور پیشگیری از زیان های دنیوی و خسارت های معنوی و دینی است ویکی از وظایف شرعی هر مسلمان می باشد که ریشه در قرآن کریم دارد . تقیه از دیدگاه قرآن قرآن مجید در این زمینه آیات متعددی دارد که برخی از آنها را می آوریم :الف : لایتخذ المومنون الکافرین اولیاء من دون المومنین و من یفعل ذلک فلیس من اللّه فی شی ء الا ان تتقوا منهم تقیه . (۱)- اهل ایمان نباید مومنان را رها نموده و با کافران طرح دوستی بریزند , هر که چنین کند , با خدا رابطه ای نخواهد داشت مگر این که از آنان , تقیه نماید . این آیه به روشنی بر این حقیقت گواهی می دهد که دوستی با کافران جایز نیست مگربه خاطر تقیه و حفظ جان و پیشگیری از خطرها , که در این صورت می توان به ظاهر باآنان , ابراز دوستی و موافقت نمود . ب : من کفر من بعد ایمانه الا ـ من اکره و قلبه مطمئن بالایمان و لکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من اللّه و لهم عذاب عظیم . (۲)- هر کس پس از ایمان به خدا دوباره کافر گردد , مگر کسی که از روی اجبار اظهارکفر نماید در حالی که دل وی در ایمان ثابت و مطمئن باشد , ولیکن کسانی که دل خود را آکنده از کفر نمایند , خشم و عذابی سخت بر آنان خواهد بود . مفسران در مورد شان نزول

آیه یـاد شـده چنین می گوینـد :روزی عمـار بن یاسـر , همراه بـا پـدر و مـادر خود , گرفتار دشـمنان گشـتند و کافران از آنان خواسـتند تا دست از اسـلام بردارند و به کفر و شـرک اعتراف نمایند . همراهان عمار , همگی به یگانگی خدا و رسالت پیامبر گرامی گواهی دادند و لذابرخی از آنان به شهادت رسیدند و دیگران نیز , مورد شکنجه دشمنان اسلام قرارگرفتند , ولی عمار بر خلاف میل باطنی خویش , تقیه نمود و به ظاهر آنچه را که کافران می گفتند , بر زبان جاری نمود و آزاد گردید . هنگامی که نزد رسول خدا صـلی اللّه علیه و آله رسید , از سخن خویش بسیار نگران وافسرده گشت , بدین جهت , پیامبر گرامی صلی اللّه علیه و آله وی را دلـداری داد وآیه یاد شـده نیز در این زمینه نازل گردیـد . (۳)از این آیه و سـخنان مفسران روشن شد که پنهـان داشـتن اعتقـاد بـاطنی به منظور حفظجان و جلوگیری از خسارت های مادی و معنوی , در زمان پیامبر نیز , تحقق داشـته ومورد پـذیرش اسـلام بوده است . تقیه از نظر شـیعه از آنجا که حکومت های سـتمگر بنی امیه و بنی عباس در طول تاریخ , با شیعیان سـر ستیزداشـته و کمر به کشتار آنان بسته بودند , (۴) آنـان به فرمان قرآن تقیه نموده وعقایـد راستین خویش را کتمان کردند و بدین سان , جان خود و دیگر برادران مسـلمان خویش را در آن شرایط دشوار , نجات دادند . روشن است که در آن فضای آکنده از اختناق و استبداد ,

راه رهایی دیگری , ازطوفان ستمی که شیعه را به نابودی تهدید می نمود , تصور نمی شد . و لذا در صورتی که پادشاهان ستمگر و دست نشاندگان آنان , با شیعیان دشمنی نمی ورزیدند و کشتاربی رحمانه آنان را سرلوحه حکومت خویش قرار نمی دادند , دلیلی بر تقیه شیعه وجودنداشت . لازم به تذکر است که تقیه به گروه شیعه اختصاص ندارد , بلکه دیگر مسلمانان نیز ,در برابر دشمن خونریزی که با همه مذاهب اسلامی مخالف است (مانند خوارج وحکومت های ظالم که به هر کار حرامی دست می زنند) در صورتی که توان مقابله باآنان نداشته باشند , به سپر تقیه پناهنده می شوند و اعتقاد درونی خویش را به منظور حفظ جان , پنهان نگاه می دارند . براین اساس , اگر همه اعضای جامعه اسلامی در مذاهب فقهی خویش با هم تفاهم داشته باشند و با وحدت و هماهنگی زندگی نمایند , زمینه ای برای تقیه در میان مسلمان باقی نمی ماند . نتیجه از مجموع آنچه گذشت نتیجه این می شود که :۱ - تقیه , ریشه قرآنی دارد و روش اصحاب پیامبر صلی اللّه علیه و آله و تایید آن حضرت , گواه روشنی است بر تحقق و جواز آن , در صدر اسلام . ۲ - انگیزه تقیه نمودن شیعه , پیشگیری از کشتارهای بی رحمانه شیعیان و طوفان های ظلم و ستمی بود که این مذهب را به نابودی تهدید می کرد . ۳ - تقیه , به گروه شیعه اختصاص ندارد بلکه در میان سایر مسلمانان نیز وجوددارد . ۴ -

تقیه , به پرهیز در برابر کفار و پنهان نگاه داشتن عقاید اسلامی از مشرکان اختصاص ندارد , بلکه ملاک تقیه که حفظ جان مسلمانان است , عمومیت دارد و کتمان عقاید درونی در برابر هر دشمن خونریزی که توان مقاومت در برابر او نباشد وشرایط مبارزه با وی فراهم نگردد , امری لازم است . ۵ - در صورت تفاهم اعضای جامعه اسلامی , زمینه ای برای تقیه در میان مسلمانان باقی نخواهد ماند .

اسلام از سوئی می گوید : حفظ حیثیت و آبروی جامعه اسلامی والاتر از جان است و ازسوئی دیگر می گوید اگر قرار باشد به خاطر اظهار عقیده باطنی جان و مال و حیثیت انسان به خطر بیفتد واجب است تقیه کند . این تناقض نیست ؟

پرسش

اسلام از سوئی می گوید : حفظ حیثیت و آبروی جامعه اسلامی والاتر از جان است و ازسوئی دیگر می گوید اگر قرار باشد به خاطر اظهار عقیده باطنی جان و مال و حیثیت انسان به خطر بیفتد واجب است تقیه کند . این تناقض نیست ؟

پاسخ

در تاریخ مبارزات مذهبی و اجتماعی و سیاسی زمانهایی پیش می آید که مدافعان حقیقت اگر بخواهند به مبارزه آشکار دست بزنند هم خودشان و هم مکتبشان به دست نابودی سپرده می شود و یا لااقل در معرض مخاطره قرار می گیرد در چنین موقعی راه صحیح وعاقلانه این است که نیروهای خود را به هدر ندهند و برای پیشبرد اهداف مقدس خودبه مبارزات غیر مستقیم و یا مخفیانه دست بزنند و در حقیقت تقیه برای اینگونه مکتبها و پیروان آنها در چنین لحظاتی یک نوع تغییر شکل مبارزه محسوب می شود که می تواند آنها را از نابودی نجات دهد و در ادامه مجاهدات خود پیروز گرداند .

مقصود از مبارزه در حال تقیه ائمه چیست؟

پرسش

مقصود از مبارزه در حال تقیه ائمه چیست؟

پاسخ

مبارزه در حال تقیّه، مقصود سکون و بیتحرکی نیست. «تقیّه» از ماده «وَقْی» است، مثل تقوا که از ماده «وَقْی» است. تقیّه معنایش این است: در یک شکل مخفیانهای، در یک حالت استتاری از خود دفاع کردن و به عبارت دیگر سپر به کار بردن، هرچه بیشتر زدن و هرچه کمتر خوردن؛ نه دست از مبارزه برداشتن، حاشا و کَلّا.

روی این حساب است که ما میبینیم همه ائمه اطهار این افتخار را دارند که در زمان خودشان با هیچ خلیفه جُوری سازش نکردند و همیشه در حال مبارزه بودند.

تقیه یعنی چه؟

پرسش

تقیه یعنی چه؟

پاسخ

یکی از تعالیم قرآن این است که، در مواردی که جان و عرض و مال یک فرد مسلمان در اثر اظهار عقیده به خطر خواهد افتاد می تواند عقیده خود را کتمان کند. در اصطلاح شرعی به این امر «تقیه» گفته می شود. جواز تقیه. نه تنها مدرک شرعی دارد، بلکه عقل و خرد نیز بر درستی و لزوم آن در شرایط حساس گواهی می دهد. چه، از یک طرف حفظ جان و مال و آبرو لازم است، و از طرف دیگر عمل بر وفق عقیده یک وظیفه دینی است. امّا در مواردی که اظهار عقیده، جان و مال و آبروی شخص را به خطر می افکند و این دو وظیفه عملاً ـ با هم تزاحم و اصطکاک می یابند، طبعاً حکم خرد آن است که انسان وظیفه و تکلیف مهمتر را بر دیگری مقدم بدارد. در حقیقت، تقیه سلاح ضعفا در مقابل اشخاص قدرتمند و بی رحم است، و پیداست که اگر تهدیدی درکار نباشد، انسان نه عقیده خویش را کتمان می کند و نه برخلاف اعتقاد خود عمل می نماید.

قرآن در مورد عمّار یاسر (و کسانی که اصولاً در چنگ کافران گرفتار شده و به رغم ایمان استوار قلبی خویش، صورتاً برای تخلص آنان لفظ کفر را بر زبان جاری می کنند) چنین می فرماید: «مَنْ کَفَرَ بِاللهِ مِنْ بَعْدِ أِیمانِهِ أِلّا مَن أُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌ بِالإِیمانِ» نحل/۱۰۶: [کسی که پس از ایمان به خدا کفر ورزد (به سزای عمل خود می رسد) مگر کسی که از روی ناچاری و اجبار اظهار کفر کند، ولی قلبش به ایمان، قرص و محکم باشد].

در آیه دیگر می فرماید: «لا یَتَّخِذِ المُؤمِنُونَ الکافِرِینَ أولیاءَ مِنْ

دُونِ الْمُـؤمِنِينَ وَ مَـنْ يَفْعَـلْ ذالِـكَ فَلَيْسَ مِـنَ اللهِ فِي شَـيءٍ إِلاّـ أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقـاةً وَ يُحَـذِّرُكُمُ اللهُ نَفْسَهُ وَ إِلَى اللهِ الْمَصِـيرُ» آل عمران/۱۰۶: [روانیست مؤمنـان کـافران را به جـای مؤمنان ولی خود گیرنـد، و هرکس چنین کنـد پیونـد خویش را با خـداوند گسسـه است؛ مگر این که خود را (برای ایمنی از شـر آنها) در حصن و حفاظ تظاهر به قبول ولایتشان قرار دهید. خداوند شما را از مخالفت با خویش بر حذر می دارد و بازگشت همگان به سوی خدا است].

مفسـران اسـلامی در شرح این دو آیه، همگی اصل تقیه را اصلی مشروع دانسته اند (تفسیر طبری: ۳/۱۵۳؛ تفسیر رازی:۸/۱۱۳؛ تفسیر نسفی، در حاشیه تفسیر خازن: ۱/۲۷۱؛ روح المعانی: ۳/۱۲۱؛ مجمع البیان: ۳/... و ۱/۴۳۰).

اصولاً هرکس مطالعه مختصـری در تفسـیر و فقه اسـلامی داشـته باشد می داند که اصل تقیه از اصول اسلامی است ونمی توان آیـات یـاد شـده در فوق و نیز عمل مؤمن آل فرعون در کتمان ایمان خویش و اظهار خلاف آن را (غافر/۲۸) نادیده گرفت. و تقیه را به طور کلی منکر شد.

ضمنـاً در خور ذکر است که هرچنـد آیـات تقیه در مورد تقیه از کـافران وارد شـده، ولی ملاـک آن، که همـان حفـظ جـان و عرض و مال مسلمین در شرایط حساس و ناگوار است، اختصاص به کافران ندارد، و اگر اظهار عقیده و یا عمل شخص بر وفق آن، نزد یک فرد مسـلمان نیز موجب خوف شـخص بر جال و مال خویش باشد، تقیه در این مورد حکم تقیه از کافر را خواهد داشت. این سخنی است که دیگران نیز به آن تصریح کرده اند. رازی می گوید: مذهب شافعی

این است که هرگاه وضع مسلمانان درمیان خود همان حالتی را به خود گرفت که مسلمانان در میان کفّار (حربی) دارند، تقیه برای حفظ جان جایز است. همچنین تقیه منحصر به ضرر جانی نبوده و حتی ضرر مالی نیزمجوّز تقیه است: مالی که حرمت آن مانند حرمت خون مسلمان است، و اگر کسی در راه آن کشته شود، شهید می باشد (تفسیر رازی: ۸/۱۳).

ابوهریره می گوید: من از پیامبر اکرم (ص) دوگونه تعالیم و دستورات دریافت کرده ام. برخی را در میان مردم منتشر کردم، ولی از نشر برخی دیگر خودداری کردم. چه، اگر انجام می دادم کشته می شدم (محاسن التأویل: ۴/۸۲.).

کارنامه زندگی خلفای اموی و عباس سرشار از ظلم و ستم است. در آن روزگار، نه تنها شیعیان به علت اظهار عقیده مطرود و منزوی شدند، بلکه محدثان اهل سنت نیز در دوران مأمون در مسئله «خلق قرآن» غالباً راه تقیه را در پیش گرفته و جز یک نفر همگی پس از صدور بخشنامه مأمون درباره خلق قرآن، برخلاف عقیده قلبی خویش موافقت نشان دادند، که داستان آن در تاریخ آمده است (تاریخ طبری: ۱۹۵/۷ ۲۰۶).

تقیّه چیست؟

پرسش

تقیّه چیست؟

پاسخ

تقیّه از نظر ریشه لغوی، از مادّه «وقایه» است به معنای بازداشتن خود یا کسی دیگر و یا چیزی، از آسیب و خطر دشمن. بنابراین، مفهوم تقیّه این است که انسان عمل خویش را به گونه ای انجام دهد که بدان وسیله، آسیب دشمن به جان یا مال یا حیثیت یا افراد همکیش اش نرسد. تقیّه مواردی گوناگون دارد. در برخی موارد، تقیّه از روی اکراه و تهدید دشمن است؛ مانند این که در صدر اسلام کفّار قریش، عمّار را به گفتن کلماتی کفرآمیز واداشتند و او آن کلمات را بر زبان آورد با این که دلش سرشار از ایمان بود.

مورد دیگر تقیّه، جایی است که ترس آسیب دشمن رود؛ مانند این که انسان در جایی است که اهل تسنن در آن جا ساکنند و اگر بخواهد عمل خویش را بر خلاف آنان انجام دهد، ممکن است آسیبی بدو رسد. در این جا وظیفه این است که انسان همانند آنان نماز و روزه و دیگر تکالیف شرعی را بجا آورد.

یادآوری این نکته لازم است که برخی موارد است که اگر انسان تقیّه کند اساس دین در معرض خطر قرار می گیرد و یا برخی مصالح مهم تر از بین می رود در این قبیل موارد جای تقیّه نیست. برخی دیگر از موارد تقیّه این است که انسان اسراری را که مربوط به مذهب و یا تشکیلات مربوط به مذهب است از دشمن کتمان کند و با پوشیدن و پنهان داشتن آن اسرار در ظاهر در حفظ و صیانت مذهب و جان خود و افرادی که طرفدار مذهب می باشند بکوشند و فعّالیّت های

مـذهبی را در پنهـانی به گونه یی که دشـمن از آنهـا آگاه نشود انجام دهنـد در این زمینه احادیث و روایات زیادی وارد شـده است.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۲

هیچگاه و تا هیچ زمانی تقیه کردن از گردن شیعیان ما ساقط نمی گردد تا هنگامی که قائم ما قیام کند. (امام صادق(ع) / ؟)

پرسش

هیچگاه و تا هیچ زمانی تقیه کردن از گردن شیعیان ما ساقط نمی گردد تا هنگامی که قائم ما قیام کند. (امام صادق(ع) / ؟)

پاسخ

تقیه در لغت به معنـای سپر گیری است و نوعی دسـتور حفاظتی و به عبارت دیگر رعایت اصل اسـتتار حرکت در برابر دشـمنان است. تقیه اقسامی دارد: ۱) تقیه مـداراتی: این قسم از تقیه در واقع نوعی حرکت اجتماعی و برای حفظ وحدت و مصالح امت اسلامی است. ۲) تقیه در برابر خطرات فردی. مانند از دست رفتن جان و... لیکن نکته مهم آن است که موارد تقیه تحت قاعده اهم و مهم می باشد. یعنی آن جا که حفظ جان اهم است باید تقیه نمود و آن جا که رعایت مصـلحت اهم دیگری مانند حفظ کیـان اسـلام در بین باشـد تقیه حرام است. می توان گفت در رابطه با حفظ آبرو و حیثیت نیز مسأله همین طور است. یعنی آن جا که حفظ حیثیت اهم باشد تقیه رواست ولی در صورتی که خلاف تقیه اهم از حفظ آبرو باشد تقیه

جایز نیست.

این حدیث شـریف با حدیث فراگیر شدن ظلم در آخر الزمان هم خوانی دارد. اما فراگیر شدن ظلم نسبت به کل جهان است و منافات با اصـلاح جامعه و تلاش برای انقلاب قیام نـدارد. بلکه با رعایت الاهم فالاهم، بایـد دید که کجا تقیه باید کرد و کجا بایـد قیام نمود. در هر حال تنها با حکومت جهانی امام زمان(عـج) است که شـیعه بر سراسـر عالم گسترش می یابـد و نیازی به تقیه نیست اما تا پیش از ظهور قانون تقیه یا برجاست و براساس قانون الاهم فالاهم باید اجرا شود.

«تقیه» یعنی چه؟ بخشها و جوانب آن را شرح دهید.

پرسش

«تقیه» یعنی چه؟ بخشها و جوانب آن را شرح دهید.

پاسخ

تقیه در لغت به معنـای سپر گیری است و نوعی دسـتور حفاظتی و به عبارت دیگر رعایت اصل اسـتتار حرکت در برابر دشـمنان است. کتمان واقعیت یا حتی اظهار خلاف واقع به دلیل مصـلحت هایی که در این امر وجود دارد و یا به دلیل مفسـده هایی که در اظهار واقعیت وجود دارد و از جهت شرعی ما مأمور هستیم در برخی موارد نه همه جا و به بهانه وجود مصلحت تقیه کنیم.

تقیه اقسامی دارد:

۱) تقیه مداراتی: این قسم از تقیه در واقع نوعی حرکت اجتماعی و برای حفظ وحدت و مصالح امت اسلامی است.

در تقیه مـداراتی خـوف و خطر وجـود نـدارد، بلکه به خـاطر نرمش و مـدارا نمودن بـا دیگران، آن گونه که واقعیت امر اسـت کارها را انجام ندهیم مثلا شیعیان در مسجد الحرام یا مسجد النبی بدون مهر نماز بخوانند. لازم نیست اگر احساس خطر کردند که اگر مهر بگذارند آنان با ما برخورد بدی می کنند یا ما را می زنند و ... بلکه فقها از جمله حضـرت امام، مقام معظم رهبری و آیت الله فاضل، فتوا داده اند که به جهت همراهی با آنها و مدارا و مماشات با آنها می توانیم بلکه در مواردی باید بدون مهر و یا طبق شرایطی که اهل سنت نماز می خوانند، نماز بخوانیم.

۲) تقیه در برابر خطرات فردی.ماننـد از دست رفتن جـان و... لیکن نکته مهم آن است که مـوارد تقیه تحت قاعـده اهم و مهم می باشد. یعنی آن جا که حفظ جان اهم است باید تقیه نمود و آن جا که رعایت

مصلحت اهم دیگری مانند حفظ کیان اسلام در بین باشد تقیه حرام است. می توان گفت در رابطه با حفظ آبرو و حیثیت نیز مسأله همین طور است. یعنی آن جا که حفظ حیثیت اهم باشد تقیه رواست ولی در صورتی که خلاف تقیه اهم از حفظ آبرو باشد تقیه جایز نیست. لیکن در این رابطه دو نکته را باید در نظر داشت: الف) فرض تقیه برای حفظ آبرو فرض بسیار بعیدی است و شاید اصلا مصداق خارجی نداشته باشد. زیرا تقیه عمل بر طبق مذهب مخالف مانند بدون مهر نماز خواندن و امثال آنهاست... و انجام این امور برای حفظ آبرو خیلی بعید به نظر می رسد. ب) شناخت موارد اهم و مهم بدون تشخیص ملاک های احکام ممکن نیست از این رو در مواردی که فرضا چنین مسأله ای پیش آید باید به طور موردی و جزئی از مرجع تقلید استفتا کرد.

تقیه برای حفظ دین است یا حفظ جان؟

اشاره

حضرت امام ره در اعلامیه ای معروف شاه دوستی یعنی غارت گری فرمودند: تقیه حرام است ولو بلغ ما بلغ . این سخن به چه معناست و آیا برای همیشه است.

پرسش

تقیه برای حفظ دین است یا حفظ جان؟

حضرت امام ره در اعلامیه ای معروف شاه دوستی یعنی غارت گری فرمودند: تقیه حرام است ولو بلغ ما بلغ . این سخن به چه معناست و آیا برای همیشه است.

پاسخ

تقیه از معتقدات کلامی – فقهی شیعه است که ریشه قرآنی دارد. در قرآن مجید در چند آیه به طور صریح (نحل، آیه ۱۰۶) یا ضمنی به تقیه اشاره شده است.

تقیه به معنای کتمان واقع و پوشیده داشتن اعتقاد از مخالفان و ترک مبارزه با آن به خاطر ضرر دینی یا جانی یا دنیوی است.

تقیه از جهات گوناگون قابل تقسیم است. معروف ترین این اقسام عبارتند از:

۱. اکراهیه: انجام اعمال بر وفق دستورات حاکمی جائر.

۲. خوفیه: انجام اعمال و احکام براساس فتاوای رهبران دینی مخالف مذهب.

۳. کتمـانیه: پنهـان داشـتن ایمان خویش برای به انجام رسانـدن فعالیت پنهانی در جهت پیشبرد هـدف های دین (نه کسانی که هیچ گونه فعالیتی ندارند از این تعریف خارجند).

۴. مداراتی: رعایت قوانین همزیستی با اکثریت اهل سنت (نقش تقیه در استنباط، نعمت الله صفری، دفتر تبلیغات، ص ۲۰۱).

بـا توجه به موارد فوق، در هر زمـان ومکـانی، نوعی تقیه جـایز است و شـرایط خاصـی از جمله علم قطعی یا ظن قوی به وجود ضرر و... دارد.

حضـرت امام خمینی در زمانی که خفقان همه کشور را فرا گرفته بود و عـده ای به خاطر ترس از جانشان به خیال خود تقیه را در پیش گرفته بودنـد، متـذکر می شوند که الان جای تقیه نیست: «حضـرات آقایان توجه دارید، اصول اسـلام در معرض خطر است، قرآن و مذهب در مخاطره است، با این احتمال، تقیه

حرام است و اظهار حقایق واجب ولو بلغ ما بلغ» (صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۷۸).

توضیح این عبارت را در متن دیگری از ایشان می توان دید «گاهی وقت ها تقیه حرام است. آن وقتی که انسان دید که دین خدا در خطر است، نمی تواند تقیه کند، آن وقت باید هر چه بشود برود. تقیه در فروع است، در اصول نیست، تقیه برای حفظ دین است، جایی که دین در خطر بود، جای تقیه نیست، جای سکوت نیست» (همان، ج ۸ ص ۱۱).

خلاصه سخن آن که تقیه به خاطر مصلحت یک امر دینی یا دنیوی مهم است به همین دلیل هرگاه به خاطر تقیه و کتمان واقع مصلحت های مهمتر از دست برود یا مفسده های بزرگتر به وجود آید به حکم عقل و شرع جای تقیه نیست.

اما معنای سخن امام که فرمودند «ولو بلغ ما بلغ» به معنای همیشگی بودن نیست بدین معناست که سکوت یا تقیه حدی دارد ولی هرگاه به خاطر سکوت یا تقیه اسلام در خطر افتد دیگر جای تقیه نیست حتی اگر به خاطر اظهار واقعیت و یاری نمودن اسلام، افشاگری و بسیج مردم برای حمایت از دین، خطرات جانی یا مالی مواجه شویم چون این اصل که «اسلام اگر افتد خطر، جان را نثارش می کنیم» درسی است که امام حسین(ع) با زبان و عمل خود به ما آموخت.

نظر و عقیده شیعه را درباره تقیه بیان نمایید؟ فرق تقیه با نفاق چیست؟

پرسش

نظر و عقیده شیعه را درباره تقیه بیان نمایید؟ فرق تقیه با نفاق چیست؟

پاسخ

انسان موجودی اجتماعی است که همواره در زندگی خویش برای رسیدن به هدف با مشکلات بسیاری روبه رو است و چه بسا در این طریق خطراتی نیز او را تهدید کند. بر همین اساس همواره حفظ جان همراه با التزام و باور به اعتقادات مورد پذیرش بشر بویژه در جوامعی که دستگاه حاکم با عقاید مورد پذیرش فرد عناد و دشمنی دارند اصلی مسلم و معقول بوده است.

این اصل درباره مسلمانان نیز جاری است، زیرا آنان همواره از ناحیه مشرکان که دین و اعتقادات دینی را سد راه اهداف و مطامع خود می دیده اند و نیز حکام جور که اسلام واقعی را در تعارض با خود می دانسته اند مورد تهاجم بوده اند. بر همین اساس تقیه عبارت است از کتمان عقیده باطنی برای حفظ جان و سلامت شخصی بدون عدول از عقاید و باورهای دینی.

مرحوم شیخ مفید از اعیان و بزرگان شیعه درباره تقیه چنین می گوید: «التقیه ستر الاعتقاد و مکاتمْ و مکاتمْ المخالفین و ترک مظاهرتهم بما یعقب ضرراً فی الدین و الدنیا»; {۱} تقیه مستور داشتن اعتقاد باطنی و کتمان آن در برابر مخالفان است به جهت ترس و اجتناب از زیان های دنیوی و دینی.

با توجه به معنای تقیه به روشـنی می توان دریافت که تقیه شـیوه ای است برای اجتناب از انفاق بدون برداشـتن اعتقادات. نفاق عبـارت است از اظهـار ایمان و کتمان کفر در حالی که تقیه کتمان عقیـده برای حفظ جان و این اصـلی است که همواره مورد پذیرش و عملعقلا بوده و می باشد.

مسأله تقیه افزون بر پشتوانه عقلی، دارای مبنای قرآنی است

و در آیات بسیاری عمل به تقیه مطرح شده و تقیه به عنوان راهی عقلایی و پسندیده مورد پذیرش قرار گرفته است که به چند نمونه از آن اشاره می شود:

۱. (من کفر بالله من بعده ایمانه الا من اُکراه و قلبه مطمئن بالایمان ولکن من شرح بالکفر صدراً فعلیهم غضب من الله و لهم عذاب عظیم). {۲}

کسانی که بعد از ایمان کافر شوند - جز آنها که تحت فشار واقع شده اند در حالی که قلبشان آرام و با ایمان است - آری، آنها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده اند، غضب خدا بر آنهاست و عذاب عظیمی در انتظارشان می باشد، مفسران شیعه و سنی در شأن نزول این آیه نوشته اند که این آیه شریفه درباره گروهی از مسلمانان صدر اسلام نازل گردیده که از سوی کفار مجبور به اظهار کفر و شرک بودند از جمله عمارياسر، سمیه، صهیب و بلال که در این ماجرا یاسر و سمیه به سختی مقاومت نموده و اظهار شرک و اقرار به کفر را جایز ندانستند و سرانجام در زیر شکنجه های طاقت فرسا به فیض شهادت نایل شدند، ولی عمار جوان آنچه را که مشرکان از او خواسته بودند بر زبان آورد در حالی که قلب او مالامال از محبت و دوستی به پیامبر(ص) و ایمان به آن حضرت و خداوند سبحان بود. هنگامی که خبر اظهار کفر عمار به گوش مسلمانان رسید، عده ای او را محکوم به کفر کردند و گفتند عمار دست از شریعت اسلام برداشته است. ولی پیابمر(ص) فرمود: «نه، چنین نیست، عمار از سر تا پا مالامال از ایمان است و ایمان با گوشت و پوست

او آمیخته است». {۳}

۲. (لا یتخذ المؤمنون الکافرون اولیاً مَن دون المؤمنین و من یفعل ذلک فلیس من الله فی شئ اَلّاان تتقوا منهم تُقَیً). {۴} افراد با ایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود قرار دهند و هر کس چنین کند، هیچ رابطه ای با خدا ندارد - و پیوند او به کلی از خدا گسسته می شود - مگر این که از آنها بپرهیزید - و به خاطر هدف های مهم تری تقیه کنید/

بسیاری از مفسران حتی مفسران اهل سنت نیز از این آیه حکم تقیه را استفاده نموده اند.

۳. (و قال رجل مؤمن من آل فرعون یکتم ایمانه اتقتلون رَجُلاً ـ ان یقول رَبّی الله)؛ {۵} و مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می داشت گفت: آیا می خواهید مردی را بکشید به خاطر اینکه می گوید پروردگار من الله است.

امام صادق(ع) می فرماید: «التقیْ حرز المؤمن»؛ {۶} تقیه وسیله حفظ مؤمن است. تقیه به عنوان سپری برای حفظ جان در قرآن کریم و روایات امامان معصوم مطرح است. امام صادق(ع) در این زمینه می فرماید: «التقیْ تُرس الله فی الارض لانّ مؤمن آل فرعون اظهر الاسلام لقتل»؛ تقیه سپر خداوند در روی زمین است زیرا اگر مؤمن آل فرعون ایمان خود را اظهار می داشت کشته می شد. در سیره اهل بیت(علیهم السلام) نیز استتار و استفاده از تقیه را به عنوان نوعی روش مبارزاتی مشاهده می شود؛ حرکت شبانه پیامبر اسلام(ص) بدون اطلاع از مشرکان مکه به مدینه و پنهان شدن آن حضرت در غار ثور و همچنین حرکت شبانه امام حسین(ع) از مدینه به مکه و از مکه به سوی کربلا هنگامی - که مکه سرگرم مناسک حج بودند - نوعی

استتار جهت رسیدن به هدف و حفظ جان است. با توجه به آنچه گفته شد می توان نتیجه گرفت که تقیه و یا کتمان عقیده برای حفظ جان امری مهم و حیاتی است و به عنوان اصل مسلم مورد پذیرش قرآنی پیامبران و ائمه(علیهم السلام) قرار گرفته است. این اصل همواره مورد عمل عقلای جهان بوده و عمل به آن از ناحیه مسلمانان نیز مطرح شده و اختصاص به شیعه ندارد.

[۱].تصحیح الاعتقاد، شیخ مفید، ص ۶۶/

[۲].سوره نمل، آیه ۱۰۶/

[۳].تفسیر المراغی، احمد مصطفی المراغی، ج ۱۵، ص ۱۳۶/

[۴].سوره آل عمران، آیه ۲۸/

[۵].سوره غافر، آیه ۲۸/

[۶].وسائل الشیعه، شیخ حرعاملی، ج ۱۱، باب ۲۴، ص ۶؛ مجمع البیان، طبرسی، ج ۸، ص ۵۲۱/

نظر و عقیده شیعه را درباره تقیه بیان نمایید؟ فرق تقیه با نفاق چیست؟

پرسش

نظر و عقیده شیعه را درباره تقیه بیان نمایید؟ فرق تقیه با نفاق چیست؟

پاسخ

انسان موجودی اجتماعی است که همواره در زندگی خویش برای رسیدن به هدف با مشکلات بسیاری روبرو است و چه بسا در این طریق خطراتی نیز او را تهدید کند. بر همین اساس همواره حفظ جان همراه با التزام و باور به اعتقادات مورد پذیرش بشر بویژه در جوامعی که دستگاه حاکم با عقاید مورد پذیرش فرد عناد و دشمنی دارند اصلی مسلم و معقول بوده است.

این اصل درباره مسلمانان نیز جاری است، زیرا آنان همواره از ناحیه مشرکان که دین واعتقادات دینی را سد راه اهداف و مطامع خود می دیده اند و نیز حکام جور که اسلام واقعی را در تعارض با خود می دانسته اند مورد تهاجم بوده اند. بر همین اساس تقیه عبارت است از کتمان عقیده باطنی برای حفظ جان و سلامت شخصی بدون عدول از عقاید و باورهای دینی.

مرحوم شیخ مفید از اعیان و بزرگان شیعه درباره تقیه چنین می گوید:

«التقیه ستر الاعتقاد و مکاتمه المخالفین و ترک مظاهرتهم بما یعقب ضرراً فی الدین و الدنیا»{۱} تقیه مستور داشتن اعتقاد

باطنی و کتمان آن در برابر مخالفان است به جهت ترس و اجتناب از زیانهای دنیوی و دینی.

با توجه به معنای تقیه به روشنی می توان دریافت که تقیه شیوه ای است برای اجتناب از انفاق بدون برداشتن اعتقادات. نفاق عبارت است از: اظهار ایمان و کتمان کفر در حالی که تقیه کتمان عقیده برای حفظ جان و این اصلی است که همواره مورد پذیرش و عمل عقلا بوده و می باشد.

مسأله تقیه افزون بر پشتوانه عقلی، دارای مبنای قرآنی است و در آیات

بسیاری عمل به تقیه مطرح شده وتقیه به عنوان راهی عقلایی و پسندیده مورد پذیرش قرار گرفته است که به چند نمونه از آن اشاره می شود:

۱ - (من کفر باللّه من بعده ایمانه الا من اُکره و قلبه مطمئن بالایمان ولکن من شرح بالکفر صدراً فعلیهم غضب من اللّه و لهم عذاب عظیم) {۲}

کسانی که بعد از ایمان کافر شوند - جز آنها که تحت فشار واقع شده اند در حالی که قلبشان آرام و با ایمان است - آری، آنها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده اند، غضب خدا بر آنهاست و عذاب عظیمی در انتظارشان می باشد. مفسران شیعه و سنی در شأن نزول این آیه نوشته اند که این آیه شریفه درباره گروهی از مسلمانان صدر اسلام نازل گردیده که از سوی کفار مجبور به اظهار کفر و شرك بودند از جمله عمار یاسر، سمیه، صهیب، و بلال که در این ماجرا یاسر و سمیه به سختی مقاومت نموده و اظهار شرك و اقرار به کفر را جایز ندانستند و سرانجام در زیر شکنجه های طاقت فرسا به فیض شهادت نایل شدند، ولی عمار جوان آنچه را که مشرکان از او خواسته بودند بر زبان آورد در حالی که قلب او مالامال از محبت و دوستی به پیامبر(ص) و ایمان به آن حضرت و خداوند سبحان بود. هنگامی که خبر اظهار کفر عمار به گوش مسلمانان رسید، عده ای او را محکوم به کفر کردند و گفتند عمار دست از شریعت اسلام برداشته است.

ولی پیامبر(ص) فرمود: «نه، چنین نیست. عمار از سر تا پا مالامال از ایمان است و ایمان با گوشت و پوست او آمیخته است» {۳}.

- (لا یتخذ المؤمنون الکافرون اولیاءَ مَن دون المؤمنین و من یفعل ذلک فلیس من اللّه فی شی اَلّا ان تتقوا منهم تُقَیهً) {۴}؛

افراد با ایمان نبایـد به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود قرار دهنـد و هر کس چنین کنـد، هیچ رابطه ای با خدا ندارد - و پیوند او به کلّی از خدا گسسته می شود - مگر این که از آنها بپرهیزید - و بخاطر هدفهای مهمتری تقیه کنید -

بسیاری از مفسران حتی مفسران اهل سنت نیز از این آیه حکم تقیه را استفاده نموده اند.

۳ - (و قـال رجـل مؤمن من آل فرعون یکتم ایمـانه اتقتلون رَجُلاً ان یقول ربّی اللّه)؛ {۵} و مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمـان خود را پنهان می داشت گفت: آیا می خواهید مردی را بکشید به خاطر اینکه می گوید پروردگار من اللّه است.

امام صادق(ع) می فرماید: «التقیه حرز المؤمن» {۶}؛ تقیه وسیله حفظ مؤمن است.

تقیه به عنـوان سپری برای حفـظ جـان در قرآن کریم و روایـات امامـان معصوم مطرح است. امـام صـادق(ع) در این زمینه می فرماید: «التقیه تُرس اللّه فی الارض لانّ مؤمن آل فرعون اظهر الاسلام لقتل» {۷}؛

تقیه سپر خداوند در روی زمین است زیرا اگر مؤمن آل فرعون ایمان خود را اظهار می داشت کشته می شد.

در سیره اهـل بیت(ع) نیز اسـتتار و اسـتفاده از تقیه را به عنـوان نـوعی روش مبـارزاتی مشاهـده می شود؛ حرکت شبانه پیـامبر اسلام(ص) بدون اطلاع از مشرکان مکه به مدینه و پنهان شدن آن حضرت در غار ثور و همچنین حرکت شبانه امام حسین(ع) از مدینه به مکه و از مکه به سوی کربلا هنگامی - که همه سرگرم مناسک حج بودند - نوعی استتار جهت رسیدن

به هدف و حفظ جان است.

با توجه به آنچه گفته شد می توان نتیجه گرفت که تقیه و یا کتمان عقیده برای حفظ جان امری مهم و حیاتی است و به عنوان اصلی مسلم مورد پذیرش قرآنی پیامبران و ائمه(ع) قرار گرفته است. این اصل همواره مورد عمل عقلای جهان بوده و عمل به آن از ناحیه مسلمانان نیز مطرح شده و اختصاص به شیعه ندارد.

[۱]. تصحیح الاعتقاد شیخ مفید، ص ۶۶.

[۲]. نمل، آیه ۱۰۶.

[۳]. تفسیر المراغی احمد مصطفی المراغی، ج ۱۵، ص ۱۳۶.

[۴]. آل عمران، آیه ۲۸.

[۵]. غافر، آیه ۲۸.

[۶]. وسائل الشیعه شیخ حر عاملی، ج ۱۱، باب ۲۴، ص ۶.

[۷]. مجمع البیان طبرسی، ج ۸، ص ۵۲۱.

اگر هدف و وظیفه ائمه(علیهم السلام) حفظ اسلام بوده است؟ پس چرا تقیه کرده اند؟

پرسش

اگر هدف و وظیفه ائمه(علیهم السلام) حفظ اسلام بوده است؟ پس چرا تقیه کرده اند؟

پاسخ

شکی نیست که امامان(علیهم السلام) از برترین و بهترین چهره های زمان خویش بوده اند؛ به گونه ای که تمام مردم، بلکه همه علما به آنان مراجعه نموده و از وجود آنان استفاده می برده اند. ائمه(علیهم السلام) از جانب رسول خدا امانتی در میان مردم بوده و آنها را راهنمایی نموده و به اهداف ناب اسلام هدایت می نمودند. پیامبر اکرم در بین امت خویش دو گوهر گرانبها و ارزشمند به جا گذاشت تا پس از خودش امت اسلامی با تمسک به آن دو گوهر گمراه نشوند. این دو گوهر قرآن و اهل بیت می باشد که قرآن به تنهایی نمی تواند مقتدا و راهنمای مردم قرار گیرد؛ زیرا در قرآن آیات متشابه و محکم، ناسخ و منسوخ، عام و خاص و مانند آن وجود دارد که بیان حقایق آن نیاز به مفسر دارد تا مردم حقایق آن را بفهمند و از سرچشمه زلال قرآن سیراب گردند. از این رو پیامبر در چندین جا مردم را به پیروی از آن دو وجود گرانبها تشویق و ترغیب فرموده

است{۱} لذا هر چند قرآن و سنت پیامبر منبع و مأخذ احکام اسلام است ولی مسؤولیت حفظ و تبلیغ این دو در جامعه به عهده ائمه گزارده شده است.

بدون تردید هر یک از ائمه(علیهم السلام) در زمان خویش از کیان اسلام و مسلمین دفاع نمودند و شبهات و اشکالات گوناگون را برطرف ساختند. در دورانی که گروهی مانع تدوین حدیث بودند، حافظان حدیث، اهل بیت بودند و زمانی که دشمنان اسلام از هر راه در صدد نابودی و تحریف اسلام و سنت

نبوی برآمدنـد، در برابر صـلابت و فداکاری ائمه قرار گرفتند. در برهه از زمان که حاکمان مسـتبدی بر جامعه اسـلامی مسـلط بودند بسـیاری از صـحابه و تابعین و ائمه(علیهم السـلام) مجمبور به تقیه می شدند و با این شیوه لذا اسلام حفاظت نموده و آن را تبلیـغ می کردنـد. اگر تقیه از دیـد اسـلام بررسـی شـود شـبهه تقیه نیز برطرف می شود، برای تـبیین بحث به طور مختصـر به تشریح مبحث تقیه می پردازیم.

مفهوم و ماهیت تقیه

ریشه این کلمه در لغت از همـان ریشه تقوا و اتقاست که به معنی پرهیزکردن و خویشـتنداری است. بنابراین تقیه از نظر مفهوم لغوی به عمل کسـی گفته می شود که کارش آمیخته با یکنوع مراقبت و پرهیز و خویشـتنداری باشد. مرحوم شیخ مفید عالم و دانشـمند معروف اسـلامی تقیه را این چنین معنی می کند: «التقیه سرّ الاعتقاد و مکامّهه المخالفین و ترک مظاهرتهم بما یعقب ضرراً فی الدین و الدنیا»؛ تقیه مسـتور داشـتن اعتقاد باطنی و کتمان در برابر مخالفان به خاطر اجتناب از زیانهای دینی و دنیوی است. {۲}

همانگونه که مشاهـده می شود عنصـر اصـلی تقیه دو چیز است؛ یکی مسأله کتمان اعتقاد باطنی و دیگری پیشـگیری از زیان و ضررهای معنوی و مادی. اما مهم این است که بدانیم آیا هدف از این پیشـگیری رعایت مصالح و منافع شخصی و مقدم داشتن آن بر مصالـح اجتماعی است یا هـدف جلوگیری از هـدر رفتن نیروهای اصـیل و سازنده و ذخیره کردن آنها برای یک مبارزه حساب شده در برابر مخالفان و دشمنان است؟

در قرآن مجید در چند مورد به مسأله تقیه اشاره شده است:

الف) واقعه نجات جان حضرت موسی توسط یکی از اطرافیان فرعون

(قال رجلٌ مومن من آل فرعون لکیتم ایمانه اتقتلون رجلاان یقول ربی اللّه...) {۳}

در این آیه کتمان عقیـده که همان تقیه است به عنوان یک کار مثبت ذکر شـده، چرا که با تقیه جان یک رهبر بزرگ انقلابی حفظ شد و اگر مؤمن آل فرعون از تقیه به عنوان یک روش اسـتفاده نمی کرد، جان حضـرت موسـی به خطر می افتاد. او ابتدا ایمـان خودش را مکتوم داشت و زمـانی که جـان حضـرت موسـی بـا خشم شدیـد فرعون به خطر افتـاده بود، پـا پیش نهاد و با بیانات مؤثر خود جان حضرت موسی را نجات داد.

ب) سرگذشت حضرت ابراهیم (فقال انی سقیم فتولوا عنه مدبرین) {۴}

حضرت ابراهیم عقیده باطنی خود - شکستن بتها برای هوشیاری مردم - را مکتوم داشت. وقتی از او خواستند در مجلس جشن شرکت کنـد گفت من بیمـارم. او منظورش نـاراحتی و کسالت روحی بود و سـرانجام بتها را شـکست و مقـدمات آزادی مردم بابل را از چنگال جباران فراهم ساخت. با تأمل در جواب حضـرت ابراهیم می توان دریافت که آن حضرت و فرستادگان برای رسیدن به هدفش از تقیه استفاده نموده است.

ج) آمدن رسولان حضرت مسیح به سوی مردم انطاکیه (اذ ارسلنا الیهم اثنین فکذبوهما فعززنا بثالث) {۵}

در این مـاجرا دو نفر از فرسـتادگان مسـیح(ع) پس از یـک مبـارزه صـریح و آشـکار با اصول بت پرستی در انطاکیه به زنـدان افتادند و کاری از پیش نبردند اما نفر سومی که با آنها بود به کمک آنها شـتافت ولی مسیر مبارزه را تغییر داد. آن فرد نخست عقیده باطنی خود را مکتوم داشت تا بتواند در دستگاه حاکم نفوذ کند، سپس در یک فرصت مناسب هم یاران

را از زنـدان نجـات داد و هم یـک انقلابفکری و اجتمـاعی در شـهر به راه انـداخت که قرآن از آن به (عززنـا بثالث)؛ یعنی به وسیله نفر سوم آن دو را یاری کردیم و عزت و قوت بخشیدیم تعبیر می کند. {۶}

آیـا اگر نفر سوم از همـان روش دوسـتانش اسـتفاده می نمود کـار درستی انجام داده بود؟ این ابتکار یعنی اسـتفاده صـحیح از روش تقیه بهتر بود یا اینکه خود را به عنوان سومین نفر معرفی کرده و راهی زندان می شد؟

۲- تقیه؛ ملتها و مکتبها

چرا نقشه هـای جنگی در نهایت اختفا انجام می گیرد؟ چرا جنگجویان خود را مخفی می کننـد؟ چرا سـلاحهای جنگی مخفی نگه داشته می شود؟ چرا لباسهای سربازان هم رنگ محیط است؟ چرا مأموران اطلاعاتی در پرده استتار فرو می روند؟

هنگامی که درست بیندیشیم تمام این امور شکلهایی از تقیه است که در همه جای دنیا برای جلوگیری از هدر رفتن نیروها و یا پیروزی بر دشـمنان مورد استفاده قرار می گیرد. هیچ کس نمی گوید در برنامه های نظامی نباید رمز و سری وجود داشته باشد یا اینکه سـرباز باید شجاعت کند و خود را آشکارا در تیررس قرار دهد یا مأمورین اطلاعاتی باید هویت خود را روشن نمایند؛ اینها همه دلیل بر آن است که تقیه به معنی وسـیع کلمه در تمام مکتبهای جهان با تمام اختلافی که با هم دارنـد، وجود دارد و بلکه تقیه یـک قانون عمومی در سراسـر عالم حیات است و همه موجودات زنـده برای حفظ خویشـتن، به هنگام لزوم از روش تقیه و استتار استفاده، می کنند.

بنابراین روش تقیه و استتار هویت و عقیده باطنی و پنهان نگه داشتن موضع گیریها به عنوان یک روش موثر

و عاقلانه، موضوعی است که در همه مکتبها وجود دارد؛ اما همیشه اقلیتها در برابر اکثریت برای حفظ و نگهداری نیروهای خویش نیاز بیشتری به استفاده از این روش دارند و می توان گفت علت اصلی تقیه ائمه همین مسأله بوده است و بس. آنها برای رسیدن به اهداف تقیه می نمودند.

به طور معمول حالت تقیه به خود گرفتن مخصوص اقلیتهایی است که در چنگال اکثریتی نیرومند و زورگو گرفتار شوند و ببینند اظهار عقیده باطنی شان آنهم به صورت نامنظم و پراکنده، گذشته از این که هیچ گونه ثمره ای جز هشیاری دشمن نخواهد داشت، بلکه نیروهای فعال و سازنده را به تدریج به نابودی و ضعف کشانده و منجر به دور شدن آنان از اهدافشان می شود. آیا عقل و درایت و پایان نگری ایجاب نمی کند که این نیروها بدین گونه تباه نشوند و با کتمان عقیده باطنی، توان خود را ذخیره کنند تا در موقع لزوم و به هنگام نیاز از آن به طور مؤثر برای رسیدن به اهداف بهره گیری شود؟ مثال روشنی که می توان برای این موضوع ذکر کرد این است که در بسیاری از روستاها که چشمه های کوچکی وجود دارد هرگز به طور مستقیم آب چشمه را به زمینها نمی فرستند زیرا آب چشمه در همان گامهای نخستین در زمین فرو می رود بدون آنکه به زراعتی نفع برساند، لذا لذا استخری بزرگ در کنار چشمه می سازند و هنگامی که استخر پر از آب شد، آبهای ذخیره شده در استخر با سرعت و فشار در مدت کوتاهی زراعت را سیراب می کند.

با توجه به این حقیقت، هدف نهایی تقیه روشن می گردد. در حقیقت تقیه حفظ جان و عقیده خود

یا دیگران است برای بهره برداری صحیح تر و سازنده تر و رسیدن به اهداف.

۳- پیامبر و تقیه

در زندگی پیامبر اسلام(ص) که دوست و دشمن در شهامت و شجاعت و تدبیر او تردید ندارند، مسایلی وجود دارد که در کمال پنهان کاری انجام شده است همانند سه سال دعوت مخفیانه و همچنین هجرت آن حضرت که در کمال استتار صورت گرفت، به طوری که آن حضرت در کمال پنهان کاری از حلقه محاصره دشمن گذشت و بدون آنکه متوجه شوند از مکه خارج گردید. شبها در راه مدینه پیاده روی می فرمود روزها با همراهان مخفی می شدو یا اختفا در غار ثور. همه این موارد شکلهایی از تقیه و کتمان اعتقاد یا عمل است.

پیامبر برای فتح مکه نقشه ای در نهایت اختفاطرح ریزی کرد که حتی نزدیک ترین اصحاب آن حضرت از آن اطلاع نداشتند و موارد دیگری مانند اینها دلیل روشن بر استفاده از تقیه در سیره آن حضرت است و نمی توان گفت فقط ائمه تقیه نموده و امر به آن می کردند. تقیه یکی از مؤثرترین روشها برای رسیدن به اهداف و پیروزی نهایی است و از آنجایی که زمان و دوران ائمه با اختناق، زور، جبر و سفاکی توأم بوده است، ائمه(علیهم السلام) برای پیشبرد اهداف و زنده ماندن اسلام ومحفوظ ماندن یاران امر به تقیه می نمودند.

باید توجه داشت که تقیه ممکن است با دو هدف متفاوت انجام گیرد.

۱- عقیده کتمان از روی ترس و وحشت و اجتناب از صراحت و بیان واقعیتها که مبادا منافع شخصی و زودگذر به خطر بیفتد.

۲- به عنوان روشی حساب شده برای جلوگیری از استهلاک نیروها و ذخیره کردن آنها برای ضربه نهایی. تقیه در صورت

اول نشانه ضعف ایمان و عدم رشد کافی است ودر شکل دوم دلیل هوشیاری، بیداری و آشنایی به اصول مبارزه و رسیدن به اهداف است.

روشن است که تقیه اسلامی و آنچه سیره ائمه بوده است، مربوط به قسم دوم آن است؛ یعنی تقیه از روی عقل و به عنوان روشی برای رسیدن به اهدافنه از روی ترس و به خاطر منافع مادی و از آنجایی که ائمه عِدل قرآن هستند و پیامبر برای هدایت امت خویش مردم را به تمسک به قرآن و اهل بیت توصیه و سفارش نمود، بین ائمه و قرآن هیچ گونه تعارضی وجود ندارد بلکه ائمه هستند که معنی و مفهوم دقیق قرآن را می دانند و اعمال آنها دقیقاً مطابق با قرآن است. می بینیم آنچه قرآن به صورت رمز بیان فرموده ائمه(علیهم السلام) به صراحت بیان داشته اند. خداوند در قرآن می فرماید: (لاـ یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء.... الا ان تتقوا منهم تقاه و یحذرکم اللّٰه نفسه و الی اللّٰه المصیر) {۷} افراد با ایمان نباید دوستانی از کافران برای خود انتخاب کنند. و بلافاصله می فرماید: مگر آنکه تقیه کنید که در این صورت می توانید با آنها طرح دوستی ظاهری بریزید.

با توجه به این آیه روشن می شود که تقیه در عصر پیامبر در میان مسلمانان وجود داشته است. مکمل این آیه، آیه دیگری است که خداوند در آن می فرماید: (من کفر باللّٰه من بعد ایمانه الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان...) {۸}

در شأن نزول این آیه نام افرادی چون عمار یاسر، پدرشان یاسر و مادرش سمیه، صهیب و بلال دیده می شود که حکایت می کند در صدر اسلام مسلمانان تقیه نمی کردند لذا کشته می شدند و جمعیت

مسلمانان کم و کم تر می شد. در یکی از روزها پدر و مادر عمار در برابر دشمن مقاومت نموده و شهید شدند اما عمار تقیه نمود، گریه کنان خدمت پیامبر آمد که این آیه نازل شد{۹} و کار عمار را تأیید نمود و وقتی به تاریخ زندگی عمار می نگریم او را ابرمردی می یابیم که برای حفظ اسلام از هیچ چیز دریغ نمی کند اما آنجا که مصالح اسلام اقتضا می کند دست به تغییری زند و جان خود را حفظ می کند.

قرآن ناطق علی بن ابیطالب همو که پیامبر درباره اش فرمود: «علی مع الحق و الحق مع علی» در مورد تقیه می فرماید: «التقیه من افضل اعمال المؤمن یصون بها نفسه و اخوانه عن الفاجرین»؛{۱۰} تقیه از بهترین اعمال افراد با ایمان است که به کمک آن هم خود و هم برادران خویش را از چنگال فاجران رهایی می بخشند یعنی نیروها را برای مبارزه اصولی ذخیره می کنند.

حضرت امام محمد باقر(ع) نیز در مورد تقیه می فرماید: «ای شی اقر للعین من التقیه ان التقیه جنّه المؤمن»{۱۱} چه چیز از تقیه بهتر می باشد؟ تقیه سپر انسان با ایمان است.

و حضرت امام جعفر صادق در مورد تقیه می فرماید: «التقیه تُرس المؤمن و التقیه حرز المؤمن»؛{۱۲} تقیه سپر فرد با ایمان است و وسیله حفظ و نگاهداری او به هنگام مبارزه.

بنابراین تقیه، دروغگویی، ترس، ضعف، زبونی و فرار از زیر بار مسؤولیتها نیست بلکه تقیه عبارت است از کتمان هر گونه فکر و عقیده و طرح و نقشه برای رسیدن به اهداف خاص. برای روشن شدن به بحث ذیل توجه فرمایید.

اقسام تقیه

فقهای شیعه با استفاده از فرمایش ائمه اهل بیت(علیهم السلام) تقیه را بر دو

قسم تقسیم کرده اند: ۱) تقیه حرام؛ ۲)تقیه واجب؛ ۳) تقیه جایز.

ائمه هدا(علیهم السلام) که تقیه را در برخی موارد واجب و لازم می دانند، در مواردی آن را غیر لازم، غیر واجب و بلکه حرام می دانند. امام صادق(ع) می فرماید: «تقیه در جایی جایز است که موجب فساد در دین نشود». {۱۳}

کمیت شاعر روزی به خدمت امام موسی بن جعفر(ع) رسید و چهره امام را درهم دید امام به ایشان فرمود: «تو درباره بنی امیه گفته ای

فالان صرت الی امیه × والامور لها الیّ مصائر

من اکنون به دودمان امیه متوجه شدم وکارهای آنها متوجه من است». کمیت گفت: «من این سخن را از روی تقیه سرودم، اما به خدا سوگند من به شما ایمان دارم و دوست شما هستم». امام فرمود: «اگر چنین باشد که تقیه مجوز هر کاری گردد باید شرابخواری نیز تحت عنوان تقیه جایز باشد». {۱۴}

با توجه به آنچه گفته شد تقیه در خونریزی ممنوع است. امام محمدباقر(ع) می فرماید: «انما جعل التقیه لیحقن بها الدم فاذا بلغ الدم فلیس تقیه»؛ تقیه برای این مشروع شد که خونها محفوظ باشد - نیروها به هدر نرود - و اگر موجب خونریزی شود مجاز نیست. {۱۵}

مواردی که در آن تقیه واجب می باشد عبارت است از:

الف) تغییر برای ذخیره نیروها؛

ب) تغییر برای مکتوم داشتن برنامه ها؛

ج) تغییر برای حفظ دیگران.

[۱].صحیح مسلم، ج ۷ ص ۱۲۲ و مستدرک، ج ۳، ص ۱۰۹.

[۲].تصحیح الاعتقاد، شیخ مفید، ص ۶۶.

[۳].سوره غافر، آیه ۲۸.

[۴].صافات، آیات ۸۹ - ۹۰.

[۵].یس، آیه ۱۴.

[۶].مجمع البیان ج ۸ ص ۴۱۹ - نمونه ج ۱۸ ص ۳۶۲

[۷].آل عمران، آیه ۲۸.

[۸].نحل، آیه ۱۰۶.

[۹].تفسیر نمونه و مجمع البیان، ذیل آیه شریفه.

[۱۰].وسائل الشیعه، ابواب امر بمعروف، باب ۲۸،

حدیث ۳، ص .

[۱۱].همان باب ۲۶، حدیث ۲۴، ص .

[۱۲].وسائل باب ۲۴ حدیث ۶

[۱۳].همان باب ۲۵، حدیث ۶، ص .

[۱۴].همان، ابواب امر به معروف، باب ۲۵ حدیث ۷.

[۱۵].همان، ابواب امر به معروف باب ۳۱ حدیث ۱

تقیه چیست و اقسام آن را بیان فرمایید؟

پرسش

تقیه چیست و اقسام آن را بیان فرمایید؟

پاسخ

تقیه در لغت به معنای سپرگیری است و نوعی دستور حفاظتی و به عبارت دیگر رعایت اصل استتار حرکت در برابر دشمنان است تقیه اقسامی دارد: ۱) تقیه مداراتی این قسم از تقیه در واقع نوعی حرکت اجتماعی و برای حفظ وحدت و مصالح امت اسلامی است ۲) تقیه در برابر خطرات فردی مانند از دست رفتن جان و... لیکن نکته مهم آن است که موارد تقیه تحت قاعده اهم و مهم می باشد؛ یعنی آن جا که حفظ جان اهم است باید تقیه نمود و آن جا که رعایت مصلحت اهم دیگری مانند حفظ کیان اسلام در بین باشد تقیه حرام است می توان گفت در رابطه با حفظ آبرو و حیثیت نیز مسأله همین طور است یعنی آن جا که حفظ حیثیت اهم باشد تقیه رواست ولی درصورتی که خلاف تقیه اهم از حفظ آبرو باشد تقیه جایز نیست لیکن در این رابطه دو نکته را باید در نظر داشت الف فرض تقیه برای حفظ آبرو فرض بسیار بعیدی است و شاید اصلا مصداق خارجی نداشته باشد. زیرا تقیه عمل بر طبق مذهب مخالف مانند بدون مهر نماز خواندن و امثال آنهاست .. وانجام این امور برای حفظ آبرو خیلی بعید به نظر می رسد. ب شناخت موارداهم و مهم بدون تشخیص ملاک های احکام ممکن نیست از این رو در مواردی که فرضا چنین مسأله ای پیش آید باید به طور موردی و جزئی از مرجع تقلیداستفتا کرد.

اسماعیلیه

۱۱– شیعیان باطنیه چه کسانی هستند؟ آراء و عقاید آنان چیست؟ شرح مختصری از تاریخ آنها را بیان کنید؟

پرسش

۱۱- شیعیان باطنیه چه کسانی هستند؟ آراء و عقاید آنان چیست؟ شرح مختصری از تاریخ آنها را بیان کنید؟

پاسخ

((باطنیه)) : امام ششم شیعه فرزند پسری داشت به نام ((اسماعیل)) که بزرگترین فرزندانش بود و در زمان حیات پدر وفات نمود و آن حضرت به مرگ اسماعیل استشهاد کرد حتی حاکم مدینه را نیز شاهد گرفت, در این باره جمعی معتقد بودند که اسماعیل نمرده بلکه غیبت اختیار کرده است! و دوباره ظهور می کند و همان مهدی موعود است و استشهاد امام ششم به مرگ او یک نوع تعمید بوده که از ترس منصور خلیفه عباسی به عمل آورده است. و جمعی معتقد شدند که امامت, حق اسماعیل بود و با مرگ او به پسرش ((محمد)) منتقل شد. و جمعی معتقد شدند اسماعیل با اینکه در حال حیات پدر درگذشته امام می باشد و امامت پس از اسماعیل در ((محمد بن اسماعیل)) و اعقاب اوست.

دو فرقه اولی پس از اندک زمانی منقرض شدند ولی فرقه سوم تاکنون باقی هستند و انشعاباتی نیز پیدا کرده اند.

((اسماعیلیه)) به طور کلی فسلفه ای دارند شبیه به فلسفه ستاره پرستان که با عرفان هندی آمیخته می باشد و در معارف و احکام اسلام برای هر ظاهری, باطنی و برای هر تنزیلی, تآویلی قائلند. اسماعیلیه معتقدند که زمین هرگز خالی از حجت نمی شود و حجت خدا بر دو گونه است: ناطق و صامت, ناطق, ((پیغمبر)) و صامت, ((ولی و امام)) است که وصی پیغمبر می باشد و در هر حال حجت مظهر تمام ربوبیت است. اساس حجت, پیوسته روی عدد هفت می چرخد

اسماعیلیه معتقدند که علاوه بر حجت خدا, پیوسته در روی زمین دوازده نفر نقیب که

حوارييـن و خواص حجت اند وجود دارد ولی بعضـی از شـعب باطنیه (دروزیه), شـش نفر از نقباء را از ائمه می گیرند و شـش نفر از دیگران.

((ابو طـاهر قرمطی)) یکی از سـران بـاطنیه که در سال ۳۱۱ بصـره را مسـخر ساخته و از کشـتار و تاراج اموال مردم فروگذاری نکرد و در سـال ۳۱۷ بـا گروه انبوهی از بـاطنیه در موسم حـج عـازم مکه گردیـد و پس از در هم شکسـتن مقـاومت مختصـر دولتیان, وارد شـهر مکه شد و مردم شـهر و حجاج تازه وارد را قتل عام نمود و حتی در مسـجدالحرام و داخل کعبه جوی خون روان ساخت. پیراهن کعبه را در میان یاران خود قسمت نمود و درِ کعبه را کند و حجرالاسود را از جای خود درآورده به یمن برد که مـدت ۲۲ سـال پیش قرامطه بود. در اثر این اعمـال بود که عـامه مسـلمین از بـاطنیه برائت کرده آنـان را خـارج از آیین اسـلام شـمردند و حتی ((عبـدالله مهـدی)) پادشـاه فـاطمی که آن روزهـا در آفریقـا طلوع کرده , خود را مهـدی موعود و امام اسماعیله معرفی می کرد, از قرامطه بیزاری جست.

طبق اظهار مورخین, مشـخصهِ مذهبی باطنیه این است که احکام و مقررات ظاهری اسلام را به مقامات باطنی عرفانی تأویل می کنند و ظاهر شریعت را مخصوص کسانی می دانند که کم خرد و از کمال معنوی بی بهره بوده اند, با این وصف گاهی برخی از مقررات از مقام امامتشان صادر می شود.

۱۲– شیعیان نزاریه چه کسانی بوده اند؟

پرسش

۱۲– شیعیان نزاریه چه کسانی بوده اند؟

پاسخ

((نزاریه)): گروندگان به ((حسن صباح)) می باشند که وی از مقربان مستنصر بود و پس از مستنصر, برای طرفداری که از نزار می نمود, به حکم مستعلی از مصـر اخراج شد. وی به ایران آمده پس از چندی از قلعه الموت از توابع قزوین سردرآورد. قلعه الموت و چنـد قلعه دیگر مجاور را تسـخیر کرد و به سـلطنت پرداخت. در آغاز کار به نِّزار دعوت کرد و پس از مرگ حسـن (سال ۵۱۸ هجری قمری) ((بزرگ امیـد رود باری)) و پس از وی فرزندش ((کیا محمد)) به شـیوه آیین حسن صباح سـلطنت کردنـد و پس از وی فرزنـدش ((حسـن علی ذکره السـلام)) پادشـاه چهـارم المـوتی, روش حسـن صـباح را کـه نزاری بـود برگردانیده به باطنیه پیوست. تا اینکه هلاکوخان مغول به ایران حمله کرد, وی قلاع اسـماعیلیه را فتح نمود و همه اسـماعیلیه را از دم شمشـیر گذرانیـد, بنـای قلعه را نیز بـا خـاک یکسان ساخت و پس از آن در سال ۱۲۵۵ هجری , آقاخـان محلاتی که از نزاریه بود در ایران به محمـد شـاه قاجـار یـاغی شـد و در قیامی که در ناحیه کرمان نمود شـکست خورده به بمبئی فرار کرد و دعوت باطنی نزاری را به امامت خود منتشر ساخت و دعوتشان تاکنون باقی است و نزاریه فعلاً ((آقاخانیه)) نامیده می شوند.

۱۳- شیعیان مستعلیه چه کسانی بوده اند؟

پرسش

۱۳- شیعیان مستعلیه چه کسانی بوده اند؟

پاسخ

((مستعلیه)) : پیروانی ((مستعلی)) فاطمی بودند که امامتشان در خلفای فاطمیین مصر باقی ماند تا در سال ۵۵۷ هجری قمری منقرض شدند و پس از چندی فرقه ((بهره)) در هند به همان مذهب ظهور کردند و تاکنون نیز می باشند.

فرقه اسماعلیه چگونه بوجود آمد

پرسش

فرقه اسماعلیه چگونه بوجود آمد

پاسخ

این فرقه تا امامت حضرت جعفر صادق(ع) را قبول دارند و چون این بزرگوار

به سال ۱۴۸ هجری رحمت فرمودند. در امامت اختلاف شد گروهی اسماعیل بن

جعفر را امام دانستند.

این فرقه هم خود به چند حزب منقسم شدند بعضی تصور کردند اسماعیل زنده

است و برخی گفتند چون اسماعیل در زمان پدر از دنیا رفت و دو امام در یک عصر

محال است لذا امامت به محمد پسر او رسید و محمد بن اسماعیل امام هفتم

است.

فرقه ئ اسماعیلیه در برخی از نقاط ایران در دوران سلاجقه طرفدار زیادی پیدا کرد

که مهمترین پایگاه آنها قلعه ئ الموت در شمال شرقی قزوین بود واز شخصیت های

معروف و رهبر این فرقه حسن صباح و پس از او ابو علی دهدار زواره ای شهرت

دارند. حکومت سلجوقیان توسط خوارزمشاهیان از میان رفت. اکنون در لبنان

حدود چهار صد هزار نفر و در سوریه حدود سیصد هزار نفر که بنام شیعیان در وزی

معروفند ساکن می باشند و به صورت پراکنده در برخی کشورها مثل هند و... نیز

زندگی می کنند.

در مورد فرقه اسماعیلیه و زمان پیدایش آن ،توضیح دهید؟

پرسش

در مورد فرقه اسماعیلیه و زمان پیدایش آن ،توضیح دهید؟

پاسخ

اسماعیل، بزرگ ترین پسر امام صادق(ع) بود، امام صادق(ع) او را بسیار دوست می داشت. به خاطر این محبت زیاد و بزرگ تر بودن او، گروهی از شیعیان در همان زمان گمان می کردند که پس از امام صادق(ع)، اسماعیل، امام شیعیان خواهد بود. اسماعیل هنگام حیات پدرش امام صادق(ع) وفات کرد. امام صادق(ع) در مرگ او بسیار غمگین گردید و در وقت تشییع بدن اسماعیل، بدون کفش و بدون عبا پیشاپیش تابوت راه می رفت. در وقت تشییع، به دستور امام چند بار تابوت را بر زمین گذاشتند و امام کفن را از چهره ی اسماعیل کنار می زد و با اسماعیل خداحافظی می کرد و تشییع کنندگان را متوجه مرگ اسماعیل می کرد. امام می خواست به این وسیله، گمان کسانی را که اسماعیل را امام دانستند، از بین ببرد. با مرگ اسماعیل، اکثر آنان که او را امام می پنداشتند، دست از پندار خود برداشتند، ولی گروهی از آنان مرگ اسماعیل را منکر شدند و گفتند: اسماعیل زنده است و گروهی هم معتقد شدند که با مرگ اسماعیل، امامت به پسرش محمد منتقل شده است.

به هر دوی اینها اسماعیلیه گفته می شود. گاهی اسماعیلیه را «هفت امامی» می نامند. اسماعیلیه ای که تا عصر حاضر ادامه یافته و منقرض نشده اند، کسانی هستند که به امامت اسماعیل و نسل او معتقد هستند(اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۹۱، شماره ۲۳۴۲، چاپ رحلی).

از آن چه گذشت معلوم شد که اسماعیلیه پس از وفات امام صادق(ع)، پیدا شده اند و علت پیدایش این ها هم این بود که آنان گمان می کردند که پس از امام صادق(ع)، امام شیعه اسماعیل است و علت این

گمـان هم عبـارت بود از محبت فوق العـاده امام نسـبت به او و انـدوه بسـیار آن حضـرت در مرگ اسـماعیل. این محبت و این اندوه، عده ای را به امامت اسماعیل معتقد ساخت.

به این نیز توجه داشـته باشـیم که خود اسـماعیل در زمان حیاتش، ادعای امامت نکرد، بلکه گروهی به خاطر همان محبت های امام او را امام پنداشتند(الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۳۱۱، چاپ رحلی).

ممکن است سؤال شود که چرا امـام صـادق(ع) کاری نکرد که امام بعـدی شیعه برای همه روشن باشـد و جای شک و تردید نمانـد؟ در جـواب این سؤال بایـد گفت که شـرایط سیاسـی و اجتمـاعی دوران امـام صـادق(ع) به حـدّی سـخت شـد که امـام صادق(ع) نتوانستند آشکارا و به طور عمومی امام بعدی را معرفی کنند. به عنوان مثال به این حدیث توجه کنید:

ابوایّوب نحوی می گوید: منصور، خلیفه عباسی، کسی را در تاریکی شب دنبال من فرستاد. نزد منصور رفتم و بر او وارد شدم. وقتی که سـلام کرد، نامه ای را به سوی من انـداخت و در حالی که گریه می کرد گفت: این نامه ی محمـد بن سـلیمان است. در آن مرگ امام صادق(ع) را به اطلاع ما رسانده است. سـپس گفت: جواب نامه را بنویس. اوّل نامه را نوشتم. منصور گفت: بنـویس که اگر امـام صـادق(ع) به شـخص معیّنی وصـیّت کرده، بگیر و گردنش را بزن. نـامه فرسـتاده شـد. جـواب محمـد بن سلیمان آمـد که امام صادق(ع) به پنـج نفر وصـیت کرده است: ابوجعفر منصور که خلیفه است، محمد بن سـلیمان، عبداللّه بن جعفر، موسی بن جعفر و حمیده(اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱۰، ح ۱۳، عربی، الاشاره و النّص علی ابی الحسن موسی(ع)).

این

حدیث و حدیث های دیگر نشان می دهند که امام صادق(ع) نمی توانست جانشین خودش را آشکارا معرفی کند واگر معرفی می کرد، حکومت عباسیان، او را می کشت. امـام فقط برای خواصّ اصـحاب خود امام موسـی بن جعفر را معرفی کرده بود و برای همین در مسأله امامت، مردم گروه گروه شدند و اکثریت شیعه، به امامت موسـی بن جعفر(ع) معتقد شدند. ولی گروهی اسـماعیل را امام پنداشـتند که اسـماعیلیه نامیده شدند، گروهی پسر دیگر امام صادق(ع) به نام عبداللّه را امام دانستند که به نام «فَطحیّه» معروف شدند. گروهی پسـر دیگر امام صادق(ع)، محمد را امام دانسـتند و گروهی هم در خود امام صادق(ع) توقف کردند و گفتند که دیگر امامی نیست(شیعه در اسلام، چاپ اول، ص ۳۲، ۱۳۴۸ شمسی).

فرقه های کوچک شـیعه همه منقرض شدنـد، فقط زیـدیه و اسـماعیلیه مانـده انـد، ولی شـعیه امامیه، از آغاز تا به امروز ثابت و اسـتوار مانده است. زیدیه و اسـماعیلیه در یمن، هند، لبنان و بعضـی جاهای دیگر زندگی می کنند(شیعه در اسلام، چاپ اول، ص ۳۲، ۱۳۴۸ شمسی).

اسـماعیلیه در حال حاضر جماعتی آرام و معتدل هستند، ولی در آن زمان، جهان اسلام را تکان دادند(تاریخ جامع ادیان، جان ناس، ص ۱۲۳۳).

در حال حاضـر، از اسـماعیلیه دو گروه باقی هسـتند: آقا خانیّه که در بمبئی هنـد هسـتند و بُهرَه که در هنـد و یمن زنـدگی می کننـد. کلمه ی بُهْرَه به معنـای تلاش و عمل است و این ها بسـیار تلاش گر هسـتند و حتی در میان آنان یک نفر هم فقیر یافت نمی شود(اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۹۱).

نذاریه و مستعلویه چه فرقه هایی هستند و به کدام امامان منصوبند.

پرسش

نذاریه و مستعلویه چه فرقه هایی هستند و به کدام امامان منصوبند.

پاسخ

یکی از فرقه های معروف شـیعه فرقه اسماعیلیه است که قائلند اسماعیل بزرگترین فرزند امام صادق(ع) که در زمان حیات پدر درگـذشت امام است. در مـذهب اسـماعیلیه انشعاباتی رخ داد و فرقه های جدیـدی پدیـد آمـد مانند مبارکیه، قرامطه از جمله مسـتعلویه که اصـطلاح صـحیح آن مستعلیه است که در کشور هند معروف به بهره هسـتند و فرقه نذاریه که صحیح آن نزاریه است که بعدا معروف به آقاخانیه شدند که از انشعابات قرامطه هستند که خود از انشعابات اسماعیلیه است.

چگونگی پیدایش مستعلیه

در اوج قـدرت فاطمیـان خلیفه زمـام تمـام امـور را شـخصا به دست داشت و بر قوای سه گـانه نظارت می کرد از زمـان مرگ

الحاکم امرای نظامی روز به روز به قدرت خود در برابر امرای کشوری و شخص خلیفه می افزودند در سال ۴۶۷ هجری، هنگامی که بدرالجمالی فرمانده سپاه عکا به دعوت خلیفه با لشکریان خودبه سوی مصر حرکت کرد تا زمام امور را به دست گیرد پس از فرو نشاندن شورش های داخلی به تدریج بر تمام کشور سیادت یافت و خلیفه عناوین رؤسای قوای سه گانه مملکت را یکجا به وی عطا کرد. از این به بعد فرمان روای واقعی مصر امیر الجیوش بود و به زودی این مقام به صورت یک منصب موروثی درآمد و پسر و نوه بدرالجمالی جانشین وی شدند در سال ۴۸۷ افضل پسر بدرالجمالی جانشین پدر شد. در هنگام مرگ خلیفه المستنصر، امیر الجیوش «افضل» با مسأله انتخاب خلیفه جدید مواجه شد. در یک طرف نزار یکی از پسران «المستنصر» قرار داشت

که جوانی برومند بود و قبلا به ولایتعهدی المستنصر برگزیده شده بود و در جوان دیگر مستعلی پسر دیگر خلیفه که جوانی بود بی یاور و پشتیبان که اگر به خلافت می رسید کاملا ـ متکی به حامی خویش امیرالجیوش می گشت با ملاحظه چنین وضعی افضل دختر خود را به عقد مستعلی درآورد و بعداز مرگ المستنصر داماد خود را به خلافت برگزید. حال آن گروه از اسماعیلیه که پس از مرگ المستنصر المستعلی بالله را خلیفه دانستند در مصر و یمن و مغرب و افریقا مستعلیه و در هند بهره خوانده می شوند و بهره با بوهره از اصل گجرانی (Bohora) یعنی تجارت گرفته شده زیرا نخستین پذیرندگان مذهب اسماعیل در گجرات بازرگانان بودند که خود این فرقه بهره به دو گروه داودی و سلیمانی تقسیم شدند. بهره به حج و نماز و روزه و سایر فروع دین کاملا ـ معتقدند و برای زیارت روضه پیامبر(ص) و مرقد امامان معصوم تا امام ششم به مدینه و عراق سفر می کنند قبور امامان و داعیان اسماعیلی را نیز زیارت می کنند رسوم آنها مخلوطی از سنن هندویی و رسوم شیعیان اثنی عشری است.

نزاریه «آقاخانیه»

پس از آن که المستعلی بعد از مرگ المستنصر به حکومت رسید نزار به اسکندریه گریخت و به مخالفت با مستعلی قیام کرد ولی به زودی دستگیر شد و به قتل رسید. هواداران او از به رسمیت شناختن مستعلی سرباز زدند و هواخواهی خود را از نزار و فرزندان او اعلام کردند. فرقه نزاریه نخست در ایران توسط حسن صباح در قلعه های الموت دست به فعالیتی گسترده زد و پس از حمله

مغول به ایران قلع و قمع گردید و پس از آن در سال ۱۲۵۵ هجری آقاخان محلاتی که از نزاریه بود در ناحیه کرمان بر ضد محمدشاه قاجار قیام کرد ولی شکست خورد و به بمبئی هندوستان گریخت و دعوت نزاری را به امامت خود منتشر ساخت و از آن پس نزاریه به آقاخانیه شهرت یافته اند و مخالفانشان در هند آنها را خوجه یا خجاس می نامند. آقاخانیه برعکس بهره به مراسم عبادی و دینی چندان اهمیت نمی دهند. آئین مستعلیه را دعوت قدیم و آئین نزاریه را که توسط حسن صباح ترویج گردید دعوت جدید می نامند که در مسأله امامت و مسائل دیگر تفاوت هایی دارند که جهت آگاهی کامل به این دو فرقه می توانید به منابع ذیل مراجعه فرمایید:

۱- تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، شیخ محمد حسین مظفر

۲- دائره المعارف تشیع، جمعی از نویسندگان

۳- تاریخ الفرق الاسلامیه، محمد خلیل الزین

۴- فرق و مذاهب کلامی، علی ربانی گلپایگانی

زیدیه

۱۰- شیعیان زیدیه چه کسانی هستند؟ شرح مختصری از تاریخ آنها را بیان کنید؟

پرسش

۱۰- شیعیان زیدیه چه کسانی هستند؟ شرح مختصری از تاریخ آنها را بیان کنید؟

پاسخ

((زیدیه)) پیروان زید شهید, فرزند امام سجاد(ع) می باشند زید سال ۱۲۱ هجری بر خلیفه اموی, هشام بن عبدالملک قیام کرد و گروهی بیعتش کردند و در جنگی که در شهر کوفه میان او و کسان خلیفه درگرفت کشته شد.

وی پیش پیروان خود امام پنجم از امامان اهل بیت شمرده, می شود و پس از وی فرزندش ((یحیی بن زید)) که بر خلیفه اموی ولید بن یزید قیام کرده و کشته شد, به جای وی نشست و پس از وی محمد بن عبدالله و ابراهیم بن عبدالله که بر خلیفه عباسی, منصور دوانقی شوریده و کشته گردیدند, برای امامت برگزیده شدند.

پس از آنان تا زمانی امور زیدیه غیر منظم بود تا ((ناصراطروش)) - که از اعقاب برادر زید بود — در خراسان ظهور کرد و در اثر تعقیب حکومت محل از آنجا فرار کرده به سوی مازندران که هنوز اهالی آن اسلام نپذیرفته بودند رفت و پس از سیزده سال دعوت, جمع کثیری را مسلمان کرده به مذهب زیدیه درآورد, سپس به دستیاری آنان ناحیه طبرستان را مسخر ساخته و

به امامت پرداخت و پس از وی اعقاب او تا مدتی در ان سامان امامت کردند.

به عقیده زیدیه هر فاطمی نژاد, عالم زاهد شجاع , سخی که به عنوان قیام به حق خروج کند می تواند امام باشد.

((زیدیه)) در ابتدای حال, مانند خود زید دو خلیفه اول (ابوبکر و عمر) را جزو ائمه می شمردند ولی پس از چندی, جمعی از ایشان نام دو خلیفه را از فهرست ائمه برداشتند و از علی(ع) شروع

کردند.

بنا به آنچه گفته اند ((زیدیه)) در اصول اسلام, مذاق معتزله و در فروع, فقه ابی حنیفه رئیس یکی از چهار مذهب اهل سنت را دارند.

زیدبن علی کیست؟

پرسش

زیدبن علی کیست؟

پاسخ

زیدبن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب((علیه السلام))، مردی بزرگوار و دانشمند و پارسا و شجاع و پس از برادرش، امام باقر((علیه السلام))، از همه فرزندان امام سجاد((علیه السلام)) با فضیلت تر بود. حضرت رضا((علیه السلام)) او را عالم آل محمد((علیهم السلام)) لقب داد و امام صادق((علیه السلام)) او را شهید خواند و درباره اش فرمود:«او به راهی رفت که جدّش امیرمؤمنان((علیه السلام))رفت.» و هنگامی که خبر شهادتش را شنید، بسیار گریست و فرمود:«خداوند مرا در اجر یاری اش شریک گرداند.» همچنین فرمود:«او در قیامش با من مشورت کرد.»

زید به سال ۱۲۰ق. هنگام حکومت هشام بن عبدالملک مروان برای امر به معروف و خونخواهی امام حسین((علیه السلام))قیام کرد و چون به کوفه رسید، مردم کوفه پیرامونش گرد آمده، با وی بیعت کردند. پانزده هزار نفر تنها از کوفه افزون بر مردم بصره و واسط و موصل و خراسان سپاه او را تشکیل می دادند و در آن هنگام دعوت خود را آشکار ساخت.

یوسف بن عمر، امیر کوفه، از سوی امویان لشکری گرد آورد و میان دو گروه جنگی سخت در گرفت و سرانجام لشکر زید پراکنده شد و او با گروهی اندک، پایمردی کرد تیری بر پیشانی اش نشست و بدان تیر درگذشت. یاران، او را دفن کردند و بر گورش آب راندند که پیدا نباشد، ولی یوسف بن عمر زمین را بکاوید تا جسدش را بیافت و به دار کشید و مدّت چهار سال بر چوبه دار بماند و یک تن از مردم کوفه اعتراض نکرد.

شهادت زید به روز دوم صفر ۱۲۰ق. و حضرت صادق((علیه السلام)) در مدینه بر

او نماز خوانـد و مبلغ هزار دینار به یکی از یاران خود داد میان بازماندگان کسانی که با زید به شـهادت رسـیده بودند، تقسـیم کند.

زیدیه چگون فرقه ای است و در کجا زندگی می کنند

پرسش

زیدیه چگون فرقه ای است و در کجا زندگی می کنند

پاسخ

این فرقه ئ منسوب به زید بن حسن بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب

است. آیین شیعه ئ زیدیه در ایام حکمفرمایی علویان در طبرستان ایران انتشار یافت

و اکنون حدود پنجاه درصد از مردم کشور یمن بر همین اعتقاد; یعنی، شیعه زیدیه

می باشند. و تعداد کمی نیز در کشورهای دیگر زندگی می کنند. و چون این فرقه تا

امام باقر(ع) را قبول دارند عبادات ونحوه ئ وضو گرفتنشان همچون عبادت و وضو

گرفتن پیامبر گرامی اسلام (ص) می باشد.

و ضمناش مردم یمن از شیعه اثنی عشری بی خبر نیستند بلکه عده زیادی از

جمعیت یمن را شیعیان دوازده امامی تشکیل می دهند.

سایر فرق شیعی

تقلید یعنی چه؟

اشاره

پاسخ : تقلید; یعنی پیروی کردن در مسائل و احکام دینی از عالم به احکام و دسـتورات اسلامی که اصطلاحاً به آن متخصص , مرجع تقلیـد یا مجتهـد می گوینـد. تقلیـد تنها در مسائل دینی نیست , بلکه مردم در هر زمینه ای به متخصـصان و دانشـمندان مراجعه می کنند,

پرسش

تقلید یعنی چه؟

پاسخ : تقلید; یعنی پیروی کردن در مسائل و احکام دینی از عالم به احکام و دستورات اسلامی که اصطلاحاً به آن متخصص , مرجع تقلید یا مجتهد می گویند. تقلید تنها در مسائل دینی نیست , بلکه مردم در هر زمینه ای به متخصصان و دانشمندان مراجعه می کنند, مراجعه کردن به پزشک و مهندس و معمار و ماهران در هر فنّ و رشته درواقع نوعی تقلید است . بنا و روش عقلا بر همین روش است . در هر زمینه ای که صاحب نظر نباشند به متخصّص آن فن مراجعه می کنند. ما در مسائل شرعی و دینی موظّفیم که از یک عالم دینی که در بخش احکام و حقوق اسلامی مجتهدباشد, تقلید کنیم . باید مرجع تقلید شرایطی داشته باشد که در رساله های عملیه ذکر شده است , از همه مهمتر عدالت ,تقوا و اعلمیّت است .(۱)

پی نوشت ها :

۱.توضیح المسائل مراجع , ج ۱ مسئله ۲.

پرسش: در خصوص تاریخ پیدایش فرقه شیخیه و اینکه توسط چه کسی به وجود آمد و چه گروه هایی هستند توضیح دهید؟

پاسخ

شیخیه فرقه ای جدا شده ای شیعه امامیه است که در قرن سیزدهم ه' ق توسط شیخ احمد احسائی به وجود آمد.(۱)

این فرقه در استنباط احکام جزو اخباریان بوده و مخالف اجتهاد از طریق اصول فقهند.(۲)

پس از شیخ احمد احسایی بر سر پیشوایی میان سید کاظم رشتی (یکی از شاگردان شیخ احمد) و حاج محمد کریمخانی کرمانی اختلافی رخ داد و هر گروه به یکی از از دو پیوستند و دسته دیگر به میرزا شفیع تبریزی اجتماع کردند و اغلب در شهرهای شیعه

نشین بسر می بردند. (۳) اکثر طرفداران میرزا شفیع در تبریز زندگی می کنند و پس از فوت حاج میرزا شفیع (۱۳۰۱ ه' ق) پسرش حاج میرزا موسی جانشین او گردید و پس از فوت او (۱۳۱۹ ه' ق) آقا میرزا علی ثقه الاسلام جانشین او گردید، که در سال ۱۳۳۰ ه' ق به جرم آزادی خواهی در تبریز به دست روس ها به دار آویخته شد.(۴)

شیخیه به چند فرقه تقسیم شدند:

۱ – فرقه باقریه: پیروان محمد باقر خندق آبادی که ابتداً نماینده محمد کریم خان در همدان بود و سپس ادعای استقلال کرد.

۲ – فرقه شیخیه آذربایجان: پیروان میرزا شفیع ثقه الاسلام تبریزی (م ۱۳۰۱ ق) را شیخیه ثقه الاسلامیه می گویند.

۳ – فرقه شیخیه حجه الاسلامیه: این گروه از پیروان میرزا محمد مامقانی، از شاگردان سید کاظم رشتی هستند.

۴ – فرقه شیخیه احقاقیه: پیران ملا باقر اسکوئی هستند که از فضلای شیخیه در کربلا بود. او کتابی به نام "احقاق الحق ابطال الباطل" علیه محمد کریم خان کرمانی نوشت که به احقاق الحق معروف شد.(۵)

پی نوشت ها:

۱ – غلام حسین مصاحب، دایره المعارف فارسی، ج ۲، ص ۱۵۳۴؛ مصطفی دشتی معارف و معاریف، ج ۶، ص ۵۹۲.

۲ – علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ج ۹، ص ۱۲۹۱۹.

۳ – همان.

۴ – دایره المعارف فارسی، ج ۲، ص ۱۵۲۴ – ۱۵۲۵.

۵ – عبداللّه مبلغی آبادانی، تاریخ ادیان و مذاهب جهان، ج ۳، ص ۱۳۹۷ – ۱۳۹۸.

۱۵– شیعیان مقنعه چه کسانی بوده اند؟

پرسش

۱۵– شیعیان مقنعه چه کسانی بوده اند؟

پاسخ

((مقنعه)): در آغاز پیروان ((عطاء مروی)) معروف به ((مقنع)) بودند که طبق اظهار مورخین از اتباع ابومسلم خراسانی بوده

است و پس از ابومسلم, مدعی شد که روح ابومسلم در وی حلول نموده است و پس از چندی دعوی پیغمبری و سپس دعوی خدایی کرد! و سرانجام در سال ۱۶۲ در قلعه کیش از بلاد ماوراء النهر به محاصره افتاد و چون به دستگیری و کشته شدن خود یقین نمود, آتش روشن کرده با چند تن از پیروان خود داخل آتش شده و سوخت. پیروان ((عطاء مقنع)) پس از چندی مذهب اسماعیلیه را اختیار کرده و به فرقه باطنیه ملحق شدند.

درباره فرقه (بابیه) توضیح دهید.

پرسش

درباره فرقه (بابیه) توضیح دهید.

پاسخ

بابیه : این فرقه توسط شخصی به نام علی محمد شیرازی متولد۱۲۳۵قمری پایه گذاری شد .او که تحت تاثیر شیخ احمد احسایی و سیدکاظم رشتی از شیخیه بود، مدعی شد که همان گونه که رسیدن به خدای تبارك و تعالی جز از طریق رسالت و ولایت ممکن نیست ، رسیدن به این مراتب هم جز از طریق واسطه مشکل و غیرممکن است و من همان واسطه کبری هستم و چنان که داخل شدن به خانه جز از آن در جایز نیست ،همچنین داخل شدن در خانه نبوت و ولایت جز از باب روا نیست و من آن باب هستم . اصولا" وجه تسمیه در باب هم از همین ویژگی و طرز فکرمی باشد و از همین جهت است که پیروان وی را ((بابی)) و مسلکشان را بابیه می گویند .وی کمی بعد مدعی شد که مهدی موعود است و ناجی تشیع. برخی از اصول عقاید او و پیروانش بدین شرح است :

۱- وجوب نسخ قرآن و احکام آن .

۲- حرمت تعلیم و تعلم و تدریس تمامی کتب و علوم مگرکتاب های باب .

۳- حج باطل و منسوخ است .

۴- روزه نوزده روز است ازاول طلوع خورشید تا هنگام غروب و عید نوروز جمشیدی ایرانی عید فطراست .

۵- ازدواج مشروط به رضا زوجین است و رضایت ولی یا وکیل و یاشهود معتبر نیست .

۶- مطهرات : آتش ، هوا، آب ، خاك و کتاب خداست.

۷- طلاق به دست مرد است نه زن .

۸- رفع حجاب زن و تساوی حقوق زن و مرد .

۹- آزادی ارتباط

زنان با مردان بیگانه .

۱۰- حلال بودن رباخواری.

۱۱- حرمت نماز جماعت .

۱۲- حلال بودن موسیقی و تراشیدن ریش و...در این باب نگا : تاریخ جامع بهاییت ، همان ، ص ۳۴۰ - ۶۹، فصل های سوم تا دهم و فتنه باب اعتضاد السلطنه ، توضیحات و مقالات به قلم عبدالحسین نوایی ، انتشارات بابک تهران ، چاپ دوم ، ۱۳۵۱ شمسی ،مجموع کتاب . ;

واقفیه چه فرقه ای است و چرا به این نام مشهور شده اند؟

پرسش

واقفیه چه فرقه ای است و چرا به این نام مشهور شده اند؟

پاسخ

واقفیه فرقه ای منشعب از شیعه است که امام موسی بن جعفر((علیه السلام)) را آخرین امام می دانند و اعتقاد دارند آن حضرت زنده و هم او مهدی منتظر است.

بنیان گذار این مذهب، نمایندگان مالی امام کاظم((علیه السلام)) در کوفه، مصر، خراسان و مناطق دیگر بودند; کسانی چون: علی بن ابی حمزه بطائنی، زیاد فندی، عثمان بن عیسی رواسی و احمد بن ابی بشر سرّاج.

در دورانی که امام در زندان هارون بود، اموال فراوانی از طریق وجوه شرعی نزد آنها جمع بود. هنگامی که امام وفات یافت اگر به امامت علی بن موسی الرضا((علیه السلام)) اعتراف می کردند، باید همه اموال را به آن حضرت تسلیم می کردند; از این رو، طمع مال دنیا آنها را بر این داشت که، با آنکه به حقیقت عارف بودند، منکر امامت امام رضا((علیه السلام)) شده، دست از باورها و دین خود بکشند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۳۴۲

بکریه چه کسانی هستند؟

پرسش

بکریه چه کسانی هستند؟

پاسخ

این فرقه پیروان بکرخواهرزاده عبدالواحد بن زید هستند که می گفت، آدمی همان روان است نه کالبدی که در آن روان باشد. دیگر اینکه می گفت که: خدای تعالی در روز رستاخیز پیکری برای خود می آفریند که دیده شود و با بندگان خود سخن گوید دیگر دیگر اینکه مرتکبان کبیره را منافق و از پرستندگان شیطان می خواند: گناهان علی((علیه السلام)) (نعوذبالله از چنین سخنی) و طلحه و زبیر، کفر و شرک بود ولی با وجود اینها، ایشان آمرزیده اند. زیرا ایشان اهل بدراند و اهل بدر بنا به حدیثی که از رسول خدا روایت شده است، آمرزیده اند.

او می گفت: کودکان گهواره ای احساسا درد نمی کنند، حتّی اگر پاره ای از تن آنان ببرند و یا اینکه انان را به آتش بسوزانند. گریه و شیون ایشان نشانه لذّت و خشنودیشان است... عبدالواحد دایی بکر مردی صوفی و از اصحاب حسن بصری به شمار می رفت.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۳۴۵

آیا فرقه فاطمی همان فرقه اسمعیلیه است در صورت منفی بودن جواب روشن، آئین آنها چیست؟

پرسش

آیا فرقه فاطمی همان فرقه اسمعیلیه است در صورت منفی بودن جواب روشن، آئین آنها چیست؟

پاسخ

فاطمی از نظر لغت به کسی گفته می شود که منسوب به فاطمه باشد و از این رو آنان که از فرزندان حضرت فاطمه زهرا((علیها السلام)) محسوب می شدند فاطمیین گفته می شد و زمانی که خلفای بنی عبّاس به خلافت رسیدند به کسانی که نسبشان از طریق امام هفتم موسی بن جعفر((علیه السلام)) به حضرت فاطمه((علیها السلام)) منتهی می گردید نام علویین اطلاق می نمودند و کلمه فاطمیین به کسانی که از اولاد اسمعیل فرزند امام ششم جعفر بن محمّد((علیه السلام)) بودند اختصاص یافت.

بنابراین فاطمیین از نظر تاریخ رویاین اصل به کسانی گفته می شود که از نسل

۱۳۴۶

اسمعیل به دنیا آمده باشند.

و فرقه اسمعیلیه کسانی هستند که پس از امام ششم حضرت امام جعفر صادق((علیه السلام)) به امامت اسمعیل فرزند ایشان معتقد باشند و از نظر ما عقیده آنها باطل است چون ما به ادلّه فراوان و محکم امام را حضرت موسی بن جعفر((علیه السلام)) می دانیم.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۳۴۷

کیسانیه چه گروهی هستند؟

پرسش

کیسانیه چه گروهی هستند؟

پاسخ

محمد بن حنفیه فرزند پنجم امیرالمؤمنین علی((علیه السلام)) و مادر وی همسر گرامی آن حضرت به نام خوله حنفیه دختر جعفر بن قیس بود جماعت کیسانیه او را امام می دانستند و او را مهدی آخرالزمان می خواندند و به اعتقاد ایشان محمد در جبال رضوی که کوهستان یمن است اقامت نموده و زنده است تا گاهی که خروج کند و الحمدلله اهل آن مذهب منقرض شدند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

درباره فرقه (بابیه) توضیح دهید.

پرسش

درباره فرقه (بابیه) توضیح دهید.

پاسخ

بـابیه: این فرقه توسـط شخصـی به نام علی محمـد شـیرازی متولـد ۱۲۳۵قمری پـایه گـذاری شـد. او که تحت تأثیرشـیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی از شیخیه بود، مدعی شد که همان گونه که رسیدن به خدای تبارک و تعالی جزاز طریق رسالت و ولاـیت ممکن نیست، رسـیدن به این مراتب هم جز از طریق واسـطه مشـکل و غیرممکن است و منهمان واسـطه کبری هسـتم و چنـان که داخل شـدن به خانه جز از آن در جایز نیست، همچنین داخل شـدن در خانه نبوتو ولایت جز از باب روا نیست و من آن بـاب هسـتم. اصولاًـ وجه تسـمیه در بـاب هم از همین ویژگی و طرز فکر می باشـد واز همین جهت است که پیروان وی را «بابی» و مسلکشان را بابیه می گویند. وی کمی بعد مدعی شد که مهدی موعوداست و ناجی تشیع. برخی از اصول عقاید او و پیروانش بدین شرح است:

۱- وجوب نسخ قرآن و احکام آن.

۲- حرمت تعلیم و تعلم و تدریس تمامی کتب و علوم مگر کتاب های باب.

۳- حج باطل و منسوخ است.

۴- روزه نوزده روز است از اول طلوع خورشید تا هنگام غروب و عید نوروز جمشیدی ایرانی عید فطر است.

۵- ازدواج مشروط به رضاء زوجین است و رضایت ولی یا وکیل و یا شهود معتبر نیست.

۶- مطهرات: آتش، هوا، آب، خاک و کتاب خداست.

۷- طلاق به دست مرد است نه زن.

۸- رفع حجاب زن و تساوی حقوق زن و مرد.

۹- آزادی ارتباط زنان با مردان بیگانه.

۱۰- حلال بودن رباخواری.

۱۱- حرمت نماز جماعت.

۱۲- حلال بودن موسیقی و تراشیدن ریش

و...

در این باب نگا: تاریخ جامع بهائیت، همان،

صص ۳۴۰ – ۶۹، فصل های سوم تا دهم و فتنه باب اعتضاد السلطنه، توضیحات و مقالات به قلم عبدالحسین نوائی،انتشارات بابک تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۱ شمسی، مجموع کتاب.{J

علی محمد شیرازی کیست و آیین او چیست ؟

پرسش

علی محمد شیرازی کیست و آیین او چیست ؟

پاسخ

بابیه : این فرقه توسط شخصی به نام علی محمد شیرازی متولد)قمری پایه گذاری شد. او که تحت تاثیر شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی از شیخیه بود, مدعی شد که همان گونه که رسیدن به خدای تبارک و تعالی جز از طریق رسالت و ولایت ممکن نیست , رسیدن به این مراتب هم جز از طریق واسطه مشکل و غیرممکن است و من همان واسطه کبری هستم و چنان که داخل شدن به خانه جز از آن در جایز نیست , همچنین داخل شدن در خانه نبوت و ولایت جز از باب روا نیست و من آن باب هستم . اصولا ـ" وجه تسمیه در باب هم از همین ویژگی و طرز فکر می باشد و از همین جهت است که پیروان وی را ((بابی)) و مسلکشان را بابیه می گویند. وی کمی بعد مدعی شد که مهدی موعود است و ناجی تشیع .

برخی از اصول عقاید او و پیروانش بدین شرح است :

۱- وجوب نسخ قرآن و احکام آن .

۲- حرمت تعلیم و تعلم و تدریس تمامی کتب و علوم مگر کتاب های باب .

۳- حج باطل و منسوخ است .

۴- روزه نوزده روز است از اول طلوع خورشید تا هنگام غروب و عید نوروز جمشیدی ایرانی عید فطر است.

۵- ازدواج مشروط به رضائ زوجین است و رضایت ولی یا وکیل و یا شهود معتبر نیست.

۶- مطهرات : آتش , هوا, آب , خاک و کتاب خداست.

۷- طلاق به دست مرد است نه زن.

۸- رفع حجاب زن و تساوی حقوق زن و

مرد.

۹- آزادی ارتباط زنان با مردان بیگانه .

۱۰- حلال بودن رباخواری .

۱۱- حرمت نماز جماعت .

۱۲- حلال بودن موسیقی و تراشیدن ریش

در این باب نگا: شیخیگری , بابیگری , مدرس چهاردهی , کتابفروشی فروغی تهران , بی تا,مجموع کتاب و تاریخ جامع بهائیت (نوماسونی), بهرام انواسیبابی , انتشارات سخن , تهران , چاپ پنجم ۱۳۷۴ صص ۳۴۰ - ۶۹, فصل های سوم تا دهم و فتنه أا باب اعتضاد السلطنه , توضیحات و مقالات به قلم عبدالحسین نوائی , انتشارات بابک تهران , چاپ دوم , ۱۳۵۱ شمسی , مجموع کتاب .

بهائیت :

پایه گذار این فرقه شخصی به نام میرزا حسینعلی میرزا بهائالله بود که نخست خود از پیروان فرقه بابیه بود. از آنجا که بابیان شورش هایی بر علیه دولت وقت ایران به راه انداخته و تا سرحد سوئ قصد به جان ناصرالدین شاه پیش رفته بودند, بیگانگان و از جمله و مهم تر از همه , روسیه تزاری حمایت گسترده ای نسبت به این گروه کرده و شخص دالگوروکی سفیر روسیه در تهران برای نجات میرزا بهائالله که به زندان افتاده بود, پادرمیانی کرده و فرستاده خودرا باوی همراه نمود تا به سلامت از ایران خارج شود. ارتباط بهائالله با سفیران دول گوناگون حکایتگر این حقیقت است که این فرقه به دلائل سیاسی ظهور یافته است . می توان گفت فرقه بهائیت همان فرقه بابیت با تغییراتی چند می باشد.

اجمالی از عقاید وی و پیروانش چنین است :۱

ب۱هبائالله و باب خدایند و اجهائالله خدای عالی تر است . ۲

- در مقطعی بهائالله خود را عیسای مسیحیان معرفی می کند.

۳- نه رکعت نماز

هنگام زوال و در صبح ها و شام ها واجب است و از تعداد دیگر عفو شده است .

۴- نماز به طرف اقدس بهائالله یعنی مقام قدس (عکا) که خداوند آن را محل طواف ملائ اعلی و محل اقبال مردم قرار داده خوانده شود.

۵- معاف داشتن مردم از خواندن نماز آیات .

۶- نماز جماعت باطل است .

۷- عید فطر همان عید نوروز است .

۸- هر که مستطیع است به غیر از زن ها باید به حج خانه (یعنی محل دفن بهائالله در عکا) برود. این فرقه پیوند عمیقی با صهیونیزم و کشور اسرائیل دارد و اسرائیل به صراحت از آنان حمایت کرده و می کند. شرح این ماجرا خارج از حوصله این نوشتار است , (در این باب نگا: تاریخ جامع بهائیت , همان , از فصل یازدهم تا فصل هیجدهم).

فرق کلامی غیر شیعه

اهل سنت

تاریخچه اهل سنت

با توجه با این حدیث که هر کس بمیرد امام حی خود را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است چرا سخنرانان که اینک نقش تبلیغ دین را دارند جوانان را به معرفت امام حی دعوت نمی کنند بعد از یک ساعت سخنرانی نیاز به امام حی پر رنگ نمی شود و حرکت بسمت امام ایجاد نمی شود؟

پرسش

با توجه با این حدیث که هر کس بمیرد امام حی خود را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است چرا سخنرانان که اینک نقش تبلیغ دین را دارند جوانان را به معرفت امام حی دعوت نمی کنند بعد از یک ساعت سخنرانی نیاز به امام حی پر رنگ نمی شود و حرکت بسمت امام ایجاد نمی شود؟

پاسخ

همانگونه که بدرستی اشاره نمودید، شناخت صحیح امام حی، که در زمان ما همان امام زمان (عج) می باشد مورد تأیید جدی روایات اهل بیت (ع) قرار گرفته و مردن انسان بدون شناخت امام زمان (عج) را به مردن در عصر جاهلیت تشبیه نموده است. برای آنکه دغدغه شناخت امام زمان در سطح جامعه و کشور مورد توجه قرار گیرد، یکی آن که رسانه های ملی و

عمومی مانند صدا و سیما، مطبوعات، حوزه چاپ و نشر کتاب و تریبون های جمعه و جماعات و ... در برنامه های خود به این موضوع بپردازد و دیگر آن که خطبا و مبلغان و روحانیت نیز همان گونه که شما فرمودید، در سخنرانی ها و برنامه های تبلیغی خود به موضوع شناخت امام زمان (عج) توجه ویژه بنمایند.

نسبت به امر اول اگر به برنامه های رسانه ها ملی توجه کنیم می بینیم که خوشبختانه در سالهای اخیر شبکه های مختلف تلویزیون و رادیو و سایر رسانه ها تا حدودی به این موضوع مهم توجه کرده است به عنوان نمونه مثال پخش مستقیم و هفتگی دعای ندبه و سخنرانی های آن از شبکه اول، اختصاص بخش مهمی از برنامه صبح جمعه شبکه ۲ و شبکه ۴ به مسأله مهدویت و انتظار،

از نمونه هـای این امر است، در مورد مجلات و نشریات نیز هم اکنون کارهـای خوبی صورت گرفته که چـاپ و انتشار مجله "انتظار" با مدیر مسئولی حاج آقای قرائتی یکی از این امور ارزنده است، البته با مکاتبه و نامه نگاری به این رسانه ها می توان تقاضای افزایش چنین برنامه هایی را نمود و این تقاضا را یکایک هموطنان خدا دوست مانند جنابعالی می توانند داشته باشند. اما در مورد دوم که شما هم سؤال فرمودید که چرا سخنرانان به این موضوع مهم اشاره نمی کنند، شاید خود شما هم با این نکته موافق باشید که هر سخنرانی دوست دارد سخنانی بگوید که مورد نیاز و خواست مستمعین خود باشد لذا اگر خطیب و سخنرانی بداند که مستمعین دوست دارند پیرامون شناخت امام (ع) سخن بگوید او نیز تلاش خواهد کرد تا مطالعات و مباحث خود را به این سو ببرد. بنابراین شاید یک راه حل مسأله این باشد که اگر جنابعالی پای سخنرانی کسی می نشینید با نوشتن یک نـامه یـا گفتگوی شفاهی از او بخواهید تـا در این باره نیز سخن بگویـد و بـدیهی است وقتی تعـداد مستمعین و تقاضـا کنندگان بیشتر باشد تأثیر نامه یا گفتگوی آنان بیشتر است.

سنت یعنی چه؟

پرسش

سنت یعنی چه؟

پاسخ

سنت یعنی گفتار یا کردار یا تأییـد معصوم. بدیهی است که اگر در سخنان رسول اکرم یک حکمی بیان شده باشد، و یا ثابت شـود که رسـول اکرم عملاً ـ وظیفهـای دینی را چگونه انجـام داده است و یـا محقق شود که دیگران برخی وظـایف دینی را در حضور ایشـان به گونهـای انجـام می دادنـد و مورد تقریر و تأییـد و امضـای عملی ایشـان قرار گرفته است؛ یعنی ایشان عملاً با سکوت خود صحّه گذاشتنه اند، کافی است که یک فقیه بدان استناد کند.

واژه «سنی» که در مقابل «شیعه» به کار می رود از چه زمانی شروع شد؟

پرسش

واژه «سنی» که در مقابل «شیعه» به کار می رود از چه زمانی شروع شد؟

پاسخ

کلمه «سنی» که فعلاً در مقابل «شیعه» اصطلاح شده در سابق به این معنی گفته نمی شد، بلکه این کلمه را به آنهایی می گفتند

که منکر اصل عـدل و حسن و قبـح واقعی اشـیاء بودنـد، و چون عـدلیه منحصـر بود به شـیعه و معتزله، و معتزله از زمان متوکل تحلیـل رفتنـد و به صورت یک مکتب مشـخص نتوانسـتند قـد علم کننـد و تنها متکلمین شـیعه بودنـد که عقیـده خود را حفظ کردند، بعد ها همه مسلمانان غیر شیعه را اهل سنت و جماعت گفتند.

تفکیک میان زمامداری و رهبری معنوی در میان اهل سنت، به چه زمانی برمی گردد و نقد آن چیست؟

پرسش

تفکیک میان زمامداری و رهبری معنوی در میان اهل سنت، به چه زمانی برمی گردد و نقد آن چیست؟

پاسخ

تفکیک مقام زمامداری از مقام رهبری معنوی چیزی نیست که زاییده فکر امروز دانشمندان تسنن باشد، بلکه سابقه أی کهن و بسیار دیرینه دارد.

توضیـح اینکه: ماجرای سـقیفه به پایان رسـید، و ابوبکر زمام امور را به دست گرفت، و مقام فرمانروایی را به ظاهر اشغال کرد. در میان یاران رسول خـدا گروهی از عقب زدن امیر مؤمنان از مقام خلافت، سـخت عصـبانی و ناراحت بودنـد زیرا هنوز ندای پیامبر در لحظه خروج از مدینه در جنگ تبوک و در روز غدیر و دوران بیماری در گوش آنان طنین انداز بود.

از این جهت گروهی بی غرض از ربودن گوی خلافت، آن هم با آن صـحنه سازی رسوا، سـخت برآشفته بودند و بدون اینکه خـود را به یکی از طرفین منتسب سازنـد، نزد خ...Y...eمی آمدنـد و او را درباره علی سؤال پیـچ می کردند. خلیفه و همفکران وی پاسـخی جز این نداشتند که به حربه تفکیک دو مقام، متوسل شده و می گفتند: مقام فرمانروایی و رهبری معنوی هرگز در یک خانواده جمع نمی شوند.

بریده بن خصیب از یاران رسول خدا است که موقع رحلت پیامبر در مأموریت بود. وی پس از درگذشت پیامبر وارد مدینه شد و اوضـاع را دگرگـون دیـد، پرچمی را کـه در دسـت داشـت در برابر خـانه علی(ع) نصب کرد، و بـا چهره ای برافروخته وارد مسجد گشت، و با خلیفه و همفکر وی به گفتگو پرداخت. او گفت:

به خاطر دارید که روزی پیابر گرامی(ص) به همه ما دستور داد که، به عنوان رئیس و فرمانروای مؤمنان، بر علی سلام کنیم

و بگوییم: «السلام علیك یا امیر المؤمنین». (پیامبر به یاران خود فرمود: سَلِّموا عَلی عَلیٍّ بأمره المؤمنین.) اکنون چه شد که این توصیه ها و سفارشها را به دست فراموشی سپردید؟

خلیفه در پاسخ «بریده» به نظریه تفکیک دو مقام از هم چسبید و گفت: هر روز خداوند، کاری پس از کاری انجام می دهد، هرگز خداوند در یک خاندان، نبوت(رهبری معنوی) و فرمانروایی را جمع نمی کند.

یعنی اهل بیت و بستگان پیامبر، یا باید رهبر معنوی و پیشوای امّت، در بیان احکام و شرایع الهی باشند، و یا زمامدار مسلمانان؛ و این دو منصب هرگز با هم جمع نمی شود.

قدری در سخن خلیفه دقت کنیم؛ فکر نمی کنیم که مقصود وی این باشد که هرگز این دو مقام در یک جا مطلقاً جمع نمی شوند زیرا پیامبر گرامی(ص) شخصاً هر دو مقام را دارا بود، هم فرمانروای مسلمانان، و هم رهبر معنوی مردم بود. علاوه بر پیامبر گرامی اسلام(ص)، پیامبران دیگری مانند حضرت سلیمان ....از هر دو مقام بهره کاملی داشتند. لابد مقصود وی این است که پس از درگذشت پیامبر، این دو مقام در خاندان او جمع نمی شوند، ولی این نظر نیز به سان نظریه پیشین بی اساس است، و لذا هنگامی که امام باقر(ع) نظریه تفکیک را از گردانندگان سقینه نقل می کند فوراً برای ابطال آن از آیه زیر، که حاکی از اجتماع هردوم منصب در فرزندان ابراهیم است، کمک می گیرد: «ام یَحسُدون عَلی ما آتاهم الله مِن فَضله فَقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحِکمه و آتیناهم مُلکاً عَظیماً» نساء/۵۰ [آیا آنان بر آنچه که خدای متعال از کرم و فضل خود به اولاد ابراهیم بخشید، رشک می ورزند، همانا ما به

فرزندان ابراهیم کتاب و حکمت و فرمانروایی عظیمی دادیم.]

امـام بـاقر(ع) پس از تلاوت آیه فرمود: «فکیف یُقرّون فی آل إبراهیم و یُنکرونه مِن آل محمّد» چگونه به اجتماع این دو مقام در خاندان ابراهیم اعتراف می کنند، ولی همان را در دودمان محمّد(ص) انکار می نمایند؟

اصولاً تفکیک این دو مقام از یکدیگر، یک نوع مسیحی گرایی است که بر زبان همفکران این نظریه جاری شده است. زیرا این آیین مسیحیت تحریف شده کنونی است که می گوید من مأمورم امور قیصر را به خود قیصر واگذار کنم، نه آیین اسلام که سراسر قوانین آن حاکی از یک نظام کلی و همه جانبه مادی و معنوی است که می تواند نیازمندیهای بشر را در زمینه امور اجتماعی و اخلاقی و سیاسی و اقتصادی تأمین کند.

آیین اسلام، که ریشه و اساس و تاروپود احکام و قوانین آن را سیاست انسانی که همان تدبیر امور جامعه اسلامی تشکیل می دهد، نمی تواند مقام رهبری معنوی را از حکومت و فرمانروایی سیاسی جدا سازد.

آری در اسلام حکومت و فرمانروایی بر مردم، خود هدف نیست و حاکم اسلامی از آن نظر این مقام را می پذیرد که در سایه آن بتواند حقّی را زنده کند و یا باطلی را بمیراند.

امیر مؤمنان با تعریض به آن نوع فرمانروایی که حکومت را هدف می داند و نه وسیله احیای حق، می فرمود: «واِنّ دُنیا کم هذه أَزهدی عِندی مِن عِفطه عنز». (نهج البلاغه، خطبه سوم).

[دنیای شما مردم و این حکومتی که برای آن سرودست می شکنید، در نظر من پست تر از آبی است که از دماغ بزی می ریزد.]

گروهی از روشنفکران در گذشته و حال تصوّر می کنند که راه اتحاد میان دو گروه شیعه و سنی

این است که این دو منصب را میان خلفا و خاندان پیامبر اکرم تقسیم کنند، حکومت و فرمانروایی را از آن خلفا، و رهبری معنوی را از آن اهل بیت بدانند، و با این را بر نزاع هزار و چهار صدساله خاتمه بخشند و مسلمانان را در برابر دو اردوگاه امپریالیسم شرق و غرب متحد و نیرومند سازند.

ولی این فکر نیز خطا است، زیرا شالوده این وحدت را اندیشه باطلی که حاکی از یک نوع مسیحی گرایی یا سکولاریزم است، تشکیل می دهد. چرا ما بر خلاف تصریح قرآن این دو منصب را از هم جدا سازیم و به سان گوشت قربانی آن را قسمت کنیم؟!

تفکیک میان زمامداری و رهبری معنوی در میان اهل سنت، به چه زمانی برمی گردد و نقد آن چیست؟

پرسش

تفکیک میان زمامداری و رهبری معنوی در میان اهل سنت، به چه زمانی برمی گردد و نقد آن چیست؟

پاسخ

تفکیک مقام زمامداری از مقام رهبری معنوی چیزی نیست که زاییده فکر امروز دانشمندان تسنن باشد، بلکه سابقه أی کهن و بسیار دیرینه دارد.

توضیح اینکه: ماجرای سقیفه به پایان رسید، و ابوبکر زمام امور را به دست گرفت، و مقام فرمانروایی را به ظاهر اشغال کرد. در میان یاران رسول خدا گروهی از عقب زدن امیر مؤمنان از مقام خلافت، سخت عصبانی و ناراحت بودند زیرا هنوز ندای پیامبر در لحظه خروج از مدینه در جنگ تبوک و در روز غدیر و دوران بیماری در گوش آنان طنین انداز بود.

از این جهت گروهی بی غرض از ربودن گوی خلافت، آن هم با آن صحنه سازی رسوا، سخت برآشفته بودند و بدون اینکه خود را به یکی از طرفین منتسب سازند، نزد خلیفه می آمدند و او را درباره علی سؤال پیچ می کردند. خلیفه و همفکران وی پاسخی جز این نداشتند که به حربه تفکیک دو مقام، متوسل شده و می گفتند: مقام فرمانروایی و رهبری معنوی هرگز در یک خانواده جمع نمی شوند.

بریده بن خصیب از یاران رسول خدا است که موقع رحلت پیامبر در مأموریت بود. وی پس از درگذشت پیامبر وارد مدینه شد و اوضاع را دگرگون دید، پرچمی را که در دست داشت در برابر خانه علی(ع) نصب کرد، و با چهره ای برافروخته وارد مسجد گشت، و با خلیفه و همفکر وی به گفتگو پرداخت. او گفت:

به خاطر دارید که روزی پیابر گرامی(ص) به همه ما دستور داد که، به عنوان رئیس و فرمانروای مؤمنان، بر علی سلام

کنیم و بگوییم: «السلام علیک یا امیر المؤمنین». (پیامبر به یاران خود فرمود: سَلِّموا عَلی عَلیٍّ بأمره المؤمنین.) اکنون چه شد که این توصیه ها و سفارشها را به دست فراموشی سپردید؟

خلیفه در پاسخ «بریده» به نظریه تفکیک دو مقام از هم چسبید و گفت: هر روز خداوند، کاری پس از کاری انجام می دهد، هرگز خداوند در یک خاندان، نبوت(رهبری معنوی) و فرمانروایی را جمع نمی کند.

یعنی اهل بیت و بستگان پیامبر، یا باید رهبر معنوی و پیشوای امّت، در بیان احکام و شرایع الهی باشند، و یا زمامدار مسلمانان؛ و این دو منصب هرگز با هم جمع نمی شود.

قدری در سخن خلیفه دقت کنیم؛ فکر نمی کنیم که مقصود وی این باشد که هرگز این دو مقام در یک جا مطلقاً جمع نمی شوند زیرا پیامبر گرامی(ص) شخصاً هر دو مقام را دارا بود، هم فرمانروای مسلمانان، و هم رهبر معنوی مردم بود. علاوه بر پیامبر گرامی اسلام(ص)، پیامبران دیگری مانند حضرت سلیمان نیز از هر دو مقام بهره کاملی داشتند. لابد مقصود وی این است که پس از درگذشت پیامبر، این دو مقام در خاندان او جمع نمی شوند، ولی این نظر نیز به سان نظریه پیشین بی اساس است، و لذا هنگامی که امام باقر(ع) نظریه تفکیک را از گردانندگان سقینه نقل می کند فوراً برای ابطال آن از آیه زیر، که حاکی از اجتماع هردوم منصب در فرزندان ابراهیم است، کمک می گیرد: «ام یَحسُدون عَلی ما آتاهم الله مِن فَضله فَقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحِکمه و آتیناهم مُلکاً عَظیماً» نساء/۵۰ [آیا آنان بر آنچه که خدای متعال از کرم و فضل خود به اولاد ابراهیم بخشید، رشک می ورزند، همانا

ما به فرزندان ابراهیم کتاب و حکمت و فرمانروایی عظیمی دادیم.]

امـام بـاقر(ع) پس از تلاوت آیه فرمود: «فکیف یُقرّون فی آل إبراهیم و یُنکرونه مِن آل محمّـِد» چگونه به اجتماع این دو مقام در خاندان ابراهیم اعتراف می کنند، ولی همان را در دودمان محمّد(ص) انکار می نمایند؟

اصولاً تفکیک این دو مقام از یکـدیگر، یک نوع مسـیحی گرایی است که بر زبان همفکران این نظریه جاری شـده است. زیرا این آیین مسـیحیت تحریف شده کنونی است که می گوید من مأمورم امور قیصـر را به خود قیصر واگذار کنم، نه آیین اسلام که سراسـر قوانین آن حاکی از یک نظام کلی و همه جانبه مادی و معنوی است که می تواند نیازمندیهای بشر را در زمینه امور اجتماعی و اخلاقی و سیاسی و اقتصادی تأمین کند.

آیین اسـلام، که ریشه و اساس و تاروپود احکام و قوانین آن را سـیاست انسانی که همان تدبیر امور جامعه اسلامی تشکیل می دهد، نمی تواند مقام رهبری معنوی را از حکومت و فرمانروایی سیاسی جدا سازد.

آری در اسـلام حکومت و فرمانروایی بر مردم، خود هدف نیست و حاکم اسلامی از آن نظر این مقام را می پذیرد که در سایه آن بتواند حقّی را زنده کند و یا باطلی را بمیراند.

امیر مؤمنان با تعریض به آن نوع فرمانروایی که حکومت را هدف می داند و نه وسیله احیای حق، می فرمود: «واِنّ دُنیا کم هذه أَزهدی عِندی مِن عِفطه عنز». (نهج البلاغه، خطبه سوم).

[دنیـای شـما مردم و ایـن حکومـتی کـه برای آن سـرودست می شـکنید، در نظر من پست تر از آبی است که از دمـاغ بزی می ریزد.]

گروهی از روشنفکران در گذشته و حال تصوّر می کنند که راه اتحاد میان دو گروه شیعه

و سنی این است که این دو منصب را میان خلفا و خاندان پیامبر اکرم تقسیم کنند، حکومت و فرمانروایی را از آن خلفا، و رهبری معنوی را از آن اهل بیت بدانند، و با این را بر نزاع هزار و چهار صدساله خاتمه بخشند و مسلمانان را در برابر دو اردوگاه امپریالیسم شرق و غرب متحد و نیرومند سازند.

ولی این فکر نیز خطا است، زیرا شالوده این وحدت را اندیشه باطلی که حاکی از یک نوع مسیحی گرایی یا سکولاریزم است، تشکیل می دهد. چرا ما بر خلاف تصریح قرآن این دو منصب را از هم جدا سازیم و به سان گوشت قربانی آن را قسمت کنیم؟!

شورای اهل حلّ و عقد چیست؟

پرسش

شورای اهل حلّ و عقد چیست؟

پاسخ

منظور از اهل حلّ و عقد - که اصطلاح اهل سنّت است - شخصیّتهایی هستند که در مسایل سیاسی و اجتماعی از آگاهی برخوردار هستند. به تبادل فکری چنین افرادی شورای اهل حلّ و عقد می گویند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۴۹۰

علت به وجود آمدن مذاهب اهل تسنن چه بوده است؟

پرسش

علت به وجود آمدن مذاهب اهل تسنن چه بوده است؟

پاسخ

با این که رسول اکرم((صلی الله علیه وآله)) در طول ۲۳سال رسالت خود در فرصتهای مناسب، مسأله خلافت و جانشینی علی((علیه السلام)) را تذکر می داد. در سال آخر عمر آن حضرت نیز در غدیر خم وحی الهی درباره علی((علیه السلام)) را به مردم ابلاغ نمود که. «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس; ای

پیـامبر مـا، آنچه را به تو نـازل شـده به مردم ابلاـغ کن، که اگر ابلاـغ نکنی، رسـالت او را ابلاـغ نکرده ای و خـدا تو را از شـرّ دشـمنان حفـظ می کنـد». رسول اکرم((صـلی الله علیه وآله))نیز در همـان جـا در مقابـل جمعی در حـدود صـد هزار نفر مسأله خلاـفت و امامت علی((علیه السـلام)) را با بیانی بسـیار محکم و ساده بیان کردنـد; آن حضـرت علی((علیه السلام)) را بر سـر دست بلنـد کرده، گفتنـد که:« هر کس من مولی و صاحب اختیار او هسـتم، علی مولی و صاحب اختیار اوست.» و سـپس برای دوسـتان و یاوران علی((علیه السـلام))دعا و در حق دشمنان و ستمگران به علی نفرین فرمودند. لیکن سفارشها و تأکیدهای آن حضرت در طول ۲۳ سال جمعی از صـحابه پس از رحلت ایشان در «سـقیفه بنی ساعده» جمع شده، خود خلیفه تعیین کردند و کار را به جایی رساندنـد که علی((علیه السـلام)) مجبور به خانه نشـینی شد. پیدایش مذهب تسـنّن از زمانی بود که خلافت از خاندان رسالت گرفته شد و از مجرای اصلی خود خارج گشت و در مسیری انحرافی قرار گرفت.

از آنجا که علی((علیه

السـلام)) در احقـاق حق خود بـاعث اختلاـف داخلی بین مسـلمان می شـد و احتمـال غلبه کفار بر آن ها وجود داشت، از حق مسـلّم خود چشم پوشـی کرد و تا آن جا که می توانست با راهنمایی های حکیمانه خود، به پیشـرفت اسلام و مسلمانان کمک نمود.

با این همه، انحراف خلافت از محور اصلی خود، باعث اختلاف بسیاری در زمینه و

۲۳

احکام عملی و به وجود آمدن مذاهب مختلف گردید.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۲۴

تسنن به چه معنا است

پرسش

تسنن به چه معنا است

پاسخ

الف - بررسی مفهوم شناختی و تاریخی

۱ؤ ((تسنن)) در لغت به معنای ((سنت گروی)) است.

۲ؤ کلمه ((تشیع)) در لغت به معنای ((پیروی)) است و ((شیعه)) ; یعنی، ((پیرو)).

اگر صرفاش به معنای لغوی تسنن و تشیع، نظر افکنیم و بار اصطلاحی آن را در

نظر نگیریم، همه اهل تسنن، شیعه اند و همه اهل تشیع، سنی ; زیرا اهل تسنن نیز

پیروند ; اما پیرو چه چیز؟ و همه شیعیان، نیز اهل سنت و پیرو سنت می باشند،

اما کدام سنت؟ این جا است که باید قدری دقیق تر شد و معنای دقیق اصطلاحی

را - که حقیقت این دو گروه را می نمایاند و فرق آن دو را روشن می سازد - به

دست آورد. نا آگاهی از حقیقت این دو مفهوم، موجب خلط و مغالطه بسیاری شده است، تا آن جا که برخی خیال می کنند ((تسنن)) ; یعنی، پیروی از سنت پیامبر(ص) و ((تشیع)) ; یعنی، پیروی از ائمه اهل بیت(ع) اما آیا به راستی این معنا درست است؟ و اگر درست نیست حقیقت مسا له چیست. در جواب این پرسش گفتنی است که:

۱ؤ معنای واقعی ((تسنن)) و آنچه اهل سنت به آن معتقداند، مجموع سنت و میراث گفتاری و کرداری ((پیامبر و خلفای راشدین)) است. حامد الگار (یکی از اسلام شناسان برجسته اهل سنت و استاد دانشگاه برکلی آمریکا) روی این مسا له انگشت نهاده و پس از اشاره به قرآن مجید و سنت پیامبر(ص) می گوید: ((... و برای ما سنی ها، تمام میراث خلفای راشدین [هست و ما] با استفاده از این همه منابع اصیل، می توانیم همه مشکلاتمان را حل کنیم))، (کتاب نقد ۲ و ۳ - دین و دنیا، بهار و تابستان ۷۶، ص ۱۱۸ - ۱۱۹).

اکنون

این سوئال پدید می آید که:

اولاش، به چه دلیل میراث و سنت خلفا در کنار سنت پیامبر و جزو مصادر تشریع قرار گرفته و معتبر شمرده شده است؟

ثانیاش، اگر تعارض بین سنت پیامبر و سنت و سیره خلفا پدید آید، کدام یک مقدم است؟ با کمال تا سف می بینیم که الگار و دیگران، به صراحت می گویند که ((تمام میراث خلفای راشدین)). بنابراین اگر در موردی روش یکی از خلفا، برخلاف سنت پیامبر(ص) بود، بر اساس دیدگاه فوق، سنت خلفا مقدم شمرده می شود و نمی توان آن را کنار گذاشت. هم چنین با کمال تا سف می بینیم که میزان پای بندی برادران اهل سنت به سنت خلفا، خیلی جدی تر از پیروی از سیره ئ پیامبر(ص) است. از همین رو اجتهادات خلیفه را در مقابل نصوص معتبر، مقدم می انگارند ; در حالی که اجتهاد در مقابل نص جایز نیست!!

مرحوم علامه سید شرف الدین در کتاب ((النص والاجتهاد))، هفتاد مورد از مواردی را که خلیفه دوم برخلاف نص قطعی و سیره و سنت پیامبر(ص) دست به اجتهاد زده است برمی شمرد و با کمال تا سف برادران اهل سنت، در این موارد سنت خلیفه را بر سنت پیامبر(ص) مقدم داشته و به آن عمل می کنند؟! از همین رو می توان تسنن را ((مکتب خلفا)) نامید.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر . ك :

۱ؤ اجتهاد در مقابل نص سید شرف الدین

۲ؤ اندیشه های اسلامی در دیدگاه دو مکتب علامه عسکری، ترجمه: دکتر جلیل تجلیل

۲ؤ ((تشیع)) پیروی از حقیقت اسلام ناب است، که از قرآن و سنت پیامبر(ص) به دست

می آید و این پیروی پس از رحلت پیامبر(ص)، در پیروی از امام علی بن

ابیطالب(ع) و سپس دیگر ائمه معصومین(ع) تجلی می یابد و چون شیعه پس از

پیامبر اکرم(ص) از پیروی مکتب خلفا دست برداشته و به پیروی

از حضرت

علی(ع) و ائمه اهل بیت(ع) پیوسته است، او را ((شیعه علی(ع))) یا ((شیعه اهل

بیت(ع))) می نامند. در این جا توجه به چند نکته لازم است:

اولاش، کلمه ((شیعه)) را برای اولین بار و به کرات، خود پیامبر اکرم(ص) در مورد

پیروان حضرت علی(ع) به کار برده اند و آنان را در این باره ستوده اند ; تا آن جا که

خطاب به حضرت علی(ع) می فرمودند: ((انت و شیعتک علی منابر من نور ; [ای

علی تو و پیروانت [البته مقصود پیرو و شیعه حقیقی است بر منبرهای نور قرار دارید)) و...

.ثانیاش، پیروی از اهل بیت(ع) به دستور خود پیامبر(ص) و مبتنی بر وصایای

مکرر آن حضرت بوده و در واقع پیروی از سنت خود رسول اکرم(ص) است.

بنابراین تشیع ; یعنی، تسنن حقیقی و ناب. در همین رابطه دکتر تیجانی سماوی

)) که به فارسی به نام ((اهل سنت

هم اهل السن

کتابی نگاشته است به نام ((الشیع

واقعی کیست)) ترجمه شده است.

ثالثاش، پیروی از اهل بیت(ع) تا آن جا است که با قرآن و سنت قطعیه

پیامبر(ص) مطابقت داشته باشد. از این رو هیچ یک از ائمه(ع) به چیزی برخلاف

قرآن و سنت پیامبر(ص) دستور نداده اند و خود آنان فرموده اند: ((اگر چیزی

برخلاف آنها از ما نقل شد به دیوار بزنید و بدانید که ما آن را نگفته ایم)). حال خود

قضاوت کنید که کدام یک از این دو مکتب، اصیل تر است.

از آنچه گذشت علاوه بر جنبه مفهومی، مسا له تاریخی و چگونگی پیدایش

تشیع و تسنن نیز روشن شد. به عبارت دیگر تشیع و تداوم پیروی راه پیامبر(ص) در راه اهل بیت(ع) خلاصه می شود و این مسا له در سخنان خود پیامبر اکرم(ص) ریشه دارد. از این رو پس از رحلت آن حضرت،

مسلمانان به دو گروه تقسیم شدند:

۱ؤ پیروان مکتب خلفا (اهل تسنن)،

۲ؤ پیروان اهل بیت(ع) بنا به دستور پیامبر اکرم(ص) (تشیع).

برای آگاهی بیشتر ر.ك:

ؤ شیعه در اسلام علامه طباطبایی

ؤ بررسی مسائل کلی امامت ابراهیم امینی

جعفر سبحانی

الاسلامی

ؤ الحضار

ؤ تشیع مولود طبیعی اسلام شهید سید محمد باقر صدر

ؤ بررسی مسائل کلی امامت ابراهیم امینی

ؤ امامت و رهبری شهید مطهری

ؤ آنگاه هدایت شدم تیجانی سماوی، ترجمه: سید محمد

جواد مهری

ؤ اهل سنت واقعی کیست؟تیجانی سماوی، ترجمه: سید محمد

جواد مهری

ؤ از آگاهان بپرسیدتیجانی سماوی، ترجمه: سید محمد

جواد مهری

ؤ اهل بیت، کلید مشکل هاتیجانی سماوی، ترجمه: سید محمد

جواد مهری

ؤ همراه با راستگویان تیجانی سماوی، ترجمه: سید محمد

جواد مهری

ؤ نقش عایشه در تاریخ اسلام علامه عسکری

ؤ اندیشه های اسلامی در دیدگاه دو مکتب (ترجمه معالم المدرستین)، ج ۲ - ۱

، علامه عسکری، ترجمه: دکتر جلیل تجلیل

ؤ حق جو و حق شناس (ترجمه ئ المراجعات)، علامه سید شرف الدین، ترجمه محمد

رضا امامی

ؤ شیعه و تهمت های نارواعلامه جواد شری

ؤ شیعه پاسخ می گویدسید رضا حسینی نسب

ؤ فریب صالح الوردانی

ؤ خاطرات مدرسه سید محمد جواد مهری

ؤ سیری در صحیحین محمد صادق نجمی

ؤ الغدیرعلامه امینی

ؤ عبقات الانوارمیرحامد حسین

ؤ احقاق الحق علامه شهید تستری

ؤ شبهای پیشاورسلطان الواعظین شیرازی

ؤ راه ما، راه و روش پیامبر ماعلامه امینی، ترجمه: موسوی همدانی

مذاهب و فرقه های اهل سنت چه نام دارند؟

پرسش

مذاهب و فرقه های اهل سنت چه نام دارند؟

پاسخ

مذاهب اهل سنت از نظر فقهی عبارتنداز:

احناف که مقلدان «نعمان بن ثابت» معروف به «ابوحنیفه» (متولد سال ۸۰ و متوفّای سال ۱۵۱ ه'. ق) می باشند/

مالکیه که پیروان مالك بن انس (متولد سال ۹۵ و متوفّای سال ۹(ع)۱ ه'. ق) می باشند

شافعیه که پیروان محمدبن ادریس شافعی (متولد سال ۱۵۱ و متوفای سال ۲۰۴ ه'. ق) می باشند

حنابله که پیروان احمدبن حنبل (متولد سال ۴(ص)۱ و متوفای سال ۲۴۱ ه'. ق) می باشند/

از نظر اعتقادی نیز اهل سنت به فرقه های زیر تقسیم می شوند/

اشاعره که اکثریت اهل سنت و پیروان ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری هستند/

اهل حدیث که پیروان احمدبن حنبل می باشند/

معتزله که پیروان واصل بن عطا هستند/

بسیاری از حنفی های شرق جهان اسلام نیز در عقاید پیرو مذهب «ماتریدیه» هستند که مؤسس آن ابومنصور ماتریدی سمرقندی است/

آنچه را برشمردیم مذاهب معروف کلامی و فقهی اهل سنت بود. البته در طول تاریخ فرقه های کلامی و فقهی فراوانی به وجود آمده و منقرض شده اند و یا احیاناً اکنون در گوشه و کنار جهان به صورت محدود وجود دارند/

لازم به ذکر است که مذاهب فقهی اهل سنت از قرن چهار منحصر به این چهار مذهب شد ولی قبل از آن بیش از چهل مذهب فقهی در میان اهل سنت مطرح بود، سپس به علل گوناگون از جمله کاهش اختلافات تنها چهار مذهب فقهی رسمی شد و از نظر کلامی نیز فقط مذهب اشعری به رسمیت شناخته شد و این موضوع موجب منقرض شدن مذهب معتزله و سایر مذاهب اعتقادی و فقهی دیگر گشت/

موضوع: شفا خواستن از اولیا

اهل سنت پیروان سنت پیامبرند یا خلفای راشدین ؟

پرسش

اهل سنت پیروان سنت پیامبرند یا خلفای راشدین ؟

پاسخ

منظور آنان از سنت مجموع سنت پیامبر و خلفای راشدین است.

تعبیر اهل سنّت در اصطلاح علم کلام، چند کاربرد دارد؟

پرسش

تعبیر اهل سنّت در اصطلاح علم کلام، چند کاربرد دارد؟

پاسخ

اصطلاح اهل سنّت در یکی از معانی زیر به کار می رود:

۱. در مقابل اصطلاح شیعه؛ به مسلمانانی که معتقدند که نصی از کتاب و سنت وارد نشده و تعیین جانشین پیامبر(ص) و پیشوای مسلمانان پس از رسول اکرم(ص) به انتخاب خود مسلمانان واگذار شده، اهل سنّت می گویند این معنا بر همه فرق اسلامی، غیر از شیعه، منطبق است/

۲. در مقابل اهل بدعت؛ که در این صورت به طور غالب با کلمه «الجماعه» همراه است و گفته می شود: «اهل السنْ و الجماعْ»/

این معنا نزد متکلمان «اشاعره» و «ماتریدیه» رایج است. آنان بر اساس این معنا، فقط خود را اهل سنّت و فرقه های دیگر، از قبیل قدریه، معتزله، خوارج و شیعه را اهل بدعت نامیده اند/

ابو منصور بغدادی، اهل سنّت را شامل فقهای مذاهب چهارگانه فقهی (حنفیه، مالکیه، حنبلیه و شافعیه) و متکلمان صفاتیه (کسانی که صفات خداوند را زاید بر ذات مقدسش می دانند) می داند و معتزله، امامیه و فرق دیگر اسلامی را «اهل البدع و اهوأ» نامیده است.{۱}

بغدادی، ملاک سنی بودن را، ایمان به حدوث عالم، یگانگی آفریدگار جهان و صفات کمال و جلال او، نبوت پیامبر(ص) عمومیت و خاتمیت نبوت و شریعت او، قرآن و کعبه دانسته است. از نظر او، هر کس به این امور یاد شده ایمان داشته باشد و

بدعتی در دین ایجاد نکند که منجر به کفر شود، سنّی یکتاپرست خواهد بود.{۲}

روشن است که همه فرق اسلامی به اصول یاد شده، ایمان دارند. بنابراین، تنها کسانی از اصطلاح اهل سنّت بیرون خواهد بود که عقاید آنها به کفر بینجامد، مانند کسانی که قائل به تشبیه و تجسیم هستند/

.۳

در مقابل کسانی که دست به تأویل آیات و روایات می زنند؛ طبق این معنا اهل سنّت کسانی هستند که ظواهر آیات و روایات را اخذ می کنند و از به کار گرفتن تأویل، حتی در متشابهات کتاب و سنّت خودداری می کنند/

بر اساس این نظریه، باید از هر گونه اظهار نظر و بیان معنای آیه یا حدیث خودداری کرد و به اصطلاح، قائل به تفویض شد/

بنابراین، طبق این نظریه، کسانی که در مورد متشابهات دست به تأویل می زنند، اهل سنّت نخواهند بود/

این معنا تنها بر عده ای از اهل حدیث و حنابله قدیم و سلفیه در عصر حاضر منطبق می گردد؛ چنانچه ابن رجب حنبلی گفته است: «طریقه صواب همان است که سلف صالح پیموده اند که از تفسیر آیات و روایات و بیان چگونگی و ذکر مثال، خودداری کرده و در معانی آنها خوض نکرده اند و در کلمات آنان، مطالبی که در کلمات متکلمین آمده است یافت نمی شود.{۳}

۴. بر اساس یک اصطلاح، اهل سنّت به کسانی گفته می شود که به افضلیت شیخین (ابوبکر و عمر) و محبت ختنین (عثمان و علی بن ابیطالب) اعتقاد دارند.{۴}

امروز، اصطلاح اهل سنّت برای پیروان مذاهب چهارگانه فقهی (حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی) و دو مذهب کلامی «ماتردیه» و «اشعریه» و نیز «سلفیه» اطلاق می شود.{۵}

[۱]. الفرق بین الفرق، ص ۶، ۷ و ۱۳/

[۲]. همان، ص ۳۱۸ و ۳۲۲/

[۳]. اصول السنه، ص ۴۳، چاپ دارالسلام/

[۴]. شرح العقائد النسفیه، ص ۱۰۸/

[۵]. علی ربانی گلپایگانی، فرق و مذاهب کلامی، ص ۱۶۵/

مبدأ ظهور اصطلاح اهل سنت در چه عصری بوده است؟

پرسش

مبدأ ظهور اصطلاح اهل سنت در چه عصری بوده است؟

پاسخ

در این باره اقوال مختلفی ذکر شده است که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱- از کلمات برخی از اهل حدیث و اشاعره استفاده می شود که این اصطلاح در عصر صحابه معروف بوده است، اما هیچ گونه مستند حدیثی یاتاریخی این نظریه را تأیید نمی کند.

۲- ابوحاتم رازی در کتاب «الزینه» تاریخ پیدایش این اصطلاح را عهد خلفای عباسی دانسته و می گوید: در عصر معاویه گروهی از مسلمانان که هواخواه عثمان بودند «عثمانیه» نامیده می شدند و دوستداران علی«علویه» خوانده می شدند و آنان پیش از آن به «شیعه» معروف بودند آنگاه در عهد حکومت عباسیان نام «علویه» و «عثمانیه» نسخ گردید و علویه به نام پیشین خود یعنی شیعه تغییر کرد و دیگران اهل سنت نامیده شدند و این دو نام پس از آن ادامه یافت.{۱}

۳- قول دیگر این است که تاریخ این اصطلاح به اواخر قرن دوم هجری باز می گردد، چنان که در رساله ای که عمر بن عبدالعزیز (متوفای ۱۰۱ ق) در بطلان نظریه «قَدَر» نوشته، اصطلاح اهل سنت به کار رفته است.{۲} اگر چه از ظواهر کلمات عمربن عبدالعزیز استفاده می شود که اهل سنت به معنای اصطلاحی آن نیست، بلکه مقصود از آن، محدثان، ناقلان و عاملان به سنت نبوی است.{۳}

[۱].اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۸.

[۲].بحوث فی الملل و النحل، ج ۱، ص ۳۳۴.

[۳].ربانی گلپایگانی، فرق و مذاهب کلامی، ص ۱۶۷.

معیار در فهم کلمه «سنت» چیست؟

پرسش

معیار در فهم کلمه «سنت» چیست؟

پاسخ

واژگان «سنت» در لغت به معنای راه و روش و جمع آن «سنن» می باشد. و در اصطلاح شرع به اوامر و نواهی قول یا فعلی رسول خدا(ص) اطلاق می شود و این در موردی است که در قرآن چیزی اشاره نشده باشد و لذا در لسان دلیل گفته می شود «الکتاب و السنّه» یعنی قرآن و حدیث.{۱} البته در غالب استعمالات کلمه «أهل» به آن اضافه می گردد و گفته می شود «اهل سنت» و نیز گاهی کلمه «جماعت» بر آن عطف گرفته می شود: «اهل سنت و جماعت».

بدیهی است طبق آن چه گفته شد تمام مسلمانان دوست ندارند اهل سنت باشند و پیروی از اوامر و نواهی پیامبر اسلام نمایند

زیرا همه مسلمانان اتفاق نظر دارند که رسول گرامی اسلام به عنوان رهبر الهی، هدایتگر و معلم بزرگ بشر مبعوث شده اند و پیروی از دستورات آن حضرت قطعاً در تأمین سعادت و خوشبختی نقش اساسی دارد. اما آن چه مهم است دستیابی به «سنت» واقعی است.

قرآن به عنوان بزرگ ترین عطیه الهی تامین کننده سعادت بشری است ولی از بدو بعثت رسول خدا(ص) امت اسلامی در کنار قرآن به سنت نبوی هم نظر هدایتر گی داشتند و همواره از گفتار و کردار آن حضرت بهره می جستند و غوامض کتاب را از آن معلم بزرگ سؤال می کردند. آن گاه این ارتکاز موجود در میان امت اسلامی به وسیله خود قرآن هم تأیید شد، آن جا که می فرماید: «ما اتاکم الرّسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا». {۲}

بر این اساس باید سیره و روش اصحاب پاک نیز بر حفظ و ضبط سیره نبوی می بود تا هر کدام به نوعی

ضمن عمل به آنچه از رسول خدا(ص) می دیدند آن را حفظ و به نسل پس از خود منتقل کنند تا به صورت سنت حسنه و جاوید باقی بماند و بر اساس آن پایه های «مدینه فاضله» پی ریزی شود.

نیاز به «سنت» در کنار قرآن پس از رحلت شهادت گونه رسول خدا(ص) بیشتر احساس شد ولیکن متأسفانه شعار مشهور «حسبنا کتاب اللّٰه» راه بسط و گسترش آن را بر نسل بعد مسدود کرد و به این امر بسنده نشد تا آن جا که درصدد جلوگیری از کتاب حدیث شدند و در توجیه این عمل گفتند: پیامبر بشری بوده که در حال خشم و خشنودی سخن می گفته است،{۳} یا این که می ترسیم قرآن با سخن پیامبر مخلوط شود و کتاب خدا رها شود،{۴} و سخنانی از این دست. تا آن جا که طرفداران منع حدیث سعی کردند آن را به پیامبر(ص) استناد دهند و روایاتی جعل کردند که پیامبر نوشتن هر چیزی جز قرآن را ممنوع کرده است.{۵} و برای تحقق این امر بسیاری از احادیث نبوی در زمان خلافت ابوبکر و عمر سوزانده شد،{۶} وقتی چند تن از صحابه مثل ابو درداء و ابن مسعود به علت زیاد نقل کردن حدیث توسط عمر زندانی شدند.{۷}

این عملکرد از سوی سران صحابه باعث شد گروهی از مستشرقان ادعا کنند فرهنگ اسلامی بدون پشتوانه است،{۸} زیرا بین رحلت پیامبر و آغاز کتابت حدیث حدود ۱۰۰ سال فاصله شد و در این میان نسل اول و دوم مسلمانان از دنیا رفتند بدون این که چیزی بنویسند و به نسل آینده منتقل نمایند. لذا اعتماد بر حافظه و خطا و اشتباه در آن

و کمبود منابع حدیثی راه را برای وضع و جعل احادیث باز نمود.

با توجه به این سیر که ملاحظه شد دستیابی به «سنت» واقعی چگونه است؟ و با این فاصهل نسبتاً طولانی چگونه می توان به حافظه انسان فقط اعتماد نمود؟ بنابراین سنت پیامبر که امتداد قرآن و تبیین کننده آن است برای رسیدن به سعادت نهایی و جعد هر دو در کنار هم لازم بود.

اما در این میان در حوزه حدیثی شیعه تدوین سنت از زمان پیامبر اکرم(ص) آغاز شد و در زمان امام باقر و صادق(علیهم السلام) به اوج خود رسید و این در حالی است که اعتقاد شیعه به عصمت ائمه اهل بیت و اهل سنت به وثاقت آنها راه وصول به سنت واقعی را هموار نمود.

شما سؤال کننده محترم خود قضاوت کنید، میان این دو جریان سنت نگاری کدام قابل اعتماد است؟ یک جریان در ضبط و جمع آوری سنت که پس از حدود ۱۰۰ سال از هجرت رسول اسلام(ص) شروع شد و یک جریان هم در زمان خود آن حضرت و تحت نظر و اشراف ایشان توسط بزرگانی چون امیرالمؤمنین {۹} و عبداله بن عباس {۱۰} و جابر بن عبداله انصاری و ابو رافع غلام آزاد شده پیامبر و دیگر صحابه انجام می شده است. زیرا آن چه مهم و حجتیه آن قطعی است و مورد اتفاق تمام فرق اسلامی است. قول و فعل و تقریر رسول خداست و مادامی که کردار و روش ما استناد به آن داشته باشد بر ما «سنّی» اطلاق می گردد. بنابراین ما برای به دست آوردن سنت واقعی نیازمند اسناد صحیح هستیم و معیار در فهم سنت عدالت راویان و

سلسله سندی است که سنت نبوی را به ما منتقل می نماید لذا یکی از معیارهای فهم و درک صحیح از سنت اهل بیت آن حضرت می باشد زیرا طبق آن چه بسیار بلکه تمام برادران اهل سنت بر آن اتفاق دارند (بلکه تمام فرق مسلمین) و اهل بیت عدول و مورد ثقه هستند (منظور امامان اثنی عشر است) گرچه به مقتضای حدیث کساء بعضی از بزرگان اهل سنت عصمت امامان شیعه را قائل شدند{۱۱} ولی حداقل عدالت آنان محرز است. بر این اساس و طبق آن چه ثابت شده که نگارش و ثبت سنت در حوزه حدیثی شیعه از زمان خود پیامبر وجود داشته روایات امامان دوزاده گانه طریق خوبی برای فهم سنت می باشد.

بعضی از اهل سنت واژه «سنت» را بر عمل اصحاب رسول خدا نیز اطلاق نمودند و در این رابطه حدیثی از آن حضرت آورده اند که علیکم بسنتی و سنه الخلفاء المهدین الراشدین تمسکوا بها و عضوا علیها ×{۱۲} و نیز این روایت:... ما انا علیه و اصحابی.

ولی ظاهراً صحیح بودن این دو حدیث مشکل است زیرا اولاً: لازمه تصدیق آن عصمت صحابه است و این امری است که کسی از فرق مسلمین آن را ادعا نکرده و ثانیاً: حدیث اول اختصاص به خلفاء راشدین دارد بنابراین دلیل اخص از مدعاست و شامل همه اصحاب نمی گردد و ثالثاً: سنت صحابه با هم اختلاف دارد به گونه ای که در مسأله ای یکی قایل به وجوب و دیگری قائل به عدم وجوب شده،{۱۳} و رابعاً: امام بخاری و امام مسلم از حدیث اول اعراض نمودند و راویان آن در نزد علماء جرح و تعدیل مورد ضعف و طعن می باشند.

مضاف

بر این امور در زندگی بعضی از صحابه ندامت ها و پشیمانی هایی مشاهده می شود که چنگ زدن به سنت و روش آنها را بر انسان مشکل می کند. به عنوان نمونه به ندامت خلیفه اول ابوبکر در اواخر عمرش توجه کنید:... اما آن سه عملی که دوست داشتم ترک می کردم!... .{۱۴}

[۱].نهایه، ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۰۷.

[۲].الحشر، سوره ۷.

[۳].المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۱۵۰.

[۴].تقیید العلم، ص ۳۶ – ۳۸.

[۵].صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۲۸ – ۷۲؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۲۱؛ با وجود این که این احادیث معارض است با آن چه عبداله بن عمر نقل کرده که من هر چه از پیامبر می شنیدم می نوشتم... رسول خدا فرمود بنویس که قسم به آن که جنم به دست اوست جز حق از دهانم خارج نمی شود؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۶۹.

[۶].تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۵؛ کنزالعمال، ۲۹۴۶۰ – ۲۹۴۶۷.

[۷].تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۷.

[۸].گفته می شود «گولد زیهر» یهودی چنین نظریه ای را داده است.

[۹].قال علی(ع) ما کتبنا عنه غیر القرآن و ما فی هذه الصحیفه؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۶۹؛ و در منابع اهل تشیع موجود است که امیرالمؤمنین صحیفه ای را که طول آن ۷۰ ذراع بوده و نامش جامعه بوده است به املاء رسول خدا نوشته اند.

[۱۰].وی از شاگردان امام علی(ع) و احادیث پیامبر را که از اصحاب می شنید بر الواحی می نوشت، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۱۶.

[۱۱].رجوع شود به: غایه المرام، ص ۲۱۸ – ۲۹۳ – ۲۲۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۴ – ۱۷۲؛ بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۱۴۷.

[۱۲].سنن ترمذی، ج ۵، ص ۴۳، ح ۲۶۷۶؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۵، ح

۴۲؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۱۲۶ – ۱۲۷.

[۱۳].اختلاف نظر ابابکر و عمر در مورد عملکرد خالد بن ولید در قتل مالک بن نویره – اختلاف نظر در پرداخت قسمت بیت المال (ابوبکر به تساوی تقسیم می کرد ولی عمر به تفاوت پرداخت می کرد)، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۳.

[۱۴].تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۴؛ طبری، ج ۲، ص ۶۱۹.

صحابه و خلفا

عدالت صحابه

آیا منکر صحابه مسلمان است و آیا همه صحابه عادل بوده اند ؟

پرسش

آیا منکر صحابه مسلمان است و آیا همه صحابه عادل بوده اند ؟

پاسخ

بدون تردید مصاحبت و همنشینی با رسول اکرم (ص) افتخاری بس عظیم است که خداوندمتعال نصیب گروهی از امت اسلامی گردانیده است و صحابه رسول اللّه (ص) اولین افرادی اند که به رسالت پیامبر (ص) ایمان آوردند و با بذل جان و مال در راه گسترش و نشر اسلام و دفاع از حریم اسلام کوشیدند و رشادتهای آنان باعث شد تا پرچم اسلام به اکناف عالم منتشر شود که اجر خدمات آنان نزد خداوند متعال محفوظ است وصحابه پیامبر (ص) آنان که در این مسیر ثابت قدم ماندند , نزد همه مسلمانان محترم اند.

یکی از مباحثی که مورد اختلاف است , بحث عدالت تمامی صحابه است که مسلمانان دونظریه ارائه کرده اند :

برخی معتقدند که همه صحابه بدون استثنا عادل می باشند ,

امام نووی شارح صحیح مسلم می نویسد: صحابه همگی از بهترین مردم و سروران این امت بودند و از مردم پس از خود برتر و همه عادل و نمونه بودند , هیچگونه ناخالصی درمیان آنها نبود . (۱)

این نظریه ناظر به برخی از آیات است که خداوند متعال از برخی از مومنان و صحابه رسول اللّه (ص) به نیکی یاد کرده است , مانند آیه (لقد رضی اللّه عن المومنین)(۲) و

برخی معتقدند که جایگاه صحابه با توجه به آیات و روایات درباره آنهاسنجیده می شود و معیار و ملاک اصلی ایمان و عمل

آنها است و تقوی باید معیار قرارگیرد و صحابی بودن منقبتی است که در کنار سایر اعمال آنان سنجیده می

شود و آیات قرآن به وجود برخی از منافقان در میان صحابه تصریح دارد , مانند

آیه (اذاجائک المنافقون قالوا نشهد انک لرسول اللّه و اللّه یعلم انک لرسوله) . (۳)

بنابراین نمی توان همه صحابه را عادل دانست ,

علاوه بر این معیار و ملاکی که مورداتفاق باشد , وجود ندارد که صحابه چه کسی است و مدت مصاحبت و نحوه مصاحبت به به یقین در آن وجود ندارد

و بنابر تعریف مشهور که ابن حجر ارائه کرده است ,می گوید : صحابی کسی است که پیامبر اسلام (ص) را درک و ملاقات کرده و به او ایمان آورده و بر دین اسلام از دنیا رفته است . (۴)

همچنین نمی توان همه صحابه را که در میان آنان افراد ثابت الایمان و افراد ضعیف الایمان و افرادی هم که به خاطر توطئه و تیشه زدن به ریشه اسلام وارد شده اند, یکی دانست و درباره آنان به یک نحو قضاوت نمود .نکته ای که لازم است روشن شود این است که مبحث اسلام و ایمان از مباحث اصول است واگر کسی اصول اسلام و یا یکی از ضروریات اسلام را منکر شود , از دایره اسلام خارج است .

اما اگر کسی منکر مناقب و فضایل آنان شود , این بحث داخل در موضوع ایمان و کفرنمی شود برخی از صاحبان کتب رجالی عده ای را صحابی دانسته اند و عده ای را صحابی نمی دانند و اگر کسی صحابه بودن فردی را انکار کند , خارج از اسلام نیست و اگرفردی هم درباره شخصی که در صحابه بودن او اختلاف است , معتقد به

صحابی بودن آن شخص شود , موجب زیادتی ایمان او هم نخواهد بود,بنابراین این بحث خارج از موضوع ایمان و کفر است .

درباره عدالت صحابه هم مسلمانان دو دسته اند: برخی براساس مجموع آیات و روایات وبراساس عقل قضاوت نموده و همه را در یک مقام نمی دانند و برخی به ظواهر برخی ازآیات اکتفا کرده و آیات دیگر و روایات نبوی (ص) و اعمال آنها را بر اساس عقل ومنطق و متخذ از اسلام سنجیده و به عدالت همگی آنها قضاوت کرده اند .

آیا تمامی صحابه کامل الایمان و بهشتی هستند ؟

پرسش

آیا تمامی صحابه کامل الایمان و بهشتی هستند ؟

پاسخ

در ابتدا واژه صحابی را تعریف نموده و سپس جایگاه آنان را از دیدگاه قرآن و سنت بررسی می کنیم :صحابی در لغت به معنای همراه و ملازم است و درباره کسی اطلاق می شود که مدتی کوتاه یا طولانی مصاحب و همراه دیگری باشد .صحابه در اصطلاح بین مسلمانان دارای معانی متفاوت است که مشهورترین آنها از ابن حجر است که در تعریف صحابی می نویسد : صحابی کسی است که پیامبر اسلام (ص) را درک و ملاقات کرده و به او ایمان آورده است و بر دین اسلام هم از دنیا رفته است . (۱)بدون تردید مصاحبت و همنشینی با رسول اکرم (ص) افتخاری بس عظیم است که خداوندمتعال نصیب گروهی از امت گردانیده است و صحابه رسول اللّه (ص) اولین افرادی هستند که به رسالت پیامبر (ص) ایمان آورده اند و با بذل جان و مال در راه گسترش و نشر اسلام دفاع از حریم اسلام کوشیدند و رشادتهای آنان باعث شد تا اسلام به اکناف عالم منتشر شود که البته اجر خدمات و جهاد آنان نزد خداوند متعال محفوظ است و همه مسلمانان به آنها به دیده احترام و عزت می نگرند و در واقع این دسته از صحابه دارای منقبت بزرگی هستند .آیات قرآن کریم و روایات امامان معصوم اصحاب را به سه دسته تقسیم کرده است :۱ یاران شایسته ای که تا لحظه مرگ بر پیمان و عهدی که بسته بودند, باقی ماندندو صداقت و اخلاص در عمل نشان دادند و خداوند متعال درباره آنان می

فرمایـد :(والسـابقون الاـولون من المهـاجرین والانصار و الـذین اتبعوهم باحسان رضـی اللّه عنهم و رضوا عنه و اعـدلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالـدین فیها ابدا ذلک الفوزالعظیم , (۲) پیشتازان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که از یکی از آنان پیروی نمودنـد , خداونـد از آنان خشـنود و آنان نیز از خداوند خشـنودند و خداوندبهشـتهایی را که در آنها نهرها جاری است , برای آنان مهیا فرموده و این به حقیقت رستگاری بزرگی است) .۲ اصحابی که اسلام آوردند و از پیامبر گرامی اسلام (ص) پیروی کردنـد , امـا بـه جهـت پیروی از هواهـا و خـواهش هـای نفسـانی و مطـامع زودگـذر دنیـوی و یـا به جهت ترس دچارلغزش شدند و برای اسـلام آوردنشان بر پیامبر (ص) منت گذاشتند و به آزار و اذیت اذیت پیغمبر خدا (ص) پرداختند و در بسـیاری موارد از دسـتورات آن حضرت تخلف ونافرمانی می کردند و خود را صاحب رای و نظر می دانستند , این دسته از صحابه موردسـرزنش قرار گرفته انـد و خداونـد متعال درباره آنان می فرماید :(و ممن حولکم من الاعراب منافقون و من اهل المـدینه مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم , (۳) برخی از بادیه نشـینان که در اطراف شـما هسـتند , منافق اند و برخی از اهل مدینه در نفاق فرو رفته اند , تو آنها را نمی شناسـی ما آنها را می شناسـیم).دو محدث بزرگ اهل سنت , بخاری و مسلم از رسول اکرم (ص) روایت کرده اند که آن حضرت فرمود : در روز قیامت گروهی از اصحاب من

از امتم بر من وارد می شوند. پس از ورودو نزدیک شدن آنان به حوض کوثر جلوگیری می شود, سپس من می گویم : خدایا اینها اصحاب من هستند , خداوند می فرماید : تو به آنچه آنان پس از تو انجام دادند آگاه نیستی آنان به همان حالت سابق برگشتند (۴) .۳ صحابی که صرفا برای شطینت و حیله گری و تیشه زدن به ریشه اسلام با پیامبر اسلام (ص) همراه شدند که به ظاهر ادعای اسلام می کردند اما در باطن کفر می ورزیدند ,آنان برای توطئه در دین و فریب مسلمانان خود را در لباس اسلام درآورده بودندکه در واقع این گروه بزرگ ترین خطر و تهدید برای اسلام و مسلمانان چه در عصررسول مکرم (ص) چه در عصرهای بعدی هستند و خداوند متعال در یک سوره کامل به مذمت این گروه پرداخته است و می فرماید :(و اذا جائک المنافقون قالوا نشهد انک لرسول اللّه واللّه یعلم انک لرسوله واللّه یشهد ان المنافقین لکاذبون , (۵) ای رسول خدا (ص) وقتی که منافقان نزد توآمدند و گفتند : ما گواهی می دهیم که تو پیامبر (ص) خدا هستی خداوند می داندکه تو رسول او هستی و هم او گواهی می دهد که منافقان دروغ گویانند) . (۶)حال با توجه به آنچه گفته شد , نمی توان به طور یقین گفت همه آنان کامل الایمان وبهشتی اند , بلکه آنان که از گروه اول هستند مورد احترام همه مسلمانان اند وخداوند به آنان بشارت بهشت و نعیم ابدی داده است . اما درباره دیگران سرانجام

اعمال آنان است که جایگاهشان را مشخص می کند , زیرا صحابه بودن فضلی است که باسایر فضل ها و اعمال سنجیده می شود و به تنهایی ملاک و معیار رستگاری نیست , زیراخداوند سبحان می فرماید : (ان اکرمکم عنداللّه اتقیکم) . به راستی تقوا معیارواقعی درباره سرنوشت همه انسانها می باشد و در کنار این اصل سایر مناقب وفضائل مفید است و اگر تقوا نباشد, مناقب دیگر نیز برای فرد مایه رستگاری نیست .

دانشمندان اهل تسنن با یک سلسله روایات و احادیث , بر صحت اعمال مهاجر و انصارو حجیت اجماع و اتفاق امت , استدلال نموده اند . این استدلالات تا چه اندازه صحیح است ؟ .

پرسش

دانشمندان اهل تسنن با یک سلسله روایات و احادیث , بر صحت اعمال مهاجر و انصارو حجیت اجماع و اتفاق امت , استدلال نموده اند . این استدلالات تا چه اندازه صحیح است ؟ .

پاسخ

برای پاسخ به این پرسش بهتر است احادیث مور تمسک آنها را یک یک ذکر کنیم و به بررسی آنها به پردازیم.

اول - لا تجتمع امتی علی خطاء (۱) . امت من بر خطا مجتمع نمی شوند .

استدلال به این حدیث اشکالاتی دارد که یادآور می شویم .

۱ - این حدیث با اینکه پیوسته در کتابهای کلامی و اصولی مورد استناد دانشمندان آنان می باشد , ولی متاسفانه هیچ مدرکی ندارد و در کتابهای حدیثی و صحاح آنان نقل نشده است. از این جهت خبر واحدی خواهد بود , که سند آن روشن نیست . ۲ - بر فرض صحت سند و نقل آن در کتابهای اصیل , این حدیث گواه بر حجیت اجماع واتفاق نخواهد بود , زیرا در چنین مسائل ریشه ای خبر واحد , هر چه هم سند آن صحیح باشد , حجت نیست . و هرگز با خبر واحد نمی توان یک مساله عقیدتی و زیر بنائی راثابت نمود , بلکه در این مسائل خبر متواتر یا خبر واحدی که با قرائن همراه باشد , لازم است که بر اثر قطعی بودن , بتواند مساله ای عقیدتی را ثابت کند و خبرواحد , جز ظن , چیز دیگری را نمی سازد .

دوم - لم یکن اللّه لیجمع امتی علی خطاء (۲) . خدا هرگز امت مرا بر خطا جمع نمی کند .

اشکالاتی که بر حدیث پیشین

متوجه است , بر این حدیث نیز وارد می باشد .

اولا : این حدیث به این صورت , در کتابهای حدیثی و مدارک اصیل اسلامی نقل نشده است ۰ و از نظر ارزش , به پایه خبر واحد صحیح السند نمی رسد ۰

ثانیا : بر فرض صحت سند , در مسائل عقیدتی و اصولی باید با خبر متواتر و یامانند آن استدلال نمود , نه با خبر واحد . گذشته بر این , استاد نقد حدیث , نووی , در شرح مسلم , جلد ۱ , باب لا تزال طائفه من امتی بامرالله لا یضرهم من خذلهم او خالفهم صفحه ۱۴۲ , چاپ سال ۱۳۱۹ می گوید : حدیث لا تجتمع امتی علی خطاء ضعیف و الصحیح هو حدیث لا تزال طائفه من امتی قائمه علی الحق . حدیث امت من بر خطا جمع نمی شوند , ضعیف است و صحیح آن حدیث دیگری است و آن اینکه گروهی از امت من پیوسته بر حق هستند .

سوم - ان الله لا یجمع امتی علی ضلاله . خداوند امت مرا بر گمراهی گرد نمی آورد .

این حدیث در مسند احمد , جلد ۵ , صفحه ۱۴۵ نقل شده , و مولف المعجم المهفرس لالفاظ الحدیث النبوی این حدیث را از سنن ترمذی کتاب فتن , ومقدمه سنن دارمی , نیز نقل نموده است . این حدیث با اینکه در این جوامع وارد شده است , باز چهره خبر واحد دارد و نقل سه محدث , بر تواتر آن دلالت نمی کند . شرط تواتر این است که حدیث در هر عصری ازاعصار , تا زمان نویسندگان

این جوامع و از زمان آنان تا زمان پیامبر , به صورت متواتر نقل شده باشد , بطوری که توطئه ناقلان حدیث در هر عصری بر جعل آن , محال عادی باشد . و این شرط در این حدیث که سه محدث آنرا با سندی نقل کرده اند ,موجود نیست . از مناقشه های سندی که بگذریم , این حدیث و مشابه آن گواه بر صیانت اجماع همه افراد امت از خطا و گمراهی است , و این حقیقت را همه افراد جامعه اسلامی اعم ازشیعه و سنی می پذیرند . شیعه , از این نظر مضمون آن را پذیرفته است که پیوسته در میان امت , فرد معصومی بنام امام وجود دارد . و اتفاق همه امت بر یک مطلب که یکی از افراد آن ,خود امام معصوم است , گواه بر صحت و استواری اتفاق خواهد بود . دانشمندان اهل تسنن , به اتکاء این روایات , خود اجتماع و اتفاق امت را , حجت ودلیل می شمارند , نه اینکه آنرا کاشف از نظر معصوم بدانند . ولی ناگفته پیداست که مقصود از کلمه امت همه افراد امت است , نه برخی و یا اکثریتی از آنان . و چنین اتفاق در مساله امامت تحقق نیافت . خاندان بنی هاشم پیشوائی ابوبکر را به رسمیت نشناخته و با او به مخالفت برخاستند . قبیله خزرج که در راس آنان سعد بن عباده بود , با خلیفه نخست بیعت نکردند , و روابط خزرج با دستگاه خلافت , آنچنان به تیرگی گرائید که رئیس خزرج در دوران خلافت عمر مجبور به ترک مدینه

شـد و سـرانجام در سـرزمین شام به وضع مرموزی کشـته شـد و خون او آنچنان لوث گردیـد که معلوم نشد که وی بدست چه کسـی کشـته شـد و سـرانجام قتل او را به جنیان نسـبت دادنـد . از آغاز سـقیفه , دو گروه بصورت اقلیت و اکثریت , رویاروی یکدیگر قرارگرفتند . جامعه شیعه خلافت و جانشینی خلفاء را به رسمیت نشناخته , و معتقد بودندکه آنان نصوص ولایت را به دست فراموشـی سپرده انـد . از این جهت هیـچ وقت امت اسـلامی بر امامت و رهبری فردی اتفاق نکرد . در این باره کافیسـت سرگذشت سـقیفه را باردیگر بخوانید (۳) . گذشـته بر همه اینهـا , اتفـاق و اجمـاع امت در صـورتی حجت و گواه است که از طرف پیامبر حکم مورد اتفاق بیان نشـده باشـد . در غیر اینصورت , اجماع جز اجتهاد درمقابل نص ارزشـی نخواهد داشت . و در کتب مربـوط به امـامت روشن شـده که پیـامبرگرامی صـلی اللّه علیه و آله پس از خود , وصـی و جانشـین خویش را تعیین کرده وموضوع زعامت و رهبری را به اختیار امت نگذاشته است .

چهارم - کونوا مع الجماعه , یداللّه مع الجماعه . با جماعت باشید , دست خدا همراه جماعت است .

مرحوم شیخ طوسی در کتاب تلخیص الشافی جلد ۱ , صفحه ۱۸۲ , این حدیث رااز دلائل اهل تسنن شمرده است . این حدیث , گذشـته بر این که خبر واحـد است , برفرض تواتر گواه مـدعای آنان نیست , زیرا جماعتی که این حدیث ما را به آن دعوت می کند , غیر از امت است . امت

به همه مسلمانان جهان می گویند , درصورتی که جماعت به گروه معدودی از سه نفر به بالا گفته می شود . مدعای آنان این است که اتفاق امت حجت قاطع است , در صورتی که این حدیث اتفاق گروهی را که به آنان جماعت گفته شود , حجت می شمارد . کسی از امت , اتفاق گروه سه نفری را حجت ندانسته و در نتیجه مضمون حدیث , مورد اعتراض همگان است و کسی به مضمون این حدیث عمل نکرده است . گذشته بر این , حدیث بر فرض صحت به اتحاد و اتفاق دعوت می کند , و لذا در ذیل حدیث دارد : فان الشیطان مع الواحد و هو عن الاثنین ابعد (۴) . شیطان با یکنفر است و از دو نفر دورتر است . شکی نیست که اموری که از نظر عقل و شرع به اختیار امت واگذار شده است , باگرایش اکثریت به یک سو لازم است اقلیت نیز از آن پیروی کرده و نیروها را در نقطه واحدی گرد آورند و از اختلاف و دو دستگیها بپرهیزند . لزوم پیروی از جماعت درموردی است که جماعت صلاحیت مداخله در آن مورد را داشته باشند و در این مورد بایدبه اکثریت پیوست . ولی در موردیکه امت و یا جماعت , حق اظهار نظر ندارند ,مانند مسائل عبادی از قبیل نماز و روزه یا مسائلی که نمی دانیم آیا صلاحیت دارندیا نه , مانند مساله زمامداری , در چنین موردی این حدیث و مشابه آن نقش موثری ندارند و مشروح این قسمت را در توضیح آیه و امرهم شوری بینهم

بیان کرده ایم (۵) .

پنجم - مثل اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم . یاران من بسان ستارگان آسمان هستند , از هر کدام پیروی کردید , هدایت می یابید .

این حدیث , نه در صحاح ششگانه نقل شده و نه در کتابهای حدیثی اصیل که در قرون نخستین بدست محدثان زبردست اسلامی تنظیم شده است . ما با فحص اکیدی که انجام دادیم , این حدیث را در صحاح ششگانه معروف پیدانکردیم , صحاح ششگانه عبارتند از : صحیح بخاری , صحیح مسلم , صحیح نسائی , صحیح ترمذی , صحیح ابوداود و صحیح ابن ماجه . برای جستجوی بیشتر , به مواردی از سنن دارمی , موطا مالک , مسند احمد بن حنبل و مستدرک حاکم نیز مراجعه کرده و اثری از این حدیث نیافتیم . نه تنها ما اثری از آن ندیدیم , بلکه نویسندگان پر توان المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی که لجنه ای بر تالیف آن اشراف داشته اند , این حدیث را در هیچیک از الفاظ و مواد حدیث نقل نکرده اند . بنابر این یک چنین حدیث نمی تواند برای یک مساله عقیدتی و حیاتی سند و مدرکی باشد . علاوه بر این , حدیث از نظر سند بسیار ضعیف است . ذهبی , متوفای ۷۴۸ , در کتاب نفیس میزان الاعتدال فی نقد الرجال جلد ۱ , طبع دار المعرفه بیروت می نویسد : حدیث اصحابی کالنجوم ایهم اخذتم بقوله اهتدیتم را حمزه بن ابی حمزه جزری نصیبی نقل کرده است و احادیث او به اندازه یک فلس ارزش ندارد , بخاری احادیث او را منکر شمرده ,

دار قطنی احادیث او را متروک خوانده , و ابن عدی می گوید : هر چه نقل می کند همگی موضوع و ساختگی است . آیا با این وضع می توان با چنین حدیثی بر یک مساله حیاتی استدلال نمود ؟ . محمد ناصرالدین , مولف کتاب سلسله الاحادیث الضعیفه و الموضوعه , صفحه ۷۸ تا۸۳ و صفحه ۴۳۶ , این حدیث را بصورتهای مختلف نقل کرده و همه را مجعول دانسته وجاعل آنها را معرفی کرده است .

برای روشنی بیشتر , فرازی از آنرا که مربوط به داوری درباره صورتهای مختلف این حدیث است , نقل می کنیم . ۱

- حدیث : اصحابی کالنجوم , بایهم اقتدیتم اهتدیتم . را ابن عبدالبر , در کتاب جامع العلم ج ۲ , صفحه ۹۱ و ابن حزم , در کتاب الاحکام جلد ۲ , صفحه ۸۲ نقل کرده اند و سند آن به قرار ذیل است . سلام بن سلیم , از حارث بن غصین , از اعمش , از ابوسفیان , از جابر . درباره ضعف سلام بن سلیم , اتفاق نظر است . ابن فراش می گوید : کذاب است . ابن حبان می گوید : احادیث جعلی را روایت می کند . حارث بن غصین مجهول است , کار او نقل احادیث مجعول می باشد .

۲ - حدیث : ان اصحابی بمنزله النجوم فی السماء , فایها اخذتم به اهتدیتم . را خطیب در کتاب الکفایه فی علم الروایه صفحه ۴۸ و دیگران نقل کرده اند و درسند آن سلیمان بن ابی کریمه از جویبر از ضحاک از ابن عباس وارد شده است

. سلیمان ضعیف الحدیث است , جویبر متروک الحدیث است و ضحاک اصلا ابن عباس را ملاقات نکرده است .

۳ - حدیث : یا محمد , ان اصحابی بمنزله النجوم فی السماء بعضها اضوء من بعض . را برخی نقل کرده اند و در سند آن , نعیم بن حمال و عبدالرحیم بن ریه است که هردو کذاب هستند .

۴ - حدیث : انما اصحابی مثل النجوم , فایهم اخذتم بقوله اهتدیتم . را برخی نقل کرده اند و در سند آن حمزه جزری متروک الحدیث قرار دارد , که ابن عدی درباره او می گوید : عامه روایاته موضوعه .

۵ - حدیث : مثل اصحابی مثل النجوم , فمن اقتدی بشیی ء منها اهتدی . در سند آن جعفر بن عبدالواحد است و کار او وضع و جعل احادیث است (۶) .

گذشته بر این , مضمون آنها بر ساختگی بودن آن ها گواهی می دهد , زیرا پیامبر , به گواهی اهتدیتم - یا اخذتم - , گروهی را مورد خطاب قرار می دهد و سخن می گوید , حال ببینیم طرف خطاب پیامبر کیست ؟آیا پیامبر به یاران خود که همگی صحابه او بودند , خطاب می کند که بایهم اقتدیتم اهتدیتم ؟ در اینصورت خطاب غیر صحیح خواهد بود , زیرا صحابه و یاران او به حکم مضمون حدیث , هادی و راهنما و مقتدا و پیشوا هستند که دیگران باید به آنان اقتدا کنند , نه آنها به دیگران . در اینصورت فردی نخواهد بود که از آنان پیروی نماید . و یا به غیر صحابه خود این جمله ها را

القاء می نماید ؟ این فرض نیز صحیح نیست زیرا چنین افرادی در زمان پیامبر نبودند که وی به آنان خطاب کند . توضیح اینکه : گاهی سخن بصورت جعل قانون کلی است , مانند : لا رهبانیه فی الاسلام , یا لا ضرر و لا ضرار . بطور مسلم در چنین قوانین که رنگی کلی داردو بصورت جعل قانون است , در این خطاب مخاطب و غایب , موجود و معدوم یکسانند . گاهی به صورت خطاب به گروه است . چنین سخنی برای خود , مخاطبی لازم دارد که سخن بر او القاء شود . حال سوال می شود : مخاطب پیامبر در این خطاب کیست ؟ آیا خودصحابه است ؟ بطور مسلم این خطاب به آنان صحیح نخواهد بود , زیرا فرض این است که آنان پیشروند نه پیرو , هادیند نه گمراه , و این سخن باید به کسانی گفته شود که پیرو باشند نه پیشرو , هدایت طلب باشند نه هادی و راهنما . و اگر این خطاب به غیر صحابه است , بازهم این خطاب غیر صحیح خواهد بود , زیرا چنین گروهی در محضرپیامبر نبودند تا پیامبر درباره مطلبی به آنان خطاب کند . به عبارت فشرده تر : هرگاه این سخن خطاب به صحابه پیامبر است , خطاب صحیح نیست . و اگر به غیر صحابه است , چنین افرادی در محضر پیامبر نبودند تا پیامبر به آنان خطاب کند .

ما از همه این سخنها صرفنظر می کنیم و توجه خوانندگان را به نکات زیر جلب می کنیم :

اولا : پس از پیامبر خدا , یاران او

به چند گروه تقسیم شدند و اختلاف عمیقی درمیان آنان پدید آمد . مثلا گروهی کمر به قتل خلیفه سوم بستند , و گروهی از اوحمایت کردند , حال ما از کدامیک پیروی نماییم ؟ هرگاه گروهی از دسته نخست وگروهی از دسته دوم پیروی کردند , حق با کدام است ؟ اگر بنا باشد به مضمون حدیث عمل کنیم , باید هر دو گروه را اهل حق بدانیم آیا ممکن است هر دو گروه بر حق باشند ؟ حق پیوسته یکی است و دیگری جز ضلال و گمراهی چیز دیگری نیست , چنانکه خداوند تعالی می فرماید : فماذا بعد الحق الا الضلال فانی تصرفون (۷) . پس از حق , جز ضلال و گمراهی چیز دیگری نیست . پس به کدام سمت می روید ؟ .

ثانیا : مضمون این حدیث با آیات قرآن مخالف است , زیرا قرآن صحابه پیامبر را به دسته های گوناگونی تقسیم کرده که دسته هائی از آنان برای پیروی صلاحیت ندارند . دراین صورت پیامبر چگونه دستور می دهد که از تمام آنان - که برخی منافق و برخی دیگرسماعون و دسته سوم مرضی القلوب و ... می باشند - پیروی نماییم .

ثالثا : این حدیث ها با احادیث دیگری که در صحاح اهل سنت وارد شده است , کاملاتضاد دارد . بخاری درباره گروهی از یاران رسول خدا این چنین نقل می کند :حدیث اول یجاء برجال یوم القیامه فیوخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب اصحابی , فیقول :انک لا تدری ما احدثوا بعدک , ان هولاء لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذفارقتهم (۸) . روز

قیامت گروهی را می آورند و در جرگه اصحاب شمال قرار می دهند . می گویم :خدایا آنان یاران من هستند , می فرماید : تو نمی دانی پس از تو آنان چه کرده اند ,آنان پس از رحلت تو , به دوران جاهلیت بازگشته و راه ارتداد پیش گرفتند . از اینکه پیامبر می گوید : خدایا آنان یاران من هستند , معلوم می شود که آنان صحابه غیر منافق بودند که پیامبر آنها را در جرگه صحابه خود می شمارد . وگرنه صحیح نیست که پیامبر درباره گروه منافق بگوید : یا رب اصحابی . حدیث دوم بینا انا قائم , فاذا زمره حتی اذا عرفتهم , خرج رجل من بینی و بینهم ,فقال : هلم , قلت : این ؟ فقال الی النار و الله , قلت ما شانهم ؟ قال ارتدوابعدک علی ادبارهم القهقری ۰۰۰ (۹) . روز رستاخیز در حالی که ایستاده ام , ناگهان گروهی به چشم می خورند , که آنان را می شناسم . در این موقع , مردی میان من و آنان بلند می شود و می گوید : به سوی آتش ; من از او سوال می کنم : به سوی چه آنان را دعوت می کنی ؟ می گوید : به خداسوگند , به سوی آتش . من می گویم : آنان چه کرده اند ؟ می گوید : آنان پس از توراه ارتداد را پیش گرفته اند . حدیث سوم لیرون علی اقوام اعرفهم و یعرفوننی , ثم یحال بینی و بینهم , فاقول انهم منی فیقال انک لاتدری ما احدثوا بعدک ,

فاقول : سحقا سحقا لمن غير بعدی (۱۰) . روز رستاخیز گروهی را به من نشان می دهند که آنان را می شناسم و آنان مرامی شناسند , سپس میان من و آنان چیزی حائل می شود می گویم : آنان از من هستند . خطاب می آید : تو نمی دانی آنان پس از تو چه کرده اند و چه بدعت هائی گذارده اند . در این موقع من از آنان تبری می جویم و می گویم : دور باد , دور باد , گروهی که پس از من دین مرا دگرگون کردند . حدیث چهارم یرد علی الحوض رجال من اصحابی , فیجلون عنه , فاقول یا رب اصحابی , فیقال انک لا علم لک بما احدثوا بعدک , انهم ارتدوا علی ادبارهم القهقری (۱۱) . گروهی از اصحاب من , در کنار حوض بر من وارد می شوند , ولی از آنجا کوچ داده می شوند . من می گویم : پروردگارا , آنان اصحاب من هستند . گفته می شود : تونمی دانی که آنان پس از تو مرتد شدند و به دوران جاهلیت بازگشتند . روشن تر از همه , حدیث بطانه است که پیامبر بطور آشکار یاران خود را به دودسته تقسیم کرده است , چنانکه بخاری نقل می کند : ما بعث الله من نبی و لا استخلف من خلیفه الا کانت له بطانتان , بطانه تامره بالمعروف و تحصنه علیه و بطانه تامره بالشر و تحصنه علیه , فالمعصوم من عصمه الله (۱۲) . خداوند هیچ پیامبری را برنیانگیخت و جانشینی بر روی زمین معین نکرد ,

مگراینکه برای او , دو دسته رازدار قرار داد , رازداری که او را به کارهای نیک دعوت می کرد و رازداری که او را به شر دعوت می کرد . معصوم کسی است که خدا او راباز دارد . آیا با وجود این احادیث متظافر , که همگی در صحیح بخاری - مهمترین کتاب اهل سنت , پس از قرآن - نقل شده است , باز می توان گفت : مثل اصحابی کالنجوم ۰۰۰ ؟ما در اینجا دامن سخن را کوتاه می کنیم , و داوری صحیح درباره این گونه ازاحادیث را - که از احادیث موضوعه اعصار اموی و عباسی است - بر عهده خوانندگان گرامی می گذاریم .

آیا نظر اهل سنت در مورد تکفیر ابوطالب صحیح است؟

پرسش

آیا نظر اهل سنت در مورد تکفیر ابوطالب صحیح است؟

پاسخ

اهل سنت بر اندام تمام صحابه جامه «عدالت» بلکه «عصمت» می پوشانند ولی شخصی را که نزدیک به ۱۳ سال از جان و کیان رسول گرامی(ص) دفاع کرده و همه چیز، حتی شخصیت اجتماعی خود را فدای او نموده تکفیر می کنند، ما اگر بخواهیم پایه ایمان فردی را نسبت به موضوعی به دست آوریم از دو راه می توانیم به این هدف برسیم:

۱.رفتار و کردار او.

۲.آثار ادبی و فرهنگی او.

درباره راه نخست، یاد آور میشویم که فداکاری ابوطالب را نمی توان معلول عصبیت به بیت بنی هاشم دانست بلکه فداکاری عظیم او، اثر ایمان او به راستگویی برادر زاده اش بود. او بسان تمام شهیدان راه حق پروانه وار سوخت و جان باخت.

در اینجا فرصت آن نیست که خدمات ابوطالب بیان گردد اما به اتفاق همه نویسندگان، او همه بلاها و رنج ها را به جان خرید و از حریم رسالت دفاع نمود، چگونه میتوان چنین فردی را کافر نامید !

درباره راه دوم می گوییم: آثار ادبی که از او به یادگار مانده، به روشنی گواهی می دهد که او به راه و رسم برادر زاده خود مؤمن بوده و او را بسان موسی و مسیح (ع) از پیامبران الهی می دانست، چنان که می فرماید:

الم تعلموا انا وجدنا محمدانبیاً کموسی خط فی اول الکتب (سیره ابن هشام ۱/۳۵۲)

« نمی دانید که ما محمد را پیامبری، مانند موسی می دانیم که در کتابهای پیشینیان نوشته شده است ».

و در قصیده دیگر می فرماید:

« بهترین مردم بدانند که محمد پیامبری است مانند موسی و مسیح

بن مریم ».

« او مانند آن دو نفر با هدایت های الهی به سوی ما آمد و هر یک از پیامبران به فرمان خدا هدایت کرده و از گمراهی باز میدارند».

این اشعار و غیر آنها، حاکی از ایمان خالص این مرد الهی است و بسیار دور از انصاف است که چنین مردی را بخاطر برخی از روایات ساخته و پرداخته عناصر اموی، از جرگه مؤ منان دور سازیم.

اینک به بررسی برخی از روایات، که درباره تکفیر او آمده است، می پردازیم:

مسلم در صحیح خود از ابوهریره نقل می کند که رسول خدا به عموی خود ابوطالب گفت: عمو! بگو: «لا اله الاالله» تا من در روز رستاخیز به نفع تو گواهی دهم.

ابوطالب گفت: اگر ترس از سرزنش قریش نبود من این جمله را به زبان جاری می کردم و از این طریق دیدگان تو را روشن می ساختم، در این هنگام آیه ذیل فرود آمد:

«انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء ....» قصص/۵۶

[تو تمی توانی آن کس را که دوست می داری، هدایت کنی. خدا هر کس را که بخواهد هدایت می کند.]

این حدیث از دو جهت مردود است:

نخست: ابوطالب در سال دهم بعثت چشم از جهان بر بست و ابوهریره در سال هفتم هجرت به مدینه آمد و ایمان آورد. او این جریان را چگونه با چشم خود دید، همچنان که ظاهر حدیث حاکی از آن است. و اگر واسطه در میان بوده، آن واسطه کیست؟ و در هر دو صورت، حدیث واجد شرایط حجیت نیست.

دوم: ایمان – که نوعی توبه است – در آخر زندگی نجاب بخش نیست، چگونه پیامبر

اکرم (ص) به او چنین کاری را پیشنهاد می کند و قرآن در این مورد چنین می فرماید:

«ولیست التوبه للـذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الان و لاالـذین یموتون و هم کفار اولئک اعتدنا عذابا الیماً». نساء/۱۸

[و توبه کسانی که گناه می کننـد و آنگاه که مرگ یکی از ایشان در رسـد، می گویـد: اکنون توبه کردم، پذیرفته نیست و نیز توبه کسانی که در حال کفر می میرند، پذیرفته نخواهد بود، آنانند که برایشان عذابی دردناک آماده کرده ایم.]

از اینجا میتوان به ضعف روایات پی برد که غالبا" راویان آنان از دشمنان خاندان رسالت بودند.

اصولاً برای آگاهی از خصوصیات زندگی بزرگ قبیله، باید به سراغ بستگان و نزدیکان او رفت. اما در اینجا شگفت آن است که بجای مراجعه به فرزندان ابوطالب و وابستگان این خانواده، به سراغ افرادی می روند که ده سال پس از فوت او وارد مدینه شده و ایمان آورده انـد ! و این در حالی است که فرزنـدان آن حضـرت همگی به توحیـد و ایمان او گواهی می دهنـد، دیگر صحیح نیست با این همه آثار ادبی و تصریح فرزندان و فداکاریهای کم نظیر او، در ایمان چنین فردی شک کنیم.

کلینی در کافی از امام باقر (ع) نقل می کنـد که مردی به او عرض کرد: دیگران گمان می کننـد که ابوطالب کافر مرده است. امام در پاسخ گفت: دروغ می گویند، چگونه او در حال کفر درگذشت در حالی که ایمان خود را در اشعار خود اظهار کرده است، آنجا که می گوید:

الم تعلموا انا وجدنا محمداًنبیا کموسی خط فی اول الکتب (اصول

کافی/۲۴۴)

همچنین مردی به امام صادق (ع) گفت: ابوطالب فاقد ایمان بوده است، امام در پاسخ فرمود: چگونه او را به کفر متهم می کنید در حالی که ابوطالب می گوید:

لقد علموا ان ابننا لا مکذب لدینا و لا یعبا بقیل الاباطل (همان)

[می دانند که فرزندانش دروغی به او گفته نشده است و ما هرگز به گفتار پیروان باطل اعتنا نمی کنیم.]

دیدگاه اهل سنت و شیعه در مورد عدالت صحابه و تابعین چیست؟

پرسش

دیدگاه اهل سنت و شیعه در مورد عدالت صحابه و تابعین چیست؟

پاسخ

اهل سنت می گویند: همه کسانی که با رسول خدا دیداری داشتند، عادل بودند و در میان آنان خطاکار و فاسقی وجود نداشته است. ولی بر خلاف صحابه، تابعان آنان، به دو دسته تقسیم میشوند: عادل و فاسق، صالح و طالح.

در حالی که عقیده شیعه به خلاف آن است. شیعیان معتقدند: دیدن پیامبر عدالت آفرین نیست و ماهیت افراد را دگرگون نمی سازد، بنابراین صحابه و تابعین حکم یکسان دارند.

در پاسخ آنان که می گویند: ما دین خود را از صحابه گرفته ایم، پس باید آنان عادل باشند.، باید گفت: اگر دین خود را از صحابه گرفته اید از تابعان نیر گرفته اید، پس باید همگان عادل باشند. دودمان بنی امیه، یزید بن معاویه و حجاج بن یوسف ثقفی نیز همگی از تابعان هستند ! بنابراین باید کوشش کنید تا دین خود را از عدول آنان بگیرید.

آیا لعن بر یزید جایز است نظر اهل سنت در این باره چیست؟

پرسش

آیا لعن بر یزید جایز است نظر اهل سنت در این باره چیست؟

پاسخ

اهل تسنن و تشیع نظر اتفاق دارند، در این که کسی که باعث آزار خدا و رسولش شود مورد لعن خداوند متعال است و لعنش جایز است، و یزید از کسانی است که با به شهادت رساندن امام حسین((علیه السلام)) و به اسارت بردن امام زین العابدین((علیه السلام)) و خاندان رسالت و اهل بیت((علیهم السلام)) سبب آزار رساندن به رسول خدا((صلی الله علیه وآله)) و خدا است.

آنها که خدا و پیامبرش((صلی الله علیه وآله)) را آزار می دهند خداوند آنان را در دنیا و آخرت مورد لعن قرار داده و از رحمت خود دور ساخته است و برای آنها عذاب خوار کننده ای آماده کرده است.

(بخش پاسخ به سؤالات)

پاورقی

(۱)۱ - سوره احزاب، آیه ۵۷.

آیا اهل سنت یزید را مستحق لعن می دانند؟ پس چرا لعن نمی کنند؟

پرسش

آیا اهل سنت یزید را مستحق لعن می دانند؟ پس چرا لعن نمی کنند؟

پاسخ

برای پاسخ به این پرسش به سراغ کلام علامه تفتازانی یکی از علمای بزرگ اهل سنت می رویم. ایشان پس از نقل ستمهایی که در صدر اسلام بر اهل بیت پیامبر وارد شده است؛ آنها را به گونه ای می داند که در برابر انجام آنها نزدیک است آسمان و زمین و آسمانیان و زمینیان بر آنها گریه کنند. او می گوید:

"فَلَعنُ الله عَلی مَن باشَرَ اَوْ سَعی اَوْ رَضِیَ"

«لعنت خداوند بر کسی که مباشر این ظلمها بوده و یا در این راه تلاش نموده و یا به انجام این ستمها راضی بوده است.»

آنگاه این سؤال را مطرح می کند که:

"فان قلت فمن علمأ المذهب من لم یجوز اللعن علی الیزید مع علمهم بانه یستحق ذلک و یزید قلت تحامیاً من ان یرتقی الی الاعلی فالاعلی "/

«اگر بگویید پس چرا برخی از علمای مذهب ما لعن یزید را تجویز نمی کنند با این که می دانند یزید استحقاق لعن و بیشتر از لعن دارد؟ من پاسخ می گویم که هدف آنها پیشگیری زا رواج و سرایت آن به شخصیت های برتر است.» {۱}

پس همچنـان که از کلام علامه تفتازانی استفاده می شود علما و بزرگان اهل سنت یزید را مستحق لعن و بیشتر از لعن می دانند و اگر برخی از لعن او جلوگیری کرده اند، در واقع یک نوع مصلحت اندیشی نموده اند. شاهد دیگر بر این که بسیاری از علمای اهل سنت لعن یزید را جایز می دانند، در این زمینه شخصی به نام ابن جوزی کتابی تألیف نموده است. این نویسنده افرادی را که با لعن و مذمت یزید مخالف بوده اند، متعصب و لجوج معرفی کرده و نام کتابش را «الرد

علی المتعصب العنید المانع من لعن یزید» گذاشته است/

نکته دیگر این که هنگامی که از امام احمد بن حنبل درباره لعن یزید سؤال کردند ایشان پاسخ داد: لعن بر یزید بر اساس چند آیه قرآن جایز است/

[۱]. همان مدرک/

موضوع: راههای عملی دست یابی به وحدت

معنای صحابه چیست؟

پرسش

معنای صحابه چیست؟

پاسخ

۱. در لغت؛

راغب اصفهانی، می گوید: صاحب، همان ملازم است؛ چه این ملازمت و همراهی فیزیکی و بدنی باشد چه با تلاش و همت کسی را همراهی کند؛ لکن در بیش تر موارد، معنای اصلی مصاحبت، همان ملازمت و همراهی فیزکی و جسمی است. فرق مصاحبت و ملازمت با یک جا بودن در این است که مصاحبت همراهی بیش تری را می رساند.{۱}

پس معنای لغوی صاحب و اصحاب و صحابی چیزی فراتر از دیدن و با هم بودن کوتاه مدت و غیر مؤثر است؛ چنان که صحابه و اصحاب به معنای یاران، همنشینان و فرمانبرداران نیز آمده است.{۲}

۲. در قرآن؛

قرآن مجید که به زبان عربیِ، کاملاً فصیح نازل شده، بهترین مرجع برای شناخت دقیق معانی الفاظ است. کلمات تُصاحبنی، صاحِبُهما، صاحبه، اصحاب و...، مجموعاً حدود ۹۷ بار در قرآن کریم آمده اند. از کاربرد این موارد، سه نکته به دست می آید:

الف) این کلمه در قرآن کریم، معانی لغوی را در برمی گیرد؛ یعنی قرآن برای کلمه اصحاب و مصاحبت، مفهوم جدیدی در مقابل لغت وضع نکرده است/

ب) وصف اصحاب و مصاحب بودن، وصف تمجیدی نیست و اثبات امتیاز نمی کند؛ بلکه گاهی در مواردی به کار رفته که

موجب مذمت و سرزنش شده است، مانند:

(فان الذین ظلموا ذنوباً مثل ذنوب اصحابهم)؛{۳} و برای کسانی که ستم کرده اند سهم بزرگی از عذاب است همانند سهم یارانشان.

(لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنْ)؛{۴} یاران بهشت با یاران جهنم یکسان نیستند/

ج) کلمه اصحاب فقط به مصاحبت و همراهی انسان با انسان منحصر نمی شود؛ بلکه مطلق همراهی را می رساند، مانند: (الم تر کیف فعل رب باصحاب الفیل)؛{۵} آیا ندیدی خداوندت با صاحبان فیل چه

کار کرد؟

۳. در سنت نبوی۹

از ملاحظه روایاتی که از پیامبراکرم(ص) نقل شده، به خوبی روشن می شود که لفظ صحابه و اصحاب، وصف ویژه عده محدودی نبوده، بلکه بر هر مسلمانی اطلاق می شده، اعم از مؤمن، فاسق، منافق. مثلاً ـ وقتی خلیفه دوم از پیامبر اکرم(ص) خواست تا عبداله بن اُبی – منافق مشهور – را بکشد، پیامبر(ص) فرمود: عمر، با حرف مردم چه خواهی کرد که بگویند محمد، اصحاب خود را می کشد.{۶}

نیز آن حضرت فرمود: منافقانی میان اصحاب من هستند.{۷}

پس در قرآن مجید و سنت پیامبر(ص) لفظ صحابی و اصحاب تعریف و توضیح داده نشده، اما از موارد استعمال این الفاظ در کلام وحی، روشن می شود که:

اولا، صرف دیدن پیامبر اکرم(ص) یا ملاقات کوتاه مدت ایشان، در صدق صحابی بودن کفایت نمی کند.

ثانیاً، صدق و اطلاق وصف صحابی بر شخصی، موجب مزّیت و برتری و دگرگونی شخصیت او نمی شود/

۴. نزد اکثر اهل سنت

صحابی کسی است که به پیامبر اکرم ایمان آورده، به ملاقات او نایل شده (ولو به اندازه یک ساعت) و مسلمان از دنیا رفته است.{۸} وی می گوید این تعریف، صحیح ترین تعریف و برگزیده نزد محققان، مانند بخاری، استادش احمد بن حنبل و پیروانشان است.{۹}

بنابر این تعریف، کسانی که آن حضرت را فقط دیده اند؛ اگر چه با او همنشین نشده اند، در جنگ ها با او شرکت نداشته اند و روایتی از او نقل نکرده اند، صحابی اند؛ حتی کودکان و کسانی که به ظاهر اسلام آورده بودند اما در واقع کافر و یا منافق بودند صحابی اند/

۵. نقد و ارزیابی تعریف اکثر اهل سنت از مفهوم صحابی

اولاً، تعریف آنان، مخالف لغت،{۱۰} آیات و روایات است؛ زیرا در هیچ کدام دیده نشده

که کسی را به صرف دیدن شخصی اصحاب و صحابی او بخوانند.

ثانیاً، تعریف آنان تمامی ملت عصر پیامبر(ص) را برمی گیرد؛ چون اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان آن عصر، موفق به دیدار آن حضرت شده اند. دعوت ها، بیعت ها، غزوه ها، فتح مکه و حجّالوداه، آن حضرت را دیده اند. سیره آن حضرت هم این بود که همه را می پذیرفتند و بدون تشریفات، در کوچه ها و بازارها با مردم گفت وگو می کردند. مسلمانان جزیرْ العرب از راه های دور و نزدیک به زیارت آن حضرت می آمدند، حتی نوزادان خود را جهت تبرک خدمت آن حضرت می بردند. {۱۱}

[۱].اصفهانی، راغب، مفردات، ص ۲۷۵؛ طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، ج ۲، ص ۵۸۴، تحقیق احمد حسینی چاپ سوم، ۱۴۰۸ه'ق؛ ازهری، محمد بن احمد، معجم تهذیب اللغْ، ج ۲، ص ۱۹۷۹، بیروت چاپ اول می گوید: أصحب اذا افقاد یعنی مصاحبت و صحابی بودن یعنی تلسیم و فرمانبردار شدن/

[۲].رجوع شود به ابن منظور – محمد بن مکرم –، لسان العرب، ج ۱، ص ۵۱۹؛ زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس، ج ۳، ص ۱۸۶، دارالهدایه، ۱۳۸۶ه'/

[۳].ذاریات، آیه ۵۹/

[۴].سوره حشر، آیه ۲۰/

[۵].سوره فیل، آیه ۱/

[۶].ابن هشام، السیرْ النبویْ، ج ۳، ص ۳۰۳؛ دار احیأ التراث العربی، بیروت، تحقیق مصطفی السقأ، ابن کثیر، السیرْ النبویْ، ج ۳، ص ۲۹۹/

[۷].احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ۵، ص ۴۰؛ داراحیأ التراث العربی، بیروت، چاپ اول، سال ۱۴۱۲ ه'. ق حدیث ۱۶۳۲۳، ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۳۹۹/

[۸].عسقلانی، ابن حجر، الاصابْ فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۱۱/

[۹].المحامی احمد حسین یعقوب، نظریه عدالْ الصحابْ، ص ۱۵، بیروت چاپ اول، ۱۴۱۳ه'ق/

[۱۰].در لغت گرچه به صرف ملاقات مصاحبت اطلاق می شود لکن در صدق صحابی که

مشتق و وصف است هیچ عرف لغت و ادب به صرف وقوع یکبار اسم و وصف آن کار را اطلاق نمی کشد به مباحث اصول فقه فصل مشتق مراجعه شود/

[۱۱].همان الاصابْ، ص ۱۶/

بعضی برادران هستند که اصحاب پیامبر را منافق و کافر می خوانند در حالی که پیامبر(ص) فرمودند: «اصحابی کالنجوم...» ودر این مورد استثنایی قایل نشدند؟

پرسش

بعضی برادران هستند که اصحاب پیامبر را منافق و کافر می خوانند در حالی که پیامبر(ص) فرمودند: «اصحابی کالنجوم...» ودر این مورد استثنایی قایل نشدند؟

پاسخ

شایسته است در آغاز به تعریف صحابه اشاره شود، صحابه از ریشه صحب به معنای معاشرت وملازمت است و راغب در مفردات می گوید: «در عرف تنها به کسی که ملازمت با او زیاد شود صاحب گفته می شود.» بنابراین یاران پیامبر(ص) آن گونه که این اصطلاح تعریف می کند که با آن حضرت معاشرت زیاد داشته باشد و البته مسلمان نیز باشداین در حالی است که اهل سنت اعتقاد دارند که هرکس پیامبر رادیده باشد جزو صحابه به شمار می آید چنان که فیومی گفته است: «کسی است که بااو - پیامبر(ص) مجالستی داشته و یا او را دیده است - صحابه است -».{۱}

در تعریف صحابی تعریف های گوناگون دیگری نیز ارایه شده که به برخی از آنها اشاره می شود:

۱- سعیدبن مسیب می گوید: صحابی کسی است که به مدت یک یا دو سال باپیامبر بوده وهمراه وی در یک یا دو نبرد شرکت داشته و جنگیده است/

۲- محمد بن اسماعیل بخاری گوید: هر کسی از مسلمانان با پیامبر مصاحبت داشته و یا آن حضرت را دیده از اصحاب آن حضرت است/

۳- احمد بن حنل می گوید: هر کس یک ماه و یا یک روز و یا یک ساعت با پیامبر مصاحبت داشته و یا آن حضرت را دیده جزو اصحاب است.{۲}

باتوجه به آنچه گفته شد لازم است پیش از آنکه حدیث نجوم بررسی شود، باید توجه نمود که از دیدگاه مسلمانان باتوجه با شاخص عدالت وعادل بودن صجابه به دو گروه تقسیم می شوند:

گروه اول کسانی که

اتفاق نظر دارند که صحابه نیز مانند سایر مردم دارای افرادی عالم، عادل، فاسق، مؤمن و منافق اند و همنشینی و مصاحبت با پیامبر(ص) هر چند یک افتخار است ولی به تنهایی نمی تواند موجب برکناری آنان از خطا و و اشتباه شود و زشتی ها را از آنان نفی می کند. این دیدگاه ویژه شیعه است/

گروه دوم کسانی هستند که همه صحابه را عادل می شمارند و تکذیب روایت آنان را جایز نمی دانند و معتقدند که این لیاقت به سبب همنشینی با رسول خدا(ص) در ایشان پدید آمده است. این عقیده اکثریت اهل سنت می باشد که در اثبات آن به روایتی از رسول اکرم (ص) در مورد فضیلت صحابه استناد شده است. یکی از معروف ترین احادیثی که بدان تمسک شده حدیث «مثل اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهدیتم» یاران من بسان ستارگان آسمان هستند از هر کدام پیروی کردید هدایت می یابید، می باشد/

از دیدگاه علمای رجال اهل سنت این حدیث از نظر سند بسیار ضعیف استروایان این حدیث به اختصار این افراد می باشد:

۱- حدیث نجوم ار از عبدالله بن عمر نقل کرده اند و در سند آن فردی به نام عبدالرحیم بن زید وجود دارد. این فرد در کتابهایی چون کتاب الضعفای بخاری ونسایی، الموضوعات ابن جوزی، میزان الاعتدال، الکاشف ذهبی، اللعل ابن ابی حاتم و منابع معتبر دیگر مورد طعن و ذمّ فراوان قرار گرفته است مانند «لیس بشی، کذاب، ضعیف و کذّاب خبیث.» {۳}

۲- در سند، زیداالعمّی به ضعف این شخص نیز تصریح کرده اند به نقل مناوی از ابن عدی که گفت:«عامْ ما یرویه و من یروی عنه ضعفأ» {۴}

۳-روایت نجوم را به سند دیگری از عبدالله بن عمر نقل

کرده اند که در سند آن حمزه جزری است که بخاری می گوید: حمزه جزری منکر الحدیث است و سنائی می گوید: هو متروک الحدیث و ذهبی می نویسد: حدیث نجوم را حمزْ بن ابی حمزْ جزری نقل کرده و احادیث او به اندازه یک پول سیاه ارزش ندارد و بخاری احادیث او را منکر شمرده و دارقطنی احادیث او را متروک خوانده و ابن عدی می گوید: هر چه نقل می کند همگی موضوع و ساختگی است.{۵}

۴-حدیث نجوم را از عمربن خطاب نقل کرده اند و در سند روایات فردی مانند (نعیم بن حماد) است که ابن جوزی و مناوی می گوید: مخدوش است و به سند دومی هم آن رااز جابر روایت کرده اند ولی در سند آن ابوسفیان است که ابن حزم درباره او گفته است «ابوسفیان ضعیف»و نیز در سند آن سلام بن سلیم است که ابن حجر درباره او بیان داشته «وسلام ضعیف» وابن خراش گفته است که «هو کذاب» {۶}

۵- درسند، (حارث بن غضین) است که ابن عبدالبر پس از آنکه حدیث نجوم را باسناد از جابر نقل کرده است می گوید: هذا اسناد لاتقوم حجْ لان الحارث بن عصین مجهول {۷}

۶- روایت نجوم رااز ابن عباس نیز روایت کرده اند که در سند روایت فردی چون (سلیمان بن ابی کریمه) است که ابو حاتم رازی و جلال الدین سیوطی و محمدبن طاهر وی راضعیف شمرده اند وابن عدی گفته است: عامْ احادیثه مناکیر{۸}

۷- درسند، (جویبربن سعید) است که نسایی در کتاب الضعفأ درباره او گفته «متروک الحدیث» و بخاری هم در کتاب الضعفأ آورده است که: «جویبر بن سعید البلخی عن الضحاک قال علی بن یحیی:«کنت اعرف جویبرا بحدیثین ثم اخرج

هذه الاحادیث فضعف» ودارالقطنی گفته است «و هو متروک الحدیث» {۹}

۸- در سند، (ضحاک بن مزاحم) است که درباره این شخص آمده است که: «ان الرجل کان یحدث عنه ضعیفا فی الحدیث مجروحا» {۱۰}

۹- در سند،(جعفرابن عبدالواحد القاضی الهاشمی) وجود دارد که در مورد وی گفته اند«کان هذا الرجل متهما بوضع الحدیث و سرقته متروکا کذبا....» {۱۱}

۱۰- حدیث نجوم را از انس بن مالک نقل کرده اند و در سند روایت فردی چون (بشر بن الحسین است) وی روایت را از زبیر بن عدی از انس نقل کرده است که ذهبی درکتاب المغنی گفته قال الدار قطنی هو متروک و سایر گفته هایی که در خدمت او وارد شده می توانید در کتاب لسان المیزان ابن حجر ملاحظه کنید {۱۲}

آیا با این وضع می توان با چنین حدیثی بر یک مسأله حیاتی استدلال نمود؟ افزون بر آن که این روایت با آیات قرآن و روایات رسیده و دلیل عقل مخالف است که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱- آیاتی از سوره انفال و سوره برائت و سوره احزاب و سوره جمعه و سوره منافقین در مذمت و نکوهش عده ای از اصحاب وارد شده است و صحابه پیامبر را به دسته های گوناگونی تقسیم کرده که دسته هائی از آنان برای پیروی صلاحیت ندارند/

۲- برخی از صحابه گناهان بزرگی مانند: قتل، شرب خمر، زنا، شهادت دروغ و امثال آن را مرتکب شده اند و کسانی که درحالات آنان دقت کنند به خوبی این واقعیات روشن می شود/

۳- حدیث نجوم با احادیث دیگری که در صحاح اهل سنت از رسول خدا(ص) در نکوهش صحابه رسیده است منافات دارد که ما به چند نمونه از آنها اشاره می کنیم:

۱- «لَیَرُونَّ

علی اقوام اعرفهم و یعرفوننی ثم یحال بینی و بینهم فاقول انهم منی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول: سحقاسحقا لمن غیر بعدی» {۱۳}

یعنی روز رستاخیز گروهی را به من نشان می دهند که آنان را می شناسم و آنان مرا می شناسند سپس میان من و آنان چیزی حائل می شود می گویم: آنان از من هستند خطاب می آید: تو نمی دانی آنان پس از تو چه کردند و چه بدعتهائی گذارده اند در این موقع من از آنان تبری می جویم و می گویم: دورباد، دورباد گروهی که پس از من دین مرا دگرگون کردند/

۲- «یرد علی الحوض رجال من اصحابی فیجلون عنه فاقول یا رب اصحابی فیقال انک لاعلم لک بما احدثوا بعدک انهم ارتدوا علی ادبارهم القهقری » {۱۴}

یعنی گروهی از اصحاب من در کنار حوض بر من وارد می شوند ولی از آنجا کوچ داده می شوند من می گویم: پروردگارا آنان اصحاب من هستند گفته می شود: تو نمی دانی که آنان پس از تو مرتد شدند و به دوران جاهلیت بازگشتند/

۳- «بینا انا قائم فاذا زمرٌ حتی اذا عرفتهم خرج رجل من بینی و بینهم فقال هلم قلت: أین؟ فقال الی النار و الله قلت ما شانهم؟ قال ارتدوا بعدک علی ادبارهم القهقری» {۱۵}

یعنی روز رستاخیز در حالی که ایستاده ام ناگهان گروهی به چشم من می خورند که آنان را می شناسم در این موقع مردی میان من وآنان بلند می شود و می گوید: به سوی آتش؛ من از او سؤال می کنم: به سوی چه آنان را دعوت می کنی؟ می گوید: آنان پس از تو راه ارتداد را در پیش گرفته اند.

آیا با وجود چنین احادیث متظافر که همگی در صحیح بخاری مهمترین کتاب اهل سنت نقل شده

است باز هم می توان گفت:«مثل اصحابی کانجوم...»

۴- اعتراف خود صحابه به عدم شایستگی خودشان برای رهبری مردم است و در کتاب اهل سنت احادیث بسیاری وجود دارد که خود صحابه به عدم شایستگی خود برای رهبری اعتراف کرده اند و غالب مورّخان نیز یادآور شده اند که گروهی از صحابه در حوادث و مسائلی که پیش می آمد برای بدست آوردن حکم شرعی به دیگران متوسل می شدند و در میان صحابه افرادی بودند که خود اعتراف داشتند «کل الناس افقه منّی حتی المخدرات فی الحجال» بلکه برخی از آنها از سر جهل به احکام در یک قضیه چند حکم متناقص می دادند طبری در تفسیر خود موارد شگفت آوری را از بعضی صحابه آورده است بنابراین محال است رسول خدا(ص) که علم اولین و آخرین نزد اوست چنین افرادی رابا وجود جهلشان به احکام و معارف به عنوان مراجع و رهبران امت معرفی نماید/

۵- آنکه عده ای از صحابه بسیاری از احکام دین و سنت رسول خدا(ص) به آنها نرسیده بود و از آنها اطلاعی نداشتند و به همین دلیل بسیار اتفاق می افتاد که بر خلاف حکم رسول خدا(ص) عمل می کردند و چه بسا برخی اوقات برخلاف قرآن و نص آن رفتار می نمودند/

۶- اینکه امور زیادی از ناحیه صحابه خودسرانه و بدون علم چه به صورت فتوا(اجتهاد در برابر نص) و چه غیر فتوا به ظهور رسیده که به چند مورد آن اشاره می کنیم:

۱- بعضی صحابه فتوا دادند که بوسیدن وضو را باطل می کند/

۲- بعضی فتوا دادند که میّت با گریه زندگان مورد عذاب قرار می گیرد/

۳- برخی به حرمت ازدواج متعه فرمان دادند/

۴- از جاری کردن حدّ زنا بر یکی

از صحابه که مرتکب این عمل شده بود خودداری کردند/

۵- برخی از بزرگان صحابه سهمیه «مؤلفْ قلوبهم» را که رسول اکرم(ص) به آن اهتمام فراوان داشت از بیت المال قطع کردند/

۶- به دستور بعضی از صحابه بزرگ فجائه سلمی را دست بسته در آتش افکندند و سوزاندند در حالی که رسول اکرم(ص) نهی اکید فرموده بود/

۷- بعضی از صحابه که از پیامبر شنیده بودند«کسی که فاطمه رااذیت کند مرا آزرده و کسی که مرابیازارد خدارا آزرده است با این حال زهرای مرضیه را به خشم آوردند و در خانه اش را به آتش کشیدند.»

۸- بعضی از دستور اکید پیامبر مبنی بر پیوستن به لشکر اسامْ بن زید سر پیچی کردندبه این بهانه که چرا پیامبر فردی جوان را بر ما گمارده است/

۹- در حجتی که پیامبر به همراهی مسلمانان به جا آورد برخی از بزرگان صحابه صریحا از دستور پیامبر مبنی بر تراشیدن سر بعد از ذبح قربانی سرپیچی کردند/

و موارد زیادی از این قبیل وجود دارد که ما به همین اندازه اکتفا می کنیم و اگر کسی می خواهد بیشتر ازاین مورد صحابه و سرپیچی آنها از دستورات رسول خدا(ص) بداند به کتب تاریخ و زندگی آنها مراجعه کند و خلاصه اینکه آیات قرآن واحادیث نبوی و کتب تاریخ وفقه شاهد وگواه بر بطلان حدیث نجوم اند ونیز دلالت دارند بر اینکه رسول خدا(ص) هرگز اجازه پیروی و اقتدای به چندین هزار صحابه رادر حالی که در میان آنان افرادی منافق، فاسق و مجرم نیز وجود داشته است رانمی دهدافزون بر آن که میان صحابه در زمینه های اعتقادی، فقهی و غیره اختلاف بوده است/

[۱].قاموس المحیط، ماده صحب؛المفردات من

غریب القرآن ماده صحب، و مصباح المنیر ماده صحب/

[۲].اسدالغابه، ج ۱،ص ۱۸-۱۲/

[۳].تهذیب التهذیب: ابن حجر عسقلانی تحقیق عبدالقادر عطا ج ۴ ص ۴۴۱ بیروت

[۴].تهذیب التهذیب ج۲ ص ۲۳۸

[۵].بخاری الضعفأ ص۲۶ ونسایی - الضعفأ ص ۳۲ و میزان الاعتدال: ذهبی ج۱ طبع: بیروت

[۶].تهذیب التهذیب ج۱۰ ص ۴۰۸ وسلسلْ الاحادیث الصعیفه و الموضوعه ج۱ ص ۷۸ و تهذیب التهذیب ج۲ ص ۴۶۲

[۷].جامع بیان العلم ج۲ ص ۹۰

[۸].الموضوعات: ابن جوزی و میزان الاعتدال: ذهبی ولسان المیزان: ابن حجر وقانون الموضوعات: محمدبن طاهر

[۹].تهذیب التهذیب ابن حجر ج۱ ص ۳۹۷

[۱۰].تهذیب التهذیب ج۲ ص۵۷۲ والمیزان واالمغنی: ذهبی.

[۱۱].تهذیب التهذیب ج۱ ص ۳۸۳ و میزان الاعتدال ج۱ ص ۴۱۳ و لسان المیزان: ابن حجر/

[۱۲].لسان المیزان: ابن حجر

[۱۳].صحیح بخاری ج۴ ص ۹۴ باب الصراط خبر جهنم/

[۱۴].صحیح بخاری ج۳ ص ۳۰ باب غزود الحدیبیه

[۱۵].صحیح بخاری ج ص ۹۴ باب الحوض/

آیا طعن صحابه موجب طرد روایات نبوی نیست؟

پرسش

آیا طعن صحابه موجب طرد روایات نبوی نیست؟

پاسخ

خداوند در قرآن می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا مالکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثاقلتم الی الارض ارضیتم بالحیٰا الدنیا من الاخرْ فما متاع الحیٰا الدنیا فی الاخرْ الا قلیل الا تنفروا یعذبکم عذاباً الیماً و یستبدل قوماً غیرکم و لا تضروه شیئاً و الله علی کل شی قدیر»

ای مؤمنان، شما را چه شده است وقتی که به شما گفته می شود در راه خدا - برای شرکت در جنگ - کوچ کنید به زمین دل بسته اید؟ آیا به زندگی دینی به جای آخرت خوشنود شده اید؟ متاع زندگی دنیا در مقایسه با آخرت جز اندک نیست. اگر شما کوچ نکنید - خداوند - شما را به عذاب دردناکی معذب می سازد و شما افراد دیگری را می آورد و به او زیانی وارد نمی سازید و خدا بر هر چیز قادر و توانا است{۱}/

پیش از پاسخ به پرسش، معنای صحابه را ذکر می کنیم/

صحابه: صحب، یصحب، صحبْ، صحابْ: ای لازمه و رافقه و عاشره؛ صحابه به معنای ملازم و رفیقمعاشر آمده است. صحابْ یعنی اصحاب و یاران پیامبر مسلمین(ص) که او را دیده اند و زمانی دراز با او زیسته اند{۲}/

بنابر قول اهل لغت، صحابه به یاران پیامبر گرامی اسلام که آن حضرت را درک کرده و با آن حضرت زندگی کرده اند اطلاق می شود؛ البته تعاریف دیگری را غیر اهل لغت گفته اند از جمله ابن حجر عسقلانی می گوید: «الصحابی من لقی النبی مومناً به و مات علی الاسلام فیدخل فی من لقیه من طاعت مجالسته له او قصرت و من روی عنه اولم یرو و من غزا معه اولم یغز، و من

زواه رویْ ولو لم بجالسه و من لم یره لعارض کالعمی» {۳}، صحابی کسی است که با وصف ایمان پیامبر ملاقات کرده و مسلمان از دنیا رفته باشد؛ جه مجالست او با پیامبر طولانی باشد یا خیر، از آن حضرت روایتی نقل کرده باشد یا خیر؛ در غزوه ای با پیامبر شرت جسته باشد یا خیر، با آن حضرت مجالست کرده باشد و یا نه، آن بزرگوار را دیده باشد یا یا پیامبر را به خاطر عوارضی مثل کوری ندیده باشد. بنابراین، تمام کسانی که در زمان حیات رسول اکرم(ص) ایمان آورده اند و از اسلام خود برنگشته اند صحابه اطلاق می شود. وی در ادامه می گوید: «و انه لم یبق بمکۀ ولاالطائف احد فی سنْ عشر الاسلام و شهد مع النبی حجْ الوداع و انه لم یبق فی الاوس و الخزرج احد فی آخر عهد النبی الادخل فی الاسلام و ما مات النبی و واحد منهم یظهر الکفر» {۴}؛ و در مکه و طائف کسی در سال دهم هجری نمانده بود مگر این که اسلام آورده و با پیامبر در حج وداع حاضر بود و همچنین هیچ کس از دو طایفه بزرگ اوس و خزرج نبود مگر این که داخل اسلام شده و هیچ کدام از اینها در زمان حیات پیامبر اظهار کفر نکرده اند. بنابراین، همه آنان جز صحابه حضرت رسول(ص) به شمار می آیند/

پرسش این است که آیا همه صحابه افراد خوبی بوده اند یا خیر؟ آیا همه کسانی که مدتی طولانی در کنار پیامبر(ص) زندگی کرده و در جنگها با آن حضرت همراه بوده اند یا در آخر عمر اسلام آورده و پیامبر(ص) را مدت طولانی درک نکرده اند یا در جنگها

شرکت نکرده اند همه آنان افرادی عادل و قابل اعتماد هستند؟ آنان آیا به هر حدیثی که آنان نقل کرده اند می توان اعتماد کرد؟ در این زمینه دو قول مهم وجود دارد:

۱. نظریه اهل سنّت؛

۲. نظریه شیعه/

اهل سنّت همه کسانی را که در زمان حضرت رسول اکرم(ص) می زیستند و آن حضرت را زیارت کرده اند، عادل می دانند، به شرط آن که در زمان حیات رسول اکرم(ص) از دین خود برنگشته و اظهار کفر نکرده باشند. با این وصف، قول آنان حجت است و هر چه نقل کنند مورد قبول است و وقتی که حدیثی یا نقل از صحابه باشد، بحث کردن از عدالت صحابه برای آنان معنا ندارد، کما این که ذهبی در میزان الاعتدال می گوید: «فانی اسقطهم لجلالْ الصحابْ ولا اذکرهم فی هذا المصنف فان الضعف انما جز من جهْ الرواْ الیهم» {۵}؛ نام صحابه را به خاطر عظمتی که دارند نمی آورم و اگر در حدیثی مروی از آنان ضعف است، ضعف تنها از ناحیه کسانی است که از آنان روایت نقل کرده اند/

شیعه اعتقاد دارد که بیشتر صحابه افراد جلیل القدر و والامقام بوده اند و حق هم صحبتی با پیامبر اکرم(ص) را مراعات کرده و بعضی هم در رکاب پیامبر(ص) به شهادت رسیده اند، اما یکسان دانستن همه صحابه به صرف هم صحبتی با پیامبر دور از انصاف واقع بینی است و حتی خود اهل سنّت نیز این دیدگاه را قبول ندارند و دایره عدالت را تنگ تر می کنند. مازربی در شرح برهان می گوید:

«سنا نفی بقولنا الصحابْ عدول کل من راه(ص) یوماً ما اوزاره مماماً او اجتمع به لغرض وانصرف عن کتب و انما نعنی به الذین الازموه و عرزوه و نصووه و

اتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون» {۶}

ما وقتی می گوییم صحابه عادل اند، مقصودمان تمام کسانی نیستند که پیامبر(ص) را روزی یا زمانی اندک دیده اند یا به خاطر غرضی با وی اجتماع داشته اند و از نزد وی باز گشته اند، بلکه مقصودمان کسانی هستند که ملازم پیامبر بوده، و آن گرامی را نصرت کرده و از نوری که با او نازل شده پیروی کرده اند که آنان رستگارند/

به نقلی، بالغ بر ۱۰۰/۰۰۰ با پیامبر(ص) هم صحبت بوده اند، امّا آیا مقام هم مساوی بوده و همه از یک جایگاه برخوردار بوده اند؟ آیا اسلام همه آنان واقعی بود؟

خداوند در سوره منافقون می فرماید: «اذا جأک المنافقون قالوا نشهد انک رسول الله و الله یعلم انک لرسوله و الله یشهد ان المنافقین لکاذبون» {۷}؛ هنگامی که منافقان نزد تو آیند می گویند ما شهادت می دهیم که یقیناً تو رسول خدایی، خداوند می داند که تو رسول او هستی، ولی خداوند شهادت می دهد که منافقان دروغگو هستند و به گفته خود ایمان ندارند/

خدای متعال به حضرت رسول می فرماید: به منافقان بگو که شما هنوز ایمان نیاورده اید، بلکه می گویید اسلام آورده ایم و هنوز ایمان در قلب شما داخل ن.......است: «ولکن قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم» {۸}

ب...توج...به آیه «والسابقون ƠṢṢ...ƏĘ...اولئک المربون» {۹} و «افمن کان مؤمناً کن کان فاسقاً لایستون» {۱۰} درجات مؤمنان با فاسقان مساوی نیست/

وقتی خداوند متعال می فرماید: ای پیامبر مواظب باش هنوز در قلب عده ای ایمان رسوخ نکرده و عده ای منافق هستند و یا فاسق، و یا عدّه ای از بقیه بهترانـد و کارهای آنها برای رضایت خداوند متعال است: «وانما نطعیکم لوجه الله لانرید منکم جزأ ولاشکوراً» ما شما را به خاطر خدا اطعام می کنیم و

هیچ پاداشی از شما نمی خواهیم.{۱۱} یا وقتی می فرماید: در مسیر الهی حرکت کنید، نمی گوید با همه صحابه حرکت کنید و از همه پیروی کنید، بلکه می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله» ای کسانی که ایمان آورده اید: از مخالفت فرمان الهی بپرهیزید و با صادقان باشید.{۱۲}

با این اوصاف مشخص است در میان صحابه عده ای غیر صادق بوده اند که خدای متعال آنان را از دیگران جدا می کند/

خداوند در قرآن می فرماید: «و ممن حولکم من الاعراب منافقون و من اهل المدینْ مردوا علی النفاق لاتعلمهم نحن نعلمهم»{۱۳} و از میان اعراب بادیه نشین که اطراف شما هستند جمعی منافق اند و از اهل مدینه نیز گروهی سخت به نفاق پای بندند، تو آنها را نمی شناسی ولی ما آنها را می شناسیم/

وقتی خدای متعال این گونه صحابه را معرفی می کند، دیگر چه دلیلی وجود دارد که کسی بگوید همه صحابه عادل هستند. پس روشن گردید که عده ای از اطرافیان پیامبر(ص) مسلمانان راستین بوده اند و ایمان آنها داخل شده است و عده ای دیگر را نه/

عادل نداستن عده ای از صحابه، باعث طرد همه روایات نبوی نیست؛ زیرا عده ای دیگر از صحابه که هم اهل سنّت و هم شیعه آنان را عادل می دانند روایاتی را نقل کرده اند که به آن روایات هم شیعه و هم سنی استناد می شود/

در مورد بعضی از روایات گرچه از لحاظ سندی اشکال دارند ولی علمای شیعه به آنها به عنوان موثق الصدور نگاه کرده و به آن عمل می کنند و مهمتر از آن این که همه صحابه نیز روای نبوده اند؛ یعنی طبق تعریفی که اهل سنّت از صحابه دارند معلوم است که همه صحابه راوی نبوده و حدیث روایت نکرده اند/

[۱].سوره

توبه / ۳۹ / ۳۸/

[۲].المنجد فی اللغْ و الاعلام، تاج العروس، محمد مرتضی حسینی زبیدی ؛ لسان العرب، جمال الدین محمد بن مکرم بن منظور/

[۳].ابن حجر عقلای، الاصحابْ فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۷، حاشیه ابن عبدابرقرطبی، چاپ اول، داراحیأ التراث العربی، ۱۳۲۸ ه ق/

[۴]. همان/

[۵]. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲، دارلاحیأ الکتب العربیه/

[۶]. ابن حجر عسقلانی در الاصحابْ، ص ۷. به نقل از شرح برهان مازری/

[۷]. سوره منافقون/

[۸]. سوره الحجرات، آیه ۱۴/

[۹]. سوره واقعه، آیه ۱۱ – ۱۰/

[۱۰]. سوره سجده، آیه ۱۸/

[۱۱]. سوره دهر، آیه ۹/

[۱۲]. سوره توبه، آیه ۱۱۸/

[۱۳]. سوره توبه، آیه ۱۰۱/

آیه صدم سوره توبه براین دلالت دارد که خداوند از همه مهاجران و انصار رضایت کامل دارد و برای آن ها ورود به بهشت را تضمین کرده است این معنا با آنچه شیعه درباره خلفا و برخی از صحابه معتقد است منافات دارد؟ توضیح دهید.

پرسش

آیه صدم سوره توبه براین دلالت دارد که خداوند از همه مهاجران و انصار رضایت کامل دارد و برای آن ها ورود به بهشت را تضمین کرده است این معنا با آنچه شیعه درباره خلفا و برخی از صحابه معتقد است منافات دارد؟ توضیح دهید.

پاسخ

ترجمه آیه ۱۰۰ سوره توبه "پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و آن ها که به نیکی از آن پیروی کردند، خداوند از آن ها خشنود و آن ها]نیز[از او خشنود شدند، و باغ هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جریان دارد; جاودانه در آن خواهند ماند، و این پیروزی بزرگی است "

اهل سنت این آیه را دلیلی بر عدالت و درستکار و پاک بودن همه صحابه دانسته اند، ولی این پندار به دلایل قرآنی و غیر قرآنی باطل است

دلایل قرآنی الف رضایت پروردگار در آیه مورد بحث افزون بر صحابه شامل تابعان نیز می شود و منظور از تابعان همه کسانی هستند که از روش مهاجران و انصار نخستین و برنامه های آن ها پیروی می کنند; بنابراین باید تمام امت بدون استثنا اهل نجات باشند. برخی از مفسران اهل سنت مانند فخررازی در تفسیر کبیر و رشید رضا در المنار، برای تابعان شرط "باحسان را مطرح می کنند; یعنی بر خلاف صحابه که همه آن ها درستکارند، تنها کسانی از تابعان درستکارند که از برنامه های نیت صحابه پیروی کنند. این سخن صحیح نیست زیرا وقتی حکم تابعان که فرع به شمار می روند، مشروط باشد، حکم اصل باید به طریق اولی به این شرط مشروط باشد; چرا که در غیر این

صورت این حکم در درون خود تضاد داشته و غیر معقول است یعنی یک کار را اگر صحابی انجام دهد، پاداش می گیرد و مشمول رضایت پروردگار می گردد، ولی اگر تابعی انجام دهد، کیفر می شود و به غضب و سخط الهی گرفتار می گردد! بنابراین مقصود آیه این است که در رضایت و خشنودی خدا شامل حال همه مهاجران و انصار نخستین که دارای برنامه صحیحی بودند و همه پیروان آن هاست نه این که همه مهاجران و انصار، چه خوب و چه بد، مشمول رضایت و رحمت الهی و تابعان با قید و شرط مشمول عنایت خداوندند.

ب در آیه مورد بحث سخن از همه مهاجران و انصار نیست بلکه گروه اندکی از آنان را شامل می شود: "والسَّبِقون َالاَوَّلون َمِن َالمُهَجِرین َوالاَنصارِ..." (توبه ۱۰۰) در تفسیر مراغی آمده است "پیشینیان از مهاجران همان گروهی هستند که پیش از صلح حدیبیه هجرت کردند و پیشینیان از انصار کسانی بودند که در عقبه در منی َبیعت نمودند که مرتبه اول (سال یازدهم بعثت هفت نفر و مرتبه دوم هفتاد مرد و دو زن بودند."(تفسیر مراغی احمد مصطفی مراغی ج ۱۱، ص ۱۱، دارالاحیأ التراث العربی چ دوم لبنان ۱۹۵۸ م)

ج قید "باحسان که تبعیت تابعان بدان قید شده نشان می دهد که صحابه مورد بحث در آیه احتمال خطا، بلکه خطا داشته اند که تابعان نباید از آن ها پیروی کنند.

د سیاق آیه ۱۰۰ و آیه ۱۰۱ و ۱۰۲ یکی است و لازم است همه آن ها با هم بررسی شود.

در آیه ۱۰۱ آمده است "و از]میان اعراب بادیه نشینی که اطراف شما هستند، جمعی از منافقانند، و از اهل]خود[مدینه]نیز[گروهی سخت به نفاق پای بندند که آن ها را نمی شناسی و ما آن ها را می شناسیم به زودی آن ها را دوباره مجازات می کنیم]مجازاتی به وسیله رسوای اجتماعی و مجازاتی به هنگام مرگ ; سپس به سوی مجازات بزرگی]در قیامت فرستاده می شوند."

این آیه به صراحت از وجود منافقانی که در اطراف پیامبر بودند، پرده بر می دارد. روشن است که این منافقان در ظاهر در حکم "صحابی هستند. در آیه ۱۰۲ آمده است "و گروهی دیگر به گناهان خود اعتراف کردند و اعمال صالح و ناصالحی را به هم آمیختند، امید می رود که خداوند توبه آن ها را بپذیرد، خداوند غفور و رحیم است " این آیه نیز از کسانی سخن می گویند که هم ایمان دارند و هم مرتکب معاصی می شوند. شأن نزول این آیه ابو کنانه بن عبدالمنذر و دو نفر دیگر بوده که از شرکت در جنگ تبوک خود داری کردند و سپس توبه نمودند.(ر.ک تفسیر المیزان علامه طباطبای ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی ج ۹، ص ۶۰۶، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی)

'Û افزون بر آیات این سوره آیات دیگری نیز وجود دارد که گروه های دیگری را از صحابه معرفی می کند. آیه **۳۳** سوره احزاب از گروهی سخن به میان آورده که معصوم و پاکند: "اِنَّما یُریدُ اللّه ُلِیُذهِب َعَنکُم ُالرِّجس َاَهل َالبَیت ِ ویُطَهِّرَکُم تَطهیرا" مصادیق این گروه به اقرار دانشمندن شیعی و سنی (مانند

سیوطی در الدالمنثور) پنج تن آل عبا می باشند.

بنابراین در مجموع صحابه به چهار دسته یکی تقسیم می شوند: الف معصومان ب صحابه ای که گوش به فرمان پیامبر۹، بودند و همه دستورات را اجرای می کردند; امّا این مؤمنان مخلص و مجاهدان در راه خدا گاه به دلیل معصوم نبودن مرتکب لغزش می شوند که بلافاصله از درگاه ربوبی طلب عفو و معرفت می کردند(رضی اللّه عنهم

ج صحابه ای که ثواب و گناه را مخلوط می کردند و مرتکب هر دو می شدند; هم شراب می خوردند و هم در جنگ شرکت می کردند و به نماز می ایستادند "وءاخَرون ٔاعتَرَفوا بِذُنوبِهِم خَلَطوا عَمَلاً صَلِحًا وءاخَرَ سَیِّئًا"

د منافقان و دورویان

صحابه در آیینه روایات در کتب روایی و تاریخی گناهانی از برخی صحابه روایت شده که آن ها را تا حد فسق و ارتداد پیش می برد. برخی از گناه ها عبارت است از: شرب خمر، تهمت ناروا به ناموس مردم دزدی زنای محصنه و غیر محصنه جاسوسی و...(ر.ک گفتگوی مذاهب (عدالت صحابه ، محمد حسن زمانی ص ۶۳ ۱۱۷، تهیه و تحقیق مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی پژوهشکده فلسفه و کلام انشارات دفتر تبلیغات اسلامی چ اول قم ۱۳۸۱.)

در پایان توجه شما را به دو نکته جلب می نماییم

۱. برخی از بزرگان و دانشمندان اهل تسنن نیز مانند شیعیان به عدالت صحابه که بازگشت پرسش به آن است اعتقادی ندارند; از جمله "آمدی در کتاب مهم الاحکام فی اصول الاحکام درباره عدالت صحابه شش نظریه را از دانشمندان اهل سنت روایت کرده است که

عبارتند از:

الف اکثر پیشوایان بر عدالت همه صحابه اتفاق کرده اند.

ب صحابه با دیگر مسلمانان در این که اثبات عدالت هر کدام نیازمند دلیل خاصی است یکسانند.

ج عدالت صحابه تا قبل از درگیری ها و فتنه ها مسلم بوده اما پس از آن به تحقیق نیاز دارد.

د هر صحابی که با علی بن ابی طالب جنگیده است به دلیل خروج بر امام عادل فاسق و مردود الروایه است

'û روایات همه صحابه مردود است چون همه با هم جنگیدند و طرف حق برای ما معین نیست

و روایت صحابی ای که مشکوك الفسق نباشد، قبول است (ر.ك الاحکام فی اصول الاحکام علی بن ابی علی بن محمد آمدی ج ۲، ص ۱۲۸، دارالکتب العلمیه بیروت ۱۴۰۰ ه.)

۲. شمار صحابه بسیار است و شیعیان تنها درباره گروه کوچکی از آنان سخن دارند و آن ها را از عدالت ساقط می دانند.

چرا شیعه عایشه همسر پیامبر۶را قبول ندارد با این که او است ؟

پرسش

چرا شیعه عایشه همسر پیامبر۶را قبول ندارد با این که او است ؟

پاسخ

پیش از این گفتیم عشق و علاقه و محبت خوب است , اما نه به هر چیز و به هر کس , بلکه به چیزی و کسی که از طرف شرع مقدس و صاحب شریعت معیّن و مشخص شده باشد.

خداوند متعال در قرآن به حضرت محمد۶امر کرد: بگو: به خاطر رسالت و زحماتی که در این باره متحمّل شدم مزدی از شما نمی خواهم , ولی به جای آن به اهل بیتم علاقه مند باشید.(۱)

پیامبر اکرم ۶در اواخر عمر پر برکت خویش فرمود: .(۲)

این گونه آیات و روایات نشان می دهد انسان باید به کسی علاقه مند باشد که به اهل بیت عصمت و طهارت عشق بورزد, یا حداقل عناد و دشمنی با آن ها داشته باشد.

راستی عـایشه چنین بود؟! اگر بـا آن ها عناد نـداشت , چرا بعـد از رحلت پیامبراکرم ۶وقتی پدرش روی کارآمد و حق مسلّم علی ۷را غصب کرد, حتی یک بار هم به او اعتراض نکرد و از علی و خاندانش دفاع نکرد؟!

آیا در تاریخ سراغ دارید به کتک و سیلی زدن به زهرا۳و سقط فرزندش و آتش زدن درِ خانه اعتراض کند؟آیا عایشه نبود که بـا هم کـاری ناکثین (گروه طلحه و زبیر) علیه امام المسـلمین علی بن ابی طالب ۷قیـام کرد وجنگ جمل را راه انـداخت ؟ آیا عـایشه نبود که از دفن امـام حسن ۷کنـار جـدّش جلوگیری کرد و در آخر دسـتورداد جسـد سـبط اکبر رسول اللّه را تیر باران کنند؟!

با توجه به نکات مذکور شیعه می تواند به عایشه علاقه مند باشد و

او را ام المؤمنين بداند؟!

(پاورقی ۱.شوری (۴۲ آيه ۲۳

(پاورقی ۲.علامه محمد باقر مجلسی , بحار, ج ۲ ص ۲۲۶ كتاب العلم .

ديدگاه شيعه در مورد صحابه و خلفاء

آيا لعن هايی كه در زيارت عاشورا آمده است , شامل خلفای اوّل تا سوم هم می شود؟

پرسش

آيا لعن هايی كه در زيارت عاشورا آمده است , شامل خلفای اوّل تا سوم هم می شود؟

پاسخ

شامل همهء كسانی كه در حق اهل بيت : ظلم كرده اند می شود, به ويژه كسانی كه سنگ بنای اين ظلم را نهادند و حق ولايت علی ۷را غصب كردند, ولی اكنون كه وحدت مسلمانان از واجبات است ,نبايد به اين مسئله اشاره شود, همان طور كه در زيارت , صراحتاً بيان نشده , بلكه به هر كس كه در حق اهل بيت : ظلم كرده است , بايد لعن و نفرين شود.

چرا بر دشـمنان امام حسين(ع) لعن می فرستيد. اين كار برای چيست و چرا دشمنان ابی عبد الله(ع) را لعن می كنيد؟ اين كار نوعی خشونت و بدبينی است. اين يک نوع احساسات منفی است و با منش «انسانِ مدرن» نمی سازد. امروز زمانی است كه بايد با همه مردم با خوشی و شادی و لبخ

پرسش

چرا بر دشمنان امام حسين(ع) لعن می فرستيد. اين كار برای چيست و چرا دشمنان ابی عبد الله(ع) را لعن می كنيد؟ اين كار نوعی خشونت و بدبينی است. اين يک نوع احساسات منفی است و با منش «انسانِ مدرن» نمی سازد. امروز زمانی است كه بايد با همه مردم با خوشی و شادی و لبخند رفتار كرد. امروز بايد دم از زندگی زد، دم از شادی زد، دم از صلح و آشتی زد. اين روحيه لعن و تبری و پشت كردن به ديگران خشونت هايی است كه به هزار و چهار صد سال پيش، يعنی زمانی كه امام حسين(ع) را كشتند برمی گردد و با آن زمان مناسبت دارد. اما امروز ديگر جامعه و مردم اين كارها را نمی پسندند. چرا مقيد به صد لعن هستيد؟!

پاسخ

همان گونه که سرشت انسان فقط از «شناخت» ساخته نشده است، تنها از احساسات و عواطف «مثبت» هم ساخته نشده است. آدمیزاد موجودی است که هم احساس مثبت و هم احساس منفی دارد. هم عواطف مثبت و هم عواطف منفی دارد. همان گونه که شادی در وجود ما هست، غم هم هست. خدا ما را این گونه آفریده است.

هیچ انسانی نمی تواند بی غم و یا بی شادی زندگی کند. همچنان که خدا استعداد خندیدن به ما داده، استعداد گریه کردن هم به ما عطا فرموده است. در جای خودش باید خندید و به جای خود هم باید گریست. تعطیل کردن بخشی از وجودمان، به این معنا است که از داده های خدا در راه آنچه آفریده شده استفاده نکنیم.

دلیل اینکه خدا در ما گریه را قرار داده، این است که در مواردی باید گریه کرد.

البته مورد آن را بایـد پیـدا کنیم، و مگر اسـتعداد گریه در وجود ما لغو خواهد بود. خدا چرا در انسان این احساس را قرار داده است که به واسـطه آن، حزن و انـدوه پیـدا می کنـد و اشک از دیـدگانش جاری می شود؟ معلوم می شود گریه کردن نیز در زنـدگی انسان، جای خود را دارد. گریه برای خدا، به انگیزه خوف از عذاب یا شوق به لقای الهی و شوق به لقای محبوب، در تکامل انسان نقش دارد. انسان در اثر دلسوزی نسبت به محبوب مصیبت دیده خود، رقت پیدا می کند؛ این طبیعت انسان است که در مواردی باید رقت قلب پیدا کند و در اثر آن گریه سر دهد.

خداونـد در ما محبت را آفریده است تا نسبت به کسانی که به ما خدمت می کنند، نسبت به کسانی که کمالی دارند، – خواه کمال جسمانی، یا کمال عقلانی یا روانی و یا عاطفی – به ابراز علاقه و محبت بپردازیم.

هنگـامی که انسـان احساس می کنـد، در جایی کمالی و یا صاحب کمالی یافت می شود، نسـبت به آن کمال و صاحب کمال محبت پیـدا می کنـد. علاوه بر آن در وجود انسان نقطه مقابل محبت به نام «بُغض و دشـمنی» قرار داده شده است. همان گونه که فطرت انسان بر این است که کسـی را که به او خدمت می کند دوست بدارد؛ فطرتش نیز بر این است که کسی را که به او ضرر می زند، دشمن بدارد.

البته ضـررهای مادیِ دنیوی برای مؤمن اهمیتی ندارد. چون اصل دنیا برای او ارزشی ندارد. اما دشمنی که دین و سعادت ابدی را از انسان بگیرد، آیا قابل اغماض است؟ قرآن می فرماید: «ان

الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدواً» فاطر (۳۵)، آیه ۶. شیطان دشمن شما است، شما هم باید با او دشمنی کنید. با شیطان دیگر نمی شود لبخند زد و کنار آمد، وگرنه انسان هم می شود شیطان.

اگر باید با اولیای خدا دوستی کرد، با دشمنان خدا هم باید دشمنی کرد. این فطرت انسانی است و عامل تکامل و سعادت انسانی است. اگر «دشمنی» با دشمنان خدا نباشد، به تدریج رفته رفته رفتار انسان با آنها دوستانه می شود و در اثر معاشرت، رفتار آنها را می پذیرد و حرف های آنان را قبول می کند. کم کم شیطان دیگری مثل آنها می شود.

به عبارت دیگر، دشمنی با دشمنان، سیستمی دفاعی در مقابل ضررها و خطرها ایجاد می کند. بدن انسان همان گونه که عامل جاذبه ای دارد که مواد مفید را جذب می کند، یک سیستم دفاعی نیز دارد که سموم و میکرب ها را دفع می کند. این سیستم با میکرب مبارزه می کند و آنها را می کشد. کار گلبول های سفید همین است. اگر سیستم دفاعی بدن ضعیف شد، میکرب ها رشد می کنند. رشد میکرب ها به بیماری انسان منجر می شود و انسان بیمار ممکن است با مرگ رو به رو شود.

اگر بگوییم ورود میکرب به بدن ایرادی ندارد! به میکرب خوش آمد گفته و بگوییم مهمان هستید! احترامتان واجب است! آیا در این صورت بدن سالم میماند؟

باید میکرب را از بین برد. این سنت الهی است. این تدبیر و حکمت الهی است که برای هر موجود زنده ای، دو سیستم در نظر گرفته است: یک سیستم برای جذب و دیگری سیستم دفع. همان طور که جذب مواد مورد نیاز، برای رشد هر موجود زنده ای لازم است، دفع سموم و

مواد مضر از بدن هم لازم است. اگر انسان سموم را دفع نکند، نمی تواند به حیات خود ادامه دهد.

موجودات زنـده قوه دافعه دارنـد. این قوه دافعه به خصوص در حیوانات و انسان همین نقش را ایفا می کند. در روح انسان نیز بایـد چنین استعدادی وجود داشـته باشـد. بایـد یـک عامـل جـاذبه روانی داشـته باشـیم تـا از کسانی که برای ما مفیـد هسـتند، خوشمان بیاید، دوستشان بداریم، به آنها نزدیک شویم. از آنان علم، کمال، ادب، معرفت و اخلاق فرا بگیریم.

چرا انسان باید افراد و امور پسندیده را دوست دارد؟ برای اینکه وقتی به آنان نزدیک می شود، از آنها استفاده می کند. نسبت به خوبانی که منشأ کمال هسـتند و در پیشـرفت جامعه مؤثرنـد بایـد ابراز دوستی کرد و در مقابل، باید عملاً با کسانی که برای سرنوشت جامعه مضـر هسـتند دشـمنی کرد: «قد کانت لکم اسوه حسـنهفی ابراهیم و الذین معه اذ قالوا لقومهم انّا برئاء منکم و ممّا تعبـدون من دون اللّه، کفرنا بکم و بـدا بیننا و بینکم العـداوه و البغضاء ابداً حتّی تؤمنوا باللّه وحده» سوره ممتحنه (۶۰)، آیه ۴..

قرآن می فرماید شـما باید به حضـرت ابراهیم(ع) و یاران او تأسـی کنید. می دانید که حضـرت ابراهیم(ع) در فرهنگ اسـلامی جایگاه بسیار رفیعی دارد. پیغمبر اکرم(ص) هم می فرمود من تابع ابراهیم هستم.

اسـلام هم نامی است که حضـرت ابراهیم(ع) به این دین و آیین داد: «هوس مّاکم المسـلمین من قبل» سوره حج (۲۲)، آیه ۷۸. خداوند می فرماید شـما باید به ابراهیم(ع) تأسـی کنید. کار ابراهیم(ع) چه بود؟ ابراهیم(ع) و یارانش به بت پرستانی که با آنها دشمنی کردند و ایشان را از شهر و دیار خود بیرون

راندند، گفتند: «انّا برئاء منکم» ؛ ما از شما بیزاریم. اعلان برائت کردند. بعد به این هم اکتفا نمی کند، می فرماید: بین ما و شما تا روز قیامت دشمنی و کینه برقرار است؛ مگر اینکه دست از خیانتکاری خود بردارید.

تنها دوستی دوستان خدا کافی نیست؛ اگر دشمنی با دشمنان خدا نباشد، دوستی دوستان هم از بین خواهد رفت. اگر سیستم دفاعی بدن نباشد، آن سیستم جذب هم، نابود خواهد شد. آنچه مهم است این است که ما جای جذب و دفع را درست بشناسیم.

گاهی متأسفانه امور مشتبه می شود. در موردی که باید جذب کنیم، عملاً به دفع می پردازیم. کسی که از روی نادانی سخنی به اشتباه و خطا گفته و لغزشی برای او پیش آمده و بعد هم پشیمان گردیده است و یا اگر برای او توضیح دهیم، از روی انصاف قبول خواهد کرد؛ نسبت به چنین کسی نباید دشمنی کرد. صِرف اینکه کسی مرتکب گناهی شد، نباید او را از جامعه طرد کرد؛ بلکه باید در صدد اصلاح او برآییم. او بیماری است که باید به پرستاری اش پرداخت. در این مورد جای اظهار دشمنی نیست؛ مگر کسی که تعمد داشته باشد و به طور علنی گناه را در جامعه رواج دهد. این دیگر خیانت است، و باید با چنین شخصی دشمنی کرد.

ما نمی توانیم از برکات حسینی استفاده کنیم؛ مگر اینکه اول دشمنان او را لعن کنیم، بعد بر او سلام بفرستیم. قرآن هم اول می فرماید: «أشدّاء علی الکفّار» ،فتح (۴۸)، آیه ۲۹. بعد می فرماید: «رحماء بینهم» .همان. پس در کنار سلام، باید لعن هم باشد. در کنار ولایت، تبرّی و اظهار دشمنی نسبت به دشمنان

اسلام نیز باید باشد.

چرا شیعیان نسبت به عایشه، طلحه وزبیر نگاه بدبینانه ای دارند؟

پرسش

چرا شیعیان نسبت به عایشه، طلحه وزبیر نگاه بدبینانه ای دارند؟

پاسخ

شاخص ترین عاملی که موجب می شود زندگی و شخصیت عایشه همسر پیامبر(ص) و طلحه و زبیر دو تن از اصحاب معروف آن حضرت زیر سوال برود و یک نوع نگرش بدبینانه نسبت به آنان درمیان گروه هایی از مسلمانان پدید آید؛ شرکت گسترده این سه نفردر طراحی جنگ بر علیه امیرمومنان علی(ع) می باشد آنان با این حرکت خویش علاوه بر خروج بر علیه امام و خلیفه بر حق مسلمانان موجب ریختن خون های بسیاری از مردم مسلمان گردیدند. در این جنگ تعداد کشته شده گان از ده هزار تا بیست و پنج هزار نفر نقل شده است.{۱} و در نتیجه عملکرد این سه نفر خسارت های فراوانی بر پیکره جامعه اسلامی وارد آمد. در حالی که آنان می دانستند که پیامبر گرامی اسلام(ص) قبل از رحلت خویش بارها فرموده بود که: یا علی! جنگ با تو جنگ با من است و صلح و دوستی با تو صلح و دوستی با من است.{۲}

اما عایشه و طلحه و زبیر این سخن پیامبر(ص) و ده ها توصیه شبیه آنرا نادیده گرفته و با وصی و خلیفه مسلمانان در افتادند. گذشته از این بنا به نقل حاکم نیشابوری در مستدرک صحیحین رسول گرامی اسلام در نوبت های متعدد به همسر خویش، عایشه هشدار داده بود که مباد به پیکار بر علیه علی(ع) برخیزی و فرموده بود: یا حمیراً اَن لا تکونی اَنْتِ;{۳} ای عایشه!{۴} مواظب باشد تو آن کس نباشی که بر علیه علی(ع) خروج می کند. حتی بنا به نوشته صحیح بخاری پیامبر اکرم(ص) گاهی به خانه عایشه اشاره کرده و آنجا را مرکز فتنه و

توطئه معرفی می کرد.{۵}

بنا بر آنچه گفته شد عایشه خطای بزرگی را در تاریخ زندگی اش مرتکب شد و به همین خاطر هم بعد از واقعه جنگ جمل نادم و پشیمان بود، او پیوسته آیه (وَقَرَنَ فی بیُوتکُنَّ)، را می خواند و گریه می کرد عایشه آن قدر اشک می ریخت که قطران آن پوشش بدنش را خیس می کرد و می گفت: ای کاش من از خاطرات مردم فراموش می شد و در واقعه جمل شرکت نمی کردم.{۶}

افزودن بر جنگ جمل خطاهای دیگری نیزدر تاریخ زندگی عایشه در کتاب های معتبر اهل سنت وجود دارد که نه تنها شیعیان بلکه هر خواننده ای را نسبت به شخصیت عایشه بدبین می سازد. فاش کردن اسرار خانوادگی و زناشویی پیامبر(ص) توسط عایشه و شرح آن برای سایر مردان{۷}، دادن نسبت های دروغ و ناروا به پیامبر(ص) که آن نسبت ها به یک شخص عادی بعید می نماید کجا رسد به پیامبر(ص)، اما عایشه شرم آورترین نسبت ها را به رسول گرامی اسلام نسبت داده است.{۸} با این حال چگونه یک مسلمان آن حرکات را ببیند و به عایشه بدبین نباشد. به نظرمی رسد اگر شخص با انصاف و بدور از تعصب این وقایع و حوادث را در زندگی این سه نفر مطالعه و عمیقاً بررسی نماید بدون تردید در او بدبینی ایجاد خواهد شد/

زبیر و طلحه نیز سرنوشتی شبیه عایشه دارند و ما فقط به نقل دو روایت از پیامبر(ص) در مورد زبیر عوام و به یک روایت هم در مورد طلحه و زبیر بسنده می کنیم.

۱. قیس بن ابی حازم نقل می کند در صحنه جنگ جمل علی(ع) به زبیر گفت: به یاد می آوری روزی را که من و تو در سقیفه قومی

از انصـار بودیم و پیـامبر(ص) خطـاب به تو فرمودای زبیر! آیـا علی را دوست داری؟ و تو گفـتی: چرا دوست نداشـته بـاشم! و پیامبر فرمود: بدان و آگاه باش که تو روزی برای پیکار با او خروج خواهی کرد و تو آن روز ستمکار می باشی.{۹}

۲. عقاب بن ثعلبه روایت می کند که ابوایوب انصاری در دوران خلافت عمر خطاب به من گفت: رسول اکرم(ص) به علی بن ابیطالب(ع) دستور داد که پس از رحلتش با ناکثان (طلحه و زبیر) و با قاسطان (معاویه و لشگریانش) و با مارقان (خوارج) نبرد کند.{۱۰} بنـابراین اگر طیفی از مسـلمانان به این سه نفر بـدبین باشـد بر اسـاس سـخنان پیامبر اکرم(ص) و با توجه به عملکرد آنان بعد از رحلت آن حضرت می باشد/

[۱]. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۴۳، الجمل ص ۲۲۳/

[۲]. مسند احمد، ج ۲، ص ۴۴۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱ ص ۵۲؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۵۶؛ المستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۹؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۱۳۷؛ مناقب ابن المغازلی، ص ۶۴، اُسد الغابه، ص۱۱؛ مجمع الزوائد ج ۹، ص ۱۶۹/

[۳]. مستدرک الصحیحین، محمد حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۱۹؛ کنز العمال، ج ۶ ص ۸۶ و همان ص ۸۳؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۸۵؛ المستدرک، ج ۳، ص ۱۲۰؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۹۷؛ الاصابه، ج ۸، القسم ۱، ص ۱۱۱؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۴؛ همان، ج ۸، ص ۲۸۹، الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۴۵؛ الامامْ و السیاسْ، ص ۵۵؛ نورالابصار شبلنجی، ص ۸۱.

گفتنی است عبارت این منابع گاهی نهی پیامبر(ص) از عایشه را مختلف نقل کرده اند

عبارت متن فوق با مستدرک الصحیحین مطابق است/

[۴]. رسول گرامی(ص) گاهی عایشه را با لقب حمیراً خطاب می کرد/

[۵]. صحیح بخاری، کتاب فرض الخمس، باب ما جأ فی بیوت ازواج النبی(ص)؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۲ ص ۲۳/

[۶]. طبقات ابن سعد، ج ۸ ص ۸۱؛ تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۱۸۵؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۴۸؛ الدرالمنثور در ذیل آیه (وقرن فی بیوتکن) در سوره احزاب مجمع الزوائد هیثمی، ج ۹، ص ۱۱۲؛ فتح الباری، عسقلانی، ج ۱۶، ص ۱۶۵؛ مستدرک الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۱۹/

متن حدیث در تاریخ بغدادی ج ۹، ص ۱۸۵ چنین است: عن هشام بن عروْ عن ابیه قال: ما ذکرت عائشْ مسیرها فی وقعه الجمل قط الابکت حتب تبل خمارها و تقول: یا لیتنی کنت نسیا منسیا. قال الخطیب قال سفیان النسی المنسی الحیضْ الملقاْ/

[۷]. صحیح ابن ماجه، کتاب طهارْ، باب وجوب الغسل/

[۸]. مسند امام احمد حنبل، ج ۶، ص ۲۷/

[۹]. مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۳۶۶؛ اُسد الغابه، ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۹۹؛ الاصابه، ابن حجر، ج ۳، ص ۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۳۲۵؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۸۲؛ همان ص ۸۵؛ الامامْ و السیاسْ، ابن قتیبه ص ۶۳ داستان اهل جمل/

[۱۰]. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۹؛ تاریخ بغداد، ج ۸ ص ۳۴۰/

چرا شیعیان (حدیث عشره مبشره را قبوا ندارند)؟

اشاره

با خلفای ثلاث (ابوبکر، عمر و عثمان) که از بهشتیان و در زمره عشره مبشره اند، مخالفند؟

پرسش

چرا شیعیان (حدیث عشره مبشره را قبوا ندارند)؟

با خلفای ثلاث (ابوبکر، عمر و عثمان) که از بهشتیان و در زمره عشره مبشره اند، مخالفند؟

پاسخ

۱. با اینکه این روایت در میان اهل سنت معروف است و در کتاب های مختلف از طرق گوناگون نقل شده، ولی در مهم ترین کتب حدیثی اهل سنت یعنی در کتاب های صحیح بخاری و صحیح مسلم نقل نشده است. این موضوع در ذهن ایجاد سؤال می کند و این احتمال را در ذهن به وجود می آورد که مؤلفین آنها، اعتمادی به این حدیث نداشته وگر نه این حدیث را در ضمن مناقب یکی از آن ده نفر نقل می نمودند. با اینکه احادیثی را در فضیلت بعضی از آنان نقل کرده اند، که اهمیتش بسیار کمتر از بشارت به بهشت است، که در این حدیث وجود دارد/

۲. حدیث عشره مبشره، در سُنن ترمذی و مسند حنبل، تحت عنوان «حدیث عبدالرحمن بن عوف» آمده است. این حدیث از قول حُمید بن عبدالرحمن نقل شده است که می گوید: «من حدیث عشره مبشره را از پدرم شنیدم و او از پیامبر اکرم(ص) آن را نقل کرده است». این در حالی است که حُمید بن عبدالرحمن، متولد سال ۳۲ ه' ق است{۱} و پدرش (عبدالرحمن بن عوف) در همان سال یا سال ۳۳ از دنیا رفته است.{۲} بنابراین حمید بن عبدالرحمن هنگام فوت پدرش، حدود یک سال یا کم تر داشته است. با این حال، او چگونه می توانسته است از پدرش حدیث نقل کند؟!

از طرفی، در سند این روایت، شخصی به نام عبدالعزیز بن محمد دراوردی است که طبق نظر ابوحاتم، سخنانش قابل احتجاج نیست.{۳}

ب) حدیث عشره مبشره در سنن ابی داود،

باب الخلفأ، از سعید بن زید نقل شده است.{۴} در سند این روایت شخصی به نام عبدالله بن ظالم است که بخاری و مسلم از احتجاج به حدیث وی استنکاف می ورزیده اند. بخاری گفته است: «حدیث وی صحیح نیست».{۵}

ج) حدیث فوق در سنن ترمذی،{۶} کتاب المناقب، باب مناقب ابی الاعور (سعید بن زید) از طریق دیگری نیز نقل شده است. در سند او شخصی به نام حجاج بن محمد مصیصی است که قیروانی او را در کتابخود، ضعیف شمرده است.{۷}

همچنین در سنن ترمذی، باب مناقب عبدالرحمن بن عوف، طریق دیگری برای این حدیث نقل شده، در سندش فردی به نام موسی بن یعقوب زمعی است،{۸} و علی بن المدینی، حدیث وی را ضعیف و ناشناخته دانسته است.{۹}

حدیث عشره مبشره در سنن ابن ماجه، مقدمه باب ۱۱، در قسمت فضائل العشرْ آمده است،{۱۰} و در طریق آن هشام بن عمار است که ابو داود درباره اش می گوید: «وی چهارصد حدیث مسند نقل کرده است که بدون پایه و اساس است».{۱۱}

این روایت در سنن ابی داود{۱۲} هم به طریقی حکایت شده است در زمره اسناد آن کسی به نام عبدالواحد بن زیاد عبدی بصری وجود دارد و این شخص، به نظر کسانی مانند ابن حبان، غیر قابل اعتماد است.{۱۳}

این حدیث را طبرانی هم در المعجم الأوسط نقل کرده، اما در سندش شخصی به نام ولید بن عبدالله بن جمیع زهری است که ابن حبان وی را در کتاب الضعفا در شمار راویان ضعیف و غیر قابل اعتماد آورده است؛ البته او در کتاب الثقات هم روایت عشره مبشره را مطرح کرده است،{۱۴} و این، بسیار شگفت انگیز است. عقیلی هم

می گوید: در روایت وی اضطراب وجود دارد.{۱۵}

د. افزون بر این، روایت در متن حدیث عشره مبشره، اختلاف وجود دارد؛ در یکی از آنها ابو عبیده، جز ده تن به شمار آمده است؛{۱۶} ولی در روایتی که حاکم نیشابوری در مستدرک نقل کرده است، به جای وی نام ابن مسعود آمده است.{۱۷} در روایتی که در سنن ابی داود و سنن ابن ماجه نقل شده است، نه نامی از ابو عبیده است و نه نامی از ابن مسعود؛ بلکه به جای آنها نام رسول خدا۹ عنوان شده است.{۱۸} در الاستیعاب، به این اختلافات اشاره شده است.{۱۹} همچنین در یکی از روایات ابی داود، یکی از آن ده تن، سعد بن ابی وقاص است؛ اما در روایات دیگری که ابی داود ناقل آن است، به جای سعد بن ابی وقاص، سعد بن مالک ذکر شده است.{۱۰}

ه' نکته دیگری که باعث تضعیف این حدیث می شود، آن است که نام عبدالرحمن بن عوف و سعید بن زید جز افراد بشارت داده شده به بهشت است؛ این در حالی است که آنان خود این حدیث را نقل کرده اند. چنین چیزی، موجب شک و تردید است. از طرفی، چرا این حدیث از بقیه آن ده تن، یعنی از هشت نفر باقی مانده، نقل و حکایت نشده است؟! چرا در جایی نیامده است که یکی از آنان برای اثبات مطلب و احتجاجی به نفع خویش، به این حدیث استناد کرده باشد؟! چرا در روز سقیفه که بر سر خلافت، اختلاف بود و مهاجرین برای شایستگی خود فضایلی را نقل می کردند، کسی به این حدیث استناد نکرد؟! آیا این سؤالات و نظایر آن

حاکی از این نیست که چنین حدیثی اصلاً وجود نداشته و بعدها جعل شده است؟!

و. علامه امینی پس از یادکرد حدیث عشره مبشره از کتب اهل سنت، می گوید: «چنان که مشاهده می شود، سند روایت های احمد و ابوداود، به عبدالرحمن بن عوف و سعید بن زید منتهی می شود و طریق عبدالرحمن یک بار به عبدالرحمن بن حمید بن عبدالرحمن زهری از پدرش از عبدالرحمن بن عوف، و یک بار هم به رسول خدا۹ می رسد، و این اسناد، باطل است و ناتمام؛ زیرا حمید بن عبدالرحمن، پدر عبدالرحمن بن حمید، صحابی نبود، بلکه تابعی بوده و عبدالرحمن بن عوف را درک نکرده است. حمید بن عبدالرحمن در ۷۳ سالگی، یعنی در سال ۱۰۵ ه' ق از دنیا رفته است؛ بنابراین او در سال ۳۲ ه'ق، یعنی درست سالی که عبدالرحمن بن عوف، از دنیا رفته یا یک سال بعد از آن، متولد شده است. با این حال، چگونه می تواند از عبدالرحمن بن عوف روایت نقل کرده باشد؟ به این دلیل است که ابن حجر به طور جزم، روایت حمید بن عبدالرحمن را از عمر و عثمان، منقطع و غیر قابل اسناد می داند و این در حالی است که عثمان بعد از عبدالرحمن بن عوف از دنیا رفته است.

پس سند این دو طریق، صحیح نیست. می ماند طریق سعید بن زید، طریقی که او خود را در آن جزو ۱۰ تنی که به بهشت بشارت یافته اند، به شمار آورده است. سعید چنین روایتی را در کوفه در ایام معاویه روایت کرده، و این حدیث از وی تا آن زمان شنیده نشده بود و پیش از آن نیز هیچ کس از

وی نقـل نکرده؛ فقط در آن زمان که دوران تبهکاری و جعل حـدیث و تبلیغات سؤ بوده، آن را به زبان آورده است. کسـی از این صـحابی نپرسـید که چه سرّ و رمزی در کـارش بود که آن حـدیث را مکتوم داشـته و هیـچ گاه نقل نکرده، حتی در دوره خلفای راشدین نیز یاد ننموده است، در حالی که او و دیگر اصـحاب، سخت به چنین روایتی نیاز داشته اند تا موضع خویش را مسـتحکم سازند و آن را حجت خود سازند و در اقناعِ منطقی دیگران از آن سود گیرند و از خون ریزی ها جلوگیری نمایند و بسـیاری از حقـوق را که در آن سـال هـای پر کشـمکش و خـونین، پایمـال گشـته بود، محفوظ و در امـان بدارنـد. گویی این حدیث، درست در روزی که معاویه بر تخت سلطنت نشست و رژیم فاسدش را بر مسلمانان تحمیل کرد، به او الهام شده است/

سعیـد بن زید هنگامی که نتوانست حملات و دشـنام های مخالفین علی(ع) را تحمل کند و در برابر کسانی که معاویه بر کوفه گماشـته بود، نتوانست مقاومت نمایـد، بر جان خویش بیمناک شـد؛ خصوصاً این که او نسـبت به دسـتگاه حاکمه وقت هم در موضـعی مخالف بود و از بیعت با ولایت عهدی یزید خودداری ورزیده و در این زمینه سخنی تند به مروان بن حکم گفته بود. از این روی، او برای این که خود را از آسـیب وی برهانـد، این روایت را جعـل کرد تـا آن را سپر حمایتی خویش قرار دهـد و اتهام علاقه مندی و عشق به علی(ع) را از خویش دور سازد؛ زیرا در آن عصر هر کس را که طرفدار و

دوستدار امام علی(ع) یا متهم به چنین عقیده ای می شناختند، در معرضِ شکنجه و آزارهای گوناگون و زندانی و اعدام قرار می دادند/

بدین سان، سعید با جعل این حدیث و بخشیدن بهشت به مخالفان و دشمنان علی(ع) و کسانی که از بیعت با علی(ع) سر باز زده و علیه خلافتش قیام مسلحانه کرده بودند، حاکم وقت را خشنود و خطر شکنجه و مرگ را از خود دور نمود.

ز. آیا این حدیث، با جنگ پاره ای از افرادی که در حدیث نام برده شده با یکدیگر و حلال دانستن خون یکدیگر چگونه سازگاری دارد. چگونگ بهشتیان خون یکدیگر را روا داشته اند/

[۱].ابن حجر در تهذیب التهذیب به نقل از برخی نوشته است که حمید بن عبدالرحمن در سال ۱۰۵ هجری از دنیا رفت. و به طور جزم گفته است که ۷۳ سال سن داشت. بنابراین او به سال ۳۲ متولد شده است؛ تهذیب التهذب، ابن حجر، ج ۳، ص ۴۱ - ۴۰، (نشر دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۰۴ه')/

[۲].تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ترجمه عبدالرحمن بن عوف، ج ۶، ص ۲۲۲.(دارالفکر)

[۳].ر.ك: میزان الاعتدال، ذهبی، ترجمه عبدالعزیز محمد دراوردی، ج ۲، ص ۶۳۴ (تحقیق علی محمد البجاوی، نشردارالفکر)/

[۴].سنن ابی داود، تحقیق سعید محمد لحام، ج ۳ و ۴، کتاب السنْ، باب ۹، فی الخلفأ، ص ۴۰۱، (دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۰)/

[۵].ر.ك: المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، بذیله التلخیص للذهبی، الجز الثالث، ص ۳۱۷، کتاب معرفْ الصحابْ، (دارالکتاب العربی، بیروت)/

[۶].الجامع الصحیح، تحقیق ابراهیم عطوه عوض، ج ۵، ص ۶۵۲ (داراحیأ التراث العربی، بیروت)/

[۷].ر.ك: تهذیب التهذیب، ابن حجر، ترجمه حجاج بن محمد مصیصی، ج ۲، ص ۱۸۱ (دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۰۴ه')/

[۸].الجامع الصحیح، ج ۵، ص ۶۴۸/

[۹].تذکر: ترمذی

صاحب سنن پس از نقل برخی از این روایات گفته این حدیث صحیح است یا حسن است اما باید توجه داشت که علمای حدیث شناس اهل سنت به این گونه عمل ترمذی توجهی نمی کنند و او را در این جهت سهل انگار می دانند چه اینکه گاه از افرادی حدیث نقل می کند و صحیح می نامد که اکثر علمای رجال آنها را ضعیف و یا دروغگو می دانند، مبارکفوری که سنن ترمذی را شرح کرده در مقدمه کتابش گوید: «ترمذی هر چند در حدیث امام بود و جلالت شأن داشت اما در صحیح یا حسن نامیدن احادیث سهل انگار بود». و نیز ذهبی در میزان الاعتدال در ترجمه کثیر بن عبداله بن عمرو و بن عوف المدنی گوید: «علما بر تصحیح ترمذی (صحیح دانستن وی حدیثی را) اعتمادی ندارند/

[۱۰].سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۸، باب ۱۱ باب فی فضائل اصحاب رسول الله، فضائل العشرْ/

[۱۱].تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ج ۱۱، ص ۴۷، ترجمه هشام بن عمار بن نصیر، (دارالفکر)/

[۱۲].سنن ابی داود، ج ۳ و ۴، ص ۴۰۲/

[۱۳].ر.ك: تذکرْ الحفاظ، ذهبی، ترجمه عبدالواحد بن زیاد عبدی بصری، ج ۱، ص ۲۵۸، (دارالکتب العلمیه، بیروت)/

[۱۴].ر.ك: تهذیب التهذیب، ابن حجر، ترجمه ولید بن عبدالله بن جمیع زهری، ج ۱۱، ص ۱۲۲، (دارالفکر)/

[۱۵].ر.ك: تهذیب التهذیب، ابن حج، ترجمه ولید بن عبدالله بن جمیع زهری، ج ۱۱، ص ۱۲۲/

[۱۶].الجامع الصحیح، محمد بن عیسی بن، سورْ کتابْ المناقب، (دارالاحیأ التراث العبی - بیروت - لبنان)، ج ۵، ص ۶۴۷، باب مناقب عبدالرحمن بن عوف/

[۱۷].المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، پالجز الثالث، کتاب معرفْ الصحابْ، باب مناقب عبدالله بن مسعود، ص ۳۱۷/

[۱۸].سنن ابی داود، ج ۳ و

۴، ص ۴۰۲ – ۴۰۱، کتاب السنْ، (باب فیالخلفأ)؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۸، باب ۱۱ فی فضائل اصحاب رسول الله۹، (تحقیق عبدالباقی، دارالفکر)/

[۱۹].الاستیعاب بهامش الاصابه لابن حجر، الجز الثالث، ص ۲ حرف ه باب عامر، (دارالحیأ التراث العربی، بیروت، چاپ اول، ۱۳۲۸ه')/

[۲۰].سنن ابی داود، ج ۳ و ۴، ص ۴۰۱ – ۴۰۲، کتاب السنْ، باب ۹ فی الخلفأ/

چرا ما شیعیان نسبت به برخی از صحابه بی تفاوت و بی اعتنا هستیم ولی اهل تسنن اظهار علاقه می کنند تا جایی که امام جمعه مسجدالنبی در یکی از خطبه های نماز جمعه (۸۲/۵/۱۷) با گریه از او تعریف می کرد؟

پرسش

چرا ما شیعیان نسبت به برخی از صحابه بی تفاوت و بی اعتنا هستیم ولی اهل تسنن اظهار علاقه می کنند تا جایی که امام جمعه مسجدالنبی در یکی از خطبه های نماز جمعه (۸۲/۵/۱۷) با گریه از او تعریف می کرد؟

پاسخ

به طور خلاصه باید گفت شیعیان نسبت به صحابه ای بی اعتنا هستند که مورد غضب خدا و رسول خدا(ص)می باشند و غصب حق نموده اند.

اما تفصیلا:دلایلی که در کتب معتبر شیعه موجود است زیاد می باشند، و ما دردر اینجا به برخی از علل بی اعتنایی – که در کتاب «صحیح مسلم» و «صحیح بخاری» که اهل تسنّن این دو کتاب را بعد از قرآن کریم، صحیح ترین کتابها می دانند و صد در صد مورد اعتماد و قبول آنهاست – اشاره می کنم:

الف – در «صحیح بخاری» آمده است که رسول خدا(ص) فرمود:

فاطمه (س) پاره تن من است پس کسی که فاطمه را به غضب آورد مرا به غضب آورده است.{۱}

«صحیح بخاری» این روایت را در چند مورد نقل کرده است.

همچنین در همین کتاب آمده است که:

عایشه خبر داد که فاطمه (س) بعد از رحلت رسول اللّه(ص) از ابوبکر مطالبه ارث و آنچه از رسول اللّه(ص) به جای مانده بود کرد، ابوبکر گفت: رسول اللّه(ص) فرموده است: کسی از ما ارث نمی برد و آنچه ما بعد از خود به جا بگذاریم صدقه است.

عایشه گوید:

فـاطمه (س) غضب کرد و ابـوبکر را ترک کرد و تـا زنـده بـود بـا او حرف نزد و از او دوری کرد (بـا ابـوبکر برای همیشه قهر کرد)، و فاطمه (س) شش ماه بعد از رسول اللّٰه(ص) زنده بود.{۲}

ب - در «صحیح مسلم» است که رسول اللّٰه(ص) بالای منبر (در حضور مسلمانان) فرمود:

دختر من پاره

تن من است ناراحت می کند مرا آنچه او را ناراحت کند و اذیّت می کند مرا آنچه فاطمه را اذیّت کند. {۳}

اکنون سؤال می کنیم که چه اذیّتی بالاتر از اینکه حرف فاطمه (س) را رد کنند تا آنکه مجبور شود برای اثبات مدعای خویش شاهد و گواه ارائه دهد، و به طوری که در «صحیح بخاری» است، حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) نزد ابوبکر شهادت داد {۴} در عین حال ابوبکر ترتیب اثر نداد و چیزی از ترکه رسول اللَّه(ص) را در اختیار فاطمه (س) قرار نداد، بلی همان عایشه خبر داده است که: بعد از ابوبکر، عمر صدقات مدینه را که متعلّق به رسول اللَّه(ص) بود در اختیار علی(ع) و عباس قرار داد ولی بقیه ترکه رسول اللَّه(ص) را از فدک و خیبر تحویل نداد. {۵}

آری این امر نشان می دهد که صحّت ادعای حضرت فاطمه (س) را قبول داشته اند و جای شک و تردید نبوده است در عین حال آن حضرت را ردّ کرد، و بر فرض که چنین نباشد و آن روایت که ابوبکر نقل کرد از رسول اللَّه(ص) باشد چه می شد که لااقل مقداری از ترکه رسول اللَّه(ص) را در اختیار پاره تن او قرار می دادند. آیا رسول اللَّه(ص) نهی کرده بود که چیزی به دخترش فاطمه(س) بدهند؟ آیا فاطمه(س) این مقدار حق نداشت؟ آیا زحمات رسول اللَّه(ص) این اندازه احترام نداشت؟ بر فرض که ترکه رسول اللَّه(ص) متعلق به همه مسلمانان باشد، آیا مسلمانان راضی نبودند که چیزی از آن به فاطمه(س) تحویل شود؟ آیا مسلمان می تواند اینها را بداند و باز به مسبّب و عامل و حامی آن اعتنا و رغبت داشته باشد؟ العیاذ باللَّه.

و امّا اینکه اهل تسنّن نسبت به برخی از صحابه

اظهار محبّت و حتّی برای او گریه می کنند (لابد گریه شوق) این است که آنها قضایا را با یک چشم می نگرند و تنها به روایاتی که در کتابهای خودشان در فضیلت برخی از صحابه نقل شده است می نگرند در صورتی که اگر لااقل آنچه را در کتابهای صحیح خودشان از ناحیه برخی از خلفا نسبت به فاطمه (س) – طبق خبر عایشه – وارد شده مطالعه کنند و مورد توجّه قرار دهند آنها نیز مانند شیعیان تغییر موضع می دادند و به جای گریه شوق بر او، گریه بر مظلومیت فاطمه (س) می کردند.

[۱]. صحیح بخاری، ص ۶۲۶، کتاب فضائل اصحاب النّبی(ص) باب ۱۲: مناقب قرابه رسول اللّٰه(ص) [و منقبه فاطمه (س)]، ح ۳۷۱۴: قال رسول اللّٰه: (فاطمه بضعه منّی فمن اغضبها اغضبنی) و همین مضمون در ص ۶۳۳، ح ۳۷۶۷ آمده است.

[۲]. کتاب فرض الخمس، ص ۵۱۲، ح ۳۰۹۲ و ۳۰۹۳ – ان عائشه اخبرت أنّ فاطمه۳ بنت رسول اللّٰه(ص) سألت ابابکر بد وفاه رسول اللّٰه(ص) أن یقسم لها میراثها، ما ترک رسول اللّٰه(ص) مما افاء اللّٰه علیه، فقال لها ابوبکر: انّ رسول اللّٰه(ص) قال: «لا نُوَرثُ، ما ترکنا صدقه» فغضبت فاطمهُ بنت رسول اللّٰه(ص) فهجرت أبابکر فلم تزل مُهاجَرته حتّی توفّیت و عاشت بعد رسول اللّٰه(ص) سته اشهر...

[۳]. صحیح مسلم، ص ۱۰۵۶، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل فاطمه علیها الصلاه و السّلام، ح ۲۴۴۹، قال رسول اللّٰه(ص): فانّما ابنتی بضعه منّی یَریبنی منا رابّها ویؤذینی ما آذاها.

[۴]. صحیح بخاری: کتاب فضائل اصحاب النبی(ص)، ص ۶۲۶، ح ۳۷۱۲، در ذیل حدیث آمده است «فتشهّد علیّ».

[۵]. صحیح بخاری، کتاب فرض الخمس، ص ۵۱۲، ذیل حدیث ۳۰۹۳.

چرا شیعه عمر را به عنوان خلیفه قبول ندارند؟

پرسش

چرا شیعه عمر را به عنوان خلیفه قبول ندارند؟

پاسخ

از نگاه شیعه، خلیفه و امام باید دارای این شرایط باشد:

۱.افضیلت؛ ۲. اعلمیت؛ ۳. عصمت؛ ۴. منصوب شدن از جانب خدا/

از آیه «و جعلنا هم ائمْ یهدون بامرنا {۱} و اذا بتلی ابراهیم ربّه بکلمات فاتهنّ قال انّی جاعلك للنّاس اماماً قال و من ذرّیّتی قال لاینال عهدی الظالمین {۲} یا داود انّا جعلناك خلیفْ فی الارض فاحکم بین النّاس بالحقّ» {۳} بدست می آید که خداوند امام را برای مردم تعیین می کند. لذا اقوام بسیاری در صدر اسلام نزد پیامبر اکرم(ص) می آمدند و به آن حضرت پیشنهاد می

کردنـد ما به شـرطی اسـلام می آوریم که جانشـین خویش را از ما قرار دهی؛ از جمله که پیامبر در موسم حج قوم بنی عامر را دعوت به اسـلام کردند رئیس و بزرگ آن قوم به پیامبر(ص) گفت ما به شرطی اسلام می آوریم که جانشین خویش را از قوم ما قرار دهید، اما آن حضـرت فرمود: «الامرالی الله یضـعه حیث یشأ» «ولم یکن ذلک الامر مختصاً بالنبی»، تعیین جانشـینی پیامبر تنهـا مختص پیامبر نیست، بلکه خداونـد هر کسـی را بخواهـد خلیفه و جانشـین پیامبر قرار دهـد.{۴} نبایـد روایات فراوان، که پیامبر بارها در منابستهای مختلف به این وظیفه عمل نمود و حضرت علی را به جانشینی خویش معرفی فرمود. وقتی آیه «وانذر عشیرتک الاقربین» بر پیامبر نازل شد، پیامبر اکرم(ص) چهل نفر از اقوام و نزدیکان خویش را دعوت کرد تا رسالت خویش را به آنان اعلام کند. در آن جلسه، سه بار پیامبر اکرم(ص) به حاضرین که همه از بنی هاشم بودند فرمود: هر کسی امروز از همه جلوتر ایمان بیاورد و

رسالت مرا تصدیق نماید او وصیّ و خلیفه بعد از من است. همه حاضرین سکوت کردند جز حضرت علی(ع) که از همه کوچکتر بود و بلند شد و اعلام کرد که من به آنچه شما فرمودید ایمان آوردم، پیامبر(ص) در مرتبه سوم با اشاره به حضرت علی(ع) فرمود: «هذا اخی و وصی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا»، این برادر و وصی و جانشین من در میان شما مسلمانان است. پس آنچه می گوید گوش فرا دهید و از دستورهای او پیروی نمائید.{۵}

احمد در کتاب مسندش و بخاری و مسلم در صحاح خودشان از طریقای مختلف ذکر کردند پیامبر وقتی می خواست به جنگ تبوک برود حضرت علی(ع) را در شهر مدینه جای خویش گذاشت تا از هل بیت پیامبر سرپرستی و محافظت کند. حضرت علی(ع) به پیامبر گفت: «ماکنت او ثر ان تخرج فی وجه الا و انا معک»، من در شهر مدینه نمی مانم در حالی که تو از شهر مدینه خارج می شوی مگر من هم همراه شما باشم، پیامبر اکرم(ص) به او جواب فرمود: «اما ترضی ان تکون منی بمنزلْ هارون من موسی الا انّه لانبی بعدی»، آیا راضی نیستی نسبت به تو من همان نسبت هارون به موسی باشد مگر بعد از موسی پیامبری بود ولی بعد از من پیامبری نخواهد آمد{۶}/

علامه امینی در کتاب الغدیر از ۱۱۰ نفر از اصحاب و ۸۴ نفر از تابعین و بسیاری از علمای شیعه و سنی نقل کرده که در روز هیجدهم ذی حجه در محل غدیر خم در منزلگاهی جحفه که محل انشعاب خطوط کاروانی به مدینه و مصر و شام و غیره بود و

حجاج از یکدیگر جدا می شدند و هر کدام به شهر و دیار خود باز می گشتند، رسول خدا در آنجا به کاروانیان دستور توقف داد و مقرر داشت تا در همان جا فرود آیند. آن گاه فرمان داد تا آن جمعیت بسیار که بنا به قولی بالغ بر ۱۲۰۰۰ نفر بودند متفرق نشوند. سپس مقرر داشت تا مردم را به ادای نماز جماعت فرا خواند. رسول خدا(ص) نماز ظهر را با انبوه جمعیت حاجیان در آن گرمای طاقت فرسا بجا آورد، سپس برخاست و به سخنرانی پرداخت و در آخر فرمود: «الست اولی بکم من انفسکم»؛ آیا من از شما مؤمنین به خود شما شایسته تر نیستم. همه حاضرین در پاسخ گفتند بلی یا رسول الله. پس آن حضرت دست حضرت علی(ع) را گرفتند و بلند کردند تا آن جا که همه مردم سپیدی زیر بغل آن حضرت را دیدند. سپس پیامبر اکرم(ص) فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه»؛ هر کسی که من مولی و سرپرست او هستم پس این علی نیز مولی و سرپرست اوست. بعد از آن، در حق حضرت علی(ع) دعا کرد و فرمود: «اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله»، خدایا دوست بدار دوست دار علی را و دشمن بدار دشمن علی را و یاری کن کسی را که علی را یاری کند و ذلیل و خار گردان کسی را که با علی در افتد. بعد از دعای پیامبر، حاضرین «آمین» گفتند و مسلمانان، از جلمه خلیفه اول و خلیفه دوم به حضرت علی(ع) تبریک گفتند {۷} /

علاوه بر دلائل نقلی بر تعیین جانشینی

پیامبر، عقل سلیم نیز حکم می کند اگر کسی بخواهد مسافرت طولانی برود برای سرپرستی و نگهداری خانواده و عیالش جانشین و نماینده ای تعیین می کند تا از آنان مواظبت و نگهداری کند. چطور ممکن است پیامبری که ۲۳ سال برای نشر و ترویج اسلام زحمتها کشیده و مشقات بسیاری متحمل شده، حالا که می خواهد به سفر ابدی عزیمت نماید برای حفظ اتمام زحمتهای ۲۳ ساله اش جانشینی تعیین نکردند و انتخاب آن را به مردم واگذار کردند تا مردم آن را انتخاب کنند/

اهل سنّت می گویند پیامبر اکرم(ص) کسی را به عنوان جانشینی خویش منصوب نکرد و آن را به مردم واگذار کردند تا مردم آن را انتخاب کنند. لذا بعد از رحلت پیامبر اسلام افراد محدودی جلسه سقیفه بنی ساعده را تشکیل دادند و چون خلیفه اول از همه حاضرین پیرتر بودند او را به خلافت و جانشینی پیامبر(ص) انتخاب کردند و بعضی از مردم با او بیعت کردند و او کمتر از سه سال در مقام خلافت بر مردم حکومت کرد و لحظه آخر در بستر مرگ، عمر را که از مهاجران قریش بود به جانشینی خودش تعیین کرد/

مردم نیز پس از مرگ خلیفه اول و بنا به دستو او، حکومت عمر را پذیرفتند و با او بیعت کردند و او دوازده سال بر مردم حکومت کرد.{۸} دلیل این که شیعه ابوبکر و عمر و عثمان را به عنوان خلیفه قبول ندارد این است که آنان شرایط را که ذکر کردیم دارا نیستند. شیعه حضرت علی(ع) را جانشین پیامبر و امام اول می داند؛ چون خلافت و جانشینی پیامبر تنصیصی است و پیامبر حضرت علی را جانشین خویش

قرار دادند و تنها آن حضرت شایستگی این مقام و منزلت را داشتند، ولی متأسفانه تاریخ گواه این است که حضرت علی(ع) با آن شایستگی هایی که داشتند ۲۵ سال خانه نشین شدند و حقش را غصب کردند و بر کرسی خلافت نشستند/

[۱]. سوره انبیأ، آیه ۷۳/

[۲]. سوره بقره، آیه ۱۲۴/

[۳]. سوره ، آیه ۲۶/

[۴]. السّیرْ النّبویه، ابن هشام، ج ۲، ص ۴۲۴-۴۲۵، چاپ بیروت/

[۵]. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۳/

[۶]. صحیح مسلم، ج ۱۴، ص ۱۷۵، چاپ بیروت، داراحیأ التراث العربی، صحیح بخاری، ج ۶، ص ۳۰۹، چاپ بیروت دارالقلم/

[۷]. الغدیر، علامه امینی، ج ۱، ص ۱۴ به بعد چاپ ایران، دارالکتب الاسلامیه/

[۸]. نقش عایشه در تاریخ اسلام، چاپ دوم، ج ۱، ص ۱۴۳-۱۴۴/

چرا شیعیان، طلحه و زبیر را قبول ندارند؟

پرسش

چرا شیعیان، طلحه و زبیر را قبول ندارند؟

پاسخ

خاستگاه دیدگاه شیعه، مهم ترین و اصلی ترین منبع احکام و اعتقادات دینی، یعنی قرآن کریم است؛ از این رو برای پی بردن به استحکام دیدگاه شیعه در خصوص صحابه پیامبر گرامی اسلام(ص) آیات قرآن را که در خصوص یاران و اطرافیان پیامبر(ص) می باشد، مرور می کنیم.

خداوند در تعریف و تمجید از یاران پیامبر(ص) می فرماید:

«وَ السَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِینَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا أَبَداً ذَلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ»؛ {۱} پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت و آنها (نیز) از او خشنود گشتند. و باغ هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته که

نهرها از زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند و این است پیروزی بزرگ.

در جای دیگر می فرماید:

«لِلْفُقَرَآءِ الْمُهَاجِرِینَ الَّذِینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیَارِهِمْ وَ أَمْوالِهِمْ یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوانَاً وَ یَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُوْلَئِکَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَ الَّذِینَ تَبَوَّؤُ الدَّارَ وَ الإِیْمانَ مِنْ قَبْلِهِمْ یُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَیْهِمْ وَ لَا یَجِدُونَ فِی صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّآ أُوتُوا وَ یُؤْثِرُونَ عَلَی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأَوْلَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ {۲} این اموال برای فقیران مهاجری است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند؛ در حالی که فضل الهی و رضای او را می طلبند و خدا و رسولش را یاری می کنند و آنها راستگویانند. و برای کسانی است که در این سرا – سرزمین مدینه – و در سرای ایمان –

سرزمین مکه - پیش از مهاجران مسکن گزیدند و کسانی را که به سویشان هجرت کنند دوست می دارند و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده است، احساس نمی کنند و آنها را بر خود مقدم می دارند، هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند و کسانی که از بخل و حرص نفس خویش باز داشته شده اند رستگارانند.

خداوند در جای دیگر درباره اصحاب و یاران پیامبر(ص) می فرماید:

«مِنَ الْمُؤمِنینَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَن یَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدیلاً»؛ {۳} در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدی که با خدا بستند، صادقانه ایستاده اند: بعضی پیمان خود را به آخر بردند - در راه او شربت شهادت نوشیدند - و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند.

در سوره دیگری خداوند چنین فرموده است: «لَقَدْ رَضِیَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤمِنِینَ إِذْ یُبَایِعُونَکَ تَحْتَ الْشَّجَرَهِ فَعَلِمَ مَا فِی قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَل َ السَّکِینَهَ عَلَیْهِمْ وَ أَثَابَهُمْ فَتْحاً قَریباً»؛ {۴} خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند - راضی و خشنود شد. خداوند آنچه را در درون دل هایشان (از ایمان و صداقت) نهفته بود می دانست؛ از این رو آرامش را بر دل هایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی، برای پاداش، نصیب آنها فرمود.

در خصوص این آیات، چند نکته قابل ذکر است که با توجه به آنها بایستی نتیجه گیری کرد.

اولاً: آیات ذکر شده عام می باشد و واضح است که هیچ عامی در عموم خود صریح نمی باشد، بلکه ظاهر در عموم است، مگر آن که به عمومیت تصریح شده باشد و بصراحت نفی

استثنا شده باشد و یا آن که لسان دلیل خالی از تخصیص باشد، به گونه ای که امکان تخصیص در آن وجود نداشته باشد؛ مانند «اِنَّ اللَّهَ علی کُلِّ شیء قدیرٌ». آیات یاد شده، این گونه نیستند و قابل تخصیص می باشند. از این رو مفاد آیات با آنچه در خارج واقع شده از عمومیت خارج می شود؛ چه این که اثبات فسق برای بعضی از صحابه منافاتی با آیات ندارد.

ثانیاً: رضایت الهی از صحابه در یک وضعیت خاص، دلیل رضایت ابدی الهی نیست؛ بدین معنا که آنان برای ابد مرضیّ رضای الهی باشند؛ چه این که خداوند نفرموده است که برای ابد از آنان راضی است. لذا عدالت شخصی در زمانی به معنای عدالت ابدی او نیست و ممکن است که انسان عادل، در آینده دچار لغزش و اشتباه گردد و از مقام عدالت، عدول کند.

ثالثاً: این نظریه در درون خود دچار تناقض است؛ زیرا در صحنه عمل همه صحابه به یک راه نرفتند و قطعاً همه آن راه ها، صراط مستقیم نبوده است.

× کار برخی از آنان به اجتهاد و فرار از بن بست و زیر پا گذاشتن اصول می باشد؛ زیرا اجتهاد در مقابل نص و راه روشن و رفتن به راهی که خود رونده بر بطلان آن اذعان دارد، اجتهاد نیست.

طلحه و زبیر، حکومت حضرت علی(ع) را مشروع دانسته، با آن حضرت بیعت کردند. بر این اساس، تقابل آنها با علی(ع) و به راه انداختن جنگ جمل نمی تواند مشروع باشد؛ زیرا قیام در مقابل خلیفه و نائب رسول خدا می باشد.

رابعاً: آنچه که در آیات بالا ذکر گردیده است، در خصوص صحابه گرانقدری است که پس از پیامبر(ص) حرمت فرامین

نورانی آن حضرت را نگه داشته، اوامر و دستورات آن حضرت را تغییر ندادند. به همین دلیل، در قرآن کریم آیات دیگری است که به مذمت بعضی از یاران و صحابه پیامبر(ص) پرداخته است که به پاره ای از آیات اشاره می شود:

«وَ مِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الأَعْرابِ مُنَافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ المَدينَهِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ»؛ {۵} و از (میان) اعراب بادیه نشین که اطراف شما هستند جمعی منافقند، و از اهل مدینه (نیز) گروهی سخت به نفاق خود پایبندند. تو آنها را نمی شناسی، ولی ما آنها را می شناسیم. به زودی آنها را دو بار مجازات می کنیم (مجازاتی با رسوایی در دنیا و مجازاتی به هنگام مرگ) سپس به سوی مجازات بزرگی (قیامت) فرستاده می شوند.

«وَ إِذا يَقُولُ المُنافِقُونَ وَ الَّذينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ما وَعَدَنا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ الّا غُرُوراً»؛ {۶} و (نیز به خاطر آورید) زمانی را که منافقان و بیماردلان می گفتند: خدا و پیامبرش جز وعده های دروغین به ما نداده اند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أَمَنُوا إنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهَالَهٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمينَ»؛ {۷} ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید. مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید.

این آیه درباره ولیدبن عقبه که یکی از صحابه به حساب می آمد، نازل شده و قرآن آن صحابی را فاسق معرفی کرده است. علامه طباطبایی رحمه الله روایاتی را که در شأن نزول آیه وارد شده است، مستفیض می داند. {۸}

«و لَقَدْ عَلِمْنا الْمُسْتَقْدِمينَ مِنْكُمْ وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ»؛ {۹} ما هم پیشینیان شما را دانستیم و

هم متأخران را.

در تفسیر این آیه روایتی از ابن عباس این گونه نقل شده است:

«زنی زیبا صورت به نماز جماعت پیامبر(ص) حاضر می شد. عده ای از صحابه به جهت آن که او را نبینند، در صف اول حاضر می شدند؛ اما عده ای دیگر به جهت دیدن او در صف آخر می ایستادند تا در هنگام رکوع از میان دو پا به او نگاه کنند». {۱۰} در صحیح بخاری حدیثی از پیامبر(ص) نقل شده است که فردای قیامت، پیامبر(ص) عده ای از صحابه خویش را می بیند که به جهنم می برند. پیامبر(ص) می گوید: «هؤلاء اصحابی». خداوند در پاسخ پیامبر(ص) می فرماید: «تو نمی دانی که این جماعت پس از تو چه کردند؟!»

با توجه به این آیات و آنچه که تاریخ از عملکرد صحابه پس از پیامبر(ص) نقل می کند، صحت و درستی دیدگاه شیعه و پیروان اهل بیت بخوبی روشن می گردد که صحابه را بدون بررسی عملکردشان، به صرف همراهی و هم نشینی با پیامبر(ص) نمی توان مصون از هرگونه خطا و اشتباه دانست؛ بلکه آنان که پس از رحلت آن حضرت(ص) حرمت حریم رسالت را نگه داشته، حق اطاعت از اوامر آن حضرت را به جا آوردند و باعث تغییر و تبدّل امر رسالت نگردیدند، از نظر شیعه محترم و از جایگاه والایی برخوردارند. درباره چنین صحابه گرانقدری امام سجاد، چهارمین پیشوای پیروان اهل بیت، این گونه دعا کرده اند:

«اللّهم و أصحابُ محمّدٍ(ص) خاصَّةً؛ الّذین أحسنوا الصّحابه، و الّذین أبلوا البلاءَ الحسن فی نصره و کانفوه و أسرعوا إلی وِفادته و سابقوا إلی دعوته و استجابوا له حیثُ أسمعهم حجّه رسالاته و فارقوا الأزواج و الأولاد فی إظهار کلمته و قاتلوا الآباء و الأبناء فی تثبیت نبوّته و انتصروا

به. و من کـانوا منطـوین علی محبّته یرجـون تجـارهً لن تبور فی مودّته. و الّـذین هجرتهم العشـائر إذ تعلّقوا بعروته و انتفت منهم القرابات إذ سـکنوا فی ظلّ قرابته فلا تنس لهم. اللّهمّ ما ترکوا لک و فیک و أرضـهم مِنْ رضوانک و بما حاشوا الخلق علیک و کـانوا مع رسولـک دعـاهً لک الیک و اشـکرهم علی هجرهم فیک دیار قومهم و خروجهم من سـعه المعاش إلی ضـیقه»؛{۱۱} خـدایا به اصـحاب محمد(ص) درود باد؛ آنان که همراه بودن با آن حضـرت(ص) را نیکو به پایان بردند و آنان که برای یاری او در جنگ شـجاعت و دلاوری برجسـته ای را آشـکار ساختنـد و با ایمان آوردن او را یاری کردند و دعوتش را پاسخ دادند. هنگـامی که رسـالت خویش را اعلام کرد، برای آشـکار کردن دعوت او از زن و فرزنـد دوری گزیدنـد و برای اسـتوار کردن پیـامبری او بـا پـدران و فرزنـدان خویش جنگیدنـد. آنـان که محبت و دوسـتی اش را در دل داشـتند و در دوستی اش تجـارت سعادت را آرزو داشـتند؛ تجارتی که هیـچ گاه کسادی در آن راه نـدارد. و آنان که چون خود را به ریسـمان ایمان حضـرتش آویختنـد، عشـیره شان ایشان را از خود رانـد و چون در سایه خویشـی با او جای گرفتند، عشـیره و قبیله هایشان از ایشان دوری کردنـد. پس خـدایا آنچه را که در راه تو از دست داده انـد، بر ایشـان فراموش مکن و به جهت آن که مردم را بر دین تو گرد آوردنـد و همراه پیامبر(ص) دعوت کننـدگان به سوی تو بودند، ایشان را از رحمت خود خشـنود ساز و در برابر آن که در راه تو از شهرها و

خویشاوندان خود دوری گزیدند و از زندگی فراخ و وسیع به زندگی سخت و تنگ روی آوردند، جزا و پاداش فراوان ده. از مجموع آیات و مطالب بالا می توان نتیجه گرفت که به صرف مصاحبت با پیامبر، هیچ کس مصون از خطا و اشتباه نخواهد بود. آنچه مهم است حفظ این مقام و حرمت مصاحبت با پیامبر(ص) است. طلحه و زبیر پس از بیعت با علی بن ابی طالب نقض بیعت کردند و ام المؤنین عایشه را به جنگ علیه امام و خلیفه مسلمین، یعنی علی(ع)، تحریک نمودند. ایشان علیه امام واجب الاطاعه خروج کردند و خون بسیاری از مسلمین را ریختند. از این روی شیعه به عملکرد طلحه و زبیر پس از رحلت پیامبر(ص) معترض است و اعمالشان را برای هیچ مسلمانی قابل قبول نمی داند.

[۱].سوره توبه، آیه ۱۰۰.

[۲].سوره حشر، آیه ۸ – ۹.

[۳].سوره احزاب، آیه ۲۳.

[۴].سوره الفتح، آیه ۱۸.

[۵].سوره توبه، آیه ۱۰۱.

[۶].سوره احزاب، آیه ۱۲.

[۷].سوره حجرات، آیه ۶.

[۸].المیزان، ج ۱۸، ص ۳۱۹، ذیل آیه ۶ سوره حجرات.

[۹].سوره الحجر، آیه ۲۴.

[۱۰].زمخشری، تفسیر الکشاف، ج ۲، ص ۵۷۶، ذیل آیه یاد شده.

[۱۱].صحیفه کامله سجادیه، ص ۳۸، دعای چهارم.

آیا با بیعت، خلافت آنها ثابت می شود؟

پرسش

آیا با بیعت، خلافت آنها ثابت می شود؟

پاسخ

علمای عامه توجیه گران ماوقع هستند. یکی از شواهد این حرف، همین بحث است. اینها وقتی می بینند امامت ابوبکر با بیعت عمر به تنهایی واقع شد می گویند: بیعت یک نفر کافی است. چون واقع شده است و کافی هم است. تارةً نه ما کان ینبغی ان یقع و ما کان یجب ان یقع مورد بحث است و تارةً ما مقام اثبات را دلیل بر ثبوت می گیریم و این غلط است. یعنی آنچه واقع شده برای ما حجت باشد. اینها در جریان سقیفه نوشته اند که امامت ابوبکر با بیعت عمر واقع شد و تکفی لامامه رجل ببیعه شخص واحد. لان امامه ابی بکر ثبتت ببیعه عمر وحده بحث در این جا منتقل می شود به اینکه حجیت فعل عمر از کجا ثابت است؟ به چه مناسبت بیعت یک نفر دلیل حجیت امام برای همه اشخاص فی مشارق الارض و مغاربها باشد؟ بحث منتقل به حجیت فعل عمر و حجیت فعل صحابه می شود؟ به چه دلیل عمل او برای ما حجت باشد؟

چرا با اینکه درباره پاکدامنی حضرت عایشه ۲۴ آیه نازل شده است، هنوز بعضی از شما یعنی اهل شیعه به این اصل اعتقاد ندارید، دلیل شما چیست؟ چون در قرآن آمده که هر کس حتی یک آیه از قرآن مجید را قبول نداشته باشد، مسلمان نیست.

پرسش

چرا با اینکه درباره پاکدامنی حضرت عایشه ۲۴ آیه نازل شده است، هنوز بعضی از شما یعنی اهل شیعه به این اصل اعتقاد ندارید، دلیل شما چیست؟ چون در قرآن آمده که هر کس حتی یک آیه از قرآن مجید را قبول نداشته باشد، مسلمان نیست.

پاسخ

در آیه یازدهم سوره نور درباره تهمت زدن به شخص بی گناهی در مورد عمل منافی عفت سخن به میان آمده است. در این که فرد مورد نظر چه کسی است، اختلاف وجود دارد. طبق روایات اهل سنت شخص مورد نظر، عایشه است و طبق پاره ای از روایات شیعی، ماریه قبطیه کنیز - اهدا شده از سوی زمامدار مصر به نام «مقوقس» به پیامبر(ص) منظور می باشد. در یکی از احادیثی که در این باره در برخی از مآخذ شعیی نقل شده، آمده است: وقتی ابراهیم - فرزند رسول اللّه(ص) از ماریه - از دنیا رفت. پیامبر(ص) سخت ناراحت شدند. وقتی عایشه این حالت حضرت را دید، گفت: چه چیزی شما را ناراحت کرده، او - ابراهیم - فرزند جریح {۱} بود.

در پی آن، رسول اللّه(ص) علی(ع) را فرستاد و دستور کشتن جریح را صادر کرد. در دنباله روایت، ماجرای تعقیب و گریز حضرت علی(ع) و جریح حکایت شده تا آن که سرانجام بر اثر حادثه ای امام متوجه می شود، جریح فاقد آلت جنسی است. وقتی این مطلب را به پیامبر(ص) گزارش می کند، رسول خدا(ص) می فرماید: «الحمدللّه الذی صرف عنّا السُّوء اهل البیت»؛ شکر خدا که بدی را از ما اهل بیت باز گرداند. {۲}

چنان چه مشخص است فردی که تهمت ناپاکی به ماریه وارد نموده، عایشه است و او مورد افترای کسی واقع نگردیده

است. اما طبق روایات بسیاری که اهل سنت نقل کرده اند، شأن نزول آیه مورد نظر و چند آیه بعد در مورد عایشه است. طبق برخی از این روایت ها عایشه در یکی از جنگ ها به همراه پیامبر(ص) بود. بعد از اتمام جنگ، لشکر اسلام به سوی مدینه در حرکت شد. وقتی شب فرا رسید. عایشه برای حاجتی از لشکر فاصله گرفت. چون بازگشت، آنها را ندید و در نهایت همان جا به خواب رفت. هنگام صبح یکی از سپاهیان به نام صفوان او را پیدا کرد و بدون آنکه تقریباً با وی سخنی بگوید او را به تنهایی سوار بر مرکب نمود و به شهر رساند. و همین موضوع باعث شد که عایشه مورد افترا قرار گیرد. آن که بیش از همه بر این ناهنجاری دامن زد، عبداللّٰه بن ابی بن سلول بود. {۳}

در دنباله ماجرا آمده است که پیامبر(ص) از این موضوع سخت ناراحت شد و رفتارش را با عایشه تغییر داد و برای همین موضوع نزدیک بود میان اوس و خزرج جنگی اتفاق افتد که به واسطه رسول خدا(ص) آرامش برقرار شد. و در نهایت آیاتی که نشانگر بی اساس بودن آن افترا و پاکی عایشه بود، نازل گردید. {۴}

طبق روایات فوق، عایشه از سوی کسانی چون عبداللّٰه بن ابی مورد افترا قرار گرفته بود که در نهایت با انزال وحی براءت وی به اثبات رسید. هر چند برخی از بزرگان در هر دو دسته از این روایات خدشه کرده اند. و آن را مناسب با شأن و مقام پیامبر(ص) و همسو با آیات مورد بحث ندانسته اند، اما نکته جالبی از آنها قبل استنباط است و آن این که

نه شیعه و نه سنی صحه بر حقانیت این افترا نگذاشته و هر دو گروه به پیراستگی عایشه از آن عمل خلاف اعتراف دارند. بنابر آن چه در متن سؤال آمده که شیعه به پاکدامنی عایشه اعتقاد ندارد، کذب محض است.

اصولاً ـ طبق اعتقاد شیعه نه تنها دامان زنان رسول اللّه(ص) که دامان زنان تمامی پیامبران از فساد و فحشا مبرا و پیراسته بوده است و احدی در این زمینه نظر مخالف ندارد. علامه طباطبایی ضمن نقد روایات افک گوید: تسرّب فحشاء به اهل و خانواده پیامبر موجب انزجار قلب های مردم از او می شود. لذا بر خداوند واجب است که ساحت همسران انبیاء را از لوث زنا و فحشا پاک بدارد و الّا دعوت آنان لغو خواهد بود.

بر اساس همین برهان عقلی، عفت و پاکدامنی واقعی – نه فقط ظاهری – همسران پیامبران اثبات می گردد.{۵} البته نکته فوق به معنای عصمت عایشه از هر گناه و جرم و خطا نیست. برای نمونه شیعه طبق ادله و گزارش های تاریخی فراوانی که از فریقین وجود دارد، معتقد است او نسبت به امامان عصر خویش مخصوصاً امام علی(ع) لغزش ها و نافرمانی های فراوانی نموده است.

[۱].جریح از سوی مقوقس به پیامبر(ص) اهدا شده بود تا خدمتگزار ماریه باشد. (ر.ک: المیزان، ج ۱۵، ص ۱۰۵ (مؤسسه اعلمی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۱ ه‍’).

[۲].ر.ك: تفسیر نورالثقلین، حویزی، ج ۳، ص ۵۸۲ – ۵۸۱ و تفسیر قمی ، ذیل آیه فوق به نقل از تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۱۰۴ – ۱۰۵.

[۳].ر.ك: الدر المنثور، سیوطی، ج ۶، ص ۱۵۰ – ۱۴۰. سیوطی در این زمینه چند روایت نقل کرده و در همه آنها ماجرای مورد

نظر در آیه را مربوط به عایشه دانسته است.

[۴].بنگرید به تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۹۷ به بعد.

[۵].ر.ك: المیزان، ج ۱۵، ص ۱۰۳.

سپس نویسنده به این مطلب اشاره می کند که عمر فاروق محبوب اهل بیت بوده چنان که نزد پیامبر(ص) محبوب بوده است. دلیل ایشان سه روایت از پیامبر اکرم(ص) درباره خلیفه دوم است و به فرازهایی از سـخنان امیرمؤمنان علی بن ابیطالب در نهـج البلاغه اشاره می کند.

پرسش

سپس نویسـنده به این مطلب اشاره می کنـد که عمر فاروق محبوب اهل بیت بوده چنان که نزد پیامبر(ص) محبوب بوده است. دلیـل ایشان سه روایت از پیامبر اکرم(ص) درباره خلیفه دوم است و به فرازهایی از سـخنان امیرمؤمنان علی بن ابیطالب در نهج البلاغه اشاره می کند.

اما روایت هایی را که نویسنده از پیامبر اکرم(ص) نقل می کند عبارت است از:

۱- دخلت الجنه فاذا انا بالرمیماء امرأه ابی طلحه... رأیت قصراً بفنائه جاریه، فقلت: لمن هذا؟ فقالوا العمر بن الخطاب.

۲- بینا أنانا ثم رأیتنی علی قلبب علیها دلو... ثم اسـتحالت عز با فاخذها عمر بن الخطاب فلم راعبقریا ینزع نزع عمر حتی ضـرب الناس بعطن.

۳- انّ اللّه جعل الحق علی لسان عمر و قلبه

آیا این روایات را می توان پذیرفت؟ آیا سند و دلالت آنها تمام است؟

پاسخ

در کتـاب الموضوعـات ابن الجوزی و سـایر کتابهـایی که در این زمینه نوشـته شـده به این نکته اشـاره می کننـد که پاره ای از روایاتی که در مناقب صـحابه وارد شده مجعول و موضوع است چنانکه از مضامین و معنای روایت بدست می آید این روایات نمی تواند درست باشد که به نکاتی اشاره می کنیم.

۱- در صدر ذکر شده که پیامبر(ص) داخل بهشت شده و با همسـر ابوطلحه مواجه شده و او را دیده، اما وقتی می خواهد وارد قصری که متعلق به عمر است، بشود، خودداری می کند.

چـون در کنـار آن قصـر جـاریه ای مشاهـده می نمایـد. دلیلی که پیـامبر(ص) برای عـدم ورود خـویش به قصـر ذکر می کنـد، یادآوری غیرت عمر است. اشکالاتی که در این بخش از حدیث وجود دارد، به قرار ذیل است:

الف: آیا وقتی به پیامبر(ص) اجازه ورود به بهشت را داده اند، بدین معنانیست که به

تمامی مکانها و قصرهای آن هم می تواند وارد شود؟

ب: چرا پیامبر(ص) وقتی با همسر ابی طلحه مواجه شد، صحبت از غیرت ابی طلحه به میان نیاورد ولی وقتی به نزدیک قصر عمر آمد، از غیرت او سخن به میان آورد به حدی که از ورود به آن قصر منصرف شد؟ آیا غیرت عمر از ابوطلحه بیشتر بوده است؟ اگر هم در دار دنیا غیرت عمر از ابوطلحه بیشتر بوده آیا در برزخ نیز غیرت عمر از وی افزونتر بوده؟

اصولاً ـ آیا احکام و ویژگیهای دارتکلیف در جهان دیگر محل و بست دارد تا از غیرت و نظیر آن سخن به میان آید یا اینکه چنین ویژگیهایی به دنیا که دار تکلیف است، اختصاص دارد؟ وانگهی چنانکه بزرگانی چون سیوطی و ابن حجر و ابن ملقن و برخی از شیوخ اهل سنت گفته اند، از جمله خصائص پیامبر(ص) اباحه نگاه ایشان به زنان اجنبی و خلوت با آنان بوده است. در این باره در «الخصائص الکبری» (ج ۲، ص ۲۴۷ و ۲۴۸) آمده است: «باب اختصاصه(ص) باباحه النظر الی الاجنبیات و الخلوه بهن»... قال ابن حجر: الذی وضح لنا بالادله القویه انی من خصائص النبی(ص) جواز الخلوه بالاجنبیه و النظر الیها و هو الجواب الصحیح عن قصته ام حرام بنت ملحان فی دخوله(ص) علیها و نومه عندها و تفلیتها رأسه و لم یکن بینهما محرمیه و لازوجیه...قال ابن الملقن: و النبی(ص) معصوم فیقال کان من خصائصه الخلوه بالجنبیه وقد ادعاه بعض شیوخنا»

وقتی برای پیامبر نگاه به زن اجنبی و خلوت با او جایز و مباح باشد، دیگر جایگاهی برای غیرت باقی نمی ماند تا مانع ورود پیامبر(ص) به قصر کذایی شود.

آیا

رسول خدا(ص) از این ویژگی خویش اطلاع نداشت یا آنکه از عمر می ترسید؟!

بنابراین باید به مجعول بودن این روایت حکم کنیم.

۲- روایت دوم درباره یکی دیگر از رؤیاهای پیامبر(ص) و به قرار ذیل است: «بینا اناناثم رایتنی علی قلیب علیها دلو فنزعت منها ما شاء اللّٰه ثم اخذها ابن ابی قحافه فنزع منها ذنوبا او ذنوبین و فی نزعه ضعف و اللّٰه یغفر له ضعفه ثم استحالت غربا فاخذها عمر بن الخطاب فلم ارعبقریا ینزع نزع عمر حتی ضرب الناس بعطن»

این روایت تنها مطلبی که می گوید آن است که پیامبر(ص) هر مقدار که خدا می خواست از چاه آب کشید. بعد ابوبکر یک یا دو دلو از آن آب کشید. و سپس عمر بعد از آنکه دلو به صورت بزرگتری نمایان شد، آبهای فراوانی از آن چاه استخراج کرد.

نشانه های جعلی بودن این روایت به قرار ذیل است:

جمله «استحالت غربا» به معنای بزرگ شدن دلو است و علما از آن به حکومت و خلافت تعبیر کرده اند که مردم از آن نفع و سود فراوانی می برند، این جمله درست است که مردم در زمان خلیفه دوم نفع بیشتری از زمان رسول خدا به گونه ای القا شده که خواننده گمان می کند که عمر در آب کشیدن حتی از رسول خدا(ص) هم بردند. مگر نه آن است که هر چه از زمان وحی دورتر می شویم ضرر بیشتر می کنیم قویتر بوده است و حال آنکه همگان می دانند که کسی در قوه و توان از آن حضرت پیشی و تقدم نداشته است.

در شرح صحیح مسلم (ج ۴، ص ۱۸۶۰ و ۱۸۶۱ طبع دار احیاء التراث العربی) ذیل این روایت آمده است که:

قـال العلمـاء: هـذا المنـام مثـال واضـح لمـا جرى لابی بكر و عمر فی خلافتهما و حسن سـيرتهما و ظهور آثارهما و انتفاع الناس بهمـا...» افزون بر آن بـا اين روايت خلافت خليفه سوم و چهارم زير سؤال می رود مگر در آن دوره هيـچ نفعی برای مسـلمانان نداشتند؟!

در روايت سوم از لسان پيامبر(ص) آمده است كه درباره عمر فرموده اند: «ان اللَّه جعل الحق علی لسان عمر و قلبه»

اين حـديث هم مطمئناً جعلی و كـذب است. زيرا مفهوم حـديث مشـابه اين آيه است: «و مـا ينطق عن الهوی» اگر به مضـمون روايت اذعـان و اعتراف كنيم، بايـد بپـذيريم كه عمر هيچگـاه سـخن باطل بر زبان نرانـد و نگفت و معصوم و مصون از خطا و اشـتباه و گنـاه بوده است در صورتی كه علمای اهل سـنت اجماع دارنـد كه ابوبكر و عمر معصوم نبوده انـد. (ر. ك: المراصـد علی شرح المقاصد، ص ۲۴۹ به نقل از الامامه فی اهم الكتب الكلاميه، ص ۱۶۵).

افزون بر اين اشـتباه در رفتار و گفتار حاكی از اين است كه خداونـد حث را بر لسان و قلب وی جاری ننموده است. در ذيل به برخی از آنها اشاره می شود.

الف) روی البخـاری انه لمـا اشـتد بـالنبی(ص) و جعه قـال: ائتونی بكتاب اكتب لكم كتاباً لا تفلوا بعـده، قال عمر: ان النبی غلبه الوجع و عندنا كتاب اللَّه حسـبنا فاختلفوا و كثر اللغط...» (صحيح البخاری بحاشيه السندی، ج ۱، ص ۳۲ و ۳۳ كتاب العلم، باب كتابه العلم، عن سبعه من السلف، ص ۹۱).

در ذيل روايت، ابن عباس كه ناقل آن است، از فرط نارا حتی گويد: «ان الرزيه كل الرزيه ما حال بين رسول

اللّه(ص) و بین کتابه» (نیز درباره این واقعه اسفناک بنگرید به صحیح بخاری با حاشیه سندی، ج ۴، ص ۷،صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۵۹ به تحقیق محمدفؤاد عبدالباقی، مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۴، حدیث ۳۲۵۳، طبقات ابن سعد، ۲ ق ج ۲ / ۳۷ طبع لیدن به نقل از سبعه من السلف، حاشیه ص۹۲).

- عمر حج تمتع و متعه زنان را بعد از آنکه قرآن ورسول خدا(ص) حلال دانسته بود، تحریم کرد. در این باره در مآخذ بسیاری سخن به میان آمده از جمله در سنن بیهقی ج ۷، ص ۲۰۴ به نقل از عمر آمده است: «متعتان کاثنا علی عهد رسول اللّه(ص) و انا انهی عنهما و اعاقب علیهما: احداهما متعه النساء و لا ـ اقدر علی رجل تزوج ارأه الی اجل الاغیبه بالحجاره و الاخری متعه الحج، افصلوا حجلم من عمرتکم خانه اتم لحجکم و اتم لعمرتکم» (به نقل از سبعه من السلف، ص ۱۱۲)

- بدعت دیگر عمر درباره طلاق ثلاث بود. در این باره بنگرید به صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۱۴. (مسلم در این باره گوید: «عن طاوس ان ابا الصهباء قال لابن عباس: اتعلم انما كانت الثلاث تجعل واحده علی عهد النبی(ص) و ابی بکر و ثلاثا من اماره عمر؟ فقال ابن عباس: اتعلم انما کانت الثلاث تجعل واحده علی عهد النبی(ص) و ابی بکر و ثلاثا من اماره عمر؟ فقال ابن عباس: نعم.») نیز بنگرید به السنن الکبری بیهقی، ج ۷، ص ۳۳۶؛ سنن دار قطنی، ج ۴، ص ۴۶ تا ۴۷ به نقل از سبعه من السلف، ص ۱۳۳، و مآخذ دیگر.

- بدعت عمر در این باره که

کسی که به آب دست نیابد، نماز فریضه بر او لازم نیست: «روی مسلم بسنده عن عبدالرحمن بن ابزی ان رجلا اتی عمر فقال انی اجنبت فلم اجد ماء فقال: لا تصل. فقال عمار: اما تذکر یا امیرالمؤمنین اذ انا و انت فی سریه فاجنبنا فلم بخدما اما انت فلم تصل و اما انا فتمعکت فی التراب فصلیت، فقال النبی(ص) انما کان یکفیک ان تضرب بیدیک الارض ثم تنفع ثم تمسح بهما وجهک و کفیک. فقال عمر: اتق اللّٰه یا عمار. قال: ان شئت لم احدث به. (صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۹۳ تا ۱۹۴ طبع آستانه؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۸۸ تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی؛ السنن الکبری، ج ۱، ص ۲۰۹ بطریق عدیده؛ شرح معانی الآثار للطحاوی، ج ۱، ص ۱۱۰ تحقیق الشیخ محمد زهری البخار» به نقل از سبعه من السلف، ص ۱۳۵) و مآخذ دیگر.

- اگر حق بر لسان و قلب عمر جاری شده بود او نمی گفت: «کل احد افقه (یا اعلم) من عمر». در این باره بنگرید به السنن الکبری، ج ۷، ص ۲۳۳؛ کنزالعمال، طبع حیدرآباد، ج ۷، ص ۲۹۸؛ تفسیر الکشاف، ج ۱، ص ۵۱۴؛ مفاتیح الغیب، الفخر الرازی، دارالکفر، ج ۱۰، ص ۱۴، به نقل از سبعه من السلف، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.

واما مطالبی که نویسنده از امام علی(ع) حکایت کرده، هیچ دلالتی بر شایستگی و فضیلت عمر ندارد. نویسنده در ابتدا به این جمله (و ولیهم وال، فاقام و استقام حتی ضرب الدین بحرانه) تمسک حسبه است. با آنکه نویسنده شأن صدور این فرمایش مولا علی(ع) را از زبان ابن ابی الحدید نقل کرده امادچار

دو اشتباه و مغالطه شده است. نخست آنکه تمام گفته ابن ابی الحدید را ذکر نکرده است؛ زیرا امام بعداز کلمه «بجرانه» اینعبارت را افزوده است: «علی عسف و عجزکانا فیه» {۱} که دلالت بر گمراهی و انحراف و عجز و ناتوانی عمر می کند. و ثانیاً اینکه نویسنده گونه ای خاص معنای خطبه و شأن صدور ان را از خواننده پنهان داشته است. زیرا امام در این خطبه در صدد بیان جایگاه و منزلت و مقام والای خویش در نزد رسول اللّه(ص) و شایستگی خود به مقام خلافت است. مردم با آنکه از ویژگیهای امام اطلاع داشتند کس دیگری را که ضعیف و عاجز بود، بر مسلمانان مسلط کرد و سپس چند تن از همین ناتوانان فردی را که هیچ تسلطی بر هوای نفس خود نداشت، جانشین دومی کردند.

جالب توجه اینکه حداقل شخص اول به وسیله مردم یا غالب آنان برگزیده شد ولی دومی به حکم و فرمان اولی.

نکته دیگری که در این خطبه هست و به آن اشاره شد و نشانگر عدم کاردانی و شایستگی این سته تن برای خلافت و امارت بر مسلمین است، اوصافی است که امام برای هر کدام در قالب «علی ضعف و عجز کانا فیه» (برای اولی) و «علی عسف و عجز کانا فیه» (برای دومی) و «لم یکن یملك امر نفسه شیئاً» و نظیر آن (برای سومی) مطرح کرده و حال آنکه همگان می دانند که والی مسلمانان باید ضعیف و عاجز و هواپرست و منحرف نباشد.

شرح فوق در صورتی است که جمله مزبور (یعنی «ولیهم وال فاقام و استقام حتی ضرب الدین بجرانه») را درباره خلیفه ثانی و مربوط به

خطبه طولانی ای که امام(ع) در مان خلافتش، فرموده، بدانیم. اما اگر آن را عبارت و فرمایش مستقلی فرض کنیم، چون مرجع ضمیر مشخص نیست، جزو متشابهات از کلام آن حضرت می شود. مگر اینکه با قرائن و شواهدی از داخل و خارج عبارت، مرجع آن را کشف کنیم. جالب اینکه در تعلیقه شیخ محمد عبده بر این عبارت، مراد از «والی» رسول اللّه(ص) عنوان شده است. وی در این باره گوید: «یرید به النبی(ص)، ای تولی امورهم و سیاسه الشریعه فیهم...» (شرح نهج البلاغه علی محمدعلی دخیل، ج ۳، حلقه ۳۶ - ۳۵ ص ۹۰).

حمله دیگری که نویسنده از امام علی(ع) به منظور تعریف از عمر نقل کرده این است: «للّه بلاد فلان، فقد قوم الاودو داوی العمد و خلف الفتنه و اقام السنه، ذهب نقی الثوب قلیل العیب، اصاب خیرها و سبق شرها، ادی الی اللّه طاعته و اتقاه بحقه...»

تمسک به این جملات هم مقصود نویسنده را تأمین نمی کند. چو اولاً در نگاه شارحان در اینکه مقصود از فلان چه کسی است، اختلاف هست که آیا مالک اشتر است یا سلمان یا عمر یا ابوبکر یا شخص دیگری.

سخن کسانی که آن را بر عمر و ابوبکر تطبیق کرده اند، کاملاً نادرست است. زیرا که حضرت علی(ع) درباره امام و خلیفه مسلمین در نهج البلاغه ویژگیهایی را برشمرده که بر آنان قابل انطباق نیست. مثلاً ضمن خطبه ۱۲۹ می فرماید: «و قد علمتم انه لا ینبغی ان یکون الوالی علی الفروج والدماء و المغانم و الاحکام و امامه المسلمین البخیل... و لا الجاهل فیضلهم بجهله... و لا المعطل للسنه فیهلک الامه».

وقتی به شرح حال و زندگانی ویژگیهای عمر می نگریم، می بینیم

او هم جاهل بوده وهم تعطیل کننده سنت پیامبر(ص). جمله معروف «لو لا علی لهلك عمر» (که بیشتر بدان اشاره شد) را این خلیفه در مواردی که دچار اشتباهات فاحشی می شده و امام علی(ع) به فریادش می رسیده و آن را تصحیح می کرده، گفته است. نیز جمله معروف «کل احد افقه من عمر» و نظیر این عبارت از زبان همین خلیفه صادر شده است. (ر.ك: السنن الکبری، ج ۷، ص ۲۳۳؛ کنزالعمال، ج ۸، ص ۲۹۸ ؛ مفاتیح الغیب، الفخر الرازی، ج ۱۰، ص ۱۴؛ الدرالمنثور، ج ۵، ص ۲۲۹؛ تنسیر کشاف، ج ۱، ص ۵۱۴) نیز این حقیقت که عمر از معنای «کلاله» اطلاعی نداشته، در مثل کنزالعمال (ج ۶، ص ۲۰) عنوان شده است. این را نیز همگان می دانند که عمر به علت جهالت خویش و نیز غلبه هوای نفس، بدعتهایی و منع کرده که به تعدادی از آنها اشاره شد. بنابراین طبیعتاً شخصیتی که جهل به احکام الهی و سخنان پیامبر(ص) دارد، سنن پیامبر(ص) را معطل خواهد گذارد و به آنها آنگونه که باید عمل نخواهد کرد و در جامعه برقرار نخواهد ساخت. در نتیجه آیا عمر شایستگی ولایت و امارت بر مسلمین را داشته است؟! اصولاً کسی که خود راه راست را از نادرست – که مبتنی بر علم وسیع به قرآن و سنت است – تشخیص نمی دهد، چگونه می تواند مصداق «قوم الاودو داوی العمد» باشد؟! کسی که از دستور صریح پیامبر(ص) مبنی بر آوردن کاغذ و قلم خودداری کرده، و بدعتهای زیادی در این گذارده، چگونه می تواند مصداق «ادی الی اللّه طاعته» و «واقتاه بحقه» باشد؟! بنابراین باید به طور خبر

می گفت که مقصود از «فلان» عمر نیست. زیرا اگر چنین سخنی بگوییم، باید بپذیریم که در نهج البلاغه تعارض و تناقض وجود دارد. چون برای نمونه درجایی مثل خطبه شقشقیه بشدت روش و منش عمر مورد توبیخ و تخطئه امام علی(ع) قرار گرفته و در جایی مثل عبارتهای مورد ادعای نویسنده مقاله، توصیفات بسیار زیاد و جالبی از او شده است؟! و چون همگان از هوش و حافظه زیاد و سرشار امام علی(ع) اطلاع داشته اند، می دانند که ایشان مطلبی را که در خطبه شقشقیه و نظیر آن که درباره انحراف خلافت از مسیر اصلی آن است) فراموش نکرده است. لذا به هیچ وجه نمی توان پذیرفت که مقصود از «فلان» عمر باشد. بر فرض که مقصود عمر باشد برای جمع بین سخنان حضرت علی(ع) باید به صورت توریه، تقیه و یا مصلحت دیگری ابراز فرموده است.

[۱].ر. ک: شرح نهج البلاغه ابن میثم، طبع دار احیاء التراث، ج ۲، ص ۶۴۴.

آیا خلفای اهل سنت مانند ائمه شیعه دارای کرامت ومعجزه اند؟

پرسش

آیا خلفای اهل سنت مانند ائمه شیعه دارای کرامت ومعجزه اند؟

پاسخ

برای روشن شدن مطلب لازم است معنی معجزه و کرامت مشخص شود. معجزه به کارهای خارق العاده ای گفته می شود که انسان های عادی و معمولی از انجام آنها عاجز باشد واین کار خارق العاده توأم با مدعا هماهنگ با آن باشد؛ که خداوند متعال آن را در اختیار پیامبران و امامان به عنوان نشانه ای بر صدق نبوت و امامت آنها نهاده است تا حجت بر خلق تمام باشدو مردم از ایشان فرمان برداری نمایند؛ و بدین وسیله از ممالک دنیا و آخرت نجات یابند ورستگار شوند. حال این امر خارق العاده اگر با تحدی و ادعا باشد «معجزه» نام دارد و اگر بدون ادعا و تحدی باشد به آن «کرامت» گویند.{۱}

بنابراین هم کرامت و هم معجزه هر دو خارق العاده و فوق قدرت عادی بشر هستند و البته از یک جهت با هم تفاوت دارند و آن این است که کرامت برخلاف معجزه، همراه با ادعای نبوت نیست، و شخص صاحب کرامت، هرگز مدعی رسالت آسمانی نمی باشد. با توضیحی که برای معجزه و کرامت بیان شد، بدیهی است که «معجزه» مخصوص انبیای الهی است؛ اما «کرامت» برای اولیا الهی نیز هست. این که آیا خلفای اهل سنت مانند ائمه شیعه دارای کرامت و معجزه اند در کتاب های حدیثی و تاریخی شیعه برای آنان کرامتی بیان نشده است و هیچ جایی از متون شیعه نقل نشده است که خلیفه اول یا خلیفه دوم کرامتی داشته است.

اما در کتاب های اهل سنت کراماتی برای خلیفه اول و خلیفه دوم و سوم نقل شده است.{۲}

اما این که آیا آنها واقعا اهل

کرامت بوده اند، قضاوت را بر عهده خواننده محترم می گذاریم.

[۱].ر. ک: علاّمه حلی کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۵۰ – ۳۵۱.

[۲].برای نمونه، ر. ک: یوسف بن اسماعیل بنهانی، جامع کرامات الاولیاء، ص ۱۲۷، ۱۵۰ – ۱۵۶؛ حافظ جلال الدین عبدالرحمان، تاریخ الخلفا، ص ۳۶ و ۱۲۵.

شما که ادعا می کنید حکومت اسلامی است، چرا در این حکومت به افراد طراز اول اسلام بالاخص اصحاب گرامی پیامبر شدیداً بی احترامی می شود؟

پرسش

شما که ادعا می کنید حکومت اسلامی است، چرا در این حکومت به افراد طراز اول اسلام بالاخص اصحاب گرامی پیامبر شدیداً بی احترامی می شود؟

پاسخ

حکومت اسلامی یعنی اداره جامعه بر مبنای فرامین و احکام دین مبین اسلام و از آن جا که در میان مسلمانان ایران مذاهب فقهی و کلامی مختلفی وجود دارد، قاعدتاً باید اداره کشور ایران طبق مذهبی باشد که اکثریت مردم به آن اعتقاد داشته و قائل به حقانیت آن هستند. (شیعه امامیه). از عبارت جناب عالی (... بالاخص اصحاب...) چنین مفهومی برداشت می شود که به همه افراد اسلام بی احترامی می شود و به اصحاب گرامی پیامبر اسلام بیش از دیگران. این عبارت صحیح نیست و شاید شما این نظر را نداشته اید، بلکه در بردن عبارات کم توجهی شده است. در کتاب های لغت، کلمه «احترام» به گرامی داشتن و بزرگ داشتن معنا شده است؛ و بی احترامی یعنی کسی را بزرگ نداشتن و گرامی نداشتن؛ اما لازمه این گرامی نداشتند، توهین یا هتاکی نیست؛ بلکه صرفاً احترام زائدالوصفی ننمودن است.

از آن جا که نظام و حکومت دارای کارگزارانی است که تصمیم گیری در مورد مسائل مختلف جامعه بر عهده آنها می باشد و هر سه قوه قضائیه، مجریه و مقننه زیر نظر ولایت امر، آیا رؤسای سه قوه، وزرا و نمایندگان مجلس و یا افراد پایین تر از این ها به صحابه بی احترامی نموده و یا کلمات خلاف عرف به کار برده اند؟ نکته ای که باید در نظر داشت این است که به عقیده شیعه امامیه، خلافت و وصایت بلافصل حضرت علی(ع) از سوی پیامبر گرامی اسلام(ص) در غدیر خم و در مکان ها و زمان های مختلف به طور

مکرر اعلام شد. پس حکومت حضرت علی(ع) حکومت حق بوده و کسانی که با او جنگیدند با حق مخالفت کردند و این جنگیدن با حضرت علی باعث می شود که ما به گفتار و کردار برخی از صحابه با دیدی انتقادی نگریسته و کردار آنها را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم؛ همان طور که در کتاب های اهل سنت هم این کار صورت گرفته است. برای مثال، در کتاب شرح مواقف{۱} آمده است که: «اکثریت امت اسلام معتقد است کسانی که با حضرت علی(ع) جنگیدند اشتباه و خطا کرده اند چون علی(ع) امام بود و مخالفت با او قطعاً حرام بود. منتها، علمای امت دو دسته شده اند: برخی مثل قاضی ابی بکر گفته اند که این که این اشتباه و خطا باعث فاسق شمردن آنها می شود (این ترجمه عبارت قاضی ایجی و جرجانی بود). سپس کسانی که در جنگ حمل و صفین بوده اند، به اذعان این عالم بزرگ، از طرف تعداد زیادی از علمای اهل سنت نیز تفسیق شده اند که بعضی از صحابه پیامبر(ص) نیز در بین آنان بوده اند. و این یک نظر و رأی است که با ادله متعدد به آن رسیده اند. بنابراین، اعلام نظر و رأی کلامی بی احترامی شمرده نمی شود.

[۱].ج ۸، مبحث «امامت»، مقصد هفتم، ص ۳۷۴.

نظر شیعه نسبت به صحابه چیست ؟

پرسش

نظر شیعه نسبت به صحابه چیست ؟

پاسخ

از دیدگاه شیعه , کسانی که به دیدار و مصاحبت پیامبر صلی اللّه علیه و آله تشرف حاصل نموده اند به چند گروه تقسیم می شوند و ما پیش از آن که به شرح این سخن بپردازیم , شایسته است که به صورت اجمال , صحابی را تعریف نماییم .

در اینجا , تعریف های گوناگونی پیرامون صحابی پیامبر وجود دارد که به برخی ازآنها اشاره می کنیم .

۱ - سعید بن مسیب گوید : صحابی کسی است که به مدت یک یا دو سال با پیامبربوده و همراه وی در یک یا دو نبرد , شرکت داشته و جنگیده است . (۱)

۲ - واقدی گوید : دانشمندان برآنند که هر کس پیامبر را دیده و به اسلام گرویده و در امر دین , اندیشه نموده و به آن راضی گردیده است , نزد ما از اصحاب پیامبرمحسوب می شود , گرچه به مدت یک ساعت از روز باشد . (۲)

۳ - محمد بن اسماعیل بخاری آورده است : هر کس از مسلمانان با پیامبر مصاحبت داشته و یا او را دیده , از اصحاب آن حضرت است . (۳)

۴ - احمد بن حنبل گوید : هر کس یک ماه و یا یک روز و یا یک ساعت , با پیامبرمصاحبت داشته و یا آن حضرت را دیده جزء اصحاب است . (۴)

در میان علمای اهل سنت , عدالت صحابه به عنوان یک اصل مسلم پذیرفته شده است , به این معنا که هر کس مصاحبت با پیامبر را درک کرده باشد , عادل است (۵)

اینک در پرتو آیات

روشنگر قرآن , به بررسی این سخن می پردازیم و دیدگاه شیعه راکه برخاسته از منطق وحی است , می آوریم :

تاریخ , نام و نشان بیش از دوازده هزار تن را به عنوان صحابه پیامبر صلی اللّه علیه و آله ضبط نموده است که در میان آنان , چهره های گوناگونی وجود دارد .

شکی نیست که مصاحبت با پیامبر گرامی , افتخار بزرگی بود که نصیب گروهی گردید و امت اسلامی پیوسته با دیده احترام به آنان نگریستند ; زیرا آنان , پیشتازان آیین اسلام بودند که برای نخستین بار , پرچم شوکت و عزت اسلام را به اهتزاز درآوردند .

قرآن کریم نیز به تمجید از آن پرچمداران پیشگام می پردازد و می فرماید : لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئك اعظم درجه من الذین انفقوامن بعد و قاتلوا . (۶)- آنان که پیش از فتح (مکه) , بخشش و مبارزه نمودند , نسبت به کسانی که پس ازآن , انفاق و جهاد کردند , مساوی نیستند , بلکه در درجه ای بالاتر قرار دارند .

در عین حال باید اعتراف نمود که مصاحبت با پیامبر خدا , کیمیایی نبوده است که ماهیت انسان ها را دگرگون سازد و همه آنان را تا پایان عمر بیمه کند و در جرگه دادگران قرار دهد .

برای روشن شدن مساله , سزاوار است پیش از هر چیز به قرآن که مورد اتفاق همه مسلمانان جهان است , روی آوریم و در حل این مساله , از آن کتاب مقدس آسمانی مددجوییم :صحابی از دیدگاه قرآن در منطق وحی , انسانهایی که

به محضر پیامبر گرامی شرفیاب شده و مصاحبت ایشان رادرک کرده اند , دو دسته اند :

گروه نخستین کسانی که آیات جاودانه قرآن , به مدح و ستایش آنان می پردازد و از آنان به عنوان پایه گذاران کاخ مجد و شوکت اسلام , یاد می کند و ما در اینجا برخی از فرازهای کتاب الهی را پیرامون این دسته از صحابه , یادآور می شویم :

۱ - پیشتازان نخستین و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان رضی اللّه عنهم و رضوا عنه و اعدلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا ذلک الفوز العظیم . (۷)- و پیشتازان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی از آنان پیروی نمودند , خدا از آنان خوشنود و آنان نیز از خدا خوشنودند و خداوند , بهشتهایی را که در آنها نهرها جاری است , برای آنان مهیا فرموده و این به حقیقت ,رستگاری بزرگی است .

۲- بیعت کنندگان در زیر درخت لقد رضی اللّه عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجره فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینه علیهم و اثابهم فتحا قریبا . (۸)- خداوند از مومنانی که در زیر درخت با تو بیعت نمودند , خوشنود گردید و آنچه در دلهای آنان می گذشت را دانست , پس آرامش را بر آنان فرو فرستاد و پیروزی نزدیک را به آنان پاداش داد .

۳ - مهاجران للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم و اموالهم یبتغون فضلا من اللّه ورضوانا و ینصرون اللّه و رسوله اولئک هم الصادقون . (۹)- برای مستمندان مهاجری که از دیار و دارایی خود رانده

و دور شدند , در جستجوی فضل و خوشنودی خدا هستند و خدا و پیامبر را یاری می نمایند . آنان راستگویان هستند .

۴ - اصحاب فتح محمد رسول اللّه و الذین معه اشداء علی الکفار و رحماء بینهم تریهم رکعا وسجدا یبتغون فضلا من اللّه و رضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود . (۱۰)- محمد فرستاده خدا است و یاران و همراهانش بر کافران سخت دل و با یکدیگرمهربانند . آنان را در حال رکوع و سجود می بینی که در جستجوی فضل و خوشنودی خداهستند و بر رخسار آنان , آثار سجده پدیدار است .

گروه دوم دسته دیگر از کسانی که مصاحبت پیامبر را درک کردند , مردمانی بودند دو چهره یابیمار دل که قرآن کریم به افشاگری آنان پرداخته و پیامبر را از وجود آنان بیم می دهد .

در اینجا چند نمونه از این گروه را نیز یادآور می شویم :

۱ - منافقان شناخته شده اذ جاءک المنافقون قالوا نشهد انک لرسول اللّه و اللّه یعلم انک لرسوله و اللّه یشهد ان المنافقین لکاذبون . (۱۱)- (ای پیامبر) آنگاه که منافقان نزد تو آمدند و گفتند : ما گواهی می دهیم که تو پیامبر خدایی , خدا می داند که تو رسول او هستی و هم او گواهی می دهد که منافقان دروغ گویانند .

۲ - منافقان ناشناخته و ممن حولکم من الاعراب منافقون و من اهل المدینه مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم ۰۰۰ . (۱۲)- برخی از بادیه نشینان که در اطراف شما هستند , منافقانند و برخی از اهل مدینه , در نفاق فرو رفته

اند , تو آنها را نمی شناسی , ما می شناسیم .

۳ - بیمار دلان و اذ یقول المنافقون و الذین فی قلوبهم مرض ما وعدنا اللّه و رسوله الاغرورا . (۱۳)- هنگامی که منافقان و بیماردلان می گفتند وعده خدا و پیامبر , فریبی بیش نبوده است.

۴ - گناهکاران و آخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا عسی اللّه ان یتوب علیهم ان اللّه غفور رحیم . (۱۴)- برخی که به گناهان خود اعتراف کردند , عمل شایسته را با کار بد به هم آمیختند , باشد که خدا توبه آنان را بپذیرد , خدا آمرزنده و مهربان است .

علاوه بر آیات شریفه قرآن , روایات فروانی , از ناحیه پیامبر گرامی در مذمت برخی از صحابه رسیده است

که به عنوان مثال دو نمونه از آنها را یادآور می شویم :

۱ - ابوحازم از سهل بن سعد روایت می کند که گفته است پیامبر گرامی فرمود : انا فرطکم علی الحوض من ورد شرب و من شرب لم یظما ابدا و لیردن علی اقوام اعرفهم و یعرفوننی ثم یحال بینی و بینهم . - من شما را به سوی حوض , می فرستم هر کس بر آن وارد شود از آن می نوشد و هر کس بنوشد , تا ابد تشنه نمی شود و گروه هایی بر من وارد می شوند که من آنان رامی شناسم و آنان نیز مرا می شناسند , سپس بین من و آنان , جدایی می افتد . ابوحازم گفته است در حالی که من این حدیث را می خواندم , نعمان بن ابی عیاش شنید ,

پس گفت : این چنین از سهل شنیدی ؟ گفتم آری . گفت : گواهی می دهم که ابوسعید خدری نیز بر این حدیث چنین اضافه می کرد که پیامبر می فرماید : انهم منی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول سحقا سحقا لمن بدل بعدی . (۱۵)- آنان از من هستند . پس گفته می شود تو نمی دانی که آنان بعد از تو چه کردند پس من می گویم دور باد از رحمت خدا آن که پس از من (احکام را) دگرگون ساخت . از این جمله که من آنها را می شناسم و آنان مرا می شناسند و جمله دیگر که فرمود : پس از من , دگرگون ساخت معلوم می گردد که مراد از آنان , اصحاب آن حضرت هستند که مدتی با ایشان همراه بودند (این حدیث را بخاری و مسلم نیز ,روایت نموده اند) .

۲ - بخاری و مسلم از پیامبر روایت کرده اند که فرمود : یرد علی یوم القیامه رهط من اصحابی - او قال من امتی - فیحلوون عن الحوض فاقول یا رب اصحابی فیقول انه لاعلم لک بما احدثوا بعدک انهم ارتدوا علی ادبارهم القهقری . (۱۶)- در روز رستاخیز , گروهی از اصحاب من - یا فرمود از امتم - بر من وارد می شوندپس از حوض (کوثر) دور می گردند , (از ورود و نزدیک شدن آنان به حوض کوثرجلوگیری می شود) پس من می گویم : خدایا اینها اصحاب من هستند , خدامی فرماید : تو به آنچه آنان پس از تو

انجـام دادنـد , آگاه نیستی , آنان به همان حال سابق (دوران جاهلیت) بازگشـتند . نتیجه از آیات قرآن و سـنت پیامبر روشـن می شود که اصـحاب و افرادی که به مصاحبت پیامبرنایل شده اند , همه در یک سطح و یک نواخت نبودند , بلکه گروهی از آنان ,انسانهایی پیراسـته و در اوج شایسـتگی بودند که خدمات ارزنده آنها سـبب بارور شدن نهال نوپای اسلام گردید و دسته دیگر از همـان آغـاز , افرادی دو چهره و منـافق ,بیمار دل و یا گناهکار بودنـد . (۱۷)و بدین بیان , نظر شیعه در مورد صحابه پیامبر که همان دیدگاه کتاب خدا و سنت است , روشن می گردد .

آیا لعنت و فحش نســبت به بنی امیه و آل سفیان جائز است ؟ یا بخاطر آنکه بنی امیه و بنی هاشم از یک پدر هستند و لعنت نسبت به آنها بازگشت به پیامبر نیز می کندجایز نمی باشد ؟

پرسش

آیـا لعنت و فحش نسبت به بنی امیه و آل سـفیان جائز است ؟ یا بخاطر آنکه بنی امیه و بنی هاشم از یک پـدر هسـتند و لعنت نسبت به آنها بازگشت به پیامبر نیز می کندجایز نمی باشد ؟

پاسخ

اولا : در زمان پیامبر شعراء بسیاری مانند حسان بن ثابت در رد هنده مادر معاویه و فجایع او اشعاری سروده اند و چنین توهمی هم در آن زمان در اذهان نبود .

ثانیا : امیه و هاشم از یک پدر نبوده اند چون امیه از صلب عبد شمس نبود بلکه زنا زاده ای بود که عبد شمس او را به فرزندی پذیرفت (۱) .

ثالثـا : همـانطور که خـدا به حضـرت نوح در مورد پسـرش که در حال غرق شـدن بود خطاب می کنـد که فرزنـدت از اهل تو نیست بلکه او عملی غیر صالـح است (۲) , ممکن است درمورد بنی امیه و بنی هاشم هم مسئله همینطور باشـد , یعنی بر فرض که از یک شجره باشند اما اعمالی که ابوسفیان و معاویه انجام دادند , و جنگهای متعدد بر علیه اسلام به راه انداخته , و فساد و ظلم را در اسلام پایه گذاری کردند , و باعث تمام بدبختی های امروزه مسلمین شدند , باعث انحراف آنها و خروج از قداست آن شجره طیبه شده باشند .

می دانیم همسران پیامبر بعد از او حق ازدواج نداشتند , چگونه خداوند همسران پیامبر (ص) را که بعضی به هنگام وفات او نسبتا جوان بودند از حق انتخاب همسرمحروم ساخته است ؟

پرسش

می دانیم همسـران پیامبر بعد از او حق ازدواج نداشـتند , چگونه خداوند همسـران پیامبر (ص) را که بعضی به هنگام وفات او

نسبتا جوان بودند از حق انتخاب همسرمحروم ساخته است ؟

پاسخ

اولاـ :بعضی به عنوان انتقامجویی و توهین به ساحت مقدس پیامبر (ص) چنین تصمیمی را گرفته بودند و از این راه می خواستند ضربه ای بر حیثیت آن حضرت وارد کنندثانیا اگر این مساله مجاز بود جمعی به عنوان این که همسر پیامبر (ص) را بعد ازاو در اختیار خود گرفته اند ممکن بود این کار را وسیله سوء استفاده قرار دهند وبه این بهانه موقعیت اجتماعی برای خویش دست و پا کنند و یا به عنوان اینکه آگاهی خاصی از درون خانه پیامبر و تعلیمات و مکتب او دارند به تحریف اسلام بپردازند و یا منافقین مطالبی را از این طریق در میان مردم نشر دهند که مخالف مقام پیامبر باشد .

نظر شیعه درباره حجاج عادل و خدمتگزار اسلام چیست ؟

پرسش

نظر شیعه درباره حجاج عادل و خدمتگزار اسلام چیست ؟

پاسخ

حجاج بن یوسف ثقفی در سال ۴۱ هجری در شهر طائف به دنیا آمد , در سال ۷۵ هجری از طرف عبدالملک بن مروان به عنوان حاکم عراق انتخاب شد که مدت خلافت وی رامجموعا ۳۱ روز نوشته اند . (۱)در تاریخ آمده است که وقتی عبدالملک , حجاج را به جنگ با عبداللّه بن زبیرفرستاد . فرمان حکومت مکه را نیز برایش نوشت و او پس از پیروزی بر عبداللّه بن زبیر از مکه راهی مدینه شد . وقتی حجاج به مدینه رسید دو ماه در مدینه رحل اقامت افکند و به شهادت تاریخ در این مدت کمال بد رفتاری را با مردم داشت و به مردم تحقیر و اهانت روا می داشت و در توجیه عمل خویش می گفت اینها قاتل خلیفه خلیفه رسول اللّه , عثمان بن عفان هستند .(۲) یا ابن خلکان درباره اخلاق و رفتارش با مردم می نویسد:(و کان الحجاج فی القتل و سفک الدما و العقوبات غرائب لم یسمع مثلها).(۳)از آدم کشی و خون ریزی و عقوبت دادن و شکنجه نمودن حجاج , داستانها و افسانه های عجیب و غریبی نقل شده که شبیه آن را تا به حال از کسی نشنیده است .سیوطی دیگر مورخ اهل سنت , برخورد حجاج با مردم را اینگونه توصیف می نماید : (وقد قتل من الصحابه و التابعین ما لا یحصی فعلا من غیرهم و ختم فی عنق انس و غیره من الصحابه حتما , (۴) حجاج تعداد بی شماری از صحابه رسول خدا و تابعین را به قتل

رسانید تا چه رسد به قتل و غارت دیگران , غیر از صحابه و تابعین , او بی حرمتی را به جایی رسانید که علایمی را برگردن صحابه بزرگوار رسول خدا , انس بن مالک وحتی دیگران نهاد) .شخصیتی که با صحابه پیامبر خدا(ص) این گونه رفتار می نماید و به مردم مدینه النبی آن همه بی حرمتی روا می دارد , به طور حتم با دیگر مخالفان خود خصوصا آنان که متعهد به پیروی از اهل بیت پیامبر (ص) بوده اند , رفتاری به مراتب سخت تر و شدیدترداشته است .پیشوای پنجم پیروان اهل بیت پیامبر , امام محمد باقر (ع) در توصیف رفتار حجاج باشیعیان و محبان اهل بیت پیامبر (ص) می فرماید : شنیدن کلمه زندیق و یا کافر برای حجاج بسیار بهتر و آسان تر از آن بود که کلمه شیعه علی بن ابیطالب را بشنود .(۵)او شیعیان و محبان حضرت علی (ع) را آن چنان شکنجه می داد که زیر شکنجه جان می سپردند , مثلا افرادی , مانند عطیه بن سعد را به جرم دوستی و محبت علی بن ابیطالب در یک محفل چهار صد ضربه شلاق می زد تا یک ناسزا به حضرت علی (ع)بگوید . (۶)بنابراین چنین شخصیتی را که با صحابه پیامبر و محبان و دوستداران اهل بیت پیامبر (ص) اینگونه رفتار می کرده است , چگونه می توان خدمتگزار اسلام نامید , ازاین رو شیعه نه تنها حجاج را خدمتگزار اسلام و عادل نمی داند , بلکه او را یکی از فتنه های دوران حکومت بنی امیه

می داند و دوران حکومتش را یکی از سیاه ترین دوران ها میداند که بر مسلمین و اسلام گذشته است .اما این سوال مطرح می شود که چگونه حجاجی که این همه ظلم و اجحاف کرده است ,عده ای او را به عنوان خدمتگزار اسلام و مسلمین و خلیفه عادل می دانند ؟ البته علت آن روشن و واضح است , زیرا همواره در کنار حاکمان ظالم , عده ای انسان متملق و چاپلوس بوده اند که نان به نرخ روز می خورده اند و برای رسیدن به دنیا و مال و منال به دروغ پردازی پرداخته و اعمال ناشایست و به دور از خوی انسانی خلفای جائر را توجیه می کرده اند , بنابراین اگر حجاج خلیفه عادل می شود , خیلی جای تعجب نیست .

چرا شیعیان با خلفای ثلاثه که از بهشتیان و جز عشره مبشره هستند, مخالف هستند؟

پرسش

چرا شیعیان با خلفای ثلاثه که از بهشتیان و جز عشره مبشره هستند, مخالف هستند؟

پاسخ

برای پاسخ به این سوال توجه به نکات ذیل لازم است :

۱ به نص صریح قرآن کریم , امامت و وصایت پیامبر(ص) عهدی الهی است و انتخاب امام به وسیله وحی صورت می گیرد , چنان که خداوند سبحان در جواب حضرت ابراهیم (ع) که از خداوند خواست تا از ذریه اش کسانی را امام قرار دهد , فرمود : امامت عهد من است و عهد من به ظالمین نمی رسد.(۱) همچنین بعضی از قبایل عرب و سران کشورهایی که پیامبر گرامی اسلام (ص) آنها را به اسلام دعوت کردند در پاسخ می گفتند : اگر مارا به جانشینی خود انتخاب کنی , اسلام خواهیم آورد حضرت در پاسخ می فرمودند :مسئله خلافت و جانشینی مربوط به خداست و از اختیار من خارج است , هر کس او راانتخاب کند , جانشین من خواهد بود .(۲)

۲ از طرفی تداوم و بقا و گسترش هر مکتب و نفوذ آن در دلها نیازمند دفاع ومراقبت های فکری و عملی است , مکتب اسلام نیز از این قاعده مستثنا نیست . پیامبر گرامی اسلام (ص) تا آن روز که در قید حیات بودند , خود شخصا در پرتو وحی با هرنوع انحراف فکری و تهاجم فرهنگی و علمی مبارزه می کردند, پس از رسول اکرم نیز حریم قرآن و سنت آن بزرگوار به حکم عقل نیازمند مراقبت است و پرواضح است که توان هیچ کدام از صحابه برای این مهم , به اندازه توان فکری و عملی حضرت علی (ع

) نبوده است , زیرا علی (اعلم الناس) بعد از رسول خدا (ص) و در شهر علم پیامبر (ص)می باشد.

۳ پیامبر گرامی اسلام (ص) از نخستین روزهای حیات خویش به صورت های مختلف و گوناگون به امر خداوند سبحان حضرت علی (ع) را به عنوان خلیفه و جانشین خودمعرفی می کردند و عهد الهی امامت و هدایت جامعه را به ایشان سپردند که از جمله می توان به حدیث (یوم الانذار) و حادثه بسیار مهم و حساس (غدیرخم) اشاره نمود.(۳)

بنابراین شیعه خلافت دیگران غیر از علی (ع) را قبول ندارد و فقط معتقد به امامت و خلافت بلافصل حضرت علی (ع) است .همچنین این سوال این ایهام را دارد که چرا شیعه با اینکه خلفای ثلاثه از بهشتیان هستند, با آنان باز مخالفت دارد؟حدیثی که معروف و مشهور به (عشره مبشره) می باشد , در کتب روایی و حدیثی اهل سنت نقل شده است که آن حدیث چنین می باشد: پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمودند :(این افراد دهگانه از اهل بهشت هستند: ابوبکر , عمر , علی , عثمان , طلحه ,زبیر , عبدالرحمن بن عوف , سعد ابن وقاص , سعید بن زید , ابو عبیده جراح).درباره این حدیث توجه به دو نکته لازم و ضروری است :الف) سند راویان حدیث به عبدالرحمن بن عوف و سعید بن زید منتهی می گردد که پر واضح است نقل فضلیت از کسی درباره خودشان قابل اعتماد نیست . (۴)ب) افرادی را به صورت قطعی می توان بهشتی قلمداد

کرد که به مقام عصمت رسیده باشند و هیچ کس درباره هیچ کدام از ده نفر یاد شده , غیر از علی بن ابیطالب قائل به عصمت نیست , البته عـده ای از اهل سـنت نیز عصـمت علی بن ابیطالب را قبول ندارند , پس با علم به اینکه غیر از علی بن ابیطالب در میان عشـره مبشـره معصومی وجود نـدارد , چگونه می توان معتقـد به بهشتی بودن آنان شد , بر همین اساس , روایت بنابر نظر اهـل سـنت مخـدوش است .از آنجـا که شـیعه معتقـد است که خلاـفت امر و امـانت الهی است و خداونـد آن را به افراد واجد شرایط و شایسته واگـذار می نمایـد, نمی توانـد به امامت و خلافت غیر علی (ع) معتقـد باشد , علاوه بر آن حدیث فوق قابل اعتماد نیست , پس شیعه نمی تواندمعتقد به خلافت خلفای ثلاثه باشد .

با توجه به اینکه ابوبکر , و عمر و عثمان جزء ده نفری هستند که در قرآن به آنهابشارت بهشت داده شده (۱) و عمر از بیعت کنندگان زیر درخت است که خدا از آنهااعلام رضایت کرده (۲) پس چگونه شیعیان آنان را لعنت و نفرین می کنند ؟

پرسش

بـا توجه به اینکه ابوبکر , و عمر و عثمان جزء ده نفری هسـتند که در قرآن به آنهابشارت بهشت داده شـده (۱) و عمر از بیعت کنندگان زیر درخت است که خدا از آنهااعلام رضایت کرده (۲) پس چگونه شیعیان آنان را لعنت و نفرین می کنند ؟

پاسخ

اولا عقلاء و پاکان از شیعیان خلفا را لعن و سب نمی کنند و امامان ما لعن بر آنهارا حرام کرده اند .

و ثانیا اینطور نیست که تمام اصـحاب پیامبر از مهاجرین و انصار مورد رضایت خداوند باشند , و قرآن اینگونه است که بعضی از آن بعض دیگر را تفسـیر می کند ,پس اگر همه اصـحاب مورد رضایت خدا بودند پس آن آیه ای که از بازگشت اصـحاب پیامبربه اعقاب و جاهلیت خود پس از رحلت پیامبر خبر می دهـد (۳) و معلوم است که اسـتفهام انکاری در آیه دال بر زشت و منکر بودن آن عمل است چه می فرماید ؟مضافا بر اینکه روایات متعددی در صـحاح اهل سنت (مثل صحیح بخاری و صحیح مسـلم)نقل شده که مضـمون آنها این است که عده ای از اصـحاب پیامبر را در قیامت به طرف جهنم می برند و وقتیکه پیغمبر از علت آن سوال می کنـد پاسـخ داده می شود که اینهابعـد از تو مرتـد شـده و به طریق جاهلیت خود برگشـتند . و حـدود ۲۰ روایت در صـحیح بخاری و صـحیح مسلم وجـود دارد که اکـثر اصـحاب پیـامبر بعـداز او مرتـد شـده و به جـاهلیت اول خود بازگشتند . و اما صرف نظر از کتاب و سنت , اگر به عقل مراجعه شود

معلوم است که اگر دو نفربا هم خصومت پیدا کنند و کار به جائی برسد که هر کدام خون دیگری را حلال بداندحتما حق با یکی از آن دو می باشد و امکان ندارد که هر دو ذی حق باشند و سلب وایجاب در حق نیست چون سلب و ایجاب نقیض یکدیگرند و دو نقیض با هم جمع نمی شوندهمانگونه که هر دو با هم مرتفع نیز نمی شوند . حال که چنین است آیا اهل مدینه که در میان آنها تعدادی از اصحاب پیامبر (ازمهاجرین و انصار) بودند عثمان را به قتل نرساندند ؟ آیا آنها قتل او را جایزنمی دانستند که کمر به نابودی او بستند ؟ و این در حالی است که پیامبر(صلی اللّه علیه و آله و سلم) در روایتی فرمود که قتل مسلمان جایز نیست مگروقتی که یکی از سه امر در او باشد : ۱ - ارتداد از ایمان ۲ - زنای با احصان۳ - قتل نفس محترمه . و آیا کدامیک از این سه در عثمان بود که صحابه قتل او را جائز دانستند ؟و یا طلحه و زبیر که از خصوصی ترین یاران رسول اللّه (صلی اللّه علیه و آله وسلم) بودند و شمشیر زبیر غصه و ناراحتی را از وجه رسول اللّه برطرف می کرد آیابر علی (علیه السلام) خروج نکردند و در نهایت و پس از آنکه در آن جنگ (جنگ جمل) بیش از ده هزار نفر کشته شد آن دو نیز به قتل رسیدند و این به سبب بغی آنها بر امام زمانشان و

شکستن بیعت او بود و قرآن می فرماید که متجاوز را بایدتا سرحد تسلیم تعقیب کرد و قتل باغی و خروج کننده را قرآن جایز دانسته است (۴)و آیـا طلحه و زبیر همانها نیسـتند که پیامبر می فرمایـد : می بینم اصـحاب خود را که به سوی آتش دوزخ می برند و من سوال می کنم که خدایا اینها اصـحاب من هسـتند و خدابه من پاسخ می دهد که تو نمی دانی که اینها بعد از تو چه کردند ؟ اینها پس از تومرتد شده و به قهقری بازگشـتند ؟و اما معاویه که او را نیز از صحابه می دانند و او بر امیرالمومنین علی علیه السلام قیام کرد و جنگ صفین را براه انداخت که در آن جنگ بیش از بیست هزار نفراز طرفین کشته شدند و مسلم است که ابوسـفیان و معاویه و حکم و مروان به قـدر یک چشم بر هم زدن اسـلام نداشـته و ایمان واقعی پیدا نکردند و فقط به ظاهر مسـلمان شدنـد تا آن را از بین ببرند . و معاویه غیر از آنچه که در جنگ صـفین از مسـلمین را به قتل رسانید تعدادی ازبهترین صحابه مانند (عمرو بن حمق خزاعی , حجر بن عدی و اصحاب ده نفره او) رابه سخت ترین وضعی به قتل رسانید . و جنایات معاویه و محاربه او با خدا ورسولخدا , و قتل حسن و حسـین علیهماالسـلام بیش از آن است که قابل شمارش باشد , درحالیکه معاویه را از اصحاب پیامبر که خدا از آنها راضی است می شمارند پس اگر در این مخاصمات حق با معاویه بن

ابی سفیان و مروان بن حکم و پدرش باشد . باید فاتحه اسلام خوانده شود و بقاء بر کفر هر آینه بهتر از اسلام معاویه می باشد . در عین حال ما همیشه ندای وحدت بین فرق اسلامی را سر داده و به مصداق آیه شریفه (۵) همه مومنین را برادر دانسته و اعتصام به ریسمان محکم الهی را تنها راه نجات مسلمین می دانیم .

نظر شیعه را درباره سب شیخین بیان فرمایید؟

پرسش

نظر شیعه را درباره سب شیخین بیان فرمایید؟

پاسخ

یکی از گناهان بزرگ که هر مسلمان باید از آن اجتناب ورزیده و پرهیز نماید, سب و ناسزاگویی است که از رذایل اخلاقی محسوب می گردد. بنا به تصریح روایات , هر کس مرتکب این عمل زشت گردد, روز قیامت مورد ملامت و نکوهش و عقاب قرار می گیرد. (۱)شخص مسلمان اصول ادب و نزاکت و عفت در کلام و گفتار راحتی در مقابل دشمنان نیزبایدرعایت کند.

قرآن کریم می فرماید: ((و لا تسبوا الذین یدعون من دون اللّه فیسبوا اللّه عدوابغیر علم ,(۲) شما مومنان به آنان که غیر خدا را می خوانند, دشنام مدهید تامبادا آنان نیز از روی دشمنی و جهالت خدا را دشنام دهند.))

بنابراین , آنجا که سب و دشنام مشرکان با این صراحت ناروا شمرده شده است , واضح است که ناسزاگویی نسبت به برادر مسلمان به طریق اولی ممنوع و ناروا است .

امیر المومنین (ع) در ایام جنگ صفین وقتی که اصحاب آن حضرت پیروان معاویه رادشنام می دادند, فرمود: ((انی اکره لکم ان تکونوا سبا بین و لکنکم لو وصفتم اعمالهم و ذکرتم حالهم کان اصوب فی القول و ابلغ فی العذر, من دوست ندارم شمافحاش باشید, اگر به جای دشنام اعمال آنان را برشمرده و حالاتشان را متذکر گردیدبه حق و راستی نزدیک تر و برای اتمام حجت رساتر است)).(۳)

((عن معاویه بن وهب , قال : قلت له کیف ینبغی لنا ان نصنع فیما بیننا و بین قومناو من خلطائنا من الناس ممن لیسوا علی امرنا؟ قال : تنظرون الی ائمتکم الذین تقتدون بهم فتصنعون ما یصنعون فواللّه

انهم لیعودون مرضاهم و یشـهدون جنائزهم ویقیمون الشـهاده لهم و علیهم و یودون الامانه الیهم , از معاویه بن وهب نقل شـده است که گفت : به امام صادق (ع) عرض کردم : ما با قوم خود و مردمی که با آنان معاشرت داریم ولی هم مذهب ما نیستند, چگونه رفتاری داشـته باشـیم ؟ حضـرت فرمود:به امامان خود که از آنان پیروی می کنیـد, بنگریـد و کاری که آنان می کنند, انجام دهیـد. به خـدا سوگنـد امامان شـما بیماران آنها را عیادت کرده و بر جنازه هاشان حاضـر گشـته و بر سود و زیانشان (در مورد لزوم) گواهی و شهادت می دهند و امانت آنها را به ایشان بر می گردانند)).(۴)

شیعیان هم به پیروی از کتاب خدا و نصوص امامان معصوم (ع) سب و ناسـزاگویی نسـبت به برادر مسلمان خود را نامشروع و ناروا می داننـد.البته گروهی اندک از عوام ممکن است در اثر جهل و عدم معرفت اعمالی را انجام دهند که نه در مکتب آنان باشد و نه اولیای مذهب به آن راضـی باشـند, که حساب آنها از حساب شـیعیان و مذهب تشیع جداست , چنانچه در هر دین و آیینی این گونه پیروان متعصب جاهل و افراطی کم و بیش یافت می شونـد, ولی هیـچ گاه اعمال چنین اشخاصـی را به حساب آیین آنان نمی گذارندنکته دیگر اینکه اهل تشـیع ضمن احترام به عقاید پیروان مذاهب دیگر و به رسمیت شناختن حق آزادی عقیـده برای همگان , آن را مانع از انتقاد و بیان واقعیات تاریخی و اعلام نظر خود درباره مسائل مورد اختلاف دو مذهب نمی داند, بنابراین

, امیرمومنان ضمن پرهیز از هرگونه سب و دشنام نسبت به آنان که حق خلافت را از او سلب نمودند,با رساترین و منطقی ترین بیان , انتقادات خود را مطرح می کند و بارها عملکردخلفا را به بوته نقد می کشاند که نمونه آن را در خطبه معروف شقشقیه شاهد هستیم .ابن ابی الحدید موارد متعددی از انتقادها و اعتراض های آن حضرت را در شرح نهج البلاغه خود آورده است .به هر حال نسبت های ناروایی , مانند عقیده به سب شیخین توسط برخی از مخالفان تشیع اشاعه می شود که یقینا از سو برداشت و یا عداوت و جهالت سرچشمه می گیرد.

در قرآن علاوه بر لعن خداوند لعن همه مردم نیز نثار افرادی شده که حق را کتمان می کنند مگر لعن خدا به تنهایی کافی نیست ؟ ثانیا چرا گفته شده (همه مردم) درحالی که لاأقل افرادی که شریک این جرمند به این مجرمین لعن نمی کنند ؟

پرسش

در قرآن علاوه بر لعن خداوند لعن همه مردم نیز نثار افرادی شده که حق را کتمان می کنند مگر لعن خدا به تنهایی کافی نیست ؟ ثانیا چرا گفته شده (همه مردم) درحالی که لااقل افرادی که شریک این جرمند به این مجرمین لعن نمی کنند ؟

چرا شیعیان معاویه را لعن می کنند ؟

پرسش

چرا شیعیان معاویه را لعن می کنند ؟

پاسخ

لعن , یعنی دوری از رحمت الهی , بنابراین اگر بنده ای یکی از بندگان خداوند رالعن نماید , به این معنا است که از خداوند سبحان خواسته , تا نعمت و برکاتش رااز شخص لعنت شده بگیرد , یا به او ندهد .با توجه به معنا و مفهوم لعن در اسلام و اینکه بسیاری از کسان از زبان پیامبرگرامی اسلام (ص) مورد لعنت واقع شده اند و صحابه گرامی آن حضرت نیز در مواقعی زبان به لعن یکدیگر گشودند , ذکر دو نکته ضروری است :

۱ علی بن ابیطالب (ع) اولین شخصیت پس از پیامبر گرامی اسلام (ص) است که نه تنهادر میان مسلمانان از جایگاه ویژه ای برخوردار بوده , بلکه نزد پیامبر گرامی اسلام (ص) نیز جایگاه ویژه و منحصر داشته است , به گونه ای که پیامبر گرامی اسلام (ص) علی بن ابیطالب را به عنوان محور حق و حقیقت معرفی نمودند و در حق اوفرمودند علی مع الحق و الحق مع علی حیث دار, (۱) علی (ع) مدار حقیقت است هر کجاعلی باشد , آن جا حق است .) از این جمله معلوم می شود که هر کس در مقابل علی (ع)قرار بگیرد , در مقابل حق قرار گرفته و بر باطل است .هم چنین پیامبر گرامی اسلام (ص) در جریان غدیر خم و معرفی حضرت علی (ع) به عنوان وصی و جانشین خویش , دست حضرت علی (ع) را گرفت و در حق او چنین فرمود : (

اللهم وال من والاه

و عاد من عاداه , (۲) خداوندا , هر کس که علی (ع) را دوست باشد , تونیز او را دوست بدار و هر کسی با حضرت علی (ع) دشمنی ورزد , تو نیز با اودشمن باش و هر کس علی (ع) را ذلیل نماید , تو لباس مذلت را بر او بپوشان و هرکس دست یاری به حضرت علی (ع) بسپارد , او را یار و ناصر باش) .

این جملات کوتاه نورانی از دو بخش تشکیل شده است :

بخش اول , دعا برای دوستان ویاوران علی بن ابیطالب می باشد ,

بخش دوم , لعن و نفرین کسانی که در مقابل علی بن ابیطالب قرار گرفته اند و درخواست انقطاع رحمت الهی از آنان آن هم توسط پیامبر گرامی اسلام (ص) .

بنابراین , توجه به سیره پیامبر گرامی اسلام (ص) و فرمایش های آن حضرت درباره علی بن ابیطالب و موضع گیری های او در مقابل دوستان و دشمنان علی (ع) , بهترین دلیل بر جواز لعن کسانی است که با علی بن ابیطالب ستیزه جویی نموده و دشمنی داشتند .

۲ در خصوص لعن معاویه روایات فراوانی آمده است که معاویه به صورت خاص از زبان رسول گرامی اسلام (ص) لعنت شده است .روزی رسول گرامی اسلام (ص) معاویه و پدرش را دید که یکی سوار بر مرکب و دیگری پیاده راه می رفتند , حضرت فرمودند : خداوند هر دو نفر سواره و پیاده را لعنت کند . (۳)گذشته از آن , مسئله لعن و نفرین را , معاویه برای جلوگیری از نشر فضایل اهل

بیت خصوصا علی بن ابیطالب در جامعه و نهایتا مخدوش نمودن چهره آن حضرت به صورت یک سنت درآورد به گونه ای که در تمامی خطبه های نماز جمعه لعن علی بن ابیطالب مرسوم و از اعمال مستحبه شمرده می شد . (۴)

مسلم در صحیح خود می نویسد : معاویه در عصر خلافت خویش مزدوران جیره خوار خود راوادار کرد تا در همه شهرها لعن و سب علی (ع) را به صورت عادتی درآورند که همه گویندگان برفراز منبرها از آن یاد کنند . (۵)

بنابراین , با توجه به فرمایش ها و موضع گیریهای رسول گرامی اسلام (ص) درباره علی بن ابیطالب (ع) و لعن معاویه و پدرش از زبان پیامبر اسلام و سیره و عملکردخود معاویه در قبال علی بن ابیطالب , لعن او و درخواست دوری از رحمت الهی اشکالی ندارد .

نظر شیعه درباره مروان فقیه چه می باشد ؟

پرسش

نظر شیعه درباره مروان فقیه چه می باشد ؟

پاسخ

مروان بن حکم در زندگی خویش هیچ نقطه روشنی ندارد تا به وسیله آن از او تعریف و تمجیدی به میان آید . اولین حضور او در صحنه های سیاسی صدر اسلام دامادی خلیفه سوم می باشد که در همان زمان مخفیانه و بدون اطلاع خلیفه که پدر زن او بود , به حاکم مصر نامه ای نوشت تا محمد بن ابوبکر و یارانش را از بین ببرد . این اولین حرکت مهم سیاسی او است که بدون اطلاع خلیفه و به نام خلیفه خواستار قتل فرزندخلیفه اول شد .مروان بن حکم اولین خلیفه ای است که با زور و شمشیر حکومت را به دست گرفت , زیرایکی از مورخان اهل سنت درباره حکومت او می نویسد : او اولین کسی است که حکومت رابه زور به دست گرفت بدون آنکه رضایت گروهی را جلب کند . (۱)تاریخ درباره عصر حکومت مروان بر مدینه نوشته اند : در مدتی که حاکم مدینه بود ,امام علی (ع) را مورد دشنام قرار می داد .او همچنین به هنگام دفن فرزند رسول اللّه (ص) امام حسن مجتبی در کنار قبر پیامبر(ص) و در خانه آن حضرت جلوگیری کرد و گفت نمی گذارم که پسر ابو تراب را بارسول اللّه (ص) در یک جا دفن کنند , در حالی که عثمان خلیفه سوم در بقیع به خاک سپرده شده است .همچنین حاکم نیشابوری نقل می کند که به هنگام تولد مروان او را خدمت پیامبر (ص)آوردند , پیامبر (ص) او و پدرش را لعنت

نمود . (۲)گرچه مروان بن حکم نه ماه بیشتر حکومت نکرد , ولی تاریخ , شرافت و افتخاری را درپرونده اش ثبت ننموده است , بنابراین با این تصریحات تاریخی چگونه می توان باورکرد که مروان فقیهی بوده است که غیر از خدمت به دین به چیز دیگری نمی اندیشد .و نه تنها شیعه به عملکرد او اعتراض دارد , بلکه آنچه از تواریخ اهل سنت برگرفته شده است , نشان می دهد که اهل سنت نیز همانند شیعه دیدگاه واحدی رادرباره مروان بن حکم دارد .

دلائل شیعه مبنی بر عدم عدالت همه صحابه چیست؟

پرسش

دلائل شیعه مبنی بر عدم عدالت همه صحابه چیست؟

پاسخ

دلایل کسانی که به عدالت همه صحابه صحه نمی گذارند بلکه آنها را به دو گروه مختلف تقسیم می کنند به قرار زیر است

۱.قرآن مجید برخی از آنان را فاسق نامیده است و می گوید: «ان جاء کم فاسق بنبا فتبینوا.» حجرات/۶

مسلماً این فرد فاسق، جزو صحابه بوده و در سال ششم هجرت خبر دروغی را گزراش کرده است و مفسران و مورخان می گویند این فرد کسی جز ولید بن عقبه نبوده است.

۲. قرآن و تاریخ حاکی است که پیامبر در روز جمعه ای، به خواندن خطبه های نماز جمعه مشغول بود، وقتی صدای طبل که از ورود کاروان تجاری از شام حکایت میکرد به گوش آنان رسید، بیشتر آنان نماز را ترک کرده و به سراغ منافع مادی خود رفتند، چنان که می فرماید: «و اذا راوا تجاره او لهوا انفضوا الیها و ترکوک قائما.» جمعه/۱۱

از این دو آیه که بگذریم، به نکته دیگری نیز بر می خوریم و آن این که: پیامبر (ص) قاتلان عمارا « فئه باغیه » خواند و برخی از صحابه در راس آن فئه قرار داشتند. پیامبر به او (عمار) فرمود: «تقتلك الفئه الباغیه»، [تو را گروه ستمگر می کشند.]

البته ادله ای که حاکی از انحراف برخی از صحابه می باشد، فزون تر از آن است که بتوانیم همه را در اینجا بیاوریم، هر چند عاطفه انسانی پیامبر ایجاب می کند که بر همه صحابه جامه عدالت بپوشاند ولی واقعیت های خارجی مانع از تسلیم در برابر حکم عاطفه است.

۴–اهل تسنن اعمال و فجایع معاویه و بعض خلفاء را چگونه توجیه می کنند؟ دیدگاه شیعه را این باره چیست؟

پرسش

۴- اهل تسنن اعمال و فجایع معاویه و بعض خلفاء را چگونه توجیه می کنند؟ دیدگاه

شیعه را این باره چیست؟

پاسخ

اکثریت تسنن, این همه کشتارهای ناحق و بی بندوباریها را که به دست صحابه و خاصه معاویه و کارگردانان وی انجام یافته است, توجیه می کنند که آنان صحابه بودند و به مقتضای احادیثی که از پیغمبر اکرم (ص) رسیده, صحابه مجتهدند و معذور و خداوند از ایشان راضی است و هر جرم و جنایتی که از ایشان سر بزند معفو است!!! ولی شیعه این عذر را نمی پذیرد؛ زیرا:

اولاً: معقول نیست یک رهبر اجتماعی ماننـد پیغمبر اکرم (ص) برای احیای حق و عدالت و آزادی بر پا خاسـته و جمعی را هم عقیـده خود گردانـد که همه هسـتی خود را در راه این منظور مقـدس گذاشـته آن را لبـاس تحقق بخشـند و وقتی که به منظور خود نایـل شـد, یـاران خود را نسـبت به مردم و قوانین مقـدسه خود آزادی مطلق بخشـد و هر گونه حقکشـی و تبهکاری و بی بندوباری را از ایشان معفو داند؛ یعنی با دست و ابزاری که بنایی را برپا کرده با همان دست و ابزار آن را خراب کند.

و ثانیاً: این روایات که صحابه را تقـدیس و اعمال ناروا و غیر مشـروع آنان را تصـحیح می کنـد و ایشان را آمرزیـده و مصون معرفی می نماید از راه خود صحابه به ما رسیده و به روایت ایشان نسبت داده شده است و خود صحابه به شهادت تاریخ قطعی با همـدیگر معامله مصونیت و معـذوریت نمی کردنـد, صـحابه بودند که دست به کشـتار و سب و لعن و رسوا کردن همدیگر گشودن و هرگز کمترین اغماض و مسامحه ای در حق همدیگر روا نمی داشتند.

بنابراین آنچه گذشت, به شهادت عمل خود صحابه

این روایات صحیح نیستند و اگر صحیح باشند مقصود از آنها دیگری است غیر از مصونیت وتقدیس قانونی صحابه.

و اگر فرضاً خـدای متعال در کلام خود, روزی از صـحابه در برابر خـدمتی که در اجرای فرمان او کرده انـد اظهار(۱) رضایت فرماید, معنای آن, تقدیر از فرمانبرداری گذشـته آنان است نه اینکه در آینده می توانند هرگونه نافرمانی که دلشان می خواهد بکنند. (۱) سوره توبه/ ۱۰۰

چرا شیعیان لعن بر عمر را جایز می دانند؟

پرسش

چرا شیعیان لعن بر عمر را جایز می دانند؟

پاسخ

«لعن» در لغت به معنی نفرین و دوری از رحمت خداست و در قرآن مجید وارد شده است: «ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الـدنیا و الاخره و اعـدلهم عذاباً مهینا;(۱) آنـان که خـدا و رسولش را آزار می دهنـد، در دنیـا و آخرت از رحمت حق تعالی برکنارند و برای آنان عذاب خوارکننده ای آماده ساخته است.»

از این آیه، به خوبی استفاده می شود که لعن آنان که موجبات آزار خداوند و پیامبرش را فراهم می کنند، جایز است.

همان طور که اطّلاع دارید، مسأله خلافت بلافصل علی((علیه السـلام))، از مسایلی است که جزو اصول مذهب شـیعه به شـمار می آیـد و این مسـأله، بـا ادله عقلی فراوان و آیـات قرآن و روایات قطعی(که بسـیاری از آن ها مورد پـذیرش دانشـمندان اهل سنّت است و در

پاورقی

۱ – سوره احزاب، آیه ۵۷.

کتـاب هـای آنـان نقـل شـده) اثبـات شـده است; مثلا ـ; یکی از مسایلی که سـند قطعی از قرآن و حـدیث دارد، مسأله انتخاب علی((علیـه السـلام)) به مقـام خلافـت و جانشـینی پیـامبر اسـلام((صـلی الله علیه وآله)) در مکـان «غـدیر خم»، پس از مراجعت پیامبر((صـلی الله علیه وآله)) از «حجه الوداع» است که پیامبر((صـلی الله علیه وآله)) در آن جا به فرمان خداونـد در برابر گروه بیشماری(۷۰۰۰۰ نفر یا بیشتر) این مسـئله مهم را آشـکار ساخت که به اعتراف خود اهل سـنّت، عُمر یکی از کسانی بود که به علی((علیه السلام)) برای این منصب افتخارآمیز تبریک گفت.

با در گذشت پیامبر اسلام((صلی الله علیه وآله)) همین عمر صحنه را عوض کرد و مسیر خلافت را از محور

اصلی آن منحرف ساخت.

با کمترین اندیشه، این حقیقت روشن می گردد که اگر از ابتدا خلافت در اختیار علی((علیه السلام)) با آن شخصیّت ممتاز از نظر علم و دادگری و سایر فضایل عالی اخلاقی، قرار می گرفت و امکانات وشرایط در سایه قدرت، فرصت مناسبی برای آن حضرت به

وجود می آورد، چقدر مسلمین در سایه این قدرت می توانستند پیشروی کنند و از اقیانوس بیکران دانش حضرت علی((علیه السلام)) استفاده های شایان بنمایند; آیا در چنین عصر درخشانی دنیا مدینه فاضله نمی شد؟

آیا این کار خلفا که موجب شد بشریّت از پیشرفت های علمی و مزایای عالی انسانی محروم بماند، جنایت نبوده است؟ و آیا به کسانی که این چنین با حیثیّت دین و فضایل باارزش انسانی بازی می کنند، نباید بدبین باشیم؟ گذشته از جنایات و ضربه هایی که در زمان خلافت آن ها بر پیکر اسلام و مسلمین وارد شد که نقل آن ها با نوشتن نامه سازگار نیست.

یکی دیگر از نمونه های جنایت خلیفه دوّم، غایله بیعت گرفتن از حضرت علی((علیه السلام))پس از رحلت سول اکرم((صلی الله علیه وآله)) و آمدن به در خانه فاطمه زهرا((علیها السلام)) و آزردن آن یگانه بانوی اسلام است که در برخی از کتابهای معتبر اهل سنّت مانند کتاب «الامامه و السیاسه» صفحه ۱۲ نقل شده است; با این که روایات فراوانی از خود

اهل سنّت وارد شده که پیامبر اسلام((صلی الله علیه وآله)) درباره فاطمه زهرا((علیها السلام)) می فرمود که هر کس فاطمه را بیازارد، مرا آزرده است; آیا کسی که به اعتراف خود اهل سنّت، در آن صفحه جانگداز فاطمه((علیها السلام)) را آزرد - که این

خود آزردن پیامبر محسوب می گردد - مستحق لعن چیست؟

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۴۴۱

چرا شیعیان لعن بر عمر را جایز می دانند؟

پرسش

چرا شیعیان لعن بر عمر را جایز می دانند؟

پاسخ

«لعن» در لغت به معنی نفرین و دوری از رحمت خداست و در قرآن مجید وارد شده است: «ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره و اعدلهم عذاباً مهینا;(۹) آنان که خدا و رسولش را آزار می دهند، در دنیا و آخرت از رحمت حق تعالی برکنارند و برای آنان عذاب خوارکننده ای آماده ساخته است.»

از این آیه، به خوبی استفاده می شود که لعن آنان که موجبات آزار خداوند و پیامبرش را فراهم می کنند، جایز است.

همان طور که اطّلاع دارید، مسأله خلافت بلافصل علی((علیه السلام))، از مسایلی است که جزو اصول مذهب شیعه به شمار می آید و این مسأله، با ادله عقلی فراوان و آیات قرآن و روایات قطعی(که بسیاری از آن ها مورد پذیرش دانشمندان اهل سنّت است و در کتاب های آنان نقل شده) اثبات شده است; مثلا; یکی از مسایلی که سند قطعی از قرآن و حدیث دارد، مسأله انتخاب علی((علیه السلام)) به مقام خلافت و جانشینی پیامبر اسلام((صلی الله علیه وآله)) در مکان «غدیر خم»، پس از مراجعت پیامبر((صلی الله علیه وآله)) از «حجه الوداع» است که پیامبر((صلی الله علیه وآله)) در آن جا به فرمان خداوند در برابر گروه بی شماری(۷۰۰۰۰ نفر یا بیشتر) این مسئله مهم را آشکار ساخت که به اعتراف خود اهل سنّت، عُمر یکی از کسانی بود که به علی((علیه السلام)) برای این منصب افتخارآمیز تبریک گفت.

با در گذشت پیامبر اسلام((صلی الله علیه وآله)) همین عمر صحنه را عوض کرد و مسیر خلافت را از محور اصلی آن منحرف

ساخت.

با کمترین اندیشه، این حقیقت روشن می گردد که اگر از ابتدا خلافت در اختیار علی((علیه السلام)) با آن شخصیّت ممتاز از نظر علم و دادگری و سایر فضایل عالی اخلاقی، قرار می گرفت و امکانات و شرایط در سایه قدرت، فرصت مناسبی برای آن حضرت به وجود می آورد، چقدر مسلمین در سایه این قدرت می توانستند پیشروی کنند و از اقیانوس بیکران دانش حضرت علی((علیه السلام)) استفاده های شایان بنمایند; آیا در چنین عصر درخشانی دنیا مدینه فاضله نمی شد؟

آیا این کار خلفا که موجب شد بشریّت از پیشرفت های علمی و مزایای عالی انسانی محروم بماند، جنایت نبوده است؟ و آیا به کسانی که این چنین با حیثیّت دین و فضایل باارزش انسانی بازی می کنند، نباید بدبین باشیم؟ گذشته از جنایات و ضربه هایی که در زمان خلافت آن ها بر پیکر اسلام و مسلمین وارد شد که نقل آن ها با نوشتن نامه سازگار نیست.

یکی دیگر از نمونه های جنایت خلیفه دوّم، غایله بیعت گرفتن از حضرت علی((علیه السلام))پس از رحلت رسول اکرم((صلی الله علیه وآله)) و آمدن به در خانه فاطمه زهرا((علیها السلام)) و آزردن آن یگانه بانوی اسلام است که در برخی از کتابهای معتبر اهل سنّت مانند کتاب «الامامه و السیاسه» صفحه ۱۲ نقل شده است; با این که روایات فراوانی از خود اهل سنّت وارد شده که پیامبر اسلام((صلی الله علیه وآله)) درباره فاطمه زهرا((علیها السلام)) می فرمود که هر کس فاطمه را بیازارد، مرا آزرده است; آیا کسی که به اعتراف خود اهل سنّت، در آن صفحه جانگداز فاطمه((علیها السلام)) را آزرد - که این

خود آزردن پیامبر محسوب می گردد - مستحق لعن چیست؟

(بخش پاسخ به سؤالات)

چرا شیعیان لعن بر عمر را جایز می دانند؟

پرسش

چرا شیعیان لعن بر عمر را جایز می دانند؟

پاسخ

«لعن» در لغت به معنی نفرین و دوری از رحمت خداست و در قرآن مجید وارد شده است: «ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره و اعدلهم عذاباً مهینا;(۱) آنان که خدا و رسولش را آزار می دهند، در دنیا و آخرت از رحمت حق تعالی برکنارند و برای آنان عذاب خوارکننده ای آماده ساخته است.»

از این آیه، به خوبی استفاده می شود که لعن آنان که موجبات آزار خداوند و پیامبرش را فراهم می کنند، جایز است.

همان طور که اطّلاع دارید، مسأله خلافت بلافصل علی((علیه السلام))، از مسایلی است که جزو اصول مذهب شیعه به شمار می آید و این مسأله، با ادله عقلی فراوان و آیات قرآن و روایات قطعی(که بسیاری از آن ها مورد پذیرش دانشمندان اهل سنّت است و در

پاورقی

۱ - سوره احزاب، آیه ۵۷.

کتاب های آنان نقل شده) اثبات شده است; مثلا; یکی از مسایلی که سند قطعی از قرآن و حدیث دارد، مسأله انتخاب علی((علیه السلام)) به مقام خلافت و جانشینی پیامبر اسلام((صلی الله علیه وآله)) در مکان «غدیر خم»، پس از مراجعت پیامبر((صلی الله علیه وآله)) از «حجه الوداع» است که پیامبر((صلی الله علیه وآله)) در آن جا به فرمان خداوند در برابر گروه بیشماری(۷۰۰۰۰ نفر یا بیشتر) این مسئله مهم را آشکار ساخت که به اعتراف خود اهل سنّت، عُمر یکی از کسانی بود که به علی((علیه السلام)) برای این منصب افتخارآمیز تبریک گفت.

با در گذشت پیامبر اسلام((صلی الله علیه وآله)) همین عمر صحنه را عوض کرد و مسیر خلافت را از محور

اصلی آن منحرف ساخت.

با کمترین اندیشه، این حقیقت روشن می گردد که اگر از ابتدا خلافت در اختیار علی((علیه السلام)) با آن شخصیّت ممتاز از نظر علم و دادگری و سایر فضایل عالی اخلاقی، قرار می گرفت و امکانات وشرایط در سایه قدرت، فرصت مناسبی برای آن حضرت به

۱۴۳۹

وجود می آورد، چقدر مسلمین در سایه این قدرت می توانستند پیشروی کنند و از اقیانوس بیکران دانش حضرت علی((علیه السلام)) استفاده های شایان بنمایند; آیا در چنین عصر درخشانی دنیا مدینه فاضله نمی شد؟

آیا این کار خلفا که موجب شد بشریّت از پیشرفت های علمی و مزایای عالی انسانی محروم بماند، جنایت نبوده است؟ و آیا به کسانی که این چنین با حیثیّت دین و فضایل باارزش انسانی بازی می کنند، نباید بدبین باشیم؟ گذشته از جنایات و ضربه هایی که در زمان خلافت آن ها بر پیکر اسلام و مسلمین وارد شد که نقل آن ها با نوشتن نامه سازگار نیست.

یکی دیگر از نمونه های جنایت خلیفه دوّم، غایله بیعت گرفتن از حضرت علی((علیه السلام))پس از رحلت سول اکرم((صلی الله علیه وآله)) و آمدن به در خانه فاطمه زهرا((علیها السلام)) و آزردن آن یگانه بانوی اسلام است که در برخی از کتابهای معتبر اهل سنّت مانند کتاب «الامامه و السیاسه» صفحه ۱۲ نقل شده است; با این که روایات فراوانی از خود

۱۴۴۰

اهل سنّت وارد شده که پیامبر اسلام((صلی الله علیه وآله)) درباره فاطمه زهرا((علیها السلام)) می فرمود که هر کس فاطمه را بیازارد، مرا آزرده است; آیا کسی که به اعتراف خود اهل سنّت، در آن صفحه جانگداز فاطمه((علیها السلام)) را آزرد - که این

خود آزردن پیامبر محسوب می گردد - مستحق لعن چیست؟

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۴۴۱

چهار نفری که عنوان « اولا ، ثم الثانی ، الثالث و الرابع » در زیارت عاشورا از آنها نام برده می شود چه کسانی هستند ؟

پرسش

چهار نفری که عنوان « اولا ، ثم الثانی ، الثالث و الرابع » در زیارت عاشورا از آنها نام برده می شود چه کسانی هستند ؟

پاسخ

مراد ، ابوبکر ، عمر ، عثمان و معاویه است ، اما اینکه فلسفه لعن و ابراز تنفر از آنها چیست ؟

در کتب متعددی به آنها پرداخته شده است که در این زمینه می توانید به کتاب"شرح زیارت عاشورا" نوشته شمس گیلانی و نیز کتاب علی اصغر عزیزی تهرانی مراجعه نمایید . ناگفته نماند ، داشتن چنین عقیده ای مانع از در آغوش فشردن برادران اهل سنت بخاطر دفاع از اصل اسلام در مقابل دشمنان مشترك اسلام و قرآن نمی باشد . و لازمه حتمی آن اظهار تنفر و لعن و نفرین نسبت به برادران اهل سنت به هیچ وجه نیست زیرا به دلایل متعددی می توان حساب آن ملعونین چهارگانه و خامس ایشان یزید را از انبوه مسلمانان اهل سنت جدا نمود و ابهاماتی را که سبب پنهان ماندن چهره واقعی این جنایتکاران گشته دلیل پیروی و دفاع برخی از اهل سنت دانست و غالبا برادران اهل سنت از روی صفای باطن و قصد دفاع از ارزشهای دینی (که نادانسته به خلفای نامبرده شده نسبت داده می شود) اقدام به پیروی از شعائر مذهب خود می کنند که امید است در پرتو ایجاد فضایی مناسب جهت بحثهای علمی سالم و برکنار از هیاهو و جنجال ، دشمن و کینه ورزی ، رفع این اختلافات تحقق یابد

- وضع خراجهای سنگین و تحمیل مالیاتهای مضاعف بر مردم به فقر عمومی دامن می زد . شاید بد نباشد به این

نکته غم انگیز اشاره شود ک برخی از خلفای اموی برای جبران و تامین کسری بودجه خزانه خود حتی از نومسلمانان نیز جزیه می گرفتند !! با این ادعا که ممکن است در دل مسلمانان نباشد . این ستم ناروا تا زمان عمرین عبدالعزیز ادامه داشت (۱۰۱-۹۹ ه) و او بود که این قانون را ملغی ساخت .

بنابر آنچه گذشت : اگر چه اقدام خلیفه دوم منشا بروز برخی از جنبه های فقر و فلاکت در جامعه اسلامی محسوب می شود اما تمام العله نیست ، بلکه عوامل دیگر نیز دخالت داشتند .

خداوند زن های پیامبر اسلام (را در حکم امهات المسلمین آورده است ، چه می باشد ؟ چرا زنان پیغمبر بعد از پیامبر اکرم (حق ازدواج مجدد نداشتند ؟

پرسش

خداوند زن های پیامبر اسلام (را در حکم امهات المسلمین آورده است ، چه می باشد ؟ چرا زنان پیغمبر بعد از پیامبر اکرم (حق ازدواج مجدد نداشتند ؟

پاسخ

پرسشگر گرامی سلام علیکم ؛

در خصوص سؤالی که بیان فرمودید بایدعرض شود در مورد قسمت اوّل سؤال جواب این است که چون پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پدر روحانی امّت محسوب می شوند همسران ایشان نیز به خاطر او و به احترام آن حضرت مادر روحانی محسوب می شوند ــ و پدر روحانی و مادر روحانی به کسانی گفته می شود که یک نوع حق معنوی بر دیگران داشته باشند و چه کسی را می توان یافت که بیشتر از پیغمبر(بر گردن ما حق داشته باشند.

و امّا در خصوص قسمت دوّم سؤال شما نیز عرض می شود اوّلاً ـ همچنانکه از شأن نزول آیات قرآن مورد نظر سوره احزاب فهمیده می شود که این آیات به این خاطر نازل شد که بعضی به عنوان انتقام جوئی وتوهین به ساحت مقدس پیامبر (تصمیم ازدواج با زنان او را بعد از او گرفته بودند و از این راه می خواستند ضربه ای بر حیثیت آن حضرت وارد کنند.

ثانیاً : اگر این مسأله مجاز بود : جمعی به عنوان اینکه همسر پیامبر (را بعد از او در اختیار خود گرفته اند ممکن بود این کار را وسیله سوء استفاده قرار دهند و به این بهانه موقعیت اجتماعی برای خود دست و پا کنند و یا به عنوان اینکه آگاهی خاص از درون خانه پیامبر(و تعلیمات و مکتب او دارندبه تحریف اسلام پردازند

و یا منافقین مطالبی را از این طریق در میان مردم نشر دهند که مخالف مقام پیامبر(باشد (که این مطلب مهم می باشد).

و این خطر هنگامی ملموس تر می شود که بدانیم گروهی خود را برای این کار آماده ساخته بودند ، بعضی آنرا به زبان آورده و بعضی شاید تنها در دل داشتند و از جمله کسانی را که بعضی از مفسرین اهل سنت در اینجا نام برده اند ، طلحه است (تفسیر ؟ ج ۸ ص ۵۳۱۰)

خداوندی که بر اسرار نهان و آشکار آگاه است برای بر هم زدن این توطئه زشت یک حکم قاطع صادر فرمود و جلو این امور را به طور کلّی گرفت و برای تحکیم پایه های آن به همسران پیامبر (لقب ام المؤمنین داد تا بدانند ازدواج با آنها همچون ازدواج با مادر خویش است.

با توجه به آنچه گفته شد روشن می شود که چرا همسران پیامبر(لازم بود از این محرمیّت استقبال کنند؟!

در طول زندگی انسان ، گاه مسائل مهمی مطرح می شود که به خاطر آنها باید فداکاری و از خود گذشتگی از خود نشان داد و از بعضی از حقوق حقه خود چشم پوشید به خصوص اینکه همیشه افتخارات بزرگ مسئولیتهای سنگینی نیز همراه دارد ، بدون شک همسران پیامبر (افتخار عظیمی از طریق ازدواجشان با پیامبر (کسب کردند داشتن چنین افتخاری نیاز به چنین فداکاری هم دارد.

به همین دلیل زنان پیامبر (بعد از او در میان امّت اسلامی بسیار محترم می زیستند و از وضع خود بسیار راضی و خوشنود بودند و آن محرومیت را

در برابر این افتخارات ناچیز می شمردند (با استفاده از تفسیر نمونه ج ۱۷ ص ۴۰۴ به بعد)

خداوند متعال همه ما را با معارف الهی هر چه بیشتر آشنا و عامل بفرماید.

البته باید توجه داشت که صرف لقب ام المؤمنین برای زنان پیامبر(فضیلت نیست و این فضیلت و افتخار مخصوص زنان پیغمبر هست، در صورتیکه با راه و رسم پیامبر(در زمان حیات آن حضرت و بعد از آن حضرت مخالفت نکنند و شأن و جایگاه مخصوص خود را حفظ کنند ، و یقیناً لقب ام المؤمنین فضیلت نیست برای کسی که بعد از حضرت رسول(در مقابل جانشین او می ایستد و آن رسوایی عظیم را برای خود فراهم می کند .

آیا در قرآن کریم در پیروی از مذهب اهل تسنن که خلفای آن ها (ابوبکر، عمر و عثمان هستند آیه ای وجود دارد؟

پرسش

آیا در قرآن کریم در پیروی از مذهب اهل تسنن که خلفای آن ها (ابوبکر، عمر و عثمان هستند آیه ای وجود دارد؟

پاسخ

خیر، آیه ای که ما را به پیروی از مذهب اهل سنت و خلفای آن ها ملزم کرده باشد، یافت نشد. البته در معتقدات مشترک ِ بین شیعه و سنی و اعمالی که مطابق با قرآن کریم است اطاعت و پیروی می کنیم اما نه به آن جهت که چون اهل سنت و خلفای آن ها گفته اند ; بلکه به این جهت است که قرآن کریم و امامان معصوم امر کرده اند.

گفتنی است که آیات قابل توجهی در اطاعت از امامان معصوم در قرآن کریم به چشم می خورد که بیان آن ها از حوصله این پاسخ نامه خارج است فقط به یک نمونه آن اشاره می کنیم "يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلْأَ ?مْرِ مِنكُمۡ (نسأ،۵۹) ای اهل ایمان فرمان خدا و رسول و فرمان داران را اطاعت کنید." که لازمه اطاعت از این بزرگواران عدم پیروی از غیر آن ها است

تمامی علما و مفسران شیعه و جمعی از اهل سنت معتقدند مراد از "اولی الامر" در این آیه شریفه امامان معصوم هستند.(ر.ک صحیح مسلم مسلم بن حجاج نیشابوری ج ۶، ص ۱۳، دارالفکر، بیروت)

با توجه به آیه ۱۱ سوره حجرات که مؤمنین را از تمسخر و به کار گرفتن لقب های زشت برای یک دیگر بازداشته و هم چنین با توجه به سخن حضرت علی در نهج البلاغه درباره عمر (ص ۷۱۲، سخن ۲۱۹، ترجمه فیض الاسلام و خطبه دیگر امام در مورد نهی از نفرین و لعن کردن به بندگان

پرسش

با توجه به آیه ۱۱ سوره حجرات که مؤمنین را از تمسخر و به کار گرفتن لقب های زشت برای یک دیگر بازداشته و هم چنین با توجه به سخن حضرت علی در نهج البلاغه درباره عمر (ص ۷۱۲، سخن ۲۱۹، ترجمه فیض الاسلام و خطبه دیگر امام در مورد نهی از نفرین و لعن کردن به بندگان خدا، آیا لعن و نفرین فرستاد به عمر و... توسط شیعیان کار درستی است

پاسخ

تمسخر و استهزا و فحاشی به دیگران به خصوص افراد با ایمان کاری زشت و غیر اخلاقی است هم چنین نفرین و لعن دیگران نیز، کار صحیحی نیست مگر افرادی که قرآن و اهل بیت ، آن ها را استثنا نموده اند.

خداوند متعال در قرآن کریم گروه و اشخاصی را مورد نفرین و لعنت خویش قرار داده است از جمله

۱.تکذیب کنندگان کتاب آسمانی قرآن و حق "کسانی که دلایل روشن و وسیله هدایتی را که نازل کردیم بعد از آن که در کتاب برای مردم بیان ساختیم کتمان می کنند، خدا آن ها را لعنت می کند و همه لعن کنندگان نیز آن ها را لعن می نمایند." (بقره ۱۵۹) که اشخاصی مانند ابوجهل ابولهب و... را شامل می شود که البته ابی لهب در سوره مسد، آیه ۱، نیز مورد نفرین و لعنت خداوند متعال قرار گرفته است

۲.کافرانی که در حال کفر از دنیا می روند; "کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند، لعنت خدا و فرشتگان و تمام مردم بر آن ها خواهد بود". (بقره ۱۶۱)

۳.استکبارگران و زورگویانی مانند فرعون و لشکریان و یاران که خداوند متعال آن ها را مورد لعنت

قرار داده و می فرماید:

"در این دنیا لعنت پشت سر لعنت نصیب آن ها کردیم و روز قیامت از زشت رویانند." (قصص ۴۲)

۴ ابلیس "و لعنت بر تو خواهد بود تا روز قیامت " (حجر، ۳۵)

۵.بنی امیه براساس برخی روایات و سخنان پیشوایان معصوم منظور از "الشجره الملعونه (درخت لعنت شده در سوره اسرأ، آیه ۶۰، بنی امیه و خاندان آن ها هستند. چنان که حضرت امام صادق می فرماید: "درختی که در قرآن مورد لعنت قرار گرفته همان خاندان امیه و بنی امیه هستند."(ر. ك تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی و دیگران ج ۱۲، ص ۱۷۰، دارالکتب الاسلامیه تهران / تفسیر العیاشی محمد بن مسعود عیاشی ج ۲، ص ۲۹۷، چاپخانه علمیه تهران و... .)

۶ آزار دهندگان خدا و رسول "إِن َالَّذِين َيُؤْذُون َاللَّه َوَ رَسُولَه ُو لَعَنَهُم ُاللَّه ُفِی الدُّنْیَا وَ الْا ?خِرَه ِ وَ أَعَدَّ لَهُم ْعَذَابًا مُّهِینًا; (احزاب ۵۷) و آن ها که خدا و پیامبرش را اذیت می کنند، خداوند آن ها را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور می سازد، و برای آن ها عذاب خوار کننده ای آماده کرده است " و یا فقرات زیادی از ادعیه و زیارات وارد شده از معصومین مانند زیارت عاشورا که پایه گذاران ظلم و جور به اهل بیت و قاتلین آن ها و تمام بنی امیه و پیروان آن ها را مورد لعن قرار داده است با توجه به لزوم ترک لعن و نفرین به افرادی بی گناه شایسته است که مسلمان مؤمن در نفرین و لعن دیگران دقت نموده تا مبادا فرد بی گناهی را مورد

لعن قرار دهد.

با توجه به اینکه بســیاری از بزرگان ادبی ما در آثار خود مدح و ثنای خلفای راشدین را نوشته اند و ممکن است بعضی از آنها هم شیعه بوده باشند مانند سعدی ،حافظ ،عطار و مولوی لطفا دلیل و حکمت آن را بنویسید.

پرسش

با توجه به اینکه بسیاری از بزرگان ادبی ما در آثار خود مدح و ثنای خلفای راشدین را نوشته اند و ممکن است بعضی از آنها هم شیعه بوده باشند مانند سعدی ،حافظ ،عطار و مولوی لطفا دلیل و حکمت آن را بنویسید.

پاسخ

برای روشن شدن پاسخ این پرسش باید به این چند مطلب توجه شود:

الف_ آنانکه به حقیقت ، سنی مذهب بودند ، نیازی نداشتند به اینکه عقاید خود را پنهان کنند چون آنان حاکم بودند و همواره امنیت داشتند. (مجالس المؤمنین ، تألیف شهید قاضی نورالله شوشتری، ج ۲ ، ص ۱۰۳ به بعد، حالات شیخ عطار) ولکن شیعیان در اقلیت و زیر فشار حاکمان سنی مذهب بودند و امنیت نداشتند. آنان برای حفظ مکتب و جان و مال خود ناچار بودند با حاکمان وقت همراهی کنند و در مواردی عقاید خود را اظهار نکنند و این برنامه از سوی امامان شیعه ارائه شده بود و شیعیان باید آن را اجرا می کردند.

ب_ اگر کسی سنی مذهب باشد، دو پهلو حرف نمی زند و نیازی به دو پهلو حرف زدن نیست و اگر ببینیم کسی در مواردی خلفاء را مدح می کند و در مواردی از آنان به نیکی یاد نمی کند باید بفهمیم که این شخص سنی مذهب تمام عیار نیست بلکه می توان گفت که او شیعه مذهب است و گر نه دو پهلو سخن نمی گفت و اظهار مدح یا دوستی ، برای علل خاصی بوده است. (همان)

ج_ یکی از برنامه های اساسی مکتب شیعهء اثنی عشریه که از سوی امامان معصوم پایه ریزی شده ، تقیه است. اصحاب کهف

در میان مردم زندگی می کردند ولی خود را همراه آنان کرده بودند، در اعیاد و مجالس جشن شرکت می کردند، مانند آن به خود زنار می بستند و به این وسیله خود را حفظ می کردند. (اصول کافی، ج ۲، کتاب الکفر و الایمان ، باب التقیه ص ۲۱۸ ، ص ۸) عمار یاسر در زیر فشار شکنجه با شکنجه گران هماهنگی کرد و در خدمت پیامبر اظهار ناراحتی می کرد. آیه آمد که این عمل، اشکال ندارد و پیامبر هم به عمار فرمود: اگر باز هم چنان صحنه ای روی داد، تو همانطور عمل کن. (همان، ص ۲۱۹ ح ۱۰) در روایات فراوانی ، امامان شیعه دستور به تقیه داده اند و هر کس که پیرو امامان است در موارد تقیه ، تقیه می کند و رفتاری از پیش خود انجام نمی دهد . برای نمونه به چند روایت از روایات صحیح السند اشاره می کنیم:

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: از پدرم شنیدم که می فرمود: به خدا سوگند در کرهء زمین برای من چیزی پسندیده تر از تقیه نیست... (همان ، ص ۲۱۷ ، ص ۴)

حماد بن واقد می گوید: داشتم راه می رفتم دیدم امام صادق (ع) از روبرو می آید. چهره ام را از او برگرداندم و به راه خودم ادامه دادم . فردا خدمت امام رسیدم و گفتم: قربانت گردم وقتی من تو را می بینم از تو روی برمی گردانم تا مزاحمتی برای تو پیش نیاید . امام فرمود: خداوند تو را رحمت کند ولی دیروز مردی مرا دید و گفت: السلام علیک یا ابا عبدالله و

کارخوبی نکرد. (همان ، ص ۲۱۸ ، ح ۹ س آخر)

حضرت امام صادق(ع) فرمود: به خدا سوگند خداوند به چیزی بهتر از تقیه عبادت نشده است (همان، ص ۲۱۹ ح ۱۱، آخر حدیث)

امام باقر (ع) فرمود: التقیه دینی و دین آبائی و لا ایمان لمن لاتقیه له (همان، ص ۲۱۹ ح ۱۲) تقیه دین من و دین اجداد من است و شیعه ایکه تقیه ندارد دین ندارد

امام باقر (ع) فرمود: تقیه برای این منظور تشریع شده که خون حفظ شود و برای همین در مورد خون تقیه نیست (همان ، ص ۲۲۰ ، ح ۱۶) اگر بگویند : به فلان کسی ناسزا بگو و گرنه می کشیمت. در اینجا باید ناسزا بگویی و حق نداری به خاطر ناسزا نگفتن خود را به کشتن بدهی ولی اگر بگویند فلان کس را بکش و گر نه تو را می کشیم در اینجا حق نداری او را بکشی گر چه تو را بکشند ، تو باید کشته بشوی و کسی را به ناحق نکشی.

حضرت امام صادق(ع) فرمود: التقیه ترس المؤمن (همان ص ۲۲۳-۲۳۸)

تقیه سپر شیعهء مؤمن است . بنابر این شیعه حق ندارد بی خود خود را به کشتن بدهد و این ، محافظه کاری ذلیلانه نیست بلکه رفتار خردمندانه و دستور امام معصوم است.

در مجالس المؤمنین ج دوم ص ۶ می گوید: (مخفی نماند که اینکه اکابر این طایفهء رفیعه، گاه می گویند : الصوفی من لامذهب له و گاه می گویند: عملاً به احوط می کنیم ، در حقیقت گریز است از التزام به یکی از مذاهب سنت و احتراز از تصریح به انقیاد مذهب شیعه

از روی تقیه است) معنـای این جمله ها این است که عرفاء برای اینکه خود را مقیـد به یکی از مـذاهب اهل سـنت نکننـد ، می گفتند که عارف، مذهب خاصی ندارد و به شیعه بودن خود تصریح نمی کردند و این عدم تصریح از باب تقیه بوده است.

در همین کتاب در حالات شـیخ عطار می گوید: اگر بگویند: شـیخ عطار در کتابهای خود در چند مورد به حقانیت خلفای سه گانه تصـریح کرده است پس چگونه شـیخ عطار را شـیعه می دانید؟ در جواب می گوییم : اختصاص به شیخ عطار ندارد حتی آنهایی که به اتفاق فریفتن شـیعه هسـتند آنها هم از باب تقیه خلفای ثلاثه را مدح کرده اند (مجالس المؤمنین ج ۲، ص ۱۰۳ ، به بعد)

خود همین قاضـی نویسنده مجالس المؤمنین ، سالها در هندوستان قاضی القضاه و مدرس علوم اسلامی بوده و شیعه بودن او را کسـی نمی دانست و او در تمام آن سالها به تقیه رفتار می کرد و آن روز که فهمیدند او شـیعه امامیه اثنی عشریه است ، آنقدر بر او شلاق زدند که جان به جان آفرین تسلیم کرد.

از آنچه گذشت معلوم شد که این مدح و ثناها از باب تقیه است و هیچگونه اشکالی ندارد.

آیا کاربرد لعنت در مورد مخلوقات خداوند صحیح است یا خیر؟ در صورت صحت سؤال بالا چه کسانی مورد لعنت خدا قرار گرفته اند؟

پرسش

آیا کاربرد لعنت در مورد مخلوقات خداوند صحیح است یا خیر؟ در صورت صحت سؤال بالا چه کسانی مورد لعنت خدا قرار گرفته اند؟

پاسخ

در مـورد لعن، بایـد گفت لعن که به معنـای دوری از لطـف و رحمت الهی است و آنچه نکـوهش شـده ناسـزاگویی و سب به خـدایان مشـرکان است «لا تسبوا الـذین یـدعون من دون الله فیسـبوا الله عـدوا بغیر علم؛ ... و آنهایی را که جز خدا می خوانند دشنام مدهید که آنان از روی دشمنی [و] به نادانی خدا را دشنام خواهند داد» (انعام، آیه ۱۰۸).

امـا لعن به معنـای طلب دوری از رحمت الهی، نسـبت به کـافران و ظالمان در قرآن نیز آمـده است «ان الله لعن الکافرین و اعد لهم سعیرا؛ خداوند کافران را لعن می کند و عذاب را برای آنان آماده کرده است» (احزاب، ایه ۶۴).

و همچنین کسـانی که پیـامبر را آزار داده انـد مـورد لعن قرار گرفته انـد. «ان الـذین یـؤذون الله و رسـوله لعنهم الله فی الـدنیا و الاخره؛ کسانی که خداوند و پیامبرش را آزار می دهند خداوند آنان را در دنیا و آخرت مورد لعن قرار می دهد» (احزاب، آیه ۵۷).

برای معانـدان و محاربـان با امام حسـین(ع) و ظالمین به اسوه ها و الگوهای هـدایت مردم، ابـدی است. زیرا ملاک لعن، ابـدی است. آنچه که موجب لعن و نفرین نسبت به ظالمین به حق محمد و آل محمد(ص) شده است، و ملاک لعن است، چون باقی است لعن هم باقی است. علاوه بر این، حقیقت و روح دین را همین حب و بغض ها تشکیل می دهد.

حب و عشق نسبت به کسانی که بندگان مطیع و عارف

درگاه الهی بوده اند و بغض نسبت به کسانی که دشمن حق و حقیقت بوده اند (تولی و تبری) از نشانه های ایمان است. همچنان که در متون دینی آمده است «هل الدین الاّ الحبّ؟ و هل الایمان الاّ الحبّ و البغض؟ آیا دین و ایمان چیزی غیر از حبّ و بغض است؟»، (میزان الحکمه، ج ۲، ص ۹۴۴)

و در حدیث قدسی آمده است: «خداوند به موسی(ع) فرمود: آیا هرگز کاری برای من انجام داده ای؟ موسی عرض کرد: برایت نماز گزاردم، روزه گرفتم، صدقه دادم و تو را یاد کردم؛ خداوند فرمود: نماز برهان و حجّت برای توست و روزه سپر تو در برابر آتش جهنم است و صدقه، سایه ی سرت و یاد من، نوری است برای تو چه کاری برای من کرده ای؟ موسی(ع) عرض کرد: مرا به کاری که برای توست راهنمایی فرما. خداوند فرمود: ای موسی! آیا هرگز برای من با کسی دوستی کرده ای و برای من با کسی دشمنی کرده ای؟ پس، موسی دانست که برترین اعمال، حبّ و دوستی به خاطر خدا و بغض و دشمنی به خاطر خداست»، (همان، ص ۹۶۶).

در زمینه حب و بغض بخاطر خدا، نقل متواتر از شیعه و سنی رسیده است. نبی اکرم می فرماید: «حبّ و بغض به خاطر خداوند، واجب است»، (کنزالعمّال، ح ۲۴۶۸۸) بنابراین، یکی دیگر از فلسفه های زیارت عاشورا را همین تحکیم حبّ و بغض به خاطر خدا می توان برشمرد.

با توجه به آنچه گفته شد، لعن بر دشمنان و صلوات بر اولیاء موجب حفظ و تقویت روحیه ظلم ستیزی با دشمنان و پیوستگی با مؤمنان می شود. به همین جهت شخصیت وارسته و جامع نگری مانند

امام راحل فرموده اند «آنچه ما داریم از محرم و صفر داریم» و «آنچه اسلام را زنده نگه داشته محرم و صفر بوده است».

و هم چنین تحلیل گران دشمنان به این نتیجه رسیده اند آنچه موجب حفظ روحیه ظلم ستیزی شیعیان شده، زنده نگهداشتن خط سرخ عاشورا است و آنچه به شیعیان امید می دهد، ایمان به خطر سبز انتظار است.

اما آنچه مهم است باید برپایی مجالس عزاداری و لعن و نفرین ها، با معنا و جهت دار باشد به طوری که نفرت از یزیدهای زمانه را به دنبال داشته باشد و تجدید روحیه یاران باوفای امام حسین(ع) در میان مؤمنان امروزه به نمایش در آید و منظور شهید مطهری رعایت این نکته است که از زمان خود غافل نشویم. و شعارهای ما بر پایه شعور باشد. البته راه های ظلم ستیزی متعدد است که خودکفایی و بی نیازی از تکنولوژی دشمن نیز یکی از نمونه های آن است.

از روایت فهمیده می شود که لعنت بر چهار قسم است ; لعنت حرام , مکروه , جایز و مستحب.

لعنت حرام : لعنت مؤمن و کسی که مستحق لعنت نیست حرام می باشد. رسول خدا(ص) فرمودند: ((هرگاه لعنت از دهان لعنت گر خارج شود نگاه می کند, اگر راهی به سوی آن چیزی که متوجه آن شده است یافت به طرفش می رود وگرنه به طرف کسی که از دهانش خارج شده است برمی گردد)). امام باقر(ع) فرمودند:((از لعنت کردن مؤمن بپرهیزید که به خودتان برمی گردد)). حتی شخصی کسی را که پیامبر او را حد می زد لعنت کرد حضرت فرمودند لعنتش مکن

او خدا و رسولش را دوست دارد (گرچه گنهکار است).

لعنت مکروه : لعنت حیوانات است که انسان حیوانی را لعن کند.

لعنت جایز: لعنت کافرین (احزاب , آیه ۶۴), لعنت ظالمین و کسانی که به خداوند دروغ می بندند (هود, آیه ۱۸), لعنت مردان زن نما و زنان مردنما, بدعت آورندگان در دین , کسی که پدر و مادر خویش را لعن کند, رشوه دهنده و رشوه ستان و واسطه میان آن دو, کسی که بین مرد و زنی سعایت کند تامیان آنها جدایی افکند, کسی که میان موئمنان سخن چینی کند, کسی که تقدیر خدا را دروغ بداند, رباخوار و ربادهنده و گواهان بر ربا, کسی که احترام مسجد را نگه ندارد, زن آوازه خوان و...., (ترجمه میزان الحکمه , ج ۱۱, ص ۵۳۲۴).

لعنت مستحب : لعنت به کسانی که خدا و رسولش را اذیت کنند (احزاب , آیه ۵۷), کسانی که به زنان پاک دامن و مؤمن تهمت زنا می زنند (نور, آیه ۲۳ - هود, آیه ۶۰ و ۹۹ - قصص , آیه ۴۲), کسانی که دشمن دین و اهل بیت پیامبر هستند که در این مسائله دو روایت در وسائل الشیعه , ج ۴, کتاب الصلاه, ابواب التعقیب ذکر گشته است.

مسأله نفرین در تفکر شـیعی چه جایگاهی دارد؟ ما کسی را که از او بدی دیده ایم، نفرین می کنیم؛ در حالی که اهل تسنن می گویند: هیچ کس را نفرین نمی کنیم حتی آن کسانی را هم که خطای بزرگی کرده اند. این، به نظر شما از جنبه های منفی تفکر شیعه نیست؟ آیا نفرین در روایا

پرسش

مسأله نفرین در تفکر شیعی چه جایگاهی دارد؟ ما کسی را که از او بدی دیده ایم، نفرین می کنیم؛ در حالی که اهل تسنن می گویند: هیچ کس را نفرین نمی کنیم حتی آن کسانی را هم که خطای بزرگی کرده اند. این، به نظر شما از جنبه های منفی تفکر شیعه نیست؟ آیا نفرین در روایات آمده است؟

پاسخ

اولاً، مسأله نفرین علاوه بر روایات، در آیات قرآنی نیز مطرح شده است:

ألاـ لعنه الله علی الظالمین رحمهما الله هود / ۱۸.«همانا لعنت خدا بر ستمگران باد». فبما نقضهم میثاقهم لعناهم و جعلنا قلوبهم قاسیه...رحمهما الله مائده / ۱۳. «پس به [سزای پیمان شکستنشان لعنتشان کردیم و دلهایشان را سخت گردانیدیم». إن الله لعن الکافرین و أعد لهم سعیرارحمهما الله احزاب / ۶۴.«خدا کافران را لعنت کرده و برای آنهاآتش فروزانی آماده کرده است». إن الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخره و...رحمهما الله احزاب / ۵۷.«بی گمان، کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می رسانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت آور آماده ساخته است».

هم چنین در آیات دیگر قرآن، خداوند کسانی را که تهمت ناروا به زنان پاکدامن می زنند [نور، آیه ۲۳]، قوم عاد را که حتی خداوند مرگ برای آنان خواسته است [هود، آیه ۶۰]، فرعونیان [هود، آیه ۹۹ – قصص، آیه ۴۲] برخی از قوم یهود [نساء، آیه ۴۶]، منافقان [توبه، آیه ۶۸] و مشرکان را [فتح، آیه ۶] و... لعن کرده و آنها را نفرین نموده است.

روایات گوناگونی نیز از حضرت رسول(ص) وارد شده است که با لحن های گوناگون، افرادی را لعن فرموده و آنها را با این

واژه نفرین کرده است؛ از جمله: خورنده ربا، موکّل و شاهدین و کاتبین ربا، میزان الحکمه، ج ۸، ص ۵۰۸، ح ۱۷۹۶۲.

کسی که میان مادر و فرزندش جدایی بیندازد، همان، ح ۱۷۹۶۳.

مردی را که لباس زن بپوشد همان، ص ۵۰۹، ح ۱۷۹۶۵. و... اتفاقاً این سه روایت که در این جا مطرح شد، از طریق اهل سنت نقل شده و در کتب روایی اهل سنت آمده است.

بنابراین، ما مسلمانان، اعم از شیعه و سنی، معتقدیم که بر طبق آیات قرآن و سیره رسول خدا(ص)، نفرین در فرهنگ اسلامی وجود دارد. اما این نکته مهم است که ملاحظه کنیم مدار و محک «نفرین» کجاست؟

با توجه به آیات قرآن و روایات نقل شده از رسول خدا(ص)، برخی از افراد که مرتکب گناه بسیار بزرگ شده، با کردار ناپسند خود جامعه و نظام و کیان اسلامی را چه از لحاظ اخلاقی چه از حیث اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به خطر انداخته، نسبت به پیامبر خدا(ص) و رسالت او بی ادبی و دشمنی می کنند؛ مستحق نفرین می باشند. بنابراین، در امور مهم و کلان، هیچ ایرادی ندارد که تخلف کننده، نفرین و لعن شود.

اما در امور غیر مهم و جزئی که لطمه ای به مسائل اخلاقی، اجتماعی و سیاسی جامعه اسلامی نمی زند؛ و همچنین نسبت به برخی افراد همچون مؤمنان و دوستان؛ نفرین نهی و منع شده است. ازاین رو، برخی روایات که نفرین را امری حَسَن و جایز تلقی کرده است، مقصود نفرین به افراد خاص و مرتکبان خطاهای بزرگ و اجتماعی می باشد. در این باب نگا: بحارالانوار، ج ۷۲، باب ۱۰۶ و ۱۰۷.

نقض میثاق و شکست توبه ها موجب لعنت شود در انتها

نقض توبه

و عهـد آن اصـحاب سـبت موجب مسـخ آمـد و اِهلاك و مَقْت پس خدا آن قوم را بوزینه کرد چون که عهد حق شکسـتند از نبرد

مثنوی / ۵ / ۲۵۹۳ – ۲۵۹۱.

چرا برادران شیعه اصحاب پیامبر را منافق و کافر می دانند در حالی که همه صحابه مؤمن هستند و روایات زیادی در فضیلت آن ها وارد شده است و استثنایی نیست؟

پرسش

چرا برادران شـیعه اصـحاب پیامبر را منافق و کافر می دانند در حالی که همه صـحابه مؤمن هسـتند و روایات زیادی در فضیلت آن ها وارد شده است و استثنایی نیست؟

پاسخ

پیش از هر چیز باید دیدگاه فریقین نسبت به صحابه مشخص شود/

دیدگاه اهل سنّت در مورد صحابه

بنا به عقیده اهل سُـنّت هر مسـلمانی که رسول خدا(ص) را ولو برای یک ساعت دیده باشد، صحابی آن حضرت محسوب می شود،{۱} و از طرف دیگر همه صـحابه عادل هسـتند{۲} و مسـلمانان می تواننـد معارف و احکام دین را از آنان اخـذ کنند و زمـانی که روایتی را نقـل می کننـد، بـدون دغـدغه از آنان بپذیرنـد. زیرا آنان دوران وحی و رسالت حضـرت رسول را درک کرده اند و باتفسـیر و تأویل قرآن کریم آشنا هستند و از زبان رسول خدا(ص) احکام خدا را فرا گرفته اند و سخنان او را حفظ کرده انـد و همچنین آنان توفیق مُصاحبت و یاری پامبر را داشـته انـد و به همین سـبب خداونـد در آیاتی از آنان تمجیـد کرده است/

بنابراین کسی حق ندارد به تنقیص صحابه بپردازد و یا روایات آنان را رد کند/

دیدگاه شیعه در مورد صحابه

شیعه می گویـد مصـاحبت و ملازم بودن بـا رسول خـدا(ص) افتخار بزرگی است{۳} و بسـیاری از صـحابه آن حضرت برای تشـکیل حکومت اسـلامی و گسترش اسلام مجاهدت ها و تلاش های فراوانی انجام دادند و با ایثار جان و مال خویش اهداف عالیه و منیع رسول خدا را پی گیری نمودند و قرآن کریم پیرامون این گروه که از روزهای آغازین و سـخت پروانه وار به گرد رسول خدا(ص) بودند می فرماید:

"السَّابِقُونَ اْلاَوَّلوُنَ مِنَ المُهاجِرينَ وَ الاْنْصارِ وَالَّذينَ اتَّبَعُوهُمْ بِاِحْسانٍ رَضِىَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضوُا عَنْهُ وَ اَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرى تَحْتَهَا الْاَنْهارُ (توبه:١٠٠)

خالِدينَ فيها اَبَداً ذالِكَ

الْفَوْزُ الْعَظیمُ.

«پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند خداوند از آنها خشنود گشت و آنها از او خشنود شدند، و باغ هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ.»

و نیز در شأن آنان که به عشق دین خدا، خانه و کاشانه و زندگی و دارایی خویش را رها کردند و همراه رسول خدا مهاجرت نمودند می فرماید:

"لِلْفُقَرأِ الْمُهاجِرینَ الَّذینَ اُخْرِجوُا مِنْ دِیارِهِمْ وَ اَمْوالِهِمْ یَبْتَغوُنَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً وَ یَنْصُروُنَ اللَّهَ وَ رَسوُلَهُ اوُلئِکَ هُمُ الصَّادِقُونَ"{۴}

«این اموال برای فقیران مهاجری است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند در حالی که فضل الهی و رضای او را می طلبند و خدا و رسولش را یاری می کنند و آنها راستگویانند.»

همچنین در آیات دیگری چون آیه ۱۸ و ۲۹ سوره فتح به تمجید و تعریف برخی از صحابه فداکار و مؤمن می پردازد/

آنچه که نظر شیعه را از اهل سنّت متمایز می سازد این نکته است که، شیعه می گوید: نمی توان درباره همه صحابه به یک نحو قضاوت کرد و همه آنان را عادل و مؤمن واقعی تلقی نمود و به همه آنان برای گرفتن معارف دین اعتماد کرد. صحابی بودن موجب نمی شود که چشم بسته به همه آنان اطمینان کنیم واحکام دین را از آنها بگیریم و لغزش ها وگناهان آنان را نادیده بگیریم، زیرا شرافت صحابی بودن از شرافت همسری پیامبر بیشتر نیست، بلکه تمامی همسران آن حضرت صحابیه نیز بوده اند{۵} و قرآن کریم پیرامون همسران پیامبر می فرماید:

"یا نِساَ النَّبِیِّ مَنْ یَأْتِ مِنْکُنَّ بِفاحِشٍَ مُبَیِّنٍَ یُضاعَفْ

لَهَا الْعَذابُ ضِعْفَيْنِ وَ كانَ ذالِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيراً"{۶}

«ای همسران پیامبر، هرکس از شما مبادرت به کار زشت آشکاری کند، عذابش دوچندان خواهد بود، و این بر خدا همواره آسان است»

شیعه می گوید قضاوت ما پیرامون صحابه بایستی مبتنی بر قرآن کریم و سنت و شهادت تاریخ باشد و همچنان که برای روشن شدن هر موضوعی باید به سراغ کتاب و سنت برویم در این موضوع نیز باید چنین کنیم

گروهی از صحابه در قرآن

در بحث قبل به تعدادی از آیات که در فضیلت و عظمت جمعی از صحابه بود اشاره نمودیم ولی از دیدگاه شیعه همه آیات قرآن کریم را باید در کنار هم دید تا گرفتا برداشت! غلط نشویم. مثلاً اگر در کنار آیاتی که از صحابه تمجید و ستایش می کند، آن آیاتی را که گناهان و خطاهای برخی صحابه را بیان می کند نیز ببینیم خواهیم فهمید که تمجیدها مربوط به همه صحابه نیست و همچنین برخی تمجیدهامربوط به عمل خوب مشخصی است که جمعی از صحابه انجام دادند و مورد ستایش خدا قرار گرفتند امااین چنین نیست که اگر کسی یک بار مورد تمجید قرار گرفت دیگری برای همیشه مورد رضای خداوند باشد هر چند بعداً به انحراف و گناه کشیده شود/

از جمله آیاتی که به نظر شیعه باید در کنار آیات تمجید از صحابه مورد نظر باشد عبارت است از:

الف – دو چهره ها

از قرآن کریم استفاده می شود که در بین اصحاب پیامبر(ص) انسان های دو چهره ای بودند که به اسلام و پیامبر اکرم ایمان واقعی نداشتند و در ظاهر جز اصحاب محسوب می شدند/

"وَ مِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرابِ مُنافِقُونَ وَ مِنْ اَهْلِ الْمَدينَ مَرَدوُا عَلَى النِّفاقِ

لا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُم مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدّوُن

اِلی عَذابٍ عَظیمٍ"{۷}

«برخی از بادیه نشینانی که پیرامون شما هستند منافقند و از ساکنان مدینه نیز عده ای بر نفاق خو گرفته اند. تو آنان را نمی شناسی، ما آنان را می شناسیم. به زودی آنان را دوبار عذاب می کنیم، سپس به عذابی بزرگ باز گردانیده می شوند.»

و روشن است زمانی که رسول خدا(ص) منافقین را نمی شناسد مسلمانان نیز آنها را نمی شناختند و آنان را جزو صحابه راستین و واقعی به حساب می آوردند/

ب – بیمار دلها

این گروه از منافقین نیستند ولی قلوبشان بیمار است و ضعیف الایمان هستند/

"وَ اِذْ یَقوُلُ الْمُنافِقُونَ وَالَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسوُلُهُ اِلَّا غُروُراً"{۸}

«و زمانی که منافقان و بیمار دلان می گفتند: «خدا و پیامبرش جز وعده های دروغین به ما نداده اند»»

ج – فاسقان

قرآن کریم تأکید می کند که مؤمنین و صحابه از خبر شخص فاسق تحرز کنند و بدون تحقیق و بررسی حرف او را نپذیرند، آن جا که می فرماید:

"یا اَیُهَا الَّذینَ آمَنُوا اِنْ جائَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَیَّنوُا اَنْ تُصیبوُا قَوْماً بِجَهالٍَ فَتُصْبِحوُا عَلی ما فَعَلْتُمْ نادِمینَ"{۹}

«ای کسانی که ایمان آورده اید اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد درباره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید.»

مفسرین شیعه و سنی گفته اند این آیه درباره «ولیدبن عُقبه» نازل شده است و او را به عنوان فاسق معرفی نموده است.{۱۰}

همچنین قرآن کریم در سوره نور از وجود افراد فاسق و فاجری در میان صحابه خبر می دهد که به همسر رسول خدا(ص) تهمت زدند آنجا که می فرماید:

"انَّ الَّذینَ جائوُ بِالْاُفکِ عُصبٌُ مِنْکُمْ"{۱۱}

از این سه آیه و آیات دیگر قرآن کریم به روشنی استفاده

می شود که در میان صحابه و مسلمانان زمان پیامبر، کسانی زندگی می کردند که دو چهره، مریض دل، و فاسق بودند؛ بنابراین نمی توان همه صحابه را عادل شمرد و الگوی عملی خود قرار داد و منظور نظر آیات و روایاتی که به تمجید صحابه می پردازد، صحابه راستین و واقعی است/

گروهی از صحابه در سنت

همچنان که احادیث فراوانی در مناقب جمعی از صحابه وارد شده است (که به آن اشاره شد) احادیثی نیز در نکوهش و مذمّت برخی از اصحاب وجود دارد که بخاری آنها را در کتاب فتن جمع آوری نموده است، یکی از آن روایات عبارت است از:

پیامبر اکرم(ص) فرمود: "یَرِدُ عَلَیّ الْحَوْضَ رِجالٌ مِنْ اَصْحابی فَیُجْلَوْنَ عَنْهُ فَاَقوُلُ یا رِبِّ اَصْحابی فَیُقالُ انَّکَ لا عِلْمَ لَکَ بِما اَحْدَثوُا بَعْدَکَ..."{۱۲}

«گروهی از اصحاب من در کنار حوض بر من وارد می شوند ولی از آنجا کوچ داده می شوند. من می گویم: پروردگارا اصحاب من هستند گفته می شود: تو نمی دانی که آنان پس از تو چه کردند...»

شهادت تاریخ درباره برخی از صحابه

از مسلمات تاریخ است که برخی از صحابه مرتکب گناه شده اند و حتی حدود الهی نیز بر آنان جاری شده است/

به سه نمونه از این موارد از کتاب معروف «اسد الغابْ» توجه کنید/

وَلیدبن عُقبه{۱۳} فرماندار کوفه، شبی در خوردن شراب زیاده روی کرده و در حال مستی برای اقامه نماز صبح در مسجد حاضر شد و نماز را چهار رکعت خواند و پس از نماز به مردم گفت: آیا بیشتر بخوانم؟ پس از این جریان و شهادت مردم، بر او حدّ زدند و خلیفه سوّم او را از فرمانداری کوفه عزل کرد.{۱۴}

مُغیرْ بن شُعبه در زمانی که فرماندار بصره بود زنا

کرد و خلیفه دوم بر او حد زد و او را عزل نمود.{۱۵}

قُدامْ بن مَظعون به دلیل شرب خمر توسط خلیفه دوم حد خورد.{۱۶}

از طرف دیگر تاریخ به روشنی نشان می دهد، که مشاجرات، برخوردها و جنگ های فراوانی بین صحابه وجود داشته است که علت و ریشه آنها مسایل نفسانی و حسد و دشمنی بوده است{۱۷} و جمعی در این جنگ ها کشته شده اند حال چگونه می توان همه صحابه را توصیف به عدالت و تقوا نمود؟

خلاصه بحث

شیعه به پیروی از قرآن کریم و سنت پیامبر(ص) و به شهادت تاریخ معتقد است که در میان صحابه انسان های بزرگ و بلندمرتبه ای بودند که از ایثار جان و مال دریغ نورزیدند و چنان مخلصانه به جنگ و جهاد می پرداختند و دشمن را به خاک می نشاندند که یک ضربت شمشیر آنها با عبادت جن و انس برابری می کرد و از طرفی در میان اصحاب، گروهی دو چهره، ضعیف الایمان و نیز افرادی فاسق که از مرتکب شدن محرمات پروا نداشته اند وجود داشته است. بنابراین نمی توان همه صحابه را عادل و با تقوا دانست و نمی توان از همه آنان معارف و احکام دین را اخذ کرد؛ بلکه باید تک تک صحابه مورد بحث و بررسی قرار گیرند و از کسانی معارف و احکام دین اخذ شود که عدالت و وثاقت آنها محرز باشد. و صحابه نیز چون سایر مردم باید با معیار قرآنی و تقوا سنجیده شوند/

"اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَاللَّهِ اَتْقیکُمْ"{۱۸}

«گرامی ترین شما در نزد خدا با تقواترین شماست»

[۱]. صحیح مسلم، شرح نووی، ج ۱ ص ۵(س). البته تعریفهای دیگری از صحابه شده است؛ ابن حجر در مقدمه «الاصابْ» می گوید: صحابی به کسی

گفته می شود که پیامبر(ص) را در حال ایمان ملاقات نماید و بر اسلام نیز بمیرد. برخی گفته اند که در صدق صحابه مصاحبت طولانی لازم است چنان که مذهب بسیاری از فقها و اصولیون است. ر. ک: به شرح نووی، ص (ص)(س)/

[۲]. همان، ج ۱، ص (ع)۱ - ۲۲؛ «اتفق اهل السنْ علی ان الجمیع عدول...»/

[۳]. از نظر شیعه صحابی به کسی گفته می شود که معاشرت و ملازمت طولانی داشته باشد و تا آخر عمر بر ایمان خود ثابت قدم بماند چنان که لغویون بدان تصریح کرده اند: «و لا یقال الا لمن کثر ملازمته» و «ان المصاحبْ ً تقتضی طول صحبته»، لسان العرب: ماده «صحب» و مفردات راغب، ماده «صحب»/

[۴]. سوره توبه، آیه ۱۰۰/

[۵]. معالم المدرستین، علامه عسکری، ج ۱، ص ۹۸/

[۶]. سوره احزاب، آیه ۰(س)/

[۷]. سوره توبه، آیه ۱۰۱/

[۸]. سوره احزاب، آیه ۱۲/

[۹]. سوره حجرات، آیه (ص)/

[۱۰]. روح المعانی، ج (س)۱، جز (ص)۲، ص ۱۴۴ ذیل آیه - کشاف ج (س)، ص ۵۵۹ ذیل آیه/

[۱۱]. سوره نور، آیه ۱۱/

[۱۲].- صحیح بخاری، ج (س)، ص ۰(س). باب غزوْ الحدیبیه

[۱۳].- این همان شخصی است که در آیه (ص) حجرات به عنوان فاسق معرفی شد/

[۱۴].- اسدالغابه، ج ۵، ذیل اسم ولیدبن عقبه/

[۱۵].- اسدالغابْ، ج ۵، ذیل اسم مغیرْ بن شعبه، ص ۲۴۸/

[۱۶].- اسدالغابْ:، ج ۴، ذیل اسم قدامْ بن مظعون، ص ۹۴(س)/

[۱۷]. شرح مقاصد تفتازانی - اواخر کتاب الامامْ - ج ۵، ص ۱۰(س)/

[۱۸]. سوره حجرات، آیه (س)۱/

موضوع: ازدواج تحمیلی

دلائل شیعه مبنی بر عدم عدالت همه صحابه چیست؟

پرسش

دلائل شیعه مبنی بر عدم عدالت همه صحابه چیست؟

پاسخ

دلایل کسانی که به عدالت همه صحابه صحه نمی گذارند بلکه آنها را به دو گروه مختلف تقسیم می کنند به قرار زیر است

۱.قرآن مجید برخی از آنان را فاسق نامیده است و می گوید: «ان جاء کم فاسق بنبا فتبینوا.» حجرات/۶

مسلماً این فرد فاسق، جزو صحابه بوده و در سال ششم هجرت خبر دروغی را گزراش کرده است و مفسران و مورخان می گویند این فرد کسی جز ولید بن عقبه نبوده است.

۲. قرآن و تاریخ حاکی است که پیامبر در روز جمعه ای، به خواندن خطبه های نماز جمعه مشغول بود، وقتی صدای طبل که از ورود کاروان تجاری از شام حکایت میکرد به گوش آنان رسید، بیشتر آنان نماز را ترک کرده و به سراغ منافع مادی خود رفتند، چنان که می فرماید: «و اذا راوا تجاره او لهوا انفضوا الیها و ترکوک قائما.» جمعه/۱۱

از این دو آیه که بگذریم، به نکته دیگری نیز بر می خوریم و آن این که: پیامبر (ص) قاتلان عمارا « فئه باغیه » خواند و برخی از صحابه در راس آن فئه قرار داشتند. پیامبر به او (عمار) فرمود: «تقتلک الفئه الباغیه»، [تو را گروه ستمگر می کشند.]

البته ادله ای که حاکی از انحراف برخی از صحابه می باشد، فزون تر از آن است که بتوانیم همه را در اینجا بیاوریم، هر چند عاطفه انسانی پیامبر ایجاب می کند که بر همه صحابه جامه عدالت بپوشاند ولی واقعیت های خارجی مانع از تسلیم در برابر حکم عاطفه است.

دیدگاه اهل سنت در مورداهل بیت

اهل سنت , امام علی و امامان دیگر را در چه پایه ای قبول دارند؟

پرسش

اهل سنت , امام علی و امامان دیگر را در چه پایه ای قبول دارند؟

پاسخ

اهل سنت شاخه ها و فرق گوناگونی دارند. لذا نمی توان یک حکم کلی در مورد آنها جاری کرد,درست مثل فرقه امامیه که شامل فرق گوناگونی است . اما درعین حال , غیر از گروهی که ناصبی هستند و با ائمه معصومین دشمنی دارند و آنها را سب و لعن می کنند, عموم آنان علی ۷را به عنوان چهارمین خلیفه رسول خدا قبول دارند و فرزندان ایشان و سایر ائمه را به عنوان نوادگان رسول خدا محترم می دارند. اما به عنوان امام معصوم یا امام بر حق پس از رسول خدا قبول ندارند.

چرا اهل سنت، هشتم و نهم محرم مجالس عروسی دارند و در روز دهم به تفریح گاه می روند؟

پرسش

چرا اهل سنت، هشتم و نهم محرم مجالس عروسی دارند و در روز دهم به تفریح گاه می روند؟

پاسخ

به طور قطع نمی توان گفت: همه برادران اهل سنت در ایام عزاداری امام حسین(ع) و ایام عاشورا، مراسم عروسی برگزار می نمایند و در ایام دهم و نهم محرم به تفریح گاه می روند؛ زیرا اهل بیت پیامبر اسلام(ص) در میان مسلمانان از اهمیت ویژه ای برخوردارند و برادران اهل سنت نیز نسبت به امام حسین(ع) احترام خاصی قایل اند و حتی برخی برای امام حسین(ع) عزاداری می کنند.

برادران اهل سنت را از حیث عزاداری نسبت به امام حسین(ع) می توان به چند گروه تقسیم نمود:

۱) برخی از اهل سنت نه تنها در ایام محرم عروسی نکرده و جشن نمی گیرند، بلکه برای امام حسین(ع) عزاداری نموده و دانشمندان آنها نیز در خصوص مصایب امام کتاب نوشته اند. عبدالجلیل رازی که کتابی با عنوان مقتل الحسین، در خصوص عزاداری برای امام حسین(ع) نوشته می نویسد: "و شیعه بدین جزع و فزع مخصوص نیستند. در همه بلادِ اصحاب شافعی و بلادِ اصحاب بوحنیفه، فحول علما چون محمد منصور ... و باقیان از فریقین در مراسم عاشورا این تعزیه با جزع و نوحه و زاری داشته اند...".[۱]

امروزه نیز برخی از اهل سنت در ایران و در کشورهای دیگر برای امام حسین(ع) عزاداری نموده و در برخی از مراسمِ اهل تشیع شرکت می کنند.

۲) برخی از اهل سنت هستند که نه برای امام عزاداری می کنند و نه به عروسی و تفریح می پردازند. شاید بتوان گفت: این طیف نیز به خاطر احترام به امام حسین(ع) در این

ایام جشن نمی گیرند و یا افرادی هستند که تا اندازه ای جایگاه امام حسین(ع) و نقش امام را در حفظ دین می دانند.

۳) متأسفانه برخی از برادران اهل سنت که تحت تأثیر اندیشه وهابیت هستند بر اساس فقر فرهنگی و تعصبات مذهبی ممکن است در ایام محرم به تفریح گاه رفته و یا احیاناً مراسم جشن برگزار کنند؛ ولی این قشر کم بوده و تحت تأثیر تبلیغات سوء دشمنان اهل بیت قرار گرفته اند که با فرهنگ سازی و آگاهی دادن، انان نیز دست از اعمال ناشایسته خود برخواهند داشت. از سوی دیگر سیاست امویان نیز تأثیر گذار بوده، زیرا امویان روز عاشورا را فرخنده می شمردند و جشن گرفته، به شادی می پرداختند و شیرینی می خوردند و لباس نو می پوشیدند و حتی بعد از زوال حکومت بن امیه نیز این رسم مدت ها بر جای ماند.[۲]

نکته قابل دقت آن است که برخی از اهل سنت که در ایام محرم جشن می گیرند، در راستای آن است که آغاز سال آنان از اوّل محرم شروع شده و بر اساس هجری قمری محاسبه می شود؛ از این رو در آغاز سال و سال تحویل ممکن است جشن گرفته شود.

[۱] عبدالجلیل رازی، مقتل الحسین، ص ۵۹۲.

[۲] غلام حسین مصاحب، دایره المعارف فارسی، ج ۲، ص ۱۶۵۱، ماده عاشورا.

چرا اهل تسنن در فروع و اصول از مذهب اهل بیت علیهم السلام روی گردانده اند ؟

پرسش

چرا اهل تسنن در فروع و اصول از مذهب اهل بیت علیهم السلام روی گردانده اند ؟

پاسخ

این زمامداران و اولیاء امور امت بودند که از (اهل بیت (ع) عدول کرده و ازآنها روی گردانده اند . این جریان , از همان روز که به خاطر (خلافت) از آنها عدول کردند و آن را به انتخاب و اختیار خود گرفتند سرچشمه گرفته , و جریان یافته است , با اینکه نص صریح بر (خلافت امیرمومنان علی (ع)) وجود داشت ; چه اینکه دیدند عرب بر بودن (خلافت) در یک خاندان صبر نخواهد کرد لذا , نصوص آن را تاویل بردند و(خلافت) را به انتخاب گذاردند , تا هر کدام از قبائل آنها به آرزوی رسیدن به آن باشند گرچه سالها طول بکشد , گاهی در اینجا باشد , و گاهی در آنجا , ومرتبه ای دیگر در قبیله ای دورتر . آنها هر چه قدرت و قوت داشتند برای تایید آن به کار گرفتند و تمام کسانی که مخالف با این معنی بودند در هم شکستند . این وضع , آنان را ناچار ساخت که از (مذهب اهل بیت (ع)) کناره گیرند , و آنچه از (کتاب) و (سنت) , دلالت بر (وجوب تعبد و تسلیم در برابر آنان) داشت ,تاویل نمایند . اگر آنها تسلیم ظواهر (ادله) می شدند و به سوی (اهل بیت (ع))باز می گشتند و خواص و عوام را در اصول و فروع به آنان ارجاع

می دادند , راه بازگشت را بر خود می بستند و از بزرگترین مبلغان و دعوت کنندگان به سوی (اهل بیت (ع)) می گردیدند ; اما این (حقیقت) با خواسته های آنان و آنچه را که بر آن عزم داشتند سازگاری نداشت و با حزم و دوراندیشی و قدرت سیاسیشان وفق نمی داد . کسی که دقت بنگرد و این شئون را با تیزبینی ببیند , خواهد دانست که عدول از(امامت اهل بیت (ع) در مذهب و مباحث مذهبی) تنها فرعی است از عدول از(امامت , ولایت و خلافت عمومی آنان پس از پیامبر (ص)) . و اما تاویل و توجیه ادله ای که دلالت بر (امامت و پیشوائی خصوصی) آنها در مسائل مذهبی داشت , پس ازتوجیه و تاویل ادله ای بود که دلالت بر (امامت عامه) و حکومت و خلافت آنها پس ازپیامبر (ص) می کرد . و اگر غیر از این بود , کسی از آنان روی برنمی تافت .

نظر اهل سنت د رباره ائمه (ع) چیست ؟

پرسش

نظر اهل سنت د ربا...ЃЬائمه (ع) چیست ؟

پاسخ

البته اهل سنت ائمه شیعه را به آن درجه و اعت.....Şکه شیعه معتقد هستند یعنی بعد از رسول خدا (ص) آنها را امام و خلیفه و رهبر جامعه اسلامی می شمارند برادران اهل سنت به این صورت قبول ندارند گرچه آنها را به عنوان اهل بیت پیامبر(ص) و د ر رد یف سایر صحابه قابل احترام می دانند و مثلا" حضرت علی(ع) را خلیفه چهارم می شمارند .;

سنی ها چقدر به اهل بیت (ع) و فاطمه زهرا (س) و هم چنین وجود مصلح آخرالزمان اعتقاد دارند؟

پرسش

سنی ها چقدر به اهل بیت (ع) و فاطمه زهرا (س) و هم چنین وجود مصلح آخرالزمان اعتقاد دارند؟

پاسخ

- در کتاب های اهل سنت روایات فراوانی در مورد اهل بیت (ع) و فاطمه زهرا (س) و فضایل آنان و لزوم محبت به آنها وارد شده است : هم چنین در مورد مهدی موعود (عج) به دلیل روایات فراوانی که از پیامبر (ص) رسیده ، آنان به وجود مهدی این امت اعتقاد دارند .البته آنان ، پیشوایان ما را به عنوان امام معصوم نمی شناسند؛ ولی شیعیان با استناد به آیات و روایات فراوان و دلایل عقلی ،معتقدند که با نصب پیامبر (ص) دیگر جایی برای خلافت آن سه خلیفه - که با تشکیل

شورایی زمـام امور را به دست گرفتنـد - باقی نمی مانـد و این خلاف روش و دسـتوری است که پیامبر (ص) صادر فرموده و در غدیرخم رسـما"اعلان کرده و از همه برای امام علی (ع) بیعت گرفته است ، (این مساله راخود برادران اهل سنت نیز نقل نموده اند) . ب;

آیا برادران سنّی ما به امامان معصومین((علیهم السلام)) معتقدند و آیا دارای مرجع تقلید می باشند یا نه؟

پرسش

آیا برادران سنّی ما به امامان معصومین((علیهم السلام)) معتقدند و آیا دارای مرجع تقلید می باشند یا نه؟

پاسخ

روشن است که آنان مانند ما که به وجود امام معصوم((علیه السـلام)) معتقدیم معتقد نیستند و بدان گونه که ما از مراجع تقلید احکـام و دسـتورات دینی خـویش را می گیریـم آنـان مرجع تقلیـد ندارنـد آنـان در احکـام عملی معمولاـ از یکی از امامـان چهارگانه خویش یعنی شافعی، مالك بن انس، ابوحنیفه، احمد بن حنبل، پیروی می کنند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۲۶۱

آیا ترکمن ها به امامان دوازده گانه اعتقاد دارند؟

پرسش

آیا ترکمن ها به امامان دوازده گانه اعتقاد دارند؟

پاسخ

ترکمن ها، از اهل سنّت هستند و به امامت امامان ما اعتقاد ندارند; امّا به طور معمول چنین است که اهل سنّت به امامان ما اگر چه اعتقاد ندارند، ولی برای آنان احترام خاصی قائل هستند; آری، عدّه ای که آنان را «نواصب» می گویند امامان ما را دشمن داشته، به آنان ناسزا و دشنام می دهند که آنان در حکم کفار می باشند و بدن آنان نجس است، ولی برادران ترکمن ما از آن ها نیستند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۲۷۱

در حال حاضر عقیده اهل سنّت درباره حضرت علی((علیه السلام)) چگونه است؟

پرسش

در حال حاضر عقیده اهل سنّت درباره حضرت علی((علیه السلام)) چگونه است؟

پاسخ

نظر اینان مانند عقاید پیشینیان آن ها است، که حضرت علی((علیه السلام)) را از زمره اصحاب بزرگوار پیامبر و چهارمین خلیفه می دانند، ولی برای وی پس از پیامبر حق امامت و رهبری قائل نیستند. آنان خلافت ابی بکر را براساس نادرست، یعنی اجماع مسلمانان که آن هم اجتماع چند نفر در سقیفه بیش نبود، ثابت دانسته اند; حال آن که عقاید شیعه درباره امامت علی((علیه السلام)) و باطل بودن خلافت دیگران، بر ادله عقلی و نقلی بسیاری متّکی است.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۳۱۷

آیا اهل تسنن فقط حضرت علی((علیه السلام)) را خلیفه ی چهارم می دانند؟

پرسش

آیا اهل تسنن فقط حضرت علی((علیه السلام)) را خلیفه ی چهارم می دانند؟

پاسخ

اهل تسنن به خلافت و جانشینی بلافصل علی((علیه السلام)) معتقد نمی باشند. آنان پس از درگذشت پیامبر((صلی الله علیه وآله)) ابوبکر را خلیفه و جانشین آن حضرت می دانند و پس از وی عمر و پس از عمر عثمان را خلیفه می دانند. و پس از سه خلیفه علی((علیه السلام)) را خلیفه می دانند; ولی شیعه براساس آیات قرآن کریم و احادیث نبوی معتقد است که خداوند حضرت علی((علیه السلام)) را جانشین پیامبر((صلی الله علیه وآله)) قرار داده و پیامبر((صلی الله علیه وآله)) آن حضرت را به دستور خداوند در غدیر خمّ و در موارد دیگر جانشین خویش معرّفی نموده است.

(بخش پاسخ به سؤالات)

نظر اهل سنت از باب عاشورا چیست؟

پرسش

نظر اهل سنت از باب عاشورا چیست؟

پاسخ

شخصیت و عظمت اباعبدا...الحسین(به گونه ای است که تمام انسانهای بیدار و آگاه، از فداکاری و گذشت و جوانمردی و ظلم ستیزی و ایثارو استقامت او در راه احیای دین و اقامه عدالت و ریشه کن کردن باطل سخن گفته و می گویند.

طبق شهادت تاریخ، پس از رسول خدا(در دوره بیست و پنج ساله تا پایان حکومت امیرالمؤمنین علی(، اهل بیت محترم بودند، و همه برای آنان احترام خاصی قائل بودند، که در منابع اهل سنت روایاتی در این خصوص وجود دارد. حتی خلفای راشدین(ابوبکر و عمر و عثمان) نیز برای آنان احترام قائل بودند.(۱)

نامه های تندی که امام حسین(به معاویه می نگارد، اگر هر کس دیگری می نوشت، جزایش جز مرگ چیز دیگری نبود، ولی معاویه در پاسخ این نامه ها تحمل می کرد و چیزی نمی گفت، و این به سبب هیبت و وجاهت معنوی امام(بود که حتی دشمنان را تحت تأثیر قرار می داد. از جمله این نامه ها، نامه ای است که امام در خصوص مذمت و نکوهش اعمال و رفتار معاویه نسبت به مسلمین و شیعیان علی(نگاشته، که اتفاقاً اصل این نامه در منابع اهل سنت موجود می باشد. امام در فرازی از آن خطاب به معاویه می فرماید : "... بدان که خدای بزرگ کارهای تو را فراموش نمی کند، که مردم را به هر گمان و تهمتی به قتل می رسانی و دوستان خدا را به شهرهای دور دست تبعید می کنی و برای جوانی شرابخوار و میگسار از مسلمانان بیعت می گیری ... ، می

بینم که خود را هلاـک کرده ای و دینت را تباه ساخته ای، امت اسـلامی را بیچاره نموده ای و امانتی که بر دوش می کشـی به سامان نرسانده ای، آری تو از بیخردان و نادانان پند می گیری."(۲)

پس از شـهادت امام حسـین(اکثریت مسلمانان این حادثه دردناک را محکوم کردند و در گوشه و کنار قیامها و شورشهایی به رهبری علویان، صـحابه و مریـدان اهل بیت به راه انداختنـد. حتی نهضت بنی عباس علیه بنی امیه با نام حسـین بن علی(شـروع شد. و بالاخره سرانجام همین قیامها منجر به سرنگونی حکومت اموی گردید.(۳)

بررسـی هـا نشان می دهـد که در میان وقایع نگاران حادثه کربلا، تعـدادی از مورخان و علمای اهل سـنت نیز وجود دارنـد. از جمله می توان به تاریخ طبری اثر محمـد جریر طبری اشـاره کرد. او در این کتـاب به تفصـیل به نقـل حوادث سـال ۶۱ هجری پرداخته، گرچه به گفته سید جعفر شهیدی، نویسنده محترم کتاب ارزشمند قیام حسین(، خالی از برخی تناقضات و مطالب بی پایه و سست

نیست(۴)، ولی واقعیت این است که مطـالب ارزنـده ای را هم در این بـاره نقل کرده که مورد اسـتناد اکثر خطبا و سـخنرانان و نویسندگان بوده و می باشد.

ابن ابی الحدید معتزلی مسلک، از علمای اهل سنت درباره قیام امام حسین(می گوید : "مانند حسین(چه کسی را سراغ دارید که درباره اش گفته اند که روز عاشورا هنگامی که تمام یاران و برادران و فرزندان خود را از دست داد و دشمن از همه سو او را احاطه کرده بود، چون شیر می غرّید و جنگاوران دلیر از سپاه دشمن

را از پای درمی آورد."(۵)

اما به هر حال در میان اهل سنت مورخینی هم بوده اند که از حرکت امام حسین(انتقاد کرده و عمل معاویه و یزید را عاقلانه پنداشته و امام(را مغرضانه و نابخردانه مورد سرزنش قرار داده اند. مانند احمد شلبی نویسنده کتاب "تاریخ الاسلام والحضاره الاسلامیه"(۶)

بنابراین می توان این گونه نتیجه گرفت که اهل تسنن در برخورد با واقعه کربلا، دو رویه را در پیش گرفتند،

گروهی به نقل حوادث پرداختند و تلویحاً و یا علناً (مانند جریر طبری، ابن قتیبه، ابن ابی الحدید ...) حمایت خود را از حرکت امام(اعلام کردند،

و گروهی زبان به انتقاد و بدگویی گشودند و نابخردانه و یا مغرضانه، حرکت امام را محکوم کردند. این گروه در گذشته تحت تأثیر حکومت خلفای بنی امیه و بنی عباس بودند و در حال حاضر نیز گروهی ناآگاه از واقعیات و اصول اسلام را تشکیل می دهند. پیروان و مریدان آنان در حمایت از این اعتقادات سخیف، همواره صحنه های خشونت باری را در برخورد با عزاداران حسینی بوجود آورده اند. مانند آنچه در عاشورای حسینی سال جاری توسط گروهی از این گمراهان در پاکستان رخ داد، که در اثر آن جمعی از شیعیان عزادار به خاک و خون کشیده شدند.

منابع و مآخذ :

۱. امانتداران عاشورا، بیانات مقام معظم رهبری

۲. الامامه و السیاسه، ابن قُتیبه

۳. امامان شیعه و جنبشهای مکتبی، علامه محمد تقی مدرّسی

۴. قیام حسین(، جعفر شهیدی،ص۴

۵. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید

امامان شیعه و جنبشهای مکتبی، علامه محمد تقی مدرّسی،ص۵۴

الف چرا اهل تسنن با این که به شأن فضیلت عظمت و عصمت امامان معصوم واقفند، اما آن ها را باور ندارند؟ ب اهل تسنن که به امامت علی بن ابی طالب و فرزندانش اعتقاد ندارند چگونه نماز و سایر اعمالشان پذیرفته می شود؟ ج امام آن ها کیست د: با این که ام

پرسش

الف چرا اهل تسنن با این که به شأن فضیلت عظمت و عصمت امامان معصوم

واقفند، اما آن ها را باور ندارند؟ ب اهل تسنن که به امامت علی بن ابی طالب و فرزندانش اعتقاد ندارند چگونه نماز و سایر اعمالشان پذیرفته می شود؟ ج امام آن ها کیست د: با این که امام معصوم ندارند پس چرا این قدر به نماز جماعت و نماز اول وقت اهمیت می دهند؟

پاسخ

آن چه در یک کلام در این باره می توان گفت این است که اهل تسنن وضع موجود یعنی اعتقاد به خلفای اربعه (ابوبکر، عمر، عثمان و علی بن ابی طالب را توجیه می کنند; بدون این که حق پذیر و برهان پذیر باشند.

اهل تسنن هر چند در التزام به نماز و نظم و شکوه و عظمت آن اهمیت بسیار می دهند، و این سنتی است که از قدیم الایام در بین آن ها رایج است اما مشکلاتی نیز از نظر کلامی و فقهی دارند، که عبادات آن ها را بی مغز و بی روح می کند.

درباره اعتقاد اهل سنت به امامان معصوم و مسائلی از قبیل صحت و قبولی نماز آن ها، و... توصیه می شود: به کتاب هایی مانند: ۱. رهبری امام علی علی دوانی (این کتاب ترجمه کتاب المراجعات تألیف سیدشرف الدین جبل آملی است ۲. شب های پیشاور ۳. آن گاه که هدایت شدم تألیف محمد سماوی بیضاوی و... مراجعه کنید.

چرا اهل تسنن از زیارت عاشورا, دعای کمیل و غیره روی می گردانند؟

پرسش

چرا اهل تسنن از زیارت عاشورا, دعای کمیل و غیره روی می گردانند؟

پاسخ

}الف) آنان از زیارت عاشورا به خاطر لعن هایی که دارد گریزانند.

ب) نسبت به دعای کمیل دید مثبتی دارند؛ ولی آن گونه که دعاها در فرهنگ اهل بیت(ع) رشد و نمو داشته، درمیان اهل تسنن رشد نکرده است و در واقع یکی از ذخایر ارزشمند مکتب اهل بیت(ع) همین دعاها است.{

عقیده اهل سنت در مورد ۵تن را بگوئید؟

پرسش

عقیده اهل سنت در مورد ۵تن را بگوئید؟

پاسخ

۱. اکثر اهـل سـنت بـا پنـج تن آل عبـا به عنوان خانـدان و نزدیکان و اصـحاب پیامبر اکرم(ص) علاقه و اعتقاد دارنـد و به آنها محبت می ورزند.

۲. امـا متاسـفانه به عللی که در تاریـخ آمـده است، پس از توطئه سـقیفه، اهـل بیت پیـامبر(ص) از جایگاه اصـلی خود به عنوان حجت هـای الهی و جانشـینان پیـامبر(ص) کنـار زده شدنـد و جای آنها، نسـخه های بـدلی به مردم معرفی شـد. به این دلیل از هدایت ها و راهنمایی های آن بزرگواران محروم شدند.

۳. حق این است که بـا اسـتناد به آیـات قرآن و سـخنان پیـامبر اکرم(ص) پنـج تن آل عبـا و چهـارده معصوم، حجت های الهی هسـتند و تبعیت از آنـان واجب است. و آنهـا پس از پیـامبر اکرم(ص) راهنمایـان و امامـان و حجت هـای بر حـق الهی بر مردم هسـتند. امری که در نظر اهل سـنت یا انکار شده است ــدر نظر برخیــ یا به اهمیت آن توجه لازم نشده ــدر نظر برخی دیگر ــ بنابر این آنها احترام زیادی بر پنج تن قائلند اما نه آن گونه که حق آنهاست و باید باشد.

چرا بعضی از شیعیان فکر می کنند که سنی ها به حضرت علی(ع) و اهل بیت اعتقاد و محبت ندارند با اینکه ما به آنها علاقه داریم؟

پرسش

چرا بعضـی از شـیعیان فکر می کنند که سـنی ها به حضرت علی(ع) و اهل بیت اعتقاد و محبت ندارند با اینکه ما به آنها علاقه داریم؟

پاسخ

در پاسخ این سؤال باید گفت:

پیدا کردن راه حل ها مهم تر از پرداختن به عوامل است. از این رو اموری را به علمای اهل سـنت و شیعه متذکر می شویم تا با توجه و اهتمام به آن عقیده اهل سـنت در رابطه با محبت و دوستی اهل بیت روشن تر شود و در نتیجه انس و الفت بین شیعه و سنی مستحکم تر گردد/

الف – بر علمـا و اندیشـمندان فریقین است که بحث ها و گفتگوهای مشترک خویش را بیشتر نماینـد و در جلسات صـمیمی و علمی، دیدگاه ها و اعتقادات خویش در زمینه گوناگون، بویژه در موضوع اهل بیت(ع) را برای یکدیگر تبیین کنند و نتیجه را در اختیار عموم مردم قرار دهند/

ب – بر علمـای اهـل سـنت است که فضایل علی(ع) و سایر اهل بیت را نیز همچون سایر صـحابه و خلفا برای عموم اهل سنت

تبیین نمایند، چه اینکه روایات رسیده در فضیلت علی(ع) و اهل بیت: در کتب صحاح سته و سایر منابع معتبر، بسیار فراوان است به گونه ای که امام احمدبن حنبل می گوید:

"ما جأَ لِاَ حَدٍ مِنْ اَصْحابِ رسوُل اللَّهِ(ص) مِنَ الْفَضائِل ماجأَ لِعَلیّ بْنِ اَبی طالِبٍ."{۱}

«برای هیچ یک از صحابه رسول خدا(ص) به اندازه علی بن ابی طالب فضایل وارد نشده است.»

و ابن عباس می گوید:

"نَزَلَتْ فی عَلیِّ(ع) ثَلاثْماْ آیٍ"{۲}

«در رابطه با علی(ع) سیصد آیه نازل شده است»/

ج - بر علمای شیعه است که در خطابه ها و نوشتار خود پیرامون اهل بیت: از منابع اهل سنت نیز استفاده نمایند تا عموم شیعیان با عقیده برادران اهل سنت خود بیشتر آشنا شوند که بحمدالله پس از پیروزی

انقلاب اسلامی در ایران به این مهم پرداخته می شود/

د : متأسفانه گاهی مشاهده می شود بعضی ها به دفاع از افرادی که دشمنی صریح و آشکار با اهل بیت: دارند، - همچون بنی امیه - می پردازند در حالی که دفاع و حمایت از چنین افرادی که بیشترین ظلم و ستم را بر اهل بیت(ع) روا داشته اند، موجبات تأثر و تألم قلوب علاقمندان به اهل بیت(ع) را فراهم می آورد/

لذا بر علمای آگاه است که جلوی تبلیغات ناصحیح را بگیرند تا این گونه تصور نشود که آنان در محبت اهل بیت کوتاهی کرده اند/

نکته ای که در پایان بر آن تأکید داریم این است که: اهل بیت رسول خدا(ص) یکی از محورهای وحدت شیعه و سنی می باشند و بر تمام مسلمانان است تا با معرفی آنان وحدت و اخوت اسلامی را پیش از بیش تحقق بخشند/

[۱]- مستدرک، الصحیحین، ج (س)، ص (ع)۱۰. و کتاب معرفْ الصحابْ/

[۲]- تاریخ بغداد، ج (ص)، ص ۲۲۱

موضوع: اقتدا به مسافر

چرا اهل سنت، اهل بیت پیامبر(ص) را قبول ندارند؟ با این که آن حضرت بسیار درباره آنان سفارش نموده است؟

پرسش

چرا اهل سنت، اهل بیت پیامبر(ص) را قبول ندارند؟ با این که آن حضرت بسیار درباره آنان سفارش نموده است؟

پاسخ

واقعیت آن گونه نیست که سؤال کننده تصور کرده است، بلکه اهل سنت، اهل بیت پیامبر(ص) را قبول دارند یعنی علم و تقوا و کرامات ایشان را قبول دارند و روایات فراوانی را در کتب خویش در فضایل آنان نقل نموده اند بلکه در بسیاری از کتابهای حدیثی آنان بابی به عنوان مناقب اهل بیت النبی: یا باب فضایل اهل بیت النبی: وجود دارد و برخی از آنان کتابهای مستقلی درباره فضایل آنان نوشته اند مانند

کتاب «ینابیع المودْ» تالیف حنفی قندوزی

و کتاب «خصائص الامام علی» تالیف امام نسایی - یکی از مؤلفان صحاح سته اهل سنت -

و نیز اهل سنت محبت اهل بیت پیامبر: را شرط ایمان می دانند که برای نمونه چند روایت از روایات آنان در مورد اهل بیت

ذکر می شود:

۱ - زمخشری از مفسران اهل سنت می گوید: «هنگامی که آیه مودت نازل شد "قُلْ لااَسْئَلَکُم عَلَیهِ اَجْراً اِلاَّ المَوَدَّةَ فِی القُربی" {۱}؛ - بگو ای رسول ما که اجر و پاداشی جز دوستی نزدیکان را از شما نمی خواهم - از رسول خدا(ص) پرسیدند چه کسانی مودت و دوستی آنان بر ما واجب شده است؟ فرمود: علی و فاطمه و فرزندان آن دو/

۲ - همچنین زمخشری روایاتی را نقل می کند که در آنها پیامبر(ص) مردم را به محبت اهل بیت: فراخوانده است از جمله: "مَنْ ماتَ عَلی حُبِّ آلِ مُحَمّدٍ ماتَ شَهیداً ألا وَ مَنْ ماتَ عَلی حُبِّ آلِ مُحَمّدٍ ماتَ مَغْفُوراً له"{۲}. هرکس بر محبت آل محمد بمیرد، شهید و آمرزیده مرده، چنین کسی با ایمان

کامل و بر سنت و جماعت از دنیا رفته است/

(۳) - در صحیح مسلم روایت شده است که پیامبر(ص) فرمود: "اِنّی تارِکٌ فیکُم الثَّقَلَیْنِ اَوَّلهما کِتابُ الله فیهِ الهُدی وَ النُّور فَخِذُوُا بِکِتابِ الله وَ اسْتَمْسِکُوا بِهِ قالَ وَ اَهْلِ بَیْتی أذَکِّرُکُم الله فی اَهْلِ بَیْتی أذَکّرُکُم الله فی اَهلِ بیتی..."{۳}

- من دو گوهر گرانبها در میان شما می گذارم، یکی کتاب خدا که نور و هدایت گر است پس چنگ زنید به آن و عمل کنید، و اهل بیتم، توجه می دهم شما را به خدا درباره اهل بیتم، توجه می دهم شما را به خدا درباره اهل بیتم////

خلاصه این که روایات فراوانی در مناقب و فضایل اهل بیت در کتابهای روایی و حدیثی اهل سنت آمده است که نیازی به یادآوری همه آنها نیست و تنها همین حدیث اخیر - ثقلین - که از نظر سند و دلالت مورد اتفاق شیعه و اهل سنت است درباره فضایل اهل بیت کافی است. بویژه با تأکید و اصراری که درباره اهل بیت فرموده و سه بار هشدار داده است/

در پایان توجه به چند نکته لازم است:

۱ - در تاریخ آمده است که گروه خوارج و نواصب دشمن حضرت علی(ع) بوده اند و احیاناً برخی از افراد و گروههای دیگر را هم تحت تأثیر خود قرار داده و روحیه انکار یا کتمان نسبت به فضایل حضرت علی(ع) و فرزندانش، در آنها به وجود آورده اند اما حساب عموم برادران و خواهران اهل سنت از آنها جداست/

۲ - برخی از اهل سنت همسران پیامبر(ص) را نیز اهل بیت می دانند اما عده ای از آنان همانند شیعه می گویند اهل بیت پیامبر که در روایات آمده است

شامل آنان نمی شود چون همسر با طلاق قابل جدا شدن است، اما خویشاوندی نسبی و اولاد قابل جدا شدن نیستند و به حدیث کسا نیز در این مورد استدلال شده است/

(س) – اهل سنت ائمه اهل بیت: را معصوم نمی دانند بر خلاف شیعه/

۴ – اهل سنت معتقد به انتخاب ائمه اهل بیت: از سوی خداوند به عنوان جانشینان پیامبر(ص) نیستند/

[۱].- سوره شوری، آیه (س)۲/

[۲].- تفسیر کشاف، ج (س)، ص (ع)(ص)۴، ذیل آیه مودت (شوری/(س)۲)/

[۳].- صحیح مسلم، باب فضایل علی بن ابیطالب رضی الله عنه (صحیح مسلم با شرح نووی طبع بیروت) ج۱۵ و (ص)۱/

موضوع: درود – صلوات – بر پیامبر

چرا ما «شیعیان» اهل بیت رسول اللّه(ص) را معصوم می دانیم ولی اهل تسنن ظاهراً چنین نیستند و به ما هم اعتراض می کنند، البته آنها ابوبکر و عمر و دیگر کسانی را که مورد احترامشان می باشد نیز معصوم نمی دانند؟

پرسش

چرا ما «شیعیان» اهل بیت رسول اللّه(ص) را معصوم می دانیم ولی اهل تسنن ظاهراً چنین نیستند و به ما هم اعتراض می کنند، البته آنها ابوبکر و عمر و دیگر کسانی را که مورد احترامشان می باشد نیز معصوم نمی دانند؟

آیا در روایات اهل سنت احادیثی وجود دارد که پیامبر(ص) به گریه کردن برای ابا عبداللّه الحسین(ع) امر کرده باشند؟

پرسش

آیا در روایات اهل سنت احادیثی وجود دارد که پیامبر(ص) به گریه کردن برای ابا عبداللّه الحسین(ع) امر کرده باشند؟

پاسخ

روایات فراوانی مبنی بر گریه کردن شخص پیامبر(ص) و حتی اصحاب برای ابا عبداللّه الحسین(ع) در منابع حدیثی شیعه و سنی وجود دارد که به نمونه هایی از آن اشاره می شود.

ابوالحسن علی بن محمد ماوردی در اعلام النبوه، ص ۸۳ چنین آورده است:

«عن عـایشه قـالت: دخـل الحسـین بن علی علی رسـول اللّٰه، و هـو یوحی إلیه، فـبرک علی ظهره و هو منکّب و لعب علی ظهره، فقال جبرئیل: یا محمـد(ص)، إنَّ أمّتک بعـدک و تقتل إبنک هذا من بعدک، و مدّ یده فأتاه بتربهٍ بیضاء و قال: فی هذه الارض یقتل إبنک اسـمها الطّف فلمّا ذهب جبرئیل، خرج رسول اللّٰه إلی أصحابه و التربه فی یده و فیهم أبوبکر و عمر و علی و حذیفه و عمار و ابوذر، و هو یبکی. فقالوا: ما یبکیک یا رسول اللّٰه؟ فقال: أخبرنی أنَّ البنیَّ الحسین یقتل بعدی بأرض الطّف، و جاءنی بهـذه التربه فأخبرنی أنّ فیها مضـجعه»؛ عایشه چنین روایت کرده است: روزی حسـین بن علی بر پیامبر(ص) وارد شد، در حالی که بر پیـامبر(ص) وحی می شـد. او بر دوش پیامبر(ص) رفت و روی دوش پیامبر(ص) بازی می کرد. در این هنگام جبرئیل به پیامبر(ص) گفت: امت تو به زودی بعـد از تو فتنه می کنند و این فرزند تو را می کشـند. آن گاه دسـتش را دراز کرد و خاک سفیـدی را برای پیامبر آورد و گفت: در این سـرزمین فرزند تو را می کشـند که اسم آن زمین طف است. زمانی که جبرئیل از حضور پیامبر رفت، رسول اللّٰه در

حالی که آن تربت را در دست پیامبر داشت، به سوی اصحاب خویش رفت. در میان اصحاب ابوبکر، عمر، علی، حذیفه و عمار و ابوذر هم بودند. پیامبر می گریست، اصحاب گفتند: چه چیزی باعث گریه شما شده است؟ پیامبر(ص) فرمودند: جبرئیل به من خبر داده است که فرزندم حسین پس از من در سرزمین طف کشته خواهد شد و این تربت را نیز از آن جا برایم آورده است.

این روایت با الفاظ مختلف و طرق متفاوت در مصادر دیگری از اهل سنت همچون مستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص۱۷۶ و ج ۴، ص ۳۹۸؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱۳، ص ۲۴۲ - ۲۶۵ نقل شده است.

پس از آن که اصحاب حالت گریه پیامبر را مشاهده کردند، آنان نیز همنوای با پیامبر شروع به گریه کردند و بر ابی عبداللّه(ع) اشک ریختند. چنان که مرحوم سید محسن امینی عاملی می گوید: این اولین مجلسی بود که در عزای سیدالشهدا، امام حسین(ع)، برپا گردید و مجالسی که امروز شیعه برای ابی عبداللّه(ع) برپا می دارد، همانند مجلس پیامبر(ص) و اصحاب آن حضرت می باشد.

طبرانی در المعجم الکبیر روایتی از ام سلمه نقل کرده است: «عن امّ سلمه قالت: کان النبی(ص) جالساً ذات یوم فی بیتی فقال(ص): لا یدخلنّ علیّ أحدُ، فانتظرت، فدخل الحسین(ع)، فسمعت تشیج النبی(ص) یبکی فاطّلعت فاذاً الحسینٍ(ع) فی حجره أو إلی جنبه یمسح رأسه و هو یبکی، فقلت: و اللّه ما علمت به حتی دخل. قال النبی أنّ جبرئیل کان معنا فی البیت، فقال: أتحبّه فقلت: أمّا من حبّ الدنیا نعم، فقال: إنّ أمّتک ستقتل هذا بأرضٍ یقال لها بکربلا، فتناول من ترابها فاراه النبی(ص). فلمّا احیط بالحسین(ع)

حین قتل قال: ما اسم هذه الأرض؟ قالوا: أرض کربلا. قال: صدق رسول اللّه أرض کرب و بلا»؛ ام المؤمنین، ام سلمه،روایت می کند که روزی پیامبر(ص) در خانه من نشسته بود. به من فرمود: کسی داخل نشود. مدتی منتظر شدم تا آن که امام حسین(ع) بر پیامبر داخل شد. صدای گریه پیامبر(ص) را شنیدم. از پیامبر(ص) خبر گرفتم، دیدم حسین بر دامان اوست. عرض کردم: یا رسول اللّه ندیدم او چگونه داخل شد. پیامبر فرمود: جبرئیل همراه ما بود و گفت: آیا او را دوست می داری؟ گفتم: بلی، جبرئل گفت: زود است او را در سرزمینی به نام کربلا ـ بکشند و مقداری از خاک کربلا ـ برایم آورد. زمانی که امام حسین(ع) به کربلا رسید، اسم آن زمین را پرسید، گفتند: این جا کربلاست، فرمود: پیامبر(ص) خدا چه درست فرمود: زمین کرب و بلا.

این روایت در مصادر زیادی از اهل سنت همچون عقد الفرید، ج ۲؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۲۹۴؛ کنزالعمال، ج ۱۳، ص ۲۵۶، ح ۳۷۶۶۶ نقل شده است.

شیخ مفید در ارشاد ج ۲، ص ۱۲۹ از اوزاعی که یکی از اهل سنت است این گونه نقل کرده است:

«روی الأوزاعی عن عبداللّه بن شداد عن أمّ الفضل بنت الحارث أنّها دخلت علی رسول اللّه(ص) فقالت: یا رسول اللّه، رأیت اللیله حلماً منکراً. قال(ص) و ما هو؟ قالت: إنّه شدیدٌ. قال(ص): ما هو؟ قلت: رأیت کانّ قطعهً من جسدک قطعت و وضعیت فی حجری، فقال رسول اللّه: خیراً رأیت فاطمه غلاماً فیکون فی حجرک. فولدت فاطمه الحسین(ع) قالت: و کان فی حجری کما قال رسول اللّه. فدخلت به یوماً علی النبی و أنا أحمل الحسین

فرضعته فی حجره، ثمّ حافت منّی التفاته فاذاً عینا رسول اللّٰه تهرقان بالـدموع، فقلت: بأبی أنت و أمّی یا رسول اللّٰه ما لک؟ قال: أتانی جبرئیل فأخبرنی أنّ طائفهً من أمتی ستقتل إبنی هـذا، و قلت: هذا قال: نعم، و أتانی بتربهٍ من تربته حمراء»؛ اوزاعی روایت کرده است: ام الفضل بر پیامبر(ص) وارد شد و گفت: شب گذشته خواب بدی دیدم. پیامبر(ص) فرمود: خوابت چیست؟ گفت: در خواب دیدم قطعه ای از بدن شما جدا شده و در دامان من قرار گرفته است. پیامبر(ص) فرمود: خیر است، می بینم فاطمه پسری را به دنیا می آورد که در دامان تو بزرگ می شود. پس فاطمه حسین را به دنیا آورد و من او را شیر دادم. روزی حسین در بغلم بود و بر پیامبر(ص) وارد شدم و او را در دامان پیامبر گذاشتم و دیدم پیامبر(ص) چشمانش پر از اشک شد. گفتم: پدر و مادرم به فدایت یا رسول اللّٰه! چه شده است؟ فرمود: جبرئیل آمد و گفت طایفه ای از امت من این فرزندم را خواهند کشت. گفتم: همین فرزندت را؟ گفت: آری و خاکی را از تربتش به رنگ سرخ برایم آورد.

به راستی روایات این باب فراوان است که پیامبر(ص) و اصحاب به کرّات در حیات امام حسین(ع) بر آن بزرگوار گریه کرده اند. آیا گریه پیامبر(ص) بهترین وجه شرعی و حجت برای ما نیست که تا در ایام شهادت آن حضرت همچون جدّش اشک بریزیم و به آن حضرت تأسی کنیم.

آیه تطهیر در نگاه علمای اهل سنت

پرسش

آیه تطهیر در نگاه علمای اهل سنت

پاسخ

روایاتی که در شأن نزول آیه تطهیر و انحصار آن به خمسه طیبه در منابع اهل سنت وجود دارد و ما به عنوان نمونه به برخی از آنها اشاره می کنیم.

۱- حاکم نیشابوری در مستدرک می نویسد: «عبد اللّٰه بن جعفر از رسول خدا(ص) روایتی نقل کرده که آن حضرت هنگامی که رحمت الهی را در حال نزول دید فرمودند: به سوی من بخوانید. صفیه گفت: چه کسی را ای پیامبر اسلام(ص)؟ آن گرامی فرمود: اهل بیتم را، علی و فاطمه و حسن و حسین را. خمسه طیبه را آوردند آن حضرت عبای خویش را بر روی آنان افکند، سپس دستانش را بالا برد و عرض کرد: خداوندا! اینان اهل بیت من هستند. سپس بر محمد و آل محمد صلوات فرستاد در این هنگام خدای حکیم این آیه را نازل فرمود: (انما یرید اللّٰه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً).{۱}

۲- ام سلمه گوید: «آیه تطهیر در خانه من و در حالی که پنج تن آل عبا در آن بودند نازل گردید، رسول خدا(ص) آنان را با عبایی که بر روی آنان افکند، پوشانید. سپس عرضه داشت: اینان اهل بیت من هستند پروردگارا رجس و پلیدی را از آنان دور کن و ایشان را پاک و مطهر گردان».{۲}

۳- عن مسـلم فی صحیحه باسناده عن یزید بن حیان عن زید بن ارقم قال: «قال رسول اللّٰه(ص) انی تارک فیکم الثقلین احدهما کتاب اللّٰه هو حبل اللّٰه من اتبعه کان علی الهـدی و من ترکه کان علی ضـلاله. فقلنا من اهل بیته نسائه؟ قال: لا ایم اللّٰه اِنّ المرأه تکون مع الرجال

العصر ثم الدهر ثم يطلقها فترجع الی اهلها و قومها، اهل بیته اصله و عصبیه الذین حرّموا الصدقه بعده».

رسول اکرم(ص) فرموده است من در میان شما دو گوهر گرانبها به ودیعت می گذارم، کتاب خدا که ریسمان الهی است و هر کس که از آن پیروی کند هدایت می یابد و کسی که آن را رها کند به گمراهی خواهد رفت. عرضه داشتم آیا همسران پیامبر(ص) هم از اهل بیتش هستند حضرت فرمودند؟ خیر به خدا قسم زن روزگاری رابا مرد است سپس مرد او را طلاق داده و زن به قوم خود باز می گردد. اهل بیت من کسانی هستند که صدقه را بعد از پیامبر اسلام(ص) برخود تحریم کردند.{۳}

آیه تطهیر از دیدگاه مذهب امامیه

شیعیان بر این عقیده اند که مقصود از اهل بیت در آیه فوق پنج تن آل عبا، علی(ع) و فاطمه و فرزندانش می باشد و روایات فراوانی در کتب شیعی نقل شده که ما به دو نمونه در این زمینه بسنده می کنیم.

امام حسن(ع) می فرماید: «هنگامی که آیه تطهیر فرود آمد پیامبر اسلام(ص) من و برادرم حسین، مادرم فاطمه زهرا و پدرم علی بن ابیطالب(علیهم السلام) را اطراف خود جمع کرد و عبای بافته شده توسط اهالی قلعه خیبر را که مال ام سلمه همسرشان بود طلبید. خودش و همه ما را در آن جای داد. آن روز پیامبر خدا(ص) در خانه ام سلمه بود و سپس فرمود: خدایا، ایشان اهل بیت و عترت من هستند پلیدی را از آنان دور فرما و پاک و مطهرشان قرارده. امام حسن(ع) به سخنان خویش ادامه داد و فرمودند: از آن روز به بعد پیامبر اکرم(ص) همیشه هنگام طلوع فجر به خانه ما

می آمد و می فرمود: درود خدا بر شما اهل بیت من، وقت نماز صبح فرا رسیده است، پس آن گرامی آیه شریفه تطهیر را تلاوت می فرمود و این فعل رسول اللّٰه(ص) تا روزی که از دنیا رخ بربست و به سرای جاویدان شتافت همواره ادامه داشت». {۴}

۲- ابوسعید گوید. «رسول خدا(ص) چهل روز صبح پس از ازدواج علی(ع) با فاطمه به درب خانه علی(ع) می آمد و می فرمود: السلام علیکم یا اهل البیت (انما یرید اللّٰه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً)». {۵}

۳- امام سجاد(ع) با همین آیه احتجاج به فضایل اهل بیت می کند.

هنگامی که اسیران خاندان رسول اللّٰه(ص) را به شام آوردند و در آستانه مسجد در جایگاه اسیران قرار دادند علی بن حسین که در آن روز جوانی بالغ و رشید بود در میانشان حضور داشت، مردی از اهل شام نزد آنان آمد و عرضه داشت: حمد و سپاس خدای را که شما را نابود کرد و ریشه فتنه را خشکانید. امام علی بن حسین(ع) به او فرمود: آیا کتاب الهی را نخوانده ای؟ گفت خوانده ام. حضرت فرمود: آیا آیه شریفه (قل لا ـ اسألکم علیه اجراً الا الموده فی القربی حقه و آیه انما یرید اللّٰه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً) را نخوانده ای؟ آن شخص گفت: خوانده ام. حضرت فرمود: ما آنانیم. آن مرد شامی دستش را به سوی آسمان برداشت و گفت: خداوندا! من توبه کرده و به سوی تو باز می گردم. سه بار این جمله را تکرار کرد: خدایا من از دشمنان آل رسول اللّٰه(ص) به سوی تو بیزاری می جویم. من قرآن را می خواندم ولی تا امروز آن را درک نکرده بودم. {۶}

برخی معتقداند

آیات قبل از آیه تطهیر درباره همسران رسول خدا(ص) و شخصیت و وظایف ایشان نازل شده، بنابراین آیه مزبور در شأن زنان پیامبر(ص) نازل شده است.

در پاسخ باید گفت صدر آیه تطهیر مربوط به همسران رسول گرامی(ص) است و با ضمیر جمع مؤنث آنان را مخاطب قرار داده و می فرماید: - (و قرن فی بیوتکن): ولی ذیل آیه شریفه با ضمیر جمع مذکر (لیذهب عنکم الرجس) آمده و این واضح ترین دلیلی است که آیه تطهیر به رسول خدا(ص) و علی و فاطمه و حسن و حسین(علیهم السلام) اختصاص دارد نه زنان پیامبر خدا(ص).

لازم به یادآوری است نویسنده کتاب ارزشمند احقاق الحق بسیاری از بزرگان و محدثان اسلامی رانام می برد که در کتابهای خود تصریح کرده اند که آیه شریفه تطهیر در شأن و منزلت اهل بیت رسول اکرم(ص) نازل شده نه همسران ایشان.{۷}

افزون بر آن در منابع شیعی و اهل سنت روایات فراوانی وجود دارد که در آنها به این مطلب تصریح شده که مقصود از اهل بیت در آیه تطهیر وجود مقدس خمسه طیبه می باشد، نه زنان پیامبر(ص).

ابوسعید خدری گوید: رسول اکرم(ص) فرمود: «آیه تطهیر در شأن و مقام من و علی و فاطمه و فرزندان او نازل گردیده است».

ام سلمه می گوید: «آیه فوق در خانه من فرود آمده است. در آن روز فاطمه زهرا(س) در حالی که دست فرزندان خود را گرفته بود خدمت رسول اللّه(ص) آمدند، پیامبر حسنین را در آغوش گرفت. علی در سمت راست و حضرت فاطمه زهرا در سمت چپ ایشان نشستند. جبرییل نازل شد و آیه تطهیر را برای رسول خدا(ص) آورد. در این هنگام پیامبر(ص) عبایی را که

شبها به روی خود می کشید برداشت و همه را به زیر آن برد سپس آن حضرت دست مبارک خویش را بیرون آورد و رو به سمت آسمان گفت: اللهم ان هولاء اهل بیتی وخاصتی فاذهب عنهما الرجس و طهرهم تطهیراً.

ام سلمه گوید: من با شنیدن این جمله آرزو کردم به جمع آنها بپیوندم و صاحب این فضیلت گردم وقتی که گوشه عبا را بالا زدم تا وارد آن شوم پیامبر آن را کشید. عرضه داشتم: ای رسول خدا(ص) من جزو اهل بیت تو نیستم؟ پیامبر(ص) فرمود: انک علی خیر انک من ازواج النبی؛ تو زن نیکی هستی و از همسران پیامبری». {۸}

بنابراین با توجه به مطالب یاد شده می توان نتیجه گرفت، منظور از اهل بیت، همان پنج تن آل عبا خمسه طیبه؛ رسول خدا(ص)؛ امام علی(ع)، فاطمه و فرزندانش می باشند و آیه شریفه تطهیر به همسران پیامبر(ص) اختصاص ندارد.

[۱].مستدرک حاکم بر صحیح مسلم و بخاری، ج ۳، ص ۱۴۷ - ۱۴۸.

[۲].سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۵۰.

[۳].صحیح مسلم ج ۵ ح ۳۷ ص ۲۶ و ۲۷، مسند احمد بن حنبل ج ۴ ص ۱۰۷، تفسیر فخر رازی ج ۶ ص ۷۸۳ مستدرک علی الصحیحین حاکم نیشابوری ج ۲ ص ۴۱۶ تفسیر الدر المنثور ج ۱۵ ص ۲۱۸

[۴].تفسیر برهان، ج ۳، ص ۳۱۵.

[۵].بحار الانوار، مجلسی، ج ۳۵، ص ۲۰۸.

[۶].احتجاج، طبرسی، ص ۱۵۷.

[۷].بحار الانوار، مجلسی، ج ۴۵، ص ۱۵۶.

[۸].درر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸.

آراء کلامی اهل سنت

امامت و خلافت

امامان مذاهب اهل سنت چه کسانی هستند؟

پرسش

امامان مذاهب اهل سنت چه کسانی هستند؟

پاسخ

۱. ابوحنیفه نعمـان بن ثـابت بن زوطی یـا نعمـان بن ثابت بن نعمان بن المرزبان، متوفی در سال ۱۵۰. ابوحنیفه یـک نفر ایرانی است که امام اعظم اهل سـنت به شـمار می رود. در جامعه تسنن، بعد از پیغمبر اکرم و خلفای راشدین و حسنین (ع) هیچ کس به اندازه ابوحنیفه محترم نیست. پیروانش در ایران بسیار اندکند.

۲. محمـد بن ادریس شافعی، متوفی در سال ۲۰۴. شافعی عرب قرشـی است. شافعی از نظر کثرت پیروان مانند ابوحنیفه است و شاید بیش از او پیرو داشته باشد.

۳. مالک بن انس، متوفی در سال ۱۷۹. مالک عرب قحطانی است. بلاد مغرب غالباً پیرو مالک بن انس می باشند.

۴. احمد بن حنبل شیبانی، متوفی در سال ۲۴۱. احمد از لحاظ نژاد عرب است، ولی ظاهراً خاندانش در ایران (مرو) می زیسـته اند. ابن خلکان می نویسد: مادرش در وقتی که او را در رحم داشت از مرو خارج شد و در بغداد وضع حمل کرد.

احمـد بن حنبل را می توان جزء ایرانیان عرب نژاد محسوب داشت. علیهذا از چهار امام اهل تسـنن، یکی ایرانی، دیگری عرب عدنانی، دیگری عرب قحطانی، چهارمی ایرانی عرب نژاد است.

در طبقه پیشوایان عـده دیگر نیز بوده انـد که اکنون عملاً مـذهبشان منسوخ است، از قبیل محمد بن جریر طبری متوفی در سال ۳۱۰ و داود بن علی ظاهری اصـفهانی متوفای ۲۷۰. داود بن علی، همـان است که مکتب ظـاهری را در فقه به وجود آورد. این مکتب نوعی اخباریگری و جمود است. ابن حزم اندلسی که نژاد ایرانی دارد اما طرفدار امویهاست و خالی از یک نوع عداوت نسبت به اهل البیت نیست، از

نظر فقهی تابع داود بن علی ظاهری است.

گروهی دیگر از فقهای بزرگ اهل تسنن می باشند که بعضی صاحب مکتب و مذهب بوده اند و بعضی نه، برخی ایرانی اند و برخی نه.

آیا همه فرق اسلامی نسبت به امامت دیدگاه واحدی دارند؟

پرسش

آیا همه فرق اسلامی نسبت به امامت دیدگاه واحدی دارند؟

پاسخ

در میان ما شیعیان مسأله امامت اهمیت فوق العاده ای دارد و در میان سایر فِرَق اسلامی آنقدر برای این مسأله اهمیت قائل نیستند. سِرّ مطلب این است که مفهوم امامت در نزد شیعه با مفهوم امامت در نزد سایر فِرَق اسلامی متفاوت است. البته جهات مشترکی در کار هست ولی یک جهات اختصاصی هم در معتقدات شیعه در باب امامت هست که به همین جهت مسأله امامت اهمیت فوق العاده‌ای پیدا میکند. مثلاً ما شیعیان وقتی که میخواهیم اصول دین را بر طبق مذهب شیعه بیان کنیم میگوییم اصول دین توحید است و نبوت، عدل، امامت و معاد؛ امامت را جزء اصول دین میشماریم. اهل تسنن هم قائل به نوعی امامت هستند و به یک معنا اساسا منکر امامت نیستند؛ امامت را به یک شکل دیگری قائل اند ولی به آن شکلی که قائل هستند، از نظر آنها جزء اصول دین نیست بلکه جزء فروع دین است. بالاخره ما در مسأله امامت اختلاف داریم؛ آنها قائل به نوعی امامت اند و ما قائل به نوعی دیگر.

دانشمندان اهل سنت امامت را چگونه تریف می کنند؟

اشاره

نظریه دانشمندان اهل تسنن در مورد مسأله خلافت پیامبر و امامت و حقیقت آن چیست؟

پرسش

دانشمندان اهل سنت امامت را چگونه تریف می کنند؟

نظریه دانشمندان اهل تسنن در مورد مسأله خلافت پیامبر و امامت و حقیقت آن چیست؟

پاسخ

کتابهای کلامی و عقاید دانشمندان اهل سنّت، حاکی است که «امامت» از نظر آنها سرپرستی وسیع و گسترده امور دینی و دنیوی مسلمانان است و شخص «امام» و به اصطلاح آنان «خلیفه» آن فردی است که پس از درگذشت پیامبر گرامی، عهده دار این مقام بوده و هر نوع گرهی که مربوط به دین و دنیای مسلمانان باشد، به همت او گشوده می شود.

آنان «امامت» را چنین تعریف می کنند:

«الإمامه رئاسه عامه فی أُمور الدین والدّنیا خلافه عن النبی(ص)».

(شرح تجرید، علاء الدین قوشجی/۴۷۲) علاوه بر این تعریف، تعریف های دیگری نیز دارند که برای اختصار از نقل آنها خودداری گردید.

از دیدگاه اهل سنت، این مقام و مسئولیت بزرگ دینی و اجتماعی، یک موهبت اجتماعی است که از طرف مردم به شخص خلیفه اعطا می گردد، و خلیفه از طریق انتخاب به این مقام نائل می شود.

حدود مسئولیت خلیفه نیز در تعریف یاد شده کاملاً مشخص گردیده است.

الف: سرپرستی امور دینی: هدف از این جمله آن است که مشکلات دینی مردم به دست خلیفه حل و فصل می شود. مثلاً گسترش اسلام در سراسر جهان از طریق جهاد یکی از امور دینی است که باید آن را امام بر عهده بگیرد.

ب: سرپرستی امور دنیوی: امام و خلیفه، بایستی امنیت عمومی را از طریق قدرت و نیرو حفظ کند و اموال مردم و نوامیس آنان و مرزهای کشور را حفاظت و صیانت بنماید.

دقت در این تعریف و کارهایی که بر عهده خلیفه گذارده شده است، از یک حقیقت حکایت می کند و آن اینکه،

امام از نظر آنان یک حاکم عرفی و یک زمامدار اجتماعی است که برای اجرای قوانین کشور و حفظ امنیت عمومی و عدالت اجتماعی انتخاب می شود، و در چنین زمامداری جز لیاقت و کاردانی چیز دیگری شرط نیست (نه علم کلی و وسیع به احکام اسلام، و نه عصمت و مصونیت الهی از سهو و خطا).

به عبارت دیگر: هر جامعه ای هرچه هم پاک و پیراسته از گناه و آلودگی باشد، باز فساد از میان آنان ریشه کن نمی شود، و بالاخره در گوشه و کنار اجتماع افراد تبهکار و آلوده به گناهی پیدا می شوند که دست به قمار و لب به شراب می زنند، یا اموال مردم و ثروت عمومی را به زور و یغما می برند، و یا به فکر تجاوز به نوامیس مردم می افتند.

از این روی، پس از درگذشت پیامبر(ص) فرد لایق و کاردانی لازم است که باتنبیه گنهکاران و متعدیان از طریق اجرای حدود الهی، جلوی این نوع تعدّیها و آلودگیها را بگیرد. اینها و مانند اینها یک رشته امور مربوط به دنیای مردم است که سرپرستی آنها پس از پیامبر به شخص امام واگذار شده است.

در برابر این گونه امور، امور دیگری مربوط به پیشرفت اسلام و گسترش آن در جهان وجود دارد که مربوط به دین مردم است. مثلاً یکی از وظایف امام این است که با ایجاد یک ارتش منظم و مجهز به سلاحهای نیرومند، نه تنها مرزهای کشور اسلامی را از هر نوع تجاوز صیانت کند بلکه در صورت امکان از طریق جهاد آیین توحید را در سراسر جهان منتشر سازد.

لابد خواهید گفت مردم حلال و حرام و مشکلات علمی خود را

از چه کسی بیاموزند و چه مقامی عهده دار مسئولیت آن است؟ آنان در پاسخ می گویند: صحابه و یاران پیامبر، که احکام و حلال و حرام را از پیامبر آموخته اند، مرجع امت در این نوع مسائلند.

هرگاه مسئولیت امام منحصر به تصدّی همین اموری باشد که از زبان اهل سنت نقل کردیم، طبعاً در چنین امامی جز لیاقت و کاردانی هیچ نوع فضیلت اخلاقی و کمال انسانی شرط نیست تا چه رسد به علم وسیع و گسترده و یا عصمت و مصونیت مطلق از گناه.

مع الأسف، مقام و منزلت معنوی امام در بینش اهل سنت، تدریجاً تا آنجا تنزّل یافته که شخصی چون قاضی باقلانی به گونه ای از خلیفه و جانشین پیامبر(ص) سخن می گوید که گویی می تواند به منجلاب پست ترین خصال اخلاقی و سیاهترین کارنامه سیاسی سقوط کند و همچنان رهبر امّت باقی بماند! او می گوید:

«لا یخلع الإمام بفسقه و ظلمه بغصب الأموال و تناول النفوس المحترمه و تضییع الحقوق و تعطیل الحدود»: (التمهید/۱۸۶)

هرگز امام به علّت نافرمانی خدا، و غصب اموال مردم، و کشتن نفوس و ضایع کردن حقوق و تعطیل حدود الهی از مقام خود برکنار نمی شود بلکه بر امت است که کجیهای او را راست و وی را رهبری و هدایت بنماید! و باز تعجب نخواهیم کرد هنگامی که ببینیم دانشمندی مانند محقّق تفتازانی درباره خلیفه پیامبر چنین داوری کند:

هرگز لازم نیست که امام از لغزش و گناه پیراسته باشد و یا برترین امّت شمرده شود و هرگز نافرمانی امام و عدم آشنایی او به احکام الهی مایه برکناری و عزل او نمی شود!

(شرح مقاصد ۲/۲۷۱)

این نوع داوریها درباره خلیفه اسلام، تماماً ناشی از اساسی است

که ریخته و امام را یک حاکم عرفی و زمامدار انتخابی پنداشته اند. زیرا شرط اساسی در حاکم عرفی این است که نقاط قوتی داشته باشد که بتواند نظام و آرامش را در دل اجتماع برقرار سازد، و افراد زورگو را برجای خود بنشاند، و آلودگی او به گناه و اشتباه او مانع از این هدف که برای آن انتخاب شده نیست.

نظر دانشمندان اهل سنت در مورد پرداختن پیامبر به مسأله امامت در زمان حیاتش و نقد آن چیست ؟

پرسش

نظر دانشمندان اهل سنت در مورد پرداختن پیامبر به مسأله امامت در زمان حیاتش و نقد آن چیست ؟

پاسخ

دانشمندان اهل تسنن می گویند: پیامبر اکرم نفیاً و اثباتاً درباره شکل زعامت و نحوه امامت افراد سخنی نگفته و روشن نکرده است که مسئله زعامت یک موضوع انتخاتی است یا انتصابی.

براستی آیا عقل و خرد باور می کند که پیامبر در این مسئله حیاتی جانب سکوت را انتخاب کند، و به یکی از دو طرف قضیه تصریح یا اشاره ای نکند؟!

گذشته از داوری عقل، بررسی تاریخ اسلام نیز بر خلاف این نظریه گواهی داده و می رساند که پیامبر اکرم(ص) در فواصل مختلفی تذکر می داد که موضوع رهبری امّت پس از درگذشت وی، مربوط به خدا است و او در این کار اختیاری ندارد. اینک نمونه هایی در این مورد:

هنگامی که رییس یکی از قبایل به نام «اخنس» حمایت خود را از پیامبر اکرم مشروط به این کرد که پس از درگذشت وی زمامداری امّت به او واگذار شود، پیامبر در پاسخ وی چنین گفت: «الأمر إِلي الله يَضعه حَيث يَشاء» [یعنی کار زعامت مربوط به خداست]؛ او هر کسی را صلاح دید، برای این موضوع انتخاب می کند. رئیس قبیله از شنیدن این جمله مأیوس شد و در پیامی که فرستاد گفت: معنا ندارد رنج و زحمت ازآن من باشد ولی زعامت و رهبری ازآن کس دیگر. (تاریخ طبری ۲/۱۷۲)

نیز در تاریخ اسلام می خوانیم که پیامبر اکرم نامه ای به زمامدار «یمامه» نوشت و او را به آیین خود دعوت نمود. وی نیز تقاضایی همانند تقاضای «اخنس» نمود و پیامبر همچنان از پذیرفتن درخواست او امتناع ورزید و در پاسخ او

گفت: «لا ولا كرامه» [یعنی این کار دور از عزّت نفس و بلندی روح است.] (تاریخ کامل ۲/۶۳)

اینها و مانند اینها گواهی می دهد که پیامبر اکرم نه تنها در مسئله رهبری امّت جانب سکوت را انتخاب ننموده بلکه به یک طرف قضیه «انتصابی بودن امامت» نیز تصریح کرده است.

اهمیّت مسئله زعامت و رهبری امّت، مطلبی نیست که تنها ما درک کرده باشیم؛ بلکه در همان صدر اسلام این مسئله برای اکثر مردم ملموس بود. مثلاً هنگامی که خلیفه دوم با ضربه های ابولؤلؤ از پای درآمد و فرزند وی، عبدالله بن عمر، پدر را در آستانه مرگ دید رو به پدر کرد و گفت هر چه زودتر برای خود جانشین معیّن کن و امّت محمّد را بدون چوپان رها نساز.

نیز عین همین پیام را عایشه، همسر پیامبر، به خلیفه دوّم فرستاد و از وی درخواست کرد که برای امّت محمّد حافظ و نگهبانی تعیین کند. آیا صحیح است بگوییم این دو نفر اهمیت مسأله رهبری را از نزدیک لمس کرده بودند امّا رسول گرامی(ص) به اندازه این دو نفر به ضرورت مسئله پی نبرده بود؟!

نگرشی کوتاه به زندگانی پیامبر اکرم در مدّت ده سال اقامت در مدینه این مطلب را به خوبی ثابت می کند که حضرتش هر موقع مدینه را به عزم جایی ترک می گفت، فوراً کسی را به عنوان جانشین خویش در مدینه تعیین می نمود تا در این مدّت کوتاهی که پیامبر اکرم در مدینه نیست، مردم بی سرپرست و بی پناه نباشند. آیا شایسته است که چنین پیامبری که به اهمیت و ضرورت تعیین جانشین پی برده و احساس کرده بود که حتی برای یک مدت کوتاه

هم نباید مدینه را بدون تعیین جانشین ترک گفت، جهان را ترک گوید و جانشین برای خویش تعیین ننماید و لااقل در شکل رهبری و نحوه زمامداری سخن نگوید؟!

پیامبر حتی هنگامی که نقطه ای را فتح می کرد و سپس آنجا را ترک می گفت فوراً برای آن منطقه فتح شده رئیس تعیین می کرد، با این وضع چگونه می توان گفت که پیامبر اکرم از تعیین جانشینی که پس از وی زمام امر امّت را در جهان اسلام به دست بگیرد و اسلام جوان را رهبری کند، غفلت ورزیده و در این باره فکری نکرده است؟!

احادیث متواتر و تاریخ قطعی اسلام گواهی می دهند که نبوت و امامت، در یک روز برای مردم اعلام شده اند و روزی که پیامبر اکرم مأموریت یافت به خویشاوندان خود رسالت خویش را اعلام کند، همان روز نیز خلیفه و جانشین را تعیین کرد.

مفسران و محدّثان عالیقدر اسلام می نویسند: هنگامی که آیه «وَ أَنذِرْ عشیرتک الأقربین» شعراء/۲۱۴ [خویشاوندان نزدیک خود را از مخالفت خدا بیم بده] نازل گردید، پیامبر دستور داد علی غذایی برای گروهی از میهمانان که همگی از بستگان آن حضرت خواهند بود آماده کند. علی نیز به فرمان پیامبر، غذایی آماده ساخت و ۴۵ نفر از شخصیتهای بنی هاشم در آن مجلس دور هم گرد آمدند. روز اوّل بر اثر سخنان بی اساس ابی لهب، پیامبر موفق به ابلاغ رسالت خود نگشت. فردا بار دیگر این برنامه تکرار شد. پیامبر پس از آنکه میهمانان غذا صرف نمودند، برخاست و پس از ستایش خداوند و اعتراف به یگانگی او چنین فرمود:

من فرستاده خدا به سوی شما و عموم جهانیان می باشم و برای شما خیر دنیا و

آخرت آورده ام، خدای من به من امر کرده شما را به این آیین دعوت کنم و هرکس از شما در این راه مرا یاری کند او وصی و جانشین من خواهد بود.

در این لحظه جز علی بن ابی طالب کسی برنخاست و پشتیبانی خود را اعلام ننمود. پیامبر به علی فرمود بنشین. پس از آن، پیامبر مجدداً همان جمله پیشین را برای بار دوّم و سوم تکرار کرد و در دفعات بعد نیز کسی جز علی پشتیبانی و فداکاری خویش در راه هدف پیامبر را اعلام نکرد. در این موقع پیامبر رو به خویشاوندان کرد و گفت: «اِنَّ هذا أَخی و وَصییّ و خَلیفتی فیکم، فَاسمعوا و اَطیعوا» [علی برادر من و وصی و جانشین من در میان شما است، لازم است گوش به فرمان او باشید و از وی اطاعت کنید.] (رک: تاریخ طبری ۲/۶۲-۶۳؛ تاریخ کامل ۲/۴۰-۴۱)

این قسمت از تاریخ آن چنان مسلّم است که جز ابن تیمیه که عناد او در انکار فضایل خاندان پیامبر بر همگان روشن است کسی در صحت آن تردید ننموده است.

این حدیث علاوه بر اینکه از دلایل امامت امیر مؤمنان به شمار می رود، خود بزرگترین گواه بر این است که مسئله امامت در اختیار امّت نیست و نیز می رساند که اعلام جانشین آن چنان مهم بوده که دارندگان هر دو منصب (نبوت و امامت) در یک روز برای خویشاوندان اعلام گردیدند. این حادثه در سال سوم بعثت بود و تا آن روز دعوت پیامبر به وسیله تماسهای مخصوصی با افراد انجام می گرفت و در حدود ۵۰ نفر به آن حضرت ایمان آورده بودند.

آیا اهل سنت به نصیّ از رسول خدا بر خلافت ابوبکر، استناد می کنند؟

پرسش

آیا اهل سنت به نصیّ از رسول

خدا بر خلافت ابوبکر، استناد می کنند؟

پاسخ

خیر دلایل دانشمندان اهل تسنن پیرامون خلافت ابوبکر، همگی بر محور بیعت مهاجرین و انصار و اتّفاق نظر آنان بر خلافت وی دور می زند، و این مطلب که پیشوائی وی مورد تنصیص پیامبر گرامی نبوده است، از سخنان خود ابوبکر و همفکران وی در انجمن سقیفه کاملاً نمایان است. زیرا هرگاه بر پیشوایی وی از طرف پیامبر نصی وارد شده بود، هرگز در روز سقیفه دست عمر و ابو عبیده را نمی گرفت و نمی گفت: «قد رضیت لکم هذین الرجلین»]من این دو نفر را برای خلافت صالح می دانم و به انتخاب آن دو راضی هستم.]

نیز چنانچه از طریق وحی آسمانی نصی بر پیشوای ابوبکر وارد شده بود، هرگز در انجمن سقیفه بر پیوند خویشاوندی قریش با پیامبر و سبقت آنان در اسلام، تکیه نمی کرد و یا هرگز دوست همفکر او استدلال خلیفه را با همسفر بودن وی در غار ثور با پیامبر یا جانشینی او در نماز، تقویت نمی کرد.

خود ابوبکر در روز سقیفه در انتقاد از کاندیدای انصار چنین گفت: « انّ العرب لا تعرف هـذا الأمر إلّا القریش أوسط العرب داراً ونسباً».

[جامعه عرب، خلافت را جز برای قریش که از نظر نسب و محل زندگی بر دیگران برتری دارند، صالح نمی دانند.] اگر درباره خلافت وی کلمه ای از رسول خدا وارد شده بود، بجای اینگونه استدلالهای سست، لازم بود که به آن تمسّک جسته و بگوید: ای مردم! پیامبر در فلان سال و فلان روز، مرا به عنوان زعیم و پیشوای مسلمانان انتخاب نمود.

شگفتا! چگونه می توان گفت که زعامت وی از طرف پیامبر تعیین شده بود، در صورتی که

وی در بستر بیماری آرزو می کرد، که أی کاش از پیامبر گرامی(ص) سؤال می کردم که خلافت و «رهبری امّت» از آن کیست؟

طبری، مورخ مشهور اسلامی، مشروح جریان را چنین نقل می کند: هنگامی که ابوبکر در بستر بیماری افتاده بود عبد الرحمان بن عوف، سرمایه دار معروف قریش، از وی عیادت کرد، پس از یک سلسله تعارفات و گفتگوها ابوبکر با تأثّر بیشتری رو به جمعیت کرد و گفت:

ناراحتیم ناشی از سه چیز است که انجام داده ام و ای کاش انجام نمی دادم، و بر سه چیز دیگر است که کاش آنها را از پیامبر گرامی(ص) سؤال می کردم.

امّا آن سه چیزی که آرزو می کنم که ای کاش انجام نمی دادم عبارتند از:

۱ آرزو می کردم کاش خانه فاطمه را باز نمی کردم، هر چند کار به جنگ و جدال می کشید.

۲ آرزو می کنم کاش روز سقیفه بار زعامت را بر دوش نمی کشیدم، و آن را بر دوش عمر یا ابوعبیده می گذاشتم، و خود مقام وزارت و مشاوره را انتخاب می کردم.

۳ آرزو می کنم کاش ایاس بن عبد الله را، که راهزنی می کرد، در آتش نمی سوزاندم و او را با شمشیر می کشتم.

آن سه چیز دیگر که آرزو می کنم که ای کاش از رسول خدا(ص) می پرسیدم عبارتند از :

۱ کاش سؤال می کردم که مقام و منصب زعامت مسلمین از آن کیست؟ و لباس خلافت بر اندام چه کسی دوخته شده است؟!

۲ کاش سؤال می کردم که آیا برای انصار در این موضوع حقّی هست؟

۳ کاش میراث عمه و دختر خواهر را، از پیامبر گرامی می پرسیدم. (تاریخ طبری ۳/۲۳۴)

از دیدگاه اهل سنّت، خلافت چگونه تحقق می یابد؟

پرسش

از دیدگاه اهل سنّت، خلافت چگونه تحقق می یابد؟

پاسخ

اهل سنّت، ضمن این که خلافت را با «نص رسول اکرم((صلی الله علیه وآله))و امام سابق» ثابت می دانند، با «اجماع» و «بیعت

اهل حل العقـد» هم اخلافت را ثابت می داننـد; ولی در این که با چه تعداد از اهل حد و عقد، خلافت ثابت می شود، در میان آنان اختلاف نظر هست.

(بخش پاسخ به سؤالات)

دلائلی که اهل تسنن برای ردّ حدیث غدیر یا به طور کلّی برای ردّ امامت و جانشینی حضرت علی((علیه السلام)) می آورند، چیست؟

پرسش

دلائلی که اهل تسـنن برای ردّ حدیث غدیر یا به طور کلّی برای ردّ امامت و جانشـینی حضرت علی((علیه السلام)) می آورند، چیست؟

پاسخ

اهـل تسـنن آیات و احادیثی را که از آنها خلافت بلافصل علی((علیه السـلام))اسـتفاده می گردد. توجیه و تأویل می کننـد، به عنوان مثال درباره حدیث غدیر که پیامبر فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه; هرکه من مولی و سـرپرست وی میباشم علی مولا و رهبر اوست» می گوینـد که مولی در اینجـا به معنـای دوست است; یعنی: هر که من دوست وی هسـتم، علی هم دوست وی می باشد. ناگفته پیداست اینکه پیامبر اسـلام((صـلی الله علیه وآله)) در آن صـحنه خطیر و موقعیت حساس آن جمعیت انبوه را نگه دارد و خطبه ای طولانی برای آنان بخواند و آنان را به قرآن و عترت توصیه و سفارش کند و آنگاه علی((علیه السلام)) را روی دست بلند کند و بفرماید: «هر که من دوست وی هسـتم، علی دوست اوست». آیا امری سـست و موهن نیست؟ آیا با این وصف کلمه مولی، جز سرپرستی و رهبری و حق تصرف در شؤون می تواند معنای دیگری داشته باشد؟

اشکال دیگری که آنان درباره علی((علیه السلام)) گرفتند، این بود که علی((علیه السلام)) در راه

اسـلام جهاد کرده و بسـیاری از پدران و برادران و بسـتگان مسـلمان را در حالی که کافر بودند، کشـته بود. می گفتند که اگر علی((علیه السـلام)) روی کار بیایـد، مسـلمانان به او گرایش نخواهنـد یافت، چرا که علی((علیه السـلام)) پـدر یا برادر آنها را کشته است.

روشن است این اشکال تا چه پایه بی ارزش است ; زیرا اولا کسی که واقعاً ایمان دارد، نباید

درباره شخصی که خداوند معین کرده چون و چرا کند.

ثانیاً، قتل کافران و مشرکان به دست علی ((علیه السلام)) به دستور خدا و پیامبر بوده است و در این صورت باید گفت که، نعوذ بالله، خدا هم دست از خدایی اش بردارد و پیامبر((صلی الله علیه وآله))هم دست از پیامبری اش بردارد. تا مردم با او دشمن نشوند. اگر مسلمانان درک صحیحی از اسلام داشته باشند، باید بفهمند که علی((علیه السلام)) کفار را به خاطر خدا کشته است و علی((علیه السلام)) را به خاطر مجاهدتها و فداکاریهایش دوست بدارند، نه دشمن.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۵۱۱

دلائلی که اهل تسنن برای ردّ حدیث غدیر یا به طور کلّی برای ردّ امامت و جانشینی حضرت علی((علیه السلام)) می آورند، چیست؟

پرسش

دلائلی که اهل تسنن برای ردّ حدیث غدیر یا به طور کلّی برای ردّ امامت و جانشینی حضرت علی((علیه السلام)) می آورند، چیست؟

پاسخ

اهل تسنن آیات و احادیثی را که از آنها خلافت بلافصل علی((علیه السلام))استفاده می گردد. توجیه و تأویل می کنند، به عنوان مثال درباره حدیث غدیر که پیامبر فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه; هرکه من مولی و سرپرست وی می باشم علی مولا و رهبر اوست» می گویند که مولی در اینجا به معنای دوست است; یعنی: هر که من دوست وی هستم، علی هم دوست وی می باشد. ناگفته پیداست اینکه پیامبر اسلام((صلی الله علیه وآله)) در آن صحنه خطیر و موقعیت حساس آن جمعیت انبوه را نگه دارد و خطبه ای طولانی برای آنان بخواند و آنان را به قرآن و عترت توصیه و سفارش کند و آنگاه علی((علیه السلام)) را روی دست بلند کند و بفرماید: «هر که من دوست وی هستم، علی دوست اوست». آیا امری سست و موهن نیست؟ آیا با این وصف کلمه مولی، جز سرپرستی و رهبری و حق تصرف در شؤون می تواند معنای دیگری داشته باشد؟

اشکال دیگری که آنان درباره علی((علیه السلام)) گرفتند، این بود که علی((علیه السلام)) در راه اسلام جهاد کرده و بسیاری از پدران و برادران و بستگان مسلمان را در حالی که کافر بودند، کشته بود. می گفتند که اگر علی((علیه السلام)) روی کار بیاید، مسلمانان به او گرایش نخواهند یافت، چرا که علی((علیه السلام)) پدر یا برادر آنها را کشته است.

روشن است این اشکال تا چه پایه بی ارزش است; زیرا اولا کسی که واقعاً ایمان

دارد، نباید درباره شخصی که خداوند معین کرده چون و چرا کند.

ثانیاً، قتل کافران و مشرکان به دست علی ((علیه السلام)) به دستور خدا و پیامبر بوده است و در این صورت باید گفت که، نعوذ بالله، خدا هم دست از خدایی اش بردارد و پیامبر((صلی الله علیه وآله))هم دست از پیامبری اش بردارد. تا مردم با او دشمن نشوند. اگر مسلمانان درک صحیحی از اسلام داشته باشند، باید بفهمند که علی((علیه السلام)) کفار را به خاطر خدا کشته است و علی((علیه السلام)) را به خاطر مجاهدتها و فداکاریهایش دوست بدارند، نه دشمن.

(بخش پاسخ به سؤالات)

امامت حضرت علی (را از دیدگاه اهل سنت بیان کنید.

پرسش

امامت حضرت علی (را از دیدگاه اهل سنت بیان کنید.

پاسخ

چنانکه می دانید امامت از عقاید اختصاصی شیعه است، لکن از دیدگاه اهل سنت نیز مسأله خلافت، برخاسته از دین و یک ضرورت دینی به شمار می رود و بر مسلمین، واجب است که از کسانی که شایستگی لازم را دارند، برای زعامت سیاسی خود بر گزینند.

منتهی از نظر شیعه تعیین امام بوسیله نصب است، زیرا عصمت را در امام شرط می داند و اهل سنت چون کفایت و عدالت را کافی می دانند، شناسایی اهل حل و عقد (خبرگان) و معرفی فرد شایسته به مردم، برای بیعت عمومی را کافی دانسته اند.

با مراجعه به کتابهای کلامی اهل سنت نیز این مسأله روشن می گردد که امامت و زعامت عامه، یک امر ضروری دینی و از متن نظامی اسلامی برخاسته و هدف حکومت دین و اجرای احکام انتظامی اسلام است که جز بر دست صالحان امکان پذیر نیست. لذا خلافت واقعی و امامت و زعامت راستین امت را، تا پایان خلافت علی (می دانند. برای همین نجم الدین نسفی می گوید:

"والخلافه ثلاثون سنه، بعدها ملك و اماره"

با این حال شواهد بیشماری در منابع اهل سنت وجود دارد که هر کدام به نحوی روشن خلافت واقعی و امامت علی (را تأیید می کند. علمای شیعه تاکنون در اثبات حقانیت شیعه کوششهای فراوانی کرده اند که از آن جمله از کتاب گرانسنگ "الغدیر" نوشته علامه امینی ("امام شناسی" اثر مرحوم آیت الله محمدحسین حسینی تهرانی (می توان نام برد.

در سنن ترمذی ج ۵ آمده است:

"ما تریدون من علی؟ انّ علیاً مِنِی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی."

"رسول خدا (فرمودند: از جان علی

چه می خواهید؟ علی از من و من از اویم و او بعد از من رهبر هر مؤمنی است."

و در سنن ابن ماجه باب فضل اصحاب رسول (آمده است: با رسول خدا (در ایامی که حج گذارد همراه بودیم، در راه در منزلی فرود آمدند و امر به نماز جماعت کردند، آنگاه دست علی (را گرفتند سپس گفتند: آیا من سزاوارتر به مؤمنین از خودشان نیستم؟ عرض کردند بلی. فرمودند: آیا من سزاوارتر به هر مؤمنی به خودذش نیستم؟ عرض کردند بلی. سپس فرمودند: این علی رهبر هر کسی است که من رهبر او هستم. خدایا! دوست بدار کسی که او را دوست بدارد و دشمن بدار کسی را که او را را دشمن بدارد.

همچنین میخائیل نعیمه نویسنده نام لبنان می گوید:

راستی بر هر مورخی هر چند هوشمند و نابغه باشد محال است که بتواند تصویری کامل از عظیمی مانند علی به دست تو دهد، گرچه در هزار صفحه باشد.

علی (آن قهرمان بی مانند فکر و روح و بیان، در هر زمان و هر مکان است.

ها! علی بشر؟ کیف بشرٌ؟ ربّه فیه تجلی و ظهر

چرا اهل سنت حضرت علی (ع) را به عنوان امام قبول ندارند؟

پرسش

چرا اهل سنت حضرت علی (ع) را به عنوان امام قبول ندارند؟

پاسخ

اهل سنت فرقه ها و گروههای مختلفی هستند با عقاید مخصوص به خود که پس از پیامبر (ص)، امام علی (ع)، ابوبکر، عمر، عثمان را جانشینان پیامبر (ص) می دانند. اهل سنت برای ائمه معصوم (ع) احترام فراوانی قایلند، تا آنجا که شافعی یکی از بزرگان اهل سنت می گوید:

لو کان حب آل محمد رافضفلیشهد الثقلان انی رافض

"اگر دوستی و عشق آل محمد (ص) شیعه بودن است، پس قرآن و عترت گواهی می دهند که من شیعه هستم"

محبت اکثر اهل سنت به ائمه حتی در بعضی از موارد از دوستی های ظاهری برخی از شیعیان نیز بالاتر است. بنده، برادران اهل سنتی را می شناسم که با اعتقاد عمیق به ائمه معصوم حاجت خود را با آنان در میان گذاشته و پاسخ گرفته اند.

سخن اهل سـنت این نیست که امام علی (ع) نمی تواند خلیفه اسـلامی باشد، بلکه معتقدند که جانشـین پیامبر و خلیفه اسـلامی لازم نیست معصوم باشد و حال آنکه در عقاید شیعی شرط اساسی برای امامت و خلافت عصمت می باشد.

نکته قابـل توجه دیگر آن است که بسـیاری از اهـل سـنت از بیـان هـای روشن و صـریح قرآن و بویژه پیامبر اکرم (ص) درباره امامت علی (ع) و ائمه معصوم بی خبر بوده اند و به تعبیر دیگر با مکانیسـمها و شیوه های گوناگون آنان را در این بی خبری و غفلت قرار داده اند.

پس از رحلت پیامبر (ص) برای ناآگاه داشـتن توده ها پیرامون امام علی (ع) به دسـتور خلیفه سـخنان پیامبر (ص) ممنوع اعلام گردید و در توجیه

آن گفتند: قرآن ما را بس است.

"حسبنا کتاب الله"

علاوه بر این بعضـی از دانشـمندان اهل سـنتماننـد محمـد بن جریر طبری و ابن کثیر و حتی در دوران معاصـر حسـنین هیکل (وزیر فرهنـگ مصـر در زمـان خـود) نیز به طرق مختلـف در پنهـان کردن امـامت و خلافـت امـام علی (ع) و ائمه معصـوم (ع) کوشـش فراوان کردنـد. با این حال جریانات سیاسـی حاکم در جهان اسـلام ائمه معصوم را به زنجیر، تبعید و زندان کشـیده و اجازه ندادند تا اطلاع رسانی ائمه معصوم در باب حقیقت امامت و عصمت به شکل مطلوب صورت گیرد.

نظر اهل سنت در مورد عدل و امامت چیست

پرسش

نظر اهل سنت در مورد عدل و امامت چیست

پاسخ

ابتـدا به بیـان مسأله «امامت از دیـدگاه شیعه و سـنی می پردازیم شـیعه برای امامت مراتبی قایل است که سـنی ها آن مراتب را قبول ندارنـد. لـذا شـیعه امامت را جزء اصول دین می داند. ولی اهل سـنت امامت را به شـکل دیگری قبول دارند و آن را جزء اصول دین نمی داننـد. و این به آن علت است که مفهوم امامت در شـیعه با آنچه در اهل سـنت مطرح است متفاوت می باشـد. طبق نظر شیعه امامت دارای مراتب سه گانه است

۱ - امـامت به معنی رهبری اجتمـاع یعنی ریـاست عـامه وقتی پیامبر (۹)،از دنیـا می رود یکی از شـئون پیامبر(۹)، یعنی رهبری اجتماع بلاتکلیف می ماند. از طرفی اجتماع نیاز به رهبر دارد و در این هیچ تردیدی نیست و شـیعه و سـنی هر دو این مطلب را قبول دارنـد. اما رهبر بعد از پیامبر(۹) کیست شـیعه می گوید: پیامبر(۹) حضرت علی (۷) را به عنوان رهـبر بعـد از خود تعیین کردند. ولی سـنی ها معتقدند، پیامبر (۹) شـخص معینی را برای این امر تعیین نکردند، بلکه وظیفه خود مسـلمانان بود که رهبر خود را انتخاب کننـد. پس در این قسـمت شیعه و سـنی هر دو قایل به امامت به معنی رهبری اجتماع هسـتند اما سـنی ها آن را انتخـابی می داننـد. ولی شـیعه به دلیل آیات و روایات آن را انتصابی می داننـد. از جمله آیه ۵۵ سوره مائـده «انّما وَلیُکُم الله و رَسولُه ٗوَالَّذین امَنُوا، الَّذین ٖیُقیمُون ٖالصلوه ٖو یؤتون ٖالزَّکوه ٖو هم راکِعون سرپرست شما فقط و فقط خدا و پیامبر

خداست و مؤمنانی که نماز به پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.» که شیعه و سنی به اتفاق روایت کرده اند که این آیه در شأن حضرت علی ۷) نازل شده است آیات ۳ و ۶۷ سوره مائده که درباره غدیر خم است نیز دلالت بر این مسأله دارد. از طرفی احادیث فراوانی وجود دارد که بیانگر نصب حضرت علی (۷)به جانشینی پیامبر(۹) از سوی رسول اکرم ۹)، می باشد. از جمله حدیث غدیر که پیامبر(۹)، فرمود: اَلَسْت ُاولَی بکم مِن ْانفسکم آنگاه فرمودند: مَن ْکنت ُمولاه فهذا علی مولاه ...

اما شیعه دو مقام دیگر برای امام (۷)، قایل است که اهل سنت اصلاً آنها را قبول ندارد. برای هیچکس از صحابه چنین مقامی را قایل نیستند و تنها برای پیامبر(۹) قایل به این دو مقام می باشند.

۲ – امامت به معنای ولایت که اوج مفهوم امامت است یعنی امام دارای چنان علو و احاطه روحی است که بر همه دلها تسلط دارد. در زیارات ائمه :) می خوانیم «اشهد انک تشهد مَقامی و تَسمَع کلامی و تردُّ سلامی اهل تسنن (غیر از وهابی ها) این مقام را تنها برای پیامبر(۹)، قبول دارند. ۳ – امامت به معنای مرجع دینی طبق آیات قرآن خداوند تبیین آیات خود را به عهده پیامبر(۹) گذاشت ...وانزلنا الیک الذِّکرَ لِتُبَیِّن َلِلنّاس مَا نُزِّل َاِلَیهم ..(۴۲)؛ و ما این ذکر را (قرآن بر تو نازل کردیم تا آنچه را که به سوی مردم نازل شده است برای آنها روشن سازی

پیامبر اکرم (۹)نیز تفصیلات احکام و معارف را بیان فرمود و در روایات

متواتر، اهل بیت :) را به عنوان مبین احکام دین معرفی نمود. حـدیث ثقلین که در نقل شـیعه و سـنی در حـد تواتر است به این مضمون دلالت صریح دارد. «انّی تارک ٌفیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ..»

و از همین جاست که شیعه عصمت را در امامت لازم می داند. یعنی وقتی شیعه امام (۷) را در چنین مقامی تلقی کند که حافظ و نگهبان شـریعت و مرجع مردم برای شـناساندن اسـلام است همانطور که برای پیامبر(۹) عصـمت قایل است برای امام (۷) نیز عصمت قایل می باشد.

بنابراین هر سخنی که از ناحیه ائمه :)، به ما برسد، مانند کلام پیامبر (۹)، معصوم از خطا و مبین دین است اهل سنت گر چه در مسایل کلامی چنین مقامی را برای احدی بعد از پیامبر (۹)، قایل نیستند، اما در مسایل فقهی گفتار و رفتار صحابه پیامبر (۹) را بدون پذیرش عصـمت آنان مبین دین می دانند. و امّا موضوع «عدل از دیدگاه شیعه و سنی شیعه و گروهی از اهل تسنن به نام «معتزله قایل به عـدل می باشـند. یعنی معتقدند خداوند چه در نظام تکوین و چه در نظام تشـریع به حق و عدل رفتار می کند و ظلم نمی کند. اینان قایل به حسن و قبح عقلی بوده و با استناد به دلایل قطعی مسأله مجبور بودن انسان و اینکه قضا و قدر الهی به طور مستقیم عمل می کند، را نفی کردند. که به عدلیه معروف شدند.

اما گروهی از اهل تسنن «اشاعره منکر حسن و قبح عقلی بوده و به دنبال آن آزادی و اختیار انسان را

انکار کردند و اصل علت و معلول را در نظام کلی جهان نپذیرفتند و قایلند که قضأ الهی مستقیماً عمل می کند. که نتیجه افکار آنان انکار عـدل درباره خداونـد تعالی می باشـد. یعنی معتقدنـد که هر چه خداونـد انجام دهد عین عدل است یعنی حتی اگر خداونـد مؤمنی را کیفر دهـد یا کافری را پاداش دهـد... عـدل خواهـد بود. برای اطلاع بیشتر، می توانیـد به کتاب «عـدل الهی استاد مطهری مراجعه کنید.

اهل ســنت خودشان هم در کتابهای مختلف درباره علی(علیه السلام) و بقیه اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین روایات زیادی نقل کرده اند سؤال اینجا پس چرا اینها دنبال خلفای ثلاث و امامان اربع افتادند و حق را نمی گویند مشکل اصلی آنها چه می باشد؟

پرسش

اهل سـنت خودشان هم در کتابهای مختلف درباره علی(علیه السلام) و بقیه اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین روایات زیادی نقل کرده اند سؤال اینجا پس چرا اینها دنبال خلفای ثلاث و امامان اربع افتادند و حق را نمی گویند مشـکل اصلی آنها چه می باشد؟

پاسخ

حق در نزد آنهـا پوشـیده شـده است. زیرا متأسـفانه کتابهـای آنهـا پر از حق و باطـل است و در آمیخته شـدن حق و باطـل حق پوشیده می شود. درست است که روایـات متعـددی در حقـانیت و مقـام معصومین (سـلام الله علیهم) در کتابهای برادران اهل سنت موجود است، اما در مقابل روایات و سخنان متعددی در تأیید خلفای راشدین و برخی صحابه نیز در کتابهای خود دارند. ضمن اینکه علما و دانشـمندان آنها سـعی بسیاری در توجیه اندیشه و مرام اهل سنت داشته اند چنانکه ابن ابی الحدید دانشمند بزرگ اهل سـنت در خطبه اول کتاب شـرح نهـج البلاغه می نویسد «الحمد لله الذی فضل المفضول علی الافضل» یعنی سـپاس خدائی را که کسـی را که در مرتبه پائین تری قرار دارد (یعنی ابوبکر و عمر و عثمان) را بر کسی که دارای مقام والاتری است (یعنی حضرت علی علیه السلام) برتری داد.

در هر حـال فضـای ذهنی برادران اهـل سـنت شـبهه ناک شـده است و تمیز حق از باطل برای آنها مشـخص نیست. به این دلیل برخی از آنها خلفاء راشـدین و امامان چهارگانه را برتر از ائمه اطهار می داننـد و به این دلیل به آنها اقتدا می کنند و برخی نیز معتقدند که اگر چه مقام علمی و معنوی ائمه اطهار بالاتر و والاتر است اما خداوند

خلفاء راشدین را بر آنها برتری داده است.

اهل تســنن معتقدند علی(ع) برتر از صــحابه دیگر بوده است، از همه جهات حال با توجه به این مطلب ، چه مانعی داشت که کسانی که منکر صدور نص بودند، با علی(ع) بیعت می کردند تا شــکافی میان مسلمان ها پیدا نمی شد، و وحدت کلمه حفظ می گردید و خواسته رسول خدا(ص) انجام می شد

پرسش

اهـل تسـنن معتقدنـد علی(ع) برتر از صـحابه دیگر بوده است، از همه جهـات حال با توجه به این مطلب ، چه مانعی داشت که کسانی که منکر صدور نص بودند، با علی(ع) بیعت می کردند تا شـکافی میان مسلمان ها پیدا نمی شد، و وحدت کلمه حفظ می گردید و خواسته رسول خدا(ص) انجام می شد؟!

پاسخ

انسـان تلاش می کنـد تا به خواسـته هایش برسـد و اگر ببینـد منافعش به خطر می افتـد، دست به مبارزه می زنـد و اگر قـدرت مبارزه نداشته باشد خود را در لباس موافق نشان می دهد تا روزی بتواند از دشمن خود انتقام بگیرد.

پیـامبر اکرم در سـایه فـداکاری ها، توانست بر دشـمنان پیروز شود و بسـیاری از مخالفان پیامبر از ترس جان، تسـلیم و مسـلمان شدنـد. همین مخالفـان که به ظـاهر لباس اسـلام بر تن کردنـد، در فکر انتقام و تسـلط بودنـد و پس از پیامبر اسـلام همین افراد سرنوشت اسلام و مسلمین را به دست گرفتند واز مسلمانان و پیامبر انتقام گرفتند.

بر این اسـاس، هوس هـای نفسـانی عـده ای از مسـلمانان مانع بر سـر کار آمـدن علی(ع) شـد گرچه خود آنان می دانسـتند که علی(ع) از سوی پیامبر به امامت و خلافت معرفی شده است.

از نظراهل سنت معنای کلمه ولی چیست؟آیا به معنای پیشوای دینی است؟

پرسش

از نظراهل سنت معنای کلمه ولی چیست؟آیا به معنای پیشوای دینی است؟

پاسخ

کلمه ولی، ولایت ومولی چه درحـدیث ولایت "مَن کنت مولاه فهـذا علی مولاه" وچه در احادیث یا آیات قرآن، درمنابع اهل

سنت به معنای مختلف آمده است که به پاره ایی از آنها اشاره می کنیم :

۱. در"نهایه ابن ایثر" گوید : از جمله اسماء خداوند متعال ولی است، یعنی ناصر ویاری کننده وگفته شده است که معنای آن: متولی اداره امور وخلایق است که به خداوند قیام دارند و لفظ مولی درحدیث بسیار آمده است : وآن اسمی است که بر جماعت کثیری گفته شود، رب مالک سید منعم معتِق ناصر محب تابع جار ابن عم حلیف عقید صِهر عبد معتَق منعم علیه .

۲. محشری در"اساس البلاغه" نظیر همین گفتار را آورده است.

۳. ابوالفتوح رازی نیز درتفسیر خود مولی را به یازده معنا آورده است :

اَوْلی بر دیگران مالک رِق معتِق معتَق حلیف همسایه سید مطاع ورئیس وامام و...

۴. محمد بن طلحه شافعی بعد ازذکر حدیث ولایت غدیر وشأن نزول آیه تبلیغ هفت معنی برای کلمه مولی ذکر کرده است :

اَوْلی ناصر وارث عصبه صدیق وحمیم سید وآقایی که غلام خود را آزادکند.

با توجه به موارد فوق وبسیاری از نظریات بزرگان اهل سنت (بخاری، طبری، واحدی، ابن جوزی، تفتازانی، سیحوطی و...) آنان درمعنای مولی به" اَوْلی بالیشی" اتفاق نظر دارند ومعمولاً در این مورد به آیه ۱۵ ازسوره "حدید" استناد می کنند که خداوند درباره منافقین فرمود :

"مأواکُم النار هِی مولاکُم"

آنگاه به استناد حدیث غدیر اقرار به ولایت امام علی (ع) می کنند چنانکه، ابن طلحه شافعی می گوید :

(گفتار رسول خدا درغدیرخم : "من کنت مولاه فعلی مولاه" مستقل برلفظ "مُن" است ولفظ مُن برای افاده معنای عموم وضع شده است. وبنابراین مفادش گواهی شود که هر کس رسول خدا مولای اوست علی بن ابی طالب مولای اوست.

بر گرفته از "امام شناسی" محمد حسین حسینی تهرانی(ره)،ج ۵و۷

چرا برادران اهل تسنن امامت و عدل الهی را قبول ندارند با ذکر دلیل؟

پرسش

چرا برادران اهل تسنن امامت و عدل الهی را قبول ندارند با ذکر دلیل؟

پاسخ

امامت به معنای رهبری امت اسلامی است که دارای سه شأن است:

۱ ریاست عامه مسلمانان؛ حکومت بر جامعه اسلامی؛

۲ مرجع دینی مردم؛ پس از رحلت پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلم)، مردم نیاز به رهبران دینی دارند تا مرجعیت دینی و معنوی آنها را بر عهده بگیرد. این شخصیت والا از نظر ما معصوم است و توسط نص مشخص می شود.

۳ ولایت به این معنی که در هر دوره ای انسانی کامل است که حامل معنویت کلی انسانیت است. او حجت خدا بر روی زمین است و زمین هیچگاه از وی خالی نمی شود. این مهمترین شأن امامت در تشیع است. احادیثی چون «من مات و لم یعرف امامَ زمانه مات میتةً جاهلیةً»-این روایت، از پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلم) است و جزء احادیث متواتر و معروف نزد شیعیان و سنیان است. نگا: بحار الانوار ج: ۸ ص: ۳۶۸. و به تعبیر امام حسن عسکری (علیه السلام) از روز روشنتر است. نگا: وسائل الشیعه ج: ۱۱ ص: ۲۴۶.

(«هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، در حالت جاهلیت مرده است.» و «انی تارکٌ فیکم الثقلین ما ان تمسّکتم بهما لم تضلوا، کتاب اللّه و عترتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علیَّ الحوض»(«من دو امر گر-این روایت نیز از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) است و جزء روایات متواتر و مسلم نزد شیعیان و اهل سنت است. نگا: وسائل الشیعه ج: ۲۷ ص: ۳۳.

انسنگ

نزد شما می گذارم، آنکه به آنها چنگ زند، گمراه نمی شود: کتاب خدا و فرزندان و خاندان من؛ آنهااز هم جدا نمی شوند تا بر من بر حوض کوثر وارد شوند.» تأکیدی بر هر سه شأن به ویژه شأن سوم است. چنین امامی با این اهمیت دارای ویژگیهای منحصر بفردی است؛ خصوصیاتی چون عصمت، دوری از خطا و نسیان، جانشینی معنوی پیامبر اکرم، عِدل قرآن و نظایر آن.

اهل سنت هیچ یک از ائمه را به عنوان امام چنان که شیعه می شناسد، قبول ندارند. آنها امام علی (علیه السلام) را صحابی پیامبر و خلیفه چهارم و امام حسن و امام حسین را فرزندان دختر پیامبر و ائمه دیگر را حداکثر به مثابه علماء امت می شناسند.

اما این که چطور با وجود این همه دلایل آنها به کژراهه رفته اند؛ چند دلیل دارد. در ابتداء سیاست بازان و منافقان، منافع خود را بر خانه نشین کردن امام متقیان دیدند و آنگاه در دوران طولانی بنی امیه و بنی عباس در خانه اهل بیت بسته نگهداشته شد و شیعیان به جرم شیعه بودن، در بند می شدند و به شهادت می رسیدند. و در ادامه کسانی سعی در موجه جلوه دادن مقابله با اهل بیت در آمدند و مذهب اهل سنت را معقول نشان دادند؛ به ویژه اینکه سیاست و حکومت نیز با آنها یار بود و از آنهاپشتیبانی می کرد. بنابراین به عامه اهل سنت، حق چنانکه باید نرسیده است و برای بسیاری هم شبهه پیدا شده است؛- امام علی(ع) می فرمایند: «انما سُمّیَتْ الشبههُ شُبههً لانها تشبهُ الحق.» «شبهه را شبهه نامیدند، زیرا آن به حق شباهت دارد.» نهج البلاغه، خطبه ۳۸. بنابراین تشخیص آن

بسیار سخت است.

(به گونه ای که نمی توانند حق را از باطل تشخیص دهند. متأسفانه در طول تاریخ اسلام، روایات متعددی در فضیلت مخالفان اهل بیت جعل شد و کتابها از آنهاپر گردیده و نقل مجالس و محافل شده است و حداقل در همه دوران طولانی بنی امیه و بنی عباس با تمام قوا از نشر فضایل و برتریهای ائمه اطهار جلوگیری شد. اگر این اقدامات مخالفان نبود، شاید کسی نمی توانست منکر مقامات معنوی اهل بیت شود. اما متأسفانه چنان شبهات سراسر دنیای اسلام را فراگرفته که تشخیص حق، حتی برای دانشمندان اهل سنت نیز بسیار کم شده است تا چه برسد به مردم عادی اهل سنت.

از دیدگاه اهل سنّت، خلافت چگونه تحقق می یابد؟

پرسش

از دیدگاه اهل سنّت، خلافت چگونه تحقق می یابد؟

پاسخ

اهل سنّت، ضمن این که خلافت را با «نص رسول اکرم«صلی الله علیه وآله» و امام سابق» ثابت می دانند، با «اجماع» و «بیعت اهل حل العقد» هم اخلافت را ثابت می دانند؛ ولی در این که با چه تعداد از اهل حد و عقد، خلافت ثابت می شود، در میان آنان اختلاف نظر هست.

از دیدگاه اهل سنّت، خلافت چگونه تحقق می یابد؟

پرسش

از دیدگاه اهل سنّت، خلافت چگونه تحقق می یابد؟

پاسخ

اهل سنّت، ضمن این که خلافت را با «نص رسول اکرم«صلی الله علیه وآله» و امام سابق» ثابت می دانند، با «اجماع» و «بیعت اهل حل العقد» هم اخلافت را ثابت می دانند؛ ولی در این که با چه تعداد از اهل حد و عقد، خلافت ثابت می شود، در میان آنان اختلاف نظر هست.

« بخش پاسخ به سؤالات »

فرق خلافت و امامت از نظر شیعه و اهل سنت چیست؟

پرسش

فرق خلافت و امامت از نظر شیعه و اهل سنت چیست؟

پاسخ

خلافت به معنی جانشینی پیامبر و امامت به معنی پیشوایی بر مسلمانها است. شیعه و اهل سنت در مسأله خلافت با یکدیگر اختلاف دارند، به طوری که اختلاف اساسی شیعه و اهل سنت در همین مسأله است. شیعه بر اساس آیات و تصریحات رسول خدا«صلی الله علیه وآله» معتقد است که امامت و جانشینی رسول الله«صلی الله علیه وآله» مسأله ای است که باید از ناحیه ی خداوند مشخص شود؛ بر همین اساس شیعه عقیده دارد که پس از پیامبر گرامی اسلام«صلی الله علیه وآله» خداوند حضرت علی«علیه السلام» را به جانشینی آن حضرت و رهبری مردم معین کرده است. در مقابل، اهل سنت عقیده دارند که خود مردم. می توانند امام را معین کنند.

دیگر اینکه به نظر شیعه امام باید معصوم از گناه و اشتباه باشد؛ امّا اهل سنّت عصمت را شرط نمی دانند.

نظر اهل سنت درباره ولایت فقیه چیست؟

پرسش

نظر اهل سنت درباره ولایت فقیه چیست؟

پاسخ

هرچند معروف است که اهل سنت حاکمیت هر حاکم و سلطانی را پذیرفته اند اما کتابهای فقهی و عقیدتی آنان خلاف این سخن را ثابت می کند زیرا از منابع اهل سنت به دست می آید که رهبری جامعه را کسانی باید در اختیار بگیرند که از جهت علمی و فقهی اعلم از سایر مردم باشند/

ن الظالمین و اتفقوا علیان الامام یشترط فیه: اولاـ ان یکون مسلماً ثانیاً ان یکون مکلّفاً ثالثاً ان یکون حرّاً رابعاً ان یکون ذکراً خامساً ان یکون قرشیاً سادساً ان یکون عالماً مجتهداً لیصرف الاحکام و یتفقه فیالدین فیعلم الناس و لایحتاج الیاستفتأ غیره»/

تمام ائمه اتفاق دارند که امامت برایمسلمانان واجب است تا در پرتو آن شعایر دین برپا داشته شود و حق مظلوم از ظالم گرفته

شود. چنانکه اتفاق دارند که حاکمان اسلامی باید دارای ویژگیهایی باشد:

۱ – مسلمان باشد؛ ۲ – مکلف باشد؛ ۳ – حر و آزاد باشد؛ ۴ – مرد باشد؛ ۵ – قرشیباشد؛ ۶ – عالم و مجتهد باشد تا مردم را از احکام دین آگاه نماید و نیاز به استفتا از غیر خودش نداشته باشد/

امام نووی نیز یکی از شرایط امام را قرشی و مجتهد و صاحب نظر بودن دانسته است

ه در ویژگیهایحاکم اسلامیدر منابع اهل سنت آمده به خوبیبا ولایت فقیه منطبق است و تفاوتیدیده نمی شود. زیرا شیعه معتقد است که در عصر غیبت امام معصوم(علیه السلام)حاکم اسلامیباید از مجتهدان و فقهایدارایشرایط رهبریباشند و اجتهاد را از شرایط رهبریمی دانند/

نظر اهل سنت را در مورد غدیرخم بنویسید؟

پرسش

نظر اهل سنت را در مورد غدیرخم بنویسید؟

پاسخ

تمام مسلمانان رخداد عظیم غدیرخم را که در آخرین سفر رسول الله(ص) به حج اتفاق افتاد اعتقاد دارند و می گویند در سال دهم هجری در روز هیجدهم ذی حجه در محل غدیرخم در منزلگاهی به نام جحفه – محل انشعاب خطوط کاروان ها به مدینه و مصر و شام و مکه – که حجاج از آن جا از یکدیگر جدا شده هر کدام به شهر و دیار خود باز می گشتند، رسول خدا در آن جا به کاروانیان دستور توقف داد و مقرر داشت تا در همان جا فرود آیند. فرمود تا پیش رفتگان را فراخوانده از راه رفته با گردانند و منتظر بمانند تا واپس ماندگان نیز از راه برسند آن گاه فرمان داد تا آن جمعیت بسیار که بنا به قولی بر یک صد و بیست هزار نفر بالغ می شدند متفرق نشوند.

سپس مقرر داشت تا مردم را به ادا نماز جماعت فرا خوانند یاران رسول خدا با انداختن پارچه هایی بر سرشاخ و برگ درختان سایبانی برای آن حضرت فراهم کردند تا او را از گزند تابش آفتاب محفوظ دارند. رسول خدا نماز ظهر را با انبوه جمعیت حاجیان در آن گرمای طاقت فرسا به جای آورد و سپس برخاست و به سخنرانی پرداخت. در آغاز حمد و ثنای خدا به جای آورد و در پند و نصیحت و ذکر و موعظه نهایت سعی مبذول داشت و سخن بسیار طولانی بفرمود که در واقع می توان گفت طولانی ترین سخنرانی پیامبر است.

در آن روز آن حضرت بیش از یک ساعت از فضایل علی(ع) سخن گفت و زمانی نیز دست علی(ع) را گرفت

و بلنـد کرد تا آن جا که همه مردم سپیـدی زیر بغل آن حضـرت را دیدنـد سـپس فرمود «من کنت مولاه فهـذا علی مولاه»، هر کس که من مولی و سرپرست او هستم پس این علی هم مولی و سرپرست او است. و بعد از آن در حق حضرت علی(ع) چنین دعا فرمودنـد: «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصـره و اخذل من خذله»، خدیا دوست بدار کسـی را که علی را دوست می دارد و دشـمن باش با دشمنان علی(ع) و یاری کن کسی را که یار و یاور حضرت لی است و واگذار - کمک کن - کسی را که علی(ع) را واگذارد و همه حاضران آمین گفتند.

این خلاصه ای از وقوع حادثه تاریخی بسیار عظیم غدیرخم بود که همه اهل اسلام تحقق و وقوع آن را قبول دارند. و آن را به طریق های مختلف روایت کردند.{۱}

طبری مورخ مشـهور اهل سنت حدیث غدیر را از هفتاد و پنج طریق روایت کرده و برای آن کتابی مستقل به اسم الولایه نوشته است. ابن عقـده یکی از علمای معروف اهل سـنت حـدیث غدیر را از صد و پنج طریق روایت کرده و برای آن کتابی مسـتقل قرار داده که آن الموالات نام نهاده است.

اما اهل اسـلام در معنای حـدیث غدیر «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» اختلاف کردند. بعضـی از اهل سـنت می گویند پیامبر اکرم(ص) در روز غـدیرخم حضـرت علی(ع) را به عنوان دوست خویش معرفی کردنـد. اگر چنان چه بپـذیریم حـدیث غـدیر دلالـت بر امامت حضـرت علی(ع) می کنـد نمی پـذیریم که حـدیث غـدیر دلالت بر امامت بلافصل حضـرت علی می کنـد تا موجب شود

خلافت سه خلیفه منتفی شود.{۲} به اعتقاد شیعه با توجه به مجموع گفتار رسول خدا(ص) در غدیر، معنای مولا در جمله «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» دارنده قدرت ولایت در دین و امور مسلمانان است، نه معانی دیگر - پسر، عمو، دوست، یاری کننده، همسایه و... - /

معنا ندارد که پیامبر اسلام در آن هوای گرم و سوزان طاقت فرسا در میان آن همه مسلمان و در آن هوای گرم و نامناسب حضرت علی(ع) را به عنوان دوست خویش معرفی کرده باشند آن چه که فهمیده می شود این است که پیامبر در آن هوای نامساعد یک مسأله دینی بسیار با اهمیتی را به مسلمانان معرفی کردند که آن هم مسأله با اهمیت جانشینی و امامت است چون پیامبر تا آن وقت اصول و فروع دین و احکام آن ها را بیان کرده بودند به جز این که مسأله بسیار مهم جانشینی و امامت بعد از خودشان به نحو مراسم نصب و تبریک برگزار نکرده بودند لذا در روز غدیرخم مراسم نصب و تبریک حضرت علی(ع) بود که در غدیرخم برگزار شد.{۳}

از طرفی دعایی را که پیامبر اسلام(ص) در غدیرخم در حق حضرت علی(ع) داشتند که فرمودند: «اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره اخذل من خذله» این دعا مناسب و شایسته شخصیتی است که زعامت و رهبری ملت اسلام را بر عهده داشته باشد و قرینه است پیامبر اسلام(ص) در آن روز حضرت علی(ع) را به عنوان خلیفه و زعیم مسلمانان تعیین کردند. {۴}

آن چه جای تأمل است این که، پس از رحلت رسول خدا(ص) چون عده ای از تصاحب کنندگان حکومت

ادعا کردند که رسول خدا(ص) آن چه درباره علی(ع) فرموده در آستانه وفات نسخ کرد، در واقع یاد کردن از واقعه غدیر کم ارزش شد.

[۱].در کتاب های اهل سنت نام ۱۴۶ نفر از صحابیانی که در غدیر حضور داشته اند یاد شده است. در این باره ر.ک: الغدیر، ج ۱/

[۲].دلایل الصدق، ج ۲، ص ۱۰۱/

[۳].دلایل الصدق، ج ۲، ص ۹۳/

[۴].دلایل الصدق، ج ۲، ص ۹۵/

پیامبر اسلام(ص) در سال آخر عمرش، با بیش از صد هزار تن، حجّالوداع را به جای آورد و در برگشت در سرزمین «خم» فرمان توقّف داد. پیش افتاده ها توقّف کردند و عقب ماندگان رسیدند و از سنگ و جهاز شترها منبری ساختند و پیامبر(ص) بر روی منبر در برابر جمعیت صد هزار نفری و در گرمای سوزان غدیر، کمربند حضرت علی(ع) را گرفت و فرمود: «من کنت مولاه فعلی – فهذا علی – مولاه اللهم و ال من والاه...»؛ سپس مردم از جمله عمر با حضرت علی(ع) بیعت کردند و صدای «بخ بخ» بلند شد.{۱}

از نظر شیعه، این قضیّه مورد تأیید است و حتّی همه مفسّران شیعه معتقدند که آیه (تبلیغ» (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس)؛{۲} ای پیامبر(ص) آن چه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، به مردم ابلاغ کن و اگر نکنی، رسالت خود را به طور کامل انجام نداده ای و خداوند تو ر..از مردم بدخواه حفظ می کند.

این آیه، در غدیر خم و درباره نصب حضرت علی(۹ نازل شده است و حدود ۳۶۰ تن از دانشمندان اهل سنّت نیز این مطلب را پذیرفته اند. دراین جا

به دیدگاه برخی از مفسّران اهل سنّت اشاره می کنیم/

۱. واحدی در کتاب اسباب النّزول، صفحه ۱۵۰ می گوید: «یا ایها الرسول...»، روز عید غدیر درباره علی بن ابی طالب نازل شده است/

۲. سیوطی در کتاب الدر المنثور، جلد ۲، صفحه ۲۹۸ می نویسد: «یا ایها الرسول...»، روز عید غدیر درباره علی بن ابی طالب نازل شده است/

۳. فخر رازی در کتاب تفسیر {۳} خود می گوید: «مفسّران ده وجه و سبب برای نزول این آیه بیان کرده اند»؛ سپس در ادامه می گوید: «دهم این که این آیه در مقام فضیلت علی بن ابی طالب نازل شده است و هنگامی که این آیه نازل شد، پیامبر اسلام دست حضرت علی را گرفت و فرمود: هر که من مولا و سرپرست و حاکم او هستم، علی هم مولای او است»/

[۱].شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج ۱، ص ۲۰۰، مجمع أحیأ الثقافْ الاسلامیه؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۸۴، دارالکتب العلمیه/

[۲].مائده،۶۶/

[۳].ذیل آیه ۹۶ سوره مائده/

آیا امامتی که شیعیان معتقدند، سنی ها اعتقاد دارند؟

پرسش

آیا امامتی که شیعیان معتقدند، سنی ها اعتقاد دارند؟

پاسخ

بله، فقط عده ای از خوارج این امامت را قبول ندارند. در جلد چهارم فصل ابن حزم در بحث امامت آمده است که اجمعیت الفرق کلها علی ضروره امامه و وجود امامه بعد رسول اللّه ما عدا بعض الخوارج یعنی امامت را که عبارت از ریاست فی الدین و الدنیا برای شخصی از اشخاص نیابهً عن رسول اللّه کما اینکه در شرح مواقف، شرح مقاصد، شرح عقائد نسفیه . کتب فخر رازی آمده است را قبول دارند. یعنی همان ریاستی را که رسول اللّه در دین و دنیای مردم، مادی و معنوی، ظاهری و باطنی داشته برای شخصی از اشخاص ثابت می شود. و این تعریف را شیعه قبول دارد و در کتب علامه و شروح تجرید نیز آمده است. و اگر مراد از امامت اداره کردن امور دنیا باشد، هر شخصی که بتواند سزاوار آنان باشد و صفات خوب و فضیلت مانند علم لازم نیست. پس اعتبار کردن این صفات یعنی چه؟ چرا می گوئید الصفات المعتبره فی الامام حتی می گویند باید مجتهد

باشد.

بنابراین امامت فقط در امور دنیوی نیست. و دنیاداری و نظم در امور دنیوی مردم یکی از شؤون و جهات امام است. لـذا رسول خدا وقتی در شعب بودند، پیامبر هم بودند اگر چه امور دنیوی مردم را نظم نمی داد.

مبانی اهل سنت در خلافت و امامت چیست؟

پرسش

مبانی اهل سنت در خلافت و امامت چیست؟

پاسخ

بنـده برای اهـل سـنت در خلافت مبنی سـراغ نـدارم. آنها توجیه گران ماوقع هسـتند. و مـذهب و مکتب آنها مبنی نـدارد. تمام اصـرار ما و علمای مـذهب ما، از قدیم تا به حال این است که آنها اولاً مبنی ندارند و اگر دارند، در چهارچوب کتاب و سـنت نیست بلکه مبنای آنها، عِرقی، قبیله ای، دسته بندی عربهای صدر اسلام و بعد از آن بوده است.

بنده در تحقیقات به این جا رسیدم که یک نحوه نقشه ای باندباز، قراردادی فامیلی و قومی و قبیله ای بوده است. سردمداران از اول تا به آخر، عبدالرحمن عوف بوده است. تعزیه گردانان این قضیه، عبد الرحمن و عثمان بوده اند. نقشه این بوده که خلافت بعـد رسول خدا، اول برای عبد الرحمت و بعد برای عثمان باشد. وقتی عثمان روی کار آمد و اقوام خودش را بر سـر کار آورد عبد الرحمن ناراحت شد، خودشان تصریح دارند که عبد الرحمن مُرد، در حالیکه با عثمان قهر بود.

آمـدن ابوبکر و عمر و درست شـدن شورا و خلافـت مبنی بر بیعت در چهـارچوب اسـلام نیست قضـیه شورا عمر درست کرده است. شـما به احکام السـلطانیه، فراء، مراجعه نمائیـد. می گویـد: امامت با بیعت یک نفر منعقد می شود، چون امامت ابوبکر با بیعت عمر واقع شـد. آنها توجیه گران ماوقع هسـتند. مبنی ندارنـد. بنده تعبیر رسـیدگی به مبانی اهل سـنت را قبول ندارم. آنها سالبه به انتفاع موضوع هسند. مبنی ندارند.

ما امامت بعد از نبوت رسول اللّه را یا قبول داریم یا نداریم؟ تمام اخبار ما وقع سـقیفه را عمر نقل کرده است. یعنی تمام اساتید خبر سقیفه به عمر برمی گردد،

احدی دیگر برای ما نقل نکرده است. شما اگر می توانید این اخبار را از قول شخص دیگر بیاورید. بخاری و مسلم و دیگران ماجرای سقیفه را از قول عمر نقل می کنند. یکی ازجملات نقل شده این است که وقتی بگو مگو بین انصار و مهاجرین در گرفت، عمر رو به ابوبکر کرد و گفت: انت خیرنا، تو افضل ما هستی، پس ما با تو بیعت می کنیم. کل مدعی به این حرف برمی گردد و راویش که در مصادر بخاری و دیگران آمده است، عمر است.

شرایط حاکم اسلامی از دیدگاه اهل سنت چیست و چرا در طول قرون متمادی علمای «اکثریت مسلمانان» حکومت جور عباسیان را پذیرفته و علیه حکومت ظلم و غیر اسلامی قیام نکرده اند؟

پرسش

شرایط حاکم اسلامی از دیدگاه اهل سنت چیست و چرا در طول قرون متمادی علمای «اکثریت مسلمانان» حکومت جور عباسیان را پذیرفته و علیه حکومت ظلم و غیر اسلامی قیام نکرده اند؟

پاسخ

قاضی ابی یعلی محمدبن حسین فراء (از علمای قرن پنجم هجری) در کتاب احکام السلطانیه، شرایط حاکم اسلامی از دیدگاه اهل سنت را چنین بیان می کنند:

بر دو دسته واجب کفایی است که حکومت اسلامی را در دست بگیرند.

دسته اول، اهل اجتهاد هستند. اینان باید دارای سه شرط باشند تا بتوانند حاکم بشوند:

۱ –عدالت

۲. علمی که با آن بتوانند شخص لایق امامت را بشناسند؛

۳. از اهل رأی وتدبیر باشند تا اصلح رابشناسند.

دسته دوم که بر آنان واجب کفایی است حکومت اسلامی را در دست بگیرند، اهل امامت هستند. وی کسانی که دارای چهار شرط باشند، اهل امامت می دانند: ۱. از طایفه قریش باشند؛ صفات قاضی را داشته باشند (آزاد بودن، عقل، بلوغ، علم و عدالت)؛ ۳. توان کافی برای اداره جنگ، سیاست و اقامه حدود را داشته باشد؛ ۴. از حیث علمی و دینی بالاتر از دیگران باشد، به نظر می رسد که ایشان با توجه به نوع حکومت هایی که از صدر اسلام تا حکومت عباسیان تشکیل شده بود، این شرایط را عنوان نموده است و حکومت امام را بر حکومت مجتهدان مقدم شمرده است.

اما ایشان در آخر بحث اشاره می کند که اگر کسی با شمشیر و استفاده از قوه قهریه، بر جامعه غلبه کرد، گر چه دارای این

شرایط هم نباشد امیرالمؤمنین می شود! و حکومت او لازم الاتباع است! وی در آخر ضـمن بررسـی شـرایطی که برای هر دسته گفته شده، در مورد شرط «عدالت» معتقد می شود

که شرط عدالت لازم نیست وفاسق هم می تواند حاکم اسلامی باشد. این گونه نظریات فقهی که در آن، شرط «عدالت حاکم» منتفی دانسته شده، باعث سکوت علما در قبال ظلم و جوری گردیده است که حکومت های مختلف از جمله عباسیان بر مردم مسلمان روا می داشته اند - البته علمایی بوده اند که قیام های مردمی بر ضد حکومتها را تأیید نموده و حتی در این راه، کمک های مالی هم می کرده اند؛ اما شمار آنان بسیار کم بوده و رهبری قیام ها و یا عامل قیام هم نبوده اند.

موضع صحاح سته و مسانید مخصوصاً مسند ابی حنیفه در مقابل اهل بیت(علیهم السلام) چیست؟

پرسش

موضع صحاح سته و مسانید مخصوصاً مسند ابی حنیفه در مقابل اهل بیت(علیهم السلام) چیست؟

پاسخ

در صحاح سته و مسانید، روایات بسیاری در مدح و فضائل اهل بیت(علیهم السلام) نیز ذکر شده است، به عنوان نمونه در صحیح مسلم در کتاب الفضائل، ابواب ذیل به چشم می خورد:

۱. فضائل علی بن ابی طالب(ع)

۲. فضائل الحسن و الحسین(علیهما السلام)

۳. فضائل فاطمه(س)

مسلم در صحیح مورد فضیلت امام علی بن ابی طالب(ع) چنین نقل می کند:

سعید بن المسیب عن عامر بن سعد ابن ابی وقاص عن ابیه قال: قال رسول الله(ص) لعلّی انت منی بمنزله هارون من موسی الّانه لا نبی بعدی/

پیامبر گرامی اسلام(ص) به حضرت علی(ع) فرمودند: تو نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی هستی جز آنکه پس از من پیامبری نخواهد آمد.{۱}

مسند ابو حنیفه در خصوص اهل بیت روایت بر نفی یا اثبات ندارد.

[۱].صحیح مسلم، کتاب الفضائل، ج ۱۵، ص ۱۷۵/

سایرموارد

هنگامی که سنی نماز می خواند، اگر شخصی از مقابل ایشان رد شود، نمازشان باطل می شود، چرا؟

پرسش

هنگامی که سنی نماز می خواند، اگر شخصی از مقابل ایشان رد شود، نمازشان باطل می شود، چرا؟

پاسخ

به عقیده تمام مذاهب (شیعه و اهل سنت) عبور از مقابل نمازگزار موجب بطلان نماز نمی شود، ولی در مورد حرمت چنین کاری، فتوای مذاهب، دچار اختلاف است.

امامیه (شیعه) گفته اند: برای عبور کننده و نمازگزار حرام نیست؛ فقط بر نمازگزار مستحب است جلوی خود، حائلی (مانع) بگذارد تا از جلوی او نتواند کسی رد شود.

هرگاه جلویش حائلی نبود که مانع مرور شود، عصا یا ریسمان و یا کوپه خاک و مانند آن باشد. اگر نبود، نمازگزار برای عظمت نماز و قطع عنایت از مردم و توجه به سوی حق، علامتی جلوی خود بگذارد.

اما برخی از مذاهب اهل سنت، عبور را حرام دانسته اند، نه موجب بطلان نماز.

مالکی و حنی و جنبلی ها می گویند: عبور از جلوی نمازگزار به هر صورتی حرام است، چه نمازگزار حایل را گذاشته باشد یا نه، ولی حنفیه و مالکیه گفته اند: بر نمازگزار حرام است که مردم جلویش رفت و آمد کنند، در صورتی که برایش امکان داشته باشد دور از آن محل نمازگزارد. شافعیه گفته اند عبور وقتی حرام است که نمازگزار حایلی نگذاشته باشد، اما با وجود حایل نه حرام است و نه مکروه.(۱)

پی نوشت ها:

۱ - فقه تطبیقی، توشه محمد جواد مغنیه، ترجمه کاظم پور جوادی، ص ۱۳۹.

دیدگاه فرق اسلامی نسبت به مسآله امر به معروف و نهی از منکر و جایگاه آن در نزد ایشان چگونه است؟

پرسش

دیدگاه فرق اسلامی نسبت به مسآله امر به معروف و نهی از منکر و جایگاه آن در نزد ایشان چگونه است؟

پاسخ

باید انصاف داد که از نظر علمی یعنی از نظر بحث در کتابها، سنیها در این مبحث بیش از ما شیعه ها بحث کرده اند. اگر کتابهای فقهی شیعه از «کتاب الصلوه» گرفته تا «کتاب الدیات» را در مقابل فقه اهل تسنن قرار دهیم می بینیم در تمام ابواب، فقه شیعه در مجموع دقیقتر، مشروحتر، مفصلتر، متین تر و مستدلتر است، و من می توانم این مطلب را ثابت کنم. ولی متآسفانه در کتب فقهی ما در میان همه ابواب، باب امر به معروف و نهی از منکر خیلی کوچک شده است. البته در میان سنیها هم عملا کوچک شد. معتزلهکه یکی از فرقه های متکلمین اهل تسنن هستندامر به معروف و نهی از منکر را از اصول دین میدانند نه از فروغ دین. شیعه می گوید اصول دین پنج تا و فروغ دین ده تا یا هشت تاست و در میان اصول دهگانه، امر به معروف و نهی از منکر را ذکر می کند، ولی معتزله به پنج اصل در دین قائل هستند که یکی از آنها امر به معروف و نهی از منکر است. اما خود اینها تدریجا در کتابهای خود از این بحث پرهیز کرده و آن را کوچک کردند. مورخین اجتماعی می گویند علتش برخوردی بود که بحث در این موضوع با سیاستهای وقت داشت. چون این بحث به اصطلاح به قبای خلفای وقت برمی خورد و آنها مزاحمت ایجاد می کردند، معتزله مجبور بودند آن را در کتابهای خود

نیاورند و یا کم بیاورند، با اینکه اصلی از اصول دینشان شمرده می شد. انصافا در میان ما شیعیان نیز این مطلب خیلی کوچک شده است تا آنجا که چند قرن است که درباره امر به معروف و نهی از منکر در رساله های عملیه مطلبی نمی نویسند. تا آنجا که من دیده ام، در میان رساله های عملیه آخرین کتابی که این موضوع را مطرح کرده جامع عباسی شیخ بهایی است که تقریبا مربوط به سه و نیم قرن پیش است. دیگر بعد از آن، این موضوع حتی از رساله های عملیه هم به طور کلی حذف شده است، در صورتی که امر به معروف و نهی از منکر مثل نماز و روزه است، نباید دفن شود. این که مسآله عبید و اماء نیست که بگوییم امروز برده ای در دنیا نیست که بخواهیم روی آن بحث کنیم و درست هم هست. زمانی که برده وجود داشته باشد، بحث درباره احکامی که در اسلام به نفع بردگان وجود دارد خوب است. وقتی برده ای نیست، دیگر بحث درباره آن به طور کلی غلط و بی فایده است. ولی امر به معروف و نهی از منکر موضوعی نیست که از بین برود؛ همیشه وجود دارد و باید در رآس مسائل قرار گیرد، همیشه باید مطرح شود تا آن را فراموش نکنیم.

دیدگاه فِرَق اسلامی نسبت به عقیده تناسخ چیست؟

پرسش

دیدگاه فِرَق اسلامی نسبت به عقیده تناسخ چیست؟

پاسخ

عموم فِرَق اسلامی در این عقیده متّفقند که روح پس از پایان این زندگی، به بدن دیگری در این جهان باز نمی گردد، و دانشمندان شیعه و سنّی با صراحت تمام، عقیده تناسخ را که یکی از خرافات ادیان باستانی هند است، محکوم ساخته اند.

تنها دسته کوچکی در این میان به نام «تناسخیّه» بودند که از این عقیده طرفداری می نمودند، و ما امروز نام این دسته را تنها در کتابهای «ملل و نحل» می یابیم و از وجود آنها در میان صفوف مسلمانان امروز اطّلاعی نداریم، و ممکن است به سرنوشت همان دسته هایی گرفتار شده باشند که به هنگام ترجمه کتب فلسفی یونان و کتابهای مذهبی دیگر و گرم شدن بازار بحث و مجادله و گفتگوهای مذهبی، از میان افراد بی مایه و کم اطّلاع به وجود آمدند و تنها نامی از آنها در کتب «ملل و نحل» باقی ماند.

نویسنده دائرهالمعارف قرن بیستم چنین می نویسد

عقیده بازگشت ارواح (به بدن دیگر در این جهان) یک اعتقاد قدیمی و کهنه است که نخستین بار در هند به وجود آمد، هم اکنون نیز این عقیده در میان آنها هست... .

و در اسلام هیچ کس قائل به این عقیده نشده است جز فرقه «تناسخیّه». آنها نیز این عقیده را از قرآن نگرفته اند، بلکه از هندوها و منقولاتی که عرب از فلسفه آنها داشته است، اقتباس نموده اند...»

اصولاً باید توجه داشت که از منابع مختلف استفاده می شود، این عقیده بیشتر در میان اقوامی طرفدار داشته که به رستاخیز و معاد، آنچنان که ما ایمان داریم و کتاب

بزرگ آسمانی ما قرآن تشریح می کند، معتقد نبوده اند.

زیرا با قبول این که ارواح، بار دیگر به بـدنهای جدیـد در این جهان باز گردند و نتیجه اعمال خود را ببینند، دیگر لزومی برای رستاخیز و معاد باقی نمی ماند.

هنگـامی که به قول بعضـی از طرفـداران این عقیـده، مرد فقیر و محروم، به صورت ثروتمنـدِ پُر پول، و یا ثروتمنـد سـتمکار، به صورت کارگر فقیر و محروم به این جهان بازگشت کنـد، و یا شـکست خوردگان در عشق! به وصال معشوق برسـند و خیانت کنندگان در عشق! به هجران و فراق مبتلا گردند، با این حال دیگر لزومی برای رستاخیز باقی نمی ماند، و در حقیقت رستاخیز آنهـا در همین زنـدگی دنیا صورت گرفته، و رسـتاخیز دیگر و فراهم ساختن محکمه و حساب و کتاب، دیگر نه تنها ضـرورت ندارد، بلکه با توجّه به این که هرکس به مکافات عمل خود رسیده است، یک نوع ظلم و ستم محسوب می شود.

و لـذا در احادیثی که از پیشوایان بزرگ اسـلام به مارسـیده است، ضـمن ابطال قطعی این عقیـده، توجّه به لوازم آن داده شـده است.

مرحوم «صدوق» محدّث بزرگ جهان اسـلام، در کتاب «عیون اخبار الرّضا» از هشتمین پیشوای ما امام علیّ بن موسی الرّضا(ع) نقل می کند که حضرت در پاسخ سؤالی که مأمون از مسئله تناسخ کرد، فرمود

«مَنْ قالَ بِالتَّناسُخِ فَهُوَ کافِرٌ بِاللهِ الْعَظیمِ؛ یَکْذِبُ بِالْجَنَّهِ وَ النّارِ؛»

[کسی که عقیده به تناسخ داشته باشد، ایمان به خدا ندارد، و بهشت و دوزخ را انکار می کند.]

نکته ای که در این حدیث بیشتر باید مورد توجّه قرار گیرد، این است که عقیده به تناسخ، همدوش با

عدم اعتقاد به خداوند ذکر شده است، و ارتباط این دو، با توجّه به یک موضوع روشن می گردد و آن این که در کتب «تاریخ و ادیان» می خوانیم که یک دسته از طرفداران سر سخت تناسخ، جمعی از مادّیین بودند، آنها به این جهت ابراز تمایل به این مسلک می نمودند که بر اثر عدم اعتقاد به وجود خدا، ناچار بودند ارواح را ازلی و بدون آفریننده بدانند، طبعاً این ارواح در طول عمر جاویدان خود می بایست هرچند صباحی در بدنی منزل گزینند، و با از میان رفتن یک بدن، روح وارد بدن دیگری گردد و به عمر خود ادامه دهد.

مقصود اهل سنت از آیات «منسوخ التلاوه» و نیز ایرادات وارد بر این نظریه چیست؟

پرسش

مقصود اهل سنت از آیات «منسوخ التلاوه» و نیز ایرادات وارد بر این نظریه چیست؟

پاسخ

در صحاح و مسانید، آیه ای است بنام «آیه رجم» که سبک جمله بندی اش، حاکی از مجعول بودن آن است ولی نویسندگان صحاح آن را جزو قرآن دانسته و از عمر بن خطاب چنین نقل می کنند که اول گفت: «لو لا انی اخاف ان یقال: زاد عمر فی القرآن،اثبت هذه الایه فانا کنا نقرا ها علی رسول الله(ص): الشیخ و الشیخه اذا زنیا فارجموها البته بما قضیا من الشهوه، نکالاً من الله و الله عزیز حکیم». (صحیح بخاری ۸/۲۰۸ ۲۱۱)

محققان اهل سنت، که قرآن را از هر نوع تحریف مصون میدانند، در برابر این روایت و نظایر آن انگشت تعجب به دندان گرفته و راه چاره ای اندیشیده اند و گفته اند: این آیه و نظایر آن، از قبیل آیات « منسوخ التلاوه » است، یعنی روزگاری جزو قرآن بوده لیکن بعدها تلاوت آن منسوخ گردیده است، هر چند مضمون آن به قوت خود باقی است، زیرا رجم شیخ و شیخه از احکام قطعی اسلام بود.

اکنون در این جا دو مطلب را یادآور می شویم:

۱.هر گاه آیه ای از نظر مضمون، منسوخ نباشد (چنان که در مورد رجم چنین است) چرا باید لفظ آن از قرآن حذف شود؟ ! آیا الفاظ آن در حد تحدی نبوده و از نظر فصاحت و بلاغت به پایه آیات دیگر نمی رسید که حذف گردید؟ اگر چنین بود، چرا از اول فرود آمد و اگر واجد شرایط اعجاز بود چرا حذف گردید.

اگر مضمون آیه منسوخ شده بود، می شد برای

حذف آن مجوزی ساخت ولی فرض این است که معنای آیه به قوت خود باقی است و لفظ آن حذف شده است و این نوعی تحریف ناپسندی است که عقل و خرد آن را صحیح نمی داند.

چیزی که محققان را بر این کار واداشته، آن است که صحیح بخاری در نزد آنان، بسان کتاب الهی خدشه پذیر نیست ! اگر آنان به خود اجازه می دادند که این کتاب نیز مانند دیگر کتابهای بشری خدشه پذیر باشد، رد روایت آسان تر از آن است که به مساله منسوخ التلاوه پناه ببرند و در حقیقت از زیر باران برخیزند و زیر ناودان قرار گیرند!

فرض کنیم که منسوخ التلاوه اصلی است صحیح، چرا روایات تحریف را، که در کتب شیعه وارد شده، از این طریق تصحیح نمی کنید.

قرطبی (ت۶۷۱) در تفسیر خود «الجامع لاحکام القرآن»، در اول سوره احزاب می نویسد: این سوره دارای ۷۳ آیه است، سپس اضافه می کند:

«و کانت هذه السوره تعدل سوره البقره و کانت فیها آیه الرجم، «الشیخ و الشیخه اذا زنیا فارجموهما البته نکالا" من الله و الله عزیز حکیم!» ذکره ابوبکر الانباری عن ابی بن کعب».

این سوره در آغاز و به هنگام نزول، به اندازه ء سوره بقره بود (۲۸۶ آیه) و آیه رجم که می گوید: « اگر مرد و یا زن پیر زنا کردند، آن دو را سنگسار کنید، این انتقامی است از خدا، خدا قدرتمند و حکیم است ! » در آن بود.

و آنگاه از عایشه نقل می کند که سوره احزاب در عصر پیامبر ۲۰۰ آیه بود، ولی هنگام نوشتن قرآن، جز بر آیات

موجود (۷۳ آیه) دست نیافتند !.

قرطبی سپس دست و پا زده است تا با حفظ صحت حدیث، آن را بدین صورت که: « این آیات پس از نزول به امر الهی، به سوی او بازگشته است» توجیه کند.

شکی نیست که این اخبار کاملاً بی اساس است و نزول آیاتی در حد اعجاز و رفع آن، کار حکیمانه ای نیست، بخصوص اگر معانی آن از رسمیت برخوردار باشد. حالا فرض کنید آنچه که آنان می گویند صحیح است، چرا چنین عذری را در روایات شیعه نمی پذیرند؟! شیعه هم حق دارد بگوید آیاتی که به عنوان تحریف در کتب حدیث وارد شده، جزء آیات منسوخ التلاوه است و روزگاری جزو قرآن بوده و سپس از آن اخراج شده و مانند آیه رجم در اختیار ما باقی مانده است.

مقصود از تقسیم بدعت به حسنه و سیئه چیست؟

پرسش

مقصود از تقسیم بدعت به حسنه و سیئه چیست؟

پاسخ

یکی از تقسیمات رایج در نوشته های اهل سنت، تقسیم بدعت به حسنه و سیئه است، مثلا «صلاه تراویح» به صورت جماعت را «بدعت حسنه» می خوانند و می گویند زیرا نماز تراویح در زمان پیامبر، به صورت فرادی خوانده می شد ولی در خلافت خلیفه دوم به امامت ابی بن کعب به صورت جماعت برگزار گردید، وقتی خلیفه دوم این عمل را مشاهده کرد، آن را بدعت حسنه خواند، زیرا برگزاری نماز شبهای ماه رمضان به صورت فرادی در گوشه های مسجد، جلب توجه نمی کرد و در افراد ایجاد شوق و رغبت نمی نمود، وقتی به صورت جماعت خوانده شد، برای خود عظمت پیداکرد.

در اینجا یاد آور می شویم اگر محور تقسیم به حسنه و سیئه آداب و تقالید و رسوم ملی باشد که ارتباط به دین و شریعت ندارند، چنین تقسیمی صحیح خواهد بود، زیرا مراسم ملی که بعدها به صورت سنت در می آید، گاهی به نفع ملت و موافق با اصول شریعت می باشد. قهراً پایه گذاری چنین رسم نویی، بدعت حسنه خواهد بود، ولی آنگاه که سنتهای نو به ضرر جامعه و یا مخالف اصول شریعت مقدسه باشند، قهراً بدعت بد خواهد بود. امروز در میان مردم رسم است که سالروز و تولد خود را جشن می گیرند، و دوستان خود را دعوت می کنند، مسلما چنین رسمی، اگر از معاصی پیراسته باشد رسم نیک است همچنانکه در جوامع باصطلاح متمدن در مهمانیهای رسمی، استفاده از شراب و رقص دسته جمعی مردان و زنان، سنتی است که به آن انس گرفته اند، ولی از نظر ما، سنت بد و امر محرمی است.

ولی

اگر محور تقسیم، نو آوریهایی باشد که ارتباط تنگاتنگ با دین دارند و به نام دین انجام می گیرند، چنین بدعتی فقط می تواند یک قسم داشته باشد و آن بدعت بد و حرام است، زیرا بدعت در این مورد، تصرف در شؤون تشریع و وارد کردن چیزی که جز دین نیست در دین است، چنین کاری صد درصد حرام بوده و نمی توان حسن و زیبا باشد.

در همان مسأله نماز تراویح با جماعت، اگر در عصر رسالت هیچگاه به جماعت برگزار نشده باشد، تبدیل نماز فرادی به جماعت، بدون دلیل، بدعت سیئی بوده و هیچگاه نام حسن و نیک به خود نخواهد گرفت، مگر آنکه فرض کنیم در عصر رسالت، گاه و بیگاه به صورت جماعت خوانده شده است. هرچند غالباً به صورت فرادی می خواندند، در این صورت باید یک چنین بدعت را بدعت نیک خواند و نام گذاری آن به بدعت از آن روست که یک کار جائز از نظر شرع که مورد توجه نبوده احیا شده است، البته از اینکه امیر مؤمنان از اقامه چنین نمازی به صورت جماعت نهی کرد، می توان حدس زد که در عصر رسالت حتی یکبار هم این نماز به جماعت خوانده نشده بود. ولی توجیه گران اعمال سلف مدعی هستند که به صورت نادر و شاذ در عصر رسالت خوانده شده است.

آیا سنی ها خدا را عادل نمی دانند. در اینصورت آنها مسلمان نخواهند بود و اگر خداوند را عادل می دانند پس چرا می گوییم عدل از اصول مذهب است؟

پرسش

آیا سنی ها خدا را عادل نمی دانند. در اینصورت آنها مسلمان نخواهند بود و اگر خداوند را عادل می دانند پس چرا می گوییم عدل از اصول مذهب است؟

پاسخ

عدل در مقابل ظلم و جور از سنی ها و شیعه منکر عدل به این معنا نمی باشند یعنی همه می گویند و اعتقاد دارند که ظلم و تعدی در کارهای خداوند متعال نمی باشد و همه ی کارهای او آرزوی حکمت و عدالت می باشد.

اینجا این سؤال پیش می آید که اگر سنیها هم خدا را عادل می دانند پس چرا می گوییم عدل از اصول مذهب شیعه است؟

در پاسخ یادآور می شویم چون یکدسته از سنیها (شاعره) منکر خوبی و بدی ذاتی بعضی از افعال هستند لازمه ای حرفشان این است که به خداوند متعال نسبت ظلم داده شود توضیح اینکه شیعه و یکدسته از سنیها (معتزله) حسن و قبیح عقلی افعال انسان را قبول دارند یعنی عقیده دارند مثلاً ظلم به حکم عقل قبیح و زشت است و عدل به حکم عقل نیکو پسندیده

است. اما دسته دیگر از سنیها- (اشاعره) می گویند هیچ کاری ذاتاً زشت و یا زیبا نیست بلکه هر چه را خدا بگوید خوب است

خوب خواهـد بود و هر چه را خـدا بگویـد بـداست بدخواهـد بود چون هر کـاری که اخـدا انجـام دهـد بجهنم بـبرد این کـار، کاربدی نیست ونمی شود گفت خدا این کار را انجام نمی دهد.

توجه دارید که الازمه ی این حرف نسبت ظلم و بی عدالتی به خدای متعال است پس صحیح است بگوییم عدل خدا از اصول مذهب شیعه است به لحاظ و

اعتقاد آن گروه از اهل تسنن که لامه اش نسبت دادن ظلم به خدا است.

خلاصه آنها صریحاً نمی گوینـد خـدا عادل نیست بلکه حرفی می زننـد که لازمه ی آن ظالم بودن خـدا است در این باره می توانید به کتابهائی که در علم کلام نوشته شده مثل جلد اول کفایه الموحدین طبرسی مراجعه کنید.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۴۷۴

چرا اهل سنت تشیّع را که همان اسلام راستین است؟

پرسش

چرا اهل سنت تشیّع را که همان اسلام راستین است؟

پاسخ

پـذیرفتن مـذهب حق ایمان بـدان در صورتی است که در وهله نخست مبانی آن مذهب دلایل و براهین قوی داشـته باشد، تا با مراجعه به آن حق برای انسـان روشن شود; ولی بی تردیـد این کافی نیست، بلکه عوامل دیگری هم بایـد وجود داشـته باشـند، مانند اینکه انسان تحت تاثیر تعصبات، تقلید، حبّ جاه و مقام، ترس و مانند این ها قرار نگیرد.

مذهب تشیّع بر دلیل های قاطع عقلی و نقلی محکم استوار است; بنابراین، کسی که تحت تأثیر عوامل مذکور نباشد، ایمان می آورد و تسـلیم مـذهب حق می گردد. اسـاس اختلاـف مـذهب تشـیّع و اهـل سـنت اختلاـف در مسـأله امـامت است، که شـیعه برخلاف اهل سنت آیات قران کریم و سنت نبوی و حکم عقل بر این اعتقاد است که امام از ناحیه خداوند تعیین می شود.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۲۸۵

چرا اهل تسنن در پذیرش حق تعصّب را کنار نمی گذارند؟

پرسش

چرا اهل تسنن در پذیرش حق تعصّب را کنار نمی گذارند؟

پاسخ

این جمله معروف است که می گوینـد: «حبّ الشیئی یعمی و یصم;اگر انسـان چیزی را دوست داشـته باشـد، این دوستی او را کور و کر می کند».

لذا مورد سؤال نیز چنین است; آنان با تبعیت از پیشـینیان خود این راه را پیش گرفته اند و دل را به آن بسـختی و با تمام وجود از آن کرده، دلیـل هـای محکم و اسـتواری را که در مقابل آنان اقامه می شود، تأویل هایی مردود و غیر عقلایی می کننـد، در حالی که در انتخاب مکتب صحیح، باید تعصب و تقلید کورکورانه را کنار گذارد و با حریت کامل در مقام جستجو برآمد.

عده ای از دانشمندان آنها هم که حقیقت بر آنها کاملا واضح شده، به جهت مصلحت، یا به تعبیر بهتر به جهت حب ریاست و مقام، حاضـر نمی شونـد دست از عقیده خویش بردارند; ولی در عین حال، عده زیادی هم هسـتند که پس از کشف حقیقت، تعصب را کنار گذاشته و دست از عقیده باطل خویش برداشته اند و شیعه شده اند.

بعید نیست که دسـتهای استعمار نیز که می کوشد تا جامعه مسلمین را متفرق و ذخایر مادی و معنوی آن ها را به یغما ببرد، در این امر دخالت داشته باشد.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۳۰۳

چرا با وجود این همه مدارک و شواهد که در کتابهای دانشمندان اهل تسنن وجود دارد، پیروان آنان به حقانیّت شیعه اعتراف نمی کنند؟

پرسش

چرا با وجود این همه مدارك و شواهد که در کتابهای دانشـمندان اهل تسنن وجود دارد، پیروان آنان به حقانیّت شیعه اعتراف نمی کنند؟

پاسخ

ایمـان به حقـایق و واقعیت ها، علاوه بر دلیل و برهان، نیازمنـد به آمادگی روحی و بی طرفی در قضاوت و انصاف و واقع بینی است. واضـح است که این شـرایط در بسـیاری از موارد، در اثر تعصب و پیروی از پـداران، یا تاثیر محیط و عوامل دیگر، برای افراد وجود نـدارد; لـذا بـا وجود دلایـل و براهین کـافی، بسـیاری از مردم به حقیقت اذعـان نکرده، به آن ایمـان نمی آورنـد; بخصوص هنگـامی که عـده ای نیز در گمراه کردن افراد بکوشـند و حقّ را بر آن ها مشـتبه سازنـد. این امر اختصاص به تشـیّع ندارد; بلکه براهین قاطع بر حقانیت آن ، از سوی همه یهودیان و مسیحیان مورد پذیرش قرار نگرفت و بسیاری از آنان، با عناد

و تعصب بر دین پدران خود باقی ماندند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۳۰۸

۹۷چرا اهل تسنن در اصول دین چیزی به نام عدل را قبول ندارند؟

پرسش

۹۷چرا اهل تسنن در اصول دین چیزی به نام عدل را قبول ندارند؟

پاسخ

با عنایت بر اینکه گروهی از اهل سنت دارای چنین اعتقادی هستند توضیح داده می شود که متفکران و اندیشمندان اسلامی در نگرش به عدل الهی دارای دو نظریه و دو برداشت اند.

۱. نظریه اشاعره (گروهی از اهل سنت)

اینان می گویند هیچ فعل و عملی دارای مفهوم عدل و ظلم ذاتاً نمی باشد بلکه معیار عادلانه بودن فعل خداوند است یعنی عدل چیزی است که خداوند انجام می دهد و ظلم آنچه او ترک کند بر این اساس همه افعال و عملکردها حتی آنچه از بشر سر می زند عدل محض است. زیرا جهان فعل خدا است و فاعل مختار و انتخابگری جز خداوند وجود ندارد و آنچه او انجام دهد عدل محض است.

۲. نظریه عدلیه (شیعیان و معتزله: گروهی از اهل سنت)

اینان معتقدند هر فعل، عملی بدون توجه به فاعل و انجام دهنده اش دارای ارزش و ضد ارزش ذاتی است و همین معیار سنجش افعال است بنابراین عدل کاری است که ذاتاً دارای حسن و ارزش باشد توسط هرکسی انجام شود و این مطابقت با حسن و قبح معیار فعل خداوند نیز هست البته از آنجائیکه خداوند عقل مطلق و غیر متناهی است بلکه عقلهای عالمیان پرتوی از عقل او است. ساحت ربوبی او پیراسته از هرگونه آلودگی به ظلم و عمل ضدارزشی است.

با توضیحاتی که داده شد چنین نتیجه می شود که نه اشاعره و نه معتزله و امامیه هیچ یک مدعی انکار عدالت الهی نبوده اند ولیکن اشاعره طریقی را که در پیش گرفته اند برای تعمیم اراده و قدرت الهی از نظر معتزله و امامیه ملازم با

انکار عـدالت الهی خواهد بود اگرچه اشاعره به این مطلب توجه نداشـته باشـند ولی می توانیم منازعه میان اشاعره و معتزله و و داوری امـامیه را میـان آنهـا به این صورت خلاـصه می کنیم که اشاعره برای مطلق دانسـتن اراده و قـدرت الهی و عینیت آن با عـدالت، همه چیز را از جمله افعال انسان را متعلق اراده و قدرت خدا دانسـتند و ناخواسـته برای دفاع از عمومیت قدرت الهی و عدم محدودیت آن دچار اعتقاد به جبر در رفتار انسان گردیده و بی آنکه متوجه باشند عدالت الهی را ناخواسته انکار نمودند. معتزله نیز با توجه به لوازم و نتایـج گفتار اشاعره که عـدالت الهی را زیر سؤال می برد برای دفاع از عدالت الهی افعال انسان را از حیطه خواست و اراده خداوند خارج نمودند و قائل به تفویض گشـتند و بی آنکه متوجه باشـند ناخواسـته قدرت خداوند را محـدود نمودند و اراده و فعل انسان را از آن اسـتثناء نمودند امامیه به اسـتناد سـخن پیشوایان معصوم خود در این منازعه چنین داوری نمودند "لاجبر ولاتفویض بل امر بین الامرین" و شرح این سخن چنان است که هیچ یک از از محذورات سخن آن دو فرقه را در خود ندارد. در تفصیل عقائد امامیه به کتاب عدل الهی شهید مطهری مراجعه فرمائید.

چرا سنی ها از عمر پشتیبانی می کنند توضیح دهید؟

پرسش

چرا سنی ها از عمر پشتیبانی می کنند توضیح دهید؟

پاسخ

علت حمایت سنی ها از عمر دلایل متعددی دارد که در اینجا به برخی از آنها اشاره می نماییم :

دلیل اول تعصب و لجاجت می باشد که عموماً درعلمای اهل سنت بیشتر دیده می شود.

در اینجا سـخنان یکی از علمای اهل سـنت را که پس از تحقیق به مـذهب شـیعه مشـرف شده را می آوریم. ایشان دکتر محمد تیجانی هستند که چگونگی شیعه شدنش رادر کتاب بسیار ارزشمند "آنگاه هدایت شدم" آورده است.

ایشان در بخشـی از کتاب آورده است : "ای اهل و عشـیره من؛ بیاییـد با هدایت خدای تبارک و تعالی، در جسـتجوی حقیقت گـام نهیم و عصبیّت را کنار گـذاریم زیرا ما قربانیان عباسـیان و قربانیان تاریـخ تاریک و قربانیان جمود فکری و عقبگرایی ای هستیم که گذشـتگان برای ما خواسـتند، ما بدون تردید، قربانیان فریب و نیرنگی هستیم که معاویه و عمروبن عاص و مغیره بن شعبه و امثال آنها بدان معروف شدند."(۱)

همانطورکه مشاهده می کنید نیرنگ عباسیان و امویان نیز از جمله دلایل دیگر این حمایت می باشد که در اعتراف این عالم و دانشمند مسلمان نیز آمده است.

امویـان و عباسـیان به علت دشـمنی باشـیعیان و اهـل بیت با جعل احادیث در خـدشه وارد کردن به چهره اهل بیت(و بالا بردن

منزلت صحابه بسیار کوشیدند "تاحدی که اصحاب را با اهل بیت در صلوات ملحق کردند تا مردم را به این اشتباه بیاندازند که فکر کنند اصحاب و اهل بیت در یک سطح از فضیلت قرار دارند."(۲)

دکتر محمد تیجانی در جای دیگر پس از اینکه با تحقیق به حقایقی دست می

یابد می گوید : "به جان خودم قسم، این همان حقی است که راه گریزی از آن نیست تنها کافی است انسان از تعصب بیهوده اش رهایی یابد و خودسری و لجاجت را کنار گذارد و در برابر استدلال روشن، سرتسلیم فرود آورد."(۳)

همانطور که از این مطالب برداشت می شود لجاجت و تعصب از عمده ترین موانع رسیدن به حقیقت می باشد.

دلیل دوم بسته بودن راه عقل و استدلال می باشد. دکتر محمد تیجانی در جای دیگر کتاب خود به این دلیل اشاره دارد و می گوید : "و من هنگامی که بعضی از موضعگیریهای اصحاب نسبت به رسول (را بررسی می کنم سرگردان و متحیر می شوم، نه تنها از برخورد آن اصحاب، بلکه از موضع علمای اهل سنت و جماعت نیز آنها اصحاب را برای ما چنین از برخورد آن اصحاب، بلکه از موضع علمای اهل سنت و جماعت نیز. آنها اصحاب را برای ما چنین تعریف می کنند که همواره بر حق اند و هیچ کس حق تعرض و انتقاد از آنان را ندارد و بدینسان پژوهشگر را از دست یابی به حقیقت منع کرده و او را در تناقضات فکری، گرفتار می سازند."(۳)

دلیل سوم حمایت سنی ها از عمر نقل روایتهای دروغینی است که در کتاب صحاح (از کتب حدیثی) آنها آمده است بطوری که منزلت خلفا را بقدری بالا برده اند مثل اینکه آنها فرشتگانی هستند که از هر گونه خطا و اشتباه مصون می باشند. در کتاب "آنگاه هدایت شدم" در این زمینه آمده است که؛ "روایتهای دروغینی نقل می کنند که حضرت فرموده است : اگر خداوند ما را به

مصیبتی گرفتار ساخت، هیچکس از آن نجات پیدا نمی کند مگر فرزند خطاب(عمر) و شاید زبان حالشان می گوید : اگر عمر نباشد پیامبر هلاک می شود."(۴)

دلیل چهارم این است که برخی از اهل سنت از پیشوایانی پیروی می کنند که هم اکنون مشخص شده که آنان بعلت حضور در جو غالب سنی ها و ترس از جان خود، تقیه نموده اند مانند مولوی و سعدی که گفته می شود شیعه هستند اما تقیه کرده اند.

مطالبی که بیان شد مختصری از دلایل است که به محضرتان رسید. شما می توانید با مطالعه کتبی در این زمینه مطالب مفصل تری را بیابید از جمله کتابهایی که می توان معرفی نمود همین کتاب "آنگاه هدایت شدم" است که بسیار مفید و قابل استفاده می باشد.

منابع و مآخذ :

۱. کتاب آنگاه هدایت شدم، دکتر محمد تیجانی، ترجمه جواد مهری، ص۲۸۹

۲. همان، ص۱۵۱

۳. همان، ص۱۵۷

همان، ص۱۴۸

در بین صحابه چرا اهل سنت عمر را به همه مقدم می دارند. حتی گاهی به پیامبر صلی الله علیه هم مقدم می کنند.

پرسش

در بین صحابه چرا اهل سنت عمر را به همه مقدم می دارند. حتی گاهی به پیامبر صلی الله علیه هم مقدم می کنند.

پاسخ

اهل سنت به خاطر چند موضوع عمر بن خطاب را بیش از همه دوست می دارند برخی از این موضوعات اشاره می کنیم:

۱. در منابع و مآخذ روائی و تاریخی برای عمر بن خطاب فضایل زیادی نسبت داده شده است. اگر کسی به این منابع و مآخذ اعتماد داشته باشد، حق دارد عمر بن خطاب را بسیار تعظیم کند. برای مطالعه این فضایل می توان به این کتاب ها مراجعه کرد:

- مناقب امیرالمؤمنین عمر بن خطاب، ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزی

- الریاض النضره فی مناقب العشره، احمد بن عبدالله طبری، جزء دوم، ص ۳۳۳

- الصحیح المسند من فضائل الصحابه، ابو عبدالله مصطفی بن العدوی

- من حیاه الخلیفه عمر بن الخطاب، عبدالرحمن البکری

- عمر بن الخطاب الفاروق القائد، محمد شیث خطاب

- الخلیفه الفارق عمر بن الخطاب، عبدالرحمن عبدالکریم العانی

این کتاب ها به نقل از منابع اهل سنت، همه مناقب و فضایل عمر بن خطاب را آورده است. علامه امینی در الغدیر، ج ۷ و ۸ فضائل ابوبکر و عمر را بررسی کرده و آنها را ساختگی به حساب آورده است.

۲. اهل سنت عمر بن خطاب را بزرگترین فاتح و فرمانده به حساب می آورند. آنان معتقد هستند که عمر بن خطاب است که همه جهان را زیر پرچم اسلام آورد و برای همین او را شجاع ترین خلیفه به حساب می آورند و او را دوست می دارند.

۳. زندگی عمر بن خطاب، بسیار ساده بود و اهل سنت این را بسیار مهم می

دانند و به خاطر این او را دوست می دارند.

باید متذکر شد مطالب دیگری هم غیر از آنچه در منابع اهل سنت آورده شده نیز وجود دارد که قابل تأمل است.

آیا در دیگر مذاهب اسلامی مانند اهل تسنن شفاعت و ولایت وجود دارد؟Do other beliefs in Islam other than Shiite (i.e

اشاره

Sunni,...) have "Velayah" or "Shefa'ah .

پرسش

آیا در دیگر مذاهب اسلامی مانند اهل تسنن شفاعت و ولایت وجود دارد؟Do other beliefs in Islam other than Shiite (i.e

Sunni,...) have "Velayah" or "Shefa'ah .

پاسخ

در رابطه با سوال فوق به نظر می رسد مناسب باشد سوال را به صورت دو سوال مجزا مطرح کرده و جواب هر یک بصورت مجزا مطرح شود.

مسئله شفاعت در سایر مذاهب اسلامی

به طور مقدمه باید خاطر نشان سازیم که مسئله شفاعت در فرهنگ قرآن کریم بعنوان یک اصل معتبر پذیرفته شده و موارد مختلفی از آیات کتاب عزیز مانند آیه ۲۳ سوره سبا و ۱۰۹ طه و ۲۵۵ بقره و ۳ یونس و ۴۸ مدثر و آیات دیگر بیانگر این است که در قسمت معظم این آیات پروردگار متعال اصل شفاعت شافعین را تایید کرده و آنها را در شفاعت ماذون خود قرار داده است که برای احاطه کامل در این زمینه بسیار مناسب است به ترجمه تفسیر گرانسنگ علامه طباطبایی جلد اول ذیل آیه ۴۸ سوره بقره مراجعه فرمایید.

و با توجه به همین آیات و روایات بسیار زیاد که در همین زمینه از پیامبر اکرم(ص) نقل شده تمام علماء اسلامی مسئله شفاعت در قیامت را قبول داشته و دارند. (فخر رازی از علماء بزرگ اهل سنت در تفسیر کبیر، ج ۳، ص ۵۵ می گوید: «اجمعت الامه علی أن لمحمد من شفاعه فی الاخره» یعنی امت اسلام اجماع دارند که در آخرت برای پیامبر حق شفاعت است

و دانشــمند بزرگ شــیعه علامه حلی در کتاب تجریــد الاعتقاد، ص ۲۶۲ می فرمایـد: اتفقـت العلمـاء علی ثبـوت الشــفاعه للنبی(ص).)

چنانچه آیت الله سبحانی در این زمینه می فرمایند از زمان

پیامبر گرامی(ص) تا زمان های بعد روش مسلمانان درخواست شفاعت از شافعان راستین بوده و پیوسته از آنان در حال حیات طلب شفاعت می کردند و بسیاری حتی بعد از ممات اولیا درخواست شفاعت می کردند و چنین درخواستی را هیچیک از دانشمندان اسلامی با هیچیک از مبانی و اصول اسلامی مخالف نمی دانستند. (آئین وهابیت، استاد سبحانی، ص ۲۵۹) که ما برای مستند سازی مطلب به چند روایت که علماء اهل تسنن در کتابهای معتبرشان ذکر کرده اند اشاره می کنیم. در کتاب سنن ابن داوود که از کتابهای مهم و معتبر اهل تسنن است بابی دارد بنام باب شفاعت که در آن باب این حدیث را ذکر می کنند. که پیامبر(ص) فرمود: شفاعتی لاهل الکبائر من امتی. یعنی شفاعت من برای مرتکبین گناهان کبیره از امتم می باشد. (سنن ابن داود، جلد ۴، ص ۳۷۹) در کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم که معتبرترین کتب اهل تسنن است این حدیث را نقل کرده که جابر ابن عبدالله از حضرت می پرسد: ان الله یخرج قوما من النار بالشفاعه؟ قال نعم (مختصر سنن ابی داود، جلد ۷، ص ۱۳۲_۱۳۰) که معنای حدیث روشن است. و محدث معروف عامه ترمذی که نویسنده یکی از صحاح اهل سنت است این حدیث را نقل کرده که انس می گوید از پیامبر درخواست کردم که در روز قیامت در حق من شفاعت کند وی پذیرفت و گفت شفاعت خواهم کرد. گفتم تو را کجا پیدا کنم فرمود کنار صراط (سنن ترمذی ، ج ۴، ص ۴۲) و سواد ابن قارب از یاران پیامبر(ص) در ضمن اشعاری از پیامبر

درخواست شفاعت می کند. می گوید ای پیامبر روز رستاخیز شفیع من باش روزی که شفاعت دیگران بحال سواد ابن قارب سودمند نخواهد بود. (قاموس الرجال، ذیل ماده سواد) که برای اطلاع کامل از این روایات می توانید به صحیح ابن حبان جلد ۱۴ مراجعه فرمایید.

و چنانچه متذکر شدیم تمام علمای مسلمان از جمیع فرق با توجه به آیات و این روایات مسئله شفاعت را از مسلمات دانسته اند. تا اینکه فرقه وهابیت پیدا شد که ریشه این فرقه به شخصی بنام ابن تیمه بر می گردد که در قرن هشتم پیدا شد که با این اصل و بسیاری از اصول مسلم اسلامی بخاطر شبهات و طرز تفکر خاصی که داشت مخالفت کرد و سه قرن بعد از او محمد ابن عبدالوهاب با حمایت آل سعود همان افکار ابن تیمه را ادامه داد. (برای اطلاع کامل در این زمینه و چگونگی پیدایش وهابیت به کتاب توسل نوشته سیدمحمد ضیاء آبادی مراجعه فرمایید.) که این فرقه با اینکه مانند دیگر مسلمانان شفاعت را به عنوان یک اصل اسلامی پذیرفته اند و می گویند که روز قیامت شافعان درباره گناهکاران امت شفاعت خواهند کرد و پیامبر گرامی در این قسمت سهم بزرگتری دارد در عین حال می گویند اما هرگز ما حق نداریم در این جهان از آنان طلب شفاعت کنیم و می گویند هر گاه چنین چیزی را از پیامبر که در برزخ بسر می برد بخواهیم شرک است. (کشف الارئیاب، ص ۲۳۹، نقل از الهدیه السنیه، ص ۲۴۰)

خلاصه اینکه وهابی ها با یک رشته پندارها درخواست شفاعت را تحریم کرده و در خواست کننده را

مشرک و عملش را شرک می دانند. و به زعم خود بر این مدعا ادله ای ذکر کرده اند که حضرت آیت الله سبحانی در کتاب آئین وهابیت این ادله را بررسی و نقد نمود. (آئین وهابیت، استاد سبحانی، ص ۲۷۰ به بعد) که مهمترین دلیل آنها این است که می گویند شفاعت فعل خداست و درخواست فعل خدا از غیر خدا شرک است. در صورتی که هیچ مسلمانی از شفعاء نمی خواهد که آنها مستقلا و بدون اذن خداوند شفاعت کنند بلکه شفاعت تمام شفعاء باذن الله است نه استقلالا پس از حقیقت فعل اله است و هیچ گونه شرکی نیست. و برای روشن شدن بطلان سایر ادله آنها و منشا لغزش افکار این فرقه در این زمینه می توانید به کتاب آئین وهابیت آیت الله سبحانی و یا کتاب بنای بر قبور حسین غیب غلامی و کتاب توسل سیدمحمد ضیاء آبادی و کتاب شفاعت در قلمرو عقل، قرآن و حدیث استاد سبحانی مراجعه بفرمایید.

و اما در باره مسئله ولایت،

علماء بزرگ سایر مذاهب اسلامی به ولایت اذعان دارند. درباره آیه شریفه: انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یوتون الزکاه (سوره مائده، آیه ۵۵) زمخشری و فخر رازی که از بزرگترین علماء اهل سنت هستند تصریح می کنند کهاین آیه در شان علی(ع) نازل شده است. (تفسیر کشاف، زمخشری، ج ۱، ص ۵۰۵، چاپ مصر، تفسیر کبیر، فخر رازی، ج ۱۲، ص ۳۰) و در تفسیر طبری روایات متعددی ذکر می کنند که این آیه درباره علی(ع) نازل شده است. (تفسیر طبری، ج ۶، ص ۲۸۸) و آیات متعدد

دیگر کـه در این زمینه می توانیـد به کتـاب الغـدیر، ج ۲ و یـا کتاب اصول عقایـد عبـدالرضا حجازی ص ۵۰۰ به بعـد مراجعه فرماییـد. لکـن در اینکه مراد از ولاـء ائمه(ع) چیست بین شـیعه و مـذاهب دیگر اختلاـف است چـون ولاـء اقسـامی دارد «ولاـء محبت» «ولاـء امـامت» «ولاـء زعـامت» «ولاـء تصـرف» که اسـتاد مطهری این اقسام را بصورت کامل مورد بحث قرار داده انـد. (مجموعه آثـار، ج ۳، ص ۲۶۸) دربـاره نظر علماء سایر مـذاهب نسـبت به این چهار قسم ولاء خاص بایـد گفت به ولاء محبت همه آنها چون شـیعه معترفند و خود ناقل روایات متعددی در این زمینه هسـتند چنانچه زمخشری و فخر رازی نقل می کنند که پیامبر فرمود هر کس بر دوستی آل محمـد بمیرد شـهید مرده و هر کس به دشـمنی آنها بمیرد کافر است. (تفسـیر کبیر، ج ۲۷، ص ۱۶۶ و تفسیر کشاف ، ج ۴ ذیل آیه ۲۳ شوری) و امام شافعی که از ائمه چهارگانه اهل سـنت است اشعار بسیار زیبایی در این زمینه دارد که به ذکر ۲ بیت اکتفاء می کنیم. می گوید:

یا آل بیت رسول الله جئتکم فرض من اله فی القرآن انزله

یکفیکم من عظیم الفخر انکم من لم یصل علکیم لا صلاه له

(نورالابصار، ص ۱۰۴)

یعنی ای اهـل بیت رسول دوستی شـما فریضه ای است از جـانب خـدا که در قرآن آنرا نازل کرده از فخر و بزرگی شـما همین بس که درود بر شـما جزء نماز است و هر کس بر شـما درود نفرسـتد نمازش باطل است و حتی امام شافعی صراحتا می گوید که اگر دوستی اهل بیت(ع) باعث می شود که

من رافضـی (شیعه) شمرده شوم پس حسین و انس شهادت دهند که من رافضی هستم. (مجموعه آثار استاد مطهری، ج ۳، نقل از تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۲۷، ص ۱۶۶)

و زمخشـری تصـریح می کنـد که پیـامبر فرمود هر کس بغض اهـل بیت را داشـته باشـد بوی بهشت را استشـمام نخواهـد کرد. (تفسـیر کشاف زمخشری، ج ۴، ذیل آیه ۲۳ سوره شوری) بنابراین بایـد گفت در مسـئله ولاء محبت بین شـیعه و سایر مذاهب هیـچ اختلافی نیست و مورد قبول همه است. امـا دربـاره اقسـام سه گـانه دیگر ولایت یعنی ولاء امامت به این معنا که ائمه(ع) دارای مقـام امـامت و پیشوائی و رهبری دینی بگونه ای که همچون پیـامبر قول و فعـل آنهـا محبت بر ما است و ولاء زعامت به معنای داشـتن حق رهبری اجتماعی و سیاسـی و مسلط به شئون و مقدرات جامعه و مسلمانان و ولاء تصرف به این معنا که ائمه نمونه بارز انسان کامل که در اثر پیمودن صـراط عبودیت و وصول به مقام قرب الهی ناظر بر ارواح و نفوس و قلوب می باشند و حجت حق که زمین هیچگاه از چنین اولیائی که واسطه فیض هستند خالی نیست.

علمـاء سـایر مـذاهب(برای اگـاهی کامـل در این زمینه می توانیـد به الغـدیر علامه امینی، ج ۲ و یـا کتـاب اصول عقایـد دکتر عبدالرضا حجازی صـفحه ۵۰۰ بـه بعـد مراجعه فرماییـد) بـا این که می پذیرنـد که آیـاتی همچـون آیه زکـات ۵۵ مائـده، آیه اولوالامر ۵۹ نسـاء، آیه اکمـال ۳ مائـده، آیه تبلیغ ۶۷ مائـده، آیـه تطهیر ۳۳ احزاب، آیـه ذکر ۴۳ نحـل و آیـاتی دیگر درباره ائمه(ع) و بعضی فقط

درباره علی(ع) است و بعضی با قرائن اثبات ولایت مطلق برای ائمه(ع) می کند با این حال ولایت آنها را در این سه زمینه قبول نکرده انـد و به توجیه این آیات و روایات پرداخته اند.که برای نمونه به بعضـی اشاره می کنیم مثلا در آیه (انما ولیکم الله) که معروف به آیه زکـات و یـا ولایت است با اینکه به بیان علامه امینی نزدیک چهل نفر از علماء عامه اعتراف دارنـد آیه در شان علی(ع) نازل شده (نقل از کتاب خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، ص ۱۹۰، الغدیر، جلد ۲، ص ۵۲) آیه را حمل بر ولاء و محبت می کننـد و می گوینـد آیه فقط اثبات ولاء محبت می کنـد یعنی خدا و رسول(ص) و علی(ع) را دوست بدارید حال آنکه این رداشت قطعا درست نیست چون اولا آیه شـریفه با کلمه انما بکار رفته که در عربی برای حصر است به معنای فقط و در این صورت معنـای آیه این می شود که محبوب شـما مسـلمانان فقـط خـدا و رسول و علی(ع) است که این برداشت به طور بـدیهی باطـل است و حصـر بی معنـاست و ثانیا قرار گرفتن علی(ع) در کنار خـدا و رسول(ص) بیانگر این است که همان نوع ولایتی که خـدا و رسول دارند که هر چهار نوع باشد همان انواع ولایت را علی(ع) نیز دارد و روایاتی که خود اهل سـنت ذکر کرده اند موید این مطلب است.

چنانچه علامه امینی در الغدیر از مدارک اهل سـنت نقل می کند که پیامبر گفت خدایا برادرم موسی ابن عمران از تو خواست که هارون را وزیر او

کنی منهم نیز همین مطلب را می خواهم که علی را وزیر من قرار دهی و دعای پیامبر تمام نشده بود که جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد (الغدیر، جلد ۲، ص ۵۲ و ۵۳) با قرینه این نوع روایات روشن می شود که انحصار آیه شریفه در ولاء محبت درست نیست. و در زمینه روایات هم خود اینها روایات بسیار زیادی در این زمینه نقل می کنند لکن به توجیه آنها می پردازند که در اینجا از یک نکته مهم نباید غافل بود و آن اینکه علماء اهل تسنن روی سابقه تاریخی خود را می بینند که دیگران مقام خلافت را در دست گرفتند یا باید دست از این سابقه تاریخی و اعتقادات خود بردارند و یا به توجیه روایات بپردازند و روشن است که دومی برای آنها کم هزینه تر است . لهذا فخر رازی با اینکه ناقل حدیث ثقلین است (تفسیر مفاتیح الغیب، فخر رازی، نقل از صحیح مسلم، جلد ۷، ص ۱۲۲) و امام احمد ابن حنبل که ناقل حدیث علی مع الحق و الحق مع علی است (غایه المرام، ص ۵۳۹) و ابن صباغ مالکی با اینکه ناقل حدیث انت منی بمنزله هارون من موسی و حدیث انت اخی و وصیی و خلیفتی هستند(الفصول المهمه نورالدین مالکی) که این احادیث صریح در ثبوت همان ولایتی است که خود رسول داشت به توجیه این روایات پرداخته اند. والسلام علی من اتبع الهدی

شیعه می گوید فلان عالم سنی عقاید شیعه را تاءییدمی کند پس چرا او به عقیده شیعه عمل نمی کند؟

پرسش

شیعه می گوید فلان عالم سنی عقاید شیعه را تاءییدمی کند پس چرا او به عقیده شیعه عمل نمی کند؟

پاسخ

- این که گفته می شود فلان عالم سنی حقانیت عقاید شیعه را تائیید می کند و یا مثلا" گفته می شود خود اهل سنت روایات مطابق مذهب تشیع را نقل کرده اند و... سوئال می شود که چرا خود اهل سنت یا آن عالم سنی عمل نکرده است ؟

پاسخ :

اولا", تائیید عقاید شیعه از سوی یک عالم سنی ممکن است دو حالت داشته باشد:

۱- در واقع شیعه شده است زیرا حقانیت عقاید شیعه را پذیرفته است ولی در ظاهر و اسم هنوز سنی مانده است .

۲- حقانیت شیعه را تائیید می کند ولی حقانیت مذهب خود را نیز می پذیرد. بدین معنا که شیعه را به عنوان یکی از مذاهب اسلامی می پذیرد, همان گونه که مذاهب چهارگانه اهل سنت هر یک دیگری را می پذیرند. چنان که شیخ شلتوت مفتی مصر چنین فتوا داد. البته پذیرش مذاهب دیگر فقط در فروع و احکام است نه در تمام عقاید, مگر براساس مبانی پلورالیزم .

ثانیا", در بسیاری از موارد عالم سنی مبانی مکتب تشیع را تصدیق می کند اما به دلیل تعصب بر مذهب آن را نمی پذیرد. این حالت در علمای غیر محقق اهل سنت فراوان است و نویسنده شخصا" موارد متعددی از این حالت را مشاهده کرده است .

ثالثا": گاه گفته می شود روایات موئید شیعه در منابع اهل سنت وجود دارد اما برخورد اهل سنت با این روایات به گونه های زیر است:

۱- آن روایات را گرچه از نظر سند و دلالت

تمام می داننـد امـا صـرفا" به دلیـل مخـالفت بـا مـذهبشان نادیـده می گیرنـد که منشـائ آن همان تعصب مـذهبی است مانند برخوردی که بـا روایـات فسق یا نفاق برخی از صـحابه موجود است و یا روایات متعـددی که در باب وضو یا برخی از شـرایط نماز وارد شده است .

۲- آن روایات را از لحاظ سـند صـحیح نمی دانند زیرا روایات معارضی در برابر آنها در منابع رواییشان موجود است که یکی از دسیسه های خلفای اموی جعل همین روایات بوده است (توضیح این که تا سال ۱۰۰ هجری کتابت حدیث ممنوع بوده است و از آن پس کتابت حـدیث نبوی آغاز شـد. واضـح است که جعل حـدیث در این حالت بسیار آسان صورت می گیرد. قانون منع کتابت حدیث از سوی عمر بن الخطاب در زمان خلافت ابوبکر صادر شد و تا سال ۱۰۰ هجری از سوی خلفای اموی اجرا می شد.

۳- گـاه روایت را به گونه ای معنـا می کننـد که بـا مـذهبشان سازگار باشـد. یعنی عقایـد مـذهب را قرینه بر معنای روایت می گیرند که این برخورد معمولا" با روایاتی است که از لحاظ سند به هیچ وجه قابل خدشه نیست . مانند برخوردی که با حدیث غدیر دارند.

با توجه به آیات ۲ سوره فتح و ۱۹ سوره محمد،چرا اهل سنت عصمت پیامبر (ص)را فقط در دریافت وحی می پذیرند؟

پرسش

با توجه به آیات ۲ سوره فتح و ۱۹ سوره محمد،چرا اهل سنت عصمت پیامبر (ص)را فقط در دریافت وحی می پذیرند؟

پاسخ

A{انا فتحنا لک فتحا مبینا * لیغفر لک الله ما تقـدم من ذنبک و ما تأخرA{}Mما تو را پیروزی بخشیدیم پیروزی درخشانی * تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد}M.

در آیـات فوق فتـح، به عنوان علت و سـبب مغفرت گنـاه پیامبر بیان شـده است. خداونـد می فرمایـد: ما این فتـح را نصیب تو کردیم تا گناهت بخشیده شود، لذا این سؤال مطرح می شود که چه ربطی است بین فتح و پیروزی بر مشـرکین مکه و مغفرت گناه پیامبر؟ آیا این که خداوند فتح و پیروزی را نصیب پیامبر اکرم کند می تواند علت و سـبب آمرزش گناه او باشد؟ این چه گنـاهی است که فتـح و پیروزی موجب مغفرت آن است؟ پاسـخ این است که نه «ذنب» در این آیه به معنـای ارتکـاب حرام و مخالفت با امر خداونـد است و نه «مغفرت» به معنای بخشـیدن عقاب از مسـتحق آن، می باشد. زیرا غفران ذنب متقدم و متأخر پیامبر، به دلیل فتح مکه دانسته شده است و حال آن که، هیچ ربطی بین اعطای پیروزی و بخشـش گناهان شـرعی نیست. بلکه این دو کلمه در معنـای لغوی خود به کـار رفته است. معنـای لغوی ذنب،عبـارت است از «هر کاری که دارای پیامـدها و دنباله های ناگوار دارد» و مغفرت هم به معنای «هر چیزی پوشش نهادن» است.

دعوت پیـامبر به اسـلام و مبـارزه با کفر و بت پرستی و اعتقادات و آداب و رسوم مشـرکین، پیش از هجرت و ادامه آن پس از هجرت در جنگ ها وغزوه ها

از دیدگاه مشرکین مکه، گناه محسوب می شد و تا وقتی مشرکین دارای قدرت بودند، رسول اکرم از عواقب و پیامدهای ناگوار این گناهی که مشرکین برای او برمی شمردند در امان نبود. اما با فتح مکه و شکسته شدن قدرت و شوکت مشرکین و تسلط پیامبر بر آنان، این گناه پوشانده شد و آثار و عواقب آن از پیامبر اکرم مرتفع گردید. بنابراین، فتح و پیروزی سبب و علت برای مغفرت ذنب پیامبر بود. (یعنی سبب پوشیده شدن و مرتفع شدن آثار و عواقب سوئی که از ناحیه مشرکین بر عمل پیامبر اکرم قبل و بعد از هجرت، مترتب می شد). بنابراین، آیه فوق هیچ دلالتی بر ارتکاب گناه و مخالفت با امر مولوی خداوند، ندارد و اما آیه ۱۹ سوره محمد: A{واستغفر لذنبک و

للمؤمنین والمؤمنات...A{}Mبرای گناه خویش آمرزش جوی و برای مؤمنین و مؤمنات}M.

به عنوان مقدمه باید گفت: گناه و نافرمانی دارای مراتبی است که پیش تر باید روشن شود عصمت از کدام یک از آنها مورد ادعای ما می باشد. به همین منظور لازم است مراحل و مراتب گناه را بازشناسیم:

الف) گناه قانونی و شرعی: این همان معنای مشهور گناه است و منظور از آن تخلف از قانون مطاع اعم از قانون دینی یا غیر آن) است. این مرحله در امور شرعی مطابق است با تخلف از اوامر و نواهی مولوی - که در نکته اول به آن اشاره شد - و ما معتقدیم که تمامی انبیا از ارتکاب این قسم از گناه معصومند.

ب) گناه اخلاقی: یعنی کاری از شخص سرزند که مخالف مکارم اخلاق باشد، هر چند که از حیث قانون و شرع ممنوع و حرام

نباشد. گناه اخلاقی نسبت به موقعیت اجتماعی افراد متفاوت است. مثلاً نسبت به برخی از افراد هیچ اشکال اخلاقی ندارد که فی المثل یک نوشیدنی را به دست گرفته، در معابر عمومی مشغول نوشیدن آن باشند. اما ممکن است چنین عملی برای افرادی که از نظر موقعیت اجتماعی و دینی در مرتبه بالایی قرار دارند، خلاف اخلاق محسوب شود و مرتکب آن، مورد سرزنش قرار گیرد.

طبیعی است افرادی که از نظر اجتماعی و دینی الگوی دیگرانند باید از این نوع گناهان نیز مبرا باشند. آشکار است کسی که خداوند اخلاق او را تأیید کرده، خطاب به او می فرماید: A{انک لعلی خلق عظیم}A و او را الگو و اسوه تمامی آدمیان معرفی می نماید: A{لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه}A. از این نوع تخلفات هم معصوم و مصون خواهد بود. کسی که هدف از بعثتش تکمیل مکارم اخلاقی و یا به تعبیر دیگر، رسیدن به اوج و نهایت مکارم اخلاق است، نمی تواند خود نقصی در این زمینه داشته باشد هر چند که مخالفت با چنین عصمتی منافاتی با عصمت آنان از گناهان شرعی ندارد، مگر این که گفته شود برخی از اموری که نسبت به عموم مردم گناه اخلاقی شمرده می شود، در مورد انبیا گناه شرعی محسوب می گردد در این صورت، عصمت از این قسم از گناه نیز داخل در قسم اول خواهد شد.

ج) گناه در مقام محبت: مقام محبت لوازم و اقتضائاتی دارد که اگر محب به یکی از آن اقتضائات و آداب عمل نکند و از آن غفلت نماید، این کار را بزرگترین گناه برای خویش دانسته و پیوسته از آن استغفار و اظهار

پشیمانی می کند. اقتضای محبت کامل این است که محب تمام توجهش به محبوب باشد و نهایت انقیاد و فرمانبرداری را از او داشته باشد و هیچ گاه از او غافل نشود. تنها و تنها به محبوب و خواسته های او بنگرد و همّ و غمش جلب رضایت او باشد. روشن است که در این حالات، مسأله وجوب و حرمت شرعی و امور اخلاقی و نفسانی مطرح نیست، حساب دیگری در کار است و سر و رمزی ویژه دارد

که جز آنان که در آن وادی اند، خبری از آن ندارند. محبت الهی نیز مستثنای از این حکم کلی نیست. البته موقعیت همه عاشقان و محبان نسبت به خداوند، یکسان نیست، بلکه مقام محبت، خود نیز دارای مراتب مختلفی است که هر مرتبه ای، آداب خاص خود رادارد. در ضمن همه پیامبران هم در یک سطح

نیستند «تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض». به هر حال، هر چه مرتبه تقرب آدمی به خداوند نزدیک تر شود، مراتب گناه هم لطیفتر و عظیم تر خواهد شد و با عظمت و بزرگی گناه در مقام محبت برای محبان و عاشقان، به مراتب بزرگتر از محرماتی باشد که دیگران مرتکب می شوند. «حسنات الابرار سیئات المقربین». حال ممکن است این سؤال مطرح شود که چه چیز باعث می شود انبیا و اولیای الهی به لوازم مقام محبت عمل نکرده، به این قسم از گناه گرفتار آیند؟ پاسخ این است که هیچ موجود مادی با حفظ تمرکز کامل نسبت به خداوند در تمامی مراحل حیات، نمی تواند زندگی کند. لازمه زندگی دنیوی، توجه – هر چند اندک – به مخلوقات است. حتی ممکن است که این توجهات از نظر شرعی واجب

باشند. مثلاً

خداونـد حکیم خود دسـتور به انجـام ازدواج، خوردن غـذا، تأمین معاش و معاشـرت با مردم داده است، ولی لازمه عمل به این واجبات شـرعی این است که مقـداری از توجهات محب به غیر محبوب معطوف شود. کسـی که در مقام محبت سـیر می کند، این گونه امور را برای خویش گناه و کوتاهی (نسـبت به آن مقام) تلقی می نمایـد و در صـدد اسـتغفار و طلب رحمت از خدا برمی آید. روشن است که حتی مقرب ترین انسان ها و افضل و اشـرف انبیا نیز نمی تواند بدون چنین اموری که به حسب مقام محبت، گناه تلقی

می شوند، زندگی کند و معصوم از آنها باشد، بنابراین عصمت، شامل این نوع از گناه نمی شود.

بـا توجه به مقـدمه فوق، گنـاه منافی با عصـمت، نوع اول و دوم یعنی مخالفت با اوامر مولوی و گناه اخلاقی است اما نوع سوم منافـاتی با عصـمت نـدارد و اساسا لازمه وجود انسان با محـدودیت هایی که دارد، این گناه است «وجودنا ذنب». علاوه بر این که، ادله متعـدد عقلی و نقلی، بر عصـمت انبیـاء دلالـت دارد که در اینجا به عنوان نمونه تنها یک دلیل عقلی را ذکر می کنیم: دلیل نقض غرض: کردار پیامبران هماننـد گفتارشان حجت است و اساسا حصول اطمینان از سـخنان هر گوینده ای در صورتی است که رفتـار او برگفتـارش صـحه گـذارد؛ یعنی تناقضـی بین رفتـار و گفتـار که موجب سـلب اعتماد و اطمینان می گردد به چشم نخورد. بنابراین اگر پیامبر الهی مردم را از عملی نهی نماید و در عین حال، خود مرتکب آن شود، مردم در تشـخیص راه صحیح دچار مشکل شده، قهرا غرض از بعثت – که شناساندن راه صحیح به مردم

بود – حاصل نخواهد شد. چون از یک طرف، مردم عمل پیامبر را دلیل بر جواز فعل می پندارند، ولی از طرف دیگر، نهی پیامبر به معنای حرمت فعل و عدم جواز آن می باشد. در این صورت، اگر خود پیامبر نیز به خطای خود اعتراف کرده، بگوید من نیز گاه، همانند شما، مرتکب خلاف می شوم، اثری نخواهد داشت. زیرا مردم به چه دلیل باید سخن پیامبر را بر عمل او مقدم بدارند و عکس آن را انجام ندهند؟

تأثیر تناقض بین گفتار و کردار در سلب اعتماد از مخاطب، در امور بسیار مهم، بیشتر روشن می شود. مثلاً اگر شخصی که تا به حال از او دروغی نشنیده ایم، بگوید: «منزل من و شما در حال آتش گرفتن است و اهل خانه در آن گرفتار آمده اند»، در عین حال، خود با خونسردی تمام دست به هیچ اقدامی نزند، آیا رفتار او موجب بی اعتمادی به گفتار او نخواهد شد؟ حال، اگر پیامبر خبر از حرمت اموری بدهد و استحقاق عقاب را بر انجام آنها گوشزد نماید – آن هم عقابی که قابل قیاس با عقاب های دنیوی نیست – ولی خود برخلاف سخن خویش رفتار نماید، چگونه می توان به سخنان او اعتماد نمود.

در مورد دلایل عقلی و نقلی عصمت انبیا و پاسخ به اشکالاتی که با توجه به آیات قرآن، در این زمینه می شود مانند گناه آدم – یونس و... به کتب ذیل مراجعه کنید:

۱- پژوهشی در عصمت معصومان، حسن یوسفیان، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه

۲- راه و راهنماشناسی، آیت الله محمد تقی مصباح یزدی

۳- تنزیه انبیاء از آدم تا خاتم، آیت الله معرفت، انتشارات نبوغ

۴- سیره پیامبران در قرآن، آیت الله جوادی آملی، تفسیر

موضوعی ج ۶ و ۷، نشر اسراء

سنی ها چند پیامبر دارند و چند نفر از آنها را قبول دارند؟

پرسش

سنی ها چند پیامبر دارند و چند نفر از آنها را قبول دارند؟

پاسخ

برخی از علمای اهل سنت گویند که اسامی پیامبران و تعداد آنها را جز خداوند کسی نمی داند.{۱} اما در حدیثی که ابوذر آن را به طور مرفوع{۲} ذکر کرده، تعداد آنها ۱۲۴۰۰۰ تن ذکر شده و اضافه شده که ۳۱۳ نفر از آنان رسول بوده اند. این حدیث در نظر ابن حبان – از علمای سنی مذهب – صحیح و درست است.{۳}

برخی از اهل سنت گویند که در حصر پیامبران در عددی معین، دلیلی قطعی از قرآن وارد نشده و حدیثی که در این باره آمده – و احمد بن حنبل و طبرانی آن را عنوان کرده اند – ضعیف است. و این حدیث، خبر واحدی است که در کنارش شاهد و قرینه ای که موجب یقین به مضمون آن باشد، وجود ندارد و خبر واحد، تنها ظن آور است و در باب اعتقادات به ظن و گمان نمی توان اعتنایی کرد. وانگهی اگر آنان را در ۱۲۴۰۰۰ تن محصور کنیم، شاید مجبور شویم جمعی را هم که اصلاً پیغمبر نبوده اند، داخلشان کنیم یا عده ای را که قطعاً پیامبر بوده اند، خارج کنیم تا منطبق با این رقم شود.{۴}

نکته قابل توجه اینکه بالاخره انبیا تعداد معینی داشته اند و در این جهت هیچ فرقی میان شیعه و سنی نیست فقط در شماره آنها بین این دو دسته اختلاف هست. البته طبق برخی نظریات، اهل سنت موافق با شیعه که تعدادشان را ۱۲۴۰۰۰ نفر می دانند،{۵} هستند.

[۱].ر.ك: الوحده العقائدیه عند السنه و الشیعه، عاطف سلام، ص ۹۳ (دار البلاغه، چاپ اول، ۱۴۰۷ه') وی این نقل را از صاحب مختصر شرح عقیده طحاویه نقل

کرده است.

[۲].در حدیث مرفوع، یک یا چند تن از کسانی که واسطه نقل حدیث از پیامبر(ص) هستند، حذف شده اند، یعنی مشخص نیست چه افرادی می باشند.

[۳].ر.ك: منهج الحافظ ابن حجر العسقلانی فی العقیده محمد اسحاق کندو، ج ۳، ص ۱۲۱۲ (مکتبه الرشد، ریاض، چاپ اول، ۱۴۱۹ه).

[۴].ر.ك: اصول الدین الاسلامی، رشدی علیان و قحطان عبدالرحمن دوری، ص ۲۱۲ (دارالحریه للطباعه، بغداد، چاپ اول، ۱۳۹۷ه).

[۵].ر.ك: حق الیقین، سید عبداللّه شبّر، ج ۱ و ۲، ص ۱۲۹، (مؤسسه الاعلمی بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۸ه).

آیا بدعت به حسن و غیر حسن تقسیم می شود و منظور خلیفه دوم از «نعم البدعه» چیست؟

پرسش

آیا بدعت به حسن و غیر حسن تقسیم می شود و منظور خلیفه دوم از «نعم البدعه» چیست؟

پاسخ

مسلماً هر بدعتی، ضلال و گمراهی است؛ «و کل ضلال فی النار»، پس تقسیم بدعت به «حسن» و «غیر حسن» را بسیاری از علمای اهل سنّت مردود شمرده اند؛ مانند شاطبی و ابن رجب حنبلی و غامدی از نویسندگان معاصر عربستان در کتاب «حقیقْ البدعْ و احکامها» می نویسد: «القول بحسن بعض البدع مناقض للأدلّْ الشرعیْ الواردْ فی ذمّ عموم البدع. ذلک أن النصوص الذامّْ للبدعْ و المحذرْ منها جأت مطلقْ عامْ و علی کثرتها لم یرد فیها استثنأ البتْ و لم یأت فیها ما یقتضی أنّ فیها ما هو حسن مقبول عندالله... علی انّ القاعدْ الکلیّْ فی ذمّ البدع لایمکن أن یخرج عن مقتضاها فرد من الافراد».{۱}

«اینکه بگوییم بعضی از بدعتها حسن و نیکو است این مطلب با ادلّه شرعی که تمامی بدعتها را مذموم می داند، تناقض دارد، زیرا نصوصی که بدعت را مذمت می کند و مردم را از آن برحذر می کند عام است و مطلق و بدعتی از آن استثنا نشده است و دلیلی هم نیامده که بگوید بعضی از بدعتها حسن است و نزد خداوند مقبول است. و اصولاً آن قاعده کلی که در مذمت بدعت وارد شده ممکن نیست از دایره آن، فردی از آن خارج شود»/

[۱].ج ۱، ص ۱۳۸/

چرا سنی ها عقیده به عادل بودن خدا ندارند؟ در صورتیکه بسیاری از آیات قرآن دلیل بر عدالت خدای پاک است؟

پرسش

چرا سنی ها عقیده به عادل بودن خدا ندارند؟ در صورتیکه بسیاری از آیات قرآن دلیل بر عدالت خدای پاك است؟

پاسخ

عدالت خداوند یکی از مسائلی است که ریشه ی قرآنی دارد و آیات فراوانی در قرآن مجید بر آن دلالت می کند و عقل نیز در این مورد حکم قطعی دارد زیرا ستم کردن، معلول یکی از این عوامل است:

۱- جهل، یعنی چون نمی داند فلان کار ظلم است آنرا انجام می دهد/

۲- و یا چون نمی داند ظلم قبیح و زشت است انجام می دهد/

۳- نیاز و احتیاج، یعنی چون ستمگر نیازمند به چیزی است برای بدست آوردن آن دست به ظلم می زند/

۴- و یا می خواهد به این وسیله از کسی انتقام بگیرد و تسکین خاطر برای او حاصل شود و تمام اینها بر خداوند متعال محال است/

و پوشیده نماند که همه اهل سنّت نفی عدالت خدا نمی کنند بلکه عده ای از آنان (اشاعره) که حسن و قبح عقلی را نفی کرده اند، این پندار موهوم آنان باعث نفی عدالت از خداوند گردیده است/

آنان چنین می گویند که اساساً عقل نمی تواند خوبی و بدی چیزی را بفهمد و درك کند هر چه خداوند دستور می دهد همان خوب است و آنچه مورد نهی او واقع گردید بد و زشت است - فرضاً اگر به محرمات امر می کرد خوب بود و اگر از واجبات نهی می کرد می گفتیم بد و زشت است/

بنابراین، اگر خداوند کسی را که تمام زندگی خویش را به عبادت و انجام وظایف مذهبی سپری کرده معذب سازد یا کسانی را که عمری جنایت و گناه انجام داده اند به بهشت ببرد و آنان را متنعم سازد قبحی نخواهد داشت/

این نظریه از نظر عقل بی اساس

و موهوم است و هر انسانی به عقل خویش مراجعه کند درک می کند که عقل در بسیاری از موارد بطور استقلال زشتی و خوبی چیزهایی را می فهمد و در می یابد و در مواردی هم که درک عقل کوتاه است و دین در آن موارد دستوارتی دارد باز دستورات دین پرده از حسن و قبح و مصالح و مفاسدی که عقل در مورد آنها نارساست بر می دارد/

بنابراین، روشن شد اینکه گروهی از اهل سنّت (اشاعره) خدا را عادل نمی دانند نه این است که آنان صریحاً بگویند خدا عادل نیست بلکه براساس اعتقاد به آن مسأله بی اساس لازمه گفتارشان این است که خدا عادل نیست/

نظر اهل سنت را درباره شفاعت کاملاً توضیح دهید/

پرسش

نظر اهل سنت را درباره شفاعت کاملاً توضیح دهید/

پاسخ

شفاعت در لغت از ماده شفع به معنای ضمیمه کردن چیزی با چیز دیگر است.{۱} و در اصطلاح عبارت است از اینکه در پرتو شفاعت شفیع و به پاس احترام و مقام و منزلتی که شفیعان واقعی در دادگاه الهی دارند گروهی از گناهکاران از عذاب نجات پیدا کرده و خداوند از تقصیر آنان می گذرد.

اصل شفاعت یک عقیده قرآنی است و کسی نمی تواند آن را انکار کند. قرآن کریم می فرماید: (من ذاالذی یشفع عنده الّاباذنه...)؛{۲} و نیز می فرماید: (ما من شفیع الّامن بعد اذنه)؛{۳} و هیچ یک از فرقه ها و مذاهب اسلامی با اصل شفاعت مخالفتی ندارند تنها اشکالات جزئی و کوچکی در مفاد و معنای شفاعت برای معتزله از اهل سنت وجود دارد که شفاعت را چنین معنی می کنند: شفاعت پیامبر مربوط به افراد مطیع و فرمانبردار می باشد نه گروه گناهکاران و پیامبر هرگز درباره کسانی که محکوم به عذاب هستند شفاعت نمی کند و به عقیده این گروه شفاعت مایه ترفیع و افزایش پاداش و ارتقا درجه خواهد بود نه بخشش گناه.{۴}

ولی شیعیان و اشاعره از اهل سنت شفاعت را چنین معنی می کنند: که شفاعت مربوط به افراد گناهکار می باشد و آن نجات دادن گناهکاران از عذاب و کیفر اعمال است.

لذا ما آرأ و نظرات بعضی از علمای اهل سنت و شیعه را در مورد مسأله شفاعت ذکر می کنیم:

الف) ابو منصور ماتریدی سمرقندی (متولد ۳۳۳ ه‍') که امام اهل سنت در مشرق است بعد از قول خداوند که می فرماید: (و لا یقبل منها شفاعٌ)؛{۵} و نیز می فرماید: (و لا یشفعون الّالمن ارتضی)؛{۶} می فرماید اگر چه آیه اول شفاعت را نفی

می کند ولی آیه دوم اشاره به این دارد که شفاعت در اسلام وجود دارد.{۷}

ب) نظام الدین قوشجی (متولد ۸۹۷ ه‍) در شرحی که بر تجرید الاعتقاد نوشته می گوید: تمام مسلمانان بر ثبوت شفاعت اتفاق دارند به خاطر قول خداوند که می فرماید: (عسی أن یبعثک ربّک مقاماً محموداً)، و مقاماً محموداً را به شفاعت تفسیر کرده است.{۸}

ج) شیخ مفید از علمای شیعه می گوید: امامیه اتفاق نظر دارند که پیامبر گرامی و ائمه اطهار(علیهم السلام) در روز رستاخیز مرتکبان گناهان را شفاعت می کنند و بر اثر شفاعت آنان گروهی از شیعیان خطارکار نجات پیدا می کنند.{۹}

د) خواجه نصیر طوسی می گوید: عقیده به شفاعت از عقاید صحیح اسلامی است خواه به منظور افزایش پاداش باشد و خواه برای اسقاط کیفر.{۱۰}

مطالب بالا در مورد مسأله شفاعت برگرفته از آیات قرآن و روایات می باشد و در قرآن حدود ۳۰ مورد درباره شفاعت بحث شده و آیات شفاعت در حقیقت به چند دسته تقسیم می شود:

گروه اول: آیاتی که شفاعت را به طور مطلق نفی می کند مانند: (أنفقوا ممّا رزقناکم من قبل أن یأتی یوم لا بیع فیه و لا خُلّه و لا شفاعْ);{۱۱} (و لا یقبل منها الشفاعٌ).{۱۲}

گروه دوم: آیاتی که شفیع را منحصراً خدا معرفی می کند مانند: (مالکم من دونه من ولی و لا شفیع);{۱۳} (قل لله الشفاعْ جمیعاً).{۱۴}

گروه سوم: آیاتی که شفاعت را مشروط به اذن و فرمان خدا می کند مانند: (من ذاالذی یشفع عنده الّاباذنه);{۱۵} (و لا تنفع الشفاعْ عنده الّالمن أذن له).{۱۶}

گروه چهارم: آیاتی که شرایطی برای شفاعت شونده بیان کرده است گاهی این شرط را رضایت و خشنودی خدا معرفی می کند مانند: (لا یملکون الشّفاعْ الّامن انفذ

عندالرحمن عهداً). {۱۷}

گروه پنجم: آیاتی که صلاحیت شفاعت شدن را از بعضی مجرمان سلب می کند مانند سلب شفاعت از ظالمان مانند: (ما لظّالمین من حمیمٍ و لا شفیع یطاع). {۱۸}

در روایات اسلامی هم تعبیرات فراوانی در مورد شفاعت وجود دارد و شفیعان درگاه الهی را معرفی می کند که چه کسانی می توانند در روز قیامت شفاعت کنند و به خوبی می توانیم از روایات معنای شفاعت را بفهمیم و ما چند روایت را به طور اختصار از کتب اهل سنت ذکر می کنیم:

۱. پیامبر(ص): «اِنَّ شَفاعَتی یَوْمَ الْقِیامْ لِاِهْلِ الْکَبائِرِ مِن اُمَتی»; {۱۹}

شفاعت من در روز قیامت از آن کسانی از امت من است که مرتکب گناهان کبیره شده اند.

۲. پیامبر(ص): «اُعْطیتُ خَمْساً... وَ أَعطیتُ الشَّفاعَ فَادّخَرْتُها لِاِمَّتی»; {۲۰}

پنج چیز به من ارزانی شد... و شفاعت به من عطا شد پس آن را برای امت خود ذخیره نمودم.

۳. نخستین شفیع شخص پیامبر است چنان که رسول الله(ص) فرمود: «انا اول شافع فی الجنْ». {۲۱}

۴. تمام انبیأ روز قیامت شفاعت می کنند چنان که پیامبر فرمود: «یشفع الانبیأ فی کل من یشهد أن لااله الاالله مخلصاً فیخرجونهم منها»; {۲۲} پیامبران درباره تمام کسانی که از روی اخلاص به وحدانیت خداوند گواهی می دهند شفاعت می کنند و آنها را از دوزخ خارج می سازند.

۵. فرشتگان شفاعت می کنند پیامبر فرمود: «یشفع النبیّون و الملائکْ...». {۲۳}

۶. خویشاوندان شفاعت می کنند پیامبر فرمود: «الشفعأ خمسْ... و الرّحم». {۲۴}

۷. علمأ و شهیدان شفاعت می کنند چنان که پیامبر فرمود: «یشفع یوم القیامْ الانبیأ ثم العلمأ ثم الشهدأ»/

۸. خداوند {۲۵} متعال شفاعت می کند پیامبر فرمود: «یشفع النبیّون و الملائکه و المؤمنون فیقول الجبار بقیت شفاعتی». {۲۶}

[۱].لسان العرب، ابن منظور، ج ۷، ط بیروت/

[۲].سوره بقره، آیه ۲۵۵/

[۳].سوره یونس، آیه ۳/

[۴].اوائل المقالات، شیخ مفید، ص ۵۴

– ۵۳، انتشارات مکتبْ الداوری ایران/

[۵].سوره بقره، آیه ۴۸/

[۶].سوره انبیا، آیه ۲۸/

[۷].تفسیر الماتریدی معروف به تأویلات اهل السنْ، ص ۱۴۸/

[۸].شرح تجرید، علاألدین قرشجی، ص ۵۰۱، ط ۱۳۰۷ ه’ /

[۹].اوائل المقالات، شیخ مفید، ص ۵۳، انتشارات مکتبْ الداوری ایران/

[۱۰].شرج تجرید، علاألدین قرشجی، ص ۲۶۲، ط ۱۳۰۷ ه’/

[۱۱].سوره بقره، آیه ۲۵۵/

[۱۲].سوره بقره، آیه ۴۸/

[۱۳].سوره سجده، آیه ۴/

[۱۴].سوره زمر، آیه ۴۴/

[۱۵].سوره بقره، آیه ۲۵۵/

[۱۶].سوره سبأ، آیه ۲۳/

[۱۷].سوره مریم، آیه ۸۷/

[۱۸].سوره غافر، آیه ۱۸/

[۱۹].سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۴۱، باب ذکر الشفاعْ، ط دارالفکر بیروت و مسند احمد، ج ۳، ص ۲۱۳، ط بیروت/

[۲۰].مسند احمد، ج ۱، ص ۳۰۱، ط بیروت/

[۲۱].صحیح مسلم، ج ۳، ص ۷۳، ط بیروت/

[۲۲].مسند احمد، ج ۳، ص ۱۲، باب الشفاعْ، ط بیروت/

[۲۳].صحیح بخاری، ج ۹، ص ۷۹۹، ط بیروت، سنه ۱۴۰۷ ه’، کتاب التوحید/

[۲۴].مناقب، ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۱۴/

[۲۵].سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۴۳، باب ذکر الشفاعْ، ط دارالفکر بیروت/

[۲۶].صحیح بخاری، ج ۹، ص ۷۹۹، ط بیروت، سنْ ۱۴۰۷ ه‍ٔ، کتاب التوحید/

آراءکلامی اهل سنت

اشاره

تفاوتهای اساسی و مهم عقیدتی اهل تسنن با شیعیان چیست؟

پرسش

آراء کلامی اهل سنت

تفاوتهای اساسی و مهم عقیدتی اهل تسنن با شیعیان چیست؟

پاسخ

برخی از عقاید ویژه اهل تسنن عبارت است از:

۱ - این که پیامبر اکرم(صلیالله علیه وآله وسلم) شخصی را به عنوان جانشین پس از خود معرفی نفرموده و انتخاب خلیفه و حاکم پس از پیامبر(صلیالله علیه وآله وسلم) به عهده خود مردم بوده است/

۲ - تمام مسلمانانی که پیامبر گرامیا سلام(صلیالله علیه وآله وسلم) را دیده باشند - هرچند یک لحظه - و مسلمان مرده باشند صحابینامیده می شوند. اهلسنت تمام صحابه را عادل دانسته، گفتار و کردار آنان را حجت می دانند/

۳ - در عین این که فضایل و مناقب فراوانیرا برایحضرت علی (علیه السلام) نقل نموده و به آن عقیده دارند اما اکثر اهل سنت خلفایسه گانه قبل از حضرت علی (علیه السلام) را برتر از ایشان دانسته و می گویند ترتیب فضیلت در میان خلفا به ترتیب خلافت است!

ایلاند و برایآنان کراماتینیز نقل نمودهاند اما معتقد به تعیین و انتخاب آنان از سویخداوند متعال به عنوان جانشینان و خلفایدوازدهگانه پیامبر(صلیالله علیه وآله وسلم) نبوده و ایشان را معصوم از گناه و خطا نیز نمی دانند بلکه عصمت را ویژه انبیا می دانند/

زمـان حیـاتش نیز مرجع تقلیـد بوده بنابراین پس از فوتش بقایبر تقلیـد او جایز است. ضـمناً لازم به ذکر است که ائمه فقهیاهل سنت بیش از این چهار نفر بودهاند ولیاز قرن چهارم یا شـشم به بعد تقلید از غیر آنان ممنوع گشت و مذاهب فقهیاهل سنت به چهار مذهب کاهش یافت/

فرق اهل سنت

معتزله

واصل بن عطا که بود؟

پرسش

واصل بن عطا که بود؟

پاسخ

کنیه او ابـو حـذیفه معروف به واصـل به عطـا، از اعجوبه هـای زمـان در امر سـخنوری بوده است، بـا اینکه او حرف «راء» را به درسـتی نمی توانست تلفـظ کنـد، ولی در سـخنرانیهای خود کوشـش می کرد تـا از به کـار بردن کلمه بر مشـتمل حرف «راء» خودداری کنـد، مثلاًـ او به جـای کلمه «برّ» که به معنی گنـدم است، لفظ «قمـح» به کار می برد و به جای لفظ «مطر» از «غیث» بهره می گرفـت و بـه جـای کلمه «بئر» «قلیب» می گفت و چنـان سـخن می رانـد که احـدی نمی دانست او صـاحب مخرج راء نیست.

واصـل بن عطـا بنیانگـذار مکتب اعتزال، درحقیقت ادامه دهنـده مکتب گروه «قـدریه» است که قبل از او زنـدگی می کردنـد، یعنی آنـان که به حریت و آزادی انسـان معتقـد بودنـد. او در آغـاز دهه اول قرن دوم، به هنگـام سؤال از حکم مرتکب کبیره، نظریه «المنزله بین المنزلـتین» را ابراز کرد و از حلقه درس اسـتاد حسن بصـری فاصـله گرفت و کم کم در فکر او دیگر اصـول اعتزال جوانه زد و شاید مجموع یا بخش اعظم اصول خمسه، در آرا و نظریات او وجود داشت.

یکی از کارهای مهم او این بود که گروهی را برای دعوت به توحید و پیراسـتگی از تجسـیم به اطراف و اکناف جهان فرستاد، مثلاـ «عبـدالله بن حـارث» را به مغرب و «حـوض بن سـالم» را به خراسـان و «قـاسم» را به یمن و«ایوب» را به جزیره و «حسن بن ذاکوان» را به کوفه و «عثمان طویل» را به ارمنستان، اعزام کرد. (احمد بن یحیی المرتضی، المنیه و الأمل/۱۹)

پس از درگذشت او نیز این خط

ادامه داشت. او در تفسیر قرآن برداشتهای ذوقی خاصی دارد که یکی را یاد آور می شویم:

او می گفت که خدا از بندگان خواسته است، اول او را بشناسند بعداً عمل کنند، سپس بیاموزند و بر گفتار خود به آیات سوره والعصر استدلال می کند و می گوید: جمله «إلّا الذین آمنو» اشاره به «شناخت» و جمله «و عملوا الصالحات» ناظر به عمل و جمله «وتواصوا بالحق و تواصوا بالصبر» اشاره به آموزش است. (سید مرتضی، الغرر و الدرر۱/۱۶۸)

سرگذشت شگفت آور واصل با خوارج

همگی می دانیم که خوارج در بخشی از زندگی سیاسی خود به قتل و غارت می پرداختند و به تعبیر امیر مؤمنان در نهج البلاغه، به صورت دزدان بیابانی در آمده بودند. (نهج البلاغه خطبه ۶۰) روزی واصل بن عطا با گروهی از یارانش از منطقه ای عبور می کردند، ناگهان متوجه شدند که خوارج راه را بر آنان بسته اند. مرگ را در دو قدمی خود احساس کردند. واصل به یاران خود گفت: پاسخ اینها را به عهده من بگذارید. وقتی با خوارج روبرو شدند، آنان از واصل پرسیدند: تو و یارانت بر چه مذهبی هستید؟ گفت: ما مشرک هستیم و به شما پناه آورده ایم که کلام خدا را بشنویم.

همگی در پاسخ گفتند: ما به شما امان دادیم. و اصل گفت: پس احکام خدا را به ما بیاموزید. آنان احکام خدا را به آنان برشمردند و اصل مرتب می گفت: من و یارانم پذیرفتیم. در این حالت گفتند: بروید شما برادران ما هستید. واصل گفت: این کافی نیست، باید ما را به محل امنی برسانید، زیرا قرآن می فرماید: «وإن أحدٌ مِنَ المُشْرِکینَ اسْتَجارَکَ فَأَجِرْهُ حَتَّی یَسْمَعْ کَلامَ اللهِ ثُمَّ أبْلِغْهُ مَأْمَنَه» توبه/

[اگر یکی از مشرکان از تو پناه بخواهد او را پناه بده تا سخن خدا را بشنود، سپس او را به جایگاه امن خود برسان] آنان همه آنها را از آن منطقه، به محل امنی بردند و رها کردند. (سید مرتضی، الغرر والدرر۱/۱۶۶)

درباره تهجد و زهد واصل سخن گفته اند و ابن ندیم آثار او را چنین یادآور می شود:

۱ کتاب اصناف المرجئه.

۲ کتاب التوبه.

۳ کتاب المنزله بین المنزلتین.

۴ خطبه فاقد لفظ راء، این خطبه در سال ۱۹۵۱ به تحقیق عبد السلام هارون چاپ شده است.

۵ کتاب معانی القرآن.

۶ کتاب الخطب فی التوحید و العدل که بعید نیست خطبه های امیر مؤمنان را گردآورده باشد.

۷ مناظرات او با عمرو بن عبید.

۸ کتاب السبیل إلی معرفه الحق.

۹ کتاب فی الدعوه.

۱۰ کتاب طبقات أهل العلم والجهل (ابن ندیم، فهرست: فن اول از مقاله پنجم/۲۰۳)

عمرو بن عبید که بود؟

پرسش

عمرو بن عبید که بود؟

پاسخ

دومین شخصیت گروه معتزله پس از واصل بن عطا، عمرو بن عبید است. او از اعضای حلقه تدریس حسن بصری بود که بعدها از او جدا شد و به همتای خود واصل بن عطا پیوست و علت آن مناظره ای بود که میان آن دو انجام گرفت و سرانجام

عمرو به او جذب شد. از مجموع آنچه که ترجمه نگاران درباره او نوشته اند، به دست می آید که او مرد وعظ و خطابه و تعلیم و تدریس و تا حدی معرض از دنیا بوده است.

گاهی سخنانی گفته اند که مصداق واضح غلو می باشد. ابن المرتضی از جاحظ نقل می کند که «عمرو» چهل سال تمام نماز صبح را با وضوی نماز مغرب خوانده و چهل بار با پای پیاده به مکه رفت، در این مدت شتر خود را در اختیار محصوران از حج قرار می داد و همه شب را با یک رکعت نماز و تکرار یک آیه، احیا می کرد. (ابن المرتضی، المنیه والأمل/۲۲)

این نوع اغراق گویی رسم مریدان غالی است که با نقل این افسانه، دیگر فضایل مسلم او را نیز زیر سؤال می برند. اشاعره برای اینکه از کاروان اغراق عقب نمانند، این نوع غلوها را درباره ابو الحسن اشعری نیز گفته اند. تو گویی این دو انسان در این مدت طولانی نه مریض شده نه سفر کرده نه گرفتاری پیدا کرده و نه میل به مسائل جنسی داشته اند.

سید مرتضی در امالی خود مناظره هشام را با عمرو بن عبید، نقل کرده است. در این مناظره هشام جوان بر پیر مناظر غالب شد، ولی آن پیر، اخلاق اسلامی را رعایت کرده و از هشام خواست که

مهلت دهـد دربـاره سؤال او مطالعه کنـد و هرگز بر او پرخاش نکرد و یا او را مرتـد و خارج از دین قلمـداد ننمود. مناظره او با عمرو در بسیاری از کتابها آمده است که ما عصاره آن را یادآور می شویم:

هشام وارد بصـره شـد. او می دانست که عمرو بن عبیـد درباره امامت، نظریه خاصـی دارد و آن را مقامی انتخابی می دانـد، نه تنصیصـی و معتقد است که پیامبر درگذشت و خدا برای امت امامی را تعیین نکرد. وی پس از گفتگوی کوتاه به عمرو گفت: سؤالی دارم و سؤال خود را چنین آغاز کرد:

هشام: آیا خـدا به شـما چشم داده است و اگر داده است برای چه داده است؟ عمرو: آری برای آنکه با آن دیدنیها (آسـمانها و زمین) را ببینم و از آنها عبرت بگیرم.

هشام: آیا خدا به شما گوش داده است؟ و برای چه؟

عمرو: آری برای آنکه شنیدنیها را بشنوم.

او باقیمانده اعضا را که هر یک حامل حسی است (زبان، بینی و دست) بر شمرد و عمرو نیز به هر یک پاسخی داد که کاملاً با آن عضو حامل حس خاص مناسب بود. هشام در پایان گفت: آیا خدا علاوه بر این پنج حس، قلب نیز به شما داده است و اگر داده است چرا؟ گفت: برای اینکه اگر این حواس در آنچه به من گزارش می دهند خطا کردند، قلب به اصلاح آن بپردازد. در اینجا هشام به نتیجه مناظره اشاره کرد و گفت: تو راضـی نشـدی که خـدا به تو پنـج حس بدهد، مگر اینکه برای آنها پیشوایی معین کند که داور در میان آنها باشد، چگونه راضی شدی که خدا این

بشر را بیافرینـد ولی برای آنان پیشوایی که داور آنان باشـد، قرار ندهـد و پیامبر گرامی در گذرد در حالی که خدا برای مردم پیشوایی تعیین نکند که در موارد اختلاف، داور آنان باشد؟ اینجا بود که عمرو سربلند کرد و گفت: باید درباره سؤال تو فکر کنم.

نمونه ای از دانش تفسیری و کلامی او

دربـاره تفسـیر آیات قرآن و یا مسائل کلامی، چیزهایی از او نقل شـده است که بیانگر مرتبه علمی اوست. حالا این پاسـخها از خود اوست یا از دیگری چندان روشن نیست.

سیـد مرتضـی در امـالی می گویـد: مردی بر او وارد شـد. گفت: اختلاـف این دو آیه را چگونه حـل می کنیـد: آیه ای که می گوید: «ولَنْ تَسْتَطِیعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بین النِّساء ولَوْ حَرَصْتُم» نساء/۱۲۹ و آیه ای که می گوید:

«فانْکِحُوا مَا طَابَ لَکُمْ مَنَ النِّساء مَثْنَی وَ ثُلاثَ وَ رُبَاعَ وَ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ لاتَعْدِلُوا فَواحِدَه» نساء/۳

زیرا مفاد آیه اول، عـدالت میان زنان متعـدد را غیر ممکن می دانـد، در حالی که آیه دوم از امکان آن گزارش می دهد و می گوید: اگر ترسیدید که نتوانید میان آنان به عدالت رفتار کنید، به یکی اکتفا کنید.

عمرو بن عبیـد در پاسـخ گفت آیه نخست مربـوط به مهر و محبت است که از اختیـار انسـان خـارج بـوده و برای خود ملاـک خاصـی دارد، ایجاد تساوی در میان آنان از نظر تمایلات قلبی امکان پذیر نیست، در حالی که دومی مربوط به هزینه زندگی و رفتار عادلانه در میان آنان است که کاملاً امکان پذیر است. (سید مرتضی، الدرر و الغرر ۱/۱۷۰)

یاد آور می شویم: ریشه این اشکال به ابن أبی العوجا ملحد عصر امام صادق(ع) باز می گردد. او در بصره این شبهه را منتشر کرد تا

نتیجه بگیرد که در قرآن تناقض هست. وقتی هشام بن حکم از اشکال او آگاه شد، برای فراگیری پاسخ، بصره را به عزم مدینه ترک گفت. و به حضور امام صادق رسید و اشکال ابن أبی العوجا را مطرح کرد. امام در پاسخ او همان را گفت که از عمرو بن عبید نقل کردیم. وقتی هشام به بصره بازگشت و ابن أبی العوجا را از پاسخ آگاه ساخت، وی گفت: این جواب از تو نیست. این پاسخ را شتران از حجاز آورده اند. (بحرانی، البرهان ۱/۴۲۰/حدیث ۲و ۳)

احتمال دارد پاسخ امام صادق به عمرو رسیده باشد، همان طور که احتمال دارد پاسخ ابتکار خود او بوده، در این صورت باید هر دو را از مقوله «توارد خاطرین» نامید.

جاحظ می گوید: مردی با عمرو بن عبید درباره قدر مناظره کرد و گویا آن مرد قدری قائل به جبر بوده و تقدیر الهی را مایه سلب اختیار از بشر می دانست. عمرو در پاسخ او گفت: در قرآن آیه ای است که شک را از دل شما می زداید و آن اینکه خدا می فرماید: «فَوَ رَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُون» حجر/۹۲ ۹۳

[سوگند به خدای تو از آنچه که آنها انجام می دهند، سؤال خواهیم کرد.]

خدا از آنچه که ما انجام می دهیم سؤال می کند، اگر ما فاقد اختیار بودیم و مجریان قضای الهی به شمار می رفتیم، باید بگوید از قضا و قدر خود سؤال خواهیم کرد. (سید مرتضی، ۱۷۶ ۱۷۷)

موضع سیاسی عمرو بن عبید

در سال ۱۲۶ که ولید بن یزید در شام کشته شد، سران معتزله در مکه به حضور امام صادق(ع) رسیدند و سخنان زیادی در محضر آن حضرت گفتند. امام

فرمود: از میان خود یک نفر را به عنوان سخنگو انتخاب کنید تا من با او سخن بگویم. آنان عمرو بن عبید را برگزیدند. او رو به امام صادق(ع) کرد و گفت اهل شام خلیفه خود را کشتند. خدا برخی از آنان را به دست برخی دیگر نابود کرد و رشته کارشان گسسته شد. ما در کار مسلمین نگریستیم. مردی را برای خلافت برگزیدیم که دارای عقل ومروت است. او محمد بن عبدالله بن الحسن «نفس زکیه» است می خواهیم دور او را بگیریم و با او بیعت کنیم و خواسته های خود را (شاید توحید و عدل) به وسیله او آشکار کنیم.آنگاه که سخنان او به آخر رسید، امام با او به صورت گسترده سخن گفت و در پایان افزود: از خداپرهیزید. من از پدرم شنیده ام او بهترین مردم روی زمین و آگاهترین آنان به کتاب خدا و سنت و رسول بود که پیامبر فرمود: هر کس که مردم را با شمشیر خود بزند و آنان را به سوی خود بخواند در حالی که در میان مسلمانان داناتر از او هست، گمراه و زور گوست. (بحار الأنوار۴۷/۲۱۳)

در اینجا هر چند عمرو بن عبید از نفس زکیه حمایت می کند، ولی آنگاه که بنی عباس از قیام علویان به نفع خود استفاده کردند و شتر خلافت، در خانه آنها خوابید و زمام کار را از دست علویها گرفتند، در این شرایط عمرو بن عبید به گواه اینکه او رابطه بسیار حسنه ای با منصور دوانیقی داشت، تغییر موضع داد و به بنی عباس پیوست.

هنگامی که ابو جعفر منصور بر سر قبر او حاضر شد، اشعاری در سوک او

سروده که سید مرتضی آنها را در امالی و ابن خلکان در وفیات الاعیان آورده اند.(سید مرتضی، الدرر و الغرر ۱/۱۷۸)

دیدگاه احمد امین مصری در مورد معتزله چیست؟

پرسش

دیدگاه احمد امین مصری در مورد معتزله چیست؟

پاسخ

۱ توحید معتزله، در نهایت بلندی و سرفرازی است. به حق آنان، آیه «لیس کمثله شیء» را در این قلمرو اسوه خود قرار داده و آن را به بهترین وجه بیان کرده اند و با نظریه های پست «مجسمه» مبارزه نموده اند. (ضحی الإسلام ۳/۶۸)

۲ معتزله به آزادی اراده معتقد شده، در مقابل جبر گرایان که اختیار را از انسان سلب نموده او را بسان پر کاهی در برابر طوفان، و چوبی در دریای خروشان می اندیشند. ممکن است بگوییم معتزله در به کار گیری عقل، راه غلو در پیش گرفتند، ولی غلو در آزادی انسان و قدرت عقل، بهتر از غلو در نقطه مقابل آنهاست و نظر من این است که اگر مکتب معتزله تا امروز بر مسلمین حکومت می کرد، مسلمانان در تاریخ، شرایطی غیر از امروز داشتند زیرا اندیشه تسلیم در مقابل قضا و قدر و عقیده به جبر، آنان را از حرکت باز داشت و زمینگیرشان ساخته است. (ضحی الإسلام۳/۷۰)

۳ درباره ابراهیم بن سیار معروف به نظّام، چهارمین شخصیت معتزله می گوید: در مکتب او دو رکن بزرگ وجود دارد که اساس نهضت اروپای امروز است و آن شک و تجربه است. نظّآم شک را اساس بحث قرار می دهد و می گوید: آدم شاک به تو از منکر نزدیکتر است و هیچ یقینی رخ نداد، مگر اینکه قبلاً با شک همراه گشت، هیچ کس از عقیده ای به عقیده دیگر عدول نکرد، مگر اینکه در آن شک نمود، این درباره شک و اما درباره تجربه که «نظّام» آن را به کار گرفت، امروز جهان آن را اساس کاوشهای خود

قرار داده است. (ضحی الإسلام ۳/۱۱۲)

۴ باز احمد امین تحت عنوان «المعتزله و المحدثون» به برتری مکتب اعتزال اعتراف کرده است و می گوید : معتزله مکتبی بسان مکتب غرب امروز داشتند. اساس کار آنان را شک اولاً و تجربه ثانیاً و داوری ثالثاً تشکیل می داد: مثلثی که امروز بر مکاتب غربی حکومت می کند.

و جاحظ در کتاب «الحیوان» بحث شیوایی درباره شک نموده است. آنان حدیثی را نمی پذیرفتند، مگر اینکه عقل بر آن گواهی دهد، و آیات را مطابق حکم عقل تفسیر می کردند و می گفتند: انسان نمی تواند «جن» را ببیند، به گواه اینکه قرآن می گوید: «إنّه یراه هو وقبیله من حیث لاترونهم» اعراف /۲۷

[او و هم جنسانش شما را می بینند به گونه ای که شما آنها را نمی بینید.]

و کسانی را که از«جن» می ترسند، استهزا می کنند و به خرافات و اوهام ایمان نمی آورند و اسلام را بر اساس مقتضیات عقل و فلسفه آن روز یونان تفسیر می کنند و به اقوال ارسطو از آن نظر که ارسطوست، ایمان نمی آورند، زیرا چه بسا جاحظ معتزلی قول عربی را بر قول ارسطو، فیلسوف کبیر تاریخ ترجیح می دهد. (رساله الإسلام، سال سوم، شماره سوم)

معتزله اصل توحید و عدل را از علی(ع) گرفته است

احمد امین با این اعتقاد راسخ به معتزله، وقتی می شنود که معتزله دو اصل توحید و عدل را از علی گرفته اند، سخت شگفت زده می شود و می کوشد که رابطه آنها را از علی(ع) قطع کند. او می نویسد: «شیعه بر آن است که معتزله اصول خود را از آنها گرفته اند ولی من فکر می کنم شیعه، عقاید خود را در توحید و عدل ، از معتزله گرفته است». آنگاه یک دلیل واهی

ذکر می کند که سند تاریخی ندارد

چرا معتزله را به این نام خوانده اند؟

پرسش

چرا معتزله را به این نام خوانده اند؟

پاسخ

در این باره در میان نویسندگان تاریخ عقاید، اختلاف عظیمی است که یاد آور می شویم:

۱ نوبختی در کتاب «فرق الشیعه» علت این نامگذاری را این می داند که وقتی مردم با امام علی بن ابی طالب(ع) بیعت کردند، بیعت کنندگان را «جماعت» نامیدند. آنگاه مردم به سه دسته تقسیم شدند. گروهی بر بیعت خود وفادار ماندند. گروهی دیگر مانند طلحه و زبیر بیعت را شکستند و گروهی مانند سعد و قاص و عبدالله بن عمر و محمد بن مسلمه و اسامه بن زید، گوشه گیر شدند. این ...ЉЅ...به خاطر عزلت جویی از امام علی(ع) ، معتزله نامیده شدند و همانها، اسلاف معتزله بعدی به شمار می روند و می گویند جنگ با علی جایز نیست همچنان که جنگ در رکاب علی نیز جایز نیست.

و نیز می افزاید : وقتی احنف بن قیس تمیمی با گروه خود از علی کناره رفت، به قوم خود گفت: «اعتزلوا الفتنه أصلح لکم» (فرق الشیعه/۵) [از فتنه دوری جویید، صلاح شما در آن است.]

آنچه نوبختی می گوید، شایسته پذیرش نیست، زیرا اعتزال این گروه یک نوع اعتزال سیاسی بود، آنان در آن روز از خط مشی سیاسی حاکم وقت جدایی جستند، این اعتزال ارتباطی به مکتب کلامی و عقیدتی «معتزله» ندارد و ملاک در یکی، غیر از ملاک در دومی است، از این جهت نمی تواند، اولی ریشه دومی باشد، حتی خود معتزله این وجه تسمیه را نپذیرفته اند. «بلخی» می گوید: همه معتزله علی را بر دیگران ترجیح داده و محارب با او را گمراه می دانند و هرگز با دشمن او رابطه ای برقرار نمی کنند، مگر آنگاه که توبه کند، یک چنین گروه را با این

خصوصیت نباید معتزل از علی و سیاست او دانست.

۲ برخی می گوینـد: آنگـاه که حسن بن علی با معاویه صـلح کرد، گروهی از حسن بن علی جـدا شدنـد و نام خود را «معتزله» نهادند و همه آنان در گذشته از یاران علی بودند که ملازم مساجد و خانه های خود شدند و لقب «اعتزال» به خود گرفتند.

این نظریه نیز بسان گذشته چنـدان اسـتوار نیست، زیرا اعتزال این گروه یک نوع اعتزال سیاسـی بوده، در حالی که معتزله یک مکتب کلامی و نظری است و هیچ مانعی ندارد که یک کلمه در دو مورد به کار رود بدون آنکه یکی فرع دیگری باشد.

۳ نظر مشـهور این است که در زمانی که حسن بصـری در بصـره حلقه درس و وعظ و خطابه ای داشت مردی بر او وارد شـد و گفت: ای پیشوای دین، در زمـان مـا گروهی پیـدا شـده انـد که مرتکبان کبائر را تکفیر می کننـد (خوارج) در حالی که گروه دیگر، ارتکـاب کبیره را منافی ایمان نمی داننـد و اصولاً عمل در مـذهب آنان رکن ایمان نیست و معتقدنـد که گناه، مضـر به ایمان نیست همچنان که اطاعت، با کفر مفید نیست (مرجئه).

در این موقع «حسن بصـری» سر به زیر افکند تا در پاسخ پرسش سائل بیندیشد، ناگهان واصل بن عطا شاگرد او به استاد مهلت نـداد، گفت من می گویم مرتکب کبیره نه مؤمن است و نه کـافر، بلکه او در مرحله ای است میـان دو مرحله، آنگاه از محضـر اسـتاد برخاست و به یکی از سـتونهای مسجد تکیه کرد و پاسخ خود را به دیگران تقریر می کرد. چشم استاد به شاگرد جدا از حلقه افتاد گفت: «إعتزال عنا

واصـل» و از آن زمان او و یارانش لقب معتزله به خود گرفتنـد. گروه زیادی، این وجه تسـمیه را یاد آور شـده انـد. (الفرق بین الفرق/۱۱۸) حتی مرحوم شیخ مفید در أوایل المقالات نیز به این وجه اشاره می کند.

ولی مستشرق «نیبریج» این وجه تسمیه را نمی پسندد و می گوید: کلمه «اعتزال» و یا «معتزله» بیانگر مکتب آنهاست.

همین طوری که «مرجئه» و «ارجاء» بیانگر مکتب این گروه است مانند «رافضه» که توضـیح دهنده واقعیت این مکتب است باید کلمه اعتزال و معتزله را نوعی تفسـیر کرد که اشـاره به محتوای مکتب آنـان باشـد نه به وضع خـارجی یکی از بنیانگـذاران آن (مقدم انتصار/ ۵۴) و لذا باید علتی جست که در مفهوم «اعتزال» اشاره به مکتب آنها نیز باشد.

۴ ابوالقاسم بلخی شیخ معتزله می گویـد: علت اینکه به معتزله این لقب را داده اند این است که درباره مرتکب کبیره اختلاف نظر وجود داشت، خوارج آنـان را کـافر و مشـرک می پنداشـتند. مرجئه آنـان را به خاطر اقرارشان به خـدا و رسول و کتاب او مؤمن می اندیشـیدند. اهـل حـدیث آنـان را مؤمن فاسق می دانسـتند. گروه معتزله از همه این گروهها دوری جسـته گفتنـد: ما مورد اتفاق همه آرا را می گیریم و مورد اختلاف را حذف می کنیم و آن اینکه ما این آدم را فاسق می دانیم ولی او را با کفر و ایمان و شرک که مورد اختلاف فرق اسلامی است توصیف نمی کنیم.(مقالات الإسلامیین/۱۱۵) اتفاقاً این نظر رابغدادی نیز در الفرق بیـن الفرق آورده اسـت و عبـارتش ایـن است که: آنـان به خـاطر ابـداء نظر المنزله بین المنزلـتین از همه امت، منعزل شدند. و حاصل اینکه از فرق اسلامی فاصله گرفتند.

۵ علت نامیدن

این گروه به معتزله این است که مرتکب کبیره را از ایمان و کفر منعزل می دانند، نه مؤمن می شمارند و نه کافر؛ مسعودی این نظریه را یاد آور شده است (مروج الذهب۴/۲۲) و در حقیقت مرتکب را از هر دو گروه جدا کردند.

در هر حال نظریه سوم معروف و نظریه چهارم و پنجم به اعتبار نزدیک تر است. زیرا غالباً اسامی مکتبها بیانگر نکته اصلی مکتب است و این جهت در چهارم و پنجم وجود دارد و علت اعتزال یکی از دو وجه است، یا خودشان با نظریه «بین الأمرین» از امت جدا شدند و یا مرتکب کبیره را از مؤمن و کافر جدا کرده اند.

نقد نظریه تفویض چیست؟

پرسش

نقد نظریه تفویض چیست؟

پاسخ

این نظریه از یک اصل فلسفی و یا کلامی سرچشمه می گیرد و آن تبیین «ملاک نیاز ممکنات به واجب» است و اینکه نیاز ممکن به واجب در اصل حدوث و تحقق و وجود پس از عدم اوست، بدین معنی تا حادث نشده و لباس وجود بر تن نکرده نیاز بر او حاکم است، آنگاه که لباس وجود برتن کرد، دیگر نیاز او به واجب قطع شده و می توان روی پای خود بایستد.

یا ملاک نیاز او به علت، امکان اوست و آن اینکه ممکن است در حد ذات فقیر و نیازمند بوده و نسبت وجود و عدم بر آن یکسان است و تا دستی از خارج به سوی او دراز نشود هرگز از وسط دایره خارج نمی شود، چیزی که هست در گرایش به سوی «عدم» نبود علت وجود، کافی است، در حالی که در گرایش به وجود، حتماً علتی است لازم که بر آن جامه وجود بپوشاند.

هرگاه ملاک نیاز به علت، امکان او باشد، این حالت پیوسته با او هست و نمی تواند مخصوص به زمان حدوث او باشد، بلکه فقر ذاتی پیوسته با آن، قبل از حدوث و در حال حدوث و پس از آن همراه است.

نظر نخست که به برخی از متکلمان نسبت داده شده، با برهان همراه نیست و در اثبات آن از تشبیه و تمثیل بهره گرفته می شود و می گویند، مثل ممکن، مثل ساختمان به گل کار است، همان طور که ساختمان در پیدایش خود نیاز به بنا دارد و پس از تحقق، نیاز او از سازنده قطع می گردد، همچنین است نسبت ممکن به واجب، چیزی که هست امکان زوال

و نابودی برای بَنّا هست ولی برای خدا نیست.

به راستی کسانی که می خواهند یک اصل فلسفی را با چنین تشبیه و تمثیلی اثبات کنند، نمی توانند راه استدلال را بپیمایند، زیرا نسبت بنا به ساختمان، غیر از نسبت واجب به ممکن است، واجب پدید آرنده ممکن از عدم به وجود است، در حالی که بنا فاعل حرکت و جمع کننده مصالح بر روی هم می باشد و آنچه که ساختمان، را سرپا نگه می دارد، همان مایه های مادی و نیروهای جسمانی است که به بنا یک نوع پیوستگی می بخشد تا سرپا بماند، بنابراین نمی توان ممکن را به ساختمان، و واجب را به بنا قیاس کرد، بلکه در حقیقت ساختمان نیز حدوثاً و بقاءً در گروه وجود فاعل است. در آغاز کار، نقش از آن بنّا است، و کار او این است که مصالح را روی هم می چیند و سپس نقش قوای جسمانی و مادی می رسد که آن را نگه می دارد و اگر هم قیاس صحیح باشد، حکم در هر دو یکسان است و اینکه پدیده در پیدایش و پیوستگی بی نیاز از فاعل نیست. خواه فعل، فعل الهی باشد یا فعل طبیعی.

در فلسفه اسلامی نظریه دوم با دلایل روشنی ثابت شده و جای ابهام باقی نمانده است و شاید در میان موحدان و یا لاأقل مسلمانان کسی یافت نشود که نیاز انسان را به واجب به زمان حدوث او منحصر سازد و در دیگر زمانها او را از واجب بی نیاز اندیشید و افرادی که شیخ الرئیس از آنان در اشارات سخن گفته، از فلاسفه غیر اسلامی بوده و او آن مطلب را از کتب آنان نقل کرده است

ولی مع الوصف ما این نظریه (نیاز به علت حدوثاً و بقاءً) را با دلایل متناسب با وضع بحث، روشن می سازیم.

۱ نسبت ممکن به واجب نسبت معنی حرفی است

آنـان که می اندیشـند که نیـاز انسـان و سایر ممکنات به واجب در لحظه حـدوث است نه در بقاء از واقعیت وجود امکانی خبر ندارنـد. وجود امکانی نسـبت به واجب و به یک معنا نسـبت معلول به علت، نسـبت معنای حرفی به اسـمی است همین طور که معنای حرفی نمیتوانـد در وجود خارجی و در اندیشه انسانی، از وجود واقعی و یا ذهنی معنای اسـمی جدا گردد و جدایی او از معنی اسمی در مرحله ذهن و عین، مایه فنای اوست، همچنین است وجود امکانی نسبت به وجود واجب.

جهـان هسـتی از نظر وجـود، متعلق بـه واجب قـائم به اوست و واقعیت این وجـود همـان تعلق و وابسـتگی اوست، فرض عـدم وابسـتگی و لو در حـال بقـا، مسـتلزم نـابودی اوست. در این صورت چگونه می توان گفت که ممکن در حـدوث خود نیـاز به واجب دارد و در بقا بی نیاز از اوست.

مـا اگر بخواهیم این حقیقت را با تمثیلی روشن کنیم، بایـد چنین بگوییم: جهان هستی بسان چراغهای پر نوری است که اتاق و بزم را روشـنی می بخشـد و انسـان ناآگـاه چنین می اندیشـد که این نـور از آن خود آن چراغ است، در حـالی که این فیض از دسـتگاه مولـد برق سرچشـمه می گیرد و ارتبـاط پیوسـته است که او را نورانی کرده و مجلس و بزم را روشن می سـازد و اگر ارتباط چراغ با آن دستگاه مولد برق قطع شود، تاریکی همه جا را فرا می گیرد.

یا

جهان هستی بسان آن صحرای کویری است که زیر آفتاب داغ وسوزان تابستانی قرار گیرد. مرطوب نگاه داشتن یک نقطه، نیازمند آن است که پیوسته آب بر آن نقطه چکه کند و اگر لحظه ای تقطیر قطع شود، همان نقطه به صورت خاک خشکی در می آید که فاقد هر نوع حیات و روح است.

۲ تبعیض بین بعد زمانی و مکانی نارواست

همگی می دانیم که جسم و موجود مادی دارای دو بعد زمانی و مکانی است. در بعد مکانی اجزا از هم فاصله گرفته ولی در عین حال در یک زمان متحققند، ولی در بعد زمانی هر جسمی در هر زمان (حدوث) غیر آن جسم، در زمان دوم (بقا) است و همچنین است در زمانهای بعدی.

آنان که می گویند: انسان در حدوث و وجود خود نیاز به واجب دارد، ولی در بقا بی نیاز از واجب است، در واقع می خواهند برسانند که جسم در ابعاد زمانی، در یک بعد (حدوث) محتاج به واجب بوده، ولی در بعد بعدی (بقا) نیاز به واجب ندارد، در حالی که این سخن را در ابعاد مکانی نمی گویند، زیرا هرگز متصور نیست که جزئی از انسان، محتاج به واجب باشد، ولی جزء دیگر او بی نیاز از آن. با توجه به این دو برهان که نیاز ممکن به واجب را در همه احوال ثابت می کند، نظریه تفویض را در پرتو این دو اصل مسلم میان موحدان بررسی می کنیم.

استقلال در ایجاد، مایه استقلال در وجود است

نظریه استقلال در فعل، در صورتی تصور دارد که در وجود نیز بعد از حدوث مستقل و بی نیاز باشد، هر گاه فاعل در ادامه وجود بی نیاز از خدا

نباشد، نمی تواند در فعل مستقل گردد، زیرا فعل وابسته به فاعل، و هستی فاعل ، قائم به واجب است.

آنان که می گویند: انسان در ایجاد استقلال دارد، باید استقلال در ذات را در هنگام صدور فعل بپذیرند، تا ایجاد او رنگ استقلال به خود بگیرد و إلّا با پذیرفتن نیاز ذات به واجب، استقلال در ایجاد متصور نیست.

نظریه تفویض یک نوع اندیشه ثنوی است

هر گاه انسان رادرایجاد فعل، بی نیاز از واجب تصور کنیم، نتیجه آن این است که دو خالق مستقل در عرصه وجود خودنمایی کنند، یکی واجب الوجود که آفریننده جواهر و ذوات است و دیگری انسان که آفریننده افعال خود می باشد و این مسأله با توحید در خالقیت که در کتابهای کلامی مبرهن است، سازگار نیست.

دیدگاه های مختلف درباره مسأله تقدم قدرت بر فعل و یا تقارن آن با فعل و نقد آن چیست؟

پرسش

دیدگاه های مختلف درباره مسأله تقدم قدرت بر فعل و یا تقارن آن با فعل و نقد آن چیست؟

پاسخ

از مسائلی که معتزله و اشاعره در آنها از یکدیگر فاصله زیادی گرفته اند، مسأله «تقدّم قدرت بر فعل » و یا «تقارن آن با فعل» است و به عبارت دیگر: انسان قادر و توانایی که کاری را صورت می دهد، آیا پیش از انجام فعل، قادر و توانا می باشد؟ آنگاه کار مورد نظر خود را صورت می دهد، یا اینکه قدرت همزمان با فعل در عضلات و اندام او پدید می آید، نه قبل از آن، معتزله از نظریه نخست دفاع می کنند، در حالی که اشاعره نظریه دوم را برگزیده و بر آن، اقامه برهان می نمایند. اینک تحقیق موضوع در ضمن بیان چند مطلب که به فهم هر دو نظریه کمک می کند:

۱ جایگاه این مسئله باب «قدرت» و «استطاعت» است و چندان ارتباطی به باب «عدل» ندارد، ولی قاضی عبد الجبار از آن در باب «عدل» یاد نموده و علّت عنوان آن را در این باب چنین گفته است: نظریه دوم (مقارنت قدرت با فعل) مستلزم «تکلیف ما لا یطاق» است و آن کار قبیح است و شخص حکیم کار قبیح انجام نمی دهد.

۲ قدرتی که درباره تقدم و تقارن او سخن می گویند، یکی از دو معنی را می تواند داشته باشد و با ید روشن شود که کدام یک از این دو، مورد بحث و نزاع است و درباره تقدّم و تقارن کدام، سخن می گویند.

الف قدرت: چیزی که وجود پدیده را به هنگام وجود آن ضروری و اجتناب ناپذیر می سازد. به دیگر سخن: قدرت: یعنی علّت تام

پدیده که پس از تحقق آن، هیچ نوع حالت انتظاری برای فعل نمی ماند و پدیده بدون کوچکترین وقفه تحقّق می پذیرد.

قاعده «الشیء مالم یجب لم یوجد» یعنی: «پدیده تا وجود او به حد ضرورت و لزوم نرسد، جامه وجود نمی پوشد» ناظر به قدرت به این معنی است، زیرا چنین قدرتی است که به پدیده لزوم و وجوب می بخشد، و این کار جز با بستن تمام راههایی که وجود پدیده را تهدید می کند، صورت نمی گیرد.

ب قدرت به معنی « توانستن» یعنی اقتدار بر انجام کار در برابر کسی که توانایی آن را ندارد. اگر می گوییم خیاط می تواند لباس بدوزد و یا بنّا خانه بسازد، مقصود از قدرت در این دو مورد، این است که: چنین افرادی پس از آموزشهای لازم، توانایی آ نرا دارند که اگر مثلاً پارچه در اختیار آنان قرار گیرد آن را به صورت جامه مورد دلخواه طرف در آورند، در مقابل کسانی این توانایی و آمادگی را ندارند.

قادر و توانا به این معنا را چنین تعریف کرده اند: «إن شاء فعل وإن لم یشأ لم یفعل» بخواهد انجام می دهد و نخواهد انجام نمی دهد.

اکنون باید دید، محل نزاع میان دو گروه، کدام یک از این دو معنی است.

۳ قدرت به معنی نخست ، متقدّم بر فعل نیست، بلکه پیوسته با فعل همزمان است، زیرا فرض این است که میان چنین قدرت و فعل، جدایی امکان پذیر نیست و برای تحقق فعل هیچ نوع حالت منتظره ای وجود ندارد، در این صورت قدرت، به این معنی، باید همزمان با فعل باشد، نه متقدّم بر آن و إلّا لازم آن، تخلف فعل ار علّت تام است

و آن امکان پذیر نیست.

قدرت به معنی دوم که همان استعداد قریب به فعل است، حتماً متقدّم بر فعل است زیرا قدرت به این معنی، جز مقتضی و علّت ناقص چیزی بیش نیست، و باید چیزهای دیگری به آن ضـمیمه گردد، تا شخص مبدأ فعل گردد، مثلاً یک دوزنده کار کشته، بایـد سـراغ نـخ و سوزن یا چرخ خیاطی و پارچه مورد نظر برود تا پس از تهیّه آنها، نقش خود را ایفا کنـد و تهیه این مقدمات خود زمان می برد.

۴ بـا توجه به تفسـیر قـدرت، می توان میان این دو گروه به روشـنی داوری کرد هر چنـد هیـچ یک از دو گروه مقصود خود را درباره «قـدرت» روشن نگفته انـد فقط در این میان، فخر رازی که خود از پیروان شـیخ اشـعری است، توانسـته است که پرده از سیمای حقیقت بر کشد و میان دو گروه متنازع داوری کند و او این داوری را در مسئله «تعلّق قدرت به ضدین» آورده است.

۵ بـا توجه به روشن بودن مسأله، نیازی به نقل براهین معتزله نیست. ولی از آنجا که دلایل اشاعره را بر همزمانی قـدرت با فعل نقل کردیم، از این نظر به توضیح برخی از دلایل معتزله می پردازیم:

الف اگر قـدرت بـا فعـل همزمان باشـد، در این صورت تکلیف کافر به ایمان، تکلیف به خارج از اختیار خواهـد بود، زیرا اگر قـدرت و توان داشت حتمـاً ایمـان می آورد (زیرا قـدرت همزمـان بـا فعـل، از آن جـدا نمی گردد) از اینکه ایمان نیاورده باید گفت قدرت بر ایمان نداشته است.

ب قدرت پیوسته بر ضدین تعلّق می گیرد، قادر به کسی می گویند که فعل و ترک یک

شیء در اختیار او باشـد و از درون ملزم به فعل و یا ملزم به ترک نباشد، هرگاه قدرت با فعل همزمان باشد، از آنجا که قدرت، از فعل جدا نمی شود، باید در کافری که مکلّف به ایمان است در یک لحظه، ایمان و کفر گرد آید.(قاضی عبد الجبار: ۳۹۶)

در اسـتدلال نخست، قـدرت مورد بحث، به معنی علّت تام گرفته شـده است، علّتی که هرگز از معلول خود جدا نشده و در آن انفصال، امکان پذیر نیست.

هر گاه بگوییم شـرط تکلیف داشـتن چنین قدرتی است و آن باید با فعل همزمان باشد، از عدم تحقّق مکلف به (ایمان و کفر) می توان کشف کرد که او دارای قدرت و توان نبوده زیرا اگر دارا بود، حتماً ایمان تحقق می پذیرفت.

در حالی که شـرط تکلیف، داشتن قدرت، به معنی دوم است، یعنی آمادگی برای انجام تکلیف و چنین شرطی در تمام کافران موجود است و نپذیرفتن ایمان، دلیل بر نبودن آن نیست در این صورت اشـعری می تواند، وجود چنین قدرتی را شـرط تکلیف دانسـته و پیوسـته آن را با تکلیف همراه بدانـد هر چنـد فعل از او سـر نزند و کوچکترین تالی فاسدی بر تقارن قدرت با فعل به این معنی، مترتب نمی شود.

اگر اساس اسـتدلال نخست ، تفسیر قدرت به معنی علّت تام است، اساس استدلال دوم، تفسیر قدرت به معنی «مقتضی» و علت نـاقص است، زیرا قـدرت به معنی اقتضاء است که صـلاحیت تعلّق بر ضـدین را دارد نه علّت به معنی علّت تام، زیرا آن فقط به یک طرف توجه پیدا می کند و در این صورت تالی فاسدی که در استدلال قاضی است، بر این تفسیر

متوجه نمی شود، زیرا لازمه چنین قدرتی، وجود ضدین (ایمان و کفر) نیست و قدرت به معنی استعداد، مستلزم وجود دو مقتضی متضاد در آن واحد است، نه دو مقتضی یعنی ایمان و کفر.

خلاصه در کلام مستدل دوگانگی روشن به چشم می خورد از طرفی می گوید: باید در آن واحد کفر و ایمان جمع شود و از طرفی می گوید: قدرت بر ضدین تعلّق می گیرد، لازم سخن اوّل، تفسیر قدرت به علّت تام است و لازم سخن دوم تفسیر به علّت تام و استعداد و اقتضاء است.

حق این است که پاسخ هر دو صورت مسئله روشن است و همگی می دانیم که قدرت به معنی استعداد، بر انجام فعل مقدّم است و به قول محقق لاهیجی هر انسان پیش از آنکه برخیزد، خود را قادر به آن می اندیشد، و پیش از راه رفتن خود را توانا بر آن می انگارد. (شوارق ۱/۴۴۱)

۶ نکته ای که باقی ماند این است که انگیزه این نزاع چیست و چرا اشاعره بر تقارن قدرت و معتزله بر تقدّم آن اصرار می ورزند؟ قاضی عبد الجبار در این جا نکته آن را روشن کرده است:

«اشاعره اصرار می ورزند که بشر فاعل فعل خود نیست و مُحْدِث افعال در حقیقت خود خداست. از این جهت قدرت خدا را بر فعل مقدّم بر آن و قدرت بشر را مقارن با آن قلمداد می کنند.» (شرح اصول خمسه،۳۹۶)

سخن روشنتر اینکه بگوییم اشاعره قدرت متقدّم بشر را مزاحم قدرت الهی دانسته و لذا از آن سلب تقدّم می کنند و به تقارن آن اصرار می ورزند و معتقدند نقش از آن قدرت متقدم است و قدرت همزمان با فعل فاقد نقش می باشد و

از این طریق به گمان خود توحید در خالقیت را در تمام مراحل حفظ می کنند.

از دیدگاه معتزله با توجه به اصل وعد و وعید آیا عفو از گنه کاران در صورت عدم توبه جایز است؟ نقد آن چیست؟

پرسش

از دیدگاه معتزله با توجه به اصل وعد و وعید آیا عفو از گنه کاران در صورت عدم توبه جایز است؟ نقد آن چیست؟

پاسخ

اعتزال مکتب کلامی است که در بغداد و بصره رشد کرده است.

این دو گروه هر چند نقطه نظرهای متحد فراوانی دارند ولی در برخی از مسائل با هم اختلاف نظر دارند که یکی همین مسأله است. معتزله بغداد بر منع جواز عفو تأکید می کنند، در حالی که معتزله بصره عفو مجرمان را جایز دانسته و آن را تخلف قبیح تلقی نمی کند.

شگفت از گروه نخست است که عقاب مجرم را امری الزامی می دانند و ترک مؤاخذه را قبیح تلقی می کنند، در حالی که پاداش مطیع را امر الزامی نمی دانند و آن را از نتایج جود و احسان خدا می شمارند و می گویند استحقاقی در کار نیست، در حالی که ثواب و عقاب هر دو قرین یکدیگرند و طبعاً حکم واحدی خواهند داشت.

معتزله بصره می گویند: عقاب مجرم حق خداست در این صورت زمام کار در دست صاحب حق است، خواست از آن بهره می گیرد و نخواست آن را رها می کند و در حقیقت عقاب گنهکار حکم دین را دارد و طلبکار می تواند آن را ببخشد. بغدادیها که از طرفداران سرسخت لزوم مؤاخذه مجرمند، بر نظریه خود با اموری استدلال کرده اند که به صورت موجز ارائه می شود.

۱ عقاب مقتضای لطف است

عقاب بندگان لطفی است از جانب خدای تکلیف کننده. زیرا وقتی مکلف دانست که خدا او را بر عصیان و گناه حتماً مؤاخذه خواهد کرد، به انجام واجب و ترک حرام نزدیک می شود. (قاضی عبد الجبار، /شرح اصول خمسه/۶۴۶ ۶۴۷)

پاسخ: لطف در منطق معتزله، عملی است که

بنـدگان را به ادای واجب و دوری از گنـاه نزدیـک می سـازد و طبعاً جایگاه آن همین دنیاست نه آخرت، بنابراین، این که می گوید: عقاب بندگان (در آخرت) لطفی است از جانب خدا، معنی صحیح ندارد و شاید مقصود او همان جمله ای است که در آخر گفتارش آمـده است و آن این که انذار و بیم بر نافرمانی، لطف الهی است که مایه قرب بندگان به انجام واجبات و ترک محرمـات می گردد و بیم و انـذار در صـورتی مـؤثر می افتـد که مکلف بدانـد که عفو و گـذشتی در کـار نیست و در غیر این صورت تأثیر خود را از دست می دهد.

این اسـتدلال نقضاً و حلاً مخـدوش است. امّا نقضاً: اگر این منطق صـحیح باشد باید توبه مشـروع نباشد؛ زیرا اگر مکلف بداند که توبه او پذیرفته نیست کمتر به گرد گناه می گردد یا واجبی را ترک می نماید واعلام عفو از طریق توبه نقش انذار و بیم را کمرنـگ کرده و اثر آن را خنـثی می سـازد گذشـته از ایـن، جـواز عفـو غیر لزوم آن است، چیزی که اثر بیم و انـذار را خنـثی میسازد دوّمی است نه اوّلی.

اگر بیم و انـذار در بـازداری انسان از گناه و نافرمانی مؤثر است رجا و باز بودن روزنه امیـد نیز در کاهش گناه تأثیر به سـزایی دارد. افراد مـأیوس از سـعادت خـویش برای انجـام هر نـوع خلافـی آمـاده می باشـند و چیزی را برای خـود رادع و مـانع نمی انگارند، از این جهت از نظر تربیتی باید انسان میان خوف و رجا زندگی کند، نه برای او چراغ سبز روشن کنند تا هر چه دلش بخواهد انجام دهد و نه از سعادت

خویش محروم گردد، یا بگوید:

حالا که آب از سر گذشت چه یک وجب و چه صد وجب، اکنون که من محکوم به عقاب و کیفرم، چرا دیگر خواسته های نفسانی خود را انجام ندهم.

۲ تجویز عفو، تخلف است

خداوند مرتکب گناه کبیره را وعده عقاب داده است، عفو از گنهکاران نوعی تخلف در وعده و دروغ در گزارش است و هر دو بر خدا محال است. (دوانی: شرح عقاید عضدی۲/۱۹۴ ط استانبول)

مخالفان از دو راه پاسخ می گویند:

وعده و وعید الهی ممکن است مشروط به شروطی باشد که عدم تحقق آنها مجوز ترک عقاب گردد.

و به دیگر سخن: وعید الهی اگر مطلق بود و دارای شرطی نبود، در این صورت عفو، نوعی تخلف محسوب می شد ولی اگر مشروط به شرط و یا شروطی باشد، در این صورت ترک شروط به خاطر عدم تحقق شرط، تخلف به حساب نمی آید.

در توضیح این پاسخ می گوییم: مدعای قائلان به جواز عفو این نیست که عفو الهی حتماً شامل حال مجرمان می باشد، بلکه مدعای آنان امکان عفو و تجویز آن در مقابل ادعای استحاله است. در این صورت کافی است که احتمال بدهیم برخی و یا تمام وعیدهای الهی مشروط به شروطی باشند تا در صورت فقدان شرط، به خاطر نبودن موضوع، عفو در نظر عقل، تخلف حساب نشود. آری اگر مدعا لزوم عفو بود، در این صورت جواب یاد شده کافی نبود زیرا از کجا معلوم که همه وعیدهای الهی مشروط بوده و مطلق نمی باشد و ناگفته پیداست که ترک عمل به وعید مطلق در نزد خرد زشت و نازیباست.

۲ پاسخ دیگر این که میان وعد و وعید تفاوت

بسیار است. ترک عمل به وعده در نظر خرد زشت و نازیبا و ترک عمل به وعید نه تنها قبیح نیست، بلکه در مواردی مستحسن است.

طبق نقل انس بن مالک، پیامبر (ص) می گوید:

«مَنْ وَعـدَهُ اللّٰهُ علی عَمَلِهِ ثواباً فَهُوَ منجزٌ لَه ومَن أوعـده علی عمله عقاباً فهُوَ فی الخِیـار» اگر خـدا بر انجـام عملی وعـده پاداش دهد، او حتماً عمل خواهد کرد و اگر بیم داد، او در انجام آن مختار است. (محقق دوانی، شرح عقاید عضدیه ۲/۱۹۴)

۳ تجویز عفو مایه جرأت است

تجویز عفو مجرم یک نوع دعوت به گناه و اغراء به فعل قبیـح است، زیرا مجرم در این صورت به اعتماد عفو مرتکب گناه می گردد، نتیجه این که مؤاخـذه باز دارنده از گناه است و عفو از گناه مجرم، یک نوع ایجاد برابری میان مطیع و عاصـی است که با عدل الهی سازگار نیست. (صبحی صالح، علم الکلام قسم المعتزله/۱۵۷)

پاسـخ: این اسـتدلال از بیـان گذشـته روشن می گردد زیرا دعوت به گناه در صورتی انجام می گیرد که بخشودگی امر حتمی باشد نه احتمالی و اگر این گفتار صـحیح باشد، باید تشـریع توبه و شفاعت نیز دارای چنین سرنوشتی باشد. مساوات میان مطیع و عاصـی در صورتی است که عاصـی نیز بسان مطیع دارای پاداش باشد، در صورتی که جریان چنین نیست. دومی در مواردی ممکن است معاقب باشد نه مثاب.

معنای منزله بین المنزلتین که یکی از اصول پنجگانه گروه معتزله می باشد و نقد آن چیست؟

پرسش

معنای منزله بین المنزلتین که یکی از اصول پنجگانه گروه معتزله می باشد و نقد آن چیست؟

پاسخ

مرتکب گناه کبیره در اواخر نیمه نخست از قرن اول، موضوع یک رشته مسائل کلامی گردید و یکی از آن مسائل توصیف او بـا ایمـان و یا کفر وفسق است و در این مورد دو نظریه ابراز گردیـد که سـرانجام منتهی به نظریه سوم شـد که از ابتکارات پایه گـذار مکتب «اعتزال» و اصل بن عطاست و پیروان این مکتب نیز در طول زمان بر آن صـحّه نهاده انـد، اینک نظریات سه گانه در این مورد:

۱ مرتکب کبیره کافر است.

۲ مرتکب کبیره مؤمنِ فاسق است.

۳ نه مؤمن است و نه کافر، بلک در مقامی میان این دو.

نظریه نخست را خوارج برگزیده زیرا عمل را جزء ایمان می دانند و هر کس واجبی را ترک کند و حرامی را مرتکب گردد، از جرگه مؤمنان بیرون رفته و در عداد کافران قرار می گیرد.

نظریه دوم، نظریه معروف میان فقها و محدثان و متکلمان فرق اسلامی است که ارتکاب گناه را مایه خروج از ایمان ندانسته، چیزی که هست او را مؤمن فاسق می خوانند.

نظریه سوم از معتزله است، آنان می گویند: چنین فردی نه مؤمن است و نه کافر، بلکه در حد وسطی قرار می گیرد و از آن به «منزله بین المنزلتین» تعبیر می آورند.

علت اینکه این گروه را معتزله می خوانند، این است که آنان به وسیله این نظریه مرتکب کبیره را از جامعه اسلامی منعزل کرده و از آن جدا ساخته اند و یا وسیله این رأی و آرای دیگر، از جامعه اسلامی منعزل گردیده اند.

مهم در این جا بررسی دلیل چنین اصل است، آنان به طرق گوناگون بر این اصل

استدلال کرده اند.

۱ واصل بن عطا در مناظره همتای خود «عمرو بن عبید» چنین گفت: «مسلمانان در توصیف او به ایمان و کفر و نفاق اختلاف نظر دارند، ولی همگان او را فاسق می خوانند، ما مورد اتفاق را می گیریم و با قیمانده را رها می سازیم». (امالی سید مرتضی۱/۱۶۶)

این دلیل کاملاً تمام است، از اتفاق مسلمانان جز این نمی توان نتیجه گرفت که مرتکب کبیره فاسق است، اما نه مؤمن است نه کافر هرگز به دست نمی آید، مناظره ای که میان آن دو صورت گرفته و سید مرتضی آن را در «امالی» خود آورده است، خالی از مغالطه نیست و ما جایگاه مغالطه را در کلام هر دو، در کتاب («بحوث فی الملل والنحل» ۳ /۱۹۰)توضیح داده ایم، علاقمندان می توانند به آنجا مراجعه نمایند.

۲ مؤمن در لغت هر چند به معنی «مذعن» است، ولی در شرع از آن معنی دیگری اراده شده و آن کسی است که شایسته ستایش و تعظیم باشد. گواه این است که خدا هر کجا از مؤمن سخن گفته، آن را با مدح و تعظیم همراه ساخته است، چنانکه می فرماید:

«قَد أَفلح المؤمنون» مؤمنون/۱ و می فرماید: «إِنّما المؤمنون الَذین إِذا ذُکر الله وَجِلت قلوبهم» انفال/۲ و نیز می فرماید: «إِنّما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله وإذا کانوا مَعَه عَلی أَمر جامِع لَم یَذهَبوا حَتی یَستأذنوه» نور/۶۲ این آیات حاکی است که «مومن» در اصطلاح قرآن،کسی است که شایسته مدح و تعظیم باشد و همچنین است لفظ «مسلم» و ناگفته پیداست مرتکب کبیره شایسته هیچ نوع ستایش و بزرگداشت نیست. (قاضی عبد الجبار، اصول خمسه/ ۷۰۳)

این دلیل نیز بسان دلیل گذشته سست و بی پایه است

و اساس اشتباه را خلط معنی لازم آن تشکیل می دهد، لفظ مؤمن یک معنی بیش ندارد و از زمان نزول قرآن تا کنون در همان معنی به کار رفته است، چیزی که هست از لوازم ایمان تمجید و ستایش است، نه اینکه این دو، معنی مستقیم لفظ ایمان است.

گواه بر اینکه این لفظ بر همان معنی نخستین خود باقی است، این است که در آیات زیادی اگر لفظ مؤمن را برداریم و به جای آن لفظ« ممدوح و معظم» بگذاریم، آیه انسجام خود را از دست می دهد.

اتهام آلودگی اخلاقی به معتزله چقدر واقعیت دارد؟

پرسش

اتهام آلودگی اخلاقی به معتزله چقدر واقعیت دارد؟

پاسخ

در این مورد، دو موضوع را مورد بحث قرار می دهیم:

۱ معتزله و اتهام به آلودگی اخلاقی

معتزله از روز نخست به صورت گروه عقل گرا و مدافع از اصول اسلام در پرتو دلیل و برهان، طلوع کردند و تا آنجا که قدرت و توان داشتند، دراین راه پیش رفتند و زندگی پیشوایان آنها روشنترین گواه بر این مطلب است، البته این نه به آن معنی است که در همه جا به درستی سخن گفته اند و احیاناً پا روی حق نگذاشته اند. ولی آنچه مسلّم است این است که این گروه، در آغوش مناظره با مخالفان (ملاحده، مجسمه، مجبره) بزرگ شده اند.

گروهی مبارز که حیات و عقیده و عنوان گروه مخالف را به خطر می افکند بدون واکنش از طرف مخالف نخواهند بود و گاهی دشمن شکست خورده، به خاطر حفظ موقعیت خود از هر حربه ای بهره می گیرد، از این جهت برخی از مخالفان معتزله مانند: ابن قتیبه (ابن قتیبه: تأویل مختلف الحدیث، ۱۸) و ابو منصور بغدادی (ابو منصور بغدادی، الفرق بین الفرق/۱۷۳) آنان را به آلودگی اخلاقی متهم کرده و در این موارد چیزهایی نقل کرده اند.

این نوع از اتهامها در تاریخ مناظره ها و مبارزههای عقیدتی فراوان و غالباً فاقد ارزش است، بالأخص که ناقل آنها ابن قتیبه سلفی و ابومنصور اشعری باشد که از دشمنان قسم خورده معتزله به شمار می روند و دومی درکتاب: «الفرق بین الفرق» بیش از حد بد زبان است، او بر خود و عقاید شیخ خویش «اشعری» لباسی از عصمت پوشانیده و دیگران را ضال و مضلّ می داند.

شما فرض کنید یک نفر یا دو نفر

از معتزله، دچار انحراف اخلاقی شده و بساط شـراب پهن می کردند، ولی این دلیل نمی شود که این گروه همگی به آلودگی متهم شوند، در حالی که در سوابق زندگی آنان بسیار نقاط درخشان است، مثلاً:

۱ بشـار بن برد، متهم به الحاد و انحراف عقیـدتی بود، و اصل بن عطار او را به قتل تهدیـد کرد و سـرانجام او را از بصـره تبعید نمود وقتی واصل درگـذشت، او به بصـره بازگشت وصـفوان انصاری او را با ابیاتی مخاطب قرار می دهد که یک بیت آن این است:

رجعت إلی الآمصار من بعد واصلِوکنتَ شریراً فی التهائم والنجد

(جاحظ: البیان والتبیین، ۱/ ۲۵)

[پس از درگـذشت «واصل» به شـهر بازگشتی، در حالی که به صورت یک انسان شـرور، در بیابانهای «تهامه» و «نجد» زندگی می کردی.]

۲ واصل بن عطا گروهی را برای نشـر عقیده «تنزیه» و مبارزه با «تشبیه» به اطراف و اکناف فرسـتاد و مرتضـی در طبقات معتزله، اسامی آنها را آورده است. (مرتضی: المنیه والأمل، ۲۰)

۳ می گویند: او کتابی به نام «ألف مسأله فی الرد علی المأنویه» نگاشت.

۴ حفص بن سـالم را برای منـاظره با جهم بن صـفوان روانه خراسان کرد، تا با او به مناظره بپردازد و پس از درگـذشت واصل، پیروان او نیز این راه را ادامه دادند. (مرتضی: المنیه والأمل،/۲۱)

۵ هـارون برای مناظره با «سـمنیها» در شـرق آسـیا، بر خلاف میل باطنی خود «معمر بن عباد» معتزلی را روانه کرد، زیرا در میان اهل حـدیث، شـخص شایسـته ای نبود که بتوانـد با این گروه دست و پنجه نرم کند و رجوع به اهل بیت پیامبر و دست پرورده های آنان، با خط سیاسی بنی

عباس سازگار نبود.

قاضی عبد الجبار متوفای سال ۴۱۵، با تمام حق کشیهایی که در کتاب المغنی خصوصاً در جلد بیستم در حق شیعه انجام داده، ولی کار او در مقام مبارزه با ملحدان و شکاکان قابل ستایش است. کتاب «تنزیه القرآن عن المطاعن» کتاب نفیسی است که از او به یادگار مانده است. محقق کتاب «اصول خمسه» از کتاب دیگر او به نام «تثبیت دلائل نبوه سیدنا محمد» یاد می کند و می نویسد: او در صدد نشر این کتاب است.

ما در عین مخالفت با اغراق گویی و پوشانیدن لباس عصمت بر اندام دانشمندان معتزلی، یادآور می شویم که در مقام معدل گیری، این گروه امتیازاتی دارند که اشاعره فاقد آن می باشند و در عین حال، در میان هر دو گروه متطرف و حاد، معتدل و منصف، فراوان پیدا می شوند و سخن ما درباره همه گروههای اسلامی گفتار خداست.

«رَبَّنا اغفر لَنا ولِاِخواننا الذین سَبقونا بِالإیمان» حشر/۱۰

اوج قدرت معتزله چه زمانی بوده است؟

پرسش

اوج قدرت معتزله چه زمانی بوده است؟

پاسخ

مکتب اعتزال به صورت یک مکتب کلامی دراوایل قرن دوم پی ریزی گردید و به تدریج رو به تکامل نهاد و از زمان خلفای بنی امیه، فقط دو نفر به این مکتب تمایل نشان دادند و آن دو عبارتند از:

۱ یزید بن ولید بن عبدالملک (ت ۱۲۶) ۲ مروان بن محمد بن مروان (ت ۱۳۲) آخرین خلیفه اموی. وقتی بساط خلافت امویها برچیده شد و خلفای عباسی روی کار آمدند، در دوران خلافت ابو جعفر منصور دوانیقی (۱۳۶ ۱۵۸) ستاره اقبال معتزله درخشید و عمرو بن عبید (مرد شماره دوم معتزله) با خلیفه وقت رابطه صمیمی داشت.

پس از درگذشت ابو جعفر، زمام امور به دست مهدی عباسی افتاد. در دوران خلافت او تحرکی برای معتزله مشاهده نشد و گویا به اهل حدیث تمایل داشت و با معتزله مخالف بود.

پس از مهدی عباسی، هارون عباسی روی کار آمد. او نیز مانند برادرش مهدی، از بحث و مناظره جلوگیری می کرد و گروهی از اهل کلام را روانه زندان کرد و از روی ناچاری برای مناظره با سمنیها، یک نفر از معتزله را برگزید.

عصر فرزندان ابو جعفر منصور، به نامهای مهدی و هارون پایان یافت. شتر خلافت در خانه فرزند هارون به نام مأمون الرشید

زانو زد در عصـر او ستاره اقبال معتزله در بلندای افق درخشیدن گرفت و تمام مراکز دولتی در قبضه قدرت آنان در آمد، او نیز بـا کمـال صـمیمیت بـا معتزله رفتار کرد ویکی از علل رفتار او با معتزله این بود که مأمون فردی درس خوانـده و تا حـدّی اهل منطق وتعقل بود، مکتب معتزله

بـا روحیات او کاملاً سازگار بود، از این جهت برای حرکتهای فرهنگی، علمی و قضایی معتزله، چراغ سبز روشن کرد و دسـت آنها را در نصب و عزل مقامات مسئول باز گذارد.

هارون الرشید در سال ۱۹۳، در طوس درگذشت و مأمون پس از یک رشـته جنگ و نبرد با برادر خود امین، سـرانجام در سال ۱۹۵، زمام امور را به عنوان خلیفه مسـلمین به دست گرفت و از همان روز با معتزله کنار آمد و پس از شـهادت امام هشـتم(ع) در سال ۲۰۳، جهان اسلام در قلمرو مأمون وعلمای معتزله قرار گرفت.

عمرو بن عبید که بود؟

پرسش

عمرو بن عبید که بود؟

پاسخ

دومین شخصـیت گروه معـتزله پس از واصـل بن عطـا، عمرو بن عبیـد است. او از اعضـای حلقه تـدریس حسن بصـری بود که بعـدها از او جـدا شد و به همتای خود واصل بن عطا پیوست و علت آن مناظره ای بود که میان آن دو انجام گرفت و سـرانجام عمرو به او جـذب شـد. از مجموع آنچه که ترجمه نگـاران دربـاره او نوشـته انـد، به دست می آیـد که او مرد وعظ و خطابه و تعلیم و تدریس و تا حدی معرض از دنیا بوده است.

گاهی سـخنانی گفته اند که مصداق واضح غلو می باشد. ابن المرتضی از جاحظ نقل می کند که «عمرو» چهل سال تمام نماز صبـح را بـا وضوی نمـاز مغرب خوانـده و چهل بار با پای پیاده به مکه رفت، در این مـدت شتر خود را در اختیار محصوران از حج قرار می داد و همه شب را با یک رکعت نماز و تکرار یک آیه، احیا می کرد. (ابن المرتضی، المنیه والأمل/۲۲)

این نوع اغراق گویی رسم مریدان غالی است که با نقل این افسانه، دیگر فضایل مسلم او را نیز زیر سؤال می برند. اشاعره برای اینکه از کـاروان اغراق عقب نمانـد، این نوع غلوهـا را دربـاره ابو الحسن اشـعری نیز گفته انـد. تو گویی این دو انسـان در این مدت طولانی نه مریض شده نه سفر کرده نه گرفتاری پیدا کرده و نه میل به مسائل جنسی داشته اند.

سید مرتضی در امالی خود مناظره هشام را با عمرو بن عبید، نقل کرده است. در این مناظره هشام جوان بر پیر مناظر غالب شد، ولی آن پیر، اخلاق اسلامی را رعایت کرده و از هشام خواست که

مهلت دهـد دربـاره سؤال او مطالعه کنـد و هرگز بر او پرخاش نکرد و یا او را مرتـد و خارج از دین قلمـداد ننمود. مناظره او با عمرو در بسیاری از کتابها آمده است که ما عصاره آن را یادآور می شویم:

هشام وارد بصـره شـد. او می دانست که عمرو بن عبیـد درباره امامت، نظریه خاصـی دارد و آن را مقامی انتخابی می دانـد، نه تنصیصـی و معتقد است که پیامبر درگذشت و خدا برای امت امامی را تعیین نکرد. وی پس از گفتگوی کوتاه به عمرو گفت: سؤالی دارم و سؤال خود را چنین آغاز کرد:

هشام: آیا خـدا به شـما چشم داده است و اگر داده است برای چه داده است؟ عمرو: آری برای آنکه با آن دیدنیها (آسـمانها و زمین) را ببینم و از آنها عبرت بگیرم.

هشام: آیا خدا به شما گوش داده است؟ و برای چه؟

عمرو: آری برای آنکه شنیدنیها را بشنوم.

او باقیمانده اعضا را که هر یک حامل حسی است (زبان، بینی و دست) بر شمرد و عمرو نیز به هر یک پاسخی داد که کاملاً با آن عضو حامل حس خاص مناسب بود. هشام در پایان گفت: آیا خدا علاوه بر این پنج حس، قلب نیز به شما داده است و اگر داده است چرا؟ گفت: برای اینکه اگر این حواس در آنچه به من گزارش می دهند خطا کردند، قلب به اصلاح آن بپردازد. در اینجا هشام به نتیجه مناظره اشاره کرد و گفت: تو راضـی نشـدی که خـدا به تو پنـج حس بدهد، مگر اینکه برای آنها پیشوایی معین کند که داور در میان آنها باشد، چگونه راضی شدی که خدا این

بشر را بیافریند ولی برای آنان پیشوایی که داور آنان باشد، قرار ندهد و پیامبر گرامی در گذرد در حالی که خدا برای مردم پیشوایی تعیین نکند که در موارد اختلاف، داور آنان باشد؟ اینجا بود که عمرو سربلند کرد و گفت: باید درباره سؤال تو فکر کنم.

نمونه ای از دانش تفسیری و کلامی او

درباره تفسیر آیات قرآن و یا مسائل کلامی، چیزهایی از او نقل شده است که بیانگر مرتبه علمی اوست. حالا این پاسخها از خود اوست یا از دیگری چندان روشن نیست.

سید مرتضی در امالی می گوید: مردی بر او وارد شد. گفت: اختلاف این دو آیه را چگونه حل می کنید: آیه ای که می گوید: «ولَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بين النِّساء ولَوْ حَرَصْتُم» نساء/۱۲۹ و آیه ای که می گوید:

«فانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مَنَ النِّساء مَثْنَى وَ ثُلاثَ وَ رُبَاعَ وَ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ لاتَعْدِلُوا فَواحِدَه» نساء/۳

زیرا مفاد آیه اول، عدالت میان زنان متعدد را غیر ممکن می داند، در حالی که آیه دوم از امکان آن گزارش می دهد و می گوید: اگر ترسیدید که نتوانید میان آنان به عدالت رفتار کنید، به یکی اکتفا کنید.

عمرو بن عبید در پاسخ گفت آیه نخست مربوط به مهر و محبت است که از اختیار انسان خارج بوده و برای خود ملاک خاصی دارد، ایجاد تساوی در میان آنان از نظر تمایلات قلبی امکان پذیر نیست، در حالی که دومی مربوط به هزینه زندگی و رفتار عادلانه در میان آنان است که کاملاً امکان پذیر است. (سید مرتضی، الدرر و الغرر ۱/۱۷۰)

یاد آور می شویم: ریشه این اشکال به ابن أبی العوجا ملحد عصر امام صادق(ع) باز می گردد. او در بصره این شبهه را منتشر کرد تا

نتیجه بگیرد که در قرآن تناقض هست. وقتی هشام بن حکم از اشکال او آگاه شد، برای فراگیری پاسخ، بصره را به عزم مدینه ترک گفت. و به حضور امام صادق رسید و اشکال ابن أبی العوجا را مطرح کرد. امام در پاسخ او همان را گفت که از عمرو بن عبید نقل کردیم. وقتی هشام به بصره بازگشت و ابن أبی العوجا را از پاسخ آگاه ساخت، وی گفت: این جواب از تو نیست. این پاسخ را شتران از حجاز آورده اند. (بحرانی، البرهان ۱/۴۲۰/حدیث ۲و ۳)

احتمال دارد پاسخ امام صادق به عمرو رسیده باشد، همان طور که احتمال دارد پاسخ ابتکار خود او بوده، در این صورت باید هر دو را از مقوله «توارد خاطرین» نامید.

جاحظ می گوید: مردی با عمرو بن عبید درباره قدر مناظره کرد و گویا آن مرد قدری قائل به جبر بوده و تقدیر الهی را مایه سلب اختیار از بشر می دانست. عمرو در پاسخ او گفت: در قرآن آیه ای است که شک را از دل شما می زداید و آن اینکه خدا می فرماید: «فَوَ رَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُون» حجر/۹۲ ۹۳

[سوگند به خدای تو از آنچه که آنها انجام می دهند، سؤال خواهیم کرد.]

خدا از آنچه که ما انجام می دهیم سؤال می کند، اگر ما فاقد اختیار بودیم و مجریان قضای الهی به شمار می رفتیم، باید بگوید از قضا و قدر خود سؤال خواهیم کرد. (سید مرتضی، ۱۷۶ ۱۷۷)

موضع سیاسی عمرو بن عبید

در سال ۱۲۶ که ولید بن یزید در شام کشته شد، سران معتزله در مکه به حضور امام صادق(ع) رسیدند و سخنان زیادی در محضر آن حضرت گفتند. امام

فرمود: از میان خود یک نفر را به عنوان سخنگو انتخاب کنید تا من با او سخن بگویم. آنان عمرو بن عبید را برگزیدند. او رو به امام صادق(ع) کرد و گفت اهل شام خلیفه خود را کشتند. خدا برخی از آنان را به دست برخی دیگر نابود کرد و رشته کارشان گسسته شد. ما در کار مسلمین نگریستیم. مردی را برای خلافت برگزیدیم که دارای عقل ومروت است. او محمد بن عبدالله بن الحسن «نفس زکیه» است می خواهیم دور او را بگیریم و با او بیعت کنیم و خواسته های خود را (شاید توحید و عدل) به وسیله او آشکار کنیم.آنگاه که سخنان او به آخر رسید، امام با او به صورت گسترده سخن گفت و در پایان افزود: از خداپرهیزید. من از پدرم شنیده ام او بهترین مردم روی زمین و آگاهترین آنان به کتاب خدا و سنت و رسول بود که پیامبر فرمود: هر کس که مردم را با شمشیر خود بزند و آنان را به سوی خود بخواند در حالی که در میان مسلمانان داناتر از او هست، گمراه و زور گوست. (بحار الأنوار۴۷/۲۱۳)

در اینجا هر چند عمرو بن عبید از نفس زکیه حمایت می کند، ولی آنگاه که بنی عباس از قیام علویان به نفع خود استفاده کردند و شتر خلافت، در خانه آنها خوابید و زمام کار را از دست علویها گرفتند، در این شرایط عمرو بن عبید به گواه اینکه او رابطه بسیار حسنه ای با منصور دوانیقی داشت، تغییر موضع داد و به بنی عباس پیوست.

هنگامی که ابو جعفر منصور بر سر قبر او حاضر شد، اشعاری در سوک او

سروده که سید مرتضی آنها را در امالی و ابن خلکان در وفیات الاعیان آورده اند.(سید مرتضی، الدرر و الغرر ۱/۱۷۸)

ایرادی که اشاعره یا اهل حدیث بر معتزله می گرفتند، چه بود؟

پرسش

ایرادی که اشاعره یا اهل حدیث بر معتزله می گرفتند، چه بود؟

پاسخ

خرده ای که اهل حدیث بر معتزله می گرفتند و معتزله جواب درستی نداشتند این بود که اصل عدل (به مفهوم شامل اختیار و حسن و قبح عقلی و معلَّل بودن افعال باری به اغراض) با توحید افعالی و بلکه با توحید ذاتی سازگار نیست؛ زیرا اختیار معتزله نوعی «تفویض» است، یعنی اختیاری که معتزله قائل است، نوعی واگذاری و سلب اختیار از ذات حق است و بر ضد توحید فعلی است که هم برهانی است و هم در سراسر قرآن به چشم می خورد. چگونه ممکن است به بهانه تنزیه خداوند از انتساب کارهایی که از نظر ما زشت است، برای ذات او شریکی در فاعلیت قائل شویم؟! ما همین قدر که به فاعلهایی مستقل و به خود واگذاشته شده و بی نیاز از ذات حق در فاعلیت قائل شدیم، برای خداوند شریک قائل شده ایم و حال آنکه نصّ قرآن کریم است که:

«... لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ كَبِّرْهُ تَكْبِيراً» اسراء/۱۱۱

همچنانکه حکمت و مصلحتی که معتزله در کارهای خداوند فرض می کنند، با توحید ذاتی و غنای ذاتی و منزه بودن ذات حق از اینکه مانند داشته باشد و از اینکه معلول علتی باشد منافی است؛ زیرا اگر انسان کارهای خود را به خاطر غایتها و هدفها انجام می دهد، در حقیقت تحت تأثیر و انگیزه آن غایتها و هدفها قرار گرفته است. مگر نه این است که علت غائی، علّتِ علّت فاعلی است؛ یعنی علت غائی موجب فاعلیت فاعل است، اگر نباشد، فاعل، فاعل نیست.

انسان که در کارهای خود غایت و هدف و غرض دارد، در حقیقت یک جبر از ناحیه هدف و غرض بر او حکومت می کند. خداوند متعال از هر گونه جبری آزاد و منزه است هر چند جبر غرض و هدف بوده باشد.

اشاعره مدعی شدند که مسأله حسن و قبح ذاتی عقلی و حکم به اینکه افعال باری تعالی الزاماً باید بر معیار این حسن و قبح ها انجام گیرد نوعی تعیین تکلیف برای خداوند است؛ مثل این است که بگوئیم خداوند مجبور است کارهای خود را در «کادری که عقل ما انسانها مشخص کرده است انجام دهد. اطلاق اراده و مشیت حق ابا دارد از این محدودیتها.

خلاصه سخن، اشاعره مدعی شدند که آنچه معتزله به نام عدل یا عقل یا اختیار و استطاعت و یا حکمت و مصلحت طرح کرده اند اولاً از نوع قیاس گرفتن خالق به مخلوق است، ثانیاً با توحید ذاتی و افعالی ذات حق، منافی است

«معتزله» و «اشاعره» چه کسانی بودند و اعتقاداتشان، چه بود؟

پرسش

«معتزله» و «اشاعره» چه کسانی بودند و اعتقاداتشان، چه بود؟

پاسخ

در ابتدای پیدایش کلام اسلامی، متکلمین اسلامی دو دسته شدند؛ دسته ای که از همان ابتدا «معتزله» نامیده شدند، طرفدار عدل و اختیار و دسته دیگر یعنی گروه اهل حدیث که بعدها «اشاعر» نامیده شدند، طرفدار جبر و اضطرار گردیدند. البته منکران عدل، صریحاً نگفتند که منکر عدل الهی هستیم، زیرا قرآن کریم که هر دو دسته، خود را حامی آن می دانستند با شدّت، ظلم را از خداوند نفی و عدل را اثبات می کند. آنها عدل الهی را به گونه ای خاص تفسیر کردند، گفتند: عدل، خود حقیقتی نیست که قبلاً ـ بتوان آن را توصیف کرد و مقیاس و معیاری برای فعل پروردگار قرار داد. اساساً معیار و مقیاس برای فعل الهی قرار دادن نوعی تعیین تکلیف و وظیفه و تحدید و تقیید مشیّت و اراده برای ذات حق محسوب می شود. مگر ممکن است برای فعل حق، قانونی فرض کرد و آن قانون را حاکم بر او و فعل او قرار داد؟ همه قوانین، مخلوق او و محکوم اوست و او حاکم مطلق است. هر نوع محکومیت و تبعیّت، بر ضدّ علوّ و قاهریّت مطلق ذات اقدس الهی است. معنی عادل بودن ذات حق، این نیست که او از قوانین قبلی به نام قوانین عدل پیروی می کند، بلکه این است که او سر منشأ عدل است، آنچه او می کند عدل است نه اینکه آنچه عدل است او می کند، عدل و ظلم، متأخر و منتزع از فعل پروردگار است. عدل، مقیاس فعل پروردگار نیست؛ فعل او، مقیاس عدل است. «آنچه آن خسرو کند شیرین بود».

معتزله که طرفدار عدل

بودنـد گفتنـد: عدل، خود حقیقتی است و پروردگار به حکم اینکه حکیم و عادل است کارهای خود را با معیار و مقیاس عدل انجـام می دهـد. ما آنگاه که به ذات افعال نظر می افکنیم، قطع نظر از اینکه آن فعل، مورد تعلق اراده تکوینی یا تشـریعی ذات حق قرار دارد یـا نـدارد، می بینیم که برخی افعـال در ذات خود بـا برخی دیگر متفـاوت است؛ برخی افعال در ذات خود عـدل است، ماننـد پاداش به نیکوکاران؛ و برخی در ذات خود، ظلم است مانند کیفر دادن به نیکوکاران؛ و چون افعال، در ذات خود با یکـدیگر متفاوتنـد و ذات مقـدس باری تعالی خیر مطلق و کامل مطلق و حکیم مطلق و عادل مطلق است، کارهای خود را با معیار و مقیاس عدل انتخاب می کند.

حال در لسان بعضی متکلمین به چه معنی است؟

پرسش

حال در لسان بعضی متکلمین به چه معنی است؟

پاسخ

برخی از معتزله معتقدند که میان وجود و عدم مرز و حد وسطی وجود دارد یعنی چیزهایی داریم که نمی توان صفت وجود را بـه آن داد و نـه صـفت عـدم در واقع ایـن دسـته از متکلمیـن نظریـه حکمـاء را که گفته انـد «مـا لیس به موجـود فهـو معـدوم مطلق(یعنی هر آنچه موجود نیست پس آن نیست محض است» نفی کرده و می گویند برخی از اشـیاء هستند که نه موجودند و نه معدوم البته این سـخن را به صورت کلی مطرح نمی کنند بلکه در بعضـی از صـفات انتزاعی موجودات به این نتیجه رسـیده اند که این صفات نه موجودند و نه معدوم و این واسطه ها را اصطلاحاً(حال) نامیده اند.

این گروه از متکلمین برای تایید نظریه خود مثالهایی را مطرح کرده اند که ما به طرح و نقد یکی از این مثالها می پردازیم آنها می گوینـد نفس و خود(وجود) موجود است یا معـدوم، اگر گفته شود که وجود موجود است پس وجود دارای وجود خواهد بود و آن وجود دوم بایـد وجود داشته باشـد و منجر به تسـلسل می شود و از طرف دیگر نمی توان گفت وجود معـدوم اسـت پس باید بگوئیم وجود نه موجود است و نه معدوم در پاسخ این شـبهه می گوئیم که(وجود) موجود است و مستلزم تسلسل هم نیست زیرا وجود و موجود یک چیزنـد این که می گوئیم آن شـئی موجود است یعنی وجود دارد پس وجود و موجود دو چیز نیستند تا سؤال شود که آیا وجود موجود است یا معدوم؟

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۰۴

چرا معتزله را به این نام خوانده اند؟

پرسش

چرا معتزله را به این نام خوانده اند؟

پاسخ

در این باره در میان نویسندگان تاریخ عقاید، اختلاف عظیمی است که یاد آور می شویم:

۱ نوبختی در کتاب «فرق الشیعه» علت این نامگذاری را این می داند که وقتی مردم با امام علی بن ابی طالب(ع) بیعت کردند، بیعت کنندگان را «جماعت» نامیدند. آنگاه مردم به سه دسته تقسیم شدند. گروهی بر بیعت خود وفادار ماندند. گروهی دیگر مانند طلحه و زبیر بیعت را شکستند و گروهی مانند سعد و قاص و عبدالله بن عمر و محمد بن مسلمه و اسامه بن زید، گوشه گیر شدند. این گروه به خاطر عزلت جویی از امام علی(ع) ، معتزله نامیده شدند و همانها، اسلاف معتزله بعدی به شمار می روند و می گویند جنگ با علی جایز نیست همچنان که جنگ در رکاب علی نیز جایز نیست.

و نیز می افزاید : وقتی احنف بن قیس تمیمی با گروه خود از علی کناره رفت، به قوم خود گفت: «اعتزلوا الفتنه أصلح لکم» (فرق الشیعه/۵) [از فتنه دوری جویید، صلاح شما در آن است.]

آنچه نوبختی می گوید، شایسته پذیرش نیست، زیرا اعتزال این گروه یک نوع اعتزال سیاسی بود، آنان در آن روز از خط مشی سیاسی حاکم وقت جدایی جستند، این اعتزال ارتباطی به مکتب کلامی و عقیدتی «معتزله» ندارد و ملاک در یکی، غیر از ملاک در دومی است، از این جهت نمی تواند، اولی ریشه دومی باشد، حتی خود معتزله این وجه تسمیه را نپذیرفته اند. «بلخی» می گوید: همه معتزله علی را بر دیگران ترجیح داده و محارب با او را گمراه می دانند و هرگز با دشمن او رابطه ای برقرار نمی کنند، مگر آنگاه که توبه کند، یک چنین گروه را با

این خصوصیت نباید معتزل از علی و سیاست او دانست.

۲ برخی می گوینـد: آنگـاه که حسن بن علی با معاویه صـلح کرد، گروهی از حسن بن علی جـدا شدنـد و نام خود را «معتزله» نهادند و همه آنان در گذشته از یاران علی بودند که ملازم مساجد و خانه های خود شدند و لقب «اعتزال» به خود گرفتند.

این نظریه نیز بسان گذشته چنـدان اسـتوار نیست، زیرا اعتزال این گروه یک نوع اعتزال سیاسـی بوده، در حالی که معتزله یک مکتب کلامی و نظری است و هیچ مانعی ندارد که یک کلمه در دو مورد به کار رود بدون آنکه یکی فرع دیگری باشد.

۳ نظر مشـهور این است که در زمانی که حسن بصـری در بصـره حلقه درس و وعظ و خطابه ای داشت مردی بر او وارد شـد و گفت: ای پیشوای دین، در زمـان مـا گروهی پیـدا شـده انـد که مرتکبان کبائر را تکفیر می کننـد (خوارج) در حالی که گروه دیگر، ارتکـاب کبیره را منافی ایمان نمی داننـد و اصولاً عمل در مـذهب آنان رکن ایمان نیست و معتقدنـد که گناه، مضـر به ایمان نیست همچنان که اطاعت، با کفر مفید نیست (مرجئه).

در این موقع «حسن بصـری» سر به زیر افکند تا در پاسخ پرسش سائل بیندیشد، ناگهان واصل بن عطا شاگرد او به استاد مهلت نـداد، گفت من می گویم مرتکب کبیره نه مؤمن است و نه کـافر، بلکه او در مرحله ای است میـان دو مرحله، آنگاه از محضـر اسـتاد برخاست و به یکی از سـتونهای مسجد تکیه کرد و پاسخ خود را به دیگران تقریر می کرد. چشم استاد به شاگرد جدا از حلقه افتاد گفت: «إعتزال

عنا واصل» و از آن زمان او و یارانش لقب معتزله به خود گرفتند. گروه زیادی، این وجه تسمیه را یاد آور شده اند. (الفرق بین الفرق/۱۱۸) حتی مرحوم شیخ مفید در أوایل المقالات نیز به این وجه اشاره می کند.

ولی مستشرق «نیبریج» این وجه تسمیه را نمی پسندد و می گوید: کلمه «اعتزال» و یا «معتزله» بیانگر مکتب آنهاست.

همین طوری که «مرجئه» و «ارجاء» بیانگر مکتب این گروه است مانند «رافضه» که توضیح دهنده واقعیت این مکتب است باید کلمه اعتزال و معتزله را نوعی تفسیر کرد که اشاره به محتوای مکتب آنان باشد نه به وضع خارجی یکی از بنیانگذاران آن (مقدم انتصار/ ۵۴) و لذا باید علتی جست که در مفهوم «اعتزال» اشاره به مکتب آنها نیز باشد.

۴ ابوالقاسم بلخی شیخ معتزله می گوید: علت اینکه به معتزله این لقب را داده اند این است که درباره مرتکب کبیره اختلاف نظر وجود داشت، خوارج آنان را کافر و مشرک می پنداشتند. مرجئه آنان را به خاطر اقرارشان به خدا و رسول و کتاب او مؤمن می اندیشیدند. اهل حدیث آنان را مؤمن فاسق می دانستند. گروه معتزله از همه این گروهها دوری جسته گفتند: ما مورد اتفاق همه آرا را می گیریم و مورد اختلاف را حذف می کنیم و آن اینکه ما این آدم را فاسق می دانیم ولی او را با کفر و ایمان و شرک که مورد اختلاف فرق اسلامی است توصیف نمی کنیم.(مقالات الإسلامیین/۱۱۵) اتفاقاً این نظر رابغدادی نیز در الفرق بین الفرق آورده است و عبارتش این است که: آنان به خاطر ابداء نظر المنزله بین المنزلتین از همه امت، منعزل شدند. و حاصل اینکه از فرق اسلامی فاصله گرفتند.

۵ علت

نامیدن این گروه به معتزله این است که مرتکب کبیره را از ایمان و کفر منعزل می دانند، نه مؤمن می شمارند و نه کافر؛ مسعودی این نظریه را یاد آور شده است (مروج الذهب۴/۲۲) و در حقیقت مرتکب را از هر دو گروه جدا کردند.

در هر حال نظریه سوم معروف و نظریه چهارم و پنجم به اعتبار نزدیک تر است. زیرا غالباً اسامی مکتبها بیانگر نکته اصلی مکتب است و این جهت در چهارم و پنجم وجود دارد و علت اعتزال یکی از دو وجه است، یا خودشان با نظریه «بین الأمرین» از امت جدا شدند و یا مرتکب کبیره را از مؤمن و کافر جدا کرده اند.

دیدگاه معتزله درباره قضا و قدر و نقد آن چیست؟

پرسش

دیدگاه معتزله درباره قضا و قدر و نقد آن چیست؟

پاسخ

برداشت معتزله از قضاء و قدر درباره موجودات طبیعی این است که خدا شیء مقدّر و مقضّی علیه را می آفریند و هرگا بگوید: افعال انسان در قضاء و قدر الهی است نتیجه آن این است که خدا خود خالق گناه باشد، آن گاه برای آن مجازات نماید، از این جهت از قضاء و قدر درباره افعال انسان، فقط اطلاع و آگاهی خدا از افعال یا فرمان به طاعت را پذیرفته اند، برای توضیح بیشتر برخی از کلمات آنان را نقل می کنیم. قاضی عبد الجبار می گوید:

«اگر کسی از شما سؤال کند« آیا افعال بندگان، به قضای الهی صورت می پذیرد یا نه؟ در پاسخ او بگو: مقصود شما از این دو واژه چیست:

۱ اگر مقصود این است که آنها را خلق می کند، به خدا پناه می برم از این اندیشه، چگونه می توان افعال انسان را مخلوق خدا دانست در حالی که افعال بندگان در گرو عزم و قصد، داعی و انگیزه آنها است اگر خواستند انجام می دهند و اگر خوش نداشتند، ترک می کنند، هر گاه افعال بندگان با این خصوصیت مربوط به خود آنان نباشد باید گفت، افعال خدا نیز (چنین ویژگی را نیز دارند) مربوط به خود او نیست، زیرا ما پیوسته از این طریقه، فعل فاعل را تشخیص می دهیم.

۲ اگر مقصود، همان ایجاب و الزام است چگونه می توان قضاء را به آن تفسیر کرد در حالی که برخی از افعال فاقد حسن بوده، در این صورت چطور می توان گفت خدا آن را واجب و یا بر وجود آن حکم کرده است.

۳اگر مقصود از

آن اعلام و اخبار است، این در مواردی صحیح است ولی برای ادای این مقصود نباید این واژه را به کار ببریم، زیرا لفظی که در معنی صحیح و غیر صحیح به کار می رود نباید آن را به کار برد، مگر آن کس که حکمت و عدل او ثابت شده است.» (شرح اصول خمسه/۷۷۱)

مؤلف معتزله الیمن که زندگی و عقاید یحیی بن الحسین ۲۴۵ ۲۹۸، (امام زیدیه در عصر خویش، و ناقل آرای معتزله به یمن) نوشته از رسائل العدل و التوحید او نقل می کند و می گوید: قضاء در قرآن به سه معنی است:

۱ آگاهی و دانستن مانند «قَضَینا إلی بنی إسرائیل فی الکتاب لَتُفسدنّ فی الأرض» اسراء/ ۴

۲ امر و فرمان مانند: «وقَضی رَبّک ألّا تَعبدوا إلّا إیّاه» اسراء/۳

۳ خلق و احداث مانند: «فَقَضاهُنّ سَبع سماوات فی یَومین» فصلت/۱۲

آنگاه می گوید: اینها معانی قضاء در قرآن است، اگر مقصود این است که خدا بر مخلوق خود حکم بر معصیت می کند (می آفریند) آنگاه بر آن عذاب میکند، این محال است، آنگاه به این نقطه منتهی می گردد که مقصود از تقدیر امر به طاعت است و او امر به معصیت نمی کند و بندگان گناهان را پس از نهی خدا مرتکب می شوند و می گویند این است معنی «أنا مؤمن بقضاء الله و قدره ما کرهتُ نفسی و ما رضیت» (معتزله الیمن/۱۷۳ ۱۷۴)

قاضی عبد الجبار، در کتاب «المحیط بالتکلیف» می گوید: هرگز نمی توان گفت افعال بندگان در قلمرو قضای الهی است زیرا معنی آن این است که او آفریده است، سپس می گوید و به طور تفصیل بگوییم:

۱ اگر مقصود از قضاء و قدر اعلام واخبار است

صحیح است.

۲ اگر مقصود الزام است در برخی از موارد صحیح است نه در همه موارد.

۳ اگر مقصود خلق و آفرینش است، اطلاق آن در افعال بندگان صحیح نیست و همین احتمالات بر «قدر» نیز حاکم هست، آنگاه نتیجه می گیرد، این لفظ در افعال خدا به کار می رود و بس.

مؤلف شرح الأساس می گوید: اگر مقصود از قضاء الزام و حکم خدا بر بندگان باشد، می توان گفت: اطاعات به قضای الهی است و اگر مقصود از آن آفرینش باشد، نمی توان گفت: خدا خالق اطاعات ما است مگر اینکه کسی به فرقه مجبّره بپیوندد. (شرح الأساس ۲/۱۳۰)

دوری معتزله از واقع قضا و قدر

هدف از نقل این کلمات گذشته بر آگاهی از دیدگاه معتزله درباره قضاء و قدر اظهار اینکه معتزله به خاطر اصل عدل برخی از معارف عقلی و قرآنی را نادیده گرفته، از آن جمله مسئله قضا و قدر است که در قرآن و بالأخص در روایات به صورت چشم گیر وارد شده است و این گروه به گمان منافات میان اصل عدل و اعتقاد به قضا و قدر، مسئله دوّم را از جدول معارف حذف کرده و در تفسیر آن به همان معنی اعلام و اخبار، یا امر به طاعت اکتفا ورزیده‌اند در حالی که قضاء و قدر که از معارف قرآنی است، ارتباطی به اخبار و اعلام، یا امر به اطاعت ندارد.

ما برای تبیین این اصل به گونه ای پیرامون آن به بحث و گفتگو می پردازیم. تقدیر و قضا در پدیده های جهان روشن است ولی شمول تقدیر و قضاء به افعال بندگان نیاز به توضیح دارد.

تفسیر قدر و قضاء در افعال

بندگان

افعـال بنـدگان به دو صورت مورد تعلّق قضاء و قـدر الهی هسـتند: نخست به صورت کلی و دوم به صورت جزئی، در صورت نخست مقصود قوانین کلی آفرینش است که بر جهـان و افعـال انسان، حاکم است و هر انسانی محکوم این قوانین بوده و برای او گریزی از آنها نیست، هر چنـد کلیـد گزینش هر یک از این قوانین در دست اوست و به دیگر سـخن: سـنتهای الهی، برهمه یکسان حاکم است. تفاوت در این است که هر انسانی، کدامیک از سنتها را برگزیند.

فرض کنیـد دیوار عظیمی در حـال فرو ریختن است، تقـدیر و قضـای الهی این است که نشسـتن زیر آن مایه خطر و فرار از آن موجب سـلامتی است. این دو سـنت، بر همه یکسـان حکومت می کنـد، حتی اگر معصوم هم از کنـار دیوار مشـرف بر انهـدام بگـذارد، سـلامتی او را تهدیـد می کنـد، همچنانکه اگر یک انسان عادی از درون نـدای خرد را بشـنود و راه دوم را برگزیند، سلامتی خود را بیمه کرده است.

کار مهم، تبیین مسئله قضا به معنی ایجاب و الزام الهی است که به صدور فعلی تعلّق می گیرد، باید توجه نمود تا صدور شیء، از فاعلی به حدّ لزوم نرسد، فعل تحقّق پیدا نمی کند و قاعده «التی ما لم یجب لم یوجد» ناظر به همین اصل است.

ایجاب پدیده هر چند مربوط به خود انسان است ولی این فعل، مانند دیگر افعال او نمی تواند بریده از خدا بوده و فقط به خود انسـان مسـتند باشـد. زیرا لازم آن این است که در جهـان هستی، دو نوع فاعل مسـتقل وجود داشـته باشـد، فاعلی که انسان را آفریده و فاعلی که فعل

خود را انجام می دهد. برای حذف ثنویت چاره ای جز این نیست که تمام آنچه که از انسان سر می زند، حتی ایجاب فعل را به خدا مستند بدانیم و معنی قضای الهی این است که خدا صدور فعل را از انسان حتمی گردانیده، به خاطر حتمیت و الزامی که خود انسان به فعل خود با کمال اختیار می بخشد.

از آنجا که مسئله قضاء و قدر از اهمیّت فوق العاده ای برخوردار است و قضای خدا، و حتمیت بخشیدن او به افعال انسان در نظر گروهی مایه جبر می باشد حتی گروهی کوشیده اند که افعال انسان را از قلمرو قضاء و قدر الهی بیرون ببرند، از این جهت شایسته است، درباره مشکل اراده ازلی که عبارت دیگری از قضای الهی است سخن بگوییم:

مطلبی که در حل مشکل اراده ازلی بسیار مهم و حساس است، شناسایی انواع علل خارجی است و از میان آنها شناسایی دو نوع علّت، اهمیّت شایانی دارد و این دو قسم عبارتند از: شناسائی «فاعل مختار» و «علّت مضطر» توضیح این که:

علّتی داریم که دارای شعور و ادراک و اختیار و اراده است و در انجام عمل مورد نظر خود، مختار و آزاد است مانند انسان و در اصطلاح دانشمندان به این قسم «فاعل مختار» می گویند. در این مورد نه تنها وجود انسان در فعل او مؤثر است، بلکه اراده و اختیار او نیز از مبادی و علل فعل وی شمرده می شوند.

به عبارت دیگر: فاعل مختار، علّتی است که دو راه در برابر او وجود دارد و او با کمال آزادی و اختیار یکی را بر دیگری ترجیح می دهد.

نوع دیگر از علل، درست نقطه مقابل آن است

یا اصلاً فاقد علم و شعور به خود و افعال خویش است و یا ادراک و احساس دارد ولی دارای اختیار و اراده نیست و این دسته از علل خواه فاقد شعور باشند یا فاقد اختیار، «فاعل مضطر» نامیده می شوند.

تابش خورشید، رشد و نمو گیاه از آن عللی است که از فعل و کار خود آگاهی ندارند و طبعاً در انجام آن مضطر خواهند بود.

با در نظر گرفتن این دو نوع فاعل، مشکل اراده ازلی که تعبیر دیگری از قضای الهی است، خود به خود حل می شود، زیرا درست است آنچه که در جهان هستی موجود می شود، مورد تعلّق اراده خداوند می باشد و خداوند از ازل خواسته است که چنین حوادثی در جهان مثلاً رخ دهد.

اصل وجود اراده ازلی موجب جبر و رافع اختیار نمی گردد، بلکه باید در نحوه چگونگی تعلّق اراده او دقّت کافی به عمل آورد، سپس قضاوت و داوری نمود.

درست است که تمام پدیده های جهان از آن جمله فعل انسان از حوزه اراده خدا خارج نیست و در قلمرو حکومت او چیزی بدون اراده و خواست او انجام نمی گیرد و اراده او از ازل بر تحقق پدیده تعلّق گرفته است، ولی آنچه را که خدا از ازل اراده کرده این است که انسان از روی اختیار و آزادی، عملی انجام دهد نه از روی جبر و اضطرار و آنچه که از ازل اراده او به آن تعلّق گرفته است، این است که هر فعلی از مبادی و علل خاص خود صادر گردد، اگر فاعل مضطر است، از ازل خواسته که به اضطرار کار خود را انجام دهد، اگر فاعل آگاه و

آزاد است، از روز نخست خواسته است که با کمال آزادی و آگاهانه علّت فعل خود شود، یک چنین اراده ازلی موجب جبر نیست بلکه درست در نقطه مقابل جبر قرار می گیرد.

اراده ازلی خداوند در یک صورت مستلزم جبر است و در یک صورت مؤید اختیار، هر گاه بگوییم اراده خدا بر این تعلّق گرفته است که هر پدیده ای از مبدأ خود بدون اراده و اختیار سر بزند، در این صورت وجود چنین اراده ازلی موجب جبریگری است.

ولی هر گاه جهان را جهان اسباب و مسببات بدانیم و برای هر پدیده ای یک علّت خاص در نظر بگیریم و در میان علل، انسان را فاعل مختار بدانیم و بگوییم که خواسته خدا از ازل این بود که هر معلولی از علّت ویژه خود صادر گردد و فعل انسانی از وی با کمال آزادی و نهایت اختیار سر زند، در این صورت میان یک چنین اراده ازلی و مسئله جبریگری صدها فرسنگ فاصله وجود خواهد داشت.

از دیدگاه معتزله با توجه به اصل وعد و وعید آیا عفو از گنه کاران در صورت عدم توبه جایز است؟ نقد آن چیست؟

پرسش

از دیدگاه معتزله با توجه به اصل وعد و وعید آیا عفو از گنه کاران در صورت عدم توبه جایز است؟ نقد آن چیست؟

پاسخ

اعتزال مکتب کلامی است که در بغداد و بصره رشد کرده است.

این دو گروه هر چند نقطه نظرهای متحد فراوانی دارند ولی در برخی از مسائل با هم اختلاف نظر دارند که یکی همین مسأله است. معتزله بغداد بر منع جواز عفو تأکید می کنند، در حالی که معتزله بصره عفو مجرمان را جایز دانسته و آن را تخلف قبیح تلقی نمی کند.

شگفت از گروه نخست است که عقاب مجرم را امری الزامی می دانند و ترک مؤاخذه را قبیح تلقی می کنند، در حالی که پاداش مطیع را امر الزامی نمی دانند و آن را از نتایج جود و احسان خدا می شمارند و می گویند استحقاقی در کار نیست، در حالی که ثواب و عقاب هر دو قرین یکدیگرند و طبعاً حکم واحدی خواهند داشت.

معتزله بصره می گویند: عقاب مجرم حق خداست در این صورت زمام کار در دست صاحب حق است، خواست از آن بهره می گیرد و نخواست آن را رها می کند و در حقیقت عقاب گنهکار حکم دین را دارد و طلبکار می تواند آن را ببخشد. بغدادیها که از طرفداران سرسخت لزوم مؤاخذه مجرمند، بر نظریه خود با اموری استدلال کرده اند که به صورت موجز ارائه می شود.

۱ عقاب مقتضای لطف است

عقاب بندگان لطفی است از جانب خدای تکلیف کننده. زیرا وقتی مکلف دانست که خدا او را بر عصیان و گناه حتماً مؤاخذه خواهد کرد، به انجام واجب و ترک حرام نزدیک می شود. (قاضی عبد الجبار، /شرح اصول خمسه/۶۴۶ ۶۴۷)

پاسخ: لطف در منطق معتزله، عملی است که

بنـدگان را به ادای واجب و دوری از گنـاه نزدیـک می سـازد و طبعاً جایگاه آن همین دنیاست نه آخرت، بنابراین، این که می گوید: عقاب بندگان (در آخرت) لطفی است از جانب خدا، معنی صحیح ندارد و شاید مقصود او همان جمله ای است که در آخر گفتارش آمـده است و آن این که انذار و بیم بر نافرمانی، لطف الهی است که مایه قرب بندگان به انجام واجبات و ترک محرمـات می گردد و بیم و انـذار در صـورتی مـؤثر می افتـد که مکلف بدانـد که عفو و گـذشتی در کـار نیست و در غیر این صورت تأثیر خود را از دست می دهد.

این اسـتدلال نقضاً و حلاً مخـدوش است. امّا نقضاً: اگر این منطق صـحیح باشد باید توبه مشـروع نباشد؛ زیرا اگر مکلف بداند که توبه او پذیرفته نیست کمتر به گرد گناه می گردد یا واجبی را ترک می نماید واعلام عفو از طریق توبه نقش انذار و بیم را کمرنـگ کرده و اثر آن را خنـثی می سـازد گذشـته از ایـن، جـواز عفـو غیر لزوم آن است، چیزی که اثر بیم و انـذار را خنـثی میسازد دوّمی است نه اوّلی.

اگر بیم و انـذار در بـازداری انسان از گناه و نافرمانی مؤثر است رجا و باز بودن روزنه امیـد نیز در کاهش گناه تأثیر به سـزایی دارد. افراد مـأیوس از سـعادت خـویش برای انجـام هر نـوع خلافـی آمـاده می باشـند و چیزی را برای خـود رادع و مـانع نمی انگارند، از این جهت از نظر تربیتی باید انسان میان خوف و رجا زندگی کند، نه برای او چراغ سبز روشن کنند تا هر چه دلش بخواهد انجام دهد و نه از سعادت

خویش محروم گردد، یا بگوید:

حالا که آب از سر گذشت چه یک وجب و چه صد وجب، اکنون که من محکوم به عقاب و کیفرم، چرا دیگر خواسته های نفسانی خود را انجام ندهم.

۲ تجویز عفو، تخلف است

خداونـد مرتکب گناه کبیره را وعده عقاب داده است، عفو از گنهکاران نوعی تخلف در وعده و دروغ در گزارش است و هر دو بر خدا محال است. (دوانی: شرح عقاید عضدی۲/۱۹۴ ط استانبول)

مخالفان از دو راه پاسخ می گویند:

وعده و وعید الهی ممکن است مشروط به شروطی باشد که عدم تحقق آنها مجوز ترک عقاب گردد.

و به دیگر سخن: وعیـد الهی اگر مطلق بود و دارای شـرطی نبود، در این صورت عفو، نوعی تخلف محسوب می شد ولی اگر مشروط به شرط و یا شروطی باشد، در این صورت ترک شروط به خاطر عدم تحقق شرط، تخلف به حساب نمی آید.

در توضیح این پاسخ می گوییم: مـدعای قائلان به جواز عفو این نیست که عفو الهی حتماً شامل حال مجرمان می باشد، بلکه مـدعای آنـان امکان عفو و تجویز آن در مقابل ادعای اسـتحاله است. در این صورت کافی است که احتمال بـدهیم برخی و یا تمام وعیـدهای الهی مشـروط به شـروطی باشـند تا در صورت فقـدان شـرط، به خاطر نبودن موضوع، عفو در نظر عقل، تخلف حساب نشود. آری اگر مـدعا لزوم عفو بود، در این صورت جواب یـاد شـده کافی نبود زیرا از کجا معلوم که همه وعیـدهای الهی مشروط بوده و مطلق نمی باشد و ناگفته پیداست که ترک عمل به وعید مطلق در نزد خرد زشت و نازیباست.

۲ پاسخ دیگر این که میان وعد و وعید تفاوت

بسیار است. ترک عمل به وعده در نظر خرد زشت و نازیبا و ترک عمل به وعید نه تنها قبیح نیست، بلکه در مواردی مستحسن است.

طبق نقل انس بن مالک، پیامبر (ص) می گوید:

«مَنْ وَعدَهُ اللهُ علی عَمَلِهِ ثواباً فَهُوَ منجزٌ لَه ومَن أوعده علی عمله عقاباً فهُوَ فی الخِیار» اگر خدا بر انجام عملی وعده پاداش دهد، او حتماً عمل خواهد کرد و اگر بیم داد، او در انجام آن مختار است. (محقق دوانی، شرح عقاید عضدیه ۲/۱۹۴)

۳ تجویز عفو مایه جرأت است

تجویز عفو مجرم یک نوع دعوت به گناه و اغراء به فعل قبیح است، زیرا مجرم در این صورت به اعتماد عفو مرتکب گناه می گردد، نتیجه این که مؤاخذه باز دارنده از گناه است و عفو از گناه مجرم، یک نوع ایجاد برابری میان مطیع و عاصی است که با عدل الهی سازگار نیست. (صبحی صالح، علم الکلام قسم المعتزله/۱۵۷)

پاسخ: این استدلال از بیان گذشته روشن می گردد زیرا دعوت به گناه در صورتی انجام می گیرد که بخشودگی امر حتمی باشد نه احتمالی و اگر این گفتار صحیح باشد، باید تشریع توبه و شفاعت نیز دارای چنین سرنوشتی باشد. مساوات میان مطیع و عاصی در صورتی است که عاصی نیز بسان مطیع دارای پاداش باشد، در صورتی که جریان چنین نیست. دومی در مواردی ممکن است معاقب باشد نه مثاب.

از دیدگاه معتزله با توجه به اصل وعد و وعید آیا گنه کاران در آتش مخلدند؟ نقد آن چیست؟

پرسش

از دیدگاه معتزله با توجه به اصل وعد و وعید آیا گنه کاران در آتش مخلدند؟ نقد آن چیست؟

پاسخ

از مسائل مربوط به اصل سوم از اصول معتزله به نام «وعید»، مسأله جاودانگی گنهکاران در آتش است، یعنی : مجرمانی که بدون توبه، جهان را ترک کرده و سر در نقاب خاک کشیده اند.

امامیه و اشاعره معتقدند که جاودانگی در آتش از ویژگیهای کافران است، و گنهکار مسلمان، جز در موارد انگشت شماری، پس از مدتی از آتش خارج شده و روانه بهشت می شوند، در حالی که معتزله جاودانگی در آتش را گسترش داده و میان کافر و مسلمان مرتکب کبیره که موفق به توبه نشده است، فرقی قائل نشده اند (مفید: أوائل المقالات /۱۴) و در این مورد به یک رشته آیات چنگ انداخته اند که با ملاحظه سیاق آنها نا استواری استدلالشان کاملاً روشن می گردد. برای ارائه نمونه

هایی، برخی را متذکر می شویم.

آیه نخست

«ومَن یَعصِ الله و رَسوله و یَتعدّ حُدوده یُدخله ناراً خالداً فیها ولَه عَذاب مُهین» نساء/۱۴

[هرکس خدا و رسول او را نافرمانی کند و از حدودی که مقرر شده است تعدی نماید، او را وارد آتش می کنند، در حالی که جاودانه در آنجاست و برای اوست عذاب خوار کننده.]

ناگفته پیداست که فرد فاسق هر چند مسلمان باشد، از کسانی است که خدا و پیامبر او را نافرمانی کرده است و به حکم آیه باید در آتش مخلد باشد. (مفید: أوائل المقالات /۱۴)

پاسخ

دقت در سیاق آیه و جمله «ویتعد حدوده» نا استواری استدلال را روشن می سازد، زیرا آیه جاودانگی در آتش را از آن کسانی می داند که دو ویژگی داشته باشند:

۱ خدا و رسول

او را نا فرمانی کنند «ومن یعص الله و رسوله».

۲ از تمام حدود مقرر شده تعدی کنند «و یتعد حدوده».

مقصود از جمله دوم کسی است که قانون الهی را رد کند و آن را نپذیرد، به طور مسلم چنین کسی محکوم به کفر می باشد و از جرگه مسلمانان بیرون می رود.

آیه دوم

«وَمَنْ يَقْتُل مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّم خَالِداً فِيها وَغَضِبَ اللهُ عَلَيْهِ وَلعَنَهُ وَأَعَدَّلَهُ عَذَاباً عَظِيماً» نساء /۹۳

[هرکس مؤمنی را عمداً بکشد، کیفر او دوزخ است جاودانه در آنجاست و خدا بر او خشم کرده واز رحمت خود دور گردانیده و برای او عذاب بزرگی آماده کرده است.]

ظاهر آیه این است که هر کس مؤمنی را عمداً بکشد، خواه قاتل مسلمان باشد یا کافر، در آتش دوزخ جاودانه است. مشمول خشم الهی و از رحمت او دور می باشد.

پاسخ

بررسی آیات گذشته نشان می دهد که مفاد آیه، مربوط به کسی است که مؤمنی را به خاطر ایمان او بکشد و قتل او را مباح بشمارد و این احتمال با توجه به آیه نود و یکم که درباره مشرکان سخن می گوید، بعید نیست.

گواه دیگر بر این تخصیص، آیات سوره فرقان (آیه های ۶۸ ۷۰) است. در این آیات، قاتل مؤمن به عذاب ابدی و جاودانه محکوم شده، سپس آن کس که توبه کند و ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد استثناء شده است. استثنای این گروه گواه بر این است که موضوع خلود، کافری است که فاقد ایمان باشد و قتل مؤمن را مباح بشمارد.

آیه سوم

«بَلی مَن کَسب سَیئه وأَحاطَت به خَطیئته فاولئک أصحاب النار هم فیها خالدون» بقره/۸۱

[آری آن کس که بدی کند و گناهان

او را احاطه کند، آنان دوزخیانی هستند که در آنجا جاودانه می باشند.]

پاسخ

این آیه با توجه به آیات ماقبل، مربوط به یهود است نه دیگران و گواه بر این علاوه بر سیاق، جمله «وأحاطت به خطیئته» است که حاکی از فزونی گناه است که قلب او را احاطه کند و نقطه روشنی در آن باقی نگذارد. و فرد مسلمان با ارتکاب یک گناه تـا این حـد تنزل نمی کنـد، درست است که گناه کبیره خطای بزرگی است ولی در قلب مؤمن نقطه های روشن فراوانی اسـت که یک گناه و دو گناه روح و روان او را احاطه نمی کند.

آیه چهارم

«إِنّ المُجرمین فی عَذاب جهنم خالدون لا یَفتر عَنهم و هُم فیه مُبلسون و ما ظَلمنا هم ولکن کانوا هم الظالمین» زخرف /۷۵ ۷۶

[گناهکاران در عذاب دوزخ جاودانه هستند، چیزی از عذاب آنان کم نمی شود و در آنجا از همه چیز نا امید هستند.]

پاسخ

آیه به حکم آیه هـای مـا قبـل مربوط به کـافران است، نه مطلق گنهکـاری که به خـدا و پیـامبر او ایمـان آورد و شـریعت او را بپذیرد و احیاناً محکوم غرایز خود گردد و خلافی را انجام دهد، آنجا که می فرماید:

«الَذین آمنوا بآیاتنا و کانوا مُسلمین اُدخلوا الجَنه أنتم و أزواجکم تَجرون... »

[آنان که به آیات ما ایمان آورده و مسـلمان بودند، به آنان گفته می شود، شما با همسران خود وارد بهشت شوید در حالی که خوشـحالید...] آنگاه پس از بیان پاداش افراد با ایمان، سـخن از مجرمان می آورد و می گوید: «إنّ المُجرمین فی عذاب جهنم ... » این ارتباط تنگاتنگ و مقابله میان دو جمله، حاکی است که آیه اخیر مربوط به قسم

خاصی از مجرمان است که کافر باشند، نه هر خلافکاری هر چند موحد و مؤمن باشد.

دلایل مخالفان خلود

معتزله با این آیات بر جاودانگی مرتکب کبیره در دوزخ استدلال کرده اند، ولی با بیانات پیشین نارسایی استدلال آنها کاملاً روشن گردید، آنان در این مسأله از آیات مخالف چشم پوشیده و آنها را نادیده گرفته اند. اگر با دید وسیع بر مجموع آیات عذاب و رحمت می نگریستند، در برابر مرتکب گناه کبیره چنین موضع گیری تند و حادی نمی کردند و ما در این جا برخی از آیات را می آوردیم که بر خلاف نظریه آنان گواهی می دهد.

۱ «ویَستَعجلونک بالسیئه قَبل الحَسنه وقَد خلت من قَبلهم المَثلات وإِنّ ربک لَذو مَغفره للناس علی ظُلمهم و إنّ الله لَشدید العِقاب» رعد/۷

[با شتاب عذاب را پیش از رحمت، از تو می طلبند و پیش از آنان عقوبت امتهای گذشته تحقق یافته است (باید عبرت بگیرند) و خدا به مردم در حالی که ظالمند، دارای آمرزش است و خدای تو سخت عقوبت است.]

این آیه حاکی است که سایه رحمت و آمرزش او آنچنان گسترده است که عادل و ظالم را در بر می گیرد و این معنی در صورتی روشن می گردد که بدانیم جمله «علی ظلمهم» حال از لفظ «للناس» است. یعنی مغفرت خدا شامل حال مردم است در حالی که آنان ظالمند.

البته مفاد آیه (گسترش رحمت حق بر سر ستمگر) به معنی ارائه چراغ سبز به ظالم و ستمگر نیست که با توجه به مفهوم آیه هر چه بخواهند انجام دهند و روز به روز بر دایره ظلم و ستم خود بیفزایند و بگویند: «وإنّ الله لذو مغفره للناس علی ظلمهم» زیرا هدف

آیه ایجاد نور امید در دلی ستمگران است نه اینکه تصور کنند باید راه پیشین خود را ادامه دهند، نه چنین نیست. بلکه رحمت و مغفرت او گسترده تر از آن است که آنان تصور می کنند، می توانند از این راه باز گردند.

از این بیان روشن می گردد که گفتار قاضی عبد الجبار پیرامون رد استدلال با آیه، استوار نیست. او می گوید: «ما نمی توانیم که ظاهر آیه را اخذ کنیم، زیرا لازمه آن دعوت ستمگران به ظلم است و این کار برخدا جایز نیست. چاره ای جز این نیست که آیه را مربوط به گروهی بدانیم که راه توبه را در پیش گرفته و به سوی حق بازگشتند».(قاضی عبد الجبار، شرح اصول خمسه /۸۴)

گفتار قاضی از دو جهت مخدوش است:

۱ اگر مقصود گروه تائب بود، شایسته بود به جای کلمه «للناس» «للمؤمنین» و نظیر آن بفرماید.

۲ یادآور شدیم این نوع از آیات رحمت، جز ایجاد روزنه امید چیز دیگری نیست و هرگز نمی توان بر چنین امید محدود و مبهم کمر بست و گناه کرد، زیرا یک و عده اجمالی است که شروط و قیود آن روشن نیست و اصولاً ـ قرآن در تمام آیات مربوط به شفاعت همین راه را پیموده است، به گونه ای که کسی نتواند با تکیه بر آن گناه کند و قانون بشکند.

۲ «إِنّ الله لايَغفر أن يُشرك به ويغفر ما دون ذلك لِمن يَشاء و مَن يُشرك بالله فَقَد افْتَرى اِثماً عظيماً» نساء/۴۸

[خداوند شرک را نمی بخشد و جز آن را درباره هر کس که بخواهد می بخشد، هر کس بر خدا شرک ورزد، گناه بزرگی را افترا بسته است.]

خدا در این آیه

میان شـرک و غیر شـرک فرق می گـذارد و می فرمایـد: اولی را نمی بخشـد و دومی را درباره هر کس بخواهـد می بخشـد و مسـلماً مفاد آیه ناظر به تائب از شرک نیست، زیرا در این صورت فرقی میان مشرک و غیر مشرک نیست و خداوند توبه هر دو گروه را می پذیرد، طبعاً آیه مربوط به گنهکارانی است که راه توبه را نپیموده باشند و در این شرایط می فرماید: شرک را نمی بخشد و غیر آن را می بخشد.

برای اینکه مضـمون آیه بهانه ای در دست گنهکاران نباشـد، نویـد خود را با جمله «لمن یشاء» مقید می سازد تا حالت ابهام به خود گرفته و افراد نتواننـد به اعتمـاد این آیه مرتکب گنـاه شونـد، زیرا هیـچ کس از تعلق مشـیت خـدا بر مغفرت خویش آگاه نیست.

قاضـی عبد الجبار پیرو معتزله بصره در تفسیر آیه به پیشداوری پرداخته و برای حفظ مسلک خود می گوید: گناه غیر از شرک که بخشوده می شود مجمل است، احتمال دارد که مقصود گناهان صغیره باشد نه کبیره.

یـک چنین داوری بی پـایه است، زیرا اطلاـق آیه قابـل انکـار نیست، آیه مورد بحث بـا آیات نخست که وی با آنها بر عقیـده معتزله اسـتدلال کرده هیچ تفاوتی ندارد، چطور آیات گروه نخست اطلاق دارد و همه نوع گناهان کبیره را می گیرد، ولی این آیه نسبت به کبیره و صغیره اطلاق ندارد؟

از دیدگاه معتزله با توجه به اصل وعد و وعید، منظور از اختصاص شفاعت به تائبان چیست؟ نقد این نظریه چیست؟

پرسش

از دیدگاه معتزله با توجه به اصل وعد و وعید، منظور از اختصاص شفاعت به تائبان چیست؟ نقد این نظریه چیست؟

پاسخ

معتزله به خاطر پیشـداوری در مسأله عمل به وعیـد، ناچار شدنـد که شـفاعت را از آن تائبان بداننـد و بگوینـد: نتیجه آن ترفیع درجه است نه بخشـیدن گناه، و تمام آیات شـفاعت را در قلمرو نفی و اثبات و تفصـیل، از این طریق تفسیر کرده اند. در حالی که تمـام فرق اسـلامی، حتی متکلمـان یهود و نصـارا، آن را از آن گنهکـاران می داننـد و آن را به «حـط ذنوب» و بخشودگی گناهان تفسیر می کنند.

مسأله شـفاعت از ابتکارات اسـلام نیست، بلکه یک اندیشه کلامی است که در شرایع پیشین و حتی نزد عرب بت پرست بوده، نظریه قرآن درباره آن طبعاً مربوط به معنی معروف آن نزد اقوام ملل خواهد بود که شفاعت را پذیرفته بودند.

و به دیگر سـخن: اگر قرآن شـفاعت را از اصل نفی می کنـد و یا آن را دربست می پـذیرد و یا درباره آن به تفصـیل قائل می شود در هر حال در داوری خود ناظر به معنی رایـج آن خواهد بود، نه معنی غیر رایج که زائیده اندیشه گروه معدودی که پس

از موضع گیری خاص در عفو گنهکار، به چنین تفسیری دست یافته اند.

اکنون ببینیم معنی رایج شفاعت چه بود؟

ملاحظه آرای یهود و بت پرستان درباره شفاعت، ثابت می کند که آنان به امید شفاعت شافعان، دست به گناه می زدند و معتقد بودند که در سایه شفاعت، گناهان آنها بخشوده خواهد شد. قرآن پیرامون یک چنین اندیشه با پذیرفتن اصلش، آن را به اذن خود مقید دانسته و می فرماید: «مَن ذَا الذی یَشفع

عِنـده إِلّا باذنه» بقره/۲۵۵ [کیسـت کـه نزد او شـفاعت کنـد، جز بـه اذن او.] و در آیـه دیگر می فرمایـد: «وَلایَشـفعون إِلّا لِمن ارتَضی» انبیاء/۲۸ [جز درباره گروهی که مورد رضایت خدا هستند، درباره کسی شفاعت نمی کنند.]

بنابراین، قرآن با پذیرفتن اصل شـفاعت به همان معنی رایج در میان اقوام و ملل، آن را مشـروط به مأذون بودن شافع و مرضـی بودن مورد (مشفوع له)، مشروط می داند. ناگفته پیداست که هیچ گاه در اندیشه یهود و بت پرستان اندیشه ترفیع درجه نبوده، یهود جهـانخوار کجـا و انـدیشه ترفیع درجه کجا؟ بت پرسـتانِ غرق در گناه کجا و مسأله بالا رفتن مقام در سـرای دیگر کجا؟ این دو گروه افراد متهوری بودند که به امید شفاعت غرق درآلودگی می شدند.

قرآن از زبان کسانی که روز رسـتاخیز را فراموش کرده بودند وبا عذاب هولناک روبرو می شوند، نقل می کند که می گویند: «فَهَل لنا من شُـفَعاء فَیشـفعوا لنا أَو نَرد فَنَعمل غیر الـذی کُنا نَعمل» اعراف/۵۳ [آیا برای ما شـفیعانی هست تا در حق ما شـفاعت کنند، یا به دنیا بازگردانده شویم کاری غیر آنچه انجام می دادیم انجام دهیم.]

ایـن آیـه و آیـات دیگر گـواه بر ایـن اسـت که شـفاعت مـورد نظر قرآن در نفی واثبـات و بـا تفصـیل، شـفاعتی است که مـایه بخشودگی گناه می باشد و بس و تفسیر آن به ترفیع درجه و تخصیص آن به تائبان، کاملاً بر خلاف ظواهر آیات قرآن است.

با دلایل معتزله در تفسیر شفاعت آشنا شویم

با چنین دلالتی روشن، معتزله شفاعت به معنی بخشودگی گناه را به دو دلیل نفی می کنند:

۱ اندیشه شفاعت درباره فاسقان که بدون توبه از دنیا رفته اند، بسان شفاعت درباره کسی

است که فرزنـد کسـی را کشـته و در کمین است که دیگری را نیز بکشد، اگر شـفاعت درباره چنین انسانی قبیح است، درباره انسانی که به خاطر مرگ نمی تواند به عصیان خود ادامه دهد نیز قبیح است. (قاضی عبد الجبار، اصول خمسه /۶۸۹)

استدلال قاضی جنبه عاطفی دارد و از طریق تحریک عواطف می خواهد طرف را قانع کند، حال خواه استدلال او صحیح باشد یـا نباشـد، وی از نکته خاصـی در مورد شـفاعت غفلت کرده است و آن اینکه: شـفاعتی که قرآن از آن خـبر می دهـد، کـاملاً محـدود و مشـروط است و شـرط مهم آن قطع نشـدن رابطه ایمـانی گنهکار با خـدا و پیونـد روحی او با شـفیع است، در چنین شرایطی مشمول شفاعت شافعان می گردد، ولی اگر پیوند خود را با خدا و شفیع قطع کرد، قطعاً از شفاعت محروم خواهد بود.

مثـالی که قاضـی می زنـد، می توانـد بیـانگر حـال گنهکـاری باشـد که تمـام پلهـای پشت سر خـود را خراب کرده و هر نـوع شایستگی را از خود سلب کرده است، قبح شفاعت در این مورد، گواه بر قبح آن در دیگر موارد نخواهد بود.

۲ هیـچ گاه فرد گنهکار با شـفاعت شافعان از آتش بیرون نمی رود، به گواه اینکه خـدا می فرمایـد: «واتَقوا یَوماً لاتَجری نَفس عَن نَفس شَـیئاً» بقره/۴۸ [از (عـذاب) روزی بپرهیزیـد که کسـی از کسـی کفایت نمی کنـد] و باز می فرمایـد: «ما للظالمین من حَمیم ولاشَفیع یُطاع» غافر/۱۸ [برای ستمگران، نه دوستی و نه شفیعی که قول او پذیرفته شود نیست.]

پاسخ این استدلال با توجه به سیاق آیات کاملاً روشن است، زیرا آیه نخست ناظر به شفاعت مورد نظر یهود و آیه دوم ناظر به

شفاعت مورد علاقه بت پرستان است و مسلماً شفاعتی که این دو گروه با آن گستردگی به آن اعتقاد دارند، قرآن آن را نمی پذیرد. افرادی که رابطه ایمانی آنان با خدا و رابطه روحی آنها با پیامبران قطع شده باشد، مورد شفاعت قرار نمی گیرند، بت پرستان که از عبادت خدا سرزده و به عبادت مخلوق گراییده و یهودی که دستش تا مرفق در خون پیامبران فرو رفته و در گرد آوری دنیا برای خود حد و مرزی قائل نمی باشند، فاقد چنین رابطه ای می باشند و نفی شفاعت در این دو مورد، دلیل بر نفی شفاعت در مورد افراد با ایمان نیست که با حفظ رابطه، دچار لغزش می شوند، و به اصطلاح نفی اخص دلیل برنفی اعم نیست.

در مورد شفاعت گروه گنهکار، روایات متواتر و یا متضافری وارد شده که نمی توان آنها را نادیده گرفت.

البته این حدیث و امثال اینها جز یک روزنه امید برای این گروه چیزی نیست و هرگز نمی توان به امید آن مرتکب گناه شد.

معنای منزله بین المنزلتین که یکی از اصول پنجگانه گروه معتزله می باشد و نقد آن چیست؟

پرسش

معنای منزله بین المنزلتین که یکی از اصول پنجگانه گروه معتزله می باشد و نقد آن چیست؟

پاسخ

مرتکب گناه کبیره در اواخر نیمه نخست از قرن اول، موضوع یک رشته مسائل کلامی گردید و یکی از آن مسائل توصیف او با ایمان و یا کفر وفسق است و در این مورد دو نظریه ابراز گردید که سرانجام منتهی به نظریه سوم شد که از ابتکارات پایه گذار مکتب «اعتزال» و اصل بن عطاست و پیروان این مکتب نیز در طول زمان بر آن صحّه نهاده اند، اینک نظریات سه گانه در این مورد:

۱ مرتکب کبیره کافر است.

۲ مرتکب کبیره مؤمنِ فاسق است.

۳ نه مؤمن است و نه کافر، بلکه در مقامی میان این دو.

نظریه نخست را خوارج برگزیده زیرا عمل را جزء ایمان می دانند و هر کس واجبی را ترک کند و حر...ř... را مرتکب گردد، از جرگه مؤمنان بیرون رفته و در عداد کافران قرار می گیرد.

نظریه دوم، نظریه معروف میان فقها و محدثان و متکلمان فرق اسلامی است که ارتکاب گناه را مایه خروج از ایمان ندانسته، چیزی که هست او را مؤمن فاسق می خوانند.

نظریه سوم از معتزله است، آنان می گویند: چنین فردی نه مؤمن است و نه کافر، بلکه در حد وسطی قرار می گیرد و از آن به «منزله بین المنزلتین» تعبیر می آورند.

علت اینکه این گروه را معتزله می خوانند، این است که آنان به وسیله این نظریه مرتکب کبیره را از جامعه اسلامی منعزل کرده و از آن جدا ساخته اند و یا وسیله این رأی و آرای دیگر، از جامعه اسلامی منعزل گردیده اند.

مهم در این جا بررسی دلیل چنین اصل است، آنان به طرق گوناگون بر این

اصل استدلال کرده اند.

۱ واصل بن عطا در مناظره همتای خود «عمرو بن عبید» چنین گفت: «مسلمانان در توصیف او به ایمان و کفر و نفاق اختلاف نظر دارند، ولی همگان او را فاسق می خوانند، ما مورد اتفاق را می گیریم و با قیمانده را رها می سازیم». (امالی سید مرتضی۱/۱۶۶)

این دلیل کاملاً تمام است، از اتفاق مسلمانان جز این نمی توان نتیجه گرفت که مرتکب کبیره فاسق است، اما نه مؤمن است نه کافر هرگز به دست نمی آید، مناظره ای که میان آن دو صورت گرفته و سید مرتضی آن را در «امالی» خود آورده است، خالی از مغالطه نیست و ما جایگاه مغالطه را در کلام هر دو، در کتاب («بحوث فی الملل والنحل» ۳ /۱۹۰)توضیح داده ایم، علاقمندان می توانند به آنجا مراجعه نمایند.

۲ مؤمن در لغت هر چند به معنی «مذعن» است، ولی در شرع از آن معنی دیگری اراده شده و آن کسی است که شایسته ستایش و تعظیم باشد. گواه این است که خدا هر کجا از مؤمن سخن گفته، آن را با مدح و تعظیم همراه ساخته است، چنانکه می فرماید:

«قَد أَفلح المؤمنون» مؤمنون/۱ و می فرماید: «أِنّما المؤمنون الَذین إِذا ذُکر الله وَجِلت قلوبهم» انفال/۲ و نیز می فرماید: «إِنّما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله وإذا کانوا مَعَه عَلی أَمر جامِع لَم یَذهَبوا حَتی یَستأذنوه» نور/۶۲ این آیات حاکی است که «مومن» در اصطلاح قرآن،کسی است که شایسته مدح و تعظیم باشد و همچنین است لفظ «مسلم» و ناگفته پیداست مرتکب کبیره شایسته هیچ نوع ستایش و بزرگداشت نیست. (قاضی عبد الجبار، اصول خمسه/ ۷۰۳)

این دلیل نیز بسان دلیل گذشته سست و بی پایه

است و اساس اشتباه را خلط معنی لازم آن تشکیل می دهد، لفظ مؤمن یک معنی بیش ندارد و از زمان نزول قرآن تا کنون در همان معنی به کار رفته است، چیزی که هست از لوازم ایمان تمجید و ستایش است، نه اینکه این دو، معنی مستقیم لفظ ایمان است.

گواه بر اینکه این لفظ بر همان معنی نخستین خود باقیـ...Ə...این است که در آیات زیادی اگر لفظ مؤمن را برداریم و به جای آن لفظ« ممدو و معظم» بگذاریم، آیه انسجام ...IȘرا از دست می دهد.

آیا این ادعای قاضـی عبدالجبار معتزلی در مورد وجوب امر به معروف و نهی از منکر صحیح است که می گوید: «در میان امت کسی با وجوب آن مخالف نیست، جز گروه امامیه»؟

پرسش

آیا این ادعای قاضی عبدالجبار معتزلی در مورد وجوب امر به معروف و نهی از منکر صحیح است که می گوید: «در میان امت کسی با وجوب آن مخالف نیست، جز گروه امامیه»؟

پاسخ

متأسفانه او در این نسبت راه خطا پیموده و علت آن این است که به کتب امامیه مراجعه نکرده و با دانشمندان آنان در این مورد سخن نگفته است، در حالی که کتابهای فقهی و کلامی امامیه بر وجوب آن گواهی می دهند.

امام باقر(ع) درباره این دو عامل اصلاح جامعه چنین می فرماید: «إِنّ الأَمر بالمعروف والنَهی عن المُنکر، سَبیل الأنبیاء و مِنهاج الصُلحا، فَریضه عَظیمه تُقام بها الفرائض، وتُؤمّن المذاهب، وتَحلّ المکاسب و تَردُّ المَظالم و تُعمّر الأرض، و یَنتصفُ من الأَعداء و یَستقیم الأمر». (شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه ۱۱ /باب دوازدهم از باب جهاد/حدیث ۱)

[امر به معروف و نهی از منکر، راه پیامبران، طریقه صالحان است، فریضه بزرگی هستند که به وسیله این دو، واجبات تحقق می پذیرد و راهها امن و کسبها حلال و اموال به صاحبانشان پس داده می شود و زمین آباد و دشمنان قصاص می شوند و امور مسلمانان اصلاح می پذیرد.]

انسان از مسامحه قاضی و امثال او در شگفت است که چگونه چنین اندیشه باطلی را به امامیه که پیوسته یک سوم مسلمین را تشکیل می دهند نسبت می دهد، در حالی ک معاصر او شیخ مفید استاد کلام شیعه، در کتابهای کلامی خود بر وجوب آن تصریح می کند و می فرماید:

«امر به معروف و نهی از منکر به وسیله زبان در صورت نیاز بر همه واجب کفایی است، تا حجت بر جاهل تمام شود». (اوائل المقالات/۹۸)

خواجه در تجرید می گوید: «والأمر بالمعروف واجب وكذا

النهی عن المنکر، و بالمندوب مندوب».

[امر به معروف و نهی از منکر واجب است و امر به مستحب، بسان خود او مستحب است] (نصیر الدین /متن تجرید در کشف المراد/ ۲۷۱)

شاید چیزی که مایه اشتباه قاضی شده است، مسأله وجوب جهاد ابتدایی با کافران است که در سخنان امام هشتم، چنین وارد شده است: «جهاد همراه با امام عادل واجب است، آن کس که در این جهاد در راه جان و مال خود کشته شود، شهید است» (حر عاملی، وسائل الشیعه ۱۱/باب ۱۲/ حدیث ۱۰)

آیا مقصود از امام عادل، امام معصوم است یا مطلق پیشوای عادل؟ گروهی از محققان آن را به پیشوای عادل زمان هر چند امام معصوم نباشد تفسیر می کنند و فرمان او را در وجوب جهاد کافی می دانند. (جواهر الکلام ۲۱/۱۳)

قاضی عبد الجبار، امامیه را به قول به عدم وجوب امر به معروف متهم کرده، ولی از عقیده اشاعره در مورد پیروی از دستور سلطان ستمگر سخنی به میان نیاورده است، در حالی که آنان اطاعت او را واجب و خروج بر او را حرام و اطاعت او را مادامی که امر به حرام نکند، اطاعت خدا می انگارند. آیا یک چنین تسلیم در برابر ظالم و ستمگر با وجوب امر به معروف سازگار است، در حالی که احادیث مروی از پیامبر بر خلاف آن دلالت دارند.

پیامبر گرامی ص) فرمود: «بزرگترین جهاد، گفتار عادلانه است نزد حاکم ستمگر». (ترمذی، سنن /۴)

و نیز فرمود: «هرگاه مردم ستمگر راببینند و او را از کار خودباز ندارند، ممکن است عذاب همگان را فرا گیرد» (ترمذی، سنن/۴)

اتهام آلودگی اخلاقی به معتزله چقدر واقعیت دارد؟

پرسش

اتهام آلودگی اخلاقی به معتزله چقدر واقعیت دارد؟

پاسخ

در این مورد، دو موضوع را مورد بحث قرار می دهیم:

۱ معتزله و اتهام به آلودگی اخلاقی

معتزله از روز نخست به صورت گروه عقل گرا و مدافع از اصول اسلام در پرتو دلیل و برهان، طلوع کردند و تا آنجا که

قدرت و توان داشتند، دراین راه پیش رفتند و زندگی پیشوایان آنها روشنترین گواه بر این مطلب است، البته این نه به آن معنی است که در همه جا به درستی سخن گفته اند و احیاناً پا روی حق نگذاشته اند. ولی آنچه مسلّم است این است که این گروه، در آغوش مناظره با مخالفان (ملاحده، مجسمه، مجبره) بزرگ شده اند.

گروهی مبارز که حیات و عقیده و عنوان گروه مخالف را به خطر می افکند بدون واکنش از طرف مخالف نخواهند بود و گاهی دشمن شکست خورده، به خاطر حفظ موقعیت خود از هر حربه ای بهره می گیرد، از این جهت برخی از مخالفان معتزله مانند: ابن قتیبه (ابن قتیبه: تأویل مختلف الحدیث، ۱۸) و ابو منصور بغدادی (ابو منصور بغدادی، الفرق بین الفرق/۱۷۳) آنان را به آلودگی اخلاقی متهم کرده و در این موارد چیزهایی نقل کرده اند.

این نوع از اتهامها در تاریخ مناظره ها و مبارزههای عقیدتی فراوان و غالباً فاقد ارزش است، بالأخص که ناقل آنها ابن قتیبه سلفی و ابومنصور اشعری باشد که از دشمنان قسم خورده معتزله به شمار می روند و دومی درکتاب: «الفرق بین الفرق» بیش از حد بد زبان است، او بر خود و عقاید شیخ خویش «اشعری» لباسی از عصمت پوشانیده و دیگران را ضال و مضلّ می داند.

شما فرض کنید یک نفر یا دو نفر

از معتزله، دچار انحراف اخلاقی شده و بساط شراب پهن می کردند، ولی این دلیل نمی شود که این گروه همگی به آلودگی متهم شوند، در حالی که در سوابق زندگی آنان بسیار نقاط درخشان است، مثلاً:

۱ بشار بن برد، متهم به الحاد و انحراف عقیدتی بود، و اصل بن عطار او را به قتل تهدید کرد و سرانجام او را از بصره تبعید نمود وقتی واصل درگذشت، او به بصره بازگشت وصفوان انصاری او را با ابیاتی مخاطب قرار می دهد که یک بیت آن این است:

رجعت إلی الآمصار من بعد واصلِوکنتَ شریراً فی التهائم والنجد

(جاحظ: البیان والتبیین، ۱/ ۲۵)

[پس از درگذشت «واصل» به شهر بازگشتی، در حالی که به صورت یک انسان شرور، در بیابانهای «تهامه» و «نجد» زندگی می کردی.]

۲ واصل بن عطا گروهی را برای نشر عقیده «تنزیه» و مبارزه با «تشبیه» به اطراف و اکناف فرستاد و مرتضی در طبقات معتزله، اسامی آنها را آورده است. (مرتضی: المنیه والأمل، ۲۰)

۳ می گویند: او کتابی به نام «ألف مسأله فی الرد علی المأنویه» نگاشت.

۴ حفص بن سالم را برای مناظره با جهم بن صفوان روانه خراسان کرد، تا با او به مناظره بپردازد و پس از درگذشت واصل، پیروان او نیز این راه را ادامه دادند. (مرتضی: المنیه والأمل،/۲۱)

۵ هارون برای مناظره با «سمنیها» در شرق آسیا، بر خلاف میل باطنی خود «معمر بن عباد» معتزلی را روانه کرد، زیرا در میان اهل حدیث، شخص شایسته ای نبود که بتواند با این گروه دست و پنجه نرم کند و رجوع به اهل بیت پیامبر و دست پرورده های آنان، با خط سیاسی بنی

عباس سازگار نبود.

قاضی عبد الجبار متوفای سال ۴۱۵، با تمام حق کشیهایی که در کتاب المغنی خصوصاً در جلد بیستم در حق شیعه انجام داده، ولی کار او در مقام مبارزه با ملحدان و شکاکان قابل ستایش است. کتاب «تنزیه القرآن عن المطاعن» کتاب نفیسی است که از او به یادگار مانده است. محقق کتاب «اصول خمسه» از کتاب دیگر او به نام «تثبیت دلائل نبوه سیدنا محمد» یاد می کند و می نویسد: او در صدد نشر این کتاب است.

ما در عین مخالفت با اغراق گویی و پوشانیدن لباس عصمت بر اندام دانشمندان معتزلی، یادآور می شویم که در مقام معدل گیری، این گروه امتیازاتی دارند که اشاعره فاقد آن می باشند و در عین حال، در میان هر دو گروه متطرف و حاد، معتدل و منصف، فراوان پیدا می شوند و سخن ما درباره همه گروههای اسلامی گفتار خداست.

«رَبَّنا اغفر لَنا ولِاِخواننا الذین سَبقونا بِالإیمان» حشر/۱۰

اوج قدرت معتزله چه زمانی بوده است؟

پرسش

اوج قدرت معتزله چه زمانی بوده است؟

پاسخ

مکتب اعتزال به صورت یک مکتب کلامی دراوایل قرن دوم پی ریزی گردید و به تدریج رو به تکامل نهاد و از زمان خلفای بنی امیه، فقط دو نفر به این مکتب تمایل نشان دادند و آن دو عبارتند از:

۱ یزید بن ولید بن عبدالملک (ت ۱۲۶) ۲ مروان بن محمد بن مروان (ت ۱۳۲) آخرین خلیفه اموی. وقتی بساط خلافت امویها برچیده شد و خلفای عباسی روی کار آمدند، در دوران خلافت ابو جعفر منصور دوانیقی (۱۳۶ ۱۵۸) ستاره اقبال معتزله درخشید و عمرو بن عبید (مرد شماره دوم معتزله) با خلیفه وقت رابطه صمیمی داشت.

پس از درگذشت ابو جعفر، زمام امور به دست مهدی عباسی افتاد. در دوران خلافت او تحرکی برای معتزله مشاهده نشد و گویا به اهل حدیث تمایل داشت و با معتزله مخالف بود.

پس از مهدی عباسی، هارون عباسی روی کار آمد. او نیز مانند برادرش مهدی، از بحث و مناظره جلوگیری می کرد و گروهی از اهل کلام را روانه زندان کرد و از روی ناچاری برای مناظره با سمنیها، یک نفر از معتزله را برگزید.

عصر فرزندان ابو جعفر منصور، به نامهای مهدی و هارون پایان یافت. شتر خلافت در خانه فرزند هارون به نام مأمون الرشید

زانو زد در عصـر او ستاره اقبال معتزله در بلندای افق درخشیدن گرفت و تمام مراکز دولتی در قبضه قدرت آنان در آمد، او نیز بـا کمـال صـمیمیت بـا معتزله رفتار کرد ویکی از علل رفتار او با معتزله این بود که مأمون فردی درس خوانـده و تا حـدّی اهل منطق وتعقل بود، مکتب معتزله

بـا روحيات او كاملاً سازگار بود، از اين جهت براى حركتهاى فرهنگى، علمى و قضايى معتزله، چراغ سبز روشن كرد و دسـت آنها را در نصب و عزل مقامات مسئول باز گذارد.

هارون الرشيد در سال ۱۹۳، در طوس درگذشت و مأمون پس از يک رشـته جنگ و نبرد با برادر خود امين، سـرانجام در سال ۱۹۵، زمام امور را به عنوان خليفه مسـلمين به دست گرفت و از همان روز با معتزله كنار آمد و پس از شـهادت امام هشـتم(ع) در سال ۲۰۳، جهان اسلام در قلمرو مأمون وعلماى معتزله قرار گرفت.

ديدگاه هاى معتزله و اشاعره با هم چه تفاوت هايى دارد و برادران اهل سنت و تشيع از كدامين ديدگاه پيروى مى كنند؟

پرسش

ديدگاه هاى معتزله و اشاعره با هم چه تفاوت هايى دارد و برادران اهل سنت و تشيع از كدامين ديدگاه پيروى مى كنند؟

پاسخ

معتزله و اشاعره دو گروه كلامى و عقيـدتى محسوب مى شونـد از اين رو بايـد تفاوت ديـدگاه هاى آنها را در مسائل عقيدتى جستجو كرد . از اين رو به اختصار به برخى از عقايد در مورد اختلاف دو گروه اشاره مى نماييم.

الف. هر دو گروه به قـدميت و ازليت خداونـد متعال قائلنـد و لى اشاعره ذات خدا را داراى صـفاتى مى دانند كه آنها نيز مانند ذات خـدا قديم است. اين ديدگاه به «قديم هاى هشـتگانه» (ذات خدا، حيات، قدرت، علم، سـمع، بسـير، اراده، كلام) معروف است (تفتازانى ، شرح المقاصله ۷۲.۲ و طباطبايى ، محمد حسين ، بدايه الحكمه المرحله الثانيه عشره، الفصل الراجع . در حالى كه معتزله صفات قديم را به هيچ وجه نمى پذيرند (شهرستانى، محمد بن عبدالكريم، الملل و النحل ، ص ۴۹.) ولى اعتقادشان بر آن است كه خـداى متعـال گر چه به صـفاتى متصـف مى شـود و گفته مى شـود او عـالم ، قـادر و ... است ولى در همه اين موارد مراد آن است كه فعل خدا عالمانه و قادرانه و كار كسـى است كه علم دارد ، نه اينكه خداوند داراى صفتى به نام علم و قدرت باشد. (طباطبايى ؛ محمد حسين، بدايد الحكمه، المرحله الثانيه عشره ، الفصل الرابع).

ب. هر دو گروه اعتقاد دارند كه يكى از صـفات خدا، كلام است؛ معزله اعتقاد دارند كه كلام خدا اصوات و حروفى است كه در ذات خدا نيست بلكه خدا كلام خود را

در بیرون از ذات خود مانند لوح محفوظ ، جبرئیل و یا پیامبر قرار می دهد در حالی که اشاعره آن را جزو صفات ذاتی خدا دانسته و به کلام نفسی اعتقاد دارند. (سبحانی؛ جعفر، الالهیات ج ۱، ص ۱۹۷ و ۱۹۳) آنها کلام خدا و قرآن را قدیم می دانند در حالی که اشاعره آن را حادث می دانند. (همان، ج ۱، ص ۲۰۵)

ج. اعتقاد دیگری که مورد اختلاف این دو گروه است، مسأله عدل الهی است آیا خداوند عادل است؟ این مسأله به بحث دیگری مربوط می شود که به نام «حسن و قبح ذاتی» نام بردار است: آیا حسن و قبح افعال یعنی خوب و بد بودن آنها به امر و نهی خدا ارتباط دارد یعنی هر کاری که خداوند متعال به آن فرمان دهد خوب و هر کاری که خدا از آن منع شود و نهی کند بد است. آیا این گونه است و یا نه ، کارها ذاتا خوب یا بدند و خداوند به کاری فرمان می دهد که ذاتا خوب و از کاری نهی می کنند که ذاتا زشت و پلید است ، معتزله به حسن و قبح ذاتی کارها تأکید دارند در حالی که اشاعره شدیدا مخالف این معنا هستند و می گویند : «هر چه را خسرو کند ، شیرین بود» ؛ بنابراین اگر خدا امر و نهی نکند نه هیچ کاری نیکو می شود و نه هیچکدام زشت . این بحث رهاوردهای مثبت و منفی زیادی دارد که یکی از آنها مسأله جبر و اختیار است به گونه ای که اشاعره به خاطر انکار عقیده

حسن و قبح ذاتی راهی جز پذیرش جبر ندارند بر این اساس انسان از خود اختیاری ندارد و به اصطلاح فاعل مجبور و موجب است در حالی که معتزله با اعتقاد به حسن و قبح ذاتی مجبور بودن انسان را بر خلاف حکمت خدا ، بعثت پیامبران و ثواب و عقاب در آخرت دانسته اند. آنها معتقدند ، خدا انسان را پس از آفرینش به حال خود گذاشته ،او را کاملا مختار آفریده ، در کار او دخالت نمی کند. (دیدگاه تفویض) (ر.ک، همان ، ج ۱، ص ۲۵۷ تا ۲۶۱)

برادران اهل سنت نسبت به این دیدگاه عمدتا روی کرد موافق دارند؛ زیرا با حمایت حاکمان و خلفای به ظاهر مسلمان ، معتزله سرکوب شده؛ فکر اشعری رواج یافت گر چه دانشمندانی نیز در میان اهل سنت از اعتقاد به عقائد اشاعره دست یازیده به نقد آن پرداختند که به عنوان نمونه می توان از دانشمند معاصر محمد بن عبده نام برد.

دانشمندان شیعه در مسأله صفات خدا دیدگاه هر دو گروه را باطل دانسته در سایه تعالیم علوی، صفات خدا را عین ذات دانسته و در بقیه مسائل نیز دیدگاه های ویژه ای ارائه نموده از افراط و تفریط اجتناب کردند از این رو در مسأله جبر و اختیار نه راه جبر را پذیرفتند و نه به تفویض تن دادند . متکلمان شیعه و فلاسفه راهی میانه را برگزیدند که جبر مورد انکار قرار گرفته ، انسان دارای اختیار است ولی نه به صورت تفویض که خدا دخالتی درکارش نداشته باشد.(ر.ک: بدایه الحکمه المرحله الثانیه عشره، الفصل السادس و نهایه الحکمه المرحله الثانیه عشره الفصل...

و مطهری، مرتضی، انسان و سرگذشت، و جعفری؛ محمدتقی، جبر و اختیار و ...

این دیدگاه با پشتوانه عقل و نقل برگزیده شده و پاسخ بسیاری از شبهاتی است که در تفسیر و توضیح برخی از آیات قرآن مطرح شده است.

علت توجه به مکتب اعتزال در عصر ما چیست؟

اشاره

چرا معتزله میان این همه معارف الهی و اصول فقط به این پنج اصل بسنده کرده اند؟

پرسش

علت توجه به مکتب اعتزال در عصر ما چیست؟

چرا معتزله میان این همه معارف الهی و اصول فقط به این پنج اصل بسنده کرده اند؟

پاسخ

معتزله در این پنج اصل با بیش تر طوایف اسلامی اختلاف دارند، نه این که این ها اصول اوّلی و مهمّ عقیدتی باشند. چه بسا اصولی مانند معاد، معصوم بودن پیامبر، خاتمیّت اسلام و... در درجه اوّل اهمیت باشد؛ ولی چون بیش تر مذاهب اسلامی در این امور هم عقیده اند، از اصول مذاهب آن ها به شمار نمی آید. نه تنها معتزله، بلکه بسیاری از مذاهب اسلامی، اصول مذهب خود را از روی نقاط اختلافی تدوین کرده اند که از وضع دردآوری حکایت می کند؛ به ویژه که منکران خود را گاهی به خروج از اسلام متّهم می کنند؛ و حال آن که برخی از آن ها جزو عقیده اصلی و مرسوم زمان پیامبر اکرم(ص) نبوده است; {۱} مانند حادث یا قدیم بودن قرآن، عدالت صحابه و/// /

علّت روی آوردن به مکتب اعتزال در عصر ما:

امروزه، گرایش ویژه ای در کشورهای اسلامی به سوی اندیشه مشرب اعتزالی پدید آمده که برخی ساده لوحان خیال می کنند سرچشمه این گرایش ها خود جوش و از درون جامعه اسلامی است؛ در حالی که این گرایش از داده های خاورشناسان و تعریف و تمجید آن ها از معتزله سرچشمه می گیرد/

احمد امین در کتاب فجر الاسلام، زهدی حسن در کتاب المعتزله، محمد ابو زهره در کتاب تاریخ المذاهب الاسلامی و... به تحسین و بزرگداشت شخصیّت ها و اندیشه های معتزلی پرداخته اند و این در حالی است که بیش تر این نویسنده ها در

محیطهایی زندگی می کنند که اندیشه اشـعری بر آن ها سایه افکنده و فقط آشنایی شان با استادان غربی و خاورشناسان، سبب الهام آن ها

شـده است؛برای مثال، آلفرد جیوم طّی مقـدّمه ای بر کتاب زهـدی حسن آرزو می کند که روزگاری، تمام آثار معتزله نشـر و چاپ شود.

شیتیز، آدام متر، هامیلتون و گلـدزیهر همه در مقام تمجیـد از آرای معتزله اند.{۲} بعید نیست کهچنین گرایشـی با همان علّت در جامعه اسـلامی ما نیز پیـدا شود؛ماننـد دنباله روهای فکری شـمار محدودی که هر روز در پی نشـر اندیشه هایی هسـتند که جوامع غربی بر اقتضای وضعیّت فرهنگی و مذهبی خود، آن ها را در نوردیده اند.

انـدیشه های درست معتزله در آموزه های اهل بیت(علیهم السـلام) ریشه دارد. کعبی پیشوای معتزله در قرن چهارم می گویـد: سنـد مـذهب اعتزال به پیامبر می رسـد...؛ زیرا همگی می گوینـد: مکتب اعتزال به واصل بن عطا می رسـد و او اصول مـذهب خود را از ابو هاشم فرزند محمد حنفیّه گرفته که او نیز از علی(ع) و او نیز از رسول خدا آموخته است.{۳}

قاضـی عبـدالجبّار در طبقـات المعتزله و ابو الهـذیل علاـف که هر دو از سـران معتزله انـد، به همین مطلب اعتراف دارنـد.{۴} شهرستانی می گوید: واصل، از ابو هاشم، فرزند محمد بن حنفیّه درس آموخته است.{۵} ابن ابی الحدید می گوید: معتزله دو اصل توحیـد و عـدل را از امیر مؤمنان(ع) فرا گرفته انـد؛ آن هم به وسـیله ابو هاشم و او نیز از طریق پـدرش محمـد بن الحنفیّه.{۶}

از آن چه گفته شـد، به دست می آیـد که خوبی هـای انـدیشه معتزله در آموزه های الهی اهل بیت(علیهم السـلام) ریشه دارد؛ بلکه مکتب اهل بیت(علیهم السـلام) خِرَد را در حـدّ معقول و مناسب شأن و کرامت انسانی در ساحت های عقاید راه داده اند؛ بنابراین، جبران نواقص با مراجعه به مکتب اهل بیت کارگشا خواهد بود.

اهل حدیث و حنابله: در مقابلِ روش تحلیلی و

عقلی معتزله که تا حدودی بر کسانی که فقط به ظواهر آیات و روایات بسنده می کردند و در نتیجه به جسمیّت و تشبیه خدا به مخلوقات قائل بودند،{۷} (ظاهریه) پیروز شدند، گروهی تحت عنوان اهل حدیث ظهور کردند که به شدّت طرفدار حفظ ظواهر متون و مخالف بحث، مناظره و عقل ورزی بودند. احمد بن حنبل (۱۶۱ - ۲۴۱) در ضبط و نقل احادیث و این که اعیان به همه آن چه در آن ها است، لازم است، سعی بلیغی کرد؛ بدین جهت او را امام اهل الحدیث می گویند.{۸}

جمود و ظاهرگرایی این ها سرانجام ابوالحسن اشعری شکست و زمینه برای پیدایش مکتب اشعری آماده شد. موضع مکتب اهل بیت در برابر این گروه نیز حفظ اعتدال بود؛ برای مثال وقتی از سران اهل حدیث در مورد معنای عرش و استوا در آیه« الرحمن علی العرش استوی»، پرسیده شد، در پاسخ گفت: معنای استوا معلوم، چگونگی اش مجهول، ایمان به آن واجب و سؤال از آن بدعت است.{۹} مذهب امامیه به دستور قرآن مجید که می فرماید:«افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوبهم اقفالها»; {۱۰} و...، این گونه آیات را تفسیر صحیح کرده اند.

اشاعره: ابوالحسن اشعری، به سال ۲۶۰ قمری (آغاز غیبت صغرا) در بصره به دنیا آمد. پدرش از طرفداران اهل حدیث بود. اشعری تا چهل سالگی به روش معتزلی بود و برای رفع تضاد میان معتزله و اهل حدیث از مکتب اعتزال کناره گرفت. شاید این یک ترفند کلامی و به سبب نجات عقاید از تجسیم و تشبیه بوده و در واقع با روش اعتزال مخالف نبوده است. به هر حال، او در برابر مذاهب فقهی اهل سنّت بی طرف ماند.

اشعری با

در این جهت که استدلال عقلی در اثبات عقاید دینی، بدعت و حرام نیست، عقل گرایان موافقت کرد و از طرفی در تعارض عقل با ظواهر دینی، ظواهر را مقّدم داشت و با ظاهرگرایی موافق بود. اصل تحسین و تقبیح عقلی و متفرّعات آن را مردود دانست و هیچ واجب عقلی را نپذیرفت؛ بلکه با اهل حدیث (ظاهرگرایان) موافقت کرد و چون نادرست دانستن تأویل و اصرار بر حفظ ظواهر را در مواردی با اصل تنزیه و صفات جمال خداوند مخالف می دید، فرضیه های کلامی جدیدی را اختراع کرد. {۱۱}

قاضی ابوبکر باقلانی (۴۰۳)، امام الحرمین جوینی (۴۷۸)، محمّد غزالی (۵۰۵)، فخرالدّین رازی (۶۰۶)، عبدالکریم شهرستانی (۵۴۸)، سعدالدین تفتازانی (۷۹۱) از چهره های این مکتب هستند.

دو مکتب متضاد ابتدا جبریّه و مفوّضه (قدریّه)، و در انتها، معتزله و اشاعره بودند. {۱۲} روش و مکتب اهل بیت(علیهم السلام) در مقابل این دو تفکّر افراطی و تفریطی همواره بر پایه وحی و عقل و اعتدال قرر داشت.

ماتریدیه: در همان زمان که اشعری در بصره و بغداد به اصلاح عقاید دینی پرداخت، ابو منصور ماتریدی (۳۳۳) در سمرقند نیز همین کار را کرد. او به نادرستی تقلید در عقیده و ایمان اعتقاد داشت و نیز پیروی از سلف (گذشتگان) را به تنهایی و زیاد بودن پیروان را علامت حقّانیّت نمی دانست؛ بلکه ملاک حقیقت را مطابقت با براهین عقلی می دانست/

درباره روش و مشرب کلامی ماتریدی دو نظر است: یکی این که ماتریدی، همانند اشعری، روش متوسّطی میان ظاهرگرایان و عقل گرایان را داشت. نظر دوم این که روش ماتریدی، از روش اشعری عقلی تر و حدّ وسط میان اشاعره و معتزله است. استاد سبحانی می فرماید: گر

چه ماتریدی به عقاید معتزله انتقاد شدید دارد، روش او به معتزله نزیک تر از اشعری به معتزله است.{۱۳}

اصل حُسن و قبح عقلی که یکی از مهم ترین اصول کلامی عدلیّه(امامیّه و معتزله) به شمار می رود، اشعری و پیروان او آن را منکرند؛ امّا ماتریدی به طور کلّی آن را قبول دارد/

ماتریدیه درباره قدیم یا حادث بودن کلام الهی همان نظریّه اشاعره را ارائه کرده اند که کلام الهی دو مرتبه دارد: لفظی که حادث است و نفسانی که قدیم است. درباره امکان دیده شدن خداوند نیز موافق اشعری است (دیدن خدا را ممکن می داند) امّا معتزله و امامیّه رؤیت خدا را ممتنع می دانند.{۱۴} ابوالیسر محمد بزدودی (۴۲۱) میمون بن محمد نسفی، کمال الدین البیاضی، ملا علی قاری از چهرهای این مکتبند.

شیعه امامیه: کسانی که امامت و خلافت علی(ع) و فرزندان یازده گانه اش پس از پیامبر اکرم(ص) را باور دارند و معتقدند که امامان معصوم به دستور وحی به وسیله پیامبر اکرم(ص) منصوب و معرّفی شده اند. پیامبر اکرم(ص) در جاهای گوناگون لفظ شیعه را بر علی(ع) و شماری از اصحاب اطلاق فرموده است.{۱۵}

اصول پنجگانه مذهب شیعه عبارت می باشد از توحید، نبوّت، معاد، عدل و امامت. عدل الهی از دیدگاه شیعه، یعنی این که افعال از نظر حُسن و قُبح دو گونه اند: افعال حسَن مانند عدالت، وفا به عهد و...، و افعال قبیح مانند ظلم، پیمان شکنی و... و خداوند از هر گونه قبیح و ناروایی منزّه و پاک است؛ بنابراین، کار لغو و بیهوده انجام نمی دهد؛ پس آفرینش، هدفمند است و بر کسی ظلم نمی کند؛ چون عالم و بی نیاز است.

حضرت علی(ع) که مقام علمی اش نزد صحابه مسلّم است، در مسائل

مهم کلامی چون توحید، قضا و قدر، امر بین امرین و... بحث های زیبایی دارند؛ پس کلام و مشرب شیعه، قدیم ترین روش ها است. بیش ترین تکیه گاه، کلمات امامان اهل بیت(علیهم السلام) است که کلام شان از کلام وحی گرفته شده و در گام دوم، روش شیعه بر استدلال، تبیین و احتجاج بر پایه عقل مبتنی است، ویژگی مهمّ روش امامیّه، «طریق اعتدال» و پرهیز از افراط و تفریط است؛ البتّه عقل را صرفاً در محدوده خودش معتبر می دانند، و در تفسیر آیات قرآن، متشابهات را به کمک محکمات تفسیر می کنند.

از دیدگاه مکتب اهل بیت(علیهم السلام) عمومیّت قدرت و خالقیّت خدا، مستلزم استناد قبایح انسان ها به او نیست؛ چون قدر و مشیّت تکوینی خدا شامل تمام اشیا است و اشیا به اعتبار وجودشان همه خیرند؛ امّا قدرت و مشیّت تشریعی خدا فقط به افعال و اشیای نیک تعلّق می گیرد و هر کاری از جهت وجودی خیر است؛ امّا بعضی کارها از جهت صدورش از انسان؛ به زشتی و معصیت متّصف است که مورد مشیّت تشریعی خداوند نیست؛برای مثال، کار سرقت از این جهت که دست و پای انسان، کاری را انجام داده، خیر، و شامل قضا و قدر الهی است؛ امّا از این جهت که به مال مردم دست برده و مخالف دستور خدا بوده، معصیت و مسؤولیّتش به عهده انسان است. بهترین بیان و سازگاری ایمان به قضا و قدر با اختیار و مسؤول بودن انسان، در کلام نورانی حضرت علی(ع) آمده است.{۱۶}

شهید مطهری می فرمایند: «تعقّل و تفکّر شیعی نه تنها با تفکّر حنبلی که از اساس منکر به کار بردن استدلال در عقاید مذهبی بود، و با

تفکّر اشعری اصالت را از عقل گرفته و آن را تابع ظواهر الفاظ می کرد، مخالف و مغایر است، با تفکّر معتزلی نیز با همه عقل گرایی آن مخالفت می کند؛ زیرا تفکّر معتزله هر چند عقلی است، جدلی است، نه برهانی؛ به همین جهت اکثریّت قریب به اتّفاق فیلسوفان اسلامی، شیعه بوده اند.{۱۷}

هشام بن الحکم (۱۷۹)، محمد بن علی مؤمن الطاق، ابن شاذان نیشابوری (۲۶۱)، حسن نوبختی (۳۱۰)، شیخ صدوق (۳۸۱)، محمد بن نعمان شیخ مفید (۳۳۸)، سیّد مرتضی (۴۳۶ - ۳۵۵)، شیخ طوسی (۴۶۰)، محقّق طوسی (۶۷۲) و... از مشاهیر کلامی مکتب امامیه اند. قسمت عمده روش و مبانی کلامی شیعه در بررسی سایر مذاهب روشن شد.

منابعی جهت مطالعه بیش تر:

۱. تاریخ الجهمیْ و المعتزله، جمال الدین قاسمی؛

۲. مرجئه، رسول جعفریان؛

۳. فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، جعفر سبحانی؛

۴. خوارج در تاریخ، یعقوب جعفری/

[۱].بحوث فی الملل و النحل،جعفر سبحانی/

[۲].همان، بحوث فی الملل و النحلل، ج ۳، ص ۱۶۷ به بعد/

[۳].همان، ص ۱۸۸، به نقل از مقالات الاسلامیین، بلخی، ذکر المعتزله، ص ۶۴/

[۴].همان/

[۵].الملل و النحل، عبدالکریم الشهرستانی، ج ۱، ص ۴۹، دارالمعرفْ، بیروت، ۱۴۰۴ ه’ ق/

[۶].شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۷، اوّل، اسماعیلیان، ۱۳۷۸ ه’ش تهران/

[۷].در طول حیات اسلام، همواره گروهی ظاهرگرا، اهل جمود و مخالف به کارگیری عقل در تحلیل عقاید دینی وجود داشته اند. با توجّه به آیات و روایاتی که صورت و دست و مکان را به خدا نسبت می دهد، این عدّه بدون استمداد از عقل و تفسیر معصومان خیال کرده اند واقعاً خداوند دست و صورت و جسم دارد.(مراجعه شود به الملل و النحل، عبدالکریم شهرستانی، ج ۱، ص ۹۲، دارالکتب بیروت)/

[۸].فرق و مذاهب کلامی، علی

ربانی گلپایگانی، ص ۱۶۹/

[۹].الملل و النحل، عبدالکریم شهرستانی، ج ۱، ص ۸۰، دارالکتب بیروت/

[۱۰].محمد، ۲۴: آیا در مورد قرآن اندیشه نمی کنند یا بر دل هایشان قفل و بندها است/

[۱۱].الملل و النحل، عبدالکریم شهرستانی، ج ۱، ص ۱۰۱ و ۱۰۲، دارالمعرفْ، بیروت؛ فرق و مذاهب کلامی، علی ربانی گلپایگانی، ص ۱۷۸ – ۱۹۸/

[۱۲].استاد شهید مطهری خلاصه و حاصل این دو طرز تفکّر را چنین بیان می فرماید: معتزله توحید افعالی را به خیال خود فدای عدل کردند و اشاعره به گمان خود، عدل را فدای توحید افعالی نمودند؛ امّا در حقیقت نه معتزله توانست عدل را به شکل صحیح توجیه کنند و نه اشاعره به عمل توحید افعالی رسیدند. عدل الهی، ص ۱۹، جامعه مدرسین قم، ۱۳۶۱ه’ش/

[۱۳].بحوث فی الملل و النحل، جعفر سبحانی، ج ۳، ص ۷۱ – ۷۷، انتشارات اسلامی، ۱۴۲۳ه’ ق/

[۱۴].فرق و مذاهب کلامی،علی ربانی گلپایگانی، ۲۰۹ – ۲۴۴/

[۱۵].الدرالمنثور، سیوطی، ج ۸، ص ۵۸۹، دارالفکر. از جابر بن عبداله انصاری و ابن عباس و علی(ع) روایت کرده که پیامبر(ص) در تفسیر آیه «ان الذین آمنوا و عملو الصالحات اولئک هم خیر البریه» به علی(ع) اشاره کرد و فرمود: او و شیعیانش روز قیامت رستگار خواهند بود. (فرق الشیعه، نوبختی، ص ۱۷)/

[۱۶].تاریخ الفرق الاسلامیه، محمد خلیل الزین، ص ۶۵. اندیشه قضا و قدر، جامعه یهود و نصاری آن روز را مشغول کرده بود؛ حتّی میان مسلمانان صدر اسلام نیز نفوذ یافته بود؛ به این جهت از علی(ع) سؤال شد که آیا رفتن ما به سوی صفین به قضا و قدر الهی است؟ فرمود بلی. سؤال شد اگر چنین است، پس اجر و ثوابی نداریم؟ فرمود چنین نیست

که شـما مجبور و بـدون اختیار باشـید. سؤال شد پس چگونه کارهای ما تحت قضا و قدر است؟ فرمود این ها تحت قضا و قدر حتمی خدا نیستند وگر نه ثواب و عقاب و بعثت پیامبر و... لغو، و تمجید خوبان و سرزنش بدان بی وجه و دلیل می شد/// /

[۱۷].آشنایی با علوم اسلامی، مرتضی مطهری، ج ۲، ص ۵۴/

:«معتزله» و «اشاعره» چه کسانی بودند و اعتقاداتشان، چه بود؟

پرسش

: «معتزله» و «اشاعره» چه کسانی بودند و اعتقاداتشان، چه بود؟

پاسخ

: در ابتدای پیدایش کلام اسـلامی، متکلمین اسـلامی دو دسـته شدند؛ دسته ای که از همان ابتدا «معتزله» نامیده شدند، طرفدار عـدل و اختیار و دسـته دیگر یعنی گروه اهل حـدیث که بعـدها «اشاعر» نامیـده شدنـد، طرفـدار جبر و اضـطرار گردیدنـد. البته منکران عـدل، صـریحاً نگفتنـد که منکر عـدل الهی هستیم، زیرا قرآن کریم که هر دو دسـته، خود را حـامی آن می دانسـتند با شـدّت، ظلم را از خداوند نفی و عدل را اثبات می کند. آنها عدل الهی را به گونه ای خاص تفسـیر کردند، گفتند: عدل، خود حقیقتی نیست که قبلاً ـ بتوان آن را توصـیف کرد و مقیـاس و معیـاری برای فعل پروردگار قرار داد. اساساً معیار و مقیاس برای فعل الهی قرار دادن نوعی تعیین تکلیف و وظیفه و تحدید و تقیید مشـیّت و اراده برای ذات حق محسوب می شود. مگر ممکن است برای فعـل حق، قـانونی فرض کرد و آن قانون را حاکم بر او و فعل او قرار داد؟ همه قوانین، مخلوق او و محکوم اوست و او حـاکم مطلق است. هر نوع محکومیت و تبعیّت، بر ضـدّ علوّ و قـاهریّت مطلق ذات اقـدس الهی است. معنی عـادل بودن ذات حق، این نیست که او از قوانین قبلی به نام قوانین عـدل پیروی می کنـد، بلکه این است که او سـر منشأ عدل است، آنچه او می کنـد عـدل است نه اینکه آنچه عـدل است او می کنـد، عـدل و ظلم، متأخر و منتزع از فعل پروردگار است. عـدل، مقیاس فعل پروردگار نیست؛ فعل او، مقیاس عدل است. «آنچه آن خسرو کند شیرین بود».

معتزله که

طرفدار عدل بودند گفتند: عدل، خود حقیقتی است و پروردگار به حکم اینکه حکیم و عادل است کارهای خود را با معیار و مقیاس عدل انجام می دهد. ما آنگاه که به ذات افعال نظر می افکنیم، قطع نظر از اینکه آن فعل، مورد تعلق اراده تکوینی یا تشریعی ذات حق قرار دارد یا ندارد، می بینیم که برخی افعال در ذات خود با برخی دیگر متفاوت است؛ برخی افعال در ذات خود عدل است، مانند پاداش به نیکوکاران؛ و برخی در ذات خود، ظلم است مانند کیفر دادن به نیکوکاران؛ و چون افعال، در ذات خود با یکدیگر متفاوتند و ذات مقدس باری تعالی خیر مطلق و کامل مطلق و حکیم مطلق و عادل مطلق است، کارهای خود را با معیار و مقیاس عدل انتخاب می کند.

بحث «مستقلات عقلیه» در کلام اسلامی، چگونه طرح شد و نظر معتزله و اشاعره درباره آن، چه بود؟

پرسش

بحث «مستقلات عقلیه» در کلام اسلامی، چگونه طرح شد و نظر معتزله و اشاعره درباره آن، چه بود؟

پاسخ

این بحث به این صورت طرح شد که آیا عقل در ادراک حسن و قبح اشیاء «استقلال» دارد و به تنهائی قادر به درک و تشخیص آنها است یا نیازمند به کمک و راهنمائی شرع است؟ از اینرو حسن و قبح ذاتی به نام حسن و قبح عقلی خوانده شد.

معتزله، بشدت طرفدار حسن و قبح ذاتی عقلی شدند و مسأله «مستقلّات عقلّیه» را طرح کردند، گفتند: با لبداهه ما درک می کنیم که افعال ذاتاً متفاوتند و بالبداهه درک می کنیم که عقول ما بدون اینکه نیازی به ارشاد شرع داشته باشد، این حقایق مسلّم را درک می کند.

اشاعره، همچنانکه عدل را به عنوان یک صفت قبلی و ذاتی منکر شدند، حسن و قبح ذاتی قبلی عقلی را نیز مورد انکار قرار دادند. اشاعره اولاً ـ حسن و قبح ها را اموری نسبی و تابع شرائط خاص محیطها و زمانها و تحت تأثیر یک سلسله تقلیدها و تلقینها دانستند؛ و ثانیاً عقل را در ادراک حسن و قبح ها تابع راهنمائی شرع دانستند.

چه شد که «معتزله» به بی اعتنایی نسبت به سنت و حدیث، متهم شدند؟

پرسش

چه شد که «معتزله» به بی اعتنایی نسبت به سنت و حدیث، متهم شدند؟

پاسخ

اشاعره، چون به «عقل مستقل» و به عبارت دیگر به «مستقلّات عقلیّه» اعتراف نداشتند و عقیده معتزله را مبنی بر اینکه عقل بشر، بـدون نیاز به ارشاد شـرع، حسن و قبـح، و بایسـتنی و نبایسـتنی را درک می کنـد، تخطئه می کردند و مدعی بودند که به طور کلی اینکه: عدل چیست؟ ظلم چیست؟ نیکو چیست؟ ناپسند چیست؟ همه باید از لسان شرع اخذ شود وباید در این مسائل تابع و تسـلیم «سـنّت اسلامی» بود و بس؛ خود را «اهل سنّت» یا «اهل حدیث» خواندند. اشاعره ضمناً از این نام و عنوان یک «پایگاه اجتماعی» محکم برای خود درمیان توده مردم ساختند؛ یعنی اختلاف معتزله و اشاعره که بر اساس قبول و عدم قبول «مسـتقلّات عقلیّه» بود، از نظر توده مردم به صورت قبول و عـدم قبول «سـنّت» و «حـدیث»و یا به صورت تعارض عقل و سـنّت تلقّی شـد و همین جهت، پایگاه اجتماعی اشاعره را در میان توده مردم تقویت، و پایگاه معتزله را تضعیف کرد.

معتزله هرگز به سنّت بی اعتنا نبودند، ولی اشاعره با انتخاب این نام برای خود و قرار دادن معتزله در مقابل خود، کلاه معتزله را در تاریکی برداشـتند. مسـلماً این جهت، در شکست معتزله در اوایل قرن سوم در میان توده عوام، تأثیر بسزائی داشت. کار این اشـتباه عامیانه بدانجا رسـیده که پاره ای از مستشـرقین، دانسـته و یا ندانسـته، معتزله را به عنوان «روشـنفکران ضد سنّت» معرفی کنند. ولی افراد وارد می دانند که اختلاف دید و نگرش معتزله و اشاعره هیچگونه ربطی به میزان پایبندی آنها به دین اسلام،

ندارد. معتزله عملاً از اشاعره نسبت به اسلام دلسوزتر و پایبندتر و فداکارتر بودند.

مکتب معتزله در اندیشه های کلامی خود چقدر از خطبه ها و سخنان علی(ع) الهام گرفته است؟

پرسش

مکتب معتزله در اندیشه های کلامی خود چقدر از خطبه ها و سخنان علی(ع) الهام گرفته است؟

پاسخ

به شهادت بزرگان «معتزله» واصل بن عطا، اندیشه های کلامی بالأخص دو اصل «توحید و عدل» را از مکتب اهل بیت آموخته، و خطب و سخنان امیر مؤمنان الهام بخش اصول فکری او بوده است، شاهد و گواه در این مورد به اندازه ای است که نمی توان همه را در این جا منعکس کرد. و فقط بخشی از آن را از نظر خواننده عزیز می گذرانیم:

۱ کعبی (۲۷۳۳۱۹) که از شیوخ معتزله در قرن چهارم است، می گوید: یکی از امتیازات معتزله این است که سند اصول آن، به پیامبر گرامی می رسد و این امتیاز منحصر به این مکتب است، حتی دشمنان معتزله می دانند که «واصل» مذهب خود را از فرزند محمد حنفیه «ابو هاشم» و او از پدرش، و او از علی بن ابی طالب اخذ کرده است و علی نیز از پیامبر فراگرفته است. (کعبی: ذکر المعتزله / ۶۷)

۲ قاضی عبدالجبار (۳۲۴۴۱۵) می گوید: واصل بن عطا و عمرو بن عبید دانش خود را از «ابو هاشم» فرزند محمد حنفیه آموخته، و او از پدرش، و او از پدر خود علی امیر مؤمنان آموخته اند و دانش علی نیز به پیامبر منتهی می گردد (قاضی عبدالجبار: طبقات المعتزله / ۱۶۴ و ۲۲۶) و نیز می گوید مردم به عمق دانش «ابو هاشم» موقعی پی بردند که شاگرد او واصل، در صحنه کلام ظاهر گردید. (قاضی عبدالجبار: طبقات المعتزله / ۱۶۴ و ۲۲۶)

۳ شهرستانی می گوید: واصل اندیشه های خود را از ابو هاشم عبدالله بن محمد حنفیه فرا گرفت. (شهرستانی: الملل و النحل (۱/۴۹

ابن المرتضی (۸۱۶) که طبقات معتزله قاضی عبدالجبار را تکمیل کرده در کتاب «المنیه و الأمل» که گاهی آن را «طبقات المعتزله» نیز می نامند می گوید: در سند مذهب معتزله کوچک ترین نگرانی نیست. آنگاه سخن قاضی عبدالجبار را تکرار می کند و می رساند که ریشه مذهب به علی(ع) می رسد. (ابن المرتضی: طبقات المعتزله / ۵ و ۶ و ۱۱)

در این مورد سید مرتضی در امالی خود (سید مرتضی: امالی ۱/۱۸) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه ۱/۱۷) سخنان مشابهی دارند، و جوهر همه یکی است و آن اینکه معتزله مبادی مکتب خود را از امیر مؤمنان آموخته است، تنها قدمای معتزله نیستند که به این حقیقت اعتراف دارند، بلکه نویسندگان اخیر (دکتر حسن ابراهیم حسن: تاریخ الاسلام ۲/۱۵۶) نیز آن را پذیرفته اند.

با این اعترافها جای شک و شبهه نیست که معتزله قسمت مهمی از اصول خود را از «باب علم النبی» آموخته و مرهون خطبه ها و سخنان او هستند، حتی قاضی عبدالجبار می گوید: اصل سوم اعتزال که مرتکب کبیره نه مؤمن است و نه کافر، مأخوذ از ابو هاشم فرزند محمد حنفیه است. (شرح الاصول الخمسه / ۱۳۸)

اصول مکتب معتزله چیست و چرا به این اصول اکتفا کرده اند؟

پرسش

اصول مکتب معتزله چیست و چرا به این اصول اکتفا کرده اند؟

پاسخ

اساس مکتب « اعتزال» را پنج اصل کلامی تشکیل می دهد و هر کس این پنج اصل را به طور «دربست» بپذیرد از این گروه بوده و هر گاه یکی را منکر شود و باقیمانده را بپذیرد از این گروه نخواهد بود، این پنج اصل بر خلاف پنج اصلی که در میان ما معروف است عبارتند از:

۱ توحید ۲ عدل ۳ وعد و وعید ۴ منزله بین المنزلتین ۵ امر به معروف و نهی از منکر.

ابوالحسن خیاط (م ۳۱۱) که یکی از ارکان معتزله در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم است، چنین می گوید: بر هیچ کس نام «اعتزال» شایسته نیست، مگر اینکه پنج اصل یاد شده را معتقد شود و هر کس که این پنج اصل را پذیرفت، معتزلی است. (خیاط، انتصار، /۱۲۶)

مسعودی مورخ قرن چهارم اسلامی، آنگاه که اصول پنجگانه معتزله را مطرح می کند، می گوید: هر کس به این اصول پنجگانه عقیده داشته باشد، معتزلی است و اگر به بیش از این پنج اصل یا کمتر از آن عقیده پیدا کرد، شایسته نام اعتزال نیست. (مسعودی، مروج الذهب۳/۲۲۲)

چرا آنـان در میان این همه معارف الهی و اصول، تنها به این پنـج اصل اکتفا کرده انـد، در حالی که برخی از این اصول، جزو احکام فرعی اسـلام به شـمار می روند؟ نکته آن این است که معتزله در این پنج اصل با بیشتر طوایف اسـلامی اختلاف دارند، تنظیم این اصول پنجگانه نه به خاطر آن است که این اصول از نظر مسائل عقیدتی در درجه اول اهمیت قرار

دارنـد، بلکه چه بسا اصولیماننـد معاد و بازگشت انسان به زنـدگی جدید بر اکثر این اصول تقدم دارد ولی چون مسأله معاد، مورد اختلاف میان آنان و حشویه و اهل حـدیث و اشاعره نبود، از این جهت آن را جزء اصول پنجگانه قرار نـداده و اصولی را به عنـوان اصـول اعـتزالی معرفی کرده انـد که در آن بـا اهـل حـدیث و اشـاعره اختلاـف نظر داشـتند و در حقیقت این اصـول پنجگانه یک رشـته آرای کلامی هسـتند که با آن، به مخالفان خود می تازنـد و آنها را از خود دور می کنند و اگر دیگر فرق اسـلامی در ایـن اصـول مـوافقت می کردنـد، هرگز آنـان به اکـثر این پنـج اصـل اهمیت نـداده و آن را جزء اصـول خـود نمی شمردند.

معتزله از چه زمانی در سراشیبی ضعف قرار گرفتند؟

پرسش

معتزله از چه زمانی در سراشیبی ضعف قرار گرفتند؟

پاسخ

واثق بـالله درگـذشت و فرزنـد او متوکـل، زمـام خلافت را در دست گرفت. نخستین کار او این بود که هر نوع بحث و جـدل، بالأـخص پیرامون خلق قرآن را ممنوع سـاخت و به محـدثان اجـازه داد، به نقـل حـدیث بپردازنـد و کسـانی که به خـاطر عـدم اعتراف به خلق قرآن به زندان افتاده بودند، همه را آزاد ساخت و به آنان خلعت بخشید.

نخسـتین ضـربتی که از نـاحیه متوکـل بر معتزله متوجه شـد این بود که هر نوع بحث و جـدل و نزاع و منـاظره که سـلاح برنـده معتزله بود، ممنوع گردید. ولی این ضـربت چندان کاری نبود، بالأخره سـران معتزله باز در مصادر امور بودند و احمد بن دوأد قاضـی القضاه کشور بود و تا فلـج نشده بود، بر سـر کار بود. در سال ۲۳۳ که او به بیماری فلـج مبتلا شـد، فرزندش محمد بن احمـد بن أبی دوأد، به این مقام منصوب گردیـد. ولی متوکل برای کسب موقعیت در میان توده مردم که نبض آنان در دسـت اهـل حـدیث و فقه بود، به تدریـج قـدرت را از دست سـران اعتزال باز سـتاند، آنگاه ضـربت بسـیار مهلکی بر حیثیت و شـئون اجتمـاعی آنان وارد ساخت که در سال ۲۳۴ ، تمام مشایـخ و اساتیـد معتزلی را ازمساجـد و مدارس بیرون کرد و به جای آنان مشایـخ اهل حـدیث را گمارد و به این نیز اکتفا نکرد، دسـتور داد در مجالس و محافل، بر رد معتزله و جهمیه سـخن گوینـد و درباره رؤیت خدا داد سخن بدهند.

در ایجاد فشار بر معتزله به این مقدار بسنده نکرد و

به دو شخصیت از اهل حدیث به نامهای عثمان بن ابی شیبه و أبوبکر بن شیبه، اجازه داد که به منبر بروند و پیرامون معتزله و جهمیه سخن بگویند. اولی در مدینه «منصور» دومی در مسجد «رصافه» در حالی که قریب سی هزار نفر پای منابر هر یک حاضر بودند، به نقد از این دو مذهب پرداختند.

متوکل هر روز بر فشار خود بر معتزله می افزود، اراضی مزروعی احمد بن دوأد را مصادره کرد و فرزند او محمد بن احمد که مدتها دستگاه قضایی را پس از بیماری پدر اداره می کرد، به زندان انداخت. سرانجام پسر در ذیقعده ۲۴۰ و پدر بیست روز پس از او در گذشت و چراغ این خانواده که سالیان درازی نبض حکومت را در دست داشتند، خاموش گردید.

در این هنگام که ستاره بخت معتزله به افول و غروب گرایید، زخم زبان زیاد شد و شعرای وقت به هجو آنان پرداختند. یک از این شعرا به طور درست و نادرست، قصیده خود را با این نیم بیت آغاز می کند و می گوید : «افلت سعود نجومک ابن دوأد» ای فرزند دوأد ستاره بخت تو غروب کرد. سپس می گوید:

کم من کریمه مغتر ارملتهاو محدث اوثقت بالاقیاد

چقدر زنان را بیوه کردی و محدثها به زنجیر کشیدی

کم مجلس لله قد عطلتهکیلا یحدث فیه بالاسناد

چقدر مجالس خدایی را تعطیل کردی تا محدثان در آن با سند درس نگویند.

خدا نکند ستاره اقبال گروهی افول کند، چه بسا گروه نا اهل فرصت را مغتنم شمرده حتی روایتی در مذمت آنان از پیامبر نقل می کنند، از این جهت روایاتی در ذم معتزله جعل و منتشر شد و تنفر عمومی را برای آنان

برانگیخت.

دگرگونی شرایط و کارهای نسنجیده معتزله در «عصر خلفای سه گانه» سبب ضعف جامعه اعتزال گردید. ولی باز شخصیت های علمی آنان در اطراف و اکناف، فراوان بودند ولی دو عامل دیگر، هستی آنان را به باد داد:

۱ فرقه گرایی در میان معتزله، نابودی آنان را قطعی ساخت. آنان علاوه بر انقسام به دو منهج بزرگ به نامهای معتزله بغداد و معتزله بصره، به صورت بیست گروه در آمدند که جز در پنج اصل، در اکثر مسائل با هم اختلاف داشتند و در سراشیبی ضعف، دو تن از متفکرین آنان به نامهای ابو علی جبایی (م/ ۳۰۳) و فرزند او ابو هاشم (۳۲۰) هر چه خواستند مجد پیشین را باز گردانند، کاری از پیش نبردند، حتی نتوانستند دامن اختلاف را کوتاه کنند، بلکه خود آنان نیز گرهی بر گره های اختلاف افزودند.

۲ رجوع ابو الحسن اشعری از اعتزال

ضربه دیگری از ناحیه «ربیب» ابو علی، یعنی ابو الحسن اشعری متوجه معتزله شد. او با داشتن چهل سال سابقه در اعتزال، در یکی از روزها به منبر رفت و بازگشت خود را از مذهب اعتزال، به مکتب اهل حدیث، (در پیشاپیش آنان احمد بن حنبل) اعلام کرد.

او پس از بازگشت، به افشاگری پرداخت و چیزهایی به معتزله نسبت داد که هرگز نمی توان باور کرد و آنان را همگام با ملاحده دانست. چیزی که هست این گروه سخت سخن خود را آشکارا و گروه دوم در پوشش یک رشته مسائل که منتهی به سخن آنان می گردد، بیان می دارند و او به این مطلب در بحث صفات تصریح می کند.

در سال ۴۰۶، قادر بالله یکی از خلفای عباسی، کتابی

به نام: «البیان القادری» تألیف نمود و در آن فضایل صحابه را به ترتیبی که اهل حدیث قائلند آورد، سپس فضایل عمر بن عبد العزیز را نقل کرد و به تکفیر معتزله پرداخت. این کتاب در تمام جمعه ها در جلسات اهل حدیث در مسجد «المهدی» بر مردم قرائت می شد.

او در همین سال دستور دستگیری تمام معتزله را صادر نمود و آنان را واداشت که صریحاً از منهج اعتزال باز گردند و دست خطی از همه گرفت و افزود که اگر کسی از این به بعد، دست از پا خطا کند و غیر راه اهل حدیث برود شدیداً مجازات خواهد شد.

در سایه فرمان القادر محمود سبکتکین امیر خلیفه در منطقه خراسان، به کشتار معتزله و شیعه و اسماعیلیه و قرامطه پرداخت و آنان را به دار آویخت و گروهی را زندانی کرد و به اصحاب حدیث دستور داد که بالای منبر، آنها را لعن کنند. (خطیب، تاریخ بغداد، ۴/۳۷ ۳۸) و تمام کتابهای مربوط به فلسفه و نجوم و اعتزال را سوزانید.

در این شرایط معتزله نه تنها از نظر سیاسی و اجتماعی سقوط کردند، بلکه از نظر علمی و فکری نیز سقوط نمودند و پس از جبائیان در قرن چهارم، وقاضی عبد الجبار در قرن پنجم، دیگر شخصیتی در دامن این مکتب پرورش نیافت که هم سنگ پیشینیان و در ردیف او الهذیل علاف و نظام قرار گیرد. آنان که پس از این شخصیتها در صحنه علمی ظاهر شدند، مانند: حاکم جشمی م ۴۹۴) و یا زمخشری ــم ۵۳۸) و ابن ابی الحدید (م ۶۵۵) همگی بیانگر آرای گذشتگان و توضیح دهندگان مطالب آنان بودند، نه

مؤسس اصلی یا اصولی.

محققـان علت سـقوط بنی امیه را انحراف آنـان از خـط حریت و آزادی دانسـته و می گوینـد: اعمـال ناشـایست آنان در عصـر مـأمون و معتصم و واثق، انحلال آنان را فراهم ساخت. ولی در اینجا عوامل دیگری هست که از نظر محققان اهل سـنت مخفی مانده.

چه عواملی باعث سقوط معتزله شد؟

پرسش

چه عواملی باعث سقوط معتزله شد؟

پاسخ

علل دهگانه ای که سقوط معتزله را حتمی ساخت به صورت موجز بیان می کنیم:

۱ به اسـتناد گروهی که خلافـت از پیـامبر را مقام تنصـیص می داننـد و می گوینـد: پیامبر خلیفه خود را در حال حیات خویش معین کرد به اسـتثنای این گروه تمام فرق اسـلامی، تحت عنوان «اهل سـنت» قرار می گیرند و خود را بخشی از آنان می دانند، حالاـ گروهی از اهـل سـنت، معـتزله، خـوارج و حـتی اشـاعره را از اهـل سـنت نمی داننـد، مطلب دیگری است. این احتکـار و تخصـیص، یـک نوع خود محوری است و گرنه تمام فرق اسـلامی، سـنت پیامبر را محترم شـمرده و به آن احترام می گذارنـد، فقط سخن در این جاست که آیا فلان حدیث، گفتار پیامبر است یا دروغی است که دروغگویان جعل و نشر کرده اند؟

شیعه امام علی به خاطر لقب خاصـی که از پیامبرگرفته اند، خود را شیعه معرفی می کردند، ولی گروههای دیگر که همه سنت صحیـح پیامبر را کمتر از قرآن نمی داننـد، همگی تحت عنوان: «اهل سـنت» قرار گرفته و همه خود را جزئی از آن اکثریت می شمردند.

از آنجـا که معتزله نمی توانست در کنار شـیعه قرا گیرد ناچار بود خود را جزء همان گروه اکثریت معرفی کنـد که به نام «اهل سنت و جماعت» معروف گردیدند.

از عقاید اهل سـنت، عدالت همه صـحابه و استواری احایث جبر و تشبیه و تجسیم است. معتزله به خاطر انتساب به این اکثریت، ناچـار بودنـد که به این اصول احترام بگذارنـد در حـالی که تفکر آنـان در مسائل جبر و تشبیه درست نقطه مقابل این احادیث بود.

معتزله سعی می کردند که جزئی از این اکثریت باشند که بر

صد هزار صحابی لباس عدالت بلکه عصمت پوشانیده و گفتار و سخنان آنان را بدون کم و زیاد حجت می دانستند، از طرف دیگر می خواستند متفکر و آزاد منش نیز باشند که در سایه پرتو عقل، بر معارف دست یابند و چون این دو باهم سازگار نبودند، از این جهت نتوانستند به حیات علمی و اجتهادی خود ادامه دهند و اصولاً مزاج جامعه تسنن پذیرای آنان نبود.

خلاصه تسنن حقیقی با استدلال و برهان و با تفکر و تعقل سازگار نیست. او به دنبال ظواهر قرآن و روایاتی است که از طریق صحابه بدست آنان رسیده است، ایمان به یک چنین اصلی که نتیجه آن اعدام عقل و خرد است ، نمی تواند با اعتزال سازگار باشد و در نتیجه معتزله در چنین جامعه ای ، حالت و صله ناهمرنگ پیدا کردند که از دور، بیگانگی آنها از جامعه اسلامی معلوم و آشکار بود. حنابله از ابو الحسن اشعری (پس از بازگشت از«اعتزال» به مذهب آنان) استقبال نکردند، زیرا او می خواست عقاید حنابله را با دلیل و برهان ثابت کند و مزاج مذهب حنبلی، پذیرای آن نبود. وقتی او به حضور «بربهاری» رئیس حنابله وقت رسید و از شیوه کار خود سخن گفت، وی چهره در هم کشید و گفت: من اینها را که می گویی نمی فهمم، احمد بن حنبل چه می گوید؟!!

در یک چنین جامعه ای برای معتزله جایگاهی نبوده، زیرا هرگز نمی توانستند در عین بستگی به آن، به نشر عقاید و افکار خود بپردازند، یا باید حساب خود را از آن جدا سازند که این شدنی نبود و یا دست از عقاید خود بردارند و در غیر این دو صورت باید محکوم

به فنا گردند.

۲ مزاج جامعه اسلامی در دست خطبا و محدثان و ائمه جمعه و جماعات بود و غذای روحی آنان را، روایات و احادیث تشکیل می داد. مخالفت معتزله با این گروه، حمیت و غیرت دینی آنان را بر می انگیخت، از این جهت سالیان دراز از قدرت منبر و اجتماعات بهره گرفتند و بر ضد آنان سخن گفتند و همین امر کافی بود که معتزله از چشم مردم افتاده و کینه آنان در دل توده ها لانه گزینند.

۳ عقاید معتزله، عواطف توده مردم را خدشه دار می ساخت. نوع مسلمانان معتقدند که پیامبر گرامی درباره گناهکاران امت شفاعت خواهد کرد، زیرا او فرموده است: «ادخرت شفاعتی لأهل الکبائر من امتی» [شفاعت خود را بر مرتکبان کبایر از امت خود ذخیره کرده ام]، ولی معتزله می گفتند: شفاعت از آن عادلان است و هدف از آن ترفیع درجه است نه محو گناه، بلکه گناهکارانی که بدون توبه بمیرند در آتش دوزخ جاودان خواهند ماند.

اهل حدیث دهها روایت پیرامون شفاعت می خواندند و مردم را به شفاعت پیامبر امیدوار می ساختند، در حالی که از معتزله نقل می کردند که آنان منکر شفاعتند، یا شفاعت را به گونه ای دیگر تفسیر می کنند.

۴ درست گفته آن کس که فرموده است: «الناس علی دین ملوکهم» تا مأمون و معتصم و واثق بر سر کار بودند، عزت و عظمت آنان محفوظ بود، وقتی شمشیر قدرت به دست بیگانگان افتاد و مدتها بر اریکه قدرت تکیه زدند، به تدریج به اعتزال زدایی پرداختند و دانشمندان و آثار علمی آنان را منزوی نمودند و به مرور زمان، منقرض گردیدند و جز آثار کمی در میان شیعه یمن چیزی از

آنان باقی نماند و شاید در کتابخانه های عظیم دنیا غیر آنچه که امروز موجود است، آثاری از آنها باشد.

۵ استقامت احمد بن حنبل در طریق عقیده، او را در میان مردم به عنوان اسطوره مقاومت و سمبل شکیبایی در راه دین معرفی کرد. هجوم سرسختانه او بر این گروه، عواطف مردم را بر ضد معتزله تحریک کرد، تا آنجا که به آنان از دیده تنفر می نگریستند.

۶ معتزله که پرچمدار حریت و آزادی بشر در عمل و عقیده بود، با پی ریزی جریان تفتیش عقاید، آب پاکی بر مکتب خود ریختند و عملاً بر ناسازگاری عمل با عقیده صحه گذاردند. اگر آنان در این کار عجله نمی کردند و با کمال متانت و آرامش به روشنگری پرداخته و با تربیت نیرو به نشر دعوت می پرداختند، چیزی نمی گذشت که پایه های مکتب، محکمتر شده و عطر و بوی خوش دعوت، به مشام مسلمانان جهان می رسید و اگر هم دگرگونی بنیادی در جامعه پدید نمی آمد، لااقل موجودیت آنان محفوظ می ماند و به تدریج به کار خود ادامه می دادند.

۷ روح ارتجاع در نفوس مردم آن زمان، رسوخ کرده بود، اعتقاد به عدالت صحابه و قداست سلف، جزء مسلمات عقاید آنان بود و مخالفت با این اصل نوعی الحاد و مبارزه با اصل اسلام به شمار می رفت و طبعاً گروه مخالف با این اصل نمی توانند در مقابل سیل بنیانکن جامعه مقاومت کنند.

۸ ابوالحسن اشعری پس از بازگشت از اعتزال به آیین حنابله، منطقی را که از معتزله آموخته بود، بر ضد خود آنها به کار برد. او به جای اینکه با این منطق، با ارتجاع و بازگشت

به تجسیم و تشبیه و جبر در عمل، مبارزه کند، متأسفانه به هر نیتی بود سلاح منطق را بر ضد معتزله به کار برد و سرانجام ارتجاع را تأیید و خرد و خردمندان را کوبید.

۹ عقاید اهل حدیث بر حفظ قدرت و سیطره خلفای عباسی کمک می کرد، زیرا آنان مخالفت با سلطان جائر را حرام و اطاعت او را واجب می دانستند و شعارشان این بود: «صلّ خلف کل برّ وفاجر» [پشت سر هر انسان خوب و بد نماز بگزار]، طبعاً چنین عقیده ای به نفع دستگاه خلافت بوده و باید متوکلها و قادریها آن را تأکید کنند.

۱۰ سرانجام نباید از سنت الهی غفلت کرد، سنت او بر این جاری است که قدرت و سلطه باید دست به دست بگردد و در هر برهه ای گروهی قدرت را در دست بگیرند، چنانکه می فرماید:

«تِلک الأَیام نُداولها بین الناس» آل عمران/۱۴۰ در تاریخ بشر، بر هیچ قومی ابدیت و پیوستگی نوشته نشده و جهان پیوسته مرکز تبادل قدرتها و سلطه ها بوده است و از تسلیم در برابر این اصل، چاره ای نیست.

مکتب معتزله در اندیشه های کلامی خود چقدر از خطبه ها و سخنان علی(ع) الهام گرفته است؟

پرسش

مکتب معتزله در اندیشه های کلامی خود چقدر از خطبه ها و سخنان علی(ع) الهام گرفته است؟

پاسخ

به شهادت بزرگان «معتزله» واصل بن عطا، اندیشه های کلامی بالاخص دو اصل «توحید و عدل» را از مکتب اهل بیت آموخته، و خطب و سخنان امیر مؤمنان الهام بخش اصول فکری او بوده است، شاهد و گواه در این مورد به اندازه ای است که نمی توان همه را در این جا منعکس کرد. و فقط بخشی از آن را از نظر خواننده عزیز می گذرانیم:

۱ کعبی (۲۷۳۳۱۹) که از شیوخ معتزله در قرن چهارم است، می گوید: یکی از امتیازات معتزله این است که سند اصول آن، به پیامبر گرامی می رسد و این امتیاز منحصر به این مکتب است، حتی دشمنان معتزله می دانند که «واصل» مذهب خود را از فرزند محمد حنفیه «ابو هاشم» و او از پدرش، و او از علی بن ابی طالب اخذ کرده است و علی نیز از پیامبر فراگرفته است. (کعبی: ذکر المعتزله / ۶۷)

۲ قاضی عبدالجبار (۳۲۴۴۱۵) می گوید: واصل بن عطا و عمرو بن عبید دانش خود را از «ابو هاشم» فرزند محمد حنفیه آموخته، و او از پدرش، و او از پدر خود علی امیر مؤمنان آموخته اند و دانش علی نیز به پیامبر منتهی می گردد (قاضی عبدالجبار: طبقات المعتزله / ۱۶۴ و ۲۲۶) و نیز می گوید مردم به عمق دانش «ابو هاشم» موقعی پی بردند که شاگرد او واصل، در صحنه کلام ظاهر گردید. (قاضی عبدالجبار: طبقات المعتزله / ۱۶۴ و ۲۲۶)

۳ شهرستانی می گوید: واصل اندیشه های خود را از ابو هاشم عبدالله بن محمد حنفیه فرا گرفت. (شهرستانی: الملل و النحل ۱/۴۹)

۴

ابن المرتضی (۸۱۶) که طبقات معتزله قاضی عبدالجبار را تکمیل کرده در کتاب «المنیه و الأمل» که گاهی آن را «طبقات المعتزله» نیز می نامند می گوید: در سند مذهب معتزله کوچک ترین نگرانی نیست. آنگاه سخن قاضی عبدالجبار را تکرار می کند و می رساند که ریشه مذهب به علی(ع) می رسد. (ابن المرتضی: طبقات المعتزله / ۵ و ۶ و ۱۱)

در این مورد سید مرتضی در امالی خود (سید مرتضی: امالی ۱/۱۸) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه ۱/۱۷) سخنان مشابهی دارند، و جوهر همه یکی است و آن اینکه معتزله مبادی مکتب خود را از امیر مؤمنان آموخته است، تنها قدمای معتزله نیستند که به این حقیقت اعتراف دارند، بلکه نویسندگان اخیر (دکتر حسن ابراهیم حسن: تاریخ الاسلام ۲/۱۵۶) نیز آن را پذیرفته اند.

با این اعترافها جای شک و شبهه نیست که معتزله قسمت مهمی از اصول خود را از «باب علم النبی» آموخته و مرهون خطبه ها و سخنان او هستند، حتی قاضی عبدالجبار می گوید: اصل سوم اعتزال که مرتکب کبیره نه مؤمن است و نه کافر، مأخوذ از ابو هاشم فرزند محمد حنفیه است. (شرح الاصول الخمسه / ۱۳۸)

علت داوریهای نادرست در مورد معتزله چیست؟

پرسش

علت داوریهای نادرست در مورد معتزله چیست؟

پاسخ

با کمال تأسف، تعصب اشاعره و پیشوایان اهل حدیث سبب شد که بسیاری از آثار معتزله از میان برود و تنها مقدار ناچیزی از آنها به جای بماند.

ناپدید شدن کتابهای معتزله سبب شده که نویسندگان مقالات و فرق در اعصار متأخر در تحلیل عقاید آنان به کتابهای دشمنان آنها پناه ببرند و عقاید معتزله را از آنها بگیرند و در این کتابها چیزهایی به معتزله نسبت داده اند که با آثار به دست آمده از آنان موافق نیست.

داوریهای نادرست درباره معتزله

مدرک تحلیل عقاید معتزله تا دیروز، کتابهای «مقالات الإسلامیین» شیخ اشعری (۲۶۰ ۳۲۴) «الفرق بین الفرق» عبد القاهر بغدادی (م ۴۲۹) و «ملل و نحل شهرستانی» (م ۵۴۸) بود، در حالی که اینان مخالفان سرسخت معتزله هستند. هر چه هم امین و راستگو باشند، نوشته های آنان نمی تواند سند گفتار معتزله باشد، مگر اینکه عبارت طرف را بدون کم و زیاد بیاورند، آنگاه به نقادی آن بپردازند.

القابی که به معتزله نسبت داده شده، چیست؟

پرسش

القابی که به معتزله نسبت داده شده، چیست؟

پاسخ

معتزله در کتابهای موافق و مخالف، با القابی خوانده می شوند:

۱ عدلیه: آنان را عدلیه می گویند چون خدا را به عدل و حکمت توصیف می کنند. ولی این لقب منحصر به آنان نیست، بلکه همه مکتبهای قائل به عدل را فرا می گیرد. ۲ الموحّدِه: زیرا بر خلاف اشاعره، قدیمی جز خدا نمی شناسند، در حالی که اشاعره به صفات جدا از ذات و در عین حال قدیم و کلام قدیم قائل هستند.

۳ أهل الحق: زیرا این گروه خود را فرقه ناجیه می دانند البته به موجب آیه «کل حزب بما لدیهم فرحون» این لقب را همگان به خود می دهند.

۴ القدریه: این لقب را مخالفان معتزله به آنان می دهند تا مشمول حدیثی باشند که از پیامبر نقل شده که «القدریه مجوس هذه الامه» ولی از نظر قواعد ادبی، این لقب به قائلان به قدر که همان اشاعره و اهل حدیث باشند تناسب بیشتری دارد، نه با معتزله که نافی قدر هستند همچنانکه عدلیه به گروهی گفته می شود که قائل به عدلند نه نافی آن.

۵ ثنویه: این لقب را نیز دشمنان معتزله به آنان داده اند و علت آن این است که معتزله می گویند: خیر از خداست و شر از بندگان خداست، و گاهی گفته می شود که وجه آن این است که آنان، بندگان خدا را در افعال خود مستقل می اندیشند و ارتباط آنان را باخدا قطع می کنند، تو گویی در جهان دو فاعل مستقل و دو خالق متمایز داریم .

۶ معطّله: چون صفات خدا را عین ذات می دانستند، تو گویی ذات را از توصیف به صفات تعطیل می کنند.

ولی حق این است که معطله از اوصاف جهمیّه است که اصولاً ذات را با صفات توصیف نمی کنند و هیچ نوع واقعیتی برای صفات قائل نیستند، در حالی که معتزله، خدا را با صفات ذاتی توصیف می کنند، چیزی که هست در این مورد دو مسلک دارند، یکی مسلک نیابت ذات از صفات، دیگری مسلک عینیت ذات با صفات و اگر هم بر قول به نیابت بتوان نام تعطیل نهاد، قول دوم نقطه مقابل تعطیل است.

۷ جهمیّه: این لقب را احمد بن حنبل به آنان داده است، در حالی که جهمیّه منسوب به «جهم بن صفوان» مقتول در سال ۱۲۸ هستند ولی چون او در پاره ای از موارد با معتزله موافق است، از این جهت احمد بن حنبل همه را به یک چوب رانده و به همه می گوید «جهمی»

۸ وعیدیه: مقصود این است که آنان می گویند: خدا همان طور که باید به وعده خود عمل کند، به خاطر صادق بودن، به وعید خود هم نیز عمل می نماید و اگر بنده ای بدون توبه بمیرد، قطعاً معذب خواهد بود.

اینها القابی است که موافق و مخالف به آنان دادهاند و قسمتی از آنها از مصادیق «تنابز» به القاب است. شایسته این است که به آنان فقط معتزله بگوییم و از دیگر القاب دوری بجوییم.

سرگذشت معتزله در عصر معتصم چگونه بود؟

پرسش

سرگذشت معتزله در عصر معتصم چگونه بود؟

پاسخ

مأمون در تاریخ ۲۱۸ در گذشت. برادر او معتصم، زمام خلافت را به دست گرفت و تا سال ۲۲۷، بر پهنه اسلامی حکم راند. او نیز پیرو راه مأمون بود، بر قائلان به عدم خلق قرآن سخت گرفت. احمد حنبل را که سمبل این گروه بود، دستگیر کرد وشخصاً با او سخن گفت. احمد در پاسخ پرسش خلیفه گفت: من درباره خلق قرآن چیزی نمی دانم. معتصم بازجویی مجدد را از احمد بن حنبل بر عهده عبد الرحمان بن اسحاق نهاد. او در محضر گروهی از فقها با احمد سخن گفت، سر انجام نتوانست از او اقرار بگیرد. از این جهت به چند ضربه شلاق محکوم گردید. اسحاق بن ابراهیم (رئیس شرطه دوران مأمون) به معتصم گفت: بازجویی او را بر عهده من بگذار. خلیفه با درخواست او موافقت کرد. اینک سخنانی که میان این دو رد و بدل شده است و می تواند بیانگر قدرت فکری اسحاق و جمود طرف مقابل باشد.

اسحاق بن ابراهیم : دانشی که دارید آیا از فرشته ای آموخته ای یا از رجال زمان خویش؟

احمد: از رجال زمان خود آموخته ام.

اسحاق: یکجا آموخته ای یا به تدریج؟

احمد: به تدریج آموخته ام

اسحاق: چیزی مانده که نیاموخته باشی؟

احمد: بلی.

اسحاق: این همان چیزی است که تو نمی دانی، ولی امیر مؤمنان آن را می داند.

احمد: من همان را می گویم که امیر مؤمنان می گوید.

اسحاق: در خلق قرآن؟

احمد: بلی، در خلق قرآن

در این موقع، شهود بر اقرار او گواهی دادند و تبرئه گردید و به او خلعت بخشیدند و روانه منزلش شد. (یعقوبی التاریخ ۲ /۴۷۲)

آیا مناظره عبدالرحمان و اسحاق با احمد در یک مجلس بوده،

یا در دو مجلس؟ بنابر فرض دوم، مجلس دوم به فاصله چند روز برگزار شده، چندان روشن نیست.

مسعودی فقط بخش اول گفتار یعقوبی را آورده، می گوید: در سال ۲۱۹، معتصم بر احمد ۳۸ شلاق زد تا به خلق قرآن اعتراف کند. (مروج الذهب ۴/۳۴۹ /ط بیروت)

جزری در تاریخ خود یادآور می شود، معتصم احمد را احضار کرد و از او در خواست کرد بر خلق قرآن اعتراف کند. او ابا ورزید. دستور داد که او را تازیانه بزنند، تا آنجا که از هوش رفت و پوست او زخم برداشت و دست بسته روانه زندان گردید. (جزری ۵ /۲۳۳)

مسأله محنت احمد در عصر معتصم، بعدها رنگ سیاسی به خود گرفت. اهل حدیث و حنابله کوشش می کنند که از احمد قهرمانی بسازند که در راه عقیده خود استقامت ورزید و راه «بغداد» و «رقه» را در حالی که به زنجیر کشیده شده بود پیمود و در محضر معتصم به اندازه ای تازیانه خورد که از حال رفت و از عقیده خود باز نگشت. در حالی که دیگران از این شدت عمل چیزی گزارش نمی کنند. حداکثر می نویسند که معتصم او را ۳۸ ضربه تازیانه زد و بنا به نگارش یعقوبی، او به خلق قرآن اعتراف کرد.

ابن جوزی در کتاب مناقب الإمام أحمد، ابن کثیر در کتاب البدایه و النهایه و نویسنده معاصر ابوزهره در کتاب ابن حنبل، بیشترین مبالغه را در حق او دارند، در حالی که در کتاب یعقوبی (ت ۲۹۰)و تاریخ طبری (ت ۳۱۰) و مروج الذهب (ت ۳۴۵) از این مبالغه خبری نیست. (البدایه والنهایه، ۱۰/۳۲۰ ۳۴۳)

جاحظ که از سران معتزله است و عصر معتصم و واثق

را به خوبی درک کرده، یاد آور می شود از سخت گیریهایی که گفته می شود خبری نبود. در مجلس امتحان بد رفتاری نبود. نه وضع مأیوس کننده و نه به زنجیر کشیده شده بود ونه قلب او بر اثر تهدید، از جای کنده می شد... (جاحظ: الفصول المختاره)

سرگذشت معتزله در عصر واثق بالله چگونه بود؟

پرسش

سرگذشت معتزله در عصر واثق بالله چگونه بود؟

پاسخ

معتصم در سال ۲۲۷ در گذشت. فرزند او «واثق» بر اریکه خلافت تکیه زد. او نیز راه عمو و پدر را ادامه داد، پیرامون «خلق قرآن» بخشنامه کرد و دستور داد که مردم به وسیله آن مسأله مورد آزمایش قرار گیرند، فقط شهادت کسانی پذیرفته شود که معتقد به خلق قرآن باشند (قرآن را قدیم ندانند و برای خدا شریک قائل نشوند) از این طریق، گروه زیادی دستگیر شدند. (یعقوبی تاریخ ۲ /۴۸۲)

ابن کثیر می نویسد: واثق دستور داد از مسلمانانی که در بند رومیان بودند و بنا بود با پرداخت غرامت آزاد شوند، آزمون به عمل آید و هر کس را که به خلق قرآن و عدم امکان رؤیت خدا در آخرت اعتراف نکند، تحویل نگیرند. ابن کثیر وقتی این بخش از تاریخ را نقل می کند، آن را بدعت شنیع و عمل کورکورانه که دلیلی از کتاب و سنت ندارد، توصیف می نماید. (ابن کثیر: البدایه و النهایه ۱۰/۳۰۷)

از آنچه که طبری در تاریخ خود پیرامون حوادث سال ۲۳۱ نوشته است معلوم می شود که واثق خلیفه وقت، فشار را بر اهل حدیث دو چندان کرده بود و آنان نیز در فکر بر اندازی و قتل خلیفه وقت افتاده بودند. مالک خزاعی از نقیبان بنی العباس بود، نوه او به نام احمد بن نصر بن مالک به وسیله اهل حدیث فریفته شد تا مقدمات قتل خلیفه را فراهم سازد. او در این مجالس از مسأله خلق قرآن انتقاد می کرد. کم کم کار او رو شد و دستگیر گردید و به دار الخلفای «سامرا» منتقل گردید و پس از یک

گفتگو پیرامون خلق قرآن و رؤیت خدا و سرای دیگر، به وسیله خود خلیفه با شمشیر موروثی از «عمرو بن معدیکرب» به قتل رسید. (طبری تاریخ ۷/ حوادث سال ۲۳۱/ ۳۲۸ ۳۲۹)

واثق فرمان داد که مرزنشینان را درباره «خلق قرآن» بیازمایند. پس از یک آزمون همه به مخلوق بودن آن اعتراف کردند جز چهار نفر که به فرمان واثق کشته شدند. (مدرک پیش /۳۳۱)

واثق به دنبال کار «معتصم» اسیران مسلمان را که در بند رومیان بودند، مورد آزمایش قرار داد. هر کس که به خلق قرآن اعتراف می کرد، با پرداخت غرامت به میهن اسلامی برگردانیده شد و آن کس که از اعتراف به آن خود داری می نمود، در بند رومیان باقی می ماند.

این فشار تا سال ۲۳۲ ادامه داشت که واثق در آن سال درگذشت و تمام این فشارها و به اصطلاح بگیر و ببندها زیر نظر سران سیاسی معتزله انجام می گرفت که در رأس آنان »ثمامه بن اشرس»، «احمد بن أبی دوأد دزیات» قرار داشت.

منظور از« محنت احمد» چیست؟

پرسش

منظور از« محنت احمد» چیست؟

پاسخ

در تاریخ مناقشات معتزله با اهل حدیث ، موضوعی به نام «محنت احمد» هست و مقصود از آن آزمایش احمد و پایه استقامت او در راه عقیده است و او در تاریخ، دو بار در بوته آزمایش قرار گرفته، یکی در دوران مأمون، دیگری در عصر «معتصم» بود. او نیز راه مأمون را می پیمود و بر محدثان سخت می گرفت و به معتزله آزادی در تدریس و تبلیغ می داد. در اینجا استقامت احمد قابل ستایش است، هر چند عقیده او پایه صحیحی نداشت و مأمون در نامه چهارم خود یادآور می شود که آفت احمد در جهل و ناآگاهی اوست.

نظر «معتزله» و «اشاعره» در مورد غایت داشتن افعال الهی، چیست ؟

پرسش

نظر «معتزله» و «اشاعره» در مورد غایت داشتن افعال الهی، چیست ؟

پاسخ

معتزله طبعاً طرفدار غایت داشتن و غرض داشتن صنع الهی شدند و حکیم بودن خداوند را که در قرآن کریم، مکرّر به آن تصریح شده است به همین گونه تفسیر کردند که او در کارهای خویش، غرض و هدف دارد و از روی کمال دانائی، کارها را برای اغراض و اهداف مشخص و معین با انتخاب اصلح و ارجح انجام می دهد.

اما اشاعره منکر غایت و غرض داشتن خداوند در فعل خویش شدند و مفهوم حکمت را که در قرآن کریم، مکرّر آمده است همانگونه توجیه کردند که عدل را توجیه کردند؛ یعنی گفتند آنچه خداوند می کند حکمت است نه اینکه آنچه حکمت است خدا می کند.

از نظر معتزله، افعال ذات باری برای یک سلسله مصلحتها است ولی از نظر اشاعره غلط است که بگوئیم افعال ذات باری به خاطر یک سلسله مصلحتهاست. خداوند متعال همانطوری که خالق و آفریننده مخلوقات است، خالق و آفریننده آن چیزهایی که مصلحت نامیده می شود نیز هست، بدون آنکه مخلوقی را به خاطر مصلحتی آفریده باشد و بدون آنکه رابطه ای تکوینی و ذاتی و علّی و معلولی میان اشیاء و مصلحتهایی که برای آنها فرض می شود وجود داشته باشد.

سایر فرق کلامی اهل سنت

درخصوص فرقه مجسمه توضیح دهید.

پرسش

درخصوص فرقه مجسمه توضیح دهید.

پاسخ

نویسندگان ملل و نحل از گروهی از مسلمانان به عنوان مشبّهه و مجسّمه یاد کرده اند. این گروه و فرقه خداوند را به موجودات جسمانی، تشبیه می کنند و برای خداوند دست و پا و دیگر اعضای موجودات جسمانی را قرار می دهند. مجسمه به معنای اعتقاد به جسمانی بودن خداوند است.

نفوذ عقاید پیروان ادیان و مذاهب دیگر در دنیای اسلام، پس از تلاقی و برخورد امت اسلامی با ملل مختل در پیدایش چنین عقیده ای و یا لااقل در توسعه آن مؤثر بوده، ولی نباید این مطلب را نادیده گرفت که آیات متشابه درباره صفات خداوند زمینه ساز آن بوده. زیرا در این آیات صفاتی برای خداوند ثابت شده که مفاد ظاهری و ابتدایی آن، تشبیه و تجسم است. ابن خلدون (متوفای ۸۰۸ هجری) در این باره سخن گویایی دارد که یادآور می شویم:

أ) آیاتی که بر تنزیه خداوند از صفات اجسام دلالت دارد.

ب) آیاتی که ظاهر آنها موهم تشبیه است.

اکثر صحابه و تابعین دسته اول را گرفته و درباره دسته دوم سکوت کرده اند، ولی عده ای به ظاهر آیات متشابه تمسک کرده، گرفتار تشبیه شده اند. برخی به تشبیه در ذات گراییده و برای خدا دست و پا و صورت ثابت کرده اند، در نتیجه گرفتار تجسم آشکار شده اند. اما نه مانند دیگر اجسام گروهی از آنان به تشبیه در صفات قایل شدند و برای خداوند جهت و استوا نزول و صدا و حرف و مانند آن را اثبات کردند. چون این صفات مستلزم تجسم است، برای رهایی از پیامدهای نادرست آن گفتند: خداوند جهت دارد، ولی نه مانند جهات اجسام؛ صدا دارد، نه مانند سایر صداها.(۱)

در

شکل گیری گروه مجسمه علاوه بر جمود فکری در تفسیر آیات، اخبارگری،(۲) جعل احادیث و برخی حکومت ها نیز نقش داشته اند(۳)، مضافاً بر این که دوری از معارف اهل بیت(ع) نیز در شکل گیری این گروه تأثیرگذار بوده است. اگر بنیانگذاران و طرفداران این گروه در تفسیر آیات و روایات پیامبر(ص) از معارف اهل بیت و عقل بهره می گرفتند، دچار انحراف فکری نمی شدند. در آیات متعدد و روایات مختلف آمده است که خداوند جسم نیست: "لیس کمثله شیء و هو السّمیع البصیر؛ همانند او چیزی نیست او شنوا و بینا است".(۴)

پی نوشت ها:

۱ - الملل و النحل شهرستانی،، ج ۱، ص ۱۰۳ به بعد؛ عبدالله مبلغی، ج ۳، ص ۱۳۰۸ - ۱۳۱۴.

۲ - جعفر سبحانی، فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، ص ۶۹.

۳ - عبدالله مبلغی، همان.

۴ - شورا (۴۲) آیه ۱۱.

مکتب ماتریدیه چگونه شکل گرفت؟

پرسش

مکتب ماتریدیه چگونه شکل گرفت؟

پاسخ

در آغاز قرن چهارم، دو شخصیت در دو قطر و منطقه، سر بلند کردند و مکتبی را که در حقیقت مکتب معتدلی میان اهل حدیث و مکتب معتزله بود، پدید آوردند.

یکی از این دو نفر ابوالحسن اشعری (۲۶۰ — ۳۲۴) است که در عراق از مذهب اعتزال توبه کرد، و خود را یار و یاور احمد بن حنبل معرفی نمود، و در عین حال، در مذهب ابن حنبل تصرفاتی پدید آورد، و به تدریج مذهب رسمی اهل سنت شد. همان طور که مذاهب چهارگانه فقهی به تدریج مذهب اهل سنت گردیدند.

دیگری ابو منصور ماتریدی سمرقندی (۲۵۰ — ۳۳۳) که در مشرق جهان اسلام، به جانبداری از اهل حدیث برخاست، و درست همان کاری را انجام دارد که همتای او «اشعری» انجام داد، و عجیب این که این دو بنیانگذار، در حالی که در یک عصر می زیستند و در یک مسیر گام بر می داشتند، از کار یکدیگر آگاه نبودند.

منطقه شرق اسلامی در آن روز، مرکز بحثهای کلامی بود، همان طور که بصره زادگاه اشعری نقطه برخورد آرای عقاید مختلف به شمار می رفت و افکار بیگانگان به هنگام فتوحات اسلامی، از کشورهای مختلف به صورت افکار وارداتی به جهان اسلام منتقل شده بود.

از نظر فقهی مذهب حنفی در خراسان رواج کامل داشت، در حالی که مردم بصره بیشتر شافعی بودند از این جهت، حنفیها گرایش فراوانی به ماتریدی پیدا کردند، در حالی که شافعیها بیش از همه به اشعری گرویدند، ماتریدی قسمتی از اندیشههای کلامی خود را از ابو حنیفه گرفته و از کتاب «فقه اکبر» او که مربوط به عقاید است متأثر می باشد، از

این جهت پیروان بیشتر ماتریدی در خراسان می زیستند و در فقه، حنفی بودند مانند:

۱ – فخر الإسلام محمد بن عبدالکریم بَزدَوی (۴۹۳)

۲ – أبو حفص عمربن محمد نسفی (۵۷۳)

۳ – سعد الدین تفتازانی (۷۹۱)

۴ – کمال الدین احمد بیاضی (قرن ۱۱)

۵ – کمال الدین محمد بن همام الدین (۸۶۱)

با دقت در تاریخ مکتب ماتریدی، به روشنی ثابت می شود که او اندیشه های کلامی خود را از ابو حنیفه گرفته، زیرا ابو حنیفه پیش از آنکه به فقه بپردازد، دارای حلقه کلامی بوده. آنگاه که با «حماد بن أبی سلیمان» رابطه برقرار کرد، بحث کلامی را ترک کرد و به فقه پرداخت.

این تنها ماتریدی نیست که عقاید کلامی خود را از ابوحنیفه گرفته، بلکه معاصر او ابو جعفر طحاوی (۳۲۱) مؤلف عقاید طحاویه، اندیشه های کلامی خود را از ابو حنیفه گرفته، حتی در آغاز رساله خود می گوید: این رساله عقیده فقهای امت اسلامی است، آنگاه از ابو حنیفه و دو نفر دیگر از تلامیذ معروف او به نامهای: أبو یوسف و محمد بن حسن شیبانی نام می برد. (شرح العقیده الطحاویه/۲۵)

عبدالقاهر بغدادی مؤلف کتاب «الفرق بین الفرق» در کتاب دیگر خود به نام «اصول دین» یاد آور می شود که ابو حنیفه کتابی به نام «الفقه الأکبر دارد که در آنجا ردّی بر قدریه نگاشته است و در رساله دیگر، قول اهل سنت در مسأله ای (مقصود «تقارن قدرت با فعل یا تقدم آن بر فعل» است) را تأیید کرده است البته رسائل موروث از ابی حنیفه بیش از این دو رساله است که او یادآور شده است.

از آنجا که مسائل کلامی در رساله های ابو حنیفه فاقد نظم و انسجام بود، کمال الدین بیاضی،

در قرن یازدهم اسلامی به تنظیم این مسائل پرداخت، و کتابی به نام «اشارات المرام من عبارات الإمام» نوشت، و در آن کتاب می گوید: من این مسائل را از کتابهای: ۱ الفقه الأکبر ۲ الرساله ۳ الفقه الأبسط ۴ کتاب العالم و المتعلم ۵ الوصیه که همگی از ابو حنیفه به وسیله مشایخ نقل شده است تنظیم نمودم. (اشارات المرام/۲۱ ۲۲)

از مجموع آنچه که یادآور شدیم، روشن می شود که ریشه های «مکتب ماتریدی» باسند خاصی به ما تریدی و به گونه ای به ابو حنیفه می رسد، این مکتب، یک منهج معتدل میان اهل حدیث و اعتزال میباشد. حتی این مکتب، به شیوه تعقل و اعتزال نزدیکتر است تا به مکتب اهل حدیث.

نقاط اختلاف دو مکتب اشعری و ما تریدی چیست؟

پرسش

نقاط اختلاف دو مکتب اشعری و ما تریدی چیست؟

پاسخ

۱ معرفت خدا قبل از بعثت پیامبران

اشاعره، وجوب معرفت را سمعی می دانند و می گویند: پیش از بعثت پیامبران، معرفت خدا و صفات او، واجب نیست. آنگاه که پیامبری آمد و فرمانی آورد و فرمود: «قُل انظُروا ما ذا فی السَّماوات والأرضِ» معرفت بر ما واجب می شود. (شرح مواقف ۱/ ۱۲۴)

مسلّماً نظر اشعری در این مورد بسیار سست و بی پایه است، تا آنجا که نویسنده مواقف و شارح آن که خود از پیشوایان اشاعره بشماره می روند، بر این نظریه انتقاد دارند، ولی شیخ ماتریدی وجوب معرفت را کاملاً عقلی دانسته و می گوید:

به حکم عقل، باید وجود خدا و یگانگی و علم و قدرت و کلام و اراده او و حدوث جهان، و گواهی معجزه بر صدق رسول را شناخت. (اشارات المرام /۵۳)

۲ حسن و قبح عقلی

حسن و قبح عقلی نقش مهمی در مسائل کلامی دارد و مسائل فراوانی بر آن مبتنی است. اشاعره به گمان اینکه اعتراف به استقلال عقل در این زمینه مایه محدودیت مشیت الهی می گردد، به کلی آن را انکار کرده و پیامدهای آنها راپذیرفته اند، حتی از نظر آنها سوزاندن کودک بی گناه در دوزخ مانعی ندارد، در حالی که «ماتریدیه» در اینجا دوشادوش معتزله پیش می روند.

بیاضـی که از شارحان کلام «ماتریـدی» در قرن یازدهم است می گویـد: ابو منصور ماتریدی حکم عقل را در مسأله اسـتحقاق مدح و ثواب و یا استحقاق نکوهش و عقاب می پذیرد واز طریق حکم عقل، حکم الهی نیز کشف می شود.

گفتار ماتریدی درست همان گفتار معتزله است و هرگز معتزله حکم عقل را حاکم بر خدا نمی دانند، بلکه آن را کاشف

از مشیت الهی می اندیشند و می گویند: با توجه به مبادی حکیمانه که در ذات خدا هست، صدور این فعل از او محال است. و یـک چنین داوری مـایه محـدودیت مشـیت الهی نیست، بلکه این خود مشـیت الهی است که به کمال آزادی، زیبا را انجام می دهد و نازیبا را ترک می کند، در حالی که بر هر دو قدرت و توانایی دارد.

۳ تکلیف به بیش از توانایی

مسـأله تکلیف به بیش از توانـایی یعنی مسـأله «تکلیف بمـا لایطـاق» مورد قبول «اشـعری» است و او از آیـات قرآن بر جواز آن اسـتدلال می کنـد و می گوید : خدا به ملائکه گفت: «أنبئونی بأسـماء هؤلاء» بقره/۳۰ [مرا از نامهای این اشـیاء خبر دهید.] در حالی که فرشـتگان قادر بر چنین کاری نبودند. و شارحان مکتب «ماتریدی» آن را جایز نمی دانند و بیاضـی صریحاً می گوید: تکلیف بما لا یطاق به خاطر نبودن قـدرت یا شـرط فعل محال است. (اشارات المرام/۵۴) این چیزی است که بیاضـی آن را یاد می کنـد، ولی پایه گـذار مکتب یعنی خود ابو منصور در کتاب توحیـد قائل به تفصـیل است. می گوید: هر گاه کسـی قدرت خـود را از روی تقصـیر از دست بدهـد، می تـوان بـا نبودن قـدرت به او تکلیف کرد، به خلاـف کسـی که در این راه مرتکب تقصیر نباشد.(التوحید/ ۶۶)

۴ افعال خدا در گرو اغراض و غایات است

«اشاعره» می گویند: افعال خدا خالی از هر نوع غرض و هدف است، زیرا اگر در گرو اغراض بود، باید او موجود ناقصی باشد که از طریق تحصیل غرض می خواهد به کمال برسد. (المواقف /۳۱)

درحالی که همتای او «ابو منصور» افعال خدا را در گرو مصالح و حکم

می داند که همگی به بندگان برمی گردد.

۵ استطاعت پیش از فعل است، یا همراه آن؟

الهیون اتفاق نظر دارند که قدرت خدا متقدم بر فعل اوست. او قبل از آنکه اشیاء را خلق کند، قادر بوده و این قدرت پیوسته با او همراه است، ولی درباره انسان اختلاف نظر است، اشعری می گوید: قدرت انسان بر فعل، مقارن با فعل پیدا می شود، نه قبل از آن (اللمع/۹۳ ۹۴)، ولی «ماتریدی» در مسأله میان قدرت به معنی علت ناقصه و قدرت به معنی علت تامّه فرق می گذارد، اولی را جلو تر از فعل و دومی را همراه با فعل می اندیشد. (التوحید/۲۵۶)

۶ قدرت نسبت به فعل و ترک یکسان است

قدرت در برابر کلمه ایجاب به کار می رود ایجاب فقط به یک طرف تعلق می گیرد، مانند آتش که فاعل موجب به شمار می رود و پیوسته متوجه یک سوست و فقط می تواند حرارت تولید کند، نه برودت، در حالی که قدرت چیزی است که بر فعل و ترک تعلق می گیرد. گاهی برخی از «اشاعره» صلاحیت تعلق قدرت را نسبت به هر دو طرف منکر می شوند، ولی معتزله و ماتریدیه، معتقدند که بر هر دو طرف تعلق می گیرد. (ماتریدی: التوحید/۲۶۳)

۷ افعال بندگان فعل مستقیم خداست

اشاعره در تفسیر «هَلْ مِنْ خالِقٍ غَیرُاللهِ» راه افراط را در پیش گرفته و همه پدیده ها را صنع مستقیم خدا می دانند و هر نوع رابطه را میان طبیعت و اثر آن قطعی می شمارند، تو گویی خدا جانشین همه علل و معدات طبیعی است.

اشاعره درباره افعال خدا معتقدند که فعل انسان اثر مستقیم خداست و قدرت انسان در پدید آمدن آن تأثیر ندارد، چیزی که هست هر موقع انسان

اراده کند، قدرتی در وجود او پدید می آید، اما این قدرت کوچکترین تأثیری در پیدایش فعل ندارد.

اشعری به خاطر جمع میان حصر خالقیت در خدا «هل من خالق غیر الله» و توجیه مسؤولیت بشر در مقابل افعال خود، اصطلاحی پدید آورده یا از اصطلاحی پیروی کرده است به نام کسب و می گوید: خالق خداست و بندگان خدا کاسب هستند، بنده فعل خود را پدید نمی آورد، بلکه آن را کسب می کند، اما در تفسیر «کسب» آنچنان سخنان مختلف گفته اند که خود کسب یکی از لغزهای جهان در آمده است و روشن ترین معنی آن چیزی است که علاءالدین قوشچی شارح عقاید اشعری، در شرح «تجرید» آورده است. او می گوید: مقصود از کسب این است که قدرت و اراده انسان با صدور فعل از او مقارن می باشد، در حالی که هیچ یک از این دو (اراده و قدرت انسان) در فعل او تأثیر نگذاشته و انسان ظرف فعلی است که خدا آفریننده اوست. (قوشچی/ شرح تجرید/ ۴۴۴ ۴۴۵)

در حالی که «ماتریدی» نقطه مقابل این سخن را می گوید: و او در این مسأله از شیخ مکتب خود ابو حنیفه پیروی کرده، می گوید: عبد از آن نظر مسؤول است که قدرت خدا دادی را به نقطه ای متوجه می سازد، مثلاً به جای آنکه در طاعت مصرف کند، در معصیت به کار می برد. (اشارات المرام/۲۴۹)

در حقیقت شیخ ماتریدی می گوید: کسب این است که بنده خدا قدرت خدادادی را در یکی از دو راه، از روی اختیار مصرف کند، این همان قول «عدلیه» است. خود شیخ ماتریدی نیز در کتاب «التوحید» به صورت مشروح این را تبیین کرده است و یاد آور

می شود : خدا به مطیعان، نوید پاداش داده و گنهکاران را بیم عذاب داده است هرگاه چنین است، باید فعل او به او واقعاً منتسب باشد و در آخر کلام می گوید: هر یک از ما می داند که او در انجام کار خود مختار است. (اصول الدین/۱۰۱)

۸ صفات خدا عین ذات اوست

متکلمان اسلامی اتفاق دارند که خدا دارای اوصافی مانند علم و قدرت و حیات است، ولی معتزله و امامیه عقیده دارند که صفات ذاتی او عین ذات اوست و خدا از نظر کمال و جمال به نقطه ای رسیده است که ذات او سراسر علم و قدرت است، در حالی که اشاعره این صفات را زاید بر ذات دانسته و کسانی را که صفات ذاتی او را عین ذات او می دانند، متهم به نفی صفات کرده است، در حالی که «ماتریدی» بر خلاف شیخ اشعری مسأله عینیت را پذیرفته است و با عدلیه در اینجا همگام است.

۹ تفسیر صفات خبری

از نقاطی که این دو مکتب در آن با هم اختلاف دارند، تفسیر صفات خبری است که یکی از موارد آن تفسیر آیه «أنّ الله علی العرش استوی» است. اشعری به پیروی از احمد بن حنبل، استوا را به معنی استقرار گرفته و به روشنی می گوید: «إنّ اللَه مستوٍ علی العرشِ الَّذی فَوقَ السماوات» خدا بر عرشی که بالای آسمانهاست استقرار دارد. آنگاه برای آنکه متهم به تجسیم نشود، چنین می گوید: خدا همان طور که گفته است بر عرش خود به نحوی که لایق مقام اوست قرار دارد و گواه این مطلب آن است که خدا در آخرین ثلث شب، فرود می آید و می گوید، کیست

که مرا بخواند تا او را اجابت کنم؟ (الابانه/۸۵)

بنابراین، اشعری این نوع از صفات را به همان معنای حرفی بر خدا ثابت می داند و هرگز معنی آن را به خدا تفویض و یا تأویل نمی کند ولی برای اینکه متهم به تجسیم نشود، با جمله: «به نحوی که شایسته اوست» از آن فرار می کند، در حالی که ماتریدی در این نوع از صفات خبری که تفسیر حرفی آن، مستلزم تجسیم است، رأی دیگری دارد. او در این مسأله می گوید، باید معانی این نوع صفات به خدا تفویض شود.

اینک ترجمه گفتار او:

«اصل در نزد ما آیه «لیس کمثله شیء» است». خدا از هر نوع شباهت به خلق را نفی کرده است و ما ثابت کردیم که خدا در ذات و صفت از هر نوع شباهت، پیراسته است. از این جهت باید به آیه «الرحمن علی العرش استوی» همین طوری که در قرآن آمده و عقل نیز دلالت دارد، ایمان آورد، ولی ما بر تفسیر آن قاطعانه آگاه نیستیم.

احتمال دارد واقع آن غیر آن باشد که ما می اندیشیم و ما به آنچه که خدا از آن اراده کرده است، ایمان آورده ایم. (التوحید/نوشته ماتریدی/۷۴)

اگر بخواهیم راه و روش این دو پیشوای اهل سنت را در صفات خبریه به صورت کوتاه بیان کنیم، باید بگوییم اشعری جزء مثبتین صفات خدا است به همان ظاهری که در قرآن آمده است، ولی ماتریدی جزء مفوضه است و معانی این آیات را به خدا وا می گذارد.

این مسائل نه گانه به عنوان نمونه های بارز، برای تبیین و مقدار اختلاف میان دو مکتب بیان شد.

بعضی از پیروان مکتب ماتریدی چه کسانی هستند؟

پرسش

بعضی از پیروان مکتب ماتریدی چه کسانی هستند؟

پاسخ

۱ أبو الیسر محمد بزدوی (۴۲۱ ۴۹۳)

مترجمان همان طوری که نسبت به ابو منصور قصور ورزیده اند، همچنین در ترجمه حال اتباع او نیز کوتاهی نموده اند.

یکی از پیروان مکتب، همین ابو الیسر محمد بزدوی است و معرف پایه علمی او کتاب اصول دین اوست و این کتاب را

مستشرقی به نام دکتر «هانس بیسترلنس» تحقیق کرده و در سال۱۳۸۳ در قاهره منتشر شده است. او عقاید ماتریدی را از پدر خود آموخته است و در مواردی در این کتاب از او نام می برد (بزدوی/ أصول الدین /۲۸و ۱۵۶) و احیاناً در اثنای کتاب خود از ابو الحسن اشعری انتقاد می کند. (بَزدَوی/ اصول دین /۳۰۱) و نجم الدین عمر بن محمد النسقی (۴۶۰ ۵۳۷) که یکی از تلامیذ اوست درباره بَزدوی می گوید: ابوالیسر استاد همتایان ما در همه بلاد ماوراء النهر بود، او پیشوای پیشوایان بود و از اطراف و اکناف به او روی می آوردند و شرق و غرب از مؤلفات او پر شده است. (مقدمه اصول دین، به نقل از طبقات حنفیه)

آثار علمی شیخ «بَزدَوی» علاوه بر اصول دین عبارت است از:

۱ تعلیقه ای برکتاب «الجامع الصغیر» شیبانی.

۲ الواقعات.

۳ المبسوط در فروع فقهی (مقدمه اصول دین نگارش بزدوی/ ۱ ۳)

۲ نسفی میمون بن محمد (۴۱۸ ۵۰۸)

میمون بن محمد بن معبد بن مکحول مکنی به «ابوالمعین» و معروف به نسفی، وی از متکلمان بزرگ ماتریدی است که مدتی در سمرقند می زیست، بعد ساکن بخارا گردید از آثار علمی اوست:

۱ بحر الکلام (ط)

۲ تبصره الأدله که هنوز مخطوط است و می گویند: ابوحفص نسفی کتاب عقاید نسفیه را بر اساس

این کتاب نوشته است. (در کتاب «الجواهر المضیئه» ۲/۱۸۹ ترجمه او آمده است.)

۳ عمر بن محمد النسفی (۴۶۰ ۵۳۷)

وی ابو حفص معروف به نجم الدین نسفی است که در سرزمین «نسف» دیده به جهان گشود و در سمرقند در گذشت و کتاب عقاید نسفیه از آثار اوست و افراد زیادی آن را شرح کرده اند. و در کتاب های: (الفوائد البهیه فی تراجم الحنفیه نگارش محمد بن عبد الحی، /۱۴۹ و الجواهر المضیئه، ۱/۳۹۴ و لسان المیزان، ۴/۳۲۷ و الاعلام، نگارش خیر الدین زرکلی، ۵/۶۰ و ریحانه الأدب، نگارش مدرّس ۶/۱۷۳ ترجمه او آمده است.)

۴ ابن الهمام، محمد بن عبد الواحد (۷۹۰ ۸۶۰)

کمال الدین، معروف به ابن الهمام، متکلم حنفی مؤلف کتاب «المسایره فی العقائد المنجیه فی الآخره» از آثار اوست و این کتاب به وسیله محقق مصری، محمد محیی الدین عبد الحمید چاپ و منتشر شده است و نیز کمال الدین ابو شریف شرحی بر آن نوشته و در مصر بدون تاریخ چاپ شده است. و از آثار اوست «فتح القدیر» در شرح هدایه در هشت جلد در فقه حنفی و در مصادر پیشین که ترجمه نسفی آمده، شرح زندگانی او نیز وارد شده است.

۵ البیاضی، کمال الدین احمد بن حسن رومی حنفی

وی از علمای قرن یازدهم است و در خانواده علم و قضا چشم به جهان گشوده و از والد خود و دانشمند دیگری به نام منقاری علم آموخته، در سال ۱۰۷۷، قضاوت حلب و در سال ۱۰۸۳ قضاوت مکّه را بر عهده داشت و از آثار اوست، «اشارات المرام من عبارات الإمام» که با مقدمه محمد زاهد کوثری و تحقیق

یوسف عبد الرزاق، در سال ۱۳۶۸ چاپ و منتشر شده است.

تاریخچه زندگی ماتریدی چیست؟

پرسش

تاریخچه زندگی ماتریدی چیست؟

پاسخ

بررسی کتابهای تراجم، این مطلب را قطعی می سازد که بنیانگذاران این مکتب، در عصر خود معروفیت کامل پیدا نکرد و بعدها نیز ترجمه نگاران به ضبط زندگی او کمتر پرداختند، در حالی که همه تذکره نگاران به بیان زندگی اشعری پرداخته و از او به گونه ای یاد کرده اند و شاید نکته آن این باشد که «ماتریدی» دور ازعاصمه آن روز اسلام یعنی «عراق» زندگی می کرد، در حالی که «اشعری» در عاصمه اسلام به دنیا آمد و در همان جا درگذشت و دوستان و دشمنان او هریک به گونه ای از او یاد کرده اند.

ابن ندیم (م ۳۸۸) در فهرست خود، از «ماتریدی» یاد ننموده درحالی که ترجمه مختصری از اشعری انجام داده است، کتاب شیخ طحاوی پیشوای حنفیها در مصر مورد عنایت قرار گرفته و شروح زیادی بر آن نوشته شده است، در حالی که این کار درباره کتابهای « ماتریدی» صورت نپذیرفته است از این جهت می بینیم ترجمه نگاران مانند:

۱ ابن خلکان (۶۸۱) مؤلف «وفیات الأعیان» ۲ صلاح الدین صفدی (۷۶۴) مؤلف «الوافی بالوفیات» ۳ ابن شاکر کتبی، (۷۶۴) مؤلف «فوات الوفیات» ۴ تقی الدین سلامی ۷۷۴)، مؤلف «الوفیات» ۵ ابن خلدون (۸۰۸) مؤلف «مقدمه و تاریخ» ۶ جلال الدین سیوطی (۹۱۱) مؤلف «طبقات المفسرین» و همچنین دیگر نویسندگان از «ماتریدی» نامی نبرده اند، در حالی که از افرادی که از نظر علمی کمتر بوده اند، نام برده اند، حتی کسانی که به ترجمه او پرداخته اند، چیز مفصلی یاد نکرده اند، و آنچه نگارنده توانسته از لابلای کتابها درباره زندگی او به دست آورد، همین است که اینجا می نگارد.

مترجمان زندگی «ماتریدی» می گویند

وی در سال ۳۳۳ چشم از جهان بست، در حالی که از سال تولـد او چیزی گزراش نمی کننـد، ولی به گونه ای می توان گفت که او در حـدود ۲۴۸ یا ۲۵۰ متولـد شـده است، زیرا وی از «نصـیر بن یحیی بلخی» اخـذ حـدیث نموده و او در سـال ۲۶۸ در گذشته است. اگر او در آن روز ۲۰ سال داشت، طبعاً تولد او همان خواهد بود که یاد آور شدیم.

او در منطقه ای به نـام «ماتریـد» که یکی از بخشـهای سـمرقند در «مـاوراء النهر» است دیـده به جهان گشود و سـپس به نامهای «ماتریـدی» سـمرقندی و یا علم الهـدی معروف شده است و گویا از نظر نسب به «أبو أیوب انصاری» می رسد که میزبان پیامبر گرامی بود. (بیاضی: اشارات المرام/ ۲۳)

او در عقاید و کلام و فقه از امام مذهب خود، ابو حنیفه پیروی نموده، و از این افراد نیز درس آموخته است:

۱ – ابوبکر احمد بن اسحاق جوزجانی ۲ – ابو نصر احمد بن العیاض ۳ – نصیر بن یحیی، تلمیذ حفص بن سالم پدر مقاتل ۴ – محمد بن مقاتل (اشارات المرام/ ۲۳)

کلام اهل سنت ساخته و پرداخته دو نفر است یکی حنفی و دیگری شافعی است، حنفی ابومنصور ماتریدی و شافعی ابوالحسن اشعری است. (مفتاح السعاده و مصباح السیاده ۲/۲۲ – ۲۳)

مصلح الـدین قسطلانی می گویـد: معروفترین فرد در علم کلام در سـرزمین خراسان و عراق و شام و بیشتر مناطق، ابوالحسـن اشعری است، و در ماوراء النهر ابو منصور ما تریدی است. (حاشیه کستلی بر شرح العقائد النسفیه /۱۷)

زبیدی می گوید: هرگاه اهل سنت گفته شود، مقصود اشاعره و ماتریدیه است. (اتحاف الساده

المتقین بشرح اسرار احیاء علوم الدین :۲/۸)

گروهی از شخصیتهای کلامی از او بهره گرفته اند که اسامی برخی را می آوریم:

۱ – ابوالقاسم: اسحاق بن محمد معروف به حکیم سمرقندی (۳۴۰)

۲ – امام ابو اللیث بخاری.

۳ – ابو محمد عبد الکریم بن موسی بَزدَوی.

وی جد پدر محمد بن محمد بن الحسین بن عبدالکریم بَزدَوی مؤلف کتاب «اصول الدین» است. وی در این کتاب می گوید: من کتاب توحید ابو منصور ماتریدی سمرقندی را دیدم که مطابق مذهب اهل سنت بود. پدرم از جدش عبدالکریم بن موسی کرام........از ابو ...Ṣ...řما تریدی نقل می کرد، وجد ما، مقاصد کتابهای مشایخ و کتاب توحید و تأویلات را از ابو منصور ماتریدی فرا گرفت. چیزی که هست کتاب «توحید» ماتریدی خالی از اغلاق نیست و اگر دور از اغلاق بود، ما به همان کتاب اکتفا می کردیم.

ابو منصور آثار فراوانی از خود به یادگار نهاده و آنچه الآن موجود است، سه کتاب بیش نیست. دو تای از آنها چاپ و منتشر شده و دیگری به حالت مخطوط باقی مانده است.

۱ – کتاب التوحید، این کتاب بزرگترین منبع برای عقاید فرقه ماتریدی است. او در این کتاب در اثبات آرای خود، از کتاب و سنت و خرد بهره می گیرد و گاهی به عقل، برتری بیشتری می بخشد، این کتاب در سال ۱۳۹۰ در بیروت در ۴۱۲ صفحه منتشر شده و دکتر فتح الله خلیف به تحقیق نص آن پرداخته است، و همان طوری که بزودی مؤلف اصول الدین یاد آور شده، در تعبیر خالی از اغلاق نیست.

۲ – تأویلات اهل سنه، این کتاب در تفسیر قرآن کریم نگاشته شده و در آن، عقاید اهل سنت و آرای فقهی

امـام خود ابو حنیفه را مطرح می کنـد، و در حقیقت کتـاب عقیـدتی و فقهی است. و یک دوره تفسـیر قرآن است و جزء اخیر آن، از سوره منافقین، تا آخر قرآن را در بر می گیرد. و آن را دکتر «ابراهیم عوضـین» به کمک شخصـی دیگر در قاهره منتشر نموده است. به هنگام مقایسه، روشن می شود که این دوکتاب در مسائل عقیدتی، از نظر مطلب و لفظ کاملاً به هم نزدیکند.

۳ – المقالات، محقق کتاب التوحیـد می گویـد: نسـخه ای از آن در کتابخانه های اروپا موجود است و اما دیگر آثار او که نام آنها در کتابهای ترجمه آمده، عبارتند از:

۴ أخذ الشرایع ۵ الجدل فی أصول الفقه ۶ بیان وهم المعتزله ۷ ردّ کتاب الأصول الخمسه للباهلی ۸ ردّ الإمامه لبعض الروافض ۹ الرد علی أصول القرامطه ۱۰ رد تهذیب الجدل للکعبی ۱۱ رد وعید الفساق للکعبی ۱۲ ردّ أوائل الأدله للکعبی

از این کتابها تا کنون اثری به دست نیامده است.

تفاوت دو مکتب اشعری و ماتریدی چیست؟

پرسش

تفاوت دو مکتب اشعری و ماتریدی چیست؟

پاسخ

شیخ اشـعری و ماتریدی هردو، در یک عصر به عنوان دفاع از عقیده اهل سنت برخاستند و هدف پاسخگویی به نظریات معتزله بود ولی هرگز نمی توانند این دو نفر از نظر فکری یکسان باشند. شیخ اشعری قید اعتزال را زد و مکتب ابن حنبل را پذیرفت و با پذیرفتن عقاید وی نتوانست در مسائل عقیدتی آزادانه فکر کند، لذا ناچار شد بر ظواهر جمود کند، و از ارزش عقل و برهان بکاهـد. از این جهت، در عقاید حنابله تصـرف بنیادی به عمل نیاورد. در حالی که ابو منصور ماتریدی پیرو امام خود ابو حنیفه است. امـامی که در فقه به قیاس و اسـتحسان عمل می کنـد و فقه او رنگ عقلی بیشتری دارد، از این رو این دو فرد نمی توانند در اصول تا چه رسد در فروع صد در صد به توافق برسند.

مسـأله تفـاوت این دو مکتب مـورد تـوجه نویسـندگان قرار گرفته و افکـار و عقایـد مختلفی ابراز نموده انـد که نظریه برخی را منعکس می کنیم:

الف – احمد امین مصـری می گوید: ماتریدی و اشعری در مسائل اساسی با هم به توافق رسیده اند و کتابهای فراوانی در شرح مـذهب ماتریـدی ماننـد عقاید نسـفی و شـرح مذهب اشـعری مانند «سنوسـیه» و«الجوهره» نوشـته شده است. حتی برخی درباره مسائل اختلاف این دو امام، کتابهایی نوشـته انـد و برخی نقاط اختلاف را به چهل مسأله رسانـده انـد آنگاه اضافه می کند که فکر اعتزال در مکتب اشـعری بیش از مکتب ماتریدی است، زیرا اشـعری مدتها از معتزله پیروی می کرد و نمونه آن این اسـت

که اشعری می گوید: معرفه الله پیش از بعثت پیامبران عقلاً واجب است، در حالی

که «ماتریدی» تنها به وجوب نقلی و شرعی آن قائل است. (ظهر الإسلام ۱/۹۱)

گفتار احمد امین، اساس صحیحی ندارد. و او در این داوری به حدس اعتماد نموده است، بلکه رنگ عقلی در مکتب «ماتریدی» بیش از مکتب اشعری است و دو کتاب منتشر شده از آن ، به نامهای توحید و تأویلات أهل سنت و همچنین آرای پیروان او، بر خلاف گفتار او گواهی می دهد، وعجیب اینکه در مسأله معرفه الله جریان بر خلاف گفتار احمد امین است و خود احمد امین در جایی از آن کتاب، عکس آن را نقل کرده است و یادآور شده است که ماتریدیه می گوید: اگر خدا پیامبری را برنیانگیزد، بر مردم لازم است خدا و صفات او را بشناسند، و این مسأله از ابو حنیفه نقل شده است، ولی مشایخ اشاعره می گویند: پیش از بعثت پیامبران، چیزی بر انسان واجب نیست. (فجر الإسلام /۹۵)

۲ – ابوزهره می گوید: در طریق ماتریدی عقل از قدرت بیشتری برخوردار است، در حالی که اشاعره به نقل، پای بندترند و در حقیقت مکتب اشعری، مکتبی است میان اعتزال و اهل حدیث و مکتب ما تریدی مکتبی است میان معتزله و اشاعره. آنگاه می گوید: شکی نیست که همگی این چهار فرقه، از اهل ایمان بوده و هرکدام گوشه ای از میدان ایمان را گرفته اند. گوشه ای از آن در دست معتزله، گوشه ای دیگر در دست اهل حدیث، و گوشه ای در دست ماتریدی و گوشه ای دیگر در دست اشاعره. (تاریخ المذاهب الإسلامیه ۱/۱۹۹)

۳ – شیخ محمد زاهد کوثری محقق معاصر، ماتریدیه را به خوبی شناخته و آن را مکتبی میان اشعری و معتزلی معرفی کرده است. ولی می گوید

: اختلاف میان این دو مکتب لفظی است. (مقدمه تبیین کذب المفتری/۱۹)

محمـد زاهـد کوثری، خود از فرقه ماتریـدیه پیروی می کنـد هرچند به آن تظاهر نمی کند و به نشـر آثار این فرقه پرداخته و به حق محقق توانایی است که توانسـته است با تتبع زایـد الوصف، آثار حشویه و اهل الحـدیث و وهابیت را نقد کند، ولی در این داوری، دچار عواطف شـده و خواسـته به تقریب این دو مکتب بپردازد، تنها، آگاهی از یک تفاوت میان این دو مکتب، کافی است که این دو را، فرسـنگها از هم جـدا سازد و آن، مسأله حسن قبـح عقلی است که «ماتریـدیه» مثبت آن، و اشاعره منکر آن هسـتند و تنها بر همین اصل مسائل فراوانی از علم کلام، مبتنی است و در هر حال، این دو مکتب با هم اختلافاتی دارنـد. شـیخ بزدوی مؤلـف اصـول دیـن که از علمـای قرن پنجم اسـلامی است، اختلاـف این دو مکتب را به سه مسـأله منحصـر می سـازد. (أصول دین نگارش بَزدَوی/۲۴۲)

کمال الدین بیاضی، مسائل اختلافی دو مکتب را مطرح کرده و آنها را به پنجاه مسأله رسانده است. (اشارات المرام/ ۵۳ — ۵۸)

عبد الرحیم بن علی معروف به شـیخ زاده مسائل اختلافی را به نظم در آورده و به نام نظم الفرائد و جمع الفوائد در سال ۱۳۱۷ ه . ق در قاهره به طبع رسـیده است. ابی عـذبه کتابی به نام «الروضه الیهیه فی ما بین الاشـعریه و الماتریـدیه» نگاشـته و در سال ۱۳۳۲ ه . ق در حیدر آباد به طبع رسیده است.

عبدالله بن عثمان بن موسی کتابی به نام خلافیات الأشاعره مع الماتریدیه نوشته که نسخه خطی آن در

دار الکتب المصریه، به شماره ۲۴۴۱ موجود است. (به مقدمه کتاب توحید ماتریدی /۲۵ مراجعه شود)

تاج الدین السبکی مؤلف طبقات الشافعیه، قصیده ای در مسائل اختلافی میان این دو مکتب دارد که نسخه خطی آن در اسکندریه موجود است. (به مقدمه کتاب توحید ماتریدی /۲۵ مراجعه شود).

این نوع نگارشها حاکی از آن است که فاصله این دو مکتب بیش از آن است که «بزودی» تصور کرده و آن را در سه مسأله خلاصه کرده است.

پاسخ اشاعره به اشکال تعدد قدما و نقد آن چیست؟

پرسش

پاسخ اشاعره به اشکال تعدد قدما و نقد آن چیست؟

پاسخ

۱ قاضی عضد الدین ایجی می گوید: آنچه که مایه کفر است این است که ذات قدیم را متعدد بدانیم نه یک ذات و چند صفت قدیم. (عضد الدین ایجی/۷۵۷)

این پاسخ از قاضی مایه شگفت است، زیرا قانون امتناع تعدد قدما یک حکم عقلی است و قانون عقلی، قابل تخصیص نیست. عقل می گوید: قدیم منحصر به یک شیئ است خواه این شیئ ذات باشد، خواه صفت، در این صورت تجویز تعدد چند قدیم از مقوله وصف، نادیده گرفتن داوری خرد در کلی بودن این حکم است.

۲ صفات خدا نه خدا هستند و نه جدا از خدا؛ از این جهت توصیف آنها به قدیم، اشکالی نخواهد داشت. (مفید، أوائل المقالات/۱۷)

این پاسخ، جز لغز و پیچیده گویی چیزی نیست. در حالی که عقاید اسلامی از سهولت و آسانی بر خوردار است. خلاصه یا باید تعدد قدما را پذیرفت و توحید اسلامی را خدشه دار ساخت، آن هم به خاطر یک رشته ظواهر که در صدد بیان کیفیت علم و قدرت نیست، و یا اینکه صفات خدا را عین ذات او دانست نه زاید بر ذات.

صائبی به چه کسی می گویند؟ همچنین وهابی، زنادقه، اشاعره، معتزله، زیدیه واسماعیلیه؟

پرسش

صائبی به چه کسی می گویند؟ همچنین وهابی، زنادقه، اشاعره، معتزله، زیدیه واسماعیلیه؟

پاسخ

در پاسخ به سؤال شما دوست عزیز در توضیح اصطلاحاتی که درخواست کرده بودید عرض می شود :

صائبی

درخصوص صائبین آیه ای در قرآن کریم است که می فرماید : "الذین امنوا والذین هادوا والصائبین و النصاری و المجوس والذین اشرکوا ان ا... یفصل بینهم یوم القیامه"(۱) یعنی : کسانی که ایمان آورده اند و یهود و صائبین و نصاری و مجوس و مشرکان خداوند در میان آنها روز قیامت داوری می کند و حق را از باطل جدا می سازد خداوند بر هر چیز گواه است (و از همه چیز آگاه)

مفسرین در توضیح صائبین می فرمایند : از آیه فوق اجمالاً استفاده می شود که آنها نیز پیرو بعضی از مذاهب آسمانی بوده اند بخصوص که در آیه، در میان طایفه یهود و نصاری قرار گرفته اند، برخی آنها را از پیروان یحیی بن زکریا می دانند که مسیحیان او را "یحیی تعمید دهنده" می نامند و بعضی معتقدند آنها برخی از عقاید یهود و برخی از عقاید مسیحیان را گرفته و بهم آمیخته اند، و لذا مذهب آنها را برزخی میان ایندو مذهب می دانند.(۲)

دانشمند معروف راغب در کتاب مفردات می نویسد : آنها جمعیتی از پیروان نوح (بوده اند، و ذکر این عده در ردیف مؤمنان و یهود و نصارا نیز دلیل آنست که اینان مردمی متدین به یکی از ادیان آسمانی بوده و به خداوند و قیامت نیز ایمان داشته اند.

در فرهنگ دهخدا پس از تأیید اینکه این کلمه عبری است می گوید : صائبین جمع "صائبی" و

مشتق از ریشه عبری (ص . ب . ع) به معنی فرو رفتن در آب (یعنی تعمید کنندگان) می باشد که به هنگام تعریب "ع" آن ساقط شده و مغتسله که از دیر زمانی نام محل پیروان این آیین در خوزستان بوده و هست، ترجمه جامع و صحیح کلمه "صابی" است.

اما علت اختلافات درباره این طایفه اینست که در اثر کمی جمعیت آنها و اصرار به نهان داشتن آیین خود و منع از دعوت و تبلیغ بر اینکه آیین آ نها آیین اختصاصی است نه عمومی، و پیغمبرشان فقط برای نجات آنها مبعوث شده است و بس وضع آنها را به صورت اسرار آمیزی در آورده و جمعیت آنها به سوی انقراض می رود این به خاطر همان احکام خاص و اغسال مفصل و تعمیدهای طولانی است که باید در زمستان و تابستان انجام دهند، ازدواج با غیر هم کیش خود را حرام می دانند و حتی الامکان به رهبانیت و ترک معاشرت بانوان دستور مؤکد دادند وبسیاری از آنها بر اثر آمیزش فراوان با مسلمانان تغییر آیین می دهند. (۳)

وهابیت

در توضیح فرقه وهابیه بایدگفت : "وهابیه پیروان محمد بن عبدالوهاب می باشند و اگر بخواهیم عقاید وهابیان را بیان کنیم بیشتر باید بر نفی و انکار آنها تأکید بورزیم به دیگر سخن، عقاید آنها عمدتاً نفی عقاید و اعمال دیگر مسلمانان و اتهام شرک به دیگران است.

از جمله مواردی که وهابیت آنها را شرک می دانند عبارتند از : توسل به اولیای الهی، و طلب شفاعت از آنان، سفر به قصد زیارت قبر پیامبر(و اهل بیت(و تبرک و استشفاء به آثار اولیای الهی،

تعمیر و زیارت قبور اولیای الهی و ساختن مسجد در کنار قبور و نذر بر اهل قبور، و خداوند را به حق و مقام اولیائش سوگند دادن و اعتقاد به سلطه غیبی آنان.

دلیلی که محمد بن عبدوهاب برای ادعای خود اقامه می کند این است که ا خذ هر نوع واسطه ای میان خدا و بنده به منزله پرستش اوست و مستلزم شرک خواهد بود، در حالی که لازمه این سخن آن است که همهافراد حتی خود گوینده هم مشرک و کافر باشد، زیرا هیچ کس به تنهایی و بدون کمک گرفتن از دیگران قادر به حیات نیست علاوه بر این توسل و طلب شفاعت، در احادیث به تعدد و در خود کتب اهل سنت آمده است و اساساً خود خداوند به این کار امر کرده است بنابراین این اعمال نه تنها شرک نیست بلکه عین عبادت خداست.(۴)

زنادقه

زنادقه : اصطلاح زندیق درباره کسانی به کار گرفته می شود که از دین خارج شده باشند، در فرهنگ لغت زندقه به معنای خروج از دین و بی دینی آمده است.(۵)

معتزله

معتزله : دسته ای از مسلمانان که پیشوای ایشان واصل بن عطا بوده به معتزله شهرت یافته اند. از واصل بن عطا چهار نظریه نقل شده است : ۱. منزله بین المنزلین : میان ایمان و کفر مرتبه ای وجود دارد که به مرتکب کبیره اختصاص دارد. ۲. نفی صفات از خداوند متعال : واصل به این دلیل که لازمه اثبات صفات قدیم برای خداوند تعدد قدما و تعدد الهه است صفات الهی را انکار می کرد. ۳. اختیار انسان : از آنجا که خداوند حکیم و عادل

است و شـر و ظلم به او منسوب نمی شود، جـایز نیست انسانهـا را به گنـاه مجبور کنـد وسـپس آنهـا را به مجازات رسانـد پس انسانها در انجام کارهای خود مختارنـد. ۴.حق وباطـل : واصـل دربـاره امام علی(و مخالفان او و نیز درباره عثمان و مخالفانش معتقـد بود که یکی از دو گروه حق و دیگری باطـل و فـاسق است، امـا مشـخص نیست که کـدام گروه حق و کـدامیک باطل است.

– در اندیشه معتزله عقل نقش اساسی و تعیین کننده در کشف و اثبات عقاید دین و اثبات و دفاع از آنها را دارد.

برای تعبد دراین عقاید جایگاهی وجود ندارد.

اصول اعتقادی معتزله عبارتند از : منزله بین المنزلین،توحید عدل، وعد و وعید، امر به معروف و نهی از منکر.

– توحیـد دارای مراتب سه گانه ذاتی، صـفاتی و افعالی است، متکلمین معتزله تفسـیرهای مختلفی از توحید صـفاتی ارائه کرده اند.

– معتزله و امامیه بر اساس قول به حسن و قبح عقلی معتقدند که خداوند مرتکب ظلم و کار قبیح نمی شود.

–بنابر اصل معتزله بین المنزلین معتقدنـد مرتکب کبیره منزلتی میان کفر و ایمان دارد. بنا بر اصل وعد و وعید معتزله می گویند : خداوند نه خلف وعده (پاداش) می کند و نه خلف وعید(کیفر).

اصـل امر بـه معروف و نهی از منکر مـورد قبـول همه مسـلمین است و اختلاـف در مراتب و شـرایط آن است. معـتزله برای آن شروطی مثل احتمال تأثیر و عدم مفسده قائلند و آن را محدود به زبان و قلب هم نمی دانند.(۶)

اشاعره

اشاعره : به دنبال روش افراطی معتزله در استفاده از عقل و روش تفریطی اهل حدیث در سرکوب عقل مذهب

اشعری در اوایل سده چهارم هجری به منظور تعدیل این دو جریان توسط ابوالحسن اشعری پا به میدان گذاشت.

-صفات خبریه : صفاتی هستند که در آ یات و اخبار آ مده ولی عقل به خودی خود آنها را برای خدا اثبات نمی کند. مانند داشتن دست و پا و ... برای خدا. برخی از اهل حدیث به نام حشویه، این صفات را به همان معنایی که در مخلوقات وجود دارند به خدا نسبت می دادند معتزله دست به تأویل این موارد می زدند اما اشاعره از یک سو نظر اهل حدیث را در اثبات این صفات می پذیرفتند و از طرف دیگر قید بلا تشبیه را بر آن می افزودند.

-در مسأله جبر و اختیار اهل حدیث گرفتار نظریه جبر شدند و معتزله هم آزادی انسان را مطلق دانستند. اشاعره برای مراعات نمودن هر دو جنبه، نظریه کسب را مطرح کردند.

-تفسیرهای مختلفی از نظریه کسب شده است. تفسیر اشعری اینست، قدرت قدیم از آن خداست که در خلق فعل مؤثر است. اما قدرت حادث اثری در ایجاد فعل ندارد و تنها فایده اش اینست که صاحب قدرت در خود احساس آزادی می کند. فعل انسان مخلوق خداست چون تنها قدرت قدیم در خلقت مؤثر است که این قدرت هم خاص خداست. نقش انسان کسب کردن فعل است که عبارت است از مقارنت خلق فعل با خلق قدرت حادث شده در انسان. بنابراین در فعل اختیاری، انسان در هنگام فعل دارای قدرت حادث می شود و احساس آزادی می کند.

البته اشعری خود کسب را هم مخلوق خدا می داند و در مورد نسبت دادن آن به انسان معتقد است مکتب

یا کاسب بودن محل کسب بودن است نه ایجاد کسب.

-دربحث کلام هم که اهل حدیث آن را اصوات و حروف و قدیم می دانستند و معتزله حادث، اشعری برای یافتن راه میانه کلام را به دو قسم تقسیم کرد. قسم اول کلام لفظی است که از اصوات و حروف تشکیل شده و حادث است و قسم دوم کلام نفسی است که قائم به نفس است و قدیم.

-حشویه رؤیت خدا را با چشم قایل بودند و معتزله هرگونه رؤیت را انکار می کردند اشاعره در اینجا هم به حد وسط قائل شدند که خداوند دیده می شود اما نه مانند سایر اشیاء.اشاعره بر خلاف معتزله که حسن و قبح را عقلی و ذاتی می دانند، اساساً حسن و قبح واقعی اشیاء را انکار می کردند.

– معتزله : تکلیف ما لا یطاق را عقلاً محال می دانستند ولی اشاعره بر خلاف آنان نظر دارند.(۷)

زیدیه

زیدیه : زیدیه فرقه ای هستند که پس از امام علی(و امام حسن(و امام حسین(به امامت زید فرزند امام سجاد(قائل اند و ائمه بعدی را امام نمی دانند بلکه تنها به عنوان پیشوایان علم و معرفت می پذیرند.

-زید فرزند امام سجاد(در نیمه قرن اول و نیمه قرن دوم می زیست و برضد هشام بن عبدالملک حاکم اموی قیام کرد و به شهادت رسید. امامان معصوم و دانشمندان امامیه زید را به جهت دانش تقوی و شجاعتش می ستایند و به نظر آنها زید مدعی امامت نبوده است و تنها به قصد امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح امور و واگذاری حکومت به ائمه (قیام کرده است.با

این حساب می توان خود زید را شیعه امامی دانست.

-فرقه هایی از زیدیه خلافت ابوبکر و عمر را مشروع می دانند و دلیلشان جواز خلافت مفضولی با وجود افضل است اما این اعتقاد را نمی توان به زید نسبت داد و جملاتی هم که از زید در برخی کتب فرق نقل شده، تنها تفاوت دو خلیفه را با بنی امیه نشان می دهد و بنابراین نمی توان روایات صحیحی که دال بر امامیه بودن زید است را رد کرد.

-پس از زید دانشمندانی به تنظیم عقاید واحکام زید پرداختند و مذهب زیدیه پدید آمد.

-به عقیده زیدیه تنها سه امام نخست امامیه ازجانب پیامبر(به امامتشان تصریح شده است و پس از امام سوم در میان امامان معصوم کسی که شرط مبارزه با ستمگران را داشته باشد نیست و لذا آنها به امامت امام سجاد(و دیگران که به جهاد علنی نپرداختند اعتقاد ندارند در عوض زید و یحیی بن زید و محمد بن عبدا... (نفس زکیه) و عده ای دیگر را که به جهاد پرداختند امام می دانستند.

بنابراین یکی از تفاوتهای زیدیه با امامیه در اینست که زیدیه شرط امام بودن را مبارزه مسلحانه می دانند.(۸)

اسماعیلیه

اسماعلیه : فرقه ای هستند که پس از شش امام اول شیعیان، فرزند بزرگ امام صادق (به نام اسماعیل یا فرزند اسماعیل، محمد را به امامت می پذیرند، یعنی به هفت امام قائلند لذا به سبعه نیز نامیده شده اند.

مهمترین ویژگی اسماعیلیه باطنی گری و تأویل آیات و روایات است و در این راه از آراء فلاسفه یونان هم سودی می جسته اند. به اعتقاد هرزق اسلامی، آنها در تأویل

دین افراط می کردند.

-گروهی از اسماعیلیان منکر مرگ اسماعیل شدند. و او را امام قائم دانستند که اسماعیلیه خالصه نامیده شده اند. گروه دیگری مرگ او را پذیرفته و فرزندش محمد را امام دانستند که مبارکیه نام دارند. اینها پس از مدتی به دو فرقه منشعب شدند برخی مرگ محمد را پذیرفته و سلسله ائمه را در فرزندان او ادامه دادند و برخی منکر مرگ او بودند و او را امام قائم می پنداشتند. اینان قرامطه نامیده شده اند.

-فاطمیان از همان گروه از اسماعیلیه اند که امامت را در فرزندان محمد بن اسماعیل جاری می دانند آنان امامان را به دو قسم ظاهر و مستور تقسیم می کنند که پس از هفت امام نخست، نوبت به امامان مستور می رسد که بطور مخفیانه مردم را به سوی آیین اسماعیلی دعوت می کردند. آخرین امام در سلسله امامان مستور المهدی بالله است که امامت خود را آشکار کرد و دوره امامان ظاهر فرا رسید المهدی حکومت فاطمیان را در مغرب تأسیس کرد.

-فاطمیان همانند دیگر فرق اسماعیلیه به تمایز میان ظاهر و باطن دین معتقدند برخلاف قرامطه که تنها باطنی اند...

-قرامطه پیروان ترمط اند و از فرقه مبارکیه منشعب شده اند اینها بیش از دیگر فرق اسماعیلی به باطنی گری و ضدیت با عقاید قطعی مسلمان مبادرت کردند به نحوی که نمی شود آنها را فرقه ای اسلامی نامید.

-قرامطه به هفت پیغمبر اولوالعزم معتقدند و همه احکام قرآن و سنت را دارای باطن و ظاهری می دانند و عمل به ظاهر را سبب گمراهی می شمارند.(۹)

منابع و مآخذ:

۱. سوره مبارکه حج / آیه۱۵

۲. تفسیر نمونه،جمعی از نویسندگان، ج۱۴،

ص ۶۴

۳. همان، ج ۱، ص ۲۸۹-۲۹۰

۴. آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی، رضا برنجکار، ص ۱۴۶-۱۵۰

۵. فرهنگ خرد فارسی، م . سعیدی پور، آذینفر

۶. آشنایی با فرق اسلامی، رضا برنجکار، ص ۱۱۱

۷. همان، ص ۱۳۵-۱۳۴ (با اندکی حذف)

۸. همان، ص ۹۲-۹۳(با اندکی حذف)

همان، ص ۱۰۳-۱۰۵(با اندکی حذف)

پاسخ اشاعره به اشکال تعدد قدما و نقد آن چیست؟

پرسش

پاسخ اشاعره به اشکال تعدد قدما و نقد آن چیست؟

پاسخ

۱ قاضی عضد الدین ایجی می گوید: آنچه که مایه کفر است این است که ذات قدیم را متعدد بدانیم نه یک ذات و چند صفت قدیم. (عضد الدین ایجی/۷۵۷)

این پاسخ از قاضی مایه شگفت است، زیرا قانون امتناع تعدد قدما یک حکم عقلی است و قانون عقلی، قابل تخصیص نیست. عقل می گوید: قدیم منحصر به یک شیئ است خواه این شیئ ذات باشد، خواه صفت، در این صورت تجویز تعدد چند قدیم از مقوله وصف، نادیده گرفتن داوری خرد در کلی بودن این حکم است.

۲ صفات خدا نه خدا هستند و نه جدا از خدا؛ از این جهت توصیف آنها به قدیم، اشکالی نخواهد داشت. (مفید، أوائل المقالات/۱۷)

این پاسخ، جز لغز و پیچیده گویی چیزی نیست. در حالی که عقاید اسلامی از سهولت و آسانی بر خوردار است. خلاصه یا باید تعدد قدما را پذیرفت و توحید اسلامی را خدشه دار ساخت، آن هم به خاطر یک رشته ظواهر که در صدد بیان کیفیت

علم و قدرت نیست، و یا اینکه صفات خدا را عین ذات او دانست نه زاید بر ذات.

مذهب حنبلی و اخباری و جعفری را توضیح دهید و از میان مذاهب کدام مذهب بهتر است؟

پرسش

مذهب حنبلی و اخباری و جعفری را توضیح دهید و از میان مذاهب کدام مذهب بهتر است؟

پاسخ

مذهب حنبلی:

به پیروان احمد بن محمد بن حنبل، ابو عبدالله شیبانی وائلی (۱۶۴ – ۲۴۱ ه) رئیس مذهب حنبلی، حنابله می گویند. احمد در راه کسب علم و حدیث فردی سختکوش بود و از محضر بسیاری از علمای اهل سنت بهره برد که معروف ترین آنها شافعی، ابو یوسف قاضی و وکیع بن جراح است.

از جمله خصایص احمد – برخلاف پیشوایان دیگر اهل سنت – این بود که نوشتن و تدوین اصول فقهی را از نظر دینی جایز نمی دانست و فقط تدوین احادیث را مباح و جایز می دانست. وی از شدت احتیاط در سنت گرایی، با هر چیز تازه ای مخالف بود و آن را بدعت می دانست، و از همین رونوشتن و تدوین مطالب علمی و فقهی به جز قرآن و حدیث را انحراف از دین می دانست. لذا نه خودش چیزی می نوشت و نه به شاگردانش چنین اجازه ای می داد. کتاب معروف او به نام المسند یادداشت های پراکنده او در باب حدیث است که بعد از مرگ وی و به توصیه خودش، به وسیله فرزندش عبدالله بن احمد تنظیم شد. در المسند روایات ضعیف و قوی از شیعه و سنی جمع آوری شده که بالغ بر سی هزار روایت است.

از دیگر خصایص احمد این است که جنبه محدث بودن وی بیش تر از جنبه فقاهت اوست؛ لذا او خود را به عنوان یک محدث معرفی نموده و دیگران نیز چنین عقیده ای نسبت به او دارند. بنابراین او را فقیه و مجتهد به حساب نمی آورند. بر همین مبنا او طبق اخبار و احادیث فتوا می داد

و اگر در حکم و مسأله ای حدیثی نمی یافت، به استنباط اجتهادی و گاهی به قیاس روی می آورد.

بنابر گفته برخی از صاحب نظران همچون ابو زهره، اصول و مبانی فقه احمد شش اصل است:

۱. کتاب؛ ۲. سنت (که شامل احادیث و رفتار و گفتار پیامبر(ص) و فتواهای اصحاب او می شود)؛ ۳. اجماع؛ ۴. قیاس (که در موارد اضطراری که مبنا و ملاک دیگری برای حکم نمی یافت، به آن متوسل می شد. البته طبق گفته ابو زهره او از میان انواع قیاس، قیاس منصوص العله را ملاک حکم فقهی قرار می داد)؛ ۵. استصحاب؛ ۶.مصالح مرسله/

مذهب حنبلی از نظر اهمیت و نفوذ و انتشار در بلاد اسلامی نسبت به سه مذهب دیگر، همواره در اقلیت بوده است. علت آن چند چیز بوده است: ۱. پیروان مذهب حنبلی سخت به حدیث و سنت پیامبر(ص) تعصب دارند و با هر فرقه از مذاهب اسلامی که قدری آزادانه فکر کنند مخالفند و حتی با آنان درگیری های داشته اند. ابن اثیر گوید: وقتی در سال ۳۲۲ هجری مذهب حنبلی توسعه یافت معتقدان به این مذهب در کوچه و بازار می گشتند و اگر آلت موسیقی می یافتند، صاحب آن را می زدند و آلت مزبور را می شکستند و در کارهای خصوصی مردم هم مداخله می کردند. برای نمونه، چنان چه می دیدند زن و شوهری در شهر با هم راه می روند ممانعت می کردند و بسا آنها را به دست شرطه می دادند و به آنان نسبت نابجای فحشا می دادند. حتی برخی از حنابله بغداد خود را به نابینایی می زدند و در مساجد می نشستند و اگر یک نفر شافعی مذهب از کنارشان عبور می کرد، او را می زدند. همچنین با شیعیان خیلی دشمنی

داشتند و با آنان ستیزه می نمودند و همواره آنان را به کفر و ضلالت و انحراف از اره مستقیم نسبت می دادند.

پطروشفسکی می نویسد: حنبلیان حتی کوچک ترین تجلی آزادی عقیده را در مسایل دینی جایز نمی شمارند. اینان از پیروان فرق و مذاهب دیگر اسلامی، متعصب ترند. ارتجاع عقیدتی که بعد از سقوط معتزله ظهور کرد، موجب شیوع مذهب ارتجاعی حنابله شد. در فاصله قرن های دهم تا چهاردهم میلادی، حنبلیان گرچه در سراسر عالم بسیار بودند اما ظاهراً در هیچ یک از بلاد اسلامی اکثریت نداشتند. در آستانه قرن سیزده و چهارده میلادی، احمد بن تیمیه، فقیه نام حنبلی، با تعصب مفرطی که داشت علیه هر گونه نواندیشی و بدعت قیام کرد و چون مواعظ و تبلیغات وی ناشیانه بود سرانجام خسران و زیانکاری حنبلیان را در پی آورد و موجب دشمنی دیگران علیه آنان گشت. قشری بودن و متابعت از ظاهر کلمات، بدویت افکار و تعصب مفرط حنبلیان و دور افتادگی مکتب فقهی آنان از واقعیت زنده تاریخی و مهجور بودن آنان از هر چه در اجتماع و زندگی روزمره تازه بود، سرانجام منجر به سقوط و انحطاط این مذهب شد.

بدین سان می بینیم که مذهب حنبلی از نظر شیوع و انتشار و اهمیت، روز به روز در حال افول بود تا آنکه به وسیله ابن تیمیه و بدعت های او و سپس در قرن دوازدهم هجری به وسیله محمد بن عبدالوهاب و بدعت های نشأت گرفته اش از ابن تیمیه، حیات تازه ای به خود گرفت.{۱}

مذهب جعفری

مذهب جعفری همان مذهب شیعه اثنی عشری است. شیعیان اثنی عشری و پیروان مذهب جعفری کسانی هستند که به امامت اهل بیت عصمت و طهارت(علیهم السلام) که دوازده

نفرنـد معتقدنـد و سـبب نامیـده شـدن این مـذهب به مـذهب جعفری آن است که دوره زندگی امام صادق(ع) مصادف بود با اواخر حکومت امویان و اوایل خلافت عباسـیان و به سـبب درگیری ها و اختلافای که میان این دو خانـدان به وجود آمـده بود مجال نسـبتاً زیادی برای توسـعه تشیع ایجاد گردید و از این فرصت به خوبی بهره برد و با تشکیل حلقات درس و تبیین معارف و مبانی تشیع، به نشر و تبلیغ اسلام پرداخت و روایات بسیار زیادی را بیان فرمود. به همین جهت حیات مجددی در کالبد شیعه دمیـده شـد و معارف و احکام شـیعه بیش از هر زمانی گفتگو و باز گو گردید و نظم و ترتیب خاص و ارزنده ای به شـیعه داده شـد. به همین جهت این مـذهب را به این امـام همـام منسوب می نماینـد. زیرا علاـوه بر تحکیم مبـانی آن، عمـده احادیث این مذهب – نسـبت به امامان دیگر – از این امام بزرگوار نقل شده است. جالب این که در مجلس درس ایشان هزاران تن شـرکت می کردند. برخی از آنان مانند ابو حنفیه، مالك بن انس، جابر بن حیان و زرارْ بن اعین، از ارکان و بزرگان اهل سـنت و شیعه به شمار می آمدند.

بـدیهی است که چون معـارف، مبانی و احکام مـذهب جعفری با توجه به قرآن و سـنت پیامبر و قول و فعل و تقریر اهل بیت و احکـام قابـل قبول عقلی و اجماع علماست، و باب اجتهاد را در اسـتنباط باز می دانـد، و محـدودیت هایی را که اهل سـنت در درك و فهم احکام دارند، ندارد و از پویایی صحیح تر و معقول تری نسبت به مذاهب اهل تسنن برخوردار است.

به همین سبب در حال حاضر بهترین مذهب برای پذیرش، مذهب جعفری است.{۲}

مسلک اخباری گری

یکی از انحرافاتی که در سده های اخیر به وجود آمد، رشد و توسعه عقیده ای بود که باب اجتهاد را مانند اهل سنت بسته می دانست. و لذا از این مقطع یعنی از قرن یازده هجری به بعد طایفه شیعه اثنی عشری به دو گروه اخباریان و اصولیان (یا مجتهدان) تقسیم شدند. مؤسس مسلک اخباری گری یعنی ملا محمد امین استرآبادی (م ۱۰۳۳ ق) نخستین کسی بود که باب ملامت مجتهدان و اصولیان شیعه را بگشود. وی می گفت اجتهاد علمای شیعه بر طبق مبنای قدما نیست؛ چون قرآن دارای ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه است و استخراج احکام دین از آن دشوار می باشد، باید به اخبار ائمه رجوع کرد و بنابراین، اجتهاد باطل است. زیرا مجتهد باید به ظن خود عمل کند و ظن ما را از حق بی نیاز نمی کند.

اخباری ها هر چه از ائمه(علیهم السلام) نقل می شود، بدون تدبر و تعمق شایسته و در خور، بدان عمل کرده و آن را دلیل قطعی می دانند. آنان ظواهر قرآن را حجت نمی دانند؛ زیرا معتقدند که چون قرآن دارای مطلقات و عمومات است و بسیاری از آنها تخصیص و تقیید شده، مجمل و نامفهوم گشته و نمی تواند حجت باشد. نیز می گویند چون قرآن مشتمل بر مضامین عالی است، فهمیدن آن برای همه میسر نیست؛ بلکه منحصر به راسخان در علم و علمای تأویل است و نمی توان الفاظش را بر معنای ظاهری آنها حمل کرد و آنها را حجت دانست.

اما اصولیان و مجتهدان بهانه های اخباریان را نپذیرفته، ظواهر قرآن را در کنار سنت پیامبر(ص) و اهل بیت(علیهم السلام)

و عقل و اجماع، حجت و راه رسیدن به احکام الهی را از این طریق چهارگانه می دانند و معتقدند که اجتهاد از صدر اسلام رایج و شایع بوده و چیزی نیست که آنان ایجاد کرده باشند.

ذکر این نکته لازم است که مسلک اخباری گری چندان در اثر تلاش های خستگی ناپذیر مجدد بزرگ «آیت الله وحید بهبهانی» در مسیر احیا و گسترش علم اصول، سرانجام مسلک اخباری گری رو به زوال گذاشت؛ به طوری که امروزه شمار پیروان این مسلک، بسیار ناچیز و غیر قابل اعتنا است.

[۱].ر.ك: مناظرات امام فخر رازی، ترجمه و تحقیق یوسف خضایی، ص ۱۸۸/

[۲].ر.ك: تاریخ شیعه و فرقه های اسلام تا قرن چهارم، محمدجواد مشکور، ص ۱۰۶ – ۱۰۵/

غلات

چیستی غلو

آیا شیعه معتقد به الوهیت حضرت علی (ع) است ؟

پرسش

آیا شیعه معتقد به الوهیت حضرت علی (ع) است ؟

پاسخ

درباره شخصیت های بزرگ جهان موضع گیری های بسیار متفاوت و گاه متضادی دیده می شود.از یک سو دوستانی پیدا می کنند که در راه آنان سر از پا نشناخته و جان راپروانه وار فدای آنان و آرمان هایشان می کنند و به پاس دوستی و محبت خویش بدترین شماتت ها و سخت ترین شکنجه ها را به جان خریدار می شوند و از سوی دیگر, دشمنانی بسیار کینه توز و لجوج که در این راه از مروت و انسانیت و منطق پا فراتر گذاشته و همه چیز را فدای دشمنی و عناد و عداوت خویش می کنند.دشمنی و دوستی شخصیت های بارز تاریخ چنان شدت و وسعت می گیرد که حد و مرز, زمان ومکان نمی شناسد و دامنه آن بر زمان ها و مکان های بعدی نیز منتقل می شود. البته شدت و وسعت دوستی و دشمنی ها بستگی به علو شخصیت و عظمت انسانی دارد که مورد بغض و کینه و یا محبت و دوستی قرار گرفته است . در میان مردان بزرگ تاریخ و شخصیت های بزرگ عالم هستی شخصیتی را نمی توان یافت که مانند علی (ع) مورد بغض و کینه ومحبت و دوستی قرار گرفته باشد و در صحنه جذب و دفع محل توجه دو قطب مخالف واقع شده باشد و این همه مورد داوری های ضد و نقیض قرار گرفته باشد.از میان شخصیت های بزرگ جهان و عظیم آسمانی , حضرت مسیح (ع) را شاید بتوان از این حیث مانند علی (ع) دانست , زیرا

وی نیز در قلمرو جذب و دفع دوستی و محبت محل توجه دو گروه کاملا مخالف است . حضرت مسیح به پندار بسیاری از مسیحیان همان خدای مجسم است که برای نجات بندگان از گناه موروثی ابوالبشر, یعنی حضرت آدم آمد, درمقابل ,گروهی از یهودیان آن حضرت را به افترا و دروغ گویی متهم کرده و شنیع ترین تهمت را به مادر پاک آن حضرت نسبت دادند.درباره حضرت علی (ع) نیز گروهی به جهت کمی ظرفیت و کوتاهی فکر و علو و عظمت شخصیت متحیر العقول علی (ع) از فرط علاقه سرور یکتاپرستان را تا مقام الوهیت بالا برده و کرامت هایی را که از او در طول تاریخ نقل شده است , گواه خدایی اوگرفته اند. در برابر این گروه عده ای از نخستین روزهای خلافت ظاهری امام (ع) عداوت او را در پیش گرفتند و پس از مدتی به صورت گروه هایی به نام خوارج و نواصب درآمدند. (۱)که پیامبر اکرم (ص) در یک سخن کوتاه خطاب به علی بن ابیطالب که از زبان خود حضرت نقل شده است , از ظهور و هلاکت و ضلالت و گمراهی هر دو گروه خبر داده است . پیامبر(ص) خطاب به علی (ع) می فرماید: ((هلک فیک اثنان محب غال و مبغض قال))(۲) همچنین علی (ع) در نهج البلاغه می فرماید: هلک فی اثنان محب غال و مبغض قال))(۳) از میان افرادی که درباره من به قضاوت نشسته اند, دو گروه به هلاکت می رسند, یکی گروهی که در قضاوت درباره من گرفتار غلو شدند و گروهی

دیگر که او بغض و کینه و عداوت مرا به دل گرفتند. راز این موضع گیری ها درباره علی (ع) شخصیت فوق العاده اومی باشد, تمام فضائل انسانی از کرم , لطف , عطوفت , حکمت و علم , عدالت آزادگی وآزادیخواهی , ایثار, شجاعت , مردانگی و... در وجود علی (ع) نهفته است و به عنوان نقطه های روشن وجود آن حضرت تابنده و درخشان است . از اخلاص و ایمان و بندگی علی (ع) جذبه پیدا شده و علی (ع) را به عنوان آیت بزرگ حق و مظهر صفات رب ,محبوب قلبها قرار داده است و در واقع پشتوانه عشق علی (ع) پیوند جانها با حضرت حق است که برای همیشه در فطرتها نهاده شده و چون فطرتها جاودانی است , مهرعلی (ع) نیز جاودانی است .(۴)علی (ع) دارای چنان ارتباط عمیقی با خدای خود است و خود را در مقابل او خوارو ذلیل می بیند که در دعای کمیل می فرماید: ((اللهم انی اسئلک سوال خاضع متذلل خاشع ان تسامحنی و ترحمنی و تجعلنی بقسمک راضیا قانعا,(۵) بارالها از تو تقاضادارم , تقاضای شخصی فروتن و خاشع که از من چشم پوشی کنی و بر من رحمت آوری و به داده ات خشنود و خرسندم سازی و در همه حال فروتنم داری)). یا در جای دیگرمی فرماید: ((یا رب ارحم ضعف بدنی و رقه جلدی و دقه عظمی ,(۶) ای پروردگار من برناتوانی جسمم رحم کن و بر نازکی پوست و شکنندگی استخوانم ببخشای)).این ارتباط قوی با خدا, باعث جاودانگی حب او در

قلبها گردیده است و آنچنان وثیق است که پیامبر(ص) در پیکار آن حضرت با عمرو بن عبدود فرمود: ((برز الاسلام کله الی الشرك کله ,(۷) علی (ع) همه اسلام است)), یا می فرماید: ((علی مع الحق و الحق مع علی)).(۸)همه این مطالب بیانگر آن است که علی (ع) بنده مخلص و شایسته خداوند می باشد ودر بندگی خداوند چنان ذوب شده است که پیامبر(ص) فرمودند: ((یا علی لا یحبك الا مومن و لا یبغضك الا منافق)).اما در عین حال آن چنان به بندگی او اعتراف دارد که می فرماید: هرکس درباره اودچار لغو گردد, تا چه رسد به اعتقاد به الوهیت آن حضرت , راه هلاکت را پیموده است , بر همین اساس تمام علمای شیعه حضرت علی (ع) را بنده صالح خداوند دانسته وهر کس را که معتقد به الوهیت آن حضرت باشد کافر دانسته اند.بر همین اساس شیعیان مانند دیگر مسلمانان هر روز در اذان و اقامه و دیگر مراسم دینی روزمره خود به وحدانیت خداوند شهادت داده و الوهیت همه اله های ارضی وسماوی را انکار می کنند.

غلوی که در کتب فقه و کلام از آن بحث شده است و قائل به آن کافر شمرده شده چیست؟

پرسش

غلوی که در کتب فقه و کلام از آن بحث شده است و قائل به آن کافر شمرده شده چیست؟

پاسخ

غلو این است که کسی پیامبر اکرم(ص) و ائمه طاهرین را خدا و معبود بداند یا ایشان را در الوهیت و ربوبیت و خالقیت و رازقیت شریک خدا بداند و یا این که بگوید، خدا در ایشان حلول کرده یا متحد شده است یا اینکه بدون تعلیم و افاضه خدا، عالم به غیوب هستند یا آن که برای ائمه نیز مقام پیامبری و نبوت قائل باشد یا اینکه معتقد باشد که با ولایت و محبت خاندان رسالت، نیازی، به عبادت و اطاعت و پرهیز از معاصی نیست و امثال این عقاید که شرك است یا انکار ضروری که هر دو کفر است.

غلوی که در کتب فقه و کلام از آن بحث شده است و قائل به آن کافر شمرده شده چیست؟

پرسش

غلوی که در کتب فقه و کلام از آن بحث شده است و قائل به آن کافر شمرده شده چیست؟

پاسخ

این است که کسی پیامبر اکرم(ص) و ائمه طاهرین را خدا و معبود بداند یا ایشان را در الوهیت و ربوبیت و خالقیت و رازقیت

شریک خدا بداند و یا این که بگوید، خدا در ایشان حلول کرده یا متحد شده است یا اینکه بدون تعلیم و افاضه خدا، عالم به غیوب هستند یا آن که برای ائمه نیز مقام پیامبری و نبوت قائل باشد یا اینکه معتقد باشد که با ولایت و محبت خاندان رسالت، نیازی، به عبادت و اطاعت و پرهیز از معاصی نیست و امثال این عقاید که شرک است یا انکار ضروری که هر دو کفر است.

غلو با شرک چه ربطهای دارد؟

پرسش

غلو با شرک چه ربطهای دارد؟

پاسخ

غلو اعم از شرک است؛ مثلاً قول به تقدیس انبیا از اکل و شرب و منافات آن با مقام نبوت، غلوّ است، اما شرک نیست. ولی کلاً از شرک و بعد از آن از غلو، عقیدهای خطرناکتر و فاسدتر و باطلتر نیست.

غلّو یعنی چه و «غالی» به چه کسی گفته می شود؟

پرسش

غلّو یعنی چه و «غالی» به چه کسی گفته می شود؟

پاسخ

«غلو» در لغت تجاوز از حد است، قرآن در خطاب به اهل کتاب می فرماید: «یا أَهْلَ الکِتابِ لا تَغْلُوا فی دِینِکُمْ وَ لا تَقُلُوا عَلی اللهِ إِلا الحَقّ» نساء/۱۷۱ [ای اهل کتاب (مقصود مسیحیان است) در دین خود از حد تجاوز نکنید و درباره خدا جز سخن حق نگویید]. آنان را از این جهت از غلو نهی می کند که در حق حضرت مسیح از مرز حق تجاوز کرده و او را خدا یا فرزند خدا دانسته اند.

پس از درگذشت پیامبر گرامی (ص) گروههایی درباره آن حضرت و پیشوایان معصوم، از مرز حق تجاوز کرده و مقاماتی را برای آنان قائل شدند که از آن خداست. از این جهت آنان «غالی» یا «غالیان» نامیده شدند که از مرز حق تجاوز کردند.

شیخ مفید می گوید: غالیان گروههایی هستند که به اسلام تظاهر نموده ولی برای امیرمؤمنان و پیشوایان از فرزندان او، الوهیت و نبوت ثابت نموده اند، و آنان را با صفاتی معرفی کرده اند که از مرز حقیقت فراتر است. (تصحیح الاعتقاد/۱۰۹) علامه

مجلسی می گوید: «غلو» درباره پیامبر و پیشوایان این است که آنها را خدا بنامیم یا در عبادت و پرستش شریک خدا بینگاریم، و یـا آفرینش و روزی را از آن آنهـا بـدانیم، و یـا معتقـد شویم خـدا در آنها حلول کرده است و یا بگوییم آنان بـدون الهام از جانب خدا از غیب آگاهند، و یا امامان را پیامبر بیندیشیم، یا تصور کنیم که شناخت و معرفت آنان ما را از هر نوع عبادت خدا بی نیاز می سازد و تکلیف را از ما بر می دارد». (بحارالانوار:۲۵/۳۶۴)

امیرمؤمنان و فرزندان پاک

او (ع) پیوسته از غالیان دوری جسته و بر آنها لعنت فرستاده اند، ما در این جا به نقل یک حدیث بسنده می کنیم، امام صادق (ع) به پیروانش چنین دستور می دهد: «إحذَروا علی شبابِکُمُ الغلاه لا یُفْسِدُوهُمْ فإن الغلاه شرُّ خَلقِ الله، یُصغِّرون عظمَه الله و یدعونَ الربوبیه لعباد الله» (مدرک قبل/۲۶۵): [بر جوانان خود از غالین بترسید، مبادا باورهای دینی آنها را فاسد سازند، حقا که غالیان بدترین مردمند، کوشش می کنند از عظمت خدا بکاهند و برای بندگان خدا ربوبیت و کردگاری ثابت کنند.]

از این جهت تظاهر آنها به اسلام بی ارزش می باشد، و بزرگان اسلام آنها را کافر می دانند، یادآور می شویم که در عین اینکه باید از غلو پرهیز نمود ولی نباید هر نوع عقیده و اندیشه درباره پیامبران و اولیاء الهی را غلو اندیشید. و باید، مانند همه جا، حزم و احتیاط را از دست نداد، و با سنجش درست، عقاید را سنجید.

آیا کاردرویشان اهل سنت که با انجام حرکاتی نام پیامبر(ص) را می برند و خنجروامثال اینهارادربدن خود فرو می کنند بدون کوچکترین خونریزی صحیح است

پرسش

آیا کاردرویشان اهل سنت که با انجام حرکاتی نام پیامبر(ص) را می برند و خنجروامثال اینهارادربدن خود فرو می کنند بدون کوچکترین خونریزی صحیح است

پاسخ

درویشان و مرتاضان در سراسر جهان چنین کارهایی انجام می دهند و هیچ اختصاصی به پیروان یک دین و مذهبندارد و حتی ارتباطی به عقیده به خدایی ندارد. هر کس می تواند با ریاضت های طولانی و آموزش های لازم چنینکارهایی را انجام دهد. چنان چه هم اکنون در هندوستان مرتاضان کارهایی شگفت آور انجام می دهند ولی این نوع ریاضت ها از نظر شرع مقدس اسلام حرام بوده و موجب خروج انسان از حد اعتدال می گردد. بلی ریاضت های مشروعبرای خودسازی و تقرب یافتن به خدا در دین وجود دارد که مرحله نخست آن پرهیز از محرمات و عمل به واجباتاست و اگر کسی جدا پی گیر مطلب باشد توانایی هایی در او ایجاد می شود فوق آنچه دراویش بدان می بالند. همانندخبر از آینده و یا تصرف در طبیعت و ... (برای توضیح بیشتر در این موارد به کتاب «نشان از بی نشان ها» مراجعهفرمایید).{J

آیا فرقه اهل حق نجس و کافر هستند لطفا در مورد این فرقه توضیحاتی بدهید.

پرسش

آیا فرقه اهل حق نجس و کافر هستند لطفا در مورد این فرقه توضیحاتی بدهید.

پاسخ

ظاهرا مقصود شما فرقه «اهل حق» است. فرقه اهل حق از جمله آیین های التقاطی بوده و مخلوطی از عقاید باستانی و نیز ادیان مسیحیت اسلام و... می باشد. در حال حاضر اهل حق به سه گروه عمده تقسیم شده اند.

الف) شیطان پرستان ؛ این گروه شیطان را تقدیس کرده و خوک را مقدس می دانند و با هرگونه طهارت مخالف اند. بیشتر پیروان این گروه در کرند سرپل ذهاب و نواحی مجاور آن سکونت دارند.

ب) علی الله ی ها ؛ این گروه می پندارند که حضرت علی(ع) خدا است و دین خود را کلا "از اسلام جدا می دانند. این گروه نیز عمدتا در شمال غرب ایران و در برخی نواحی دیگر پراکنده اند.

ج) گروه اهل حق مسلمان ؛ این گروه خود را شیعه می دانند ولی در سیر و سلوک و آداب متفاوت از شیعه هستند. عمده آثار در دست از این فرقه مربوط به گروه سوم است ؛ چون دو گروه اول اساسا فاقد هرگونه پایه فکری بوده و تنها از پیشینیان خود تقلید کورکورانه می کنندو تقریبا آیین و یا معتقدات قابل توجهی ندارند.

برای مطالعه بیشتر درباره این گروه به منابع زیر می توانید مراجعه کنید:

۱ شاهنامه حقیقت (حق الحقایق)، جیحون آبادی

۲ برهان الحق، حاج نور علی

۳ آثار الحق، حاج نور علی

۴ اهل حق، قاسم افضلی

در مجموع درباره این فرقه و یا دیگر فرقه ها می توانیم بگوییم: هر گروهی که از مسیر قرآن و عترت فاصله بگیرد دچار انحراف های خطرناکی در زمینه های مختلف می شود. بنابراین راه سلامت همان راه قرآن و عترت است که مرجعیت شیعه در طول تاریخ

علمـدار این راهبوده انـد و به غیر از این هیـچ طریقی را قبول نداشـته اند و مطلبی که درباره حمایت برخی از علمای بزرگ از اینها نقل شده به هیچ عنوان صحت ندارد.

کسانی که امیرموءمنان(ع) را خـدا بداننـد کافر و نجس هسـتند و بایـد از غذای آنها اجتناب نمود. اما مسـلمانانی که نماز نمی خوانند ولی منکر نماز نیسـتند اگر چه معصـیت بزرگی انجام می دهند لکن پاک هسـتند و اسـتفاده از غذاهای حلال آنها مانع ندارد.{J

غلو چیست و غالی کیست.

پرسش

غلو چیست و غالی کیست.

پاسخ

غلو در لغت گذشتن از حد و خارج شدن از حد اعتدال است (تصحیح الاعتقاد، شیخ مفید، ص ۱۰۹).

در اصـطلاح عبـارت است از این که انسـانی خواه ائمه(ع) یا پیامبران یا افراد دیگر را از مقام مخلوق و بنـده بودن بالاتر برده و قائـل به مشـارکت آنها با خداونـد در الوهیت، معبودیت، خالقیت و رازقیت شویم یا این که معتقـد به چیزی شویم که ملازم با یکی از اینها است مثل حلول روح خدا در اینها و یا این که خداوند بعد از خلق اینها امر خلق را به آنها تفویض کرده یا این که آنها نمرده و به آسمان عروج کرده اند.

علامه مجلسی مظاهر غلو را در اعتقاد به امور زیر شمرده :

الف) الوهیت پیامبر و ائمه(ع)

ب) در معبودیت یا خالقیت و رازقیت شریک خدایند.

ج) حلول خداوند در آنها یا اتحاد خداوند با آنان.

د) آنان بدون وحی و الهام الهی از غیب آگاهند.

ه) اعتقاد به نبوت درباره ائمه طاهرین(ع).

و) تناسخ ارواح ائمه در بدن های یکدیگر.

ز) با معرفت آنان اطاعت خداوند و ترک معصیت الهی لازم نیست (بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۳۴۶).

غالی کسی است که به معنای اصطلاحی و لغوی که در بالا ذکر شد معتقد باشد. مثل فرقه نصیریه که قائل بودند علی بن ابی طالب خداست یا الوهیت در او حلول کرده [فرق و مذاهب کلامی، علی ربانی گلپایگانی، ص ۳۲۶] و یا مثل فرقه منصوریه که معتقدند امام باقر(ع) به آسمان عروج کرد. یا مثل فرقه جناحیه که معتقد بودند روح خدا حلول در آدم و پیامبران بعد از او

کرد تا به عبدالله ابن معاویه رسید. و فرقه هایی چون تشبیه، حلاجیه، غرابیه، حماریه و... [الفرق بین الفرق، عبدالقاهر بغدادی، ص ۲۳۰ به بعد] که خوشبختانه همه منقرض شده اند. تنها فرقه هایی مانند اهل حق (علی اللهی) دروزیه به صورت پراکنده در بعضی کشورها پیروانی دارند.

ذکر این نکته لازم است که نوعا اصطلاح غالی بر افرادی که ائمه و پیامبران را از مقامشان بالاتر ببرند اطلاق می شود ولی گاهی به کسانی که افراد غیر معصوم را هم از حد عبد و مخلوق بودن بالاتر ببرند اطلاق غالی می شود. مثل فرقه دروزیه که درباره الحاکم بامرالله (متوفای ۴۱۱ ه) که از خلفا بود قائل شدند به آسمان رفته و دوباره باز خواهد گشت [فرق و مذاهب کلامی، ص ۳۱۸] و یا مثل فرقه منصوریه که بیانش گذشت.

موضع اهل البیت و فقها درباره غلات:

امامان شیعه به شدیدترین وجه غلو را مردود دانسته و غالیان را نکوهش و تکفیر کرده اند. علامه مجلسی حدود ۱۰۰ روایت از ائمه در این باره در کتاب بحارالانوار ذکر نموده از جمله:

امام علی(ع) فرمود: «اللهم انی بریء من الغلاه کبرائه عیسی بن مریم من النصاری؛ خداوندا من از غلات بیزاری می جویم همانگونه که عیسی بن مریم از نصارا بیزاری جست» (بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۳۶۵).

امام صادق(ع) فرمود: «بر جوانان خود از خطر غلات برحذر باشید مبادا عقیده آنان را تباه سازند»

و در حدیث دیگر حتی از معاشرت و همنشینی با آنها نهی فرموده است (بحارالانوار، ص ۲۹۶).

حکم غلات از نظر فقها:

فقها می فرمایند اگر غلو به نحوی باشد که به یکی از اقسام توحید ضرر بزند غالی

کافر است، لذا تاریخ نویسان این گروه را تحت فرق مسلمانان ذکر نمی کنند بلکه می گویند فرقی که منسوب به اسلام هستند و از مسلمانان نیستند (الفرق بین الفرق، ص ۲۳۰).

و کلام شیخ مفید که می فرماید: اعتقاد ما درباره غلات این است که کافرند و بدتر از یهود و نصارا و مجوس و... و دیگر فرقه های گمراه می باشند[الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۷۱] ناظر به همین گروه است.

اما اگر اعتقاد آنها مستقیما به توحید ضرر نزند گرچه ملازم با آن است لکن خود شخص به این ملازمه آگاه نیست یا مطلبی درباره ائمه بگوید که دلیلی بر آن نداریم بلکه دلیل بر نفی اش داریم مثل نبوت ائمه(ع) اینها موجب کفر نمی شود. چنانچه میرزا علی تبریزی در شرح عروه می فرماید: به طور کلی غلوی که به توحید در خالقیت و ربوبیت تکوینی و تشریعی و توحید در الوهیت و عبودیت ضرر نزند هر چند مردود است اما موجب کفر نمی شود (التنقیح فی شرح عروه الوثقی، ج ۲، ص ۷۳، میرزا علی غروی تبریزی).

جهت تحقیق بیشتر در این زمینه می توانید به آثار ذیل مراجعه فرمایید:

- فرق و مذاهب کلامی، علی ربانی گلپایگانی

- الفرق بین الفرق، عبدالقادر بغدادی اسفرائینی

- ترجمه بدایه المعارف الهیه فی عقاید الامامیه، ج ۲، آیت الله سید محسن خرازی، ترجمه مرتضی متقی نژاد

غالیان (غلو کنندگان) به چه کسانی گفته می شود؟ آیا آنها مسلمان محسوب می شوند؟

پرسش

غالیان (غلو کنندگان) به چه کسانی گفته می شود؟ آیا آنها مسلمان محسوب می شوند؟

پاسخ

غلو در لغت به معنی تجاوز از حد است. قرآن خطاب به اهل کتاب می فرماید: «یا أَهلَ الکِتابِ لا تَغلُوا فِی دینِکُم وَ لا تَقُولُوا عَلَی اللَّهِ إِلاّـ الحَـِق» سوره نسا، آیه ۱۷۱. ای اهل کتاب در دین خود، غلو (تجاوز از حد) نکنید، و درباره خدا غیر از حق نگویید. قرآن کریم آنان را از این جهت از غلو نهی می کند که در حق حضرت مسیح(ع) از مرز حق تجاوز کرده و او را خدا یا فرزند خدا دانسته اند.

پس از درگذشت پیامبر گرامی اسلام(ص) گروه هایی درباره حضرت علی(ع) و یا سایر پیشوایان معصوم(ع) از مرز حق تجاوز کردند و مقاماتی را برای ایشان قایل شدند که ویژه خداست. از این جهت آنان را «غلاه» یا «غالیان» (جمع غالی) نامیده

اند.

شیخ مفید(ره) می گوید: «غالیان، گروه هایی هستند که به اسلام تظاهر نموده ولی برای امیر مؤمنان و پیشوایان از فرزندان او(ع)، الوهیت و نبوت قایل شده اند و آنان را با صفاتی معرفی کرده اند که از مرز حقیقت فراتر است.تصحیح اعتقادات الامامیه، الشیخ المفید، ص ۱۳۱، (فصل فی الغلو و التفویض)، (دارالمفید، ۱۴۱۴ ه ق).

علامه مجلسی - اعلی اللّٰه مقامه - می نویسد: «غلو درباره پیامبر و پیشوایان، این است که آنها را خدا بنامیم یا در عبادت و پرستش، ایشان را شریک خدا بینگاریم؛ یا آفرینش و روزی را از آنِ آنها بدانیم؛ یا معتقد شویم خدا در آنها حلول کرده است؛ یا بگوییم آنان بدون الهام از جانب خدا از غیب آگاهند؛ یا امامان را پیامبر بدانیم، یا تصور کنیم که شناخت و معرفت

آنان، ما را از هر نوع عبادت خـدا بی نیاز می سازد و تکالیف را از ما برمی دارد».بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۳۴۶، (مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ ه ق).

امیرالمؤمنـان و فرزنـدان پـاک او(ع) پیوسـته از غالیان دوری جسـته و بر آنها لعنت فرسـتاده انـد. ما در این جا تنها به نقل یک حـدیث بسـنده می کنیم. امام صادق(ع) به پیروانش چنین دسـتور می دهد: «إِحذَرُوا عَلَی شَـبَابِکُمُ الْغُلاَهَ لایُفْسِدُوهُمْ فإِن الْغُلاهَ شَر خَلْقِ اللَّهِ یُصَـغرُونَ عَظَمَـهَ اللَّهِ وَ یَـدعُونَ الربُوبِیهَ لِعبـادِ اللَّه» ؛ بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۶۵، ح ۶، (مؤسـسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴). بر جوانـان خود از غالیان بترسـید تا مبادا باورهای دینی آنها را فاسـد سازنـد. حقا که غالیان بـدترین مردمنـد. آنان می کوشند که از عظمت خدا بکاهند و برای بندگان خدا ربوبیت را اثبات کنند.

از این جهت، تظاهر غالیان به اسـلام بی ارزش است و بزرگان اسلام آنها را کافر می دانند. همچنین شیخ صدوق در اعتقادات خود می نویسـد: «اعتقاد ما درباره غالیان این است که آنان کافر به خداینـد و بـدتر از یهود و نصاری، مجوس و قـدریه قدریه، گروهی از معـتزله هسـتند کـه معتقدنـد هر انسـانی خـالق اعمـالش اسـت و کفر و معاصـی به تقـدیر خـدا نیست. و حروریه اند حروریه، فرقه ای از خوارجنـد. ر.ک: الاعتقادات فی دین الامامیه، شـیخ صدوق، ص ۹۷. و از تمام اهل بدعت بدترند. یادآور می شویم در عین این که باید از غلو پرهیز نمود، نباید هر نوع فضیلتی درباره پیامبران و اولیای الهی را بدون معیار غلو دانست.

درباره اعتقاد (مفوضه) توضیح دهید.

پرسش

درباره اعتقاد (مفوضه) توضیح دهید.

پاسخ

مفـوضه: تفـویض به معنی واگـذار کردن است. این عنـوان به کسـانی گفته می شود که عقیـده دارنـد خداونـد امورعـالم را به حضـرت محمـد و یـا حضـرت علی(ع) واگـذار و قـدرت و اختیـار آفرینش و تـدبیر عـالم را به آنان تفویض کرد.علاوه بر این مطلب مهم ترین اعتقادات آنها عبارت است از:

۱– ائمه شریعت ها را نسخ می کنند.

۲– ملائکه بر ائمه فرود می آیند و به آنها وحی می رسانند.

۳– حضرت رسول(ص) و ائمه(ع) خالق موجودات و رازق آنهایند.

۴– حقیقت صـفاتی که در قرآن به عنـوان صـفات خداونـد ذکر شـده است ماننـد واحـد، صـمد، قـادر، خـالق، بـاری و حیّ از

خداوند قدیم ساقط شده وبه آنهایی منتقل شده که امر به آنها واگذار شده است یعنی حضرت رسول(ص) و ائمه(ع) و...

در این باب نگا:

۱- المقالات والفرق، سعد بن عبداللّه بن ابی خلف اشعری قمی، تصحیح محمد جواد مشلور، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۱، صص ۶۱ -۶۰

۲- والاعتصام، ابراهیم بن موسی بن محمد مخمی غرناطی، مطبعه السعاده قاهره، ۱۳۳۲ ق، ج ۲، ص ۲۱۹

نام رهبر این فرقه ذکر نشده است، ازاین رو اثبات وجود این فرقه از نظر تاریخی مشکل است. اما در عین حالروایات زیادی از ائمه وارد شده است که در آنها مفوضه به عنوان گروهی جدای از غلات قرار گرفته اند (بحارالانوار، ج۲۵، ص ۳۴۵) از این گروه به خصوص در زمان امام رضا(ع) فراوان نام برده شده است بدون این که نامی از پیروان و یارهبر این گروه ذکر شده باشد.

در لسان روایات مفوضه با این اعتقادات مشرک خوانده شده اند، (نگا: همان، ج ۲۵، صص ۳۲۸ و ۳۲۹).{J

اندیشه های بنیادین غلات چیست؟ با ذکر منبع و ادله آن را مشروح بیان نمایید.

پرسش

اندیشه های بنیادین غلات چیست؟ با ذکر منبع و

ادله آن را مشروح بیان نمایید.

پاسخ

غلو در لغت، گذشتن از اندازه در هر چیزی و یا عبور از حد را گویند و معمولاً در جایی به کار برده می شود که تجاوز از حد زیاد باشد و وقتی گفته می شود مردم در کاری غلو نمودند یعنی آن کار را از حد گذراندند. غلو در دین عبارت است از افراط ورزیدن در معتقدات دینی به گونه ای که از معیارهای حق در دین فراتر رود.{۱} در قرآن کریم، غلو در دین مورد مذمت قرار گرفته است.{۲}

در طول تاریخ، گروه های بسیار زیادی به گونه ای گرفتار غلو شده اند. در تاریخ ادیان و مذاهب نیز این گونه تعدیات به وضوح وجود داشته است. از اصول اولیه ای که برهمایی ها و بودایی ها و صائبین (مذهب انشعابی) عقیده خویش را بر آن مبتنی نموده اند، تناسخ است.{۳} یهود و نصاری از ادیان پیشین محسوب می شوند که یکی با تشبیه خالق به خلق و دیگری با تشبیه خلق به خالق خود را به این معضل مبتلا نموده اند. در دین اسلام نیز فرقه های مختلفی به وجود آمدند که در بسیاری از آنها انشعابات متعددی هم صورت گرفت. بعضی نویسندگان در انتساب بعضی فرقه ها به مذهب شیعه نگرش تعصب آمیز داشته اند.

غلوّ کنندگان از ابتدای حکومت اسلامی به صورت فردی و سپس به صورت فرقه ای با موضع گیری شدید امامان معصوم(علیهم السلام) مواجه شدند. ابو منصور عجلی، از غلوکنندگان مشهور، به جهت در سر داشتن اهداف سیاسی توسط حکومت اموی کشته شد.{۴} در زمان عباسی ها فرقه ای از راوندیه منصور را خدای خود خطاب کردند. زمانی که منصور، ابو مسلم را می کشد، آنان بر منصور می شورند و منصور عباسی آن ها را

قتل عام می کند.{۵}

از جمله باورهای مذهبی غلات است. الوهیت ائمه یا اشخاص، نبوت ائمه، حلول، تناسخ، تشبیه و تفویض. اینک به توضیح مختصری از هر کدام می پردازیم:

۱. ابو منصور عجلی افکاری غلوآمیز داشت. او خود را به امام باقر(ع) منسوب ساخت، اما امام او را طرد کرد. سپس وی ادعای امامت کرد. او پس از امام باقر(ع) اعلام کرد که امامت به وی منتقل شده است. انتظار بازگشت امام باقر(ع) را می کشید و خود را خلیفه امام در زمان غیبت وی می دانست. او حضرت علی(ع) را نبی رسول می دانست و خود را همچون ابراهیم خلیل می دانست و مدعی بود خدا او را به سوی خود خوانده، با وی سخن گفته و دستش را بر سر او کشیده است. او و پیروانش هدفی سیاسی را دنبال می کردند. پس از مرگ او پیروانش بر دو گروه تقسیم شدند.{۶} در زمان امام حسن عسکری(ع) محمد بن نصیر نمیری آن امام را خداوند و خود را پیامبر می دانست.{۷}

۲. اعتقاد به نبوت ائمه: فرقه علویه علی را خدا و می داند و رسالت را حق او فرقه شریکیه علی را شریک پیامبر در رسالت قلمداد کرده است. طرز تفکری چون قرار گرفتن روح القدس در وجود پیامبر و انتقال آن به ائمه نیز از باورهای غلات است. که این تفکرات در فرهنگ ائمه مردود است.{۸} به عنوان مثال، روایات زیادی موجود است که امام صادق(ع) نبوت را به صراحت از خود و ائمه دیگر نفی نموده است.{۹}

۳. حلول؛ و آن عبارت از حلول روح خداوند یا اجزایی از آن در یک شخصی همچون نبی، امام یا هر شخص دیگر و متحد

شـدن با او، چرا که دلیل بر عصـمت پیامبر وائمه حلول روح الهی است و یا کنـدن در خیبر نشأت گرفته از قوه ملکوتی و امثال آن.

۴. تناسخ؛ یعنی روح که از بدن کسـی جدا شد بلافاصـله به بدن دیگری تعلق می گیرد. غلات بر این باورند که روح الهی در پیـامبران حلول کرده است و از آنان به ائمه و این سلسـله ادامه دارد و به آیاتی چون آیه ۳۸ سوره انعام هم تمسک می ورزند: (و ما مِن دابّةٍ فی الارض و لا طائرٍ یطیرُ بجناحیه إلّا أُممٌ امثالکُم)؛ بدانیـد که هر جنبده ای در زمین و هر پرنده ای که به دو بال در هوا پرواز می کند امت هایی مانند شما انسان ها می باشند.{۱۰}

۵. تشبیه؛ خـدا را به خلق شبیه دانسـتن و تصور اعضا و مکان برای او که به آیات: ۵ سوره طه، ۲۲ سوره فجر و ۲۱۰ سوره بقره تمسک ورزیده اند.

۶. تفویض؛ یعنی خداونـد حضـرت محمـد را خلق کرد، بعـد تـدبیر و خلق عـالم را به او واگـذار کرد و او نیز تـدبیر عالم را به حضرت علی واگذار نمود.{۱۱}

امروز نیز فرقه هایی از آنان همچون اهل حق، اهل نیاز، علی اللهی، فرقه بکتاشیه، ابراهیمیه و قزلباشیه، کم و بیش وجود دارند.{۱۲}

[۱].لسان العرب، ابن منظور، ج ۱۰، ص ۱۱۲؛ العین، ابو عبدالرحمن الخلیل بن احمد الفراهیدی، ج ۴، ص ۴۴۶؛ معجم مقاییس اللغه، ابوالحسین احمد بن فارس زکریا الرازی، ج ۲، ص ۳۰۰؛ مجمع البیان، ج ۳، ابو علی الفضل بن الحسن الطبری، ص ۲۲۲.

[۲].سوره نساء، آیه ۱۷۱.

[۳].المیزان، السید محمدحسین الطباطبایی، ج ۱۰، ص ۲۹۰.

[۴].دائره المعارف بزرگ اسلامی، کاظم موسوی بجنوردی، ج ۶، ص ۲۸۷.

[۵].فرق الشیعه، نوبختی،

ص ۶۶.

[۶].دائره المعارف بزرگ اسلامی، کاظم موسوی ببجنوردی، ج ۶، ص ۲۸۹.

[۷].فرق الشیعه، نوبختی، ص ۱۰۳ – ۱۰۲.

[۸].تاریخ شیعه، ص ۱۷۸؛ الفرق المفترقه، ص ۳۰؛ فرهنگ فرق اسلامی، ص ۳۲۷.

[۹].رجوع شود به بحارالانوار، مجلسی، ج ۲۵، ص ۲۹۱ – ۲۹۶ – ۲۹۷ و... .

[۱۰].سوره انعام، آیه ۳۸.

[۱۱].الفرق بین الفرق.

[۱۲].رجوع شود به تاریخ ادیان و مذاهب جهان، مبلغی آبادانی، صص ۱۳۵۷ – ۱۳۶۴ – ۱۳۶۵ – ۱۳۷۵ – ۱۳۷۶ – ۱۳۸۴.

مقصود از مغالات و غلو چیست؟

پرسش

مقصود از مغالات و غلو چیست؟

پاسخ

ج: در طول تاریخ اسلام فرقه هایی پدیده آمده اند که درباره پیامبر اکرم(ص) یا ائمه اهل بیت(ع) غلو نموده اند. علمای اسلام – اعم از شیعه و اهل سنت – این فرقه ها را مرتد و کافر دانسته اند.

مؤلف کتاب «الفرق بین الفرق» باب جداگانه ای از کتاب خود را به غالیان اختصاص داده و در مقدمه کتاب خود نوشته است: «باب چهارم از ابواب این کتاب در بیان فرقه هایی است که به اسلام نسبت داده شده اند ولی در واقع از امت اسلامی نسیتند». وی بیست فرقه از غالیان را نام برده است.{۱}

اسفرایینی نیز باب سیزدهم کتاب خود را به فرقه های غلات اختصاص داده{۲}.

اما در تعریف واژه غلو شیخ مفید می گوید: «غلو در لغت گذشتن از حد و خارج شدن از اعتدال است. خداوند متعال نصاری را از غلو درباره حضرت مسیح نهی کرده ومی فرماید: (یا اهل اکتاب لا تغلوا فی دینکم ولا تقولوا علی اللّٰه الّا الحق) {۳}. وی در ادامه کتاب خود درباره غلات و مفوضّه چنین می گوید: «غلات گروهی از متظاهرین به اسلام اند که امیر المؤمنین، امامان

و فرزنـدان ایشان را به الوهیّت و نبوت توصـیف کرده انـد و در حق آنان از حد اعتدال تجاوز نموده اند. مفوضّه نیز عده ای از غلات می باشـند ولی تفاوت آنها با غلات در این است که ائمه و احادیث آنان را مخلوق خداونـد دانسـته و گفته اند خداوند آنان را آفریده و امر خلقت را به آنها تفویض فرموده است.{۴}

علامه مجلسی مظاهر غلو را اعتقاد با اموری می داند که عبارت است از:

۱ – الوهیت پیامبر و ائمه طاهرین(ع).

۲ – شراکت پیامبر و ائمه(ع) در معبودیت،

خالقیت، رزاقیت با خدای متعال.

۳ – حلول خداوند و یا اتحاد خداوند با آنان.

۴ – نبوت ائمه طاهرین(ع).

۵ – آگاهی پیامبر و ائمه(ع) از غیب بدون وحی و الهام.

۶ – تناسخ ارواح ائمه در بدنهای یکدیگر{۵}

ائمه اهل بیت(ع) غلو را به شدیدترین وجه مردود دانسته و غالیان را نکوهش و تکفیر کرده اند. علامه مجلسی حدود صد روایت از ائمه را درباره غالیان در کتاب بحارالانوار نقل کرده است که به دو نمونه از آنها اشاره می شود:

۱ – حضرت علی(ع) می فرماید: «اللهم انی بری ءٌ من الغلاه کبراءه عیسی بن مریم من النصاری اللهم اخذلهم ابداً ولا تنصر منهم احداً؛{۶} خدواندا من از غلات بیزاری می جویم، همان گونه که عیسی بن مریم از نصاری بیزاری جست. خدایا آنان را خوار گردان و احدی از آنها را یاری مکن.

۲ – امام صادق(ع) فرموده است: «احذروا علی شبابکم الغلاه لا یفسدوهم فانّ الغلاه شرّ خلق اللَّه، یصغّرون عظمه اللَّه و یدّعون الربوبیه العباد اللَّه؛{۷} جوانان خود را از خطر غلات بر حذر دارید، مبادا عقیده آنان را تباه سازند؛ زیرا غلات بدترین خلق خدا می باشند، عظمت خدا را کوچک نشان داده و برای بندگان خدا ادعای ربوبیت می کنند. علمای امامیه نیز با شدّت غلات را نکوهش و تکفیر کرده اند. شیخ صدوق در این باره می گوید: «اعتقاد ما درباره غلات و مفوضّه این است که آنها کافراند و بدتر از یهود، نصاری، و مجوس، قدریه، حروریه و دیگر فرقه های گمراه اند» {۸}.

شیخ مفید نیز آنان را گمراه و کافر دانسته و تأکید کرده است که ائمه اهل بیت(ع) به کفر و خروج آنها از اسلام حکم فرموده اند {۹}.

و علامه مجلسی نیز پس از

ذکر اقسام و مظاهر غلو گفته است: «اعتقاد به هر یک از آنها سبب کفر و الحاد و خروج از دین است» {۱۰}.

[۱]. الفرق بین الفرق، ص ۲۳۰ – ۲۳۳.

[۲]. التبصیر فی الدین، ص ۱۲۳.

[۳]. سوره نساء، آیه ۱۷۱.

[۴]. تصحیح الاعتقاد، ص ۱۰۹.

[۵]. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۴۶.

[۶]. همان، ص ۳۶۵.

[۷]. همان .

[۸]. الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۷۱.

[۹]. تصحیح الاعتقاد، ص ۱۰۹.

[۱۰]. بحار النوار، ج ۲۵، ص ۳۴۶.

چرا شیعه جزء غلات محسوب می شود؟ ادله آن چیست؟ وجه افتراق آنها با ما چیست؟

پرسش

چرا شیعه جزء غلات محسوب می شود؟ ادله آن چیست؟ وجه افتراق آنها با ما چیست؟

پاسخ

اگر فردی که مخلوق خداست، خود را خدا بداند و کسانی اشیایی را که شأنیت خدا بودن ندارند،به عنوان خدا معرفی نمایند و یا افرادی پیغمبر خود یا هر شخصی را به خاطر خصوصیات والایی، فرزند خدا قلمداد نمایند معیار توحید و یکتاپرستی را نادیده گرفته اند؛ کما این که فرعون و یهودیان و مسیحیانی که عزیز و مسیح را فرزند خدا دانستند و با غلوی که مرتکب شدند، اساسی ترین اصل مذهب یعنی توحید را مورد استحاله خویش قرار دادند.

در بینش اسلامی هم اگر یک عقیده دینی، حقانیت دین حقی که برخاسته از قرآن و سنت است را نادیده بگیرد و بنیه های

اعتقادی آن دین حق را با افراطورزی و تجاوز از حق و تحریف و تفسیر به رأی خود فراتر از آن چه که هست، نشان دهد و یا آموزه های حق نمای خویش را به نام آن دین حق جلوه دهد، با این عبور از حق خود را گرفتار غلو کرده است. معیار غلو با استفاده از بیان رسالت و امامت آن است که انسان رسول خدا را فراتر از حد و حقی که خدا برایش معین کرده، بالاتر ببرد و به اعتبار مقام عصمت و بعثت و امثال آن او را بنده خدا نداند و یا در محبت ورزیدن به امامی که جامع اضداد است اما کمال مطلق نیست و کمال مطلق فقط خدا است، افراط بورزد.

رسول خدا(ص) می فرماید: «لا ترفعونی فوق حتی فانّ اللّٰه تبارک و تعالی اتخذنی عبداً قبل أن یتخذنی نبیاً»، مرا بالاتر از حقم بالا

مبریـد، چون خداوند تبارک و تعالی قبل از آن که مرا نبی خلق کند، بنده خلق کرده است. علی(ع) نیز می فرماید: «یهلک فی اثنان و لا ذنب لی: محب مفرط، و مبغض مفرط»؛ دو گروه هلاک می شوند و چیزی هم بر عهده من نیست، یک کسی که در محبت ورزیدن (به امام) زیاده روی کند و دیگر کسی که با بغض ورزیدن (به امام) کوتاهی کند.{۱}

شیعه معتقـد به وحـدانیت خداونـد است، او را واجب الوجود و کمال مطلق می دانـد. از باور شـیعه، علم و قدرت خداوند عین ذاتش است، تمام موجودات؛ از انسان با همه مراتبش تا جماد و نبات و همه جهان هستی، مخلوق او هستند. از آدم تا خاتم، او را پیامبران و رسولانی است که بعد از پیامبر اسـلام پیامبر دیگری نیست که بر او وحی شود و ائمه اطهار(علیهم السلام) از علی تا مهـدی جانشـینان خاتم او هسـتند که لطف الهی امام دوازدهم را در راسـتای نجات و راهنمایی بشـریت در پشت پرده غیبت نگه داشته است.

شیعه، نبوت ائمه و انتساب الوهیت و صـفات خداوند به ائمه خود را به شدت رد می کند لذا انتساب واژه غلات به شیعه چیزی جز تهمـت و افترا و در راسـتای خـدشه دار کردن چهره مکتب تشـیع نمی توانـد باشـد و علت آن حسـادت یـا اظهـار عجز در رویـارویی بـا شـاگردان ائمه و یا خواسـته های نفسانی انگ زنان می باشـد. هشام بن حکم، فقیه، متکلم و از خواص شاگردان امـام صادق(ع) است که در عصـر کثرت فرقه های مختلف و در اوج بحث های کلامی و رواج جـدل در زمان عباسـی اول، با وسعت فکر و منطق و برهان قوی در مجالس

مناظره، پیروزمندانه مکتب جعفری را تبیین و از حریم آن دفاع می کند و به همین سبب مورد بغض واقع شود و اتهام های گوناگون شبهه و مجسمه و... را بدون هیچ سند و مستندی منتسب به او می کنند.{۲}

شالوده فکر کسانی مانند ابوالخطاب بر نوعی غلو درباره ائمه، بویژه امام صادق(ع)، مبتنی می گردد که به گفته سعد اشعری، کشی و کلینی، با مخالفت شدید امام صادق(ع) نیز روبرو می شود و منشأ یک طرز تفکر برای گروه های مختلفی به نام خطابیه می شود که اگر اساس تفکر آن ها را برگرفته از ابوالخطاب بدانیم، به دست می آید که وی حلول روح الهی در آدمی، تناسخ و اباحی گری را باور داشته است.{۳} علت این که شیعه با غلو مخالف است، مواضع صریح و روشن و مکرر ائمه اطهار(علیهم السلام) است که بارها تصریح فرمودند: ما بندگان پروردگار یکتا هستیم. ائمّه از غلو کنندگان برائت جستند و آنان را خارج شدگان از ایمان و داخل شدگان در آتش جهنم دانستند، مجالست و معاشرت و کمک و اعتماد بر آنان را مساوی با خروج از ولایت خدا و رسول و اهل بیت قلمداد نموده اند و فرمودند: شفاعت ما به آن ها نمی رسد، و آنان را مورد لعن قرار دادند.{۴}

[۱].بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۲۵، ص ۲۷۲.

[۲].الامام الصادق و المذاهب الاربعه، اسد حیدر، ج ۲،۹۰ - ۹۱.

[۳].دائره المعارف بزرگ اسلامی، کاظم موسوی بجنوردی، ج ۵، ص ۴۳۳.

[۴].مراجعه شود به بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۲۵، چاپ دارالاحیاء التراث، ص ۲۶۱ - ۳۵۰، خصوصاً ح ۲۷۳ ۱۸، ۲۶۶ ح ۷، ۲۶۵ ح ۴، ۲۷۳ ح ۱۹، ۲۶۹ ح ۱۱.

فرق غالی

علی اللهی

علی اللهی ها چه کسانی اند و چه عقیده ای دارند؟

پرسش

علی اللهی ها چه کسانی اند و چه عقیده

ای دارند؟

پاسخ

اهل حق یا علی اللهی ها فرقه ای هستند که عقاید و آداب خاصی دارند و بیش تر در مناطق غرب , مخصوصاً سر پل ذهاب و کرند و همدان زندگی می کنند و نیز در بین ترکمن ها و کردهای سلیمانیه وکرکوک عراق هستند. دین آن ها ترکیبی از عقاید غلات (کسانی که دربارهء بعضی امامان غلو کرده و گاه آن ها را درحد خدا می برند) و آداب صوفیه با بقایایی از مذهب یهود و مجوس و مانوی است و به حلول و تناسخ اعتقاددارند.(۱)

حلول عبارت است از: فرود آمدن خداوند متعال و وارد شدن در جسم و جان بعضی افراد.

تناسخ حقیقی یعنی روح یک انسان وارد بدن های مختلفی شود, خواه حیوانات یا پرندگان و یا انسان .

در گذشته علی اللهی ها به صراحت اعلان می کردند علی خدا است و یکی از آن ها در مصاحبه ای اظهارداشت : ما بر خلاف شیعه معتقدیم خدا دیده می شود و علی خدا است .(۲)

در کتاب دائره المعارف تشیع آمده است : علی اللهیان یکی از سه گروه اهل حق به شمار می آیند. این هامی گویند: علی , حسباً و ذاتاً خدا است . و دین خود را جدای از دین اسلام می دانند و واجبات شرعی را قبول ندارند.(۳)

در کتاب آمده است : بلا شک علی ذات خدا است و ناطق به آیات قرآن می باشد.(۴)

گفتنی است امروزه کسی با صراحت به خدایی علی ۷اعتراف نمی کند, بلکه می گویند: علی خدا نیست ,اما از خدا هم جدا نیست .

تذکر: در این نوشته از جزوهء شماره ۲۰۶تحت عنوان استفاده

شد.

(پاورقی ۱.غلامحسین مصاحب و جمعی از نویسندگان , دائرهالمعارف فارسی , ج ۱ ص ۳۱۵

(پاورقی ۲.سید محمد علی خواجه الدین , سر سپردگان , ص ۷۹

(پاورقی ۳.دائره المعارف تشیّع , ج ۳ ص ۶۱۳

(پاورقی ۴.جیحون آبادی , شاهنامهء حقیقت , ص ۲۰۵

فرقه اهل حق یا علی اللهی چه فرقه ای است؟

پرسش

فرقه اهل حق یا علی اللهی چه فرقه ای است؟

پاسخ

آنها فرقه ای مذهبی اند که معمولا در بلاد غربی ایران مخصوصاً در زهاب و کرند و همدان و در بین ترکمانان و کردهای کرکوك و سلیمانیه عراق وجود دارند و دارای عقاید و آداب خاصّی هستند. دیانت آنها ترکیبی از عقاید غلاه و آذاب صوفیه با بقایایی از مذاهب یهود و مجوس و مانوی است. و اعتقاد به حلول و تناسخ جزء اصلو عقاید آنها است. و از جمله عقاید آنان اعتقاد به الوهیت امام علی((علیه السلام)) است و به طوری که در برخی کتب نقل شده نماز و روزه نیز دارند نه بگونه ای که ما انجام می دهیم.

به نظر حضرت امام خمینی((رحمه الله)) کسانی که منکر یکی از ضروریات دین باشند به

گونه ای که این انکار آنان به انکار اصل رسالت پیامبر باز گردد یا به گونه ای درباره ئ پیامبر و امام غلو کنند که غلو آنها مستلزم انکار الوهیت یا توحید یا رسالت باشد کافر و نجس خواهد بود و اگر فرقه مذکور از گروه اول یا دوم شمرده شوند کافر و نجس محسوب خواهند شد.

از سخنان حضرت امیرالمؤمنینعلی((علیه السلام)) است که فرمودند: دو گروه درباره من هلاك شدند یکی دوستان افراطی و دیگری دشمنان سرسخت(۱).

(بخش پاسخ به سؤالات)

پاورقی

۱ – نهج البلاغه، کلمات قصار، ۱۱۷.

۱۳۴۹

نظر شیعه را در مورد گروه هایی که خود را اهل حق و منسوب به حضرت علی (علی اللهی) می دانند و در ابتدای زمستان مراسم جشن مانندی دارند، توضیح دهید.

پرسش

نظر شیعه را در مورد گروه هایی که خود را اهل حق و منسوب به حضرت علی (علی اللهی) می دانند و در ابتدای زمستان مراسم جشن مانندی دارند، توضیح دهید.

پاسخ

اهل حق، علی اللهی، سرسپردگان، یارسان، غُلات، نُصیریه، علویان و... نام هایی است برای افراد و گروه هایی که درباره امام علی (ع) راه غُلو را پیموده و او را به درجه خدایی رسانیده اند و برای خود آداب و رسوم خاصی وضع کرده اند. برخی از این گروه ها حتی درباره رؤسای خود نیز غُلو می کنند. در کشور ما ایران درباره این گروه ها معمولاً از اسامی و عناوین «اهل حق» و «علی اللهی» استفاده می شود، گرچه خود آنها ترجیح می دهند که بر آنان اهل حق اطلاق شود و القاب علی اللهی و غُلات خوشایندشان نیست، در ترکیه به این گروه بکتاشی و علوی و در سوریه نُصیریه و علویان می گویند.

{P – آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی، رضا برنجکار، ص ۱۶۰، نشر مؤسسه فرهنگی طه، قم P}

گروه های مختلف اهل حق، در آراء و عقاید و آداب و رسوم اختلافات زیادی دارند به طوری که به راحتی نمی توان اهل حق را فرقه و مذهب واحدی دانست. برخی از آنان صریحاً امام علی (ع) را خدا می دانند. برخی دیگر که شیطان پرست نامیده می شوند، شیطان را تقدیس می کنند و حرام های الهی را حلال می دانند و مخالف طهارت و عبادت اند. گروهی از اینان خود را مسلمان و شیعه اثنی عشریه معرفی می کنند و می کوشند تا عقاید خود را با عقاید شیعه امامیه هماهنگ سازند و به شریعت، اعمال و عبادات اسلامی پایبند باشند.

برخی از اهل حق – چنان که اشارت رفت – همان اعتقادی که درباره حضرت

علی (ع) دارند در مورد برخی از بزرگان و مرشدان خود نیز دارند و معتقدند خداوند در جامه های مختلف به میان مردم آمده است: در وهله اول در جامه خداوندگار، در مرتبه دوم در جامه علی (ع)، در مرحله سوم در جامه شاه خوشین، در مرتبه چهارم در جامه سلطان سحاک، در مرتبه پنجم در جامه قرمزی (شاه ویس قلی)، در مرتبه ششم در جامه محمد بیک و در مرتبه هفتم در جامه خان آتش ظاهر شده است.

{P - سرسپردگان، سید محمد علی خواجه الدین، تاریخ و شرح عقاید دینی و آداب و رسوم اهل حق (یارسان)، ص ۱۳ و ۱۰۷، کتابفروشی منوچهری، تهران، ۱۳۶۳. P}

از دیگر عقاید رایج میان اهل حق، مسأله حلول است. حلول به معنای وارد شدن چیزی در غیر خود است و در اصطلاح به معنای حلول ذات خدا در اشیاء و افراد است. مسأله حلول، به اعتقاد به الوهیت امام علی (ع) و برخی از بزرگان اهل حق بر می گردد و به این معنا است که خداوند در حضرت علی (ع) و شاه خوشین و سلطان سحاک و دیگران حلول کرده است!

تناسخ یکی دیگر از عقاید اهل حق است. تناسخ عبارت است از داخل شدن روح انسان پس از مرگ در بدن دیگر. بر این اساس هر انسان متناسب با اعمالی که در زندگی خویش انجام داده است، پس از مرگ وارد بدن خاصی که به منزله لباس جدید اوست، می شود. روح نیکوکاران وارد بدن و لباس ثروتمندان و روح بدکاران وارد بدن فقراء و بیچارگان می شود تا جزای کردار خویش را ببینند.

ادیان الهی به ویژه اسلام با مسأله حلول

و تناسخ به شدت برخورد کرده، آن را عقیده ای باطل و بی پایه دانسته اند.

با توجه به این عقایـد سـخیف (غلو، حلول، تناسـخ و...) است که اهل حق جزو فرقه های ضالّه و انحرافی محسوب می شوند و مورد تأییـد قرار نمی گیرد و از این رو نمی توان از آن هـا پیروی کرد. چرا که پیروی از راه و روش اهـل حق برای رسـیدن به سعادت و کمال، همانند راه پیمایی در جاده سنگلاخ و پر پیچ و خم برای رسیدن به مقصود است. این در حالی است که جاده اسفالته و مستقیم فرا راه ما می باشد.

{P - ر.ک. آشـنایی با فرق و مذاهب اسلامی، رضا برنجکار، ص ۱۶۰ - ۱۶۸؛ طوایف غلاه، اسکندر اسفندیاری، ص ۱۶۳ - ۱۶۵، انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی. P}

مکتب علی اللهیاریها چه مکتی هستند مسلمان هستند یا خیر، چند امام هستند؟ اصلاً شیعه هستند؟ (توضیح دهید)

پرسش

مکتب علی اللهیاریها چه مکتی هستند مسلمان هستند یا خیر، چند امام هستند؟ اصلاً شیعه هستند؟ (توضیح دهید)

پاسخ

مسـلمانان، پس از پیامبر اسـلام به دو گروه بزرگ تقسـیم شدند: شیعه و سنی. و این دو گروه، هر کدام به گروه های متعددی تقسیم شدند.

شیعه در زمان حضـرت علی، امام حسن و امام حسـین(ع) هیچگونه انشـعابی نداشت. پس از شـهادت حضـرت امام حسـین(ع) اکثریت شـیعه به امامت فرزند ایشان حضرت امام زین العابدین(ع) قائل شدند و اقلیتی به امامت محمد بن حنفیه معتقد گشتند. این اقلیت به نام «شـیعه ی کیسانیّه» معروف شدند. پس از شهادت امام زین العابدین، اکثریت شیعه به امامت فرزند آن حضرت امام محمدباقر(ع) قائل شدند و اقلیتی زید را امام دانستند. این اقلیت را «شیعه ی زیدیّه» می گویند. پس از رحلت حضرت امام باقر(ع)، شـیعیان او به فرزنـدش امام صادق(ع) ایمان آوردند. پس از رحلت حضـرت امام صادق(ع) اکثریت شـیعه به فرزند او امام موسـی الکاظم(ع) روی آوردنـد و اقلیتی پسـر دیگر امام صادق(ع) اسـماعیل را به امامت انتخاب کردنـد. این اقلیت به نام «شـیعه ی اسـماعیلیّه» معروف شدنـد. پس از شـهادت امـام موسـی الکـاظم(ع) اکثریت شـیعه به امـامت فرزنـدش حضـرت امام رضـا(ع) قائـل شدنـد و برخی در خود امام موسـی الکاظم توقف کردنـد. این اقلیت به نام «واقفیّه» معروف هسـتند. پس از امام رضا(ع) تا حضـرت مهـدی(ع) انشـعاب قابل توجّهی به وجود نیامد و شـیعیان پس از امام رضا به امام جواد و پس از او به امام هـادی، امـام حسن عسـکری و امـام زمـان ایمـان آورنـد. این اقلیتهـا، در انـدک زمـانی منقرض شدنـد جز دو فرقه ی زیـدیّه و اسماعیلیه که تاکنون پایدار مانده اند، (شیعه در

اسلام، ص ۳۲).

شیعه ی دوازده امامی دو گونه است:

الف. شیعه ی دوازده امامی پایبند به احکام شریعت و معتدل در اعتقاد.

ب. شیعه ی دوازده امامی غالی.

گروه دوم، اقلیت ناچیز را تشکیل می دهند. جمع کلمه غالی «غُلات» است. غلات به معنای غُلُوّ کنندگان می باشد.

کلمه ی غلوّ به معنای تجاوز از حدّ است، (صحاح اللغه). این اقلیت، درباره امامان معصوم اعتقادات خاصّی دارند. به عنوان مثال برخی از آنان معتقدند که خداوند، کار جهان را به حضرت علی(ع) سپرده است، برخی از آنان می گویند: امام صادق(ع) غایب شده و وفات نکرده است و برخی می گویند: ابن ملجم علی(ع) را نکشت بلکه علی(ع) به آسمان عروج کرده و کسی که کشته شده، او نبوده است و حتی برخی از اینها می گویند که جبرئیل وحی را باید به علی(ع) می رسانید و خیانت کرد که وحی را بر حضرت محمد(ص) آورد، (تاریخ ادیان و مذاهب جهان، ج ۳، ص ۱۳۶۴، عبدالله مبلّغی آبادانی). این نوع اعتقادات، تجاوز از حد و غلو نامیده می شوند.

علی اللهی ها، جزو غلات شیعه ی دوازده امامی هستند، (شیعه در اسلام، ص ۴۰، س ۵)

برای مطالعه عقاید علیّ اللهی ها به لغتنامه ی دهخدا، کلمه ی «علیّ اللّهی» مراجعه کنید و می توانید به تاریخ ادیان و مذاهب جهان نوشته ی عبدالله مبلغی آبادانی مراجعه کنید.

درباره کافر بودن و کافر نبودن علیّ اللّهی ها باید گفت:

غلات به معنای غلو کنندگان در اعتقاد و متجاوزان از حد اعتدال، چند طایفه اند: طایفه ای می گویند: حضرت علی(ع) اله و خدای مجسم است. اگر چنین گفته باشند هم نجس و هم کافر هستند. طایفه ای از غلات می گویند: جهان را خداوند آفریده ولی کار تشریع و تکوین به دست حضرت علی(ع) سپرده شده است.

این اعتقاد را تفویض و معتقدان به آنرا مفوّضه گویند. اگر کسی آگاهانه و عمدا چنین بگوید، تردیدی در کفر او نیست ولی اگر شبهه ای برای او حاصل شده و در اثر مطالعه برخی از روایات و دعاها به چنین اعتقادی رسیده، در این صورت، نمی توان به کفر او حکم کرد.

به طور کلی غلوی که به توحید در خالقیت و توحید در ربوبیت تکوینی و تشریعی و توحید در الوهیت و عبودیت ضرر نزند، هر چند مردود است اما موجب کفر نمی رسد، (التنقیح فی شرح العروه الوثقی، ج ۲، ص ۷۳، میرزا علی تبریزی غروی، چاپ نجف).

با توجه به توضیحات فوق آیا می توان طایفه اهل حق را شیعه نامید و پاک دانست؟

پرسش

با توجه به توضیحات فوق آیا می توان طایفه اهل حق را شیعه نامید و پاک دانست؟

پاسخ

فرقه اهل حق از جمله آیین های التقاطی بوده و مخلوطی از عقاید باستانی و نیز ادیان مسیحیت اسلام و... می باشد. در حال حاضر اهل حق به سه گروه عمده تقسیم شده اند.

الف) شیطان پرستان ؛ این گروه شیطان را تقدیس کرده و خوک را مقدس می دانند و با هرگونه طهارت مخالف اند. بیشتر پیروان این گروه در کرند سرپل ذهاب و نواحی مجاور آن سکونت دارند.

ب) علی اللهی ها ؛ این گروه می پندارند که حضرت علی(ع) خدا است و دین خود را کلا " از اسلام جدا می دانند. این گروه نیز عمدتا " در شمال غرب ایران و در برخی نواحی دیگر پراکنده اند.

ج) گروه اهل حق مسلمان ؛ این گروه خود را شیعه می دانند ولی در سیر و سلوک و آداب متفاوت از شیعه هستند. عمده آثار در دست از این فرقه مربوط به گروه سوم است ؛ چون دو گروه اول اساسا " فاقد هرگونه پایه فکری بوده و تنها از پیشینیان خود تقلید کورکورانه می کنند و تقریبا " آیین و یا معتقدات قابل توجهی ندارند.

برای مطالعه بیشتر درباره این گروه به منابع زیر می توانید مراجعه کنید:

۱ شاهنامه حقیقت (حق الحقایق)، جیحون آبادی

۲ برهان الحق، حاج نور علی

۳ آثار الحق، حاج نور علی

۴ اهل حق، قاسم افضلی

در مجموع درباره این فرقه و یا دیگر فرقه ها می توانیم بگوییم: هر گروهی که از مسیر قرآن و عترت فاصله بگیرد دچار انحراف های خطرناکی در زمینه های مختلف می شود.

به هر حال چنانچه حضرت علی(ع) را خدا بدانند و یا منکر یکی از ضروریات دینی

مثل نماز و روزه باشند این انکار به طوری که به انکار رسالت و یا تکذیب پیامبر اکرم یا ناقص دانستن شریعت بر گردد، نجس هستند و نمی توان آنها را مسلمان نامید.

سایر فرق غالی

آیا فرقه شــیخیه به دوازه امام عقیده دارند؟ آیا آنها امام زمان(ع) را به عنوان امام دوازدهم و فرزند امام حسن عســکری(ع) قبول دارند؟

پرسش

آیا فرقه شیخیه به دوازه امام عقیده دارند؟ آیا آنها امام زمان(ع) را به عنوان امام دوازدهم و فرزند امام حسن عسکری(ع) قبول دارند؟

پاسخ

فرقه شـیخیه دوازده امام را قبول داشـته، عقیده دارند امام مشیت و قدرت و دست خدا در اجرای جمیع امور وجودیه و کونیه و شرعیه بدون استثنا است و صاحب ولایت عامه مطلقه بر جمیع ما سواللّه، و شاهد و مطلع بر کل موجودات است.

هر یک از ائمه در حین تصرف در امور عالم، امام ناطق است و امام بعد از او، در حال حیات او امام صامت است؛ یعنی مأذون نیست در احکام شـرعی چیزی بگوید؛ مثلا امام حسن و امام حسین(ع) در زمان علی (ع) صامت بودند و حضرت علی(ع) امام ناطق بود.(۱)

شیخیه عقیـده دارنـد در زمـان غیبت "رکن رابع" وجود دارد که واسـطه بین مردم و امـام زمان(ع) بوده و به هـدایت و رهبری مردم می پردازند، ولی شـیعه امامیه "رکن رابع" را قبول نداشـته و عقیده دارند در زمان غیبت امام زمان(ع) فقیهان به گونه ای نیابت عامه حضرت را بر عهده داشته و به هدایت مردم می پردازند.

از سوی دیگر شـیخیه عقیـده دارنـدامام زمـان(ع) در عالم دنیا نیست، بلکه در دنیای دیگری به نام عالم برزخ یا هور قلیا است، که عـالمی است که سـطح داخلی یااسـفل آن محیـط بر فلـک اطلس (افلاـک) است و چون خداونـد بخواهـد، وارد این عـالم خواهد شد. این عالم هور قلیا را اقلیم ثامن نیز می خوانند. (۲)

شیعه امامیه "رکن رابع" را قبول نداشته و عقیده دارند امام زمان(ع) در همین عالم دنیا وجود دارد؛ گر چه در این که حضرت امام زمان در

کدام مکان است، اختلاف دارند. (۳)

پی نوشت ها:

۱ – غلام حسن مصاحب، دایره المعارف فارسی، ج ۲، ص ۱۵۲۴.

۲ – دایره المعارف فارسی، ج ۲، ص ۱۵۲۴.

۳ – شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۲۶۶ و ۱۶۲؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۳.

۱۴– شیعیان دروزیه چه کسانی بوده اند؟

پرسش

۱۴– شیعیان دروزیه چه کسانی بوده اند؟

پاسخ

((دروزیه)): طایفه دروزیه که در جبال دروز شامات ساکننـد در آغاز کار, پیروان خلفای فاطمیین مصـر بودند تا در ایام خلیفه ششم فاطمی به دعوت ((نشـتگین دروزی)) به باطنیه ملحق شدند, دروزیه در ((اَلْحاکِمُ بِاللهِ)) که به اعتقاد دیگران کشته شده, متوقف گشته می گویند وی غیبت کرده و به آسمان بالا رفته! و دوباره به میان مردم خواهد برگشت!

شیخیه چگونه فرقه ای است؟

پرسش

شیخیه چگونه فرقه ای است؟

پاسخ

شیخیه گروهی هسـتند که رهبر آنان شیخ احمد احسایی است و عقاید آنان، که از برخی کتابهای آنها آمده، با عقاید اسلامی ناسازگار است; مثلا در زمینه توحیـد، ذات خدا را غیر صـفات او دانسـته، صـفات را عارض بر ذات و قابل زوال می دانند. در حالی که صفات ذات، مانند علم و قدرت و حیات خدا عین ذات اوست; زیرا لازمه عرضی و قابل زوال بودن صفات این است که ذات خداونـد فاقـد علم و قـدرت و حیـات باشـد. همچنین زمینه معـاد اعتقـاد دارنـد که روح در قیامت به قالب لطیف هور

قلیایی تعلّق می گیرد; در صورتی که بر اساس آیات قرآن و احادیث پیامبر و امامان معصوم((علیهم السلام)) اعتقاد به جسمانی بودن معاد مانند اعتقاد به اصل معاد امری ضروری لازم است. همچنین شیخیه، اعتقاد به رکن رابع را امری لازم می دانند. بر این اساس آنان برای دین چهار رکن قائل هستند، که رکن چهارم، از نظر آنان، شیخ احمد احسانی و حاج کریم خان و فرزندان وی هستند. روشن است که این مطالب با اصول اعتقادی شیعه سازگار نیست.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۳۳۵

درباره گروه (شیخیه) توضیح دهید.

پرسش

درباره گروه (شیخیه) توضیح دهید.

پاسخ

شیخیه: شیخیگری نوعی تشیع تازه است که در قرن دوازدهم هجری قمری از مذهب شیعه اثنی عشری پدیدآمد.

بنیان گذار آن شیخ احمد احسائی است. وی که در زمان فتحعلی شاه در کربلا می زیست ذاتا مرد تیزهوش وزبان داری بوده و شاگردان زیادی هم داشت که در ایران و عراق و جنوب عربستان بسیار معروفیت پیدا کردند. شیخاحمد احسائی از آنجا که هم به تشیع دلبستگی داشت و هم به فلسفه یونان برای آن که نمی توانست از یکی بریده و بهدیگری بپیوندد راهی تازه و چاره ای نو اندیشید و سرانجام تغییرات و دگرگونی هایی در تشیع پدید آورد و آن را درقالب های مختلف گاه در لفافه و گاه به طور کنایه عنوان نمود که باعث خشم شیعه های زمان خود شد.

برخی ازدیدگاه های او و طرفدارانش چنین است:

۱- آفریننده این جهان امامان بوده، روزی دهنده و گرداننده نیز آنها هستند و خدا رشته کارها را به دست آنان سپردهاست.

۲- پیامبر چون به معراج رفت در گذشتن از کره آب، عنصر آبی خود را و در گذشتن از کره باد عنصر هوایی و درگذشتن از کره آتش عنصر آتشی خود را انداخت تا بتواند از تن و چارچوب مادی به درآید و رها گردد، سپس قادر باشداز کره های آسمانی بگذرد.

۳- در معاد انسان با جسم و عنصر ظاهر نمی شود بلکه در قالب «هور قلیائی» است که انسان دوباره جانمی گیرد.

۴- انسان دو جسم و جسد دارد: نخست جسمی است که از عناصر زمانی آب، خاک، هوا و آتش ترکیب شده که آنرا مانند لباس گاهی می پوشد و گاهی درمی آورد، هیچ گونه لذت و رنج، طاعت و معصیت به او

نسبت داده نمی شود،در هنگام مرگ این لباس را وامی گذارد، جسد دوم که از آن به «هور قلیائی» یاد می کند، جسدی است جاویدان و باقی وفناناپذیر که در جسد ظاهری و محسوس او پنهان است. این جسد هور قلیائی، مرکب روح و از سنخ اوست و پس ازمرگ در قبر مرده باقی میماند. روح انسان در قیامت با همین جسد هور قلیائی بازخواهدگشت و حساب پس خواهدداد و داخل بهشت یا دوزخ خواهد شد.

۵- اصول دین چهار اصل است: توحید، نبوت، امامت و اعتقاد به «رکن رابع».

۶- واژه امام به مفهوم پیشوا شیعه کامل و «رکن رابع» می باشد. زمین هرگز از وجود امام و حجت خالی نیست تا آنکه خود امام (یعنی حضرت صاحب(عج)) ظاهر شود. ازاین رو به کار بردن اصطلاح امام و حجت بر «شیعی کامل»اشکالی ندارد و مهم آن که در هر عصری، در هر زمانی عادلانی خواهد آمد و هستند که وظیفه شان دفاع از دین و ارشادخلایق است.

۷- مقصود از امام زمان در روایات، حضرت صاحب الامر(عج) که غایب است نمی باشد بلکه مقصود از امام زمان«شیعه کل» و یا «رکن رابع» است که همان حجت های خداوند بر خلق و واسطه هایی میان امام غایب و خلقهستند.

در این باب نگا: شیخیگری، بابیگری، مدرس چهاردهی، کتاب.....ХљȘفروغی تهران، بی تا،مجموع کتاب و تاریخ جامع بهائیت (نوماسونی)، بهرام انواسیبابی، انتشاراتسخن، تهران، چاپ پنجم ۱۳۷۴ صص ۶۸ - ۲۴، فصل دوم.{J

وهابیت

تاریخچه وهابیت

در خصوی وهابیت توضیح دهید.

پرسش

در خصوی وهابیت توضیح دهید.

پاسخ

آیین وهابیت توسط محمد بن عبدالوهاب (۱۲۰۶ - ۱۱۱۵) بنا نهاده شد. پدر وی قاضی شهر عیینه از بلاد نجد و پیرو مذهب حنبلی بود، وی نزد پدر فقه حنبلی آموخت، محمد با افکار ابن تیمیه آشنا شد و آن را پسندید و نهضت پاکدینی را به راه انداخت. محمد در سفری به مدینه شاهد توسل مردم به پیامبر در کنار روضه شریف بود، او این توسل را نپسندید و به مخالفت با آن پرداخت. به بصره رفت و در آن جا با اعمال مردم به مخالفت برخاست و مردم او را از شهر بیرون کردند. سپس با احسا و حریمله نجد رفت به انکار عقاید مردم نجد پرداخت، بین او و پدرش اختلاف در گرفت. پدر در سال ۱۱۵۳ مرد و پس از آن وی آزادتر به اظهار عقاید خود پرداخت. برخی از مردم حریمله به او پیوستند، سپس به شهر عیینه رفت. او را در

سال ۱۱۶۰ از عیینه بیرون راندنـد، وی سـپس رهسـپار در عیه نجـد شـد. او در این شـهر با محمـد بن مسـعود امیر در عیه توافق کردند که به یاری یکدیگر بشتابند.

شیخ محمد به کمک امیر محمد بن مسعود، عقاید خویش را به مردم عرضه می کرد، هر که می پذیرفت در امان بود و هر که مخالفت می کرد، با او همانند کافر حربی برخورد می کرد.

وهابیون در احکام پیرو فقه حنبلی انـد و در اصول عقاید و بعضـی از فروعات اسـلام به روش ابن تیمیه عمل می کنند و اساس کار این ها این است که صریح قرآن و سنت پیامبر را اخذ کنند و جز آن

را بـدعت شـمارند. وهابیون در عقیـده به توحیـد و یکتا پرستی راه افراط را پیموده اند و با ادعای حمایت از توحید و مبارزه با شرک، توسل را شـرک می پندارند. ابنیه روی قبور بزرگان، زیارت قبور مؤمنان و حتی قبور اولیاء اللّٰه را شـرک می دانند. هر گونه مراسم برای شادی روح میت را ناروا و شرک می دانند. هر چیزی که در زمان پیامبر وجود نداشت و بعدا پیدا شد، مانند چای، قهوه، توتون و دخانیات، استعمال این ها را جایز نمی دانند.

این ها خود را سـلفی می خواننـد و می گوینـد: ما بر مـذهب سـلف صالح؛ یعنی اصـحاب پیامبر هستیم و نظریات دخیله بعدی همانند آرای اشارعه و معتزله را مردود می شـمارند. این ها هر مسـلمانی را که با آن چه محمد بن عبدالوهاب می گوید، قبول نداشته باشد، مرتد و مشرک معرفی می کنند.

محمد بن مسعود، جد بزرگ خاندان آل سعود، از آیین پاکدینی محمد بن عبدالوهاب حمایت نمود و با دولت عثمانی جنگید و شبه جزیره عربی را از چنگ آنان رهانید و از آن تاریخ تاکنون حکومت آل سعود پرچمدار آیین وهابیت است.

این ها همه قبور صحابه، تابعین و ائمه مسلمانان را ویران کردند.(۱)

پی نوشت ها:

۱ - برای آگاهی بیشتر ر. ک: جعفر سـبحانی، کتاب آیین وهابیت؛ علی اصـغر فقیهی؛ وهابیان و مبلغی، تاریخ ادیان و مذاهب جهان، ص ۱۴۲۴ به بعد.

آیین وهابیت چگونه شکل گرفت؟ و پایه گذار آن چه کسی بود؟

پرسش

آییƠوهابیت چگونه شکل گرفت؟ و پایه گذار آن چه کسی بود؟

پاسخ

آئین وهـابیت، هر چنـد به ظاه..زائیـده انـدیشه «محمد بن عبدالوهاب» (۱۱۱۵-۱۲۰۶ هجری قمری) نجـدی اسـت، ولی ریشـه هـای آن مربوط به «احمـد بن عبـدالحلیم» معروف به «ابن تیمیه» شـامی است، که در سال ۷۲۸ در زنـدان دمشق درگذشت، و نوشته های این شخص، اساس معتقدات وهابیان را تشکیل می دهد.

وقتی «ابن تیمیه» آراء و عقائد خود را درباره زیارت قبر پیامبر و مسافرت برای آن آشکار ساخت، و آن را حرام اعلام نمود، از طرف علما و دانشـمندان اهل سـنت مصـر و شام، آراء او مورد نقد قرار گرفت و کتابهای ارزشمندی در رد وی نوشته شد، که قسـمت مهم آنهـا چـاپ و منتشـر شـده است [به کتابنـامه ردّ وهابیت در مجله مکتب اسـلام سال۲۹، و نشـریه تراثنا شـماره ۱۷

مراجعه شود].

قضات چهارگانه اهل سنت بر این اکتفا نکردند، بلکه سران آنان در مصر و شام به تفسیق او پرداخته و او را یک فرد منحرف معرفی کردند، حتی دوست معاصر «ابن تیمیه» «ذهبی» در نامه دوستانه ای به او نوشته است، او را در اشاعه و گسترش فساد همتای حجاج خوانده است (تکمله السیف الصیقل/۱۹۰)

غائله این تیمیه با مرگ او فروکش کرد. شاگر معروف او «ابن القیم»، هر چند به ترویج آراء استاد پرداخت، ولی چندان از آن نتیجه نگرفت. او نیز در سال ۷۵۱ درگذشت و با مرگ او مکتب استاد او نیز به دست فراموشی سپرده شد.

ولی در اواسط قرن دوازدهم هجری یعنی حوالی سالهای ۱۱۴۵، بار دیگر اندیشه های «ابن تیمیه» به وسیله شخصی به نام «محمد» فرزند «عبدالوهاب» در سرزمین «نجد» احیا شد. و چون

پدر او «عبدالوهاب» با عقائد فرزند مخالف بود، از این جهت، تا پدر در قید حیات بود، وی از اظهار عقائد خودداری می کرد. وقتی پـدر در سال ۱۱۵۳ درگـذشت، وی عرصه را برای نشـر عقائـد خود مناسب دیـد، لذا با همکاری امیر شـهر «عُیَیْنَه» به نام «عثمان بن حمد» به نشر عقائد خود پرداخت. چیزی نگذشت که «عثمان » از طرف امیر «احساء» مورد توبیخ قرار گرفت. او نیز ناچار شد که عذر «شیخ» را بخواهد و او را از «شهر»بیرون کند.

«شیخ محمد» در سال ۱۱۶۰، از شـهر «عیینه» بیرون رفت، و رهسـپار «درعیه» شد. در آن زمان ریاست شهر با «محمد بن سعود» (جد آل سـعود) بود، سـرانجام میان آن دو، ارتباط برقرار شد امیر شهر به او وعده پشتیبانی، و او نیز به امیر، نوید قدرت و غلبه بر بلاد داد.

شیـخ دعوت خود را تحت عنوان «توحیـد» و مبـارزه با شـکرت آغاز کرد، و جز خود و پیروان مکتب را، مشـرک معرفی کرد. حملات او به اطراف و اکنـاف و نجـد آغاز گردیـد. و نفوس زیادی از زن و مرد و کودک قبائل اطراف، به دست اتباع شـیخ کشته شد، و اموال زیادی تحت عنوان «غنائم از مشرکان» گرد آمد.

در زمانی که «شیخ محمد» به «درعیه» آمد و با «محمد بن سعود» توافق کرد، مردم آنجا در نهایت تنگدستی و احتیاج بودند.

«آلوسـی» از قول «ابن بشـر نجـدی» نقل می کنـد که من (ابن بشـر در او ل کار شاهد تنگدستی مردم «درعیه» بودم، سـپس آن شهر را در زمان «سعود» مشاهده کردم، در حالی که مردم آن از ثروت فراوان برخوردار بودند، و سلاحهای

ایشان با زر و سیم زینت یافته بود، بر اسبان اصیل و نجیب سوار می شدند و جامه های فاخر در برمی کردند، و از تمام لوازم ثروت بهره مند بودند، به حدی که زبان از شرح و بیان آن قاصر است.

روزی در یکی از بازارهای «درعیه» ناظر بودم، که مردان در طرفی زنان در طرف دیگر قرار داشتند، در آنجا طلا ـ و نقره و اسلحه و شتر و گوسفند و اسب و لباسهای فاخر و گوشت و گندم و دیگر مأکولات به قدری زیاد بود که زبان از وصف آن عاجز است، تا چشم کار می کرد بازار دیده می شد و من فریاد فروشندگان و خریدارانی را می شنیدم که مانند همهمه زنبور عسل، درهم پیچیده بود که یکی می گفت فروختم، و دیگری می گفت خریدم»

البته «ابن بشر» شرح نداده است که این ثروت هنگفت از کجا پیدا شده بود، ولی با قرائن تاریخی معلوم می شود که از حمله به مسلمانان قبائل و شهر های دیگر «نجد» به جرم موافقت نکردن باعقائد وی، و به غنیمت گرفتن و غارت کردن اموال آنان به دست آمده است.

روش «شیخ محمد» در مورد غنائم جنگی که از مسلمانان آن دیار می گرفت، این بود که آن را هر طور مایل بود به مصرف می رسانید. گاهی تمامی غنائمی را که در جنگی نصیب او شده بود و مقدار آنهم خیلی زیاد بود، تنها به دو یا سه نفر عطا می کرد. غنائم هر چه بود در اختیار شیخ قرار داشت و امیر نجد هم با اجازه او می توانست سهمی ببرد.

یکی از بزرگترین نقاط ضعف برنامه زندگی «شیخ»، همین است که با مسلمانانی که از عقائد کذائی او پیروی

نمی کردند، معامله کافر حربی می کرد، و برای جان و ناموس آنان ارزشی قائل نبود. کوتاه سخن اینکه، «محمد بن عبدالوهاب» به توحید، اما توحید غلطی که او می گفت دعوت می کرد و هر کس می پذیرفت خون و مالش سالم می ماند. و گرنه خون و مالش مانند کفار حربی حلال و مباح بود.

جنگهائی که «وهابیان» در «نجد» و خارج از «نجد» - از قبیل «یمن» و «حجاز» و اطراف «سوریه» و عراق» - می کردند، بر همین پایه قرار داشت. هر شهری که با جنگ و غلبه بر آن دست می یافتند، بر ایشان حلال بود. اگر می توانستند آن را جزو متصرفات و املاک خود قرار می دادند، والاّ به غنائمی که به دست آورده بودند، اکتفا می کردند [جزیره العرب فی القرن العشرین ص ۳۴۱].

کسانی که با عقائد او موافقت می کردند، و دعوت او را می پذیرفتند می بایست با او بیعت نمایند. و اگر کسانی به مقابله برخیزند، باید کشته شوند، و اموالشان تقسیم گردد. طبق این رویه، مثلاً از اهالی یک قریه به نام «فصول» در شهر «احسا» سیصد مرد را به قتل رسانیدند و اموالشان را به غارت بردند (تاریخ المملکه العربیه السعودیه ۱/۵۱)

«شیخ محمد بن الوهاب» در سال ۱۲۰۶، در گذشت (در تاریخ تولد وفوت شیخ، غیر از ۱۱۱۵-۱۲۰۶ اقوال دیگر هم هست)، و پس از «شیخ محمد» هم، پیروان او به همین روش ادامه دادند. مثلاً در سال ۱۲۱۶، «امیر سعود» وهابی، سپاهی مرکب از بیست هزار مرد جنگی تجهیز کرد و به شهر کربلا حمله ور شد. کربلا در این ایام در نهایت شهرت و عظمت بود و زائران ایرانی و ترک و عرب بدان روی

می آوردند. «سعود» پس از محاصره شهر، سرانجام وارد آن گردید و کشتار سختی از مدافعین و ساکنین آن نمود.

سپاه «وهابی» آنچنان رسوائی در شهر کربلا به بار آورد. که به وصف نمی گنجد پنج هزار تن یا بیشتر (تا بیست هزار هم نوشته انـد) را به قتل رسانیدند. پس از آنکه «امیر سعود» از کارهای جنگی فراغت یافت، به طرف خزینه های حرم امام حسـین (علیه السلام) متوجه شد. این خزائن، از اموال فراوان و اشیاء نفیسی انباشته بود، وی هر چه در آنجا یافت، برداشت و به غارت برد.

«کربلا» پس از این حادثه به وضـعی درآمـد که شـعرا برای آن مرثیه می گفتنـد (تاریـخ کربلا و حائر حسـین (ع)، ۱۷۲-۱۷۴) «وهابیهـا» در مـدت متجـاوز از دوازده سـال، گـاه و ناگـاه به شـهر کربلا و اطراف آن ، و همین طور به شـهر «نجف» حمله می بردنـد و غـارت می کردنـد. نخسـتین این حملاـت هجوم در سـال ۱۲۱۶بـود، که شـرح داده شـد و این هجـوم به نوشـته عموم نویسندگان شیعه در روز «عید غدیر» آن سال انجام گرفته است.

حملاـت وهابیـان متمرکز در نجـد، به جـده و مکه و مـدینه و سوریه و عراق، بیش از آنست که در این جا بیان گردد. پیوسـته جنگهای خونین حکومت عثمانی از طریق امراء مصـر، و وهابیان وجود داشت. و گاهی بر اثر ضـعف دولت عثمانی، وهابیان بر طائف و مکه و مـدینه دست یافته و آثار و مشاهـد اسـلامی را ویران کرده و اموال را به غارت می بردند و سـرانجام از آنجا به نجد طرد می شدند و عثمانیها تسلط خود را بر این مناطق با گماردن خاندان «شریف» بر ریاست حرمین حفظ می کردند.

در جنگ نخست

جهانی، مسأله «پان عربیسم» زنده شد، و با اشغال شام و اردن و عراق از طریق دول بزرگ مانند بریتانیا و فرانسه، وحدت کشورهای عربی از هم گسست، و هر نقطه ای از این بلاد به امیری که مطیع دول بزرگ بود، سپرده شد. بلاد نجد، به آل سعود که بزرگ آن در آن روز «عبدالعزیز بن سعود» (پدر فهد شاه کنونی) واگذار گردید و این به خاطر همکاری نزدیکی بود که عبدالعزیز با بریتانیا در شکستن قدرت عثمانی انجام داده بود. این واگذاری، تحت شرائطی صددرصد استعماری انجام گرفت که در تاریخ مذکور است.

بعدها مصالح بریتانیا خصوصاً و جهان استعمار عموماً، ایجاب کرد که بر قلمرو قدرت وهابیان افزوده شود و حرمین شریفین و منطقه حجاز در اختیار آل سعود قرار گیرد. از این رو، با برنامه ریزی خاصی که در آن بریتانیا دست داشت، در سال ۱۳۴۴ ه.ق، وهابیان، حرمین شریفین را پس از یک جنگ خونین تصرف کردند، و تنها در طائف دوهزار نفر از علما و بزرگان و زن و مرد را کشتند، به گونه ای که خود «عبدالعزیز» بر این جنایت اعتراف کرد. در نتیجه، به حکومت خاندان «شرفا» در این سرزمین خاتمه داده شد، این دو منطقه وسیع اسلامی به ضمیمه نجد و حجاز به نام یک فامیل «سعودی» در دفاتر دول بزرگ استعماری، به ثبت داده شد، نام «نجد» و «حجاز» منسوخ گردید و عبدالعزیز خود را در سال ۱۳۵۰ ه.ق. (۱۳۱۰ ه.ش) شاه دو منطقه خواند و کشور به نام «مملکت عربی سعودی» (نه اسلامی سعودی) نامگذاری شد. وی تا سال ۱۳۷۴ (۱۳۳۴ش) زمام امور را به دست داشت و

پس از درگذشت او فرزندان وی به نامهای: (سعود، فیصل، خالد، فهد) اشغالگران حکومت بر این سرزمین بوده و هستند.

نخستین برنامه ای که محمد بن عبد الوهاب برای محاربه با کفّار ریخت چه بود؟

پرسش

نخستین برنامه ای که محمد بن عبد الوهاب برای محاربه با کفّار ریخت چه بود؟

پاسخ

گرفتن انتقام از امیر «عُیینِه» به نام «عثمان بن معمر» بود، زیرا وی به اشاره امیر«احساء» و «قطیف» که در منطقه از مقام برتری برخوردار بود، پیمان خود را شکست. اندیشه انتقام هنگامی قوت گرفت که شیخ آگاه شد وی با امیر «احساء» مکاتبات سرّی دارد، و در صدد خیانت به شیخ می باشد، از این جهت دو نفر از جانب شیخ به نامهای «احمد بن راشد» و «ابراهیم بن زید» اعزام شدند که امیر عیینه را ترور کنند. هر دو نفر پس از ورود به منطقه او را در حال خواندن نماز جمعه ترور کردند، و این مطلبی است که هم اکنون سعودیها به آن اقرار دارند، و در کتابی که اخیراً به عنوان «رسائل محمّد بن عبد الوهاب» با نظارت عبد العزیز بن باز مفتی عربستان سعودی منتشر شده چنین آمده است:

«عثمان بن معمر مشرك و کافر بود و مسلمانان وقتی از کفر او آگاه شدند، تصمیم گرفتند که او را بکشند.»

از این جهت در ماه رجب ۱۱۶۳ وقتی او از نماز جمعه فارغ گشت، هنوز از مصلّی خارج نشده بود که او را به قتل رساندند. سه روز پس از قتل او، خود شیخ وارد عیینه شد و برای آنان حاکمی به نام «مشاری بن معمر» تعیین کرد. (فلیبی، عبدالله: تاریخ نجد /۹۷)

این نخستین خونی بود که بوسیله ایادی شیخ، در منطقه ریخته شد. و در حقیقت نخستین کافری!!! که به دست آنان کشته شد، مردی بود که در سنگر عبادت، اقامه نماز می کرد!! و هنوز دقایقی از پایان نماز نگذشته

بود كه به خون خود درغلطيـد. او جرمى جز اين نـداشت كه حاضـر به خضوع در برابر شـيخ نشـده بود. «وَما نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» بروج/ ٨

ترور امير عيينه به اتهـام كفر و شـرك، حاكى از عقيـده شـيخ درباره همه مردم نجـد، بلكه تمام مسـلمانان است، زيرا جز گروه معـدودى در «درعيّه» همه مردم نجد و همه مسـلمانان با امير «عيينه» هم عقيده بودند. اگر انگيزه قتل او كفر و شـكر او بود، مى بايست همه را به اين جرم بكشد.

اتفاقاً كليه لشـكر كشـى ها و نبردهاى شـيخ با طوائف نجد و قبائل منطقه روى اين اصل بود. و در حقيقت همه مسلمانان جهان جز شيخ و اتباع او كافر و مشرك بودند!!!

چرا ابن تيميه در دعوت خود پيروز نگشت اما شاگردش محمد بن عبد الوهاب پيروزى نسبى پيدا كرد؟

پرسش

چرا ابن تيميه در دعوت خود پيروز نگشت اما شاگردش محمد بن عبد الوهاب پيروزى نسبى پيدا كرد؟

پاسخ

پاسـخ اين سـئوال بـا تـوجه به محيـط دعـوت روشن مى شود. ابن تيميه بـذر خود را در محيطى افشانـد كه مملو از دانشـمندان اسـلامى بود كه هر يـك به تنهـائى مى توانست تبليغ او را خنـثى نمايـد. محيـط شـام و مصـر در آن زمـان، از بزرگترين مراكز اسلامى بود كه در آنها محدثان و محققان و متكلمان بزرگى مى زيستند و به آسانى توانستند دعوت او را بى اثر سازند، و ابن تيميه را رسوا و ضـلالت و گمراهى را در نطفه خفه كننـد، ولى محمد بن عبدالوهاب در نجد و در ميان اعراب بيابانگردى مى زيست كه از هر علم و دانشـى به دور بودند، و كوچكترين اطلاعى درباره شـرك و توحيد نداشـتند و در بست در پرتو قدرت آل سـعود در اختيار شـيخ بودند و نا گفته پيدا است كه دعوتهاى گمراه كننده در ميان افراد نا آگاه فوراً رشد كرده و پر و بال باز مى كنـد و پيوسـته دجالان زمان در ميان دور افتادگان از فرهنگ، به تبليغ دست زده و ساده لوحان را فريب مى دهند، ولى در سـرزمينهاى عالم خيز و دانشـمند پرور كه پيوسـته مردم زير پوشش ارشاد دانشمندان واقع بين قرار دارند، اين نغمه ها جائى ندارنـد. البته اين بـدان معنى نيست كه هيـچ عـالم و دانشـمندى را نمى توان فريب داد و به عناوين گوناگون دين او را خريـد، بلكه مقصود تبيين يـك اصل غالب است و آن اينكه دعوت هاى گمراه كننـده در محيطى رشد مى كند كه مردم آنجا آگاهى صحيح از دين نداشته باشند و

محیط فرزند عبد الوهاب کاملاً حائز این شرط بود، در حالی که محیط ابن تیمیه، فاقد این قابلیت بود.

در سده اخیر چه کسانی در نشر افکار و اندیشه های ابن یتمیه کوشش کرده و آن را احیاء نمودند؟

پرسش

در سده اخیر چه کسانی در نشر افکار و اندیشه های ابن یتمیه کوشش کرده و آن را احیاء نمودند؟

پاسخ

تا آغاز قرن چهاردهم، «تیمیه گری» و « سلفی گری» و احیاء کتابهای ابن تیمیه و شاگرد او «ابن القیم» نه تنها بازار داغی نداشت، بلکه چندان مطرح نبود ولی از آغاز قرن چهاردهم، دوره بیداری شرق، دوره بازگشت مسلمانان به خویشتن، یعنی باز گشت به اسلام اصیل و صحیح، افکار ابن تیمیه به صورت کمرنگ به وسیله شیخ محمد عبده (م۱۳۲۲) ترویج شده و جمال الدین قاسمی دمشقی (م ۱۳۳۳) که خود نیز داعیه اصلاح داشت، به این گروه پیوست و آثار ابن تیمیه را از این جا و آنجا گرد آورد و در نشر و چاپ آن کوشید، و کتاب مجموعه الرسائل و المسائل ابن تیمیه که بیانگر افکار و نظریات او است، و به صورت نسخه منحصر به فرد در کتابخانه او بود، در معرض نشر قرار داد. از این دو نفر که بگذریم شاگرد عبده، سید محمد رشید رضا پس از بریدن از شرفا (شریف حسین) و پیوستن به آل سعود، در نشر افکار ابن تیمیه کوشش فراوانی نمود و سرانجام سلفی گری به وسیله مجلّه «المنار» ترویج شد.

و به موازات آن، از ابن تیمیه (عنصر نامطلوب چند قرن گذشته) به عنوان شیخ الإسلام زنده کننده سنت، قلع کننده بدعت یاد شد، و باز گشت به اسلام صحیح، و اسلام عصر رسالت در «حنبلی گری» آنهم در طیف خاصی خلاصه گردید، و تصور شده که دوری از فلسفه و کلام اسلامی، و طرد عقل و خرد از قلمرو مسائل عقیدتی و اقبال

به ظواهر قرآن، و احـاديث بـاز گشت به اسـلام راستين است، ولى چون حنبلى گرى، و «قشـرى مـآبى» نميتوانست عطش نسـل جوان را فرو نشانـد و از طرفى، بحثهـاى فلسـفى و كلامـى، رنگ غير اسـلامى به خود گرفته بود، كم كم تفسـير مادى قرآن و تطبيق معـارف غيبى بر عوامل طبيعى و مادى، جايگزين بحثهاى عقلى شـد و خود شـيخ عبـده، و تفسـير المنار نيز از آن مصون نماندند.

سلفى گرى در چنين محيطهـا رنگ ديگرى پيـدا كرد، معارف غيبى، از قبيل فرشـته و جن، وحى و برزخ، تفسـير مادى به خود گرفته و اين نوع بحثها جايگزين بحثهاى عقلى و فلسـفى و كلامى گرديد و در نتيجه دست خود شـيخ عبده و تلميذ او تا مرفق در اين جنايت علمى فرو رفت. (به مقدمه جلد چهارم مفاهيم القرآن اثر نگارنده مراجعه فرمائيد.)

عامل مهم در ترويج افكار ابن تيميه چه بود؟

پرسش

عامل مهم در ترويج افكار ابن تيميه چه بود؟

پاسخ

حركت نا چيزى بود كه بوسـيله محمد بن عبدالوهاب نجدى (ت ۱۱۱۵ – ۱۲۰۶) آغاز گرديد، منطقه نجد، كه از هر نوع علم و آگـاهى بى بهره بود، افكـار او را دربـاره توحيـد و شـرك پـذيرا شـد و هر نوع خضوع و احترام را در برابر مخلوق خصوصـاً اموات، عبادت و پرسـتش خواند، او سرانجام نعره تكفير تمام طوائف اسلامى را سرداد. و خاندان سعود، نخستين كسانى بودند كه با او بيعت كردنـد، آنگاه اعراب ناآگاه منطقه نجد، به عنوان سـپاه توحيد زير پرچم او فرا خوانده شدند و جنگهاى بى امان و حملات و حشـيانه خود را بر مناطق مجاور آغاز كرده و به صورت قطّاع الطريق ، امنيت را از منطقه گرفتند. خلافت عثمانى، در آنروزهـا دچار اختلافات داخلى بود، و صـهيونيزم بين المللى با پديـد آوردن ايـدئولوژى «پان تركيسم» خليفه و حواشـى را دچار مشكل كرده بود، از اين جهت دولت وابسته خود، يعنى دولت خديويان مصر را مأمور سركوبى حركت وهابى كرد، و تا حدى در اين كار موفق گرديد و فتنه خاموش شد.

ولى در جنـگ جهـانى دوم كـه منجر بـه سـقوط خلافـت عثمـانى شـد و كشورهـاى عربى، بسـان گـوشت قربـانى، به صـورت حكومتها و دولتهاى كوچك در آمدند، استعمار بين المللى مصلحت ديد حرمين شريفين را از چنگال، «خانواده شريف» بيرون آورد، و در اختيـار دوسـتان مخلص و بـا وفـاى خود يعنى آل سـعود بگـذارد، دوسـتانى كه مخلصانه در طرد تركان عثمانى از منطقه با پير سياست، انگلستان همكارى كردند، و صحنه را براى ورود نيروهاى كفر جهانى، از انگلستان و فرانسه

هموار نمودند.

از آغاز تسلط آل سعود بر حرمین یعنی از سال ۱۳۴۴ قمری هجری برابر ۱۳۰۴ شمسی، تا کنون، به عناوین مختلف کتابهای ابن تیمیه و پس از وی، کتابهای محمد بن عبد الوهاب به عنوان سمبل سلفی گری چاپ و منتشر می شود، نه تنها ابن تیمیه مطرود، شیخ الإسلام، و شیخ امت اسلامی لقب گرفته، بلکه محمّد بن عبدالوهاب نیز در این منصب با او شریک گشته است.

در سده اخیر چه کسانی در نشر افکار و اندیشه های ابن یتمیه کوشش کرده و آن را احیاء نمودند؟

پرسش

در سده اخیر چه کسانی در نشر افکار و اندیشه های ابن یتمیه کوشش کرده و آن را احیاء نمودند؟

پاسخ

تا آغاز قرن چهاردهم، «تیمیه گری» و « سلفی گری» و احیاء کتابهای ابن تیمیه و شاگرد او «ابن القیم» نه تنها بازار داغی نداشت، بلکه چندان مطرح نبود ولی از آغاز قرن چهاردهم، دوره بیداری شرق، دوره بازگشت مسلمانان به خویشتن، یعنی باز گشت به اسلام اصیل و صحیح، افکار ابن تیمیه به صورت کمرنگ به وسیله شیخ محمد عبده (م۱۳۲۲) ترویج شده و جمال الدین قاسمی دمشقی (م ۱۳۳۳) که خود نیز داعیه اصلاح داشت، به این گروه پیوست و آثار ابن تیمیه را از این جا و آنجا گرد آورد و در نشر و چاپ آن کوشید، و کتاب مجموعه الرسائل و المسائل ابن تیمیه که بیانگر افکار و نظریات او است، و به صورت نسخه منحصر به فرد در کتابخانه او بود، در معرض نشر قرار داد. از این دو نفر که بگذریم شاگرد عبده، سید محمد رشید رضا پس از بریدن از شرفا (شریف حسین) و پیوستن به آل سعود، در نشر افکار ابن تیمیه کوشش فراوانی نمود و سرانجام سلفی گری به وسیله مجلّه «المنار» ترویج شد.

و به موازات آن، از ابن تیمیه (عنصر نامطلوب چند قرن گذشته) به عنوان شیخ الإسلام زنده کننده سنت، قلع کننده بدعت یاد شد، و باز گشت به اسلام صحیح، و اسلام عصر رسالت در «حنبلی گری» آنهم در طیف خاصی خلاصه گردید، و تصور شده که دوری از فلسفه و کلام اسلامی، و طرد عقل و خرد از قلمرو مسائل عقیدتی و اقبال

به ظواهر قرآن، و احادیث باز گشت به اسلام راستین است، ولی چون حنبلی گری، و «قشری مآبی» نمیتوانست عطش نسل جوان را فرو نشاند و از طرفی، بحثهای فلسفی و کلامی، رنگ غیر اسلامی به خود گرفته بود، کم کم تفسیر مادی قرآن و تطبیق معارف غیبی بر عوامل طبیعی و مادی، جایگزین بحثهای عقلی شد و خود شیخ عبده، و تفسیر المنار نیز از آن مصون نماندند.

سلفی گری در چنین محیطها رنگ دیگری پیدا کرد، معارف غیبی، از قبیل فرشته و جن، وحی و برزخ، تفسیر مادی به خود گرفته و این نوع بحثها جایگزین بحثهای عقلی و فلسفی و کلامی گردید و در نتیجه دست خود شیخ عبده و تلمیذ او تا مرفق در این جنایت علمی فرو رفت. (به مقدمه جلد چهارم مفاهیم القرآن اثر نگارنده مراجعه فرمائید.)

عامل مهم در ترویج افکار ابن تیمیه چه بود؟

پرسش

عامل مهم در ترویج افکار ابن تیمیه چه بود؟

پاسخ

وهابیت حرکت نا چیزی بود که بوسیله محمد بن عبدالوهاب نجدی (ت ۱۱۱۵ — ۱۲۰۶) آغاز گردید، منطقه نجد، که از هر نوع علم و آگاهی بی بهره بود، افکار او را درباره توحید و شرک پذیرا شد و هر نوع خضوع و احترام را در برابر مخلوق خصوصاً اموات، عبادت و پرستش خواند، او سرانجام نعره تکفیر تمام طوائف اسلامی را سرداد. و خاندان سعود، نخستین کسانی بودند که با او بیعت کردند، آنگاه اعراب ناآگاه منطقه نجد، به عنوان سپاه توحید زیر پرچم او فرا خوانده شدند و جنگهای بی امان و حملات و حشیانه خود را بر مناطق مجاور آغاز کرده و به صورت قطّاع الطریق ، امنیت را از منطقه گرفتند. خلافت عثمانی، در آنروزها دچار اختلافات داخلی بود، و صهیونیزم بین المللی با پدید آوردن ایدئولوژی «پان ترکیسم» خلیفه و حواشی را دچار مشکل کرده بود، از این جهت دولت وابسته خود، یعنی دولت خدیویان مصر را مأمور سرکوبی حرکت وهابی کرد، و تا حدی در این کار موفق گردید و فتنه خاموش شد.

ولی در جنگ جهانی دوم که منجر به سقوط خلافت عثمانی شد و کشورهای عربی، بسان گوشت قربانی، به صورت حکومتها و دولتهای کوچك در آمدند، استعمار بین المللی مصلحت دید حرمین شریفین را از چنگال، «خانواده شریف» بیرون آورد، و در اختیار دوستان مخلص و با وفای خود یعنی آل سعود بگذارد، دوستانی که مخلصانه در طرد ترکان عثمانی از منطقه با پیر سیاست، انگلستان همکاری کردند، و صحنه را برای ورود نیروهای کفر جهانی، از انگلستان و

فرانسه هموار نمودند.

از آغاز تسلط آل سعود بر حرمین یعنی از سال ۱۳۴۴ قمری هجری برابر ۱۳۰۴ شمسی، تا کنون، به عناوین مختلف کتابهای ابن تیمیه و پس از وی، کتابهای محمد بن عبد الوهاب به عنوان سمبل سلفی گری چاپ و منتشر می شود، نه تنها ابن تیمیه مطرود، شیخ الإسلام، و شیخ امت اسلامی لقب گرفته، بلکه محمّد بن عبدالوهاب نیز در این منصب با او شریک گشته است.

با انتشار رساله «العقیده الحمویه» از طرف ابن تیمیه، چه کسانی به مخالفت با او برخاستند؟

پرسش

با انتشار رساله «العقیده الحمویه» از طرف ابن تیمیه، چه کسانی به مخالفت با او برخاستند؟

پاسخ

۱ – در سال ۶۹۸، گروهی از فقهاء بر ضد ابن تیمیه قیام کرده و خواستند که او را به مجلس قاضی جلال الدین حنفی احضار کنند، او حاضر نشد، سرانجام در شهر بر ضد رساله او به نام «الحمویه» ندا سرداده شد.

۲ – در هشتم رجب سال ۷۰۵، قضات شهر همراه با ابن تیمیه در قصر نائب السلطنه حاضر شدند و رساله «الواسطیه» ابن تیمیه قرائت شد و در دوازدهم ماه در نشست دوم، کمال الدین زملکانی با او به مناظره پرداخت، و مردم از جودت ذهن و بحث نیکوی مناظر تشکر کردند.

در هفتم شعبان، در نشست سوم، وی به تبعید به مصر محکوم شد، و دمشق را به عزم مصر ترک گفت و چون در آنجا، نیز از نشر اندیشه خود دست بر نداشت، در مجلس مخصوصی، شمس بن عدنان با او به مناظره پرداخت، سرانجام ابن محلوف مالکی، قاضی وقت، او را محکوم به زندان کرد، و رسماً بر ضد او در مصر و شام اعلامیه منتشر شد، و این بر حنابله که ابن تیمیه نیز از آنان بوده، سنگین آمد. و سرانجام پس از فعل و انفعالها، شیخ در ۲۲ ربیع الأول سال ۷۰۷ از زندان آزاد شد و اقامت در مصر را بر انتقال به دمشق ترجیح داد.

۳ – وی پس از آزادی درنشر عقاید خود پافشاری میکرد و ابن عطاء با او مناظره نموده و او را به محکمه قاضی بدرالدین بن جماعه کشانید، قاضی احساس کرد که وی در سخنان خود، نسبت

به پیامبر ادب را رعایت نمیکند، او را روانه زندان کرد وسرانجام در آغاز سال ۷۰۸، آزاد شد.

۴ – فعالیت مجدد شیخ سبب شد آخر ماه صفر ۷۰۹ به اسکندریه مصر تبعید شود و پس از هشت ماه اقامت در آنجا، در ۷۰۹ به قاهره باز گشت و در آنجا ماند تا سال ۷۱۲ به شام بازگشت (البدایه و النهایه ۱۴/۵۲).

۵ – در روز پنجشنبه دوم رجب سال ۷۲۰، به خاطر فتاوای دور از مذاهب اسلامی به دار السعاده احضار شد، قضاه هر چهار مذهب او را نکوهش کردند، و محکوم به زندان شد تا دوم محرم ۷۲۱، از زندان آزاد گردید.

۶ – شکایات فراوانی از علماء و دانشمندان درباره او سبب شد که حاکم وقت او را در قلعه دمشق زندانی سازد، و از هر نوع فعالیت حتی نوشتن، ممنوع گردد و سرانجام در سال ۷۲۸ در زندان جان سپرد. (المنهج الصافی و المستوفی بعد الوافی/ ۳۴۰)

در این جا از تذکر نکته ای ناگزیریم و آن اینکه: ممکن است، کسی یک چنین مقاومت و استواری در راه اندیشه را مایه ستایش بداند و او را اسطوره مقاومت و ثبات در راه عقیده تلقی کند، ولی یک چنین اندیشه جز ساده نگری، چیزی بیش نیست، زیرا لجاجت در برابر حق، غیر از مقاومت در راه عقیده است، خصلت نخست کاملاً محکوم و نکوهیده است، دومی در صورتی قابل ستایش است، که خود عقیده کاملاً ـ مقدس باشد، انسانی که روی یک رشته انگیزه های مادی، و اغراض شخصی به ثبات در راه عقیده تظاهر ورزد، آن نیز مقدس نیست.

اگر ثبات در راه عقیده به طور دربست کار خوبی باشد

بایـد شـیطان را به خاطر ثبات در عقیـده خود، سـتایش کنیم زیرا او نیز در راه عقیـده خود تا درون دوزخ پیش رفت، و«نار» را بر«عار» بر گزید.

ثبات ابن تیمیه، لجاجت در برابر کلیه علمای اسلام و مذاهب چهارگانه اهل سنت بود، او به روشنی می دید که اندیشه های او درباره صـفات خدا و مقامات پیامبر، افکار کلیه فقیهان و قضاه اسلام را بر ضد او شورانیده، و پیوسته دستگیر و تبعید و زندانی میشود، و در این میان، مسأله سیاسـی نبود تا تصور شود که گروهی روی اغراض سیاسی، و یا شخصی و مادی با او در افتاده و پیوسته او را به محاکم قضائی می کشند:

در مکتب اهل سنت اتفاق علمای یک عصر، تا چه رسد، اتفاق علماء هفت قرن، حجت و واقع نما است و تخلف از آن تخلف از جامعه اسلامی است که دوزخ را به دنبال دارد.

وَهابیّت چه فرقه ای است؟

پرسش

وَهابیّت چه فرقه ای است؟

پاسخ

وهابیّت فرق ای است که در نجد و حوالی آن ظاهر گردید و مؤسس آن محمّد بن عبدالواهاب(متوفی در سال ۱۷۸۷ میلادی) است. آنان در احکام، حنبلی مذهب و در اصول عقاید و بعضی فروع پیرو ابن تیمیه اند. اساس اعتقادات و باورهای این فرقه بر ایـن اسـت که آنچه را که قرآن و سـنّت پیغمـبر بـدان تصـریح کرده اخـذ کننـد و آنچه راکه در کتـاب و سـنّت نیابنـد بـدعت شمارند.

وهابیـان در توحیـد و یکتاپرستی راه افراط پیموده، به ادعای حمایت از توحیـد و مبارزه با شـرک، توسّل به اموات را، هر کس که باشـد، شـرک به خدا می پندارند. به همین دلیل ساختن ضـریح اساساً بنایی را بر روی قبور جایز نمی دانند; اسـتفاده از هر چه که در عصر پیغمبر((صلی الله علیه وآله)) نبوده، همچون: دخانیات، قهوه و چای را حرام می دانند.

این گروه خود را «سلفی» می خوانند و بر این اعتقادند که بر مذهب سلف صالح، یعنی

اصـحاب پیغمـبر((صـلی الله علیه وآله)) هسـتند و نظریـاتی را که بعـدها در حیطه تفکّر اسـلامی مطرح گردیـد، ماننـد نظریـات اشاعره و معتزله را باطل و مردود می دانند.

محمّد بن سعود، بزرگ خاندان آل سعود، که از پیروان و طرفداران وهابیّت بود، با دولت عثمانی جنگید. والی مصر، محمّد علی پاشا، آنان را به تسلیم واداشت; لیکن آنان سپس حجاز و صحرای شبه جزیره عربستان را به سرکردگی عبدالعزیز آل سعود به چنگ آوردند و همه قبور صحابه و تابعان و ائمه مسلمانان را ویران کردند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۳۳۰

وهابیّت چه گروهی است؟

پرسش

وهابیّت چه گروهی است؟

پاسخ

وهابیّت مسلکی است که محمّد بن عبدالوهاب آن را بنیان نهاد. وی بر اساس یک سلسله مطالب بی اساس و موهوم به بسیاری از معتقدات و اعمال مسلمانان از قبیل توسّل و زیارت و شفاعت حمله آورد و آنها را شرک قلمداد کرد. تا آنجا که قتل کسانی را که این قبیل عقاید و اعمال را داشته باشند جایز شمرد.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۳۳۷

مذهب وهابیت چگونه پیدا شد و پیروان آن در چه کشورهایی هستند؟ و دارای چه عقایدی می باشند؟

پرسش

مذهب وهابیت چگونه پیدا شد و پیروان آن در چه کشورهایی هستند؟ و دارای چه عقایدی می باشند؟

پاسخ

بنیان گذار فرقه وهابیت «محمدبن عبدالوهاب» از شاگردان ابن تیمیه می باشد. وی با مساعدت حکام نجد توانستعقاید و دیدگاه های خود را بر مردم تحمیل و از مخالفت آنان جلوگیری نماید فرقه وهابیت تاریخی خونین وجنایت بار دارد. عقاید

آنان نیز از آغاز توسط علمای اهل سنت و شیعه مورد نقد و اعتراض واقع شد. اولین مخالفوی پدرش عبدالوهاب بود، و اولین کسی که بر رد او کتاب نوشت، برادرش «سلیمان بن عبدالوهاب» می باشد. مرکزآنان درحال حاضر مدینه منوره است و در میان برخی از مسلمانان جهان طرفدارانی دارند، لیکن طرفداران آنها بسیاراندک می باشند. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

(۱) آیین وهابیت جعفر سبحانی

(۲) وهابیان علی اصغر فقیهی

(۳) فرقه وهابی و پاسخ به شبهات آنها سید محمدحسن قزوینی

(۴) کشف الاسرار امام خمینی

(۵) نقد و تحلیل پیرامون وهابیگری دکتر همایون همتی

آیا وهابیت می تواند بعنوان خطری جدی برای خدشه دار کردن چهره اسلام در زمینه های گوناگون مطرح شود؟

پرسش

آیا وهابیت می تواند بعنوان خطری جدی برای خدشه دار کردن چهره اسلام در زمینه های گوناگون مطرح شود؟

پاسخ

برای شناخت وهابیت و آگاهی از خطرات آنها نسبت به دین اسلام، باید این مسلک انحرافی را از زوایای مختلف مورد مطالعه قرار دارد، از جمله: نحوه پیدایش و بوجود آمدن آن، و طرز تفکر آنان نسبت به دین و اولیای الهی و شعائر اسلامی، عملکرد آنها در حوزه اجتماع وسیاست و...

الف) مسلک وهابیت، منسوب به محمد عبدالوهاب نجدی است و علّت این که آن را به خود شیخ محمد نسبت نداده اند و نگفته اند «محمّدیه» به جهت این بوده است که مبادا پیروان این مذهب، نوعی شرکت در نام پیامبر را پیدا کنند.

محمد بن عبدالوّهاب، در سال ۱۱۱۵ ه.ق در شهر «عیینه» چشم به جهان گشود. از کودکی به کتاب های تفسیر، حدیث و عقاید، علاقه داشت و از همان دوران جوانی، اعمال مذهبی مردم «به خدا» را زشت می شمرد، وی به مدینه رفت و در آن جا توسل مردم به پیامبر(ص) راناپسند شمرد. محمد بن عبدالوهاب، بعد از مرگ پدر، افکار و عقاید خود را که قبلاً از سوی ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم پی ریزی شده بود اظهار نمود به تبلیغ و ترویج و رسمیت دادن همّت گماشت.

ب) وهابیان معتقدند: هیچ انسانی، نه موحد است و نه مسلمان؛ مگر این که اموری را ترک کند. این امور عبارت است از:

۱. به وسـیله هیـچ یک از رسولان و اولیا، به خداونـد توسل نجوید. و در صورت توسل در راه شـرک گام نهاده و مشـرک می باشد؛

۲. زائران به قصد زیارت به آرامگاه رسول خدا نزدیک

نشوند و بر قبر آن حضرت دست نگذارند و در آن جا دعا نخوانند و نماز نگذارند و ساختمان و مسجد بر روی قبر نسازند؛

۳. از پیامبر(ص) طلب شفاعت نکنند؛

۴. زیارت قبور و ساختن گنبد و بارگاه برای آنان، شرک است؛

۵. وهابیان بر این باورند که مسلمانان، در طی روزگار از آیین اسلام منحرف شده اند؛

۶. هر گونه مراسم تشییع جنازه و سوگواری حرام است.

و امثال این موارد که در این مجال نمی گنجد. برای آگاهی بیشتر در این زمینه باید کتاب های مربوطه را مطالعه کرده این منطق خشک و بی پایه، در تقابل با منطق وحی قرار دارد، چرا که قرآن در موارد یاد شده نظرات صریحی و مخالف وهابیان دارد:

۱. قل لا اسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القُربی ، (شوری، آیه ۲۳).

یکی از مصادیق ابراز علاقه به خاندان رسالت و اهل بیت و ذی القری، قبرهای آنان و تعمیر آنها است. این راه و رسم در میان ملت های جهان وجود دارد و یک نوع سنّت عرفی به حساب می آید.

۲. ... فقالوا ابنوا علیهم بنیانا... قال الذین غلبوا علی امرهم لنتخذّن علیهم مسجدا ، (کهف، آیه ۲۱).

هنگامی که وضع اصحاب کهف بر مردم آن زمان روشن شد و مردم به دهانه غار آمدند، درباره مدفن آنان دو نظر ابراز داشتند. آیه شریفه متذکر آن می شود انتقاد یا لحن اعتراضی نسبت به نظر آنها ندارد. با توجه به آیه شریفه، هرگز نمی توان تعمیر قبور اولیای الهی و صالحان راعملی حرام و یا حتی مکروه قلمداد کرد، بلکه آیه شریفه، به نوعی تشویق می کند که برای بزرگداشت اولیا و صالحان و حفظ قبرهای آنان، باید کوشا بود.

۳. و

استغفر لذنبک و للمؤمنین ، (محمد، آیه ۱۹).

۴. وصلّ علیهم ان صلاتک سکن لهم ، (توبه، آیه ۱۰۳).

۵. و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاءوك فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توّابا رحیما ، (نساء، آیه۶۴).

این آیات بیانگر این است که طلب آمرزش پیامبر در حق افراد، کاملاً مؤثر و مفید می باشد. و موضوع شفاعت پیامبر(ص) و دعای آن حضرت، نه تنها در آیات صریح؛ بلکه در احادیث عامّه و خاصه و سیره صحابه نیز مشهود است.

برای آگاهی بیشتر در این مورد ر.ك:

۱. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۴

۲. صحیح بخاری، ج ۱

۳. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۴۲ (باب ما جاء فی شأن الصراط)

۴. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۲

۵. شفاعت در قلمرو عقل و قرآن و حدیث، استاد جعفر سبحانی

ج. وهابیان قائل به جنگ با دیگر فرقه ها و مذاهب اسلامی هستند و مدعی اند که یا باید به آیین وهابیت در آیند و یا جزیه دهند. آنان مخالف خود را متهم به کفر و شرک می کنند و اموال، نفوس و ناموس و دیگران را حلال می دانند. خلاصه این که آیات قرآنی وارده دربارهشرک و کفر را، بر مسلمانان مخالف خود منطبق می کنند. و این بزرگ ترین ضربه به پیکر جامعه اسلامی و مسلمانان است، (تاریخ ادیان و مذاهب جهان، مبلغی آبادانی، ج ۳، ص ۱۴۳۲).

با این تفکر بسته و خشک وهابیت بود که وقتی که سعودی ها (در سال ۱۳۴۴ هجری قمری) بر مکه و مدینته و اطراف آن تسلّط یافتند، مشاهده متبرک بقیع و آثار خاندان رسالت و صحابه پیامبر را شکستند و از بین بردند، (الذریعه، ج ۸، ص ۲۶۱؛کشف

الارتباب، ص ۶۰ ۵۶).

برای عملکرد و کارهایی که وهابیت در حوزه اجتماع و سیاست انجام داده اند و نگرش آنان نسبت به مسائل اجتماعی، باید به کتاب های تاریخی مراجعه کرد. چهره خشن و متعصب وهابیت، در عرصه سیاست، حکومت و مردم داری، همان بود که طالبان در عمر موقت سیاسیخود در کشور افغانستان به منصه ظهور رساندند. خون مردم مسلمان را بی محابا به زمین ریختند. عرض و ناموس مسلمانان را هتك کردند. و از اسلام یک چهره زشت، خشن و عقب مانده برای جهانیان ترسیم نمودند.

بنابراین وهابیت، هم در نحوه پیدایش و انعقاد تفکّر، مبغوض علمای فرقه های مختلف مسلمین بوده است و هم در نگرش نسبت به مسائل دینی مورد ردّ عالمان قرار گرفته است. حتی اولین کتابی که در ردّ وهابیت نگاشته شده الصواعق الالهیه فیالرّد علی الوهابیه » به وسیله برادر محمد بن الوهاب (سلیمان بن عبدالوهاب) نوشته شده است.

در عرصه سیاست نیز جاده صاف کن دشمنان دین و اسلام بوده اند؛ این آیین و مسلك، ساخته و پرداخته خود انگلیسی ها می باشد و چه ضربه و ضرری محکم تر و بیش از این بر اسلام و مسلمانان می توان تصور نمود.

برای آگاهی بیشتر ر.ك:

۱. آیین وهابیت، جعفر سبحانی.

۲. وهابیت، مبانی فکری و کارنامه عملی، جعفر سبحانی.

۳. تاریخ ادیان و مذاهب جهان، ج ۳، ص ۱۴۳۰

۴. وهابیان، علی اصغر فقیهی

۵. خاطرات مسترهمفر (جاسوس انگلیسی در کشورهای اسلامی، ترجمه استاد علی کاظمی)

۶. وهابیت از دیدگاه مذاهب اهل سنّت، استاد خالصی خراسانی

۷. تاریخ عقاید وهابی، قزوینی.{J

با انتشار رساله «العقیده الحمویه» از طرف ابن تیمیه، چه کسانی به مخالفت با او برخاستند؟

پرسش

با انتشار رساله «العقیده الحمویه» از طرف ابن تیمیه، چه کسانی به مخالفت با او برخاستند؟

پاسخ

۱ – در سال ۶۹۸، گروهی از فقهاء بر ضد ابن تیمیه قیام کرده و خواستند که او را به مجلس قاضی جلال الدین حنفی احضار کنند، او حاضر نشد، سرانجام در شهر بر ضد رساله او به نام «الحمویه» ندا سرداده شد.

۲ – در هشتم رجب سال ۷۰۵، قضات شهر همراه با ابن تیمیه در قصر نائب السلطنه حاضر شدند و رساله «الواسطیه» ابن تیمیه قرائت شد و در دوازدهم ماه در نشست دوم، کمال الدین زملکانی با او به مناظره پرداخت، و مردم از جودت ذهن و بحث نیکوی مناظر تشکر کردند.

در هفتم شعبان، در نشست سوم، وی به تبعید به مصر محکوم شد، و دمشق را به عزم مصر ترک گفت و چون در آنجا، نیز از نشر اندیشه خود دست بر نداشت، در مجلس مخصوصی، شمس بن عدنان با او به مناظره پرداخت، سرانجام ابن محلوف مالکی، قاضی وقت، او را محکوم به زندان کرد، و رسماً بر ضد او در مصر و شام اعلامیه منتشر شد، و این بر حنابله که ابن تیمیه نیز از آنان بوده، سنگین آمد. و سرانجام پس از فعل و انفعالها، شیخ در ۲۲ ربیع الأول سال ۷۰۷ از زندان آزاد شد و اقامت در مصر را بر انتقال به دمشق ترجیح داد.

۳ – وی پس از آزادی درنشر عقاید خود پافشاری میکرد و ابن عطاء با او مناظره نموده و او را به محکمه قاضی بدرالدین بن جماعه کشانید، قاضی احساس کرد که وی در سخنان خود، نسبت

به پیامبر ادب را رعایت نمیکند، او را روانه زندان کرد وسرانجام در آغاز سال ۷۰۸، آزاد شد.

۴ – فعالیت مجدد شیخ سبب شد آخر ماه صفر ۷۰۹ به اسکندریه مصر تبعید شود و پس از هشت ماه اقامت در آنجا، در ۷۰۹ به قاهره باز گشت و در آنجا ماند تا سال ۷۱۲ به شام بازگشت (البدایه و النهایه ۱۴/۵۲).

۵ – در روز پنجشنبه دوم رجب سال ۷۲۰، به خاطر فتاوای دور از مذاهب اسلامی به دار السعاده احضار شد، قضاه هر چهار مذهب او را نکوهش کردند، و محکوم به زندان شد تا دوم محرم ۷۲۱، از زندان آزاد گردید.

۶ – شکایات فراوانی از علماء و دانشمندان درباره او سبب شد که حاکم وقت او را در قلعه دمشق زندانی سازد، و از هر نوع فعالیت حتی نوشتن، ممنوع گردد و سرانجام در سال ۷۲۸ در زندان جان سپرد. (المنهج الصافی و المستوفی بعد الوافی/ ۳۴۰)

در این جا از تذکر نکته ای ناگزیریم و آن اینکه: ممکن است، کسی یک چنین مقاومت و استواری در راه اندیشه را مایه ستایش بداند و او را اسطوره مقاومت و ثبات در راه عقیده تلقی کند، ولی یک چنین اندیشه جز ساده نگری، چیزی بیش نیست، زیرا لجاجت در برابر حق، غیر از مقاومت در راه عقیده است، خصلت نخست کاملاً محکوم و نکوهیده است، دومی در صورتی قابل ستایش است، که خود عقیده کاملاً ـ مقدس باشد، انسانی که روی یک رشته انگیزه های مادی، و اغراض شخصی به ثبات در راه عقیده تظاهر ورزد، آن نیز مقدس نیست.

اگر ثبات در راه عقیده به طور دربست کار خوبی باشد

بایـد شـیطان را به خاطر ثبات در عقیـده خود، سـتایش کنیم زیرا او نیز در راه عقیـده خود تا درون دوزخ پیش رفت، و«نار» را بر«عار» بر گزید.

ثبات ابن تیمیه، لجاجت در برابر کلیه علمای اسلام و مذاهب چهارگانه اهل سنت بود، او به روشنی می دید که اندیشه های او درباره صـفات خدا و مقامات پیامبر، افکار کلیه فقیهان و قضاه اسلام را بر ضد او شورانیده، و پیوسته دستگیر و تبعید و زندانی میشود، و در این میان، مسأله سیاسـی نبود تا تصور شود که گروهی روی اغراض سیاسی، و یا شخصی و مادی با او در افتاده و پیوسته او را به محاکم قضائی می کشند:

در مکتب اهل سنت اتفاق علمای یک عصر، تا چه رسد، اتفاق علماء هفت قرن، حجت و واقع نما است و تخلف از آن تخلف از جامعه اسلامی است که دوزخ را به دنبال دارد.

آیا وهابیت ارتباطی با شیعه و سنی دارد؟سیر تشکیل آن را بیان کنید؟

پرسش

آیا وهابیت ارتباطی با شیعه و سنی دارد؟سیر تشکیل آن را بیان کنید؟

پاسخ

فرقه وهـابیت ربطی به تشیع نـدارد، حتی علمـای اهل تسـنن نیز این فرقه را قبول ندارنـد و حتی در رد آن از طرف دانشـمندان سنی و شـیعی رساله های متعددی نگاشـته شده است و این که وهابی گری براساس سـلفی گری استوار می باشد که با هر نوع تجـدد و دگرگونی حتی در زنـدگی مخـالف است و اضافه بر آن این که این مکتب جعلی را محمـد بن عبـدالوهاب به وجود نیاورده بلکه این تفکر در قرن هشـتم توسط احمـد بن تیمیه پایه گذاری و توسط او و شاگردش ابن قیم جوزی تقویت گردیده است و در اثر مخالفت ها که از طرف فرق مختلف مسلمین خصوصا نقدها و ردّیه هایی که دانشمندان اهل سنت بر آن کردند مـوجب شـد که این مکتب مطرود و منزوی شـود تـا این که در قرن دوازدهم به توسـط شخصـی به نـام محمـد بن عبـدالوهاب حنبلی مـذهب دوباره جان گرفت و از حالت انزوا بیرون آمـد. اما این دفعه با زور و قـدرت شمشـیر محمـد بن سـعود (جد آل سعود) همراهی گشت که برای احصای جنایت های آن بایـد به تاریـخ مراجعه کرد. برای آگاهی دقیق و بیشتر از پیـدایش این مکتب و فراز و فرودهـای آن، و حمـایت هـایی که حاکمـان وقت از آن مکتب می کردنـد، قسـمت هـایی از کتاب مسـتدل و محققانه آیت الله جعفر سبحانی را به پیوست ارسال می شود.

مذهب وهابیت چگونه مذهبیاست؟

پرسش

مذهب وهابیت چگونه مذهبیاست؟

پاسخ

پاسخ به این پرسش را در چند محور باید خلاصه کرد:

۱ - مؤسس این مذهب؛ شیخ محمدبنعبدالوهابنجدی متولد۱۱۱۵ه ق و متوفی۱۲۰۶ ه ق می باشد و مسلک ویبه نام پدرش «وهابیت» نامیده می شود/

۲- افکار محمدبن عبدالوهاب از اندیشههایابن تیمیه حنبلیشامیکه در سالهای۶۶۲ - ۷۲۸ هجریقمریمی زیسته گرفته شده است/

۳- منشأ انحراف آنان، سطحی نگریو تمسک به ظواهر برخیاز آیات و روایات است و بر این اساس نظراتیرا ارائه نمودهاند که مخالفت صریح با دیدگاه سایر مسلمانان، اعم از شیعه و سنیدارد.

س برداشتهایخود، پارهایاز اعتقادات مسلمین، مانند اعتقاد به جواز طلب شفاعت از انبیا و اولیایالهیو پارهایاز اعمال مسلمانان مانند توسلات و استمداد از انبیا و اولیا را مخالف اصل توحید می دانند و از این رو مسلمانان را متّهم به کفر و شرك و بدعت می کنند/

۵- در بسیاریاز موارد قدرتهایاستعماریو استکباریاز آنها حمایت کردهاند و با دشمنان اسلام در جهت تفرقه و ایجاد شکاف در صفوف مسلمین و پاره پاره کردن امت اسلامی ، همراه گشتهاند/

الله علیه وآله وسلم) را بدعت و حرام اعلام نمود، علمایمذاهب چهارگانه اهل سنت به مخالفت با او برخاستند و کتابهایزیادیرا در بطلان عقیده ابن تیمیه نوشتند و او را به دلیل ابراز عقاید باطلش به زندان انداختند و سرانجام در سال ۷۲۸ ه ق در زندان دمشق جان سپرد/

از آن پرداخت، محمد بن عبدالوهاب باهم پیمانیمحمدبن سعود - حاکم یکیاز مناطق نجد - برایاشاعه و ترویج افکار خود، به جنگها و غارتهایبسیاریدامن زد و هرکس از پذیرفتن عقاید او سر باز می زد با او معامله کافر حربیمی کرد و جان و مالش

را حلال و مباح می شمرد/

۸ – علامه محمـد امین مشـهور به ابن عابدین از علمایبزرگ حنفیدر حاشـیه خود بر کتاب «دُرّ المختار» وهابیون را خوارج این زمان نامیده و می گوید: «وهابیون همانند خوارج فقط خود را مسلمان و دیگران را کافر می دانند.»

ر می توان به کتابهای«کشف الارتیاب» نوشـته علّامه سید محسن امین – «شناخت وهابیت و رد آن» نوشته آقایمولویروضهباغی ، «آئین وهابیت» نوشته استاد جعفر سبحانی و «عقاید اهل سنت و جماعت در رد وهابیت و بدعت» ترجمه آقایمولویعبدالرحمن چابهاریمراجعه کرد/

آراء کلامی وهابیت

آیین وهابیت بر چه اصول و عقایدی استوار است؟

پرسش

آیین وهابیت بر چه اصول و عقایدی استوار است؟

پاسخ

اساس آئین وهابیت را دو چیز تشکیل می دهد:

۱– هـدم و نـابودی آثار رسالت و اصالتهای باقی مانـده از دوران پیامبر(ص) و صـحابه و تابعان، به گونه ای که چیز ملموس از آن زمان باقی نماند، و همه این کارها را در پوشـش «توحید» و مبارزه با «شرک» انجام می دهند. از این جهت کلیه قبور متعلق به صـحابه و عترت پیامبر و تابعان و علما و شخصیت های اسلامی را نابود کرده و با خاک یکسان می کنند. و اگر از مسلمانان جهان نمی ترسیدند، قبر پیامبر را نیز ویران کرده و به صورت مصلی درمی آوردند.

در اثر این «تز» نامعقول، قبور ائمه چهارگانه شـیعه و عموی پیامبر(ص)، و قبر عبـدالله پـدر آن حضـرت و قبور کلیه صـحابه در بقیع ویران گردید، و به صورت تل خاکی درآمد، روشن است که اسـتعمار ملتی که گذشـته خود را فراموش کند، بسیار سهل و آسان می باشد.

امروزه برای بسیاری از مسـیحیان غرب، وجود مسـیح مریم و حواریون او به صورت یـک افسـانه تـاریخی درآمـده و در اصـل وجود چنین شخصـی با تمام خصوصیاتی که دارد، شک و تردید دارند، چرا که اثر ملموسی از مسیح و یاران او درست نیست. اگر خـدای نکرده، اصالتهـای اسـلامی دسـتخوش چنین نـاجوانمردی شود، راه برای انکـار اصـل وجود پیامبر اسـلام و یاران او آسان خواهد بود.

۲- پـائین آوردن مقـام و موقعیت شخصـیتهای الهی از پیـامبران و اولیـاء در حـال حیـات و ممات، بعنوان اینکه آنان تنها بازگو کنندگان دستورات الهی بودند، و رسالت آنها در این قسمت با مرگ آنان پایان یافته و تفاوت چندانی با امت خود ندارند.

این

دو اصل، دو پی آمد بسیار ناگوار داشت.

الف: آئین اسلام به صورت یک آئین خشک معرفی شد که هر نوع حرکت و تحول، رنگ و شرک و دوگانه پرستی به خود گرفت، به گونه ای که احترام آموزگاران الهی به صورت برگزاری یادواره نیز شرک اعلام گردید. گوئی باید ارتباط بشر با گلهای سر سبد آفرینش قطع شود، و از اسلام جز کتاب، و احادیث (کذایی) چیزی باقی نماند.

ب: ایجاد تفرقه در میان مسلمین، به گونه ای که جهان تسنن دچار تفرقه شد و جنگهای خونینی به راه افتاد، بیشتر دانشمندان بزرگ مصر و عراق و شام و لبنان در این سه قرن، پاسی از وقت خود را صرف نقد این مسلک نمودند.

اساس آئین وهابیت همان دو اصل است و دیگر عقائد آنان روی این دو اصل استوار است مانند:

۱- تحریم ساختن سقف و سایبان روی قبور.

۲- تحریم گزاردن نماز در مشاهد مشرفه.

۳- تحریم مسافرت برای زیارت پیامبر اسلام و دیگر اولیاء نیکان.

۴- تحریم توسل به اولیاء الهی پس از ممات.

۵- تحریم تبرک و استشفاء.

۶- تحریم درخواست شفاعت از شافعان واقعی.

۷- تحریم برگزاری یادواره پیامبران و اولیاء الهی.

۸- تحریم سوگند به غیر خدا.

۹- تحریم نذر بر اولیاء الهی.

گوئی اسلام حکمی جز تحریم، و دعوتی جز مبارزه با فطرت انسان نداشته و انسان از چپ و راست پیوسته باید، الفاظ «شرک»، «حرام»، «ممنوع» را بشنود.

مبانی فکری ابن تیمیه چیست؟

پرسش

مبانی فکری ابن تیمیه چیست؟

پاسخ

مبانی فکری ابن تیمیه را در چهار بخش می توان خلاصه کرد:

۱ – حمل صفات خبری بر معانی لغوی

در اصطلاح علم کلام، بخشی از صفات خدا را صفات خبری می نامند، صفاتی که قرآن کریم و حدیث از آن خبر داده و خرد آن را درک نکرده است، مانند «وجه» و «ید» و «استواء بر عرش» و نظائر آنها که قسمتی از آنها در قرآن، و برخی دیگر در حدیث نبوی وارد شده است.

شکی نیست که معانی لغوی این صفات، ملازم با جسمانی بودن خداست زیرا «وجه» به معنی «صورت» و «ید» به معنی دست و «استواء» به معنی استقرار و یا جلوس، از شؤون موجودات امکانی است، و خدای و اجب الوجود، منزه از چنین معانی، میباشد، از این جهت همه طوائف اسلامی به جز گروه «مجسِّمه» با توجه به قرائنی که در سیاق آیات است، معانی خاص برای این صفات مطرح میکنند، که با مراجعه به تفاسیر و کتابهای کلامی روشن می گردد.

ولی متأسفانه شیخ الاسلام قرن هشتم، اصرار می ورزد که آنچه در این باره وارد شده، بر همان معانی لغوی و متداول عرفی باید حمل گردد و کسانی را که این نوع از صفات را به کمک قرائن موجود در آیات و روایات بر معانی مجازی و کنائی حمل می کنند، «مُؤَوِّلِه» نامیده و به باد انتقاد می گیرد، و به این نیز اکتفاء نمیکند و میگوید: همه صحابه و تابعان نیز بر این عقیده بوده اند.

۲ – کاستن از مقامات پیامبر اسلام (ص)

بخش دوم تفکر او عادی جلوه دادن مقامات پیامبران و اولیای الهی است و اینکه آنان پس از مرگ کوچکترین تفاوتی با

افراد عادی ندارنـد، او در این راسـتا، مسائلی را مطرح می کند که همگی یک هدف را تعقیب میکنند، و آن عادی جلوه دادن پیامبران، مخصوصاً پیامبر اسلام و اولیاء بزرگ دین است. روی این اساس می گوید:

۱ – سفر برای زیارت پیامبر حرام است.

۲ – کیفیت زیارت پیامبر، از کیفیت زیارت اهل قبور تجاوز نمی کند.

۳ – هر نوع پناه و سایبان بر قبور حرام می باشد.

۴ – پس از در گذشت پیامبر هر گونه توسل به آن حضرت بدعت و شرک است.

۵ – سوگند به پیامبر و قرآن و یا سوگند دادن خدا به آنها شرک می باشد.

۶ – برگزاری مراسم جشن و شادی در تولّد پیامبر، بدعت به شمار می رود.

زیر بنای آراء و نظریات او در این مسائل این است که برای توحید و شـرک، حدّ منطقی قایل نشده و روی انگیزه خاصی، آنها را شرک، و بدعت و یا لااقل حرام می داند.

او در این قسـمت، آراء و نظریاتی را مطرح میکند، که پیش از او، احدی از علمای اسلام، نگفته، وی با لجاج خاصی به جنگ همه می رود، و از این جهت از همان زمان، و پس از آن افکار عمومی اهل سـنت بر او شورید و بارها دستگیر و زندانی شد و دهها کتاب بر رد اندیشه های او نوشته گردید.

۳ – انکار فضائل اهل البیت

بخش سوم از مبانی فکری او را انکار فضائل مسلّم اهل بیت عصـمت و طهارت که در صـحاح و مسانید اهل سـنت وارد شده، تشـکیل میدهـد، وی در کتاب خود به نام« منهاج السـنه» که به حق بایـد آن را «منهاج البدعه» دانست احادیث صـحیحی را که مربوط به مناقب علی و

خانـدان اوست، بدون ارائه مدرکی، انکار می نماید و همه را مجعول اعلام میکند، فضائلی که دهها حافظ و حاکم از محدثان آنرا نقل کرده و به صحت آنها تصریح کرده اند. از باب نمونه می گوید:

۱ – نزول آیه: «إنّما وَلِيّکم الله وَ رَسُوْله» دربـاره علی، به اتفاق اهل علم دروغ است. (منهاج السـنه ۱/۱) در حالی که متجاوز از شصت و چهار محدث و دانشمند، برنزول آن درباره امام تصریح کرده اند. (الغدیر ۳/۱۵۶ تا ۱۷۲)

۲ – آیه: « قُلْ لاـ أسألُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرَاً إِلّا الْمَوَده فِی الْقُربی» درباره خانـدان رسالت نازل نشـده است، (منهاج السـنه ۲/۱۱۸)، در حالی که متجاوز از چهل و پنج محدث و دانشمند آنرا نقل کرده اند. (الغدیر ۳/۱۵۶ تا ۱۷۲)

و همچنین ... این نوع نقد ها و ردها، علاوه بر اینکه حاکی از عدم مبالات، در انتقاد است، خالی از یک نوع دشـمنی باطنی با خاندان پیامبر نمی باشد.

او با گشودن این باب، زحمات احمد بن حنبل را در تثبیت فضائل امام علی(ع) به هدر داد.

تا پیش از احمـد بن حنبل (م/۲۴۱)، خلیفه راشـد بودن امام در میان محـدثان اهل سـنت جا نیفتاده بود و در این قضـیه موافق و مخالف وجود داشت، او بود که علی را رسـماً خلیفه چهارم ازخلفای راشد اعلام کرد و با زحمات فراوان توانست مسأله «تربیع خلافـت» را تثبیت کنـد، و از این طریق بـا نـاصبی گری، سـخت مبـارزه نمود و کتـاب «مناقب الصـحابه» او بهترین گواه بر این مطلب است.

«حمصـی» می گوید و قتی مسأله «تربیع» از جانب احمد بن حنبل اعلام شد، به حضور او رفته و گفتم، کار شـما، طعن بر طلحه و زبیر است، او

صورت در هم کشید و گفت: من چه کار با آنان دارم؟ آنگاه سخنی از عبدالله بن عمر نقل کردم، او در پاسخ گفت: عمر بهتر از فرزندش است، او علی را عضو شورای شش نفره قرار داد، و علی نیز خود را امیر مؤمنان معرفی کرد، حالا من بگویم علی امیر مؤمنان نیست؟ (طبقات الحنابله ۱/۳۹۳)

ولی ابن تیمیه حنبلی از راه امام مذهب خود، منحرف شد و با انکار فضائل امام علی(ع) روح ناصبی گری و انکار فضائل اهل البیت را پرورش داد.

۴ – مخالفت با مذاهب چهار گانه اهل سنت

بخش چهارم از انحراف فکری او مخالفت وی با مذاهب چهارگانه اهل سنت در باب نکاح و طلاق است که فعلاً برای ما مطرح نیست، و شاید در برخی از مسائل، حق با ابن تیمیه باشد ولی یک چنین مخالفت با مبانی فکری اهل سنت که اجماع فقهای یک عصر، تا چه رسد به چند عصر را حجت میدانند، سازگار نیست.

نظر اهل سنت و فرقه وهابیت در مورد شفاعت چیست؟ آیا آنان نیز به شفاعت معتقدند؟

پرسش

نظر اهل سنت و فرقه وهابیت در مورد شفاعت چیست؟ آیا آنان نیز به شفاعت معتقدند؟

پاسخ

شفاعت به صراحت در قرآن کریم و روایات فراوانی بیان شده و اصل شفاعت اولیای الهی در آخرت، مطلبی مسلّم و مورد قبول جمیع مسلمین است. برخی از علمای اهل سنت، به تفصیل در مورد شفاعت سخن گفته و بر آن تأکید کرده اند. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۱۷ و ۱۳۰ و ج ۲، ص ۲۲ و ج ۷، ص ۵۹؛ صحیح بخاری، ج ۱، ل ص ۳۶، ۹۲، ۱۱۹، ۱۵۹ و ج ۸، ص ۸۳ و ج ۹، ص ۱۶۰، ۱۷۰؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۸۱، ۳۰۱ و ج ۲، صص ۳۰۷، ۴۲۶، ۴۴۴، ۵۱۸، ۵۲۸ و ج ۳، صص ۵، ۱۲، ۲۰، ۶۳، ۷۹، ۹۴، ۲۱۳، ۲۱۸، ۳۲۵، ۳۴۵، ۳۵۴ و ج ۴، صص ۱۰۸، ۱۳۱، ۲۱۲ و ج ۵، صص ۱۴۳، ۱۴۹، ۲۵۷، ۳۴۷ و ج ۶، ص ۴۲۸ و مصادر معتبر متعدد روایی دیگر همچون: سنن ترمذی، سنن دارمی، موطأ مالک، سنن ابی داوود، سنن نسائی، سنن ابن ماجه. در مورد بحث های کلامی رجوع کنید به: امام فخر رازی، تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۶۳ و قاضی عیاض، شرح صحیح مسلم، ج ۲، ص ۵۸ و علاء الدین علامه قوشجی، شرح تجرید، ص ۵۰۱ و دکتر ناصر الجدیع، الشفاعه عند اهل السنه و الرد علی المخالفین فیها،... (در این زمینه ر.ک: آیت الله جعفر سبحانی، شفاعت در قلمرو عقل، قرآن و حدیث ، ص ۲۱).

فرقه وهابیت نیز به شفاعت اولیای الهی در آخرت معتقدند و آن را از اصول مسلم اسلامی می دانند.

محمـد بن عبدالوهاب (مؤسـس فرقه وهابی) می نویسد: «طبق روایات اسـلامی، پیامبر اسـلام و نیز پیامبران دیگر و فرشـتگان و اولیای الهی و کودکان در رسـتاخیز، شـفاعت می کنند» الهدیه السنیه، الرساله الثانیه، ص ۴۲؛ کشف الارتیاب، ص ۱۹۳. و «از امور مسلّم در آخرت، شفاعت است و بر هر مسلمانی لازم است که به شفاعت پیامبر و دیگر شفیعان ایمان داشته باشد» کشف الارتیاب، ص ۲۴۰.. ابن تیمیه (پـایه گـذار افکار وهابیان) می نویسـد: «تمام پیامبران و صـدیقین و غیر آنان، درباره گنه کاران شفاعت می کنند تا معذّب نشوند و اگر وارد دوزخ شده اند از آن بیرون آیند». الرسائل الکبری، ج ۱، ص ۴۰۷.

بنابراین شـفاعت اخروی امری مسلم و مورد اتفاق جمیع فرقه های مسلمین است. هر چند دو فرقه معتزله و خوارج، که اقلیتی از اهل سـنت هسـتند، در عین پذیرش اصل شـفاعت اخروی، آن را منحصـر در ترفیع درجات مؤمنان دانسته و شفاعت اخروی در مورد گنه کاران را قبول ندارند. این دیدگاه از سوی سایر علمای اهل سنت مورد نقد و رد قرار گرفته است. ر.ک:

الف. قاضی عیّاض، شرح صحیح مسلم، ج ۲، ص ۵۸؛

ب. فخررازی، تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۶۳؛

پ. ابن تیمیه، الرسائل الکبری، ج ۱، ص ۴۸۱؛

ت. فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص ۴۰۵. اختلاف فرقه وهابیت با عموم مسـلمین در این است که می گویند: فقط باید از خدا خواست که شـفاعت شـفیعان را در حق ما بپذیرد و ما حق نداریم به طور مستقیم از خود شفیعان درخواست شفاعت کنیم و مثلاً نبی اکرم را مورد خطاب قرار دهیم و از او بخواهیم برای ما شفاعت کند! در حقیقت، وهابیان منکر توسّل به اولیای

الهی اند.

عقاید و اصول فرقه وهابیت را ذکر فرمایید و موارد مورد اختلاف آنها را با مکتب تشیع ذکر فرمایید و بفرمایید که تاریخ تأسیس این فرقه کی بوده و دلایل تشکیل آن را ذکر فرمایید.

پرسش

عقاید و اصول فرقه وهابیت را ذکر فرمایید و موارد مورد اختلاف آنها را با مکتب تشیع ذکر فرمایید و بفرمایید که تاریخ تأسیس این فرقه کی بوده و دلایل تشکیل آن را ذکر فرمایید.

پاسخ

برای شناخت وهابیت و آگاهی از خطرات آنها نسبت به دین اسلام، باید این مسلک انحرافی را از زوایای مختلف مورد مطالعه قرار دارد، از جمله: نحوه پیدایش و بوجود آمدن آن، و طرز تفکر آنان نسبت به دین و اولیای الهی و شعائر اسلامی، عملکرد آنها در حوزه اجتماع وسیاست و...

الف) مسلک وهابیت، منسوب به محمد عبدالوهاب نجدی است و علّت این که آن را به خود شیخ محمد نسبت نداده اند و نگفته اند «محمدیه» به جهت این بوده است که مبادا پیروان این مذهب، نوعی شرکت در نام پیامبر را پیدا کنند.

محمد بن عبدالوهاب، در سال ۱۱۱۵ ه.ق در شهر «عیینه» چشم به جهان گشود. از کودکی به کتاب های تفسیر، حدیث و عقاید، علاقه داشت و از همان دوران جوانی، اعمال مذهبی مردم «به خدا» را زشت می شمرد، وی به مدینه رفت و در آن جا توسل مردم به پیامبر(ص) را ناپسند شمرد. محمد بن عبدالوهاب، بعد از مرگ پدر، افکار و عقاید خود را که قبلاً از سوی ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم پی ریزی شده بود اظهار نمود به تبلیغ و ترویج و رسمیت دادن آن همت گماشت.

ب) وهابیان معتقدند: هیچ انسانی، نه موحد است و نه مسلمان؛ مگر این که اموری را ترک کند. این امور عبارت است از:

۱. به وسیله هیچ یک از رسولان و اولیا، به خداوند توسل نجوید. و در صورت

توسل در راه شرک گام نهاده و مشرک می باشد؛

۲. زائران به قصـد زیارت به آرامگاه رسول خدا نزدیک نشوند و بر قبر آن حضـرت دست نگذارند و در آن جا دعا نخوانند و نماز نگذارند و ساختمان و مسجد بر روی قبر نسازند؛

۳. از پیامبر(ص) طلب شفاعت نکنند؛

۴. زیارت قبور و ساختن گنبد و بارگاه برای آنان، شرک است؛

۵. وهابیان بر این باورند که مسلمانان، در طی روزگار از آیین اسلام منحرف شده اند؛

۶. هر گونه مراسم تشییع جنازه و سوگواری حرام است.

و امثـال این موارد که در این مجـال نمی گنجـد. برای آگـاهی بیشتر در این زمینه بایـد کتاب های مربوطه را مطالعه کرده این منطق خشـک و بی پایه، در تقابل با منطق وحی قرار دارد، چرا که قرآن در موارد یاد شـده نظرات صـریحی و مخالف وهابیان دارد:

۱. قل لا اسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القُربی ، (شوری، آیه ۲۳).

یکی از مصادیق ابراز علاقه به خانـدان رسالت و اهل بیت و ذی القری، قبرهای آنان و تعمیر آنها است. این راه و رسم در میان ملت های جهان وجود دارد و یک نوع سنّت عرفی به حساب می آید.

۲. ... فقالوا ابنوا علیهم بنیانا... قال الذین غلبوا علی امرهم لنتخذّن علیهم مسجدا ، (کهف، آیه ۲۱).

هنگـامی که وضع اصـحاب کهف بر مردم آن زمـان روشن شـد و مردم به دهـانه غـار آمدنـد، درباره مـدفن آنان دو نظر ابراز داشـتند. آیه شـریفه متذکر آن می شود انتقاد یا لحن اعتراضـی نسبت به نظر آنها ندارد. با توجه به آیه شریفه، هرگز نمی توان تعمیر قبور اولیای الهی و صالحان راعملی حرام و یا حتی مکروه قلمداد کرد، بلکه آیه شریفه،

به نوعی تشویق می کند که برای بزرگداشت اولیا و صالحان و حفظ قبرهای آنان، باید کوشا بود.

۳. و استغفر لذنبک و للمؤمنین ، (محمد، آیه ۱۹).

۴. وصلّ علیهم ان صلاتک سکن لهم ، (توبه، آیه ۱۰۳).

۵. و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاءوک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما ، (نساء، آیه۶۴).

این آیات بیانگر این است که طلب آمرزش پیامبر در حق افراد، کاملاً مؤثر و مفید می باشد. و موضوع شفاعت پیامبر(ص) و دعای آن حضرت، نه تنها در آیات صریح؛ بلکه در احادیث عامه و خاصه و سیره صحابه نیز مشهود است.

برای آگاهی بیشتر در این مورد ر.ک:

۱. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۴

۲. صحیح بخاری، ج ۱

۳. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۴۲ (باب ما جاء فی شأن الصراط)

۴. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۲

۵. شفاعت در قلمرو عقل و قرآن و حدیث، استاد جعفر سبحانی

ج. وهابیان قائل به جنگ با دیگر فرقه ها و مذاهب اسلامی هستند و مدعی اند که یا باید به آیین وهابیت در آیند و یا جزیه دهند. آنان مخالف خود را متهم به کفر و شرک می کنند و اموال، نفوس و ناموس و دیگران را حلال می دانند. خلاصه این که آیات قرآنی وارده درباره شرک و کفر را، بر مسلمانان مخالف خود منطبق می کنند. و این بزرگ ترین ضربه به پیکر جامعه اسلامی و مسلمانان است، (تاریخ ادیان و مذاهب جهان، مبلغی آبادانی، ج ۳، ص ۱۴۳۲).

با این تفکر بسته و خشک وهابیت بود که وقتی که سعودی ها (در سال ۱۳۴۴ هجری قمری) بر مکه و مدینه و اطراف آن تسلّط یافتند، مشاهده متبرک

بقیع و آثار خاندان رسالت و صحابه پیامبر را شکستند و از بین بردند، (الذریعه، ج ۸، ص ۲۶۱؛کشف الارتباب، ص ۶۰ ۵۶).

برای عملکرد و کارهایی که وهابیت در حوزه اجتماع و سیاست انجام داده اند و نگرش آنان نسبت به مسائل اجتماعی، باید به کتاب های تاریخی مراجعه کرد. چهره خشن و متعصب وهابیت، در عرصه سیاست، حکومت و مردم داری، همان بود که طالبان را در عمر موقت سیاسیخود در کشور افغانستان به منصه ظهور رساندند. خون مردم مسلمان را بی محابا به زمین ریختند. عرض و ناموس مسلمانان را هتک کردند. و از اسلام یک چهره زشت، خشن و عقب مانده برای جهانیان ترسیم نمودند.

بنابراین وهابیت، هم در نحوه پیدایش و انعقاد تفکّر، مبغوض علمای فرقه های مختلف مسلمین بوده است و هم در نگرش نسبت به مسائل دینی مورد رد عالمان قرار گرفته است. حتی اولین کتابی که در رد وهابیت نگاشته شده الصواعق الالهیه فیالرد علی الوهابیه » به وسیله برادر محمد بن الوهاب (سلیمان بن عبدالوهاب) نوشته شده است.

در عرصه سیاست نیز جاده صاف کن دشمنان دین و اسلام بوده اند؛ این آیین و مسلک، ساخته و پرداخته خود انگلیسی ها می باشد و چه ضربه و ضرری محکم تر و بیش از این بر اسلام و مسلمانان می توان تصور نمود.

در اینجا به چند عواملی از فعالیت وهابیت اشاره می کنیم:

چند عامل را می توان در ارتباط با گسترش این فرقه نام برد:

۱. تشدید فعالیت های تبلیغاتی و فرهنگی وهابیت در داخل ایران و حوزه های مسلمان نشین خارجی (نظیر حوزه قفقاز، بالکان و سایر کشورهای مجاور ایران) که آمادگی برای تأثیرپذیری از انقلاب اسلامی ایران

مشاهـده می شود، وهـابیت به عنوان جریانی انحرافی در جهان اسـلام و و ابسـته به اسـتعمارگران، وظیفه جلوگیری از تـداوم و گسترش جریان اسلام گرایی اصیل ــ که به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی در سطح جهانی در حال پیشرفت استــ را بر عهده داشـته و از اینرو تخریب و ایجاد تزلزل در مبانی فکری و اعتقادی شـیعیان به عنوان محور اصـلی این جریان را دنبال می نماید. از این رو در سالهـای اخیر در جهت همسویی بـا تهاجم فرهنگی و نظامی آمریکا علیه کشورهای اسـلامی و به خصوص ایران، فعالیت های تبلیغی خود را در ایران توسعه بخشیده است. البته در مقابل این تهاجم حوزه های علمیه و نظام اسلامی، اقدامات و تدابیر امنیتی و فرهنگی مناسبی ــهر چند ناکافیــ اعمال نموده اند.

۲. وهابیت به دلیل افکار اعتقادی خاصـی که در باب شـفاعت، توسل، شرک و مانند آن دارد در تعارض کامل با مذهب شیعه است؛ هر چند که اکثریت فرقه های اهل سـنت با تفکرات این گروه مخالفند از این رو گروه یاد شده همواره در تلاش است تا با تبلیغات سازمان یافته (اعم از کتاب، مقاله، سخنرانی و مانند آن) بیشتر شیعه را بکوبد.

۳. خطر بزرگتر این گروه، روش هـای دور از منطق اسـلامی است که در برخورد با دنیا پیش گرفته است از جمله: ظهور گروه طالبـان و القاعـده (به رهبری ملاعمر و اسامه بن لادن) است که سـبب بهانه جویی غربی ها شـد که مسـلمانان را به تروریسم و خشونت و مخـالف تمـدن معرفی کننـد تـا جـایی که دست قـدرت هـای اسـتعماری غرب به خصوص آمریکـا را در منطقه باز گذاشته

و زمینه دخالت های نظامی و سیاسی آنان در کشورهای اسلامی فراهم ساخته، افغانستان و عراق دو نمونه بارز این دخالت ها به شمار می آیند.

برای مطالعه و تحقیق پیرامون وهابیت، کتاب های معرفی شده ذیل را مطالعه نمایید:

۱ آیین وهابیت جعفر سبحانی

۲ برگی از جنایات وهابی ها مرتضی رضوی ترجمه: ضیایی

۳ وهابیان علی اصغر فقیهی

۴ آیا این است اسلام واقعی ابوالفضل حسینی

۵ فتنه وهابیت زینی دهلان ترجمه: همتی

۶ نقدی بر اندیشه وهابیان موسوی قزوینی ترجمه: طارمی

۷ تحلیلی نو بر عقاید وهابیان حسن ابراهیمی

۸ فرقه وهابی و پاسخ به شبهات آنها قزوینی ترجمه: دوانی

۹ نقد و تحلیلی پیرامون وهابیگری همایون همتی

۱۰ اشتباه بزرگ وهابی ها عیسی اهری

۱۱ پیشینه سیاسی فکری وهابیت درّی

۱۲ تاریخ مکه هادی امینی ترجمه: آخوندی

۱۳ ترجمه کشف الارتیاب، ج ۴ علامه سید محسن امین ترجمه: تهرانی

۱۴ سخنی چند با موحدین مصطفی نورانی

۱۵- وهابیت آیت الله جعفر سبحانی

J}

چرا بعضی از ما که پشت دیوار بقیع نماز می خوانیم مورد اعتراض اهل تسنن قرار می گیریم؟

پرسش

چرا بعضی از ما که پشت دیوار بقیع نماز می خوانیم مورد اعتراض اهل تسنن قرار می گیریم؟

پاسخ

عده ای از اهل تسنن نماز خواندن در کنار قبر را بدعت و موجب شرکت می دانند{۱} و ظاهراً نماز خواندن پشت بقیع را نماز در کنار قبر و در قبرستان تلقی می کنند و حتی «بن باز» فتوا داده که هر گاه در مسجدی قبر وجود داشته باشد نماز در آن مسجد صحیح نیست{۲} و گفته است: اگر کسی در کنار قبر نماز بخواند واجب است منعش کنند و جلوی او را بگیرند.{۳}

البته نمی دانم در مسجدالنبی که سه قبر وجود دارد و در مسجدالحرام که آن همه قبر از انبیاء(علیهم السلام) و غیر انبیاء می باشد چگونه نماز خواندن ممنوع نشده است بلکه نماز طواف واجب شده و آن همه ثواب برای نماز در آن دو مسجد بیان فرموده اند؟ همچنین چه می گویند درباره عایشه که طبق تواریخ خودشان چندین سال در حجره خودش در مسجد النبی در کنار قبر رسول خدا(ص) و آن دو نفر نماز می خوانده است؟{۴}

به هر حال برخی از آنها نماز خواندن در کنار بقیع و قبرستان احد را جایز نمی دانند و لازم است مؤمنین رعایت کنند و به جای اینکه نماز زیارت را در کنار بقیع بخوانند که موجب اتهام ناروا از جانب آنها شود. نماز را در مسجدالنبی بخوانند که ثواب آن معادل ده هزار نماز در خارج از مسجدالنبی است.

[۱]. تحفه الاخوان، ص ۱۴ و ص ۶۸.

[۲]. تحفهالاخوان، ص ۱۴ و ص ۶۸.

[۳]. تحفهالاخوان، ص ۱۴ و ص ۶۸.

[۴]. التاریخ القویم، ج ۱، ص ۱۹۳.

شبهات وهابیت

شبهات ابن جوزی

آیا این ادعای ابن جوزی درست است که «یهود درهای خانه را می بندد، هم چنین است شیعه »؟

پرسش

آیا این ادعای ابن جوزی درست است که «یهود درهای خانه را می بندد، هم چنین است شیعه »؟

پاسخ

در نسـخه چاپی از «موضوعات» لفظ «تسدل» آمده و آن، در مورد انداختن پرده و امثال آن به کار می رود، نه در بسـتن در، - لذا- احتمال دارد که نسخه غلط بوده و صحیح ان «تسد» باشد که به معنی « بستن در » است.

در هر حـال بسـتن در خصوصـاً هنگام غـذا خوردن، نشانه بخل و باز گـذاردن آن، علامت سـخاوت و دست و دل بازی است، خصوصـاً اعراب «بـدوی» به این مسـاله اهمیت میدهنـد، گویا ابن جوزی – در جهان شـیعه – سـیر کرده و بر این حالت روانی آنان پی برده است.

شایسته یک نویسنده چنین قضاوت و داوری نیست و در میان تمام اقوام و ملل سخی و بخیل فراوان است نه این که تعالیم اهل بیت بخل پرور، و تعالیم دیگران سخی پرور باشد. این دو حالت برای خود علل طبیعی و اجتماعی و تربیتی دارد.

اگر از این اصل بگـذریم، قاطعانه میتوان گفت: کمتر ملتی استماننـد شـیعه در امور عام المنفعه تشـریک مساعی کند. اوقاف عمومی و خصوصی، و بذل یک پنجم ثروت به عنوان حقوق واجبه نشانه روح باز و نوع پروری آنها است.

خوب بود آقای ابن الجوزی در شـناسایی بخیلان به کتاب « البخلا» هم کیش خود جاحظ (م/۲۵۵) مراجعه میکرد، آنگاه یک چنین داوری می نمود.

آیا این سـخن « علی بن الجوزی » که می گوید: « منطق شیعه با منطق یهود درباره حکومت یکی است؛ یهود می گوید: حکومت از آن داوود و آل او است، هم چنان که شیعه می گوید: حکومت از علی و آل اوست » صحیح است؟

پرسش

آیـا این سـخن « علی بن الجـوزی » که می گویـد: « منطـق شـیعه بـا منطـق یهود دربـاره حکومت یکی است؛ یهود می گویـد: حکومت از آن داوود و آل او است، هم چنان که شیعه می گوید: حکومت از علی و آل اوست » صحیح است؟

پاسخ

قرآن یاد آور میشود که ابراهیم از خـداخواست که امامت را در ذریه او قرار دهـد چنان که می فرمایـد: «...قال و من ذریتی...» بقره/۱۲۴

کتاب آسمانی ما یادآور میشود که نبوت و نزول کتاب را در « صلب » ابراهیم (ع) قرار دادیم، چنان که می فرماید: «و وهبنا له

اسحاق و یعقوب و جعلنا فی ذریته النبوه و الکتاب ...». عنکبوت/۲۷

اگر بنا باشد شیعه را به چیزی تشبیه کنیم باید بگوییم شیعه نیز بسان قرآن که نبوت و کتاب را در ذریه ابراهیم(ع) میداند، شیعه نیز امامت و ولایت را از آن علی (ع) و فرزندان آن حضرت میداند.

گذشته از این اگر بنا است، مقابله به مثل شود، باید بگوییم، منطق اهل سنت بسان منطق یهود است که می گویند حکومت از آن قریش است و هیچ قبیله و تیره صلاحیت این کار را ندارند.

آیا این سخن ابن جوزی درست است که می گوید: « یهود می گوید: تا ظهور مسیح دجّال جهاد ساقط است و شیعه می گوید: تا خروج مهدی جهاد مشروع نیست؟

پرسش

آیا این سخن ابن جوزی درست است که می گوید: « یهود می گوید: تا ظهور مسیح دجّال جهاد ساقط است و شیعه می گوید: تا خروج مهدی جهاد مشروع نیست؟

پاسخ

هر گاه گفتاری که از یهود نقل میکند صحیح و پا برجا باشد، با گفتاری که از شیعه نقل میکند قابل مقایسه و اساسا" تشبیه درست نیست.

زیرا یهود طبق نقل ابن جوزی می گویند: جهاد تا خروج مسیح دجال مشروع نیست و پس از خروج او، جهاد با او و نابود کردن وی لازم است.

در حالی که شیعه می گوید: جهاد تا روزی که مهدی موعود به امر الهی از پرده غیبت بیرون آید مشروع نیست و پس از خرج او باید در رکاب ظفرمند او با منافقان و کافران جهاد کنند. این دو نوع اندیشه کاملا" با هم متفاوتند، زیرا یهود دست از جهاد می کشد تا مسیح دجال خروج کند و پس از خرج او، جهاد می کند که او را نابود سازد، در حالی که شیعه دست از جهاد می کشد تا امام معصوم خروج کند و در خدمت او، نبرد نماید.

این نوع سخن گفتن برای ابطال یکسان نگری او است ولی حقیقت چیز دیگر است و آن این که شیعه به دو نوع جهاد معتقد است:

۱. جهاد دفاعی

۲. جهاد ابتدایی، آن هم برای دعوت مشرکان و کافران به زیر پرچم اسلام.

در جهـاد نخست، حضور امام شـرط نيست، در هر زمان و مكانى كه مسـلمانان مورد هجوم دشـمن قرار گرفتنـد، بايـد از خود دفاع كنند.

ولى در جهاد به صورت دوم، اذن امام شرط است، ملاك حضور و غيبت امام نيست بلكه ملاك اذن او

است، در عصـر امیرمؤمنـان و امامـان، هر نوع جهـاد ابتـدایی که به اذن و بـا امضای آنان صورت گرفته است، آن نوع از جهاد ابتدایی صـحیح و احکام جهاد بر آن بار میشود، مثلاً یک پنجم غنایم متعلق به مقام امامت و باقیمانده میان سـپاهیان تقسیم می شود، و در غیر اینصورت جزء انفال محسوب می شود، بنابراین آنچه را که به شـیعه نسـبت می دهد- گذشـته از این که تشبیه، باطل است اصل نسبت نیز از موضوعات است.

گروهی از فقهـا اذن مجتهـد جـامع الشـرائط را در جهـاد ابتـدائی کـافی می داننـد، بنا بر این باب جهاد به روی امت همیشه باز است.

آیا این ادعای ابن جوزی درست است که « یهود نماز مغرب را آنگاه به جا می آورند که آسمان پرستاره شود و به صورت مشبک درآید، هم چنین است شیعه »؟

پرسش

آیـا این ادعای ابن جوزی درست است که « یهود نماز مغرب را آنگاه به جا می آورنـد که آسـمان پرسـتاره شود و به صورت مشبک درآید، هم چنین است شیعه »؟

پاسخ

نسبت تاخیر نماز مغرب به یهود نیاز به برسـی دارد آیا در شریعت موسی، نمازی به عنوان نماز مغرب هست تا آن را در چنین وقتی انجام دهنـد یا نه، نگارنده فرصت آن را نداشت که به « تلمود» و دیگر کتب شـرعیات یهود مراجعه کند ولی آنچه که به شیعه نسبت می دهد از ریشه دروغ است شـیعه نماز مغرب را سیزده دقیقه پس از غروب آفتاب انجام مید هد، یعنی موقعی که سرخی خورشید از طرف مشرق زایل گردد و فاصله آن با پر ستاره شدن آسمان، بسیار زیاد است.

ابن جوزی، فرقه خطابیه را با مطلق شـیعه یکسان گرفته، و رای این فرقه را به همگان نسبت داده است، در حالی که این فرقه — نابود شده — که در عصـر حضرت صادق (ع) می زیستند، نماز مغرب را به عقب میانداختند، تا آسمان به همان حالت در آید، از این جهت امـام صـادق (ع) از آنـان دوری جست و فرمود: «من اخر المغرب حتی تشـتبك النجوم من غیر عله فانـا منه بری». (وسائل الشیعه۳/ابواب المواقیت، ب ۱۸)

آیا این سخن ابن جوزی که می گوید: « یهود به هنگام اقامه نماز از قبله کمی منحرف می شوند، هم چنین است شیعه » درست است؟

پرسش

آیـا این سـخن ابن جـوزی که می گـویـد: « یهود به هنگـام اقـامه نمـاز از قبله کمی منحرف می شونـد، هم چنین است شـیعه »

درست است؟

پاسخ

آنچه به یهود نسبت میـد هـد، اطلاعی از آن در دست نیست ولی نسبت انحراف کمی از قبله به شیعه، دروغ است و در تمام کتب فقهی و رسائل عملی که برای افراد عادی نوشته می شود، کعبه به عنوان قبله معرفی میشود.

آری برای خصوص عراقیان تمایل به چپ مستحب است، و معنی آن انحراف از قبله نیست، بلکه به معنی رویارویی بیشتر با کعبه است، و نکته آن را فقهای بزرگ در کتابهای فقهی آورده اند.

در تاریخ زندگی محقق طوسی (۵۹۷–۶۷۲) آمده که وی وارد شهر حله گردید، و به عنوان تکریم در درس فقه محقق حلی (۶۰۲ ۶۷۶) شرکت کرد، اتفاقاً موضوع بحث محقق حلی در استحباب تیاسر برای اهل عراق و امثال آنان بود.

محقق طوسی که خود سرآمد روزگار در هیئت و نجوم و ریاضیات بود رو به محقق کرد و گفت:

«من القبله، او الی القبله فعلی الاول یحرم، و علی الثانی یجب».

حاصل گفتارش این است که، میل به سمت چپ، از دو حالت خالی نیست، یا انحراف از قبله است یا میل به سوی آن، در صورت نخست تمایل حرام بوده و در صورت دوم واجب خواهد بود.

محقق حلی در پاسخ فرمود:« من القبله الی القبله »: توجه از قبله سوی قبله است، یعنی در هر دو صورت رو به قبله است ولی در حالت تیاسر کم، مقابله با قبله آن بیشتر می شود.

توضیح این که: کعبه قبله کسانی است که در مسجد الحرام نماز می

گزارند، و مسجد، قبله اهل حرم، و حرم، قبله جهانیان است. (وسائل الشیعه ج ۳، ابواب قبله ح ۱) این یک مطلب.

مطلب دیگر این که قسمت حرم، از طرف سمت راست کعبه، چهار میل، و از طرف سمت چپ، هشت میل است، بنابراین انحراف به سمت راست، مظنه خروج از حرم، در حالی که انحراف به سمت چپ، مایه تحقق تقابل بیشتر است.

این یکی از توجیهات قول یاد شده است.

مرحوم محقق حلی، پس از مذاکره مختصر با محقق طوسی رساله ای در این مورد نوشته و در پایان « غایه المراد » شهید ثانی نیز به چاپ رسیده است، و در هر حال باید دانست یک چنین انحراف امری است مستحب و هرگز واجب نیست، و آن هم نکته فنی دارد.

آیا این ادعای ابن جوزی درست است که می گوید: « یهود تورات را تحریف کردند، هم چنین شیعه نیز قرآن را تحریف کرده است »؟

پرسش

آیا این ادعای ابن جوزی درست است که می گوید: « یهود تورات را تحریف کردند، هم چنین شیعه نیز قرآن را تحریف کرده است »؟

پاسخ

تمام مسلمانان جهان یک قرآن بیش ندارند، و قرآن شیعه همان است که در اختیار دیگران است، نسبت تحریف به مسلمانان اعم از شیعه و سنی، نسبت ناروایی است که بیش از همه سلفی ها به آن دامن می زنند، در تمام بلاد و خانه ها ی شیعی، قرآنی جز همین کتاب آسمانی که هر سال هزاران نسخه از آن چاپ و منتشر می شود، قرآن دیگری نیست. و روایات حاکی از تحریف، اخبار آحادی است که فاقد ارزش علمی و مخالف قرآن کریم می باشند، و چون محققان درباره عدم تحریف سخن زیاد گفته اند ما به همین اندازه بسنده می کنیم. اگر روایت دلیل بر عقیده باشد، روایات تحریف را بخاری در صحیح و قرطبی در تفسیر خود نقل کرده اند.

بخاری در صحیح خود از عمر بن خطاب نقل می کند: اگر ترس آن نبود که عمر را به تصرف در قرآن متهم بکنند من آیه «رجم شیخ و شیخه» را در قرآن می نوشتم و ما در عصر رسول خدا می خواندیم: «الشیخ و الشیخه اذا زنیا فارجموهما...». (صحیح بخاری ۱/۶۹)

قرطبی در آغاز تفسیر سوره احزاب از عایشه نقل می کند که سوره مبارکه احزاب درعصر پیامبر دویست آیه بوده در حالی که اکنون هفتاد و سه آیه بیش نیست. (تفسیر قرطبی ۱۴/۱۱۳)

آیا این سخن ابن جوزی صحیح است که می گوید: « یهود خون مسلمانان را حلال می شمرند، هم چنین است شیعه»؟

پرسش

آیا این سخن ابن جوزی صحیح است که می گوید: « یهود خون مسلمانان را حلال می شمرند، هم چنین است شیعه»؟

پاسخ

از نظر فقهای اسلام اعم از شیعه و سنی، هر کس به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر خاتم ایمان بیاورد او در جرگه مسلمانان قرار می گیرد، و جان و عرض آنان از احترام خاصی برخوردار میباشد.

امام صادق (ع) می فرماید: «الاسلام شهاده ان لا اله الا الله، و التصدیق برسول الله به حقنت الدماء، و علیه جرت المناکح و الموارث». (بحارالانوار ۶۸/۲۴۳)

[اسلام این است که انسان به توحید خدا و رسالت پیامبر گرامی (ص) شهادت دهد و در چنین شرایط خون او محترم بوده و ازدواج با او جایز و قانون ارث اسلام در حق او اجرا می گردد.]

من در شگفتم چگونه ابن جوزی به خود اجازه می دهد که با وجود چنین روایات و فتاوی به شیعه یک چنین تهمت بزند.

آیا این سخن ابن جوزی صحیح است که می گوید: «یهود بر سه طلاق ارزش و بهایی نمی دهند، هم چنین است شیعه»؟

پرسش

آیا این سخن ابن جوزی صحیح است که می گوید: «یهود بر سه طلاق ارزش و بهایی نمی دهند، هم چنین است شیعه»؟

پاسخ

از نسبیتی که وی به یهود می دهد، اطلاعی در دست نیست ولی آنچه که به شیعه نسبت می دهد واقع به غیر آن صورت است، هرگاه مردی زنی را در یک مجلس سه طلاقه کند و بگوید:« انت طالق ثلاثاً» بدون آن که میان آنها رجوعی و طلاق دومی و سومی صورت بگیرد، قول مشهور در میان فقهای شیعه این است که سه طلاق، یک طلاق حساب میشود. (خلاف شیخ طوسی ج ۲، کتاب طلاق) بنابراین، اینکه می گوید: سه طلاقه را اصلاً به حساب نمی آورند، برخلاف نظر مشهور علمای شیعه است.

شیعه در این فتوای فقهی از قرآن پیروی می کند، آنجا که می فرماید:

«الطلاق مرتان فامساک بمعروف او تسریح باحسان ...» بقره/۲۲۹

[طلاق که در آن رجوع جایز است این است که دوبار طلاق بدهد سپس باید یکی از دو راه را انتخاب کند یا باید زن را به نحو نیکی نگاه دارد، و یا رها کند (طلاق دهد) دیگر نمی تواند به او رجوع کند.]

در آیه مبارکه طلاقی را موثر مید اند که تک تک انجام گیرد و می فرماید: (مرتان) نه به صورت جمعی، بنابراین طلاق جمعی، طلاق نامشروع بوده و فقط یک طلاق محسوب می شود.

اتفاقاً در عصر رسول خدا(ص) و خلافت ابی بکر و بخشی از خلافت عمر سه طلاق یک طلاق محسوب می شد، ولی عمر بر خلاف سنت الهی، سه طلاقه را، امضا کرد و به اعتراض صحابه گوش فرا نداد.

مسلم در صحیح خود نقل

میکنـد: طلاـق در عصـر پیامبر و ابی بکر وتا دو سه سال از خلافت عمر، یک طلاق حساب می شـد، عمر بن خطاب از این که مردم با عجله به سوی سه طلاق می روند، در حالی که خدا برای آنان مهلتی قرار داده است، آن را امضاء کرد شاید تاثیری در تقلیل این نوع طلاق ها بگذارد.

بنابراین شـیعه در این مورد، سـنت رسول خـدا را گرفته، و دیگران از بدعت خلیفه پیروی کرده اند ودر این صورت کدام یک شایسته نکوهش می باشند؟

خوشـبختانه امروز در محاکم مصـر، به پیروی از فتوای شـیعه، سه طلاقه را یک طلاق حساب می کنند، و فقیهان مصـر، پس از تامل در مدارک مساله، فتوای شیعه را مطابق کتاب و سنت تشخیص داده و به آن رسمیت بخشیده اند.

آیا این ادعای ابن جوزی صـــحیح است که می گوید: « یهود جبرئیل را دشـــمن می داند و می گویند او دشمن ما از فرشتگان است، هم چنین شیعه اورا دشمن می دارند و می گویند: در مساله وحی خطا کرده است (نبوت از آن علی بود آن را به پیامبر داد)»؟

پرسش

آیا این ادعای ابن جوزی صـحیح است که می گوید: « یهود جبرئیل را دشـمن می داند و می گویند او دشـمن ما از فرشـتگان است، هم چنین شـیعه اورا دشـمن می دارند و می گویند: در مساله وحی خطا کرده است (نبوت از آن علی بود آن را به پیامبر داد)»؟

پاسخ

شیعه نسـبت به تمام ملائکه مهر می ورزد و همه را ماموران خـدا میـد انـد و هیچ فرشـتهای را دشـمن نمی دارد و در این مورد میان جبرئیل و غیر او فرق قایل نمی شود و منطق او آیه مبارکه است که می فرماید:

«من کان عدواً لله و ملائکته و رسله و جبریل و میکال فان الله عدو للکافرین». بقره/۹۸

[آن کس که دشمن خدا و فرشتگان و رسولان و جبرئیل و میکائیل باشد (او فرد کافر است) و خدا دشمن کافران است.]

و امـا مسـاله: « خـان الاـمین » که ابن جوزی در عبارت خود به آن اشاره می کنـد از شـعار یهود است و به غلط آن را به شـیعه نسبت می دهند.

فخر رازی در تفسـیر آیه «قل من کان عدواً لجبریل فانه نزله علی قلبک ...» بقره/۹۷ به سرگذشت «خان الامین» اشاره می کند و یـاد آور می شـود کـه این شـعار یهـود است که می گوینـد: امین وحی (جبرئیـل) به وحی خیـانت کرد و نبـوت را که از آن یعقوب بود به آل اسماعیل بخشید. آنگاه دشمنان تشیع بدون آگاهی از ریشه این شعار آن را به شیعه نسبت می دهند.

آیا این ادعای ابن جوزی درست است که می گوید: « صـــنفی از یهود و نصاری بر شیعه به خاطر دو خصلت برتری دارند: از یهود سؤال شد بهترین ملت شـــما کیست؟ گفتند: اصحاب و یاران موسی. از مسیحیان نیز پرسیدند، آنان نیز در پاسخ گفتند: یاران عیسی. از شیعیان پرسیدند بدترین م

پرسش

آیا این ادعای ابن جوزی درست است که می گوید: « صـنفی از یهود و نصاری بر شیعه به خاطر دو خصلت برتری دارند: از یهود سؤال شد بهترین ملت شما کیست؟ گفتند: اصحاب و یاران موسی. از مسیحیان نیز پرسیدند، آنان نیز در پاسخ گفتند: یاران عیسی. از شیعیان پرسیدند بدترین ملّت اسلام کیست؟ گفتند: یاران محمّد. پس به آنان گفتند در حق یاران محمد طلب آمرزش کنید، به جای استغفار

در حقّ آنان بد گفتند»؟

پاسخ

بسیار جای تاسف است که یک نویسنده اسلامی یهود و نصاری را با آن ویژگیهایی که در قرآن دارند بر شیعیان علی (ع) برتری می بخشند و دو چیز ساختگی را به آنها نسبت می دهند.

نخست اینکه از شیعه پرسیدند بدترین ملت کیست؟ آنان در پاسخ گفتند: یاران محمد.

دیگری این که به آنان گفتند طلب آمرزش کنید؟ آنان به جای استغفار بد گفتند.

درباره مطلب اول یاد آور می شویم که دروغی بیش نیست، چگونه شیعه یاران پیامبر را بدترین ملت اسلام می داند در حالی که پیشاپیش یاران پیامبر علی بن ابی طالب است و شیعیان او از یاران پیامبر، مانند سلمان، ابی ذر، مقداد، عمار، خباب بن ارط، جابر بن عبدالله انصاری، ابو ایوب انصاری و دهها صحابی پیامبر به عنوان شیعیان صدر اول معروف بوده اند.

و در باره مطلب دوم یاد آور می شویم که آنان هیچگاه به سب صحابه نپرداخته، بلکه در مواردی به توصیف اعمال آنان می پردازند، به نحوی که قرآن و احادیث پیامبر و تاریخ متواتر توصیف کرده است.

توضیح اینکه شیعه در عین احترام به صحابه پیامبر، از آن نظر که به گرد وجود او حلقه زده بوده اند آنها را معصوم ندانسته و حتی به عدالت فرد فرد آنها اعتقاد ندارند بلکه بخشی از آنان را عادل، بخش دیگر را غیر عادل، و اکثریت غالب را نمی شناسد و به علم خدا واگذار می کند. قرآن درباره برخی از صحابه کلمه فاسق به کار میبود، و می فرماید:

«ان جاءکم فاسق بنبا فتبینوا» حجرات/۶

[اگر فرد گنهکاری خبری برای شما آورد ...] «و مفسران می

گویند این فرد گنهکار ولید بن عقبه است».

خلاصه مساله معصوم ندانستن و یا تک تک آنها را بدون استثنا عادل نیندیشیدن غیر از این است که آنها را بدترین ملتها بدانند، و یا به جای استغفار آنها را سب کنند، شیعه معتقد است صحابه مانند تابعین است همین طور که تابعان به دو گروه عادل و غیر عادل تقسیم می شوند، آنها نیز به دو گروه تقسیم می شوند. روشنترین گواه بر چنین تقسیمی وجود منافقان در اطراف پیامبر بود که قرآن درباره آنها فراوان سخن گفته و جایگاه آنها را دوزخ معرفی کرده است و فرموده است:

«اِن المُنافقین فی الدرک الاَسفل مِن النّار...» نساء/۱۴۵

[آری، منافقان در پایین ترین درجات دوزخند.]

با توجه به چنین آیات چگونه میتوان همه را معصوم و یا همگان را عادل انگاشت، بالاخص منافق از غیر منافق شناخته نشده، حتی گاهی خود پیامبر نیز آنها را نمی شناخت، چنان که می فرماید:

«و مِن اَهل المَدینه مَردوا عَلی النِّفاق لا تعلمَهم نحن نَعلمهم ...» توبه/۱۰۱

[برخی از بادیه نشینانی که پیرامون شما هستند منافقند، و از ساکنان مدینه (نیز عده ای) بر نفاق خو گرفته اند، تو آنان را نمی شناسی، ما آنان را می شناسیم.]

شبهات پیرامون خلافت

آیا حضرت علی (ع) مشاور خلیفه دوم بوده و آیا این خود دلیل موافقت با خلیفه دوم نیست ؟

پرسش

آیا حضرت علی (ع) مشاور خلیفه دوم بوده و آیا این خود دلیل موافقت با خلیفه دوم نیست ؟

پاسخ

یکی از اموری که در اسلام به آن اهمیت ویژه ای داده شده , امر مشورت است و آیاتی از قرآن نیز به آن صراحت دارد: (و شاورهم فی الامر)(۱) و امرهم شوری بینهم)(۲)که بیان کننده اهمیت امر مشورت در اسلام است . در تاریخ اسلام و سیره پیامبر (ص)وارد شده است که آن حضرت در پاره ای از مسائل مثل جنگ به مشورت می پرداخت ,گرچه آن حضرت به جهت اتصال به مبدا وحی و غیب از هرگونه نظرخواهی و مشورت نمودن بی نیاز بود , اما به جهت مصالحی و ارج نمودن به مومنان در اموری که مستقیما به امر دین و شریعت مربوط نبود , به مشورت می پرداخت و گاهی هم نظر آنان رامی پذیرفت . این سیره در زمان خلفای بعد از آن حضرت هم ادامه داشت و در تاریخ می بینیم با آن که حضرت علی (ع) رسما مقام

مشاور را نداشتند , ولی در مواردی ,خلیفه دوم در اموری که مهم بوده است از صحابه نظرخواهی کرده و نظر حضرت علی (ع)را بر نظر دیگران ترجیح داده است که به چند مورد اشاره می کنیم :در سال چهارم هجری یزدگرد سوم پادشاه ایران سپاهی متشکل از یکصد و پنجاه هزارنفر به فرماندهی فیروزان ترتیب داد تا به مسلمانان حمله کند . سعد وقاص و به نقلی عمار یاسر فرمانده لشکر اسلام که حکومت کوفه را هم عهده دار بود , به خلیفه

دوم اطلاع داد که آماده است قبل از حمله لشکر ایران دست به حمله بزند. خلیفه دوم به مسجد رفت و صحابه را مطلع ساخت و تصمیم خود مبنی بر ترک مدینه را اعلام کرد وبسیاری از صحابه , مانند طلحه و عثمان (خلیفه سوم) , خلیفه دوم را تشویق به رفتن کردند . اما حضرت علی (ع) فرمود : اگر مدینه را ترک کنی اعراب فرصت رامغتنم شمرده و توطئه ای بر پا می کنند که ضررش بیشتر از حمله ایران است وفرمانروای کشور به منزله رشته مهره ها می باشد , اگر پاره شود از هم می گسلند , ازطرفی شرکت تو در جنگ موجب جرات دشمن می شود , زیرا با کشته شدن فرمانروا پیروزمطلق است و حرص آنان بر جنگ و کسب پیروزی دو چندان می شود . (۳) خلیفه گفت :دوست دارم از رای حضرت علی (ع) پیروی کنم . (۴) در فتح بیت المقدس نیز خلیفه دوم از رای و نظر حضرت علی (ع) متابعت کرد . (۵) درباره مبدا تاریخ هم خلیفه دوم بااصحاب مشورت Øj...که نظرات مختلفی دادند , برخی روز ولادت حضرت رسول (ص) و برخی برخی روز مبعث را پیشنهاد کردند و حضرت علی (ع) روز هجرت پیامبر (ص) از سرزمین شرک را پیشنهاد کرد که خلیفه دوم آن را پسندید و از آن روز مبدا تاریخ قرارگرفت و نامه ها و اسناد براساس آن نوشته شد . (۶) البته حضرت علی (ع) خود رادر امر خلافت ذی حق می دانست واینکه آن حضرت تا مدتی

از بیعت خودداری کردند, نشان از عدم رضایت او به امر خلافت است , اما به جهت مصالحی که حفظ اسلام و یکپارچگی صفوف مسلمانان بود , اقدامی نکرد , اما در این مدت هر وقت مشکلی برای مسلمانان پیش می آمد , به راهنمائی خلفا می پرداخت و اگر از حضرت هم نظر می خواستند و حضرت مصلحت اسلام و مسلمانان را در امری می دید , راهنمایی می کرد و این ارشاد وراهنمایی آن حضرت به معنای موافقت با خلافت کسی نبوده و عدم بیعت آن حضرت تامدتی یک نوع اعلام عدم رضایت است و ارشاد او برای حفظ کیان اسلام و اتحاد صفوف بوده و پذیرفتن نظرات آن حضرت توسط خلفا خود دلیل فضل و منزلت والای آن حضرت درمیان صحابه است .

اگر آیه ۵۵ سوره مائده در حق ولایت علی (ع) نازل شده چرا علی (ع) به این دلیل روشن شخصا استدلال نکرد ؟

پرسش

اگر آیه ۵۵ سوره مائده در حق ولایت علی (ع) نازل شده چرا علی (ع) به این دلیل روشن شخصا استدلال نکرد ؟

پاسخ

این حدیث در کتب متعدد از خود علی (ع) نیز نقل شده است و این در حقیقت به منزله استدلال آن حضرت است به این آیه شریفه علامه امینی (ره) در کتاب الغدیر حدیث مفصلی نقل می کند که علی (ع) در میدان صفین در حضور جمعیت برای اثبات حقانیت خوددلائل متعددی آورد از جمله استدلال به همین آیه بود و علامه بحرانی در کتاب غایه المرام می گوید : از ابوذر چنین نقل شده که علی (ع) روز شوری نیز به همین آیه استدلال کرد .

برخی چنین گفته اند که اگر مراد از الذین آمنوا در آیه ۵۵ سوره مائده : انما ولیکم اللّه و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یوتون الزکوه وهم راکعون نمی تواند علی علیه السلام باشد زیرا مستلزم این است که از اطلاق جمع , واحد (علی علیه السلام) ار

پرسش

برخی چنین گفته اند که اگر مراد از الذین آمنوا در آیه ۵۵ سوره مائده : انما ولیکم اللّه و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یوتون الزکوه وهم راکعون نمی تواند علی علیه السلام باشد زیرا مستلزم این است که از اطلاق جمع , واحد (علی علیه السلام) اراده شده باشد و به لحاظ دستوری لغوی این امردرست نیست .

پاسخ

میان اطلاق لفظ جمع و اراده واحد و استعمال آن در واحد , و میان ابراز حکمی کلی یا خبر دادن به وسیله یک لفظ جمع برای انطباق بر هر کسی که صلاحیت انطباق بر اورا دارد , تفاوت است . حالت دوم را نه تنها دستور زبان و لغت مجاز می

دارد بلکه بسیار به کار می رود . در حالت دوم امکان دارد که تنها یک نفر صلاحیت داشته باشدکه حکم بر آنها منطبق شود . مورد آیه شریفه نیز از این دست است . علاوه بر این آیات و موارد بسیاری در قرآن وجود دارد که لفظ جمع بکار رفته و یقینا شخص خاصی اراده شده است مانند : یسالونک ماذا ینفقون (بقره / ۲۱۵) . سئوال کننده شخصی واحد بوده است . ...یقولون لئن رجعنا الی المدینه لیخرجن الاعز منهاالاول (منافقون / ۸) . گوینده اƠ...حرف عبدا...ҿҿЉبن ابی بن سلول اس....

اینکه گفته می شود آیه ۵۵ سوره مائده درباره ولایت علی (ع) نازل شده این تفسیر باآیات قبل و بعد سازگار نیست زیرا در آنها ولایت به معنی دوستی آمده است ؟

پرسش

اینکه گفته می شود آیه ۵۵ سوره مائده درباره ولایت علی (ع) نازل شده این تفسیر باآیات قبل و بعد سازگار نیست زیرا در آنها ولایت به معنی دوستی آمده است ؟

پاسخ

آیات قرآن چون تدریجا , در وقایع مختلف نازل گردیده همیشه پیوند با حوادثی داردکه در زمینه آن نازل شده است لذا بسیار می شود که دو آیه پشت سرهم نازل شده امادر دو حادثه مختلف بوده و مسیر آنها بخاطر پیوند با آن حوادث از یکدیگر جدامی شود با توجه به اینکه آیه انما ولیکم اللّه به گواهی شان نزولش در زمینه زکات دادن علی (ع) در حال رکوع نازل شده و آیات گذشته و آینده در حوادث دیگری نازل شده نمی توانیم روی پیوند آنها تکیه کنیم . گذشته از اینها اتفاقا آیه مزبور تناسب با آیات گذشته و آینده نیز دارد زیرا درآنها سخن از ولایت به معنی یاری و نصرت و در آیه ۵۵ سوره مائده سخن از ولایت به معنی رهبری و تصرف می باشد و شک نیست که شخص ولی و سرپرست و متصرف , یار و یاورپیروان خویش نیز خواهد بود به عبارت دیگر یار و یاور بودن یکی از شئوون ولایت مطلقه است .

اگر پیامبر جانشین خود را معرّفی کرده بود، آیا هفتاد و دو ملّت در کار بود؟

پرسش

اگر پیامبر جانشین خود را معرّفی کرده بود، آیا هفتاد و دو ملّت در کار بود؟

پاسخ

اختلاف مذاهب با یکدیگر دلیل این نیست که درباره یک دین و یا یک مذهب حق دلیل صریح و روشنی نداشته باشیم; زیرا

انکار دین یا مذهب از سوی منکران، تنها در اثر نبودن دلیل روشن نیست، بلکه ممکن است انکار یک مذهب یا یک آیین در اثر عواملی، مانند تعصب، حب جاه، تقلید و عوامل دیگری باشد، که با وجود دلیلهای روشن انگیزه های مذکور موجب امتناع انسانها از پذیرش آیین صحیح بشود; بنابراین وجود ادیان و مذاهب مختلفی دلیل نبود نص و دلیل روشن درباره خلافت نیست; چنانکه اختلاف انسانها در وجود خدا یا انکار اسلام دلیل نبودن دلیل قاطع در وجود خدا یا حقّانیت اسلام نیست.

حضرت علی((علیه السلام))، خود فرمود: «خلافت نزد من از یک لنگه کفش کم ارزش تر است». با این وجود شیعه غاصبان خلافت را محکوم می کند؟

پرسش

حضرت علی((علیه السلام))، خود فرمود: «خلافت نزد من از یک لنگه کفش کم ارزش تر است». با این وجود شیعه غاصبان خلافت را محکوم می کند؟

پاسخ

بی ارزش بودن خلافت در نظر علی((علیه السلام)) با اینکه آن را بخواهد، منافات ندارد; زیرا در سایه ی حکومت حق می توان حقی را تحکیم کرده، باطلی را کوبید چنانکه در ذیل همین جمله آن حضرت به ابن عباس فرمود: «الاّ ان اقیم حقاً او ادفع باطلا ; مگر اینکه حقی را به پادارم یا باطلی را دفع کنم».

در بحث غدیر خم اهل سنت این بحث را مطرح می کنند که دور از ذهن است که ۱۲۰ هزار نفر شرکت کننده در روز ۱۸ ذی الحجه همه فراموش می کنند وصیت پیامبر(ص) را و از این جهت مورد شبهه قرار می دهند چه پاسخی دارید؟

پرسش

در بحث غدیر خم اهل سنت این بحث را مطرح می کنند که دور از ذهن است که ۱۲۰ هزار نفر شرکت کننده در روز ۱۸ ذی الحجه همه فراموش می کنند وصیت پیامبر(ص) را و از این جهت مورد شبهه قرار می دهند چه پاسخی دارید؟

پاسخ

در پاسخ به سؤال شما دوست عزیز عرض می شود، همانطور که مرقوم فرموده اید، حدیث غدیر از احادیث متواتری است، که احدی نمی تواند در صدور آن از پیامبر اکرم(تردید کند. تا آنجا که نویسنده محقق، علامه امینی، در کتاب معروف "الغدیر" این حدیث را از صد وده نفر از صحابه و یاران پیامبر(، و از سیصد و شصت دانشمند و کتاب معروف اسلامی، نقل کرده است.

اما مسأله اصلی اینست که اختلاف بنیادین شیعه و سنی، به نحوه نگرش آنها به معنای امامت بر می گردد. از نظر شیعه، امام چنانکه از عنوانش پیداست، به معنی پیشوا و رهبر مسلمان است. و در اصول عقاید شیعه، امام معصوم به کسی گفته می شود، که در همه چیز جانشین پیامبر(است. با این تفاوت که پیامبر مؤسس مکتب می باشد، و امام حافظ و پاسدار مکتب است؛ بر پیامبر وحی نازل می گردد، ولی بر امام نه؛ او تعلیماتش را از پیامبر(می گیرد، و دارای علم فوق العاده ای است. از نظر شیعه، امام معصوم تنها به معنی رهبر حکومت اسلامی نیست، بلکه رهبری معنوی و مادی، و ظاهری و باطنی، و خلاصه رهبری همه جانبه جامعه اسلامی را برعهده دارد. او پاسداری از عقاید و احکام اسلامی را بدون هیچگونه اشتباه و انحراف، بر عهده دارد؛

و بنده برگزیده خداست.(۱)

و شیعه با توجه به معنای امام، معتقد است که هیچکس جز خدا و پیامبر((آنهم به الهام الهی)، نمی تواند امام و خلیفه مسلمین را تعیین کند. زیرا شرط امامت طبق این تفسیر، داشتن علم وافر به تمام اصول و فروع اسلام است. علمی که از منبع آسمانی مایه بگیرد، و متکی بر علم پیامبر باشد؛ تا بتواند شریعت اسلام را حفاظت کند. و شرط دیگر آن است که امام باید معصوم باشد، یعنی از هرگونه خطا و گناه مصونیت داشته باشد؛ تا بتواند مقام امامت و رهبری معنوی و مادی، و ظاهری و باطنی است را بر عهده بگیرد. بنابراین امامت مقام بسیار والایی بوده است. و جز خداوند، کسی توانایی تعیین امام را ندارد. همانگونه که قرآن کریم، در ارتباط با امامت حضرت ابراهیم می فرماید : "و اذا ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلك للناس اماماً" (۲) (خداوند ابراهیم را آزمایشهای بزرگی کرد. هنگامی که از عهده آزمایشها به خوبی بر آمد؛ خداوند به او فرمود : "من ترا امام و پیشوای خلق قرار دادم.") قرائن قرآنی و تاریخی مختلف، نشان می دهد که رسیدن به این مقام، بعد از مبارزه با بت پرستان بابل، و هجرت ابراهیم به شام، و ساختن خانه کعبه، و بردن فرزندش اسماعیل به قربانگاه بوده است. و جائی که نبوت و رسالت، باید از طرف خدا تعیین گردد، مقام امامت و رهبری همه جانبه خلق، که اوج تکامل رهبری است، به طریق اولی باید از سوی خدا تعیین گردد. (۳)

اما اهل سنت، امامت و مقام امام را چنین تفسیر نکرده، بلکه

آن را به معنی رئیس حکومت جامعه اسلامی می دانند. و به تعبیر دیگر، زمانداران هر عصر و زمان را خلفای پیامبر(وائمه مسلمین می شمرند.(۴) و به خاطر همین مسأله، جمعی از کسانی که سند حدیث غدیر را غیر قابل انکار دیده اند، سعی داشته اند در دلالت آن به مسأله امامت و خلافت، تردید کنند. لذا معنای ولایت را در حدیث مذکور، صرفاً به محبت و ارادت خاصی که مردم باید نسبت به حضرت علی(داشته باشند، تفسیرکرد.(۵) معتقد است که دقت در مضمون حدیث، و شرایط مکانی و زمانی آن، و قرائن دیگر، به خوبی گواهی می دهد که هدف از آن، چیزی جز مسأله امامت و ولایت، به معنی رهبری همه جانبه خلق نبوده است :

۱.طرز پیاده شده حدیث، با آن همه مقدمات، در آن بیابان سوزان، با آن خطبه مفصّل، و با اقرار گرفتن ازمردم، و در آن شرایط حساس زمانی و مکانی، همه دلیل بر این مدّعا است.

۲. تبریکهایی که از ناحیه گروهها و اشخاص مختلف، به علی(گفته شد، و نیز اشعاری که شعرا در همان روز و بعد از آن سرودند، همه بیانگر این واقعیت است، که سخن از منصب علی(و مقام والای امامت و ولایت بوده، نه چیز دیگر. (۶)

منابع و مآخذ:

۱.پنجاه درس اصول عقاید برای جوانان، ناصر مکارم شیرازی، ص۲۳۷

۲.سوره مبارکه بقره/ آیه ۱۲۴

۳.پنجاه درس اصول عقاید برای جوانان، ناصرمکارم شیرازی، ص۲۶۸

۴.همان، ص۲۳۸

۵.استاد مطهری در کتاب "ولاء و ولایتها"، ص۴۵،می فرمایند : "معنای آیه الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور"، این نیست که خدا دوست اهل ایمان است، بلکه معنا این

است که خداوند با عنایت خاص خود، متصرف در شؤون اهل ایمان بوده. آنها در حفظ و صیانت خاص پرودرگارند.

۶.پنجاه درس اصول عقاید برای جوانان، ناصر مکارم شیرازی، ص۲۸۳

خلیفه معرفی شده اند، آن را چگونه توجیه می کنید؟

پرسش

خلیفه معرفی شده اند، آن را چگونه توجیه می کنید؟

پاسخ

طبرانی به سند خود از عبداللّه بن عمرونقل می کند: از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: "بعد از من دوازده خلیفه خواهد آمد: ابوبکر صدیق، او بعد از من بیش از مدتی کم درنگ نمی کند، وصاحب آسیاب خانه اش... عمر بن خطاب...". {پاورقی . المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۷، ح ۱۲. پاورقی}

پاسخ:

۱ - حدیث از حیث سند اشکال دارد؛ زیرا از جمله رجال آن "عبداللّه بن صالح" است که ذهبی احادیث او را منکر دانسته است. ونیز احمد بن حنبل می گوید: او در آخر عمر فاسد العقیده شد. وصالح بن محمد می گوید: به نظر من او در نقل حدیث دروغگوست. احمد بن صالح او را متهم دانسته ونسائی او را غیر ثقه می داند... .

ونیز در سند آن لیث بن سعد است که مورد اعتماد منصور عباسی بوده وسعی وکوشش فراوان در تضعیف ولای اهل بیت در مصر داشته است.

۲ - در این حدیث هر یک از خلفای سه گانه خصوصاً عثمان با تعبیراتی ستوده شده اند که با واقعیّات خارجی سازگاری ندارد.

۳ - با مراجعه به روایات دیگر پی می بریم که مقصود از حدیث، دوازده نفر از ذریه پیامبراکرم (ص) می باشند.

{پاورقی . فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۳۳، ح ۴۳۱ ؛ ینابیع الموده، ج ۳، ص ۲۸۱. پاورقی}

آیا خلافت همان سلطنت است؟

پرسش

آیا خلافت همان سلطنت است؟

پاسخ

خلافت به معنای سـلطنت نیست گرچه خلفای جور بنی امیّه و بنی عبّاس این کار را کردند زیرا پیامبر«صـلی الله علیه وآله» بعد از خود خلافـت را مطرح کرد و علیّ بن ابی طالب«علیه السـلام» را طبق احادیث وارده به جای خود نشانـد. خلافت به این معنا که امیر المؤمنین علیّ ابن ابی طـالب بر اسـاس همـان سیره و سـنّتی عمل کنـد که رسول خـدا«صـلی الله علیه وآله» بر آن بوده است، پس خلافت این است که شخص متخلف علیه یعنی آن که خلیفه شده در روش هماهنگ با مستحب عنه یعنی کسی که خلیفه را تعیین کرده باشد.

و همین جهت در اسـلام سـلطنت وجود نـدارد، سـلطنت به معنـای خود مختـاری در رأی و اسـتبداد است، همان طوری که در تاریخ ملاحظه کردیم.

« بخش پاسخ به سؤالات »

اگر تعیین خلیفه شورایی باشد، مقبولیّت خواهد داشت؟

پرسش

اگر تعیین خلیفه شورایی باشد، مقبولیّت خواهد داشت؟

پاسخ

اولاً؛ جانشـین رسول گرامی برای اداره امّت اسـلامی و حفظ شـریعت و کتاب آسـمانی، بایـد کسـی باشد که مانند خود پیامبر باشـد همـانطور که پیامبر به حضـرت علی«علیه السـلام» فرمودنـد: «انت منی بمنزله هارون من موسـی...؛(۱) تو برای من مـانند هارونی برای موسـی جز اینکه بعـد از من پیامبری نیست». هارون وزیر موسـی«علیه السـلام» و بهترین و شایسـته ترین و نزدیک ترین فرد به ایشان بود. برای همین موسـی«علیه السـلام» در مواعده ای که با خداوند داشـتند هارون را به جای خودش قرار می داد.

پس خلیفه رسول با نصب انتخاب می شود؛ نه به شورا و اسـتخلاف و... . با شورا نمی توان معصوم را شـناخت. از این گذشته، اگر شورا یک حق عمومی است، به چه دلیل عمر فقط ۶ نفر را - آنهم خودش به تنهایی - برای این کار برگزیـد و دیگران را از شـرکت انتخـاب خلیفه محروم کرد؟! طـبیعی است شورایی را که مردم در آن هیـچ نقشـی نداشـته باشـند، نمی توان «شورا» خوانـد؛ چون «امرهم شوری بینهم» می رسانـد که در کارهای مؤمنین بایـد با آنها مشورت کرد ولی هیچکـدام از مردم در این

شورا سهمی نداشتند. و طبیعی است که نظر چنین شورایی هیچ مقبولیّتی نداشته باشد.

اگر خلافت و رهبری جامعه اســلامی به صورت اجماع حاصل شود چه اشکال دارد؟ همان طوری که بعد از رسول اکرم«صلی الله علیه وآله» اتّفاق افتاد؟

پرسش

اگر خلافت و رهبری جامعه اسلامی به صورت اجماع حاصل شود چه اشکال دارد؟ همان طوری که بعد از رسول اکرم«صلی الله علیه وآله» اتّفاق افتاد؟

پاسخ

اوّلاً؛ باید گفت رهبری بعد از رسول اکرم«صلی الله علیه وآله» به صورت اجماع نبوده است زیرا:

الف: همه مسلمانان آن عصر با ابوبکر بیعت نکردند تا اجماع حقیقی حاصل شود؛

ب: مسلمانان سایر بلاد هم در مدینه حضور نداشتند؛

ج: اهل بیت«علیهم السلام» و بعضی از صحابه و خویشان آن جناب از بیعت خودداری کردند.

ثانیاً: امام - با توجّه به مسئولیّت سنگینی که دارد - باید معصوم باشد و نمی شود حافظ شریعت نبوی«صلی الله علیه وآله» از علم و عصمت برخوردار نباشد. پس امام معصوم را باید یک معصوم معین کند، زیرا غیرمعصوم نمی تواند معصوم را بشناسد.

ثالثاً: براساس ادله قاطعی که شیعه امامیه در اختیار دارد امامت پس از پیامبر«صلی الله علیه وآله» با نصّ آن حضرت و نصب امیرالمؤمنین علی«علیه السلام» از جانب خداوند صورت گرفته است و در موردی که نص در کار باشد اجماع کارساز نخواهد بود.

خداوند می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا... فان تنازعتم فی شی فرُدَّه الی اللّه و الرسول»(۴) اهل سنّت معتقدند چون خداوند در این آیه مسلمین را هنگام اختلاف در دیدگاه ها، به خدا و رسول رجوع داده اند، ولی از ائمه نامی برده نشده. و با تکیه بر این اعتقاد به نف

پرسش

خداوند می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا... فان تنازعتم فی شی فرُدَّه الی اللّه و الرسول»(۴) اهل سنّت معتقدند چون خداوند در این آیه مسلمین را هنگام اختلاف در دیدگاه ها، به خدا و رسول رجوع داده اند، ولی از ائمه نامی برده نشده. و با تکیه بر این اعتقاد به نفی «امامت» می پردازند. آیا نظر آن ها درست است؟

پاسخ

این آیه، خود یکی از ادلّه امـامت ائمه«علیهما السـلام» است؛ زیرا این آیه می خواهـد بفرمایـد که در هر مسأله ای که اختلاف دارید، مرجع حلّ آن، خدا و رسول است. یکی از اساسـی ترین مسائل مورد اختلاف میان مسلمان، مسئله امامت است که بنابر تصـریح این آیه، باید به خداوند و رسول گرامی رجوع کرد. حال باید از برادران اهل سنّت پرسید: «حکم خداوند و رسول در مورد وصایت و امامت چه بوده است؟» مگر نه این است که طبق نقل تمام مصادر اهل سنّت و کتب تاریخی آنها و سـیره های مختلفی که علمـای ایشـان نوشـته انـد، پیامبر در سالهای اوّل بعثت، قوم و عشـیره خود را در مکّه جمع کرد و سه بار فرمودنـد: «کدام یک از شـما بر می خیزد و با من عهد می بندد که بعد از من وصـی وزیر و جانشـین من باشد و برای من به منزله هارون برای موسـی می باشد»، و در هر سه بار حضـرت علی«علیه السـلام» برخاستند و اعلام کردند: «من ای رسول خدا«صلی الله علیه وآله»!» و آن حضرت هم علی«علیه السلام» را به عنوان وصی و جانشین خود تعیین کردند. داستان غدیر خم و آیه شریفه «الیوم الکلمت لکم دینکم...»(۵) هم به صورت متواتر نقل شده است. بین ابتدای رسالت تا انتهای آن

نیز پیامبر در این باره بسیار سخن گفته اند؛ که بعضی از آنها توضیح آیاتی است که در شأن حضرت علی«علیه السلام» و اهل بیت رسول اکرم«صلی الله علیه وآله» نازل شده است.

این آیه شریف اتمام حجّتی است برای تمام کسانی که در مسأله ولایت و جانشینی رسول اکرم«صلی الله علیه وآله» اختلاف دارند و مطابق آن، بعد از حکم و تقدیر الهی و ابلاغ رسول اکرم«صلی الله علیه وآله» هیچ مؤمنی حق مخالفت ندارد. علاوه بر این آیه، آیاتی که در آن ها اصطلاح «اولوالامر» به کار رفته در این مورد صراحت کافی دارد.

(برای اطّلاع بیشتر به کتابهای: الغدیر، نوشته علّامه امینی؛ نقش ائمه در احیای دین تألیف علّامه عسگری؛ و امامت در پرتو کتاب و سنّت، نوشته مهدی سماوی مراجعه فرمایید.)

« بخش پاسخ به سؤالات »

۴) سوره نساء، آیه ۵۸.

۵) سوره مائده، آیه ۳.

به گفته شیعیان، پیامبر(ص) در محلّی به نام غدیرخم مردم را جمع، و علی را به جانشینی خود معرّفی کرد. مگر می شود با وجود چنین چیزی همه صحابه به فرمایش حضرت پشت پا بزنند و خلافت غیر علی راببپذیرند؟

پرسش

به گفته شیعیان، پیامبر(ص) در محلّی به نام غدیرخم مردم را جمع، و علی را به جانشینی خود معرّفی کرد. مگر می شود با وجود چنین چیزی همه صحابه به فرمایش حضرت پشت پا بزنند و خلافت غیر علی راببپذیرند؟

پاسخ

حالات انسان همیشه یکسان نیست و در طول زندگی انسان فراز و نشیب های بسیاری می تواندپیش آید و تحت اوضاع حاکم قرار گیرد. فقط شماری از انسان ها هستند که مانند کوه استوارند و هیچ گاه تحت تأثیر قرار نمی گیرند؛ البتّه این گونه افراد بسیار اندک هستند.

صحابه پیامبر نیز از نظر ایمان یکسان نبودند. بعضی از آن ها مصداق آیه شریفه «و من الناس من یشتری نفسه ابتغأ مرضاْ الله; {۱} بعضی مردانند که از جان خود در راه رضای خدا در گذرند»، و بعضی مصداق «و اذا رأوا تجارْ او لهواً انفضوا الیها و ترکوک قائماً; {۲} و این مردم چون تجارتی یا لهو و لعب و بازیچه ای ببینند، بدان شتابند و تو را در نماز تنها گذارند»

عدّه ای از صحابه، سختی های جنگ تبوک و یوم العسرْ را تحمّل کردند و در جنگ بدر افتخار آفریدند. عدّه ای هم در

جنگ اُحد گریختند و پیامبر را میان دشـمنان تنها گذاشـتند و به قول بخاری در صحیح فقط ۱۲ نفر با حضرت باقی ماندند که در رأس آن هـا امـام علی(ع) بود: «و لم یبق مع النـبی(ص) غیر اثنی عشـر رجلاً». {۳} در جنگ اُحـد هزار نفر از مـدینه عازم شدند. البتّه در بین راه، سـیصد نفر از آن ها برگشـتند و هفتصد نفر با رسول اکرم(ص) در جنگ اُحد شـرکت کردند و در اثر فشار نظامی، اکثر قریب به اتّفاق مسلمانان عقب نشینی کردند و پراکنده

شدنـد، و جز افرادی انگشت شـمار در کنـار پیـامبر باقی نماندنـد که به قول بخاری، تعـداد یاران فـداکار پیامبر بیش از ۱۲ نفر نبود.

همچنان در نماز جمعه نیز حضـرت را تنها گذاشتند و دنبال لهو و لعب و تجارت رفتند. در این جا نیز افرادی که پیامبر اکرم را همراهی کردنـد، بیش از ۱۲ نفر نبودنـد. بخـاری در صـحیحش این جریـان را چنین نقـل کرده است: «اقبلت عبر یوم الجمعه و نحن مع النبی(ص) فثـار النـاس الّاثناعشـر رجلاً ـ فـانزل الله و اذا رأوا تجـارَۃً أو لهواً انفضّوا الیها».{۴} راوی می گویـد: کاروان تجـارتی روز جمعه وارد مـدینه شـد. مـا با پیامبر بودیم. مردم وقتی متوجّه کاروان شدنـد، نماز را رها کرده، پیامبر(ص) را تنها گذاشـتند و فقط ۱۲ نفر باقی ماندنـد. در این حال آیه نازل شـد: و چون داد و سـتد یا سـر گرمی ببیننـد، به سوی آن روی آور شوند و تو را در حالی که ایستاده ای، ترک می کنند.

در جاهای دیگر نیز در حیات رسول اکرم(ص) با وی مخالفت کرده اند؛ مانند جریان پیوستن به جیش اسامه که پیامبر(ص) بر پیوسـتن افراد به لشـکر اسامه اصـرار داشت؛ ولی برخی مخالفت می کردند و همچنین در آستانه عروج ملکوتی پیامبر(ص) در حالی که در بستر بیماری به سـر می برد، در حضور همگان قلم و دوات طلبید و فرمود: من چیزی بنویسم که هرگز به گمراهی نگراییـد. عمر از میـان حاضـران برخـاست و از فراهم آوردن قلم و دوات و نوشـتن مسأله مورد نظر پیامبر(ص) جلوگیری کرد. هنگامی که حاضران به او اعتراض کردند، او گفت: حسبنا کتاب الله و افزود که أنّ الرجل لیهجر!{۵}

بنابراین همان گونه که در جنگ اُحد

و موارد دیگر با پیامبر(ص) مخالفت کردند و حضرت را تنها گذاشتند در حالی که مقام پیامبر بالاتر از حضرت علی(ع) بود، همان گونه با امام علی(ع) مخالفت کردند و او را تنها گذاشتند. نه تنها مخالفت کردند، بلکه ستم های بسیاری را در حقّ حضرت و اولاد وی نسل به نسل روا داشتند.

[۱].بقره، ۲۰۷/

[۲].جمعه، ۱۱/

[۳].صحیح بخاری، کتاب تفسیر، تفسیر سوره آل عمران، باب قوله «و الرسول یدعوکم فی اخواکم»/

[۴].تفسیر سوره جمعه باب قوله «و اذا رأوا تجارۡ او لهواً»/

[۵].صحیح، بخاری، باب مرض النبی(ص)/

آیا حدیث غدیر در رابطه با شبهه ای بود که پس از جنگ تبوک پیش آمده است؟

پرسش

آیا حدیث غدیر در رابطه با شبهه ای بود که پس از جنگ تبوک پیش آمده است؟

پاسخ

حدیث غدیر در کتاب حدیثی اهل سنت و شیعه به گونه ای نقل شده است که جای هیچ گونه شک و شبهه ای در اصل صدور آن نیست، ابن حجر عسقلانی که یکی از علمای اهل سنت است در ذیل حدیث غدیر می نویسد: این حدیث را سی تن از صحابه روایت کرده اند و بیشتر سلسله سند آن صحیح و حسن است.{۱} ذهبی که یکی دیگر از علمای اهل سنت است می گوید: حدیث غدیر جداً عالی است و متن آن به صورت متواتر می باشد.{۲}

بنابراین جای این نیست که برخی در صدور آن تردید نمایند و تردید و شک نتیجه ناآگاهی است. اما دلالت حدیث بر خلافت امام امیر المؤمنین(ع) بسیار روشن است. بررسی و دقت در حدیث غدیر، شواهد و قرینه هایی که در خود روایت و زمان و مکان صدور روایت وجود دارد به خوبی روشن می سازد که حدیث غدیر برای ابلاغ رسالت بسیار مهمی بوده که معرفی جانشنین پیامبر(ص) بوده است که به نمونه هایی اشاره می کنیم:

۱. ابلاغ این رسالت در بیابان خشک و بسیار گرم، چرا در مکه نفرمود؟

۲. همراه با خبر رحلت خود؛

۳. شاهد و گواه گرفتن مردم بر ابلاغ رسالت و اقرار گرفتن از آنان؛

۴. بیان حدیث ثقین در آغاز خطبه (انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی///)؛

۵. بیان این جمله که «ألست أولی بکم من انفسکم» آیا من از شما به خود شما سزاوارتر نیستم؛

۶. تبریک گفتن به امام(ع) پس از معرفی آن حضرت؛

۷. شأن نزول آیه (الیوم اکملت لکم دینکم...)؛{۳} (یا ایها الرسول بلغ

ما أنزل اليک...)؛{۴} که در این رابطه نازل شده و همچنین روایاتی که در ذیل این آیات وارد شده است.

بنابراین دقت در حدیث غدیر هر نوع تصور و توهم دیگری را باطل می سازد. و آنچه در پرسش آمده که پیامبر(ص) پس از جنگ تبوک فرموده است این تمام نیست چون حضرت علی(ع) در جنگ تبوک حضور نداشتند بلکه خود پیامبر(ص) همراه مسلمانان بودند و حضرت علی(ع) را در مدینه جانشین خود قرار دادند. آنچه اهل سنت در این باره گفته اند این است که در برخوردی بین خالد بن ولید و آن حضرت پس از اعزام به یمن پیش آمده است، اولاً اختلاف بین حضرت علی(ع) و خالد بن ولید در سفر دیگری بوده که در آن سفر به مکه نیامدند بلکه به مدینه رفتند چون حضرت علی دو سفر به یمن داشته اند. دلیل بر این مطلب روایتی است که ترمذی در کتاب سنن خود نقل می کند که پس از برگشت از سفر یمن خالد بن ولید تصمیم گرفت خدمت پیامبر(ص) برود و از آن حضرت شکایت نماید، پس از آن که خدمت پیامبر(ص) رفت و از آن حضرت شکوه و گلایه نمود، چهره مبارک پیامبر(ص) دگرگون شد و سه مرتبه فرمود: «ما تریدون من علیّ ما تریدون... علیّ منی و أنا من علی»، از علی چه می خواهید، از علی چه می خواهید، از علی چه می خواهید علی از من است و من از علی. پس از بیان بسیار پرمحتوای آن حضرت، حقیقت برای خالد روشن شد، از این رو نیازی نبود تا پیامبر(ص)یک برخورد و اختلاف جزیی را که بین دو تن پدید آمده، آن را در جمع

تمام مسلمانان یادآور شوند. مقام پیامبر(ص) و اختلاف ایشان بالاتر از آن است چنین برخوردهایی را به گوش تمام یاران خود برساند. بر فرض که این برخورد در سفر دوم باشد، حضرت پیامبر(ص) در جمع خصوصی یادآور می شدند چنان که در حدیث ترمذی آمده است.

بنابراین هیچ گونه ارتباطی بین حدیث غدیر و شبهه ای که در اعزام یمن پیش آمده وجود ندارد. از این رو برخی از نویسندگان اهل سنت برای خدشه و ایراد بر حدیث غدیر چنین توهی را نموده اند، چرا که در سند و دلالت حدیث نتوانسته اند ایراد بگیرند.

بر فرض که حدیث غدیر را در رابطه با اختلاف خالد بن ولید فرموده باشند، چه اشکالی دارد که پیامبر اسلام(ص) ضمن اصلاح ذهنیت افراد ناآگاه مانند خالد بن ولید، حضرت علی(ع) را به عنوان جانشین و رهبر آینده امت خویش معرفی فرماید، مگر بین معرفی جانشین و برطرف نمودن دشمنی ها با علی(ع) ناسازگاری وجود دارد.

حدیث غدیر را می توانید در کتاب های اهل سنت که در ذیل می آید ملاحظه نمایید:

۱. صحیح مسلم، ج ۵، کتاب الفضایل، باب فضایل اهل بیت النبی(ص)، ص ۲۵، حدیث ۳۶/

۲. مسند احمد بن حنبل، ج ۷، ص ۷۵، ح ۱۹۲۸۵/

۳. خصایص امیرالمؤمنین، نسائی، ص ۸۴، ح ۷۶/

۴. صحیح ابن خزیمه، ج ۴، ص ۶۲، ح ۲۳۵۷/

۵. المستدرک علی الصحیحین، الحاکم النیسابوری، ج ۳، ص ۱۰۹، ۵۳۳/

۶. تلخیص المستدرک، ذهبی، ج ۳، ص ۵۳۳ و ۱۰۹/

۷. السنن الکبری، النسائی، ج ۵، ص ۴۵، ح ۱۲/۸۱۴۸/

۸. جامع المسانید و السنن، ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۳۶، ح ۲۸۲۷ و ج ۶، ص ۲۰۰، ج ۵، ص ۴۵۷/

۹. البدائْ و النهائْ، ج ۵، ص ۱۸۴/

۱۰. تفسیر ابن

کثیر، ج ۵، ص ۱۹۹.

۱۱. السیرْ النبویْ، ابن کثیر، ج ۲، ص ۴۴۵/

۱۲. مصابیح السنْ البغوی، ج ۴، ص ۱۸۵، ح ۴۸۰۰/

۱۳. مشکل الاثار، طحاوی، ج ۴، ص ۳۶۸/

۱۴. جامع الاحادیث، سیوطی، ج ۱۶، ص ۳۰۶، ح ۸۰۷۳ – ۸۰۷۲/

۱۵. جامع الاصول، ابن الاثیر، ج ۱۰، ص ۱۰۲، ح ۶۶۹۵/

[۱].صواعق المحرقْ، ص ۱۲۲/

[۲].سیراعلام النبلأ، ج ۸، ص ۳۳۵ – ۳۳۴/

[۳].سوره مائده، آیه ۳/

[۴].همان، آیه ۶۷/

–++++

اگر از ناحیه خلفا بر فاطمه(س) ظلم و ستم روا شده است؛ چرا علی(ع) و بنی هاشم با آن همه شجاعت از ایشان دفاع نکرده اند و در این مورد سکوت نموده اند، استدلال شیعیان در این باره چیست؟

پرسش

اگر از ناحیه خلفا بر فاطمه(س) ظلم و ستم روا شده است؛ چرا علی(ع) و بنی هاشم با آن همه شجاعت از ایشان دفاع نکرده اند و در این مورد سکوت نموده اند، استدلال شیعیان در این باره چیست؟

پاسخ

در مورد رفتاری که خلفا با حضرت زهرا(س) داشته اند، بهترین شیوه بررسی، مراجعه به کتاب ها و منابع حدیثی و تاریخی معتبر است. و با کمال تأسف مراجعه به منابع حدیثی و تاریخی و حتی منابع اهل سنت نشان می دهد که وقایعی چون آتش زدن در خانه حضرت زهرا(س) – و یا حداقل تهدید به آتش زدن – در واقعه گرفتن بیعت برای خلیفه اول توسط خلیفه دوم و یا کتک زدن آن بانوی گرانقدر در واقعه غصب فدک اتفاق افتاده است و نیز خطبه های آن حضرت در مسجد پیامبر(ص) و

گواهی ایشان بر خلافت حضرت علی و خطابشان به مهاجر و انصار این وقایع را تأیید می کند و بهترین راه اطلاع از صحت و یا عدم صحت این وقایع مراجعه به منابع و مآخذ تاریخی معتبر و قابل اعتماد است.

نکته قابل توجه در این وقایع آن که علمای اهل سنت نیز وقوع این رویدادها را قبول دارند ولی در رابطه با آنها راه توجیه را در پیش گرفته اند در روایات معتبر نقل شده از پیامبر در مورد شأن و منزلت حضرت زهرا همچون: «فاطمه بضعْ منی فمن اغضبها اغضبنی»؛ فاطمه پاره تن من است هر کس او را خشمناک نماید مرا خشمگین کرده؛ هیچ گونه توجیهی در مورد آزار آن حضرت پذیرفته نیست.

برای تبیین بیشتر این موضوع واقعه فدک را به نقل از کتاب صحیح بخاری - یکی از منابع

شش گانه اهل سنت - ذکر نموده و قضاوت در این موضوع را به شما واگذار می کنیم/

«أنَّ فـاطمْ(س) بنت النبی(ص) أرسـلت الی ابی بکر تسأله میراثها من رسول الله(ص) مما افأ الله علیه بالمـدینه و فـدک و ما بقی من خمس خیبر فقال ابوبکر ان رسول الله(ص) قال لا نورث ما ترکنا اًّنما یأکل آل محمد(ص) فی هذا المال و انّی و الله لا أغیر شیئاً من صـدقْ رسول الله(ص) عن حالها التی کان علیها فی عهد رسول الله(ص) و لأعلمن فیها بما عمل به رسول الله(ص) فأبی ابـوبکر ان یـدفع الی فـاطمه منهـا شـیئاً فوجـدت فـاطمه علی ابی بکر فی ذلـک فهجرتـه فلم تکلمه حـتی تـوفیت و عـاشت بعد النبی(ص) سته اشهر فما توفیت دفنها زوجها علیّ لیلا و لم یؤذن بها ابابکر و صلی علیها...»;{۱}

حضـرت فاطمه(س) دختر پیامبر(ص) پیش ابوبکر رفت و از او میراثش از پیامبر را درخواست نمود - ارث از فئ مـدینه، فدک و یک پنجم خیبر - /

ابوبکر در جواب گفت پیـامبر فرموده: ما چیزی را به ارث نمی گـذاریم، آن چه از ما باقی بمانـد صـدقه است. به خـدا سوگند تغییر نمی دهم چیزی از صـدقه رسول خـدا را آن گونه که در زمان پیامبر بوده است، و عمل می کنم همان گونه که پیامبر در مورد آن عمل نموده بود. پس ابوبکر از واگذار نمودن آن به فاطمه(س) امتناع کرد.

سپس حضرت فاطمه(س) از او دوری و قهر نمود و با او سخن نگفت تا این که از دنیا رفت. آن حضرت بعد از پیامبر شش ماه زندگی کرد. هنگامی که وفات نمود، همسرش حضرت علی(ع) او را شبانه دفن نمود و بر او نماز

خواند و به ابوبکر اجازه شرکت نداد.

موضوع تهدید کردن عمر به آتش زدن خانه حضرت زهرا(س) در صورت بیعت نکردن اهل خانه با ابوبکر، از جمله وقایع تاریخی است که افزون بر منابع شیعی در بسیاری از منابع تاریخی اهل سنت نیز آمده است.{۲}

اما این که چرا حضرت علی(ع) و بنی هاشم در این مورد صبر کردند و با آن همه شجاعت دست به شمشیر نبردند؟ باید گفت گاهی ممکن است چنین برداشتی صورت گیرد که تنها راه رسیدن به حق، استفاده از شمشیر و روز است و تنها می توان با توسل به نیروی قهریه و بدون در نظر گرفتن شرایط و پیامدهایی که ممکن است انجام یک عمل داشته باشد می توان حق را ستاند. اما سیره پیامبران و بویژه پیامبر گرامی اسلام نشان می دهد که آن بزرگواران هرگز با توسل به زور به دنبال انجام رسالت و تبلیغ دین نبوده اند و حتی در بسیاری از اوقات ستم ها و ظلم های روا شده بر خود و پیروانشان را تحمل کرده اند تا بتوانند به مصالحی که آن را برای پیروانشان لازم می دانسته اند، دست یابند.

پیامبر گرامی اسلام نیز که همانا اسوه حسنه می باشد همواره برای دستیابی به حق خود و پیروانشان نخست راه حل های گوناگونی را مورد استفاده قرار می داده اند و تا آن زمان که مجبور نمی شده اند، دست به شمشیر نمی برده اند. و گاه ممکن بوده آن حضرت انجام عملی را تا موعد مقرر آن به تأخیر می انداخته و یا این که به خاطر مصالح مسلمانان به پذیرش پیمان های ظالمانه تن می داده اند به عنوان نمونه تمامی مفسران در مورد آیه (و انذر عشیرتک الاقربین)؛{۳} اتفاق نظر دارند که این آیه در

سال سوم بعثت نازل شده و تا آن زمان هیچ یک از اقوام و خویشان پیامبر دعوت آن حضرت را از زبانشان نشنیده بودند و این تأخیر سه ساله به علت شرایط زمانی و مکانی ویژه آن زمان بوده است و یا این که در حدود سال ششم هجرت هنگامی که پیامبر با کفار قریش پیمان صلحی را منعقد کردند هنگام نگارش پیمان نامه آن حضرت، علی(ع) را فراخواند و گفت بنویس به نام خداوند بخشنده مهربان، سهیل بن عمرو نماینده کفار قریش گفت: این خدایی را که تو می گویی من نمی شناسم و تنها بنویس به نام خدا، پیامبر گفت: همین را بنویس. پس پیامبر(ص) به علی(ع) فرمود: بنویس این قرارداد صلحی است بین رسول خدا و سهیل بن عمرو، سهیل گفت: اگر بر پیامبری تو شهادت می دادیم که با تو نمی جنگیدیم؛ تنها نام خودت و پدرت را بنویس/

در مفاد این قرارداد چنین آمده بود که به مدت ده سال بین مسلمانان و کفار جنگی در نگیرد. و هر شخصی از کفار به پیامبر پناهنده شود بازگردانیده شود اما! اگر از افراد پیامبر کسی به قریش پناهنده شد باز نخواهد گشت.

مفاد این پیمان نامه به نظر بسیاری از صحابه ظالمانه و غیر قابل پذیرش بود اما پیامبر برای حفظ مصالح امت اسلامی و اهدافی بسیار ژرف تر از انعقاد یک پیمان صلح آن را پذیرفت.

حضرت علی(ع) نیز با ملاحظه خطرهایی که در صورت قیام او، جامعه اسلامی را تهدید می کرد از قیام و اقدام مسلحانه خودداری کرد، و با آنان سازش نمود تا اصل اسلام محفوظ بماند، در این جا به سه نمونه از خطرهایی که اسلام و

مسلمانان را تهدید می کرد اشاره می کنیم:

۱. خطر مرتدین

از آن جا که بسیاری از گروه ها و قبایلی که در سال های آخر عمر پیامبر مسلمان شده بودند، هنوز آموزش های لازم اسلامی را ندیـده بودنـد، و نور ایمان کاملاً در دل آنها نفوذ نکرده بود، هنگامی که خبر درگـذشت پیامبر اسـلام در میان آنان منتشـر گردیـد، گروهی از آنان پرچم «ارتـداد» و بازگشت به بت پرستی را برافراشـتند و عملاً با حکومت اسـلامی در مدینه مخالفت نموده و حاضـر به پرداخت مالیات اسـلامی نشدنـد، و با گردآوری نیروی نظامی، را به شدت مورد تهدید قرار دادند. به همین جهت نخستین کـاری که حکومت جدیـد انجام داد، نبرد با مرتـدان بود در چنین موقعیتی که دشـمنان ارتجاعی اسـلام، پرچم ارتـداد را برافراشـته و حکومت اسـلامی را تهدیـد می کردنـد، هرگز صـحیح نبود که امـام پرچم دیگری به دست گیرد و قیام نماید.

حضـرت علی(ع) در یکی از نامه های خود به مردم مصـر، به این نکته اشاره می کنـد و می فرمایـد: «آن گاه که پیامبر(ص) به سوی خـدا رفت، مسـلمانان پس از وی در کار حکومت با یکدیگر درگیر شدند، سوگند به خدا نه در فکرم می گذشت، و نه در خاطرم می آمـد که عرب خلافت را پس از رسول خـدا(ص) از اهل بیت او بگردانـد، یا مرا پس از وی از عهـده دار شـدن حکومت باز دارند. تنها چیزی که نگرانم کرد شـتافتن مردم به سوی فلان شخص (ابوبکر) بود که با او بیعت کردن، من دست باز کشـیدم، تا آن جا که دیدم گروهی از اسـلام باز گشـته، می خواهند دین محمد(ص) را نابود سازند، پس ترسـیدم که اگر اسلام و طرفدارانش را یاری نکنم

(و دست به قیام بزنم) رخنه ای در آن بینم یا شاهد نابودی آن باشم، که مصیبت آن بر من سخت تر از رها کردن حکومت بر شماست، که کالای چند روزه دنیاست...).

۲. خطر مدعیان دروغین نبوت

علاوه بر خطر مرتدین، مدعیان نبوت و پیمبران درغین مانند: «مسیله»، «طلیحه»، «سجاح» نیز در صحنه ظاهر شده و هر کدام طرفداران و نیروهایی دور خود گرد آوردند و قصد حمله به مدینه را داشتند که با همکاری و اتحاد مسلمانان پس از زحماتی نیروهای آنان شکست خوردند.

۳. خطر رومیان

خطر حمله احتمالی رومیان نیز می توانست مایه نگرانی دیگری برای جبهه مسلمانان باشد، زیرا تا آن زمان مسلمانان سه بار به رومیان رودررو یا درگیر شده بودند و رومیان مسلمانان را برای خود خطری جدی تلقی می کردند و در پی فرصتی بودند که به مرکز اسلام حمله کنن، اگر حضرت علی(ع) دست به قیام مسلحانه می زد، با تضعیف جبه داخلی مسلمانان، بهترین فرصت به دست رومی ها می افتاد که از این ضعف استفاده کنند/

حضرت علی(ع) در قسمتی از سخنانشان می فرمایند: «به خدا سوگند اگر ترس از ایجاد شکاف و اختلاف در میان مسلمانان نبود، و بیم آن نمی رفت که بار دیگر کفر و بت پرستی به سرزمین اسلام باز گردد و اسلام محور نابود شود، با آنان به گونه دیگری رفتار می کردیم». {۴}

با در نظر گرفتن نکات فوق به خوبی روشن می شود که چرا امام(ع) صبر را بر قیام ترجیح داد، او چگونه با صبر و تحمل و تدبیر و دور اندیش، جامعهٔ اسلامی را از خطرهای بزرگ نجات داد. {۵} و اگر علاقه به اتحاد مسلمانان نداشت و از عواقب وخیم اختلاف و دو دستگی

نمی ترسید هرگز اجازه نمی داد که آنها با فاطمه زهرا و سرنوشت مسلمانان آن گونه رفتار نمایند، به همین جهت است که می فرماید: «پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه تردیدم، پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلوی من مانده بود». {۶}

[۱].صحیح البخاری، ج ۵، ص ۲۵۲، کتاب المغازی، اواخر غزوْ خیبر، نشر دارالقلم بیروت/

[۲].ر.ک: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۳؛ وقایع سال یازدهم هجری، مؤسسْ الاعلمی للمطبوعات بیروت؛ العقد الفرید، ابن عبد ربه الاندلسی، ج ۴، ص ۸۷، دار و مکتبْ الهلال بیروت، انساب الاشراف، بلاذری، ج ۱، ص ۵۸۶، نشر دارالمعارف مصر؛ الامامه و السیاسْ، ابن قتیبه، ج ۱، ص ۱۲، منشورات الشریف الرضی قم/

[۳].سوره شعراء، آیه ۲۱۴/

[۴].شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۰۷، داراحیأ الکتب العربیه/

[۵].جهت آگاهی بیشتر به «سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص ۶۵ – ۷۱، نشر مؤسسه امام صادق قم» مراجعه فرمایید/

[۶].نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۳/

اگر حضرت علی(ع) خلافت را حق خود می دانست، چرا برای گرفتن حق خود قیام نفرمودند و سکوت اختیار کردند؟

پرسش

اگر حضرت علی(ع) خلافت را حق خود می دانست، چرا برای گرفتن حق خود قیام نفرمودند و سکوت اختیار کردند؟

پاسخ

بعد از رحلت نبی اکرم(ص) دشمنان اسلام از هر سوی در کمین بودند تا فرصتی مناسب به دست آورند و ضربه خود را بر پیکر نوپای اسلام و مسلمانان وارد کنند و انتقام خود را بگیرند.

از خطرات فراوانی که اسلام و مسلمانان را تهدید می کرد، از آن جمله:

۱. پادشاه ایران که یمن به تازگی از چنگ او خارج شده بود، اسلام را خطری بزرگ برای تاج و تخت خود می دید/

۲. خطر دیگر، پادشاه روم بود که هم مرز کشو اسلام شده بود و چندین بار بین آنان جنگ در گرفته بود؛ به گونه ای که پیامبر اکرم شخصاً در غزوه تبوک شرکت کرده بودند و در آخرین روزهای حیات خویش، سپاه اسامه را برای جنگ با آنان تجهیز نموده بودند/

۳. عده ای از قبایل و افراد عرب مرتد شدند و احتمالاً از ناحیه آنان خطراتی متوجه اسلام و مسلمانان بود.

۴. ظهور پیامبران دروغین مانند مُسَیلمه، سجاح، اسود عنسی که گروهی از اعراب یمن و یمامه اطراف آنان را گرفته و قدرتی پیدا نموده بودند و حتی افرادی از تازه مسلمانان اطراف آنها گرد آمده بودند؛ از جمله اشعث بن قیس کندی و شبث بن ربعی.

۵. وجود منافقان داخلی، گروهی از منافقان در زمان پیامبر(ص) در منزل سُوَیلم جمع شده بودند،{۱} و علیه اسلام توطئه می کردند. پیامبر(ص) از این توطئه با خبر شدند و دستور به آتش کشیدن محل اجتماع آنان را صادر فرمودند؛ ولی آنها جان سالم به در بردند و گریختند. دوازده نفر از این منافقان، که

هنوز نام آنها مخفی است در بازگشت از جنگ تبوک قصد جان پیامبر را داشتند;{۲} اما خداوند آنان را رسوا کرد و پیامبر نام آنان را به حذیفه بن الیمان فرمود و در زمان خلیفه دوم، هنگامی که شخصی فوت می کرد، در صورتی خلیفه بر جنازه او حاضر می شد که حذیفه حاضر شده باشد;{۳} زیرا تنها او بود که نام آن دوازده نفر را می دانست.{۴}

سکوت حضرت علی(ع) همانند سکوت پیامبر است که گاهی پیامبر نیز برای مصلحت یا رفع فتنه سکوت می نمود؛ مانند جریان طلب نمودن کاغذ و قلم در واپسین روزهای حیات حضرت رسول(ص) که بعضی از حاضران گفتند: «اِنَّ رسول الله(ص) یَهْجر»;{۵} یا به قولی: «قَدْ غَلَبَ عَلَیْهِ الْوَجَعُ»;{۶} یعنی پیامبر هذیان می گوید؛ یا درد بر او غالب شده و بیهوده حرف می زند، حضرت دستور فرمودند همه از خانه بیرون بروند و از نوشتن صرف نظر کردند و سکوت کردند.

امیر مؤمنان علی بن ابی طالب(ع) نیز به خاطر مصالح و رفع فتنه و جلوگیری از نابود شدن اسلام سکوت کردند. قال ابو طفیل: «کُنْتُ عَلَی الْبابِ یَوْمَ الشُّوْری فَارْتَفَعَتِ الاَصْواتُ بَیْنَهُمْ فَسَمِعْتُ عَلیّاً یَقُولُ: بایَعَ النّاسُ اَبابَکْرَ وَ اَنَا وَ الله اَوْلی بِالاَمْرِ وَ اَحَقُّ بِهِ مِنْهُ فَسَمِعْتُ وَ اَطَعْتُ، مَخافَ اَنْ یَرْجِعَ النّاسُ کُفّاراً یَضْرِبُ بَعْضُهُمْ رِقابَ بَعْضٍ بِالسَّیْفِ ثُمَّ بایَعَ اَبُوبَکْرُ لِعُمَرِ وَ اَنَا وَ الله اَحَقُ بِهِ مِنْهُ فَسَمِعْتُ وَ اَطَعْتُ مَخافَ اَنْ یَرْجِعَ النّاسُ کُفّاراً ثُمَّ اَنْتُمْ تُرِیدُونَ اَنْ تُبایِعُوا لِعُثْمانَ اِذاً وَ الله لا اَسْمَعُ وَ لا اُطیعُ»;{۷} ابو طفیل گوید: در روز شورا من در کنار آن خانه - محل شورای شش نفره - بودم که سر و

صدا از اندرون بلند شد و با هم بحث می کردند. شنیدم که امام علی می فرمود: زمانی مردم با ابوبکر بیعت کردند به خدا قسم که من از او سزاوارتر بودم و حق بـا من بود؛ امـا در عین حال اطاعت کردم؛ که مبادا مردم کافر شونـد و گردن یکـدیگر را با شمشیر بزننـد، سپس ابوبکر برای عمر بیعت گرفت در حالی که به خدا قسم من سزاوارتر بودم؛ ولی باز هم اطاعت کردم که مبادا مردم کافر شوند و امروز شما می خواهید با عثمان بیعت کنند، من رضایت نمی دهم و اطاعت نمی کنم.

در نهج البلاغه نیز می خوانیم که آن حضرت فرمود:

«من ردای خلافت را رها ساختم، و دامن خود را از آن درپیچیـدم – و کنار رفتم –، در حالی که در این انـدیشه فرو رفته بودم که آیـا بـا دست تنهـا – بـدون یاور – بپا خیزم – و حق خود و مردم را بگیرم – و یا در این محیط پر خفقان و ظلمتی که پـدید آورده انـد، صبر کنم؟ محیطی که پیران را فرسوده، جوانان را پیر و مردان با ایمان را تا واپسـین دم زندگی به رنج وا می دارد. – عاقبت – دیـدم بردباری و صبر، به عقل و خرد، نزدیک تر است، لـذا شـکیبایی ورزیدم، ولی به کسـی می ماندم که خار در چشم و استخوان در گلو دارد، با چشم خود می دیـدم میراثم را به غارت می برند». {۸} امام(ع) به صبر خود در برابر انحراف خلافت اسلامی از مسیر اصل خود به منظور حفظ اساس اسلام در موارد دیگر نیز اشاره نموده است، از آن جمله در آغاز خلافت عثمان که رأی شورا به نفع

عثمان تمام شد و قدرت به دست وی افتاد، امام رو به دیگر اعضای شورا کرده و فرمود: «خوب می دانید که من از همه کس به خلافت شایسته ترم، به خدا سوگند تا هنگامی که اوضاع مسلمین روبراه باشد و در هم نریزد، و به غیر از من به دیگری ستم نشود، همچنان مدارا خواهم کرد». {۹} بنابراین حضرت علی(ع) در برابر خلافت خلفا قیام نکرد، تا زحمت های ۲۳ ساله پیامبر و خون شهدایی چون حمزه، جعفر طیار و... به هدر نرود. ایشان از خلافت خود جهت حفظ اسلام صرف نظر کردند تا اصل اسلام باقی بماند/

[۱].سیرة النبویه، ابن هشام، ج ۳، ص ۵۱۷، الاصابه، ج ۲، ص ۲۰۵، ترجمه الضحاک/

[۲].احمد بن حنبل، ج ۴۵، ص ۴۵/

[۳].احیأالعلوم، غزالی، ج ۱، ص ۶۹، باب السادس فی آفات العلم؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۷۷، ترجمه حذیفه/

[۴].تفسیر الکشاف، ج ۲، ص ۲۹۰/

[۵].صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶، دارالفکر بیروت/

[۶].صحیح مسلم، همان؛ صحیح بخاری، ج ۷، ص ۹، دارالفکر بیروت/

[۷].مناقب الخوارزمی، ص ۲۲۴، کتاب ترجمه الامام علی لابن عساکر، ج ۳، ص ۱۱۸/

[۸].نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۳/

[۹].نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۷۴/

عبارتی در کتب و حتی نهج البلاغه وجود دارد که اشاره به رضایت حضرت امیر دارد. آنها را چه می فرمائید؟

پرسش

عبارتی در کتب و حتی نهج البلاغه وجود دارد که اشاره به رضایت حضرت امیر دارد. آنها را چه می فرمائید؟

پاسخ

اگر حضرت علی راضی بوده، چرا حضرت زهرا راضی نبوده و حتی وصیت نموده که آنه بر او نماز نگذارند. آیا درست است که بگوئیم بین فعل این دو بزرگوار اختلاف بوده است؟

یک سنی خدمت علامه امینی آمد و گفت: من درباره علی(ع) کتاب می نویسم. آمده ام خدمت شما مرا راهنمایی بفرمائید.

علامه فرمودند چرا بی خود زحمت می کشیدید؟ برای کی زحمت می کشید؟ چرا؟ چرا؟ کسی که مستحق لعن بوده و مسلمین او را لعن می کردند و هیچ خدمتی هم به اسلام ننموده و مسلمین او را کشتند... علامه حین گفتن این مطالب اظهاریه جد نموده بود. این آقا فی المجلس تا مدتی از کلام علامه دچار سردرد شدیدی شد بله از این عبارات که در کتب است. اگر چه می گویند این کلام برای حضرت نیست. اول باید بررسی کنیم که آیا این کلام برای حضرت است؟ آنقدر در طول تاریخ چیزها با هم مخلوط شده است که برای شناخت صحیح لازم است ما به درایه خود رجوع کنیم. شیخ مفید جلسات مهمی داشتند یک عالم سنی در جلسه او می گوید: عایشه و طلحه و زبیر توجه کردند. شیخ گفته بودند: خروج اینها بر امیرالمؤمنین درایت است و توبه اینها روایت است. و هرگز انسان دست از درایت به روایت برنمی دارد. حضرت زهرا با حالت قهر و غضب از ابوبکر از دار دنیا رفتند. و این مطلب به حد درایت رسیده است.

آیا عدم رضایت حضرت زهرا با رضایت حضرت علی جمع می شود؟ و باز درایت است که بین

طرز تفکر حضرت علی(ع) و حضرت زهرا سلام اله علیها تعارض و اختلاف محال است در تهذیب در ترجمه امام صادق و در حلیه الاولیاء کلماتی از امام صادق بر فضائل خلفا نقل شده، آیا می گوئیم درست است؟ ابن تیمیه می گوید: تواتر عن علی انه کان یقول علی منبر الکوفه لا او تا من یتولونی علی ابوبکر و عمر الا وجدته حد المفتری. من در مقابل این حرف نوشتم که به تصریح ابن جزم، بن عبدالبر، ذهبی و... که فلانی و فلانی و فلانی از بزرگان صحابه به افضلیت حضرت علی(ع) از ابوبکر قائل بودند و ماندید و نشنیده ایم که حضرت آنها را حدود شلاق زده باشد. خلاصه تحریف و تقیه و چیزهای دیگر یک همچنین عباراتی را به وجود آورده است. و همچنین روایاتی را نقل می کنند که حضرت آنها را قبول داشته و شما شیعه واقعی حضرت علی نیستید چرا که خلفاء را قبول ندارید.

آیا بیعت با دست در دست گذاشتن حضرت دال بر اعتقاد و ایمان او به خلافت ابوبکر نیست؟

پرسش

آیا بیعت با دست در دست گذاشتن حضرت دال بر اعتقاد و ایمان او به خلافت ابوبکر نیست؟

پاسخ

در ذهن خیلی هاست که بیعت شرط ایمان است و اگر کسی بیعت نکند، ایمان نیاورده است. در حالی که اینطوری نیست. بین ایمان و اعتقاد و بیعت به معنای دست در دست گذاشتن عموم من وجه است. یعنی ممکن است کسی مؤمن به رسالت و امامت باشد ولی بیعت (دست در دست گذاشتن) را نکرده باشد مثلاً راهش دور بوده و نیامده و گاهی هم کسانی که خیلی هستند بیعت می کنند، دست در دست می گذارند و منافق هم هستند. پس بین بیعت و اعتقاد عموم من وجه است. و مادّه اجتماعشان هم این است که کسانی بیعت می کنند و ایمان هم دارند. ولی اینکه ما بگوئیم، بیعت کاشف از اعتقاد است. این حرف ناتمام است. ما بیعت اکراهی، بیعت نفاقی و بیعت بدون مبایعتی (دست در دست گذاشتن) هم داریم. البته ما یک تبصره هم داریم.

تبصرهٌ: هر گاه امام مردم را دعوت به سوی بیعت نمایند. در این زمان بیعت واجب می شود و عدم بیعت کاشف از عدم اعتقاد است لذا نتیجه گرفتن آنها از بیعت علی بر موافقت خلافت آنها اول کلام است، و شما باید در این زمینه تحقیق کنید که آیا واقعاً حضرت دست در دست ابوبکر گذاشت و یا اینکه بیعت اکراهی حضرت واقعیت نداشته و فقط مشهور است. اگر حضرت علی بیعت کرده باشد ولی حضرت زهرا و حسنین را امر به بیعت نکند، از محالات است. اگر بیعت با ابوبکر واجب باشد، باید حضرت زهرا و حسنین نیز بیعت می کردند. و

همه می دانید که حضرت زهرا بیعت نکرد.

آیا حضرت علی(ع) بیعت ننمود؟ مطالبی را پیرامون بیعت حضرت بفرمائید.

پرسش

آیا حضرت علی(ع) بیعت ننمود؟ مطالبی را پیرامون بیعت حضرت بفرمائید.

پاسخ

جواب این سؤال با چند سؤال مطرح می شود. آیا حضرت علی(ع) بیعت نمود؟ چه زمانی بیعت نمود؟ چگونه بیعت واقع شد؟ چرا حضرت بیعت کردند؟

اولاً بعضی ها می گویند حضرت اصلاً بیعت ننمود. و بیعت ننمودن حضرت برای بطلان امامت آنها کافی است همچنین عدم بیعت طوعاً و رغبهً هم برای بطلان تمام حکومتها از ابوبکر تا آخرین صدام و ملک فهد کافی است. چون الحق مع علی و علی مع الحق و به نص حدیث ثقلین و سفینه و سایر نصوص دیگر.

و بیعت کردن اعم است. یعنی اعلام وفاداری اگر با اکراه و اجبار باشد که بیعت نمی گویند مثل بیعت قیس بن سعد بن عباده با معاویه که سنی ها هم او را قبول دارند. او قسم خورد که من با معاویه روبرو نخواهم شد مگر ما بین ما شمشیر باشد. وقتی امام حسن(ع) صلح نمود او یکی از امرا لشگر امام بود. از یک طرف قسم خورده بود و از طرف دیگر باید صلح امامش را قبول داشته باشد. لذا به او گفتند: تو آن طرف بشین و معاویه این طرف و بین شما شمشیر باشد ودست بیعت بده: آیا این بیعت محسوب شده و ارزشی دارد؟!؟

بنابراین بیعت حضرت باید از جهات عدیده ای مورد بحث قرار گیرد. آیا بیعت اجباری و اکراهی اعلام وفاداری و بعد از ایمان و اعتقاد است؟ آیا هر نوع بیعتی دال بر اعلام وفاداری است؟

اگر ظلم بر فاطمه زهرا[۳] از سوی خلفا صحیح است پس چرا حضرت علی(ع) و بنی هاشم با آن همه شجاعت از ایشان دفاع نکردند و سکوت نمودند دلیل شیعیان در این باره چیست؟

پرسش

اگر ظلم بر فاطمه زهرا[۳] از سوی خلفا صحیح است پس چرا حضرت علی(ع) و بنی هاشم با آن همه شجاعت از ایشان دفاع نکردند و سکوت نمودند دلیل شیعیان در این باره چیست؟

پاسخ

اما اینکه بر فاطمه زهرا(۳) از طرف خلفا ظلم صورت گرفته است مورد اتفاق همه علمای شیعه و اکثر علمای اهل سنت می باشد به چند نمونه از روایاتی که جریان ظلم کردن و آتش کشیدن فاطمه زهرا(۳) را نقل کرده اند بیان می کنیم.

۱. دیلمی روایت کرده که فاطمه(۳) فرمود هیزم زیادی در کنار خانه مان جمع کردند و آتش آوردند که در خانه و ما را با هم بسوزانند من در پشت لنگه در ایستادم و آنان را به خدا و پدرم سوگند دادم که دست از ما بر دارند و بروند پس عمر تازیانه را از دست قنفذ (غلام ابوبکر) گرفت و با آن به بازوی من زد تازیانه هم چون بازوبند به دور بازویم حلقه زد عمر با لگد به در کوبید و آن را به طرف من فشار داد در حالیکه محسن را در شکم داشتم به صورت افتادم آتش شعله می کشید و چهره ام را می سوزاند عمر چنان به صورتم سیلی زد که گوشواره از گوشم افتاد و درد زایمان مرا گرفت پس محسن را سقط کردم در حالیکه کشته بی گناه بود.{۱}

۲.صدوق به سند خود از علی(ع) روایت کرده که آن حضرت فرمود روزی که من و فاطمه(۳) و امام حسن(ع) و امام حسین(ع) نزد رسول خدا(ص) بودیم آن حضرت رو به ما کرد و گریست گفتم یا رسول اللّه گریه شما برای چیست فرمود از کتک خوردن تو

و سیلی خوردن زهرا گریه می کنم.{۲}

۳.و راجع به سوزاندن خانه حضرت زهرا سلیم بن قیس هلالی که از معتمدین و موثقین روات و از تابعین است و خودش شاهد جریان بوده است می گوید چون عمر کلمات فاطمه زهرا را شنید به خشم آمد و گفت ما را با زنان چه کار است سپس برخاست و با همراهان خود شروع کرد هیزم جمع کردن آنها با عمر هر یک مقداری هیزم آوردند پشت در خانه زهرا ریختند در حالیکه داخل خانه علی(ع)، فاطمه(۳)، حسن(ع) و حسین(ع) بودند عمر با صدای بلند گفت بطوری که فاطمه و علی شنیدند بخدا قسم ای علی باید از خانه بیرون بیایی و بیعت کنی و گرنه خانه ات را آتش می زنم فاطمه زهرا پشت در خانه آمد صدا کرد ای عمر ما را با تو چه کار است چرا دست از ما بر نمی داری عمر گفت ای فاطمه در را باز کن و گرنه خانه را بر شما آتش می زنم عمر صدا کرد هیزمها را آوردند عمر آنها را آتش زد و در نیم سوخته را که فاطمه پشت آن بود گشود و حضرت زهرا مانع ورود عمر شد گفت من راضی نیستم تو به خانه من درآیی اما او قانع نشد و سرغلاف شمشیر را بر پهلوی زاهر زد زهرا فریاد برآورد یا ابتاه او برای ساکت کردن زهرا تازیانه برآورد و بر دست فاطمه که حایل و مانع ورود عمر به خانه او بود زد زهرا با نام و فریاد صدا کرد یا ابتاه یا رسول اللّه(ص) ببین عمر و ابوبکر پس از تو با من چه کردند.{۳}

۴.و باز

سلمـان برای سـلیم چنین توصـیف می کنـد که چون قنفـذ فـاطمه را به ضـرب تازیـانه مجروح سـاخت فـاطمه مانع بیرون بردن علی(ع) بود عمر به قنفـذ دسـتور داد اگر فاطمه مانع شد پروا مکن از زدن او را از علی(ع) دور کن که علی را به مسـجد ببریم قنفذ در را به شدت گشود و با فشار به پهلوی حضـرت زهرا زد که پهلویش شـکست و حملی که در شـکم داشت سقط شد و بیمار و بستری شد تا از دنیا رفت.

و بـاز اذیت و آزارهـایی که به فـاطمه کردنـد فـدک را که پیغمبر(ص) به دخترش حضـرت زهرا(۳) بخشـیده بو بعـد از وفات پیامبر(ص) ابوبکر او را از حضرت زهرا(۳) گرفت و جزء بیت المال مسلمین قرار داد که آن هم قضیه ای مفصل است.{۴}

اینها بخشـی از ظلمهایی بود که به دختر پیامبر(ص) رسیده است، زهرایی که پیامبر راجع به او می فرماید فاطمه بضعه منی فمن اغضبها اغضبنی، فاطمه پاره تن من است هر کس او را غضبناک کند مرا غضبناک کرده است.{۵}

و در جای دیگر می فرمایـد ان اللّه یغضب لغضـبک و یرضـی لرضاک خدابخاطر غضب فاطمه غضـبناک و به خاطر رضای او راضی می شود.{۶} و باز می فرماید اول من یدخل الجنه انا و فاطمه و الحسن و الحسین، اولین کسی که وارد بهشت می شود من و فاطمه و حسن و حسن هستیم.{۷}

اما راجع به شجاعت حضرت علی و سکوت آن حضرت و بنی هاشم در مقابل ظلمهایی که به فاطمه زهرا(۳) شده است.

سکوت حضـرت علی(ع) در برابر ظالمانی که حضـرت زهرا(۳) را در پیش روی آن حضـرت او را کتـک زدنـد از روی ترس نبود بلکه از روی

مصلحت و حفظ اسلام بود ابن حمزه زیدی می گوید علی(ع) با همه شجاعتش از مراعات امر امت و طلب استقامت دین و ترک آنچه موجب پراکندگی است کوتاهی نکرد چون او را از مغلوب شدند ملامتی نباشد زیرا غلبه نه دلیل حق است و نه دلیل باطل، او به نص صریح امام معصوم است بر اساس عصبیت کار نمی کند بلکه بر پایه فرمان انجام وظیفه می کند و به صبر فرمان داده شده است بنابراین در امتثال امر خداوند سبحان و فرمان رسولش که به او وصیت کرده بود صبر پیشه کرد نه به واسطه خشم پیش رفت و نه بخاطر ترس عقب نشست{۸} و بدون تردید احدی نمی پذیرد که همسر یا مادر و خواهرش مورد تهاجم قرار گیرد و او در خانه نشسته باشد و بگوید لا حول و لا قوه الاّ باللّٰه که اگر چنین کند مردم گویند ترسو است. اما حضرت علی(ع) بخاطر مصلحت و حفظ اسلام سکوت کرد گر چه ظالمان و مهاجمان خانه حضرت علی(ع) نمی خواستند او سکوت کند و می خواستند که حضرت وارد جنگ شود که اگر حضرت وارد جنگ می شد و با آنها درگیر می شد فرصت شناخت از بین می رفت و فرصتی بود برای دشمنان تا همه امکانات تحریف و تغییر حقیقت را بدست گیرند.

بلکه شجاعت حضرت در اینجا صبر بر اذیت و بی توجهی به تحریکاتی است که به ضد او راه انداخته اند علی(ع) کسی است که همه چیز را در راه حفظ دین قربانی می کند و این را مسؤولیت و تکلیف شرعی خود می داند و کسی نبود در راه رسیدن به هیچ چیز از دینش کوتاه بیاید.{۹}

[۱].بحارالانوار

ج ۸ ص ۱۱۸.

[۲].امالی صدوق ص ۱۱۸.

[۳].کتاب سلیم بن قیس چ نجف ص ۲۲.

[۴].حق الیقین، علامه مجلسی بحث فدک.

[۵].صحیح بخاری کتاب المناقب، مناقب فاطمه زهرا(۳)

[۶].المستدرک علی الصحیحین کتاب معرفه الصحابه، ذکر مناقب فاطمه ج ۳، حدیث ۴۷۳۰ چاپ بیروت.

[۷].المستدرک علی الصحیحین کتاب معرفه الصحابه، ذکر مناقب فاطمه ج ۳، حدیث ۴۷۲۳ چاپ بیروت.

[۸].الشافی ج ۴ ص ۱۱۲ مؤلف شریف مرتضی علی بن حسین موسوی.

[۹].رنجهای حضرت زهرا، ص ۲۴۲ مؤلف علامه سید جعفر مرتضی عاملی.

شبهات پیرامون حضرت علی ع

آیا در نظر شیعه جبرئیل در ابلاغ رسالت خیانت نموده و به جای علی بن ابی طالب ,قرآن را بر رسول خدا نازل کرده است ؟

پرسش

آیا در نظر شیعه جبرئیل در ابلاغ رسالت خیانت نموده و به جای علی بن ابی طالب ,قرآن را بر رسول خدا نازل کرده است ؟

پاسخ

پیش از آنکه بی پایگی این اتهام ناروا را که برخی افراد ناآگاه و یا مغرض به شیعه نسبت داده اند , به اثبات برسانیم , سزاوار است به ریشه یابی آن بپردازیم :ریشه این اتهام از آیات شریفه قرآن و احادیثی که پیرامون آنها رسیده است , روشن می شود یهودیان برآن بودند که جبرئیل در ابلاغ رسالت خیانت نمود ; زیرا خداوند به وی دستور داده بود نبوت را در دودمان اسرائیل قرار دهد , لیکن او بر خلاف فرمان خدا , آن را درسلسله فرزندان اسماعیل قرار داد بر این اساس , گروه یهود جبرئیل را دشمن دانسته (۱) و جمله خان الامین (جبرئیل خیانت نمود) را شعار خود قرار دادند و لذا قرآن در مقام انتقاد ازآنان و اثبات بی پایگی سخنانشان , جبرئیل را در آیه ذیل به عنوان فرشته امین و درستکار معرفی کرد :

نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرین . (۲)- روح امین (جبرئیل) قرآن را بر قلب تو نازل کرد , تا از بیم

دهندگان باشی . و در آیه دیگر می فرماید :

قل من کان عدوا لجبریل فانه نزله علی قلبک باذن اللّه . (۳)- بگو : هر کس با جبرئیل دشمنی ورزد , آن فرشته گرامی به اذن خدا قرآن را برقلب تو نازل نمود .

از آیات یاد شده و تفسیر آن ها , به روشنی معلوم می گردد که گروه یهود

, جبرئیل را به عللی دشمن داشته و او را فرشته عذاب می نامیدند و به خیانت در ابلاغ رسالت متهم می نمودند .

بنابراین , ریشه شعار دخان الامین از خرافات قوم یهود سرچشمه گرفته است وبرخی از نویسندگان جاهل که با شیعه خصومت دیرینه دارند , به نشخوار سخن یهودیان پرداخته و ناجوانمردانه این اتهام را به شیعه نسبت می دهند .

نبوت از دیدگاه شیعه

شیعه به پیروی از کتاب و سنت و در پرتو روایات روشن اهل بیت پیامبر , نه تنها محمد بن عبداللّه صلی اللّه علیه و آله را پیامبر بر حق می داند که به فرمان خدا به رسالتی جهانی برانگیخته شده است , بلکه آن حضرت را , خاتم پیامبران وبلندپایه ترین سفیر الهی , قلمداد می کند .

پیشوای بزرگ شیعه , علی بن ابی طالب علیه السلام در سخنان شیوای خویش , بدین حقیقت چنین گواهی می دهد :

و اشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله , خاتم النبیین و حجه اللّه علی العالمین . (۴)- گواهی می دهم که خدایی جز پروردگار یگانه و بی همتا نیست . و گواهی می دهم که محمد صلی اللّه علیه و آله بنده و پیامبر خدا و خاتم پیامبران و حجت خدا برای جهانیان است .

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید : لم یبعث اللّه عزوجل من العرب الا خمسه انبیاء : هودا و صالحا و اسماعیل وشعیبا و محمدا خاتم النبیین صلی اللّه علیه و آله . (۵)- خدا از میان قوم عرب , تنها پنج پیامبر برانگیخت :

هود , صالح , اسماعیل ,شعیب و محمد صلی اللّه علیه و آله که خاتم پیامبران است .

این حدیث شریف , به روشنی بی پایگی اتهام ناروایی را که به شیعه نسبت داده اند ,اثبات نموده و حضرت محمد بن عبداللّه صلی اللّه علیه و آله را آخرین پیامبر خدامعرفی می کند . (۶)براین اساس , شیعیان جهان , جبرئیل را در ابلاغ رسالت , امین و درستکار دانسته ومحمد بن عبداللّه را پیامبر بر حق و آخرین رسول خدا قلمداد می نمایند و علی بن ابی طالب علیه السلام را وصی و جانشین وی می دانند .

در اینجا شایسته است روایت زیر را که هر دو گروه شیعه و سنی بر آن اتفاق نظرداشته و آن را در کتاب های معتبر خود بیان نموده اند , از نظر شما بگذرانیم , دراین روایت که به حدیث منزلت معروف است , پیامبر گرامی صلی اللّه علیه و آله پس از بیان خاتمیت رسالت خویش , علی را به عنوان وصی و جانشین خود معرفی کرد .

رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود : اما ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی الا انه لاـ نبی بعدی . (۷)- آیا خوشنود نمی شوی از این که تو نسبت به من , به منزله هارون نسبت به موسی باشی (یعنی همانطور که هارون وصی و جانشین موسی بود , تو نیز خلیفه و جانشین من باشی) جز این که پیامبری پس از من وجود نخواهد داشت . این روایت که از نظر سند , مورد اعتماد

محدثان بزرگ اسلامی , اعم از شیعه و سنی است , گواه روشنی است بر درستی گفتار شیعه در دو زمینه زیر :

۱ - محمد بن عبداللّه صلی اللّه علیه و آله گرامی ترین پیامبر خدا و خاتم رسولان الهی است که به امر خدای بزرگ به رسالت جاودان و جهانی برانگیخته شد و پس از وی پیامبری نخواهد بود .

۲ - علی بن ابی طالب علیه السلام وصی و جانشین پیامبر صلی اللّه علیه و آله وخلیفه مسلمانان پس از وی می باشد .

مراتب خلفا به ترتیب خلافت آنهاست , بنابراین اعتقاد به افضلیت حضرت علی (ع) بدعت در دین است , بنابراین شیعه بدعت گذار در دین است . دراین باره چه می گویید ؟

پرسش

مراتب خلفا به ترتیب خلافت آنهاست , بنابراین اعتقاد به افضلیت حضرت علی (ع) بدعت در دین است , بنابراین شیعه بدعت گذار در دین است . دراین باره چه می گویید ؟

پاسخ

در پاسخ باید گفت که

اولا , معیار برتری چیست ؟

دوم اینکه برترین اصحاب چه کسی است ؟

و سوم ارتباط بدعت با مسئله افضلیت چیست ؟

۱ اسلام کامل ترین دین الهی است که حدود و قوانین آن ثابت است و اصول و فروع آن و کلیات مباحث از آیات و روایات به خوبی استفاده می شود . حال سوال این است که آیا آیات و روایات معیار و ملاك افضل بودن را بیان نکرده اند که ما ترتیب خلافت را معیار قرار دهیم , یا اینکه این خود اصلی برای تشخیص صلاحیت افراد است . با نظربه آیات و احادیث , آنچه که مسلم و مورد اتفاق همه می باشد , این است که معیار واصل , تقوا و عمل صالح است که حتی سایر مناقب و فضایل در کنار این اصل مفیداست , از سوی دیگر , معیار ترتیب خلافت , با سایر احادیث و روایات در تعارض است ونمی توان آن را پذیرفت , علاوه بر آن ادعایی بدون دلیل است که با هیچ آیه و روایتی ثابت نمی شود.

۲ با مراجعه به سخنان ارزشمند پیامبر گرامی اسلام (ص) که درباره برترین اصحاب خود فرموده اند , درمی یابیم که این ترتیب با نصوصی از آیات و روایات سازگاری ندارد , زیرا آنچه که مطرح شده مسئله امامت و وصایت است , و اگر به سخنان خودصحابه و

بزرگـان فریقین نظری داشـته باشـیم , روشن می شود که برترین صـحابه حضـرت علی (ع) است و مـا به چنـد مورد اشاره می کنیم : ابن عباس صـحابی بزرگ رسول خـدا (ص)می گویـد : درباره حضـرت علی (ع) سـیصد آیه نازل شـده است و همین طور از ایشان نقل است که می گویـد: برای حضـرت علی (ع) هیجـده منقبت و فضل بوده که برای هیـچ یک ازافراد این امت نیست .خلیفه دوم می گوید: به حضرت علی (ع) سه منقبت از ناحیه پیامبر گرامی اسلام (ص) داده شده که برای من یکی از آنان نیست . از ایشان سوال می شود آنها چه هسـتند ؟ او جواب می دهد اول اینکه فاطمه (س) را به تزویج حضرت علی (ع) درآوردنـد, دوم , او را درمسـجد مسـکن دادنـد و برای او در آن رفت و آمـد حلال بود , در صورتی که برای دیگران نبود , سوم , پرچم را در روز خیبر به او عطا کرد .احمد بن حنبل محدث و یکی از فقهای چهارگانه اهل سنت می گوید : هیچ فضل و منقبتی نیست که برای صـحابه وارد شده باشد و درباره حضـرت علی (ع) نیامده باشد .(۱)ابن جعفر اسکافی یکی از علمای بزرگ اهل سـنت کتاب مسـتقلی در اثبات افضـلیت حضـرت علی (ع) نسبت به سایر افراد جهان بعد از انبیا و رسولان , نوشته است که آیـات وروایاتی را که در شان آن حضـرت آمـده , بیان کرده است .(۲)ماننـد آیات تطهیر ,مباهله و... , یا روایاتی , مانند حدیث منزلت

, حدیث اخوت , حدیث یوم الدار و...اما آنچه در نظر است اثبات افضلیت حضرت علی (ع) از مجموع سخنان بزرگان و صحابه و آیات و روایات نبوی است و این اعتقاد هم منحصر به شیعه نیست , بلکه برخی ازعلمای اهل سنت و عموم معتزله به آن اعتقاد دارند و کتابهای مستقلی درباره آن نوشته اند که به دو کتاب شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و کتاب المعیار و الموازنه از ابی جعفر اسکافی می توان اشاره کرد .

۳ بحث افضلیت با بدعت دو موضوع اند که با تبیین معنای بدعت روشن خواهد شد. بدعت در لغت عبارت است از : (احداث شی لم یکن له من قبل خلق و لا ذکر و لا معرفه , به وجود آوردن چیزی که قبل از خلق یاد و شناختی نسبت به آن نبوده است) . (۳) و دراصطلاح هم آنچه که نص بر تحریم آن وارد شده است و عبارت است از (ایراد قول اوفعل لم یستن فیه بصاحب الشریعه و اصولها المتقنه , بیان حرف یا کاری است که مستند به سنت صاحب شریعت حضرت محمد (ص) نبوده و در اصول ثابت و متقن هم نیامده است .(۴) به عبارت دیگر بدعت , (احداث فی الدین بعد الاکمال , نوآوری در دین بعد از آنکه دین کامل گردید) می باشد.(۵)

اینکه گفته می شود علی (ع) انگشتر خود را در نماز به سائل بخشید , انگشتری با آن قیمت گزاف که در تاریخ نوشته اند علی (ع) از کجا آورده بود ؟ به علاوه پوشیدن انگشتری با این قیمت فوق العاده سنگین اسراف محسوب نمی شود ؟ آیا اینها دلیل برعدم صحت تفسی

پرسش

اینکه گفته می شود علی (ع) انگشتر خود را در نماز به سائل بخشید , انگشتری با آن قیمت گزاف که در تاریخ نوشته اند علی (ع) از کجا آورده بود ؟ به علاوه

پوشیدن انگشتری با این قیمت فوق العاده سنگین اسراف محسوب نمی شود ؟ آیا اینها دلیل برعدم صحت تفسیر آیه ۵۵ سوره مائده بر ولایت علی (ع) نیست ؟

پاسخ

مبالغه هایی که درباره قیمت آن انگشتر کرده اند بکلی بی اساس است و هیچگونه دلیل قابل قبولی بر گران قیمت بودن آن انگشتر نداریم و اینکه در روایت ضعیفی قیمت آن معادل خراج شام ذکر شده به افسانه شبیه تر است تا واقعیت و شاید برای بی ارزش نشان دادن اصل مساله جعل شده است , و در روایات صحیح و معتبر که در زمینه شان نزول آیه ذکر کرده اند اثری از این افسانه نیست , بنابراین نمی توان یك واقعیت تاریخی را با اینگونه سخنان پرده پوشی کرد .

چرا در قرآن مجید نام حضرت علی((علیه السلام))به صراحت برده نشده است؟

پرسش

چرا در قرآن مجید نام حضرت علی((علیه السلام))به صراحت برده نشده است؟

پاسخ

اولا، به حکم عقل بر خداوند لازم است تمام آنچه انسانها در پیمودن طریق عبودیّت - که به خاطر آن آفریده شده اند - لازم دارند، برای آنان بیان کند. که اگر بیان نکند نقض غرض و خلاف لطف است; امّا لازم نیست چنانچه مسأله ای در قرآن مجید در رابطه با اشخاص مطرح است، از آنان به طور صریح نام برده شود، بنابراین باید مسأله خلافت علی((علیه السلام)) از ناحیه ی خداوند بیان می شد اما لازم نبود که صریحاً نام حضرت علی((علیه السلام)) در قرآن برده شود.

امّا اینکه اگر صریحاً نام حضرت علی((علیه السلام)) در قرآن برده شده بود، این اختلافات پایان می یافت، باید گفت که سنت پیامبر نیز مانند قرآن است و فرقی با قرآن ندارد. همواره شیوه ی قرآن بر طرح مسائل کلی است و بیان آن به وسیله سنت پیامبر و امام می باشد.

علاوه بر این، اگر نام حضرت علی((علیه السلام)) در قرآن به صراحت بیان شده بود، افرادی که با حضرت عناد و دشمنی داشتند، درصدد بر می آمدند که نام آن حضرت را از قرآن بردارند و یا آن را تاویل نمایند. همچنانکه در مورد حدیث معروف پیامبر((صلی الله علیه وآله)) که: «انا مدینه العلم و علّی بابها; من شهر علم هستم و علی در آن است».

برخی از علمای اهل سنت دست به توجیه بسیار سبک و نامفهومی زده اند و آن اینکه «علیّ» در این حدیث به معنای وصفی آن، یعنی: بلند آمده است و معنای حدیث این است که:«من شهر علم هستم و

بلنـد است در آن شـهر».آنان با این توجیه خواسـته انـد یک از فضایل بزرگ حضـرت علی((علیه السـلام)) که در این حـدیث معروف از پیـامبر بزرگوار اسـلام بازگو شـده است، انکار کننـد. بر این اساس ممکن بود در مورد قرآن عمل کننـد و به خاطر اینکه نمی توانند این مسأله را تحمل کنند، دست به تحریف قرآن بزنند خداوند گرچه قدرتش گسترده است و می تواند قرآن را به هر صورت ، حتی به صورت خـارق العاده از تحریف مصون نگه دارد، اما سـنت خداونـد بر این بوده است که قرآن را از طریق طبیعی و اسباب عادی از توطئه دشمنان اسلام حفظ فرماید.

عده ای از اهل تســنن می گویند درباره ابوبکر در قرآن آیه آمده است ولی درباره علی نیامده است! همچنین این بحث را مطرح می کنند که علت اختلافات شــیعه و سنی خصومت ایرانی ها با عمر است (که با حمله به ایران، ایران را تصرف کرد) به همین علت حرفهایی پشت سر او در آورده

پرسش

عـده ای از اهـل تسـنن می گوینـد دربـاره ابوبکر در قرآن آیه آمـده است ولی درباره علی نیامـده است! همچنین این بحث را مطرح می کنند که علت اختلافات شیعه و سنی خصومت ایرانی ها با عمر است (که با حمله به ایران، ایران را تصرف کرد) به همین علت حرفهایی پشت سر او در آورده اند؟

پاسخ

در پاسخ به سؤال شـما دوست عزیز، عرض می شود که آیات زیادی در ارتباط با حضـرت علیU نازل شده، که مهمترین آنها عبارتند از : آیه تبلیغ(۶۷مائده)، آیه اطاعت اولی الامر(۵۹نساء)، آیه ولایت (۵۵مائده)، و آیه کریمه ولایت : "انما ولیکم ا... و رسوله والـذین امنوا الـذین یقیمون الصـلوه و یؤتون الزکوه و هم راکعون" (ولیّتـان خـداست و فرسـتاده اش، و آنـان که ایمـان آورده اند، که نماز را به پا می دارند، و زکات را درحال رکوع ادا می کنند.)

آیه ولایت، به اتفاق فریقین (شیعه و سنی)، در مورد علی(نازل گشته. طبری روایات متعددی را در این رابطه نقل می کند.(۱) و زمخشـری که از اکـابر علمـای اهل تسـنن است، به طور جزم می گویـد که این آیه در شأن علی (نازل شـده است. (۲) فخر رازی نیز که همچون زمخشـری، از اکابر بر اهل سـنت و جماعت است، اعتراف می کند : "این آیه در شأن علی نازل گشته، و علما نیز اتفاق کرده اند که ادای زکات در حال رکوع واقع نشده، جز از علی(. (۳)

و مهمتر از همه شـأن نزول آیه مبـارکه "الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضـیت لکم الاسـلام دینـا" (۴) در ارتباط با جریان غدیر،

و جمله معروف پیـامبر ("من کنت مولاـه فهـذا علی مولاـه" (هر کس من مولاـی اویم علی مولای اوست) است که به صورت متواتر از شـیعه و سـنی نقـل شـده است. و از اولین کسـانی که مقـام ولایت را به حضـرت علی (تبریک گفتنـد، عمر و ابوبکر بودند. اما مسأله اصـلی اینست که اهل سنت معنای ولی را در آیه مذکور، صرفاً به محبت و ارادت خاصی که مردم باید نسبت به حضـرت علی(داشـته باشند، تفسیر کرده اند، و معتقدند که هر جا واژه ولی به کار برده شده، به معنای دوست می باشد. اما شیعه این مسـأله را رد کرده است(۵) ، و معتقـد است که این آیه، ولاـیت و امـامت حضـرت علی(را پس از پیـامبر، اثبات می کند.

و اصولاًـ در مسأله ولاء و محبت (و فضـیلت حضـرت علی()، شـیعه و سـنی با یکـدیگر اختلاف نظر ندارنـد، مگر ناصبیها که مبغض اهل بیت(هستند. (۶)

و خود خلفای سه گانه، بارها به فضـیلت علیu بر خود، اعتراف کرده انـد. این ابوبکر بود که گفت : "اقیلونی، اقیلونی فلسـت بخیرکم و علیٌ فیکم" (۷) (مرا رها کنید، مرا رها کنید زیرا من بهترین شـما نیسـتم، در حالیکه علی در میان شـماست.) و عمر دربـاره خلافت ابوبکر می گفت : "کانت بیعه الناس لا بی بکر فلته من فلتات الجاهلیه وقی الله المسـلمین شـرها فمن عادها الی مثلها فاقتلوه" (۸) یعنی بیعت مردم با ابی بکر، یکی ازکارهای بی رویه زمان جاهلیت بود، که خدا مسلمین را از شر آن محفظ نماید. پس هر کس به سوی آن برگردد، ودوباره چنین کاری انجام دهد،او

را بکشید. و عمر بیش ازهفتاد مرتبه اعتراف کرد : "لو لا علیّ لهلک عمر" (۹)(اگر علی نبود، آبروی عمر می رفت؛ و هلاک می شد.) و در جای دیگر معترف شد : "لا ابقانی ا... لمعضله لست فیها یا ابالحسن" (۱۰) یعنی خدا مرا زنده نگه نگذارد، در مشکلی که پیش می آید، و تو در آنجا نباشی.

و اینکه گفته می شود علت اختلافات تشیع و تسنن، خصومت ایرانیها باعمر، بخاطر حمله به ایران توسط وی می باشد، حرف بی معنایی است؛ و در تاریخ چیزی از این خصومت ذکر نشده است. بلکه آنچه در تاریخ آمده، این است که مردم ایران، در میان همه مللی که اسلام را پذیرفتند، از یک امتیاز خاص برخوردارند، و آن اینکه هیچ ملتی مانند ایران، به این سهولت نظام فکری پیشین خود را رها نکرد؛ و آنچنان با جدیّت و عشق و علاقه، درِ دل خود را به روی افکار و عقاید دین جدید باز نکرد. (۱۱) در همه تاریخ چند هزار ساله این کشور، تنها اسلام است که تدریجاً اکثریت قاطعی بدست آورد؛ و مذهبها و مسلکهایی را از قبیل مانوی و مزدکی، پس از دو سه قرن به کلی ریشه کن ساخت. بساط بودایی گری را در مشرق ایران و افغانستان برچید. و مسیحیت و یهودیت و زردشتی گری را در اقلیت ناچیزی قرار داد. (۱۲) و به قول دوزی، مستشرق معروف : "مهمترین قومی که تغییر مذهب داد ایرانیان بودند. زیرا آنها اسلام را نیرومند و استوار نمودند، نه عرب." (۱۳)

در پایان تذکر این نکته خالی از لطف نیست. که ما با برادران اهل سنت، نقطه های

مشترک فراوانی داریم،که می توانیم در برابر دشمنان مشترک، روی آنها تکیه و تأکید کنیم. اهل سنت خود به چهار مذهب تقسیم می شوند : "حنفی ها، حنبلی ها، شافعی ها و مالکی ها". وجود این چهار گروه سبب تفرقه آنها نشده، و هنگامی که آنها حداقل فقه شیعه را به عنوان مذهب فقهی پنجم پذیرا کردند، بسیاری از مشکلات و پراکندگی ها بر طرف می شود. همانگونه که در این اواخر، بزرگ اهل سنت، رئیس دانشگاه الازهر مصر، شیخ شلتوت، گام مؤثری برداشت، و رسمیّت فقه شیعه را در میان اهل سنت اعلام داشت؛ و از این طریق کمک مؤثری به تفاهم اسلامی کرد، و روابط دوستانه ای میان او و مرحوم بروجردی، مرجع بزرگ عالم تشیع برقرار شد. (۱۴)

منابع و مآخذ:

۱.تفسیر طبری،ج۶،ص۲۸۸و۲۸۹

۲.اکشاف (چاپ مصر ۱۳۷۳)،ج۱،ص۵۰۵

۳.تفسیر الکبیر(طبع مصر سال۱۳۵۷)، ج۱۲،ص۳۰

۴.سوره مبارکه مائده/آیه ۳

۵.استاد مطهری درکتاب "ولاء و ولایتها" ص۴۵ می فرمایند : "معنای آیه ا...ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور"، این نیست که خدا دوست اهل ایمان است. بلکه این است که خداوند با عنایت خاص خود متقرب در شؤون اهل ایمان است، و اهل ایمان در حفظ و صیانت خاص پروردگارند.

۶.ولاء و ولایتها، استاد مطهری، ص۴۳

۷.شرح ابن ابی الحدید، ۶/۲۰

۸.همان، ۲/۲۳، ۲۶؛ ملل و نحل، ۱/۳۰ ...

۹.فصول المهمه، ابن صباغ

۱۰.مناقب خوارزمی، ۵۱تا ۵۴

۱۱.خدمات متقابل اسلام و ایران، مرتضی مطهری، ص۱۴۵

۱۲.همان، ص۱۴۹

۱۳.تاریخ ادبیات مستربرون، ج۱،ص۳۰۳

۱۴.پنچاه درس اصول عقاید برای جوانان، ناصر مکارم شیرازی، ص۲۳۵

داستان اعطای انگشتر در نماز و در آوردن تیز از پای حضرت علی (ع) را چگونه توجیه می کنید؟

پرسش

داستان اعطای انگشتر در نماز و در آوردن تیز از پای حضرت علی (ع) را چگونه توجیه می کنید؟

پاسخ

داستان اعطای انگشتر به فقیر در رکوع و نزول آیه ۵۵ مائده در شأن علی ع را عده زیادی از اصحاب پیامبر نقل کرده اند از جمله ابن عباس عمار یاسر، عبدالله بن سلام انس بن مالک جابر بن عبدالله،ابوذر غفاری

در کتاب غایه المرام ۲۴ حدیث در این باره از کتاب های اهل سنت ذکرگردیده است منابعی که این حدیث در آن ذکر شده عبارتند از:

محب الدین طبری ذخائر العقبی ص ۸۸ – قاضی شوکانی فتح الغدیر،ص ۵۰ – جامع الاصول ج ۹، ص ۴۷۸ – اسباب النزول واحدی ص ۱۴۸ – لباب النقول سیوطی ص ۱۰۵ – تفسیر طبری ص ۱۶۵ –تفسیر فخر رازی ج ۳، ص ۴۳۱ – تفسیر درالمنثور، ج ۲، ص ۳۹۳ –کنزالعمال ج ۶، ص ۳۹۱

می توان گفت این حدیث از جمله احادیث متواتر است که هیچ تردیدی در آن نیست اما این که چگونه زمانی در نماز انگشتر به فقیرمی دهد و زمانی نیز تیر از پای حضرت در نماز بیرون می کشند؟ بایدتوجه داشت که حالات انسان همواره یکسان نیست یعنی نمی توان چنین ادعایی کرد که حضرت علی ع در تمام نمازهای خود حالتی داشتند که هیچ توجهی به اطراف و یا بدن خود نداشته اند، بنابراین اشکالی ندارد که در نمازی توجه به اطراف داشته باشند و به فقیرانگشتر بدهند و در نمازی نیز آنچنان غرق در عبادت باشند که تیر ازپایش بیرون بکشند و متوجه نشوند.

بنابراین شرایط مختلف زمانی و مکانی و روحی

فرد در هر زمـان اقتضایی دارد، چنان که پیامبر خـدا(ص نیز گاهی در نماز متوجه اطراف بودنـد مثلًا روزی پیامبر(ص در حین نمـاز متوجه شدنـد که دیوار گلی مسـجد آلوده به اخلاـط سـینه است حضـرت در حین نمازچنـد قـدم به جلو رفته و بـا چوبی آلودگی را از مسجد دور ساختند.

از دریچه ای دیگر: از دیدگاه عرفا حضور قلب و عدم آن در نماز سه مرحله دارد:

مرتبه اول این است که عـالم کثرات و توجه به تعینـات وتعلقـات دنیوی مـانع شـهود رب و توجه به اوشود. این مرتبه برای ائمه اطهار(ع وجودنداشته است

حجـاب چهره جان می شود غبار تنم خوشا دمی که زجان این غبار برفکنم مرتبه دوم آن است که توجه به حضـرت حق – جل و علاـ – مـانع توجه به عـالم تعینـات وکثرات گردد. این مرتبه در مـدارج بالاـی عرفان وتوحیـداست و برای ائمه اطهار : چنین حالتی وجود داشته

مرتبه سوم که بالاـتر و راقی تر است مرتبه لاحجاب مطلق است و فنا وتوجه مطلق به ذات حق مانع توجه به عالم تعینات نیسـت بلکه از افق یلی الربی و «لاهوتی به «عالم ناسوت نظر می شود واین حالت مخصوص اولیای کُمَّل است و ائمه اطهار (ع نیز این حالت را دارابوده انـد. لیکن گاهی در مرتبه قبل و گاه در این مرتبه بوده اند. لذا آنچه در مورد حضـرت امیرالمومنین (ع آمده بیـان دو حـالت از مراتب حضـورو فنـای فی الله است البته به بیـان دیگری نیز می توان گفت هر دوحـالت در یـک مرتبه اسـت وچون در مورد اول رسالتی الهی بردوش نیست کاملا از آن چشم می پوشد ولی در مورد دوم چون رضای خدادر تصدق

به مسکین است در آن مرتبه از حضور و فنا چنین مطلوبی کشف می گردد و به آن جامه عمل پوشیده می شود. این مقام راملاصدرا سفر چهارم «سیر مع الحق فی الخلق می نامد.

در ضمن باید توجه داشت که میان «خارج کردن پیکان از بدن و«بخشیدن انگشتر به فقیر» تفاوت بسیاری است زیرا خارج کردن پیکان از بدن صرفاً جنبه شخصی و جسمی دارد و از مقام توجه کامل به خداوند و استغراق در ذات او دور است

ولی توجه به حال بنده فقیر و محرومی که در مسجد پیغمبراسلام ص ناله مظلومانه سرداده و استرحام می کند، یک عمل خدایی و قربی است و با توجه به خدا تناسب دارد.

در حقیقت او توجه به خود نداشت زیرا توجه به حال بینوا توجه به خود نیست بلکه توجه به خداست

به عبارت دیگر: کمک به خلق خدا و مستمندان و فقیران خود یکی ازعبادات بزرگ است و با نماز که آن هم عبادتی است بس بزرگ سنخیت کامل دارد؛ بنابراین جای تعجب نیست که ناله سوزان و نافذآن فقیر محروم و استرحام او در برابر مسلمانان دل آگاه علی ع راهنگام نماز متوجه خود سازد و در ضمن آن عبادت عبادت دیگری که هر دو برای خدا و جلب خشنودی او بوده است انجام دهد؛ حتی این عمل به قدری شایسته و ارزنده بود که آیه ای درباره آن نازل گردید،(مائده آیه ۵۵).

چرا در قرآن مجید نام حضرت علی«علیه السلام»به صراحت برده نشده است؟

پرسش

چرا در قرآن مجید نام حضرت علی«علیه السلام»به صراحت برده نشده است؟

پاسخ

اولاً، به حکم عقل بر خداوند لازم است تمام آنچه انسانها در پیمودن طریق عبودیّت - که به خاطر آن آفریده شده اند - لازم دارند، برای آنان بیان کند. که اگر بیان نکند نقض غرض و خلاف لطف است؛ امّا لازم نیست چنانچه مسأله ای در قرآن مجید در رابطه با اشخاص مطرح است، از آنان به طور صریح نام برده شود، بنابراین باید مسأله خلافت علی«علیه السلام» از ناحیه ی خداوند بیان می شد اما لازم نبود که صریحاً نام حضرت علی«علیه السلام» در قرآن برده شود.

امّا اینکه اگر صریحاً نام حضرت علی«علیه السلام» در قرآن برده شده بود، این اختلافات پایان می یافت، باید گفت که سنت پیامبر نیز مانند قرآن است و فرقی با قرآن ندارد. همواره شیوه ی قرآن بر طرح مسائل کلی است و بیان آن به وسیله سنت پیامبر و امام می باشد.

علاوه بر این، اگر نـام حضـرت علی«علیه السـلام» در قرآن به صـراحت بیـان شـده بود، افرادی که بـا حضـرت عناد و دشـمنی داشـتند، درصـدد بر می آمدنـد که نـام آن حضـرت را از قرآن بردارنـد و یـا آن را تاویل نماینـد. همچنانکه در مورد حـدیث معروف پیامبر«صلی الله علیه وآله» که: «انا مدینه العلم و علّی بابها؛ من شهر علم هستم و علی در آن است».

برخی از علمای اهل سـنت دست به توجیه بسـیار سـبک و نامفهومی زده اند و آن اینکه «علیّ» در این حدیث به معنای وصفی آن، یعنی: بلند آمده است و معنای حدیث این است که:«من شهر علم هستم و بلند است در آن شهر».آنان با این توجیه خواسته اند

یک از فضایل بزرگ حضرت علی«علیه السلام» که در این حدیث معروف از پیامبر بزرگوار اسلام بازگو شده است، انکار کنند. بر این اساس ممکن بود در مورد قرآن عمل کنند و به خاطر اینکه نمی توانند این مسأله را تحمل کنند، دست به تحریف قرآن بزنند خداوند گرچه قدرتش گسترده است و می تواند قرآن را به هر صورت ، حتی به صورت خارق العاده از تحریف مصون نگه دارد، اما سنت خداوند بر این بوده است که قرآن را از طریق طبیعی و اسباب عادی از توطئه دشمنان اسلام حفظ فرماید.

در روایات آمده است که باید نماز با آرامش و حضور قلب خوانده شود و از حرکاتی که توجّه نمازگزار را به حضرت حق کم می کند پرهیز شود؛ پس چرا حضرت علی(ع) در حالت رکوع، انگشتری خود را به فقیر بخشید؟

پرسش

در روایات آمده است که باید نماز با آرامش و حضور قلب خوانده شود و از حرکاتی که توجّه نمازگزار را به حضرت حق کم می کند پرهیز شود؛ پس چرا حضرت علی(ع) در حالت رکوع، انگشتری خود را به فقیر بخشید؟

پاسخ

در شأن نزول آیه شریف "انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوْ و یوتون الزکوْ و هم راکعون";{۱} آمده است که مستمندی وارد مسجد پیامبر(ص) شد و از مردم کمک خواست؛ ولی کسی به او چیزی نداد.حضرت علی(ع) به او اشاره کرد و در حالی که مشغول نماز بود (در حال رکوع)، انگشتر خود را به او بخشید.{۲}

درباره این اقدام حضرت(ع) پرسش ها و شبهاتی مطرح شده،{۳} که یکی از آن ها،منافات این عمل حضرت با حضور قلب و توجّه به خدااست/

در پاسخ به این شبهه می توان گفت:درست است که هنگام نماز فرد نباید حرکاتی انجام دهد که حالت توجه و آرامش او را بر هم زند؛ امّا شنیدن صدای مستمند و توجّه به حال بینوا با توجّه به خدا هیچ گونه منافاتی ندارد؛ زیرا کمک به خلق خدا چیزی جز توجّه به خدانیست ، و بیگانگی از خلق خدا، بیگانگی از خدااست/

حضرت هنگام نماز، از خود بیگانه بوده، نه از خدا تا آن جا که پیکان تیز را از پایش درآوردند و متوجّه نشد. به بیانی روشن تر می توان گفت: آن چه با روح عبادت سازگاری ندارد، توجّه به مسائل مادّی و شخصی است، نه آن چه درمسیر رضای خدا قرار دارد. پرداخت زکات در حال نماز نیز در واقع، عبادت در عبادت است.

[۱].ائده، ۵۵/

[۲].تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۷۱؛ جامع لاحکام

القرآن، قرطبی، ج ۶، ص ۲۲۱؛ المیزان،علّامه طباطبایی، ج ۶، ص ۱۶ - ۳۰، مؤسّسْ النشر الاسلامی، قم ۱۴۰۲ ه.ق /

[۳].ر.ك: جزوه پرسمان آیه ولایت، منشورات داخلی مؤسّسه آموزشی - پژوهشی مذاهب اسلامی.

اگر نافرمانی از دستورات پیامبر اکرم(ص) گناهی نابخشودنی است (چنان که شیعه، خلیفه اول و دوم را به نافرمانی از دستورات پیامبر اکرم(ص) در ملحق شدن به سپاه اسامه، متهم نموده است) پس چرا شیعه نسبت به تخلف علی(ع) از فرمان پیامبر اکرم(ص) مبنی بر محو کلمه «رسول ال

پرسش

اگر نافرمانی از دستورات پیامبر اکرم(ص) گناهی نابخشودنی است (چنان که شیعه، خلیفه اول و دوم را به نافرمانی از دستورات پیامبر اکرم(ص) در ملحق شدن به سپاه اسامه، متهم نموده است) پس چرا شیعه نسبت به تخلف علی(ع) از فرمان پیامبر اکرم(ص) مبنی بر محو کلمه «رسول الله» در پیمان نامه صلح حدیبیه، سکوت اختیار کرده است؟

پاسخ(قسمت اول)

اواخر سال ششم هجری بود که پیامبر اکرم(ص) مژده شرکت در مراسم عمره را به مسلمانان داد و این خبر به سرعت در تمام نقاط عربستان انتشار یافت.

پیامبر(ص) پس از بررسی جوانب مسأله، دستور حرکت را صادر نمودند و با هزار و چهار صد نفر در نقطه ای به نام ذوالحلیفه احرام بست و هفتاد شتر برای قربانی تعیین نمود و آنها را نشانه گذاری کرد.

قریش از حرکت پیامبر مطلع شدند و سوارانی را برای جلوگیری از حرکت پیامبر(ص) به سوی مسلمانان گسیل داشتند و سرانجام مسلمانان در منطقه ای به نام حدیبیه از حرکت بازایستادند و قریشیان با فاصله ای نه چندان زیادر در مقابل آنها صف آرایی نمودند.

نمایندگانی از دو طرف خواسته ها و شرایط طرفین را به یکدیگر بازگو نمودند. اگر چه در مواردی هم به نماینده مسلمانان اهانت هایی شد ولی با صبر و بردباری مسلمانان اتفاق خاصی پیش نیامد، و سرانجام سهیل بن عمرو به عنوان پنجمین نماینده قریش مأمور شد تا با دستورات خاصی غائله را خاتمه دهد. لذا گفت: نظر سران قریش این است که به جهت حفظ حرمت و عزت قریش امسال از این نقطه به مدینه باز گردید و انجام مراسم عمره را به سال آینده موکول کنید. مسلمانان می توانند سال آینده مانند تمام طوائف عرب در

مراسم حج شرکت کنند، مشروط بر اینکه بیش از سه روز در مکه نمانند و سلاحی جز سلاح مسافر همراه نداشته باشند.

مذاکرات سهیل با پیامبر سبب شد که یک قرارداد کلی و وسیعی میان مسلمانان و قریش بسته شود. سهیل در شرایط و خصوصیات پیمان فوق العاده سخت گیری می کرد. گاهی کار به جایی می رسید که نزدیک بود رشته مذاکرات صلح قطع شود ولی از آنجا که طرفین به صلح و مسالمت علاقمند بودند دو مرتبه رشته سخن را به دست گرفته در پیرامون آن سخن می گفتند. سرانجام قرار شد مواد آن در دو نسخه تنظیم گردد و به امضا طرفین برسد.

پیامبر اکرم(ص) به علی(ع) دستور داد که پیمان صلح را به شرح ذیل بنویسد.

پیامبر(ص) فرمود، بنویس: بسم اللهالرحمن الرحیم و علی(ع) نوشت.

سهیل گفت: من با این جمله آشنایی ندارم بنویس باسمک اللهم/

(عده ای از مسلمانان گفتند به خدا قسم که ما چیزی جز بسم اللهالرحمن الرحیم نمی نویسم).{۱}

پیامبر فرمودند: بنویس باسمک اللهم، این پیمانی است که محمد، پیامبر خدا با سهیل نماینده قریش بست.

سهیل گفت: ما رسالت و نبوت تو را به رسمیت نمی شناسیم، اگر معترف به رسالت تو بودیم هرگز با تو از در جنگ وارد نمی شدیم، باید نام خود و پدرت را بنویسی و این لقب را از متن پیمان برداری.

در این نقطه، برخی از مسلمانان راضی نبودند که پیامبر تا این حد تسلیم خواسته سهیل شود ولی پیامبر با در نظر گرفتن یک رشته مصالح عالی خواسته سهیل را پذیرفت و به علی(ع) فرمود که لفظ «رسول الله» را پاک کند.

در این لحظه علی(ع) با کمال ادب عرض کرد: مرا یارای چنین جسارتی نیست که رسالت و نبوت تو

را از پهلوی نام مبارکت محوم کنم. پیامبر از علی(ع) خواست که انگشت او را روی آن بگذارد تا او شخصاً آن را پاک کند و علی انگشت پیامبر را روی آن لفظ گذارد و پیامبر لقب «رسول الله» را پاک نمود... .{۲}

و اما حدیث مورد نظر

و روی ابن الاثیر فی جامع الاصول، عن البخاری و مسلم بسندیهما عن البرأ بن عازب قال اعتمر رسول الله(ص) فی ذی القعده، فابی اهل مکه حتی قاضاهم علی ان یدخل من العام المقبل یقیم فیها ثلاثْ ایام فلما کتبوا الکتاب کتبوا هذا ما قاضی علیه محمد رسول الله قالوا لا نقربها فلو نعلم انک رسول الله ما منعناک ولکن انت محمد بن عبدالله فقال انا رسول الله و انا محمد بن عبدالله ثم قال لعلی بن ابی طالب(ع) امح رسول الله قال لا والله لا امحوک ابدا فاخذ رسول الله(ص) و لیس یحسن یکتب فکتب هذا ما قاضی علیه محمد بن عبدالله لا یدخل مکْ السلاح الا السیف فی القراب و... .{۳}

با عنایت به آنچه گذشت می توان چنین پاسخ گفت:

اولاً: با توجه به رخدادهای هنگام صلح و سخت گیری های دشمن در انعقاد پیمان و نوع برخورد مشرکین با مسلمانان، مخصوصاً با پیامبر اکرم(ص)، همه مسلمانان به خصوص علی(ع) را به مقاومت و موضع گیری در مقابل خواسته های سهیل وادار می نمود. به طوری که علی(ع) پس از درخواست سهیل مبنی بر حذف رسالت پیامبر اکرم(ص) خطاب به او می گوید: «وای بر تو سهیل دست از دشمنی ات بردار».{۴} و پس از فرمایش پیامبر اکرم(ص) که با توجه به مصالح اسلام و مسلمین حاضر بر چشم پوشی از این حق مسلم خود شده بود و تن

به خواسته سهیل داده بود، به دفاع از پیامبر برخواسته که یا رسول الله من هرگز مقام رسالت تو را محو نمی کنم.

ثانیاً: روایات مشابهی که در کتاب های معتبر شیعه و سنی آمده است، پاسخ علی(ع) در مقابل خواسته پیامبر اکرم(ص) را با لغات و کلمات دیگری بیان داشته اند که حاکی از تواضع و فروتنی امیر المؤمنین(ع) نسبت به مقام شامخ پیامبر اکرم(ص) می باشد که برخی از آنها عبارتند از:

۱. «... فقال لی یا علی امح رسول الله فقلت یا رسول الله لا تُشَجِّعْنِی {۵} نفسی علی محو اسمک من النبوْ...»; {۶} پیامبر به من فرمودند ای علی، کلمه رسول الله را حذف کن و من عرض کردم که یا رسول الله مرا ترغیب و وادار به حذف کردن نامتان از رسالت نفرمایید.

۲. قال لعلی(ع) امح رسول الله فقال یا رسول الله ان یدی لا تنطلق {۷} بمحو اسمک من النبوْ; {۸} پیامبر اکرم(ص) به علی(ع) فرمود کلمه رسول الله را محو کن، پس علی(ع) عرض کرد یا رسول الله برای حذف نام تو از نبوت دستم یارای حرکت ندارد.

۳. فقال النبی(ص) لعل امح رسول الله و اکتب محمد بن عبدالله فقال علی(ع) ما کنت لامحها. {۹} پیامبر اکرم(ص) به علی(ع) فرمود کلمه رسول الله را حذف بنما و به جای آن بنویس محمد بن عبدالله، سپس علی(ع) عرض کرد که من نیستم آن کسی که بتواند نام تو را از رسالت محو کند.

۴. فقال یا علی امح رسول الله فقلت یا رسول الله لا تُسَخِّو {۱۰} نفسی بمحو اسمک من النبوْ، {۱۱} پیامبر(ص) فرمود ای علی: «رسول الله» را محو کن پس من عرض کردم که یا رسول الله مرا در پاک

کردن نامت از رسالت ترک مکن و تنها مگذار/

از مجموع این روایات می توان دریافت که پاسخ حضرت علی(ع) از باب تعظیم و اکرام پیامبر اکرم(ص) بوده و در حقیقت پاسخ حضرت به نحوی معاف داشتن وی از این عمل بوده است نه تمرد و سرپیچی، چرا که درخواست مشرکین نزد علی(ع) و دیگر مسلمانان یک عمل ننگین و بی شرمانه ای بود که عملی ساختن آن برای حضرت علی(ع) بسیار دشوار می نمود و چه بسا وی را آزرده خاطر می ساخت لذا علی(ع) با عذرخواهی از پیامبر خواستار معافیت از این کار شد.

شاهد بر این مدعا رفتار پیامبر اکرم(ص) و روایاتی است که از آینده نگری پیامبر(ص) نسبت به علی(ع) خبر می دهند.

علی(ع) می فرماید: پیامبر اکرم(ص) به من تبسمی نمود و فرمود ای علی به زودی تو را نیز به چنین عملی دعوت می کنند و تو با مظلومیت به چنین کاری تن می دهی.

«... ثم تبسم الیّ و قال یا علی اما انک مستام مثلها فتعطی...». {۱۲}

ثالثاً: از سیاق کلمات و فرمایشات پیامبر اکرم(ص) چنین استفاده می شود که اصلًا این امر پیامبر اکرم(ص) یک امر مولوی نبوده تا با عدم اطاعت آن فردی گنهکار محسوب شود که البته اگر این امر، امر مولوی می بود حضرت علی(ع) از اطاعت آن شانه خالی ...ř...کرد، چنان که صاحب الفصول فی الاصول از علمای اهل سنت می گوید:

انه لم یقصد به مخالفْ رسول ȩȩǨ...ص) و انما قصد تعظیم رسول الله(ص) و تبجیل ذلک الاسم و رای ان لا یمحوه هو لیمحوه غیره فکان ذلک طاعٌ منه لله تعالی و لو کان النبی(ص) قال له: قد فرض الله علیک محوها لمحاها بیده. {۱۳}

پس بنابر آنچه گذشت می توان چنین گفت که

عمل علی(ع) در آن قضیه نه تنها بی توجهی و عدم اطاعت نسبت به فرمایش پیامبر اکرم(ص) نبوده، بلکه حضرت علی(ع) در صدد تعظیم و دفاع از مقام شامخ رسالت آن حضرت بوده است. بر خلاف عمل نکردن عمر بن خطاب به دستورات پیامبر(ص) که با بررسی آن به دست می آید که مرکز از باب تعظیم نبوده است/

و اما تخلف خلیفه اول و دوم

اگر چه در این نوشتار قصد طعن بر خلفا را نداریم، ولی با توجه به سؤال مطروحه لازم می بینیم اشاره ای کوتاه به چگونگی نافرمانی خلفا در مورد حضور و همراهی با سپاه اسامه داشته باشیم البته قضاوت در مورد هر دو قضیه را به عهده طالبان حقیقت خواهیم گذاشت.

روزهای آخر ماه صفر سال یازدهم هجری قمری، پیامبر اکرم(ص) دستور آماده سازی نیروها جهت نبرد با لشکر روم را صادر فرمودند.{۱۴} همه مهاجرین و انصار از جمله ابوبکر و عمر و ابو عبیده و سعد و امثال اینها را برای حضور در سپاه فرا خواند و آنها را برای این نبرد تجهیز نمود.{۱۵}

روز بعد اسامْ بن زید را به عنوان فرماندهی سپاه برگزیدند و سفارشات لازم را در مورد چگونگی نبرد به وی گوشزد نموده و فرمودند: «به سرزمینی که در آن پدرت شهید شد رهسپار شو و اسب را بر زمین آنها بتاز، من سرکردگی سپاه را به تو دادم.{۱۶} صبحگاه بر اهل اُبْنی حمله کن و سخت آنها را محاصره کن اما آنچنان به سرعت حرکت کن که پیش از رسیدن خبر به آنها به محل نبرد رسیده باشی، اگر خداوند به تو پیروزی داد در میان آنها گم بمان و...»/

روز بعد، پیامبر

اکرم(ص) مشاهد فرمودند که سپاه در حرکت سستی می کند و عده ای نیز کمی سن اسامه را بهانه نموده اند و او را همراهی نمی نمایند. لذا پیامبر(ص) علی رغم بیماری که داشتند در حالی که ناراحت و خشمگین بودند بر فراز منبر رفته و مردم را از طعنه زدن برفرماندهی اسامه نهی فرمودند.{۱۷} و سپس آنها را برای حرکت تحریص فرمود و مکرر می فرمودند سپاه اسامه را مجهز سازید، سپاه اسامه را حرکت دهید، سپاه اسامه را رهسپار سازید.{۱۸}

پاسخ(قسمت دوم)

بلاخره سپاه با تمام کُندی که داشت پس از خداحافظی با پیامبر حرکت نمود و در جُرف اردو زد و آنجا نیز آن قدر توقف کرد تا سرانجام پیامبر اکرم(ص) دار فانی را وداع گفت و آنگاه لشکر به مدینه بازگشت.

با توجه به آنچه گذشت چند نکته واضح و روشن شد/

۱. پیامبر اکرم(ص) نسبت به آماده سازی و حرکت لشکر امر صادر فرمودند و بارها نسبت به این دستور تأکید داشتند و همه مردم در وجوب اطاعت از امر پیامبر اکرم با توجه به تأکیدات آن حضرت شکی به دل راه نمی دادند، تا حدی که خلیفه اول پس از رحلت رسول خدا، علی رغم کارشکنی عده ای و سفارش های عمر بر انحلال سپاه و عزل اسامه، سپاه اسامه را منحل نمود و اسامه را نیز عزل نکرد و گفت باید سپاه اسامه حرکت کند چرا که پیامبر امر فرموده بودند که این سپاه باید حرکت کند و من نمی خواهم اولین کسی باشم که امر پیامبر را رد کنم.{۱۹}

۲. همه انصار و مهاجران در آن سپاه فراخوانده شده بودند حتی خلیفه اول و دوم/

۳. پیامبر اکرم(ص) خواهان تسریع بخشیدن به حرکت سپاه بودند

چنان که در عمل پیامبر هم مشاهد شد به طوری که پیامبر با دست خود پرچم را می بندد و به اسامه می گوید اعز بسم الله و فی سبیل الله فقاتل من کفر بالله، حرکت کن با نام خدا و در راه خدا با کفار نبرد نما.{۲۰}

۴. حرکت سپاه به خاطر طعنه زنندگان و سستی سپاهیان دچار کندی شده بود.

۵. پیامبر اکرم(ص) از این کندی حرکت و طعنه طعنه زنندگان خشمگین شدند و نسبت به متخلفین از سپاه اسامه نفرین کردند و فرمودند لعن الله من تخلف عنه.{۲۱}

۶. روز وفات پیامبر اکرم هر دو خلیفه در شهر مدینه بودند و////

حال قضاوت را به عهده شما می گذاریم تا ببینید:

اولاً چگونه ممکن است امر پیامبر اکرم پس از وفاتشان واجب الاطاعه باشد آن چنان که خلیفه اول بر آن تأکید داشتند ولی در زمان حیات پیامبر خدا، وجوب اطاعت آن کم رنگ بوده است و////

ثانیاً آیا رفتار این دو خلیفه در این قضیه قابل مقایسه با حرکت امام علی(ع) در صلح حدیبیه می باشد. که البته بر هیچ اندیشمند حق جو و منطقی پوشیده نیست که تفاوت از زمین تا آسمان است. چرا که حرکت امام علی(ع) در قضیه صلح حدیبیه سراپا دفاع از مقام نبوت پیامبر اسلام(ص) بود در حالی که در همان دل عمر مملو از شک و تردید نسبت به نبوت پیامبر اکرم(ص) بود.{۲۲} به طوری که خدمت پیامبر اکرم(ص) می رسد و سؤال می کند آیا شما نبی حقیقی خداوند نیستی پیامبر(ص) فرمودند: آری، دوباره پرسید آیا ما بر حق و دشمن ما بر باطل نیست؟ رسول خدا فرمودند: آری. عمر گفت: پس چرا در آیین خود زیر

بـار ذلت برویم و چگـونه به وطن خـود بـدون جنـگ و پیروزی برگردیم. رسـول اکرم خطـاب به عمر فرمودنـد: (گویـا پیـامبر اکرم(ص) از شک و تردید عمر نسـبت به نبوت خویش آگاه بودند لذا چنین پاسخ فرمودند) من رسول خدا هسـتم و هیچ گاه خداوند اقدامات مرا بی نتیجه نمی گذارد.{۲۳}

متأسفانه عمر از پاسخ پیامبر(ص) قانع نشد و غضب آلود،{۲۴} از نزد پیامبر بازگشت و پس از آمدن ابوبکر همین سؤالات را از او نیز پرسـید و او نیز پاسـخ های مشابهی به وی داد و ظاهراً علی رغم توضـیحات ابوبکر، شک و تردیـد در دل او رفع نشده بود چرا که در انتهای یکی از احادیث آمده است که وقتی سوره فتح نازل شد پیامبر سوره را برای عمر فرسـتاد، عمر گفت آیا این مژده فتح است، پیامبر(ص) فرمود: آری، سپس گویند عمر آرام گرفت و برگشت.{۲۵}

اگر چه ظـاهراً عمر پس از آن همه قرینه و نشانه و حتی نزول سوره فتـح آرام گرفته و بازگشـته، ولکن در سویـدای دل او او و در ذهن و خاطر او دغدغه ای نسـبت به نبوت پیامبر(ص) وجود داشـته که او را نسبت به پیامبر و اوامر و نواهی ایشان بی توجه سـاخته بود به طوری که نمونه های زیادی از تخلفات وی در روایات و کتب تاریخی در قالب اجتهاد خلیفه دوم آمـده آن هم در مواردی که فرمان صـریح پیامبر وجود دارد. و گویا این آیه کریمه قرآن را فراموش کرده که خداونـد می فرماید: (ما ینطق عن الهوی ان هو الاـ وحی یوحی)؛{۲۶} بر همین اسـاس است که وقتی پیـامبر اکرم در آخرین پنـج شـنبه حیاتشان می فرماید دوات و قلمی بیاورید تا وصیتنامه ای

بنویسم که پس از آن به ظلمت و گمراهی نیفتید؛ عمر گفت: درد بر پیامبر غلبه کرده است و قرآن ما را کفایت می کند، با این گفتار عمر مردم دو دسته شدند عده ای گفتند دوات و قلم بیاورید و عده ای گفتار عمر را تکرار کردند و گفتند پیامبر نعوذبالله حذیان می گوید.{۲۷}

گفته عمر نه تنها خود اهانت به شخص پیامبر اکرم(ص) بود بلکه سبب اهانت دیگران نیز به شخص پیامبر(ص) گردید به طوری که حضور پیامبر را نادیده گرفته و در نزد پیامبر به منازعه برخواستند.{۲۸} به حدی که پیامبر از خیر نوشتن وصیت نامه منصرف شدند و فرمودند همین درد مرا کافی است دیگر طاقت شنیدن اهانت های شما را ندارم، برخیزید و از اینجا دور شوید.

چون قصد شمردن تمام تخلف ها و اهانت ها را نداریم به همین جا بسنده کرده و حق جویان را به کتاب های النص و الاجتهاد سید شرف الدین و کتاب سیری در صحیحین صادق نجمی که تمام مطالب آنها مستند به کتب معتبر اهل تسنن است ارجاع داده و رشد و هدایت را از خداوند منان برای همه آزاداندیشان حق گرا خواهانیم.

[۲].بحارالانوار، مجلسی، ج ۲۰، ص ۳۳۳/

[۲].فروغ ابدیت، سبحانی، ج ۲، ص ۱۹۴ – ۱۸۳/

[۳].بحارالانوار، مجلسی، ج ۳۸، ص ۳۲۸/

[۴].کشف الغمه، ابن ابی الفتح الاربلی، ج ۱، ص ۲۰۹/

[۵].لسان العرب، ج ۸، ماده شجع، شَجَّعَه: جعله شجاعا او قَوَّمی قلبه. و حکی سیبویه: هو یُشَجَّعُ ای یرمی بذلک و یقال له. و شَجَّعَهُ علی الامر: اَقْدَمَه/

[۶].شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۷۵/

[۷].مجمع البحرین، ج ۵، ماده طلق؛ الانطلاق: الذهاب/

[۸].بحارالانوار، مجلسی، ج ۲۰، ص ۳۳۳ و کشف الغمه، ج ۱، ص ۲۰۹/

[۹].الفصول فی الاصول، الجصاص،

ج ۴، ص ۳۵/

[۱۰].لسان العرب، ج ۱۴، ص ۳۷۳ و کتاب العین، ج ۴، ص ۲۸۹، سَخّی نفسه عنه و بنفسه: ترکه، و سخیت نفسی و بنفسی عن الشیاذا ترکته و لم تنازعک نفسک الیه/

[۱۱].اخبار الدولْ العباسیه، ص ۴۱/

[۱۲].شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۷۵ و بحارالانوار، مجلسی، ج ۳۳، ص ۳۵۰ و کشف الغمه، ابن ابی الحدید الاربلی، ج ۱، ص ۲۰۹ و اخبار الدولْ العباسیه، ص ۴۱/

[۱۳].الفصول فی الاصول، الجصاص، ج ۴، ص ۳۵/

[۱۴].طبقات، محمد بن سعد، ج ۲، ص ۱۹۰/

[۱۵].نسبت به حضور ابوبکر و عمر در سپاه اسامه همه نویسندگان تاریخ و سیر اجماع دارند مانند طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۹۰ و تاریخ طبری، سریه اسامه و تاریخ ابن اثیر و تاریخ الخمیس و السیرْ الحلبیه/

[۱۶].عمر به اسامه می گفت از دنیا رفت در حالی که تو امیر من بودی، ر.ک: السیرْ الحلبیه، ج ۳، ص ۲۰۹/

[۱۷].پیامبر فرمودند: ای مردم این چه سخنی است که از بعضی از شما در مورد فرماندهی اسامه به من رسیده، اگر هم اکنون در مورد امارت اسامه مرا طعنه می زنید پیشتر در مورد پدرش نیز طعنه می زدید، سوگند به خدا که او سزاوار امارت بود چنانکه پسرش نیز پس از وی به آن سزاوار است. ر.ک: طبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۱۹۰ و السیرْ الحلبیه، ج ۳، ص ۲۰۸ - ۲۰۷/

[۱۸].تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۶۴ و طبقات الکبری، ج ۴، ص ۶۸ و ج ۲، ص ۱۹۰ و تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۳۱ و ملل و نحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۳۰/

[۱۹].طبقات الکبری، ابن سعد، ج ۴، ص ۶۷

و السیرْ الحلبیه، ج ۳، ص ۲۰۸ و تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۱۵۴ و تاریخ ابن خیاط، ص ۶۴/

[۲۰].طبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۱۹۰/

[۲۱].ملل و نحل، شهرستانی، ج ۱، مقدمه چهارم، ص ۳۰/

[۲۲].فقال عمر و الله ما شککت منذ اسلمت الا یومئذ، کتاب تاریخ الاسلام، ذهبی، المغازی، ص ۳۷۱، و در کتاب المغازی للواقدی، ج ۱، ص ۶۰۷ چنین آمده است ارتبت ارتیاباکم ارتبه منذ اسلمتُ الا یومئذ/

[۲۳].صحیح بخاری، کتاب الشروط، ج ۴ – ۳، ص ۳۸۱، و در تاریخ الاسلام ذهبی، المغازی، ص ۳۷۱ چنین آمده است. فقال عمر: فقلت یا رسول الله الست نبی الله قال بلی قلت السنا علی الحق و عدونا علی الباطل؟ قال بلی قلت فلم نعطی الدفیْ فی دیننا اذأ؟ قال انی رسول الله و لست اعصیه و هو ناصری/

[۲۴].مسلم، ج ۳، ص ۱۴۱۲، کتاب الجهاد و السیر باب ۳۴، صلح حدیبیه، ح ۹۴ و صحیح بخاری کتاب التفسیر، سوره فتح.

[۲۵].صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السیر باب ۳۴، صلح حدیبیه، ح ۹۴/

[۲۶].سوره نجم، آیه ۴ – ۳/

[۲۷].صحیح مسلم، کتاب الوصیه، باب ترک الوصیه لمن لیس له شئ یوصی فیه، ج ۳، ص ۱۲۵۹، ح ۲۲ و بخاری، کتاب المرضی باب قول المریض قوموا عنی، ج ۹ – ۷، ص ۲۲۵ و کتاب رجحها و السیر باب جوائز الوفد، ج ۴ – ۳، ص ۴۹۰، و مسند احمد، مسند بنی هاشم/

[۲۸].صحیح بخاری، کتاب الجهاد و السیر، باب جوائز الوفه، ج ۴ – ۳، ص ۴۹۰/

–++++

حضرت علی(ع) در چند سالگی به پیامبر ایمان آورد و آیا اسلام آوردن کودکی ده ساله پذیرفته است؟

پرسش

حضرت علی(ع) در چند سالگی به پیامبر ایمان آورد و آیا اسلام آوردن کودکی ده ساله پذیرفته است؟

پاسخ

بعضی مطرح کرده اند که آیا ممکن است علی(ع) نخستین مردی باشد که اسلام را پذیرفته در حالی که هنگام پذیرش اسلام،

آن حضرت کودکی ۱۰ ساله و نابالغ بوده است.

برای پاسخ به این پرسش مناسب است قسمتی از گفتگوی مأمون خلیفه عباسی با چهل تن از علمای اهل سنت درباره اولویت امیرالمؤمنین(ع) به خلافت را نقل کنیم:

این حدیث را ابن عبدربه در عقد الفرید نقل کرده است:

در این گفتگو مأمون به اسحاق بن حماد بن زید می گوید: آن روز که پیامبر اسلام(ص) مبعوث شده چه عملی از تمام اعمال برتر بود؟

اسحاق پاسخ می گوید: اخلاص در شهادت به توحید و رسالت پیامبر(ص)/

مأمون: آیا کسی را سراغ داری که بر علی(ع) در اسلام پیشی گرفته باشد؟

اسحاق: علی(ع) اسلام آورد در حالی که کم سن و سال بود و احکام الهی بر او جاری نمی شد.

مأمون: آیا اسلام علی(ع) به دعوت پیامبر(ص) نبود آیا پیامبر اسلامش را نپذیرفت؟!

چگونه ممکن است پیامبر(ص) کسی را به اسلام دعوت کند که اسلامش پذیرفته نیست؟!

اسحاق پاسخی نداشت که بدهد.{۱}

مرحوم علامه امینی بعد از نقل این داستان از العقد الفرید می افزاید: «ابو جعفر اسکافی معتزلی (م ۲۴۰ ه'ق) در رساله خود می نویسد: همه مردم می دانند که علی(ع) افتخار پیشگامی در پذیرش اسلام را دارد و پیامبر(ص) روز دوشنبه مبعوث شد و علی(ع) روز سه شنبه ایمان آورد و می فرمود من هفت سال قبل از دیگران نماز خواندم و پیوسته می فرمود: من نخستین کسی هستم که اسلام آوردم و این مسأله از هر مشهوری مشهورتر است و ما

کسی را در گذشته نیافته ایم که اسلام علی(ع) را سبک بشمرد یا بگوید او اسلام آورد در حالی که کودکی خردسال بود. عجب این که افرادی مثل عباس و حمزه برای پذیرش اسلام منتظر عکس العمل ابوطالب بودند ولی فرزند ابوطالب هرگز منتظر پدر ننشست و ایمان آورد». {۲}

کوتاه سخن این که:

نخست باید توجه نمود که پیامبر(ص) اسلام علی(ع) را پذیرفت و کسی که اسلام او را در آن سن و سال معتبر نداند در واقع بر پیامبر اکرم(ص) ایراد وارد کرده است.

دوم آن که در روایات معروفی در داستان یوم الدار آمده است که پیامبر(ص) غذایی آماده کرد و بستگان نزدیکش را دعوت نمود و آنها را به اسلام فرا خواند و فرمود: نخستین کسی که دعوت او را برای دفاع از اسلام بپذیرد برادر، وصی او و جانشین او خواهد بود. هیچ کس دعوت آن حضرت را جز علی بن ابی طالب(ع) نپذیرفت و پیامبر(ص) خطاب به علی فرمود: تو برادر و وصی من و جانشین من هستی.

آیا کسی باور می کند پیامبر اکرم(ص) کسی را که در آن روز نیز به حد بلوغ نرسیده بود و به گفته بهانه جویان اسلامش پذیرفته نبود به عنوان برادر، وصی و جانشین خود معرفی کند و دیگران را به پیروی از او دعوت نماید تا آنجا که سران شرک از روی تمسخر به ابوطالب بگویند تو باید پیرو فرزندت باشی/

بدون شک سن بلوغ شرط پذیرش اسلام نیست و هر نوجوانی که توانایی فکری و تمیز حق از باطل داشته باشد و اسلام را بپذیرد در زمره مسلمانان قرار می گیرد.

سوم آن که قرآن مجید بلوغ را شرط نبوت نمی داند چنان که برخی

از پیامبران در کودکی به این مقام دست یافته اند چنان که قرآن درباره یحیی می فرماید: (و آتَیناه الحُکمَ صَبیّاً)؛ [۳] ما فرمان نبوت را در کودکی به او دادیم، و در داستان حضرت عیسی(ع) نیز آمده است که به هنگام کودکی با صراحت گفت: (اِنّی عبدالله آتانی الکتاب وجعلنی نبیّاً)؛ [۴] من بنده خدا هستم، کتاب آسمانی به من بخشیده و مرا پیامبر قرار داده است.

فراتر از همه اینها همان است که پیامبر(ص) اسلام علی(ع) را پذیرفت حتی در یوم الدار او را به عنوان برادر، وصی و جانشین خویش معرفی فرمود/

[۱].عقد الفرید، ج ۳، ص ۴۳؛ امام علی(ع)، احمد رحمانی همدانی، ص ۶۴۵، مرکز فرهنگی انتشارات مفید؛ عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۹۹، مؤسسْ الاعلمی للمطبوعات بیروت/

[۲].الغدیر، ج ۳، ص ۲۳۷/

[۳].سوره مریم، آیه ۱۲/

[۴].همان، آیه ۳۰/

بنا به نقل، حضرت علی(ع) در رکوع نمازش، انگشتر صدقه داده است؛ در حالی که می گویند وقتی آن حضرت به نماز می ایستد، غرق در نماز بود، به گونه ای که حتی تیر از پایش درآوردند اما حضرت متوجه نشد، چگونه این دو با هم سازگار است؟

پرسش

بنا به نقل، حضرت علی(ع) در رکوع نمازش، انگشتر صدقه داده است؛ در حالی که می گویند وقتی آن حضرت به نماز می ایستد، غرق در نماز بود، به گونه ای که حتی تیر از پایش درآوردند اما حضرت متوجه نشد، چگونه این دو با هم سازگار است؟

پاسخ

باید توجه داشت که میان خارج کردن پیکان از بدن و بخشیدن انگشتر به فقیر تفاوت بسیاری است؛ زیرا خارج کردن پیکان از بدن صرفاً جنبه شخصی و جسمی دارد و از مقام توجه کامل به خداوند و استغراق در ذات او دور است، ولی توجه به حال بنده فقیر و محرومی که در مسجد پیامبر اسلام(ص) ناله مظلومانه سر داده، یک عمل خدایی و معنوی است و با توجه به خدا نه تنها سازگار نیست بلکه کاملاً همسوست.

در حقیقت، آن حضرت در حال نماز اصلاً توجه به خود نداشت و توجه به حال بینوا، توجه به خود نیست، بلکه توجه به خداست. به عبارت دیگر، کمک به خلق خدا، از عبادات بزرگ است و با نماز که آن هم عبادتی است بس بزرگ، سنخیت کامل دارد. بنابراین، جای تعجب نیست که ناله سوزان و نافذ آن فقیر محروم در برابر مسلمانان، دل آگاه علی(ع) را هنگام

نماز متوجه خود سازد و آن حضرت در ضمن آن عبادت، عبادت دیگری که هر دو برای خدا و جلب خشنودی او بوده است انجام دهد. این عمل به قدری شایسته و ارزنده بود که آیه ای درباره آن نازل گردید.{۱}

افزون بر آن، عارفان در کتاب هایشان چهار سفر روحانی را برای سیر و سلوک عارف ذکر کرده اند که سفر سوم سیر من الحق الی

الخلق است، یعنی کسی که در حیطه حق سیر و سفر می کند، نباید از خلق خدا غافل باشد. از آن جا که حضرت علی(ع) امام العرفأ و حق محض است و الحق مع علی و علی مع الحق یدور حیث مادار، این عمل آن حضرت می تواند از مصادیق سفر سوم باشد، که همه عارفان آن را تأیید می کنند، زیرا شنیدن صدای فقیر و کمک به او و توجه به خویشتن نیست، بلکه عین توجه به حق است و آن حضرت در نماز، از خود بیگانه بود نه از حق تعالی.

[۱].سوره مائده، آیه ۵۵/

چرا شیعیان أمیرالمؤمنین(ع) را از پیامبر بالاتر می دانند؟

پرسش

چرا شیعیان أمیرالمؤمنین(ع) را از پیامبر بالاتر می دانند؟

پاسخ

هرگز شیعیان چنین اعتقادی نداشته و ندارند. البته ایراد تهمت و نسبت های ناروا بر جامعه شیعی در طول تاریخ سابقه داشته است. شیعیان به موجب روایات و جریانات صحیح تاریخی حضرت علی(ع) را اولین مرد مسلمان و از بهترین یاران و اصحاب رسول گرامی اسلام(ص) می دانند و از افتخارات آن حضرت این است که فرموده: «انا عبد من عبید محمد(ص)».{۱}

رسول خدا(ص) نیز در شأن او بیانات زیادی دارند از جمله فرمودند: «یا علی انت من بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی».{۲}

خوب بود سؤال کننده محترم این اشکال را به طور مستند بیان می کردند و از منابع صحیح استناد آن را به عقاید شیعه ثابت می نمودند.

اگر منظور ایشان برخورد غلوآمیز گروهی از صوفیان یا علی للهی ها است که باید گفت این اعتقاد شیعیان اثنی عشری نیست و در منابع حدیثی از ائمه اهل بیت روایاتی وارد شده که به شدت با آنان مخالفت کردند از جمله:

۱. کان الامام علی(ع) یتبرأ من الغلاه و یقول «اللهم انی برئی من الغلاه کبرائه عیسی بن مریم من النصاری اللهم افذلهم ابداً و لا تنصر منهم أحداً».{۳}

۲. عن الصادق(ع): «احذروا علی شبابکم الغلاه لا یفسروهم فان الغلاه شر خلق اللّٰه یصغّرون عظمه اللّٰه و یدّعون الربوبیه لعباد اللّٰه».{۴}

و ممکن است منشأ این تهمت (که شیعیان علی(ع) را از پیامبر اکرم(ص) بالاتر می دانند) این باشد که در اعتقادات شیعیان

گفته می شود منصب امـامت از نبوت بالاـتر است. آری چنین است! به آیه شـریفه: «و اذ تبلی ابراهیم ربه بکلمـات فـأتمهن قل إنی جاعلك للناس اماماً»؛ {۵} توجه کنید، پس از آن که ابراهیم خلیل

به نبوت مبعوث گردید و مراحل مختلف و امتحانات سخت را با موفقیت پشت سر گذاشت به مقام امامت منصوب شد «انی جاعلك للناس اماماً». اما سخن اینجاست که در شخصیت رسول گرامی اسلام هر دو منصب (نبوت و امامت) جمع بود. ولی علی(ع) به مقتضای فرمایش پیامبر که فرمود: «... إلا انه لا نبی بعدی»، حائز منصب نبوت نیستند.

[۱].البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۴۰؛ البخاری، ج ۵۷ ص ۲۴؛ باب غزوه تبوك؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۳۰، ح ۱۸۷۰ (مع اختلاف یسیر فی الالفاظ).

[۲].اصول کافی، ج ۱، کتاب التوحید، ص ۱۴۳، ح ۵ و ۸.

[۳].البحار، ج ۲۵، ص ۲۶۵.

[۴].البحار، ج ۲۵، ص ۲۸۶.

[۵].بقره، آیه ۱۲۴.

چگونه با غیرت یک فرد سازگار است که خودش در خانه بنشیند و همسرش را به درب خانه بفرستد با وجود اینکه می داند چه کسانی پشت در هستند و احتمالا چه اتفاقاتی خواهد افتاد؟

پرسش

چگونه با غیرت یک فرد سازگار است که خودش در خانه بنشیند و همسرش را به درب خانه بفرستد با وجود اینکه می داند چه کسانی پشت در هستند و احتمالا چه اتفاقاتی خواهد افتاد؟

پاسخ

این تصور که حضرت امیر خود در خانه نشست و همسرش را به درب خانه فرستاد بدون توجه به مقدمات واقعه، قضاوت صحیحی نیست.

بعد از رحلت پیامبر اکرم(ص) چندین واقعه اتفاق افتاد و قضیه ی پشت درب رفتن حضرت زهرا(س) در راستا و طول آن وقایع باید بررسی شود.

۱. قبل از تجهیز و دفن پیامبر، گروهی از مسلمانان در سقیفه ی بنی ساعده اجتماع کردند و برخلاف نظر پیامبر و خداوند خلیفه تعیین نمودند.

۲. از همان ابتدا شروع به تبلیغات بر علیه حضرت امیرالمؤمنین(ع) نمودند. از قبیل این که او جوان است، اهل مزاح است،

کشنده ی سران مکه است و بخش زیادی از تازه مسلمانان قبل از فتح مکّه به واسطه کشته شدن بستگانشان به دست حضرت علی(ع) نسبت به او کینه و کدورت دل دارند و... . به عبارت دیگر به تمام امکانات سعی در بی اعتبار کردن امیرالمؤمنین(ع) نمودند.

۳. وظیفه ی هر مسلمان من جمله خود حضرت امیرالمؤمنین(ع) دفاع از امامت و ولایتی بود که مورد نظر خداوند و رسول الله بود، تا اسلام ناب حفظ گشته و دچار نابودی یا تحریف نگردد.

۴. دفاع های حضرت علی و استدلال ها و بیانات او در جامعه ی مدینه ی آن روز اثر نکرد و او را متهم به دفاع از حق شخصی می نمودند، نه دین خداوند.

۵. با توجه به روایات فراوان پیامبر اکرم(ص) در شأن حضرت زهرا(س)، مردم هنوز به دختر پیامبر(ص) احترام می گذاشتند – حتی بخشی از احترامی

که برای حضرت علی(ع) قائل بودند به جهت این بود که زوجه ی ایشان حضرت زهرا(س) است – و شاهد بر این مسئله این است که تا حضرت زهرا(س) زنده بودند غاصب ها نتوانستند حضرت امیرالمؤمنین(ع) را مجبور به بیعت نمایند، ولی بعد از شهادت حضرت زهرا(س)، امیرالمؤمنین(ع) دیگر توان مقابله را نداشتند و مجبور به بیعت با ابوبکر شدند.

۶. دفاع از دین و ولایت همان گونه که وظیفه هر مسلمانی بود بالاتر از همه وظیفه ی شخص دختر پیامبر(ص) نیز بود، یعنی حضرت باید از اعتبار خویش برای دین و ولایت، مایه می گذاشتند و در روشن گری مردم تلاش می نمودند.

در همین راستا خانم از اعتبار حسن و حسین(ع) نیز مایه گذاشتند و دست آن ها را می گرفتند و شب ها به درب خانه ی انصار می رفتند و آن ها را به پیروی از دین خداوند و دستور پیامبر(ص) در رابطه با امامت و ولایت ترغیب می نمودند.

۷. باید حجت بر مردم تمام می شد و اگر حضرت زهرا(س) خود را در این مسئله داخل نمی نمودند تا به امروز گفته می شد اگر امامت حضرت علی(ع) حق بود چرا حضرت زهرا(س) تا پای جان از آن دفاع ننمود؟

با توجه به این هفت نکته که البته به طور اختصار ذکر شد، بعد از مأیوس شدن حضرت امیر از احقاق حق خود، وظیفه حضرت زهرا(س) بود که به پشت درب بیایند و به غاصب ها بگویند: علی با شما کاری ندارد و او بیعت نخواهد کرد، حتی به آن ها بگوید ای مردم من همان زهرایی هستم که می شناسید (صدیقه، طاهره، طیبه، بضغه ی رسول الله و...). من هرگز دروغ نمی گویم، پس بدانید خلافت حق حضرت علی(ع) است و غاصبان عملی ظالمانه

انجام داده اند و... .

این اتمام حجّت وظیفه ی شرعی حضرت زهرا(س)، بود و یک شوهر هیچ گاه نمی تواند همسر خود را از انجام واجبات شرعی مثل نماز، روزه، حج واجب و... نهی نماید چه رسد به واجبی با این اهمیت که جزو اصول دین است.

شبهات پیرامون توسل

چرا وهابی ها توسل به ائمه و درخواست شفاعت و زیارت ائمه : را شرک و بدعت می دانند؟

پرسش

چرا وهابی ها توسل به ائمه و درخواست شفاعت و زیارت ائمه : را شرک و بدعت می دانند؟

پاسخ

وهابی ها از این جهت درخواست شفاعت از اولیای الهی رامطلقاً شرک می دانند که آن را نوعی پرستش تلقی کرده اند و برای ادعای خود به این آیه تمسک کرده اند: .(۱)

با دقت در آیهء مذکور می توان دریافت علت مشرک بودن بت پرستان آن است که بت ها را می پرستیدند تا آنان را شفاعت کنند.

به تعبیر دیگر: بت پرستان دو کار انجام می دادند;

اولاً: بت ها را می پرستیدند

و ثانیاً: از آن ها طلب شفاعت می کردند. میان شفاعت خواهی ما و شفاعت خواهی بت پرستان , فرق روشنی است ; بت پرستان بت ها را مالکان شفاعت می دانند, در صورتی که مسلمانان , شفاعت را مختص خدا و شفاعت اولیای الهی را به اذن پروردگارمی دانند.

وهابی ها اصل زیارت پیامبر را تجویز می کنند, ولی مسافرت برای زیارت قبور را جایز نمی دانند. دلیلشان روایتی است که از پیامبر۶نقل شده است که : بار سفر بسته نمی شود مگر برای سه مسجد (مسجدالنبی و مسجدالحرام و مسجدالاقصی ;(۲) در حالی که مضمون روایت فوق آن است که : از این مساجد فقط این سه مسجد به جهت فضیلتی که دارند, سزاوار است برای زیارت آن ها مسافرت شود. و اصلاً این حدیث به موضوع زیارت کاری ندارد. گواه این مطلب , آن است که نویسندگان صحاح و سنن اهل سنت روایاتی را دال بر زیارت پیامبر۶نقل کرده اند.

(پاورقی ۱.یونس (۱۰ آیه ۱۸

(پاورقی ۲.جعفر سبحانی , آیین وهابیت , ص ۱۳۱

در کجا ی قرآن آمده برای نزدیکی به خدا باید از دیگران و ائمه کمک جست؟ آیا این یک نوع شرک و کفر نیست؟(پ)

پرسش

در کجا ی قرآن آمده برای نزدیکی به خدا باید از دیگران و ائمه کمک جست؟ آیا این یک نوع

شرك و كفر نيست؟(پ)

پاسخ

وسیله به معنی تقرب جستن و یا چیزی که باعث نزدیکی به دیگری از روی علاقه و رغبت می شود است . (۱) خداوند به مقتضای لطف و رحمت بی انتهای خویش، اسباب هدایت مردم را فراهم کرده است که یکی از آن ها فرستادن پیامبران و نزول کتب آسمانی و راهنمایی رهبران دینی است. هر چند خداوند می تواند بدون واسطه، فیض خود را به موجودات برساند، ولی سنت الهی بر این تعلق گرفته که جهان هستی را بر اساس نظام اسباب و عوامل قرار دهد و فیض خود را تنها از راه علل و اسباب اعطا کند. در روایتی امام صادق(ع) می فرماید: "ابی الله أن یجری الاشیاء الا بالأسباب؛ (۲) خداوند امور و اشیا را از طریق علل و سببش جاری می سازد".

بر این اساس انسان در همه کارهای زندگی به اسباب و وسایل توسل می جوید.

خداوند برای اعطای فیض خویش ، راه ها و اسبابی را مشخص کرده است، مانند نماز ، روزه ، نیکی به یتیم ، خدمت به مردم و غیره.

از جمله اسباب و عوامل، نزول فیض و رحمت الهی ، وجود انسان های به حق رسیده (امامان و پیامبران) هستند.

امام علی (ع) در روایتی وسائلی ذکر کرده که برای نزدیک شدن انسان به خدا می توان از آنها بهره جست، مانند ایمان به خدا و پیامبر و جهاد در راه خدا و کلمه اخلاص (لا اله الا الله) و نماز و زکات و روزه و حج و عمره و صله رحم و انفاق و کارهای نیك.(۳) همان طوری که امور برشمرده ، وسیله نزدیکی

به خداوند هستند، استمداد از ارواح مطهر پیامبران و اولیای الهی نیز وسیله تقرب به خداوند است که در قرآن و روایات بدان اشاره شده است. قرآن مجید می فرماید:"وابتغوا الیه الوسیله؛ به سوی او وسیله به دست آورید". (۴) پیامبر اکرم (ص) در مورد شیوه توسل فرمود: "اللهم انّی أسألك و أتوجه الیك بنبیك نبی الرحمه".(۵)

بنابراین توسل ، لازمه زندگی انسان در جهان هستی است که بر آن قانون اسباب و عوامل حکمفرما است.

در این میان ، پیامبران و امامان به جهت نزدیکی و قرب به خداوند، نیز به خاطر این که صفات الهی در آنان به گونه کامل تر از دیگر موجودات تجلی یافته است ، مورد توسل قرار می گیرند. اینان تجلی گاه صفات خداوندند، یعنی همان گونه که خداوند رحمان و رحیم و جبار و سمیع و علیم است، در حد نازل تر، صفات و اسمای الهی در این انسان های به خدا پیوسته و تجلی یافته است. پس شایسته ترین افراد برای توسل و شفاعت و رسیدن به خداوند این انسان ها هستند.

انسان با توسل به پیامبران و امامان، به مرتبه نازل وجود الهی تمسك و توسل یافته است. البته در این زمینه بحث عرفانی خاصی وجود دارد که مفصل است و فرصتی دیگر می طلبد.

پی نوشت ها :

۱ – تفسیر نمونه، ج۴، ص ۴۶۴.

۲ – کافی، ج۱، ص ۱۸۳.

۳ – نهج البلاغه ، خطبه ۱۰۹ ، فیض الاسلام.

۴ – مائده (۵) آیه ۳۵.

۵ – سنن ابن ماجه، ج۱، ص ۴۴۱

توسل به اولیای الهی , موجب شرک و مایه بدعت است ؟

پرسش

توسل به اولیای الهی , موجب شرك و مایه بدعت است ؟

پاسخ

توسل موجود گرانمایه ای را جهت نیل به مقام قرب الهی , بین خود و خدا وسیله قرار دادن است . ابن منظور در لسان العرب می گوید : توسل الیه بکذا , تقرب الیه بحرمه آصره تعطفه علیه . (۱)- با فلان موجود به وی متوسل شد ; یعنی : به وسیله

احترام و مقـام آنچه نظر اورا جلب می کنـد , به وی نزدیـک گردیـد . قرآن مجیـد می فرمایـد : یا ایها الـذین آمنوا اتقوا اللّه و ابتغوا الیه الوسـیله و جاهـدوا فی سبیل اللّه لعلکم تفلحون . (۲)- ای مومنان , پرهیزکار باشـید و به سوی خدای بزرگ , وسـیله فراهم سازیـد و در راه او مبارزه کنید , باشد که رسـتگار گردید . جوهری در صـحاح اللغه وسیله را اینگونه تعریف می کند : الوسـیله ما یتقرب به الی الغیر . - وسـیله عبارت است از آنچه با آن به دیگری تقرب می جوییم . بنابراین , موجود ارزشـمندی که به او متوسـل می شـویم , گـاهی اعمـال شایسـته و پرسـتش خالصـانه خداونـد است که به عنوان وسـیله نیرومنـدی مـا را به پروردگار جهان نزدیک می سازد و گاه یک انسان برومند که در نزد خدای بزرگ , از مقام و احترام ویژه ای برخوردار است . اقسام توسل توسل را می توان به سه قسم تقسیم نمود :۱ - توسل به اعمال صالح ; چنانکه جلال الدین سـیوطی در ذیل آیه شریفه و ابتغواالیه الوسیله چنین روایت کرده : عن قتاده فی قوله تعالی *(وابتغوا الیه

الوسیله)* قال : تقربوا الی اللّه بطاعته و العمل بما یرضیه . (۲)- قتاده در مورد آیه وابتغوا الیه الوسیله می گوید : با اطاعت خدا و عملی که مورد خوشنودی وی باشد , به پروردگار نزدیک شود . ۲ - توسل به دعای بندگان شایسته , چنانکه قرآن کریم , از زبان برادران یوسف چنین حکایت می کند : قالوا یا ابانا استغفرلنا ذنوبنا انا کنا خاطئین . قال ساستغفر لکم ربی انه هو الغفور الرحیم . (۳)- (فرزندان یعقوب به پدر خویش) گفتند : ای پدر , از خدای بزرگ , بخشش گناهان ما را بخواه که ما در اشتباه به سر می بردیم . (یعقوب) گفت : به زودی ازپروردگار خود , برای شما طلب بخشش می نمایم که او بسیار آمرزنده و مهربان است . از آیه یاد شده به روشنی معلوم می گردد که فرزندان یعقوب به دعا و استغفار پدرخویش متوسل گردیدند و آن را وسیله بخشودگی خود دانستند و حضرت یعقوب پیامبرنیز , نه تنها به توسل آنان اعتراض نکرد , که به آنها وعده دعا و استغفار هم داد . ۳ - توسل به شخصیتهای آبرومند معنوی که در نزد خدا از مقام و حرمت خاصی برخوردارند , به منظور نیل به مقام قرب الهی . این نوع توسل نیز از صدر اسلام مورد پذیرش و رفتار صحابه پیامبر بوده است . اینک در پرتو احادیث و رفتار صحابه رسول خدا و بزرگان جهان اسلام , دلائل این مساله را از نظر می گذرانیم :۱ - احمد بن حنبل در مسند خود

از عثمان بن حنیف , چنین روایت می کند : ان رجلا ـ ضریر البصر اتی النبی صلی اللّه علیه [و آله] و سلم فقال ادع اللّه ان یعافینی , قال : ان شئت دعوت لک و ان شئت اخرت ذاک فهو خیر , فقال : ادعه . فامره ان یتوضا فیحسن وضوئه فیصلی رکعتین و یدعو بهذا الدعاء . اللهم انی اسئلک و اتوجه الیک بنبیک محمد نبی الرحمه یا محمد انی توجهت بک الی ربی فی حاجتی هذه , فتقضی لی اللهم شفعه فی . (۴)- مردی نابینا نزد پیامبر گرامی آمد و گفت : از خدا بخواه تا مرا عافیت بخشد . پیامبر فرمود : اگر می خواهی دعا نمایم و اگر مایل هستی به تاخیر می اندازم و این بهتر باشد . مرد نابینا عرض کرد : دعا بفرما . پیامبر گرامی او را فرمان داد تاوضو بگیرد و در وضوی خود دقت نماید و دو رکعت نماز بگزارد و این چنین دعا کند :پروردگارا من از تو درخواست می کنم و به وسیله محمد , پیامبر رحمت به تو روی می آورم . ای محمد من در مورد نیازم به وسیله تو به پروردگار خویش متوجه می شوم تا حجتم را برآورده فرمایی . خدایا او را شفیع من گردان . درستی این روایت , مورد اتفاق محدثان است بطوری که حاکم نیشابوری در مستدرک ,پس از نقل حدیث یاد شده , آن را به عنوان حدیث صحیح توصیف می کند و ابن ماجه نیزبه نقل از ابواسحاق می گوید : این روایتی صحیح است و ترمذی در کتاب

ابواب الادعیه صحت این روایت را تایید می نماید . و محمد نسیب الرفاعی نیز درکتاب التوصل الی حقیقه التوسل می گوید : لا شک ان هذا الحدیث صحیح و مشهور ... و قد ثبت فیه بلا شک و لا ریب ارتداد بصرالاعمی بدعاء رسول اللّه صلی الله علیه [و آله] و سلم له . (۶)- تردیدی نیست که این حدیث , صحیح و مشهور است ... و در این روایت , ثابت شده است که با دعای رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بینایی آن مرد نابینا , به وی بازگشت . از این روایت به خوبی روشن می شود که توسل به پیامبر گرامی , به منظور برآورده شدن نیاز به وسیله وی , جایز است , بلکه رسول خدا آن مرد نابینا را فرمان دادتا آنگونه دعا کند . و با وسیله قرار دادن پیامبر بین خود و خدا , از پروردگارجهان درخواست نماید . و این معنا همان توسل به اولیای الهی و عزیزان درگاه خداوند است . ۲ - ابوعبداللّه بخاری در صحیح خود می گوید : ان عمر بن الخطاب رضی اللّه عنه کان اذا قحطوا استسقی بالعباس بن عبدالمطلب فقال : اللهم انا کنا نتوسل الیک بنبینا فتسقینا و انا نتوسل الیک بنعم نبینافاسقنا . قال فیسقون . (۷)- هرگاه قحطی رخ می داد , عمر بن خطاب به وسیله عباس بن عبدالمطلب - عموی پیامبرصلی اللّه علیه و آله طلب باران می نمود و می گفت : خدایا در زمان حیات پیامبربه او متوسل می شدیم و باران رحمت خود را بر ما نازل

می فرمودی . اکنون به عموی پیامبر به سوی تو متوسل می شویم تا ما را سیراب کنی . و سیراب می شدند . ۳ - مساله توسل به اولیای خدا بقدری معمول و رایج بوده که مسلمانان صدر اسلام نیز در اشعار خود , پیامبر را وسیله بین خود و خدا معرفی می نمودند :سواد بن قارب برای پیامبر گرامی , قصیده ای سرود و در لابلای ابیات آن چنین گفت : و اشهد ان لا رب غیره و انک مامون علی کل غالب و انک اذنی المرسلین وسیله الی اللّه یابن الاکرمین الاطائب (۸)- گواهی می دهم که پروردگاری جز خدا نیست و تو بر هر پنهان و پوشیده ای امینی وگواهی می دهم که تو - ای فرزند گرامیان و پاکان - در میان دیگر پیامبران ,نزدیک ترین وسیله به سوی خدا هستی . در عین حال که پیامبر گرامی این شعر را از سواد بن قارب شنید , ولی هرگز وی رااز چنین سخنی باز نداشت و او را به شرک و بدعت متهم نساخت . شافعی نیز در دو بیتی که می آوریم , به این حقیقت اشاره می کند : آل النبی ذریعتی هم الیه وسلیتی اجوبهم اعطی غدا بیدی الیمین صحیفتی (۹)- خاندان پیامبر وسیله من به سوی خدا هستند و امیدوارم که به خاطر آنان , نامه عملم به دست راست من داده شود . گرچه روایات رسیده پیرامون جواز توسل به اولیای الهی , فراوان است , لیکن درپرتو روایات یاد شده , مساله توسل و مطلوب بودن آن از دیدگاه سنت پیامبر و روش صحابه

و دانشمندان بزرگ اسلامی , روشن می گردد و نیازی به اطاله سخن نیست . با این بیان , بی پایگی گفتار آنان که توسل به عزیزان درگاه خدا را شرک و بدعت دانسته اند , به ثبوت می رسد .

آیا بزرگداشت مراسم امام حسین((علیه السلام)) شرک محسوب نمی شود؟

پرسش

آیا بزرگداشت مراسم امام حسین((علیه السلام)) شرک محسوب نمی شود؟

پاسخ

کارهای مخالف شرع در عزاداری، از نظر شرع محکوم است، امّا اگر مخالف شرع نباشد، چون به عنوان بزرگداشت امام حسین((علیه السلام)) برگزار می شود اشکالی ندارد. این احترام و بزرگداشت به معنای پرستش نیست. پرستش به این معنا است که در برابر موجودی، نهایت خضوع اظهار شود. احترام با پرستش فرق دارد; مثلاـ بوسیدن دست عالم دینی - که حضورش یادآور خدا و پیامبر او است - احترام است، نه پرستش یا تعظیم. همچنین احترام به پدر و مادر و بوسیدن ضریح پیامبر و امامان احترام است، نه پرستش. پرستش منحصر به خدا است و اگر غیر خدا- هر که باشد - پرستیده شود، شرک است، امّا احترام و تعظیم غیر خدا شرک نیست. بسیاری از افراد و اشیاء مقدّس باید مورد تعظیم قرار گیرند یا با آنان به احترام رفتار شود; مانند پدر و مادر و معلّم.

با اینکه ستایش فقط از آن خدا است پس این درست است که برای حرمهای امامان گنبد می سازند و آن را از طلا می گیرند و مانند بت می سازند؟

پرسش

با اینکه ستایش فقط از آن خدا است پس این درست است که برای حرمهای امامان گنبد می سازند و آن را از طلا می گیرند و مانند بت می سازند؟

پاسخ

اگر منظور از ستایش، ستایش در حدّ پرستش باشد معلوم است پرستش از آن خداست و هیچ کس غیر خدا شایسته پرستش نیست. ولی ساختن گنبد و پوشیدن آن به طلاـ پرستش نیست. و اگر منظور از ستایش، ستایش در حدّ احترام و تعظیم و بزرگداشت است که احترام و تعظیم برای غیر خدا به خاطر انتساب به خدا اشکالی ندارد بلکه پسندیده و مطلوب است و ساختن گنبد و چیزهای دیگر برای امام به عنوان تعظیم و احترام است و عنوان پرستش ندارد.

بنابراین; نباید آن را با بت پرستی مقایسه کرد زیرا بت پرستی شرک است و پرستش غیر خدا محسوب می شود بر خلاف این گونه احترامات که هیچ جنبه پرستش ندارد. بل یک عمل اخلاقی مثبت است. چنان که بی احترام نسبت به اشخاص که سزاوار احترامند سوء خلق بوده و در نزد عقلاء مورد مذمّت است.

گفتن «یا علی ادرکنی» شرک است؟

پرسش

گفتن «یا علی ادرکنی» شرک است؟

پاسخ

هنگامی گفتن این جمله شرک است که شخص معتقد باشد که آن حضرت در برابر قدرت خداوند قدرت مستقلی دارد; ولی اگر معتقد باشد که آن گرامی به اذن خداوند و یا از طریق دعا کردن و خواستن از او می تواند خواسته انسان دیگری را برآورد به هیچ وجه شرک نیست.

با اینکه ستایش فقط از آن خدا است پس این درست است که برای حرمهای امامان گنبد می سازند و آن را از طلا می گیرند و مانند بت می سازند؟

پرسش

با اینکه ستایش فقط از آن خدا است پس این درست است که برای حرمهای امامان گنبد می سازند و آن را از طلا می گیرند و مانند بت می سازند؟

پاسخ

اگر منظور از ستایش، ستایش در حدّ پرستش باشد معلوم است پرستش از آن خداست و هیچ کس غیر خدا شایسته پرستش نیست. ولی ساختن گنبد و پوشیدن آن به طلاـ پرستش نیست. و اگر منظور از ستایش، ستایش در حدّ احترام و تعظیم و بزرگداشت است که احترام و تعظیم برای غیر خدا به خاطر انتساب به خدا اشکالی ندارد بلکه پسندیده و مطلوب است و ساختن گنبد و چیزهای دیگر برای امام به عنوان تعظیم و احترام است و عنوان پرستش ندارد.

بنابراین نباید آن را بابت پرستش مقایسه کرد زیرا بت پرستی شرک است و پرستش غیر خدا محسوب می شود بر خلاف این گونه احترامات که هیچ جنبه پرستش ندارد. بل یک عمل اخلاقی مثبت است. چنان که بی احترام نسبت به اشخاص که

سزاوار احترامند سوء خلق بوده و در نزد عقلاء مورد مذمّت است.

آیا حاجت گرفتن از قبور ائمه مثل حاجت گرفتن جاهلیت از بتها نیست واگر قبور ائمه را ویران کند آیا آنها

پرسش

آیا حاجت گرفتن از قبور ائمه مثل حاجت گرفتن جاهلیت از بتها نیست واگر قبور ائمه را ویران کند آیا آنها

پاسخ

اگر کسی از قبر امام هشتم و یا هر کس دیگری حاجت بخواهد قطعاش کاری

نادرست انجام داده هم چنین اگر از امام (ع) حاجت بخواهد و آن حضرت را

مستقل در تاثیر بپندارد به خطا رفته است ولی اگر آن حضرات را نزد خدا شفیع قرار

دهد هیچ اشکالی ندارد بلکه کاری شایسته است.

این شفاعت با آن چه که شما در مورد بت ها نوشته اید بسیار متفاوت است چرا

که اولیای الهی ماذون در شفاعت هستند ولی بت و یا دیگر معبودهای پوشالی

(خورشید ؤ ماه ؤ ستاره و...) چنین مقام و موقعیتی را ندارند.

قرآن مجید پیامبر(ص) را ماذون در شفاعت می داند ((ولو انهم اذ ظلموا

انفسهم جاوئوك فاستغفر الله و استغفرلهم الرسول لوجدو الله تواباش رحیماش؛

اگر گناهکاران به درگاه خدا استغفار کنند و تو ای پیامبر برای آنان طلب مغفرت کنی

خدا را وبه پذیر و مهربان خواهند یافت.))

نکته ئ دیگر این که بنابر آنچه از آیات قرآن و روایات استفاده می شود مرده یا

زنده امام فرقی با یکدیگر ندارند چرا که آنها دارای مقام شهادت هستند و ناظر بر

اعمال ما بنابر این گرچه بر حسب ظاهر از دنیا رفته اند ولی می شنوند و می بینند .

اما این که اگر کسی به قول شما تبر بردارد و بخواهد قبر امام(ع) را ویران کند چه بر سر او می آید مساله ای است غیر قابل پیش بینی; ممکن است هیچ حادثه ای هم به ظاهر رخ ندهد چنانکه بارها قبر امام حسین(ع) و هم چنین ائمه بقیع(ع) را ویران کردند. چون اساساش بنا نیست که هر کس کار خلافی انجام داد بلافاصله مورد عقوبت

و مجازات الهی قرار گیرد. ممکن است امام معصوم(ع) را کسی بکشد ولی

حادثه فوری رخ ندهد چون سنت خداوند در این جهان بر مهلت دادن و استدراج

است.

چرا اهل سنت , به (یا علی) و (یا حسین) گفتن ما ایراد می گیرند؟

پرسش

چرا اهل سنت , به (یا علی) و (یا حسین) گفتن ما ایراد می گیرند؟

پاسخ

}همه اهل تسنن چنین اعتقادی ندارنـد؛ بلکه این روی کرد بیشتر در بین وهابی ها شایع است و علت آن برداشت غلط آنها از شرک و مسأله حیات پس از مرگ است. آنان چنین تصور می کننـد که در حیات برزخی، پیامبر(ص) وائمه(ع) دعاهای افراد را نمی شنوند و از سوی دیگر نیز توسل و استشفاع را شرک تلقی می کننـد؛ لیکن قاطبه اهل سنت این دیـدگاه وهابی ها را قبول نداشته و با شیعه وحدت نظر دارند.{

با توجه به اینکه در دعای فرج جمله «اکفیانی فانکما کافیان و انصرانی فانکما ناصران» وجود دارد بعضی ها بر این معتقدند که خواندن این دعا شـرک است چرا که قائل به قادر مطلق بودن پیامبر و حضرت علی (ع) هستیم و با خواندن این دعا آنها را به درجه الوهیت می رسانیم ضمن

پرسش

با توجه به اینکه در دعای فرج جمله «اکفیانی فانکما کافیان و انصرانی فانکما ناصران» وجود دارد بعضی ها بر این معتقدند که خوانـدن این دعا شرک است چرا که قائل به قادر مطلق بودن پیامبر و حضـرت علی (ع) هستیم و با خواندن این دعا آنها را به درجه الوهیت می رسانیم ضمن بر طرف کردن این شبهه بفرمایید که این دعا مستند است یا نه.

پاسخ

حـاجت خواسـتن و اسـتمداد از پیـامبر و امامـان معصـوم(ع) و یـا هر مخلوق دیگری در صورتی شـرک است که آن مخلوق را مستقل در انجام کار و رفع حاجات خود بدانیم و کارهای او را تحت حکومت و سیطره قدرت و اذن خداوند ندانیم.

ولی در صورتی که مخلوق را سبب و واسطه در رفع حاجات بدانیم، نه تنها شرک نیست بلکه عین ایمان و راه رسیدن به مقصود و عمل به دستور قرآن کریم است که می فرماید «فابتغوا الیه الوسیله؛ به سوی خداوند وسیله بجویید» (مائده، آیه ۳۵).

اگر حاجت خواستن از خداوند به هر شکلی شرک باشد لازمه آن این است که تمام درخواست هایی را که ما از یکدیگر می کنیم شرک باشد از باب مثال از دیگری می خواهیم که به فریادم برس یا مشکل مرا حل کن و از این قبیل موارد، این گونه موارد حاجت خواستن از غیر خداوند خواهد بود و شرک می شود، در حالی که این گونه موارد را هیچ کس شرک نمی داند، به جهت این که فردی را که از او درخواست می شود صاحب کمال است در آن جهت که از او استمداد می شود و از

او در جهت رفع مشکل استمداد می شود ولی در عین حال او واسطه و سبب خواهد بود و مسبب و همه کاره عالم هستی خداوند است.

به نظر می رسد مشکل وهابیت و یا دیگر کسانی که هر جا سخن از حاجت خواستن از پیامبر و ائمه(ع) به میان می آید بحث شرک را مطرح می کنند به این باز می گردد که آنان اولیای الهی را حتی در حد و اندازه سایر مخلوقات که در رفع نیازشان به آنان مراجعه می کنند نمی دانند، همان فردی که حاجت خواستن از غیر خداوند را شرک می داند در زندگی روزمره اش به صدها نفر غیر خداوند در جهت رفع مشکلش مراجعه می کند و درمان درد خود را از دارو و پزشک می جوید و هیچ به ذهن او خطور نمی کند که حاجت خواستن از غیر خداوند شرک است، حتی نمی گوید پزشک و دارو به اذن خداوند درد مرا برطرف کرد و شفا داد، ولی وقتی بحث واسطه قرار دادن اشرف مخلوقات و مقربان درگان الهی به میان می آید بحث شرک و ده ها اشکال دیگر را مطرح می کند.

بنابراین گفتن جمله «اکفیانی فانکما کافیان وانصرانی فانکما ناصران» حتی اگر روایت هم نباشد بلا اشکال است و موجب شرک و قول به قادر مطلق بودن پیامبر و حضرت علی(ع) نخواهد بود، بلکه درخواست حاجت از واسطه گان درگاه الهی است و در حقیقت توسل است.

و اما در مورد مستند بودن دعای فرج، این دعا را سید بن طاووس در جمال الأسبوع ، ص ۲۸۰ نقل کرده و کتب سید بن طاووس در

ادعیه همیشه مورد اعتماد علمای شیعه بوده است.

همچنین کفعمی در بلدالامین، ص ۱۵۲ نقل کرده است. البته مشابه جمله دعای فرج در دعای دیگری نیز در کتاب کافی آمده است که امام صادق(ع) به راوی می فرماید: هرگاه از چیزی محزون شدی در آخر سجودت بگو «یا جبرئیل یا محمد یا جبرئیل یا محمد اکفیانی ما انا فیه فانکما کافیان واحفظانی باذن الله فانکما حافظان» (فروع کافی، ج ۲، ص ۵۵۹).

با توجه به اینکه سجده بر غیر خدا حرام است پس چرا در نماز استغاثه حضرت زهرا به سجده می رویم و می گوییم «یا مولاتی یا فاطمه اغیثینی »

پرسش

با توجه به اینکه سجده بر غیر خدا حرام است پس چرا در نماز استغاثه حضرت زهرا به سجده می رویم و می گوییم «یا مولاتی یا فاطمه اغیثینی »

پاسخ

اولا، سجده فقط برای خداست و برای غیر او حرام است.

ثانیا، سجده یک امر است و ذکر در سجده امر دیگری است. بیان مطلب این که، سجده برای خدا است و لاغیر. اما در سجده می توان ذکرهای گوناگونی گفت و این دو هیچ منافاتی با هم ندارند؛ یعنی تفاوت ذکر ارتباطی با اصل سجده که برای خداست ندارد.

ثالثا، خداوند متعال در قرآن فرموده است: «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیله؛ ای کسانی که ایمان آورده اید پرهیزگاری پیشه کنید و وسیله ای برای تقرب به خدا بجویید..» (مائده، آیه ۳۵).

خداوند متعال در این آیه شریفه دستور می دهد که برای تقرب به خدا به دنبال وسیله ای باشید و آنان را واسطه قرار دهید. اما این که وسیله چیست؟ در پاسخ باید گفت که وسیله در آیه فوق معنای وسیعی دارد و شامل هر کار و هر چیزی که باعث شود انسان را به خدا نزدیک کند می شود که مهمترین آنها ایمان به خدا، پیامبر(ص)، جهاد، عبادات و... است.

پیامبر(ص) فرمود: «... و نحن الوسیله الی الله والوصله الی رضوان الله...؛ و ما وسیله ای به سوی خدا و اتصال به رضوان خداییم...» (بحار، ج ۲۵، ص ۲۳، ح ۳۸).

رابعا، در نماز مذکور در مفاتیح آمده است که هرگاه حاجتی دارید و سینه شما تنگ شده است پس دو رکعت نماز بجای آورید و بعد از سلام نماز سه مرتبه تکبیر

و سپس تسبیح حضرت زهرا(س) و سپس در سجده صد مرتبه بگویید «یا مولاتی یا فاطمه اغیثینی...» همانطور که مشاهده می کنید ما نماز را برای خدا بجا می آوریم و سجده را نیز برای او انجام می دهیم اما با ذکر «یا مولاتی...» حضرت زهرا(س) را وسیله قرار می دهیم تا بدینوسیله خداوند متعال حاجت ما را برآورده نموده و تنگی سینه مان را مرتفع سازد و این هیچ منافاتی با توحید نخواهد داشت زیرا این عمل هرگز به این منظور نیست که انسان چیزی را از شخص پیامبر(ص) یا امام یا حضرت زهرا(س) مستقلا تقاضا کنند، بلکه منظور این است که به آنان توسل بجوییم و آنان را وسیله ای برای تقرب به خدا قرار دهیم که این کار علاوه بر اطاعت از امر خدا، یک نوع احترام و اهتمام به موقعیت آنهاست که این هم یک نوع عبادت است. بنابراین چنین اموری نه بوی شرک می دهند و نه بر خلاف آیات قرآن است.

فلسفه بوسیدن ضریح امامان و تبرّک کردن اشیاء چیست؟ وهابیان کنایه می زنند که ما شیعیان ضریح و سر در امامزاده ها را می بوسیم و یا اشیائی را متبرک به ضریح می کنیم و این کارها شرک و حرام است؟

پرسش

فلسفه بوسیدن ضریح امامان و تبرّک کردن اشیاء چیست؟ وهابیان کنایه می زنند که ما شیعیان ضریح و سر در امامزاده ها را می بوسیم و یا اشیائی را متبرک به ضریح می کنیم و این کارها شرک و حرام است؟

پاسخ

پیامبران و امامان بدان جهت که بندگان شایسته خداوند هستند، سزاوار احترام و محبت هستند.

احترام و ابراز ارادت به آنان، بدان جهت نیست که برای آنان در مقابل خدا، مقام و ارزشی مستقل قائل باشیم؛ بلکه آنان مستقل از خدا هیچ ندارند و همه عظمت آنان و عشق و محبت ما به ایشان، ناشی از آن است که آنان در اوج معرفت، بندگی و عبودیت حضرت حق قرار دارند و مورد عنایت خاص پروردگار می باشند.

بوسیدن ضریح امامان(ع) و اولیای الهی، برخاسته از عشق و محبت نسبت به آنان است؛ همان گونه که عاشق، هر چیزی را که منتسب به معشوق است، می بوید و می بوسد و به سینه می چسباند.

برای زائر امام معصوم(ع)، خود سنگ و چوب ارزشی ندارد. بوسیدن ضریح و در و دیوار حرم، از آن جهت است که منسوب به محبوبش؛ یعنی، امام معصوم است.

به تصریح قرآن کریم، حضرت یعقوب، لباس یوسف را بر چشم خود نهاد و بینایی خود را باز یافت: «فَلَمَّا أَنْ جاءَ الْبَشِيرُ أَلْقاهُ عَلى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيراً قالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ» یوسف (۱۲)، آیه ۹۶. «پس چون مژده رسان آمد، آن پیراهن را بر چهره او انداخت، پس بینا گردید. گفت: آیا به شما نگفتم که بی شک من از [عنایت]خدا چیزهایی می دانم که شما نمی دانید؟» تبرّک و استشفا به پیراهن یوسف، نمونه ای

از تبرّک و استشفا به چیزی است که به شکلی منسوب به اولیای الهی است.

بر اساس روایات معتبر نزد شیعه و سنی، اصحاب پیامبر اکرم(ص) هنگام وضو گرفتن ایشان، هجوم می آوردند تا هر کسی قطره ای از آب وضوی ایشان را به عنوان تبرّک برگیرد؛ به گونه ای که نمی گذاشتند قطره ای از آب وضوی پیامبر(ص) بر زمین بریزد و اگر به کسی چیزی نمی رسید، از رطوبت دست دیگری استفاده می کرد. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۳ و ج ۷، ص ۵۰؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۳۲۹ و ۳۳۰. اگر تبرّک جستن به قطرات آب، شرک و حرام بود، وظیفه آن حضرت نهی و بازداشتن اصحاب از این عمل بود.

سیره اصحاب، تبرّک جستن به ظرف غذای پیامبر(ص)، چاه هایی که آن حضرت از آن آب نوشیده اند و... - چه در زمان حیات ایشان و چه بعد از رحلت ایشان - بوده است. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۳۵؛ کتاب المغازی؛ فضائل اصحاب النبی، باب مناقب علی بن ابیطالب؛ صحیح مسلم، کتاب الجهاد السیر، ح ۱۳۲؛ صحیح مسلم، کتاب الحج، ح ۳۲۳ و ۳۲۶؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۶۸.

بنابراین بوسیدن و تبرّک جستن، بدون اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت (فاعلیت استقلالی) شرک نیست. بر اساس داوری وهابیان - که صرف بوسیدن و تبرّک جستن به آثار اولیای الهی شرک و حرام است - پیامبر اکرم و اصحابشان و نیز یعقوب نبی و همه انسان ها - حتی خود وهابیان که فرزندان خود را می بوسند - مرتکب شرک و حرام شده اند!!

یکی از اعتقادات شیعه متبرک دانستن قبور ائمه اطهار است آیا می توان از قرآن نیز دلایلی بر این موضوع ارائه داده ؟

پرسش

یکی از اعتقادات شیعه متبرک دانستن قبور ائمه اطهار است آیا می توان از قرآن نیز دلایلی بر این

موضوع ارائه داده ؟

پاسخ

طبق تصریح قرآن { و لاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون } کسانیکه در راه خدا شهید شدند میندارند آنها مردگانند بلکه در نزد پروردگار شان زنده هستند و روزی می خورند . بنابر این توجه ما عمده به روح ملکوتی و حاضر و ناظر آنها است (۱)

- { من یعظم شعائر الله فا نما من تقوی القلوب } هر کس شعائر الهی را بزرگ بشمارد این از علامت تقوای الهی است (۲)

هر چیز که یاد و عظمت خدا را و آئین او را به یاد انسان می اندازد از آنجا شعائر خداست و ائمه علیه السلام همگی حجت و اولیاء خدا هستند اگر یاد آنها را در افکار و اذهان در ظاهر و باطن تعظیم کنیم و عظمت بد هیم جز ء شعائر الهی است .

- { لنتخذن علیهم مسجدا } (۳) مدفن اصحاب کهف را مسجد و محل عبادت و نیایش قرار دادند .

چون این محل (محل دفن اصحاب کهف مکان دفن اجساد بندگان صالح و محبوب خدا بود دارای فضیلت خاصی داشتند و بر آن مکان تبرک می جستند و معتقد بودند عبادت و نیایش در آنجا ثواب بیشتری دارد و این کاررا انجام دادند و قرآن آن را تایید میکند و اگر اشکال داشت یقینا قرآن تخطئه میکرد.

- قرآن به زائرین خانه خدا دستور میدهد که در مقام ابراهیم (نقطه ای که حضرت ابراهیم ایستاد) و نماز خواند آنجا دارای فضیلت و شرافتی است و دستور تبر ك آن مکان را داد.

{ و اتخذ من مقام ابراهیم مصلی

} (۴) از مقام ابراهیم برای خود محل نما ز را اتخاذ کنید اگر ما حرم ائمه علیهم السلام را تبرك میداریم یعنی اینکه اولا آنها را به تصریح قرآن زنده میدانیم .

{ و لاتقولو لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء و لکن لایشعرون } به کسانیکه در راه خدا کشته شده اند مرده نگوئید بلکه آنها زندگانند و لی شما احساس نمی کنید (۵)

و ما در حرم امامان علیهم السلام سلام به آنها می دهیم که قرآن هم می گوید :{ سلام علی موسی و هارون } (۶) و در آنجا نماز نیایش می پردازیم و همچنین مکانی بین صفا و مروه هم محل عبادت شد چون محل مقدس اسماعیل و هاجر بود .

* حضرت فاطمه سلام علیها مرتب به زیارت قبر حضرت حمزه می رفت آنجا نماز می خواند و گریه می کرد (۸)

* حضرت یوسف پیراهنش برای یعقوب تبرکا فرستاد و حضرت یعقوب قبول کرد و بر روی صورت خود گذاشت و بینا شد : برای خدا کاری ندارد اگر به شخصی یا چیزی عظمت بدهد .

جهت اطلاع بیشتر کتاب آئین وهابیت از آیه الله جعفر سبحانی مطالعه شود.

۱-آل عمران آیه, ۱۶۹

۲-حج آیه, ۳۲

۳-کهف آیه, ۲

۴-بقره آیه ,۱۵۲

۵-سوره بقره آیه, ۱۵۴

۶-سوره مبارکه نساء آیه ,۶۳

۷- حج آیه, ۳۲

۸-کتاب آئین وهابیت ,ازآیه الله جعفر سبحانی

۹-سوره مبارکه یوسف آیه, ۹۶- ۹۲

چرا برادران اهل سـنت در برابر عزاداری و ماتم سـرایی شیفتگان امام حسین(ع)، تندی کرده و در موضع گیری خود آن را مولود بی خردی و دوری از سنت قلمداد می کنند؟

پرسش

چرا برادران اهـل سـنت در برابر عزاداری و مـاتم سـرایی شـیفتگان امام حسـین(ع)، تنـدی کرده و در موضع گیری خود آن را مولود بی خردی و دوری از سنت قلمداد می کنند؟

پاسخ

مسـتند اهـل سـنت، پاره ای روایات است که در آن، بر ممنوعیت گریه و عزاداری بر مرده تأکیـد شـده است؛ امّا این روایت بر اساس دیـدگاه برخی از صاحب نظران اهل سـنت، از جهت سـند و محتوا مخـدوش است. نووی از اندیشـمندان اهل سـنت می گویـد: «روایات فوق از نظر عایشه پذیرفته نشده، او به راویان آن نسـبت فراموشـی و اشـتباه می دهد؛ زیرا خلیفه دوم و پسـرش عبدالله، این روایات را به صورت صـحیح از پیامبر نگرفته اند» و ابن عباس می گوید: «این روایات سـخن خلیفه است، نه سخن پیامبر(ص)».شرح النووی، ج ۵، ص ۳۰۸.

از طرف دیگر در تاریـخ نمونه هایی از برپایی عزاداری مردم، برای درگـذشت شخصـیت های اهل سـنت ثبت شده است مثلاً؛ برای جوینی (م ۴۷۸ ق) عزاداری کردند. ذهبی از درگذشت جوینی و مراسم سوگواری او چنین یاد می کند:

«نخست او را در منزلش به خاک سپردنـد و آن گاه پیکرش را به «مقبرهالحسین» انتقال دادند. در ماتم او منبرش را شکسـتند، بازارها را تعطیل کردنـد و مرثیه های فراوانی در مصـیبتش خواندنـد. او چهارصـد شاگرد و طلبه داشت، آنان در سوگ اسـتاد خویش، قلم و قلمـدان هـای خود را شکسـتند و یـک سـال عزاداری نمودنـد و عمـامه هـای خود را به مـدت یـک سال از سر برداشـتند، بدان حد که کسـی جرأت به سـر گذاشـتن عمامه را نمی داشت. آنان در این مدت در سطح شهر به نوحه خوانی و مرثیه سرایی پرداختند و در فریاد و جزع زیاده روی کردند».سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۴۶۸.

ذهبی

نیز در مورد بازتاب مرگ ابن جوزی (م ۵۹۷ ق) می نویسد: «با درگذشت او، بازارها تعطیل گردید و جمعیت زیادی در مراسم او حضور یافتند ... مردم تا پایان ماه رمضان در کنار قبر او شب را به صبح رساندند ... مراسم عزاداری را روز شنبه برپا کردیم ...»همان، ص ۳۷۹..

عجب است که مورخان به نام اهل سنت، به آسانی و با مسامحه، صحنه های سوگواری و عزاداری مردم برای عالمان سنی مذهب را گزارش و آن را بدون هیچ تحلیل و یا نقدی نقل می کنند و گاه به بزرگی از آن یاد می نمایند، اما در برابر عزاداری بر اهل بیت(ع) و امام حسین(ع) موضع گیری غیرمنطقی مطرح می کنند؟ به راستی راز این دوگانگی چیست!انگا: چرایی گریه و سوگواری؟، صص ۱۹-۳۴.

به نظر شیعیان مقام امام حسین(ع) بالاتر است یا پیامبر اکرم(ص)؟ اگر مقام پیامبر بالاتر است چرا برای فوت ایشان یک روز و برای امام حسین دو روز تعطیل است و برای پیامبر سینه زنی نمی کنند؟

پرسش

به نظر شیعیان مقام امام حسین(ع) بالاتر است یا پیامبر اکرم(ص)؟ اگر مقام پیامبر بالاتر است چرا برای فوت ایشان یک روز و برای امام حسین دو روز تعطیل است و برای پیامبر سینه زنی نمی کنند؟

پاسخ

هیچ مسلمانی چه شیعه و چه سنی شک و تردید ندارد که بالاترین انسان در عالم وجود رسول اللّٰه(ص) می باشد و هیچ یک از شخصیتهای بزرگ و حتی انبیا و اوصیا آنان و نیز اهل بیت عصمت به درجه و مقام آن حضرت نمی رسند ؛ البته در بسیاری از ویژگیها، اهل بیت رسول خدا(ص) همپا و همطراز ایشان هستند ولی در مجموع، آن حضرت از اهل بیت خود برتر و دارای مقامی والاتر است.

اما اینکه چرا به خاطر وفات رسول خدا(ص) یک روز تعطیل رسمی است و برای شهادت امام حسین(ع) دو روز، این مساله قراردادی اجتماعی است ضمن آن که باید توجه شود که در روایات اشاره ای به تعطیل رسمی نشده است بلکه تنها بزرگداشت شعایر الهی مورد تأکید قرار گرفته است و بحث تعطیل رسمی پدیده ای نو ظهور در میان کشورهای جهان است و بی گمان اگر در سالروز وفات رسول خدا(ص) و اهل بیت مطهر ایشان، مراسمی اجرا گردد از مصادیق بارز بزرگداشت شعایر الهی است. بنابراین حتی می توان بدون تعطیل کردن ادارات دولتی و مراکز آموزشی به احیا و بزرگداشت شعایر الهی و مراسم مذهبی پرداخت ولی برای تسهیل در انجام این امر، مراکز دولتی و غیر دولتی تعطیل می شود البته باید توجه نمود که از آن جهت که امام حسین(ع) در راستای اهداف رسول خدا(ص) به شهادت رسید، بزرگداشت ایشان، همانا بزرگداشت رسول خدا(ص)

است؛ چنانکه بزرگداشت رسول خدا(ص) بزرگداشت امام حسین و اهل بیت ایشان و سایر احکام، معارف و مبانی دینی است و میان آنها هیچ تعارض و اختلافی وجود ندارد. کم یا زیاد شدن تعطیلات برای عناوین مختلف هیچگاه نشانگر اهمیت یک موضوع نسبت به موضوعات دیگر نیست و هر دولت و حکومتی می تواند قوانینی را وضع، جعل و اعتبار کرده و بر اساس آن مشی نماید.

کیفیت شهادت امام حسین(ع) و عنایاتی که شخص پیامبر(ص) به وجود فرزندش حسین بن علی و چگونگی شهادت او داشته در عزاداریها بی تأثیر نبوده است چنان که اهداف مهم امام حسین(ع) در نهضت کربلا که استمرار اسلام ناب محمدی و مبارزه بر علیه کفار و مشرکان بوده، تأثیر فراوانی دارد.

در هر صورت تأکید بر عزاداری سیدالشهدا هرگز به معنای بالاتر بودن مقام امام حسین(ع) نسبت به پیامبر اکرم(ص) نیست بلکه به معنای دوستی و محبت پیامبر و آل پیامبر است که خود آن حضرت نیز از این روش خشنود می باشد.

چرا ما «شیعیان» به خاطر زیارت رفتن و نماز خواندن در حرم ائمه(ع) و نذز کردن و مانند این امور متهم به شرک می شویم ولی اهل تسنن که بیش از ما چنین اموری را انجام داده و می دهند، متهم به شرک نشده و می شوند؟

پرسش

چرا ما «شیعیان» به خاطر زیارت رفتن و نماز خواندن در حرم ائمه(ع) و نذز کردن و مانند این امور متهم به شرک می شویم ولی اهل تسنن که بیش از ما چنین اموری را انجام داده و می دهند، متهم به شرک نشده و می شوند؟

پاسخ

همه اهل تسنن ما را متهم نمی کنند بلکه عدّه ای از آنان چنین تهمتهایی را می زنند و تهمتهای آنها اختصاص به شیعه ندارد بلکه دیگر اهل تسنن که عقاید آن عدّهرا نپذیرفته اند نیز به چنین اتهاماتی متهم هستند و ابن تیمیه در رساله (زیاره القبور و الاستنجاد بالمقبور) به همه مسلمانان تهمت زده ولی نسبت به شیعیان بیشتر حساس هستند.

حرف آنها این است که می گویند: شیعیان، اهل قبور را عبادت می کنند و برای اهل قبور نماز می خوانند و از اهل قبور شفای بیماران و پیروزی بر دشمنان را می طلبند و برای اهل قبور نذر می کنند و مانند این امور و مدعی هستند که این اعمال بدعت و شرک است.{۱}

و به همین لحاظ با شیعیان عناد و بدرفتاری می کنند. البته گاهی هم می گویند، شیعیان فلان و فلان را سبّ می کنند و این امر نیز باعث عداوت آنها می باشد.

اکنون به خلاصه ای از حرفها و ادلّه آنها در این رابطه اشاره می کنیم و سپس پاسخ آنها را با توضیح مختصری بیان می کنیم:

منشأ و دلیل تهمتها

در رابطه با سرچشمه تهمتها و نسبتها تنها به خلاصه ای از عبارت بن باز، اکتفا می کنم. وی گفته است:

از بدعتهایی که سبب شرك اکبر است، نماز و قرآن خواندن در کنار قبور است، چون رسول اللّه(ص) فرموده است: «خدا لعنت کند یهود و نصارا را، آنها قبور انبیای خود را مسجد قرار

دادند» {۲}

و نیز گفته است:

آن حضرت خطاب به مسلمانان فرموده است: «آگاه باشید، آنان که قبل از شما بودند قبور انبیاء و صالحین خود را مسجد قرار دادند، مراقب باشید که شما قبور را مسجد قرار ندهید، من شما را از چنین عملی نهی می کنم». {۳}

بن باز پس از نقله این دو روایت نتیجه گیری کرده و گفته است:

از این دو روایت استفاده می شود که نماز و قرآن خواندن در کنار قبور و ملازم شدن و ماندن نزد قبور و چیز ساختن روی قبور از اسباب شرک و غلّو نسبت به اهل قبول است و این کارها را یهود و نصارا انجام دادند و جهّال این امت نیز همان کارها را انجام دادند تا آنجا که اهل قبور را عبادت کردند، برای اهل قبور قربانی کردند، به آنها استغاثه کردند، برای آنها نذر کردند، از آنها شفای بیماران و پیروزی بر دشمنان را خواستند و این کارها نزد قبر حسین(ع)... انجام می شود - تا آنکه گفته است: - و رسول اللَّه(ص) نهی کرده است از بنا و گچ کاری قبور و نشستن روی قبور و گنبد ساختن روی قبور و نوشتن روی قبور. {۴} و این نهی نیست مگر از جهت اینکه این کارها تشبیه به یهود و نصاری و سبب شرک اکبر است. {۵}

چرا این نسبتها تهمت است؟

اکنون که به طور خلاصه ادله آنها بررسی شد و ضمناً هم معلوم گردید که نظر آنان عمدتاً شیعیان و أئمه شیعه علیهم السلام هستند، می گوییم:

ما فعلاً در مقام این نیستم که روایات مورد استدلال آنها را از جهت سند و دلالت و جهت صدور، بررسی و صحت و سقم آنها را تأیید

یا تضعیف کنیم بلکه فرض را بر صحت آنها می گذاریم و می گوییم:

شیعیان در تکبیرهای افتتاحیّه تمام نمازها چه نماز، واجب باشد چه مستحب، در هر کجا و هر وقت که نماز می خواند چه مسجد باشد، چه حرم ائمه(ع) یا غیر آن مستحب می دانند جمله های ذیل را بعد از تکبیرات افتتاحیه و قبل از شروع به حمد بخوانند:

وجّهت وجهی للذی فطر السماوات و الارض علم الغیب و الشهاده حنیفاً مسلماً و ما أنا من المشرکین اِنّ صلاتی و نسکی و محیای و مماتی للّه رب العالمین، لا شریک له و بذلک أمرت و أنا من المسلمین.{۶}

من با اینمان خالص رو به سوی خدایی آوردم که آفریننده آسمانها و زمین است، دانای نهان و آشکار است و وجودم از لوث شرک و عقاید مشرکان منزه است و مسلمان هستم و من هرگز با عقیده جاهلانه مشرکان موافق نخواهم بود، همانا نماز و طاعت و کلیّه اعمال من - قربانی و غیر آن - و حیات و مرگ من، همه برای خدا است که پروردگار جهانیان است، او را شریک نیست و به همین اخلاص کامل مرا فرمان داده و من مطیع و تسلیم امر خدا می باشم.

این عبارت و این کیفیت نماز خواندن و این عقیده و ایمان خالص، پاسخی روشن و قاطع به تمام یاوه سراییهای آن کسانی است که شیعه را متهم به شرک می کنند.

در عین حال برخی از ادعاها و اتهامات آنها را مطرح و به طور خلاصه پاسخ روشن و گویا می دهیم ان شاءاللّه.

الف) گفته اند: نماز خواندن در کنار قبور عبادت و پرستش اهل قبور است و از اسباب شرک می باشد و عمدتاً نظر

آنها به شیعیان است که در حرم ائمه(ع) و گاهی کنار بقیع نماز می خوانند و همچنین بعد از زیارت، نماز زیارت می خوانند.

پاسخ تهمت ها: اوّلاً شیعیان هر کجا و هر نمازی که بخوانند چنانچه بخواهند نیت نماز را به زبان بیاورند می گویند: «نماز می خوانم قربه الی اللّه» و هرگز به ذهنشان هم خطور نمی کند که – العیاذباللّه – «نماز می خوانم قربةً الی صاحب القبر» و نماز زیارت نیز که می خوانند همین گونه نیت می کنند و نماز را «قربةً الی اللّه» می خوانند و ثواب آن را به صاحب قبر هدیه می کنند، همان گونه که مثلاً در دعای بعد از نماز زیارت امام حسین(ع) می گویند:

اللهم اِنّی صَلَیّتُ و رَکَعتُ و سَجَدتُ لک وَحدَکَ لا شریکَ لکَ لأنّ الصَّلاه و الرّکوع و السُّجودَ لا یکونُ اِلا لک... اللَّهم وَ هاتانِ الرَّکعتانِ هَدیّهٌ مِنّی اِلی مولایَ الحسین بن علیّ علیهما السّلام. {۷}

بنابراین شیعیان نماز را برای خدا می خوانند و ثواب آن را هدیه می کنند و هرگز برای صاحب قبر نماز نمی خوانند و او را عبادت پرستش نمی کنند.

ثانیاً اگر کنار قبور نماز خواندن شرک است چگونه از صدر اسلام تاکنون در مسجدالحرام که قبور انبیاء(ع) و غیر انبیاء – مانند هاجر مادر حضرت اسماعیل(ع) و فرزندان او – وجود دارد نماز خوانده و می خوانند؟ در مسجدالنبی و اطراف قبور رسول اللّه(ص) و ابوبکر و عمر و به قولی قبر حضرت زهرا (س) نیز که در مسجد می باشد {۸} – نماز می خوانند؟ چندین سال عایشه در کنار قبور زندگی کرده و نماز خوانده است؟ آیا اینها قبر نیستند یا دلیلی بر خروج اینها وجود دارد و آیا فرقی بین قبور می باشد؟

[۱]. به تحفه الاخوان، تألیف

بن باز صفحه ۱۰ تا صفحه ۱۸، (البته در این قسمت اسمی از خصوص شیعه نبرده ولی در صفحه ۱۵، گفته است: این کارها نزد قبر حسین(ع) انجام می شود) و به زیاره القبور و الاستنجاد بالمقبور، تألیف ابن تیمیه، ص ۱۱ به بعد مراجعه شود.

[۲]. «لعن اللَّه الیهود و النّصاری اِتَّخذوا قبول أنبیائهم مساجد».

[۳]. «ألاـ و إنّ من کان قبلکم کانوا یتخذون قبور انبیائهم و صالحیهم مساجد ألا فلا تتخذوا القبور مساجد فانّی أنهاکم عن ذلک». (به کتاب تحفه الاخوان او، ص ۱۰ تا ۱۸ مراجعه شود).

[۴]. «انه نهی عن تجصیص القبور و القعود علیها و البناء علیها و الکتابه علیها».

[۵]. تحفه الاخوان، تألیف عبدالعزیز بن عبداللَّه بن باز، ص ۱۳ تا ۱۵.

[۶]. عروه الوثقی، فی تکبیره الاحرام، مسأله ۱۲.

[۷]. مفاتیح الجنان حاج شیخ عباس قمی(قدس سره) زیارت مطلقه امام حسین(ع).

[۸]. در کتاب: التاریخ القویم – لمکه و بیت اللَّه الکریم: تألیف محمد طاهر الکردی المکی: المجلد الأول: ص ۲۴۳ ضمن توضیح حجره و قبر پیامبراکرم(ص) (مقصوره قبرالنبی(ص)) چگونگی حجره حضرت زهرا (س) را توضیح داده و از بتنونی نقل کرده که: داخل حجره آن حضرت ضریحی وجود دارد و ضریح بر مکانی قرار دارد که بنابر گفته جمع کثیری فاطمه زهرا (س) در آن مکان (وسط حجره شریفه) دفن شده است «قد اقیم فیما بین البابین ضریح علی المکان الذی دفنت فیه السیده فاطمه علی قول الکثیرین».

چرا ما «شیعیان» وقتی می گوییم یا رسول اللَّه(ص) و یا علی(ع) و مانند اینها اهل تسنن به ما اعتراض می کنند و می گویند صدا زدن کسی که از دنیا رفته شرک است و فقط باید خدا را خواند و فقط گفتن یا اللَّه بی اشکال است؟

پرسش

چرا ما «شیعیان» وقتی می گوییم یا رسول اللَّه(ص) و یا علی(ع) و مانند اینها اهل تسنن به ما اعتراض می کنند و می گویند صدا زدن کسی که از دنیا رفته شرک است و فقط باید خدا را خواند و

فقط گفتن یا اللّه بی اشکال است؟

پاسخ

منشأ و اصل این اعتراض و این تعمت، حرف ابن تیمیه و بن باز است که گفته اند: صدا زدن و خواندن اموات شرک و کفر است: «و دعاء الاموات... من الشرک باللّه و الکفر به» {۱} ولی اوّلاً ملاک اسلام و مسلمان بودن انسان گفتن شهادتین است، یعنی کسی که شهادتین را به زبان جاری کرد مسلمان است و جان و مالش محترم می باشد و به این چیزها از اسلام خارج نمی شود.

در صحیح بخاری از عمربن الخطاب نقل کرده که:

«قال رسول اللّه(ص) اُمِرتُ أن اقاتل الناس حتّی یقولوا: «لا اله الا اللّه» فمن قال «لا اله الا اللّه» عَصَمَ منّی ماله و نفسه الا بحقّه و حسابه علی اللّه» {۲}.

رسول اللّه(ص) فرمود: من مأمور شدم با مردم جنگ کنم تا بگویند: «لا اله الا اللّه» پس کسی که «لا اله الا اللّه» گفت، مال و جانش مصون است مگر کاری بکند که مستحق مجازات شود. [مانند ظلم و به غیر یا قتل نفس محترمه]. و حساب او با خدا است.

همین روایت با سندهای مختلف در صحیح مسلم از رسول اللّه(ص) آمده است. {۳}

ثانیاً در صحیح بخاری است که:

رسول اللّه(ص) در جنگ بدر امر فرمود اجساد بیست و چهار نفر از کشته شده های قریش را در چاهی از چاه های بدر ریختند و آن حضرت پس از سه روز در حالی که اصحاب همراه بودند، تشریف آورد کنار آن چاه ایستاد و یکایک آنها را به اسم و اسم پدر ضدا زد و فرمود: یا فلان پسر فلان، یا فلان پسر فلان آیا مسرور نمی شدید اگر اطاعت خدا و رسول خدا را می نمودید؟ بدرستی که ما

حقانیت آنچه را خدا به شما وعده داده بود یافتید؟ عمر گفت: یا رسول اللَّه(ص) با اجساد بی روح صحبت می کنی؟ حضرت فرمود: قسم به آن کسی که جان محمد در دست او است، شما در شنیدن آنچه من می گویم، شنواتر از آنها نیستند.

[یعنی همانگونه که شما زنده ها صدای مرا می شنوید آنها نیز می شنوند].

«اِنَّ نَبّی اللَّه(ص) اَمَرَ یومَ بَدرٍ بأربعَهٍ و عشرین رجُلاً مِن قُریش فَقُذفُوا فی طَوِیٍّ مِنْ أطْواءِ بَدْرٍ خَبیث مُخْبِثٍ، و کان اذا ظهر علی قوم اقام بالعرصه ثَلاث لیالٍ... ثم مشی و تبَعهُ اَصحابُه... حتی قامَ علی شفه الرَّکی فَجَعَل یُنادیهم بأسمائهم وَ أسماء آبائهم، یا فُلانَ بن فُلان، و یا فُلان بنَ فلانٍ، أیَسرُّکُم أنکّمُ اَطَعْتُمُ اللَّه و رَسُولَهُ؟ فانّا قَدْ وَجَدْنا ما وَعَدنا رَبُّنا حقّاً فَهَل وَجَدْتُم ما وَعَدَ رَبُّکُمْ حقّاً؟ قال: فَقالَ عُمر: یا رسولَ اللَّه(ص) ما تُکَلّم من اَجساد لا اَرواحَ لَها، فقال رَسُول اللَّه(ص) «وَ الّذی نفس مُحمّدٍ بِیَدِهِ ما اَنتُمْ بِاَسْمَعَ لِما اَقُولُ مِنْهُم». {۴}

همین مطلب را در چند روایت دیگر با این عبارت نقل کرده که:

«ثم قال النبی(ص) انهّم الان یَسمَعُون ما اقُول».

رسول اللَّه(ص) کنار چاه بدر ایستاد و فرمود: آنها الان آنچه من می گویم می شنوند.

همچنین رسول اللَّه(ص) در زیارت اهل قبور، اموات را صدا زد و خطاب به آنها فرمود:

«السلام علیکم یا اهل القبور، یغفر اللَّه لنا و لکم، انتم سلفنا و نحن بالاثر» {۵}

نیز نقل کرده اند که عبداللَّه پسر عمر در زیارت رسول اللَّه(ص) و ابوبکر و عمر گفته است:

«السلام علیک یا رسول اللَّه(ص) السلام علیک یا ابابکر، السلام علیک یا ابتاه» {۶}

ثالثاً همه مسلمانان در سراسر جهان در تشهد تمام نمازهایشان، می گویند:

«السلام علیک ایّها النبی و رحمه اللَّه...»

یعنی: سلام بر تو یا

رسول اللّٰه(ص).

اگر بنا باشد گفتن یا رسول اللّٰه(ص) یا علی(ع)، یا حسن(ع) و یا حسین(ع) و مانند اینها شرک باشد، اگر بنا باشد صدا زدن اموات حرام و موجب شرک و کفر بشود باید العیاذ باللّٰه گفته شود صدا زدن رسول اللّٰه(ص) کشته شده های قریش را و صدا زدن اهل قبور را نباید انجام می داد، عبداللّٰه عمر که گفت یا رسول اللّٰه(ص) یا ابابکر، یا ابتاه، و آنها را صدا زد – طبق گفته ابن تیمیه و بن باز – مشرک است.

همچنین همه مسلمانان که در تشهد نمازها از دور و نزدیک رسول اللّٰه(ص) را مخاطب قرار می دهند و به او سلام می کنند، و می گویند: «السلام علیک ایها النبی» سلام بر تو یا رسول اللّٰه(ص) همه العیاذ باللّٰه مشرک و کافر هستند.

[۱]. رساله، زیاره القبور و الاستنجاد بالمقبور، تألیف ابن تیمیه، ص ۱۲. (استنجاد: استمداد و کمک خواستن). و تحفه الاخوان، تألیف عبداللّٰه بن باز، ص ۱۸.

[۲]. صحیح بخاری، کتاب استتابه المرتدین، باب قتل من ابی قبول الفرائض صفحه ۱۱۹۳، ح ۶۹۲۴.

[۳]. صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب الامر بقتال الناس حتّی یقولوا لا اله الا اللّٰه، صفحه ۷۳، ح ۲۰ – ۲۳.

[۴]. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب قتل ابی جهل، ص ۶۷۱، ح ۳۹۷۶.

[۵]. صلاه المؤمن القحطانی، ص ۱۳۹ به نقل از ترمذی، ح ۱۵۳ و التحقیق و الایضاح تألیف عبداللّٰه بن باز، ص ۱۰۶.

[۶]. صلاه المؤمن القحطانی، صحفه ۱۳۹۵ و مجموع فتاوی بن باز کتاب الحج و العمره، ج ۹، ص ۲۸۹.

چرا ما شیعیان وقتی به زیارت حضرت رسول(ص) می رویم چنانچه مقابل قبر شریف زیارت بخوانیم و دست به دعا برداریم اهل تسنّن اعتراض می کنند و می گویند برای دعا کردن به سمت قبله برگردید و دعا کنید و کمتر دیده شده که آنها رو به قبر مطهّر دست به دعا بردارند و دعا کن

پرسش

چرا ما شیعیان وقتی به زیارت حضرت رسول(ص) می رویم چنانچه مقابل قبر شریف زیارت بخوانیم و دست به دعا برداریم اهل تسنّن اعتراض می کنند و می گویند برای دعا

کردن به سمت قبله برگردید و دعا کنید و کمتر دیده شده که آنها رو به قبر مطهّر دست به دعا بردارند و دعا کنند؟

پاسخ

در کتب روایی شیعه آمده است که اهل بیت رسول الله(ص) فرموده اند:

زائر پس از خواندن زیارت رو به قبله کند و دست به دعا بردارد و حاجات خود را از خداوند متعال بخواهد که دعا به این کیفیت سزاوار و لایق به اجابت است{۱}.

بنابر این مستحب است زائران محترم پس از زیارت رو به قبله دست به دعا بردارند و دعا کنند و حاجات خود را از خداوند متعال طلب کنند و این امر اختصاص به زیارت حضرت رسول(ص) ندارد بلکه نسبت به زیارت ائمه بقیع(علیهم السلام) و دیگر مشاهده مشرّفه نیز جاری است. البته چنانچه زائری رو به قبله نکند و رو به قبر شریف دست به دعا بردارد خلاف شرعی مرتکب نشده است و تنها مستحبی را ترک کرده است.

ولی عدّه ای از اهل تسنّن «به طوری که از کتابهایشان ظاهر است» بر این عقیده هستند که زائر پس از زیارت وقتی می خواهد برای حاجات خود دست به دعا بردارد لازم است رو به قبله کند. و آنان دست به دعا بلند کردن را در حالی که شخص رو به قبر باشد مشروع و جایز نمی دانند.{۳} لذا وقتی می بینند کسی - هر چند غیر شیعه - رو به قبر به دعا برداشته است منع و جلوگیری می کنند و چون اینگونه دعا کردن را به زعم و گمان خود منکر می دانند نهی از منکر می کنند.

امید است شیعیان وفّقهم اللّه این امر مستحب را رعایت کنند تا به اجابت نزدیکتر باشد

و با اعتراض اهل تسنّن نیز مواجه نشوند ان شاء اللّه.

[۱]. در روایت است که امام صادق(ع) کیفیت زیارت حضرت رسول(ص) را بیان کرد تا آنکه فرمود: و اگر ترا حاجتی باشد قبر مطهر را در پشت دو کتف خود قرار بده و رو به قبله کن و دو دست خود را بالا ـ ببر و حاجت خود را طلب کن، بدرستی که سزاوار است حاجت تو برآورده شود ان شاء اللّه. (وسائل الشیعه، کتاب الحج، ابواب المزار، باب ۶، ح ۱).

و در روایت دیگر است که حضرت سجاد(ع) پس از خواندن زیارت رو به قبله کرد و گفت: اللّهم إلیک الجأت ظهری... (همان). همچنین شهید(قدس سره) در کتاب دروس فرموده است: پس از آنکه زائر حضرت را زیارت کرد رو به قبله کند و دعا کند به آنچه می خواهد. (جواهر الکلام، ج ۲۰، ص ۸۴).

[۲]. کتاب: صلاه المؤمن القحطانی، ص ۱۳۹۱.

این چگونه عزاداری است که هنگام ماتم و عزاداری بر سرتان می کوبید و سینه می زنید و زنجیر به خود می زنید؟

پرسش

این چگونه عزاداری است که هنگام ماتم و عزاداری بر سرتان می کوبید و سینه می زنید و زنجیر به خود می زنید؟

پاسخ

برای پاسخ به سؤال فوق، لازم است مقدمه ای مختصر درباره اصل عزاداری بیان گردد.

مقوله عزاداری، مسأله ای است که از صدر اسلام وجود داشته و مسلمانان بویژه پیامبر گرامی اسلام(ص) در مجالس عزاداری شرکت نموده و مردم را به اقامه محافل سوگواری و گریستن بر شهدا تشویق و ترغیب فرموده است.

از منابع شیعی استفاده می شود که غم و اندوه و گریه بر مظلومیت ابا عبدالله الحسین(ع) نه تنها جایز و مشروع است بلکه از فضیلت فوق العاده ای برخوردار است.

پیامبر گرامی اسلام(ص) می فرماید: «کل عین باکید الا عین بکت علی مصائب الحسین فانها ضاحکْ مستبشره بنعیم الجنْ»؛ هر چشمی در روز قیامت گریان است، مگر چشمی که بر مصیبت حسین(ع) گریه کرده است، صاحب چنین چشمی خندان است و بر نعمت های بهشت بشارت داده می شود.{۱}

مؤلف اسدالغابه می نویسد: وقتی رسول خدا(ص) خبر شهادت جعفر بن ابی طالب معروف به جعفر طیار را شنید، به خانه همسر جعفر رفت به او تسلیت گفت سپس آن حضرت به خانه فاطمه(س) رفت و آن بانو را در حال گریه و عزاداری مشاهده کرد پس پیامبر(ص) چنین فرمود: علی مثل جعفر فلتبک البواکی، برای شخصیتی مثل جعفر بن ابی طالب، گریه کنندگان باید

گریه کنند.{۲}

همچنین پیامبر اسلام، وقتی جسد بی جان عموی خود حمزه را در جنگ احد مشاهده نمود گریه کرد و آن گاه هم که به مدینه وارد شد آن حضرت مشاهده کرد که برای شهیدان صدای گریه بلند است و از اینکه حمزه گریه کننده ای ندارد، پیامبر متأثر و ناراحت شد

و فرمود: ولکن حمزه لا بواکی له الیوم.{۳} اما حمزه امروز گریه کننده ندارد.

اما در پاسخ به سؤال مذکور باید گفت: سینه زنی یک نوع عزاداری و از جمله مراسم دینی به شمار می آید نه از اصول و نه فروع دین است، بلکه هر منطقه ای طبق رسوم خود عزاداری می کنند، پس اصل عزاداری برای امام حسین(ع) تحت عنوان حفظ شعایر اسلامی داخل و شایسته پاداش نیکوست/

البته کارهایی که به عنوان عزاداری انجام می شود نباید بر خلاف شرع باشد ولی دلیلی در منابع اسلامی، بر ممنوع بودن سینه زنی و زنجیر زنی وجود ندارد، لذا بزرگان دین به این مراسم توجه داشته و از وقوع کارهای خلاف شرع، در این گونه برنامه ها، جلوگیری کرده اند.

شایان ذکر است که از حضرت امام خمینی؛ درباره شبیه خوانی استفتأ شده و ایشان در پاسخ فرموده اند: تعزیه و شبیه خوانی، اگر مشتمل بر حرام نباشد و موجب وهن مذاهب نشود، اشکال ندارد. ولی بهتر است به جای آن، مجالس روضه خوانی بر پا کنند.{۴}

همچنین از مقام معظم رهبری در این مورد استفتأ شده و ایشان در جواب مرقوم داشته اند: عزاداری برای حضرت سیدالشهدأ و یاران با وفای آن حضرت(ع) از اعظم قربات الی الله تعالی است و برگزاری مراسم عزاداری به همان روال سنتی معمول، اشکال ندارد ولی قمه زنی، اگر خطر برای شخص داشته باشد، یا موجب وهن مذهب شود و همچنین شبیه خوانی اگر مشتمل بر اباطیل باشد، و یا موجب سستی عقاید جوانان گردد، باید اجتناب شود و در هر صورت بهتر است، به جای آن، مجالس نوحه و مرثیه خوانی و سینه زنی و روضه خوانی بر پا

کنند.{۵}

[۱].وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۲۴/

[۲].اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۸۹؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۱۱/

[۳].الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۷۵/

[۴].استفتائات، حضرت امام، ج ۲، ص ۲۷/

[۵].به نقل از مجله آینده سازان، شماره ۲۵۸، خرداد ۷۴/

در نشریه ایقاظ مطالب ناصوابی را به تشیع و حکومت اسلامی ایران خواه در ابعاد اعتقادی یا سیاسی سنت داده که برخی از آن مطالب قسمت و افتراء است وبرخی دیگر نیز پایه علمی ندارد که در اینجا لازم است به پاسخ چند شبهه ای که نویسنده درباره عقاید نظیر بدعت عزاداری،

پرسش

در نشریه ایقاظ مطالب ناصوابی را به تشیع و حکومت اسلامی ایران خواه در ابعاد اعتقادی یا سیاسی سنت داده که برخی از آن مطالب قسمت و افتراء است وبرخی دیگر نیز پایه علمی ندارد که در اینجا لازم است به پاسخ چند شبهه ای که نویسنده درباره عقاید نظیر بدعت عزاداری، ولایت فقیه و موقف عمر در نزد اهل بیت پرداخته اشاره کنیم.

پاسخ

اما مطلبی که درباره عزاداری و بدعت می نویسد: أحقاًهل یمکن لمسلم کائنامن کان ان یدافع عن ما یفعله الشیعه یوم عاشواء.

در پاسخ نویسنده باید گفت عزاداریهایی که شیعیان انجام می دهند نه تنها بدعت نیست بلکه در روایات و سیره بزرگان دین وجود داشته است تبیین مطلب:

بدیهی است که یادآوری اقعه طف، علاوه بر ذکر ایثارها و از جان گذشتگیهای شیرمردان حسینی، روحیه مبارزه با ظلم و فساد و تسلیم نشدن در مقابل اهریمنان و استعمارگران در مردم زنده و جاوید خواهد شد. لذا اثبات این اصل که باید رخدادهای مهم و نقش آفرین، به مردم و نسلهای جدید، تذکر داده شود ،معرفه چندانی نیاز ندارد. عقل سلیم هم به فوائد و فلسفه ترویج حقایل در راستای بیداری مردم برای ایجاد روحیه مبارزه در آنان اذعان و اعتراف دارد. سیره عقلا هم از قدیم الایام تا کنون چنین بوده که هیچگاه از حوادث حیاتی خویش دست نمی کشید. و در زمانی خاص به زنده نمودن آنها از طریق پخش اعلامیه و نشر مطبوعات و ساختن فیلم و تئاتر و جز آن دست می زده است.

از نظر روایی هم نه تنها هیچ اشکالی در مورد انعکاس حماسه حسینی و اصحاب ایشان به شکلهای مختلف وجود ندارد که تأکید

زیـادی هم در این بـاره شـده و ثوابهـای فراوانی برای کسـانی که چنین اقـداماتی می نماینـد، در نظر گرفته انـد. زیرا بـا اشاعه فرهنـگ عـاشورا، مکتب اسـلام از گزنـد تـاریکی و افول و تحریف و همسـریی بـا ظالمان و سـتمگران مصون، روحیه جهاد با استعمارگران در مردم زنده و جاویدان باقی می ماند. و از این رو به نظر می رسد که ثوابهای زیادی که درباره برپایی مجالس و مراسم عزاداری مطرح شـده بیشتر نـاظر به جنبه هـای سیاسـی و اجتماعی چنین اعمال و نیز شـهادت و به جنبه فردی و عبادی محض آن کمتر نظر دارد.

شبهه بدعت

این اشـکال که عزاداری سالار شـهیدان و اصـحاب بزرگواری، از مسائل مبتـدعه است و برانجام مراسم عزاداری حکم حرمت مترتب می گردد، هیـچ اساس و پایه ای در نظر عقل و سیره عقلا و سـنت و قرآن مجیـد ندارد. زیرا بدعت، مفهومی در مقابل سنـت است. رسـول خـدا(ص) در این بـاره فرمـوده است: «یـأتی علی النـاس زمـان وجـوههم وجـوه الآدمیین و قلـوبهم قلـوب الشیاطین... السنه فیهم بدعه و البدعه فیهم سنه.» (تاج الدین الشعیری، جامع الاخبار، ص ۱۲۵ به نقل از البدعه، ص ۱۸)).

علاءالدین هندی در حدیثی از امیرالمؤمنین(ع) درباره اینکه بدعت، مفهومی مقابل دسـتورات الهی و فرامین پیامبر(ص) است، گوید:

«و اما اهل السنه، فالمتمسکون بما سنّه اللّه لهم و رسوله و ان قالوا، و اما اهل البدعه، فالمخالفون لامر اللّه تعالی و کتابه و رسوله و العاملون برأیهم و اهوائهم و ان کثروا....» (کنزالعمال، ج ۱۶، ح ۴۴۲۱۶، ص ۱۸۴ به نقل از البدعه، ص ۱۸ و ۱۹)

بنابراین مستحدثاتی که در دین ایجاد شده و مخالفت کلیات قرآن و سنت است، بدعت شمرده می شود. آیا

این مفهوم بر برپایی عزاداری و گریستن بر امام حسین(ع) و اصحاب وی صدق می کند؟

طبق نقل تاریخ نگاران و محدثین اهل سنت رسول خدا(ص) در شهادت عموی گرامیش حضرت حمزه و جناب جعفربن ابی طالب و در سوگ فرزند عزیزش ابراهیم و در کنار مزار شریف مادرش و جز آن گریسته و عزاداری فرمودند:

- گریستن رسول خدا(ص) در سوک دخترش کنار قبر وی:....عن انس بن مالک: قال دخلنا مع رسول اللّٰه(ص) جالس علی القبر. قال: فرأیت عینیه تدمعان...» صحیح بخاری، ج ۲، ص ۵۴۹).

- گریستن ایشان بر فرزند گرامیش ابراهیم:...عن انس بن مالک: قال دخلنا مع رسول اللّٰه(ص) علی ابی سیفٍ القین و کان ظئرا لابراهیم(ع) فاخذ رسول اللّٰه(ص) ابراهیم فقبله و شمّه. ثم دخلنا علیه بعد ذلک و ابراهیم یجود بنفسه، فجعلت عینا رسول اللّٰه(ص) تذر فان... فقال رسول اللّٰه(ص): ان العین تدمع و القلب یحزن و لا نقول الا ما یرضی ربنا و انا بقراقک یا ابراهیم لمحزونون...» (همان، ص ۵۵۶). این روایت به صراحت به جواز حزن و گریستن در فراق اولیاء الهی دلالت می کند.

- گریه پیامبر بر سعد بن عباده:... اشتکی سعد بن عباده شکوی لرفأتاه النبی(ص) یعوده... فلما دخل علیه فوجده فی غاشیه اهله. فقال: قد قضی؟ قالوا: لا یا رسول اللّٰه، فبکی النبی(ص) فلما رأی القوم بکاء النبی(ص) بکوا...» (همان، ص ۵۵۷) این گزارش بر جواز گریستن بر اثال سعد بن عباده و نیز جواز گریستن نزدیکان مریض بر وی دلالت می کند.

- تشویق و ترغیب پیامبر(ص) بر گریه بر حضرت حمزه: «... و مکتب الانصار علی قتلاهم. فسمع ذلک رسول اللّٰه(ص) فقال: لکن حمزه لابواکی له، فجاء نساء الانصار الی باب

رسول اللّه(ص) فبکین علی حمزه فدعا لهن رسول اللّه(ص) و امرهن بالانصراف. فهن الی الیوم اذا مات المیت من الانصار، بدأ النساء فبکین علی حمزه ثم بکین علی متیهن.» (طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۴۴).

این روایت دلالت بر جواز و ترجیح گریه بر اولیاء الهی و تشویق دیگران برای این منظور می کند. و این عیناً همان کاری است که شیعه درباره امام حسین و برگزاری مراسم عزاداری در حق ایشان می نماید.

با توجه به روایات فوق و نظیر آنها که فراوان است می توان به منطق قرآن و سیره رسول اللّه(ص) در جواز و مرجح بوده عزاداری نسبت به امام حسین(ع) پی برد. مضافاً آنکه طبق روایات فریقین شخص پیامبر(ص) بارها از شهادت امام حسین(ع) خبر داد و در اندوه و مظلومیت وی گریستند. (ر. ک: مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۸۷؛ الجامع الصحیح، ج ۱۳، ص ۱۹۳؛ المجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۸» به نقل از پاسخ به ۶۰ پرسش، ص ۳۵ و ۳۶).

بنابراین برگزاری مراسم عزادری از نظر سنت نبوی نیز اشکالی ندارد.

سیره صحابه صدر اسلام نیز بر مشروعیت و جواز عزاداری دلالت و اشاره دارد.

ام المؤمنین ام سلمه گوید: زمانی که رسول خدا(ص) در میان ما بود، از دیدن ایشان آرامش می یافتیم.

اما هنگامی که رحلت فرمود، اجتماع کرده و بیدار بوده و گریه می کردیم. سحرگاه صدای گوسفندان بلند شد. ما و مردمی که در مسجد بودیم، بانگ برآورده و مدینه یکپارچه ناله وفریاد و فغان بود. نزدیک صبح، بلال - مؤذن پیامبر(ص) - بانگ اذان سرداد. وقتی به نام مبارک پیامبر اکرم(ص) رسید، با صدای بلند گریه کرد و با اینکار، اندوه ما چند

برابر شد...{۱}

در گزارش دیگری آمده که حتی خلیفه اول و دوم در سوک پیامبر(ص) گریستند. انس بن مالک گوید: ابوبکر بعد از وفات رسول خدا(ص) به عمر گفت: «انطلق بنا الی ام ایمن نزورها. فلما انتهاینا الیها، مکتب. فقال لÅ... ما یبکیک؟ ما عند اللّٰه خیر لرسوله. قالت: و اللّٰه ما ابکی ان لا اکون اعلم ما عند اللّٰه خیر لرسوله. و لکن ابکی ان الوحی انقطع من السماء فهیجتهما علی البکاء فجعلا یبکیان.» {۲}

در حدیث دیگری آمده که حضرت فاطمه(س) «تزور قبر عمها حمزه کل جمعه فتصلی و تبکی عنده» {۳}

[۱].اسدلاغابه، ابن عبدالبر، ج ۵، ص ۱۰۲.

[۲].دلائل النبوه، بیهقی، ج ۷، ص ۲۶۶؛ حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۶۷؛ سنن ابن ماجه، کتاب الخبائز، الحدیث ۱۶۳۵ و مصادر اخری.

[۳].مستدرک الصحیحین، کتاب الجنائز، ص ۳۷۷.

شبهات پیرامون شفاعت

آیا طلب شفاعت از معصومین و زیارت قبور و تبرک مزار آنان , نوعی شرک نیست ؟

پرسش

آیا طلب شفاعت از معصومین و زیارت قبور و تبرک مزار آنان , نوعی شرک نیست ؟

پاسخ

اولا ; ثبوت تاثیر در غیر خدا , خواه مادی خواه غیر مادی , امری است که انکار آن مستلزم ابطال قانون علیت و در نتیجه نفی توحید الهی است . خداوند منان نیزبارها خود ثبوت تاثیر در مخلوقاتش را بیان فرموده است . آنچه نفی شده و اعتقادبه آن نوعی شرک به حساب می آید , تاثیر استقلالی مخلوقات . طلب شفاعت یا زیارت قبور و تبرک مزار و بزرگداشت معصومان , نه از آن جهت است که آنان مستقلا و در عرض خداوند دارای نفوذ و قدرت و تاثیر در عالم اند , بلکه از آن جهت است که آنان بیشترین بهره را از خداوند متعال دریافت کرده و می کنند و درنزد خدا مقام محمود دارند . یعنی در حقیقت تقرب به آنان تقرب به خدا , شفاعت ازآنان , طلب مغفرت از خدا , بزرگداشت آنان , بزرگداشت خداوند است . ثانیا ; کسانی که چنین پرسشی دارند , درباره حجر الاسود و کعبه چه می گویند ؟ آیااین موارد هم شرک است اما استثناء شده و حرام نیستند ؟ حکم عقل که استثناءبردار نیست . پس باید گفت که این موارد طریق و ابزار و راه عبادت خداوندانند ; ودر این صورت چه تفاوتی میان حجر الاسود یا کعبه با دیگر شعائر الهی , من جمله زیارت و شفاعت از معصومین وجود دارد .

سنت الهی چنان است که کارها و وعــده های خداونــد نه تخلف پذیرند نه دارای اختلاف . در حالیکه تحقق شــفاعت موجب اختلاف در کارهای خداوند است زیرا اگر شــفاعت باعث شودکه همه مجرمین عفو شوند پس جعل عقاب و وعیدهای الهی لعب و بیهوده خواهد بود واین با حکمت الهی منافات

پرسش

سنت الهی چنان است که کارها و وعـده های خداونـد نه تخلف پذیرنـد نه دارای اختلاف . در حالیکه تحقق شـفاعت موجب اختلاف در کارهای خداوند است زیرا اگر شفاعت باعث شودکه همه مجرمین عفو شوند

پس جعل عقاب و وعیدهای الهی لعب و بیهوده خواهد بود واین با حکمت الهی منافات دارد . و اگر شفاعت سبب شود که برخی گناهکاران یا برخی از گناهان بخشیده شود این امر مستلزم آن است که در کارهای خداوند اختلاف ودگرگونی باشد زیرا گناه , گناه است و گناهکار هم گناهکار پس به چه دلیل برخی گناهان یا گناهکاران بخشیده شوند و برخی نه ؟

پاسخ

تردیدی نیست که سنت الهی و صراط او واحد است , اما این سنت ثابت تنها بر اساس یک صفت از صفات الهی استوار نگشته است بلکه بر اساس آنچه مقتضای جمیع صفات الهی است استوار شده است . به بیان دیگر افعال الهی با توجه به جمیع صفات الهی صورت می گیرد اگر کسی را شفا می دهد به دلیل آن نیست که او جان انسان ها را می گیرد(ممیت است) یا بی هیچ سبب و مصلحتی چنین می کند بلکه چون رئوف و رحیم است چنین می نماید . بنابراین لایتغیر بودن سنت الهی و عدم اختلاف افعال او وابسته به جمیع صفات مربوطه و پس از کسر و ا.....ØƏ...بین حکم و مصالح مرتبط به مورد است نه وابسته به مصلحتی واحد . از این رو وقوع شفاعت و برطرف شدن عقاب , موجب اخ...Ę...` در سنت الهی و صراط مستقیم او نمی شود .

حاکم عادل وقتی شفاعت را می پذیرد که متوجه خطای خود شود و مصلحت را در انجام ندادن آنچه قبلا اراده کرده بود ببیند . و حاکم ظالم نیز شفاعت اطرافیان خویش رابا علم به ظلم بودن آن می پذیرد زیرا مصلحت کار خویش را در آن می داند . اما هردو نوع پذیرش شفاعت در

پرسش

حاکم عادل وقتی شفاعت را می پذیرد که متوجه خطای خود شود و مصلحت را در انجام ندادن آنچه قبلا اراده کرده بود ببیند . و حاکم ظالم نیز شفاعت اطرافیان خویش رابا علم به ظلم بودن آن می پذیرد زیرا مصلحت کار خویش را در آن می داند . اما هردو نوع پذیرش شفاعت در مورد خداوند محال است . زیرا از طرفی اراده او بر اساس علم ازلی و تغییر ناپذیر است ; و از سوی دیگر او غنی مطلق است و نیازی به مصلحت اندیشی شخصی ندارد . بنابراین دلیلی بر شفاعت خداوند با پذیرش شفاعت دیگران ازسوی او وجود ندارد .

پاسخ

پذیرش شفاعت از سوی خداوند مستلزم تغییر اراده و علم او نمی گردد بلکه تغییر درناحیه مراد و معلوم است . خداوند سبحان می داند که فلان شخص در وضعیت مشخص الف دچار حالاتی می گردد و بعد در وضعیتی دیگر دچار حالات متضاد با حالات اول می گرددزیرا در هر دو وضعیت اسباب و شرایط درکارند و علم و اراده خداوند به آنها تعلق می گیرد . به عنوان مثال ما می دانیم که تا چند ساعت دیگر هوا تاریک خواهد شد وچشمان ما جائی را نخواهد دید در این حالت اراده ما به

داشـتن چراغ و روشن کردن آن تعلق می گیرد اما پس از مـدتی روز خواهد شد و خورشـید همه جا را روشن خواهدساخت و در این حالت اراده ما به خاموش ساختن چراغ تعلق خواهد گرفت . آنچه دراین مورد تغییر می کند علم و اراده ما نیست بلکه معلوم و مراد ماست که تغییرمی

کند . آنچه محال است این است که مراد و معلوم تغییر کنند اما اراده و معلوم تغییر نکنند .

وعده شفاعت الهی از سوی خداوند و تبلیغ آن توسط انبیاء علیهم السلام , مستلزم جری شدن بندگان بر معصیت و گمراهی آنان و هتک حرمت الهی و منافی با غرض و هــدف دین که همانا طاعت و بنــدگی خداونــد است , می باشد . بنابر این هر آیه ای که دلالت بر این مساله خلاف ا

پرسش

وعده شفاعت الهی از سوی خداوند و تبلیغ آن توسط انبیاء علیهم السلام , مستلزم جری شدن بندگان بر معصیت و گمراهی آنان و هتک حرمت الهی و منافی با غرض و هدف دین که همانا طاعت و بندگی خداوند است , می باشد . بنابر این هر آیه ای که دلالت بر این مساله خلاف اصل داشته باشد باید تاویل شود .

پاسخ

اولا این مطلب اختصاصی به شفاعت ندارد بلکه وعده پذیرش توبه و آیات حاکی از شمول و فراگیری مغفرت و رحمت الهی را نیز شامل می شود . حال اینکه مغفرت و رحمت الهی و پذیرش توبه نیز از اصول مسلم دین است که فواید سازنده آن نیاز به ذکر ندارد . ثانیا : وعده شفاعت و تبلیغ آن در صورتی مستلزم تجری و گمراهی بندگان می شود که الف : نوع گناه و شخص گناهکاری که مورد شفاعت واقع می شود معین و مشخص شود ;ب : شفاعت در همه موارد و انواع گناه و عقاب تاثیر کند و آن را صد در صد ریشه کن سازد . اما در قرآن کریم و در روایات هیچگاه نوع گناه و شخص گناهکاری که مورد شفاعت واقع می شود معین و مشخص نشده است . در ضمن آنکه وقوع شفاعت را مشروطبه شرایط دانسته و شمول آن را در مورد برخی گناهان یا برخی اوقات مورد تصریح قرار داده است . بنابراین زمینه ای برای تجری و گمراهی وجود ندارد .

آنچه ســبب حفظ و اســتحکام جامعه می گردد عمل به قانون و تعهــدات اجتماعی است . ازاین رو بر هر حاکمی لازم است که روحیه اطاعت از قانون را در افراد تحت حکومت خودبیدار و پایدار نموده , از هر چیزی که باعث تضــعیف چنین روحیه ای گردد احترازکند . وعده شفاعت و بخشش

پرسش

آنچه سبب حفظ و استحکام جامعه می گردد عمل به قانون و تعهدات اجتماعی است . ازاین رو بر هر حاکمی لازم است که روحیه اطاعت از قانون را در افراد تحت حکومت خودبیدار و پایدار نموده , از هر چیزی که باعث تضعیف چنین روحیه ای گردد احترازکند . وعده شفاعت و بخشش گناهکاران سبب تضعیف چنین روحیه ای می گردد و شاید به همین دلیل باشد که آمار دروغ و ظلم در میان متدینان بیش از غیر متدینان است .

پاسخ

اولا اسلام چنین تفسیری از شفاعت ارائه نمی کند . ثانیا شفاعتی را که اسلام به مومنان وعده داده است تاثیرات منفی مورد سئوال را در پی ندارد زیرا قرآن می فرماید مومنان در آتش روز قیامت جاویدان نخواهند ماند به شرط آنکه پروردگارخود را با ایمان کامل ملاقات کنند . اما قرآن ایمان انسان را در خطر بزرگ گناهان , خصوصا گناهان کبیره , دانسته و این امر سبب می شود که مومن بین خوف ورجاء بسر برد . در ضمن آنکه اسلام قوانین اجتماعی مادی و معنوی گوناگونی وضع کرده که جمیع حرکات و سکنات فردی و اجتماعی انسان را شامل می شود و در قبال تخلف از قوانین کیفرها و حدود و جزای مناسب قرار داده است . همچنین برای استحکام وتحکیم این قوانین , اصل امر به معروف و نهی از منکر و انذار و تبشیر را موردتاکید قرار داده است .

چه شباهتی میان بت پرستان که بتها را شفیع می دانستند با خدا پرستان است ؟

پرسش

چه شباهتی میان بت پرستان که بتها را شفیع می دانستند با خدا پرستان است ؟

پاسخ

همانطور که تواریخ به روشنی گواهی می دهد بت پرستان اعتقاد به تاثیر بتها درسرنوشت خود داشتند و مبدئیت تاثیر برای آنها قائل بودند , در حالی که مسلمانان معتقد به شفاعت , تمام تاثیر را از خدا می دانند و برای هیچ موجودی استقلال درتاثیر قائل نیستند .

قرآن صریحا از عبادت و پرستش غیر خدا نهی کرده پس شفاعت انبیاء و ... که خود یک نوع عبادت محسوب می شود چه توجیهی دارد ؟

پرسش

قرآن صریحا از عبادت و پرستش غیر خدا نهی کرده پس شفاعت انبیاء و ... که خود یک نوع عبادت محسوب می شود چه توجیهی دارد ؟

پاسخ

اولا ـ : قرآن مقام شفاعت را برای جمعی از نیکان و صلحا و انبیاء و فرشتگان اثبات کرده است منتها آن را منوط به اذن الهی

دانسته است زیرا مراجعه برادران یوسف رابه پدر و همچنین یاران پیامبر را به پیامبر و تقاضای استغفار از وی را صریحاآورده است . ثانیا : مفهوم عبادت آخرین حد خضوع و تواضع است که به عنوان تعلق و وابستگی مطلق و تسلیم بی قید و شرط عابد در برابر معبود انجام می گیرد و در تقاضای شفاعت از شفیعان هیچگونه اثری از عبادت و پرستش با این مفهوم دیده نمی شود اما در موردخواندن غیر خدا که در آیات متعددی از آن نهی شده است مفهومش این نیست که صدازدن و خواندن کسی به نام و گفتن (مثلا) یا حسن و یا احمد ممنوع است یا شرك .

اگر شفاعت این است که شفیع از موقعیت و نفوذ خود استفاده کرده و نظر شخص صاحب قدرتی را در مورد مجازات زیردست او تغییر دهد این هم انعکاسی از جوامع عقب افتاده و فئودالیت می باشد و هم متضمن یکنوع شرک و انحراف از توحید است هم روح سعی و تلاش را می کشد و هم

پرسش

اگر شفاعت این است که شفیع از موقعیت و نفوذ خود استفاده کرده و نظر شخص صاحب قدرتی را در مورد مجازات زیردست او تغییر دهد این هم انعکاسی از جوامع عقب افتاده و فئودالیت می باشد و هم متضمن یکنوع شرك و انحراف از توحید است هم روح سعی و تلاش را می کشد و هم موجب تشویق به گناه است .

پاسخ

این اشکالات همه نتیجه شفاعت در عرف عام و معنی نادرست آن است شفاعت در منطق اسلام بر اساس تغییرات و دگرگونیهای گوناگون در شفاعت شونده است . زیرا کسانی که به اصل شفاعت معتقدند برای اینکه مشمول آن شوند ناگزیرند شرائط آن را فراهم سازند و از گناهانی همانند ظلم که امید شفاعت را به صفر می رساند بپرهیزند ,برنامه خود را از یك دگرگونی عمیق و همه جانبه در وضع خویش شروع کنند از گناه توبه کنند و یا حداقل در آستانه توبه قرار گیرند خلافکاری و شکستن سد قوانین الهی را متوقف سازند و یا لااقل تقلیل دهند و ایمان به خدا و دادگاه بزرگ رستاخیز را در خود زنده نگاهدارند و قوانین و مقررات او را محترم بشمرند و ازطرفی برای برقرار ساختن پیوند میان خود و شفاعت کننده از صفات او اقتباس کنندو یک نوع سنخیت هر چند ضعیف , میان خود و او برقرار سازند .

آیا لازمه شفاعت این نیست که شفاعت کنندگان دایه مهربانتر از مادر , باشند ؟

پرسش

آیا لازمه شفاعت این نیست که شفاعت کنندگان دایه مهربانتر از مادر , باشند ؟

پاسخ

خیر زیرا دلسوزی و مهربانی شفاعت کنندگان , پرتوی از رحمت بی پایان الهی است وبه دیگر سخن : شفاعت , وسیله و راهی است که خدای متعال خودش برای آمرزش بندگان گنهکارش قرار داده و در حقیقت , تجلی و تبلور بالاترین رحمتهای اوست که دربندگان شایسته و برگزیده اش نمایان می شود چنانچه دعا و توبه نیز وسایل دیگری هستند که او خودش برای قضای حوائج و آمرزش گناهان عنایت فرموده و مقرر کرده است .

آیا درخواست شفاعت از شفیعان واقعی , شرک است ؟در توضیح سئوال گفته می شود , شفاعت حق مخصوص خدا است چنانکه قرآن کریم در این زمینه می فرماید : قل للّه الشفاعه جمیعا . (۱)– بگو برای خداست حق شفاعت . بنابراین , درخواست شفاعت از غیر خدا , درخواست حق مط

پرسش

آیا درخواست شفاعت از شفیعان واقعی , شرک است ؟در توضیح سئوال گفته می شود , شفاعت حق مخصوص خدا است چنانکه قرآن کریم در این زمینه می فرماید : قل للّه الشفاعه جمیعا . (۱)- بگو برای خداست حق شفاعت . بنابراین , درخواست شفاعت از غیر خدا , درخواست حق مطلق خدا از بنده اوست وچنین درخواستی در حقیقت , پرستش غیر خداست و با توحید در عبادت سازگارنیست .

پاسخ

مقصود از شرک در اینجا , شرک در ذات یا خالقیت و یا شرک در تدبیر نیست ,طبعا منظور شرک در عبادت و پرستش او است . روشن است که تبیین این مساله , به تفسیر دقیق عبادت و پرستش بستگی دارد و همگی می دانیم که تفسیر معنای عبادت , در اختیار ما قرار داده نشده است تا هر خضوعی را برای مخلوقی و هر درخواستی را از بنده ای عبادت بدانیم . بنابر تصریح قرآن مجید , فرشتگان بر آدم سجده کردند . فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین فسجد الملائکه کلهم اجمعون . (۲)- پس آنگاه که او را به خلقت کامل بیاراستم , و از روح خود در وی دمیدم , پس بر او به سجده درافتید , که همه سجده نمودند . در عین حال , این سجده گرچه به فرمان خدا بود , لیکن از نظر ماهیت , عبادت آدم نبود , وگرنه خدا به آن فرمان نمی داد . همچنین می دانیم فرزندان یعقوب و حتی خود آن حضرت , بر یوسف سجده نمودند . و رفع ابویه علی العرش و خروا

له سجدا . (۳)- و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و آنان بر او سجده کردند . اگر چنین خضوعی پرستش یوسف بود , نه حضرت یعقوب پیامبر که از مقام عصمت برخوردار است انجام می داد و نه به این کار فرزندان خود راضی بود . در عین حال که هیچ خضوعی بالاتر از سجده نیست . بر این اساس , باید مفهوم خضوع و یا درخواست از غیر را از معنای پرستش جداسازیم . حقیقت پرستش آن است که انسان , موجودی را خدا بیندیشد و در برابر او به پرستش برخیزد و یا پدیده ای را مخلوق خدا بداند ولیکن تصور کند که کارهای خدایی از قبیل تدبیر جهان و غفران ذنوب به وی تفویض گریده است . اما اگر خضوع ما دربرابر کسی , آنگونه باشد که او را نه خدا بدانیم و نه بیندیشیم که کارهای خدایی به وی واگذار گردیده است , چنین خضوعی , جز احترام وی بسان تکریم فرشتگان در برابر آدم و احترام فرزندان یعقوب در مقابل یوسف , بیش نخواهد بود . در مورد سئوال نیز باید گفت که هرگاه تصور کنیم حق شفاعت به شافعان راستین تفویض گردیده و آنان می توانند بدون قید و شرط , شفاعت نمایند و مایه مغفرت گناهان گردند , چنین اعتقادی , موجب شرک خواهد بود ; زیرا کار خدا را از غیراو درخواست نموده ایم اما هرگاه بیندیشیم که گروهی از بندگان پاک خدا , بدون این که مالک مقام شفاعت شوند , در یک چهارچوب معین , اجازه شفاعت در مورد گناهکاران را

دارند و مهمترین شرط همان اذن و رضایت خداوند است , روشن است که درخواست چنین شفاعتی از بنده ای صالح , ملازم با خدا دانستن او نیست , همچنانکه مستلزم تفویض امور خدایی به او نمی باشد , بلکه درخواست کاری است از کسی که کار , شان او است . ما می بینیم که در زمان حیات پیامبر , گناهکاران برای درخواست مغفرت به حضور وی می رسیدند و آن حضرت نیز به آنان , نسبت شرک نمی داد . در سنن ابن ماجه از پیامبر گرامی روایت می کند که فرمود : اتدرون ما خیرنی ربی اللیله ؟ قلنا اللّه و رسوله اعلم . قال فانه خیرنی بین ان یدخل نصف امتی الجنه و بین الشفاعه فاخترت الشفاعه , قلنا یا رسول اللّه ادع اللّه ان یجعلنا من اهلها قال هی لکل مسلم . (۴)- آیا می دانید که خدا امشب مرا بین چه چیزهایی مخیر فرمود ؟ گفتیم خدا و پیامبربهتر می دانند . فرمود : او مرا مخیر ساخت بین این که نصف امت من وارد بهشت گردند و بین شفاعت , پس شفاعت را اختیار نمودم . گفتیم ای پیامبر خدا , ازپروردگار خود بخواه که ما را شایسته شفاعت گرداند . فرمود : شفاعت , برای هرمسلمانی خواهد بود . در این حدیث به روشنی , یاران پیامبر از خود او درخواست شفاعت می کنند ومی گویند : ادع اللّه ... . قرآن کریم نیز می فرماید : ولو انهم اذا ظلموا انفسهم جاوک فاستغفروا اللّه و استغفرلهم الرسول لوجدوااللّه توابا رحیما . (۵)- و اگر آنان هنگامی

که بر خود ستم کردند , به سوی تو می آمدند پس از خدا طلب مغفرت می نمودند و پیامبر برای آنان استغفار می کرد , بدرستی خدا را توبه پذیر ومهربان می یافتند . و در جای دیگر به نقل از فرزندان یعقوب می فرماید : قالوا یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خاطئین . (۶)- گفتند : ای پدر , از خدا بر تقصیرات ما طلب مغفرت کن که ما بر خطا بودیم . و حضرت یعقوب هم به آنان وعده استغفار داد و هرگز آنان را به شرک متهم نساخت . قال سوف استغفر لکم ربی انه هو الغفور الرحیم . (۷)- گفت به زودی از درگاه خدا , برای شما مغفرت خواهم خواست , همانا او آمرزنده ومهربان است .

عنوان شفاعت در مفاهیم مذهبی شبیه یک نوع توصیه های بی دلیل اجتماعی و پارتی بازی است زیرا مفهوم آن این است که افراد آنچه می توانند گناه کنند هنگامی که از فرق تا قدم آلوده شدند دست به دامن شفیع زنند

پرسش

عنوان شفاعت در مفاهیم مذهبی شبیه یک نوع توصیه های بی دلیل اجتماعی و پارتی بازی است زیرا مفهوم آن این است که افراد آنچه می توانند گناه کنند هنگامی که از فرق تا قدم آلوده شدند دست به دامن شفیع زنند

پاسخ

شفاعت که بوسیله بندگان خاص خدا انجام می گیرد همانند شفاعت تکوینی است که به وسیله عوامل طبیعی صورت می گیرد یعنی ; همانطور که اگر در درون یک دانه گیاه ,عامل حیات و سلول زنده وجود نداشته باشد تابش هزاران سال آفتاب و یا وزش نسیم و ریزش قطرات حیاتبخش باران هیچ گونه تاثیری در نمو و ریشه آن نخواهد کرد ,شفاعت اولیای خدا نیز برای افراد نالایق بی اثر است , یعنی اصولا آنها برای این گونه اشخاص شفاعتی نخواهند داشت و شفاعت نیازمند یک نوع ارتباط معنوی میان شفاعت کننده و شفاعت شونده است و به این ترتیب شفاعت یک عامل تربیت است نه یک وسیله پارتی بازی و فرار از زیر بار مسئولیت .

شفاعت کننده باید از دو راه وارد شود : یا اطلاعاتی درباره شایستگی و لیاقت شفاعت شونده در اختیار آن شخص بزرگ بگذارد و از او بخواهد در حکمش تجدید نظرکند یا رابطه شفاعت شونده را با شفاعت کننده بیان کند تا به خاطر علاقه ای که شخص بزرگ به شفاعت کننده دارد ,

پرسش

شفاعت کننده باید از دو راه وارد شود : یا اطلاعاتی درباره شایستگی و لیاقت شفاعت شونده در اختیار آن شخص بزرگ بگذارد و از او بخواهد در حکمش تجدید نظرکند یا رابطه شفاعت شونده را با شفاعت کننده بیان کند تا به خاطر علاقه ای که شخص بزرگ به شفاعت کننده دارد , حکمش را تغییر دهد بنابراین شفاعت تغییری است دراراده پروردگار نسبت به گناهکار

پاسخ

هر یک از این دو موضوع و راه , فرع بر این است که شفاعت کننده اطلاعاتی داشته باشد که نزد شخصی که در پیشگاه او شفاعت می کند وجود نداشته باشد اما اگر اواحاطه کامل علمی به همه چیز و همه کس داشته باشد هیچکس نمی تواند نزد او برای کسی شفاعت کند , زیرا هم لیاقتهای افراد را می داند و هم ارتباط آنها را بایکدیگر , بنابراین تنها با اذن او شفاعت صحیح است از اینجا روشن می شود که شفاعت تغییری در اراده پروردگار نسبت به گناهکار نمی دهد بلکه گناهکار است که باارتباط معنوی با شفاعت کننده نوعی تکامل و پرورش می یابد و به سرحدی می رسد که شایسته عفو خدا می گردد .

جابر بن عبدالله انصاری چه مناظره هائی درباره شفاعت داشت؟

پرسش

جابر بن عبدالله انصاری چه مناظره هائی درباره شفاعت داشت؟

پاسخ

«طلق بن حبیب» می گوید:

من از کسانی بودم که سرسختانه شفاعت را تکذیب می کردم تا اینکه با جابر ملاقات نمودم، من برای او آیاتی را که در آنها عذاب دوزخ به صورت عذاب جاودانی یاد شده است، خواندم و نتیجه گرفتم که بنا به گفته آیات باید اهل دوزخ در آتش، مخلد و جاودان باشند.

در این موقع جابر رو به من کرد و گفت: آیا تو تصور می کنی که به کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) از من آشناتری آیاتی را که خواندی و در آنها عذاب دوزخ به صورت یک عذاب جاودانی یاد شده، مربوط به مشرکان و بت پرستان است ولی شفاعت از آن کسانی است که دچار لغزش و گناه شده سپس کیفر اعمال خود را در دوزخ دیده اند و بعداً در اثر شفاعت از آنجا خارج شده اند.

سپس جابر به گوش خود اشاره کرد و گفت:

«ناشنوا باشد اگر آنچه می گویم شخصاً از پیامبر نشنیده باشم، من با این دو گوش خود از پیامبر شنیدم که فرمود: گروهی از گنهکاران پس از آنکه وارد آتش شدند، از آن بیرون می آیند»

از اینکه جابر آیات مربوط به دوزخیان را بر دو دسته تقسیم می کند، و آن دسته از آیات را که در آنها سخن از خلود در دوزخ به میان آمده مربوط به مشرکان و بت پرستان، و دسته دیگر را مربوط به مؤمنان گنهکار می داند، می توان موقعیت

علمی جابر را در تفسیر آیات قرآن به دست آورد.

تنها این مورد نبود که جابر، مردم را با معارف قرآن آشنا کرده است، بلکه از کتب احادیث به روشنی

استفاده می شود که وی در یک مجمع عمومی پیرامون شفاعت، با یکی از محدثان مناظره نموده او را محکوم ساخت، اینک مناظره او:

«یزید فقیر» می گوید: من در کنار جابر نشسته بودم و او برای مردم از پیامبر گرامی حدیث نقل می کرد، او ضمن سخنان خود گفت: گروهی از دوزخیان از آتش آزاد می گردند.

من از این سخن سخت ناراحت شده رو به جابر کردم و گفتم: من از دیگران در شگفت نیستم بلکه از شما یاران محمد(ص) در شگفتم که تصور می کنید گروهی از دوزخیان از دوزخ خارج می شوند، در صورتی که این سخن با گفتار خدا سازگار نیست آنجا که می فرماید:

«آنان می خواهند از آتش بیرون بیایند ولی هرگز خارج نخواهند شد» مائده/۳۷.

همینکه من این سخن را گفتم، حاضران به من پرخاش نمودند ولی جابر با کمال بردباری به آنان گفت: او را به حال خود بگذارید تا من او را روشن کنم، سپس گفت:

آیه ای که درباره خلود در آتش دوزخ تلاوت کردی، مربوط به مشرکان و بت پرستان، و به طور کلی راجع به کافران است و درباره آنان نازل شده است، آیه چنین است:

«انّ الّذین کفروا لو ان لهم ما فی الارض جمیعاً و مثله معه لیفتدوا به من عذاب یوم القیامه ما تقبّل منهم و لهم عذاب الیم یریدون ان یخرجوا من النّار و ما هم بخارجین منها و لهم عذاب مقیم» مائده/۳۶۳۷.

جابر پس از خواندن این دو آیه، رو به من کرد و گفت: قرآن تلاوت می کنی

گفتم: قرآن را حفظ کرده ام.

جابر در این هنگام مرا به یاد آیه دیگری انداخت که خداوند در آن به پیامبر نوید مقام بس پسندیده ای می دهد

و می فرماید:

«ای پیامبر! بخشی از شب را با انجام دادن نوافل (نمازهای مستحبی) متهجد باش تا خداوند تو را به مقام پسندیده ای برساند» اسراء/۷۹

آنگاه جابر افزود: این «مقام محمود» (مقام پسندیده) همان مقام شفاعت است که خداوند از آن سخن می گوید. این شفاعت شامل کسانی خواهد شد که خداوند آنان را به خاطر گناهانشان، در دوزخ بازداشت خواهد کرد و هرگز با آنان سخن نخواهد گفت و هر وقت بخواهد آنان را آزاد کند، آزاد می نماید.

«یزید فقیر» می گوید: پس از شنیدن بیانات جابر، دیگر شفاعت را انکار نکردم (حیاه الصحابه ۳ / ۴۷۱) .

در اینجا بی مناسبت نیست حدیثی را که از امیر مؤمنان (ع) درباره شفاعت نقل شده و نظریه جابر را به روشنی تأیید می کند، نقل کنیم:

امیر مؤمنان (ع) از پیامبر گرامی نقل می کند که حضرت فرمود: من به قدری درباره امت خود شفاعت می کنم که ندائی از طرف پروردگار می رسد که ای محمد (ص)! آیا راضی شدی؟ می گویم: بلی راضی شدم.

امیر مؤمنان (ع) پس از نقل این حدیث رو به مردم عراق کرد و گفت: ای مردم عراق! شما تصور می کنید امیدوار کننده ترین آیه در قرآن، آیه: «یا عبادی الّذین اسرفوا علی انفسهم لا تنقطوا من رحمه الله ان الله یغفر الذّنوب جمیعا انّه هو الغفور الرّحیم» زمر/۵۳ است ولی ما خاندان پیامبر می گوئیم: امیدوار کننده ترین آیه در کتاب خدا، آیه «و لسوف یعطیک ربک فترضی» اضحی/۵۰ است.

آنچه خدا به پیامبر می بخشد، همان مقام شفاعت است (حیاه الصحابه ۳ / ۴۷).

سایر موارد

چرا قبور ائمه بقیع : و قبر فاطمهء بنت اسد (مادر حضرت علی ۷ و عباس عموی رسول خدا۶و صحابهء بزرگ آن حضرت , ضریح و گنبد و بارگاه ندارد و تا کنون به صورت ساده باقی مانده است ؟

پرسش

چرا قبور ائمه بقیع : و قبر فاطمهء بنت اسد (مادر حضرت علی ۷ و عباس عموی رسول خدا۶و صحابهء بزرگ آن

حضرت , ضریح و گنبد و بارگاه ندارد و تا کنون به صورت ساده باقی مانده است ؟

پاسخ

قبور آن عزیزان تـا زمـان تسلّط وهّابیـان و ملک سـعود و پیروانش , دارای ضـریح , گنبـد و بارگاه ومحل راز و نیاز و زیارت عشّاق بود, امّا پس از تسلّط وهّابی ها بر حجاز, در پانزدهم ربیع ۱۳۴۳هجری , قمری ,بلافاصله در هشتم شوّال همان سال ; یعنی حدود شش ماه , قبور و گنبد و بارگاه آن ها را تخریب کردند.

وهّابی هـا نه تنهـا قبور ائمهء بقیع را تخریب کردنـد, بلکه در ظرف دوازده سال , به شـهر مقـدس کربلا و اطراف آن و نجف حمله می کردنـد, که نخستین آن در سـال ۱۳۱۶صورت گرفت . در این مرحله چنـان رسوایی در کربلابه بار آوردنـد که در وصف نمی گنجد; پنـج هزار تن یا بیش تر را به قتل رسانیدنـد و پس از فراغت از جنگ , به طرف خزینه های حرم رفتند که انباشته از اموال فراوان و اشیاء نفیس بود و همه را به غارت بردند.()

(پاورقی ۱.جعفر سبحانی , آیین وهّابیّت , ص ۲۹

گفتنی است : از جمله مسائلی که وهابیان بر آن حساسیت خاصی دارند, تعمیر قبور و ساختن بنا بر روی قبور پیامبران و اولیای الهی است , و عمدهء دلیلشان دو چیز است : اجماع (اتفاق نظر) علمای اهل سنّت , وحدیث ابی الهیّاج . از ابی الهیّاج نقل می کنند که او گفته است : روزی حضرت امیرالمؤمنین ۷به من فرمود:شما را برای انجام کاری می فرستم که رسول خدا۶مرا برای انجام آن مأمور کرد, و آن این که

: هر تصویری رادیدی , محو کن , هر قبری را مشاهد کردی , آن را مساوی و برابر با زمین بنما.

هر دو دلیل وهّابیها مخدوش است , زیرا اجماع و اتفاق علما و امت اسلامی در تمام ادوار اسلامی برخلاف این اعتقاد بوده و در زمان خود پیامبر۶و یاران او تعمیر قبور و ساختن بنا بر روی آن وجود داشته است .

روزی که اسلام در شبه جزیره انتشار یافت و قسمت مهمی از خاورمیانه را گرفت , قبور پیامبرانی که مدفن آنان شناخته شده بود, سقف و سایبان و قبه و بارگاه داشت . در مکه قبر حضرت اسماعیل و مادرش در حِجْرقرار داشت و قبر دانیال در شوش , و قبر یونس و هود و صالح و ذوالکفل در عراق بود. قبر حضرت ابراهیم وفرزندش اسحاق و یعقوب و یوسف , در قدس اشغالی همگی دارای نشان بود, حتی پدر شیخ محمّد رهبرفکری وهابی ها و برادرش که از علاما بودند, با او مخالف بودند.

سند حدیث ابی الهیّاج , ضعیف است , چون در سندش وکیع , سفیان الثوری , حبیب ابن ابی ثابت , وابی وائل الاءسدی است که مورد انتقاد حدیث شناسان اند, مثلاً حافظ ابن حَجَر عقلانی در کتاب در مورد از امام احمد بن حنبل نقل می کند :او در پانصد حدیث اشتباه کرده است (انّه اخطا فی خمس مأه حدیث).()

(پاورقی ۱.تهذیب التهذیب , ج ۱۱ ص ۱۲۵ طبق نقل آیین وهابیت , ص ۶۱

و دربارهء سفیان ثوری از ابن مبارک نقل می کند: سفیان در حال حدیث گفتن برای عده ای بود که من رسیدم ودیدم در

حدیث تدلیس می کند و وقتی مرا دید, خجالت کشید.

و در مورد حبیب بن ابی ثابت از ابی حیان نقل می کند که او هم در حدیث تدلیس می کرد و غیر واقع را واقع جلوه می داد, و دربارهء ابی وائل می گویند: وی از نواصب و از منحرفان از طریق امام علی ۷بود.()

(پاورقی ۲.شرح حدید, ج ۹ ص ۹۹ به نقل از آیین وهابیت , ص ۶۲

وانگهی از افرادی است که از علوم نبوی بی بهره بود و در تمام صحاح ششگانه تنها یک حدیث از او نقل شده است , آن هم همین حدیث . معلوم است فردی که اهل حدیث نبود, نمی شود به حرف اواعتماد کرد. پس حدیث سنداً مخدوش است و از نظر دلالت هم ناتوان است , چون در حدیث آمده : ولا قبراًمُشرِفاً اِلاّ سَویّته ؛ مُشرف در لغت به معنای بلندی است , مخصوصاً بلندی که به شکل کوهان شتر باشد. کلمه ء در لغت به معنای مساوی قرار دادن و کج و معوج را راست کردن است .

پس از آگاهی از معانی گفته می شود: مقصود حضرت این است که روی قبر را صاف ویکسان قرار بده و از صورت پشت ماهی و کوهان شتری خارج ساز. اصلاً این حدیث ربطی به تخریب قبور وتساوی آن ها با زمین ندارد, بلکه همان طوری که گفته شد, منظور حضرت این است که برآمدگی های روی قبر رایکسان بکن .

وقتی ثابت شد وهابی ها دلیلی برای ادعای خود ندارند, اما بر حرف خود ایستاده و نمی گذارند قبور ائمه ءاطهار: تعمیر شود, متوجه خواهیم شد عملشان جز

عناد و دشمنی با خاندان نبوت : توجیه دیگری ندارد.والسلام .

چرا به حرم امامان(ع) در عراق عتبات عالیات می گویند؟ چرا ائمه در عرقا حرم و بارگاه دارند، ولی أئمه بقیع(ع) در مدینه هیچ حرم و بارگاهی ندارند؟ مگر دولت عربستان و اهل سنّت اجازه ساختن بارگاهی ندارند؟ مگر دولت عربستان و اهل سنّت اجازه ساختن بارگاه را نمی دهند

پرسش

چرا به حرم امامـان(ع) در عراق عتبات عالیات می گوینـد؟ چرا ائمه در عرقا حرم و بارگاه دارنـد، ولی أئمه بقیع(ع) در مـدینه هیچ حرم و بارگاهی ندارند؟ مگر دولت عربستان و اهل سنّت اجازه ساختن بارگاهی ندارند؟ مگر دولت عربستان و اهل سنّت اجازه ساختن بارگاه را نمی دهند و خودشان به آن اعتقادی ندارند؟

پاسخ

جواب سؤال شما در دو بخش ارائه می شود:

بخش اوّل: اطلاق عنوان "عتبات عالیات" بر قبور امامان شیعه(ع) که در عراق به خاک سپرده شده اند:

"عتبه" در لغت به معنـای "آسـتانه در" و جمع آن عتبات است؛ که در اصـطلاح به مشاهـد متبرکه اطلاق می کننـد؛ به عبارت دیگر نامی است که اغلب بر مَشاهـد متبرکه اطلاق می شود، مانند مشـهد حضـرت علی(ع) و حضـرت حسـین(ع) و قبور دیگر امامان. اما بدین جهت به این اماکن "عالیات" می گویند که در بردارنده اجساد پاک ترین و برترین انسان ها یند.

در نتیجه اطلاق "عتبات عالیات"، به حرم امامان دفن شـده در عراق اختصاص نـدارد و مانعی نـدارد که بر مـذار دیگر ائمه نیز اطلاق شود؛ گرچه امروزه نام "عتبات عالیات" تداعی کننده بارگاه امامان مدفون در عراق است.

بخش دوم: علت حرم و بارگاه نداشتن ائمه بقیع:

قبور ائمه بقیع(ع) قبل از حکومت آل سـعود دارای گنبد و بارگاه بود و بین شیعه واهل سنت در این زمینه اختلافی نیست؛ تنها عامـل بـدون بارگاه بـدون قبور بقیع، حکومت عربسـتان است که پیرو مـذهب "وهّابیّت" است. این فرقه منسوب به محمّـد بن عبدالوهاب متوفای به سال ۱۲۰۶ قمری (۱۷۸۷ میلادی) است که در نجد و حوالی آن ظاهر گردید. آنان زیارت قبور را

ممنوع دانسته و ساختن بنا روی قبر ها را حرام می دانند و آنچه را که ساخته شده ویران می کنند.

محمـد بن سعود، بزرگ خاندان سعودی که از پیروان وهابیت بود، با دولت عثمانی جنگید و سپس حجاز و همه شبه جزیره عربستان را به چنگ آورد و همه قبور صحابه و تابعین و أئمه(ع) را ویران کرد.

پس از آن که شهر مدینه در سال ۱۳۴۴ ه.ق به تصرّف وهابی ها در آمد، عبدالله بن بلهید قاضی القضاه وهابی وقت، در ماه رمضان از مکه به مدینه رفت و از مردم مدینه درباره خراب کردن قبّه ها پرسید، مردم از ترس گفتند باید خراب گردد. پس آنچه گنبد و بارگاه در مدینه و اطراف آن بود، ویران گردید که از آن جمله می توان گنبد و بارگاه ائمه بقیع را (که عباس عموی پیامبر(ص) نیز در آن دفن شده است) نام برد. آنان دیوارها و صندوق روی قبور را خراب کردند و گنبد مقبره عبدالله پدر پیامبر(ص) و آمنه مادر حضرت و اسماعیل بن جعفر صادق(ع) را نیز خراب نمودند. و در مدینه و اطراف آن [هیچ اثری] از قبرها باقی نگذاشتند.

شایسته است در این قسمت اشاره ای به وضعیّت قبور ائمّه بقیع پیش از خراب شدن داشته باشیم:

میرزا حسین فراهانی در سال ۱۳۰۲ قمری به سفر حج تشرف یافته و درباره قبور بقیع گفته است: قبر چهار امام از امامان شیعه(ع) در بقعه بزرگی که به صورت هشت ضلعی ساخته شده، واقع است و اندرون و گنبد آن سفید کاری است. بنای این بقعه معلوم نیست که از چه وقت بوده، اما محمّد علی

پاشای مصری در سال۱۲۳۴ قمری به دستور سلطان محمود خان عثمانی آن را تعمیر کرده و هر سال نیز از جانب سلاطین عثمانی این بقعه مبارکه و سایر بقعه های واقع در بقیع تعمیر می شود.

محمد علی پاشا و خلفای عثمانی، همگی از اهل سنت بوده اند. والسّلام.

آیا لعن در اسلام با روح تعالیم اسلامی و با نهی از سب کردن که در آموزه های دینی آمده است، منافات ندارد؟

پرسش

آیا لعن در اسلام با روح تعالیم اسلامی و با نهی از سب کردن که در آموزه های دینی آمده است، منافات ندارد؟

پاسخ

قبل از پاسخ باید به تفاوت دو مفهوم سبّ و لعن اشاره کنیم و آن گاه منافات نداشتن لعن با روح تعالیم اسلامی را تبیین نماییم.

سبّ به معنای دشنام دادن است و در قرآن از آن نهی شده است. در آیه ۱۰۸ سوره انعام آمده است: "ولا تسبوا الذین یدعون مِن دون الله فیسبوا الله عدواً بغیر علم؛ کسانی را که غیر خدا را می پرستند دشنام ندهید که از سر دشمنی و نادانی خداوند را دشنام دهند".

این آیه یکی از ادب های دینی را خاطر نشان می کند، که با رعایت آن، احترام مقدسات جامعه دینی، محفوظ مانده و دستخوش اهانت و ناسزا و یا سخره نمی شود، چون این مسئله از غرائز هر فرد است که از مقدّسات خود دفاع کند، بنابراین اگر مسلمانان به منظور دفاع از پروردگار بت های مشرکان را هدف دشنام قرار دهند، عصبیّتِ جاهلیت، مشرکان را وادار می سازد حریم مقدّس خداوند را هتک کنند، از این رو دستور می دهد به خدایانِ مشرکان ناسزا نگویید.

لعن به معنای لعنت و نفرین کردن است. لعن در قرآن بیشتر از طرف خدا به کافران و منکران و ظالمان و دروغ گویان است. در اخرت به معنای عذاب و در دنیا به معنای بُریدگی از رحمت و توفیق است.

لعنت از طرف انسان به شخصی دیگر به معنای نفرین است. همان گونه که در آیات می بینیم، لعن از طرف خدا و لعن کنندگان بر انسان های کافر و

دروغ گویان و ظالمان وارد شـده است؛(۱) بنابراین تجویز لعن در آیات قرآن وارد شده، نه این که صـرفاً در ادعیه شـیعه وارد شده باشد.

لعن نوعی اعلام انزجار و بیزاری جسـتن از کسانی است که از سوی خداوند و رسولش مورد لعن قرار گرفته اند، زیرا ایشان با اعمال بد خویش به درجه ای از پستی رسیده اند که مستحق لعن و نفرین شده اند، بنابراین لعن در اسلام منافاتی با روح تعالیم اسـلامی نـدارد، زیرا مجـاز نیسـتیم هر فردی را لعن کنیم مگر این که یقین به کفر یـا جواز لعن او داشـته باشـیم. هیـچ مؤمن و مسلمانی را نمی توان لعنت کرد.

سب و دشـنام دادن به مخالفـان اسـلام در هیـچ یـک از آموزه هـای دینی سـفارش نشـده، بلکه مسـلمانان را از ناسـزا گفتن به مخالفان اعم از کافران، مشرکان و منافقان نهی کرده است.

پی نوشت ها:

۱. احزاب (۳۳) آیه ۶۴ و هود ( ) آیه ۱۸.

چرا اسلامی که اکنون در جامعه ترویج می شود، به تجلیل از مردگان پرداخته و مراسم عزاداری را به بهترین وجه برگزار می کند اما به شادی ها کم توجه است؟ آیا این مرده پرستی نیست؟

پرسش

چرا اسـلامی که اکنون در جامعه ترویـج می شود، به تجلیل از مردگان پرداخته و مراسم عزاداری را به بهترین وجه برگزار می کند اما به شادی ها کم توجه است؟ آیا این مرده پرستی نیست؟

پاسخ

۱) این نگرش که برگزاری مراسم برای مردگـان، مرده گرایی است، قابـل قبـول نیست، زیرا عزاداری برای آن عـده که از دنیا رفته انـد، احترام به جایگـاه و مقـام بلنـد انسـان است. در آموزه هـای دینی انسـان جایگاهی والا دارد و هر گونه تجلیل از آن، احترام به حرمت و قـداست بشـر محسوب می شود. از این رو امروزه جهان برای بزرگان خود که رفته انـد، مراسم می گیرند و یاد و خاطره آنان را گرامی می دارند.

از سوی دیگر پاسداشت ها برای شخصـیت های سیاسـی و علمی و فرهنگی برگزار می شود. تجلیل از این شخصیت ها، احیای فرهنگ و تمدن و علم است. پاسداری از علم و تمدن و خلّاقیّت ها نه تنها مرده پرستی نیست، بلکه تمدن سازی و نکو داشـت از علم، فرهنگ و تمدن است.

آنچه که مورد احـترام قرار می گیرد، شخصـیت است، نه شـخص. درست است که شـخص و بـدن او در خـاک رفته است، اما

شخصیت او (در صورت داشتن صفات ارزشمند) جاودانه و زنده است.

بر همین اساس بزرگان دین برای امام حسین(ع) عزاداری نموده و دیگران را نیز به عزاداری فرا می خوانند، چون شخصیت او که حماسه، تن به ذلت ندادن، فرهنگ ایثار، از خود گذشتگی و دیگر صفات عالی انسانی است، همه در فرهنگ عاشورا و حماسه آن وجود دارد و زنده و پایدار است، تا زمانی که انسان

روی زمین است.

افزون بر آن، در این گونه عزاداری ها، گویندگان، شاعران و نویسندگان به بیان مطالب و حقایقی می پردازند که انسان ها بدان نیاز دارند؛ مثلاً در عزاداری برای امام حسین(ع) از دین مداری، ستم ستیزی، شجاعت و ... سخنی به میان می آید که موجب رشد فکری و فرهنگ سازی می شوند.

البته باید در همه امور از جمله عزاداری ها، از افراط و تفریط جلوگیری شود. عزاداری ها و مراسم باید به گونه ای باشد که طراوت و شادابی از بین نرود و باعث دلزدگی و رنجش نشود که با هدف برپایی عزاداری در تضاد قرار می گیرد.

۲) در اسلام همان گونه که به پاسداشت از مردگان سفارش شده است، به وجود آوردن شادابی و نشاط نیز اهمیت دارد. بر اساس آموزه های دینی است که مردم وظیفه دارند مراسم ولادت بزرگان دینی، بعثت پیامبر و ایام عیدها را جشن بگیرند. این سفارش بدان جهت است که هم از مقام بزرگان و شخصیت ها تجلیل شود و هم شادی به وجود آید. از سوی دیگر در اسلام بر تفریحات سالم نیز تأکید شده است.

امروزه در جمهوری اسلامی ایران همان گونه که برای بزرگان دین و شخصیت ها مراسم عزاداری برگزار می شود، به مناسبت ولادت و مناسبت های دیگر نیز مراسم جشن برگزار می گردد؛ مثلاً در نیمه شعبان به مناسبت ولادت امام زمان(عج) جشن با شکوه برگزاری می گردد که مقدمات آن از هفته ها قبل فراهم می گردد این از ویژگی های اسلام است که جهت حفظ تعادل روحیه انسان ها هم به عزاداری توجه کرده است و هم به

شادی.

در جمهوری اسلامی از برخی شادی ها به دلیل غیر مشروع بودن آن جلوگیری می شود، از این رو بعضی تصور می کنند در جامعه اسلامی ایران از شادی ها کاسته شده است. عدم برگزاری برخی از جشن ها و یا عدم اجرای برخی از مراسم ها در جشن ها بدان جهت است که مشروعیت ندارند. خیلی از چیزهایی که در جوامع غربی به عنوان شادی مطرح هستند، در اسلام مشروع نبوده و از مصادیق شادی کاذب هستند. جامعه اسلام مؤلفه ها و شاخصه های خاص خود را دارد و باید عزاها و جشن ها بر اساس آموزه های دینی تعریف شود. در عین حال که فرهنگ جوامع مختلف در کیفیت و چگونگی آن ها تأثیر می گذارد.

وقتیکه می گوئیم امام حسین علیه السلام برای حفظ اسلام کشته شد به دین خدا اهانت کرده ایم , و در حقیقت پذیرفته ایم که نابودی و بقاء اسلام منوط به بود یا نبودیک انسان است ؟

پرسش

وقتیکه می گوئیم امام حسین علیه السلام برای حفظ اسلام کشته شد به دین خدا اهانت کرده ایم , و در حقیقت پذیرفته ایم که نابودی و بقاء اسلام منوط به بود یا نبودیک انسان است ؟

پاسخ

منظور از اینکه امام حسین علیه السلام برای دفاع از دین کشته شد این است که دین با شهادت او زنده می شود و این وضع در مورد همه شهدا صادق است مانند حمزه , جعفرو امثال آنها که شهادتشان موجب حیات دین شد و آنها در عوض حیات جاودانه ای نزدخدا یافتند . البته دین عبارت از احکام و قوانین است که از طرف خدا توسط پیامبر بر مردم آورده شده و حیات آن منوط به عمل مردم به آن است و چون یزید با اعمالش موجبات ابطال احکام و اضمحلال دین را فراهم آورده بود , و به مصداق الناس علی دین ملوکهم مردم که حاکم خود را متجاهر به فسق و شرب خمر و ارتکاب فجور و ترک نماز و روزه می دیدند , نیز به همان مسیر می رفتند و امام حسین (علیه السلام) باشهادت خود و عزیزانش جلوی نابودی دین را گرفت و خودش فرمود :ان کان دین محمد لم یستقم الا بقتلی فیاسیوف خذینی پس در حقیقت امام حسین (علیه السلام) نفس خود را فدای شرف دین و حفظ آن کرد ,و این اهانت به دین نیست چون ما دین را با این تفسیر بالاتر از جان امام معصوم دانسته و قائلیم که حتی برای حفظ دین اگر لازم باشد امام هم باید فدا شود .

چرا شیعه از مذاهب جمهور مسلمانان پیروی نمی کند ؟ منظور مذهب اشعری در اصول دین و مذاهب اربعه در فروع دین می باشد , در صورتی که گذشتگان صالح به آنها متدین بودند .

پرسش

چرا شیعه از مذاهب جمهور مسلمانان پیروی نمی کند ؟ منظور مذهب اشعری در اصول دین و مذاهب اربعه در فروع دین می باشد , در صورتی که گذشتگان صالح به آنها متدین بودند .

پاسخ

تعبد شیعه در اصول دین به غیر مذهب اشعری و در فروع دین به غیر مذاهب اربعه به خاطر تحزب و دسته بندی و تعصب نیست , بلکه این (ادله شرعی) است که (شیعه) رابه پیروی از (مذهب اهل بیت پیامبر (ص)) ملزم ساخته , ملزم به پیروی از مذهب همانها که در دامن رسالت پرورش یافته اند , و رفت و آمد فرشتگان در خانه آنهابوده , و محل فرود آمدن وحی و نزول قرآن کریم بوده اند . روی این جهات است که (شیعه) در فروع دین و عقاید مذهبی , اصول فقه و قواعد آن معارف سنت و قرآن ,و علوم اخلاق و آداب و رسوم به آنها پیوسته است . این فقط به خاطر (تسلیم در برابر ادله و برهان) , و تنها به واسطه تعبد دربرابر سنت پیامبر اسلام (ص) می باشد که این (راه) را برگزیده است و بس . اگر (ادله شرعی) به (شیعه) اجازه مخالفت با (ائمه اهل بیت پیامبر (ص)) رامی داد و یا او می توانست به هنگام انجام وظایف - طبق مذهب دیگر - قصد قربت کند ,از جمهور تبعیت می کرد و قدم به جای قدم آنها می گذارد تا پیمان دوستی محکمتر ودستگیره برادری مطمئنتر گردد

, اما (ادله قطعی) راه شخص مومن را سد می کند وبین او و خواسته هایش فاصله می اندازد . و از شما جای بسی شگفتی است که می فرمائید : گذشتگان صالح , متدین به این (مذاهب اربعه) بوده اند گویا شما مطلع نیستید که صالحان پیشین و هم آنها که بعد آمده اند , یعنی (شیعیان آل محمد (ص)) - که در حقیقت نصف مسلمانان راتشکیل می دادند - به (مذهب ائمه اهل بیت) و (ثقل رسول اللّه (ص)) متدین بوده اند , و از آن کوچکترین انحرافی نیافته اند . آنها از زمان علی و فاطمه (ع)تا هم اکنون , مطابق این روش عمل می کرده اند ; یعنی از آن زمان که نه اشعری و نه هیچکدام از ائمه مذاهب اربعه , و نه پدران آنها وجود داشته اند . این مسلما برشما مخفی نیست . علاوه , مسلمانان دورانهای سه گانه نخستین (۱) , متدین به هیچکدام از این مذاهب نبوده اند . این مذاهب کجا و مردم دورانهای اول و دوم و سوم کجا ؟ - که بهترین دورانها به شمار می رود - زیرا اشعری در سال ۲۷۰ هجری تولد یافته و در حدود سال۳۳۵ از دنیا رفته است . و احمد حنبل در ۱۶۴ به دنیا آمده و در سال ۲۴۱ از دنیا رفته است . و شافعی در سال ۱۵۰ متولد شده و در سال ۲۰۴ وفات یافته است . و مالک در سال ۹۵ قدم به این جهان گذارده و در سال

۱۷۹ به سرای دیگر شتافته . و ابوحنیفه در سال ۸۰ تولد یافته و در سال ۱۵۰ به جهانی باقی قدم گذارده است . اما (شیعه) از صدر اسلام , متدین به (مذهب ائمه اهل بیت (ع) بوده - که اهل بیت به آنچه در خانه است آشناترند - , و غیر شیعه به مذهب و روش علماء صحابه وتابعین , عمل می کردند . بنابراین , چه دلیلی همه مسلمانان را ملزم می سازد که پس از سه دوره اول به مذاهب نامبرده عمل کنند , نه مذهب دیگری که از پیش مورد عمل بوده است ؟

با توجه به اینکه قرآن میفرماید: وَلاتُلْقُوا بِاَیْدیکُمْ اِلی التَهْلُکَهِ بقره/ ۱۹۵ [خودتان را به هلاکت نیندازید] پس چرا امام حسین(ع) حق را به کشتن داد؟

پرسش

با توجه به اینکه قرآن میفرماید: وَلاتُلْقُوا بِاَیْدیکُمْ اِلی التَهْلُکَهِ بقره/ ۱۹۵ [خودتان را به هلاکت نیندازید] پس چرا امام حسین(ع) حق را به کشتن داد؟

پاسخ

القای نفس در تهلکه, یکی از موضوعاتی است که به حسب اختلاف احوال و عناوین، گاه موضوع حکم تحریمی و گاه موضوع حکم الزامی و وجوبی میشود و این طور نیست که مطلقاً القای نفس در تهلکه حرام باشد. بلکه گاهی هم واجب میشود و اگر فرضاً این آیه عمومیت داشته باشد با ادله دیگر تخصیص میخورد. اگر اسلام در تهلکه بیفتد و نجات آن از تهلکه متوقف بر القای نفس در تهلکه باشد، آیا باز هم القای نفس در تهلکه جایز نیست و آیا عقلاً و شرعاً کسی که برای حفظ جان خود، اسلام را در تهلکه بگذارد مسؤول نیست؟ و آیا این مورد از جهاد و دفاع, اولی به فداکاری و وجوب نیست؟ فلسفه جهاد و دفاع، دعوت به توحید و آزاد کردن بشر از پرستش غیر خدا و حفظ اسلام و نجات دین از تهلکه و یا حفظ کشور اسلام از تسلط اجانب است که بر مردم طبق احکام جهاد و دفاع با یقین به کشته شدن و افتادن نفوس بسیار در تهلکه واجب است. اگر دفاع از سنگر و مرزی، توقف بر کشته شدن جمعی از لشگر پیدا کرد و برای حفظ مملکت اسلام، دفاع از آن ضرورت داشت، باید با تحمل تلفات سنگین به دفاع پرداخت و ا ین القای در تهلکه، جایز بلکه واجب است. کسی که در راه خدا و برای حفظ دین و مصالح عموم کشته شود, ضایع و

باطل نشده، بلکه باقی و ثابتتر گردیده و خود را به اعلی الثمن و گرانترین قیمتها فروخته است. پس در زمینه تحصیل مصلحت, یـا دفع مفسـدتی که شـرعاً, مهمتر از حفـظ جـان باشـد، بـذل جـان و تن دادن به مرگ و شـهادت القای در تهلکه نیست، نظیر صرف مال که اگر انسان آن را دور بریزد تبذیر است ولی اگر برای حفظ آبرو و شـرافت یا اسـتفاده بیشتر بدهد، بجا و مشروع است.

اگر یزید ادعا کند اگر من فرزند علی وفاطمه (ع) بودم مرتکب این جنایات نمی شدم یازنی بگوید اگر من هم به جای فاطمه بودم ،به مقامی می رسیدم جواب شماچیست ؟

پرسش

اگر یزیـد ادعـا کنـد اگر من فرزنـد علی وفـاطمه (ع) بودم مرتکب این جنایـات نمی شـدم یازنی بگویـد اگر من هم به جای فاطمه بودم ،به مقامی می رسیدم جواب شماچیست ؟

پاسخ

پاسخ به پرسـش شـما تنها با یک دیدگاه صـحیح انسان شـناسانه روشن می گردد و آنچه این مساله را مبهم و لاینحل گذاشـته نداشـتن انسان شناسـی درست و واقعی است ؛ یعنی باید دید از دیدگاه انسان شـناختی چه عواملی در ساختار شخصـیت انسان کنش های او و راهی که به سوی سـعادت یا شـقاوت برمی گزینـد موثر است . اگر دقیقا" سوال را بکاویم می بینیم یک پیش فرض او و مانولوژیـک نـادرستی در آن نهفته و آن این است که هر انسـانی بـدون دخـالت هیـچ عامـل دیگری جبرا" طبق نظـام تربیتی خـانوادگی و اجتمـاعی خود حرکت خواهـد کرد و زبـان کنش و کردار بـازگو خواهـد کرد . در نتیجه جبرا" در خـانه معاویه یزید و در خانه علی (ع) حسـین (ع) پرورش می یابد . این دیدگاه که تا حدودی زیربنای روان شناسـی رفتارگراسـت سلوک آدمیان را بازتاب و رفلکس شـرطی محیط و مانند ترشح بزاق از دهان سگ در آزمایشات پاولف می داند .اگر ما بشر را چنین موجودی بشناسـیم قطعا" جای این پرسـش هست و یزید باید بتواند آن گونه احتجاج نماید، لیکن نگرش واقع بینانه و ریالیستی قرآن آدمی را به گونه ای دیگر معرفی می نماید .برخی از خصوصیات این دیدگاه از قرار زیر است :

۱) هر انسانی ترکیبی از گرایش های گوناگون و متنوع در دو جهت معنوی و مادی است .

) هر انسانی با فطرت پاک توحید آفریده شده و ذاتا" خداشناس و خداجوست .

۳) هر انسانی دارای اراده و اختیار و قدرت انتخاب است و لذا بااراده خود می تواند به سمت برخی از تمایلات درونی گراید و با بعضی دیگر مقابله نماید .

۴) هر انسانی از درون توسط پیامبر باطنی (عقل و فطرت) هدایت یافته و به خوبی می تواند راه نیک را از بد باز شناسد .

۵) خداوند منان اکتفا به هادی باطنی نکرده و به لطف خویش از طریق عوامل بیرونی (پیامبران) نیز مشعل فروزان هدایت را فرا راه انسان قرار داده (و لکل قوم هاد) و در قیامت هم بر اساس آنچه از طریق آنان آموخته محاسبه می کند (و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا) .

۶) هر انسانی قابلیت تاثیرپذیری از عوامل بیرونی و یا خودداری از اثرپذیری و مقاومت در برابر آنها یا تغییرشان را داراست . عواملی که برشمردیم مربوط به همه انسان هاست و از نظر ذات انسانی در امور فوق فرق ماهوی بین امام حسین (ع) یزید وجود ندارد . از این رو هم امام حسین (ع) می توانست در خانه علی (ع) راه یزید را پیش گیرد و هم یزید راه حسین (ع) را، چنان که نمونه های بسیاری در تاریخ وجود داشته است . مگر پیامبر اکرم (ص) و سایر مردم متعلق به یک جامعه فاسد نبوده اند؟ مگر حمزه و ابوجهل هر دو عموی پیامبر نبوده و در یک خانه رشد نیافتند؟ مگر دختر ابوسفیان ام حبیبه و دختر ابوبکر

عایشه هر دو همسر پیامبر نبودند؟ مگر حر و عمر سعد به طور یکسان نسبت به امام حسین (ع) آگاهی نداشتند و در شرایط محیطی مشابهی زیست نکرده اند؟ پس چرا با شرایط نسبتا مساوی یکی خود را به اعلی علیین رساند و دیگری به اسفل سافلین ؟ مگر پسر همین یزید (معاویه بن یزید) نبود که پس از مرگ پدرش اعلام کرد پدر و جد م غاصب حکومت بودند و من حکومت را حق حسین بن علی (ع) می دانم و کناره گرفت ؟ و مگر جعفر فرزند امام عسکری (ع) نیست که به کذابیت و دروغ گویی مشهور است و خواستار غصب مقام امامت بود؟ اینها همه و همه یک نکته دقیق انسان شناختی را نشان می دهد و آن این است که تربیت و محیط گرچه موثرند ولی نقش آنها تنها و تنها به مشابه ((علت شرطی)) و زمینه برای رشد یا انحطاط است نه ((علت حقیقی)) . پس علت اصلی همان اراده انسانی است و این خود انسان است که در دو راهی ((سعادت)) و ((شقاوت)) با آگاهی و با میل و اختیار خویش یا به ندای ((فطرت توحید)) پاسخ مثبت می گوید و یا به آن پشت پا زده و ره به سوی ((شیطان نفس)) می پیماید . اکنون می گوییم به فرض اگر یزید در قیامت چنین سوالی بکند آیا خدا در جوابش نخواهد گفت : اگر پدر تو معاویه بود ولی مگر

به تو فطرت الهی و گرایشـات معنوی و عقل و اختیار و قـدرت انتخاب صـحیح و مشـعل هـدایت نبوی(ص) را عنایت نکردم ؟ پس آن همه الطاف کجا رفت ؟ آیا چون پـدرت معاویه بود دیگر قـدرت فکر و درک و انتخاب راه صـحیح هم نداشتی ؟ آیا اگر اندک گامی به سوی من بر می داشتی الطاف بیکران من به سوی تو سرازیر نمی شد؟ پس چطور همسر فرعون راه خدا را برگزیـد و ساحران دربار فرعون در برابر حق به سـجده افتادنـد در حالی که فرعون زود تر از آنها معجزه موسـی (ع) را دیده و ایمـان نیاورده بود؟ و بر همین اساس است که ثواب و عقاب معنا دارد .البته کسانی که در محیط سالم تربیت یافته انـد براساس عدالت الهی مسـئولیت بیشتری نسـبت به دیگران دارند و مسـلما" مسـئولیت بزرگ شده در خانه معاویه به اندازه کسـی که در خانه اهل بیت – علیهم السـلام – رشـد یافته نیست و خداوند اعمال هر کسـی را به تناسب نعمت هایی که به وی عطا کرده می سنجـد و برای هر بنده ای در قیامت سه دیوان گشوده می شود : دیوان ((سـییات)) ((حسـنات)) و ((نعمات)) . و یکی از آن نعمت ها محیط تربیتی است . جالب آن که قرآن می فرمایـد : خداوند و فرشـتگان مجرمان را مورد سوال قرار می دهند که : ((الم یاتکم نذیر؟ قالوا: بلی)) و در مورد عذاب می پرسند ((الیس هذا بالحق ؟)) باز پاسخ

گویند : بلی و هیچ کس زبان به اعتراض نگشاید که چرا من در فلان جا به دنیا آمدم و ... و باز خداوند بر آنان احتجاج و استدلال می فرماید که : ((لقد جئناکم بالحق ولکن اکثرکم للحق کارهون)) (سوره زخرف آیه ۷۸) . پس تنها علت گرفتاری آنها ((حق گریزی)) و کراهت از حق و حقیقت است نه شناختن آن در حالی که فطرتا" خداوند آنان را گراینده به حق و نور و پاکی آفریده است . و جالب تر آنکه خداوند خود در قرآن مجید این سوال را پیش بینی کرده و راه آن را بسته و فرموده است پیامبران را فرستادیم تا دیگر کسی چنین اشکالی نکند .((لایکون للناس علی الله حجه بعد الرسل)) (نسا آیه ۱۶۵) آنچه گفته شد از نقطه نظر انسان شناسی بود. البته پرسش شما پاسخ فلسفه دیگری نیز دارد که به جهت اختصار از ذکر آن خودداری می شود . نکته دیگر آنکه اگر خداوند فاطمه (س) را ((کوثر)) خطاب کرده به لحاظ علم خدا نسبت به کنش اختیاری آن حضرت است و چون خدا می داند فاطمه (س) این چنین رفتاری خواهد داشت از قبل شخصیتش را معرفی کرده و اگر هر کس دیگری جای آن حضرت می بود نیز همین گونه بود، نه این که گمان شود چون ((کوثر)) خطاب شده پس چنین کرده ؟ بلکه فاطمه زهرا (س) نیز مانند زنان دیگر می

توانست بعـدا" گنـاه کنـد و اگر می کرد قطعـا" خداونـد در موردش چنین آیه ای نـازل نمی فرمود . بنابراین گرچه این آیات زمانا" از قبل بیان شده ولی در رتبه علل رفتار و شخصـیت آن حضـرت نیست و اما صـرف این که نطفه آن حضرت از پیامبر (ص) است کمالی نسبی است و آن کوچکترین نقشی در حساب الهی و جزا و پاداش قیامت ندارد. حتی شخصیت حقیقی فرد هم به آن وابسته نیست . از این رو پیامبران دیگر هم فرزندانی داشته اند ولی بعضی از آنان به مفاسد بسیار بزرگی گرویده اند .بنـابراین شخصـیت فـاطمه (س) در خود آن حضـرت است و معلول اختیـار اراده و عمـل خود آن حضـرت می باشـد. و اگر خداوند علم و عصـمت موهبتی به آن شخصیت های بزرگوار عنایت کرده است. به جهت آن بوده است که مسئولیت بر عهده آنها سپرده است و اعطا هر مسئولیتی ملازم با دادن امکانات لازم می باشد و این یک اصل عمومی و قانون کلی است. ناگفته نماند این علم و عصـمت موهبتی به منظور ایفای مسـئولیت است و در حد پایه (base) می باشد اما خود آن شخصیت های بزرگوار در کسب علم و مقامات معنوی هر چه بیشتر کوشـش می کردند و عبادت فراوان و جهاد و ایثار بسـیار داشتند و علت برگزیـد گی این تعـداد نیز بخاطر آن بوده است که خداوند می دانسـته است چه کسانی بار این مسـئولیت را بهتر می توانند به عهده بگیرند چنان که در قرآن می خوانیم : (الله اعلم حیث یجعل رسالته

; (

مذهبی را که پیامبر و امامان((علیهم السلام)) نتوانستند پیاده کنند و پس از تحریفهای زیادی که در آن صورت گرفته به دست مارسیده، چگونه می توانیم پیاده نماییم؟

پرسش

مذهبی را که پیامبر و امامان((علیهم السلام)) نتوانستند پیاده کنند و پس از تحریفهای زیادی که در آن صورت گرفته به دست مارسیده، چگونه می توانیم پیاده نماییم؟

پاسخ

در پاسخ این سؤال چند نکته را باید یادآور شویم.

نخست اینکه، این تصور که مذهب اسلام قابل پیاده شدن نیست، در اثر نداشتن بینش صحیح از مکتب اسلام است. کسی که اصول اعتقادی اسلام را بر پایه استدلال و برهان آموخته باشد و به این حقیقت رسیده باشد که اسلام دینی است که خداوند با علم نامحدود و با آگاهی از تمامی نیازهای انسان در تمامی شؤون نازل کرده است، در می یابد که دین دارای کاملترین دستوراتی است که می تواند بر جوامع انسانی حاکم شود و انسانیت را در تمامی شؤون اداره کند.

دوم اینکه، وقتی گفته می شود اسلام تنها آیین جامع و کاملی است که می تواند در جامعه پیاده شود، با اینکه این آیین در بیشتر مقاطع تاریخ در جامعه حاکمیت پیدا نکرده باشد منافات ندارد; زیرا حاکمیت دین شرایطی را می طلبد که ممکن است در تمام زمانها وجود نداشته باشد; مثلاـ وجود نیرو و افراد صالح برای مقابله با حکومتهای جائر و مستبد یکی از شرایط حاکمیت اسلام است. شرایت حاکمیت اسلام درزمان امامان((علیهم السلام))وجود نداشته است و رهبران الهی مامور بوده اند که با وجود عدّه وعدّه حاکمیت اسلام را ایجاد کنند.

سوم اینکه، باید به این نکته توجّه کرد که در تعالیم اسلامی کیفیت مقابله با حکومتهای جائر مهم است. پیامبران و امامان((علیهم السلام))بهترین و کاملترین شیوه ها را برای مقابله با زمامداران جائر داشته و براساس آنها عمل می

کردند. به گونه ای که در حفظ دین و مؤمنان موفق بوده اند، گرچه حکومت را به دست نگرفته باشند.

دینی که برای سـعادت انسان آمده، چطور انسان را در برابر خاک بی ارزش به سجده می آورد، آیا این باعث قداست و پرستش خاک نمی شود؟

پرسش

دینی که برای سعادت انسـان آمـده، چطور انسـان را در برابر خـاک بی ارزش به سـجده می آورد، آیـا این بـاعث قـداست و پرستش خاک نمی شود؟

پاسخ

اگر ما خداونـد را دارای علم گسترده و بی نهایت، و موجودی حکیم بـدانیم، خواهیم پذیرفت که هیچ دسـتوری را بی حساب نمی دهد و حتماً محاسبه آثار آن شده است، مگر این که مادر این زمینه دارای مشکل باشیم.

امّـا دربـاره سـجده بر خـاک، اولا; این کار ارزشـی برای خاک نیست; چون انسان برای اظهار تواضع نسـبت به خداونـد چنین عملی را ارتکاب می کند و دلیل آن ذکری است که می گوییم و علت سجده را بیان می کنیم. و می بینیم که مهر نماز در بین ما احترامی نـدارد و فقط برای سـجده بر خاک اسـتفاده می شود. و اگر هم کسـی احترام می گذارد و می بوسد، دلیلی ندارد; البته مهر امام حسین((علیه السلام)) مشهور به تربت کربلا دلیل خاص دارد که استثناء می شود.

ثانیاً; این حرکت، یک مفهوم زیبا و سمبلیک دارد که از علی((علیه السلام)) پرسش شد و ایشان چنین جواب فرمودند:

سجده اول; یعنی اعتراف به این که خدا من چیزی نبودم، جز همین خاک سرد، اما تو به من هستی دادی.

با سجده دوم، یادآوری این معنا می شویم که دوباره به همین خاک باز می گردیم.

و هنگامی که سـر از سـجده بر می داریم، اذعان می کنیم که در خاک نمی مانیم و باید پاسـخگوی اعمال خویش در فرصـت بین تولد تا مرگ باشیم.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۵

آیا می توان گفت شیعه با جمعیتی کمتر از ۳ درصد جمعیت جهان تنها مذهبی است که حق ورود به بهشت را دارند؟

پرسش

آیا می توان گفت شیعه با جمعیتی کمتر از ۳ درصد جمعیت جهان تنها مذهبی است که حق ورود به بهشت را دارند؟

پاسخ

در این جا باید به چند نکته توجه داشته باشید:

۱- آیـا ملاـک در بهشت و جهنم رفتن افراد جنبه های آماری و کمی است یا ملاك پویش راه حقیقت و به تعبیر دیگر کیفیتها است؟ اصـل این سوال مبتنی بر نگرش کمی و آمـاری است در حـالی که حق و باطـل وصف متنوع از کمیتهانیسـتند بلکه حق حق است هرچند سالکان آن اندك و باطل باطل هر چند پویندگانش بسیار باشند.

۲- آنچـه در متـون روایی در این مـوارد وجـود دارد بیشـتر تکیه بر آن دارد که دشـمنان اهـل بیت(ع) و غیر وافی به ولایتـاهل بیت(ع) وارد بهشت نمی شوند این مساله اختصاص به تفکر شـیعه ندارد و غالب اهل تسنن نیز دشمنی با آنان راحرام می دانند و محبت آنان را واجب البته ولایت مراتبی دارد و مرتبه نهایی آن که سعادت برین را نیز در پی داردولایت جامع و کامل است که شامل ولایت زعامت و رهبری نیز می شود.

۳- کیفیت برخورد خداوند با بندگان در قیامت بسـتگی به جهتهای ظاهری(انبیا) و باطنی (عقل و فطرت) دارد که دردنیا برای بنـدگان قرار داده است. بنـابراین اگر کسـی راه حق را شـناخت و پیمود بهشتی است. ولی اگر بـا آن به ستیزبرخـاست جهنمی است. اما کسانی که حق را تماما نشـناخته اند اگر در نشـناختن آن مقصر باشند از رحمت الهی دورندولی اگر تقصیری در آن رابطه نداشـته باشـند معـذور خواهنـد بود. این گروه اگر وارد بهشت هم نشوند. معذب نخواهندبود و در شـرایط نسـبتا مناسبی خواهند زیست.{J

چرا شیعیان به حضرت علی (ع) بیشتر از پیامبر اکرم (ص) و به حسینه ها بیشر از مساجد توجه دارند؟

پرسش

چرا شیعیان به حضرت علی (ع) بیشتر از پیامبر اکرم (ص) و به حسینه ها بیشر از مساجد توجه دارند؟

پاسخ

اولاً چنین چیزی واقعیت ندارد؛ زیرا شیعیانی که دارای عقیده صحیح باشند، هرگز حضرت علی(ع) را در مرتبهپیامبر قرار نداده و در نماز و در اذکار دیگر نام پیامبر(ص) است که همواره مورد ذکر قرار می گیرد. البته شـیعه بنا بهجهاتی که در این مختصر

نمی گنجد و در برابر اقدامات دشـمن مبنی بر مخفی کردن فضایل حضرت علی(ع) در طولتاریخ، همواره در صدد بیان مناقب و فضایل آن حضرت بوده اند.

آنچه درباره مساجد و حسینیه ها گفته اید، با آنچه که ما در مناطق مختلف می بینیم مطابقت ندارد و مساجد هم ازنظر تعداد و هم از نظر اهتمام بدان ها، در مرتبه بسیار والاتری قرار دارند. احداث حسینیه ها نیز بدان جهت است کهمحدودیت های مسجد را از جهات مختلف نداشـته باشد، تا خدای نکرده احترام آن مخدوش نگردد و البته اینحسـینیه ها در اوقات مخصوص مثل ماه محرّم، شلوغ و در بقیه اوقات، خلوت می شود.{J

از کجا بدانیم که اهل بیت پیامبر(ص), فقط پنج تن آل عبا هستند؟

پرسش

از کجا بدانیم که اهل بیت پیامبر(ص), فقط پنج تن آل عبا هستند؟

پاسخ

اشـتمال این آیه بر پنـج تن آل عبا(ع) ادله متعـددی دارد که اهل تسـنن نیز همگی قبول دارند. لیکن برخی از آنها زنانپیامبر را نیز تحت شـمول آیه می داننـد ولی به دلایل قطعی از قراین موجود در آیه و سـخنان خود زمان پیامبر و دیگرادله ای که بعضـا علمای برجسـته اهل تسنن مانند امام شافعی ذکر کرده اند عدم شمول آیه نسبت به زوجات پیامبر ثابتو مسلم می شود. برخی از آن ادله عبارت اند از :

الـف) شـافعی گویـد: از نظر معنی شناسـی زوجـه را نمی تـوان اهـل بیت (ع) شـخص به حسـاب آورد زیرا زوجیت نـوعیرابطه اعتبـاری است که بـا طلاـق و مرگ از بین می رود. ولی روابط نسبی تکوینی و غیر اعتباری است از این رو طلاقبردار نیست و نسبت آن پس از مرگ نیز محفوظ است.

ب) تغییر ضـمایر مؤنث به مـذکر در آیه تطهیر، خود اشـعار به تغییر مخاطب دارد و اگر دلیل بر نفی شـمول زنانپیامبر(ص) در خواست ام سـلمه را که از آن حضـرت اذن دخول تحت کسا نمود رد کردنـد و در پاسخ وی نسـبت بهشـمول آیه فرمودند: تو هم زن خوبی هستی و این نفی مؤدبـانه و کریمـانه موضوع است. مشـابه همین روایت در صـحیحبخاری از عایشه نیز نقل شـده است.

ج) صالح ترین فرد برای معرفی اهل بیت(ع) خود پیامبر(ص) هسـتند و در این باره روایات متواتری در میان شیعه وسنی نسبت به شـمول آیه در شأن پنـج تن علیهم السـلام وارد شـده و پیامبر(ص) در موارد متعددی تصـریح نموده اند کهاهل بیت (ع) چه کسانی هستند. از جمله روایات

معتبر است که پیامبر(ص) به مدت شش یا هشت ماه همه روزه از کنارخانه فاطمه (س) می گذشتند و به اهل آن خانه (علی«ع»، فاطمه«س»، حسن و حسین«ع») سلام می دادند ومی فرمودند: «السلام علیکم یا اهل البیت».

د) هیچیک از همسران پیامبر حتی عایشه که همواره خود را امّ المؤمنین می خواند ادعا نکرده اند که جزو اهلبیت(ع)می باشند بلکه آنرا بر اساس روایات وارده در صحیح بخاری و مسلم که از معتبرترین کتب اهل سنت است رد نموده اندو بسیار شگفت انگیز است اگر کسی آیه را شامل آنان بداند.

ه) اراده مذکور در آیه اراده تکوینی است و مفاد آن عصمت است، در جایی که علمای اهل تسنن وجود برخی ازلغزش ها مانند: مخالفت عملی عایشه با آیه «و قرن فی بیوتکن» در جنگ جمل را قبول دارند، لیکن نسبت به ۱۴معصوم هیچکس حتی آنانکه عصمت را قبول ندارند اندک گناه و خطایی از آنان نقل ننموده اند.

و) شمول آیه بر غیر پنج تن (ع) مورد تردید است ولی مسأله عصمت و ولایت آنان از طریق روایات متعددی که درکتب فریقین آمده ثابت شده است. برای آگاهی بیشتر ر. ک. به :

۱- منتخب الاثر آیه اللّه صافی گلپایگانی

۲- معالم المدرسین علامه سید مرتضی عسکری

۳- مسائل کلی امامت ابراهیم امینی

۴- ثم اهتدیت تیجانی سماوی

۵- من هم اهل البیت تیجانی سماوی

۶- فی آیه التطهیر (علی مائده العقیده) علامه عسکری

۷- مع الدکتورا سالوس فی آیه التطهیر

۸- آیه التطهیر سید محمد باقر ابطحی

۹- الغدیر علامه امینی

J}

یکی از دانشجویان اهل تسنن در خوابگاه ایرادی وارد کرده که شما شیعیان بعد از اتمام نماز هر ده انگشت را بالا می برید وما فقط یک انگشت را و عمل شما منافی وحدت خداست و با بالا بردن یک انگشت به یگانگی خدا اقرار می کنیم ؟

پرسش

یکی از دانشجویان اهل تسنن در خوابگاه ایرادی وارد کرده که شما شیعیان بعد از اتمام نماز هر ده انگشت را بالا می برید وما فقط یک انگشت

را و عمل شما منافی وحدت خداست و با بالا بردن یک انگشت به یگانگی خدا اقرار می کنیم ؟

پاسخ

بعد از نماز نه یک انگشت بالاـ بردن وارد شده است و نه ده انگشت بالاـ بردن. شیعه نیز انگشتی را بالاـ نمی برد. آنچه که معمولا مؤمنین بعد از نماز انجام می دهند دعا است و برای ایجاد ارتباط با خدا، نام خدای تبارک و تعالی را ده مرتبه صدا می زنند: یا الله یا الله ... و به لحاظ شمارش عدد ده این یک روش است که با انگشتان دست می شمارند. تعداد ده بار نیز در روایات آمده است. بنابراین هنگام دعا دو دست نیاز را به سوی آسمان با اشاره به محل نزول رحمت از مبدأ عالی به عالم پائین بلند نموده، فقط از حضرت حق کمک می جوئیم.

چه حقیقتی بالاتر از اینکه همه دعاهای خود را با «اللهم» یعنی ای خدای من، و یا «ربنا» پروردگار همه ما، شروع می کنیم.

شبهه یا اتهام مذکور ناشی از نهایت ناتوانی در استدلال محکم عقلی است که به هر رطب و یابسی تمسک می نمایند. آخر، این چه استدلالی است که یک انگشت و ده انگشت دلیل بر حقانیت یا نقص یک مذهبی باشد؟ بهتر است به جای آن آیات ولایت اهل بیت را پاسخ بدهند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: «آنگاه هدایت شدم» و «همراه با راستگویان»، دکتر تیجانی سماوی.

عناصری که در حال حاضر بیش از همه بر ضد شیعه قلم فرسایی می کنند، چه کسانی هستند؟

پرسش

عناصری که در حال حاضر بیش از همه بر ضد شیعه قلم فرسایی می کنند، چه کسانی هستند؟

پاسخ

عناصری که در سالهای اخیر به استخدام صاحبان زر و زور در آمده و بر ضد تشیع قلم زده یا می زنند بیش از آن هست که نامشان در این مختصر گنجد، - لذا- تنها به اسامی گروهی که بیش از همه هیزم کش اختلاف، و آتش بیار معرکه بوده اند اشاره می کنیم:

۱.ابراهیم جبهان از حجاز، ۲.ابوبکر جزائری خطیب مسجد نبوی، ۳.ابوالحسن ندوی هندی ۴.احسان ظهیر الهی پاکستانی، ۵.احمد محمد ترکمانی جزائری، ۶. عبدالحمید طه حمید مصری، ۷. عبدالله محمد الغریب مصری،۸. عبد الشکور لکهنوی،۹. محب الدین الخطیب، ۱۰. عبدالستار تونسی پاکستانی،۱۱. محمد مال الله بحرینی، ۱۲. مولانا نعمانی پاکستانی، ۱۳. دکتر ناصر قفاری و ....

برای این گروه، در جهان اسلام مشکلی جز شیعه، و کاری جز ستیز با پیروان اهل بیت پیامبر (ص) نیست، و گویی مسلمانان در قدس شریف و کشمیر در بند، مشکلی ندارند !

بهره گیری از حربه تهمت و افترا به شخصیتها و آیینها چیز تازه ای نیست. همه پیامبران الهی در معرض اتهام قرار گرفته اند، و در تاریخ تشیع نیز برای نخستین بار، معاویه بن ابی سفیان این شیوه را رایج ساخت، و در بخشنامه ای یاد آور شد که عمال وی در نشر فضایل خلفا بکوشند و از زدن هر نوع تهمت به یاران علی (ع) کوتاهی نورزند. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۱/۴۴ ۴۶)

چرا معروف است که اهل سنت فقط ثقل اکبر، قرآن را گرفته اند و شیعه ثقل اصغر، اهل بیت را گرفته اند؟ چرا شیعه به کنار گذاشتن قرآن معروفند؟

پرسش

چرا معروف است که اهل سنت فقط ثقل اکبر، قرآن را گرفته اند و شیعه ثقل اصغر، اهل بیت را گرفته اند؟ چرا شیعه به کنار گذاشتن قرآن معروفند؟

پاسخ

بنا بر حدیث ثقلین که میان اهل سنت و شیعه متواتر است پیامبر اسلام می فرماید: "انی تارك فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلو کتاب اللّه و عترتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض همانا من دو چیز گران بها در میان شما برجای نهادم تا هنگامی که به آن دو چنگ زنید، هرگز گمراه نخواهید شد، و آن دو چیز عبارتند از: کتاب خدا و عترت و اهل بیتم و آن دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا در قیامت بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند.(وسائل الشیعه شیخ حر عاملی ج ۲۷، ص ۳۳، مؤسسه آل البیت)

اهل سنت از این دو ثقل تنها قرآن را گرفتند و عترت و اهل بیت را رها کردند. منشأ این کار، سخن خلیفه دوم عمر در واپسین روزهای حیات با برکت پیامبر و در حضور آن حضرت است که در واکنش به دستور پیامبر به آوردن قلم و دوات برای نوشتن چیزی که هرگز گمراه نشوید، گفت حسبنا کتاب اللّه (بحارالانوار، علامه مجلسی ج ۲۳، ص ۴۷۳، مؤسسه الوفأ، بیروت / شرح البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۵۵، کتابخانه آیت اللّه مرعشی نجفی) کتاب خدا ما را بس است و بر همین اساس بعد از رحلت پیامبر۹ خلفا از نوشتن احادیث پیامبر جلوگیری

کردند و احادیثی که نوشته شده بود، را سوزاندند. علت اصلی این کار، مسائل سیاسی و به دست گرفتن قدرت و حکومت بود؛ زیرا بنا بر روایات متواتر، مانند حدیث یوم الدار، منزلت غدیر و... جانشین بلافصل پیامبر، حضرت امیر المؤمنین علی است آنان خواستند با کنار نهادن اهل بیت پیامبر و جلوگیری از نوشتن احادیث نبوی نگذارند امیر المؤمنین علی حکومت را به دست گیرد.

شیعه هم قرآن را گرفت و هم اهل بیت را. این گونه نیست که شیعه ثقل اصغر، اهل بیت را گرفته و ثقل اکبر، قرآن را رها کرده باشد.

بهترین دلیل وجود تفاسیر فراوانی است که علمای شیعه برای قرآن کریم نوشته اند.

دلیل دیگر، این که یکی از منابع فقه شیعه قرآن کریم است

دلیل سوم این است که به نظر دانشمندان شیعه یکی از راه های تشخیص حجیت و اعتبار روایات موافقت آن ها با قرآن است (ر.ک تهذیب شیخ طوسی ج ۷، ص ۲۷۵، دارالکتب الاسلامیه) پس این نسبت به شیعه که آنان قرآن را رها کرده اهل بیت را گرفته اند، صحیح نیست

بعضی از سنی ها می گویند: بین شیعه و سنی فرقی نیست بدلیل اینکه امام صادق دخترش را به یک سنی داد. در جواب این افراد چه باید گفت ؟

پرسش

بعضی از سنی ها می گویند: بین شیعه و سنی فرقی نیست بدلیل اینکه امام صادق دخترش را به یک سنی داد. در جواب این افراد چه باید گفت ؟

پاسخ

در این باره توجه به چند نکته لازم است:

۱- براساس کدامین سند تاریخی ادعا شده است که امام صادق(ع) دختر خود را به اهل تسنن تزویج کرده اند؟ این دختر چه نام داشته و همسرش کیست؟

۲- فرض کنیم امام صادق(ع) چنین کرده باشند، آیا منطقا تلازمی بین این مسأله و حقانیت راه اهل سنت و عدم تفاوت بین تسنن و تشیع است؟ از نظر شرعی تزویج بین شیعه و سنی مانعی ندارد، زیرا هر دو مسلمانند، لیکن تفاوت اساسی بین آن دو این است که در مکتب تسنن بخش عظیمی از دین که مسأله ولایت وز عامت سیاسی دین است از قلم افتاده و ولایت اهل بیت(ع) که در طول ولایت و ربوبیت تشریعی خداوند است از دایره دین بیرون راندهشده است. بنابراین از نظر اصل مسلمان

بودن هر دو مسلمانند، اما یکی مسلمان تک ساحتی و ناقص و دیگری مسلمان جامع و کامل. (به ضمیمه یکی از ادله ولایت تقدیم می گردد).

درباره حقانیت شیعه که اساسی ترین رکن برتری می باشد، در طول تاریخ صدها جلد کتاب پر حجم و عمیق توسط عالمان و فرزانگان نگاشته شده که در غالب آنها استناد به معتبرترین منابع اهل سنت شده و هیچ جای گریزی برای مخالفین باقی نگذاشته است. برای روشن شدن این مطلب باید ابتدا توجه کرد که اساسی ترین رکن اختلاف بین شیعه و دیگر مسلمانان چیست؟ آنچه د راین باره می توان گفت این است که شیعه معتقد است پیامبر

به امر الهیبرای رهبری دینی و اجتماعی امت افراد معصوم و شایسته ای را نصب و معرفی نموده اند که اولین آنها حضرت علی(ع) می باشد. بنابراین رهبر و پیشوای حقیقی امت پس از پیامبر(ص)، امامان اهل بیت(ع) می باشند. تنها یکی از ده ها دلیل متقن و معتبر شیعه در این باره حادثه غدیرخم در حجه الوداع است.

در رابطه با مسأله حجه الوداع و غدیر خم، عین واقعه را به نقل از ترجمه الغدیر (ج ۱، ص ۲۹ – ۳۷) تقدیم می داریم. لازم است بدانید که این واقعه و خطبه پیامبر اکرم(ص) در آن، مورد اجماع و اتفاق جمیع مسلمانان شیعه و سنی است و جایگاه ویژه ای در نصوص دینی و ادبیات و اشعار مسلمانان – اعم از عرب و غیر عرب – دارد. در متون اسلامی هیچ روایتی به اندازه این واقعه به حد فوق تواتر نرسیده است و احدی را یارای تردید در آن نیست. درمیان صحابه پیامبر(ص) ۱۱۰ نفر و از تابعین ۸۹ نفر آن را نقل کرده اند و طبقات راوی آن، به ۳۶۰ نفر رسیده است. شاعران بسیاری نیز این جریان را به نظم آورده اند؛ ازجمله:

در قرن اول: امیرالمؤمنین(ع)، حسان بن ثابت انصاری، قیس بن سعد بن عباده انصاری، عمر و بن عاص بن وائل، محمد بن عبداللّه حمیری.

در قرن دوم: کمیت بن زیاد، سید اسماعیل بن محمد حمیری، شعیان بن مصعب کوفی.

در قرن سوم: ابو تمام حبیب بن اوس طایی، دعبل بن علی بن رزین الخزاعی و در قرون بعد ده ها نفر دیگر.

از اهمیت این واقعه، همان بس که علامه امینی یازده جلد کتاب ارزشمند «الغدیر» را پیرامون این حادثه به نگارش درآورده است.

اکنون این سؤال

رخ می نماید که اگر این واقعه در میان همه مسلمین، اجماعی و مورد اتفاق است، پس اختلاف در چیست؟ اساس اختلاف بر سر همان ماهیت و دلالت این واقعه است:

۱ برادران اهل تسنن اظهار می دارند که این حادثه عظیم تاریخی و سخنان و تأکیدات پیامبر اکرم(ص)، صرفا به معنای لزوم «محبت و دوستی» حضرت علی(ع) است، و هیچ دلالتی بر امامت و زمامداری و لزوم پیروی از ایشان ندارد. دلیل آنان نیز آن است که «ولایت» چند معنا دارد و یکی از معانی آن «دوستی» است. بنابراین تا زمانی که به این معنا قابل حمل است، نمی توان به معانی دیگر آن تمسّک جست.

۲ دیدگاه شیعه این است که ماهیت این حادثه و سخنان پیامبر اکرم(ص)، نصی صریح و قاطع بر امامت و پیشوایی حضرت علی(ع) است و قراین و شواهد حالی، مقالی و مقامی به گونه ای است که هرگز نمی توان آن را تنها به دوستی و محبت تفسیر کرد. البته باید توجه داشته باشید که شیعه ادله بی شمار دیگری از قرآن و عقل و سنت بر امامت آن حضرت در دست دارد و این مسأله یکی از آن ادله می باشد، نه تنها دلیل. در عین حال این رخداد، حجتیقاطع و خلل ناپذیر است و به هیچ روی نمی توان از آن دست برداشت. دلایل و قرائنی که بر صحّت دیدگاه شیعه گواهی می دهد، عبارت است:

۱ معنای ولایت: لغت شناسان و کتاب های برجسته و ممتاز لغت، کلمه ولایت را به معنای سرپرستی، عهده داری امور، سلطه، استیلاء رهبری و زمامداری معنا کرده اند. در این جا معنای این کلمه را با برخی از مشتقاتش فقط از کتاب های لغت اهل سنت

برایتان نقل می کنیم:

– راغب اصفهانی می نویسد: «وِلایت؛ یعنی، یاری کردن. و وَلایت؛ یعنی، زمامداری و سرپرستی امور و گفته شده است که ولایت و ولایت مانند دِلالت و دَلالت است و حقیقت آن «سرپرستی» است. ولی و مولی نیز در همین معنا به کار می رود»، (المفردات الراغب، ص ۵۷۰).

– ابن اثیر می نویسد: «ولیّ؛ یعنی، یاور... و هر کس امری را بر عهده گیرد، «مولی و ولیّ آن است». سپس خودش می گوید: «و از همین قبیل است حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه»... و سخن عمر که به علی(ع) گفت: «تو مولای هر مؤمنی شدی»؛ یعنی، «ولی مؤمنان گشتی»، (النهایه، لابن اثیر، ج ۵، ص۲۲۷).

– صاحب صحاح اللغه می نویسد: «... هر کس سرپرستی امور کسی را به عهده گیرد ولی او است»، (الصحاح فی لغه العرب، ج ۶، ص ۲۵۲۸).

– صاحب مقاییس می نویسد: «.. هر کس زمام امر دیگری را به عهده گیرد «ولیّ او است»، (معجم مقاییس اللغه، ج ۶، ص ص ۱۴۱).

اکنون با این گفته های مصرّح ارباب لغت، چگونه می توان « من کنت مولاه فعلی مولاه » را به «دوستی» صرف معنا کرد و سرپرستی اجتماعی و زمامداری را از آن جدا ساخت؟! مگر نه این است که «ابن اثیر» لغت شناس معروف عرب و سنی، خودش تصریح می کند که کلمه «مولی» در روایت « من کنت مولاه فعلیّ مولاه » از زبان پیامبر(ص) و در گفتار عمر در همین معنا به کار رفته است؟

۲ خطاب تند و قاطع الهی: آیا اگر حادثه غدیر صرفا برای اعلام دوستی حضرت علی(ع) بود، آن قدر اهمیت داشت که خداوند به پیامبرش وحی کند، که اگر آن را

ابلاغ نکنی، رسالت الهی را انجام نـداده ای؟ خداونـد می فرماید: « یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته واللّه یعصـمک من الناس ان اللّه لایهـدی القوم الکافرین »، (مائده، آیه ۷۰). آیا این اخطار شدیـد اللحن به خوبی نشـان نمی دهـد کهمسأله بالاتر از این حرف ها است؟ البته محبت امیرالمؤمنین(ع) جایگاه بسـیار بلنـدی دارد و یکی از نشانه های ایمان است؛ لیکن بحث در این است که این خطبه بنا به دلایل ذکر شده، قطعا منحصر به «ولایت محبت» نیست.

۳ دلـداری خـدایی: در آیه یاد شده، خداوند پیامبر را دلداری داده، می فرماید: در راسـتای اجرای این مأموریت، خداوند تو را در مقابـل توطئه هـای مردم محـافظت می کنـد « واللّه یعصـمک من النـاس ». آیـا این مسأله نشان نمی دهـد که این مأموریت، مسأله مهمی بوده است که پیامبر(ص)بیم آن داشته که برخی بر اثر هواهای نفسانی به مقابله برخاسته و توطئه کنند؟ آیا فقط با اعلام دوستی حضرت علی(ع) جای چنین خوفی بود؟

۴ گزینش مکان: آیا این که پیامبر(ص) جحفه را - که مکان جـدا شـدن و انشـعاب مسافران است - انتخاب کردنـد، تا همگی قبـل از انشـعاب در سـخنرانی آن حضـرت حضور داشـته باشـند و نیز این که پیـامبر(ص)دسـتور دادنـد کسانی که از آن مکان گذشته بودند برگردند، و صبر نمودند تا کسانی هم که عقب مانده بودند، از راه برسند و... نشانه چیست؟

این که دسـتور دادنـد که شاهـدان به غایبان اطلاع دهنـد و این «نبأ عظیم» را به گوش همگان برساننـد، دلالت بر این ندارد که مسأله، برای امت اسلامی فوق العاده مهم و حیاتی است؟ آیا عاقلانه است که

پیشوای بزرگ مسلمانان در آخرین سخنرانی برای جمعیت باشکوه حج گزاران و در آن گرمای سوزان، مسافران خسته و کوفته را گرد آورد و با این تأکیدات، با آنان سخن بگوید و تنها مقصودش این باشد که بگوید: «علی را دوست داشتهباشید»؟!

۵ نزول آیه اکمال: این که پس از اجرای این مأموریت، آیه نازل شد که: الیوم اکملت لکم دینکم و رضیت لکم الاسلام دینا ، (مائده، آیه ۳). آیا دلالت بر این ندارد که مسأله بالاتر از صرف محبت بوده و آیا فقط با دوستی حضرت علی(ع) – نه رهبری و پیشوایی آن حضرت – دین کامل شد و خداوند اسلام را پسندید؟

اگر مسأله فقط دوستی و مودّت بود، که در این رابطه قبلاً آیه ای نازل شده و از این جهت نقصی در دین نبود؛ زیرا آیه قل لا اسألکم علیه اجرا الا الموده فی القربی ، (شوری، آیه ۲۳) قبلاً نازل گشته بود. پس نتیجه می گیریم که آیه اکمال، پیام دیگری را در بر دارد.

۶ چرا پیامبر(ص) در آن حادثه، به مسائل اعتقادی استشهاد نموده و در کنار آنها مسأله ولایت را مطرح کردند؟

۷ چرا پیامبر(ص) عترت را در کنار قرآن و به عنوان «ثقل اصغر» ذکر نمودند؟

۸ چرا پیامبر(ص)فرمودند: قرآن و عترت از یکدیگر جدا نمی شوند و فرمودند: امت باید به هر دو چنگ زند؟ آیا صرف دوست داشتن قرآن کافی است یا باید از آن پیروی کرد و آن را امام و پیشوای خود دانست؟ وحدت سیاق نشان می دهد که در مورد اهل بیت(ع) ، نیز باید

آیا ازواج مطهرات رسول گرامی ما در تمام مؤمنان نیستند اگر هستند چرا بعضی از برادران تشیع به حضرت عایشه محبوب ترین همسر پیامبر ناسزا می گویند؟

پرسش

آیا ازواج مطهرات رسول گرامی ما در تمام مؤمنان نیستند اگر هستند چرا بعضی از

برادران تشیع به حضرت عایشه محبوب ترین همسر پیامبر ناسزا می گویند؟

پاسخ

از دیدگاه تشیع همسران آن حضرت ما در مؤمنین اند چون صریح آیه قرآن است (و ازواجه امهات المؤمنین)، اما این حکم بدین معناست که هیچ یک از مؤمنان اجازه ازدواج با همسران آن حضرت را ندارند دلیل این نکته آن است که مؤمنان و مسلمانان به همسران پیامبر محرم نیستند و زنان آن حضرت بدون حجاب و پوشش اسلامی اجازه نداشتند در جلو نامحرمان ظاهر شوند/

اما این که نوشته اید برخی از شیعیان ناسزا می گویند،

اولاً خودتان اشاره کرده اید که برخی از شیعیان

ثانیاً از نظر شیعه ناسزا گفتن به غیر همسران پیامبر جایز نیست چه رسد به زنان پیامبر بزرگوار اسلام و اگر برخی از افراد ناسزا می گویند در اثر عدم آگاهی آنان است چنان که برخی از اهل سنت نیز به مقدسات اهل تشیع در اثر ناآگاهی ناسزا می گویند، باید هر دو گروه آگاه شوند البته از نگاه شیعه، همسر بودن پیامبر(ص) دلیل نمی شود که رفتار ناصحیح و باطل آنان نیز گفته نشود چرا که خود قرآن تصریح فرموده که همسران پیامبر(ص) بایستی در خانه های خود بمانند (و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیْ)، متأسفانه عایشه بر خلاف صریح آیه قرآن از خانه بیرون آمده و به جنگ با بهترین فرد پس از پیامبر اکرم(ص) پرداخت که در آن جنگ انسان های خوبی به قتل رسیدند/

سخن شیعه این است که

اولاًچرا همسر پیامبر(ص) برخلاف قرآن عمل نمود؟

و ثانیاً اطاعت از خلیفه به حق بر همه مسلمانان از جمله همسران آن حضرت واجب است؟

ثالثاً اگر اعتراضی داشت چرا از راه غیر جنگ وارد نشد؟ و این پرسش ها

را هیچ صاحب خردی ناسزا نمی داند و دلیلی بر جایز نبودن طرح این بحث ها وجود ندارد/

آیا اهل تشـیع اهانت به پیامبر اکرم(ص) را جایز می دانند؟ اگر جایز نمی دانند پس چرا در کتاب هایشان روایاتی نقل کرده اند که به ساحت مقدس پیامبر اکرم اهانت شده و می خواهند ایشان را نسبت به ناموس خویش بی غیرت جلوه دهند؟

اشاره

به این حدیث در این رابطه توجه کنید:

پرسش

آیـا اهل تشیع اهانت به پیامبر اکرم(ص) را جایز می داننـد؟ اگر جایز نمی داننـد پس چرا در کتاب هایشان روایاتی نقل کرده اند که به ساحت مقدس پیامبر اکرم اهانت شده و می خواهند ایشان را نسبت به ناموس خویش بی غیرت جلوه دهند؟

به این حدیث در این رابطه توجه کنید:

از حضـرت علی(ع) روایت شـده است که می گویـد با رسول خدا(ص) سـفر نمودم او خدمتگزاری جز من نداشت، فقط یک لحاف داشت، عایشه همراه او بود و رسول خدا بین من و عایشه می خوابید و روی ما سه نفر فقط یک لحاف بود، هنگامی که رسول خـدا برای نمـاز شب بیـدار می شـد لحاف را از وسط بین من و عایه با دسـتش پایین می آورد تا به فراشـی که ما بر آن خوابیده بودیم، برسد.{۱}

پاسخ

برای پاسخ دادن به این سؤال تذکر چند نکته ضروری است.

۱. شـیعه نه تنهـا اهـانت به سـاحت مقـدس پیـامبر اکرم(ص) را جـایز نمی دانـد، بلکه برای اهانت کننـده به ساحت قدسـی آن حضـرت احکام شدیدی نیز وضع نموده است، چنان که فتوای جهانی حضـرت امام خمینی؛ درباره سلمان رشدی بر هیچ کس پوشیده نیست.

۲. انـدک آشـنایی بـا کتب شیعه، توهم اهانت به پیامبر اکرم(ص) را از بین می برد لـذا جهت ایجاد این انـدک معارفه به چند نکته اشاره می شود.

۲/۱. شیعیان کتاب های روایی معتبر زیادی دارند؛ اما به هیچ کدام از آنها عنوان صحاح، – چنان که اهل تسنن بعضی از کتب خویش را صحاح می دانند و تمام روایات آن را بدون چون چرا می پذیرند – نداده است.

۲/۲. کتاب بحارالانوار که حدیث از آن نقل شده است نیز یک کتاب جامع روایی است که مؤلف آن مورد تأیید بوده اما

کتاب خویش را کتاب صحیح نام ننهاده است.

۲/۳. آنچه در کتاب های روایی به عنوان روایت نقل شده حتماً مورد قبول شیعه نبوده بلکه آن روایت باید در نظر سند و متن و دلالت مورد نقد و بررسی قرار گیرد تا صحت و سقم آن واضح گردد.

۲/۴. این حدیث را مجلسی؛ از کتاب احتجاج طبرسی و ایشان از کتاب سلیم بن قیس نقل نموده است و سلیم از شخصیت های برجسته و از خواص اصحاب امیرالمؤمنین(ع) و امام حسن(ع) و امام حسین(ع) و امام سجاد(ع) است و امام باقر(ع) را نیز درک نموده است و کتاب سلیم نیز اولین کتاب شیعه در زمان امیر المؤمنین(ع) بوده است. اما امروزه چند سؤال در مورد این کتاب مطرح است.

۲/۴/۱. آیا کتاب موجود، همان کتاب سلیم هست یا خیر؟ {۲}

۲/۴/۲. بر فرض که همان کتاب باشد، آیا چیزی به آن اضافه نشده است و یا از آن چیزی کم نشده است و ایا از تحریف مصون مانده یا خیر؟ {۳}

۳. بر فرض که این حدیث از نظر سند مشکلی نداشته باشد لازم است که خود حدیث مورد دقت نظر قرار گیرد.

عن سلیم قال جأ رجلی الی علی بن ابی طالب(ع) و انا اسمع... قال فاخبرنی بافضل منقبْ لک من رسول الله(ص) قال(ع) نصبه ایامی بعد یرخم، فقام لی بالولایْ من الله عزوجل بامر الله تبارک و تعالی، و قوله «انت منی بمنزلْ هارون من موسی»، و سافرت مع رسول الله(ص) و ذلک قبل ان یأمر نسأه بالحجاب و انا اخدم رسول الله(ص) لیس له خادم غیری، و کان لرسول الله(ص) لحاف لیس له لحاف غیره و معه عائشه، و کان رسول الله(ص) ینام

بینی و بین عایشه لیس علینا ثلاثْ لحاف غیره، و اذا قام رسول الله(ص) یصلی حط بیده اللحاف من وسطه بینی و بین عادیشه لیمس اللحاف الفراش الذی تحتنا و یقوم رسول الله(ص) فیصلی.{۴}

۳/۱. همان گونه که از متن حدیث پیداست این واقعه قبل از نزول آیه حجاب بوده و قطعاً حجاب و پوشش مثل امروز نبوده است.

۳/۲. این واقعه در حال سفر بوده و امکانات محدود بوده و در آن هنگام ناچار بوده اند که هر سه نفر در زیر یک لحاف بخوابند، الضرورات تبیح المعذورات/

۳/۳. اگر حدیث را با دقت مطالعه کنید متوجه می شوید که امیر المؤمنین در حال بیان مناقب خویش بوده است لذا در این جا می خواهد اعتماد پیامبر به خویش را بیان نماید.

۳/۴. واقعه از زبان خود امیر المؤمنین(ع) نقل شده و این حاکی از آن است که امام(ع) در آن هنگام بیدار بوده که می دیدند پیامبر اکرم(ص) برای نماز بیدار می شوند و لحاف را در آن وضعیت قرار می دهند و حدیث نسبت به این که بعد از این قضیه باز هم علی(ع) در رختخواب می مانده و یا همراه پیامبر به نماز می ایستاده، ساکت است بنابراین نمی توان چنین اتهامی را به علی(ع) و بی توجهی به ناموس را به پیامبر(ص) نسبت داد.

۴. اگر سؤال کننده واقعاً به دنبال رفع و دفع اهانت از ساحت مقدس پیامبر اکرم(ص) می باشند، ضمن تحسین عمل ایشان، خاطر نشان می سازیم که به کتاب های صحاح (که اهل تسنن آنها را اصح الکتب بعد از قرآن می دانند و روایات آنها را صحیح می دانند به طوری که هیچ جای خدشه ای در آن راه ندارد) نگاهی گذرا داشته باشند و ببینند که

چه اهانت هایی به ساحت مقدس نبی اکرم(ص) شده است تا شاید بتوانند این بی حرمتی ها را از دامن مقدس پیامبر گرامی اسلام بزدایند که در این صورت ما دعاگوی ایشان خواهیم بود، البته باید خاطر نشان کرد که ما ترویج این گونه روایات را هرگز مناسب نمی دانیم، اما متأسفانه برای پاسخ به نویسندگانی که با خورده گیری به برخی روایات شیعه را مورد حمله قرار می دهند لازم است به برخی از آنها اشاره شود.

۴/۱. جای بسی تأسف است که در کتاب های صحاح اهل تسنن به پیامبری که خداوند او را اسوه حسنه،{۵} نامیده، نسبت بی حیایی به او داده و می گویند که آن حضرت در مقابل دیگران در حالی که ایستاده است، ادرار می نماید آیا این گفتار با شأن پیامبر خدا که قرار است بهترین الگو برای امت اسلامی باشد سازگار است؟

من حذیفه قال رأیتین انا و النبی(ص) نتماثی فاتی سباطْ قوم خلف حائط فقام کما یقوم احدکم فبال فانتبذت منه فاشار الیّ فقمت عند عقبه حتی فرغ.{۶}

۴/۲. متأسفانه در کتب صحاح، پیامبر اکرم(ص) و عایشه را جز علاقه مندان به رقص و آوازه خوانی معرفی نموده اند که به نمونه هایی از آن روایات اشاره می شود/

۴/۲/۱. منزل پیامبر اکرم(ص) که محل نزول وحی است را جایگاه حضور رقاصان و آوازه خوان ها معرفی نموده اند و عایشه را که ام المؤمنین است را تدارک دهنده این مجلس رقص و پیامبر اکرم(ص) را شنونده و بیننده این آوازها و رقص ها دانسته است و به همین جا نیز بسنده ننموده اند و می گویند پیامبر(ص) نسبت به اعتراض ابوبکر که به دخترش نهیب می زند که چرا خانه پیامبر اکرم را جایگاه آلات شیطانی نموده ای؟! ساکت نمانده و

به دفاع از کار عایشه و رقص رقاصان و آواز آوازه خوانان پرداخته است، بهتر است که خود حدیث را ببینید.

عن عایشه قالت دخل علی رسول الله(ص) و عندی جاریتان تغنیان بغنأ بعاث فاضطجع علی الفراش و حول وجهه و دخل ابوبکر فانتهرنی و قال مزمازْ الشیطان عند النبی(ص) فاقبل علیه رسول الله(ص) فقال دعهما فلما غفل غمزتهما فخرجتا. {۷}

۴/۲/۲. پیامبر و عایشه در حالی که گونه بر گونه هم داشتند مشغول دیدن مجلس رقص و آوازه خوانی بودند عن عایشه... کان یوم عید یلعب السودان بالدّرق و الحراب فاما سالت النبی(ص) و اما قال اتشتهین تنظرین فقلت نعم فاقامنی ورأه خدی علی خدّه و هو یقول دونکم یا بنی ارفده حتی اذا مللت قال حسبک قلت نعم قال فاذهبی. {۸}

۴/۲/۳. پیامبر عایشه را برای دیدن رقص رقاصان در ملأ عام فرا می خواند و عایشه در حالی که سر بر دوش پیامبر نهاده به آنها نظاره می کند.

عن عایشه قالت جأ حبش یزفنون فی یوم عید فی المسجد فدعانی النبی فوضعت رأسی علی منکبه فجعلت انظر الی لعبهم حتی کنت انا التی انصرف عن النظر الیهم. {۹}

۴/۲/۴. حضور پیامبر در مجالس زنانه ای که در آنها ...`نواخته می شد.

قالت الربیع بنت معوذ بن عفرأ جأ النبی(ص) فدخل حسین بنی علی فجلس علی فراشی کمجلسک منی، فجعلت جویریات لنا یضربن بالدف و یندن من قتل من آبائی یوم بدر، اذ قالت احداهن و فینا نبی یعلم ماف عنه، فقال(ص) دعی هذه و قولی بالذی کنت تقولین... . {۱۰}

۴/۲/۵. آدرس چند حدیث دیگر جهت مراجعه، صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۵۱؛ کتاب مناقب الانصار، باب مقدم النبی(ص) و اصحابه المدینه؛ صحیح بخاری، ج ۲ – ۱،

ص ۴۴۶، ح ۹۲۹؛ کتاب العیدین، باب اذا فانه العید یصلی رکعتین؛ صحیح بخاری، ج ۴ - ۳، ص ۴۴۴؛ کتاب الجهاد، باب الدرق، ح ۱۰۹۶/

۴/۳. در بعضی از روایاتی که در صحاح آمده متأسفانه به خاطر اینکه فضیلتی را برای خلیفه ای بیان کنند، پیامبر گرامی اسلام را از عرش به فرش رسانده اند و مقام پیامبر خدا را پایین آورده اند و چه بی حرمتی ها که به شخصیت آن بزرگوار نشده است. عایشه می گوید پیامبر اکرم(ص) در منزل به پهلو دراز کشیده و مشغول استراحت بودند در حالی که لباسش کنار رفته و ران های پیامبر(ص) مکشوف بود، خلیفه اول و دوم جهت انجام کار و رفع حوایج خویش خدمت پیامبر رسیدند و پیامبر با همان حالت به آنها پاسخ داد و آنها رفتند سپس خلیفه سوم وارد شد، به محض اینکه عثمان اجازه ورود گرفت پیامبر سریع از جا برخاسته و بدن خویش را پوشاند و در نهایت در مقابل سؤال عایشه که چرا چنین فرقی بین این سه نفر گذاشتید؟ می فرماید چگونه حیا و شرم نکنم از کسی که ملائکه از وی شرم و حیا دارند. چه بسا با توجه به خود حدیث نکات دیگری نیز برای شما آشکار شود.

انّ عایشه قالت کان رسول الله مضطجعاً فی بیتی، کاشفاً عن فخذیه فاستأذن ابوبکر فاذن له و هو علی تلک المحال فتحدث ثم استأذن عُمر فاذن له و هو کذلک فتحدث، ثم استأذن عثمان، فجلس رسول الله سوی ثیابه - قال محمد: و لا اقول ذلک فی یوم واحد - فدخل فتحدث فلما خرج قالت عائشْ: دخل ابوبکر فلم تهتش له، و لم تباله، ثم دخل عمر

فلم تهتش له و له تباله، ثم دخل عثمان فجلست و سویت ثبابک فقال «الا استحی من رجل تستحی منه الملائکه».{۱۱}

اکنون از شما خواننـده محترم دعوت به عمـل می آوریم تا به قضاوت نشسـته به دو مسأله رای و نظر خویش را صادر نموده و حق را به حق دار بدهید/

۱. با توجه به آیه کریمه قرآن که می فرمایـد: (لقد کان لکم فی رسول الله اسوْ حسـنه)؛{۱۲} که پیامبر اکرم(ص) را به عنوان بهترین نمونه و سـرمشق برای انسـان هـا معرفی می کنـد و نیز بـا توجه به روایت پیـامبر اکرم که می فرمایـد: «انمـا بعثت لاتمم مکارم الاخلاق»؛{۱۳} که علت بعثت خویش را اتمـام مکـارم اخلاـق دانسـته است، آیـا روایات وارده در کتب اهل سـنت با شخصیت چنین پیامبری سازگار است. و آیا چنین اهانت هایی به ساحت مقدس پیامبر اکرم سزاوار است؟

۲. با بررسـی و مقایسه روایتی که در یکی از کتاب های شـیعه آمـده است که در حال سـفر و اضـطرار چنین مسأله ای صورت پـذیرفته و بـا توه به روایـاتی که در کتـاب های اهل سـنت آمـده که نه در حال سـفر بوده و نه اضـطرار چنین وقایعی رخ داده است، در کـدام یک از اینها به ساحت مقـدس پیامبر اهانت شده است و پیامبر را نسبت به ناموس خویش بی غیرت جلوه داده است.

البته بر هیچ مسـلمان خود پیشه ای مخفی و پوشـیده نخواهد ماند که آنچه در کتاب های صـحاح آمده اهانتی مسلم بر ساحت مقـدس پیامبر اکرم(ص) بوده و بر بزرگان اهل تسـنن فرض است که یا اسم صـحیح را از روی کتاب هایشان حذف کنند و یا کتاب هایشان را از این حدیث جعلی تهذیب نمایند تا سؤال کننده نیز به نتیجه

پاسخ خویش که دفع و رفع اهانت به ساحت مقدس پیامبر اکرم(ص) است برسند/

[۱].بحارالانوار، مجلسی، ج ۴۰، ص ۲/

[۲].معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۲۲۰ – ۲۱۷ به بعد/

[۳].همان/

[۴].برنامه معجم فقهی، کتاب سلیم بن قیس، ص ۳۴۳/

[۵].سوره احزاب، آیه ۲۱/

[۶].صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۶۷، کتاب الوضؤ باب البول قائماً، با همین مضمون؛ مسȩŘ ج ۱، ص ۲۲۸، کتاب الطها…ЉЬباب المسح علی الخفین/

[۷].بخاری، ج ۲ – ۱، ص ۴۳۵، کتاب العیدین، باب الحرب و الدرق یوم العید، و بخاری ج ۲ – ۱، ص ۴۳۶، کتاب العیدین، باب سنْ العیدین لاهل الاسلام و مسلم، ج ۲، ص ۶۰۸، کتاب صلاْ العیدین باب الرخصْ فی اللعب الذی لا معصیته فیه/

[۸].بخاری، ج ۲ – ۱، ص ۴۳۵، کتاب العیدین باب المحراب و الدرق یوم العید/

[۹].مسلم، ج ۲، ص ۶۰۹، کتاب صلاْ العیدین، ح ۲۰، باب الرخصْ فی اللعب/

[۱۰].بخاری، ج ۶ – ۵، ص ۱۷۶، ح ۴۹۷، کتاب المغازی باب شهود الملائکْ بدراً/

[۱۱].صحیح مسلم به شرح النووی، ج ۱۵، ص ۱۶۸؛ فضایل عثمان، ص ۱۶۹، عمدْ القاری، شرح صحیح بخاری، ج ۴، ص ۸۳ – ۸۲ – ۸۱ – ۸۰ و سی دی حدیث شریف (شرکْ العریس للکمبیوتر) مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۴/

[۱۲].سوره احزاب، آیه ۲۱/

[۱۳].بحارالانوار، مجلسی، ج ۱۶، ص ۲۱۰/

شیعه ها در عقیده خود دارای منافاتی هستند در حالی که در قرآن آمده فقط فرشتگان و پیامبران الهی معصوم می باشند.

پرسش

شیعه ها در عقیده خود دارای منافاتی هستند در حالی که در قرآن آمده فقط فرشتگان و پیامبران الهی معصوم می باشند.

پاسخ

از نحوه سؤال استفاده می شود که عصمت پیامبران الهی و فرشتگان در نزد سؤال کننده امری ثابت و مسلّم است و لی مازاد بر این دو گروه (که شاید مراد وی عصمت چهارده معصوم باشد) چه دلیلی بر عصمت وجود دارد.

دلایل مختلفی در نزد شیعیان هست که از آنها استفاده عصمت می شود و چون بنابر اختصار است فقط به یک مورد اشاره می گردد. قبل از آن تذکر چند نکته:

اولاً: آیه ای در قرآن که معصوم بودن را منحصر به پیامبران و فرشتگان بداند وجود ندارد (به گونه ای که نفی غیر نماید) آن چه می توان گفت آن است که انبیاء در سه بخش عصمت (عصمت از خطا در گرفتن وحی و عصمت در تبلیغ و رسالت و عصمت از معصیت) را دارا هستند و قرآن کریم در آیه ۹۰ سوره انعام می فرماید: «اولئک الذین هدی اللّه فبهدیهم اقتده»، و دیگر آیات مثل آن چه در سوره کهف آیه ۱۷، یس آیه ۶۲، جن آیه ۲۸، نساء آیه ۶۸، نساء آیه ۱۶۴ آمده است.

در مورد عصمت فرشتگان به آیاتی می توان استدلال کرد از جمله: «یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم ناراً وقودها الناس و الحجاره علیها ملائکه غلاظ شداد لا یعصون اللّه ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون»؛ {۱} و آیه مبارکه «بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بأمره یعملون»؛ {۲} و آیه ۶۴ سوره مریم.

ثانیاً: تکلیف فرشتگان از سنخ و نوع تکلیف انسان ها نیست که اوامر و تکالیف اعتباری از ناحیه شارع مقدس جعل گردد

و بر اطاعت آن از سوی بندگان ثواب و بر عصیان آن عقاب و عذاب مترتب باشد. بلکه آنان (فرشتگان) مخلوقاتی هستند که ذات نورانی و پاکی دارند و بر اساس آن کاری را که مورد اراده حضرت حق است انجام می دهند و لذا ثواب و عقابی ندارند زیرا تکالیف آنان تکالیف تشریعی نیست بلکه تکلیف تکوینی است؛ به گونه ای که با اختلاف درجات و مراتب فرشتگان تغییر می کند.{۳}

از قرآن شریف و بسیاری روایات و سنت نبوی استفاده می شود که گروه سومی از اولیاء و بندگان خاص الهی هستند که آنان هم معصوم می باشند و این عصمت از نوع عصمت فرشتگان نیست که در آن نوعی جبر مشاهده گردد بلکه از نوع عصمت انبیاء و پیامبران الهی است که از اوج ایمان و بلندای معرفت و خلوص توحیدی آنان حکایت می کند.

دلیل اول از قرآن «انما یرید اللّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا».{۴}

ام سلمه می گوید: این ایه در خانه من نازل شد... رسول خدا(ص) جامه خیبری را که بر دوش داشت بر سرشان افکنده سه مرتبه فرمود: خدایا اینها اهل بیت و خواص من هستند رجس و آلودگی را از آنها برطرف کن و پاک و پاکیزشان گردان.{۵}

عمر بن ابن سلمه مشابه این داستان را نقل می کند.{۶}

شداد بن عمار می گوید: روزی نزد واثله بن اسقع بودم چند نفر را دیدم که به حضرت علی(ع) بد می گفتند. وقتی رفتند واثله به من گفت می خواهی داستانی را که خودم شاهد آن بودم برایت تعریف کنم؟ گفتم: آری. گفت: روزی به منزل فاطمه(س) رفتم سراغ عل(ع) را گرفتم، فرمود: به اتفاق حسن و حسین خدمت رسول

خدا(ص) مشرف شده است. من همان جا به انتظار حضرت علی(ع) نشستم تا این که رسول خدا(ص) دست حسن و حسین را گرفته و به اتفاق علی به منزل فاطمه وارد شد. پس علی و فاطمه را نزدیک خویش قرار داد و حسن و حسین را بر دو زانوی خود نشانید. آن گاه جامه اش را بر آنها پیچید و آیه «انما یرید اللّه...» را تلاوت کرد. پس فرمود: خدایا اینها اهل بیت من هستند و اهل بیت من سزاوارترند. {۷}

بزرگانی از صحابه و اهل بیت شاهدان داستان کساء هستند مانند: ام سلمه همسر رسول خدا(ص)، علی بن ابیطالب(ع)، امام حسن(ع)، عایشه همسر رسول خدا(ص)، عمر پسر ام سلمه، زینب دختر ام سلمه، ثوبان غلام آزاد شده رسول خدا(ص)، واثله بن اسقع، خود رسول گرامی اسلام، و دیگر صحابه که اگر شاهد و ناظر نبودند ولی از آنها نقل شده.

برای مطالعه تفصیلی داستان می توان از منابع معتبر اهل سنت مثل: جامع الاصول، الصواعق المحرقه، ذخائر العقبی، صحیح مسلم، مسند احمد، درالمنثور، سنن ترمذی، مجمع الزوائد، ینابیع الموده و غیره استفاد نمود.

علاوه براین واقعه رسول خدا مدت طولانی (شش ماه یا نه ماه یا چهل روز به حسب اختلاف روایات) {۸} به خانه زهرا و علی(علیهم السلام) می آمدند می فرمودند «انما یرید اللّه لیذهب عنکم الرجس...».

عده ای از مفسران اهل سنت اهل بیت را به معنی همسران پیامبر دانسته اند ولی اولاً: می بینیم در ذیل حدیث کساء پیامبر اکرم(ص) به ام سلمه که صاحب بیت بوده اجازه نداد در خانه بماند و فرمود: «قومی فتحنی عن اهل بیتی»، قالت: فقمت و تنحیت فی البیت قریباً. {۹} (برخیز و دور شو از اهل بیت

من. من هم برخواستم فاصله گرفتم در خانه نزدیک به آن جا) و ثانیاً: رسول خدا به این هم اکتفا نفرمود و آنها را زیر جامه خیبری جای داد تا راه سوء استفاده ها را مسدود نماید تا بعداً کسی از همسران آن حضرت ادعا نکند، ما هم از اهل بیت هستیم. حتی به ام سلمه فرمود: (هنگامی می خواست در زیر جامه قرار گیرد) بر جای خویش باش تو نیز برخیزی.{۱۰}

ثالثاً: در بسیاری از روایات (هم چنان که قبلاً اشاره شد) وارد شده که مدت شش ماه، یا نه ماه یا... حضرت رسول(ص) درب خانه زهرا(س) می ایستاد و همین آیه را تکرار می فرمود. تمام این حرکات رسول خدا برای تثبیت جایگاه اهل بیت و تأکید بر عصمت و دوری از پلیدی و رجس آنان می کند.

رابعاً: به قول مرحوم سید شرف الدین، اگر آیه تطهیر درباره زنان رسول خدا نازل شده بود باید به صورت مؤنث ادا شده باشد یعنی بگوید: «انما یرید اللّٰه لیذهب عنکنّ الرجس اهل البیت و یطهرکنّ تطهیراً» نه به صورت جمع مذکر.{۱۱}

در پایان مهم است که گفته شود گرچه مرود نزول آیه تطهیر همان پنج نفر معین بودند ولی رسول گرامی اسلام بعداً موضوع را توسعه داده و اهل بیت را به عنوان جمعیت ثابت و باقی معرفی فرمود. مانند این حدیث معروف نبوی که فرمود: «انی تارک فیکم الثقلین: کتاب اللّٰه و عترتی اهل بیتی».{۱۲}

و در جای دیگر فرمود: مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است. هر کس بر آن سوار شد نجات یافت و هر کس تخلّف نمود در آتش افتاد.{۱۳}

جابر بن عبداله از رسول خدا(ص) روایت نموده است که فرمود: خدا

نسل هر پیغمبری را در صلب خودش قرار داد لیکن نسل مرا در صلب علی قرار داد.{۱۴}

از حضرت علی(ع) سؤال شد معنای قول پیامبر(ص) که فرمود: «انّی مخلّف فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی» من باقی گذارنده پس از خودم هستم میان شما در دو چیز گرانبها کتاب خدا و عترتم.

چیست؟ و عترت چه افرادی هستند؟ فرمود: من و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین که نهمی آنها مهدی و قائم خواهد بود عترت رسول خدا هستیم. عترت از قران جدا نمی شود و قرآن نیز از عترت جدا نمی گردد تا در قیامت بر لب حوض کوثر با رسول خدا ملاقات کنند.{۱۵}

و دیگر روایات در همین موضوع وارد شده که به جهت اختصار ذکر نمی شود.{۱۶} بنابراین سطح بالای معرفت و ایمان اهل بیت که خود یک افتخار و فضیلت است سبب افتخار دیگری که عصمت است می شود و این مصونیت آنان در برابر گناه و پلیدی ها از مقام معرفت و علم و تقوای آنها سرچشمه می گیرد.

البته آیاتی دیگر از قرآن هست که می توان در مسأله عصمت اهل بیت و امامان دوازده گانه به آنها استدلال کرد. مثل: «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا اللّه و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»؛{۱۷} و دیگر آیات که به دلیل اختصار ارجاع به کتب مفصله داده می شود.

توضیح کلمه رجس

در المنجد به معنای کثیف و نجس است و به معنای کار زشت و قبیح هم آمده است. ابن اثیر در نهایه رجس را به معنی نجس و کثیف و نیز کار زشت و حرام آورده است. راغب اصفهانی آن را به معنی کثیف و پلید آورده است.

در قرآن به

هر دو معنا آمده است. ۱. معنای نجاست ظاهری مانند: «إلّا أن یکون میته أو دماً مسفوحاً او لحم خنزیر فانّه رجس»؛ {۱۸} ۲. و گاهی به معنای آلودگی باطنی است «... کذلک یجعل الرجس علی الذین لا یؤمنون»؛ {۱۹} و «و امّا الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجساً الی رجسهم و ماتوا و هم کافرون»؛ {۲۰} و «قال قد وقع علیکم من ربکم رجسٌ و غضبٌ». {۲۱}

مراد از رجس در این آیات یک حالت نفسانی است که همان پلیدی و سیاهی و آلودگی باطنی است. به این قرینه استفاده می شود که رجسی که در آیه تطهیر استعمال شده نمی تواند به معنای نجات اصطلاحی باشد بلکه مراد همان پلیدی است زیرا اولاً: وجوب اجتناب از نجاست های ظاهری اختصاصی به اهل بت ندارد بلکه بر تمام مکلفین واجب است (با توجه به این که کلمه «انّما» مفید حصر است و موضوع اختصاص به اهل بیت داده است).

ثانیاً: وجوب اجتناب از نجاسات برای اهل بیت مزیت و فضیلتی نیست تا پیامبر خدا با این تشریفات خاص (جامه بر آنها انداختن و راه ندادن ام سلمه به زیر جامه) بخواهد آن را ثابت نماید یا آن که خود اهل بیت به آن افتخار و احتجاج نمایند.

[۱].التحریم، آیه ۶.

[۲].الانبیاء، آیه ۲۷.

[۳].المیزان، ج ۱۹، ص ۳۳۴، (سوره تحریم).

[۴].احزاب، آیه ۳۳.

[۵].ینابیع الموده، ص ۱۲۵؛ درالمنثور، ج ۵، ص ۱۹۸.

[۶].ینابیع الموده، ص ۱۲۵؛ جامع الاصول، ج ۹، ص ۱۵۶.

[۷].مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۹؛ ینابیع الموده، ص ۱۲۶.

[۸].مناقب خوارزمی، ص ۲۳؛ الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۸۹؛ جامع الاصول، ج ۹، ص ۱۵۶.

[۹].مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۶.

[۱۰].ذخائر العقبی، ص ۲۱؛ مجمع الزوائد، ج

۹، ص ۱۶۷.

[۱۱].کلمه الفراد فی تفصیل الزهراء، ص ۲۱۳.

[۱۲].ینابیع الموده، ص ۲۹۲.

[۱۳].ینابیع الموده، ص ۲۹۱.

[۱۴].مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۲.

[۱۵].غایه المرام، ص ۲۱۸؛ بحار، ج ۲۳، ص ۱۴۷.

[۱۶].غایه المرام، ص ۲۲۲ و ۲۹۳.

[۱۷].نساء، آیه ۵۹.

[۱۸].انعام، آیه ۱۴۵.

[۱۹].انعام، آیه ۱۲۵.

[۲۰].توبه، آیه ۱۲۵.

[۲۱].اعراف، آیه ۷۱.

رفض چیست؟ و رافضی به چه کسی گفته می شده است؟

پرسش

رفض چیست؟ و رافضی به چه کسی گفته می شده است؟

پاسخ

یکی از واژه هایی که نیاز به ریشه یابی و تحقیق دارد، رفض و رافضی است. در طول تاریخ، گروه ها و فرقه های اسلامی برای کوبیدن و از صحنه بیرون کردن گروه مخالف خود، همواره از القاب ناپسند و ناشایست استفاده می کرده اند و متأسفانه عدم آگاهی توده های مردم در عصر اموی و وجود سیاست های خاص حاکمان آن دوره بر این مسأله دامن زده است. رفض و رافضی از جمله چنین القابی است که برخی از نویسندگان آن را به شیعه امامیّه نسبت داده اند/

رفض در لغت

رفض به معنای ترک و رها کردن چیزی است: «رفضته ای ترکته»؛ رها کننده چیزی را رافضی گویند/

در اصطلاح نویسندگان تاریخ و عقاید در مورد وجوه استعمال این واژه اختلاف است/

برخی می گویند: رفض یعنی رها کردن وحی و برگشت به افسانه ها و خرافات بت پرستی و طاغوت پرستی. به عبارت دیگر بازگشت به آثار و ارزش های جاهلیت و این حقیقت را به شخصی به نام عبداله بن سبا و پیروان او نسبت داده اند زیرا وی، امام علی بن ابیطالب(ع) را پیغمبر می پنداشت و با این پندار دین اسلام را رفض نمود/

«اِنّما سَمُّوا الروافضَ لِکونهم رفضُوا الدینَ»;{۱} بدین جهت رافضی گفته اند که دین را رها کردند/

بعضی معتقد هستند که واژه رفض و رافضی از سال ۱۲۲ ه' . ق. در زمان زید بن علی به کار برده شد. بغدادی می نویسد: «فرقه زیدیّه را رافضی می گویند».{۲} در مفاتیح العلوم، خوارزمی آمده است: «به جماعتی که با زید بن علی بیعت کردند و سپس او را رها کردند رافضی گفته شده است»/

مصباح المنیر نیز چنین می نویسد: «و الرّافضُ فِرقٌ

من شیعِ الکوفْ سَیُمُّوا بذلک لأنّهم ترکوا زید بنُ علی(ع) حین هُمْ عن الطعن فی الصحابِ فلمَّا عرَفوا مقالَته و انّه لا یَبرأ من الشیخینِ رفضَوه ثمَ استعمَل هذا اللّقبَ فی کلٍّ من غلافی هذا المذهب و أجاز الطعنُ فی الصحابْ»;{۳} رافضی به گروهی از شیعیان کوفه گفته شده است که زید بن علی را رها کردند و از شیخین - ابوبکر و عمر - برائت جستند، سپس این لقب به کسانی که در برائت آن دو غلو و زیاده روی کردند و اجازه طعن در مورد صحابه دادند اطلاق شد/

به مرور زمان این لقب درباره شیعه امامیه نیز به کار برده شد و در کتاب های فِرَق و مذاهب یادداشت گردید، چنانکه ابوالحسن اشعری می نویسد: «و انّما سمَّوا الامامیَ رافضْ لَرِفَضهم امامَ ابی بکر و عُمر». {۴}

ذهبی نیز در المیزان و حافظ در تهذیب رافضی را به کسانی اطلاق کرده اند که شیخین را مورد طعن قرار داده اند/

عسقلانی می نویسد: «التشیعُ هو محبُّ علی و تفضیلُه علَی الصحابِ فمَن قدّمَه علی أبی بکر و عُمر فهو رافضی غالٍ فی التشیع و من لم یُقدمه علیهما فَهُو شیعی»;{۵} کسی که علی را بر ابوبکر و عمر مقدم بدارد رافضی است و کسی که علاقمند به علی باشد و او را از صحابه افضل و برتر بداند شیعه می باشد/

واژه رافضی به کسانی که به اهل بیت: محبت و عشق می ورزیده اند نیز اطلاق می شده است چنان که امام شافعی گفته است:

«اِن کان رفَضاً حبُّ آلِ محمدفلیشهَد الثقلانَ اِنّی رافضی»;{۶}

اگر علاقه و محبت آل بیت محمد(ص) رفض است پس آدمیان و پریان گواه باشند که من رافضی هستم/

این مطلب حاکی از آن است که هر

کس نسبت به اهل بیت پیامبر(ص) محبّت و عشق می ورزیده - هر چند سنّی باشد - لقب رافضی به او داده می شده است/

به نقل از بیهقی وقتی که به امام شافعی گفته شد که گروهی اهل بیت را دوست ندارند و هر کس چیزی در این خصوص نقل می کند او را رافضی می خوانند وی این شعر را سرود:

«اذ نحن فضّلنا علیّاً فانّنا روافض بالتفصیل عند ذوی الجهل»؛ {۷}

هنگامی که ما علی را برتر بدانیم در نزد آنان که از حقیقت نادان هستند به رافضی بودن متهم می شویم/

رازی از قول بدیع همدانی نقل کرده که وی بر سر مزار علی بن موسی الرضا(ع) گفت:

«أنا مع اعتقادی فی التسنّن رافضی فی ولائک و الا اشتغلت بهؤلأ فلست اغفل اولئک». {۸}

بنابراین اگر مقصود این است که به خاطر تفضیل و برتر دانستن علی بر ابوبکر و عمر واژه رافضی بر تشیع اطلاق می شود، روشن است که تفضیل باعث ترک دین نمی شود زیرا برتر داشتن علی بر ابوبکر و عمر، در نزد شیعه به خاطر دلایلی است که علی را برتر و خلیفه بلافصل معرفی می نماید، چنان که در نزد جمعی از علمای اهل سنت نیز تفضیل علی بر ابوبکر مسلّم شده است؛ مانند بغدادیون - بشر بن معمر، ابوجعفر اسکافی، ابوالحسن خیاط، محمود بلخی و شاگردانش - . همچنین جُبّایی از علمای بزرگ اهل سنت گفته است: اگر روایت نقل شده توسط طائر صحیح باشد، علی افضل است. {۹} وی روایت می کند که پیامبر از خدا خواست بهترین فرد را بر سفره غذایش حاضر نماید، آن وقت علی وارد شد و هر دو با هم غذایی بهشتی میل فرمودند/

ابن عبدالبر نیز گفته است، پیشینیان در تفضیل

ابوبکر و علی اختلاف داشته اند، افرادی مانند سلمان، ابوذر، مقداد، جابر، ابوسعید خُدری و زید بن ارقم، علی را بر غیرش تفضیل داده اند/

بنابراین اگر تفضیل را ملاک رفض بدانیم باید بیشتر پیشینیان و راویان حدیث را رافضی بدانیم و این نوع برخورد تنها ناشی از تعصب است، چنان که در این رابطه یکی از نویسندگان اهل سنت پس از نقل فضایل و کمالات علی(ع) چنین گفته است: «فضایل علی قابل انکار نیست و انکار فضایل و نسبت رفض به معتقدان آن جز از ناحیه متعصبان صورت نمی گیرد». و نیز می گوید: «لو کان هذا رفضاً و ترکاً للسنْ لم یُوجَد مِن اهل الروایْ و الدرایْ شیٔ اصلاً فایّاك و التعصبُ فی الدین و التجنبُ عنِ الحق و الیقین»؛{۱۰} اگر نقل فضایل علی(ع) رفض و ترك سنت باشد چیزی از اهل روایت و درایت حدیث یافت نمی شود پس بپرهیزید از تعصب در دین و اجتناب از حق و یقین/

برخی از نویسندگان اهل سنت در توجیه این لقب به روایتی تمسك کرده اند که از نظر متخصصان علم حدیث، مجعول است. مضمون این روایت چنین است که پیامبر(ص) فرمود: «یَظهرُ فی آخِرِ الزمان قومٌ یُسمَّون الرافضْ یرفَضَون الاسلامَ»؛ در آخر زمان قومی آشکار می شوند که نام آنان رافضی است و اسلام را رفض می کنند/

در پاسخ این گروه باید گفت این روایت به دو دلیل قابل اعتماد نمی باشد؛ نخست آن که این روایت از نظر سند صحیح نیست چنان که ذهبی از رجال شناسان اهل سنت می گوید: «این روایت از مجعولات است» و همچنین ابو عقیل یحیی بن متوکل آن را ضعیف و واهی دانسته است و ابن عبد البر نیز گفته این

حدیث در نزد جمیع رجالیّون ضعیف است.{۱۱}

دوم بر فرض صحت و سلامت حدیث، حضرت گروه خاصی را مشخص نفرموده اند تا آن گروه رافضی دانسته شوند و شاید مقصود حضرت همان مطلبی باشد که در روایت دیگر آمده است که از سرزمین حجاز «قرن شیطان»{۱۲} ظهور می کند و آنها هستند که فتنه و فساد ایجاد می کنند و یهود و کفر را به سرزمین مقدس اسلامی دعوت کرده و اسلام واقعی را رفض و رها می کنند/

با توجه به مطالبی که یادآوری شد روشن می شود که نسبت رفض و رافضی به شیعه امامیه، به هیچ وجه صحیح نیست زیرا شیعه راهی جز راه قرآن، سنت و عترت برنگزیده است؛ چنان که امام صادق(ع) در این باره فرمود: «مالَهُم و لَكُم ما يُريدونَ منكُم و ما يُعيبوُنكم يقولَون الرّافضْ، نَعم و الله رفضَتُم الكِذبَ و أتَّبعتُم الحقَ...»؛{۱۳} چه شده آنان را با شما، از شما چه می خواهند و چرا عیب می گیرند و به شما لقب رافضی می دهند! آری سوگند به خدا شما دروغ را رفض کردید و حق را پیروی نمودید/

از اینجا به خوبی روشن می شود که دست های تفرقه افکن در میان امت اسلامی، این گونه القاب را ترویج کرده تا چهره مکتب اهل بیت را دگرگون و خدشه دار نماید/

در کتب فِرَق و مذاهب، رفض و رافضی بودن را به گروهی به نام سبائیه نسبت داده اند{۱۴} سپس این لقب به گروه هایی مانند زیدیه، امامیه، کیسانیه و غلات نیز اطلاق گردیده است/

بغدادی پس از این که سبئیّه را به عنوان رافضی معرفی کرده است چند گروه دیگر مانند امامیه و زیدیه را به این نام می خواند سپس می نویسد: «امّا فرق الزيديه

و فرق الامامیه فمعدودون فی فرق الأمْ و الفرقْ السبئیه لیست من فرق امْ الاسلام لتسمتیهم علیّاً الهاً»;{۱۵} فرقه زیدیه و امامیه از گروه ها و فرقه هایی هستند که داخل امت اسلامی می باشند و امّا فرقه سبئیّه از فرقه های امت اسلامی نیستند زیرا آنان علی را خدا نامیده اند. از این بیان استفاده می شود که نسبت رفض به امامیه و زیدیه درست نیست زیرا آنان جزو مسلمانان اند و رافضی کسی است که از اسلام و امت اسلامی خارج باشد/

باید دانست که این اصطلاح در احادیث نبوی نیامده، لقبی است که گروهی به گروه دیگر نسبت داده اند/

عقاید رافضی ها

نکته ای که به خوبی ناروایی نسبت رفض به شیعه را روشن می کند، عقایدی است که در کتب فِرَق و مذاهب به عنوان عقاید رافضی ها بیان شده است زیرا شیعه امامیه به هیچ یک از این عقاید باور ندارد و بلکه آنها را از عقاید باطل به شمار می آورد. بغدادی در بیان عقاید رافضی ها می نویسد عقاید رافضیان چنین است/

۱- نسبت پیغمبری به علی و نسبت خطا در رساندن وحی توسط جبرییل؛ این نسبت را برخی از نویسندگان ناآگاه به شیعه نسبت داده اند و گفته اند که قرآن برای علی نازل شد و جبرییل - نعوذ بالله - به اشتباه آن را بر پیغمبر خوانده است/

۲- غلو درباره علی بن ابیطالب؛ تا جایی که در مرگ ایشان شبهه کردند و گفتند علی مخفی شده و مانند عیسی بن مریم(ع) به آسمان عروج نموده و گمان برده اند که او خداست و این عقیده به برخی دیگر مانند کیسانیه و خطابیه سرایت نمود و محمد بن حنفیه و امام صادق را خدا دانستند/

۳- تحریم گوشت شتر.{۱۶}

این

توصیف ها روشن می کند که شیعه امامیه از تمامی عقاید یاد شده پاک است و در این باره به مکتب اهل بیت ظلم شده و تاریخ نگاران و نویسندگان ملل و نحل انصاف را رعایت نکرده اند/

[۱]. مقالات الاسلامیین، ابوالحسن اشعری، ص ۸۹، پاورقی/

[۲]. الفرق بین الفرق، بغدادی، ص ۲۱/

[۳]. مصباح المنیر، فیومی/

[۴]. مقالات الاسلامیین، اشعری ابوالحسن، ص ۸۹/

[۵]. هدی الساری، ابن حجر عسقلانی، ص ۳۳۳/

[۶]. تفسیر فخر رازی، ذیل آیه قربی و صواعق المحرقه، ابن حجر، بحث محبت اهل بیت/

[۷]. اتحاف بحبّ الاشراف، شیرانی شافعی، ص ۲۷ و نور الابصار، شبلنجی، ص ۱۱۵/

[۸]. نقض، عبدالجلیل بن ابی الحسین، ص ۲۱۸/

[۹]. ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج اول، مبحث تفصیل/

[۱۰]. حاشیه شرح عقائد، نسفی، ص ۲۳۰، ابوالفضل عبیدالله الحنفی القندهاری.

[۱۱]. اسنی المطالب، ص ۱۱۵/

[۱۲]. شرح عقاید نسفی، تفتازانی.

[۱۳]. جامع احادیث الشیعه، ج ۱، ص ۱۰، اسماعیل المعزی الملایری.

[۱۴]. علامه بغدادی در فرق بین الفرق در مورد سبائیه می گوید: «سبائیه گروهی پیرو عبداله بن سبا بوده اند که در تاریخ پیدایش شیعه و سنی بحث آن گذشت و روشن شد که آنها واقعیت خارجی نداشته اند»/

[۱۵]. الفرق بین الفرق، بغدادی، با حواشی محمد محیی الدین عبدالحمید/

[۱۶]. همان، ص ۲۲۳/

موضوع: حکمت وضو و غسل

اشکالات وارد بر وهابیت

وهابیان به چه علّت مورد اعتراض شیعیان قرار دارند؟ آنان ها عقایدی دارند که با قرآن سازش ندارد؟

پرسش

وهابیان به چه علّت مورد اعتراض شیعیان قرار دارند؟ آنان ها عقایدی دارند که با قرآن سازش ندارد؟

پاسخ

وهابیان پیرو محمد بن عبدالوهاب , یکی از علمای اهل سنّت می باشند. ایشان دارای عقایدافراطی و برداشت های غلط از دین بود و علت آن این است که بیش تر کتاب های را که از افراطیون در عقاید بود, مطالعه می کردند و تحت تأثیر او واقع شدند. محمد بن عبدالوهاب وقتی به حجّ بیت الله الحرام رفت , پس از ادای مناسک حج , به مدینه رفت و در آن جا استغاثهء مردم به پیامبر۶را انکار کرد. او برای جلوگیری مردم از استغاثهء به مخلوق هر که باشد بسیار مبالغه می کرد و آن را در حدّ شرکت به خدامی دانست .

هر کس از محمد بن عبدالوهاب متابعت می کرد, بایستی سرش را بتراشد. اتّفاقاً زنی به شیخ گفت : تو وقتی زنان را وادار به تراشیدن موی سرشان می کنی , باید مردان را هم مجبور به تراشیدن موی ریششان بکنی ; زیراموی سر زن و ریش مرد زینت است . شیخ جوابی نداشت که به آن زن بدهد.

محمد بن عبدالوهاب , جمعی که سرشان را نتراشیده بودند, به قتل رسانید!

وهابیان آن چه را که در قرآن و سنّت نیامده باشد, خارج از اسلام می دانند; به همین مناسبت آن را بدعت وحرام می دانند, مثلاً دخانیات را حرام می دانند و هر کس دخانیات استعمال بکند, او را همانند مشرکان می دانند و قهوه و امثال آن را نیز حرام می دانند.

وهابیان به هر ده و شهری حمله و آن جا

را تسخیر می کردند, به ویرانی ضریح ها و قبور می پرداختند; از این رو, پاره ای از نویسندگان اروپایی به آن ها لقب دادند. آنان تمام قبور صحابه و ائمه راخراب کردند و اجازهء زیارت آن ها را با ندادند.

آنان عکاسی را حرام و پرده بستن به ضریح پیامبر۶را بدعت می دانستند.

آنان تحت عنوان بدعت و شرکت , با تمام مظاهر دین و شریعت مبارزه کردند و هر کس از شیعیان را که درزیارت گاه های امام علی ۷و امام حسین ۷و موسی بن جعفر۷و امام جواد۷می یافتند و یا اهل سنت رانزد قبور شیخ عبدالقادر و حسن بصری و زبیر و امثال آنان مشاهده می کردند که نزد قبور آنان نماز می خوانند واز صاحب قبر حاجت می خواهند, از نادان ترین و گمراه ترین مردم می دانستند و در درجهء اعلای کفر و شرک قرار می دادند.

وهابیان عقیده دارند اگر کسی بگوید و یا و یا و و و قصد او از این خطاب دفع شرّ یا جلب خیر باشد و اموری را در نظر بگیرد که جز خداوند کس دیگری قدرت انجام آن را ندارد, مشرک و مهدور الدم است و تصرف در اموال او مباح می باشد.

به طور خلاصه وهابیان عقیده دارند:

۱ به وسیلهء هیچ یک از انبیا و اولیا, به خدا توسل نجویید و هرگاه مثلاً بگویید: چنین کسی به راه مشرکان رفته است .

۲ به قصد زیارت پیغمبر یا امامان سفر نکنید و به قبر مطهر دست نگذارید و نزد قبر دعا نخوانید و نمازنگذارید و روی آن ساختمان بنا نکنید و مسجدی نسازید و برای آن نذر

نکنید.

۳ از پیامبر طلب شفاعت نکنید, مثلاً نگویید, یا محمد اشفع لی عنداللّه . هر کسی از پیامبر طلب شفاعت کند, همانند این است که از بتان شفاعت خواسته باشد!

۴ به پیامبر سوگند یاد نکنید و او را صدا نزنید و نگویید: یا رسول اللّه .

۵ نذر برای غیر خدا و پناه بردن و استغاثه و خواندن غیر خدا شرک است .(۱)

به نظر بقیهء مسلمانان و شیعیان این نظریات افراطی است و بعضی از آن ها درست نیست . بدیهی است حکم کردن به کفر و شرک , صرف داشتن بعضی انحرافات عملی یا فکری , خلاف روح اسلام و منافی سیره ءپیغمبر و پیشوایان دین است , مثلاً امام باقر۷فرمود: اسلام با قول و فعل ظاهر می شود. ابوحفینه می گوید: من هیچ یک از اهل قبله را کافر نمی دانم . پیامبر وقتی شنید مرد بت پرستی را که در میدان جنگ کلمهء توحید را بر زبان جاری ساخت , کشته است , سخت غضب کرد.

اسامه گفت : او از ترس کشته شدن کلمهء توحید را بر زبان جاری کرد, ولی قلباً نپذیرفته بود.

پیامبر۶به اسامه گفت : تو از کجا دانستی که در قلب اعتقاد به توحید نداشت ؟! تو که قلب او رانشکافتی که ببینی مسلمان نشده است !

گفتن یا رسول اللّه , یا علی , یا حسین , یا محمد اشفع لنا عندالله و یا محمد أغثنی , شرک نیست , زیرا شرک ,پرستیدن و عبادت غیر خدا است .

ما شیعیان پیامبر و ائمه و بزرگان را نمی پرستیم و آنان را عبادت نمی کنیم و فقط عبادت و پرستش رامخصوص

خدا می دانیم .

زیـارت قبور برای عبرت گرفتن و به یاد مرگ افتادن و دعا برای میّت , در صورتی که مطابق سـنّت پیامبر۶اشد, مستحب است و پیامبر۶بر روی قبر فرزندش ابراهیم آب پاشید و برای آن علامت گذاشت . در هرصورت هیچ یک از اتهاماتی که وهابیان به شیعیان می زننـد, وارد نیست و ما موحّد و خداپرست هستیم و هیچ کس دیگری غیر از خدا را نمی پرستیم و مشـرک نیستیم . (۲)

(پاورقی ۱.علی اصغر فقیهی , وهابیان , ص ۱۱۷ ۱۴۲

(پاورقی ۲.علی اصغر فقیهی , همان , ص ۱۴۰به بعد.

مقصود وهابیان از توسّلهای مجاز و توسّلهای ممنوع چیست؟

پرسش

مقصود وهابیان از توسّلهای مجاز و توسّلهای ممنوع چیست؟

پاسخ

نویسـندگان وهابی، برای آنکه از کاروان متوسـلان به اسـباب، عقب نماننـد، سه نوع توسل را تجویز کرده انـد که هرگز جای بحث و گفتگو نبوده اند:

۱ – توسل به ذات حق تعالی و اسماء و صفات او.

۲ – توسل به اعمال صالحی که انسان در گذشته انجام داده است.

۳ درخواست دعا از برادر مؤمن.

وهابیان برای جایز نشان دادن این سه نوع توسل، صـفحاتی را سیاه کرده و در حقیقت کاغذ و قلم را حرام می کنند. (به کتاب «التوصل إلی حقیقه التوسل» مراجعه فرمایید.

در صورت نخست توسـل مفهوم و واقعیتی نـدارد، زیرا توسـل بر انگیختن وسـیله است میـان خود و خـدا و اگر، معنی «توسل» همین است، توسل به ذات حق تعالی چه معنی می دهد؟ و همچنین توسل به اسـماء و صـفات او که هر یک حاکی از حقیقتی در ذات اقـدس الهی است و به حکم اینکه در ذات، ترکیب نیست و از همه جهـات، «بسـیط» است، توسل به اسـماء و صـفات، نوعی توسل به ذات اقدس است و گفته شد که توسل معنی ندارد، مگر به طور مجاز.

توسل به صورت دوم، هرچند توسل است ولی احدی از مسلمانان درباره آن بحث و گفتگو ندارد، گذشته از آن که صورت دوم بسیار نادر است. چه فردی می تواند عمل صالح خود را به رخ خدا بکشد و تضمین کند که آن عمل با اخلاص توأم بوده تا خدا به خاطر آن، حاجت او را برآورده سازد؟ مگر اینکه انسان بسیار وارسته ای باشد که از حقیقت عمل خود آگاه شود، چنانکه درباره سه نفر از بنی اسرائیل این جریان رخ

داد. این سه تن بر اثر ریزش کوه در غاری زندانی شدند و راه خروج از غار بر روی آنها بسته گردید و هر یک خدا را به کار نیکی که کرده بودند سوگند داد تا راه باز شد. (احمد/ مسند ۲/۱۶)

توسل به صورت سوم، همان توسلی است که خدا به گنهکاران دستور می دهد ك به نزد پیامبر بروند و از او درخواست دعا کنند، ولی وهابیان در همین نوع از توسل تصرف کرده، می گویند: این نوع توسل تنها مخصوص زندگان است و تنها از انسان زنده در این جهان، می توان درخواست دعا کرد، نه از انسان مرده (زنده در جهان برزخ) و در غیر این صورت این گونه درخواست، نوعی شرك و بشر پرستی است.

توسلهای ممنوع نزد وهابیان

۱ – توسل به انسانهای ارجمند و مکانهای محترم و ماههای گرانقدر، مانند کعبه، مشعر، ماه رمضان و شب قدر و ماههای حج و ماههای حرام.

۲ – توسل به مقام انسانهای با فضیلت و حرمت و قداست آنان نزد خدا.

۳ – سوگند دادن خدا به حرمت و قداست چنین شخصیتها.

۴ – درخواست دعا از پیامبران و صالحان پس از درگذشت آنان.

سه نوع توسل نخست، هر چند به سه صورت جلوه می کنند ولی در واقع همگی به یك چیز باز میگردند و آن اینکه همگی کرامت انبیا و اولیا را وسیله قرار داده اند تا خدا به احترام آنان، دعای انسان را مستجاب کند، وگرنه ذات منهای کرامت و قداست نمی تواند وسیله استجابت دعا گردد.

چرا عدّه ای از اهل تسنن، ما «شیعیان» را متهم به بدعت گذاری می کنند و خویش را مبرّای از آن می دانند. آیا واقعاً آنها بدعت در دین نگذاشته اند؟

پرسش

چرا عدّه ای از اهل تسنن، ما «شیعیان» را متهم به بدعت گذاری می کنند و خویش را مبرّای از آن می دانند. آیا واقعاً آنها بدعت

در دین نگذاشته اند؟

پاسخ(قسمت اول)

بایـد گفت: آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است؟ بـدعت از سـر تا پا و بالا و پایین آنها می بارد که اهل خبره با اندك توجهی به بدعتهای بی شمار آنها پی می برد، که در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم:

معنای بدعت به نظر برخی از آنان

بن باز مفتی پیشین اهل تسنن حجاز، بدعت را چنین تعریف و معنا کرده است:

«البدعه هی کل ما أحدث علی غیر مثال سابق» {۱}

بدعت هر چیز تازه است که در گذشته مانند نداشته است.

و ظاهراً شاگردان او ماننـد «القحطانی» نیز همین معنا را پـذیرفته انـد. طبق این تعریف بایـد گفت: بدعتهایی که گروهی از اهل تسنن مرتکب می شوند دو قسم است:

اول: بدعتهایی است که طبق فقه و حرفهای خودشان بدعت است و مرتکب می شوند،

دوم: بدعتهایی است که طبق فقه شیعه بدعت است.

بدعتهای برخی از آنها طبق فقه خودشان

عدّه ای از آنان مدعی هستند هر عملی که در زمان رسول اللّه(ص) و در عصر صحابه نبوده و انجام نداده اند نباید انجام داد و به طور کلی هر عمل دینی که بعـد از رسول اللّه(ص) و اصـحاب آن حضـرت، رایج شده و حادث و تازه است، بدعت و حرام است و موجب شرك و کفر و خروج از دین است. و باین روایت تمسك کرده اند که رسول اللّه(ص) فرموده است:

ایاکم و محدثات الأمور فإن کل محدثه بدعه و کل بدعه ضلاله.{۲}

طبق این معنا که برای بدعت نموده اند و به مقتضای این روایت که از رسول اللّه(ص) نقل کرده و آن را پذیرفته اند، اموری را که ذیلاً یادآور می شویم بدعت است، زیرا در زمان رسول اللّه(ص) و صحابه چنین اموری وجد نداشته و از

چیزهـایی هسـتند که در زمانهـای بعـد حـادث و رایـج شـده است ولی گروهی از آنان با جـدیت تمام آنها را انجام داده و می دهند، و آنها عبارتند از:

۱ – نسبت شرک و کفر دادن به مسلمانان.

در زمان رسول اللّٰه(ص) و در عصر صحابه چنین امری وجود نداشته و با اینکه گاهی اختلاف نظر داشته و به قول خود وهابیها صحـابه گـاهی بر خلاف یکـدیگر اجتهاد می کرده انـد و حتی در مواردی با هم جنگ کرده و در برابر یکـدیگر صف آرایی نموده انـد، و حتی خود صـحابه و مسـلمانان مـدینه عثمـان را – که به قول آنـان خلیفه رسول اللّٰه(ص) بود – سه روز محاصـره کردنـد و او را کشـتند و جنازه اش را پس از چنـد روز در جایی که یهود دفن می شدنـد دفن کردند. در عین حال یکدیگر را تکفیر نکرده، نسـبت شـرک و کفر به هم نـداده انـد ولی این گروه تنـدرو به محض اینکه مسـلمانی طبق فقه و اجتهـاد خودش عمل می کنـد و با آنها هم عقیـده نمی شود او را متهم به شـرک و کفرو خروج از دین می کننـد و چنین بـدعت و ضـلالت و خلاف شرع و عقل و انسانیت را مرتکب می شوند.

مضافاً بر اینکه این عمل آنها بر خلاف قرآن کریم است که خداوند فرموده است:

(وَ لا تَقولوا لِمَن اَلقی اِلیکم السَّلامَ لَستَ مُؤمِناً) {۳}

ای مسلمانان بآن کس که اظهار اسلام کند نسبت کفر ندهید.

بنابراین یکی از بدعتهای مسلّم آنان این است که مسـلمانان را به اندک چیزی متهم به شرک و کفر می کنند و بر خلاف آیه شریفه و روایتی که خود نقل کرده اند عمل می کنند.

۲ – اموری که نسبت به قبرستانهای بقیع، احد و حجون

(ابوطالب) مرتکب شده و می شوند:

الف) برای قبرستانها درب و دیوار قرار دادن بدعت است.

ب) درب قبرستانها را در شب و ساعاتی از روز بستن و مانع زیارت اهل قبور شدن، بدعت است.

ج) تابلو داخل قبرستان و خارج آن نصب کردن و چیزهای غیر مربوط بر آنه نوشتن بدعت است.

د) مأمور گذاشتن و زائرن را در مضیقه قرار دادن، بدعت است.

زیرا در زمان رسول اللّٰه(ص) و در عصر صحابه هیچ یک از امور نامبرده وجود نداشته و همه این امور از بدعتها و مستحدثات صد ساله اخیر است که ابداع و به وجود آورده اند و الا در صحیح بخاری است که:

رسول اللّٰه(ص) در نیمه های شب که ظاهراً عایشه به خواب می رفته است برای زیارت اهل قبور به بقیع می رفته است.{۴}

و در صحیح مسلم است که:

گاهی مرده ها را شب دفن می کرده اند و رسول اللّٰه(ص) روز بعد به قبر آنها نماز می خوانده است.{۵}

بدعت آشکارتر بلکه از همه ناگوارتر اینکه، دور قبور شهدای احد را دیوار کشیده و از ورود زائران محترم - که از کشورهای اسلامی می آیند - به قبرستان ممانعت کرده و علاوه بر نصب تابلوها و نوشته ها، بلند گو نیز نصب کرده و در ساعاتی که زائران می خواهند لااقل از پشت دیوار و در فاصله زیاد، زیارت اهل قبور بخوانند، بلندگوها سر و صدا راه می اندازند و اجازه نمی دهند مسلمانان که شاید در عمر یک مرتبه به زیارت شهدای احد موفق شده اند، با آرامی و حضور قلب و حواس جمع زیارت اهل قبور بخوانند.

عجبا!! آیا این اعمال بدعت نیست؟ آیا این گونه با زائران مسلمان رفتار کردن و این سخت گیری ها بدعت نیست؟ آیا اینها سنترسول اللّٰه(ص) و پیروی از سلف

صالح است؟

۳ – نماز بر مرده خواندن در مسجدالحرام و مسجدالنبی است که بعد از نمازها معمولاً یک یا چند جنازه را داخل مسجدالحرام و مسجدالنبی می آورند و بر آنها نماز می خوانند.

ظاهراً، اصل جواز و مشروعیت این عمل از روایتی برداشت شده که عایشه دستور داد جنازه سعد بن ابی وقاص را از مسجد عبور دادند و عایشه بر آن نماز خواند، مسلمانان اعتراض کردند و عایشه را بر این عمل سرزنش نمودند عایشه گفت: مردم چه زود فراموش کردند که رسول اللّه(ص) در مسجد بر جنازه سهیل نماز خواند.{۶}

در صحیح بخاری که آن را اصح و مقدم بر صحیح مسلم می دانند این حدیث و نماز خواندن بر میّت در مسجد نیامده و مطرح نشده است. در کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعه» ج ۱، «مباحث صلاه الجنازه: هل یجوز الصلاه علی المیت فی المساجد» آمده است.

آیا نماز بر میت در مساجد جایز است؟ سپس گفته است: نماز بر میّت در مساجد مکروه است هر چند جنازه خارج مسجد باشد، همان گونه که حنفی ها و مالی ها گفته اند و وارد نمودن جنازه در مسجد قبل از آنکه بر آن نماز خوانده شود مکروه است، ولی حنبلی ها گفته اند: نماز بر میت در مسجد مباح است، ولی حنبلی ها گفته اند: نماز بر میت در مسجد مباح است و شافعی ها گفته اند مستحب است.

در کتاب «صلاه المؤمن» {۷} به حدیث عایشه اشاره کرده و از «الخطابی» که یک نفر از اهل تسنن است نقل کرده که نماز بر جنازه ابوبکر و عمر نیز در مسجد خوانده شد امّا مدرک ارائه نکرده است.

بن باز نیز گفته است:

نماز بر جنازه در مسجد جایز است، ولی اگر

در جایی که نماز عید خوانده می شود نماز بخوانند افضل است.{۸}

اکنون ملاحظه می کنید که آوردن جنازه در مسجد و نماز بر آن ظاهراً تنها باستناد یک روایت است و از آن روایت هم معلوم می شود، آوردن جنازه داخل مسجد و نماز خواندن بر آن در زمان رسول اللّه(ص) معمول نبوده و اگر این روایت صحیح باشد تنها یک مرتبه، آن هم یک جنازه آن هم ظاهراً در غیر وقت نماز، داخل مسجد آورده و رسول اللّه(ص) بر آن نماز خوانده است، بعد هم یک جنازه و یک نماز توسط عایشه خوانده شده است. و معلوم می شود در زمان صحابه نیز جنازه ها را داخل مسجد نمی آورده اند و در یک مورد هم که به دستور عایشه یک جنازه را به مسجد آوردند، مسلمانان اعتراض کردند و از این قضیه معلوم می شود مسلمانان، کارها و اعمال خودسرانه عایشه را قبول نداشته و مشروع نمی دانستند، و عایشه در مقام دفاع از خود به عمل رسول اللّه(ص) استناد کرد.

از مجموع آنچه از منابع معتبر اهل تسنن بدست آمد معلوم شد که آنها برخلاف قرآن کریم و برخلاف سنت رسول اللّه(ص) است، مرتکب می شوند و آنها به این قرار است:

اول) بر فرض صحت روایتی که می گوید رسول اللّه(ص) و عایشه در مسجد بر میت نماز خوانده اند این مورد در مسجدالنبی بوده است و هیچ دلیلی بر جواز و صحت آن نسبت به مسجدالحرام وجود ندارد، پس بردن جنازه در مسجدالحرام و نماز بر آن در آنجا – طبق گفته و ادعای خود آنان بدعت است. (مگر اینکه بگویند فرق نمی کند و در این صورت باید بگویند نماز بر میت در تمام مساجد جایز و مشروع است).

دوم)

در روایت مزبور است که تنها یک جنازه در زمان رسول اللّٰه(ص) و یکی هم در زمان عایشه داخل مسجد آورده و بر آن نماز خواندنـد، نه جنازه های متعـدد و آن هم در هر شـبانه روز گاهی پنـج نوبت و گاهی پس از یک نماز، جنازه دیگر می آورند که گاهی در شبانه روز شش نماز یا بیشتر می خوانند.

سوم) در آن روایت نیست که نماز بر اموات بعد از نماز جماعت برگزار شده بلکه نماز عایشه قطعاً بعد از نماز نبوه است.

چهـارم) از همه اسف انگیزتر اینکه مردم را از انجام تعقیبات و خوانـدن نافله بازداشـتن و گاهی دو نماز میت خوانـدن با اینکه تأکیـد شـده بعـد از نماز به تعقیبات و نافله ها مشـغول شوند ولی مردم ناچار می شوند معطل شوند تا نماز میت خوانده شود و چه بسا برای نماز بر یک طفل آن همه جمعیت را از تعقیبات تعیین شده توسط شرع مقدس باز می دارند.

پنجم) مؤذن با بلندگو و با صدای بلند در کنار رسول اللّٰه(ص) داد می زند:«الصلاه علی الأموات» و این عمل و داد زدن بگفته خودشان در موارد دیگر، بر خلاف این آیه شریفه است:(انّ الذین یغضون اصواتهم عند رسول اللّه...). {۹}

از همه اینها گذشـته جنازه را لازم است هر چه زودتر دفن کنند ولی آنان طبق این برنامه که باید نماز بر میت در مسجد، آنهم بعد از نمازهای جماعت خوانده شود، مثلاً، چنانچه جنازه ای آماده دفن شده و نتوانسـتند آن را برای نماز، بعد از نماز صبح به مسـجد برسانند، این جنازه بایـد روی زمین بمانـد تا بعـد از نماز ظهر بر آن نماز بخواننـد و این تأخیر دفن خود بدعت و منکر است

که مرتکب می شوند.

اکنون ملاحظه فرمودید که آنها طبق فقه و عقیده خودشان تنها در برگزاری نماز بر مرده هایشان چندین بدعت و منکر آشکار مرتکب می شوند.

یادآور می شوم که در کتاب صلاه المؤمن القحطانی صفحه ۱۲۷۷ «الصلاه علی المیت» آمده است که دلیل جواز نماز بر میت در مسجد، حدیث عایشه است که بر جنازه سعد نماز خواند، و از آن جواز استفاده کرده اند و ظاهر آن این است که روایت قابل ذکری جز روایت عایشه وجود ندارد.

بدعتهای آنان در مورد مساجد

۴ - برخی از بدعتهای آنها در مورد مساجد، خصوصاً مسجدالحرام و مسجدالنبی و مسجد قبا به قرار ذیل است:

اول: ساخت مناره های متعدد و سر به فلک کشیده.

دوم: ساخت گنبدهای متعدد خصوصاً بالای درب ۲۱ مسجدالنبی (باب الملك فهد) که هفت گنبد در کنار هم و همانند ساخته اند.

سوم: تزیین در و دیوار و سقف مساجد خصوصاً مسجدالنبی با انواع نقش و نگار و با چراغهای متعدد و گوناگون.

چهارم: نوشته هایی به درب و دیوارهای مساجد.

پنجم: بستن دربهای مسجدالنبی و محروم نمودن زائران و نمازگزاران در قسمتی از شب.

ششم: بنای کتابخانه های متعدد در داخل مسجدالنبی.

هفتم: سفره انداختن و چیز خوردن در مسجدالحرام و مسجدالنبی خصوصاً در ماه مبارك رمضان که معمولاً هنگام نماز مغرب سفره های متعدد پهن می کنند و همچون سالن غذاخوری مشغول غذا خوردن می شوند.

هشتم: مرده ها را مرتب داخل مسجد آوردن و بعد از نمازهای یومیه بر آنها نماز خواندن - به شرحی که قبلاً بدعت بودن آن را متعرض شدیم -.

نهم: راه دادن زنها هر روز در دو نوبت برای زیارت قبور در مسجدالنبی - که خودشان رفتن زنها را به زیارت اهل قبور بقیع

و سایر گورستانها، به عنوان بدعت منع و حرام می دانند -.{۱۰}

پاسخ(قسمت دوم)

دهم: فرش کردن مسجد به فرشهای مصنوعی و رنگارنگ و سجده بر آنها با اینکه این فرشها از مظاهر دنیا هستند. و با اینکه رسول اللَّه(ص) بر زمین و بر حصیر سجده می کرد: (به صفحه ۲۷۰ همین کتاب مراجعه شود).

یازدهم: نماز خواندن در مسجدالحرام و مسجدالنبی که قبرهای متعدد وجود دارد و برخلاف ادعا و فتوای بن باز، مفتی پیشین و مورد قبول آن ها می باشد. که گفته است:

در مسجدی که قبر وجود داشته باشد نماز صحیح نیست و موجب شرک و غلوّ نسبت به اهل قبور است».{۱۱}

اینها برخی از بدعتهای آنها در خصوص مساجد است و اگر دقیقاً بررسی شود شاید بیش از آن باشد که ذکر شد و بدعت بودن آن چه ذکر شد بر حسب ادلّه و حرفهای خود آنها است، به علاوه از بعضی از آنها صریحاً نهی شده و نباید انجام دهند و ما در اینجا به برخی روایات از کتابهای مورد قبول خودشان اشاره می کنیم.

ابن عباس گوید: پیامبر(ص) فرمود:

ما امرت بتشیید{۱۲} المساجد{۱۳}

امر نمی کنم (امر نشدم) به بالا بردن و طولانی کردن ساختمان مساجد.

نیز ابن عباس از آینده مسلمانان خبر داده و گفته است:

لَتُزَخرِفُنَّها کما زَخْرَفَتِ الیَهُودُ وَ النَّصارَی.

مساجد را نقش و طلاکاری خواهید نمود، همان گونه که یهود و نصاری می کنند.{۱۴}

نیز، عمربن الخطاب مردم را از رنگ آمیزی مساجد بر حذر داشت «ایّاك اَنْ تُحَمَّر او تُصَفَّر».{۱۵}

از سویی نقل کرده اند که:

ان المسجد کان علی عهد رسول اللَّه(ص) مبنیّاً بِاللَّبن و سقفهُ الجَرید و عُمدُهُ خَشَبُ النَّخلِ فَلَم یَزِد فیه ابوبکر شیئاً، و زاد فیه عمر و بناه علی بُنیانِهِ فی عَهد رَسول اللَّه(ص)

بـاللَّبنَ و الجريـد و اعادَ عُمـده خَشَأَتُمَّ غيرّه عثمان فزاد فيه زيادَهً كَثيرهً و بنى جـدارَهُ بالحجارهَ المَنقوشهِ وَ القَصَّه (گـچ) و جَعل عُمده من حجارهٍ منقوشَهٍ وَ سقفَهُ بالسَّاجِ. {۱۶}

در عهد رسول اللَّه(ص) ديوار مسـجدالنبى از خشت و سـتون هاى آن از تنه درخت خرما و سـقف آن از شاخه هاى خرما بود، در عهـد ابـوبكر نيز چنين بود. پس از آن، عمر بن الخطـاب مسـجد را توسـعه و تجديـد بنـا كرد به همـان كيفيت زمـان رسول اللَّه(ص) ولى عثمان مسـجد را توسـعه داد و ديوارهاى آن را با سـنگهاى رنگى و گچ بنا كرد و ستونهاى آن را نيز از سنگهاى رنگى بالا برد و سقف آن را از چوبهاى مخصوص [كه از هند مى آورند] پوشاند.

ضمناً بن باز مفتى معروف آنها، گفته است:

در زمانى كه مردم خانه هاى زيبا بنا مى كننـد و از بناهاى قـديمى دورى مى كننـد چنانچه مساجـد راماننـد قديم به حال خود بگذارنـد مردم از اجتماع و نماز در آنها خوددارى مى كننـد و در چنين زمانى مانعى نـدارد كه مساجد را با سـنگهاى رنگى و گچ بسازند مانند آنچه عثمان ساخت تا مردم به رفتن مسجد رغبت كنند. {۱۷} {۱۸}

اكنون ما درباره صـحت و سقم اين روايات و حرفها بحث نمى كنيم بلكه صحبت اين است كه چه شده كه عدّه اى و در رأس آنهـا بن بـاز، در مورد مسـجدالحرام و مسـجدالنبى و مسـجد قبـا و بـدعتهايى كه در اين مساجـد اعمـال شـده و مى شود، باين روايات كه در اصـح كتابهاى آنها آمـده، اعتنا نمى كنند؟ به حرف عمر و ابن عباس توجه نمى كنند؟ به كلام رسول اللَّه(ص) نسبت به بالا بردن ساختمان مساجد ترتيب اثر نداده و نمى دهند؟

چه شده كه

روایـاتی را که دلیلی بر بـدعت بودن سـفر بقصـد زیارت قبر رسول اللّٰه(ص) و سایر انبیاء و اولیاء و جشن گرفتن و امور دیگر، می آورند و طبق آنها حکم به شـرك و کفر دیگران می کنند، در مورد بدعتهای خود نسبت به مساجد و حرمین شریفین نمی آورنـد و اصـلاً نمی بینند و یا مانند بن باز توجیه می کنند؟ که به منظور رغبت مردم به آمدن مساجد آن گونه مسـجد ساختن مانعی ندارد و ارتکاب بدعت با مصلحت اندیشی از بدعت و خلاف شرع بودن خارج می شود؟

تزیین و چراغانی و نقش و نگار مساجد و ساختن مناره ها و گنبدهای آن چنانی بدعت و خلاف سنت نمی باشد و قابل توجیه است امام ساختن قبور بزرگان اسـلام و تجدیـد بناهای تخریب شده توسط آنها بدعت و حرام و شـرك و کفر است!! نظافت و تمیز کردن اطراف قبور ائمه بقیع علیهم السـلام و شـهدای احـد بـا آن همه زائر بـدعت و خلاف شـرع و موجب شـرك و کفر است!!

بدعتهای اهل تسنن طبق فقه شیعه

برخی از بـدعتهای اهل تسـنن را طبق فقه و مذهب و روایات مورد قبول خودشان ارائه کردیم، اکنون برخی از بدعتهای بارز و آشکار آنها طبق فقه شیعه:

اول: اذان گفتن قبل از طلوع فجر که گفتن آن به عنوان دستور شرع بدعت و حرام است.

دوم: «الصلاه خیر من النوم» که گفتن آن در اذان صبح، به عنون جزء اذان، بدعت و حرام است.

سوم: با دست بسته نماز خواندن که (بنابر مشهور بین فقها) بدعت و حرام و مبطل نماز است.

چهارم: نگفتن «بسم اللّٰه الرحمن الرحیم» در اول سوره حمد بدعت و مبطلل نماز است.

پنجم: گفتن «آمین» بعد از

خواندن سوره حمد «به قصد جزء نماز» بدعت و حرام و مبطل نماز است.

ششم: در نماز آیه سجده را خواندن و در وسط رکعت، سجده کردن بدعت و حرام و مبطل نماز است.

هفتم: نخواندن یک سوره کامل بعد از سوره حمد، ناقص کردن نمازو مبطل نماز است.

هشتم: سجده بر فرش بدعت و حرام و مبطل نماز است.

نهم: در حال سلام دادن نماز، صورت را از سمت قبله برگرداندن بدعت و حرام و موجب بطلان نماز است.

دهم: عدم رعایت اتصال صفها در نماز جماعت بدعت و مبطل نماز است.

یازدهم: نافله های شبهای ماه مبارک رمضان را به جماعت خواندن به نام (نماز تراویح) بدعت و حرام است.

دوازدهم: حذف برخی از فصول اذان و اقامه به عنوان اینکه اذان و اقامه بدون آن فصول است حرام است.

سیزدهم: روز جمعه برای نماز جمعه دو اذان گفتن بدعت و حرام است.

چهاردهم: در نماز بر اموات به چهار تکبیر اکتفا کردن و این موجب بطلان نماز است.{۱۹}

(البته برخی از اینها به طور مطلق بدعت و حرام و مبطل نیستند یا محل بحث می باشند که در صورت نیاز به کتاب عروه الوثقی، فصل مبطلات نماز و غیر آن مراجعه شود.)

ضمناً، روزهای جمعه در نماز صبح معمولاً بعد از سوره حمد، سوره «السجده» را می خوانند و علاوه بر بدعت بودن آن - که در اثنای رکعت، سجده می روند - عدّه ای هم مسافر و ناآشنا هستند و در نتیجه به جای سجده به رکوع می روند و از این جهت یقیناً نمازهایشان باطل می شود. گذشته از این خواندن سوره طولانی در نماز جماعت برخلاف امر رسول اللّه(ص) است و بر امام جماعت است که حال مأمومین

را رعـایت کنـد. و این امر اختصاص به نماز صـبح جمعه نـدارد بلکه در مطلق نماز جماعت امر شـده که رعایت حال مأمومین بشود.

در صحیح بخاری و صحیح مسلم است که رسول اللّٰه(ص) فرمود:

اذا امَّ احدکم الناس فلیخفف فإن فیهم الصـغیر و الکبیر و الضـعیف و المریض (و ذا الحاجه) فإذا صلّی وحده فلیصلّ کیف شاء. {۲۰}

هر گاه یکی از شما امام جماعت مردم شد باید نماز را سبک و کوتاه بگیرد چون در بین نمازگزاران صغیر و کبیر و ضعیف و بیمـار و صـاحب حـاجت - که کـار دارد و می خواهـد به کـارش برسـد - وجود دارد و آنگاه که شـخص نمازش را فرادا می خواند هر گونه که مایل بود بخواند. (طولانی یا کوتاه).

در روایت دیگر است که فرمود:

اذا صلّی أحدکم للناس فلیخفّف فإن فی الناس الضعیف و السقیم و ذا الحاجه.{۲۱}

آنگاه که یک نفر از شما برای مردم امام جماعت شد نماز را سبک انجام دهد، زیرا در بین مردم افراد ناتوان و بیمار و صاحب حاجت وجود دارد.

روایات به این مضـمون در کتابهای نامبرده و غیر آن در حد تواتر است ولی آنان رعایت نمی کنند و خصوصاً نمازهای صـبح را طولانی می کنند و حال اینکه بعضی حتی در بین نماز خوابشان می برد.

یـک نفر از ایرانیهـا گفت: مـا اینجا که آمـدیم قـدر امام جماعتمان را دانستیم و می گفت: من در نماز صـبح از بس روی پایم ایسـتادم علاوه بر خسـتگی چرتم برد، و اگر در ایران بخواهنـد نمازها را این طور طولانی و خسـته کننـده بخوانند هیچ کس به مسجد نمی رود.

اینها برخی از بدعتهای آنها در خصوص نمازهایشان می باشد که اگر بررسی شود شاید بیش

از اینها باشد و اللّه العالم.

آری، شیعیان این بدعتهای آشکار را در نماز اهل تسنن می بینند ولی به منظور وحدت کلمه در برابر دشمنان اسلام و مسلمانان و برای جلوگیری از تفرقه و بدبینی سکوت کرده، بلکه طبق دستور فقها و مراجع تقلید در نماز جماعت آنها شرکت و با آنها در یک صف می ایستند و نماز می خوانند و این دستور عیناً سفارش ائمه(علیهم السلام) است. ولی آنها با تهمت های گوناگون شیعه را به شرک و کفر متهم کرده و در نوشته ها و اجتماعات، توسط افراد نادان و بی منطق به پیروان اهل بیت عصمت و طهارت توهین می کنند و نسبتهای ناروان می دهند و همین امر سبب شد اینجانب این مسائل را بررسی و در اختیار شیعیان قرار دهم و من اللّه التوفیق.

[۱]. فتاوی مهمه لعموم الامه، من اجوبه عبداللّه بن باز، شماره ۱۱، ص ۳۱.

[۲]. فتاری مهمه لعموم الامه...، عبداللّه بن باز، شماره ۱۱، ص ۳۲.

[۳]. سوره نساء / ۹۴.

[۴]. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، ص ۲۱۴، ح ۱۳۴۰.

[۵]. صحیح مسلم، کتاب الجنائز، ص ۴۱۲، ح ۹۷۴.

[۶]. صحیح مسلم، کتاب الجنائز، ص ۴۱۲، باب ۳۴، ح ۹۷۳ - و روایت چنین است: «عائشه اَمَرت اَنْ نَمرّ بجنازه سعد بن ابی وقاص فی المسجد فتصلی علیه فأنکر الناس ذلک علیها فقالت: ما اسرع ما نسی الناس ما صلّی رسول اللّه(ص) علی سهیل بن البیضاء الا فی المسجد». و فی لفظ «عابوا علینا أن یمرَّ بجنازه فی المسجد».

[۷]. تألیف وهف القحطانی، ج ۲، ص ۱۲۷۷.

[۸]. مجموع فتاوی ابن باز، ج ۱۳، ص ۱۶۴.

[۹]. سوره حجرات / ۳.

[۱۰]. گفته نشود راه دادن زنها به منظور زیارت مسجدالنبی(ص) است (نه زیارت قبور) چون زنها

معمولاً داخل مسجدالنبی(ص) مستقرند و پس از خروج مردها، آنها به قصد زیارت، هجوم می برند.

[۱۱]. عبارت بن باز چنین است: «اذا کان فی المسجد قبر فالصلاه فیه غیر صحیحه سواء کان خلف المصلّین أو أمامهم أو عن أیمانهم أو عن شمائلهم... و لأن الصلاه عند القبر من وسائل الشرک و الغلّو فی اهل القبور فوجب منع ذلک...، تحفه الاخوان، ص ۶۸.

[۱۲]. تشیید، (رفع البناء و تطویله)، صلاه المؤمن القحطانی، ص ۴۹۸.

[۱۳]. صلاه المؤمن القحطانی، ص ۴۹۸ به نقل از سنن ابی داود.

[۱۴]. صحیح بخاری کتاب صلاه، ص ۷۷، باب بنیان المسجد ذیل حدیث ۴۴۵.

[۱۵]. همان.

[۱۶]. صحیح بخاری، کتاب الصلاه، ص ۷۷، باب بنیان المسجد، ح ۴۴۶. (السَّاج، نوع من الخشب معروف، یؤتی به من الهند، صلاه المؤمن القحطانی، ص ۴۹۹).

[۱۷]. صلاه المؤمن القحطانی، ص ۵۰۰، نقلاً منه اثناء تقریره.

[۱۸]. در الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، کتاب الصلاه «الکتابه علی جدران المسجد...

و اغلاقه فی غیر أوقات الصلاه» است که: به در و دیوار مسجد چیز نوشتن و درب مسجد را در غیر اوقات نماز بستن مکروه است و مذاهب اربعه در این مسأله اتفاق نظر دارند. و در صفحه ۲۵۵ آمده است: چیز خوردن در مساجد مکروه است.

[۱۹]. بعد از تکبیر اول سوره حمد می خوانند، بعد از تکبیر دوم، صلوات بر محمد و آل محمد می فرستند (به همان عبارتی که در تشهد نمازشان می خوانند) بعد از تکبیر سوم برای میت دعا می کنند، بعد از تکبیر چهارم می گویند: «السلام علیکم و رحمهاللّه» و کمی می ایستند و متفرق می شوند. و از امیرالؤمنین علی(ع) نقل کرده اند که آن حضرت در نماز بر اموات پنج تکبیر می گفته است. صلاه

المؤمن القحطانی ص ۱۲۸۹ تا ص ۱۲۹۸. ولی به گونه ای که حضرت امیر(ع) نماز بر اموات می خوانده نمی خوانند.

[۲۰]. صحیح بخاری، کتاب الاذان، باب اذا صلی لنفسه فلیطول ماشاء، ح ۷۰۳. و صحیح مسلم کتاب الصلاه باب، امر الائمه بتخفیف الصلاه فی تمام ح ۴۶۷. و اللّفظ للمسلم.

[۲۱]. صحیح مسلم، باب: امر الائمه بتخفیف الصلاه، ح ۴۶۸.

کتابشناسی وهابیت

برخی کتابهایی که در ردّ افکار ابن تیمیه و ابن عبد الوهاب از طرف علمای اسلام نوشته شده، چیست؟

پرسش

برخی کتابهایی که در ردّ افکار ابن تیمیه و ابن عبد الوهاب از طرف علمای اسلام نوشته شده، چیست؟

پاسخ

کتابهایی که از جانب علمای اسلام از حنفی و شافعی و مالکی و حنبلی و شیعه امامی و زیدی به زبانهای فارسی، عربی، اردو، بنگالی و غیره نوشته شده از ۲۰۰ کتاب فزونتر است، و برای اینکه خوانندگان گرامی از چنین گرفتاری فکری که مدتهاست دامنگیر جامعه اسلامی شده است، آگاه شوند، اسامی چند اثر از علمای اهل سنت در این زمینه را می آوریم:

۱ مقدمه شیخ محمد بن سلیمان کرد بر رساله برادر شیخ (سلیمان بن عبدالوهاب).

۲ «تجرید سیف الجهاد لمدعی الإجتهاد» نوشته استاد شیخ (عبد الله بن عبد اللطیف شافعی).

۳ «الصواعق و الرعود» از علامه عفیف الدین عبدالله بن داود حنبلی.

۴ «الصارم الهندی فی عنق النجدی» از شیخ عطاء مکی.

۵ «السیف الباتر لعنق المنکر عل الأکابر» نوشته سید علوی بن احمد حداد.

۶ «تحریض الأغبیاء علی الإستغاثه بالأنبیاء و الأولیاء» از علّامه عبدالله بن ابراهیم میر غنی، از علمای طائف.

۷ «الإنتصار للأولیاء الأبرار» از علّامه طاهر سنبل حنفی.

۸ «مصباح الأنام وجلاء الظلام و...» از علّامه سید علوی بن احمد حداد.

۹ «الصواعق الإلهیه» از برادر شیخ، به نام سلیمان بن عبدالوهاب.

۱۰ «سعاده الدارین فی الرد علی الفریقین» الوهابیّه و الظاهریه – از شیخ ابراهیم سمنودی منصوری.

۱۱ «الدرر السنیه» از احمد زینی دخلان، مفتی مکه.

۱۲ «شواهد الحق فی التوسل بسید الخلق» از شیخ یوسف نبهانی.

۱۳ «الفجر الصادق» از جمیل صدقی زهاوی.

۱۴ «إظهار العقوق مِمّن منع التوسل بالنبی والولی الصدوق» از شیخ مشرفی مالکی جزائری.

۱۵ «رساله فی

جواز التوسل» از شیخ مهدی وازنانی مفتی «فاس».

۱۶ «غوث العباد فی بیان الرشاد» از شیخ مصطفی حمامی مصری.

۱۷ «جلال الحق فی کشف أحوال شرار الخلق» از شیخ ابراهیم حلبی قادری اهل اسکندریه.

۱۸ «البراهین الساطعه» از شیخ سلامه عزّامی.

۱۹ «النقول الشرعیه فی الرد علی الوهّابیه» از شیخ حسن شطی حنبلی دمشقی.

۲۰ «المقالات الوفیه فی الرد علی الوهّابیه» از شیخ حسن قزبک.

دانشمندان اهل سنت معاصر و یا نزدیک به عصر ابن تیمیه که با نوشتن کتاب و یا مناظره، با او به مخالفت برخاستند، چه کسانی هستند؟

پرسش

دانشمندان اهل سنت معاصر و یا نزدیک به عصر ابن تیمیه که با نوشتن کتاب و یا مناظره، با او به مخالفت برخاستند، چه کسانی هستند؟

پاسخ

۱ صفی الدین هندی (۶۴۴ — ۷۱۵)

صفی الدین از داناترین مردم به مذهب امام ابوالحسن اشعری بوده و در هر دو اصول: (اصول دین و اصول فقه) سرآمد روزگار به شمار می رفت؛ وی نخستین کسی است که در سال ۷۰۵ در دارالسعاده با ابن تیمیه به مناظره پرداخت، و در تقریر و تبیین مطلب، فوق العاده توانا بود، و در مناظره به یک نقطه فشار می آورد، در حالی که ابن تیمیه از شاخه ای به شاخه ای می پرید از این جهت صفی الدین به وی گفت چرا ادب مناظره را رعایت نمی کنی، تو گنجشک وار از شاخه ای به شاخه ای می پری، مجلس مناظره در دارالسعاده دمشق، با پیروزی صفی الدین به پایان رسید و ابن تیمیه و دار و دسته او از وظائف دولتی برکنار شدند (طبقات الشافعیه ۹/۱۶۲ — ۱۶۴)

۲ — کمال الدین زملکانی (ت — ۶۶۷ — ۷۳۳)

کمال الدین معروف به قاضی القضاه زملکانی، قاضی توانای منطقه حلب بود، و او دومین کسی است که در سال ۷۰۵ با ابن تیمیه به مناظره پرداخت، و او مؤلف کتاب «الدره المضیئه فی الرد علی ابن تیمیه» است که کشف الظنون از آن یاد کرده است، سبکی می گوید: وی نظریه ابن تیمیه را پیرامون زیارت و طلاق رد کرده است. (طبقات الشافعیه ۹/ ۱۹۰ — ۱۹۱)

۳ – شهاب الدین حلبی (م ۷۳۳)

شهاب الدین حلبی از دانشمندان بنام دمشق، و معاصر با ابن تیمیه بوده و در نقد نظریه او پیرامون جهت

داشتن خدا رساله مستقلی نوشته، و سبکی در طبقات الشافعیه متن رساله وی را در ترجمه او نقل کرده است. وی در آغاز رساله می گوید: آنچه مرا به نگارش این رساله وادار کرد این بود که اخیراً رساله ای از طرف برخی منتشر شده و کسانی را که قدم راسخی در معارف ندارند، فریب داده است، من نخست عقیده اهل سنت را نقل کرده، آنگاه به نقد عقیده ابن تیمیه می پردازم. (طبقات الشافعیه ۹/۳۵)

۴ – شمس الدین ذهبی (م ۷۴۸)

ذهبی از شخصیتهای بزرگ حنابله است، و در تاریخ و رجال خدمات ارزنده ای انجام داده و کتابهای او جزء مصادر رجالی و تاریخی است. وی در کتاب «تذکره الحفاظ» به ترجمه ابن تیمیه پرداخته و در آنجا چیزی نگفته است. ولی پس از رو شدن عقائد او، نامه گسترده ای به وی نوشته و نامه را با این جمله ها آغاز میکند:

«يَا رَبِّ ارْحَمْنِي وَ اَقِلْنِي عَثْرَتِى... وَا اَسَفَاهُ عَلَى السّنه وَ أَهْلِها، وَاشوقَاهُ إلى إخْوان يُعاوِنُنى عَلَى الْبُكاءِ...»

[خدایا بر من رحم کن و لغزش مرا پس گیر، تأسف بر نابودی سنت پیامبر و اهل آن!] (تکمله السیف الصقیل/۱۹۰)

۵ – صدرالدین مرحل (م حدود ۷۵۰)

صدر الدین پیشوای بزرگ در کلام اشعری و محقق در دو اصول (اصول دین واصول فقه) بشمار میرود و از ذکاوت شگفت آور و حافظه فوق العاده ای برخوردار بود و مناظرات متعددی با ابن تیمیه انجام داد، دشمن شکست خورده در سنگر علم در صدد سنگ اندازی در مسائل اجتماعی برآمد و او را متهم به مطالبی کرد که از آن پیراسته بود. (طبقات الشافعیه ۹/۲۵۳)

۶ – علی بن عبدالکافی سبکی (م۷۵۶)

علی بن عبد

الکافی، از محدثان و فقیهان بزرگ دمشق بوده و نویسنده « طبقات الشافعیه» تاج الدین سبکی فرزند او است، وی در جلد دهم کتاب خود ص ۱۷۶ و ... ترجمه گسترده ای از پـدر آورده که علاقمنـدان میتواننـد به آن مراجعه کنند. وی درفقه، شافعی، و در کلام، اشعری بود، شیخ ذهبی با آنکه به حنابله تعصب می ورزید نسبت به او فوق العاده خاضع بود. وی حافظ ترین مشایخ عصـر در حدیث و سـخنورترین و داورترین آنهاست (فرقان القرآن /۱۲۹) وی کتاب مسـتقلی به عنوان رد بر انـدیشه های ابن تیمیه نوشت، در آن به کلیه شـبهات او پیرامون مسافرت برای زیارت پیامبر، و زیارت قبر او پاسخ گفته و آن را «شـفاء السـقام» نامید. این، رساله به سال ۱۳۱۸ در مصر چاپ شده است، وی علاوه بر این کتاب، کتاب دیگری به نام «الدرّه المضیئه» نوشته و در آغاز آن چنین می گوید: ابن تیمیه در اصول عقاید، بدعتها نهاد، و اسـتوانه های اسـلام و ارکان آن را شکست او مدتها در پوشـش پیروی از کتاب و سـنت، و تظاهر به دعوت به حق، زیست، ناگهان نقاب کنار رفت، پیروی از کتاب و سـنت به بدعت گذاری و دوری از مسلمانان تبدیل شد.

۷ – محمد بن شاکر کتبی (م۷۶۴)

محمد بن شاکر کتبی مؤلف «فوات الوفیات» که آن را به عنوان «ذیل» کتاب وفیات الأعیان ابن خلکان نوشـته است، می گوید: ابن تیمیه کتابی پیرامون فضائل معاویه نوشته و فتوی داده است که لعن بر یزید جائز نیست. (فوات الوفیات ۱/ ۷۷)

۸ – ابو محمد یافعی (م ۷۶۸)

ابو محمد عبدالله بن اسعد مورخ، معروف به یافعی نویسنده کتاب

«مرآه الجنان» در ترجمه ابن تیمیه مینویسد: ابن تیمیه به خاطر مسائل فکری خاصی، زندانی و بازداشت شد، بدترین فتوای وی این بود که از زیارت پیامبر نهی کرده و اعتقاد به «جهت» را مطرح نمود او « استوا» را در آیه «إِنَّ اللَّهَ عَلَى الْعَرْشِ استَوى» به معنی ظاهری تفسیر می کرد و برای خدا، حرف و صوت معتقد بود و برای پیشگیری از سرایت عقیده او در دمشق ندا شد که هر کس بر عقیده او باشد جان و مال او هدر است. (مرآه الجنان ۴/ ۲۷۷ ,۲۴۰)

۹ – ابوبکر حصنی دمشقی (م ۸۲۹)

تق الدین، پیشوای بزرگ، مؤلف کتاب «دفع شُبَهِ من شَبَّهَ وتمرّد» که سال ۱۳۵۰ د رمصر چاپ شده است، در کتاب یاد شده می نویسد:

در سخنان ابن تیمیه نگریستم، احساس کردم که وی میل به باطل و گرایش به پیروی از آیات متشابه برای فتنه انگیزی دارد، در کتابهای او چیزهایی دیدم که زبان را یارای گفتن وانگشتان را قدرت نگارش نیست (دفع شبهه من شبّه و تمرّد/۲۱۶)

۱۰ – ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲)

احمد بن حجر عسقلانی، شخصیتی است که نیاز به تعریف و توصیف ندارد او در عصر خود پیشوای بلا منازع بود، و درکتاب «الدررالکامنه» زندگی ابن تیمیه را منعکس کرده و می گوید:

ابن تیمیه در محکمه ای که قاضی آن مالکی مذهب بود، محکوم و بازداشت شد، که وقتی قاضی آگاه شده که برخی با او در رفت و آمد هستند، دستور داد، که اگر او را نکشته اند، هر نوع تماس با او را ممنوع سازند و چون او کفر ورزیده، کشتن او بدون مانع است.

سرانجام یاد آور می شود، که برخی

می گویند: او خواهان ریاست بود و از جسارت به خلفاء ابا نداشت. (الدررالکامنه۱/۱۵۴ ۱۵۶)

آیا گواهی این شخصیتها کافی در انحراف فکری او نیست؟ آیا باز می توان او را، پیرو مذهب اهل سنت و جماعت دانست؟ در حالی که، شخصیتهای عظیمی از آنان دست رد بر سینه او زده و افکار او را کاملاً نادرست می شمارند و این افراد غالباً با او معاصر بوده و یا کمی پس از او زندگی می کردند.

برخی از دانشمندان اهل سنت که در سده های پس از عصر ابن تیمیه با نوشتن کتاب با اندیشه های انحرافی او به مخالفت برخاستند، چه کسانی هستند؟

پرسش

برخی از دانشمندان اهل سنت که در سده های پس از عصر ابن تیمیه با نوشتن کتاب با اندیشه های انحرافی او به مخالفت برخاستند، چه کسانی هستند؟

پاسخ

۱ – جمال الدین اتابکی (۸۱۲ – ۸۷۴)

وی مؤلف کتاب «المنهل الصافی و المستوفی بعد الوافی» است که به عنوان استدراک دوم بر « وفیات» ابن خِلّکان نوشته شده است و او می نویسد: ابن تیمیه در یکی از محاکم سندی را امضاء کرد و در آن خود را اشعری مذهب خواند، و صریحاً گفت: که ظاهر آیه «الرَّحمنُ عَلَی الْعَرشِ اسْتَوی» مقصود نیست و نزول خدا به آسمان اول، بسان استواء او بر عرش، برای او مجهول است، آنگاه از گفته های قبلی خود توبه کرد و گروهی از علماء بر صحت سند و امضاء او گواهی دادند. (المنهل الصافی ۱/۳۳۶ ۳۴۰)

۲ – شهاب الدین ابن حجر هیتمی م ۹۷۳)

ابن حجر هیتمی در کتاب «الفتاوی الحدیثه» ابن تیمیه را چنین معرفی می کند: ابن تیمیه کسی است که خدا او را خوار و ذلیل و گمراه و کور و کر ساخته است و پیشوایان بزرگ، فساد عقیده و دروغ بودن اقوال او را روشن ساخته و هر کس مایل است؛ به کتاب پیشوای بزرگ که در امامت و جلالت و اجتهاد او اتفاق نظر است یعنی ابو الحسن سبکی، و کتاب فرزند او تاج الدین و نوشته عزبن جماعت و شخصیت های دیگر از فقهای شافعی و مالکی و حنفی، مراجعه کند.

ابن تیمیه نه تنها متأخرین را به باد انتقاد می گیرد بلکه بر پیشینیان مانند عمر بن خطاب و علی بن ابی طالب نیز اعتراض می نماید. خلاصه، سخن او

قیمت نـدارد، و بایـد او را بـدعت گـذار، گمراه و گمراه کننـده دانست. خـدا با عدلش با او رفتار کند و ما را از شـر عقیده او حفظ نماید. او برای خدا جهت ثابت کرده و برای وجود او جزء اندیشیده است. (الفتاوی الحدیثه/۸۶)

۳ – ملا علی قاری (م ۱۰۱۶)

وی شـارح کتاب « الشـفاء فی تعریف حقوق المصـطفی» نگارش عیاض بن موسـی (م ۵۴۴) اسـت و این کتـاب از نفیس ترین کتابهائی است که درباره حقوق پیامبر گرامی نوشـته شـده است و آنرا گروهی شـرح کرده اند، از آنهاست، ملا علی قاری که شرح وی بر شـرح شـفای قاضـی عیاض معروف است، وی می گویـد: ابن تیمیه سـفر زیارتی را تحریم کرده و راه افراط را در پیش گرفتـه است، همچنـان گروهی که آن را از ضـروریات دین شـمرده انـد، که انکـار آن مـایه کفر است، راه افرط رفته اند هرچنـد نظریه دوم، نزدیـك به حقیقت است، زیرا تحریم چیزی که علماء اسـلام بر اسـتحباب آن اتفاق دارنـد. بالاتر از تحریم چیزی اسـت کـه علمـاء بر مبـاح بـودن آن اتفـاق داشــته باشــند، و دومی در نظر دانشــمندان مـایه کفر اسـت. (حاشــیه نسـیم الریاض۳/۵۱۴)

۴ – المکناسی معروف به ابن القاضی (۹۶۰ – ۱۰۲۵)

وی ابن تیمیه را در کتاب خود به نام «درّه الحجال فی اسماء الرجال» نام برده و می گوید: او فتاوای شاذّ داشت، و خیال میکرد که مجتهداست. (درّه الحجال فی أسماء الرجال۱ /۳۰)

۵ شیخ محمد بخیت (م پس از ۱۳۳۰)

شیـخ محمـد بخیت از علمـای بزرگ «ازهر» و از مـدرسان عـالی مقـام آنجا بوده و مرحوم مصـلح بزرگ شـیخ محمـد حسـین کاشف الغطاء در کتاب خود به

نام «نقض فتاوی الوهّابیّه» یادآور می شود که در سال ۱۳۳۰ در مصر، در مجلس درس او حاضر شده و از او بهره گرفته است. وی در کتاب « تطهیر الفؤاد من دنس الأعتقاد» عبارت ابن حجر را در فتاوای حدیثه نقل کرده، آنگاه یادآور می شود در زمان ما گروهی به نشر کتابهای ابن تیمّیه همت گمارده، و فتنه خوابیده را بیدار می کنند، از این جهت بر خود لازم دیدم که کتاب «شفاء السقام» سبکی را که بهترین ردّ بر ابن تیمّیه است منتشر سازم (تطهیر الفؤاد من دنس الإعتقاد ۹/۱۲) و در حقیقت کتاب «تطهیر الفؤاد» را به عنوان مقدمه کتاب سبکی نوشته و هر دو در سال ۱۳۱۸ در مصر چاپ شده است.

۶ – یوسف ابن اسماعیل نبهانی (۱۲۶۵ – ۱۳۵۰)

یوسف بن اسماعیل نبهانی، رئیس محکمه حقوق بیروت، مؤلّف «القصیده الرائیه الصغری فی ذمّ البدعه الوهابیه» در کتاب «شواهد الحق» پس از یاد آوری گروهی از منتقدان بر تیمیه می نویسد: دانشمندان مذاهب چهارگانه بر ردّ بدعتهای ابن تیمیه اتفاق نظر دارند، نه تنها مطالب او را استوار ندانسته اند، در کمال عقل او نیز خدشه کرده اند.او با اجماع مسلمانان مخالفت کرده مخصوصاً آنچه مربوط به سرور مرسلین است.

نبهانی از نویسندگان معروف قرن چهاردهم اسلامی است و کتاب ارزشمند او به نام «الشرف المؤبّد» از کتابهای جاودانه می باشد، و مجموع کتابی حاکی است که یک فرد واقع گرا بوده است.

۷ – شیخ سلامه قضاعی عزّامی م ۱۳۷۹)

شیخ سلامه از دانشمندان ازهر، مؤلف کتاب «فرقان الفرقان» است که در مقدمه «الأسماء والصفات» بیهقی چاپ شده است، از همین کتاب احاطه او بر مسائل کلامی، و حدیث نبوی

کاملا هویدا است وی می گوید: مذهب ابن تیمیه معجونی از مذاهب گوناگون است.

او در مسأله توحید، کاملاـ از مذهب «کرامیه» (منصوب به کرام سجستانی است که در سال ۲۵۰ در گذشته است و گروه مجسمه، پیرو این مذهب می باشند.) پیروی می کند که برای ذات خدا، اجزاء، جهت، مکان، حرکت، فرود و بالا رفتن قائل است.

در برخورد با دیگر مذاهب اسلامی، ویژگی خوارج به خود می گیرد، تمام فرق اسلامی را تکفیر می کند، و همه را مشرک می داند، او در نوشته های خود دچار تناقض است، نخست مدعی می شود که اگر حوادث را تعقیب کنیم به سرآغاز آن نمی رسیم و صحابه و تابعان نیز بر این عقیده بودهاند، اندکی بعد میگوید: صحابه در نخستین چیزی که خدا آفریده اختلاف کرده اند که آیا آن آب است یا قلم، در حالی که اختلاف در نخستین آفریده با بی نهایت بودن خلقت سازگار نیست.

او در حالی که به «جهمیه» بد می گوید ناگهان «جهمی» می شود و می گوید: آتش دوزخ پایان می پذیرد و کافران در دوزخ جاودان نیستند. (فرقان الفرقان/۱۳۲ ۱۳۷)

۸ – شیخ محمد کوثری مصری (م۱۳۷۱)

کوثری از نوادر روزگار در تتبع و کتاب شناسی و آشنایی به فرق اسلامی است، وی با انتشار کتاب سبکی به نام «السیف الصقیل» و افزودن تکلمه ای بر آن، ضربت مهلکی بر وهابیت در مصر فرود آورد. وی در مقدمه اسماء و صفات بیهقی از کتاب غوث العباد (ط حلبی مصر) از ابن تیمیه نقل می کند که وی تصریح کرده که خدای می تواند، بر پشت مگسی قرار گیرد تا چه رسد بر عرش با آن عظمت! و همه اینها گواه بر مجسّم بودن او است. (مقدمه اسماء

صفات)

۹ – محمد ابو زهره (م ۱۳۹۶)

شیخ محمد ابو زهره کتابی پیرامون زندگی ابن تیمیه نوشته و تا آنجا که توانسته کوشیده است نقاط ضعف او را منعکس نکند، ولی سرانجام ناچار می شود در مواردی نظریه های او را تخطئه کند از آن موارد: مسأله منع تبرک به آثار پیامبر است می گوید: من با ابن تیمیه در مسأله تبرک به آثار پیامبر کاملاً مخالف هستم.

تبرک به اثر، عبادت صاحب اثر نیست، بلکه مایه یاد آوری و عبرت گیری و بصیرت طلبی است. (ابن تیمیه حیاته و شخصیته /۲۲۸)

فهرستی از آثاری را که در رد وهابیت تالیف و منتشر شده معرفی نمایید

پرسش

فهرستی از آثاری را که در رد وهابیت تالیف و منتشر شده معرفی نمایید

پاسخ

تعهد و احساس مسؤولیت شما در قبال دفاع از اصول و ارزش های متعالی مکتب شیعه سزاوار تقدیر است، امیداست همواره مؤید به تأییدات الهی باشید. مسلم است که با تلاش و دلسوزی افرادی همانند شما اندیشه های منحرفزمینه ای برای رشد نمی یابند.

برای این که بهتر بتوان به پاسخگویی شبهات این افراد پرداخت، لازم است موضوعاتی را که مطرح می کنند دقیقاشناسایی کرده و سپس به بررسی آن اقدام نمود. این واحد آماده است در صورت ارسال چنین مواردی در حدامکانات خود پاسخ های آن را ارسال نماید.

چون در نامه فعلی شما هیچ موضوع خاصی مشخص نشده تنها به ذکر منابعی که وجود دارد اکتفا می کنیم.

۱ آیین وهابیت جعفر سبحانی

۲ برگی از جنایات وهابی ها مرتضی رضوی ترجمه: ضیایی

۳ وهابیان علی اصغر فقیهی

۴ وهابیت ایده استعمار مستر همفر ترجمه: علم الهدی

۵ آیا این است اسلام واقعی ابوالفضل حسینی

۶ فتنه وهابیت زینی دهلان ترجمه: همتی

۷ ناسیونالیسم و اسلام زینی دهلان ترجمه: همتی

۸ نقدی بر اندیشه وهابیان موسوی قزوینی ترجمه: طارمی

۹ تحلیلی نو بر عقاید وهابیان حسن ابراهیمی

۱۰ فرقه وهابی و پاسخ به شبهات آنها قزوینی ترجمه: دوانی

۱۱ کشف الاسرار امام خمینی(ره)

۱۲ نقد و تحلیلی پیرامون وهابیگری همایون همتی

۱۳ اشتباه بزرگ وهابی ها عیسی اهری

۱۴ مجله بقیع

۱۵ پیشینه سیاسی فکری وهابیت درّی

۱۶ تاریخ مکه هادی امینی ترجمه: آخوندی

۱۷ ترجمه کشف الارتیاب، ج ۴ علامه سید محسن امین ترجمه: تهرانی

۱۸ توسل یا استمداد از ارواح مقدسه جعفر سبحانی

۱۹ سخنی چند با موحدین مصطفی نورانی

برای شناخت آئین وهابیت و رفع شبهات در مورد آن چه منابع و راه حلی ارائه می نمائید؟

پرسش

برای شناخت آئین وهابیت و رفع شبهات در مورد آن چه منابع و راه حلی ارائه می نمائید؟

پاسخ

بنیان گـذار فرقه وهابیت «محمـدبن عبـدالوهاب» از شاگردان ابن تیمیه می باشـد. وی با مساعـدت حکّام نجد توانست عقاید و دیـدگاه های خود را بر مردم تحمیل و از مخالفت آنان جلوگیری نمایـد فرقه وهابیت تاریخی خونین و جنایت بار دارد. عقاید آنان نیز از آغاز توسط علمایاهل سنت و شیعه مورد نقد و اعتراض واقع شد. اولین مخالف وی پدرش عبدالوهاب بود، و اولین کسـی که بر رد او کتاب نوشت، برادرش «سلیمان بن عبدالوهاب» می باشد. مرکز آنان درحال حاضـر مدینه منوره است و در میان برخی از مسلمانان جهان طرفدارانی دارند، لیکن طرفدارانآنها نسبت به مجموع مسلمانان بسیار اندک می باشند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱- آیین وهابیت جعفر سبحانی

۲- فرقه وهابی و پاسخ به شبهات آنها سید محمدحسن قزوینی

۳- نقد و تحلیل پیرامون وهابیگری دکتر همایون همتی

تعهد و احساس مسؤولیت شـما در قبال دفاع از اصول و ارزش های متعالی مکتب اسلام سزاوار تقدیر است، امید است همواره مؤید به تأییدات الهی باشـید. مسـلم است که با تلاش و دلسوزی افرادی همانند شـما اندیشه های منحرف زمینه ای برای رشـد نمی یابند.

برای این که بهتر بتوان به پاسـخگویی شـبهات این افراد پرداخت، لازم است موضوعاتی را که مطرح می کننـد دقیقا شـناسایی کرده و سپس به بررسی آن اقدام نمود. این واحد آماده است در صورت ارسال چنین مواردی در حد امکانات خود پاسخ های آن را ارسال نماید و شـما هممی توانید با مطالعه و تحقیق از کتب مختلفی که در این مورد نگاشته شده است، شبهات وهابیون را از دیدگاه قرآن و سنت و عقل بررسی

نموده اند نسبت به این آیین ساختگی اطلاعات بیشتری به دست بیاورید.

برای مطالعه و تحقیق پیرامون وهابیت، کتاب های معرفی شده ذیل را مطالعه نمایید:

۱ آیین وهابیت جعفر سبحانی

۲ برگی از جنایات وهابی ها مرتضی رضوی ترجمه: ضیایی

۳ وهابیان علی اصغر فقیهی

۴ آیا این است اسلام واقعی ابوالفضل حسینی

۵ فتنه وهابیت زینی دهلان ترجمه: همتی

۶ نقدی بر اندیشه وهابیان موسوی قزوینی ترجمه: طارمی

۷ تحلیلی نو بر عقاید وهابیان حسن ابراهیمی

۸ فرقه وهابی و پاسخ به شبهات آنها قزوینی ترجمه: دوانی

۹ نقد و تحلیلی پیرامون وهابیگری همایون همتی

۱۰ اشتباه بزرگ وهابی ها عیسی اهری

۱۱ پیشینه سیاسی فکری وهابیت درّی

۱۲ تاریخ مکه هادی امینی ترجمه: آخوندی

۱۳ ترجمه کشف الارتیاب، ج ۴ علامه سید محسن امین ترجمه: تهرانی

۱۴ سخنی چند با موحدین مصطفی نورانی

۱۵- وهابیت آیت الله جعفر سبحانی

J}

سایر فرق غیر شیعی

رای خوارج و مرجئه در مورد ایمان و کفر , و قول حق را در برابر آنان بیان کنید ؟

پرسش

رای خوارج و مرجئه در مورد ایمان و کفر , و قول حق را در برابر آنان بیان کنید ؟

پاسخ

خوارج معتقدنـد که ارتکـاب گنـاه , عامل مسـتقلی برای شـقاوت ابـدی است و بلکه موجب کفر و ارتـداد می شود , و مرجئه اعتقاد دارند که وجود ایمان , برای سـعادت ابدی کافی است و ارتکاب گناه ضرری به سعادت مومن نمی زند . ولی قول حق این است که هر گناهی موجب کفر و شـقاوت ابدی نمی شود , هر چند ممکن است تراکم گناهان موجب سلب ایمان گردد . و از سوی دیگر چنان نیست که با وجودایمان , هر گناهی بخشیده شود و هیچ اثر سوئی نداشته باشد .

رای خوارج و مرجئه در مورد ایمان و کفر , و قول حق را در برابر آنان بیان کنید ؟

پرسش

رای خوارج و مرجئه در مورد ایمان و کفر , و قول حق را در برابر آنان بیان کنید ؟

پاسخ

خوارج معتقدنـد که ارتکـاب گنـاه , عامل مسـتقلی برای شـقاوت ابـدی است و بلکه موجب کفر و ارتـداد می شود , و مرجئه اعتقاد دارند که وجود ایمان , برای سـعادت ابدی کافی است و ارتکاب گناه ضرری به سعادت مومن نمی زند . ولی قول حق این است که هر گناهی موجب کفر و شـقاوت ابدی نمی شود , هر چند ممکن است تراکم گناهان موجب سلب ایمان گردد . و از سوی دیگر چنان نیست که با وجودایمان , هر گناهی بخشیده شود و هیچ اثر سوئی نداشته باشد .

عقیده خوارج درباب خلافت چه بود؟

پرسش

عقیده خوارج درباب خلافت چه بود؟

پاسخ

تنها فکر خوارج که از نظر متجددین امروز درخشان تلقی می شود، تئوری آنان در باب خلافت بود. اندیشه ای دموکرات مآبانه داشتند، می گفتند: خلافت باید با انتخاب آزاد انجام گیرد و شایسته ترین افراد کسی است که از لحاظ ایمان و تقوا صلاحیت داشته باشد، خواه از قریش باشد یا غیر قریش، از قبایل برجسته و نامی باشد یا از قبایل گمنام و عقب افتاده، عرب باشد و یا غیر عرب. آنگاه پس از انتخاب و اتمام بیعت، اگر خلاف مصالح جامعه اسلامی گام برداشت از خلافت عزل می شود و اگر ابا کرد باید با او پیکار کرد تا کشته شود. (ضحی الاسلام، ۳/۳۳۲)

اینها در باب خلافت در مقابل شیعه قرار گرفته اند که می گوید: خلافت امری است الهی و خلیفه باید تنها از جانب خدا تعیین گردد، و هم در مقابل اهل سنت قرار دارند که می گویند: خلافت تنها از آنِ قریش است و به جمله «اِنَّمَا الاَئِمَّهُ مِنْ قُرَیْشٍ» تمسک می جویند.

ظاهراً نظریه آنان در باب خلافت چیزی نیست که در اولین مرحله پیدایش خویش به آن رسیده باشند، بلکه آنچنان که شعار معروفشان «لا حُکْمُ اِلّا لِلّه» حکایت می کند و از نهج البلاغه (خطبه ۴۰ و شرح ابن ابی الحدید، ۲/۳۰۸) نیز استفاده می شود، در ابتدا قائل بوده اند که مردم و اجتماع احتیاجی به امام و حکومت ندارند و مردم خود باید به کتاب خدا عمل کنند. اما بعد، از این عقیده رجوع کردند و خود با عبدالله بن وَهَب راسِبی بیعت کردند. (کامل ابن اثیر، ۳/۳۳۶)

دیدگاه خوارج درباره خلفا چه بود؟

پرسش

دیدگاه خوارج درباره خلفا چه بود؟

پاسخ

خلافت ابوبکر و عمر را صحیح می دانستند به این خیال که آن دو نفر از روی انتخاب صحیحی به خلافت رسیده اند و از مسیر مصالح نیز تغییر نکرده و خلافی را مرتکب نشده اند. انتخاب عثمان و علی را نیز صحیح می دانستند، منتها می گفتند: عثمان از اواخر سال ششم خلافتش تغییر مسیر داده و مصالح مسلمین را نادیده گرفته است و لذا از خلافت معزول بوده و چون ادامه داده است کافر گشته و واجب القتل بوده است، و علی چون مسأله تحکیم را پذیرفته و سپس توبه نکرده است او نیز کافر گشته و واجب القتل بوده است. و لذا از خلافت عثمان از سال هفتم و از خلافت علی بعد از تحکیم، تبرّی می جستند. (الملل و النّحل شهرستانی.)

از سایر خلفا نیز بیزاری می جستند و همیشه با آنان در پیکار بودند

زنادقه چه کسانی بودند و اعتقادشان چه بود؟

پرسش

زنادقه چه کسانی بودند و اعتقادشان چه بود؟

پاسخ

زنادقه، طبقه متجدد و تحصیل کرده آن عصر بودند، طبقهای بودند که با زبانهای زنده آن روز دنیا آشنا بودند، زبان سُریانی را که در آن زمان بیشتر زبان علمی بود میدانستند، بسیاری از آنها زبان یونانی میدانستند، بسیاریشان ایرانی بودند و زبان فارسی میدانستند، بعضی زبان هندی میدانستند و زندقه را از هند آورده بودند، که این هم یک بحثی است که اصلاً ریشه زندقه در دنیای اسلام از کجا پیدا شد؟ و بیشتر معتقدند که ریشه زندقه از مانویهاست.

زنادقه از اساس منکر خدا و ادیان بودند، و این طبقه حال روی هر حسابی بود آزادی داشتند. حتی در حرمین، یعنی مکه و مدینه و حتی در خود مسجدالحرام و در خود مسجدالنبی مینشستند و حرفهایشان را میزدند، البته به عنوان بالاخره فکری است، شبههای است برای ما پیدا شده و باید بگوییم.

خوارج چه کسانی بودند ویژگی بارز آنان چه بود؟

پرسش

خوارج چه کسانی بودند ویژگی بارز آنان چه بود؟

پاسخ

خوراج بیشتر عرب بودند و غیر عرب هم کم و بیش در میان آنها بود، ولی همه آنها, (اعم ازعرب و غیر عرب) جاهل مسلک و ناآشنا به فرهنگ اسلامی بودند؛ همه کسریهای خود را می خواستند با فشارآوردن بر روی رکوع و سجودهای طولانی جبران کنند. علی (ع) روحیه اینها را همینطور توصیف می کند, می فرماید:

جُفاةٌ طَغامٌ وَعَبیدٌ اَقْزامٌ، جُمِعوُا مِنْ کُلِّ اَوْبٍ وَ تُلُقِّطوُا مِنْ کًلِّ شَوْبٍ، مِمَّنْ یَنْبَغی اَنْ یُفَقَّهَ وَیُؤَدَّبَ وَیُعَلَّمَ وَ یُدَرَّبَ وَ یُوَلَّی عَلَیْهِ وَ یؤْخَذَ عَلّی یَدَیْهِ، لَیْسوا مِنَ الْمُهاجِرینَ وَالْاَنْصارِ وَلامِنَ الَّذینَ تَبَوَّؤُاالدّارَ وَالایمانَ . (نهج البلاغه صبحی صالح ، خطبه ۲۳۸)

]مردمی خشن، فاقد اندیشه عالی و احساسات لطیف؛ مردمی پست، برده صفت، اوباش که از هر گوشه ای جمع شده اند و از هر ناحیه ای فراهم آمده اند. اینها کسانی هستند که باید اول تعلیمات ببینند. آداب اسلامی به آنها تعلیم داده شود، در فرهنگ و ثقافت اسلامی خبرویّت پیدا کنند. باید بر اینها قیّم حکومت کند و مچ دستشان گرفته شود نه اینکه آزاد بگردند و شمشیرها

را در دست نگه دارنـد و راجع به ماهیت اسـلام اظهار نظر کننـد. اینها نه از مهاجرین انـد که از خانه های خود به خاطر اسـلام مهاجرت کردند و نه از انصار که مهاجرین را در جوار خود پذیرفتند.[

پیدایش طبقه جاهل مسـلک مقدس مآب که خوارج جزئی از آنها بودند، برای اسـلام گران تمام شد. گذشـته از خوارج که با همه عیبها از فضـیلت شـجاعت و فـداركاری بهره مند بودند، عده ای دیگر از این تیپ متنسّك به وجود آمد که این هنر را هم نداشت. اینها اسلام

را به سوی رهبانیت و انزوا کشاندند، بازار تظاهر و ریا را رایج کردند. اینها چون آن هنر را نداشتند که شمشیر پولادین بر روی صاحبان قدرت بکشند، شمشیر زبان را بر روی صاحبان فضیلت کشیدند؛ بازار تکفیر و تفسیق و نسبت بی دینی به هر صاحب فضیلت را رایج ساختند. به هر حال یکی از بارزترین ممیّزات خوارج جهالت و نادانی شان بود. از مظاهر جهالتشان، عدم تفکیک میان ظاهر؛ یعنی خط و جلد قرآن و معنی قرآن بود. لذا فریب نیرنگ ساده معاویه و عمروعاص را خوردند.

در این مردم جهالت و عبادت توأم بود. علی می خواست با جهالت آنها بجنگد. اما چگونه ممکن بود جنبه زهد و تقوا و عبادت اینها را از جنبه جهالتشان تفکیک کرد، بلکه عبادتشان عین جهالت بود. عبادت توأم با جهالت از نظر علی که اسلام شناس درجه اول است ارزشی نداشت. لهذا آنها را کوبید و وجهه زهد و تقوا و عبادتشان نتوانست سپری در مقابل علی قرار گیرد.

خطر جهالت این گونه افراد و جمعیتها بیشتر از این ناحیه است که ابزار و آلت دست زیرکها قرار می گیرند و سد راه مصالح عالیه اسلامی واقع می شوند. همیشه منافقان بی دین، مقدسان احمق را علیه مصالح اسلامی بر می انگیزند؛ اینها شمشیری می گردند در دست آنها و تیری در کمان آنها. چقدر عالی و لطیف علی U این وضع را بیان می کند، می فرماید: (ثُمَّ اَنْتُمْ شِرارُ النّاسِ وَمَنْ رَمی بِهِ الشَّيْطانُ مَرامِيَهُ وَضَرَبَ بِهِ تيهَهُ.) (نهج البلاغه, خطبه ۱۲۵)

]همانا بدترین مردم هستید. شما تیرهایی هستید در دست شیطان که از وجود پلید شما برای زدن نشانه خود استفاده

می کند و به وسیله شما مردم را در حیرت و تردید و گمراهی می افکند

خوارج از نظر فکری چه ویژگی هایی داشتند؟

پرسش

خوارج از نظر فکری چه ویژگی هایی داشتند؟

پاسخ

مردمی تنگ نظر و کوته دیـد بودنـد. در افقی بسـیار پست فکر می کردند. اسـلام و مسـلمانی را در چهار دیواری اندیشه های محـدود خود محصور کرده بودنـد. ماننـد همه کوته نظران دیگر مـدعی بودنـد که همه بـد می فهمند و یا اصـلًا نمی فهمند و همگان راه خطا می رونـد و همه جهنمی هسـتند. این گونه کوته نظران, اول کاری که می کنند این است که تنگ نظری خود را به صورت یک عقیـده دینی در می آورند، رحمت خدا را محدود می کنند، خداوند را همواره بر کرسـی غضب می نشانند و منتظر اینکه از بنـده اش لغزشـی پیدا شود و به عذاب ابد کشـیده شود. یکی از اصول عقاید خوارج این بود که مرتکب گناه کبیره (مثلاًـ دروغ یـا غیبت یا شـرب خمر) کافر است و از اسـلام بیرون است و مسـتحق خلود در آتش است. علیهـذا جز عـده بسیار معدودی از بشر، همه مخلّد در آتش جهنم اند.

علی در اینجا تنگ نظری و کوته بینی را محکوم کرده و در حقیقت پیکار علی با خوارج، پیکار با این طرز اندیشه و فکر است نه پیکـار بـا افراد؛ زیرا اگر افراد این چنین فکر نمی کردنـد, علی نیز اینچنین بـا آنهـا رفتـار نمی کرد؛ خونشـان را ریخت تـا با مرگشـان آن انـدیشه هـا نیز بمیرد، قرآن درست فهمیـده شود و مسـلمانان، اسـلام و قرآن را آنچنـان ببیننـد که هست و قـانون گذارش خواسته است.

در اثر کوته بینی وکج فهمی بود که از سیاست قرآن به نیزه کردن گول خوردند و بزرگترین خطرات را برای اسـلام به وجود آوردند و علی را که می رفت تا ریشه نفاقها را برکند و معاویه و افکار او را برای همیشه نابود سازد،

از جنگ بازداشتند و به دنبال آن چه حوادث شومی که بر جامعه اسلامی رو آورد!

نگرش «خوارج» به مسئله امر به معروف و نهی از منکر چگونه بود؟

پرسش

نگرش «خوارج» به مسئله امر به معروف و نهی از منکر چگونه بود؟

پاسخ

در فقه خوارج، امر به معروف و نهی از منکر یک تعبد محض است؛ یعنی انسان حق ندارد حساب و منطق را در آن وارد کند. او باید کورکورانه و چشم بسته، امر به معروف و نهی از منکر کند ولو یقین دارد که در اینجا سرمایه را مصرف می کند و سودی هم نمیبرد. میگوید به ما مربوط نیست، خدا گفته تو باید به هر حال امر به معروف و نهی از منکر کنی. ائمه ما به ما گفتند این اشتباه است؛ خدا این جور امر به معروف و نهی از منکر را دستور نداده است.

در امر به معروف و نهی از منکر قطعاً باید حساب، تدبیر، فکر و منطق به کار برده شود. علمایی که در مسائل اجتماعی مطالعه کرده اند، گفته اند که راز انقراض خوارج همین بود که در امر به معروف و نهی از منکر، منکر منطق بودند. مثلاً یک نفر از آنها میآمد در حضور یک جبار گردنکش در حالی که شمشیرش را کشیده بود و یقین داشت که در اینجا حرفش کوچکترین اثری ندارد، به اصطلاح خودش امر به معروف و نهی از منکر کند، او هم آناً او را معدوم میکرد. به اصطلاح تاکتیک نداشتند، منطق و حساب در کارشان نبود، بیگدار خودشان را به آب میزدند. در نتیجه، منقرض شدند.

نگرش «خوارج» به مسئله امر به معروف و نهی از منکر چگونه بود؟

پرسش

نگرش «خوارج» به مسئله امر به معروف و نهی از منکر چگونه بود؟

پاسخ

در فقه خوارج، امر به معروف و نهی از منکر یک تعبد محض است؛ یعنی انسان حق ندارد حساب و منطق را در آن وارد کند. او باید کورکورانه و چشم بسته، امر به معروف و نهی از منکر کند ولو یقین دارد که در اینجا سرمایه را مصرف می کند و سودی هم نمیبرد. میگوید به ما مربوط نیست، خدا گفته تو باید به هر حال امر به معروف و نهی از منکر کنی. ائمه ما به ما گفتند این اشتباه است؛ خدا این جور امر به معروف و نهی از منکر را دستور نداده است.

در امر به معروف و نهی از منکر قطعاً بایـد حساب، تدبیر، فکر و منطق به کار برده شود. علمایی که در مسائل اجتماعی مطالعه کرده انـد، گفته انـد که راز انقراض خوارج همین بود که در امر به معروف و نهی از منکر، منکر منطق بودنـد. مثلاً یک نفر از آنها میآمد در حضور یک جبار گردنکش در حالی که شمشیرش را کشیده بود و یقین داشت که در اینجا حرفش کوچکترین اثری ندارد، به اصطلاح خودش امر به معروف و نهی از منکر کند، او هم آناً او را معدوم میکرد. به اصطلاح تاکتیک نداشتند، منطق و حساب در کارشان نبود، بیگدار خودشان را به آب میزدند. در نتیجه، منقرض شدند

زنادقه چه کسانی بودند و اعتقادشان چه بود؟

پرسش

زنادقه چه کسانی بودند و اعتقادشان چه بود؟

پاسخ

زنادقه، طبقه متجدد و تحصیل کرده آن عصر بودند، طبقه ای بودند که با زبانهای زنده آن روز دنیا آشنا بودند، زبان سُریانی را که در آن زمان بیشتر زبان علمی بود می دانسـتند، بسیاری از آنها زبان یونانی می دانستند، بسیاری شان ایرانی بودند و زبان فارسی می دانسـتند، بعضی زبان هندی می دانستند و زندقه را از هند آورده بودند، که این هم یک بحثی است که اصلاً ریشه زندقه در دنیای اسلام از کجا پیدا شد؟ و بیشتر معتقدند که ریشه زندقه از مانویهاست.

زنـادقه از اسـاس منکر خـدا و ادیان بودنـد، و این طبقه حال روی هر حسابی بود آزادی داشـتند. حتی در حرمین، یعنی مکه و مـدینه و حتی در خود مسـجدالحرام و در خود مسـجدالنبی می نشسـتند و حرفهایشان را می زدنـد، البته به عنوان اینکه بالاخره فکری است، شبهه ای است برای ما پیدا شده و باید بگوییم

آیا خوارج و عده ای از مردم که در شناخت حجت خدا دچار اشتباه می شوند گناهی دارند؟

پرسش

آیا خوارج و عده ای از مردم که در شناخت حجت خدا دچار اشتباه می شوند گناهی دارند؟

پاسخ

در رابطه بـا اینکه خوارج به انحراف کشـیده شدنـد و این انحراف و اشـتباه در اجتهـاد آنها بود پس گناهی بر آنها نیست؛ باید گفت:

۱. حجت را خدا و پیامبرش به گونه ای برای مردم نصب کرده بودند که جائی برای شک نبود. و اجتهاد در چنین مواردی نیز معنا ندارد. چرا که نص صریح موجود بود و آنهم در زمانی که فاصله چندانی از زمان پیامبر اسلام نداشتند. و در این میان بزرگان صحابی نیز بودند حتیدر میان خود خوارج، و از طرف خوارج نیز ادعا نشده که علی(ع) حجت خدا وصی پیامبر نیست، مشکل آنها این بود همانطور که درباره خود می گفتند در ماجرای حکمیت اشتباه کرده اند و کافر شده اند باید توبه کنند در مورد علی(ع) نز همین حرف را می زدند و می گفتند علی تومشرك و کافر شده ای باید توبه کنی و...» پس خوارج در مورد امامت با علی(ع) مشکل نداشتند و قبل از انحراف از طرفداران امام(ع) و در لشگر آن حضرت بودند؛ بلکه از نظر تفکّر موجودات خطرناکی بودند.

۲. خوارج در جهل خود قاصر نبودند تا بگوئیم چون قاصر بودند پس معذور و بی گناه می باشند بلکه جاهلین مقصّر بودند چرا که می توانستند حقیقت را پیدا کنند و امام علی(ع) هم خودش و هم نماینده اش ابن عباس، با آنها در مورد راه اشتباهی که دنبال می کردند حجت کردهبودند و در این باره حجت بر خوارج تمام بود.

احتجاج امام علی(ع) در لشکرگاه خوارج در نهروان نشان می دهد که امام علی(ع) در متقاعد کردن آنها و

آگاه ساختن خوارج از گذشته و آینده نهایت تلاش را انجام داده است، (برای آگاهی بیشتر ر.ك: خطبه ۱۲۲ شرح نهج البلاغهابن ابی الحدید / ۷ / ۲۱۹).

۳. خوارج خودشان را مسلمان تر از همه قبول داشتند و برای خود اصول مذهب جدید درست کزده بودند که طبق آن مردم را جایز القتل می دانستند و با این تفکر به حکومت امیرالمؤمنین(ع) یاغی شده و در مقابل آ...j□...اردو زدند. باز امام(ع) با آنها مدارا کرد و از آغازگریجنگ پرهیز نمود و با اتمام حجت و سخنان بیدارگر خود موجبات بی...Љ.....آنها را فراهم می ك...j چنانکه ۸ هزار نفر از آنها به خود آمدند و به اردوی امام(ع) پیوستند. و منطق امام در برابر اهانت های خوارج جز صبر چیز دیگر نبود و با کمال متانت اهانت ها را تحمل می کردند. خودحضرت به خوارج وقتی که به ایشان در مسجد توهین می کنند می فرماید: تا وقتی که دست به شمشیر نبرده اید و با ما هستید از سه اصل اساسی برخوردارید.

۱. از حق بیت المال شما را محروم نمی کنیم ۲. از ورود شما به مسجد برای نماز جلوگیری نمی کنیم. ۳. با شما نمی جنگیم تا شما جنگ را آغاز کنید، (تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۵۹۴ و ۲۵۹۵، ترجمه ابوالقاسمپاینده).

لذا نمی شود گفت که خوارج به جهت بد فهمی معذورند، و اگر فرض بر این باشد که خوارج عند الله به خاطر کج فهمی معذورند این دلیل نمی شود که آنها کشته نشوند، معذوریت عند الله تأثیری در نحوه برخورد حکومت و حکم اجتماعی ندارد و معذوریت عند الله با مجازاتدنیوی آن جمع می شود. و خوارج در مقابل اعمالی که مرتکب می شدند و بدون جرم مسلمانان را می کشتند

بایـد مجازات می شدنـد. بلی خوارج طالب حق بودنـد ولی اشـتباه کردنـد و روی زمین فساد به راه انداخته و مردان و زنان بی گناه را کشتند.

اگر به چنین خیانت ها دست نمی زدند شاید مستحق چنین هلاکتی نمی شدند.

و اضافه بر آن باید بین کج فهمی و اشتباه در اجتهاد و بین اشتباه همراه با موضعگیری و دست به شمشیر بردن و خون مسلمانان را ریختن فرق گذاشت، خوارج به هر دو آلوده بودند.

۴. اضـافه بر دلائل عقلی و نقلی که بایـد خوارج کشـته می شدنـد در روایت نیز پیش بینی از طرف پیامبر اسـلام شـده بود، که بایـد بـا آنهـا جنگیـد و امیرالمؤمنین می فرمایـد: «من به جنـگ بـا سه گروه فرمـان دارم: قاسـطین و نـاکثین و مارقین را نام برد قاسطین شامیانند و ناکثین را نام بردو مارقین نهروانیانند یعنی حروریه (خوارج). باز در جای دیگر امام(ع) می فرماید: «پیامبر به من سفارش کرد که با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگم»، (میزان الحکمه / ۳ / ۱۳۸۲).

بنابراین خوارج حجت الهی را خوب می شـناختند و در کشف حجت مشـکل نداشـتند، مشـکل خوارج در این بود که خود را بالاتر از دیگران حتی امام می دانسـتند و به راحتی و طبق بینش و اصول مـذهبی که برای خود تراشـیده بودند مسـلمانان را می کشـتند و بر حکومت اسـلامیخروج کرده بودند و در این میان تسـلیم نصایح و روشنگری امیرالمؤمنین قرار نگرفتند و جنگ را آغاز کردند و امام(ع) نیز برای از بین بردن این تفکر شوم و فتنه بزرگ کسانی را که تسلیم نشدند از دم تیغ گذراندند.

برای آگاهی بیشتر در مورد ر.ک:

۱. سیری در سیره ائمه اطهار(ع)، استاد شهید مطهری، ص ۲۱

الی ۴۹.

۲. خوارج از دیدگاه نهج البلاغه، آیت الله نوری همدانی.

۳. خطبه ۹۳ و ۱۲۲ و ۳۶ و ۱۲۷، نهج البلاغه مطالعه شود.{J

شعوبیّه چه فرقه ای است؟

پرسش

شعوبیّه چه فرقه ای است؟

پاسخ

شعوبیّه فرقه ای است که در عهـد امویـان و اوایل عبّاسـیان در مقابل غرور مفرط و تعصّب نژادی اعراب ظهور کرد. آنان منکر تفوّق نژادی عرب بر سایر اقوام و شعوب بودند.

بنی امیّه، به اسـتخفاف و تحقیر نسـبت مسـلمانان غیرعرب پرداختنـد. و بر خلاف گفته پیامبر((صـلی الله علیه وآله)) که فرموده بود: «لافضـل لعربیّ علی عجمیّ الاّ بالتقوی;(۱) هیـچ عربی بر عجمی برتری ندارد مگر در پرهیزگاری.» مسـلمین غیر عرب را موالی و بندگان خویش می خواندند. نهضت شعوبیه در واقع عکس العملی در مقابل این تفکّر بود.

(بخش پاسخ به سؤالات)

پاورقی

۱ - میزان الحکمه، ج ۸، ح ۲۲۳۹۹.

۴

ناصبی ها چه کسانی هستند؟ آیا اکنون ناصبی وجود دارد؟

پرسش

ناصبی ها چه کسانی هستند؟ آیا اکنون ناصبی وجود دارد؟

پاسخ

کلمه نصب در لغت، به معنای اظهار داشتن چیزی، درد، بلا و شر است.{۱}

نصب به معنای عداوت امیر المؤمنین(ع) استعمالی است به حذف متعلق که عداوت باشد.{۲} بعضی از لغویون، نواصب را به قومی معنا کرده اند که معتقد به بغض ورزیدن به علی(ع) باشند.{۳} فقیهان شیعه در معنای ناصبی اختلاف نظر دارند. بیش تر فقیهان کسی را که اظهار عداوت نسبت به اهل بیت(علیهم السلام) نماید، ناصبی می نامند. بنابر فتوای بعضی فقیهان معاصر، اظهار عداوت و بغض نسبت به علی(ع) موجب ناصبی شدن نمی شود، بلکه ناصبی کسی است که معتقد باشد عداوت ورزیدن نسبت به علی(ع) جز دین است.{۴}

مرحوم مظفر دوست داشتن اهل بیت(علیهم السلام) را از ضروریات اسلام که شیعه و سنی بر آن اتفاق نظر دارند، می داند. وی ناصبی ها را دشمنان اهل بیت(علیهم السلام) می داند که با این کار خود جز منکرین ضروری دین محسوب می شوند و منکر ضروری دین، منکر رسالت به حساب می آید و گرچه در ظاهر اقرار به شهادتین نماید.{۵}

ناصبی ها امروزه در جهان اسلام وجود ندارند. با این که خوارج و ناصبی ها دو مقوله جدا از هم هستند ولو هر دو یک حکم دارند لکن از خوارج به عنوان اغلب مصادیق نواصب نام برده شده و در تعریف ناصبی گفته اند: ناصبی ها به داشتن بغض و کینه علی(ع) معروفند، چون با علی(ع) دشمنی ورزیدند و بیش تر آن ها از خوارج بودند. به آنان اهل نصب و ناصبی نیز گفته می شود و علی بن جهم سرسخت ترین ناصبی دشمن توحید و عدل بود.

نسل خوارج نیز منقرض شده و تنها فرقه باقی مانده از خوارج، اباضیه است که

بیش تر آنان در عمان سکونت دارند، لکن تعریف ناصبی و مرام خوارج پیشین بر آنان صادق نیست. با این وجود، متأسفانه در بعد نگارش و رفتار و عمل، هنوز در جهان اسلام نوشته ها و اعمالی یافت و مشاهده می شود که تداعی کننده اندیشه متروک و دفن شده ناصبی است؛ مانند تخریب بارگاه ائمه بقیع(علیهم السلام)، پایه گذاری سنت سیئه دوری از اماکن متبرکه و بدگویی از آن ها، اهانت و جسارت به ساحت مقدس ائمه اطهار و امام صادق(ع) در کتاب ها و مقاله ها.{۶}

[۱].ناصبته الحرب و العداوْ: ظهرتها و أقمتها. قاموس اللغْ، احمد بن محمد بن علی مقری فیومی، ج ۶، ص ۸۳۳/

[۲].شفأ الصدور فی شرح زیارْ العاشورا، میرزایی ابی الفضل الطهرانی، ج ۲، ص ۲۱/

[۳].لسان العرب، ابن منظور، ج ۱۴، ص ۱۵۷ – ۱۵۵/

[۴].مستمسک العروْ الوثقی، السید محسن الطباطبایی، ج ۱، ص ۳۹۷/

[۵].عقاید الامامیْ، محمدرضا مظفر، ص ۳۲۴/

[۶].فرهنگ نامه فرقه های اسلامی، شریف یحیی الامین، ص ۲۷۱/

نام گروهی از مسلمانان است که با امیرالموئمنین علی (ع) دشمنی ورزیدند, (لغت نامه دهخدا, ج ۱۴, ص ۲۲۷۸۲). ناصبی نام فرقه خاصی نیست ولی بعضی از فرقه های مسلمانان با علی (ع) دشمنی می ورزیدند و حتی او را لعن می کردند. بیشتر آنها از خوارج بودند, (ر.ک : فرهنگنامه فرقه های اسلامی , شریف یحیی الامین , ترجمه : محمدرضا موحدی , انتشارات باز).

نواصب گروهی هستند که با علی((علیه السلام)) و خاندان پیامبر دشمنی کرده به آن بزرگواران دشنام می دهند. اینان مانند کافران نجس می باشند.

آیا خوارج در جهان معاصر موجود هستند؟ در کجا و چه مقدار؟ و در صورت نبودن، چه قرنی از بین رفتنه اند؟

پرسش

آیا خوارج در جهان معاصر موجود هستند؟ در کجا و چه مقدار؟ و در صورت نبودن، چه قرنی از بین رفتنه اند؟

پاسخ

هر کس بر امام حقی که جماعت مردم اتفاق بر او دارند، خروج کند خارجی محسوب می شود. امیر المؤمنین(ع) پیشوای بر حقی بود که بر امامت او اتفاق صورت گرفت و خوارج در زمان او به وجود آمدند.{۱}

خوارج در سال ۳۷ هجری، علیه حکومت حضرت علی(ع) شورش کردند. حضرت علی(ع) با جمعیت ۱۲ هزار نفره خوارج صحبت کرد و ۸ هزار نفر از آنان توبه کردند و کنار کشیدند. از ۴ هزار نفری که به جنگ آمدند، ده نفر زنده ماند، لکن رسوبات تفکر خارجی گری بر جای ماند.{۲} سپس به فرقه های متعددی تبدیل شدند که مهم ترین آنها عبارت است از: محکمه، ازارقه، بخدات، بیهیه عجاردْ، ثعالبه، اباضیه و صفریه. در ارزیابی وضعیت خوارج در جهان معاصر باید گفت نسل اول این فرقه، جناح افراطی مذهبی و بعداً سیاسی در تاریخ اسلام محسوب می شود که مصداق معروف آنان ازارقه بودند. این گروه در هماهنگ با خوارج عمان و میامه، گروهی حدود بیست هزار نفر را تشکیل دادند و اهواز، فارس و کرمان را تصرف کردند و در منطقه دولاب اهواز بر فرستاده های ابن زبیر پیروز شدند. ابن زبیر از مهلّب بن ابی صفره برای سرکوب ازارقه کمک خواست سرانجام ازارقه گریختند. یکی بعد از دیگری را به عنوان امیر بیعت کردند درگیری با خوارج ۱۹ سال ادامه یافت. در زمان حجاج بن ازارقه اختلاف شد قدرت به دست قطری افتاد. وی به دست فرستاده حجاج کشته شد و بقیه آن ها را هم که به قومس

گریخته بودند، فرستاده حجاج کشت و بدینسان خوارج ازارقه نابود شدند.{۳}

نسل بعدی خوارج، فرقه اباضیه - پیروان عبداله بن اباض تمیمی - بودند. وی از خوارج افراطی کناره گرفت و راه اعتدال را پیش گرفت. گفته اند سبب اعتدال او ظاهراً سازش وی با عبدالملک بن مروان و همراهی با وی بر ضد عبداله بن زبیر بود. این گروه در زمان حکومت عمر بن عبدالعزیز، در بصره یک مرکز علمی تأسیس کرد که طلاب خوارج برای تحصیل به آن جا می آمدند. مراکزی از جماعت های آن قوم در کوفه، حجاز، حضر موت، یمن و عمان ایجاد گشت. از پایان قرن اول هجری، خوارج عمان رنگ اباضی پیدا کردند. اباضیه در لیبی و الجزایر نیز تشکیل حکومت دادند. دولت آنان در لیبی بیش از سه سال (۱۴۱ - ۱۴۴ ه‍. ق) دوام نیافت. عبداله بن رستم نیز دولت بنی رستم را در شمال آفریقا تأسیس کرد که حدود ۱۵۰ سال (۱۴۴ - ۲۹۶ ه‍. ق) دوام یافت. مرکز آن شهر قاهرت در الجزایر، یکی از مراکز مهم اباضی بود. الجزایر، جبال اوراس، نصف تونس جنوبی و اکثر لیبی جز قلرو حکومت آنان بود. آنان اکنون در مناطق مختلف دنیای اسلام سکونت دارند.

مرکز عمده آنان کشور عمان است که عقاید اباضیه را به عنوان مذهب رسمی کشور پذیرفته است. گروه هایی از اباضیه در زنگبار (بخشی از تانزانیا)، صحرای بزرگ آفریقا، بویژه سرزمین میزاب در الجزایر، کوه نفوسه در لیبی و جزیره جربه در تونس سکونت دارند.{۴}

[۱].الموسوعْ المسیرْ فی الادیان و المذاهب المعاصرْ، مانع بن حماد الجهنی، ج ۲، ص ۱۰۵۳/

[۲].الفرق بین الفرق، بغدادی، ص ۷۸/

[۳].تاریخ ادیان مذاهب جهان، مبلغی

آبادانی، ج ۳، ص ۱۲۶۰ - ۱۲۶۲/

[۴].فرق و مذاهب کلامی، ربانی گلپایگانی، ص ۲۸۶ - ۲۸۷/

مذاهب فقهی

کلیات

منابع فقهی

چرا برخی از فرقه های اسلام به مسئله تقلید معتقد نیستند؟ آیا حتماً باید از مرجع زنده تقلید کرد؟

پرسش

چرا برخی از فرقه های اسلام به مسئله تقلید معتقد نیستند؟ آیا حتماً باید از مرجع زنده تقلید کرد؟

پاسخ

همه فرقه های اسلامی به تقلید معتقدند، با این تفاوت که شیعه معتقد است از مجتهد زنده باید تقلید کرد (بقا بر میت هم با اجازه مجتهد زنده باید باشد) از این طریق مسئله اجتهاد همواره زنده و بالنده و پویا است و بدین وسیله حکم مسایل مستحدثه و موضوعات نو و تازه از نظر حکم اسلامی به بن بست نمی رسد. از ظاهر دلایل تقلید مثل آیه "فاسئلوا اهل الذّکر" و ادله دیگر استفاده می شود که مرجع تقلید باید زنده باشد، به اضافه این که به عقیده شیعه مرجعیت، نیابت عامّه از حضرت ولی عصر(عج) است، بنابراین در مرجعیت، امامت و پیشوایی و رهبری نهفته است و امام و پیشوا باید زنده باشد.

اهل تسنن فقط از چهار نفر میت تقلید می کنند و نظر آن ها را معتبر می دانند.

۱ ابوحنیفه (نعمان بن ثابت) متوفای ۱۵۰ قمری.

۲ عبدالله بن ادریس شافعی، متوفای ۲۴۰ ق.

۳ احمد بن حنبل، متوفای ۲۴۰ ق.

۴ مالک بن انس، متوفای ۱۷۴ یا ۱۷۹ ق.(۱)

حتّی صوفیه و دراویش و اسماعیلیه و سایر فرقه های شیعی و سنّی اهل تقلید از علمای خود هستند. البته آنان که پای بند دین نباشند، رجوع به متخصّص و آگاه در احکام دین (تقلید) ندارند.

پی نوشت ها:

۱. عبدالله مبلّغی آبادانی، تاریخ ادیان و مذاهب جهان، ج ۳، ص ۱۱۸۵، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳ و ۱۱۹۶.

«فقه» در میان اهل تسنن، چند شاخه شد و روش استنباطی هرکدام، چه بود؟

پرسش

«فقه» در میان اهل تسنن، چند شاخه شد و روش استنباطی هرکدام، چه بود؟

پاسخ

در میان اهل تسنن دو سیستم فقهی به وجود آمد:

سیستم اهل حدیث که بیشتر میان فقهای مدینه معمول بود

و سیستم رأی و قیاس که بیشتر میان فقهای عراق معمول بود.

روش اهل حدیث این بود که در مسائل، در درجه اول به قرآن رجوع می کردند، اگر حکم مسأله را در قرآن نمی یافتند به حدیث پیغمبر مراجعه می کردند، اگر احادیث، مختلف بود، به ترجیح احادیث از نظر راویان سند می پرداختند،، اگر در حدیث نمی یافتند و یا ترجیحی در میان احادیث مختلف به دست نمی آوردند به اقوال و فتاوای صحابه رجوع می کردند و اگر از این راه هم طَرْفی نمی بستند، کوشش می کردند به نحوی از اشاراتی که در نصوص هست چیزی استفاده کنند و بندرت اتفاق می افتاد که به رأی و قیاس متوسل شوند.

روش اهل قیاس غیر این بود. آنها اگر حکمی را در قرآن یا سنّت، قطعی نمی یافتند به احادیث منقوله چندان اعتماد نمی کردند زیرا آنها را غالباً مجعول یا تحریف شده می دانستند. معتقد بودند که یک نفر فقیه در اثر ممارست در مقررات قطعی اسلامی، به روح قوانین اسلامی آشنا می شود و از روی مشابهات می تواند حکم مسأله مورد نظر را اکتشاف کند.

اهل رأی و قیاس معتقد بودند که «عدالت» و «مصلحت» می تواند راهنمای خوبی برای فقیه باشد. اینجا بود که فقیه خود را موظف می دید که درباره آنچه «مقتضای عدالت» است و آنچه مصلحت اقتضا می کند بیندیشد. اصطلاحاتی از قبیل «استحسان» یا «استصلاح» از همین جا پیدا شد.

منابع فقه از نظر اهل حدیث و اهل رأی و قیاس، چیست؟

پرسش

منابع فقه از نظر اهل حدیث و اهل رأی و قیاس، چیست؟

پاسخ

اهل حدیث ، منابع فقه را در اسلام سه چیز می دانستند:

کتاب (قرآن)

و سنّت

و اجماع.

اما اهل رأی و قیاس، منابع فقه را چهار چیز می دانستند: سه منبع مذکور به علاوه رأی و قیاس.

دیدگاه اشاعره و مخالفان آنها، در چگونگی استفاده از کتاب و سنت چیست؟

پرسش

دیدگاه اشاعره و مخالفان آنها، در چگونگی استفاده از کتاب و سنت چیست؟

پاسخ

از نظر اشعریان استفاده از کتاب و سنت بایـد به شـکل تعبـد باشد و بس؛ یعنی ما از آن جهت خداوند را به وحدت و علم و قدرت و سایر اسـماء حسـنی توصـیف می کنیم که در شرع وارده شده است، وگرنه ما نمی دانیم و نمی توانیم بدانیم خداوند موصوف به این اوصاف هست یا نه، زیرا اصول و مبادی اینها در اختیار ما نیست. پس ما باید بپذیریم که خدا چنین است، ولی نمی توانیم بدانیم و بفهمیم که خدا چنین است. نقش نصوص دینی در این زمینه این است که ما بدانیم از نظر دین چگونه باید فکر کنیم تا همان گونه فکر کنیم و چگونه باید معتقد باشیم تا همان گونه معتقد باشیم.

ولی طبق نظر مخالفان آنها این مطالب مانند هر مطلب عقلی و استدلالی دیگر قابل فهم است؛ یعنی اصول و مبادی ای در کار است که اگر بشـر درست به آن اصـول و مبـادی واقف گردد، می توانـد آنهـا را فهم کنـد. نقش نصوص شـرعی این است که الهام بخش عقول و افکار و محرک انـدیشه هاست، اصول و مبادی لازم و قابل درک را در اختیار می گـذارد. اساساً در مورد مسائل فکری تعبـد معنی نـدارد. اینکه انسان طبق دسـتور و به اصـطلاح «فرمایشـی» بخواهد فکر و قضاوت کند و نتیجه بگیرد، مثـل این است که در یک امر دیـدنی بخواهـد فرمایشـی ببینـد؛ از طرف بپرسـد این شـئ را چگونه ببینیم؟ بزرگ یا کوچک؟ سفید یا سیاه یا آبی؟ زیبا یا زشت؟ تعبدی فکر کردن

جز فکر نکردن و بدون فکر پذیرفتن معنی دیگر ندارد.

آیا به سنن غیر قطعی رسول خدا نیز باید مراجعه کرد یا نه؟

پرسش

آیا به سنن غیر قطعی رسول خدا نیز باید مراجعه کرد یا نه؟

پاسخ

در اینجا نظریات تا حدّ افراط و تفریط نوسان پیدا کرده، برخی مانند ابو حنیفه به احادیث منقوله بی اعتنا بودهاند؛ گویند ابو حنیفه در میان همه احادیث مرویّه از رسول خدا تنها هفده حدیث را قابل اعتماد میدانسته است. برخی دیگر به احادیث ضعیف نیز اعتماد می کرده اند. ولی علمای شیعه معتقدند که تنها حدیث صحیح و موثق قابل اعتماد است؛ یعنی اگر راوی حدیث شیعه و عادل باشد و یا لااقل راستگو و مورد وثوق باشد به روایتش می توان اعتماد کرد.

آیا در عصر ائمه(ع) اجتهاد و تفریع وردّ فروع بر اصول وجود داشته یا نه؟

پرسش

آیا در عصر ائمه(ع) اجتهاد و تفریع وردّ فروع بر اصول وجود داشته یا نه؟

پاسخ

برخی می پندارند در عصر ائمه(ع) اجتهاد و تفریع و ردّ فروع بر اصول وجود نداشته و بعد از دوران ائمه در شیعه پیدا شده، با اینکه در میان اهل جماعت از همان قرن اوّل وجود داشته، این تصور به ادّلهای باطل است.

اوّلاً: این تصور که در عصر ائمه باب علم مفتوح بوده و نیازی به اجتهاد و فتوا نبوده غلط است. ائمه معمولاً در مدینه بودند و تنها برای شیعیانی که در مدینه می زیستند این امکان بود که حکم هر مسئله ای را مستقیماً از خود ائمه بپرسند، اما شیعیانی که در عراق یا خراسان یا جای دیگر می زیستند کجا می توانستند هر مسئله مورد ابتلای فوری را از ائمه بپرسند؟ آنها ناچاراً از راویان حدیث و شاگردان ائمه که مدتی از درس آنها استفاده کرده بودند و احیاناً کتابهایی تألیف کرده بودند می پرسیدند.

ثانیاً: تاریخ شیعه و ائمه شیعه حکایت می کند که امامان، اکابر اصحاب خویش را که مدتها شاگردی کرده بودند و آشنا با اصول و مبادی فقه شیعه بودند تشویق می کردند که بنشینند و فتوا بدهند.

ثالثاً: یکی از اموری که اجتهاد را ایجاب میکنـد، جمع میان خاص و عام، مطلق و مقیـد، و حل تعارض اخبار و روایات است و همه اینهـا در زمـان ائمه برای راویان حـدیث وجود داشـته است. آنها میبایست با قوه اجتهاد حلّ تعارض کننـد و جمع روایات نماینـد و احیانـاً برخی را طرد نماینـد. روایـات علاـجیه تنها برای زمانهای بعـد از ائمه نبوده است، برای معاصـران ائمه هم بوده است.

چرا اهل سنت به قیاس رجوع کردند و اصولا معنای قیاس چیست؟

پرسش

چرا اهل سنت به قیاس رجوع کردند و اصولا معنای قیاس چیست؟

پاسخ

هنگـامی که آغاز نارسائیهائی را در احکام اسـلام مشاهـده کردنـد و اگر مسأله ای پیش می آمـد میدیدنـد در قرآن حکم این مسأله بیان نشـده است. به سـنت (آن مقـدار نقل هایی که دارنـد) مراجعه می کردند، می دیدند هیچ حکمی درباره آن وجود نـدارد. بی حکم هم که نمی توانـد باشـد، چه کار بایـد کرد؟ گفتند «قیاس». قیاس یعنی ما بر اساس مشابهت میان مواردی که دربـاره آنهـا حکمی در قرآن یـا سـنت موجود است و مسأله مورد نظر، حکم کنیم، بگوییم در فلان جا اینطور گفته، اینجا هم که بی شـباهت به آنجـا نیست، همـان حکم را دارد. شایـد در آنجا که پیغمبر (ص) فلان دسـتور را داده به این مناط و علت و فلسـفه بوده، این فلسـفه در اینجا هم وجود دارد، پس اینجا هم آنطور می گوییم. بر اساس «شاید» است. بعلاوه آنجا که سـنت نارسـا بـود، یکی و دو تـا نبود. دنیـای اسـلام مخصوصـاً در زمـان عباسـیان توسـعه پیـدا کردو کشور هـای مختلف فتـح شـد و احتیاجـات، مرتب مسـأله می آفریـد. نگـاه می کردنـد به کتاب وسـنت، می دیدنـد حکم این مسائل وجود نـدارد. مرتب قیاس میکردند.

چرا اهل سنت به قیاس رجوع کردند و اصولا معنای قیاس چیست؟

پرسش

چرا اهل سنت به قیاس رجوع کردند و اصولا معنای قیاس چیست؟

پاسخ

هنگـامی که آغاز نارسائیهائی را در احکام اسـلام مشاهـده کردنـد و اگر مسأله ای پیش می آمـد میدیدنـد در قرآن حکم این

مسأله بیان نشده است. به سنت (آن مقدار نقل هایی که دارند) مراجعه می کردند، می دیدند هیچ حکمی درباره آن وجود ندارد. بی حکم هم که نمی تواند باشد، چه کار باید کرد؟ گفتند «قیاس». قیاس یعنی ما بر اساس مشابهت میان مواردی که درباره آنها حکمی در قرآن یا سنت موجود است و مسأله مورد نظر، حکم کنیم، بگوییم در فلان جا اینطور گفته، اینجا هم که بی شباهت به آنجا نیست، همان حکم را دارد. شاید در آنجا که پیغمبر (ص) فلان دستور را داده به این مناط و علت و فلسفه بوده، این فلسفه در اینجا هم وجود دارد، پس اینجا هم آنطور می گوییم. بر اساس «شاید» است. بعلاوه آنجا که سنت نارسا بود، یکی و دو تا نبود. دنیای اسلام مخصوصاً در زمان عباسیان توسعه پیدا کردو کشور های مختلف فتح شد و احتیاجات، مرتب مسأله می آفرید. نگاه می کردند به کتاب وسنت، می دیدند حکم این مسائل وجود ندارد. مرتب قیاس میکردند

اهل سنت در استفاده از قیاس به چند فرقه تقسیم شدند؟

پرسش

اهل سنت در استفاده از قیاس به چند فرقه تقسیم شدند؟

پاسخ

به دو فرقه تقسیم شدند،

یک فرقه منکر قیاس شدند نظیر احمدبن حنبل و مالک بن انس (که میگویند در تمام عمرش فقط در دو مسأله قیاس کرد)،

فرقه دیگر جلوی قیاس را باز گذاشتند رفت تا آسمان هفتم، مثل ابو حنیفه. ابو حنیفه میگفت این سنتهایی که از پیغمبر رسیده اصلاً قابل اعتماد نیست که واقعاً پیغمبر گفته باشد. میگویند گفته است فقط پانزده حدیث بر من ثابت است که پیغمبر فرموده، بقیه ثابت نیست. در بقیه قیاس میکرد. شافعی موضعی بینا بین داشت، در بعضی موارد به احادیث اعتماد میکرد و در بعضی دیگر قیاس مینمود.

مدارک فقه شیعه چیست؟

پرسش

مدارک فقه شیعه چیست؟

پاسخ

شیعه امامیه، در عقاید و احکام، به احادیثی که به وسیله افراد ثقه و مورد اعتماد از رسول گرامی نقل شود عمل می کند، خواه این روایات در کتب حدیث شیعه باشد، و یا در کتب حدیث اهل سنت. ازینروی در کتب فقهی شیعه گاه به روایاتی نیز که بر طریق راویان اهل سنت نقل شده استناد شده است (در تقسیم بندی حدیث به اقسام چهارگانه در علم درایه شیعه به این گونه احادیث «مؤثق» می گویند) و بنابراین آنچه که برخی از غرض ورزان به شیعه نسبت می دهند کاملاً بی اساس است.

پایه فقه شیعه را کتاب، سنت، عقل و اجماع تشکیل می دهد، و سنت عبارت است از قول و فعل یا تقریر معصومین که در رأس آنان پیامبر گرامی اسلام (ص) قرار دارد. بنابراین، هرگاه حدیثی از طریق یک راوی موثق از پیامبر اکرم (ص) نقل می شود و مشتمل بر قول و فعل یا تقریر آن حضرت باشد، از نظر شیعه معتبر است. مندرجات کتب فقه شیعه گواه روشن این مدعا بوده و به اعتباری باید گفت که در این قسمت میان کتب حدیثی شیعه و اهل سنت فرقی نیست؛ کلامی اگر هست در تشخیص ثقه و درجه اعتبار راوی است.

اجتهاد در اهل سنت چگونه است؟

اشاره

چرا علمای اهل تسنن برای دادن فتوا جلسات افتا تشکیل می دهند ولی علمای شیعه چنین نمی کنند؟

پرسش

اجتهاد در اهل سنت چگونه است؟

چرا علمای اهل تسنن برای دادن فتوا جلسات افتا تشکیل می دهند ولی علمای شیعه چنین نمی کنند؟

پاسخ

اولا" : چنین نیست که اهل سنت برای افتا مشورت کنند .اجتهاد در مذاهب اهل سنت بسته شده است و همه آنان مقلد یکی از چهار مجتهد (احمد بن حنبل (۱۶۴ – ۲۴۱ ه) ، مالک بن انس (م : ۱۷۹ ه) ، محمد بن ادریس شافعی (۱۵۰ – ۲۰۴ ه) و ابو حنیفه (۸۰ – ۱۵۰ه) هستند .گرچه در عصر جدید زمزه های اجتهاد زنده در میان علمای اهل سنت شنیده می شود .

ثانیا" : علمای شیعه با مناظره و جلسات افتا، همه آرای موجود را بررسی می کنند و سپس فتوا می دهند تشکیل جلسات افتا از آداب متداول مراجع تقلید است .

ثالثا" : فتوا باید منسوب به مجتهد و مرجع تقلیدباشد و رای گیری و انتخاب رای اکثریت در این زمینه مفید نیست. ؟؟؟؟

رابعا" : عمل انسان باید از روی اجتهاد شخصـی خودش باشد و یا اگر مجتهد نیست باید بر اساس فتوای مجتهد اعلم باشد .در این صورت اگر عمـل انسـان مطابق حکم واقعی خداونـد بود هم به مصالـح واقعی دست یافته است و هم پاداش می برد و اگر عمل او بر اساس خطای در اجتهاد خودش یا مرجع تقلیدش مطابق حکم واقعی خداوند نبود .

اولا" نزد خداوند معذور است و

ثانیـا" اگرروش اجتهاد او بر اساس مکتب اهل بیت باشـد یقینا" این روش بهترین روشـی است که بیشترین حکم صـحیح را به دست او می دهد .

برای توضیح

این مطلب به امور زیر دقت کنید :

اول جایگاه اجتهاد در حفظ اسلام

۱- اسلام دین خاتم است و به همین دلیل باید بر خلاف دیگر ادیان از دست تحریف مصون بماند .ائمه اطهار (ع) برای حفظ اسلام از دست تحریف دو کار انجام دادند :

۲ -منابع اسلام را، که همان کتاب و سنت است ، حفظ کردند .یعنی آیات قرآن راو نیز سنت نبوی را به طور صریح بیان کردند؛ سنتی که حدود نود سال کتابت آن ممنوع بود، (توضیح الملل ، ترجمه الملل و النحل ، چاپ اقبال ، ترجمه جلالی نایینی ، ج ۱، ص ۳۵؛ الجامع الصحیح (صحیح بخاری ، دار احیا التراث العربی ، ج ۱، ص ۵۷، حدیث ۱۱۴؛ ج ۲، ص ۳۷۳، حدیث ۳۰۵۳؛ ج ۳، ص ۱۸۱، حدیث ۴۴۳۱؛ ج ۳، ص ۱۸۲، حدیث ۴۴۳۲؛ ج ۴، ص ۲۹، حدیث ۵۶۶۹؛ ج ۴، ص ۳۷۵، حدیث ۷۳۶۶؛ مسند احمد، دار الفکر، ج ۱، ص ۳۵۵) . و غرض ورزانی در تحریف ، حذف و جعل در آن تلاش بسیار کردند.۲- روش فهم دین از منابع آن را آموزش دادند؛ روشی که انسان در طول تاریخ بتواند دین را از قرآن و سنت و عقل بفهمد، فهمی که پسند شارع است . این روش همان اجتهاد نزد شیعه است که با روش فهم دین نزد اهل سنت متفاوت است . دین شناسی شیعه و سنی از دو جهت متفاوت است : اول از حیث منابع ؛ زیرا سنت نبوی ای که شیعه به آن تمسک می کند سنت منقول ومحفوظ از ناحیه اهل بیت

(ع) است . پیامبر اکرم (ص) ، خودش آنان را برای فهم دین ملاک قرار داد، (مانند حدیث ثقلین : ((من از میان شما می روم و دوشی گرانبها را می گذارم . قرآن کتاب خدا و عترتم اهل بیتم ؛ مادامی که به این دو تمسک کنید گمراه نمی شوید، (صحیح مسلم ، ج ۷، ص ۱۲۲، سنن ترمذی ، ج ۲، ص ۳۰۷؛ مسند احمد، دار الفکر، ج ۳، ص ۱۷ و ۲۶ و ۵۶ : ج ۴، ص ۳۶۶ و ۳۷۱؛ ج ۵، ص ۱۸۲ و ۱۸۹) .

دوم از جهت روش ؛

زیرا روشی که اهل سنت در فهم دین دارند بر اساس مقتضیات مکتب خلافت رسمی صدر اسلام و مبتنی بر قواعدی است که از ظنیات شخصی و غیر مستند به کتاب و سنت و عقل است . دوم : مکتب تخطیه از جمله مبانی کلامی فقه شیعه این است که احکام اسلام تابع مصالح و مفاسد واقعی است . یعنی خداوند متعال برای رساندن بشر به کمال واقعی افعالی را که او را به کمال می رسانند و دارای مصلحت واقعی هستند، واجب یا مستحب کرده است . وافعالی را که او را از کمال دور می کنند و دارای مفاسد واقعی هستند، حرام یامکروه فرموده است . و آن دسته از افعال را که در کمال و یا انحطاط انسان نقشی ندارد، یا مصلحت و مفسده آن مساوی است ، و یا مصالحی اقتضای آزادی انسان در آن را دارد مباح کرده است . این احکام که بر اساس مصالح ومفاسد

واقعی است ، ((حکم واقعی)) نامیده می شوند .اگر مجتهد در استنباط خود به همان حکم دست یافت . فتوای او مطابق واقع است ، اما اگر دراستنباط خود به حکمی غیر از حکم واقعی رسید فتوای او خطا خواهد بود واین فتوا باعث ایجاد هیچ مصلحت یا مفسده جد یدی در آن عمل نمی شود.یعنی اگر عملی در واقع واجب است و مجتهد در استنباط خود به اباحه آن فتوا داد این فتوا باعث نمی شود مصلحت واقعی آن فعل از بین رود و یا اگر به حرمت آن فتوا داد، این فتوا باعث نمی شود مفسده ای در آن عمل ایجاد شود.و نتیجه می گیریم که مجتهد ممکن است در فتوای خود خطا کند از این رو به مکتب فقهی شیعه ((تخطیه)) گفته می شود، (عوامل خطای در اجتهاد در ادامه این بحث خواهد آمد) در مقابل ، اشاعره از اهل سنت معتقد ند فتوای مجتهد همان حکم واقعی است و خداوند احکام خود را بر اساس مصلحت یامفسده واقعی جعل نمی کند . و معتزله از اهل سنت معتقدند گر چه خداوندقبل از فتوای مجتهد حکمی دارد ولی اگر فتوای او مخالف آن باشد، حکمی مطابق آن جعل می کند . پس بنابر هر دو نظریه اهل سنت فتوای مجتهدهمواره مطابق حکم خدا خواهد بود گرچه فتاوای مجتهدین متفاوت باشد .ازاین رو به مکتب فقهی آنان ((تصویب)) یعنی ((اصابت به واقع)) می گویند، (برای مطالعه بیشتر مکتب تخطیه و تصویب ر.ك : درآمدی

بر قلمرو دین ، حسنعلی علی اکبریان ، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی ، ص ۲۱) .

تذکر ۱ : اهل سنت فقط در شناخت احکام شرعی قایل به تصویب اند و در شناخت عقایدو شناخت موضوعات احکام مخطیه هستند زیرا موضوع عقاید و موضوعات احکام از امور خارجی اند نه اعتباری و تصویب در امور خارجی بی معنااست ، (ر.ك : همان ، ص ۲۲؛ التنقیح فی شرح العروه الوثقی ، الاجتهاد والتقلید، میرزا علی الغروی التبریزی ، ص ۳۶) .

تذکر ۲ : صرف اعتقاد به تخطیه در فقه شیعه یا تصویب در فقه سنی ، هیچ بار ارزشی مثبت یا منفی ندارد .زیراانکار حکم واقعی و گمان صحت دایمی فتوا از سوی مکتب تصویب ، هرگزواقع را تغییر نمی دهد .اگر در واقع حکمی موجود باشد و فتوای مجتهدمخالف آن باشد، گمان تصویب چه بار ارزشی مثبتی دارد؟!

تذکر ۳ : مجتهدی که احتمال خطا در فتوای خود می دهد، می داند روشی که در استنباط حکم شرعی پیموده روشی است که خود دین به او آموزش داده پس یقین دارد که :

اولا" : در صورت خطا، نزد خداوند معذور است ؛

ثانیا" : این روش گرچه احتمال خطا دارد، اما بهترین روشی است که بیشترین حکم واقعی را برای اوبه دست می دهد، و یقینا" عمل به این احکام در مجموع می تواند سعادت بشر را تضمین کند؛ زیرا خدایی که آورنده دین است ، آگاه از توانایی های دستگاه ادراکی بشر و با خبر از وقایع تاریخی پس از رسالت و سرگذشت منابع دین است ، و همو این روش را

برای فهم دین خاتم آموزش داده است. پس یقینا" احکامی که از این طریق فهمیده می شود می تواند در مجموع سعادت بشر را تامین کند، (این مساله در کتب اصول فقه شیعه با عنوان ((جمع بین حکم واقعی و ظاهری)) مطرح می شود و نظریه فوق رای مشهور علمای شیعه است گرچه در درون مکتب تخطیه نظریات دیگری نیز وجود دارد،رجوع کنید به : اصول فقه ، محمدرضا مظفر، ج ۲) .

سوم : منشا اختلاف در فتوا امکان دارد دو فقیه در فهم قرآن یا روایت با یکدیگر اختلاف پیدا کنند و یا فقیهی راوی یک حدیث را معتبر و فقیه دیگر او را غیر معتبر بداند و همین مساله باعث اختلاف فتوای آنان بشود .در این بین وظیفه غیر مجتهد ین این است که از بین مجتهدین ، داناترین آنان به استنباط احکام شرعی را انتخاب و از اوتقلید کند .این مقلد نیز به یقین می داند عمل به فتوای مجتهد اعلم نه تنها او رالاـ اقل در اکثر موارد به واقع می رساند و باعث درک مصالح واقعی و پرهیز ازمفاسد واقعی می شود، در موارد احتمال خطا نیز عذر مقبول نزد خداوند محسوب می شود .

تذکر : دو فقیهی که در یک مساله با یکد یگر اختلاف دارندهیچیک فهم روش مند دیگری را خارج از چارچوب دین و تفسیر به رای نمی داند .آری ، اگر فهمی از دین ، خارج از روش مورد تایید دین باشد تفسیر به رای به شمار می آید و نه تضمین کننده سعادت بشر و درک مصالح واقعی وپرهیز

از مفاسـد واقعی است ؛ و نه در صورت مخالفت ، عـذ ر نزد خـدا قرارمی گیرد (بسـیاری از تفسـیر از دین که امروز به نام ((قرایت های آزاد از دین)) معرفی می شوند منطبق بر روش آموخته دین نیست و تفسیر به رای به شمارمی آید) . چهارم : آیا خداونـد متعال ، رسول اکرم (ص) و ایمه اطهار (ع) احکام راصـریح بیان نکردنـد؟ قرآن کریم وحی الهی است و بی کم و زیاد کلام خدااست . بخش مهمی از عقاید، اخلاق و احکام و تاریخ پیامبران و امم پیشـین وپند و اندرزها در آن آمده است و در بیان خود اهمال و ابهام نـدارد .قرآن کریم تبیین کامل هـدایت الهی را به عهـده رسول اکرم (ص) گذاشـته است ، (نحل /۴۴) و به صـراحت کامـل اطـاعت از او را در همه اوامر و نواهی اش واجب کرده است ، (نسا / ۵۹) . پیامبر اکرم (ص) نیز در بیـان دیـن و ابلاـغ رسـالت کوتـاهی نکرد و این نکته را قرآن کریم تصـریح فرمـود، (مایـده / ۳) و مـا نیز در زیـارت آن حضـرت شـهادت می دهیم ((اشـهد انک قـد بلغت الرساله ... اشـهد انک قد بلغت رسالات ربک ... و ادیت الذی علیک من الحق)) ، (زیارت رسول اکرم ، مفاتیح الجنان ، شـیخ عباس قمی ، شرکت تعاونی ناشران قم ، ص ۵۱۵) . پیامبراکرم (ص) با بیانی واضح و در موارد متعدد کلام

اهل بیتش را مبین دین قرارداد و همگان را به وضوح به سوی آنان رهنمون ساخت (مانند حدیث ثقلین که به همراه منابع آن از کتب اهل سنت ذکر شد) . اهل بیت (ع) نیز در طول تاریخ حضور خود همه آنچه به عنوان دین از سوی پیامبر اکرم (ص) بیان شده بود به وضوح تبلیغ کردند و در انجام رسالت خود هیچ کوتاهی نکردند و مااین نکته را نیز در زیارات آنان شهادت می دهیم ، ((... حتی اعلنتم دعوته ، وبینتهم فرایضه ...)) ، (زیارت جامعه کبیر، مفاتیح الجنان ، ص ۹۰۴) . اما چه شده است که امروز در فهم دین و به ویژه در احکام از سوی فقها اختلاف نظر وجوددارد .آیا علت آن از ناحیه مبلغین دین - یعنی رسول (ص) و اهل بیت (ص) -است یا از امور دیگر؟ در اینجا به اختصار به مهمترین منشا این اختلاف اشاره می کنیم : مرور زمان به طور طبیعی مقتضی نابودی بخشی از قراین غیر لفظی الفاظ قرآن و سنت است . ایمه اطهار (ع) سعی کردند مانع از نابودی این قراین شوند و همه آنها را نیز بیان کردند .اما عوامل متعدد سیاسی و مذهبی زمان آنان باعث شد تلاش اهل بیت (ع) در این زمینه با دشواری هایی همراه شود.جعل احادیث کاذب ، منع از نشر احادیث صحیح و کتابسوزی هایی که در این دوران صورت گرفت از مهمترین این دشواری ها است . امروز شناخت روایت صحیح از

غیر صحیح و فهم دقیق معانی روایات ، به دلیل همین عوامل بسیارمشکل شده است ، و گاه با اختلاف نظر مواجه می شود .این بلیه تنها دامن شیعیان را نگرفت ، حتی اهل سنت را نیز که کمتر تحت فشار و اختناق دستگاه خلافت بودند مبتلا ساخت . نزدیک به یک قرن منع کتابت حدیث از سوی عمر در زمان خلیفه اول (منابع تاریخی این فاجعه در ابتدای پاسخ ذکر شد) ،و نیز جعل روایات از سوی عالمان درباری خلافت از یک سو و نیاز به توجیه فقهی و کلامی وقایع پس از وفات رسول اکرم (ص) از سوی دیگر، به انضمام دوری از مکتب اهل بیت (ع) ، علمای اهل سنت را به کلی از فهم صحیح دین و احکام آن دور ساخت و به اختلاف چشم گیری دچار ساخت به گونه ای که در دوران اندکی اختلاف به حدی رسید که برای جلوگیری از آن راه اجتهاد رامنسد کردند و احکام را منحصر در فتاوای چهار مجتهد : احمد بن حنبل (۱۶۴- ۲۴۱ ه) ، مالک بن انس (م : ۱۷۹ ه) ، محمد بن ادریس شافعی (۱۵۰ - ۲۰۴ه) ، ابو حنیفه (۸۰ - ۱۵۰ ه) نمودند و تا امروز همه اهل سنت مقلد یکی ازاین چهار مجتهدند .در دوران معاصر حرکت هایی از سوی علمای اهل سنت برای احیای فکر اجتهاد زنده صورت گرفته است تا بتوانند نواقص وضعیت موجود را جبران کنند .با توجه به مسایل یاد شده می توان دریافت که منشااساسی اختلاف فتوا

در میان فقهای شیعه در قصد مبلغان اصلی دین ، یعنی رسول اکرم (ص) و ایمه اطهار نبوده است . بلکه عوامل شوم تاریخی زمینه آن را ایجاد کرده است . راهی که اهل بیت (ع) برای فهم دین برای بشر آموزش داده اند (یعنی اجتهاد) با توجه به این زمینه های تاریخی است و راهی است که می تواند بیشترین احکام واقعی را تحصیل کند .پنجم : آثار دیگر اجتهادزنده : شاید چنین گمان شود اگر در طول تاریخ شیعه پس از پایان دوران حضور ایمه (ع) یک مجتهد با همان روش آموخته اهل بیت همه مسایل واحکام اسلام را استنباط کند و دیگران همه از او تقلید کنند هم هدف اهل بیت تامین شده است و هم مقلدین دچار سر درگمی نمی شوند .پاسخ : اولا" : معمولا" و به طور طبیعی مجتهدین نسل بعد اعلم از مجتهدین نسل قبل اندگرچه گاهی موارد و به ندرت خلاف آن نیز رخ می دهد .پس چنین نیست که وظیفه عملی مردم همواره تقلید از یک نفر باشد .(این سخن با قطع نظر از ادله فقهی ممنوعیت تقلید ابتدایی از میت است که به دلیل تخصصی بودن آن ازاشاره به آن نیز صرف نظر می شود برای مطالعه بیشتر ادله فقهی منع از تقلیدابتدایی از میت رجوع کنید به : التنقیح فی شرح العروه الوثقی ، میرزا علی الغروی التبریزی) . ثانیا" : چنانکه گفته شد این اختلاف فتوا تا زمانی که فتاوای فقها روش مند و بر اساس ضوابط است نه باعث سردرگمی مقلدین می

شود ونه باعث از بین رفتن مصالح واقعی بلکه گاه باعث رشد و شکوفایی فقه و درنتیجه نزدیکتر شدن به واقع می شود .ثالثا" : بسیاری از موضوعات جدید درزندگی بشر پیش می آید که موضوع آن در قبل وجود نداشته است . اجتهادی که احکام این موضوعات را استنباط می کند همان اجتهادی است که دیگراحکام را به دست می آورد اگر شیعه نیز مانند اهل سنت باب اجتهاد رامی بست ، نمی توانست احکام موضوعات جدید را استنباط کند و تفکیک اجتهاد در موضوعات جدید و قدیم غیر ممکن است . زیرا اگر کسی در مسایل جد ید مجتهد باشد یعنی توانایی اجتهاد را داشته باشد نمی تواند در مسایل دیگر مقلد باشد .(تقلید بر مجتهد ممنوع است) . رابعا" : یکی از مهمترین آثاراجتهاد زنده - که اگر هیچیک از آثار دیگر نبود همین یک اثر برای لزوم اجتهادزنده کافی بود - تامین سیاست اصلی اسلام در امت اسلامی یعنی ولایت فقیه است . اگر مساله مرجعیت در فتوا را بتوان از میت انتظار داشت مساله ولایت را نمی توان . اجتهاد مهمترین رکن ولایت فقیه و ولایت مهمترین رکن سیاست اسلام است و همین اثر کافی است که زنده بودن اجتهاد در مکتب تشیع راتوجیه و تفسیر کند .برای مطالعه بیشتر جایگاه فقهی و حقوقی اجتهاد درولایت فقیه و نیز جایگاه ولایت فقیه در اندیشه سیاسی اسلام رجوع کنید به : ولایت فقیه ، جوادی آملی ، مرکز نشر اسرا .دین و دولت ، محمد سروش ، دفترتبلیغات اسلامی . ولایت و دیانت ، مهدی هادوی تهرانی ، خانه

خرد .;

ادلّه احکام نزد شیعه و اهل سنت چیست؟

پرسش

ادلّه احکام نزد شیعه و اهل سنت چیست؟

پاسخ

ادلّه احکام نزد شیعه عبارتند از:

۱. کتاب;

۲. سنت;

۳. اجماع;

۴. عقل.

و نزد اهل سنّت یا قسمتی از آنان«قیاس» و «استحقان» هم از مصادر استنباط حکم به حساب می آید.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۲۷۰

آیا مبانی اهل سنّت مورد اطمینان است؟

پرسش

آیا مبانی اهل سنّت مورد اطمینان است؟

پاسخ

مبانی اهل سنّت از منبعی مطمئن و معصوم از خطا و اشتباه به دست نیامده است ، زیرا آنان سنّت را از کسانی می گیرند که

معصوم نیستند و به همین جهت، گفته انان قابل اعتماد نیست; ولی علمای شیعه سنّت رسول خدا((صلی الله علیه وآله)) را از منبع معصوم، یعنی اهل بیت((علیهم السلام)) گرفته اند و به همین جهت، آنچه کهشیعه از سنّت رسول خدا((صلی الله علیه وآله)) نقل می کند، مورد اطمینان است. در این مورد می توان به«حدیث ثقلین»که از طریق شیعه و سنّی نقل شده، مراجعه نمود.

(بخش پاسخ به سؤالات)

پاورقی

(۱)۱ - ینابیع الموده، ص ۳۷.

۱۳۲۵

معنای تأویل و استحسان از منابع فقهی اهل سنت چیست؟

پرسش

معنای تأویل و استحسان از منابع فقهی اهل سنت چیست؟

پاسخ

۱. واژه تأویل از ریشه «اول» و در لغت به معنای بازگرداندن چیزی، بازگشت از چیزی و برگرداندن به چیزی می باشد. این واژه در اصطلاح، برگرداندن کلام از ظاهر خود به مفهومی است که احتمال آن را داشته باشد.

۲. استحسان از ریشه «حسن» و در لغت به معنای نیکو دیدن، نیکو شمردن، خوب دانستن چیزی و همچنین به معنای طلب حسن به هدف پیروی از آن بوده و در اصطلاح عبارت است از عدول از مسأله ای به موارد مشابه آن، آن چه که مجتهد در داوری عقل خود نیکو می شمارد، آن چه که به فهم و درک انسان تبادر می کنید و...؛ از این رو استحسان با قیاس، قاعده استصلاح و مصالح مرسله پیوند داشته و عدول یاد شده نیز بر قیاس استوار است.

۳. معانی ذکر شده از تأویل و قیاس این نکته را به دست می دهد که تأویل، اصطلاح و قاعده جداگانه ای در فقه اهل سنت نبوده و تعبیری دیگر از قاعده استحسان است؛ چرا که، تصرف در معنای ظاهری کلام که مفهوم واژه تأویل است، خود گونه ای استحسان؛ یعنی عدول به موارد مشابه یک مسأله بوده؛ وانگهی چنین عدولی با معنایی که از تأویل بیان شد، هم خوان و هماهنگ است.

۴. دلیل مخالفت فقهای شیعه با رهیافت قاعده استحسان آن است که نگرش مزبور، دست مفتی اهل سنت را در انتساب

حکمی به شرع الهی با تکیه بر ذوق و سلیقه وی باز گذارده، به گونه ای که هر آن چه را او نیکو پندارد واجب و

چنان چه قبیح و مستهجن شمرد، حرام می شود؛ بی آن که چنین انتسابی به دلیل و نصی پای بند گردد. این در حالی است که فقهای شیعه بدون دلیلی مستند از شارع، هیچ حکمی را به او نسبت نداده و فرآیند تشریع در نظرگاه آنان کاملا ضابطه مند است.

البته چنین رویکردی بدان معنا نیست که برای حل و فصل مسایل نوین چاره اندیشی نشده و راه بسته باشد؛ بلکه در این راستا نیز سمت و سوی مبتنی بودن هر حکم و فتوایی را بر نصی از شارع، همسان بودن با دلیل ذکر شده در آن، و یا قاعده عقلی مورد تأیید شارع در پیش گرفته و با وسواس تمام بر همخوانی احکام شرعی با منابع و خطوط تصویر شده به وسیله شارع پای فشرده اند. مهمترین خطوط مزبور بهره گیری از قواعد تزاحم، تعارض، عرف مورد پذیرش معصوم(ع)، پیروی از مصلحت قطعی مقبول عقل می باشد.

خلاصه آن که شیعه، استحسان را قاعده ای مستقل در استنباط حکم شرعی به حساب نیاورده، جایگزین معتبر و مطمئن تری را برای آن پیشنهاد می کند تا آن را با اماره ای شرعی در هم آمیزد.

برای مطالعه بیشتر ر.ک:

۱. الذرقام، مصطفی احمد، المدخل الفقهی العام، دارالفکر، دمشق ۱۹۶۸م

۲. سجادی، جعفر، فرهنگ معارف اسلامی، کومش، تهران ۱۳۷۳ش

۳. صابری، حسین، عقل و استنباط فقهی، آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۸۱ش

۴. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، گنج دانش، تهران، ۱۳۷۸ش

۵. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، گنج دانش

۶. انصاری، محمد علی، الموسوعه الفقهیه المیسره، مجمع الفکر الاسلامی، قم ۱۴۲۳ق

آیا اجتهاد در مذاهب اهل سنت مسدود است یا مفتوح؟

پرسش

آیا اجتهاد در مذاهب اهل سنت مسدود است یا مفتوح؟

پاسخ

پیش از پرداختن به آرای اهل سنت در این باره، لازم است تعریف اجتهاد مشخص شود. در تعریف اجتهاد آمده است: نهایت

تلاش و کوشش برای استنباط احکام شرعی و تطبیق احکام شرعی.

این اجتهاد مخصوص گروهی از علما است که به شناخت احکام فرعی عملی از ادله تفصیلی رسیده اند به این علما، «مجتهد مطلق» و یا «مجتهد مستقل» گفته می شود که این فقط شامل امامان مذاهب اربعه و برخی دیگر از علما می شود که در ذیل می آید».

علمای اهل سنت، فقها را به هفت مرتبه و یا رتبه تقسیم بندی می کنند که چهار دسته از آنها را «مجتهدان» و سه دسته آنها را «مقلدان» می نامند.

۱. کسانی که مجتهدان در شرع نامیده می شوند. اینان اولین طبقه و بالاترین رتبه را دارند واهل سنت، آنها را مجتهدان مستقل در اجتهاد می نامند. این ها کسانی هستندکه احکام را از کتاب و سنت استخراج می کنند و به کمک قیاس و بر طبق مصالح فتوا می دهند و اگر مصلحتی نباشد،استحسان می کنند. اینان تابع هیچ کس نیستند؛ مانند فقهای صحابه و فقهای تابعین، از جمله سعید بن مسیب و ابراهیم نخعی و فقهای مجتهد مثل ابوحنیفه، مالک ،شافعی، احمد واوزاعی. سؤالی که در این جا مطرح می شود این است که آیا این نوع از اجتهاد جایز است مفتوح باشد یا خیر. علمای شافعی و اکثر علمای حنفی گفته اند که جایز است این نوع اجتهاد مفتوح باشد و تعداد زیادی از ایشان فعلاً این نوع اجتهاد را مسدود دانسته اند (توضیح این که: «جایز است» یعنی طبق دلیل شرعی و عقلی، اجتهاد مطلق در هیچ

شخصی محصور نیست و ممکن است اشخاص دیگری بجز اشخاصی که نام برده شد به درجه اجتهاد مطلق برسند و این از حیث ادله عقلی و شرعی مانعی ندارد؛ اما بعد از افرادی که نام بردیم تا کنون کسی به این مقام نرسیده و اجتهاد مطلق در غیر این اشخاص فعلیت پیدا نکرده است. معنی این عبارت این است که پس از امامان مذاهب اربعه، مجتهد مطلق نداریم و بنابراین باب اجتهاد در مذاهب اهل سنت فعلاً و عملاً مسدود است.

۲. رتبه دوم مجتهدان رتبه «مجتهدان منتسب» گفته می شود و این ها کسانی هستند که نظریات امام مذهب رادر اصول گرفته اند ولی در فروعات با امام مذهب مخالف هستند، هر چند درنهایت به نتایجی مشابه با آنچه امام به آن رسیده، برسند. و این ها اصحاب امامان مذاهب هستند وابن عابدین گفته است اصحاب ابوحنیفه از این دسته اند (مانند امام ابی یوسف و شیبانی).

۳. دسته سوم، مجتهدان در مذهب نامیده می شوند. اینان در اصول و فروعی که از امام رسیده تابع امام مذهب هستند و حیطه عمل ایشان، استنباط احکام مسائلی است که درباره آنها از امامفتوایی نرسیده است. کار این ها نیز «تحقیق مناط» است و اینان فقه مذهبی را تقریر کرده و بنیان رشد این مذاهب را گذاشته اند و نیز ایشان بحث ترجیح بین آرا را وضع کرده اند.

۴- مجتهدان و مرجحان که بین آرا و نظریاتی که به آنها رسیده، به کمک اصول ترجیحی که علمای دسته قبلی برای آنها ضبط کرده اند، ترجیح می دهند.

مقایسه شیعه واهل سنت

چرا عرب ها اولین امام خود را ابوبکر می نامند؟

پرسش

چرا عرب ها اولین امام خود را ابوبکر می نامند؟

پاسخ

این عقیده اهل سنت است که خلفای پس از پیامبر (ص) را امام می دانند، چه از عرب باشند، چه از غیر عرب، میان عرب ها شیعه هم هستند که ابوبکر را امام نمی دانند، بلکه حضرت علی (ع) را امام می دانند. اهل سنت، کسانی را که پس از پیامبر به خلافت رسیدند، امام می گویند و چون اولین خلیفه پس از پیامبر، ابوبکر بوده او را امام اوّل می گویند.

آن ها عقیده شیعیان را قبول ندارند، شیعیان می گویند:

پیامبر (ص) حضرت علی(ع) را جانشین خود قرار داده و فرمود: بعد از من باید علی امام و رهبر مسلمانان باشد. شیعه می گوید: امامت و جانشینی پیامبر (ص) منصب الهی است و خدا به پیامبرش دستور داد علی (ع) و دیگر امامان (ع) را به عنوان جانشینی معرفی کند. اما سنی ها می گویند: پیامبر (ص) جانشین خود را مشخص نکرد. بعد از رحلت حضرت، برخی از

صحابه در محلی به نام سقیفه بنی ساعده جمع شدند و با ابوبکر بیعت کردند، از این راه او جانشین پیامبر شد و بعد وی عمر را برای زمامـداری تعیین کرد و عمر خلیفه دوم شـد. عمر در سـر انجام کار شـش نفر را معین کرد و گفت: بین خودشان یکی را مشـخص کننـد، خلیفه سوم باشـد، که عثمان انتخاب شـد. وی به جهت این که عملکردش خوب نبود و مردم ناراضـی شدندو شورش نمودن و سر انجام او را کشتند، بعد با اصرار تمام با حضرت علی(ع) بیعت کردند و علی (ع) خلیفه یا امام چهارم آنان شد.

حالا کدام یک از این دو دیدگاه (شیعه و سنی) درست است،

بحث جداگانه ای است که در کتاب های اعتقادی وجود دارد و باید آن ها را مطالعه کرد تا حقیقت مطلب آشکار شود.

درباره عول و تعصیب و عقیده امامیه و اهل سنّت در این مورد توضیح دهید؟

پرسش

درباره عول و تعصیب و عقیده امامیه و اهل سنّت در این مورد توضیح دهید؟

پاسخ

یکی از احکام اسلام مسئله ارث است. در این مسئله به دو بحث مهم برخورد می کنیم: یکی مسئله "عول" و دیگری مسئله "تعصیب".

سرچشمه این بحث از آن جا شروع می شود که سهام ارث گاهی از مجموع مال کمتر و گاهی بیشتر است، مثلاً اگر ورثه، فقط دو خواهد (پدر و مادری) و شوهر باشند، ارث دو خواهر دو سوم مال و ارث شوهر، نصف مال است که مجموع آن دو، هفت ششم می شود، یعنی یک ششم از مجموع مال بیشتر می گردد، که این بحث پیش می آید. آیا یک ششم باید به نسبت سهام از همه ورثه کم شود، یا این که از افراد معیّنی کم گردد؟ معروف میان دانشمندان اهل تسنّن این است که باید از همه کم شود. این را فقها "عول" می نامند، زیرا به معنی زیادی و ارتفاع و بلندی است.

در مثال بالا می گویند: یک ششم اضافی باید از هر دو به نسبت سهام آن ها کم شود. طرز محاسبه چنین است که باید از عدد کسری چهار ششم که سهم دو خواهر است و دو ششم که سهم شوهر است، مقدار یک ششم اضافی را به نسبت، کم کنیم، یعنی یک ششم را به نسبت ۴ و ۳ میان آن دو تقسیم نماییم که طبق قاعده "تسهیم به نسبت" که در ریاضیات آمده است، نتیجه می گیریم: از سهم دو خواهر چهار چهل و دوم و از سهم شوهر سه چهل و دوم کسر می شود. هم چنین در موارد

دیگر، در حقیقت سهام داران ارث را در این جا همانند طلبکارانی فرض می کنند که بدهکار قادر به پرداخت مطالبات همه آن ها نیست و به اصطلاح ورشکست شده است. می دانیم در چنین جایی مقدار کمبود را به نسبت از همه طلبکاران کسر می کند.

به عقیده فقهای شیعه همیشه کمبود به افراد خاصی متوجه می شود. در مثال فوق کمبود را فقط به دو خواهر می زنند و می گویند: همان طور که در حدیث وارد شده،(۱) ممکن نیست خداوندی که حساب همه چیز، حتی ریگ های بیابان را دارد، سهام ارث را طوری قرار دهد که کسری داشته باشد. حتماً خداوند در این گونه موارد، قانونی وضع کرد که با توجه به آن قانون، کمبودی متصوّر نیست. قانون، این است که میان وارث ها، بعضی در قرآن سهم ثابتی از نظر حداقل و حداکثر برای آنان ذکر شده، مانند سهم شوهر و زن و پدر و مادر، ولی بعضی دیگر چنین نیستند، مانند دو خواهر و دو دختر، که می فهمیم همیشه کمبود و کسری باید به آن ها بخورد که حداقل و حداکثر سهم آن ها، مشخص نشده، یعنی قابل تغییر و در نوسان است، از این رو در مثال بالا، کمبود متوجه شوهر نمی شود و تنها باید یک ششم اضافی را از سهم دو خواهر کم کرد.

گاهی به عکس، مجموع سهام از مجموع مال کمتر است، و چیزی اضافه باقی می ماند، مثلاً اگر مردی از دنیا برود و تنها یک دختر و مادر از او باقی بماند، می دانیم که سهم مادر در این صورت یک ششم و

دختر سه ششم مال می باشد که مجموع آن ها چهار ششم می شود، یعنی دو ششم اضافه می ماند. فقهای اهل تسنن می گویند: اضافی را باید به "عصبه" (بر وزن کسبه) یعنی مردان طبقه بعد داد (که اگر از طبقه اوّل کسی نباشد، نوبت به آن می رسد، مثل برادرهای متوفی در مثال)، که اصطلاحاً "تعصیب" می نامند، ولی فقهای شیعه معتقدند همه مال را باید میان آن دو (دختر و مادر) به نسبت ۱ و ۳ تقسیم کرد، زیرا با وجود طبقه قبل، نوبت به طبقه بعد نمی رسد. به علاوه دادن مقدار اضافی به مردان طبقه بعد، شبیه قوانین دوران جاهلیت است که زنان را بدون دلیل از ارث محروم می ساختند.(۲)

عبدالله بن احمد بن حنبل گفته است: داناترین اهل مدینه به فرائض ارث، علی بن ابی طالب(ع) است. شعبی گفته است حسابگر تر از علی(ع) نیافته ام. ایشان بالای منبر خطبه می خواند، شخصی از او درباره مردی پرسید که فوت کرده و زنش و پدر و مادر و دو دخترش باقی مانده اند، نصیب زنش چقدر است؟ حضرت فرمود: یک هشتم او یک نهم می شود. این مسئله معروف شد به مسئله منبریه. بعد فرمود: "اگر برای پدر و مادر دو ششم و برای دو دختر دو سوم و برای زن یک هشتم باشد، بنابراین فرض سهم آنان بیشتر از مقدار مال می شود. یک هشتم یک نهم می شود، زیرا مال را به بیست و هفت قسمت تقسیم می کنیم. از بیست و هفت قسمت سه قسمت مال زن می شود و شانزده قسمت از دو دختر و

هشت قسمت مال پدر و مادر می شود".

طبق این نقل حضرت علی(ع) از تمامی صاحبان فروض کم کرده است.(۳)

این مطلب از قول اهل سنت نقل شده است، ولی شیعه به این روش معتقد نیست و آن را صحیح نمی داند، زیرا در روایات شیعه آمده است اوّلین کسی که عَوْل را قائل شد، عمر بن الخطاب بود. زفربن اوس از ابن عباس سؤال کرد: اولین کسی که قائل به عول شد، چه کسی بود؟ ابن عباس گفت: عمر بن الخطاب بود، وقتی که از او درباره ورثه ای که یک چهارم و یک دوم و یک سوم می برند. سؤال شد، عمر گفت: "به خدا قسم نمی دانم خدا کدام یک از شما را مقدّم داشته و کدام را مؤخر! هیچ راهی بهتر از این که یک سوم مازاد را بالنسبته از تمامی ورثه کم کنیم، نمی دانم".

بعد ابن عباس گفت: به خدا قسم! اگر عمر مقدّم می داشت. آن کس را که خدا مقدّم داشته و مؤخر می داشت آنچه را که خدا مؤخر داشته، هرگز فریضه ای زیادتر نمی شد.

زفربن اوس به ابن عباس گفت: خدا چه کسی را مقدم داشته و چه کسی را مؤخر داشته؟ ابن عباس گفت: هر فریضه ای که خدا فریضه اوّلی آن را تبدیل به فریضه دیگر کرده، فریضه ای است که خدا آن را مقدّم داشته (مثلاً همسر بدون فرزند یک چهارم و با فرزند یک هشتم) اما هر فریضه ای که وقتی بتوان آن فرض را به او داد و دیگر فرضی برایش نیست، بلکه بقیه برای اوست، فریضه ای است که خدا مؤخر داشته

است. بنابراین فرض زوج بدون فرزند برای همسرش یک دوم است و با فرزند یک چهارم است یا زوجه یک چهارم و با فرزند یک هشتم فرض او است، پس از زوج و زوجه چیزی کم نمی شود یا مادر یک سوم حق او است، ولی گاهی تبدیل به یک ششم می شود، بنابراین از او نیز چیزی کم نمی شود. خداوند این ها را مقدّم داشته امّا فرائضی که خدا آن ها را مؤخر قرار داده، فریضه بنات (دختران) و اخوات (خواهران) است که فریضه آنان دو سوم است، پس هنگامی که از فریضه آنان کم شد، فریضه دیگری ندارند، پس اینان کسانی هستند که خدا آنان را مؤخر شمرده است. هنگامی که بین ورثه از دو گروه:

۱ آنان که خدا مقدّم داشته،

۲ آنان که مؤخر شمرده شده اند باشند، ابتدا حق آنان که مقدّم داشته شده اند، داده می شود و بقیه را به دسته دیگر می دهند.

زفر بن اوس به ابن عباس گفت: چرا این مطالب را به عمر نگفتی؟ گفت: هیبت عمر مانع این کار شد.(۴)

فضل بن شاذان نقل می کند که امام رضا(ع) در نامه اش به مأمون نوشت: "والفرائض علی ما أنزل الله فی کتابه و لا عول فیها؛ فرائض طبق آن چه که خدا نازل کرده، تقسیم می شود و عولی در آن ها نیست".(۵)

پی نوشت ها:

۱. وسائل الشیعه ج ۲۶، ص ۷۸، حدیث ۳۲۵۳۰، باب ۷ از ابواب موجبات ارث.

۲. تفسیر نمونه، ۴۴، ذیل آیه ۱۳ ۱۴ سوره نساء؛ صدر سید جوادی، دائره المعارف تشیع، واژه ارث؛ مصطفی حسینی دشتی، معارف و معاریف، واژه عول و تعصیب.

۳.

بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱۶۰.

۴. کافی، ج ۷، ص ۸۰.

۵. مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۱۶۱.

چرا اهل سنت نسبت به شیعه از جمعیت بیش تری برخوردار است؟

پرسش

چرا اهل سنت نسبت به شیعه از جمعیت بیش تری برخوردار است؟

پاسخ

علت اساسی بیشتر بودن اهل سنت را باید در موضوع حاکمان و پادشاهان و وجود ابزارهای تبلیغاتی در دست آنها جستجو کرد.

از قدیم گفته اند "الناس علی دین ملوکهم؛ مردم به دین حاکمان خویش هستند".

پس از وفات پیامبر اکرم (ص) در همه قرن هایی که بلاد اسلامی دارای حاکمان مسلمان بوده است، اکثرا گرایش به مذهب سنی داشته اند و از آن مذهب دفاع و حمایت نموده و در پی نابودی مذهب شیعه برآمده اند.

گرایش عمومی به اهل سنت در میان حاکمان اسلامی سبب شیوع این مذهب و اکثریت یافتن آن در عالم اسلام است.

جدای از این، شیعیان در بسیاری از دوره ها ، اجازه تبلیغ و نشر عقاید خویش را نداشته اند، حتی گاهی شیعه بودن جرم محسوب شده و شیعیان محکوم به مرگ یا تحمل زندگی مشقت بار می شدند، فلسفه تقیه که در مذهب ما جایگاه ویژه ای دارد، این بوده که جان شیعیان از آزار مخالفان در امان باشد. همین فشارها ، تبلیغات سوء مخالفان و کافر و رافضی و قرمطی و مجوس و مهدورالدم خواندن شیعیان از سوی آنان ، رویکرد عمومی را برای گرایش به این مذهب بسیار بسیار کاهش داده است. پس طبیعی است که شیعیان در مجموع عالم اسلام دارای جمعیت اندک بوده و در اقلیت باشند.

تشیع به عنوان فرقه ای جدا شده از جامعه و پیکر اسلامی (اهل جماعت مسلمانان) قلمداد و تبلیغ می شد که حتی در دوره های بسیار به عنوان یک مذهب رسمی اسلامی در میان مسلمانان شناخته نمی شد. همان

گونه که بیان شد با اسامی انحرافی از شیعه یاد می کردند، در این میان وجود فرقه ها و تفکرات متعدد در میان شیعیان نیز به این مسئله دامن می زد.

با این حال، تشیع به عنوان یک گرایش اقلیتی در دنیای اسلام، نسبت به سایر گرایش ها دارای اهمیت و اعتبار بیشتری است. گرایش های اقلیت بسیاری ار می شناسیم که در طول تاریخ اسلام پدیدار شده و پس از مدتی از بین رفته اند اما شیعه باقی مانده و توانسته است در طول تاریخ برای خود جایگاهی ویژه بیابد. هر چند عقاید و بینش های شیعی، اکنون مهم ترین بینش اسلامی تلقی نمی گردد، ولی یکی از تأثیرگذارترین مذاهب عالم به حساب می آید که توانسته یکی از بزرگ ترین و مردمی ترین انقلاب های قرن گذشته میلادی را پدید آورد.

از لحاظ اعتقاد بین شیعه و سنی نسبت به امامان اختلاف وجود دارد یعنی اهل سنت حضرت علی (ع) را به عنوان امام اول قبول ندارند و ایشان را خلیفه چهارم می دانند از طرفی دین اسلام توسط حضرت محمد آورده شده پس چرا در بین انجام وظایف دینی به عنوان مثال نماز خواندن و

پرسش

از لحاظ اعتقاد بین شیعه و سنی نسبت به امامان اختلاف وجود دارد یعنی اهل سنت حضرت علی (ع) را به عنوان امام اول قبول ندارند و ایشان را خلیفه چهارم می دانند از طرفی دین اسلام توسط حضرت محمد آورده شده پس چرا در بین انجام وظایف دینی به عنوان مثال نماز خواندن و طریقه وضو گرفتن بین این دو گروه اختلاف وجود دارد؟(پ)

پاسخ

اختلاف شیعه و اهل سنت در این مسائل به اختلاف در مبانی استنباط احکام دینی

بر می گردد.

هر یک از مذاهب فقهی اسلامی برای استنباط احکام دین، از یکسری اصول و مبانی بهره می گیرند. طبیعی است که اگر در اصول، مبانی و منابع استنباط با هم اختلاف داشته باشند، نتیجه و رهاورد استنباط ها متفاوت خواهد شد. بسیاری از اختلافات فقهی شیعه و سنی، ریشه در تفاوت دیدگاه ها در اصول و مبانی استنباط دارد، مثلاً ـ اهل سنت افزون بر قرآن و سنت پیامبر(ص) به سنت صحابه و گاهی به سنت تابعین ارزش می دهند، ولی شیعه افزون بر قرآن و سنت پیامبر (ص)، به سنت اهل بیت پیامبر(ص) بها می دهند و سنت صحابه را اگر مستند به سنّت پیامبر نباشد، به عنوان منبع شرعی نمی پذیرند.

برخی از اختلافات فقهی ریشه در همین نکته دارد. اختلاف در وضو هم از همین نوع است. شیعیان با تمسک به حدیث ثقلین، به اهل بیت و امامان معصوم(ع) مراجعه می کنند و احکام شرعی خویش را فرا می گیرند، امّا اهل سنّت این چنین نیستند.

در زمان خلفا به ویژه خلیفه دوم (عمر) سیاست جلوگیری از نشر حدیث رواج داشت و خلفای بعدی

تا زمان عمر بن عبدالعزیز، همین سیاست را در پیش گرفتند که سرانجام بسیاری از روایت های پیامبر اسلام(ص) و حوادث صدر اسلام به فراموشی سپرده شد و نسل های بعدی نسبت به آن بیگانه شدند. زین پس شیعیان با مراجعه به امامان معصوم(ع) توانستند سنت فراموش شده پیامبر(ص) را دریابند و آن را سرمشق زندگی خویش قرار دهند؛ به عنوان مثال: امام باقر(ع) در این راستا ظرف آبی برداشت و به وضو پرداخت و فرمود: پیامبر (ص) چنین وضو می ساخت.(۱)

کیفیت وضوی اهل سنت به جهت تفسیری است که ایشان از آیه "فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق" (۲) دارند.

ظاهر معنای آیه چنین است که صورت و دست ها را تا آرنج بشویید. اهل سنت از کلمه "الی" خیال می کنند که آیه می گوید دست ها را از سرانگشتان به طرف آرنج بشویید، ولی با اندکی دقّت روشن می شود که کلمه "الی" تنها برای بیان حدّ شستن است، نه کیفیّت شستن.

توضیح: آیه درست به آن می ماند که انسان به کارگری سفارش می کند دیوار اتاق را از کف تا یک متر رنگ کند. بدیهی است منظور این نیست که دیوار از پایین به بالا رنگ شود، بلکه منظور این است که این مقدار باید رنگ شود، نه بیشتر و نه کمتر. بنابراین فقط مقداری از دست که باید شسته شود، در آیه ذکر شده اما کیفیت آن در سنت پیامبر (که به وسیله اهل بیت به ما رسیده) آمده است و آن شستن آرنج است به طرف سر انگشتان.(۳)

البته مذاهب چهارگانه اهل سنت، شستن دست هنگام وضو از سر انگشتان تا آرنج را واجب نمی دانند و می گویند بهتر

است که بدین طریق وضو گرفته شود.

امامیه(شیعه) گفته انـد: از آرنـج واجب است و عکس آن باطل است، هم چنان که مقـدّم داشـتن دست راست بر چپ واجب است. باقی مـذاهب گفته انـد: شسـتن آن ها به هر طریقی که باشـد، واجب بوده و تقـدیم دست راست و شـروع از انگشـتان تا آرنج افضل است؛ (۴) یعنی ثواب بیشتری دارد.

شسـتن پا به جای مسح که میان اهل سنت رواج دارد، تفسیر خاصی است که از ادامه همان آیه ارائه داده اند. به نظر آنها کلمه "ارجلکم" (پاها) بر "وجوهکم" (صورتها) عطف شده و باید مانند آن شسته شود، اما شیعه معتقد است این کلمه بعد از کلمه رؤوس (سرها) ذکر شده و عطف به آن است و باید پاها را مانند سر مسح کنید.

در هر حـال اختلاف عمل در مـذاهب اسـلامی ناشـی از اختلاف برداشت و فهم متفاوت از آیات بوده و سـنت پیامبر را هر دو گروه طبق عقیـده خود می داننـد، اما شـیعه افتخار دارد که پیرو ائمه اطهار بوده و پیشوایان معصوم(ع) از آیات الهی و روش و سنت و گفتار رسول خدا(ص) آگاه تر بوده و درست تر تفسیر می کنند.

و همان گونه که بیان شددر روایات ائمه(ع) بیان شده که روش وضوی پیامبر(ص) به روش شیعه بوده است.

مسـئله دست بسـته بودن (تکفیر و یـا تکتّف) در حال نمازکه اهل سـنت انجام می دهنـد, از زمان خلیفهء دوم مرسوم شـد و از بدعت های ایشان است . در زمان پیامبر و خلیفهء اول این طور نماز می خواندندهنگامی که اسـیران جنگی ایرانی بر عمر وارد شدند, همین کار راکردند. عمر از این کار خوشش آمد و گفت : خوب

است در نماز در برابر پروردگار همین کار را بکنیم . اما شیعه با توجه به روایات امامان معصوم آن را درست نمی داند.

. امام باقر(ع) فرمود: و علیک بالاقبال علی صلاتک ... قال : ولا تکفّر فانّما یصنع ذلک المجوس ; بر تو باد به توجه قلبی بر نمازت ... و دست بر روی دست در حال نماز نگذار, زیرا این کار مجوس است (۵.

بنابر این به عقیده شیعه این نحو نماز خواندن درست نیست وتکفیر یکی از مبطلات نماز است , زیرا بدعت در دین محسوب می شود.پیامبر(ص)فرمود: صلّوا کما رأیتمونی أصلی ; همانطور که من نماز می خوانم نماز بخوانید. پیامبر و اصحاب دست بسته نمی خواندند.

پی نوشت ها:

۱- شیخ حرّ عاملی، وسایل الشیعه، ج ۱، ص ۲۷۴، ج ۷.

۲ - سوره مائده (۵) آیه ۶.

۳ - تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۲۸۶.

۴ - محمد جواد مغنیه، فقه تطبیقی ،ترجمه کاظم پورجوادی، ص ۴۰.

۵ - وسائل الشیعه , ج ۴ باب ۱۵ از ابواب قواطع الصلاه

«فقهاء سبعه» چه کسانی هستند؟

پرسش

«فقهاء سبعه» چه کسانی هستند؟

پاسخ

دوره قبل از پیشوایان دروه تابعین است، دوره کسانی است که رسول اکرم را درک نکرده اند اما صحابه آن حضرت را درک کرده اند. در این دوره هفت نفر در مدینه بودند که به «فقهاء سبعه» معروفند و آنها عبارتند از:

۱.ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام مخزومی. این مرد از قریش است و نسب به یکی از برادران ابوجهل می برد. در سال ۹۴ درگذشته است.

۲. سعید بن مسیب مخزومی. این مرد نیز از قریش است. به زهد و عبادت معروف است. گویند پنجاه سال شب زنده داری کرد

و با وضوی نماز عشا نماز صبح را خواند. علامه سید حسن صدر در تأسیس الشیعه (تأسیس شیعه، ص ۲۹۸.) و بعضی دیگر از علمای بزرگ شیعه، او را شیعه می دانند. سعید بن مسیب در حدود سال ۹۱ درگذشته است.

۳. قاسم بن محمد بن ابی بکر. نواده ابوبکر و جد مادری امام صادق (ع) است. صاحب تأسیس الشیعه به تشیع او تصریح می کند. (تأسیس الشیعه/۲۹۸) مادر قاسم چنانکه معروف است یکی از دختران یزدجرد ساسانی است. بنابر این نقل، قاسم از طرف پدر قرشی و از طرف مادر ایرانی است. وی در فاصله سالهای صد و صد و ده درگذشته است.

۴. خارجه بن زید بن ثابت انصاری، متوفی در حدود سال ۹۹، این مرد پسر زید بن ثابت انصاری معروف است.

۵. سلیمان بن یسار. این مرد از موالی و احتمالاً ایرانی است. در حدود سال ۹۴ درگذشته است.

۶. عبیدالله بن عبدالله بن عتبه بن مسعود، متوفی در حدود سال ۹۸. این مرد برادرزاده عبدالله بن مسعود صحابی معروف است.

۷. عروه بن زبیر، متوفی

در حدود سال ۹۴. این شخص پسر زبیر بن عوام، صحابی معروف است.

چنانکه معلوم شد، از این هفت نفر یک نفر (سلیمان بن یسار) احتمالاً ایرانی است، یک نفر دیگر (قاسم بن محمد) بنابر یک نقل که چندان معتبر نیست از طرف مادر ایرانی است؛ باقی همه عرب خالص مکی یا مدنی می باشند.

چرا شیعه در هنگام وضو پاها را مسح می کنند، اما اهل سنت پاها را می شویند، عمل کدام گروه مطابق با نظر قرآن است؟

پرسش

چرا شیعه در هنگام وضو پاها را مسح می کنند، اما اهل سنت پاها را می شویند، عمل کدام گروه مطابق با نظر قرآن است؟

پاسخ

در وضو، چهار عضور از حکم خاصی برخوردارند این چهار عضو عبارتند از:

۱و۲. صورت و دست ها تا آرنج.

۳و۴. سر و پاها.

قرآن درباره دو عضو نخست می فرماید:

«فاغسلوا وجوهکم و أیدیکم إلی المرافق».

و درباره دو عضو دیگر می فرماید:

«فامسحوا بروسکم و أرجلکم إلی الکعبین».

شما این دو جمله را زیر هم قرار دهید (به نحوی که قرار گرفته است) آنگاه درباره آن دقت کنید در این موقع داوری خواهید نمود که وحی الهی دستور می دهد که:

صورت و دستها را بشوییم: «فاغسلوا وجوهکم و أیدیکم إلی المرافق».

سر و پاها را مسح کنیم: «فامسحوا بروسکم و أرجلکم إلی الکعبین».

و اندیشه شستن پاها کاملاً با ظاهر آیه مخالف بوده، و کسانی که پاهای خود را به جای «مسح» می شویند، تحت تأثیر فتوای امام مذهب فقهی خود قرار گرفته، برخی از آنان از دلالت آیه بر خلاف آن آگاهند، اما چه کنند؟ اسیر تقلید بی چون و چرا

می باشند.

اگر واقعاً، وظیفه وضو گیر، شستن پاها است شایسته بود که لفظ « أرجلكم» در کنار« أيديكم » قرار گیرد و بفرماید: « فاغسلوا وجوهكم و أيديكم و أرجلكم إلى الكعبين».

و اگر تأخیر و ذکر آن در ذیل جمله دوم به خاطر بیان ترتیب عمل وضو است (شستن پا پس از مسح سرانجام گیرد) لازم بود بفرماید:

«و امسحوا رؤوسكم و اغسلوا أرجلكم إلى الكعبين».

در حالی که هیچ کدام انجام نگرفته و لفظ « أرجلكم» زیر مجموعه « و امسحوا » وارد است و این نشانه این است که وظیفه وضو گیر در

مورد پاها، مانند سر، مسح است.

قرآن مجید، کتاب هدایت و بیانگر وظایف اسلامی به زبان عربی آشکار است، هرگز نباید در بیان چنین وظیفه خطیر که برای مسلمانان هر روز مطرح است راه اجمال و ابهام پیش گیرد، آنچنان باید آشکار سخن بگوید، که هر عرب زبان و عربی دانی از آن بهره گیرد.

و لذا ابن عباس از سرپیچی مردم از ظاهر قرآن، سخن می گوید و می فرماید:

«نزل القرآن بالمسح و أبی الناس إلا الغسل.» (تفسیر طبری:۶/۸۲؛ تفسیر ابن ...۲/۲۷.)

[قرآن درباره پاها دستور مسح داده ولی مردم جز شستن به چیزی تن ندادند.]

و لذا گروهی از علمای اهل سنت بر دلالت آیه بر مسح پاها، اعتراف کرده هر چند عملاً مخالفت نموده اند، و برخی برای احتیاط میان مسح و غسل جمع می کنند، و برخی با اعتراف به دلالت آیه بر مسح می گویند علت «شستن پا» این است که شستن از نظافت بالایی برخوردار است، تو گویی خدای حکیم از فلسفه بافی آنان آگاه نبوده و — لذا — نظافت پایین را تکلیف کرده است.

خلاصه گروهی با اعتراف بر ظاهر آیه بر لزوم مسح پاها، اعذاری برای مخالفت خود با ظاهر آیه تراشیده اید و هم اکنون اسامی برخی از آنان را می آوریم:

۱. ابن حزم متوفای (۴۵۶) می گوید: ان القرآن نزل بالمسح، قال الله تعالی: « و امسحوا برووسکم و أرجلکم » و سواء قرء بخفض اللام أو فتحها هی علی کل حال عطف علی الرؤوس.(المحلی:۲/۵۶،شماره ۲۰۰.)

[قرآن درباره پاها حکم به مسح کرده است، و آیه نیز همین را می رساند خواه لفظ « و أرجلکم» را به کسره بخوانیم یا به فتح و در هر حال عطف بر

«رؤوسکم» می باشد.]

۲. قرطبی (متوفای۶۷۱) می نویسد: حجاج بن یوسف در اهواز سخنرانی کرد، و آیه وضو را تلاوت نمود، و اصرار ورزید که حتماً پاها را بشویید زیرا چیزی آلود ه تر از پاهای انسان نیست.

انس بن مالک که از اصحاب پیامبر است این سخن را شنید، گفت صدق الله و کذب الحجاج « خدا راست گفته و حجاج دروغ می گوید»، خدا به مسح پاها فرمان داده است، چنان که می گوید: « فامسحوا برؤوسکم و أرجلکم» سپس از عامر شعبی نقل می کند که جبرئیل در مورد پا حکم مسح را آورده و لذا در تیمم آنچه در وضو شسته می شود باقی مانده و آنچه که مسح می شود، لغو گشته است.

و قتاده نیز گفته است خدا دو شستن و دو مسح بر ما واجب کرده است.(الجامع لأحکام القرآن:۶/۹۲.)

۳. علی بن برهان الدین حلبی (متوفای ۱۰۴۴ه .) می گوید: جبرئیل آنگاه که به رسول خدا وضو را آموزش داد، فرمان به مسح پا داد، سپس می گوید محیی الدین می گوید: مسح دو پا ظاهر کتاب است.(السیره الحلبیه:۱/۲۸.)

اینها نمونه هایی از بزرگان اهل سنت که به دلالت قرآن بر مسح اعتراف صریح دارند.

تفسیر آیه از طریق اعراب آن

درگذشته یادآور شدیم که آیه وضو مرکب از دو جمله کامل است که یکی بیانگر حکم صورت و دستها، و دیگری بیانگر حکم سر و پاها است.

درباره حکم نخست می فرماید:

«فاغسلوا وجوهکم و أیدیکم إلی المرافق».

و درباره حکم دوم می فرماید:

«فامسحوا برؤوسکم و أرجلکم إلی الکعبین».

اکنون سخن در اینجا است که آیا واژه « وأرجلکم» به کجا عطف شده است، و به تعبیر دیگر: معطوف علیه آن چیست.

مفسران شیعه می گویند: معطوف علیه آن همان لفظی است که

در کنار آن قرار گرفته است یعنی « برؤوسکم».

چیزی که هست این است که در واژه « وأرجلکم» دو قرائت هست:

قرائت جر «وامسحوا برؤسکم و أرجلکم».

قرائت نصب «وامسحوا برؤوسکم و أرجلکم».

بنابر قرائت جر که چهار قاری(ابن کثیر، وابو عمرو، حمزه، عاصم به روایت ابی بکر.) از قراء سبعه وفق آن قرائت کرده اند حکم آن واضح است و آن این که معطوف بر ظاهر « برؤوسکم» می باشد، و طبعاً هر دو عضو،حکم یکسان (مسح) خواهند داشت.

و بنابر قرائت نصب که سه قاری از قراء سبعه وفق آن قرائت کرده اند عطف بر محل «برؤوسکم» می باشد زیرا محل آن به حکم این که مفعول و «وامسحوا» است منصوب میباشد و عطف بر محل در کلام عرب و قرآن شایع است از باب نمونه:

«إن الله بریء من المشرکین و رسوله». توبه/۳

در این آیه واژه « ورسوله» به محل« الله » که به ظاهر منصوب واز نظر محل مرفوع است، عطف شده است.

خلاصه این که بر هر دو قرائت لفظ « وأرجلکم» معطوف بر « برؤوسکم» است گاهی بر ظاهر و گاهی بر محل و نتیجه هر دو قرائت مسح پا است.

ولی کسانی که معتقد به شستن پاها هستند در تفسیر اعراب آیه در تنگنای عجیبی قرار گرفته اند و ناچار شده اند هر دو قرائت را به صورت بسیار ناکام و غیر مقبول تفسیر کنند.

ما اکنون نظر آنان را در بیان معطوف علیه منعکس می کنیم

آنان به جای این که « وأرجلکم» را بر لفظی که در کنارش هست عطف کنند، آن را بر لفظ«وجوهکم» که در جمله پیشین است عطف می نمایند، در حالی که این عطف برخلاف ظاهر و

بر خلاف قواعد عربی می باشد.

اما اینکه بر خلاف ظاهر آیه است ما این را با طرح مثالی روشن سازیم.

فردی می گوید:

اکرمت زیداً و عمراً – و مررت ببکر و خالد.

هر گاه این دو جمله را به دست عرب زبان یا عربی دانی بدهیم، و از او بپرسیم لفظ «خالد» بر کدام از دو لفظ عطف شده است، آیا بر لفظ « بکر» که در کنارش قرار گرفته یا بر واژه « عمرو» که در جمله پیشین وارد شده است، مسلماً آن را بر اسمی که در کنارش هست عطف می کند و می گوید:

این شخص دو کار صورت داده است:

زید و عمرو را احترام کرده.

و بکر و خالد را نیز در کوچه و خیابان دیده است.

و به فکر هیچکس نمی رسد که خالد محکوم به حکم جمله پیشین باشد و مثال یاد شده همگون با آیه مبارکه است.

واما بر خلاف قواعد عربی است، زیرا بنابر این تفسیر بین معطوف « وارجکم » و معطوف علیه « وأیدیکم» جمله بیگانه یعنی « وامسحوا» قرار گرفته است، و چنین کار چون مایه اشتباه و التباس است در کلام فصیح وارد نمی شود و بزرگان اهل سنت بر این حقیقت تصریح کرده اند.

آیا بر اهل سنّت احکام مسلمان مترتب می شود؟

پرسش

آیا بر اهل سنّت احکام مسلمان مترتب می شود؟

پاسخ

اهل سنّت امامت را قبول ندارند؛ گرچه با ایمان نداشتن به امام، یکی از ضروریات مذهب را که در سعادت و نجات انسان دخالت دارد منکرند، ولی به ظاهر حکم به مسلمان بودن آنان شده و احکام مسلمان بر آنان بار می شود.

(بخش پاسخ به سؤالات)

چرا شـیعیان که ادعا دارنـد از سـنی ها برترند و بیش تر به یاد خدا و قرآن و ائمه هسـتند، کمتر به قرآن و پیامبر (ص) احترام می گذارند؟

پرسش

چرا شیعیان که ادعا دارند از سنی ها برترند و بیش تر به یاد خدا و قرآن و ائمه هستند، کمتر به قرآن و پیامبر (ص) احترام می گذارند؟

پاسخ

جواب: موضوعی که مطرح شده ، کم و بیش درست است، اما باید به نکاتی توجه کنیم:

۱ - ادعـای شیعه بـه برتری بر اهـل سـنت، نـه به جهت افراد شیعه یـا مـدعی تشیع، بلکه به جهت پیشوایـان شیعه است، یعنی پیشوایان و ائمه شیعه اند که بر پیشوایان اهل سنت برتری دارند. نیز به جهت برتری اعتقادی تشیع است که به قرآن و اهل بیت معتقدند و باید تمسک کنند.

۲ - برتری تشیع بر تسـنن به معنای برتری افراد شیعه یا مـدعی تشیع و برتری رفتارهای آنان بر اهل سـنت نیست. چه بسـیاری شیعیانی که ا دعای تشیع دارند، اما ملاک تشیع ر ا(که پیروی از ائمه (ع) است) به اجرا نمی گذارند. برخورد و عملکری که ائمـه (ع) در مقابـل قرآن و مقـام حضـرت رسـول (ص) داشـتند، در زنـدگی بسـیاری از شـیعیان نمـود نیـافته اسـت. وصایـا و سفارشـهایی کـه از طرف پیـامبر (ص) و اهـل بیـت، نسـبت به قرآن و حفـظ و عمـل به احکـام و احـترام به آن وارد شـده ، در زندگی بسـیاری از شـیعیان نمود نیافته است پس نمی تواند به صـرف ادعای تشیع ، کسی برتر شود. در حالی که برخی از اهل سنت، حداقل در بخش احترام به قرآن از پیامبر (ص) و ائمه (ع) بیشتر تبعیت می کنند.

۳ - احترام ظاهری به پیامبر (ص) و قرآن نیز نمی تواند ملاک برتری رفتار یا عملکر یا اعتقاد شخص باشد.

اگر

چه بسیاری از اهل سنت به حفظ قرآن ، قرائت و احترام آن اهمیت بسیار می دهند، اما معلوم نیست در عمل به آیات، از شیعیان برتر باشند.

۴ – طبق حدیث ثقلین ، اگر چه ثقل اکبر، کتاب خداوند و قرآن است و اهمیت به آن از جهت ظاهر و باطن، برتر از همه چیز است، اما ثقل اصغر که اهل بیت پیامبر (ص) اند، نمی تواند در کنار قرآن نادیده گرفته شوند.

اگر بپذیریم اهل سنت به قرآن از جهت ظاهر و باطن اهمیت بسیار می دهند، اما وقتی در کنار قرآن، اهل بیت (ع) را به عنوان امام و پیشوا نداشته باشند، عمل شان از کاستی برخوردار است؛ زیرا پیامبر فرموده: "این دو از هم جدا نخواهند شد".

بنابراین اگر هر عقیده ای (شیعه یا اهل سنت) این دو را چه از جهت ظاهر (احترام ظاهری) و چه از نظر باطن (تدبر در آیات و عمل به آن ها) جدا نماید و تنها به یکی از آنها اهمیت و ارزش نهد، فکر و عملش ناقص خواهد بود.

با اینکه خیلی از علمای سنی شاگردان و یا از یاران امامان معصوم(ع) ما بودند پس چرا همین علما از مذهب شیعه جدا شده با اینکه با امامان معصوم ما بودند مثلاً با امام صادق(ع)؟

پرسش

با اینکه خیلی از علمای سنی شاگردان و یا از یاران امامان معصوم(ع) ما بودند پس چرا همین علما از مذهب شیعه جدا شده با اینکه با امامان معصوم ما بودند مثلاً با امام صادق(ع)؟

پاسخ

تشکیل مذاهب چهارگانه اهل سنت از زمان حضرت صادق (ع) می باشد. در آن زمان اوضاع سیاسی دچار بحران شده بود، یعنی از زمان امام باقر (ع) که پایان دوران حکومت امویان و شروع حکومت عباسیان بود، زمینه خوبی فراهم شد تا حضرت باقر (ع) فقه و احکام و مسائل اعتقادی خاص شیعه را نشر و گسترش دهند که این عمل را حضرت صادق (ع) تکمیل نمودند و ۴ هزار شاگرد در علوم مختلف از محضر حضرت استفاده نمودند، عباسیان که حضور این شاگردان را خطری برای خودشان احساس می کردند و احتمال آن می دادند که دست به شورش زده و از علویان دفاع نمایند، خواستند که آنها را از حضرت جدا کنند، چون با وجود این شاگردان نمی توانستند حضرت را به شهادت برسانند. لذا دین این افراد را با درهم و دینار خریدند، پولهای فراوانی خرج کردند که مذاهبی بسازند در مقابل مذهب تشیع که با وجود این مذاهب و گرایش بعضی افراد به این مذاهب اطراف حضرت خالی شود و قدرت نفوذ حضرت صادق (ع) کم شود، حتی تا آنجا در ساخت مذاهب پیش رفتند که دستور دادند هر عملی که حضرت صادق (ع) انجام می دهد شما عکس آن را به عنوان دین انجام دهید. البته اول که این مذاهب ساخته شد در شهرهای دیگری بود و بعنوان فقه علوی و دین پیامبر اکرم (ص) تبلیغ

نمودنـد و پیروانی برای خویش جمع نمودنـد و با شـهادت حضـرت صادق (ع) و خفقان حاکم بر شـیعیان، این مـذاهب قدرت بیشتری گرفته و در هر جایی که اسم اسـلام بود آنها وارد شـده و تبلیغ نمودنـد و اسـلامی را که به مردم معرفی نمودند اسـلام ساخته خودشـان بـود کـه در مسائـل اعتقـادی و شــرعی بـا عقائـد و مسائـل حقیقی فاصــله زیـادی دارد، امروزه اگر در تمـام کشورهای اسـلامی و حتی اروپا، اسـلام مطرح می شود، اسـلام اهل سـنت است که در اثر تبلیغات آن زمان به یادگار مانـده و دیگر شیعیان قدرت پیدا نکردند که مثل زمان امام صادق (ع) تبلیغ نمایند.

نتیجه این شد که پول دین افراد را خرید وحتی شاگردان حضرت صادق (ع) مثل مالك، را از حضرت جدا کردند.

منابع و مآخذ:

برگرفته از کتاب تاریخ تشیع

آیا اهل سنت بهتر از شیعه در اعمال عبادی دقت ندارند؟ مانند خواندن نماز اول وقت در ۵ نوبت و قرائت قرآن و ...

پرسش

آیا اهل سنت بهتر از شیعه در اعمال عبادی دقت ندارند؟ مانند خواندن نماز اول وقت در ۵ نوبت و قرائت قرآن و ...

پاسخ

هر چند اهل سـنت در ظاهر بعضـی از اعمال از شیعه جلوتر هستند، ولی این دلیل بهتر بودن و قبولی اعمال آنها نیست به عنوان مثال اگر ماشـینی موتور نداشـته باشد; هیچگاه حرکت نخواهد کرد هر چند ظاهری آراسـته داشته باشد ولی اگر ماشین دارای موتور باشـد، هر چنـد ظـاهر نامرتب و خراب داشـته باشـد، قـدرت حرکت را دارد. پـذیرش ولایت و محبت اهل بیت نیز مانند موتور قبولی اعمال و حرکت در مسیر الهی است لذا آنان که از قبولی ولایت اهل بیت سرباز می زنند، اعمالشان قبول نخواهد شـد هر چنـد آن را زیبـا به جا بیاورنـد. برای توضـیح بیشتر بایـد گفت از نظر شـیعه و آیه مبارکه اتمام و اکمال دین با انتخاب رهبری اتمـام نعمت دنیـا و آخرت می شود. در حقیقت بعـد از رحلت حضـرت رسول (۹)، اسـلام بدون امامت اسلامی ناتمام است نکـات قوتی که به ظـاهر در عملکرد اهل سـنت به چشم می خورد، (ماننـد توجه به نماز اول وقت و تلاوت قرآن در حد خودش جای تمجید دارد; لیکن اگر اسـلام برتر همان است که آنها عمل می کنند، پس باید مسـلمانان جهان که بیش از یک میلیارد نفر هسـتند، بر تمام دنیا تأثیر گـذار می بودنـد. نه این که دنیا فقط روی حرف حکومت شـیعی ایران که تنها ۶۰ میلیون مسلمان دارد، حساب باز کند و آن یک میلیار مسلمان جهان همه ذخایر موجود در کشورهایشان

به دست آمریکا و اسراییل استثمار شوند. یعنی اگر در قرآن به ما آموزش داده شده است که به دنیا و آخرت از خدا سعادت آرزو کنیم سعادت این جهان ما به این است که در مقابل دیگران بتوانیم حرف منطقی خود را اعلام کنیم نه این که کاخ سفید و یا امثال آن بر ما ریاست کنند و ما فقط قرآن بخوانیم مگر همین قرآن در طول همان ۲۳ سال آغاز اسلام جهان آن روز را تکان نداد؟ مگر امپراطوریهای بزرگ آن زمان را تحت تأثیر قرار نداد؟ پس چرا الان یک میلیارد مسلمان قرآن می خوانند اما در مقابله با ۲ میلیون اسراییلی توان تصمیم گیری ندارند. مگر این قرآن با آن قرآن اولیه تفاوت دارد؟ پس چرا اثرش مشاهده نمی شود. ولی جهان برای خطبه های نماز جمعه تهران که مرکز حکومت شیعی است حساب باز می کند. از طرف دیگر، ما سهل انگاری بعضی از شیعیان را تأیید نمی کنیم در اسلام به نماز اول وقت و تلاوت قرآن بسیار سفارش شده و برای آن فضیلت زیاد وارد شده است لذا خوب است ما شیعیان نیز به این امور اهمیت دهیم تا دست آویزی به دست دشمنان شیعه ندهیم

منشأ اختلاف وضوی شیعه و اهل سنت چیست ؟

پرسش

منشأ اختلاف وضوی شیعه و اهل سنت چیست ؟

پاسخ

وضوی همه مسلمانان تا خلافت عثمان صورت واحدی داشته و مانندوضوی کنونی شیعه بوده است این مسأله با آیه قرآن نیز تطبیق دارد که می فرماید: «وامسحوا برؤسکم و ارجلکم (سوره مائده ، آیه ۶) در این آیه خداوند امر به مسح سر و پاها نموده است در حالیکه اهل تسنن پاها رامی شویند، علت تغییر وضو این بود که عثمان در اواسط دوران خلافت خودنسبت به چگونگی وضوی پیامبر گرفتار تردید شد، او سپس وضوی پیامبر رابه شکلی که اکنون در میان اهل سنت مرسوم است اعلام نمود. این قضیه مورد مخالفت بسیاری از صحابه پیامبر واقع شد، لکن حکومت اموی بنا به اغراض سیاسی در نقاط مختلف اسلامی شیوه عثمان را تبلیغ کردند و جوی به وجود آوردند که برخی از صحابه جرأت مخالفت با روش دستگاه حاکم رانداشت و در نتیجه این گونه وضو گرفتن رواج یافت

برای آگاهی بیشتر ر.ک به وضوءالنبی من خلال ملابسات التشریع علی الشهرستانی

دلیل اختلاف شیعه و اهل تسنن در نماز چیست

پرسش

دلیل اختلاف شیعه و اهل تسنن در نماز چیست

پاسخ

یکم: اختلاف بین شیعه و سنی در نماز تنها در جزئیات است والا در کلیات با هم مشترکند.

دوم: ریشه اساسی اختلاف آن است که اهل تسنن به سیره خلفا روی آورده، و حتی اجتهادات آنان در برابر نصوص دینی را

حجت می دانند، لذا حتی در مواردی که سیره خلفا برخلاف ظاهر قرآن یا پیامبر باشد، به آن عمل می کنند.

هم چنین در این زمینه از فقیهانی غیر از اهل بیت: نیز تبعیت می کنند. ولی شیعیان در فقه و نیز اصول اعتقادی خود پیرو مکتب

اهل بیت: می باشند همین امر موجب آن گردیده که تفاوت های عملی نیز در احکام بروز نماید.

گفتنی است که پس از پیامبر اکرم ۶ افراد زیادی به عنوان صحابه و یا تابعین، از آن حضرت نقل حدیث می کردند. این نقل ها

سرآغاز شکل گیری فقه و مکاتب فقهی بوده است.

متاسفانه به دلیل فاصله گرفتن حکومت و خلافت پس از پیامبر اکرم ۶ این حکومت ها بنا به دلایل سیاسی به ترویج افراد و

مکاتبی که متفاوت با مکتب اهل بیت: بود همت گماشتند تا آن جا که حتی قرن های بعد همه مذاهب فقهی دیگر رسمیت

یافتند، ولی مکتب اهل بیت رسمیت نیافت.

فرق نماز شیعه با نماز اهل تسنن در چیست

پرسش

فرق نماز شیعه با نماز اهل تسنن در چیست

پاسخ

کلیات نماز شیعه و سنی یکی است:

تکبیره الاحرام، حمد، رکوع و

سجود. ولی آمین گفتن بعد از حمد، دست به سینه

ایستادن، سوره کامل نخواندن و بعضی موارد جزیی

دیگر در نماز اهل تسنن هست که شیعه آنها را از

نماز پیامبر(ص) نمی داند و انجام نمی دهد.

علت اختلاف بین شیعه و سنی در اذان و نماز و سایر احکام چیست

پرسش

علت اختلاف بین شیعه و سنی در اذان و نماز و سایر احکام چیست

پاسخ

علت اختلافی که بین شیعه و سنی درنماز و اذان و سایر احکام وجود دارد، روایات مختلفی است که در این زمینه ها رسیده است; زیرا نزد شیعه تنها طریق معتبر برای دسترسی به احکام خدا و سنأت نبوی، اهل بیت پیامبر(ع) هستند. ولی اهل سنت احکام دین را از راه قیاس و استحسان و روایاتی که دیگران نقل کرده اند به دست می آورند. کیفیت اذان و اقامه که از ائمه(ع) نقل شده، به همین ترتیب است که بعد از ذکر ((حی علی الفلاح)) دو مرتبه ((حی علی خیرالعمل)) گفته می شود و در اذان بعد از ((الله اکبر)) دو مرتبه نیز ((لا اله الاأ الله)) و در ابتدای اقامه ((الله اکبر)) دو بار و بعد از ((الله اکبر)) آخر نماز ((لا اله الاأ الله)) یک مرتبه گفته می شود. همچنینروایاتی وارد شده است که حذف ذکر ((حی علی خیر العمل)) به دستور عمر انجام گرفته است.

۱/۱۱۸۷۵ سوال: لطفا در خصوص تاریخچه توضیح المسائل نویسی فقها و آغاز نظام مقلد و مرجع توضیح دهید .

اشاره

۷/۱۰۱۴۹ سوال: اولین مرجع تقلید که بود؟ در کشورهای اسلامی چگونه انتخاب می شود؟

۲/۹۵۲۲ سوال: فلسفه وجودی علم فقه و خلاصه تاریخچه آن از آغاز تا اکنون را توضی

پرسش

۱/۱۱۸۷۵ سوال: لطفا در خصوص تاریخچه توضیح المسائل نویسی فقها و آغاز نظام مقلد و مرجع توضیح دهید .

۷/۱۰۱۴۹ سوال: اولین مرجع تقلید که بود؟ در کشورهای اسلامی چگونه انتخاب می شود؟

۲/۹۵۲۲ سوال: فلسفه وجودی علم فقه و خلاصه تاریخچه آن از آغاز تا اکنون را توضیح دهید؟

۲/۲۷۹ سوال: در مورد زندگی مراجع بعد از نواب اربعه کتابی معرفی بفرمایید .

پاسخ

جواب زرنگار: فقه؛ یعنی، علم به احکام الهی و توان استنباط آنها از طریق ادله تفصیلیه (کتاب، سنت، عقل و اجماع فقیه؛ فقه کسی است که در علوم چهارده گانه اسلامی تخصص داشته باشد و بتواند احکام الهی را از ادله.

علم فقه از وسیعترین و گسترده ترین علوم اسلامی است از نظر تاریخی از همه علوم دیگری اسلامی قدیمی تر است. در همه زمانها در سطح بسیار گسترده تحصیل و تدریس می شده است مسائل فراوانی که شامل همه شؤون زندگی بشری می شود در فقه طرح شده است. مسائلی که در جهان امروز تحت عنوان حقوق طرح می شود با انواع مختلفش، حقوق اساسی، حقوق مدنی، حقوق خانوادگی، حقوق جزائی، حقوق اداری، حقوق سیاسی، و انواع دیگر حقوق در ابواب مختلف فقه با نامهای دیگر بحث شده است، که در حقوق امروز مطرح نیست مانند مسائل عبادات. خلاصه اینکه فقه مشتمل بر رشته های گوناگون است که در دانشکده های مختلف تحصیل و تدریس می شود. فقه در اسلام با اعمال و افعال انسان همراه است چونکه به باید و نباید افعال انسان مربوط می شود. و انسان در افعال خودش با یکی از احکام پنجگانه (واجب، حرام، مستحب، مکروه، مباح) روبرو است، که حکم فعل او را فقه بیان می کند. لذا

موضوع فقه، یا به تعبیر بهتر فلسـفه وجودی فقه میان باید و نباید افعال انسان است. که حدود افعال انسان را در مسائل شخصی، اجتماعی، عبادی، اقتصادی، سیاسی و... مشخص می کند.

ب. علم فقه، یعنی فقه مـدوّن که در آن کتاب تـدوین و تألیف شـده و آن کتب هم اکنون نیز موجود است. سابقه هزار و صـد ساله دارد. فقه یکی از ارزشـمندترین علوم اسـلامی و نمایانگر دید وسیع و همه جانبه اسلام است احکام فقهی آدمی را از قبل از ولادت تـا بعـد از وفـات تحت برنـامه قرار می دهـد، چه این که براسـاس آیات و روایات فراوان و نیز دریافت های عقلانی آفرینش انسان وجهان هدفمند است و قطعا خدای حکیم، برای رسیدن بشر به کمال که هدف خلقت است تدبیری اندیشید، از موجودات دیگر که بگـذریم به لحـاظ آن که تکامـل آنها ...Љ...است و لـذا ابزار آن در متن خلقت آنهـا یعنی به طـور غریزی تعبیه شـده است در مورد انسـان که تکامـل شخصـیت انسانی و اختیاری و در گرو رفتارهای اختیاری اوست، از طریق هـدایت تشـریعی یعنی ارسال انبیاء و ابلاغ شـریعت صورت گرفته است، ابلاغ شـریعت در عصـر حضور پیامبران یا اوصـیاء آنان بسـیار سـاده بود امـا در عصر غیبت به لحـاظ پای بنـدی به عمل به دسـتورات خـدا، بایـد همان آموزه ها در قالب آیات و روایات و سنت، درست فهمیـده شود (اجتهـاد) و به مردم ابلاـغ گردد. فهم صـحیح شـریعت از منـابع مـذکرو توسط مجتهـدین که همانا متخصصین و کارشناسان فن می باشند امری مستمر بود گرچه بنا به مقتضیات روز شیوه ها و غالب های عرضه احکام شرعی

به مرور تفاوت می یافت.

توضیح آن که بدون تردید از آغاز پیدایش اسلام، مسایل فقهی برای مردم تبیین و تفهیم می شود تا مردم در برخورد با مسایل شرعی خود دچار مشکل نگردند. این امر در زمان رسول اکرم(ص) که توسط خود آن حضرت و اصحاب گرامیش در زمان امامان(ع) به وسیله خود آن بزرگواران و یارانشان، در زمان غیبت صغرای امام عصر(ع) توسط نواب خاص آن حضرت و نیز زمان غیبت کبری به دست فقهای اسلام که احکام را از منابع آن استنباط نموده اند صورت می پذیرفت.

گو این که در همه این مراحل، مسایل فقهی بیان می شده، لیکن در هر دوره ای به گونه خاصی بوده است، برای مثال، مسایل فقهی که در این زمان بیان می شود، گرچه در اصل با مسایل دوره تشریع تفاوتی ندارد، ولی به طور طبیعی بیان آن در این دو زمان کاملا متفاوت است. پهناور شدن قلمرو اسلام و گستردگی دامنه مباحث فقهی موجب شده که فقه در این زمان به گونه ای متفاوت از شیوه های بیان در دوره های پیش تبیین گردد. برای روشن شدن جواب باید قبل از آغاز ادوار فقهی شیعه باید به وضع فقه در دوره حضور پیامبر اشاره نمود .این دوره از زمان بعثت تا زمان رحلت حضرت رسول اکرم(ص) به مدت بیست و سه سال ادامه می یابد. در ابتدای این دوره که هنوز آیین اسلام گسترش نیافته بود، شخص پیامبر(ص) مسایل فقه را در منزل «ارقم» عهده دار بودند ولی پس از گسترش قلمرو اسلام و افزایش مسلمانان، پیامبر اکرم عده ای از یاران خود را به نقاط

دوردست گسیل می کردند تا از طریق نقل سنت احکام دین را به ایشان بیاموزند.

اما دوره های مختلف فقهی شیعه و اهل سنت . به طور کلی می توان گفت که فقه شیعه از آغاز تاکنون نُه دوره به خود دیده است. این دوره ها عبارتند از: ۱- عصر تفسیر و تبیین، ۲- محدثان، ۳- آغاز اجتهاد، ۴- کمال اجتهاد، ۵- توقف اجتهاد، ۶- نهضت مجدد مجتهدان، ۷- پیدایش اخباریان، ۸- عصر جدید استنباط و ۹- عصر کنونی.

دوره اول، با رحلت پیامبر آغاز می شود و تا سال ۳۲۹ ه.ق که شروع غیبت کبرا است ادامه می یابد. : در این دوره شیعه نیازی به اجتهاد گسترده نداشت چون امامان معصوم حاضر بودند و مردم احکام دین خود را از آنان به دست می آوردند. در این دوره، افرادی به عنوان فقیه معروف بودند مانند علی بن ابی رافع، سعید بن مسیّب، قاسم بن محمد بن ابی بکر، ابو خالد کابلی، زراره، برید بن معاویه، ابوبصیر، محمد بن مسلم، جمیل بن دراج، محمد بن ابی عمیر، صفوان بن یحیی، ابان بن عثمان، حماد بن عثمان، حمّاد بن عیسی و عبدالله بن مسکان.اگر مردم به مسأله ای نیاز پیدا می کردند یا به خود امام معصوم مراجعه می کردند و یا به یکی از این فقها که از سوی امامان معرفی می شدند مراجعه می کردند. این دوره به دو بخش تقسیم می شود:

۱- زمان امامان معصوم(ع) در این زمان، خود ائمه(ع) و برخی از یاران ایشان مانند زراره، محمد بن مسلم و.... عده دار این مسؤولیت بزرگ بودند و با کمال دقت مسایل فقهی و احکام دینی را برای مسلمانان بازگو می کردند.

۲- زمان غیبت صغری: در این مدت

بیان احکام خصوصا پاسخ گویی به مسائل مست...توسط نمایندگان خاص حضرت انجام می گرفت.

دوره دوم از غیبت کبرا شروع می شود و تا نیمه اول قرن پنجم ادامه می یابد. د..این دوره برای اولین بار کتب فقهی به صورت فتوایی تدوین شد. فقهای این دوره عبارت بودند از: علی بن ابراهیم قمی که استاد کلینی است، محمد بن یعقوب کلینی که کافی را تألیف کرده است، جعفر بن محمد بن قولویه نویسنده «کامل الزیاره»، علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی که پدر شیخ صدوق است و محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی که معروف به شیخ صدوق است. می توان گفت که اولین فقیه این دوره، علی بن ابراهیم قمی است که صاحب تفسیر است.

دوره سوم، دوره آغاز اجتهاد است که به وسیله ابن عقیل عمّانی و ابن جنید اسکافی شروع می شود و به دست شیخ مفید و سید مرتضی به تکامل می رسد می توان گفت که در این دوره اولین مرجع مردم در احکام دینی، شیخ مفید بود.

دوره چهارم که دوره کمال اجتهاد است، از دوره قبل قابل انفکاك نیست. این دوره با شیخ طوسی آغاز می شود. شیخ طوسی فقه شیعه را در برابر فقه اهل سنت استقلال داد و به اجتهاد تکامل بخشید. در این دوره، اولین مرجع مردم شیخ طوسی است. در این دوره احکام و مسایل دینی به شکل پرسش و پاسخ و در ضمن کتاب های فقهی که به صورت علمی تنظیم شده بود بیان می شد و مانند دوره پیش، فقها تنها به نقل روایات اکتفا نمی کردند بلکه کتاب را با عباراتی که خود بر میگزیدند می

نگاشتند. به عبارت دیگر پاسخ به پرسش ها را که همان نظر و فتوای آنان بود مستند و مقرون به ادله آن یعنی آیات و روایات بیان می کردند.

دوره پنجم از ادوار فقه شیعه، دوره ای است که در آن فقهای شیعه به نظرات شیخ طوسی اهمیت فراوان می دادند و خلاف نظر او نظر نمی دادند. به این دلیل این دوره را می توان دوره تقلید فقهاء از شیخ طوسی نامید. فقهای این دوره عبارتند از فضل بن حسن طبرسی، ابوالفتوح رازی، ابن حمزه و ابن شهرآشوب.

دوره ششم، دوره نهضت مجدد مجتهدان است. در این دوره فقهاء دوباره دست به اجتهاد زدند و نظرات شیخ طوسی را نقد کردند و آراء خود را بیان کردند. فقهای این دوره عبارتند از: ابن ادریس حلی، نویسنده کتاب فقهی «سرائر»، محقق حلی، سید بن طاووس، علامه حلی، محقق کرکی و مقدس اردبیلی.

در این دوره اولین فقیه که مرجع دینی مردم بود، ابن ادریس بود.در اواخر این دوره مردم برای حل مسایل خود به رساله های عملیه مراجعه می کردند و در صورت نبود مسأله در رساله از مجتهد می پرسیدند.

تفاوت رساله های عملیه این دوره با رساله ها و کتاب های فقهی که در دوره های قبل ارایه می شد، بدین قرار است:

۱. در رساله های عملیه تنها رأی و نظر مجتهد بیان می گردد و از ذکر ادله و روایات اجتناب می شود به خلاف کتاب های فقهی که در آنها به روایات استناد و استدلال می شود.

۲. فهم و درک رساله های عملیه برای عموم ممکن است.

در واقع اولین رساله عملیه به سبک و شیوه کنونی که الان مرسوم

است، نخستین بـار در این دوره به دست عـالم و متفکر بزرگ جهـان اسـلام علامه شـیخ بهایی(م ۱۰۳۱) آغاز شـد. عنوان این رساله «جامع عباسی» ا ست.

دوره هفتم، دوره ای است که در آن اجتهـاد به ضـعف گراییـد و فقهـاء به روایـات و اخبـار اعتمـاد کردنـد و اجتهاد را تخطئه کردنـد. سرسلسـله ایـن گروه محمـد امیـن استرآبـادی است. بنـابراین اولین مرجع دینی اخبـاری هـا در این دوره، محمـد امین استرآبادی است.

در دوره هشـتم، اجتهاد دوباره قوت گرفت. موسـس این دوره ملا محمـد باقر بن محمـد اکمل معروف به وحید بهبهانی است. فقهای این دوره عبارتند از: وحید بهبهانی، سـید محمد مهدی بحرالعلوم، شـیخ جعفر کاشف الغطاء، میرزا ابوالقاسم قمی، سید علی طباطبایی صاحب ریاض و سید محمد طباطبایی معروف به مجاهد.

دوره نهم، دوره ای است که در آن اجتهاد به اوج خود رسـیده است. سرسلسله فقهای این دوره شیخ انصاری است. فقهای این دوره عبارتنـد از: شـیخ انصـاری، میرزا محمـد حسن آشتیانی، میرزا حبیب الله رشتی، آخونـد ملا محمـد کاظم خراسانی، سـید محمد کاظم یزدی، میرزا محمد حسین نائینی، آقا ضیاءالدین عراقی، میرزا محمد تقی شیرازی، شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم، حاج اقا رضا همـدانی، شـیخ محمد حسـین اصـفهانی، میرزا محمد علی شاه آبادی، سـید ابوالحسن اصـفهانی، آیت الله بروجردی، آیت الله حکیم، آیت الله حجت، آیت الله خوئی، آیت الله سید احمد خوانساری و امام خمینی. اولین مرجع تقلید این دوره شیخ انصاری است.

از آنچه گذشت به دست آمد که اگر بخواهیم بدانیم اولین مرجع تقلید چه کسـی بود، باید به این دوره ها توجه شود و در هر دوره، مؤسس آن مرجع دین به شمار می رفته است و اگر مقصود، اولین

مرجع تقلید در قم باشد، باید گفت که پس از تأسیس حوزه علمیه قم، اولین مرجع، آیت الله شیخ عبدالکریم حائری بودند.

ر.ک: تاریخ فقه و فقهاء، دکتر ابوالقاسم گرجی.

دوره های فقه اهل سنت:

فقه اهل سنت دارای دوره های مختلف است:

دوره اول، دوره صحابه است. در این دوره برخی از صحابه، مرجع دینی اهل سنت بودند مانند عبدالله بن مسعود، سلمان فارسی، معاذ بن جبل و مانند اینها. در همین دوره اول، اهل سنت دست به اجتهاد زدند چون منابع و مآخذ احکام دینی آنان به اندازه کفایت نبود در حالی که در همین دوره شیعه نیازی به اجتهاد نداشت برای این که امام معصوم حاضر بود و هرگونه مشکل شرعی پیش می آمد آن را حل می کرد ولی اهل سنت این گونه مرجع دینی نداشتند.

دوره دوم، دوره تابعین است. در این دوره اهل سنت احکام دینی خود را از فقهایی مانند قاسم بن محمد بن ابی بکر، عبدالله بن عباس، سعید بن جبیر، عبدالله بن عمر، شریح قاضی، انس بن مالک و مانند اینها اخذ می کردند.

اهل سنت در این دوره هم ناچار بودند اجتهاد کنند تا احکام دینی مردم را بفهمند. شیعه در این دوره هم نیاز به اجتهاد نداشت و هر چه پیش آمد، حکم آن را از امام معصوم اخذ می کردند.

دوره سوم، دوره امامان چهارگانه است. این دوره از اوایل قرن دوم شروع می شود و تا نیمه قرن چهارم ادامه می یابد. در این دوره سنت و فقه تدوین می شود. درخشان ترین دوره فقه اهل سنت این دوره است. فقهای این دوره عبارتند از: ابوحنیفه نعمان بن ثابت، مالک بن انس، محمد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل شیبانی و

شاگردان این چهار نفر.

در این دوره مذاهب اربعه شکل گرفته و با استقرار این مذاهب، باب اجتهاد بسته شد و فقهای بعدی، براساس این مذاهب، احکام دینی مردم را بیان می کردند و خودشان نظر خاصی نمی دادند. بر این اساس هم مردم و هم فقهای بعدی همه مقلد گردیدند.

دوره چهارم، دوره توقف اجتهاد است و دوره پنجم دوره تقلید محض است و این دوره تا عصر حاضر ادامه دارد و دوره ششم، عصر حاضر است.

دوره تقلید محض از نیمه قرن هفتم تا اوایل قرن سیزدهم ادامه یافت و در این هفت قرن و نیم، فقه اهل سنت ضعیف شد ولی در عصر حاضر، اهل سنت، از حالت تقلید محض خارج گشتند و حتی یکی از فقهای عصر حاضر از اهل سنت به نام شیخ محمود شلتوت که در سال ۱۳۸۳ ه.ق وفات کرد فتوا داد که اهل سنت می توانند به فقه جعفری عمل کنند همان گونه که به مذاهب اربعه عمل می کنند. این فتوا نشانه خروج فقهای اهل سنت از تقلید محض است.تاریخ پیدایش اجتهاد:

هم چنان که از مطالب پیشین به دست می آید، تقلید در احکام دین از همان ابتدای بعثت رسول اکرم(ص) در میان مسلمانان متداول بود و هر کسی با مراجعه آن حضرت و اصحاب ایشان مشکل خود را حل می کرد.

اما پیدایش اجتهاد و رد فروع بر اصول و استنباط احکام شرعی از روایات، در میان اهل تسنن و تشیع متفاوت است. اهل تسنن پس از رحلت حضرت رسول اکرم از سویی با کمبود احادیث و رشد روزافزون مسایل جدید مواجه شدند. از سوی دیگر چون اعتقادی به جانشینی حضرات معصومین(ع) نداشتند

از همان زمان اجتهاد در امور شرعی و فقهی را شروع کردند. در مقابل شیعیان با اعتقاد به امامت ائمه(ع) خود را از اجتهاد در امور شرعی بی نیاز می دیدند و با مراجعه حضوری به آن بزرگواران مانند زمان حضرت رسول اکرم(ص) مسایل خود را می پرسیدند تا این که در اواخر حیات حضرت امام صادق(ع) تدوین فقه شیعه و احادیث ائمه در میان علمای امامیه از رشد بی سابقه ای برخوردار شد. در همین دوره بود که در میان ناقلان احادیث ائمه در نقل حدیث اختلاف افتاد و عده ای خائن به جعل حدیث دست زدند. ائمه(ع) در آن زمان و پس از آن شیوه صحیح برخورد با اخبار متعارض را که یک نوع اجتهاد است تبیین نمودند و نیز در همین دوره ائمه(ع) میزان و مقایس های دیگری را برای اجتهاد و استنباط مانند استصحاب، برائت، احتیاط و... تبیین کردند. لذا این دوره فصل آغازین اجتهاد در تاریخ شیعه به حساب می آید اما علمای شیعه در عین مشروع بودن اجتهاد و تبیین قواعد اجتهاد از سوی ائمه(ع) به لحاظ امکان رسیدن حکم واقعی و دریافت احکام از آن بزرگواران به جز موارد اندکی اجتهاد را چندان مورد توجه و کاربرد قرار ندادند. پس از دوره غیبت صغری بود که اجتهاد رشد و شکوفایی خود را شروع کرد و این خود تاریخ مفصلی دارد.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

تاریخ فقه و فقهاء، دکتر ابوالقاسم گرجی

ادوار فقه شیعه، دکتر محمود شهابی

تاریخ الفقه الاسلامی، بدران ابوالعینین بدران

تاریخ الفقه الاسلامی، دکتر محمد یوسف موسی

الاجتهاد والتقلید، امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی

الاجتهاد و التقلید، سید

رضا صدر، دفتر تبلیغات اسلامی

اجتهاد و تقلید، علی رحمانی سبزواری، کنگره شیخ انصاریآشنایی با علوم اسلامی، جلد ۳،

اصول فقه فقه، استاد شهید مرتضی مطهری(ره)

مرجعیت، سید هدایت الله طالقانی.

قصص العلماء محمود تنکابنی

شهداء الفضیله علامه امینی

روضات الجنات سید محمد باقر خوانساری ترجمه محمدباقر ساعدی خراسانی

مفاخر اسلام علی دوانی

مکارم الاثار معلم حبیب آبادی

مردان علم در میدان عمل چاپ جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

نشریه حوزه، ش ۵۶ و ۵۷

کیهان اندیشه، ش ۷ – ۹

در صدر اسلام مسلمانان به چه صورت نماز می خواندند به طریق شیعه یا سنی ؟

پرسش

در صدر اسلام مسلمانان به چه صورت نماز می خواندند به طریق شیعه یا سنی ؟

پاسخ

الف) در زمان پیامبر(ص) همه بر خاک کف مسجد النبی سجده می کردند و برای عدم تأذی از خشونت سنگریزه ها و برای تسطیح آن ماسه نرم ریخته بودند هم چنین برای جلوگیری از سوزش در تابستان ها در محل سجده حصیر می گذاشتند. این مطلب با مبانی فقهی شیعه نیز کاملا سازگار است. زیرا مهر از نظر فقهی موضوعیت ندارد. بلکه تسهیل کننده دسترسی به خاک است. در روایت صحیحه هشام بن حکم که همه فقها طبق آن فتوا داده اند آمده است: «انه قال لابی عبدالله (ع) :

اخبرنی عمـا یجوز السـجود علیه و عمـا لایجوز قال: السـجود لایجوز الا علی الارض او علی ما انبتت الارض الا مااکل او لبس. فقال له: جعلت فداک ما العله فی ذلک؟ قال: لان السجود خضوع لله عزوجل فلا ینبغی ان یکون علی ما یوکل و یلبس. لان ابنا الدنیا عبید ما یاکلون و یلبسون. و الساجد فی سـجوده فی عباده الله عزوجل فلا ینبغی ان یضع جبهته فی سـجوده علی معبود ابن الـدنیا الـذین اغتروا بغرورهـا ؛ هشام از حضـرت اباعبـدالله- امام صادق(ع) پرسـید: مرا آگاه ساز بر چه سـجده رواست و بر چه ناروا؟ فرمودنـد: سـجده تنها بر زمین و آنچه می رویـد جایز است جز آنچه که پوشـیدنی و خوردنی است. باز پرسـید: فـدایت شوم فلسـفه آن چیست؟ فرمودند: زیرا سـجده خضوع در پیشـگاه خداوند عزوجل است. پس نشاید که بر پوشیدنی و خوردنی انجام گیرد. زیرا دنیا گرایان بنـده خوردنی ها و پوشـیدنی هاینـد و سـجده گر در سـجده اش خدای را پرستشـگر است. لاجرم نشاید که

پیشانی خود بر معبود دنیاگرایان – که فریفته فریبایی آنند – بسایند» ، (وسائل الشیعه ج۳ باب ۱ از ابواب مایسجد علیه).

ب) در مورد دست ها مدارک تاریخی نشان می دهند که تا زمان خلیفه دوم دست بسته خواندن نماز معمول نبوده است و در زمان وی هنگامی که اسیران فارس را به حضورش بردند وآنها را در این حالت دید پرسید چرا این گونه ایستاده اید؟ پاسخ دادند که آنان در برابر پادشاهان به نشانه احترام چنین می ایستند. او از این هیأت خوشش آمد و دستور داد در نماز چنین بایستند. زیرا خدا به تعظیم اولی است.

(مستند العروه الوثقی کتاب الصلاه ج ۴ ص ۴۴۶ علامه خویی)

در مورد مهر هم – چنان که قبلاً گفته شد – خود مهر موضوعیت ندارد. بلکه براساس روایات معصومین(ع) – که جمیع علمای شیعه طبق آن فتوا داده اند – سجده باید برزمین و روییدنی های زمین غیر از خوردنی ها و پوشیدنی ها باشد. بنابراین آن حضرت نیز پیشانی برزمین می سایید و از نظر علمای شیعه نیز سر بر خاک زمین یا سنگ و امثال آن نهادن کافی است.

چرا اهل سنت بهتر از ما نماز می خوانند؟

پرسش

چرا اهل سنت بهتر از ما نماز می خوانند؟

پاسخ

مشترکات مذاهب اسلامی – به ویژه دو مکتب تشیع و تسنن – بسیار زیاد است. در بسیاری از اصول دین و فروع دین این دو با یکدیگر اشتراک دارند و عموم مسلمانان بایستی با تکیه بر مشترکات خود، راه وحدت را پیموده و یا از طرح موارد مورد اختلاف پرهیز کنند.

برادر عزیز! کاش نوشته بودید که کدام یک از جنبه های نماز برادران اهل سنت شما را مجذوب ساخته است؛ چون بسیاری از موارد آن مورد اتفاق شیعه و سنی است گرچه ممکن است برخی به آن عمل نکنند (مثلاً نظم صفوف، شرکت در جماعت، اهتمام به نماز اول وقت و...) در این صورت به شما خواهیم گفت که برادران اهل سنت نوعا در این موضوع گوی سبقت را ربوده اند؛ ولی اگر مقصود شما چگونگی نماز خواندن است، تفاوت شیعه و سنی دراین مورد تنها در دست بسته نماز خواندن و گفتن آمین و سجده بر هر چیز است و در بقیه موارد تفاوت چندانی نیست.

برای این موارد نیز فقهای شیعه دلیل فقهی دارند که جایگاه بررسی آن در فقه استدلالی است.

این تفاوت ها از آنجا ناشی می شود که شیعه، فقه خود را فقط از پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) می گیرد؛ ولی اهل سنت از

اشخاص دیگری نیز در این زمینه بهره می برند.{

در مورد اوقات شرعی اهل تشیع و اختلاف آن با اوقات شرعی اهل تسنن توضیح بفرمایید ،این اختلاف از کجا و از کی شروع شده است؟

پرسش

در مورد اوقات شرعی اهل تشیع و اختلاف آن با اوقات شرعی اهل تسنن توضیح بفرمایید ،این اختلاف از کجا و از کی شروع شده است؟

پاسخ

تردیدی نیست که پیامبر اسلام(ص) نمازها را گاهی در سه وقت می خواندند و به عبارت دیگر ظهر و عصر و مغرب و عشاء را پشت سر هم می خواندند و می فرمودند: چنین می کنم تا امّتم راحت باشند. این گونه روایات می رساند که پیامبر اسلام، راحتی امت را در نظر گرفته اند و جمع خوانده اند. شیعیان در طول تاریخ، تلاش کرده اند که سنت های پیامبر را زنده نگهدارند و این هم یکی از سنّت های پیامبر است. برای نمونه برخی از روایات را در زمینه ی جمع خواندن ظهر و عصر و مغرب و عشاء می آوریم:

روایات شیعه:

امام صادق(ع) فرمود: پیامبر اسلام(ص) وقتی که ظهر شد، نماز ظهر و عصر را با جماعت اقامه کرد، بدون این که عذری در کار باشد و همچنین نماز مغرب و عشاء را، بدون این که عذری در کار باشد، و قبل از سقوط شَفَق با جماعت اقامه کرد و پیامبر این کار را فقط برای وسعت داشتن وقت، انجام داد(وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۰۱، باب ۷، ح ۶، ابواب مواقیت، چاپ آخوندی.

).

عبدالله بن سنان از امام صادق(ع) نقل کرده که آن حضرت فرمود: پیامبر اسلام(ص) بدون این که عذری در میان باشد، ظهر و عصر، مغرب و عشاء را با یک اذان و دو اقامه، خواندند(همان، ص ۱۶۰، باب ۳۲، ح ۱.

).

عبدالملک قمی می گوید: به امام صادق(ع) گفتم: آیا می توانم بدون این که عذری داشته باشم، بین دو نماز را جمع کنم؟ فرمود: پیامبر(ص) چنین می کرد و می خواست

با این کارش برای امتش سبکی و گشایش بیاورد(همان، ح ۳.

).

اسحاق بن عمار از امام صادق(ع) نقل کرده که آن حضرت فرمود: پیامبر خدا بدون این که عذری در میان باشد ظهر و عصر را با هم خواند. عمر گفت: آیا درباره نماز چیز تازه ای نازل شده است؟ پیامبر فرمود: نه، خواستم بر امتم گشایش بدهم(همان، ح ۲.

).

این روایات می فهماند که پیامبر خدا نمازها را جمع خوانده است و می خواست که مردم جمع بخوانند تا راحت باشند. بنابراین اگر کسی جمع خواند عمل به سنّت پیامبر کرده است.

روایات اهل سنّت:

جابر بن زید از ابن عباس نقل می کند: صَلّی النبیُّ سَبعاً جمیعاً و ثمانیاً جمیعاً پیامبر(ص) هفت رکعت را جمع خواندند و هشت رکعت را هم جمع خواندند{M(صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۰۶، ح ۵۳۷، باب ۱۷، باب وقت المغرب، چاپ پنجم، ۱۴۱۴ هجری قمری، دار ابن کثیر، دمشق و بیروت.

)ابن عباس می گوید: صلّی رسولُ الله الظُّهْرَ والعصرَ جمیعاً والمغربَ و العشاءَ جمیعاً من غیر خوفٍ و لاسَفرٍ پیامبر اسلام(ص) ظهر و عصر و مغرب و عشاء را بدون این که خطر و سفری باشد، جمع خواندند{M(صحیح سنن نسائی، ج ۱، ص ۲۰۰، ح ۶۰۰، باب ۴۷، الجمع بین الصلوتین فی الحضر، چاپ ریاض، ۱۴۱۹، محمد ناصر الدین الالبانی.

).

ابن عباس می گوید: انّ النبی(ص) کان یُصَلّی بالمدینه یجمع بین الصلوتین بین الظهر و العصر و المغرب و العشاء من غیر خوفٍ و لامطرٍ. قیل له: لِمَ؟ قال: لئلاّ یکون عَلی امتِهِ حَرَجٌ پیامبر(ص) در مدینه بدون این که خطری باشد و یا باران ببارد، ظهرو عصر و مغرب و عشاء را با هم می خواندند. از ابن عباس پرسیدند: چرا

چنین کرد؟ ابن عباس گفت: تا امت در مشقّت نباشد{M(صحیح سنن نسائی، ج ۱، ص ۲۰۰، ح ۶۰۱.

).

سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می کند که: صلی رسول الله(ص) الظهر و العصر جمیعاً والمغرب و العشاء جمیعاً فی غیر خوف و لاسفر پیامبر بدون این که خطر و سفری باشد ظهر و عصر و مغرب و عشاء را با هم خواند{M(صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۸۹، ح ۴۹، باب الجمع بین الصلوتین، چاپ اول، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۵۵ میلادی.

).

روایات اهل سنت در این زمینه فراوان است. برای نمونه به این چند روایت اشاره کردیم. بر اساس این روایات پیامبر اسلام نماز مغرب و عشاء و ظهر و عصر را با هم می خواندند و هدفشان هم این بود که مردم راحت باشند و آن حضرت می دیدند که مردم در مشقّت هستند و به خاطر همین چنین کردند. حال اگر کسی یا گروهی و یا امّتی مانند پیامبر نماز بخواند، نه تنها کار بدی نکرده اند بلکه به سنّت پیامبر عمل کرده اند. آن چه بد است، رها کردن سنّت پیامبر است. هر کس سنّت پیامبر را رها کند، مرتکب کار زشت شده است، نه آن کس که به این سنت عمل می کند.

و در جواب این سؤال که از کجا و از کی اختلافات شیعه و سنی پیدا شد باید گفت: اولین بار در حال حیات پیامبر اسلام، گروهی به نام «شیعه ی علی(ع)» معروف شدند مانند سلمان، ابوذر، عمار، مقداد و غیر اینها(می توانید در این باره به جزء ۵ - ۶ خطط الشام، نوشته محمد کردعلی، بحث مربوط به شیعه مراجعه کنید.

).

پس از آن که بدون خبر

کردن خانـدان پیامبر، در سـقیفه ی بنی ساعـده ابوبکر را به عنوان خلیفه ی پیامبر انتخاب کردنـد، خطّ و مرز شـیعه ی علی(ع) مشـخص تر شـد و تعـدادی از صـحابه غیر علی(ع) را نپذیرفتنـد، گر چـه پس از مـدتی بـا ابـوبکر بیعت کردنـد. پس از جنگ صفین، این خط و مرز روشن تر از پیش شـد و با پیش آمـدن حادثه کربلا اختلافات بین شـیعه و سـنی بیشتر گردید و در زمان امـام بـاقر(ع) و امـام صـادق(ع) مرزهـا به طور کامـل از هم جـدا شـد و شـیعیان پیرو امـام صـادق(ع) و اهـل سـنت پیرو امامان چهارگانه خود گردیدند. این مرزها تا به امروز همچنان از هم جدا مانده است.

چرا بین مذاهب اسلامی در چگونگی اذان گفتن اختلاف وجود دارد؟

پرسش

چرا بین مذاهب اسلامی در چگونگی اذان گفتن اختلاف وجود دارد؟

پاسخ

اذان یکی از شـعایر بزرگ اسلامی است که از آغاز بعثت پیامبر اکرم(ص) به وسیله وحی الهی تشریع شده و از آن برای اعلام وقت نماز و فراخوان جهاد اسـتفاده می شود. این شـعار اسـلام، افزون بر دعوت مسلمانان به نماز، آنان را به اصول دین – یعنی توحید و نبوت – فرا می خواند/

فضل بن شاذان از امام رضا(ع) روایت می کند که آن حضرت فرمودند: «اِنّما أَمرَ النَّاسُ بالأذان لِعلَّ کثیرْ مِنها أنْ یَکُونَ تَذْکیراً لِلسَّاهی، و تَنْبیهـاً للغافِـل، و تَعْریفـاً لِمنَ جَهِـلَ الْوَقتَ و اشْـتَغَلَ عَنْهُ، و یَکونَ الْمُؤمِنُ بـذلك داعیاً الی عِبادِْ الخالِقِ، و مُرغِباً فیها، مُقرّاً له بالتوحیـد، مجـاهراً بالایمان، مُعلِناً بالاسـلامِ...»؛ به علل گوناگونی مردم به گفتن اذان امر شدنـد، برخی از دلایل عبارت است از یادآوری نماز برای کسانی که غفلت و سـهو بر آنان حاکم شده است و یا اعلام وقت نماز برای کسـی که وقت آن را نمی داند. شـخص اذان گو در حالی که به یگانگی خداوند اقرار می کند، ایمان را آشـکار نموده و به اسـلام تظاهر می کند و نیز مردم را به سوی عبادت و پرستش خداوند فرا خوانده و در مردم رغبت ایجاد می نماید/

اصـل دسـتور اذان بین همه مـذاهب اسـلامی مورد اتفـاق است و در آن اختلاـفی وجود نـدارد اما کیفیت و برخی از اذکار آن مورد اختلاـف است. گروهی جمله «شـهادت ثالثه» و «حی علی خیر العمل» را در اذان می گوینـد و گروهی جمله «الصـلاْ خیر من النوم» را. ناگفته پیداست هر گروه و یا مذهبی برای نظریه خویش به دلایلی استدلال می کنند که در

اینجا به برخی از آن اشاره می شود/

الف) علت حذف جمله «حی علی خیرِ العمل»

۱- درباره حذف جمله «حی علی خیرِ العمل»، بنابر روایتی، در زمان خلیفه دوم به خاطر فتوحات فراوان، جهاد و مبارزه از اهّمیت ویژه ای برخوردار شد و از آنجا که امکان داشت برخی از مسلمانان نماز را از جهاد با ارزش تر بدانند و در جهاد کمتر شرکت کنند، به دستور خلیفه دوّم برای مدتی این جمله گفته نمی شده است. در این باره مرحوم شیخ صدوق از محمد بن ابی عمیر روایت می کند که از امام موسی بن جعفر(ع) پرسیدم چرا در اذان، حی علی خیر العمل، گفته نمی شود، فرمود: «علت ظاهری را می خواهی یا باطنی را؟ عرض کردم هر دو را، فرمود: اَمّا العِلّةُ الظّاهِرةُ فَلِئَلّا یَدعَ الناسُ الْجِهادَ اِتّکالاً علی الصّلاةِ...»؛ در ظاهر علت آن این است که مردم با اتکای به نماز جهاد را رها نسازند». «و امّا الباطنُ فاِنّ خیرَ العملِ الوَلایةُ فأرَادَ مَن أَمَرَ بِتَرکِ حی عَلی خَیْرِ العَمَلِ مِنَ الأذان أنْ لا یقَعُ حَثُّ علیها وَ دُعاً الیها»;{۱} اما علت واقعی آن است که منظور از حی علی خیر العمل مسأله ولایت است و انگیزه کسی که به ترک حی علی خیر العمل فرمان داد این بود که کسی به ولایت ترغیب و تشویق نشود/

۲- گروهی عقیده دارند که این جمله از آغاز تشریع اذان گفته نمی شده، یعنی در زمان پیامبر(ص) جزو اذان نبوده است/

۳- نظر ائمه اهل بیت: این است که جمله «حی علی خیر العمل» در زمان رسول خدا(ص) جزو اذان بوده است;{۲} البته این دیدگاه در پاره ای از روایات صحابه که در کتاب های اهل سنت نیز

نقل شده، وجود دارد که نمونه های از آن ذکر می شود/

ابن ابی شیبه روایت می کند که، عبداله عمر و امام سجاد در اذان «حی علی خیرِ العمل» می گفتند؛ ابوبکر ابی شیبه از جعفر از پدرش از مسلم بن ابی مریم روایت می کند: «أَنّ علی بْنِ الحسینِ کان یؤذن فاذا بلغ حی علی الفلاح قال: حی علی خیر العمل و یقول هوالاذان الأول...»;{۳} علی بن حسین در اذان خود پس از «حی علَی الفلاح»، «حی علی خیرِ العمل» را اضافه می کرد و می فرمود که این جمله از ابتدای گفتن اذان وجود داشته است/

نافع می گوید: عبداله بن عمر در اذان خود جمله «حی علی خیر العمل» را می گفت/

ب) علت افزودن «الصّلاْٰ خیرٌ من النوم»

دلیل افزودن جمله «الصلاْ خیر من النوم» توسط برخی از مذاهب اسلامی به اذان صبح، روایاتی است که تمام آنها در کتاب کنزالعمال جمع آوری شده است؛ البته این روایات به صورت های گوناگون و متضاد نقل شده است. برخی از روایات حاکی از آن است که پیامبر(ص) این جمله را در اذان می گفته اند و برخی دیگر دلالت دارد که عمر بن خطاب آن را به اذان صبح افزوده است. به پاره ای از این روایات اشاره می شود/

۱- عبداله بن بُسر روایت می کند: «أتی بَلالُ النَّبی(ص) یُؤذِّنهُ بالصَّلاْ مَرًّ، فَقیلَ لَهُ: اَنَا نائمٌ، فَنادی الصَّلاْ خَیرٌ مِنَ النَّوم، فَأَقرَّتْ فی صَلاْ الفَجْرِ»;{۴} یک بار بلال نزد پیامبر اکرم(ص) آمد تا اذان بگوید. به او گفته شد که پیامبر(ص) خوابیده است. بلال بانگ برآورد که «نماز بهتر از خواب است». پس از آن تکرار این جمله در اذان صبح رایج شد/

۲- از عبداله بن عمر نقل شده است: «عمر

قال لمؤذِّنه: اذا بلغت حی علی الفلاح فی الفجرِ فقُل الصـلاْ خیرٌ من النوم، الصـلوٌ خیرٌ من النوم»؛ {۵} عبداله بن عمر می گوید: پدرم به اذان گوی خود گفت: هرگاه به جمله «حی علی الفلاح» رسیدی پس از آن جمله «الصلاُْ خیرٌ مِن النوم» را بگو/

۳- مالك بن انس روایت می کند: «اَنَّهُ بَلغَهُ اَنَّ المؤُذّنَ جأَ اَلّی عمر بن الخطاب یُؤذّنُه بصلاِْ الصُبح فَوجَده نائِماً فقالَ: الصلاُْ خیرٌ من النوم، فأمَر عُمر أن یَجعلَها فی ندأِ الصبح»؛ {۶} روایت شده است که مؤذنی نزد عمر بن خطاب آمد تا برای نماز صبح اذان بگوید. او خوابیده بود. موذن گفت: الصلاُْ خیرٌ من النوم. عمر دستور داد تا این جمله در اذان گفته شود/

۴- ابن جریح می گوید: «حسن بن مسلم به من خبر داد که مردی از طاوس پرسید چه زمانی گفته شد: الصلاُْ خیرٌ من النوم؟ او گفت: اَنَها لِم تُقلْ علی عهـدِ رسول الله(ص) ولکّنَ بلالاً سـمعَها فی زمانِ أبی بکر بعـدَ وفاِْ رسولِ الله(ص) یقولها رجلٌ فأَخذها هُمـا منه. فـأذّنَ بِها فلَمْ یَمْكُثْ أَبوبکر اَلّا قلیلاً حَتّی اَّذِا کان عمر قال: لَوْ نُهینا بَلالاً عَن هـذا الـذی أحـدَثَ و کأنَّه نَسـیهُ و أذنَّ بِهِ الناسُ حَتّی الیَوْم»؛ {۷} طاوس گفت: در عهـد رسول خدا این جمله گفته نمی شد، پس از وفات رسول خدا، در زمان ابوبکر، بلال شـنید که فردی می گویـد الصـلاْ خیر من النوم بلال نیز آن را در اذان می گفت تا این که پس از مـدتی کوتاه ابوبکر از دنیا رفت؛ البته این مدت بسیار اندك بود. خلیفه دوم در زمان خلافت خود گفت: کاش بلال را از گفتن این جمله نهی کنیم؛ ولی گویا عمر

این مسأله را فراموش کرد و تا امروز مردم آن را در اذان می گوینـد. که همچنین ابن جریح از عمربن حفض نقل می کند: «أَنّ سَعْداً أَوّلُ مَن قال: الصلاةُ خیرٌ مِنَ النَّوم فی خَلافَةِ عُمر فَقال عُمر: بِدعَةٌ ثمَّ تَرَکَهُ و أنَّ بَلالاً لَمْ یُؤذَنْ لِعُمَر»؛ نخستین کسی که گفت: الصَّلاةُ خیرٌ من النوم سعد بود. عمر به او گفت این بدعت است آنگاه سعد آن را رها کرد و بلال برای عمر اذان نگفت/

ولی شیعه با استناد به روایات ائمه اهل بیت:، ذکر این جمله را در اذان جایز نمی داند و معتقد است که این جمله در زمان رسول خدا(ص) در اذان گفته نمی شده است، بلکه بعد از آن حضرت به اذان افزوده شده است؛ چنان که پاره ای از روایات اهل سنّت نیز بر این مطلب صحه می گذارد. البته اگر ذکر آن به قصد تنبیه و بیداری باشد جایز است ولی اگر به عنوان جزیی از اذان گفته شود، مصداق تشریع و حرام است.{۸}

ج) شهادت ثالثه در اذان

یکی از اشکالاتی که بر شیعه گرفته می شود افزودن شهادت به ولایت و حجت بودن امام علی(ع) است؛ چنان که در اذان و اقامه «أشهد أنّ علیاً ولی الله» می گوید و چون این ذکر جزو اذان نیست، بنابراین داخل کردن آن در اذان بدعت و گناه است/

برای پاسخ به این اشکال بیان چند مقدمه ضروری است:

مقدمه نخست) در تعریف بدعت گفته شده است، اگر کسی چیزی را که در دین نیست و دلیلی از کتاب و سنّت - هر چند به نحوعموم - بر آن وجود ندارد، به عنوان بخشی از تعالیم دین به جای آورد مرتکب بدعت شده

است/

بنابراین اگر عملی با استناد به کتاب و سنّت به جا آورده شود و یا عملی انجام گیرد اما نه به عنوان بخشی از دین و دستور شرع، به آن بدعت گفته نمی شود/

مقدمه دوم) شیعه اعتقاد دارد آنچه از اعمال و اقوال ائمه اطهار: به طور قطع و یقین نقل شده است، حجیت دارد و سنت شامل گفتار و رفتار آنان نیز می شود؛ زیرا به تصریح روایات فراوان و به نقل از ائمه اطهار: آنچه ایشان حدیث می کنند، از رسول خداست و آنان از نزد خود چیزی نمی گویند، بلکه چون ایشان از اهل بیت می باشند و در خاندان وحی و نبوت و علم و حکمت پرورش یافته اند، سخنان آنان، نقل اقوال و سنّت رسول خداست که سینه به سینه توسط فرزندان پیامبر(ص) از آن حضرت نقل شده است/

برخی از روایات استناد احادیث ائمه اهل بیت(ع) چنین است:

۱- جابر می گوید: «قُلْتُ لاِبی جعفر(ع) اِذا حَدَّثْتَنی بِحَدیثٍ فَأَسْنِدهُ لی فَقالَ أبی جَعْفر حَدَّثَتُک عَنْ جَدّی رَسولِ الله عَنْ جَبرَئیل عن الله عزّوجل و کلّما احدثک بهذا الاسناد»;{۹} به ابی جعفر(ع) گفتم: هنگامی که حدیثی می فرمایید، سند آن را ذکر کنید. ایشان فرمودند: روایت می کنم از جدم پیامبر خدا و ایشان از جبرییل و جبرییل از خدای عز و جل و تمامی روایات ما چنین است/

۲- هشام بن سالم و حمّاد بن عثمان و دیگران نقل می کنند که از اباعبداله(ع) شنیدیم که می گفت: «حَدیثی حَدیثُ أبی و حَدیثُ أبی حدیثُ جَدّی و حَدیثُ جدّی حَدیثُ الحُسَین و حدیثُ الحسین حدیثُ الحَسَنِ و حَدیثُ الحَسَنِ حدیثُ أميرالمؤمنین، و حدیثُ امیرِالمؤمنین حدیثُ رسولِ الله وَ حدیثُ رسولِ الله قولُ الله عزّوجل»;{۱۰} امام صادق(ع) فرمود:

روایت می کنم از پدرم و روایت پدرم روایت جدم می باشد و روایت او روایت حسین و روایت حسین روایت حسن و روایت حسن روایت امیرمؤمنان است و روایت ایشان حدیث پیامبر و حدیث پیامبر قول خداست/

در این مورد روایات فراوانی در کتاب حدیثی شیعه جمع آوری شده است/

مقدمه سوّم) حضرت علی(ع) در نهج البلاغه، خویشتن را ولّی خدا معرفی می نماید. در نامه ۲۵ این کتاب آمده است: «اِنطَلِقَ علی تقوی الله وحدَه لاـ شریک لَهْ... ثُمْ تقول: عِبادَ الله، أرْسَلَنی اًلیکم ولُی الله و خَلیفَتَه لِاَخذَ مِنکُم حقَّ الله فی أموالِکُم...»؛ {۱۱} برو و با ترس از خدا که یگانه است بگو: بندگان خدا! مرا ولی خدا و خلیفه او به سوی شما فرستاده است تا حقی را که خدا در مال هایتان نهاده از شما بگیرم/

در روایت دیگری می خوانیم که: «علی(ع) ولی هر مؤمنی است». این روایت در منابع اهل سنت نیز نقل شده است/

عمران بن حصین می گوید: «رسول خدا(ص) درباره علی(ع) فرمود: «و هو ولّی کل مؤمن بعدی»». {۱۲}

مقدمه چهارم) روایات فراوانی در کتب شیعه از ائمه اهل بیت(ع) نقل شده است و در آنها شهادت به ولایت علی(ع) پس از شهادت به رسالت رسول خدا(ص)، – البته نه به عنوان جزیی از اذان – مورد تأکید قرار گرفته است. مشهورترین آنها روایت قاسم بن معاویه از امام صادق(ع) است که آن حضرت فرمود: «اذا قالَ أحَدُکُمْ لااًله اًلاّالله، محمدٌ رسولُ الله، فلْیَقُلَ علی أمیرالمُؤمنین ولی الله». {۱۳} این روایت شمول کامل دارد و اذان را در برمی گیرد/

در روایت دیگری نیز آمده است که امام صادق(ع) فرمود: «لمَّا خَلَقَ الله السماواتِ و الأرض، أمرَ منادیاً فَنادی: أَشْهَدُ أنْ لا اًله اًلّا الله؛

ثَلاثُ مرّاتٍ. أَشْهَدُ أنَّ مُحمّداً رَسُولُ الله؛ ثَلاثُ مَرّاتٍ». أَشْهَدُ أَنَّ علياً أميرُالمؤمنين؛ ثلاثُ مرّاتٍ» {۱۴}/

در این قسمت شایسته است به گفتار برخی از عالمان شیعی که به این نکته تصریح کرده اند اشاره شود:

۱- آقای حکیم در مستمسک عروْالوثقی می گوید: «گفتن شهادت به ولایت امیرالمؤمنین(ع) به قصد استحباب مطلق اشکالی ندارد؛ به دلیل نکته ای که در خبر احتجاج هست که وقتی کسی از شما لا اله الا الله، محمداً رسول الله می گوید، گواهی به ولایت امیرالمؤمنین دهد». {۱۵}

۲- آیت اله گلپایگانی در توضیح المسایل می گوید: «اشهد ان علیاً ولی الله جزو اذان و اقامه نیست. ولی خوب است بعد از اشهد انّ محمّداً رسول الله به قصد قربت گفته شود». {۱۶}

۳- امام خمینی نیز در توضیح المسایل خود می فرمایند: «اَشهدُ اَنَّ علّیاً ولی الله جزو اذان و اقامه نیست، ولی خوب است بعد از اشهد انّ محمّداً رسول الله به قصد قربت گفته شود». {۱۷}

۴- در استفتایی که از رهبر معظم انقلاب صورت گرفته است ایشان فرموده اند: شهادت به ولایت علی(ع) جز اذان و اقامه نیست ولی اگر به قصد ورود و این که جز اذان و اقامه است، نباشد، مانعی برای گفتنش وجود ندارد بلکه اگر برای محض اظهار اعتراف و اذعان به اندیشه ای که نسبت به خلیفه رسول خدا - که درود خدا بر او و جانشینان معصومش باد - دارد، باشد، گفتنش راجح می باشد/

[۱]. وسایل الشیعه، حرعاملی، ابواب الاذان و الاقامْ، باب ۱۹، ج ۵، ص ۴۲۰/

[۲]. همان، ابواب الاذان و الاقامْ، باب ۱۹/

[۳]. مصنف، صنعانی، ج ۱، ص ۲۴۴، ج ۱، ص ۴۶۰، کتاب الاذان و الاقامه، باب من کان یقول فی اذانه حی علی خیرالعمل،

ح ۱۷۸۶/

[۴]. همان، ح ۲۳۲۴۶/

[۵]. کنزالعمال، متقی هندی، ج ۸، ح ۲۳۲۴۲/

[۶]. همان، ح ۲۳۲۴۲/

[۷]. همان، ح ۲۳۲۵۱/

[۸]. جامع المدارک، سید احمد خوانساری، ج ۱، ص ۳۱۹، کتاب الصلاْ باب اذان و الاقامْ/

[۹]. امالی، شیخ مفید، باب حجیْ فتوی الائمْ، به نقل از کتاب جامع الاحادیث الشیعه، ج ۱، ص ۱۷/

[۱۰]. همان، به نقل از کافی، ج ۱، ص ۵۳/

[۱۱]. نهج البلاغه، سید رضی، نامه ۲۵/

[۱۲]. مسند، احمدبن حنبل، ج ۵، ص ۳۶۵؛ حلیْالاولیأ، ج ۶، ص ۲۹۴؛ ریاض النضره، ج ۲، ص ۱۷۱؛ کنزالعمال، متقی هندی، ج ۶، ص ۱۵۴ و///

[۱۳]. بحارالانوار، مجلسی، ج ۲۷، ص ۱، ح ۱، باب ۱۰/

[۱۴]. همان، ج ۳۷، ص ۲۹۵/

[۱۵]. مستمسک عروْ الوثقی، حکیم، ج ۴، ص ۱۴/

[۱۶]. توضیح المسایل، گلپایگانی، مسأله ۹۲۸/

[۱۷]. توضیح المسایل، امام خمینی، مسأله ۹۱۹/

موضوع: اهل بیت

چرا وضو و نماز اهل سنت با ما فرق می کند و این تفاوت از کجا به وجود آمد.

پرسش

چرا وضو و نماز اهل سنت با ما فرق می کند و این تفاوت از کجا به وجود آمد.

پاسخ

در ابتـدا ذکر یک مطلب به عنوان مقـدمه و به صورت کلی لازم است : به اعتقاد شـیعه امامیه , هیـچ کس جز نبی اکرم (ص) حق تشـریع , تفسـیر و تـبیین احکـام الهی را نـدارد. پیـامبر اکرم (ص) از طریق اتصـال به منبع غیب , از احکـام الهی مطلع می شدند و مأمور به تبلیغ این احکام بودند. پس از پیامبر اسـلام طبق نص و تصریح ایشان , ائمه (ع) برای تبیین احکام الهی (و نه تشـریع آن) منصوب شده اند. از جمله طبق حدیث مورد اتفاق جمیع فرق مسلمین : «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسـکتم بها لن تضـلوا ابـدا ; دو شـیء گرانبها میان شـما باقی می گـذارم : کتاب خدا و اهل بیتم , مادامی که به این دو چنگ بزنید گمراه نخواهید شد».

اگر ائمه (ع) حکمی یا کیفیت عملی را بیان می کنند, صـرفا" بیان حکم الهی و نحوه عمل و سیره رسول اکرم (ص) است و از پیش خود چیزی را تشریع نمی کنند.

منشأ پیدایش برخی تفاوت ها در کیفیت نماز و وضو، به دو عامل اساسی برمی گردد:

۱- دور شدن از عصر حضور پیامبر اکرم (ص) و پیدایش سؤالات جدید:

با رحلت رسول اسلام , دوران دسترسی به کسی که مبین حکم الهی بود به سر رسید. با گذشت زمان و دور شدن از عصر نبی اکرم و پیدایش مسائل و سؤالات جدیدی در زمینه های مختلف (از جمله

در زمینه مسائل مربوط به نماز و وضو) اهل سنت - که راه دسترسی به بیانگر حکم الهی را بسته می دیدند - برای یافتن پاسخ سؤالات خود, با اجتهاد و سلیقه خود به پاسخ آنها پرداختند.

اما از دیدگاه شیعه، ائمه معصومین , مفسر و بیانگر حکم الهی بعد از نبی اکرم و بنا به سفارش ایشان بودند. آنان تا حدود ۲۵۰ سال پس از رحلت نبی اکرم , نیز دسترسی به مبین و مفسر احکام الهی داشتند و ائمه (ع), آنچه را که حکم الهی بود تبیین می کردند; مثلا" در مسائلی چون : آیا می توان با کفش نماز خواند؟ آیا اگر بر روی زمین و محل سجده نمازگزار, چیزی غیر از اجزای زمین (مثل فرش) فاصله شود, می توان بر آن سجده کرد یا نه ؟ آیا خواندن سوره هایی که سجده واجب دارد در قرائت نماز جایز است و..., در حالی که اهل سنت در این امور به فهم و رأی خود استناد کرده اند.

۲- تغییرات و تشریعاتی که از سوی خلفا

, پس از رحلت رسول اکرم (ص) صورت گرفت - مانند مسأله تکتف (دست بسته نماز خواندن), عموما" از زمان عمر خلیفه دوم مرسوم شد. به عنوان نمونه وقتی اسیران فارس را نزد وی آوردند, آنان مقابل عمر دست بسته ایستادند. وی علت این عمر را جویا شد, گفتند ما مقابل امیران و بزرگان خود به جهت احترام این گونه می ایستیم . عمر از این نحوه اظهار ادب خوشش آمد و گفت خوب است ما هم در مقابل خداوند در نماز این گونه بایستیم (مستند

العروه الوثقی , آیت الله خویی , ج ۴, ص ۴۴۵ - جواهرالکلام , ج ۱۱, ص ۱۹).

در مسأله وضو آمده است که وضوی همه ی مسلمانان تا خلافت عثمان صورت واحدی داشته و مانند وضوی کنونی شیعه بوده است . این مسأله با آیه قرآن نیز تطبیق دارد که می فرماید: «وامسحوا برؤوسکم و ارجلکم» (مائده , آیه ۶)

در این آیه خداوند امر به مسح سر و پاها نموده است , در حالی که اهل تسنن پاها را می شویند, علت تغییر وضو این بود که عثمان در اواسط دوران خلافت خود نسبت به چگونگی وضوی پیامبر گرفتار تردید شد, او سپس وضوی پیامبر را به شکلی که اکنون در میان اهل سنت مرسوم است اعلام نمود. این قضیه مورد مخالفت بسیاری از صحابه پیامبر واقع شد, لکن حکومت اموی بنا به اغراض سیاسی در نقاط مختلف اسلامی شیوه عثمان را تبلیغ کردند و جوی به وجود آوردند که برخی از صحابه جرأت مخالفت با روش دستگاه حاکم را نداشت و در نتیجه این گونه وضو گرفتن رواج یافت .

برای آگاهی بیشتر ر . ك : وضوء النبی من خلال ملابسات التشریع , علی الشهرستانی , نشر مشعر.

خلاصه کلام آن که شیعه با اعتقاد به ولایت و وصایت ائمه هدی(ع) معتقد است که احکام فقهی مربوط به هر بخشی از زندگی از جمله نماز و وضو با هدایت اهل بیت معصوم رسول گرامی(ع) همان است که تاکنون باقی مانده است، این مطلب را منابع اهل سنت هم تأیید می کند.

به عنوان مثال ، حذف «حی علی خیر العمل» در اذان صبح، دست بستن در

حال قیام و قرائت نماز و یا تحریم ازدواج موقت، از اموری که اهل سنت هم قبول دارند که برخلاف سنت رسول خدا(ص) در عصر خلافت خلیفه دوم (عمر) و با سلیقه او به وجود آمده است. از این رو باید گفت، اهل سنت به دلیل پشت کردن به امامت امیر مؤمنان و فرزندان معصومین(ع) دچار تحریفات جدی در امر عقیده و عمل اسلامی شده اند که در جای خود برای اهل تحقیق روشن و آشکار است. در این باره مطالعه کتاب ۱۱ جلدی الغدیر مرحوم علامه امینی و یا کتاب «المراجعات» مرحوم سید عبدالحسین شرف الدین که به فارسی هم برگردانده شده است (ترجمه محمد جعفر امامی) مفید خواهد بود.

چرا اهل سنت به نماز بیشتر از اهل تشیع اهمیت می دهند و نماز را به موقع به جا می آورند؟

پرسش

چرا اهل سنت به نماز بیشتر از اهل تشیع اهمیت می دهند و نماز را به موقع به جا می آورند؟

پاسخ

برای پیروی و اقتدأ به معصومان(علیهم السلام) درجاتی است که خدای سبحان در میان آن مراتب، اول می فرماید: «به حضرت ابراهیم«ع» و همراهانش تأسی کنید». (قد کانت لکم أسوْ حسنْ فی ابراهیم و الذین معه).{۱} و نیز می فرماید: «پیامبر اکرم«ص» اسوه خوبی برای شما است». (لقد کان لکم فی رسول الله أسوْ حسنْ){۲} و بهترین روش تأسی تهذیب روح از راه تقوا و ایمان و عمل صالح و ممارست و بهترین به منظور رسوخ قلبی آن است تا با هیچ حادثه ای رخت برنبندد و زایل نشود/

از جمله موارد سفارش به تأسی شده، که در تهذیب نفس و تقویت ایمان و تقوا نقش انحصاری دارد، نماز است، که خداوند فرمود: (ان الصلوْ کانت علی المؤمنین کتاباً موقوتاً).{۳} نماز آنقدر عظمت و ارزش دارد که پیامبر(ص) آن را نور چشم، معراج مؤمن، محبوب من، و... ذکر کرده است. لذا مؤمن ضمن اقامه نماز باید تأسی به پیام آوران نیز بنماید و مخفی نیست که ائمه(علیهم السلام) و شخص پیامبر(ص) اهمیت فراوانی به اقامه نماز، آن هم در وقت آن و به خصوص جماعت قائل شده و تأکید کرده اند که پیروان آنان نیز بایستی چنین کنند/

اما این که چرا اهل سنت بیشتر از اهل تشیع به نماز اهمیت می دهند و نماز را به موقع به جا می آورند؟! این سؤال دو صورت دارد، اول این که آیا چون به موقع به جا می آورند، اهمیت بیشتر قائل هستند؟ یا چون اهمیت قائل هستند، اول وقت به جا می آورند؟ این دو مطلب است که باید

از هم تفکیک شود. و در ثانی هیچ کس به ضرس قاطع نمی تواند ادعا کند که برادران اهل سنت اهمیت فراوان تری نسبت به شیعه قائل هستند، اگر چه در بعضی موارد و در بعضی زمان ها و یا مکان ها شاید این مطلب صادق باشد. ولی فی الجمله صحیح است نه بالجمله/

اما این که اول وقت نماز چه زمانی است و این که شیعه دو نماز ظهر و عصر و مغرب و عشأ را با هم اقامه می کنند و برادران اهل سنت در پنج نوبت، این دلیل بر اول وقت است، دلیل هم تام نیست. چون مواردی وجود دارد که خود پیامبر(ص) هم گاهی موارد نماز را جمع می خوانند. پس اگر در پنج نوبت وقت مضیق باشد، باید نماز جمع خواندن یا قضأ باشد و یا در غیر وقت خودش و حال آن که از سنت پیامبر(ص) نرسیده که وقتی جمع می خوانند در غیر وقت یا قضأ باشد/

در کافی با ذکر سند از «یزید بن خلیفه» نقل شده که گفت: «خدمت حضرت صادق(ع) عرض کردم: "عمر بن حنظله درباره وقت نمازها، از شما برای ما مطالبی نقل کرده"، حضرت فرمود: "او بر ما دروغ نمی بندد" - تا آن جا که می گوید - عرض کردم: عمر بن حنظله گوید: "وقت نماز مغرب موقعی است که حرم آفتاب پنهان شود، ولی رسول خدا(ص) در مسافرت گاهی که با شتاب راه می پیمود، نماز مغرب را تأخیر می انداخت، و آن را با نماز عشأ می خواند"، امام فرمود: "عمر بن حنظله درست گفته است"». {۴}

شیخ طوسی در تهذیب با ذکر سند از «صلحْ بن زید» از حضرت صادق(ع) از پدر بزرگوارش روایت کرده که فرمود: «رسول

خـدا(ص) در شب هایی که باران می باریـد، نماز مغرب را به تأخیر می انـداخت و در خواندن نماز عشأ عجله می فرمود و آن دو تا را با هم یکجا می خواند می فرمود: "کسی که به دیگران رحم نکند به او رحم نخواهد شد"». {۵}

نیز در آن کتـاب با ذکر سـند از امام صادق(ع) روایت شـده که فرمود: «رسول خـدا(ص) وقتی که در سـفر بود و یا کار فوری داشت، نماز ظهر و عصر را با هم می خوند و هم چنین بین نماز مغرب و عشأ فاصله نمی انداخت». {۶}

شیـخ صدوق در کتاب «فقیه» به سـند خود از امام صادق(ع) روایت کرده که فرمود: «در روزهای بسـیار گرم چون مؤذن برای اذان گفتن اجازه می خواست رسول خدا(ص) می فرمود: "ابرد، بگذار هوا خنک شود"». {۷}

غرالی در کتاب احیأالعلوم گوید: «رسول خدا(ص) هر وقت در نماز، کسـی به خدمتش می آمد و در کنارش می نشست برای خاطر او نماز را کوتاه می کرد. و متوجه او می شـد و می فرمود: "آیا حاجتی داری؟" پس از آن که حاجت او را برمی آورد، مجدداً به نماز می ایستاد». {۸}

ولی در کتـاب بـدائع الضائع ابوبکر کاشانی هم این گونه روایت را آورده و می گویـد: «امام شافعی جمع بین ظهر و عصـر در وقت عصـر و بین مغرب و عشأ را در وقت عشأ به واسطه عذر سفر و یا باریدن باران، جایز می داند»، و دلیل این قول را روایتی می داند که از ابن عباس روایت کرده که پیامبر(ص) جمع کرد بین نماز ظهر و عصر در عرفه و بین مغرب و عشأ در مزدلفْ و این جمع برای احتیاج در سفر و باران بوده جهت رعایت حال مردم، لذا او نیز جمع بین ظهر

و عصر را جایز می داند. اما ابوبکر کاشانی می گوید: «دلیل ما این است که تأخیر صلاْ از وقت آن از گناهان کبیره است. پس به واسطه سفر و باران اباحه نمی شود، مثل سایر گناهان کبیره دیگر»، دلیل آن را روایتی می داند که از ابن عباس نقل کرده که پیامبر(ص) فرمود: «کسی که بین دو نماز در وقت واحد جمع کند، گناه کبیره ای را انجام داده است» و از عمر نیز نقل شده که گفت: «جمع بین دو نماز از گناهان کبیره است. چون نمازها وقت مخصوص دارند به دلیل کتاب و سنت و اجماع، لذا تغییر آن جایز نیست و...»/

او اضافه می کند که همان گونه که جمع بین نماز صبح و ظهر با دلیل عذر هم جایز نیست، جمع بین ظهر و عصر هم جایز نیست و... .{۹}

و در کتاب «الفقه المیسر» که بر مذهب ابی حنفیه نوشته شده هم آمده که: «جمع بین دو نماز واجب در زمان واحد جایز نیست خواه با عذر باشد و خواه بدون عذر».{۱۰}

اینجا می شود نتیجه گرفت که اهل سنت جمع را جایز نمی دانند و می گویند اگر هم جمع بوده است، تأخیر در نماز نبود بلکه پیامبر(ص) و عمر و حضرت علی(ع) که جمع انجام دادند، تأخیر در نماز نبود بلکه نماز عصر را به جلو آوردند و انجام دادند. و به هر حال جمع بین دو نماز را قبول ندارند.{۱۱} امارواياتی را ذکر می کنند لکن بنا به دلائلی سعی در توجیه آن دارند،اگر چه تاخیر را قبول ندارند ولی جلو انداختن نماز را در بعضی موارد جایز میدانند،این در حالی است که شیعه جمع را جایز می دانند و

از طرفی هم وقت نماز را وقت موسع (وقت مشترک) می دانـد یعنی وسـعت دارد ولی برادران اهل سـنت وقت آن را مضـیق و تنگ می دانند/

بنـابراین یکی از دلائل اول وقت خوانـدن آنان در این است که غیر از این وقت خوانـدن را قضاً می داننـد که این دلیل اهمیت دادن صـرف نیسـت بلکه دلیـل فقهی آنـان است. و ای چه بسـا اگر آنـان نیز وقت موسع می دانسـتند، آنـان نیز اول وقت نمی خوانند. برای تفصیل بحث باید به کتب فقهی آنان وارد شد/

دلیل مذهب شیعه نسبت به اوقات فرایض یومیه، همان اطلاق آیات و سنت نبوی است به اضافه روایاتی که دلالت به خصوص در جواز جمع دارد.{۱۲}

از طرفی هم اهل تسـنن و هم شیعه نقل کرده اند که پیامبر(ص) نمازهایی را جمع خوانده است و اگر نماز در وقت مضیق بود، پیـامبر(ص) آن را ترک نمی کرد تـا نمـازش قضـأ شود این که در سـنت پیامبر(ع) ولو در مواردی با عـذر نماز را به تأخیر می انـداخته دلیل است بر موسع بودن، اگر چه در کتب فقهی هم به آیات و روایات فراوان اشاره شـده و بحث شده که باید به آن رجوع شود/

دلیل دیگر این است که اهل تسنن شرایطی که برای امام جماعت نقل می کند با نظرات شیعه فرق دارد/

اهل سنت شرایط امام جماعت را این گونه می شمارد: الف) مرد باشد. ب) بالغ باشد. ج) عاقل باشد. ح) سالم باشد. چ) حر و آزاد باشد.{۱۳} ولی علمأ شیعه، برای امام جماعت بالغ بودن، عاقل، شیعه دوازده امامی، عادل، حلال زاده، مرد بودن را شرط دانسته، احراز عدالت برای مأموم را لازم می دانند.{۱۴} اقتدا به امام جماعت حاضر بدون شناخت

اسم و رویت چهره او را اگر به عدالت او از هر طریق ممکن اعتماد کند، جایز است.{۱۵}

بدیهی است که شرط عدالت، احراز کردن عدالت برای امام جماعت یک شرط استثنایی است که در فقه اهل سنت یا وجود ندارد و یا به این حساسیت نیست، لذا با توجه به ضیق وقت و عدم عدالت امام جماعت، آنان نماز را زودتر انجام می دهند که این دو دلیل تا به حال دلیل اهمیت قائل شدن، به طور علت تامه نخواهد بود شاید علت جزئی و یا علت ناقصه باشد ولی دلیل اصلی نیست. از طرفی دیگر، نگاهی اجمالی کنیم به سیره علمأ شیعه و مؤمنین شیعه و ائمه(علیهم السلام) خصوصاً در وقت سراغ نماز رفتن تا ببینیم شیعه اهمیت برای نماز قائل است یا نه؟ تا ببینیم بعضی شیعه را نباید همه شیعه انگاشت؟ و گفت همه شیعه و ببینیم در بین برادران اهل سنت کاهل به نماز اول وقت و جماعت هم فراوان است. این گونه نیست که نماز جماعت و اول را همگان آنان فوری انجام دهند. اگرچه نماز بی روح و بی محتوا – که اهل بیت باشند – هم جای صحبت دارد/

وقتی امام خمینی(ره) را از قم می بردند برای زندان (در عصر طاغوت) امام با حالتی نماز شب خوانده اند که یکی از همراهیان – مثل این که سر گروه عصار بود – بعداً به من گفت که: «ما تحت تأثیر شدید نماز امام واقع شدیم و یکی از آن ها تا تهران گریه کرده بود»/

«روزی هم که از نجف عازم کویت شدیم از صبح ساعت ۴ حرکت کردیم و شاید هم زودتر، درست بعد از اذان صبح

و بعد از آن همه گرفتاری ها ساعت ۱۲ و شاید بیشتر، سرانجام امام در هتل بصره استراحت کردند. دو ساعت نخوابیده بودند که ساعتشان زنگ زد و بیدار شدند و نماز شب خواندند و بعد هم نماز صبح...» {۱۶}

مرحوم میرزا محمد تنکابنی(ره) می فرماید: «من در اوائل ورودم به نجف اشرف، برای نماز مغرب و عشأ به مسجد شیخ طوسی که صاحب جواهر در آنجا اقامه جماعت می کرد، می رفتم و پشت سر صاحب جواهر، نماز مغرب و عشأ را می خواندم، ولی نماز صبح را به مرحوم شفتی اقتدا می کردم و برای درک نماز صبح او، هر روز از خانه ام که مسافت تقریباً زیادی تا مسجد وی داشت، بدان جا می رفتم که در نماز جماعت، نزدیک او بایستم. ایشان زمانی که تکبیرْالاحرام قرائت می فرمود، مدّ می داد. من از شاگردان ایشان سؤال کردم که در الله جای مد نیست، سید چرا مدّ می دهد؟ در پاسخ گفتند: "ما این امر را از ایشان سؤال کردیم". در جواب فرمود: "زمانی که به کلمه مبارکه الله اکبر، تکلم می کنم از حالت اختیار بیرون می روم و این مدّ دادن اختیاری نیست"/

سید همه نماز را با خضوع تمام و با حزن بلکه با گریه قرائت می کرد و بر هر مستمعی واضح می شد که نماز او با نهایت حضور قلب است و در نوافل هم ذکر رکوع و سجود را سه دفعه می خواند». {۱۷}

والسلام

[۱].ممتحنه / ۴/

[۲].احزاب / ۲۱/

[۳].حاقه / ۲۵/

[۴].اصول کافی، مرحوم کلینی(ره)، چاپ دارالکتب، ۱۳۶۵، قم، ج ۳، ص ۲۷۹ / فی تهذیب، ج ۲، ص ۳۲/

[۵].تهذیب الاحکام، شیخ طوسی(ره)، ج ۲، ص ۳۳ / فی الاستبصار، دارالکتب اسلامی، قم، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۱۳۶/

[۶].کافی،

ج ۳، ص ۲۳۳/

[۷].من لا یحضر الفقیه، شیخ صدوق(ره)، جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۲۲۴/

[۸].به نقل از سنن النبی، مرحوم علامه طباطبائی(ره)، چاپ هفتم، ۱۳۷۸، کتابفروشی اسلامی، ص ۲۵۰/

[۹].بدائع الضائع، ابوبکر بن مسعود الکاشانی، چاپ اول، ۱۴۰۹، نشر مکتبْ الحبیبْ، پاکستان، ج ۱، ص ۱۲۶/

[۱۰].الفقه المیسر، شفیق الرحمن الندوی، چاپ دوم، ۱۳۷۵، انتشارات شیخ الاسلام احمد جام، ص ۶۲/

[۱۱].بدائع الضائع، همان/

[۱۲].اجوبْالاستفتائات، حضرت آیْالله خامنه ای، نشر مؤسسه فرهنگی ثقلین، چاپ پنجم، ۱۳۷۵، قم، ج ۱، ص ۱۰۱/

[۱۳].الفقه المسیر، ص ۱۰۹/

[۱۴].توضیح المسائل، آیْالله فاضل لنکرانی، قسمت شرایط امام جماعت/

[۱۵].اجوبْ الاستفتائات، ص ۱۵۳/

[۱۶].سیمای فرزانگان، رضا مختاری، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷، ص ۲۲۱/

[۱۷].همان/

چرا ما شـیعیان در اذان و غیر اذان، وقتی نام مبارک رسول الله(ص) را به زبان می آوریم یا می شـنویم صلوات می فرستیم ولی اهل تسنّن مقید به فرستادن صلوات نیستند؟

پرسش

چرا ما شیعیان در اذان و غیر اذان، وقتی نام مبارك رسول الله(ص) را به زبان می آوریم یا می شنویم صلوات می فرستیم ولی اهل تسنّن مقید به فرستادن صلوات نیستند؟

پاسخ

علاوه بر آیه شریفه (إنّ اللّه و ملائِکَتَهُ یُصَلّونَ عَلَی النَّبِیّ یا أیّهَا الّذین آمنوا صَلُّوا عَلَیْهِ و سَلّمُوا تسلیماً) {۱}

روایات کثیره ای از رسول خدا(ص) و ائمه(علیهم السلام) در دست است که به همه مسلمانان سفارش فرموده اند که هر وقت

و در هر حال اسم مبارک حضرت رسول(ص) یا لقب و کنیه آن جناب را بگویند یا بشنوند صلوات بفرستند و در کتابهای اهل سنت که به نظر خودشان صحیح و از معتبرترین کتابها می دانند مانند «صحیح مسلم» نقل شده که حضرت رسول(ص) فرمود:

وقتی مؤذن اذان می گوید، جمله های اذان را مانند او بگویید (حکایت کنید) و بر من صلوات بفرستید، به درستی که هر کس بر من صلوات بفرستند خداوند به هر صلواتی ده صلوات بر آن کس می فرستد.{۲}

بر این اساس شیعه خود را موظف می داند که وقتی نام مبارک رسول خدا(ص) را به زبان آورد یا شنید صلوات بفرستد ولی اهل تسنن و حتی خود مؤذّن که نام مقدّس آن حضرت را به زبان جاری می کند شنیده نشده که صلوات بفرستد و به روایاتی که در کتابهای معتبر نزد خودشان، آمده عمل نمی کنند و خود را از ثواب صلوات محرون می سازند و این ثمره و جزای کسانی است که از اهل بیت پیامبر(ص) جدا شده اند.

[۱]. کتاب الأذان، تألیف ابی حاتم، ص ۵۴ - ۶۰.

[۲]. صحیح مسلم کتاب الصلاه، ص ۱۹۸، باب ۷: استحباب القول مثل قول المؤذن لمن سعمه ثمّ یصلّی علی النبی... قال النبی(ص) إذا

سمعتم المؤذن فقولوا مثل ما یقول ثمّ صلّوا علیّ فانه من صلّی علیّ صلاهً صلّی اللّه علیه عشراً... و در کتاب صحیح ابن خزیمه، ج ۱، ص ۲۱۸ (۵۸) باب فصل الصلاه علی النبی(ع) بعد فراغ سماع الاذان، ح ۴۱۸: روایتی به همین مضمون آمده است.

همچنین کتاب صلاه المؤمن، القحطانی، ص ۱۵۷، همین مضمون را آورده است.

چرا ما «شـیعیان» در اذان و اقامه بعد از «اشهد ان محمداً رسول اللّه(ص) «اشهد ان علیاً امیرالمؤمنین(ع) و ولی اللّه» می گوییم ولی اهل تسنن نمی گویند و بما هم اعتراض می کنند و سؤال می کنند که «علیّ ولی اللّه» (علی(ع) ولی خداست) یعنی چه؟ مگر خدا ولیّ دارد؟ پرسش

اشاره

چرا ما «شـیعیان» در اذان و اقامه بعـد از «اشـهد ان محمداً رسول اللّه(ص) «اشـهد ان علیاً امیرالمؤمنین(ع) و ولی اللّه» می گوییم ولی اهل تسـنن نمی گوینـد و بما هم اعتراض می کنند و سؤال می کنند که «علیّ ولی اللّه» (علی(ع) ولی خداست) یعنی چه؟ مگر خدا ولیّ دارد؟

پاسخ

در فقه شـیعه روایاتی وجود دارد مبنی بر این که هر گاه شـهادت به توحیـد و رسالت حضـرت محمـد(ص) دادید، شـهادت به ولایت حضـرت علی(ع) نیز بدهیـد و از مجموع روایات اسـتفاده می شود که شـهادت و اقرار به یگانگی خـدا و رسالت رسول خـدا و ولایت و امامت امیر المؤمنین(ع) از یکـدیگر جـدا نمی باشـند و بین آنها تلازم وجود دارد و غیر قابل انفکاک است، و این که در خصوص روایات اذان و اقامه به آن تصریح نشده و متعرض آن نشده اند ظاهراً از جهت وجود مانع بوده است، نه از جهت عدم مقتضی.

در هر حال، شهادت به ولایت از شعارهای بارز شیعه بوده و از قدیم شیعه اثنی عشری را با این شعار می شناخته اند.

لیکن همـان گونه که در توضیـح المسائـل مراجع آمـده است، شـهادت به ولایت حضـرت امیر(ع) جزء اذان و اقامه نیست و ما «شیعیان» آن را به قصد جزئیت نمی گوییم بلکه در هر یک از اذان و اقامه بعد از شـهادت به رسالت، یک بار به قصد تیمّن و تبرک، شـهادت به ولاـیت نیز می دهیم و می گوییم «اَشْـهَدُ اَنَّ عَلیّاً اَمیرُ الْمُؤمنینَ وَ وَلیُّ اللّه» و معنای آن این است که علی(ع) از طرف خدا بر مردم امامت و ولایت دارد، همان گونه که محمد(ص) از طرف خدا بر مردم رسالت دارد.{۱}

ولی اهل تسنن با اصل

امامت و ولایت آن حضرت مخالفت کرده و همچنان بر مخالفت خود اصرار می ورزند و هرگز حاضر نیستند «اشهد ان علیاً ولی اللّه» را به زبان بیاورند بلکه عدّه ای از آنان از گفتن این جمله و هر کلام دیگری که دالّ بر فضیلت حضرت امیر(ع) را نیاورند حتی در مواردی که «علیّ» به عنوان صفت خدای سبحان مطرح است و در قرآن مجید هم آمده است: «و هو العلی العظیم» {۲}، که شیعه در پایان تلاوت قرآن می گوید: «صدق اللّه العلیّ العظیم» آنها از گفتن لفظ «علی» امتناع کرده و می گویند: «صدق اللّه العظیم».

[۱]. راجع به شهادت به ولایت امیرالمؤمنین(ع) به جامع المسائل استفتاءات حضرت آیه العظمی فاضل لنکرانی مدظله، جلد ۲، مسائل اذان و اقامه مراجعه شود.

[۲]. بقره / ۲۵۵.

چرا «شیعیان» در مسجدالنبی کمتر به خواندن قرآن مشغول می شوند ولی اهل تسنّن به طور چشمگیری قرآن می خوانند، خصوصاً قبل و بعد از نمازها؟

پرسش

چرا «شیعیان» در مسجدالنبی کمتر به خواندن قرآن مشغول می شوند ولی اهل تسنّن به طور چشمگیری قرآن می خوانند، خصوصاً قبل و بعد از نمازها؟

پاسخ

این امر علل مختلفی دارد و در مجموع باید اعتراف کرد که متأسفانه ایرانی ها آن گونه که شاید و باید و انتظار است به خواندن قرآن مبادرت نمی ورزند و تا حدودی کوتاهی می کنند و در واقع آن مقدار که در مراکز زیارتی و حرمها به زیارات و سایر امور اهمیّت می دهند و وقت صرف می کنند برای خواندن قرآن چنین نیستند که امید است این کمبود برطرف گردد. ان شاء اللّه تعالی. و به هر حال علت این امر ظاهراً چند چیز است:

الف - از تشکیل جلسه برای قرائت قرآن توسط شیعیان «ایرانی» جلوگیری می کنند و می گویند ممنوع است (داخل مسجد از هرگونه اجتماع ایرانی ها ممانعت می کنند).

ب - شیعیان «ایرانی» که فارس زبان هستند اکثراً از فهم حتّی ظاهر آیات قرآن محروم هستند و لذّتی که باید نمی برند و تنها برای ثواب، قرآن می خوانند و در مدینه منوره و مسجدالنّبی قرآن می خوانند و در مدینه منوره و مسجدالنبی از زیارات بیشتر لذّت و بهره می برند خصوصاً که می گویند قرآن همه جا همراه ما وجود دارد اما زیارت رسول اللّه(ص) و فاطمه (س) و ائمه بقیع(علیهم السلام) حضوراً در غیر اینجا به دست نمی آید لذا بیشتر به زیارات مشغول می شوند.

ج – از همه مؤثر اینکه اهمیّت و ارزش خوانـدن قرآن، آن هم در مرکز نزول قرآن و در مسـجد النبی برای آنها تبیین نشـد ه و چه بسا قدر آن را نمی دانند بلکه اهمیّت حضور و تشرّف در مسجدالنبی را نمی دانند و به آن

توجّه ندارند لذا مشاهده می شود که برخی از افراد در فرصتهای مناسب و قبل و بعد از نمازها به حرفهای غیر مفید سرگرم می شوند با اینکه لااقل می توانند به ذکر و صلوات و خواندن نمازهای نافله و نماز قضاهایی که معمولاً به ذمّه دارند مشغول شوند.

تذکر - اهمیت نماز در مسجدالنّبی

در اینجا مناسب است تذکر داده شود که زوّار محترم توجه داشته باشند که بعد از مسجد الحرام افضل مساجد، «مسجدالنّبی» است و نماز در آن برابر ده هزار نماز در مساجد دیگر است. بلکه از روایات استفاده می شود که رفتن به مسجدالنبی به قصد نماز و حضور در آن مکان مقدّس فی حدّ نفسه و با قطع نظر از زیارت رسول اللّه(ص) و حضرت زهرا (س) مستحب و دارای ثواب مخصوص است.

از امام صادق(ع) روایت است که فرمود:

در مسجدالنبی زیاد نماز بخوانید و تا توان دارید مشغول نماز باشید که برای شما خیر است و بدانید که آدمی گاه است که در کار دنیا زیرک است و مردم او را مدح می کنند که فلان شخص بسیار زیرک است پس چون باشد کسی که در امر آخرت زیرک باشد.{۱}

همچنین یکی از شیعیان، معروف به حضرمی می گوید: امام صادق(ع) به من فرمود:

در مسجد رسول اللّه(ص) زیاد نماز بخوان و آن مقدار که می توانی به نماز بپرداز... همیشه میّسر نیست که به این مکان شریف بیایی.{۲}

بنابراین بر شیعیان است که قدر حضور خود را در مسجدالنبی بدانند و آداب بودن در آن مکان مقدس را به نحو احسن رعایت کنند، ان شاء اللّه.

اما اینکه اهل تسنّن به خواندن قرآن عنایت دارند - و حق هم همین است - ظاهراً

چند جهت دارد.

الف – عرب زبان و اهل لسان هستند و معنای ظاهری آیات قرآن را متوجّه می شوند و از خواندن آن لـذّت می برند لـذا با رغبت به خواندن آن مشغول می شوند.

ب – آنها بعد از نمازهایشان دعایی مانند شیعه ندارند لذا به جای آن به خواندن قرآن مشغول می شوند.

ج – برخی آنها اصولاً برای زیارت رسول الله(ص) و غیر آن حضرت طور که باید و شاید اهمیتی قائل نیستند خصوصاً عده ای از آنها.

د آنها اکثراً در مدینه و در مسجد النبی حضور و رفت و آمد دارند لذا رغبتشان به زیارت کمتر است بنابراین با وجود چنین امور و چنین عقیده ای چه توقعی از آنان می باشد. و ظاهراًبر همین اساس به جای زیارت خواندن مشغول قرآن خواندن می شوند.

[۱]. فأكثروا الصلاه فی هذا المسجد ما استطعتم فإنه خير لكم، واعلموا انّ الرجل قد يكون كيسأ فی امر الدنيا فيقال: ما أكيس فلاناً، فكيف من كيس فی امر آخرته. (وسایل الشیعه، ج ۱۰، ابواب المزار، ص ۲۷۴، باب ۱۱، ح ۲).

[۲]. عن ابی بكر الحضرمی قال: أمرنی ابوعبداللّه(ع) أن اكثر الصلاه فی مسجد رسول اللّه(ص) ما استطعت و قال: انک لا تقدر عليه كلّما شئت. (وسایل الشیعه، ج ۱۰، ابواب المزار، ص ۲۶۴، باب ۴، ح ۶.)

چرا نمازهای اهل سنت و اهل تشیع با هم فرق می کند؟ مگر نماز خواندن رسول الله دو گونه بوده است؟

پرسش

چرا نمازهای اهل سنت و اهل تشیع با هم فرق می کند؟ مگر نماز خواندن رسول الله دو گونه بوده است؟

پاسخ

در اصل نماز میان مسلمانان اختلاف اساسی وجود ندارد. مثلاً در تعداد رکعات، وجوب اذکار حمد و سوره، رکوع و سجود و تشهد و سلام، اختلافی وجود ندارد. اختلاف تنها در پاره ای فروع وجود دارد، مثل قنوت، دست بستن و قرار دادن مهر که در میان اهل تسنن نیز چنین اختلافات جزئی در مسأله نماز وجود دارد، مثلاً دست روی هم گذاشتن در هنگا نماز، طبق مذهب مالکیه مباح است در حالی که مذاهب دیگر (غیر شیعه) آن را مستحب می دانند.

البته در بعضی موارد نیز پیامبر اکرم(ص) به دو نحو نماز را به پا داشته اند، مثل جمع و تفریق صلاتین پیامبر اکرم(ص) گاهی از اوقات نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشا را بدون اضطرار با هم می خوانده اند و بعضی مواقع هم آن دو را به جا نمی آورده

اند/

خلاصه اینکه تفاوت فاحشی بین نماز اهل سنت و اهل تشیع نیست و در فروعات و موارد جزئی هم، اختلافاتی که دیده می شود منشأ آن گاهی نحوه عمل خود پیامبر(ص) بوده است، و گاهی تفاوت بر اثر اختلاف اجتهادی در به دست آوردن احکام پدید آمده است، مثلاً ـ حدیثی از پیامبر نزد اهل سنت معتبر است در حالی که همان حدیث نزد شیعه به جهت وجود یک روایی ضعیف به شمار می آید.

مذاهب فقهی شیعه

مذهب جعفری

فقه کدامیک از مذاهب اهل تسنن به فقه شیعه نزدیکتر است؟

پرسش

فقه کدامیک از مذاهب اهل تسنن به فقه شیعه نزدیکتر است؟

پاسخ

اصولا فقه اهل تسنن را نباید با فقه جعفری مقایسه نمود; زیرا آنان معیارهایی مانند«قیاس و استحسان» در استنباط و فهم احکام دارند، که نزد بسیاری از آنان معتبر است، اما نزد شیعه معتبر نیست.

در احادیث نیز بسیاری از راویان معتبر آنان، از نظر شیعه معتبر نیستند. بر این اساس اهل تسنن در بسیاری از فروع، با شیعه اختلاف پیدا می کنند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۳۱۸

علّت اینکه تشیّع را مذهب جعفری نیز می نامند، چیست؟

پرسش

علّت اینکه تشیّع را مذهب جعفری نیز می نامند، چیست؟

پاسخ

پاسخ

پس از آنکه علی((علیه السلام)) به دست«ابن ملجم» شهید شد، امام حسن((علیه السلام)) مطابق وظیفه خود برای حفظ اسلام با شرایطی با معاویه صلح کرد; ولی معاویه به آن شرایط عمل نکرد. پس از آن امام حسین((علیه السلام)) در اثر زیر بار نرفتن بیعت با یزید شهید شد. امام زین العابدین و امام محمّد باقر((علیهم السلام)) هم که در دوران حکومت بنی امیّه قرار گرفته بودند، در اثر اختناق شدید فرصت نیافتند که حقایق و معارف اسلام را به طور کامل برای مردم بیان کنند.

در حدود ۱۳۱.ق حکومت بنی امّیه به دست «ابوالعباس سَفاح» از بین رفت و دوران خلافت عباسیان شروع شد. این زمان، مصادف با امامت امام جعفر صادق ((علیه السلام)) بود، درست در هنگامی که بنی امیّه و بنی عباس مشغول جنگ و نزاع بودند و برای برانداختن یکدیگر می کوشیدند، امام صادق((علیه السلام)) از فرصت استفاده کرد و به نشر معارف اسلامی و تربیت شاگردان فراوانی پرداخت; از همین رو بخشی گسترده از حقایق قرآن و احکام الهی در منابع شیعه، از امام صادق((علیه السلام)) اخذ شده است.

البته از امامان دیگر به خصوص امام باقر((علیه السلام))، نیز تا حدودی روایت و اخبار هست، ولی به اندازه روایتی که از امام صادق((علیه السلام)) به دست ما رسیده نیست; به همین خاطر مذهب شیعه به نام «مذهب جعفری» نیز مشهور است و به فقه شیعه «فقه جعفری» نیز گفته می شود.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۵۲

آراءفقهی مذهب جعفری

طهارت

مگر در خصوص مباحثی مانند وضو در قرآن و احادیث ذکر نگردیده که اهل سنت به یک نحو و شیعیان به نحو دیگر وضو می گیرند؟

پرسش

مگر در خصوص مباحثی مانند وضو در قرآن و احادیث ذکر نگردیده که اهل سنت به یک نحو و شیعیان به نحو دیگر وضو می گیرند؟

پاسخ

هر یک از مذاهب فقهی اسلامی برای استنباط احکام دین، از یکسری اصول و مبانی بهره میگیرند. طبیعی است که اگر در

اصول، مبانی و منابع استنباط با هم اختلاف داشته باشند، نتیجه و رهاورد استنباط ها متفاوت خواهد شد. بسیاری از اختلافات فقهی شیعه و سنی، ریشه در تفاوت دیدگاه ها در اصول و مبانی استنباط دارد، مثلاً ـ اهل سنت افزون بر قرآن و سنت پیامبر(ص) به نسبت صحابه و گاهی به سنت تابعین ارزش می دهند، ولی شیعه افزون بر قرآن و سنت پیامبر (ص)، به سنت اهل بیت پیامبر(ص) بها می دهند و سنت صحابه را اگر مستند به سنّت پیامبر نباشد، به عنوان منبع شرعی نمی پذیرند.

برخی از اختلافات فقهی ریشه در همین نکته دارد. اختلاف در وضو هم از همین نوع است. شیعیان با تمسک به حدیث ثقلین، به اهل بیت و امامان معصوم(ع) مراجعه می کنند و احکام شرعی خویش را فرا می گیرند، امّا اهل سنّت این چنین نیستند.

در زمان خلفا به ویژه خلیفه دوم (عمر) سیاست جلوگیری از نشر حدیث رواج داشت و خلفای بعدی تا زمان عمر بن عبدالعزیز، همین سیاست را در پیش گرفتند که سرانجام بسیاری از روایت های پیامبر اسلام(ص) و حوادث صدر اسلام به فراموشی سپرده شد و نسل های بعدی نسبت به آن بیگانه شدند. زین پس شیعیان با مراجعت به امامان معصوم(ع) توانستند سنت فراموش شده پیامبر(ص) را دریابند و آن را سرمشق زندگی

خویش قرار دهند؛ به عنوان مثال: امام باقر(ع) در این راستا ظرف آبی برداشت و به وضو پرداخت و فرمود: پیامبر (ص) چنین وضو می ساخت.۸

امّا اهل سنت چون به اهل بیت پیامبر(ص) اقتدا نمی کردند به گونه ای دیگر عمل کردند که توضیح سخن را از جزوه ای که به پیوست ارسال می گردد، می توانید پیدا کنید.

چرا اهل تسنّن هنگام وضو دست های خود را از سر انگشتان تا آرنج و پاهای خود را به جای مسح می شویند؟

پرسش

چرا اهل تسنّن هنگام وضو دست های خود را از سر انگشتان تا آرنج و پاهای خود را به جای مسح می شویند؟

پاسخ

کیفیت وضوی اهل سنت به جهت تغییری است که ایشان از آیه "فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق" (۱) دارند.

ظاهر معنای آیه چنین است که صورت و دست ها را تا آرنج بشویید. اهل سنت از کلمه "الی" خیال می کنند که آیه می گوید دست ها را از سرانگشتان به طرف آرنج بشویید، ولی با اندکی دقّت روشن می شود که کلمه "الی" تنها برای بیان حدّ شستن است، نه کیفیّت شستن.

توضیح: آیه درست به آن می ماند که انسان به کارگری سفارش می کند دیوار اتاق را از کف تا یک متر رنگ کند. بدیهی است منظور این نیست که دیوار از پایین به بالا رنگ شود، بلکه منظور این است که این مقدار باید رنگ شود، نه بیشتر و نه کمتر. بنابراین فقط مقداری از دست که باید شسته شود، در آیه ذکر شده اما کیفیت آن در سنت پیامبر (که به وسیله اهل بیت به ما رسیده) آمده است و آن شستن آرنج است به طرف سر انگشتان.(۲)

البته مذاهب چهارگانه اهل سنت، شستن دست هنگام وضو از سر انگشتان تا آرنج را واجب نمی دانند و می گویند بهتر است که بدین طریق وضو گرفته شود.

امامیه گفته اند: از آرنج واجب است و عکس آن باطل است، هم چنان که مقدّم داشتن دست راست بر چپ واجب است. باقی مذاهب گفته اند: شستن آن ها به هر طریقی که باشد، واجب بوده و تقدیم دست راست و شروع از انگشتان تا آرن ٠ج افضل است؛ (۳) یعنی ثواب بیشتری دارد.

شستن پا به جای

مسح که میان اهل سـنت رواج دارد، تسیر خاصی است که از ادامه همان آیه ارائه داده اند. به نظر آنها کلمه "ارجلکم" (پاها) بر "وجوهکم" (صورتها) عطف شـده و باید مانند آن شسـته شود، اما شـیعه معتقد است این کلمه بعد از کلمه رؤوس (سـرها) ذکر شده و عطف به آن است و باید پاها را مانند سر مسح کنید.

در هر حـال اختلاف عمل در مـذاهب اسـلامی ناشـی از اختلاف برداشت و فهم متفاوت از آیات بوده و سـنت پیامبر را هر دو گروه طبق عقیـده خود می داننـد، اما شـیعه افتخار دارد که پیرو ائمه اطهار بوده و پیشوایان معصوم(ع) از آیات الهی و روش و سنت و گفتار رسول خدا(ص) آگاه تر بوده و درست تر تفسیر می کنند.

در روایات ائمه(ع) بیان شده که روش وضوی پیامبر(ص) به روش شیعه بوده است.

پی نوشت ها:

۱ – سوره مائده (۵) آیه ۶.

۲ – تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۲۸۶.

۳ – محمد جواد مغنیه، فقه تطبیقی ،ترجمه کاظم پورجوادی، ص ۴۰.

چرا شیعه در وضوء، دستها را از آرنج به پایین می شوید، اما اهل سنت برعکس آنرا انجام می دهند؟

پرسش

چرا شیعه در وضوء، دستها را از آرنج به پایین می شوید، اما اهل سنت برعکس آنرا انجام می دهند؟

پاسخ

برای توضیح دلیل موضوع، باید آیه مربوط به شستن دستها مطرح و مورد بررسی قرار گیرد.

قرآن در این مورد می گوید: «فاغسلوا وجوهکم و أیدیکم إلی المرافق» مائده/۴۶.

[دستهای خود را تا آرنج (یا با آرنج) بشویید.]

بایـد دقت کرد که هـدف از آوردن کلمه «إلی المرافق» چیست آیا هدف بیان آن مقدار از دست است که باید شسـته شود، یا هدف بیان کیفیت شستن آن است.

دقت در آیه نظر اول را تأیید می کند، زیرا:

۱. واژه «ید» در موارد سه گانه و یا بیشتر بکار می رود.

أ. ید: انگشتان.

ب. ید: از انگشتان تا مچ دست.

ج. ید: از انگشتان تا آرنج.

د. ید: از انگشتان تا کتف.

عرب در همه این موارد لفظ « ید» را به کار می برد، و در اشعار عرب و کلمات فصیحان و بلیغان برای این استعمالات گوناگون، شاهد فراوان است و نیاز به آوردن آنها نیست وکافی است که بدانیم «ید» در مورد آیه سرقت «السارق و السارقه فاقطعوا أیدیهما» مائده/۳۷.

در خصوص انگشتان از نظر فقه شیعی یا مچ دست از نظر فقه سنی بکار رفته است.

همچنان که در آیه تیمم اندازه دست محدود به مچ «فتیمموا صعیداً طیباً فامسحوا بوجوهکم و أیدیکم منه» مائده/۶

می باشد.

با توجه به این استعمالات گوناگون، در آیه وضو برای رفع ابهام و این که مقدار شستن را روشن کند لفظ « إلی المرافق» بکار برده شده تا روشن شود محدوده شستن، فاصله سر انگشتان تا آرنج است نه کمتر و نه بیشتر.

و اما اینکه چگونه بشوییم، از بالا آغاز کنیم یا بر عکس، آن

را بر عهده خود انسان نهاده است که در امثال این موارد از آن پیروی می کنند، و مسلماً در نظافت دستها از بالا شروع می کنند نه از پایین.

این نوع تفسیر مربوط به خصوص این آیه نیست. در کلمات روزمره ما نیز این نوع ترکیبها که ناظر به بیان اندازه است نه کیفیت، زیاد وارد شده است که دو نمونه را یادآور می شویم.

صاحب خانه ای به استاد رنگ کار می گوید: این اتاق را تا سقف رنگ کن.

یا طبیبی به مادر طفل می گوید: برای پایین آوردن تب، پاهای طفل را تا زانو با آب گرم پاشو کن.

در همه این موارد کار از بالا آغاز می شود نه بر عکس، و هیچ فردی واژه تا (سقف) تا (زانو) را برای بیان کیفیت نمی گیرد، بلکه می گوید برای تحدید و اندازه رنگ کردن و یا شستن است.

خلاصه مدعا این است که این طور ترکیبها ناظر به بیان کیفیت نیست، بلکه ناظر به تحدید است.

و اما کیفیت شستن چیزی نیست که عرف در آن تردید کند. او آنچه که راحت و موافق شرایط موضع است آن را انتخاب می کند، و لذا در مورد شستن دستها، از بالا به پایین می شوید، ولی به هنگام مسح بر پا از نوک انگشت تا مچ پا، مسح می کشد.

کسانی که اصرار دارند حتماً باید دستها را بر عکس، وارونه شست، جمله«إلی المرافق» را ناظر به بیان کیفیت می دانند نه برای تحدید اندازه دست، در حالی که چنین برداشت از آیه بر خلاف فهم عرف در نظایر آن است.

گذشته از این گروهی از مفسران معتقدند واژه «إلی» در آیه به معنی « انتها» یا به تعبیر فارسی «تا» نیست، بلکه

به معنی « مع» و همراه است. وهدف از آرودن «إلی» این است که آرنج هم باید شسته شود و نظیر آن در قرآن دو آیه یاد شده در زیر است:

«وَ لا تَأکلوا أموالَهم إلی أَموالکُم» نساء/۲. أی مع أموالکم.

[اموال یتیمان را همراه اموال خود نخورید.]

«ویزدکم قوه إلی قوتکم» هود/۵۲. أی مع قوتکم.

[نیرویی بر نیروی خو بیفزایید.]

هر گاه «ألی» به معنی «مع» باشد استدلال مخالف کاملاً فاقد موضوع خواهد بود.

حضرت باقر (ع) وضوی رسول خدا را در حدیثی بیان کرده و می فرماید:

«فَغَسل یده الیمنی من المرفق إلی الأصابع لا یرد الماء إلی المرفقین» (تهذیب:۱/۵۹،شماره۱۵۸.)

[دست راست خود را از آرنج تا سر انگشتان شست و آب را به سوی آرنج ها باز نمیگرداند.]

نحوه استدلال شیعه به آیه وضو را بیان فرمایید .

پرسش

نحوه استدلال شیعه به آیه وضو را بیان فرمایید .

پاسخ

درباره آیه ۶ سوره مایـده و معنای ((الی)) در آن ، دانشـمند و فقیه سـنی مـذهب آقای وهب الزحیلی می گوید : ((در نزد تمـامی دانشـمندان و عالمان – از جمله امامان مـذاهب چهارگانه اهل سـنت – داخل نمودن دو آرنـج در شسـتن واجب است ، زیراحرف ((الی)) که برای انتهای غایت است در این جا به معنای ((مع)) می باشدیعنی دستها را با آرنج بشویید نه اینکه از سر انگشتان تا آرنج بشویید مانند دو آیه شریفه (و یزدکم قو الی قوتکم) و (لا تاکلوا اموالهم الی اموالکم) که در این دو نیز ((الی)) به همین معنا است ، (الفقه الاسلامی و ادلته ، ج ۱، ص ۲۱۸) و درباره نحوه وضو گرفتن پیامبر اکرم (ص) نیز چنین می گوید : ودارقطنی (از دانشمندان حدیث اهل سنت) از عثمان روایت نموده که گفت : بیایید تا مانند وضوی پیامبر (ص) وضو بگیریم پس صورتش و دو دستش راشست و اطراف دو آرنج را مس کرد و هم چنین دارقطنی از جابر نقل نموده است که گفت : پیامبر (ص) زمانی که وضو می گرفت آب را بر دو آرنج می ریخت . ;

اعتقادات شیعه در اصول و فروع; بر چه پایه ای استوار است و مبنای امامیه در سجده بر زمین و کیفیّت خاصّ آنها در وضو کدام است؟

پرسش

اعتقادات شیعه در اصول و فروع; بر چه پایه ای استوار است و مبنای امامیه در سجده بر زمین و کیفیّت خاصّ آنها در وضو کدام است؟

پاسخ

در باب اعتقادات شیعه، باید گفت: طبق حدیث ثقلین که متواتر و مشهورترین شیعیان و اهل سنّت است، اعتقادات شیعه در اصول و فروع و کیفیّت عبادات آنان طبق مشی اهل بیت رسول((صلی الله علیه وآله)) می باشد. آن حضرت مردم را بعد از خود در اندیشه و عمل به آنها ارجاع داده است. و به همین جهت ما اعمال اهل بیت((علیهم السلام))را کاشف از اعمال و رفتار رسول خدا((صلی الله علیه وآله)) می دانیم; هر چند شخص حضرت رسول((صلی الله علیه وآله)) بیان نکرده باشند. و دیگر اینکه پیامبر عظیم الشأن، حضرت محمّد((صلی الله علیه وآله)) فرمودند: «انا مدینه العلم و علیٌ بابها; من شهر علم هستم و علی درِ آن است»(۱). کسی که بخواهد وارد شهر شود، باید از در آن وارد شود. پس ورود به علم و سنّت و رفتار پیامبر((صلی الله علیه وآله))، اطاعت از مولا امیرالمؤمنین((علیه السلام)) است; که شیعیان به آن توجّه دارند.

پاورقی

۱ - تفسر برهان، ج ۱، ص ۱۹۱.

و امّا راجع به قسمت دوم سؤال، سجده بر زمین تجویز شده است. به همین جهت اگر چیزی مانند قالی، نمد و... مانع باشد سجده بر زمین انجام نشده و نماز باطل است. و یا ممکن است چیزهایی مانند گچ، سنگ های معدنی، کاشی، موزائیک و... مانع باشد. و سجده بر آنها جایز نیست به همین جهت شیعیان قطعه خاکِ پاکی با خود همراه دارند تا در موقع نماز، سجده بر خاک انجام

شـود، نـه بر فرش و لـذا جـایی کـه مـانعی نیسـت نیـاز بـه مهر نخواهـد بـود و ایـن مطلـب از زمـان ابتـدا به تبعیّت از اهـل بیت پیامبر((صلی الله علیه وآله)) معمول بوده و می دانیم که روش اهل بیت((علیهم السلام)) کاشف از روش رسول خدا((صلی الله علیه وآله)) است.

و در مسأله وضـو هم بایـد بگـوییم شـیعیان به همـان روش پیغمـبر((صـلی الله علیه وآله)) وضو می گیرنـد; زیرا اگر روش آن حضـرت غیر از ان بود، امیرالمؤمنین علیّ ابن ابی طـالب و دیگر اهـل بیت((علیهم السـلام)) برای ما بیان می کردنـد. ولی آنان طبق نصوص همین روش را داشته اند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۱۹۸

لطفا بفرمائید که نحوه وضو گرفتن بین شـیعه و اهل سـنت چرا فرق می کند و از چه تاریخی شروع و اصل وضوی حضرت پیغمبر(ص) چگونه بوده است.

پرسش

لطفـا بفرمائیـد که نحوه وضو گرفتن بین شـیعه و اهل سـنت چرا فرق می کنـد و از چه تاریخی شـروع و اصل وضوی حضـرت پیغمبر(ص) چگونه بوده است.

پاسخ

یکی از مسائـل اختلافی بین پیروان اهـل بیت "ع" و اهـل سـنت، طریقه وضـو گرفتن است. این موضوع موجب آزار و ایـذای شیعه از طرف بعضـی از اهـل سـنت و در مواردی، ناآگاهـانه بـاعث هتـک حرمت و تهمت به پیروان اهـل بیت "ع" و موجب تفرقه بین شـیعه و اهل سـنت می شود. عقل و شرع حکم می کند به جای توهین و لعن به ادلّه قرآنی و روایی شیعه توجه شود، که کدام طریقه وضو صحیح است؟

اگر هم قانع نشدیم نباید این امر موجب اختلاف و افترا گردد. متأسـفانه عده ای از اهل سنت به جای اینکه تعصب را کنار زده و اسـتدلالی و منطقی بیاندیشـند و دلایل شیعه را هم مورد بررسی قرار دهند، پیروان اهل بیت را رافضی و ... می خوانند و آنها را مورد لعن و اهانت و در مواردی تحریم می کننـد، این رفتار نه تنها پیروان اهل سـنت را از واقعیت دور نگاهداشـته و موجب تفرقه بیشتر خواه شد، بلکه به نفع و خواست دشمنان اسلام است.

اینک آیه وضو را مورد بررسی قرار داده و سپس نتیجه گیری می نماییم:

"یا ایها الذین آمنوا إذا اقمتم إلی الصـلوه فاغسلوا وجوهکم و أیدیکم إلی المرافق وامسحوا برؤوسکم و أرجُلَکم إلی الکعبین"

(۱)

در این آیه شریفه به چهار عضو وضو (صورت، دست، سر، پا) اشاره کرده و برای هر یک دستوری داده است:

۱. وجوه (صورت): مؤمنین، هرگاه خواستید نماز بخوانید صورت خود را بشویید.

در این آیه به کیفیت شستن صورت اشاره نشده و حد صورت هم عرفاً مشخص است و به آن هم در این آیه اشاره نشده است، دراین مورد اختلافی نیست.

۲. ایدیکم (دست ها): بعد از شستن صورت دست های خود را (الی) تا مرفق بشویید و از این قسمت آیه به کیفیت (از بالا یا از پایین) اشاره نشده است و کلمه (الی) بیان حد است نه مبیّن کیفیت. ازکلمه (الی) فهمیده نمی شود که باید دست ها را از پایین به بالا شست، اگر گفته شود دیوار منزل را رنگ کن تا (الی) سقف، این دستور چه مفهومی خواهد داشت؟ آیا باید از پایین شروع کند به رنگ کردن یا از بالا؟ بلکه منظور رنگ کردن دیوار است تا زیر سقف (کامل) نه این که ملاک از پایین به بالا باشد. در قرآن (الی) را به معنی (مع) می گیرند،(۲) در این صورت معنی شستن دست ها همراه مرفق خواهد بود.

مذاهب چهارگانه اهل سنت هم معتقدند که آیه کیفیت شستن دست ها را که از پایین یا بالا اول دست چپ یا دست راست، بیان نمی کند و به هرکیفیتی که وضو گرفته شود فرقی ندارد، بلکه افضل شستن "من الأصابع إلی المَرافق" از پایین به بالا و شروع از دست راست می باشد. پس شستن از پایین به بالا واجب نیست.

اما شیعه به پیروی از اهل بیت "ع" که معرّف سنت پیامبر "ص" می باشند، از بالا (مرفق) به پایین وضو می گیرند. چون همان طوری که قبلاً بحث شد در موارد اختلاف تنها کسی که طبق حدیث ثقلین می تواند قرآن و

سنت رسول اکرم "ص" را تفسیر کند، اهل بیت "ع" می باشند. (۳)

گذشته از موارد فوق وضو گرفتن از بالا به پایین طبیعی است و عادی تر است تا بر عکس آن.

۳. رؤوسکم (سر): پس از شستن صورت و دست ها، سر خود را مسح کنید. در این قسمت از آیه حرف (ب) به معنی تبعیض است. طبق تصریح اهل لغت (۴) و روایات (۵) اختلاف بین فقهای امامیه و اهل سنت در مقدار مسح سر می باشد. نظر امامیه "أقل ما یقع علیه اسم المسح" مسمای مسح در قسمت جلوی سر می باشد، به دلیل وجود نص از ائمه و اجماع فقهای امامیه. (۶) اما در میان اهل سنت یازده قول وجود دارد، مثلاً شافعی به طریق امامیه و ابوحنیفه به مسح یک چهارم سر و مالک به تمام سر و ... فتوا داده اند. (۷)

۴. وارجلکم (پا): (واو) عاطفه است (وارجلکم) معطوف، به دو قرائت فتح لام (ارجلکم) که عطف به محل (رؤوسکم) باشد، چون (رؤوسکم) مفعول است و منصوب، به دلیل باءجارّه مکسور گردیده و یا به کسر لام (ارجلکم) عطف به ظاهر رؤوسکم باشد خوانده شده است به قرائت اول فتح لام، نافع و ابن عامر و کسایی و حفص، و دیگران به کسر لام قرائت نموده اند، بنابر هر دو قرائت، مسح پا واجب است و شستن خلاف آیه شریفه می باشد.

این که گروهی از اهل سنت تصور کرده اند (ارجلکم) عطف به (ایدیکم) است، یک تحکم می باشد، زیرا:

اول، این نوع عطف جایز نیست، زیرا باعث فاصله شدن یک جمله فعلیه "وامسحوا برؤوسکم" بین معطوف و معطوف علیه است، و

این درکلام عرب غلط است، صحیح نیست این نسبت را به قرآن بدهیم.

دوم، عطف به محل در کلام عرب صحیح و شایع است، مانند: "لیس هذا بعالم ولا عاملا" که عالماً عطف به محل بعالم شده است و محل بعالم نصب است و این در کلام اهل فن مشهوراست واختصاص به ضرورت شعر ندارد. (۸)

آن چه درباره ظاهر آیه مبارکه بنا بر هر دو قرائت گفته شد، تنها رأی شیعه نیست؛ بلکه مفسیرین اهل سنت نیز آیه مبارکه را بر هر دو قرائتش مطابق با رأی شیعه در وجوب مسح پا می دانند و آنچه از تحلیل ادبی آیه گفته شد، تمام از تفاسیر اهل سنت است که می توان به کتاب تفسیرکبیر فخر رازی رجوع نمود. (۹)

منابع روایی شیعه و سنی هم مسح پا در وضو را تأیید می کنند نه شستن را، روایات شیعه: وسائل الشیعه، ج۱، کتاب الطهاره، باب ۲۵ از ابواب الوضو.

منابع اهل سنت به عنوان نمونه:

۱. مسند احمد، ج۱، ص۶۷و۱۰۸ و ۱۵۸ (انتشارات دارالفکر)؛

۲. کنزالعمال، ج۹، ص۴۴۸، ح۸. ۲۶۹ (مؤسسه علوم القرآن)؛

۳. سنن ابی داود، ج۱، ص۴۲، ح۱۶۴ (داراحیاء التراث العربی)؛

۴. الغارات، به نقل از امالی شیخ مفید (مصنفات شیخ مفید، ج۱۳، ص۲۶۷)؛

۵. طبری، تفسیر طبری، ج۶، ص۸۲

۶. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج۶، ص۹۲؛

۷. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج۱۱، ص۱۶۱؛

۸. ابن حزم، المحلی، ج۲، ص۵۹؛

برای مثال یک روایت از منابع اهل سنت نقل می کنیم: بخاری در تاریخ خود و احمد بن ابی شیبه و ابن عمرو البغوی و طبرانی و باوردی و ... از طریق ابی السود از عبادبن تمیم المازنی از پدرش نقل می کند، که گفت:

"رأیتُ رسولُ ا... "ص" یتوضأ و یمسح الماء علی رجلیه؛(۱۰) مشاهده کردم رسول خدا را که وضو گرفت و مسح نمود پاهایش را."

در منابع ذکر شده اسامی بسیاری از اصحاب رسول اکرم "ص" بیان شده که مسح را واجب می دانستند.

برای مثال ابن حزم می گوید: "و قد قال بِالمسح علیَ الرجلین جماعه من السلف منهم علی بن ابی طالب و ابن عباس والحسن و عکرمه و الشعبی و جماعه غیرهم".

چه کسی دستور شستن پا را در وضو داد؟

با وجود ادله غنی و قوی قرآنی و روایی و تاریخی در وجوب مسح پا، چه کسی باعث تحریف و بدعت شستن پا در وضو شده است؟

در منابع اهل سنت از جمله کنزالعمال، ج۹، ص۴۴۱، ح ۲۶۸۸۳ ، نقل شده است که عثمان خلیفه سوم، مردم را جمع کرد و جلوی آنان وضو گرفت؛ دست راستش را داخل ظرف کرد و بر دست چپش آب ریخت و سه بار شست، سپس سه بار مضمضه کرد وسه بار استنشاق کرد، بعد سه بار صورتش را شست، و سه بار دستش را تا مرفق شست، سپس سرش را مسح کرد و پاهایش را خوب شست، سپس گفت دیدم رسول خدا این گونه وضو گرفت.

وضوی همه مسلمانان تا خلافت عثمان صورت واحدی داشته و مانند وضوی کنونی شیعه بوده است؛ این مسأله با آیه قرآن نیز تطبیق دارد که می فرماید: "امسحوا برؤوسِکم و أرجُلَکم" (۱۱) در این آیه خداوند امر به مسح سر و پاها نموده است، در حالی که اهل تسنن پاها را می شویند، علت تغییر وضو این بود که عثمان در اواسط دوران خلافت خود نسبت

به چگونگی وضوی پیامبر گرفتار تردید شد، او سپس وضوی پیامبر را به شکلی که اکنون در میان اهل سنت مرسوم است، اعلام نمود. این قضیه مورد مخالفت بسیاری از صحابه پیامبر واقع شد، لکن حکومت اموی بنا به اغراض سیاسی در نقاط مختلف اسلامی شیوه عثمان را تبلیغ کردند و جوی به وجود آوردند که برخی از صحابه جرأت مخالفت با روش دستگاه حاکم را نداشت. و در نتیجه این گونه وضو گرفتن رواج یافت. (۱۲)

آیا شستن پا به نظافت نزدیک تر نیست؟

گفته می شود، شستن پا در وضو موجب نظافت است و به بهداشت نزدیک تر ولی مسح کردن بهداشتی نیست. در جواب این سوء تفاهم باید توضیح داده شود که اول، این توجیه نمی تواند برخلاف دستور قرآن عمل کردن را بپوشاند، چون قرآن دستور مسح داده است. دوم، فلسفه وضو صرفاً نظافت و بهداشت نیست، حکمت های دیگری هم دارد، زیرا اگر حکمت وضو تنها نظافت بود پس چرا وقتی کسی حمام رفته کاملاً نظافت نموده اگر بخواهد بلافاصله نماز بخواند باید وضو بگیرد.

سوم، مسأله نظافت و بهداشت همیشه لازم است چه کسی بخواهد وضو بگیرد یا خیر؛ می توان پا را قبل از وضو یا بعد از آن شست ولی برای وضو مسح نمود. شستن پا جهت مسائل بهداشتی و روانی و ... به خصوص در تابستان بسیار توصیه شده، این ارتباطی با فلسفه وضو ندارد.

منابع و مآخذ:

۱. سوره مبارکه مائده/آیه ۵

۲. عبدالرحمن الجریری، الفقه علی المذاهب الاربعه. ج۱، ص۵۳ و حلیه العلماء فی معرفه مذاهب الفقهاء القفال، ج۱، ص۴۵

۳. وسائل الشیعه، ج۱، باب ۱۹، ص۲۸۵

۴. ر.ک: کنزالعرفان فی فقه

القرآن، ج۱، ص ۱۰

۵. وسائل الشيعه، ج۱، أبواب وضو، باب ۲۳

۶. کنزالعرفان فی فقه القرآن، ج۱، ص ۱۰

۷. همان و ابن عربی، احکام القرآن

۸. ر.ك : ابن هشام، مغنی اللبیب

۹. ج۱۱، ۱۶۱،ذیل آیه سوره مائده، مسأله ۳۸، دارالکتب العلمیه، تهران

۱۰. کنز العرفان فی فقه القرآن.ج۱، ص۱۴

۱۱. سوره مبارکه مائده/ آیه۵

برای آگاهی بیشتر ر.ك: علی الشهرستانی، وضو، النبی من خلال ملابات التشریع. نشر المشعر

آیا شیعیان مثل پیامبر وضو می گیرند

پرسش

آیا شیعیان مثل پیامبر وضو می گیرند

پاسخ

بله; شیعیان همچون پیامبر گرامی اسلام(ص) وضو می گیرند برای اثبات این

مدعا به روایت ذیل توجه فرمایید:

حضرت امام محمد باقر(ع) به اصحابش فرمودند: آیا نمی خواهید وضوی

حضرت رسول خدا(ص) را عملاش برای شما حکایت کنم؟ همگان عرض کردند چرا

یابن رسول الله، بفرمایید. آن حضرت کاسه یا قدحی چوبی طلبید که در آن مقداری

آب بود آن راپیش روی خود گذاشت. سپس آستین دو دست را بالا زده و بعد دست

راست خود را در آب فرو برد، و فرمود: این در موقعی است که دست پاک باشد سپس یک کف آب برداشت چندان که دست پرآب شده و آن را بر پیشانی خود گذاشت و فرمود: ((بسم الله الرحمن الرحیم)) و آب را بر اطراف پیشانی خود کشید، بعد دست چپ خود را در آب فرو برد و یک کف پرآب بر گرفت و بر آرنج دست راست ریخت و کف دست خویش را بر آن کشید تا اینکه آب از آرنج تا سرانگشتان دست راست همه را کاملاش فرا گرفت، آنگاه دست راست را در آب برده و کفی پر کرد و بر آرنج دست چپ ریخ...و چنان کف خود را بر آن کشید که آب تا سر انگشتان جاری شد و پس از آن باتری باقیمانده ئ آب وضویش بر قسمت جلو سر و پشت دو پایش مسح فرمود.

چرا شیعه پاها را هنگام وضو مانند اهل سنت به طور کامل نمی شوید

پرسش

چرا شیعه پاها را هنگام وضو مانند اهل سنت به طور کامل نمی شوید

پاسخ

شستن پاها پس از وضو مستحب است; ولی آنچه که هنگام وضو واجب است مسح کشیدن است، چون آیه قرآن درباره وضو فرموده است: ((فامسحوا بروسکم و ارجلکم منه; سپس مسح کنید سرها و پاهایتان را از آب وضو)) بر اساس دستور این آیه قران، وظیفه ما مسح است نه شستن، گرچه شستن پس از مسح یا قبل از وضو استحباب دارد.

با توجه به آیه وضو شیعه چگونه می تواند استدلال کند که وضوی اهل تسنن اشکال دارد؟

پرسش

با توجه به آیه وضو شیعه چگونه می تواند استدلال کند که وضوی اهل تسنن اشکال دارد؟

پاسخ

«الی» در آیه شریفه «فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق» به همان معنای مشهور خود (انتهای غایت) است.یعنی حد نهایی شستن دست ها مرفق است، نه اینکه لزوماً مسیر شستن به سوی آن باشد. لازم به ذکر است، آیه شریف هدر مورد این که شستن آیا باید از بالا به پایین و یا پایین به بالا باشد بیانی ندارد، برای مثال اگر شما به نقاش بگویید دیوار را تا فلان نقطه رنگ بزن در این جمله هیچ دلالتی بر این که آیا باید از پایین به بالا و یا بالعکس رنگ بزند وجود ندارد. حال سؤال این است که وقتی در آیه دلالتی نیست پس بالاخره وظیفه چیست از بالا به پایین یا بالعکس. اینجاست که باید به روش پیامبر(ص) و معصومین مراجعه نمود. بنا بر روایات صحیحی که در این زمینه وجود دارد بایداز بالا به پایین شسته شود. از نظر طبیعی نیز از بالا به پایین شستن طبیعی تر است تا عکس آن ولیکن باید توجه شودکه:

اختلاف در نحوه وضو گرفتن از اواسط خلافت عثمان پیدا شد و حتی عثمان در ابتدا به روش معمول بین شیعه وضو می گرفت؛ ولی بعدا گرفتار شك و تردید شد و علی رغم مخالفت بسیاری از صحابه رسول خدا و از جمله حضرت علی(ع) و ابن عباس برخلاف مرسوم و برخلاف سنت پیامبر(ص) به جای مسح پاها را شست، بعداً بنی امیه مردم را مجبور به پذیرش نظریه عثمان کردند و تبلیغات وسیعی در تأیید آن به راه انداختند. چنان که در

زمان حجاج ازابو مالک اشتری کیفیت وضوی رسول خدا(ص) را پرسیدند؛ او عده ای از خواص قبیله خود را جمع کرد و پرسید آیاشخص ناشناسی بین شماست؟ وی پس از اطمینان به این صورت وضو گرفت: ابتدا صورت و سپس دستها را شستو بعد سر و پاها را مسح کرد. از این روایت معلوم می شود که در زمان بنی امیه صحابه پیامبر کاملا در تقیه بودند وقدرت نداشتند برخلاف روش عثمان وضو بسازند. برای آگاهی بیشتر ر . ک : وضوء النبی من خلال ملابسات التشریع،علی شهرستانی. نیز: سبع مسائل فقهیه، الشیخ جعفر سبحانی. نکته دیگری که در آیه وضو قرار دارد این است که قرآن مجید می فرماید:« وامسحوا برؤسکم و ارجلکم » و این آیه، صراحت در لزوم مسح پا دارد؛ لیکن اهل تسنن به خاطر«نصب» ارجلکم آن را عطف به ما قبل «وامسحوا» نموده و می گویند باید پاها را شست در حالی که عطف به ماقبل جمله فعلیه هرگز در ادبیات عرب وجود ندارد و این یک خطای بزرگ است؛ بلکه نصب آن به خاطر عمل آن است وعطف به محل «برؤسکم» می باشد؛ زیرا کلمه فوق محلاً منصوب است، هر چند لفظاً به خاطر حرف «باء» که بر سر«رؤسکم» آمده مجرور شده است.

چرا اهل سنت بهتر و درست تر از ما وضو می گیرند؟

پرسش

چرا اهل سنت بهتر و درست تر از ما وضو می گیرند؟

پاسخ

}در مورد وضو گرفتن نیز مسأله به همین شکل است. شیعه با تکیه بر روایات اهل بیت(ع) در مورد وضوی پیامبر(ص)، طریقه وضو گرفتن را برگزیده است؛ ولی اهل سنت از طریق فقهای اربعه، فقه خود را اخذ کرده اند.

اختلاف در نحوه وضو گرفتن از اواسط خلافت عثمان پیدا شد و حتی عثمان در ابتدا به روش معمول بین شیعه وضو می گرفت ولی بعدا گرفتار شک و تردید شد و علی رŠمخالفت بس...Љ......از صحابه رسول خدا و از جمله علی (ع) و ابن عباس بر خلاف مرسوم و سنت پیامبر به جای مسح، پاها را شست ولی بعد در زمان بنی امیه مردم را مجبور به پذیرش نظریه عثمان کرده و تبلیغات وسیعی در تایید آن به راه انداختند. چنانکه در زمان حجاج ازابومالک اشتری کیفیت وضوی رسول خدا را پرسیدند عده ای از خواص قبیله خود را جمع کرد و پرسید آیا شخص ناشناسی بین شماست ؟ و پس از اطمینان به این صورت وضو گرفت : ابتدا صورت و سپس دستها را شست و بعد سر و پاها را مسح کرد از این روایت معلوم می شود که در زمان بنی امیه صحابه پیامبر کاملا در تقیه بودند و قدرت نداشتند بر خلاف روش عثمان وضو بسازند.

در هر صورت برای یافتن وظیفه حقیقی تنها به ظواهر نباید اکتفا کرد؛ بلکه باید با متد و روش خاص هر رشته به بررسی آن پرداخت.{

دلیل اینکه وضو گرفتن و ساعت و وقت بجای آوردن نماز ما (نیز اینکه نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشاء را پشت سر هم می خوانیم)

با برادران اهل سنت تفاوت دارد چیست؟ لطفاً علتها را ذکر نمایید.

پرسش

دلیل اینکه وضو گرفتن و ساعت و وقت بجای آوردن نماز ما (نیز اینکه نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشاء را پشت سر هم می خوانیم) با برادران اهل سنت تفاوت دارد چیست؟ لطفاً

علتها را ذکر نمایید.

پاسخ

نخست باید دانست شیعیان با استفاده از احادیث و روش علمی امامان معصوم(ع) احکام خود و روش وضو و نماز را به دست آورده اند و امامان(ع) تا امام علی(ع) نزدیک ترین افراد به پیامبر(ص) بودند، لذا به روشنی می توانیم مطمئن باشیم پیرو سنت واقعی پیامبر(ص) ما شیعیان هستیم. اگر چه برخی در انجام اعمال کوتاهی می کنند.

برای توضیح بیشتر در این باره توجه شما را به مطالب زیر جلب می کنیم.

«الی» در آیه شریفه «فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق» به همان معنای مشهور خود (انتهای غایت) است.یعنی حد نهایی شستن دست ها مرفق است، نه اینکه لزوماً مسیر شستن به سوی آن باشد. لازم به ذکر است، آیه شریفه در مورد این که شستن آیا باید از بالا به پایین و یا پایین به بالا باشد بیانی ندارد، برای مثال اگر شما به نقاش بگوییددیوار را تا فلان نقطه رنگ بزن در این جمله هیچ دلالتی بر اینکه آیا باید از پایین به بالا و یا بالعکس رنگ بزند وجودندارد. حال سؤال این است که وقتی در آیه دلالتی نیست پس بالاخره وظیفه چیست از بالا به پایین یا بالعکس. اینجاست که باید به روش پیامبر(ص) و معصومین مراجعه نمود. بنا بر روایات صحیحی که در این زمینه وجود دارد بایداز بالا به پایین شسته شود. از نظر طبیعی نیز از بالا به پایین شستن طبیعی تر است تا عکس آن ولیکن باید توجه شودکه:

اختلاف در نحوه وضو گرفتن از اواسط خلافت عثمان پیدا شد و حتی عثمان در ابتدا به روش معمول بین شیعه وضو می گرفت؛ ولی بعدا گرفتار

شک و تردید شد و علی رغم مخالفت بسیاری از صحابه رسول خدا و از جمله حضرت علی(ع) و ابن عباس برخلاف مرسوم و برخلاف سنت پیامبر(ص) به جای مسح پاها را شست، بعداً بنی امیه مردم را مجبور به پذیرش نظریه عثمان کردند و تبلیغات وسیعی در تأیید آن به راه انداختند. چنان که در زمان حجاج ازابو مالک اشتری کیفیت وضوی رسول خدا(ص) را پرسیدند؛ او عده ای از خواص قبیله خود را جمع کرد و پرسید آیا شخص ناشناسی بین شماست؟ وی پس از اطمینان به این صورت وضو گرفت: ابتدا صورت و سپس دستها را شستو بعد سر و پاها را مسح کرد. از این روایت معلوم می شود که در زمان بنی امیه صحابه پیامبر کاملا در تقیه بودند وقدرت نداشتند برخلاف روش عثمان وضو بسازند.

برای آگاهی بیشتر ر . ک : وضوء النبی من خلال ملابسات التشریع،علی شهرستانی. نیز: سبع مسائل فقهیه، الشیخ جعفر سبحانی.

نکته دیگری که در آیه وضو قرار دارد این است که قرآن مجید می فرماید: وامسحوا برؤسکم و ارجلکم و این آیه، صراحت در لزوم مسح پا دارد؛ لیکن اهل تسنن به خاطر«نصب» ارجلکم آن را عطف به ما قبل «وامسحوا» نموده و می گویند باید پاها را شست در حالی که عطف به ماقبل جمله فعلیه هرگز در ادبیات عرب وجود ندارد و این یک خطای بزرگ است؛ بلکه نصب آن به خاطر عمل آن است وعطف به محل «برؤسکم» می باشد؛ زیرا کلمه فوق محلاً منصوب است، هر چند لفظاً به خاطر حرف «باء» که بر سر«رؤسکم» آمده مجرور شده است.

همچنین دست بسته نماز خواندن از زمان خلیفه دوم

و به دستور او شایع شد. به دلیلی که می پنداشت رعایت احترام خدا این گونه بیشتر خواهد بود. در صورتی که خداوند و پیامبرش بهتر می دانند چگونه رعایت حفظ شود، لذا در مذهب مالکی دست انداخته نماز می خوانند.

ناگفته نماند نمازهای یومیه را در پنج وقت خواندن مستحب است و از مشترکات مذاهب اسلامی است. در بسیاری از اصول دین و فروع دین این دو با یکدیگر اشتراک دارند و عموم مسلمانان بایستی با تکیه بر مشترکات خود, راه وحدت را پیموده و یا از طرح موارد مورد اختلاف پرهیز کنند. برادر عزیز! چون بسیاری از موارد آن مورد اتفاق شیعه و سنی است گرچه ممکن است برخی به آن عمل نکنند (مثلا" نظم صفوف , شرکت در جماعت , اهتمام به نماز اول وقت و...) در این صورت به شما خواهیم گفت که برادران اهل سنت نوعا" در این موضوع گوی سبقت را ربوده اند; ولی اگر مقصود شما چگونگی نماز خواندن است , تفاوت شیعه و سنی در این مورد تنها در دست بسته نماز خواندن و گفتن آمین و سجده بر هر چیز است و در بقیه موارد تفاوت چندانی نیست . برای این موارد نیز فقهای شیعه دلیل فقهی دارند که جایگاه بررسی آن در فقه استدلالی است . این تفاوت ها از آنجا ناشی می شود که شیعه , فقه خود را فقط از پیامبر(ص) و اهل بیت (ع) می گیرد; ولی اهل سنت از اشخاص دیگری نیز در این زمینه بهره می برند.

وضو گرفتن شیعه ها درست است یا سنی ها؟ چرا؟

پرسش

وضو گرفتن شیعه ها درست است یا سنی ها؟ چرا؟

پاسخ

بدون تردید مسلمانان در آغاز دوره اسلام، همانند پیامبر(وضو می گرفتند. و در این زمینه هیچ اختلافی ذکر نشده است. و اختلاف و تفاوت، پس از وفات رسول اکرم(، روی داد. و طبق تاریخ، تا زمان عمر هم مردم همانند پیامبر(وضو می گرفتند. و در زمان عثمان بود که اختلاف و تفاوت درباره وضو، در بین مردم رخ داد. و آغاز کننده این اختلاف، خود عثمان بود. (۱)

و اهل بیت (، کیفیت وضوی پیامبر(را به ما نقل کرده اند. پس وضویی که ما الآن می گیریم، همان طریقه وضو گرفتن پیامبر(و امامان معصوم(است.

و علت اختلاف میان شیعه و اهل سنت آیه شریف "۶"، از سوره مائده است. که می فرماید : "یا اَیها الذینَ آمَنُوا اِذا قُمْتُمْ اِلَی الصَّلوهِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُم و اَیْدِیَکُمْ اِلَی المَرافِقِ وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِکُم و اَرْجُلَکُمْ اِلَی الْکَعْبَیْن "

توضیح این آیه شریفه و حدود شستن اعضاء وضو :

۱.در این آیه حدّ شستن صورت نیامده است، ولی در روایات ائمه (بیان شده که حدّ صورت از جهت طول از رستنگاه مو تا

چانه، و از جهت عرض آنچه در میان انگشت وسط و ابهام (انگشت شست) قرار می گیرد، می باشد. و این در حقیقت توضیح همان معنایی است، که از کلمه "وجه" در عرف فهمیده می شود.

۲. حدّ دست که باید در وضو شسته شود، تا آرنج ذکر شده. زیرا "مرافق" جمع "مرفق" یعنی آرنج است. و هنگامی که گفته می شود دست را بشویید، ممکن است به ذهن چنین برسد که دستها را تا

مـچ بشوییـد، زیرا غالباً این مقـدار شسـته می شود. ولی قرآن می فرمایـد : "تا آرنـج بشوییـد" (الی المرافق). لذا "الی" در آیه برای بیان حد شسـتن است، نه کیفیت شسـتن، که بعضـی توهم کرده اند، و خیال کرده اند که آیه می فرماید که باید دستها را از سرانگشتان به طرف آرنج بشویید (چنانکه بعضی از اهل سنت قائل هستند).

توضـیح بیشتر اینکه این مسأله، ماننـد این است که انسان به کارگری سـفارش کند، که دیوار اطاق را از کف تا یک متر رنگ کند. روشن است منظور این نیست که دیوار از پایین به بالا رنگ شود؛ بلکه باید به این مقدار رنگ شود، نه بیشتر، و نه کمتر. پس فقط مقـداری از دست که بایـد شسـته شود، در آیه ذکر شده. و اما کیفیت آن در سـنت پیامبر(، بوسـیله اهل بیت(، به ما رسیده است. و آن شستن آرنج است به طرف سرانگشتان.

طبق روایات رسیده، و همچنین آیه ۶ سوره مائده، وضو گرفتن رسول اکرم مثل شیعیان یا تسنن بود؟ اهل تسنن بر این اعتقادند که وضو و نماز آنان مطابق سیره رسول ا... است.

پرسش

طبق روایات رسیده، و همچنین آیه ۶ سوره مائده، وضو گرفتن رسول اکرم مثل شیعیان یا تسنن بود؟ اهل تسنن بر این اعتقادند که وضو و نماز آنان مطابق سیره رسول ا... است.

پاسخ

بـدون تردیـد مسـلمانان در آغاز دوره اسـلام، ماننـد پیامبر(وضو می گرفتنـد. و در این زمینه هیـچ اختلافی ذکر نشده است. واختلاـف و تفاوت پس از وفات رسول اکرم (روی داد. و طبق تاریـخ تا زمان عمر همه ماننـد پیامبر وضو می گرفتنـد. و در زمان عثمان بود که اختلاف و تفاوت درباره وضو میان مردم رخ داد. و آغاز کننده این اختلاف خود عثمان بود.(۱)

طریقه وضـو گرفتن در شـیعه، طبـق قرآن کریم است. و کیفیت آن از طریق ائمه اطهـار(، که همـان سـنت پیـامبر (است، به ما رسـیده است. علّت اختلاف میان شیعه و اهل سنت، آیه شریفه ۶ سوره مبارکه مائده است. که قرآن می فرماید : "یا ایها الذین آمنوا اذا اقمتم الی الصلوه فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤوسکم و ارجلکم الی الکعبین" توضیح این آیه شریفه و حدود شستن اعضاء وضو :

۱.در این آیه حـدّ شسـتن صورت نیامـده، ولی در روایات ائمه (حـدّ صورت از جهت طول از رسـتنگاه مو تا چانه، و از جهت عرض آنچه در میـان انگشت وسط و ابهام (انگشت شـست) قرار می گیرد، ذکر شـده، و این در حقیقت توضـیح همان معنایی است که از کلمه "وجه" در عرف فهمیده می شود.

۲. حدّ دست که باید در وضو شسته شود، تا آرنج ذکر شده؛ زیرا "مرافق" جمع "مرفق"، به معنی آرنج است. و چون هنگامی

که گفته می شود دست را بشویید، ممکن است به ذهن چنین برسد که دستها را تا مچ بشویید، زیرا غالباً این مقدار شسته می شود. ولی قرآن می فرماید : "تا آرنج بشویید (الی المرافق)"، و لذا "الی" در آیه برای بیان حدّ شستن است، نه کیفیت شستن، که بعضی توهم کرده اند که آیه می فرماید باید دستها را از سر انگشتان به طرف آرنج بشوید، چنانکه برخی از اهل سنت قائل هستند. این مسأله مانند این است که انسان به کارگری سفارش کند که دیوار اطاق را از کف تا یک متر رنگ کند، روشن است که منظور این نیست که دیوار از پایین به بالا رنگ شود، بلکه باید این مقدار رنگ شود، نه بیشتر و نه کمتر. پس فقط مقداری از دست که باید شسته شود، در آیه ذکر شده. و اما کیفیّت آن در سنت پیامبر(، بوسیله اهل بیت(به ما رسیده است؛ و آن شستن آرنج است به طرف سرانگشتان.

۳. کلمه "رب" در "برؤوسکم"، طبق برخی از روایات، ائمه(و تصریح از اهل لغت، به معنی تبعیض است، یعنی قسمتی از سر را مسح کنید؛ که در روایات ما محل آن به یک چهارم سر که در جلوی سر قرار دارد، محدود شده، و باید قسمتی از این یک چهارم را، هر چند اندک باشد، با دست مسح کرد، نه اینکه مانند اهل سنت، تمام سر شسته شود.

۴. قرار گرفتن "ارجلکم" در کنار "رؤوسکم"، شاهد آن است که پاها نیز باید مسح شود، نه اینکه آن را بشوید.(۳) (همان کاری که اهل سنت می کنند.)

در مورد اینکه

در مورد وضو، در زمان پیامبراکرم(و خلیفه اول و دوم اختلافی نیست، باید گفت که اگر چنین اختلافی رخ می داد، دلایلی حاکی از آن به ما نیز می رسید، و در کتب حدیث و سیره و تاریخ نقل می شد. این نبود اختلاف بدان باز می گردد، که پیامبر(به عنوان یک قانونگذار در میان مردم حضور داشت؛ و در پی آموزش و راهنمایی امّت خویش، که تازه با اسلام آشنا می شدند، بود. و خود می فرمود : "نماز بگذارید، چونان که می بینید من نماز می گذارم." در مورد نماز پیامبر نیز باید گفت که شیعه، شیوه وضو و نماز خود را از سنت پیامبر، و امامان معصوم، که همان شیوه پیامبر اکرم و سنت ایشان می باشد، گرفته است. وبه این خاطر، از هر گونه بدعت بدور بوده است.

در مورد بدعتهایی که صحابه در دین گذاشتند، باید گفت که خودشان نیز بر علیه خود شهادت به بدعت داده اند. به طوری که در کتب معتبر حدیثی اهل سنت نیز آمده است. به عنوان نمونه، علاءبن مسیّب از پدرش نقل می کند، که گفت : "برادبن عازب (رض) را دیدم. به او گفتم : خوشا به حالت، همراه با پیامبر(بودی و زیر درخت با او بیعت کردی! پس او گفت : برادر زاده ام! نمی دانی پس از او چه بدعتها (در دین) گذاشتیم! و در جای دیگر آمده است که انس بن مالک گوید : من هیچ چیز را در زمان پیامبر مقدم بر نماز نمی دانستم. آنگاه گفت : و مگر همین نماز را ضایع نکردید؟ زهری گوید : بر

انس بن مالك در دمشق وارد شدم، او را گریان دیدم. گفتم : چه چیز ترا بگریه انداخته؟ گفت : من چیزی را جز نماز نمی شناختم، این هم ضایعش کردند.(۴)

اینها نمونه هایی از بدعتهایی است که صحابه بعد از رحلت پیامبر(در دین وارد کردند، و خودشان نیز به آن اعتراف دارند، در کتب معتبر حدیثی آنان نیز آمده است.

منابع و مآخذ :

۱. وضوی پیامبر، تألیف حجهالاسلام سید علی شهرستانی، ترجمه حسین صابری، ص ۱۴۰؛ فقیه تطبیقی، محمدجواد مغنیه، ترجمه کاظم پورجوادی، ص ۴و۳

۲. تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۲۸۸- ۲۸۵

۳. صحیح بخاری، ج ۳،ص ۳۲،باب غزوه حدیبیه

صحیح بخاری، ج ۱،ص ۷۴

آنگاه هدایت شدم، دکتر محمد تیجانی تونسی، ص ۱۷۸و ۱۷۹

با این که پیامبراکرم الگوی همه مسلمانان بوده و خودش می فرماید: "صَلُّوا کما رأیتمونی اُصلّی پس چرا بین عامه و خاصه در وضو گرفتن اختلاف است و منشأ اختلاف چیست با این که شیعه بر خلاف ظاهر آیه شریفه "الی را به معنای "مع می گیرند؟

پرسش

با این که پیامبراکرم الگوی همه مسلمانان بوده و خودش می فرماید: "صَلُّوا کما رأیتمونی اُصلّی پس چرا بین عامه و خاصه در وضو گرفتن اختلاف است و منشأ اختلاف چیست با این که شیعه بر خلاف ظاهر آیه شریفه "الی را به معنای "مع می گیرند؟

پاسخ

شکی نیست که مسلمانان در صدر اسلام همانند پیامبر وضو می گرفتند و نماز می خواندند، و اختلافی بین آنان نبود.

از برخی روایات استفاده می شود که اختلاف در وضو از زمان عثمان (خلیفه سوم ، و توسط او به وجود آمد، چنان که نقل شده است عثمان عده ای از اصحاب را جمع کرد و همانند اهل سنت وضو، گرفت یعنی بجای مسح پاهایش را شست و گفت "دیدم که پیامبر۹ همین گونه وضو گرفت و عده ای از اصحاب مانند: طلحه بن عبدالله، عبدالله بن مسعود، محمدبن ابی بکر و... نیز به او اعتراض کردند، و به او نسبت بدعت دادند، اما نتیجه ای نبخشید، چنان که بدعت های دیگری نیز به وجود

آوردند.(ر.ک وضوء النبی علی شهرستانی ص ۵۸۸۸، مؤسسه جوادالائمه للطباعه و النشر / اضوأ علی عقائک الشیعه الامامیه الشیخ جعفر سبحانی ص ۴۹۱و۴۹۲، دارالمشعر.)

بنابراین روایات در این باره از پیامبر۹ به صورت مختلف نقل شده است روایات اهل سنت حاکی از این است که پیامبر مثل آنان وضو می گرفته و نماز می خوانده است چنان که نقل می کرده اند که پیامبر۹ هنگام نماز دست راست را روی دست چپ قرار می داده است (مانند اهل سنت ، و بعد از سوره حمد آمین می گفته است و...(ر.ک الامام الصادق و المذاهب الاربعه

اسد حیدر، ج ۳، ص ۱۸۱۳۶۴، مکتبه الصدر الطهران / الاعتصام بالکتاب و السنه العلامه فقیه جعفر سبحانی مؤسسه الامام الصادق المحلّی بالاثار، ابن حزم ج ۳، دارالفکر.) ولی روایات شیعه حاکی از آن است که پیامبر اکرم مثل شیعه وضو می گرفته و نماز می خوانده است

چنان که قرآن کریم درباره وضو می فرماید: "يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا قُمْتُم إِلَى الصَّلَوٰةِ فَاغْسِلُواْ وُجُوهَكُم وَأَيْدِيَكُم إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُواْ بِرُءُوسِكُم وَأَرْجُلَكُم إِلَى الْكَعْبَيْنِ ; (مائده ۶) ای کسانی که ایمان آورده اید! چون به]عزم نماز برخیزید، صورت و دست هایتان را تا آرنج بشویید و سر و پاهایتان را تا مفصل]یا برآمدگی پشت پا[مسح کنید."

آیه یاد شده بر واجب بودن کارهایی در وضو دلالت دارد.

۱. شستن صورت محدوده و مقدار شستن صورت در آیه توضیح داده نشده ولی طبق روایات معتبر، حد آن از طرف طول از رستنگاه مو تا چانه و از طرف عرض آن چه در میان انگشت وسط و ابهام (انگشت شصت قرار می گیرد، می باشد.(وسائل الشیعه شیخ حرّ عاملی ج ۱، ص ۴۰۳، مؤسسه آل البیت باب ۱۷ من ابواب الوضوء.)

۲. شستن دو دست طبق آیه (الی المرافق دست ها باید تا آرنج شسته شود; لیکن آیه نسبت به شستن از پایین به بالا یا از بالا به پایین ساکت است ولی شستن طبیعی از بالا به پایین و روایات وارده از اهل بیت نیز شستن آرنج به طرف سرانگشتان را بیان می کند.(وسائل الشیعه همان ص ۴۰۵، باب ۱۹ من ابواب الوضوء.) از این رو شیعه "الی

را به معنای "مع نگرفته است بلکه می گوید: "الی تنها برای بیان حدّ شستن است نه کیفیت شستن

۳. مسح سر: "و امسحوا بروؤسکم . طبق صریح برخی روایات و تصریح بعضی از اهل لغت حرف "ب به معنای تبعیض می باشد; یعنی قسمتی از سر را مسح کنید که در روایات محل ـ آن به یک چهارم جلوی سر معین شده است (نمونه آیه الله مکارم شیرازی و دیگران ج ۴، ص ۲۸۶ / وسائل الشیعه همان ص ۴۱۰، باب ۲۲.)

۴. مسح دو پا: "و امسحوا بروؤسکم و ?گرجلکم إلی الکعبین قرار گرفتن "ارجلکم در کنار "روؤسکم گواه بر این است که پاها نیز باید مسح شود.(نمونه همان)

(کعب ، هم به معنای برآمدگی پشت پا و هم به معنای مفصل یعنی نقطه ای که استخوان ساق پا با استخوان کف پا مربوط می شود بیان شده است (قاموس قرآن سیدعلی اکبر قرشی ج ۶، ص ۱۱۷و۱۱۸، دارالکتب الاسلامیه)

بنابراین پر واضح است که وضوی رسول اکرم نیز مثل همین وضویی بوده که شیعه می گیرد و نیز نماز خواندن پیامبر; زیرا بعد از رسول اکرم امامان معصوم و فرزندان به حق رسول اکرم هستند که می توانند بیانگر سیره راستین جدّشان باشند، و آنچه از امامان به ما رسیده نیز بیانگر همین وضو و نمازی است که علمای شیعه به آن اعتقاد دارند.]علمای شیعه نیز احکام و فروعات دین را از روایات امامان گرفته اند[; مثلاً در روایتی از زراره و بُکیر نقل شده که از امام باقر۷ درباره وضوی رسول اکرم پرسیدند. حضرت فرمان داد

ظرف آبی آوردند دست راست خود را در آب فرو برد، مشتی از آن آب را برگرفته و به صورت خود ریخت و صورت خود را با آن شست سپس دست چپ خود را در آب فرو برد و مشتی از آن گرفت و به ساعد خود]یعنی از مرفق به پایین ریخت و دست راست خود را با آن شست ولی همواره دست را از بالا به پایین کشید، و هیچ گاه از پایین به طرف مرفق نکشید، نه در دست راست و نه در دست چپ سپس با کف دست راست خود، با دست چپ همان کرد که در دست راست کرد، ..."(فروع کافی ج ۳، ص ۲۵ ۲۶، ح ۴ / برای مطالعه بیشتر ر.ک وسائل الشیعه همان باب ۱۵ از ابواب کیفیت وضوء.) وقتی امامان معصوم هم در گفتار و هم در عمل طریقه وضو گرفتن را مشخص کرده اند، و ما شکی در حجیت قول فعل و تقریر آن بزرگواران نداریم و شک نداریم که مانند پیامبر اکرم وضو می گرفته اند، قول و فعل آن ها حجت است و باید پیروی کرد.

صلات

ِآیا نماز اهل تشیع کاملتر است یا نماز اهل سنت و از چه زمانی اختلاف بین آنها سر گرفت

پرسش

ِآیا نماز اهل تشیع کاملتر است یا نماز اهل سنت و از چه زمانی اختلاف بین آنها سر گرفت

پاسخ

الف) سؤالاتی از این قبیل که آیا نماز شیعیان کاملتر است یا اهل سنت یا نماز آنها قبول می شود یا نه، آنها به بهشت می روند یا نه و غیره در صورتی برای انسان حل می شود که اول به مسائل اعتقادی و اصول دین توجه شود؛ آن مسائل که روشن گردید، فروع دین که براساس اصول انجام می شود حل می گردد.

ب) در این رابطه سؤالاتی مطرح است از جمله این که تشیع و تسنن چیست؟ چگونه پدید آمده اند؟ کدام یک کامل تر است؟ که طبیعتاً مباحثی بسیار طولانی از جهت مفهوم شناختی، تاریخی و کلامی می طلبد.

طبیعتاً و قطعاً بحث مستوفا دراین زمینه، از حوصله این نوشتار خارج است. ازاین رو به ناچار به طور فشرده نکاتی را به آگاهی می رسانند. قبل از هر چیز باید این نکته را یادآور شد که آنچه مهم است این که به طور واقع بینانه، باید به منابع و ادله طرفین نگریست و منصفانه و بدون تعصب، در آن داوری کرد. البته همان طور که می دانید، مستندات و مطالب علمای شیعه، معمولاً در متون معتبر اهل تسنن نیز وجود دارد و اگر آنان به درستی و با کنار زدن حجاب تعصب در آنها بنگرند، مطالب بسیاری برایشان روشن خواهد شد.

الف - بررسی مفهوم شناختی و تاریخی ۱- "تسنن" نیز در لغت به معنای "سنت گروی" است.

۲- کلمه "تشیع" در لغت به معنای "پیروی" است و "شیعه"؛ یعنی، "پیرو".

اگر صرفاً به معنای لغوی تسنن و تشیع، نظر افکنیم و بار اصطلاحی آن را در نظر نگیریم، همه

اهل تسنن، شیعه اند و همه اهل تشیع، سنی؛ زیرا اهل تسنن نیز پیروند؛ اما پیرو چه چیز؟ و همه شیعیان، نیز اهل سنت و پیرو سنت می باشند، اما کدام سنت؟ این جا است که باید قدری دقیق تر شد و معنای دقیق اصطلاحی را - که حقیقت این دو گروه را می نمایاند و فرق آن دو را روشن می سازد - به دست آورد. نا آگاهی از حقیقت این دو مفهوم، موجب خلط و مغالطه بسیاری شده است، تا آن جا که برخی خیال می کنند "تسنن"؛ یعنی، پیروی از سنت پیامبر(ص) و "تشیع"؛ یعنی پیروی از ائمه اهل بیت(ع) اما آیا به راستی این معنا درست است؟ و اگر درست نیست حقیقت مسأله چیست. در جواب این پرسش گفتنی است که:

۱- معنای واقعی "تسنن" و آنچه اهل سنت به آن معتقداند، مجموع سنت و میراث گفتاری و کرداری "پیامبر و خلفای راشدین" است. حامد الگار (یکی از اسلام شناسان برجسته اهل سنت و استاد دانشگاه برکلی آمریکا) روی این مسأله انگشت نهاده و پس از اشاره به قرآن مجید و سنت پیامبر(ص) می گوید: "... و برای ما سنی ها، تمام میراث خلفای راشدین [هست و ما] با استفاده از این همه منابع اصیل، می توانیم همه مشکلاتمان را حل کنیم"، (کتاب نقد ۲ و ۳ - دین و دنیا، بهار و تابستان ۷۶، ص ۱۱۸ - ۱۱۹).

اکنون این سؤال پدید می آید که:

اولاً، به چه دلیل میراث و سنت خلفا در کنار سنت پیامبر و جزو مصادر تشریع قرار گرفته و معتبر شمرده شده است؟

ثانیاً، اگر تعارض بین سنت پیامبر و سنت و سیره خلفا پدید آید، کدام یک مقدم است؟

با کمال تأسف می بینیم که الگار و دیگران، به صراحت می گویند که "تمام میراث خلفای راشدین". بنابراین اگر در موردی روش یکی از خلفا، برخلاف سنت پیامبر(ص) بود، بر اساس دیدگاه فوق، سنت خلفا مقدم شمرده می شود و نمی توان آن را کنار گذاشت. هم چنین با کمال تأسف می بینیم که میزان پای بندی برادران اهل سنت به سنت خلفا، خیلی جدی تر از پیروی از سیره پیامبر(ص) است. از همین رو اجتهادات خلیفه را در مقابل نصوص معتبر، مقدم می انگارند؛ در حالی که اجتهاد در مقابل نص جایز نیست!!

مرحوم علامه سید شرف الدین در کتاب "النص والاجتهاد"، هفتاد مورد از مواردی را که خلیفه دوم برخلاف نص قطعی و سیره و سنت پیامبر(ص) دست به اجتهاد زده است برمی شمرد و با کمال تأسف برادران اهل سنت، در این موارد سنت خلیفه را بر سنت پیامبر(ص) مقدم داشته و به آن عمل می کنند؟! از همین رو می توان تسنن را "مکتب خلفا" نامید.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک:

۱- اجتهاد در مقابل نص سید شرف الدین

۲- اندیشه های اسلامی در دیدگاه دو مکتب علامه عسکری، ترجمه: دکتر جلیل تجلیل ۲- "تشیع" پیروی از حقیقت اسلام ناب است، که از قرآن و سنت پیامبر(ص) به دست می آید و این پیروی پس از رحلت پیامبر(ص)، در پیروی از امام علی بن ابیطالب(ع) و سپس دیگر ائمه معصومین(ع) تجلی می یابد و چون شیعه پس از پیامبر اکرم(ص) از پیروی مکتب خلفا دست برداشته و به پیروی از حضرت علی(ع) و ائمه اهل بیت(ع) پیوسته است، او را "شیعه علی(ع)" یا "شیعه اهل بیت(ع)" می نامند. در این جا توجه به چند نکته لازم است:

اولاً، کلمه "شیعه" را

برای اولین بار و به کرات، خود پیامبر اکرم(ص) در مورد پیروان حضرت علی(ع) به کار برده اند و آنان را در این باره ستوده اند؛ تا آن جا که خطاب به حضرت علی(ع) می فرمودند: "انت و شیعتک علی منابر من نور؛ [ای علی تو و پیروانت [البته مقصود پیرو و شیعه حقیقی است بر منبرهای نور قرار دارید" و... .

ثانیاً، پیروی از اهل بیت(ع) به دستور خود پیامبر(ص) و مبتنی بر وصایای مکرر آن حضرت بوده و در واقع پیروی از سنت خود رسول اکرم(ص) است. بنابراین تشیع؛ یعنی، تسنن حقیقی و ناب. در همین رابطه دکتر تیجانی سماوی کتابی نگاشته است به نام "الشیعه هم اهل السنه" که به فارسی به نام "اهل سنت واقعی کیست" ترجمه شده است.

ثالثاً، پیروی از اهل بیت(ع) تا آن جا است که با قرآن و سنت قطعیه پیامبر(ص) مطابقت داشته باشد. ازاین رو هیچ یک از ائمه(ع) به چیزی برخلاف قرآن و سنت پیامبر(ص) دستور نداده اند و خود آنان فرموده اند: "اگر چیزی برخلاف آنها از ما نقل شد به دیوار بزنید و بدانید که ما آن را نگفته ایم". حال خود قضاوت کنید که کدام یک از این دو مکتب، اصیل تر است.

از آنچه گذشت علاوه بر جنبه مفهومی، مسأله تاریخی و چگونگی پیدایش تشیع و تسنن نیز روشن شد. به عبارت دیگر تشیع و تداوم پیروی راه پیامبر(ص) در راه اهل بیت(ع) خلاصه می شود و این مسأله در سخنان خود پیامبر اکرم(ص) ریشه دارد. ازاین رو پس از رحلت آن حضرت، مسلمانان به دو گروه تقسیم شدند:

۱- پیروان مکتب خلفا (اهل تسنن)،

۲- پیروان اهل بیت(ع) بنا به دستور پیامبر اکرم(ص) (تشیع).

برای آگاهی بیشتر

ر.ک:

۱- شیعه در اسلام علامه طباطبایی ۲- بررسی مسائل کلی امامت ابراهیم امینی ۳- الحضاره الاسلامیه جعفر سبحانی ۴- تشیع مولود طبیعی اسلام شهید سید محمد باقر صدر

ب - کدام یک کامل تر است؟

بهتر است پاسخ این سؤال را از قرآن بشنویم. قرآن مجید می فرماید: "الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دنیا؛ امروز دین را برای شما کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم (به حد نهایی آن رساندم) و راضی شدم که اسلام دین شما باشد"، (مائده، آیه ۳).

آیه یاد شده در روز غدیر خم و پس از معرفی حضرت علی(ع) به عنوان جانشین پیامبر(ص) نازل گردید و معنای آن این است که تا پیش از اعلام ولایت امیرالمؤمنین(ع) - که بهترین استمرار دهنده راه پیامبر(ص) است - دین ناقص بود و نعمت خدا تمام نگشته و هنوز رضایت خاطر الهی فراهم نشده بود. افزون بر آن، این همه میراث عظیم علمی در باب معارف، فقه و دیگر مسائل اسلامی - که از اهل بیت عصمت و طهارت(ع) به یادگار مانده و اقیانوس بی کران از دانش و معرفت را در اختیار بشر قرار می دهد - قابل مقایسه با فرهنگ دیگر مذاهب اسلامی نیست. از امام علی(ع) فقط در مدت پنج سال خلافت با آن همه دشواری ها، کتاب عظیمی مانند "نهج البلاغه" پدید آمد که نه تنها جهان اسلام را متحیر و شگفت زده ساخته است؛ بلکه برای تمام بشریت فوق العاده زیبا و شگفت انگیز است. آری شیعه مفتخر به پیروی از امامی است که همه جهانیان، او را می ستایند و هر کجا سخن از علم، عرفان، زهد، شجاعت، عدالت، آزادگی،

رادمردی و... است، نام مبارکش چون خورشید می درخشد و بسیاری از مسیحیان چون جرداق، زیدان، شکیب ارسلان، کتانی، ولتر و... شخصیت او را با برترین عبارات و واژه ها می ستایند. اما جای این پرسش هست که دربرابر نهج البلاغه امام علی(ع)، خلفا کدامین میراث علمی را به یادگار نهاده اند؟ و اگر آنان چیزی در این زمینه دارند، چیست و کجا است؟

– آیا این که خلیفه دوم بارها و بارها در حل مسائل به امام شیعیان مراجعه می کرد و از آن حضرت جواب سؤال هایش را می گرفت و خود بیش از هفتاد بار می گوید: "لولا علی لهلك عمر؛ اگر علی نبود هر آینه عمر هلاك می شد" دلیلی بر کامل تر بودن مکتب اهل بیت(ع) نیست؟

– آیا این که طنطاوی دانشمند بزرگ اهل سنت، صحیفه سجادیه امام سجاد(ع) را فوق کلام بشر می خواند، نشانگر برتری مکتب اهل بیت(ع) نیست؟

– آیا این که بسیاری از راویان صحاح اهل سنت، از شیعه می باشند و ده ها نفر از آنان را علامه سید شرف الدین در "المراجعات" معرفی کرده اند، نشانه تفوق علمی مکتب اهل بیت(ع) نیست؟

– آیا این که همه اهل سنت بر عظمت و بزرگی و فضائل امامان اهل بیت(ع) اتفاق نظر دارند و هیچ کس تاکنون کمترین انتقادی نتوانسته است به آنان وارد کند، نشانگر برتری مکتب اهل بیت(ع) نمی باشد؟

– آیا این که همه ائمه بزرگ اهل سنت مانند: ابو حنیفه، امام احمد بن حنبل و... – با واسطه و بی واسطه – از امام صادق(ع) علم یاد گرفته اند و از دریای بی کران دانش آن حضرت، جرعه ای نوشیده و مکاتب فقهی خود را پایه گذاری کرده اند، نشانه برتری مکتب اهل بیت(ع) نیست؟

جالب اینجا است که ابو حنیفه

خود می گوید: "لولا السنتان لهلك النعمان؛ اگر نبود آن دو سال [که شاگردی امام صادق(ع) را نموده است هر آینه هلاک می گشتم".

- آیا پویایی فقه شیعه و تفوق علمی و گستردگی و رشد عظیم آن، به اعتراف علمای بزرگ اهل تسنن نشانه برتری مکتب اهل بیت(ع) نمی باشد؟

آنچه گفته شد، قطره ای در برابر اقیانوسی از مطالب است که در طول تاریخ علما و دانشمندان، با الهام از تعالیم عالیه اهل بیت(ع) بدان رسیده اند و با جان و دل، با تبعید، شکنجه، زندان و کشته شدن، تهمت شنیدن و... از آن پاسداری کرده و برای نسل امروز به ودیعت نهاده اند.

در پایان ضمن آرزوی توفیق برای شما برادر گرامی عرض می کنیم که چنانچه ارثی نیز شیعه باشید بدانید که ارث خوبی برده اید.

در ذیل، شمار بسیار اندکی از کتاب هایی که برخی از آنها توسط علمای اهل تسنن - که شیعه شده اند - نگاشته شده است، جهت مراجعه و مطالعه بیشتر معرفی می شود:

۱- بررسی مسائل کلی امامت ابراهیم امینی ۲- امامت و رهبری شهید مطهری ۳- آنگاه هدایت شدم تیجانی سماوی، ترجمه: سید محمد جواد مهری ۴- اهل سنت واقعی کیست؟ تیجانی سماوی، ترجمه: سید محمد جواد مهری ۵- از آگاهان بپرسید تیجانی سماوی، ترجمه: سید محمد جواد مهری ۶- اهل بیت، کلید مشکل ها تیجانی سماوی، ترجمه: سید محمد جواد مهری ۷- همراه با راستگویان تیجانی سماوی، ترجمه: سید محمد جواد مهری ۸- عبداللّٰه بن سبا، ج ۳ - ۱ علامه عسکری ۹- نقش ائمه در احیای دین، ج ۱۵ - ۱ علامه عسکری ۱۰- یکصد و پنجاه صحابی ساختگی علامه عسکری ۱۱- نقش عایشه در تاریخ اسلام علامه عسکری

۱۲- اندیشه هـای اسلامی در دیـدگاه دو مکتب (ترجمه معالم المـدرستین)، ج ۲ - ۱ ، علامـه عسـکری، ترجمه: دکتر جلیل تجلیل ۱۳- حق جو و حق شناس (ترجمه المراجعات)، علامه سید شرف الدین، ترجمه محمد رضا امامی ۱۴- شیعه در اسلام علامه طباطبایی ۱۵- شیعه و تهمت های ناروا علامه جواد شری ۱۶- شیعه پاسخ می گوید سید رضا حسینی نسب ۱۷- فریب صالح الوردانی ۱۸- خاطرات مدرسه سید محمد جواد مهری ۱۹- سیری در صحیحین محمد صادق نجمی ۲۰- الغدیر علامه امینی ۲۱- عبقات الانوار میرحامد حسین ۲۲- احقاق الحق علامه شهید تستری ۲۳- شبهای پیشاور سلطان الواعظین شیرازی ۲۴- راه ما، راه و روش پیامبر ما علامه امینی، ترجمه: موسوی همـدانی ج) ثواب و عقاب بر حسب علم و جهل مکلف است. اگر کسی با آگاهی از حقیقت باز خلاف آن را نجام داد مثل علمای تسنن و کسانی که به حقیقت اسلام و ولایت علم دارند؛ ولی بـا این حـال خلاف حقیقت عمـل می کننـد، اینهـا دچـار عـذاب الهی خواهنـد بود و اعمالشـان باطل و بی اثر است؛ ولی کسانی که به حقیقت جهل دارنـد و بر واقعیت واقف نشده اند طبق آنچه از دین می دانند و علمایشان به آنها گفته اند ثواب و عقاب می بینند.

وقت صلات

با این که طبق احادیث نمازهای یومیه پنج زمان متفاوت دارند, چرا شـیعیان نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را با هم می خوانند؟ اصولاً امامان معصوم : چگونه این نمازها رامی خواندند؟

پرسش

بـا این که طبق احـادیث نمازهـای یومیه پنـج زمـان متفـاوت دارنـد, چرا شیعیان نماز ظهر و عصـر و مغرب و عشا را با هم می خوانند؟ اصولاً امامان معصوم : چگونه این نمازها رامی خواندند؟

پاسخ

شکی نیست که اوقات نمازهای یومیه وسعت دارد و به اصطلاح نمازهای یومیه واجب های موتسع هستند; یعنی مدتی که می توان آن ها را انجام داد, وسیع است . مثلاً نماز صبح ازطلوع فجر صادق است تا طلوع آفتاب , که اوّل وقت , فضیلت بیشتری دارد. وقت نماز ظهر از اوّل زوال خورشید است تـا مـدتی کـه وقت برای نمـاز عصـر بـاقی باشـد. وقـت نمـاز عصـر, بعـد از مقدارزمانی که نماز ظهر خوانده می شود, تا غروب آفتاب می باشد. وقت نماز مغرب از غروب آفتاب (مغرب) تا نیمه شب یا تا اذان صبح است و وقت نماز عشا, بعد از نماز مغرب تا نیمه شب یا تا اذان صبح است . و وقت نماز عشا, بعد از نماز مغرب تا نیمه شب یا تا اذان صبح است .

نمازهای یومیه یک وقتِ فضیلت دارند و یک وقت اجزاء, مثلاً وقت فضیلت نماز صبح از طلوع فجر صادق است تا وقتی که صفحهء افق در طرف مشرق , سرخ شود و بعد از آن تا طلوع آفتاب خواندن نماز صبح صحیح است و در وقت خود ادا است و وقتی که خورشید طلوع کند, قضا شده است . همین طور نماز مغرب و عشا و ظهر و عصر هر کدام وقت فضیلت دارند که

اگر در آن وقت خوانده شوند, از فضیلت بیشتری برخوردار هستند.

هم شیعیان و هم

اهل سنّت معتقدند که وقت نمازهای یومیه وسعت دارد. گرچه اهل سنّت مقدار توسعه ای را که شیعیان می گویند, قبول ندارند و مدّت زمان نماز طهر و عصر و مغرب و عشا راکمتر می دانند, مثلاً می گویند وقت نماز ظهر از وال خورشید است تا وقتی که سایهء شاخص یه اندازهء شاخص به طرف مشرق امتداد یابد. بعد از آن وقت نماز عصر شروع می شود تا غروب آفتاب , یامی گویند وقت نماز مغرب از غروب قرص خورشید است تا وقتی که سرخی در افق محو شود و بعد از آن وقت نماز عشا می شود تا نصف شب یا تا اذان صبح .(۱)

اهل سنت وقت نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را به دو قسم وقت اختیاری و وقت اضطراری تقسیم کرده اند و می گویند وقت اختیاریِ نماز ظهر از اول ظهر است تا رسیدن سایهء شاخص به اندازهء خودش و بعد از آن تا نزدیک غروب وقت اضطراری نماز ظهر است , گرچه خواندن نماز ظهر در وقت اضطراری به صورت ادا است , نه قضا.

وقت نماز عصر و عشا

اگر وقت عصر را از لغت و عرف بگیریم , دیرتر از سایهء شاخص به اندازهء خودش که بنابر قول اهل سنّت وقت عصر شروع می شود, خواهد بود, چون اگر از حیث ساعت حساب کنیم , از اول ظهرتا رسیدن سایه به اندازهء خودش حدود یک تا دو ساعت بعد از ظهر خواهد بود و از آن موقع طبق قول آنان باید وقت نماز عصر شروع شود, مثلاً ساعت ۲بعدازظهر, حال آن که عرف و لغت زمان

عصر را دیتر می دانند; یعنی حدود ساعت ۴بعد از ظهر.

المنجد, عصر را به تعریف می کند. در فرهنگ معین , عصر را به معنای پسین , آن وقت که هوا تاریک شود, آخر روزتا هنگام غروب گرفته است . در عرفِ مردم نیز چنین است . این که فقهای اهل سنّت وقت نماز عصر را از بعد از رسیدن سایهء شاخص به اندازهء خودش گرفته اند و نیز در روایات آنان وارد شده است ,(۲) با لغت و عرف جور در نمی آید و این اشکال بر آنان وارد است .

در مورد عشا المنجد آمده : عشا آخر روز و اوّل تاریکی را گویند. در فرهنگ معین آمده است : اول تاریکی از مغرب تا نماز خفتن را گویند. بنابراین اشکالی که بر شیعه کرده اید, بر مبنای اهل سنّت نیز وارد می شود.

چرا شیعیان در پنج نوبت نماز نمی خوانند؟ شیعه نیز در پنج نوبت نماز می خواند. وقت نماز عصر را بعد از تمام شدن نماز ظهر می داند و وقت نماز عشا را بعد از تمام شدن نماز مغرب می داند.روایاتی بر این مضعون وارد شده که به بعضی از آن ها اشاره می شود:

۱ امام صادق ۷فرمود:

مانند این که هوا بارانی بود یا مسافر بودند یا عجله داشتند, بدون فاصله می خواندند, ولی می فرمود تفریق و جدا خواندن نمازها افضل است .>(۳)

۲ ابن عباس نقل می کند که رسول اللّه ۶بین نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا جمع کرد بدون این که باران بیاید یا مسافر باشد. مقصود پیامبر این بود که بر اُمّت آسان بگیرد.(۴) در

روایت دیگر پیامبر۶فرمود: .(۵) صاحب وسائل یازده روایت در این باب ذکر می کند و فقهای شیعه بر این مبنا فتوا داده اند که بعد از نماز ظهر می توان فوراً نماز عصر را خواند و یا بعد از نماز مغرب , نماز عشا را خواند و لزومی ندارد که فاصله انداخته شود, گرچه بهتر است .(۶)

(پاورقی ۱.توضیح المسائل مراجع , ج ۱ ص ۴۲۳به بعد.

(پاورقی ۲.کنز العمال , ج ۷ ص ۳۵۶ الفقه علی المذاهب الاربع , ج ۱ ص ۱۸۳

(پاورقی ۳.همان ; عروه الوثقی , اوقات الرواتب , حادی عشر.

(پاورقی ۴.همان , ص ۱۶۱ ح ۵و ۶

(پاورقی ۵.همان , ص ۱۶۱ ح ۲

(پاورقی ۶.محمد جواد مغنیه , الفقه علی المذاهب الخمسه, ص ۸۰

چرا شیعیان , نمازهای پنجگانه را در سه نوبت می خوانند ؟

پرسش

چرا شیعیان , نمازهای پنجگانه را در سه نوبت می خوانند ؟

پاسخ(قسمت اول)

نخست به منظور روشن شدن بحث , شایسته می دانیم دیدگاه فقها را در این زمینه یادآور شویم :

۱ - همه گروههای اسلامی در این مساله اتفاق نظر دارند که در عرفه می توان هردو نماز ظهر و عصر را در وقت ظهر , با هم و بدون فاصله ادا نمود , و در مزدلفه نیز جایز است نماز مغرب و عشا را در وقت عشا بجا آوریم .

۲ - حنفی ها می گویند : جمع بین نماز ظهر و عصر در یک وقت , و نماز مغرب و عشا دریک وقت , تنها در همان دو مورد عرفه و مزدلفه جایز است و در سایرموارد , نباید صورت پذیرد .

۳ - حنبلی ها , مالکی ها و شافعیها می گویند : جمع بین نماز ظهر و عصر و یا جمع میان نماز مغرب و عشا در یک وقت خاص , علاوه بر دو مورد یاد شده , در حال سفرنیز , جایز است . برخی از این گروه ها , با هم خواندن دو نماز را , در مواردااضطراری ; مانند زمانی که باران ببارد و یا نمازگزار بیمار یا در هراس از دشمن جایز می دانند . (۱)

۴ – شیعه بر آن است که هر یک از نمازهای ظهر و عصر و نمازهای مغرب و عشا , یک وقت خاص دارند و یک وقت مشترک :

الف – وقت خاص نماز ظهر , از آغاز ظهر شرعی (وقت زوال) است تا مقدار زمانی که چهار رکعت نماز خوانده می شود

, در این مدت محدود , تنها نماز ظهر را می توان بجاآورد .

ب - وقت خاص نماز عصر , زمانی است که از آن لحظه تا وقت غروب , تنها به اندازه مدت خواندن نماز عصر , فرصت باشد .

ج - وقت مشترک بین دو نماز ظهر و عصر , از انتهای وقت خاص نماز ظهر , تا ابتدای وقت خاص نماز عصر است .

سخن شیعه آن است که در تمام این وقت مشترک , می توانیم نماز ظهر و عصر را با هم و بدون فاصله بخوانیم ,

ولی اهل تسنن معتقدند : از اول ظهر شرعی (وقت زوال)تا آنگاه که سایه هر چیز , به اندازه خود آن چیز , گردد , به نماز ظهر اختصاص دارد و نباید نماز عصر , در این مدت خوانده شود , و از آن پس تا موقع مغرب , به نماز عصر اختصاص دارد و نمی توان نماز ظهر را در آن وقت بجا آورد .

د - وقت خاص نماز مغرب , از آغاز مغرب شرعی است تا مقدار زمانی که سه رکعت نمازخوانده شود و در این مدت محدود , تنها نماز مغرب را می توان ادا نمود .

ه - وقت خاص نماز عشا , زمانی است که از آن لحظه تا نیمه شب شرعی , تنها به اندازه خواندن نماز عشا فرصت باشد . در این مدت کوتاه , تنها نماز عشا رامی توانیم بجا آوریم .

و - وقت مشترک بین دو نماز مغرب و عشا , از انتهای وقت خاص نماز مغرب تا ابتدای وقت خاص نماز عشا ادامه دارد .

شیعه

معتقد است : در طول این مدت مشترک , می توانیم نماز مغرب و عشا را با هم وبدون فاصله بخوانیم ,

ولی اهل سنت می گویند : از اول غروب تا هنگام زوال شفق ازمغرب , به نماز مغرب اختصاص دارد و نباید نماز عشا در این مدت خوانده شود . واز هنگام زوال شفق از مغرب تا نیمه شب شرعی , به نماز عشا اختصاص دارد ونمی توان نماز مغرب را در آن وقت بجا آورد .

نتیجه این که : بنابر نظریه شیعه , پس از فرا رسیدن ظهر شرعی , می توانیم نمازظهر را بخوانیم و بلافاصله به خواندن نماز عصر بپردازیم , یا نماز ظهر را تانزدیک اول وقت خاص نماز عصر , به تاخیر اندازیم بگونه ای که نماز ظهر را پیش ازفرا رسیدن وقت خاص نماز عصر به پایان رسانیم و سپس نماز عصر را بخوانیم و بدین سان , بین نماز ظهر و عصر , جمع نماییم , گرچه مستحب است نماز ظهر را پس اززوال و نماز عصر را هنگامی که سایه هر چیز به اندازه خود آن گردد , بجا آوریم . همچنین می توانیم به هنگام فرا رسیدن مغرب شرعی , نماز مغرب را ادا نماییم وبلافاصله پس از آن , به خواندن نماز عشا بپردازیم و یا نماز مغرب را تا نزدیک وقت خاص نماز عشا به تاخیر اندازیم بطوری که نماز مغرب را پیش از فرا رسیدن وقت خاص نماز عشا , به پایان رسانیم و سپس به خواندن نماز عشا مبادرت ورزیم و بدین سان , بین نماز مغرب و عشا جمع کنیم

, گرچه مستحب است نماز مغرب را پس از مغرب شرعی و نماز عشا را بعد از زوال شفق از جانب مغرب بجا آوریم . این بود نظریه شیعه , لیکن اهل سنت , جمع بین دو نماز ظهر و عصر و یا دو نمازمغرب و عشا به این نحو را بطور مطلق در همه جا و همه وقت , جایز نمی دانند . بنابراین , محل بحث , عبارت است از جمع میان دو نماز در همه زمان ها و مکان ها ,بطوری که هر دو نماز , در وقت یکی از آنها ادا شود ; مانند جمع میان دو نمازعرفه و مزدلفه .

۵ - همه مسلمانان در این مساله اتفاق نظر دارند که پیامبر گرامی میان دو نماز ,جمع نمود , ولی در تفسیر این روایت , دو نظر وجود دارد :

الف - شیعه می گوید : مقصود این است که در نخستین اوقات نماز ظهر , می شود پس ازاتمام نماز ظهر , نماز عصر را بجا آورد و همچنین در نخستین اوقات نمار مغرب ,می شود پس از خواندن نماز مغرب , نماز عشا را ادا نمود , و این مساله به زمان یامکان و یا شرایط خاصی بستگی ندارد بلکه در همه جا و همه وقت , جایز است .

ب - دیگران می گویند : مقصود روایت این است که نماز ظهر , در آخر وقت آن و نمازعصر در اول وقت آن بجا آورده شود و نیز نماز مغرب در آخر وقت و نماز عشا درآغاز وقت آن ادا گردد . اکنون به منظور روشن شدن مساله , به

بررسی روایات در این زمینه می پردازیم وثابت می کنیم که مقصود از جمع در این احادیث همان است که شیعه می گوید ; یعنی دونماز را در وقت یکی از آن ها بجا آوردن , نه ادا نمودن یکی از آن ها در آخر وقت آن و بجا آوردن دیگری در اول وقت آن :

اینک روایات

۱ - احمد بن حنبل - رهبر گروه حنابله - در مسند خود از جابر بن زید , چنین روایت می کند : اخبرنی جابر بن زید انه سمع ابن عباس یقول : صلیت مع رسول اللّه صلی اللّه علیه [و آله] و سلم ثمانیا جمیعا و سبعا جمیعا . قال قلت له یا ابا الشعثاء اظنه اخر الظهر و عجل العصر و اخر المغرب و عجل العشاء , قال و انا اظن ذلک (۳)- جابر بن زید گوید : از ابن عباس شنیدم که می گفت : با پیامبر گرامی هشت رکعت نماز (ظهر و عصر) را با هم و هفت رکعت نماز (مغرب و عشا) را نیز با هم به جای آوردم . می گوید به ابوشعثا گفتم : فکر می کنم رسول خدا , نماز ظهر رابه تاخیر انداخت و نماز عصر را زودتر ادا نمود و نیز نماز مغرب را به تاخیرانداخت و نماز عشا را زودتر بجا آورد , (ابوشعثا) گفت : من هم چنین می اندیشم . از این روایت به روشنی معلوم می گردد که پیامبر گرامی , هر دو نماز ظهر و عصر رابا هم و هر دو نماز مغرب و عشا را

نیز با هم و بدون فاصله , بجای آورده است .

۲ - احمد بن حنبل , از عبداللّه بن شقیق , روایت ذیل را یادآور می شود : خطبنا ابن عباس یوما بعد العصر حتی غربت الشمس و بدت النجوم و علق الناس ینادونه الصلوه و فی القوم رجل من بنی تمیم فجعل یقول : الصلوه الصلوه : قال فغضب قال اتعلمنی بالسنه ؟ شهدت رسول اللّه صلی اللّه علیه [و آله] و سلم جمع بین الظهر و العصر , و المغرب و العشا . قال عبداللّه فوجدت فی نفسی من ذلک شیئافلقیت ابا هریره فسالته فوافقه . (۳)- ابن عباس بعد از نماز عصر , برای ما سخنرانی نمود تا آنگاه که خورشید غروب کرد و ستارگان آشکار شدند و مردم ندای نماز دادند و در آن میان , مردی از قبیله بنی تمیم به تکرار کلمه نماز پرداخت , ابن عباس , خشمگین گردید و گفت : آیاتو می خواهی سنت پیامبر را به من بیاموزی ؟ من شاهد و ناظر بودم که رسول خدا بین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا جمع نمود . عبداللّه می گوید : برای من در این مساله , تردید بروز کرد و لذا در دیداری باابوهریره در این مورد سئوال کردم و او سخن ابن عباس را تایید نمود . در این حدیث , دو تن از صحابه عبداللّه بن عباس و ابوهریره بر این حقیقت گواهی می دهند که پیامبر گرامی نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا را با هم خوانده و ابن عباس نیز به رفتار

پیامبر , تاسی نموده است .

۳ - مالک بن انس - رهبر گروه مالکیه - در کتاب موطا اینگونه می نگارد : صلی رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله الظهر و العصر جمیعا , و المغرب و العشاءجمیعا فی غیر خوف و لا سفر . (۴)- رسول خدا صلی اللّه علیه و آله هر دو نماز ظهر و عصر را با هم خواندند و هر دونماز مغرب و عشا را نیز با هم بجا می آورد , بدون این که از دشمن بهراسد و یا درسفر باشد .

۴ - مالک بن انس , از معاذ بن جبل , چنین روایت می نماید : فکان رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله یجمع بین الظهر و العصر , و المغرب والعشاء . (۵)- رسول خدا , نماز ظهر و عصر را با هم و نماز مغرب و عشا را نیز با هم می خواند .

۵ - مالک بن انس از نافع و او از عبداللّه بن عمر چنین روایت می کند : کان رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله اذا عجل به السیر یجمع بین المغرب والعشاء . (۶)- هرگاه پیابر برای پیمودن مسیری عجله داشت , نماز مغرب و عشاء را با هم می خواند .

۶ - مالک بن انس , از ابوهریره چنین روایت می کند : ان رسول اللّه - صلی اللّه علیه [و آله] و سلم - کان یجمع بین الظهر و العصرفی سفره الی تبوک . (۷)- پیامبر گرامی در راه تبوک , نماز ظهر و عصر را با هم بجا می آورد .

۷ - مالک در

موطا از نافع چنین روایت می نماید : ان عبدالله بن عمر کان اذا جمع الامراء بین المغرب و العشاء فی المطر جمع معهم . (۸)- هرگاه امیران , نماز مغرب و عشا را در باران با هم بخواندند , عبدالله بن عمرهم هر دو نماز را با هم ادا می نمود . ۸ -مالك بن انس به نقل از علی بن حسین می نگارد : کان رسول الله - صلی الله علیه [و آله] و سلم - اذا اراد ان یسیر یومه جمع بین الظهر و العصر و اذا اراد ان یسیر لیله جمع بین المغرب و العشاء . (۹)- هرگاه پیامبر می خواست در روز , طی طریق نماید , نماز ظهر و عصر را با هم ادامی کرد و هر وقت می خواست در شب مسیری را بپیماید , نماز مغرب و عشا را با هم بجامی آورد .

۹ - محمد زرقانی در شرح موطا , از ابی شعثا چنین روایت می کند : ان بن عباس صلی بالبصره الظهر و العصر لیس بینهما شی ء و المغرب و العشاء لیس بینهما شی ء . (۱۰)- عبدالله بن عباس در شهر بصره , نماز ظهر و عصر را با هم خواند , بطوری که بین آن دو فاصله ای نبود و نماز مغرب و عشا را نیز با هم ادا نمود ; بگونه ای که بین آن دو فاصله ای نیفتاد .

۱۰ - زرقانی از طبرانی و او از ابن مسعود , آورده است : جمع النبی صلی الله علیه [و آله] و سلم بین الظهر و العصر

و بین المغرب والعشاء . فقیل له فی ذلک , فقال : صنعت هذا لئلا تحرج امتی . (۱۱)- پیامبر گرامی , نماز ظهر و عصر را با هم اقامه کرد و نماز مغرب و عشا را نیزبا هم بجا آورد. در این مورد از وی سئوال شد , فرمود : برای این که امت من دررنج و سختی قرار نگیرند . ۱۱ - مسلم بن حجاج , بواسطه ابوزبیر و از سعید بن جبیر و او از ابن عباس روایت می کند : صلی رسول اللّه - صلی اللّه علیه [و آله] و سلم - الظهر و العصر جمیعابالمدینه فی غیر خوف و لا سفر . (۱۲)- پیامبر - ص - در مدینه منوره - بدون هیچ هراسی از دشمن و بدون این که در حال سفر باشد , نماز ظهر و عصر را با هم بجا آورد . سپس ابن عباس , در مورد هدف پیامبر از این کار می گوید : برای این که می خواست هیچ کس از امت وی در زحمت نیفتد . (۱۳)

۱۲ - مسلم در صحیح خود , از سعید بن جبیر و او از ابن عباس روایت می نماید که گفته است : جمع رسول اللّه - صلی اللّه علیه [و آله] و سلم بین الظهر و العصر , المغرب والعشاء فی المدینه من غیر خوف و لا مطر . (۱۳)- پیامبر گرامی , در مدینه منوره بین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا جمع نمود , بدون این که هراسی در میان باشد و یا باران ببارد . آنگاه

سعیـد بن جبیر می گویـد : از ابن عبـاس پرسـیدم : چرا پیامبر به چنین رفتاری مبادرت ورزیـد ؟ ابن عباس گفت : برای آن که نمی خواست امت خود را به زحمت بیندازد . (۱۵)

۱۳ - ابوعبـداللّه بخـاری بـاب ویژه ای را تحت عنوان باب تاخیر الظهر الی العصـر - به این مساله اختصاص داده (۱۶) که خود این عنوان , گویـاترین شاهـد برآن است که می توان نمـاز ظهر را به تاخیر انـداخت و در وقت نماز عصـر , هر دو را باهم بجا آورد . آنگاه بخاری در همان باب , روایت یاد شده در زیر را بیان می کند : ان النبی - صـلی اللّه علیه [و آله] و سلم - صلی بالمدینه سـبعا و ثمانیا ,الظهر و العصر , و المغرب و العشاء . (۱۷)- پیامبر صلی اللّه علیه و آله هفت رکعت (نماز مغرب و عشا) و هشت رکعت (نمـازظهر و عصـر) را در مـدینه به جای آورد . از این روایت به خوبی روشن می گردد که نه تنها می توان نماز ظهر را به تاخیرانداخت و در وقت نماز عصـر , هر دو را با هم ادا نمود , بلکه به قرینه سیاق استفاده می شود که به پیروی از پیامبر گرامی , می توان نماز مغرب را نیز به تاخیرانداخت و در وقت نماز عشا به جای آورد .

۱۴ - و لذا بخاری در جای دیگر از صـحیح می گوید : قال ابن عمر و ابوایوب و ابن عباس رضـی اللّه عنهم : صلی النبی صلی اللّه علیه [و

آله] و سـلم المغرب و العشاء . (۱۸)- عبـداللّه بن عمر و ابوایوب انصاری و عبـداللّه بن عباس گفته اند : پیامبر دونماز مغرب و عشا را با هم (بـدون فاصـله) بجا آورد . بخاری می خواهـد از این روایت اسـتفاده کند که پیامبر گرامی نماز مغرب و عشا را باهم خواند وگرنه معلوم است پیامبر بی نماز نبوده است .

۱۵ - مسـلم بن حجاج در صـحیح خود , چنین می نگارد : قال رجل لابن عباس الصـلوه فسـکت ثم قال الصـلوه فسکت ثم قال الصلوه فسکت , ثم قال : لا ام لک اتعلمنا بالصلوه و کنا نجمع بین الصلاتین علی عهد رسول اللّه صلی اللّه علیه [و آله] و سلم - . (۱۹)- مردی به ابن عباس گفت : نماز , او سخنی نگفت . دوباره گفت : نماز , ابن عباس سکوت نمود . باز گفت : نماز , و پاسـخی نـداد . برای چهارمین بار گفت : نماز ,ابن عباس گفت : لا ام لک مادر برایت نباشـد آیا تو می خواهی نماز را به ما بیاموزی ؟ در حالی که ما با پیامبر , بین دو نماز جمع می نمودیم و هر دو رابا هم بجا می آوردیم .

۱۶ - مسلم روایت می کند : ان رسول اللّه - صلی اللّه علیه [و آله] و سلم - جمع بین الصلاه فی سفره سافرها فی غزوه تبوک فجمع بین الظهر و العصر , و المغرب و العشاء . قال سعید :فقلت لابن عباس : ما حمله علی ذلک ؟ قال : اراد ان لا

یحرج امته . (۲۰)- پیامبر گرامی , جمع بین نمازها را در مسافرت خود در غزوه تبوک انجام داد وبین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا جمع نمود . سعید بن جبیر می گوید : از ابن عباس سبب آن را پرسیدم ؟ گفت : پیامبر می خواست که امت خود را در رنج و سختی نیندازد .

۱۷ - مسلم بن حجاج , از زبان معاذ , چنین حکایت می کند : خرجنا مع رسول اللّه صلی اللّه علیه [و آله] و سلم فی غزوه تبوک فکان یصلی الظهر و العصر جمیعا و المغرب و العشاء جمیعا . (۲۱)- با پیامبر گرامی در نبرد تبوک , خارج شدیم , پیامبر نماز ظهر و عصر را با هم بجا می آورد و نماز مغرب و عشا را نیز با هم ادا می نمود .

۱۸ - مالک بن انس , در کتاب موطا می نگارد : عن ابن شهاب انه سال سالم بن عبداللّه : هل یجمع بین الظهر و العصر فی السفر ؟فقال : نعم لا باس بذلک , الم تر الی صلاه الناس بعرفه ؟ (۲۲)- ابن شهاب , از سالم بن عبداللّه پرسید : آیا نماز ظهر و عصر در حین مسافرت باهم جمع می شوند ؟ پاسخ داد : آری , اشکالی ندارد , آیا نماز مردم را در روز عرفه (در سرزمین عرفات) نمی بینی ؟لازم به ذکر است که مسلمانان جایز می دانند در روز عرفه و در عرفات , بین نمازظهر و عصر , جمع کنند و هر دو را در وقت ظهر

و بـدون فاصـله می خواننـد . در اینجاسالم بن عبداللّه می گوید : همانطور که مردم در عرفه , هر دو نماز را با هم می خوانند , در غیر عرفه نیز می توان بین آن دو جمع نمود .

پاسخ(قسمت دوم)

۱۹ – متقی هنـدی , در کتـاب کنز العمـال آورده : قـال عبـداللّه : جمع لنـا رسول اللّه صـلی اللّه علیه و آله مقیما غیر مسافر بین الظهر و العصـر , و المغرب و العشـاء . فقـال رجل لابن عمر : لم تری النبی صـلی اللّه علیه و آله فعل ذلک ؟ قال : لان لا یحرج امته ان جمع رجل . (۲۳)- عبداللّه بن عمر گوید : پیامبر گرامی , در حالی که ساکن و در حضـر بود و در حال سفر نبود , بین نمـاز ظهر و عصـر و نمـاز مغرب و عشـا جمع نمود . پس مردی از ابن عمر سـئوال نمود : چرا پیـامبر به چنین رفتـاری مبـادرت ورزید ؟ پاسخ داد : برای این که امت خود را در رنج و مشقت نیندازد , اگر شخصی بخواهد بین دو نماز جمع نماید .

۲۰ – همچنیـن در کنز العمـال , چنیـن می خـوانیم : عن جـابر , ان النـبی – صـلی اللّه علیه [و آله] و سـلم – جمـع بین الظهر و العصرباذان و اقامتین . (۲۴)- جابر بن عبـداللّه گویـد : پیامبر صـلی اللّه علیه و آله بین نماز ظهر و عصـر با یک اذان و دو اقامه جمع نمود .

۲۱ – در کنز العمال , روایت ذیل را یادآور می شود . عن جابر ان رسول اللّه

- صلی اللّه علیه [و آله] و سلم - غربت له الشمس بمکه فجمع بینهما بسرف . (۲۵)- جابر بن عبداللّه می گوید : در حالی که پیامبر گرامی در مکه بودنـد , خورشـیدغروب نمود و هنگامی که به منطقه سـرف (۲۶) رسـید , نمـاز مغرب و عشا را با هم ادا نمود .

۲۲ - در کنز العمـال از ابـن عبـاس , چنیـن آمـده : جمـع رسـول اللّـه - صـلی اللّه علیه [و آله] و سـلم - بین الظهر و العصـر , والمغرب و العشـاء بالمـدینه فی غیر سـفر و لاـ مطر , قـال : قلت لاـبن عباس : لم تراه فعل ذلک ؟ قال : اراد التوسـعه علی امته . (۲۷)- پیامبر گرامی , در مدینه منوره , بین نماز ظهر و عصـر و نماز مغرب و عشا جمع نمود , بدون این که در حال سـفر باشد و یـا باران ببارد . راوی می گویـد : از ابن عباس پرسـیدم : چرا پیامبر بین دو نماز جمع نمود ؟ ابن عباس پاسـخ داد : زیراپیامبر می خواست در رفتار امت خود توسعه و تسهیلی ایجاد نموده باشد .

نتیجه اینک در پرتو روایات یاد شـده , به جمع بندی دلائل روشـنی که بر صـحت تفسـیر جمع , ازنظر شـیعه گواهی می دهد , می پردازیم:

۱)- جمع بین دو نمـاز در یک وقت , به دلیل تسـهیل امور و پیشـگیری از رنـج و زحمت :بسـیاری از روایات , بر این حقیقت گواهی می دهد که اگر جمع میان نماز ظهر و عصر ویا مغرب و عشا در یک وقت جایز

نباشد , موجب رنج و مشقت در کار مسلمانان می گردد , و لذا پیامبر به منظور ایجاد نوعی توسعه و تسهیل در امور مسلمانان ,با هم خواندن هر دو نماز را در یک وقت , تجویز نمودند . در این زمینه به احادیث دهم , شانزدهم , نوزدهم و بیست و دوم , مراجعه فرمایید . روشن است که اگر مقصود از روایات یاد شده , این باشد که می توان نماز ظهر و عصررا به آخر وقت آن , (نزدیک زمانی که سایه هر چیز به اندازه خود آن باشد) درنزد اهل سنت تاخیر انداخت و نماز عصر را در آغاز وقت آن بجا آورد , بطوری که هر دو نماز با هم و در عین حال در محدوده وقت خود خوانده شود , یک چنین کاری نه تنها مایه سهولت نیست بلکه موجب مشقت و زحمت بیشتر است در حالی که هدف از جمع میان دو نماز تسهیل در امور است . با این بیان , روشن می گردد مقصود آن است که می توان دو نماز را در سراسر وقت مشترک میان آن دو , مانند اوائل وقت یاد شده و یا اواخر آن بجا آورد , نه این که یکی را در آخر وقت آن نماز و دیگر را در آغاز وقتش ادا نماییم .

۲)- جمع میان دو نماز در یک وقت در عرفه , بیانگر کیفیت جمع است همه گروه های اسلامی , جمع میان دو نماز ظهر و عصر در یک وقت را در عرفه جایزدانسته اند , (۲۸) از سوی دیگر برخی از روایات

یـاد شـده , بر این معنا گواهی می دهـد که اینگونه جمع میان دو نماز , در جاهای دیگر نیز بسان جمع میان آن ها درعرفه می باشد و از این نظر , تفاوتی میان روز عرفه و سایر روزها و یا سرزمین عرفات و سایر سرزمین ها وجود ندارد . در این مورد , به حـدیث هیجـدهم مراجعه فرماییـد . بنـابراین , همانگونه که در عرفه می توان نماز ظهر و عصـر را در وقت ظهر , به اتفاق آراء همه مسلمانان , بجا آورد , همچنین در غیر عرفه نیز , جمع یاد شده جایز می باشد .

۳)- شیوه جمع میان دو نماز در سفر , بیانگر کیفیت جمع است از طرفی , فقهای حنبلی , مالکی و شافعی , جمع میان دو نماز را در حال سـفر ,جایز دانسـته انـد و از سوی دیگر , روایات یاد شـده تصـریح می نماید که در این زمینه , تفاوتی میان سـفر و حضر وجود ندارد و پیامبر گرامی صلی اللّه علیه و آله هم در سفر و هم در حضر , میان دو نماز جمع می نمود . در این مورد , به روایـات سوم , یـازدهم , سـیزدهم , نوزدهم و بیست و دوم مراجعه فرماییـد . بر این اسـاس , همانطور که با هم خوانـدن دو نماز در یک وقت در سفر(به نحوی که شیعه می گوید) جایز است , در حضور نیز جایز می باشد .

۴)- شیوه جمع میان دو نماز در حال اضطرار , بیانگر کیفیت جمع در حال اختیاراست تعداد انبوهی از روایات صحاح و

مسانید , بر این حقیقت گواه است که پیامبر گرامی و صحابه آن حضرت , در مواقع اضطراری مانند زمان بارش باران , و یا ترس از دشمن و یا در حال بیماری , دو نماز را - چنانکه شیعه می گوید - با هم و در یک وقت ,بجا می آوردند , و لذا بسیاری از فقیهان گروه های مختلف اسلامی , به جواز آن دربرخی حالت های اضطراری , فتوا داده اند , در حالی که روایات یاد شده , تصریح می نمایند به این که از این جهت نیز , میان حالت اضطرار و غیر آن , تفاوتی وجودندارد و پیامبر گرامی در غیر باران و هراس از دشمن نیز , میان دو نماز جمع می نمود . در این زمینه به روایات سوم , یازدهم , دوازهم , و بیست و دوم ,مراجعه فرمایید . ۵ - رفتار صحابه پیامبر صلی اللّه علیه و آله بیانگر کیفیت جمع است در میان روایات یاد شده , به این نکته برخورد می کنیم که بسیاری از صحابه پیامبر , هر دو نماز را در وقت واحد با هم بجا می آورند , چنانکه عبداللّه بن عباس , نماز مغرب را آنقدر به تاخیر انداخت تا هوا تاریک گشت و ستارگان آسمان ,پدیدار شدند و هر قدر دیگران , کلمه نماز را ندا می کردند , به آنان اعتنانمی نمود و سرانجام نماز مغرب و عشاء را بعد از سپری شدن پاسی از شب , با هم به جا آورد و در پاسخ اعتراض کنندگان گفت : من شاهد و ناظر بودم که پیامبر

هم ,این چنین نماز می خواند و ابوهریره نیز , سخن ابن عباس را تایید نمود . در این مورد به روایات دوم , هفتم , نهم و پانزدهم , مراجعه نمایید . در پرتو روایات یاد شده , تردیدی نمی ماند که ابن عباس , به شیوه ای که شیعه برآن است , میان دو نماز در وقت یکی از آنها , جمع نمود . ۶ - سیره پیامبر صلی اللّه علیه و آله بیانگر شیوه جمع میان دو نماز است از حدیث بیست و یکم , به روشنی معلوم گردید که پیامبر به هنگام مغرب , هنوز درمکه بودند و نماز مغرب را به تاخیر انداختند تا این که در منطقه سرف که درفاصله نه میلی مکه قرار دارد , هر دو نماز مغرب و عشا را با هم در یک وقت بجاآورد . در حالی که روشن است اگر آن حضرت , به هنگام اول مغرب هم از شهر مکه حرکت نموده باشد , تا زمانی که به منطقه سرف برسد , با توجه به وسائل کندرو وحمل و نقل قدیم , طبعا قسمتی از شب , گذشته بوده است , و لذا پیامبر گرامی هردو نماز مغرب و عشا را در وقت نماز عشا با هم اذا نموده است . از مجموع روایات یاد شده - که همگی از منابع روایی و صحاح و مسانید اهل تسنن استخراج گردیده اند , صحت نظریه شیعه , مبنی بر جواز جمع میان دو نماز ظهر و عصرو یا دو نماز مغرب و عشا , در یک وقت , به بیانی که گذشت و

عمومیت و گسترش آن نسبت به همه شرایط و مکانها و زمانها به ثبوت می رسد .

آیا جمع بین دو نماز برخلاف سیره پیامبر است و پیامد آن این است که یکی از دو نماز، در غیر وقت خود خوانده شود؟

پرسش

آیا جمع بین دو نماز برخلاف سیره پیامبر است و پیامد آن این است که یکی از دو نماز، در غیر وقت خود خوانده شود؟

پاسخ

از نظر روایات، هر یک از نمازهای ظهر و عصر، یا مغرب و عشاء دو وقت دارد:

۱. وقت فضیلت

۲. وقت اجزاء.

وقت فضیلت نماز ظهر، از لحظه زوال خورشید است تا زمانی که سایه شاخص به اندازه خود آن باشد.

و وقت فضیلت عصر، از لحظه ای است که سایه شاخص از مثل به «مثلین »برسد. کسی که بخواهد وقت فضیلت را درک کند باید نمازهای ظهر و عصر را جدا از هم بخواند.

اما در وقت اجزاء، باید گفت که مجموع فاصله ظهر تا غروب، وقت اجزاء است و هر کدام از این دو فریضه در این دو فاصله بجا آورده شود، مجزی است. در این صورت میتوان میان آن دو جمع کرد. چیزی که هست به مقدار چهار رکعت از اول وقت به نماز ظهر، و به همان مقدار از آخر وقت به نماز عصر اختصاص دارد، فقط در وقت مختص هر نماز نمیتوان دیگری را بجا آورد.

عین دو وقت « فضیلت » و « اجزاء» در نماز مغرب و عشا نیز هست که در کتابهای فقهی بیان شده است.

بنابراین، اگر دو نماز را در یک وقت بگزاریم، هر دو را در وقت خود خوانده ایم، چیزی که هست احیانا" وقت فضیلت یکی، و گاهی هر دو را از دست داده ایم، و التزام به سنت خوب است ولی واجب نیست. چه بسا مصالح ایجاب کند که انسان، یک تکلیف مستحبی را برای کار و مصلحت برتر ترک کند و جریان

در مورد تفریق میان دو نماز چنین است، زیرا در بسیاری از کشورها، موجب حرج گردیده و احیاناً سبب ترک نماز شده است.

دلیل بر این که میتوان میان دو نماز بدون عذر جمع کرد، عمل رسول الله (ص) است که بارها بدون عذر دو نماز را یک جا گزارد، تا کار را بر امت آسان سازد.

تصور نشود که جمع میان دو نماز، در دیگر مذاهب اسلامی وجود ندارد، آنان نیز در برخی از موارد میان دو نماز جمع می کنند.

پیروان ابو حنیفه در عرفه و مزدلفه میان دو نماز جمع می کنند.

شافعی و مالکی و حنبلی در سفر، قائل به جواز جمع هستند و برخی دیگر در مواقع عذر، مانند بارندگی، بیماری و ترس جمع میان دو نماز را جایز میدانند و هرگز نمیتوان گفت این افراد نماز را درغیر وقت خود می خوانند.

تا اینجا موضوع را روشن کردیم و اکنون بدنبال آن هستیم که عمل پیامبر را بررسی کنیم.

متجاوز از بیست روایت گواهی میدهند که پیامبر بدون کوچک ترین عذر، میان ظهر و عصر و یا مغرب و عشا جمع کرد و همگی در صحاح و سنن وارد شده که ما به برخی از آنها اشاره می کنیم: ابن عباس می گوید:

«صلی رسول الله الظهر و العصر جمیعاً و المغرب و العشاء جمیعاً من غیر خوف و لا سفر». (مسند احمد ۱/۲۲۱)

[پیامبر (ص) نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را با هم، بدون عذر، مانند خوف از دشمن یا سفر به جا آورد.]

مسلم در صحیح خود، از ابن عباس نقل می کند که:

«صلی رسول الله الظهر و العصر جمیعاً بالمدینه من

غیر خوف و لا سفر، فقال ابو الزبیر فسالت سعیداً لم فعل ذلک، فقال: سالت ابن عباس کما سالتنی، فقال: اراد ان لا یحرج احداً من امته». (صحیح مسلم، کتاب الصلوه باب جمع بین الصلوتین)

[رسول خدا(ص) نماز ظهر و عصر را با هم در مدینه به جا آورد، در حالیکه نه خوفی بود و نه سفر. ابو زبیر می گوید: من به سعید بن جبیر گفتم: فلسفه آن، چه بود، سعید گفت: من از ابن عباس پرسیدم، همچنان که تو از من پرسیدی، او در پاسخ گفت: این بدان جهت بود که کار را بر امت خود آسان سازد.]

چرا در مساجد ما نمازها را در ۵ وعده نمی خوانیم؟ به نظر من علت اینکه خداوند در ۵ وعده نماز را قرارداده این است که همواره به یاد خدا باشند ولی با این روندی که ما شیعیان پیش می رویم آن هدف کامل تحقق نمی یابد (درست است که پیامبر گاهی در مواقع خاص نمازها را در

پرسش

چرا در مساجد ما نمازها را در ۵ وعده نمی خوانیم؟ به نظر من علت اینکه خداوند در ۵ وعده نماز را قرارداده این است که همواره به یاد خدا باشند ولی با این روندی که ما شیعیان پیش می رویم آن هدف کامل تحقق نمی یابد (درست است که پیامبر گاهی در مواقع خاص نمازها را در سر وعده می خواند ولی سنت پیامبر بر ۵ وعده بوده است) آیا این تنبلی و سستی ما شیعیان را نشان می دهد؟

پاسخ

در ابتدا ذکر یک مطلب به عنوان مقدمه و به صورت کلی لازم است:

به اعتقاد شیعه امامیه، هیچ کس جز نبی اکرم (ص) حق تشریع، تفسیر و تبیین احکام الهی را ندارد. پیامبر اکرم (ص) از طریق اتصال به منبع غیب، از احکام الهی مطلع می شدند و مأمور به تبلیغ این احکام بودند. پس از پیامبر اسلام طبق نص و تصریح ایشان، ائمه (ع) برای تبیین احکام الهی (و نه تشریع آن) منصوب شده اند. از جمله طبق حدیث مورد اتفاق جمیع فرق مسلمین: انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتم بها لن تضلوا ابداً، دو شی ء گرانبها میان شما باقی می گذارم: کتاب خدا و اهل بیتم، مادامی که به این دو چنگ بزنید گمراه نخواهید شد.

اگر ائمه (ع) حکمی یا کیفیت عملی را بیان می کنند، صرفاً بیان حکم الهی و نحوه عمل و سیره رسول اکرم (ص) است و از پیش خود چیزی را تشریع نمی کنند.منشأ پیدایش برخی تفاوت ها در کیفیت نماز و وضو، به دو عامل اساسی برمی گردد:

۱- دور شدن از عصر حضور پیامبر اکرم (ص) و پیدایش سؤالات جدید: با رحلت رسول اسلام(ص)،

دوران دسترسی به کسی که مبیّن حکم الهی بود به سر رسید. با گذشت زمان و دور شدن از عصر نبی اکرم(ص) و پیدایش مسائل و سؤالات جدیدی در زمینه های مختلف (از جمله در زمینه مسائل مربوط به نماز و وضو) اهل سنت- که راه دسترسی به بیانگر حکم الهی را بسته می دیدند- برای یافتن پاسخ سؤالات خود، با اجتهاد و سلیقه خود به پاسخ آنها پرداختند. اما از دیدگاه شیعه ائمه معصومین، مفسر و بیانگر حکم الهی بعد از نبی اکرم(ص) و بنا به سفارش ایشان بودند. آنان تا حدود ۲۵۰ سال پس از رحلت نبی اکرم(ص)، نیز دسترسی به مبیّن و مفسر احکام الهی داشتند و ائمه (ع)، آنچه را که حکم الهی بود تبیین می کردند مثلاً در مسائلی چون: آیا می توان با کفش نماز خواند؟ آیا اگر بر روی زمین و محل سجده نمازگزار، چیزی غیر از اجزای زمین (مثل فرش) فاصله شود، می توان بر آن سجده کرد یا نه؟ آیا خواندن سوره هایی که سجده واجب دارد در قرائت نماز جایز است و...، در حالی که اهل سنت در این امور به فهم و رأی خود استناد کرده اند.

۲- تغییرات و تشریعاتی که از سوی خلفا، پس از رحلت رسول اکرم (ص) صورت گرفت- مانند مسأله تکتف (دست بسته نماز خواندن)، عموماً از زمان عمر خلیفه دوم مرسوم شد. به عنوان نمونه وقتی اسیران فارس را نزد وی آوردند، آنان مقابل عمر دست بسته ایستادند. وی علت این عمر را جویا شد، گفتند ما مقابل امیران و بزرگان خود به جهت احترام این گونه می ایستیم. عمر از این نحوه اظهار ادب خوشش آمد و گفت خوب است ما

هم در مقابل خداوند در نماز این گونه بایستیم.(۱)

در مسأله وضو آمده است که وضوی همه مسلمانان تا خلافت عثمان صورت واحدی داشته و مانند وضوی کنونی شیعه بوده است. این مسأله با آیه قرآن نیز تطبیق دارد که می فرماید: وَ اِمْسَحُوا بِرُؤُسِکُمْ وَ أَرْجُلَکُمْ،(۲) در این آیه خداوند امر به مسح سر و پاها نموده است در حالیکه اهل تسنن پاها را می شویند، علت تغییر وضو این بود که عثمان در اواسط دوران خلافت خود نسبت به چگونگی وضوی پیامبر گرفتار تردید شد، او سپس وضوی پیامبر را به شکلی که اکنون در میان اهل سنت مرسوم است اعلام نمود. این قضیه مورد مخالفت بسیاری از صحابه پیامبر واقع شد، لکن حکومت اموی بنا به اغراض سیاسی در نقاط مختلف اسلامی شیوه عثمان را تبلیغ کردند و جوی به وجود آوردند که برخی از صحابه جرأت مخالفت با روش دستگاه حاکم را نداشت و در نتیجه این گونه وضو گرفتن رواج یافت.

برای آگاهی بیشتر ر. ك: وضوءالنبی من خلال ملابسات التشریع، علی الشهرستانی، نشر مشعر.

نمازهای یومیه را در پنج وقت خواندن مستحب است. مشترکات مذاهب اسلامی- به ویژه دو مکتب تشیع و تسنن- بسیار زیاد است. در بسیاری از اصول دین و فروع دین این دو با یکدیگر اشتراك دارند و عموم مسلمانان بایستی با تکیه بر مشترکات خود، راه وحدت را پیموده و یا از طرح موارد مورد اختلاف پرهیز کنند.

برادر عزیز، چون بسیاری از موارد آن مورد اتفاق شیعه و سنی است گرچه ممکن است برخی به آن عمل نکنند (مثلاً نظم صفوف، شرکت در جماعت، اهتمام به نماز اول وقت و...) در این

صورت به شما خواهیم گفت که برادران اهل سنت نوعاً در این موضوع گوی سبقت را ربوده اند ولی اگر مقصد شما چگونگی نماز خواندن است، تفاوت شیعه و سنی در این مورد تنها در دست بسته نماز خواندن و گفتن آمین و سجده بر هر چیز است و در بقیه موارد تفاوت چندانی نیست.

برای این موارد نیز فقهای شیعه دلیل فقهی دارند که جایگاه بررسی آن در فقه استدلالی است.

این تفاوت ها از آنجا ناشی می شود که شیعه، فقه خود را فقط از پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) می گیرد ولی اهل سنت از اشخاص دیگری نیز در این زمینه بهره می برند.

برای پاسخ به چند نکته اشاره می کنیم:

۱- اهل تسنن جواز جمع میان نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشاء را منکرند اما در هنگام سفر یا خوف و یا زمانی که هوا بارانی است، جمع کردن میان آنها را در یک وقت جایز می دانند. هم چنانکه شیعیان اقامه می کننداما شیعیان مدعی اند که می توان نمازهای ظهر و عصر را بعد از زوال شمس در یک وقت با مراعات ترتیب اقامه کرد. و لازم نیست انسان، وقتی نماز ظهر را خواند دنبال کار دیگر برود و وقتی سایه شاخص به اندازه خود شاخص گردید یا به اندازه دو برابر آن گردید، (بر اساس اختلافی که میان آنها موجود است) برای اقامه نماز عصر آماده شود. ازاین رو به نظر شیعه گرچه نماز خواندن در پنج وقت مستحب می باشد. اما پشت سرهم خواندن نیز اشکال ندارد.

۲- دلیل اهل تسنن این است که روایت شده پیامبر (ص) بین نماز ظهر و عصر فاصله می انداخته است. اما به

نظر شیعه این مطلب نمی تواند مرام آنها را در وجوب تفریق ثابت بکند. به لحاظ اینکه سیره عملی لزوماً مفید وجوب نیست، بلکه اعم از وجوب، استحباب و اباحه است و حمل بر وجوب نیاز به قرینه و دلیل جداگانه دارد. افزون بر آن ملتزم بودن پیامبر (ص) به پنج وقت برای اقامه نماز جماعت به جهت این بوده است که مردم بر زمان آمدن پیامبر (ص) اطلاع پیدا بکنند تا سؤالاتی که دارند از محضرش بپرسند و این در حقیقت انگیزه ای برای اجتماع مردم در مسجد بوده است. بنابراین شیوه فوق هیچ وقت نمی تواند دلالت بکند بر اینکه جمع بین نمازهای مترتبه جایز نیست.

۳. تشیع، گذشته از این که مدعای سنی ها را قابل دفاع نمی داند بر مدعای خود هم دلیل دارد. و آن روایاتی است که بر جمع نماز ظهر و عصر از جانب پیامبر (ص) حتی در غیر مواقع سفر و خطر و کار تعجیلی دلالت می کنند. از جمله، آنها در روایتی است که عمر از علت جمع بین نماز توسط پیامبر (ص) جویا می شود، پیامبر (ص) در جواب می فرماید: به خاطر گشایش و تخفیف بر امتم این کار را کردم. این روایات را مالك و احمد بن حنبل هم در کتبشان روایت کرده، ولی فتوا داده اند که به علت اعراض اصحاب از عمل به آن روایات نمی توان به آن عمل کرد. افزون بر اینها، روایات زیادی از ائمه (ع) در این باره وارد شده است از جمله امام صادق (ع) فرمود: "وقتی آفتاب زوال پیدا کرد وقت نماز ظهر و عصر داخل شده، جز اینکه نماز ظهر قبل از نماز عصر است."

مفهوم این روایت با توجه بر اینکه ترتیب بین دو نماز ظهر و عصر امر مفروغ عنه بین تمام مسلمین بوده و به جهت روشن بودن آن نیازی به بیان امام نداشت، معلوم می شود که مقصود امام همانا اشاره به جواز امکان جمع بین دو نماز ظهر و عصر بوده است. در این باره در کتاب وسائل الشیعه دو تا عنوان ذیل با مجموعه احادیثی آمده است:

۱- باب جواز جمع بین دو نماز در یک وقت به خاطر عذر به شکل جماعت و هم به شکل فرادی

۲- باب جواز جمع بین دو نماز در یک وقت برای خاطر غیر عذر.

حاصل سخن اینکه پیغمبر (ص) نماز ظهرین و مغربین را به جمع و تفریق اداء می فرمود و همین سیره هم در میان ائمه (ع) رواج داشت.

برای آگاهی بیشتر ر. ک: وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۱۵۹ لنکرانی، نهایهالتقریر فی مباحث الصلوه، ج ۱، ص ۳۳ سلطان الواعظین شیرازی، شبهای پیشاور، ص ۱۰۸ سبع مسائل فقهیه، آیت الله الشیخ جعفر السبحانی.

ظهر و عصر و مغرب و عشاء را با هم خواندن از زمان پیامبر اسلام (ص) شروع شده است و پیامبر اسلام هم بین این دو نماز جمع می کردند و هم به تفریق می خواندند و هیچ گونه تردیدی در این نیست. جمع بین ظهر و عصر و جمع بین مغرب و عشاء در روایات شیعه و روایات اهل سنت آمده است. برای نمونه به چند روایت اشاره می کنیم:

روایات شیعه: عبدالله بن سنان از حضرت امام صادق (ع) نقل کرده که آن حضرت فرمود: پیامبر خدا (ص) بدون این که عذری در کار باشد، ظهر و عصر ونیز مغرب

و عشاء را با یک اذان و دو اقامه خواندند.(۳)

اسحقاق بن عمار از امام صادق (ع) نقل می کند که آن حضرت فرمود: پیامبر خدا بدون این که عذری در کار باشد، ظهر و عصر را در یک جا خواندند. عمر به آن حضرت گفت: آیا در نماز چیز تازه ای پیدا شده؟ پیامبر اکرم (ص) گفت: نه چیز تازه ای درباره نماز نیامده ولی خواستم بر امت خودم گشایشی بدهم.(۴)

عبدالملک قمی می گوید: به امام صادق (ع) گفتم: می توانم بین دو نماز را بدون این که عذری داشته باشم جمع بکنم؟ امام در جواب گفت: پیامبر خدا این کار را انجام داد و خواست که امت را در آسایش و سبکی قرار دهد.(۵).

سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده که او گفت: پیامبر خدا بدون این که خطر و سفری در بین باشد، ظهر و عصر را با هم خواند. ابن عباس گفت: پیامبر خواست با این کارش امت را در آسایش قرار دهد و کسی از امت او به زحمت و مشقت نیفتد. (۶)

عبدالله بن عمر می گوید: پیامبر(ص) با این که در مدینه بود و مسافر نبود نماز را تمام و با هم خواند(۷)

امام باقر (ع) فرمود: پیامبر خدا ظهر و عصر و نیز مغرب و عشاء را با یک اذان و دو اقامه خواندند.(۸)

روایات اهل سنت: جابر بن زید از ابن عباس نقل کرده است که پیامبر خدا (ص) هفت رکعت مغرب و عشاء را با هم خواند و هشت رکعت ظهر و عصر را با هم خواند و آن حضرت در مدینه بود.(۹)

و نیز می گوید: پیامبر اسلام هفت رکعت را با هم خواند و هشت

رکعت را هم با هم خواند.(۱۰)

ابن عباس می گوید: پیامبر اسلام در مدینه، بین ظهر و عصر و بین مغرب و عشاء را جمع می کرد، بدون این که عذری در کار باشد.(۱۱)

سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می کند: رسول خدا (ص) ظهر و عصر و مغرب و عشاء را با هم خواند بدون این که خطر و یا سفری در کار باشد.(۱۲)

عبدالله بن شقیق می گوید: روزی ابن عباس پس از نماز عصر، برای ما سخنرانی می کرد. سخنرانی طولانی شد، آفتاب غروب کرد، هوا تاریک شد، ستارگان در آسمان ظاهر شدند و مردم می گفتند: وقت نماز است. مردی از بنی تمیم که همیشه نماز را اول وقت می خواند نزد ابن عباس آمد و گفت: بابا وقت نماز است و سخن را کوتاه کن. ابن عباس به او گفت: ای بی مادر آیا تو به من سنت پیامبر را تعلیم می دهی؟ من خودم دیدم که پیامبر اسلام ظهر و عصر را با هم می خواند و مغرب و عشاء را با هم می خواند. عبدالله بن شقیق می گوید: من به شک افتادم. رفتم نزد ابوهریره و از او پرسیدم. ابوهریره گفت: ابن عباس راست می گوید.(۱۳)

سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می کند که گفت: پیامبر اسلام بدون این که خطر و یا سفری در کار باشد، ظهر و عصر و مغرب و عشاء را با هم می خواندند. سعید بن جبیر از ابن عباس از حکمت جمع کردن پرسید. او گفت: پیامبر خواست که امت خود را به مشقت و زحمت نیندازد.(۱۴)

عکرمه از ابن عباس نقل می کند که پیامبر اسلام در مدینه، بدون این که مسافر باشد، مغرب و عشاء را

و نیز ظهر و عصر را با هم خواند.(۱۵)

بر پایه این روایات، جمع کردن بین نماز ظهر و عصر و نیز مغرب و عشا، هیچ گونه اشکالی ندارد و متهم ساختن شیعه به این که خلاف سنت پیامبر عمل می کنند، کار دشمنان اسلام و مسلمین است.

منابع و مآخذ:

(۱) (مستند العروهالوثقی، آیت الله خویی، ج ۴، ص ۴۴۵- جواهرالکلام، ج ۱۱، ص ۱۹)

(۲) (مائده، آیه ۶)

(۳) (وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۶۰، باب ۳۲، ح ۱)

(۴) (وسایل، ج ۳، ص ۱۶۱، ح ۲)

(۵) (همان، ح ۳)

(۶) (همان، ح ۴)

(۸) (همان، ح ۷)

(۸) (همان، ح ۱۱)

(۹) (صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۰۱، باب تأخیرالظهر الی العصر، ح ۵۱۸، چاپ پنجم، ۱۹۹۳- ۱۴۱۴، نشر و توزیع دار ابن کثیر و الیمامه، دمشق و بیروت)

(۱۰) (همان، ص ۲۰۶، ح ۵۳۷، باب وقت المغرب)

(۱۱) (صحیح سنن نسائی، ج ۱، ص ۲۰۰، ح ۶۰۱، باب الجمع بین الصلوتین فی الحضر)

(۱۲) (صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۸۹، ح ۴۹، باب الجمع بین الصلوتین فی الحضر، چاپ اول، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۵۵، ۱۳۷۴، بیروت)

(۱۳) (صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۹۱، ح ۵۷ و ۵۸)

(۱۴) (همان، ص ۴۹۰، ح ۵۴)

(۱۵) (مسند احمد بن حنبل، ح ۱، ص ۲۲۱، س ۲۷، چاپ شده در ضمن "موسوعه السنه" الکتب السته و شروح ها، چاپ

دوم)

چرا شیعیان امروزه نماز را در سه نوبت می خوانند؟

پرسش

چرا شیعیان امروزه نماز را در سه نوبت می خوانند؟

پاسخ

ظهر و عصر و مغرب و عشاء را با هم خواندن از زمان پیامبر اسلام(ص) شروع شده است و پیامبر اسلام هم بین این دو نماز جمع می کردند و هم به تفریق می خواندند و هیچ گونه تردیدی در این نیست.

جمع بین ظهر و عصر و جمع بین مغرب و عشاء در روایات شیعه و روایات اهل سنت آمده است.

برای نمونه به چند روایت اشاره می کنیم:

روایات شیعه:

* عبدالله بن سنان از حضرت امام صادق(ع) نقل کرده که آن حضرت فرمود: پیامبر خدا(ص) بدون این که عذری در کار باشد، ظهر و عصر و نیز مغرب و عشاء را با یک اذان و دو اقامه خواندند، (وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۶۰، باب ۳۲، ح۱).

اسحقاق بن عمار از امام صادق(ع) نقل می کند که آن حضرت فرمود: پیامبر خدا بدون این که عذری در کار باشد، ظهر و عصر را در یک جا خواندند. عمر به آن حضرت گفت: آیا در نماز چیز تازه ای پیدا شده؟ پیامبر اکرم(ص) گفت: نه چیز تازه ای درباره نماز نیامده ولیخواستم بر امت خودم گشایشی بدهم، (وسایل، ج ۳، ص ۱۶۱، ح ۲).

عبدالملک قمی می گوید: به امام صادق(ع) گفتم: می توانم بین دو نماز را بدون این که عذری داشته باشم جمع بکنم؟ امام در جواب گفت: پیامبر خدا این کار را انجام داد و خواست که امت را در آسایش و سبکی قرار دهد، (همان، ح۳).

سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده که او گفت: پیامبر خدا بدون این که خطر و سفری در بین باشد، ظهر و عصر را با هم خواند. ابن

عباس گفت: پیامبر خواست با این کارش امت را در آسایش قرار دهد و کسی از امت او به زحمت و مشقت نیفتد، (همان، ح۴).

عبدالله بن عمر می گوید: پیامبر با این که در مدینه بود و مسافر نبود نماز را تمام و با هم خواند، (همان، ح ۷).

امام باقر(ع) فرمود: پیامبر خدا ظهر و عصر و نیز مغرب و عشاء را با یک اذان و دو اقامه خواندند، (همان، ح ۱۱).

روایات اهل سنت:

جابر بن زید از ابن عباس نقل کرده است که پیامبر خدا(ص) هفت رکعت مغرب و عشاء را با هم خواند و هشت رکعت ظهر و عصر را با هم خواند و آن حضرت در مدینه بود، (صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۰۱، باب تأخیرالظهر الیالعصر، ح ۵۱۸، چاپ پنجم، ۱۹۹۳ - ۱۴۱۴، نشر و توزیع دار ابن کثیر و الیمامه، دمشق و بیروت).

و نیز می گوید: پیامبر اسلام هفت رکعت را با هم خواند و هشت رکعت را هم با هم خواند، (همان، ص ۲۰۶، ح ۵۳۷، باب وقت المغرب).

ابن عباس می گوید: پیامبر اسلام در مدینه، بین ظهر و عصر و بین مغرب و عشاء را جمع می کرد، بدون این که عذری در کار باشد، (صحیح سنن نسائی، ج ۱، ص ۲۰۰، ح ۶۰۱، باب الجمع بین الصلوتین فیالحضر).

سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می کند: رسول خدا(ص) ظهر و عصر و مغرب و عشاء را با هم خواند بدون این که خطر و یا سفری در کار باشد، (صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۸۹، ح ۴۹، باب الجمع بین الصلوتین فیالحضر، چاپ اول، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۵۵، ۱۳۷۴، بیروت).

عبدالله بن شقیق

می گوید: روزی ابن عباس پس از نماز عصر، برای ما سخنرانی می کرد. سخنرانی طولانی شد، آفتاب غروب کرد، هوا تاریک شد، ستارگان در آسمان ظاهر شدند و مردم می گفتند: وقت نماز است. مردی از بنی تمیم که همیشه نماز را اول وقت می خواند نزد ابنعباس آمد و گفت: بابا وقت نماز است و سخن را کوتاه کن. ابن عباس به او گفت: ای بی مادر! آیا تو به من سنت پیامبر را تعلیم می دهی؟! من خودم دیدم که پیامبر اسلام ظهر و عصر را با هم می خواند و مغرب و عشاء را با هم می خواند. عبدالله بن شقیق می گوید: من به شک افتادم.رفتم نزد ابوهریره و از او پرسیدم. ابوهریره گفت: ابن عباس راست می گوید، (صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۹۱، ح ۵۷ و ۵۸).

سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می کند که گفت: پیامبر اسلام بدون این که خطر و یا سفری در کار باشد، ظهر و عصر و مغرب و عشاء را با هم می خواندند. سعید بن جبیر از ابن عباس از حکمت جمع کردن پرسید. او گفت: پیامبر خواست که امت خود را به مشقت و زحمتنیندازد، (همان، ص ۴۹۰، ح ۵۴).

عکرمه از ابن عباس نقل می کند که پیامبر اسلام در مدینه، بدون این که مسافر باشد، مغرب و عشاء را و نیز ظهر و عصر را با هم خواند، (مسند احمد بن حنبل، ح ۱، ص ۲۲۱، س ۲۷، چاپ شده در ضمن «موسوعهالسنه» الکتب السته و شروح ها، چاپ دوم).

بر پایه این روایات، جمع کردن بین نماز ظهر و عصر و نیز مغرب و عشا، هیچ گونه اشکالی ندارد و متهم ساختن شیعه

به این که خلاف سنت پیامبر عمل می کنند، کار دشمنان اسلام و مسلمین است.{J

برخی از برادران اهل تسـنن بیان می کنند که شیعیان حتی در نیت نماز هم دروغ می گویند. مبنی بر اینکه شما زمانی که اذان ظهر را می گویند به نماز ایسـتاده و نماز ظهر را می خوانید و در حالی که هنوز عصر نیست نیت نماز عصر کرده و نماز عصر را می خوانید. در مورد نماز عش

پرسش

برخی از برادران اهل تسـنن بیان می کنند که شیعیان حتی در نیت نماز هم دروغ می گویند. مبنی بر اینکه شما زمانی که اذان ظهر را می گویند به نماز ایستاده و نماز ظهر را می خوانید و در حالی که هنوز عصـر نیست نیت نماز عصـر کرده و نماز عصر را می خوانیـد. در مورد نمـاز عشـا هم همینگونه، که در هنگـام نمـاز مغرب نیت نمـاز عشـا می کنیـد. حالا شـما چه بیانی می فرمائید در تبیین فلسفه این قضیه که بتواند پاسخی برای توجیه این قضیه باشد؟

پاسخ

طبق روایـاتی که به مـا رسـیده پیـامبر اکرم(ص) گـاهی اوقـات نمـاز ظهر و عصـر و همین طور مغرب و عشـاء را دنبال هم می خواندند و فاصله نمی انداختند و گاهی نیز به طور متفرق.

ما در اینجا پس از بیان مقدمه ای در دو بخش به پرسش یاد شده پاسخ می دهیم:

هرچند غیر شـیعه، خود را اهل سـنت و پوینده روش حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه آله و سلم) می داند اما نکته اینجاست که آیـا چگونه می توان یقین نمود چه گروهی سـنت واقعی را شـناخته و به جـا می آورد؟ مگر نه اینکه از اسم تا رسم فاصـله هاست و از ادعا تا عمل راههای دور و درازی است و دلیل محکمه پسند بهترین میزان و سند حقانیت است؟

شیعه معتقد است: اهل سـنت واقعی کسی است که تمام جزئیات سنت را از منبعی دریافت می کند که خود پیامبر فرموده سنتم را از او دریافت کنید! و اگر سری به منابع حدیثی و روایی که گفتارها و رفتارهای ایشان را ثبت نموده

بزنید، نام و نشان دقیق آن منبع را می یابید. فقط کافی است در برابر حقایق چشم ها را گشود ... آن حضرت بارها و بارها فرمودند پس از من به قرآن و اهل بیتم مراجعه کنید.(صحیح مسلم، ۴/ ۱۸۷۳) که اگر دست به دامن این دو بزنید هرگز گمراه نخواهید شد.(صحیح ترمذی، ۵/ ۶۶۲) فقط در بیش از ۳۶۰ کتاب معروف غیر شیعه، حدیث غدیر (من کنت مولاه فعلی مولاه) از ۱۱۰ نفر صحابی و ۸۴ نفر تابعی نقل شده است.

امام محمد باقر (علیه السلام) به «جابر ابن عبد الله انصاری» فرمودند: «ای جابر! اگر ما طبق نظر شخصی خودمان برای شما احادیثی بیان می کردیم، قطعا از کسانی بودیم که هلاك و نابود می شدیم و لی ما احادیثی برای شما نقل می کنیم که به صورت گنجینه ای از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اندوخته ایم.»(جامع احادیث الشیعه/۱/۱۸/ح۱۱۶)

جهت مطالعه بیشتر در خصوص «اهل سنت واقعی شیعه است نه ...» رجوع کنید به:

اهل سنت واقعی، دکتر محمد تیجانی(ایشان در گذشته پیرو مذهب غیر شیعه بود و آنگاه شیعه شد. جهت آگاهی از چگونگی و چرائی شیعه شدنش به کتاب «آنگاه هدایت شدم» نشر بیناد معارف اسلامی مراجعه شود.)، بنیاد معارف اسلامی

ایده ها و عقیده ها، سید محمد شفیعی، بنیاد معارف اسلامی(تلفن تماس با بنیاد معارف جهت تهیه کتاب ۷۷۳۲۰۰۹)

بنابراین آنجا که بین شیعه و غیر شیعه تفاوت نظری یا عملی به چشم می خورد به معنای مخالفت حتمی با سنت پیامبر صلی الله علیه و آله نیست.

شیعه و نمازهای پنجگانه

۱- شکی نیست که شیوه پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام و

الصلوه این بوده که هر یک از نمازهای را در وقت فضیلت خود می خواندند.

۲- سخن این است که آیا این تفریق و فاصله افکنی بین نمازها، دلالت بر وجوب دارد یا کاری مستحب بسان سایر کارهای دینی است؟ ما معتقدیم قرائنی وجود دارد که از آنها می فهمیم روش رفتاری آن بزرگواران فقط نشانگر جواز (و یا حداکثر استحباب) تفریق بین نمازهاست نه اینکه چنین کاری وجوب دارد. از جمله آن قرائن عبارت است از:

محمد بن جریر طبری (از علمای غیر شیعه) می نویسد:

«علما بر این عقیده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر و عصر و نیز مغرب و عشا را بدون ملاحظات ضروری، به صورت تفریق یا گاهی بصورت جمع ادا می فرمودند. روایت گر حدیث می گوید: از «ابن عباس» پرسیدم که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله اینچنین عمل می کرد؟ او پاسخ داد: «لئلا یحرج امته» تا کاری که موجب سختی است بر امتش تحمیل نکند.»(محمد بن جریر طبری، المسترشد، ذیل حدی ۱۹۰…)

البته در برخی روایات شیعه از حضرت امام صادق علیه السلام نیز آمده که انگیزه حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایجاد گشایش و راحتی برای نمازگزاران بوده.(وسائل الشیعه، ۳/۱۳۸/ح۶- طبع ربانی شیرازی)

و نیز غیر شیعه روایات نقل کرده اند که پیامبر معظم، صلی الله علیه و آله، هم در سفر و هم در غیر سفر برخی نمازها را با فاصله و برخی را بدون فاصله (جمع) می خواندند. اینک به ذکر برخی روایات اکتفا می کنیم:

احمد حنبل از ابن عباس نقل می کند: «صلی رسول الله الظهر و العصر جمیعا، و

المغرب و العشاء جميعا من غير خوف و لا سفر» رسول خدا، صلی الله علیه و آله نمازهای ظهر و عصر و همچنین مغرب و عشا را با هم و بصورت جمع به جا می آورد، بدون آن که عذری مانند ترس از دشمن و یا مسافرت وجود داشته باشد.(مسند احمد، ۱/۲۲۱)

از این دست روایات در کتب غیر شیعه یافت می شود و ما به آدرس دهی برخی آنها اشاره کرده و پژوهندگان را به مراجعه فرا می خوانیم:

مسند احمد بن حنبل، ۱/۲۵۱

شرح الموطا، زرقانی، ۱/۲۶۳

صحیح مسلم، ۲/۱۵۱ و ۴۸۸

کنز العمال، ۲۴۲

التاج الجامع للأصول فی احادیث الرسول (ص)، علی ناصف، ۱/۱۴۸

در پایان بخش نخست این نکته را نیز یادآور می شویم که حتی برخی پیشوایان غیر شیعه که نقش امام و مفتی را دارند نیز فتوا به جواز جمع بین دو نماز صادر کرده اند. از جمله «امام بخاری» (صاحب کتاب معروف صحیح بخاری) در همین کتاب جلد ۲، صفحه ۵۷ و ۵۸.

بد نیست بدانید که امروزه در بسیار از مناطق، وضع زندگی طوری تنظیم شده که مراعات استحباب تفریق در نماز موجب مشقت و حتی کاهلی نسبت به نماز گردیده و از این رو شایسته است برای مراعات «اهم» (حفظ اصل نماز) از تفریق نماز دست برداشت و آنها را همزمان و به ترتیب به جا آورد(پاسخ به پرسشهای مذهبی، استاد مکارم شیرازی، صفحه ۲۰۰)

متأسفانه امروزه برخی فقهای غیر شیعه نیز که به این نتیجه رسیده اند، بخاطر ملاحظاتی از اظهار نظر خودداری می کنند. (رساله الاسلام، سال هفتم، شماره ۲۰، ص۱۵۶)

۳- با توجه به بند ۱ و ۲ این حقیقت را می پذیریم که

بر اساس روایاتی که شیعه هم آن را قبول دارد خوانـدن نماز در وقت فضیلت بهتر است، اصلا نام گذاری این اوقات به نام «وقت فضیلت» برای هر نمازی خود گویای این امر است.

با وجود این، نماز یا هر عبادت در ابعاد گوناگون ممکن است استحباب (فضیلت) یا کراهت داشته باشد، و انسان مومنی که به دنبال پاداش بیشتر خدای متعال و باریابی بیشتر به محضر حضرت پروردگار است، تلاش می کند تا با رعایت هرچه بیشتر آداب، در مجموع بهره بیشتری ببرد. یکی از ابعاد استحباب نماز، خوانـدن آن با جماعت است. اگر چنانچه ممکن باشد انسان معطر، مسواک زده، در وقت فضیلت هر یک از نمازها را با جماعت (به هر تعداد نفرات بیشتر که ممکن باشد) برگزار نماید بدون تردید، این نماز بر سایر نمازها ترجیح دارد. اما اگر امر دایر باشد بین نماز به جماعت یا نماز در وقت فضیلت به نحوی که به هر دلیلی در وقت فضیلت آن گونه که باید، نماز جماعت مناسبی برگزار نمی شود، شکی نیست که نماز جماعت در وقت غیر فضیلت به جماعت بر آن دیگری ترجیح دارد. چون به این نحو بیشتر مستحق پاداش الهی است. چه اینکه اولا اگر تعداد نمازگزاران به جماعت هر قدر فزونی یابد ثواب آن نیز بیشتر می شود و ثانیا هرگاه تعداد آن از ده نفر بیشتر شود، آن قدر ثواب دارد که اگر تمام فرشتگان و جن و انس، نویسنده شوند و تمام درخت ها قلم و تمام آب های دریاها مرکب، و تمام آسمان ها کاغذ، ثواب یک رکعت از آن را نمی توانند بنویسند.

تعیین زمان اذان چگونه است . (صبح ،ظهر و مغرب) و چرا در زمان بندی موقع اذان شیعه با سنی تفاوت است.

پرسش

تعیین زمان اذان چگونه است . (صبح ،ظهر و مغرب) و چرا در زمان بندی موقع اذان شیعه با سنی تفاوت است.

پاسخ

به طور کلی انسان برای خواندن نماز باید یقین به داخل شدن وقت نماز داشته باشد و اذان ملاک نیست مگر اذانی که به وسیله شخص وقت شناس و عادل گفته شود به طوری که انسان از شنیدن آن اطمینان به وقت نماز پیدا ک.....، (توضیح المسائل مراجع، ج ۱، ص ۳۹۱).

بهترین راه برای پی بردن به وقت نماز ظهر استفاده از شاخص است و آن این است که قطعه چوب صاف یا میله ای آهنی را به طور عمودی در زمین هموار فرو برند صبح که خورشید بیرون می آید سایه آن به طرف مغرب می افتد و هر چه آفتاب بالا می آید این سایه کم می شود و در شهرهای ما در اول ظهر شرعی به آخرین درجه کمی که رسید و دو مرتبه رو به زیاد شدن گذاشت موقع ظهر شرعی است و همین که رو به زیادی گذارد و سایه به سوی مشرق برگشت اول وقت (مشترک) ظهر و عصر است.

وقت نماز مغرب: مغرب موقعی است که قرص آفتاب در افق پنهان شود و احتیاط آن است که صبر کند تا سرخی طرف مشرق که بعد از غروب آفتاب پیدا می شود از بالای سر بگذرد و به طرف مغرب برگردد که در این صورت هنگام وقت نماز مغرب وارد می شود و تا نیمه شب ادامه دارد و وقت مخصوص نماز عشا موقعی است که به اندازه خواندن نماز عشا به نصف شب باقی مانده است (توضیح المسائل آیت

الله مکارم، ص ۱۲۷ تا ۱۳۰).

و اختلافی که از نظر تعیین وقت نمازها بین شیعه و سنی وجود دارد مربوط به ادله ای است که مد نظر فقهاء دو طایفه قرار می گیرد که طرز برداشت و استنباط از آنها با یکدیگر تفاوت دارد.

وقت نماز صبح: نزدیک اذان صبح از طرف مشرق سفیده ای رو به بالا حرکت می کند که آن را فجر اول می گویند. موقعی که آن سفیده پهن شد فجر دوم و اول وقت نماز صبح است و بهتر است نماز صبح را قبل از روشن شدن هوا در همان تاریکی اول صبح به جا آورد.

چرا شیعه نمازهای یومیه را در پنج وقت مخصوص بجا نمی آورد؟

پرسش

چرا شیعه نمازهای یومیه را در پنج وقت مخصوص بجا نمی آورد؟

پاسخ

مسلما خواندن نماز در پنج نوبت افضل است، ولی برخلاف دیدگاه اهل سنت این مسأله واجب نیست.

سبب اختلاف در اوقات نمازها، اختلاف در طریق اخذ احکام است؛ زیرا مطابق روایاتی که از ائمه اهل بیت(ع) رسیده، و همچنین بر طبق اطلاق آیه شریفه «اَقم الصلاه لدلوک الشمس الی غسق اللیل» وقت نماز ظهر و عصر از اول ظهر شرعی تا غروب آفتاب است و در تمام این وقت خواندن نماز ظهر و عصر پشت سر هم یا با فاصله جایز است. ولی برای هر یک از ظهر و عصر یک وقت فضیلت است که خواندن نماز در اوقات فضیلت خودشان مستحب است. وقت فضیلت نماز ظهر از اوّل ظهر است تا وقتی که سایه شاخص بعد از ظهر به اندازه «دو هفتم» خودش اضافه شود و فضیلت عصر هنگامی است که سایه شاخص به اندازه خودش اضافه شود و اگر کسی در اول ظهر نافله ظهر و نماز ظهر را بخواند بهتر است بلافاصله نماز عصر و نافله آن را بخواند.

طبق روایات رسول خدا و اهل بیت(ع) مستحب است نمازهای یومیه در پنج وعده خوانده شود ولی با هم خواندن هم جایز است.

اختلاف شیعیان با اهل تسنن بر سر جواز این مسأله است؛ یعنی، آنها می گویند ظهر و عصر و مغرب و عشا جایز نیست با هم خوانده شود ولی شیعیان می گویند جایز است، گرچه مستحب در جدا خواندن است.

چرا در ایران و مساجد ما اذان ظهر یا مغرب و صبح که گفته می شود شیعیان بدون فاصله نمازهای یومیه را می خوانند ولی اهل تسنن اذان را که می گویند مقداری صبر می کنند، بعد از آن اقامه می گویند و نماز می خوانند، آیا آن وقت که اذان می گویند وقت شرعی

نشده است یا عل

پرسش

چرا در ایران و مساجد ما اذان ظهر یا مغرب و صبح که گفته می شود شیعیان بدون فاصله نمازهای یومیه را می خوانند ولی اهل تسنن اذان را که می گویند مقداری صبر می کنند، بعد از

آن اقامه می گویند و نماز می خوانند، آیا آن وقت که اذان می گویند وقت شرعی نشده است یا علت دیگری دارد؟

پاسخ

صبر کردن آنان بعد از اذان برای خواندن نماز نافله و جمع شدن نمازگزاران است و شیعیان نیز در مواردی که نافله ها را می خوانند اول نافله می خوانند و بعد از گذشت مقداری از اول وقت، نماز واجب را می خوانند. به هر حال جمعی از اهل تسنن نسبت به اوقات شرعی دقت و مواظبت کافی را انجام می دهند.

در روایت است که از امام صادق(ع) سؤال کردند آیا به اذان آنها اعتماد کنیم؟ حضرت فرمود:

بلی آنها نسبت به اوقات شدیداً مواظبت دارند (فانّهم اشدّ شيٍ مواظبةً علی الوقت){۱}.

البته ممکن است نظر حضرت به خصوص افرادی باشد که مورد سؤال بوده اند لذا نمی توان گفت نظر به همه اهل تسنن و در جمع ازمنه و امکنه داشته است. بنابراین چنانچه کسی یقین به دخول وقت پیدا نکرده و خلاف تقیه نیست صبر کند تا یقین پیدا کند.

و اینکه بعد از اذان مقداری صبر می کنند برای انجام نافله ها و جمع شدن مردم یا خنک شدن هوا است.

بنابراین همین که اذان صبح یا ظهر را گفتند وقت شرعی شده و ما می توانیم نماز صبح و ظهر را بخوانیم و برای روزه هنگام شروع اذان صبح آنها نباید چیزی بخوریم، بلی نسبت به مغرب بین شیعه و آنها اختلاف وجود دارد.

وقت نماز مغرب و افطار به نظر آنها غروب آفتاب است، لذا به محض اینکه آفتاب غروب می کند اذان می گویند و افطار می کنند اما نظر مشهور فقهای شیعه بر این است که مغرب موقعی است که سرخی طرف مشرق که بعد از

غروب آفتاب پیدا می شود از بالای سر انسان بگذرد. به این لحاظ، وقتی آنها اذان مغرب را می گویند طبق نظر مشهور فقها و مراجع تقلید، ما شیعیان نمی توانیم نماز مغرب را بخوانیم یا افطار کنیم بلکه باید حدود دوازده دقیقه صبر کنیم و ظاهراً وقتی آنها اقامه را می گویند وقت شده و نماز و افطار بی اشکال است.

[۱]. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۷۸، ب ۳، ابواب الاذان و الاقامه، ح ۱.

سجده در صلات

چرا شیعه برای نماز از مُهر استفاده می کند؟

پرسش

چرا شیعه برای نماز از مُهر استفاده می کند؟

پاسخ

براساس ادله ای که از پیامبر (ص) و بزرگان دین به ما رسیده، باید سجده بر خاک و سنگ و شن و ماسه و دیگر چیزهایی که معدنی، خوراکی و پوشاکی نباشد، انجام گیرد.(۱)

از پیامبر (ص) نقل شده است: "فاذا سجدت فمکّن جبهتك من الارض؛(۲) هنگامی که سجده می کنی، پیشانیت را بر زمین قرار ده".

در روایت دیگر فرمود: "جعل لی الارض مسجداً و طهوراً"(۳) یا در تعبیر دیگر فرمود: "جعلت لی الارض طهوراً و مسجداً؛(۴) زمین برای من محل سجده و موجب طهارت (تیمم) قرار داده شده است".

هشام بن حکم از امام صادق (ع) پرسید: بر چه چیزهایی سجده جائز است؟ حضرت فرمود: "السجود لا یجوز الا علی الأرض أو ما أنبتت الأرض الا ـ ما أكل أو لبس؛ سجده جائز نیست مگر بر زمین یا بر آنچه که از زمین بروید مگر خوردنی ها و پوشیدنی ها".

هشام پرسید علت آن چیست؟ حضرت فرمود: "لأنّ السجود هو الخضوع لله عزّوجلّ فلا ینبغی أن یکون علی ما یؤكل و یلبس لأنّ أبناء الدنیا عبید ما یأكلون و یلبسون و الساجد فی سجوده فی عباده الله تعالی فلا ینبغی أن یضع جبهته علی معبود أبناء الدنیا الذین اغترّوا بغرورها؛ چون سجده برای خضوع و خشوع در برابر خدا است، پس سزاوار نیست که بر خوردنی ها و پوشیدنی ها که مورد علاقه و توجه اهل دنیا است، سجده شود".(۵)

بنابراین بنا به عقیده شیعه باید سجده بر زمین و آنچه که از زمین است باشد، به غیر از معدنیات و خوردنی ها و پوشیدنی ها.

البته اهل سنت می گویند: اگر انسان روی زمین بایستد، باید پیشانی را بر

زمین بگذارد، ولی اگر روی فرش بایستد، روی فرش سجده می کنند.

تذکر این نکته لازم است مُهر همان خاک است که برای تسهیل و نظافت بر آن سجده می کنند.

پی نوشت ها:

۱ – توضیح المسائل مراجع، ج ۱، مسئله ۱۰۷۶.

۲ – وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۶۸۴، روایت ۱۸.

۳ – بحارالأنوار، ج ۱۶، ص ۳۱۶.

۴ – همان، ص ۳۰۸.

۵ – محمدی ری شهری، میزان الحکمه، عنوان ۱۷۴۹، به نقل از علل الشرایع، ج ۱، ص ۳۴۱.

چرا سنی ها هنگام نماز خواندن بر مهر (خاک) سجده نمی کنند؟ علت وجود مهر و اصرار شیعه برای سجده بر آن چیست؟

پرسش

چرا سنی ها هنگام نماز خواندن بر مهر (خاک) سجده نمی کنند؟ علت وجود مهر و اصرار شیعه برای سجده بر آن چیست؟

پاسخ

اهل سنت و شیعه در موارد زیادی از احکام سجده با هم اتفاق نظر دارند، زیرا هر دو گروه، سجده بر خاک و سنگ و چوب و دیگر روییدنی های غیر خوردنی و غیر پوشیدنی را جایز می دانند اما شیعه معتقد است سجده بر غیر این موارد صحیح نیست. در بین آنها سجده بر خاک بهتر است. پیامبر(ص) فرمود: "جعلت لی الارض مسجداً و طهوراً؛ خداوند زمین را برای من محل سجده و باعث طهارت دانست".

از صحابه و اصحاب پیامبر دیده شده است که آنان نیز بر خاک سجده می کردند. "ابن سعد... می نگارد: "مسروق بن اجدع، به هنگام مسافرت، خشتی را با خود برمی داشت تا در کشتی بر آن سجده نماید". مسروق بن اجدع، یکی از تابعین است. این سخن روشن، بی پایگی گفتار کسانی را که همراه داشتن قطعه ای از خاک و تربت را شرک و بدعت می پندارند، اثبات می کند و معلوم می گردد که پیشتازان تاریخ اسلام بدین کار مبادرت می ورزیدند.(۱)

در کتاب "الفقه علی المذاهب الاربعه" آمده است: "سجده بر هر چیز جایز است حتی دستار دور سر، به شرطی که پاک باشد، اما پیروان ابوحنیفه سجده بر دستار را در صورت ناچاری مکروه دانسته اند، ولی امامیه می گوید سجده جایز نیست مگر

روی زمین یا آن چه زمین آن را رویاینده و از آن چه خوردنی و پوشیدنی و معدنی است نباشد".(۲)

برخی از فرقه های اهل سنت (هابیت) چون دیده اند شیعیان به خاطر ثواب بیشتر به مهر سجده می کنند (خصوصاً که مهر تربت کربلا باشد) از

آن جا که این عمل برخلاف فقه آنان است، موجب حساسیت شده و این تهمت هم پیدا گشته که سجده بر مهر، پرستیدن آن است، با این که آن ها می دانند سجده بر تربت، پرستش آن نیست و شیعه اصرار ندارد حتماً سجده بر خاک باشد، بلکه اگر سنگ و چوب و گیاه باشد، سجده بر آن را جایز می داند.(۳)

پی نوشت ها:

۱ – سید رضا حسینی نسب، شیعه پاسخ می دهد، ص ۱۰۸.

۲ – قه تطبیقی، ص ۹۴.

۳ – محمد حسین ابراهیمی با کاروان حج، ص ۵۷.

چرا مهر درست شد؟

پرسش

چرا مهر درست شد؟

پاسخ

از زمان رسول خدا(ص) برخی اصحاب بر سنگ سجده می کردند. جابربن عبداللّه انصاری(۳) و "مسروق بن اجدع"(۴) این کار را می کردند؛ چه در وطن بودند و چه به هنگام مسافرت.

نیز مسلمانان قطعه ای از سنگ های کوه مروه را می گرفتند و بر آن سجده می کردند. امام صادق(ع) می فرمایند: "سجده بر زمین، حکم واجب الهی است".(۵)

چرا بر تربت کربلا سجده می کنند؟

فلسفه اش شاید به این امر بر گردد که در فرهنگ اسلامی به ویژه در فرهنگ شیعه، شهید و کشته شدن در راه خدا از اجر و ارزش بسیاری بهره مند است. شیعه برای اجر نهادن به فداکاری های سرور شهیدان، حسین بن علی(ع) از خاک کربلا مهر درست می کند و بر آن سجده می کند. علامه امینی می نویسد: آیا بهتر آن نیست که سجده گاه، از خاکی قرار داده شود که در آن چشمه های خونی جوشیده است که رنگ خدایی داشته است؟ تربتی آمیخته با خونِ کسی که خداوند، او را پاک قرار داده و محبّت او را اجر رسالت محمّدی(ص) قرار داده است! خاکی که با خون سرور جوانان بهشت و ودیعه محبوب پیامبر و خدا عجین گشته است...".(۶)

بدین جهت است که فقیهان ما فتوا داده اند که برای سجده بهتر از هر چیز تربیت سید الشّهداء است.(۷)

بعد از شهادت امام حسین(ع) سجده بر تربت حضرت نزد شیعیان متداول و مرسوم شد و این را شیعه از امامان خود آموخته است. شیخ طوسی گفته که امام صادق(ع) مقداری از تربت حضرت امام حسین(ع) را در کیسه ای از دیبای زرد قرار داده بود، و هنگام نماز آن تربت را

روی سجاده خود ریخته و بر آن سجده می کرد و می فرمود: "سجده کردن بر خاک تربت حضرت ابی عبداللّه حجاب های هفتگانه را کنار می زند".

این رسم بین شیعیان بود که تربت با خود بر می داشتند تا هنگام نماز بر آن سجده کنند و چون همراه داشتن خاک مشکل است، کم کم به این فکر افتادند که خاک را به صورت مهر بسازند و این کار به عرض حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - رسید و حضرت طی توقیعی (نوشته ای) این عمل را رخصت دادند.(۸)

پی نوشت ها:

۱. رساله عملیه، امام خمینی، مسئله ۱۰۷۶.

۲. لغت نامه دهخدا، واژه مهر.

۳. سنن بیهقی، ج ۱، ص ۴۳۹.

۴. طبقات الکبری، ج ۶، ص ۷۹.

۵. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۵۹۳.

۶. علامه امینی، سیرتنا و سنّتنا، ص ۱۶۶، به نقل از فرهنگ عاشورا، جواد محدّثی، ص ۱۱۱.

۷. رساله امام خمینی، مسئله ۱۰۸۳.

۸. دائره المعارف تشیع، ج ۴، ص ۲۰۵.

چرا شیعیان , بر تربت سجده می کنند ؟

پرسش

چرا شیعیان , بر تربت سجده می کنند ؟

پاسخ

گروهی چنین می پندارند که سجده بر خاک و یا تربت شهیدان , به معنای پرستش بوده ونوعی شرک است .

در پاسخ این پرسش باید یادآور شد که میان دو جمله : السجود للّه و السجودعلی الارض تفاوت روشنی وجود دارد .

اشکال یاد شده , حاکی از آن است که میان این دو تعبیر , فرقی نمی گذارند . بطور مسلم , مفاد السجود للّه این است که سجده برای خداست , در حالی که معنای السجود علی الارض آن است که سجده بر زمین صورت می گیرد و به تعبیردیگر ما با سجده بر زمین , به خدا سجده می کنیم و اصولا تمام مسلمانان جهان برچیزی سجده می کنند در حالی که سجده آنان برای خدا است . تمام زائران خانه خدا برسنگهای مسجدالحرام سجده می کنند در صورتی که هدف از سجده آنان خدا است . با این بیان , روشن می شود که سجده کردن بر خاک و گیاه و ۰۰۰ به معنای پرستش آنها نیست بلکه سجود و پرستش برای خدا به وسیله خضوع تا حد خاک است , همچنین روشن می شود که سجده بر تربت غیر از سجده برای تربت است . از طرفی , قرآن کریم می فرماید : و للّه یسجد من فی السماوات و الارض . (۱)- هر کس در آسمان ها و زمین است , برای خدا سجده می کند . و نیز پیامبر گرامی می فرماید : جعلت لی الارض مسجدا و طهورا . (۲)- زمین , سجده گاه و مایه پاکیزگی برای من

گردیده است . بنابراین , سجده برای خدا با سجده بر زمین و تربت نه تنها کوچکترین منافاتی ندارد که کاملا سازگار است ; زیرا سجده کردن بر خاک و گیاه , رمز نهایت خضوع و فروتنی در برابر خدای یگانه است . در اینجا به منظور روشن تر شدن نظریه شیعه , سزاوار است به فرازی از سخنان پیشوای بزرگ خود - امام صادق علیه السلام - اشاره نماییم : عن هشام ابن الحکم قال قلت لابی عبداللّه علیه السلام : اخبرنی عما یجوز السجودعلیه و عما لا یجوز ؟ قال : السجود لا یجوز الا علی الارض او ما انبتت الارض الا ماا کل او لبس . فقلت له جعلت فداک ما العله فی ذلک ؟ قال : لان السجود هو الخضوع للّه عزوجل فلا ینبغی ان یکون علی ما یوکل و یلبس , لان ابناء الدنیا عبید ماياكلون علی ما یوکل و یلبس , لان ابناء الدنیا عبید ما یاکلون و یلبسون ,و الساجد فی سجوده فی عباده اللّه عزوجل فلا ینبغی ان یضع جبهته فی سجوده علی معبود ابناء الذین اغتروا بغرورها . و السجود علی الارض افضل لانه ابلغ فی التواضع و الخضوع للّه عزوجل . (۳)- هشام بن حکم می گوید : از امام صادق علیه السلام درباره آنچه سجده بر آنها صحیح است پرسیدم , حضرت فرمود : سجده تنها باید بر زمین و آنچه می رویاند - جزخوردنیها و پوشیدنی ها - انجام گیرد . گفتم : فدایت گردم , سبب آن چیست ؟فرمود : سجده , خضوع و اطاعت برای خداوند است و شایسته نیست بر خوردنی

ها ونوشیدنی ها صورت پذیرد ; زیرا دنیا پرستان , بردگان خوراک و پوشاکند , در حالی که انسان به هنگام سجده , در حال پرستش خدا به سر می برد , پس سزاوار نیست پیشانی خود را بر آنچه که معبود دنیا پرستان خیره سر است , قرار دهد . و سجده نمودن بر زمین , بالاتر و برتر است ; زیرا با فروتنی و خضوع در برابرخدای بزرگ , تناسب بیشتری دارد . این سخن گویا , به روشنی گواه آن است که سجده نمودن بر خاک , تنها بدان جهت است که چنین کاری با تواضع و فروتنی در برابر خداوند یگانه , سازگارتر است . در اینجا , پرسش دیگری مطرح می شود که چرا شیعه مقید به سجده بر خاک و یا برخی گیاهان است و بر تمام اشیاء سجده نمی کند ؟در پاسخ این سئوال می گوییم : همانگونه که اصل یک عبادت باید از جانب شرع مقدس اسلام برسد , شرایط اجزاء و کیفیت آنها نیز باید به وسیله گفتار و رفتار بیانگرآن ; یعنی پیامبر گرامی روشن گردد ; زیرا رسول خدا , به حکم قرآن کریم , اسوه و نمونه همه انسان های وارسته است . اینک به بیان فرازهایی از احادیث اسلامی که بیانگر سیره و سنت پیامبر است می پردازیم که همگی حاکی از آن است که پیامبر صلی اللّه علیه و آله هم بر خاک وهم بر روییدنی ها مانند حصیر سجده می نموده است , درست به همان شیوه ای که شیعه به آن معتقد است :

۱ - گروهی از محدثان اسلامی

در کتب صحاح و مسانید خود این سخن پیامبر را بازگوکرده اند که آن حضرت , زمین را به عنوان سجده گاه خود , معرفی نموده است , آنجاکه می فرماید : جعلت لی الارض مسجدا و طهورا . (۴)- زمین برای من , سجده گاه و مایه پاکیزگی قرار داده شده است . از کلمه جعل که در اینجا به معنای تشریع و قانون گذاری است , به خوبی روشن می شود که این مساله , یک حکم الهی برای پیروان آیین اسلام است . و بدین سان ,مشروع بودن سجده بر خاک و سنگ و دیگر اجزاء تشکیل دهنده سطح زمین , به ثبوت می رسد .

۲ - دسته ای از روایات , بر این نکته دلالت دارند که پیامبر گرامی , مسلمانان رابه پیشانی نهادن بر خاک به هنگام سجده , فرمان می داد , چنانکه ام سلمه (همسرپیامبر) از آن حضرت روایت می کند که فرمود : ترب وجهک لله . (۵)- رخسار خود را برای خدا , بر خاک بگذار . و از واژه ترب در سخن پیامبر , دو نکته روشن می شود یکی آن که بایدانسان به هنگام سجده , پیشانی خود را بر روی تراب یعنی خاک بگذارد و دیگرآن که این رفتار , به علت امر به آن , فرمانی است لازم الاجرا زیرا کلمه ترب از ماده تراب به معنای خاک گرفته شده و به صورت صیغه امر , بیان گردیده است .

۳ - رفتار پیامبر گرامی در این مورد , گواه روشن دیگر و روشنگر راه مسلمانان است . وائل بن حجر

می گوید : رایت النبی صلی اللّه علیه [و آله] و سلم اذا سجد وضع جبهته و انفه علی الارض . (۶)- آنگاه که پیامبر سجده می نمود , پیشانی و بینی خود را بر زمین می نهاد . انس بن مالک و ابن عباس و برخی از همسران پیامبر مانند عایشه و ام سلمه و گروه بسیاری از محدثان چنین روایت کرده اند : کان رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله یصلی علی الخمره . (۷)- پیامبر , بر خمره که نوعی حصیر بود و از لیف درخت خرما ساخته می شد , سجده می نمود . ابوسعید - از صحابه رسول خدا - می گوید : دخلت علی رسول اللّه صلی اللّه علیه [و آله] و سلم و هو یصلی علی حصیر . (۸)- به محضر پیامبر وارد شدم در حالی که بر حصیری نماز می گزارد . این سخن , گواه روشن دیگری بر نظریه شیعه است مبنی بر این که سجده بر آنچه اززمین می روید , در صورتی که خوردنی و پوشیدنی نباشد , جایز است .

۴ - گفتار و رفتار صحابه و تابعان پیامبر نیز گویای سنت آن حضرت است :جابر بن عبداللّه انصاری می گوید : کنت اصلی الظهر مع رسول اللّه صلی اللّه علیه [و آله] و سلم فاخذ قبضه من الحصاء لتبرد فی کفی اضعها لجبهتی اسجد علیها لشده الحر . (۹)- با پیامبر گرامی نماز ظهر می گزاردم , مشتی سنگریزه برگرفته , و در دست خودنگه می داشتم تا خنک شود و به هنگام سجده بر آنها

پیشانی گذاردم و این به خاطرشدت گرما بود . سپس راوی می افزاید : اگر سجده بر لباسی که بر تن داشت جایز بود , از برداشتن سنگریزه ها و نگهداری آنها , آسان تر بود . ابن سعد (متوفای ۲۰۹) در کتاب خود الطبقات الکبری چنین می نگارد : کان مسروق اذا خرج یخرج بلبنه یسجد علیها فی السفینه . (۱۰)- مسروق بن اجدع , به هنگام مسافرت , خشتی را با خود برمی داشت تا در کشتی برآن سجده نماید . لازم به تذکر است که مسروق بن اجدع , یکی از تابعین پیامبر و اصحاب ابن مسعودبوده است و صاحب الطبقات الکبری وی را جزء طبقه اول از اهل کوفه پس ازپیامبر و از کسانی که از ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام و عبداللّه بن مسعود , روایت نموده اند , به شمار آورده است . این سخن روشن , بی پایگی گفتار کسانی را که همراه داشتن قطعه ای تربت را شرك وبدعت می پندارند , اثبات می کند و معلوم می گردد که پیشتازان تاریخ اسلام نیز ,بدین کار مبادرت می ورزیدند . (۱۱)نافع می گوید : ان ابن عمر کان اذا سجد و علیه العمامه یرفعها حتی یضع جبهته علی الارض (۱۲)- عبداللّه بن عمر به هنگام سجده , دستار خود را برمی داشت تا پیشانی خود را برزمین بگذارد . رزین می گوید : کتب الی علی بن عبداللّه بن عباس رضی اللّه عنه ان ابعث الی بلوح من .احجارالمروه اسجد علیه . (۱۳)- علی بن عبداللّه بن عباس به من نوشت

: لوحی از سنگ های کوه مروه را برای من بفرست تا بر آن سجده نمایم .

۵ - از سوی دیگر , محدثان اسلامی روایاتی را آورده اند حاکی از آن که پیامبرگرامی کسانی را که به هنگام سجده , گوشه دستار خود را بین پیشانی خود و زمین قرار می دادند , نهی نموده است . صالح سبایی می گوید : ان رسول اللّه صلی اللّه علیه [و آله] و سلم رای رجلا یسجد بجنبه و قد اعتم علی جبهته فحسر رسول اللّه صلی اللّه علیه [و آله] و سلم عن جبهته . (۱۴)- پیامبر گرامی , شخصی را در حال سجده کنار خود مشاهده فرمود , در حالی که برپیشانی خود , دستار بسته بود , پیامبر صلی اللّه علیه و آله عمامه را از پیشانی وی کنار زد . عیاض بن عبداللّه قرشی می گوید : رای رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله رجلا یسجد علی کور عمامته فاوما بیده :ارفع عمامتك و اوما الی جبهته . (۱۵)- رسول خدا مردی را در حال سجده مشاهده فرمود که بر گوشه عمامه خود سجده می نمود , به وی اشاره کرد که دستار خود را بردار , و به پیشانی او اشاره فرمود . از این روایات نیز به روشنی معلوم می گردد که لزوم سجده بر زمین , در زمان پیامبر گرامی , امری مسلم بوده است , تا جایی که اگر یکی از مسلمانان , گوشه دستار خود را روی زمین قرار می داد تا پیشانی خود بر زمین نگذارد , مورد نهی رسول خدا قرار

می گرفت .

۶ - پیشوایان معصوم شیعه که از طرفی - بنابر حدیث ثقلین - قرین جدایی ناپذیرقرآن و از سوی دیگر اهل بیت پیامبرند , در سخنان خود به این حقیقت , تصریح نموده اند :امام صادق علیه السلام می فرماید : السجود علی الارض فریضه و علی الخمره سنه . (۱۶)- سجده بر زمین , حکم الهی و سجده بر حصیر , سنت پیامبر است . و در جای دیگر می فرماید : السجود لا یجوز الا علی الارض او علی ما انبتت الارض الا ما اکل او لبس . (۱۷)- جایز نیست سجده نمودن جز بر زمین و آنچه می رویاند مگر خوردنی ها و نوشیدنی ها . نتیجه از مجموع دلایل یاد شده , به روشنی معلوم گردید که نه تنها روایات اهل بیت پیامبر , بلکه سنت رسول خدا و رفتار صحابه و تابعان آن حضرت , بر لزوم سجده سجده کردن بر زمین و آنچه از آن می روید (مگر خوردنی ها و نوشیدنی ها) گواهی می دهد . علاوه بر آن , قدر مسلم آنست که سجده نمودن بر اشیای یاد شده جایز است در حالی که جایز بودن سجده بر سایر چیزها , مورد تردید و اختلاف است ,

بنابراین , به مقتضای احتیاط - که راه نجات و رستگاری است - سزاوار است در هنگام سجده کردن ,به همین اشیای یاد شده اکتفا شود . در پایان یادآور می شویم که این بحث , یک مساله فقهی است و اختلاف میان فقهای اسلامی در اینگونه مسائل فرعی , فراوان به چشم می خورد , ولی

یک چنین اختلاف فقهی نباید موجب نگرانی گردد ; زیرا اینگونه اختلافات فقهی , در میان چهار مذهب اهل سنت نیز به وفور دیده می شود به عنوان مثال , مالکی ها می گویند : گذاشتن بینی برسجده گاه مستحب است در حالی که حنابله آن را واجب می دانند و ترک آن را از موجبات باطل شدن سجده می شمارند . (۱۸)

آیا سجده بر قبور ائمه جایز است ؟

پرسش

آیا سجده بر قبور ائمه جایز است ؟

پاسخ

سجده مخصوص ذات خداوند است و برای غیر او - هر کس باشد - جایز نیست و اگرافرادی چنین عملی را انجام دهند , از روی جهل به مبانی مذهب است و باید آنها رامتوجه ساخت که سجده برای امام علیه السلام جایز نیست . ولی در اینجا باید توجه داشت که پیشانی گذاشتن به مهرهایی که از خاکهای اماکن مقدسه ساخته می شود , سجده برای صاحب آن اماکن نیست ; بلکه طبق احادیثی که ازپیشوایان اسلام رسیده است , در سجده برای خداوند به منظور این که خضوع بیشتری به عمل آید , باید پیشانی را در حال سجده بر زمین یا آنچه از زمین است (و خوردنی و پوشیدنی و معدنی نباشد) گذارد و تربت حسینی نیز خاک پاکی است که به واسطه قیام امام حسین علیه السلام برای احیای دین خدا و توحید , شرافت بیشتری پیداکرده است . مخصوصا روی قانون محاکات و تداعی , سجده بر تربت کربلا خاطره فداکاری سالارشهیدان حسین بن علی علیه السلام را در قلوب افراد نمازگزار زنده می کند و ارواح پاک و دلهای بیدار را دعوت به پیروی از آن مکتب عالی نموده , روح جانبازی وفداکاری را در زمینه های مساعد تقویت می نماید .

چرا شیعیان بر تربت سجده می کنند و ترجیح می دهند بر تربت امام حسین سجده کنند؟

پرسش

چرا شیعیان بر تربت سجده می کنند و ترجیح می دهند بر تربت امام حسین سجده کنند؟

پاسخ

پاسخ این پرسش روشن است و آن این که سجده گاه باید از هر آلودگی پاک باشد، و چون در هر شرایطی سجده بر زمین پاک امکان پذیر نیست به پیروی از تابعی بزرگ « مسروق بن أجدع» بخشی از خاک پاک را به صورت قطعه درآورده و

همراه دارنـد ادر همه جا سـجده بر خاک پاک ممکن باشـد، درست مانند کسانی که در حال سـفر مقداری خاک همراه خود می برند که اگر نیازی به تیمم پیدا کردند بر آن تیمم کنند.

و اما اینکه چرا از میان خاکها، تربت کربلا را انتخاب کرده انـد، نکته آن این است که هنگامی که نماز گزار پیشانی خود را بر آن خـاک مقـدس می گـذارد، به یاد فـداکاریهای بی نظیر بزرگ مرد تاریـخ که از خانـدان رسالت می باشـد و جان و مال و فرزنـدان خود را در راه اعتلای اسـلام فدا نمود و زیر بارظلم و سـتم نرفت و درس آزادگی و حمیت و غیرت دینی به جهانیان آموخت بیفتد.

سجـده بر تربت حسـین (ع) نه تنها انسان را از مسـیر توحیـد خارج نمی سازد بلکه به سـجود او اخلاص می بخشد و او را برای فداکاری در راه دین که نماز جزئی از آن است آماده می سازد.

علی بـن عبـدالله بـن عبـاس کـه از تابعـان اسـت به «رزین» نـوشت: «أن ابعث إلی بلـوح من أحجـار المروه أسـجد علیه» (اخبـار مکه،تألیف ارزمی ۳/۱۵۱.)

[قطعه سنگی از سنگ های کوه مروه برای من بفرست تا بر آن سجده کنم.]

کوه مروه شاهد فداکاریهای زن با ایمانی است که برای تهیه آب، هفت بار میان دو کوه دوید،

و در راه خدا، سختی ها تحمل نمود.

شیخ طوسی با سند خود از معاویه بن عمار نقل می کند برای امام صادق (ع) کیسه زرد رنگی از جنس «دیبا بود که مقداری از تربت امام حسین (ع) در آن کیسه بود، به هنگام نماز آن را بر روی سجاده خود می ریخت و بر آن سجده می کرد.» (وسائل:۳/۶۰۸،باب ۱۶ از ابواب ما یصح علیه السجود.)

کسانی که سجده بر تربت کربلا را نوعی پرستش انسان تلقی می کنند، «مسجودله» را از «مسجود علیه» باز نشناختند، در تمام احوال سجده برای خدا است و او «مسجودله» است، و چیزی که پیشانی برآن می نهیم «مسجود علیه» است، خواه خاک باشد و یا فرش.خاک کربلا باشد، یا خاک مدینه و سنگ مروه.

نظر فقهای شیعه و اهل سنت در مورد سجده گاه و نیز مراحل تشریع این حکم چیست؟

پرسش

نظر فقهای شیعه و اهل سنت در مورد سجده گاه و نیز مراحل تشریع این حکم چیست؟

پاسخ

از نظر فقه شیعی فقط میتوان بر دو چیز سجده کرد:

۱. زمین مانند خاک و سنگ و مانند آن دو.

۲. چیزی که از زمین می روید مشروط بر این که پوشیدنی و خوردنی نباشد.

از نظر فقه سنی دایره حکم وسیعتر است، آنها سجده بر منسوجاتی مانند پشم و پنبه و مو را جایر می دانند، تنها شافعی است که می گوید برگوشه دستار و اطراف جامه و آستین پیراهن سجده جایز نیست. (خلاف شیخ طوسی ۱/۳۵۷)

اکنون باید دید روایاتی که از پیامبر گرامی (ص) در قلمرو گفتار و رفتار وی وارد شده است کدام یک از دو نظر را تائید میکند. مسلماً پیامبر گرامی(ص) به حکم قرآن «اسوه و الگو» است و هیچ فردی نمی تواند رای خود را بر گفتار و رفتار او مقدم بدارد.

بررسی احادیث اسلامی که در صحاح و سنن وارد شده است این مطلب را ثابت میکند که حکم نهایی سجدگاه و به تعبیر فقیهان « ما یصح علیه السجود» در سه مرحله بیان گردیده است.

در مرحله نخست فقط سجده بر زمین تشریع گردیده و سجده بر غیر آن جایز نبود، و هر چه هم یاران پیامبر از گرمی سنگریزه

های مسـجد نبوی شـکایت می کردند رسول گرامی (ص) به شـکایت آنان ترتیب اثر نمیداد، و حتی احیانا" شخصی بر گوشه دسـتار خود سـجده می کرد، رسول گرامی (ص) آن را از زیر پیشانی طرف می کشید و کرارا" می فرمود: « ترب » صورت بر خاك بگذار.

بخاطر الزامی بودن سجده بر زمین، یاران رسول

خدا(ص) برای پرهیز از گرما، سنگریزه ها را در دست خود نگاه می داشتند تا مقداری خنک شود آنگاه به هنگام فرود برای سجده، بر آنها سجده می کردند.

در این مرحله فقط و فقط سجده بر زمین آن هم به صورت طبیعی جایز بود لاغیر.

در مرحله دوم وحی الهی روی مصالحی موضوع را توسعه داد.، و سجده بر حصیر و بوریا نیز تشریع شد، و همگی می دانیم که حصیر و بوریا از روییدنیها است و از این جهت گشایش در امر سجده پدید آمد.

در مرحله سوم اجازه داده شد که به هنگام ضرورت و ناچاری مانند گرمای شدید و غیره برگوشه دستار و مانند آن سجده کنند، و در غیر ضرورت از سجده کردن بر غیر زمین و روییدنیها بپرهیزند.

این مراحل سه گانه تشریع درموضوع سجده است که ما از هر مرحله روایاتی راگزینش می کنیم تا روشن شود چگونه فقه شیعی صد در صد مطابق روایاتی است که محدثان اهل سنت از گفتار و رفتار آن حضرت در مورد سجده در حال نماز نقل کردند.

مرحله نخست: سجده بر زمین فقط

در این مرحله خواهیم دید که پیامبر گرامی اصرار می ورزد که یارانش فقط بر زمین سجده کنند و این مساله از گفتار و رفتار او کاملاً هویدا ست، روایات این بخش فزونتر از آن است که در این نوشته بیاید و ما به برخی از آنها بسنده می کنیم:

۱. زمین سجدگاه و مایه پاکیزگی است

پیامبر گرامی (ص) فرمود: «و جعلت لی الارض مسجداً و طهوراً»: [زمین برای من سجده گاه و مطهر و یا مایه پاکیزگی قرار داده شده است.]

مسلماً مقصود از زمین

در این حدیث زمین طبیعی است، نه زمین مفروش با فرش و سجاده به گواه این که برای زمین دو ویژگی قایل شده است:

آ. سجدگاه است (مسجداً)

ب. و طهور است (مطهر و مایه پاکیزگی)

مسلماً حکم دوم که مایه پاکیزگی است از آن زمین طبیعی است که انسان جنب بر اثر تیمم بر زمین، نوعی طهارت پیدا می کند.

بنابراین از آنجا که زمین طبیعی دارای چنین ویژگی است قهرا" همان نیز سجدگاه پیامبر (ص) و همه مسلمانان است.

احمد بن علی معروف به جصاص (۳۰۵-۳۷۰) در کتاب خود که پیرامون آیات احکام نوشته است، می نویسد:

«ان ما جعله من الارض مسجداً هو الذی جعله طهوراً»

[آنچه را که مایه پاکیزگی قرار داده همان را نیز سجدگاه معرفی کرده است.]

۲. خنک کردن سنگریزه ها در دست

از آنجا که پیامبر گرامی (ص) اصرار بر سجده بر زمین داشت و در فصل گرما سنگریزه های مسجد نبوی بر اثر تابش خورشید گرم می شدند، یاران پیامبر سنگریزه ها را در دست خود نگاه می داشتند تا به طور موقت از تابش خورشید جلوگیری کنند تا به هنگام سجده کردن پیشانی بر آنها بگذارند. به عنوان نمونه: جابر بن عبدالله انصاری می گوید:

من با پیامبر نماز ظهر را برگزار می کردم مشتی از سنگریزه ها بر میداشتم و آنها را دست به دست می کردم تا خنک شوند، سپس زیر پیشانی نهاده بر آنها سجده می کردم به خاطر پرهیز از گرمی آنها. (مسند احمد ۳/۳۲۷)

محدث بزرگوار بیهقی از استاد خویش نقل می کند که این حدیث گواه بر این است که بر لباسی که بر تن است نمی توان سجده کرد

زیرا سجده بر چنین لباسی آسانتر از خنک کردن سنگ ریزه ها با دست به دست کردن است. (سنن بیهقی ۲/۱۰۵)

در اینجا شایسته بود بیهقی بر چیزی دیگر نیز استدلال کند و بگوید هرگاه سجده بر هر پوشیدنی خواه بر تن انسان باشد یا نباشد، جایز بود پیامبر آن را پیشنهاد می کرد، و یاران پیامبر نیز از این در وارد می شدند، مثلاً دستمال و یا سجاده ای را در بغل یا در دست می گرفتند و بر آن سجده می کردند.

انس بن مالك نیز یادآور میشود و می گوید:

ما با پیامبر در سخت ترین گرما نماز می گزاردیم هر یك از ما سنگریزه هایی بدست میگرفت، آنگاه که خنك می شد به زمین می گذاشت و بر آن سجده می کرد. (همان/۱۰۶)

اصرار پیامبر (ص) بر سجده بر زمین به حدی بود که به شکایت یاران خود از گرمی سجده گاه ترتیب اثر نمی داد چون وحی الهی به او چنین اجازه نداده بود.

خباب بن ارت می گوید: «شکونا الی رسول الله سجده الرمضاء فی جباهنا و اکفنا فلم یشکنا.» (همان/۱۰۵)

[از زیادی گرمی سجدگاه و زیر دستها به پیامبر شکایت بردیم، او به شکایت ما ترتیب اثر نداد بود.]

ابن اثیر در کتاب ارزشمند خود « النهایه» ماده (شکی) می گوید:

آنگاه که یاران پیامبر از گرمای زیردست و سجدگاه برای پیامبر شکایت بردند پیامبر اجازه نداد آنان بر گوشه لباس خود سجده کنند.

شایسته بود ابن اثیر بر چیز گسترده تری استدلال کند و آن این که اجازه نداد بر غیر زمین مانند سجاده و فرش و غیره سجده کنند.

این احادیث که ما فقط نمونه هایی از آن را

یاد کردیم حاکی از آن است که در این مرحله فقط و فقط سجده بر زمین مشروع بود و لاغیر.

۳. فرمان خاک آلود کردن پیشانی (تتریب)

یاران پیامبر از این که پیشانی آنان بر اثر اصابت بر زمین خاک آلود می شود کمی دوری می جستند، پیامبر کراراً به آنان دستور می داد، از این کار پرهیز نکنند، اینک نمونه هایی در این مورد:

الف. خالد جهنی می گوید: پیامبر صهیب را مشاهده کرد که سجده می کند و از خاک آلود شدن پیشانی می پرهیزد، به او فرمود: «ترب و جهک یا صهیب» (کنز العمال:۷/۴۶۵، شماره ۱۹۸۱۰) [صورت خود را بر خاک بنه].

ب. ام سلمه می گوید: پیامبر نوجوانی به نام « افلح» را دید که به هنگام سجده، سجده گاه را « فوت» می کند، فرمود: « یا أفلح ترب» (کنز العمال:۷/۴۵۹،شماره۱۹۷۷۶)

[چهره بر خاک بگذار.]

در روایت دیگر به شخصی به نام رباح فرمود: یا رباح ترب وجهک.(کنز العمال:۷/۴۵۹ شماره ۱۹۷۷۷.)

ج. ابو صالح می گوید: من وارد خانه ام سلمه شدم، برادر زاده او وارد شد و بر خانه وی دو رکعت نماز گزارد. آنگاه که سجده کرد، خاکی که بر روی زمین بود فوت کرد، آم سلمه به او گفت: برادرزاده ام چنین مکن از رسول خدا شنیدم به جوانی که به او «یسار» می گفتند، و سجده گاه را فوت می کرد، فرمود: «ترب وجهک لله» (کنز العمال:۷/۴۶۵، شماره ۱۹۸۱۰؛ مسند احمد: ۶/۳۰۱)

۴. کشیدن دستار از زیر پیشانی

رسول گرامی (ص) کسانی که بر گوشه دستار خود سجده می کردند و به نوعی از سجده بر زمین دوری می جستند دستار آنها را از زیر پیشانی آنها بیرون می کشید.

«روی ان النبی (ص) کان إذا سجد رفع العمامه عن جبهته.» (طبقات ابن

سعد:۱/۱۵۱.)

[روایت شده: هر موقع پیامبر (ص) سجده می کرد، عمامه از پشانی خود برطرف می کرد.]

صالح بن حیوان می گوید پیامبر گرامی(ص) مردی را که در کنارش قرار گرفته مشاهده کرد که بر پیشانی خود پارچه بسته و بر آن سجده می کند پیامبر(ص) پارچه را از پیشانی او کشید.

با ملاحظه این روایات که در مرحله نخست بیان شد، نتیجه می گیریم که نخستین سالهای تشریع اسلامی که پیامبر (ص) در مدینه می زیست جز سجده بر زمین در سرما و گرما، سجده بر چیزی جایز نبود، و اگر کسی از این سنت پا فراتر می نهاد، عملاً با مخالفت پیامبر روبرو می شد و لذا یاران او چارهای جز این نداشتند جز این که به خنک کردن سنگریزه ها بپردازند، این مرحله نخست است تا مرحله دوم را بررسی کنیم.

مرحله دوم: اجازه سجده بر حصیر و بوریا

مصلحت اسلام ایجاب می کرد که مسلمانان در برهه ای از زمان فقط بر زمین سجده کنند ولی پس از اندی پیامبر گرامی (ص) در پرتو وحی مأذون شد که بر روییدنیهای زمین مانند حصیر و بوریا نیز سجده کنند.

و در این مورد روایات فراوانی وارد شده که برخی را یادآور می شویم:

ابن عباس می گوید: (مسند احمد:۶/۳۰۲.) «پیامبر برحصیر کوچکی که میان زمین و صورت انسان حایل میگردد سجده میکرد.»

ام سلمه میگوید: «پیامبر بر حصیر کوچکی سجده می کرد.»

مضمون این نوع احادیث که از سجده رسول خدا (ص) بر حصیر کوچک حکایت می کند از عایشه، میمونه، ام سلیم، عبدالله بن عمر(به مسند احمد:۶/۱۷۹؛۳۳۷،۳۳۵،۶/۳۳۱و۲/۹۲و۹۸ مراجعه شود.)

نیز نقل شده است.

در این مرحله گشایش رخ داد و مسلمانان به پیروی از پیامبر از حصیر کوچک که حائل میان صورت و زمین بود سجده

می کردند.

مرحله سوم: سجده بر لباس به هنگام اضطرار

آیین اسلام آیین سهل و آسان است، روزگاری مصلحت ایجاب می کرد که پیامبر به شکایت یاران خود از نظر گرم بودن سجده گاه، ترتیب اثر ندهد ولی بعداً به اذن پروردگار جهان اجازه داد به هنگام عذر بر گوشه لباس خود سجده کنند.

بنابراین هر گاه در برخی روایات سجده بر گوشه دستار و غیره وارد شده همگی به قرینه روایات پیش، مربوط به صورتی است که عذری در کار باشد.

خوشبختانه در بسیاری از روایات اشاره به اضطرار آمده است.

نسائی از یاران پیامبر(ص) نقل می کند که می گویند: «کنا إذا صلینا خلف النبی بالظهائر سجدنا علی ثیابنا اتقاء الحر.» (ابن اثیر: جامع الأُصول:۵/۴۶۸ شماره ۳۶۶۰)

[ما به هنگام ظهر پشت سر پیامبر نماز می گزاردیم به خاطر پرهیز از گرما بر لباس خود سجده می کردیم.]

این تاریخچه اجمالی کیفیت وضع سجده گاه در نماز است که در سه مرحله بیان شد و مسلمانان در مرحله نخست سالیان درازی بر زمین سجده می کردند و تربت و خاک پاک، سجده گاه آنان بود.

چرا شیعیان باید سجده بر خاک و سنگ و غیره که خود می دانیم بگذارند و اهل تسنن به همه چیز سجده می گذارند؟ چرا و به چه علت؟

پرسش

چرا شیعیان باید سجده بر خاک و سنگ و غیره که خود می دانیم بگذارند و اهل تسنن به همه چیز سجده می گذارند؟ چرا و به چه علت؟

پاسخ

سجده بر زمین و اجزای آن از دیدگاه همه فقیهان اسلام صحیح است، ولی فقهای شیعه خوراک و پوشاک معمول و معدنی نبودن آن را نیز شرط صحت می دانند و سجده بر خاک پاک، و تربت حضرت ابی عبدا... "ع" را بهتر می دانند.

البته فضیلت سجده بر تربت ریشه در روایات ائمه معصومین "ع" دارد، و حکمت این حکم استحبابی را باید در تجلیل از مقام شامخ سبط پیامبر "ص" در پیشگاه خدا، و قدرشناسی و زنده نگهداشتن یاد حضرت ابی عبدا... الحسین "ع" در برترین

عبـادات که همان حالت سـجده است، جسـتجو نمود؛ چنانکه نام و یاد جـدش در أذان و إقامه و تشـهد نماز، همراه با یاد و نام خدا یادآوری می شود.

شیعیـان بـا نهـادن پیشـانی بر این مهر پـاک، مِهر و بوی حسـین شـهید "ع" را استشـمام، و درس مبارزه با سـتمگری، و از خود گذشـتگی و فـداکاری در راه دین، و احیای ارزشـهای اسـلامی در جامعه دینی را فرا می گیرنـد، و با تأسـی به آن حضـرت و استقبال از شهادت در راه خدا، سعادت دو سرا را برای مسلمانان تضمین، و عزت و سربلندی اسلام را بر جهان کفر و استکبار، به ارمغان می آورند.

نکته دیگر اینکه: همان گونه که اصل یک عبادت باید از جانب شـرع مقدس اسلام برسد، شرایط اجزاء و کیفیت آنها نیز باید به وسیله گفتار و رفتار بیانگر آن، یعنی پیامبر گرامی روشن گردد. زیرا

رسول خدا "ص" به حکم قرآن اسوه و نمونه است.

روایات بسیاری بیانگر سنت پیامبر "ص" است که حاکی از آن است که ایشان بر خاک و هم بر روییدنی ها مانند حصیر سجده می نموده اند. مثلاً در روایتی آمده است "آنگاه که پیامبر سجده می نمود، پیشانی و بینی خود را بر زمین می نهاد." (۱) و یا در روایت آمده است "پیامبر بر خمره که نوعی حصیر بود و از لیف درخت خرما ساخته می شد، سجده می نمود." (۲)

پس دیدگاه شیعه آن است که سجده بر آنچه از زمین می روید در صورتی که خوردنی و پوشیدنی نباشد جایز است. و در روایات دیگری آمده است که پیامبر گرامی کسانی را که به هنگام سجده، گوشه دستار خود را بین پیشانی خود و زمین قرار می دادند. نهی نموده است.

در روایت آمده است "پیامبر گرامی شخصی را در حال سجده کنار خود مشاهده فرمود، در حالی که بر پیشانی خود دستار بسته بود و پیامبر "ص" عمامه را از پیشانی وی کنار زد. (۳)

و اهل بیت عصمت و طهارت که مفسر قرآن کریم و قرین جدایی ناپذیر قرآن هستند هم در زمینه سجده روایاتی ذکر کرده اند.

امام صادق "ع" می فرماید: "سجده بر زمین حکم الهی و سجده بر حصیر سنت پیامبر است." (۴)

و یا در جای دیگر می فرماید: "جایز نیست سجده نمودن جز بر زمین و آنچه می رویاند مگر خوردنی ها و پوشیدنی ها."(۵)

منابع و مآخذ:

۱.احکام القرآن، ج۳، ص۲۰۹

۲.سنن بیهقی، ج۲، ص۴۲۱

۳.همان، ج۲، ص۱۰۵

۴ وسائل الشیعه، ج۳، ص۵۹۳

همان، ج۳، ص۵۹۱

پیامبر اکرم(ص) بر چه چیزی سجده می کرده است و چگونگی پیدایش مهر رابیان کنید

پرسش

پیامبر اکرم(ص) بر چه چیزی سجده می کرده است و

چگونگی پیدایش مهر رابیان کنید

پاسخ

سرأ تفاوت رکعات نمازهای یومیه از اموری

است که تاکنون اندیشه های بشری، نتوانسته به آن

پی ببرد و در متون دینی نیز به این موضوع پرداخته

نشده است; مگر دو ، سه روایت که تنها اشاره ای

گذرا داشته اند. در این گونه موارد توجه به چند نکته

لازم است :

۱- آنچه که برای ما روشن می باشد، این است که

روح نماز، عبودیت و تسلیم در برابر خداوند متعال

است و تسلیم بودن در برابر حق، یعنی، این که بنده

دستورات خدا را بدون چون و چرا انجام دهد و...

اختلاف تعداد رکعات نماز و هم چنین تعیین اوقات

و سایر جزئیات عبادات - علاوه بر اسرار و رموزی

که در آنها نهفته و ما از آنها اطلاعی نداریم - روحیه

تسلیم در برابر خدا

و دستورات پیامبر را در ما تقویت و استوار می کند.

۲- در متون دینی; (یعنی، قرآن کریم و روایات

معصومین(ع) در مواردی که لازم و ضروری بوده،

بعضی از اسرار و فلسفه احکام مستقیما مورد اشاره قرار گرفته است; مثل: فلسفه نماز، روزه، حج، جهاد و ... لکن در مورد جزئیات احکام اولا: نیاز و ضرورتی برای بیان اسرار و فلسفه آنها وجود نداشت و ثانیا: همه مردم قدرت هضم بسیاری از اسرار را نداشتند و ائمه(ع) تنها در جواب افرادی که چیزی در این زمینه می پرسیدند، مطالبی را که مطابق با فکر و درک آنها بود، بیان می کردند. بدیهی است که در این گونه موارد، نمی شود حکم کرد که فلسفه و اسرار آن احکام منحصر به چیزی است که در آن روایت اشاره شده است; زیرا اگر پرسش کنندگان اسرار زیادتری را می خواستند، پیشوایان دینی از جواب دریغ نکرده و مطالب زیادی می گفتند و ما از این نمونه ها زیاد داریم که شخصی از امام چیزی را

می پرسید و جوابی می گرفت و

دوباره که سوال می کرد، امام مطلب عمیق تری را

برای او بیان می فرمود. از جمله این که فضیل

می گوید: از امام(ع) پرسیدم: چرا کنیه پیامبر(ص) را

ابوالقاسم نامیدند؟ حضرت فرمود: برای این که

پسری داشتند به نام قاسم، به همین دلیل آن

حضرت را ابوالقاسم گفتند. گفتم: یابن رسول الله!

اگر مرا سزاوار می دانید زیادتر از این مطلب بیان

بفرمایید. گفتند: آیا می دانی که رسول خدا(ص)

فرمود: ((من و علی دو پدر این امتیم))؟ گفتم: بله. بعد

فرمود: آیا می دانی که رسول خدا(ص) پدر جمیع

امت است و علی نیز از امت پیامبر است و آیا

می دانی که علی(ع) قاسم (تقسیم کننده) بهشت و

جهنم است؟ گفتم: بلی. فرمود: به پیامبر(ص) ،

ابوالقاسم گفته شد; چون او پدر کسی است که

تقسیم کننده بهشت و جهنم است. پرسیدم; چگونه

پیامبر(ص) پدر امت است. فرمود: شفقت و مهربانی

پیامبر(ص) بر امتش، مانند شفقت و مهربانی پدر بر

فرزندانش است و علی نیز بهترین امت پیامبر(ص)

است و پس از او علی برای امت از همه دلسوزتر و

مهربان تر است و او پدر امت است. به این جهت

پیامبر(ص) فرمودند: ((من و علی پدر این امتیم))(۱) و

اگر راوی به این جواب نیز بسنده نکرده بود، امام(ع)

اسرار زیادتری را برای او بیان می کردند. و در مورد

تعداد رکعات نمازها از بعضی روایات چنین استفاده

می شود که نماز در ابتدا دو رکعتی بوده است; چنان

که فضیل گوید: از امام صادق(ع) شنیدم که

می فرمود: ((خداوند نمازها را دو رکعتی قرار داد،

سپس رسول خدا(ص) هفت رکعت به آنها افزود))(۲);

ولی سرأ این که چرا پیامبر(ص) این هفت رکعت را

افزودند، بر ما درست معلوم نیست.

فضل بن شاذان نیز از امام رضا(ع) روایت نموده

که آن حضرت فرمود: ((نمازی را که خداوند بر امأت

واجب کرد،

دو رکعتی بود، ولی رسول خدا(ص)
چون می دانست که مردم این دو رکعت را آن گونه که
شایسته است انجام نخواهند داد و حق آن را ادا
نخواهند کرد به نمازهای ظهر، عصر و عشا دو
رکعت و به نماز مغرب یک رکعت افزود تا نقص و
کمبودی را که در مورد ادای اصل نماز از طرف
نمازگزاران پدید می آید جبران شود))(۳) و روی
همین حساب نیز نمازهای چهار رکعتی در سفر دو
رکعت خوانده می شود; چون اصل نماز همیشه و در
همه حال محفوظ است و کم و زیاد نمی شود.
سعید بن مسیأب گوید: از امام سجاد(ع) پرسیدم:
از چه هنگامی نمازها به این صورتی که امروز هست
واجب شد؟ حضرت فرمود: ((از هنگامی که اسلام
قدرت یافت و جهاد بر مسلمین واجب گشت،
رسول خدا(ص) هفت رکعت به نمازها افزود; ولی
نماز صبح را به حال خود باقی گذاشت; زیرا وقت
آن تنگ بود و چون ملائکه شب در حال عروج به
آسمان و ملائکه روز نیز در حال نزول بر زمین
هستند، برای این که هر دو گروه از ملائکه در هنگام
نماز حضور داشته باشند، نماز صبح را به حال اول

خود باقی گذاشت و قرآن کریم نیز می فرماید:

((و قرآن الفجر ان قرآن الفجر کان مشهودا))(۴).

از این روایت دو مطلب استفاده می شود: اول

این که، افزایش هفت رکعت به نمازها، هم زمان با

اوج و گسترش اسلام، برای بالا بردن روحیه ایمان و

عبودیت در مسلمانان، لازم و ضروری بود و دوم

این که نماز صبح برای این که مورد شهود همه

ملائکه قرار گیرد به حالت اولیه خود باقی گذاشته

شد و از روایت دیگری نیز استفاده می شود که

نمازهای یومیه هر کدام مناسب اوقات خاص خود

تعیین شده اند بدین صورت که: صبحگاهان وقتی که

انسان از خواب برمی خیزد،

روی مصالحی از جمله

این که انسان هنوز با مسائل دنیا و زندگی درگیر

نشده، نماز دو رکعتی خوانده می شود و در وسط

روز به جهت اشتغال به امور مادی و زندگی نیاز

بیشتری برای راز و نیاز و عبادت وجود دارد; بلکه

انسان از یاد خدا غافل نشود و او را فراموش نکند.

علت این که شیعه بر مهر و خاک سجده می کند چیست و از چه زمانی آغاز شد؟

پرسش

علت این که شیعه بر مهر و خاک سجده می کند چیست و از چه زمانی آغاز شد؟

پاسخ

در مورد سجده روایت گردیده است: که در زمان پیامبر (ص) همه بر خاک کف مسجدالنبی سجده می کردند و برای آزار ندیدن از خشونت سنگریزه ها؛ن و نیز برای تسطیح آن، ماسه نرم ریخته بودند. هم چنین برای جلوگیری از سوزش در تابستان ها در محل سجده، حصیر می گذاشتند. این مطلب با مبانی فقهی شیعه نیز کاملاً سازگار است؛ زیرا مهر از نظر فقهی موضوعیت ندارد؛ بلکه تسهیل کننده دسترسی به خاک است. در روایت صحیحه هشام بن حکم - که همه فقها طبق آن فتوا داده اند - آمده است : "انه قال لابی عبدالله - علیه السلام - : اخبرنی عما یجوز السجود علیه و عما لایجوز، قال: السجود لایجوز إلّا علی الارض او علی ما انبتت الارض إلّا ما اکل او لبس. فقال له: جعلت فداک ما العله فی ذلک؟ قال: لأنّ السجودَ خضوع للّه - عزّ و جلّ - فلا ینبغی ان یکون علی ما یؤکل و یلبس؛ لأنَّ ابناء الدنیا عبید ما یأکلون و یلبسون، والساجد فی سجوده فی عباده اللّه - عز و جلّ - فلا ینبغی ان یضع جبهته فی سجوده علی معبود ابناء الدنیا الذین اغترَوا بغرورها؛ هشام از حضرت امام صادق(ع) پرسید: مرا آگاه ساز بر چه سجده روا است و بر چه ناروا. فرمودند: سجده تنها بر زمین و آنچه می روید جایز است، جز آنچه که پوشیدنی و خوردنی است. باز پرسید: فدایت شوم! فلسفه آن چیست؟ فرمودند: زیرا سجده، خضوع در پیشگاه خداوند "عزّوجل" است. پس نشاید که بر پوشیدنی و

خوردنی انجام گیرد؛ زیرا دنیا گرایان بنده خوردنی ها وپوشیدنی هایند، و سجده کننده در سجده اش خدای را پرستشگر است. لاجرم نشاید که پیشانی خود برمعبود دنیا گرایان که فریفته فریبایی آنند - بسایند"، (وسائل الشیعه، ج ۳ ، باب ۱ ، من ابواب مایسجد علیه، ح ۱).

آیا سجده کردن بر مهر شرک نیست ؟

پرسش

آیا سجده کردن بر مهر شرک نیست ؟

پاسخ

همانطور که خود نیز اشاره کرده اید شیعیان بر خاک سجده می کنند نه برای خاک توضیح مطلب اینکه سجده ازجمله کارهایی است که بالاترین حد خضوع و فروتنی انسان در مقابل کس یا چیزی را نشان می دهد استدلال بتپرستان برای توجیه سجده شان در مقابل بتها این بود که چون خدای خالق جهان دیده نمی شودنمی توان او را عبادتنمود پس باید بتهایی را که دیدنی و محسوس هستند پرستش کرد و به همین جهت در مقابل بتها کرنش و سجدهمی کردند و به آنها که ساخته دست خودشان بودند احترام می گذارند ولی تفکر شیعه آن است که تنها وجود شایستهعبادت خداوند یکتا است و اگر چه دیده نمی شود و کنه ذات او در محدوده فهم و درک محدود انسان نمی گنجد ولیعبادت او امری ممکن است و خودش کیفیت این عبادت را آموخته و باید او را به همان نحوی که فرموده استعبادت کرد سجده بر خاک و ساییدن پیشانی بر آن که نشانی از پایین ترین چیزهاست علامت نهایت ذلت و کوچکیانسان و اعتراف به عظمت خالق است (سبحان ربی الاعلی و بحمده) و تفاوت این عمل و فکر بت پرستان از زمین تاآسمان است و هیچ ربطی به تفکر اصیل شیعه ندارد خصوصا اگر حالت احترام گزاردن به آن شکل یا تصویر خاص راپیدا کند. اساسا باید توجه کرد که اعمال افراد گاه با آنچه در مبانی و منابع اصیل یک مذهب وجود دارد متفاوت استو برای شناخت صحیح یک مذهب باید به آثار علمی و منابع اصلی آن رجوع کرد.{J

سؤال دوم - سجده بر مهر شرک است؟

اتهام شرک به یکی

از دو وجه است. الف) شیعه تراب را می پرستند در حالی که باید فقط خدا را پرستید. در اینجا خلط میان دو مفهوم «مسجود له» و «مسجود علیه» شده است. اگر شیعه تراب را مسجود له قرار می داد یعنی برای خاک سجده می کرد مشرک بود اما اگر برای خدای یکتا سجده کند اما محل سجده خود را به امر الهی ارض قرار دهد، عین اطاعت و توحید است.

ب) شیعه برای تراب یک اثر مستقلی در برابر قدرت خداوند قایل است، یعنی برای تراب قدرتی الهی قایل است. این اشکال بیشتر درباره تربت حسینی مطرح شده است. اما این نسبت به شیعه درست نیست زیرا شیعه برای هیچ کس و هیچ چیزی قدرت الهی مستقلی قائل نیست. این که شیعه سجده بر تربت حسینی را ترجیح می دهد به چند دلیل است:

الف) امام صادق فرمود: حضرت زهرا(س) از تربت سیدالشهدا حمزه تسبیحی درست کرد و با آن ذکر می گفت و مردم نیز بر او تأثی کردند وقتی امام حسین(ع) سیدالشهدا شهید شد آن فضیلت بر تربیت امام حسین نیز داده شد، (مستدرک الوسائل، النوری، مؤسسه آل البیت، ج ۴، ص ۱۲، باب استحباب السجود علی تربه الحسین(ع) او لوح منها و اتخاذ السبحه منها).

این روایت گرچه درباره تسبیح است نه لوحی که بر آن سجده می کنند اما می تواند شبهه شرک را پاسخ بگوید.

ب) سجده بر تربت حسینی به دلیل ادله خاصی که در این زمینه وارد شده است ترجیح داده می شود و اگر روایت خاصی در این ترجیح وارد نشده بود شیعه هرگز فتوا به استحباب آن نمی داد.

دیلمی در ارشاد می گوید: «کان الصادق لایسجد الا علی

تربه الحسین(ع) تذللاً لله و استکانه الیه»، (الوضوء والسجود فی الکتاب والسنه، عرفانیان الیزدی الخراسانی، میرزا غلامرضا، ص ۶۴، چاپخانه علمیه قم، ۱۴۱۴ ه.ق).

عن معاویه بن عمار قال: «کان لابی عبدالله(ع) خریطه دیباج صفراء فیها تربه ابی عبدالله(ع) فکان اذا حضرته الصلاه صبه علی سجادته و سجد علیه ثم قال(ع) «ان السجود علی تربه ابی عبدالله(ع) یخرق الحجب السبع»، (همان).

چرا شیعه بر خاک امام حسین (ع) سجده می کند؟

پرسش

چرا شیعه بر خاک امام حسین (ع) سجده می کند؟

پاسخ

این رفتار، به دلیل فضیلت های فراوانی است که در تربت حضرت سید الشهدا نهفته است.

خداوند به پاس فداکاری عظیم امام حسین(ع) و شهادتش در راه احیای دین، آثار ویژه و احکام خاصی در تربت مقدس سید الشهدا و خاک کربلا قرار داده است. تربت خونین کربلا که در برگیرنده آن پیکر پاک است، الهام بخش فداکاری و عظمت و یادآور جان باختن در راه ارزش های الهی است. از این رو هم سجده بر آن تربت مستحب است، هم ذکر گفتن با تسبیح تربت، فضیلت بسیار دارد، هم شفا دهنده بیماری است هم شایسته است که هنگام دفن میت، اندکی تربت همراه او گذاشته شود یا با حنوط مخلوط شود، هم دفن شدن در کربلا- ثواب دارد و ایمنی از عذاب می آورد و هم نجس ساختن آن حرام است و اگر در بیت الخلا بیفتد باید از آنجا پرهیز کرد یا از آنجا در آورد و احکام و آثار دیگر که در فقه مطرح است.

برای توضیح بیشتر ر.ک: دائره المعارف تشیع، ج ۴، ص ۲۵.

رسول خدا(ص) مقداری تربت کربلا به ام سلمه داد و فرمود: هرگاه دیدی این خاک تبدیل به خون شد بدان که حسین(ع) کشته شده است (سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۲۲ و ۴۶۳).

گرچه خوردن خاک حرام است اما خوردن اندکی از خاک قبر سیدالشهدا به نیت شفا گرفتن (استشفاء) جایز بلکه مؤکد است و آداب و حدودی دارد (همان، ج ۲، ص ۱۰۳).

امام رضا(ع) فرمود: «کل طین حرام کالمیته والدم و ما اهل لغیر الله به ما خلاطین قبر

الحسین(ع) فانه شفاء من کل داء» هر خاکی حرام است، مثل مردار، خون و ذبح شده بی نام خدا، مگر خاک قبر حسین(ع) که درمان هر درد است. (همان).

امام صادق(ع) فرمود: «فی طین قبر الحسین شفاء من کل داء و هو الدواء الاکبر» در خاک قبر حسین(ع) شفای هر درد است و آن دوای بزرگتر است. (من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۹۹ - المزار، شیخ مفید، ص ۱۴۳).

روایت است که از فضیلت های ویژه حسین بن علی(ع) این است: «الشفاء فی تربته والاجابه تحت قبته والائمه من ذریته» (مناقب، ج ۴، ص ۸۲).

امام صادق(ع) دستمال زردی داشت که در آن تربت حضرت سیدالشهداء بود. وقت نماز که می شد همان تربت را در موضع سجودش می ریخت و بر آن سجده می کرد (منتخب التواریخ، ص ۲۹۸).

و نیز آن حضرت فرمود: «السجود علی تربه الحسین یخرق الحجب السبع» سجده بر تربت حسینی، حجاب های هفتگانه را کنار می زند. (بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۱۵۳ و ۳۳۴).

همچنین روایت شده که امام صادق(ع) جز بر تربت سیدالشهدا سجده نمی کرد، به عنوان فروتنی و تواضع در برابر خداوند: «کان الصادق لایسجد الا علی تربه الحسین تذللا لله واستکانه الیه» (همان، ص ۱۵۸، ح ۲۵).

نسبت به برداشتن کام نوزادان با تربت کربلا- نیز احادیث فراوانی است. از جمله از امام صادق(ع) روایت است که «حنکوا اولادکم بتربه الحسین فانها امان» کام فرزندان خود را با تربت حسین(ع) بردارید که این تربیت، امان است. (وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۱۰، روایات تربیت را از جمله در وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۰۸ تا ۴۲۰ و ج ۳،

ص ۶۰۷ – المزار، شیخ مفید، ص ۱۴۳ و نیز بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۱۱۸ ملاحظه فرمایید)

در سنت های چاووش خوانی، اشاره به سیب بهشتی(سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۲۴) و بوی سیب از تربت امام حسین(ع) می کردند و خواندند (بوی سیب).

زتربت شهدا بوی سیب می آید زطوس، بوی رضای غریب می آید

آنچه به تربت سیدالشهدا قداست و کرامت بخشیده، همان خون حسین(ع) و شهادت ثارالله است که الهام بخش حریت و رادمردی و فداکاری در راه خداست. به تعبیر امام خمینی(قدس سره): «همین تربت پاک شهیدان است که تا قیامت، مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود» (صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۳۹).

به همین جهات، هم «شفا خواهی» از تربت سیدالشهدا(ع) و هم «شفا یابی» در آستانه و حرم حسینی جزء فرهنگ شیعه و مستند به روایات است.

شهادت، خاک را بوییدنی کرد شهادت، سنگ را بوسیدنی کرد

علامه امینی(ره) می نویسد: «آیا بهتر آن نیست که سجده گاه، از خاکی قرار داده شود که در آن چشمه های خونی جوشیده است که رنگ خدایی داشته است؟ تربتی آمیخته با خون کسی که خداوند او را پاک قرار داده و محبت او را اجر رسالت محمدی(ص) قرار داده است؟ خاکی که با خون سرور جوانان بهشت و ودیعه محبوب پیامبر و خدا عجین گشته است؟...»(سیرتنا و سنتنا، علامه امینی، ص ۱۶۶. در بحث تربت امام و الهام های قرآن از جمله ر.ک: مجله پیام انقلاب، شماره های ۱۴۷ و ۱۴۸ (سال ۱۳۶۴))

چه رازی در «تربت کربلا» نهفته است؟ تربت کربلا، خاکی آمیخته با «خون خدا»ست و شگفت نیست که خون، به

خـاک، اعتبـار بخشـد و شـهادت، در زمین و در و دیوار، آبرو و قـداست بیافرینـد و خـاک کربلا، مهر نماز عارفان گردد و در سجاده، عطر شـهادت از تربت حسـین(ع) به مشام عاشـقان برسد و شفابخش دردها شود. درس گرفتن از تربت و فرات تنها در مکتب زیارت میسـر است و سـخن خاک را با دل، تنها گوش حسینیان کربلایی می شنود. «... در آنجا تربتی است گویا معدن مغناطیس که افراد عاشق را که قابل جـذب انـد ماننـد ذرات کوچک آهن به سوی خودجـذب می کنـد. آنجا مضـجع مقـدس سرباز فداکاری است که رؤسای جمهور و پادشاهان، قبل از آن که رسم سرباز گمنام و نهادن دسته گل معمول گردد، عصاره گل، بهترین عطر را آوردنـد و بوسـیدند و بوییدنـد و پاشـیدند و آرزوی این کردنـد که کاش در برابرش جنگیـده و اسـلام را یاری می کردندو کشته می شدند.

شهیـد مطهری می نویسد: «... تو که خدا را عبادت می کنی، سـر بر روی هر خاکی بگذاری نمازت درست است ولی اگر سـر بر روی آن خاکی بگذاری که تماس کوچکی، قرابت کوچکی، همسایگی کوچکی با شهید دارد و بوی شهید می دهد اجر و ثواب تو صد برابر می شود».

در کربلا خانـدان معینی بودند که متصدی تهیه مهر و تسبیح از تربت سیدالشـهدا بودند و همه ساله مبلغ هنگفتی به والی بغداد می پرداختند تا همچنان از این امتیاز برخوردار باشند.

(برگزیده از کتاب فرهنگ عاشورا از جواد محدثی، ص ۱۰۹ الی ۱۱۲)

چرا ما در سـنت مهر گذاشتن و وقت پنج گانه ی نماز با پیامبر(ص) آنجور که فکر می کنم و دقیقاً در مورد مهر سنت ایشان را نمی دانم) فرق داریم؟

پرسش

چرا ما در سنت مهر گذاشتن و وقت پنج گانه ی نماز با پیامبر(ص) آنجور که فکر می کنم و دقیقاً

در مورد مهر سنت ایشان را نمی دانم) فرق داریم؟

پاسخ

پرسش فوق دربردارنده دو موضوع است:

۱ - چرا شیعه نمازهای پنجگانه را در پنج وقت نمی خواند و فقط به سه وقت صبح، ظهر و مغرب اکتفا می کند؟

۲- به چه علت ما شیعیان در موقع به جا آوردن سجده از مهر نماز استفاده می کنیم؟

البته آن طور که پرسشگر محترم در متن سوال نیز آورده، نقطه اشتراک این دو موضوع آن است که طایفه دیگر مسلمین که خود را اهل سنت (به جا آورنده سنت و روش پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله) می دانند، هم نمازها را در پنج وقت می خوانند و هم از مهر استفاده نمی کنند؟ حالا چرا شیعه با سنت آن حضرت مخالفت می کند؟

چرا شیعه نمازهای پنجگانه را در پنج وقت نمی خواند و فقط به سه وقت صبح، ظهر و مغرب اکتفا می کند؟

ما در اینجا پس از بیان مقدمه ای در دو بخش به پرسش یاد شده پاسخ می دهیم:

مقدمه

از اسم تا رسم:

هرچند غیر شیعه، خود را اهل سنت و پوینده روش حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه آله و سلم) می داند اما نکته اینجاست که آیا چگونه می توان یقین نمود چه گروهی سنت واقعی را شناخته و به جا می آورد؟ مگر نه اینکه از اسم تا رسم فاصله هاست و از ادعا تا عمل راههای دور و درازی است و دلیل محکمه پسند بهترین میزان و سند حقانیت است؟

شیعه معتقد است: اهل سنت واقعی کسی است که تمام جزئیات سنت را از منبعی دریافت می کند که خود پیامبر فرموده سنتم

را از او دریافت کنید! و اگر سری به منابع حدیثی و روایی که گفتارها و رفتارهای ایشان را ثبت نموده بزنید، نام و نشان دقیق آن منبع را می یابید. فقط کافی است در برابر حقایق چشم ها را گشود ... آن حضرت بارها و بارها فرمودند پس از من به قرآن و اهل بیتم مراجعه کنید.(صحیح مسلم، ۴/ ۱۸۷۳) که اگر دست به دامن این دو بزنید هرگز گمراه نخواهید شد.(صحیح ترمذی، ۵/ ۶۶۲) فقط در بیش از ۳۶۰ کتاب معروف غیر شیعه، حدیث غدیر (من کنت مولاه فعلی مولاه) از ۱۱۰ نفر صحابی و ۸۴ نفر تابعی نقل شده است.

امام محمد باقر (علیه السلام) به «جابر ابن عبد الله انصاری» فرمودند: «ای جابر! اگر ما طبق نظر شخصی خودمان برای شما احادیثی بیان می کردیم، قطعا از کسانی بودیم که هلاک و نابود می شدیم و لی ما احادیثی برای شما نقل می کنیم که به صورت گنجینه ای از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اندوخته ایم.»(جامع احادیث الشیعه/۱/۱۸/ح۱۱۶)

جهت مطالعه بیشتر در خصوص «اهل سنت واقعی شیعه است نه ...» رجوع کنید به:

اهل سنت واقعی، دکتر محمد تیجانی(ایشان در گذشته پیرو مذهب غیر شیعه بود و آنگاه شیعه شد. جهت آگاهی از چگونگی و چرائی شیعه شدنش به کتاب «آنگاه هدایت شدم» نشر بنیاد معارف اسلامی مراجعه شود.)، بنیاد معارف اسلامی

ایده ها و عقیده ها، سید محمد شفیعی، بنیاد معارف اسلامی(تلفن تماس با بنیاد معارف جهت تهیه کتاب ۷۷۳۲۰۰۹)

بنابراین آنجا که بین شیعه و غیر شیعه تفاوت نظری یا عملی به چشم می خورد به معنای مخالفت حتمی با سنت

پیامبر صلی الله علیه و آله نیست.

الف) شیعه و نمازهای پنجگانه

۱- شکی نیست که شیوه پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام و الصلوه این بوده که هر یک از نمازهای را در وقت فضیلت خود می خواندند.

۲- سخن این است که آیا این تفریق و فاصله افکنی بین نمازها، دلالت بر وجوب دارد یا کاری مستحب بسان سایر کارهای دینی است؟ ما معتقدیم قرائنی وجود دارد که از آنها می فهمیم روش رفتاری آن بزرگواران فقط نشانگر جواز (و یا حداکثر استحباب) تفریق بین نمازهاست نه اینکه چنین کاری وجوب دارد. از جمله آن قرائن عبارت است از:

محمد بن جریر طبری (از علمای غیر شیعه) می نویسد:

«علما بر این عقیده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر و عصر و نیز مغرب و عشا را بدون ملاحظات ضروری، به صورت تفریق یا گاهی بصورت جمع ادا می فرمودند. روایت گر حدیث می گوید: از «ابن عباس» پرسیدم که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله اینچنین عمل می کرد؟ او پاسخ داد: «لئلا یحرج امته» تا کاری که موجب سختی است بر امتش تحمیل نکند.»(محمد بن جریر طبری، المسترشد، ذیل حدیث ۱۹۰)

البته در برخی روایات شیعه از حضرت امام صادق علیه السلام نیز آمده که انگیزه حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایجاد گشایش و راحتی برای نمازگزاران بوده.(وسائل الشیعه، ۳/۱۳۸/ح۶- طبع ربانی شیرازی)

و نیز غیر شیعه روایاتی نقل کرده اند که پیامبر معظم، صلی الله علیه و آله، هم در سفر و هم در غیر سفر برخی نمازها را با فاصله و برخی را بدون فاصله (جمع) می خواندند.

اینک به ذکر برخی روایات اکتفا می کنیم:

احمد حنبل از ابن عباس نقل می کند: «صلی رسول الله الظهر و العصر جمیعا، و المغرب و العشاء جمیعا من غیر خوف و لا سفر» رسول خدا، صلی الله علیه و آله نمازهای ظهر و عصر و همچنین مغرب و عشا را با هم و بصورت جمع به جا می آورد، بدون آن که عذری مانند ترس از دشمن و یا مسافرت وجود داشته باشد.(مسند احمد، ۱/۲۲۱)

از این دست روایات در کتب غیر شیعه یافت می شود و ما به آدرس برخی آنها اشاره کرده و پژوهندگان را به مراجعه فرا می خوانیم:

مسند احمد بن حنبل، ۱/۲۵۱

شرح الموطا، زرقانی، ۱/۲۶۳

صحیح مسلم، ۲/۱۵۱ و ۴۸۸

کنز العمال، ۲۴۲

التاج الجامع للأصول فی احادیث الرسول (ص)، علی ناصف، ۱/۱۴۸

در پایان این نکته را نیز یادآور می شویم که حتی برخی پیشوایان غیر شیعه که نقش امام و مفتی را دارند نیز فتوا به جواز جمع بین دو نماز صادر کرده اند. از جمله «امام بخاری» (صاحب کتاب معروف صحیح بخاری) در همین کتاب جلد ۲، صفحه ۵۷ و ۵۸.

بد نیست بدانید که امروزه در بسیار از مناطق، وضع زندگی طوری تنظیم شده که مراعات استحباب تفریق در نماز موجب مشقت و حتی کاهلی نسبت به نماز گردیده و از این رو شایسته است برای مراعات «اهم» (حفظ اصل نماز) از تفریق نماز دست برداشت و آنها را همزمان و به ترتیب به جا آورد(پاسخ به پرسشهای مذهبی، استاد مکارم شیرازی، صفحه ۲۰۰)

متأسفانه امروزه برخی فقهای غیر شیعه نیز که به این نتیجه رسیده اند، بخاطر ملاحظاتی از اظهار نظر خودداری می

کنند.(رساله الاسلام، سال هفتم، شماره ۲۰، ص۱۵۶)

۳- با توجه به بند ۱ و ۲ این حقیقت را می پذیریم که بر اساس روایاتی که شیعه هم آن را قبول دارد خواندن نماز در وقت فضیلت بهتر است، اصلا نام گذاری این اوقات به نام «وقت فضیلت» برای هر نمازی خود گویای این امر است.

با وجود این، نماز یا هر عبادت دیگر در ابعاد گوناگون ممکن است استحباب (فضیلت) یا کراهت داشته باشد، و انسان مؤمنی که به دنبال پاداش بیشتر خدای متعال و باریابی بیشتر به محضر حضرت پروردگار است، تلاش می کند تا با رعایت هرچه بیشتر آداب، در مجموع بهره بیشتری ببرد. یکی از ابعاد استحباب نماز، خواندن آن با جماعت است. اگر چنانچه ممکن باشد انسان معطر، مسواک زده، در وقت فضیلت هر یک از نمازها را با جماعت (به هر تعداد نفرات بیشتر که ممکن باشد) برگزار نماید بدون تردید، این نماز بر سایر نمازها ترجیح دارد. اما اگر امر دایر باشد بین نماز به جماعت یا نماز در وقت فضیلت به نحوی که به هر دلیلی در وقت فضیلت آن گونه که باید، نماز جماعت مناسبی برگزار نمی شود، شکی نیست که نماز جماعت در وقت غیر فضیلت به جماعت بر آن دیگری ترجیح دارد. چون به این نحو بیشتر مستحق پاداش الهی است. چه اینکه اولا ـ اگر تعداد نمازگزاران به جماعت هر قدر فزونی یابد ثواب آن نیز بیشتر می شود و ثانیا هرگاه تعداد آن از ده نفر بیشتر شود، آن قدر ثواب دارد که اگر تمام فرشتگان و جن و انس، نویسنده شوند و تمام درخت ها

قلم و تمام آب های دریاها مرکب، و تمام آسمان ها کاغذ، ثواب یک رکعت از آن را نمی توانند بنویسند.

ب) شیعه و استفاده از مهر

شیعیان سجده بر زمین و آنچه که از آن می روید را به شرط آنکه خوراکی و پوشاکی نباشد جایز می داند.(وسایل الشیعه، کتاب الصلوه، باب اول از ابواب «ما یسجد علیه» اما غیر شیعه سجده بر همه چیز را روا دانسته(الخلاف، شیخ طوسی، ۱/۳۵۷) و شیعیان را به بت پرستی متهم می دارند.(ایده ها و عقیده ها، سید محمد شفیعی، ۲۹۷ و ۲۹۸؛ همراه با راستگویان، محمد تیجانی، ص۳۸۵ تا ۳۸۹) دلیل ما آن است که:

۱- هر دو گروه فوق این روایت را نقل کرده اند که حضرت محمد، صلی الله علیه و آله از موضع بیان نعمت هائی که خداوند فقط به ایشان و پیروانش عنایت فرموده، جنین گفتند: «جعلت لی الارض مسجدا و طهورا» خداوند زمین را برای من سجده گاه و یکی از عوامل طهارت (مثل تیمم) قرار داد.(المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی، ماده «ارض» - «سجد»)

با این حدیث اصل جواز سجده بر زمین اثبات می شود، و به دو دلیل عقلی و روایی سجده فقط بر زمین یا آنچه که از آن می روید صحیح است. یکی آن که پیامبر جز بر زمین یا حصیر و آنچه که مثل آن از زمین می روید سجده نکردند، و چون عبادت توقیفی و تعبدی است ما در صحت سجده به غیر این ها، اگر یقین به بطلان نداشته باشیم، حداقل شک در صحت آن داریم بنابراین اصل عقلی و عقلائی عدم جواز است. جالب اینجاست که

در برخی از روایات که خود اهل سنت نقل کرده اند، رسول خدا، صلی الله علیه و آله، جز بر زمین سجده نمی کردند «کان لا یسجد الا علی الارض».(مجمع الزوائد، ج۲، ص۵۷)

دیگر آنکه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام جزو اهل بیت و عترت اند و باید به ایشان نیز مراجعه کرد،(به دلالت احادیث ثقلین که مورد قبول شیعه و غیر شیعه است) از حدیث آن حضرت بهره می جوئیم که فرمود: «جز بر زمین یا آنچه که از زمین می روید سجده مکن! مگر پنبه و کتان (و در سایر روایات: و هر آنچه خوردنی یا پوشیدنی است)».(الخلاف، شیخ طوسی) از این رو ماشیعیان، اصل جواز سجده بر خاک را از حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله (که مورد توافق با غیر شیعه است) گرفته ولی عدم جواز سجده بر غیر زمین را از عترت (که طبق اعتراف غیر شیعه، دستور به اخذ سنت و تبعیت از آنان داریم) دریافت می کنیم.

۲- اساسا روایات کتب معتبر غیر شیعه (معروف به صحاح سته) نیز دلالتی بر اینکه رسول گرامی، صلی الله علیه و آله بر غیر از زمین و آنچه از زمین می روید (به شرط پوشیدنی و خوردنی نبودن) سجده کرده باشد، ندارد.

توضیح اینکه: روایات کتب یاد شده بر سه دسته اند: ۱) روایاتی که دلالت دارند آن حضرت از آغاز بعثت تا پایان عمر، همواره بر روزی خاک یا ریگ سجده می کردند. ۲) روایاتی که دلالت دارند مسلمانان موقعی که ریگها داغ بودند، قبل از انجام سجده، به مدت کمی آنها را در دستان خود نگه می داشتند تا از

گرمای آن کاسته شود و سپس سجده می کردند. ۳) و اینکه گاهی به خاطر داغ بودن ریگ، چیزی (مثل خمره که قطعه بسیار کوچکی از حصیر بافته شده از لیف خرما بود) بر روی آن انداخته و سجده می کردند.(این تقسیم بندی توسط علامه امینی در کتاب «سیرتنا و سنتنا» که به بررسی کتب غیر شیعه صورت گرفته درج گردیده.)

و البته معلوم است که اصلا آن زمان فرشها و زیلوهای امروزی در کار نبود تا ادعا شود آن حضرت بر فرش نیز سجده می کردند. (حال آنکه غیر شیعه بر فرش هم سجده می کنند!) بلی، آن حضرت همیشه بر خاک و ریگ سجده نمی کرده و گماه بر بوریا، خمره و ... نیز سجده می کردند که تمام اینها نیز از نظر شیعه پذیرفته شده است، زیرا اقلام فوق همان روئیدنی هائی هستند که قابلیت خوراک و پوشاک ندارند.

۳- منش رفتاری شیعه در سجده بر مهر، نه از روست که بر مهر سجده کرده و آنرا همانند پروردگار شایان پرستش و قداست ببیند، بلکه چون استفاده از زمین پاک غیر غصبی فاقد گرما یا رطوبت همیشه و در همه جا ممکن نیست، و از سوئی انسان نیایشگر به نماز همیشه نیاز داشته و حتی در غیر موقع نماز نیز به سجده می پردازد (مثل سجده واجب قرآن که با شنیدن اش الزامی می گردد) از اینرو مقداری از خاک بهداشتی و جامع ویژگیهای صحت شرعی را در قالب مهر درآورده تا راحت تر باشند.

حالا چرا از بین آن همه اشیاء که سجده بر آن صحیح است، خاک و زمین انتخاب شده، می توان

آن رادر گرو چند علت دید:

۱) پیامبر، صلی الله علیه و آله و سلم، هیچگاه بر غیر از زمین و خاک سجده نمی کرد (مگر در برخی مواقع که دسترسی آسان به زمین پاک ممکن نبود) از «عبدالله ابن مسعود» (صحابه بزرگ پیامبر) نقل شده «کان لا یسجد الا علی الارض» که او بر غیر زمین سجده نمی کرد.(مجمع الزوائد، ۲/۵۷ دار الکتاب العربی، بیروت)

البته شافعی (از پیشوایان و علمای غیر شیعه) نیز می گوید: «جای سجده پیشانی، زمین است و اگر پیشانی با زمین تماس نداشته باشد، سجده صحیح نیست»(شافعی، الأم ۱/۱۱۴، دار المعرفه، بیروت «و من لم یمس من جبهته الارض لم یجزه السجود»)

۲) خاک (مخصوصا تربت حضرت سید الشهدا علیه السلام) دارای اثر معنوی فراوانی است که مورد تأکید حضرت رسول نیز بوده، همچنانکه به جابر فرمود: «یا جابر! زر قبر الحسین فإن کربلا قطعه من الجنه» ای جابر! قبر حسین را زیارت کن که کربلا قسمتی از بهشت است»(این روایت در احقاق الحق آمده. به نقل از شهید دستغیب، کتاب سید الشهدا (علیه السلام) ص۴۷) و بدینسان است که خاک کربلا بر سایر خاکها شرافت دارد.

بزرگ پیشوای مکتب تشیع، حضرت امام صادق، علیه السلام علت سجده بر خاک و جایز نبودن سجده بر غیر خاک را چنین می فرماید: «سجده، کرنش و خضوع برای خداست، از این رو سزاور نیست بر خوردنیها و پوشیدنیها سجده شود زیرا دنیا پرستان بنده خوراک و پوشاک اند حال آنکه سجده کننده در حال سجده خدا را پرستش می کند. پس شایسته نیست پیشانی خود را بر معبود دنیا پرستان شیفته دنیا بگذارد. باری! سجده

بر زمین افضل است چون تواضع و خضوع در برابر خدا را بیتشر می رساند.»(علل الشرایع ۱/۳۴۱)

خلاصه: سجده بر مهر، تعظیم خاک نیست بلکه کرنش برای خداست و مهر وسیله ای است جهت تسهیل سجده و عبادت در هر مکان.

دلیل شیعه اثنی عشری در سجده برمهر

اشاره

با توجه به اینکه معتقدیم حق یکی است :یعنی اینکه یا ما شیعیان راست می گوییم و حق با ماست یا سنی ها که حق با آنهاست پس چرا بعد از ۱۴۰۰ سال نتوانستیم به یک راه حل مناسب برسیم فی المثل همین بحث مهر گذاشتن یا آمین بعد از ولاا

پرسش

دلیل شیعه اثنی عشری در سجده برمهر

با توجه به اینکه معتقدیم حق یکی است :یعنی اینکه یا ما شیعیان راست می گوییم و حق با ماست یا سنی ها که حق با آنهاست پس چرا بعد از ۱۴۰۰ سال نتوانستیم به یک راه حل مناسب برسیم فی المثل همین بحث مهر گذاشتن یا آمین بعد از ولاالضالین در حمد و سوره نماز؟

پاسخ

نخست باید دانست، روگردانی از مذهب نیاکان و گرایش به آیین دیگر از اتفاقات مهمی است که در زندگی افراد به آسانی امکان پذیر نیست. اگر چه برخی افراد بلند همت و با شهامت چنین موفقیتی به دست آورده اند و حتی کتاب هایی درباره چگونگی یافتن مذهب حق نوشته اند (تیجانی، محمد، آنگاه هدایت شدم، همراه با راستگویان و...).

همچنین برخی فعالیت های مثبت برای اطلاع از دیدگاه های مذاهب مختلف و نزدیک شدن فرقه های مذهبی انجام گرفته است که نمونه آنها، اجلاس تقریب بین مذاهب اسلامی و تشکیل دانشگاه مستقل تقریب مذاهب اسلامی در تهران می باشد.

اما جهت اطلاع از آنچه مطابق قرآن و سنت پیامبر(ص) می باشد. توجه شما را به مطالب زیر جلب می کنیم:

شیعیان سجده بر زمین و آنچه که از آن می روید را به شرط آنکه خوراکی و پوشاکی نباشد جایز می داند.(وسایل الشیعه، کتاب الصلوه، باب اول از ابواب «ما یسجد علیه» اما غیر شیعه سجده بر همه چیز را روا دانسته(الخلاف، شیخ طوسی، ۱/۳۵۷) و

شیعیان را به بت پرستی متهم می دارنـد.(ایـده ها و عقیـده ها، سـید محمـد شـفیعی، ۲۹۷ و ۲۹۸؛ همراه با راسـتگویان، محمد تیجانی، ص۳۸۵ تا ۳۸۹) دلیل ما

آن است که:

۱- هر دو گروه فوق این روایت را نقل کرده اند که حضرت محمد، صلی الله علیه و آله از موضع بیان نعمت هائی که خداوند فقط به ایشان و پیروانش عنایت فرموده، جنین گفتند: «جعلت لی الارض مسجدا و طهورا» خداوند زمین را برای من سجده گاه و یکی از عوامل طهارت (مثل تیمم) قرار داد.(المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی، ماده «ارض» - «سجد»)

با این حدیث اصل جواز سجده بر زمین اثبات می شود، و به دو دلیل عقلی و روایی سجده فقط بر زمین یا آنچه که از آن می روید صحیح است. یکی آن که پیامبر جز بر زمین یا حصیر و آنچه که مثل آن از زمین می روید سجده نکردند، و چون عبادت توقیفی و تعبدی است ما در صحت سجده به غیر این ها، اگر یقین به بطلان نداشته باشیم، حداقل شک در صحت آن داریم بنابراین اصل عقلی و عقلائی عدم جواز است. جالب اینجاست که در برخی از روایات که خود اهل سنت نقل کرده اند، رسول خدا، صلی الله علیه و آله، جز بر زمین سجده نمی کردند «کان لا یسجد الا علی الارض».(مجمع الزوائد، ج۲، ص۵۷)

دیگر آنکه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام جزو اهل بیت و عترت اند و باید به ایشان نیز مراجعه کرد،(به دلالت احادیث ثقلین که مورد قبول شیعه و غیر شیعه است) از حدیث آن حضرت بهره می جوئیم که فرمود: «جز بر زمین یا آنچه که از زمین می روید سجده مکن! مگر پنبه و کتان (و در سایر روایات: و هر آنچه خوردنی یا پوشیدنی است)».(الخلاف،

شیخ طوسی) از این رو ماشیعیان، اصل جواز سجده بر خاک را از حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله (که مورد توافق با غیر شیعه است) گرفته ولی عدم جواز سجده بر غیر زمین را از عترت (که طبق اعتراف غیر شیعه، دستور به اخذ سنت و تبعیت از آنان داریم) دریافت می کنیم.

۲- اساسا روایات کتب معتبر غیر شیعه (معروف به صحاح سته) نیر دلالتی بر اینکه رسول گرامی، صلی الله علیه و آله بر غیر از زمین و آنچه از زمین می روید (به شرط پوشیدنی و خوردنی نبودن) سجده کرده باشد، ندارد.

توضیح اینکه: روایات کتب یاد شده بر سه دسته اند: ۱) روایاتی که دلالت دارند آن حضرت از آغاز بعثت تا پایان عمر، همواره بر روی خاک یا ریگ سجده می کردند. ۲) روایاتی که دلالت دارند مسلمانان موقعی که ریگها داغ بودند، قبل از انجام سجده، به مدت کمی آنها را در دستان خود نگه می داشتند تا از گرمای آن کاسته شود و سپس سجده می کردند. ۳) و اینکه گاهی به خاطر داغ بودن ریگ، چیزی (مثل خمره که قطعه بسیار کوچکی از حصیر بافته شده از لیف خرما بود) بر روی آن انداخته و سجده می کردند.(این تقسیم بندی توسط علامه امینی در کتاب «سیرتنا و سنتنا» که به بررسی کتب غیر شیعه صورت گرفته درج گردیده.)

و البته معلوم است که اصلا آن زمان فرشها و زیلوهای امروزی در کار نبود تا ادعا شود آن حضرت بر فرش نیز سجده می کردند. (حال آنکه غیر شیعه بر فرش هم سجده می کنند!) بلی، آن حضرت همیشه

بر خاک و ریگ سجده نمی کرده ولی بر بوریا، خمره و ... نیز سجده می کردند که تمام اینها نیز از نظر شیعه پذیرفته شده است، زیرا اقلام فوق همان روئیدنی هائی هستند که قابلیت خوراک و پوشاک ندارند.

۳- منش رفتاری شیعه در سجده بر مهر، نه از روست که بر مهر سجده کرده و آنرا همانند پروردگار شایان پرستش و قداست ببیند، بلکه چون استفاده از زمین پاک غیر غصبی فاقد گرما یا رطوبت همیشه و در همه جا ممکن نیست، و از سوئی انسان نیایشگر به نماز همیشه نیاز داشته و حتی در غیر موقع نماز نیز به سجده می پردازد (مثل سجده واجب قرآن که با شنیدن اش الزامی می گردد) از اینرو مقداری از خاک بهداشتی و جامع ویژگیهای صحت شرعی را در قالب مهر درآورده تا راحت تر باشند.

حالا- چرا از بین آن همه اشیاء که سجده بر آن صحیح است، خاک و زمین انتخاب شده، می توان آن رادر گرو چند علت دید:

۱) پیامبر، صلی الله علیه و آله و سلم، هیچگاه بر غیر از زمین و خاک سجده نمی کرد (مگر در برخی مواقع که دسترسی آسان به زمین پاک ممکن نبود) از «عبدالله ابن مسعود» (صحابه بزرگ پیامبر) نقل شده «کان لا یسجد الا علی الارض» که او بر غیر زمین سجده نمی کرد.(مجمع الزوائد، ۲/۵۷ دار الکتاب العربی، بیروت)

البته شافعی (از پیشوایان و علمای غیر شیعه) نیز می گوید: «جای سجده پیشانی، زمین است و اگر پیشانی با زمین تماس نداشته باشد، سجده صحیح نیست»(شافعی، الأم ۱/۱۱۴، دار المعرفه، بیروت «و من لم یمس من

جبهته الارض لم یجزه السجود»)

۲) خاک (مخصوصا تربت حضـرت سـید الشهدا علیه السلام) دارای اثر معنوی فراوانی است که مورد تأکید حضرت رسول نیز بوده، همچنانکه به جابر فرمود: «یا جابر! زر قبر الحسـین فإن کربلا قطعه من الجنه» ای جابر! قبر حسـین را زیارت کن که کربلا قسـمتی از بهشت است»(این روایت در احقاق الحق آمده. به نقل از شـهید دستغیب، کتاب سید الشهدا (علیه السلام) ص۴۷) و بدینسان است که خاک کربلا بر سایر خاکها شرافت دارد.

بزرگ پیشوای مکتب تشیع، حضـرت امام صادق، علیه السلام علت سجده بر خاک و جایز نبودن سجده بر غیر خاک را چنین می فرمایـد: «سـجده، کرنش و خضـوع برای خـداست، از این رو سـزاوار نیست بر خوردنیهـا و پوشـیدنیها سـجده شود زیرا دنیا پرسـتان بنده خوراک و پوشاک اند حال آنکه سجده کننده در حال سجده خدا را پرستش می کند. پس شایسته نیست پیشانی خود را بر معبود دنیا پرسـتان شـیفته دنیا بگذارد. باری! سـجده بر زمین افضل است چون تواضع و خضوع در برابر خدا را بیشتر می رساند.»(علل الشرایع ۱/۳۴۱)

خلاصه: سـجده بر مهر، تعظیم خاک نیست بلکه کرنش برای خداست و مهر وسـیله ای است جهت تسهیل سجده و عبادت در هر مکان.

چرا شیعیان در نماز به مهر سجده می کنند، و اصلاً فلسفه مهر چیست؟ و مهر از کجا باب شده است؟

پرسش

چرا شیعیان در نماز به مهر سجده می کنند، و اصلاً فلسفه مهر چیست؟ و مهر از کجا باب شده است؟

پاسخ

پیامبر اکرم(فرمود : "جُعِلَتْ لی الارضُ مسجداً و طهوراً" (زمین برای من محل سجده و پاک وپاک کننده آفریده شده است.) و برای امّتم نیز زمین محـل سـجده و پاک و پاک کننـده آفریـده شـده است. "جُعِلَتْ لِاُمتی الارضُ مسـجداً و طهورا" (خصال شیخ صدوق، باب الاربعه، ح۱۴)

پس خاک خالص چیزی است که به اتفاق جمیع طوائف مسلمین، سجده بر آن صحیح است.

وقتی رسول خـدا(به مـدینه منوره تشـریف آوردند و دسـتور ساختن مسـجدالنبی را دادند، در آن زمان مسـجد فرش نداشت و پیامبر(روی همان زمین مسجد، روی همان خاکهای مسجد سجده می کردند. در زمان ابوبکر و عثمان و عمر و حضرت علی(نیز روی همان زمین مسـجد سـجده می نمودند. بنابراین تمام نمازهای پیامبر روی زمین بوده و سـجده های پیامبر و مسلمانهای صدر اسلام، بر روی خاک بوده. پس قطعاً سجده بر خاک صحیح است و شیعیان که بر روی خاک سجده می کنند، به واسطه

تأسّی و متابعت از رسول خداست؛ پس قطعاً نمازهایشان صحیح است.

شیعه سجده را بر تمام زمین جائز می داند، چه سنگ باشد و چه خاک. ثانیاً چون شرط است که محل سجده باید از هر نجاستی پاک باشد و سجده بر زمین نجس جایز نیست، بدین جهت شیعیان قطعه ای از خاک پاک (مهر) را به همراه خود دارند، تا هر وقت خواستند نماز بخوانند بر آن خاک پاک سجده کنند. زیرا نمی دانند هر خاک و زمینی که بر آن می خواهند سجده

کننـد، پاک است یا نه، بدین جهت یک قطعه خاک پاک را که یقین به طهارتش دارند، انتخاب می کنند و بر آن سـجده می کنند.

علاوه بر این، چون سـجده عنوان خضوع و خشوع در مقابل عظمت پروردگار دارد و نمازگزار باید اشـرف اعضای بدن را که پیشـانی است، بر زمین بگـذارد، پس سـر بر خـاک گذاشـتن در حالت عبودیت و بنـدگی، بیشتر دلالت بر خضوع و خشوع در پیشـگاه پروردگار دارد، نسـبت به سایر اشـیاء دیگر. اما اگر انسان در حال سجده، پیشانیش را به سجاده گران قیمت یا بر فرش نرم و لطیف، یـا بر حریر و برلیـان و طلاـ و نقره، یا بر جامه های گران قیمت بگـذارد، اینها دلالت بر تواضع و خشوع نمازگزار نسبت به پروردگار نمی کند.

علی بن جعفر از برادرش حضرت موسی بن جعفر(سؤال کرد : آیا انسان می تواند از فرش حریر و سجاده حریر، همین طور از فرش دیباج و سـجاده دیباج استفاده کند؟ بر روی آنها بخوابد، تکیه دهد، بایستد، نماز بخواند؟ امام(فرمود : خوابیدن، نشستن و

و سایر استفاده ها از آنها اشکالی ندارد، اما نمی تواند بر روی آنها سجده کند.(۱)

بنابراین می توان نتیجه گرفت که باب شـدن مهر از زمانی است که زمین مساجد فرش شده اند، و دیگر جایی بر سـجده کردن نبوده و مهر از آن جا باب شده است و برروی آن شیعیان سجده می کنند.

برای اطلاعات بیشتر به کتاب "شیعه پاسخ می دهد" تألیف "سیدرضا حسینی نسبی" مراجعه فرمایید.

منابع و مآخذ :

بحارالانوار، ج۸۵، ص۱۴۶،ح۱، به نقل از کتاب قرب الاسناد، ص۱۲۱ / کتاب چرا شیعه به تربت امام

حسین(سجده می کند، از سیدمجتبی ذاکری شاندیزی

چرا شیعه از مهر استفاده می کنند؟

پرسش

چرا شیعه از مهر استفاده می کنند؟

پاسخ

در مورد سجده روایت گردیده است: که در زمان پیامبر (ص) همه بر خاک کف مسجد النبی سجده می کردند و برای عدم تأذّی از خشونت سنگریزه ها و نیز برای تسطیح آن، ماسه نرم ریخته بودند؛ نیز برای جلوگیری از سوزش در تابستان ها در محل سجده حصیر می گذاشتند. این مطلب با مبانی فقهی شیعه نیز کاملاً سازگار است؛ زیرا مهر از نظر فقهی موضوعیت ندارد؛ بلکه تسهیل کننده دسترسی به خاک است. در روایت صحیحه هشام بن حکم – که همه فقها طبق آن فتوا داده اند – آمده است : «انه قال لابی عبداللّه – علیه السلام – : اخبرنی عما یجوز السجود علیه و عما لایجوز، قال: السجود لایجوز الاعلی الارض او علی ما انبتت الارض الا ما اکل او لبس. فقال له: جعلت فداک ما العله فی ذلک؟ قال: لان السجود خضوع للّه – عز و جلّ – فلا ینبغی ان یکون علی ما یؤکل و یلبس؛ لأن ابناء الدنیا عبید ما یأکلون و یلبسون، والساجد فی سجوده فی عباده اللّه – عز و جلّ – فلا ینبغی ان یضع جبهته فی سجوده علی معبود ابناء الدنیا الذین اغترَوا بغرورها ؛ هشام از حضرت امام صادق(ع) پرسید: مرا آگاه ساز بر چه سجده رواست و بر چه ناروا. فرمودند: سجده تنها بر زمین و آنچه می روید جایز است، جز آنچه که پوشیدنی و خوردنی است. باز پرسید: فدایت شوم! فلسفه آن چیست؟ فرمودند: زیرا سجده خضوع در پیشگاه خداوند – عز و جل – است، پس نشاید که بر پوشیدنی و خوردنی انجام گیرد؛ زیرا دنیا گرایان

بنده خوردنی ها و پوشیدنی هایند، و سجده گر در سجده اش خدای را پرستشگر است. لاجرم نشاید که پیشانی خود برمعبود دنیا گرایان - که فریفته فریبایی آنند - بسایند» ، (وسائل الشیعه، ج ۳ ، باب ۱ ، من ابواب مایسجد علیه، ح ۱).

(جهت استفاده)

علت استفاده از مهر این است که:

اولاً: بنا بر روایات بسیاری - که شیعه و سنی نقل نموده اند - پیامبر(ص) بر خاک سجده می کردند و در تابستان که بر اثر هوای عربستان خاک و ماسه های کف مسجد النبی(ص) بسیار گرم و سوزان می شد، بر حصیر سجده می کردند.

ثانیا: عبادت توقیفی است و در اجزا و شرایط آن باید براساس قول و فعل شارع عمل کرد؛ چنان که خود پیامبر(ص) نیز فرموده اند: «صلّوا کما رأیتمونی اصلی؛ آن سان که می بینید من نماز می خوانم، شما نیز نماز بخوانید». بنابراین از نظر فقهی بر غیر آنچه که پیامبر(ص) بر آن سجده کرده اند، سجده جایز نیست.

ثالثا: اساس سجده بریدن از دنیا و متعلقات آن و خضوع و خشوع کامل در پیشگاه خدا است و در روایت است که انسان به خوردنی ها و پوشیدنی های خود تعلق بسیار دارد. پس بر این گونه امور سجده روا نیست و جبهه برخاک ساییدن بیشترین کرنش و تواضع و دوری جستن از تعیّنات و تعلقات را در پی دارد.

رابعا: مهر نزد شیعه موضوعیت ندارد؛ بلکه ملاک همان سجده بر خاک است و مهر وسیله ای است که سجده بر خاک را در هر جا و هر مکان سهل و آسان می سازد.

خامسا: عالمان برجسته و عارفان اهل سنت نیز سجده بر خاک را تأکید کرده اند؛ هم چنان که امام محمد غزالی در کتاب «احیاءالعلوم» بر این مسأله

انگشت نهاده است. بنابراین مخالفت برخی از اهل سنت با این مسأله، از روی ناآگاهی و تعصبات جاهلانه است و از نظر منابع فقهی و عالمان برجسته اهل سنت نیز سجده بر خاک افضل است و اگر اشکالی هست در این است که چرا برخلاف سنت پی...ŘŞ...ص) اهل سنت بر هر چیزی حتی فرش و... سجده می کنند.

سادسا: شرک آن است که سجده برای غیر خدا باشد ولی شیعیان بر خالق سجده می کنند، نه برای خاک. به عبارت دیگر شرک آن است که غیرخدا «مسجود» واقع شود نه مسجد (محل سجده) و مهر و خاک مسجد است، نه مسجود. برخلاف حرکت بت پرستان که بت ها را مسجود قرار داده و در پیشگاه آنها کرنش و تواضع می نمودند. علاوه این که اگر سجده بر مهر شرک است پس سجده اهل تسنن بر فرش و سجاده هم شرک است.

توضیح: این که سجده از جمله کارهایی است که بالاترین حد خضوع و فروتنی انسان در مقابل کس یا چیزی را نشان می دهد. استدلال بت پرستان برای توجیه سجده شان در مقابل بتها این بود که چون خدای خالق جهان دیده نمی شودنمی توان او را عبادت نمود، پس باید بتهایی را که دیدنی و محسوس هستند پرستش کرد و به همین جهت در مقابل بتها کرنش و سجده می کردند و به آنها که ساخته دست خودشان بودند احترام می گذارند. ولی تفکر شیعه آن است که تنها وجود شایسته عبادت خداوند یکتا است، او اگر چه دیده نمی شود و کنه ذات او در محدوده فهم و درک محدود انسان نمی گنجد، ولی عبادت او امری ممکن است و خودش کیفیت این عبادت را آموخته و

باید او را به همان نحوی که فرموده است عبادت کرد. سجده بر خاک و ساییدن پیشانی بر آن که نشانی از پایین ترین چیزهاست علامت نهایت ذلت و کوچکی انسان و اعتراف به عظمت خالق است (سبحان ربی الاعلی و بحمده) و تفاوت این عمل و فکر بت پرستان از زمین تا آسمان است.

اعتقادات شیعه در اصول و فروع؛ بر چه پایه ای استوار است و مبنای امامیه در سجده بر زمین و کیفیّت خاصّ آنها در وضو کدام است؟

پرسش

اعتقادات شیعه در اصول و فروع؛ بر چه پایه ای استوار است و مبنای امامیه در سجده بر زمین و کیفیّت خاصّ آنها در وضو کدام است؟

پاسخ

در باب اعتقادات شیعه، باید گفت: طبق حدیث ثقلین که متواتر و مشهورترین شیعیان و اهل سنّت است، اعتقادات شیعه در اصول و فروع و کیفیّت عبادات آنان طبق مشی اهل بیت رسول«صلی الله علیه وآله» می باشد. آن حضرت مردم را بعد از خود در اندیشه و عمل به آنها ارجاع داده است. و به همین جهت ما اعمال اهل بیت«علیهم السلام» را کاشف از اعمال و رفتار رسول خدا«صلی الله علیه وآله» می دانیم؛ هر چند شخص حضرت رسول«صلی الله علیه وآله» بیان نکرده باشند. و دیگر اینکه پیامبر عظیم الشأن، حضرت محمّد«صلی الله علیه وآله» فرمودند: «انا مدینه العلم و علیٌ بابها؛ من شهر علم هستم و علی درِ آن است»(۷). کسی که بخواهد وارد شهر شود، باید از در آن وارد شود. پس ورود به علم و سنّت و رفتار پیامبر«صلی الله علیه وآله»، اطاعت از مولا امیرالمؤمنین«علیه السلام» است؛ که شیعیان به آن توجّه دارند.

و امّا راجع به قسمت دوم سؤال، سجده بر زمین تجویز شده است. به همین جهت اگر چیزی مانند قالی، نمد و... مانع باشد سجده بر زمین انجام نشده و نماز باطل است. و یا ممکن است چیزهایی مانند گچ، سنگ های معدنی، کاشی، موزائیک و... مانع باشد. و سجده بر آنها جایز نیست به همین جهت شیعیان قطعه خاک پاکی با خود همراه دارند تا در موقع نماز، سجده بر خاک انجام شود، نه بر فرش و لذا جایی که مانعی نیست نیاز به

مهر نخواهد بود و این مطلب از زمان ابتدا به تبعیّت از اهل بیت پیامبر«صلی الله علیه وآله» معمول بوده و می دانیم که روش اهل بیت«علیهم السلام» کاشف از روش رسول خدا«صلی الله علیه وآله» است.

و در مسأله وضو هم باید بگوییم شیعیان به همان روش پیغمبر«صلی الله علیه وآله» وضو می گیرند؛ زیرا اگر روش آن حضرت غیر از آن بود، امیرالمؤمنین علیّ ابن ابی طالب و دیگر اهل بیت«علیهم السلام» برای ما بیان می کردند. ولی آنان طبق نصوص همین روش را داشته اند.

« بخش پاسخ به سؤالات »

۷) تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۹۱.

سایر موارد

تفسیر آیه ۶ سوره مائده چیست آیا نحوه وضوی سنی ها با این آیه تطبیق ندارد؟

پرسش

تفسیر آیه ۶ سوره مائده چیست آیا نحوه وضوی سنی ها با این آیه تطبیق ندارد؟

پاسخ

ترجمه آیه چنین است "ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که برای نماز به پا خاستید، صورت و دست ها را تا آرنج بشویید و سرو پاها را تا مفصل مسح کنید."

در نحوه شستن صورت اختلافی نیست ولی در نحوه شستن دس‌ت......بین شیعه و اهل سنت اختلاف است مذاهب چهار گانه اهل سنت می گویند: دست ها هر گونه شسته شود، کافی است چه از آرنج تا سر انگشتان و چه از سر انگشتان تا آرنج لیکن بهتر است که از انگشتان شروع شود و به آرنج ختم گردد.۱[۱]

درست است که کمله "الی در آیه به کار رفته و دلالت بر انتهای هدف می کند، اما بدان معنا نیست که مانند اهل سنت دست ها شسته شود، چون در آیه حد شستن دست را بیان کرده یعنی گفته در وضو واجب است دست ها را تا آرنج بشویید. چون کلمه دست مطلق است تا مچ را دست می گویند. آرنج را نیز دست می گویند. تا کتف را نیز دست می گویند. آیه که می گوید: واجب است دست هایتان را بشویید، محدوده آن را تا مرفق (آرنج قرار داده یعنی دیگر شستن کتف یا کم تر از مرفق صحیح نیست بنابراین آیه "فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق می خواهد محدوده شستن صورت و دست ها را در وضو بیان کند. دیگر کاری ندارد به این که از پایین به بالا بشویید یا از آرنج به پایین این مطلب را به عرف واگذار کرده که عرفا و

طبیعتا هر کس بخواهد دستش را بشوید از بالا به پایین می شوید، مثل این که به کسی بگویند: پاهایت را تا زانو بشوی یا این که به رنگ کاری گفته شود که دیوار اطاق را از کف تا یک متر رنگ کن بدیهی است منظور این نیست که پاها را بالا ببرد و از سرانگشتان پا تا زانو بشوید یا از پایین دیوار شروع به رنگ کاری می کند و رو به بالا تا یک متری برود.

بنابراین فقط مقداری از دست که باید شسته شود، در آیه ذکر شده اما کیفیت آن در سنت پیامبر (ص که به وسیله اهل بیت به ما رسیده آمده است و آن شستن آرنج است به طرف سر انگشتان [۲] امام باقر (ع فرمود: "وضوی پیامبر (ص به این شکل بود"[۳]

[۱]الفقه علی المذاهب الاربعه ج ۱، ص ۵۳، ۶۲، التفسیر الکبیر،فخررازی ج ۱۱ ص ۱۶۰.

[۲]تفسیر نمونه ج ۴، ص ۲۸۶.

[۳]وسائل الشیعه ج ۱، ابواب وضو، باب ۱۵.

در مورد اذان روایاتی وارد شده است. می گویند ابتدا اذان مختصر تر از اذان امروزی بوده و بعداً مقداری به آن اضافه شده است. لطفاً توضیح دهید که سیر تکاملی اذان به چه صورت بوده است؟

پرسش

در مورد اذان روایاتی وارد شده است. می گویند ابتدا اذان مختصر تر از اذان امروزی بوده و بعداً مقداری به آن اضافه شده است. لطفاً توضیح دهید که سیر تکاملی اذان به چه صورت بوده است؟

پاسخ

برادر گرامی! اذان در سال اوّل هجرت پیامبر به مدینه منوّره تشریع شد. یکی از علت های اساسی تشریع اذان این بود که وقتی پیامبر(ص) می خواست نماز بخواند، مسلمانان متوجه نمی شدند چه موقع پیامبر به نماز می ایستد تا با او نماز جماعت بخوانند. از این رو به این فکر افتادند باید کاری بکنیم که همه متوجه بشوند. یکی گفت: ناقوس بزنیم. دیگری گفت: شیپور بنوازیم. سومی گفت: دود به هوا بلند کنیم(آتش روشن کنیم). چهارمی گفت: پرچمی بالا ببریم. پیامبر هیچ کدام را نپسندید. عبدالله بن زید در خواب دید که شخصی با لباس سبز به همین شکل مرسوم اذان می گوید. پیامبر همین طور در خواب دید، بعد به بلال گفت: همین الفاظ را بلند بگوید و بدین وسیله اذان مرسوم شد. در برخی روایات آمده که جبرئیل اذان را به پیامبر وحی کرد. کیفیت اذان اولیه به گفته اهل سنت چهار بار تکبیر و "أشهد أن لا إله إلاّ الله" و "أشهد أنّ محمداً رسول الله" و "حیّ علی الصلاه" و "حیّ علی الفلاح" و "الله اکبر" هر کدام دو بار و یک بار "لا اله الاّ الله". فقط مالک بن انس گفته که تکبیر اوّل را نیز دوبار باید گفت.[۱]

مرحوم شیخ طوسی در کتاب خلاف فرموده است: تکبیر اوّل چهار مرتبه و شهادتان هر کدام دو مرتبه و "حیّ علی الصلاه" و "حیّ

علی الفلاح" و "حیّ علی خیرالعمل" و "الله اکبر" و "لا اله الاّ الله" دو مرتبه باید گفته شود.۱[۲]

در کنزالعمال نیز روایاتی درباره اذان و کیفیت آن به طریق اهل سنت که در ابتدا ذکر شد، آمده است.[۳]

امام رضا(ع) از پدران گرامی اش از رسول خدا(ص) نقل می کند که: "وقتی که مرا به معراج بردند، جبرئیل اذان گفت. دوتا دوتا (یعنی هر بند اذان دو تا بود) و اقامه گفت دوتا دوتا".[۴]

مرحوم مجلسی در بحار بعد از نقل روایات، بحث مفصّلی در اقوال و اضافه شدن "أشهد أنّ علیّا ولیّ الله" نقل کرده است. شاید علت این اضافه شدن آن بوده که طرفداران خلفای راشدین گفتند: وقتی پیامبر به معراج رفت، دید بر عرش نوشته: لااله الاّ الله، محمد رسول الله، ابوبکر الصدیق. امام صادق(ع) فرمود: "وقتی که خدا عرش را آفرید، بر آن نوشت: لا اله الاّ الله، محمد رسول الله، علیّ امیرالمؤمنین".[۵]

بنا به عقیده شیعه شهادت به ولایت علی(ع) در اذان جزء اذان نیست. شیخ طوسی در نهایه فرموده: آنچه که در روایات ضعیف که مورد عمل نیست وارد شده به گفتن "اشهد أنّ علیاً ولی الله" و "أنّ محمداً و آله خیر البشر" نباید به آن عمل شود و هر کس آن را در اذان بگوید، خطا کار است.[۶] اگر شهادت به ولایت را جزء اذان ندانیم، گفتن آن به قصد ثواب اشکال ندارد.

اهل سنت از اذان "حیّ علی خیر العمل" را حذف کرده و در اذان صبح "الصلوه خیرٌ من النوم" را اضافه نموده اند.

در صورت نیاز به بحث تفصیلی و یا مطالب دیگر در این باره، در مکاتبات بعدی

ذکر کنید.

[۱]الفقه علی المذهب الاربع، ج ۱، ص ۳۱۲.

[۲]شیخ طوسی، کتاب الخلاف، ج ۱، ص ۹۰.

[۳]علی المتقی الهندی، کنزالعمال، ج ۸، ص ۳۲۹ به بعد.

[۴]بحارالانوار، ج ۸۱، ص ۱۰۷.

[۵]همان، ص ۱۱۲.

[۶]همان، ص ۱۱۱.

۶/۱۲۷۹۵ سوال: از آن جایی که شیعیان شهادت به امیرالمومنین را در اذان وارد کرده اند در برابر ادعای سنی ها که می گویند دلیلی بر صدق دیگر عقاید شما نیست شاید خودتان یکسری عقاید را همچون ولایت بر حق علی ع) به اسلام اضافه کرده باشید چگونه دفاع می کنیم .

پرسش

۶/۱۲۷۹۵ سوال: از آن جایی که شیعیان شهادت به امیرالمومنین را در اذان وارد کرده اند در برابر ادعای سنی ها که می گویند دلیلی بر صدق دیگر عقاید شما نیست شاید خودتان یکسری عقاید را همچون ولایت بر حق علی ع) به اسلام اضافه کرده باشید چگونه دفاع می کنیم .

۲/۱۱۶۱۶ / به نقل از برادران اهل سنت ندای اشهد ان علیاً ولی الله در اذان بدعتی است توسط شیعه، لطفاً موضع گیری شیعه را در این باره بفرمایید.

۴/۹۴۷۶ اذان از چه زمانی شروع شد و در آن هنگام هم به ولایت حضرت علی (ع) شهادت می دادند و علت تغییر اذان چیست ؟

۳/۸۵۰۹ شهادت به ولایت حضرت علی (ع) هنگام اذان در زمان پیامبر با این که به امامت نرسیده بود چگونه گفته می شد؟

۱۵/۷۴۲۰ سوال: اگر شهادت بر ولایت علی جزء اذان نیست چرا می گوییم ؟

۲/۴۲۲۵ سوال: آیا شهادت به ولایت حضرت علی (ع) جزء اذان و اقامه است ؟

۲/۳۶۹۹ سوال: چرا اذان شیعیان (در محتوا و زمان) با اهل تسنن فرق دارد؟

۳/۱۳۴۹ سوال: لفظ (اشهد ان علی حجه الله) چه وقت و توسط چه کسی به اذان اضافه شد؟

پاسخ

۱) اذان یکی از مسائلی است که در میان شیعیان و اهل سنت موارد اختلاف است و شیعه و سنی هر کدام اذان خاصی دارند. برای پاسخ به این سؤال باید موضوعاتی را بررسی کرد. نخست اذان از دیدگاه شیعه را توضیح می دهیم .

اذان از دیدگاه شیعه

از دیدگاه شیعه , متن اذانی که در عصر رسول خدا(ص) برای نماز قرائت می شد به

این صورت است : الله اکبر, الله اکبر, الله اکبر, الله اکبر, اشـهد ان لا اله الا الله , اشـهد ان لا اله الا الله . اشـهد ان محمدا" رسول الله , اشـهد ان محمـدا" رسـول الله . حی علی الصـلوه , حی علی الصـلوه , حی علی الفلاـح , حی علی الفلاـح , حی علی خیر العمـل , حی علی خیر العمل , الله اکبر, الله اکبر, لا اله الا الله , لا اله الا الله . نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد, (فقیه , ج ۱, ص ۱۸۸, چهـار مجلـدی , چاپ آخونـدی , چاپ پنجم , وسائل الشـیعه , ج ۴, ص ۶۴۴, ح ۹. روایـت دیگری هم همین ۱۸ فصل را آورده اند). اگر کسی یک کلمه کم یا زیاد کند, کار حرامی انجام داده است و هیچگونه تردیدی در این نیست . باید همین گونه که هست , بجا آورده شود, (مستند العروه , ج ۲, ص ۲۸۷).

شیـخ صـدوق می گویـد: فرقه ی گمراه و ملعـون ((مفوضه)) از خود, اخبـاری ساختنـد و در اذان این جمله را اضـافه کردنـد: ((محمد و آل محمد خیر البریه)) بعضـی از آنان جمله ی ((اشـهد ان علیا" امیرالمؤمنین حقا")) را پس از ((اشـهد ان محمدا" رسول الله)) اضافه کردند و در بعضـی روایات این گروه , پس از ((اشهد ان محمدا" رسول الله)) اشهد ان علیا" ولی الله آمده است .

شیـخ صـدوق اضافه می کنـد: تردیـدی نیست در این که علی (ع) ولی الله امیرالمؤمنین بحق است و محمـد و آل محمـد, خیر البریه هستند ولی

این جمله ها در اصل اذان نیست , (فقیه , ج ۱, ص ۱۸۸). برای همین فقهای شیعه هیچکدام نگفته اند که این جمله جزو اذان است بلکه آنچه آوردیم , اذان همان است نه یک کلمه کم دارد و نه یک کلمه زیاد. و مسأله شهادت به ولایت علی (ع) در سطور بعدی خواهد آمد. از دیدگاه شیعه , اذان مانند احکام شرعی دیگر, به رسول خدا(ص) وحی شده است نه اینکه پیامبر خدا با مسلمانان مشورت کند و قرار بگذارند که به فلان شکل انجام شود و به خاطر اینکه وحی است , نمی توان کم و زیاد کرد.

۲) در حدیث امام باقر(ع) آمده است : «وقتی که رسول خدا(ص) به معراج رفت , وقت نماز که رسید, جبرئیل اذان و اقامه گفت و رسول خدا(ص) با فرشتگان نماز خواندند» (همان , ح ۱). حدیث سوم , حدیث هشتم , حدیث هفدهم , و حدیث دهم از باب ۱۹, از ابواب اذان و اقامه در وسائل الشیعه , همه نشان می دهند که اذان از سوی جبرئیل به حضرت محمد(ص) تعلیم داده شده است و سخن دیگر وحی است نه یک امر قراردادی . بر اساس روایاتی که می گوید: ((پیامبر اسلام (ص) در شب معراج اذان را از جبرئیل گرفت» می توان گفت که تشریع اذان پیش از هجرت بوده است چون معراج قبل از هجرت بود.

۳) از حضرت امام صادق روایت شده است که فرمود: وحی بر پیامبرتان نازل می شود و شما گمان می کنید که آن حضرت اذان را از عبدالله بن

زید گرفته است !!, (وسائل الشیعه , ج ۴, ص ۶۱۲, ح ۳). ابن ابی عقیل می گوید: امام صادق (ع) نفرین کرده است کسانی را که می گویند پیامبر اسلام (ص) اذان را از عبدالله بن زید گرفته است , (همان).

۳) همانطوری که گفتیم , حی علی خیرالعمل , جزو اذان است . این جمله را اهل سنت حذف کردند و به جای آن در اذان صبح ((الصلاه خیر من النوم)) آوردند, (متقی هندی در کنزالعمال ,ج ۴,ص ۲۶۶ از طبرانی نقل می کند که بلال در صبح اذان می گفت و حی علی خیرالعمل را می گفت . همچنین از عمر نقل شده که گفت: «ثلاث کنّ علی عهد رسول الله و أنا محرمهنّ و معاقب علیهنّ: «متعه الحج» و «متعه النساء» و «حیّ علی خیر العمل» فی الاذان؛ سه چیز در زمان پیامبر وجود داشت و من حرام کننده ی آنها و کیفردهنده آنها هستم: متعه ی حج، متعه ی نساء و حی علی خیر العمل گفتن در اذان نماز»، ((الغدیر، ج ۶،

عربی، ص ۳۰۱ ، به نقل از منابع اهل سنّت). و نیز رجوع شود به : موطا" مالک , ج ۱, ۹۳).

محمد بن ابی عمیر می گوید: از حضرت امام رضا(ع) پرسیدم : چرا ((حی علی خیرالعمل)) را حذف کردند؟ امام فرمود: علت ظاهری را می خواهی یا علت باطنی را؟ گفتم : هر دو را. فرمود: علت ظاهری این است که گفتند: ما می خواهیم مردم با شنیدن علی خیرالعمل , از جهاد روی نگردانند و تنها به نماز مشغول نشوند ولی علت باطنی این است

که ((خیرالعمل)) عبارت است از ولایت حضرت علی . آنان خواستند که هر روز بر ولایت تأکید نشود, (وسائل , ح ۴, ص ۶۴۷, ح ۱۶).

اذان از دیدگاه اهل سنت

ابو محذوره می گوید: پیامبر اسلام این اذان را به من یاد داد: الله اکبر, الله اکبر, اشهد ان لا اله الا الله , اشهد ان لا اله الا الله . اشهد ان محمدا" رسول الله , اشهد ان محمدا" رسول الله . سپس بر می گردد و می گوید: اشهد ان لا اله الا الله , اشهد ان لا اله الا الله . اشهد ان محمدا" رسول الله , اشهد ان محمدا" رسول الله . حی علی الصلوه , حی علی الصلوه , حی علی الفلاح , حی علی الفلاح , الله اکبر, الله اکبر, لا اله الا الله , (صحیح مسلم , ج ۱, ص ۲۸۷, باب صفه الاذان , ح ۶, بیروت , چاپ اول).

اهل سنت در کیفیت تشریع اذان می گویند: وقتی مسلمانان به مدینه هجرت کردند, برای اقامه ی نماز وقت تعیین می کردند و در آن وقت می آمدند و آن روزها برای نماز, اعلانی در کار نبود. روزی با یکدیگر در این مورد گفتگو کردند. برخی پیشنهاد ناقوس دادند, برخی پیشنهاد شیپور دادند و عمر بن خطاب گفت : چرا کسی را مأمور نمی کنید که با صدای بلند اعلان کند. پس از آن رسول خدا فرمود: ای بلال ! بلند شو و ندای نماز سر بده , (صحیح بخاری , ج ۳-۱, جزء ۱, ص ۱۵۷ داراحیاء التراث العربی , ۱۳۱۳ قمری).

درباره جمله های اذان

می گوینـد: عبدالله بن زید, نزد پیامبر آمد و گفت : خوابی دیده ام . سـپس خوابش را برای پیامبر نقل کرد و پیامبر هم فرمود: خواب درست دیـده ای , آنچه را که به تو در عالم خواب گفته شده , به بلال تعلیم بده و او اذان بگوید. عمر بن خطاب وقتی مراجعه عبـدالله بن زید و صدای اذان بلال را فهمید نزد پیامبر آمد و گفت : ای پیامبر! من هم مانند عبدالله بن زید خواب دیده ام و پیامبر فرمود: پس خـدا را شـکر و این پایـدارتر است , (صـحیح ترمذی , ج ۱, ص ۳۵۹, ح ۱۸۹, با تحقیق و شـرح احمد محمد شاکر, ۱۳۵۷ قمری).

بنابراین از دیـدگاه اهل سـنت , اذان بر پیامبر وحی نشده بلکه پیامبر آن جمله ها را از خواب عبدالله بن زید گرفته است . برای توضـیحات بیشتر درباره ی اذان اهل سـنت به کتاب ((الصـحیح من سیره النبی الاعظم (ص))) نوشته سید جعفر مرتضی عاملی لبنانی مراجعه شود. در جلـد سوم , ص ۸۰, چاپ جامعه مدرسـین بررسـی اذان آمـده است . از آنچه گذشت معلوم شد که از دیدگاه شیعه اذان در مکه تشریع شده و از دیدگاه اهل سنت در سال اول هجرت و در مدینه .

۴)یکی از اتهاماتی که به شـیعه نسبت می دهند این است که می گویند: شیعه جمله ی ((اشهد ان علیا" امیرالمؤمنین)) را جزو اذان و گفتن آن را واجب می دانند. این , اتهام و کذب است چون هیچکدام از فقهای شـیعه نگفته اند که این جمله جزو اذان است و هیچ کدام

گفتن آن را واجب نمی دانند. صاحب جواهر می گوید: ذکر جمله ی ((اشهد ان علیا" امیر المؤمنین)) در اذان , اگر به قصد جزئیت نباشد, اشکالی ندارد و به موالات اذان ضرر نمی زند همانطوری که ذکر جمله ((صلی الله علیه و آله)) بعد از ((اشهد ان محمد رسول الله)) به موالات اذان آسیب نمی رساند, (جواهر الکلام , ج ۹, ص ۸۶, چاپ بیروت).

آیت الله حکیم در مستمسک العروه می گوید: درباره شهادت به ولایت حضرت علی (ع), شیخ طوسی در نهایه و مبسوط گفته است : روایات غیرقابل اعتمادی شهادت به ولایت را جزو اذان به حساب آورده است ولی این روایات در اذان و اقامه , معمول علیه نیستند و نمی توان به آنها عمل کرد و اگر کسی این جمله را بگوید, گناه نکرده است ولی باید دانست که این جمله نه فضیلت اذان و اقامه است و نه از کمال اذان و اقامه است و علامه در ((منتهی)) می گوید: اخبار شاذی که جمله ((اشهد ان علیا" امیرالمؤمنین)) را جزو اذان و اقامه به حساب آورده , قابل اعتماد نیستند. پس از این آیه الله حکیم می گوید: اگر کسی این جمله را به قصد استحباب مطلق بگوید اشکالی ندارد چون در حدیثی آمده است : هر وقت کسی لا اله الا الله و محمد رسول الله گفت , باید علی امیرالمؤمنین هم بگوید. بعد می گوید: در عصر حاضر, جمله ((اشهد ان علیا" ولی الله)) از شعارهای تشیع گردیده است و اگر کسی به این خاطر آن را بگوید اشکالی

ندارد و حتی ممکن است گاهی ذکر این جمله واجب باشد, (مستمسک العروه , ج ۵, چاپ بیروت , ص ۵۴۴).

در مستند العروه آمده است : ما برای گفتن جمله ((اشهد ان علیا" ولی الله)) نیازی به ورود نص نداریم چون ولایت , از متممات رسالت , از مقومات ایمان و کمال دین است و بخصوص در این عصر هیچگونه نیازی به امر دیگری نیست چون این جمله روشنترین شعار شیعه و آشکارترین رمز تشیع است . بر این اساس ذکر این جمله , چه در اذان و چه در غیر اذان هیچگونه اشکال ندارد. البته این جمله جزو اذان نیست و اگر کسی به قصد اینکه جزو اذان است , آن را بگوید, کار حرامی کرده است , (مستند العروه , ج ۲, ص ۲۸۷).

۵) ممکن است کسی بپرسد: اصلا" چرا این جمله مطرح شد؟ در جواب باید گفت : بنی امیه تمام تلاش خود را به کار بردند تا نام و آثار حضرت علی (ع) محو شود. شیعه برای زنده نگه داشتن نام علی و ولایت آن حضرت در طول تاریخ با همه تلاش , با ذکر جمله ی ((اشهد ان علیا" ولی الله)) و امثال آن , مانع موفقیت دشمن شده است . فخر رازی در تفسیر سوره فاتحه , در مسأله فقهی جهر به بسم الله می گوید: علی (ع), بسم الله الرحمن الرحیم را در نمازها بلند می گفت و بر بلند گفتن تأکید داشت . وقتی که حکومت و دولت به بنی امیه رسید, آنان از بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم ممانعت کردند و

در این ممانعت بسیار تأکید داشتند و علت اصلی ممانعت آنها این بود که آنان سعی داشتند آثار علی (ع) را از بین ببرند. بعد می گوید: دلایل عقلی موافق نظر ما است و عمل حضرت علی هم کمک ما است و هر کس علی را امام دین خود کند, در دین و جان خود به زنجیر ناگسستنی چنگ زده است , (تفسیر کبیر, ج ۱, ص ۱۶۰, چاپ استانبول). در آن زمان که امویان حاکم بودند, در برخی از مناطق کشور اسلامی یاران مخلص حضرت علی (ع) را می کشتند, آن حضرت را سب و نفرین می کردند و حتی نمی گذاشتند کسی نام علی را برای بچه های خود انتخاب کند. بر هیچکس پوشیده نیست که چه بلاهای از سوی امویان و عباسیان بر آل علی و سادات علوی رسید. شیعه در برابر این فشارها مقاومت کرد و علی را فراموش نکرد و به این ترتیب علی , یاد علی و مکتب علی زنده ماند.

۶) سوال: چرا در اذان , شهادت به ولایت علی (ع) ذکر می شود؟

اولا": از دیدگاه قرآن همان گونه که رسول اکرم ولی از سوی خداوند است , حضرت علی (ع) نیز ولی است : ((انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکاه و هم راکعون ; تنها سرپرست شما خدا و رسول او و کسانی هستند که ایمان آورده اند. کسانی که نماز را به پای می دارند و در حال رکوع زکات می دهند)), (مائده , آیه ۵۵) که به تصریح شیعه و سنی بر امام علی

(ع) تطبیق شده است , (ر.ك : تفسیر طبری , ج ۶, ص ۱۸۶; احکام القرآن (تفسیر جصاص), ج ۲, ص ۵۴۲; تفسیر بیضاوی , ج ۱, ص ۳۴۵; الدرالمنثور, ج ۲, ص ۲۹۲). ثانیا": در برخی از روایات آمده است که هر کس ((لااله الا الله محمد رسول الله)) می گوید: علی د امیرالمؤمنین نیز بگوید, (بحارالانوار, مؤسسه الوفاء, ج ۸۱, ص ۱۱۲, به نقل از احتجاج طبرسی , ص ۸۳). این روایت دلالت بر استحباب شهادت به ولایت پس از شهادت به توحید و رسالت در همه مواضع دارد چه در اذان باشد چه در غیر اذان . بله , از آنجا که اجزاء اذان و اقامه معین است و شهادت به ولایت در آن نیست , کسی حق ندارد شهادت به ولایت را به عنوان جزء اذان و اقامه بگوید ولی اگر بدون قصد جزئیت بگوید, نه تنها حرام و بدعت نیست بنا بر روایت مذکور, مستحب هم خواهد بود.

۶) حضرت آیت الله سید اسماعیل مرعشی در کتاب اهمیت اذان واقامه و سومین شهادت , دو حدیث را از کتاب ((السلافه فی امر الخلافه)) که اثر محقق و دانشمند بزرگ اهل سنت شیخ عبدالله مراغی مصری است نقل می کند و از این دو حدیث برمی آید که شهادت سوم از زمان رسول خدا وجود داشته است.

۱- سلمان فارسی در عصر پیامبر در اذان و اقامه بعد از گواهی به یکتایی خدا و رسالت پیامبر(ص) به ولایت امیرمؤمنان علی (ع) نیز شهادت می داد. یکی از اصحاب به محضر رسول خدا(ص) رسید و عرض کرد:

((ای رسول خدا, امروز موضوعی را شنیدم که قبلا" نشنیده بودم . پیامبر فرمود: آن موضوع چیست ؟ او عرض کرد: سلمان اذان می گفت . شنیدم او بعد از گواهی به یکتایی خدا و رسالت پیامبر (شهادتین) به ولایت علی (ع) گواهی داد (این ماجرا بعد از حجه الوداع پس از ماجرای غدیر رخ داد). پیامبر فرمو: ((سمعتم خیرا"; چیز خوبی شنیده اید)).

۲- نیز در مورد ابوذر غفاری روایت شده , یکی از اصحاب نزد پیامبر(ص) آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! ابوذر در اذان بعد از شهادت به رسالت پیامبر(ص) به ولایت علی شهادت می دهد و می گوید: ((اشهد ان علیا" ولی الله)) پیامبر فرمود: ((کذلک اونسیتم قولی فی غدیر خم من کنت مولاه فعلی مولاه فمن ینکث فانما ینکث علی نفسه ; همین گونه است . مگر سخن مرا در غدیر خم فراموش کرده اید که گفتم هر کس من رهبر او هستم پس علی (ع) رهبر او است . هر کس پیمان را بشکند قطعا" به خودش آسیب رسانده است)). در هر حال علی (ع) به حکم آیه ((انما ولیکم الله والرسول ...)), (مائده , آیه ۵۵) از اولیاء الهی بر مسلمین است , شهادت دادن بر ولای علی به حکم آیه , بدون آن که آن را جزء اذان بدانیم کاری است محبوب .

۷) البته هر مقلدی باید در این مسأله به فتوای مرجع تقلید خود عمل کند. مثلا" حضرت امام : ((اشهد ان علیا" ولی الله)) جزء اذان نیست ولی خوب است بعد از ((اشهد ان محمدا" رسول

الله)) به قصـد قربت گفته شود. آیت الله شبیری زنجانی :... و خوب است که پس از ((اشـهد ان محمدا" رسول الله)) به قصـد تیمن و تبرک , شهادت به ولایت و امامت بلافصل حضرت امیرالمؤمنین و سایر معصومین (ع) به نحوی که شبیه جملات اذان و اقامه نگردد, ذکر گردد.

آیت الله مکارم شیرازی : به قصد تبرک گفته شود, لکن به صورتی که معلوم شود جزء اذان نیست .

آیت الله بهجت : بعیـد نیست مسـتحب بودن اقرار به ولایـت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب در اذان مسـتحبی , در صورتی که به نیت مطلوب بودن گفته شود. سایر مراجع مانند حضرت امام خمینی فتوا داده اند.

اگر همه ء ادیان قتل مرتد را واجب بدانند, دیگر کسی مسلمان نمی شود؟

پرسش

اگر همه ء ادیان قتل مرتد را واجب بدانند, دیگر کسی مسلمان نمی شود؟

شهادت به ولایت حضرت علی (ع) هنگام اذان در زمان پیامبر با این که به امامت نرسیده بود چگونه گفته می شد؟

پرسش

شهادت به ولایت حضرت علی (ع) هنگام اذان در زمان پیامبر با این که به امامت نرسیده بود چگونه گفته می شد؟

پاسخ

شهادت به ولایت حضـرت علی (ع) ((اشـهد ان علیا" ولی الله)) هیچ گاه جزئ اذان نبوده است . فقها نیز در کتاب های فقهی خود, یادآور شده اند که نبایستی کسی این شهادت را به نیت جزئ اذان بگوید. ولی مستحب است که انسان به دنبال شهادت به رسالت پیامبر(ص) این شهادت را نیز ذکر کند; و آن را جزء اذان به حساب نیاورد. حضرت آیت الله سید اسماعیل مرعشی در کتـاب اهمیت اذان واقـامه و سومین شـهادت , دو حـدیث را از کتاب ((السـلافه فی امر الخلافه)) که اثر محقق و دانشـمند بزرگ اهل سـنت شـیخ عبدالله مراغی مصـری است نقل می کند و از این دو حدیث برمی آید که شهادت سوم از زمان رسول خدا وجود داشته است .

۱- سـلمان فارسـی در عصر پیامبر در اذان و اقامه بعد از گواهی به یکتایی خدا و رسالت پیامبر(ص) به ولایت امیرمؤمنان علی (ع) نیز شهادت می داد. یکی از اصحاب به محضر رسول خدا(ص) رسید و عرض کرد: ((ای رسول خدا, امروز موضوعی را شنیـدم که قبلا" نشـنیده بـودم . پیـامبر فرمـود: آن موضـوع چیست ؟ او عرض کرد: سـلمان اذان می گفت . شـنیدم او بعـد از گـواهی به یکتـایی خـدا و رسـالت پیـامبر (شـهادتین) به ولایـت علی (ع) گـواهی داد (این مـاجرا بعـد از حجه الوداع پس از

ماجرای غدیر رخ داد). پیامبر فرمو: ((سمعتم خیرا"; چیز خوبی شنیده

اید)).

۲- نیز در مورد ابوذر غفاری روایت شده , یکی از اصحاب نزد پیامبر(ص) آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! ابوذر در اذان بعد از شهادت به رسالت پیامبر(ص) به ولایت علی شهادت می دهد و می گوید: ((اشهد ان علیا" ولی الله)) پیامبر فرمود: ((کذلک اونسیتم قولی فی غدیر خم من کنت مولاه فعلی مولاه فمن ینکث فانما ینکث علی نفسه ; همین گونه است . مگر سخن مرا در غدیر خم فراموش کرده اید که گفتم هر کس من رهبر او هستم پس علی (ع) رهبر او است . هر کس پیمان را بشکند قطعا" به خودش آسیب رسانده است)). در هر حال علی (ع) به حکم آیه ((انما ولیکم الله والرسول ...)), (مائده , آیه ۵۵) از اولیاء الهی بر مسلمین است , شهادت دادن بر ولاء علی به حکم آیه , بدون آن که آن را جزئ اذان بدانیم کاری است محبوب .

به نقل از برادران اهل سنت ندای اشهد ان علیاً ولی الله در اذان بدعتی است توسط شیعه، لطفاً موضع گیری شیعه را در این باره بفرمایید.

پرسش

به نقل از برادران اهل سنت ندای اشهد ان علیاً ولی الله در اذان بدعتی است توسط شیعه، لطفاً موضع گیری شیعه را در این باره بفرمایید.

پاسخ

از دیدگاه شیعه , متن اذانی که در عصر رسول خدا(ص) برای نماز قرائت می شد به این صورت است : ا

لله اکبر, الله اکبر, الله اکبر, الله اکبر, اشهد ان لا اله الا الله , اشهد ان لا اله الا الله . اشهد ان محمدا" رسول الله , اشهد ان محمدا" رسول الله . حی علی الصلوه , حی علی الصلوه , حی علی الفلاح , حی علی الفلاح , حی علی خیر العمل , حی علی خیر العمل , الله اکبر, الله اکبر, لا اله الا الله , لا اله الا الله . نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد,

(فقیه , ج ۱, ص ۱۸۸, چهار مجلدی , چاپ آخوندی , چاپ پنجم , وسائل الشیعه , ج ۴, ص ۶۴۴, ح ۹. روایت دیگری هم همین ۱۸ فصل را آورده اند).

اگر کسی یک کلمه کم یا زیاد کند, کار حرامی انجام داده است و هیچ گونه تردیدی در این نیست . باید همین گونه که هست , بجا آورده شود, (مستند العروه , ج ۲, ص ۲۸۷).

شیخ صدوق اضافه می کند: تردیدی نیست در این که علی (ع) ولی الله امیرالمومنین بحق است و محمد و آل محمد, خیر البریه هستند ولی این جمله ها در اصل اذان نیست , (فقیه , ج ۱, ص ۱۸۸). برای همین فقهای شیعه هیچکدام نگفته اند که

این جمله جزو اذان است بلکه آنچه

آوردیم , اذان همـان است نه یـک کلمه کم دارد و نه یـک کلمه زیاد. و مسأله شـهادت به ولایت علی (ع) در سـطور بعـدی خواهـد آمـد. از دیـدگاه شـیعه , اذان ماننـد احکام شـرعی دیگر, به رسول خـدا(ص) وحی شـده است نه اینکه پیامبر خـدا با مسـلمانان مشورت کند و قرار بگذارند که به فلان شکل انجام شود و به خاطر اینکه وحی است , نمی توان کم و زیاد کرد. از حضرت امام صادق روایت شده است که فرمود: وحی بر پیامبرتان نازل می شود و شما گمان می کنید که آن حضرت اذان را از عبدالله بن زید گرفته است !!, (وسائل الشیعه , ج ۴, ص ۶۱۲, ح ۳).

ابن ابی عقیـل می گویـد: امام صادق (ع) نفرین کرده است کسانی را که می گوینـد پیامبر اسـلام (ص) اذان را از عبـدالله بن زیـد گرفته است , (همـان). در حـدیث امـام باقر(ع) آمـده است : وقتی که رسول خـدا به معراج رفت , وقت نماز که رسـید, جبرئیل اذان و اقامه گفت و رسول خدا با فرشتگان و پیامبر نماز خواندند, (همان , ح ۱). حدیث سوم , حدیث هشتم , حدیث هفـدهم , و حدیث دهم از باب ۱۹, از ابواب اذان و اقـامه در وسائـل الشـیعه , همه نشان می دهنـد که اذان از سوی جبرئیل به حضـرت محمـد(ص) تعلیم داده شـده است و سـخن دیگر وحی است نه یک امر قراردادی . بر اساس روایاتی که می گویـد: ((پیامبر اسلام (ص) در شب معراج اذان را از جبرئیل گرفت)) می

توان گفت که تشریع اذان پیش از هجرت بوده است چون معراج قبل از هجرت بود. یکی از اتهاماتی که به شیعه نسبت می دهند این است که می گویند: شیعه جمله ی ((اشهد ان علیا" امیرالمومنین)) را جزو اذان و گفتن آن را واجب می دانند. این , اتهام و کذب است چون هیچکدام از فقهای شیعه نگفته اند که این جمله جزو اذان است و هیچ کس گفتن آن را واجب نمی دانند.

صاحب جواهر می گوید: ذکر جمله ی ((اشهد ان علیا" امیر المومنین)) در اذان , اگر به قصد جزئیت نباشد, اشکالی ندارد و به موالات اذان ضرر نمی زند همانطوری که ذکر جمله ((صلی الله علیه و آله)) بعد از ((اشهد ان محمد رسول الله)) به موالات اذان آسیب نمی رساند, (جواهر الکلام , ج ۹, ص ۸۶, چاپ بیروت).

آیت الله حکیم در مستمسک العروه می گوید: درباره شهادت به ولایت حضرت علی (ع), شیخ طوسی در نهایه و مبسوط گفته است : روایات غیرقابل اعتمادی شهادت به ولایت را جزو اذان به حساب آورده است ولی این روایات در اذان و اقامه , معمول علیه نیستند و نمی توان به آنها عمل کرد و اگر کسی این جمله را بگوید, گناه نکرده است ولی باید دانست که این جمله نه فضیلت اذان و اقامه است و نه از کمال اذان و اقامه است و علامه در ((منتهی)) می گوید: اخبار شاذی که جمله ((اشهد ان علیا" امیرالمؤمنین)) را جزو اذان و اقامه به حساب آورده , قابل اعتماد نیستند. پس از این

آیه الله حکیم می گوید: اگر کسی این جمله را به قصد استحباب مطلق بگوید اشکالی ندارد چون در حدیثی آمده است : هر وقت کسی لا اله الا الله و محمد رسول الله گفت , باید علی امیرالمومنین هم بگوید. بعد می گوید: در عصر حاضر, جمله ((اشهد ان علیا" ولی الله)) از شعارهای تشیع گردیده است و اگر کسی به این خاطر آن را بگوید اشکالی ندارد و حتی ممکن است گاهی ذکر این جمله واجب باشد, (مستمسک العروه , ج ۵, چاپ بیروت , ص ۵۴۴).

در مستند العروه آمده است : ما برای گفتن جمله ((اشهد ان علیا" ولی الله)) نیازی به ورود نص نداریم چون ولایت , از متممات رسالت , از مقومات ایمان و کمال دین است و بخصوص در این عصر هیچگونه نیازی به امر دیگری نیست چون این جمله روشن ترین شعار شیعه و آشکارترین رمز تشیع است . بر این اساس ذکر این جمله , چه در اذان و چه در غیر اذان هیچگونه اشکال ندارد. البته این جمله جزو اذان نیست و اگر کسی به قصد اینکه جزو اذان است , آن را بگوید, کار حرامی کرده است , (مستند العروه , ج ۲, ص ۲۸۷). ممکن است کسی بپرسد: اصلا" چرا این جمله مطرح شد؟ در جواب باید گفت : بنی امیه تمام تلاش خود را به کار بردند تا نام و آثار حضرت علی (ع) محو شود. شیعه برای زنده نگه داشتن نام علی و ولایت آن حضرت در طول تاریخ با همه تلاش , با ذکر جمله ی ((اشهد ان

علیا" ولی الله)) و امثال آن , مانع موفقیت دشمن شده است.

فخر رازی در تفسیر سوره فاتحه , در مسأله فقهی جهر به بسم الله می گوید: علی (ع), بسم الله الرحمن الرحیم را در نمازها بلند می گفت و بر بلند گفتن تاکید داشت . وقتی که حکومت و دولت به بنی امیه رسید, آنان از بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم ممانعت کردند و در این ممانعت بسیار تأکید داشتند و علت اصلی ممانعت آنها این بود که آنان سعی داشتند آثار علی (ع) را از بین ببرند. بعد می گوید: دلایل عقلی موافق نظر ما است و عمل حضرت علی هم کمک ما است و هر کس علی را امام دین خود کند, در دین و جان خود به ریسمان ناگسستنی چنگ زده است , (تفسیر کبیر, ج ۱, ص ۱۶۰, چاپ استانبول).

در آن زمان که امویان حاکم بودند, در برخی از مناطق کشور اسلامی یاران مخلص حضرت علی (ع) را می کشتند, آن حضرت را سب و نفرین می کردند و حتی نمی گذاشتند کسی نام علی را برای بچه های خود انتخاب کند. بر هیچکس پوشیده نیست که چه بلاهای از سوی امویان و عباسیان بر آل علی و سادات علوی رسید. شیعه در برابر این فشارها مقاومت کرد و علی را فراموش نکرد و به این ترتیب علی , یاد علی و مکتب علی زنده ماند. همانطوری که گفتیم , حی علی خیرالعمل , جزو اذان است . این جمله را اهل سنت حذف کردند. محمد بن ابی عمیر می گوید: از حضرت امام

رضا(ع) پرسیدم : چرا ((حی علی خیرالعمل)) را حذف کردند؟ امام فرمود: علت ظاهری را می خواهی یا علت باطنی را؟ گفتم : هر دو را. فرمود: علت ظاهری این است که گفتند: ما می خواهیم مردم با شنیدن علی خیرالعمل , از جهاد روی نگردانند و تنها به نماز مشغول نشوند ولی علت باطنی این است که ((خیرالعمل)) عبارت است از ولایت حضرت علی . آنان خواستند که هر روز بر ولایت تاکید نشود, (وسائل , ح ۴, ص ۶۴۷, ح ۱۶).

اذان از دیدگاه اهل سنت ابو محذوره می گوید: پیامبر اسلام این اذان را به من یاد داد: الله اکبر, الله اکبر, اشهد ان لا اله الا الله , اشهد ان لا اله الا الله . اشهد ان محمدا" رسول الله , اشهد ان محمدا" رسول الله . سپس بر می گردد و می گوید: اشهد ان لا اله الا الله , اشهد ان لا اله الا الله . اشهد ان محمدا" رسول الله , اشهد ان محمدا" رسول الله . حی علی الصلوه , حی علی الصلوه , حی علی الفلاح , حی علی الفلاح , الله اکبر, الله اکبر, لا اله الا الله , (صحیح مسلم , ج ۱, ص ۲۸۷, باب صفه الاذان , ح ۶, بیروت , چاپ اول).

اهل سنت در کیفیت تشریع اذان می گویند: وقتی مسلمانان به مدینه هجرت کردند, برای اقامه ی نماز وقت تعیین می کردند و در آن وقت می آمدند و آن روزها برای نماز, اعلانی در کار نبود. روزی با یکدیگر در این مورد گفتگو کردند. برخی پیشنهاد

ناقوس دادند, برخی پیشنهاد شیپور دادند و عمر بن خطاب گفت : چرا کسی را مأمور نمی کنید که با صدای بلند اعلان کند. پس از آن رسول خدا فرمود: ای بلال ! بلند شو و ندای نماز سر بده , (صحیح بخاری , ج ۳-۱, جزء ۱, ص ۱۵۷ داراحیاء التراث العربی , ۱۳۱۳ قمری).

درباره جمله های اذان می گویند: عبدالله بن زید, نزد پیامبر آمد و گفت : خوابی دیده ام . سپس خوابش را برای پیامبر نقل کرد و پیامبر هم فرمود: خواب درست دیده ای , آنچه را که به تو در عالم خواب گفته شده , به بلال تعلیم بده و او اذان بگوید. عمر بن خطاب وقتی مراجعه عبدالله بن زید و صدای اذان بلال را فهمید نزد پیامبر آمد و گفت : ای پیامبر! من هم مانند عبدالله بن زید خواب دیده ام و پیامبر فرمود: پس خدا را شکر و این پایدارتر است , (صحیح ترمذی , ج ۱, ص ۳۵۹, ح ۱۸۹, با تحقیق و شرح احمد محمد شاکر, ۱۳۵۷ قمری). بنابراین از دیدگاه اهل سنت , اذان بر پیامبر وحی نشده بلکه پیامبر آن جمله ها را از خواب عبدالله بن زید گرفته است . برای توضیحات بیشتر درباره ی اذان اهل سنت به کتاب ((الصحیح من سیره النبی الاعظم (ص))) نوشته سید جعفر مرتضی عاملی لبنانی مراجعه شود. در جلد سوم , ص ۸۰, چاپ جامعه مدرسین بررسی اذان آمده است .

از آنچه گذشت معلوم شد که از دیدگاه شیعه اذان در مکه تشریع شده و از دیدگاه اهل سنت در

سال اول هجرت و در مدینه .

شهادت به ولایت حضرت علی(ع) «اشهد ان علیا ولی اللّه هیچ گاه جزء اذان نبوده است. فقها نیز در کتاب های فقهی خود، یادآور شده اند که نبایستی کسی این شهادت را به نیتِ جزء اذان بگوید. ولی مستحب است که انسان به دنبال شهادت به رسالت پیامبر(ص) این شهادت رانیز ذکر کند؛ و آن را جزء اذان به حساب نیاورد.

حضرت آیت الله سید اسماعیل مرعشی در کتاب اهمیت اذان واقامه و سومین شهادت، دو حدیث را از کتاب «السلافه فی امر الخلافه» که اثر محقق و دانشمند بزرگ اهل سنت شیخ عبدالله مراغی مصری است نقل می کند و از این دو حدیث برمی آید که شهادت سوم از زمان رسول خدا وجود داشته است.

۱- سلمان فارسی در عصر پیامبر در اذان و اقامه بعد از گواهی به یکتایی خدا و رسالت پیامبر(ص) به ولایت امیرمؤمنان علی(ع) نیز شهادت می داد.

یکی از اصحاب به محضر رسول خدا(ص) رسید و عرض کرد: «ای رسول خدا، امروز موضوعی را شنیدم که قبلاً- نشنیده بودم.پیامبر فرمود: آن موضوع چیست؟ او عرض کرد: سلمان اذان می گفت. شنیدم او بعد از گواهی به یکتایی خدا و رسالت پیامبر (شهادتین) به ولایت علی(ع) گواهی داد (این ماجرا بعد از حجه الوداع پس از ماجرای غدیر رخ داد). پیامبر فرمود: سمعتم خیرا ؛ چیز خوبی شنیده اید{M.

۲- نیز در مورد ابوذر غفاری روایت شده، یکی از اصحاب نزد پیامبر(ص) آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! ابوذر در اذان بعد از شهادت به رسالت پیامبر(ص) به ولایت علی شهادت می دهد و می گوید: اشهد ان علیا ولی الله پیامبرفرمود: کذلک اَونسیتم قولی

فی غدیر خم من کنت مولاه فعلی مولاه فمن ینکث فانما ینکث علی نفسه ؛ همین گونه است. مگر سخن مرا در غدیر خم فراموش کرده اید که گفتم هر کس من رهبر او هستم پس علی(ع) رهبر او است. هر کس پیمان را بشکند قطعا به خودش آسیب رسانده است{M.

در هر حال علی(ع) به حکم آیه انما ولیکم الله والرسول... ، (مائده، آیه ۵۵) از اولیاء الهی بر مسلمین است، شهادت دادن بر ولاء علی به حکم آیه، بدون آن که آن را جزء اذان بدانیم کاری است محبوب.

اذان از چه زمانی شروع شد و در آن هنگام هم به ولایت حضرت علی (ع) شهادت می دادند و علت تغییر اذان چیست ؟

پرسش

اذان از چه زمانی شروع شد و در آن هنگام هم به ولایت حضرت علی (ع) شهادت می دادند و علت تغییر اذان چیست ؟

پاسخ

شهادت به ولایت حضرت علی (ع) ((اشهد ان علیا" ولی الله)) هیچ گاه جزئ اذان نبوده است . فقها نیز در کتاب های فقهی خود, یادآور شده اند که نبایستی کسی این شهادت را به نیت جزئ اذان بگوید. ولی مستحب است که انسان به دنبال شهادت به رسالت پیامبر(ص) این شهادت را نیز ذکر کند; و آن را جزء اذان به حساب نیاورد. حضرت آیت الله سید اسماعیل مرعشی در کتاب اهمیت اذان واقامه و سومین شهادت , دو حدیث را از کتاب ((السلافه فی امر الخلافه)) که اثر محقق و دانشمند بزرگ اهل سنت شیخ عبدالله مراغی مصری است نقل می کند و از این دو حدیث برمی آید که شهادت سوم از زمان رسول خدا وجود داشته است .

۱- سلمان فارسی در عصر پیامبر در اذان و اقامه بعد از گواهی به یکتایی خدا و رسالت پیامبر(ص) به ولایت امیرمؤمنان علی (ع) نیز شهادت می داد. یکی از اصحاب به محضر رسول خدا(ص) رسید و عرض کرد: ((ای رسول خدا, امروز موضوعی را شنیدم که قبلاً" نشنیده بودم . پیامبر فرمود: آن موضوع چیست ؟ او عرض کرد: سلمان اذان می گفت . شنیدم او بعد از گواهی به یکتایی خدا و رسالت پیامبر (شهادتین) به ولایت علی (ع) گواهی داد (این ماجرا بعد از حجه الوداع پس از ماجرای غدیر رخ داد). پیامبر فرمو: ((سمعتم خیرا";

چیز خوبی شنیده اید)).

۲- نیز در مورد ابوذر غفاری روایت شـده , یکی از اصـحاب نزد پیامبر(ص) آمـد و عرض کرد: ای رسول خدا! ابوذر در اذان بعـد از شـهادت به رسالت پیامبر(ص) به ولایت علی شـهادت می دهـد و می گوید: ((اشـهد ان علیا" ولی الله)) پیامبر فرمود: ((کـذلک اونسـیتم قولی فی غـدیر خم من کنت مولاـه فعلی مولاه فمن ینکث فانما ینکث علی نفسه ; همین گونه است . مگر سخن مرا در غـدیر خم فراموش کرده ایـد که گفتم هر کس من رهبر او هسـتم پس علی (ع) رهبر او است . هر کس پیمان را بشـکند قطعا" به خودش آسیب رسانده است)). در هر حال علی (ع) به حکم آیه ((انما ولیکم الله والرسول ...)), (مائده , آیه ۵۵) از اولیاء الهی بر مسـلمین است , شهادت دادن بر ولاء علی به حکم آیه , بدون آن که آن را جزئ اذان بدانیم کاری است محبوب .

از دیدگاه شـیعه , متن اذانی که در عصر رسول خدا(ص) برای نماز قرائت می شد به این صورت است : الله اکبر, الله اکبر, الله اکبر, الله اکبر, اشـهد ان لا اله الا الله , اشـهد ان لا اله الا الله . اشـهد ان محمـدا" رسول الله , اشـهد ان محمـدا" رسول الله . حی علی الصـلوه , حی علی الصـلوه , حی علی الفلاـح , حی علی الفلاح , حی علی خیر العمل , حی علی خیر العمل , الله اکبر, الله اکبر, لا اله الا الله , لا اله الا الله . نه یک کلمه

کم و نه یک کلمه زیاد, (فقیه , ج ۱, ص ۱۸۸, چهار مجلدی , چاپ آخوندی , چاپ پنجم , وسائل الشیعه , ج ۴, ص ۶۴۴, ح ۹. روایت دیگری هم همین ۱۸ فصل را آورده اند).

اگر کسی یک کلمه کم یا زیاد کند, کار حرامی انجام داده است و هیچگونه تردیدی در این نیست . باید همین گونه که هست , بجا آورده شود, (مستند العروه , ج ۲, ص ۲۸۷). شیخ صدوق می گوید: فرقه ی گمراه و ملعون ((مفوضه)) از خود, اخباری ساختند و در اذان این جمله را اضافه کردند: ((محمد و آل محمد خیر البریه)) بعضی از آنان جمله ی ((اشهد ان علیا" امیرالمؤمنین حقا")) را پس از ((اشهد ان محمدا" رسول الله)) اضافه کردند و در بعضی روایات این گروه , پس از ((اشهد ان محمدا" رسول الله)) اشهد ان علیا" ولی الله آمده است . شیخ صدوق اضافه می کند: تردیدی نیست در این که علی (ع) ولی الله امیرالمؤمنین بحق است و محمد و آل محمد, خیر البریه هستند ولی این جمله ها در اصل اذان نیست , (فقیه , ج ۱, ص ۱۸۸).

برای همین فقهای شیعه هیچکدام نگفته اند که این جمله جزو اذان است بلکه آنچه آوردیم , اذان همان است نه یک کلمه کم دارد و نه یک کلمه زیاد. و مسأله شهادت به ولایت علی (ع) در سطور بعدی خواهد آمد. از دیدگاه شیعه , اذان مانند احکام شرعی دیگر, به رسول خدا(ص) وحی شده است نه اینکه پیامبر خدا با مسلمانان مشورت کند

و قرار بگذارنـد که به فلاـن شـکل انجـام شود و به خاطر اینکه وحی است , نمی توان کم و زیاد کرد. از حضـرت امام صادق روایت شـده است که فرمود: وحی بر پیامبرتان نازل می شود و شـما گمان می کنیـد که آن حضـرت اذان را از عبدالله بن زید گرفته است !!, (وسائل الشیعه , ج ۴, ص ۶۱۲, ح ۳).

ابن ابی عقیـل می گویـد: امام صادق (ع) نفرین کرده است کسانی را که می گوینـد پیامبر اسـلام (ص) اذان را از عبـدالله بن زیـد گرفته است , (همـان). در حـدیث امـام بـاقر(ع) آمـده است : وقتی که رسول خـدا(ص) به معراج رفت , وقت نمـاز که رسید, جبرئیل اذان و اقامه گفت و رسول خدا(ص) با فرشتگان نماز خواندند, (همان , ح ۱).

حدیث سوم , حدیث هشتم , حدیث هفدهم , و حدیث دهم از باب ۱۹, از ابواب اذان و اقامه در وسائل الشیعه , همه نشان می دهند که اذان از سوی جبرئیل به حضرت محمد(ص) تعلیم داده شده است و سخن دیگر وحی است نه یک امر قراردادی . بر اسـاس روایاتی که می گویـد: ((پیامبر اسـلام (ص) در شب معراج اذان را از جبرئیل گرفت)) می توان گفت که تشـریع اذان پیش از هجرت بـوده اسـت چـون معراج قبـل از هجرت بـود. یکی از اتهامـاتی کـه به شـیعه نسـبت می دهنـد این است که می گویند: شیعه جمله ی ((اشهد ان علیا" امیرالمؤمنین)) را جزو اذان و گفتن آن را واجب می دانند. این , اتهام و کذب

است چون هیچکدام از فقهای شیعه نگفته اند که این جمله جزو اذان است و هیچ کدام گفتن آن را واجب نمی دانند. صاحب جواهر می گوید: ذکر جمله ی ((اشهد ان علیا" امیر المؤمنین)) در اذان , اگر به قصد جزئیت نباشد, اشکالی ندارد و به موالات اذان ضرر نمی زند همانطوری که ذکر جمله ((صلی الله علیه و آله)) بعد از ((اشهد ان محمد رسول الله)) به موالات اذان آسیب نمی رساند, (جواهر الکلام , ج ۹, ص ۸۶, چاپ بیروت).

آیت الله حکیم در مستمسک العروه می گوید: درباره شهادت به ولایت حضرت علی (ع), شیخ طوسی در نهایه و مبسوط گفته است : روایات غیرقابل اعتمادی شهادت به ولایت را جزو اذان به حساب آورده است ولی این روایات در اذان و اقامه , معمول علیه نیستند و نمی توان به آنها عمل کرد و اگر کسی این جمله را بگوید, گناه نکرده است ولی باید دانست که این جمله نه فضیلت اذان و اقامه است و نه از کمال اذان و اقامه است و علامه در ((منتهی)) می گوید: اخبار شاذی که جمله «اشهد ان علیا" امیرالمؤمنین» را جزو اذان و اقامه به حساب آورده , قابل اعتماد نیستند. پس از این آیه الله حکیم می گوید: اگر کسی این جمله را به قصد استحباب مطلق بگوید اشکالی ندارد چون در حدیثی آمده است : هر وقت کسی لا اله الا الله و محمد رسول الله گفت , باید علی امیرالمؤمنین هم بگوید. بعد می گوید: در عصر حاضر, جمله ((اشهد ان علیا" ولی الله

)) از شعارهای تشیع گردیده است و اگر کسی به این خاطر آن را بگوید اشکالی ندارد و حتی ممکن است گاهی ذکر این جمله واجب باشد, (مستمسک العروه , ج ۵, چاپ بیروت , ص ۵۴۴).

در مستند العروه آمده است : ما برای گفتن جمله ((اشهد ان علیا" ولی الله)) نیازی به ورود نص نداریم چون ولایت , از متممات رسالت , از مقومات ایمان و کمال دین است و بخصوص در این عصر هیچگونه نیازی به امر دیگری نیست چون این جمله روشنترین شعار شیعه و آشکارترین رمز تشیع است . بر این اساس ذکر این جمله , چه در اذان و چه در غیر اذان هیچگونه اشکال ندارد. البته این جمله جزو اذان نیست و اگر کسی به قصد اینکه جزو اذان است , آن را بگوید, کار حرامی کرده است , (مستند العروه , ج ۲, ص ۲۸۷).

ممکن است کسی بپرسد: اصلا" چرا این جمله مطرح شد؟ در جواب باید گفت : بنی امیه تمام تلاش خود را به کار بردند تا نام و آثار حضرت علی (ع) محو شود. شیعه برای زنده نگه داشتن نام علی و ولایت آن حضرت در طول تاریخ با همه تلاش , با ذکر جمله ی ((اشهد ان علیا" ولی الله)) و امثال آن , مانع موفقیت دشمن شده است . فخر رازی در تفسیر سوره فاتحه , در مسأله فقهی جهر به بسم الله می گوید: علی (ع), بسم الله الرحمن الرحیم را در نمازها بلند می گفت و بر بلند گفتن تأکید داشت . وقتی که حکومت و دولت

به بنی امیه رسید, آنان از بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم ممانعت کردند و در این ممانعت بسیار تأکید داشتند و علت اصلی ممانعت آنها این بود که آنان سعی داشتند آثار علی (ع) را از بین ببرند. بعد می گوید: دلایل عقلی موافق نظر ما است و عمل حضرت علی هم کمک ما است و هر کس علی را امام دین خود کند, در دین و جان خود به زنجیر ناگسستنی چنگ زده است , (تفسیر کبیر, ج ۱, ص ۱۶۰, چاپ استانبول).

در آن زمان که امویان حاکم بودند, در برخی از مناطق کشور اسلامی یاران مخلص حضرت علی(ع) را می کشتند, آن حضرت را سب و نفرین می کردند و حتی نمی گذاشتند کسی نام علی را برای بچه های خود انتخاب کند. بر هیچ کس پوشیده نیست که چه بلاهای از سوی امویان و عباسیان بر آل علی و سادات علوی رسید. شیعه در برابر این فشارها مقاومت کرد و علی را فراموش نکرد و به این ترتیب علی , یاد علی و مکتب علی زنده ماند. همانطوری که گفتیم , حی علی خیرالعمل , جزو اذان است . این جمله را اهل سنت حذف کردند. محمد بن ابی عمیر می گوید: از حضرت امام رضا(ع) پرسیدم : چرا ((حی علی خیرالعمل)) را حذف کردند؟ امام فرمود: علت ظاهری را می خواهی یا علت باطنی را؟ گفتم : هر دو را. فرمود: علت ظاهری این است که گفتند: ما می خواهیم مردم با شنیدن علی خیرالعمل , از جهاد روی نگردانند و تنها به نماز مشغول نشوند

ولی علت باطنی این است که ((خیرالعمل)) عبارت است از ولایت حضرت علی . آنان خواستند که هر روز بر ولایت تأکید نشود, (وسائل , ح ۴, ص ۶۴۷, ح ۱۶).

اذان از دیدگاه اهل سنت ابو محذوره می گوید: پیامبر اسلام این اذان را به من یاد داد: الله اکبر, الله اکبر, اشهد ان لا اله الا الله , اشهد ان لا اله الا الله . اشهد ان محمدا" رسول الله , اشهد ان محمدا" رسول الله . سپس بر می گردد و می گوید: اشهد ان لا اله الا الله , اشهد ان لا اله الا الله . اشهد ان محمدا" رسول الله , اشهد ان محمدا" رسول الله . حی علی الصلوه , حی علی الصلوه , حی علی الفلاح , حی علی الفلاح , الله اکبر, الله اکبر, لا اله الا الله , (صحیح مسلم , ج ۱, ص ۲۸۷, باب صفه الاذان , ح ۶, بیروت , چاپ اول).

اهل سنت در کیفیت تشریع اذان می گویند: وقتی مسلمانان به مدینه هجرت کردند, برای اقامه ی نماز وقت تعیین می کردند و در آن وقت می آمدند و آن روزها برای نماز, اعلانی در کار نبود. روزی با یکدیگر در این مورد گفتگو کردند. برخی پیشنهاد ناقوس دادند, برخی پیشنهاد شیپور دادند و عمر بن خطاب گفت : چرا کسی را مأمور نمی کنید که با صدای بلند اعلان کند. پس از آن رسول خدا فرمود: ای بلال ! بلند شو و ندای نماز سر بده , (صحیح بخاری , ج ۳-۱, جزئ ۱, ص ۱۵۷ داراحیاء التراث العربی ,

۱۳۱۳ قمری).

درباره جمله های اذان می گویند: عبدالله بن زید, نزد پیامبر آمد و گفت : خوابی دیده ام . سپس خوابش را برای پیامبر نقل کرد و پیامبر هم فرمود: خواب درست دیده ای , آنچه را که به تو در عالم خواب گفته شده , به بلال تعلیم بده و او اذان بگوید. عمر بن خطاب وقتی مراجعه عبدالله بن زید و صدای اذان بلال را فهمید نزد پیامبر آمد و گفت : ای پیامبر! من هم مانند عبدالله بن زید خواب دیده ام و پیامبر فرمود: پس خدا را شکر و این پایدارتر است , (صحیح ترمذی , ج ۱, ص ۳۵۹, ح ۱۸۹, با تحقیق و شرح احمد محمد شاکر, ۱۳۵۷ قمری). بنابراین از دیدگاه اهل سنت , اذان بر پیامبر وحی نشده بلکه پیامبر آن جمله ها را از خواب عبدالله بن زید گرفته است .

برای توضیحات بیشتر درباره ی اذان اهل سنت به کتاب ((الصحیح من سیره النبی الاعظم (ص))) نوشته سید جعفر مرتضی عاملی لبنانی مراجعه شود. در جلد سوم , ص ۸۰, چاپ جامعه مدرسین بررسی اذان آمده است . از آنچه گذشت معلوم شد که از دیدگاه شیعه اذان در مکه تشریع شده و از دیدگاه اهل سنت در سال اول هجرت و در مدینه .

آیا پیامبر و حضرت علی هم در نماز (اشهد ان محمد رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله) می گفتند؟

پرسش

آیا پیامبر و حضرت علی هم در نماز (اشهد ان محمد رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله) می گفتند؟

پاسخ

شهادت به ولایت حضرت علی (ع) ((اشهد ان علیا" ولی الله)) هیچ گاه جزئ اذان نبوده است . فقها نیز در کتاب های فقهی خود, یادآور شده اند که نبایستی کسی این شهادت را به نیت جزئ اذان بگوید. ولی مستحب است که انسان به دنبال شهادت به رسالت پیامبر(ص) این شهادت را نیز ذکر کند; و آن را جزء اذان به حساب نیاورد. حضرت آیت الله سید اسماعیل مرعشی در کتاب اهمیت اذان واقامه و سومین شهادت , دو حدیث را از کتاب ((السلافه فی امر الخلافه)) که اثر محقق و دانشمند بزرگ اهل سنت شیخ عبدالله مراغی مصری است نقل می کند و از این دو حدیث برمی آید که شهادت سوم از زمان رسول خدا وجود داشته است .

۱- سلمان فارسی در عصر پیامبر در اذان و اقامه بعد از گواهی به یکتایی خدا و رسالت پیامبر(ص) به ولایت امیرمؤمنان علی (ع) نیز شهادت می داد. یکی از اصحاب به محضر رسول خدا(ص) رسید و عرض کرد: ((ای رسول خدا, امروز موضوعی را شنیدم که قبلا" نشنیده بودم . پیامبر فرمود: آن موضوع چیست ؟ او عرض کرد: سلمان اذان می گفت . شنیدم او بعد از گواهی به یکتایی خدا و رسالت پیامبر (شهادتین) به ولایت علی (ع) گواهی داد (این ماجرا بعد از حجه الوداع پس از ماجرای غدیر رخ داد). پیامبر فرمو: ((سمعتم خیرا"; چیز خوبی شنیده اید)).

۲- نیز

در مورد ابوذر غفاری روایت شده , یکی از اصحاب نزد پیامبر(ص) آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! ابوذر در اذان بعد از شهادت به رسالت پیامبر(ص) به ولایت علی شهادت می دهد و می گوید: ((اشهد ان علیا" ولی الله)) پیامبر فرمود: ((کذلک اونسیتم قولی فی غدیر خم من کنت مولاه فعلی مولاه فمن ینکث فانما ینکث علی نفسه ; همین گونه است . مگر سخن مرا در غدیر خم فراموش کرده اید که گفتم هر کس من رهبر او هستم پس علی (ع) رهبر او است . هر کس پیمان را بشکند قطعا" به خودش آسیب رسانده است)). در هر حال علی (ع) به حکم آیه ((انما ولیکم الله والرسول ...)), (مائده , آیه ۵۵) از اولیاء الهی بر مسلمین است , شهادت دادن بر ولاء علی به حکم آیه , بدون آن که آن را جزئ اذان بدانیم کاری است محبوب .

از دیدگاه شیعه , متن اذانی که در عصر رسول خدا(ص) برای نماز قرائت می شد به این صورت است : الله اکبر, الله اکبر, الله اکبر, الله اکبر, اشهد ان لا اله الا الله , اشهد ان لا اله الا الله . اشهد ان محمدا" رسول الله , اشهد ان محمدا" رسول الله . حی علی الصلوه , حی علی الصلوه , حی علی الفلاح , حی علی الفلاح , حی علی خیر العمل , حی علی خیر العمل , الله اکبر, الله اکبر, لا اله الا الله , لا اله الا الله . نه یک کلمه کم و نه یک کلمه

زیاد, (فقیه , ج ۱, ص ۱۸۸, چهار مجلدی , چاپ آخوندی , چاپ پنجم , وسائل الشیعه , ج ۴, ص ۶۴۴, ح ۹. روایت دیگری هم همین ۱۸ فصل را آورده اند).

اگر کسی یک کلمه کم یا زیاد کند, کار حرامی انجام داده است و هیچگونه تردیدی در این نیست . باید همین گونه که هست , بجا آورده شود, (مستند العروه , ج ۲, ص ۲۸۷). شیخ صدوق می گوید: فرقه ی گمراه و ملعون ((مفوضه)) از خود, اخباری ساختند و در اذان این جمله را اضافه کردند: ((محمد و آل محمد خیر البریه)) بعضی از آنان جمله ی ((اشهد ان علیا" امیرالمؤمنین حقا")) را پس از ((اشهد ان محمدا" رسول الله)) اضافه کردند و در بعضی روایات این گروه , پس از ((اشهد ان محمدا" رسول الله)) اشهد ان علیا" ولی الله آمده است . شیخ صدوق اضافه می کند: تردیدی نیست در این که علی (ع) ولی الله امیرالمؤمنین بحق است و محمد و آل محمد, خیر البریه هستند ولی این جمله ها در اصل اذان نیست , (فقیه , ج ۱, ص ۱۸۸).

برای همین فقهای شیعه هیچکدام نگفته اند که این جمله جزو اذان است بلکه آنچه آوردیم , اذان همان است نه یک کلمه کم دارد و نه یک کلمه زیاد. و مسأله شهادت به ولایت علی (ع) در سطور بعدی خواهد آمد. از دیدگاه شیعه , اذان مانند احکام شرعی دیگر, به رسول خدا(ص) وحی شده است نه اینکه پیامبر خدا با مسلمانان مشورت کند و قرار بگذارند که به

فلان شکل انجام شود و به خاطر اینکه وحی است , نمی توان کم و زیاد کرد. از حضرت امام صادق روایت شده است که فرمود: وحی بر پیامبرتان نازل می شود و شما گمان می کنید که آن حضرت اذان را از عبدالله بن زید گرفته است !!, (وسائل الشیعه , ج ۴, ص ۶۱۲, ح ۳).

ابن ابی عقیل می گوید: امام صادق (ع) نفرین کرده است کسانی را که می گویند پیامبر اسلام (ص) اذان را از عبدالله بن زید گرفته است , (همان). در حدیث امام باقر(ع) آمده است : وقتی که رسول خدا(ص) به معراج رفت , وقت نماز که رسید, جبرئیل اذان و اقامه گفت و رسول خدا(ص) با فرشتگان نماز خواندند, (همان , ح ۱).

حدیث سوم , حدیث هشتم , حدیث هفدهم , و حدیث دهم از باب ۱۹, از ابواب اذان و اقامه در وسائل الشیعه , همه نشان می دهند که اذان از سوی جبرئیل به حضرت محمد(ص) تعلیم داده شده است و سخن دیگر وحی است نه یک امر قراردادی . بر اساس روایاتی که می گوید: ((پیامبر اسلام (ص) در شب معراج اذان را از جبرئیل گرفت)) می توان گفت که تشریع اذان پیش از هجرت بوده است چون معراج قبل از هجرت بود. یکی از اتهاماتی که به شیعه نسبت می دهند این است که می گویند: شیعه جمله ی ((اشهد ان علیا" امیرالمؤمنین)) را جزو اذان و گفتن آن را واجب می دانند. این , اتهام و کذب است چون هیچکدام از فقهای

شیعه نگفته اند که این جمله جزو اذان است و هیچ کدام گفتن آن را واجب نمی دانند. صاحب جواهر می گوید: ذکر جمله ی ((اشهد ان علیا" امیر المؤمنین)) در اذان , اگر به قصد جزئیت نباشد, اشکالی ندارد و به موالات اذان ضرر نمی زند همانطوری که ذکر جمله ((صلی الله علیه و آله)) بعد از ((اشهد ان محمد رسول الله)) به موالات اذان آسیب نمی رساند, (جواهر الکلام , ج ۹, ص ۸۶, چاپ بیروت).

آیت الله حکیم در مستمسک العروه می گوید: درباره شهادت به ولایت حضرت علی (ع), شیخ طوسی در نهایه و مبسوط گفته است : روایات غیرقابل اعتمادی شهادت به ولایت را جزو اذان به حساب آورده است ولی این روایات در اذان و اقامه , معمول علیه نیستند و نمی توان به آنها عمل کرد و اگر کسی این جمله را بگوید, گناه نکرده است ولی باید دانست که این جمله نه فضیلت اذان و اقامه است و نه از کمال اذان و اقامه است و علامه در ((منتهی)) می گوید: اخبار شاذی که جمله «اشهد ان علیا" امیرالمؤمنین» را جزو اذان و اقامه به حساب آورده , قابل اعتماد نیستند. پس از این آیه الله حکیم می گوید: اگر کسی این جمله را به قصد استحباب مطلق بگوید اشکالی ندارد چون در حدیثی آمده است : هر وقت کسی لا اله الا الله و محمد رسول الله گفت , باید علی امیرالمؤمنین هم بگوید. بعد می گوید: در عصر حاضر, جمله ((اشهد ان علیا" ولی الله)) از شعارهای تشیع گردیده

است و اگر کسی به این خاطر آن را بگوید اشکالی ندارد و حتی ممکن است گاهی ذکر این جمله واجب باشد, (مستمسک العروه , ج ۵, چاپ بیروت , ص ۵۴۴).

در مستند العروه آمده است : ما برای گفتن جمله ((اشهد ان علیا" ولی الله)) نیازی به ورود نص نداریم چون ولایت , از متممات رسالت , از مقومات ایمان و کمال دین است و بخصوص در این عصر هیچگونه نیازی به امر دیگری نیست چون این جمله روشنترین شعار شیعه و آشکارترین رمز تشیع است . بر این اساس ذکر این جمله , چه در اذان و چه در غیر اذان هیچگونه اشکال ندارد. البته این جمله جزو اذان نیست و اگر کسی به قصد اینکه جزو اذان است , آن را بگوید, کار حرامی کرده است , (مستند العروه , ج ۲, ص ۲۸۷).

ممکن است کسی بپرسد: اصلا" چرا این جمله مطرح شد؟ در جواب باید گفت : بنی امیه تمام تلاش خود را به کار بردند تا نام و آثار حضرت علی (ع) محو شود. شیعه برای زنده نگه داشتن نام علی و ولایت آن حضرت در طول تاریخ با همه تلاش , با ذکر جمله ی ((اشهد ان علیا" ولی الله)) و امثال آن , مانع موفقیت دشمن شده است . فخر رازی در تفسیر سوره فاتحه , در مسأله فقهی جهر به بسم الله می گوید: علی (ع), بسم الله الرحمن الرحیم را در نمازها بلند می گفت و بر بلند گفتن تأکید داشت . وقتی که حکومت و دولت به بنی امیه رسید, آنان

از بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم ممانعت کردند و در این ممانعت بسیار تأکید داشتند و علت اصلی ممانعت آنها این بود که آنان سعی داشتند آثار علی (ع) را از بین ببرند. بعد می گوید: دلایل عقلی موافق نظر ما است و عمل حضرت علی هم کمک ما است و هر کس علی را امام دین خود کند, در دین و جان خود به زنجیر ناگسستنی چنگ زده است , (تفسیر کبیر, ج ۱, ص ۱۶۰, چاپ استانبول).

در آن زمان که امویان حاکم بودند, در برخی از مناطق کشور اسلامی یاران مخلص حضرت علی(ع) را می کشتند, آن حضرت را سب و نفرین می کردند و حتی نمی گذاشتند کسی نام علی را برای بچه های خود انتخاب کند. بر هیچ کس پوشیده نیست که چه بلاهای از سوی امویان و عباسیان بر آل علی و سادات علوی رسید. شیعه در برابر این فشارها مقاومت کرد و علی را فراموش نکرد و به این ترتیب علی , یاد علی و مکتب علی زنده ماند. همانطوری که گفتیم , حی علی خیرالعمل , جزو اذان است . این جمله را اهل سنت حذف کردند. محمد بن ابی عمیر می گوید: از حضرت امام رضا(ع) پرسیدم : چرا ((حی علی خیرالعمل)) را حذف کردند؟ امام فرمود: علت ظاهری را می خواهی یا علت باطنی را؟ گفتم : هر دو را. فرمود: علت ظاهری این است که گفتند: ما می خواهیم مردم با شنیدن علی خیرالعمل , از جهاد روی نگردانند و تنها به نماز مشغول نشوند ولی علت باطنی این است

که ((خیرالعمل)) عبارت است از ولایت حضرت علی . آنان خواستند که هر روز بر ولایت تأکید نشود, (وسائل , ح ۴, ص ۶۴۷, ح ۱۶).

اذان از دیدگاه اهل سنت ابو محذوره می گوید: پیامبر اسلام این اذان را به من یاد داد: الله اکبر, الله اکبر, اشهد ان لا اله الا الله , اشهد ان لا اله الا الله . اشهد ان محمدا" رسول الله , اشهد ان محمدا" رسول الله . سپس بر می گردد و می گوید: اشهد ان لا اله الا الله , اشهد ان لا اله الا الله . اشهد ان محمدا" رسول الله , اشهد ان محمدا" رسول الله . حی علی الصلوه , حی علی الصلوه , حی علی الفلاح , حی علی الفلاح , الله اکبر, الله اکبر, لا اله الا الله , (صحیح مسلم , ج ۱, ص ۲۸۷, باب صفه الاذان , ح ۶, بیروت , چاپ اول).

اهل سنت در کیفیت تشریع اذان می گویند: وقتی مسلمانان به مدینه هجرت کردند, برای اقامه ی نماز وقت تعیین می کردند و در آن وقت می آمدند و آن روزها برای نماز, اعلانی در کار نبود. روزی با یکدیگر در این مورد گفتگو کردند. برخی پیشنهاد ناقوس دادند, برخی پیشنهاد شیپور دادند و عمر بن خطاب گفت : چرا کسی را مأمور نمی کنید که با صدای بلند اعلان کند. پس از آن رسول خدا فرمود: ای بلال ! بلند شو و ندای نماز سر بده , (صحیح بخاری , ج ۳-۱, جزئ ۱, ص ۱۵۷ داراحیاء التراث العربی , ۱۳۱۳ قمری).

درباره جمله های

اذان می گویند: عبدالله بن زید, نزد پیامبر آمد و گفت : خوابی دیده ام . سپس خوابش را برای پیامبر نقل کرد و پیامبر هم فرمود: خواب درست دیده ای , آنچه را که به تو در عالم خواب گفته شده , به بلال تعلیم بده و او اذان بگوید. عمر بن خطاب وقتی مراجعه عبدالله بن زید و صدای اذان بلال را فهمید نزد پیامبر آمد و گفت : ای پیامبر! من هم مانند عبدالله بن زید خواب دیده ام و پیامبر فرمود: پس خدا را شکر و این پایدارتر است , (صحیح ترمذی , ج ۱, ص ۳۵۹, ح ۱۸۹, با تحقیق و شرح احمد محمد شاکر, ۱۳۵۷ قمری). بنابراین از دیدگاه اهل سنت , اذان بر پیامبر وحی نشده بلکه پیامبر آن جمله ها را از خواب عبدالله بن زید گرفته است .

برای توضیحات بیشتر درباره ی اذان اهل سنت به کتاب ((الصحیح من سیره النبی الاعظم (ص))) نوشته سید جعفر مرتضی عاملی لبنانی مراجعه شود. در جلد سوم , ص ۸۰, چاپ جامعه مدرسین بررسی اذان آمده است . از آنچه گذشت معلوم شد که از دیدگاه شیعه اذان در مکه تشریع شده و از دیدگاه اهل سنت در سال اول هجرت و در مدینه .

اگر یک شیعه بخواهد سنی بشود و یا یک سنی بخواهد شیعه بشود (تغییر مذهب بدهد) شرعا و قانونا مجاز است یا خیر؟ وآیا تاثیری در دنیای اخروی آن دارد یا خیر؟

پرسش

اگر یک شیعه بخواهد سنی بشود و یا یک سنی بخواهد شیعه بشود (تغییر مذهب بدهد) شرعا و قانونا مجاز است یا خیر؟ وآیا تاثیری در دنیای اخروی آن دارد یا خیر؟

پاسخ

تغییر مذهب ویا انتخاب یک دین از نظر قانونی هیچ گونه منعی ندارد اما از نظر شرع و عقل، آنچه از کلام خداوند تبارک وتعالی درقرآن کریم استفاده می شود و عقل سلیم آدمی اقتضأ می کند این است که پیروی انسان از دین و مذهبی نباید کورکورانه و از روی تقلید از پدر و مادر و فامیل و جامعه و محیط خود باشد بلکه انتخاب می بایست از روی تحقیق و بررسی عاقلانه و منطقی باشد و اگر شخصی باتحقیق وبررسی بدون هرگونه تعصب قومی و قبیله ای وپیروی از آبأ و اجداد دین و مذهبی راتشخیص داد که بر حق است پیروی از آن نه تنها مجاز بلکه شرع این کار را لازم هم می داند/

خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم درباره عده ای از کسانی که کورکورانه از دیگران پیروی کرده اند می فرماید که آنها در روز قیامت می گویند:"ربنا انا اطعنا سادتنا وکبرائنا فاضلونا السبیلا" یعنی ای پروردگار ما از سروران و بزرگان مان پیروی و اطاعت نمودیم آنها ماراگمراه نمودند(سوره احزاب آیه ۶۷)

آری چرا انسان کاری کند که در آن دنیا پشیمان شود در همین دنیا اگر آگاهانه و با تحقیق تشخیص دهد دین و مذهبی بر حق است باید آن را برگزینند. قرآن کریم کسانی راکه عقیده شان تقلیدی است مذمت می کند و اصولا بهانه بسیاری از

کسانی که پیروی پیامبران ۷ نمی کردند پیروی پدرانشان بود. وقتی حضرت ابراهیم به قوم خود می گوید این بتها

چه هستند که بر ایشان سجده می کنید؟ آنها در پاسخ می گویندپدرانمان چنین می کردند حضرت درپاسخ فرمودند هم شما و هم پدرانتان گمراه هستید(سوره انبیأ ۵۴ ۵۳ ۵۲) در سوره لقمان آمده عده ای هستند که وقتی به آنها می گویند از قرآن تبعیت کنید می گویند ما پیرو آبأ و اجدادمان هستیم خداوند می فرماید شیطان آنهارااز این راه به عذاب دردناکی راهنمایی می کند(سوره لقمان آیه ۲۱)/

از این رو هر شخصی باید درانتخاب دین یا مذهب کاملا هوشیار و بدون تعصب دنبال حق باشدکه مبادا در هلاکت بیفتد و روز قیامت از راه خود پشیمان شود. و هر راهی را که تشخیص داد بر حق است نه تنها مجاز است بلکه واجب است از آن پیروی کند. و در آخرت اجر و پاداش خواهد داشت البته با این شرط که با تحقیق و تفحص کامل بدون هوا هوسوحب و بغض ها، انجام شود/

چرا شیعه به هنگام نماز، به طور دست بسته نماز می خواند؟

پرسش

چرا شیعه به هنگام نماز، به طور دست بسته نماز می خواند؟

پاسخ

الف: چون شیعه آن حرام و هیچیک از مذاهب اهل سنت آن را واجب ندانسته اند بلکه آن را عملی مستحب و نزد بعضی دیگر نمازهای واجب، مکروه شمرده اند مثلاً رییس مذهب مالکی نماز خواندن دسته بسته را مکروه می داند و ظاهراً همه صحابه دست باز نماز می خواندند تا عمر این بدعت را گذاشت. و عبدالله بنزبیر - از صحابه - و حسن بصری و ابن سیرین - از تابعین - و لیث بن سعد و ابراهیم نخعی از اتباع تابعین قائل به ارسال بودند/

ب: پیامبر(ص) در نماز این کار را نمی کردند

قرطبی می گوید: «اختلف العلمأ فی وضع الیدین أحدهما علی الأخری فی الصلاْ فکره ذلک مالک فی الفرض و أجازه فی النفل و رأی قوم أن هذا من سنن الصلاْ و هم الجمهور، و السبب فی اختلافهم انه قد جأت آثار ثابتْ نقلت فیها صفْ صلاته علیه الصلاْ والسلام، و لم ینقل فیها انه کان یشع یده الیمنی علی الیسری و ثبت ایضا أن الناس کانوا یؤمرون بذلک».{۱}

«یعنی درباره دست روی دست گذاشتن در نماز میان علما اختلاف شده است، مالک آن را در نمازهای واجب مکروه و بعضی دیگر جزو آداب و سنن نماز دانسته اند. و این نظر جمهور اهل سنت است. و علت این اختلاف نظر این است که روایاتی صحیح به ما رسیده است و نماز خواندن پیامبر(ص) را توصیف می کند و در آن نقل نشده است که پیامبر(ص) دست راست روی دست چپ می گذاشت و از طرفی به مردم امر می شد که در نماز دست روی دست بگذارند.»

ج - عمده دلیل

جمهور، روایت بخاری و مسلم است/

روایت بخاری: «عن ابی حازم عن سهل بن سعد قال: کان الناس یؤمرون أن یضع الرجل الید علی ذارعه الیسری فی الصلاْ قال ابوحازم لاأعمله الا أن ذلک الی النّبی». {۲}

«ابوحازم از سهل بن سعد نقل می کند: مردم مأمور می شدند که - مرد - در نماز دست راست خود را بر ذراع چپ قرار دهند/

ابوحازم می گوید: این مطلب را صحیح نمی دانم مگر اینکه امر کننده آن پیامبر(ص) باشد»/

نکته: روشن نیست که چه کسی مردم را به این عمل امر کرده است؟ آیا عمر بوده و یا کس دیگر و چنانکه از عینی، شارح بخاری به دست می آید، این روایت مرسل است. {۳} و همچنین از سیوطی. {۴}

«عن علقمْ بن وائل و مولی لهم انهما حدثاه عن ابیه وائل بن حجر أنّه رای النبی(ص) رفع یدیه حین دخل الصلاْ... ثم وضع یده الیمنی علی الیسری». {۵}

این روایت هم مرسل است؛ زیرا که اهل سنّت روایت علقمْ بن وائل از پدرش را مرسل می دانند/

ابن حجر از ابن معین نقل می کند: «علقمْ بن وائل عن أبیه مرسل». {۶}

د اهل بیت پیامبر(ص) از آن نهی کرده و گاهی بعنوان «لاتفعل ذلک التکفیر» و گاهی به عنوان «یفعل ذلک المجوس...» از فعل آن جلوگیری کرده اند و طبق بعضی از نقل ها ریشه آن به اسرای عجم منتهی می شود و خلیفه ثانی این عمل را پسندید و دستور داد در نماز آورده شود. {۷}

[۱].دائْ المجتهد، ج ۱، ص ۱۳۶/

[۲].صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۳۵/

[۳].عمدْ القاری، ج ۵، ص ۲۷۸/

[۴].التوشیح علی الجامع الصحیح، ج ۱، ص ۴۶۳ و نیل الاوطار، ج ۲، ص ۱۸۷/

[۵].صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۵۰/

[۶].تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۴۷؛ تهذیب

الکمال، ج ۱۳، ص ۱۹۳/

[7].جواهر الکلام، ج ۱۱، ص ۱۹؛ مصباح الفقیه، ص ۴۰۲/

درباره بطلان نماز با دست بسته که به اصطلاح تکتیف و تکفیر گفته می شود در منابع ذیل آمده است:

۱- الاعتصام بالکتاب والسنه، ص ۷۰ - ۶۱ جعفر سبحانی

۲- جواهر الکلام، ج ۱۱، ص ۲۵ - ۱۵ شیخ محمد حسن نجفی

۳- وسائل الشیعه، ج ۴، باب ۱۵ از باب قواطع الصلوه، ح ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۷ علامه حلی

۴- بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۲۷۷ علامه مجلسی

۵- مستدرک الوسائل، ج ۲، باب ۱۴ از ابواب قواطع الصلوه، ح ۲ نوری

درباره نماز با دست باز یا بسته می توان به طور خلاصه به نکات ذیل اشاره نمود:

الف) نماز با حالت دست بسته امری است که بعد از زمان پیامبر(ص) پدید آمده، مردم در زمان خلیفه دوم به این حالت از طرف آنها مأمور شدند ، (الاعتصام بالکتاب والسنه، ص ۷۰، جعفر سبحانی).

ب) معروف است که عمر هنگامی که اسیران فارس (مجوسان) را به خدمت او آوردند وی آنها را با دست بسته مشاهده کرد، از علت امر جویا شد، اسیران گفتند این حالت رسم ماست در هنگام تعظیم بر ملوک. گویند عمر از حالت اینها خوشش آمد و دستور داد که مسلمانان هم در موقع نماز چنین حالتی را اتخاذ کنند ، (مستند العروه الوثقی، محاضرات آیت اللّه خوئی، ج ۴، ص ۴۴۵).

ج) تمام فرقه های مسلمانان اتفاق دارند که بستن دست در هنگام نماز واجب نیست اما آیا مستحب است یا مکروه یا مبطل اختلاف کرده اند. حنفی، شافعی و حنبلی به استحباب قائل هستند ، (فقه علی المذاهب الخمسه، ص ۱۱۰، محمد جوادمغنیه).

اما مالکی

میگوید بستن دست اشکالی ندارد ولکن آزاد گذاشتن دست ها استحباب دارد ، (صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۸۲).

اما شیعه مشهور بین آنها این است که بستن دست حرام و باطل کننده است ، (جواهرالکلام، ج ۱۱، ص ۱۵، نجفی).

خلاـصه دست بسـتن در کتب هیـچ یـک از سـنی ها حکم به وجوب آن داده نشـده است گرچه در زمان حاضـر در میان آنها حالت وجوب پیدا کرده است و نشانه شناخت سنی از غیر سنی شده است.

چرا ما «شیعیان» بعد از سوره حمد در نماز جماعت آمین نمی گوییم ولی اهل تسنن می گویند، مگر سوره حمد مشتمل بر دعا نیست؟

پرسش

چرا ما «شیعیان» بعد از سوره حمد در نماز جماعت آمین نمی گوییم ولی اهل تسنن می گویند، مگر سوره حمد مشتمل بر دعا نیست؟

پاسخ

همه مسـلمانان مکلفنـد در نماز سوره حمـد را به عنوان و به قصد قرآن بخوانند [لاصـلاه الاّ بفاتحه الکتاب] نه به قصد دعا، هر چنـد سوره حمـد مشـتمل بر دعا نیز می باشد و اهل تسـنن هم این مطلب را قبول دارند و می گویند: خواندن فاتحه الکتاب در هر رکعت از نماز، از ارکان نماز است. و نقل می کند که پیامبر اکرم(ص) فرمود: «لا صلاه لمن لم یقرأ بفاتحه الکتاب»{۱} و سوره حمـد را به عنوان قرآن و به قصـد فـاتحه الکتـاب نه به قصـد دعـا و اما اینکه بعـد از حمـد آمین می گوینـد تنها به دلیل روایتی است که از ابوهریره رسیده مبنی بر اینکه: وقتی از حمد فارغ شدید آمین بگویید یا وقتی امام جماعت از خواندن سوره حمد فارغ شد آمین بگویید.

البته گفتن آن را مسـتحب می داننـد، چه در نماز جماعت یا فرادی، چه در نماز جهریه و اخفاتیه، منتهی می گویند: در جهریه بلند و در اخفاتیه آهسته بگویید.{۲}

[۱]. صحیح بخاری: ح ۷۵۶ و صحیح مسلم: ح ۳۰۹۷.

[۲]. صـلاه المؤمن القحطانی، ج ۱، ص ۷: ۲۵۳.[من سـنن الصـلاه] قول آمین بعد قرائه الفاتحه، یجهر بما فی الجهریه و یسرّ فی السرّیه، الحدیث ابی هریره.

چرا ما «شـیعیان» نمازهای مستحبی شبهای ماه مبارک رمضان را به جماعت برگزار نمی کنیم ولی اهل تسنن آنها را به جماعت و به نام نماز تراویح برگزار می کنند؟

پرسش

چرا ما «شیعیان» نمازهای مستحبی شبهای ماه مبارک رمضان را به جماعت برگزار نمی کنیم ولی اهل تسنن آنها را به جماعت و به نام نماز تراویح برگزار می کنند؟

پاسخ

در فقه شیعه خواندن نماز مستحبی به جماعت بدعت و حرام است و فرقی بین نمازهای مستحبی شبهای ماه رمضان و غیر آن نیست ولی اهل تسنن نافله های شبهای ماه مبارک رمضان را به جماعت برگزار می کنند و آنها را نماز تراویح می نامند.{۱}

از دو کتاب معتبر آنها استفاده می شود که نماز تراویح در زمان رسول اللَّه(ص) و در حکومت ابوبکر و در اوایل حکومت عمر، به جماعت برگزار نمی شده است.{۲}

مدتی از حکومت عمر گذشته بود، یک شب ماه رمضان وارد مسجد شد، دید مردم به طور پراکنده و فرادا نماز می خوانند ولی در گوشه مسجد چند نفر به جماعت می خواندند، عمر گفت: اگر همه مردم نمازها را به جماعت بخهوانند نمایان تر است و تصمیم گرفت (ثم عزم) و مردم با امامت یک نفر جمع کرد، شب بعد وارد مسجد شد، دید مردم نمازها را به جماعت برگزار می کنند، گفت: خوب بدعتی است این. (نِعْمَ البِدعهُ هذِه).{۳} البته در برخی روایات آنها است که رسول اللَّه(ص) دو سه شب نافله شب را در مسجد خواند و عدّه ای نمازها را با آن حضرت خواندند، شب سوم یا چهارم جمعیت زیاد شد، رسول اللَّه(ص) برای نماز نافله از منزل خارج نشد و بعد از نماز صبح فرمود:

من متوجه اجتماع شما شدم و اینکه نیامدم، ترسیدم نافله شب را به جماعت خواندن بر شما واجب شود و تا رسول اللَّه(ص) زنده بود نافله ها به جماعت برگزار نشد.{۴}

در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه.{۵}

مضمون همین روایات را بازگو

کرده و می گوید:

مستحب است به جماعت برگزار شود، ولی بیست رکعت نبوده و در عهد صحابه اضافه کرده اند و بیست رکعت می خواندند، و در حکومت عمربن عبدالعزیز با اضافه کردند و سی و شش رکعت می خوانند ولی مشروع همان بیست رکعت است و مستحب است تمام قرآن را در نماز تراویح تا پایان ماه رمضان بخوانند. [و برای اضافه کردن و بدعت گذاری عمر و غیر او توجیهاتی نموده است].

لازم به یادآوری است که، اوّلاً ـ نافله هایی را که رسول اللَّه(ص) در سه شب خواند و در ماه رمضان نبوده است ثانیاً بیش از یازده رکعت نخواند، ثالثاً عمربن الخطاب تصریح کرد که این عمل بدعت است، یعنی ساخته و پرداخته سلیقه شخص او بوده و سابقه نداشته است و از تعبیر او معلوم می شود استناد به عمل رسول اللَّه(ص) نکرده است، رابعاً حتی عمر نگفته است بیست رکعت بخوانند و نگفته است یک ختم قرآن در آنها خوانده شود.

آری بدعت می گذارند به سلیقه شخصی عمل می کنند و بعد هم توجیه می کنند که اجتهاد کرده اند ولی اگر ببینند شیعه مثلاً در اذان و اقامه به قصد تیمن و تبرک شهادت به ولایت امیرالمؤمنین علی(ع) می دهد فوراً حکم به بدعت بودن و کفر و شرک شیعه می کنند: (اِنَّ هذا لَشَیٌ عُجابٌ) {۶}

[۱]. به آنها نماز تراویح می گویند چون بعد از هر چهار رکعت استراحت می کنند، (صلاه المؤمن القحطانی، ص ۳۴۶).

ظاهراً این معنا از روایتی استفاده شده که عایشه گفته است: رسول اللَّه(ص) در ماه رمضان بیش از یازده رکعت، نماز شب نمی خواند، مانند غیر ماه رمضان و چهار رکعت نیکو و طولانی می خواند و با کمی فاصله چهار رکعت دیگر می خواند (ثمّ

یصلّی اربعاً) باز با فصله سه رکعت دیگر می خواند (ثم یصلی ثلاثاً)، (صحیح بخاری، کتاب صلاه التراویح، ص ۳۲۲، ح ۲۰۱۳).

[۲]. به صحیح بخاری کتاب صلاه التراویح، ص ۳۲۲، ح ۲۰۰۹ و ح ۲۰۱۲ و به صحیح مسلم، باب الترغیب فی قیام رمضان و هو التراویح، ص ۳۳۴، ح ۷۵۶ مراجعه شود.

[۳]. صحیح بخاری، کتاب صحیح التراویح، ص ۳۲۲، ح ۲۰۱۰.

[۴]. صحیح بخاری، کتاب صلاهالتراویح، ص ۳۲۲، ح ۲۰۱۰ و ص ۲۲۳، ح ۲۰۱۲ و صحیح مسلم، باب الترغیب فی قیام رمضان و هو التراویح، ص ۳۳۵، ح ۷۶۱.

[۵]. ج ۱، مباحث صلاه التطوع «صلاه التراویح»، ص ۳۴۰.

[۶]. سوره ص / ۵.

منشأ و تشریع اذان را از دیدگاه مذهب تشیع توضیح داده، ادله آن را بازگو نمایید؟

پرسش

منشأ و تشریع اذان را از دیدگاه مذهب تشیع توضیح داده، ادله آن را بازگو نمایید؟

پاسخ

اهل سنّت منشأ اذان را خواب بعضی از اصحاب می دانند ولی شیعه منشأ و تشریع اذان را وحی می داند. روایاتی که اهل سنّت درباره منشأ اذان نقل کرده اند پذیرفته نیست، زیرا اولاً، سند این روایات ضعیف است. در سلسله اسناد آن ابی عمیر، محمد بن ابراهیم بن حارث بن خالد التیمی، محمد بن اسحاق بن یسار بن فیار و عبدالله بن زید وجود دارد که این افراد مجهول و ضعیف هستند.{۱}

ثانیاً روایات از نظر متن، مضطرب و مختلف هستند. در یک روایت، خواب عمر بن خطاب را ۲۰ روز قبل از عبدالله بن زید نقل کرده و در روایت دیگر، همان روز نقل شده و بعضی از روایات می رساند که این خواب را چهارده نفر دیده اند، نه یک نفر یا دو نفر. شیعه معتقد است اذان از طریق وحی تشریع شده است و خداوند از راه وحی آن را به پیامبر تعلیم داده است که البته روایاتی نیز در این مورد در مصادر اهل سنّت نیز آمده است/

ثالثاً اذان، فی نفسه عبادت است و مقدمه عبادت مهمی چون نماز است، و معقول نیست که خداوند آن را بیان ننموده باشد و پیامبر آن را از دیگران گرفته باشد. شخصی نزد امام حسن مجتبی(ع) عرضه داشت: بعضی ها می گویند منشأاذان خواب

عبـدالله است. امـام حسن(ع) در پاسـخ فرمود: شـأن بالاـتر از این می باشـد، بلکه اذان از سوی جبرئیل به پیامبر(ص) تعلیم داده شده است/

«اذان جبرئیل فی السمأ مثنی و مثنی و علمه رسول الله» مشابه این سخن از محمد بن حنفیه نقل شده است/

رابعاً،

حتی اگر اذان از باب وحی نباشد، سزاوار مقام نبوت نیست که صاحب شریعت (پیامبر اکرم) در مقام امر و نهی چون اذان، جاهل و متحیر باشد و افرادی دیگر او را از جهل و تحیر برهانند. لذا امام صادق می فرماید: اذان از طریقی وحی نازل شده است و این که بعضی ها گمان می کنند اذان از عبدالله بن زید اخذ شده درست نیست/

[۱]. تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی؛ تهذیب الکمال، جمال الدین المزی/

ما نیز معتقدیم حضرت علی(ع) فضایل و مناقب فراوانی دارد و جای انکار نیست، امّا اگر بنا هست این فضایل –نه به عنوان جزئیت– در اذان یا اقامه گفته شود، پس چرا فقط ذکر اشهد انّ علیاً ولی اللّه همیشه در اذان و اقامه بلند می شود:

پرسش

ما نیز معتقدیم حضرت علی(ع) فضایل و مناقب فراوانی دارد و جای انکار نیست، امّا اگر بنا هست این فضایل –نه به عنوان جزئیت– در اذان یا اقامه گفته شود، پس چرا فقط ذکر اشهد انّ علیاً ولی اللّه همیشه در اذان و اقامه بلند می شود:

پاسخ

سبب این امر روایاتی است که رسیده است و در آن روایات شهادت به ولایت علی(ع). پس از شهادت به رسالت، رسول خدا(ص) آمده است که در رأس همه آنها روایت قاسم بن معاویه از امام صادق(ع) است که امام صادق(ع) فرمود:

اذا قال احدکم لااله الاّاللّه، محمد رسول اللّه، فلیقل: علیّ امیرالمؤمنین {۱} این روایت اطلاق دارد که شامل اذان و غیر اذان می شود. برخی دیگر از روایات که می رساند ذکر شهادت به ولایت امیرمؤمنان و نظایر آن، پس از شهادت به رسالت پیامبر مطلوب است، ذکر می کنیم

۱– عن الصادق(ع) انّه قال: لا لّما خلق اللّه السماوات و الارض، امر منادیاً فنادی:

اشهد لااله الّااللّه– ثلاث مرّات

اشهد انّ محمّداً رسول اللّه– ثلات مرّات

اشهد انّ علیاً امیرالمؤمنین– ثلاث مرّات {۲}

۲– قال رسول الله(ص) من قال: لااله الّااللّه تفتحّت له ابواب السماء، و مت تلاها (ای ابتعها) ب:محمدرسول اللّه، تهلّل وجه الحق {۳} سبحانه و استبشر بذلک و مت تلاها ب:علی ولّی اللّه غفرالله له ذنوبه. {۴}

۳– عن فاطمه الزهرا(س) قالت: قال رسول الله(ص) لمّا عُرج بی الی السماء الی سدره المنتهی فکان قاب قوسین اواد فی

فابصـرته بقلبی و لم اره بعینی فسمعت اذاناً مثنی مثنی. و اقامهً و تراً فسمعت منادیاً ینادی: یا ملائکتی و سکّان سماواتی و ارضی و حمله عرشـی، أشـهَدوا انّی لااله الّا انا وحدی لاشـریک لی. قالوا شـهدنا و اقررنا قال أشـهَدوا یا ملائکتی و سکان سماواتی و ارضی و حمله عرشی انّ

محمّداً عبدی و رسولی قالوا اشهدنا و اقررنا قال أشهدوا یا ملائکتی و سکّان سماواتی و ارضی و حمله عرشی انّ علّیاً ولّی و ولّی رسولی و ولّی المؤمنین بعد رسولی قالوا أشهدنا و اقررنا. {۵}

این روایات و نظایر آن سبب شده است که فقهای شیعه فتوا به محبوبیت شهادت به ولایت علی(ع) پس از ذکر رسالت پیامبر اکرم(ص) در اذان و اقامه بدهند ولی اکثریت قریب به اتفاق تصریح کردند. این شهادت جزء اذان و اقامه نیست.

در این قسمت به نام برخی از بزرگان فقهاء که به این نکته تصریح کردند اشاره می کنیم:

۱- علّامه بزرگ شیخ مرتضی انصاری در رساله فارسی خود به نام «نخبه» ص۵۲ می گوید:

شهادت به ولایت علی(ع) جزء اذان نیست ولی مستحب است به قصد رجحان آورده شود.

۲- فقیه گرانمایه، شیخ آقا رضا همدانی در جلد اوّل مصباح الفقیه ص۲۲۱ می گوید:

الاولی ان شهد لعلی بالولایه و أمره المؤمنین بعد الشهادتین قاصداً به امتثال العمومات الداله علی استحبابه لا الجزئیه من الاذان. کما انّ الاولی، و الاحوط الاصلاه علی محمد و آله

بعد الشهاده بالرساله بهذا القصد

۳- استاد بزرگ آخوند خراسانی در ذخیره العباد ص۵۳ گفته است:

الشهاده بالولایه لامیرالمؤمنی(ع) لم تکن جزءاً من الاذان و لکن لابأس بذکرها بقصد القربه المطلقه بعد ذکر الشهاده لرسول اللّه.

۴- فقیه مشهور و معروف سید محمد کاظم یزدی در عروه الوثق ج۱، ص۶۰۲ می گوید:

و امّا الشهاده لعلی(ع) بالولایه و امره المؤمنین فلیست جزءاً منها

۵- میرزای نائینی در وسیله النجاه ص۵۶ گفته استیستحب الصلاه علی محمد و آله عند ذکر اسمه الشریف و اکمال الشهادتین بالشهاده لعی(ع) بالولایه و امره المؤمنین الاذان و غیره.

۶- مرجع بزرگ سید ابوالحسن اصفهانی در

ذخیره العباد ص۱۱۲ گفته است:

شهادت به ولایت علی(ع) جزء نماز نیست ولی اگر بعد از شهادت به رسالت به قصد قربت بیاورد خوب است.

۷- شیخ عبدالله مامقانی در لا مناهج المتّقین، ص۶۱ می گوید:

لواتی بالشهاده بالولانه لعلی(ع) مرّتین بعد الشهاده بالرساله تیمّناً بقصد القربه المطلقه لا بقصد الجزئیه لم یکن به باس و کان حسناً

۸- شیخ شریعت اصفهانی در کتابی به نام «الوسیله» ص۶۸ گفته است:

و الشهاده بالولایه لعلی(ع) لم تکن جزءاً من الاذان و بقصد القربه بعد الشهاده بالرساله حسن جّید.

از فقها و علمای معاصر نیز بسیاری فتوا دادند که می تواند این شهادت را در اذان بگوید ولی نه به قصد جزئیت. که نام برخی از آنها را ذکر می کنیم.

۱- مرحوم آقای بروجردی در رساله علمیه خود به نام «المسائل الفقهیه» و سید عبدالهادی شیرازی و سید محمود شاهرودی و میرزا آقا شیرازی اصطهباناتی در رساله «ذخیره العباد»

۲- مرحوم آقای حکیم در مستمسک العروه الوثقی ج۴ ص۱۴ می گوید:

لابأس بالاتیان بالشهاده بقصد الاستحباب المطلق لما فی خبر الاحتجاج:

«اذا قال احدکم لااله الاالله، محمداً رسول الله، فلیقل علی امیرالمؤمنین...»

۳- مرحوم آقای خویی در استفتایی که از ایشان شده است می گوید:

لاریب فی انّ الشهاده لعلی(ع) بالولایه و ان لم تکن جزءً من الاذان و الاقامه الّا انّها فی نفسها مستحبه بلا اشکال... {۶}

۴- مرحوم آقای نجفی مرعشی در حاشیه بر عروه می گوید: الا حوط الایتاه بهایی دون قصد الجزئیه.

۵- آیهالله گلپایگانی در توضیح المسائل مسأله ۹۲۸ می گوید:

اشهد أن علیاً ولی الله جزو اذان و اقامه نیست. ولی خوب است بعد از اشهد انّ محمّداً رسول الله به قصد قربت گفته شود.

۶- امام خمینی در مسأله ۹۱۹ توضیح المسائل می گوید:

اشهد انّ علّیاً ولی الله جزو اذان

و اقامه نیست ولی خوب است بعد از اشهد انّ محمّداً رسول الله به قصد قربت گفته شود.

۷- در استفتایی که از رهبر معظّم انقلاب صورت گرفته است ایشان فرمودند:

لیست شرعاً جزؤاً من الاذان و لا الاقامه ولکن لامانع منها اذا لم تکن بقصد الورود و الجزئیه للاذان و الاقامه بل تکون راجحه اذا کانت لمجرد اظهار الاذعان و الاعتراف بما یعتقده فی خلیفه رسول الله(ص) صلی الله علیه و علی اوصیائه المعصومین.

نکته

البته گروه کمی از فقهاء با توجه به تسامح در ادّله سنن قائل به جزئیت شهادت ثالثه در اذان و اقامه شدند. یعنی هر چند روایت قاسم بن معاویه از نظر سند ضعیف است ولی با تسامح در ادّله {۷} سنن که در روایات ما آمده است و بقیه قرائنی که گفته شد معتقدند می توان این شهادت را به عنوان جزء در اذان و اقامه آورد. در این صورت هم سخن آنان بدون حجت شرعی نیست تا صدق بدعت کند.

پیوست

متن استفتاء و پاسخ رهبر انقلاب اسلامی

بسم اللّه الرحمن الرحیم

سماحه القائد العلویّ المقدّی الولی الفقیه آیه اللّه سیدنا السید الحسین علی الخامنئی «دام ظلّه العالی»

السلام علیکم و رحمهاللّه و برکاته

افتونا و أحسنوا والینا جزاکم اللّه خیر جزاء المحسنین:

ما هو نظرکم الشریف بخصوص الشهاده الثالثه المقدّسه بالولایه و الأمره لسید الأوصیاء صلوات اللّه علیه و علیهم فی الأذان و الأقامه للصلوات المفروضه؟

بسم اللّه الرحمن الرحیم

لیست شرعاً جزؤاً من الاذان ولا الاقامه، ولکن لا مانع منها اذا لم تکن بقصد الورود والجزؤیه للاذان والاقامه بل تکون راجحه اذا کانت لمجرّو اظهار الاذعان و الاعتراف بما یقتصده فی ظیفه رسول الله صلی اللّه علیه و علی أوصیائه المعصومین.

وختاماً أیدّکم اللّه ویضبرکم علی أعدائکم و الخالفین لکم

و مدّ فی عمرکم الشریف الی یوم الفرحه الکبری حیث تخفق رایه امام زماننا علیه السلام علی جمیع اُرجاء العالم.

وفقنا اللّه تعالی لخدتبکم

عبدالحلیم الغزّی

[۱].- بحارالانوار، ج۳۸، ص۳۱۸، حدیث۲۶.

[۲].- بحارالانوار، ج۳۷، ص۲۹۵.

[۳].- البته واضح است مراد از تهلّل وجه الحق سبحانه و استبشر بذلک مجازی است وکنایه از رضایت خداست.

[۴].- بحارالانوار، ج۳۸، ص۳۱۸.

[۵].- بحارالانوار، ج۲۳، ص۲۸۲.

[۶].- سرّ الایمان، ص۶۰.

[۷].- عن احمد بن محمد البرقی، عن ابیه عن علی بن الحکم عن هشام بن سالم عن الصادق(ع) انّه قال: من بلَغه عن النبی(ص) شیی ء من الثواب فعلمله، کـان له اجر ذلـک و ان کان رسول الله لم یقله المحاسن، ج۱، ص۲۵. و در کـافی نیز نظیر همین نقل شده است و خطیب در تار⊓...بغداد ج۸، ص۲۹۶ و مناوی در فیض القدیر ج۶، ص۹۵ شبیه به این را دارند.

ما نیز معتقدیم حضرت علی(ع) فضایل و مناقب فراوانی دارد و جای انکار نیست، امّا اگر بنا هست این فضایل –نه به عنوان جزئیت– در اذان یا اقامه گفته شود، پس چرا فقط ذکر اشهد انّ علیاً ولی اللّه همیشه در اذان و اقامه بلند می شود:

پرسش

مـا نیز معتقـدیم حضـرت علی(ع) فضایـل و منـاقب فراوانی دارد و جای انکار نیست، امّا اگر بنا هست این فضایل –نه به عنوان جزئیت– در اذان یا اقامه گفته شود، پس چرا فقط ذکر اشهد انّ علیاً ولی اللّه همیشه در اذان و اقامه بلند می شود:

پاسخ

سبب این امر روایـاتی است که رسیده است و در آن روایـات شـهادت به ولاـیت علی(ع). پس از شـهادت به رسـالت، رسول خدا(ص) آمده است که در رأس همه آنها روایت قاسم بن معاویه از امام صادق(ع) است که امام صادق(ع) فرمود:

اذا قال احـدکم لااله الاّاللّه، محمد رسول اللّه، فلیقل: علیّ امیرالمؤمنین {۱۳} این روایت اطلاـق دارد که شامل اذان و غیر اذان

می شود. برخی دیگر از روایات که می رساند ذکر شهادت به ولایت امیرمؤمنان و نظایر آن، پس از شهادت به رسالت پیامبر مطلوب است، ذکر می کنیم

۱- عن الصادق(ع) انّه قال: لا لّما خلق اللّه السماوات و الارض، امر منادیاً فنادی:

اشهد لااله الّااللّه- ثلاث مرّات

اشهد انّ محمّداً رسول اللّه- ثلات مرّات

اشهد انّ علیاً امیرالمؤمنین- ثلاث مرّات {۱۴}

۲- قال رسول الله(ص) من قال: لااله الّااللّه تفتحّت له ابواب السماء، و مت تلاها (ای ابتعها) ب:محمدرسول اللّه، تهلّل وجه الحق {۱۵} سبحانه و استبشر بذلک و مت تلاها ب:علی ولّی اللّه غفرالله له ذنوبه. {۱۶}

۳- عن فاطمه الزهرا(س) قالت: قال رسول الله(ص) لمّا عُرج بی الی السماء الی سدره المنتهی فکان قاب قوسین اواد فی فابصرته بقلبی و لم اره بعینی فسمعت اذاناً مثنی مثنی. و اقامهً و تراً فسمعت منادیاً ینادی: یا ملائکتی و سکّان سماواتی و ارضی و حمله عرشی، أشهَدوا انّی لااله الّا انا وحدی لاشریک لی. قالوا شهدنا و اقررنا قال أشهَدوا یا ملائکتی و سکان سماواتی و ارضی و حمله عرشی انّ

محمّداً عبدی و رسولی قالوا اشـهدنا و اقررنا قال أشـهدوا یا ملائکتی و سـکّان سـماواتی و ارضـی و حمله عرشی انّ علّیاً ولّی و ولّی رسولی و ولّی المؤمنین بعد رسولی قالوا أشهدنا و اقررنا. {۱۷}

این روایات و نظایر آن سـبب شده است که فقهای شـیعه فتوا به محبوبیت شـهادت به ولایت علی(ع) پس از ذکر رسالت پیامبر اکرم(ص) در اذان و اقامه بدهند ولی اکثریت قریب به اتفاق تصریح کردند. این شهادت جزء اذان و اقامه نیست.

در این قسمت به نام برخی از بزرگان فقهاء که به این نکته تصریح کردند اشاره می کنیم:

۱- علّامه بزرگ شیخ مرتضی انصاری در رساله فارسی خود به نام «نخبه» ص۵۲ می گوید:

شهادت به ولایت علی(ع) جزء اذان نیست ولی مستحب است به قصد رجحان آورده شود.

۲- فقیه گرانمایه، شیخ آقا رضا همدانی در جلد اوّل مصباح الفقیه ص۲۲۱ می گوید:

الاولی ان شـهد لعلی بالولایه و أمره المؤمنین بعد الشهادتین قاصداً به امتثال العمومات الداله علی استحبابه لا الجزئیه من الاذان. کما انّ الاولی، و الاحوط الاصلاه علی محمد و آله

بعد الشهاده بالرساله بهذا القصد

۳- استاد بزرگ آخوند خراسانی در ذخیره العباد ص۵۳ گفته است:

الشـهاده بالولایه لامیرالمؤمنی(ع) لم تکن جزءاً من الاذان و لکن لابأس بـذکرها بقصـد القربه المطلقه بعد ذکر الشـهاده لرسول اللّه.

۴- فقیه مشهور و معروف سید محمد کاظم یزدی در عروه الوثق ج۱، ص۶۰۲ می گوید:

و امّا الشهاده لعلی(ع) بالولایه و امره المؤمنین فلیست جزءاً منها

۵- میرزای نائینی در وسیله النجاه ص۵۶ گفته استیسـتحب الصلاه علی محمد و آله عند ذکر اسمه الشریف و اکمال الشهادتین بالشهاده لعی(ع) بالولایه و امره المؤمنین الاذان و غیره.

۶- مرجع بزرگ سید ابوالحسن اصفهانی در

ذخیره العباد ص۱۱۲ گفته است:

شهادت به ولایت علی(ع) جزء نماز نیست ولی اگر بعد از شهادت به رسالت به قصد قربت بیاورد خوب است.

۷- شیخ عبدالله مامقانی در لا مناهج المتّقین، ص۶۱ می گوید:

لواتی بالشهاده بالولانه لعلی(ع) مرّتین بعد الشهاده بالرساله تیمّناً بقصد القربه المطلقه لا بقصد الجزئیه لم یکن به باس و کان حسناً

۸- شیخ شریعت اصفهانی در کتابی به نام «الوسیله» ص۶۸ گفته است:

و الشهاده بالولایه لعلی(ع) لم تکن جزءاً من الاذان و بقصد القربه بعد الشهاده بالرساله حسن جّید.

از فقها و علمای معاصر نیز بسیاری ف...Ș...دادند که می توانند این شهادت را در اذان بگوید ولی نه به قصد جزئیت. که نام برخی از آنها را ذکر می کنیم.

۱- مرحوم آقای بروجردی در رساله علمیه خود به نام «المسائل الفقهیه» و سید عبدالهادی شیرازی و سید محمود شاهرودی و میرزا آقا شیرازی اصطهباناتی در رساله «ذخیره العباد»

۲- مرحوم آقای حکیم در مستمسک العروه الوثقی ج۴ ص۱۴ می گوید:

لابأس بالاتیان بالشهاده بقصد الاستحباب المطلق لما فی خبر الاحتجا

«اذا قال احدکم لااله الاالله، محمداً رسول الله، فلیقل علی امیرالمؤمنین...»

۳- مرحوم آقای خویی در استفتایی که از ایشان شده است می گوید:

لاریب فی انّ الشهاده لعلی(ع) بالولایه و ان لم تکن جزءً من الاذان و الاقامه الّا انّها فی نفسها مستحبه بلا اشکال... {۱۸}

۴- مرحوم آقای نجفی مرعشی در حاشیه بر عروه می گوید: الا حوط الایتاه بهایی دون قصد الجزئیه.

۵- آیهالله گلپایگانی در توضیح المسائل مسأله ۹۲۸ می گوید:

اشهد أن علیاً ولی الله جزو اذان و اقامه نیست. ولی خوب است بعد از اشهد انّ محمّداً رسول الله به قصد قربت گفته شود.

۶- امام خمینی در مسأله ۹۱۹ توضیح المسائل می گوید:

اشهد انّ علّیاً ولی الله جزو اذان و

اقامه نیست ولی خوب است بعد از اشهد انّ محمّداً رسول الله به قصد قربت گفته شود.

۷- در استفتایی که از رهبر معظّم انقلاب صورت گرفته است ایشان فرمودند:

لیست شرعاً جزؤاً من الاذان و لا الاقامه ولکن لامانع منها اذا لم تکن بقصد الورود و الجزئیه للاذان و الاقامه بل تکون راجحه اذا کانت لمجرد اظهار الاذعان و الاعتراف بما یعتقده فی خلیفه رسول الله(ص) صلی الله علیه و علی اوصیائه المعصومین.

نکته

البته گروه کمی از فقهاء با توجه به تسامح در ادّله سنن قائل به جزئیت شهادت ثالثه در اذان و اقامه شدند. یعنی هر چند روایت قاسم بن معاویه از نظر سند ضعیف است ولی با تسامح در ادّله {۱۹} سنن که در روایات ما آمده است و بقیه قرائنی که گفته شد معتقدند می توان این شهادت را به عنوان جزء در اذان و اقامه آورد. در این صورت هم سخن آنان بدون حجت شرعی نیست تا صدق بدعت کند.

پیوست

متن استفتاء و پاسخ رهبر انقلاب اسلامی

بسم اللّه الرحمن الرحیم

سماحه القائد العلویّ المقدّی الولی الفقیه آیهاللّه سیدنا السید الحسین علی الخامنئی «دام ظلّه العالی»

السلام علیکم و رحمهاللّه و برکاته

افتونا و أحسنوا و الینا جزاکم اللّه خیر جزاء المحسنین:

ما هو نظرکم الشریف بخصوص الشهاده الثالثه المقدّسه بالولایه و الأمره لسید الأوصیاء صلوات اللّه علیه و علیهم فی الأذان و الأقامه للصلوات المفروضه؟

بسم اللّه الرحمن الرحیم

لیست شرعاً جزؤاً من الاذان و لا الاقامه، ولکن لا مانع منها اذا لم تکن بقصد الورود و الجزؤیه للاذان و الاقامه بل تکون راجحه اذا کانت لمجرّو اظهار الاذعان و الاعتراف بما یقتصده فی ظیفه رسول الله صلی اللّه علیه و علی أوصیائه المعصومین.

وختاماً أُیدّکم اللّه و یضبرکم علی أعدائکم و الخالفین

لکم و مدّ فی عمرکم الشریف الی یوم الفرحه الکبری حیث تخفق رایه امام زماننا علیه السلام علی جمیع اُرجاء العالم.

وفقنااللّه تعالی لخدتبکم

عبدالحلیم الغزّی

[۱]. وسائل الشیعه، عاملی، ابواب الاذان و الآمامه، باب ۱۹، ج۴، منشورات مکتبه الاسلامیه.

[۲]. همان مدرک، ابواب الاذان و الاقامه، باب۱۹.

[۳]. المصنف، ج۱، ص۲۴۴، کتاب الاذان و الاقامه، باب من کان یقول فی اذانه حی علی خیر العمل. المصنف صنعانی، ج۱، ص۴۶۰، ح۱۷۸۶.

[۴]. همان. ۲۳۲۴۶.

[۵]. کنزالعمال، متقی هندی، ج۸، حدیث ۲۳۲۴۲.

[۶]. همان، ۲۳۲۴۲.

[۷]. همان، ۲۳۲۵۱.

[۸]. جامع المدارک، ج۱، ص۳۱۹.

[۹]. جامع الاحادیث الشیعه، ج۱، ص۱۷. (حدیث از امالی مفید) باب حجیه فتوی الائمه.

[۱۰]. همان مدرک، (حدیث از کافی، ج۱، ص۵۳)

[۱۱]. مسند ابن حنبل، ج۵، ص۳۶۵، حلیهالاولیاء، ج۶، ص۲۹۴، الریاض النضره، ج۲، ص۱۷۱، کنزالعمال، ج۶، ص۱۵۴ و...

[۱۲]. النص و الاجتهاد، ص۲۰۸.

[۱۳]. بحارالانوار، ج۳۸، ص۳۱۸، حدیث۲۶.

[۱۴]. بحارالانوار، ج۳۷، ص۲۹۵.

[۱۵]. البته واضح است مراد از تهلّل وجه الحق سبحانه و استبشر بذلک مجازی است و کنایه از رضایت خداست.

[۱۶]. بحارالانوار، ج۳۸، ص۳۱۸.

[۱۷]. بحارالانوار، ج۲۳، ص۲۸۲.

[۱۸]. سرّ الایمان، ص۶۰.

[۱۹]. عن احمد بن محمد البرقی، عن ابیه عن علی بن الحکم عن هشام بن سالم عن الصادق(ع) انّه قال: من بلَغه عن النبی(ص) شیی ء من الثواب فعلمله، کـان له اجر ذلـک و ان کان رسول الله لم یقله المحاسن، ج۱، ص۲۵. و در کـافی نیز نظیر همین نقل شده است و خطیب در تاریخ بغداد ج۸، ص۲۹۶ و مناوی در فیض القدیر ج۶، ص۹۵ شبیه به این را دارند.

جمله "أشهد أنّ محمداً رسول الله از چه زمانی وارد اذان و اقامه ما شد؟ آیا حضرت محمد(ص) آن را بر زبان می آورد؟ جمله "أشهد انّ علیّاً ولیّ الله" از چه زمانی وارد اذان و اقامه شد؟ آیا حضرت علی(ع) آن را بر زبان می آورد؟

پرسش

جمله "أشـهد أنّ محمـداً رسول الله از چه زمـانی وارد اذان و اقـامه ما شـد؟ آیا حضـرت محمـد(ص) آن را بر زبان می آورد؟ جمله "أشهد انّ علیّاً ولیّ الله" از چه

زمانی وارد اذان و اقامه شد؟ آیا حضرت علی(ع) آن را بر زبان می آورد؟

پاسخ

برادر گرامی از این که با ما مکاتبه نمودید سپاسگزاریم.

اذان در سال اوّل هجرت پیامبر به مدینه منوّره تشریع شد. یکی از علت های اساسی تشریع اذان این بود که وقتی پیامبر(ص) می خواست نماز بخواند، مسلمانان متوجه نمی شدند چه موقع پیامبر به نماز می ایستد تا با او نماز جماعت بخوانند. از این رو به این فکر افتادند باید کاری بکنیم که همه متوجه بشوند. یکی گفت: ناقوس بزنیم. دیگری گفت: شیپور بنوازیم. سومی گفت: دود به هوا بلند کنیم (آتش روشن کنیم). چهارمی گفت: پرچمی بالا ببریم. پیامبر هیچ کدام را نپسندید.

عبدالله بن زید در خواب دید که شخصی با لباس سبز به همین شکل مرسوم اذان می گوید. پیامبر همین طور در خواب دید، بعد به بلال گفت: همین الفاظ را بلند بگوید، و بدین وسیله اذان مرسوم شد. در برخی روایات آمده که جبرئیل اذان را به پیامبر وحی کرد. کیفیت اذان اولیه به گفته اهل سنت چهار بار تکبیر و "أشهد أن لا إله إلّا الله" و "أشهد أنّ محمداً رسول الله" و "حيّ على الصلاه" و "حيّ على الفلاح" و "الله اكبر" هر كدام دو بار و يك بار "لا اله الّا الله" است. فقط مالك بن انس گفته که تکبیر اوّل را نیز دوبار باید گفت.[۱]

مرحوم شیخ طوسی در کتاب خلاف فرموده است: تکبیر اوّل چهار مرتبه و شهادتان هر کدام دو مرتبه و "حيّ على الصلاه" و "حيّ على الفلاح" و "حيّ على خير العمل" و "الله اكبر" و "لا اله

الاّ الله" دو مرتبه باید گفته شود.[۲]

در کنز العمال نیز روایاتی درباره اذان و کیفیت آن به طریق اهل سنت (که در ابتدا ذکر شد) آمده است.[۳]

امام رضا(ع) از پدران گرامی اش از رسول خدا(ص) نقل می کند: "وقتی مرا به معراج بردند، جبرئیل اذان گفت، دو تا دو تا (یعنی هر بند اذان دو تا بود) و اقامه گفت دو تا دو تا".[۴]

مرحوم مجلسی در بحارالانوار بعد از نقل روایات، بحث مفصّلی در اقوال و اضافه شدن "أشهد أنّ عليّا وليّ الله" نقل کرده است. شاید علت اضافه شدن آن بوده که طرفداران خلفای راشدین گفتند: وقتی پیامبر به معراج رفت، دید بر عرش نوشته شده: "لا اله الاّ الله، محمد رسول الله، ابوبکر الصدیق". امام صادق(ع) فرمود: "وقتی که خدا عرش را آفرید، بر آن نوشت: لاأله ألاّ الله، محمد رسول الله، عليّ امیرالمؤمنین".[۵]

بنا به عقیده شیعه، شهادت به ولایت علی(ع) جزء اذان نیست. شیخ طوسی در کتاب نهایه فرموده: "آنچه در روایات ضعیف که مورد عمل نیست وارد شده مبنی بر گفتن "أشهد أنّ علياً ولی الله" و "أنّ محمداً و آله خیر البشر" نباید به آن عمل شود و هر کس آن را در اذان بگوید، خطا کار است".[۶] اما اگر شهادت به ولایت را جزء اذان ندانیم، گفتن آن به قصد ثواب اشکال ندارد. فقها و مراجع فعلی، همین نظر را دارند که شهادت به ولایت امیرالمؤمنین(ع) جزء اذان نیست، اما می توان به قصد ثواب آن را گفت.

اهل سنت از اذان "حیّ علی خیر العمل" را حذف کرده و در اذان صبح "الصلوه خیرٌ من النّوم" را اضافه نموده

اند.

زمان وارد شدن "اشهد انّ علیاً ولیّ الله" در اذان به قصد رجاء در ثواب مشخص نیست. در بعضی کتاب های تاریخی آمده که در برخی قیام های علویان، اذان به شکل شیعی خوانده می شد، اما آیا این جمله در آن بوده یا نه، چیزی نیامده است. از زمان شیخ طوسی و پیشتر از او این مسئله در کتاب های فقهی مورد بحث قرار گرفته است.

اما این که حضرت علی(ع) آن را گفته است، در هیچ سندی نیافتیم که حضرت آن را گفته باشد، یا امامان پس از او گفته باشند.

[۱] الفقه علی المذهب الاربع، ج ۱، ص ۳۱۲.

[۲] شیخ طوسی، کتاب الخلاف، ج ۱، ص ۹۰.

[۳] علی المتقی الهندی، کنز العمال، ج ۸ ص ۳۲۹ به بعد.

[۴] بحارالانوار، ج ۸۱ ص ۱۰۷.

[۵] همان، ص ۱۱۲.

[۶] بحارالانوار، ج ۸۱ ص ۱۱۱.

زمان پیامبر(ص) نماز به چه صورت بود، به شکل امروزی که شیعیان انجام می دهند، یا به شکلی که اهل سنت آن را به جا می آورند؟

پرسش

زمان پیامبر(ص) نماز به چه صورت بود، به شکل امروزی که شیعیان انجام می دهند، یا به شکلی که اهل سنت آن را به جا می آورند؟

پاسخ

در انجام فریضه نماز بین شیعیان و سنّی ها تفاوتی وجود ندارد، جز در چند چیز: دست بسته یا دست باز نماز خواندن، آمین گفتن بعد از "ولاالضالین"، مقید بودن یا مقید نبودن سجده گاه به اموری مانند خاک و سنگ.

امّا این سؤال را که پیامبر(ص) چگونه نماز می خواند، مثل سنی ها یا شیعیان، اگر از عالمان شیعه بپرسید، می گویند: ما پیرو سنّت پیامبر هستیم.

پیامبر(ص) این گونه نماز می خوانـد که ما می خوانیم؛ اگر از عالمان اهل سـنت همین سؤال را بکنیـد، آنان نیز چنین پاسـخ خواهنـد داد. این سـخن گویای این حقیقت است که همه گروه ها و مـذاهب اسـلامی سنّت پیامبر(ص) را قبول دارند و آن را همانند قرآن از مصادر و منابع شناخت ایدئولوژی اسلام می دانند.

جـا دارد نکته ای را به اطلاع شـما برسانیم و آن این است که بین قرآن و سـنت یک تفاوت مهم وجود دارد: در قرآن تحریف راه نـدارد، ولی در روایاتی که از پیامبر(ص) نقل شده، ممکن است بری از آن پایه و اساسـی نداشـته باشـند و راویان به دروغ آن را به پیامبر نسبت داده باشند. بدین جهت است که گاه روایات متضاد از پیامبر نقل شده است. این یکی از مشکلاتی است که فقیهان و کارشـناسان اسـلام مدام در پی شـناخت روایات صـحیح و تمایز آن با روایات نادرست هسـتند. آنان با یک سری معیارها به شناخت روایات ساختگی می پردازند. این امر در

مورد روایاتی که درباره نماز وارد شده، جاری است.

برخی تفاوت های موجود در مورد انجام فریضه نماز بین شیعیان و سنّی ها مثلاً دست بسته نماز خواندن، یا در نماز جماعت بعد از "ولاالضالین" آمین گفت که در بین سنّی ها رواج دارد، ریشه در سنّت خلفا دارد. این ها اموری است که برخی از حاکمان پدید آوردند و بدعت نهادند. سیره پیامبر(ص) این گونه نبود، لیکن سنّی ها این سخن را قبول ندارند این اعمال را به پیامبر(ص) نسبت می دهند، اما شیعیان آن را جعلی می دانند.

شیعیان عمدتاً از زبان اهل بیت و برخی از صحابه بزرگوار به سیره و سنت پیامبر(ص) نائل می گردند، ولی سنی ها چندان به اهل بیت پیامبر(ص) التفاتی ندارند و عمدتاً از زبان صحابه نقل می کند. این ها ریشه تفاوت ها در نقل سنت نبوی است. دلیل شیعه برای تمسک به اهل بیت خیلی روشن است، چون هم قرآن در آیه تطهیر به پاکیزگی اهل بیت اشاره کرده است و هم پیامبر(ص) بارها تمسک به اهل بیت را گوشزد نموده است، از جمله در حدیث "ثقلین". بنابراین بهترین و مطمئن ترین راه پی بردن به سنت پیامبر(ص) راه اهل بیت است و شیعه افتخار می کند که از این عروه الوثقی بهره مند است.

اگر مایلید در این گونه امور اطلاعاتی داشته باشید، توصیه می کنیم کتاب نشانه های دو مکتب (ترجمه کتاب معالم المدرستین) اثر سید مرتضی عسکری را مطالعه نمایید.

چرا طرز وضو گرفتن و نماز خواندن شیعه و سنی با یکدیگر متفاوت است، در صورتی که دینمان یکی است و پیامبرمان یکی بوده است؟

پرسش

چرا طرز وضو گرفتن و نماز خواندن شیعه و سنی با یکدیگر متفاوت است، در صورتی که دینمان یکی است و پیامبرمان یکی بوده است؟

پاسخ

تفاوت وضو و نماز بین شیعه و سنی ناشی از برداشت آیات و روایات و برخی مطالب دیگر است، که در توضیح می آید.

تفاوت در وضو به خاطر این است که اهل سنت براساس برداشتی که از ظاهر آیه شریفه "فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین" دارند دست هایشان را از سر انگشتان تا آرنج، برعکس شیعه می شویند. نیز پاهایشان را می شویند، بر خلاف شیعه که روی پا مسح می کشند. شیعه همین آیه را به نحو دیگر به همان طریقی که وضو می گیرد، تبیین می کند. در این زمینه روایاتی نیز وارده شده که پیامبر چنین وضو می گرفت. براساس این آیه در وضو باید ابتدا صورت شسته شود، بعد دست ها تا مرفق شسته شود، بعد مسح سر و سپس روی پاها تا کعب (برآمدگی) مسح شود. برای اطلاع بیشتر و مفصل تر به تفسیر نمونه، جلد ۴، صفحه ۲۸۵ به بعد مراجعه کنید.

در این آیه محدوده شستن صورت بیان نشده، ولی در روایات نحوه وضوی پیامبر بیان شده که باید از رستنگاه مو تا چانه باشد و به اصطلاح گردی صورت شسته شود، در این آیه حد شستن دست ها مشخص شده و آن این که باید تا آرنج شسته شود. معنای این جمله آن نیست که از سر انگشتان شروع کنیم و تا آرنج مانند اهل سنت دست ها را بشوییم، بلکه این آیه محدوده شستن دست ها را تا آرنج می داند. بدین معنا که تا کتف لازم

نیست شسته شود یا تا مچ کافی نیست، بلکه باید تا آرنج شسته شود. بنابراین اگر از آرنج آب بریزیم و تا سر انگشتان را بشوییم، صحیح است، مانند این که کسی به دیگری بگوید: پاهایت را تا ران بشوی. معنایش این نیست که پاهایش را بالا آورد و از سر انگشتان پا شروع کند و به ران ختم کند. این معقول نیست، بلکه اگر از ران آب بریزد تا پایین، به وظیفه اش عمل کرده است. پس این آیه محدوده شستن دست ها را بیان می کند، نه این که از کجا شروع و به کجا ختم کند.

نحوه نماز خواندن اهل سنت با ما خیلی تفاوت ندارد. فقط در برخی از مطالب از قبیل این که آنان دست بسته نماز می خوانند، فرق دارد،آ یعنی موقعی که ایستاده اند، دست راستشان را روی دست چپ گذاشته و به سینه می چسبانند، ولی ما شیعیان آن را صحیح نمی دانیم، زیرا این عمل (که به آن تکتف یا تکفیر می گویند) از ابداعات عمر بوده است.

وقتی که اسیران عجم (ایران) را نزد عمر بردند، اسیران به احترام عمر دست به سینه چسباندند. عمر پرسید: این چه کاری است که انجام می دهید، گفتند: ما در برابر بزرگان خود این کار را می کنیم. عمر این کار را پسندید و گفت: خوب است در برابر پروردگار چنین بایستیم. این کار از بدعت های عمر بوده و به نظر فقهای ما باطل کننده نماز است.

دیگر این که اهل سنت بعد از خواندن حمد، آمین می گویند. این مطلب نیز در زمان رسول الله (ص) نبوده و اهل سنت آن را ابداع کرده اند.

علت اصلی امثال این اختلافات به مسئله امامت

برمی گردد. اهل سنت بعد از فوت پیامبر گفتند: "حسبنا کتاب الله؛ کتاب خدا ما را کافی است" و خود را از اهل بیت پیامبر (ص) جدا کردند، در حالی که پیامبر به امت سفارش تمسک به اهل بیت را نموده بود.

جدایی از اهل بیت بلکه دشمنی با آنان نتیجه اش این می شود که اهل سنت از علی (ع) و فاطمه زهرا و حسن و حسین و سلمان و ابوذر و مقداد، روایات کمی نقل کرده اند، در حالی که از ابوهریره و عایشه و دیگران هزاران روایت نقل کرده اند. آیا ابوهریره از پیامبر (ص) بیشتر روایت شنیده یا علی (ع) آیا ابوهریره بیشتر با پیامبر همراه و همنشین بوده، یا علی (ع؟ چرا اهل سنت از علی (ع) تعداد کمی روایت نقل کرده اند؟

علت این است که اهل سنت خود را از اهل بیت کنار کشیده اند. آنان را از صحنه سیاسی و اجتماعی خارج کردند، بلکه آنان را خانه نشین و برخی را کشتند!

علت اختلاف طریقه وضو گرفتن و نماز خواندن در بین شیعیان و اهل سنت چیست؟

پرسش

علت اختلاف طریقه وضو گرفتن و نماز خواندن در بین شیعیان و اهل سنت چیست؟

پاسخ

در مورد قیامت غیر مسلمان و مسلمان بی عمل: با توجه به معارف اسلامی، رستگاری در قیامت به دو چیز وابسته است: یکی از اعتقادات و اندیشه راستین و دیگری عمل صالح، یا شدن و زیستی راستین است. قرآن می گوید: "و العصر إنّ الانسان لفی خسر إلّا الذین آمنوا و عملوا الصالحات،(۱) به عصر سوگند، بشر در خسران قرار دارد مگر آن که ایمان و عمل صالح داشته باشد."

حال اگر فردی به هر دلیلی از این دو محروم شد، حساب وکتاب او در قیامت دقیقاً چگونه است، بر ما روشن نیست. قرآن در مورد برخی از این گونه افراد متذکر می شود که ما نباید قاطعانه در مورد قیامت آنان قضاوت نماییم، زیرا کارشان با خدا است.(۲)

لیکن با توجه به احکام عقل و وحی می گوییم: از جهت ایمان برای محاکمه و مجازات در روز قیامت یک سری معیارهایی وجود دارد که از جمله آن ها این است که از خداوند حکیم شایسته نیست بدون این که دلیل و جهت خویش را بر بندگانش تمام کند، آنان را محاکمه نماید، قرآن فرمود: "ما کنا معذبین حتی نبعث رسولاً،(۳) ما انسان ها را مورد عذاب قرار نمی دهیم مگر آن گاه که با فرستادن رسول، حجت را بر آنان تمام کرده باشیم."

به مقتضای این آیه کسانی که حجت بر آنان تمام نشده است، و نتوانستند دین حق را بشناسند و در نتوانستن تقصیری نداشتند،

مشمول عذاب الهی قرار نمی گیرند.

در منطق قرآن "قلب سلیم" مایه نجات در قیامت است "یوم لا ینفع مال و لا نبون إلّا

مَن أتی اللّه بقلب سلیم(۴)"

شهید مطهری می گوید: اگر کسی دارای صفت (در مقابل حقیقت) تسلیم باشد و به عللی حقیقت اسلام بر او مکتوم مانده باشد، و او در این راه بی تقصیر باشد، هرگز خداوند او را معذب نمی سازد، بلکه او اهل نجات از دوزخ است(۵)

حال در پاسخ سؤال مذکور می گوییم: اگر افرادی همانند هندوها به عللی حقیقت اسلام بر آنان مکتوم مانده باشد و آنان در این باره تقصیری نداشته باشند، از این جهت که حجت بر آنان تمام نیست، اهل نجات از دوزخند ،البته باید توجه داشت که این از جهت ایمان است.

امّا از جهت عمل: برای رستگاری در روز قیامت توشه لازم است.

در روایت است که بهشت و جهنم عمل آدمی است. اگر کسی توشه ای پیدا نکند، کار خوب و خدا پسند انجام ندهد و در پی احسان به خلق نباشد، طبیعی است که در قیامت توشه ای ندارد. خواه به ظاهر مسلمان باشد یا نباشد، زیرا اگر چه شاید حقیقت دین به او نرسیده باشد، اما از فطرت خدایی و گرایش به نیکی که در وجود انسان ها است، برخوردار است.

هر که جزای عمل خوب و بد خویش را در قیامت می بیند، حتی اگر عملی به ظاهر خوب باشد، ولی به واقع (یعنی به حسب نیت) بد باشد، پیشِ خدا مخفی نمی باشد و سزای آن را خواهد دید.

پی نوشت ها:

۱ - عصر (۲۳)، آیه ۱.

۲ - توبه(۹)، آیه ۱۰۶، نساء(۴)، آیه ۹۷ - ۹۹.

۳ - اسراء (۱۷)، آیه ۱۵.

۴ - شعرا (۲۶)، آیات ۸۸ و ۸۹.

۵ - مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۱، ص ۲۹۳.

آیا در زمان پیامبر"ص" و قبل از واقعه غدیر خم صلی الله وعلیه وسلم أشهد أنّ علیّاً ولیّ اللّه رحمهما الله جزء اذان بود؟

پرسش

آیا در زمان پیامبر"ص" و قبل از واقعه

غدیر خم صلی الله وعلیه وسلم أشهد أنّ علیّاً ولیّ اللَّه رحمهما الله جزء اذان بود؟

پاسخ

"اشـهد أنّ علیاً ولی اللَّه" چه در زمان پیامبر(ص) و چه بعـد از آن و چه در زمان کنونی جزء اذان نبوده و نیست. بنـدهای اذان نزد شـیعه هجده تا است؛ چهار اللَّه اکبر، اشـهد ان لااله الّااللَّه، اشـهد أنّ محمّداً رسول اللَّه، حی علی الصـلاه، حی علی الفلاح، حی علی خیر العمل، اللَّه اکبر و لااله الاّ اللَّه، هر کـدام دوبار و بنـدهای اقامه هفـده تا است مانند بندهای اذان با این تفاوت که لااله الاّ اللَّه آخر یکی است و "قد قامت الصلاه" دوبار اضافه شده و "اللَّه اکبر" دوبار گفته می شود.

مستحب است بعـد از بردن نـام پیـامبر(ص) بر آن حضـرت درود بفرسـتند، همـان طوری که مسـتحب است بعـد از نـام پیـامبر شهـادت به ولاـیت امیرالمؤمنین(ع) داده شود و در اذان و اقـامه بگوینـد: أشـهد أنّ علیـاً ولی اللَّه. گفتن آن تنها به قصـد ثواب است، نه از آن جهت که جزء اذان و اقامه باشد. این نکته در رساله های عملیّه مراجع ذکر شده است.

از طرفی شـیعه با این شـهادت، مراتب ارادت خود را به وصـی پیامبر(ص) اعلام می نماینـد، ولی هرگز آن را جزء اذان و اقامه نمی دانند.

چرا عقد موقت (صیغه) را شیعه قبول دارد و اهل سنّت آن را قبول ندارد؟

پرسش

چرا عقد موقت (صیغه) را شیعه قبول دارد و اهل سنّت آن را قبول ندارد؟

پاسخ

از آیه "فما استمتعتم به منهن فآتوهنّ أجورهن فریضه؛(۱) زنانی را که متعه می کنید واجب است مهر آنان را بپردازید". جواز ازدواج مـوقت اسـتفاده می شود. روایـات فراوانی دربـاره جواز ازدواج موقت آمـده است. در روایت مفضـل، امـام صـادق(ع) فرمود: " از آیه " فما استمتعتم به منهنّ..." استفاده می شود که متعه حلال است".

سپس فرمود: "مسـلمانان در زمان پیامبر(ص) در حج وغیر حج متعه می کردند و در زمان ابوبکر و چهار سال اوّل ایام خلافت عمر، متعه رواج داشت، سپس عمر آن را حرام کرد".(۲)

عمر خلیف? دوم صـریحاً اعلاـم کرد: "متعتـان کانتـان علی عهـد رسول الله(ص) أنهی عنهمـا و أعـاقب علیها متعه النساء: متعه الحج؛ دو نوع متعه در زمان پیامبر حلال بود، ولی من آن دو را حرام کردم و هر کس انجام دهد، او را عذاب می کنم" (۳)

بنـابر این اهل سنّت نیز ابتـدا ازدواج موقت را قبول داشـتند، سـپس با تحریم "عمر" آن را برای همیشه حرام دانسـتند. اما چون مبنای فقهی شـیعه بر اساس سـنت پیامبر و روایات معصومان است و در آن ها متعه (عقد موقت) صـراحتاً بیان شده، آن را قبول داشته و می پذیرند.

فلسـفه ازدواج موقت همچون ازدواج دائم این است که مردان و زنان از نظر غریزه جنسی کمبودی احساس نکنند و راه ازدواج صحیح باز باشد تا دچار زنا و فساد نشوند. چه بسا زنانی که شوهرانشان از دنیا رفته و بی سرپرست مانده اند و غریزه شهوت به آنان فشار می آورد. از طرفی مردانی هستند که زمینه ازدواج دائم

برایشان فراهم نیست. در اسلام راه صحیح ازدواج خوب و آسان فراهم شده تا کسی به گناه آلوده نشود.

در ازدواج موقت شرایطِ سخت ازدواج دائم وجود ندارد.

این حقیقت قابل انکار نیست که غرائز طبیعی را نمی توان از بین برد. فرضاً هم بتوانیم از بین ببریم چنین اقدامی عاقلانه نیست، زیرا این کار مبارزه با قانون آفرینش است. بنابراین راه صحیح آن است که آن ها را از طریق معقول و قانونمند اشباع نماییم و از آن ها در مسیر سازندگی بهره برداری کنیم.

پاره ای از روانکاوان غریزه جنسی را غریزه اصیل انسان می دانند و تمام غرائز دیگر را به آن باز می گردانند. بنابراین در بسیاری از شرایط و محیط ها، افراد فراوانی در سنین خاصی قادر به ازدواج دائم نیستند، یا افراد متأهل در مسافرت های طولانی یا مأموریت ها با مشکل عدم ارضای غریزه جنسی روبه رو می شوند.

این موضوع مخصوصاً در عصر ما که سنّ ازدواج بر اثر طولانی شدن دوره تحصیل و مسائل پیچیده اجتماعی بالا رفته و کمتر جوانی می تواند در سنین پایین یعنی در داغ ترین دوران غریزه جنسی اقدام به ازدواج کند شکل حاد تری به خود گرفته است. با این وضع یا باید راه زنا و فحشا باز باشد یا ازدواج موقت و دائم گسترش یابد یا مانند راهبان و راهبه ها غریزه شهوی را سرکوب کرد. از بین این سه راه قطعاً ازدواج موقت بهتر و سالم تر است.(۴)

درباره فلسفه ازدواج موقت می توانید از مطالعه کتاب نظام حقوق زن در اسلام نوشته استاد شهید مطهری بهره مند شوید.

پی نوشت:

۱ – نساء (۴) آیه ۲۴.

۲ – بحارالانوار،

ج ۱۰۳، ص ۳۰۳.

۳ - کنز العمال، ج ۱۶، ص ۵۱۸؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۲ ، ص ۲۵۱.

۴ - تفسیر نمونه، ج۳، ص ۳۴۱، با تلخیص.

چرا در اذان اشهد ان علیا ولی اللّه می گویید و به ولایت علی علیه السلام گواهی می دهید ؟

پرسش

چرا در اذان اشهد ان علیا ولی اللّه می گویید و به ولایت علی علیه السلام گواهی می دهید ؟

پاسخ

شایسته است در پاسخ این سئوال , نکات ذیل در نظر گرفته شوند :

۱ - فقهای شیعه همگی در کتابهای فقهی خود ; اعم از استدلالی و غیره , تصریح می کنند که شهادت بر ولایت علی علیه السلام جزء اذان و یا اقامه نیست و هیچ کس حق ندارد آن را به عنوان جزء آن دو بر زبان جاری کند .

۲ - علی علیه السلام , از دیدگاه قرآن , یکی از اولیای خدا قلمداد گردیده است ودر همان آیه , به ولایت وی بر مومنان تصریح می نماید , آنجا که می فرماید : انما ولیکم اللّه و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یوتون الزکوه وهم راکعون . (۱)- تنها سرپرست شما خدا و رسول او و کسانی هستند که ایمان آورده اند و نماز را به پای می دارند و در حال رکوع , زکات می پردازند . روایات صحاح و مسانید اهل سنت نیز بر این امر تصریح نموده اند که آیه شریفه درحق علی علیه السلام آنگاه که در حال رکوع , انگشتر خود را به فقیر بخشید فرودآمده است . (۲) هنگامی که این آیه درباره علی علیه السلام نازل گشت , حسان بن ثابت این واقعه را چنین به نظم درآورد :فانت الذی اعطیت اذا انت راکع فدتک نفوس القوم یا خیر راکع فانزل فیک اللّه خیر ولایه و بینها فی محکمات الشرایع - تو آن کسی هستی که در حال رکوع , بخشش نمودی

, جانها فدای تو باد ای برترین رکوع کنندگان . - پس خدا بهترین ولایت را درباره تو فرو فرستاد و آن را در احکام خلل ناپذیرشریعتها بیان فرمود .

۳ - پیامبر گرامی فرمود : انما الاعمال بالنیات میزان و حقیقت واقعیت هرعملی , به نیت انسان بستگی دارد . بنابراین هرگاه ولایت علی علیه السلام یکی از اصولی که قرآن بدان تصریح فرموده است باشد , و از سوی دیگر جمله یاد شده به قصد جزئیت گفته نشود و جزیی از اذان محسوب نگردد , چه مانعی دارد که این حقیقت نیز , در کنار شهادت بررسالت پیامبر گرامی بازگو گردد ؟

در اینجا مطلبی لازم به گفتن است و آن این که : اگر افزودن جمله ای بر اذان ,امری است غیر مستحسن و بدین جهت بر شیعه خرده گرفته می شود , این دو موردی که درزیر می آوریم , چگونه توجیه می گردد :

۱ - تاریخ صحیح گواهی می دهد که فصل حی علی خیر العمل جزء اذان بوده است (۳)در حالی که در دوران خلافت خلیفه دوم به تصور این که مردم با شنیدن آن گمان می برند که نماز بهترین عملها است و دیگر به سراغ جهاد نمی روند , آن را حذف کردو به همین حالت باقی ماند . (۴)

۲ - جمله الصلوه خیر من النوم , در زمان رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله جزءاذان نبوده و بعدها بر فصول آن اضافه گردیده است (۵) و لذا شافعی , در کتاب الام می گوید : اکره فی الاذان الصلوه خیر من النوم لان ابا محذوره لم یذکره

. (۶)- یعنی برای من خوشایند نیست که در اذان بگویم : الصلوه خیر من النوم ; زیراابا محذوره (یکی از راویان و محدثان) , آن را (حدیث خود) نیاورده است .

آیا شیعه , نماز وتر را واجب می داند ؟

پرسش

آیا شیعه , نماز وتر را واجب می داند ؟

پاسخ

نماز وتر , از جمله نمازهای نافله شب می باشد که انجام آن برای مسلمانان وپیروان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله مستحب است , ولی فقیهان شیعه , در پرتوکتاب و سنت , اموری را به عنوان ویژگی های پیامبر گرامی یادآور شده اند که یکی از آنها , واجب بودن نماز وتر بر وی می باشد . علامه حلی در کتاب تذکره الفقها حدود هفتاد چیز را از خصوصیات و ویژگی های پیامبر صلی اللّه علیه و آله می شمارد و در آغاز سخن خود , چنین می گوید : فاما الواجبات علیه دون غیره من امته امور : الف - السواك , ب - الوتر ج -الاضحیه . روی عنه - ص - انه قال : ثلث کتب علی و لم تکتب علیکم : السواك والوتر و الاضحیه ۰۰۰ . (۱)- آنچه تنها بر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله واجب است نه بر امتش , چند چیزاست : الف - مسواك نمودن ب - نماز وتر ج - قربانی کردن . از رسول خدا روایت شده که فرمود : سه چیز بر من , واجب گردید نه بر شما : مسواك کردن , نماز وتر وقربانی نمودن . بر این اساس , نماز وتر - از دیدگاه شیعه - بر پیامبر گرامی صلی اللّه علیه وآله واجب , و بر دیگر مسلمانان , مستحب است .

اینکه گفته می شود علی (ع) در نماز انگشتر خود را بخشیده اشاره علی (ع) به سائل برای اینکه بیاید و خودش انگشتر را از انگشت علی (ع) بیرون کند از نظر فقه شیعه مصداق فعل کثیر است که منافات با نماز دارد ؟

پرسش

اینکه گفته می شود علی (ع) در نماز انگشتر خود را بخشیده اشاره علی (ع) به سائل برای اینکه بیاید و خودش انگشتر را از انگشت علی (ع) بیرون کند

از نظر فقه شیعه مصداق فعل کثیر است که منافات با نماز دارد ؟

پاسخ

در نماز کارهایی جایز است انسان انجام بدهد که به مراتب بیش از این اشاره است که علی (ع) نموده و در عین حال ضرری برای نماز ندارد . تا آنجا که کشتن حیواناتی مانند مار و عقرب و یا برداشتن و گذاشتن کودکی و حتی شیردادن بچه شیرجزء فعل کثیر ندانسته اند , پس چگونه یک اشاره جزء فعل کثیر شد

در اذان شیعه دو بار« حی علی خیر العمل گفته می شود » درحالی که در اذان اهل سنت چنین جمله ای نیست، ریشه این اختلاف چیست؟

پرسش

در اذان شیعه دو بار« حی علی خیر العمل گفته می شود » درحالی که در اذان اهل سنت چنین جمله ای نیست، ریشه این اختلاف چیست؟

پاسخ

یادآور می شویم در خلافت خلیفه دوم « مصلحت اندیشی» از رواج بیشتری برخوردار بود چه بسا مصلحت اندیشی بر حکم خدا در قرآن و سنت مقدم می شد.

از باب نمونه، در عصر پیامبر (ص) و عصر خلیفه نخست و حتی بخشی از خلافت خلیفه دوم سه طلاق در یک مجلس یک طلاق حساب می شد، اما در نیمه دوم خلافت خلیفه دوم این حکم دگرگون گشت و سه طلاقه کردن زن در یک مجلس، سه طلاق واقعی تلقی گردید و هر نوع حق رجوع به وسیله شوهر سلب شد.(تفسیر این بخش را در کتاب «الاعتصام بالکتاب و السنه» قرائت بفرمایید،ص ۱۷۵تا۲۱۰و در این مطلب میان مؤرخان و محدثان اتفاق نظر هست؛ به صحیح مسلم:۴ باب الطلاق الثلاث، حدیث ۱و۳؛ سنن بیهقی:۷/۳۳۹؛ الدر المنثور: ۱/۲۷۹ مراجعه شود.)

مسأله«حی علی خیر العمل» با مسأله پیش، سرنوشت یکسان دارند، در دوران خلافت خلیفه دوم کشور گشایی از اهمیت بالایی برخوردار بود، و برای ایجاد شور و نشاط در مجاهدان قرار شد که جهاد به عنوان بهترین عمل تبلیغ گردد و از آنجا که وجود این جمله در اذان با این فکر سازگار نبود، سرانجام تصمیم بر حذف آن از اذان گرفته شد.

متکلم معروف اشعری به نام علاء الدین قوشجی (متوفای ۸۷۹) می گوید: عمر بن خطاب نسبت به سه چیز هشدار داد، و گفت:

«ثلاث كن على عهد رسول الله(ص) و أنا أنهى عنهن و اُحرِمهن و أَعاقِر عليهن: مُتعه النساء، و مُتعه الحج و حی علی

خیر العمل». (شرح تجرید قوشجی: بحث امامت.)

[سه چیز در عهد رسول خدا رسمیت داشت و من از آنها باز می دارم، و تحریم می کنم و مؤاخذه می نمایم:۱. متعه زنان، ۲. متعه حج، ۳. گفتن حی علی خیر العمل.]

مصحلت اندیشی خلیفه، گذشته بر این که نوعی اجتهاد در مقابل نص بود، می تواند نسبت به خود حجت باشد نه برای دیگران و نه برای آیندگان، اگر آیندگان از جریان آگاه شدند باید سنت را بر بدعت مقدم بدارند، خصوصاً که ملاک دگرگون گردیده است و دیگر جهادی بر ضد کفر و شرک نیست.

از آنجا که یک چنین بدعت کار آسانی نبود، بزرگانی بر این نهی ارزش قائل نشده و به هنگام اذان این جمله را می گفتند.

برهان الدین حلبی (۹۷۵- ۱۰۴۴) در سیره خود می نویسد: عبدالله بن عمر و علی بن الحسین در اذان پس از « حی علی الفلاح» جمله «حی علی خیر العمل» می گفتند(سیره حلبی:۲/۳۰۵.)

و از آنجا که گفتن این جمله نوعی شعار مخالفت بود، پیوسته در طول تاریخ موافق و مخالف از آن بهره می گرفتند.

در انتفاضه حسنی ها آنگاه که حسین بن علی بن حسن صاحب فخ بر مدینه مسلط شد، عبدالله بن حسن أفطس بر بالای مناره ای که روی مرقد پیامبر گرامی(ص) است، قرار گرفت، و به مؤذن گفت: بگو: « حی علی خیر العمل» مؤذن نیز این جمله را به زبان راند.(مقاتل الطالبیین: نگارش ابو الفرج اصفهانی (۲۸۴- ۳۵۶)، ۴۴۶)

و نیز در دولت آل بویه که تمایلات شیعی داشتند شعار شیعیان بغداد در اذانها جمله« حی علی خیر العمل» بود،آنگاه که سلجوقی ها روی کار آمدند این شعار ممنوع گردید، و شگفت این است

که فرمان دادند که در اذان صبح جمله « الصلاه خیر من النوم» گویند، و این جریان در سال ۴۴۸ رخ داد.(سیره حلبی:۲/۳۰۵.)

نظر شیعه و اهل سنت در مورد قنوت در نماز چیست؟

پرسش

نظر شیعه و اهل سنت در مورد قنوت در نماز چیست؟

پاسخ

در همه نماز های واجبی و مستحبی در رکعت دوم قنوت قبل از رکوع مستحب است و مدرک آن علاوه بر روایات ائمه اهل بیت (ع) روایتی است که اهل سنت از پیامبر گرامی(ص) نقل می کنند.

براء بن عازب که از یاران رسول خداست می گوید: «کان رسول الله(ص) لا ـ یصلی صلاه مکتوبه إلا ـ قنت فیها.» (سنن دارقطنی:۲/۳۷، حدیث ۴؛ سنن بیهقی:۲/۱۹۸.)

[پیامبر نماز واجبی نمی خواند مگر این که در آن قنوت به جا می آورد.]

و نیز از امیرمؤمنان (ع) نقل می کنند که آن حضرت در نماز مغرب قنوت بجا می آورد.(سنن بیهقی:۲/۲۴۵.)

هرگاه قنوت در نماز مغرب مشروع باشد با دیگر نمازها فرقی نخواهد داشت.

زراره از امام باقر (ع) نقل می کند: «القنوت فی کل صلاه فی الرکعه الثانیه قبل الرکوع» [قنوت در تمام نمازها در رکعت دوم پیش از رکوع است.] (وسائل:۴/۹۰۰،باب ۳ از ابواب قنوت،حدیث ۱.)

ولی باید توجه نمود در میان فقیهان اهل سنت درباره قنوت نظر واحدی وجود ندارد در میان آنها در این مسأله اختلاف عمیقی است.

الف: شافعی می گوید: قنوت در نماز صبح در همه اوقات مستحب است.(بدایه المجتهد:۱/۱۳۱؛ المغنی: ۱/۸۲۳.)

ابو حنیفه می گوید: قنوت جز در نماز « وتر » در دیگر نمازها مکروه است.(هدایه مرغینانی:۱/۶۶؛ بدایه المجتهد:۱/۱۳۲.)

ابو یوسف شاگرد ابو حنیفه می گوید: وظیفه مأموم پیروی از امام است، هرگاه او قنوت به جا آورد، مأموم باید از آن پیروی کند.

احمد بن حنبل می گوید: قنوت برای امام در نماز در صورتی درست است که گروهی را برای جهاد اعزام کند.(

المجموع:۳/۵۰۴.)

با این اختلاف چگونه انتظار دارید که شیعه با آنان هماهنگ باشد در حالی که

روایت رسول گرامی (ص) که براء بن عازب آن را نقل می کند مؤید نظر اینها است.

در اذان شـیعه دو بـار« حی علی خیر العمل گفته می شود » درحالی که در اذان اهل سـنت چنین جمله ای نیست، ریشه این اختلاف چیست؟

پرسش

در اذان شیعه دو بـار« حی علی خیر العمـل گفتـه می شـود » درحـالی که در اذان اهـل سـنت چنین جمله ای نیست، ریشه این اختلاف چیست؟

پاسخ

یادآور می شویم در خلافت خلیفه دوم « مصـلحت اندیشـی» از رواج بیشتری برخوردار بود چه بسا مصـلحت اندیشـی بر حکم خدا در قرآن و سنت مقدم می شد.

از بـاب نمونه، در عصـر پیامبر (ص) و عصـر خلیفه نخست و حتی بخشـی از خلافت خلیفه دوم سه طلاق در یک مجلس یک طلاق حساب می شد، اما در نیمه دوم خلافت خلیفه دوم این حکم دگرگون گشت و سه طلاقه کردن زن در یک مجلس، سه طلاق واقعی تلقی گردیـد و هر نوع حق رجوع به وسیله شوهر سلب شـد.(تفسیر این بخش را در کتاب «الاعتصام بالکتاب و السنه» قرائت بفرمایید،ص ۱۷۵تا۲۱۰و در این مطلب میان مؤرخان و محدثان اتفاق نظر هست؛ به صـحیح مسـلم:۴ باب الطلاق الثلاث، حدیث ۱و۳؛ سنن بیهقی:۷/۳۳۹؛ الدر المنثور: ۱/۲۷۹ مراجعه شود.)

مسـأله«حی علی خیر العمـل» بـا مسـأله پیش، سـرنوشت یکسـان دارنـد، در دوران خلافت خلیفه دوم کشور گشـایی از اهمیت بالایی برخوردار بود، و برای ایجاد شور و نشاط در مجاهـدان قرار شد که جهاد به عنوان بهترین عمل تبلیغ گردد و از آنجا که وجود این جمله در اذان با این فکر سازگار نبود، سرانجام تصمیم بر حذف آن از اذان گرفته شد.

متکلم معروف اشـعری به نام علاء الـدین قوشـجی (متوفای ۸۷۹) می گویـد: عمر بن خطـاب نسـبت به سه چیز هشـدار داد، و گفت:

«ثلاث کن علی عهد رسول الله(ص) و أنا أنهی عنهن و اُحرِمهن و اُعاقِر علیهن: مُتعه النساء، و مُتعه الحج و حی علی

خیر العمل». (شرح تجرید قوشجی: بحث امامت.)

[سه چیز در عهـد رسول خدا رسـمیت داشت و من از آنها باز می دارم، و تحریم می کنم و مؤاخذه می نمایم:۱. متعه زنان، ۲. متعه حج، ۳. گفتن حی علی خیر العمل.]

مصـحلت اندیشـی خلیفه، گذشـته بر این که نـوعی اجتهـاد در مقابـل نص بـود، می توانـد نسـبت به خود حجت باشـد نه برای دیگران و نه برای آینـدگان، اگر آینـدگان از جریـان آگاه شدنـد بایـد سـنت را بر بـدعت مقـدم بدارنـد، خصوصاً که ملاک دگرگون گردیده است و دیگر جهادی بر ضد کفر و شرک نیست.

از آنجا که یک چنین بدعت کار آسانی نبود، بزرگانی بر این نهی ارزش قائل نشده و به هنگام اذان این جمله را می گفتند.

برهان الدین حلبی (۹۷۵- ۱۰۴۴) در سیره خود می نویسد: عبدالله بن عمر و علی بن الحسین در اذان پس از « حی علی الفلاح» جمله «حی علی خیر العمل» می گفتند(سیره حلبی:۲/۳۰۵.)

و از آنجا که گفتن این جمله نوعی شعار مخالفت بود، پیوسته در طول تاریخ موافق و مخالف از آن بهره می گرفتند.

در انتفاضه حسـنی ها آنگاه که حسـین بن علی بن حسن صاحب فخ بر مدینه مسلط شد، عبدالله بن حسن أفطس بر بالای مناره ای که روی مرقد پیامبر گرامی(ص) است، قرار گرفت، و به مؤذن گفت: بگو: « حی علی خیر العمل» مؤذن نیز این جمله را به زبان راند.(مقاتل الطالبیین: نگارش ابو الفرج اصفهانی (۲۸۴- ۳۵۶)، ۴۴۶)

و نیز در دولت آل بویه که تمایلات شـیعی داشـتند شـعار شـیعیان بغـداد در اذانهـا جمله« حی علی خیر العمـل» بود،آنگـاه که سلجوقی ها روی کار آمدند این شعار ممنوع گردید، و شگفت این است

که فرمان دادند که در اذان صبح جمله « الصلاه خیر من النوم» گویند، و این جریان در سال ۴۴۸ رخ داد.(سیره حلبی:۲/۳۰۵.)

نظر شیعه و اهل سنت در مورد قنوت در نماز چیست؟

پرسش

نظر شیعه و اهل سنت در مورد قنوت در نماز چیست؟

پاسخ

در همه نماز های واجبی و مستحبی در رکعت دوم قنوت قبل از رکوع مستحب است و مدرک آن علاوه بر روایات ائمه اهل بیت (ع) روایتی است که اهل سنت از پیامبر گرامی(ص) نقل می کنند.

براء بن عازب که از یاران رسول خداست می گوید: «کان رسول الله(ص) لا ـ یصلی صلاه مکتوبه إلا ـ قنت فیها.» (سنن دارقطنی:۲/۳۷، حدیث ۴؛ سنن بیهقی:۲/۱۹۸.)

[پیامبر نماز واجبی نمی خواند مگر این که در آن قنوت به جا می آورد.]

و نیز از امیرمؤمنان (ع) نقل می کنند که آن حضرت در نماز مغرب قنوت بجا می آورد.(سنن بیهقی:۲/۲۴۵.)

هرگاه قنوت در نماز مغرب مشروع باشد با دیگر نمازها فرقی نخواهد داشت.

زراره از امام باقر (ع) نقل می کند: «القنوت فی کل صلاه فی الرکعه الثانیه قبل الرکوع» [قنوت در تمام نمازها در رکعت دوم پیش از رکوع است.] (وسائل:۴/۹۰۰،باب ۳ از ابواب قنوت،حدیث ۱.)

ولی باید توجه نمود در میان فقیهان اهل سنت درباره قنوت نظر واحدی وجود ندارد در میان آنها در این مسأله اختلاف عمیقی است.

الف: شافعی می گوید: قنوت در نماز صبح در همه اوقات مستحب است.(بدایه المجتهد:۱/۱۳۱؛ المغنی: ۱/۸۲۳.)

ابو حنیفه می گوید: قنوت جز در نماز « وتر » در دیگر نمازها مکروه است.(هدایه مرغینانی:۱/۶۶؛ بدایه المجتهد:۱/۱۳۲.)

ابو یوسف شاگرد ابو حنیفه می گوید: وظیفه مأموم پیروی از امام است، هرگاه او قنوت به جا آورد، مأموم باید از آن پیروی کند.

احمد بن حنبل می گوید: قنوت برای امام در نماز در صورتی درست است که گروهی را برای جهاد اعزام کند.(

المجموع:۳/۵۰۴.)

با این اختلاف چگونه انتظار دارید که شیعه با آنان هماهنگ باشد در حالی که

روایت رسول گرامی (ص) که براء بن عازب آن را نقل می کند مؤید نظر اینها است.

تقیّه چیست؟

پرسش

تقیّه چیست؟

پاسخ

تقیّه از نظر ریشه لغوی، از مادّه «وقایه» است به معنای بازداشتن خود یا کسی دیگر و یا چیزی، از آسیب و خطر دشمن. بنابراین، مفهوم تقیّه این است که انسان عمل خویش را به گونه ای انجام دهد که بدان وسیله، آسیب دشمن به جان یا مال یا حیثیت یا افراد همکیش اش نرسد. تقیّه مواردی گوناگون دارد. در برخی موارد، تقیّه از روی اکراه و تهدید دشمن است؛ مانند این که در صدر اسلام کفّار قریش، عمّار را به گفتن کلماتی کفرآمیز واداشتند و او آن کلمات را بر زبان آورد با این که دلش سرشار از ایمان بود.

مورد دیگر تقیّه، جایی است که ترس آسیب دشمن رود؛ مانند این که انسان در جایی است که اهل تسنن در آن جا ساکنند و اگر بخواهد عمل خویش را بر خلاف آنان انجام دهد، ممکن است آسیبی بدو رسد. در این جا وظیفه این است که انسان همانند آنان نماز و روزه و دیگر تکالیف شرعی را بجا آورد.

یادآوری این نکته لازم است که برخی موارد است که اگر انسان تقیّه کند اساس دین در معرض خطر قرار می گیرد و یا برخی مصالح مهم تر از بین می رود در این قبیل موارد جای تقیّه نیست. برخی دیگر از موارد تقیه این است که انسان اسراری را که مربوط به مذهب و یا تشکیلات مربوط به مذهب است از دشمن کتمان کند و با پوشیدن و پنهان داشتن آن اسرار در ظاهر در حفظ و صیانت مذهب و جان خود و افرادی که طرفدار مذهب می باشند بکوشند و فعّالیّت های

مـذهبی را در پنهـانی به گونه یی که دشـمن از آنهـا آگاه نشود انجام دهنـد در این زمینه احادیث و روایات زیادی وارد شـده است.

(بخش پاسخ به سؤالات)

آیا گریستن برای مردگان رواست؟

پرسش

آیا گریستن برای مردگان رواست؟

پاسخ

گریه که در اثر حزن و اندوه پدید می آید، کاملا طبیعی است; ولی باید از میانه روی خارج نشود و صبر و شکیبایی و تحمّل نیز لازم است.

گریستن بر مردگان و جدایی عزیزان، اگر به اندازه طبیعی باشد، هیچ اشکالی ندارد.

در حدیث است که پیامبر اکرم((صلی الله علیه وآله)) برای مردن فرزندش، ابراهیم، گریست.

سپس فرمود: چشم می گرید و دل محزون می شود و ما چیزی که باعث خشم پروردگار است نمی گوئیم... .

(بخش پاسخ به سؤالات)

پاورقی

(۱)۱ - بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۱، ح ۱۶.

در رابطه با اینکه اختلافی بین ما شـیعیان و اهل سـنت وجود دارد در مورد اینکه بعد از قرائت سوره حمد آنها "آمین" می گویند و ما شیعیان چرا اینگونه است و حتی با توجه به معنی آن هم می گوید "الحمدا..." ما را به راه راست هدایت فرما نه راه آنها که مورد غضب تو هستند

پرسش

در رابطه با اینکه اختلافی بین ما شیعیان و اهل سنت وجود دارد در مورد اینکه بعد از قرائت سوره حمد آنها "آمین" می گویند و ما شیعیان چرا اینگونه است و حتی با توجه به معنی آن هم می گوید "الحمدا..." ما را به راه راست هدایت فرما نه راه آنها که مورد غضب تو هستند نه آنها که گمراهند بعد از این جمله مناسب است گفته شود آمین نه تشکر از خدا پس چگونه است؟

پاسخ

از اینکه با مؤسسه ما ارتباط برقرار نموده اید سپاسگذارم ، امیدوارم که جوابهای مؤسسه مفید و قبول شما واقع شود. در مورد سؤالی که فرموده اید باید عرض کنم که :

مسلمانان مخصوصاً شیعیان در اعمال دینی خود باید یا مرجع تقلید و مجتهد باشند که بتوانند احکام الهی را از منابع اسلامی مثل قرآن و روایات استخراج کرده و عمل کننده یا مقلد باشند و به فتوای مراجع معظم تقلید عمل کنند. اگر به فتاوای مراجع تقلید مراجعه کنید تمام مراجع، گفتن کلمه " آمین " را بعد از حمد موجب بطلان نماز می دانند و این حکم را از روایات معصومین علیهم السلام استخراج کرده اند و چون معصومین علیهم السلام علم خود را از پیامبر دریافت کرده اند (پیامبر فرمودند : انا مدینه العلم و علی بابها : من شهر علم هستم و علی در شهر علم است) پس آنچه ائمه فرموده اند نظر پیامبر "ص" است و طبق آیه قرآن " لاینطق عن الهوی ان هو الا ذکر یوحی" (که پیامبر از روی هوس حرف نمی زند بلکه کلام وحی را می گوید) کلام پیامبر کلام خداوند است.

پس گفتن کلمه "آمین" بعد از

حمـد مخالف نظر الهی است و موجب بطلان نماز است. لـذا ما حق نداریم به رأی و نظر خود بگوییم فلان کار در نماز خوب است یا بـد است بلکه بایـد متعهـد باشـیم و در آنچه نمی دانیم و نمی فهمیم به کلام پیامبر و ائمه علیهم السـلام اعتماد کنیم و طبق فرموده آنها عمل کنیم . برای تشـکر از خداونـد و بجای کلمه آمین بعد از حمد ، اذکار زیادی هست که در قنوت نماز و در رکوع و سـجده و سـجده شـکر بعد از نماز می شود گفت و بوسـیله آن خداوند را شـکر کرد ، پس برای اینکه در عبادات خویش به اطمینان برسیم چاره ای جز این نیست که به فتوای مراجع تقلید رجوع کنیم و طبق نظر ایشان عمل کنیم .

تکمیل و ارسال فرم نظر سنجی موجب تکامل و پویایی کارماست.

ذکر "أشهد أن ّعلیّاً ولی ّالله" قبل از امامت حضرت علی بوده یا بعداً به اذان اضافه شد و به چه دلیل به اذان اضافه شده است

پرسش

ذکر "أشهد أن ّعلیّاً ولی ّالله" قبل از امامت حضرت علی بوده یا بعداً به اذان اضافه شد و به چه دلیل به اذان اضافه شده است

پاسخ

همانگونه که اشاره کردید، به اعتقاد شیعه ذکر "أشهد أن ّعلیّاً ولی ّالله" جزئی از اذان نیست لکن به دلایلی که اشاره خواهیم کرد، شـیعه افزودن آن را به اذان نه تنهـا بـدعت و مخالف کتاب و سـنت نمی دانـد، بلکه بر افزودن آن نیز اصـرار دارد.(ر.ک بحارالانوار، ج ۸۱، ص ۱۱۱، چاپ سوم مصححه داراحیاألتراث العربی بیروت)

اگر به تاریـخ مراجعه کنیم درمی یابیم که به طور کلی سه دیدگاه متفاوت در برخورد با امیرمؤمنان علی وجود داشـته است ۱. عـده ای از روی حسـادت آن حضـرت را دشـمن داشـته و ایشـان را مـدتها، حتـی بر روی منـابر لعـن می کردنـد.(ر.ك معـالم المدرستین علامه عسـکری ج ۱، ص ۳۷۰، مؤسسه البعثه) ۲. گروهی در دوستی و اظهار محبت نسبت به آن حضـرت آنقدر افراط و غلوّ کردند که العیاذ باللّه او را خدا می دانستند و می گفتند: مقام او از پیامبر۶ هم بالاتر است (فصل فی الملل و الاهوأ و النحل ابن حزم اندلسی حاشیه شهرستانی ج ۱، ص ۲۰۴، نشر مکتبه المثنی بغداد.) ۳. دسته سوم حد اعتدال را پیش گرفته و با وجود بیان و اثبات کرامات زیادی برای آن حضرت معتقدند ایشان نه خدا بوده و نه پیامبر خدا; بلکه تنها ولی ّخدا و امام و پیشوای معصوم شیعیان است بر این اساس شیخ صدوق می فرماید: اصرار ما بر افزودن "اشهد

ان ّعليّا ولىّ اللّه به اين جهت است كه موضع گيرى ما به عنوان شعار شيعه واقعى در برابر كسانى كه ادعاى دوستى نسبت به آن حضرت را دارند، كاملاً روشن شود و بدانند كه ما على را فقط ولى خدا مى دانيم يكى از مهمترين وجوه بيان اين "ذكر" همين نكته است (بحارالانوار، همان) وجه ديگر اين است كه شيعه افزودن اين ذكر را به قصد رجا و اميد به مطلوبيت اين كار، انجام مى دهد، و اين مشكلى در اذان نمازگزار ايجاد نمى كند; چرا كه مثل صلوات بر پيامبر است (ر.ك جواهرالكلام نجفى ج ۹، كتاب الصلوه فى فصول الاذان ص ۸۹ و ۹۰، داراحيأ التراث العربى بيروت) يعنى همانگونه كه وقتى در اذان يا در نماز يا هر جاى ديگر، نام پيامبر اكرم را مى شنويم صلوات مى فرستيم و آن را جزئى از اذان و نماز نمى دانيم و اين كار به نحو عمومى مستحب است افزودن ذكر "اشهد ان ّعليّا ولىّ الله" نيز چنين است (جواهر، همان) علامه سيدبحرالعلوم در همين باب مى فرمايد:

و اكمل الشهادتين باللتى قد اكمل الدين بها فى المله فانها مثل الصلوه خارجه عن الخصوص بالعموم و الجهه يعنى شهادتين را با جمله اى كامل كن كه دين با آن كامل مى شود. (مسأله ولايت اين "ذكر" مثل "صلوات است كه به نحو عمومى در هرجا مستحب است (بحارالانوار، همان ص ۱۱۲.)

از ديگر مستندات شيعه براى افزودن اين "ذكر" اين است كه شهادت به ولى خدا بودن اميرمؤمنان از شعاير شيعه است كه در آيات و روايات متعددى به اثبات رسيده و همانگونه

که اشاره کردید، آیه ۵۵ مائده بر این امر دلالت دارد; همینطور روایتی که از امام صادق نقل شده که فرمودند: هرگاه یکی از شما: "لا اله الاّ الله محمد رسول الله" گفت به دنبال آن "علی امیرالمؤمنین یا "ولی الله" را بیفزاید.(ر.ک الاحتجاج علامه طبرسی ج ۱، ص ۲۳۱، منشورات دارالنعمان للطباعه و النشر نجف اشرف) بنابراین افزودن شهادت سوم (اشهد ان علیّا ولی الله) در اذان بدعت نخواهد بود; بلکه به نحو عام مستند به آیات و روایات است

با توجه به تحریفاتی که در دین شد آیا در نماز هم تحریف صورت گرفته است؟

پرسش

با توجه به تحریفاتی که در دین شد آیا در نماز هم تحریف صورت گرفته است؟

پاسخ

آری در نماز نیز تغییرات و تحریف هایی رخ داده است که بررسی علل وزمینه های آن مجال زیادی می خواهد. ولی خوشبختانه در فقه شیعه به دلیل آن که منبع آن اهل بیت ع هستند و فقهای شیعه با استناد به گفته های آنان احکام نماز را بیان کرده اند تحریفی رخ نداده است ؛ ولی در بین فرقه های دیگر گاه تفاوت هایی با نماز پیامبر(ص دیده می شود.

اذان گفتن از چه سالی فرستاده شد و اختلاف شیعه و سنی در اذان در چیست

پرسش

اذان گفتن از چه سالی فرستاده شد و اختلاف شیعه و سنی در اذان در چیست

پاسخ

اول: در شب معراج جبرئیل اذان و اقامه گفت و پیغمبر جلو ایستاد و ملائکه و انبیا به او اقتدا کردند و اکثر دانشمندان معراج را در

سال دوازدهم بعثت می دانند.

دوم: صورت اذان در بین مذاهب چهار گانه اهل سنت یکسان نیست و متفاوت است به عنوان نمونه ۱ ؤ بعضی مانند

پیروان مالك و مذهب مالکی تکبیر اذان را دو بار می گویند ۲ ؤ بعضی مانند پیروان شافعی و مذهب

شافعی شهادتین را چهار بار می گویند و گاه حتی در یک مذهب فقهی (مانند مذهب مالکی) در این باره نظرات گوناگونی وجود دارد.

از نظر دانشمندان اهل سنت این گوناگونی نظر درباره صورت اذان به جهت گوناگونی روایاتی است که در نزد آنان وجود دارد و به جهت همین گوناگونی روایات بعضی از علمای اهل سنت مانند احمد حنبل هر کدام از این صورت ها را به گونه تخییر (و نه وجوب یک گونه به خصوص) می دانند.

و درباره جمله ((الصلاه خیر من النوم)) در اذان صبح، شافعی و پیروان احمد حنبل آن را سنت پیامبر(ص) و گفتن آنرا لازم نمی شمارند.

شیعیان بر اساس رهنمودهای پیامبر(ص) مسایل دینی خود را از اهل بیت پیامبر(ص) دریافت می نمایند و در روایات اهل بیت همین اذانی که در توضیح المسائل مراجع آمده به ما آموزش داده شده است.

برای اطلاع بیشتر ر.ک:

۱ ؤ بدایه المجتهد ،اندلسی.

۲ ؤ الخلاف، شیخ طوسی،۱/۲۷۸.

۳ ؤ الفقه علی مذاهب الخمسه، محمد جواب مغنیه، ص ۱۰۳.

۴ ؤ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ۲/۴۶.

آیا پیامبر(ص) و حصرت علی (ع) سهادت به رسالت و ولایت را در اذان واقامه می گفتند

پرسش

آیا پیامبر(ص) و حصرت علی (ع) سهادت به رسالت و ولایت را در اذان واقامه می گفتند

پاسخ

جمله (اشهد

ان محمداش رسول

الله(ص)) از اول جز

اذان بوده و در آن

زمان هم می گفتند.

دلیل و شواهد زیادی

در تاریخ و احادیث

دارد. و همه مسلمین

هم اتفاق نظر دارند

اما در مورد جمله

(اشهد ان علیاش ولی

الله) چنانچه در

رساله توضیح

المسائل حضرت امام

و سائر مراجع هم در

قسمت اذان گفته شده

این جمله جز اذان و

اقامه نماز نیست.

بالطبع در زمان پیامبر

هنوز ولایت و امامت

حضرت علی (ع) به

صورت رسمی مطرح
نبوده که این جمله
گفته شود. البته ما به
دلیل اهمیت امامت و
ولایت امیرالمومنین
(ع) به امامت بعد
نبوت هم اقرار
می کنیم و این جمله را
به عنوان یک ذکر
مطلوب پیش خداوند
در اذان می گوئیم نه به
عنوان یک ذکری که
جز اذان است تا
امامت هم به عنوان
ادامه راه نبوت
همواره در جامعه
مطرح باشد چون
اسلام بدون ولایت
کامل نیست.
گفتنی است که پیامبر

نیز در نماز و یا در اذان

شهادت به رسالت

می داده اند و صلوات

نیز می فرستاده ولی

شان پیامبر در ادای

این صلوات شان یک

فرد مومن به خدا و

رسالت محمد(ص)

است لذا هیچ ایرادی

ندارد که صلوات بر

پیامبر(ص) بفرستد

ولی چنین کاری بدین

صورت بر ما

روانیست چون ما

دارای دو شان نیستیم

یکی ((محمد بن

عبدالله)) و دیگری

((رسالت الهی)) گرچه

ما نیز بر خودمان

سلام می دهیم و

می گوییم السلام

علینا و علی عباد الله

الصالحین.

اولین کسی که برای نماز اذان گفت که بود

پرسش

اولین کسی که برای نماز اذان گفت که بود

پاسخ

در روایت است که در شب معراج پیامبر(ص) و ملائکه الهی اذان را از حضرت جبرئیل(ع) شنیدند، (کافی، ج ۳، ص ۴۸۳).

دلایل اختلاف شیعه و اهل سنت در وضو و نماز چیست؟

پرسش

دلایل اختلاف شیعه و اهل سنت در وضو و نماز چیست؟

دلایل شیعه در مورد کیفیت وضو چیست؟

پرسش

دلایل شیعه در مورد کیفیت وضو چیست؟

پاسخ

سوره مائده آیه ۶. و احادیث زیادی که در خصوص وضو از ائمه وارد شده که در کتب فقهی موجود است؛ از جمله حضرت امام محمد باقر(ع) به اصحابش فرمودند: آیا نمی خواهید وضوی حضرت رسول خدا(ص) را عملاً برای شما حکایت کنم؟ همگان عرض کردند چرا یابن رسول الله، بفرمایید. آن حضرت کاسه یا قدحی چوبی طلبید که در آن مقداری آب بود آن راپیش روی خود گذاشت. سپس آستین دو دست را بالاـ زده و بعد دست راست خود را در آب فرو برد، و فرمود: این در

موقعی است که دست پاک باشد سپس یک کف آب برداشت چندان که دست پرآب شده و آن را بر پیشانی خود گذاشت و فرمود: "بسم الله الرحمن الرحیم" و آب را بر اطراف پیشانی خود کشید، بعد دست چپ خود را در آب فرو برد و یک کف پرآب بر گرفت و بر آرنج دست راست ریخت و کف دست خویش را بر آن کشید تا اینکه آب از آرنج تا سرانگشتان دست راست همه را کاملاً فرا گرفت، آنگاه دست راست را در آب برده و کفی پر کرد و بر آرنج دست چپ ریخت و چنان کف خود را بر آن کشید که آب تا سر انگشتان جاری شد و پس از آن باتری باقیمانده آب وضویش بر قسمت جلو سر و پشت دو پایش مسح فرمود.

آیا پیامبر اسلام (ص) و حضرت علی(ع) شهادت به نبوت و ولایت را در اذان و اقامه می گفتند

پرسش

آیا پیامبر اسلام (ص) و حضرت علی(ع) شهادت به نبوت و ولایت را در اذان و اقامه می گفتند

پاسخ

ذکر "اشهد ان محمداً رسول الله" جزء اذان است و خود پیامبر(ص) و امیر مؤمنان نیز به آن شهادت می دادند؛ ولی ذکر "اشهد ان علیاً ولی الله" جزء اذان و اقامه نیست؛ ولی خوب است بعد از "اشهد ان محمداً رسول الله" به قصد قربت گفته شود. پس به نظر می رسد خود حضرت علی(ع) و پیامبر(ص)، این ذکر را در اذان نمی گفتند.

مسائل متفرقه

طرز نماز خواندن پیامبر اسلام چگونه بود، آیا مانند ما نماز می خواندند یا به طریقه دیگری آیا خدا نماز را به پیامبر تعلیم داده یا خودشان نماز را ابداع کرده اند؟ هنگام تشهد و صلوات آن حضرت چگونه آن ها را می خواند؟

پرسش

طرز نماز خواندن پیامبر اسلام چگونه بود، آیا مانند ما نماز می خواندند یا به طریقه دیگری آیا خدا نماز را به پیامبر تعلیم داده یا خودشان نماز را ابداع کرده اند؟ هنگام تشهد و صلوات آن حضرت چگونه آن ها را می خواند؟

پاسخ

پیامبر(ص) همان گونه نماز می خواند که اکنون می خوانیم. اصولاً ما کیفیت نماز و اصل آن را از پیامبر آموخته ایم و به گونه ای عمل می کنیم که او عمل کرده است. این مسئله نه تنها در نماز، بلکه در بسیاری از احکام دین است.

امام صادق(ع) فرمود: "خداونـد متعال پیامبرش حضـرت محمـد(ص) را به معراج برد. جبرئیل اذان گفت (به همین شـکلی که اذان می گـوییم) و نمـاز را به پیـامبر آموخت، به همین کیفیت و شـکلی می خوانیم. در تشـهد به او فرمود: بر خودت و بر اهل بیتت درود بفرست. پیامبر گفت: صلی الله علیّ و علی اهل بیتی".

از این جمله معلوم می شود که پیامبر در تشهد بر خود درود می فرستاد.

در روایت دیگر اسحاق بن عمار از امام موسی بن جعفر(ع) درباره کیفیت نماز سؤال کرد. آن حضرت فرمود: "اولین باری که پیـامبر(ص) نمـاز خوانـد، در معراج در برابر عرش الهی بود و به او چگونه وضو و تکبیر و حمـد و رکوع و سـجود و ذکرهـای نماز آموخته شد ".

بنـابراین بایـد گفت: پیـامبر(ص) نماز و کیفیت آن را از پیش خود ابـداع نکرده و تمامی آنها به دسـتور و راهنمایی خـدا بوده است. حتی نحوه صلوات با آموزش الهی است. نماز در همه شرایع و ادیان مقرّر بوده، هر چند در کیفیت آن باهم

اختلاف داشته اند. در مکه در ابتدای بعثت، اصل نماز بر پیامبر(ص) نازل و واجب گردید، ولی کیفیت و شمار آنها و شمار رکعات در شب معراج نازل گردید .

به کدام دلیل قرآنی شیعه معتقد به جواز تقیه است ؟

پرسش

به کدام دلیل قرآنی شیعه معتقد به جواز تقیه است ؟

پاسخ

خداوند متعال در آیه ۲۸ از سوره آل عمران می فرماید : لایتخذ المومنین الکافرین اولیاء من دون المومنین و من یفعل ذلک فلیس من اللّه فی شی ء الا ـ ان تتقوا منهم تقیه و یحذرکم اللّه نفسه و الی اللّه المصیر این آیه به صراحت دلالت بر جواز تقیه دارد و نیز آیه ای که در مورد داستان عمار وپدر و مادرش و نیز سمیه و یاسر نازل شده است چنین دلالتی دارد : من کفر باللّه من بعد ایمانه الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان و لکن من شرح بالکفر صدرافعلیهم غضب من اللّه و لهم عذاب عظیم (نحل / ۱۰۶)عقل نیز موید همین مطلب است . زیرا هدف شارع اظهار حق و بقای آن است و گاهی باتقیه و کنار آمدن با دشمنان دین و مخالفان حق , دین و حقیقت بهتر حفظ می شود .

عقیده شیعه را درباره تقیه بیان نمایید؟ آیا تقیه همان نفاق نیست ؟

پرسش

عقیده شیعه را درباره تقیه بیان نمایید؟ آیا تقیه همان نفاق نیست ؟

پاسخ

انسان موجودی اجتماعی است که همواره در زندگی خویش برای رسیدن به هدف با مشکلات بسیاری روبه رو است و چه بسا در این طریق خطراتی او را تهدید کند بر همین اساس همواره در فکر و اندیشه بوده است که چگونه می تواند ضمن حفظ جان و مال و ناموس خویش دست از عقیده خود بر ندارد, این اصل درباره مسلمانان نیز جاری است , زیراهمواره از ناحیه مشرکان بی دین که همواره دین و اعتقادات دینی را سد راه اهداف و مطامع خود می بینند, در معرض تهاجم قرار دارند و قرآن کریم برای رهایی ازاین تهدیدات راه عقلایی را که همه اندیشمندان و عاقلان دنیا از آن استفاده کرده و می کنند به مسلمانان پیشنهاد نموده است و آن عبارت از کتمان عقیده به هنگام مواجهه با خطر است که از آن به تقیه تعبیر می شود.

بنـابراین تقیه عبارت است ازکتمان عقیـده باطنی برای حفظ جان و سـلامت اعتقاد.مرحوم شـیخ مفیـد از اعیان و بزرگان شـیعه درباره تقیه چنین می گوید: ((التقیه ستر الاعتقاد و مکاتمه المخالفین و ترک مظاهرتهم بما یعقب ضـررا فی الدین والدنیا, تقیه مسـتور داشـتن اعتقـاد بـاطنی و کتمان آن در برابر مخالفان به جهت ترس و اجتناب از زیانهای دنیوی و دینی است)).(۱)شیخ انصاری نیز درباره تقیه چنین گفته است : تقیه , یعنی شـخص مسـلمان خود را ازضرر دیگران به وسیله موافقت نمودن با او در قول و عمل در فعلی که مخالف حق است , حفظ نماید.(۲)با توجه به معنای

تقیه روشن می شود که تقیه کاملا ـ در جهت مخالف با نفاق , یعنی اظهار ایمان و کتمان کفر است , از سوی دیگر, کتمان عقیده برای رسیدن به اهداف مهم کاری است که همواره مورد عمل عقلا بوده است و می باشد و این امر اهمیت تقیه را که سپری است برای مبارزه عمیق تر, برای ما روشن تر می نماید.تقیه افزون بر پشتوانه عقلی , مبنای قرآنی دارد و در آیات بسیاری عمل به تقیه مطرح بوده است و به عنوان راهی عقلا ـ یی و پسندیده مطرح می باشد که به چند نمونه آن اشاره می گردد:۱ ((من کفر باللّه من بعد ایمانه الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان و لکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من اللّه و لهم عذاب عظیم)).(۳)مفسران شیعه و سنی در شان نزول این آیه آورده اند که آیه شریفه درباره گروهی ازمسلمانان صدر اسلام نازل گردیده که از سوی کفار مجبور به اظهار کفر و شرک بودند, از جمله عمار یاسر, سمیه , صهیب , بلال که یاسر و سمیه در این ماجرا سخت مقاومت نموده و اظهار شرک و اقرار به کفر را جایز ندانسته و در زیر شکنجه های طاقت فرسا به فیض عظمای شهادت رسیدند, ولی عمار در حالی که جوان بود آنچه را که مشرکان از او خواستند, بر زبان آورد, در حالی که قلب او مالامال از محبت و دوستی به پیامبر(ص) و ایمان به آن حضرت و خداوند سبحان بود.این خبر اظهار کفر به گوش مسلمانان رسید, عده ای او را محکوم به کفر کردند و گفتند: عمار دست

از شریعت اسلام برداشته است . ولی پیامبر(ص) فرمود: ((نه چنین نیست , عمار از فرق تا به قدم مملو از ایمان است و ایمان با گوشت و پوست اوآمیخته است)).(۴)۲ ((لا یتخذ المومنون الکافرون اولیا من دون المومنین و من یفعل ذلک فلیس من اللّه فی شی الا ان تتقوا منهم)).(۵)بسیاری از مفسران حتی مفسران اهل سنت از این آیه حکم تقیه را استفاده نموده اند.۳ ((و قال رجل مومن من ال فرعون یکتم ایمانه اتقتلون رجلا ان یقول ربی اللّه))(۶)امام صادق (ع) می فرماید: ((التقیه حرز المومن , تقیه وسیله حفظ مومن است)).(۷)همان گونه که تقیه به عنوان یک سپر در قرآن کریم و روایات امامان معصوم مطرح است , امام صادق (ع) در روایتی دیگر می فرماید: ((التقیه ترس اللّه فی الارض لان مومن آل فرعون او اظهر الاسلام لقتل)),(۸) تقیه سپر خداوند در روی زمین است , زیرا اگرمومن آل فرعون ایمان خود را اظهار می داشت , کشته می شد.در سیره اهل بیت (ع) نیز استتار در عمل و استفاده از تقیه را به عنوان یک نوع تاکتیک مشاهده می کنیم : حرکت شبانه پیامبر اسلام بدون اطلاع از مکه به مدینه ,پنهان شدن در غار ثور, حرکت امام حسین (ع) شبانه از مدینه به مکه و حرکتش از مکه به سوی کربلا زمانی که همه سرگرم انجام مناسک حج بودند, همه اینها نوعی استتارعقیده , جهت رسیدن به هدف و حفظ جان است .با توجه به آنچه گفته شد, می توان نتیجه گرفت که تقیه و یا کتمان عقیده

برای حفظامری اهم مانند جان و مال و ناموس یک اصل مسلم قرآنی است که همواره مورد عمل عقلای قوم بوده و عمل به آن از ناحیه مسلمانان برای رسیدن به اهداف مهم تر منطقی است , از سوی دیگر, همه بشر در راه رسیدن به اهداف فروع خود, از آن استفاده کرده , به آن عمل می کنند, بنابراین اختصاص به شیعه ندارد.

آیه ۶۸ سوره انعام به پیامبر می گوید : در برابر دشمنان تقیه نکن و حتی اگر درمجلس آنها باشی از مجلس آنها برخیز و این دلیلی است بر عدم جواز تقیه بر رهبران دینی

پرسش

آیه ۶۸ سوره انعام به پیامبر می گوید : در برابر دشمنان تقیه نکن و حتی اگر درمجلس آنها باشی از مجلس آنها برخیز و این دلیلی است بر عدم جواز تقیه بر رهبران دینی

پاسخ

شیعه هرگز نمی گوید در همه جا باید تقیه کرد بلکه تقیه در پاره ای از موارد قطعاحرام است و وجوب آن منحصر به مواردی است که تقیه و ترک اظهار حق , منافعی داشته باشد که از اظهار آن بیشتر باشد و یا موجب دفع ضرر و خطرناکی گردد .

آیا شیعه معتقد است که ائمه (ع) می توانند حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال کنند و آیات قرآن را نسخ کنند؟

پرسش

آیا شیعه معتقد است که ائمه (ع) می توانند حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال کنند و آیات قرآن را نسخ کنند؟

پاسخ

از آنجا که از دیدگاه شیعه , امام جانشین پیامبر(ص) در همه مناصبی است که اوداشته است , به جز وحی , در ابتدا لازم است مناصب پیامبر(ص) را توضیح داده وآنگاه دایره اختیارات جانشینان پیامبر(ص) (ائمه اطهار :) را مورد بررسی قراردهیم :پیامبر اسلام (ص) به واسطه ویژگی دین اسلام و به حکم قرآن و سیره ای که داشتند,دارای شوون متعددی بودند.

اولین شان و اولین منصبی که پیامبر(ص) از طرف خداعهده دار بود و عملا متصدی آن بود, بیان احکام و تبلیغ دستور الهی بود: ((مااتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا, آنچه پیامبر(ص) برایتان آورده بگیرید و آنچه نهی کرده رها کنید)).(۱)

منصب دیگری که پیامبر اکرم (ص) متصدی آن بودند, منصب قضاست . او قاضی میان مسلمانان بود. از آنجا که قضاوت

منصبی الهی است , تنها کسی که از طرف خداونداذن داشته باشد, می تواند متکفل آن شود.(۲) این منصب بنا به نص قرآن کریم , به پیامبر اسلام (ص) تفویض شده است .(۳) پس رسول اکرم (ص) از جانب خداوند حق داشت که در اختلافات میان مردم قضاوت کند.

سومین منصبی که به پیامبر(ص) تفویض شده بود, ریاست عامه بود. او رئیس و رهبراجتماع مسلمانان بود, به تعبیر دیگر, مدیر و پیشوای اجتماعی مردم بود. آیه شریفه : ((اطیعوا اللّه و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم , از خدا و پیامبر وصاحبان امر پیروی

کنید))(۴) ناظر به همین جهت است .طبیعی است که در هر یک از مناصب مـذکور, دسـتورات پیامبر متفاوت است , در جایی که پیامبر(ص) احکام الهی را بیان می کند, پیامبر(ص) فقط و اسطه ابلاغ بوده و ازخود هیچ گونه اختیاری ندارد: ((و ما علی الرسول الا البلاغ , بر پیامبر جز رسانـدن پیام نیست)).(۵) یا مثلا نماز را چنین بخوانیـد و روزه را چنان بگیرید.یا آنجا که میان مردم قضاوت می کنـد, قضاوتش بر مبنای حکم جزئی که از طرف خداونددر هر مورد رسـیده نیست , بلکه طبق موازین کلی قضای اسلامی بین آنها قضاوت می کندو اینطور نیست که مثلا جبرئیل به پیامبر وحی کند که حق با کدام یک از طرفین دعوا است (البته حساب موارد اسـتثنایی جـداست), یا زمانی که پیامبر(ص) به حکم اینکه رهبر اجتماع است , اگر فرمانی دهد غیر از فرمانی است که تنها وحی الهی را ابلاغ می کند, بلکه خداوند به او اختیار چنین رهبری ای را داده و این حق رابه او واگذار کرده و او هم به حکم اینکه رهبر است , عمل می کند و در اموری که مربوط به این شان است , پیامبر گاهی مشورت هم می کند, چنان که در جنگهای خندق ,بدر و احد مشورت کرد, در حالی که در حکم الهی نمی توان مشورت کرد.در نظر شیعه , امام و جانشین پیامبر(ص) هم این سه منصب را از طرف خداوند دارد,یعنی امام هم بیان کننده احکام الهی است و هم منصب قضا از طرف خداوند به اوتفویض شده و هم پس از

پیـامبر(ص) رهـبری اجتمـاع مسـلمانان به او واگـذار شـده است ,امـا تنهـا تفـاوتی که در منصب اول (بیـان حکم الهی) میـان پیـامبر(ص) و امـام (ع)هسـت , ایـن است که پیـامبر(ص) مسـتقیما و توسـط وحی , احکـام الهی را اخـذ کرده و به مردم می رسانـد, ولی ائمه (ع) احکام الهی را از پیامبر گرفته انـد, یعنی از پیامبربه علی (ع) و از علی (ع) به امام بعـد و از هر امامی به امام بعد رسـیده است .در این منصب شـیعه هم همانند سایر فرقه های مسلمان حق تشریع (قانون گذاری احکام شرعی) را تنها خاص خداوند دانسـته است و حتی پیامبر(ص) را هم دارای مقام تشریع نمی داند, چه رسد به جانشینان او.مرحوم سید محسن امین از علمـای بزرگ تشیع می گویـد: تشـریع از دیـدگاه تشـیع تنهااختصاص به خداونـد دارد و پیامبر(ص) هم دارای چنین منصبی نیست , تا چه رسد به امام (ع). پس پیامبر(ص) به واسـطه وحی الهی , احکام شرع را از خداوند می گیرد ونمی تواند از جانب خود حکمی را تشـریع کنـد. چنان که قرآن می فرماید:((ان هو الا وحی یوحی (۶) ((آنچه پیامبر (در مقام بیان حکم الهی) می فرمایـد تنهـا وحی است که براو نـازل شـده است)).درباره امام (ع) نیز همین گونه است , یعنی امام احکام الهی را فقـط از پیامبر(ص)اخـذ کرده و نمی توانـد از جانب خود حکمی صادر کنـد. و امام تنها ناقلی است که حکم الهی را نقل می کند.(۷) درباره نسخ هم همین گونه است , زیرا

نسخ در واقع یکی ازمصادیق تشریع است و اگر در موردی به دلیلی قطعی برخورد کنیم که مقتضای آن نسخ باشد, تنها به این معنا می تواند باشد که این حکم از طرف خدا بوده و توسطپیامبر(ص) به امام (ع) گفته شده است و امام (ع) هم در این جهت تنها نقش اعلام ونقل حکم را دارد, نه اینکه از جانب خود حکم نسخ را صادر کرده باشد.

برخی گفته اند اگر شان نزول آیه ۵۵ از سوره مائده , بخشیدن انگشتر به فقیر ازسوی علی علیه السلام باشد , لازم می آید که بخشش انگشتر زکات باشد . در حالیکه مسلم است که بخشش انگشتر از موارد زکات نیست .

پرسش

برخی گفته اند اگر شان نزول آیه ۵۵ از سوره مائده , بخشیدن انگشتر به فقیر ازسوی علی علیه السلام باشد , لازم می آید که بخشش انگشتر زکات باشد . در حالیکه مسلم است که بخشش انگشتر از موارد زکات نیست .

پاسخ

از موارد گوناگون استعمال زکات در قرآن روشن می شود که زکات اصطلاحی مراد نیست بلکه هر نوع صدقه و انفاق در راه خدا زکات به حساب می آید . مثلا در قرآن آمده است که به ابراهیم و اسحاق و یعقوب وحی کردیم که کارهای نیک انجام دهند , نمازبخوانند و زکات دهند : و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوه و ایتاءالزکاه (انبیاء / ۷۳) . یا به نقل از عیسی علیه السلام آمده است که : و اوصانی بالصلاه و الزکاه ما دمت حیا (مریم / ۳۱) در حالیکه روشن است که در شرایع آنها زکات مالی به معنای مصطلح در اسلام وجود نداشته است .

حکم ازدواج موقت (متعه) بوسیله آیاتی نظیر آیات ذیل نسخ شده است . الف : و الذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم ۰۰۰ (مومنون / ۷)ب : یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن (طلاق / ۱)ج : و المطلقات یتربصن بانفسهن ثلاثه قرو

پرسش

حکم ازدواج موقت (متعه) بوسیله آیاتی نظیر آیات ذیل نسخ شده است . الف : و الذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم ۰۰۰ (مومنون / ۷)ب : یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن (طلاق / ۱)ج : و المطلقات یتربصن بانفسهن ثلاثه قروء ۰۰۰ (بقره / ۲۲۸)و نیز نقل شده است که رسول خدا (ص) در سال فتح مکه یا حجه الوداع , متعه راحرام کرده اند .

پاسخ

آیه سوره مومنون نمی توانـد ناسـخ باشـد زیرا آیه ای است مکی و قبـل از آیه متعه نـازل شـده است . علاوه بر آن در روایات نبوی متعه را نکاح و زن متعه ای زوجه دانسـته شـده است . اما سایر آیات نیز ناسـخ نیسـتند بلکه یا عام و خاص انـد یا مطلق و مقیدانـد . مثلاـ آیه ارث عـام است و همه ازدواج ها را شامل می شود ولی روایات ازدواج منقطع رااز شـمول این حکم اخراج کرده انـد . امـا آیه مربوط به عـده نیز بطلانش واضـح است زیرا حکم عـده در ازواج منقطع نیز وجوددارد گرچه مـدتش فرق دارد . اما روایت نبوی علاوه بر آنکه اینگونه روایات نمی تواند اساسا ناسخ باشد زیرامخالف با اخبار متواتری است که دستور می دهند روایات مخالف کتاب را طرح کنیم ;باید گفت روایات دال بر این مطلب بسیار مختلف و متفاوت اند به گونه ای در برخی ازآنها فرمان نهی رسول خدا (ص) قبل از هجرت است , و در برخی زمان نهی بعد از هجرت است و در

برخی سال فتح مکه , و در برخی حجه الوداع . در حالیکه روایات دال برحلیت متعه که از نزدیکترین یاران رسول خدا (ص) نقل شده همگی مضمونی واحددارند . و اگر نهی از ایشان صادر شده بود کسانی مثل علی علیه السلام و ابن عباس حتما نقل می کردند .

دیدگاه شیعه نسبت به ولایت تشریعیّه یا شرعیّه چیست؟

پرسش

دیدگاه شیعه نسبت به ولایت تشریعیّه یا شرعیّه چیست؟

پاسخ

شیعه ولایت تشریعیّه یا شرعیّه که از شعب ولایت و حکومت و سلطنت الهی است و از عصر پیغمبر اکرم(ص) و پیش از آن، تا حال باقی و برقرار است، مستمر و غیر منقطع دانسته، هم اکنون نیز خود را تحت این نظام و حکومت و ولایت تشریعی می داند و در هر زمان و هر کجا باشد، باید مطیع این نظام باشد و اطاعت از این نظام (نظام امامت) را ،فاضلترین وسیله تقرّب به خدا می شناسد و خروج از این ولایت و حکومت و دخول در ولایت و حکومت. دیگران را، خروج از ولایت و حکومت خدا، و دخول در ولایت غیر خدا می داند و هر نظامی را غیر از این نظام، فاسد و باطل می داند و آن را طرد می کند و امتناع از اطاعت آن را واجب می شمارد و می گوید:

«لا دینَ لِمَنْ دانَ اللَّهَ بِوِلایَةِ إِمامٍ جائِرٍ لَیْسَ مِنَ اللهِ وَلا عَتَبَ عَلی مَنْ دانَ اللهَ بِوِلایَةِ اِمامٍ عادِلٍ مِنَ اللهِ» (کافی ۲/۲۰۵/ترجمه مصطفوی) [هر که خدا را با پیروی از امام ستمگری که از جانب خدا نیست دین داری کند، دین ندارد و سرزنش نیست بر کسی که با پیروی از امام عادل از جانب خدا دین داری کند]

خلاصه کلام این است که ولایت پیغمبر (ص) و ائمّه (ع) بر اموال و نفوس و امور مردم و ریاست آنها بر جمیع شؤون عمومی دین و دنیا از جانب خدا مسلّم و مورد هیچگونه شبهه ای نیست و از آیات کریمه قرآن، مثل آیات ذیل استفاده می شود:

«وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ اِذا قَضَی اللهُ وَ رَسُولُهُ

أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَهُ» احزاب/۳۶ [برای هیچ مرد و زن مؤمن، در کاری که خدا و رسولش حکم کند، اراده و اختیاری نیست]

و آیه:

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا الله وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ» نساء/۵۹ [ای کسانی که ایمان آورده اید،فرمان خدا و رسول و فرمانداران (از جانب خدا و رسول) را اطاعت نمائید]

و آیه:

«اِنَّما وَلِیُّکُمُ الله وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلوهَ وَ یُؤتُونَ الزَّکواهَ وَ هُمْ راکِعُون» مائده/۵۵ [ولیّ و یاور شما تنها خدا و رسولش و کسانی هستند که ایمان آورده اند؛ آنهایی که نماز به پا داشته و در حال رکوع به فقیران زکات می دهند]

در اذان شیعه دو بار« حی علی خیر العمل گفته می شود » درحالی که در اذان اهل سنت چنین جمله ای نیست، ریشه این اختلاف چیست؟

پرسش

در اذان شیعه دو بار« حی علی خیر العمل گفته می شود » درحالی که در اذان اهل سنت چنین جمله ای نیست، ریشه این اختلاف چیست؟

پاسخ

یادآور می شویم در خلافت خلیفه دوم « مصلحت اندیشی» از رواج بیشتری برخوردار بود چه بسا مصلحت اندیشی بر حکم خدا در قرآن و سنت مقدم می شد.

از باب نمونه، در عصر پیامبر (ص) و عصر خلیفه نخست و حتی بخشی از خلافت خلیفه دوم سه طلاق در یک مجلس یک طلاق حساب می شد، اما در نیمه دوم خلافت خلیفه دوم این حکم دگرگون گشت و سه طلاقه کردن زن در یک مجلس، سه طلاق واقعی تلقی گردید و هر نوع حق رجوع به وسیله شوهر سلب شد.(تفسیر این بخش را در کتاب «الاعتصام بالکتاب و السنه» قرائت بفرمایید،ص ۱۷۵تا۲۱۰و در این مطلب میان مؤرخان و محدثان اتفاق نظر هست؛ به صحیح مسلم:۴ باب الطلاق الثلاث، حدیث ۱و۳؛ سنن بیهقی:۷/۳۳۹؛ الدر المنثور: ۱/۲۷۹ مراجعه شود.)

مسأله«حی علی خیر العمل» با مسأله پیش، سرنوشت یکسان دارند، در دوران خلافت خلیفه دوم کشور گشایی از اهمیت بالایی برخوردار بود، و برای ایجاد شور و نشاط در مجاهدان قرار شد که جهاد به عنوان بهترین عمل تبلیغ گردد و از آنجا که وجود این جمله در اذان با این فکر سازگار نبود، سرانجام تصمیم بر حذف آن از اذان گرفته شد.

متکلم معروف اشعری به نام علاء الدین قوشجی (متوفای ۸۷۹) می گوید: عمر بن خطاب نسبت به سه چیز هشدار داد، و گفت:

«ثلاث کن علی عهد رسول الله(ص) و أنا أنهی عنهن و اُحرِمهن و أُعاقِر علیهن: مُتعه النساء، و مُتعه الحج و حی علی

خیر العمل». (شرح تجرید قوشجی: بحث امامت.)

[سه چیز در عهد رسول خدا رسمیت داشت و من از آنها باز می دارم، و تحریم می کنم و مؤاخذه می نمایم:۱. متعه زنان، ۲. متعه حج، ۳. گفتن حی علی خیر العمل.]

مصحلت اندیشی خلیفه، گذشته بر این که نوعی اجتهاد در مقابل نص بود، می تواند نسبت به خود حجت باشد نه برای دیگران و نه برای آیندگان، اگر آیندگان از جریان آگاه شدند باید سنت را بر بدعت مقدم بدارند، خصوصاً که ملاک دگرگون گردیده است و دیگر جهادی بر ضد کفر و شرک نیست.

از آنجا که یک چنین بدعت کار آسانی نبود، بزرگانی بر این نهی ارزش قائل نشده و به هنگام اذان این جمله را می گفتند.

برهان الدین حلبی (۹۷۵- ۱۰۴۴) در سیره خود می نویسد: عبدالله بن عمر و علی بن الحسین در اذان پس از « حی علی الفلاح» جمله «حی علی خیر العمل» می گفتند(سیره حلبی:۲/۳۰۵.)

و از آنجا که گفتن این جمله نوعی شعار مخالفت بود، پیوسته در طول تاریخ موافق و مخالف از آن بهره می گرفتند.

در انتفاضه حسنی ها آنگاه که حسین بن علی بن حسن صاحب فخ بر مدینه مسلط شد، عبدالله بن حسن أفطس بر بالای مناره ای که روی مرقد پیامبر گرامی(ص) است، قرار گرفت، و به مؤذن گفت: بگو: « حی علی خیر العمل» مؤذن نیز این جمله را به زبان راند.(مقاتل الطالبیین: نگارش ابو الفرج اصفهانی (۲۸۴- ۳۵۶)، ۴۴۶)

و نیز در دولت آل بویه که تمایلات شیعی داشتند شعار شیعیان بغداد در اذانها جمله« حی علی خیر العمل» بود،آنگاه که سلجوقی ها روی کار آمدند این شعار ممنوع گردید، و شگفت این است

که فرمان دادند که در اذان صبح جمله « الصلاه خیر من النوم» گویند، و این جریان در سال ۴۴۸ رخ داد.(سیره حلبی:۲/۳۰۵.)

آیا شیعه و اهل تسنن درباره زمان افطار در ماه مبارک رمضان با یکدیگر اختلاف دارند؟

پرسش

آیا شیعه و اهل تسنن درباره زمان افطار در ماه مبارک رمضان با یکدیگر اختلاف دارند؟

پاسخ

در این مسأله بین مذاهب اسلامی اختلافاتی وجود دارد; چنانچه در نحوه وضو گرفتن و... . این اختلاف به جهت اختلاف احادیث منقول از رسول خدا((صلی الله علیه وآله))است که اهل سنّت از طریق بزرگانی مانند« مالک، ابوحنیفه، احمدبن حنبل و شافعی» سنّت رسول خدا((صلی الله علیه وآله)) را به دست می آورند و شیعیان براساس حدیث ثقلین

«انّی تارک فیکم الثقلین، کتاب اللّه و عترتی، ان تمسکتم بهما لن تظلّو ابداً».

و حدیث «انا مدینه العلم و علّی بابها»

و بسیاری از احادیث مورد اتّفاق شیعه و سنّی در زمینه لزوم رجوع به ائمه هدی((علیهم السلام)) ، سنّت رسول خدا((صلی الله علیه وآله)) را از امامان معصوم((علیهم السلام)) به دست می آورند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

پاورقی

(۱)۱ - ینابیع الموده، ص ۳۵.

(۲)۲ - تفسیر برهان، ج ۱ ص ۱۹۱.

۱۳۲۷

آیا تقیّه حرام است؟

پرسش

آیا تقیّه حرام است؟

پاسخ

تحریم تقیّه از جمله فتواهایی است که به مقتضای زمان از حضرت امام((رحمه الله)) صادر گشته است. در این باره باید گفت که تقیّه از موضوعاتی است که در فقه مورد بحث قرار گرفته و معمولاً واجب است، ولی گاه احکامی دیگر می یابد. چنان که می دانید، تقیّه این است که انسان برای حفظ جان یا مال و یا برخی متعلّقات خود یا دیگران، به گونه ای که با دشمن موافق است، عمل کند; مثلا در مناطقی که اهل سنّت ساکنند و شیعیان در قیه اند، تقیّه این است که مانند آنان وضو بگیرند یا نماز بخوانند. در این گونه موارد، تقیّه واجب است، ولی چنانچه تقیّه موجب از میان رفتن اساس اسلام باشد، در چنین موردی حرام است. این که امام در آن زمان فرمودند: «تقیّه، حرام و اظهار حقایق واجب است.» از این رو بود که براساس تشخیص ایشان اگر افراد به دلیل ترس از زندان یا تبعید و یا شلّاق حقایق را باز نمی گفتند، اسلام در خطر می افتاد.

(بخش پاسخ به سؤالات)

اگر فردی منکر فروع دین باشد، مثلاً بگوید من نماز نمی خوانم ولی خدا را قبول دارم، آیا کافر است یا خیر؟ ویا تارک صلاه باشد ویا تارک خمس باشد ویا تارک حجاب یا روزه؟

پرسش

اگر فردی منکر فروع دین باشد، مثلاً بگوید من نماز نمی خوانم ولی خدا را قبول دارم، آیا کافر است یا خیر؟ ویا تارك صلاه باشد ویا تارك خمس باشد ویا تارك حجاب یا روزه؟

پاسخ

در خصوص سؤالی که فرمودید نکات زیر قابل توجه می باشد :

۱. به طور کلی باید به این مطلب وقاعده کلی توجه داشت که ترك نماز وروزه وسایر واجبات شرعی باعث ارتداد مسلمانان وکافرشدن ونجاست وی نمی گردد وتا زمانی که ارتداد وی احراز نشده است حکم سایر مسلمانان را دارد."۱" پس به مجرد اینکه کسی تارك نماز یا خمس ویا حجاب یا روزه وسایر واجبات شرعی گردد، نمی توان گفت که او کافراست بلکه این انکار است که باعث کافر شدن می گردد."۲"

۲. بعضی از فقهاء عالیقدر مانند حضرت امام خمینی"ره" فرموده اند که : "اگر کسی که یکی از ضروریات دین را انکار می کند، بداند آن چیز ضروری دین است که انکار آن چیز بر می گردد به انکار خدا یا توحید یا نبوت نجس می باشد واگر نداند آن چیز ضروری دین است وانکار نماید احتیاطاً باید ازاو اجتناب کرد گرچه لازم نیست"۳"

برای مطالعه وآگاهی بیشتر به رساله های عملیه مراجع از جمله اجوبه الاستفتائات آیت ا...خامنه ای "حفظه ا...تعالی"،

ج۱،ص۹۷ وجامع المسائل آیت ا...فاضل لنکرانی، ج۱، ص۳۹به بعد و...مراجعه بفرمائید.

(۱) اجوبه الاستفتائات،ج۱،ص۹۸

(۲) اجوبه الاستفتائات،ج۱،ص۹۸به بعد، جامع المسائل،ج۱،ص۴۱

توضیح المسائل مراجع،ج۱،ص۸۴

اگر یک شیعه بخواهد سنی بشود و یا یک سنی بخواهد شیعه بشود (تغییر مذهب بدهد) شرعا و قانونا مجاز است یا خیر؟ وآیا تاثیری در دنیای اخروی آن دارد یا خیر؟

پرسش

اگر یک شیعه بخواهد سنی بشود و یا یک سنی بخواهد شیعه بشود (تغییر مذهب بدهد) شرعا و قانونا مجاز است یا خیر؟ وآیا تاثیری در دنیای اخروی آن دارد یا خیر؟

پاسخ

تغییر مذهب ویا انتخاب یک دین از نظر قانونی هیچ گونه منعی ندارد اما از نظر شرع و عقل، آنچه از کلام خداوند تبارک وتعالی درقرآن کریم استفاده می شود و عقل سلیم آدمی اقتضأ می کند این است که پیروی انسان از دین و مذهبی نباید کورکورانه و از روی تقلید از پدر و مادر و فامیل و جامعه و محیط خود باشد بلکه انتخاب می بایست از روی تحقیق و بررسی عاقلانه و منطقی باشد و اگر شخصی باتحقیق وبررسی بدون هرگونه تعصب قومی و قبیله ای وپیروی از آبأ و اجداد دین و مذهبی راتشخیص داد که بر حق است پیروی از آن نه تنها مجاز بلکه شرع این کار را لازم هم می داند/

خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم درباره عده ای از کسانی که کورکورانه از دیگران پیروی کرده اند می فرماید که آنها در روز قیامت می گویند:"ربنا انا اطعنا سادتنا وکبرائنا فاضلونا السبیلا" یعنی ای پروردگار ما از سروران و بزرگان مان پیروی و اطاعت نمودیم آنها ماراگمراه نمودند(سوره احزاب آیه ۶۷)

آری چرا انسان کاری کند که در آن دنیا پشیمان شود در همین دنیا اگر آگاهانه و با تحقیق تشخیص دهد دین و مذهبی بر حق است باید آن را برگزینند. قرآن کریم کسانی راکه عقیده شان تقلیدی است مذمت می کند و اصولا بهانه بسیاری از کسانی که پیروی پیامبران ۷ نمی کردند پیروی پدرانشان بود. وقتی حضرت ابراهیم به قوم خود می گوید این بتها

چه هستند که بر ایشان سجده می کنید؟ آنها در پاسخ می گویندپدرانمان چنین می کردند حضرت درپاسخ فرمودند هم شما و هم پدرانتان گمراه هستید(سوره انبیأ ۵۴ ۵۳ ۵۲) در سوره لقمان آمده عده ای هستند که وقتی به آنها می گویند از قرآن تبعیت کنید می گویند ما پیرو آبأ و اجدادمان هستیم خداوند می فرماید شیطان آنهارااز این راه به عذاب دردناکی راهنمایی می کند(سوره لقمان آیه ۲۱)/

از این رو هر شخصی باید درانتخاب دین یا مذهب کاملا هوشیار و بدون تعصب دنبال حق باشدکه مبادا در هلاکت بیفتد و روز قیامت از راه خود پشیمان شود. و هر راهی را که تشخیص داد بر حق است نه تنها مجاز است بلکه واجب است از آن پیروی کند. و در آخرت اجر و پاداش خواهد داشت البته با این شرط که با تحقیق و تفحص کامل بدون هوا هوسوحب و بغض ها، انجام شود/

رفتن به قبرستان و زیارت اموات چه فایده ای دارد؟ و آیا زنان نیز می توانند به زیارت قبر پدر، مادر و بستگانشان بروند؟

پرسش

رفتن به قبرستان و زیارت اموات چه فایده ای دارد؟ و آیا زنان نیز می توانند به زیارت قبر پدر، مادر و بستگانشان بروند؟

پاسخ

در روایات فریقین سه فایده برای زیارت قبور مومنین ذکر شده که به اختصار به آنها اشاره می شود:

۱- زیارت قبور مردگان موجب عبرت گرفتن زیارت کننده می شود زیرا وی را از خواب غفلتی که بسیاری انسانها گرفتار آن هستند بیدار کرده، به او یادآوری می کند که زندگی دنیا برای همیشه باقی نیست و دست او نیز روزی از این دنیا کوتاه می شود و آنچه باقی و ماندگار است تنها عمل صالح شخص می باشد.

پیامبر گرامی اسلام در این باره می فرمایند: «زوروا القبور فانها تذکرکم الاخره»؛ {۱} قبرها را زیارت کنید، زیرا موجب یادآوری آخرت و قیامت می گردد.

همچنین در روایت دیگری آن حضرت می فرماید: «زیارت قبور مایه یادآوری مرگ است». {۲}

۲- زیارت قبر مؤمن و قرائت قرآن، فاتحه و دعا در نزد قبر مؤمن موجب خشنودی و مغفرت او می شود و او از ثواب اعمال زایر بهره مند می گردد و از این جهت وقتی کسی به زیارت اهل قبور می رود، آنها خوشحال می شوند.

امیرالمؤمنین علی(ع) در روایتی می فرمایند: «زوروا موتاکم فانهم یفرحون بزیارتکم»؛ {۳} مردگانتان را زیارت کنید که همانا آنها با زیارت شما خوشحال می شوند.

۳-زیارت قبور علاوه بر ثوابی که برای مرده دارد، پاداش فراوانی نیز برای زیارت کننده ایجاد می کند که باعث برخورداری از مغفرت و رحمت الهی می گردد. امام رضا(ع) در این رابطه می فرمایند: «من اتی قبر اخیه ثم وضع یده علی القبر و قرأنا انا انزلناه فی لیله القدر سبع مرّات امن یوم الفزع الاکبر»؛ {۴}

کسی که به نزد قبر برادر مؤمنی آید و دستش را بر قبر گذاشته

و هفت مرتبه سوره قدر را بخواند، خداوند او را در روز قیامت از «فزع اکبر» ایمن سازد. همچنین آن حضرت می فرمایند: «هر کس چنین کند خداوند او و صاحب قبر را بیامرزد». {۵}

بنابراین مستحب است مسلمانان به زیارت قبور مؤمنان بویژه بستگان و کسانی که بر آنان حقی دارند بشتابند تا بدین وسیله مشمول رحمت و مغفرت الهی گردند و موجبات خشنودی درگذشتگان آنها نیز فراهم آید و نیز زمینه ای باشد برای عبرت آموزی از این وادی آرام و خاموش.

اما در مورد بخش دوم پرسش باید گفت طبق آنچه در روایات آمده است این فواید سه گانه اختصاص به مردان ندارد و روایات از اطلاق عموم برخوردار است. همچنین در روایات شیعه و سنی نقل شده که فاطمه(س) دختر رسول گرامی اسلام هر هفته برای زیارت قبر عموی بزرگوار خود حمزه به احد می رفت و در کنار قبر او نماز به جا می آورد و برای آن شهید بزرگوار طلب رحمت و مغفرت می نمود. {۶}

همچنین براساس روایات اهل سنت رسول خدا(ص) به همسرش نحوه زیارت کردن قبور را آموزش داد و فرمود: به هنگام زیارت قبر «السلام علی اهل الدیّار من المومنین و المسلمین یرحم اللّٰه المستقدمین منا و المستاخرین و انا ان شاءاللّٰه بکم لاحقون» {۷} بگوید.

عایشه همسر پیامبر نیز به زیارت قبور می رفت. {۸} همچنین علمای اهل سنت روایت حدیث رقم ۱۵۷۴ «لعن رسول اللّٰه زورات القبور» {۹} را مصداق نهی کراهتی می دانند. مؤلف کتاب مفتاح الحاجه – شرح صحیح ابن ماجه – می گوید: «علما درباره این نهی پیامبر دو نظریه دارند، گروهی آن را نهی تحریمی می دانند و گروهی نهی کراهتی؛ ولی اکثر آنان م..........در صورتی که زن از Š...بروز فتنه مطمئن

باشد، می تواند به زیارت قبر برود». {۱۰}

البته بایـد توجه داشت که زنان بایـد به هنگام زیارت اهل قبور از سـر و صدا و گریه های بلند و نیز از اختلاط با مردان نامحرم پرهیز نماینـد؛ از این رو برخی از فقهـا زیـارت قبور را برای خانمهای جوان در صورتی جایز می داننـد که زیارت آنها همراه با اختلاط و بی وقاری نباشـد. مؤلف کتاب الفقه علی المـذاهب الاربعه می نویسد: «همان گونه که زیارت قبور برای مردان جایز است برای زنـان پیری نیز که بیم فتنه برای آنـان نیست، جـایز است البته در صـورتی که همراه بـا نـاله و فریـاد نباشـد؛ ولی اگر زیـارت آنهـا بـا ناله و فریاد همراه شود حرام است. اما زیارت کردن برای زنان جوانی که خارج شـدن آنها موجب فتنه و فساد می شود حرام است». {۱۱}

علامه محمـد امین معروف به ابن عابـدین - از فقهای بزرگ حنفی می گویـد: «قول صـحیح تر این است که زیارت قبور برای زنـان جـایز است ولی در شـرع یقین حاصـل شـده که کراهت دارد؛ به همـان دلیلی که در مسألهٔ تشـییع جنازه گفته شـد و نیز دیگری گفته اگر زیارت قبور توسط زنان برای تازه شـدن حزن و گریه و ناله باشد همچنان که عادت زنان است جایز نیست و حدیث لعن اللّه...، نیز به چنین رفتاری نظر دارد ولی اگر زیارت برای عبرت گرفتن و طلب رحمت برای درگذشته باشد، بدون این که زایر گریه کند و به قبور صالحان تبرک جوید و نیز زایر زنی پیر باشد اشکالی ندارد ولی اگر زیارت کننده زنی جوان باشد کراهت دارد؛ همچنان که حاضر شدن آنها در مساجد برای نمازجماعت کراهت دارد».

آیت اله سید محمد

کاظم یزدی در کتاب مشهور خود عروهالوثقی پیرامون زیارت قبور چنین می گوید: «زیارت قبور مؤمنین و سلام بر آنها با عبارت «السلام علیکم یا اهل الدیار... و همچنین قرائت قرآن و طلب رحمت و مغفرت برای آنان بویژه در در روزهای دوشنبه و پنجشنبه و بخصوص در عصر این دو روز و صبح شنبه، برای مردان و زنان به شرطی که بدون جزع و همراه با صبر باشد مستحب است». {۱۲}

[۱].صحیح، ابن ماجه، ج ۱، باب «ما جاء فی زیاره القبور»، ص ۱۱۳.

[۲]. صحیح مسلم، ج ۳، آخر کتاب الجنائز باب جواز زیاره قبور المشرکین، ص ۶۵.

[۳].وسائل الشیعه، ج۲، کتاب الطهاره، باب ۵۴، ح ۵.

[۴].همان، باب ۵۹، ح ۱، کتاب الطهاره.

[۵].همان، ح ۵، کتاب الطهاره.

[۶].مستدرک، حاکم، ج۱، ص۲۹۹ و وسائل الشیعه، ج۲، کتاب الطهاره، باب۵، ح ۲.

[۷].صحیح، مسلم، ج۳، باب «ما یقال عند و حول القبور»، ص۶۴.

[۸].صحیح ترمذی، ج۴، کتاب الجنائز، باب «ما جاء فی زیاره القبور»، ص۲۹۵.

[۹].صحیح، ابن ماجه کتاب الجنائز، ج ۱، باب «ما جاء فی النهی عن زیاره النساء القبور»، ص ۵۰۲، حدیث ۱۵۷۴.

[۱۰].حواشی، ابن ماجه، ج۱، ص۱۱۴.

[۱۱].الفقه علی المذاهب الاربعه، ج۱، ص ۵۴۰، باب التعزیه، خاتمه فی زیاره القبور.

[۱۲].عروهالوثقی، ج۱، فصل «فی المستحبات قبل الدفن و حینه و بعده»، مسأله ۳۵.

پیرامون اهل سنت

چرا بیشتر کسانی که مسلمان می شوند، مذهب تسنن را انتخاب می کنند؟

پرسش

چرا بیشتر کسانی که مسلمان می شوند، مذهب تسنن را انتخاب می کنند؟

پاسخ

این مسئله دلایلی دارد که از جمله آن ها وجود حکومت های مقتدر سنی مذهب در طول تاریخ هزار و اندی ساله اسلام است. حکومت های مقتدر موجب شدند آنان بیش از شیعیان در زمینه مسایل اسلامی و تبلیغ مذهبشان کتاب بنویسند. دیگران هم که اسلام را بازگو می کنند، با همین گرایش و قرائت اکثریت بازگو می کنند. این سه، عامل نومسلمانان برای گرایش به مذهب اکثریت است. در توضیح این سخن می گوییم: حال اگر کسی بخواهد در اسلام تحقیق نماید، یا از طریق مسلمانان تحقیق می کند که اکثر آنان سنی هستند و در کشورهای اروپایی و آمریکا و مناطق دیگر حضور دارند. مردم آن جوامع با مسلمانان سنی برخورد داشته و روبرو هستند. طبعاً افراد بسیاری که از طریق مسلمانان به اسلام گرایش می یابند، به مذهب اهل سنت می گروند؛ یا از طریق کتاب های مسلمانان تحقیق می کنند. این هم به جهت کثرت کتاب های اهل سنت است. طبیعی است که کسانی که آن ها را مطالعه می نمایند، تحت تأثیر آن ها قرار می گیرند. چون خاستگاه این کتاب ها مذهب اهل سنت است، نومسلمانان توسط آن کتاب ها با مذهب سنی آشنا می شوند و تابع این مذهب می گردند. سومین راه این است که کتاب هایی را که مستشرقان درباره اسلام نوشته اند، مطالعه نمایند. در این صورت به جهت استفاده مستشرقان از کتاب های مذهب غالب، رنگ آن را به خود می گیرد و محصولش در آغاز امر گرایش به اهل سنت است.

اصولاً تشیع و مذهب شیعه در جهان بیش از چند دهه نیست که مطرح شده، در حالی که کتاب های مستشرقان از چند صد

سال قبل نوشته شده و در مورد عقاید شیعه در کتاب های آنها چندان ذکری به میان نیامده است.

از زمان پیروزی انقلاب اسلامی به بعد که نقطه عطفی در تاریخ اسلام و تشیع به حساب می آید، و تحقیق و بررسی در زمینه های اسلام شناسی، ایران شناسی و شیعه شناسی در غرب رواج پیدا کرده است و تا حدودی اسلام با گرایش شیعه امامیه در جهان جایگاه ویژه ای به خود گرفته است، جویندگان راه حقیقت و مطالعه کنندگان در دین اسلام با گرایش شیعی به مراتب بیش تر از قبل شده اند. حتی بعضی از نوگرایان به اسلام که ابتدا به مذهب سنی گرایش می یابند، بعدها با تحقیقاتی که انجام می دهند به مذهب تشیع می گروند.

امروزه بسیاری از دانشمندان غربی که به اسلام گرویده اند، شیعه هستند، مانند فیلسوف نامی فرانسه، روژه گارودی و...

هم چنین برای بعضی از نوگرایان، اصل گرایش به اسلام اهمیت دارد و مانند مسلمانانی که در خانواده اسلامی بزرگ شده اند، مسئله مذهب اهمیت ندارد.

سؤال۲: چرا مراجع تقلید مرد هستند و از میان خانم ها کسی را به عنوان مرجع تقلید انتخاب نمی کنند؟

توجه شما را به چند نکته جلب می نماییم:

۱ – در ایدئولوژی اسلام زن و مرد هر دو از یک گوهر آفریده شده اند و هیچ یک بر دیگری برتری ندارند، مگر به تقوا (۱)

۲ – دانش طلبی و فقاهت مورد تأکید اسلام است و در این امر بین زن و مرد تفاوتی نیست، همان گونه که مردان می توانند در دانش امروزی و فقاهت به مقامات عالی برسند، زنان نیز می توانند، لیکن با وجود تفاوت ها در سلایق، تمایلات و استعدادها در این دو صنف، تفاوت هایی وجود دارد.

۳ – همان گونه که در کتاب

تکوینی و خلقت بین زن و مرد تفاوت است و این براساس نظام احسن در خلقت است، در کتاب تشریع، وظایف و مسئولیت ها نیز بین این دو تفاوت است.

به قول شاعر:

جهان چون خط و خال و چشم و ابرو است

که هر چیزی به جای خویش نیکوست حال با توجه به نکات یاد شده می گوییم:

ایدئولوژی اسلام، رئالیستی و واقع گرایانه است. واقعیت این است که زنان و مردان در کتاب خلقت متفاوتند، حتی یک تار موی زن و مرد متفاوت است. (۱)

زنان و مردان هم از نظر امور جسمانی و فیزیولوژیک متفاوتند و هم از نظر روانی و عواطف و پیکولوژیک لازمه این تفاوت در آفرینش، تفاوت در مسئولیت ها و وظایف است. در همین راستا اسلام در برنامه ریزی زندگی ما مسؤلیت ها و وظایف، هماهنگ با تفاوت های آفرینش برنامه ریزی نموده است. برخی از مسؤلیت ها و وظایف در زنان و مردان یکسان و برابر، برخی متفاوت و برخی ترجیحاً به یکی از این دو صفت واگذار شده است. خداوند حکیم از زیر و بم آفرینش انسان با خبر است، با وجود تفاوت ها در آفرینش این دو بار مسؤلیت را هماهنگ با آن قرار داده است.

اگر خداوند به مردان اندامی درشت و بازوانی قوی و متناسب با کارهای سخت و سنگین داده است، کارهای سخت به مردان سپرده می شود. اگر به زنان اندامی ظریف، و عواطف و احساساتی لطیف داده است، کارهای ظریف و هنری و عاطفی به آنان سپرده می شود. هیچ کس در این مسئولیت ها اعتراضی ندارد، و این عین حکمت و برای دوام نسل بشر ضروری است. در تفاوت های مسئولیتی در برخی منصب های اجتماعی نیز

چنین است. لازمه زن یا مرد بودن این است که هر یک با مسئولیت های ویژه باشد. همان گونه که جامعه پذیرفته است تمامی کارهای پر مشقت و خطرناک به حق بایـد برعهده مردان باشد، باید پذیرفت که برخی از سـمت های اجتماعی برعهده مردان باشد، چون این تفاوت ها لازمه آفرینش زنان و مردان است.

مرجعیت دینی یک حق نیست که زنان از آن محروم شده اند، بلکه تکلیف و مسئولیت است. بسیاری از بزرگان فقاهت حاضر نمی شدنـد مرجع شونـد، چـون این کـار تکلیـف است و مسئولیت دارد. آنچه مـایه ارزش آدمی است، مرجعیت نیست، بلکه فقـاهت است که در آن زن و مرد یکساننـد. هر که بخواهـد می توانـد فقیه بشود. مرجعیت از شـئون امـامت و کارهای اجرایی است که بـا تـوجه به همه جوانب ایـدئولوژی اسـلام، از ویژگی هـای مردان است. چون در اسـلام یـک سـری خطوط قرمز در معاشـرت هـای زنـان و مردان وجود دارد که در صورت تصـدی زنان به شـئون امامت، چاره ای جز نادیـده گرفتن این خطوط قرمز وجود ندارد. (۱)

پی نوشت ها:

۱ - حجرات (۴۹) آیه ۱۳.

۲ - دکتر سید رضا پاک نژاد، اولین دانشگاه، ج ۱۹، ص ۲۸۰ - ۲۹۳.

۳ - برای توضیـح بیشـتر مراجعه شود، به: زن در آینه جمـال و جلال، اثر آیه الله جوادی آملی، فصـل چهـارم رحـل شـبهات و روایات معارض.

چرا اهل سنت نسبت به شیعه از جمعیت بیش تری برخوردار است؟

پرسش

چرا اهل سنت نسبت به شیعه از جمعیت بیش تری برخوردار است؟

پاسخ

علت اساسـی بیشتر بودن اهـل سـنت را بایـد در موضوع حاکمان و پادشاهان و وجود ابزارهای تبلیغاتی در دست آنها جسـتجو کرد.

از قدیم گفته اند "الناس علی دین ملوکهم؛ مردم به دین حاکمان خویش هستند".

پس از وفات پیامبر اکرم (ص) در همه قرن هایی که بلاد اسـلامی دارای حاکمان مسـلمان بوده است، اکثرا گرایش به مـذهب سنی داشته اند و از آن مذهب دفاع و حمایت نموده و در پی نابودی مذهب شیعه برآمده اند.

گرایش عمومی به اهل سنت در میان حاکمان اسلامی سبب شیوع این مذهب و اکثریت یافتن آن در عالم اسلام است.

جدای از این، شیعیان در بسیاری از دوره ها ، اجازه تبلیغ و نشر عقاید خویش را نداشته اند، حتی گاهی شیعه بودن جرم محسوب شده و شیعیان محکوم به مرگ یا تحمل زندگی مشقت بار می شدند، فلسفه تقیه که در مذهب ما جایگاه ویژه ای دارد، این بوده که جان شیعیان از آزار مخالفان در امان باشد. همین فشارها ، تبلیغات سوء مخالفان و کافر و رافضی و قرمطی و مجوس و مهدورالدم خواندن شیعیان از سوی آنان ، رویکرد عمومی را برای گرایش به این مذهب بسیار بسیار کاهش داده است. پس طبیعی است که شیعیان در مجموع عالم اسلام دارای جمعیت اندک بوده و در اقلیت باشند.

تشیع به عنوان فرقه ای جدا شده از جامعه و پیکر اسلامی (اهل جماعت مسلمانان) قلمداد و تبلیغ می شد که حتی در دوره های بسیار به عنوان یک مذهب رسمی اسلامی در میان مسلمانان شناخته نمی شد. همان

گونه که بیان شد با اسامی انحرافی از شیعه یاد می کردند، در این میان وجود فرقه ها و تفکرات متعدد در میان شیعیان نیز به این مسئله دامن می زد.

با این حال، تشیع به عنوان یک گرایش اقلیتی در دنیای اسلام، نسبت به سایر گرایش ها دارای اهمیت و اعتبار بیشتری است. گرایش های اقلیت بسیاری ار می شناسیم که در طول تاریخ اسلام پدیدار شده و پس از مدتی از بین رفته اند اما شیعه باقی مانده و توانسته است در طول تاریخ برای خود جایگاهی ویژه بیابد. هر چند عقاید و بینش های شیعی، اکنون مهم ترین بینش اسلامی تلقی نمی گردد، ولی یکی از تأثیرگذارترین مذاهب عالم به حساب می آید که توانسته یکی از بزرگ ترین و مردمی ترین انقلاب های قرن گذشته میلادی را پدید آورد.

آیا می توان گفت چون اهل سنت مسئله امامت را قبول ندارند، مسلمان نیستند؟

پرسش

آیا می توان گفت چون اهل سنت مسئله امامت را قبول ندارند، مسلمان نیستند؟

پاسخ

اهل سنت هر چند اعتقاد به امامت نداشته باشند، مسلمان هستند، زیرا وقتی کسی شهادتین را گفت، تمام احکام اسلام درباره او جاری می شود و به عنوان یک مسلمان با او برخورد می شود، ولی اعمال هر کس از جمله اهل سنت وقتی بدون ولایت باشد، به نقطه لازم از تأثیر نمی رسد و انسان را به کمال برتر نمی رساند، چون ولایت فقط یک بحث نظری نیست، بلکه بدان معناست که در عمل و در صحنه جامعه ببینیم عمل فرد بر گرد چه محوری انجام می گیرد؟

قبولی اعمال در گرو نگرش جامع به دین و ماهیت آن و از جمله ولایت است. اگر منظورتان این است که عمل اهل سنت یکسره باطل و بیهوده است، چنین حرفی صحیح نیست، زیرا بسیاری از اهل سنت، مستضعف فکری هستند. در احکام فقهی، اهل سنت از مسلمانان محسوب شده اند.

هم چنین در هر یک از کتاب های تاریخی، خواه از شیعه یا اهل سنت آمده که مسلمانان پس از پیامبر به دو گروه سنی و شیعه تقسیم شده اند.

طبق برخی از احادیث، اعمال کسانی که ولایت حضرت علی(ع) را قبول ندارند، باطل است، بنابراین تکلیف اعمال کسانی که شیعه نیستند چیست؟

پرسش

طبق برخی از احادیث، اعمال کسانی که ولایت حضرت علی(ع) را قبول ندارند، باطل است، بنابراین تکلیف اعمال کسانی که شیعه نیستند چیست؟

پاسخ

این گونه افراد اگر جاهل قاصر باشند، یعنی دسترسی به حقّانیّت شیعه و ولایت امیرالمؤمنین(ع) نداشته باشند، معذور خواهند بود و مورد عفو خدا قرار خواهند گرفت.

اگر دسترسی به پیدا کردن راه حقّ داشته ولی کوتاهی کرده اند، به آنان جاهل مقصّر می گویند. در این صورت اعمالشان قبول نیست و در روز قیامت معذّب خواهند بود. روایاتی که در زمینه عدم پذیرش اعمال اینان وارد شده، ناظر به این گونه افراد است. از امام سجاد(ع) آمده است: "اگر شخصی به اندازه عمر نوح به عبادت بپردازد و بین رکن و مقام در مسجدالحرام، دائم در نماز و روزه باشد، بدون ولایت اهل بیت، هیچ نفعی به حال او نخواهد داشت".(۱)

در روایت دیگر از رسول اکرم(ص) نقل شده است که اگر شخصی بین رکن و مقام نماز بخواند، در حالی که نسبت به اهل بیت بغض داشته باشد وارد جهنم خواهد شد.(۲) استاد مطهری می گوید: آیات و روایاتی که دلالت می کند اعمال منکران نبوت یا امامت مقبول نیست، ناظر به آن است که انکارها از روی عناد و لجاجت و تعصب باشد، اما انکارهایی که صرفاً عدم پذیرش است و منشأ عدم پذیرش قصور (دسترسی نداشتن به حق) است، نه تقصیر(کوتاهی)، مورد نظر آیات و روایات نیست. این گونه منکران از نظر قرآن کریم، مستضعف و "مرجون لأمرالله"(۳) به شمار می روند. بنابراین نمی توان برای همه افراد اهل سنت دخول در جهنم را ثابت کرد، بلکه باید بین آن

ها فرق گذاشت. چون از انگیزه انکار امامان و یا وضع افراد اطلاع نداریم، نمی توانیم در مورد آن ها قضاوتی داشته باشیم تنها می توانیم بگوییم امرشان به خداوند واگذار شده است و خداوند به گونه ای که حکمت و رحمتش ایجاب می کند، عمل خواهد کرد.

پی نوشت ها:

۱. لطف الله صافی، امامت و مهدویت، ج ۱، ص ۱۳۰.

۲. بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۱۷۳.

۳. توبه (۹) آیه ۱۰۶.

اگر علمای اهل سـنّت یقین داشته باشندکه حضرت رسول(ص) در روز غدیر، علی(ع) را به امامت منصوب کردند و انکار بکنند، آیا این ردّ خدا و پیامبر نیست، وآیا این ارتداد نمی باشد؟

پرسش

اگر علمای اهل سنّت یقین داشته باشندکه حضرت رسول(ص) در روز غدیر، علی(ع) را به امامت منصوب کردند و انکار بکنند، آیا این ردّ خدا و پیامبر نیست، وآیا این ارتداد نمی باشد؟

پاسخ

در حکم به اسلام ظاهری اقرار به شهادتین کافی است. بلی، اگر معلوم باشد که شخص، با علم به اینکه پیغمبر(ص) فرموده است و دلالت آن فرموده را هم بر معنایی صریح بداند، با این وجود انکار کند؛ موجب کفر است.

آیا عبادات اهل سنّت مورد قبول درگاه خداوند واقع می شود؟

پرسش

آیا عبادات اهل سنّت مورد قبول درگاه خداوند واقع می شود؟

پاسخ

عبادات اهل سنّت چون همراه با ولایت نیست یعنی چون آنان به رهبری امامان((علیهم السلام)) که خداوند آنها را برای،

پیشوائی انسانها قرار داده ایمان ندارند عباداتشان مورد قبول خداوند واقع نمی شود. و به نظر برخی از فقهاء صحیح نمی باشد زیرا ولایت شرط قبول یا صحّت اعمال است.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۲۶۳

با اعتقاد به مذهب اهل تسنن از دنیا رفتن موجب عقاب در آخرت است؟

پرسش

با اعتقاد به مذهب اهل تسنن از دنیا رفتن موجب عقاب در آخرت است؟

پاسخ

از دیدگاه تشیّع، تنها مذهب تشیّع است که تبلور اسلام راستین است; بنابراین، کسی که تشیّع را نپذیرد، از حقیقت اسلام به دور است و در جهان دیگر به هلاکت و عذاب گرفتار خواهد بود، مگر اینکه در گزینش مذهب هیچ تقصیری مرتکب نشده باشد.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۵۵

تکلیف بقیه فرق یعنی مثلا فرقی که سنی هستند و حضرت علی (را به عنوان خلیفه اول قبول ندارند چه می شود ؟ البته با توجه به حدیثی که گفته شده است که هر که پیرو علی (نباشد به بهشت وارد نمی شود آیا تکلیف بقیه چیست و چه سرانجامی دارند آیا دیگر به بهشت نمی روند ی

پرسش

تکلیف بقیه فرق یعنی مثلاـ فرقی که سنی هستند و حضرت علی (را به عنوان خلیفه اول قبول ندارند چه می شود ؟ البته با توجه به حدیثی که گفته شده است که هر که پیرو علی (نباشد به بهشت وارد نمی شود آیا تکلیف بقیه چیست و چه سرانجامی دارند آیا دیگر به بهشت نمی روند یا نه به بهشت ونه به جهنم نمی روند. آیا جایی هست که نه بهشت باشد نه جهنم و این فرق غیر شیعه به آنجا روند؟

پاسخ

ولایت و معرفت شرط قبول اعمال است چنانچه حضرت امام خمینی(می فرمایند:)) از مسلمات بلکه ضروریات است و روایات در آن فوق حد تواتر است))(۱) و اما اینکه سایر فرق چه می شوند در این ارتباط مرحوم شهید مطهری (در کتاب عدل الهی مفصل وارد بحث شده اند که در اینجا نکاتی را به اختصار آورده و شما می توانید به تمام آن بحث مراجعه کنید ایشان می فرمایند: بنظر حکماء اسلام از قبیل بوعلی و صدر المتالهین اکثریت مردمی که به حقیقت اعتراف ندارند قاصرند نه مقصر ، چنین اشخاصی اگر خداشناس نباشند معذب نخواهند بود هر چند به بهشت هم نخواهند رفت و اگر خداشناس باشند و به معاد اعتقاد داشته باشند و عملی خالص قربه الی الله انجام دهند پاداش نیک عمل خویش را خواهند گرفت . آیات و روایاتی که دلالت می کند اعمال منکران نبوت یا امامت مقبول نیست ناظر به آن است که آن انکارها از روی عناد و لجاج و تعصب باشد، اما انکارهایی که صرفاً عدم اعتراف است

و منشاء عدم اعتراف هم قصور است نه تقصیر مورد نظر آیات و روایات نیست. این گونه منکران از نظر قرآن کریم مستضعف و ((مرجون لامر الله)) بشمار می روند . و مرحوم علامه طباطبائی در ذیل آیه ۹۸ سوره نساء می فرمایند : امر مستضعف بعهده خداست که

"فاولئک عسی الله ان یعفو عنهم وکان الله عفوا غفوراً" و آیه سوره برائت "و آخرون مرجون لامرالله اما یعذبهم و اما یتوب علیهم و الله علیم حکیم" و سپس می فرمایند: رحمت خدا بر غضب او سبقت دارد و برخی از مفسرین در توضیح اعراف گفته اند حجابی بین بهشت و جهنم است که عده ای که حسنات و سیئات آنها مساوی است یا جزء مستضعفین بوده اند در آنجا قرار دارند که البته سرانجام آنها یا به بهشت ختم می شود و یا به جهنم. در این رابطه خوبست به تفسیرالمیزان ذیل آیه ۴۶ سوره اعراف مراجعه کنید و ایشان وجوه متعدد آنرا و نیز روایاتی که در این مضمون مذکور آمده است را بیان نموده اند. ۱- عدل الهی از دیدگاه امام خمینی (، تبیان ،ص ۲۴۰

طبق اصل ۱۴۶ کتاب منشور عقاید امامیه (جعفر سبحانی) که دست بسته نماز خواندن را حرام می داند پس آیا سنی ها کافر هستند با توجه به حدیث نقل شده: وسایل الشیعه، ج ۴، باب ۱۵، حدیث ۷

پرسش

طبق اصل ۱۴۶ کتاب منشور عقاید امامیه (جعفر سبحانی) که دست بسته نماز خواندن را حرام می داند پس آیا سنی ها کافر هستند با توجه به حدیث نقل شده: وسایل الشیعه، ج ۴، باب ۱۵، حدیث ۷

پاسخ

خیر اهل سنت مسلمان هستند هر چند نماز آنها به نظر ما باطل است، و از روایت مذکور فهمیده می شود که مسلمان نباید دست بسته نماز بخواند، نه آن که هر کس دست بسته بخواند کافر است.

طبق حدیث (من مات و لم یعرف امام زمانه ...) آیا اهل سنت بر مرگ جاهلیت می میرند؟

پرسش

طبق حدیث (من مات و لم یعرف امام زمانه ...) آیا اهل سنت بر مرگ جاهلیت می میرند؟

پاسخ

جمله ای که نقل کرده اید آیه قرآن نیست؛ بلکه روایت از پیامبر اکرم(ص) است که اهل سنت هم آن را نقل کرده اند.

جای شبهه نیست که اگر کسی امام زمان(عج) خودش را بشناسد وامامت آن امام برایش ثابت شود و انکار کند یا امام را نشناسد و نشناختن او از بی مبالاتی و اهمیت ندادن نسبت به امور دین باشد (در حالی که اسباب شناختن برای او فراهم است) مردن چنین شخصی، مردن جاهلیت است. اما کسانی که نسبت به امور دینی اهمیت می دهند و زمینه پذیرش واجبات الهی را دارند (که یکی از آنها معرفت امام است)؛ ولی اسباب و موانعی برای آنها پیش آمدهکه اصلاً امامت امام به گوش آنها نخورده و یا برای آنها تفهیم نشده است، شامل این حدیث نمی شوند. تنها نسبت به آن مقدار از مسائل دین که به آنها رسیده، مؤاخذه می شوند.

تعداد زیادی از اهل سنت، مسأله امامت را نشنیده اند و یا برای آنها تفهیم نشده است و بنا به اعتمادی که به بزرگان خودشان دارند از آنها تبعیت می کنند. حکم این گونه افراد، با کسانی که نسبت به مسائل آگاهند فرق می کند.

آیا بر اهل سنّت احکام مسلمان مترتب می شود؟

پرسش

آیا بر اهل سنّت احکام مسلمان مترتب می شود؟

پاسخ

اهل سنّت امامت را قبول ندارند؛ گرچه با ایمان نداشتن به امام، یکی از ضروریات مذهب را که در سعادت و نجات انسان دخالت دارد منکرند، ولی به ظاهر حکم به مسلمان بودن آنان شده و احکام مسلمان بر آنان بار می شود.

« بخش پاسخ به سؤالات »

با اعتقاد به مذهب اهل تسنن از دنیا رفتن موجب عقاب در آخرت است؟

پرسش

اشاره

با اعتقاد به مذهب اهل تسنن از دنیا رفتن موجب عقاب در آخرت است؟

پاسخ

از دیدگاه تشیّع، تنها مذهب تشیّع است که تبلور اسلام راستین است؛ بنابراین، کسی که تشیّع را نپذیرد، از حقیقت اسلام به دور است و در جهان دیگر به هلاکت و عذاب گرفتار خواهد بود، مگر اینکه در گزینش مذهب هیچ تقصیری مرتکب نشده

باشد.

« بخش پاسخ به سؤالات »

آیا برای سنی ها سینه زدن واجب است؟

پرسش

آیا برای سنی ها سینه زدن واجب است؟

پاسخ

اصولاً سینه زدن در مراسم عزاداری بر هیچ کس – اعم از شیعه و سنی – واجب نیست. سینه زنی نوعی احساس همدردی و عزاداری برای امامان شیعه خصوصاً حضرت ابا عبداللّه الحسین(ع) است و آن برخاسته از غم جانسوزی است که در شهادت آنان و مصایب عظیمشان بر دل دوستداران اهل بیت نشسته و آنان با زدن بر سر و سینه خویش ضمن زنده نگه داشتن ایام شهادت ائمه به سوگواری می نشینند.

بدیهی است که هر قول و فعلی که در قرآن و سنت از آن سخن به میان نیامده، تا مادامی که با اصول و قواعد کلی اسلام مخالفت و تعارض نداشته باشد، انجامش اشکالی ندارد. از جمله آنها سینه زدن است که هر چند ظاهراً در عصر پیامبر(ص) و ائمه(علیهم السلام) نبوده، اما چون منعی در این باره نرسیده و با دستورات کلی دین هیچ تعارضی ندارد، انجامش صحیح است. البته این نخستین عملی نیست که می توان بدین طریق درباره اش حکم به جواز کرد. غالب اعمال و افعال و اقوال کسانی که بعد از عصر ائمه آمده اند، چنین است یعنی نو و تازه است و با این حال جایز است. وانگهی انگیزه های عزاداری در ایام شهادت ائمه و امام حسین(ع) که چیزی جز زنده نمودن یاد و نام آنان و اسلام نیست، موجب می شود که با جرأت بیشتری به صحت آن اذعان و اعتراف نماییم.

با این همه اگر باز اشکال شود که عزاداری شیعه از جمله سینه زنی بدعت است،

در پاسخ می گوییم که طبق دیدگاه اهل سنت، بدعت بر دو قسم است: بدعت حسن و پسندیده و بدعت

قبیح و زشت.

بـدعت حسن مانند نماز تراویح و صـحیح دانسـتن سه طلاق در یک مجلس و مقدم داشـتن خطبه های عید قربان و عید فطر بر نماز عیـدین است که با آن که هیچ دلیل و روایتی بر صـحت آن وجود ندارد، اما چون برخی از صـحابه آن را انجام داده اند، مورد امضای اهل سنت قرار گرفته است.

بـا این توجه آیـا برگزاری مراسم عزاداری و از جمله سـینه زنی جزو بـدعت هـای حسن است یـا زشت؟ مسـلماً عملی زشت به شمـار نمی آیـد زیرا از طریق همین عزاداری ها نهضت هایی علیه حکام جور از جمله رژیم سـتمشاهی بر پا شـده و کاخ سـتم برانداخته گشـته است. بنابراین حتی طبق مبانی اهل سـنت هیچ اشکالی در برگزاری مراسم عزاداری و سینه زنی وجود ندارد و بلکه باید آن را عملی مستحب دانست.{۱}

[۱].در توضـیح بیشتر ر.ك: پاسخ به شبهات عزاداری، اثر آقای رجبی، بویژه صفحات ۱۶۱ – ۱۶۲ – ۱۶۳، نشر دفتر نمایندگی مقام معظم رهبری در امور اهل سـنت بلوچستان، چاپ اول، ۱۳۷۹ ه‍ ، برای اطلاع بیشتر از چنـد و چون عزاداری و تاریخ آن و رواج سـینه زنی از قرون اولیه اسـلام رجوع کنید به تاریخ النیاحه، اثر سید صالح شهرستانی، تحقیق نبیل رضا علوان، دارالزهراء بیروت. و درباره فتواهای علمای بزرگ شیعه پیرامون عزاداری و سینه زنی و مراسم آن بنگرید به عزاداری از دیدگاه مرجعیت شیعه، اثر ربانی خلخالی، طبع پنجم، ۱۴۱۱ه‍ ، ناشر این کتاب شخص مؤلف است.

آیا سنی ها مسلمان هستند؟

پرسش

آیا سنی ها مسلمان هستند؟

پاسخ

اسلام در اصل به معنای انقیاد و تسلیم شدن و ورود در دین پیامبر(ص) است. در آیه بیستم سوره آل عمران آمده است: (وَ قُلْ لِلَّذینَ اُوتُوا الْكِتـابَ وَ الْاُمیّینَ ءَأَسلَمْتُمْ فِاِنْ اَسْـلَمُوا فَقِـد اهْتَـدوا...)؛ به اهل کتاب و بی سوادان بگو: آیا اسـلام آورده ایـد؟ اگر اسلام آورند، حتماً هدایت می یابند.

گفته اند منظور از «اسلمتم»، «اَدخلتم فی دین الاسلام» (یعنی در دین اسلام داخل شدن) است.{۱} و مقصود از ایمان، تصدیق قلبی بـه دسـتورات و فرامیـن الهی اسـت. برای همیـن در آیه ۱۴ سـوره حجرات، ایمـان از کسـانی کـه هنـوز این نـور الهی به قلبهایشـان راه نیـافته، نفی شـده است. (قـالَتِ الْاَعْرابُ آمَنّا قُـلْ لَمْ تُؤمِنُوا وَلكِنْ قُولُوا اَسْـلَمْنا وَ لَمّا یَـدْخُلِ الْاِیْمـانُ فی قُلُوبِكُمْ)؛ اعراب گفتند: ایمان آورده ایم، بگو ایمان نیاورده اید ولی بگویید اسـلام آورده ایم و هنوز ایمان در دلهایتان وارد نشده است. {۲}

اما در اینکه معنای اصطلاحی اسلام و ایمان چیست و آیا آن دو مترادف هستند یا با یکدیگر ارتباط دارند یا یکی دایره اش

وسیع تر و دیگری ضیق تر است، اختلاف هست. ابوطالب مکی در کتاب قوت القلوب گوید: مبانی اسلامی پنج چیز است: نخست شهادت به یگانگی خداوند و اینکه محمد(ص) بنده و رسول اوست. و این دو مثل یک چیز می باشند... .

دوم: بر پا داشتن نمازهای پنجگانه، سوم: دادن زکات، چهارم: روزه ماه رمضان، پنجم: حج خانه خدا. در روایتی از رسول خدا(ص) آمده است: اسلام بر پنج چیز بنا نهاده شده است: گواهی به یگانگی خدا و اینکه محمد رسول الهی است و برپا داشتن نماز و دادن زکات و روزه ماه رمضان و حج خانه خدا.

و ارکان ایمان

هفت چیز است: ایمـان به اسـماء و صـفات خداونـد و ایمـان به کتب الهی و انبیاء الهی و ایمان به ملائکه و شـیاطین و ایمان به بهشت و دوزخ و اینکه آن دو پیش از خلقت آدم(ع) مخلوق شـده انـد و ایمـان به زنـده شـدن پس از مرگ و ایمان به تمامی قَدرهای الهی چه خوب آنهـا و چه بـد آنها.... و ایمان به احادیث صـحیح پیامبر(ص) و پـذیرفتن تمامی آنها و واجب دانسـتن فرمـانبری از آن حضـرت و التزام به آن زیرا خداونـد پیروی و اطـاعت از رسول خـدا(ص) را شـرط ایمان و آن را قرین طاعت خویش عنوان کرده، فرموده است: (اَطیعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ اِنْ کُنْتُم مُؤمنین). {۳}

البته پایه دین اسلام بر گواهی به یگانگی خداوند و شهادت به رسالت حضرت محمد(ص) چیده شده و لذا منکر این دو رکن به نظر کلیه فرق اسـلامی، از جرگه اسـلام خارج است و در مقابل، کسـی که این دو جمله را بر زبان بیاورد، حکم اسلام بر او بـار می گردد و بـا او معـامله فرد مسـلمان می شود. {۴} و به نظر شـیعه، اصول اسـلام بر سه پـایه توحیـد، نبوت، معـاد و اصول مذهب – که نقطه افتراق و وجه تمایز این دین با فِرق اهل سـنت است – یعنی عدل و امامت می باشد. {۵} البته معتزله نیز عدل را جزو اصول دین می داننـد. {۶} نکته مهم قابل اسـتنباط از اقوال پیشـین آن است که برخی از اعتقادات چون توحیـد، نبوت، معاد میان همه مسـلمانان مشترک است و برخی چون امامت مورد اختلاف می باشـد. و از سویی برخی از ارکان و اصول دین، صرفاً نظری است و برخی جنبه عملی

دارد. و هر کس بر پایه فرقه و مـذهبی که دارد و انتخاب کرده، بایـد به حک و اصـلاح عقاید و اعمال عبادی خویش برآید و خود را با آنها تطبیق نمایـد. بر این اساس هر چند یک نفر اهل سـنت متدین مسـلمان محسوب می شود ولی از نظر شـیعه چون برخی از امور اعتقادی را قبول ندارد، اصطلاحاً مؤمن به شمار نمی آید.

[۱].ر.ک: موسوعه الفقه الاسلامی المقارن، ج ۹، ص ۲۷۵؛ المجلس الاعلی للشؤون الاسلامیه، قاهره، ۱۳۹۲ه?، ماده «اسلام».

[۲].ر.ک: مأخذ پیشین، ص ۲۷۸.

[۳].ر.ک: الوحـده العقائـدیه عنـد السـنه و الشیعه، عاطف سـلام، ص ۵۲ و ۵۳، - بـا تصـرف، دارالبلاـغه، بیروت، چـاپ اول: ۱۴۰۷ه?.

[۴].موسوعه الفقه المقـارن، ج ۹، ص ۲۸۰؛ توضـیح المسائل مراجع، ج ۱، ص ۱۳۵، (دفتر انتشارات اسـلامی، قم، چاپ سوم، ۱۳۷۸).

[۵].ر.ک: الوحده العقائدیه، ص ۵۹؛ اصـل الشـیعه و اصولها، آیت اللّه کاشف الغطاء، ص ۶۰ (مؤسسه الاعلمی، بیروت، چاپ چهارم، ۱۴۱۳ه?) هذه هی الشیعه، باقر شـریف قرشی، ص ۲۴۰ و ۲۴۳ (ناشر: مؤلف، ۱۴۱۸ه?)؛ پاسخ به پرسـش ها از دیدگاه تشیع و تسنن، ج ۲، ص ۵۲ و ۵۳ (دفتر نمایندگی مقام معظم رهبری در امور اهل سنت بلوچستان قم، چاپ اول: ۱۳۸۰).

[۶].پاسخ به پرسش ها، ج ۲، ص ۵۴.

مذاهب فقهی غیرشیعه

مذاهب اهل سنت

ما باید با اهل سنت چگونه باشیم؟ (از نظر جزئیات مذهبی و بحثها)

پرسش

ما باید با اهل سنت چگونه باشیم؟ (از نظر جزئیات مذهبی و بحثها)

پاسخ

احساس مسؤولیت شما نسبت به مسایل اجتماعی ومذهبی به عنوان یک جوان در جامعه اسلامی قابل تحسین و تقدیر است. در خصوص سؤالی که مطرح کردید یادآور می شویم که:

اولاً عقایـد هر کـدام از شـیعیان و مسـلمانان سـنی مـذهب برای خودشان محترم است و هیچ کدام حق نداریم عقاید، احکام و

مقررات یکدیگر را به باد تمسخر و استهزاء بگیریم یا نسبت به همدیگر توهینی و اهانت روا داریم. این نوع رفتار و برخورد از یک انسان مسلمان بدور است و دون شأن اوست. ما در برابر هم کیشان مسلمان خود از هر فرقه و مذهب که باشند با رأفت و مهربانی و برادرانه رفتار کنیم و از هر گونه رفتار ناشایست و غیر اخلاقی به شدت احتراز کنیم. نه تنها با همکیشان مسلمان بلکه با دیگر اقوام و ملل و پیروان مذاهب باید با مهربانی و عطوفت رفتار کنیم و از هر گونه اهانت بشدت پرهیز کنیم.

آنان اگر برادر دینی ما نیستند به تعبیر امام و پیشوای بزرگمان حضرت علی (ع) "برادر انسانی" ما هستند و متحقق احترام و تکریم اند.

ثانیاً وحدت و برادری و دوستی به منزله کنار گذاشتن عقاید و باورها و دستورات دینی و مذهبی نیست. وقتی می گویم باید با یکدیگر دوست و مهربان بود به این معنی نیست که از اعتقادات و باورهای دینی و مذهبی خودمان دست بکشیم. و اعتقاد و باور دیگران و مذاهب دیگر را بپذیریم، ما باید مقید به اجرای دستورات دینی خودمان باشیم و هر جا که مراجع و علماء اجازه

دادنـد برخی از مسایل را رها کنیم بخاطر حفظ وحـدت رها کنیم. مثل اینکه می گوینـد در نماز جماعت اهل سـنت در مکه و مـدینه شـرکت کنیـد و بـدون مهر نماز بخوانیـد. اگر اصـرار بکنیم که باید مهر بگذاریم خلاف است و مصـلحت همان چیزی است که مراجع می فرمایند ولی وقتی می گویند با آنان نماز بخوانید به این معنی نیست که مثل آنها بشویم و دست بسـته نماز بخوانیم و بعـد هم در منزل و مسـجد خودمان هم هماننـد آنها نماز بخوانیم. ما بایـد به عقاید خودمان پای بند باشـیم و آنها را انجام دهیم و هر جا که علمای ما اعلام کردند برخی از آداب را رها کنیم تا نشان بدهیم ما اهل وحدت هستیم باید این کار را بکنیم و تعصب به خرج نـدهیم ولی جـدای از آن رها کردن دسـتورات دینی خودمان جایز نیست. وحدت و همدلی و برادری آری، رها کردن مذهب و به مذهب آنان در آمدن ممنوع.

ثالثاً اگر بحث از مسایل مـذهبی پیش آمـد با دلیل و مـدرک مسـتند بحث کنیم و اگر طرف مقابل قانع نشـد با این عبارت که عقایـد شـما برای شـما محترم است و ما هم به عقیده شـما احترام می گذاریم، و اما ما نیز به عقاید خودمان پای بند هستیم و به آن عمـل می کنیم. اگر چه در بخشـی از مسائـل جزئی با هم اختلاف داریم ولی در مسائل کلان مثل قبله، کتاب و بسـیاری از مسائل دیگر با یکدیگر هماهنگ هستیم و اختلافی نداریم.

دو فرقه مالکی و حنفی چگونه تأسیس گشت؟

پرسش

دو فرقه مالکی و حنفی چگونه تأسیس گشت؟

پاسخ

معروف است که چهار هزار نفر از حضـرت صادق((علیه السلام)) حدیث اخذ کردند که از آن افراد ابوحنیفه و مالك بن انس بودنـد، منصـور دوانیقی خلیفـه مسـتبد زمـان ترسـید کـه خلافـت و مملکـت از دسـت او خـارج شـده و مردم بـه امـام جعفر صـادق((علیه السـلام)) مایـل شونـد به ابی حنیفه نعمـان ثـابت کوفی و به مالـك بن انس دسـتور داد که از امـام صـادق((علیه السلام))عزلّت جسته و کناره گیری کنند. و مذهبی جدید را به وجود آورند.

مـذهبی که غیر از مـذهب امـام صادق((علیه السـلام)) باشـد. و در آن مـذهب به قیاس، اسـتحسان و رأی عمل کننـد. و بعـدها محمـد بن ادریس شافعی و احمـد بن حنبل به عنوان پیشوای دو مذهب دیگر مطرح شدند و بدین ترتیب مذهب اهل سنّت در چهار مذهب(مالکی، حنفی، شافعی، جنبلی) مستقر شد.

(بخش پاسخ به سؤالات)

مذهب شافعی چه مذهبی است؟

پرسش

مذهب شافعی چه مذهبی است؟

پاسخ

«مذهب شافعی» یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنّت است که پیروان این مذهب در اعمال خویش از« محمّدبن ادریس شافعی» الهام می گیرند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۲۷۲

کسانی که هنگام وضو دست ها را از پایین به بالا می شویند و هنگام خواندن نماز دستها را روی هم قرار می دهند، از کدامیک از فرقه های اسلامی هستند؟

پرسش

کسانی که هنگام وضو دست ها را از پایین به بالا می شویند و هنگام خواندن نماز دستها را روی هم قرار می دهند، از کدامیک از فرقه های اسلامی هستند؟

پاسخ

این گروه اهل تسنن هستند، که در اصل اعتقاد به توحید و معاد و نبوت با ماشیعیان شریک هستند، امّا در امامت با شیعه اختلاف اساسی دارند; همچنین در احکام فرعی تفاوت های بسیاری با شیعه دارند که مسأله مورد سؤال، یکی از آن هاست.

از نظر شیعه امامی، هنگام وضو دست ها باید از بالا به پایین شسته شود. هنگام نماز، دستها روی هم قرار نگیرند.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۳۲۴

چرا اهل سنت دست به سینه نماز می خوانند؟

پرسش

چرا اهل سنت دست به سینه نماز می خوانند؟

پاسخ

اهل سنت احادیثی از رسول گرامی((صلی الله علیه وآله)) نقل کرده اند که پیامبر((صلی الله علیه وآله))در هنگام نماز دست ها را روی سینه می گذاشته و نماز می خوانده است; ولی از نظر شیعه این احادیث دارای اعتبار نیست; زیرا اگر پیامبر((صلی الله علیه وآله)) به این سبک نماز می گذارد، حتماً از طریق امیرمؤمنان، علی((علیه السلام)) و دیگران پیشوایان راستین به ما می رسید، چرا که بنابر حدیث نقلین «انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ان تمسکم بهاما لن تضلوا ابدا». عدل قرآن شمرده شده اند، آنان چنین مطلبی را از پیامبر((صلی الله علیه وآله))نقل نکرده اند و خود در نماز چنین روشی نداشته اند; برعکس در احادیث وارد شده است که این گونه عمل کردن، یعنی دست روی سینه گذاشتن شیوه مجوس است و نباید طبق آن عمل کرد.

(بخش پاسخ به سؤالات)

۱۲۷۷

به چه دلیل چهار امام اهل سنت خود را امام نامیدند و برای خود مذهب اختراع کردند؟

پرسش

به چه دلیل چهار امام اهل سنت خود را امام نامیدند و برای خود مذهب اختراع کردند؟

پاسخ

امام به معنای پیشوا و راهنماست و ائمه چهارگانه اهل سنت راهنمایان و پیشوایان فقهی سنت هستند و به این دلیل به نام امام معروف شده اند اما دلیل اینکه برای خود مذهب اختراع کرده اند این است که وقتی اهل سنت خود را از منبع وحی که عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، محروم کردند، مجبور بودند که مشکلات و مسائل زندگی خود را که ارتباط تنگاتنگ با شریعت دارد به گونه ای حل کنند به این دلیل مذاهب اربعه اختراع شد. آری آنگاه که اصل کنار زده شود بدل جای آن را خواهد گرفت.

آیا ۴ امام اهل سنت (حنبلی و...) از تمام علمای اهل سنت اعلم و اعدل هستند که اهل سنت فقط از آنها اطاعت می کنند چرا از

علمای دیگر که اعلم از آنها بودند پیروی نکردند.

پرسش

آیا ۴ امام اهل سنت (حنبلی و...) از تمام علمای اهل سنت اعلم و اعدل هستند که اهل سنت فقط از آنها اطاعت می کنند چرا از علمای دیگر که اعلم از آنها بودند پیروی نکردند.

پاسخ

علماء اهل سنت معتقد به اعلم و اعدل بودن ائمه اربعه نیستند و اساسا این مسأله حتی اگر به نسبت به علماء مقارن یا قبل از آنها قابل اثبات باشد به نسبت به علماء بعد از آنها قابل اثبات نیست. اما این سؤال اساسای که با این که خود اینها قائل به اعلمیت و اعدلیت آنها نیستند چرا در فروعات فقط از این ۴ نفر پیروی می کنند باید گفت:

خشت اول چون نهد معمار کج تا ثریا می رود دیوار کج

اینها چون از روز اول از ثقل اصغر یعنی ائمه(ع) که پیامبر اکرم(ص) به عنوان مصدر تشریع و مفسر ثقل اکبر (قرآن کریم) قرار داد جدا شدند و خود را از سر چشمه جوشان علم ائمه(ع) محروم ساختند تشنه لبان در کویر بهر سرابی پناهنده و به مثل «الغریق یتشبث بکل حشیش» به هر ریسمانی چنگ زدند و این باعث انحرافات متعددی شد.

از جمله: با توجه به این که احکام و فروعات فقهی بسیار زیاد است و آیات قرآن که بیانگر احکام فقهی باشد [آیات الاحکام] بسیار محدود و روایات نبوی هم در این زمینه وافی نبود این امر سبب شد که علماء اهل تسنن که دستشان از خرمن علم و دیوار عصمت ائمه کوتاه بود به راه های انحرافی بردند، لذا از جهت مصادر تشریع گاهی قائل به حجیت قیاس و گاه استحسان و گاه مصالح مرسله

و... که هیچ یک یقین آور نبود متوسل شدند و بعضی از آنها بدون هیچ برهان و دلیل برای انسداد این خلأ گفتند «الصحابه کلهم عدول» معتقد به عدالت مطلق صحابه شدند و از جهت دیگر اجماع را به عنوان دلیل بر احکام ابداع کردند و در تفسیر اجماع، آراء مختلف و متعددی ذکر کردند – و از جهت دیگر قائل به تصویب شدند – بدین معنا که مجتهد هر حکمی بیان کند حکم الله است که این مسائل موجب می شد که به تعداد مجتهدها حکم باشد و موجب اختلاف عظیمی می شد لذا بزرگان اهل سنت از باب دفع افسد به فاسد گفتند برای جلوگیری از اختلاف، به رأی معین چهار نفر اکتفا شود و باب اجتهاد را بستند که این اشکال عمده ای به فقه اهل سنت است که برای مسائل مستحدثه جوابی ندارند.

در این زمینه ر.ک:

– الامام الصادق والمذاهب الاربعه، اسد حیدر

– مباین کلامی اجتهاد، استاد هادوی تهرانی

کدام فرقه فقهی اکثریت اهل سنت را در جهان اسلام داراست؟

پرسش

کدام فرقه فقهی اکثریت اهل سنت را در جهان اسلام داراست؟

پاسخ

فرقه های چهارگانه از جهت تاریخ انتشار، ترتیبی دارند و از نقطه نظر تعداد و پیروان گفته اند این ترتیب با اندک تغییری جا به جا می شود. فرقه های فقهی اهل سنت به ترتیب تولد و نشر عبارت است از: حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی. از نگارش های تاریخی برمی آید پیروان شافعی بعد از حنفی، بیشتر از مالکی و حنبلی است. اینک جایگاه هر کدام را به ترتیب کثرت پیروان آن ها توضیح می دهیم.

حنفی

حنفی ها پیروان ابو حنیفه النعمان بن ثابت بن زوطی تمیمی کوفی، (۸۰ – ۱۵۰ ه' ق) هستند. وی در کوفه به دنیا آمد و در بغداد از دنیا رفت.{۱} عوامل متعددی مانند روابط نزدیک با دولت ها موجب تبلیغ و ترویج و تثبیت این مذهب فقهی شد. در حکایتی به نقل محمد بن اسماعیل بخاری از حمدویه یاد شده که تعالیم ابوحنیفه جز در مدینه در همه سرزمین های اسلامی رونق یافته بود.{۲} وی از احترام و محبوبیتی در سرزمین های سجستان (سیستان)، طبرستان، دیلم، آذربایجان و ارمنستان برخوردار بود، به طوری که بیش تر آنها بر این مذهب بودند. خراسان به پایگاه فقهی وی پس از عراق تبدیل شده بود. دولت عثمانی پیرو و ناشر این مذهب بود، تا آن جا که امروزه بیش تر مسلمانان ترکیه، عراق، سوریه، لبنان و اردن به آن گرایش

دارند. قضاوت در مصر بر پایه مذهب حنفی صورت می گرفت. در حال حاضر، مذهب حنفی در افغانستان، پاکستان، هند و مصر رواج دارد.{۳} یک سوم مسلمانان جهان را حنفی ها تشکیل می دهند.{۴}

شافعی

شافعی ها پیروان ابو عبداله محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن شافع هاشمی قرشی

(۱۵۰ - ۲۰۴ هٔ ق) هستند.{۵} مذهب شافعی در زمان ظهور عثمانیان در ممالك اسلامی رواج بسیار یافت و در آغاز قرن دهم هجری دیگر مذاهب را تحت الشعاع قرار داد. در مصر هم این مذهب منتشر شد که به دست فاطمیون، فقه اهل سنت در آن جا منقرض شد و بار دیگر صلاح الدین ایوبی آن فقه را برگرداند. امروزه بسیاری از مسلمانان فلسطین، اردن، سوریه، لبنان، عراق، حجاز، پاکستان، هند، اندونزی،، یمن و کردهای ایران شافعی هستند.{۶}

مالکی

مالکی ها پیروان ابو عبداله مالك بن انس بن مالك الاصبحی الحمیری (۹۳ - ۱۷۹ هٔ ق) هستند. زادگاه و مدفن او مدینه است. این مذهب فقهی در مدینه نشأت یافت و در حجاز قاره آفریقا منتشر گشت. سپس مردم مغرب و اندلس آن را پذیرفتند. مذهبی مالکی در زمان حکم بن هشام به بهترین وضعیت در اندلس رسید که عامل نشر آن هم یحیی بن یحیی فقیه مالکی بود.{۷} اکنون این مذهب در مراکش، الجزایر، تونس، لیبی، مصر، سودان، بحرین و کویت رواج دارد و پیروان آن نزدیک به ۵۰ نفر هستند.{۸}

حنبلی

حنبلی ها پیروان احمد بن محمد بن حنبل ابو عبداله شیبانی وائلی (۱۶۴ - ۲۴۱ هٔ ق) هستند. وی ایرانی الاصل، از شهر مرو و پدرش فرماندار سرخس بود. او برای کسب دانش به کوفه، بصره، یمن، شام، مغرب، الجزایر، عراق، فارس و خراسان سفر کرد. مذهب حنبلی تا قرن هشتم رواج فراوان داشت. شمار حنبلی ها در جهان اسلام بسیار کم است.

مقدسی می نویسد: بیش تر مردم اصفهان، ری و غیر آن از بلاد ایران مذهب حنبلی داشتند و نام معاویه را احترام می کردند و در شام و فلسطین

عده کثیری حنبلی بودند. مذهب حنبلی در قرن دوازدهم هجری به تبلیغ محمد بن عبدالوهاب و شمشیر خانواده آل سعود، در جزیره العرب رواج بسیار یافت و به نام مذهب وهابی، آیین قانونی آن سرزمین گردید و در بلاد خلیج فارس و مصر شایع گشت، البته محمد بن عبدالوهاب تجدید نظری در آن مذهب کرد و عقاید خود را بر آن استوار ساخت.{۹}

این مذهب مانند سه مذهب دیگر انتشار وسیعی نیافت، لکن در جامعهالازهر مصر تدریس می شود. علل عدم انتشار وسیع این مذهب: ۱. اعتماد زیاد بر روایت و منقولات که در بین آن ها روایات ضعیف هم هست؛ ۲. عدم اجتهاد مگر به سبب ضرورت؛ ۳. هیچ حکومتی از این فقه تقلید نکرد مگر در دوره جدید در حجاز.{۱۰}

[۱].دائره المعارف بزرگ اسلامی، کاظم موسوی بجنوردی، ج ۵، ص ۴۰۰.

[۲].همان، ص ۴۰۰ – ۴۰۱.

[۳].الموسوعه المیسره فی الادیان و المذاهب المعاصره، مانع بن حماد الجهنی، ج ۲، ص ۱۱۳ – ۱۱۴.

[۴].تاریخ ادیان و مذاهب جهان، مبلغی آبادانی، ج ۳، ص ۲۱۸۷.

[۵].فرهنگ فرق اسلامی، محمدجواد مشکور، ص ۲۴۸ – ۲۵۰..

[۶].الموسوعه المیسره فی الادیان و المذاهب المعاصره، مانع بن حماد الجهنی، ج ۲، ص ۱۲۴.

[۷].الموسوعه المیسره فی الادیان و المذاهب المعاصره، مانع بن حماد الجهنی، ج ۲، ص ۱۱۸.

[۸].فرهنگ و فرق اسلامی، محمدجواد مشکور، ص ۳۸۴.

[۹].فرهنگ فرق اسلامی، محمد جواد مشکور، ص.

[۱۰].الموسوعه المیسره فی الادیان و المذاهب المعاصره، مانع بن حماد الجهنی، ج ۲، ص ۱۳۰.

چهار مذهب اهل سنّت را معرفی کنید؟

پرسش

چهار مذهب اهل سنّت را معرفی کنید؟

پاسخ

بعد از رحلت نبی اکرم اسلام و همزمان با گسترش روز به روز اسلام، به ویژه در اواخر قرن اول و اوئل قرن دوم هجری، یعنی هنگام روی کار آمدن بنی عباس، مردم مسلمان نیاز بیشتری به فراگیری احکام الهی و کسب علوم و معارف دینی پیدا کردند. به دلیل این که دسترسی به وارثان حقیقی رسول اکرم(ص) و عالمان آگاه وجود نداشت و در بسیاری از مسائل جدید و مستحدثه حکمی وجود نداشت، عده ای با استفاده از روشی به نام قیاس در پی حل مشکل و جواب سؤالات جدید برآمدند، عده ای هم که در مدینه بودند برای جواب گویی به این گونه سؤالات به احادیث رجوع کردند و عده ای نیز به فرزندان رسول اکرم(ص) مراجعه کردند/

پیشوای اهل ابراهیم نخعی متوفای ۹۵ ه’ق’ است/

پیشوای اهل حدیث مالک ابن انس متوفای ۱۷۹ ق’ است/

آنان که به فرزندان رسول اکرم(ص) مراجعه کردند/

مذاهب دیگری نیز رونق گرفت، اما همگی جز پنج مذهب معروف، از بین رفتند. دوام و گسترش هر یک از این مذاهب به عللی، مانند بعضی از حکومتها و درگیری بین این گروهها، وابسته است/

علت گسترش مذهب حنفی، حمایت دولتمردان عباسی از این مذهب به ویژه هارون الرشید از قاضی ابویوسف است/

قاضی یوسف از شاگردان ابوحنیفه بود و بیشترین نقش را در توسعه مذهب حنفی داشت/

هارون الرشید بعد از سال ۱۷۰ هجری قمری قاضی ابویوسف در رأس دادگستری قرار داد. قاضی یوسف از علمای در نظام قضایی بهره گرفت و از این طریق، به گسترش مذهب حنفی پرداخت/

در همین عصر، مذهب مالکی در حجاز و بعد در آفریقا مذقب قیاس

ابوحنیفه شروع به گسترش نمود. شاگردان مالک در گسترش این مذهب نقش فراوانی داشتند/

علت گسترش مذهب شافعی، ورود او به مصر در سال ۱۹۸ هجری است که سبب شد عده ای از بزرگان مصر به او روی آوردند/

قابل ذکر است که شافعی قبل از ورود به مصر، به جهت شاگردی امام مالک، از مذهب اهل حدیث پیروی کرد؛ ولی بعد از ورود به مصر، به قیاس روی آورد/

امام احمد بن حنبل نیز از شاگردان مذهب اول شافعی است. مذهب حنبلی در قرن سوم هجری در بغداد، در قرن چهارم هجری در خارج از عراق و در قرن ششم هجری در مصر گسترش یافت/

محمد حنفیه چه نسبتی با حضرت علی(ع) دارد و در مورد مکتب حنفی توضیح دهید؟

پرسش

محمد حنفیه چه نسبتی با حضرت علی(ع) دارد و در مورد مکتب حنفی توضیح دهید؟

پاسخ

محمد حنفیه فرزند حضرت علی(ع) و مادرش خوله بنت ایاس الحنفیه می باشد، کنیه او ابوالقاسم و مقبره اش طبق نقل مورخ مشهور مسعودی در مدینه می باشد.{۱}

مکتب حنفی پایه گذار آن ابوحنیفه نعمان بن ثابت است که نه با حضرت علی و نه با محمد حنیفه نسبتی نداشته است. ابوحنیفه در سال ۸۰ هجری در کوفه تولد یافت و در سال ۱۵۰ وفات نمود و او زندگی را از طریق تجارت خز (نوعی پارچه ابریشمی) تأمین می کرد.{۲}

ابوحنیفه محضر بسیاری از فقیهان و عالمان کوفه دانش آموخت او در مدینه از محضر امامان باقر و صادق(علیهما السلام) و در مکه در محضر عمرو بن دینار و ابو زبیر مکی بهره های علمی جسته است.{۳}

از لحاظ مسایل اعتقادی بسیاری از نویسندگان اصحاب حدیث و امامیه و معتزله و اشاعره ابوحنیفه را از زمره مرجئه دانسته اند.{۴} این گروه معتقد بودند که با وجود ایمان هیچ معصیتی زیانبار نخواهد بود و شخص مؤمن با ارتکاب هیچ عصیانی مستحق دوزخ نخواهد شد و حیات آنان پذیرفته و سیئات مؤمنان آمرزیده است/

در اواخر قرن دوم این امر شیوع پیدا کرد که کلام خدا غیر مخلوق است و با اینکه سخنی در این باره از پیامبر و صحابه نرسیده بود باعث اختلاف شد و مسلمین دو صف شده و به تکفیر و تفسیق یکدیگر پرداختند که منشأ این توطئه یوحنا دمشقی

بوده و بحث خلق قرآن از نظریات منحصر به فرد ابوحنیفه است و او را بعنوان اولین قایل معرفی نموده اند.{۵}

[۱].مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۳۹/

[۲].ترمذی، صحیح ترمذی، ج ۵، ص

/۷۴۱

[۳].ترمذی، صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۷۴۱/

[۴].عقیلی، ج ۴، ص ۲۸۳/

[۵].ابن حیان، ج ۳، ص ۶۵؛ و الابانه، اشعری، ص ۳۸/

رؤسای مذاهب اربعه – حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی چه مذهب و مکتبی داشته اند، خصوصاً مذهب حنفی؟

پرسش

رؤسای مذاهب اربعه - حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی چه مذهب و مکتبی داشته اند، خصوصاً مذهب حنفی؟

پاسخ

۱. مذاهب اسلام به شکل امروزی که مرزهای آن از سایر مذاهب اسلام دیگر متمایز باشد به قرن چهارم مربوط می شود، هنگامی که القادر بالله در سال ۳۸۱ ه' ق به خلافت رسید، مشاهده کرد که اختلافات فراوانی میان فقهأ و مسائل فقهی وجود دارد بر این اساس به چهار نفر از بزرگان مذاهب اسلامی دستور داد تا هر کدام مختصری در مذب خویش بنویسد، لذا ابوالحسن قدروی از مذهب حنفی، ابو محمد عبدالوهاب از مذهب مالکی، ماوردی از مذهب شافعی و ابوالقاسم خرقی از مذهب حنبلی برای این کار دعوت شدند و چون حکومت تنها این مذهب را به رسمیت شناخت کم کم سایر مذاهب منقرض شدند.{۱}

پس قبل از رؤسای مذاهب اربعه هر چند مجتهدین و صاحب نظرانی در حوزه فقه و فقاهت وجود داشت که دارای پیروان و مقلدانی بودند؛ اما به صورت مذهب ظهور و بروز پیدا نکردند، بر این اساس نباید توقع داشت که رؤسای مذاهب اربعه هر یک تابع و پیرو مذهب خاصی باشند ولی باید توجه داشت که آنان هر کدام از اساتید و شیوخ خود در شیوه فقهی و احکام اسلامی پیروی می کردند و در ذیل به برخی از شیوخ و اساتید آنها اشاره می شود.

اساتید ابو حنیفه

۱. حمار بن ابی سلیمان، ابو حنیفه مدت ۱۸ سال نزد او تلمذ کرد و از شیوه او بهره گرفت.

۲. عطأ بن ابی ریاح

۳. هشام بن عروْ

۴. نافع موسی ابن عمر {۲}

اساتید مالك

۱. ابن هرمز مالك نزد او ۷ سال درس خواند.

۲. نافع موسی ابن عمر

۳. ابن

شهاب زهری، او اولین کسی است که به دستور عمر بن عبدالعزیز احادیث پیامبر را گردآوری کرد.

۴. ربیعه الرأی مالک از ابن شهاب و ربیعه لبارِ تأثیر پذیرفته بود.

اساتید شافعی

۱. محمد بن حسن شیبانی که وی یکی از شاگردان برجسته ابوحنیفه بوده است.

۲. مسلم بن خالد زنجی

۳. مالک بن انس

اساتید حنبلی

۱. محمد بن ادریس شافعی

۲. هشیم بن بشیر، احمد بن حنبل چهار سال پیش او درس خوانده است و تأثیر بسیاری از او پذیرفته است.

۳. ابو یوسف او یکی از شاگردان برجسته ابو حنیفه بوده است.

۴. عبدالرزاق بن همام.{۳}

[۱].ادوار اجتهاد، ص ۲۰۴/

[۲].ضحی الاسلام، ج ۲، ص ۱۸۲/

[۳].المذهب الاسلامیْ الخمسه، ص ۷ – ۵۷۶/

کدام یک از رؤسای مذاهب اربعه از شاگردان با واسطه و یا بدون واسطه ائمه اطهار بوده اند؟

پرسش

کدام یک از رؤسای مذاهب اربعه از شاگردان با واسطه و یا بدون واسطه ائمه اطهار بوده اند؟

پاسخ

فضای علمی آن زمان به گونه ای بود که مرزهای مذهبی مانع از دریافت حقایق علمی نمی شد، از این رو رؤسای مذاهب

معمولاً با اهل بیت(علیهم السلام) ارتباط داشتند و از خرمن علمی آنان استفاده لازم می بردند.

الف) مالک به طور مستقیم و بلا واسطه از مکتب امام صادق(ع) استفاده کرده است به طوری که آن حضرت را در زمره اساتید مالک محسوب کرده اند.{۱}

علاوه مالک از محضر علمی امام باقر(ع) نیز بهره گرفته است، به گونه ای که گفته می شود او شیوه های استنباط احکام و برخی از احکام معاملات را نیز از آن حضرت فرا گرفته است.{۲}

ب) ابو حنیفه نیز به طور مستقیم از امام باقر(ع) و امام صادق(ع) تلمذ کرده است، هر چند ابو حنیفه از نظر سنی هم سن امام صادق(ع) بوده ولی از آن حضرت علم فرا گرفته است، ابو حنیفه در مورد مقام علمی امام صادق(ع) می گوید: و الله ما رأیت أفقه من جعفر من محمد الصادق، به خدا سوگند که فردی فقیه تر از جعفر صادق ندیدم.{۳}

ج) شافعی و احمد بن حنبل نیز با واسطه از علوم امام صادق(ع) استفاده کرده اند.

استاد واعظزاده خراسانی در این زمینه می گوید: در این اوضاع مذاهب پدید آمدند و میان مؤسسان آنها ارتباطی بوده است و تمامی آنها به طور مستقیم یا غیر مستقیم از علوم امام صادق(ع) استفاده کردند و تمامی آنان بخصوص ابوحنیفه احترام به اهل بیت را کتمان نمی کردند و شافعی که به صراحت مودت و علاقه خود را به اهل بیت(علیهم السلام) اظهار می کرد، آنان گرچه شیعه نبودند اما تمامی آنان دوستدار

اهل بیت بودند و اقرار به فضائل اهل بیت داشتند و آنان با اهل بیت رابطه بسیار نیکویی داشتند.{۴}

[۱].ائمْ الفقه التسعْ، ص ۹۶/

[۲].همان، ص ۹۷/

[۳].حیاته و عصره، ابو حنیفه، ص ۶۵ - ۶۴/

[۴].ندأ الوحدْ و التقریب بین المسلمین و مذاهبهم، ص ۱۲۰/

مذهب حنبلی و اخباری و جعفری را توضیح دهید و از میان مذاهب کدام مذهب بهتر است؟

پرسش

مذهب حنبلی و اخباری و جعفری را توضیح دهید و از میان مذاهب کدام مذهب بهتر است؟

پاسخ

مذهب حنبلی: به پیروان احمد بن محمد بن حنبل، ابوعبداللّه شیبانی وائلی (۱۶۴ - ۲۴۱ ه". ق) رئیس مذهب حنبلی، حنابله می گویند. احمد در راه کسب علم و حدیث فردی سختکوش بود و از محضر بسیاری از علمای اهل سنت بهره برد که معروف ترین آنها شافعی، ابویوسف قاضی و وکیع بن جراح است.

از جمله خصایص احمد - بر خلاف پیشوایان دیگر اهل سنت - این بود که نوشتن و تدوین اصول فقهی را از نظر دینی جایز نمی دانست و فقط تدوین احادیث را مباح و جایز می دانست. وی از شدت احتیاط در سنت گرایی، با هر چیز تازه ای مخالف بود و آن را بدعت می دانست، و از همین رو نوشتن و تدوین مطالب علمی و فقهی به جز قرآن و حدیث را انحراف از دین می دانست. لذا نه خودش چیزی می نوشت و نه به شاگردانش چنین اجازه ای می داد. کتاب معروف او به نام المسند یادداشت های پراکنده او در باب حدیث است که بعد از مرگ وی و به توصیه خودش، به وسیله فرزندش عبداللّه بن احمد تنظیم شد. در المسند روایات ضعیف و قوی از شیعه و سنی جمع آوری شده که بالغ بر سی هزار روایت است.

از دیگر خصایص احمد این است که جنبه محدث بودن وی بیش تر از جنبه فقاهت اوست؛ لذا او خود را به عنوان یک محدث معرفی نموده و دیگران نیز چنین عقیده ای نسبت به او دارند. بنابراین او را فقیه و مجتهد به حساب نمی آورند. بر همین مبنا او طبق اخبار و احادیث فتوا می داد و

اگر در حکم و مسأله ای حدیثی نمی یافت، به استنباط اجتهادی و گاهی به قیاس روی می آورد.

بنابر گفته برخی از صاحب نظران همچو.ن ابوزهره، اصول و مبانی فقه احمد شش اصل است:

۱. کتاب؛ ۲. سنت (که شامل احادیث و رفتار و گفتار پیامبر(ص) و فتواهای اصحاب او می شود)؛ ۳. اجماع؛ ۴. قیاس (که در موارد اضطراری که مبنا و ملاک دیگری برای حکم نمی یافت، به آن متوسل می شد. البته طبق گفته ابوزهره او از میان انواع قیاس، قیاس منصوص العله را ملاک حکم فقهی قرار می داد)؛ ۵. استصحاب؛ ۶.مصالح مرسله.

مذهب حنبلی از نظر اهمیت و نفوذ و انتشار در بلاد اسلامی نسبت به سه مذهب دیگر، همواره در اقلیت بوده است. علت آن چند چیز بوده است: ۱. پیروان مذهب حنبلی سخت به حدیث و سنت پیامبر(ص) تعصب دارند و با هر فرقه از مذاهب اسلامی که قدری آزادانه فکر کنند مخالفند و حتی با آنان درگیری های داشته اند.ابن اثیر گوید: وقتی در سال ۳۲۲ هجری مذهب حنبلی توسعه یافت معتقدان به این مذهب در کوچه و بازار می گشتند و اگر آلت موسیقی می یافتند، صاحب آن را می زدند و آلت مزبور را می شکستند و در کارهای خصوصی مردم هم مداخله می کردند. برای نمونه، چنانچه می دیدند زن و شوهری در شهر با هم راه می روند ممانعت می کردند و بسا آن ها را به دست شرطه می دادند و به آنان نسبت نابجای فحشا می دادند. حتی برخی از حنابله بغداد خود را به نابینایی می زدند و در مساجد می نشستند و اگر یک نفر شافعی مذهب از کنارشان عبور می کرد، او را می زدند. همچنین با شیعیان خیلی دشمنی داشتند و با آنان

ستیزه می نمودند و همواره آنان را به کفر وضلالت و انحراف از اره مستقیم نسبت می دادند.

پطروشفسکی می نویسد: حنبلیان حتی کوچک ترین تجلی آزادی عقیده را در مسائل دینی جایز نمی شمارند. اینان از پیروان فرق ومذاهب دیگر اسلامی، متعصب ترند. ارتجاع عقیدتی که بعد از سقوط معتزله ظهور کرد، موجب شیوع مذهب ارتجاعی حنابله شد. در فاصله قرن های دهم تا چهاردهم میلادی، حنبلیان گرچه در سراسر عالم بسیار بودند اما ظاهراً در هیچ یک از بلاد اسلامی اکثریت نداشتند. در آستانه قرن سیزده و چهارده میلادی، احمد بن تیمیه، فقیه نامی حنبلی، با تعصب مفرطی که داشت علیه هر گونه نواندیشی و بدعت قیام کرد. و چون مواعظ و تبلیغات وی ناشیانه بود سرانجام خسران و زیانکاری حنبلیان را در پی آورد و موجب دشمنی دیگران علیه آنان گشت. قشری بودن و متابعت از ظاهر کلمات، بدویت افکار و تعصب مفرط حنبلیان و دور افتادگی مکتب فقهی آنان از واقعیات زنده تاریخی و مهجور بودن آنان از هر چه در اجتماع و زندگی روزمره تازه بود، سرانجام منجر به سقوط و انحطاط این مذهب شد.

بدین سان می بینیم که مذهب حنبلی از نظرشیوع و انتشار واهمیت، روز به روز در حال افول بود تا آن که به وسیله ابن تیمیه و بدعت های او و سپس در قرن دوازدهم هجری به وسیله محمد بن عبدالوهاب و بدعت های نشأت گرفته اش از ابن تیمیه، حیات تازه ای به خود گرفت.{۱}

مذهب جعفری:

مذهب جعفری همان مذهب شیعه اثنی عشری است. شیعیان اثنی عشری وپیروان مذهب جعفری کسانی هستند که به امامت اهل بیت عصمت و طهارت(علیهم السلام) که دوازده نفرند معتقدند. و سبب نامیده

شـدن این مـذهب به مـذهب جعفری آن است که دوره زنـدگی امـام صادق(ع) مصادف بود با اواخر حکومت امویان و اوایل خلافت عباسیان و به سبب درگیری ها و اختلافاتی که میان این دو خاندان بهوجود آمده بود مجال نسبتاً زیادی برای توسعه تشیع ایجاد گردیـد و از این فرصت به خوبی بهره برد و با تشکیل حلقات درس و تبیین معارف و مبانی تشیع، به نشر و تبلیغ اسلام پرداخت و روایات بسیار زیادی را بیان فرمود. به همین جهت حیات حیات مجددی در کالبد شیعه دمیده شد و معارف و احکام شیعه بیش از هر زمانی گفتگو و بازگو گردید و نظم ترتیب خاص و ارزنده ای به شیعه داده شد. به همین جهت این مـذهب را به این امـام همام منسوب می نماینـد. زیرا علاوه بر تحکیم مبانی آن، عمـده احادیث این مـذهب - نسبت به امامان دیگر - از این امام بزرگوار نقل شده است. جالب این که در مجلس درس ایشان هزاران تن شرکت می کردند. برخی از آنان مانند ابوحنفیه، مالك بن انس، جابربن حیان و زراره بن اعین، از ارکان و بزرگان اهل سنت و شیعه به شمار می آمدند.

بـدیهی است که چون معـارف، مبـانی و احکـام مـذهب جعفری بـا توجه به قرآن و سـنت پیامبر و قول و فعل و تقریر اهل بیت واحکـام قابل قبول عقلی واجماع علماست، و باب اجتهاد را در اسـتنباط باز می دانـد، و محـدودیت هایی را که اهل سـنت در درك و فهم احکام دارنـد، نـدارد و از پویایی صـحیح تر و معقول تری نسـبت به مـذاهب اهل تسـنن برخوردار است. به همین سبب در حال حاضر بهترین مذهب برای

پذیرش، مذهب جعفری است.{۲}

مسلک اخباری گری

یکی از انحرافاتی که در سده های اخیر به وجود آمد، رشد و توسعه عقیده ای بود که باب اجتهاد را مانند اهل سنت بسته می دانست. و لذا از این مقطع یعنی از قرن یازده هجری به بعد طایفه شیعه اثنی عشری به دو گروه اخباریان و اصولیان (یا مجتهدان) تقسیم شدند. مؤسس مسلک اخباری گری یعنی ملا محمد امین استرآبادی (م: ۱۰۳۳ ق) نخستین کسی بود که باب ملامت مجتهدان و اصولیان شیعه را بگشود. وی می گفت اجتهاد علمای شیعه بر طبق مبنای قدما نیست؛ چون قرآن دارای ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه است و استخراج احکام دین از آن دشوار می باشد، باید به اخبار ائمه رجوع کرد و بنابراین، اجتهاد باطل است. زیرا مجتهد باید به ظن خود عمل کند و ظن، حق نیست؛ بلکه شبیه حق است.

اخباری ها هر چه از ائمه(علیهم السلام) نقل می شود، بدون تدبر و تعمق شایسته و در خور، بدان عمل کرده و آن را دلیل قطعی می دانند. آنان ظواهر قرآن را حجت نمی دانند؛ زیرا معتقدند که چون قرآن دارای مطلقات و عمومات است و بسیاری از آنها تخصیص و تقیید شده، مجمل و نامفهوم گشته و نمی تواند حجت باشد. نیز می گویند چون قرآن مشتمل بر مضامین عالی است، فهمیدن آن برای همه میسر نیست؛ بلکه منحصر به راسخان در علم و علمای تأویل است ونمی توان الفاظش را بر معنای ظاهری آنها حمل کرد و آنها را حجت دانست.

اما اصولیان و مجتهدان بهانه های اخباریان را نپذیرفته، ظواهر قرآن را در کنار سنت پیامبر(ص) و اهل بیت(علیهم السلام) و عقل و اجماع، حجت و راه رسیدن

به احکـام الهی را از این طرق چهارگانه می داننـد و معتقدنـد که اجتهاد از صـدر اسـلام رایـج و شایع بوده و چیزی نیست که آنان ایجاد کرده باشند.

ذکر این نکته لازم است که مسلک اخباری گری چندان در اثر تلاش های خستگی ناپذیر مجدّد بزرگ «آیت اله وحید بهبهانی» در مسیر احیا و گسترش علم اصول، سرانجام مسلک اخباری گری رو به زوال گذاشت؛ به طوری که امروزه شمار پیروان این مسلک، بسیار ناچیز و غیر قابل اعتنا است.

[۱].ر ک: مناظرات امام فخر رازی ،ترجمه و تحقیق یوسف خضایی، ص ۱۸۸.

[۲].ر. ک: محمد جواد مشکور، تاریخ شیعه وفرقه های اسلام تا قرن چهارم، ص ۱۰۵ و ۱۰۶.

آراءفقهی اهل سنت

صلات

علت آن که سنی ها نماز خواندن در غار حرا را حرام می دانند چیست ؟ آیا شیعه هم معتقد به این اموراست ؟

پرسش

علت آن که سنی ها نماز خواندن در غار حرا را حرام می دانند چیست ؟ آیا شیعه هم معتقد به این اموراست ؟

پاسخ

شکی نیست که نماز خوانـدن در مکان های مختلف اشکال ندارد, بلکه تأکید شده که در جاهای مختلف نماز بخوانید تا آن مکان ها در روز قیامت به نفع شما شهادت دهند.

ابوکَهْمَس از امام صادق ۷سؤال می کنـد: آیا انسان نوافل نمازهایی را که به جا می آورد, در یک جا بخواند یا درمکان های جدا؟ حضرت فرمود: اینجا و آن جا و در جاهای جدا بخواند, چون این مکان ها در روز قیامت به نفع او شهادت می دهند.(۱)

حتی زمان ها شاهـد کردارهای انسان هستند. سعده بن زیاد ربعیّ از حضـرت صادق ۷از پدرش امام باقر۷وایت کرده : چون شب داخل شود, منادی از جانب خـدای متعال نـدا می کند: ای پسر آدم ! من کهشب هستم , گواه وشاهدم بر آن چه در من هست . از من بهرهء خـود گیر, چـون همین که آفتـاب طلـوع کنـد, دیگر حسنه و خیری رانمی توانی در من وارد سازی و به خیرات و حسناتت زیاد کنی و نه می توانی نسبت به گناه انجام داده , طلب رضا وعفو کنی . من گذشتم و رفتم . دوران من تا طلوع آفتاب بود. همین گفتار را روز می گوید, وقتی که دوران آن سپری گردد.(۲)

بـاز امام صادق ۷فرمود: هر روزی که نو می شود, به انسـان هـا خطـاب می کنـد ای فرزنـد آدم ! من روز جدیـدی هسـتم و بر توشاهدم . پس کار نیکو انجام ده تا من به نفع تو

در روز قیامت شهادت دهم .(۳)

بنابراین عبادت کردن در هر مکانی جائز بلکه سفارش شده است , مگر مکانهایی که غصبی یا مورد تهمت باشد,مانند نماز خواندن مرد و زن نامحرم در جای خلوتی که دیگران نمی توانند به آن جا رفت و آمد کنند, یا مکان هایی که ماندن در آن جا خطرناک باشد, مانند مسیل رودخانه .(۴)

در چند جا نماز خواندن کراهت دارد, مانند حمام ; زمین نمکزار; جاده , خیابان و کوچه که برای عبور کنندگان مزاحمت ایجاد کند; در مقابل آتش ; در آشپزخانه ; روبروی عکس و مجسّمه ; مقابل قبر, بین دو قبر و در قبرستان .(۵)

نماز خواندن در بعضی مکان ها ثواب بیشتری دارد, مانند مساجد و مشاهد مشرفه .(۶)

گروهی از متحجّران مسلمان () می گویند: چون در مورد نماز خواندن در غار حرا دلیلی و حدیثی واد نشده است ,(پاورقی ۳.مراد وهابی مسلکان هستند که مسلمانانی متحجر مآب هستند و عناد خاصی با شیعه دارند.

پس اگر کسی آن جا نماز بخواند, یک نحوه تعبّد و تشریع بدون دلیل است و بدعت محسوب می شود. لذا از خواندن نماز در آن جا منع می کنند.

این نظریه خطا است , زیرا نماز خواندن در هر مکانی که منع شرعی نداشته باشد, اشکالی ندارد, بلکه روایت وارد شده که در مکان های مختلف نماز بخوانید که به بعضی اشاره شد. مضافاً بر این که در غار حرا پیامبر نمازخوانده است . جایی که پیامبر نمازهای واحب و نوافل مستحبه را می خوانده است , قطعاً نماز خواندن مطلوب خواهدبود.

(پاورقی ۱.بحارالانوار, ج ۷ ص ۳۱۸ منقول از معادشناسی , ج ۷

ص ۲۳۵

(پاورقی ۲.معادشناسی , ج ۷ ص ۲۳۴ به نقل از بحار الانوار, ج ۷ ص ۳۲۵

(پاورقی ۳.بحارالانوار, ج ۷ ص ۳۲۵

(پاورقی ۴.توضیح المسائل مراجع , ج ۱ مکان نمازگزار.

(پاورقی ۵.توضیح المسائل مراجع , ج ۱ مسئله ۸۹۸

(پاورقی ۶.همان , مسئلهء ۸۹۳ ۸۹۵

چرا سنی ها هنگام نماز دست ها را روی هم قرار می دهند؟

پرسش

چرا سنی ها هنگام نماز دست ها را روی هم قرار می دهند؟

پاسخ

روی هم قراردادن دست ها در حالت ایستاده در نماز را اصطلاحاً تکفیر یا تکتف می گویند. اهل سنت این کار را مستحب می دانند و منشأ آن به زمان عمر برمی گردد. وقتی اسیران ایرانی را نزد او آوردند، عمر دید آنان در برابر او دست به سینه ایستادند. پرسید: چرا این طور کرده اید، گفتند: ما به جهت احترام به بزرگانمان این کار را انجام می دهیم. عمر از این گونه احترام خوشش آمد و گفت: خوب است در نماز در برابر پروردگار این کار را بکنیم. از آن زمان این بدعت در دین ایجاد شد. در روایات آمده ات: "لا تکفر انما یصنع ذلک المجوس؛ دست بسته نماز نخوان، زیرا این کار مجوسی ها است".(۱) به نظر ائمه این کار در نماز بدعت است، چون که نه در قرآن آمده و در کلمات پیامبر و نه پیامبر دست بسته نماز خوانده است.

پسندیدن این کار توسط عمر نوعی استحسان است که نمی تواند دلیلی بر جواز این کار در نماز باشد. بنابراین دست بسته نماز خواندن بدعت است و به فتوای مراجع ما چون از این کار نهی شده، باعث بطلان نماز می شود.(۲)

پی نوشت ها:

۱ – وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۶۷، حدیث ۹۳۰۱.

۲ – توضیح المسائل مراجع، ج ۱، مبطلات نماز، مسئله ۱۱۳۰.

چرا شیعه در رکعت سوم و چهارم نماز تسبیحات اربعه می خواند ولی اهل سنت حمد و سوره می خوانند؟

پرسش

چرا شیعه در رکعت سوم و چهارم نماز تسبیحات اربعه می خواند ولی اهل سنت حمد و سوره می خوانند؟

پاسخ

الف ریشه اساسی اختلاف آن است که اهل تسنن به سیره خلفا روی آورده و حتی اجتهادات آنان در برابر نصوص دینی را حجت می دانند، لذاحتی در مواردی که سیره خلفا برخلاف ظاهر قرآن یا پیامبر باشد، به آن عمل می کنند.

مثلاً در باب وضو، مسأله چگونگی شستن دست ها نیز از سویی بازگشت به تردید در سیره پیامبر می کند و از سویی به تفسیر آیه شریفه : «فاغسلواوجوهکم وایدیکم الی المرافق بر اساس روایاتی که سیره پیامبر(ص راتوضیح داده اند نحوه شستن دست ها توسط آن حضرت از بالا ـ به پایین بوده که مطابق روند طبیعی جریان آب است و کلمه «الی که در آیه آمده به عنوان منتهای غایت ذکر شده است یعنی حد نهایی شستن دست ها را بیان فرموده است لیکن بنا به تفسیر اهل تسنن «الی در آیه بیانگر جهت شست و شواست

وجه اصلی افتراق برادران شیعه و سنی از نظر مذهب آن است که شیعیان در فقه و نیز اصول اعتقادی خود پیرو مکتب اهل بیت می باشند ولی برادران اهل سنت در این زمینه از فقیهانی غیر از اهل بیت نیز تبعیت می کنند. همین امر موجب آن گردیده که تفاوت هایی از عملی نیز در احکام بروز نماید.

پس از پیامبر اکرم ۶ افراد زیادی به عنوان صحابه و یا تابعین از آن حضرت نقل حدیث می کردند. این نقل ها سرآغاز شکل گیری فقه و مکاتب فقهی بوده است

متأسفانه به دلیل فاصله گرفتن حکومت و خلافت پس از پیامبراکرم ۶ این حکومت ها بنا به دلایل سیاسی به ترویج افراد و

مکـاتبی که متفاوت با مکتب اهل بیت بود همت گماشـتند تا آن جا که حتی قرن های بعـد همه مـذاهب فقهی دیگر رسـمیت یافتند، ولی مکتب اهل بیت رسمیت نیافت

درگیری مـداوم شـیعه با حکومت های اموی و عباسـی و عثمانی نیز مزیـد برعلت گردیـد. از همین رو می بینیم مـذهب حنفی ترویج می شود ولی مذهب استاد ابو حنیفه مسکوت می ماند.

اگر ائمه دائماً از مظلومیت خود سخن رانده اند یکی از مظاهر آن همین مسأله بوده است

لازم به ذکر است ابو حنیفه تنها از امام صادق ۷ اخذ حدیث و علم ننموده بلکه طرق دیگری نیز برای اخذ حدیث داشته است

در این زمینه ر . ک :

۱- آنگـاه هـدایت شـدم تیجانی ۲- چرا شـیعه شـدم رازی ۳- شـبهای پیشاورسـلطان الواعظین ۴- ادیـان و مـذاهب جهان نبی حسینی ۵- تاریخ فقه صدری ۶- ادوار فقه محمود شهابی ۷- اصحاب صحاح ستّه صالحی ۸- یادنامه شیخ طوسی ب طبق فقه شیعه و فتـاوای مراجع در دو رکعت آخر، نماز گـذار مخیراست بین خوانـدن حمـد یا تسبیحات و هر کـدام را خواست بخواند بایـد از اول نیت خوانـدن همان را داشته باشـد؛ یعنی اگر قصـد تسبیحات داشته باشـد واشـتباهاً حمـد خوانـد، باید رها کند و تسبیحات بخواند یا از اول نیت حمد کندو حمد بخواند.

چرا اهل سنت بدون مهر نماز می خوانند

اشاره

سؤال اول – چرا اهل سنت در غیر حال ضرورت بر فرش سجده می کنند؟

سؤال سوم – سجده بر لوح بدعت است و بدعت حرام است. این اشکال اختصاص به سجده بر تربت امام حسین ندارد؟

پرسش

چرا اهل سنت بدون مهر نماز می خوانند

سؤال اول – چرا اهل سنت در غیر حال ضرورت بر فرش سجده می کنند؟

سؤال سوم – سجده بر لوح بدعت است و بدعت حرام است. این اشکال اختصاص به سجده بر تربت امام حسین ندارد؟

پاسخ

زیرا آنها سجده کردن روی هر چیز را جایز می دانند و حتما خاک (مهر) یا سنگ یا آنچه از زمین بروید را شرط نمی دانند و روی

فرش هم سجده می کنند.

روایات سجده در منابع اهل سنت:

روایات موجود در منابع اهل سنت را می توان به چند دسته تقسیم کرد:

۱- روایاتی که فقط سجده بر زمین را بیان کرده است: مانند حدیث نبوی: «زمین برای من محل سجده و تیمم قرار داده شد»، (صحیح بخاری، ج ۱، ص ۹۲ ، کتاب التیمم، ح ۲). این روایت که عینا در منابع شیعی نیز موجود است، (وسائل الشیعه، کتاب الصلوه، ابواب ما یسجد علیه، الباب ۱، ح ۸). دلالت بر منحصر بودن محل سجده در زمین ندارد.

۲- روایاتی که زمین را به صورت انحصاری محل سجده می دارد. مانند حدیث خباب بن الارت که گفت: «نزد پیامبر شکایت کردیم که شدت گرمای شن ها پیشانی و دست هایمان را می سوزاند ولی آن حضرت شکایت ما را نپذیرفت»، (بیهقی، السنن الکبری، ج ۲، ص ۱۰۴، باب الکشف عن الجبهه فی السجود).

ابن اثیر در شرح این روایت می گوید یعنی پیامبر اجازه نداد بر گوشه لباس خود سجده کنند، (ابن اثیر، النهایه، ج ۲، ص ۴۹۷، ماده «شکی»). در روایت دیگری جابر بن عبدالله انصاری گفت: با پیامبر نماز ظهر را می خواندیم، به دلیل شدت گرما یک مشت سنگ ریزه برمی داشتیم و از این دست به آن

دست می دادیم تا خنک شود و بتوانیم بر آن سجده کنیم»، (مسند احمد، ج ۳، ص ۳۳۷).

بیهقی در ذیل این روایت از شیخ می گوید: اگر سجده بر لباس متصل به بدن جایز بود از خنک کردن سنگ ریزه در دستان آسان تر بود»، (بیهقی، السنن الکبری، ج ۲، ص ۱۰۵). از این دو روایت و ده ها استفاده می شود که حتی در حالت ضرورت نیز بر لباس سجده نشده است.

۳- روایاتی که سجده بر روئیدنی را نیز جایز می داند مانند حدیث ابن عباس که گفت: «پیامبر اکرم بر «خمره» سجده می کرد»، (مسند احمد، ج ۱، ص ۳۶۹، ۳۰۳، ۳۰۹ و ۳۵۸). ابن حجر عقلانی در انتهای بحث حیض می گوید: «خمره با ضم خاء و سکون میم است و طبری می گوید آن سجاده کوچکی است که از برگ درخت خرما بافته می شود اندازه آن به قدری است که صورت و دست روی آن قرار گیرد و اگر بزرگ تر باشد دیگر به آن حصیر می گویند و نخ های آن نیز مستور و پوشیده است، (ابن حجر العقلانی، فتح الباری، ج ۱، ص ۴۳۰).

از این روایت دو مطلب استفاده می شود: اول این که: سجده پیامبر بر غیرزمین، بر گیاه غیرمأکول و ملبوس بوده به ویژه این که در نهایه گفته است که نخ های خمره پوشیده و مستور است. یعنی فقط گیاه آن نمایان است.

دوم این که: پیامبر اکرم(ص) برای سجده خود یک شی ء خاص داشت. از روایت میمونه همسر آن حضرت نیز استفاده می شود که هرگاه پیامبر در خانه نماز می خواند بر خمره سجده می کرد (زمین مسجد ماسه نرم بود ولی زمین خانه پیامبر فرش بود).

۴- روایاتی که سجده بر لباس را در

حـال ضـرورت اجـازه داده است ماننـدحـديث انس بن مالـك: «با پيامبر نماز مى خوانـديم اگر يكى از ما نمى توانست به دليل شـدت گرما پيشانى خود را بر زمين بگـذارد بر لباس خود سـجده مى كرد»، (انس بن مالك همين روايت را به چنـد مضـمون بيان كرده است. صحيح بخارى، ج ۱، ص ۱۸۸، ح ۵۴۲ و نيز ص ۳۷۳، ح ۱۲۰۸).

از اين روايت و چند روايت ديگر به همين مضمون استفاده مى شود كه سجده بر لباس در حال ضرورت جايز است.

۵- روايتى كه در آن سـجده بر گوشه عمـامه به صورت مطلق آمـده نه فقـط در حـال ضـرورت. ابوهريره مى گويـد: «پيامبر بر گوشه عمامه اش سجده مى كرد»، (المتقى الهندى، كنزالعمال، ج ۸، ص ۱۳۰، رقم ۲۲۲۳۸).

اين روايت اولاً با احاديث ديگرى كه عادت پيامبر را در سـجده بيان مى كند معارض است: «پيامبر وقتى سجده مى كرد عمامه را از پيشانى بالا مى زد»، (ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۵۱) و به ديگران نيز همين را ياد مى داد: پيامبر كسى را ديد كه بر گوشه عمامه اش سـجده مى كند و به او اشاره كرد و پيشانى را نشان داد، او عمامه را از پيشـنى بالا زد»، (بيهقى، السـنن الكبرى، ج ۲، ص ۱۰۵) و ثانيا سند آن نيز طبق نقل اهل سنت صحيح نيست، (همان).

۶- رواياتى كه سـيره صـحابه را در سـجده بيان مى كند عبدالكريم ابى اميه گفت «رفتار دائمى ابوبكر نسبت به سجده در حال نماز اين بود كه يا بر زمين نماز مى خواند و يا در حال سـجده، پيشانى را (اگر روى فرش يا مانند آن قرار مى گرفت) به سوى زمين مى كشيد»، (متقى هندى، كنزل العمال، مؤسسه الرساله،

بیروت، ج ۸، ص ۱۲۸، روایت ۲۲۲۲، باب السجود و مایتعلق به).

از عمر بن خطاب نقل شده است که گفت «اگر کسی به دلیل سرما یا گرما نمی تواند بر زمین سجده کند بر لباسش سجده کند» (یعنی در حال ضرورت)، (همان، روایت ۲۲۲۵).

از علی بن ابیطالب(ع) نقل شده است که فرمود: هنگامی که کسی نماز می خواند عمامه را از پیشانی کنار بزند»، (بیهقی، السنن الکبری، ج ۲، ص ۱۰۵). نافع می گوید: ابن عمر زمانی که سجده می کرد و عمامه داشت آن را کنار می زد تا پیشانیش بر زمین قرار گیرد، (همان).

حال این سؤال مطرح می شود که چرا وقتی در منابع روایی اهل سنت هیچ دلیل معتبری وجود ندارد که سجده بر فرش و پارچه وامثال آن را در غیر حال ضرورت اثبات کند جبرا اولاً آنان در غیر حال ضرورت بر فرش سجده می کنند و ثانیا چرا وهابیت سجده شیعه بر مهر را قطعه ای از خاک است مشرک یا بدعت می دانند.

سؤال اول – چرا اهل سنت در غیر حال ضرورت بر فرش سجده می کنند؟

۱- برخی کثرت و تصریح روایات سجده مباشر بر ارض را ندیده می گیرند و می گویند هیچ فرقی بین پیشانی و دیگر اعضای هفت گانه سجده نیست پس می تواند مانعی بین پیشانی و زمین باشد.

ابن حزم می گوید هیچ فرقی بین پیشانی و دیگر اعضاء نیست نه در قرآن نه در روایات صحیح و حتی نه در روایات ضعیف نه در اجماع و نه در قیاس و نه در قول یک صحابی و نه در قول هر شخص دیگری، (ابن حزم، المحلی، دارالجیل، ج ۴، ص ۸۳، مسأله ۴۳۹). یعنی واقعا او هیچ فرقی بین پیشانی

و دیگر اعضاء در روایات و اقوال صحابه ندیده است؟!!

۲- برخی می گویند سجده بر فرش سجده بر زمین است. یعنی مراد از ارض در روایات هر آن چیزی است که انسان روی آن قرار دارد چه خاک و سنگ باشد و چه فرش، (تعلیقه شیخ علی محمد معوض بر کتاب بدایه المجتهد و نهایه المقتصد از قرطبی، دارالکتب العلمیه، ج ۲، ص ۱۹۵، باب حکم الصلوه علی غیر الارض. قرطبی خودش می گوید صحت نماز بر زمین و روییدنی اتفاقی است و بر غیر آن اختلافی و مکروه است و این مذهب مالک بن انس است).

قائلین به این سخن آن را در شرح حدیث نبوی «زمین برای من محل سجده و تیمم قرار گرفت» آورده اند ولی این سخن با ظاهر روایت ناسازگار است زیرا تیمم بر فرش بنا بر هیچ مذهبی صحیح نیست، پس یقینا مراد از ارض هر چیزی که انسان روی آن ایستاده نیست. گذشته از این که از روایات سجده در گرما و سرما و آنچه از سجده ابوبکر گفته شد و کنار زدن عمامه از سر، همه نشان از لزوم مباشرت پیشانی با زمین است به خلاف دیگر اعضا.

سؤال سوم - سجده بر لوح بدعت است و بدعت حرام است. این اشکال اختصاص به سجده بر تربت امام حسین ندارد؟

بدعت در دین دو رکن دارد، (البدعه، السبحانی، الشیخ جعفر، مؤسسه الامام الصادق(ع)، ص ۳۱).

اول: تصرف در دین چه در عقیده چه در حکم، به زیاده یا نقصان و دعوت به آن.

دوم: هیچ دلیلی در شرع بر آن وجود نداشته است.

در حالی که در مسأله سجده بر لوح نه از موارد مطلب اول است

و نه دوم؛ یعنی اولاً سجده بر لوح جزء دین است و ثانیا ادله فراوانی بر آن وجود دارد.

۱- لوح خاکی است که نمازگزار برای سجده خود انتخاب می کند و تمام ادله ای که سجده بر ارض را اجازه می دهد، بر سجده بر لوح صحه می گذارد.

۲- دلیل این که شیعه بر لوح نماز می گذارد این است که امروزه همه مساجد مفروش است و سجده بر فرش تشریع نشده است، لذا لوحی از ارض تهیه می کند که اولاً ارض بر آن صدق کندو ثانیا پاک و تمیز باشد.

۳- رسول الله(ص) وقتی روی فرش نماز می خواندند خمره ای از خرما تهیه کرده بودند که برای سجده از آن استفاده می کردند. که روایات آن ذکر شد.

۴- در روایتی که از امام صادق(ع) درباره سجده بر تربت امام حسین(ع) آمده جواز این عمل ذکر شده است.

۵- ابن سعد در طبقات الکبری در احوال مسروق بن اجدع می گوید: «کان مسروق اذا خرج یخرج بلبنه یسجد علیها فی السفینه»، (الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۶، ص ۷۹، دار صادر بیروت، ۱۳۷۷ ه.ق) مسروق بن اجدع فقیه مدینه و از شاگردان خلفای راشدین بود.

۶- زرین می گوید: «کتب الیّ علی بن عبدالله بن عباس رضی الله عنه ان ابعث الی بلوح من احجار المروه اسجد علیه»، (اخبار مکه (ازرقی) ج ۳، ص ۱۵۱ به نقل از سجده بر تربت، سیدرضا حسینی نسب، انتشارات مؤسسه سیدالشهداء قم، ۱۳۶۹). علی بن عبدالله بن عباس به من نوشت که لوحی از سنگ های مروه برایم بیاور تا بر آن سجده کنم.

از این ادله معلوم می شود که سجده بر لوح بدعت نیست بلکه می توان گفت با توجه به ادله ای که

در باب سجده بر زمین و گیاه ذکر شد، سجده بر غیر اینها، در غیر حالت اضطرار، باطل و بدعت است و از آنجا که امروز وهابیت عربستان سجده بر غیر ارض را تبلیغ می کند آنان بدعت گزار محسوب می شوند.

چرا اهل سنت مثل شیعه نماز نمی خوانند و علت تکتف در نماز و سجده نکردن بر مهر را چه می دانند؟

پرسش

چرا اهل سنت مثل شیعه نماز نمی خوانند و علت تکتف در نماز و سجده نکردن بر مهر را چه می دانند؟

پاسخ

الف) کلیات نماز شیعه و سنی یکی است: تکبیره الاحرام، حمد، رکوع و

سجود. ولی آمین گفتن بعد از حمد، دست به سینه ایستادن، سوره کامل نخواندن و بعضی موارد جزیی دیگر در نماز اهل تسنن هست که شیعه آنها را از نماز پیامبر(ص) نمی داند و انجام نمی دهد.

ب) علت تکتف در نماز: اولاً؛ گذاردن دستها با این کیفیت خاص در حال نماز، در میان خود اهل تسنن نیز مورد اختلاف است و بعضی از فرقه های ایشان چنین نمی کنند.

ثانیاً؛ ریشه تاریخ این عمل، بدعتی است که خلیفه دوم با مشاهده نحوه احترام اهالی بعضی از کشورها به سلاطین خود، اختراع کرد و در اصل کیفیت نماز در اسلام چنین چیزی نبوده است.

ثالثاً؛ تسلیم واقعی در برابر خداوند در عمل به دستورات و بایدها و نبایدهای الهی است، لذا نماز خواندن با این کیفیت؛ یعنی، دست به روی دست گذاشتن نه تنها نشانه تسلیم بیشتر نیست بلکه چون بدعت است، با حقیقت تسلیم در برابر خدا کاملاً منافات دارد.

ج) آنها سجده بر هر چیزی را جایز می دانند.

د) در روایت آمده است که در زمان پیامبر(ص) همه بر خاک کف مسجد النبی سجده می کردند و برای عدم تأذی از خشونت سنگریزه ها و نیز برای تسطیح آن ماسه نرم ریخته بودند نیز برای جلوگیری از سوزش در تابستان ها در محل سجده حصیر می گذاشتند. این مطلب با مبانی فقهی امامیه نیز کاملاً سازگار است. زیرا مهر از نظر فقهی موضوعیت ندارد. بلکه تسهیل کننده دسترسی به خاک است. در

روایت صحیحه هشام بن حکم که همه فقها طبق آن فتوا داده اند آمده است: «انه قال لابی عبدالله(ع) : اخبرنی عما یجوز السجود علیه و عما لایجوز قال: السجود لایجوز الا علی الارض او علی ما انبتت الارض الا ما اکل او لبس. فقال له: جعلت فداک ما العله فی ذلک؟ قال: لان السجود خضوع لله عزوجل فلا ینبغی ان یکون علی ما یوکل و یلبس. لان ابنا الدنیا عبید ما یاکلون و یلبسون. و الساجد فی سجوده فی عباده الله عزوجل فلا ینبغی ان یضع جبهته فی سجوده علی معبود ابنا الدنیا الذین اغتروا بغرورها ؛ هشام از حضرت اباعبدالله – امام صادق(ع) پرسید: مرا آگاه ساز بر چه سجده رواست و بر چه ناروا؟ فرمودند: سجده تنها بر زمین و آنچه می روید جایز است جز آنچه که پوشیدنی و خوردنی است. باز پرسید: فدایت شوم فلسفه آن چیست؟ فرمودند: زیرا سجده خضوع در پیشگاه خداوند عزّوجل است. پس نشاید که بر پوشیدنی و خوردنی انجام گیرد. زیرا دنیا گرایان بنده خوردنی ها و پوشیدنی هایند و سجده گر در سجده اش خدای را پرستش گر است. لاجرم نشاید که پیشانی خود بر معبود دنیاگرایان – که فریفته فریبایی آنند – بسایند)، (وسائل الشیعه ج ۳ باب ۱ از ابواب مایسجد علیه)

در مورد مهر هم – چنان که قبلا گفته شد – خود مهر موضوعیت ندارد. بلکه براساس روایات معصومین(ع) – که جمیع علمای شیعه طبق آن فتوا داده اند – سجده باید برزمین و روییدنی های زمین غیر از خوردنی ها و پوشیدنی ها باشد و سجده. برخاک و زمین یا سنگ و امثال آن نهادن کافی است، ولی بدان جهت که از

نظر فقه شیعه سجده بر تربت امام حسین(ع) استحباب دارد برای تسهیل در دسترسی به خاک و تربت مهر ساخته شده است.

جهت اطلاع بیشتر ر.ك:

۱ – اسرارالصلاه امام خمینی

۲ – پرواز در ملکوت امام خمینی

۳ – آداب الصلاهملکی تبریزی

چرا اهل سنت نماز را در پنج وقت به جای می آورند؟ کاملا توضیح دهید.

پرسش

چرا اهل سنت نماز را در پنج وقت به جای می آورند؟ کاملا توضیح دهید.

پاسخ

نمازهای یومیه را در پنج وقت خواندن مستحب است. مشترکات مذاهب اسلامی – به ویژه دو مکتب تشیع و تسنن – بسیار زیاد است. در بسیاری از اصول دین و فروع دین این دو با یکدیگر اشتراک دارند و عموم مسلمانان بایستی با تکیه بر مشترکات خود، راهوحدت را پیموده و یا از طرح موارد مورد اختلاف پرهیز کنند.

برادر عزیز! چون بسیاری از موارد آن مورد اتفاق شیعه و سنی است گرچه ممکن است برخی به آن عمل نکنند (مثلاً نظم صفوف، شرکت در جماعت، اهتمام به نماز اول وقت و...) در این صورت به شما خواهیم گفت که برادران اهل سنت نوعا در این موضوع گویسبقت را ربوده اند؛ ولی اگر مقصود شما چگونگی نماز خواندن است، تفاوت شیعه و سنی در این مورد تنها در دست بسته نماز خواندن و گفتن آمین و سجده بر هر چیز است و در بقیه موارد تفاوت چندانی نیست.

برای این موارد نیز فقهای شیعه دلیل فقهی دارند که جایگاه بررسی آن در فقه استدلالی است.

این تفاوت ها از آنجا ناشی می شود که شیعه، فقه خود را فقط از پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) می گیرد؛ ولی اهل سنت از اشخاص دیگری نیز در این زمینه بهره می برند.{J

از آنجایی که برخی از اهل تسنن اهل بیت را احترام نمی کنند چگونه در پایان تشهد در نماز به ایشان و پیامبر سلام می فرستند؟

پرسش

از آنجایی که برخی از اهل تسنن اهل بیت را احترام نمی کنند چگونه در پایان تشهد در نماز به ایشان و پیامبر سلام می فرستند؟

پاسخ

تنافی و تهافت و امور ضد و نقیض در اعتقادات اهل سنت فراوان دیده می شود .ولی در خصوص سؤال شما باید گفت همه اهل سنت میگویند ما محب اهل بیت هستیم ولی لازم نیست نسبت به دشمنان آنها بغض و دشمنی داشته باشیم زیرا معاویه و یزید و خلفای دیگر به اجتهاد خود با برخی از اهل بیت جنگ و دشمنی نمودند و گرچه در این اجتهاد اشتباه کرده باشند ولی گناه کار نیستند پس آنها نسبت به صلوات بر آل رسول مشکلی ندارند و مشکل آنها بر سر لعن بر دشمنان اهل بیت است.و البته پاسخ این نظر آنها بسیار روشن است زیرا محبت قلبی و واقعی نسبت به شخصی با محبت نسبت به دشمن او هیچ گاه جمع نمی شود و این جمع بین دو نقیض است مگر اینکه محبت زبانی و ادعایی باشد.

چرا گاهی که ما «شیعیان» نماز مغرب و عشاء را بلافاصله پشت سر هم خوانده ایم و بعد از اذان نماز عشای اهل تسنن از مسجد خارج می شویم آنها با غیظ و غضب به ما نگاه می کنند و به ما اعتراض می نمایند؟

پرسش

چرا گاهی که ما «شیعیان» نماز مغرب و عشاء را بلافاصله پشت سر هم خوانده ایم و بعد از اذان نماز عشای اهل تسنن از مسجد خارج می شویم آنها با غیظ و غضب به ما نگاه می کنند و به ما اعتراض می نمایند؟

پاسخ

آنها معمولاً ـ خروج از مسجد را بعد از گفتن اذان حرام می دانند و روایتی نقل کرده اند مبنی بر این که هر گاه کسی در مسجد حضور داشت و اذان نماز گفته شد – هر نمازی که باشد – حرام است از مسجد خارج شود تا نمازش را به جماعت بخواند، بلی گفته اند خارج شدن برای عذری مانند تجدید وضو یا خون دماغ شدن و امثال آن مانعی ندارد.{۱}

در اوقات نماز خصوصاً بعد از گفتن اذان از مساجد خارج نشوند مگر این که معذور باشند.

[۱]. صلاه المؤمن القحطانی: صلاه الجماعه، ص ۴۱۹.

چرا امام جماعت اهل سنت بعد از سلام نماز به طرف مأمومین برمی گردد و مقداری پشت به قبله و رو به مأمومین می نشیند؟

پرسش

چرا امام جماعت اهل سنت بعد از سلام نماز به طرف مأمومین برمی گردد و مقداری پشت به قبله و رو به مأمومین می نشیند؟

پاسخ

اهل سنت روایت کرده اند که «پیامبر اکرم(ص) بعد از نماز صورت مبارکش را به طرف مأمومین برمی گرداند».{۱}

و اهل تسنن طبق این روایت این عمل را مستحب می دانند و به آن عمل می کنند.

برخی از آنان گفته اند وجه این عمل این است که، امام جماعت به خاطر حق امامت پشت به مأمومین می کند و هم این که نماز جماعت تمام می شود این حق نیز تمام می شود و به منظور رفع توهم ترفع و برتری جویی امام به مأمومین رو می کند و مقداری به طرف آنها می نشیند.{۲}

ولی در دو روایت از روایات آنها آمده که «پیامبر اکرم(ص) به طرف مأمومین توجه فرمود و برای آنها چند جمله صحبت کرد.{۳}

و از اینها فهمیده می شود که این عمل برای آن جهتی که برخی اهل تسنن گفتند نبوده و نیست. چون امام جماعت باید عادل و از این قبیل صفات به دور باشد.

[۱]. صحیح بخاری، کتاب الاذان، باب: یستقبل الامام الناس اذا سلم، ح ۸۴۵.

[۲]. صلاه المؤمن القحطانی، ج ۱، ص ۶۲۶.

[۳]. صحیح بخاری: کتاب الاذان، باب: یستقبل الامام الناس اذا سلم، ح ۸۴۶ و ۸۴۷.

چرا ما شیعیان بعد از سلام نماز، سه مرتبه تکبیر می گوییم و موقع گفتن تکبیر دستها را بالا می بریم ولی اهل تسنّن این کار را نمی کنند؟

پرسش

چرا ما شیعیان بعد از سلام نماز، سه مرتبه تکبیر می گوییم و موقع گفتن تکبیر دستها را بالا می بریم ولی اهل تسنّن این کار را نمی کنند؟

پاسخ

در فقه شیعه مستحب است بعد از سلام نماز سه مرتبه تکبیر گفته شود مستحب است هنگام گفتن هر تکبیر دستها را تا مقابل گوشها بالا ببرند، همان گونه که مستحب است هنگام گفتن تکبیر اول نماز و تکبیرهای بین نماز دستها را بالا ببرند ولی اهل

تسنّن تکبیر گفتن بعد از سلام نماز را مستحب نمی دانند و نمی گویند و لذا دستهایشان را هم بالا نمی برند، البته هنگام گفتن تکبیر اول نماز و تکبیر قبل از رکوع و بعد از رکوع و هنگام برخاستن برای رکعت دوم مستحب می دانند دستها را بالا ببرند {۱}.

بن باز مفتی پیشین اهل تسنّن عربستان گفته است: در غیر این چهار مورد بالا بردن دست مشروع نیست و تصریح می کند که بالا بردن دستها بعد از سلام نماز نیز مشروع نمی باشد. {۲}

و ظاهراً در این تصریح نظرش به عمل شیعه بوده است و همین حرف سبب شده که وقتی آنها می بینند که شیعیان بعد از سلام نماز دستها را بالا می برند ناراحت می شوند زیرا گمان می کنند شیعه خلاف شرع مرتکب شده است. هداهم اللّه تعالی إلی الایمان و العمل بما جاء به أهل بیت رسول الله(ص) من سنّه رسول اللّه(ص).

لازم به یادآوری است که: در صحیح بخاری (کتاب الأذان باب الذکر بعد الصلاه، ح ۸۴۲) و صحیح مسلم (باب الذکر بعد الصلاه ح ۵۸۳) روایاتی آمده مبنی بر اینکه مردم در نماز جماعت، تمام شدن نماز پیامبر(ص) را به وسیله شنیدن تکبیر باخبر می شده اند و از

این روایات معلوم می شود که طبق فقه آنها نیز بعد از نمازها تکبیر گفته می شده است.

[۱]. الفقه علی المذاهب الأربعه، ج ۱، رفع الیدین، ص ۲۴۹ و صلاه المؤمن القحطانی، ص ۲۵۲.

[۲]. تحفه الاخوان، تألیف: عبدالعزیز بن عبدالله بن باز، ص ۹۰.

چرا ما «شیعیان» در حالی که صورتمان رو به قبله است فقط یک مرتبه سلام نماز را می دهیم ولی اهل تسنّن صورتشان را به سمت راست و چپ برمی گردانند و دو سلام می دهند؟

پرسش

چرا ما «شیعیان» در حالی که صورتمان رو به قبله است فقط یک مرتبه سلام نماز را می دهیم ولی اهل تسنّن صورتشان را به سمت راست و چپ برمی گردانند و دو سلام می دهند؟

پاسخ

در فقه شیعه - که برگرفته از فرمایشات و عمل رسول خدا(ص) و اهل بیت آن حضرت(ص) است - ثابت و مسلّم است که نمازگزار حتی در حال سلام نباید صورتش را از قبله برگرداند و إلّا نماز باطل می شود ولی اهل تسنن با توجه به روایتی که در کتابهایشان نقل شده است{۱} مستحب می دانند که ....Ř...Ķ...هنگام سلام دهد و باز صورت رابه سمت چپ برگرداند و یک سلام دیگر بدهد.{۲} ضمناً بعضی از آنها گفته اند یک سلام کفایت می کند ولی اکثرشان هر دو سلام را واجب می دانند و در عین حال اتفاق دارند که اگر کسی فقط یک سلام گفت نمازش باطل نیست.{۳}

آری اگر فرضاً نماز آنها از جهات دیگر باطل نبود برای بطلان آن همین بس بود که عمداً صورت از قبله برمی گردانند و این است نتیجه و جزای کسی که از اهل بیت رسول اللّه(ص) رو گردانده و به بیگانه رو آورده و به او دل بسته است.

تذکر: در فقه شیعه نیز آمده است که:

مستحب است نمازگزار - چه جماعت، چه فرادی، هنگام گفتن «السلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته» با گوشه چشم یا ابرو و غیر آن به طوری که صورت از قبله بر نگردد به سمت راست اشاره کند و سلام دهد. همچنین در نماز جماعت در صورتی که سمت چپ مأموم، مأموم دیگری باشد، مستحب است به همان نحو که گفته شد به سمت چپ اشاره کند و

سلام نماز را بدهد (ولی این سلام دوم بر امام جماعت مستحب نیست).

لازم به یادآوری است که بنابر احتیاط واجب با گفتن «السلام علیکم و رحمه الله و برکاته» و با اشاره به سمت راست و چپ، نباید قصد کنند که حقیقتاًبه کسی سلام می کنند، بلی در نماز فرادی می توانند به قلبشان خطور دهند که به دو ملک نویسنده اعمال، سلام می کنند و در نماز جماعت، امام می تواند (جایز است) به قلبش خطور دهد که به دو ملک نویسنده اعمال و به مأمومین سلام می کند و مأموم به قلبش خطور دهد که به امام جماعت و مأمومین سلام می کند{۴}

[۱]. صحیح مسلم: کتاب المساجد، باب: السلام للتحلیل من الصلاه، ح ۵۸۲.

[۲]. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، «الاشاره بالإصبع السبابه فی التشهد» ص ۲۶۵.

[۳]. تحفه الإخوان، تألیف: عبدالعزیز بن عبداللّه بن باز، ص ۱۱۲.

[۴]. به مسأله ۵ و ۶ فصل فی التسلیم و «عروه الوثقی» مراجعه شود.

چرا ما، در حال تشهد دستها را روی رانها می گذاریم و انگشتها را به یکدیگر می چسبانیم – بدون حرکت – ولی اهل تسنن انگشت سبابه خود را در حال تشهد حرکت می دهند؟

پرسش

چرا ما، در حال تشهد دستها را روی رانها می گذاریم و انگشتها را به یکدیگر می چسبانیم - بدون حرکت - ولی اهل تسنن انگشت سبابه خود را در حال تشهد حرکت می دهند؟

پاسخ

ما شیعیان آداب و مستحبّات نماز را از روایات اهل بیت(علیهم السلام) و عمل آنها گرفته و به طوری که فرموده و عمل کرده اند عمل می کنیم و دستها و انگشتها را به آن گونه که مطابق دستور پیامبراکرم(ص) و ائمه اطهار(علیهم السلام) است قرار می دهیم ولی اهل تسنن برخلاف این عمل می کنند و دو روایت - به چند طریق - در صحیح مسلم است که رسول اللّه (ص) در تشهد نماز با انگشت سبابه اشاره کرد - و اشار بأصبعه السبّابه -{۱} در توجیه و مقصود از آن اختلاف دارند و در کیفیت آن نیز با هم اختلاف دارند.

مالکی ها گفته اند: در حال تشهّد مستحب است انگشت سبابه را به طور مکرّر حرکت دهند.

حنفی ها گفته اند: در آخر تشهد در حال گفتن «لا اله» انگشت را به طرف بالا ببرند و در حال گفتن «إلاّ اللّه»پایین بیاورند، یعنی نمازگزار به وسیله زبان، با گفتن «لا إله» نفی الوهیت از غیرخدا می کند و با اشاره به وسیله انگشت نیز نفی الوهیت از

غیر خـدا می کنـد و با گفتن «إلّا اللّه» اثبات الوهیت برای خـدا می کند. [بالا بردن، اشاره به نفی است و پایین آوردن اشاره به اثبات. هماهنگ کردن قول و فعل و اعتقاد].{۲}

حنبلی ها گفته اند: هنگام تلفّظ نام خدا با انگشت سبابه اشاره کنند.

شافعی ها گفته اند: هنگام گفتن «إلّا اللّه» انگشت سـبابه را بالا ببرند و در تشـهّد اول تا وقت ایسـتادن و در تشهّد آخر تا سلام نماز

همچنان انگشت را بدون حرکت بالا نگهدارند. {۳}

[۱]. صحیح مسلم: کتاب المساجد، ص ۲۶۶، باب صفه الجلوس فی الصلاه و کیفیه وضع الیدین علی الفخذین، ح ۵۷۹ و ۵۸۰.

[۲]. صلاه المؤمن القحطانی، ص ۲۲۴.

[۳]. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، «الاشاره بالإصبع السبابه فی التشهد» ص ۲۶۵.

چرا ما «شیعیان» در تشهد نمازها و غیر آن صلوات می فرستیم ولی اهل تسنّن نمی فرستند؟

پرسش

چرا ما «شیعیان» در تشهد نمازها و غیر آن صلوات می فرستیم ولی اهل تسنّن نمی فرستند؟

پاسخ

آنهـا نیز به مقتضای روایات قطعی خودشان در تشـهد نمازهایشان و در نماز بر مرده هایشان و در زیارت رسول الله(ص) - اگر زیارت کنند - صلوات می فرستند، به این صورت:

....اللّهم صلّ علی محمّـد و علی آل محمّد کما صـلّیت علی إبراهیم و علی آل ابراهیم إنّک حمید مجید و بارک علی محمّد و علی آل محمّد کما بارکت علی إبراهیم و آل إبراهیم إنّک حمید مجید. {۱}

البته در نماز بر مرده هایشان بعد از تکبیر دوم این صـلوات را می فرستند {۲} و در زیارت رسول الله(ص) نیز همین صـلوات را به عنوان زیارت می خوانند {۳} ولی خیلی آهسته صلوات می فرستند.

همچنین گفته اند:

از اسـباب اجابت دعا این است که در آخر آن بر محمد و آل محمد صلوات فرستاده شود. {۴} و اینکه در سؤال آمده است ما «شیعیان» در غیر تشهد نیز صلوات می فرستیم ولی آنها معمولاً نمی فرستند، باید گفت:

بلی خوشـبختانه چنین است و صـلوات بر محمّد و آل محمد از شعائر شیعه است و شیعه را با همین قبیل شعائر الهی می شناسند و همان گونه که قبلاً بیان شد، شـیعه به مقتضای آیه شریفه که خداوند متعال امر به صلوات فرموده و با توجه به رواياتکثیره به هر مناسبتی خصوصاً بعد از نمازهای صلوات می فرستند، چرا که امام صادق(ع) فرموده است:

کمال نماز به صولات است، و نماز بدون صلوات نماز نیست. {۵}

اما بسیاری از اهل تسنّن از فیض عظیم صلوات محروم هستند و ظاهراً سزاوار آن نبوده و توفیق این منزلت و مرتبت از آنان سلب شده است.

[۱]. الدروس المهمّه، تألیف: عبدالله بن باز، ص ۲۰

و صحیح مسلم، کتاب الصلاه (۱۷) باب: الصلاه علی النبی(ص) بعد التشهّد، ح ۴۰۵

- ۴۰۶ و کتاب الصلاه المؤمن القحطانی، ج ۱، ص ۲۵۷.

[۲]. الدروس المهمّه، تألیف: عبدالله بن باز، ص ۴۳: و کتاب صلاه المؤمن القحطانی، ج ۱، ص ۲۲۵ - ۲۲۲۷.

[۳]. صلاه المؤمن القحطانی، ج ۳، ص ۱۳۹۴.

[۴]. اساب اجابه الدعاء:....سادساً: خاتمه الدعاء بالصلاه علی النبی(ص) اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید، اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید. (تفسیرالعشر الأخیر من القرآن الکریم: محمد بن سلیمان الأشقر، ص ۱۱۹ چاپ چهارم).

[۵]. عنه(ع): أنّ الصلاه علی النبی(ص) من تمام الصلاه... و لا صلاه له إذا ترک الصلاه علی النبی(ص) (عروه الوثقی: فصل فی زکاه الفطره،) (روایت تقطیع و تلخیص شد).

علت تکتف (دست بستن) اهل سنت در نماز چیست؟

پرسش

علت تکتف (دست بستن) اهل سنت در نماز چیست؟

پاسخ

همه مذاهب اسلامی در اینکه بستن دست ها در نماز واجب نیست، اتفاق نظر دارند. یعنی نمازگزار می تواند با دست باز نماز بخواند/

حنفیه، شافعیه و حنابله بستن دست ها را در هنگام نماز سنت می دانند/

مالکیه بستن دست ها را در نماز مستحبی، جایز اما در نمازهای واجب، باز بودن دست ها را مستحب می دانند. برخی دیگر از تابعین و علمای اهل سنت نظیر عبدالله زبیر، حسن بصری، ابن سیرین و لیث بن سعد با دست باز نماز می خوانده اند.{۱}

از نظر شیعه بستن دست در نماز جایز نیست، زیرا عبادات توقیفی است و زیاده و کم کردن در آن بایستی با اجازه شارع مقدس باشد و از سوی دیگر دلیل بر صحت آن وجود ندارد؛ بلکه در روایاتی که از طریق اهل بیت به ما رسیده از آن نهی کرده اند مانند روایات محمد بن مسلم که می گوید: از امام باقر(ع) در مورد فردی که با دست بسته نماز می خواند و دست راست خود را بر روی دست چپ می گذارد سؤال کردم حضرت در پاسخ فرمود: این عمل را انجام مده.{۲}

دلیل آنها که این عمل را جایز می دانند این است که در کتاب صحیح مسلم آمده است. از وائل بن هجر نقل شده است که:

پیامبر وقتی که خواست نماز بخواند، دست هایش را بالا برد و تکبیر گفت، سپس با لباسش خود را پوشاند و پس از آن دست راست را بر روی دست چپ قرار داد. {۳}

از جهت متن حـدیث که احتجـاج به فعل است، یعنی طبق این حـدیث پیامبر لباس را دور خودش پیچیـد و دست ها را در حال نماز بست. بنابراین اولاً معلوم

نیست که فعل پیامبر که پیچیدن لباس به دور خودش باشد، برای چیست، ممکن است به جهت سرما یا به سبب اینکه به زمین کشیده نشود این کار را انجام داده است. علاوه بر اینکه اصولاً در زیر لباس معلوم نمی شود آیا دست ها باز است یا بسته/

اشکال دوم: از نظر سند حدیث است – حدیث مرسله است یعنی در وسط سند حدیث به سند آن قطع می شود و به پیامبر نمی رسد، بنابراین به این حدیث نمی توان تمسک کرد.

اما شیعه روایات زیادی در دست دارد که طبق آن پیامبر(ص) از دست بستن نهی کرده است.

۱. روایـد زراره از ابی جعفر(ع) می فرمایـد: «و لا تکفر فانما یفعل ذلک المجوس»؛ امام صادق(ع) به زراره فرمود دست هایت در نماز نبند چون این عمل از اعمال مجوس است.{۴}

۲. روایت محمد بن علی بن الحسین به اسنادش از حماد بن عیسی از ابی عبدالله نقل کرده که حضرت فرمود: «انّه لما صلی قام مستقبل القبله منتصباً فارسل یدیه جمیعاً علی فخذیه قد صمّ اصابعه»؛ شخصی به خدمت امام صادق آمد حضرت در حالی که راست و ثابت ایستاد و دست هایش را در حال نماز باز گذاشت.{۵}

[۱].المجموع فی شرح التهذیب، ج ۳، ص ۳۱۱، ط بیروت؛ الهدایه، ج ۱، ص ۹۷، چاپ لاهور/

[۲].وسائل الشیعه، باب ۱۰، از ابواب قواطع الصلاْ، حدیث ۳، علل الشرایع/

[۳].صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۱۴؛ المغنی و شرح الکبیر، ج ۱، مسأله ۶۶۱، باب الصلاْ؛ صحیح بخاری۷ ج ۲، ص ۳۵۳؛ الفقه علی المذاهب الاربعه، ص ۲۵۱/

[۵].وسایل الشیعه، ج ۴، باب ۱۵، ص ۷۱۰/

[۶].علل الشرایع، ص ۳۵۸، باب ۷۴/

علت تکتف در نماز:

اولا; گذاردن دستها با این کیفیت خاص

در حال نماز، در میان خود اهل تسنن نیز مورد اختلاف است و بعضی از فرقه های

ایشان چنین نمی کنند.

ثانیا; ریشه تاریخ این عمل، بدعتی است که خلیفه دوم با مشاهده نحوه احترام اهالی بعضی از کشورها به سلاطین خود،

اختراع کرد و در اصل کیفیت نماز در اسلام چنین چیزی نبوده است.

ثالثا; تسلیم واقعی در برابر خداوند در عمل به دستورات و بایدها و نبایدهای الهی است، لذا نماز خواندن با این کیفیت; یعنی،

دست به روی دست گذاشتن نه تنها نشانه تسلیم بیشتر نیست بلکه چون بدعت است، با حقیقت تسلیم در برابر خدا کاملا

منافات دارد.

مسائل متفرقه

چرا متعه در مذهب اهل تسنن حرام است؟

پرسش

چرا متعه در مذهب اهل تسنن حرام است؟

پاسخ

متعه در مذاهب اهل تسنن حرام است; زیرا خلیفه دوّم، عمر، آن را حرام اعلام کرد. این یکی از بدعتهایی بود که عمر بنا نهاد. در برخی از احادیث معصومان((علیهم السلام)) که اگر عمر از متعه نهی نکرده بود، جز انسانهایی که دارای شقاوت باشند کسی گرفتار زنا نمی شد.

(بخش پاسخ به سؤالات)

آیا برادران اهل سنت به موضوع خمس طوری که شیعیان معتقدند اعتقاد دارند آیا جزای آنها در آن دنیا مثل شیعه است و آیا علمای شیعه با علمای تسنن در این مورد بحث نموده اند؟

پرسش

آیا برادران اهل سنت به موضوع خمس طوری که شیعیان معتقدند اعتقاد دارند آیا جزای آنها در آن دنیا مثل شیعه است و آیا

علمای شیعه با علمای تسنن در این مورد بحث نموده اند؟

پاسخ

خمس یکی از فرایض اسلامی است. قرآن در بیان اهمیت آن، ایمان را با آن پیوند داده است.

قرآن می فرماید: "واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین وابن السبیل ان کنتم آمنتم بالله ..."(۱)

بنابراین یکی از واجبات مهم مالی در اسلام خمس است که از فروع دین و جزء عبادات شمرده می شود از این رو باید با قصد قربت انجام گیرد. تمام مذاهب اسلامی (شیعه و سنی) در اصل وجوب (واجب بودن)خمس اتفاق نظر دارند. تنها اختلاف میان آنان، موارد و مصارف آن است. لذا بیشتر اهل سنت بر این باورند که تنها به غنایم جنگی و گنج خمس تعلق می گیرد.(۲) اما فقیهان شیعی معتقدند خمس در هفت چیز واجب است (غنایم جنگی، غواصی، گنج، معدن، سود تجارت و مال حلال مخلوط به حرام، زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد.)

و دیگر اینکه همانطور که اکثر اهل سنت خمس در غیر غنایم جنگی را انکار نموده اند و از دیگر سوی دسترسی به صندوق زکات بر سادات بنی هاشم را هم حرام دانسته اند.

اما در مورد جزاء اهل سنت در آن دنیا؛ چون طبق روایات اهل بیت "ع" و پیامبر اکرم "ص" شیعیان علی "ع" و پیروان اهل بیت رستگار هستند در مورد اهل سنت افرادی که حقانیت علی "ع" و امامان را بدانند و اینکه آنها پیشوایان

و امامان برحق هستند و باید از آنها پیروی کرد ولی اگر با لجاجت و یا دشمنی آنها را نپذیرند قطعاً سعادتمند نیستند و اهل دوزخند.

اما کسانی که حقانیت شیعه را درک نکردند ونگذاشتند بفهمند در این صورت اگر بر توحید و خدا پرستی و اعمال صاحل مشغول باشند اهل نجات هستند.

در واجب بودن خمس بین تمام مسلمانان اختلافی نیست و همه آن را واجب می دانند و از ضروریات دین است و اختلاف در چیزی است که خمس به آن تعلق می گیرد و در کسانی که می شود به آنان خمس داد. و اما شیعه خمس را در هفت چیز واجب می داند:

۱.غنایم جنگی ۲.چیزی که به وسیله غواصی از دریا بیرون می آورند ۳.گنج ها و اموالی که در زیر زمین پیدا می شود ۴.معادن ۵.مال حلالی که با مال حرام مخلوط شده باشد ۶.زمینی که مسلمان به کافر ذمّی انتقال دهد ۷.درآمد انواع کسب ها؛ ولی اهل سنت خمس را فقط در غنایم جنگی می دانند.

دلایل شیعه

الف)معنای غنیمت در قرآن و روایات عام است و غنیمت جنگی یکی از مصادیق آن است:

واعلموا انما غنمتم من شیء فأن لله خمسه و للرسول و لذی القربی و الیتمی و المساکین و ابن السبیل ان کنتم ءامنتم بالله و ما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان، و الله علی کل شیء قدیر. (۳)

"و [ای مؤمنان] بدانید که هر چه به شما غنیمت برسد خمس (یک پنجم) آن خاصّ خدا و رسول خدا و خویشان او و یتیمان و فقیران و در راه سفرماندگان است [به آنها بدهید] اگر به خدا و به

آن چه بر بنده ی خود (محمد "ص") در روز فرقان، روزی که دو سپاه (اسلام و کفر در جنگ بدر) روبه رو شدند خدا نازل فرمود ایمان آورده اید و بدانید که خدا بر هر چیز توانا است"

ب) شیعه به پیروی از دستورها و سفارش های پیامبر اکرم "ص" که فرموده است دین را از اهل بیت معصوم من بگیرید سراغ اهـل بیت "ع" رفته و در این مورد هم روایـات فراوانی از اهـل بیت "ع" داریم که در آنهـا چیزهایی که متعلق خمس قرار می گیرند و همچنین مستحقّین خمس را مشخص فرموده اند.(۴)

چرا ســنی ها بعد از قرائت قرآن صدق الله العظیم می گویند بر خلاف ما شــیعیان .مگر کلمه العلی که حذف می کنند از اســماء اعظم خداوند نیست.

پرسش

چرا سـنی ها بعد از قرائت قرآن صدق الله العظیم می گویند بر خلاف ما شـیعیان .مگر کلمه العلی که حذف می کنند از اسماء اعظم خداوند نیست.

پاسخ

همانگونه که نوشته اید «علی» از اسماء خداوند است و خداوند خود را با این نام یا صفت در قرآن مجید خوانده است. چنانکه در سوره بقره، آیه ۲۵۷ آمده است «و هو العلی العظیم».

اما این که اهل سنت «صدق الله العظیم» می گویند ولی شیعیان کلمه «العلی» را برای آن اضافه می کنند سابقه دیرینه ای ندارد. امروزه این گونه مرسوم شـده است و علت خاصـی برای آن به نظر نمی رسـد مگر تعصـبات عامیـانه ای که از هر عاملی جهت جداسازی امت اسلامی از یکدیگر استفاده می کند.

اذان نخستینی که در مکه و مدینه و دمشق و عمان یک ساعت قبل از فجر می گویند مدرکی در روایات و یا اقوال اهل سنت دارد چگونه است که اهل سنت شهادت سوم را در اذان نمی گویند؟

پرسش

اذان نخستینی که در مکه و مـدینه و دمشق و عمان یک ساعت قبل از فجر می گویند مدرکی در روایات و یا اقوال اهل سـنت دارد چگونه است که اهل سنت شهادت سوم را در اذان نمی گویند؟

پاسخ

در بین مذاهب چهارگانه اهل سنت شافعی، مالک و احمد بن حنبل گفتن اذان صبح را قبل از دخول وقت در نیمه دوم شب و یا سدس آخر شب – بنا بر قول مالک – جایز شمرده اند ولی حنفی ها گفتن اذان را قبول از دخول وقت حتی برای نماز صبح جایز ندانسته اند.

مستند گروه اول روایتی است که اهل سنت نقل کرده اند که پیامبر فرموده اند: بلال در شب اذان می گوید [یعنی قبل از طلوع فجر] پس بخورید و بیاشامید تا ابن ام مکتوم اذان بگوید.

براساس این روایت بسیاری از اهل سنت گفتن دو اذان را یکی قبل از دخول وقت و دیگری پس از دخول وقت را جایز شمرده اند ولی ظهور روایت پیامبر(ص) بر فرض صحت آن در این است که گویا اذان بلال کمی قبل از دخول وقت بوده به جهت تشخیص نادرست وی به همین جهت پیامبر اذان صحیح و دقیق مطابق اول وقت را اذان ابن ام مکتوم دانسته اند و دستور به ادامه خوردن سحری تا اذان ابن ام مکتوم داده اند و استفاده دو اذان از این حدیث عجیب به نظر می رسد (کتاب الام، ج ۱، ص ۱۰۲ – والمجموع نووی، ج ۳، ص ۸۷).

طریقه وضو گرفتن آنها(اهل سنت) چرا به این صورت است؟

اشاره

چرا اهل سنت در وضو پاهایخود را می شویند اما شیعیان پاهایخود را نمی شویند و مسح می کنند؟

پرسش

طریقه وضو گرفتن آنها(اهل سنت) چرا به این صورت است؟

چرا اهل سنت در وضو پاهایخود را می شویند اما شیعیان پاهایخود را نمی شویند و مسح می کنند؟

پاسخ

در ابتدا ذکر یک مطلب به عنوان مقدمه و به صورت کلی لازم است :

به اعتقاد شیعه امامیه , هیچ کس جز نبی اکرم (ص) حق تشریع , تفسیر و تبیین احکام الهی را ندارد. پیامبر اکرم (ص) از طریق اتصال به منبع غیب , از احکام الهی مطلع می شدند و مأمور به تبلیغ این احکام بودند. پس از پیامبر اسلام طبق نص و تصریح ایشان , ائمه (ع) برای تبیین احکام الهی (و نه تشریع آن) منصوب شده اند. از جمله طبق حدیث مورد اتفاق جمیع فرق مسلمین : «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتم بها لن تضلوا ابدا ; دو شیء گرانبها میان شما باقی می گذارم : کتاب خدا و اهل بیتم , مادامی که به این دو چنگ بزنید گمراه نخواهید شد».

اگر ائمه (ع) حکمی یا کیفیت عملی را بیان می کنند, صرفا" بیان حکم الهی و نحوه عمل و سیره رسول اکرم (ص) است و از پیش خود چیزی را تشریع نمی کنند.

منشأ پیدایش برخی تفاوت ها در کیفیت نماز و وضو، به دو عامل اساسی برمی گردد:

۱- دور شدن از عصر حضور پیامبر اکرم (ص) و پیدایش سؤالات جدید: با رحلت رسول اسلام , دوران دسترسی به کسی که مبین حکم الهی بود به سیر رسید. با گذشت زمان و دور شدن از عصر نبی اکرم و پیدایش مسائل

و سؤالات جدیدی در زمینه های مختلف (از جمله در زمینه مسائل مربوط به نماز و وضو) اهل سنت - که راه دسترسی به بیانگر حکم الهی را بسته می دیدند - برای یافتن پاسخ سؤالات خود, با اجتهاد و سلیقه خود به پاسخ آنها پرداختند.

اما از دیدگاه شیعه ائمه معصومین , مفسر و بیانگر حکم الهی بعد از نبی اکرم و بنا به سفارش ایشان بودند. آنان تا حدود ۲۵۰ سال پس از رحلت نبی اکرم , نیز دسترسی به مبین و مفسر احکام الهی داشتند و ائمه (ع), آنچه را که حکم الهی بود تبیین می کردند; مثلا" در مسائلی چون : آیا می توان با کفش نماز خواند؟ آیا اگر بر روی زمین و محل سجده نمازگزار, چیزی غیر از اجزای زمین (مثل فرش) فاصله شود, می توان بر آن سجده کرد یا نه ؟ آیا خواندن سوره هایی که سجده واجب دارد در قرائت نماز جایز است و..., در حالی که اهل سنت در این امور به فهم و رأی خود استناد کرده اند.

۲- تغییرات و تشریعاتی که از سوی خلفا, پس از رحلت رسول اکرم (ص) صورت گرفت - مانند مسأله تکتف (دست بسته نماز خواندن), عموما" از زمان عمر خلیفه دوم مرسوم شد. به عنوان نمونه وقتی اسیران فارس را نزد وی آوردند, آنان مقابل عمر دست بسته ایستادند. وی علت این عمر را جویا شد, گفتند ما مقابل امیران و بزرگان خود به جهت احترام این گونه می ایستیم . عمر از این نحوه اظهار ادب خوشش آمد و گفت خوب است ما هم

در مقابل خداوند در نماز این گونه بایستیم (مستند العروه الوثقی , آیت الله خویی , ج ۴, ص ۴۴۵ - جواهرالکلام , ج ۱۱, ص ۱۹).

در مسأله وضو آمده است که وضوی همه ی مسلمانان تا خلافت عثمان صورت واحدی داشته و مانند وضوی کنونی شیعه بوده است . این مسأله با آیه قرآن نیز تطبیق دارد که می فرماید: «وامسحوا برؤوسکم و ارجلکم» (مائده , آیه ۶)

در این آیه خداوند امر به مسح سر و پاها نموده است , در حالی که اهل تسنن پاها را می شویند, علت تغییر وضو این بود که عثمان در اواسط دوران خلافت خود نسبت به چگونگی وضوی پیامبر گرفتار تردید شد, او سپس وضوی پیامبر را به شکلی که اکنون در میان اهل سنت مرسوم است اعلام نمود. این قضیه مورد مخالفت بسیاری از صحابه پیامبر واقع شد, لکن حکومت اموی بنا به اغراض سیاسی در نقاط مختلف اسلامی شیوه عثمان را تبلیغ کردند و جوی به وجود آوردند که برخی از صحابه جرأت مخالفت با روش دستگاه حاکم را نداشت و در نتیجه این گونه وضو گرفتن رواج یافت .

برای آگاهی بیشتر ر . ک : وضوء النبی من خلال ملابسات التشریع , علی الشهرستانی , نشر مشعر.

پیش از پرداختن به جواب توجه به چند نکته لازم است:

۱ - همه مسلمانان اعم از شیعه و سنیدر صدد عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر(صلیالله علیه وآله وسلم) هستند و اگر در مواردیبین مسلمانان اختلاف وجود دارد، به دلیل اختلاف در برداشتها است/

۲ - امروزه عموم اهل سنت معتقد به شستن پا در وضو هستند، اما

فخر رازی در ذیل آیه «فاعلسلوا وجوهکم...» می گوید پیرامون شستن و مسح پا در وضو چهار نظر وجود داشته است. الف: لزوم شستن پا؛ ب: لزوم مسح؛ ج: تخییر بین مسح و شستن؛ د: جمع بین شستن و مسح/

روایات اهلسنت روایات فراوانیوجود دارد که دستور به شستن می دهد اما روایات قابل توجهینیز مبنیبر لزوم مسح پا یافت می شود که ۱۰ حدیث را طبریدر تفسیر خود نقل کرده است. بر اساس یکیاز این روایات ابن عباس می گوید: "اَلْوُضوُ غَسْلَتانِ وَ مَسْحَتانِ"

«وضو دو شستن "صورت و دستها" و دو مسح "سر و پاها" است»

همچنین بر اساس برخیاز این روایات همچون اَنَس، عکرمه، شعبی ، عامر، قتاده می گویند:

«وظیفه در وضو مسح پاها می باشد نه شستن آنها.»

اینک در جواب سؤال فوق باید گفت:

اهل سنّت و شیعه برایکیفیت وضو به آیه ذیل استناد کردهاند:

"فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَ اَیْدیَکُمْ اِلیالْمَرافِقِ وَ امْسَحوُا بِرُؤسِکُمْ وَ اَرْجُلکُمْ اِلیالْکَعْبیْنِ "

(«برایوضو) صورتها و دستهایتان را تا مرفق بشویید و سرهایتان و پاهایتان - تا قوزک - را مسح نمایید»

به عقیده علمایاهل سنّت کلمه «اَرْجُلکُمْ» عطف به کلمه «وُجوُهَکُمْ» است و همچنانکه وجوه - صورتها -را باید شست، ارجل - پاها - را نیز باید شست/

کرد. آنها می گویند «ارجلکم» در کنار «رؤسکم» است و بر اساس قواعد ادبی ، باید به نزدیکترین کلمه - رؤسکم - عطف شود. بر این اساس باید پاها را مسح نمود. علاوه براین شیعه به روایات زیادیاز ائمه(علیهم السلام)استناد کردهاست که آنان دستور به مسح پا دادهاند

فقهایمسلمان - خواه شیعه و خواه سنی- در بیان کیفیت و چگونگیوضو، به این آیه استدلال کردهاند:

" یا ایها الذین

آمنوا اذا قمتم الیالصلاۡ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكَمْ وَ اَیْدیَكمْ اِلیالْمَرافِقِ وَ امْسَحوُا بِرُؤسِكَمْ وَ اَرْجُلكَمْ اِلیالْكَعْبَیْنِ"

«ایمؤمنان هر گاه برایاقامه نماز آماده شدید صورتها و دستها را تا مرفق بشویید و سرها و پاهایتان را تا قوزک مسح نمایید.»

و محلا منصوب است چون مفعول وامسحوا می باشد. و چون (با) که حروف جر است بر مفعول وارد شده و او را مکسور می خوانیم از این رو اگر جمله بر او عطف شود هم جایز است به نصب خوانده شود و هم جر، لذا قرأ معروف که هفتنفر هستند هر دو قرائت را در آیه تجویز کردهاند/

با توجه به آنچه گفته شد روشن می شود که چرا شیعیان پاها را مسح می کنند. بر اساس قواعد أدبی(ارجلکم) باید به نزدیکترین جمله قبلیعطف گرفته شود، نه بر جملهایکه فاصله فراوانیدارد/

مانند داود اصفهانیقائل به تخییر شده است. یعنیهم شستن و هم مسح جایز استبنابراین شستن پاها طبق قواعد أدبیکه در تفاسیر اهل سنت نیز آمده صحیح نیست و وضویشیعیان موافق آیه کریمه و روایات فراوانیاست که از ائمه علیهالسلام و صحابه و تابعین نیز آمده است/

چرا اهل سنت به استناد «لیس منا من ضرب الخدود و شق الجیوب و دعا بدعوه الجاهلیه» عزاداری نمی کنند؟

پرسش

چرا اهل سنت به استناد «لیس منا من ضرب الخدود و شق الجیوب و دعا بدعوه الجاهلیه» عزاداری نمی کنند؟

پاسخ

یکم. این حدیث مربوط به جایی است که انسان برای عزیز از دست رفته اش خودزنی و گریبان چاک کند آن هم در حالی که معترض به قضای الهی باشد و حرف هایی بزند و نوحه هایی گوید که موجب خشم خداوند است. اما گریه بر امام حسین(ع) و عزاداری بر آن حضرت، از افضل قربات است و از مصادیق تعظیم شعائر الهی و اعلام وفاداری نسبت به بزرگان مکتب و پیشوایان دینی است و فلسفه های متعددی دارد که در پاسخ به پرسش های پیشین مطرح شد.

دوم. گریبان چاک کردن نیز در مواردی استثنا شده است و اشکال ندارد؛ مانند گریبان چاک کردن در فوت پدر، مادر، برادر، چنان که حضرت موسی(ع) در فراق هارون و امام حسن عسکری(ع) در فراق امام هادی(ع) گریبان چاک کرده اند.وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۴۰۲ و ج ۳، ص ۲۷۴.

بنابراین گریه و نوحه و عزاداری و گریبان چاک کردن در ماتم ائمه(ع) خصوصاً امام حسین(ع) – که پدر معنوی امت اسلامی می باشند – اشکال ندارد؛ بلکه موجب سعادت انسان و قرب به خدای سبحان است.

گریه و نوحه ای که در روایات مورد مذمت قرار گرفته، نوحه ای است که با عدم رضایت خداوند همراه باشد و این همان شیوه ای است که در جاهلیت مرسوم بود و روایت پیامبر اسلام(ص) «لیس منا من ضرب الخدود و شق الجیوب و دعا بدعوه الجاهلیه» ناظر به این نوع عزاداری است.

اما عزاداری امام حسین(ع) مقوله ای جدا است و روایات ما نیز به این امر تشویق می کند؛ چون در متن این عزاداری،

بقای اسلام و تزلزل حکومت فاسدان و ظالمان نهفته است و ثمرات معنوی و اجتماعی زیادی به همراه دارد.

قسم و نذر چیست؟ کفاره آن چگونه است؟ لطفاً دیدگاه اهل سنت را در این مورد بیان فرمایید/

پرسش

قسم و نذر چیست؟ کفاره آن چگونه است؟ لطفاً دیدگاه اهل سنت را در این مورد بیان فرمایید/

پاسخ

قسم آن است که انسان درباره چیزی سوگند یاد کند، و این در نزد شیعه و اهل سنت چند شرط دارد.

۱. کسی که قسم می خورد باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد و اختیار سوگند یاد کند؛ بنابراین قسم خوردن بچه، دیوانه و کسی که مجبورش کرده اند، درست نیست. ولی حنفیه قسم خوردن شخصی که مجبور به قسم شده را صحیح دانسته و مخالفت با آن را موجب کفاره می دانند.{۱}

۲. کاری را که قسم می خرود انجام دهد، باید حرام یا مکروه نباشد؛ و کاری را که قسم می خورد ترک کند، باید واجب یا مستحب نباشد؛ اما اهل تسنن می گویند اگر کسی قسم بخورد که حرام شرعی را انجام دهد (مثلاً قسم بخورد که شراب بنوشد) قسمش منعقد می شود.{۲} ولی باید آن را بشکند، کفاره بدهد،{۳} و مرتکب حرام شرعی نشود.

۳. به یکی از اسامی خداوند سوگند یاد کند، بنابراین قسم به غیر خدا مانند پیامبر، کعبه، قرآن و... منعقد نمی شود.{۴}

۴. قسم را به زبان بیاورد، لذا اگر به زبان نیاورد، بلکه فقط از قلب خود بگذراند درست نیست.{۵}

قسم چند نوع است:

۱. واجب: قسم خوردن در صورتی واجب است که باعث نجات جان کسی شود؛

۲. حرام: قسم خوردن در صورتی حرام است که فردی بر ارتکاب حرام یا آن چه مباح نیست سوگند بخورد یا این که انسان قسم دروغ بخورد و با قسم خود نیت دروغ به خدا بدهد. این نوع قسم جز گناهان است/

قسم خوردن شرایطی دارد:

کسی که قسم می خورد:

۱- ملکف باشد. بنابراین، قسم

بچه هیچ گونه اثری ندارد/

۲- مختار باشد، یعنی کسی او را به قسم خوردن مجبور نکرده باشد، گرچه از نظر عرف قسم اجباری هم داخل در انواع قسم به شمار می آید/

۳- با قصد و اراده قسم بخورد، نه از روی سهو و نسیان/

۴- سوگند یاد کند که این کار را به جا می آورد انشأالله قسم محبوب نمی شود/

۶- قسم باید به زبان گفته شود. بنابراین، اگر به زبان نیاورد، قسم نیست/

قسم تنها با این الفاظ منعقد می شود: ۱- والله، بالله، تالله و صفات خداوند/

بنابراین، قسم به غیر نام خدا قسم مثل قسم به پیامبر، کعبه، جبرئیل منعقد نمی شود. پس اگر به غیر از اسمأ خدا یا صفات او سوگند خورد، داخل در قسم نخواهد بود.{۱}

کفاره قسم

اگر کسی قسم را بشکند کفاره بر او واجب می شود که عبارت است از: ۱- اطعام ده مسکین، ۲- پوشاندن آنان. ۳- یا آزاد کردن یک بنده. اگر این سه کفاره را نتوانست انجام دهد می تواند به جای آن سه روز روزه بگیرد. یعنی در سه نوع کفاره یاد شده اختیار دارد که هر یک را که خواست انتخاب کند و اگر از انجام این سه نوع عاجز باشد می تواند به جای آن سه روز روزه بگیرد/

مسایل دیگری نیز درباره شرایط قسم وجود دارد که جهت رعایت اختصار آنها را ذکر نکردیم. شما می توانید جهت آگاهی بیشتر از نظرات مراجع تقلید شیه به توضیح المسایل مراجع، بنی هاشمی، ج ۲، ص ۵۵۹ + ۵۵۴، دفتر انتشارات اسلامی، و جهت آگاهی از نظرات مذاهب اهل تسنن به کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعه، عبدالرحمن الجزیری، ج ۲، ص ۶۶ - ۶۰، دارالکتب العلمیه،

مراجعه فرمایید.

سوگند بر دو گونه است:

۱. سوگند بر انجام یا ترک کاری در آینده

اگر کسی سوگند یاد کند که کاری را انجام دهد یا ترک نماید؛ مثلاً قسم بخورد که هر روز حداقل پنجاه آیه قرآن تلاوت کند؛ یا قسم بخورد که سیگار نکشد؛ چنان چه عمداً مخالفت کند باید کفاره بدهد، یعنی یک بنده آزاد کند یا ده فقیر را سیر کند، یا آنان را بپوشاند، و اگر اینها را نتواند، باید سه روز روزه بگیرد. در این مسأله نظر شیعه و مذاهب اهل سنت یکی است.{۶} چنان که در قرآن کریم می خوانیم: (فکفارته اطعام عشرْ مساکین من اوسط ما تلعمون اهلیکم او کسوتهم او تحریر رقبْ فمن لم یجد فصیام ثلاثه ایام ذلک کفارْ ایمانکم اذا حلفتم واحفظوا ایمانکم).{۷}

۲. سوگند برای اثبات یا نفی چیزی

اگر کسی برای اثبات یا نفی چیزی قسم بخورد، اگر حرف او راست باشد قسم خوردنش کراهت دارد، و اگر دروغ باشد، حرام و گناه است. ولی کفاره قسم را ندارد. اما شافعیه در این نع از قسم هم قایل به کفاره هستند.{۸} ضمناً اگر برای این که خودش یا مسلمان دیگری را از شر ظالمی نجات دهد قسم دروغ بخورد، اشکال ندارد، بلکه گاهی واجب می شود.

نذر

نذر آن است که انسان ملزم شود که کار خیری را به خاطر خدا به جا آورد یا کاری را که انجام ندادن آن بهتر است، به خاطر خدا ترک نماید.

نذر بر دو گونه است:

الف) نذری که به صورت مشروط انجام می شود؛ مثلاً می گوید: اگر مریض من خوب شد برای خدا بر من است که فلان کار خیر را انجام دهم/

ب) نذری که به صورت

مطلق و بدون قید و شرط انجام می شود؛ مثلاً می گوید من برای خدا نذر می کنم که نماز شب بخوانم.

شرایط نذر از دیدگاه شیعه و اهل سنت:

۱. باید صیغه خوانده شود (البته لازم نیست به عربی باشد)؛

۲. نذر کننده بالغ و عاقل باشد و با اختیار و قصد نذر کند؛

۳. کاری را نذر کند که انجام آن برایش مقدور ممکن باشد؛

۴. کاری را نذر می کند باید شرعاً مطلوب باشد.{۹}

وفای به نـذر واجب است؛ چنان که قرآن کریم در توصـیف «ابرار و نیکان» می فرماید: (یوفون بالنذر و یخافون یوماً کان شـره مستطیراً)؛{۱۰} آنها به نـذر خود وفا می کنند، و از روزی که شـر و عذابش گسترده است می ترسـند. اما اگر کسـی نافرمانی کند و از روی اختیار به نذر خود عمل نکند، از دیدگه علمای شیعه و اهل سنت باید کفاره بدهد.

اما درباره کفاره آن اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی کفاره نذر را نیز همانند کفاره قسم دانسـته اند؛{۱۱} یعنی یک بنده آزاد کند یا ده فقیر را سیر نماید، یا آنان را بپوشاند، و اگر اینها را نتواند، باید سه روز روزه بگیرد/

اما برخی از علمای شـیعه در کفاره نـذر گفته اند که یک بنده آزاد کند یا به شـصت فقیر طعام دهد، یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد.{۱۲}

[۱].الفقه علی المذاهب الاربعه، عبدالرحمن الجزیری، ج ۲، ص ۶۰، دارالکتب العلمیه/

[۲].همان، ص ۶۲/

[۳].همان، ص ۵۶/

[۴].همان، ص ۷۰ – ۶۷/

[۵].همان، ص ۶۴/

[۶].ر.ک: توضـیح المسایل مراجع، بنی هاشمی، ج ۲، ص ۵۵۴، دفتر انتشارات اسـلامی؛ الفقه علی المذاهب الاربعه، همان، ج ۲، ص ۷۵/

[۷].سوره مائده، آیه ۸۹/

[۸].الفقه علی المذاهب الاربعه، همان، ص ۵۹/

[۹].جهت آگاهی از این شرایط و مسایل دیگر مربوط

به آن می توانید به الفقه علی المذاهب الاربعه، عبدالرحمن الجزیری، ج ۲، ص ۱۳۳ – ۱۲۷، دارالکت العلمیه؛ توضیح المسایل مراجع، بنی هاشمی، ج ۲، ص ۵۴۵ – ۵۴۱، دفتر انتشارات اسلامی، مراجعه فرمایید/

[۱۰].سوره انسان، آیه ۷/

[۱۱].الفقه علی المذاهب الاربعه، همان، ج ۲، ص ۱۳۱ – ۱۲۹؛ توضیح المسایل مراجعه، همان، ج ۲، ص ۵۴۷/

[۱۲].توضیح المسایل مراجع، همان، ج ۲، ص ۵۴۸، فتوای امام خمینی؛ و برخی مراجع دیگر/

–++++

نذر

نذر عبارت است از ملتزم شدن به نحو مخصوص. به انجام عملی برای رضای خدا. شیعه و سنی می گویند: نذر فقط برای خدای تعالی درست است و نذر برای غیر خدا جایز نیست. نذر می تواند مطلق یا معلق باشد مثل این که بگوید: اگر فلان حاجت من برآورده شود، دو روز روزه می گیرم یا این که بدون شرط نذر کند/

برای صحت نذر این شرایط را ذکر کرده اند:

۱. آنچه را که نذر می کنند یا از جنس طرفی باشد یا واجب، مثل: روزه، نماز و صدقه، پس اگر نذر کند که روزه بگیرد، درست است چون این عمل از جنس فرض است همچنین اگر نذر کند که صدقه بدهد، نذر او درست است زیرا صدقه از جنس زکاْ است/

اعتکاف را علی رغم این که جنس ندارد استثنأ کرده و آن را جایز دانسته اند ولی اگر از جنس واجب نباشد عمل به نذر واجب نیست مثل عیادت مریض/

اگر انجام تکبیر را نذر کند عمل بدان واجب است؛ چون از جنس فرض و واجب است/

۲. این که آنچه نذر می کند عبادت مقصوده باشد، یعنی این که مثل وضؤ، غسل و من کتب و اذان نباشد چون وفای به این گونه امور واجب

نیست/

۳. آن چه نذر می کند معصیت خدا نباشد، مثل این که نذر کند کسی را بکشد/

۴. قبل از نـذر کردن، آن عمل بر او واجب نشـده باشـد، مثل این که قبلاً حج بر او واجب شده، حالا نذر کند امسال را به حج برود/

۵. نـذر از قـدرت او خارج نباشـد، مثل این که ۱۰۰ تومـان دارد ولی پرداخت ۱۰/۰۰۰ هزار تومان نـذر را کنـد، در حالی که توانایی پرداخت ۱۰۰ تومان بیش تر را ندارد/

۶. این که عمل به نـذر برای او ممکن باشـد و توانایی انجام آن را داشـته باشـد؛ مثلاً کسـی که مریض است و نمی تواند روزه بگیرد نباید نذر کند که روزه بگیرد/

۷. آن چه نذر می کند از ملک غیر نباشد، و مال خودش باشد.{۲}

اگر نـذر را با شـرایطی که ذکر شـده به جا نیاورد، بایـد کفاره بدهد. کفاره نذر هم مثل کفاره قسم است؛ یعنی ده مسـکین را غذا دهد.{۳}

یا آنان را بپوشانـد یا این که یک بنـده را آزاد کند و در این سه نوع اختیار دارد هر یک را که خواست انتخاب کند، ولی اگر برای او این سه کار ممکن نبود، باید سه روز روزه بگیرد/

[۱]. الفقه علی مذاهب الاربعه، کتاب الهمین، ج ۲، ص ۱۰۱/

[۲]. همان، ص ۸۹۱، کتاب النذر/

[۳]. همان، ص ۱۱۸، کتاب الیمین، مبحث کفارات/

چرا ما «شـیعیان» به منظور محرمیت و غیره ازدواج موقت (عقد متعه) را مشـروع و صحیح می دانیم ولی اهل تسنن مدعی هستند که حرام است و به ما نیز اعتراض می کنند و می گویند دلیل مشروعیت آن چیست؟

پرسش

چرا ما «شیعیان» به منظور محرمیت و غیره ازدواج موقت (عقد متعه) را مشروع و صحیح می دانیم ولی اهل تسنن مدعی هستند که حرام است و به ما نیز اعتراض می کنند و می گویند دلیل مشروعیت آن چیست؟

پاسخ

قرآن کریم و روایات فراوانی از طریق شیعه و خود اهل تسنن دلالت بر مشروعیت و جواز آن دارد:

از قرآن این آیه درباه مشروعیت متعه نازل شده است:

(فما اسْتَمتَعْتُم به منهن فآتوهنّ اجورهنّ فریضه) {۱}

در تفسیر ابن کثیر که از تفاسیر معروف و مورد قبول اهل تسنن است، ذیل تفسیر این آیه مبارکه است که: ابن عباس و ابی بن کعب و سعید بن جبیر و سدی، این آیه را این گونه قرائت کرده اند: (فما اسْتَمْتَعْتُم به منهن إلی أجل مسمّی فآتوهنّ اُجورهنّ فریضه).

و در همین تفسیر است که مجاهد گفته است: این آیه در نکاح متعه، نازل شده است. {۲}

لازم به یادآوری است که او پس از نقل این عبارات روایتی از حضرت امیر(ع) نقل کرده که رسول اللّه(ص) از نکاح موقت نهی کرد و همچنین روایت دیگری نقل کرده که رسول اللّه(ص) در فتح مکه از نکاح موقت منع کرد. {۳}

از عبارات تفسیر ابن کثیر که از معتبرترین تفاسیر اهل تسنن است معلوم می شود که شأن نزول این آیه مبارکه، ازدواج موقت است و دلالت آن بر مشروعیت متعه قطعی است.

نیز در صحیح بخاری است که از ابن عباس از متعه سؤال کردند او گفت: متعه جایز است: «عن ابی حمزه قال: سمعت ابن عباس یُسأل عن متعه النساء فرخص» {۴}

و در همین کتاب دو روایت از جابر بن عبداللّه و از سلمه بن الأکوع است که رسول اللّه(ص) اجازه متعه داد «قالا: کنّا فی

جیش فاتانا رسول اللّٰه(ص) فقال: انه قد اذن لکم ان تستمتعوا فاستمتعوا» {۵}

همچنین در صحیح مسلم چندین روایت است که: د عهد رسول اللّٰه(ص) و در زمان حکومت ابوبکر و ابتدای حکومت عمر، ازدواج موقت انجام می شد و عمر از متعه حج و متعه نساء نهی کرد.

«جابر بن عبداللّٰه یقول: کنا نستمتع بالقُبضهِ من التَّمرِ و الدّقیق، الأیّام علی عهد رسول اللّٰه(ص) و ابی بکر حتی نَهی عنه عُمر فی شأن عَمرِو بن حُرَیثً» {۶}

در روایت دیگر چنین آمده است:

«... عن ابن نضره، قال کنت عند جابر بن عبداللّٰه فَأتاهُ آتٍ فقال: ابن عباس و ابنُ الزُّبَیر اختلفا فی المتعتَینِ، فقال جابر: فَعَلنا هما مَعَ رسول اللّٰه(ص) ثُمَّ نهانا عنهما عُمر فَلَم نَعُد لَهما» {۷}

و در همین کتاب است که اباذر گفت: متعه نساء و متعه حج مخصوص ما است. («مخصوص ما است» مجمل است، به شروح بخاری مراجعه شود).

«قال: لا تصلح المتعتان الا لنا خاصّه، یعنی متعه النساء و متعه الحج». {۸}

همچنین در این کتاب از جابربن عبداللّٰه نقل کرده که:

«قال عمر... وَ اَبِتّوا نکاح هذه النساء فَلَنْ اُوتَی برجل نکح امرأه اِلی اَجَلٍ، الاّ رَجَمْتُهُ بالحجاره». {۹}

عمر گفت: از نکاح موقت اجتناب کنید، آورده نشود نزد من مردی که ازدواج موقت انجام داده باشد و الا او را سنگسار می کنم.

روایاتی هم نقل کرده که:

«عن علی بن ابیطالب، ان رسول اللّٰه(ص) نهی عن متعهالنساء یوم خیبر و عن اکل لحوم الحُمُر الاهلیه». {۱۰}

علی بن ابیطالب(ع) فرمود: در فتح خیبر رسول اللّٰه(ص) در فتح مکه از متعه نهی کرد. {۱۱}

از مجموع این روایات که در صحیح بخاری و مسلم با سندهای مختلف نقل شده، معلوم می شود که اصل ازدواج موقت مشروع بوده و مدتی هم انجام می گرفته است

و بعد اختلاف بوجود آمده است.

در کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعه» (ج ۴، «النکاح المؤقت اونکاح المتعه»، ص ۹۰) آمده است که:

مشروعیت متعه در صدر اسلام به لحاظ ضرورت بوده است، چون مسلمانان نمی توانسته اند تشکیل زندگی و عائله بدهند و درگیر جنگ و مشکل اقتصادی بوده اند و از سویی مهار کردن قوه شهویه با گرفتن روزه مستلزم مشقت است و شرعاً پذیرفته نیست و به این جهت ازدواج موقت تشریع شد ولی بعداً از انجام آن نهی شد. و در عین حال اگر کسی با ازدواج موقت با زنی عمل زناشویی انجام داد حد زنا بر او جاری نمی شود چون شبهه جواز متعه وجود دارد و ابن عباس قائل به جواز بوده، ولی تعزیر می شود.

از این عبارت - که تلخیص شد - معلوم می شود همه مذاهب اهل تسنن مشروعیت نکاح موقت را فی الجمله قبول دارند، نیز از مجموع روایات و گفتار معلوم می شود که سبب تشریع نکاح موقت ضرورت بوده است.

حتی در بعضی از روایات آمده است که در برخی جنگها به رسول اللّٰه(ص) گفتند: زنان ما همراه ما نیستند آیا ما خود را اخته کنیم؟ رسول اللّٰه(ص) آنها را از این عمل نهی کرد و اذن در عقد موقت داد که با چیز کمی مثل لباس و ردایی زنی را متعه کنند. {۱۲}

از سویی با وجود اختلاف در روایاتی که از آن نهی شده که برخی نهی را مستند به رسول اللّٰه(ص) در فتح خیبر کرده و برخی نهی را در فتح مکه ذکر نموده و برخی نهی را مستند به عمر بن خطاب دانسته اند، با وجود چنین اختلافی نمی توان از آیه شریفه رفع ید نمود و

به طور کلی حکم به حرمت و عدم صحت آن نمود، خصوصاً از روایات و کلمات خود عامه استفاده می شود که تشریع نکاح موقت به جهت ضرورت بوده است.

و اگر روایتی که گفته است عمر از متعه نساء نهی کرد، درست باشد نمی توان گفت او حق تحریم داشته است، زیرا «حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرام محمد حرام الی یوم القیامه» و لابد نهی عمر، نهی حکومتی آن هم به خاطر اتفاقی که افتاده است بوده همان طور که در یکی از روایات صحیح مسلم آمده بود: نهی عمر از متعه بلحاظ پیش آمدی است که نسبت به عمرو بن حریث به وجود آمد. «نهی عنه عمر فی شأن عمرو بن حریث». {۱۳}

نیز از روایتی که از امیرالمؤمنین(ع) نقل شده که فرمود:

«نهی رسول اللّٰه(ص) عن متعه النساء یوم خیبر و عن اکل لحوم الحُمُر الانسیّه» [و فی روایه] «الأهلیه» {۱۴}

رسول اللّٰه(ص) از متعه و لحوم حمر اهلی نهی فرمود.

بلحاظ وحدت سیاق و مکروه بودن «لحوم حَمُر» معلوم می شود نهی رسول اللّٰه(ص) نهی کراهتی بوده نه تحریمی.

بهر حال علاوه بر آیه شریفه و روایات کثیره معتبره از طریق اهل بیت رسول اللّٰه(ص) روایات اهل تسنن نیر دلالت بر مشروعیت آن دارند. و وقتی اصل مشروعیت محرز شد تا دلیل قاطع و مسلمی وجود نداشته باشد همان اصل اول حاکم است و روایاتی که اهل تسنن برای منع از آن نقل کرده اند با توجه به اختلافی که در آنها وجود دارد نمی تواند آیه شریفه و اصل مشروعیت را زیر سؤال ببرد.

مضافاً بر اینکه روایات معارض و صریح بر خلاف روایات ناهیه وجود دارد که یکی از آنها فرمایش امیرالمؤمنین علی(ع) است که:

«لو

لا اَنّ عمر نهی عن المتعه ما زنی الا شقی» {۱۵}

اگر عمر از متعه جلوگیری نکرده بود جز افراد شقی، کسی به زنا آلوده نمی شد.

نیز نقل شده که عمر بن الخطاب روی منبر گفت:

أیّها النـاس ثلاث کنّ علی عهـد رسول اللّه(ص) انا اَنهی عنهُنَّ و اعاقب علیهنّ و هی متعه النساء و متعه الحـج و حَیَّ علی خیر العمل.

ای مردم سه چیز در زمـان رسول اللّه(ص) بود که من آنها را نهی و تحریم می کنم و انجام دهنـده آنها را مجازات می کنم، و آنها «متعه زنان» و «متعه حج» و گفتن «حیّ علی خیر العمل» است. {۱۶}

اکنون نتیجه بحث:

اسلام دین کامل است

همه مسـلمانان معتقد هسـتند و پذیرفه اند که دین مقدس اسـلام کامل و جاودانی است و کمال آن به این است که پاسخگوی تمام نیازهای بشـر می باشد، از سویی همه می دانند که احکام شرع، اوامر و نواهی دین اسلام تابع مصالح و مفاسد است، یعنی هر امری به خـاطر مصـلحتی است که در آن و در متعلـق آن وجود دارد و هر نهیی به منظور جلوگیری از مفسـده ای است، که در متعلق آن وجود دارد، با توجه به این مطلب می گوییم:

در برخی موارد عقد موقت به خاطر جلوگیری از گناه و به منظور سهولت امر بر مسلمانان است، مثلاً چنانچه دو مرد که زن هر یک از آنها به مرد دیگر نامحرم است و می خواهنـد در یک منزل زنـدگی کننـد یا با هم مسافرت کنند که قهراً چشم هر یک از آن مردهـا به زن مرد دیگری می افتـد و مرتکب گنـاه می شونـد، به منظور جلوگیری از وقوع در معصـیت قهری چنانچه هر یک دختر بچه ای داشته باشد می توانند او

را به عقد موقت در آورند تا مادر او که مادر زن می شود محرم شود - به شرحی که در رساله توضیح المسائل بیان شده - و دیگر در مضیقه و یا گرفتار گناه نشوند.

در برخی موارد عقد موقت به خاطر جلوگیری از زنا، استمنا، و یا خدای ناکرده لواط و یا حتی بیماری است، مثلاً جوانی که تنها در کشوری رفته یا محصل است و قدرت ازدواج دائم ندارد و غریزه جنسی او را آرام نمی گذارد، و امر دایر است زنا کند یا استمنا یا - العیاذباللّه - لواط و بدین طریق آتش شهوت را فرو نشاند یا در چنین حالی اگر بتواند با عقد موقت جلوی چنین گناهانی بزرگ را بگیرد، عقل در چنین مواردی چه حکم می کند؟ آیا اگر شرع مقدس همه راه ها رابر روی این جوان واین مسلمان مسدود کند چنین شرع و دینی کامل است؟ آیا اگر دین اسلام تشریع متعه نکند دین ناقص نیست؟

و اگر در موارد ضرورت، دین اسلام عقد متعه نداشت ناقص نبود؟

آیا ضرورتی که زمان رسول اللّه(ص) وجود داشت و مجوِّز اذن در نکاح موقت شد در زمانهای بعد و خصوصاً در زمان حاضر با وضع موجود زنان، ضرورت پیش نمی آید؟

نیز در برخی موارد ازدواج موقت آرام بخش و نوید دهنده حیات است. مثلاً چنانچه زنی به هر جهت از ازدواج دائم محروم شده و کسی حاضر نیست او را به عقد دائم خود در آورد، زن هم مأیوس شده ولی آرزوی شوهرداری ولو موقت و آرزوی بچه داشتن ولو از شوهر موقت دارد و علاوه بر مسائل شهوی و جنسی حاضر است هر چند مدتی کوتاه

به عقـد مردی در آیـد شایـد دارای فرزنـدی حلال زاده شود، آیا اگر شارع مقـدس اجازه عقـد موقت را هم به او ندهد و همه درهـا را بر روی او ببنـدد، روح و روان این زن چه می کشـد؟ آیـا چنین دینی کامـل است؟ آیـا منـع آن زن از ازدواج مـوقت سرکوب کردن تمام آرزوها و غریزه های طبیعی او نیست؟ آیا در این فرض «الیوم اکملت لکم دینکم» معنا دارد؟

اگر گفته شود، چطور شارع اجازه دهـد مردی، زنی را به مـدت کوتاهی عقـد کنـد و پس از گـذشت مدت تعیین شده، زن را رها کند و برود؟

می گوییم این حرف استبعاد است و عیناً در عقـد دائم هم ممکن است جریان پیـدا کنـد. ماننـد اینکه زن و مردی بر عقد دائم توافق کننـد و نیت آنها این باشـد که پس از مدتی کوتاه با طلاق از یکدیگر جدا شوند، یا مرد از اول نیتش این باشد که او را پس از مـدتی کوتـاه طلاـق دهـد، آیـا کسـی گفته است چنین ازدواجی که در حقیقت موقت ولی در ظـاهر دائم است، بـاطل است؟ آیا کسی گفته است چنین ازدواجی جایز نیست؟ هرگز.

[۱]. سوره نساء / ۲۴.

[۲]. المصباح المنیر فی تهذیب، تفسیر این کثیر، طبع دارالسلام الریاض، ص ۲۸۵.

[۳]. المصباح المنیر فی تهذیب، تفسیر ابن کثیر، طبع دارالسلام الریاض، ذیل تفسیر آیه مزبور، ص ۲۸۶.

[۴]. صحیح بخاری، کتاب النکاح، باب النهی عن نکاح المتعه، ص ۹۱۵، ح ۵۱۱۶ و ح ۵۱۱۷ و ۵۱۱۸.

[۵]. همان.

[۶]. صحیح مسلم کتاب النکاح، باب نکاح المتعه، ص ۵۹۹، ح ۱۴۰۵.

[۷]. همان.

[۸]. صحیح مسلم، کتاب الحج، باب جواز التمتع، ص ۵۳۲، ح ۱۲۲۴.

[۹]. صحیح مسلم،

کتاب الحج، باب فی المتعه بالحج و العمره، ص ۵۲۷، ح ۱۲۱۷.

[۱۰]. صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب نکاح المتعه، ص ۶۰۲، ح ۱۴۰۷ و ۱۴۰۶.

[۱۱]. همان.

[۱۲]. صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب نکاح المتعه، ح ۱۴۰۴.

[۱۳]. صحیح مسلم، کتاب النکاح، ص ۵۹۹، باب نکاح المتعه ذیل ح ۱۴۰۴.

[۱۴]. صحیح مسلم، کتاب النکاح، ص ۶۰۲، باب نکاح المتعه ذیل ح ۱۴۰۴.

[۱۵]. در المنثور، ج ۲، ص ۱۴۰، ذیل تفسیر آیه متعه، سوره نساء آیه ۲۴.

[۱۶]. شرح تجرید قوشچی، مبحث امامت.

مسأله متعه و ازدواج موقت از آغاز در اسلام وجود داشته است و در عهد پیامبر و خلیفه اول انجام می شده است و در قرآن و سنت ادله جواز آن وجود دارد، لیکن براساس مدارک بسیاری که در متون شیعه و اهل سنت موجود است خلیفه دوم آن را منع کرده و اعلام داشت: متعتان کانتا من عهد رسول اللّه و امرمهما و اعاقب علیهما ؛ یعنی، دو متعه در زمان پیامبر وجود داشت (متعه حج و متعه زنان) من آن دو را تحریم کرده و بر آن کیفرمی دهم».

بنابراین ریشه اختلاف در این مسأله آن است که فقهای اهل سنت سیره خلفا را ملاک تشریع قرار می دهند، لیکن فقهای شیعه چنین چیزی را قبول ندارند. از طرف دیگر به نظر ما خلیفه دوم این مسأله را به عنوان یک دستور انضباطی حکومتی در شرایط خاص وضع کرده است و از آن منع دائمی قابل استنباط نیست.

حاصل این حرف آن است که رسول خدا یک بار متعه را جایز شمردند و بار دیگر حرام ودوباره آن را جایز دانسته و بار چهارم حرام . اما اولا , با فرض

دلالت آیات درسوره معارج و مومنون , که آیاتی مکی می باشند , بر حرمت متعه همانگونه که قائل می گوید , باید گفت که این آیات را رسول خدا ابتدا نسخ فرموده اند , سپس این نسخ را نیز نسخ کرده اند . آیا این چیزی جز مسخره گرفتن آیات و سنن نبوی است ؟ ثانیا ; همه آیاتی که از زنا منع کرده و آن را حرام شمرده اند بسیار صریح وروشن اند و هیچ تدریج و تدرجی در آنها به چشم نمی خورد و همه آیاتی مکی اند . درحالی که آیه متعه مدنی است . ثالثا ; ترخیص و اجازه منسوب به پیامبر اکرم (ص) , در چند مرتبه , اگر ترخیص واجازه غیر شرعی است , و فرض آن است که متعه زنا و فحشا است , باید گفت (العیاذبالله) که پیامبر اکرم (ص) با دستور خدا مخالفت کرده اند . در حالیکه ایشان معصوم بوده , هیچ گاه مخالفت با خدا نمی کنند . و اگر ترخیص ایشان شرعی بوده است , دیگر متعه زنا و فحشا به حساب نمی آید .

چرا ما «شیعیان» قبل از طلوع فجر اذان نمی گوییم ولی اهل تسنن حدود یک ساعت به طلوع فجر اذان می گویند و هنگام طلوع فجر هم یک اذان برای نماز صبح می گویند؟

پرسش

چرا ما «شیعیان» قبل از طلوع فجر اذان نمی گوییم ولی اهل تسنن حدود یک ساعت به طلوع فجر اذان می گویند و هنگام طلوع فجر هم یک اذان برای نماز صبح می گویند؟

پاسخ

همان گونه که می دانید در فقه شیعه همه عبادات و مقدار و چگونگی آنها برگرفته از قرآن کریم و از دستور و عمل رسول اللّٰه(ص) است که توسط اهل بیت معصوم آن حضرت(ع) به دست فقهای عظام رسیده است و به عبارت دیگر، عبادات توفیقی است{۱} و منوط به جعل و تعیین از ناحیه شارع مقدس اسلام است و هیچ کس نمی تواند از پیش خود و از روی سلیقه و دلخواه، عملی را به عنوان عبادت اختراع و پیشنهاد کند. و در فقه شیعه ثابت نشده که رسول اللّٰه(ص) و یا ائمه(علیهم السلام) دستور گفتن اذان قبل از طلوع فجر را داده باشند لذا ما گفتن آن را بدعت و حرام می دانیم ولی اهل تسنن طبق چند روایتی که در کتابهایشان آمده است{۲}، اذان قبل از طلوع فجر را مشروع می دانند و می گویند، منظور از گفتن آن این است که اگر کسی برای خوردن سحری یا برای نماز شب یا برای غسل و طهارت و مهیّا شدن جهت نماز صبح، خواب مانده است بیدار شود.{۳}

[۱]. توفیقی است، یعنی حدود و صورت و کیفیت آن از طرف شارع مقدس اسلام معین شده و تخلف از آن جایز نیست، مانند نماز که تمام جزئیات و شرایط و موانع آن معین شده و کسی حق ندارد چیزی بر آن بیفزاید یا چیزی از آن کم کند.

[۲]. صحیح بخاری، کتاب الأذان، باب ۱۳، الأذان قبل الفجر، ح ۶۲۱.

[۳]. صلاه المؤمن، تألیف:

سعید بن علی بن وهف القحطانی، ج ۱، ص ۱۴۹ و الفقه علی المذاهب الأربعه، ج ۱، شروط الاذان، ص ۳۱۴.

چرا زنان شیعه به زیارت اهل قبور می روند ولی اهل تسنّن از ورود زنها به قبرستان بقیع و حجون (ابوطالب) جلوگیری می کنند و بین زن و مرد فرق می گذارند؟

پرسش

چرا زنان شیعه به زیارت اهل قبور می رونـد ولی اهل تسنّن از ورود زنها به قبرسـتان بقیع و حجون (ابوطالب) جلوگیری می کنند و بین زن و مرد فرق می گذارند؟

پاسخ

در فقه شیعه ثابت و محرز است که زیارت اهل قبور برای مرد و زن مسـتحب است و فرقی بین زن و مرد نیست - البته مشروط بر اینکه بی صبری و جزع نکنند - چون غرض از زیارت اهل قبور، عبرت گرفتن و تذکّر و توجه به امر آخرت و طلب آمرزش برای اموات است و در این امر فرقی بین زن و مرد نیست ولی بین اهل تسنّن اختلاف وجود دارد.

حنبلی ها و شافعی ها گفته اند:

زیارت اهل قبور برای زنها مکروه است مطلقاً - چه سالمنـد باشـند و چه جوان - مگر اینکه رفتن آنها به زیارت مفسـده داشـته باشد که در این صورت حرام است.

حنفی ها و مالکی ها گفته اند:

برای زنـان سالمنـد که خروجشـان از منزل مفسـده نـدارد، زیـارت مسـتحب است و برای زنهـای جوان که خروجشـان از منزل مفسده دارد حرام است.{۱}

از این اختلاف که بین چهار مذهب اصلی اهل تسنّن وجود دارد معلوم می شود آنها دلیل قابل ذکری برای عدم جواز ندارند.

ولی بن باز مفتی پیشین عربستان و به تبع او پیروان وی گفته اند:

زیارت اهل قبور برای زنها جایز نیست و حرام است.{۲}

دلیل بن باز بر عدم جواز، روایتی است که در کتابهای غیر معروف آنها نقل شده، به این مضمون که:

رسول اللَّه(ص) لعن کرد زنهایی را که قبرها را زیارت کنند.{۳}

اما این روایت از چند جهت مردود و غیر قابل عمل است:

الف – چهار مذهب اصلی اهل تسنّن به این روایت عمل نکرده و طبق آن

فتوا نداده اند و از آن اعراض کرده اند و این امر نشان می دهد که روایت از جهت سند و دلالت تمام نبوده است.

ب - «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» که به گفته آنها صحیح ترین کتابها، بعد از قرآن عزیز و از کتب دست اوّل اهل تسنّن است این روایت را نقل نکرده اند.

ج - در «صحیح بخاری و «صحیح مسلم» که اصحّ کتب آنهاست روایاتی وجود دارد دالّ بر اینکه در زمان رسول خدا(ص) زنها به زیارت اهل قبور می رفته اند.

در یکی از آن روایات است که عایشه می گوید:

شبی رسول اللَّه(ص) به گمان اینکه من خواب رفته ام از منزل خارج شد، من همراه او رفتم، آن حضرت به قبرستان بقیع رفت و مقداری ایستاد و دعا کرد و برگشت من با عجله برگشتم منزل [تا آنکه گوید] به رسول اللَّه(ص) گفتم: من چگونه اهل بقیع را زیارت کنم؟ فرمود: بگو.

«السلام علی أهل الدیار من المؤمنین و المسلمین و یرحم اللَّه المستقدمین منّا و المستأخرین و انّا ان شاء اللَّه بکم لَلاحقون {۴}».

در روایت دیگر است که:

رسول اللَّه(ص) عبور می کرد، زنی را دید که نزد قبری گریه می کند. حضرت به آن زن فرمود: «از خدا بترس و صابر باش» زن گفت: از نزد من دور شو، مصیبتی که به من رسیده است به تو نرسیده است و آن زن رسول اللَّه(ص) را نمی شناخت وقتی رسول اللَّه(ص) رفت به زن گفتند این شخص رسول اللَّه(ص) بود، زن به خانه آن حضرت آمد و گفت: یا رسول اللَّه شما را نشناختم، حضرت فرمود: صبر نزد صدمه، أولی است «انّما الصبّر عند الصّدمه الأولی» {۵} [روایت را تلخیص کردم.]

در صحیح مسلم نیز به این روایت اشاره شده است. {۶}

از این رویات نیز

معلوم می شود که زمان رسول اللّه(ص) زنها، کنار قبر می رفته و گریه می کرده انـد و حضـرت به آن زن نفرمود چرا کنار قبر آمدی و او را نهی نکرد بلکه او را امر به صبر و تقوی نمود.

همچنین در کتابهای اهل تسنّن است که:

فاطمه زهرا علیها الصـلاه و السّـلام در زمان پدرش رسول اللّه(ص) و بعد از آن حضرت به زیارت قبر حمزه و شهدای احد می رفت و نماز و دعا می خواند و گریه می کرد.{۷}

در وسایل الشیعه، کتاب الحج، ابواب المزار، باب ۱۲، ضمن روایتی است که:

فاطمه زهرا (س) بعد از رسول اللّه(ص) هر هفته دو مرتبه به زیارت شهدای احد می رفت، دوشنبه و پنجشنبه.

نیز اهل تسنّن نقل کرده اند که:

فاطمه (س) پس از دفن رسول اللّه(ص) مقداری از خاک قبر رسول اللّه(ص) را برداشت و بویید و این اشعار را قرائت فرمود.

ماذا علی من شمّ تربه احمد

أن لا یشمّ مدی الزّمان غوالیاً

صبّت علیّ مصائب لو انّها

صبّت علی الأیّام صِرْنَ لیالیاً{۸} نیز نقل کرده اند که:

عایشه در مکّه مکرّمه قبر برادرش را زیارت می کرد.{۹}

همچنین نقل کرده انـد که عایشه در حجره ای که رسول اللّه(ص) و ابوبکر مدفون بودند به سر می بره [و قهراً کنار قبرها نماز و دعا می خوانـده] تا اینکه عمر را در آنجا دفن کردنـد پس از دفن عمر، عایشه بین قبرها و خودش دیواری بنا کرد{۱۰} و از عایشه نقل کرده اند که گفت:

همیشه در حجره مقنعه و پوشـیه ام را برمی داشـتم «صورتم را بـاز می گذاشـتم» و به لبـاس کم اکتفا می کردم تا اینکه عمر را دفن کردند، پس از دفن عمر دائماً خودم را به لباس محفوظ می داشـتم [روسری و پوشیه و لباسم را به طور کامل می پوشیدم] تا وقتی که بین خودم

و بین قبور دیواری بنا کردم.{۱۱}

همچنین احمد حنبل نقل کرده که عایشه گفت:

هنگـامی که داخـل حجره ام که رسـول اللّه و پـدرم در آن دفن شـده بـود، می شـدم، لبـاسم را در می آوردم و می گفتم اینها شوهرم و پـدرم می باشـند ولی آنگاه که عمر با آنها دفن شـد، پس به خدا قسم داخل حجره ام نشدم مگر این که لباسم رإبّت به خودم می پیچیدم به خاطر حیا از عمر.{۱۲}

از این قضـیه که خود اهـل تسنّن نقل کرده انـد معلوم می شود عایشه زائر تمام وقت قبور بوده است، چون زیارت حضور عند المزور یعنی حضور در کنار قبر است پس معلوم می شود نماز و عبادت نزد قبر شـرکت و نامشـروع نیست و اینکه عایشه دیوار کشیده به خاطر این بوده که عمر نامحرم بود و عایشه نمی توانست آزادانه و بدون حجاب زندگی کند.

البته عمر تـا زنـده بود نامحرم بود و بر عایشه لازم بود خود را از او بپوشانـد نه بعـد از مردن و دفن شـدن او، و این کار عایشـه مبنای شـرعی نداشـته و ندارد و زن باید از مرد نامحرم زنده شـرم و حیا کند و خود را بپوشاند ولی طبق این روایت، عایشه می خواهد بگوید من آنقدر مقدّس و پرهیزکار هستم که حتی از مرده نیز حیا می کنم و سر و صورتم را می پوشانم.

امّا از عایشه سؤال نشد که چرا از مرده آن هم دفن شده حیا می کنی و خود را می پوشانی ولی برخلاف صریح آیه مبارکه (وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ) از خـانه خـارج و سوار بر شتر و همراه مردان نامحرم تا بصـره می روی آن هم به منظور جنگ با خلیفه رسول اللّه(ص) و در جنگ پرهیز نمی کنی

و چنین منکری بیّن را مرتکب می شوی؟ (فَاعْتَبِرُوا یَا أُولِی الأبْصَارِ). {۱۳}

همچنین در صحیح بخاری {۱۴} است که:

حسن بن حسن بن علی علیهما السلام، از دنیا رفت، زن او خیمه ای روی قبر او زد و تا یکسال آن خیمه سر پا بود، پس از یک سال خیمه برچیده شد پس شنیدند، ندا دهنده ای ندا داد که آیا گمشده شان را یافتند؟ ندا دهنده دیگری پاسخ داد، بلکه ناامید شدند، پس بازگشتند.

از این روایت معلوم می شود که در صدر اسلام حتی یک زن، آن هم از نزدیکان رسول اللّه(ص) به مدت یک سال شبانه روز در کنار قبر و روی قبرستان به سر برده و آن را حرام نمی دانسته و صحابه و خلفا نیز او را نهی نکرده اند.

در هر حال راجع به جواز زیارت اهل قبور برای زنها، گذشته از آنچه بیان شد، و اکثر اهل تسنّن خود نوشته و پذیرفته اند، هم اکنون همه مسلمانان شاهد هستند که زنان مانند مردان به زیارت قبر رسول اللّه(ص) مشرّف می شوند.

به زیارت قبر حضرت زهرا (س) در مسجد النبی(ص) در کنار حجره آن حضرت و در روضه مبارکه می روند و در زمان فعلی (سال ۱۳۸۲ ه' ش) شبانه روز دو نوبت مسجد و قسمتی از روضه مبارکه را برای زیارت زنها اختصاص می دهند و حتی زنان غیر شیعه ظاهراً دو خلیفه را نیز زیارت می کنند و برای آنها زیارت نامه می خوانند، همچنین زنان شیعه و سنّی به طور مرسوم و متعارف و بدون هیچ شک و شبهه ای برای زیارت قبور ائمه بقیع(علیهم السلام) و سایر مدفونین در قبرستان بقیع پشت بقیع حاضر و مانند مردها زیارت می خوانند. همچنین به زیارت شهدای احد می روند.

اکنون از

اهل تسنّنی که معتقدند رفتن زنها به زیارت اهل قبور جایز نیست و اجازه ورود آنها را به قبرستان بقیع و ابوطالب نمی دهند و می گویند رسول اللّه(ص) زنانی را که به زیارت قبور بروند لعن کرده است سؤال می کنیم آیا رسول اللّه(ص) این حکم را به دختر و همسرش نفرموده بود؟ آیا آنها حکم را می دانستند و مخالفت می کردند؟ آیا العیاذ باللّه رسول اللّه(ص) دختر و همسر و تمام زنهایی را که به زیارت او یا به زیارت مدفونین در بقیع و شهدای احد رفته و می روند مورد لعن قرار داده است؟ هرگز.

خداوند همه مسلمانان را از سخت گیری های افراد کوته بین و بی دانش و بی توجّه به تمام آنچه در تاریخ اسلام رخ داده است نجات دهد آمین رب العالمین.

[۱]. الفقه علی المذاهب الأربعه، ج ۱، کتاب الصلاه «خاتمه فی زیاره القبور».

[۲]. مجموع فتاوی بن باز، ج ۱۳، ص ۳۲۴.

[۳]. ترمذی در کتاب الجنائز، ح ۱۰۵۶ و ابن ماجه نیز در کتاب الجنائز، ح ۱۵۷۶ از ابی هریره و غیره نقل کرده اند که: لعن رسول اللّه (ص) زوّارات القبور.

ضمناً کیفیت استدلال بن باز به این روایت، در کتاب وی «مجموع فتاوی بن باز، ج ۱۳، ص ۳۲۴» و در کتاب «صلاه المؤمن القحطانی، ص ۱۳۸۵» آمده است.

[۴]. صحیح مسلم: کتاب الجنائز، ص ۴۱۲، باب ۳۵، ح ۹۷۴.

[۵]. صحیح بخاری: کتاب الجنائز، ص ۲۰۵، باب زیاره القبور، ح ۱۲۸۳.

[۶]. کتاب الجنائز، باب ۸، ذیل ح ۹۲۶. روایت طبق نقل صحیح بخاری چنین است: مرّالنبی(ص) بامرأه عند قبر و هی تبکی، فقال: اتقی اللّه و اصبری [إلی ان قال الراوی] فقال النّبی(ص) انّما الصبر عند الصّدمه الأولی» (صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب

زیاره القبور، ح ۱۲۸۳).

[۷]. السنن الکبری: تألیف: عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۷۲ و ج ۴، ص ۱۳۱ و مستدرک الحاکم، ج ۱، ص ۵۳۳.

[۸]. التاریخ القویم، تألیف: محمد طاهر الکردی المکّی، ج ۱، ص ۱۹۶.

[۹]. مستدرک الحاکم، ج ۱، ص ۳۷۶.

[۱۰]. التاریخ القویم، ج ۱، ص ۱۹۳.

[۱۱]. قالت «عائشه» ما زلت اضع خماری و اتفضّل فی ثیابی حتّی دفن عمر، فلم ازل متحفظه فی ثیابی حتّی بنیت بینی و بین القبور جداراً. (التاریخ القویم، ج ۱، ص ۱۹۳).

و الخمار بالکسر: غطائ الوجه. و معنی اتفضّل فی ثیابی ای اقتصر فی لباسی... (پایان عبارت التاریخ القویم، ج ۱، ص ۱۹۳).

[۱۲]. عن عائشه قالت: کنت ادخل بیتی الذی فیه رسول اللّه(ص) و أبی و انی واضعه ثوبی و اقول انما هو زوجی و ابی فلما دفن عمر معهما فواللّه ما دخلته الا و انا مشدوده علیّ ثیابی حیاءَ من عمر. (همان ص ۲۰۸).

[۱۳]. ضمنا از این روایت معلوم می شود که عایشه قبول داشته که انسان بعد از مرگ و دفن شدن – هر چند سال هم بگذرد – از وضع و حال زنده ها آگاه است و بر رفتار و کردار زنده ها نظارت دارد، یعنی عایشه معتقد بوده که پدرش و عمر به او توجه دارند – هر چند مرده و در زیر خاک مدفونند – لذا از عمر حیا می کرده و لباسش را در نمی آورده است.

[۱۴]. کتاب الجنائز: ص ۲۱۲ ذیل ح ۳۲۹.

چرا ما شیعیان، هنگامی که مشغول نماز هستیم، چنانچه شخصی از جلوی ما عبور کند مانع نمی شویم و عکس العمل نشان نمی دهیم ولی اهل تسنن گاهی در حال نماز، حتی با تندی و خشونت از عبور اشخاص از جلوی آنها ممانعت و جلوگیری می کنند؟

پرسش

چرا ما شیعیان، هنگامی که مشغول نماز هستیم، چنانچه شخصی از جلوی ما عبور کند مانع نمی شویم و عکس العمل نشان نمی دهیم ولی اهل تسنن گاهی در حال نماز، حتی با تندی و خشونت از

عبور اشخاص از جلوی آنها ممانعت و جلوگیری می کنند؟

پاسخ

در فقه شیعه ثابت است که اگر مکان نمازگزار در معرض عبور و مرور مردم باشد مستحب است چیزی - ولو مثل تسبیح - جلوی خود بگذارند که میان او و آنها حائل گردد و نمازگزار بیش از این وظیفه ای ندارد، لذا چنانچه در حال نماز کسی از جلوی ما عبور کند، مانع نمی شویم و عکس العملی نشان نمی دهیم

ولی برخی از اهل تسنن مثل حنفی ها و مالکی ها به مقتضای روایاتی که در کتابهای معتبرشان وارد شده است {۱} عبور از جلوی نمازگزار را حرام می دانند و بعضی موارد موجب بطلان نماز دانسته و گفته اند: نمازگزار در همان حال نماز باید به هر نحو ممکن جلوی عابر را بگیرد و خود آنها نیز رعایت می کنند. و شافعی ها در بعضی از موارد حرام می دانند و حنبلی ها مکروه می دانند و گفته اند: بهتر است با اشاره، جلوی عابر را گرفت {۲}.

با توجه به آنچه نقل کردیم، بر مؤمنین است که رعایت کنند و اعتقادات فقهی آنان را محترم شمارند و موجب ناراحتی آنها نشوند و در حال نماز از جلوی آنها عبور نکنند و بدانند که اگر بعضی از آنها با خشونت جلوی عابر را می گیرند از روی غرض و عناد نیست بلکه مستند به فقه آنان می باشد.

لازم به ذکر است که گفته اند: مسجدالحرام به لحاظ کثرت جمعیت از این حکم استثنا شده و مسجد النبی نیز در مواقع شلوغ و قبل از شروع و در اثنای نماز که شخص برای پیدا کردن جا در بین صفها عبور می کند و بعد از نماز جماعت که مردم در حال خروج از مسجد هستند

و شلوغ است، عبور و مرور را جایز دانسته اند.{۳}

[۱]. صحیح بخاری، کتاب الصلاه، ابواب ستره المصلی، باب ۱۰۰ و باب ۱۰۱.

[۲]. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، «حکم المرور بین یدی المصلی».

[۳]. تحفه الاخوان، ص ۸۸.

آیا صلوات سنی ها مثل شیعه ها است؟

پرسش

آیا صلوات سنی ها مثل شیعه ها است؟

پاسخ

در آیه ۵۶ سوره احزاب آمده است: «اِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِی یا ایُّهَا الَّذینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلیماً».

خداوند متعال در این آیه ضمن بیان این مطلب که فرشتگان بر پیامبر صلوات می فرستند، از مؤمنان خواسته است بر آن حضرت صلوات و درود بفرستند. مفسران اهل سنت، ذیل این آیه نحوه صلوات فرستادن بر آن حضرت را چنین ذکر کرده اند: کعب بن عُجره می گوید: وقتی آیه «ان اللّه...» نازل شد، برخاست و به پیامبر(ص) عرض کردم: ای رسول خدا! به چگونگی سلام بر شما آگاهی داریم، صلوات بر شما چگونه است؟ حضرت فرمود: بگو: «اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلی آلِ مُحَمَّدٍ کَما صَلَّیْتَ عَلی إبْراهیمَ وَ آلِ إبْراهیمَ اِنَّکَ حَمیدٌ وَ بارِکْ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلی آلِ مُحَمَّدٍ کَما بارِکْتَ عَلی إبراهیمَ وَ آلِ إبراهیمَ اِنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ»؛{۱} خدایا! بر محمد و آل محمد درود بفرست؛ آن گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستادی که تو ستوده و با عظمتی، و کرامت و شرافت محمد و آل محمد را مستدام بدار؛ آن گونه کرامت و شرافت ابراهیم و آل ابراهیم را مستدام داشتی، که تو ستوده و با مجد و عظمتی.

در روایت دیگری از موسی بن طلحه از پدرش آمده است: شخصی به محضر رسول خدا(ص) شرفیاب شده، عرض کرد: شنیدم خداوند فرموده است: «ان اللّه و ملائکته...»، نحوه صلوات فرستادن بر شما چگونه است؟

پیامبر(ص) فرمود: بگو: «اللهم صَلِّ عَلی مُحمَّدٍ وَ عَلی آلِ مُحمَّدٍ کَما صَلَّیتَ عَلی إبراهیمَ اِنَّکَ حمیدٌ مجیدٌ وَ بارَکَ عَلی مُحمَّدٍ وَ علَی آلِ مُحمَّدٍ کما بارکتَ

عَلی ابرهیمَ اِنکَ حمیدٌ مجید». {۲}

چنان که ملاحظه می شود روایت فوق تقریباً شبیه روایت گذشته در نحوه درود فرستادن بر رسول خدا(ص) است.

در حدیث دیگری از بشیر بن سعد آمده است: ای رسول خدا! خداوند به ما فرمان داده بر شما درود بفرستیم، چگونه بر شما درود بفرستیم؟

پیامبر سکوت کرد، به گونه ای که آرزو کردیم کاش از ایشان چنین سؤالی نمی کردیم، آن گاه فرمود: بگویید: «اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم فی العالمین...». {۳}

در روایتی آمده که وقتی آیه «ان اللّه و ملائکته...» نازل شد، مسلمانان پرسیدند: چگونه درود فرستیم؟ پیامبر(ص) فرمودند: «لا تُصَلُّوا عَلَیَّ الصَّلواهَ البَتْراءَ، فَقالُوا: وَ مَا الصَّلاهُ الْبَتْراءُ؟ قالَ: تَقُولُونَ: اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ تَمْکُونَ بَلْ قُولُوا: اللّهُمَّ صَلَّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»؛ {۴} درود ناقص بر من نفرستید. پرسیدند: درود ناقص چیست؟ پیامبر(ص) فرمود: این که بگویید خدایا بر محمد درود بفرست، و دیگر چیزی نگویید، بلکه بگویید: خدایا بر محمد و آل محمد درود بفرست.

این روایت نیز نظیر روایت های فوق است و پیدا است که در آن برای درود فرستادن بر رسول خدا(ص) آل و عترت پاک ایشان هم ملاحظه شده اند.

علامه طباطبایی بعد از اشاره به احادیث سیوطی به نحوه صلوات فرستادن بر پیامبر(ص) و ذکر یکی از آن ها، می گوید: سیوطی غیر از روایت فوق - که در متن المیزان عنوان شده - هجده روایت ذکر کرده که به مشارکت آل نبی با ایشان در صلوات دلالت می کند. این احادیث را نویسندگان سنن و جوامع، از جمعی از صحابه از جمله ابن عباس،

طلحه، ابو سعید خدری، ابوهریره، ابو مسعود انصاری، بریده، ابن مسعود، کعب بن عجره و علی(ع) حکایت کرده اند.{۵}

در منابع شیعه – به تعبیر علامه طباطبایی – «فوق حد احصاء» (بیش از آن که به شمار درآید) روایت آمده که در آن ها آل محمد و عترت پاکشان را همراه با آن حضرت در مقام صلوات مطرح کرده اند.{۶} مثلاً در روایتی از امام صادق(ع) آمده است: روزی رسول خدا(ص) به علی فرمود: آیا بشارت ندهم تو را؟ علی فرمود: آری، پدر و مادرم فدای شما؛ چرا که شما همواره به هر چیزی بشارت دهنده هستید.

پیامبر(ص) فرمود: لحظه ای پیش جبرئیل به من خبر داد... که اگر کسی از امتم بر من درود بفرستد و در پی آن بر اهل بیتم(علیهم السلام) بفرستد، درهای آسمان به روی او گشوده می شود و فرشتگان بر او هفتاد بار درود می فرستند.{۷}

بنابراین در موضوع فوق بسیاری از روایات اهل سنت همانند روایات شیعی هستند. البته در برخی از گزارش ها نحوه صلوات فرستادن بر آن حضرت به گونه دیگر ذکر شده است؛ مثلاً در حدیثی به نقل از منابع سنی آمده است که رسول خدا(ص) در مقام مزبور فرمود: بگویید: «اللهم صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم، اللهم بارک علی محمد کما بارکت علی آل ابراهیم».{۸}

می توان گفت که تعارضی میان این دو قسم از روایات وجود ندارد؛ زیرا طبق آیه ۶۱ سوره آل عمران، علی(ع) نَفس رسول اللّٰه(ص) است و طبق این آیه هر ویژگی و حکمی که آن حضرت دارد، علی(ع) هم داراست؛ مگر ویژگی منحصر به فردی چون نبوت و رسالت. لذا اگر بایستی بر پیامبر(ص) صلوات فرستاد، این حکم در

مورد علی(ع) هم جاری و ساری است.

با توجه به آن که اهل بیت پیامبر(ص) حکم واحدی دارند و از یک شجره طیبه هستند و چون جان واحد در پیکرهایی چند می باشند، هر حکمی که برای پیامبر(ص) یا علی(ع) وجود داشته باشد؛ برای آنان نیز وجود خواهد داشت. و لذا بر آنان هم بایستی درود فرستاد. مطالب فوق جدای از آیات و روایاتی است که در شأن اهل بیت و پیامبر وارد شده است. اگر آن ها نیز لحاظ گردد، مدعای فوق بیش از پیش آفتابی و روشن خواهد شد.

[۱].تفسیر الطبری، ج ۱۰، ص ۳۲۹ (منشورات محمدعلی بیضون دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۲۰ ه‍)؛ الدرالمنثور، سیوطی، ج ۶۷ ص ۶۴۶ (تصحیح و نشر دارالفکر ۱۴۱۴ه‍).

[۲].تفسیر طبری، ج ۱۰، ص ۳۲۹.

[۳].الدرالمنثور، ج ۶، ص ۶۴۹، نیز بنگرید به تفسیر ثعلبی، ج ۸، ص ۶۱ و ۶۲ (تحقیق ابومحمد بن عاشور، داراحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۲ه‍).

[۴].الصواعق المحرقه، ص ۸۷ و ۱۴۶، به نقل از پاسخ به ۶۰ پرسش، ج ۱، ص ۲۵.

[۵].ر.ك: المیزان، ج ۱۶، ص ۳۵۰ (منشورات الاعلمی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۱ه‍).

[۶].ر.ك: المیزان، ج ۱۶، ص ۳۵۰.

[۷].روایت دنباله دارد ر.ك: جامع الاخبار، شیخ محمد سبزواری۷ ص ۱۶۰، تحقیق علاء آل جعفر، مؤسسه آل البیت(علیهم السلام)، چاپ اول: ۱۴۱۳، بیروت.

[۸].الدرالمنثور، ج ۶، ص ۶۴۷.

چرا سینه زدن برای اهل سنت گناه است؟

پرسش

چرا سینه زدن برای اهل سنت گناه است؟

پاسخ

سینه زدن یکی از شیوه های عزاداری و ابراز هم دردی با صاحب عزا است. اما سینه زدن برای امام حسین(ع) علاوه بر این نکته به معنای اعلام آمادگی برای ادامه دادن راه شهیدان کربلا و طرفداری از آنها و در واقع تعظیم وبزرگداشت شعائر الهی

است که همانا بزرگداشت شعائر الهی از دستورات مورد تأکید دین اسلام است. خداوند متعال می فرماید: «و من یعظّم شعائر اللّه فإنّها من تقوی القلوب؛{۱} هر کس شعائر دین خدا را بزرگ و محترم شمارد [خوشا بر او که] این صفت دلهای باتقوا است».

برخی از علمای شیعه و سنی به عمومیت شعائر اشاره کرده اند. صاحب جان هندی حنفی از علمای اهل سنت، در ذیل آیه مذکور می نویسد: «شعائر جمع شعیر به معنای علامت است و هر چه که انسان به وسیله آن به یاد خدا بیفتد، از جمله شعائراللّه است. بنابراین، شعائر اختصاص به مروه و صفا ندارد».{۲}

ملااحمد نراقی از علمای شیعه می نویسد: «برخی از فقها و مفسران عقیده دارند که آیه شریفه [و من یعظم...] دلالت بر عموم و شمول دارد و چنان چه این نظر پذیرفته شود، تعظیم همه شعائر اگر واجب نباشد، استحباب و رجحان دارد، زیرا شعائرالهی است، زیرا این مراسم سینه زنی صرفاً عزاداری برای امام حسین(ع) نیست، بلکه با فراگیری مسائل دین، یادآوری شهامت ها و شجاعت های امام حسین(ع) و یاران باوفایش، و نیز درس گرفتن از حماسه کربلا، توأم است. علاوه بر اینها عزاداری، اعلام دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا است که همانا دوستی با دوستان خدا از دستورات صریح قرآن است

و آن را پـاداش زحمـات طـاقت فرسـای پیـامبر(ص) در راه ابلاـغ رسـالت جز ایـن نخـواهم کـه مـودّت و محبـت مرا در حق خویشاوندان منظور دارید».

بنابراین سـینه زدن برای اهل سنت نه تنها گناه نیست، بلکه این عمل را خداوند می پسندد و در ازای آن اجر و پاداش نیکو می دهد، اگر چه بعضی از فقهای اهل سنت سینه زدن را جایز نمی دانند.{۳}

[۱].سوره حج، آیه ۳۲.

[۲].صاحب جان هندی حنفی، اصول الاربعه فی تردید الوهابیه، ص ۳۰ به نقل از: شاه ولی اللّه دهلوی، حجت البالغه، ص ۶۹.

[۳].مولانا شیخ نظام، و جمعی از علمای هند، فتاوی الهندیه فی مذهب الامام أبی حنیفه، ج ۱، ص ۱۶۲.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹